



2	110
28	95

1700YY

كتاب مقدس

ترجمة هزاره نو

کتاب مقدس

ترجمه هزاره نو

ترجمه هزاره نو از زبان‌های اصلی عبری و یونانی

چاپ دوم، ۲۰۱۴ میلادی

انتشارات ایلام

حق چاپ محفوظ

طرح چرمی

شاپک ۳-۱۰۶-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد طرح چرمی - سریف)

شاپک ۰-۱۰۷-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد طرح چرمی - واویلا)

جلد چرمی

شاپک ۷-۱۰۸-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد چرمی - مریوا/سیاه)

شاپک ۴-۱۰۹-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد چرمی - مریوا/قهوه‌ای)

شاپک ۰-۱۱۰-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد چرمی - باترو/سیاه)

شاپک ۷-۱۱۱-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد چرمی - نی/سیاه)

شاپک ۴-۱۱۲-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد چرمی - نی/قهوه‌ای)

جلد مقوایی

شاپک ۱-۱۱۳-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد مقوایی/زرشکی)

شاپک ۸-۱۱۴-۷۸۳۴۹-۱-۹۷۸ (جلد مقوایی/آبی)

The Holy Bible

in Persian

New Millennium Version

Second Printing

Translated from the original languages
of Hebrew and Greek

Copyright © 2014, Elam Ministries

All rights reserved

Elam Ministries
P.O. Box 75, Godalming
Surrey, GU8 6YP
United Kingdom

publications@elam.com
www.kalamch.com

PU Edition

ISBN 978-1-78349-106-3 (One-Tone Sarif)

ISBN 978-1-78349-107-0 (Two-Tone Vivella)

Leather Edition

ISBN 978-1-78349-108-7 (Black Full Grain Meriva - Nero)

ISBN 978-1-78349-109-4 (Brown Full Grain Meriva - Mogano)

ISBN 978-1-78349-110-0 (Black Full Grain Buttero - Nero)

ISBN 978-1-78349-111-7 (Black Split Nini)

ISBN 978-1-78349-112-4 (Brown Split Nini)

Hardcover Edition

ISBN 978-1-78349-113-1 (Baladek Macanet burgundy)

ISBN 978-1-78349-114-8 (Baladek Masanti blue)

پیشگفتار

کتاب مقدس پرفروشترین کتاب در سرتاسر جهان است. چندی است که این توجه به کتاب مقدس در میان هموطنان ایرانی نیز اوج گرفته و بسیاری خواهان مطالعه آنند. نیز تحولات گسترده‌ای از چند دهه پیش زبان گفتاری و نوشتاری فارسی را دستخوش دگرگونیهای بسیار کرده است. به تبع این دگرگونیها، دیرگاهی است که نبود ترجمه‌ای دقیق و در عین حال شیوا، به زبان فارسی امروزی و درخور کلام خداوند احساس می‌شده است، ترجمه‌ای که در عین آسان‌فهم بودن برای عموم بتواند پاسخگوی ضرورت‌های مطالعه دقیق فردی و نیز قرائت، تعلیم و موعظه در جلسات کلیسایی باشد.

به سال ۱۹۹۵ میلادی، گروهی از مترجمان و ویراستاران و صاحب‌نظران ایرانی مسیحی با همکاری اهل فن و کلام از کلیساها و فرقه‌های مختلف مسیحی، دست‌به‌کار تهیه ترجمه‌ای جدید از کتاب مقدس بر مبنای زبان‌های اصلی شدند که بخش عهد جدید از آن به سال ۲۰۰۳ میلادی به چاپ رسید. کتابهای مزامیر و أمثال نیز همراه با عهد جدید به سال ۲۰۰۹ منتشر شد، و بخش تورات نیز به سال ۲۰۱۱ به صورت کتابی مستقل تقدیم علاقمندان گردید. اکنون بسیار خرسندیم که با تأییدات و حمایت‌های الهی می‌توانیم پس از مدتها انتظار و تلاش پیگیر دست‌اندرکاران، ترجمه کل کتاب مقدس را در یک مجلد به خوانندگان گرامی و مشتاق تقدیم کنیم.

در تهیه ترجمه هزاره نو سعی بسیار شده که متن در عین سلاست و سادگی، از نظر ادبی وزین و از نظر دقت مطابق با متن اصلی باشد و مفهوم اولیه بدون تفسیر منتقل شود. کوشش شده که معنا فدای صورت ظاهری کلمات و شکل جمله‌بندی متن اصلی نشود بلکه در عین حفظ صورت ظاهر، درست منتقل گردد. ولی هر جا از انتخاب بین یکی از این دو گزینی نبوده، در ترجیح معنا درنگ نشده است. نیز هر جا امکان ترجمه به دو صورت مختلف وجود داشته، ترجمه محتمل‌تر در متن آورده شده و ترجمه یا ترجمه‌های دیگر پس از کلمه 'یا' در زیرنویس ارائه گردیده است.

برای هر کتاب، مقدمه‌ای فراهم آمده که در آن به اختصار به معرفی کتاب و خصوصیات آن پرداخته شده است. جای متون معادل و مشابه در اناجیل و برخی نامه‌ها، در ذیل عناوین بخشها ذکر گردیده است. زیرنویس‌ها بر دو نوع است: یکی که با علامت ستاره، و به صورت ایتالیک چاپ شده و به توضیحات مختلف و ارائه معادلهای قابل قبول دیگر اختصاص دارد. دیگری که به عهد جدید محدود می‌شود، جای آیات نقل شده از عهد عتیق را به دست می‌دهد، اما در متن، علامتی برای آن در نظر گرفته نشده، بلکه خواننده خود باید پس از خواندن نقل قول به شماره آیه در زیرنویس رجوع کند. در خصوص مقیاسهای زمان و مکان، به منظور حفظ خصلت کهنسالگی متن، مقیاسها معمولاً به همان شکل اولیه به فارسی برگردانیده شده و معادل امروزی آنها در زیرنویس ارائه گردیده است. در برخی موارد که از مقیاسهای آشناتر در زبان

فارسی استفاده شده، واژه به کار رفته در زبان اصلی در زیرنویس آورده شده است. قسمتهایی از متن که در برخی نسخه‌های قدیمی وجود نداشته، در کروشه قرار داده شده است. نیز در مواردی که در ترجمه عهدعتیق از منابع قدیمی غیر از متن مازورتی عبری استفاده شده، متن عبری و منبع مورد استفاده در زیرنویس ذکر گردیده است. منابع قدیمی مورد استفاده غیر از متن استاندارد عبری، عبارتند از ترجمه یونانی هفتادئتان که در حدود ۲۰۰ قبل از میلاد تهیه شده و معمولاً با علامت LXX مشخص می‌گردد، ترجمه قدیمی سریانی که احتمالاً در قرن دوم میلادی تهیه گردیده، و ترجمه لاتینی والگیت، فراهم آمده در حدود ۴۰۰ میلادی. در ترجمه نامهای خدا در عهدعتیق، کلمه 'الوهیم' که اسم عام برای وجود الهی است، به 'خدا'، 'یهوه' که اسم خاص و شخصی خداست، به 'خداوند'، و 'آدونای' که به معنی ارباب و سرور است، به 'خداوندگار' برگردانیده شده است.

در این چاپ نخست ترجمه هزاره نواز متن کامل کتاب مقدس، تمام متن عهدجدید مورد بازنگری و تجدید نظر کلی قرار گرفته و با عهدعتیق هماهنگ و همسان گردیده است. تمام نقل قولهای عهدجدید از کتب عهدعتیق با متن عبری عهدعتیق مقایسه شده و در صورت همسانی در زبانهای اصلی، در ترجمه فارسی نیز همسان گردیده است. کوشش بسیار شده که تمام واژه‌های کلیدی در صورت برخورداری از معنای یکسان در متن اصلی، در فارسی نیز یکسان ترجمه شوند.

ترجمه هزاره نواز مراحل عدیده‌ای گذشته تا به صورتی که در دست شماست درآمده است. نسخه نخست ترجمه به وسیله دست کم سه ویراستار از نظر فارسی ویرایش شده و سپس به وسیله استادان فن تفسیر و تأویل کتاب مقدس، از نظر دقت در انتقال معنای اولیه بررسی و اصلاح گردیده است. پس از مطالعه قسمتهای زیادی از متن به وسیله افراد مختلف، ابهامات و کلمات دشوار و جمله‌بندی‌های سنگین آن اصلاح و جایگزین شده است. نیز نمونه‌هایی از متون مختلف جهت اظهار نظر برای رهبران طراز اول از کلیساهای مختلف فرستاده شده و نظرات آنان به دقت بررسی و به کار گرفته شده است. سپس بار دیگر، متن فراهم آمده، توسط ویراستاران طراز اول از نظر سبک ادبی ویرایش گردیده و در آخر به وسیله استادان زبانهای اصلی، کلمه به کلمه و جمله به جمله با اصل مقابله شده است. با این همه، بی تردید باید اذعان داشت که هیچ ترجمه‌ای از کتاب مقدس عاری از نقص نبوده و نمی‌تواند باشد. هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند ادعا کند که حق مطلب را همیشه درباره کلام حیاتبخش خدا ادا کرده است. ترجمه هزاره نواز نیز از این امر مستثنا نیست. تنها به فیض و قدرت خداست که این کلمات بشری می‌تواند با همه ضعفها و کاستی‌هایش حامل کلام زنده و مقتدر خدا گردد. ترجمه هزاره نواز، نه دستاورد یک تن یا شماری اندک، بلکه ثمره کار گروهی بزرگ از اهل فن و کلام است که نام بردن و قدردانی از همگی آنها در اینجا مقدور نیست. بی‌شک بهترین پاداش برای هر یک از اینان، بهره‌گیری هر چه بیشتر هموطنان عزیز از این ترجمه و شنیدن صدای خدا از پس کلمات و عبارات آن است. امیدواریم این ترجمه باعث برکت همه خوانندگان، و موجب نزدیکی هر چه بیشتر آنان به خداوند شود.

فهرست کتب عهدعتیق

۸۴۹.....	جامعه.....	۱۲.....	پیدایش.....
۸۶۲.....	غزل غزل‌های سلیمان.....	۷۶.....	خروج.....
۸۷۲.....	إشعیا.....	۱۲۹.....	لاویان.....
۹۶۹.....	إرمیا.....	۱۶۸.....	اعداد.....
۱۰۵۶.....	مراثی إرمیا.....	۲۲۱.....	تثنیه.....
۱۰۶۸.....	جزقیال.....	۲۶۹.....	یوشع.....
۱۱۳۶.....	دانیال.....	۳۰۰.....	داوران.....
۱۱۵۷.....	هوشع.....	۳۳۳.....	روت.....
۱۱۷۳.....	یوئیل.....	۳۳۹.....	اؤل سموئیل.....
۱۱۸۰.....	عاموس.....	۳۸۲.....	دوم سموئیل.....
۱۱۹۳.....	عوبدیا.....	۴۱۹.....	اؤل پادشاهان.....
۱۱۹۶.....	یونس.....	۴۵۹.....	دوم پادشاهان.....
۱۲۰۰.....	میکاه.....	۴۹۸.....	اؤل تواریخ.....
۱۲۱۰.....	ناحوم.....	۵۳۶.....	دوم تواریخ.....
۱۲۱۵.....	حَبَقوق.....	۵۸۱.....	عزرا.....
۱۲۲۱.....	صَفْنیا.....	۵۹۴.....	نِحْمیا.....
۱۲۲۷.....	حَجَّی.....	۶۱۲.....	إستر.....
۱۲۳۱.....	زکریا.....	۶۲۳.....	ایوب.....
۱۲۴۵.....	ملاکی.....	۶۷۳.....	مزامیر.....
		۸۰۱.....	امثال سلیمان.....

فهرست کتب عهد جدید

۱۵۴۹.....	تسالونیکیان (دوم)	۱۲۵۲.....	انجیل متی
۱۵۵۳.....	تیموتائوس (اول)	۱۳۰۰.....	انجیل مرقس
۱۵۶۰.....	تیموتائوس (دوم)	۱۳۳۰.....	انجیل لوقا
۱۵۶۵.....	تیتوس	۱۳۷۸.....	انجیل یوحنا
۱۵۶۹.....	فیلیمون	۱۴۱۵.....	اعمال رسولان
۱۵۷۱.....	عبرانیان		نامه پولس رسول به
۱۵۸۸.....	نامه یعقوب	۱۴۶۰.....	رومیان
۱۵۹۴.....	نامه اول پطرس رسول	۱۴۸۲.....	قرنتیان (اول)
۱۶۰۱.....	نامه دوم پطرس رسول	۱۵۰۳.....	قرنتیان (دوم)
۱۶۰۶.....	نامه اول یوحنا	۱۵۱۶.....	غلاطیان
۱۶۱۲.....	نامه دوم یوحنا	۱۵۲۴.....	افسیسیان
۱۶۱۴.....	نامه سوم یوحنا	۱۵۳۲.....	فیلیپیان
۱۶۱۶.....	نامه یهودا	۱۵۳۸.....	کولسیان
۱۶۱۹.....	مکاشفه یوحنا	۱۵۴۴.....	تسالونیکیان (اول)

کتاب عهدعتیق

شامل تورات، نوشته‌های انبیا و مزامیر

معرفی کتاب پیدایش

آغازها! کتاب پیدایش کتاب آغازها است! آغاز عالم هستی، آغاز حیات گیاهان و جانوران، و آغاز حیات انسان. اما سرآغاز بسیاری دیگر از امور را نیز در این کتاب می‌یابیم: سرآغاز پیوندهای خانوادگی، گناه عالم‌گیر، قتل و جنایت، صنعت، هنر، قومها و ملتها، و در نهایت سرآغاز قوم اسرائیل.

کتاب پیدایش یکی از بحث‌انگیزترین کتابها است. علت آن است که این کتاب به شرح رویدادهایی می‌پردازد که در فراسوی تاریخ مدون بشر قرار دارند. پیدایش می‌کوشد با زبانی خاص و موجز و به‌دور از خرافه، چگونگی پدیدآیی عالم هستی را به دست خالق آن شرح دهد. همچنین با زبانی پر رمز و راز به شرح ورود نافرمانی و عصیان به زندگی بشر می‌پردازد. به هنگام مطالعه این کتاب باید نکته بسیار مهمی را در نظر داشت: هدف نویسنده آن است که شرح دهد قوم اسرائیل چگونه و از کجا پدید آمده است. برای این منظور، ما را به آغاز عالم هستی می‌برد و تاریخ پیدایش قوم اسرائیل را تا نخستین انسان پی می‌گیرد.

یازده باب نخست کتاب به دوره‌ای از تاریخ بشر می‌پردازد که در ورای دانش ما است. در آن شاهد وقایعی هستیم نظیر پیدایش عالم هستی، انسان نخستین، سقوط بشر، فرزندان آدم و حوا، شرارت عالم‌گیر، و نابودی نسل بشر به‌جز خانواده نوح، و بنای برج بابل. از باب دوازدهم، وارد دوره‌ای می‌شویم که در محدوده شواهد و قرائن تاریخی قرار دارد. در این قسمت، به رویدادها و چهره‌هایی برمی‌خوریم که تا حدی می‌توان سایه‌های آنها را در باستان‌شناسی دنبال کرد. این چهره‌ها همانا پاتریارزها یا نیاکان اولیه قوم اسرائیل هستند، یعنی ابراهیم، اسحاق، و یعقوب. کتاب در جایی پایان می‌یابد که نطفه قوم اسرائیل بسته شده و دوازده پسر اسرائیل (یعقوب) در مصر به سر می‌برند. کتاب پیدایش نه تنها نخستین کتاب کتاب مقدس است، بلکه نخستین کتاب از کتابهای پنجگانه موسی است که به 'تورات' معروف است.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- آفرینش (بابهای ۱ و ۲)
- ۲- گناه انسان و پی‌آمدهایش (باب ۳)
- ۳- نسل آدم (بابهای ۴ و ۵)
- ۴- نوح و طوفان (بابهای ۶ تا ۹)
- ۵- تکثیر و پخش شدن ملل (باب ۱۰ تا ۱۱: ۲۶)
- ۶- ابراهیم (۱۱: ۲۷ تا ۱۸: ۲۵)
- ۷- اسحاق (۲۵: ۱۹ تا ۳۵: ۲۶)
- ۸- یعقوب (بابهای ۲۷ تا ۳۶)
- ۹- یوسف (بابهای ۳۷ تا ۵۰)

پیدایش

آغاز آفرینش

در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید. زمین بی شکل و خالی بود، و تاریکی بر روی ژرفا؛ و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.*

شش روز آفرینش

خدا گفت: «روشنایی باشد»، و روشنایی شد.^۲ خدا دید که روشنایی نیکوست، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا کرد.^۳ خدا روشنایی را 'روز' و تاریکی را 'شب' نامید. شامگاه شد و بامداد آمد، روز اول.

خدا گفت: «فلکی باشد میان آنها، و آنها را از آنها جدا کند.»^۴ پس خدا فلک را ساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.^۵ خدا فلک را 'آسمان' نامید. شامگاه شد و بامداد آمد، روز دوم.

خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یک جا گرد آیند و خشکی پدیدار شود.» و چنین شد.^۶ خدا خشکی را 'زمین' و اجتماع آبها را 'دریا' نامید، و خدا دید که نیکوست.^۷ آنگاه خدا گفت: «زمین نباتات برویاند، گیاهانی که دانه تولید کنند و درختان میوه‌ای که بر حسب گونه خود میوه دانه‌دار بیاورند، بر روی زمین.» و چنین شد.^۸ زمین نباتات رویانید، گیاهانی که بر حسب گونه خود دانه تولید می‌کردند، و درختانی که بر حسب گونه خود میوه دانه‌دار می‌آوردند. و خدا دید که نیکوست.^۹ شامگاه شد و بامداد آمد، روز سوم.

خدا گفت: «نورافشانها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند، و تانسانه‌ها باشند برای نمایاندن زمانها و روزها و سالها،^{۱۰} و نورافشانها باشند در فلک آسمان تا بر زمین روشنایی بخشند.» و چنین شد.^{۱۱} خدا دو نورافشان بزرگ ساخت، نورافشان بزرگتر را برای فرمانروایی بر روز، و نورافشان کوچکتر را برای فرمانروایی بر شب، و نیز ستارگان را.^{۱۲} خدا آنها را در فلک آسمان نهاد تا بر زمین روشنایی بخشند.^{۱۳} و بر روز و بر شب سلطنت کنند و نور را از تاریکی جدا سازند. و خدا دید که نیکوست.^{۱۴} شامگاه شد و بامداد آمد، روز چهارم.

خدا گفت: «آنها از انبوه جانداران پر شود و پرندگان بر فراز زمین در فلک آسمان پرواز کنند.»^{۱۵} پس خدا موجودات بزرگ دریایی و همه جانسداران را که می‌جنبند و آنها را بر می‌سازند، بر حسب گونه‌هایشان، و همه پرندگان بالدار را بر حسب گونه‌هایشان آفرید. و خدا دید که نیکوست.^{۱۶} خدا آنها را برکت داد و گفت: «بارور و کثیر شوید و آب دریاها را پر سازید، و پرندگان نیز بر زمین کثیر شوند.»^{۱۷} شامگاه شد و بامداد آمد، روز پنجم.^{۱۸} و خدا گفت: «زمین جانداران را بر حسب گونه‌هایشان بر آورد، چارپایان و خزندگان و وحوش زمین را، بر حسب گونه‌هایشان.»^{۱۹} و چنین شد.^{۲۰} پس خدا وحوش زمین را بر حسب گونه‌هایشان بساخت، و چارپایان را

* ۲:۱ یا: «بر سطح آبها در حرکت بود.»

آفرینش آدم و حوا

هنگامی که یهوه خدا آسمانها و زمین را ساخت^۵ هیچ نهال کشتزار هنوز بر زمین نبود و هیچ گیاه کشتزار هنوز نرویده بود، زیرا یهوه خدا هنوز باران بر زمین نبارانیده بود و انسانی نبود تا بر آن کشت کند، بلکه مه از زمین برمی آمد و تمام روی زمین را سیراب می کرد.^۶ آنگاه یهوه خدا آدم* را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد.

و یهوه خدا باغی به سمت شرق، در عدن عَرس کرد، و آدم را که سرشته بود در آنجا نهاد.^۹ و یهوه خدا همه گونه درختان چشم نواز و خوش خوراک را از زمین رویانید. درخت حیات در وسط باغ بود، و نیز درخت شناخت نیک و بد.

^{۱۰} رودخانه‌ای از عدن بیرون می آمد تا باغ را آبیاری کند و از آنجا به چهار شاخه منشعب می شد. ^{۱۱} نام رودخانه اول فیشون است که سرتاسر سرزمین حویله را که در آنجا طلا است، دور می زند. ^{۱۲} طلای آن سرزمین نیکوست، و در آنجا صمغ خوشبو* و سنگ جَزَع یافت می شود. ^{۱۳} نام رودخانه دوم جیحون است که سرتاسر سرزمین کوش* را دور می زند. ^{۱۴} رودخانه سوم دجله نام دارد که در شرق آشور جاری است، و رودخانه چهارم فُرات است.

^{۱۵} یهوه خدا آدم را برگرفت و او را در باغ عدن نهاد تا کار آن را بکند و از آن نگاهداری نماید. ^{۱۶} و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه

بر حسب گونه هایشان، و همه خزندگان روی زمین را بر حسب گونه هایشان، و خدا دید که نیکوست.

^{۱۶} آنگاه خدا گفت: «انسان* را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می خزند، فرمان براند.»^{۱۷} پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید.

^{۱۸} خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جاننداری که بر زمین حرکت می کند، فرمان برانید.»^{۱۹} آنگاه خدا گفت: «اینک همه گیاهان دانه دار را که بر روی تمامی زمین است و همه درختان دارای میوه دانه دار را به شما بخشیدم تا خوراک شما باشد.»^{۲۰} و به همه وحوش زمین و همه پرندگان آسمان و همه خزندگان روی زمین که جان در خود دارند، همه گیاهان سبز را برای خوردن بخشیدم.» و چنین شد. ^{۲۱} و خدا هر آنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود. شامگاه شد و بامداد آمد، روز ششم.

۲ بدین سان، آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. ^۲ و خدا در روز هفتم، کار خویش را به پایان رسانید؛ پس او در هفتمین روز، از همه کار خویش بیاسود. ^۳ و خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را مقدس شمرد، چراکه در آن روز از همه کار خویش که خدا آفریده و ساخته بود، بیاسود. ^۴ این بود تاریخچه آسمانها و زمین آنگاه که آفریده شدند.

* ۱: ۲۶ در عبری: "آدم" که هم به معنی عام انسان است و هم اسم خاص نخستین انسان یعنی آدم.

* ۲: ۷ واژه عبری "انسان" (آدم) با واژه عبری "زمین" (آداما) شباهت آوایی دارد و احتمالاً به آن مربوط است؛ رجوع کنید به پیدایش ۲: ۲۰.

* ۲: ۱۲ یا "مروارید".

* ۲: ۱۳ احتمالاً در جنوب شرقی بین النهرین.

«از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید.»^۴ مار به زن گفت: «به یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.»^۵ چون زن دید که آن درخت خوش خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد.^۶ آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوخته، لنگها برای خویشان ساختند.

^۷ و صدای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خود را از حضور یهوه خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.^۸ ولی یهوه خدا آدم را ندا در داده، گفت: «کجا هستی؟»^۹ گفت: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که عریانم، از این رو خود را پنهان کردم.»^{۱۰} خدا گفت: «که تو را گفت که عریانی؟ آیا از آن درخت که تو را امر فرمودم از آن نخوری، خوردی؟»^{۱۱} آدم گفت: «این زن که به من بخشیدی تا با من باشد، او از آن درخت به من داد و من خوردم.»^{۱۲}

^{۱۳} آنگاه یهوه خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار فریبم داد و من خوردم.»^{۱۴} پس یهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعونتری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگی‌ات خاک خواهی خورد.»^{۱۵} میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.»^{۱۶}

بخوری؛^{۱۷} اما از درخت شناخت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد.»

^{۱۸} یهوه خدا فرمود: «نیکو نیست آدم تنها باشد، پس یآوری مناسب برای او می‌سازم.»^{۱۹} و یهوه خدا همه جانداران صحرا و پرندگان آسمان را که از خاک سرشته بود نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آنها خواهد نهاد، و هر آنچه آدم هر جاندار را خواند، همان نامش شد.^{۲۰} پس آدم همه چارپایان و پرندگان آسمان و همه وحوش صحرا را نام نهاد؛ ولی یآوری مناسب برای آدم یافت نشد.^{۲۱} پس یهوه خدا خوابی گران بر آدم مستولی کرد و در همان حال که آدم خفته بود یکی از دنده‌هایش را گرفت و جای آن را با گوشت پر کرد.^{۲۲} آنگاه یهوه خدا از همان دنده که از آدم گرفته بود زنی ساخت و او را نزد آدم آورد.^{۲۳} آدم گفت:

«این است اکنون

استخوانی از استخوانهایم،

و گوشتی از گوشتم؛

او زن نامیده شود،

زیرا که از مرد گرفته شد.»^{*}

^{۲۴} از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست^{*} و یک تن خواهند شد.^{۲۵} آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند.

گناه انسان

۳ و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟»^۲ زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم،^۳ اما خدا گفته است،

* ۲۳:۲ وازه عبری "مرد" (ایش) با وازه عبری "زن" (ایشا) شباهت آوایی دارد.

* ۲۴:۲ در عبری: "می‌جسبد".

* ۱۵:۳ ضمایر شخصی "او" و "وی"، هر دو مذکر هستند.

بار، برادر او هابیل را زابید. هابیل گله‌بان بود و قائن کِشستگر زمین. آپس از چندی، قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. ^۲ ولی هابیل از نخست‌زادگان گله خویش و از بهترین قسمتهای آنها هدیه‌ای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ^۵ ولی قائن و هدیه‌اش را منظور نداشت. پس قائن بسیار خشمگین شد و دلریش گشت. ^۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «از چه سبب خشمگینی و چرا دلریش گشته‌ای؟» ^۷ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.»

^۸ قائن به برادر خویش هابیل گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» ^۹ و چون در صحرا بودند قائن بر برادرش هابیل برخاست و او را کشت. ^{۱۰} آنگاه خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟» ^{۱۱} خداوند فرمود: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد. ^{۱۲} و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را گشود تا خون برادرت را از دست تو دریافت کند. ^{۱۳} چون زمین را کِشت کنی، دیگر قوت خود را به تو نخواهد داد. و تو بر زمین آواره و سرگردان خواهی بود.» ^{۱۴} قائن به خداوند گفت: «مکافاتم بیش از تحمل من است. ^{۱۵} هان امروز مرا از این زمین طرد کردی و از حضور تو پنهان خواهم بود. پس در جهان آواره و سرگردان خواهم بود و هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.» ^{۱۶} آنگاه خداوند به او گفت: «در این صورت، هر که قائن را بکشد،

^{۱۷} و به زن گفت: «درد زایمان تو را بسیار افزون گردانم؛ با درد، فرزندان خواهی زابید. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود، و او بر تو فرمان خواهد راند.»

^{۱۸} و به آدم گفت: «چون سخن زنت را شنیدی و از درختی که تو را امر کردم از آن نخوری خوردی، به سبب تو زمین ملعون شد؛ در همه روزهای زندگی‌ات با رنج از آن خواهی خورد. ^{۱۹} برایت خار و خَس خواهد رویانید، و از گیاهان صحرا خواهی خورد. ^{۲۰} با عرق جبین نان خواهی خورد، تا آن هنگام که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی؛ چراکه تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت.» ^{۲۱} و اما، آدم زن خود را حوا نامید، زیرا او مادر همه زندگان بود. ^{۲۲} یهوه خدا پیراهنهایی از پوست برای آدم و زنت ساخت و ایشان را پوشانید.

^{۲۳} و یهوه خدا فرمود: «اکنون آدم همچون یکی از ما شده است که نیک و بد را می‌شناسد. مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده بماند.» ^{۲۴} پس یهوه خدا آدم را از باغ عدن بیرون راند تا بر زمین که از آن گرفته شده بود زراعت کند. ^{۲۵} پس آدم را بیرون راند، و در جانب شرقی باغ عدن کروبیان را قرار داد و شمشیری آتشبار را که به هر سو می‌گشت، تا راه درخت حیات را نگاهبانی کند.

قائن و هابیل

۴۴ آدم* زن خود حوا را بشناخت و او برادر شده، قائن را زابید، و گفت: «به یاری خداوند مردی حاصل کردم!»* ^۱ او دیگر

* ۲۰:۳ "حوا" احتمالاً به معنی "زندگی" است.

* ۱:۴ یا "مرد".

* ۱:۴ نام "قائن" با واژه عبری به معنی "به دست آمده" شباهت آوایی دارد.

* ۸:۴ جمله «بیا تا به صحرا برویم»، در نسخه‌های پانتاتوک سامره، ترجمه یونانی هفتادئتان، ترجمه والگیت و ترجمه سوری ذکر شده، ولی در متن مازورتی وجود ندارد.

از آدم تا نوح

این است کتاب تاریخچه نسل آدم. روزی که خدا انسان را آفرید، او را شبیه خدا ساخت.^۲ او آنان را مرد و زن آفرید و ایشان را برکت داد، و در روز آفرینش آنها، ایشان را انسان* نام نهاد.

آدم صد و سی ساله بود که پسری شبیه خود و به صورت خویش آورد، و او را شیت نامید.^۳ و آدم پس از آوردن شیت، هشتصد سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^۴ پس روزهای زندگی آدم به تمامی، نهصد و سی سال بود؛ و او مرد.

شیت صد و پنج ساله بود که انوش را آورد.^۵ شیت پس از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^۶ پس روزهای زندگی شیت به تمامی، نهصد و دوازده سال بود؛ و او مرد.

انوش نود ساله بود که قینان را آورد.^۷ انوش پس از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^۸ پس روزهای زندگی انوش به تمامی، نهصد و پنج سال بود؛ و او مرد.

قینان هفتاد ساله بود که مهلائیل را آورد.^۹ قینان پس از آوردن مهلائیل، هشتصد و چهل سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^{۱۰} پس روزهای زندگی قینان به تمامی، نهصد و ده سال بود؛ و او مرد.

و مهلائیل شصت و پنج ساله بود که یارد را آورد.^{۱۱} مهلائیل پس از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^{۱۲} پس روزهای زندگی مهلائیل به تمامی، هشتصد و نود و پنج سال بود؛ و او مرد.

از او هفت چندان انتقام گرفته خواهد شد. و خداوند نشانی بر قائن نهاد تا اگر کسی او را بیابد، وی را نکشد.^{۱۳} پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت، و در سرزمین نود* در شرق عدن ساکن شد.

قائن زن خود را بشناخت، و او باردار شد و خنوخ را زایید. آنگاه قائن شهری ساخت و آن را به نام پسر خود، خنوخ نامید.^{۱۴} و برای خنوخ عیراد زاده شد، و عیراد محویائیل را آورد، محویائیل متوشائیل را، و متوشائیل لمیک را.^{۱۵} لمیک دو زن گرفت، یکی عاده نام داشت و دیگری ظله. عاده، بابال را زایید؛ او پدر چادرنشینان و دامداران بود.^{۱۶} برادر او یوبال نام داشت؛ او پدر همه نوازندگان بریط و نی بود.^{۱۷} ظله نیز توبال قائن را زایید، که صانع همه گونه ابزار برنجسی و آهنی بود. خواهر توبال قائن، نعمه نام داشت.^{۱۸} لمیک به زنان خود گفت:

«ای عاده، ای ظله، به من گوش فرا دهید، ای زنان لمیک سخنانم را بشنوید. مردی را به سبب زخمی که به من زد کشتم،

و جوانی را به سبب جراحی که بر من وارد آورد.

^{۱۹} اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود،

برای لمیک، هفتاد و هفت چندان.»

^{۲۰} و آدم دیگر بار زن خود را بشناخت و او پسری یزاد و او را شیت* نامید و گفت: «خدا به جای هابیل که قائن او را کشت، نسلی دیگر برای من برقرار داشت.»^{۲۱} برای شیت نیز پسری زاده شد و او را انوش نامید. در آن زمان، مردم به خواندن نام خداوند آغاز کردند.

* ۱۶:۴ "نود" یعنی "سرگردانی"؛ رجوع کنید به آیات ۱۲ و ۱۴.
* ۲۵:۴ احتمالاً "شیت" به معنی "عطا شده و بخشیده شده" است.
* ۲:۵ در عبری: "آدم".

آدمیان زیبارویند، و هر یک را که برمی‌گزیدند به زنی می‌گرفتند.^۳ و خداوند فرمود: «روح من همیشه در انسان نخواهد ماند، زیرا که او موجودی فانی است: روزهای او صد و بیست سال خواهد بود.»^۴ در آن روزگار و پس از آن، گول‌پیکران بر زمین بودند، زمانی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنان فرزندان برای ایشان به دنیا آوردند. اینان پهلووانانی از روزگاران کهن بودند که مردانی نام‌آور شدند. و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس؛^۵ و خداوند از این که انسان را بر زمین ساخته بود، متأسف شد و در دل خود غمگین گشت.^۶ پس خداوند فرمود: «انسان را که آفریده‌ام از روی زمین محو خواهم ساخت، انسان و چارپایان و خزندگان و پرندگان آسمان را، زیرا که از ساختن آنها متأسف شدم.»^۸ اما نوح در نظر خداوند فیض یافت.^{*}

^۹ و این است تاریخچه نسل نوح. نوح مردی بود پارسا و در روزگار خویش بی‌عیب. نوح با خدا راه می‌رفت.^{۱۰} و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث.^{۱۱} باری، زمین در نظر خدا فاسد و آکنده از خشونت شده بود.^{۱۲} و خدا زمین را دید که اینک فاسد گشته بود، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.^{۱۳} پس خدا به نوح گفت: «پایان تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا زمین به سبب آنان آکنده از خشونت شده است. اینک آنان را با زمین نابود خواهم کرد.»^{۱۴} پس برای خود کشتی‌ای^{*} از چوب کوفر بساز، و حجره‌هایی در آن بنا کن، و درون و بیرونش را قیراندود نما.^{۱۵} آن

^{۱۸} یارد صد و شصت و دو ساله بود که خنوخ را آورد.^{۱۹} یارد پس از آوردن خنوخ هشتصد سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^{۲۰} پس روزهای زندگی یارد به تمامی، نهصد و شصت و دو سال بود؛ و او مرد.

^{۲۱} خنوخ شصت و پنج ساله بود که متوشالغ را آورد.^{۲۲} خنوخ پس از آوردن متوشالغ، سیصد سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران دیگر آورد.^{۲۳} پس روزهای زندگی خنوخ به تمامی، سیصد و شصت و پنج سال بود.^{۲۴} خنوخ با خدا راه می‌رفت، و دیگر یافت نشد؛ زیرا خدا او را برگرفت.

^{۲۵} متوشالغ صد و هشتاد و هفت ساله بود که لیمک را آورد.^{۲۶} متوشالغ پس از آوردن لیمک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^{۲۷} پس روزهای زندگی متوشالغ به تمامی، نهصد و شصت و نه سال بود؛ و او مرد.

^{۲۸} لیمک صد و هشتاد و دو ساله بود که پسری آورد،^{۲۹} و او را نوح^{*} نامید و گفت: «این پسر ما را از کار و محنت دستهایمان به سبب زمینی که خداوند لعنت کرد، آسودگی خواهد بخشید.»^{۳۰} لیمک پس از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.^{۳۱} پس روزهای زندگی لیمک به تمامی، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود؛ و او مرد.^{۳۲} نوح پانصد ساله بود که سام و حام و یافث را آورد.

توفان

و اما چون شمار آدمیان بر زمین فزونی گرفت و دختران برای ایشان زاده شدند،^۱ پسران خدا دیدند که دختران

* ۲۹:۵ نام "نوح" با واژه عبری به معنی "آسایش یا آرامش" شباهت آوایی دارد.

* ۸:۶ یا: «نظر لطف خداوند شامل حال نوح شد.»

* ۱۴:۶ واژه عبری به معنی "صندوق" یا "جعبه‌ای بزرگ" است؛ همچنین در بقیه متن.

را این گونه بساز: درازای کشتی سیصد ذراع،^{۶*} پهنایش پنجاه ذراع و بلندی اش سی ذراع باشد.^{۱۶} برای کشتی روزنه‌ای به اندازه یک ذراع از بالای آن بساز. در کشتی را در پهلوی آن بگذار و طبقات پایین و وسط و بالا در آن بنا کن.^{۱۷} زیرا اینک من توفان آب بر زمین می‌آورم تا هر ذی‌جسدی را که نفس حیات در آن باشد از زیر آسمان نابود سازم. هر چه بر زمین است، خواهد مرد.^{۱۸} لیکن عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت، و تو به کشتی در خواهی آمد؛ تو و پسرانت و زنت و زنان پسرانت، همراه تو.^{۱۹} از همه جانداران، از هر ذی‌جسدی، جفتی از هر گونه، به درون کشتی ببر تا آنها را با خود زنده نگاه داری. نر و ماده باشند.^{۲۰} از هر گونه پرنده، از هر گونه چارپا و از هر گونه خزنده زمین، جفتی از هر گونه نزد تو خواهند آمد تا آنها را زنده نگاه داری.^{۲۱} همچنین از هر گونه آذوقه خوردنی برگیر و ببندوز، تا برای تو و آنها خوراک باشد.^{۲۲} پس نوح چنین کرد؛ او هر آنچه را که خدا به وی فرمان داده بود، به انجام رسانید.

آنگاه خداوند به نوح گفت: «تو و همه اهل خانه‌ات به کشتی درآیید، زیرا تو را در این عصر در حضور خود پارسا دیدم.^۲ از همه چارپایان طاهر، هفت جفت، نر و ماده، با خود برگیر، و از چارپایان نجس، یک جفت، نر و ماده،^۳ و نیز از پرندگان آسمان هفت جفت، نر و ماده، تا نسل آنها را بر روی تمام زمین زنده نگاه داری.^۴ زیرا من پس از هفت روز، چهل روز و چهل شب باران بر زمین خواهم بارانید، و هر موجودی را که ساختم از روی زمین محو خواهم کرد.»^۵ و نوح هر آنچه را که خداوند به وی فرمان داده بود، به انجام رسانید.

نوح ششصد ساله بود که توفان آب بر زمین آمد؛^۷ و نوح با پسرانش و زنتش و زنان پسرانش به کشتی درآمدند تا از آب توفان در امان باشند.^۸ چارپایان طاهر و چارپایان نجس، پرندگان و همه خزندگان روی زمین،^۹ دو به دو، نر و ماده، همان گونه که خدا به نوح فرمان داده بود، نزد نوح به کشتی درآمدند.^{۱۰} و پس از هفت روز، آب توفان بر زمین آمد.

در سال ششصدم از زندگی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، آری، در همان روز، همه چشمه‌های ژرفای عظیم فوران کرد و پنجره‌های آسمان گشوده شد.^{۱۲} و باران چهل روز و چهل شب بر زمین فرو بارید.^{۱۳} در همان روز، نوح و پسرانش سام و حام و یافث و زن نوح و سه زوجه پسرانش با آنها به کشتی درآمدند،^{۱۴} آنان و همه وحوش، گونه به گونه، و همه چارپایان، گونه به گونه، و همه خزندگان روی زمین، گونه به گونه، و همه پرندگان گونه به گونه، همه مرغان و همه بالداران.^{۱۵} پس دو به دو، از هر ذی‌جسدی که نفس حیات در خود داشت، نزد نوح به کشتی درآمدند.^{۱۶} و آنهایی که داخل شدند، همان گونه که خدا به نوح فرمان داده بود، نر و ماده از هر ذی‌جسد بودند. آنگاه خداوند در را بر او بست.

و توفان چهل روز بر زمین ادامه داشت، و آب افزون گشت و کشتی را برگرفت که از زمین بلند شد.^{۱۸} و آب چیرگی یافته، بر زمین بسیار فزونی گرفت، و کشتی بر سطح آب شناور شد.^{۱۹} و آب بر زمین زیاد و زیاده‌تر غلبه یافت تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمان بود، پوشیده شد.^{۲۰} آب پانزده ذراع^{*} از کوهها بالاتر رفت و آنها را پوشانید.

* ۱۵:۶ در عبری: "اما". یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۱:۷ منظور اعماق زمین است.

* ۲۰:۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است.

نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.^{۱۲} او هفت روز دیگر نیز درنگ کرد و کبوتر را رها ساخت، و کبوتر دیگر نزد وی بازنگشت.

^{۱۳} در ششصد و یکمین سال از زندگی نوح، در روز نخست از ماه نخست، آب از روی زمین خشک شد. آنگاه نوح سرپوش کشتی را برگرفت و دید که اینک سطح زمین خشک شده است.^{۱۴} در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شده بود.^{۱۵} آنگاه خدا به نوح گفت: ^{۱۶} «از کشتی بیرون بیا، تو و زنت و پسرانت و زنان پسرانت همراه تو.^{۱۷} همه جاندارانی را که با تو آمد، هر ذی‌جسدی را از پرندگان و چارپایان و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند، با خود بیرون آور تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر گردند.»^{۱۸} پس نوح با پسرانش و زنتش و زنان پسرانش بیرون آمد.^{۱۹} و همه وحوش، همه خزندگان، همه پرندگان، و هر آنچه بر زمین حرکت می‌کند، بر حسب خانواده‌هایشان، از کشتی به در آمدند.

عهد خدا با نوح

^{۲۰} آنگاه نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد و از همه چارپایان طاهر و از همه پرندگان طاهر گرفته، قربانیهای تمام‌سوز بر مذبح تقدیم کرد.^{۲۱} و رایحه خوشایند^{۲۲} به مشام خداوند رسید و خداوند در دل خود گفت: «دیگر هرگز زمین را به سبب انسان لعنت نخواهم کرد، هر چند که نیت دل انسان از جوانی بد است. و دیگر هرگز همه جانداران را هلاک نخواهم کرد، چنانکه کردم.

^{۲۲} «تا زمانی که جهان باقی است،

کشت و درو،

سرما و گرما،

^{۲۱} هر ذی‌جسدی که بر زمین حرکت می‌کرد، از پرندگان و چارپایان و وحوش و همه انبوه جنبندگان کوچک روی زمین و همه آدمیان، تلف شد.^{۲۲} هر آنچه بر خشکی بود و نفس حیات در بینی داشت، بمرد.^{۲۳} او هر موجودی را که بر روی زمین بود، محو کرد، از آدمیان و چارپایان و خزندگان و پرندگان آسمان. آنها از زمین محو شدند؛ تنها نوح باقی ماند و آنها که با وی در کشتی بودند.^{۲۴} و آب صد و پنجاه روز بر زمین چیره بود.

و اما، خدا نوح و همه وحوش و چارپایان را که با او در کشتی بودند به یسار آورد، و خدا بادی بر زمین وزانید و آب فروکش کرد.^{۲۵} چشمه‌های ژرفا و پنجره‌های آسمان بسته شد؛ و باران از آسمان باز ایستاد.^{۲۶} و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. در پایان صد و پنجاه روز، آب کم شده بود.^{۲۷} در روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرات قرار گرفت.^{۲۸} تا ماه دهم، آب همچنان کاهش می‌یافت تا آن که در نخستین روز از ماه دهم، قله‌های کوهها نمایان گشت.

^{۲۹} پس از چهل روز، نوح پنجره‌ای را که برای کشتی ساخته بود، گشود^{۳۰} و کلاغی را رها کرد. کلاغ به این سو و آن سو می‌رفت تا آن که زمین خشک شد.^{۳۱} سپس کبوتری را از نزد خویش رها کرد تا ببیند آیا آب از روی زمین فروکش کرده است.^{۳۲} ولی کبوتر نشیمنگاهی برای کف پاهای خود نیافت و نزد نوح به کشتی بازگشت، زیرا آب همه سطح زمین را پوشانیده بود. پس او دست خود را دراز کرد و کبوتر را گرفت و آن را نزد خود به کشتی بازگردانید.^{۳۳} نوح هفت روز دیگر درنگ کرد و دیگر بار کبوتر را از کشتی رها کرد.^{۳۴} شامگاهان، کبوتر نزد او بازگشت، و اینک برگ زیتون تازه‌ای به منقار داشت. پس

* ۲۱:۸ این واژه عبری می‌تواند حاوی مفهوم تسکین بخشیدن و آرام کردن هم باشد.

تابستان و زمستان،

و روز و شب،

باز نخواهد ایستاد.»

آنگاه خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.^۲ ترس و هیبت شما بر همه جانوران زمین و بر همه پرندگان آسمان و بر هر آنچه بر زمین می‌خزد و بر همه ماهیان دریا خواهد بود؛ آنها به دستان شما سپرده شده‌اند.^۳ هر جنبنده‌ای که حیات دارد، خوراک شما خواهد بود. همان‌گونه که گیاهان سبز را به شما دادم، اکنون همه چیز را به شما می‌بخشم.^۴ اما گوشت را با حیاتش که خون آن باشد، مخورید.^۵ به یقین تاوان خون شما را که حیات در آن است باز خواهم ستانید: از هر جانوری آن را باز خواهم ستانید. تاوان جان انسان را از دست هموعش نیز باز خواهم ستانید.

«هر که خون انسان ریزد،

خونش به دست انسان ریخته

شود؛

زیرا خدا انسان را به صورت خود

ساخت.

^۷ و اما شما، بارور و کثیر شوید؛ بر زمین منتشر گردید و در آن بیفزایید.»

^۸ سپس خدا، نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: ^۹ «اینک من عهد خویش را با شما و پس از شما با فرزندان شما استوار می‌سازم،^{۱۰} و نیز با هر جاندارى که با شما باشد، از پرندگان و چارپایان و همه جانوران زمین، یعنی با همه آنها که از کشتی بیرون آمدند؛ این برای همه جانوران زمین خواهد بود.^{۱۱} من عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که دیگر هرگز هر ذی‌جسد به آب توفان هلاک نشود، و دیگر هرگز توفانی نباشد که همه زمین را ویران کند.»^{۱۲} و خدا گفت: «این است نشان عهدی که من میان خود و شما و هر جاندارى که با شماست،

برای همه نسلهای آینده می‌بندم.^{۱۳} رنگین‌کمان خود را در ابر قرار داده‌ام، و آن نشان عهدی خواهد بود که میان من و زمین است.^{۱۴} هرگاه ابرها را بر فراز زمین بگسترانم و رنگین‌کمان در ابرها پدیدار شود،^{۱۵} آنگاه عهد خود را با شما و هر جاندار ذی‌جسد به یاد خواهم آورد. و آبها دیگر هرگز سیل نخواهد شد تا هر ذی‌جسد را هلاک کند.^{۱۶} هرگاه رنگین‌کمان در ابرها پدیدار شود، آن را خواهم دید و عهد جاودانی میان خدا و هر جاندار ذی‌جسد را که بر زمین است به یاد خواهم آورد.»^{۱۷} پس خدا به نوح فرمود: «این است نشان عهدی که در میان خود و هر ذی‌جسدی که بر زمین است، استوار ساخته‌ام.»

پسران نوح

^{۱۸} پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. حام پدر کنعان بود.^{۱۹} اینان سه پسر نوح بودند و مردمان تمامی جهان از ایشان منشعب شدند.

^{۲۰} نوح به کشتکاری زمین آغاز کرد، و تاکستانی عَرَس نمود.^{۲۱} او از شراب آن نوشیده، مست شد و خود را در میان خیمه خویش برهنه ساخت.^{۲۲} حام، پدر کنعان، برهنگی پدر را دید و دو برادر خویش را در بیرون خبر داد.^{۲۳} پس سام و یافث ردایی برگرفته، آن را بر شانه‌های خویش افکندند و پس پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. ایشان روی به جانب دیگر داشتند و برهنگی پدر را ندیدند.^{۲۴} چون نوح از مستی خود به هوش آمد و دریافت که پسر کوچکتر با وی چه کرده است،^{۲۵} گفت:

«لعنت بر کنعان!

برادران خود را بنده بندگان باشد.»

^{۲۶} و نیز گفت:

«متبارک باد یهوه، خدای سام!

کنعان بنده او باشد.

نینوا و کالْح واقع است، بنا کرد.^{۱۳} مصر لودیم، عَنامیم، لِهائیم، و نَفْتوخیم را آورد،^{۱۴} و فُتروسیم و گسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند، و گفتوریم را.

^{۱۵} کنعان نخست زاده اش صیدون، و حیت را آورد،^{۱۶} و پیوسیان، آموریان و چرجاشیان را،^{۱۷} و جویان، عَزقیان، و سینیان را،^{۱۸} و اروادیان، صِماریان و حَماتیان را. پس از آن، طوایف کنعانی منشعب شدند.^{۱۹} حدود کنعان از صیدون به سمت چِرار تا غزه بود، و به سمت سُدموم، عَموره، آدمه و صبوئیم، تا لاشع.^{۲۰} اینانند پسران حام بر حسب طوایف و زبانهایشان، در سرزمینها و اقوام خویش.

^{۲۱} برای سام نیز، که نیای همه بنی عبر و برادر بزرگتر یافث بود، پسران زاده شدند.^{۲۲} پسران سام: عیلام، آشور، ارفکشاد، لود و آرام.^{۲۳} پسران آرام: عوص، حول، جاتر و ماش.^{۲۴} ارفکشاد پدر شِلخ بود و شِلخ پدر عبر.^{۲۵} دو پسر برای عبر زاده شدند: نام یکی فِلج بود زیرا در زمان او زمین منقسم شد؛ برادر او یُقطان نام داشت.^{۲۶} یُقطان پدر اَلموداد، شِلف، حَصْرَموت، یِرَخ،^{۲۷} هَدورام، اوزال، دَقله،^{۲۸} عوبال، آیمائیل، صبا،^{۲۹} او فیر، خویله و یوباب بود. اینان همه پسران یُقطان بودند.^{۳۰} سرزمینی که ایشان در آن می زیستند، از میشا به سمت سفار بود که کوهستانی در شرق است.^{۳۱} اینانند پسران سام بر حسب طوایف و زبانهایشان، در سرزمینها و اقوام خویش.

^{۲۷} خدا یافث را وسعت بخشید؛

او در خیمه های سام ساکن شود،
و کنعان بنده او باشد.»

^{۲۸} نوح پس از توفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد.^{۲۹} پس روزهای زندگی نوح به تمامی نهصد و پنجاه سال بود؛ و او مرد.

نسل نوح

۱۵ این است تاریخچه نسل پسران نوح، سام و حام و یافث. برای ایشان پس از توفان، پسران زاده شدند.

^۱ پسران * یافث: جومر، ماجوج، مدای، یوان، توبال، ماشک و تیراس.^۲ پسران جومر: آشکیناز، ریفات و تو جَرَمَه. ^۳ پسران یوان: اِلِشَه، تَرشیش، کِئیم و دودانیم.^۴ از اینان، مردمان ساحل نشین در سرزمینهای خود منشعب شدند. هر یک با زبان خویش، بر حسب طایفه و در قومهای خویش.

^۵ پسران حام: کوش، مصر،* فوط و کنعان.^۶ پسران کوش: یسبا، خویله، سبتاه، رَعَمَه و سیتکا. پسران رَعَمَه: صبا و ددان.^۸ کوش نمرود را آورد* که سلحشوری را در جهان آغاز کرد.*^۹ وی در حضور خداوند شکارچی نیرومندی بود؛ از این رو می گویند: «همچون نمرود، شکارچی نیرومند در حضور خداوند.»^{۱۰} مراکز اصلی حکومت او بابل، اِرک، اَگَد و کَلنه، در سرزمین شِنعار بود.^{۱۱} او از آن سرزمین به آشور رفت، و در آنجا نینوا، رحوبوت عبر، کالْح و اریسن، آن شهر بزرگ را، که میان

* ۲۷:۹ نام "یافث" با واژه عبری «وسعت بخشیدن» شباهت آوایی دارد.

* ۲:۱۰ "پسران" می تواند به معنی نسل، نوادگان و جانشینان باشد؛ همچنین در آیات ۳، ۴، ۶، ۷، ۲۰-۲۳، ۲۹ و ۳۱.

* ۴:۱۰ در برخی نسخه ها "رودانیم".

* ۶:۱۰ در عبری: "مصرایم" که جمع مثنی عبری است و به مصر علیا و سُفلی اشاره دارد.

* ۸:۱۰ این فعل لزوماً به این معنا نیست که کوش پدر بلافضل نمرود بود، بلکه می تواند به این معنا باشد که نمرود از نسل کوش بود. این را که میان آنها چند پشت فاصله بوده است، از این فعل نمی توان دریافت؛ همچنین در آیات ۱۳، ۱۵، ۲۴ و ۲۶.

* ۸:۱۰ یا: «شروع کرد به سلحشوری نیرومند شدن».

* ۲۵:۱۰ "فِلج" به معنی "تقسیم" است.

^{۱۲} ارفکشاد سی و پنج ساله بود که شَلخ را آورد؛ ^{۱۳} و ارفکشاد پس از تولد شَلخ، چهارصد و سه سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۱۴} شَلخ سی ساله بود که عیبر را آورد؛ ^{۱۵} و شَلخ پس از آوردن عیبر، چهارصد و سه سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۱۶} عیبر سی و چهار ساله بود که فلج را آورد؛ ^{۱۷} و عیبر پس از آوردن فلج، چهارصد و سی سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۱۸} فلج سی ساله بود که رعو را آورد؛ ^{۱۹} و فلج پس از آوردن رعو، دویست و نه سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۲۰} رعو سی و دو ساله بود که سروج را آورد؛ ^{۲۱} و رعو پس از آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۲۲} سروج سی ساله بود که ناحور را آورد؛ ^{۲۳} و سروج پس از آوردن ناحور، دویست سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۲۴} ناحور بیست و نه ساله بود که تارح را آورد؛ ^{۲۵} و ناحور پس از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

^{۲۶} تارح هفتاد ساله بود که ابرام و ناحور و هاران را آورد.

نسل تارح

^{۲۷} این است تاریخچه نسل تارح: تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران لوط را آورد. ^{۲۸} هاران نزد پدر خود تارح، در زادگاه خویش، اور کلدانیان، درگذشت. ^{۲۹} ابرام و ناحور زن اختیار کردند. نام زن ابرام سارای، و نام زن ناحور ملکه بود، دختر هاران، که

^{۳۲} اینانند طوایف پسران نوح بر حسب نسلهای ایشان در اقوام خویش. از ایشان اقوام جهان پس از توفان منشعب شدند.

برج بابل

و اما، تمامی زمین را یک زبان و یک گفتار بود. ^۱ و چون مردم از مشرق* کوچ می کردند، در سرزمین شِنعار دشتی هموار یافتند و در آنجا ساکن شدند. ^۲ آنان به یکدیگر گفتند: «بیایید خشتها بزنیم و آنها را خوب بپزیم.» ایشان را خشت به جای سنگ و قیر به جای ملات بود. ^۳ آنگاه گفتند: «بیایید شهری برای خود بسازیم و برجی که سر بر آسمان ساید، و نامی برای خود پیدا کنیم*، مبادا بر روی تمامی زمین پراکنده شویم.» ^۴ اما خداوند فرود آمد تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند، ببیند. ^۵ و خداوند گفت: «اینک آنان قومی یگانه اند و ایشان را جملگی یک زبان است و این تازه آغاز کار آنهاست؛ و دیگر هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان بازداشته نخواهد شد. ^۶ اکنون فرود آییم و زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را درنیابند.» ^۷ پس خداوند آنان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده ساخت و از ساختن شهر بازایستادند. ^۸ از این رو آنجا را بابل* نامیدند، زیرا در آنجا خداوند زبان همه جهانیان را مغشوش ساخت. از آنجا، خداوند ایشان را بر روی تمامی زمین پراکنده کرد.

نسل سام

^{۱۰} این است تاریخچه نسل سام: چون سام صد ساله بود، دو سال پس از توفان، ارفکشاد را آورد؛ ^{۱۱} و سام پس از آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگی کرد و پسران و دختران دیگر آورد.

* ۲:۱۱ یا: "به سوی مشرق"، یا "در مشرق".

* ۴:۱۱ در عبری: «نامی برای خود بسازیم».

* ۹:۱۱ نام "بابل" با واژه عبری به معنی "آشفته" شباهت آوایی دارد.

* ۱۰:۱۱ در متن اصلی: «پدر ارفکشاد شد». «پدر» می تواند به معنی "جد و نیا" باشد؛ همچنین در آیات ۱۱-۲۵. پس در آیات مذکور "پسر" می تواند به معنی "خلف" باشد.

غرب و عای به جانب شرق آن بود. او در آنجا مذبحی برای خداوند ساخت و نام خداوند را خواند.^۹ سپس آبرام از محلی به محل دیگر کوچ کرده، به سوی نیگب^{۱۰} پیش رفت.

آبرام در مصر

^{۱۱} و اما در آن سرزمین قحطی شد، و آبرام به مصر رفت تا مدتی در آنجا به سر برد، چراکه قحطی شدید بود.^{۱۱} نزدیک ورود به مصر، آبرام به همسر خویش سارای گفت: «می دانم که تو زنی زیباروی هستی.^{۱۲} مصریان چون تو را بینند، خواهند گفت: «این زن اوست.» آنگاه مرا خواهند کشت ولی تو را زنده نگاه خواهند داشت.^{۱۳} پس بگو خواهر من هستی، تا به خاطر تو برای من نیکو شود، و جانم به سبب تو زنده بماند.»^{۱۴} چون آبرام به مصر درآمد، مصریان آن زن را دیدند که بسیار زیبا بود.^{۱۵} و چون امیران فرعون سارای را دیدند، وی را نزد فرعون ستودند. پس آن زن را به خانه فرعون بردند.^{۱۶} فرعون به خاطر او به آبرام احسان کرد، و آبرام صاحب گله‌ها و رمه‌ها، الاغهای نر و ماده، غلامان و کنیزان، و شتران شد.

^{۱۷} اما خداوند، به خاطر سارای همسر آبرام، فرعون و اهل خانه‌اش را به بلایای سخت مبتلا کرد.^{۱۸} پس فرعون آبرام را فرا خواند و گفت: «این چه کاری است که در حق من کردی؟ چرا به من نگفتی که او همسر توست؟^{۱۹} چرا گفتی: «خواهر من است،» که او را به زنی گرفتیم؟ اینک این همسرت. او را برگیر و برو!»^{۲۰} آنگاه فرعون درباره آبرام فرمانهایی به افراد خود داد، و آنها او را با همسر و هر آنچه داشت روانه کردند.

جدایی لوط از آبرام

پس آبرام با همسرش، و هر آنچه داشت، و لوط، از مصر به نیگب

پدر ملگه و پسرگه بود.^{۲۱} و اما سارای نازا بود و فرزندی نداشت.

^{۲۲} تازح پسر خود آبرام، و نوه خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، همسر پسرش آبرام را برگرفت، و ایشان با هم از اور گلدانیان به در آمدند تا به سرزمین کنعان بروند، ولی چون به حران رسیدند، در آنجا اقامت گزیدند.^{۲۳} روزهای زندگانی تازح دو بیست و پنج سال بود، و تازح در حران درگذشت.

دعوت آبرام

۱۲ خداوند به آبرام گفته بود: «از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدرت بیرون بیا و به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو.^۱ از تو قومی بزرگ پدید خواهم آورد و تو را برکت خواهم داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی بود.^۲ برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت.»^۳ پس آبرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد؛ و لوط نیز همراه او رفت. آبرام هفتاد و پنج ساله بود که از حران بیرون آمد.^۴ او همسر خود سارای، برادرزاده خود لوط، و همه اموال^۵ اندوخته خویش را با اشخاصی که در حران به دست آورده بودند، برگرفت و به مقصد سرزمین کنعان به راه افتاد، و به کنعان رسید.^۶ آبرام در آن سرزمین تا محل بلوط^۷ مورّه، در شیکیم، پیش رفت. در آن زمان، کنعانیان در آن سرزمین بودند.^۸ آنگاه خداوند بر آبرام ظاهر شد و فرمود: «به نسل تو این سرزمین را می بخشم.» پس در آنجا برای خداوند، که بر او ظاهر شده بود، مذبحی ساخت.^۹ سپس از آنجا به ناحیه کوهستانی که در شرق بیت ثیل است کوچ کرد و خیمه خویش را بر پا داشت، به گونه‌ای که بیت ثیل به جانب

و جنوب و شرق و غرب بنگر،^{۱۵} زیرا سراسر این سرزمین را که می‌بینی تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشید.^{۱۶} نسل تو را همچون غبار زمین می‌گردانم، چنانکه اگر کسی بتواند غبار زمین را بشمارد، نسل تو را نیز می‌توان شمرد.^{۱۷} برخیز و در طول و عرض زمین بگرد، زیرا آن را به تو خواهم داد.^{۱۸} پس ابرام خیمه خود را نقل کرد و رفته، نزدیک بلوط ممری در جبرون ساکن شد، و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا کرد.

نجات لوط به دست ابرام

۱۲۴ و اما در زمان امرفیل پادشاه شنعار،^{*} آریوک پادشاه ایسار، کیدرلاعمیر پادشاه عیلام و تدعال پادشاه گوئیم،^{*} این پادشاهان به جنگ بازع پادشاه سدوم، پرشاع پادشاه عموره، شنعاب پادشاه آدمه، شمیر پادشاه صبوئیم، و پادشاه بلع که صوغر باشد، رفتند.^۱ اینان نیز جملگی در وادی سدیم، که دریای نمک^{*} باشد، با هم متفق شدند.^۲ ایشان دوازده سال کیدرلاعمیر را بندگی کرده بودند، ولی در سال سیزدهم شوریدند.^۳ در سال چهاردهم، کیدرلاعمیر و پادشاهانی که با او بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت^{*} قرتیم، زوزیان را در هام، و ایمیان را در شاوله^{*} قریه تایم شکست دادند،^۴ و حوریان را نیز در کوهستان ایشان، سعیر، تا ایل فاران در حاشیه صحرا.^۵ سپس بازگشتند و به عین مشفط که قادش باشد آمدند، و همه ممالک عمالیقیان و اموریان را که در خصصون^{*} تمار می‌زیستند، شکست دادند.^۶ آنگاه پادشاه سدوم، پادشاه عموره، پادشاه آدمه، پادشاه صبوئیم و پادشاه بلع که صوغر باشد، بیرون آمدند و در وادی سدیم

رفت.^۲ و ابرام از احشام و نقره و طلا بسیار دولتمند بود.^۳ او از نیگب طی منازل کرده، تا بیت‌ئیل کوچ کرد، تا آنجا که خیمه‌اش در آغاز بود، میان بیت‌ئیل و عای،^۴ همان جا که نخستین بار مذبحی ساخته بود. در آنجا ابرام نام خداوند را خواند.^۵ لوط نیز، که با ابرام همراه بود، گله و رمه و خیمه‌ها داشت.^۶ و زمین برای سکونت آنها در یک جا کافی نبود، چراکه دارایی‌شان آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستند با هم ساکن شوند.^۷ و میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط جدال در گرفت. در آن هنگام، کنعانیان و فریزیان در آن سرزمین ساکن بودند.^۸ پس ابرام به لوط گفت: «میان من و تو، و میان شبانان من و شبانان تو جدال نباشد، زیرا ما برادریم.^۹ آیا تمامی این سرزمین پیش روی تو نیست؟ التماس دارم از من جدا شوی. اگر تو به جانب چپ روی، من به جانب راست خواهم رفت، و اگر تو به جانب راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»^{۱۰} آنگاه لوط چشمانش را برافراشت و دید که سراسر وادی اردن به سمت صوغر، همچون باغ خداوند و سرزمین مصر، پرآب است. این پیش از آن بود که خداوند سدوم و عموره را نابود کند.^{۱۱} پس لوط سراسر وادی اردن را برای خود برگزید و به جانب شرق کوچید. و آنها از یکدیگر جدا شدند:^{۱۲} ابرام در سرزمین کنعان اقامت گزید، اما لوط در شهرهای وادی ساکن شد و خیمه خویش را تا سدوم نقل کرد.^{۱۳} اما مردمان سدوم شریر بودند و بسیار به خداوند گناه می‌ورزیدند.

^{۱۲} پس از آن که لوط از ابرام جدا شد، خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خویش را برافراز و از جایی که هستی به سوی شمال

* ۱: ۱۴ یعنی "بابل"; همچنین در آیه ۹.

* ۱: ۱۴ یا "قومها"; همچنین در آیه ۹.

* ۳: ۱۴ همان "دریای مرده".

۲۰ و متبارک باد خدای متعال،
که دشمنانت را به دست تسلیم
کرد.

آنگاه ابرام از همه چیز، به او ده یک داد. ۲۱ پادشاه
شدوم به ابرام گفت: «افراد را به من بده و اموال
را برای خود نگاه دار.» ۲۲ ولی ابرام به پادشاه
شدوم گفت: «دست خود را به جانب بیهوه
خدای متعال، مالک آسمان و زمین، برافراشتم
۲۳ که از اموال تو رشته یا بندکشی برنگیرم،
مبادا بگویی: "من ابرام را دولتمند ساختم،"
۲۴ مگر آنچه مردان جوان خوردند، و سهم
مردانی که مرا همراهی کردند. عایز و اشکول
و ممری سهم خود را بردارند.»

عهد خدا با ابرام

پس از این وقایع، کلام خداوند در
رؤیا به ابرام در رسیده، گفت: «ای
۱۵ ابرام، مترس! من سپر تو هستم و تو را پاداشی
بس عظیم خواهد بود.» ۲* ولی ابرام گفت:
«ای خداوندگاژ بیهوه، مرا چه خواهی داد،
زیرا که من بی‌فرزند مانده‌ام و وارث خانه‌ام*
العازار دمشقی است؟» ۳ و ابرام گفت: «اینک
مرا نسلی ندادی؛ پس خانه‌زادم وارث من
خواهد بود.» ۴ در ساعت، کلام خداوند به او
در رسیده گفت: «این مرد وارث تو نخواهد
بود، بلکه کسی که از صلب تو درآید وارث
تو خواهد بود.» ۵ و ابرام را بیرون برده، گفت:
«به سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار،
اگر بتوانی آنها را بشماری!» آنگاه به ابرام
فرمود: «نسل تو نیز چنین خواهد بود.» ۶ ابرام
به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی
پارسایی به شمار آورد.

صفا آرایی کردند، ۹ تا با کدرا لَعْمَر پادشاه
عیلام، تَدَعال پادشاه گویم، امرافل پادشاه
شِنعار و آریوک پادشاه اِلسار بجنگند، یعنی
چهار پادشاه با پنج پادشاه. ۱۰ و وادی سَدیم پر
از گودالهای قیر بود، و هنگامی که پادشاهان
سُدوم و عَموره می‌گریختند، برخی در آنها
فرو افتادند و بقیه به کوهستان گریختند.
۱۱ پس دشمنان، همه اموال سُدوم و عَموره و
همه اذوقه آنها را گرفتند و رفتند. ۱۲ آنان لوط
برادرزاده ابرام را نیز که در سُدوم سکونت
داشت، با اموالش، با خود بردند.

۱۳ یکی از گریختگان آمد و ابرام عبرانی را
خبر داد. ابرام در بلوطستان مَمَری آموری که
برادر* اِشکول و عایز بود، می‌زیست. ایشان
با ابرام هم‌پیمان بودند. ۱۴ چون ابرام شنید که
خویشاوند او اسیر شده است، سیصد و هجده
تن از خانزادان کارآزموده خویش را برگرفت
و دشمن را تا دان تعقیب کرد. ۱۵ شبانگاه او و
همراهانش به چند گروه تقسیم شده، به دشمن
حمله بردند و ایشان را شکست داده، تا حوبه
که در شمال دمشق است، تعقیب کردند. ۱۶ او
همه اموال را بازگرفت و خویشاوندش لوط و
اموال او را نیز با زنان و دیگر مردمان بازآورد.
۱۷ پس از آنکه ابرام از شکست دادن
کدرا لَعْمَر و پادشاهانی که با او بودند بازگشت،
پادشاه سُدوم تا وادی شَاوه که وادی شاه باشد،
به استقبال او بیرون آمد. ۱۸ آنگاه مَلکیصِدق،
پادشاه سالییم،* نان و شراب بیرون آورد. او
کاهن خدای متعال بود، ۱۹ و ابرام را برکت
داد و گفت:

«متبارک باد ابرام از جانب خدای متعال،
مالک آسمان و زمین.

* ۱۴: ۱۳ یا "خویش" و یا "هم‌پیمان".

* ۱۴: ۱۸ یعنی "اورشلیم".

* ۱۵: ۱: «من سپر تو هستم و پاداش بسیار عظیم تو».

* ۱۵: ۲: معنی دقیق این عبارت در زبان عبری معلوم نیست.

۲۱ آموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یوسیان را.»

هاجر و اسماعیل

۱۶ و اما سارای همسر ابرام فرزندی برای وی نیاورده بود. او را کنیزی مصری بود، هاجر نام. ۲ پس سارای به ابرام گفت: «خداوند مرا از آوردن فرزندان باز داشته است. پس به کنیز من درآی؛ شاید به واسطه او صاحب فرزندان گردم.» ۳ ابرام به سخن سارای گوش گرفت. ۴ پس زمانی که ده سال از سکونت ابرام در سرزمین کنعان گذشته بود، سارای، همسر ابرام، کنیز مصری خویش هاجر را گرفته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد. ۵ ابرام به هاجر درآمد، و او باردار گردید. و چون هاجر دانست که باردار است، در بانوی خویش به دیده تحقیر نگریست. ۶ آنگاه سارای به ابرام گفت: «ظلمی که بر من رفته بر گردن تو باد. من کنیز خویش را به آغوش تو دادم، و او چون دید باردار است، در من به دیده تحقیر می‌نگرد. خداوند میان تو و من داوری کند.» ۷ ابرام به سارای گفت: «اینک اختیار کنیزت در دست توست. هر آنچه در نظرت پسند آید با او بکن.» پس سارای با هاجر بدرفتاری کرد، و هاجر از نزد او گریخت. ۸ فرشته خداوند هاجر را نزد چشمه آبی در صحرا یافت، چشمه‌ای که بر سر راه شور است؛ ۹ و گفت: «ای هاجر! کنیز سارای! از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی؟» گفت: «من از نزد بانویم سارای می‌گریزم.» ۱۰ آنگاه فرشته خداوند به او گفت: «نزد بانوی خویش بازگرد و زیر دست او فروتن باش.» ۱۱ و نیز گفت: «نسل تو را بسیار افزون خواهیم کرد چندان که آنها را از کثرت نتوان شمرد.» ۱۲ و فرشته خداوند وی را گفت:

۷ و خداوند وی را گفت: «مَتَمَّ اَنْ خِداوند که تو را از اور گلدانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به ملکیت به تو بخشم.» ۸ اما ابرام گفت: «ای خداوندگاز یهوه، از کجا بدانم که مالک آن خواهم شد؟» ۹ وی را گفت: «گوساله ماده‌ای سه ساله و بز ماده‌ای سه ساله و قوچی سه ساله، و قمری و جوجه کبوتری برایم بیاور.» ۱۰ ابرام این همه را نزد وی آورد و آنها را از میان دو پاره کرد و نیمه‌ها را در برابر یکدیگر نهاد؛ ولی مرغان را پاره نکرد. ۱۱ و چون لاشخورها بر لاشه‌ها فرود آمدند، ابرام آنها را راند.

۱۲ هنگامی که خورشید غروب می‌کرد، ابرام به خوابی عمیق فرو رفت، و اینک تاریکی سخت و ترسناکی او را فرو گرفت. ۱۳ آنگاه خداوند به او فرمود: «یقین بدان که نسل تو در سرزمینی که از آن ایشان نیست، غریب خواهند بود و در آنجا ایشان را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال بر ایشان ستم خواهند کرد.» ۱۴ اما من بر آن قوم که ایشان بندگی آنها را خواهند کرد، مکافات خواهم رسانید، و ایشان پس از آن با اموال فراوان بیرون خواهند آمد. ۱۵ ولی تو به سلامت نزد پدران خویش خواهی رفت و در کهنسالگی نیکو به خاک سپرده خواهی شد. ۱۶ سپس در پشت چهارم به اینجا باز خواهند گشت، زیرا تفصیلات آموریان هنوز به کمال نرسیده است.»

۱۷ چون خورشید غروب کرد و هوا تاریک شد، هان آتشدانی پرود و مشعلی سوزان از میان آن پاره‌ها عبور کرد. ۱۸ در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و فرمود: «این سرزمین را به نسل تو می‌بخشم، از رود مصر تا رود بزرگ فرات، ۱۹ یعنی سرزمین قینیان و قیزیان و قدمونیان و ۲۰ حیثیان و فرزیان و رفانیان، و

* ۱۶: ۲ در عبری: "بنا شوم"، که با واژه "فرزند" (ابنا) شباهت آوایی دارد.

* ۱۶: ۷ یا "فرستاده"، همچنین در آیه ۹ و ۱۱.

من با تو: تو پدر قومهای بسیار خواهی بود.^۵ نام تو از این پس دیگر ابرام* خوانده نخواهد شد، بلکه نام تو ابراهیم* خواهد بود، زیرا که تو را پدر قومهای بسیار گردانیده‌ام. تو را بسیار بسیار بارور خواهم ساخت؛ از تو قومها پدید خواهیم آورد، و پادشاهان از تو به وجود خواهند آمد.^۶ عهد خویش را میان خود و تو، و نسل تو، پس از تو، استوار خواهم ساخت تا نسل اندر نسل عهد جاودانی باشد؛ تا تو را و پس از تو، نسل تو را، خدا باشم.^۸ دیار غربت تو، یعنی تمام سرزمین کنعان را به تو و پس از تو به نسل تو، به ملکیت ابدی خواهم داد؛ و خدای آنان خواهم بود.»

^۹ آنگاه خدا به ابراهیم فرمود: «و اما تو! تو باید عهد مرا نگاه داری، آری، تو و فرزندان، پس از تو، نسل اندر نسل. این است عهد من، که باید آن را نگاه دارید، عهدی میان من و شما، و نسل تو، پس از تو: هر فرزند ذکوری از شما باید ختنه شود.^{۱۱} گوشت قُلْعَهُ خود را ختنه کنید و این نشان عهدی خواهد بود که میان من و شماست.^{۱۲} هر پسر هشت روزه‌ای از شما باید ختنه شود، هر فرزند ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه‌زاد، خواه زرخریدی که از فرزندان شخص بیگانه باشد و نه از نسل تو؛^{۱۳} خواه خانه‌زاد تو و خواه زرخرید تو، باید حتماً ختنه شود. بدین سان، عهد من عهدی جاودانی در گوشت تن شما خواهد بود.^{۱۴} هر فرزند ذکور نامختون که گوشت تن او ختنه نشده باشد، از میان قوم خود منقطع خواهد شد، زیرا عهد مرا شکسته است.»

«اینک باردار هستی و پسری خواهی زاد؛

و او را اسماعیل* باید بنامی، زیرا خداوند فریاد مظلومیت تو را شنیده است.

^{۱۲} او مردی همچون خر و حشی خواهد بود؛

دست او بر ضد همه، و دست همه بر ضد او خواهد بود،

و او جدا از همه برادران خویش ساکن خواهد بود.»

^{۱۳} «هاجر نام خداوند را که با او سخن گفته بود، «تو خدایی هستی که مرا می‌بینی»* خواند، زیرا گفت: «آیا براستی در اینجا او را که مرا می‌بیند، دیدم؟»^{۱۴} از همین رو، آن چاه، که میان قادیس و بارد است، چاه خدای زنده‌ای که مرا می‌بیند** نامیده شد.

^{۱۵} و هاجر پسری برای ابرام بزاد، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید، اسماعیل نامید.^{۱۶} ابرام هشتاد و شش ساله بود که هاجر اسماعیل را برای او بزاد.

عهد ختنه

چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من هستم خدای قادر مطلق؛* پیش روی من گام بردار و کامل باش. عهد خویش را میان خود و تو خواهم بست و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.» آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به او فرمود:^۴ «و اما من! این است عهد

* ۱۱:۱۶ «اسماعیل» یعنی «خدا می‌شنود».

* ۱۲:۱۶ یا «بر ضد».

* ۱۳:۱۶ در عبری: «آئه نیل رُئی».

* ۱۴:۱۶ در عبری: «پترلچی رُئی».

* ۱:۱۷ در عبری: «إل سُدای»؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۵:۱۷ «ابرام» یعنی «پدر والا».

* ۵:۱۷ «ابراهیم» یعنی «پدر خلق بسیار».

خواه خانه‌زاد خواه زرخید از فرزندان بیگانه،
با وی ختنه شدند.

دیدار سه فرشته

روزی خداوند در بلوطستان ممری
بر ابراهیم ظاهر شد، آنگاه که او در
گرمای روز به درِ خیمهٔ خویش نشست بود.
۱ ابراهیم سر بلند کرد و دید که اینک سه مرد
مقابل او ایستاده‌اند. چون آنان را دید، از درِ
خیمه به پیشواز ایشان شتافت، و روی بر زمین
نهاد، ۲ و گفت: «سرورم، اگر بر من نظر لطف
داری، از نزد بندهٔ خود مگذر. ۳ بگذار اندک آبی
برای شستن پایهیاتان بیاورند، و زیر درخت
بیارامید، ۴ و لقمه نانی بیاورم تا بخورید و نیرو
بگیرید و پس از آن رهسپار شوید، چراکه شما
را بر بندهٔ خود گذر افتاده است.» پاسخ دادند:
«آنچه گفتی بکن.» ۵ پس ابراهیم به خیمه نزد
سارا شتافت و گفت: «بشتاب! سه پیمانۀ آرد
مرغوب برگرفته، خمیر کن و گرده‌نانها بپز.»
۶ آنگاه به سوی رمه دوید و گوساله‌ای جوان و
خوب برگزید و آن را به غلامی سپرد تا زود
آماده کند. ۷ سپس خامه و شیر و گوساله‌ای را که
آماده کرده بود، آورد و پیش روی ایشان نهاد. و
خود زیر درخت نزد ایشان ایستاد تا خوردند.
۸ به وی گفتند: «همسرت سارا کجاست؟»
گفت: «در خیمه است.» ۹ آنگاه یکی از آنها*
گفت: «به یقین، سال بعد، همین وقت نزد تو
باز خواهیم گشت، و همسرت سارا را پسری
خواهد بود.» و سارا به در خیمه که پشت سر او
بود، می‌شنید. ۱۰ ابراهیم و سارا پیر و سالخورده
بودند، و عادت زنان از سارا منقطع شده بود.
۱۱ پس سارا در دل خود خندید و گفت: «آیا پس

۱۵ و نیز خدا به ابراهیم فرمود: «و اما همسرت
سارا! دیگر نام او را سارای محوان؛ بلکه نام
او سارا* خواهد بود. ۱۶ من او را برکت خواهم
داد، و نیز پسری از او به تو خواهم بخشید.
من او را برکت خواهم داد و از او قوماها به
وجود خواهم آورد؛ پادشاهان قوماها از او
پدید خواهند آمد.» ۱۷ ابراهیم به روی درافتاد و
خندید و در دل خود گفت: «آیا مرد صد ساله
را پسری زاده شود؟ آیا سارا در نود سالگی
بزیاید؟» ۱۸ و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که
اسماعیل در حضور تو زندگی کند!» ۱۹ اما خدا
گفت: «نه، بلکه همسرت سارا پسری برای
تو خواهد زاد که تو باید او را اسحاق* بنامی.
من عهد خود را با او استوار خواهم ساخت،
که برای نسل او پس از او، عهدی جاودانی
خواهد بود. ۲۰ و اما در خصوص اسماعیل،
تو را اجابت کردم: اینک او را برکت داده،
بارور خواهم ساخت و او را بسیار بسیار کثیر
خواهم گردانید. او پدر دوازده رهبر خواهد
بود، و قومی بزرگ از وی پدید خواهد آورد.
۲۱ اما عهد خویش را با اسحاق استوار خواهم
ساخت، که سارا او را سال دیگر در همین وقت
برای تو خواهد زاد.» ۲۲ و چون خدا سخنش
را با ابراهیم به پایان برد، از نزد وی بالا رفت.
۲۳ در همان روز، ابراهیم پسرش اسماعیل
و همهٔ خانه‌زادان و زرخیدان خود را، یعنی
هر فرزند ذکوری را که در خانه داشت گرفته،
گوشت قُلْفَهٗ ایشان را ختنه کرد، چنانکه خدا
به او فرموده بود. ۲۴ ابراهیم نود و نه ساله بود
که ختنه شد، ۲۵ و پسرش اسماعیل سیزده سال
داشت؛ ۲۶ ابراهیم و پسرش اسماعیل در همان
روز ختنه شدند. ۲۷ و همهٔ مردان خانهٔ ابراهیم،

* ۱۷:۱۵ "سارا" یعنی "شاهزاده".

* ۱۷:۱۹ "اسحاق" یعنی "او می‌خندد".

* ۱۸:۶ در عبری: "پستاه". یک پستاه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است.

* ۱۸:۱۰ در عبری: "آنگاه او".

آن را به خاطر پنجاه پارسا که در آنند، نخواهی رها کنید؟^{۲۵} حاشا از تو که چنین کنی؛ که پارسا را با شریب به مرگ بسپاری، به گونه‌ای که پارسا و شریب مساوی باشند. حاشا از تو! آیا داور تمامی جهان عدالت را به جا نخواهد آورد؟^{۲۶} خداوند فرمود: «اگر پنجاه پارسا در سدوم بیایم، تمامی آن مکان را به خاطر آنان خواهم رها کنید.»^{۲۷} ابراهیم در پاسخ گفت: «اینک من که خاک و خاکستر بیش نیستم، به سخن گفتن با خداوندگار دلیری کرده‌ام،^{۲۸} اگر شمار پارسایان پنج تن کم از پنجاه باشد، چه؟ آیا تمامی شهر را به سبب آن پنج تن نابود خواهی کرد؟» فرمود: «اگر چهل و پنج تن در آنجا بیایم، آن را نابود نخواهم کرد.»^{۲۹} دیگری بار بدو عرض کرده، گفت: «اگر تنها چهل تن در آنجا یافت شوند، چه؟» فرمود: «به خاطر چهل تن، این کار را نخواهم کرد.»^{۳۰} گفت: «تمنا اینکه خشم خداوندگار فروخته نشود، تا سخن گویم. اگر تنها سی تن در آنجا یافت شوند، چه؟» فرمود: «اگر سی تن در آنجا بیایم، این کار را نخواهم کرد.»^{۳۱} ابراهیم گفت: «اینک دلیری کرده‌ام تا با خداوندگار سخن گویم. اگر تنها بیست تن در آنجا یافت شوند، چه؟» فرمود: «به خاطر بیست تن، آن را نابود نخواهم کرد.»^{۳۲} گفت: «تمنا اینکه خشم خداوندگار فروخته نشود تا تنها این یک بار سخن بگویم. اگر تنها ده تن در آنجا یافت شوند، چه؟» پاسخ داد: «به خاطر ده تن، آن را نابود نخواهم کرد.»^{۳۳} چون خداوند سخن خود را با ابراهیم به پایان رسانید، برفت، و ابراهیم به مکان خویش بازگشت.

خدا لوط را می‌رهاشد

شامگاهان، آن دو فرشته به سدوم رسیدند، و لوط به دروازه شهر نشست. چون لوط ایشان را بدید به ملاقات

۱۹

از آنکه فرسوده‌گشته‌ام و سرورم نیز پیر شده است، مرا لذت خواهد بود؟»^{۱۳} آنگاه خداوند به ابراهیم گفت: «سارا چرا خندید و گفت: "آیا اکنون که پیر شده‌ام، براستی فرزندی خواهم زاد؟"»^{۱۴} آیا هیچ کاری هست که برای خداوند دشوار باشد؟ در موعد مقرر، سال بعد، همین وقت نزد تو باز خواهم گشت و سارا را پسری خواهد بود.»^{۱۵} اما سارا انکار کرد و گفت: «نخندیدم» زیرا ترسیده بود. اما او گفت: «نه، بلکه خندیدی.»

شفاعت ابراهیم

^{۱۶} آنگاه آن مردان از آنجا روانه شده، روی به جانب سدوم نهادند. و ابراهیم با آنان رفت تا ایشان را بدرقه کند.^{۱۷} آنگاه خداوند گفت: «آیا آنچه می‌کنم، از ابراهیم پنهان دارم؟^{۱۸} حال آنکه از ابراهیم بی‌گمان قومی بزرگ و نیرومند پدید خواهد آمد و همه قومهای زمین به واسطه او برکت خواهند یافت.^{۱۹} زیرا او را برگزیده‌ام» تا فرزندان و اهل خانه خویش را پس از خود، امر فرماید که با به جا آوردن پارسایی و عدالت، طریق خداوند را نگاه دارند، تا خداوند آنچه را که به ابراهیم وعده داده است، نصیب او گرداند.»^{۲۰} آنگاه خداوند فرمود: «فریاد شکایت بر ضد سدوم و عموره چنان بلند است، و گناهشان چنان سنگین است^{۲۱} که پایین می‌روم تا ببینم آیا مطابق فریادی که به من رسیده است به تمامی به عمل آورده‌اند یا نه. اگر چنین نباشد خواهم دانست.»

^{۲۲} پس آن مردان از آنجا روی گردانیده، به جانب سدوم رفتند، اما ابراهیم همچنان در حضور خداوند ایستاده بود.^{۲۳} آنگاه ابراهیم نزدیک آمد و گفت: «آیا پارسا را با شریب هلاک خواهی کرد؟^{۲۴} اگر پنجاه پارسا در شهر باشند، چه؟ آیا براستی شهر را نابود خواهی کرد و

* ۱۸:۱۹ در عبری: "او را شناخته‌ام" که می‌تواند به معنی "ایجاد رابطه" نیز باشد.

و هر که را در شهر داری از اینجا بیرون ببر،^{۱۳} زیرا می‌خواهیم این مکان را نابود کنیم؛ چراکه فریاد شکایت بر ضد مردم آن، نزد خداوند بسیار بلند شده است، و خداوند ما را فرستاده تا آن را نابود کنیم.^{۱۴} پس لوط بیرون رفت تا با دامادان خود، که قرار بود با دخترانش ازدواج کنند، سخن گوید. بدیشان گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون روید، زیرا خداوند می‌خواهد شهر را نابود کند!» اما دامادان آن را مزاح پنداشتند.^{۱۵} سپیده‌دمان، آن فرشتگان لوط را شتابانیده، گفتند: «برخیز! همسر و دو دخترت را که در اینجا حاضرند بگیر، مباد شما نیز در مکافات شهر هلاک شوید.»^{۱۶} و چون لوط درنگ می‌کرد، آن مردان به‌خاطر شفقت خداوند بر وی، دستان او و همسر و دو دخترش را گرفتند و او را بیرون آورده، خارج از شهر گذاشتند.^{۱۷} و چون ایشان را بیرون می‌آوردند، یکی از آن دو گفت: «برای حفظ جان خود بگریزید! به پشت سر منگریزید، و در هیچ کجای وادی مایستید! بلکه به کوه‌ها بگریزید، مبادا هلاک شوید!»^{۱۸} ولی لوط بدیشان گفت: «ای سرورانم، چنین مباد! اینک بنده‌ات در نظرت فیض یافته است* و با حفظ جانم محبتی بزرگ در حق من کرده‌ای. اما من توان آن ندارم به کوه بگریزم، مباد این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.»^{۱۹} بین، آنجا شهری است نزدیک که می‌توان به آن گریخت، و شهری کوچک است. بگذار تا بدان بگریزم. آیا شهری کوچک نیست؟ پس جانم نجات خواهد یافت.»^{۲۰} او به لوط گفت: «این خواسته‌ات را نیز به جا می‌آورم تا شهری را که از آن سخن گفتی، واژگون نسازم.»^{۲۱} اما زود به آنجا بگریز، زیرا تا بدان جا نرسی، کاری نمی‌توانم کرد.» از همین رو، آن شهر صوغر* نامیده شد.

ایشان برخاست و روی بر زمین نهاد^۲ و گفت: «ای سرورانم، تمنا اینکه به خانه بنده خود درآید و پاهایتان را بشوید و شب را به سر برید. سپس بامدادان برخاسته، راه خویش را پی‌گیرید.» پاسخ دادند: «نه، بلکه شب را در میدان شهر به سر خواهیم برد.»^۳ ولی چون بسیار پای فشرده با وی رفتند و به خانه‌اش درآمدند. او برایشان ضیافتی به پا کرد و نان بی‌خمیرمایه پخت و ایشان خوردند.^۴ اما پیش از آنکه بخوابند، مردان شهر، یعنی مردان سدوم، از جوان و پیر، همه مردم بدون استثنا، خانه را احاطه کردند.^۵ آنان لوط را ندا در داده، گفتند: «آن مردان که امشب نزد تو درآمدند، کجایند؟ آنان را نزد ما بیرون آور تا بدیشان درآییم.»^۶ لوط نزد آنان به درگاه بیرون رفت و در را پشت سر خود بست،^۷ و گفت: «نه، ای برادران من. تمنا دارم که این کار ناپسند را انجام ندهید.^۸ ببینید، من دو دختر دارم که با هیچ مردی نبوده‌اند. بگذارید آنان را نزد شما بیرون آورم، و هر چه در نظرتان پسند آید با آنان بکنید. ولی با این مردان کاری نداشته باشید، چراکه زیر سقف من پناه گرفته‌اند.»^۹ آنان پاسخ دادند: «کنار برو.» و گفتند: «این مرد آمد تا نزد ما غربت گزیند، و اکنون داور ما شده است! اکنون با تو بدتر از آنان خواهیم کرد.» پس بر آن مرد یعنی لوط به شدت هجوم بردند و نزدیک آمدند تا در را بشکنند.^{۱۰} ولی آن مردان دست خویش دراز کرده، لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند.^{۱۱} سپس کسانی را که به درگاه خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند که از یافتن در عاجز شدند.^{۱۲} سپس آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران،

* ۱۹:۵ در عبری: «تا ایشان را بشناسیم».

* ۱۹:۱۹ یا: «اینک نظر لطف تو شامل حال بنده‌ات شده».

* ۱۹:۲۲ «صوغر» یعنی «کوچک».

شدم. بیا تا امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو با وی همخواب شو تا نسلی از پدرمان نگاه داریم.»^{۳۵} پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک رفته، با وی همخواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن او نیز آگاه نشد.^{۳۶} پس هر دو دختر لوط از پدر خویش باردار شدند.^{۳۷} دختر بزرگ پسری بزاد و او را موآب * نامید؛ او پدر موآبان امروزی است.^{۳۸} دختر کوچک نیز پسری بزاد و او را بن عمی * نامید؛ او پدر عمونیان امروزی است.

ابراهیم و آبیملیک

۲۵ باری، ابراهیم از آنجا به سوی منطقه یگب کوچ کرد و میان قادیش و شور ساکن شد و مدتی در جرار غربت پذیرفت.^۱ او درباره همسرش سارا گفت که «او خواهر من است.» و آبیملیک پادشاه جرار فرستاده، سارا را گرفت.^۲ اما شبی خدا در خواب به آبیملیک ظاهر گشت و به او گفت: «اینک به سبب زنی که گرفته‌ای می‌میری، چراکه او زنی شوهردار است.»^۳ و آبیملیک هنوز به سارا نزدیک نشده بود؛ پس گفت: «خداوندگارا، آیا قومی بی‌گناه را هلاک خواهی کرد؟^۴ مگر ابراهیم به من نگفت: «او خواهر من است»؟ و مگر سارا نیز نگفت: «او برادر من است»؟ من این کار را با راست‌دلی و پاک‌دستی کردم.»^۵ آنگاه خدا در خواب به او گفت: «آری، می‌دانم که این کار را با راست‌دلی کردی، و من بادم که تو را بازداشتم تا به من گناه نوری. از همین روست که نگذاشتم او را لمس کنی.^۶ پس اکنون همسر آن مرد را به او بازگردان، زیرا او نبی است، و برایت دعا خواهد کرد و زنده خواهی ماند. اما اگر همسرش را بازنگردانی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد، به یقین خواهید مرد.»

نابودی سدوم و عموره

^{۱۳} چون لوط به صوغر رسید، آفتاب بر زمین طلوع کرده بود.^{۱۴} آنگاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از جانب خداوند از آسمان بارانید،^{۱۵} و آن شهرها و تمام وادی و همه ساکنان شهرها و همه گیاهان زمین را واژگون کرد.^{۱۶} اما زن لوط به پشت سر نگریست، و ستونی از نمک گردید.^{۱۷} بامدادان، ابراهیم زود برخاست و به همان جایی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.^{۱۸} و چون به سوی سدوم و عموره و سراسر زمین وادی نظر افکند، دید که اینک دود آن سرزمین همچون دود کوره بالا می‌رود.^{۱۹} بدین سان، آنگاه که خدا شهرهای وادی را نابود کرد، ابراهیم را به یاد آورد، و هنگامی که آن شهرها را که لوط در آنها زیسته بود واژگون می‌ساخت، لوط را از میان آن واژگونی بیرون آورد.

لوط و دخترانش

^{۲۰} لوط از صوغر برآمد و با دو دخترش در کوه ساکن شد، زیرا از ماندن در صوغر هراسناک بود. پس با دو دخترش در غاری سکونت گزید.^{۲۱} روزی دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما سالخورده گشته و در این نواحی مردی نیست، تا به رسم همه جهان، به ما درآید.^{۲۲} بیا تا پدرمان را شراب بنوشانیم و با او همخواب شویم تا نسلی از پدر خویش نگاه داریم.»^{۲۳} پس در همان شب، پدرشان را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ رفته، با پدرش همخواب شد؛ و لوط از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.^{۲۴} روز دیگر، دختر بزرگ به کوچک گفت: «دیشب من با پدرم همخواب

۱۹: ۲۷ نام "موآب" با عبارت عبری به معنی "از پدر" شباهت آوایی دارد.

۱۹: ۳۸ "بن عمی" یعنی "پسر قوم من".

را که وعده داده بود، برای سارا به جا آورد. ^۲پس سارا باردار شد و برای ابراهیم در پیروی او پسری به دنیا آورد، در همان زمان که خدا به او وعده داده بود. ^۳ابراهیم پسر خود را که سارا برایش زاده بود، اسحاق نامید؛ ^۴و ابراهیم پسرش اسحاق را در هشت روزگی ختنه کرد، چنانکه خدا به او فرمان داده بود. ^۵ابراهیم صد ساله بود که پسرش اسحاق برای او زاده شد. ^۶و سارا گفت: «خدا خنده برایم ساخت، و هر که بشنود، با من خواهد خندید.» ^۷و نیز گفت: «چه کسی می توانست به ابراهیم بگوید که سارا فرزندان را شیر خواهد داد؟ با این حال، در سن پیروی او پسری برایش زادم.»

بیرون کردن هاجر و اسماعیل

^۸باری، کودک بزرگ شد و او را از شیر بازگرفتند؛ و در روزی که اسحاق را از شیر بازگرفتند، ابراهیم جشنی بزرگ بر پا کرد. ^۹و اما سارا دید پسری که هاجر مصری برای ابراهیم زاده بود، تمسخر می کند؛ ^{۱۰}پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا پسر این کنیز با پسر من اسحاق میراث نخواهد برد.» ^{۱۱}اما این امر در نظر ابراهیم به خاطر پسرش بس ناپسند آمد. ^{۱۲}ولی خدا به ابراهیم فرمود: «به خاطر پسر و کنیزت ناخشنود مباش. سخن سارا را در هر آنچه به تو می گوید بشنو، زیرا نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد. ^{۱۳}از پسر کنیز نیز قومی پدید خواهیم آورد، زیرا که او نیز نسل توست.» ^{۱۴}پس ابراهیم صبح زود برخاست، و نان و مشکِ آب برگرفت و به هاجر داد. او آنها را بر دوش هاجر نهاد و سپس او را با پسر روانه کرد. هاجر رفته، در بیابان پثرشبع می گشت.

^{۱۵}چون آب مشک تمام شد، هاجر پسرش را زیر بوته ای نهاد. ^{۱۶}سپس به مسافت پرتاب

^۸بامدادان، آبیملک زود برخاست و همه خادمان خویش را فرا خواند، و همه این امور را بدیشان بازگفت. آنان بسیار ترسیدند. ^۹آنگاه آبیملک ابراهیم را فرا خواند و به او گفت: «این چیست که به ما کردی؟ چه گناهی به تو ورزیده بودم که من و مملکتم را به تقصیری بزرگ آلوده ساختی و کارهای ناکردنی با من کردی؟» ^{۱۰}و آبیملک از ابراهیم پرسید: «چه دیدی که این کار را کردی؟» ^{۱۱}ابراهیم پاسخ داد: «با خود گفتم: در این مکان هیچ ترسی از خدا نیست، و مرا به سبب همسرم خواهند کشت. ^{۱۲}و انگهی، او برآستی خواهر من و دختر پدرم است، ولی نه دختر مادرم؛ و همسر من گشت. ^{۱۳}و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، به همسرم گفتم: "محبتی که باید در حق من بکنی این است که هر جا برویم، درباره من بگویی؛ او برادر من است."» ^{۱۴}پس آبیملک گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و همسرش سارا را به وی بازگردانید. ^{۱۵}و آبیملک گفت: «اینک سرزمین من پیش روی توست؛ هر جا که می پسندی، ساکن شو.» ^{۱۶}و به سارا گفت: «به برادرت هزار پاره نقره دادم. این نشان بی گناهی توست در برابر چشمان همه کسانی که با تو هستند؛ تو نزد همگان مبرا هستی.» ^{۱۷}آنگاه ابراهیم نزد خدا دعا کرد، و خدا آبیملک و همسرش و همه کنیزانش را شفا بخشید تا باز صاحب فرزندان شدند، ^{۱۸}زیرا خداوند به خاطر سارا همسر ابراهیم، رجم همه اهل خانه آبیملک را بسته بود.

تولد اسحاق

۲۱ و اما خداوند چنانکه گفته بود، به یاری سارا آمد؛ و خداوند آنچه

* ۳:۲۱ "اسحاق" یعنی "او (مذکر) می خندد".

* ۱۲:۲۱ یا "ذرت".

^{۱۸} ابراهیم هفت بره ماده از گله جدا کرد،^{۱۹} و آیمیلک به ابراهیم گفت: «این هفت بره ماده که جدا کردی، چیست؟»^{۲۰} او پاسخ داد: «این هفت بره ماده را از دست من بپذیر، تا شهادتی باشد بر این که من این چاه را کنده‌ام.»^{۲۱} پس آن مکان را بِئِرشِیع نامید، زیرا که آن دو مرد در آنجا برای یکدیگر سوگند خوردند.^{۲۲} پس از بستن آن پیمان در بِئِرشِیع، آیمیلک با فرمانده سپاه خویش فیکول، به سرزمین فلسطینیان بازگشتند.^{۲۳} ابراهیم در بِئِرشِیع درختچه گری کاشت، و در آنجا نام خداوند، خدای سرمدی، را خواند.^{۲۴} و ابراهیم مدتی دراز در سرزمین فلسطینیان غربت اختیار کرد.

آزمایش ابراهیم

۲۲ و اما ایامی چند پس از این وقایع، خدا ابراهیم را آزموده، بدو فرمود: «ای ابراهیم! پاسخ داد: «لیک!» گفت: «پسرت را که یگانه پسر توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بگیر و به سرزمین موریا برو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کن.»^۱ پس، صبح زود، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را زین کرد و دو تن از نوکران خویش را با پسرش اسحاق برگرفته، هیزم برای قربانی تمام‌سوز شکست و به سوی جایی که خدا به او گفته بود، روانه شد.^۲ روز سوم، ابراهیم چشمانش را برافراشت و آنجا را از دور دید.^۳ آنگاه به نوکرانش گفت: «شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدان‌جا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آیم.»^۴ ابراهیم هیزم قربانی تمام‌سوز را برگرفته، بر پسر خویش اسحاق نهاد، و آتش و چاقو را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می‌رفتند.^۵ و اما اسحاق به پدرش ابراهیم

تیری از او دور شد و در جایی مقابل آنجا که او بود نشست، چون با خود گفت: «مردن پسر را نبینم.» و در همان حال که آنجا نشسته بود، صدایش را بلند کرد و بگریست.^۶ خدا صدای پسر را شنید، و فرشته خدا از آسمان هاجر را صدا زد و به او گفت: «هاجر، تو را چه شده است؟ مترس، زیرا خدا صدای پسر را در آنجا که اوست، شنیده است.^۷ برخیز و پسر را برداشته، محکم به دست خود بگیر، زیرا قومی بزرگ از او پدید خواهم آورد.»^۸ آنگاه خدا چشمان هاجر را گشود، و او چاه آبی دید. پس رفت و مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید.

^۹ باری، خدا با آن پسر بود و او بزرگ شد. او در صحرا سکونت اختیار کرد و تیراندازی ماهر گشت.^{۱۰} او در صحرای فاران زندگی می‌کرد و مادرش زنی از سرزمین مصر برایش گرفت.

پیمان بِئِرشِیع

^{۱۱} در آن زمان، آیمیلک و فیکول، فرمانده سپاهش، به ابراهیم گفتند: «خدا در هر آنچه می‌کنی، با توست.»^{۱۲} اکنون در اینجا برای من به خدا سوگند یاد کن که به من و فرزندان و نوادگانم خیانت نکنی؛ بلکه چنانکه من به تو محبت کردم تو نیز با من و سرزمینی که در آن غربت گزیده‌ای، همان‌گونه رفتار کنی.^{۱۳} ابراهیم گفت: «سوگند می‌خورم.»

^{۱۴} آنگاه ابراهیم درباره چاه آبی که خادمان آیمیلک از او غصب کرده بودند، آیمیلک را سرزنش کرد.^{۱۵} آیمیلک گفت: «نمی‌دانم چه کسی این کار را کرده است. تو به من چیزی نگفتی و تا امروز این را نشنیده بودم.»^{۱۶} باری، ابراهیم گوسفندان و گاوان برگرفت و به آیمیلک داد، و آن دو با هم پیمان بستند.

* ۱۶:۲۱ در متن عبری؛ در متن ترجمه یونانی هفتادئتان: «پسر... بگریست».

* ۲۱:۲۱ «بِئِرشِیع» می‌تواند به دو معنی باشد: «چاه هفت» یا «چاه سوگند».

کرد،^{۱۸} و به واسطه نسل* تو همه قومهای زمین برکت خواهند یافت،* زیرا به صدای من گوش گرفتی.»^{۱۹} پس ابراهیم نزد نوکران خود بازگشت، و ایشان برخاسته با هم به پشیشیع رفتند. و ابراهیم در پشیشیع ساکن شد.

پسران ناحور

^{۲۰}مدتی پس از آن، به ابراهیم خبر داده گفتند: «ملکه نیز برای برادرت ناحور پسران زاده است: ^{۲۱}عوص، نخست‌زاده او، و برادرش بوز، و قموئیل، پدر آرام،^{۲۲} و کیند و خزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.»^{۲۳} بتوئیل ریکا را آورد. این هشت پسر را ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم، بزاد.^{۲۴} مُتعه ناحور نیز که رنومه نام داشت، صاحب پسران بود، یعنی طیج و جاحم و تاخس و معکاه.

درگذشت سارا

۲۳ سارا صد و بیست و هفت سال زندگی کرد؛ این بود سالهای عمر سارا. او در قریه آربع که جبرون باشد در سرزمین کنعان درگذشت، و ابراهیم رفت تا برای سارا ماتم کند و بگرید.^۲ آنگاه ابراهیم از کنار مُرده خود برخاست و حیتهای* را خطاب کرده، گفت:^۳ «من در میان شما غربت اختیار کرده و مقیم گشتم. ام. قطعه زمینی به جهت آرامگاه در میان خود به من بفروشید تا بتوانم مرده ام را از پیش رویم دفن کنم.»^۴ حیتهای* با ابراهیم پاسخ دادند: «ای سرور ما، سخنمان را بشنو. تو در میان ما رهبری بزرگ*

گفت: «پدر؟» پاسخ داد: «بله، پسرم؟» گفت: «این از آتش و هیزم، ولی بره قربانی تمام سوز کجاست؟»^۵ ابراهیم پاسخ داد: «پسرم، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» پس هر دو با هم می‌رفتند.

^۶چون به جایی که خدا به ابراهیم گفته بود رسیدند، او در آنجا مذبحی بنا کرد و هیزم بر آن چید، و پسرش اسحاق را بسته، او را بر مذبح، روی هیزم گذاشت.^۷ آنگاه دست دراز کرد و چاقو را گرفت تا پسر خود را ذبح کند. اما فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد: «ابراهیم! ابراهیم! پاسخ داد: «لییک!»^۸ فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسر، آری یگانه پسر ت را، از من دریغ نداشتی.»^۹ ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی* را دید که با شاخهایش در بوته‌ای گرفتار شده بود. ابراهیم رفته، قوچ را گرفت و آن را به جای پسرش، چون قربانی تمام سوز تقدیم کرد.^{۱۰} پس ابراهیم آن مکان را 'خداوند فراهم خواهد کرد' نامید. و تا امروز نیز گفته می‌شود: «بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد.»^{۱۱}

^{۱۲}فرشته خداوند بار دوم ابراهیم را از آسمان ندا در داد^{۱۳} و گفت: «خداوند می‌فرماید: به ذات خودم سوگند، از آنجا که این کار را کردی و پسر ت را که یگانه پسر توست دریغ نداشتی،^{۱۴} به یقین تو را برکت خواهم داد و نسلت را همچون ستارگان آسمان و مانند شنهای کناره دریا کثیر خواهم ساخت. نسل تو دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند

* ۱۳:۲۲ در بسیاری از متون دست‌نوشته مازورتنی، کتابهای پنجگانه سامری، ترجمه یونانی هفتادتنان و سوری چنین است؛ در بیشتر متون دست‌نوشته مازورتنی نوشته شده: «قوچی در عقب "او"».

* ۱۴:۲۲ یا: «در کوه خداوند، او ظاهر خواهد شد» و یا «در کوه، خداوند ظاهر خواهد شد».

* ۱۸:۲۲ یا "ذریه".

* ۱۸:۲۲ یا: «یکدیگر را برکت خواهند داد».

* ۳:۲۳ یا: «پسران حیت» همچنین در آیات ۵، ۷، ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۰.

* ۶:۲۳ یا: «امیر خدا».

در آن است با همه درختانی که در محدوده آن زمین بود،^{۱۸} در حضور همه حیثیانی که به دروازه شهر آمده بودند، به ابراهیم واگذار شد.^{۱۹} پس از این، ابراهیم همسرش سارا را در غار زمین مکفیله در نزدیکی ممری، که همان جبرون است، در سرزمین کنعان دفن کرد.^{۲۰} به این ترتیب، مالکیت آن زمین و غاری که در آن بود، به جهت آرامگاه، از سوی حیثیان به ابراهیم واگذار شد.

اسحاق و ربکا

۲۴ و اما ابراهیم پیر و سالخورده شده بود، و خداوند او را در همه چیز برکت داده بود.^۲ باری، ابراهیم به خادم خود، که بزرگ^۳ خانه وی و ناظر بر همه دارایی او بود، گفت: «دست خود را زیر ران من بگذار،^۴ تا تو را به خداوند، خدای آسمان و خدای زمین سوگند دهم که برای پسر همسری از دختران کنعانیان، که در میانشان زندگی می‌کنم، نگیری،^۵ بلکه به ولایت من و نزد خویشاوندانم بروی و برای پسر اسحاق همسری بگیری.»^۶ خادم به او گفت: «شاید آن زن حاضر نباشد با من به این سرزمین بیاید. آیا باید پسرت را به دیاری که از آن آمده‌ای ببرم؟»^۷ ابراهیم به او گفت: «مبادا پسر من را به آنجا بازگردانی!»^۸ خداوند، خدای آسمان، که مرا از خانه پدرم و از سرزمین خویشاوندانم بیرون آورد و با من سخن گفته، برایم سوگند خورد که، «این سرزمین را به نسل^۹ تو می‌بخشم،» او فرشته خود را پیشاپیش تو خواهد فرستاد تا از آنجا زنی برای پسر من بگیری.^{۱۰} اما اگر آن زن حاضر نباشد با تو به اینجا بیاید، آنگاه از سوگندی که برای من خوردی میرا خواهی بود؛ فقط پسر من

هستی. مُرده خود را در بهترین مقبره‌های ما دفن کن. هیچ‌یک از ما مقبره خویش را از تو دریغ نخواهیم داشت که مُرده خود را به خاک بسپاری.»^{۱۱} آنگاه ابراهیم برخاست و در برابر مردم آن سرزمین، یعنی حیثیان، تعظیم کرد،^{۱۲} و ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر راضی هستید که مُرده خویش را از پیش روی خود دفن کنم، پس تمنا دارم به عِفرون پسر صوخر برای من سفارش کنید^{۱۳} تا غار مکفیله را که از املاک اوست و در انتهای زمینش قرار دارد، به من بفروشد. از او بخواهید تا آن را به بهای کامل به جهت آرامگاه، در نظر شما به ملکیت من بدهد.»^{۱۴} و عِفرون در میان حیثیان نشسته بود، و او در حضور همه حیثیان که به دروازه شهر او آمده بودند، به ابراهیم پاسخ داد: «نه، سرورم! سخن مرا بشنو؛ من آن زمین را به تو می‌بخشم و غاری را که در آن است به تو می‌دهم. من آن را در حضور مردم خود به تو می‌دهم. مُرده خود را دفن کن.»^{۱۵} ابراهیم دوباره در برابر مردم آن سرزمین تعظیم کرد،^{۱۶} و در حضور آنان به عِفرون گفت: «تمنا دارم سخن مرا بشنوی. من بهای زمین را پرداخت خواهم کرد. آن را از من بپذیر تا مُرده خود را در آنجا دفن کنم.»^{۱۷} عِفرون به ابراهیم پاسخ داد: «ای سرورم، سخن مرا بشنو. بهای زمین چهارصد مثقال^{۱۸} نقره است، ولی این میان من و تو چیست؟ مُرده خود را دفن کن.»^{۱۹} ابراهیم سخن عِفرون را پذیرفت و مبلغی را که او در حضور حیثیان بر زبان آورده بود، یعنی چهارصد مثقال نقره را بر حسب وزن رایج نزد بازرگانان برای او وزن کرد.

^{۱۷} پس مالکیت زمین عِفرون که در مکفیله در نزدیکی ممری بود، یعنی زمین و غاری که

* ۷:۲۳ در عبری: "شکیل". یک شکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در آیه ۱۶.

* ۲:۲۴ یا "پیر".

* ۷:۲۴ یا "ذریه".

زمانی که از نوشیدن بازایستند.»^{۲۰} پس بی‌درنگ کوزه‌اش را در آبشخور خالی کرد و باز به سوی چاه دوید تا آب بکشد. او برای همه شترانش آب کشید.^{۲۱} آن مرد در سکوت بر وی چشم دوخته بود تا دریابد آیا خداوند او را در سفرش کامیاب کرده است یا نه.

^{۲۲} هنگامی که شتران از آب خوردن بازایستادند، آن مرد حلقه طلائی به وزن نیم مثقال^{۲۳} و دو دستبند طلا به وزن ده مثقال، بیرون آورد^{۲۴} و پرسید: «به من بگو دختر که هستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ما هست تا شب را بگذرانیم؟»^{۲۵} پاسخ داد: «من دختر بتوتیل، پسر ملکه هستم که او را برای ناحور زاید.»^{۲۶} و افزود: «ما کاه و علوفه فراوان داریم، و نیز جایی تا شب را بگذرانید.»^{۲۷} آنگاه آن مرد خم شد و خداوند را پرستش کرد،^{۲۸} و گفت: «مبارک باد خداوند، خدای سرورم ابراهیم، که محبت و وفاداری خود را از سرورم دریغ نداشته است. و در خصوص من، خداوند مرا در راه به خانه خویشان سرورم هدایت فرموده است.»

^{۲۹} پس دختر دوید و به اهل خانه مادرش درباره این امور خبر داد.^{۳۰} ربکا برادری به نام لابان داشت. او دوان دوان بیرون آمده نزد آن مرد به سر چشمه رفت.^{۳۱} لابان به محض آن که حلقه و نیز دستبندها را بر دستهای خواهرش دید، و سخنان خواهر خود ربکا را شنید که می‌گفت آن مرد چنین به من گفته است، نزد آن مرد رفت، و او نزد شتران بر سر چشمه ایستاده بود.^{۳۲} لابان گفت: «بیا، ای مبارک خداوند. چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من خانه را، و نیز جایی را برای شتران، آماده کرده‌ام.»^{۳۳} پس آن مرد به خانه درآمد، و لابان

را به آنجا بازنگردان.^{۳۴} پس خادم دست خود را زیر ران آفایش گذاشت، و در این امر برای وی سوگند خورد.

^{۳۵} آنگاه خادم ده شتر از شتران آفایش را برگرفت و در حالی که انواع هدایای نفیس از جانب آفایش به همراه داشت، به راه افتاد و به آرام نهرین^{۳۶} رفت، شهری که ناحور در آن می‌زیست.^{۳۷} هنگام عصر، زمانی که زنان برای کشیدن آب بیرون می‌آمدند، او شترانش را نزدیک چاه آب بیرون شهر به زانو نشانید.^{۳۸} و گفت: «ای خداوند، خدای سرورم ابراهیم، امروز مرا کامیاب فرما،^{۳۹} و در حق سرورم ابراهیم محبت روا دار.^{۴۰} اینک من کنار این چشمه آب ایستاده‌ام، و دختران مردم این شهر برای آب کشیدن بیرون می‌آیند.^{۴۱} باشد که چون به دختری گویم: "لطفاً کوزه خود را فرود آر تا بنوشم،" و او بگوید: "بنوش، و شترانت را نیز خواهم نوشانید،" او همان باشد که برای خدمت اسحاق مقرر داشته‌ای. از این خواهم فهمید که محبت تو شامل حال سرورم شده است.»

^{۴۲} پیش از آن که سخنش به پایان برسد، ربکا کوزه بر دوش آمد. او دختر بتوتیل، پسر ملکه بود، و ملکه همسر ناحور، برادر ابراهیم بود.^{۴۳} آن زن جوان، بسیار زیباروی و دختری دم بخت بود، و مردی با او همستر نشده بود. او به چشمه پائین رفت و کوزه خود را پر کرده، بالا آمد.^{۴۴} خادم شتابان به ملاقات او رفت و گفت: «لطفاً جرعه‌ای آب از کوزه‌ات به من بنوشان.»^{۴۵} دختر گفت: «بنوش، سرورم.» و بی‌درنگ کوزه‌اش را بر دست خویش فرود آورد و او را نوشانید.^{۴۶} چون از آب دادن به او فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیز آب می‌کشم تا

* ۱۰:۲۴ که در شمال غربی بین‌النهرین است.

* ۱۲:۲۴ یا: «مرا هدایت فرما».

* ۲۲:۲۴ در عبری: «یک پکا». یک پکا تقریباً معادل ۶ گرم است.

* ۲۲:۲۴ در عبری: «شیکل». یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

به او گفتم: "لطفاً مرا بنوشان."^{۴۶} او بی درنگ کوزه‌اش را از روی دوش خود پایین آورد و گفت: "بنوش، و من به شترانت نیز آب خواهم داد." پس نوشیدم و او به شتران نیز آب داد.^{۴۷} از او پرسیدم: "دختر که هستی؟" گفت: "دختر بتوئیل، پسر ناحور که ملکه او را برای وی زایید." پس حلقه را در بینی او و دستبندها را بر دستانش نهادم.^{۴۸} آنگاه خم شدم و خداوند را پرستش کردم. و خداوند، خدای آقایم ابراهیم را مبارک خواندم که مرا به راه راست هدایت کرده بود تا دختر برادر آقایم را برای پسرش بگیرم.^{۴۹} حال مرا بگویند آیا می‌خواهید به آقایم محبت و وفاداری نشان دهید؟ و اگر نه، مرا گویند تا به طرف راست یا چپ رهسپار شوم.

^{۵۰}لابان و بتوئیل پاسخ دادند: «این امر از جانب خداوند است؛ با تو نیک یا بد نتوانیم گفت. ^{۵۱}اینک ریکا حاضر است! او را برگیر و برو تا زنی پسر آقایت شود، چنانکه خداوند فرموده است.»

^{۵۲}هنگامی که خادم ابراهیم سخنان آنها را شنید، در برابر خداوند روی بر زمین نهاد. ^{۵۳}سپس جواهرات طلا و نقره و لباسهایی بیرون آورد و آنها را به ریکا پیشکش کرد؛ و هدایای گرانبه‌ها نیز به برادر و مادر او داد. ^{۵۴}آنگاه خود و مردانی که با وی بودند خوردند و نوشیدند و شب را آنجا گذراندند. بامدادان چون برخاستند، گفت: «مرا به سوی آقایم روانه کنید.» ^{۵۵}ولی برادر و مادر ریکا گفتند: «دختر ده روزی با ما بماند و سپس روانه شود.» ^{۵۶}ولی خادم به آنها گفت: «مرا معطل مسازید، زیرا خداوند مرا در سفرم کامیاب کرده است. روانه‌ام کنید تا نزد آقایم بروم.» ^{۵۷}گفتند: «بگذار دختر را فرا خوانیم و از دهان خودش بشنویم.» ^{۵۸}پس ریکا را فرا خواندند و از او پرسیدند: «آیا با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «خواهم رفت.» ^{۵۹}پس خواهرشان ریکا

شتران را باز کرد، و کاه و علوفه به آنها داد، و آب برای شستن پاهایش و پاهای همراهانش آورد. ^{۳۳}آنگاه غذا پیش او نهادند، ولی او گفت: «تا آنچه باید بگویم، نگویم، چیزی نخواهم خورد.» لابان گفت: «بگو.»

^{۳۴}پس او گفت: «من خادم ابراهیم هستم. ^{۳۵}خداوند آقایم را بسیار برکت داده و او مردی بزرگ شده است. به او گله‌ها و رمه‌ها، نقره و طلا، غلامان و کنیزان، شتران و الاغان داده است. ^{۳۶}سارا، همسر آقایم، در کهنسالی پسری برای آقایم زاده، و آقایم هرآنچه را که دارد به پسر خویش بخشیده است. ^{۳۷}و آقایم مرا سوگند داده و گفته است: "برای پسر من زنی از دختران کنعانیان، که در سرزمینشان ساکنم، مگیر، ^{۳۸}بلکه نزد خاندان پدرم و طایفه من برو و از آنها زنی برای پسر من بگیر." ^{۳۹}آنگاه آقایم را گفتم: "شاید آن زن با من نیاید." ^{۴۰}پاسخ داد: "خداوند، که در حضورش سلوک کرده‌ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد و تو را در سفرت کامیاب خواهد کرد، تا زنی برای پسر من از طایفه‌ام و از خاندان پدرم بگیری." ^{۴۱}پس چون نزد طایفه‌ام بروی، و آنها نخواهند زنی به تو بدهند، تو از سوگند من میرا خواهی شد. آری، تنها در این صورت از سوگند من میرا خواهی شد.»

^{۴۲}«امروز به سر آن چشمه آمدم و گفتم: "ای خداوند، خدای آقایم ابراهیم، باشد که مرا در سفری که آمده‌ام کامیاب فرمایی." ^{۴۳}اینک بر سر این چشمه ایستاده‌ام؛ اگر دختری برای کشیدن آب بیرون آید و من به او بگویم: "لطفاً جرعه‌ای آب از کوزه‌ات به من بنوشان،" ^{۴۴}و او بگوید: "بنوش، و برای شترانت نیز آب خواهم کشید؛ پس او همان زن باشد که خداوند برای پسر آقایم مقرر داشته است.»

^{۴۵}«پیش از آن که از گفتن این در دل خویش فارغ شوم، ریکا کوزه بر دوش بیرون آمد، و به چشمه پایین رفت و آب کشید، و من

بودند. اینان همه فرزندان قبطوره بودند.^{۱۶} ابراهیم هر آنچه داشت به اسحاق بخشید.^{۱۷} ولی به پسران مُتّعه‌هایش* هدایا داد و آنان را در زمان حیات خود از نزد پسرش اسحاق به سرزمین مشرق فرستاد.

^{۱۷} ایام زندگانی ابراهیم صد و هفتاد و پنج سال بود.^{۱۸} ابراهیم آخرین نفس خود را برکشید و در کمال کهنسالی، پیر و سیر شده، بمرد و به قوم خویش پیوست.^{۱۹} پسرانش اسحاق و اسماعیل او را در غار مکفیله، در زمین عفرون پسر صوخر حیتی در مقابل ممری دفن کردند.^{۲۰} در همان زمینی که ابراهیم از حیتیان* خریده بود. آنجا ابراهیم کنار همسرش سارا دفن شد.^{۲۱} پس از مرگ ابراهیم، خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزدیک پترلجی رُئی اقامت گزید.

پسران اسماعیل

^{۲۲} این است تاریخچه نسل اسماعیل پسر ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز سارا، برای ابراهیم بزاز.^{۲۳} و این است نامهای پسران اسماعیل به ترتیب تولدشان: نیاوت نخست‌زاده اسماعیل، و قیدار و ادیئیل و مبسام^{۲۴} و میسماع و دوّمه و مسّا^{۲۵} و حدّد و تیمّا و یطور و نافیش و قِدّمه.^{۲۶} اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای آنان بر حسب روستاها و اردوگاه‌هایشان، دوازده رهبر بر حسب قبایل ایشان.^{۲۷} ایام زندگانی اسماعیل صد و سی و هفت سال بود. او آخرین نفس خود را برکشید، بمرد و به قوم خویش پیوست.^{۲۸} فرزندان او از خویله تا شور، که در نزدیکی مرز مصر بر سر راه آشور است، ساکن شدند. و ایشان در دشمنی با* همه برادران خود می‌زیستند.

را همراه با دایه‌اش، و خادم ابراهیم و مردانش روانه کردند.^{۲۹} و رِبکا را برکت دادند و به او گفتند:

«ای خواهر ما، باشد که مادر

هزاران هزار بگردی؛

باشد که نسل تو دروازه‌های

دشمنان‌شان را تصرف کنند.»

^{۳۰} آنگاه رِبکا و ندیمه‌هایش برخاستند و بر شترهایشان سوار شده، از پی آن مرد رفتند. این‌گونه آن خادم رِبکا را برگرفت و برفت.^{۳۱} و اما اسحاق از پترلجی رُئی بازگشته بود و در نِگب زندگی می‌کرد.^{۳۲} روزی هنگام غروب، اسحاق برای تفکر* به صحرا رفته بود. او سر خود را بلند کرده، دید که اینک شترانی نزدیک می‌شوند.^{۳۳} رِبکا نیز سرش را بلند کرد و چون اسحاق را دید، از شترش پایین آمد^{۳۴} و به خادم گفت: «آن مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟» خادم پاسخ داد: «سرور من است.» پس رِبکا رو بند خود را گرفت و خود را پوشانید.^{۳۵} آنگاه خادم، هر آنچه را که کرده بود به اسحاق بازگفت.^{۳۶} آنگاه اسحاق رِبکا را به خیمه مادرش سارا برد، و او را به زنی گرفت و دل در او بست. پس اسحاق پس از مرگ مادرش تسلی یافت.

مرگ ابراهیم

۲۵ ابراهیم زنی دیگر گرفت که نامش قبطوره بود.^{۲۶} او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یسباق و شوآح را برای ابراهیم بزاز.^{۲۷} یقشان، صبا و ددان را آورد. پسران ددان، آشوریم و لوطوشیم و لئومیم بودند.^{۲۸} پسران مدیان، عِفّه و عیفر و خنوخ و آیداع و الداعه

* ۲۴:۶۳ معنی این واژه در عبری معلوم نیست.

* ۲۵:۶۰ "مُتّعه" یعنی صیغه و نکاح موقتی و ضد عقدی؛ همچنین در بقیه کتاب مقدس.

* ۲۵:۱۰ یا: "پسران حیت".

* ۲۵:۱۸ یا: "به دور از".

او می خورد، ولی ربکا یعقوب را دوست می داشت.

عیسو حق نخست زادگی خود را می فروشد

^{۲۹} روزی یعقوب مشغول پختن آش بود که عیسو بی رمق از صحرا بازگشت. ^{۳۰} و به یعقوب گفت: «بگذار کمی از این آش سرخ بخورم زیرا دیگر رمقی در من نمانده است!» از همین روست که او را آدموم* نامیدند. ^{۳۱} یعقوب پاسخ داد: «اول حق نخست زادگی خود را به من بفروش.» ^{۳۲} عیسو گفت: «اینک، من به حال مرگ افتاده ام. از حق نخست زادگی مرا چه سود؟» ^{۳۳} ولی یعقوب گفت: «اول برایم سوگند بخور.» پس برای او سوگند خورد و حق نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. ^{۳۴} آنگاه یعقوب نان و آش عدس به عیسو داد. عیسو خورد و نوشید و سپس برخاست و رفت. بدین گونه عیسو حق نخست زادگی خود را خوار شمرد.

وعدۀ خدا به اسحاق

۲۶ باری، در آن سرزمین قحطی شد، غیر از آن قحطی که پیشتر در زمان ابراهیم روی داده بود. و اسحاق به جرار نزد آییملک پادشاه فلسطینیان رفت. خداوند به اسحاق ظاهر شد و فرمود: «به مصر فرود میا بلکه در سرزمینی که من به تو خواهم گفت ساکن شو. آدر آن دیار غربت پذیر و من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد؛ زیرا همه این سرزمینها را به تو و به نسل تو خواهم داد و سوگندی را که برای پدرت یاد کردم استوار

یعقوب و عیسو

^{۱۹} این است تاریخچه نسل اسحاق پسر ابراهیم: ابراهیم اسحاق را آورد، ^{۲۰} و اسحاق چهل ساله بود که ربکا، دختر بتوئیل آرامی، اهل فدآن آرام* و خواهر لابان آرامی را به زنی گرفت. ^{۲۱} اسحاق برای همسرش نزد خداوند دعا کرد، زیرا او نازا بود. خداوند دعایش را مستجاب فرمود و همسرش ربکا باردار شد. ^{۲۲} دو کودک در رحم ربکا در کشمکش بودند و ربکا گفت: «این چیست که بر من واقع می شود؟» پس درباره آن از خداوند پرسید. ^{۲۳} خداوند به او گفت:

«دو قوم در رحم تو هستند

و دو ملت از بطن تو جدا خواهند

شد؛

یکی نیرومندتر از دیگری خواهد بود،

و بزرگ کوچک را خدمت خواهد

کرد.»

^{۲۴} و چون زمان زایمان ربکا فرا رسید، اینک دوقلو در رحم وی بودند. ^{۲۵} نخستین سرخ فام بیرون آمد و بدنش سراسر همچون پوستینی پشمین بود؛ از همین رو او را عیسو* نامیدند. ^{۲۶} پس از او برادرش بیرون آمد، در حالی که پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود؛ از همین رو، او را یعقوب* نامیدند. و به هنگام ولادت ایشان، اسحاق شصت ساله بود.

^{۲۷} باری، آن دو پسر بزرگ شدند؛ عیسو شکارچی ای ماهر و مرد صحرا بود، حال آنکه یعقوب مردی آرام و چادرنشین بود. ^{۲۸} اسحاق عیسو را دوست داشت زیرا از شکار

* ۲۰:۲۵ یعنی شمال غربی بین النهرین.

* ۲۵:۲۵ نام "عیسو" به لحاظ آوایی شبیه کلمه "پشمین" در زبان عبری است.

* ۲۶:۲۵ "یعقوب" یعنی "او که پاشنه را می گیرد" (به طور مجازی یعنی «او فریب می دهد»); همچنین در بقیه کتاب.

* ۳۰:۲۵ "آدموم" یعنی "سرخ".

به او حسادت ورزیدند.^{۱۵} پس همه چاههایی را که خادمان پدرش در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند، بستند و از خاک پر کردند.^{۱۶} آنگاه آبیملک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو، زیرا از ما بسیار نیرومندتر شده‌ای.»

^{۱۷} پس اسحاق از آنجا رفت و در وادی جرار اردو زده، در آنجا ساکن شد.^{۱۸} اسحاق چاههایی را که در زمان پدرش ابراهیم کنده بودند و فلسطینیان پس از مرگ ابراهیم آنها را بسته بودند، از نو گشود و آنها را به همان نامهایی که پدرش بر آنها نهاده بود، نامید.^{۱۹} خادمان اسحاق در آن وادی چاه زدند و در آنجا به آب روان دست یافتند.^{۲۰} ولی شبانان جرار با شبانان اسحاق مجادله کرده، گفتند: «این آب از آن ماست!» پس آن چاه را عیق^{۲۱} نامید زیرا با او منازعه کردند.^{۲۱} آنگاه چاهی دیگر کردند، ولی بر سر آن نیز مجادله کردند؛ پس آن را سبطنه^{۲۲} نامید.^{۲۲} و از آنجا نیز کوچ کرده، چاهی دیگر کند و دیگر بر سر آن مجادله نکردند. پس آن را رحوبوت^{۲۳} نامید و گفت: «اکنون خداوند ما را وسعت داده و در این سرزمین بارور خواهیم شد.»

^{۲۴} از آنجا اسحاق به بئر شیبیع برآمد.^{۲۴} در همان شب خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من خدای پدرت ابراهیم هستم. ترسان مباش، زیرا من با تو هستم؛ به خاطر خادمم ابراهیم تو را برکت خواهم داد و نسلت را کثیر خواهم گردانید.»^{۲۵} پس اسحاق در آنجا مذبحی بنا کرد و نام خداوند را خواند. او خیمه خود را در آنجا بر پا داشت، و خادمانش در آنجا چاهی کردند.^{۲۶} روزی آبیملک، همراه با آحوزات، یکی از یاران، و فیکول فرمانده سپاهش، از جرار

خواهم داشت.^{۲۷} نسل تو را همچون ستارگان آسمان کثیر خواهم ساخت و همه این سرزمینها را به ایشان خواهم بخشید و به واسطه نسل^{۲۸} تو همه قومهای زمین برکت خواهند یافت،^{۲۹} زیرا ابراهیم به صدای من گوش گرفت و اوامر و فرامین و فرایض و شرایع مرا نگاه داشت.^{۳۰} پس اسحاق در جرار اقامت گزید.^{۳۱} هنگامی که مردان آنجا از اسحاق درباره همسرش پرسیدند، گفت: «او خواهر من است،» زیرا ترسید بگوید: «همسر من است،» چه با خود گفت «مبادا مردان اینجا مرا به سبب ربیکا بکشند، چراکه او زیباروی است.»^{۳۲} پس از آن که اسحاق مدتی زیاد در آنجا به سر برده بود، روزی آبیملک پادشاه فلسطینیان از پنجره‌ای بیرون نگریست و دید که اسحاق با همسرش ربیکا مزاح می‌کند.^{۳۳} پس آبیملک اسحاق را فرا خواند و گفت: «پس او همسر توست! در این صورت چرا گفتی: "خواهر من است"؟» اسحاق پاسخ داد: «زیرا گفتم مبادا به سبب او جانم را از دست بدهم.»^{۳۴} آنگاه آبیملک گفت: «این چه کاری است که با ما کردی؟ ممکن بود یکی از مردم با همسرت همبستر شود، و در آن صورت تقصیری بر ما وارد می‌آوردی.»^{۳۵} پس آبیملک به همه مردم فرمان داد: «هر که بر این مرد و همسرش دست دراز کند، به یقین کشته خواهد شد.»

^{۳۶} باری، اسحاق به کشت آن زمین پرداخت و در همان سال صد برابر برداشت کرد، زیرا خداوند او را برکت داد.^{۳۷} آن مرد ثروتمند شد و هر روز بیشتر کامروا گردید تا آنکه مردی بسیار دولت‌مند شد.^{۳۸} او گله و رمه و خادمان بسیار داشت چندان که فلسطینیان

* ۴:۲۶ یا "ذریه".

* ۴:۲۶ یا: «یکدیگر را برکت خواهند داد».

* ۲۰:۲۶ "عیق" یعنی "منازعه".

* ۲۱:۲۶ "سبطنه" یعنی "مجادله".

* ۲۲:۲۶ "رحوبوت" یعنی "مکانهای وسیع".

آن را نزد من آور تا بخورم و جانم پیش از مردنم تو را برکت دهد.»

۵ چون اسحاق با پسرش عیسو سخن می‌گفت، رِبکا شنید. وقتی عیسو به صحرا رفت تا صیدی شکار کرده، بیاورد، رِبکا به پسرش یعقوب گفت: «من سخنان پدرت را شنیدم که به برادرت عیسو گفت: ^۷ «برایم شکاری بیاور و خوراکی خوش طعم برایم مهیا کن تا بخورم و پیش از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.» ^۸ پس اکنون پسر من، سخن مرا در آنچه تو را امر می‌کنم بشنو. ^۹ به سوی گله بشتاب و دو بزغاله خوب نزد من بیاور، تا برای پدرت خوراکی خوش طعم، همان‌گونه که دوست می‌دارد، مهیا سازم. ^{۱۰} و تو آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و پیش از مرگش تو را برکت دهد.» ^{۱۱} یعقوب به مادرش رِبکا گفت: «اما برادرم عیسو مردی پرمواسست و من مردی بی‌موسستم. ^{۱۲} شاید پدرم مرا لمس کند و در نظرش چنین بنماید که او را به ریشخند گرفته‌ام،* و لعنت به جای برکت بر خود بیاورم.» ^{۱۳} مادرش به او گفت: «پسر من، لعنت تو بر من باد. فقط سخن مرا بشنو؛ برو و آنها را برایم بیاور.» ^{۱۴} پس رفت و گرفته، نزد مادرش آورد و رِبکا خوراکی خوش طعم، همان‌گونه که پدرش دوست می‌داشت، مهیا کرد. ^{۱۵} آنگاه رِبکا بهترین جامه پسر بزرگ خویش عیسو را که نزد او در خانه بود، برگرفت و بر تن پسر کوچکش یعقوب کرد. ^{۱۶} و دستها و قسمت نرم گردن یعقوب را نیز با پوست بزغاله‌ها پوشانید. ^{۱۷} سپس خوراک خوش طعم و نانی را که مهیا کرده بود به دست پسرش یعقوب داد.

^{۱۸} یعقوب نزد پدرش رفت و گفت: «ای پدرم! اسحاق پاسخ داد: «لیک! تو کیستی

نزد او آمد. ^{۱۷} اسحاق از آنان پرسید: «چرا نزد من آمده‌اید، حال آنکه با من دشمنی ورزیدید و مرا از نزد خود راندید؟» ^{۱۸} پاسخ دادند: «ما آشکارا می‌بینیم که خداوند با توست؛ پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد و با تو پیمانی ببندیم، ^{۱۹} تا به ما بدی روا نداری، چنانکه ما ضرری به تو نرساندیم، و با تو جز به نیکی رفتار نکردیم و تو را به سلامت روانه نمودیم. و اکنون تو مبارک خداوند هستی.» ^{۲۰} آنگاه اسحاق ضیافتی برای آنان بر پا کرد، و ایشان خوردند و نوشیدند. ^{۲۱} بامدادان، صبح زود برخاسته برای یکدیگر سوگند یاد کردند، و اسحاق ایشان را مشایعت کرد و به سلامت از نزد او رفتند. ^{۲۲} در همان روز، خادمان اسحاق نزد او آمدند و درباره چاهی که کنده بودند او را خبر داد، گفتند: «آب یافتیم!» ^{۲۳} اسحاق آن چاه را شَبِیح* نامید، و آن شهر تا به امروز بِئْرِ شَبِیح* نامیده می‌شود.

^{۲۴} هنگامی که عیسو چهل ساله بود، یهودیت دختر پثیری حیثی، و نیز بیسمه دختر ایلون حیثی را به زنی گرفت. ^{۲۵} و آن دو زندگی را به کام اسحاق و رِبکا تلخ کردند.

برکت اسحاق به یعقوب

۲۷ و چون اسحاق پیر شد و چشمانش از تاری نمی‌توانست ببیند، پسر بزرگش عیسو را فرا خواند و به او گفت: «ای پسر من، پاسخ داد: «لیک!» ^۱ اسحاق گفت: «اینک من پیر شده‌ام و روز مرگ خود را نمی‌دانم. ^۲ پس اکنون سلاح یعنی ترکش و کمان خود را برگرفته، به صحرا برو و چیزی برایم شکار کن، ^۳ و خوراک خوش طعمی آن‌گونه که دوست می‌دارم برایم مهیا کن و

* ۲۶:۲۳ «شَبِیح» ممکن است به معنی «سوگند» یا «هفت» باشد.

* ۲۶:۲۳ «بِئْرِ شَبِیح» ممکن است به معنی «چاه سوگند» یا «چاه هفت» باشد.

* ۲۷:۱۲ یا: «فریب می‌دهم».

۳۰ چون اسحاق از برکت دادن یعقوب فارغ شد، به محض آن که یعقوب از نزد پدرش بیرون رفت، برادرش عیسو از شکار باز آمد. ۳۱ او نیز خوراکی خوش طعم مهیا کرد و آن را نزد پدرش آورد. و به او گفت: «پدرم برخیزد و از شکار پسرش بخورد تا جانت مرا برکت دهد.» ۳۲ پدرش اسحاق او را گفت: «تو کیستی؟» عیسو پاسخ داد: «من نخست‌زاده تو عیسو هستم.» ۳۳ لرزهای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که صیدی شکار کرده برایم آورد؟ پیش از آمدن تو آن همه را خوردم و او را برکت دادم؛ آری، او مبارک خواهد بود!» ۳۴ عیسو چون سخنان پدرش را شنید، نعره‌ای عظیم و بسیار تلخ برآورد و به پدرش گفت: «پدرم، مرا، مرا نیز برکت بده!» ۳۵ اما اسحاق گفت: «برادرت فریبکارانه آمد و برکت تو را گرفت.» ۳۶ عیسو گفت: «به درستی که نام او یعقوب* است. زیرا دو بار مرا فریب داد: اول حق نخست‌زادگی مرا گرفت، و اکنون نیز برکت مرا گرفته است.» آنگاه پرسید: «آیا هیچ برکتی برای من نگاه نداشتی؟» ۳۷ اسحاق به عیسو پاسخ داد: «او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را خادمان او گردانیدم، و با غله و شراب تازه او را روزی بخشیدم. پس، ای پسر، برای تو چه توانم کرد؟» ۳۸ عیسو به پدرش گفت: «پدر، آیا تنها همین یک برکت را داشتی؟ مرا نیز، ای پدر، برکت بده، مرا نیز.» و عیسو به صدای بلند بگریست.

۳۹ آنگاه پدرش اسحاق او را پاسخ داده، گفت:

«مسکن تو از فریبهی زمین به دور خواهد بود

و به دور از شب‌نم آسمان از بالا.

۴۰ به شمشیرت خواهی زیست

و برادرت را خدمت خواهی کرد.

اما چون بی‌قرار گردی،

یوغ او را از گردنت خواهی افکنند.»

ای پسر، ۱۹ یعقوب به پدرش گفت: «من نخست‌زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی، کردم. اکنون بنشین و از شکار من بخور تا جانت مرا برکت دهد.» ۲۰ اما اسحاق از پسرش پرسید: «پسر، چگونه به این زودی یافتی؟» پاسخ داد: «یهوه خدای تو بر سر راهم قرار داد.» ۲۱ آنگاه اسحاق به یعقوب گفت: «پسر، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم و بدانم که آیا پسر عیسو هستی یا نه.» ۲۲ یعقوب به پدرش اسحاق نزدیک شد و اسحاق او را لمس کرد و گفت: «صدای صدای یعقوب است، اما دستهای دستهای عیسو است.» ۲۳ او را نشناخت زیرا دستهایش مانند دستهای برادرش عیسو پرمو بود؛ پس او را برکت داد. ۲۴ اسحاق پرسید: «آیا براستی تو پسر من عیسو هستی؟» پاسخ داد: «هستم.» ۲۵ آنگاه اسحاق گفت: «خوراک را نزدیک بیاور تا از شکار پسرم بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس آن را نزدیک آورد و او خورد؛ و شراب نیز برایش آورد و او نوشید. ۲۶ آنگاه پدرش اسحاق او را گفت: «پسر، نزدیک بیا و مرا ببوس.» ۲۷ پس نزدیک رفت و او را بوسید. اسحاق رایحه لباسهای او را بوید و او را برکت داد و گفت:

«هان، رایحه پسر

همچون رایحه صحرائی است

که خداوند آن را برکت داده باشد.

۲۸ خدا تو را از شب‌نم آسمان و فریبهی زمین

عطا فرماید

و از فراوانی غله و شراب تازه.

۲۹ قومها تو را خدمت کنند

و طایفه‌ها در برابر تو سر فرود آرند؛

بر برادرانت سرور باش،

و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند.

ملعون باد هر که تو را لعن کند

و مبارک باد هر که تو را برکت دهد.»

آرامی که برادر رِبکا، مادر یعقوب و عیسو بود، رفت.

۶ و اما عیسو دانست که اسحاق یعقوب را برکت داده و به فدّان آرام فرستاده است تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن، او را امر فرموده است که «از دختران کنعانی زن بگیر»،^۷ و اینکه یعقوب نیز از پدر و مادر خویش فرمان برده و به فدّان آرام رفته است.^۸ پس چون عیسو دانست که زنان کنعانی خوشایند پدرش اسحاق نیستند،^۹ نزد اسماعیل رفت و افزون بر زنانی که داشت، مَحَلّت دختر اسماعیل پسر ابراهیم را که خواهر نیایوت بود به زنی گرفت.

خواب یعقوب در بیت ئیل

۱۱ و اما یعقوب بِئِرشَبَع را ترک گفته، به سوی حَران روانه شد.^{۱۱} و به مکانی رسید و شب را در آنجا به سر برد، زیرا آفتاب غروب کرده بود. او سنگی از آنجا برگرفت و زیر سر خود نهاده، در همان جا خوابید.^{۱۲} و خوابی دید که اینک پلکانی بر زمین بر پاست که سرش به آسمان می‌رسد و فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند.^{۱۳} و هان خداوند بر بالای آن ایستاد و گفت: «من یهوه، خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق هستم. سرزمینی را که بر آن خفته‌ای به تو و به نسل تو خواهم داد.^{۱۴} نسل تو همچون غبار زمین خواهند بود، و تو به غرب و شرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد. همه طوایف زمین به واسطه تو و نسل تو برکت خواهند یافت.^{۱۵} اینک من با تو هستم و تو را هر جا که بروی محافظت خواهم کرد و تو را به این سرزمین باز خواهم آورد. زیرا تا زمانی که آنچه را به تو وعده دادم به جا نیآورم، رهایت نخواهم کرد.»^{۱۶} آنگاه یعقوب از خواب برخاست و گفت: «بی‌گمان خداوند در این

گریختن یعقوب نزد لابان

۱۱ و اما عیسو به سبب برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او کینه می‌ورزید. و عیسو در دل خود گفت: «روزهای عزاداری برای پدرم نزدیک است؛ آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.»^{۱۲} اما رِبکا از سخنان پسر بزرگ خویش عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچکش یعقوب را فرا خواند و به او گفت: «برادرت عیسو درباره تو خود را به این تسلی می‌دهد که تو را بکشد.^{۱۳} پس اکنون پسر، سخن مرا بشنو؛ برخیز و نزد برادرم لابان به حَران بگریز.^{۱۴} مدتی نزد او بمان تا خشم برادرت فرو نشیند.^{۱۵} چون خشم برادرت فرو نشست و کاری را که نسبت به او کردی فراموش کرد، تو را خبر خواهم داد تا از آنجا بازگردی. چرا باید شما هر دو را در یک روز از دست بدهم؟»

۱۶ آنگاه رِبکا به اسحاق گفت: «به سبب این زنان حیثی از زندگی بیزار شده‌ام. اگر یعقوب یکی از زنان حیثی، مانند دختران این سرزمین را به زنی بگیرد، مرا از زنده ماندن چه سود خواهد بود.»

۲۸

پس اسحاق یعقوب را فرا خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «زنی از دختران کنعانی بگیر.^۱ بلکه برخیز و به فدّان آرام،^۲ به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو. و از آنجا، از دختران برادر مادرت، لابان، زنی برای خود بگیر.^۳ خدای قادر مطلق تو را برکت دهد و بارور و کثیر گرداند تا از تو قومهای بسیار پدید آید.^۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به نسل تو، تا وارث سرزمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.»^۵ پس اسحاق یعقوب را روانه کرد، و او به فدّان آرام، نزد لابان پسر بتوئیل

* ۲:۲۸ شمال غربی بین النهرین؛ همچنین در بقیه کتاب.

باقی است و زمان جمع کردن دامها نیست. گله را آب دهید و رفته آنها را بچرانید.^۸ اما آنها پاسخ دادند: «تا همه گله‌ها گرد نیایند و سنگ از دهانه چاه غلطانیده نشود، نمی‌توانیم. آنگاه گله را آب خواهیم داد.»

^۹ هنوز با ایشان سخن می‌گفت که راحیل با گله پدرش آمد، زیرا که چوپان بود. ^{۱۰} چون یعقوب، راحیل دختر دایی خود لابان و گله دایی خود را دید پیش رفت و سنگ را از دهانه چاه غلطانید و گله دایی خویش را آب داد. ^{۱۱} آنگاه یعقوب راحیل را بوسید و به صدای بلند گریست. ^{۱۲} و یعقوب به راحیل گفت که او خویشاوند پدرش و پسر ربکا است. پس راحیل دوان دوان رفته، پدر را خبر داد. ^{۱۳} چون لابان خبر آمدن خواهرزاده‌اش یعقوب را شنید، درحال به استقبال او شتافت و او را در آغوش گرفته، بوسید و به خانه خویش برد. یعقوب همه این امور را به لابان بازگفت. ^{۱۴} آنگاه لابان به او گفت: «تو برآستی از گوشت و خون منی.»

ازدواج یعقوب

پس از آنکه یعقوب یک ماه نزد لابان به سر برده بود، ^{۱۵} لابان به او گفت: «آیا چون خویش منی، باید برایگان خدمت کنی؟ به من بگو چه مزدی می‌خواهی؟» ^{۱۶} و اما لابان را دو دختر بود؛ دختر بزرگتر لیه نام داشت، دختر کوچکتر، راحیل. ^{۱۷} چشمان لیه کم‌فروغ بود، ولی راحیل خوش‌اندام و زیباروی بود. ^{۱۸} یعقوب دل‌باخته راحیل بود. پس گفت: «برای دختر کوچکتر راحیل هفت سال تو را خدمت خواهم کرد.» ^{۱۹} لابان گفت: «بهتر است او را به تو دهم تا به مردی دیگر، نزد من بمان.» ^{۲۰} پس یعقوب برای رسیدن به راحیل هفت سال خدمت کرد، ولی

مکان است و من ندانستم.» ^{۱۷} پس ترسان شده، گفت: «این مکان چه ترسناک است! این جز خانه خدا نیست؛ این است دروازه آسمان.» ^{۱۸} صبح زود، یعقوب سنگی را که زیر سر نهاده بود برگرفت و آن را همچون ستونی بر پا داشت و بر سر آن روغن ریخت. ^{۱۹} و آنجا را بیت‌نیل نامید، حال آنکه نام آن شهر نخست لوز بود. ^{۲۰} آنگاه یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند و مرا نان برای خوردن و لباس برای پوشیدن عطا فرماید، ^{۲۱} تا به سلامت به خانه پدری بازگردم، آنگاه بیهوه خدای من خواهد بود ^{۲۲} و این سنگ که آن را همچون ستونی بر پا داشتم خانه خدا خواهد بود و از هر چه به من بدهی، ده یک آن را به یقین به تو خواهم داد.»

یعقوب به فدّان آرام می‌رسد

۲۹ پس یعقوب سفر خویش را پی گرفت و به سرزمین مردمان مشرق رسید. ^۲ چون نگریست، چاهی در صحرا دید که سه گله گوسفند نزدیک آن خوابیده بودند زیرا از آن چاه به گله‌ها آب می‌دادند. سنگی که بر دهانه چاه بود، بزرگ بود. ^۳ چون همه گله‌ها در آنجا فراهم می‌آمدند، سنگ را از دهانه چاه می‌غلطانیدند و گله را آب می‌دادند. سپس سنگ را بر جای خود، بر دهانه چاه باز می‌نهادند.

^۴ یعقوب از چوپانان پرسید: «ای برادرانم، شما از کجایی؟» پاسخ دادند: «از حرانیم.» ^۵ به آنان گفت: «آیا لابان، نوه ناحور را می‌شناسید؟» پاسخ دادند: «آری، او را می‌شناسیم.» ^۶ یعقوب از آنان پرسید: «آیا سلامت است؟» گفتند: «آری، سلامت است، و اینک دخترش راحیل نیز با گله می‌آید.» ^۷ یعقوب گفت: «روز هنوز

* ۱۹:۲۸ "بیت‌نیل" یعنی "خانه خدا".

* ۵:۲۹ در عبری واژه "پسر" به کار برده شده که اشاره به نسل و اخلاف شخص می‌کند.

زیرا گفت: «خداوند محرومیت مرا دیده است. بی‌گمان اکنون شوهرم مرا دوست خواهد داشت.»^{۳۳} او دوباره باردار شد و پسری بزاد و گفت: «چون خداوند شنید که من محبوب نیستم، این پسر را نیز به من داد.» پس او را شمعون* نامید.^{۳۴} و باز باردار شد و پسری بزاد و گفت: «این بار، شوهرم به من خواهد پیوست، زیرا سه پسر برایش زاده‌ام.» پس او را لاوی* نامید.^{۳۵} و بار دیگر باردار شد و پسری بزاد و گفت: «این بار خداوند راستایش خواهم کرد.» پس او را یهوذا* نامید. آنگاه از زادن بازایستاد.

۳۵ و اما راحیل چون دید که برای یعقوب فرزندى نیاورد، بر خواهرش حسد برد. پس به یعقوب گفت: «به من فرزندان بده، وگرنه خواهم مرد!»^{۳۶} خشم یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من در جای خدا هستم، که تو را از بار رَجَم بازداشته است؟»^{۳۷} آنگاه راحیل گفت: «اینک کنیز من بلهه! به او درآی تا بر زانوان من بزاید و به واسطه او من نیز صاحب فرزندان گردم.»^{۳۸} پس کنیز خود بلهه را به یعقوب به زنی داد و یعقوب به او درآمد.^{۳۹} و بلهه باردار گردید و پسری برای یعقوب بزاد.^{۴۰} آنگاه راحیل گفت: «خدا مرا دادرسی کرده است؛ او صدایم را شنیده و پسری به من بخشیده است.» از این رو آن پسر را دان* نامید. بلهه کنیز راحیل بار دیگر باردار شد و دومین پسر را برای یعقوب بزاد. آنگاه راحیل گفت: «به گشتی‌های سخت* با

به سبب مهری که به راحیل داشت، در نظرش چند روزی بیش ننمود.

۳۳ آنگاه یعقوب به لابان گفت: «همسرم را به من بده تا به او درآیم، زیرا زمان خدمتم به سر آمده است.»^{۳۴} پس لابان همه مردم آنجا را گرد آورد و ضیافتی به پا کرد.^{۳۵} اما چون شب شد، دخترش لیه را برگرفته، نزد یعقوب برد و یعقوب به وی درآمد.^{۳۶} (و لابان کنیزش زلفه را به دخترش لیه به کنیزی داد.)^{۳۷} چون صبح شد، یعقوب دید که هان لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که بر من روا داشتی؟ مگر من برای راحیل تو را خدمت نکردم؟ چرا فریبم دادی؟»^{۳۸} لابان پاسخ داد: «در ولایت ما رسم نیست که دختر کوچکتر را پیش از دختر نخستین شوهر دهیم.»^{۳۹} هفته عروسی این دختر را تمام کن و آنگاه دختر کوچکتر را نیز، در برابر هفت سال دیگر که خدمت کنی، به تو خواهیم داد.^{۴۰} یعقوب این را انجام داد و هفته لیه را تمام کرد. آنگاه لابان دخترش راحیل را نیز به همسری او داد.^{۴۱} (لابان کنیز خود بلهه را به دخترش راحیل به کنیزی داد.)^{۴۲} یعقوب به راحیل نیز درآمد و راحیل را بیشتر از لیه دوست می‌داشت. و هفت سال دیگر نیز لابان را خدمت کرد.

فرزندان یعقوب

۳۱ چون خداوند دید که لیه محبوب نیست، رَجَم او را گشود، ولی راحیل نازا ماند.^{۳۲} لیه باردار شد و پسری بزاد و او را رثوبین* نامید،

* ۲۹:۲۲ "رثوبین" در عبری با عبارتی به معنی "او نگویند بختی مرا دیده است" شباهت آوایی دارد؛ واژه "رثوبین" یعنی "ببین، یک پسر".

* ۲۹:۲۳ "شمعون" احتمالاً یعنی "آن که می‌شنود".

* ۲۹:۳۴ "لاوی" با واژه عبری به معنی "پیوسته" شباهت آوایی دارد و ممکن است از آن گرفته شده باشد.

* ۲۹:۳۵ "یهودا" با واژه عبری به معنی "ستایش" شباهت آوایی دارد و ممکن است از آن گرفته شده باشد.

* ۳۰:۳ در اصل عبری: «از او بنا شوم». واژه "بنا" و واژه "فرزندان" (ابنا) در عبری شباهت آوایی دارند.

* ۳۰:۶ واژه "دان" در عبری با واژه "دادرسی" شباهت آوایی دارد.

* ۳۰:۸ یا: "گشتی‌های خدا".

زیبولون* نامید.^{۱۱} پس از آن، لیه دختری بزاد و او را دینّه نامید.

^{۱۲} سپس خدا راحیل را به یاد آورد و او را اجابت کرده، رجم او را گشود.^{۱۳} راحیل باردار شد و پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ از من برگرفته است.»^{۱۴} و او را یوسف* نامید و گفت: «باشد که خداوند پسری دیگر بر من بیفزاید.»

گله‌های یعقوب زیاد می‌شوند

^{۱۵} چون راحیل یوسف را بزاد، یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن تا به مکان و سرزمین خود بازگردم.»^{۱۶} زنان و فرزندانم را، که برای ایشان تو را خدمت کردم، به من بده تا بروم، زیرا خدمتی را که به تو کرده‌ام، می‌دانی.»^{۱۷} ولی لابان به او گفت: «کاش که نظر لطف بر من افکنی، زیرا با فال گرفتن دریافته‌ام که خداوند مرا به‌خاطر تو برکت داده است.»^{۱۸} و افزود: «مزد خود را تعیین کن که آن را به تو خواهم پرداخت.»^{۱۹} یعقوب به او گفت: «می‌دانی که چه‌سان تو را خدمت کرده‌ام و چگونه از دامهای تو مراقبت نموده‌ام.^{۲۰} زیرا پیش از آمدنم اندک مالی داشتی که بسیار افزون گشته است، و خداوند تو را به سبب قدم من برکت داده است. اما من کی می‌توانم برای خانه خود نیز تدارک ببینم؟»^{۲۱} لابان پرسید: «به تو چه بدهم؟» یعقوب پاسخ داد: «لازم نیست چیزی به من بدهی. اما اگر این یک کار را برایم انجام دهی، باز از گله‌های شبانی و مراقبت خواهم کرد: ^{۲۲} رخصتم ده امروز به میان تمامی گله تو بروم و هر بره خالدار و ابلق و هر بره سیاه را از میان گوسفندان، و هر ابلق و خالدار را از

خواهرم گشتی گرفتم و پیروز گشتم.» پس آن پسر را نفتالی* نامید.

^{۱۹} اما لیه چون دید که از زادن بازایستاده است، کنیزش زلفه را برگرفته، او را به یعقوب به زنی داد. ^{۲۰} زلفه کنیز لیه پسری برای یعقوب بزاد. ^{۲۱} آنگاه لیه گفت: «چه اقبال خوشی!» پس آن پسر را جاد* نامید. ^{۲۲} زلفه کنیز لیه دومین پسر را برای یعقوب بزاد. ^{۲۳} آنگاه لیه گفت: «چه خوشبختم! زنان مرا خوشبخت خواهند خواند.» پس آن پسر را آشیر* نامید.

^{۲۴} به هنگام درو گندم، رئوبین رفت و مهرگیاه‌ها در صحرا یافت و آنها را نزد مادرش لیه برد. راحیل به لیه گفت: «تمنا دارم از مهرگیاه‌های پسر تو به من بدهی.»^{۲۵} اما لیه به راحیل گفت: «آیا کافی نیست که شوهرم را از من گرفتی؟ اکنون می‌خواهی مهرگیاه پسر تو را نیز بگیری؟» راحیل گفت: «در برابر مهرگیاه پسر تو، یعقوب امشب با تو همبستر شود.»^{۲۶} شامگاهان هنگامی که یعقوب از صحرا بازگشت، لیه به استقبال او بیرون رفت و گفت: «به من درآی. زیرا تو را با مهرگیاه پسر تو اجیر کرده‌ام.» پس آن شب یعقوب با وی همبستر شد. ^{۲۷} خدا لیه را اجابت کرد و او باردار شد و پسر پنجمی برای یعقوب بزاد. ^{۲۸} آنگاه لیه گفت: «خدا مرا مزد داده است زیرا من کنیز خود را به شوهرم دادم.» پس آن پسر را یساکار* نامید. ^{۲۹} لیه باز باردار شد و ششمین پسر را برای یعقوب بزاد. ^{۳۰} آنگاه لیه گفت: «خدا موهبتی نیکو به من ارزانی داشته است. حال، شوهرم مرا حرمت خواهد نهاد، زیرا شش پسر برایش آوردم.» پس آن پسر را

* ۸:۳۰ واژه "نفتالی" در عبری با واژه "جدال" شباهت آوایی دارد.

* ۱۱:۳۰ واژه "جاد" در عبری با "اقبال خوش" شباهت آوایی دارد.

* ۱۳:۳۰ واژه "آشیر" در عبری با واژه "خوشبخت" شباهت آوایی دارد.

* ۱۸:۳۰ واژه "یساکار" در عبری با واژه "مزد" شباهت آوایی دارد.

* ۲۰:۳۰ واژه "زیبولون" در عبری با واژه "حرمت" شباهت آوایی دارد.

* ۲۴:۳۰ واژه "یوسف" به معنی "بیفزاید" است و با واژه عبری به معنی "برگرفت" شباهت آوایی دارد.

فرار یعقوب از نزد لابان

۳۱ و اما یعقوب شنید که پسران لابان می‌گفتند: «یعقوب همه دارایی پدر ما را گرفته و از اموال پدرمان همه این توانگری را به هم رسانیده است.»^۲ و یعقوب دریافت که لابان دیگر مانند گذشته به او نظر لطف ندارد.^۳ آنگاه خداوند یعقوب را گفت: «به سرزمین پدرانت و نزد خویشانت بازگرد و من با تو خواهم بود.»^۴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحرا، به آنجا که گله او بود، فرا خواند. و به آنان گفت: «دریافته‌ام که پدرتان مانند گذشته به من نظر لطف ندارد. ولی خدای پدرم با من بوده است.^۵ می‌دانید که با همه توانم پدرتان را خدمت کرده‌ام،^۶ با این همه پدر شما مرا فریب داده و ده بار مزد مرا تبدیل کرده است. ولی خدا نگذاشت به من ضرری برساند. اگر می‌گفت: «خالداریها مزد تو باشند،» آنگاه همه گله‌ها خالداری می‌زادند، و اگر می‌گفت: «خطدارها مزد تو باشند،» آنگاه همه گله‌ها خطدار می‌زادند. این‌گونه، خدا از احشام پدرتان گرفته به من داده است.^۷ «در فصل جفت‌گیری گله، یک بار در خوابی سر بلند کرده، دیدم که بزهای نری که با گله جفت می‌شدند، خطدار یا ابلق یا خالداری بودند.»^۸ آنگاه فرشته خدا در خواب به من گفت: «یعقوب،» گفتم: «لیک!»^۹ گفت: «سر خود را بلند کن و ببین که همه بزهای نر که با گله جفت می‌شوند، خطدار یا ابلق یا خالداریند، زیرا من هر آنچه را که لابان با تو کرده است، دیده‌ام.^{۱۰} منم خدای بیت‌ئیل، آنجا که ستونی را مسح کردی و به من نذر نمودی. اکنون برخیز و از این سرزمین به در آی و به سرزمین خویشان خود بازگرد.»^{۱۱} آنگاه راحیل و لیه پاسخ داد، وی را گفتند: «آیا در خانه پدر ما بهره یا میراثی برای ما باقی است؟^{۱۲} مگر او با ما همچون غریبه رفتار نمی‌کند؟ نه تنها ما را

میان بزها جدا کنم. آنها مزد من خواهد بود.^{۱۳} و در آینده، چون در مزدی که به من داده‌ای نظر کنی، درستکاری من بر من گواهی خواهد داد. هر بز که ابلق یا خالداری نباشد، و هر بره که سیاه نباشد، اگر نزد من یافت شود، دزدی به شمار آید.»^{۱۴} لابان گفت: «بسیار خوب. موافق سخن تو بشود.»^{۱۵} اما در همان روز لابان همه بزهای نرینه خطدار یا ابلق و همه بزهای مادینه خالداری یا ابلق، یعنی همه آنها را که سفیدی بر خود داشتند، و همه بره‌های سیاه را جدا کرد و به دست پسرانش سپرد.^{۱۶} آنگاه به مسافت سفر سه روزه از یعقوب فاصله گرفت، و یعقوب بقیه گله لابان را شبانی می‌کرد.

۳۲ اما یعقوب شاخه‌های تازه از درختان سپیدار و بادام و چنار برگرفت و پوسته آنها را چنان تراشید که سفیدی چوب به صورت نوارهای سفید بر آنها پدیدار گشت.^{۱۷} آنگاه شاخه‌های تراشیده را مقابل گله در همه آبشخورها و حوضها قرار داد، جایی که گله برای نوشیدن آب می‌آمدند. و چون به هنگام آمدن برای نوشیدن آب جفت‌گیری می‌کردند،^{۱۸} پس در برابر آن شاخه‌ها جفت‌گیری می‌کردند و در نتیجه، بره‌هایی که می‌زاییدند خطدار یا ابلق یا خالداری بود.^{۱۹} یعقوب آن بره‌ها را از گله جدا می‌کرد، ولی بقیه را به سوی حیوانات خطدار و سیاه که از آن لابان بودند، هدایت می‌کرد. بدین‌سان، او گله‌های خود را جدا کرد و آنها را با گله‌های لابان نگذاشت.^{۲۰} هرگاه مادینه‌های تنومندتر آماده جفت‌گیری بودند، یعقوب شاخه‌ها را در برابر چشمان گله، در آبشخورها قرار می‌داد، چنانکه آنها در میان شاخه‌ها جفت‌گیری می‌کردند،^{۲۱} ولی برای ضعیف‌ترها، شاخه‌ها را نمی‌گذاشت. پس ضعیف‌ها از آن لابان و تنومندها از آن یعقوب شدند.^{۲۲} بدین‌گونه آن مرد بسیار ترقی کرد و گله‌های بزرگ و کنیزان و غلامان و شتران و الاغان به دست آورد.

که ابلهانه رفتار کردی.^{۲۹} در توان من هست که به تو ضرر برسانم؛ ولی دیشب خدای پدر شما به من گفت: «با حذر باش که یعقوب را نیک یا بد نگویی.»^{۳۰} حال، از شوقی که به خانه پدرت داشتی، باید می‌رفتی، ولی چرا خدایان مرا دزدیدی؟»^{۳۱} یعقوب به لابان پاسخ داد: «از آن رو که ترسیدم، زیرا گفتم مبادا دخترانت را به‌زور از من بازگیری.»^{۳۲} ولی خدایانت را نزد هر کس بیایی، زنده نماند! در حضور برادران ما، هر آنچه را که از اموال تو نزد من است نشان بده، و آن را بازگیر.» اما یعقوب نمی‌دانست که راحیل بتها را دزدیده است.

^{۳۳} پس لابان به خیمه یعقوب و خیمه لیه و خیمه دو کنیز درآمد، ولی آنها را نیافت. پس از آن که از خیمه لیه بیرون آمد، به خیمه راحیل رفت. ^{۳۴} اما راحیل بتهای خانگی را گرفته و آنها را در جهاز شترش نهاده و بر آنها نشسته بود. لابان همه جای خیمه را جستجو کرد، ولی چیزی نیافت. ^{۳۵} راحیل به پدرش گفت: «سرورم خشم بگیرد که در حضورت نتوانم برخاست؛ زیرا که عادت زنان بر من است.» پس لابان جستجو کرد، ولی بتها را نیافت.

^{۳۶} آنگاه یعقوب خشمگین شد و مجادله‌کنان به لابان گفت: «جرم من چیست؟ چه گناهی کرده‌ام که مرا چنین سخت تعقیب می‌کنی؟»^{۳۷} حال که همه امسال مرا تفتیش کردی، از اسباب خانه خود چه یافتی؟ آن را اینجا در برابر برادران من و برادران خود بگذار تا آنها میان ما دو نفر داوری کنند.^{۳۸} در این بیست سال که با تو بوده‌ام، میشها و بزهایت سقط نکرده‌اند و از قوچهای گله‌های تو نخورده‌ام.^{۳۹} دریده‌شده‌ای را نزد تو نیاوردم بلکه خود خسارت آن را می‌دادم، و آن را از دست من می‌طلبیدی، خواه در روز دزدیده شده باشی خواه در شب.^{۴۰} و چنین بودم که در روز،

فروخته، بلکه پول ما را نیز به تمامی خورده است.^{۴۱} بی‌گمان همه ثروتی که خدا از پدرمان گرفته، از آن ما و فرزندان ماست. پس اکنون آنچه را که خدا به تو گفته است، به جا آور.»^{۴۲} آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و همسرانش را بر شتران سوار کرد،^{۴۳} و همه احشام و همه اموالی را که اندوخته بود، یعنی احشامی را که در فدآن آرام به دست آورده بود، به راه انداخت، تا نزد پدر خود اسحاق به سرزمین کنعان برود.

^{۴۴} و اما لابان برای پشم‌چینی گوسفندانش رفته بود که راحیل بتهای خانگی پدرش را دزدید.^{۴۵} و یعقوب، لابان آرامی را فریب داد زیرا او را آگاه نکرد که قصد گریختن دارد.^{۴۶} بدین‌سان، او با هر آنچه داشت گریخت و برخاسته، از رودخانه گذشت و رو به سوی کوهستان جلعاد نهاد.

لابان در تعقیب یعقوب

^{۴۷} روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب گریخته است.^{۴۸} لابان کسان خویش را با خود برگرفت و هفت روز یعقوب را تعقیب کرد و در کوهستان جلعاد به او رسید.^{۴۹} اما شبانگاه خدا در خواب بر لابان آرامی ظاهر شد و به او فرمود: «با حذر باش که یعقوب را نیک یا بد نگویی.»

^{۵۰} یعقوب خیمه خویش را در کوهستان جلعاد بر پا داشته بود که لابان به او رسید. لابان و کسانش نیز در آنجا خیمه زدند.^{۵۱} آنگاه لابان به یعقوب گفت: «این چیست که کردی؟ این که مرا فریفتی و دخترانم را همچون اسیران جنگی بردی.»^{۵۲} چرا نهانی گریختی و مرا فریب دادی؟ چرا به من نگفتی، تا شما را با شادی و آواز و نوای دف و بریط مشایعت کنم؟^{۵۳} حتی نگذاشتی نوه‌ها و دخترانم را ببوسم. براستی

سوی تو نگذرم و تو به قصد بد از این توده و ستون به سوی من نگذری. ^{۵۳} خدای ابراهیم و خدای ناحور، خدای پدر ایشان، میان ما داوری کند. ^{۵۴} پس یعقوب به هیبت پدرش اسحاق سوگند خورد، ^{۵۵} و در آن کوهستان قربانی تقدیم کرد و برادرانش را به نان خوردن دعوت نمود. آنان غذا خوردند و شب را در کوهستان به سر بردند.

^{۵۶} صبح زود، لابان برخاسته نوه‌ها و دخترانش را بوسید و آنان را برکت داد. آنگاه روانه شد و به مکان خویش بازگشت.

آماده شدن یعقوب برای دیدار عیسو

۳۲ یعقوب راه خود را در پیش گرفت و فرشتگان خدا با او دیدار کردند. ^۲ چون یعقوب آنان را دید گفت: «این است اردوی خدا!» پس آنجا را مَحْتَنایم * نامید. ^۳ یعقوب جلوتر از خود، پیکهایی نزد برادرش عیسو به سرزمین سِعیِر در منطقه آدوم فرستاد، ^۴ و به آنان دستور داد که: «به سرورم عیسو چنین بگویید: بندهات یعقوب می‌گوید: "نزد لابان غربت گزیده و تا کنون در آنجا به سر برده‌ام. گاووان و الاغان و گوسفندان و بزبان و غلامان و کنیزان دارم. فرستاده‌ام تا سرورم را آگاهی دهم، و نظر لطف تو را جلب کنم."» ^۵ پیکهها نزد یعقوب بازگشتند و گفتند: «نزد برادرت عیسو رفتیم؛ اینک او به استقبال تو می‌آید، و چهارصد مرد با او هستند.» ^۶ یعقوب بسیار هراسان و مضطرب شده، کسانانی را که با وی بودند با گله‌ها و رمه‌ها و شتران به دو اردو تقسیم کرد. ^۸ زیرا گفت: «اگر عیسو به یک اردو برسد و بدان حمله آورد، اردوی دیگر می‌تواند بگریزد.»

گرما رنجم می‌داد و در شب سرما، و خواب به چشمانم نمی‌آمد. ^{۱۱} این بیست سال را در خانهات بودم. چهارده سال برای دو دخترت و شش سال برای گله‌ات تو را خدمت کرده‌ام و مزد مرا ده بار تغییر دادی. ^{۱۲} اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم و هیبت * اسحاق حامی من نبود، اکنون نیز مرا دست خالی روانه می‌کردی. ولی خدا سختیها و محنت دستهایم را دید و دیشب تو را توبیخ کرد.»

^{۱۳} لابان به یعقوب پاسخ داد: «این زنان، دختران من و این کودکان، فرزندان من و این گله‌ها، گله‌های منند. هر آنچه می‌بینی از آن من است. اما امروز با این دخترانم یا با فرزندانم که زاده‌اند، چه می‌توانم کرد؟ ^{۱۴} حال بیا تا من و تو با هم عهد ببندیم تا شاهدی میان ما باشد.» ^{۱۵} پس یعقوب سنگی برگرفت و آن را همچون ستونی بر پا داشت، ^{۱۶} و به کسانش گفت: «سنگها گرد آورید!» پس سنگها برگرفتند و از آنها توده‌ای ساختند و آنجا در کنار آن توده غذا خوردند. ^{۱۷} لابان آن را پِجْرَسَهْدوْتَه * و یعقوب آن را جَلْعِید * نامید. ^{۱۸} و لابان گفت: «امروز این توده میان من و تو شاهد باشد.» از همین رو آن را جَلْعِید نامید، ^{۱۹} و مَصْفَه * نیز، زیرا گفت: «هنگامی که ما از چشم هم دور هستیم، خداوند میان تو و من دیدبانی کند. ^{۲۰} اگر با دختران من بد رفتاری کنی یا به جز آنان زنان دیگر بگیری، با اینکه انسانی با ما نیست، بدان که خدا میان من و تو شاهد است.» ^{۲۱} آنگاه لابان به یعقوب گفت: «این توده و این ستون را بنگر که آن را میان خود و تو بر پا داشتیم. ^{۲۲} این توده شاهد باشد و این ستون شاهد باشد تا من به قصد بد از این توده به

* ۳۱:۴۲ مقصود "خدای پر هیبت اسحاق" است؛ همچنین در آیه ۵۳.

* ۳۱:۴۷ عبارت آرامی "پِجْرَسَهْدوْتَه" یعنی "توده شهادت".

* ۳۱:۴۷ واژه عبری "جَلْعِید" یعنی "توده شهادت".

* ۳۱:۴۹ "مَصْفَه" یعنی "برج دیدبانی".

* ۳۲:۲ "مَحْتَنایم" یعنی "دو اردو".

که جلوتر از خود می‌فرستم او را نرم خواهد کرد؛ و پس از آن چون روی او را بینم شاید مرا بیذیرد.^{۲۱} پس ارمغان یعقوب جلوتر از او رفت، و او خود، شب را در اردوگاه سپری کرد.

مجاهدهٔ یعقوب با خدا

^{۲۲} همان شب یعقوب برخاست و دو همسر و دو کنیز و یازده پسرش را برگرفت و از معبر رود یَبوق گذشت. ^{۲۳} او آنان را برگرفت و با هر آنچه داشت از بستر رود عبور داد. ^{۲۴} و یعقوب تنها ماند و مردی تا سپیده‌دم با او کشتی می‌گرفت. ^{۲۵} چون آن مرد دید که بر یعقوب چیره نمی‌شود، بیخ ران یعقوب را گرفت، چنانکه بیخ ران او به هنگام کشتی با آن مرد از جای در رفت. ^{۲۶} آنگاه آن مرد گفت: «بگذار بروم زیرا اسپیده بردمیده است.» اما یعقوب پاسخ داد: «تا مرا برکت ندهی نمی‌گذارم بروی.» ^{۲۷} مرد از او پرسید: «نام تو چیست؟» پاسخ داد: «یعقوب.» ^{۲۸} آنگاه آن مرد گفت: «از این پس نام تو نه یعقوب بلکه اسرائیل خواهد بود، زیرا با خدا و انسان مجاهده کردی و چیره شدی.» ^{۲۹} آنگاه یعقوب گفت: «تمنا اینکه نامت را به من بگویی.» ولی آن مرد پاسخ داد: «چرا نام مرا می‌پرسی؟» و در آنجا او را برکت داد. ^{۳۰} پس یعقوب آنجا را فنیئیل نامید و گفت: «زیرا خدا را رو به رو دیدم و با این همه جانم رهایی یافت.» ^{۳۱} و چون از فنیئیل می‌گذشت آفتاب بر او طلوع کرد و او بر ران خود می‌لنگید. ^{۳۲} از این رو، تا به امروز بنی اسرائیل زردپی را که به بیخ ران وصل است نمی‌خورند، زیرا که او بیخ ران یعقوب را نزدیک همین زردپی گرفت.

دیدار یعقوب با عیسو

۳۳ یعقوب سر بلند کرده، دید که اینک عیسو می‌آید و چهارصد

^{۱۹} آنگاه یعقوب گفت: «ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحاق؛ ای خداوند که به من گفتی: "به سرزمین خود و نزد خویشانت بازگرد که بر تو احسان خواهم کرد،"^{۱۰} من ارزش این همه محبت و وفا را که به بندهٔ خود نشان داده‌ای، ندارم. زیرا تنها با همین چوب‌دستی خود از این اردن گذشتم، ولی اکنون صاحب دو اردو شده‌ام. ^{۱۱} تمنا اینکه مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی بخشی، زیرا من از او می‌ترسم؛ مبادا بیاید و به من حمله آورد، و به مادران و کودکان نیز. ^{۱۲} ولی تو گفته‌ای: "بی‌گمان بر تو احسان خواهم کرد و نسل تو را همچون شن دریا خواهم ساخت که آنها را از کثرت نتوان شمرد."^{۱۳}

^{۱۴} پس شب را در آنجا گذرانند و از آنچه با خود داشت ارمغانی برای برادرش عیسو برگرفت: ^{۱۵} دو یست بز ماده و بیست بز نر و دو یست میش و بیست قوچ و ^{۱۶} سی شتر شیرده با بچه‌هایشان و چهل گاو ماده و ده گاو نر و بیست الاغ ماده و ده الاغ نر. ^{۱۷} او اینها را دسته دسته به دست خادمان خویش سپرد و به آنان گفت: «جلوتر از من بروید و میان دسته‌ها فاصله بگذارید.» ^{۱۸} و نخستین را دستور داده، گفت: «چون برادرم عیسو به تو برسد و بپرسد: "از آن کیستی و به کجا می‌روی و اینها که پیش روی توست، از آن کیست؟" ^{۱۹} بگو: "اینها از آن بندهٔ تو یعقوب است، و ارمغانی است که برای سرورم عیسو گسیل داشته است، و اینک خود او نیز در عقب ماست."^{۲۰} او به دو مین و سو مین و همهٔ آنان که از پس آن دسته‌ها در حرکت بودند، دستور داده گفت: «چون به عیسو برسید، همین سخنان را به او بگویید. ^{۲۱} و نیز بگویید: "اینک بنده‌ات یعقوب نیز در عقب ماست."^{۲۲} زیرا گفت: «با این ارمغانی

۳۳

* ۲۸:۳۲ "اسرائیل" یعنی «او با خدا مبارزه می‌کند»؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

* ۳۰:۳۲ "فنیئیل" یعنی "روی خدا".

* ۳۱:۳۲ در عبری "فئولیل" به کار رفته که صورتی از واژهٔ "فنیئیل" است.

اگر آنها را حتی یک روز سخت برانند، همه گله از دست می‌روند.^{۱۴} پس سرورم پیش از بنده خود برود، تا من پا به پای احشامی که در جلو دارم و پا به پای کودکان آهسته بیایم تا در سعیر نزد سرورم برسم.»

^{۱۵} عیسو گفت: «پس بگذار برخی از مردانم را نزد تو بگذارم.» یعقوب گفت: «چه لزومی دارد؟ فقط سرورم بر من نظر لطف افکند.»^{۱۶} پس در همان روز عیسو برگشته، راه خود را به سوی سعیر در پیش گرفت.^{۱۷} اما یعقوب به سکوت سفر کرد و در آنجا خانه‌ای برای خود ساخت و سایه‌بانها برای احشام خود به پا کرد. از این رو آنجا را سکوت* نامیدند.

^{۱۸} یعقوب در بازگشت از فدآن آرام، به سلامت به شهر شیکیم در سرزمین کنعان رسید و مقابل شهر اردو زد.^{۱۹} او قطعه زمینی را که در آن خیمه زده بود به صد پاره نقره* از پسران حمور، پدر شیکیم، خرید.^{۲۰} او مذبحی در آنجا بر پا کرد و آن را ایل الهوی اسرائیل* نامید.

انتقام از مردمان شیکیم

۳۴ و اما دینه، دختر لیه، که او برای یعقوب زاده بود، برای دیدن دختران آن سرزمین بیرون رفت.^۲ چون شیکیم پسر حمور جوی، که حاکم آن سرزمین بود، دینه را دید، او را به زور گرفت و با وی همبستر شده، او را خوار ساخت.^۳ او به دینه دختر یعقوب دل بست و عاشق آن دختر شد و به وی سخنان دل‌آویز گفت.^۴ و شیکیم به پدر خویش حمور گفت: «این دختر را برایم به زنی بگیر.»^۵ و اما یعقوب شنید که او دخترش دینه را بی‌عصمت کرده است. ولی پسرانش با احشام او در صحرا بودند؛ پس سکوت کرد تا ایشان

مرد با او بیند. پس فرزنداناش را میان لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد؛^۱ کنیزان و فرزنداناش را در پیش، لیه و فرزنداناش را پشت سر آنان و راحیل و یوسف را در آخر قرار داد.^۲ او خود پیش رفت و هفت بار روی بر زمین نهاد تا به برادر خویش رسید.

^۳ ولی عیسو دوان دوان به استقبال یعقوب شتافت و او را در آغوش گرفته بر گردش آویخت و او را بوسید. و هر دو گریستند.^۴ آنگاه عیسو سر بلند کرده، زنان و فرزندان را دید و پرسید: «این همراهان تو کیستند؟» یعقوب پاسخ داد: «اینان فرزندانانی هستند که خدا به لطف خود به بنده‌ات بخشیده است.»^۵ آنگاه کنیزان با فرزنداناش نزدیک آمدند و تعظیم کردند.^۶ سپس لیه و فرزنداناش نیز نزدیک آمدند و تعظیم کردند. و در آخر، یوسف و راحیل نزدیک آمدند و تعظیم کردند.^۷ عیسو پرسید: «مقصود تو از تمامی این گروه که بدان برخوردارم چیست؟» یعقوب پاسخ داد: «تا سرورم بر من نظر لطف افکند!»^۸ اما عیسو گفت: «برادر، من خود بسیار دارم. دارایی خود را برای خودت نگاه دار.»^۹ یعقوب گفت: «نه، تمنا می‌کنم! اگر بر من نظر لطف داری، هدیه مرا از دستم بپذیر. زیرا روی تو را دیدم، همچون دیدن روی خدا، از آن رو که مرا پذیرفتی.»^{۱۰} تمنا می‌کنم برکت مرا که به حضورت تقدیم شده بپذیری، زیرا لطف خدا شامل حال من بوده و همه چیز دارم.» پس آنقدر پافشاری کرد که عیسو پذیرفت.^{۱۱} آنگاه عیسو گفت: «کوچ کرده برویم و من تو را همراهی خواهم کرد.»^{۱۲} اما یعقوب به او گفت: «سرورم می‌داند که کودکان کم قوت‌اند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است.

* ۱۷:۳۳ "سکوت" یعنی "سایه‌بانها".

* ۱۹:۳۳ در عبری: صد "قسیطا". قسیطا یک واحد پولی است که معلوم نیست چقدر وزن و ارزش داشته است.

* ۲۰:۳۳ "ایل الهوی اسرائیل" یعنی "خدا، خدای اسرائیل".

این امر درنگ نکرد زیرا به دختر یعقوب دل باخته بود.^{۲۰} پس حمور و پسرش شکیم نزد دروازه شهر خود رفتند و به مردمان شهر گفتند: «این مردمان با ما در صلح و صفایند. پس بگذاریم در این سرزمین ساکن شوند و در آن داد و ستد نمایند؛ زیرا در این سرزمین برای آنان نیز جای بسیار هست. می‌توانیم دختران آنها را به زنی بگیریم و آنها نیز دختران ما را بگیرند.»^{۲۱} ولی تنها به این شرط حاضرند با ما ساکن شوند تا یک قوم باشیم که هر ذکوری از ما ختنه شود، چنانکه ایشان ختنه شده‌اند.^{۲۲} آیا احشام و اموال و همه چارپایانشان از آن ما نخواهد شد؟ پس بگذارید با آنان موافقت کنیم و با ما ساکن خواهند شد.»^{۲۳} پس همه کسانی که از دروازه شهر او بیرون آمده بودند، سخن حمور و پسرش شکیم را پذیرفتند و هر مردی در شهر ختنه شد.^{۲۴}

^{۲۵} روز سوم، هنگامی که هنوز دردمند بودند، دو تن از پسران یعقوب یعنی شمعون و لاوی، برادران دینه، شمشیرهای خود را برگرفتند و به دور از هر خطر به شهر حمله کردند و همه مردان شهر را کشتند.^{۲۶} آنها حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند و دینه را از خانه شکیم برگرفتند و برفتند.^{۲۷} پسران یعقوب بر سر کشتگان ریختند و شهر را غارت کردند، زیرا خواهرشان دینه را بی‌عصمت کرده بودند.^{۲۸} آنان گله‌ها و رمه‌ها و الاغان و هر آنچه را که در شهر و در مزرعه‌ها بود، گرفتند.^{۲۹} همه زنان و کودکان را به اسیری بردند و همه اموال و هر چه را که در خانه‌ها بود تاراج کردند.^{۳۰} آنگاه یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «شما بر سر من بلا آوردید زیرا مرا در مشام ساکنان این سرزمین، یعنی کنعانیان و فرزیان، بوی گند ساختید. شمار من اندک است و اگر آنان بر ضد من گرد آیند و بر من حمله آورند، من و اهل

بیایند.^{۳۱} و حمور پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا با او سخن بگوید.^{۳۲} پسران یعقوب چون ماجرا را شنیدند بی‌درنگ از دشت بازگشتند. آنان سخت برآشفته و خشمگین بودند، زیرا شکیم، با همستر شدن با دختر یعقوب، کاری ننگین در اسرائیل کرده بود، عملی که ناکردنی بود.

^{۳۳} ولی حمور به آنان گفت: «پسرم شکیم دلباخته دختر شماست. تنها دارم او را به پسرم به زنی دهید.^{۳۴} با ما وصلت کنید؛ دختران خویش را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بستانید.^{۳۵} با ما ساکن شوید و این سرزمین در اختیار شما خواهد بود. در آن ساکن شوید و داد و ستد کنید* و املاک حاصل نمایید.»^{۳۶} شکیم نیز به پدر و برادران دینه گفت: «نظر لطف بر من افکنید و هر آنچه به من بگویید، خواهم داد.»^{۳۷} هر اندازه شیربها و پیشکش که از من بخواهید، هر چه بگویید خواهم داد. فقط این دختر را به زنی به من بدهید.»

^{۳۸} اما پسران یعقوب، به شکیم و پدرش حمور با مکر پاسخ دادند، زیرا خواهرشان دینه را بی‌عصمت کرده بود.^{۳۹} پس به آنان گفتند: «این کار را نمی‌توانیم کرد که خواهرمان را به مردی بدهیم که ختنه نشده است. این برای ما ننگ است.^{۴۰} تنها به این شرط خواهیم پذیرفت که شما نیز همچون ما بشوید، و هر ذکوری در میان شما ختنه شود.^{۴۱} آنگاه دخترانمان را به شما خواهیم ستاند؛ و با شما ساکن شده، با شما یک قوم خواهیم شد.^{۴۲} ولی اگر سخن ما را نپذیرید و ختنه نشوید، دخترمان را برگرفته، از اینجا خواهیم رفت.»

^{۴۳} سخن ایشان، در نظر حمور و در نظر پسرش شکیم پسندیده آمد.^{۴۴} و آن جوان، که در خانه پدر از همه گرمی‌تر بود، در انجام

* ۳۴:۱۰ یا: «آزادانه رفت و آمد کنید؛ همچنین در آیه ۲۱.

۹ هنگامی که یعقوب از فدآن آرام آمد، خدا بار دیگر بر او ظاهر شد و او را برکت داد. ۱۰ و خدا به او گفت: «نام تو یعقوب است، ولی از این پس دیگر نام تو یعقوب خوانده نخواهد شد، بلکه نامت اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نامید. ۱۱ و خدا به او گفت: «من خدای قادر مطلق هستم؛ بارور و کثیر شو. از تو قومی و جماعتی از قومها پدیدار شوند و از صلب تو پادشاهان به وجود آیند. ۱۲ سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو و پس از تو به نسل تو می‌بخشم.» ۱۳ آنگاه خدا در جایی که با یعقوب سخن گفته بود، از نزد وی صعود کرد. ۱۴ و یعقوب در آنجا که خدا با او سخن گفته بود ستونی بر پا داشت، ستونی که از سنگ بود. و هدیه ریختنی و روغن بر آن ریخت. ۱۵ پس یعقوب جایی را که خدا با او سخن گفته بود بیت‌ئیل نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

۱۶ آنگاه از بیت‌ئیل کوچ کردند. و هنوز اندک فاصله‌ای با افراته داشتند که درد زایمان راحیل آغاز شد و زایمان بسیار سختی داشت. ۱۷ و چون سختی زایمانش به اوج خود رسید، قابله به او گفت: «مترس، زیرا این نیز برایت پسر است.» ۱۸ و راحیل که در حال مرگ بود، در حین جان دادن، پسر خود را بن‌اونی نامید. اما پدرش او را بنیامین نام نهاد. ۱۹ پس راحیل مرد و او را در راه افراته که همان بیت‌لجم است، به خاک سپردند. ۲۰ و یعقوب بر قبر او ستونی بر پا داشت که همان ستون قبر راحیل است که تا به امروز

خانه‌ام نابود خواهیم شد. ۳۱ ولی آنان گفتند: «آیا او با خواهر ما همچون فاحشه رفتار کند؟»

بازگشت یعقوب به بیت‌ئیل

۳۵ و خدا به یعقوب گفت: «برخیز و به بیت‌ئیل برآی و در آنجا ساکن شو. در آنجا برای خدایی که چون از حضور برادرت عیسوی مریختی، بر تو ظاهر شد، مذبحی بساز.» پس یعقوب به اهل خانه خویش و همه کسانی که با او بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، از خویشتن دور کنید و خود را طاهر سازید و جامه‌هایتان را عوض کنید. ۳۲ آنگاه برخاسته به بیت‌ئیل برویم، تا در آنجا برای خدایی که مرا در روز تنگی‌ام اجابت می‌کند و در راهی که رفته‌ام با من بوده است، مذبحی بسازم.» ۳۳ پس آنان همه خدایان بیگانه را که در دستشان بود و نیز گوشواره‌هایی را که در گوش داشتند به یعقوب دادند و یعقوب آنها را زیر درخت بلوطی که در شکیم بود، در خاک کرد.

۳۴ و چون کوچ کردند ترس از جانب خدا بر شهرهای اطرافشان مستولی شد، چندان که پسران یعقوب را تعقیب نکردند. ۳۵ یعقوب به لوز که همان بیت‌ئیل باشد و در سرزمین کنعان واقع است رسید، او و همه کسانی که با او بودند. ۳۶ در آنجا، مذبحی بنا کرد و آن مکان را ایل بیت‌ئیل نامید، زیرا در آنجا بود که خدا خود را بر او آشکار ساخته بود، هنگامی که از حضور برادرش می‌گریخت. ۳۷ و دیوَره دایهٔ ربیکا مرد و او را زیر درخت بلوطی پایین بیت‌ئیل دفن کردند. پس آن را آلون باکوت نامیدند.

* ۷:۳۵ "ایل بیت‌ئیل" یعنی "خدای بیت‌ئیل".

* ۸:۳۵ "آلون باکوت" یعنی "بلوط گریه".

* ۱۰:۳۵ رجوع کنید به زیرنویس پیدایش ۲۶:۲۵.

* ۱۰:۳۵ رجوع کنید به زیرنویس پیدایش ۲۸:۳۲.

* ۱۵:۳۵ "بیت‌ئیل" یعنی "خانهٔ خدا".

* ۱۸:۳۵ "بن‌اونی" یعنی "پسر اندوه من".

* ۱۸:۳۵ "بنیامین" یعنی "پسر دست راست من".

این است تاریخچه نسل عیسو، پدر آدمیان، در کوهستان سعیر: ^{۱۰} این است نامهای پسران عیسو: ایلفاز پسر عاده همسر عیسو، و رعوییل پسر بسمه همسر عیسو. ^{۱۱} پسران ایلفاز، تیمان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند. ^{۱۲} ایلفاز، پسر عیسو، مُتعه‌ای به نام تمناع داشت که عمالیق را برای ایلفاز بزاد. اینانند نوه‌های عاده، همسر عیسو. ^{۱۳} پسران رعوییل، نخت و زراح و شمه و مرّه بودند. اینانند نوه‌های بسمه، همسر عیسو. ^{۱۴} اینانند پسران اهلویامه، همسر عیسو، که دختر عنه و نوه صبعون بود: او یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو بزاد.

^{۱۵} اینانند سران طایفه‌های بنی عیسو: اینانند پسران ایلفاز نخست‌زاده عیسو که از سران طوایف بودند: تیمان و اومار و صفوا و قناز و ^{۱۶} قورح و جعتام و عمالیق. اینان سران طایفه‌های ایلفاز در سرزمین آدوم و نوه‌های عاده بودند. ^{۱۷} اینانند پسران رعوییل پسر عیسو که از سران طوایف بودند: نخت و زراح و شمه و مرّه. اینان سران طایفه‌های رعوییل در سرزمین آدوم و نوه‌های بسمه همسر عیسو بودند. ^{۱۸} اینانند پسران اهلویامه همسر عیسو که از سران طوایف بودند: یعوش و یعلام و قورح. اینان سران طایفه‌های اهلویامه، همسر عیسو بودند که دختر عنه بود. ^{۱۹} اینان پسران عیسو بودند که آدوم باشد، و اینان سران طوایف ایشان بودند.

سران طوایف حوری

^{۲۰} اینانند پسران سعیر حوری که در همان سرزمین می‌زیستند: لوطان و شوبال و صبعون و عنه، ^{۲۱} دیشون و اصر و دیشان. اینانند نسل سعیر، که از سران طوایف حوری در سرزمین آدوم بودند: ^{۲۲} پسران لوطان: حوری و هیمام. تمناع خواهر لوطان بود. ^{۲۳} پسران شوبال: علوان و منخت و عیبال و شفو و اونام. ^{۲۴} پسران صبعون: آیه و عنه. این همان عنه است که

باقی است. ^{۲۱} سپس اسرائیل کوچ کرد و خیمه خود را در آن سوی برج عیدر بر پا داشت. ^{۲۲} در حین سکونت اسرائیل در آن سرزمین، رئوبین رفت و با بلهه، مُتعه پدرش، همبستر شد و اسرائیل از آن آگاه گشت.

پسران یعقوب دوازده بودند. ^{۲۳} پسران لیه: رئوبین، نخست‌زاده یعقوب، و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون. ^{۲۴} پسران راحیل: یوسف و بنیامین. ^{۲۵} پسران بلهه که ندیمه راحیل بود: دان و نفتالی. ^{۲۶} پسران زلفه که ندیمه لیه بود: جاد و آشیر. اینانند پسران یعقوب که در قدان آرام برای وی زاده شدند.

^{۲۷} یعقوب نزد پدرش اسحاق در ممری آمد، به قریه‌اربع که جبرون باشد، همان جا که ابراهیم و اسحاق غربت گذریدند. ^{۲۸} ایام عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود. ^{۲۹} آنگاه نفس آخرین را برآورد و بمرد، و پیر و سیر به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را به خاک سپردند.

نسل عیسو

این است تاریخچه نسل عیسو **۳۶** که همان آدوم باشد: ^۱ عیسو زنان خویش را از دختران کنعانیان گرفت: عاده دختر ایلون حیثی، و اهلویامه دختر عنه، نوه صبعون جوی، ^۲ و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نیابوت. ^۳ عاده ایلفاز را برای عیسو بزاد و بسمه رعوییل را، ^۴ و اهلویامه یعوش و یعلام و قورح را. اینانند پسران عیسو که برای وی در سرزمین کنعان زاده شدند.

^۵ عیسو زنان و پسران و دختران و همه اهل خانه خویش را با احشام و همه چارپایان و همه اموالی که در سرزمین کنعان فراهم آورده بود برگرفت و به سرزمینی دیگر دور از برادرش یعقوب رفت. ^۶ اموال آنان زیادتر از آن بود که با هم در یک جا ساکن شوند، زیرا زمین غربت ایشان کفاف گله‌هایشان را نمی‌داد. ^۷ پس عیسو که آدوم باشد در کوهستان سعیر سکونت گزید.

تیمان و مبصار و^{۳۳}مجدبئیل و عیرام. اینان سران طوایف آدم بودند بنا بر مکان سکونتشان در سرزمینی که تصرف کرده بودند. و این بود عیسو پدر آدومیان.

رؤیاهای یوسف

یوسف در سرزمین کنعان که سرزمین غربت پدرش بود، ساکن شد.^{۳۷} این است تاریخچه نسل یعقوب:

یوسف که هفده سال داشت، با برادرانش گله را شبانی می کرد. آن جوان با پسران پلّه و پسران زلفه، همسران پدرش، به سر می برد. او از کارهای بد ایشان پدر را آگاه می ساخت.^{۳۸} اسرائیل یوسف را بیش از همه پسران دیگرش دوست می داشت، زیرا پسر ایام پیری او بود؛ و برایش پیراهنی فاخر^{۳۹} تهیه کرد. اما چون برادران یوسف می دیدند پدرشان او را بیش از همه برادرانش دوست می دارد، از یوسف نفرت داشتند و نمی توانستند با او به سلامتی سخن گویند.

^{۴۰}و اما یوسف خوابی دید و چون آن را برای برادرانش بازگفت، نفرت آنان از او فزونی گرفت.^{۴۱} او به برادرانش گفت: «به خوابی که دیده ام گوش فرا دهید: اینک ما در مزرعه، بافه ها می بستیم که ناگاه بافه من بر پا شده، بایستاد و بافه های شما بر بافه من گرد آمده، در برابر آن تعظیم کردند.»^{۴۲} برادرانش گفتند: «آیا براستی بر ما پادشاهی خواهی کرد؟ و آیا حقیقتاً بر ما فرمان خواهی راند؟» پس به سبب خوابها و سخنانش، از او بیشتر نفرت داشتند.^{۴۳} آنگاه یوسف خوابی دیگر دید و آن را برای برادرانش بازگو کرده، گفت: «اینک خوابی دیگر دیده ام: هان خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر من تعظیم می کردند.»^{۴۴} اما چون آن

به هنگام چراندن الاغان پدرش صبعون، چشمه های آب گرم را در صحرا یافت.^{۴۵} فرزندان عنه: دیشون و اهلویامه دختر عنه.^{۴۶} پسران دیشون: جمدان و اشبان و پتران و کیران.^{۴۷} پسران اصر: بلهان و زغوان و عقان.^{۴۸} پسران دیشان: عوص و آران.^{۴۹} اینان بودند سران طوایف حوری: لوطان و شوبال و صبعون و عنه^{۵۰} و دیشون و اصر و دیشان. اینان بودند سران طوایف حوری بر حسب سرطایفگی شان در سرزمین سبیر.

پادشاهان آدوم

^{۵۱}و اینانند پادشاهانی که در سرزمین آدوم سلطنت می کردند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند:^{۵۲} بلع پسر بعور در آدوم سلطنت کرد. شهر او دینهابه نام داشت.^{۵۳} پس از مرگ بلع، یوباب پسر زراح از بصره به جای او پادشاه شد.^{۵۴} پس از مرگ یوباب، حوشام از سرزمین تیمانیان به جای او پادشاه شد.^{۵۵} پس از مرگ حوشام، هدد پسر بداد، که مدیان را در دشت موآب شکست داد، به جای او پادشاه شد. شهر او عویت نام داشت.^{۵۶} پس از مرگ هدد، سمله از مسریقه به جای او پادشاه شد.^{۵۷} پس از مرگ سمله، شائول از رحویوت، که بر کنار رودخانه^{۵۸} واقع بود، به جای او پادشاه شد.^{۵۹} پس از مرگ شائول، بعل حانان پسر عکبور به جای او پادشاه شد.^{۶۰} پس از مرگ بعل حانان پسر عکبور، هدر به جای او پادشاه شد. شهر او فاعو نام داشت و همسرش مهیطبئیل دختر مطرد، و مطرد دختر می ذاهب بود.

^{۶۱}اینانند سران طایفه های عیسو بنا بر طایفه، مکان سکونت و نامهایشان: تمناع و علوه و بیت و^{۶۲} اهلویامه و ایله و فینون و^{۶۳} قناز و

* ۲۷:۳۶ احتمالاً "رود فرات".

* ۳:۳۷ معنی واژه عبری که "فاخر" ترجمه شده دقیقاً معلوم نیست؛ همچنین در آیات ۲۳ و ۳۲.

بیفکنید، ولی دست بر او دراز مکنید.» این را گفت تا یوسف را از دست آنان برهاند و نزد پدر بازگرداند.^{۲۳} پس چون یوسف نزد برادران رسید، پیراهن فاخر را که در برداشت، از تن او به در آوردند^{۲۴} و او را گرفته، در گودال افکندند. گودال خالی و بی آب بود.

^{۲۵} آنگاه به غذا خوردن نشستند، و چون سر برافراشتند کاروانی از اسماعیلیان را دیدند که از چلغاد می آمد. آنها بر شترهای خود، بار صمغ خوشبو و بلسان و مُر داشتند که به مصر می بردند.^{۲۶} یهودا به برادران گفت: «از کشتن برادران و کتمان خون او چه سود؟^{۲۷} بیایید تا او را به اسماعیلیان بفروشیم و دستمان را بر او دراز نکنیم؛ زیرا او برادر ما و گوشت تن ماست.» برادرانش پذیرفتند.^{۲۸} پس چون بازرگانان مدیانی می گذشتند، برادران یوسف او را کشیده، از گودال برآوردند و به بیست پاره نقره به اسماعیلیان فروختند؛ ایشان نیز او را به مصر بردند.

^{۲۹} چون رثوین به گودال بازگشت و دید که یوسف در گودال نیست جامه خویش را چاک زد،^{۳۰} و نزد برادران بازگشت و گفت: «پسرک آنجا نیست! حال من کجا بروم؟»^{۳۱} پس پیراهن یوسف را گرفته، بز نری را سر بردند و ردا را در خونس فرو بردند.^{۳۲} و پیراهن فاخر را فرستاده، به پدر رسانیدند و گفتند: «این را یافته ایم. تشخیص بده که آیا ردای پسر است یا نه؟»^{۳۳} یعقوب پیراهن را شناخت و گفت: «ردای پسر است! جانوری دزنده او را خورده است. به یقین، یوسف دریده شده است.»^{۳۴} آنگاه یعقوب جامه بر تن چاک زد و پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسرش سوگواری کرد.^{۳۵} پسران و دخترانش جملگی به تسلی او برخاستند، اما او تسلی نپذیرفت و گفت: «سوگوار نزد پسرم به گور^{*} فرو خواهم

را برای پدر و برای برادران خود بازگفت، پدرش را او توییح کرد و گفت: «این چه خوابی است که دیده ای؟ آیا براستی مادرت و من و برادرانت آمده، در برابر تعظیم خواهیم کرد؟»^{۱۱} و برادرانش بر او حسد ورزیدند ولی پدرش آن امر را به خاطر سپرد.

فروخته شدن یوسف به دست برادرانش

^{۱۲} باری، برادران یوسف برای چوپانی گله های پدر، به شکیم رفته بودند،^{۱۳} و اسرائیل به یوسف گفت: «چنانکه می دانی، برادرانت در شکیم به چوپانی گله مشغولند. بیا، تا تو را نزد آنان بفرستم.» یوسف گفت: «لبیک،»^{۱۴} پس به وی گفت: «اکنون برو و از سلامتی برادرانت و سلامتی گله آگاه شو و برایم خبر بیاور.» آنگاه یوسف را از وادی جیرون روانه کرد.

چون یوسف به شکیم رسید،^{۱۵} مردی او را در صحرا سرگردان یافت و از او پرسید: «چه را می جویی؟»^{۱۶} پاسخ داد: «برادرانم را می جویم. تمنا دارم به من بگویی کجا چوپانی می کنند؟»^{۱۷} آن مرد پاسخ داد: «از اینجا کوچ کرده اند. زیرا شنیدم که می گفتند: "به دوتان برویم."» پس یوسف در پی برادران رفت و آنان را در دوتان یافت.

^{۱۸} آنها او را از دور دیدند و پیش از آن که نزدیک ایشان بیاید، دسیسه کردند که او را بکشند.^{۱۹} و به یکدیگر گفتند: «اینک آن صاحب خوابها می آید!^{۲۰} اکنون بیایید او را بکشیم و در یکی از این گودالها بیفکنیم و بگوئیم جانوری دزنده او را خورده است. آنگاه بینیم خوابهایش چه می شود.»^{۲۱} اما چون رثوین این را شنید، او را از دست ایشان رهانید و گفت: «جانش را نگیریم.»^{۲۲} و رثوین بدیشان گفت: «خون مریزید. او را در این گودال که در صحرا است

* ۳۵:۳۷ یا "هاویه"؛ در عبری: "شول".

تاما را خبر داده، گفتند: «پدر شوهرت برای پشم چینی گله خویش به تَمَنه می رود.»^{۱۴} پس تاما را جامه بیوگی از تن به در آورد و روبندی بر چهره خود کشید و خود را پوشانید، و کنار دروازه عِنایم، که سر راه تَمَنه است، نشست؛ زیرا دید که شیلَه بزرگ شده است، ولی او را به همسری وی در نیاوردند.^{۱۵} چون یهودا تاما را دید، او را روسپی پنداشت، زیرا روی خود را پوشانیده بود.^{۱۶} یهودا که نمی دانست وی عروس خود اوست، نزد او به کنار راه رفت و گفت: «بیا تا به تو درآیم.» تاما پرسید: «مرا چه خواهی داد تا به من درآیی؟»^{۱۷} یهودا گفت: «بزغاله ای از گله ام برایت خواهم فرستاد.» تاما پرسید: «آیا تا بفروستی، گرویی به من می دهی؟»^{۱۸} یهودا گفت: «چه چیزی به تو گرو بدهم؟» تاما پاسخ داد: «مهرت و بند آن و عصایی را که در دست داری.» پس یهودا آنها را به تاما داد و به او درآمد و تاما از او باردار شد.^{۱۹} آنگاه تاما برخاسته، برفت و روبند خود را برداشت و جامه بیوگی به تن کرد.

^{۲۰} یهودا بزغاله را به دست دوست عدلّامی اش فرستاد تا گرو را از دست آن زن بازپس گیرد، ولی او را نیافت.^{۲۱} پس، از مردمان آنجا پرسید: «آن روسپی بتکده* که بر سر راه عِنایم می نشست، کجاست؟» گفتند: «اینجا روسپی ای نبوده است.»^{۲۲} پس نزد یهودا بازگشت و گفت: «او را نیافتم. مردمان آنجا نیز گفتند: "اینجا روسپی ای نبوده است."»^{۲۳} آنگاه یهودا گفت: «بگذار آن چیزها را برای خود نگاه دارد، مبادا بی آبرو شویم. دیدی که من بزغاله را فرستادم، اما تو او را نیافتی.»

^{۲۴} نزدیک سه ماه بعد به یهودا گفتند: «عروس تاما روسپی گری کرده و از روسپی گری باردار نیز شده است.» یهودا

رفت.» و پدر یوسف بر او بگریست.^{۲۶} در این ضمن، مدیانی ها یوسف را در مصر به فوتیفار، که یکی از صاحبمنصبان فرعون و امیر قراولان دربار بود، فروختند.

یهودا و تاما

در آن زمان، یهودا برادرانش را ترک گفت و رفته، نزد مردی عدلّامی که حیّره نام داشت، میهمان شد.^{۲۷} آنجا دختر مردی کنعانی را که شوّعه نام داشت، دید و او را به همسری گرفت و به او درآمد.^{۲۸} آن زن باردار شد و پسری بزاد و او را عبیر نامید.^{۲۹} او بار دیگر باردار شد و پسری بزاد و او را اونان نامید.^{۳۰} و باری دیگر پسری بزاد و او را شیلَه نام نهاد. هنگامی که او را بزاد، یهودا در کزب بود.^{۳۱} یهودا برای نخست زاده اش عبیر، زنی گرفت تاما نام.^{۳۲} ولی عبیر، نخست زاده یهودا، در نظر خداوند شیرین بود، و خداوند او را بمیراند.^{۳۳} آنگاه یهودا به اونان گفت: «به همسر برادرت درآی و وظیفه برادر شوهری را برای او به جای آور و نسلی برای برادرت تولید کن.»^{۳۴} ولی اونان که می دانست آن نسل از آن او نخواهد بود، هرگاه به همسر برادرش درمی آمد، نطفه خود را بر زمین می ریخت تا نسلی به برادر خود ندهد.^{۳۵} این عمل او در نظر خداوند شیرینانه بود، پس او را نیز بمیراند.^{۳۶} آنگاه یهودا به عروسش تاما گفت: «در خانه پدرت بیوه بمان تا پسر شیلَه بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز همچون برادرانش بمیرد.» پس تاما رفت و در خانه پدرش ماند.

^{۳۷} پس از ایامی چند، همسر یهودا که دختر شوّعه بود، مُرد. چون یهودا از ماتم خویش تسلی یافت، همراه دوستش حیّره عدلّامی، نزد پشم چینیان گله خود به تَمَنه رفت.^{۳۸} و به

* ۲۱:۳۸ در عبری: "مقدسه" یا "زن مقدس"، زنی که با روسپی گری، بت قوم خویش را عبادت می کرد. این رسم در میان کنعانیان رواج داشت.

آن مصری را به سبب یوسف برکت داد. برکت خداوند بر همهٔ اموال فوتیفار، چه در خانه و چه در مزرعه، بود.^۶ پس او هر چه داشت به دست یوسف سپرد، و از هیچ چیز خیر نداشت جز نانی که می خورد.

و یوسف مردی خوش اندام و خوش سیما بود،^۷ و پس از گذشتن زمان، نظر همسر سرورش به او جلب شد و به وی گفت: «با من همبستر شو!»^۸ اما یوسف امتناع ورزید و به همسر سرور خود گفت: «اینک سرورم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و هر چه دارد به دست من سپرده است.^۹ هیچ کس در این خانه بزرگتر از من نیست؛ و سرورم چیزی از من دریغ نداشته، جز تو که همسر او هستی. پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا گناه ورزم؟»^{۱۰} او با اینکه او هر روز با یوسف چنین سخن می گفت، به او گوش نمی گرفت تا با او بخوابد یا با او باشد.^{۱۱} اما روزی، چون یوسف به خانه درآمد تا به کار خویش پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود،^{۱۲} همسر فوتیفار جامهٔ وی را گرفت و گفت: «با من همبستر شو!» ولی یوسف جامهٔ خویش را در دست او وا گذاشت و گریخت و بیرون رفت.^{۱۳} چون آن زن دید که یوسف جامهٔ خود را در دست او وا گذاشت و از خانه گریخت،^{۱۴} خدمتکاران را صدا زد و به آنان گفت: «بنگرید، این عبرانسی را نزد ما آورده تا ریشخندان کند! او نزد من آمد تا با من همبستر شود، اما من با صدای بلند فریاد زدم.^{۱۵} و چون شنید که صدایم را بلند کرده، فریاد می زدم، جامه اش را در دست من وا گذاشت و گریخته، از خانه بیرون رفت.»^{۱۶} پس جامهٔ یوسف را کنار خود نهاد تا سرور او به خانه آمد.^{۱۷} و همان حکایت را برای او بازگفت

گفت: «او را بیرون آورید تا سوزانیده شود.»^{۱۵} چون تامل را می بردند، او پیغامی برای پدر شوهرش فرستاد و گفت: «من از صاحب این چیزها باردار شده‌ام. بین آیا صاحب این مهر و بندها و عصا را می شناسی؟»^{۱۶} یهودا آنها را شناخت و گفت: «حق با اوست، زیرا من او را به پسر من شیشهٔ ندادم.» و یهودا دیگر با تامل همبستر نشد.

^{۱۷} و چون زمان زایمان تامل فرا رسید، اینک دو قلو در رحم داشت. ^{۱۸} به هنگام زایمان، یکی از آنها دستش را بیرون آورد، پس قابله نخی سرخ رنگ گرفت و آن را به دست او بست و گفت: «این نخست بیرون آمد.»^{۱۹} اما چون آن پسر دست خود را باز کشید، برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چه شکافی برای خود باز کردی!» از این رو او را فرصت نام نهادند.^{۲۰} آنگاه برادرش که نخی سرخ بر دست داشت، بیرون آمد و او را زراح نامیدند.

یوسف و همسر فوتیفار

۳۹ و اما یوسف را به مصر برده بودند. و مردی مصری، فوتیفار نام که یکی از صاحبمنصبان فرعون و امیر قراولان دربار بود، یوسف را از اسماعیلیانی که او را بدان جا برده بودند، خرید.^۲ خداوند با یوسف بود، پس او مردی کامروا شد و در خانهٔ سرور مصری خود ماند.^۳ او سرور یوسف دید که خداوند با یوسف است، و در هر آنچه می کند، خداوند او را کامیاب می گرداند.^۴ پس لطف او شامل حال یوسف شد و یوسف او را خدمت می کرد. فوتیفار او را بسر امور خانهٔ خویش برگماشت و هر چه داشت به دست او سپرد.^۵ از زمانی که فوتیفار یوسف را بر امور خانه و تمام اموال خویش برگماشت، خداوند خانهٔ

* ۲۹:۳۸ "فرص" یعنی "شکاف".

* ۳۰:۳۸ "زراح" یعنی "سرخ" یا "روشنی".

خدا نیست؟ خوابتان را به من بازگویید.»^۹ آنگاه رئیس ساقیان خواب خود را برای یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب، تاکی در برابر من بود،^{۱۰} و آن تاک سه شاخه داشت که جوانه زدند و شکوفه آوردند و خوشه‌هایشان انگور رسیده به بار آورد. ^{۱۱} جام فرعون در دستم بود و انگورها را چیدم و در جام فرعون فشردم و جام را در دست او نهادم.»^{۱۲} یوسف به او گفت: «تعبیر خواب این است: سه شاخه، سه روز است. ^{۱۳} پس از سه روز، فرعون سر تو را بر خواهد افراشت و تو را به مقام پیشینت باز خواهد گمارد و تو جام فرعون را، همچون زمانی که ساقی او بودی، در دست وی خواهی نهاد. ^{۱۴} فقط زمانی که برای تو نیکو شود، مرا به یاد آور و بر من احسان کن؛ احوال مرا به فرعون بازگو و از این خانه آزادم کن.»^{۱۵} زیرا براستی مرا از سرزمین عبرانیان دزدیده‌اند، و اینجا نیز کاری نکرده‌ام که مرا در سیاه‌چال افکنند.»

^{۱۶} چون رئیس نانویان دید که تعبیر، نیکو بود، به وی گفت: «من نیز خوابی دیدم، که اینک سه سبب نان بر سرم قرار داشت. ^{۱۷} سبب بالایی پر از هر گونه خوراک پخته برای فرعون بود، ولی پرندگان آنها را از سببی که بر سر من بود، می‌خوردند.»^{۱۸} یوسف گفت: «تعبیر خواب این است: سه سبب، سه روز است. ^{۱۹} پس از سه روز، فرعون سر تو را از تنّت بر خواهد افراشت و تو را بر دار خواهد آویخت؛ و پرندگان گوشت تن تو را خواهند خورد.»

^{۲۰} در روز سوّم، که روز میلاد فرعون بود، فرعون برای همه خدمتگزارانش ضیافتی به پا کرد و سر رئیس ساقیان و سر رئیس نانویان را در میان خدمتگزاران خویش، برافراشت. ^{۲۱} رئیس ساقیان را به ساقی‌گریش بازگردانید، و او جام در دست فرعون می‌نهاد. ^{۲۲} ولی رئیس نانویان را بر دار آویخت، همان‌گونه که یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود. ^{۲۳} ولی رئیس ساقیان از یوسف یاد نکرد، بلکه او را فراموش نمود.

که: «آن غلام عبرانی که برایمان آوردی نزد من درآمد تا مرا ریشخند کند. ^{۱۸} ولی چون به صدای بلند فریاد برآوردم، جامه‌اش را نزد من رها کرد و از خانه بیرون دوید.»

^{۱۹} پس چون سرور یوسف سخنان همسر خود را شنید که می‌گفت: «غلام تو با من چنین رفتار کرد»، خشم او افروخته شد. ^{۲۰} و سرور یوسف او را گرفت و به زندانی که زندانیان پادشاه در بند بودند، افکند. و او آنجا در زندان ماند. ^{۲۱} اما خداوند با یوسف بود، و به وی محبت می‌کرد، و نظر لطف رئیس زندان را به او جلب نمود. ^{۲۲} پس رئیس زندان یوسف را بر همه زندانیانی که در بند بودند گمارد، و هر کاری در آنجا به دست یوسف انجام می‌گرفت. ^{۲۳} و رئیس زندان با آنچه به دست یوسف سپرده بود، کاری نداشت، زیرا خداوند با یوسف بود، و او را در هر چه می‌کرد، کامیاب می‌ساخت.

ساقی و نانوا

چندی بعد، ساقی و نانوای پادشاه مصر،^{۴۰} به سرور خویش پادشاه مصر خطا ورزیدند. ^{۴۱} فرعون بر این دو خدمتگزار خود، یعنی رئیس ساقیان و رئیس نانویان خشم گرفت و آنان را در زندان امیر قراولان دربار، همان جا که یوسف در بند بود، زندانی کرد. ^{۴۲} امیر قراولان، یوسف را برگماشت تا با ایشان باشد و ایشان را خدمت کند. و مدتی در زندان ماندند. ^{۴۳} شبی هر دو، یعنی ساقی و نانوای پادشاه مصر که در زندان در بند بودند، خوابی دیدند، هر یک خواب خسود را. و هر خواب تعبیری از آن خود داشت. ^{۴۴} پس بامدادان، چون یوسف نزد آنان رفت، دید که مضطرب هستند. ^{۴۵} پس، از آن خدمتگزاران فرعون که همراه او در زندان سرورش بودند، پرسید: «از چه سبب چنین غم بر چهره دارید؟»^{۴۶} پاسخ دادند: «خوابی دیده‌ایم، ولی کسی نیست که آن را تعبیر کند.» پس یوسف بدیشان گفت: «مگر تعبیرها از آن

خوابهای فرعون

۴۹ پس از سپری شدن دو سال، فرعون در خوابی دید که بر لب رود نیل ایستاده است،^۲ و اینک هفت گاو زیبا و فربه از رود بیرون آمدند و در نیزارها به چرا مشغول شدند.^۳ سپس هفت گاو دیگر که زشت و لاغر بودند، از نیل بیرون آمدند و کنار گاوهای پیشین بر لب رودخانه ایستادند.^۴ و آن گاوهای زشت و لاغر، گاوهای زیبا و فربه را خوردند. آنگاه فرعون بیدار شد.^۵ و دوباره به خواب رفت و بار دیگر در خواب دید که هفت خوشه گندم سالم و خوب بر ساقه‌ای می‌روید.^۶ سپس هفت خوشه دیگر روید که لاغر و از باد شرقی خشکیده بود.^۷ و آن هفت خوشه لاغر، هفت خوشه سالم و پر را بلعیدند. آنگاه فرعون بیدار شد و دریافت که خواب دیده است.^۸ بامدادان، فرعون آشفته‌خاطر بود. پس فرستاد و همه جادوگران و حکیمان مصر را فرا خواند و خوابهای خود را بدیشان بازگفت، ولی کسی نبود که بتواند آنها را برای فرعون تعبیر کند.^۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون گفت: «امروز خطایای خود را به یاد آوردم.^{۱۰} زمانی فرعون بر خدمتگزاران خویش خشم گرفت و مرا و رئیس نانوایان را در زندان امیر قراولان در حبس گذاشت.^{۱۱} ما هر دو در یک شب خوابی دیدیم و خواب هر یک از ما تعبیری از آن خود داشت.^{۱۲} جوانی عبرانی در آنجا با ما بود که خدمتگزار امیر قراولان بود. ما خوابهای خود را به او بازگفتیم و او آنها را برایمان تعبیر کرد و به هر یک تعبیری مطابق خوابش داد.^{۱۳} و درست همان‌گونه که او برای ما تعبیر کرد، روی داد: من را به منصبم بازگردانیدند و آن مرد دیگر به دار آویخته شد.»^{۱۴}

^{۱۵} آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را فرا خواند. پس او را زود از سیاهچال بیرون آوردند. یوسف پس از تراشیدن صورت و عوض

کردن جامه‌اش به پیشگاه فرعون آمد.^{۱۵} فرعون به یوسف گفت: «من خوابی دیدم و کسی نیست که بتواند آن را تعبیر کند. ولی درباره تو شنیده‌ام که چون خوابی را بشنوی، می‌توانی آن را تعبیر کنی.»^{۱۶} یوسف به فرعون پاسخ داد: «از من نیست، ولی خدا فرعون را پاسخی نیکو خواهد داد.»^{۱۷} پس فرعون به یوسف گفت: «در خواب دیدم که بر لب رود نیل ایستاده بودم^{۱۸} که ناگاه هفت گاو فربه و زیبا از رود بیرون آمدند و در نیزارها به چرا مشغول شدند.^{۱۹} و اینک هفت گاو دیگر، پس از آنها بیرون آمدند که نحیف و بسیار زشت و لاغر بودند. من در تمامی سرزمین مصر گاوهای بدان زشتی ندیده بودم.^{۲۰} و آن گاوهای لاغر و زشت، هفت گاو فربه پیشین را خوردند.^{۲۱} اما حتی پس از خوردن آنها هیچ معلوم نبود که آنها را خورده‌اند، زیرا همچنان مانند اول زشت بودند. آنگاه بیدار شدم.^{۲۲} و باز خوابی دیدم که اینک هفت خوشه گندم پر و خوب بر ساقه‌ای می‌روید.^{۲۳} پس از آنها، هفت خوشه دیگر روید که پژمرده و لاغر و از باد شرقی خشکیده بود.^{۲۴} و آن خوشه‌های لاغر، هفت خوشه خوب را بلعیدند. من این را به جادوگران گفتم، ولی کسی نبود که بتواند برای من توضیح دهد.»

^{۲۵} یوسف به فرعون گفت: «هر دو خواب فرعون یکی است. خدا آنچه را که قصد انجامش دارد، به فرعون گفته است.^{۲۶} هفت گاو خوب، هفت سال است و هفت خوشه خوب، هفت سال. هر دو خواب یکی است.^{۲۷} هفت گاو لاغر و زشت که پس از آنها بیرون آمدند و نیز هفت خوشه خالی که از باد شرقی خشکیده بود، هفت سال خشکسالی است.^{۲۸} چنانکه به فرعون گفتم، خدا آنچه را که قصد انجام آن دارد، به فرعون نمایانده است.^{۲۹} اینک هفت سال فراوانی بسیار در سرتاسر سرزمین مصر می‌آید،^{۳۰} ولی پس از آن، هفت سال قحطی

فرعون انگشتی خویش را از دست بیرون کرد و آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به ردای کتان فاخر آراست و طوقی زرین بر گردنش نهاد.^{۳۳} و او را بر ابراههٔ دوّم * خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می‌کردند: «زانو زنیدا!» این‌گونه فرعون یوسف را بر تمامی سرزمین مصر برگماشت.^{۳۴} به‌علاوه، فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، ولی بدون اجازهٔ تو هیچ‌کس در سراسر سرزمین مصر حق ندارد حتی دست یا پای خود را دراز کند.»^{۳۵} و فرعون یوسف را صَفِنَاتِ فَعْنِیجِ نامید و اَسْنَاتِ دختر فوطی‌فازع، کاهنِ اون را به او به زنی داد. و یوسف با اقتدار بر سرزمین مصر بیرون رفت.^{۳۶} یوسف سی ساله بود که به خدمت فرعون پادشاه مصر درآمد. و یوسف از پیشگاه فرعون بیرون رفته، در سراسر سرزمین مصر می‌گشت.^{۳۷} در هفت سالِ فراوانی، زمین محصول بسیار داد.^{۳۸} یوسف همهٔ آذوقه را که در آن هفت سال فراوانی در مصر فراهم آمده بود، گرد آورد و در شهرها ذخیره نمود. او آذوقهٔ فراهم آمده از مزرعه‌های اطراف هر شهر را در همان شهر گذاشت.^{۳۹} یوسف غلهٔ بسیار زیاد همچون ریگ دریا، ذخیره کرد، تا آنجا که از حساب کردن آنها دست برداشت، زیرا از حساب افزون بود.^{۴۰} پیش از آن که سالهای خشکسالی فرارسد، دو پسر برای یوسف زاده شد. اَسْنَاتِ دختر فوطی‌فازع، کاهنِ اون، آنها را برای او بزد.^{۴۱} یوسف نخست‌زاده‌اش را مَنَسِی * نامید، زیرا گفت: «خدا تمامی مشقت من و همهٔ خانهٔ پدرم را از یاد من برده است.»^{۴۲} او پسر دوّمش را اِفرایم * نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در سرزمینِ مذلتم بارآور ساخته است.»

پدید خواهد آمد، و همهٔ فراوانی در سرزمین مصر فراموش خواهد شد و قحطی این سرزمین را تباه خواهد کرد.^{۳۱} و فراوانی در آن معلوم نخواهد بود، به سبب قحطی که پس از آن خواهد آمد، زیرا که بسیار سخت خواهد بود.^{۳۲} و تکرار خواب فرعون بدین معناست که این امر از جانب خدا تعیین شده و خدا آن را به‌زودی به انجام خواهد رسانید.^{۳۳} پس اکنون فرعون باید مردی بصیر و حکیم بیابد و او را بر سرزمین مصر بگمارد.^{۳۴} نیز فرعون باید ناظران بر زمین بگمارد که در طول هفت سال فراوانی، یک پنجم محصول مصر را بگیرند.^{۳۵} و همهٔ آذوقهٔ این سالهای نیکو را که خواهد آمد، گرد آورند و غله را زیر دست فرعون ذخیره کنند و خوراک در شهرها نگاه دارند.^{۳۶} این آذوقه باید برای مملکت به جهت هفت سال خشکسالی که در سرزمین مصر خواهد آمد ذخیره شود، تا مملکت در اثر خشکسالی تباه نگردد.^{۳۷}

فرعون و همهٔ خدمتگزارانش این سخن را پسندیدند.^{۳۸} پس فرعون به خدمتگزارانش گفت: «آیا کسی را مانند این مرد توانیم یافت، مردی که روح خدا* در او باشد؟»^{۳۹} آنگاه فرعون به یوسف گفت: «چون خدا همهٔ اینها را بر تو آشکار کرده است، پس هیچ‌کس همچون تو صاحب بصیرت و حکمت نیست.^{۴۰} تو را بر خانهٔ خود می‌گمارم و تمامی مردم من به فرمان تو گردن خواهند نهاد. تنها بر تخت سلطنت، از تو بالاتر خواهم بود.»

یوسف در جایگاه رفیع حکومت مصر

^{۴۱} پس فرعون به یوسف گفت: «بنگر که تو را بر تمامی سرزمین مصر گماشته‌ام.»^{۴۲} آنگاه

* ۴۱:۳۸ یا «خدایان».

* ۴۳:۴۱ یا: «بر ابراههٔ شخص دوّم مملکت» و یا «بر دوّمین ابراههٔ خود».

* ۵۱:۴۱ «مَنَسِی» با واژهٔ عبری به معنی «فراموش کردن» شباهت آوایی دارد و ممکن است از آن مشتق شده باشد.

* ۵۲:۴۱ «اِفرایم» با واژهٔ عبری به معنی «پرثمر ساختن» شباهت آوایی دارد.

برادران خود را دید آنها را شناخت، اما با ایشان همچون بیگانه رفتار کرد، و به درستی با ایشان سخن گفت و پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» پاسخ دادند: «از سرزمین کنعان آمده‌ایم تا غله برای خوراک بخریم.»^۸ هر چند یوسف برادرانش را شناخت، ولی آنان او را نشناختند.^۹ آنگاه او خوابهایی را که دربارهٔ آنها دیده بود به یاد آورد و گفت: «شما جاسوسانید! آمده‌اید تا سرزمین ما را شناسایی کنید.»^{۱۰} بدو گفتند: «سرورمان، چنین نیست! بندگانت آمده‌اند تا غله به جهت خوراک بخرند.»^{۱۱} ما جملگی پسران یک شخص هستیم. ما مردمانی صادقیم؛ بندگانت هرگز جاسوس نبوده‌اند.»^{۱۲} یوسف به آنان گفت: «نه! شما برای شناسایی سرزمین ما آمده‌اید.»^{۱۳} ایشان پاسخ دادند: «بندگانت دوازده برادرند، پسران یک مرد در سرزمین کنعان. اینک کوچکترین برادر امروز نزد پدر ما است و یک برادرمان نیز ناپدید شده است.»^{۱۴} یوسف به آنان گفت: «همان است که به شما گفتم: شما جاسوسانید! و این گونه آزموده می‌شوید: به جان فرعون سوگند، که تا برادر کوچکتان به اینجا نیاید، از اینجا بیرون نخواهید رفت.»^{۱۵} یکی را از میان خود بفرستید تا برادران را به اینجا آورد؛ بقیهٔ شما در بند خواهید ماند تا سخنانتان را بیازمایم و ببینم آیا راست می‌گویید یا نه. وگرنه، به جان فرعون سوگند که جاسوسانید!»^{۱۶} یوسف سه روز همهٔ آنان را با هم به زندان افکند.^{۱۷} و در روز سوم یوسف به آنان گفت: «این را که می‌گویم انجام دهید تا زنده بمانید، زیرا من از خدا می‌ترسم.»^{۱۸} اگر شما صادقید، یک برادر از میان شما در زندانی که شما هستید در بند بماند و بقیهٔ شما بروید و غله برای خانواده‌های گرسنهٔ خود بخرید.^{۱۹} ولی باید

^{۲۰} و هفت سال فراوانی که در سرزمین مصر بود، به پایان رسید^{۲۱} و همان گونه که یوسف گفته بود، هفت سال خشکسالی آمدن آغاز کرد. همهٔ سرزمینها را قحطی فرا گرفت، ولی در سراسر سرزمین مصر خوراک بود.^{۲۲} و چون تمامی سرزمین مصر به گرسنگی گرفتار شدند، مردم برای خوراک نزد فرعون فریاد برآوردند. آنگاه فرعون به تمامی مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه به شما می‌گوید بکنید.»^{۲۳} پس آنگاه که قحطی همهٔ مملکت را فرا گرفته بود، یوسف انبارها را گشوده، غله را به مصریان می‌فروخت، زیرا قحطی در سرزمین مصر بسیار سخت بود.^{۲۴} به علاوه تمامی مردمان روی زمین برای خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحطی بر تمامی زمین بسیار سخت بود.

دیدار یوسف با برادران

۴۲ و اما یعقوب چون آگاه شد که در مصر غله برای فروش یافت می‌شود، به پسرانش گفت: «چرا به یکدیگر می‌نگرید؟»^۱ و افزود: «اینک شنیده‌ام که در مصر غله برای فروش هست. بدان‌جا بروید و برای ما غله بخرید تا زنده بمانیم و نمیریم.»^۲ پس ده تن از برادران یوسف رفتند تا از مصر غله بخرند.^۳ اما یعقوب، بنیامین برادر یوسف را همراه برادرانش نفرستاد زیرا گفت مبادا زبانی به او برسد.^۴ پس پسران اسرائیل نیز از جمله کسانی بودند که برای خرید غله رفتند، چراکه قحطی سرزمین کنعان را نیز فرا گرفته بود.^۵ حال، یوسف حاکم ولایت بود. او بود که به همهٔ مردمان آن سرزمین غله می‌فروخت. پس برادران یوسف آمدند و در برابر او تعظیم کرده، روی بر زمین نهادند.^۶ یوسف چون

* ۴۲:۹ در عبری: «برای دیدن عربانی سرزمین ما آمده‌اید»؛ که منظور از «عربانی» چیزهای نهفته از چشم بیگانگان و دشمنان است. همچنین در آیهٔ ۱۲.

خود. یکی از ما دیگر نیست و کوچکترین امروز در سرزمین کنعان نزد پدر ما است.^{۳۳} آنگاه آن مرد که سرور آن سرزمین است به ما گفت: «از این خواهم دانست که صادقید که یکی از برادرانتان را نزد من بگذارید و برای خانواده‌های گرسنه خود غله بگیرید و بروید.»^{۳۴} ولی برادر کوچکتان را نزد من آرید تا بدانم که جاسوس نیستید، بلکه صادقید. آنگاه برادرتان را به شما باز پس خواهم داد و خواهید توانست در این سرزمین داد و ستد کنید.»^{۳۵}

^{۳۵} چون ایشان خورجینهای خود را خالی می‌کردند، دیدند که اینک نقد هر یک در خورجینش بود! چون آنان و پدرشان کیسه‌های پول را دیدند، ترسان شدند.^{۳۶} و پدرشان یعقوب به آنان گفت: «شما داغ فرزندانم را بر دل من نهادید. یوسف دیگر نیست، شمعون دیگر نیست، و اکنون بر آنید که بنیامین را نیز ببرید. این همه بر سر من آمده است.»^{۳۷} آنگاه رثوین به پدر گفت: «اگر او را نزد تو بازگردانم هر دو پسر مرا بکش. او را به دست من بسپار و من او را نزد تو باز خواهم گردانید.»^{۳۸} ولی یعقوب گفت: «پسرم با شما به آنجا نخواهد آمد؛ زیرا برادرش مرده است و تنها او باقی مانده. اگر در این سفر که می‌روید زیانی به او برسد، به یقین موی سپید مرا در اندوه به گور* فرو خواهید برد.»

سفر دوم به مصر

۴۳ و قحطی بر آن سرزمین به شدت حکمفرما بود. پس چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند به تمامی خوردند، پدرشان به ایشان گفت: «باز بروید و کمی آذوقه برای ما بخرید.»^{۳۹} ولی یهو دا به او گفت: «آن مرد به تأکید به ما هشدار داده، گفت: "اگر برادرتان با شما نباشد، روی مرا نخواهد دید.»

برادر کوچک خود را نزد من آورید تا سخنانتان تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.^{۴۰} و به یکدیگر گفتند: «براستی که ما در خصوص برادر خود تقصیر کاریم. زیرا آنگاه که او به ما التماس می‌کرد، تنگی جاننش را دیدیم، ولی گوش نگرفتیم. از همین روست که به این تنگی گرفتار آمده‌ایم.»^{۴۱} رثوین پاسخ داد: «آیا به شما نگفتم که به آن پسر گناه مورزید؟ ولی نشنیدید! اکنون باید برای خون او حساب پس دهیم.»^{۴۲} آنان نمی‌دانستند که یوسف سخنان ایشان را می‌فهمد، زیرا مترجمی میان ایشان بود.^{۴۳} و یوسف از نزد آنان بیرون رفت و بگریست. و نزد ایشان بازگشت و با ایشان سخن گفت. سپس شمعون را از میان ایشان گرفت و در برابر چشمان ایشان در بند نهاد.^{۴۴} آنگاه فرمان داد تا کیسه‌های آنها را از غله پر کنند و نقد هر یک را در خورجین او بگذارند و توشه سفر به آنان بدهند. و این همه را برای آنها کردند.

^{۴۵} آنگاه آنان غله را بر الاغهایشان بار کردند و از آنجا رفتند.^{۴۶} چون یکی از آنان در محل گذران شب، خورجین خود را گشود تا به الاغش علوفه دهد، دید که نقدش در دهانه خورجین است.^{۴۷} پس به برادران خود گفت: «نقد مرا بازگردانده‌اند؛ اینجا در دهانه خورجین من است.» آنگاه دل ایشان از ترس به تپیدن افتاد و لرزان به یکدیگر نگرسته، گفتند: «این چیست که خدا بر سر ما آورده است؟»

^{۴۸} چون نزد پدرشان به سرزمین کنعان بازگشتند، هر آنچه را که واقع شده بود، بدو بیان کرده، گفتند:^{۴۹} «آن مرد که سرور آن سرزمین است با ما به درستی سخن گفت و ما را جاسوسان مملکت پنداشت.»^{۵۰} ولی ما به او گفتیم: «ما صادقیم و هرگز جاسوس نبوده‌ایم.»^{۵۱} ما دوازده برادریم، پسران پدر

* ۳۸:۴۲ یا "هاویه"؛ همچنین در بقیه کتاب.

۱۶ چون یوسف بنیامین را با آنان دید به پیشکار خانه خویش گفت: «این مردان را به خانه ببر و حیوانی ذبح کن و آن را آماده ساز، زیرا ایشان ظهر با من غذا خواهند خورد.»^{۱۶} آن مرد همان‌گونه که یوسف به وی گفته بود به عمل آورد و آن مردان را به خانه یوسف برد. ^{۱۸} اما آنها از اینکه به خانه یوسف آورده شدند، ترسیدند زیرا با خود گفتند: «ما را به سبب نقدی که بار اول به خورجینهایمان بازگردانیده شده بود، به اینجا آورده‌اند تا بر ما حمله آورده، گرفتارمان کند و ما را برده خود سازد و الاغهایمان را نیز بگیرد.»^{۱۹} پس ایشان نزد پیشکار خانه یوسف رفتند و به درگاه خانه با او چنین سخن گفتند: «ای سرور ما، ما بار اول برای خرید آذوقه به اینجا آمدیم.»^{۲۰} ولی چون در محل گذران شب خورجینهایمان را گشودیم، هر یک نقد خود را به وزن تمام در دهانه خورجینمان یافتیم. پس آن را باز آورده‌ایم.»^{۲۱} و نقد بیشتر نیز آورده‌ایم تا آذوقه بخریم. نمی‌دانیم چه کسی نقد ما را در خورجینهایمان نهاده است.»^{۲۲} او گفت: «سلامتی بر شما باد؛ مترسید. خدای شما و خدای پدر شما گنجی برای شما در خورجینهایتان نهاده است، زیرا نقد شما به دست من رسیده است.»^{۲۳} آنگاه شمعون را نزد آنان بیرون آورد. ^{۲۴} آن مرد ایشان را به خانه یوسف درآورد و به آنان آب داد تا پاهای خود را شستند، و به الاغهایشان نیز علوفه داد.^{۲۵} و آنان ارمغانشان را برای آمدن یوسف به وقت ظهر آماده کردند، زیرا شنیده بودند که در آنجا غذا خواهند خورد.

۲۶ چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که با خود داشتند نزد وی به خانه آوردند و در برابر وی تعظیم کرده، روی بر زمین نهادند.^{۲۷} یوسف از احوال ایشان پرسیده، گفت: «آیا پدر پیرتان که از او سخن گفتید، به سلامت است؟ آیا هنوز زنده است؟»^{۲۸} آنان پاسخ دادند: «بنده‌ات پدر

۲ اگر برادرمان را همراه ما بفرستی، خواهیم رفت و برایت آذوقه خواهیم خرید.» ولی اگر او را نفرستی، نخواهیم رفت زیرا آن مرد به ما گفت: «اگر برادران با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.»^{۳۰} اسرائیل گفت: «چرا بر من بدی روا داشته، به آن مرد گفتید که برادری دیگر دارید؟»^{۳۱} پاسخ دادند: «آن مرد به دقت درباره ما و خویشانمان، از ما پرسید و گفت: «آیا پدرتان هنوز زنده است؟ آیا برادری دیگر دارید؟» آنچه به او گفتیم در پاسخ به این پرسشها بود. از کجا می‌دانستیم خواهد گفت: «برادران را به اینجا آورید؟»^{۳۲} آنگاه یهو با پدرش اسرائیل گفت: «جوان را با من بفرست که برخاسته، خواهیم رفت، تا زنده بمانیم و نمیریم، ما و تو و نیز کودکانمان.^{۳۳} من ضامن سلامت او خواهم بود. او را از دست من بطلب. اگر او را نزد تو بازیاوردم و در حضورت حاضر نساختم، تقصیرش تمام عمر بر گردن من باشد.»^{۳۴} زیرا اگر تأخیر نمی‌کردیم، تا به حال دو بار بازگشته بودیم.»

۳۵ آنگاه پدرشان اسرائیل به آنان گفت: «اگر راه دیگری نیست، پس این کار را بکنید: از بهترین محصولات زمین در خورجینهایتان بگیرید، یعنی قدری بکلسان و قدری عسل و صمغ خوشبو و مَر و پسته و بادام، و ارمغانی برای آن مرد ببرید.»^{۳۶} نقد دو برابر با خود ببرید، و نقدی را که در دهانه خورجینهایتان بازگردانیده شده بود، باز پس دهید. شاید اشتباهی شده باشد.^{۳۷} برادران را نیز بگیرید و برخاسته، نزد آن مرد بازگردید.^{۳۸} خدای قادر مطلق شما را به حضور آن مرد رحمت عنایت فرماید تا برادر دیگرتان و بنیامین را با شما باز پس فرستد. و اما من، اگر داغدار شدم که داغدار شدم.»^{۳۹} پس آنان ارمغان و نقد دو برابر و نیز بنیامین را با خود برگرفتند و برخاسته به مصر رفتند و به حضور یوسف ایستادند.

با بدی دادید؟^۵ آیا این جامی نیست که سرور من از آن می نوشد و با آن فال می گیرد؟ شما کار بدی کرده اید.»^۶

چون پیشکار به آنان رسید، همین سخنان را به ایشان گفت. ولی آنان به او گفتند: «چرا سرور ما چنین می گوید؟ از بندگانت به دور باشد که چنین کاری کنند! ما حتی پولی را که در دهانه خورجینهایمان یافتیم، از سرزمین کنعان نزد تو باز آوردیم؛ پس چگونه ممکن است از خانه سرور ت طلا یا نقره بزدیم؟ هر کدام از بندگانت که جام نزد او یافت شود، بمیرد و بقیه ما نیز غلامان سرورمان خواهیم شد.»^۷ پیشکار گفت: «بسیار خوب، چنان شود که می گوئید. نزد هر که یافت شود، او غلام من خواهد شد؛ بقیه شما بری خواهید بود.»^۸

پس هر یک از آنان به شتاب خورجین خود را بر زمین پایین آوردند، و هر یک خورجین خود را گشودند.^۹ آنگاه او از خورجین برادر بزرگتر شروع به تفتیش کرد تا به کوچکترین رسید. و جام در خورجین بنیامین یافت شد.^{۱۰} آنگاه آنان جامه های خویش را دریدند و هر یک الاغ خود را بار کرده، به شهر بازگشتند.^{۱۱}

هنگامی که یهو دا و برادرانش به خانه یوسف درآمدند، او هنوز آنجا بود. آنها در برابر او بر زمین افتادند.^{۱۲} یوسف به آنان گفت: «این چه کاریست که کردید؟ آیا نمی دانید که مردی چون من می تواند با فالگیری به امور پی ببرد؟»^{۱۳} یهو دا پاسخ داد: «به سرورمان چه بگوئیم، و چه جوابی بدهیم؟ چگونه بی گناهی خود را ثابت کنیم؟ خدا تقصیر بتدگانت را دریافته است. اینک ما و آن که جام در دست او یافت شد، غلامان سرور خویش خواهیم بود.»^{۱۴} ولی یوسف گفت: «از من به دور باشد که چنین کنم! فقط مردی که جام در دست او یافت شد غلام من خواهد بود. بقیه شما به سلامت نزد پدرتان بازگردید.»^{۱۵}

آنگاه یهو دا نزدیک او رفت و گفت: «سرورم، تمنا دارم بگذاری بنده ات سخنی

ما زنده و به سلامت است.» و خم شده، تعظیم کردند.^{۱۶} و یوسف سر بلند کرد و برادرش بنیامین، پسر مادر خود را دید و پرسید: «آیا این همان برادر کوچکتان است که درباره اش به من گفتید؟» و به بنیامین گفت: «پسرم، خدا تو را فیض عنایت فرماید.»^{۱۷} یوسف که از دیدن برادرش به شدت متأثر شده بود، شتابان بیرون رفت تا جایی برای گریستن بیابد. پس به اتاق خویش رفت و آنجا بگریست.^{۱۸} سپس روی خود را شست و بیرون آمد و خویشتنداری کرد و گفت: «غذا بیاورید.»^{۱۹} برای او جدا غذا گذاشتند، برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با او می خوردند نیز جدا، زیرا مصریان نمی توانستند با عبرانیان غذا بخورند چون مصریان از این کار کراهت دارند.^{۲۰} و ایشان را به ترتیب سششان در حضور او نشانند، نخست زاده بروفق نخست زادگیش و جوانترین بروفق جوانیش، و آنان شگفت زده به یکدیگر نگریستند.^{۲۱} چون سهم آنان را از سفره یوسف می دادند، به بنیامین پنج برابر سهم دیگران داده شد. پس ایشان با او نوشیدند و خوش گذراندند.

جام نقره

۴۴
آنگاه یوسف به پیشکار خانه خویش فرمان داده، گفت: «خورجینهای این مردمان را تا آنجا که بتوانند ببرند از آذوقه پر کن و نقد هر یک را در دهانه خورجینش بگذار. سپس جام من، یعنی جام نقره را، در دهانه خورجین کوچکترین بگذار، همراه با بهای غله اش.» و پیشکار آنچه را که یوسف به او گفته بود، انجام داد.^۲ چون صبح هوا روشن شد، آن مردان را با الاغهایشان روانه کردند.^۳ ولی هنوز چندان از شهر دور نشده بودند که یوسف به پیشکار خانه اش گفت: «برخیز و در پی آن مردان برو و چون به آنان رسیدی، به ایشان بگو: "چرا پاسخ نیکویی را

باشم و جوان همراه برادرانش بازگردد.^{۳۲} زیرا چگونه می‌توانم نزد پدر خویش بازگردم اگر این جوان با من نباشد؟ من یارای دیدن این را که بلایی بر سر پدرم بیاید ندارم.»

یوسف خود را به برادرانش می‌شناساند

۴۵ و یوسف دیگر نتوانست نزد کسانی که در حضورش ایستاده بودند، خودداری کند و فریاد برآورد: «همه را از نزد من بیرون کنید!» پس هنگامی که یوسف خود را به برادرانش شناسانید، کسی دیگر آنجا نبود. او به صدای بلند گریست، چندان که مصریان و اهل خانه فرعون نیز صدایش را شنیدند. یوسف به برادرانش گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» ولی برادرانش نتوانستند به او پاسخ دهند، زیرا از حضور وی هراسان گشته بودند.

آنگاه یوسف به برادرانش گفت: «نزدیک من بیایید.» و نزدیک آمدند. سپس گفت: «منم، یوسف، برادر شما، همان که او را به مصر فروختید!»^{۳۵} و اکنون مضطرب نباشید و از این که مرا به اینجا فروختید بر خود خشم مگیرید، زیرا برای حفظ جانها بود که خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد. چراکه هم‌اکنون دو سال است که قحطی بر این سرزمین حکمفرما است و پنج سال دیگر نیز نه شخم خواهد بود نه درو. اما خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد تا برای شما باقیمانده‌ای بر زمین نگاه دارد و به رهایی عظیم جانتان را زنده نگاه دارد.^{۳۶} پس این شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید بلکه خدا بود. او مرا پدر بر فرعون و سرور بر تمامی اهل خانه او و فرمانروای سرتاسر سرزمین مصر ساخت. اکنون بشتابید و نزد پدرم رفته، به او بگویید: «پسرت یوسف چنین می‌گوید: خدا مرا سرور مصر گردانیده است. نزد من بیا و تأخیر مکن. تو و فرزندان و نوه‌هایت، و گله‌ات و رمه‌ات و هرآنچه داری، در ناحیه

در گوش سرورم بگوید. و خشم بر بنده‌ات افروخته نشود، زیرا تو چون خود فرعون هستی.^{۳۷} سرورم از بندگانش پرسید: «آیا پدر یا برادری دارید؟»^{۳۸} و ما به سرورمان پاسخ دادیم: «پدری داریم سالخورده، و برادری جوان که فرزند ایام پیری اوست. برادر آن پسر مرده است و او تنها پسر مادر خویش است که باقی مانده و پدرش او را دوست می‌دارد.»^{۳۹} آنگاه به بندگانت گفتم: «او را نزد من آورید تا به چشم خود او را ببینم.»^{۴۰} و ما به سرور خویش گفتیم: «آن پسر نمی‌تواند پدر خود را ترک گوید، چون اگر پدرش را ترک گوید، پدرش خواهد مرد.»^{۴۱} ولی تو به بندگانت گفتم: «تا برادر کوچک خود را با خود نیاورید، روی مرا دیگر نخواهید دید.»^{۴۲} پس چون نزد بنده‌ات، پدر خویش رفتم، سخنان سرورمان را بدو بازگفتم. آنگاه پدرمان گفت: «بازگردید و کمی آذوقه برای ما بخرید.»^{۴۳} ولی ما گفتیم: «نمی‌توانیم برویم. تنها اگر برادر کوچکمان با ما بیاید، خواهیم رفت. زیرا نمی‌توانیم روی آن مرد را ببینیم، مگر آن که برادر کوچکمان با ما باشد.»^{۴۴} آنگاه بنده‌ات پدرم به ما گفت: «می‌دانید که هم‌سرم دو پسر برای من بزاد. یکی از آنان از نزد من رفت و گفتم: بی‌گمان دریده شده است.» و از آن زمان دیگر او را ندیده‌ام.^{۴۵} اگر این یکی را نیز از من بگیرید و زبانی به او برسد، موی سپید مرا در اندوه به گور فرو خواهید برد.»^{۴۶} پس اکنون اگر نزد بنده‌ات پدرم بازگردیم، و این جوان با ما نباشد، و اگر پدرم، که زندگیش به زندگی این پسر بسته است،^{۴۷} ببیند که پسر نیست، در دم خواهد مرد. و بندگانت موی سپید پدرمان را در اندوه به گور فرو خواهیم برد.^{۴۸} بنده‌ات نزد پدر ضامن سلامت این جوان شده، گفتم: «اگر او را نزد تو بازنگردانم، تقصیرش تا آخر عمر بر گردن من باشد!»^{۴۹} پس اکنون تمنا این که بنده‌ات به جای این جوان بمانم و غلام سرورم

^{۲۵} پس ایشان از مصر برآمده، نزد پدرشان یعقوب به سرزمین کنعان رفتند.^{۲۶} او به پدرشان گفتند: «یوسف هنوز زنده است! او حاکم تمامی سرزمین مصر است.» آنگاه دل او ضعف کرد، زیرا سخن آنان را باور نکرد.^{۲۷} ولی چون همه سخنانی را که یوسف به ایشان گفته بود برای او بازگفتند، و اربابهایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود دید، پدرشان یعقوب جان تازه‌ای گرفت.^{۲۸} و اسرائیل گفت: «این برایم کافی است! پسر من یوسف هنوز زنده است. می‌روم و پیش از مردنم او را خواهم دید.»

سفر یعقوب به مصر

۴۶ پس اسرائیل با هر چه داشت کوچ کرده، به بی‌رشع رسید و برای خدای پدرش اسحاق قربانیاها تقدیم کرد.^۲ و خدا در رؤیاهای شب، اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «یعقوب! یعقوب! پاسخ داد: «لیک!»^۳ خدا گفت: «منم خدا، خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر ترسان مباش، زیرا در آنجا تو را قومی بزرگ خواهم ساخت.^۴ من خود با تو به مصر خواهم آمد و نیز من خود تو را به یقین باز خواهم آورد. و دست خود یوسف چشمانت را خواهد بست.»

^۵ آنگاه یعقوب از بی‌رشع روانه شد، و پسران اسرائیل پدرشان یعقوب و کودکان و زنانشان را بر اربابهایی که فرعون برای آوردن او فرستاده بود، بردند.^۶ و نیز دامها و اسبابی را که در سرزمین کنعان اندوخته بودند با خود برگرفتند، و یعقوب و همه نسل او به مصر رفتند.^۷ او پسران و پسران پسران خود را و نیز دختران و دختران پسران خویش، یعنی همه نسلش را با خود به مصر برد.

^۸ این است نامهای پسران اسرائیل یعنی یعقوب و نسلش که به مصر رفتند:

جوشین ساکن شو تا نزدیک من باشی.^{۱۱} در آنجا برای تو تدارک خواهم دید، زیرا هنوز پنج سال از قحطی باقی است. مبادا تو و اهل خانها و همه کسانت فقیر گردید.^{۱۲} اینک شما به چشم خود می‌بینید و برادرم بنیامین نیز می‌بیند، که براستی این منم که با شما سخن می‌گویم.^{۱۳} پس پدر مرا از همه جلالی که در مصر دارم و از هر آنچه دیده‌اید، خبر دهید. و هر چه زودتر پدرم را به اینجا بیاورید.^{۱۴} آنگاه برگردن برادرش بنیامین آویخت و بگریست و بنیامین نیز برگردن وی بگریست.^{۱۵} و یوسف همه برادرانش را بوسید و برایشان گریست. سپس برادرانش با وی سخن گفتند.

^{۱۶} چون به قصر فرعون خبر رسید که برادران یوسف آمده‌اند، فرعون و خدمتگزارانش جملگی خشنود شدند.^{۱۷} فرعون به یوسف گفت: «برادرانت را بگو: «چنین کنید: چارپایان خویش را بار کنید و به سرزمین کنعان بازگردید،^{۱۸} و پدر و اهل خانه‌های خود را برگرفته، نزد من آید. بهترین زمین مصر را به شما خواهم داد تا از فربهی زمین بخورید.»^{۱۹} و تو یوسف مأموری که به آنان بگویی: «چنین کنید: اربابه‌ها از سرزمین مصر برای کودکان و زنانتان بگیرید و پدرتان را برگزید و بیایید.^{۲۰} دغدغه اسباب خود را نداشته باشید زیرا نیکویی تمامی سرزمین مصر از آن شماست.»^{۲۱} پس پسران اسرائیل چنین کردند: طبق فرمان فرعون، یوسف اربابه‌ها و توشه سفر بدیشان داد.^{۲۲} به هر یک از آنان یک دست جامه نو بخشید ولی به بنیامین سیصد مثقال* نقره و پنج دست جامه داد.^{۲۳} و برای پدرش نیز اینها را فرستاد: ده الاغ بار شده به نقایس مصر و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و توشه سفر برای پدرش.^{۲۴} آنگاه یوسف برادرانش را روانه کرد و به هنگام رفتنشان به آنان گفت: «در راه با یکدیگر نزاع نکنید!»

* ۲۲:۴۵ در عبری: «شکل». یک شکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

^{۲۳} پسر دان: حوشیم.
^{۲۴} پسران نفتالی: یحصیل و جونی و یصر و شیلیم.
^{۲۵} اینان بودند پسران بلهه، کنیزی که لابان به دخترش راحیل داده بود، و اینان را او برای یعقوب بزاد، جملگی هفت تن.
^{۲۶} همه کسان که با یعقوب به مصر رفتند، یعنی کسانی که از صلب او بودند، غیر از عروسانش، شصت و شش تن بودند.^{۲۷} برای یوسف نیز دو پسر در مصر زاده شدند. پس افراد خاندان یعقوب که به مصر رفتند، جملگی هفتاد تن بودند.*

^{۲۸} باری، یعقوب یهودا را پیشاپیش خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند. و به سرزمین جوشن رسیدند.^{۲۹} آنگاه یوسف ارابه خود را آماده کرد تا به پیشواز پدرش اسرائیل به جوشن رود. یوسف خویشتن را به او نمود و بر گردنش بیابوخت و مدتی بر گردنش گریست.^{۳۰} اسرائیل به یوسف گفت: «اکنون برای مردن آماده‌ام، زیرا به چشم خود دیدم که هنوز زنده‌ای.»^{۳۱} آنگاه یوسف به برادران خود و اهل خانه پدرش گفت: «اینک می‌روم تا فرعون را خبر داده، بگویم: "برادران و اهل خانه پدرم که در سرزمین کنعان بودند نزد من آمده‌اند."^{۳۲} آنان شبان و دامدارند، و گله‌ها و رمه‌ها و هر آنچه را که دارند با خود آورده‌اند.»^{۳۳} هنگامی که فرعون شما را فرا خواند و بپرسد: "کار شما چیست؟" پاسخ دهید: "ما بندگانت از جوانی تا کنون دامداری کرده‌ایم، هم ما و هم پدران ما،" تا در سرزمین جوشن ساکن شوید، زیرا مصریان از همه شبانان کراهت دارند.»

۲۶۷ پس یوسف به دیدار فرعون رفت و به او گفت: «پدر و برادرانم با گله

رئوبین نخست‌زاده یعقوب.
^۹ پسران رئوبین: خنوخ و قلو و حصرون و گزمی.
^{۱۰} پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوخر و شائول که پسر زنی کنعانی بود.
^{۱۱} پسران لاوی: جرشون و فهات و مراری.
^{۱۲} پسران یهودا: عیر و اونان و شیله و فرص و زراح. اما عیر و اونان در سرزمین کنعان مرده بودند؛ و پسران فرص، حصرون و حامول بودند.
^{۱۳} پسران یساکار: تولع و فوه و یاشوب* و شمرون.
^{۱۴} پسران زبولون: سرد و ایلون و یاحلیل.
^{۱۵} اینان بودند پسران لیه که آنها را با دختر خود دینه، در فدآن آرام برای یعقوب بزاد. این پسران و دختران یعقوب جملگی سی و سه تن بودند.
^{۱۶} پسران جاد: صفیون و حجی و شونی و اصبون و عری و آرودی و آرئیلی.
^{۱۷} پسران آشیر: یمنه و یشوه و یشوی و بریعه و خواهرشان سیاح و پسران بریعه، جبر و ملکیتیل.
^{۱۸} اینان بودند پسران زلفه، کنیزی که لابان به دخترش لیه داده بود. او این شانزده را برای یعقوب آورد.
^{۱۹} پسران راحیل، همسر یعقوب: یوسف و بنیامین.^{۲۰} و برای یوسف در سرزمین مصر، منسی و افرایم زاده شدند که اسنات دختر فوطی فازع، کاهن اون، برایش بزاد.
^{۲۱} پسران بنیامین: بلع و باکر و آشیل و جیرا و نعمان و ایچی و رث و مقیم و حقیم و آزد.
^{۲۲} اینان بودند پسران راحیل که برای یعقوب زاده شدند، جملگی چهارده تن.

* ۱۳:۴۶ در برخی نسخه‌ها چنین است (نیز رجوع کنید به اعداد ۲۴:۲۶ و ۱ تواریخ ۱۷)؛ در متن مازورتنی نوشته شده: "یوب".

* ۲۷:۴۶ ترجمه یونانی هفتادتنان: "هفتاد و پنج تن".

که سرزمین مصر و کنعان هر دو به سبب خشکسالی از پای درآمده بودند.^{۱۴} یوسف همه نقدینه‌ای را که در مصر و کنعان یافت می‌شد، در ازای غله‌ای که مردم می‌خریدند جمع کرد و آن را به قصر فرعون درآورد.^{۱۵} چون نقدینه سرزمین مصر و کنعان تمام شد، همه مردم مصر نزد یوسف آمدند و گفتند: «ما را خوراک بده. چرا در برابر چشمانت بمیریم؛ زیرا نقدینه ما تمام شده است.»^{۱۶} یوسف گفت: «پس دامه‌ایتان را بیاورید. اکنون که پولتان تمام شده، من در ازای دامه‌ایتان به شما خوراک خواهم داد.»^{۱۷} پس ایشان دامه‌ایشان را نزد یوسف آوردند و او در ازای اسبها و گوسفندان و بزها و گاوها و الاغهایشان، به آنان خوراک داد. و آن سال در ازای دامه‌ایشان، برای ایشان خوراک فراهم آورد.^{۱۸} و چون آن سال گذشت، سال بعد نزد او آمدند و گفتند: «از سرورمان پوشیده نیست که پول ما تمام شده و چارپایان ما از آن سرورمان گردیده است، و غیر از بدنها و زمینهایمان دیگر چیزی برای تقدیم به سرورمان نداریم.»^{۱۹} چرا در برابر چشمانت از بین برویم، هم ما و هم زمین ما؟ پس ما و زمین ما را در ازای خوراک بخر، و فرعون مالک ما و زمین ما خواهد شد. به ما بذر بده تا زنده بمانیم و نمیریم و تا زمین نیز بایر نماند.»^{۲۰} پس یوسف تمامی زمینهای مصر را برای فرعون خرید، زیرا همه مصریان مزرعه‌های خویش را فروختند، چونکه قحطی برایشان تحمل‌ناپذیر گشته بود. و زمین از آن فرعون شد.^{۲۱} و یوسف مردم را از این سرحد مصر تا به سرحد دیگر به شهرها منتقل ساخت.^{۲۲} فقط زمین کاهنان را نخرید، زیرا آنان سهمیه ثابتی از فرعون دریافت می‌کردند و از سهمیه‌ای که فرعون به ایشان می‌داد، می‌خوردند. از همین رو زمین خود را فروختند.^{۲۳} یوسف به مردم

و رمه خویش و هر چه دارند از سرزمین کنعان آمده‌اند و اکنون در ناحیه جوشن هستند.»^{۲۴} او از میان برادرانش پنج تن را برگرفت و آنان را در پیشگاه فرعون حاضر ساخت.^{۲۵} فرعون از برادران او پرسید: «حرفه شما چیست؟» آنان به فرعون پاسخ دادند: «بندگانت شبانند، چنانکه پدرانمان نیز بودند.»^{۲۶} و نیز به او گفتند: «ما آمده‌ایم تا در این سرزمین غربت گزینیم، چونکه چراگاهی برای گله‌های بندگانت نیست، زیرا خشکسالی شدید بر سرزمین کنعان حکمفرماست. پس اکنون تمنا داریم بگذارید بندگانت در ناحیه جوشن سکونت گیرند.»^{۲۷} فرعون به یوسف گفت: «حال که پدر و برادرانت نزد تو آمده‌اند، سرزمین مصر پیش روی توست؛ پدر و برادرانت را در بهترین جای این سرزمین ساکن گردان. بگذار در جوشن قرار یابند. و اگر در میان آنان افرادی توانا می‌شناسی، آنان را بر دامهای خود من بگمار.»

^{۲۸} آنگاه یوسف پدرش یعقوب را آورده، او را در پیشگاه فرعون بر پا داشت. و یعقوب فرعون را برکت داد.^{۲۹} فرعون از او پرسید: «سالهای عمر تو چند است؟»^{۳۰} و یعقوب به فرعون گفت: «سالهای غربت من صد و سی است. سالهای عمر من اندک بوده و به دشواری گذشته است، و به سالهای غربت پدرانم نمی‌رسد.»^{۳۱} آنگاه یعقوب فرعون را برکت داد و از حضور او بیرون رفت.^{۳۲} پس یوسف چنانکه فرعون فرمان داده بود، پدر و برادرانش را مسکن داد و در بهترین جای سرزمین مصر، یعنی در ناحیه زمسیس، ملکی به آنان بخشید.^{۳۳} و نیز برای پدر و برادران و همه اهل خانه پدرش، بر حسب تعداد زن و فرزندان ایشان، خوراک فراهم ساخت.

یوسف و قحطی

^{۳۴} باری، در تمامی آن منطقه خوراک نبود، چراکه قحطی بسیار سخت بود، چندان

* ۲۱:۴۷ در کتابهای پنجگانه سامری و ترجمه یونانی هفتادئتان: «به بندگی گرفت.»

خود برگرفت و برفت. ^۲ او یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسر ت یوسف نذرت آمده است.» پس اسرائیل نیروی خود را گرد آورد و بر بستر بنشست. ^۳ یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در لوز در سرزمین کنعان بر من ظاهر شد و مرا برکت داد ^۴ و به من گفت: "اینک من تو را بارور و کثیر خواهم ساخت و از تو جماعتی از قومه‌ها به وجود خواهم آورد و این سرزمین را پس از تو به نسل تو به ملکیت ابدی خواهم بخشید." ^۵ و اکنون دو پسر ت که در سرزمین مصر برایت زاده شدند، پیش از آن که نزد تو بدان جا بیایم، از آن من هستند؛ آری، ^۶ افرایم و ^۷ منسی از آن من خواهند بود، چنانکه ^۸ رثوبین و شمعون از آن منند. ^۹ اما فرزندان ^{۱۰} که پس از آنها بیاوری، از آن تو خواهند بود، و تحت نام برادرانشان میراث خواهند یافت. ^{۱۱} و اما در خصوص من، هنگامی که از ^{۱۲} فدآن آمدم، راحیل بر سر راه در سرزمین کنعان مرد، در حالی که هنوز مسافتی تا ^{۱۳} افراته باقی بود. و من او را آنجا بر سر راه افراته (که همان بیت‌لجم باشد) دفن کردم.» ^{۱۴} چون اسرائیل پسران یوسف را دید، پرسید: «اینان کیستند؟» ^{۱۵} یوسف به پدرش گفت: «اینان پسران من هستند که خدا در اینجا به من بخشیده است.» ^{۱۶} آنگاه اسرائیل گفت: «آنان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.» ^{۱۷} چشم‌ان اسرائیل از پیری کم‌سو شده بود و نمی‌توانست ببیند. پس یوسف پسرانش را نزدیک برد و پدرش آنان را بوسید و در آغوش گرفت. ^{۱۸} «اسرائیل به یوسف گفت: «هرگز تصور نمی‌کردم روی تو را ببینم و اینک خدا حتی فرزندان را نیز به من نموده است.» ^{۱۹} آنگاه یوسف آنان را از روی زانوان او برگرفت و در برابر او تعظیم کرده، روی بر زمین نهاد. ^{۲۰} و یوسف هر دوی ایشان را

گفت: «اینک در این روز شما و زمینهایتان را برای فرعون خریدم. اکنون برای شما بذر هست تا زمین را بکارید. ^{۲۱} و چون محصول برسد، یک پنجم آن را به فرعون بدهید. چهار پنجم دیگر آن را نگاه دارید تا برای مزرعه‌هایتان بذر و برای خود و اهل خانه و کودکانتان خوراک باشد.» ^{۲۲} مردم گفتند: «تو زندگی ما را نجات داده‌ای و بر ما نظر لطف افکنده‌ای. ما غلام فرعون خواهیم بود.» ^{۲۳} پس یوسف این قانون را برای سرزمین مصر وضع کرد، که تا به امروز نیز باقی است، و آن اینکه یک پنجم محصول از آن فرعون است. فقط زمین کاهنان بود که از آن فرعون نشد.

^{۲۴} پس اسرائیل در سرزمین مصر و در ناحیه جوشین ساکن شدند. و املاک در آن به دست آوردند و بسیار بارور و کثیر شدند. ^{۲۵} یعقوب هفده سال در مصر بزیست و سالهای عمر وی صد و چهل و هفت بود.

^{۲۶} چون زمان مرگ اسرائیل نزدیک شد، پسرش یوسف را فرا خواند و به او گفت: «اگر بر من نظر لطف داری، دستت را زیر ران من بگذار و قول بده که با من به محبت و امانت رفتار کنی. مرا در مصر دفن مکن، ^{۲۷} بلکه بگذار با پدران خود بخوابم. مرا از مصر بیرون ببر و در مقبره آنان دفن کن.» یوسف گفت: «هر آنچه گفتی به جا خواهم آورد.» ^{۲۸} یعقوب گفت: «برایم سوگند یاد کن.» آنگاه یوسف برای او سوگند یاد کرد، و اسرائیل بر سر بستر خود سجده کرد. ^{۲۹}

منسی و افرایم

پس از این امور، یوسف را خبر داده، گفتند: «پدرت بیمار است.» پس او دو پسر خویش منسی و افرایم را با

۴۸

گردانید.^{۳۲} و من به تو نصیبی افزون بر برادرانت می‌بخشم، زمینی را که به شمشیر و کمان خود از دست آموریان گرفتم.»

برکت یعقوب به پسرانش

۴۹
آنگاه یعقوب پسرانش را فرا خواند و گفت: «گرد آید تا شما را از آنچه در آینده بر شما واقع خواهد شد آگاه کنم.^{۳۳} ای پسران یعقوب، گرد آید و بشنوید! به پدران اسرائیل گوش فرا دهید.

^{۳۳} «ای رؤبیین، تو نخست‌زاده منی! توانایی من و نوبر نیروی من! برتر در شرافت و برتر در قدرت! متغیر همچو آب، دیگر برتری نخواهی داشت،

زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی، آری، بر تخت‌خواب من برآمدی و آن را آلوده ساختی.

^{۳۴} «شمعون و لاوی برادرند، آلات خشونت است شمشیرهایشان.^{۳۴} ای جان من، به شور آنان داخل مشو، و ای جلال من، به جمع ایشان می‌پیوند، زیرا در خشم خود مردمان را کشتند، و در خودسری خویش گاوآن را پی زدند.

^{۳۵} «ملعون باد خشم ایشان که بی‌امان است، و غضب ایشان، که بی‌رحم است! آنان را در یعقوب متفرق خواهیم کرد، و در اسرائیل پراکنده خواهیم ساخت.

^{۳۶} «ای یهودا*، برادرانت تو را خواهند ستود؛

بگرفت، افرایم را به دست راست خود، در برابر دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود، در برابر دست راست اسرائیل، و آنها را نزدیک پدرش برد.^{۳۷} ولی اسرائیل دستانش را به طور متقاطع دراز کرد، دست راستش را بر سر افرایم نهاد، با آنکه او کوچکتر بود، و دست چپش را بر سر منسی نهاد، با آنکه منسی نخست‌زاده بود.^{۳۸} آنگاه یوسف را برکت داد و گفت: «همانا خدایی که در حضورش پدرانم ابراهیم و اسحاق گام می‌زدند، خدایی که در تمام زندگانیم تا به امروز شبان من بوده،^{۳۹} و فرشته‌ای که مرا از هر بدی رهانیده است، این پسران را برکت دهد. نام من و نام پدرانم ابراهیم و اسحاق در ایشان تداوم یابد، و در وسط زمین بسیار کثیر گردند.»

^{۴۰} یوسف چون دید پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاده است، ناخرسند شد، پس دست پدرش را گرفت تا آن را از سر افرایم بردارد و بر سر منسی نهاد.^{۴۱} و یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، چنین نه، زیرا نخست‌زاده این است. دست راستت را بر سر او بگذار.»^{۴۲} ولی پدرش ابا کرد و گفت: «می‌دانم پسر، می‌دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد بود. با این حال، برادر کوچکترش بزرگتر از او خواهد بود و نسلش قومهای بسیاری خواهند شد.»^{۴۳} پس او هر دو را در آن روز برکت داد و گفت:

«به نام تو، اسرائیل برکت طلبیده

خواهند گفت:

«خدا تو را همچون افرایم و منسی گرداند.»^{۴۴}

بدین‌سان، افرایم را بر منسی تقدم بخشید.^{۴۵} آنگاه اسرائیل به یوسف گفت: «اینک من به زودی می‌میرم، ولی خدا با شما خواهد بود و شما را به سرزمین پدرانتان باز خواهد

- دست تو بر پسِ گردن دشمنانت
خواهد بود،
و پسرانِ پدرت در برابر تو تعظیم
خواهند کرد.
۹ تو شیربچه‌ای، ای یهودا؛
پسرم، تو از شکار برآمده‌ای.
او همچون نره‌شیری زانو خم می‌کند و
می‌آزمد،
و همچون ماده‌شیری است،
کیست که او را برانگیزاند؟
۱۰ عصا از یهودا دور نخواهد شد،
و نه چوگان فرمانروایی از میان
پاهای وی،
تا او بیاید که از آن اوست،*
و قومها فرمانبردار او خواهند بود.
۱۱ الاغ خود را به تاک خواهد بست،
و گزّه خویش را به بهترین مو.
جامه خود را در شراب خواهد شست،
و ردای خویش را در خون انگور.
۱۲ چشمانش درخشنده‌تر از شراب است،
و دندانهایش سفیدتر از شیر.*
۱۳ زبولون بر کناره دریا ساکن خواهد شد،
و بندری برای کشتی‌ها خواهد بود؛
مرزهایش به صیدون خواهد رسید.
۱۴ یساکار الاغی است پُر زور
که زیر خورجین* آرمیده.
۱۵ چون دید که محل استراحت نیکوست
و زمین، دلپذیر،
پشت خود را برای بار خم کرد
و به کار اجباری تن داد.
۱۶ «دان* قوم خود را دادرسی خواهد کرد،
چون یکی از قبایل اسرائیل.
۱۷ دان ماری خواهد بود بر سر راه،
و افعی در کنار مسیر،
که پاشنه اسب را می‌گزد
تا سوارش از پشت فرو افتد.
۱۸ «ای خداوند، منتظر نجات تو هستم.
۱۹ «غار تگرانُ جاد* را غارت خواهند کرد،
اما او از عقب ایشان خواهد تاخت.
۲۰ «نان آشیر چرب خواهد بود،
او خوراک لذیذ شاهانه خواهد داد.
۲۱ «تَفْتَالی غزالی است رها شده،
او سخنان زیبا می‌گوید.*
۲۲ «یوسف تاکی است بارور،
تاکی بارور در کنار چشمه
که شاخه‌هایش از دیوار بالا می‌روند.
۲۳ تیراندازان به تلخی بر او حمله‌ور شدند،
و بر او خصمانه تیر انداختند.
۲۴ ولی کمان او پایدار ماند
و بازوانش چابک گردید،
به دست قدیر یعقوب،
و به نام شبان و صخره اسرائیل؛

* ۱۰:۴۹ معنی اصل عبری کاملاً روشن نیست. برخی ترجمه‌های ممکن دیگر عبارتند از: «تا شیلوه بیاید» و یا «تا او به شیلوه بیاید».

* ۱۲:۴۹ یا: «چشمانش از شراب سرخ خواهد شد و دندانهایش از شیر سفید خواهد گردید».

* ۱۴:۴۹ یا «آغل».

* ۱۶:۴۹ نام «دان» هم‌ریشه با واژه عبری «داور» است.

* ۱۹:۴۹ «جاد» ممکن است به معنی «حمله و گروه حمله‌کنندگان» باشد.

* ۲۱:۴۹ یا: «بره‌های زیبا می‌زاید».

که در آن است از حیثی‌ها خریده شده بود.»^{۳۲} پس از آن که یعقوب وصیت را با پسرانش به پایان برد، پاهایش را به درون بستر کشید، آخرین نَفَس را برآورد و به قوم خویش پیوست. **۵۰** آنگاه یوسف بر روی پدر خود افتاده، بر وی بگریست و او را بیوسید. ^{۳۳} سپس به طبیبانی که در خدمت او بودند، فرمود تا پدرش اسرئیل را مومیایی کنند. پس طبیبان او را مومیایی کردند،^{۳۴} و این کار چهل روز تمام طول کشید، زیرا این مدت برای مومیایی کردن لازم بود. و مصریان هفتاد روز برای او سوگواری کردند.

^{۳۵} چون روزهای سوگواری برای او به پایان رسید، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر بر من نظر لطف دارید، در گوش فرعون سخن گفته، بگویند: ^{۳۶} پدرم مرا سوگند داده، گفت: "من به زودی می میرم. مرا در قبری که برای خود در سرزمین کنعان کنده‌ام، دفن کن." پس اکنون اجازه بده بروم و پدر خود را دفن کنم و بازگردم.»^{۳۷} فرعون گفت: «برو و پسدرت را، همان‌گونه که تو را سوگند داده است، دفن کن.»

^{۳۸} پس یوسف رفت تا پدرش را دفن کند. همه خدمتگزاران فرعون، مشایخ خانه وی و همه مشایخ سرزمین مصر با او رفتند،^{۳۹} و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش. فقط فرزندان و گله‌ها و رمه‌های آنان در جوشن باقی ماندند.^{۴۰} اراه‌ها و سواران نیز با او همراه شدند. جماعت بسیار بزرگی بود.^{۴۱} آنگاه که به خرمنگاه اطاد در آن سوی رود اردن رسیدند، در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند. آنجا یوسف هفت روز برای پدر خود سوگواری کرد.^{۴۲} او چون کنعانیان ساکن

^{۳۲} به واسطه خدای پدرت که تو را یاری می‌دهد،

و به واسطه آن قادر مطلق* که تو را برکت می‌دهد،

به برکات آسمان از اعلی،

و برکات ژرفا که زیر زمین است،

و برکات پستانها و رَجم.

^{۳۳} برکات پدرت عظیم‌تر است از

برکات اجداد من،

تا به حد نفایس تپه‌های دیرین.*
همانا همه اینها بر سر یوسف باشد،

بر فرق او که در میان برادرانش

برگزیده است.*

^{۳۴} «بنیامین گرگی است دَرَنده؛

صبحگاهان شکار را می‌بلعد

و شامگاهان غنیمت را تقسیم می‌کند.»

^{۳۵} اینسان همه دوازده قبیله اسرئیلند، و اینهاست سخنانی که پدرشان بدیشان گفت، آنگاه که ایشان را برکت داد، و به هر یک، برکتی در خور وی بخشید.

مرگ یعقوب

^{۳۶} آنگاه یعقوب به آنان وصیت کرده، گفت: «من به قوم خود می‌پیوندم. مرا با پدرانم در غاری که در زمین عِفرون حیثی است دفن کنید،^{۳۷} همان غاری که در زمین مکفیله، نزدیک مَمری در سرزمین کنعان است و ابراهیم آن را همراه با زمیث از عِفرون حیثی خرید تا ملکی برای دفن شدن داشته باشد.^{۳۸} در آنجا ابراهیم و همسرش سارا، اسحاق و همسرش رِبکا دفن شده‌اند، و من لیه را در آنجا دفن کردم.»^{۳۹} زمین و غاری

* ۲۵:۴۹ در عبری: "شَدای".

* ۲۶:۴۹ متن عبری آیه کاملاً روشن نیست.

* ۲۶:۴۹ یا: «از میان برادرانش جدا شد.»

گفتند: «اینک ما بندگان تویم.»^{۱۹} اما یوسف به آنان گفت: «مترسید. زیرا مگر من در جای خدا هستم؟^{۲۰} شما قصد بد برای من داشتید، اما خدا قصد نیک از آن داشت تا کاری کند که مردمان بسیاری زنده بمانند، چنانکه امروز شده است.^{۲۱} پس مترسید. من نیازهای شما و فرزندانان را برآورده خواهم کرد.» و بدین گونه آنان را تسلی بخشید و سخنان دل‌آویز به آنان گفت.

مرگ یوسف

^{۲۲} و یوسف در مصر ماند، او و اهل خانه پدرش. او صد و ده سال بزیست^{۲۳} و سوّمین نسل فرزندان اِفرایم را دید. فرزندان ماکیر پسر مَنّسی نیز فرزندان یوسف محسوب شدند.*

^{۲۴} آنگاه یوسف به برادرانش گفت: «من به زودی می‌میرم؛ اما به یقین خدا به یاری شما خواهد آمد و شما را از این سرزمین، به سرزمینی که درباره آن برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد، خواهد برد.»^{۲۵} سپس یوسف پسران اسرائیل را سوگند داده، گفت: «به یقین خدا به یاری شما خواهد آمد، و شما باید استخوانهای مرا از این مکان ببرید.»^{۲۶} پس یوسف در صد و ده سالگی در سرزمین مصر بمسرد و او را مومیایی کردند و در تابوت نهادند.

آن ناحیه، این ماتم را در خرمناگاه اطاد دیدند، گفتند: «این ماتم مصریان ماتمی سخت است.» به همین سبب، آن محل را که در آن سوی اردن واقع است، اِبِلِ مصرایم* نامیدند.^{۲۷} بدین سان، پسران یعقوب همان گونه که ایشان را وصیت کرده بود، برای او کردند:^{۲۸} او را به سرزمین کنعان بردند و در غاری دفن کردند که در زمین مکفیلَه در نزدیکی مَمری است و ابراهیم آن را همراه با زمیّش از عَفرون حِیتی خریده بود تا ملکی برای دفن شدن داشته باشد.^{۲۹} و یوسف پس از خاکسپاری پدر، همراه با برادرانش و همه آنان که برای خاکسپاری پدرش همراه او رفته بودند، به مصر بازگشت.

قصد نیک خدا

^{۱۵} چون برادران یوسف دیدند که پدرشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف از ما کینه داشته باشد انتقام همه آن بدی را که در حق او کردیم از ما خواهد گرفت.»^{۱۶} پس برای یوسف پیغام فرستادند که: «پدرت پیش از مرگ خود چنین وصیت کرد:^{۱۷} به یوسف چنین گوید: از تو تمنا دارم بدیهای برادرانت و گناهانشان را ببخشایی، زیرا که به تو آزار رسانیده‌اند.» پس اکنون تمنا می‌کنیم بدیهای بندگان خدای پدرت را ببخشایی.» چون با وی چنین سخن گفتند، یوسف بگریست.^{۱۸} برادرانش همچنین آمدند و در برابر او بر زمین فرو افتادند و

* ۱۱:۵۰ "اِبِلِ مصرایم" یعنی "سوگواری مصر".

* ۲۳:۵۰ در عبری: «بر زانوان یوسف زاده شدند.»

معرفی کتاب خروج

دومین کتاب تورات موسی، چنانکه از نامش پیدا است، به شرح خروج قوم اسرائیل از سرزمین مصر می‌پردازد. ماجراهای این کتاب و نیز سه کتاب بعدی تورات موسی (یعنی لاویان، اعداد، و تثیبه) به دوره‌ای مربوط می‌شود که قوم اسرائیل در بیابان به سر می‌برند و آهسته به سوی ارض موعود، یعنی سرزمین کنعان پیش می‌روند.

تعیین تاریخ دقیق خروج بنی اسرائیل از مصر بر اساس مندرجات کتاب خروج، مقدور نیست. دانشمندان این رویداد را بین سده‌های پانزدهم تا سیزدهم قبل از میلاد تاریخ‌گذاری می‌کنند. اما مهمتر از تاریخ این رویداد، آن است که خداوند به بازوی افراشته، قوم خود را از سرزمین بندگی به سرزمین آزادی رهبری می‌کند.

بنی اسرائیل پس از تحمل رنج بندگی و خروج پیروزمندانه از مصر (بابهای ۱ تا ۱۵)، سفر طولانی خود را در بیابان آغاز می‌کنند و به پای کوه سینا می‌آیند (بابهای ۱۶ تا ۱۹). در پای این کوه است که خداوند شریعت خود را به ایشان ارزانی می‌دارد (بابهای ۲۰ تا ۴۰). در این بابها، ظرایف و دقایق شریعت و نحوه ساختن خیمه ملاقات و اسباب و آلات مقدس و آیینی، به شکلی مبسوط شرح داده شده است.

در لابلای این تفصیلهای آیینی، شاهد رویدادهایی نظیر ملاقات موسی و مشایخ قوم با خدا (باب ۲۴)، طغیان قوم اسرائیل در غیاب موسی و ساختن گوساله طلایی (باب ۳۲)، و ملاقات رو در روی موسی با خدا هستیم (باب ۳۳).

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- بندگی قوم اسرائیل در مصر (بابهای ۱ و ۲)
- ۲- فرستاده شدن موسی (بابهای ۳ و ۴)
- ۳- نزول بلاها (بابهای ۵ تا ۱۱)
- ۴- پسخ و خروج از مصر (۱:۱۲ تا ۲۱:۱۵)
- ۵- اسرائیل در راه کوه سینا (۲۲:۱۵ تا ۲۷:۱۸)
- ۶- عهد کوه سینا (بابهای ۱۹ تا ۲۴)
- ۷- دستورالعمل ساختن خیمه ملاقات (بابهای ۲۵ تا ۳۱)
- ۸- پرستش گوساله طلایی (بابهای ۳۲ تا ۳۴)
- ۹- ساختن و وقف خیمه ملاقات (بابهای ۳۵ تا ۴۰)



خروج

بندگی اسرائیل

منتشر می‌گشتند؛ پس مصریان از بنی اسرائیل بیمناک شدند^{۱۳} و بی‌رحمانه آنان را به بیگاری واداشتند. ^{۱۴} آنها با تحمیل کارهای طاقت‌فرسا چون خشت زدن و ملاط ساختن و هر نوع کار دیگر در مزارع، زندگی را به کام بنی اسرائیل تلخ می‌کردند. ایشان در هر کار اجباری که بر دوش بنی اسرائیل می‌نهادند با ایشان بی‌رحمانه رفتار می‌کردند.

^{۱۵} و اما پادشاه مصر، شِفْرَه و فوعَه را که قابله‌هایی عبرانی بودند، امر کرده، ^{۱۶} گفت: «چون فرزندان زنان عبرانی را به دنیا می‌آورید و آنها را معاینه می‌کنید، اگر نوزاد پسر بود او را بکشید، ولی اگر دختر بود زنده بگذارید.» ^{۱۷} اما قابله‌ها از خدا ترسیدند و آنچه پادشاه مصر بدیشان گفته بود نکردند بلکه پسران را زنده گذاشتند. ^{۱۸} پس پادشاه مصر احضارشان کرد و پرسید: «چرا چنین کردید؟ چرا پسران را زنده گذاشتید؟» ^{۱۹} قابله‌ها پاسخ دادند: «زنان عبرانی همچون زنان مصری نیستند. آنها پُر زورند و پیش از رسیدن قابله می‌زایند.» ^{۲۰} پس خدا به قابله‌ها احسان کرد؛ و بر شمار قوم افزوده شده، بس نیرومند گشتند. ^{۲۱} و چون قابله‌ها از خدا ترسیدند، خدا نیز آنان را صاحب خانواده ساخت. ^{۲۲} آنگاه فرعون به تمام افراد خویش فرمان داده، گفت: «هر پسری را که

چنین است نام پسران اسرائیل * که هر یک با اهل خانه خویش همراه یعقوب به مصر رفتند: آرئوبین، شمعون، لاوی و یهوذا؛ ^۳ یساکار، زبولون و بنیامین؛ ^۴ دان و نفتالی، جاد و آشیر. ^۵ شمار نسل یعقوب بر روی هم هفتاد تن * بود؛ و یوسف از پیش در مصر به سر می‌برد. ^۶ باری، یوسف و جمله برادرانش و همه آنان که از نسل او بودند مردند، ^۷ اما بنی اسرائیل بارور و کثیر گشته، به شماره بسیار زیاد شدند، چندان که آن سرزمین از آنان پر شد.

^۸ آنگاه پادشاهی تازه در مصر به پا خاست که یوسف را نمی‌شناخت. ^۹ او به قوم خود گفت: «به خود آید که بنی اسرائیل از ما فزونتر و نیرومندتر گشته‌اند. ^{۱۰} باید به زیرکی با آنان رفتار کنیم، وگرنه از این نیز فزونتر خواهند شد و اگر جنگی درگیرد، به دشمنانمان خواهند پیوست و با ما خواهند جنگید، و از سرزمین ما خواهند گریخت.» ^{۱۱} پس مصریان سرکارگرانی بی‌رحم بر بنی اسرائیل گماشتند تا بر آنان با کار اجباری ستم کنند. بنی اسرائیل شهرهای فیتوم و رمسیس را برای فرعون ساختند تا انبار آذوقه آنها گردد. ^{۱۲} ولی هر چه بیشتر بر بنی اسرائیل ستم می‌کردند، بیشتر افزوده و

* ۱:۱ منظور "یعقوب" است.

* ۵:۱ متن مازورتنی (رجوع کنید به پیدایش ۲۷:۴۶): در طومارهای دریای مرده و ترجمه یونانی هفتادتنان (رجوع کنید به اعمال ۱۴:۷ و زیرنویس پیدایش ۲۷:۴۶) نوشته شده: "هفتاد و پنج تن".

به دنیا آید، به رود نیل افکنید؛ ولی دختران را زنده بگذارید.»

فرار موسی

۱۱ چون موسی بزرگ شد، روزی به دیدار برادران خویش رفت و بر کار طاقت‌فرسای ایشان نظر افکند. آنجا مردی مصری را دید که یکی از برادران عبرانی او را می‌زد. ۱۲ نگاهی به این سو و آن سو افکند و چون کسی را ندید، مرد مصری را کشت و او را زیر شن‌ها پنهان کرد. ۱۳ روز بعد باز بیرون رفت و دو عبرانی را دید که با هم نزاع می‌کنند. از آن که مقصر بود پرسید: «چرا برادر خود را می‌زنی؟» ۱۴ آن مرد گفت: «چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟ آیا می‌خواهی مرا نیز بکشی، همان‌گونه که آن مصری را کشتی؟» موسی ترسید و با خود اندیشید: «بی‌گمان کار من برملا شده است.» ۱۵ چون ماجرا به گوش فرعون رسید، بر آن شد که موسی را بکشد. ولی موسی از نزد فرعون گریخت و به سرزمین مدیانه رفت، کنار چاهی نشست.

۱۶ و اما کاهن مدیانه را هفت دختر بود. آن دختران آمدند تا از چاه آب برکشند و آبشخورها را از آب پر کرده، گله پدر را سیراب کنند. ۱۷ اما چوپانی چند آمدند و دختران را از آنجا راندند. موسی برخاست و ایشان را رهانیده، به گله آنها آب داد. ۱۸ چون دختران به خانه بازگشتند، پدرشان رعوثیل از آنها پرسید: «چگونه امروز به این زودی بازگشتید؟» ۱۹ دختران پاسخ دادند: «مردی مصری ما را از دست چوپانان رهانید. او حتی برای ما آب برکشید و گله را نیز آب داد.» ۲۰ پدر از دخترانش پرسید: «او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک گفتید؟ دعوتش کنید تا چیزی بخورد.» ۲۱ موسی راضی شد و نزد آن مرد ماند، و او دخترش صفوره را به موسی داد. ۲۲ صفوره برای

تولد موسی

۲ و اما مردی از خاندان لایوی رفته، یکی از دختران لایوی را به زنی گرفت. ۲ آن زن باردار شده پسری بزاد. چون دید کودکی نیکوست، او را سه ماه پنهان داشت. ۳ اما چون نتوانست بیش از آن پنهانش کند، سیدی از نی * برگرفت و آن را به قیر و زفت اندود؛ سپس کودک را در سبد نهاد و آن را در نیزار کناره رود نیل گذاشت. ۴ خواهر آن کودک از دور ایستاد تا ببیند بر سر کودک چه خواهد آمد.

۵ باری، دختر فرعون برای شستشو به رود نیل فرود آمد، و ندیمه‌هایش در کناره رود می‌گشتند. او سبد را میان نیزارها دید و کنیزش را فرستاد تا آن را بیاورد. ۶ چون سبد را گشود چشمش به کودک افتاد، و اینک پسری گریان بود. دل دختر فرعون بر وی بسوخت و گفت: «این یکی از کودکان عبرانیان است.» ۷ آنگاه خواهر کودک از دختر فرعون پرسید: «می‌خواهی بروم و از زنان عبرانی یکی را نزدت آورم تا طفل را برایت شیر دهد؟» ۸ دختر فرعون پاسخ داد: «برو.» پس دخترک رفت و مادر کودک را آورد. ۹ دختر فرعون به آن زن گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و من اجرت این کار را به تو خواهم داد.» پس آن زن کودک را با خود برده، به او شیر می‌داد. ۱۰ چون کودک بزرگتر شد، مادرش او را نزد دختر فرعون برد و او پسر وی شد. دختر فرعون کودک را موسی * نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب برکشیدم.»

* ۳:۲ یا "پایروس".

* ۱۰:۲ نام "موسی" با واژه عبری به معنی "بیرون کشیدن" شباهت آوایی دارد.

نیک آگاهم.^۸ پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است؛ یعنی سرزمین کنعانیان، حیثیان، آموریان، فِرِزیان، جویان و پیوسیان.^۹ آری، حال فریاد بنی اسرائیل به درگاه من رسیده است و ستمی را که مصریان بر ایشان روا می‌دارند، دیده‌ام.^{۱۰} اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.^{۱۱} ولی موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»^{۱۲} خدا گفت: «به یقین من با تو خواهم بود. و نشان اینکه تو را من فرستاده‌ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.»

^{۱۳} موسی به خدا گفت: «اگر نزد بنی اسرائیل روم و بدیشان گویم، "خدای پدرانمان مرا نزد شما فرستاده است"، و از من بپرسند، "نام او چیست؟" آنها را چه پاسخ دهم؟»^{۱۴} خدا به موسی گفت: «هستم آن که هستم.»^{۱۵} به آنان بگو: «هستم»^{۱۶} مرا نزد شما فرستاده است.»^{۱۷} و باز خدا به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو: "یهوه"،^{۱۸} خدای پدرانمان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است.»

«نام من تا به ابد همین است،
و همه نسلها مرا به این نام یاد
خواهند کرد.»

^{۱۹} «حال برو و مشایخ اسرائیل را گرد آورده، به آنان بگو: "یهوه، خدای پدرانمان، خدای

موسی پسری بزاد، و موسی او را چِرشوم* نام نهاد، زیرا گفت: «در سرزمین بیگانه غریبم.»^{۲۰} پس از روزهای بسیار، پادشاه مصر مرد. بنی اسرائیل زیر بندگی ناله سر داده، فریاد برآوردند و فریاد التماس ایشان به سبب بندگی به درگاه خدا رسید.^{۲۱} خدا ناله ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم، اسحاق و یعقوب به یاد آورد.^{۲۲} و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

بوته سوزان

۳ موسی گلّه پدرزنش پِترون*، کاهن میدیان را شبانی می‌کرد. روزی گلّه را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید.^۱ در آنجا، فرشته* خداوند از درون بوته‌ای در شعله آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد.^۲ پس با خود اندیشید: «بدان سو می‌شوم تا این امر شگفت را بنگرم و بینم بوته چرا نمی‌سوزد.»^۳ چون خداوند دید موسی بدان سو می‌آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسی! ای موسی! موسی گفت: «لیک»،^۴ خدا گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.»^۵ و افزود: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید به خدا بنگرد.

^۶ خداوند گفت: «من تیره‌روزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان شنیده‌ام، و از رنجشان

* ۲۲:۲ "چِرشوم" با واژه عبری "غریب" شباهت آوایی دارد.

* ۱:۳ پدرزن موسی دو نام داشت: "رعوثیل" و "پِترون".

* ۲:۳ یا "فرستاده".

* ۱۴:۳ یا: «خواهم بود آن که خواهم بود».

* ۱۴:۳ در عبری: «ایهیه».

* ۱۵:۳ واژه "یهوه" با واژه عبری "ایهیه" ("هستم") در آیه ۱۴ هم‌ریشه است و ممکن است از آن مشتق شده باشد.

را گرفت، و مار در دستش به عصا بدل شد. خداوند گفت: «این برای آن است که باور کنند یهوه، خدای پدرانشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب، بر تو ظاهر شده است.»

و باز خداوند گفت: «دست در گریبانت ببر.» موسی دستش را در گریبان ردایش برد و چون آن را به در آورد، همانا جذامین^۶ بود، به سفیدی برف. ^۷گفت: «حال دوباره دست در گریبان ببر.» موسی چنین کرد و چون دست به در آورد، اینک همچون بقیه بدنش سالم شده بود. ^۸خداوند گفت: «اگر سخنان تو را باور نکنند و به آیت نخست توجه نمایند، با دیدن آیت دوم باور خواهند کرد. ^۹ولی اگر این دو آیت را باور نکنند و به سخنان گوش فرا ندهند، قدری آب از رود نیل برگیر و آن را بر خشکی بریز. آبی که از رودخانه برگیری، بر خشکی به خون بدل خواهد شد.»

^{۱۰}موسی به خداوند گفت: «خداوندا، من هیچگاه سخنوری ندانسته‌ام؛ نه در گذشته، و نه حتی از آن وقت که با خدمت سخن گفتم. گفتار و زبانم کند است.» ^{۱۱}خداوند گفت: «چه کسی زبان به انسان داد؟ کیست که آدمی را گنگ یا ناشنوا می‌سازد؟ کیست که او را بینا یا نابینا می‌کند؟ آیا نه من که خداوندم؟ ^{۱۲}پس حال برو و من با زبانت خواهم بود و آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت.» ^{۱۳}ولی موسی گفت: «خداوندا، تمنا دارم دیگری را برای این کار بفرستی.» ^{۱۴}آنگاه خداوند بر موسی خشم گرفت و گفت: «آیا هارونی لایق برادر تو نیست؟ می‌دانم که او نیکو سخن می‌گوید. اکنون در راه است تا تو را ملاقات کند، و دل او از دیدنت شادمان خواهد شد. ^{۱۵}با او سخن بگو و کلام را در دهانش بگذار؛ من با زبان هر دوی شما خواهم بود، و آنچه باید بکنید

ابراهیم، اسحاق و یعقوب، بر من ظاهر شد و گفت: شما و هر آنچه در مصر با شما می‌شود، در نظرم بوده‌اید. ^{۱۷}گفتم شما را از تیره‌روزی مصر به در خواهم آورد و به سرزمین کنعانیان، حیثیان، آموریان، فرزیان، جویان و یوسیان خواهم آورد، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است.» ^{۱۸}مشایخ اسرائیل به سخنان گوش فرا خواهند داد. آنگاه همراه آنان نزد پادشاه مصر بروید و به او بگویید: «یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. حال رخصت ده تا سه روز در صحرا راه بیماییم و به یهوه خدایمان قربانی تقدیم کنیم.» ^{۱۹}ولی می‌دانم پادشاه مصر نخواهد گذاشت، مگر آن که دستی نیرومند او را مجبور سازد. ^{۲۰}پس دست خود را دراز خواهم کرد و مصر را با همه عجایب خود که در میان آنها به عمل می‌آورم، خواهم زد. پس از آن شما را رها خواهد کرد. ^{۲۱}من کاری خواهم کرد که مصریان بر این قوم با نظر لطف بنگرند، تا از مصر با دست خالی بیرون نروید. ^{۲۲}هر زنی از همسایه خود و از بانوی میهمان در خانه خویش، اجناس از نقره و طلا و لباس بخواهد. آنها را بر پسران و دخترانتان بیوشانید. بدین‌گونه مصریان را غارت خواهید کرد.»

آیات موسی

۴۲ موسی پاسخ داد: «شاید مرا باور نکنند و به سخنانم گوش فرا ندهند، بلکه بگویند: «خداوند بر تو ظاهر نشده است.» خداوند گفت: «آن چیست که در دست توست؟» پاسخ داد: «عصا.» ^۳خداوند گفت: «آن را بر زمین بیفکن.» چون آن را بر زمین افکند ماری شد، و موسی از آن گریخت. ^۴آنگاه خداوند به او گفت: «دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر.» پس دستش را دراز کرده، مار

۲۷ و اما خداوند به هارون گفت: «برای دیدار موسی به صحرا برو.» پس روانه شد و در کوه خدا با موسی دیدار کرد و او را بوسید. ۲۸ آنگاه موسی هرآنچه خداوند به او گفته بود به هارون بازگفت، و او را از همه آیاتی که به فرمان خدا می‌بایست به ظهور آورد، آگاهانید. ۲۹ پس موسی و هارون رفتند و همه مشایخ بنی اسرائیل را گرد آوردند، ۳۰ و هارون هرآنچه را که خداوند به موسی گفته بود به آنان بازگفت و آیات را در نظر قوم ظاهر کرد، ۳۱ و قوم ایمان آوردند. ایشان چون شنیدند خداوند به بنی اسرائیل روی نموده و تیره‌روزی ایشان را دیده است، خشم شده، سجده کردند.

خشت بدون کاه

پس از آن، موسی و هارون نزد فرعون رفته، وی را گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "قوم مرا رها کن تا در صحرا برای من عیدی نگاه دارند."» ۲ فرعون گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان بَرَم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» ۳ موسی و هارون گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. رخصت ده سه روز در صحرا راه بیماییم و به یهوه خدایمان قربانی تقدیم کنیم، و گرنه ما را به بلا یا شمشیر خواهد زد.» ۴ ولی پادشاه مصر گفت: «ای موسی و هارون، چرا می‌خواهید مردم را از کارشان بازدارید؟ به بیگاری خود بازگردید!» ۵ و افزود: «شمار مردم بسیار زیاد است و شما آنان را از بیگاریشان باز خواهید داشت.» ۶ همان روز، فرعون به کارفرمایان و سرکارگران قوم فرمان داد: ۷ «از این پس مانند گذشته برای خشت ساختن به مردم کاه ندهید.

به شما خواهم آموخت. ۱۶ او از جانب تو با مردم سخن خواهد گفت؛ او تو را همچون زبان خواهد بود و تو او را همچون خدا. ۱۷ این عصا را در دست بگیر تا آیات به ظهور آوری.» ۱۸ آنگاه موسی نزد پدربزرگش پترونی بازگشت و به او گفت: «رخصت ده تا به مصر بازگردم و بینم آیا برادرانم هنوز زنده‌اند.» پترونی گفت: «برو، به سلامت.»

بازگشت موسی به مصر

۱۹ خداوند در مدیانه به موسی گفت: «روانه شده، به مصر بازگرد، زیرا آنان که قصد جان تو داشتند، همگی مرده‌اند.» ۲۰ پس موسی همسر و پسران خود را برگرفت و آنان را بر الاغی نشانده، به سوی سرزمین مصر روانه شد. و او عصای خدا را به دست گرفت.

۲۱ خداوند به موسی گفت: «چون به مصر بازگشتی، آگاه باش که همه علاماتی را که من قدرت انجامشان را به تو بخشیدم، در حضور فرعون به ظهور آوری. با این حال، من دل او را سخت خواهم کرد تا قوم را رها نکند.» ۲۲ آنگاه به فرعون بگو: "خداوند چنین می‌فرماید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است،" ۲۳ او به تو گفتم پسرم را رها کن تا مرا عبادت کند. ولی تو از رها کردنش ابا کردی؛ پس من نیز پسر تو، یعنی نخست‌زاده‌ات را خواهم کشت.»

۲۴ و در راه، در استراحتگاهی، خداوند موسی * را ملاقات کرد و خواست او را بکشد. ۲۵ ولی صَفْوَرَه سنگی تیز برگرفت و پوست ختنه‌گاه پسرش را بریده، پای موسی * را با آن لمس کرد و گفت: «تو مرا داماد خون هستی.» ۲۶ پس خدا او را رها کرد. * (آنگاه بود که صَفْوَرَه گفت: «داماد خون»، که به ختنه اشاره داشت).

* ۲۴:۴ یا: "پسر موسی"; در متن عبری نوشته شده: "او" (ضمیر مفعولی سوم شخص مفرد مذکر).

* ۲۵:۴ در عبری: "او".

* ۲۶:۴ در عبری: "پس او وی را رها کرد".

از شمار خَشتهایی که روزانه می‌سازند کم شود، دریافتند که به وضع بدی گرفتار شده‌اند.^{۲۰} چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند که منتظر دیدارشان بودند.^{۲۱} پس به آنها گفتند: «خداوند بر شما بنگرد و داوری کند! شما ما را بوی ناخوش در مشام فرعون و دربارانش ساختید و شمشری به دستشان دادید تا ما را بکشند.»

وعدۀ رهایی

^{۲۲} موسی نزد خداوند بازگشت و گفت: «خداوند، چرا بر این مردم بدی روا داشتی؟ و برای چه مرا فرستادی؟^{۲۳} از وقتی من نزد فرعون رفتم تا به نام تو سخن گویم، او بر این قوم بدی روا داشته و تو هیچ کاری برای رهایی قومت نکرده‌ای.»

آنگاه خداوند به موسی گفت: «اکنون خواهی دید به فرعون چه خواهد کرد. زیرا به سبب دست نیرومند من قوم را رها خواهد کرد و به دست نیرومند من آنها را از سرزمین خویش خواهد راند.»*

^{۲۴} خدا همچنین به موسی گفت: «من یهوه هستم. ^{۲۵} بر ابراهیم، اسحاق و یعقوب با نام خدای قادر مطلق * ظاهر شدم، ولی خود را با نام یهوه * بر آنها نشناساندم. ^{۲۶} همچنین عهد خویش را با ایشان استوار کردم تا سرزمین کنعان را بدیشان ببخشم، همان سرزمینی را که در آن غریب بودند. ^{۲۷} حال ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را به بندگی کشیده‌اند، شنیدم و عهد خویش را به یاد آوردم. ^{۲۸} پس بنی اسرائیل را بگو: "من یهوه هستم و شما را از زیر یوغ بیگاری مصریان بیرون خواهم آورد.

بگذارید خود بروید و کاه گرد آورند. ^{۲۹} ولی تعداد خَشتهایی که می‌سازند باید مانند گذشته باشد؛ از آن هیچ کم نکنید. اینان کاهلند و از همین روست که فریاد می‌زنند: "بگذار برویم و به خدایمان قربانی تقدیم کنیم." ^{۳۰} کارشان را سخت‌تر کنید تا سرگرم باشند، و به یاهوه‌گویی اعتنا نکنند.»

^{۳۱} پس کارفرمایان و سرکارگران بیرون رفتند و به مردم گفتند: «فرعون چنین می‌فرماید: "من به شما کاه نخواهم داد." ^{۳۲} خودتان بروید و از هر جا می‌توانید کاه فراهم کنید، ولی از مقدار کارت‌ها به هیچ وجه کم نخواهد شد.» ^{۳۳} پس قوم در سرتاسر مصر پخش شدند تا کاهن برای تهیه کاه گرد آورند. ^{۳۴} کارفرمایان آنها را شتابانیده، می‌گفتند: «سهمیه کار هر روز را تکمیل کنید، درست مانند زمانی که کاه داشتید.» ^{۳۵} سرکارگران بنی اسرائیل که کارفرمایان فرعون بر ایشان گماشته بودند کتک می‌خوردند و از آنان مواخذه می‌شد که: «چرا سهمیه خَشتهایتان را دیروز و یا امروز همچون گذشته تمام نکردید؟»

^{۳۶} پس سرکارگران بنی اسرائیل نزد فرعون فریاد شکایت بلند کرده، گفتند: «چرا با ما بندگانت این‌گونه رفتار می‌کنی؟ ^{۳۷} کاه به بندگانت نمی‌دهند و می‌گویند: "خشت بسازید!" بندگانت کتک می‌خورند، حال آنکه افراد تو تقصیر کارند.» ^{۳۸} فرعون گفت: «تنبلید! تنبل! از همین رو است که می‌گویید: "بگذار برویم و به خداوند قربانی تقدیم کنیم." ^{۳۹} اکنون بروید و به کار مشغول شوید! کاه به شما داده نخواهد شد. ولی باید سهمیه خَشتها را بدهید.» ^{۴۰} سرکارگران بنی اسرائیل چون دیدند نباید

* ۱:۶ در عبری ضمیر "من" نیامده است. بنابراین برخی ترجمه‌ها نیز چنین است: «زیرا به دستی نیرومند قوم را رها خواهد کرد و به دستی نیرومند آنها را از سرزمین خویش خواهد راند.»

* ۳:۶ در عبری: «إِل سُدَّای.»

* ۳:۶ رجوع کنید به زیرنویس خروج ۱۵:۳.

یصهار، جبرون و عَزینیل بودند. و قُهات صد و سی و سه سال بزیست. ^{۱۹} پسران مراری مَحلی و موشی بودند. اینانند طوایف لاوی مطابق تاریخ اعقاب آنها. ^{۲۰} عَمرام عمه خود یوکابد را به زنی گرفت و از یوکابد، هارون و موسی به دنیا آمدند. عَمرام صد و سی و هفت سال بزیست. ^{۲۱} پسران یصهار قورح، یفج و زگری بودند. ^{۲۲} پسران عَزینیل میشائیل، ایصافان و ستری بودند. ^{۲۳} هارون ایصافان را که دختر عمیناداب و خواهر نَحشون بود به زنی گرفت، و از ایصافان، ناداب، آیهو، العازار و ایتامار به دنیا آمدند. ^{۲۴} پسران قورح آسیر، القانه و آیساف بودند. اینانند طوایف قورح. ^{۲۵} العازار پسر هارون یکی از دختران فوتینیل را به زنی گرفت و صاحب پسری شد به نام فینحاس. اینانند سران خاندانهای لاویان که از هر یک طایفه‌ای پدید آمد.

^{۲۶} آری، همین هارون و موسی بودند که خداوند بدیشان گفت: «بنی اسرائیل را در لشکرهایشان از سرزمین مصر بیرون برید.» ^{۲۷} و همین موسی و هارون بودند که برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر با فرعون، پادشاه مصر، سخن گفتند.

^{۲۸} و آن روز که خداوند در سرزمین مصر با موسی سخن گفت، ^{۲۹} خداوند به وی فرمود: «مَتَم یهوه. هر آنچه به تو گفتم، به فرعون پادشاه مصر بازگو.» ^{۳۰} ولی موسی به خداوند گفت: «از آنجا که من کُند زبانم، چگونه فرعون به من گوش فرا خواهد داد؟»

موسی و هارون در حضور فرعون

آنگاه خداوند به موسی گفت: «بنگر که تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون، نبی تو خواهد بود. ^۲ هر آنچه تو را امر کنم بگو و برادرت هارون آن را نزد فرعون بازگوید تا او بنی اسرائیل را از سرزمینش بیرون فرستد. ^۳ ولی من دل فرعون را سخت خواهم

من شما را از بندگی ایشان رها خواهم کرد، و به بازوی افراشته و داوریهای عظیم شما را خواهم رهانید. ^۷ من شما را بر خواهم گرفت تا قوم من باشید و من خدای شما خواهم بود. آنگاه خواهید دانست که من یهوه خدای شما هستم که شما را از زیر یوغ بیگاری مصریان به در آوردم. ^۸ من شما را به سرزمینی خواهم برد که با دست افراشته سوگند خوردم آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیخشم. آری، من آن سرزمین را میراث شما خواهم ساخت. من یهوه هستم. ^۹ موسی این سخنان را به بنی اسرائیل بازگفت، ولی آنان به سبب پژمردگی روح و بندگی طاقت‌فرسای خود به او گوش ندادند.

^{۱۰} آنگاه خداوند به موسی گفت: ^{۱۱} «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی اسرائیل را از سرزمین خود بیرون بفرستد.» ^{۱۲} ولی موسی به خداوند گفت: «بنی اسرائیل به من گوش فرامی‌دهند، پس چگونه فرعون به من گوش فرا خواهد داد، حال آن که مردی کُند زبانم؟» ^{۱۳} باری، خداوند بدین‌گونه درباره بنی اسرائیل و فرعون پادشاه مصر با موسی و هارون سخن گفت، و به آنان فرمان داد بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون برند.

نسب‌نامه موسی و هارون

^{۱۴} سران خاندانهای قوم اسرائیل چنین بودند: پسران رثوبین، نخست‌زاده اسرائیل، خنوخ، قَلو، حصرون و کَرَمی بودند. اینانند طوایف رثوبین. ^{۱۵} پسران شمعون عبارت بودند از یموئیل، یامین، اوهد، یاکین، صوخر و شانول که مادرش زنی کنعانی بود. اینانند طوایف شمعون. ^{۱۶} نامهای پسران لاوی طبق تاریخ اعقاب آنها عبارت بود از چرشون، قُهات و مراری. لاوی صد و سی و هفت سال بزیست. ^{۱۷} پسران چرشون لینی و شمعی بودند که از هر یک طایفه‌ای پدید آمد. ^{۱۸} پسران قُهات عَمرام،

باش و عصایی را که بدل به مار شد به دست بگیر. ^{۱۶} به او بگو: "یهوه، خدای عبرانیان، مرا فرستاده تا به تو بگویم: قوم مرا رها کن تا در صحرا مرا عبادت کنند. تو تا کنون بدین گوش نسپردی. ^{۱۷} پس اینک خداوند چنین می‌فرماید: این‌گونه خواهی دانست که من خداوند هستم: با عصایی که در دست دارم آب رود نیل را خواهم زد و تبدیل به خون خواهد شد. ^{۱۸} ماهیان آن خواهند مرد و آب رود خواهد گندید؛ و مصریان نخواهند توانست از آن بنوشند. ^{۱۹} و خداوند به موسی گفت: «به هارون چنین بگو: "عصایت را بگیر و دستت را بر آبهای مصر دراز کن - بر رودخانه‌ها و نهرها، حوضها و تمامی آبگیرهای مصر. آبها همه بدل به خون خواهد شد. در سراسر مصر خون خواهد بود، حتی در سطلهای چوبی و کوزه‌های سنگی.»

^{۲۰} موسی و هارون طبق آنچه خداوند به آنها فرمان داده بود عمل کردند. او در برابر دیدگان فرعون و خادمانش، عصای خود را بلند کرد و آب نیل را زد، و آب بدل به خون شد. ^{۲۱} ماهیان نیل مردند و رود چنان گندید که مصریان نتوانستند از آب آن بنوشند. و در سراسر سرزمین مصر خون بود. ^{۲۲} ولی جادوگران مصری نیز با افسون خود نظیر همان کار را انجام دادند؛ و دل فرعون سخت شده، چنانکه خداوند گفته بود، به سخنان موسی و هارون گوش نسپرد. ^{۲۳} فرعون به قصر خود بازگشت بی‌آنکه بر این واقعه نیز وقعی بگذارد. ^{۲۴} مصریان همگی در گرداگرد رود نیل به چاه‌کندن مشغول شدند تا برای نوشیدن، آب فراهم کنند، زیرا نمی‌توانستند از آب رودخانه بنوشند. ^{۲۵} از زمانی که خداوند رودخانه را زد، هفت روز گذشت.

بلای وزغ

آنگاه خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به او بگو، "خداوند چنین



کرد تا آیات و علامات خود را در سرزمین مصر افزون گردانم. ^۲ با این حال، فرعون به شما گوش نخواهد سپرد. آنگاه بر مصر دست خواهم نهاد و با داوریهای عظیم، لشکرهای خود یعنی قوم خویش بنی‌اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون خواهم آورد. ^۵ و آنگاه که دست خود را بر مصر دراز کنم و قوم خویش بنی‌اسرائیل را از آنجا بیرون آورم، مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم. ^۶ پس موسی و هارون بر طبق آنچه خداوند بدیشان امر فرموده بود عمل کردند. ^۷ زمانی که آنها با فرعون سخن گفتند، موسی هشتاد سال داشت و هارون هشتاد و سه سال.

مار شدن عصای موسی

^۸ خداوند به موسی و هارون گفت: «چون فرعون به شما بگوید: "معجزه‌ای انجام دهید!" آنگاه به هارون بگو: "عصایت را بگیر و آن را در حضور فرعون بر زمین بیفکن، و عصا به مار بدل خواهد شد.» ^{۱۰} پس موسی و هارون به حضور فرعون رفتند و آنچه را خداوند فرمان داده بود، انجام دادند. هارون عصای خود را در برابر فرعون و خادمانش بر زمین افکند، و عصا بدل به مار شد. ^{۱۱} آنگاه فرعون حکیمان و ساحران را فرا خواند، و آن جادوگران مصری نیز با افسون خود چنین کردند. ^{۱۲} هر یک عصایش را بر زمین افکند و عصا بدل به مار شد. ولی عصای هارون عصاهای آنها را فرو بلعید. ^{۱۳} با این حال، همان‌گونه که خداوند فرموده بود، دل فرعون سخت شد و به سخنان موسی و هارون گوش نسپرد.

بلای خون

^{۱۴} آنگاه خداوند به موسی گفت: «دل فرعون سخت شده است و از رها کردن قوم‌ایبا می‌کند. ^{۱۵} پس بامدادان که فرعون به کنار آب می‌رود، نزد او برو. کنسار رود نیل منتظر او

می فرماید: 'قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. اگر از رها کردن ایشان ابا کنی، بدان که همه حدود تو را به بلای وزغ دچار خواهم کرد. رود نیل آکنده از وزغ خواهد شد و وزغها به درون قصرت، به خوابگاهت و به بسترت هجوم خواهند آورد، و نیز به خانه‌های خادمانت و منازل مردم، و به تنورها و ثغراهای خمیر. آنها از سر و روی تو و مردم و خادمانت بالا خواهند رفت.'^{۱۶} آنگاه خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: "دستت را با عصای خود بر رودخانه‌ها و نهرها و حوضها دراز کن تا وزغها بر سرزمین مصر برآیند."» پس هارون دستش را بر آبهای مصر دراز کرد و وزغها بیرون آمده، سرزمین مصر را پوشانیدند. ولی جادوگران نیز با افسون خود نظیر همین کار را کردند و وزغها بر سرزمین مصر آوردند. فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «نزد خداوند دعا کنید تا وزغها را از من و قوم دور کند، و من نیز قوم تو را رها خواهم کرد تا به خداوند قربانی تقدیم کنند.»^{۱۷} موسی به فرعون گفت: «خودت تعیین کن که چه وقت می‌خواهی برای تو و خادمانت و برای قومت دعا کنم تا وزغها از شما و خانه‌هایتان دور شوند و تنها در رود نیل باقی بمانند.»^{۱۸} فرعون گفت: «فردا.» موسی پاسخ داد: «چنانکه گفתי خواهد شد، تا بدانی که هیچ‌کس همچون خدای ما یهوه نیست. وزغها از تو و خانه‌ات، و از خادمان و قومت دور خواهند شد و تنها در رود نیل باقی خواهند ماند.»^{۱۹} پس از آنکه موسی و هارون از نزد فرعون رفتند، موسی به درگاه خدا درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود استغاثه کرد.^{۲۰} خداوند نیز به خواست موسی عمل کرد و وزغها در خانه‌ها و دهات و مزارع مردند.^{۲۱} آنها را توده توده بر هم انباشتند و زمین متعفن شد.^{۲۲} اما چون فرعون دید آسایش پدید آمد، همان‌گونه که خداوند گفته بود دل خود را سخت کرد، و به سخن موسی و هارون گوش نسپرد.

بلای پشه

^{۱۶} آنگاه خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: "عصابت را دراز کن و خاک زمین را بز، تا خاک در سراسر سرزمین مصر بدل به پشه گردد."»^{۱۷} موسی و هارون چنین کردند و چون هارون عصایش را دراز کرده خاک زمین را زد، پشه‌ها بر انسان و چارپایان هجوم آوردند و خاک سرزمین مصر به تمامی تبدیل به پشه شد.^{۱۸} این بار نیز جادوگران سعی کردند با افسون خود پشه بیرون آورند، اما نتوانستند؛ و پشه‌ها بر انسانها و چارپایان پدیدار شدند.^{۱۹} جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» ولی همان‌گونه که خداوند گفته بود، دل فرعون سخت بود و به سخن آنان گوش نسپرد.

بلای مگس

^{۲۰} آنگاه خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخیز و چون فرعون کنار رودخانه آمد، در برابر او بایست و بگو، "خداوند چنین می‌فرماید: 'قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.' اگر قوم مرا رها نکنی، بدان که بر تو و خادمانت و قومت و خانه‌هایت انبوه مگس خواهم فرستاد. خانه‌های مصریان و حتی زمینهایی که بر آن ساکنند مملو از مگس خواهد شد.»^{۲۱} ولی در آن روز، سرزمین جوشن را که قوم من در آن ساکنند جدا خواهم کرد تا مگسی در آن یافت نشود؛ این‌گونه خواهی دانست که من در میان این زمین خداوند هستم.^{۲۲} من میان قوم خودم و قوم تو فرق خواهم گذاشت، و فردا این آیت ظاهر خواهد شد.»^{۲۳} و خداوند چنین کرد. انبوه مگسان به قصر فرعون و به درون منازل خادمان او هجوم بردند و در سراسر مصر زمین از مگسها ویران گردید.^{۲۴} آنگاه فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «بیایید در همین سرزمین برای خدایتان

را کرد. دامهای مصریان همگی مردند، ولی از دامهای بنی اسرائیل حتی یکی هم نمرد. ^۷ فرعون کسان را فرستاد تا تحقیق کنند، و دریافت که از دامهای بنی اسرائیل حتی یکی هم نمرده است. با این حال دل فرعون سخت بود و قوم را رها نکرد.

بلاي دُمَل

^۸ آنگاه خداوند به موسی و هارون گفت: «از کوره‌ای چند مشت دوده بگیرید و موسی آنها را در حضور فرعون به هوا بپاشد. ^۹ دوده به غبار تبدیل شده، در سرتاسر سرزمین مصر پخش خواهد شد و بر بدن انسان و چارپا به دُمَلهای چرکین بدل خواهد گردید.» ^{۱۰} پس موسی و هارون از کوره‌ای دوده برگرفتند و در حضور فرعون ایستادند. موسی دوده را به هوا پاشید و آن بر تن انسان و چارپا به دُمَلهای چرکین بدل گشت. ^{۱۱} جادوگران به سبب دُمَلها نتوانستند در حضور فرعون بایستند، زیرا بر بدن آنها و تمام مصریان دُمَلها پدید آمده بود. ^{۱۲} اما خداوند دل فرعون را سخت کرد، و او چنانکه خداوند به موسی فرموده بود، همچنان به سخنان آن دو گوش نسپرد.

بلاي تگرگ

^{۱۳} آنگاه خداوند به موسی گفت: «صبح زود برخیز و در برابر فرعون ایستاده به او بگو: "یهوه خدای عبرانیان چنین می فرماید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند، و اگر نه این بار تمامی بلایای خویش را بر خود تو، خادمان تو و قوم تو نازل خواهم کرد، تا بدانی که در تمامی جهان مانند من نیست. ^{۱۵} من می توانستم دست خود را دراز کنم و تا هم اکنون چنان بلایی بر سر تو و قومت بیاورم که از صفحه روزگار محو شوی. ^{۱۶} ولی تو را به همین منظور به پا داشتم تا قدرت خود را بر تو ظاهر سازم، و تا نامم در سراسر جهان اعلام گردد. ^{۱۷} اما تو

قربانی کنید.» ^{۱۴} اما موسی گفت: «چنین کاری درست نیست، زیرا مصریان از قربانی‌ای که ما به یهوه خدای خود تقدیم می کنیم کراهت دارند؛ و اگر ما قربانی‌ای به یهوه خدای خود تقدیم کنیم که مصریان از آن کراهت دارند، آیا سنگسارمان نخواهند کرد؟ ^{۱۷} ما باید سفری سه روزه به صحرا بکنیم تا برای یهوه خدایمان مطابق فرمان او قربانی نماییم.» ^{۱۸} فرعون گفت: «اجازه می‌دهم به صحرا بروید و برای یهوه خدایتان قربانی کنید؛ ولی نباید زیاد دور شوید. حال برایم دعا کنید.» ^{۱۹} موسی پاسخ داد: «به محض اینکه از نزد تو بیرون روم به درگاه خداوند دعا خواهم کرد، و فردا مگسها از فرعون و خادمانش و قومش دور خواهند شد. اما زنهار فرعون باز ما را فریب ندهد که نگذارد قوم رفته، برای خداوند قربانی کنند.» ^{۲۰} پس موسی از نزد فرعون به در آمد و به درگاه خداوند دعا کرد. ^{۲۱} خداوند به خواست موسی عمل نمود و مگسها را از فرعون و خادمانش و قومش دور کرد به گونه‌ای که یک مگس نیز باقی نماند. ^{۲۲} ولی این بار نیز فرعون دل خود را سخت کرد و قوم را رها ننمود.

نزول بلا بر دامهای مصریان

A آنگاه خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و بگو: "یهوه خدای عبرانیان چنین می فرماید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. اگر از رها کردنشان ابا کنی و همچنان مانع از رفتنشان شوی، بدان که دست خداوند بر دامهایت که در صحرایند - از اسب و الاغ و شتر گرفته تا گاو و گوسفند - بلایی مهیب خواهد فرستاد. ^۴ اما خداوند میان دامهای قوم اسرائیل و دامهای مصریان فرق خواهد گذاشت به گونه‌ای که از حیوانات بنی اسرائیل هیچ کدام نخواهد مرد.» ^۵ خداوند زمانی را تعیین کرد و گفت: «فردا خداوند در این سرزمین چنین خواهد کرد.» ^۶ و روز بعد همین کار

که بیرون رفتم، دستان خویش را به درگاه خداوند بر خواهم افراشت. آنگاه رعد پایان خواهد یافت و تگرگ دیگر نخواهد بارید، تا بدانی که جهان از آن خداوند است.^{۳۰} اما در خصوص تو و خادمانت، می‌دانم که هنوز از یهوه خدا نمی‌ترسید.»^{۳۱} (و اما محصول کتان و جو از بین رفته بود، زیرا جو خوشه آورده و کتان شکوفه داده بود.^{۳۲} ولی محصول گندم و خُلر آسیب ندید چون هنوز جوانه نزده بود.)^{۳۳} آنگاه موسی از نزد فرعون رفت و از شهر خارج شده، دستان خویش را به درگاه خداوند برافراشت که رعد و تگرگ قطع شد و باران دیگر بر زمین نبارید.^{۳۴} اما فرعون چون دید باران و تگرگ و رعد قطع شده است، باز گناه ورزیده، او و خادمانش دل خود را سخت کردند.^{۳۵} پس همان‌گونه که خداوند به واسطه موسی گفته بود، دل فرعون سخت شد و بنی اسرائیل را رها نکرد.

بلای ملخ

۱۵ آنگاه خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو، زیرا دل او و خادمانش را سخت کرده‌ام تا این آیات را در میانشان به ظهور آورم، تا برای فرزندان و نوادگانتان بازگوئید که چه بلاهایی بر سر مصریان آوردم و چگونه آیات خود را در میانشان ظاهر ساختم، و تا بدانید که من خداوند هستم.»^۱ پس موسی و هارون نزد فرعون رفتند و به او گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: "تا به کی از سر فرود آوردن در برابر من ایبا خواهی کرد؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند." زیرا اگر از رها کردن آنها ایبا کنی، بدان که فردا ملخ بر سرزمینت خواهم آورد.^۲ ملخها چنان روی زمین را خواهند پوشانید که زمین دیده نخواهد شد. هر آنچه را که از تگرگ باقی مانده است، ملخها خواهند خورد، از جمله همه درختانی را که در صحرا برای شما می‌روید.

همچنان خود را علیه قوم من برمی‌افزای و رهایشان نمی‌کنی.^{۱۸} بنابراین فردا همین وقت، تگرگی چنان سخت بر مصر بیارم که نظیر آن در این سرزمین از روز بنیادش تا به حال نیامده است.^{۱۹} حال دستور بده دامها و هر چه را در صحرا داری به جای امنی ببرند، زیرا تگرگ خواهد بارید و هر انسان و چارپایی را که زیر سرپناهی نباشد و در صحرا بماند، خواهد کشت.^{۲۰} آن دسته از خادمان فرعون که از کلام خداوند می‌ترسیدند، شتابزده دامها و بردگانشان را به داخل بردند.^{۲۱} اما کسانی که به کلام خداوند اعتنا نکردند، دامها و بردگانشان را در صحرا واگذاشتند.

^{۲۲} آنگاه خداوند به موسی گفت: «دستت را به سوی آسمان دراز کن تا بر سرتاسر سرزمین مصر تگرگ بیارد، بر انسان و چارپا و بر تمام نباتات صحرا در سرزمین مصر.»^{۲۳} آنگاه موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد و خداوند رعد و تگرگ فرستاده، صاعقه بر زمین فرود آورد. آری، خداوند بر سرزمین مصر تگرگ بارانید.^{۲۴} تگرگ بی‌امان می‌بارید و صاعقه فرود می‌آمد، و این سخت‌ترین توفان تگرگ بود که در تمام سرزمین مصر از زمانی که ملتی شده بودند واقع شده بود.^{۲۵} تگرگ در سرتاسر سرزمین مصر بر هر چه در صحرا بود از انسان و چارپا فرو کوفت؛ همچنین گیاهان صحرا را له کرد و تمام درختان صحرا را در هم شکست.^{۲۶} تنها جایی که تگرگ نبارید، سرزمین جوشن بود که بنی اسرائیل در آن به سر می‌بردند.

^{۲۷} آنگاه فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «این بار گناه کردم. حق به جانب خداوند است و من و قومم تقصیرکاریم.»^{۲۸} نزد خداوند دعا کنید! زیرا این همه رعد و تگرگ از جانب خدا دیگر بس است! من شما را رها خواهم کرد و دیگر بیش از این اینجا نخواهید ماند.»^{۲۹} موسی پاسخ داد: «از شهر

زمین را پوشاندند که سیاه شد، و هر آنچه از بلای تگرگ سالم مانده بود - از گیاهان زمین گرفته تا میوه درختان - همه را خوردند به گونه‌ای که هیچ سبزی بر درخت یا گیاه صحرا در سرتاسر سرزمین مصر باقی نماند.^{۱۶} فرعون شتابان موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «من در حق شما و در حق یهوه خدای شما گناه کرده‌ام.^{۱۷} اکنون تنها یک بار دیگر نیز گناهم را ببخشید و نزد یهوه خدایتان دعا کنید تا فقط این بلای مرگ را از من دور کند.»^{۱۸} پس موسی از نزد فرعون بیرون رفت و به درگاه خداوند دعا کرد.^{۱۹} خداوند نیز باد را به باد غربی شدیدی تبدیل کرد و باد، ملخها را برداشته، به دریای سرخ* ریخت به گونه‌ای که دیگر حتی یک ملخ نیز در سرتاسر حدود مصر باقی نماند.^{۲۰} اما خداوند دل فرعون را سخت کرد، و او بنی اسرائیل را رها ننمود.

بلای تاریکی

^{۲۱} آنگاه خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن تا تاریکی بر سرتاسر مصر حکمفرما شود، تاریکی‌ای که در آن باید کورانه راه رفت.»^{۲۲} پس موسی دستش را به سوی آسمان دراز کرد و تاریکی محض سه روز تمام، سرتاسر سرزمین مصر را فرا گرفت.^{۲۳} تا سه روز کسی، کسی را نمی‌دید و هیچ کس نمی‌توانست از جای خود برخیزد. ولی برای همه بنی اسرائیل در مکان سکونتشان روشنایی بود.^{۲۴} آنگاه فرعون موسی را فرا خواند و گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید. حتی زنان و فرزندان را نیز با خود ببرید. تنها گله و رمة شما در مصر بماند.»^{۲۵} اما موسی گفت: «باید اجازه دهی قربانها و هدایای تمام سوز داشته باشیم تا به یهوه خدایمان تقدیم کنیم.»^{۲۶} دامهایمان را

خانه‌های تو و همه خادمانت و خانه‌های همه مصریان چنان از ملخ پر خواهد شد که پدران شما و پدران پدرانانتان از زمانی که در این سرزمین به سر برده‌اند تا به امروز هرگز مانند آن را ندیده‌اند.^{۲۷} سپس موسی روی بگردانید و از نزد فرعون برفت.

^{۲۸} خادمان فرعون به او گفتند: «تا به کی این مرد برای ما دام خواهد بود؟ این قوم را رها کن تا یهوه خدای خود را عبادت کنند. مگر هنوز ندیافته‌ای که مصر ویران شده است؟»^{۲۹} پس موسی و هارون را نزد فرعون باز آوردند و او بدیشان گفت: «بروید و یهوه خدایتان را عبادت کنید. اما چه کسانی خواهند رفت؟»^{۳۰} موسی پاسخ داد: «ما با همه جوانان و پیرانمان، با پسران و دخترانمان، و با گله‌ها و رمة‌هایمان خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»^{۳۱} فرعون پاسخ داد: «خداوند با شما باشد، اگر برآستی رهایتان کنم، آن هم با کودکانتان! آشکار است که شما قصد بدی دارید!»^{۳۲} نه! فقط مردان بروند و خداوند را عبادت کنند، زیرا همین بود آنچه می‌خواستید.» سپس موسی و هارون را از حضور فرعون بیرون راندند.

^{۳۳} پس خداوند به موسی گفت: «دستت را بر مصر دراز کن تا ملخها بر این سرزمین هجوم آورند و همه گیاهان زمین را، یعنی هر آنچه از تگرگ مانده است، فرو بلعند.»^{۳۴} پس موسی عصای خود را بر سرزمین مصر دراز کرد و خداوند تمام آن روز و تمام آن شب بادی شرقی بر آن سرزمین وزانید. و چون صبح شد باد ملخها را آورده بود.^{۳۵} ملخها بر سرتاسر سرزمین مصر هجوم آوردند و در شمار بسیار در همه حدود آن سرزمین نشستند. چنین آفت عظیم ملخ پیش از آن نبوده و پس از آن نیز هرگز تکرار نخواهد شد.^{۳۶} ملخها چنان روی

۱۹:۱۰ در عبری: "بم سوف" که به معنی "دریای نی‌ها" است؛ همچنین در بقیه کتاب.

نزد من خواهند آمد و در برابرم تعظیم کرده، خواهند گفت: «تسو و تمامی قومی که تو را پیروی می‌کنند، همگی از اینجا بروید!»^{۱۱} آنگاه از اینجا خواهیم رفت.» موسی پس از این سخنان، خشمگینانه فرعون را ترک کرد.^{۱۲}

خداوند به موسی گفته بود: «فرعون به شما گوش نخواهد سپرد، تا علامات من در مصر افزون شود.»^{۱۳} موسی و هارون همه این علامات را در برابر فرعون به ظهور رساندند، اما خداوند دل فرعون را سخت ساخت و او نمی‌گذاشت قوم اسرائیل سرزمین او را ترک کنند.

عید پِسَخ

خداوند در سرزمین مصر به موسی و هارون گفت:^{۱۴} «این ماه برای شما سر ماهها یعنی اولین ماه سال باشد.^{۱۵} به همه جماعت اسرائیل بگویید در روز دهم این ماه، هر مرد باید بره‌ای^{۱۶} برای اهل خانه‌اش برگزیند، برای هر خانه‌وار یک بره.^{۱۷} اگر شمار افراد خانه‌واری برای یک بره کم باشد، بره را با همسایه مجاور خود قسمت کنند، و تعداد افراد را در نظر بگیرند. بر حسب مقداری که هر کس می‌خورد باید بره را حساب کنید.^{۱۸} بره شما باید بی‌عیب باشد و نرینه یک ساله. از گوسفندان یا بزها آن را بگیرید.^{۱۹} تا روز چهاردهم این ماه از آن نگهداری کنید، و هنگام عصر تمام جماعت اسرائیل بره‌های خود را ذبح کنند.^{۲۰} آنگاه مقداری از خون را گرفته، آن را بر دو تیر عمودی و بر سردر خانه‌هایی که در آن به خوردن آنها مشغولند، بمالند.^{۲۱} گوشت را همان شب بر آتش کباب کنند و با نان بی‌خمیرمایه و سبزیجات تلخ بخورند.^{۲۲} گوشت را خام یا آب‌پز نخورید، بلکه آن را با کله، پاچه و درون شکمش روی آتش کباب

نیز باید با خود ببریم؛ حتی یک شم نیز نباید اینجا بماند. زیرا باید از آنها برای پرستش بیهو خدایمان استفاده کنیم، و تا به آنجا نرسیم نخواهیم دانست کدام یک را باید برای عبادت خداوند تقدیم کنیم.»^{۲۳} اما خداوند دل فرعون را سخت کرد، و او حاضر نبود آنها را رها کند.^{۲۴} فرعون به موسی گفت: «از برابر چشمانم دور شو! برحذر باش که دیگر روی مرا نبینی! زیرا روزی که روی مرا ببینی، خواهی مرد.»^{۲۵} موسی پاسخ داد: «همان‌گونه که گفתי، دیگر هرگز روی تو را نخواهم دید!»

مرگ نخست‌زادگان

خداوند به موسی گفت: «یک بلا^۱ دیگر نیز بر فرعون و بر مصر خواهم فرستاد. پس از آن شما را رها خواهد کرد تا از اینجا بروید، و چون چنین کند شما را کاملاً بیرون خواهد راند.^۲ به قوم بگو هر مرد از همسایه‌اش و هر زن از همسایه‌اش اشیاء نقره و طلا بخواند.»^۳ خداوند نظر لطف مصریان را نسبت به قوم برانگیخت و خود موسی نیز در سرزمین مصر از احترام بسیار در نظر خادمان فرعون و مردم برخوردار بود.^۴

پس موسی گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: نیمه‌های شب در سرتاسر مصر بیرون خواهم آمد.^۵ هر نخست‌زاده که در مصر باشد خواهد مرد، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت می‌نشیند تا نخست‌زاده کنیزی که کنار آسیاب نشسته، و نیز نخست‌زاده تمام چارپایان، همه خواهند مرد.^۶ در سرتاسر مصر چنان گریه و شیونی بر پا خواهد شد که نظیر آن هرگز شنیده نشده و نخواهد شد.^۷ ولی در میان قوم اسرائیل، حتی سگی به انسان یا چارپا پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند میان مصر و اسرائیل فرق می‌گذارد.^۸ همه این خادمانت

* ۱۲: ۳ وازه عبری ممکن است به معنی "بره" یا "بزغاله" باشد؛ همچنین در آیه ۴.

خواه غریب باشد، خواه بومی. ^{۲۰}هیچ چیز که با خمیرمایه تهیه شده باشد، نخورید. هر جا که زندگی می‌کنید، نان بی خمیرمایه بخورید.»^{۲۱} آنگاه موسی همه مشایخ اسرائیل را گرد آورد و گفت: «بروید و بره‌هایی برای خود، بر حسب خانواده‌های خود بگیرید و پسخ را ذبح نمایید. ^{۲۲}دسته‌ای از گیاه زوفا گرفته، در خونی که در تشست است فرو برید و بر سردر و دو تیر عمودی در خانه‌های خود بمالید. هیچ‌یک از شما تا صبح از در خانه خود بیرون نرود. ^{۲۳}هنگامی که خداوند می‌گذرد تا مصریان را هلاک کند، خونی را که بر سردر و دو تیر عمودی در است خواهد دید و از در آن خانه خواهد گذشت.»^{۲۴} و اجازه نخواهد داد که هلاک‌کننده به خانه‌هایتان درآید و شما را بزند. ^{۲۵}بر شماست که این آیین را به عنوان فریضه‌ای برای خود و فرزندانان تا به ابد نگاه دارید. ^{۲۶}چون وارد سرزمینی شدید که خداوند آن را به شما وعده داده است، این عبادت را به جا آورید. ^{۲۷}اگر فرزندانان از شما پرسند که، «معنای این عبادت شما چیست؟» بگویید: «این قربانی پسخ برای خداوند است که در مصر از خانه‌های بنی اسرائیل حفاظت کرد، آنگاه که مصریان را زد ولی خانه‌های ما را رهایی بخشید.»^{۲۸} آنگاه قوم خم شده، سجده کردند.

^{۲۸}بنی اسرائیل هر آنچه را خداوند به موسی و هارون فرمان داده بود، به تمامی به جا آوردند.

مرگ نخست‌زادگان

^{۲۹}نیمه‌شب، خداوند همه نخست‌زادگان سرزمین مصر را، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت می‌نشست تا نخست‌زادگان زندانیانی

کنید. ^۱چیزی از آن را تا صبح نگاه مدارید و اگر چیزی تا صبح باقی ماند، بر آتش بسوزانید. ^۲آن را بدین گونه بخورید: کمربندهای خود را ببندید، کفش به پا کنید و عصا به دست بگیرید. شتابان بخورید که این پسخ خداوند است. ^۳در همان شب، من از سرزمین مصر عبور خواهم کرد و هر نخست‌زاده را در سرزمین مصر، اعم از انسان و چارپا، خواهم زد و بر همه خدایان مصر داوری خواهم کرد. من خداوند هستم. ^۴آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که بینم از شما خواهم گذشت،* و آنگاه که مصر را بزخم، کوچکترین بلایی بر شما نخواهد آمد. ^۵«این روز برای شما روز یادبود باشد؛ در آن برای خداوند عیدی نگاه دارید. نسل اندر نسل آن را به عنوان فریضه‌ای ابدی جشن بگیرید. ^۶تا هفت روز نان بی خمیرمایه بخورید. همان روز اول خمیرمایه را از خانه‌هایتان بردارید، زیرا از روز اول تا روز هفتم هر که چیزی با خمیرمایه بخورد، باید از میان اسرائیل منقطع شود. ^۷در روز اول، محفل مقدس تشکیل دهید، و نیز در روز هفتم. در آنها به هیچ وجه کار نکنید، مگر برای تهیه غذایی که هر کس باید بخورد؛ این تنها کاری است که می‌توانید انجام دهید. ^۸عید فطیر را نگاه دارید، زیرا در این روز بود که لشکرهای شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. این روز را به عنوان فریضه ابدی، نسل اندر نسل نگاه دارید. ^۹در ماه اول، از شامگاه روز چهاردهم تا شامگاه روز بیست و یکم، نان بی خمیرمایه بخورید. ^{۱۰}تا هفت روز نباید در خانه‌های شما اثری از خمیرمایه باشد. هر که چیزی با خمیرمایه بخورد باید از جماعت اسرائیل منقطع شود،

* ۱۳:۱۲ یا: «شما را محفوظ خواهم داشت».

۱۲:۲۳ نگاه کنید به زیرنویس آیه ۱۳.

۱۲:۲۷ نگاه کنید به زیرنویس آیه ۱۳.

چهارصد و سی سال، درست در آخرین روز آن، لشکریان خداوند جملگی از مصر بیرون رفتند.^{۲۲} این است شبی که باید برای خداوند نگاه داشت، زیرا ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. آری، این همان شب است که بنی اسرائیل باید نسل اندر نسل برای خداوند نگاه دارند.

مقررات پسخ

^{۲۳} خداوند به موسی و هارون گفت: «این است قانون پسخ: هیچ بیگانه‌ای از آن نخورد. ^{۲۴} غلام زر خرید می‌تواند پس از آن که او را ختنه کردی از آن بخورد، ^{۲۵} ولی میهمان یا کارگر مزدبگیر نباید بخورد. ^{۲۶} باید تنها داخل یک خانه خورده شود؛ چیزی از گوشت آن را از خانه بیرون نبرید و هیچ‌یک از استخوانهای آن را مشکنید. ^{۲۷} جماعت اسرائیل همگی باید این را به جا آورند. ^{۲۸} اگر غریبی در میان شما ساکن است که می‌خواهد پسخ خداوند را به جا آورد، همه ذکورانش باید نخست ختنه شوند؛ آنگاه می‌تواند مانند افراد بومی در آن شرکت کند. هیچ ذکور ختنه نشده‌ای نباید از آن بخورد. ^{۲۹} همه را یک قانون خواهد بود، خواه بومیان، خواه غریبانی که در میان شما به سر می‌برند.»

^{۳۰} پس بنی اسرائیل جملگی هر آنچه را که خداوند به موسی و هارون فرمان داده بود، به جا آوردند. ^{۳۱} و در همان روز خداوند بنی اسرائیل را لشکر به لشکر از سرزمین مصر بیرون آورد.

وقف نخست زادگان

۱۳ خداوند به موسی گفت: ^۱ «هر نخست‌زاده‌ای را وقف من کن. نخستین ثمره هر رجمی در اسرائیل، خواه انسان و خواه چارپا، از آن من است.» ^۲ آنگاه موسی به مردم گفت: «یاد این روز را گرامی بدارید، روزی که از مصر، از خانه

که در سیاه‌چال‌ها بودند و نیز نخست‌زاده‌های همه چارپایان را زد. ^۳ فرعون و همه خادمان و تمامی مصریان شب‌هنگام بیدار شدند و صدای شیونی بلند در سرتاسر مصر برخاست، زیرا خانه‌ای نبود که کسی در آن نمرده باشد. ^۴ شبانه، فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «برخیزید و از میان قوم من بیرون روید! هم شما و هم جمله بنی اسرائیل، بروید و خداوند را همان‌گونه که گفتید عبادت کنید. ^۵ گله‌ها و رمه‌هایتان را هم بردارید و بروید. برای من نیز برکت بطلبید!»

خروج از مصر

^۶ مصریان نیز به اصرار از قوم اسرائیل خواستند که سرزمینشان را هر چه زودتر ترک کنند. زیرا می‌گفتند: «اگر نه، همه خواهیم مرد!» ^۷ پس قوم خمیر نانهایشان را بی‌آنکه بر آن خمیرمایه بیفزایند، در تغارهایی گذاشتند و در پارچه پیچیده، بر دوش خود حمل کردند. ^۸ بنی اسرائیل همان‌گونه که موسی گفته بود، از مصریان آلات نقره و طلا و لباس خواستند. ^۹ و خداوند نظر لطف مصریان را نسبت به قوم برانگیخته بود به گونه‌ای که هر چه خواستند، بدیشان دادند. پس، بنی اسرائیل مصریان را غارت کردند.

^{۱۰} بنی اسرائیل از زمسیس به سگوت سفر کردند. شمار آنان، بدون احتساب زنان و کودکان، ششصد هزار مرد پیاده بود. ^{۱۱} گروه مختلط بسیاری نیز همراه آنان رفتند، همچنین چارپایان فراوان، اعم از گله و رمه. ^{۱۲} آنان با خمیری که از مصر با خود برداشته بودند گرده‌نانه‌های بی‌خمیرمایه پختند. خمیر ایشان بدون خمیرمایه بود، زیرا از مصر رانده شده بودند. آنها نمی‌توانستند درنگ کنند یا برای خود توشه راه تدارک بینند.

^{۱۳} مدتی که قوم اسرائیل در مصر زیستند چهارصد و سی سال بود. ^{۱۴} در پایان این

که نخستین ثمرهٔ هر رَجَمی را برای خداوند قربانی می‌کنم و همهٔ نخست‌زادگان پسر خود را فدیه می‌دهم.^{۱۶} و این همچون نشانی بر دست و علامتی بر پیشانی تو خواهد بود از این که خداوند با دست توانای خویش ما را از مصر به در آورد.»

عبور از دریا

^{۱۷} چون فرعون قوم را رها کرد، خدا آنان را از راهی که از سرزمین فلسطینیان می‌گذشت هدایت نکرد، هر چند آن راه نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «اگر ناگزیر از جنگ شوند، بسا که پشیمان شده به مصر بازگردند.»^{۱۸} از همین رو، خدا قوم را دُور گردانیده از راه صحرا به سوی دریای سرخ برد. قوم اسرائیل، مسلح برای جنگ، از مصر بیرون رفتند.^{۱۹} موسی استخوانهای یوسف را به همراه برد، زیرا یوسف پسران اسرائیل را سوگند داده بود که: «خدا بی‌گمان به یاری شما خواهد آمد؛ پس در آن هنگام استخوانهای مرا نیز با خود از اینجا ببرید.»^{۲۰} آنان از سُکوت عزیمت کرده، در ایتم واقع در حاشیهٔ صحرا اردو زدند.^{۲۱} خداوند روز هنگام در ستونی از ابر پیش روی ایشان حرکت می‌کرد تا راه را بدیشان نشان دهد، و شب هنگام در ستونی از آتش تا ایشان را روشنایی بخشید. این گونه می‌توانستند روز و شب در سفر باشند.^{۲۲} ستون ابر در روز و ستون آتش در شب از برابر قوم دور نمی‌شد. **۱۴** آنگاه خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو برگردند و در نزدیکی فی‌هاحیروت، بین مجدُل و دریا، اردو بزنند. باید در کنار دریا، مقابل بَعْل صِفون اردو بزنند.» فرعون بسا خود خواهد گفت: «بنی اسرائیل سرگردان به هر سو می‌روند، و بیابان محصورشان کرده است.»^{۲۳} من دل

بندگی بیرون آمدید. زیرا خداوند با دست توانا شما را از مصر به در آورد. هیچ چیز را با خمیرمایه مخورید.^{۲۴} امروز، در این ماه آیب، بیرون می‌روید.^{۲۵} آنگاه که خداوند تو را به سرزمین کنعانیان، حیتیان، آموریان، جویان و یوسیان بَرَد - سرزمینی که به پدرانان سوگند یاد کرد که آن را به تو خواهد بخشید، سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است - آنگاه باید در این ماه این عبادت را به جا آوری: هفت روز نان بی‌خمیرمایه بخور و روز هفتم عیدی برای خداوند خواهد بود.^{۲۶} در آن هفت روز، نان بی‌خمیرمایه بخور؛ نزد تو و نیز در سرتاسر حدود تو، اثری از خمیرمایه یافت نشود.^{۲۷} در آن روز به پسر ت بگو: «این به خاطر کاری است که خداوند، آنگاه که از مصر بیرون آمدم، برای من انجام داد.»^{۲۸} این همچون نشان بر دست تو و یادگار بر پیشانی تو خواهد بود تا به یاد آری که شریعت خداوند باید بر لبانت باشد. زیرا خداوند با دست توانای خویش تو را از مصر بیرون آورد.^{۲۹} این فریضه را باید همه‌ساله در موعد مقرر به جا آوری.

^{۳۱} «آنگاه که خداوند طبق سوگندی که برای تو و اجدادت یاد کرد، تو را به سرزمین کنعانیان ببرد و آن را به تو ببخشد،^{۳۲} باید نخستین ثمرهٔ هر رَجَمی را تقدیم خداوند کنی. از چارپایان تو نیز همهٔ نخست‌زاده‌های نرینه از آن خداوند است.^{۳۳} نخست‌زادهٔ الاغ را با بره‌ای فدیه بده، ولی اگر فدیه نمی‌دهی، گردنش را بشکن. هر نخست‌زادهٔ آدم را از میان پسران خود فدیه بده.^{۳۴} در آینده اگر پسر ت از تو بپرسد: «معنی این کارها چیست؟» بگو: «خداوند با دستی توانا، ما را از مصر، از خانهٔ بندگی بیرون آورد.^{۳۵} هنگامی که فرعون سرسختانه از رها کردن ما ایبا کرد، خداوند همهٔ نخست‌زادگان مصر را، از انسان و چارپا، کشت. به همین خاطر است

^{۱۵} آنگاه خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد برمی آوری؟ بنی اسرائیل را بگو پیش روند. ^{۱۶} تو عصای خود را بلند کن و دست خود را بر فراز دریا دراز کرده، آن را بشکاف تا بنی اسرائیل به میان آب بر زمین خشک داخل شوند. ^{۱۷} و من دل مصریان را سخت خواهم کرد تا از پی ایشان داخل شوند. و در فرعون و تمامی سپاهش و ارابه‌ها و سوارانش، جلال خواهم یافت. ^{۱۸} و چون در فرعون و ارابه‌ها و سوارانش جلال یابم، مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم.»

^{۱۹} آنگاه فرشته خدا که پیشاپیش سپاه اسرائیل می‌رفت، نقل مکان کرد و به پشت سر ایشان رفت. ستون ابر نیز از پیش روی قوم نقل مکان کرد و پشت سر آنان ایستاد ^{۲۰} و بین اردوی مصر و اردوی اسرائیل قرار گرفت. ابر بود و تاریکی. و ابر شب را روشن می‌کرد بی آنکه در تمامی شب یکی از آنها به دیگری نزدیک آید. ^{۲۱} آنگاه موسی دست خود را بر فراز دریا دراز کرد، و خداوند تمام آن شب دریا را به واسطه باد شرقی نیرومندی به عقب راند، و دریا را خشک ساخت. آبها شکافته شد ^{۲۲} و بنی اسرائیل به میان دریا بر زمین خشک داخل شدند، در حالی که دیواری از آب در جانب راست و چپ آنها برافراشته بود. ^{۲۳} مصریان با همه اسبان و ارابه‌ها و سواران فرعون از پی ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. ^{۲۴} و اما در آخرین پاس شب، خداوند از ستون آتش و ابر بر اردوی مصر نظر افکند و آن را آشفته کرد. ^{۲۵} او چرخ ارابه‌های مصریان را از مسیر خارج می‌کرد به گونه‌ای که به دشواری می‌راندند. پس مصریان گفتند: «بیا بید از بنی اسرائیل بگیریم، زیرا خداوند برای ایشان با مصر می‌جنگد.» ^{۲۶} آنگاه خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر فراز دریا دراز کن تا آنها بر سر

فرعون را سخت خواهم کرد، و او ایشان را تعقیب خواهد نمود. و من در فرعون و تمامی سپاهش جلال خواهم یافت. آنگاه مصریان خواهند دانست که من خداوند هستم.» پس بنی اسرائیل چنین کردند.

^{۲۷} چون به فرعون پادشاه مصر خبر دادند که قوم گریخته‌اند، او و خادمانش درباره بنی اسرائیل تغییر عقیده دادند و گفتند: «این چه کار است که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رها ساختیم!» ^{۲۸} پس فرمان داد ارابه‌اش را آماده کنند، و با سپاه خود به راه افتاد. ^{۲۹} او ششصد ارابه برگزیده برگرفت همراه با تمام دیگر ارابه‌های مصر و افسرانی که بر آنها بودند. ^{۳۰} و خداوند دل فرعون پادشاه مصر را سخت کرد تا بنی اسرائیل را که بی‌باکانه بیرون می‌رفتند، تعقیب کند. ^{۳۱} مصریان با تمامی اسبان، ارابه‌ها، سواران* و سربازان فرعون، بنی اسرائیل را تعقیب کردند و در نزدیکی فی‌هاحیروت، کنار دریا، در برابر بعل‌صفون، جایی که اردو زده بودند، بدیشان رسیدند.

^{۳۲} همچنانکه فرعون نزدیکتر می‌شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، مصریان را دیدند که از پی ایشان می‌آیند. پس هراسان به درگاه خداوند فریاد برآوردند ^{۳۳} و خطاب به موسی گفتند: «آیا در مصر قبر نبود که ما را به بیابان آوردی تا در اینجا بمیریم؟ این چیست که به ما کردی و ما را از مصر بیرون آوردی؟ ^{۳۴} آیا در مصر به تو نگفتم: "ما را به حال خود واگذار تا مصریان را بندگی کنیم؟" ما را بهتر آن بود که مصریان را بندگی کنیم تا اینکه در بیابان بمیریم!» ^{۳۵} موسی در جواب قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، نجاتی را که امروز برایتان به عمل می‌آورد. زیرا مصریانی را که امروز می‌بینید، دیگر هرگز نخواهد دید. ^{۳۶} خداوند برای شما خواهد جنگید؛ شما فقط آرام باشید.»

* ۱۴:۹ یا «ارابه‌رانان»؛ همچنین در آیات ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۶ و ۲۸.

۴ «ارابه‌ها و سپاه فرعون را،
به دریا فرو افکند؛
افسران برگزیده فرعون،
در دریای سرخ غرق گشتند.
۵ آبهای ژرف آنان را در بر گرفت؛
همچون سنگی به اعماق فرو شدند.
۶ دست راست تو، ای خداوند،
در قوت جلیل گشت.
دست راست تو، ای خداوند،
دشمن را در هم شکست.
۷ در عظمت جلال،
مخالفان را سرنگون کردی؛
آتش خشم خویش را فرو ریختی
و ایشان را چون خاشاک سوزانید.
۸ باد بینی تو آنها را بر هم انباشت؛
آبهای روان همچون توده‌ای بر پا
ایستاد؛
و آبهای ژرف در دل دریا منجمد
گشت.
۹ دشمن گفت:

«از پی‌شان می‌روم و بر ایشان چیره
می‌گردم.
غنیمت را تقسیم می‌کنم، و از ایشان
سیر می‌گردم.
شمشیر خویش برمی‌کشم، و دستم
هلاکشان خواهد کرد.»
۱۰ اما تو با دم خود دمیدی،
و دریا ایشان را پوشانید؛
همچون سرب در آبهای زورآور
غرق شدند.
۱۱ «کیست چون تو، ای خداوند،
در میان خدایان؟
کیست مانند تو،
زورآور در قدوسیت،

مصریان و ارابه‌ها و سوارانشان برگردد.»^{۲۷} پس
موسی دست خود را بر فراز دریا دراز کرد
و دریا، هنگام طلوع روز، به وضع نخست
خود برگشت. و چون مصریان به درون آن
گریختند، خداوند ایشان را به دل دریا افکند.
۲۸ آب دریا به جای نخست خود برگشت و
ارابه‌ها و سواران، یعنی تمامی سپاه فرعون
را که از پی بنی اسرائیل به میان دریا درآمده
بودند، پوشانید. حتی یکی از ایشان نیز جان
به در نبرد.^{۲۹} اما بنی اسرائیل در میان دریا بر
خشکی راه پیمودند، در حالی که دیواری از
آب در جانب راست و چپ آنها برافراشته بود.
۳۰ آن روز خداوند اسرائیل را از دست
مصریان نجات بخشید و اسرائیل اجساد
مصریان را دیدند که بر کنار دریا مرده افتاده
بودند.^{۳۱} اسرائیل چون کار عظیم خداوند را
بر ضد مصریان دیدند، از خداوند ترسیدند و
به او و به خدمتگزارش موسی ایمان آوردند.

سرود موسی

۱۵ آنگاه موسی و قوم بنی اسرائیل این
سرود را برای خداوند سراییدند:

«خداوند را خواهیم سرایید،
زیرا شکوهمندانه پیروز شده است؛*
اسب و سوارش را،
به دریا افکند.
۲ خداوند قوت و سرود من است؛
او نجات من گشته است؛
این است خدای من، او را خواهم
ستود؛
اوست خدای پدر من، او را
برمی‌افزایم.
۳ خداوند جنگاور است؛
نام او یهوه است.

* ۱: ۱۵ یا: «زیرا به غایت سر برافراشته است»؛ همچنین در آیه ۲۱.

برگردانید، ولی بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی راه پیمودند.
 ۲۰ آنگاه مریم نیبه، خواهر هارون، دف به دست گرفت و همه زنان دف در دست و رقص کنان از پی او بیرون آمدند. ۲۱ مریم به ایشان چنین سرایید:
 «خداوند را بسرایید،
 زیرا شکوهمندانه پیروز شده است؛
 اسب و سوارش را به دریا افکند.»

آبهای مازه و ایلیم

۲۲ سپس موسی اسرائیلی‌ها را از دریای سرخ کوچانید و ایشان به صحرای شور رفتند. آنها سه روز در صحرا سفر کردند بی آنکه آب پیدا کنند. ۲۳ آنگاه به مازه رسیدند، ولی نتوانستند از آب آنجا بنوشند زیرا تلخ بود؛ به همین جهت آن مکان را مازه* نامیدند. ۲۴ پس قوم شکوه کنان به موسی گفتند: «چه بنوشیم؟» ۲۵ موسی نزد خداوند فریاد برآورد، و خداوند چوبی* بدو نشان داد. موسی چوب را به آب انداخت و آب شیرین شد.
 ۲۶ یهوه* در آنجا فریضه و قانونی برای ایشان وضع کرد، و بدین گونه آنها را آزمود. ۲۷ فرمود: «اگر به دقت به صدای خداوند خدایتان گوش فرا دهید و آنچه را در نظر او درست است به جا آورید، اگر به فرامین او توجه کنید و تمام فرایض او را به جا آورید، من نیز هیچ یک از بیماریهایی را که مصریان را بدان دچار کردم بر شما نازل نخواهم کرد، زیرا من یهوه شفادهنده شما هستم.»

۲۷ آنگاه ایشان به ایلیم آمدند که در آنجا دوازده چشمه و هفتاد نخل بود، و آنجا کنار آب اردو زدند.

مهیب در جلال،
 و به عمل آورنده شگفتیها؟
 ۱۲ دست راست خود را دراز کردی؛
 و زمین ایشان را فرو بلعید.
 ۱۳ «قومی را که رهانیدی،
 در محبت خویش هدایت نمودی؛
 ایشان را به نیروی خود،
 به مسکن مقدس خویش رهنمون
 شدی.

۱۴ قوما شنیدند و لرزه بر اندامشان افتاد؛
 اضطراب بر اهل فلسطین مستولی
 شد.
 ۱۵ رهبران آدوم وحشت کردند؛
 و سران موآب لرزیدند؛
 اهل کنعان جملگی قالب تهی کردند.
 ۱۶ ترس و وحشت ایشان را فرو گرفت؛
 در اثر قوت بازوی تو، چون سنگ
 بی حرکت گشتند،
 تا قوم تو، ای خداوند، عبور کردند؛
 تا این قوم که خریدی، عبور کردند.
 ۱۷ ایشان را داخل ساخته، بر کوه میراث
 خود غرس خواهی نمود،
 همان جا، ای خداوند، که تو آن را
 مسکن خود ساخته‌ای،
 در قدسی که دستان تو بنیان نهاده
 است.

۱۸ خداوند پادشاهی خواهد کرد، تا
 ابدالآباد.»

۱۹ اسبها و ارابه‌ها و سواران* فرعون چون
 به میان دریا درآمدند، خداوند آنها را بر ایشان

* ۱۹: ۱۵ یا "ارابه‌رانان".

* ۲۳: ۱۵ "مازه" یعنی "تلخ".

* ۲۵: ۱۵ یا "درختی".

* ۲۵: ۱۵ در عبری: "او".

خوراک مَنَّا و بِلدرچین

۱۶ جماعت بنی اسرائیل جملگی از ایلیم عزیمت کردند و در روز پانزدهم از ماه دوّم پس از خروجشان از مصر، به صحرای سین رسیدند که میان ایلیم و سینا واقع است. ^۱در آن صحرا، جماعت بنی اسرائیل جملگی بر ضد موسی و هارون زبان به شکایت گشودند. ^۲بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش در همان سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم! آنجا گرد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان سیر می‌خوردیم؛ ولی ما را به این بیابان آورده‌اید تا همگی این جماعت را از گرسنگی بکشید.»

^۳آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من از آسمان برای شما نان می‌بارانم، و قوم هر روز بروند و به اندازه نیاز همان روز، نان گرد آورند. بدین‌سان ایشان را خواهم آزمود که آیا مطابق شریعت من رفتار می‌کنند یا نه. ^۴در روز ششم، وقتی آنچه را که می‌آورند، آماده کنند، باید دو برابر مقداری باشد که روزهای دیگر گرد می‌آورند.» ^۵پس موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که این خداوند بود که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد، ^۶و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، چونکه او شکایت شما را از خداوند شنیده است. زیرا ما چیستیم که از ما شکایت کنید؟» ^۷و موسی گفت: «چون خداوند شامگاهان به شما گوشت دهد تا بخورید و بامدادان نان دهد تا سیر شوید، این را خواهید دانست. زیرا خداوند شکایتی را که از او کرده‌اید شنیده است. ما چیستیم؟ شما نه از ما، بلکه از خداوند شکایت کرده‌اید.»

^۱سپس موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو: "به حضور خداوند نزدیک آید زیرا شکایت شما را شنیده است."» ^۲پس در همان حال که هارون با تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن می‌گفت، ایشان به سوی صحرا می‌نگریستند که هان، جلال خداوند در ابر ظاهر شد! ^۳خداوند به موسی گفت: ^۴«شکایت بنی اسرائیل را شنیده‌ام. بدیشان بگو: "هنگام عصر گوشت خواهید خورد و بامدادان از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من بیهوه خدای شما هستم."»

^۵شامگاهان، بِلدرچین‌ها برآمدند و اردوگاه را پوشانیدند؛ و بامدادان لایه‌ای از شبنم گرداگرد اردوگاه نشست. ^۶و چون شبنم برخاست، اینک بر روی صحرا پولکهای ریز شبیه زاله یخ‌زده بر زمین پدیدار شد. ^۷بنی اسرائیل با دیدن آن به یکدیگر گفتند: «این چیست؟» ^۸زیرا نمی‌دانستند آن چیست. موسی بدیشان گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده تا بخورید. ^۹فرمان خداوند این است: "هر یک از شما به اندازه خوراکش از آن برگیرد. برای هر نفر که در خیمه شماست، به اندازه یک عومر،* به شماره نفوس برگیرد."»

^{۱۰}پس بنی اسرائیل چنین کردند؛ برخی زیاد برگرفتند، برخی کم. ^{۱۱}و آن را به معیار عومر اندازه گرفتند. آن که زیاد برگرفته بود اضافه نداشت و آن که کم برگرفته بود، کم نداشت. هر کس به اندازه خوراکش برگرفته بود. ^{۱۲}آنگاه موسی بدیشان گفت: «هیچ‌کس نباید چیزی از آن را تا صبح باقی نگاه دارد.» ^{۱۳}اما به موسی گوش ندادند و برخی قسمتی از آن را تا صبح باقی نگاه داشتند. ولی آنچه نگاه داشته بودند، کرم گذاشت و متعفن شد. پس موسی بر ایشان خشم گرفت. ^{۱۴}باری، هر روز صبح هر کس

* ۱۵:۱۶ "مَنَّا" با واژه عبری "مَن هو" به معنی "این چیست؟" ارتباط دارد.

۱۶:۱۶ یک "عومر" تقریباً معادل ۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

بیرون آوردیم.^{۳۳} پس موسی به هارون گفت: «ظرفی برگیر و آن را از یک عومر مَنّا پر کن و آن را در حضور خداوند بگذار تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.»^{۳۴} هارون مطابق آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، مَنّا را مقابل صندوق^{۳۵} شهادت قرار داد تا نگاه داشته شود. بنی اسرائیل چهل سال مَنّا می خوردند، تا به سرزمینی آباد رسیدند. باری، تا رسیدن به مرزهای کنعان، خوراکشان مَنّا بود.^{۳۶} (عومر معادل یک دهم ایفه^{*} است.)

آبی از دل صخره

جماعت بنی اسرائیل جملگی از صحرای سین عزیمت کردند و به فرمان خداوند طی منازل مختلف به سفر خود ادامه دادند. آنان در رفیدیم اردو زدند، ولی در آنجا آب نبود تا قوم بنوشند. پس قوم با موسی مجادله کرده، گفتند: «به ما آب بدهید تا بنوشیم.» موسی در پاسخ گفت: «چرا با من مجادله می کنید؟ چرا خداوند را می آزمایید؟»^۱ اما قوم در آنجا تشنه آب بودند، و بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و دامهایمان را از تشنگی بکشی؟»^۲ آنگاه موسی نزد خداوند فریاد برآورد و گفت: «بیا این قوم چه کنم؟ نزدیک است سنگسارم کنند.»^۳ خداوند به موسی گفت: «پیشاپیش قوم گام بردار و برخی از مشایخ اسرائیل را نیز همراه خود بگیر و عصایی را که با آن رود نیل را زدی به دست گرفته، روانه شو.»^۴ همانا من در آنجا پیش روی تو بر صخره‌ای که در حوریب است، می ایستم. صخره را بزنی، که از آن آب بیرون خواهد آمد تا قوم بنوشند.^۵ پس موسی در برابر دیدگان مشایخ اسرائیل چنین

به اندازه خوراکش از آن برمی گرفت، و با گرم شدن آفتاب آب می شد.

^{۲۲} قوم در روز ششم دو چندان، یعنی برای هر نفر دو عومر، برگرفتند. و رهبران جماعت جملگی آمده، موسی را از این امر آگاه ساختند. او بدیشان گفت: «فرمان خداوند این است: «فردا روز فراغت است، شَبّات مقدس خداوند. پس آنچه باید پخت بپزید، و آنچه باید جوشاند بجوشانید، و آنچه باقی ماند ذخیره کرده، تا صبح نگاه دارید.»^{۲۴} پس مطابق دستور موسی آن را تا صبح ذخیره کردند، که نه گندید و نه گرم گذاشت.^{۲۵} آنگاه موسی گفت: «امروز از این بخورید، زیرا که امروز، شَبّاتی برای خداوند است. امروز از این چیزی در صحرا نخواهید یافت.»^{۲۶} شش روز آن را برگزید، ولی در روز هفتم که شَبّات است، از آن هیچ نخواهد بود.»^{۲۷} با این حال، برخی از مردم در روز هفتم بیرون رفتند تا از آن برگیرند، اما چیزی نیافتند.^{۲۸} آنگاه خداوند به موسی گفت: «تا به کی از اجرای فرمانها و شرایع من سرپیچی می کنید؟»^{۲۹} ببینید که خداوند شَبّات را به شما بخشیده است؛ از همین رو است که در روز ششم به اندازه دو روز به شما نان می دهد. پس در روز هفتم، هر کس هر جایی هست، همان جا بماند؛ کسی نباید از مکانش بیرون برود.»^{۳۰} پس قوم در روز هفتم فراغت یافتند.

^{۳۱} خاندان اسرائیل آن نان را مَنّا نامیدند. آن همچون تخم گشنیز سفید بود و طعمی چون کلوچه عسلی داشت.^{۳۲} موسی بعدها گفت: «فرمان خداوند این است: "یک عومر از مَنّا را برگزید تا طی نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا به شما برای خوراک دادم، آنگاه که شما را از سرزمین مصر

* ۱۶: ۳۱ رجوع کنید به زیرنویس آیه ۱۵.

* ۱۶: ۳۴ در عبری کلمه "صندوق" نیامده است.

* ۱۶: ۳۶ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

موسی و قومش اسرائیل کرده بود شنید، این را که چگونه خداوند اسرائیل را از مصر بیرون آورده است. ^۱ پس از آنکه موسی زن خود صفوره را روانه ساخت، پدرزنش پترون او را منزل داد ^۲ و نیز دو پسر او را. نام یکی چرشوم بود، ^۳ زیرا موسی گفته بود: «در سرزمین بیگانه، غریبم.» ^۴ و نام دیگری العازار، ^۵ زیرا گفته بود: «خدای پدرم یاورم بوده و مرا از شمشیر فرعون رها کرده است.»

^۶ باری، پترون پدرزن موسی همراه با پسران و زن موسی به صحرا آمد، جایی که موسی نزد کوه خدا خیمه زده بود. ^۷ پترون برای موسی پیغام فرستاده بود که: «من، پترون، پدرزنت همراه زنت و دو پسرش نزد تو می آیم.» ^۸ پس موسی به دیدار پدرزنش بیرون رفت و او را تعظیم کرده، بوسید. آنها از سلامتی یکدیگر پرسیدند و به خیمه درآمدند. ^۹ موسی پدرزن خویش را از هر آنچه خداوند به خاطر اسرائیل با فرعون و مصریان کرده بود آگاه ساخت، و نیز از همه سختیهایی که در راه بر ایشان گذشته بود و چگونه خداوند ایشان را رها کرده بود.

^{۱۰} پترون به سبب همه احسانی که خداوند در حق اسرائیل کرده و ایشان را از دست مصریان رها کرده بود، شادمان گردید. ^{۱۱} اوی گفت: «متبارک باد خداوند که شما را از دست مصریان و فرعون رهایی داده و قوم را از چنگ مصریان رها کرده است. ^{۱۲} حال می دانم که یهوه از همه خدایان بزرگتر است، زیرا با آنان که متکبران با اسرائیل رفتار نمودند، چنین کرده است.» ^{۱۳} آنگاه پترون، پدرزن موسی، قربانی تمام سوز و قربانیهای دیگر تقدیم

کرد. ^{۱۴} او آن مکان را مَسّه و مریبه نامید، زیرا بنی اسرائیل مجادله کردند و خداوند را آزمودند و گفتند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟»

شکست عمالیقان

^{۱۵} سپس عمالیق آمدند و در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. ^{۱۶} موسی به یوشع گفت: «مردانی برای ما برگزین و به مصاف عمالیق بیرون رو. فردا من با عصای خدا به دستم بر بالای تپه خواهم ایستاد.» ^{۱۷} پس یوشع طبق دستور موسی به جنگ عمالیق رفت، و در این ضمن موسی، هارون و حور به بالای تپه برآمدند. ^{۱۸} هرگاه موسی دستانش را برمی افراشت اسرائیل پیروز می شدند، و هرگاه دستانش را پایین می آورد، عمالیق چیره می شدند. ^{۱۹} اما دستان موسی خسته شد؛ پس سنگی برگرفته زیر موسی نهادند و او بر آن بنشست. هارون و حور نیز یکی از این سو و دیگری از آن سو دستانش را نگاه داشتند. بدین سان دستان موسی تا غروب آفتاب استوار ماند ^{۲۰} و یوشع به دم شمشیر بر لشکر عمالیق چیره شد.

^{۲۱} آنگاه خداوند به موسی گفت: «این را به یادگار در کتاب بنویس و آن را به گوش یوشع بخوان، زیرا من یاد عمالیق را به کل از زیر آسمان محو خواهم کرد.» ^{۲۲} سپس موسی مذبحی ساخت و آن را خداوند بیرق من است، نامید ^{۲۳} و گفت: «زیرا دستی بر ضد تخت خداوند است! خداوند نسل اندر نسل با عمالیق در جنگ خواهد بود.»

دیدار پترون و موسی

و اما پترون، کاهن مدیان، که پدرزن موسی بود، هر آنچه را که خدا برای

۱۸

* ۷: ۱۷ "مسه" یعنی "آزمایش".

* ۷: ۱۷ "مریبه" یعنی "مجادله".

* ۱۶: ۱۷ عبری این آیه مبهم است. آیه ۱۶ را چنین نیز می توان ترجمه کرد: «زیرا دستی بر ضد بیرق خداوند است» و یا «خداوند سوگند خورده که نسل اندر نسل ...».

* ۳: ۱۸ "چرشوم" با واژه عبری "بیگانه‌ای در آنجا" شباهت آوایی دارد.

* ۴: ۱۸ "العازار" یعنی "خدای من باری دهنده است".

خدا کرد، و هارون و همه مشایخ اسرائیل آمدند تا در حضور خدا با پدرزن موسی نان بخورند.

^{۱۳} روز بعد، موسی برای داوری قوم بنشست و مردم صبح تا شب، گرد او ایستاده بودند. ^{۱۴} چون پدرزن موسی آنچه را موسی با قوم می کرد دید، گفت: «این چه کاری است که تو با قوم می کنی؟ چرا تو تنها می نشینی و مردم همه از صبح تا شب گرد تو می ایستند؟» ^{۱۵} موسی در جواب پدرزنش گفت: «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسألت نمایند. ^{۱۶} هرگاه مشاجره ای درگیرد، نزد من می آیند و من میان طرفین حکم می کنم و فرایض و شرایع خدا را به ایشان می آموزم.» ^{۱۷} پدرزن موسی به وی گفت: «آنچه تو می کنی، نیکو نیست. ^{۱۸} به یقین تو و این قوم که با تو آند از پا خواهید افتاد. این کار برای تو بسیار سنگین است؛ به تنهایی آن را نمی توانی کرد. ^{۱۹} حال به سخن من گوش فراده تا تو را پند دهم، و خدا با تو باشد. تو در پیشگاه خدا نماینده قوم باش و مسائل ایشان را نزد او ببر. ^{۲۰} فرایض و شرایع را بدیشان بیاموز و راهی را که باید بروند و کاری را که باید بکنند بدیشان بنما. ^{۲۱} اما از میان همه قوم، مردانی قابل که خدا ترس، امین و متنفر از سود نامشروع باشند، جُسته بر ایشان برگمار تا رؤسای هزاره ها و رؤسای صدها و رؤسای پنجاه ها و رؤسای ده ها باشند. ^{۲۲} آنان در همه اوقات بر قوم داوری کنند؛ مسائل مهم را نزد تو آورند اما مسائل جزئی را خود داوری کنند. بدین سان بار تو سبکتر خواهد شد، زیرا آنان با تو آن را حمل خواهند کرد. ^{۲۳} اگر چنین کنی، و اگر خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یاری استقامت خواهی داشت و این مردم نیز همگی در صلح و صفا به خانه های خود خواهند رفت.»

^{۲۴} موسی سخن پدرزن خود را پذیرفت و هر آنچه او گفته بود به عمل آورد. ^{۲۵} او از میان تمامی اسرائیل مردانی قابل برگزید و ایشان را سران قوم ساخت تا رؤسای هزاره ها و رؤسای صدها و رؤسای پنجاه ها و رؤسای ده ها باشند. ^{۲۶} آنان در همه اوقات به داوری بر مردم مشغول بودند؛ مسائل دشوار را نزد موسی می آوردند، ولی مسائل جزئی را خود داوری می کردند. ^{۲۷} آنگاه موسی پدرزن خود پترون را مرخص کرد، و او به سرزمین خود بازگشت.

کوه سینا

۱۹ بنی اسرائیل در ماه سوم خروجشان از سرزمین مصر، در نخستین روز ماه* به صحرای سینا رسیدند. ^۱ آنان پس از عزیمت از رفیدیم، وارد صحرای سینا شدند، و در آنجا، اسرائیل مقابل کوه اردو زد. ^۲ آنگاه موسی نزد خدا بالا رفت. خداوند از کوه موسی را ندا داد و فرمود: «این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی اسرائیل اعلام کن: ^۳ شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بالهای عقابها حمل کرده، نزد خود آوردم. ^۴ حال اگر واقعاً صدای مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، از میان جمیع قومها، ملک خاص من خواهید بود، زیرا تمامی زمین از آن من است. ^۵ شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. این است آنچه باید به بنی اسرائیل بگویی.»

^۶ پس موسی آمده، مشایخ قوم را فرا خواند، و همه این سخنان را که خداوند به او فرموده بود، با ایشان در میان گذاشت. ^۷ همه قوم یکصدا پاسخ دادند: «هر آنچه خداوند فرموده است، خواهیم کرد.» پس موسی پاسخ قوم را به خداوند بازگفت. ^۸ خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابری غلیظ نزد تو می آیم

* ۱:۱۹ یا: «درست در همان روز ماه.»

۲۰ خداوند بر فراز کوه سینا فرود آمد و موسی را به بالای کوه فرا خواند. پس موسی بالا رفت^{۲۱} و خداوند به او گفت: «پایین برو و به قوم هشدار بده، مبادا برای دیدن خداوند نزدیک آمده از حد تجاوز نمایند و بسیاری از ایشان هلاک شوند.»^{۲۲} حتی کاهنان که به خداوند نزدیک می‌شوند باید خود را تقدیس کنند، مبادا به‌ناگاه بر ایشان هجوم آورد.»^{۲۳} موسی به خداوند گفت: «قوم نمی‌توانند از کوه سینا بالا بیایند، زیرا تو خود به ما هشدار داده، گفتی: "حدودی گرداگرد کوه قرار دهید و آن را مقدس شمارید."^{۲۴} خداوند پاسخ داد: «پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور. اما قوم و کاهنان نباید از حد تجاوز کنند تا نزد خداوند برآیند، مبادا بر ایشان هجوم آورد.»^{۲۵} پس موسی نزد قوم پایین رفت و این را بدیشان بازگفت.

ده فرمان

۲۰ آنگاه خدا همه این سخنان را فرمود:

۲ «مَنَم یهوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آوردم.
 ۳ «تو را خدایان غیر جز من میباشد.
 ۴ «هیچ تمثال تراشیده‌ای برای خود مساز، خواه به شکل هر آنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیر زمین.
 ۵ در برابر آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما؛ زیرا من، یهوه خدای تو، خدایی غیورم که جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و پشت سَوم و چهارم آنان که مرا نفرت کنند می‌رسانم. اما کسانی را که مرا دوست بدارند و فرمانهایم را حفظ کنند، تا هزار پشت محبت می‌کنم.»

تا قوم بشنوند که من با تو سخن می‌گویم، و همواره به تو اعتماد داشته باشند.»
 آنگاه موسی سخنان قوم را به خداوند بازگفت. خداوند به موسی فرمود: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس کن. به آنها بگو جامه‌های خود را بشویند و روز سَوم آماده باشند، زیرا در روز سَوم خداوند در برابر دیدگان همه قوم بر کوه سینا نزول خواهد کرد.»^{۱۲} حدودی گرداگرد کوه برای قوم قرار بده و به ایشان بگو: "مبادا از کوه بالا روید یا حتی دامنه کوه را لمس کنید! هر که کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود."^{۱۳} او باید سنگسار گردد یا به تیر کشته شود؛ دست کسی نباید به او بخورد. خواه انسان و خواه چارپا، هر چه باشد، نباید زنده بماند. تنها زمانی که گرنا نواخته شود، می‌توان از کوه بالا رفت.»^{۱۴} پس از آنکه موسی از کوه نزد قوم به زیر آمد، مردم را تقدیس کرد، و آنها جامه‌های خود را شستند.^{۱۵} آنگاه به قوم گفت: «خود را برای روز سَوم آماده کنید. با زنان نزدیکی مکنید.»

۱۶ صبح روز سَوم رعد و برق درگرفت و ابری غلیظ بر کوه پدیدار گشت و آواز بس بلند گرنا به گوش رسید، چندان که قومی که در اردوگاه بودند، همه بر خود لرزیدند!
 ۱۷ آنگاه موسی قوم را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد، و آنها در پای کوه آماده ایستادند.^{۱۸} کوه سینا را دود فرا گرفته بود، زیرا خداوند در آتش بر آن نازل شده بود. دود آن همچون دود کوره بالا می‌رفت، و تمامی کوه به شدت می‌لرزید.^{۱۹} چون آواز گرنا بس بلندتر و بلندتر می‌شد، موسی سخن می‌گفت و خدا به صدا او را پاسخ می‌داد.*

* ۱۹:۱۹ یا: «و خدا با صدای رعد او را پاسخ داد.»

* ۲۰:۶ یا: «هزاران تن از کسانی را که مرا دوست بدارند و فرمانهایم را حفظ کنند، محبت می‌کنم.»

بتهها و مذبحها

۲۲ «آنگاه خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را چنین بگو: "شما خود دیدید که از آسمان با شما سخن گفتم. ۲۳ خدایان نقره در کنار من مسازید؛ خدایان طلا برای خود مسازید. ۲۴ مذبحی از خاک برایم بساز و بر آن قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت* از گله و رمه خویش تقدیم کن. هر جا که گرامیداشت نام خویش را سبب کردم، نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد. ۲۵ اگر مذبحی از سنگ برایم می سازی، آن را از سنگهای تراشیده مساز، زیرا اگر افرازت را بر آن به کار بری آن را نجس می سازی. ۲۶ و بر مذبح من از پله ها بالا مرو، مبادا عریانی تو بر آن دیده شود.»

۲۱ «این است قوانینی که پیش ایشان می گذاری:

قانون غلام عبرانی

۲ «چون غلام عبرانی اختیار کنی، شش سال تو را خدمت کند؛ در سال هفتم، آزاد بیرون رود بی آنکه بهایی بپردازد. ۳ اگر تنها آمده باشد، تنها بیرون رود؛ اما اگر هنگام آمدن زن داشت، زنش نیز همراه او بیرون رود. ۴ اگر سرورش به او زنی بدهد و آن زن برایش پسران و دختران بزاید، زن و فرزندان او از آن سرورش خواهند بود و آن مرد تنها بیرون خواهد رفت. ۵ اما اگر آن غلام بگوید: "من سرورم و زن و فرزندانم را دوست می دارم و نمی خواهم آزاد بیرون روم،" ۶ آنگاه سرورش وی را به حضور خدا بیاورد. ۷ او را نزد دریا تیر چارچوب آن ببرد و گوشش را با درفشسی سوراخ کند، و او تا پایان عمر غلام وی خواهد بود.

۲ «نام بیهوه خدایت را به ناشایستگی مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی بزد بی سزا نخواهد گذاشت.*

۸ «روز شَبَّات را به یاد داشته باش و آن را مقدس شمار. ۹ شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام بده، ۱۰ اما روز هفتم، شَبَّاتِ بیهوه خدای توست. در آن هیچ کار مکن، نه تو، نه پسر یا دخرت، نه غلام یا کنیزت، نه چارپایانت، و نه غریبی که درون دروازه های توست. ۱۱ زیرا خداوند در شش روز آسمان و زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست بساخت، اما روز هفتم فراغت یافت. از همین رو، خداوند روز شَبَّات را برکت داده، آن را تقدیس فرمود. ۱۲ «پدر و مادر خود را گرمی دار تا در سرزمینی که بیهوه خدایت به تو می بخشد، روزهایت دراز شود.

۱۳ «قتل مکن.

۱۴ «زنا مکن.

۱۵ «دزدی مکن.

۱۶ «بر همنوع خود شهادت دروغ مده.

۱۷ «به خانه همسایهات طمع مورز. به زن همسایهات، یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز دیگر او، طمع مدار.»

۱۸ «چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز گُرنا را شنیدند، و کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و ۱۹ به موسی گفتند: «تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم.» ۲۰ موسی به قوم گفت: «مترسید. خدا آمده است تا شما را بیازماید تا ترس او را به دل داشته باشید و گناه نکنید.» ۲۱ پس قوم از دور ایستادند و موسی به تاریکی غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شد.

* ۷:۲۰ یا: «بی گناه نخواهد شمرد.»

* ۲۴:۲۰ یا «سلامتی»؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۶:۲۱ یا: «نزد داوران بیاورد.»

۲۰ «اگر کسی غلام یا کنیز خود را با چوب بزند و او زیر دست وی بمیرد، البته باید مجازات شود. ۲۱ اما اگر یکی دو روز زنده بماند، نباید او را مجازات کرد زیرا زرخرد اوست.

۲۲ «اگر کسانی در حال نزاع، زن بارداری را بزنند به طوری که بچه او پیش از موعد به دنیا بیاید، اما آسیب جدی وارد نیامده باشد، ضارب باید هر جریمه‌ای را که شوهر آن زن مطالبه کند و قضات تعیین کنند، به وی بپردازد ۲۳ اما اگر آسیبی جدی وارد آید، جان به عوض جان تعیین کن، ۲۴ و چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، ۲۵ سوختگی به عوض سوختگی، زخم به عوض زخم و کبودی به عوض کبودی. ۲۶ «اگر کسی به چشم غلام یا کنیز خود ضربه زند و آن چشم کور شود، باید او را به عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ و اگر به دندان غلام یا کنیزش ضربه زند که از جای کنده شود، باید به عوض دندانش، وی را آزاد کند.

قوانین اموال

۲۸ «اگر گاوی، مرد یا زنی را شاخ زند و او بمیرد، البته باید گاو را سنگسار کرد و از گوشتش نباید خورد. اما صاحب گاو بی تقصیر خواهد بود. ۲۹ ولی اگر آن گاو، سابقه شاخ‌زنی داشته باشد و از قبل صاحبش را آگاه کرده باشند، و با این حال آن را نبسته باشد، اگر مرد یا زنی را کشت باید گاو را سنگسار کرد و صاحبش را نیز کشت. ۳۰ اما اگر از صاحب گاو جریمه‌ای خواسته شود، می‌تواند بهای رهایی جان خود را طبق آنچه از او خواسته شده است، بپردازد. ۳۱ در خصوص گاوی که پسر یا دختر بچه‌ای را شاخ زند نیز همین قانون را باید اجرا کرد. ۳۲ اگر آن گاو، غلام یا کنیزی را شاخ زند، صاحبش

۲۷ «چون مردی دختر خود را به کنیزی بفروشد، آن دختر نباید مانند غلامان آزاد شود. ۲۸ اگر سرورش که او را برای خود نامزد کرده است از او راضی نباشد،* باید اجازه دهد آن دختر را بازخرد کنند. سرورش حق ندارد او را به بیگانگان بفروشد، زیرا به او بی‌وفایی کرده است. ۲۹ اگر او را برای پسرش نامزد کرده باشد، باید با او همچون دختر خود عمل کند. ۳۰ اگر زن دیگری برای خود بگیرد، نباید زن نخستش را از خوراک، پوشاک و رابطه زناشویی محروم کند. ۳۱ اگر این سه چیز را از او دریغ بدارد، آن زن باید بی‌آنکه بهایی بپردازد آزاد شود.

قوانین مجازات مجرمان

۳۲ «هر که انسانی را بزند و او بمیرد، البته باید کشته شود. ۳۳ اما اگر قصد انجام این کار را نداشت، بلکه ترتیب خدا چنین بود، آنگاه من مکانی برای تو تعیین می‌کنم تا او بدان بگریزد. ۳۴ اما اگر کسی علیه دیگری نقشه بکشد تا به مکر او را به قتل رساند، او را از مذبح من دور کن تا بمیرد.

۳۵ «هر که پدر یا مادر خویش را بزند، البته باید کشته شود.

۳۶ «هر که انسانی را برآید، خواه او را فروخته باشد و خواه در دستش یافت شود، البته باید کشته شود.

۳۷ «هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، البته باید کشته شود.

۳۸ «اگر مردمان با هم نزاع کنند و یکی دیگری را با سنگ یا مشت بزند، و او نمیرد بلکه بستری شود، ۳۹ اما بعد بتواند برخیزد و به کمک عصا بیرون راه رود، در آن صورت ضارب بی تقصیر خواهد بود؛ فقط باید برای ایام بستری شدن او غرامت بپردازد و خرج معالجه او را بدهد.

از بهترین قسمت مزرعه یا تاکستان خویش
گرامت بپردازد.

۶ «اگر آتشی شعله برکشد و در خاربوته‌ها
چنان منتشر شود که خرمن گندم یا گندم درو
نشده و یا مزرعه‌ای را بسوزاند، کسی که آن
را افروخته است البته باید گرامت بپردازد.

۷ «اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود
امانت گذارد تا از آن نگهداری کند، و آن امانت
از خانه همسایه به سرقت رود، اگر دزد گرفتار
شود باید دو برابر گرامت بپردازد. ۸ اما اگر
دزد پیدا نشد، آنگاه باید صاحب‌خانه را نزد
قضات * برند تا معلوم شود آیا دست خود را
بر مال دیگری دراز کرده است یا خیر. ۹ در هر
جرمی در خصوص گاو یا الاغ یا گوسفند یا
جامه یا هر چیز گمشده‌ای که کسی درباره آن
بگوید: "این مال من است"، ادعای هر دو طرف
نزد قضات برده شود و هر که را آنان مقصر
دانند،* دو برابر مال را به دیگری مسترد بدارد.

۱۰ «اگر کسی الاغ یا گاو یا گوسفند یا هر
حیوان دیگری را نزد همسایه خود امانت گذارد
تا از آن نگهداری کند، و آن حیوان بمیرد، آسیب
بیند و یا به غارت برده شود بی آنکه کسی ببیند،
۱۱ برای حل مشکل میان آن دو، همسایه باید به
پیشگاه خداوند سوگند یاد کند که دست او بر
مال دیگری دراز نشده است. صاحب حیوان
این را بپذیرد و دیگر نیازی به پرداخت گرامت
نیست. ۱۲ اما اگر آن حیوان دزدیده شده باشد،
باید به صاحبش گرامت بپردازد. ۱۳ اگر آن را
جانوری وحشی دریده باشد، لاشه را به عنوان
مدرک بیاورد، و دیگر مُکَلَّف به پرداخت
گرامت حیوان دریده شده نخواهد بود.

۱۴ «اگر کسی از همسایه خود حیوانی به
عاریت گیرد و آن حیوان در غیاب صاحبش

باید سی مثقال * نقره به سرور او بپردازد و گاو
باید سنگسار شود.

۳۳ «اگر کسی سرپوش چاهی را بگیرد، و یا
چاهی بکند و آن را نپوشاند، و گاو یا الاغی در
آن بیفتد، ۳۴ صاحب چاه باید گرامت دهد؛ او
باید به صاحب گاو یا الاغ مبلغ لازم را بپردازد،
و حیوان مرده از آن خودش خواهد بود.

۳۵ «اگر گاو کسی، گاو شخصی دیگر را
زخمی کند و آن گاو بمیرد، صاحبان گاوها گاو
زنده را بفروشند و پول آن و نیز حیوان مرده را
به طور مساوی بین خود تقسیم کنند. ۳۶ اما اگر
معلوم شود که آن گاو سابقه شاخ‌زنی داشته، و
صاحبش از بستن آن غفلت کرده باشد، البته
باید گاو به عوض آن گاو بپردازد، و حیوان
مرده از آن خودش خواهد بود.

۲۲ «اگر کسی، گاو یا گوسفندی بدزدد
و آن را بکشد یا بفروشد، باید در
ازای آن گاو پنج گاو، و در ازای آن گوسفند
چهار گوسفند بپردازد.

۲ «اگر دزدی در حال نَقَب زدن گرفتار آید
و او را بزند به گونه‌ای که بمیرد، بازخواستی
برای خون او نخواهد بود؛ ۳ اما اگر این عمل
پس از طلوع آفتاب واقع شود، برای خون او
بازخواست خواهد بود.

«هر که دزدی کند البته باید گرامت بپردازد،
ولی اگر چیزی نداشته باشد، خود او را باید
فروخت تا گرامت پرداخت شود. ۴ اگر حیوان
دزدی، اعم از گاو یا الاغ یا گوسفند، زنده در
دست دزد یافت شود، باید دو برابر باز پس
دهد.

۵ «اگر کسی چارپایان خود را در مزرعه یا
تاکستانی بچرانند، یعنی چارپایان خود را رها
کند تا در مزرعه شخصی دیگر چرا کنند، باید

* ۳۲:۲۱ در عبری: "شکل". یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

* ۸:۲۲ یا: "به حضور خدا!"; همچنین در آیه ۹.

* ۹:۲۲ یا: «و خدا هر که را مقصر داند».

۲۸ «به خدا* ناسزا مگو و رهبر قوم خود را لعن مکن.

۲۹ «در آوردن هدیه از غله و عصیر انگور* خود تأخیر مکن.

۳۰ «پسران نخست‌زاده‌ات را به من بده. با گاوان و گوسفندان نیز چنین کن. نخست‌زاده آنها را هفت روز نزد مادرشان نگاه دار، ولی در روز هشتم آن را به من بده.

۳۱ «شما باید قوم مقدس من باشید. پس گوشت حیوانی را که جانوران وحشی دریده‌اند مخورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

قوانین عدالت و رحمت

۲۳ «خبر دروغ را پخش مکن و با شهادتِ بدخواهانه، با شریران

همداستان مشو. ۲ در عمل بد با اکثریت همراه مشو. چون در مرافعه‌ای شهادت می‌دهی، با گرفتن جانب اکثریت، عدالت را مخدوش مساز، ۳ و در مرافعه فقیران نیز از او طرفداری مکن.

۴ «هرگاه به گاو یا الاغ سرگردان دشمنت بر خوردی، حتماً آن را نزد وی بازآور. ۵ اگر دیدی الاغ کسی که از تو نفرت دارد زیر بار افتاده است، آن را به حال خود وامگذار؛ حتماً او را در این امر یاری ده.

۶ «در مرافعه نیازمندان قوم خود، عدالت را از ایشان دریغ مدار. ۷ تو را با اتهام دروغ کاری نباشد و افراد بی‌گناه و پارسا را به مرگ مسپار، زیرا من شریر را تیرنه نخواهم کرد. ۸ رشوه می‌پذیر، زیرا رشوه چشم بینایان را کور می‌کند و سخن پارسایان را کج می‌سازد.

۹ «بر غریبان ظلم مکن؛ چه خود از دل غریبان خبر دارید، زیرا در سرزمین مصر غریب بودید.

آسیب ببیند یا بمیرد، البته باید غرامت بپردازد. ۱۵ اما اگر صاحب حیوان همراهش باشد، پرداخت غرامت لازم نیست. اگر حیوان کرایه شده باشد، پرداخت مبلغ کرایه برای جبران خسارت کافی خواهد بود.

مسئولیت‌های اجتماعی

۱۶ «اگر مردی دوشیزه‌ای را که نامزد کسی نباشد، اغوا کند و با او همبستر شود، باید مهریه‌اش را بپردازد و او را به زنی بگیرد. ۱۷ اگر پدر دختر به هیچ وجه راضی نباشد او را به وی دهد، باز مرد مکلف است مبلغی برابر مهریه دوشیزگان به او بپردازد.

۱۸ «زن جادوگر را زنده مگذار.

۱۹ «هر که با چارپایی نزدیکی کند، هرآینه کشته شود.

۲۰ «هر که برای خدایی جز یهوه و بس قربانی کند، به نابودی کامل سپرده شود.*

۲۱ «به غریبان آزار مرسانید و به آنان ظلم نکنید، زیرا خود شما در سرزمین مصر غریب بودید. ۲۲ بر بیوه‌زنان و یتیمان ستم مکنید. ۲۳ اگر چنین کنید و ایشان نزد من فریاد برآورند، البته فریاد ایشان را خواهم شنید، ۲۴ و خشم من افروخته شده، شما را به شمشیر خواهم کشت؛ آنگاه زنانان بیوه و فرزندان یتیم خواهند شد.

۲۵ «اگر به یکی از فقیران قوم من پول قرض دهی، همچون رباخواران عمل مکن و از او بهره مخواه. ۲۶ اگر ردای همسایه‌ات را گرو گرفته‌ای، آن را تا غروب آفتاب بدو بازگردان، زیرا ممکن است یگانه پوششِ تن او باشد. پس در چه بخواهد؟ اگر او نزد من فریاد برآورد، خواهم شنید زیرا که من رتوف هستم.

* ۲۰:۲۲ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود.

* ۲۲:۲۸ یا «داوران».

* ۲۹:۲۲ عبارت عبری می‌تواند شامل «روغن زیتون» نیز باشد.

«بزغاله را در شیر مادرش میزد.

قوانین سَبَّات

^{۱۰} «شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را درو کن،^{۱۱} اما در سال هفتم بگذار بیاساید و آن را به حال خود واگذار، تا نیازمندان قوم تو بتوانند از آن بخورند، و از آنچه باقی ماند و وحش صحرا بهره‌مند گردند. با تاختستان و باغ زیتون خود نیز چنین عمل نما.^{۱۲} «شش روز به کار خویش مشغول باش، اما در روز هفتم فراغت جو تا گاو و الاغت بیاسایند و پسر کنیزت و غریبی که در خانه‌ات مهمان است، جانی تازه کند.^{۱۳} «به هر آنچه به شما گفتم به دقت گوش بسپارید. نام خدایان غیر را ذکر نکنید و از زبانتان شنیده نشود.

سه عید سالانه

^{۱۴} «سالی سه بار برای من عید دارید. ^{۱۵} عید فطیر را نگاه دارید؛ همان‌گونه که شما را امر کردم، هفت روز نان بی خمیر مایه بخورید. این را در موعد مقرر در ماه آیب انجام دهید زیرا در آن ماه بود که از مصر بیرون آمدید. هیچ‌کس به حضور من دست‌خالی حاضر نشود. ^{۱۶} عید برداشت نوبر محصول خود را که در مزارع کاشته‌اید، نگاه دارید. عید جمع‌آوری را نیز در پایان سال، هنگام جمع‌آوری محصول از مزارع، نگاه دارید.^{۱۷} تمامی مردان شما باید سالی سه بار در پیشگاه خداوند گاز بپوه حاضر شوند. ^{۱۸} «خون قربانی را همراه چیزی که خمیر مایه در آن به کار رفته، به من تقدیم مکن. چربی هدایای اعیاد من نباید تا صبح نگاه داشته شود. ^{۱۹} «بهترین نوبر زمین خود را به خانه بپوه خدایت بیاور.

وعده فتح کنعان

^{۲۰} «اینک من فرشته‌ای^{*} پیشاپیش تو می‌فرستم تا در طول راه از تو نگاهبانی کند و تو را به مکانی که برایت آماده کرده‌ام برساند.^{۲۱} از او باحذر باش و به سخنانش گوش فرا ده. او را به خشم میاور، زیرا نافرمانی شما را نخواهد آمرزید؛ چراکه نام من در اوست.^{۲۲} اگر به دقت به سخنان او گوش بسپاری و هر چه می‌گویم انجام دهی، آنگاه من دشمن دشمنانت خواهم بود و مخالف مخالفانت.^{۲۳} فرشته من پیشاپیش تو خواهد رفت و تو را به سرزمین آموریان، حیتیان، فرزیان، کنعانیان، جویان و یوسیان رهنمون خواهد شد، و من ایشان را نابود خواهم کرد.^{۲۴} در برابر خدایان ایشان سجده مکن، آنها را عبادت منما و مطابق رسومشان رفتار مکن، بلکه آنها را به کل منهدم ساز و ستونهای سنگیشان را در هم شکن.^{۲۵} بپوه خدایتان را عبادت کنید، که او به آب و نانت برکت خواهد داد. من بیماری را از میان تو دور خواهم کرد،^{۲۶} و هیچ‌کس در دیار تو سقظ نخواهد کرد و نازا نخواهد بود. به شما عمر کامل خواهم بخشید.^{۲۷} زعب و وحشت خود را پیش روی تو خواهم فرستاد تا هر قومی را که بدان برخوردی، به اغتشاش افکند. کاری می‌کنم که دشمنانت جملگی از برابرت بگریزند.^{۲۸} پیش روی تو زبورها می‌فرستم تا جویان، کنعانیان و حیتیان را از سر راحت برانند.^{۲۹} اما ایشان را یک ساله بیرون نخواهم راند، مبادا زمین متروک شود و حیوانات وحشی بر تو بس فزونی گیرند.^{۳۰} ایشان را اندک اندک از پیش روی تو خواهم راند، تا آنگاه که شمار تو

* ۱۶:۲۳ این عید به نام "عید هفته‌ها" یا "پنتیکاست" نیز شناخته شده بود.

* ۱۹:۲۳ یا "نخستین".

* ۲۳:۲۰ یا "فرستاده‌ای"؛ همچنین در آیه ۲۳.

بود.^۸ سپس موسی خون را برگرفت و بر قوم پاشیده، گفت: «این است خون عهده‌ی که خداوند بنا بر تمامی این سخنان، با شما بسته است.»

^۹ آنگاه موسی و هارون، ناداب و ابیهو، و هفتاد شیخ اسرائیل بالا رفتند^{۱۰} و خدای اسرائیل را دیدند. زیر پاهای او چیزی بود همچون سنگفرشی از یاقوت کبود، به صافی خود آسمان.^{۱۱} اما خدا دست خویش را بر بزرگان بنی اسرائیل بلند نکرد. پس خدا را دیدند، و خوردند و نوشیدند.

^{۱۲} خداوند به موسی گفت: «نزد من بر کوه برآی و اینجا بمان، تا لوحهای سنگی و شریعت و فرمانهایی را که برای رهنمایی ایشان نگاشته‌ام، به تو بدهم.»^{۱۳} آنگاه موسی با خادم خود یوشع روانه شد، و موسی به کوه خدا برآمد.^{۱۴} اما پیش از آن به مشایخ گفت: «همین جا منتظر بمانید تا نزدتان بازگردیم. هارون و حور با شما می‌مانند؛ هر که مسئله‌ای داشته باشد، می‌تواند نزد ایشان برود.»

^{۱۵} چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را پوشانید^{۱۶} و جلال خداوند بر کوه سینا ساکن گردید. آن ابر تا شش روز کوه را پوشانید، و در روز هفتم خداوند از میان ابر موسی را ندا داد.^{۱۷} جلال خداوند در نظر بنی اسرائیل به سان آتشی سوزاننده بر قلعه کوه می‌نمود.^{۱۸} موسی به فراز کوه برآمده، به ابر داخل شد، و چهل شبانه روز در کوه بود.

هدایایی برای خیمه ملاقات

۲۵ خداوند به موسی گفت: ^۱ «بنی اسرائیل را بگو برای من هدیه بیاورند. از دست کسانی برایم هدیه بپذیرید که دل آنها راغب بدین کار است. این است هدایایی که از آنها می‌گیرید: طلا، نقره و برنج؛

آندر افزون شود که بتوانی این سرزمین را به تصرف آوری.^۲ مرزهای تو را از دریای سرخ، تا دریای فلسطینیان،^۳ و از صحرا تا رود فرات تعیین خواهیم کرد، و ساکنان این سرزمین را به دست تو خواهیم سپرد و تو ایشان را از پیش روی خود خواهی راند.^۴ با آنها و با خدایانشان عهد مبنی.^۵ مگذار در سرزمینت زیست کنند، وگرنه تو را به گناه ورزیدن به من بر خواهند انگیخت. زیرا اگر خدایان ایشان را عبادت کنی، دامی برای تو خواهد بود.»

عهد خدا با بنی اسرائیل

۲۶ آنگاه به موسی گفت: «نزد خداوند بالا بیا، تو و هارون و ناداب و ابیهو، همراه هفتاد تن از مشایخ اسرائیل، و از دور سجده کنید. آتنها موسی نزدیک خداوند بیاید، اما آنان نزدیک نیایند. قوم نیز همراه او بالا نیایند.»

^۱ پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه قوانین را به قوم بازگفت. تمامی قوم یکصدا پاسخ دادند: «همه سخنانی را که خداوند فرموده است، به جا خواهیم آورد.»^۲ آنگاه موسی همه سخنان خداوند را نوشت، و سحرگهان برخاسته، مذبحی در پای کوه ساخت و دوازده ستون به نشان دوازده قبیله اسرائیل بر پا داشت.^۳ سپس جوانان بنی اسرائیل را فرستاد، و آنان قربانیهای تمام سوز تقدیم کردند و از گاوان، قربانیهای رفاقت برای خداوند ذبح نمودند.^۴ موسی نیمی از خون قربانی را برگرفت و در لگنهایی ریخت؛ نیم دیگر را نیز بر مذبح پاشید.^۵ آنگاه کتاب عهد را برگرفت و آن را در حالی که قوم گوش فرا می‌دادند، برای ایشان قرائت کرد. آنها در پاسخ گفتند: «هر آنچه خداوند گفته است به جا خواهیم آورد و مطیع خواهیم

رویهایشان به سوی یکدیگر و نگاهشان به جانب جایگاه کفاره باشد.^{۳۱} جایگاه کفاره را بر روی صندوق بگذار و آن شهادت را که به تو خواهم داد در درون آن بپنهان کن.^{۳۲} من در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای جایگاه کفاره، از میان دو کروبی که بر صندوق شهادت قرار دارند، همه فرمانهای خود را برای بنی اسرائیل به تو خواهم داد.

میز

^{۳۳} «میزی از چوب افاقیا بساز به درازای دو ذراع، پهنای یک ذراع و بلندی یک و نیم ذراع. آن را با روکشی از طلای ناب بیوشان و قابی از طلا گرد آن بساز.^{۳۴} گرد میز لبه‌ای به پهنای یک کف دست* بساز و گرد آن نیز قابی از طلا. ^{۳۵} چهار حلقه طلا برای میز بساز و آنها را به چهار گوشه میز در محل چهار پایه متصل کن. ^{۳۶} حلقه‌ها نزدیک لبه باشند تا تیرکهای حمل میز را نگه دارند. ^{۳۷} تیرکها را از چوب افاقیا بساز و آنها را زراندود کن و میز را به وسیله آنها حمل نما. ^{۳۸} بشقابها و ظروف آن را از طلای ناب بساز، همچنین پارچه‌ها و کاسه‌های مخصوص ریختن هدایای ریختنی را. ^{۳۹} بر میز، نان حضور را بگذارید تا همواره در حضور من باشد.

چراغدان

^{۴۰} «چراغدانی از طلای ناب بساز و پایه و بدنه آن را چکش کاری کن؛ پیاله‌های گل مانند و جوانه‌ها و غنچه‌هایش با آن یکپارچه باشد. ^{۴۱} شش شاخه از دو طرف چراغدان بیرون آید: سه شاخه از یک طرف و سه شاخه از طرف

^{۴۲} نخ آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت؛ پشم بز؛ هپوست قوچ که به رنگ سرخ رنگ شده باشد؛ چرم نازک؛* چوب افاقیا؛* روغن برای چراغها؛ ادویه برای روغن مسح و بخور خوشبو؛* سنگهای عقیق و سنگهای گرانهای دیگر جهت نشاناندن بر ایفود* و پیش‌سینه. ^{۴۳} آنها باید قدسی برایم بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. ^{۴۴} این مسکن و تمام اسباب آن را درست مطابق طرحی که به تو نشان خواهم داد، بسازید.

صندوق عهد

^{۴۵} «صندوقی از چوب افاقیا بسازند به درازای دو و نیم ذراع،* پهنای یک و نیم ذراع و بلندی یک و نیم ذراع. ^{۴۶} آن را از درون و بیرون با طلای ناب بیوشان و قابی از طلا نیز گرد آن بساز. ^{۴۷} برای صندوق چهار حلقه از طلا بریز و آنها را به چهار پایه صندوق متصل کن، دو حلقه در یک جانب و دو حلقه در جانب دیگر. ^{۴۸} آنگاه تیرکهایی از چوب افاقیا بساز و آنها را زراندود کن. ^{۴۹} تیرکها را جهت حمل صندوق از حلقه‌های پهلوی صندوق بگذران. ^{۵۰} تیرکها باید در حلقه‌های صندوق باقی بمانند؛ آنها را نباید بیرون آورد. ^{۵۱} سپس شهادتی را که به تو خواهم داد در صندوق بگذار.

^{۵۲} «جایگاه کفاره* را از طلای ناب بساز، به درازای دو و نیم ذراع و پهنای یک و نیم ذراع. ^{۵۳} بر دو سر جایگاه کفاره، دو کروبی زرکوب بساز، ^{۵۴} یک کروبی بر یک سر و کروبی دیگر بر سر دیگر آن؛ جایگاه کفاره و کروبیان دو سر آن را یکپارچه بساز. ^{۵۵} کروبیان با بالهایی گشاده، از بالا بر جایگاه کفاره سایه‌گستر باشند،

* ۵:۲۵ متن عبری به پوست حیوانی اشاره دارد که ممکن است "گاو دریایی" یا "سمور" باشد، ولی مطمئن نمی‌توان بود.

* ۷:۲۵ "ایفود" جلیقه مخصوصی بود که کاهن روی جامه‌های خویش می‌پوشید و پیش‌سینه را بر آن می‌بست.

* ۱۰:۲۵ در عبری: "إمّا". یک إمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۷:۲۵ این سرپوشی بود که بر روی صندوق قرار می‌گرفت و به نام "تخت رحمت" نیز شناخته می‌شد.

* ۲۵:۲۵ یک "کف دست" تقریباً معادل ۷/۵ سانتی‌متر است.

حلقه‌ها در برابر هم قرار داشته باشد. ^۶ آنگاه پنجاه گیره از طلا بساز و پرده‌ها را با آنها به هم متصل کن تا مسکن یکی گردد.

^۷ برای چادر روی مسکن نیز پرده‌هایی از پشم بز بدوز، بر روی هم یازده پرده. ^۸ این یازده پرده همه به یک اندازه باشند، درازایشان سی ذراع و پهنایشان چهار ذراع. ^۹ پنج پرده را در یک دسته به هم متصل کن، و شش پرده دیگر را نیز در دسته‌ای دیگر. پرده ششم را به سوی جلوی خیمه دولا کن. ^{۱۰} بر لبه آخرین پرده از یک دسته، پنجاه حلقه، و بر لبه آخرین پرده از دسته دیگر نیز پنجاه حلقه بساز.

^{۱۱} «آنگاه پنجاه گیره برنجین بساز و آنها را در حلقه‌ها قرار ده تا خیمه به هم متصل شده، یکی گردد. ^{۱۲} قسمت اضافه پرده‌های خیمه، یعنی نیم پرده‌ای که اضافه است، در پشت مسکن آویخته شود. ^{۱۳} پرده‌های خیمه در طرفین آن یک ذراع بلندتر خواهد بود؛ این قسمت اضافه از طرفین مسکن آویخته خواهد شد تا آن را بپوشاند. ^{۱۴} برای خیمه، پوششی از پوست قوچ که به رنگ سرخ رنگ شده باشد بساز و بر روی آن پوششی از چرم نازک بکش.

^{۱۵} «تخته‌های قایم از چوب آفاقیا برای مسکن بساز. ^{۱۶} درازای هر تخته ده ذراع، و پهنایش یک و نیم ذراع باشد ^{۱۷} و هر تخته دو زبانۀ قرینه هم داشته باشد. تمامی تخته‌های مسکن را این گونه بساز. ^{۱۸} برای جانب جنوبی مسکن بیست تخته بساز ^{۱۹} و برای زیر آنها چهل پایه نقره، یعنی دو پایه برای دو زبانۀ هر تخته. ^{۲۰} برای جانب دیگر مسکن، یعنی جانب شمالی بیست تخته بساز ^{۲۱} و چهل پایه نقره برای زیر آنها، یعنی دو پایه برای هر تخته. ^{۲۲} برای قسمت انتهایی مسکن، یعنی انتهای بخش غربی، شش تخته

دیگر. ^{۳۳} سه پیاله به شکل گلهای بادام با جوانه‌ها و غنچه‌هایش بر یک شاخه قرار داشته باشد و سه پیاله دیگر بر شاخه بعدی، و هر شش شاخه که از چراغدان بیرون می‌آید به همین شکل باشد. ^{۳۴} بر چراغدان چهار پیاله باشد به شکل گلهای بادام با جوانه‌ها و غنچه‌هایش. ^{۳۵} یک جوانه زیر اولین جفت شاخه باشد که از چراغدان بیرون می‌آید، جوانه دوم زیر دومین جفت شاخه، و جوانه سوم زیر سومین جفت شاخه؛ یعنی در مورد هر شش شاخه به همین گونه باشد. ^{۳۶} جوانه‌ها و شاخه‌ها همگی با چراغدان یکپارچه باشند، و از طلای ناب چکش کاری شده ساخته شوند. ^{۳۷} آنگاه هفت چراغ برای آن بساز و آنها را بر چراغدان نصب کن تا جلوی آن را روشن سازد. ^{۳۸} گلگیرها و سینی‌هایش از طلای ناب باشد. ^{۳۹} برای ساختن چراغدان و تمامی لوازم آن، یک وزنه طلای ناب به کار بر. ^{۴۰} آنگاه باش که این همه را مطابق طرحی بسازی که در کوه به تو نشان داده شد.

مسکن

۲۶

«مسکن را با ده پرده بساز که از کتان ریزبافت تابیده تهیه شده و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز در آنها به کار رفته باشد. بر پرده‌ها نقش کروبیان با مهارت دوخته شود. ^۲ پرده‌ها همه به یک اندازه باشد، درازایشان بیست و هشت ذراع ^۳ و پهنایشان چهار ذراع. ^۴ پنج پرده به هم متصل شود و پنج پرده دیگر نیز به هم. ^۵ بر لبه آخرین پرده از دسته اول، حلقه‌هایی از پارچه آبی بساز و بر لبه آخرین پرده از دسته دوم نیز چنین کن. ^۶ پنجاه حلقه بر یک پرده و پنجاه حلقه بر آخرین پرده از دسته دیگر بساز، به گونه‌ای که

* ۲۵:۳۹ یا «قنطار». یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

* ۲۶:۲۲ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۲۶:۱۳ یعنی در قیاس با پرده‌های مسکن؛ آیه ۲ را ملاحظه کنید.

زراندود کن؛ قلابهای آنها از طلا باشد و پنج پایه برنجین نیز برایشان بریز.

مذبح

۲۷ «مذبحی از چوب افاقیا بساز، به بلندی سه ذراع.^{۲۴} مذبح مربع باشد، به درازای پنج ذراع و پهناى پنج ذراع. بر هر یک از چهار گوشهٔ مذبح شاخى بساز به گونه‌ای که شاخها با مذبح یکپارچه باشند. روی مذبح را با روکشی از برنج بپوشان. تمامی اسباب مذبح را از برنج بساز؛ لگنها را برای برداشتن خاکستر، خاک‌اندازها و پیاله‌ها، چنگالهای گوشت و آتشدانها را.^{۲۵} برای مذبح، شبکه‌ای از برنج بساز، و به هر چهار گوشهٔ شبکه، حلقه‌ای برنجین متصل کن.^{۲۶} شبکه را زیر لبهٔ مذبح بگذار به گونه‌ای که در نیمهٔ بلندی مذبح قرار گیرد. تیرکهای از چوب افاقیا برای مذبح بساز و آنها را با روکشی از برنج بپوشان.^{۲۷} تیرکها را از حلقه‌ها بگذار تا به هنگام حمل مذبح، در دو پهلوى آن قرار بگیرند.^{۲۸} مذبح را توخالی و از تخته بساز. آن را درست مطابق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد، بساز.

صحن مسکن

۹ «صحنی برای مسکن بساز. برای جانب جنوبی صحن پرده‌هایی^{۱۰} از کتان ریزبافت تأییده بدوز، به درازای صد ذراع،^{۱۱} با بیست ستون و بیست پایهٔ برنجین، و بر ستونها قلابها و بندهایی از نقره باشد.^{۱۲} جانب شمالی نیز به همین صورت به درازای صد ذراع باشد و پرده‌ها داشته باشد، با بیست ستون و بیست پایهٔ برنجین و بر ستونها قلابها و بندهایی از نقره باشد.^{۱۳} انتهای غربی صحن به پهناى پنجاه ذراع باشد، و پرده‌ها داشته باشد، با ده ستون و

بساز،^{۱۴} و برای هر یک از گوشه‌های قسمت انتهایی مسکن، دو تخته.^{۱۵} این دو تخته، در هر یک از این دو گوشه، در پایین به هم متصل باشند و در بالا به وسیلهٔ یک حلقهٔ واحد به هم بسته شوند؛ هر دو گوشه چنین باشد.^{۱۶} پس هشت تخته و شانزده پایهٔ نقره خواهد بود، یعنی برای هر تخته دو پایه.

۱۶ «همچنین پشت‌بندهایی از چوب افاقیا بساز، پنج پشت‌بند برای تخته‌های یک جانب مسکن، پنج پشت‌بند برای تخته‌های جانب دیگر و پنج پشت‌بند برای تخته‌های بخش غربی واقع در انتهای مسکن.^{۱۷} پشت‌بند میانی باید در وسط تخته‌های قائم قرار گیرد و از یک سر تا سر دیگر برسد.^{۱۸} تخته‌ها را زراندود کن و حلقه‌هایی زرین بساز تا پشت‌بندها را نگاه دارند. پشت‌بندها را نیز زراندود کن.^{۱۹} پس مسکن را مطابق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان دادم، بر پا کن.

۳۱ «حجایی از کتان ریزبافت تأییده بدوز که نخهای آبی، ارغوانی و قرمز در آن به کار رفته و نقش کروبیان ماهرانه بر آن دوخته شده باشد.^{۳۲} حجاب را با قلابهای طلا بر چهار ستون از چوب افاقیا که زراندود شده و بر چهار پایهٔ نقره سوار باشند، بیاویز.^{۳۳} حجاب را زیر گیره‌ها بیاویز و صندوق شهادت را پشت حجاب قرار ده. حجاب، قدس را برای شما از قدس‌الاقداس جدا خواهد کرد.^{۳۴} جایگاه کفاره را بر صندوق شهادت که در قدس‌الاقداس است، بگذار.^{۳۵} میز را بیرون حجاب در جانب شمالی مسکن قرار بده و چراغدان را روبه‌روی آن در جانب جنوبی بگذار.

۳۶ «به جهت درِ خیمه، پرده‌ای از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت تأییده بدوز که ماهرانه گلدوزی شده باشد.^{۳۷} برای این پرده پنج ستون از چوب افاقیا بساز و آنها را

* ۱:۲۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیهٔ باب.

* ۹:۲۷ مقصود "پرده‌های ثابت" است؛ همچنین در آیات ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۸.

روح حکمت پر ساخته‌ام بفرما تا به جهت تخصیص هارون برایش جامه‌هایی تدارک بینند تا برای من کهنانت کند.^۴ اینهاست جامه‌هایی که باید تهیه کنند: پیش‌سینه، ایفود، ردا، پیراهن نقشدار، دستار و شال کمر. این جامه‌های مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش تهیه کنند تا برای من کهنانت نمایند.^۵ بدین منظور طلا، نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و نیز کتان ریزبافت به کار ببرند.

ایفود

^۶ «ایفود را از طلا، نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و کتان ریزبافتِ تابیده که ماهرانه تهیه شده باشد، بدوزند.^۷ دو سرشانه داشته باشد که به دو سر آن متصل شوند تا ایفود پیوسته باشد.^۸ کمر بند نقش‌دار ایفود از همان صنعت ایفود و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و کتان ریزبافتِ تابیده دوخته شود.^۹ دو سنگ عقیق برگیر و نامهای پسران اسرائیل را بر آنها حک کن؛^{۱۰} شش نام را بر یک سنگ و شش نام دیگر را بر سنگ دیگر به ترتیب تولدشان.^{۱۱} همان‌گونه که حکاک بر مُهر حکاک می‌کند، تو نیز نامهای پسران اسرائیل را بر آن دو سنگ حک کن. آنگاه آن سنگها را بر نگین‌دان زرین بنشان^{۱۲} و آنها را به عنوان سنگهای یادآوری برای پسران اسرائیل بر سرشانه‌های ایفود نصب نما. هارون نامهای آنها را به جهت یادآوری در پیشگاه خداوند بر شانه‌های خود حمل کند.^{۱۳} همچنین نگین‌دانه‌های زرین بساز^{۱۴} و دو زنجیر به هم تابیده از طلای ناب همچون ریسمان بساز، و زنجیرها را به نگین‌دانه‌ها متصل کن.

پیش‌سینه تصمیم‌گیری

^{۱۵} «پیش‌سینه‌ای برای تصمیم‌گیری بدوز که ماهرانه تهیه شده باشد. پیش‌سینه همچون

ده پایه.^{۱۳} پهنای صحن در انتهای شرقی نیز، به سوی طلوع آفتاب، پنجاه ذراع باشد.^{۱۴} در یک طرف مدخل، پرده‌هایی باشد به درازای پانزده ذراع با سه ستون و سه پایه،^{۱۵} و در طرف دیگر مدخل نیز پرده‌هایی باشد به درازای پانزده ذراع با سه ستون و سه پایه.^{۱۶} برای مدخل صحن، پرده‌ای^{۱۷} به درازای بیست ذراع از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافتِ تابیده تهیه شود که ماهرانه گلدوزی شده باشد، با چهار ستون و چهار پایه.^{۱۸} همه ستونهای گرداگرد صحن بندها و قلابهایی از نقره و پایه‌هایی از برنج داشته باشد.^{۱۹} درازای صحن صد ذراع، پهنای آن پنجاه ذراع و بلندای آن پنج ذراع باشد، با پرده‌هایی از کتان ریزبافتِ تابیده و پایه‌های برنجین.^{۲۰} همه اسباب دیگر مسکن برای هر خدمتی، از جمله تمام میخهای آن و میخهای صحن، از برنج باشد.

روغن چراغها

^{۲۱} «بنی اسرائیل را امر فرما که روغن خالص از زیتون افشرده برای روشنایی نزد تو آورند تا چراغها همواره روشن نگاه داشته شود.^{۲۲} در خیمه ملاقات، بیرون حجایی که مقابل شهادت قرار دارد، هارون و پسرانش این چراغها را از شب تا صبح در حضور خداوند روشن نگاه دارند. این باید برای بنی اسرائیل، نسل اندر نسل، فریضه ابدی باشد.

جامه‌های کهنانت

۲۸ «و تو برادرت هارون را با پسرانش ناداب، آیهو، العازار و ایتامار از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنانت کنند.^۱ برای برادرت هارون جامه‌هایی مقدس فراهم آور تا او را عزت و زینت باشد.^۲ همه مردان صاحب‌ذوق که ایشان را به

* ۱۶:۲۷ مقصود "برده متحرک" است.

و تَمِيم* را نیز در پیش‌سینه تصمیم‌گیری قرار بده تا هرگاه هارون به پیشگاه خداوند داخل می‌شود، آنها بر دلش باشد. بدین‌سان او همواره وسیله تصمیم‌گیری برای بنی‌اسرائیل را در پیشگاه خداوند بر دل خود خواهد داشت.

دیگر جامه‌های کهنات

۳۱ «ردای ایفود را یکسره از پارچه آبی بدوز. ۳۲ در وسط ردا، شکافی برای سر باشد. گرداگرد شکاف، لبه‌ای بافته شده همچون یقه زره باشد تا شکاف پاره نشود. ۳۳ بر گرد دامن ردا، انارهایی با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز بدوز و زنگوله‌هایی از طلا میان آنها قرار ده. ۳۴ زنگوله‌های طلا و انارها یکی در میان، بر گرد دامن ردا باشد. ۳۵ هارون ردا را به هنگام خدمت بر تن کند. چون او به پیشگاه خداوند در قُدس داخل شود یا از آنجا بیرون آید، صدای زنگوله‌ها شنیده خواهد شد، مبادا بمیرد. ۳۶ «لوحی از طلای ناب بساز و این کلمات را به‌سان نقشی که بر مُهر است، بر آن حک کن: "مقدس برای خداوند." ۳۷ آنگاه نواری آبی رنگ به آن متصل کن تا بتوان آن را به دستار بست، به گونه‌ای که در جلو دستار قرار گیرد. ۳۸ و آن بر پیشانی هارون باشد و او بار هر تقصیری را که ممکن است در وقف انواع هدایای مقدس از سوی بنی‌اسرائیل واقع شود، بر خود حمل کند. آن لوح پیوسته بر پیشانی هارون خواهد بود، تا آن هدایا مقبول درگاه خداوند واقع شوند. ۳۹ «پیراهن را از کتان ریزبافت، بیاف: همچنین دستار را. شال کمر، ماهرانه گلدوزی شده باشد.

ایفود از طلا و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و کتان ریزبافت‌نابیده دوخته شود. ۱۶ مربع و دولا باشد، درازای آن یک وجب* و پهنای آن یک وجب. ۱۷ آنگاه چهار ردیف سنگ گرانها بر آن بنشان. در ردیف اول لعل، یاقوت زرد و زُمره؛ ۱۸ در ردیف دوم فیروزه، یاقوت کبود و الماس؛ ۱۹ در ردیف سوم سنگِ یمانی، یشم و لعل بنفش؛ ۲۰ در ردیف چهارم زبرجد، عقیق و یشب. * اینها بر نگین‌دانه‌های زرین نشانده شود. ۲۱ شمار سنگها دوازده باشد، یکی برای هر یک از نامهای پسران اسرائیل، و بر هر یک از آنها نام یکی از دوازده قبیله، همچون نقشی که بر مُهر است، حک شود. ۲۲ برای پیش‌سینه زنجیرهایی تابیده از طلای ناب همچون ریسمان بساز. ۲۳ دو حلقه زرین بر روی آن بساز و آنها را بر دو گوشه پیش‌سینه بگذار. ۲۴ دو زنجیر طلا را در حلقه‌های دو گوشه پیش‌سینه بگذار، ۲۵ و دو سر دیگر زنجیرها را به دو نگین‌دان زرین بسته، بدین‌گونه آنها را از جلو به سرشانه‌های ایفود متصل کن. ۲۶ دو حلقه زرین بساز و آنها را به دو گوشه دیگر پیش‌سینه بر لبه داخلی آن در کنار ایفود ببند. ۲۷ دو حلقه زرین دیگر نیز بساز و آنها را جلوی ایفود به قسمت زیر سرشانه‌ها، نزدیک درز، درست بالای کمر بند ایفود متصل کن. ۲۸ حلقه‌های پیش‌سینه را با نوار آبی به حلقه‌های ایفود ببند، به گونه‌ای که بر روی کمر بند قرار گیرند، تا پیش‌سینه از روی ایفود کنار نرود. ۲۹ چون هارون به قُدس داخل شود، نامهای پسران اسرائیل را که بر پیش‌سینه تصمیم‌گیری حک شده، به جهت یادآوری همیشگی در پیشگاه خداوند بر دل خود حمل خواهد کرد. ۳۰ اوریم

* ۱۶:۲۸ "یک وجب" تقریباً معادل ۲۳ سانتی‌متر است.

* ۲۰:۲۸ جنس دقیق برخی از این سنگهای گرانها مشخص نیست.

* ۳۰:۲۸ ماهیت "اوریم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

^{۱۰} «گوساله را جلو خیمه ملاقات بیاور و هارون و پسرانش بر سر آن دست بگذارند. ^{۱۱} سپس، گوساله را نزد در خیمه ملاقات، به حضور خداوند ذبح کن. ^{۱۲} مقداری از خون آن را گرفته، با انگشتت بر شاخهای مذبح بمال، و مابقی را پای مذبح بریز. ^{۱۳} آنگاه تمام چربی را که در اطراف اندرونی است همراه سفیدی روی جگر و هر دو قلوه و چربی دور آنها را برگیر و بر مذبح بسوزان. ^{۱۴} اما گوشت گوساله را با پوست و فضولاتش خارج از اردوگاه بسوزان. این قربانی گناه است.

^{۱۵} سپس یکی از قوچها را برگیر و هارون و پسرانش بر سر آن دست بگذارند. ^{۱۶} آن را نیز ذبح کن و خونش را برگرفته، بر همه طرف مذبح بپاش. ^{۱۷} قوچ را قطعه قطعه کن و قسمتهای اندرونی و نیز پاچه‌هایش را بشوی و آنها را با کله و دیگر قسمتهای آن قرار ده. ^{۱۸} سپس قوچ را به تمامی بر مذبح بسوزان. این است قربانی تمام‌سوز برای خداوند، رایحه‌ای خوشایند* و هدیه اختصاصی برای او.

^{۱۹} «آنگاه قوچ دیگر را برگیر و هارون و پسرانش بر سر آن دست بگذارند. ^{۲۰} آن را نیز ذبح کن و مقداری از خونش را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و پسرانش، شست دست راست آنها و شست پای راستشان بمال. سپس باقی خون را بر همه طرف مذبح بپاش. ^{۲۱} مقداری از خون روی مذبح و قدری از روغن مسح را برگیر و بر هارون و جامه‌هایش و بر پسران او و جامه‌هایشان بپاش. بدین‌سان هارون و پسرانش و جامه‌های آنها تقدیس خواهد شد.

^{۲۲} «چربی قوچ، دُنبه، چربی که اندرونی را می‌پوشاند، سفیدی روی جگر، هر دو قلوه و چربی دورشان و نیز ران راست را برگیر، زیرا این قوچ انتصاب است. ^{۲۳} نیز از سبد نان

^{۲۰} «برای پسران هارون پیراهن و شال کمر و کلاه بدوز تا برایشان عزّت و زینت باشد. ^{۲۱} این جامه‌ها را بر برادرت هارون و پسران او بپوشان، و ایشان را مسح کن و نصب و تخصیص نما تا برای من کهنست کنند. ^{۲۲} و زیرجامه‌های کتان برای پوشاندن تن برهنه ایشان بدوز که از کمر تا ران برسد. ^{۲۳} هنگامی که هارون و پسرانش به خیمه ملاقات داخل می‌شوند یا برای خدمت در قدس نزدیک مذبح می‌آیند، این زیرجامه‌ها را بپوشند مبدا متحمل جزای گناه شوند و بمیرند. این برای هارون و برای نسل او فریضه ابدی خواهد بود.

انتصاب کاهنان

۲۹ «این است آنچه برای تخصیص ایشان انجام می‌دهی، تا برای من کهنست کنند: یک گوساله و دو قوچ بی‌عیب برگیر. ^۲ از آرد نرم گندم، نان بی‌خمیرمایه و قرصهای نان بی‌خمیرمایه روغنی و قرصهای نازک بی‌خمیرمایه آغشته به روغن تهیه کن. ^۳ آنها را در سبیدی بگذار و با همان سبد، همراه آن گوساله و دو قوچ نزدیک آور. ^۴ آنگاه هارون و پسرانش را به در خیمه ملاقات بیاور و آنها را به آب، غسل ده. ^۵ سپس جامه‌ها را آورده، پیراهن، ردای ایفود، خود ایفود و پیش‌سینه را بر تن هارون کن و ایفود را با کمر بند نقشدارش بر وی ببند. ^۶ دستار هارون را بر سرش بگذار و نیمتاج مقدس را بر دستار بگذار. ^۷ آنگاه روغن مسح را آورده، بر سرش بریز و او را مسح کن. ^۸ سپس پسران هارون را بیاور و ایشان را به پیراهنهای بپوشان. ^۹ آنگاه بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش شال کمر بر بند و کلاه بر سرشان بگذار. کهنست بنا به فریضه ابدی از آن ایشان خواهد بود. بدین‌گونه هارون و پسرانش را منصوب نما.

* ۱۸:۲۹ این واژه عبری می‌تواند حاوی مفهوم «تسکین بخشیدن» و «آرام کردن» هم باشد؛ همچنین در بقیه این باب.

بخورند. اما هیچ کس دیگر نباید از آن بخورد، زیرا مقدس است.^{۳۳} اگر از گوشت قربانی انتصاب، یا از نان، چیزی تا صبح باقی ماند، همه را به آتش بسوزان. آن را نباید خورد، زیرا مقدس است.

^{۳۵} «هر چه دربارهٔ هارون و پسرانش به تو فرمان دادم، انجام ده. هفت روز ایشان را منصوب نما.^{۳۴} هر روز جهت کفاره، گوساله‌ای را به رسم قربانی گناه تقدیم کن. با کفاره کردن برای مذبح آن را طاهر ساز؛ آن را مسح کن تا تخصیص گردد.^{۳۷} هفت روز برای مذبح کفاره کرده، آن را تخصیص کن. آنگاه مذبح بسیار مقدس خواهد بود و هر چه با آن تماس یابد نیز مقدس خواهد بود.

^{۳۸} «این است آنچه باید بر مذبح تقدیم کنی: هر روز دو برهٔ یک ساله، به طور مرتب؛^{۳۹} یکی را بامدادان ذبح کن، دیگری را به هنگام عصر.^{۴۰} با برهٔ نخست، یک دهم ایفهٔ* آرد نرم که با یک چهارم هین* روغن افشرده مخلوط شده باشد، و نیز یک چهارم هین شراب به رسم هدیهٔ ریختنی، تقدیم کن.^{۴۱} برهٔ دیگر را به هنگام عصر تقدیم کن، و مانند آنچه بامدادان کردی، همراه آن هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی تقدیم کن. این است رایحهٔ خوشایند و هدیهٔ اختصاصی برای خداوند.^{۴۲} این قربانی تمام‌سوز باید نسل اندر نسل به طور مرتب نزد ذر خیمهٔ ملاقات به حضور خداوند تقدیم شود. من در آنجا با شما ملاقات خواهم کرد و با تو سخن خواهم گفت؛^{۴۳} در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات خواهم کرد و آن مکان به واسطهٔ جلال من تقدیس خواهد گشت.^{۴۴} بدین سان من خیمهٔ ملاقات و مذبح را تخصیص می‌کنم و نیز هارون و پسرانش را تخصیص می‌کنم تا برای من کهانت کنند.^{۴۵} آنگاه در میان بنی اسرائیل

بی‌خمیر مایه که در حضور خداوند است یک عدد نان، یک قرص نان روغنی و یک قرص نازک برگیر.^{۴۶} تمامی اینها را در دستان هارون و پسرانش بگذار و به عنوان هدیهٔ تکان‌دانی به حضور خداوند تکان بده.^{۴۵} سپس آنها را از دست ایشان بگیر و بر روی قربانی تمام‌سوز بر مذبح بسوزان تا رایحه‌ای خوشایند به حضور خداوند باشد. این است هدیهٔ اختصاصی برای خداوند.

^{۴۶} «سپس سینهٔ قوچ انتصاب را که برای هارون است گرفته، آن را به حضور خداوند به عنوان هدیهٔ تکان‌دانی تکان بده، و این سهم تو خواهد بود.^{۴۷} قسمت‌هایی از قوچ انتصاب را که برای هارون و پسرانش است، یعنی سینهٔ تکان‌دانی و ران افراشتنی را که تکان داده می‌شود، تخصیص کن.^{۴۸} این بنا به فریضه‌ای ابدی سهم هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل خواهد بود، زیرا که هدیهٔ افراشتنی است. این است هدیهٔ افراشتنی از جانب بنی اسرائیل، از قربانیهای رفاقت ایشان. این است هدیهٔ افراشتنی آنها به خداوند.

^{۴۹} «جامه‌های مقدس هارون، پس از او از آن پسرانش خواهد بود تا در آنها مسح و منصوب شوند.^{۵۰} پسری که در مقام کاهن به جانشینی او برگزیده می‌شود و جهت خدمت در قدس وارد خیمهٔ ملاقات می‌گردد، باید آنها را هفت روز بر تن کند.

^{۵۱} «قوچ انتصاب را برگیر و گوشتش را در مکانی مقدس آب‌پز کن.^{۵۲} هارون و پسرانش باید گوشت قوچ و نانی را که در سبد است نزد ذر خیمهٔ ملاقات بخورند.^{۵۳} آنها خود از این چیزها که بدانها به جهت انتصاب و تخصیصشان کفاره به جا آورده می‌شود،

* ۲۹:۴۰ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

* ۲۹:۴۰ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیهٔ باب.

بهای کفاره

۱۱ آنگاه خداوند به موسی گفت: «هنگامی که بنی اسرائیل را برای نام‌نویسی سرشماری می‌کنی، هر یک از ایشان که شمرده می‌شود باید به عنوان فدیه جان خود مبلغی به خداوند بپردازد. در آن صورت، به هنگام شمارش، بلایی بر قوم نازل نخواهد شد. ۱۳ هر که به جانب شمرده‌شدگان می‌گذرد باید نیم مثقال* مطابق مثقالِ قُدس، که بیست قیراط* است، بپردازد. این نیم مثقال هدیه‌ای است به خداوند. ۱۴ هر کس، از بیست ساله و بالاتر، که نام‌نویسی می‌شود، هدیه خداوند را بپردازد. ۱۵ هنگامی که هدیه خداوند را به جهت انجام کفاره برای جان خود می‌پردازید، ثروتمندان بیشتر از نیم مثقال ندهند و فقیران نیز کمتر ندهند. ۱۶ نقد کفاره را از بنی اسرائیل دریافت کن و آن را برای خدمات خیمه ملاقات هزینه نما، تا به جهت بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد و برای جانهای شما کفاره کند.»

حوض شستشو

۱۷ آنگاه خداوند به موسی گفت: «حوضی برنجین با پایه برنجین جهت شستشو بساز. آن را میان مذبح و خیمه ملاقات بگذار و در آن آب بریز. ۱۸ هارون و پسرانش دست و پای خود را بدین آب بشویند. ۱۹ وقتی به خیمه ملاقات داخل می‌شوند، با این آب شستشو کنند تا نمیرند، نیز آنگاه که برای خدمت به مذبح نزدیک می‌آیند تا هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کنند. ۲۱ آنها باید دست و پایشان را بشویند تا نمیرند. این برای هارون

ساکن خواهیم شد و خدای ایشان خواهیم بود. ۲۰ و آنان خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا در میانشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.»

مذبح بخور

۳۰ «مذبحی برای سوزاندن بخور بساز؛ آن را از چوب افاقیا بساز. ۲ مذبح مربع باشد، به درازای یک ذراع،* پهنای یک ذراع، و بلندی دو ذراع، و شاخه‌هایش با مذبح یکپارچه باشد. ۳ آن را با روکشی از طلای ناب ببوشان، روی آن، جوانبش و شاخه‌هایش را. و گرد آن نیز قابی از طلا بساز. ۴ زیر قاب، دو حلقه زرین برای مذبح بساز که مقابل هم قرار داشته باشند، تا تیرکهای حمل مذبح را نگاه دارند. ۵ تیرکها را از چوب افاقیا بساز و آنها را زراندود کن. ۶ مذبح را جلوی حجابی که مقابل صندوق شهادت است بگذار، مقابل جایگاه کفاره که بر صندوق شهادت است، آنجا که در آن با تو ملاقات می‌کنم. ۷ هارون باید هر روز صبح هنگام رسیدگی به چراغها، بر این مذبح، بخور خوشبو بسوزاند. ۸ به هنگام عصر نیز که برای روشن کردن چراغها می‌آید، باید بار دیگر بخور بسوزاند، تا بدین سان، بخور نسل اندر نسل به طور مرتب در حضور خداوند سوزانده شود. ۹ هیچ بخور دیگر یا قربانی تمام‌سوز یا هدیه آردی بر این مذبح تقدیم مکنید، و هدیه ریختنی بر آن مریزید. ۱۰ هارون سالی یک بار بر شاخه‌های آن کفاره کند. این کفاره باید همه‌ساله نسل اندر نسل با خون قربانی گناه که برای کفاره است، انجام گیرد. این برای خداوند بسیار مقدس است.»

* ۲:۳۰ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۳:۳۰ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۳:۳۰ در عبری: "گیرا". یک گیرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

و فرزندانش، نسل اندر نسل، فریضه ابدی خواهد بود.»

روغن مسح

^{۲۲} سپس خداوند به موسی گفت: «ادویهٔ اعلا بدین شرح تهیه کن: پانصد مثقال مَر مایع؛ معادل نصف آن، یعنی دوپست و پنجاه مثقال دارچین معطر؛ دوپست و پنجاه مثقال نیشکر معطر؛^{۲۳} پانصد مثقال سَلِیْحَه (که همگی به مثقالِ قُدس وزن شده‌اند)، و یک هین* روغن زیتون.^{۲۴} از آمیختن این ادویهٔ معطر، روغن مقدس مسح را، به مهارتِ عطاران تهیه کن.^{۲۵} سپس این روغن را برای مسح خیمهٔ ملاقات، صندوق شهادت،^{۲۶} میز و تمامی اسباب آن، چراغدان و لوازم آن، مذبح بخور،^{۲۷} مذبح قربانی تمام سوز و اسباب آن، و حوض و پایه‌اش به کار گیر.^{۲۸} آنها را تخصیص کن تا بسیار مقدس باشند، و هر چه با آنها تماس یابد نیز مقدس خواهد بود.^{۲۹} هارون و پسرانش را مسح کرده، تخصیص نما تا برای من کهنان کنند.^{۳۰} به بنی اسرائیل بگو: «این است روغن مقدس مسح برای من در نسلهای شما.^{۳۱} آن را برای تدهین معمولی بدن آدمیان به کار نبرید و روغن دیگری را با همین ترکیب تهیه نکنید. این روغن مقدس است و بر شماست که آن را مقدس بشمارید.^{۳۲} هر که روغنی معطر شبیه آن ترکیب کند، یا آن را بر شخصی که کاهن نیست بمالد، از میان قوم خود منقطع شود.»^{۳۳}

بخور

^{۳۴} آنگاه خداوند به موسی گفت: «از ادویهٔ خوشبو، یعنی صَمُغِ کاج، اظفار، قِثَه و کندر خالص به مقدار مساوی فراهم آور^{۳۵} و به مهارت عطاران، از آمیختن آنها بخوری خوشبو بساز. این بخور باید نمکین، خالص و مقدس

باشد.^{۳۶} مقداری از آن را بکوب و به شکل گرد درآور، و در خیمهٔ ملاقات، جایی که با تو ملاقات می‌کنم، مقابل شهادت قرار بده. این بخور باید برای شما بسیار مقدس باشد.^{۳۷} بخور دیگری با این ترکیب برای خود مسازید؛ آن را برای خداوند مقدس بشمارید.^{۳۸} هر که شبیه این بخور را برای بوییدن بسازد، از میان قوم خود منقطع شود.

بَصَلْتِیل و اَهِولِیاب

۳۱ آنگاه خداوند به موسی گفت: ^۱ «بین که من بَصَلْتِیل پسر اوری، نوهٔ حور را از قبیلهٔ یهودا برگزیده‌ام،^۲ و او را به روح خدا پر کرده، بدو حکمت و فهم و دانش بخشیده‌ام، برای همه گونه صنعت،^۳ تا ماهرانه با طلا و نقره و برنج کار کند،^۴ و برای تراشیدن سنگ و تَرصِیع آن، و درودگری چوب، تا در انواع صنایع مشغول کار شود.^۵ افزون بر این، من اَهِولِیاب پسر آخِیسامک از قبیلهٔ دان را نیز دستیار او ساخته‌ام و به تمام صنعتگران حکمت بخشیده‌ام تا هر آنچه به تو امر کرده‌ام، بسازند: ^۶ خیمهٔ ملاقات، صندوق شهادت با جایگاه کفاره روی آن، و تمام دیگر اسباب خیمه، ^۷ میز و اسباب آن، چراغدان از طلای ناب و تمامی لوازم آن، مذبح بخور،^۸ مذبح قربانی تمام سوز و لوازم آن و حوض و پایهٔ آن؛^۹ نیز جامه‌های بافته، جامهٔ مقدس هارون کاهن و نیز جامه‌های پسرانش برای کهنان،^{۱۰} و نیز روغن مسح و بخور خوشبو برای قُدس. این همه را همان گونه که به تو امر کردم، بسازند.»

شَبَات

^{۱۱} سپس خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو: «بر شماست که شَبَات‌های مرا نگاه دارید؛ زیرا در نسلهای شما نشانه‌ای

* ۲۴:۳۰ یک «هین» تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

آوردند.» هارون چون این را دید، مذبحی در برابر آن گوساله بنا کرد و اعلام نمود: «فردا جشنی برای خداوند خواهد بود.» پس قوم سحرگهان برخاستند و قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم کردند. سپس به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لُهو و لُعب به پا خاستند.

آنگاه خداوند به موسی گفت: «بی درنگ فرود آ، زیرا قوم تو که از سرزمین مصر به در آوردی، فساد کرده‌اند. آنها به همین زودی از راهی که بدیشان امر فرمودم انحراف ورزیده، برای خود گوساله ریخته شده ساخته‌اند و در برابر آن سجده کرده و قربانی نموده، گفته‌اند: «ای اسرائیل، اینها هستند خدایانی که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند!»^۹ پس خداوند به موسی گفت: «من این قوم را دیده‌ام که همانا قومی گردنکشانند. اکنون مرا واگذار تا خشمم بر آنها شعله‌ور شده، ایشان را بسوزانم. آنگاه از تو قومی عظیم به وجود خواهم آورد.»^{۱۰} اما موسی دست التماس به سوی یهوه

خدای خود دراز کرده، گفت: «ای خداوند، چرا باید خشم تو بر قومت که با قدرتی عظیم و دستی توانمند از سرزمین مصر به در آوردی، شعله‌ور گردد؟^{۱۱} چرا مصریان بگویند: «ایشان را به قصد بد بیرون برد، تا آنها را در کوهها بکشد و از روی زمین محو سازد؟» پس، از خشم شدید خود بازگرد و منصرف شده، بر قوم خویش بلایی نازل منما.^{۱۲} خادمات ابراهیم، اسحاق و اسرائیل را یاد آور، که برای ایشان به ذات خود سوگند یاد کرده گفتی: «نسل شما را همچون ستارگان آسمان، بی شمار می سازم، و تمامی این سرزمین را که درباره آن سخن گفتم به نسل شما خواهم بخشید تا میراث همیشگی ایشان باشد.»^{۱۳} پس خداوند

خواهد بود میان من و شما، تا بدانید که من خداوند هستم که شما را تقدیس می‌کنم. «شَبَات را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است. هر که آن را حرمت نهد، البته کشته شود؛ هر که در آن روز کار کند از میان قوم خود منقطع شود.^{۱۴} شش روز کار می‌باید کرد، اما روز هفتم شَبَات فراغت است و مقدس برای خداوند. هر که در روز شَبَات کار کند، البته کشته شود.^{۱۵} پس بنی اسرائیل باید شَبَات را نگاه دارند و آن را نسل اندر نسل چون عهدی جاودانه به جا آورند.^{۱۶} این روز تا به ابد میان من و بنی اسرائیل نشانه‌ای خواهد بود، زیرا که خداوند در شش روز آسمان و زمین را ساخت، ولی در روز هفتم فراغت جسته، بیاسود.»^{۱۷}

چون خدا سخنان خود را با موسی بر کوه سینا به پایان رسانید، دو لوح شهادت را به وی داد. آنها دو لوح سنگی بود که خدا به انگشت خود بر آنها نگاشته بود.

گوساله طلایی

چون قوم دیدند فرود آمدن موسی از کوه به درازا کشید، گرد هارون جمع شده گفتند: «بیا برای ما خدایان* بساز تا پیش روی ما بیروند. زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است.» هارون در پاسخ گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران است، به در آورده، نزد من آورید.»^۱ پس همه قوم گوشواره‌های طلا را از گوشهایشان به در آورده، نزد هارون بردند. هارون آن را از دست ایشان گرفته، با قلم شکل داد و به صورت گوساله‌ای ریخته شده درآورد. آنگاه ایشان گفتند: «ای اسرائیل، اینها هستند خدایان تو* که تو را از سرزمین مصر بیرون

۱۴:۳۲ یا «خدایی»؛ همچنین در آیات ۲۳ و ۳۱.

۴:۳۲ یا: «این است خدای تو»؛ همچنین در آیه ۸.

از بلایی که گفته بود بر سر قوم خویش خواهد آورد، منصرف شد.

^{۱۵} آنگاه موسی برگشت و در حالی که دو لوح شهادت را در دست داشت، از کوه به زیر آمد. بر هر دو طرف لوحها، یعنی پشت و روی آنها، نوشته شده بود. ^{۱۶} لوحها کار خدا بود و نوشته، نوشته خدا بود که بر لوحها حک شده بود. ^{۱۷} چون یوشع آواز قوم را شنید که فریاد برمی آوردند، به موسی گفت: «آواز جنگ از اردوگاه به گوش می رسد.» ^{۱۸} موسی گفت:

«این نه آواز پیروزی است

نه آواز شکست؛

بلکه آواز سرایندگان است

که به گوش من می رسد.»

^{۱۹} چون موسی به اردوگاه نزدیک شد و آن گوساله و رقص مردم را دید، خشمش شعله ور گشت و لوحها را از دستان خود به زیر افکنده، آنها را پای کوه شکست. ^{۲۰} او گوساله ای را که ایشان ساخته بودند گرفته، در آتش سوزانید و آن را خرد کرده به صورت گرد درآورد و بر آب پاشید و به بنی اسرائیل نوشانید.

^{۲۱} موسی رو به هارون کرد و گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که چنین گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟» ^{۲۲} هارون در پاسخ گفت: «سرور من، خشمگین مباش. تو خود این قوم را می شناسی و می دانی که به بدی گرایش دارند.» ^{۲۳} آنها به من گفتند: «برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند، زیرا نمی دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است.» ^{۲۴} پس بدیشان گفتم: «هر کس زیوری از طلا دارد، به در آورد.» پس ایشان طلای خود را به من دادند و من آن را در آتش انداختم، و این گوساله بیرون آمد! ^{۲۵} چون موسی دید که قوم افسارگسیخته شده اند زیرا هارون آنها را وا گذاشته بود تا افسار بگسلند و مضحکه دشمنان شوند، ^{۲۶} پس در مدخل اردوگاه ایستاد و گفت: «هر که طرف

خداوند است نزد من آید.» پس تمام لاویان نزد او گرد آمدند. ^{۲۷} آنگاه موسی خطاب بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: «هر کس شمشیرش را به پهلوئی خود ببندد و در میان اردوگاه از یک سر تا سر دیگر حرکت کند و هر کس برادر، دوست و همسایه خود را بکشد.» ^{۲۸} لاویان طبق گفته موسی عمل کردند، و در آن روز نزدیک سه هزار تن از قوم کشته شدند. ^{۲۹} آنگاه موسی گفت: «امروز خویشان را وقف خداوند کنید تا او امروز شما را برکت دهد، زیرا هر یک از شما بر ضد پسر و برادر خود به پا خاستید.»

^{۳۰} روز بعد موسی خطاب به قوم گفت: «شما مرتکب گناهی عظیم شده اید. اما اکنون من نزد خداوند برمی آیم، شاید بتوانم گناهتان را کفاره کنم.» ^{۳۱} پس موسی نزد خداوند بازگشت و گفت: «آه که این مردمان چه گناه عظیمی کرده اند! آنان خدایانی از طلا برای خود ساخته اند.» ^{۳۲} حال اگر ممکن باشد گناه ایشان را ببخشا، وگرنه مرا از دفتری که نگاشته ای محو ساز.» ^{۳۳} خداوند در جواب موسی گفت: «هر که را که به من گناه ورزیده است از دفتر خود محو خواهم ساخت.» ^{۳۴} حال برو و قوم را به مکانی که گفتم هدایت کن، و فرشته من پیش روی تو خواهد رفت. اما زمانی که برای مجازاتشان بیایم، ایشان را به سبب گناهشان جزا خواهم داد.»

^{۳۵} و خداوند به سبب گوساله ای که قوم به دست هارون ساخته بودند، بلایی بر آنان فرستاد.

۳۳ آنگاه خداوند به موسی گفت: «این مکان را ترک کن، تو و این قوم که از سرزمین مصر برآوردی، و به سرزمینی برآ که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب سوگند یاد کردم و گفتم: «آن را به نسل تو خواهم بخشید.» ^۱ من فرشته ای پیش روی تو خواهم فرستاد و کنعانیان، آموریان، حیتیان، فِریزان، جویان و یبوسیان را بیرون خواهم راند. ^۲ به سرزمینی برآ که شیر و شهد در آن جاری است. اما من

دارم راههای خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم و همچنان در نظرت فیض یابم. و در نظر داشته باش که این مردم قوم تو اند.»^{۱۴} خداوند پاسخ داد: «روی من خواهد آمد، و تو را آرامی خواهم بخشید.»^{۱۵} آنگاه موسی به خداوند گفت: «اگر روی تو با ما نیاید، ما را از اینجا مبر.»^{۱۶} زیرا از کجا معلوم می شود که من و قوم تو در نظرت فیض یافته ایم، اگر نه از آمدن تو با ما؟ چه چیز دیگر من و قوم تو را از همه اقوام دیگر روی زمین متمایز می سازد؟»

^{۱۷} خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته ای خواهم کرد، زیرا در نظرم فیض یافته ای و تو را به نام می شناسم.»^{۱۸} آنگاه موسی گفت: «تمنا اینکه جلال خود را بر من بنمایی.»^{۱۹} گفت: «من تمامی نیکویی خود را از برابر تو می گذرانم، و در برابر تو نام خود، یهوه را ندا می کنم. فیض خواهم بخشید به هر که نسبت به او فیاض هستم و رحم خواهم کرد بر هر که نسبت به او رحیم هستم.»^{۲۰} و گفت: «اما روی مرا نمی توانی دید، زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.»^{۲۱} و خداوند ادامه داد: «اینک نزدیک من مکانی هست که آنجا می توانی بر صخره بایستی.»^{۲۲} چون جلال من بگذرد، تو را در شکافی در آن صخره می نهم و با دست خود تو را می پوشانم تا آنگاه که بگذرم.^{۲۳} سپس دست خود را بر خواهم داشت و پشت مرا خواهی دید؛ اما روی من دیده نخواهد شد.»

لوحهای سنگی جدید

۳۴
خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی، همچون لوحهای نخستین بتراش، و من کلماتی را که بر لوحهای نخستین بود که شکستی، بر آنها خواهم نگاشت.^۱ بامدادان آماده باش و به کوه سینا برآی. آنجا بر قلعه کوه نزد من حاضر شو.^۲ هیچ کس با تو بالا نیاید و هیچ کس نیز بر تمامی کوه دیده نشود؛ حتی گله و رمه نیز جلوی این کوه چرا نکنند.»

در میان تو نخواهم آمد، زیرا قومی گردنکشی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.»

^۳ چون قوم این سخنان مصیبت بار را شنیدند، ماتم گرفتند و هیچ کس بر خود زیور نیاویخت. ^۴ زیرا خداوند به موسی گفته بود: «به بنی اسرائیل بگو: "شما قومی گردنکشید. اگر حتی لحظه ای در میان تو ایم، ممکن است نابودت کنم. حال زیور خود را به در آر تا ببینم با تو چه کنم."»^۵ پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از کوه حوریب از خود به در کردند.

خیمه ملاقات

^۶ باری، موسی را عادت بر این بود که خیمه ای بگیرد و آن را بیرون از اردوگاه، کمی دور از آن، بر پا کند. او این خیمه را خیمه ملاقات می خواند. هر که طالب خداوند بود به آن خیمه که بیرون از اردوگاه بود، می رفت.^۷ هرگاه موسی به سوی آن خیمه بیرون می رفت، قوم جملگی برخاسته، هر یک به در خیمه خود می ایستادند، و موسی را تا هنگامی که داخل آن خیمه می شد، نظاره می کردند.^۸ وقتی موسی به خیمه داخل می شد، ستون ابر فرود می آمد و به در خیمه می ایستاد و خدا با موسی سخن می گفت.^۹ هنگامی که همه قوم ستون ابر را ایستاده به در خیمه می دیدند، همگی برخاسته، هر یک به در خیمه خود پرستش می کردند.^{۱۰} خداوند با موسی رو در رو سخن می گفت، چنانکه کسی با دوست خود سخن بگوید. سپس موسی به اردوگاه باز می گشت، ولی خادم جوانش یوشع، پسر نون، خیمه را ترک نمی کرد.

موسی و جلال خداوند

^{۱۱} موسی به خداوند گفت: «تو به من می گویی: "این قوم را بپر،" ولی نمی گویی چه کسی را همراه من می فرستی. می گویی: "تو را به نام می شناسم و در نظرم فیض یافته ای."»^{۱۲} اگر در نظرت فیض یافته ام، تمنا

۴ پس موسی دو لوح سنگی همچون لوحهای نخست تراشید و همان‌گونه که خداوند به او فرمان داده بود، سحرگاهان از کوه سینا بالا رفت، و دو لوح سنگی را در دستان خود می‌برد. ۵ آنگاه خداوند در ابر فرود آمد و آنجا با موسی ایستاد، و نام یهوه را ندا کرد. ۶ خداوند از برابر موسی گذشت و چنین ندا کرد:

«یهوه، یهوه،

خدای رحیم و فیاض،

دیر خشم،

و آکنده از محبت و وفا،

۷ پایدار در محبت برای هزار پشت،*
و آمرزنده تقصیر و نافرمانی و گناه.

اما تقصیرکار را هرگز بی‌سزای نمی‌گذارد، بلکه جزای تقصیرات پدران را به

فرزندان و فرزندانی فرزندانشان تا

پشت سوم و چهارم می‌رساند.»

۸ موسی بی‌درنگ روی سر زمین نهاده، پرستش کرد. ۹ و گفت: «ای خداوندگار، اگر حال در نظرت فیض یافته‌ام، تمنا دارم خداوندگار در میان ما بیاید. با این که این قوم گردنکش است، ولی تو تقصیر و گناه ما را بیامرزد و ما را میراث خود بساز.»

۱۰ آنگاه خداوند گفت: «اینک عهدی می‌بندم.

من در برابر تمامی قوم تو، عجایبی خواهم کرد که تا به حال در میان هیچ قومی در تمامی جهان روی نداده است. قومی که تو در میانشان ساکنی جملگی کار خداوند را خواهند دید، زیرا کاری که با تو می‌کنم کاری مهیب است.

۱۱ «آنچه را امروز به تو امر می‌فرمایم نگاه

دار. من آموریان، کنعانیان، حیتیان، فرزیان،

جویان و یبوسیان را از برابر تو خواهم راند.

۱۲ مراقب باش با ساکنان دیاری که بدان‌جا خواهی رفت پیمان نبندی، و گرنه در میان

تو دام خواهند شد. ۱۳ مذبحهایشان را در هم شکن، ستونهایشان را خرد کن و آشیزه‌های ایشان را قطع نما. ۱۴ هیچ خدای غیر را پرستش مکن، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدایی است غیور. ۱۵ مراقب باش با کسانی که در آن سرزمین ساکنند پیمان نبندی، زیرا آنگاه که در پی خدایانشان زنا می‌کنند و به آنها قربانی تقدیم می‌نمایند، شما را نیز دعوت خواهند کرد و شما از قربانی ایشان خواهید خورد. ۱۶ و آنگاه که از دختران ایشان برخی را برای پسران خود به زنی بگیری و آن دختران در پی خدایان خود زنا کنند، پسران شما را نیز به انجام این کار و خواهند داشت.

۱۷ «بتهای ریخته‌شده برای خود مسازید.

۱۸ «عید نان بی‌خمیرمایه را نگاه دارید.

همان‌گونه که به شما فرمان دادم، هفت روز نان بی‌خمیرمایه بخورید. این را در موعد مقرر، در ماه آیب انجام دهید، چراکه در این ماه از مصر بیرون آمدید.

۱۹ «نخستین ثمره هر رجمی از آن من است،

از جمله هر نخست‌زاده‌ترین از چارپایان تو،

چه گاو، چه گوسفند. ۲۰ نخست‌زاده‌الاغ را با

بره‌ای فدیة دهید، ولسی اگر فدیة نمی‌دهید،

گردنش را بشکنید. هر نخست‌زاده‌ای از

پسرانت را نیز فدیة بده.

۲۱ «هیچ کس دست خالی در پیشگاه من حاضر

نشود.

۲۲ «شش روز کار کن، اما در روز هفتم فراغت

جو؛ حتی در موسم شخم زدن و برداشت

محصول نیز باید فراغت یابی. ۲۳ عید هفته‌ها را

که همان عید نویر محصول گندم باشد، برگزار

کن و همچنین عید جمع‌آوری را به هنگام

تحویل سال. ۲۴ همه مردان قوم تو باید سالی سه

بار در پیشگاه خداوندگار یهوه، خدای اسرائیل

* ۷:۳۴ یا: «برای هزاران».

* ۱۳:۳۴ «آشیزه» الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود.

گفتگو با خداوند به حضور او داخل می‌شد نقاب از چهره برمی‌گرفت تا بیرون می‌آمد. و هنگامی که بیرون می‌آمد و آنچه به او فرمان داده شده بود به بنی اسرائیل بازمی‌گفت،^{۳۵} آنها می‌دیدند که پوست چهره‌اش درخشان است. پس موسی دوباره نقاب بر چهره می‌زد تا آنگاه که برای گفتگو با خداوند به پیشگاه او می‌رفت.

قانون سَبَات

۳۵ موسی همهٔ جماعت بنی اسرائیل را گرد آورد و بدیشان گفت: «این است آنچه خداوند شما را به انجام آن فرمان داده است: شش روز کار می‌باید کرد، اما روز هفتم روز مقدس برای شما باشد، سَبَات فراغت برای خداوند. هر که در این روز کاری کند باید کشته شود. در روز سَبَات در هیچ‌یک از منازل خویش آتشی نیروزید.»

هدایا برای خیمهٔ ملاقات

^۴ موسی به همهٔ جماعت بنی اسرائیل گفت: «این است آنچه خداوند فرمان داده است: از آنچه دارید، هدیه‌ای به خداوند تقدیم کنید. هر که از دل مایل به این کار باشد هدیه‌ای از اینها برای خداوند بیاورد: طلا، نقره و برنج؛^۵ نَخ آبی، ارغوانسی و قرمز و کتان ریزبافت؛ پشم بز؛^۶ پوست قوچ که به رنگ سرخ رنگ شده باشد؛ چرم نازک؛^۷ چوب اقاویا؛^۸ روغن برای چراغها؛ ادویه برای روغن مسح و بخور خوشبو؛^۹ سنگهای عقیق و سنگهای گرانبهای دیگر جهت نشانیدن بر ایفود» و پیش‌سینه.^{۱۰} «در میان شما هر کس مهارتی دارد، بیاید و آنچه را خداوند فرمان داده است بسازد: مسکن با چادر و پوشش آن، گیره‌ها، تخته‌ها،^{۱۱}

حاضر شوند.^{۱۲} قومها را از برابر تو خواهم راند و قلمرو تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که سه مرتبه در سال می‌روی تا در پیشگاه یهوه خدایت حاضر شوی، هیچ‌کس به سرزمین تو دست‌اندازی نخواهد کرد.

^{۱۳} «خون قربانی را با چیزی که خمیرمایه در آن باشد تقدیم مکن، و مگذار از قربانی عید پَسَخ چیزی تا صبح باقی بماند.^{۱۴} «بهترین نوبر زمین خود را به خانهٔ یهوه خدایت بیاور.

«بزغاله را در شیر مادرش میز.»

^{۱۵} آنگاه خداوند به موسی فرمود: «این سخنان را بنویس، زیرا مطابق این سخنان با تو و با اسرائیل عهد بسته‌ام.»^{۱۶} موسی چهل شبانه روز آنجا با خداوند بود، بی‌آنکه نان بخورد یا آب بنوشد. و خداوند* بر آن لوحها کلام عهد، یعنی ده فرمان را نگاشت.

چهرهٔ درخشان موسی

^{۱۷} موسی در حالی که دو لوح شهادت را در دست داشت از کوه سینا فرود آمد. اما به هنگام فرود آمدن از کوه، آگاه نبود که پوست چهره‌اش به سبب سخن گفتن با خداوند درخشان است.^{۱۸} چون هارون و همهٔ بنی اسرائیل موسی را دیدند، پوست چهره‌اش می‌درخشید. پس ترسیدند نزدیک او بیایند.^{۱۹} ولی موسی ایشان را فرا خواند؛ پس هارون و همهٔ رهبران جماعت نزد موسی بازآمدند و او با ایشان سخن گفت.^{۲۰} سپس همهٔ بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و او همهٔ فرمانهایی را که خداوند بر کوه سینا به او گفته بود، بدیشان داد.^{۲۱} چون موسی سخن خود را با ایشان به پایان رساند، نقابی بر چهره زد.^{۲۲} او هرگاه برای

۲۸:۳۴ در عبری "او" که اشاره به "خداوند" است؛ رجوع کنید به آیه ۱ و نیز تثنیه ۴:۱۰.

۷:۳۵ رجوع کنید به زیرنویس ۵:۲۵.

۹:۳۵ رجوع کنید به زیرنویس ۷:۲۵.

عقیق و دیگر سنگهای گرانبها را آوردند تا بر ایفود و پیش‌سینه نشانده شود.^{۱۸} آنان همچنین ادویه و روغن برای روشنایی، برای روغن مسح و برای بخور خوشبو آوردند.^{۱۹} همه مردان و زنان اسرائیلی که مایل بودند، داوطلبانه برای انجام کاری که خداوند به واسطه موسی فرمان داده بود، هدیه آوردند.

بِصَلْتِیل و اَهلِیاب

^{۲۰} آنگاه موسی به بنی اسرائیل گفت: «بنگرید که خداوند بِصَلْتِیل پسر اوری نوه حور از قبیله یهودا را برگزیده است،^{۲۱} و او را با روح خدا پر کرده، بدو مهارت، فهم و دانش در انواع صنایع بخشیده است،^{۲۲} تا از طلا و نقره و برنج نقشهای هنری بریزد،^{۲۳} سنگ بیرد و بترشد، صنایع چوبی بسازد و در انواع هنرها مشغول کار شود.^{۲۴} نیز به او و اهل‌یاب پسر آخیسامک از قبیله دان، این توانایی را بخشیده که به دیگران تعلیم دهند.^{۲۵} خدا به ایشان مهارت بخشیده است تا هر نوع کاری را که حکاکان، طراحان و گلدوزان با نخهای آبی و ارغوانی و قرمز بر کتان ریزبافت می‌کنند، یعنی کارهایی را که هر نوع صنعتگر یا طراح ماهر انجام می‌دهد، خود انجام دهند.

۳۶ «بِصَلْتِیل، اهل‌یاب و همه افراد ماهری که خداوند بدیشان مهارت و فهم بخشیده است تا بدانند چگونه باید کارهای مربوط به بنای قدس را انجام دهند، باید درست مطابق آنچه خداوند فرمان داده است این کار را به انجام رسانند.»

^۲ آنگاه موسی، بِصَلْتِیل و اهل‌یاب و همه افراد ماهری را که خداوند بدیشان مهارت بخشیده بود فرا خواند، هر که را که دلش راغب بود بیاید و این کار را انجام دهد.^۳ آنان همه هدایایی را که بنی اسرائیل برای بنای قدس آورده بودند.

تیرهای افقی، ستونها و پایه‌های آن،^{۱۲} صندوق و تیرکهایش، جایگاه کفاره و حجاب حائل آن،^{۱۳} میز و تیرکهایش با تمامی وسایل آن، نان حضور،^{۱۴} چراغدان برای روشنایی با لوازم آن، چراغهایش و روغن برای روشنایی؛^{۱۵} مذبح بخور با تیرکهایش، روغن مسح و بخور خوشبو؛ پرده برای درگاه مدخل مسکن؛^{۱۶} مذبح قربانی تمام‌سوز با شبکه برنجی آن، تیرکهایش و تمامی وسایل مربوط به آن؛ تثت برنجی با پایه‌اش؛^{۱۷} پرده‌های صحن با ستونها و پایه‌هایش، و نیز پرده ورودی صحن؛^{۱۸} میخهای مسکن و میخهای صحن و طنابهای آن؛^{۱۹} جامه‌های بافته‌شده برای خدمت در قدس، یعنی جامه‌های مقدس هارون کاهن و جامه‌های پسرانش برای کهنات.»

^{۲۰} آنگاه تمامی جماعت بنی اسرائیل از حضور موسی بیرون رفتند،^{۲۱} و هر که رغبت داشت و در قلبش بود، پیش آمد و برای کار خیمه ملاقات، تمامی خدمات مربوط به آن و نیز جهت جامه‌های مقدس، هدیه به خداوند تقدیم کرد.^{۲۲} همه کسانی که از دل مایل بودند، از زن و مرد، آمدند و همه نوع زیورهای طلا از سنجاق سینه، گوشواره، حلقه و زینتها به همراه آوردند. آنان همگی هدایای طلای خود را به خداوند تقدیم کردند.^{۲۳} تمام کسانی که نخهای آبی، ارغوانی یا قرمز، کتان ریزبافت، پشم بز، پوست به رنگ سرخ شده قوچ یا چرم نازک* داشتند، آنها را آوردند.^{۲۴} هر که هدیه‌ای نقره‌ای یا برنجین داشت نیز آن را به خداوند تقدیم کرد. هر که چوب اقاچیا برای هر قسمت از کار داشت، آن را آورد.^{۲۵} زنان صنعتگر نیز به دست خود ریسندگی کردند و آنچه را که رشته بودند، از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز یا کتان ریزبافت، با خود آوردند.^{۲۶} همه زنانی که مایل بودند مهارتشان را به کار برند، پشم بز رشتند.^{۲۷} رهبران قوم سنگهای

* ۲۳:۳۵ واژه عبری نامشخص است.

از موسی تحویل گرفتند. و اما قوم همچنان هر بامداد برای این کار هدیه اختیاری می آوردند. پس همه صنعتگران ماهری که مشغول انجام کارهای گوناگون بنای قدس بودند، کارشان را رها کرده، آمدند^۵ و به موسی گفتند: «قوم بیش از آنچه لازم است برای انجام کاری که خداوند به انجام آن امر فرموده هدیه می آورند.» پس موسی دستور داد در سرتاسر اردوگاه اعلام کنند: «هیچ مرد یا زنی بیش از این برای قدس هدیه نیاورد.» بدین سان قوم از آوردن هدایای بیشتر بازداشته شدند،^۶ زیرا آنچه آورده بودند برای اتمام کار کافی و حتی بیش از نیاز بود.

ساختن مسکن

تمام افراد ماهر از میان کارکنان، مسکن را با ده پرده ساخته که از کتان ریزبافت تابیده تهیه شده و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز در آنها به کار رفته بود. تصویر کروبیان نیز ماهرانه بر آنها نقش شده بود. پرده‌ها همه به یک اندازه بود: درازایشان بیست و هشت ذراع* و پهنایشان چهار ذراع.

آنان پنج پرده را به هم و پنج پرده دیگر را نیز به هم متصل کردند. آنگاه بر لبه آخرین پرده دسته اول، حلقه‌هایی از پارچه آبی ساختند؛ بر لبه آخرین پرده دسته دوم نیز چنین کردند.^{۱۲} همچنین پنجاه حلقه بر یک پرده و پنجاه حلقه بر آخرین پرده دسته دیگر ساختند، به گونه‌ای که حلقه‌ها رو در روی هم قرار گرفت.^{۱۳} آنگاه پنجاه گیره از طلا ساختند و آن دو دسته پرده را توسط آنها به هم متصل کردند تا مسکن یکپارچه شود.

نیز برای چادر روی مسکن پرده‌هایی از پشم بز ساختند، بر روی هم یازده پرده.^{۱۵} این یازده پرده همه به یک اندازه بود: درازایشان

یعنی برای هر تخته دو پایه.^{۳۱} همچنین پشت‌بندهایی از چوب افاقیا ساختند؛ پنج پشت‌بند برای تخته‌های جانب مسکن،^{۳۲} پنج پشت‌بند برای تخته‌های جانب دیگر و پنج پشت‌بند نیز برای تخته‌های بخش غربی واقع در انتهای مسکن.^{۳۳} پشت‌بند میانی را به گونه‌ای ساختند که در وسط

* ۹:۳۶ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۹:۳۶ رجوع کنید به زیرنویس ۵:۲۵.

بر سر دیگر آن؛ جایگاه کفاره و کروبیان دو سر آن را یکپارچه ساخت.^۹ کروبیان با بالهایی گشاده، از بالا بر جایگاه کفاره سایه گستر بودند؛ رویه‌ایشان به سوی یکدیگر و نگاهشان به جانب جایگاه کفاره بود.

میز

^{۱۰} او میز را از چوب افاقیا ساخت، به درازای دو ذراع، پهنای یک ذراع و بلندای یک و نیم ذراع. ^{۱۱} آن را با روکشی از طلای ناب پوشاند و قابی از طلا گرد آن ساخت. ^{۱۲} گرد میز لبه‌ای به پهنای یک کف دست* ساخت و گرد آن نیز قابی از طلا. ^{۱۳} همچنین چهار حلقه طلا برای میز ریخت و آنها را به چهار گوشه میز در محل چهار پایه متصل کرد. ^{۱۴} حلقه‌ها را نزدیک لبه قرار داد تا تیرکهای حمل میز را نگه دارند. ^{۱۵} تیرکهای حمل میز را از چوب افاقیا ساخت و آنها را زرانود کرد. ^{۱۶} اسباب میز یعنی بشقابها و ظروف، کاسه‌ها و پارچه‌های مخصوص ریختن هدایای ریختنی را از طلای ناب ساخت.

چراغدان

^{۱۷} چراغدان را از طلای ناب ساخت و پایه و بدنه آن را چکش کاری کرد؛ پیاله‌های گل مانند و جوانه‌ها و غنچه‌هایش با آن یکپارچه بود. ^{۱۸} شش شاخه از دو طرف چراغدان بیرون می‌آمد: سه شاخه از یک طرف و سه شاخه از طرف دیگر. ^{۱۹} سه پیاله به شکل گلهای بادام با جوانه‌ها و غنچه‌هایش بر یک شاخه قرار داشت، سه پیاله دیگر بر شاخه بعدی، و هر شش شاخه که از چراغدان بیرون می‌آمد به همین شکل بود. ^{۲۰} بر چراغدان چهار پیاله بود به شکل گلهای بادام با جوانه‌ها و غنچه‌هایش. ^{۲۱} یک جوانه زیر اولین

تخته‌های قائم قرار می‌گرفت و از یک سر تا سر دیگر می‌رسید. ^{۲۲} تخته‌ها را زرانود کردند و حلقه‌هایی زرین ساختند تا پشت‌بندها را نگاه دارند. پشت‌بندها را نیز زرانود کردند.

^{۲۵} حجاب را از کتان ریزبافت تاییده دوختند که نخهای آبی، ارغوانی و قرمز در آن به کار رفته و نقش کروبیان ماهرانه بر آن دوخته شده بود. ^{۲۶} برای این پرده، چهار ستون از چوب افاقیا ساختند و ستونها را زرانود کردند. برای ستونها نیز قلابهای طلا ساختند و چهار پایه نقره برای آنها ریختند. ^{۲۷} برای در خیمه، پرده‌ای از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت تاییده دوختند که ماهرانه گلدوزی شده بود ^{۲۸} و برای این پرده، پنج ستون با قلابهایش ساختند. سر ستونها و بندهای آنها را زرانود کردند و پنج پایه برنجین نیز برای آنها ساختند.

صندوق عهد

۳۷ بَصَلْتِیل صندوق را از چوب افاقیا ساخت، به درازای دو و نیم ذراع،* پهنای یک و نیم ذراع و بلندای یک و نیم ذراع. ^۲ صندوق را از درون و بیرون با طلای ناب پوشاند و قابی از طلا نیز گرد آن ساخت. ^۳ برای صندوق چهار حلقه از طلا ریخت و آنها را به چهار پایه صندوق متصل کرد، دو حلقه در یک جانب و دو حلقه در جانب دیگر. ^۴ آنگاه تیرکهایی از چوب افاقیا ساخت و آنها را زرانود کرد. ^۵ تیرکها را جهت حمل صندوق از حلقه‌های پهلوی صندوق گذراند. ^۶ جایگاه کفاره* را از طلای ناب ساخت، به درازای دو و نیم ذراع و پهنای یک و نیم ذراع. ^۷ آنگاه بر دو سر جایگاه کفاره، دو کروبی زرکوب ساخت، ^۸ یک کروبی بر یک سر و کروبی دیگر

* ۱:۳۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۶:۳۷ رجوع کنید به زیرنویس ۱۷:۲۵.

* ۱۲:۳۷ یک "کف دست" تقریباً معادل ۷/۵ سانتی متر است.

جفت شاخه بود که از چراغدان بیرون می‌آمد،
جوانه دوم زیر دومین جفت شاخه، و جوانه
سوم زیر سومین جفت شاخه؛ یعنی در مورد
هر شش شاخه به همین گونه بود.^{۱۲} جوانه‌ها و
شاخه‌ها همگی با چراغدان یکپارچه بودند و از
طلای ناب چکش کاری شده ساخته شده بودند.
^{۱۳} هفت چراغ آن با گلگیرها و سینی‌هایش را از
طلای ناب ساخت.^{۱۴} برای ساختن چراغدان و
تمامی لوازم آن، یک وزنه طلای ناب به کار برد.

مذبح بخور

^{۱۵} مذبح بخور را از چوب اقاویا ساخت.
مذبح مربع بود، به درازای یک ذراع، پهنای یک
ذراع، و بلندای دو ذراع، و شاخه‌هایش با مذبح
یکپارچه بود.^{۱۶} آن را با روکشی از طلای ناب
پوشانید، روی آن، جوانبش و شاخه‌هایش را، و
گرد آن نیز قابی از طلا ساخت.^{۱۷} زیر قاب، دو
حلقه زرین ساخت که مقابل هم قرار داشت تا
تیرکهای حمل مذبح را نگاه دارند.^{۱۸} تیرکها را
از چوب اقاویا ساخت و آنها را زرانمود کرد.
^{۱۹} همچنین روغن مقدس مسح و بخور
خالص خوشبو را با مهارت عطاران تهیه کرد.

مذبح قربانی تمام‌سوز

۳۸ مذبح قربانی تمام‌سوز را از چوب
اقاویا ساختند، به بلندای سه ذراع.^۱
مذبح مربع بود، به درازای پنج ذراع و پهنای پنج
ذراع.^۲ بر هر یک از چهار گوشه مذبح شاخی
ساختند، به گونه‌ای که شاخها با مذبح یکپارچه
بود. روی مذبح را با روکشی از برنج پوشاندند.
تمامی اسباب مذبح را از برنج ساختند، از
لگنها و خاک‌اندازها گرفته تا پیاله‌ها، چنگالهای
گوشت و آتشدانها را.^۳ برای مذبح، شبکه‌ای از
برنج ساختند و آن را زیر لبه مذبح گذاشتند،

حوض شستشو

^۴ حوض برنجین را با پایه‌های برنجین آن از
آینه‌های بانوانی ساختند که به در خیمه ملاقات
خدمت می‌کردند.

صحن مسکن

^۵ سپس صحن مسکن را ساختند. برای جانب
جنوبی صحن، پرده‌هایی از کتان ریزبافت تائیده
دوختند، به درازای صد ذراع،^۶ با بیست ستون
و بیست پایه برنجین، و قلابها و بندهای ستونها
از نقره بود.^۷ جانب شمالی نیز به درازای صد
ذراع بود و بیست ستون و بیست پایه برنجین
داشت، و قلابها و بندهای ستونها از نقره بود.
^۸ انتهای غربی به پهنای پنجاه ذراع بود و پرده‌ها
داشت، با ده ستون و ده پایه، و قلابها و بندهای
ستونها از نقره بود.^۹ انتهای شرقی به سوی
طلوع آفتاب، به پهنای پنجاه ذراع بود.^{۱۰} در
یک طرف مدخل، پرده‌هایی بود به درازای
پانزده ذراع با سه ستون و سه پایه،^{۱۱} و در
طرف دیگر مدخل صحن نیز پرده‌هایی بود
به درازای پانزده ذراع با سه ستون و سه پایه.
^{۱۲} همه پرده‌های اطراف صحن از کتان ریزبافت
تائیده تهیه شده بود.^{۱۳} پایه ستونها از برنج و
قلابها و بندهای ستونها از نقره بود. سرستونها
نیز روکشی از نقره داشت؛ بدین ترتیب تمامی
ستونهای صحن بندهایی از نقره داشت.^{۱۴} پرده

* ۲۴:۳۷ یا "قطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

* ۱:۳۸ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

یکصد پایه را از یکصد وزنه، برای هر پایه یک وزنه.^{۲۸} از هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال نیز برای ساختن قلابهای ستونها، روکش کردن سرستونها و ساختن بندهایی برای آنها استفاده شد.^{۲۹} مقدار برنج اهدایی معادل هفتاد وزنه و دو هزار و چهارصد مثقال بود.^{۳۰} با آنها پایه‌های در خیمه ملاقات، مذبح برنجین و شبکه آن، و همه وسایل مذبح را ساختند؛^{۳۱} و نیز پایه‌های پیرامون صحن، پایه‌های مدخل صحن، تمام میخهای مسکن و میخهای گرداگرد صحن را.

جامه‌های کهنات

از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز جامه‌هایی برای خدمت در قدس یافتند. همچنین بنا به فرمان خداوند به موسی، جامه‌های مقدسی برای هارون دوختند.

ایفود

ایفود را از طلا، نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و کتان ریزبافت تابیده دوختند.^{۳۲} با چکش کاری، ورقه‌های نازکی از طلا فراهم آوردند و آنها را بریده، به صورت رشته‌هایی درآوردند تا با مهارتی خاص با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و نیز با کتان ریزبافت در هم بپنند. برای ایفود دو سرشانه دوختند که به دو سر ایفود متصل می‌شد تا ایفود پیوسته باشد.^{۳۳} کمر بند نقش دار ایفود از جنس خود ایفود، و با آن یکپارچه بود، یعنی از طلا و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و کتان ریزبافت تابیده دوخته شده بود؛ همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.

سنگهای عقیق را بر نگین دانه‌ها نشانده و نامهای پسران اسرائیل را بر آنها حک کردند.

مدخل صحن از نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت تابیده بود که ماهرانه گلدوزی شده بود. درازای این پرده بیست ذراع بود و بلندای آن، همچون پرده‌های صحن، پنج ذراع،^{۳۴} با چهار ستون و چهار پایه برنجین. قلابها و بندهای ستونها از نقره بود و سرستونها نیز روکشی از نقره داشت.^{۳۵} تمام میخهای مسکن و صحن اطراف آن، برنجین بود.

حساب مواد به کار رفته در مسکن

این است حساب مواد به کار رفته در ساختن مسکن، یعنی مسکن شهادت، که لاویان به دستور موسی و زیر نظر ایتامار پسر هارون کاهن ثبت کردند.^{۳۶} بصلئیل پسر اوری، نوه حور، از قبیله یهودا، هر آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود، ساخت.^{۳۷} آهولیب پسر آخیسامک از قبیله دان که حکاک و طراح بود و با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت گلدوزی می‌کرد، بصلئیل را در انجام این کار یاری می‌داد.

مقدار کل طلائی که از هدایا جهت تمام کارهای ساختمانی قدس به کار رفت، بیست و نه وزنه* و هفتصد و سی مثقال،* به مقیاس مثقال قدس بود.^{۳۸} نقره‌ای که از جماعت شمارش شده به دست آمد، صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال به مقیاس مثقال قدس بود^{۳۹} یعنی برای هر فرد یک بکا،* که به مقیاس مثقال قدس معادل نیم مثقال است. این مقدار نقره از جمعیتی که به سوی شمرده‌شدگان گذشته بودند، گرفته شد، از اشخاص بیست ساله به بالا، بر روی هم ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه مرد.^{۴۰} پایه‌های قدس و پایه‌های حجاب را از این یکصد وزنه نقره ساختند، یعنی

* ۲۴:۳۸ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۲۴:۳۸ در عبری: "شیکیل". یک شیکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۲۶:۳۸ یک "بکا" تقریباً معادل ۶ گرم است.

که بر روی کمر بند قرار گیرند، تا پیش سینه از روی ایفود کنار نرود؛ همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.

دیگر جامه‌های کهنات

۲۲ ردای ایفود را یکسره از پارچه آبی دوختند که کار بافندگان بود. ۲۳ در وسط ردا، شکافی به شکل یقه زره بود، با لبه‌ای در اطراف آن، تا پاره نشود. ۲۴ بر گرد دامن ردا، انارهایی با نخهای آبی، ارغوانی و قرمز و کتان ریزبافت تابیده دوختند. ۲۵ سپس زنگوله‌هایی از طلای ناب ساختند و بر گرد دامن ردا میان انارها بستند. ۲۶ زنگوله‌ها و انارها یکی در میان بر گرد دامن ردایی بود که به هنگام خدمت بر تن می‌کردند؛ همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود. ۲۷ برای هارون و پسرانش پیراهنهایی از کتان ریزبافت دوختند که کار بافندگان بود. ۲۸ دستار را از کتان ریزبافت، کلاهها را از کتان ریزبافت، و زیرجامه‌ها را نیز از کتان ریزبافت تابیده دوختند. ۲۹ شال کمر را نیز که ماهرانه بر آن گلدوزی شده بود، از کتان ریزبافت تابیده و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز دوختند؛ همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.

۳۰ لوح نیمتاج مقدس را از طلای ناب ساختند و این کلمات را به‌سان نقشی که بر مهر است بر آن نگاشتند: «مقدس برای خداوند.» ۳۱ آنگاه نواری آبی رنگ به آن متصل کردند تا آن را به دستار ببندند؛ همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.

دیدار موسی از مسکن

۳۲ پس، تمامی کار مسکن، یعنی خیمه ملاقات، به پایان رسید. بنی اسرائیل همه چیز را همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود،

همان گونه که مهر را حکاکی می‌کنند. ۲ سپس آنها را به عنوان سنگهای یادآوری برای پسران اسرائیل بر سرشانه‌های ایفود نصب کردند؛ همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.

پیش سینه

۱ پیش سینه را ماهرانه و همچون ایفود از طلا و نخهای آبی، ارغوانی و قرمز، و کتان ریزبافت تابیده دوختند. ۲ پیش سینه مربع و دولا بود، درازای آن یک وجب* و پهنای آن یک وجب، دولا. ۳ آنگاه چهار ردیف سنگ گرانبها بر آن نشانند. در ردیف اول لعل، یاقوت زرد و زمرد؛ ۴ در ردیف دوم فیروزه، یاقوت کبود و الماس؛ ۵ در ردیف سوم سنگ یمانی، یشم و لعل بنفش؛ ۶ در ردیف چهارم زبرجد، عقیق و یشب. ۷ اینها بر نگین‌دانه‌های زرین نشانده شده بود. ۸ شمار سنگها دوازده بود، یکی برای هر یک از نامهای پسران اسرائیل، و بر هر یک از آنها نام یکی از دوازده قبیله همچون نقشی که بر مهر است، حک شده بود. ۹ برای پیش سینه، زنجیرهایی تابیده از طلای ناب همچون ریسمان ساختند. ۱۰ نیز دو نگین‌دان زرین و دو حلقه زرین ساختند و حلقه‌ها را بر دو گوشه پیش سینه گذاشتند. ۱۱ دو زنجیر طلا را در حلقه‌های دو گوشه پیش سینه گذاشتند ۱۲ و دو سر دیگر زنجیرها را به دو نگین‌دان زرین بسته، آنها را از جلو به سرشانه‌های ایفود متصل کردند. ۱۳ دو حلقه زرین ساختند و آنها را به دو گوشه دیگر پیش سینه بر لبه داخلی آن در کنار ایفود بستند. ۱۴ دو حلقه زرین دیگر نیز ساختند و آنها را در جلوی ایفود به قسمت زیر سرشانه‌ها، نزدیک درز، درست بالای کمر بند ایفود متصل کردند. ۱۵ حلقه‌های پیش سینه را با نوار آبی به حلقه‌های ایفود بستند، به گونه‌ای

* ۹:۳۹ "یک وجب" تقریباً معادل ۲۳ سانتی متر است.

۱۳:۳۹ جنس دقیق برخی از این سنگهای گرانبها مشخص نیست.

شهادت بگذار و پرده در مسکن را بیاویز. مذبح قربانی تمام سوز را جلوی در مسکن، یعنی خیمه ملاقات، قرار بده؛^۷ حوض برنجین را میان خیمه ملاقات و مذبح بگذار و در آن آب بریز. ^۸ صحن را گرداگرد آن بر پا کن و پرده مدخل صحن را بیاویز.

^۹ «سپس روغن مسح را برگیر و مسکن را با هر چه در آن است مسح کن؛ آن را با تمامی اسبابش تخصیص نما، و مقدس خواهد بود. ^{۱۰} آنگاه مذبح قربانی تمام سوز را با تمامی اسبابش مسح کن؛ مذبح را تخصیص کن، و بسیار مقدس خواهد بود. ^{۱۱} حوض و پایه اش را نیز مسح کن و آنها را تخصیص نما.

^{۱۲} «سپس هارون و پسرانش را به در خیمه ملاقات بیاور و ایشان را به آب شستشو ده. ^{۱۳} آنگاه جامه های مقدس را بر تن هارون کرده، وی را مسح نما و تخصیص کن تا برای من کهنات کند. ^{۱۴} سپس پسرانش را بیاور و پیراهن ها را بدیشان بپوشان ^{۱۵} و آنان را نیز همچون پدرشان مسح کن تا برای من کهنات کنند. مسح آنها برای کهناتی جاودانه در نسل های ایشان ادامه خواهد داشت.»

^{۱۶} موسی همه چیز را همان گونه که خداوند فرمان داده بود به انجام رسانید. ^{۱۷} بدین سان مسکن در نخستین روز ماه نخست از سال دوم بر پا شد. ^{۱۸} موسی مسکن را بر پا کرده، پایه های آن را بنهاد، تخته هایش را بر پا داشت، و پشت بندها را در جای خود قرار داد، ستونهای آن را بر پا نمود. ^{۱۹} آنگاه چادر را بر روی مسکن گسترانید و پوشش چادر را، همان گونه که خداوند به او فرمان داده بود، بر آن کشید. ^{۲۰} سپس شهادت را برگرفته، درون صندوق قرار داد، و تیرکها را به صندوق متصل کرده، جایگاه کفاره را بر آن نهاد. ^{۲۱} آنگاه صندوق را به درون مسکن برد و حجاب حائل

انجام دادند. ^{۳۳} آنگاه مسکن را به حضور موسی آوردند، خیمه و همه لوازمش، گیره ها، تخته ها، تیرهای افقی، ستونها و پایه های آن؛ ^{۳۴} پوشش از پوست به رنگ سرخ درآمده قوچ، پوشش از چرم نازک، ^{*} حجاب حائل، ^{۳۵} صندوق شهادت و تیرکهایش، جایگاه کفاره؛ ^{۳۶} میز را با تمام وسایلیش و نان حضور، ^{۳۷} چراغدان طلایی ناب را با چراغها و تمام لوازمش، و روغن مخصوص چراغ را؛ ^{۳۸} مذبح طلا، روغن مسح، بخور خوشبو، و پرده در خیمه را؛ ^{۳۹} مذبح برنجین را با شبکه برنجین آن، تیرکهایش و تمام وسایلی مربوط به آن؛ تشت و پایه اش؛ ^{۴۰} پرده های صحن را با ستونها و پایه هایش، و نیز پرده مدخل صحن را، طنابها و میخهایش، تمامی اسباب لازم برای خدمت در مسکن، یعنی خیمه ملاقات را؛ ^{۴۱} و نیز جامه های بافته شده برای خدمت در قدس، خواه جامه های مقدس هارون کاهن و خواه جامه هایی را که پسرانش به هنگام کهنات بر تن می کردند. ^{۴۲} بنی اسرائیل این همه را درست همان گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود انجام دادند. ^{۴۳} موسی کار ایشان را بررسی کرد و دید که همه کارها را درست همان گونه که خداوند فرموده بود، انجام داده بودند. پس ایشان را برکت داد.

برپایی خیمه ملاقات

۴۰ آنگاه خداوند به موسی گفت: ^۲ «مسکن، یعنی خیمه ملاقات را در نخستین روز از ماه نخست بر پا کن. ^۳ صندوق شهادت را در آن بگذار و حجاب را در برابر آن بیاویز. ^۴ سپس میز را به درون ببر و هر آنچه مربوط به آن است بر روی آن قرار بده. آنگاه چراغدان را به درون ببر و چراغهایش را نصب کن. ^۵ مذبح زرین بخور را جلوی صندوق

استفاده می‌کردند.^{۳۲} آنان به هنگام ورود به خیمه ملاقات یا نزدیک شدن به مذبح، همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود، شستشو می‌کردند.^{۳۳} آنگاه موسی صحن را گرداگرد مسکن و مذبح بر پا داشت و پرده را جلوی مدخل صحن آویخت. بدین‌سان موسی کار را به پایان رسانید.

جلال خداوند

^{۳۴} آنگاه ابر، خیمه ملاقات را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.^{۳۵} و موسی نتوانست به خیمه ملاقات درآید، زیرا ابر بر آن ساکن بود و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود.^{۳۶} در همه سفرهای بنی‌اسرائیل، چون ابر از بالای مسکن برمی‌خاست، آنان عزیمت می‌کردند،^{۳۷} و اگر بر نمی‌خاست، آنان نیز عزیمت نمی‌کردند تا روزی که ابر برخیزد.^{۳۸} بدین‌سان، در همه سفرهای خاندان اسرائیل، در برابر دیدگان همه آنان، هنگام روز ابر خداوند بر روی مسکن بود و هنگام شب، آتش در ابر.

را آویخت به گونه‌ای که صندوق شهادت پشت پرده قرار گرفت، همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.^{۳۹} او نیز در خیمه ملاقات، بیرون حجاب، در ضلع شمالی مسکن قرار داد^{۴۰} و همان‌گونه که خداوند به او فرمان داده بود نان را بر آن به حضور خداوند نهاد.^{۴۱} چراغدان را در خیمه ملاقات، مقابل میز، در ضلع جنوبی مسکن قرار داد^{۴۲} و همان‌گونه که خداوند به او فرمان داده بود، چراغها را به حضور خداوند بر پا داشت.^{۴۳} سپس مذبح زرین را در خیمه ملاقات جلوی حجاب نهاد^{۴۴} و همان‌گونه که خداوند به او فرمان داده بود، بر آن بخور خوشبو سوزانید.^{۴۵} آنگاه پرده در مسکن را آویخت.^{۴۶} مذبح قربانی تمام‌سوز را نزدیک در مسکن، یعنی خیمه ملاقات، قرار داد و بر آن قربانی تمام‌سوز و هدیه آردی تقدیم کرد، همان‌گونه که خداوند به او فرمان داده بود.^{۴۷} حوض برنجین را میان خیمه ملاقات و مذبح قرار داد و در آن آب برای شستشو ریخت.^{۴۸} موسی و هارون و پسرانش از آن آب برای شستن دست و پایشان

معرفی کتاب لاویان

سومین کتاب تورات موسی، نام قبیله لاوی را بر خود دارد که عهده‌دار نظام عبادت بودند. این کتاب حاوی دستورالعملهایی است برای کاهنان تا قوم اسرائیل را در عبادت خدا رهبری کنند. همچنین به قوم خدا نشان می‌دهد چگونه زندگی مقدسی داشته باشند. اگر کتاب لاویان را در یک نشست بخوانیم، موضوعی که بیش از هر چیز خودنمایی می‌کند، قدوسیت خدا است. از آنجا که خدا قدوس است، قوم او نیز باید چه به طور جمعی و چه انفرادی مقدس باشند. این نکته بارها تأکید شده است. هدف خدا از دادن این احکام، تقدیس قوم اوست، چراکه او خود قدوس است. در عهد جدید بیش از پانزده بار از کتاب لاویان نقل قول شده است.

در هفت باب نخست کتاب، شرح مبسوطی از قربانیهای مختلف یافت می‌شود. سپس نحوه تقدیس هارون و پسرانش آمده و شرح داده شده که چگونه کاهنان خدمت خود را آغاز کردند (بابهای ۸ تا ۱۰). در ادامه کتاب، احکام مربوط به خوراکیهای حلال و حرام، قوانین طهارت، احکام متفرقه، و بالاخره، اعیاد و موقوفات خداوند آمده است. گرچه مسیحیان امروزه این احکام و قواعد را دیگر لازم‌الاجرا نمی‌دانند، اما پیام کتاب لاویان همواره لازم‌الاجرا خواهد بود: «مقدس باشید، زیرا من یهوه، خدای شما قدوسم» (۲:۱۹).

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- احکام مربوط به هدایا و قربانیها (بابهای ۱ تا ۷)
- ۲- انتصاب هارون و پسرانش به کهنات (بابهای ۸ تا ۱۰)
- ۳- احکام مربوط به طهارت (بابهای ۱۱ تا ۱۵)
- ۴- آیین روز کفاره (باب ۱۶)
- ۵- احکام مربوط به خون (باب ۱۷)
- ۶- احکام مربوط به تقدس عملی (بابهای ۱۸ تا ۲۲)
- ۷- ایام مقدس (بابهای ۲۳ تا ۲۵)
- ۸- برکت و لعنت (باب ۲۶)
- ۹- احکام مربوط به نذرها (باب ۲۷)

لاویان

قربانی تمام‌سوز

۱ خداوند موسی را فرا خواند و از خیمه ملاقات با او سخن گفت و فرمود: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: هرگاه کسی از شما هدیه‌ای به خداوند تقدیم کند، باید هدیه خود را از چارپایان یعنی از رمه یا گله تقدیم نماید.

۲ «اگر هدیه وی قربانی تمام‌سوز از رمه باشد، گاو نر بی عیب تقدیم کند. آن را به ذر خیمه ملاقات بیاورد تا مقبول درگاه خداوند افتد. او باید دست خود را بر سر قربانی تمام‌سوز بگذارد، و برایش مقبول خواهد افتاد تا به جهت او کفاره کند. ۵ آنگاه گاو را در حضور خداوند ذبح کند، و پسران هارون، یعنی کاهنان، خون آن را بیاورند و بر دورتادور مذبح که نزد ذر خیمه ملاقات است، بپاشند. ۶ سپس پوست قربانی تمام‌سوز را بکند و آن را قطعه‌قطعه کند. ۷ پسران هارون کاهن بر مذبح آتش نهند و بر آتش هیزم بچینند. ۸ سپس پسران هارون، یعنی کاهنان، قطعه‌ها را با سر و چربی بر هیزمی که بر آتش مذبح است، بچینند. ۹ اما او اندرونی و پاچه‌ها را به آب بشوید. سپس کاهن همه را بر مذبح بسوزاند. این است قربانی تمام‌سوز، هدیه اختصاصی* و رایحه خوشایند* برای خداوند.

۱۰ «اگر هدیه او قربانی تمام‌سوز از گله، یعنی گوسفند یا بز باشد، حیوان نر بی عیب تقدیم کند. ۱۱ آن را در جانب شمالی مذبح در حضور خداوند ذبح کند، و پسران هارون، یعنی کاهنان، خونش را بر دورتادور روی مذبح بپاشند. ۱۲ سپس آن را به همراه سر و چربی قطعه‌قطعه کند، و کاهن همه را بر هیزمی که بر آتش مذبح است، بچیند. ۱۳ اما اندرونی و پاچه‌ها را به آب بشوید. سپس کاهن همه را تقدیم کند و بر مذبح بسوزاند. این است قربانی تمام‌سوز، هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.

۱۴ «اگر هدیه او به خداوند قربانی تمام‌سوز از پرندگان باشد، قمری یا جوجه کبوتر تقدیم کند. ۱۵ کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپچاند، آن را بر مذبح بسوزاند و خونش بر دیواره مذبح چلانده شود. ۱۶ چینه‌دان را با محتوایش* درآورد و بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر، بیفکند. ۱۷ سپس بالهای پرنده را گرفته آن را از میان چاک کند، بی‌آنکه دو پاره شود. آنگاه کاهن آن را بر هیزمی که بر آتش مذبح است، بسوزاند. این است قربانی تمام‌سوز، هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.

هدیه آردی

۱ «هرگاه کسی هدیه آردی به خداوند تقدیم کند، هدیه‌اش باید از آرد مرغوب

* ۹:۱۰ یا: «هدیه‌ای تقدیم شده بر آتش».

* ۹:۱۰ این واژه عبری می‌تواند حاوی مفهوم «تسکین بخشیدن» و «آرام کردن» هم باشد؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۶:۱۰ یا «برهائش»؛ معنی واژه عبری مشخص نیست.

خوشایند بر مذبح تقدیم کرد.^{۱۳} به همه هدایای آردی خود نمک بزن. مباد که نمک عهد تو با خدایت، در هدیه آردی تو یافت نشود. با همه هدایایت نمک تقدیم کن.

^{۱۴} «اگر هدیه آردی از نویر محصول به خداوند تقدیم می کنی، باید دانه های غله نورس که کوبیده و در آتش برشته شده باشد، تقدیم کنی.^{۱۵} بر آن روغن بریز و گندُر بگذار. این است هدیه آردی.^{۱۶} کاهن قسمت یادگاری هدیه آردی، یعنی قدری از غله کوبیده آن و قدری از روغن آن را با همه گندُرش بسوزاند. این است هدیه اختصاصی برای خداوند.

قربانی رفاقت

۳ «اگر هدیه وی قربانی رفاقت باشد و آن را از رمه تقدیم کند، خواه نرینه و خواه مادینه، باید حیوانی بی عیب به حضور خداوند تقدیم کند.^۱ دست خود را بر سر هدیه خویش بگذارد و آن را نزد درِ خیمه ملاقات ذبح کند، و پسران هارون، یعنی کاهنان، خون را بر دورتادور مذبح بپاشند.^۲ او باید از قربانی رفاقت، چربی ای را که اندرونی را می پوشاند یعنی تمامی چربی روی اندرونی را به عنوان هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کند،^۳ و نیز هر دو قلوه را با چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و همچنین زائده روی جگر را که با قلوه ها جدا می کند.^۴ سپس پسران هارون آن را بر مذبح، بر روی قربانی تمام سوز برهیزی که روی آتش است، بسوزانند. این است هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.

^۵ «اگر هدیه ای که به عنوان قربانی رفاقت به خداوند تقدیم می کند از گله باشد، خواه نرینه و خواه مادینه، باید حیوانی بی عیب تقدیم کند.^۶ اگر بره ای به عنوان قربانی تقدیم می کند، باید آن را به حضور خداوند آورده،^۷ دست خود

باشد. بر آن روغن بریزد و گندُر بنهد،^۸ و آن را نزد پسران هارون، یعنی کاهنان، بیاورد. آنگاه از آن یک مشت برگیرد، یعنی از آرد مرغوب و روغن و تمامی گندُرش، و کاهن آن را به عنوان یادگاری بر مذبح بسوزاند. این است هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند. اما بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش خواهد بود. این است یکی از قسمت های بسیار مقدس هدایای اختصاصی که به خداوند تقدیم می شود.

^۹ «اگر هدیه آردی پخته شده در تنور تقدیم می کنی، باید قُرصه های بی خمیرمایه از آرد مرغوب آمیخته به روغن باشد، یا گرده های نازک بی خمیرمایه و آغشته به روغن.^{۱۰} اگر هدیه ات، هدیه آردی پخته شده بر ساج^{۱۱} است، باید از آرد مرغوب و بی خمیرمایه آمیخته به روغن باشد.^{۱۲} آن را چند پاره کن و بر آن روغن بریز. این است هدیه آردی.^{۱۳} اگر هدیه ات، هدیه آردی پخته شده در تابه است، باید از آرد مرغوب آمیخته به روغن تهیه شود.^{۱۴} هدیه آردی را که از این مواد تهیه شده باشد، نزد خداوند بیاور و آن را به کاهن تقدیم کن و او آن را نزد مذبح خواهد برد.^{۱۵} کاهن قسمت یادگاری را از هدیه آردی برگیرد و بر مذبح بسوزاند. این است هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.^{۱۶} اما بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش خواهد بود. این است یکی از قسمت های بسیار مقدس هدایای اختصاصی که به خداوند تقدیم می شود.

^{۱۷} «هیچ یک از هدایای آردی که به خداوند تقدیم می کنی نباید با خمیرمایه تهیه شده باشد، زیرا در هدیه اختصاصی که تقدیم خداوند می کنی، نباید هیچ خمیرمایه یا عسل بسوزانید.^{۱۸} اینها را می توان به عنوان هدیه نویر نزد خداوند برد، اما نباید به عنوان رایحه

باشد و بدین گونه قوم تقصیرکار شده باشند، باید به جهت گناهی که مرتکب شده است گوساله نرینه‌ای بی عیب از رمه به عنوان قربانی گناه به خداوند تقدیم کند.^۹ گوساله را نزد در خیمه ملاقات به حضور خداوند بیاورد و دست خود را بر سر گوساله نهاده، آن را در حضور خداوند ذبح کند.^{۱۰} سپس کاهن مسح شده قدری از خون گوساله را بگیرد و آن را به داخل خیمه ملاقات ببرد.^{۱۱} کاهن باید انگشت خود را در خون فرو برده، مقداری از خون را هفت بار در حضور خداوند در برابر حجاب قدس پاشد.^{۱۲} سپس قدری از خون را در حضور خداوند بر شاخهای مذبح بخورد خوشبو که در خیمه ملاقات است بمالد، و باقی خون گوساله را به پای مذبح قربانی تمام سوز که نزد در خیمه ملاقات است، بریزد.^{۱۳} او باید تمامی چربی گوساله قربانی گناه را جدا کند، چربی‌ای را که اندرونی را می پوشاند یعنی تمامی چربی روی اندرونی را،^{۱۴} و همچنین هر دو قلوه را با چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و نیز زائده روی جگر را که با قلوه‌ها جدا می کند؛^{۱۵} درست همان گونه که آنها را از گاو قربانی رفاقت جدا می کند. و کاهن همه را بر مذبح قربانی تمام سوز بسوزاند.^{۱۶} اما پوست گوساله و تمامی گوشت آن و سر و پاچه‌ها و اندرونی و فضولات آن را،^{۱۷} یعنی هر آنچه را که از گوساله باقی ماند، بیرون از اردوگاه به محلی طاهر که خاکستر را در آن می ریزند ببرد و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند؛ پس بر توده خاکستر سوزانده شود.

^{۱۳} «اگر همه جماعت اسرائیل ناخواسته خطایی ورزند و این امر از نظر جماعت پوشیده باشد، و آنها یکی از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است به عمل آورده، تقصیرکار شوند،^{۱۴} چون گناهی که مرتکب شده‌اند معلوم گردد، جماعت باید گوساله نرینه‌ای به عنوان قربانی گناه تقدیم کنند. پس آن را به مقابل خیمه

را بر سر هدیه خویش بگذارد و آن را مقابل خیمه ملاقات ذبح کند. سپس پسران هارون خون آن را بر دورتادور مذبح پاشند.^{۱۵} او باید از قربانی رفاقت، چربی آن را به عنوان هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کند، یعنی تمامی دنبه را که از نزدیکی ستون مهره‌ها جدا می کند، و چربی‌ای را که اندرونی را می پوشاند یعنی تمامی چربی روی اندرونی را،^{۱۶} و همچنین هر دو قلوه را با چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و زائده روی جگر را که با قلوه‌ها جدا می کند.^{۱۷} کاهن این همه را به عنوان خوراک بر مذبح بسوزاند؛ این است هدیه اختصاصی برای خداوند.

^{۱۱} «اگر بزری را به عنوان هدیه تقدیم می کند، باید آن را به حضور خداوند آورده،^{۱۲} دست خود را بر سر حیوان بگذارد و آن را مقابل خیمه ملاقات ذبح کند. سپس پسران هارون خون آن را بر دورتادور مذبح پاشند.^{۱۳} او باید از این هدیه، چربی‌ای را که اندرونی را می پوشاند یعنی تمامی چربی روی اندرونی را به عنوان هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کند،^{۱۴} و نیز هر دو قلوه را با چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و زائده روی جگر را که با قلوه‌ها جدا می کند.^{۱۵} سپس کاهن این همه را به عنوان خوراک بر مذبح بسوزاند؛ این است هدیه اختصاصی به جهت رایحه خوشایند. تمام چربی از آن خداوند است.

^{۱۶} «این است فریضه‌ای ابدی در همه نسلهای شما، در هر جا که ساکن باشید: هرگز چربی یا خون نخورید.»

قربانی گناه

۲۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:^۱ «به بنی اسرائیل بگو: اگر کسی ناخواسته گناه ورزد و یکی از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است، به عمل آورد،^۲ اگر گناه از کاهن مسح شده سر زده

آن را منع کرده است به عمل آورده، تقصیر کار گردد،^{۲۸} چون گناهی که مرتکب شده است بر او معلوم شود، باید به جهت گناهی که مرتکب شده است بز ماده بی عیبی به عنوان قربانی تقدیم کند.^{۲۹} او باید دست خود را بر سر قربانی گناه بگذارد و قربانی گناه را در محل قربانی تمام سوز ذبح کند.^{۳۰} سپس کاهن قدری از خون آن را به انگشت خویش برگیرد و بر شاخهای مذبح قربانی تمام سوز بمالد و باقی خون را به تمامی به پای مذبح بریزد.^{۳۱} او باید همه چربی آن را جدا کند، درست همان گونه که چربی را از قربانی رفاقت جدا می کنند. سپس کاهن آن را به عنوان رایحه خوشبند برای خداوند بر مذبح بسوزاند. پس کاهن برای او کفاره به جا خواهد آورد، و آمرزیده خواهد شد.

^{۳۲} «اگر بره ای را به عنوان قربانی گناه خود تقدیم می کند، باید بره ماده ای بی عیب بیاورد.^{۳۳} او باید دست خود را بر سر قربانی گناه بگذارد و آن را به عنوان قربانی گناه در محلی که قربانی تمام سوز را ذبح می کنند، ذبح نماید.^{۳۴} سپس کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خویش برگیرد و آن را بر شاخهای مذبح قربانی تمام سوز بمالد، و باقی خون را به تمامی به پای مذبح بریزد.^{۳۵} او باید همه چربی آن را جدا کند، درست همان گونه که چربی بره قربانی رفاقت را جدا می کنند. سپس کاهن همه را بر مذبح، بر روی هدیه اختصاصی خداوند بسوزاند. پس کاهن برای او به جهت گناهی که مرتکب شده است کفاره به جا خواهد آورد، و او آمرزیده خواهد شد. «اگر کسی مرتکب این گناه شود که احضاریه ای عمومی جهت ادای شهادت بشنود و با اینکه شاهد است، یعنی ماجرا را دیده یا از آن باخبر شده است، سخن نگوید، متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد.^۲ یا اگر کسی چیزی نجس را لمس کند، خواه لاشه حیوانات وحشی نجس، لاشه چارپایان اهلی نجس و

ملاقات بیاورند،^{۱۵} و مشایخ جماعت در حضور خداوند دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند، و گوساله در حضور خداوند ذبح شود.^{۱۶} آنگاه کاهن مسح شده قدری از خون گوساله را به داخل خیمه ملاقات ببرد^{۱۷} و انگشت خود را در خون فرو برده، آن را هفت مرتبه در حضور خداوند در برابر حجاب بپاشد.^{۱۸} سپس قدری از خون را در حضور خداوند بر شاخهای مذبحی که در خیمه ملاقات است بمالد، و باقی خون را به پای مذبح قربانی تمام سوز که نزد در خیمه ملاقات است، بریزد.^{۱۹} او باید تمامی چربی آن را جدا کند و بر مذبح بسوزاند.^{۲۰} با این گوساله نیز همان کند که با گوساله قربانی گناه کرد؛ با این نیز چنان کند. پس کاهن برای ایشان کفاره به جا خواهد آورد، و آمرزیده خواهند شد.^{۲۱} آنگاه گوساله را از اردوگاه بیرون برده، بسوزاند، درست همان گونه که گوساله نخست را بسوزانید. این است قربانی گناه به جهت جماعت.

^{۲۲} «اگر رهبری گناه ورزد و ناخواسته یکی از اموری را که یهوه خدایش انجام آن را منع کرده است به عمل آورد و تقصیر کار گردد،^{۲۳} چون گناهی که مرتکب شده است بر او معلوم شود، باید بز نر بی عیبی به عنوان قربانی تقدیم کند.^{۲۴} او باید دست خود را بر سر بز بگذارد و آن را در محلی که قربانی تمام سوز را در حضور خداوند ذبح می کنند، ذبح نماید. این است قربانی گناه.^{۲۵} سپس کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خویش برگیرد و آن را بر شاخهای مذبح قربانی تمام سوز بمالد و باقی خون آن را به پای مذبح قربانی تمام سوز بریزد.^{۲۶} او باید همه چربی آن را، مانند چربی قربانی رفاقت، بر مذبح بسوزاند. پس کاهن برای او به جهت گناهش کفاره به جا خواهد آورد، و آمرزیده خواهد شد.

^{۲۷} «اگر کسی از مردم عادی ناخواسته گناه ورزد و یکی از اموری را که خداوند انجام

شده است یک‌دهم ایفَه* آرد مرغوب به عنوان قربانی گناه بیاورد. اما نباید بر آن روغن بنهد یا کُنْدَر بگذارد، زیرا که قربانی گناه است.^{۱۲} آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن مشتی از آن را به عنوان قسمت یادگاری برگرفته، آن را بر روی هدایای اختصاصی خداوند بر مذبح بسوزاند. این است قربانی گناه.^{۱۳} پس کاهن برای او به جهت گناهی که در هر کدام از این موارد مرتکب شده است کفّاره به جا خواهد آورد، و آمرزیده خواهد شد. بقیه از آن کاهن خواهد بود، درست مانند هدیه آردی.»

قربانی جبران

^{۱۲} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «اگر کسی خیانت ورزد و در خصوص امور مقدس خداوند ناخواسته گناه کند، باید به عنوان قربانی جبران خود قوچی بی‌عیب از گله که ارزش آن به مثقال نقره بر حسب مثقال فُدَس* برآورد شده باشد، برای خداوند بیاورد. این است قربانی جبران.^{۱۴} او همچنین باید برای قصوری که در امور مقدس ورزیده است عوض بدهد، و یک پنجم بهایش را نیز بر آن افزوده، همه را به کاهن بدهد. پس کاهن با قوچ قربانی جبران برای او کفّاره به جا خواهد آورد، و بر او آمرزیده خواهد شد.^{۱۵} اگر کسی گناه ورزد و هر کدام از اموری را که خداوند انجام آن را منع کرده است به عمل آورد، حتی اگر از آن آگاه نباشد، تقصیرکار است و متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد.^{۱۶} او باید بر حسب برآورد انجام شده، قوچی بی‌عیب از گله به عنوان قربانی جبران نزد کاهن بیاورد. پس کاهن برای او به جهت خطایی که ناخواسته مرتکب شده است کفّاره به جا خواهد آورد، و آمرزیده خواهد شد.^{۱۷} این است

یا لاشه جنندگان کوچک نجس را، و این امر بر وی پوشیده باشد، نجس شده، تقصیرکار خواهد گشت.^{۱۸} یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، یعنی هر نجاستی را که به نجس شدن انسان می‌انجامد، و این امر بر وی پوشیده باشد، چون از آن آگاه شود، تقصیرکار خواهد گشت.^{۱۹} یا اگر کسی به لبان خود سوگندی نسنجیده یاد کند که کاری نیک یا بد انجام دهد، یعنی هر کاری که ممکن است درباره‌اش سوگندی نسنجیده یاد کرد، و این امر بر وی پوشیده باشد، چون از آن آگاه شود، در هر یک از این موارد تقصیرکار خواهد گشت.^{۲۰} اگر در هر یک از این امور تقصیرکار گردد، باید به گناهی که مرتکب شده است اعتراف کند.^{۲۱} و برای گناهی که مرتکب شده است، بره یا بزى ماده از گله به عنوان قربانی جبران به خداوند تقدیم نماید. پس کاهن برای او به جهت گنااهش کفّاره به جا خواهد آورد.^{۲۲} اما اگر دست او به بهای بره نرسد، باید برای خطایی که مرتکب شده است دو قمری یا دو جوجه کبوتر به حضور خداوند بیاورد، یکی به عنوان قربانی گناه و دیگری به عنوان قربانی تمام‌سوز.^{۲۳} آنها را نزد کاهن بیاورد، و کاهن نخست آن را که به جهت قربانی گناه است تقدیم کند. کاهن سر آن را از گردن بیچاند بی‌آنکه سر را به طور کامل از تن جدا کند.^{۲۴} سپس مقداری از خون قربانی گناه را بر دیواره مذبح پاشد و باقی خون را پای مذبح بچلانند. این است قربانی گناه.^{۲۵} آنگاه پرنده دیگر را مطابق قوانین، به عنوان قربانی تمام‌سوز تقدیم کند. پس کاهن برای او به جهت گناهی که مرتکب شده است کفّاره به جا خواهد آورد، و آمرزیده خواهد شد.^{۲۶} اما اگر دست او به بهای دو قمری یا دو جوجه کبوتر نیز نرسد، برای گناهی که مرتکب

* ۱۱:۵ یک "ایفَه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

* ۱۵:۵ در عبری: "شیکل فُدَس". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

قربانی تمام سوز بر مذبح به جا مانده است، برگیرد و آن را در کنار مذبح بگذارد. ^{۱۱} آنگاه جامه از تن به درآورده، جامه‌ای دیگر بیوشد و خاکستر را بیرون از اردوگاه به محلی ظاهر ببرد. ^{۱۲} آتشی روی مذبح باید بر آن افروخته بماند و خاموش نشود. کاهن هر صبحگاه هیزم بر آن بسوزاند و قربانی تمام سوز را بر آن بچیند، و چربی قربانی رفاقت را بر آن بسوزاند. ^{۱۳} آتش باید پیوسته بر مذبح افروخته بماند، و خاموش نشود.

قانون هدیه آردی

^{۱۴} «این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را در برابر مذبح به حضور خداوند بیاورند. ^{۱۵} سپس کاهن از آرد مرغوب هدیه آردی و روغن آن و نیز تمام گندری که روی هدیه آردی است یک مشتت برگیرد، و به عنوان یادگاری بر مذبح بسوزاند. این است رایحه‌ای خوشایند برای خداوند. ^{۱۶} بقیه آن را هارون و پسرانش بخورند. بی خمیرمایه و در مکانی مقدس خورده شود. آن را در صحن خیمه ملاقات بخورند. ^{۱۷} هدیه آردی با خمیرمایه پخته نشود. من آن را به عنوان سهم ایشان از هدایای اختصاصی خویش داده‌ام. این همچون قربانی گناه و قربانی جبران، بسیار مقدس است. ^{۱۸} همه اولاد مذکر از نسل هارون می‌توانند از هدایای اختصاصی خداوند بخورند. این برای شما فریضه‌ای است ابدی در همه نسلهایتان. هر که آنها را لمس کند، مقدس خواهد بود.» ^{۱۹} سپس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۰} «این است هدیه‌ای که هارون و پسرانش باید در روز مسح او به خداوند تقدیم کنند: یک‌دهم ایفه آرد مرغوب به عنوان هدیه آردی دائمی، نیمی از آن در صبح و نیم دیگر

قربانی جبران. او برآستی در پیشگاه خداوند تقصیرکار است.»

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «اگر کسی گناه کند و به خداوند خیانت ورزیده، در مورد امانت یا وثیقه یا آنچه دزدیده است همسایه خود را بفریبد، یا مال همسایه خویش را غصب کند، ^۲ یا چیز گمشده‌ای را بیابد و درباره آن دروغ گفته، سوگند دروغ یاد کند، یا مرتکب هر کار دیگری شود که آدمی با انجام آن گناه می‌کند، ^۳ از آنجا که گناه ورزیده و تقصیرکار گشته است، باید آنچه را دزدیده یا غصب کرده، یا امانتی را که به او سپرده شده یا چیز گمشده‌ای را که یافته است، باز پس دهد. ^۴ همچنین هر چیزی را که درباره‌اش سوگند دروغ یاد کرده است، باید به طور کامل باز پس دهد و یک پنجم نیز بر آن افزوده، آن را در روزی که جرمش محرز گردد به صاحب مال بازگرداند. ^۵ او باید به عنوان قربانی جبران خود، بر حسب برآورد انجام شده قوچی بی‌عیب از گله به عنوان قربانی جبران نزد کاهن آورده، به حضور خداوند تقدیم کند. ^۶ آنگاه کاهن در حضور خداوند برایش کفاره به جا خواهد آورد، و او در خصوص هر آنچه کرده و با انجامش تقصیرکار شده است، آمرزیده خواهد شد.»

قانون قربانی تمام سوز

^۸ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۹ «به هارون و پسرانش فرمان داده، بگو: این است قانون قربانی تمام سوز: قربانی تمام سوز باید تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن افروخته بماند. ^{۱۰} و کاهن جامه کتان خود را بیوشد و زیر جامه کتان خویش را بر تن کند، و سپس خاکستری را که از آتش

* ۱۸:۶ یا: «هر چه آنها را لمس کند، مقدس خواهد شد.» همچنین در آیه ۲۷.

* ۲۰:۶ یک «ایفه» تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

بر دورتادور مذبح پیاشد.^۲ سپس تمامی چربی آن را تقدیم کند، یعنی دنبه، چربی‌ای را که اندرونی را می‌پوشاند،^۳ هر دو قلوه را با چربی روی آنها در قسمت تهیگاه، و نیز زائده روی جگر را که با قلوه‌ها جدا می‌کند.^۴ او اینها را به عنوان هدیه اختصاصی برای خداوند، بر مذبح بسوزاند. این است قربانی جبران.^۵ هر ذکوری از کاهنان می‌تواند از آن بخورد، اما باید در مکانی مقدس خورده شود، زیرا بسیار مقدس است.

^۶ «قربانی جبران مانند قربانی گناه است. آنها را یک قانون است. این قربانی از آن کاهنی خواهد بود که با آن، کفاره به جا می‌آورد. کاهنی که قربانی تمام‌سوز کسی را تقدیم می‌کند، می‌تواند پوست قربانی تمام‌سوز را که تقدیم کرده است برای خود نگاه دارد.^۷ هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج تهیه گردد، از آن کاهنی خواهد بود که آن را تقدیم می‌کنند.^۸ او هر هدیه آردی، خواه آمیخته به روغن و خواه خشک، به مساوات از آن تمامی پسران هارون خواهد بود.

قانون قربانی رفاقت

^۹ «این است قانون قربانی رفاقت که می‌توان به خداوند تقدیم کرد: ^{۱۰} اگر کسی آن را برای شکرگزاری تقدیم می‌کند، باید به همراه قربانی شکرگزاری، قُرس‌های بی‌خمیرمایه آمیخته به روغن، گِردِهای نازک بی‌خمیرمایه که به روغن آغشته است، گِردِهایی از آرد مرغوب آمیخته به روغن،^{۱۱} و قُرس‌های نانِ خمیرمایه‌دار نیز تقدیم کند؛ او باید این همه را به عنوان هدیه خود همراه با قربانی رفاقت خویش که به جهت شکرگزاری است، تقدیم نماید.^{۱۲} و از آن باید یک قُرس از هر یک از نانهای تقدیمی را به عنوان هدیه به خداوند تقدیم کند. این هدیه از آن کاهنی خواهد بود که خون قربانی رفاقت را می‌پاشد.^{۱۳} گوشت قربانی رفاقت که به جهت

در شام.^{۱۴} این هدیه باید بر ساج و با روغن تهیه شود. چون آمیخته شد، آن را بیاور و پاره‌های برشته شده آردی را به عنوان رایحه‌ای خوشایند به خداوند تقدیم کن.^{۱۵} از پسران هارون، آن کاهن که مسح شده است تا جانشین او شود این هدیه را به خداوند تقدیم کند. این است فریضه‌ای ابدی. تمام این هدیه باید سوزانده شود.^{۱۶} هر هدیه آردی کاهن باید به تمامی سوزانده شود. آن را نباید خورد.»

قانون قربانی گناه

^{۱۷} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۸} «به هارون و پسرانش بگو: این است قانون قربانی گناه: در جایی که قربانی تمام‌سوز ذبح می‌شود، قربانی گناه نیز باید در حضور خداوند ذبح شود؛ این قربانی بسیار مقدس است.^{۱۹} کاهنی که آن را به جهت گناه تقدیم می‌کند، آن را بخورد. این قربانی در مکانی مقدس، یعنی در صحن خیمه ملاقات خورده شود.^{۲۰} هر که گوشت آن را لمس کند مقدس خواهد بود. هرگاه خون آن بر جامه‌ای پاشیده شود، آنچه را که خون بر آن پاشیده شده است در مکانی مقدس بشوی.^{۲۱} ظرف سفالینی که گوشت قربانی در آن پخته شده، شکسته شود؛ اما اگر در دیگ برنجین پخته شده، دیگ به طور کامل پاک و به آب شسته شود.^{۲۲} هر ذکوری از کاهنان می‌تواند از آن بخورد؛ این قربانی بسیار مقدس است.^{۲۳} اما هیچ قربانی گناه را که خون آن برای کفاره کردن در قُدس به خیمه ملاقات آورده می‌شود نباید خورد، بلکه به آتش سوزانده شود.

قانون قربانی جبران

V «این است قانون قربانی جبران؛ این قربانی بسیار مقدس است: ^{۲۴} قربانی جبران باید در همان جایی ذبح شود که قربانی تمام‌سوز را ذبح می‌کنند، و کاهن خون آن را

سهم کاهن

^{۲۸} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را بگو: هر کس قربانی رفاقت خود را به خداوند تقدیم می‌کند، خود باید هدیه قربانی رفاقت خویش را نزد خداوند بیاورد.^{۲۹} به دستان خود، هدیه اختصاصی خداوند را بیاورد؛ چربی را با سینه بیاورد، تا سینه را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان دهد.^{۳۰} کاهن چربی را بر مذبح بسوزاند، اما سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.^{۳۱} ران راست را از قربانیهای رفاقت خود به عنوان هدیه افراشتنی به کاهن بدهید.^{۳۲} آن کس از پسران هارون که خون و چربی قربانی رفاقت را تقدیم می‌کند، ران راست سهم وی خواهد بود.^{۳۳} زیرا من سینه تکان‌دانی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل، یعنی از قربانیهای رفاقت ایشان برگرفتم، و آنها را به عنوان فریضه ابدی از جانب بنی اسرائیل به هارون کاهن و پسرانش بخشیدم.^{۳۴} این است سهم تخصیص یافته به هارون و پسرانش از هدیه اختصاصی خداوند در روزی که جهت کهنات خداوند نزدیک آورده شدند.^{۳۵} روزی که خداوند ایشان را مسح فرمود، فرمان داد که قوم اسرائیل آن را بدیشان بدهند. این است فریضه‌ای ابدی در همه نسلهای ایشان.»

^{۳۷} این بود قانون قربانی تمام‌سوز، هدیه آردی، قربانی گناه، قربانی جبران، قربانی انتصاب و قربانی رفاقت^{۳۸} که خداوند در کوه سینا به موسی امر فرمود، در روزی که در بیابان سینا به بنی اسرائیل فرمان داد تا هدایای خود را به خداوند تقدیم کنند.

انتصاب هارون و پسرانش

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هارون و پسرانش را با جامه‌ها و روغن مسح و گوساله نر قربانی گناه و دو قوچ و سبذ نان بی خمیرمایه بیاور،^۲ و همه جماعت

شکرگزاری است، باید در همان روز تقدیم آن خورده شود؛ چیزی از آن تا صبح باقی نماند.^{۱۶} اگر قربانی او نذری یا اختیاری باشد، باید در همان روز تقدیم آن خورده شود، و باقی آن را می‌توان روز بعد نیز خورد.^{۱۷} اما آنچه از گوشت قربانی تا روز سوم باقی بماند، باید به آتش سوزانده شود.^{۱۸} اگر چیزی از گوشت قربانی رفاقت در روز سوم خورده شود، مقبول واقع نخواهد شد و برای کسی که آن را تقدیم کرده است محسوب نخواهد گردید، زیرا مکروه است و کسی که از آن بخورد متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد.

^{۱۹} «گوشتی را که به هر چیز نجس بر خورد، نباید خورد؛ باید آن را به آتش سوزانید. ولی هر گوشت دیگر را، همه اشخاص طاهر می‌توانند بخورند.^{۲۰} اما اگر کسی در حالی که نجاستی بر اوست، از گوشت قربانی رفاقت که از آن خداوند است بخورد، باید از میان قوم خود منقطع شود.^{۲۱} اگر کسی هر چیز نجس را لمس کند، خواه نجاست انسان، خواه چارپای نجس، و خواه هر چیز مکروه و نجس دیگر را، و آنگاه از گوشت قربانی رفاقت که از آن خداوند است بخورد، باید از میان قوم خود منقطع شود.»

منع خوردن چربی و خون

^{۲۲} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را بگو: چربی گاو، گوسفند یا بز را نخورید.^{۲۳} از چربی حیوان مرده یا حیوان دریده شده می‌توان برای هر کاری استفاده کرد، اما به هیچ وجه نباید آن را خورد.^{۲۴} زیرا هر که از چربی حیوانی که از آن هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم می‌شود بخورد، آن شخص باید از میان قوم خود منقطع شود.^{۲۵} نیز هر جا که ساکن هستید خون مخورید، خواه خون پرندگان و خواه خون چارپایان.^{۲۶} هر کس که هر نوع خون بخورد، آن شخص باید از میان قوم خود منقطع شود.»

نمود. سپس باقی خون را به پای مذبح ریخت و آن را تقدیس نمود تا بسر آن کفاره به جا آورد.^{۱۶} آنگاه تمامی چربی روی اندرونی و زائده روی جگر و هر دو قلوه را با چربی شان برگرفت و آنها را بر مذبح سوزانید.^{۱۷} اما گوساله را با پوست و گوشت و فضولات آن بیرون از اردوگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود.

^{۱۸} آنگاه قوچ قربانی تمام سوز را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستان خود را بر سر قوچ نهادند.^{۱۹} سپس موسی آن را ذبح کرد و خون را بر دورتادور مذبح پاشید.^{۲۰} قوچ را قطعه قطعه کرد و سر، قطعه‌ها و چربی را سوزانید.^{۲۱} اندرونی و پاچه‌ها را به آب شست، و قوچ را به تمامی بر مذبح سوزانید. این بود قربانی تمام سوز، رایحه خوشایند، و هدیه اختصاصی برای خداوند، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود.

^{۲۲} سپس قوچ دیگر، یعنی قوچ انتصاب را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستان خود را بر سر قوچ نهادند.^{۲۳} آنگاه قوچ را ذبح کرد و مقداری از خون آن را گرفته، بر نمه گوش راست هارون و شست دست راست و شست پای راست او مالید.^{۲۴} سپس پسران هارون را نزدیک آورد و مقداری از خون را بر نمه‌های گوش راست آنان، و بر شست دست راست و شست پای راستشان مالید، و باقی خون را بر دورتادور مذبح پاشید.^{۲۵} آنگاه چربی، دنبه، و تمامی چربی روی اندرونی، زائده روی جگر، هر دو قلوه با چربی شان و ران راست را برگرفت،^{۲۶} و از سبب نان بی خمیر مایه نیز که در حضور خداوند بود یک قرص نان، یک

را به در خیمه ملاقات گرد آورد.^{۲۷} پس موسی چنانکه خداوند به او فرمان داده بود به عمل آورد، و جماعت به در خیمه ملاقات گرد آمدند.^{۲۸} موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند به انجامش فرمان داده است.»^{۲۹} آنگاه موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد و آنها را به آب غسل داد.^{۳۰} پیراهن را بر هارون پوشانید، شال را بر کمر وی بست، و او را به ردا ملبس ساخت. سپس ایفود^{۳۱} را بر او نهاد و کمر بند ایفود را بر وی بسته، ایفود را بر او ثابت گردانید.^{۳۲} آنگاه پیش سینه را بر او قرار داد و اوریم و تُمیم^{۳۳} را در پیش سینه گذاشت.^{۳۴} سپس دستار را بر سر او نهاد، و لوح زرین، یعنی نیماج مقدس را روی دستار در جلوی آن قرار داد، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود.

^{۳۵} آنگاه موسی روغن مسح را برگرفت و مسکن و هر آنچه در در آن بود مسح کرده، تقدیس نمود.^{۳۶} سپس مقداری از روغن مسح را هفت بار بر مذبح پاشید، و مذبح و تمام اسباب آن و حوض و پایه‌اش را مسح کرد تا آنها را تقدیس نماید.^{۳۷} او مقداری از روغن مسح را بر سر هارون ریخت و او را مسح کرد تا تقدیسش نماید.^{۳۸} موسی پسران هارون را نزدیک آورد و پیراهن بر آنان پوشانیده، شال بر کمرشان بست و کلاه بر سرشان نهاد، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود.

^{۳۹} سپس گوساله قربانی گناه را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستان خود را بر سر گوساله قربانی گناه نهادند.^{۴۰} آنگاه موسی گوساله را ذبح کرد، و خون را گرفته، با انگشت خود بر شاخهای دور مذبح مالید و مذبح را تطهیر

* ۷:۸ "ایفود" جلیقه مخصوصی بود که کاهن روی جامه‌های خویش می‌پوشید.

* ۷:۸ رجوع کنید به خروج ۲۸:۸.

* ۸:۸ ماهیت "اوریم و تُمیم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

آغاز خدمت کاهنان

و اما در روز هشتم، موسی هارون و پسران او و مشایخ اسرائیل را فرا خواند. او به هارون گفت: «گوساله‌ای نرینه برای قربانی گناه و قوچی برای قربانی تمام‌سوز که هر دو بی‌عیب باشند، بگیر و آنها را به حضور خداوند نزدیک آور. قوم اسرائیل را نیز بگو: «بزی نرینه برای قربانی گناه، و گوساله و بره‌ای یک ساله و بی‌عیب برای قربانی تمام‌سوز بگیرد، و گاوی و قوچی برای قربانی رفاقت، تا در حضور خداوند قربانی کنید، و نیز هدیه آردی آمیخته به روغن، زیرا امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.»^۵ پس آنچه را که موسی فرمان داده بود جلوی خیمه ملاقات آوردند، و همه جماعت نزدیک آمده، در حضور خداوند ایستادند. آنگاه موسی گفت: «این است آنچه خداوند به انجامش فرمان داده است، تا جلال خداوند بر شما ظاهر شود.»^۶ سپس موسی به هارون گفت: «نزدیک مذبح بیا و قربانی گناه و قربانی تمام‌سوز خود را تقدیم کرده، برای خود و قوم کفاره به جا آور؛ همچنین قربانی قوم را تقدیم کن و برای آنها کفاره به جا آور، چنانکه خداوند فرمان داده است.»^۷

^۸ پس هارون به مذبح نزدیک آمد و گوساله قربانی گناه را که برای خودش بود، ذبح کرد. سپس پسرانش خون را نزد وی آوردند، و او انگشت خود را در خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و باقی خون را به پای مذبح ریخت. «او از قربانی گناه، چربی و قلوبه‌ها و زائده روی جگر را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود؛^۹ اما گوشت و پوست را بیرون از اردوگاه به آتش سوزانید. سپس قربانی تمام‌سوز را ذبح کرد. پسران هارون خون را به دست وی دادند، و او آن را

قرص نان روغنی و یک گرده نازک برداشته، آنها را بر تکه‌های چربی و بران راست قرار داد.^{۱۰} موسی این همه را بر دست هارون و بر دست پسرانش نهاد، و آنها را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان داد.^{۱۱} سپس آنها را از دستهای ایشان برگرفت، و با قربانی تمام‌سوز بر مذبح سوزانید. این بود قربانی انتصاب، رایحه خوشایند و هدیه اختصاصی برای خداوند.^{۱۲} موسی همچنین سینه را برگرفت و آن را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان داد. این بود سهم موسی از قوچ انتصاب، چنانکه خداوند به او فرمان داده بود.

^{۱۳} سپس موسی مقداری از روغن مسح و خونی را که بر مذبح بود برگرفت و آن را بر هارون و جامه او و بر پسران هارون و جامه‌هایشان پاشید. بدین گونه، او هارون و جامه او و پسران هارون و جامه‌هایشان را تقدیس کرد.

^{۱۴} آنگاه موسی به هارون و پسرانش گفت: «گوشت را نزد در خیمه ملاقات بپزید و آن را در آنجا با نانی که در سبب قربانی انتصاب است بخورید، چنانکه فرمان یافته،^{۱۵} گفتیم: «هارون و پسرانش از آن بخورند.»^{۱۶} باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.^{۱۷} هفت روز از در خیمه ملاقات بیرون نروید، تا روزهای انتصاب شما تکمیل شود، زیرا انتصاب شما هفت روز به طول خواهد انجامید.^{۱۸} آنچه امروز انجام شد، به فرمان خداوند به انجام رسید تا برای شما کفاره به جا آورده شود.^{۱۹} باید هفت شبانه روز نزد در خیمه ملاقات بمانید و آنچه را خداوند فرمان داده است انجام دهید تا نمیرید، زیرا من چنین فرمان یافته‌ام.»^{۲۰} پس هارون و پسرانش هر آنچه را که خداوند به واسطه موسی فرمان داده بود، انجام دادند.

* ۳۱:۸ یا: «چنانکه فرمان داده، گفتیم.»

سرنوشت شوم ناداب و ابیهو

ناداب و ابیهو، پسران هارون، هر یک بخورسوزهای خود را برگرفته، در آنها آتش نهادند و بر آتش بخور گذاشتند. آنها آتشی غریب* که خداوند بدیشان فرمان نداده بود، به حضور وی تقدیم کردند. آیس آتش از حضور خداوند به در آمده، آنان را فرو بلعید و در حضور خداوند مردند.^۳ آنگاه موسی به هارون گفت: «این است فرموده خداوند:

«در میان آنان که نزدیک منند، تقدیس خواهیم شد،

و پیش روی همه قوم جلال خواهیم یافت.»^۴

پس هارون خاموش ماند.

موسی میثائیل و ایصافان، پسران عزریئیل عموی هارون را فرا خواند و به آنان گفت: «نزدیک آید و برادران خود را از جلوی قدس به بیرون اردوگاه ببرید.»^۵ پس نزدیک آمدند و چنانکه موسی گفته بود، آنان را با پیراهنهایشان بیرون از اردوگاه بردند.^۶ سپس موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتامار گفت: «موهای سر خود را باز مکنید و جامه خویش را چاک مزید تا نمیرید و غضب بر تمام جماعت نازل نشود. اما برادرانتان، یعنی همه خاندان اسرائیل، می توانند به سبب آتشی که خداوند افروخته است زاری کنند.»^۷ از در خیمه ملاقات بیرون مروید، مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.»^۸ پس آنان مطابق سخن موسی عمل کردند.

سپس خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: «وقتی به خیمه ملاقات داخل می شوید، شراب و دیگر مسکرات منوشید، نه تو و نه پسرانت با تو، تا نمیرید. این است فریضه‌ای

بر دورتادور مذبح باشید.^۳ آنگاه آنان قربانی تمام‌سوز را قطعه‌قطعه، همراه با سرش به او دادند، و او آنها را بر مذبح سوزانید.^۴ همچنین اندرونی و پاچه‌ها را شست و آنها را با قربانی تمام‌سوز بر مذبح سوزانید.

سپس قربانی قوم را نزدیک آورد. او بز قربانی گناه را که برای قوم بود برگرفت و آن را مانند قربانی نخست ذبح کرده، به عنوان قربانی گناه تقدیم کرد.^۵ آنگاه قربانی تمام‌سوز را نزدیک آورد و آن را مطابق قانون آن تقدیم نمود.^۶ سپس هدیه آردی را نزدیک آورده، مثنی از آن برگرفت و آن را علاوه بر قربانی تمام‌سوز صبحگاه، بر مذبح سوزانید.

پس از آن، گاو و قوچ قربانی رفاقت را که برای قوم بود، ذبح کرد. پسران هارون خون را به دست وی دادند، و او آن را بر دورتادور مذبح پاشید.^۷ اما تکه‌های چربی گاو و قوچ، یعنی دُبه، چربی‌ای که اندرونی را می پوشاند، قلوه‌ها، و زائده روی جگر^۸ را بر سینه‌ها قرار دادند. سپس هارون تکه‌های چربی را بر مذبح سوزانید،^۹ اما سینه‌ها و ران راست را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان داد، چنانکه موسی فرمان داده بود.

سپس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و پس از تقدیم قربانی گناه، قربانی تمام‌سوز و قربانی رفاقت، به زیر آمد.^{۱۰} آنگاه موسی و هارون به خیمه ملاقات درآمدند، و به هنگام خارج شدن، قوم را برکت دادند. سپس جلال خداوند بر تمامی قوم ظاهر شد،^{۱۱} و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی تمام‌سوز و تکه‌های چربی روی مذبح را فرو بلعید. چون همه قوم این را دیدند فریاد برآوردند و به روی درافتادند.

* ۱:۱۰ «آتش غریب» در اینجا می‌تواند اشاره به استفاده از بخور معمولی به جای بخور تهیه شده مطابق با فرمان خدا (خروج ۹:۳۰) و یا استفاده از آتشی غیر از آتش برگرفته شده از مذبح باشد (لاویان ۱۲:۱۶).

خداوند منظور می داشت؟^{۲۰} موسی چون این را شنید، در نظرش پسند آمد.

حلال و حرام

خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: «قوم اسرائیل را بگویید: از میان همه حیوانات خشکی، این جانداران را می توانید بخورید: ۲ هر حیوان شکافته سُم را که سُمَش شکاف کامل دارد و نشخوار می کند، می توانید بخورید. ۳ اما از میان حیوانات نشخوارکننده یا شکافته سُم، اینها را نباید خورد: شستر، زیرا نشخوار می کند ولی شکافته سُم نیست، و از این رو بر شما حرام است. ۴ خرگوش کوهی، زیرا نشخوار می کند اما شکافته سُم نیست؛ از این رو بر شما حرام است. ۵ و نیز خرگوش، زیرا نشخوار می کند اما شکافته سُم نیست، و از این رو بر شما حرام است. ۶ و خوک اگر چه شکافته سُم است ولی نشخوار نمی کند، از این رو بر شما حرام است. ۷ از گوشت آنها مخورید و به لاشه آنها دست مزینید؛ بر شما حرام است.

۸ «از هر آنچه در آنها است، اینها را می توانید بخورید: هر آنچه را در آنها که باله و فلس دارد، خواه در دریا و خواه در رودخانه، می توانید بخورید. ۹ اما هر چه در دریا یا رودخانه که باله و فلس نداشته باشد، از جنبندگان کوچک آبی گرفته تا دیگر جاندارانی که در آنها هستند، بر شما مکروه است. ۱۰ از آنها کراهت داشته باشید؛ از گوشت آنها مخورید و لاشه آنها را مکروه بدارید. ۱۱ هر آنچه در آنها که باله و فلس نداشته باشد، بر شما مکروه است.

۱۲ «از میان پرندگان، از اینها کراهت داشته باشید و آنها را مخورید زیرا که مکروهند: عقاب، لاشخور، لاشخور سیاه، ۱۳ زَعَن و شاهین از هر نوع؛ ۱۴ کلاغ از هر نوع؛ ۱۵ شتر مرغ،

ابدی در همه نسلهایتان. ۱۰ شما باید میان مقدس و غیر مقدس، و نجس و طاهر تمایز قائل شوید، ۱۱ و همه فرایضی را که خداوند به واسطه موسی به بنی اسرائیل گفته است، به آنان بیاموزید. ۱۲ موسی به هارون و دو پسر بازمانده اش، العازار و ایتمار گفت: «هدیه آردی را که از هدایای اختصاصی خداوند باقی مانده است برگیرید و آن را بی خمیرمایه در کنار مذبح بخورید، زیرا که بسیار مقدس است. ۱۳ آن را در مکانی مقدس بخورید، چرا که این سهم تو و سهم پسران تو از هدایای اختصاصی خداوند است، زیرا که من چنین فرمان یافته ام. ۱۴ اما سینه تکان دانی و ران افراشتنی را تو و پسران و دخترانت با تو، در محلی طاهر بخورید، زیرا که این سهم تو و سهم پسران تو از قربانیهای رفاقت بنی اسرائیل است. ۱۵ ران افراشتنی و سینه تکان دانی را باید با تکه های چربی هدایای اختصاصی بیاورند تا به عنوان هدیه تکان دانی به حضور خداوند تکان داده شود. این به عنوان فریضه ابدی از آن تو و پسرانت خواهد بود، چنانکه خداوند فرمان داده است.»

۱۶ و اما موسی درباره بز قربانی گناه پرسید، و در کمال تعجب دریافت که سوزانده شده است! پس بر العازار و ایتمار، پسران بازمانده هارون، خشم گرفت و گفت: ۱۷ «چرا قربانی گناه را در قدس نخوردید؟ زیرا که بسیار مقدس است و به شما داده شد تا تقصیر جماعت را برگیرید و در حضور خداوند برایشان کفاره به جا آرید. ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس برده نشده است، حال آنکه می بایست آن را در قدس می خوردید، چنانکه فرمان داده بودم.» ۱۹ پس هارون به موسی گفت: «امروز آنان قربانی گناه و قربانی تمام سوز خود را به حضور خداوند تقدیم کردند، و چنین وقایعی برایم رخ داد! آیا اگر قربانی گناه را امروز می خوردم،

* ۱۳: ۱۱ مشخصات بسیاری از پرندگانی که در اینجا نام برده شده معلوم نیست.

جغد، مرغ نوروزی، و باز از هر نوع؛^{۱۷} بوم، قره‌غاز،^{۱۸} جغد بزرگ، جغد سفید، جغد صحرائی؛ کرکس،^{۱۹} لک‌لک، مرغ ماهیخوار از هر نوع؛ هُدْهُد و خُفَاش.
 ۲۰ «همه حشرات بالدار که بر چهار پا می‌روند بر شما مکروهند.»^{۲۱} اما از میان حشرات بالدار می‌توانید متصل برای جَهِیدَن بر زمین دارند، می‌توانید بخورید.^{۲۲} از آنها، این حشرات را می‌توانید بخورید: ملخ از هر نوع، ذبّا از هر نوع، حَرَجَوَان از هر نوع، و حذب از هر نوع.^{۲۳} اما همه دیگر حشرات بالدار که چهار پا دارند، بر شما مکروهند.
 ۲۴ «به آنها نجس خواهید شد. هر که به لاشه آنها دست بزند تا شامگاه نجس خواهد بود.
 ۲۵ هر کس هر قسمت از لاشه آنها را برگیرد باید جامه خود را بشوید، و تا شامگاه نجس باشد.
 ۲۶ هر حیوانی که شکافته شُم است اما سُمَش شکاف کامل ندارد یا نشخوار نمی‌کند، بر شما حرام است؛ هر که به آنها دست بزند، نجس خواهد شد.^{۲۷} از میان جاندارانی که بر چهار پا راه می‌روند، همه آنها که بر پنجه راه می‌روند بر شما حرامند؛ هر که به لاشه آنها دست بزند تا شامگاه نجس خواهد بود،^{۲۸} و کسی که لاشه آنها را برگیرد باید جامه خود را بشوید، و تا شامگاه نجس باشد. آنها بر شما حرامند.
 ۲۹ «از میان جنبندگان کوچکی که بر زمین می‌جنبند، اینها بر شما حرامند: راسو، موش، هر نوع سوسمار^{۳۰} از قبیل مارمولک، سوسمار زمینی، سوسمار معمولی، بُزْمَجَه و آفتاب‌پرست.^{۳۱} اینها از میان تمامی جنبندگان کوچک بر شما حرامند. هر که به مُرْدَه آنها دست بزند تا شامگاه نجس خواهد بود.^{۳۲} هر چیزی که مُرْدَه یکی از آنها بر آن افتد نجس

خواهد بود، از هر شئی چوبین، یا پارچه، یا پوست، یا پلاس، یعنی هر شیئی که به هر منظور از آن استفاده می‌شود. باید آن را در آب گذاشت، و تا شامگاه نجس خواهد بود؛ پس از آن ظاهر خواهد بود.^{۳۳} اگر یکی از آنها در ظرفی سفالین افتد، هر چه در آن ظرف باشد نجس خواهد بود، و باید آن ظرف را شکست.^{۳۴} اگر آب از چنین ظرفی بر خوراکی که آماده خوردن است، ریخته شود، آن خوراک نجس خواهد بود؛ و هر آشامیدنی آماده نوشیدن که در چنین ظرفی باشد، نجس خواهد بود.^{۳۵} اگر قسمتی از لاشه آنها بر هر چیزی بیفتد، نجس خواهد بود؛ خواه تنور باشد خواه اجاق، باید خُرد شود. آنها نجس‌اند و برای شما نجس خواهند ماند.
 ۳۶ با این همه، چشمه و منبع آبی که آب در آن باشد ظاهر است، اما هر که به لاشه‌ای که در آنهاست دست بزند نجس خواهد بود.^{۳۷} اگر قسمتی از لاشه آنها بر بذری که باید کاشته شود بیفتد، آن بذر ظاهر است.^{۳۸} اما اگر بر آن بذر آب پاشیده شده باشد و قسمتی از لاشه بر آن بیفتد، برای شما نجس است.
 ۳۹ «اگر حیوانی که می‌توان خورد بمیرد، هر که به لاشه آن دست بزند تا شامگاه نجس خواهد بود.^{۴۰} هر که از آن لاشه بخورد باید جامه خود را بشوید، و تا شامگاه نجس باشد. هر که لاشه را برگیرد باید جامه خود را بشوید، و تا شامگاه نجس باشد.
 ۴۱ «همه جنبندگان کوچکی که بر زمین می‌جنبند، مکروهند؛ نباید خورده شوند.
 ۴۲ هر چه بر شکم می‌خزد، و هر چه بر چهار دست و پا راه می‌رود یا پاهای بسیار دارد، یعنی هر جنبنده کوچکی که بر زمین می‌جنبد، آنها را مخورید، زیرا مکروهند.^{۴۳} خود را با هیچ‌یک از جنبندگان کوچکی که می‌جنبد مکروه مسازید؛

* ۱۷:۱۱ نوعی مرغ ماهیخوار که برای صید ماهی تا به اعماق دریا پایین می‌رود.

* ۲۲:۱۱ اینها نامهای انواع مختلف ملخ هستند.

ملاقات نزد کاهن بیاورد.^۷ کاهن آن را به حضور خداوند تقدیم کند و برای زن کفاره به جا آورد. آنگاه او از خونریزی خود طاهر خواهد شد. این است قانون زنی که فرزندی می‌زاید، خواه پسر و خواه دختر.^۸ ولی اگر دست او به بهای بره نرسد، باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر بیاورد، یکی برای قربانی تمام‌سوز و دیگری برای قربانی گناه. آنگاه کاهن برایش کفاره به جا خواهد آورد، و او طاهر خواهد شد.»

قانون امراض پوستی

۱۳ خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^۱ «اگر کسی بر پوست بدن خود تاؤل یا آماس یا لک داشته باشد، و آن بر پوست بدنش به جذام^۲ بدل شود، باید نزد هارون کاهن یا یکی از پسرانش، که کاهنند، آورده شود. ^۳ کاهن قسمتی از پوست بدن وی را که دچار بیماری است بیازماید، و اگر موی قسمت مبتلا به بیماری سفید شده باشد و بیماری عمیقتر از پوست بدنش به نظر آید، در آن صورت، بیماری جذام است. کاهن باید پس از آزمودن وی، او را نجس اعلام کند. ^۴ اما اگر آن لک که بر پوست بدن اوست سفید باشد ولی عمیقتر از پوست به نظر نیاید و موی آن قسمت سفید نشده باشد، کاهن باید شخص مبتلا را هفت روز قرنطینه کند. ^۵ در روز هفتم کاهن او را بیازماید، و اگر به نظرش بیماری متوقف شده و در پوست پخش نشده است، هفت روز دیگر نیز او را قرنطینه کند. ^۶ روز هفتم بار دیگر او را بیازماید، و اگر قسمت مبتلا به بیماری کم‌رنگ شده و بیماری در پوست پخش نشده باشد، در آن صورت کاهن او را

خویشتن را به آنها نجس مسازید و به واسطه آنها نجس شوید.» ^۷ زیرا من یهوه خدای شما هستم؛ پس خود را تقدیس کنید و مقدس باشید، زیرا که من قدوسم. خود را با هیچ جنبنده‌ای که بر زمین می‌خزد نجس مسازید. ^۸ زیرا من یهوه هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم؛ پس مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.» ^۹ این است قانون حیوانات و پرندگان و هر جاننداری که در آبها حرکت می‌کند، و هر جاننداری که بر زمین می‌جنبند، ^{۱۰} تا میان نجس و طاهر و جانندارانی که می‌توان خورد و جانندارانی که نباید خورد، تمایز قائل شوید.

تطهیر پس از زایمان

۱۴ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «قوم اسرائیل را بگو: اگر زنی آبستن شود و پسری بزاید، آن زن هفت روز نجس خواهد بود. او مانند دوره عادت ماهانه، نجس خواهد بود. ^۲ در روز هشتم، پوست قلغه آن پسر باید ختنه شود. ^۳ سپس آن زن باید سی و سه روز صبر کند تا از خونریزی خود طاهر گردد. ^۴ او نباید هیچ چیز مقدس را لمس کند یا به قدس داخل شود، تا زمانی که روزهای تطهیر وی کامل گردد. ^۵ اما اگر دختری بزاید، آنگاه دو هفته نجس خواهد بود، همان‌گونه که در دوره عادت ماهانه نجس است. او باید شصت و شش روز صبر کند تا از خونریزی خود طاهر شود.» ^۶ «پس چون روزهای تطهیر وی کامل گردد، خواه برای پسر و خواه برای دختر، باید بره‌ای یک ساله برای قربانی تمام‌سوز و یک جوجه کبوتر یا قمری برای قربانی گناه به در خیمه

* ۴: ۱۲ در عبری: «باید سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند».

* ۵: ۱۲ در عبری: «باید شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند».

* ۲: ۱۳ واژه عبری لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای پوستی به کار می‌رود؛ همچنین در بقیه کتاب.

است.^{۳۱} اما اگر کاهن آن را بیازماید و موی سفید در آن یافت نشود و عمیقتر از پوست نباشد بلکه کم‌رنگ شده باشد، در آن صورت، هفت روز او را قرنطینه کند.^{۳۲} اگر در پوست پخش شد، کاهن او را نجس اعلام کند؛ این بیماری است.^{۳۳} اما اگر لک در یک جا بماند و پخش نشود، صرفاً جای زخم دُمل است، و کاهن باید او را طاهر اعلام کند.

^{۳۴} «یا اگر قسمتی از پوست بدن سوخته باشد و در گوشت تازه سوختگی لک سفید مایل به سرخ یا لک سفیدی وجود داشته باشد،^{۳۵} کاهن آن را بیازماید. اگر مویی که در لک است سفید شده باشد و لک عمیقتر از پوست به نظر آید، در آن صورت بیماری جذام در سوختگی بروز کرده است. کاهن باید او را نجس اعلام کند؛ این، بیماری جذام است.^{۳۶} اما اگر کاهن آن را بیازماید و موی سفید در لک یافت نشود و عمیقتر از پوست نیز نباشد بلکه کم‌رنگ شده باشد، کاهن هفت روز او را قرنطینه کند.^{۳۷} سپس در روز هفتم او را بیازماید. اگر لک در پوست پخش شده باشد، او را نجس اعلام کند؛ این، بیماری جذام است.^{۳۸} اما اگر لک در جای خود بماند و در پوست پخش نشود، بلکه کم‌رنگ شده باشد، تاوَلی است که بر اثر سوختگی پدید آمده، و کاهن باید او را طاهر اعلام کند، زیرا صرفاً جای سوختگی است.

^{۳۹} «اگر مرد یا زنی در سر یا در ریش خود بیماری داشته باشد،^{۴۰} کاهن بیماری را ملاحظه کند. اگر عمیقتر از پوست به نظر آید و در آن موی زرد و نازک باشد، کاهن باید او را نجس اعلام کند. این، گری یعنی جذام سر یا ریش است.^{۴۱} اما اگر کاهن بیماری گری را ملاحظه کند و به نظر آید که از پوست عمیقتر نیست، و موی سیاه نیز در آن نباشد، آنگاه شخص مبتلا به بیماری گری را هفت روز قرنطینه کند.^{۴۲} سپس در روز هفتم بیماری را ملاحظه نماید. اگر پخش نشده باشد و موی زرد در

طاهر اعلام کند؛ این آماس است. پس جامه خود را بشوید، و طاهر خواهد بود.^{۴۳} اما اگر پس از آنکه خود را به کاهن نشان داد تا او را طاهر اعلام کند، آماس در پوست او پخش گردد، باید بار دیگر در برابر کاهن حاضر شود.^{۴۴} کاهن ملاحظه کند و اگر آماس در پوست پخش شده بود، وی را نجس اعلام نماید؛ این جذام است.

^{۴۵} «اگر کسی به بیماری جذام مبتلا باشد، باید او را نزد کاهن بیاورند،^{۴۶} و کاهن ملاحظه کند. اگر دید تاوَل سفیدرنگی در پوست است که مو را سفید کرده است، و گوشت تازه و زنده در تاوَل وجود دارد،^{۴۷} پوست بدن وی به جذام مزمن مبتلا است و کاهن باید او را نجس اعلام کند. لازم نیست او را قرنطینه کند، زیرا نجس است.^{۴۸} اگر جذام در پوست پخش شده باشد، به گونه‌ای که تا آنجا که کاهن می‌تواند بیند تمامی پوست شخص مبتلا را از سر تا پا پوشانیده باشد،^{۴۹} در آن صورت کاهن ملاحظه کند؛ اگر همه بدن او که جذام آن را پوشانده به تمامی سفید شده باشد، کاهن او را از بیماری طاهر اعلام کند؛ او طاهر است.^{۵۰} اما اگر گوشت تازه بر بدن او نمایان شود، نجس خواهد بود.^{۵۱} کاهن باید گوشت تازه را آزموده، وی را نجس اعلام کند. گوشت تازه نجس است، زیرا جذام است.^{۵۲} اما اگر گوشت تازه بهبود یابد و بار دیگر سفید شود، او باید نزد کاهن برود.^{۵۳} کاهن او را بیازماید، و اگر بیماری سفید شده باشد، شخص مبتلا را طاهر اعلام کند؛ او طاهر است.

^{۵۴} «اگر بر پوست بدن کسی دُملی باشد و بهبود یابد،^{۵۵} و در جای دُمل، تاوَل سفیدرنگ یا لک سفید مایل به سرخی ظاهر شود، باید آن را به کاهن نشان داد.^{۵۶} کاهن ملاحظه کند؛ اگر عمیقتر از پوست به نظر آید و موی آن سفید شده باشد، در آن صورت، او را نجس اعلام کند. این جذام است که در دُمل بروز کرده

برکشد: "نجس! نجس!"^{۳۱} او تا زمانی که به این بیماری مبتلاست نجس خواهد ماند. او نجس است. باید تنها زندگی کند و مسکن او بیرون از اردوگاه باشد.

قانون کپک زدگی

^{۳۲} «اگر جامه‌ای کپک* بزند - خواه جامهٔ پشمین و خواه کتانی،^{۳۳} خواه در تار و خواه در پود کتانی یا پشمین، خواه در چرم و خواه در هر چه از چرم تهیه شده باشد -^{۳۴} اگر کپک جامه یا چرم یا تار و پود یا هر چیز چرمی، به سبزی یا سرخی بزند، کپک زیان‌آور است و باید به کاهن نشان داده شود.^{۳۵} کاهن باید کپک را بیازماید و شیء کپک‌زده را هفت روز جدا نگاه دارد.^{۳۶} روز هفتم، بار دیگر کپک را بیازماید. اگر در جامه پخش شده باشد، خواه در تار و خواه در پود، و یا در چرم - به هر کاری که بیاید - در آن صورت، خوره است، و نجس.^{۳۷} او باید جامه را با تمامی تار و پودش، خواه پشمی و خواه کتانی، و یا هر شیء چرمی دیگر را که کپک زده است بسوزاند، زیرا خوره است. آن را باید به آتش سوزانید.

^{۳۸} «اما اگر کاهن ملاحظه کند و ببیند که کپک در جامه، خواه در تار و خواه در پود، و یا در شیء چرمی، پخش نشده است،^{۳۹} آنگاه فرمان دهد که آنچه را کپک‌زده است، بشویند. سپس هفت روز دیگر آن را جدا نگاه دارد.^{۴۰} کاهن آنچه را کپک زده است پس از شسته شدن بیازماید. اگر ظاهر کپک تغییر نکرده است، هر چند پخش نشده باشد، نجس است. آن را به آتش بسوزانید، خواه خوردگی از درون باشد و خواه از بیرون.

^{۴۱} «اما اگر کاهن ملاحظه کرده، ببیند که کپک پس از شسته شدن کم‌رنگ شده است، باید قسمت کپک‌زده را از جامه، خواه تار و خواه

آن نباشد، و عمیقتر از پوست نیز به نظر نیاید،^{۴۲} شخص باید موی خود را بتراند؛ اما گری را نتراشد. آنگاه کاهن او را هفت روز دیگر قرنطینه کند.^{۴۳} سپس در روز هفتم، گری را ملاحظه نماید. اگر در پوست پخش نشده باشد و عمیقتر از پوست به نظر نیاید، کاهن او را طاهر اعلام کند. او باید جامهٔ خود را بشوید، و طاهر خواهد بود.^{۴۴} اما اگر پس از آنکه طاهر اعلام شد، گری در پوست او پخش شود،^{۴۵} آنگاه کاهن او را بیازماید. اگر گری در پوست پخش شده بود، نیازی نیست کاهن در پی یافتن موی زرد باشد؛ او نجس است.^{۴۶} اما اگر به نظر کاهن، گری تغییر نکرده باشد و موی سیاه در آن رویده باشد، گری بهبود یافته و او طاهر است. کاهن باید او را طاهر اعلام کند.^{۴۷} «اگر مرد یا زنی در پوست بدن خود لکهای سفید داشته باشد،^{۴۸} کاهن ملاحظه کند. اگر لکهای پوست بدن او، سفید کم‌رنگ باشد، در آن صورت، لک و سپس بی‌زیان است که بر پوست ظاهر شده، و او طاهر است.

^{۴۹} «اگر موهای سر مردی بریزد، او طاس شده ولی طاهر است.^{۵۰} همچنین اگر موهای مردی از اطراف پیشانی بریزد، او از پیشانی طاس شده ولی طاهر است.^{۵۱} اما اگر در قسمت طاس سر یا پیشانی، ناحیهٔ سفید مایل به سرخی باشد، جذام است که در سر یا پیشانی طاس او بروز کرده است.^{۵۲} پس کاهن باید او را بیازماید. اگر تاول قسمت طاس سر یا پیشانی او که به رنگ سفید مایل به سرخ است، همانند بیماری جذام در پوست بدن به نظر رسد،^{۵۳} او مردی است جذامی، و نجس. کاهن البته او را نجس اعلام کند؛ بیماری او بر سرش است.

^{۵۴} «کسی که به بیماری جذام مبتلاست باید جامهٔ پاره بر تن کرده، موهای سر خود را باز کند و پایین صورت خود را پوشانده، فریاد

* ۱۳: ۴۷ در اینجا واژهٔ عبری به نوعی بلا اشاره دارد ولی معنی دقیق واژه مشخص نیست.

خود، یعنی تمام موی خود را بتراند. سپس باید جامه خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. آنگاه طاهر خواهد بود.

۱۱ «روز هشتم باید دو بره نرینه بی عیب و یک بره مادینه یک ساله و بی عیب، با سه دهم ایفَه* آرد مرغوب آمیخته به روغن برای هدیه آردی، و یک لوگ* روغن بیاورد. ۱۱ سپس کاهن، کسی را که باید تطهیر شود، با این چیزها نزد در خیمه ملاقات به حضور خداوند حاضر کند. ۱۲ کاهن یکی از بره‌های نرینه را گرفته، همراه با لوگ روغن به عنوان قربانی جبران تقدیم کند. او آنها را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان دهد. ۱۳ سپس بره را در مکانی که قربانی گناه و قربانی تمام‌سوز ذبح می‌شود، یعنی در مکان قدس، ذبح کند. زیرا قربانی جبران نیز مانند قربانی گناه از آن کاهن است و بسیار مقدس. ۱۴ کاهن مقداری از خون قربانی جبران را بگیرد و بر نمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود و بر شست دست راست و شست پای راست او بمالد. ۱۵ همچنین مقداری از لوگ روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد. ۱۶ سپس انگشت دست راست خود را در روغنی که در کف دست چپ اوست فرو برده، مقداری از روغن را با انگشت خود هفت بار به حضور خداوند بپاشد. ۱۷ آنگاه مقداری از روغن باقی مانده در دست خود را بر نمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود و بر شست دست راست و شست پای راست او، روی خون قربانی جبران، بمالد. ۱۸ باقی روغن را نیز که در دست اوست بر سر شخصی که باید تطهیر شود، بمالد. بدین‌گونه در حضور خداوند برایش کفاره به جا خواهد آورد. ۱۹ سپس کاهن قربانی گناه را تقدیم کند و برای کسی که باید

پود، و یا از چرم، پاره کند. ۲۰ اگر بار دیگر بر جامه ظاهر شد، خواه در تار و خواه در پود، و یا در شی چرمی، در حال پیشروی است. آنچه را کپک زده است به آتش بسوزانید. ۲۱ اما جامه، خواه تار و خواه پود، و یا هر شی چرمی که با شستشو کپک از آن زدوده می‌شود، باید بار دیگر شسته شود، و طاهر خواهد بود. ۲۲ این است قانون کپک‌زدگی در جامه پشمی یا کتانی، خواه در تار و خواه در پود، و نیز در هر شی چرمی، برای تشخیص نجس یا طاهر بودنشان.

قانون تطهیر جذامی

۱۲۴ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱ «این است قانون شخص جذامی در روز تطهیرش: او باید نزد کاهن آورده شود. ۲ کاهن از اردوگاه بیرون رود و او را بیازماید. اگر جذامی از بیماری خود شفا یافته باشد، ۳ کاهن فرمان دهد تا برای کسی که باید تطهیر گردد دو پرنده زنده و طاهر، و نیز چوب سرو، نخ قرمز و زوفا بیاورند. ۴ سپس به فرمان کاهن یک پرنده را در ظرفی سفالین بر آب زلال سر ببرند. ۵ آنگاه کاهن پرنده زنده را با چوب سرو، نخ قرمز، و زوفا گرفته، در خون پرنده‌ای که سرش بر آب زلال بریده شده است، فرو بَرَد. ۶ سپس خون را هفت مرتبه بر کسی که باید از جذام طاهر شود، بپاشد. آنگاه او را طاهر اعلام کند و پرنده زنده را در صحرا رها نماید. ۷ شخصی که باید تطهیر شود جامه خود را بشوید، موی خود را به تمامی بتراند و در آب غسل کند. آنگاه طاهر خواهد بود. پس از آن می‌تواند به اردوگاه داخل شود، اما باید هفت روز بیرون از خیمه خود به سر برد. ۸ روز هفتم باید همه موی سر و ریش و ابروان

* ۱۰: ۱۴ یک "ایفَه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.
* ۱۰: ۱۴ یک "لوگ" تقریباً معادل ۰/۳ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

شخص می‌رسد،^{۳۱} یکی* را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی تمام‌سوز، به همراه هدیه آردی تقدیم کند. بدین‌گونه کاهن در حضور خداوند برای کسی که باید تطهیر شود کفاره به جا خواهد آورد.^{۳۲} این است قانون کسی که جذام دارد ولی دستش به قربانیهای لازم برای تطهیر خود نمی‌رسد.»

پاک شدن از خوره

^{۳۳} خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «چون به سرزمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می‌بخشم، داخل شوید و من بر خانه‌ای در سرزمین میراث شما آفت خوره* بفرستم،^{۳۴} صاحب خانه باید بیاید و به کاهن بگوید: «به نظر می‌رسد چیزی مانند کپک در خانه‌ام وجود دارد.»^{۳۵} آنگاه کاهن فرمان دهد تا پیش از آنکه او برای آزمودن آفت برود، خانه را خالی کنند تا چیزی از آنچه در خانه است نجس نشود. پس از آن، کاهن داخل شود تا خانه را ملاحظه کند.^{۳۶} او کپک را بیازماید: اگر کپک بر دیوارهای خانه به صورت فرورفتگی‌هایی بود که به سبزی یا سرخی می‌زد، و عمیقتر از سطح دیوار به نظر می‌رسید،^{۳۸} کاهن باید از خانه بیرون آمده، نزد در خانه برود، و خانه را تا هفت روز ببندد.^{۳۹} سپس روز هفتم بازگردد و خانه را ملاحظه کند. اگر کپک در دیوارهای خانه پخش شده بود،^{۴۰} فرمان دهد تا سنگهای کپک‌زده را برکنده، آنها را در مکانی نجس بیرون از شهر بیفکنند.^{۴۱} سپس درون خانه را دورتادور بتراشند، و خاک تراشیده شده را در مکانی نجس بیرون از شهر بریزند.^{۴۲} آنگاه سنگهای دیگر گرفته، در جای آن سنگها بگذارند، و خاک دیگر گرفته، خانه را به آن اندود کنند.

از نجاست خود تطهیر شود، کفاره به جا آورد. پس از آن، قربانی تمام‌سوز را ذبح کرده،^{۴۰} آن را به همراه هدیه آردی بر مذبح تقدیم کند. بدین‌گونه کاهن برای او کفاره به جا خواهد آورد و او طاهر خواهد بود.

^{۴۱} «اما اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، باید بره‌ای نرینه برای قربانی جبران به جهت تکان دادن بگیرد تا برایش کفاره به جا آورده شود. نیز باید یک‌دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن برای هدیه آردی، و یک لوگ روغن بگیرد.^{۴۲} همچنین دو قمری یا دو جوجه کبوتر بگیرد، هر کدام که دستش می‌رسد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی تمام‌سوز.^{۴۳} روز هشتم آنها را نزد کاهن به در خیمه ملاقات آورد تا در حضور خداوند برای تطهیر او تقدیم شود.^{۴۴} کاهن بره قربانی جبران و لوگ روغن را گرفته، آنها را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان دهد.^{۴۵} سپس بره قربانی جبران را ذبح کند، و مقداری از خون قربانی جبران را گرفته، بر نرمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و شست پای راست او بمالد.^{۴۶} آنگاه کاهن مقداری از روغن را در کف دست چپ خود بریزد^{۴۷} و با انگشت دست راست خود قدری از روغن را که در دست چپ اوست هفت بار به حضور خداوند پاشد.^{۴۸} سپس مقداری از روغن را که در دست اوست بر نرمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود و بر شست دست راست و شست پای راست او، بر جای خون قربانی جبران بمالد.^{۴۹} باقی روغن را نیز که در دست خود دارد بر سر شخصی که باید تطهیر شود بمالد، تا در حضور خداوند برایش کفاره به جا آورد.^{۵۰} سپس باید از دو قمری یا دو جوجه کبوتر، هر کدام که دست

* ۳۱:۱۴ در متن عبری عبارت «هر کدام که دستش می‌رسد»، در ابتدای آیه ۳۱ تکرار شده است.

* ۳۴:۱۴ واژه عبری به نوعی مرض اشاره دارد ولی معنی دقیق واژه روشن نیست.

غیر طبیعی داشته باشد، ترشح او نجس است. این است قانون نجاست او به سبب چنین ترشچی، خواه از بدنش به بیرون ترشح کند و خواه در بدنش مسدود باشد. این نجاست اوست.^۴ هر بستری که دارنده ترشح بر آن بخوابد نجس می شود، و هر چه بر آن بنشیند نیز نجس می شود.^۵ هر که به بستر او دست بزند باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^۶ هر که بر چیزی بنشیند که دارنده ترشح بر آن نشسته است، باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^۷ هر که به بدن دارنده ترشح دست بزند، باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^۸ اگر دارنده ترشح بر شخص طاهر آب دهان اندازد، او باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^۹ هر زینی که دارنده ترشح بر آن سوار شود، نجس می گردد.^{۱۰} هر که به هر آنچه زیر او بوده است دست بزند، تا شامگاه نجس خواهد بود، و هر که آنها را حمل کند باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^{۱۱} اگر دارنده ترشح به کسی دست بزند بی آنکه دستهای خود را شسته باشد، او باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^{۱۲} هر ظرف سفالین که دارنده ترشح به آن دست بزند باید شکسته شود، و هر ظرف چوبین باید به آب شسته شود.

^{۱۳} «وقتی دارنده ترشح از ترشح خود طاهر شود، باید هفت روز برای تطهیر خود بشمارد. سپس جامه خود را بشوید و در آب زلال غسل کند، و آنگاه طاهر خواهد بود.»^{۱۴} روز هشتم باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر بگیرد و به در خیمه ملاقات به حضور خداوند آمده، آنها را به کاهن بدهد.^{۱۵} کاهن باید آنها را تقدیم کند، یکی را به عنوان قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی تمام سوز. آنگاه کاهن به جهت

^{۱۶} «اگر پس از کندن سنگها و تراشیدن خانه و خاک اندود کردن آن، کپک بار دیگر در خانه بروز کند و پخش شود،^{۱۷} کاهن باید داخل شود و ملاحظه کند. اگر کپک در خانه پخش شده باشد، خانه مبتلا به خوره است، و نجس به شمار می آید.^{۱۸} در آن صورت، باید خانه، یعنی سنگها و چوب و تمامی خاک آن را خراب کرده، بیرون از شهر به مکانی نجس ببرند.^{۱۹} در تمام مدتی که خانه بسته است، هر که بدان داخل شود تا شامگاه نجس خواهد بود.^{۲۰} و هر که در آن خانه بخوابد یا چیزی در آن بخورد، باید جامه خود را بشوید.

^{۲۱} «اما اگر کاهن آمده، ملاحظه کند که پس از خاک اندود شدن خانه، کپک در خانه پخش نشده است، در آن صورت خانه را طاهر اعلام کند، زیرا کپک بر طرف شده است.^{۲۲} کاهن برای تطهیر خانه، دو پرندۀ با چوب سرو و نخ قرمز و زوفا بگیرد،^{۲۳} و یکی از پرندۀها را در ظرفی سفالین بر آب زلال سر ببرد.^{۲۴} سپس چوب سرو، زوفا، نخ قرمز و پرندۀ زنده را گرفته، آنها را در خون پرندۀ کشته شده و در آب زلال فرو ببرد، و هفت بار بر خانه بپاشد.^{۲۵} بدین گونه خانه را با خون پرندۀ، آب زلال، پرندۀ زنده، و چوب سرو، زوفا و نخ قرمز تطهیر نماید.^{۲۶} آنگاه پرندۀ زنده را بیرون شهر در صحرا رها کند. بدین گونه برای خانه کفاره به جا خواهد آورد، و خانه طاهر خواهد شد.»^{۲۷} این است قانون هر مرض پوستی و گری،^{۲۸} و کپک در جامه یا در خانه،^{۲۹} و تاؤل یا آماس یا لک،^{۳۰} برای تشخیص نجس یا طاهر بودنشان. این است قانون امراض پوستی و کپک.

ترشحات نجس

خداوند به موسی و هارون گفت: ^۱ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگویند: اگر بدن مردی ترشح

۱۵

قاعدگی‌اش نجس خواهد بود.^{۲۷} هر که به آنها دست بزند نجس خواهد بود، و باید جامه خود را بشوید، در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^{۲۸} وقتی او از خونریزی خود طاهر شود، باید هفت روز بشمارد، و پس از آن طاهر خواهد بود.^{۲۹} روز هشتم باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر بگیرد و آنها را نزد کاهن، به در خیمه ملاقات بیاورد.^{۳۰} کاهن یکی را به عنوان قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی تمام‌سوز تقدیم کند. پس کاهن به جهت نجاست خونریزی او، در حضور خداوند برایش کفاره به جا خواهد آورد.

^{۳۱} «بدین‌گونه باید قوم اسرائیل را از نجاستشان جدا سازید، مبادا با نجس کردن مسکن من که در میان ایشان است، در نجاست خود بمیرند.»

^{۳۲} این است قانون مردی که ترشح غیرطبیعی دارد یا منی از او خارج شده است، و به سبب آن نجس گردیده است.^{۳۳} نیز این است قانون زنی که به واسطه ناپاکی قاعدگی‌اش ناخوش است، و قانون هر آنکه ترشح دارد، خواه مرد و خواه زن. همچنین این است قانون مردی که با زنی نجس همبستر می‌شود.

روز کفاره

خداوند پس از مرگ دو پسر هارون که هنگام نزدیک شدن به خداوند مردند، موسی را خطاب کرده، «به او گفت: «به برادرت هارون بگو به قدس درون حجاب، پیش جایگاه کفاره* که بر صندوق است، همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد؛ زیرا من در ابر، بر فراز جایگاه کفاره ظاهر می‌شوم. بلکه باید بدین‌گونه به قدس داخل شود: با گوساله‌ای نرینه برای قربانی گناه و قوچی برای قربانی تمام‌سوز.^۲ او باید پیراهن

ترشح او در حضور خداوند برایش کفاره به جا خواهد آورد.

^{۱۶} «اگر از مردی منی خارج شود، باید تمامی بدن خود را در آب غسل دهد و تا شامگاه نجس باشد.^{۱۷} هر جامه یا چرمی که منی بر آن ریخته باشد باید به آب شسته شود، و تا شامگاه نجس باشد.^{۱۸} اگر مردی با زنی همبستر شود و از او منسی خارج گردد، هر دو باید در آب غسل کنند و تا شامگاه نجس باشند.»

^{۱۹} «اگر بدن زنی ترشح، یعنی خونریزی قاعدگی داشته باشد، تا هفت روز در ناپاکی خود خواهد ماند، و هر که به او دست بزند تا شامگاه نجس خواهد بود.^{۲۰} هر آنچه در ناپاکی خود بر آن بخوابد، نجس خواهد بود؛ و هر آنچه بر آن بنشینند، نجس خواهد بود.^{۲۱} هر که به بستر او دست بزند، باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^{۲۲} هر که به هر آنچه او بر آن نشسته است دست بزند، باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد.^{۲۳} پس خواه بستر باشد و خواه هر آنچه او بر آن می‌نشیند، چون کسی به آن دست بزند، تا شامگاه نجس خواهد بود.^{۲۴} اگر مردی با او همبستر شود و ناپاکی زن بر وی آید، آن مرد تا هفت روز نجس خواهد بود و هر بستری که بر آن بخوابد نیز نجس خواهد شد.»

^{۲۵} «اگر زنی روزهای بسیار، غیر از زمان ناپاکی قاعدگی‌اش، خونریزی داشته باشد، و یا خونریزی او پس از ناپاکی قاعدگی‌اش نیز ادامه یابد، در تمام روزهای خونریزی نجس خود همچون روزهای ناپاکی قاعدگی‌اش نجس خواهد بود.^{۲۶} هر بستری که در تمام روزهای خونریزی خود بر آن بخوابد، همچون بستر ناپاکی قاعدگی‌اش نجس خواهد بود. و هر آنچه بر آن بنشیند، همچون زمان ناپاکی

* ۲:۱۶ یا: "تخت رحمت"; همچنین در آیه ۱۳.

^{۱۵} «سپس بز قربانی گناه را که برای قوم است ذبح کند و خون آن را به درون حجاب آورده، با آن خون همان کند که با خون گوساله کرد؛ یعنی آن را بر جایگاه کفاره و پیش روی آن بپاشد.^{۱۶} بدین گونه برای قُدس کفاره به جا خواهد آورد، به جهت ناپاکیهای قوم اسرائیل و نافرمانیهایشان، یعنی برای تمامی گناهان آنها. آری، او برای خیمه ملاقات که با ایشان در میان ناپاکیهایشان ساکن است، چنین به عمل خواهد آورد.^{۱۷} از زمانی که هارون داخل می شود تا در قُدس برای خود و اهل خانه اش و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره به جا آورد، تا زمانی که بیرون می آید، هیچ کس نباید در خیمه ملاقات باشد.^{۱۸} آنگاه نزد مذبحی که در حضور خداوند است بیرون آید و برای آن کفاره به جا آورد. او باید مقداری از خون گوساله و مقداری از خون بز را برگردد و بر شاخهای دور مذبح بمالد.^{۱۹} آنگاه مقداری از خون را با انگشت خود هفت بار بر مذبح بپاشد و آن را از ناپاکیهای بنی اسرائیل تطهیر کرده، تقدیس نماید.

^{۲۰} «پس از آنکه هارون از به جا آوردن کفاره برای قُدس، خیمه ملاقات و مذبح فارغ شد، بز زنده را بیاورد.^{۲۱} هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد، و بر آن به تمامی تقصیرات بنی اسرائیل و همه نافرمانیهایشان، یعنی به تمامی گناهان آنها اعتراف کند. او این همه را بر سر بز بگذارد، و بز را به دست شخصی آماده، به بیابان روانه سازد.^{۲۲} بز همه تقصیرات ایشان را بر خود به جایی دورافتاده خواهد برد. پس بز را در بیابان رها کند.

^{۲۳} «سپس هارون به خیمه ملاقات داخل شود و جامه های کتان را که هنگام دخول به قُدس پوشیده بود از تن به در آورده، آنها را در آنجا

مقدس کتان را بپوشد، زیر جامه کتان را بر تن کند، شالی کتان را بر کمر بندد، و دستار کتان را بر سر نهد. اینها جامه های مقدسند؛ پس بدن خود را به آب غسل دهد و آنها را بپوشد.^{۲۵} او باید از جماعت بنی اسرائیل دو بز نر برای قربانی گناه و یک قوچ برای قربانی تمام سوز بگیرد.

^{۲۶} «هارون گوساله قربانی گناه را که برای خود اوست تقدیم کند، و برای خود و اهل خانه اش کفاره به جا آورد.^{۲۷} آنگاه دو بز را برگردد و آنها را نزد در خیمه ملاقات به حضور خداوند حاضر سازد.^{۲۸} هارون بر آن دو بز قرعه بیفکند، یک قرعه برای خداوند و دیگری برای عزازیل.^{۲۹} سپس بزی را که قرعه خداوند بر آن افتاد بیاورد و آن را به عنوان قربانی گناه تقدیم کند.^{۳۰} اما بزی را که قرعه عزازیل بر آن افتاد، زنده به حضور خداوند حاضر کنند تا بر آن کفاره به جا آورده شود و به بیابان نزد عزازیل فرستاده شود.

^{۳۱} «هارون گوساله قربانی گناه را که برای خود اوست بیاورد، و برای خود و اهل خانه اش کفاره به جا آورد. او باید گوساله قربانی گناه را که برای خود اوست، ذبح کند.^{۳۲} سپس بخورسوزی پر از آخگرهای آتش از مذبح حضور خداوند و دو مشت بخور خوشبوی کوبیده شده برگرفته، به درون حجاب بیاورد.^{۳۳} بخور را بر آتشی که در حضور خداوند است بریزد، تا بر بخور، جایگاه کفاره را که بر صندوق شهادت است بپوشاند، مبادا بمیرد.^{۳۴} سپس مقداری از خون گوساله را برگردد و با انگشت خود بر قسمت جلویی جایگاه کفاره، بر ضلع شرقی، بپاشد؛ آنگاه مقداری از خون را با انگشت خود هفت بار پیش روی جایگاه کفاره بپاشد.

* ۱۶:۸ معنی واژه «عزازیل» روشن نیست. برخی آن را «بزی» که رها می شود و به بیابان می رود ترجمه کرده اند و عده ای هم گمان می کنند که «عزازیل»، «نام دیوی بیابانی» است.

منع خوردن خون

۱۷ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «به هارون و پسرانش و به تمام بنی اسرائیل بگو: این است آنچه خداوند فرمان داده است: ^۳ اگر کسی از خاندان اسرائیل گاو یا بره یا بز یا بز در اردوگاه یا بیرون از آن ذبح کند، ^۴ و آن را نزد در خیمه ملاقات نیاورد تا جلوی مسکن خداوند به عنوان هدیه به خداوند تقدیم نماید، برای او خونریزی محسوب خواهد شد؛ او خون ریخته است، و باید از میان قوم خود منقطع شود. ^۵ مقصود این است که بنی اسرائیل قربانیهای خود را که در صحرا ذبح می‌کنند، نزد خداوند بیاورند. ایشان باید آنها را به در خیمه ملاقات نزد کاهن بیاورند و به عنوان قربانی رفاقت برای خداوند ذبح کنند. ^۶ کاهن باید خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه ملاقات پاشد، و چربی را به عنوان رایحه‌ای خوشایند برای خداوند بسوزاند. ^۷ آنها دیگر نباید قربانیهای خود را برای دیوهایی* که از پی‌شان زنا می‌کنند، ذبح نمایند. این برای آنان فریضه‌ای است ابدی در همه نسلهایشان.

^۸ «پس به آنها بگو: هر که از خاندان اسرائیل یا غریبان ساکن در میان آنها قربانی تمام‌سوز یا قربانیهای دیگر تقدیم کند، ^۹ اما آن را به در خیمه ملاقات نیاورد تا به خداوند تقدیم نماید، آن شخص باید از میان قوم خود منقطع شود. ^{۱۰} «هر که از خاندان اسرائیل یا غریبان ساکن در میان آنها هر قسم خون بخورد، من روی خود را بر ضد آن شخص که خون خورده است خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ^{۱۱} زیرا حیات هر جاندار در خون است، و من آن را بر مذبح به شما

وانهد. ^{۱۲} آنگاه در مکانی مقدس بدن خود را به آب غسل داده، جامه‌های خویش را بر تن کند و بیرون آمده، قربانی تمام‌سوز خود و قربانی تمام‌سوز قوم را تقدیم نماید، و بدین‌گونه برای خود و قوم کفاره به جا آورد. ^{۱۳} سپس چربی قربانی گناه را بسر مذبح بسوزانند. ^{۱۴} آن که بز عزازیل را رها می‌کند باید جامه خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و آنگاه می‌تواند به اردوگاه داخل شود. ^{۱۵} گوساله و بز قربانی گناه که خونشان برای به جا آوردن کفاره به قدس آورده شده بود، باید از اردوگاه بیرون برده شود. پوست و گوشت و فضولات آنها را به آتش بسوزانند. ^{۱۶} آن که آنها را می‌سوزاند، باید جامه خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و آنگاه می‌تواند به اردوگاه داخل شود.

^{۱۷} «این برای شما فریضه‌ای ابدی باشد که در دهمین روز از ماه هفتم جانهای خویش را رنجور سازید* و هیچ کار نکنید، خواه بومی و خواه غریبی که در میان شما مسکن گزیده است. ^{۱۸} زیرا در این روز برای تطهیر شما کفاره به جا آورده خواهد شد. آنگاه از همه گناهانتان در حضور خداوند ظاهر خواهید شد. ^{۱۹} این است شَبَاتِ فراغت برای شما، پس جانهای خویش را رنجور سازید؛ این است فریضه‌ای ابدی. ^{۲۰} کاهنی که به جانشینی پدرش مسح و تخصیص می‌شود، باید کفاره را به جا آورد. او باید جامه‌های کتان، یعنی جامه‌های مقدس را بر تن کند ^{۲۱} و برای قدس، خیمه ملاقات و مذبح کفاره به جا آورد، همچنین برای کاهنان و تمام افراد جماعت. ^{۲۲} این برای شما فریضه‌ای ابدی باشد که سالی یک بار برای قوم اسرائیل به جهت تمامی گناهانشان کفاره به جا آورید.» پس موسی چنانکه خداوند به او فرمان داده بود به عمل آورد.

* ۲۹: ۱۶ یا: «روزه بگیرید»؛ همچنین در آیه ۳۱.

* ۱۷: ۷ یا: «دیوهای بزنامی».

مادر توست آشکار مکن. او مادر توست؛ عریانی‌اش را آشکار مکن.^۸ عریانی زن پدرت را آشکار مکن؛ آن، عریانی پدر توست.^۹ عریانی خواهرت را آشکار مکن، خواه دختر پدرت باشد و خواه دختر مادرت، خواه در خانه به دنیا آمده باشد و خواه در بیرون.^{۱۰} عریانی دختر پسرت یا دختر دخترت را آشکار مکن، زیرا عریانی ایشان عریانی خود توست.^{۱۱} عریانی دختر زن پدرت را که از پدر تو زاده شده است آشکار مکن، زیرا که او خواهر توست.^{۱۲} عریانی خواهر پدرت را آشکار مکن؛ او خویش نزدیک پدر توست.^{۱۳} عریانی خواهر مادرت را آشکار مکن، زیرا او خویش نزدیک مادر توست.^{۱۴} عریانی برادر پدرت را آشکار مکن، یعنی به زنش نزدیکی منما؛ او به منزله عمه توست.^{۱۵} عریانی عروس خود را آشکار مکن. او زن پسر توست و نباید عریانی‌اش را آشکار کنی.^{۱۶} عریانی زن برادرت را آشکار مکن؛ آن، عریانی برادر توست.^{۱۷} عریانی زنی را با عریانی دخترش آشکار مکن. دختر پسر او یا دختر دخترش را مگیر و عریانی‌شان را آشکار مکن؛ آنان خویش یکدیگرند، و این فجور است.^{۱۸} خواهر زن خود را مگیر تا هووی او شود، و عریانی‌اش را مادامی که زنت زنده است، آشکار مکن.

^{۱۹} «با زنی در زمان نجاست قاعدگی‌اش نزدیکی منما و عریانی‌اش را آشکار مکن. ^{۲۰} با زن همسایه‌ات همبستر مشو، و خود را با او نجس مساز. ^{۲۱} هیچ‌یک از فرزندان خود را در آتش به مولک^{*} تقدیم مکن و با این کار نام خدای خویش را بی حرمت مساز: من یهوه هستم. ^{۲۲} با مرد همچون زن همبستر مشو. این کراهت آور است. ^{۲۳} با هیچ حیوانی نزدیکی مکن و خود را با آن نجس مساز. هیچ زنی خود را در اختیار حیوانی قرار ندهد

داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند؛ زیرا خون است که به واسطه حیاتش کفاره می‌کند. ^{۱۱} از این رو بنی اسرائیل را گفته‌ام: هیچ‌کس از شما خون نخورد، و نه غربی که در میان شما مسکن گزیده است.

^{۱۳} «همچنین هر که از بنی اسرائیل یا غریبان ساکن در میانشان حیوان یا پرنده‌ای را که می‌توان خورد شکار کند، باید خونسش را بریزد و آن را با خاک پپوشاند. ^{۱۴} زیرا حیات هر جاندار، خون اوست. پس به بنی اسرائیل گفتم: نباید خون هیچ جانداری را بخورید، زیرا حیات هر جاندار، خون اوست. هر که آن را بخورد، باید منقطع شود. ^{۱۵} هر کس، خواه بومی و خواه غریب، آنچه را که مرده یا دریده شده است بخورد، باید جامه خود را بشوید و در آب غسل کند و تا شامگاه نجس باشد. پس از آن، طاهر خواهد بود. ^{۱۶} اما اگر جامه خود را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد.»

روابط جنسی نامشروع

۱۸ خداوند به موسی گفت: ^۱ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: من یهوه خدای شما هستم. ^۲ به شیوه سرزمین مصر که در آن ساکن بودید رفتار مکنید، و نه به شیوه سرزمین کنعان که شما را بدان جا می‌برم. بر طبق فرایض آنان گام مزینید. ^۴ از قوانین من پیروی کنید و فرایض مرا نگاه داشته، در آنها گام بردارید. من یهوه خدای شما هستم. ^۵ پس فرایض و قوانین مرا نگاه دارید؛ انسانی که اینها را به عمل آورد، به واسطه آنها حیات خواهد داشت: من یهوه هستم! ^۶ هیچ‌یک از شما نباید به آخدی از محارم خود نزدیکی کند و عریانی او را آشکار سازد. من یهوه هستم. ^۷ عریانی پدرت را که عریانی

* ۲۱:۱۸ «مولک» نام یکی از بت‌های کنعانیان است؛ همچنین در بقیه کتاب.

یا فردای آن روز، بخورید؛ هر چه تا روز سَوم باقی ماند باید به آتش سوزانده شود.^۷ اگر چیزی از آن در روز سَوم خورده شود، مکروه است و مقبول واقع نخواهد شد.^۸ هر که آن را بخورد متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد، زیرا آنچه را برای خداوند مقدس است بی حرمت ساخته است؛ آن شخص باید از میان قوم خود منقطع شود.

محبت به همسایه

^۹ «چون محصول زمین خود را درو می‌کنید، تا به گوشه‌های مزرعه را به تمامی درو نکنید و خوشه‌های برجا مانده محصول خود را برمجینید.^{۱۰} تاکستان خود را دانه‌چینی نکنید، و خوشه‌های ریخته شده تاکستانان را جمع نکنید؛ آنها را برای فقیران و غریبان واگذارید: من یهوه خدای شما هستم.

^{۱۱} «دزدی نکنید، مکر ننمایید، و به یکدیگر دروغ مگویید.^{۱۲} به نام من سوگند دروغ مخورید و بدین‌گونه نام خدای خود را بی حرمت مسازید: من یهوه هستم.

^{۱۳} «بر همسایه خود ستم مکن و مالش را غصب منما. مزد کارگر روزمزد را تا صبح نگاه مدار.^{۱۴} ناشنوا را اهانت مکن و پیش پای نابینا سنگ لغزش مگذار، بلکه از خدای خود بترس: من یهوه هستم.

^{۱۵} «در داوری بی‌انصافی مکن: نه جانب فقیر را بگیر و نه بزرگ را حرمت دار. همسایه خویش را به انصاف داوری کن.^{۱۶} در میان قوم خود به قصد سخن‌چینی مگرد. جان همسایه خویش را وسیله منفعت‌جویی مگردان: من یهوه هستم.

^{۱۷} «در دل خویش از برادر خود نفرت مدار. همسایه‌ات را به یقین تویخ کن، مبادا به سبب او متحمل گناه شوی.^{۱۸} از فرزندان قوم خویش

تا با آن نزدیکی کند. این انحراف جنسی است.

^{۱۹} «با هیچ کدام از اینها خود را نجس مسازید، زیرا اقوامی که آنها را از پیش روی شما بیرون می‌رانم با همین‌ها نجس شدند.^{۲۰} زمین نیز نجس شده است، و من آن را به سبب تقصیراتش مجازات کرده‌ام، و زمین ساکنان خود را قی کرده است.^{۲۱} اما شما باید فرایض و قوانین مرا نگاه دارید و مرتکب هیچ‌یک از این اعمال کراهت‌آور نشوید، خواه بومی و خواه غریبی که در میان شما مسکن گزیده است.^{۲۲} زیرا مردم این سرزمین که پیش از شما بودند، همه این اعمال کراهت‌آور را به جا آوردند، و زمین نجس شد.^{۲۳} مبادا زمین شما را نیز قی کند اگر آن را نجس سازید، چنانکه قوم پیش از شما را قی کرد.^{۲۴} زیرا هر که یکی از این اعمال کراهت‌آور را انجام دهد، کسانی که چنین کنند باید از میان قوم خود منقطع شوند.^{۲۵} پس حکم مرا نگاه داشته، هیچ‌یک از این رسوم کراهت‌آور را که پیش از شما به جا آورده می‌شد انجام ندهید، و خود را به آنها نجس مسازید: من یهوه خدای شما هستم.»

وظایف مقدس

خداوند به موسی گفت: ^{۲۶} «تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: مقدس باشید، زیرا من، یهوه خدای شما، قدوسم.^{۲۷} هر یک از شما باید مادر و پدر خود را حرمت نهد. نیز باید سبتهای مرا نگاه دارید: من یهوه خدای شما هستم.^{۲۸} به بتهای بی‌ارزش روی میاورید و بتهای ریخته‌شده از بهر خود مسازید: من یهوه خدای شما هستم.^{۲۹} «چون قربانی رفاقتست به خداوند تقدیم می‌کنید، آن را به گونه‌ای تقدیم کنید که مقبول واقع شوید.^{۳۰} آن را همان روز که تقدیم می‌کنید،

* ۱۹: ۱۶: یا: «جان همسایه خویش را به خطر مینگن.»

^{۱۹} «دختر خود را به فاحشگی و امدا رید و با این کار او را به ناپاکی مکشانید، مبادا زمین به فحشا گرفتار آید و از فساد پر گردد. ^{۲۰} شَبَاتهای مرا نگاه دارید و قُدس مرا حرمت نهید: من یهوه هستم.

^{۲۱} «به احضارکنندگان ارواح یا غیبگویان روی میاورید. در پی آنها مباحثید و بدین گونه خود را با آنها نجس مسازید: من یهوه خدای شما هستم.

^{۲۲} «پیش پای ریش سفیدان برخیزید، حرمت روی پیرمرد را نگاه دارید، و از خدای خود بترسید: من یهوه خدای شما هستم.

^{۲۳} «چون غریبی با شما در سرزمینتان سکونت گزیند، او را میازارید. ^{۲۴} غریبی که نزد شما سکونت گزیده است برای شما همچون بومی باشد؛ او را همچون خویشتن محبت کنید، زیرا خود در سرزمین مصر غریب بودید: من یهوه خدای شما هستم.

^{۲۵} «در سنجش طول و وزن و حجم ثقلب مکنید. ^{۲۶} ترازوی درست، وزنه‌های درست، ایفَه* درست و هین* درست داشته باشید: من یهوه خدای شما هستم، که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. ^{۲۷} همه فرایض و تمامی قوانین مرا نگاه دارید و آنها را به جا آورید: من یهوه هستم.»

مجازات قربانی فرزندان

۲۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «بنی اسرائیل را بگو: هر که از بنی اسرائیل یا غریبان ساکن در اسرائیل، یکی از فرزندان خود را به مولک بدهد، باید حتماً کشته شود. قوم این سرزمین باید او را به سنگ سنگسار کنند. ^۲ من روی خود

انتقام مکیش و از آنان کینه به دل مگیر، بلکه همسایهات را همچون خویشتن محبت کن: من یهوه هستم.

فرایض گوناگون

^{۱۹} «فرایض مرا نگاه دارید. چارپایان خویش را به جفتگیری با غیرهمجنس و امدا رید، در مزرعه خود دو نوع بذر مکارید، و جامه‌ای را که از دو نوع نخ بافته شده باشد بر تن مکنید. ^{۲۰} «اگر مردی با زنی همبستر شود که کنیز تعیین شده برای وصلت با مردی دیگر باشد ولی هنوز بازخرید و آزاد نشده باشد، ایشان را باید جریمه کرد اما نباید کشت، زیرا زن، آزاد نبوده است. ^{۲۱} آن مرد باید قوچی به عنوان قربانی جبران خود نزد خداوند به ذر خیمه ملاقات بیاورد. ^{۲۲} پس کاهن با قوچ قربانی جبران به جهت گناهی که او مرتکب شده است برایش در حضور خداوند کفاره به جا خواهد آورد، و او از بابت گناهی که مرتکب شده است آمرزیده خواهد شد.

^{۲۳} «چون به زمین داخل شدید و هر نوع درخت به جهت خوراک کاشتید، میوه آن را حرام تلقی کنید. ^{*} سه سال بر شما حرام باشد؛ نباید خورده شود. ^{۲۴} سال چهارم، همه میوه آن مقدس خواهد بود، هدیه‌ای برای ستایش خداوند. ^{۲۵} در سال پنجم می‌توانید از میوه آن بخورید، تا محصول خود را برای شما بیفزاید: من یهوه خدای شما هستم.

^{۲۶} «هیچ چیز را با خون مخورید. فالگیری و طالع‌بینی مکنید. ^{۲۷} موهای شقیقه خود را تراشید، و گوشه‌های ریش خود را مچینید. ^{۲۸} به خاطر مردگان تن خود را مجروح مسازید، و بدنهای خود را خالکوبی مکنید: من یهوه هستم.

* ۲۳:۱۹ در عبری: «میوه آنها را مانند ختنه‌ناشدگی تلقی کنید».

* ۳۶:۱۹ یک «ایفَه» تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

* ۳۶:۱۹ یک «هین» تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

خواهد بود.^{۱۴} اگر مردی زنی را با مادرش بگیرد، این فجور است. او و آن دو زن باید به آتش سوزانده شوند، تا هیچ فجور در میان شما نباشد.^{۱۵} اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند حتماً کشته شود، و حیوان را نیز بکشید.^{۱۶} اگر زنی به حیوانی نزدیک آید تا با آن بخوابد، زن و حیوان را بکشید. آنها باید حتماً کشته شوند؛ خون آنها بر گردن خودشان خواهد بود.

^{۱۷} «اگر مردی خواهر خود را بگیرد، خواه دختر پدر یا دختر مادرش را، و عریانی او را ببیند، و او نیز عریانی وی را، این رسوایی است. آنان باید در برابر چشمان فرزندان قوم خود منقطع شوند. آن مرد عریانی خواهر خود را آشکار کرده است، و باید متحمل جزای تقصیر خود شود.^{۱۸} اگر مردی با زنی در ایام قاعدگی اش نزدیکی کند و عریانی او را آشکار سازد، آن مرد چشمه زن را آشکار ساخته و آن زن نیز چشمه خون خود را آشکار کرده است؛ هر دو باید از میان قوم خود منقطع شوند.^{۱۹} عریانی خواهر مادرت یا خواهر پدرت را آشکار مکن، زیرا این عریان کردن خویش خود است، و هر دو متحمل جزای تقصیر خود خواهید شد.^{۲۰} اگر مردی با زن عموی خود همبستر شود، عریانی عموی خود را آشکار کرده است؛ آنان متحمل گناه خود خواهند شد، و بی‌اولاد خواهند مرد.^{۲۱} اگر مردی زن برادر خود را بگیرد، این ناپاکی است. او عریانی برادر خود را آشکار کرده است؛ ایشان بی‌اولاد خواهند بود.

مقدس باشید

^{۲۲} «پس همه فرایض و تمامی قوانین مرا نگاه دارید و آنها را به جا آورید، تا سرزمینی که شما را بدان‌جا می‌برم تا در آن ساکن شوید، شما را قبی نکند.^{۲۳} بر طبق رسوم قومهایی که آنها را از حضور شما بیرون می‌رانم گام مزیند، زیرا آنان همه این کارها را کردند، و از این رو

را بر ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا یکی از فرزندان خود را به مولک داده است و بدین‌گونه قدس مرا نجس و نام قدوس مرا بی‌حرمت ساخته است.^{۲۴} اگر قوم این سرزمین کار کسی را که یکی از فرزندانش را به مولک داده است نادیده بگیرند، و او را نکشند،^{۲۵} آنگاه من خود روی خویش را بر ضد آن شخص و بر ضد خانواده‌اش خواهم گردانید، و آنان را از میان قومشان منقطع خواهم ساخت، او و همه آنان را که در زناکاری از پی مولک با او همراه شده‌اند.

^{۲۶} «اگر کسی به احضارکنندگان ارواح و غیبگویان روی آورد و از پی آنها زناکاری کند، من روی خود را بر ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.^{۲۷} پس خود را تقدیس کنید و مقدس باشید، زیرا من بیهو خدای شما هستم.^{۲۸} فرایض مرا نگاه دارید و آنها را به جا آورید. من بیهو هستم که شما را تقدیس می‌کنم.^{۲۹} هر که پدر یا مادر خود را اهانت کند حتماً کشته شود؛ او پدر یا مادر خود را اهانت کرده است، و خونس بر گردن خودش خواهد بود.

مجازات روابط نامشروع

^{۱۰} «اگر مردی با زن مردی دیگر زنا کند، یعنی با زن همسایه خود، زانی و زانیه هر دو حتماً کشته شوند.^{۱۱} اگر مردی با زن پدر خود همبستر شود، عریانی پدر خود را آشکار کرده است. هر دو باید حتماً کشته شوند؛ خون آنها بر گردن خودشان خواهد بود.^{۱۲} اگر مردی با عروس خود همبستر شود، هر دو حتماً کشته شوند. آنان مرتکب انحراف جنسی شده‌اند؛ خونشان بر گردن خودشان خواهد بود.^{۱۳} اگر مردی با مرد همچون زن همبستر شود، هر دو مرتکب عملی کراهت‌آور شده‌اند. هر دو حتماً کشته شوند؛ خونشان بر گردن خودشان

خدای خود مقدس باشند و نام خدای خویش را بی حرمت نسازند. زیرا هدایای اختصاصی خداوند و نان خدای خویش را تقدیم می‌کنند؛ پس باید مقدس باشند.^۷ نباید زن فاحشه یا زنی را که بی عصمت شده است اختیار کنند، و یا زنی را که شوهرش او را طلاق داده است، زیرا کاهن برای خدای خویش مقدس است.^۸ پس او را تقدیس نمایید، زیرا نان خدایتان را تقدیم می‌کنند؛ او باید برای شما مقدس باشد، زیرا من، یهوه، که شما را تقدیس می‌کنم، قدوسم.^۹ دختر هر کاهن که با خودفروشی، خویشتن را بی عصمت سازد، تقدس پدر خود را خدشه‌دار ساخته است و باید به آتش سوزانده شود.

^{۱۰} «کاهنی که در میان برادرانش کاهن اعظم است، و بر سرش روغن مسح ریخته شده و تخصیص گردیده است تا جامه کهنات اعظم بر تن کند، نباید موهای سر خود را باز کند و جامه خویش را چاک زند.^{۱۱} او نباید به هیچ جنازه‌ای نزدیک شود، یا خویشتن را حتی برای پدر یا مادر خود نجس سازد.^{۱۲} نباید از قدس بیرون رود،* تا قدس خدای خود را بی حرمت نسازد، زیرا تقدیس روغن مسح خدایش بر اوست: من یهوه هستم.^{۱۳} او باید زنی باکره اختیار کند.^{۱۴} نباید با زن بیوه، یا طلاق داده شده، یا بی عصمت، یا فاحشه ازدواج کند. بلکه باید باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد،^{۱۵} تا تقدس نسل خویش را در میان قومش خدشه‌دار نسازد، زیرا من یهوه هستم که او را تقدیس می‌کنم.»

^{۱۶} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۷} «هارون را بگو: هیچ‌یک از فرزندان تو، در

من از ایشان کراحت داشتم.^{۱۸} اما به شما گفتم: «شما سرزمین ایشان را به میراث خواهید یافت، و من آن را به شما خواهم داد تا آن را به تصرف آورید، سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است.» من یهوه خدای شما هستم، که شما را از قومها متمایز ساختم.^{۲۵} پس میان حیوانات طاهر و نجس، و میان پرندگان نجس و طاهر، تمایز قائل شوید؛ خود را با حیوان یا پرندۀ یا هر چه بر زمین می‌خزد، که من برای شما متمایز ساختم تا نجس باشد، مکروه مسازید.^{۲۶} برای من مقدس باشید، زیرا من، یهوه، قدوس هستم و شما را از قومها متمایز ساختم تا از آن من باشید.

^{۲۷} «مرد یا زنی که احضارکننده روح یا غیبگو است حتماً کشته شود. آنان باید به سنگ سنگسار شوند؛ خونشان بر گردن خودشان است.»

تقدیس کاهنان

۲۱ خداوند به موسی گفت: «کاهنان، یعنی پسران هارون را خطاب کرده، بدیشان بگو: هیچ‌کس از شما نباید برای مردگان قوم خود، خویشتن را نجس سازد،^۱ مگر برای خویشان نزدیک خود مانند مادر، پدر، پسر، دختر و یا برادر خود؛^۲ و نیز برای خواهر باکره‌اش که به او نزدیک است زیرا شوهر ندارد؛ برای او می‌تواند خود را نجس سازد.^۳ اما برای خویشان همسرش* نباید خود را نجس سازد و بدین‌گونه تقدس خویش را خدشه‌دار سازد.^۴ آنان نباید قسمتهایی از سر خود را طاس کنند یا گوشه‌های ریش خود را بترانند، و یا بدنشان را بپزند.^۵ آنان باید برای

* ۴:۲۱ عبرت این عبارت کاملاً روشن نیست.

* ۵:۲۱ اقوام بت‌پرست به هنگام عزاداری چنین می‌کردند.

* ۱۰:۲۱ اقوام بت‌پرست به هنگام عزاداری چنین می‌کردند.

* ۱۲:۲۱ مقصود این نیست که کاهن اعظم باید شبانه‌روز در خانه خدا بماند. فقط نباید به منظور شرکت کردن در مراسم تدفین مرده‌ها از خانه خدا خارج شود.

که منی از او خارج شده است، دو یا هر که به جنبنده‌ای دست بزند که ممکن است از آن نجس شود، یا به انسانی که ممکن است از او نجس گردد، نجاست او هر چه می‌خواهد باشد،^۶ کسی که بدان دست زده است تا شامگاه نجس خواهد بود، و نباید تا بدن خود را به آب غسل نداده است از چیزهای مقدس بخورد. چون آفتاب غروب کند، آنگاه ظاهر خواهد بود، و از آن پس می‌تواند از چیزهای مقدس بخورد، زیرا خوراکی اوست.^۸ او نباید آنچه را مرده یا دریده شده است بخورد، و بدین‌گونه خود را با آن نجس سازد: من یهوه هستم.^۹ پس آنان باید حکم مرا نگاه دارند، مبادا به سبب آن متحمل گناه شده، بمیرند، زیرا به آن بی‌حرمتی کرده‌اند: من یهوه هستم که آنان را تقدیس می‌کنم.

^{۱۰} «شخص خارجی* نباید از چیز مقدس بخورد؛ میهمان کاهن یا خدمتکار مزدبگیر او نیز نباید از چیز مقدس بخورد.»^{۱۱} اما اگر کاهنی، غلام زرخریدی اتباع کند، آن غلام می‌تواند از آن بخورد، و خانه‌زاد او نیز می‌تواند از خوراکی او بخورد.^{۱۲} اگر دختر کاهن با شخص خارجی ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند از هدایای مقدس بخورد.^{۱۳} اما اگر دختر کاهن بیوه گردد یا طلاق داده شود و فرزندی نداشته، مانند ایام جوانی به خانه پدرش بازگردد، می‌تواند از خوراک پدرش بخورد؛ ولی شخص خارجی نباید از آن بخورد.^{۱۴} اگر کسی ناخواسته از چیز مقدس بخورد، باید یک پنجم بر آن بیفزاید و آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.^{۱۵} آنان نباید به چیزهای مقدس بنی اسرائیل که آنان به خداوند اهدا می‌کنند، بی‌حرمتی روا دارند،^{۱۶} او با خوردن چیزهای مقدس ایشان، سبب شوند که آنان متحمل جزای این تقصیر گردند: زیرا من یهوه هستم که آنان را تقدیس می‌کنم.^{۱۷}

همه نسلهایشان، که عیبی داشته باشد نباید برای تقدیم نان خدای خود نزدیک آید.^{۱۸} زیرا هر که عیب دارد نباید نزدیک آید: نه مرد کور و نه لنگ، و نه آن که صورتش معیوب است، یا آن که عضو بیش از حد بلند دارد،^{۱۹} و نه کسی که دست یا پایش شکسته است،^{۲۰} و نه گوژپشت یا کوتوله، یا کسی که چشمش معیوب است یا بیماری گری یا جرب دارد، و نه کوفته بیضه.^{۲۱} هیچ‌کس از نسل هارون کاهن که عیبی دارد نباید برای تقدیم هدایای اختصاصی خداوند نزدیک آید؛ از آنجا که معیوب است، نباید نزدیک آید تا نان خدای خویش را تقدیم کند.^{۲۲} او می‌تواند نان خدای خود را بخورد، خواه از بسیار مقدس و خواه از مقدس،^{۲۳} اما نباید به حجاب داخل شود یا به مذبح نزدیک گردد، تا قدسهای مرا بی‌حرمت نسازد، چونکه معیوب است؛ زیرا من یهوه هستم که آنها را تقدیس می‌کنم.^{۲۴} پس موسی اینها را به هارون و پسرانش و به همه بنی اسرائیل گفت.

قسمتهای مقدس قربانها

۲۲ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «به هارون و پسرانش بگو از رفتار ناشایسته نسبت به چیزهای مقدسی که بنی اسرائیل وقف من می‌کنند بپرهیزند، تا نام مقدس مرا بی‌حرمت نسازند: من یهوه هستم. ^۲ به آنان بگو: «اگر کسی از تمامی فرزندان، در همه نسلهای شما، در حالی که نجس است به چیزهای مقدسی که بنی اسرائیل به خداوند وقف می‌کنند نزدیک شود، آن شخص باید از حضور من منقطع شود: من یهوه هستم. ^۳ هیچ‌یک از فرزندان هارون که جذام یا ترشح دارد نباید تا ظاهر نشده است از چیزهای مقدس بخورد. هر که به چیزی دست بزند که بر اثر تماس با مرده نجس است، یا مردی

* ۱۰:۲۲ «خارجی» در اینجا به معنی «خارج از حلقه کاهنان و اهل خانه آنهاست»؛ همچنین در آیات ۱۲ و ۱۳.

به گونه‌ای تقدیم کنید که پذیرفته شوید.^{۳۰} آن را در همان روز بخورید؛ چیزی از آن را تا صبح باقی نگذارید: من یهوه هستم.
^{۳۱} «فرمانهای مرا نگاه دارید و آنها را به جا آورید: من یهوه هستم. نام قدوس مرا بی حرمت مسازید، تا در میان بنی اسرائیل تقدیس شوم. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم،^{۳۲} و شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم: من یهوه هستم.»

اعیاد مقدس

۲۳ خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: اینهاست اعیاد خداوند که باید آنها را به عنوان محفل مقدس اعلام کنید؛ اینهاست اعیاد من:

شَبَّات

^۳ «شش روز باید کار کرد، اما روز هفتم شَبَّات آسایش، یعنی محفل مقدس است؛ هیچ کار مکنید. این در هر کجا که ساکن باشید، شَبَّات برای خداوند است.

عید پَسَخ

^۴ «اینهاست اعیاد خداوند، یعنی محفلهای مقدسی که باید آنها را در موعدهشان اعلام کنید: در ماه اول، روز چهاردهم ماه، هنگام عصر، پَسَخ برای خداوند است.

عید فطیر

^۵ «روز پانزدهم همان ماه، عید فطیر برای خداوند است؛ هفت روز نان بی خمیر مایه بخورید. روز اول، محفل مقدس داشته باشید، و هیچ کار مکنید.^۶ هفت روز، هدایای اختصاصی به خداوند تقدیم کنید. روز هفتم، محفل مقدس است؛ هیچ کار مکنید.»

^{۱۷} خداوند به موسی گفت: «هارون و پسرانش و تمام بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: وقتی کسی از خاندان اسرائیل یا غریبان ساکن در اسرائیل قربانی تمام‌سوز به عنوان قربانی خود تقدیم می‌کند، خواه در ارتباط با ادای نذر و خواه در ارتباط با قربانیهای اختیاری که به خداوند تقدیم می‌شود،^{۱۹} برای اینکه به جهت شما پذیرفته شود، باید نرینه بی‌عیب باشد، گوساله یا گوسفند یا بز.^{۲۰} آنچه را که نقص دارد تقدیم مکنید، زیرا به جهت شما پذیرفته نخواهد شد.

^{۲۱} «وقتی کسی قربانی رفاقت از رمه یا گله به خداوند تقدیم می‌کند، خواه برای ادای نذر و خواه به عنوان قربانی اختیاری، برای آن که پذیرفته شود باید بی‌عیب و بری از هر نقص باشد.^{۲۲} کور یا لنگ یا مجروح یا آبله‌دار بساگر یا مبتلا به جَرَب را به خداوند تقدیم مکنید و هیچ‌یک از اینها را به عنوان هدیه اختصاصی برای خداوند بر مذبح مگذارید.
^{۲۳} گاو یا بره‌ای را که عضو بیش از حد بلند یا کوتاه دارد می‌توانید به عنوان قربانی اختیاری تقدیم کنید، اما به عنوان قربانی نذری پذیرفته نخواهد شد.^{۲۴} حیوانی را که بیضه‌اش کوفته یا له شده یا دریده یا بریده شده باشد، به خداوند تقدیم نکنید. در سرزمین خود چنین مکنید،^{۲۵} و چنین حیواناتی را از دست بیگانگان نیز مپذیرید تا به عنوان طعام خدای خود تقدیم کنید، زیرا فساد ایشان در آنهاست. آنها عیب دارند و به جهت شما پذیرفته نخواهند شد.»

^{۲۶} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «چون گاو یا گوسفند یا بز زاییده شود، هفت روز نزد مادرش بماند. از روز هشتم به بعد، به عنوان هدیه اختصاصی برای خداوند پذیرفته خواهد شد.^{۲۸} اما گاو یا گوسفند را با بچه‌اش در یک روز ذبح مکنید.^{۲۹} چون قربانی شکرگزاری به خداوند تقدیم می‌کنید، آن را

اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.^{۱۹} نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه و دو بره نرینه یک ساله به عنوان قربانی رفاقت تقدیم کنید.^{۲۰} کاهن، اینها یعنی آن دو بره را به همراه نان نوبر به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان دهد. آنها به جهت کاهن برای خداوند مقدسند.^{۲۱} در همان روز، ندا در دهید و برای شما محفل مقدس باشد؛ هیچ کار نکنید. این است فریضه ابدی در همه نسلهایتان، هر جا که ساکن باشید.^{۲۲} «چون محصول زمین خود را درو می‌کنید، تا به گوشه‌های مزرعه را به تمامی درو کنید و گوشه‌های بر جا مانده محصول خود را برمچینید. آنها را برای فقیران و غریبان واگذارید: من یهوه خدای شما هستم.»

عید شیپورها

^{۲۳} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی‌اسرائیل را بگو: اولین روز از ماه هفتم، روز فراغت برای شما خواهد بود، محفلی مقدس که با نواختن شیپور گرامی داشته خواهد شد.^{۲۴} هیچ کار نکنید و هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم نمایید.»

روز کفاره

^{۲۵} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «دهمین روز از این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را رنجور سازید، و هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کنید.^{۲۶} در این روز هیچ کار نکنید، زیرا روز کفاره است، تا در حضور یهوه خدایتان برای شما کفاره به جا آورده شود.^{۲۷} زیرا هر که در این روز جان خویش را رنجور نسازد، از

عید نوبرها

^{۲۸} خداوند به موسی گفت: «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: چون به زمینی که من آن را به شما می‌دهم داخل شدید و محصول آن را درو کردید، بافه‌ای از نوبر محصول خود نزد کاهن بیاورید.^{۲۹} کاهن بافه را به جهت پذیرفته شدن شما، در حضور خداوند تکان دهد؛ آن را فردای شب‌ات تکان دهد.^{۳۰} روزی که بافه را تکان می‌دهید، بره نرینه یک ساله و بی‌عیبی به عنوان قربانی تمام‌سوز به خداوند تقدیم کنید.^{۳۱} هدیه آردی آن دو دهم ایفه* آرد مرغوب آمیخته به روغن باشد، هدیه‌ای اختصاصی برای خداوند به عنوان رایحه خوشایند، و هدیه ریختنی آن، یک چهارم هین* شراب.^{۳۲} تا این روز نباید نان یا غله برشته یا تازه بخورید، تا اینکه هدیه خدایتان را تقدیم کنید: این است فریضه ابدی در همه نسلهایتان، هر جا که ساکن باشید.»

عید هفته‌ها

^{۳۳} «از فردای آن شب‌ات، یعنی از آن روز که بافه تکان‌دانی را آوردید، هفت هفته کامل برای خود بشمارید.^{۳۴} پنجاه روز تا فردای هفتمین شب‌ات بشمارید؛ آنگاه هدیه‌ای از غله تازه به خداوند تقدیم کنید.^{۳۵} از مکانهای سکونت خود دو قرص نان تکان‌دانی به عنوان نوبر برای خداوند بیاورید که از دو دهم ایفه آرد مرغوب تهیه شده و با خمیرمایه پخته شده باشند.^{۳۶} همراه نان، هفت بره نرینه یک ساله و بی‌عیب، یک گوساله نر و دو قوچ تقدیم کنید؛ آنها را با هدایای آردی و ریختنی‌شان، به عنوان قربانی تمام‌سوز به خداوند تقدیم نمایید. این است هدیه‌ای

* ۱۳:۲۳ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۳:۲۳ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

درختان پریگ و بیدهای کنار نهر، و هفت روز در حضور یهوه خدایان شادی کنید.^{۳۱} سالی هفت روز، آن را به عنوان عید برای خداوند جشن بگیرید؛ این است فریضه ابدی در همه نسلهایتان: آن را در ماه هفتم نگاه دارید.^{۳۲} هفت روز در آلاچیهها زندگی کنید؛ همه بومیان اسرائیل باید در آلاچیهها زندگی کنند،^{۳۳} تا نسلهای شما بدانند که چون بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آوردم، آنان را در آلاچیهها ساکن گردانیدم: من یهوه خدای شما هستم.»^{۳۴} پس موسی اعیاد خداوند را به بنی اسرائیل اعلام داشت.

چراغها

۲۲ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «بنی اسرائیل را فرمان بده که برای چراغ، روغن خالص از زیتون فشرده نزد تو بیاورند تا چراغ پیوسته روشن بماند. ^۲ هارون چراغ را بیرون حجاب صندوق شهادت در خیمه ملاقات، از شامگاه تا بامداد پیوسته در حضور خداوند بیاراید. این است فریضه ابدی در همه نسلهایتان. ^۳ او باید چراغهای چراغدان طلای ناب را پیوسته در حضور خداوند بیاراید.

نان مقدس

^۴ «آرد مرغوب برگیر و دوازده قرص نان از آن بپز؛ برای هر قرص، دو دهم ایفه* آرد باشد. ^۵ آنها را در دو ردیف شش تایی بر میز طلای ناب به حضور خداوند قرار بده. ^۶ بر هر ردیف، گندر ناب بگذار، تا به همراه نان، به عنوان یادگاری و هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم شود. ^۷ هارون باید آن را هر روز شبات، پیوسته در حضور خداوند بچیند؛ این عهدی

میان قوم خود منقطع خواهد شد. ^۸ و هر که در این روز کار کند، من آن شخص را از میان قومش هلاک خواهم ساخت. ^۹ هیچ کار مکنید؛ این است فریضه ابدی در همه نسلهایتان، هر جا که ساکن باشید. ^{۱۰} این برای شما شبات فراغت خواهد بود، پس جانهای خود را رنجور سازید. در شامگاه روز نهم ماه، از شامگاه تا شامگاه، شبات خود را نگاه دارید.»

عید آلاچیهها

^{۱۱} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۲} «بنی اسرائیل را بگو: از پانزدهمین روز این ماه هفتم، به مدت هفت روز عید آلاچیهها* برای خداوند برگزار خواهد شد. ^{۱۳} روز اول، محفل مقدس داشته باشید؛ هیچ کار مکنید. ^{۱۴} هفت روز، هدایای اختصاصی به خداوند تقدیم کنید. روز هشتم، محفل مقدس برای شما باشد و هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کنید. این گردهم آیی مخصوص است؛ هیچ کار مکنید. ^{۱۵} «اینهاست اعیاد خداوند که باید آنها را به عنوان محفل مقدس اعلام کنید، و در آنها هدایای اختصاصی به خداوند تقدیم کنید، یعنی قربانیهای تمام سوز، هدایای آردی، دیگر قربانیها، و هدایای ریختنی را، هر کدام در روزش. ^{۱۶} اینها سوای شباتهای خداوند، سوای هدایای شما، و سوای همه قربانیهای نذری و اختیاری شماست که به خداوند تقدیم می کنید. ^{۱۷} «در پانزدهمین روز از ماه هفتم، چون محصول زمین را جمع کردید، عید خداوند را به مدت هفت روز جشن بگیرید؛ روز اول، روز فراغت خواهد بود، و نیز روز هشتم. ^{۱۸} روز اول، از میوه درختان مرغوب برای خود بگیرید، و نیز شاخه های نخل و شاخه های

* ۲۳:۳۴ یا «خیمه ها».

* ۲۴:۵ یک «ایفه» تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

^{۲۱} هر که چارپایی را بکشد باید برای آن عوض دهد، و هر که انسانی را بکشد باید کشته شود. ^{۲۲} برای غریب و بومی، شما را یک قانون باشد، زیرا من یهوه خدای شما هستم.» ^{۲۳} آنگاه موسی با بنی اسرائیل سخن گفت، و آنان شخصی را که ناسزا گفته بود از اردوگاه بیرون برده، به سنگ سنگسار کردند. پس بنی اسرائیل چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل نمودند.

سال شَبَات

۲۵ خداوند در کوه سینا به موسی گفت: ^۱ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: چون به زمینی که من به شما می‌دهم داخل شدید، آن زمین باید برای خداوند شَبَات نگاه دارد. ^۲ شش سال مزرعه خود را بکارید، و شش سال تاکستان خود را هَرَس کنید و محصولش را گرد آورید؛ ^۳ اما سال هفتم، شَبَات فراغت برای زمین باشد، یعنی شَبَات برای خداوند. مزرعه خود را مکارید و تاکستانتان را هَرَس مکنید. ^۴ آنچه را خودروی است از مزرعه خود درو مکنید، و انگور تاک هَرَس نشده خویش را مچینید. این سال، سال فراغت برای زمین باشد. ^۵ محصول شَبَات زمین، برای شما خوراک خواهد بود، یعنی خوراک شما، خوراک غلامان و کنیزانتان، خوراک خدمتکار روزمزدتان، و خوراک غریبی که با شما ساکن است؛ ^۶ نیز خوراک چارپایان و خوراک وحوشی که در زمین شما باشند: همه محصول آن به جهت خوراک خواهد بود.

سال یوبیل

^۸ «برای خود هفت شَبَات از سالها بشمارید، یعنی هفت هفت سال، و این هفت شَبَات از سالها، برای شما چهل و نه سال خواهد بود.

ابدی از جانب بنی اسرائیل است، ^۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکانی مقدس بخورند، زیرا از میان هدایای اختصاصی خداوند، برای او بسیار مقدس خواهد بود؛ این است فریضه‌ای ابدی.»

معجزات کفر

^{۱۰} روزی پسر زنی اسرائیلی که پدرش مصری بود، به میان بنی اسرائیل بیرون رفت، و میان پسر زن اسرائیلی و مردی اسرائیلی نزاعی در اردوگاه درگرفت. ^{۱۱} پسری که مادرش اسرائیلی بود ناسزاگوین، نام مقدس را کفر گفت؛ پس او را نزد موسی آوردند. مادر او شلومیت نام داشت، دختر دُبْری از قبیله دان. ^{۱۲} پس او را در حبس گذاشتند، تا کلام خداوند بر آنان معلوم گردد.

^{۱۳} آنگاه خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۴} «آن کس را که ناسزا گفته است از اردوگاه بیرون ببر، و همه کسانی که شنیدند بر سر وی دست بگذارند، و تمام جماعت او را سنگسار کنند. ^{۱۵} بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که خدای خود را ناسزا گوید، باید متحمل گناه خود شود. ^{۱۶} هر که نام خداوند را کفر گوید باید حتماً کشته شود؛ تمام جماعت باید او را سنگسار کنند. هرگاه کسی نام مقدس را کفر گوید باید کشته شود، خواه غریب و خواه بومی.

^{۱۷} «هر که جان انسانی را بگیرد، باید حتماً کشته شود. ^{۱۸} هر که جان چارپایی را بگیرد، باید عوض دهد: جان در عوض جان. ^{۱۹} اگر کسی به همسایه خود آسیب رساند، با وی همان شود که خود کرده است: ^{۲۰} شکستگی به عوض شکستگی، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان؛ به همان گونه که به آن شخص آسیب رسانیده است، باید به او رسانیده شود.

بازخرید املاک

^{۲۳} «زمین را نمی‌توان برای همیشه فروخت، زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و میهمان هستید.»^{۲۴} در تمام زمین ملک شما، امکان بازخرید زمین فراهم باشد.

^{۲۵} «اگر برادرت فقیر شود و قسمتی از ملک خود را بفروشد، باید ولی یعنی نزدیکترین خویش او بیاید و آنچه را که برادرش فروخته است، بازخرید کند.»^{۲۶} اگر کسی ولی‌ای نداشته باشد، اما وضع خود او بهتر شود و از عهده بازخرید آن برآید،^{۲۷} باید سالیانی را که از فروش آن گذشته بشمارد، و مابه‌التفاوت را به شخصی که زمین را از او خریده بود بپردازد؛ آنگاه می‌تواند به ملک خود بازگردد.^{۲۸} اما اگر یارای باز پس گرفتن آن نداشته باشد، آنگاه آنچه فروخته است تا سال یوبیل نزد خریدار باقی خواهد ماند. و در یوبیل، آزاد خواهد شد، و او خواهد توانست به ملک خود بازگردد.

^{۲۹} «اگر کسی خانه مسکونی در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال پس از فروش، حق بازخرید آن را خواهد داشت؛ او تا یک سال حق بازخرید دارد.»^{۳۰} اگر تا یک سال تمام آن را بازخرید نکرد، خانه مسکونی واقع در شهر حصاردار به طور دائم و نسل اندر نسل از آن خریدار خواهد بود، و در سال یوبیل آزاد نخواهد شد.^{۳۱} اما خانه‌های روستاها که حصار گرد خود ندارند، جزو مزارع شمرده خواهند شد. آنها را می‌توان بازخرید کرد، و باید در سال یوبیل آزاد گردند.^{۳۲} و اما در خصوص شهرهای لاویان، آنان می‌توانند خانه‌های واقع در شهرهای متعلق به خود را هر زمان بازخرید کنند.^{۳۳} هرآنچه از مایملک لاویان قابل بازخرید باشد، یعنی خانه فروخته شده در شهرهای متعلق به ایشان، در سال یوبیل آزاد خواهد شد؛ زیرا خانه‌های واقع در شهرهای لاویان،

آنگاه در روز دهم از ماه هفتم، به صدای بلند گریه بنوازید؛ در روز کفاره در سرتاسر سرزمینتان گریه بنوازید.^{۳۰} سال پنجاهم را تقدیس کنید و در سرتاسر زمین، برای همه ساکنانش به آزادی اعلام نمایید. این برای شما یوبیل باشد، و هر یک از شما به ملک خود و نزد طایفه خویش بازگردد.^{۳۱} سال پنجاهم برای شما سال یوبیل باشد. در آن نه زراعت کنید، نه آنچه را که خودروی است درو کنید، و نه انگور تاکهای هرس نشده را بچینید.^{۳۲} زیرا یوبیل است و باید برای شما مقدس باشد؛ فقط می‌توانید از محصول مزرعه بخورید.

^{۳۳} «در این سال یوبیل، هر یک از شما باید به ملک خود بازگردد.»^{۳۴} اگر زمینی به همسایه خود می‌فروشید یا زمینی از همسایه خود می‌خرید، بر یکدیگر بی‌انصافی روا مدارید.^{۳۵} با در نظر گرفتن شمار سالهای گذشته از یوبیل به همسایه خود بپردازید، و او نیز بر حسب شمار سالهای محصول به شما بفروشد.^{۳۶} اگر سالها بسیار باشد، بر بها بیفزایید، و اگر سالها اندک باشد، از بها بکاهید، زیرا آنچه به شما می‌فروشد تعداد محصول است.^{۳۷} بر یکدیگر بی‌انصافی روا مدارید، بلکه از خدای خود بترسید؛ زیرا من بپوه خدای شما هستم.

^{۳۸} «پس فرایض مرا به جا آورید و قوانین مرا نگاه داشته، به آنها عمل کنید تا در زمین در امنیت ساکن شوید.»^{۳۹} آنگاه زمین ثمر خود را خواهد داد، و شما سیر خواهید خورد و در زمین در امنیت خواهید زیست.^{۴۰} اگر بگویید: «پس در سال هفتم چه بخوریم، زیرا نه می‌توانیم بکاریم و نه می‌توانیم محصول خود را گرد آوریم؟»^{۴۱} من در سال ششم برکت خود را بر شما امر خواهم کرد، و محصول زمین برای سه سال کافی خواهد بود.^{۴۲} چون در سال هشتم می‌کارید، از محصول کهنه تا سال نهم بخورید؛ یعنی تا محصول برسد، از کهنه بخورید.

مایملک ایشان در میان بنی اسرائیل است. اما چراگاههای حومه شهرهای لاویان نباید فروخته شود، زیرا ملک ابدی ایشان است.

دستگیری از برادر فقیر

۳۵ «اگر برادرت فقیر شود و محتاج تو گردد، از او مانند غریب و میهمان دستگیری کن تا بتواند در جوار تو زندگی کند.»^{۳۶} از او ربا و سود میستان، بلکه از خدای خود بترس، تا برادرت بتواند در جوار تو زیست کند. ^{۳۷} نقد خود را به ربا به او مده و نه خوراک خود را به سود. ^{۳۸} من بپوه خدای شما هستم، که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما ببخشم، و خدای شما باشم.

۳۹ «اگر برادرت نزد تو فقیر شود و خود را به تو بفروشد، او را به خدمت غلامی مگمار؛ بلکه چون کارگر مزدبگیر و میهمان نزد تو باشد، و تا سال یوبیل نزد تو خدمت کند. ^{۴۱} آنگاه از نزد تو بیرون رود، او و فرزندانش، و نزد طایفه خود و به ملک پدران خویش بازگردد.»^{۴۲} زیرا آنان غلامان منند، که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ پس نباید به غلامی فروخته شوند. ^{۴۳} بر او بی رحمانه حکم مران، بلکه از خدای خود بترس.

۴۴ «و اما در خصوص غلامان و کنیزان، که به شما تعلق دارند، آنها باید از اقوام پیرامون شما باشند؛ از آنها می توانید غلامان و کنیزان برای خود بخرید. ^{۴۵} نیز می توانید از فرزندان بیگانگانی که نزد شما غربت گزیده اند و از طایفه های آنها که نزد شما هستند و در سرزمین شما زاده شده اند، غلامان و کنیزان بخرید؛ و آنان جزو اموال شما خواهند بود. ^{۴۶} می توانید ایشان را پس از خود برای پسرانتان واگذارید تا دارائی موروثی باشند و آنها را تا ابد به غلامی بگیرید. اما در خصوص برادرانتان بنی اسرائیل، کسی نباید بر دیگری بی رحمانه حکم براند.

بازخرید شخص فقیر

۴۷ «اگر غریب یا میهمانی نزد شما دولتمند گردد، و برادرت نزد او فقیر شود و خود را به غریب یا میهمانی که نزد شماست و یا به یکی از طایفه آن غریب بفروشد، ^{۴۸} پس از فروخته شدن، حق بازخرید خواهد داشت. یکی از برادرانش می تواند او را بازخرید کند، ^{۴۹} یا عمو یا پسرعمویش می تواند او را بازخرید کند؛ یا خویشاوندی نزدیک از طایفه اش می تواند او را بازخرید کند؛ یا اگر خود دولتمند شود، می تواند خود را بازخرید کند. ^{۵۰} با خریدار خود از سالی که خود را به او فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و بهای او بسته به شمار سالها باشد؛ با او باید بر حسب روزهای کار یک کارگر مزدبگیر حساب شود. ^{۵۱} اگر هنوز سالهای زیادی باقی مانده باشد، باید به همان اندازه مقداری از بهای فروش خود را جهت بازخرید خود پردازد. ^{۵۲} و اگر سالهای کمی تا سال یوبیل باقی مانده باشد، باید به اندازه سالهای خدمتش حساب کرده، جهت بازخرید خود پردازد. ^{۵۳} او باید با وی همچون کارگر مزدبگیری که سال به سال استخدام می شود رفتار کند؛ و نباید در نظر شما بی رحمانه بر وی حکم براند. ^{۵۴} اگر از این راهها بازخرید نشود، او و فرزندانش با وی باید در سال یوبیل آزاد گردند؛ ^{۵۵} زیرا مَنَم آن که بنی اسرائیل غلام اویند. آنان غلامان منند، که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آوردم؛ من بپوه خدای شما هستم.

پاداش اطاعت

۲۶ «برای خود بت مسازید و تمثال تراشیده و ستون بر پا کنید و تندیس سنگی در سرزمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا من بپوه خدای شما هستم. ^۱ شَبَاتهای مرا نگاه دارید و قدس مرا حرمت نهد؛ من بپوه هستم.

عهد مرا بشکنید،^{۱۶} آنگاه من نیز با شما چنین خواهم کرد: وحشت و بیماری جانگاہ و تپی را که چشمان را تلف و جان را نحیف سازد بر شما مأمور خواهم ساخت. بذر خود را بیهوده خواهید کاشت، زیرا دشمنانتان آن را خواهند خورد.^{۱۷} روی خود را بر ضد شما خواهم گردانید، و در برابر دشمنانتان شکست خواهید خورد؛ آنان که از شما نفرت دارند بر شما حکم خواهند راند، و خواهید گریخت بی آنکه کسی در تعقیبتان باشد.^{۱۸} و اگر با وجود این همه، به من گوش فرا ندهید، آنگاه شما را به سبب گناهانتان هفت چندان تأدیب خواهم کرد.^{۱۹} فخر قدرت شما را در هم خواهم شکست، و آسمان شما را مانند آهن و زمینتان را مانند مس خواهم کرد.^{۲۰} و نیروی شما به بطالت صرف خواهد شد، زیرا زمینتان محصول خود را نخواهد داد، و درختان زمین، میوه خود را نخواهند آورد.

^{۲۱} «اگر همچنان به خلاف من گام بردارید و به من گوش فرا ندهید، به فراخور گناهانتان شما را هفت چندان به بلا دچار خواهم کرد.^{۲۲} وحوش صحرا را بر شما گسیل خواهم داشت تا داغ فرزندانان را بر دل شما بگذارند و چارپایانتان را از بین ببرند و از شمار شما بکاهند، آن سان که راههای شما متروک گردد.^{۲۳} و اگر با این همه از من تأدیب نپذیرید بلکه به خلاف من گام بردارید،^{۲۴} آنگاه من نیز به خلاف شما گام بر خواهم داشت، و من خود شما را به سبب گناهانتان هفت چندان خواهم زد.^{۲۵} بؤ شما شمشیری خواهم آورد تا انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود گرد آید، بلا در میان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن سپرده خواهید شد.^{۲۶} چون نان را که حیات شما بدان بسته است از شما بگیرم،* ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و

^۳ «اگر در فرایض من گام بردارید و فرمانهای مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید،^۴ آنگاه بارانتان را در موسمش خواهم فرستاد، و زمین محصول خود را خواهد داد، و درختان صحرا میوه خود را خواهند آورد.^۵ خرمن کوبی شما تا انگورچینی ادامه خواهد یافت، و انگورچینی شما تا بذرافشانی. نان خود را سیر خواهید خورد، و در زمین خود در امنیت ساکن خواهید بود.^۶ من به زمین صلح و سلامت خواهم بخشید؛ خواهید خفت و کسی شما را نخواهد ترسانید. حیوانات موزی را از زمین بر خواهم داشت، و شمشیر از سرزمین شما گذر نخواهد کرد.^۷ دشمنان خود را تعقیب خواهید کرد و آنان در برابر شما به شمشیر خواهند افتاد.^۸ پنج تن از شما صد نفر را تعقیب خواهند کرد، صد نفر از شما ده هزار تن را خواهند راند، و دشمنانتان در برابر شما به شمشیر خواهند افتاد.^۹ به شما روی خواهم کرد و شما را بارور و کثیر گردانیده، عهد خود را با شما استوار خواهم ساخت.^{۱۰} هنوز مشغول خوردن ذخایر انبار خواهید بود که باید کهنه را دور بریزید تا برای محصول نو جا باز شود.^{۱۱} من مسکن خود را در میان شما بر پا خواهم کرد، و جانم از شما کراهت نخواهد داشت.^{۱۲} در میان شما گام خواهم زد و خدای شما خواهم بود، و شما قوم من خواهید بود.^{۱۳} من یهوه خدای شما هستم، که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا برده ایشان نباشید. من بندهای یوغ شما را شکستم تا راست قامت گام بردارید.

مجازات نافرمانی

^{۱۴} «اما اگر به من گوش فرا ندهید و همه این فرمانها را به جا نیاورید،^{۱۵} اگر فرایض مرا رد کرده، از قوانین من کراهت داشته باشید، آن گونه که فرمانهای مرا به جا نیاورید بلکه

جیره نان شما را به وزن به شما خواهند داد؛ و خواهید خورد، اما سیر نخواهید شد.

^{۲۷} «اگر با وجود این همه، به من گوش فرا ندهید بلکه به خلاف من گام بردارید، آنگاه من نیز با خشمم به خلاف شما گام خواهم زد، و من خود شما را به سبب گناهانتان هفت چندان تأدیب خواهم کرد. ^{۲۸} گوشت تن پسران، و گوشت تن دخترانتان را خواهید خورد. ^{۲۹} مکانهای بلند شما را ویران خواهم کرد و مذبحهای بخورتان را قطع خواهم نمود، و اجساد شما را بر جسد پنهانی بی‌ارزشتان خواهم افکند؛ و جان من از شما کراهت خواهد داشت. ^{۳۰} شهرهای شما را ویران و عبادتگاه‌هایتان را متروکه خواهم ساخت، و رایحه خوشایند شما را نخواهم بویید. ^{۳۱} من خود زمین را ویران خواهم کرد، آن‌سان که دشمنان شما که در آن ساکنند متحیر خواهند شد. ^{۳۲} شما را در میان قومها پراکنده خواهم ساخت، و از پی‌تان شمشیر خواهم کشید. زمین شما متروکه خواهد بود و شهرهایتان، ویرانه.

^{۳۳} «آنگاه زمین در تمام مدتی که متروک است و شما در سرزمین دشمنان خود به سر می‌برید، از سبب‌های خود لذت خواهد برد. پس زمین فراغت خواهد یافت و از سبب‌های خود لذت خواهد برد. ^{۳۴} آری، زمین در تمام مدتی که متروک است فراغت خواهد یافت، فراغتی که در سبب‌های ایام سکونت شما از آن بی‌بهره بود. ^{۳۵} و اما در خصوص باقیمانده‌گان شما، من به دل‌های ایشان در سرزمین‌های دشمنانشان ضعف خواهم فرستاد. از صدای حرکت برگی پا به فرار خواهند نهاد؛ مانند کسی که از شمشیر بگریزد خواهند گریخت و خواهند افتاد، بی‌آنکه کسی در تعقیبشان باشد. ^{۳۶} مانند کسی که از شمشیر بگریزد بر روی هم خواهند افتاد، هرچند کسی در تعقیبشان نیست؛ و شما را یارای ایستادگی در برابر دشمنانتان

نخواهد بود. ^{۳۷} در میان قومها تلف خواهید شد، و زمین دشمنانتان شما را فرو خواهد بلعید. ^{۳۸} باقیمانده‌گان شما در سرزمین‌های دشمنانتان در تقصیرات خود و تقصیرات پدران‌شان خواهند پوسید.

^{۳۹} «ولی اگر به تقصیرات خود و تقصیرات پدران‌شان اعتراف کنند، یعنی به خیانتی که به من ورزیده و به خلاف من گام برداشته‌اند ^{۴۰} و من نیز به خلاف ایشان گام برداشته و ایشان را به سرزمین دشمنانشان آورده‌ام، پس اگر دل نامختون ایشان فروتن شود و تقصیرات خود را بپذیرند، ^{۴۱} آنگاه من نیز عهد خود را با یعقوب به یاد خواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق و با ابراهیم به یاد خواهم آورد، و این سرزمین را به یاد خواهم آورد. ^{۴۲} اما زمین از نبود ایشان متروکه خواهد بود، و حینی که بدون ایشان متروکه است، از سبب‌های خود لذت خواهد برد. و ایشان تاوان تقصیرات خود را خواهند داد، زیرا قوانین مرا رد کردند و جانشان از فرایض من کراهت داشت. ^{۴۳} با این همه، هنگامی که در سرزمین دشمنان خود به سر می‌برند، من ایشان را رد نخواهم کرد و از ایشان کراهت نخواهم داشت آن‌گونه که به کلی نابودشان کنم و عهد خود را با آنان بشکنم، زیرا من یهوه خدای ایشان هستم. ^{۴۴} بلکه به خاطر ایشان، عهد خود را با اسلاف ایشان به یاد خواهم آورد که در برابر چشمان قومها ایشان را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای ایشان باشم: من یهوه هستم.»

^{۴۵} این است فرایض و قوانین و شرایعی که خداوند در کوه سینا، به واسطه موسی میان خود و بنی‌اسرائیل قرار داد.

قانون هدایای نذری

خداوند به موسی گفت: ^۱ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو: اگر کسی برای خداوند نذر مخصوصی بکند که

۲۷

۱۲ «اگر کسی خانه خود را به عنوان هدیه‌ای مقدس به خداوند وقف کند، کاهن ارزش آن را، چه خوب و چه بد، برآورد کند. هر ارزشی که کاهن تعیین کرد، همان قیمتش باشد. ۱۵ اگر وقف‌کننده بخواهد خانه خود را بازخرد کند، باید یک پنجم بر قیمت آن بیفزاید، و از آن وی خواهد بود.

۱۶ «اگر کسی قطعه‌ای از زمین ملک خود را به خداوند وقف کند، ارزش آن به اندازه بذر لازم برای کشت آن خواهد بود؛ ارزش هر حومر* بذر جو، پنجاه مثقال نقره باشد. ۱۷ اگر مزرعه خود را از سال یوبیل وقف کند، ارزش آن همان خواهد ماند. ۱۸ اما اگر مزرعه خود را بعد از یوبیل وقف کند، در آن صورت، کاهن قیمت را بر حسب سالهایی که تا سال یوبیل باقی است برآورد کند، و بدین‌گونه از قیمت آن بکاهد. ۱۹ اگر کسی که مزرعه را وقف کرده است بخواهد آن را بازخرد کند، در آن صورت، یک پنجم بر قیمت آن بیفزاید، و از آن وی خواهد ماند. ۲۰ اما اگر نخواهد مزرعه را بازخرد کند و مزرعه به شخصی دیگر فروخته شده باشد، دیگر قابل بازخرد نخواهد بود. ۲۱ بلکه چون آن مزرعه در سال یوبیل آزاد گردد، مانند مزرعه‌ای که وقف شده است برای خداوند مقدس خواهد بود؛ کاهن آن را به ملکیت خواهد بُرد. ۲۲ اگر کسی مزرعه‌ای را که خریده است و بخشی از میراث خود او نیست به خداوند وقف نماید، ۲۳ در آن صورت کاهن ارزش آن را تا سال یوبیل برآورد کند، و او قیمت آن را در همان روز به عنوان هدیه مقدس به خداوند بدهد. ۲۴ در سال یوبیل، مزرعه به آن که از وی خریداری شده بود، یعنی به آن که زمین ملک موروثی او بود، بر خواهد گشت. ۲۵ هر برآورد ارزش

مستلزم برآورد ارزش اشخاص باشد، ۲ در آن صورت ارزش مردی که سنش بین بیست تا شصت سال است، پنجاه مثقال نقره بر حسب مثقال قُدس* خواهد بود. ۴ اگر زن باشد، ارزش او سی مثقال خواهد بود. ۵ اگر سن او بین پنج تا بیست سال باشد، ارزش او برای جنس مذکر بیست مثقال و برای جنس مؤنث ده مثقال خواهد بود. ۶ اگر سن او بین یک ماه تا پنج سال باشد، ارزش او برای جنس مذکر پنج مثقال نقره و برای جنس مؤنث سه مثقال نقره خواهد بود. ۷ اگر سن شخص شصت سال یا بیشتر باشد، ارزش او برای جنس مذکر پانزده مثقال و برای جنس مؤنث ده مثقال خواهد بود. ۸ اگر کسی فقیرتر از آن باشد که توانایی پرداخت وجه تعیین شده را داشته باشد، در آن صورت باید او را به حضور کاهن بیاورند، و کاهن ارزش او را برآورد کند. پس کاهن ارزش او را بر حسب توانایی شخص نذرکننده، تعیین نماید.

۹ «اگر نذر او، حیوانی است که به عنوان قربانی به خداوند تقدیم می‌شود، هر چیزی از اینها که کسی به خداوند بدهد مقدس خواهد بود. ۱۰ نباید آن را مبادله کند، و یا خوب را با بد، یا بد را با خوب عوض کند. اگر حیوانی را با حیوان دیگر عوض کرد، هم اولی و هم جایگزین آن، هر دو مقدس خواهند بود. ۱۱ اگر حیوان، نجس باشد و نتوان آن را به عنوان هدیه به خداوند تقدیم کرد، در آن صورت باید آن حیوان را به حضور کاهن حاضر سازد. ۱۲ کاهن ارزش آن را چه خوب و چه بد، برآورد کند. هر ارزشی که کاهن تعیین کرد، همان قیمت آن باشد. ۱۳ اما اگر بخواهد حیوان را بازخرد کند، باید یک پنجم بر قیمت آن بیفزاید.

* ۲۷:۳ در عبری: "شیکل قُدس". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۲۷:۱۶ یک "حومر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است.

کامل سپرده شود،* نمی‌توان فدیهِ داد؛ او باید حتماً کشته شود.

^{۳۰} «ده یک زمین، خواه از بذر زمین و خواه از میوه درخت، از آن خداوند است و برای خداوند، مقدس. ^{۳۱} اگر کسی بخواهد چیزی از ده یک خود را باز خرید کند، باید یک پنجم بر آن بیفزاید. ^{۳۲} تمامی ده یک رَمه و گله، یعنی یک دهم هر چه از زیر عصای چوپان بگذرد، برای خداوند مقدس است. ^{۳۳} شخص نباید در مورد خوبی و بدی آن پرسش کند، یا آن را عوض کند. اگر آن را عوض کرد، هم آن و هم جایگزین آن مقدس خواهند بود، و نباید باز خرید شوند.»

^{۳۴} این است فرامینی که خداوند بر کوه سینا برای بنی اسرائیل به موسی امر فرمود.

باید بر حسب مِثقالِ قدس باشد: یک مِثقال بیست قیراط* است.

^{۳۶} «اما نخست زاده حیوانات را کسی نباید وقف کند، زیرا چون نخست زاده است، به خداوند تعلق دارد؛ خواه گاو و خواه گوسفند، از آن خداوند است. ^{۳۷} اگر از حیوانات نجس باشد، باید آن را به قیمتش فدیهِ دهد، و یک پنجم بر آن بیفزاید. اگر فدیهِ داده نشد، باید به قیمتش فروخته شود.

^{۳۸} «ولی هیچ چیز را که کسی از دارایی خود به خداوند وقف کند، خواه انسان، خواه حیوان، و خواه مزرعه موروثی، نمی‌توان فروخت یا باز خرید کرد؛ هر چه وقف شود، برای خداوند بسیار مقدس است. ^{۳۹} هیچ انسانی را که وقف شده است، یعنی کسی را که باید به نابودی

* ۲۷:۲۵ در عبری: «گرا». یک گرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

* ۲۷:۲۹ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود.

معرفی کتاب اعداد

کتاب اعداد که چهارمین کتاب از تورات، یعنی نوشته‌های پنجگانه موسی است، با فهرستی طولانی از شجره‌نامه‌های مبسوط بنی اسرائیل آغاز می‌شود. برای بنی اسرائیل بسیار اهمیت داشت که بتوانند تبار خود را به یکی از دوازده پسر یعقوب (همان اسرائیل) برسانند، زیرا به این وسیله، می‌توانستند ثابت کنند که جزو قوم برگزیده خدا و وارث وعده‌های ابراهیم‌اند. این حاوی پیامی برای ما نیز هست تا از تعلقمان به خانواده الهی اطمینان یابیم و بدانیم که به واسطه فیض مسیح، براستی فرزند خدا هستیم.

پس از شجره‌نامه‌ها و برخی احکام دیگر، بنی اسرائیل را می‌بینیم که از صحرای سینا کوچ کرده، در صحرای قادش ساکن می‌شوند. در این میان، شاهد طغیان قوم اسرائیل علیه خدا و موسی هستیم. سپس به همواریهای موآب نقل مکان می‌کنند. تمام وقایع این کتاب مربوط به سالهای دوم و چهلیم خروج بنی اسرائیل از مصر است. جالب است که چیزی درباره اقامت سی و هشت ساله بنی اسرائیل در بیابان گفته نشده است. این خود نشان می‌دهد که این سالها به نوعی به بطالت گذشت، بطالتهی که ناشی از نافرمانی قوم از خدایش بود. در ضمن، در طول ماجراهای این کتاب می‌بینیم که نسل اول بنی اسرائیل در بیابان می‌میرند و نسل دوم جایگزین آنها می‌شوند. به همین سبب، سرشماری دیگری صورت می‌گیرد (۱:۲۶-۵۶).

در خلال رویدادهای مختلف این کتاب، احکام مختلفی نیز از سوی خدا وضع می‌شود. و در پایان کتاب، قوم اسرائیل منتظر فرمان خداوند هستند تا به رهبری یوشع (۱۲:۲۷-۲۳) به سرزمین موعود درآیند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- نخستین سرشماری اسرائیل (بابهای ۱ تا ۴)
- ۲- احکام و آیینهای مختلف (۱:۵ تا ۱۰:۱۰)
- ۳- سفر از سینا به قادش (۱۱:۱۰ تا ۱۶:۱۲)
- ۴- اسرائیل در قادش (بابهای ۱۳ تا ۱۹)
- ۵- سفر از قادش به همواریهای موآب (بابهای ۲۰ و ۲۱)
- ۶- اسرائیل در همواریهای موآب (بابهای ۲۲ تا ۳۶)

اعداد

اولین سرشماری اسرائیل

در روز نخست ماه دوم از سال دوم پس از خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر، خداوند در صحرای سینا در خیمه ملاقات به موسی چنین گفت: «تمامی جماعت بنی اسرائیل را بر حسب طایفه و خاندانشان و بر طبق شمار نامهای همه مردان، یک به یک، سرشماری کنید.^۱ تو و هارون تمامی مردان اسرائیل را از بیست ساله و بالاتر که با سپاه اسرائیل به جنگ بیرون می‌روند، بر حسب لشکرهایشان شمارش کنید.^۲ از هر قبیله یک مرد که سرخاندان پدران خویش باشد، شما را همراهی کند.^۳ این است نامهای مردانی که باید شما را یاری رسانند:

از رثوبین، ایصور پسر شدیثور؛

از شمعون، شلومئیل پسر صوریشدای؛

از یهوذا، نحشون پسر عمیناداب؛

از یساکار، یثنئیل پسر صوغر؛

از زبولون، ایاب پسر حیلون؛

از پسران یوسف:

از افرایم، ایشمع پسر عمیهود؛

از منسی، جملیئیل پسر فدهصور؛

از بنیامین، آیدان پسر جدعونی؛

از دان، آخیزر پسر عمیشدای؛

از آشیر، پجئیل پسر عکران؛

از جاد، ایاساف پسر دعئیل؛

از نفتالی، آخیرع پسر عنان.»

^۴ اینان بودند فراخوانده شدگان جماعت، یعنی رهبران قبایل پدران ایشان و سران طایفه‌های اسرائیل.

^{۱۷} پس موسی و هارون این مردان را که به نام تعیین شدند، برگرفتند،^{۱۸} و در روز نخست از ماه دوم، تمامی جماعت را گرد آوردند، و ایشان نامهای خود را بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت کردند. بدین سان کسانی که بیست ساله یا بالاتر بودند، مطابق شمار نامهایشان یک به یک ثبت شدند.^{۱۹} پس چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود، او ایشان را در صحرای سینا شمارش کرد:

^{۲۰} از نسل رثوبین، نخست‌زاده اسرائیل، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، یک به یک بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۲۱} تعداد شمارش شدگان قبیله رثوبین ۴۶۵۰۰ تن بود.

^{۲۲} از نسل شمعون، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۲۳} تعداد شمارش شدگان قبیله شمعون ۵۹۳۰۰ تن بود.

^{۲۴} از نسل جاد، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۲۵} تعداد شمارش شدگان قبیله جاد ۴۵۶۵۰ تن بود.

^{۲۶} از نسل یهوذا، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۲۷} تعداد شمارش شدگان قبیله یهوذا ۷۴۶۰۰ تن بود.

^{۲۲}از نسل نفتالی، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۲۳} تعداد شمارش شدگان قبیله نفتالی ۵۳۴۰۰ تن بود.

^{۲۴}اینان بودند مردانی که موسی و هارون، به یاری دوازده رهبر اسرائیل که هر یک نماینده خاندان پدران خود بودند، شمارش کردند.^{۲۵} پس تمامی بنی اسرائیل که بیست ساله و بالاتر بودند یعنی همه اسرائیلیانی که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب خاندانهایشان شمارش شدند.^{۲۶} بدین سان، تعداد کل شمارش شدگان ۶۰۳۵۵۰ تن بود.

معافی لایوان

^{۲۷}اما لایوان بر حسب قبیله پدرانشان همراه با آنها شمارش نشدند.^{۲۸} زیرا خداوند به موسی چنین گفته بود: «تنها قبیله لاوی را شمارش مکن و آنان را همراه با بنی اسرائیل سرشماری منما.^{۲۹} بلکه لایوان را بر مسکن شهادت و تمامی اسباب و متعلقات آن برگمار. ایشان مسکن و تمامی اسباب آن را حمل کنند و آن را خدمت نمایند و در اطراف مسکن خیمه زنند.^{۳۱} آنگاه که مسکن باید به حرکت درآید، لایوان آن را جمع کنند و آنگاه که باید بر پا شود، لایوان آن را بر پا کنند. هر شخص دیگری* که نزدیک آن آید، کشته شود.^{۳۲} بنی اسرائیل خیمه‌های خویش را بر حسب لشکرشان بر پا کنند، هر کس در اردوی خود و هر کس نزد علم خویش.^{۳۳} اما لایوان در اطراف مسکن شهادت خیمه زنند تا غضب بر جماعت بنی اسرائیل نازل نشود. لایوان مسکن شهادت را نگاه بدارند.»

^{۳۴}پس بنی اسرائیل چنین کردند و بر حسب تمامی آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل نمودند.

^{۲۸}از نسل یساکار، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۲۹} تعداد شمارش شدگان قبیله یساکار ۵۴۴۰۰ تن بود.

^{۳۰}از نسل زبولون، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۳۱} تعداد شمارش شدگان قبیله زبولون ۵۷۴۰۰ تن بود.
^{۳۲}از بنی یوسف:

از نسل افرایم، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۳۳} تعداد شمارش شدگان قبیله افرایم ۴۰۵۰۰ تن بود.

^{۳۴}از نسل منسی، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۳۵} تعداد شمارش شدگان قبیله منسی ۳۲۲۰۰ تن بود.

^{۳۶}از نسل بنیامین، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۳۷} تعداد شمارش شدگان قبیله بنیامین ۳۵۴۰۰ تن بود.

^{۳۸}از نسل دان، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۳۹} تعداد شمارش شدگان قبیله دان ۶۲۷۰۰ تن بود.

^{۴۰}از نسل آشیر، شمار نامهای مردان بیست ساله و بالاتر یعنی همه آنان که قادر به جنگیدن بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان ثبت گردید.^{۴۱} تعداد شمارش شدگان قبیله آشیر ۴۱۵۰۰ تن بود.

* ۵۱:۱۰ در عبری: "غریب"؛ در اینجا به افراد غیر لاوی اشاره دارد.

ترتیب قرارگیری قبایل

۲ خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «هر یک از بنی اسرائیل نزد عَلم خویش و نشان خاندانشان خیمه زدند. ایشان رو به* خیمه ملاقات، در اطراف آن خیمه زدند. «آنان که باید در لشکرهاى خود در شرق یعنی به جانب طلوع آفتاب خیمه زدند، به عَلم اردوی یهودا تعلق خواهند داشت. رهبر بنی یهودا، نَحشون پسر عَمیناداب است. ۴ شمارش شدگان لشکر او ۷۴۶۰۰ تن بودند. ۵ در جوار یهودا، قبیله یساکار خیمه زدند. رهبر بنی یساکار، یَتئیل پسر صوغر است. ۶ شمارش شدگان لشکر او ۵۴۴۰۰ تن بودند. ۷ سپس قبیله زبولون خواهد بود. رهبر بنی زبولون، ایاب پسر حیلون است. ۸ شمارش شدگان لشکر او ۵۷۴۰۰ تن بودند. ۹ همه آنان که به اردوی یهودا تعلق داشتند و بر حسب لشکرهاى خود شمارش شدند، ۱۸۶۴۰۰ تن بودند. آنها اول عزیمت کنند.

۱۰ «در جنوب، اردوی رثوبین لشکر به لشکر نزد عَلم خود خواهند بود. رهبر بنی رثوبین، ایصور پسر شدینور است. ۱۱ شمارش شدگان لشکر او ۴۶۵۰۰ تن بودند. ۱۲ در جوار رثوبین، قبیله شمعون خیمه زدند. رهبر بنی شمعون، شلومیتیل پسر صوریشدای است. ۱۳ شمارش شدگان لشکر او ۵۹۳۰۰ تن بودند. ۱۴ سپس قبیله جاد خواهد بود. رهبر بنی جاد، ایاساف پسر دعوئیل* است. ۱۵ شمارش شدگان لشکر او ۴۵۶۵۰ تن بودند. ۱۶ همه آنان که به اردوی رثوبین تعلق داشتند و بر حسب لشکرهاىشان شمارش شدند، ۱۵۱۴۵۰ تن بودند. آنها دوم عزیمت کنند.

۱۷ «آنگاه خیمه ملاقات همراه با اردوی لاویان در میان اردوها عزیمت کند. آنها جملگی همان گونه

که خیمه می‌زنند، همان گونه نیز عزیمت کنند، هر یک در جای خود و نزد عَلم خویش.

۱۸ «در غرب، اردوی افرایم لشکر به لشکر نزد عَلم خود خواهند بسود. رهبر بنی افرایم، ایشمع پسر عمیهود است. ۱۹ شمارش شدگان لشکر او ۴۰۵۰۰ تن بودند. ۲۰ در جوار افرایم، قبیله منسی خیمه زدند. رهبر بنی منسی، جملیتیل پسر فدهصور است. ۲۱ شمارش شدگان لشکر او ۳۲۲۰۰ تن بودند. ۲۲ سپس قبیله بنیامین خواهد بود. رهبر بنی بنیامین، آیدان پسر جدعونى است. ۲۳ شمارش شدگان لشکر او ۳۵۴۰۰ تن بودند. ۲۴ همه آنان که به اردوی افرایم تعلق داشتند و بر حسب لشکرهاىشان شمارش شدند، ۱۰۸۱۰۰ تن بودند. آنها سوم عزیمت کنند.

۲۵ «در شمال، اردوی دان لشکر به لشکر نزد عَلم خود خواهند بود. رهبر بنی دان، آخیعزر پسر عمیشدای است. ۲۶ شمارش شدگان لشکر او ۶۲۷۰۰ تن بودند. ۲۷ در جوار دان، قبیله آشیر خیمه زدند. رهبر بنی آشیر، پجیتیل پسر عکران است. ۲۸ شمارش شدگان لشکر او ۴۱۵۰۰ تن بودند. ۲۹ سپس قبیله نفتالی خواهد بود. رهبر بنی نفتالی، آخیرع پسر عنان است. ۳۰ شمارش شدگان لشکر او ۵۳۴۰۰ تن بودند. ۳۱ همه آنان که به اردوی دان تعلق داشتند و شمارش شدند، ۱۵۷۶۰۰ تن بودند. آنان نزد عَلمهای خود در آخر عزیمت خواهند کرد. ۳۲ اینان بودند بنی اسرائیلیانی که بر حسب خاندانهایشان شمارش شدند. همه آنان که در اردوهای خود و بر حسب لشکرهاىشان شمارش شدند، ۶۰۳۵۵۰ تن بودند. ۳۳ اما لاویان بنا به فرمانی که خداوند به موسی داده بود، همراه با بنی اسرائیل شمارش نشدند.

۳۴ پس بنی اسرائیل موافق هر آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل کردند؛ بدین سان

* ۲:۲ یا: «آنان باید کمی دورتر از...».

* ۱۴:۲ در عبری: «رعوئیل».

به عوض هر نخست‌زاده اسرائیلی که رَجِم را می‌گشاید، برگرفته‌ام. پس لایوان از آن من خواهند بود^{۱۳} زیرا همه نخست‌زادگان از آن منند. روزی که همه نخست‌زادگان را در سرزمین مصر هلاک کردم، تمامی نخست‌زادگان را در اسرائیل، خواه انسان و خواه چارپا، برای خود تقدیس نمودم. آنان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم.»

^{۱۴} خداوند در بیابان سینا موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۵} «لایوان را بر حسب خاندانها و طایفه‌های ایشان شمارش کن، یعنی همه ذکوران را از یک ماهه و بالاتر بشمار.»^{۱۶} پس موسی بر طبق کلام خداوند، چنانکه فرمان یافته بود، آنان را شمارش کرد.

^{۱۷} پسران لایوان بر حسب نامهایشان از این قرار بودند: چرشون و قُهاث و مراری. ^{۱۸} این است نامهای پسران چرشون بر حسب طایفه‌هایشان: لینی و شِمعی. ^{۱۹} و پسران قُهاث بر حسب طایفه‌هایشان: عَمَرام و یصهار و جبرون و عَزِیئیل. ^{۲۰} و پسران مراری بر حسب طایفه‌هایشان: مَحَلی و موشی. اینانند طایفه‌های لایوان بر حسب خاندانهایشان.

^{۲۱} از چرشون، طایفه لینیان و طایفه شمعیان؛ اینان طایفه‌های چرشونی بودند. ^{۲۲} شمار تمامی ذکوران یک ماهه و بالاتر ایشان که شمرده شدند، ۷۵۰۰ بود. ^{۲۳} طایفه‌های چرشونیان می‌بایست پشت مسکن، در جانب غربی خیمه می‌زدند. ^{۲۴} رهبر خاندان پدران چرشونیان، ایلساف پسر لایئیل بود. ^{۲۵} مسئولیت چرشونیان در خیمه ملاقات، شامل مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده در خیمه ملاقات،^{۲۶} و نیز پرده‌های صحن و حجاب در صحن، که

آنان نزد عَمَهای خویش خیمه می‌زدند، و هر یک بر حسب خاندان پدران خود، با طایفه خویش عزیمت می‌کردند.

لایوان

۳ این است تاریخچه نسل هارون و موسی، هنگامی که خداوند بر کوه سینا با موسی سخن گفت.^۲ و این است نامهای پسران هارون: ناداب، نخست‌زاده، و آبیهو و العازار و ایتامار. ^۳ این است نامهای پسران هارون که کاهنان مسح‌شده و تخصیص‌یافته برای خدمت کهنات بودند. ^۴ اما ناداب و آبیهو در حضور خداوند مُردند زیرا در بیابان سینا به حضور خداوند آتش غریب^۵ تقدیم کردند. آنها را فرزندی نبود، پس العازار و ایتامار زیر نظر^۶ پدر خود هارون، کهنات می‌کردند.

^۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۸ «قبیله لایوان را نزدیک آور و آنها را به حضور هارون کاهن بر پا دار تا وی را خدمت کنند. ^۹ آنها با انجام کارهای مسکن، وظایف خود را در قبال هارون و در قبال تمامی جماعت نزد خیمه ملاقات به جا خواهند آورد. ^{۱۰} آنان همچنین مسئولیت تمامی اسباب خیمه ملاقات را بر عهده خواهند داشت و با انجام کارهای مسکن، وظایف بنی اسرائیل را به جا خواهند آورد. ^{۱۱} لایوان را به هارون و پسرانش بسپارید؛ آنان باید از میان بنی اسرائیل به تمامی به وی^{۱۲} سپرده شوند. ^{۱۳} هارون و پسرانش را تعیین کن تا کهنات خود را انجام دهند. اما هر شخص دیگر^{۱۴} که نزدیک آید، کشته شود.»

^{۱۵} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۶} «اینک من لایوان را از میان بنی اسرائیل،

۴:۳ «آتش غریب» در اینجا می‌تواند اشاره به استفاده از بخور معمولی به جای بخور تهیه شده مطابق با فرمان خدا (خروج ۹:۳۰) و یا استفاده از آتشی غیر از آتش برگرفته شده از مذبح (لایوان ۱۶:۱۲) داشته باشد.

۴:۳ یا: «در دوران حیات پدر خود هارون».

۹:۳ در برخی از نسخه‌های عبری و در ترجمه یونانی هفتادتنان «به من» آمده است. همچنین نگاه کنید به ۱۶:۸.

۱۰:۳ در عبری: «غریب»؛ در اینجا به افراد غیرلایوان اشاره دارد.

که موسی و هارون بنا به فرمان خداوند از همه ذکوران یک ماهه و بالاتر لاویان بر حسب طایفه‌هایشان شمارش کردند، ۲۲۰۰۰ بود.

بهای رهایی نخست‌زادگان

^{۲۰} خداوند به موسی گفت: «همه نخست‌زادگان ذکور بنی اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر شمارش کن و شمار نامهای ایشان را ثبت نما. ^{۲۱} لاویان را به عوض همه نخست‌زادگان بنی اسرائیل، و دامهای لاویان را به عوض همه نخست‌زادگان دامهای بنی اسرائیل از برای من بگیر؛ من یهوه هستم.» ^{۲۲} پس موسی چنانکه خداوند به او فرمان داده بود، همه نخست‌زادگان بنی اسرائیل را شمارش کرد. ^{۲۳} و شمار نامهای همه نخست‌زادگان ذکور یک ماهه و بالاتر که شمارش شدند، ۲۲۲۷۳ بود.

^{۲۴} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «^{۲۵} لاویان را به عوض همه نخست‌زادگان بنی اسرائیل، و دامهای لاویان را به عوض دامهای ایشان بگیر. لاویان از آن من خواهند بود؛ من یهوه هستم.» ^{۲۶} و اما به جهت فدیة آن ۲۷۳ نخست‌زاده بنی اسرائیل که افزون بر شمار لاویانند، ^{۲۷} پنج مثقال^{*} برای هر تن بگیر؛ آن را بر حسب مثقال^{*} قدس که بیست قیراط^{*} است، بگیر. ^{۲۸} و آن را به عنوان وجه فدیة آنان که افزون بر ایشانند، به هارون و پسرانش بده.» ^{۲۹} پس موسی وجه فدیة را از کسانی که افزون بر آنان بودند که لاویان فدیة ایشان شده بودند، گرفت. ^{۳۰} و آن وجه را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال^{*} بر حسب مثقال^{*} قدس بود، از نخست‌زادگان بنی اسرائیل گرفت. ^{۳۱} و موسی بر طبق کلام خداوند و چنانکه خداوند به او فرمان داده بود، وجه فدیة را به هارون و پسرانش داد.

گرداگرد مسکن و مذبح بود، و طنابهای آن، و همه خدمات مربوط به اینها می‌شد.

^{۲۷} از قُهات، طایفه عَمَرامیان و طایفه یصهاریان و طایفه جبرونیان و طایفه عَزْریشیلان؛ اینان طایفه‌های قُهاتی بودند. ^{۲۸} آنان مسئول قُدس بودند، و شمار تمامی ذکوران یک ماهه و بالاتر ایشان ۸۶۰۰ بود. ^{۲۹} طایفه‌های پسران قُهات می‌بایست در جانب جنوبی مسکن خیمه می‌زدند. ^{۳۰} رهبر خاندان پدران طایفه‌های قُهاتی، ایصافان پسر عَزْریشیل بود. ^{۳۱} مسئولیت قُهاتیان شامل صندوق و میز و چراغدان و مذبحها و اسباب قُدس، که با آنها خدمت می‌کردند، و نیز پرده حجاب، و همه خدمات مربوط به آنها می‌شد. ^{۳۲} رهبر رهبران لاویان، العازار پسر هارون کاهن بود. او می‌بایست بر کسانی که مسئول قُدس بودند، نظارت کند. ^{۳۳} از مراری، طایفه مَحْلِیان و طایفه موشیان؛ اینان طایفه‌های مراری بودند. ^{۳۴} شمار تمامی ذکوران یک ماهه و بالاتر ایشان که شمرده شدند، ۶۲۰۰ بود. ^{۳۵} رهبر خاندان پدران طایفه‌های مراری، صوریشیل پسر آبیحایل بود. آنان می‌بایست در جانب شمالی مسکن خیمه می‌زدند. ^{۳۶} مسئولیت سپرده شده به پسران مراری شامل چهارچوب مسکن و تیرکها و ستونها و پایه‌ها و همه اسباب آن و نیز همه خدمات مربوط به آنها می‌شد. ^{۳۷} آنان همچنین مسئولیت ستونهای گرداگرد صحن و پایه‌ها و میخها و طنابهای آنها را بر عهده داشتند.

^{۳۸} جلوی مسکن به سمت شرق، یعنی جلوی خیمه ملاقات به جانب طلوع آفتاب، موسی و هارون و پسرانش می‌بایست خیمه بزنند و به نیابت از بنی اسرائیل، عهده‌دار مسئولیت قُدس باشند. هر شخص دیگر که به آن نزدیک می‌آمد، باید کشته می‌شد. ^{۳۹} شمار تمامی آنان

* ۴۷:۳ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در آیه ۵۰.

* ۴۷:۳ در عبری: "گرا". یک گرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

وظایف قُہاتیان

۴ خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^۲ «از میان نسل لاوی، نسل قُہات را بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان سرشماری کن، ^۳ از سی ساله و بالاتر را تا پنجاه ساله، همه آنان را که می‌توانند وارد خدمت شوند تا کار خیمه ملاقات را انجام دهند.

^۴ «خدمت نسل قُہات در خیمه ملاقات در قبال اسباب بسیار مقدس است. ^۵ هنگامی که اردو عزیمت می‌کند، هارون و پسرانش داخل شده، حجاب حائل را فرود آورند و صندوق شهادت را با آن بپوشانند. ^۶ سپس پوششی از چرم نازک ^۷ بر آن بکشند، و بر روی آن نیز پارچه‌ای به رنگ آبی یکدست بگسترند و تیرکهایش را در جای خود قرار دهند.

^۷ «بر میز نان حضور، پارچه‌ای آبی رنگ بگسترند و بشقابها و ظروف و کاسه‌ها و کوزه‌های هدیه ریختنی را بر آن بگذارند؛ نان دائمی نیز بر آن باشد. ^۸ سپس بر این همه پارچه‌ای قرمز بگسترند و روی آن را با پوششی از چرم نازک بپوشانند، و تیرکهایش را در جای خود قرار دهند.

^۹ «همچنین پارچه‌ای آبی رنگ برگرفته، چراغدان را که برای روشنایی است با چراغها و انبرها و سینی‌ها و تمامی اسباب روغن که به مصرف چراغدان می‌رسد، بدان بپوشانند. ^{۱۰} و آن را با تمامی اسبابش در پوششی از چرم نازک گذاشته، بر چوبهای حامل قرار دهند.

^{۱۱} «نیز بسر مذبح زرین، پارچه‌ای آبی رنگ بگسترند و آن را با پوششی از چرم نازک بپوشانند و تیرکهایش را در جای خود قرار دهند. ^{۱۲} همچنین همه اسباب خدمت را که در قُدس به کار می‌رود، برگرفته، در پارچه‌ای

آبی رنگ بگذارند و با پوششی از چرم نازک بپوشانند، و بر چوبهای حامل قرار دهند.

^{۱۳} «مذبح را از خاکستر خالی کرده، پارچه‌ای ارغوانی رنگ بر آن بگسترند. ^{۱۴} و همه اسباب مذبح را که برای خدمت در آنجا به کار می‌رود یعنی منقلها و چنگالها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها را که اسباب مذبح هستند، بر آن بگذارند و روی آن پوششی از چرم نازک بگسترند، و تیرکهایش را در جای خود قرار دهند.

^{۱۵} «چون به هنگام عزیمت اردو، هارون و پسرانش کار پوشانیدن قُدس و تمامی اسباب قُدس را به پایان رسانند، نسل قُہات برای حمل آنها بیایند. اما به اسباب مقدس دست نزنند، مبدا بپذیرند. اینها اسباب خیمه ملاقات است که نسل قُہات باید حمل کنند.

^{۱۶} «العازار، پسر هارون کاهن مسئول روغن چراغها و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح است. نظارت بر تمامی مسکن و هر چه در آن است، یعنی قُدس و اسباب آن نیز بر عهده اوست.»

^{۱۷} خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^{۱۸} «مگذارید قبیله طوایف قُہاتی از میان لایوان منقطع شوند ^{۱۹} بلکه با ایشان بدین‌گونه عمل کنید تا چون به اسباب بسیار مقدس نزدیک می‌شوند، زنده بمانند و نمیرند: هارون و پسرانش داخل شوند و خدمت و بار هر یک از آنان را تعیین کنند. ^{۲۰} اما قُہاتیان حتی لحظه‌ای نیز برای نظر کردن بر اسباب مقدس، بدان‌جا درنیایند مبدا بپذیرند!»

وظایف چرشونیان

^{۲۱} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۲} «نسل چرشون را نیز بر حسب خاندانها و طایفه‌هایشان سرشماری کن، ^{۲۳} از سی ساله و بالاتر را تا پنجاه

۴:۴ متن عبری به پوست حیوانی اشاره دارد که ممکن است «گاو دریایی» یا «سمور» باشد، ولی نمی‌توان مطمئن بود؛ همچنین در آیات ۸ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۲۵.

شمارش کردند،^{۳۵} از سی ساله و بالاتر را تا پنجاه ساله، همه آنان را که می‌توانستند وارد خدمت شوند تا کار خیمه ملاقات را انجام دهند.^{۳۶} شمارش شدگان بر حسب طایفه‌هایشان ۲۷۵۰ تن بودند.^{۳۷} اینان شمارش شدگان طایفه‌های قَهاتی بودند، یعنی هر که در خیمه ملاقات خدمت می‌کرد و به دست موسی و هارون بر حسب فرمانی که خداوند به واسطه موسی داده بود، شمارش شد.

^{۳۸} نسل چرشون بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان شمارش شدند،^{۳۹} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، همه آنان که می‌توانستند وارد خدمت شوند تا کار خیمه ملاقات را انجام دهند.^{۴۰} شمارش شدگان بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان ۲۶۳۰ تن بودند.^{۴۱} اینان شمارش شدگان طایفه‌های نسل چرشون بودند یعنی هر که در خیمه ملاقات خدمت می‌کرد و به دست موسی و هارون بر حسب فرمان خداوند، شمارش شد.

^{۴۲} طایفه‌های نسل میراری بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان شمارش شدند،^{۴۳} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، همه آنان که می‌توانستند وارد خدمت شوند تا کار خیمه ملاقات را انجام دهند.^{۴۴} شمارش شدگان بر حسب طایفه‌هایشان ۳۲۰۰ تن بودند.^{۴۵} اینان شمارش شدگان طایفه‌های نسل میراری بودند که به دست موسی و هارون بر حسب فرمان خداوند به موسی شمارش شدند.

^{۴۶} بدین‌سان لاویان بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان، به دست موسی و هارون و رهبران اسرائیل شمارش شدند،^{۴۷} از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، همه آنان که می‌توانستند به کار خدمت و حمل بار در خیمه ملاقات داخل شوند.^{۴۸} شمارش شدگان ۸۵۸۰ تن بودند.^{۴۹} اینان هر یک بنا بر فرمان خداوند که به واسطه موسی داده بود، بر حسب کار خدمت یا حمل بار که انجام می‌دادند، شمارش شدند. بدین‌سان

ساله، همه آنان را که می‌توانند وارد خدمت شوند تا کار خیمه ملاقات را انجام دهند.^{۳۳} این است خدمت طایفه‌های چرشونی در خدمتگزاری و حمل بار: ^{۳۵} آنان پرده‌های مسکن، خیمه ملاقات را با پوشش آن، پوشش چرم نازک را که بر آن است، و پرده در خیمه ملاقات را حمل کنند،^{۳۶} همچنین پرده‌های صحن و پرده مدخل دروازه صحن را که گرداگرد مسکن و مذبح است با طنابها و تمامی لوازم خدمت آنها. هرآنچه را که در خصوص آنها باید کرد، چرشونان انجام دهند.^{۳۷} هارون و پسرانش بر تمامی خدمت نسل چرشون، اعم از هرآنچه حمل می‌کنند و هرآنچه انجام می‌دهند، نظارت کنند. بر شماست که آنچه را آنها باید حمل کنند، بر عهده ایشان بگذارید.^{۳۸} این است خدمت طایفه‌های نسل چرشون در خیمه ملاقات. نظارت بر وظایف آنها بر عهده ایتامار، پسر هارون کاهن خواهد بود.

وظایف میراریان

^{۴۹} «نسل میراری را بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان شمارش کن،^{۵۰} از سی ساله و بالاتر را تا پنجاه ساله، همه آنان را که می‌توانند وارد خدمت شوند تا کار خیمه ملاقات را به انجام رسانند.^{۵۱} وظیفه آنها در انجام خدمت خود در قبال خیمه ملاقات، حمل این اشیاء خواهد بود: تخته‌های مسکن با پشت‌بندها و ستونها و پایه‌های آن،^{۵۲} ستونهای صحن گرداگرد با پایه‌ها و میخها و طنابهای آن، و همه لوازم آنها و هرآنچه به کار با آنها مربوط می‌شود. به هر کس از روی نامش، اشیائی را که موظف به حمل آن است، محول کن.^{۵۳} این است خدمت طایفه‌های نسل میراری یعنی تمامی خدمتشان در خیمه ملاقات که ایتامار، پسر هارون کاهن باید بر آن نظارت کند.»

شمارش طایفه‌های لاوی

^{۵۴} پس موسی و هارون و رهبران جماعت، نسل قَهات را بر حسب طایفه‌ها و خاندانهایشان

خیانت زن شوهردار

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد،^{۱۳} و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش مخفی بماند و نجاستش آشکار نگردد، و نیز اگر شاهدی بر ضد او نباشد و در حین عمل گرفتار نشود،^{۱۴} و اگر روح غیرت بر شوهر آید و بر زنش که خود را نجس ساخته، غیرت ورزد و یا اگر روح غیرت بر شوهر آید و با اینکه زنش خود را نجس نساخته، بر او غیرت ورزد،^{۱۵} آنگاه آن مرد زن خود را نزد کاهن ببرد و به جهت او یکدهم ایفه* آرد جو بیاورد. و روغن بر آن نریزد و کندر بر آن نگذارد زیرا که هدیه آردی به جهت غیرت است، یعنی هدیه آردی یادآوری، که یادآور تقصیر است.

۱۶ «آنگاه کاهن آن زن را نزدیک آورده، در حضور خداوند بر پا دارد.^{۱۷} و کاهن آب مقدس را در ظرفی سفالین بردارد و قدری از غبار کف مسکن را بر گرفته، بر آب بگذارد.^{۱۸} و کاهن زن را در حضور خداوند بر پا داشته، موی سر زن را باز کند و هدیه یادآوری را که هدیه آردی به جهت غیرت است، در دستان او قرار دهد. و در دست کاهن، آب تلخ لعنت باشد.^{۱۹} سپس کاهن زن را وادارد تا سوگند خورده، و به زن بگوید: «اگر مردی با تو همبستر نشده است، و اگر در مدتی که زیر اقتدار شوهرت بوده‌ای، از او به نجاست برنگشته‌ای، از این آب تلخ لعنت، مصون باش. «اما اگر در مدتی که زیر اقتدار شوهرت بوده‌ای، از او برگشته و خود را نجس کرده باشی، و مردی غیر از شوهرت، با تو همبستر شده باشد»

موسی چنانکه خداوند بدو فرمان داده بود، ایشان را شمارش کرد.

مردمان نجس

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را فرمان ده که هر جذامی* را و هر که را که عضو تناسلی‌اش جریان دائمی دارد، و نیز هر کس را که از تماس با مرده نجس شده است، از اردو بیرون کنند.^۳ ایشان را خواه مرد خواه زن بیرون کنید و بیرون از اردوگاه برانید تا اردوی خود یعنی جایی را که من در میانشان ساکنم، نجس نسازند.»^۴ پس بنی اسرائیل چنین کردند و آنان را از اردو بیرون راندند. بنی اسرائیل مطابق آنچه خداوند به موسی گفته بود، عمل کردند.

اعتراف و قربانی جبران

۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را بگو: هرگاه مرد یا زنی یکی از گناهانی را مرتکب شود که انسان با آنها به خداوند خیانت می‌ورزد، و تقصیر کار گردد، باید به گناهی که مرتکب شده، اعتراف کند و برای جبران تقصیر خود خسارت کامل پرداخته، یک پنجم نیز بر آن بیافزاید و به کسی که به وی خطا ورزیده، بدهد.^۸ اما اگر آن شخص بمیرد و ولی‌ای نداشته باشد که خسارت به او پرداخت شود، در این صورت، آن را برای خداوند به کاهن بپردازد، علاوه بر قوچ کفاره که با آن برای خطاکار کفاره به جا آورده می‌شود.^۹ هر هدیه از تمامی چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای کاهن می‌آورند، از آن او خواهد بود.^{۱۰} تمامی چیزهای مقدس شخص از آن خودش خواهد بود، اما هر چه به کاهن بدهد، از آن کاهن خواهد بود.»

* ۲:۵ واژه عبری لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای پوستی به کار می‌رود؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۸:۵ در عبری واژه‌های "بمیرد و" وجود ندارد.

* ۱۵:۵ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

بگو: هرگاه مرد یا زنی نذر خاص، یعنی نذر نذیره* بکند، تا خود را وقف خداوند سازد، باید از شراب و دیگر مُسکرات بپرهیزد و سرکه شراب و سرکه دیگر خمرها را ننوشد، و هیچ آب انگور نیاشامد، و انگور تازه یا خشک نخورد. نیز در تمامی ایام وقف خود، از هر آنچه که از تاک انگور به دست آید، از هسته گرفته تا پوست، نخورد.

۵ «در همه ایام نذر وقف شدگی خود، تیغ بر سرش نیاید. و تا پایان روزهای وقف خود به خداوند، مقدّس باشد و گیسهای موی سرش را بلند کند.

۶ «در همه ایام وقف خود به خداوند، به مُرده‌ای نزدیک نشود. ۷ نه برای پدر، نه برای مادر، و نه برای برادر یا خواهر خویش، چون بمیرند خویشتن را نجس نسازد زیرا نشانی وقف خود به خدا را بر سر دارد. ۸ او در همه ایام وقف خود، برای خداوند مقدّس خواهد بود.

۹ «اگر به ناگاه کسی در جوار او بمیرد و او سر وقف شده خود را نجس سازد، در روز طهارت خویش سر خود را بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد. ۱۰ سپس در روز هشتم دو قمری یا دو جوجه کبوتر، نزد کاهن به در خیمه ملاقات بیاورد. ۱۱ کاهن یکی را به عنوان قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی تمام سوز تقدیم کرده، برای وی کفاره کند، زیرا که به سبب مرده، گناه ورزیده است. و او در همان روز سر خود را تقدیس کند. ۱۲ همچنین خود را برای ایام نذیرگی خویش وقف خداوند نماید و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی جبران بیاورد. اما روزهای پیشین او باطل می شود، زیرا وقف او نجس شده است.

۲۱- در اینجا کاهن زن را وادارد تا سوگند لعنت بخورد و به زن بگوید: - «خداوند با نحیف کردن ران و متورم ساختن رَجَمَت* تو را در میان قومت به لعنت و ناسزا بدل سازد. ۲۲ و این آب لعنت به شکم تو داخل شده، رَجَمَت را متورم و رانت را نحیف سازد.» و آن زن بگوید: «آمین، آمین.»

۲۳ «سپس کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد و آنها را در آب تلخ حل کند، ۲۴ و آب تلخ لعنت را به زن بنوشاند. و آب لعنت، در او داخل شده، سبب تلخی خواهد شد. ۲۵ و کاهن هدیه آردی غیرت را از دست زن بگیرد و هدیه آردی را به حضور خداوند تکان داده، نزد مذبح بیاورد. ۲۶ سپس کاهن مشت از هدیه آردی را به عنوان قسمت یادگاری آن برگیرد و بر مذبح بسوزاند، و آنگاه آب را به زن بنوشاند. ۲۷ و چون آب را به او نوشاند، اگر زن خود را نجس ساخته و به شوهر خویش خیانت ورزیده باشد، آب لعنت در او داخل شده، سبب تلخی خواهد شد، و رَجَم او متورم و رانتش نحیف خواهد گشت، و آن زن در میان قوم خود به لعنت بدل خواهد گردید. ۲۸ اما اگر زن خود را نجس نساخته و طاهر باشد، آنگاه مصون* بوده، فرزندان خواهد زایید.

۲۹ «این است قانون غیرت، وقتی زنی که زیر اقتدار شوهرش است، برگشته، خود را نجس سازد، یا هنگامی که روح غیرت بر مردی بیاید و بر زنش غیرت ورزد. کاهن زن را در حضور خداوند بر پا دارد و تمامی این قانون را درباره او اجرا کند. ۳۰ پس آن مرد از گناه مبرا خواهد بود، اما زن متحمل جزای تقصیر خود خواهد شد.»

قانون نذیره

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: **۲** «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان



* ۲۱:۵ منظور از "نحیف کردن ران و متورم ساختن رَجَم"، عدم توانایی زایش است.

* ۲۸:۵ واژه عبری می تواند به معنی "مبرا" نیز باشد.

* ۲:۶ "نذیره" یعنی «کسی که به طور خاص به خدا وقف شده باشد».

بدین گونه بنی اسرائیل را برکت دهید، و بدیشان بگویید:

^{۲۴} «خداوند تو را برکت دهد، و محافظت کند؛

^{۲۵} خداوند روی خود را بر تو تابان سازد و تو را فیض عنایت فرماید؛

^{۲۶} خداوند روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد.

^{۲۷} «بدین گونه، آنان نام مرا بر بنی اسرائیل خواهند نهاد و من ایشان را برکت خواهم داد.»

هدایا برای وقف مسکن

روزی که موسی بر پا کردن مسکن را به پایان رسانید، آن را با تمامی اسبابش مسح و تقدیس کرد. او همچنین مذبح را با تمامی وسایلش مسح و تقدیس نمود.^۲ آنگاه رهبران اسرائیل، که سران خاندانهایشان بودند، هدایا تقدیم کردند. اینان رهبران قبایل بودند که بر شمارش شدگان گماشته شده بودند.^۳ آنان به جهت هدیه شش ارابه^۴ سرپوشیده و دوازده گاو نر به حضور خداوند آوردند، یعنی یک ارابه برای هر دو رهبر و یک گاو برای هر نفر. آنان این هدایا را پیش روی مسکن تقدیم کردند.

^۴ آنگاه خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «اینها را از ایشان بپذیر تا برای انجام خدمت خیمه ملاقات به کار آید، و آنها را به لاویان بده، به هر کس متناسب با خدمتش.»^۵ پس موسی ارابه‌ها و گاوان را گرفت و به لاویان داد.^۶ دو ارابه و چهارگاو به جرشونیان داد، متناسب با خدمتشان.^۸ چهار ارابه و هشت گاو به میراریان داد که زیر دست ایتامار پسر هارون کاهن بودند، متناسب با خدمتشان.^۹ اما به فئاتیان هیچ نداد، زیرا آنان خدمت حمل وسایل مقدس بر شانه‌های خود را بر عهده داشتند.

^{۱۰} رهبران، در روز مسح مذبح، هدایا برای وقف آن آوردند و آنها را پیش روی مذبح

^{۱۳} «این است قانون نذیره برای زمانی که ایام وقف او تمام شود: او را به در خیمه ملاقات بیاورند،^{۱۴} و او هدیه خود را به خداوند تقدیم کند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی عیب به جهت قربانی تمام‌سوز، یک بره ماده یک ساله بی عیب به جهت قربانی گناه، و یک قوچ بی عیب به جهت قربانی رفاقت؛^{۱۵} همچنین یک سبد قرص نان بی خمیرمایه از آرد مرغوب آمیخته به روغن، و گرده‌های نازک بی خمیرمایه و آغشته به روغن، همراه با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها.^{۱۶} کاهن آنها را به حضور خداوند آورده، قربانی گناه و قربانی تمام‌سوز او را تقدیم کند،^{۱۷} و قوچ را همراه با سبد نان بی خمیرمایه به عنوان قربانی رفاقت به خداوند تقدیم نماید. کاهن همچنین هدیه آردی و هدیه ریختنی او را تقدیم کند.

^{۱۸} آنگاه نذیره سر وقف‌شده خود را نزد در خیمه ملاقات بتراشد و موی سر وقف‌شده خود را گرفته، بر آتش زیر قربانی رفاقت بگذارد.^{۱۹} پس از آنکه نذیره سر وقف‌شده خود را تراشید، کاهن سرشانه پخته قوچ را با یک قرص نان بی خمیرمایه از سبد و یک گرده نازک بی خمیرمایه گرفته، بر کف دستهای نذیره بگذارد.^{۲۰} و کاهن آنها را به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تکان دهد. آنها همراه با سینه هدیه تکان‌دانی و ران افراشتنی، سهم مقدس کاهن خواهند بود. پس از آن، نذیره می‌تواند شراب بنوشد.

^{۲۱} «این است قانون نذیره‌ای که نذر کرده است تا برای وقف خود هدیه‌ای به خداوند تقدیم کند. اگر دست او به بیش از این می‌رسد، باید آن را بر حسب آنچه نذر کرده است، علاوه بر قانون نذیره انجام دهد.»

برکت کاهنان

^{۲۲} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

^{۲۳} «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو:

تقدیم کردند. ^{۱۱} خداوند به موسی گفت: «هر روز یکی از رهبران هدیه خود را برای وقف مذبح تقدیم کند.»

^{۱۲} آن که در نخستین روز هدیه خود را تقدیم کرد، نَحْشون پسر عَمیناداب از قبیله یهودا بود. ^{۱۳} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال* و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قُدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛ ^{۱۴} او یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛ ^{۱۵} او یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛ ^{۱۶} او یک بز نر به جهت قربانی گناه؛ ^{۱۷} او به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه نَحْشون پسر عَمیناداب.

^{۱۸} در دومین روز، یَسَنبیل پسر صوغر، رهبر یساکار هدیه خود را تقدیم کرد. ^{۱۹} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قُدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛ ^{۲۰} او یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛ ^{۲۱} او یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛ ^{۲۲} او یک بز نر به جهت قربانی گناه؛ ^{۲۳} او به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه یَسَنبیل پسر صوغر.

^{۲۴} در سومین روز، الیاب پسر حیلون، رهبر بنی زبولون هدیه خود را تقدیم کرد. ^{۲۵} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قُدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛ ^{۲۶} او یک

کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛ ^{۲۷} او یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛ ^{۲۸} او یک بز نر به جهت قربانی گناه؛ ^{۲۹} او به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب پسر حیلون.

^{۳۰} در چهارمین روز، الیصور پسر شدیثور، رهبر بنی رثوبین هدیه خود را تقدیم کرد. ^{۳۱} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قُدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛ ^{۳۲} او یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛ ^{۳۳} او یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛ ^{۳۴} او یک بز نر به جهت قربانی گناه؛ ^{۳۵} او به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیصور پسر شدیثور.

^{۳۶} در پنجمین روز، شلومیبیل پسر صوریشدای، رهبر بنی شمعون هدیه خود را تقدیم کرد. ^{۳۷} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قُدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛ ^{۳۸} او یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛ ^{۳۹} او یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛ ^{۴۰} او یک بز نر به جهت قربانی گناه؛ ^{۴۱} او به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومیبیل پسر صوریشدای.

^{۴۲} در ششمین روز، الیاساف پسر دعوثیل، رهبر بنی جاد هدیه خود را تقدیم کرد. ^{۴۳} هدیه

* ۱۳:۷ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۶۲} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۶۳} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛^{۶۴} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۶۵} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه آبیذان پسر جدعون.

^{۶۶} در دهمین روز، آخیعزر پسر عمیشدای، رهبر بنی دان هدیه خود را تقدیم کرد.^{۶۷} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۶۸} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۶۹} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛^{۷۰} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۷۱} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه آخیعزر پسر عمیشدای.

^{۷۲} در یازدهمین روز، پجیئیل پسر عکران، رهبر بنی آشیر هدیه خود را تقدیم کرد.^{۷۳} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۷۴} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۷۵} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛^{۷۶} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۷۷} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه پجیئیل پسر عکران.

او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۷۲} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۷۵} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛^{۷۶} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۷۷} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف پسر دعوتیل.

^{۷۸} در هفتمین روز، الیشمع پسر عمیهود، رهبر بنی افرایم هدیه خود را تقدیم کرد.^{۷۹} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۸۰} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۸۱} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام سوز؛^{۸۲} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۸۳} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع پسر عمیهود.

^{۸۴} در هشتمین روز، جملیئیل پسر فدهصور، رهبر بنی منسی هدیه خود را تقدیم کرد.^{۸۵} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۸۶} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۸۷} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله برای قربانی تمام سوز؛^{۸۸} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۸۹} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه جملیئیل پسر فدهصور.

^{۹۰} در نهمین روز، آبیذان پسر جدعون، رهبر بنی بنیامین هدیه خود را تقدیم کرد.^{۹۱} هدیه او

که چراغها را نصب می‌کنی، هفت چراغ باید جلوی چراغدان را روشن سازد.^۳ پس هارون چنین کرد. او چراغها را نصب کرد تا جلوی چراغدان را روشن سازند، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود.^۴ صنعت چراغدان این‌گونه بود: از پایه تا گلهای آن، طلای چکش‌کاری شده بود. چراغدان مطابق نمونه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، ساخته شد.

تطهیر لایوان

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «لایوان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر کن.^۶ برای تطهیر آنان، با ایشان چنین عمل نما: آب طهارت بر ایشان پاش و بگو تمام بدن خود را بتراشند و جامه‌هایشان را بشویند و این‌گونه خود را تطهیر کنند.^۸ سپس گوساله نری همراه با هدیه آردی آن یعنی آرد مرغوب آمیخته به روغن بگیرند و تو گوساله نر دیگری به جهت قربانی گناه بگیر.^۹ آنگاه لایوان را نزد خیمه ملاقات بیاور و تمامی جماعت بنی اسرائیل را گرد آور.^{۱۰} پس لایوان را به حضور خداوند بیاور و بنی اسرائیل دستهای خود را بر ایشان بگذارند،^{۱۱} و هارون لایوان را از جانب بنی اسرائیل به عنوان هدیه تکان‌دانی به حضور خداوند تقدیم کند تا خدمت خداوند را به جا آورند.^{۱۲} آنگاه لایوان دستهای خود را بر سر گاوان بنهند، و تو یکی را به جهت قربانی گناه و دیگری را به جهت قربانی تمام سوز به خداوند تقدیم کن تا برای لایوان کفاره باشد.^{۱۳} و لایوان را پیش روی هارون و پسرانش بر پا بدار، و ایشان را به عنوان هدیه تکان‌دانی به خداوند تقدیم کن.^{۱۴} بدین‌گونه، لایوان را از میان بنی اسرائیل جدا کن، و لایوان از آن من خواهند بود.

۱۵ «پس از آنکه ایشان را تطهیر کردی و به عنوان هدیه تکان‌دانی تقدیم نمودی، لایوان

در دوازدهمین روز، آخرین پسر عنان، رهبر بنی نفتالی هدیه خود را تقدیم کرد.^{۱۶} هدیه او یک سینی نقره به وزن یکصد و سی مثقال و یک ظرف نقره به وزن هفتاد مثقال، به مثقال قدس بود، که هر دو پر از آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی بودند؛^{۱۷} و یک کاسه طلا به وزن ده مثقال پر از بخور؛^{۱۸} و یک گوساله نر، یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله به جهت قربانی تمام‌سوز؛^{۱۹} و یک بز نر به جهت قربانی گناه؛^{۲۰} و به جهت قربانی رفاقت نیز دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه آخرین پسر عنان.

۲۱ این بود هدایای وقف مذبح از جانب رهبران اسرائیل در روزی که مذبح مسح شد: دوازده سینی نقره و دوازده ظرف نقره و دوازده کاسه طلا.^{۲۲} هر سینی نقره یکصد و سی مثقال و هر ظرف هفتاد مثقال وزن داشت، یعنی وزن نقره تمامی اسباب، دو هزار و چهارصد مثقال، به مثقال قدس بود.^{۲۳} دوازده کاسه طلای پر از بخور، هر یک ده مثقال، به مثقال قدس، وزن داشتند. وزن طلای همه کاسه‌ها یکصد و بیست مثقال بود.^{۲۴} کل احشام به جهت قربانی تمام‌سوز دوازده گاو نر، دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله همراه با هدیه آردی آنها و نیز دوازده بز نر به جهت قربانی گناه بود.^{۲۵} کل احشام به جهت قربانی رفاقت، بیست و چهار گاو نر و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله بود. این بود هدایای وقف مذبح پس از مسح شدن آن.

۲۶ چون موسی به خیمه ملاقات درآمد تا با خداوند سخن گوید، از بالای تخت رحمت که بر صندوق شهادت قرار داشت، یعنی از میان دو کروی، صدای او را شنید که با وی تکلم می‌کرد. و او با وی سخن گفت.

نصب چراغها

خداوند موسی را گفت: «هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی



عید پَسَخ

۹ در نخستین ماه سال دوّم بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از سرزمین مصر، خداوند موسی را در صحرائ سینا خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را بگو که پَسَخ را در موعدهش به جا آورند. ۳ روز چهاردهم این ماه، هنگام عصر، آن را در موعدهش به جا آورید و بنا بر همه فرائض و قوانینش آن را نگاه دارید.» ۴ پس موسی بنی اسرائیل را گفت که پَسَخ را به جا آورند. ۵ آنان روز چهاردهم ماه نخست، وقت عصر، در صحرائ سینا پَسَخ را به جا آوردند. بنی اسرائیل بر حسب هر آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل کردند. ۶ اما بعضی اشخاص بودند که از جنازه آدمی نجس شده، نمی توانستند پَسَخ را در آن روز به جا آورند. پس همان روز نزد موسی و هارون آمده، ۷ وی را گفتند: «ما از جنازه آدمی نجس شده ایم. ولی چرا از تقدیم هدیه خداوند در موعدهش در میان بنی اسرائیل منع شویم؟» ۸ موسی ایشان را گفت: «منتظر بمانید تا آنچه را که خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.» ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را بگو: اگر کسی از شما یا از نسل شما از جنازه ای نجس شود یا در سفری دور باشد، کماکان می تواند پَسَخ را برای خداوند به جا آورد. ۱۱ در چهاردهمین روز ماه دوّم، وقت عصر، آن را به جا آورند؛ آن را همراه با نان بی خمیرمایه و سبزیهای تلخ بخورند؛ ۱۲ و چیزی از آن را تا صبح باقی نگذارند و از آن استخوانی نشکنند؛ پَسَخ را بر حسب تمامی فرائض آن به جا آورند. ۱۳ اما اگر کسی طاهر باشد و در سفر نیز نباشد ولی از انجام پَسَخ اِبا کند، باید از میان قوم خود منقطع شود زیرا هدیه خداوند را در موعدهش تقدیم نکرده است؛ آن مرد متحمل گناه خود خواهد شد. ۱۴ و اگر غریبی در میان شما ساکن

داخل شوند تا خدمت خیمه ملاقات را انجام دهند. ۱۶ زیرا ایشان از میان بنی اسرائیل به تمامی به من داده شده اند. به عوض هر گشاینده رَجِم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود برگرفته ام. ۱۷ زیرا همه نخست زادگان بنی اسرائیل، خواه انسان و خواه چارپا، از آنی منند. روزی که همه نخست زادگان را در سرزمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس کردم. ۱۸ و لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل برگرفتم، ۱۹ و ایشان را از میان بنی اسرائیل، به هارون و پسرانش هدیه کردم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه ملاقات انجام دهند و برای ایشان کفّاره به جا آورند، تا چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک می آیند، به بلائی دچار نشوند.»

۲۰ پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل با لاویان چنین کردند؛ آری، بنی اسرائیل بر حسب هر آنچه خداوند درباره لاویان به موسی فرمان داده بود، با ایشان عمل نمودند. ۲۱ لاویان خود را تطهیر کردند و جامه های خود را شستند و هارون ایشان را به عنوان هدیه تکان دادنی به حضور خداوند تقدیم کرد و برای ایشان کفّاره به جا آورد تا ظاهر شوند. ۲۲ سپس لاویان داخل شدند تا در خیمه ملاقات در حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند؛ آنها چنانکه خداوند درباره لاویان به موسی فرمان داده بود، با ایشان عمل کردند.

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «این است قانون لاویان: از بیست و پنج ساله و بالاتر بیابند تا وظیفه خدمت در خیمه ملاقات را به جا آورند. ۲۵ اما از پنجاه سالگی از انجام وظیفه کناره گیرند و دیگر خدمت نکنند. ۲۶ آنان می توانند برادران خود را در انجام وظایفشان در خیمه ملاقات یاری دهند، اما نباید خدمت کنند. بدین گونه با لاویان در تعیین وظایفشان عمل کن.»

شیپورهای نقره‌ای

۱۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «^۲ دو شیپور بساز؛ آنها را از نقره چکش کاری شده بساز و برای فرا خواندن جماعت و کوچاندن اردوها به کار بر. ^۳ هرگاه هر دو را بنوازند، تمامی جماعت نزد تو به در خیمه ملاقات گرد آیند. ^۴ اما اگر تنها یکی را بنوازند، رهبران یعنی سران طوایف اسرائیل نزد تو گرد آیند. ^۵ هرگاه تیزآهنگ بنوازید، اردوهایی که در جانب شرقی هستند، کوچ کنند. ^۶ هرگاه برای دومین بار تیزآهنگ بنوازید، اردوهایی که در جانب جنوبی هستند، کوچ کنند. برای کوچاندن قوم باید تیزآهنگ بنوازند. ^۷ اما برای گرد آوردن جماعت نیز شیپورها را بنوازید، ولی نه تیزآهنگ.

^۸ «پسران هارون، یعنی کاهنان، آنانند که باید شیپورها را بنوازند. این برای شما فریضه ابدی در تمامی نسلهایتان خواهد بود. ^۹ هرگاه در زمین خود به جنگ دشمنی بروید که با شما خصومت می‌ورزد، شیپورها را تیزآهنگ بنوازید تا در حضور یهوه خدایتان به یاد آورده شوید و از دست دشمنانتان نجات یابید. ^{۱۰} همچنین در روزهای شادمانی، و در اعیاد و در آغاز ماههای خود، شیپورها را هنگام قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت خود بنوازید، تا در حضور خدایتان به یاد آورده شوید. من یهوه، خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

^{۱۱} و واقع شد که در بیستین روز ماه دوم از سال دوم، ابر از فراز مسکن شهادت بالا رفت، ^{۱۲} و بنی‌اسرائیل با حرکت از مکانی به مکان دیگر، از صحرای سینا کوچ کردند. و ابر در صحرای فاران ساکن شد. ^{۱۳} بدین‌سان

باشد و بخواید پسخ را برای خداوند به جا آورد، بر حسب فرایض پسخ و قوانین آن عمل کند. شما را، خواه غریب خواه بومی، یک فریضه خواهد بود.»

ابر و آتش بر فراز مسکن

^{۱۵} در روزی که مسکن بر پا شد، ابر مسکن یعنی خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح، همچون منظر آتش بر فراز مسکن بود. ^{۱۶} همواره چنین بود: ابر در روز آن را می‌پوشانید* و منظر آتش در شب. ^{۱۷} هرگاه ابر از فراز خیمه برمی‌خاست، پس از آن بنی‌اسرائیل کوچ می‌کردند و هر جا که ابر ساکن می‌شد، آنجا بنی‌اسرائیل اردو می‌زدند. ^{۱۸} به فرمان خداوند بنی‌اسرائیل کوچ می‌کردند، و به فرمان خداوند اردو می‌زدند. همه روزهایی که ابر بر فراز مسکن ساکن می‌بود، آنان اردو زده باقی می‌ماندند. ^{۱۹} حتی هنگامی که ابر روزهای بسیار بر فراز مسکن می‌ماند، بنی‌اسرائیل حکم خداوند را نگاه می‌داشتند و کوچ نمی‌کردند. ^{۲۰} گاه ابر روزهایی اندک بر فراز مسکن بود، و آنها به فرمان خداوند اردو زده باقی می‌ماندند و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند. ^{۲۱} و گاه ابر از شب تا صبح می‌ماند. و چون صبح برمی‌خاست، آنان کوچ می‌کردند. خواه روز و خواه شب، هرگاه ابر برمی‌خاست، ایشان نیز کوچ می‌کردند. ^{۲۲} خواه دو روز، خواه یک ماه و خواه مدتی طولانی‌تر، هر قدر ابر بر فراز مسکن ساکن باقی می‌ماند، بنی‌اسرائیل اردو زده باقی می‌ماندند و کوچ نمی‌کردند، اما چون برمی‌خاست، کوچ می‌کردند. ^{۲۳} به فرمان خداوند اردو می‌زدند، و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند. آنان حکم خداوند را بنا بر آنچه خداوند به واسطه موسی فرمان می‌داد، نگاه می‌داشتند.

* ۹:۱۶ بنا بر ترجمه یونانی هفتاد و نه، سریانی و والگیت؛ در جمله عبری، «در روز» وجود ندارد.

می‌کنیم که خداوند درباره‌اش گفته است: ^{۲۱} آن را به شما خواهیم بخشید. «همراه ما بیا و به تو احسان خواهیم کرد، زیرا خداوند دربارهٔ اسرائیل نیکو وعده داده است.» ^{۲۰} اما حوایب وی را گفت: «نمی‌آیم؛ بلکه به سرزمین خود و نزد خویشانم خواهیم رفت.» ^{۲۱} موسی گفت: «تمنا دارم ترکمان نکنی. زیرا تو می‌دانی کجای صحرا باید اردو زد و می‌توانی در حکم چشمان ما باشی. ^{۲۲} اگر همراه ما بایی، هر احسانی که خداوند به ما کند، همان را به تو خواهیم کرد.» ^{۲۳} پس ایشان در سفری سه روزه از کوه خداوند کوچ کردند و صندوق عهد خداوند سه روز پیشاپیش ایشان می‌رفت تا از برایشان استراحتگاهی بجوید. ^{۲۴} و هرگاه از اردوگاه کوچ می‌کردند، ابر خداوند هنگام روز بر فراز ایشان بود.

^{۲۵} هرگاه صندوق عزیمت می‌کرد، موسی می‌گفت: «برخیز، ای خداوند، تا دشمنانت پراکنده شوند، و آنان که از تو نفرت دارند، از حضورت بگریزند.» ^{۲۶} و چون بازمی‌ایستاد، می‌گفت: «بازگرد، ای خداوند؛ نزد هزاران هزار اسرائیل بازگرد.»

شکوهٔ قوم در بیابان

باری، قوم به سبب سختیهای خویش در گوش خداوند شکایت کردند، و چون خداوند این را شنید، خشمش افروخته شد. پس آتش خداوند در میان ایشان شعله‌ور گردید و قسمتهایی از اطراف اردوگاه را در کام کشید. ^۱ آنگاه قوم نزد موسی فریاد برآوردند و موسی نزد خداوند دعا کرد و آتش خاموش شد. ^۲ پس آن مکان تبعیره* نامیده شد، زیرا آتش خداوند در میان ایشان شعله‌ور گردیده بود.

^۳ اما گروه محتلط و ناهلی که در میان ایشان بودند، به شدت حرص خوراک داشتند، و

ایشان برای نخستین بار، به فرمان خداوند که به واسطهٔ موسی داد، کوچ کردند.

^{۱۴} نخست، عَلمِ اردوی بنی‌یهودا با لشکرهایشان عزیمت کردند. فرماندهٔ لشکر ایشان، نَحشون پسر عَمیناداب بود. ^{۱۵} فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌یساکار، تَنثیل پسر صوغر بود، ^{۱۶} و فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌زبولون، ایاب پسر حیلون.

^{۱۷} آنگاه مسکن را جمع کردند، و بنی‌جرشون و بنی‌مراری که حاملان مسکن بودند، عزیمت نمودند.

^{۱۸} سپس عَلمِ اردوی رثوبین با لشکرهایشان عزیمت کردند. فرماندهٔ لشکر ایشان، ایصور پسر شَیدئور بود. ^{۱۹} فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌شمعون، شلومئیل پسر صوریشدای بود، ^{۲۰} و فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌جاد، ایلساف پسر دعوئیل.

^{۲۱} سپس قُهاطیان که حاملان اسباب مقدس بودند، عزیمت کردند. پیش از رسیدن ایشان، مسکن بر پا شده بود.

^{۲۲} سپس عَلمِ اردوی بنی‌افرایم با لشکرهایشان عزیمت کردند. فرماندهٔ لشکر ایشان، ایشمع پسر عَمیهد بود. ^{۲۳} فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌منسی، جَمَلئیل پسر فدَه‌صور بود، ^{۲۴} و فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌بنیامین، آبیان پسر جدعون.

^{۲۵} سپس عَلمِ اردوی بنی‌دان به عنوان پستراول تمامی دیگر اردوها، با لشکرهایشان عزیمت کردند. فرماندهٔ لشکر ایشان، آخیعزر پسر عَمیشدای بود. ^{۲۶} فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌آشیر، بَجیئیل پسر عَکران بود، ^{۲۷} و فرماندهٔ لشکر قبیلهٔ بنی‌نفتالی، آخیرع پسر عَنان. ^{۲۸} این بود ترتیب حرکت بنی‌اسرائیل با لشکرهایشان به هنگام کوچ کردن.

^{۲۹} موسی به حوایب پسر رعوئیل مدیانی که پدرزن وی بود، گفت: «ما به مکانی کوچ

* ۳:۱۱ «تبعیره» در عبری به معنی «سوختن» است.

بنی اسرائیل نیز باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند؟^۵ یاد آن ماهیها که در مصر مفت می خوردیم، و یاد آن خیارها و خربزه‌ها، و تره‌ها و پیازها و سیرها به خیر! اما اکنون جان ما خشک شده است، و در برابر چشمانمان تنها همین مَنّا است و بس.»^۶ مَنّا همچون تخم گشنیز بود با منظری مانند مروارید.^۷ قوم می گشتند و آن را جمع می کردند؛ سپس با آسیاب می ساییدند و یا در هاون می کوبیدند و آن را در دیگری پخته، از آن گردها می ساختند. طعم آن همچون طعم نان روغنی بود.^۸ شبانگاه، هنگامی که شب‌نم بر اردوگاه می نشست، مَنّا نیز با آن فرو می ریخت.^۹ موسی شنید که قوم در همه طایفه‌هایشان هر یک به در خیمه خود می گریند. پس خشم خداوند سخت شعله‌ور شد، و در نظر موسی نیز ناپسند آمد.^{۱۰} موسی به خداوند گفت: «چرا با خدمتگزار خود به بدی عمل کردی؟ و چرا در نظرت فیض نیافتم، که بار تمامی این قوم را بر من نهادی؟^{۱۱} آیا من به همه این قوم آبستن شده‌ام؟ یا من ایشان را زاده‌ام که به من می گوئی، "همچون دایه که طفل شیرخواره را می برد، آنان را بر سینه خود ببر،" به سرزمینی که برای اجدادشان قسم خوردی؟^{۱۲} گوشت از کجا فراهم کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان می گویند: "ما را گوشت بده تا بخوریم."^{۱۳} من به تنهایی یارای حمل تمامی این قوم را ندارم؛ این بار برای من بسیار سنگین است.^{۱۴} اگر می خواهی با من بدین گونه عمل کنی، پس اگر در نظرت فیض یافته‌ام مرا به یکباره بکش تا تیره‌بختی خود را نبینم!»

نصب مشایخ

^{۱۶} پس خداوند به موسی گفت: «هفتاد تن از مشایخ اسرائیل را که می دانی مشایخ قوم و

صاحبمنصبان آنانند، نزد من گرد آور و ایشان را به خیمه ملاقات بیاور تا در آنجا با تو بایستند.^{۱۷} و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که بر توست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو بار این قوم را حمل کنند و تو به تنهایی آن را حمل نکنی.^{۱۸} قوم را بگو: "خود را برای فردا تقدیس کنید که گوشت خواهید خورد. زیرا گریان در گوش خداوند گفتید: کیست که ما را گوشت بخوراند، زیرا در مصر ما را خوشتر می گذشت." پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید،^{۱۹} نه یک روز فقط، و نه دو، یا پنج، یا ده، و یا بیست روز،^{۲۰} بلکه یک ماه تمام، چندان که از بینی تان به در آید و از آن بیزار شوید، زیرا خداوند را که در میان شماست رد کردید و در حضور وی گریسته، گفتید: "آخر چرا از مصر بیرون آمدیم؟"^{۲۱}

^{۲۱} اما موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده‌اند و تو می گوئی: "به ایشان گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند!"^{۲۲} آیا می توان گله و رمه کافی یافت تا برای ایشان ذبح شود؟ آیا اگر تمام ماهیان دریا برایشان گرد آید، کفاف ایشان را خواهد داد؟»^{۲۳} خداوند به موسی گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ اکنون خواهی دید که کلام من بر تو واقع خواهد شد یا نه.»

^{۲۴} پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم بازگفت. و هفتاد تن از مشایخ قوم را گرد آورد و ایشان را گرداگرد خیمه قرار داد.^{۲۵} آنگاه خداوند در ابر نازل شده، با موسی سخن گفت و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد شیخ نهاد. و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند ولی بدان ادامه ندادند.^{۲۶} اما دو مرد در اردوگاه باقی مانده بودند

که نام یکی إلداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نیز قرار گرفت. ایشان در زمره

او سخن گفتند، زیرا او زنی حبشی اختیار کرده بود. ^{۲۱} آنان گفتند: «آیا براستی خداوند تنها به واسطه موسی سخن گفته است؟ آیا به واسطه ما نیز سخن نگفته؟» و خداوند این را شنید. ^{۲۲} حال، موسی مردی بسیار حلیم بود، بیش از تمامی مردمان روی زمین. ^{۲۳} در دم، خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمه ملاقات بیرون آید.» پس آنان هر سه بیرون آمدند. ^{۲۴} آنگاه خداوند در ستونی از ابر نزول کرده، به در خیمه ایستاد و هارون و مریم را فرا خواند و ایشان هر دو پیش آمدند. ^{۲۵} او گفت: «سخنان مرا بشنوید: اگر نبی‌ای در میان شما باشد، من که خداوندم، خود را در رؤیا بدو می‌شناسانم و در خواب با وی سخن می‌گویم. ^{۲۶} اما با خدمتگزارم موسی چنین نمی‌کنم؛ او در همه خانه من امین است. ^{۲۷} با او رو به رو سخن می‌گویم، آشکارا و نه با رمزها؛ و او شمایل خداوند را نظاره می‌کند. پس چرا از سخن گفتن بر ضد خدمتگزارم موسی نترسیدید؟» ^{۲۸} آنگاه خشم خداوند بر ایشان برافروخته شد، و او آنجا را ترک کرد. ^{۲۹} چون ابر از فراز خیمه برفت، اینک مریم از جذام همچون برف سفید شده بود! و هارون به سوی مریم نگرست، و اینک او جذامی بود. ^{۳۰} پس به موسی گفت: «ای سرورم، تمنا اینکه گناهی را که از سر حماقت مرتکب شده‌ایم، بر ما محسوب مدار. ^{۳۱} مگذار مریم همچون طفل سقط شده‌ای باشد که چون از زخم مادرش بیرون می‌آید، نصف بدنش خورده شده است.» ^{۳۲} آنگاه موسی نزد خداوند فریاد برآورده، گفت: «خدایا، تمنا دارم او را شفا دهی.» ^{۳۳} اما خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش بر صورت او آب دهان می‌انداخت، آیا تا هفت روز خجل نمی‌بود؟ بگو

ثبت‌شدگان بودند، اما به خیمه بیرون نرفته بودند، و در اردوگاه نبوت کردند. ^{۳۴} آنگاه جوانی دوان دوان رفته، موسی را خبر داده، گفت: «الداد و میداد در اردوگاه نبوت می‌کنند.» ^{۳۵} پس یوشع پسر نون که از جوانی دستیار موسی بود، گفت: «ای سرورم، موسی، ایشان را باز دار.» ^{۳۶} اما موسی وی را گفت: «آیا تو به خاطر من حسد می‌بری؟ کاش که تمامی قوم خداوند نبی بودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه می‌کرد.» ^{۳۷} پس موسی و مشایخ اسرائیل به اردوگاه بازگشتند.

خوردن گوشت بلدرچین

^{۳۸} آنگاه بادی از جانب خداوند وزیده، بلدرچینها را از دریا برآورد و آنها را به اندازه دو ذراع* بالاتر از زمین و در حدود یک روز راه به این جانب و یک روز راه به جانب دیگر، بر اطراف اردوگاه فرو ریخت. ^{۳۹} و قوم برخاسته، تمام آن روز و تمام آن شب و نیز تمام روز بعد بلدرچین جمع کردند. هیچ‌کس کمتر از ده حومر* جمع نکرد. آنگاه آنها را در تمامی اطراف اردوگاه برای خود گسترده کردند. ^{۴۰} اما گوشت هنوز زیر دندانهایشان بود و جویده نشده بود که خشم خداوند بر قوم افروخته شد و خداوند ایشان را به بلای بسیار سخت زد. ^{۴۱} پس آن مکان را قبروت هتّاه* نامیدند، زیرا قومی را که حریص شده بودند، در آنجا دفن کردند. ^{۴۲} و قوم از قبروت هتّاه به حَضیروت کوچ کردند و در حَضیروت ماندند.

مخالفت مریم و هارون

مریم و هارون به سبب زن حبشی که موسی گرفته بود، بر ضد

۱۲

* ۱۱: ۳۱ در عبری: «إِثْمًا». یک إثمًا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۱: ۳۲ یک «حومر» تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است.

* ۱۱: ۳۴ یعنی: «کورستان هوسها»؛ همچنین در باب ۳۳.

است، و آیا مردمانی که در آن ساکنند نیرومندند یا ضعیف، اندکند یا پرشمار. ^{۱۹} و سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند چگونه است؟ نیک است یا بد؟ و در چه قسم شهرهایی ساکنند، بی‌حصار یا حصاردار؟ ^{۲۰} خاک آن چگونه است، غنی یا فقیر؟ درخت دارد یا نه؟ و قوی‌دل شده، قدری از میوه آن سرزمین بیاورید.» و آن هنگام، موسم نوبر انگور بود. ^{۲۱} پس ایشان برآمده، از صحرای سین تا رحوب، نزد لیوحات، ^{۲۲} آن سرزمین را تجسس کردند. آنان از میان نِگب برآمده، به جبرون رسیدند. آخیمان، شیشای و تلمای، نسل عناق در آنجا ساکن بودند. جبرون هفت سال پیش از صوغین مصر بنا شده بود. ^{۲۳} چون به وادی ایشکول ^{۲۴} رسیدند، از آنجا شاخه‌ای که یک خوشه انگور بر آن بود، بردند و دو تن از ایشان آن را بر تیرکی چوبی با قدری انار و انجیر حمل کرده، آوردند. ^{۲۵} آن مکان به سبب خوشه انگوری که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، وادی ایشکول نامیده شد.

گزارش جاسوسان

^{۲۵} در پایان چهل روز، آنان از تجسس زمین بازگشتند. ^{۲۶} و نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در صحرای فاران آمدند و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آورده، میوه‌های آن سرزمین را بدیشان نشان دادند. ^{۲۷} آنان به او چنین گزارش دادند: «به سرزمینی که ما را بدان فرستادی، رفتیم. به درستی که شیر و شهد در آن جاری است، و میوه‌اش این است. ^{۲۸} اما مردمانی که در آن زمین ساکنند نیرومندند، و شهرها حصاردار است و بسیار عظیم. افزون بر این، بنی عناق

هفت روز بیرون از اردوگاه بماند، و پس از آن باز به درون آید.» ^{۱۵} پس مریم هفت روز بیرون از اردوگاه ماند، و قوم تا بازگردانیده شدن وی، کوچ نکردند. ^{۱۶} پس از آن، قوم از خضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

ارسال جاسوسان به کنعان

۱۳ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۱ «مردانی بفرست تا سرزمین کنعان را که به بنی اسرائیل می‌دهم، تجسس کنند؛ از هر قبیله اجدادی، یکی را که از رهبران ایشان باشد، بفرستید.» ^۲ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد. ایشان همگی از سران بنی اسرائیل بودند. ^۳ این است نامهای ایشان: از قبیله روثبین، شموعا پسر زکور؛ ^۴ از قبیله شمعون، شافاط پسر حوری؛ ^۵ از قبیله یهودا، کالیب پسر یفنه؛ ^۶ از قبیله یساکار، یجال پسر یوسف؛ ^۷ از قبیله افرایم، هوشع پسر نون؛ ^۸ از قبیله بنیامین، فلطی پسر رافو؛ ^۹ از قبیله زبولون، جدئیل پسر سودی؛ ^{۱۰} از قبیله یوسف، یعنی از قبیله منسی، جدی پسر سوسی؛

^{۱۱} از قبیله دان، عمئیل پسر جملی؛ ^{۱۲} از قبیله آشیر، ستور پسر میکائیل؛ ^{۱۳} از قبیله نفتالی، نخبی پسر وفسی؛ ^{۱۴} از قبیله جاد، جاوئیل پسر ماکی. ^{۱۵} این بود نامهای مردانی که موسی برای تجسس زمین فرستاد. و موسی، هوشع پسر نون را یوشع نام نهاد.

^{۱۷} چون موسی ایشان را به تجسس سرزمین کنعان می‌فرستاد، به آنها گفت: «به نِگب و به کوهستان برآید. ^{۱۸} ببینید آن سرزمین چگونه

* ۲۱: ۱۳ یا: «مدخل حمت».

* ۲۳: ۱۳ «ایشکول» یعنی «خوشه»؛ همچنین در آیه ۲۴.

* ۲۸: ۱۳ «عناقیان» مردانی عظیم‌الجثه بودند.

که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی بسیار بسیار نیکوست. اگر خداوند از ما خشنود باشد، ما را به این سرزمین خواهد آورد و آن را به ما خواهد بخشید، سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است. فقط بر خداوند عصبان موزید و از مردمان آن سرزمین ترسان مباشید زیرا ایشان خوراک ما هستند! حفظ ایشان برداشته شده است، و خداوند با ماست. پس از ایشان ترسان مباشید.»^۸ اما جماعت جملگی می گفتند که باید ایشان را سنگسار کرد. آنگاه جلال خداوند در خیمه ملاقات بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد^۹ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا خوار می شمارند؟ و تا به کی با وجود تمام آیاتی که در میان ایشان به عمل آورده‌ام، به من ایمان نمی آورند؟^{۱۰} ایشان را به بلا زده، طرد خواهم کرد و از تو قومی عظیمتر و نیرومندتر از ایشان به وجود خواهم آورد.»

^{۱۱} اما موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان این را خواهند شنید، زیرا تو به نیروی خود این قوم را از میان ایشان بیرون آوردی،^{۱۲} و به ساکنان این سرزمین خبر خواهند داد. اینان شنیده‌اند که تو، ای خداوند، در میان این قوم هستی و اینکه تو، ای خداوند، رو در رو دیده می شوی. نیز شنیده‌اند که ابر تو بر فراز این قوم قرار می گیرد و هنگام روز در ستونی از ابر و هنگام شب در ستونی از آتش پیشاپیش ایشان می روی.^{۱۳} پس اگر این قوم را به یکباره بگشی، اقوامی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: «چون خداوند نتوانست این قوم را به سرزمینی که بدیشان قسم خورده بود در آورد، ایشان را در صحرا کشت.»^{۱۴} اکنون تمنا اینکه قدرت خداوند عظیم گردد، چنانکه خود وعده داده، گفته‌ای:^{۱۵} «یهوه دیرخشم است و آکنده از محبت، و آمرزنده تقصیر و نافرمانی. اما تقصیرکار را هرگز بی سزا نمی گذارد، بلکه جزای تقصیرات پدران را به فرزندان تا پشت

را نیز در آنجا دیدیم.^{۱۶} عمالیقیان در زمین نگب ساکنند؛ حیثیان و پیوسیان و اموریان در کوهستان زندگی می کنند؛ و کنعانیان نزد دریا و بر کناره اردن سکونت دارند.»

^{۱۷} آنگاه کالیب در حضور موسی قوم را ساکت کرده، گفت: «بی درنگ برویم و آن را تصرف کنیم، زیرا به یقین می توانیم بر آن غالب شویم.»^{۱۸} اما مردانی که همراه او رفته بودند، گفتند: «ما را توان مقابله با آن مردمان نیست، زیرا از ما نیرومندترند.»^{۱۹} و درباره سرزمینی که تجسس کرده بودند، اخبار بد میان بنی اسرائیل منتشر ساخته، می گفتند: «سرزمینی که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی است که ساکنانش را فرو می بلعد، و تمامی اقوامی که در آنجا دیدیم، غول پیکر بودند.^{۲۰} نیفیلیان را در آنجا دیدیم. بنی عناق از نیفیلیانند. ما در نظر خود همچون ملخ بودیم و در نظر ایشان نیز همچین.»

عصبان قوم

۱۲۴ آنگاه جماعت جملگی آواز خود را بلند کردند و قوم آن شب می گریستند.^۱ همه بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه‌مهمه کردند، و تمامی جماعت بدیشان گفتند: «کاش در سرزمین مصر مرده بودیم یا در این صحرا می مردیم! چرا خداوند ما را به این سرزمین می آورد؟ تا به ضرب شمشیر بیفتیم و زنان و اطفالمان به یغما برده شوند؟ آیا برای ما بهتر نیست که به مصر بازگردیم؟»^۲ پس به یکدیگر گفتند: «بیاید بر خود رهبری برگماریم و به مصر بازگردیم.»^۳ آنگاه موسی و هارون در برابر تمامی گردآمدگان جماعت بنی اسرائیل به روی درافتادند.^۴ یوشع پسر نون و کالیب پسر یفته که از جمله تجسس کنندگان زمین بودند، رخت خود را چاک زدند^۵ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «سرزمینی

شما، اجسادتان در این بیابان خواهد افتاد.^{۳۰} و فرزندانتان به سبب بی وفایی شما رنج خواهند کشید و چهل سال در بیابان چوپانی خواهند کرد تا آن که اجساد آخرین نفرات شما در بیابان بیفتد.^{۳۱} بر حسب شمار روزهایی که زمین را تجسس کردید، یعنی چهل روز، یک سال به عوض هر روز، یعنی چهل سال متحمل جزای تقصیر خود خواهید شد و این گونه، ناخشنودی مرا در خواهید یافت.^{۳۲} من که خداوند سخن گفته‌ام. به یقین با تمامی این جماعت شریر که با هم به ضد من گرد آمده‌اند، بدین سان عمل خواهد کرد: در این صحرا همگی تلف خواهند شد و در اینجا خواهند مرد.»

^{۳۳} و اما مردانی که موسی به تجسس زمین فرستاده بود، آنان که بازگشتند و با انتشار اخبار بد درباره آن سرزمین، تمامی جماعت را از او گله‌مند ساختند،^{۳۴} آری، آن مردان که درباره آن سرزمین اخبار بد منتشر کردند، در حضور خداوند از بلا مردند.^{۳۵} فقط یوشع پسر نون و کالیب پسر یفته از میان مردانی که به تجسس زمین رفته بودند، زنده ماندند.

^{۳۶} چون موسی تمامی این سخنان را به بنی اسرائیل گفت، قوم ماتم بسیار کردند.^{۳۷} آنان صبح زود برخاستند و به بلندیهای کوهستان برآمده، گفتند: «اینک حاضریم! ما به مکانی که خداوند وعده داده است، خواهیم رفت زیرا گناه کرده‌ایم.»^{۳۸} ولی موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می‌کنید؟ این کار سرانجامی نخواهد داشت؟^{۳۹} مرکید، زیرا خداوند در میان شما نیست، مبدا در برابر دشمنان خود شکست بخورید.^{۴۰} زیرا عمالیقان و کنعانیان، آنجا در برابر شما خواهند بود، و شما به شمشیر خواهید افتاد: از آن رو که از پیروی خداوند رو گردانیده‌اید، خداوند با شما نخواهد بود.»

^{۴۱} اما آنان با تکبر به بلندیهای کوهستان برآمدند، هرچند نه صندوق عهد خداوند و

سوم و چهارم می‌رساند.^{۴۲} پس تمنا دارم به عظمت محبت خویش، تقصیر این قوم را ببامری، همان گونه که ایشان را از مصر تا بدین ساعت آموخته‌ای.»

^{۴۳} آنگاه خداوند گفت: «مطابق کلام تو، آموختم. اما به حیات خودم و به این حقیقت که تمام زمین از جلال خداوند پر خواهد شد، سوگند^{۴۴} که هیچ یک از آن مردان که جلال من و آیاتی را که در مصر و در بیابان ظاهر ساختم دیدند، و با این همه، مرا این ده بار آزمودند و به صدای من گوش فرادادند،^{۴۵} سرزمینی را که برای اجدادشان سوگند خوردم، نخواهند دید. آری، هیچ یک از آنان که مرا خوار شمردند آن را نخواهند دید.^{۴۶} اما خدمتگزارم کالیب روحی دیگر دارد و مرا به تمامی پیروی کرده است. از این سبب او را به سرزمینی که بدان داخل شد، در خواهم آورد و نسل او آن را به ملکیت خود در خواهند آورد.^{۴۷} حال چون عمالیقان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردا روی گردانیده، از راه دریای سرخ به صحرا کوچ کنید.»

^{۴۸} سپس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «تا به کی این جماعت شریر بر من مهمه می‌کنند؟ مهمه بنی اسرائیل را که بر ضد من شکایت می‌کنند، شنیده‌ام.^{۴۹} به ایشان بگو خداوند چنین می‌فرماید: "به حیات خود سوگند که مطابق آنچه در گوش من گفتید، با شما عمل خواهم کرد: اجساد شما در این صحرا خواهد افتاد، یعنی همه شمارش شدگان شما، از بیست ساله و بالاتر، که بر من مهمه کردید.^{۵۰} هیچ یک از شما به سرزمینی که به دست افراشته سوگند خوردم شما را در آن ساکن گردانم، داخل نخواهید شد مگر کالیب پسر یفته و یوشع پسر نون.^{۵۱} اما اطفال شما که گفتید به یغما برده خواهند شد، ایشان را بدان جا در خواهم آورد و ایشان سرزمینی را که شمارد کردید، خواهند شناخت.^{۵۲} ولی

۱۱ «پس برای هر گاو نر یا قوچ، یا برای هر بره نرینه یا بزغاله بدین گونه عمل شود. ۱۲ بر حسب تعدادی که تدارک می بینید، برای هر کدام فراخور تعدادشان، بدین گونه عمل کنید. ۱۳ هر اسرائیلی بومی که هدیه اختصاصی به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم می کند، باید این دستورالعملها را بدین گونه به جا آورد. ۱۴ و اگر طی قرون آینده، غریبی در میان شما ساکن باشد، و یا هر کس دیگری در میان شما باشد که بخواهد هدیه اختصاصی به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کند، باید همان گونه که شما عمل می کنید، عمل کند. ۱۵ در خصوص جماعت اسرائیل، برای شما و برای غریبی که در میان شما ساکن است، یک فریضه باشد، که فریضه ای ابدی در تمامی نسلهای شما خواهد بود؛ شما و شخص غریب در پیشگاه خداوند یکسانید. ۱۶ شما و غریبی را که در میان شما ساکن است، یک حکم و یک قانون خواهد بود.»

۱۷ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «بنی اسرائیل را بگو: چون به سرزمینی که شما را بدان جا می آورم، داخل شوید، ۱۹ و از نان آن سرزمین بخورید، هدیه ای از آن به خداوند تقدیم کنید. ۲۰ از نخستین خمیر خود، قرص نانی هدیه کنید؛ آن را به عنوان هدیه خرمن، تقدیم کنید. ۲۱ در تمامی نسلهای خود، از نخستین خمیر خویش، هدیه ای به خداوند بدهید.

قربانیهای گناهان ناخواسته

۲۲ «هرگاه شماری از شما ناخواسته خطا ورزیده، یکی از تمامی این فرامین را که

نه موسی از میان اردوگاه حرکت نکردند. ۲۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان می زیستند، فرود آمدند و ایشان را تا به حرما در هم کوبیده، شکست دادند.

شماری دیگر از قربانیها

۱۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱ «بنی اسرائیل را بگو: چون به سرزمینی که برای سکونت به شما می دهم داخل شوید، ۲ و بخواهید از گله یا رمه هدیه اختصاصی* به خداوند تقدیم کنید تا رایحه خوشایند* برای خداوند باشد، خواه قربانی تمام سوز، خواه قربانی جهت ادای نذر یا برای هدیه اختیاری و یا اعیاد، ۳ در این صورت، آن که هدیه خود را تقدیم می کند باید هدیه آردی شامل یک دهم ایفه* آرد مرغوب نیز که با یک چهارم هین* روغن آمیخته شده باشد، به خداوند تقدیم نماید. ۴ همچنین همراه با قربانی تمام سوز و یا قربانی دیگر، برای هر بره یک چهارم هین شراب به جهت هدیه ریختنی تدارک ببیند. ۵ و یا برای یک قوچ، دو دهم ایفه آرد مرغوب، آمیخته با یک سوم هین روغن، به جهت هدیه آردی، ۶ و یک سوم هین شراب به جهت هدیه ریختنی. و این را به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کند. ۸ هرگاه گاو نری به عنوان قربانی تمام سوز یا قربانی نذری یا قربانی رفاقت برای خداوند تدارک می بیند، ۹ همراه گاو، سه دهم ایفه آرد مرغوب، آمیخته با نیم هین روغن به جهت هدیه آردی تقدیم کند، ۱۰ و نیم هین شراب به جهت هدیه ریختنی. این است هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.

* ۳:۱۵ رجوع کنید به لاویان ۱:۱۷.

* ۳:۱۵ این واژه عبری می تواند حاوی مفهوم "تسکین بخشیدن" و "آرام کردن" هم باشد؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۴:۱۵ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۴:۱۵ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

مجازات زیر پا گذاشتن شَبَات

^{۳۲} هنگامی که بنی اسرائیل در صحرا بودند، مردی را یافتند که در روز شَبَات هیزم جمع می‌کرد. ^{۳۳} کسانی که آن مرد را در حال جمع‌آوری هیزم یافتند، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند. ^{۳۴} آنان او را در حبس نگاه داشتند، زیرا بر ایشان معلوم نبود که با او چه باید کرد. ^{۳۵} خداوند به موسی گفت: «این مرد قطعاً باید کشته شود؛ تمامی جماعت او را بیرون از اردوگاه به سنگها سنگسار کنند.» ^{۳۶} پس تمامی جماعت آن مرد را از اردوگاه بیرون برده، به سنگها سنگسار کردند که بمرد، چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود.

آویزه‌های جامه‌ها

^{۳۷} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۳۸} «بنی اسرائیل را بگو که در همهٔ نسلهایشان، بر گوشه‌های جامهٔ خود آویزه‌ها* بدوزند و بر آویزهٔ گوشه‌ها، رشته‌ای آبی رنگ قرار دهند. ^{۳۹} این آویزه‌ها برای شماسست تا به آنها بنگرید و همهٔ فرامین خداوند را به یاد آورده، آنها را به جا آورید و از پی شهوات دلها و چشمان خود که شما را به هرزگی می‌کشند، مروید، ^{۴۰} و تا تمامی فرمانهای مرا به یاد آورده، به جا آورید، و برای خدای خود مقدس باشید. ^{۴۱} من یهوه، خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه، خدای شما هستم.»

طغیان قورح

قورح پسر یصهار، پسر قُهاات، پسر لایو با تنی چند از رئوینیان، یعنی

۱۶

خداوند به موسی امر فرموده است، به جا نیاورید، ^{۳۳} یعنی از هر آنچه خداوند به واسطهٔ موسی به شما فرمان داده است، از روزی که خداوند آنها را امر فرمود و از آن پس در تمامی نسلهای شما، ^{۳۴} اگر این کار، ناخواسته و بدون آگاهی جماعت انجام شده باشد، آنگاه تمامی جماعت باید گاو نری په جهت قربانی تمام‌سوز، به عنوان رایحهٔ خوشایند برای خداوند تقدیم کنند، همراه با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آن، مطابق دستورالعملهای مقرر، و نیز یک بز نر به جهت قربانی گناه. ^{۳۵} و کاهن برای تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره به جا آورد و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا آن کار ناخواسته بوده است و ایشان قربانی خویش را به عنوان هدیهٔ اختصاصی برای خداوند آورده و قربانی گناه خود را به جهت عمل ناخواستهٔ خویش به حضور خداوند تقدیم کرده‌اند. ^{۳۶} و تمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن است، آمرزیده خواهند شد، زیرا که تمامی قوم مشمول آن بوده‌اند.

^{۳۷} «اما اگر فردی واحد ناخواسته گناه ورزد، باید بز ماده‌ای یک ساله به جهت قربانی گناه تقدیم کند. ^{۳۸} کاهن در پیشگاه خداوند برای کسی که ناخواسته گناه ورزیده، کفاره به جا آورد تا به جهت وی کفاره شود، و او آمرزیده خواهد شد. ^{۳۹} هر کسی را که ناخواسته گناه کند، خواه بومی خواه غریبی که در میان ایشان ساکن است، یک قانون خواهد بود. ^{۴۰} اما کسی که به عمد* گناه کند، خواه بومی خواه غریب، به خداوند کفر ورزیده است و باید از میان قوم خود منقطع شود. ^{۴۱} چون او کلام خداوند را خوار شمرده و فرمان او را زیر پا نهاده است، باید قطعاً منقطع شود و تقصیرش بر گردش خواهد بود.»

* ۳۰: ۱۵ در عبری: «اما کسی که با دستی بلند عمل کند.»

* ۳۸: ۱۵ یا «دامن» و یا «لبه».

* ۳۸: ۱۵ در عبری: «صیصیت».

این صحرا به کشتن دهی، که می‌خواهی بر ما سروری نیز بکنی؟^{۱۲} از این گذشته، ما را هم به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است، درنیاوردی و میراثی از مزرعه‌ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا حال می‌خواهی چشمان این مردمان را نیز به در آوری؟ نه، نخواهیم آمد.»^{۱۵} پس موسی بسیار خشمگین شد و به خداوند گفت: «هدیه ایشان را منظور مفرما. من حتی یک الاغ از ایشان نستانده‌ام و زبانی به هیچ‌یک از ایشان نرسانده‌ام.»

^{۱۶} و موسی به قورح گفت: «تو و تمامی همراهانت فردا به حضور خداوند حاضر شوید؛ تو و ایشان، و هارون نیز.»^{۱۷} هر یک از شما آتشدان خود را برگرفته، بخور بر آن بگذارید. و همه شما آتشدانهای خود، یعنی دویست و پنجاه آتشدان را به حضور خداوند بیاورید. تو و هارون نیز هر یک آتشدان خود را بیاورید.»^{۱۸} پس هر کس آتشدان خود را برگرفته، آتش در آن نهاد و بخور بر آن گذاشته، با موسی و هارون به در خیمه ملاقات ایستادند.^{۱۹} آنگاه قورح تمامی جماعت را بر ضد ایشان به در خیمه ملاقات گرد آورد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

^{۲۰} خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را در دم هلاک سازم.»^{۲۱} اما آنها به روی درافتاده، گفتند: «خدایا، ای خدای ارواح تمامی بشر، اگر یک تن گناه ورزد، آیا تو بر همه جماعت خشم می‌گیری؟»^{۲۲} خداوند موسی را گفت: «جماعت را خطاب کرده، بگو: از اطراف مسکن قورح، داتان و ابیرام دور شوید.»^{۲۳} پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل نیز از پی او رفتند.^{۲۴} او جماعت را خطاب کرده، گفت: «تمنایم دارم که از خیمه‌های این مردمان شریر دور شوید و به هیچ‌یک از اموال ایشان دست مزیند، مبادا شما نیز به سبب تمامی گناهان ایشان هلاک شوید.»

داتان و ابیرام پسران ایلیاب، و اون پسر فلت، مردانی را برگرفته،^۲ با شماری از بنی اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه تن از رهبران جماعت که برگزیدگان شورا و مردانی سرشناس بودند، بر ضد موسی قیام کردند. آنان نزد موسی و هارون گرد آمده، بدیشان گفتند: «شما از حد خود فراتر می‌گذارید. زیرا همه جماعت، یعنی هر یک از ایشان، مقدسند و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خود را بر جماعت خداوند برمی‌افزاید؟»^۳ موسی چون این را شنید، به روی درافتاد،^۵ و به قورح و تمامی همراهانش، گفت: «صبحگاهان خداوند نشان خواهد داد که چه کسی از آن وی و چه کسی مقدس است، و آن شخص را نزدیک خود خواهد آورد. آن کس را که خداوند برای خود برگزیند، او را نزدیک خود خواهد آورد.»^۶ پس ای قورح، تو و تمامی همراهانت چنین کنید: آتشدانهای خود برگیرید^۷ و در آنها آتش نهاده، فردا در پیشگاه خداوند بر آنها بخور بگذارید. مردی که خداوند برگزیند، هم اوست که مقدس خواهد بود. ای پسران لاوی، شما باید که از حد خود فراتر نهاده‌اید!»^۸ موسی همچنین به قورح گفت: «اکنون ای پسران لاوی گوش فرادهید!^۹ آیا این برای شما چیز کوچکی است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز ساخته است تا شما را نزدیک خویش بیاورد تا خدمت مسکن خداوند را انجام دهید و به حضور جماعت به خدمت بایستید؟^{۱۰} و اینکه او تو و تمامی برادرانت یعنی پسران لاوی را با تو نزدیک خود آورده است؟ حال آیا در پی کهنات نیز هستید؟^{۱۱} بنابراین، تو و همه همراهانت بر ضد خداوند گرد آمده‌اید! و اما هارون، او کیست که بر ضد او همه‌کنید؟»^{۱۲} آنگاه موسی فرستاد تا داتان و ابیرام، پسران ایلیاب را فرا خوانند، اما آنان گفتند: «نمی‌آیم!»^{۱۳} آیا کافی نیست که ما را از سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری بود بیرون آوردی تا در

۲۰ تا بنی اسرائیل را یادآور باشد از اینکه هیچ شخص غریب که از نسل هارون نباشد نباید برای سوزاندن بخور به حضور خداوند نزدیک آید، مبادا همچون قورح و همراهانش گردد. إلعازار این را مطابق آنچه خداوند به واسطهٔ موسی به وی فرموده بود، انجام داد.

۲۱ اما فردای آن روز، تمامی جماعت بنی اسرائیل بر ضد موسی و هارون همه‌په کرده، گفتند: «شما قوم خداوند را کشتید.» ۲۲ هنگامی که جماعت بر ضد موسی و هارون گرد آمده بودند، به سوی خیمهٔ ملاقات نگرستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. ۲۳ آنگاه موسی و هارون جلو خیمهٔ ملاقات آمدند ۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۵ «از میان این جماعت دور شوید تا در دم ایشان را هلاک کنم.» و آنها به روی درافتادند. ۲۶ موسی به هارون گفت: «آتشدان خود را برگیر و از آتش مذبح بر آن بگذار و بخور بر آن قرار ده و به سرعت نزد جماعت ببر و برایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده و بلا آغاز شده است.» ۲۷ پس هارون چنانکه موسی گفته بود آن را برگرفت و به میان جماعت دوید. و هان بلا در میان قوم آغاز شده بود، پس بخور سوزانید و برای قوم کفاره کرد. ۲۸ او میان مردگان و زندگان ایستاد، و بلا بازداشته شد. ۲۹ سوای آنان که در ماجرای قورح مردند، چهارده هزار و هفتصد تن نیز از بلا جان سپردند. ۳۰ پس هارون نزد موسی به در خیمهٔ ملاقات بازگشت، و بلا بازداشته شد.

جوانه زدن عصای هارون

۱۷ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱ «با بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا برای هر خاندان از هر یک از رهبران ایشان، یعنی دوازده عصا بر حسب خاندانهای ایشان. و نام هر کس را بر عصای او بنویس. ۲ بر عصای لاوی نام

۳ پس آنان از اطراف مسکنهای قورح، داتان و آیرام دور شدند، و داتان و آیرام بیرون آمده، به همراه زنان، فرزندان و کودکانشان به در خیمه‌های خود ایستادند. ۴ آنگاه موسی گفت: «از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده تا همهٔ این کارها را بکنم، و به خواست من نبوده است: ۵ اگر این مردمان به مرگ طبیعی بمیرند و به سرنوشت تمامی آدمیان دچار شوند، پس خداوند مرا نفرستاده است. ۶ اما اگر خداوند کاری تازه انجام دهد و زمین دهان گشوده، ایشان را با هر آنچه دارند فرو بلعد و زنده به گور شوند، آنگاه خواهید دانست که این مردمان خداوند را اهانت کرده‌اند.»

۷ به مجرد اینکه موسی از گفتن این سخنان فارغ شد، زمین زیر پای ایشان شکافته شد، ۸ و زمین دهان گشوده، ایشان را با اهل خانهٔ آنها، و همهٔ کسان قورح را با تمامی اموالشان فرو بلعید. ۹ ایشان با هر آنچه داشتند زنده به گور شدند و زمین بر ایشان فرو بسته شد، و از میان جماعت هلاک شدند. ۱۰ همهٔ اسرائیلیانی که اطراف ایشان بودند، از فریاد ایشان گریختند زیرا گفتند، «مبادا زمین ما را نیز فرو بلعد!» ۱۱ و آتش از جانب خداوند نازل شده، آن دویست و پنجاه تن را که بخور تقدیم می‌کردند، سوزانید. ۱۲ آنگاه خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «به إلعازار پسر هارون کاهن بگو آتشدانها را از میان شعله‌ها برگیرد، زیرا آنها مقدس شده‌اند، و آتش آنها را دورتر پاشد. ۱۴ و در خصوص آتشدانهای این مردمان که به بهای جان خویش گناه ورزیدند، از آنها ورقه‌های چکش کاری شده برای پوشش مذبح تهیه شود، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند تقدیم کرده‌اند، آتشدانها مقدس گشته‌اند. بدین سان، نشانه‌ای برای بنی اسرائیل خواهند بود!» ۱۵ پس إلعازار کاهن آتشدانهای برنجینی را که سوخته‌شدگان به کار برده بودند، برگرفت، و با چکش کاری آنها پوششی برای مذبح تهیه شد،

هارون را بنویس، زیرا باید برای هر یک از سران خاندانها، عصایی باشد.^۱ سپس آنها را در خیمه ملاقات مقابل شهادت* قرار ده، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم. ^۲عصای کسی که من برگزینم، جوانه خواهد زد، و این‌گونه من خود را از همه‌ی دائمی بنی‌اسرائیل بر ضد شما خلاص خواهم کرد.^۳ پس موسی با بنی‌اسرائیل سخن گفت و همه رهبران ایشان او را عصاها دادند، یک عصا برای هر رهبر؛ یعنی دوازده عصا، بر حسب خاندانهای ایشان. عصای هارون نیز در میان عصاهای آنان بود. ^۴موسی عصاها را در پیشگاه خداوند در خیمه شهادت قرار داد.

^۵فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت درآمد، اینک دید عصای هارون که برای خاندان لایوی بود، نه تنها جوانه زده و شکوفه آورده و گل داده، بلکه بادام رسیده نیز بار آورده است! ^۶پس موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد همه بنی‌اسرائیل بیرون آورد، و آنان نگاه کرده، هر یک عصای خود را گرفتند. ^۷او خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را باز مقابل شهادت بگذار تا چون نشانه‌ای برای طغیانگران حفظ گردد، تا این‌گونه همه‌ی ایشان را بر من پایان دهی، مبادا بمیرند.» ^۸پس موسی چنین کرد و طبق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.

هارون را بنویس، زیرا باید برای هر یک از سران خاندانها، عصایی باشد.^۱ سپس آنها را در خیمه ملاقات مقابل شهادت* قرار ده، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم. ^۲عصای کسی که من برگزینم، جوانه خواهد زد، و این‌گونه من خود را از همه‌ی دائمی بنی‌اسرائیل بر ضد شما خلاص خواهم کرد.^۳ پس موسی با بنی‌اسرائیل سخن گفت و همه رهبران ایشان او را عصاها دادند، یک عصا برای هر رهبر؛ یعنی دوازده عصا، بر حسب خاندانهای ایشان. عصای هارون نیز در میان عصاهای آنان بود. ^۴موسی عصاها را در پیشگاه خداوند در خیمه شهادت قرار داد.

^۵فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت درآمد، اینک دید عصای هارون که برای خاندان لایوی بود، نه تنها جوانه زده و شکوفه آورده و گل داده، بلکه بادام رسیده نیز بار آورده است! ^۶پس موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد همه بنی‌اسرائیل بیرون آورد، و آنان نگاه کرده، هر یک عصای خود را گرفتند. ^۷او خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را باز مقابل شهادت بگذار تا چون نشانه‌ای برای طغیانگران حفظ گردد، تا این‌گونه همه‌ی ایشان را بر من پایان دهی، مبادا بمیرند.» ^۸پس موسی چنین کرد و طبق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.

^۹بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: «اینک کارمان تمام است و هلاک خواهیم شد؛ آری، همگی ما هلاک خواهیم شد.» ^{۱۰}هر که نزدیک آید، هر که به مسکن خداوند نزدیک آید، خواهد مرد. آیا همه هلاک خواهیم شد؟»

وظایف کاهنان و لایویان

پس خداوند به هارون گفت: «تو و پسران و خاندانت با تو، تقصیرات

۱۸

هدایا برای کاهنان

^۱آنگاه خداوند به هارون گفت: «من خود مسئولیت هدایای وقف شده به خود یعنی تمامی هدایای مقدس بنی‌اسرائیل را به شما سپردم؛ آنها را به تو و پسرانت به عنوان سهم شما به فریضة ابدی دادم. ^۲از هدایای بسیار مقدس که بر آتش نهاده نمی‌شود، سهم تو این خواهد بود: هر هدیه ایشان، یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی جبران که به عنوان هدایای بسیار مقدس به من اهدا کنند، سهم تو و پسرانت خواهد

تا به ابد عهد نمک خواهد بود.^{۲۰} و خداوند به هارون گفت: «تو میراثی در زمین ایشان نخواهی داشت و در میان ایشان تو را نصیبی نخواهد بود؛ نصیب و میراث شما در میان بنی اسرائیل من هستم.

هدایا برای لاویان

^{۲۱} «اینک به لاویان، در عوض خدمتی که می‌کنند، یعنی خدمت خیمه ملاقات، تمامی ده یک اسرائیل را به میراث بخشیده‌ام.^{۲۲} از این پس، بنی اسرائیل به خیمه ملاقات نزدیک نیایند، مبدا متحمل جزای گناه شده، بمیرند!^{۲۳} اما لاویان خدمت خیمه ملاقات را انجام خواهند داد و تقصیرات ایشان را بر خواهند گرفت. این در تمامی نسلهای شما فریضه ابدی خواهد بود. ایشان را در میان بنی اسرائیل میراثی نخواهد بود.^{۲۴} زیرا ده یک بنی اسرائیل را که به عنوان هدیه به خداوند تقدیم می‌کنند، به لاویان به میراث بخشیده‌ام. بنابراین، درباره ایشان گفتم که ایشان را در میان بنی اسرائیل میراثی نخواهد بود.»

^{۲۵} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۶} «نیز لاویان را بگو، "چون ده یکی را که به عنوان میراث به شما بخشیده‌ام، از بنی اسرائیل می‌گیرید، هدیه‌ای از آن به خداوند تقدیم کنید، یعنی ده یک ده یک را.^{۲۷} هدایای شما برایتان همچون غله خرمن و شراب چرخشت محسوب خواهد شد.^{۲۸} این گونه شما نیز از همه ده یک‌هایی که از بنی اسرائیل می‌گیرید، هدیه‌ای به خداوند تقدیم خواهید کرد. هدیه خود به خداوند را از آن ده یک‌ها به هارون کاهن بدهید.^{۲۹} هدیه شما به خداوند باید از نیکوترین قسمت همه هدایایی که دریافت می‌کنید، یعنی قسمت مقدس آنها

بود.^{۳۰} آنها را به عنوان هدایای بسیار مقدس بخورید؛ هر ذکورد از آنها بخورد و برای تو مقدس باشد.^{۳۱} این نیز از آن توست: هدایایی که بنی اسرائیل به دستان خود تقدیم می‌کنند، یعنی همه هدایای تکان‌دانی آنها. من این را نیز به تو و به پسران و دخترانت به عنوان فریضه ابدی بخشیده‌ام. هر که در خانه تو طاهر باشد، می‌تواند از آنها بخورد.^{۳۲} بهترین روغن و بهترین شراب و غله یعنی نوبر محصول را نیز که به خداوند تقدیم می‌کنند، به تمامی به تو بخشیده‌ام.^{۳۳} نخستین محصولات زمین ایشان نیز که برای خداوند می‌آورند، از آن تو خواهد بود. هر که در خانه تو طاهر باشد، می‌تواند از آنها بخورد.^{۳۴} هر چیز وقف شده در اسرائیل از آن تو خواهد بود.^{۳۵} هر چه رجم را بگشاید، از همه جاندارانی که به خداوند تقدیم می‌گردد، خواه انسان و خواه حیوان، از آن تو خواهد بود. اما نخست‌زاده انسان را البته فدیه بده، همچنین نخست‌زاده چارپایان نجس را.^{۳۶} در خصوص فدیه آنها چنین کن: چون یک ماهه شوند، آنها را بر حسب برآورد انجام شده به پنج مثقال * نقره، مطابق مثقال قدس، که بیست قیراط * است، فدیه دهید.^{۳۷} اما نخست‌زاده گاو یا نخست‌زاده گوسفند یا نخست‌زاده بز را فدیه ندهید، زیرا آنها مقدسند. خون آنها را بر مذبح پاشید و چربی آنها را به عنوان هدیه اختصاصی به جهت رایحه خوشایند برای خداوند بسوزانید.^{۳۸} اما گوشت آنها، همچون سینه هدیه تکان‌دانی و ران راست، از آن تو خواهد بود.^{۳۹} از هدایای مقدسی که بنی اسرائیل به خداوند تقدیم می‌کنند، هر آنچه را که کنار گذاشته می‌شود به عنوان فریضه ابدی به تو و به پسران و دخترانت با تو، بخشیده‌ام. این به حضور خداوند برای تو و برای نسل تو با تو،

* ۱۶: ۱۸ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

* ۱۶: ۱۸ در عبری: "گرا". یک گرا تقریباً معادل ۰/۶ گرم است.

است.^{۱۰} کسی که خاکستر گوساله را جمع‌آوری می‌کند نیز جامه خود را بشوید، و تا شامگاه نجس باشد. این برای بنی‌اسرائیل و نیز برای غریبی که در میان ایشان ساکن است، فریضه ابدی خواهد بود.

^{۱۱} «هر که جنازه کسی را لمس کند، تا هفت روز نجس باشد.^{۱۲} او خود را در روز سوم و روز هفتم بدان آب تطهیر کند، و طاهر خواهد بود. اما اگر خود را در روز سوم و روز هفتم تطهیر نکند، طاهر نخواهد بود.^{۱۳} هر که جنازه یعنی بدن انسانی را که مرده است لمس کند اما خود را تطهیر ننماید، مسکن خداوند را نجس ساخته است. آن شخص باید از میان اسرائیل منقطع شود، زیرا آب تطهیر بر او پاشیده نشده است. او نجس خواهد بود و نجاستش بر او می‌ماند.

^{۱۴} «اگر کسی در خیمه‌ای بمیرد، این قانون رعایت شود: هر که بدان خیمه درآید و هر که در آن خیمه باشد، هفت روز نجس خواهد بود.^{۱۵} و هر ظرفی باز نیز که سرپوشی بر آن بسته نشده باشد، نجس خواهد بود.^{۱۶} هر که در صحرای باز کسی را که به شمشیر کشته شده یا به مرگ طبیعی مرده باشد لمس کند، و یا استخوان آدمی یا قبری را، تا هفت روز نجس باشد.^{۱۷} برای شخص نجس، قدری از خاکستر قربانی گناه که سوخته شده است بگیرند و در ظرفی بر آن آب روان بریزند.^{۱۸} آنگاه شخصی طاهر زوفا بگیرد و در آن آب فرو ببرد، و بر خیمه و همه اسباب و کسانی که در آن بوده‌اند، پاشد، و نیز بر هر کسی که استخوان یا شخص کشته شده یا مرده به مرگ طبیعی یا قبر را لمس کرده باشد.^{۱۹} پس شخص طاهر در روز سوم و روز هفتم از آن بر شخص نجس پاشد. بدین‌سان در روز هفتم او را تطهیر کند، و او جامه خود را شسته، به آب غسل کند، و شامگاهان طاهر خواهد بود.^{۲۰} اما اگر کسی که نجس است خود را تطهیر

باشد.^{۲۱} بنابراین، لاویان را بگو: «آنگاه که نیکوترین قسمت آن را تقدیم کردید، مابقی آن همچون محصول خرمن و محصول چرخشت برای شما محسوب خواهد شد.^{۲۲} شما و اهل خانه شما می‌توانید آن را در هر کجا که خواستید بخورید، زیرا که این است آنچه در ازای خدمت خود در خیمه ملاقات دریافت می‌کنید.^{۲۳} چون نیکوترین قسمت هدایا را تقدیم می‌کنید، به سبب آنها متحمل گناه نخواهید شد؛ اما نباید هدایای مقدس بنی‌اسرائیل را بی حرمت سازید، مبدا بمیرید.»

مراسم تطهیر

خداوند به موسی و هارون گفت:
^۱ «این است فریضه‌ای که خداوند در شریعت خود بدان امر فرموده است: بنی‌اسرائیل را بگویید گوساله ماده سرخ و بی‌عیسی که هرگز زیر یوغ نرفته باشد نزد شما بیاورند.^۲ آن را به العازار کاهن بدهید تا بیرون از اردوگاه برده شده، در حضور او ذبح شود.^۳ آنگاه العازار کاهن به انگشت خویش از خون آن بگیرد، و آن را هفت بار به سمت جلوی خیمه ملاقات پاشد.^۴ و گوساله در برابر چشمان وی سوزانده شود؛ پوست و گوشت و خون با فضولات آن سوزانده شود.^۵ و کاهن چوب سرو با زوفا و پارچه قرمز گرفته، آنها را در شعله گوساله بیفکند.^۶ سپس کاهن جامه خود را بشوید و بدنش را به آب غسل دهد. پس از آن می‌تواند به اردوگاه داخل شود، ولی تا شامگاه نجس باشد.^۷ مردی که گوساله را سوزانده است نیز جامه خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و او نیز تا شامگاه نجس باشد.^۸ آنگاه شخصی طاهر، خاکستر گوساله را جمع کند و آن را بیرون از اردوگاه در جای طاهر قرار دهد. و آن به جهت جماعت بنی‌اسرائیل، برای آب تطهیر نگاه داشته شود. این برای طهارت از گناه

نکند، آن شخص باید از میان جماعت منقطع شود، زیرا فُدس خداوند را نجس کرده است. آب تطهیر بر او پاشیده نشده، و او نجس است.^{۲۱} «این برای آنها فریضهٔ ابدی خواهد بود. کسی که آب تطهیر را می‌پاشد، باید جامهٔ خود را بشوید، و هر که آب تطهیر را لمس می‌کند تا شامگاه نجس خواهد بود.^{۲۲} هر چه را که شخص نجس لمس کند، نجس خواهد بود، و هر که آن چیز نجس را لمس کند تا شامگاه نجس خواهد بود.»

آب از صخره

۲۰ تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه نخست به بیابان سین رسیدند و در قادیس ماندند. آنجا مریم درگذشت و به خاک سپرده شد.

۲ و برای جماعت آب نبود؛ پس آنها بر ضد موسی و هارون گرد آمدند.^۳ قوم با موسی مجادله کرده، گفتند: «کاش آنگاه که برادران ما در حضور خداوند مردند، ما نیز مرده بودیم! چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید؟ آیا تا ما و چارپایانمان را در اینجا به کشتن دهید؟ چرا ما را از مصر به این جای بد آوردید؟ در اینجا نه غله است و نه انجیر، نه تاک و نه انار، و نه حتی آب برای آشامیدن!»^۴ آنگاه موسی و هارون از نزد جماعت به در خیمهٔ ملاقات رفتند و به روی درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان پدیدار شد.^۵ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «چوبدستی را بگیر، و تو و برادرت هارون، جماعت را گرد آورید و در برابر چشمان آنان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و چارپایانمان را بنوشان.»^۹ آنگاه موسی بنا به فرمان خداوند، چوبدستی را از حضور وی برگرفت.

درخواست عبور از آدوم

۱۴ موسی قاصدانی از قادیس نزد پادشاه آدوم فرستاد که، «برادرت اسرائیل چنین می‌گوید: تو از تمامی مشقاتی که بر ما گذشته، آگاهی: اینک پدران ما به مصر رفتند، و مدتی مدید در مصر ساکن بودیم و مصریان با ما و با پدرانمان بدرفتاری کردند.»^{۱۶} اما چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او صدایمان را شنید و فرشته‌ای فرستاده، ما را از مصر به در آورد. اکنون در قادیس، شهری در سرحد قلمرو تو هستیم.^{۱۷} تمنا اینکه از سرزمین تو بگذریم. از هیچ مزرعه و تاکستانی نخواهیم گذشت و از هیچ چاهی آب نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و راه خود را به طرف چپ یا راست کج نخواهیم کرد، تا زمانی که از قلمرو تو بگذریم.»^{۱۸} اما آدوم به وی گفت: «از سرزمین من نخواهی گذشت، زیرا اگر چنین کنی، با شمشیر به مقابله با تو بیرون خواهم آمد.»^{۱۹} بنی اسرائیل به او گفتند: «از جادهٔ اصلی خواهیم رفت و اگر ما و چارپایانمان از آب تو بنوشیم، بهایش

آنان را به اسارت گرفت. ^۲ آنگاه اسرائیل برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر به واقع این قوم را به دست من تسلیم کنی، شهرهایشان را به نابودی کامل خواهم سپرد.» ^۳ و خداوند درخواست اسرائیل را اجابت فرمود و کنعانیان را تسلیم کرد. اسرائیل آنان و شهرهایشان را به نابودی کامل سپرد؛ از این رو آن مکان حُرما نامیده شد.

مار برنجین

^۴ بنی اسرائیل از کوه هور به راه دریای سرخ کوچ کردند تا سرزمین آدوم را دور زنند. اما قوم در بین راه ناشکیبا شده، ^۵ بر ضد خدا و موسی گفتند: «چرا ما را از مصر بر آوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا اینجا نه نان هست و نه آب، و جان ما از این خوراک ناچیز کراهت دارد.» ^۶ آنگاه خداوند مارهای آتشین در میان قوم فرستاد و آنها قوم را نیش زدند به گونه‌ای که شمار بسیاری از اسرائیل مردند. ^۷ پس قوم نزد موسی آمده، گفتند: «ما گناه ورزیده‌ایم، زیرا بر ضد خداوند و بر ضد تو سخن گفته‌ایم. پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی برای قوم دعا کرد. ^۸ خداوند به موسی گفت: «ماری آتشین بساز و آن را بر تیرکی قرار ده؛ هر مارگزیده‌ای که بر آن بنگرد، زنده خواهد ماند.» ^۹ پس موسی ماری برنجین ساخت و آن را بر تیرکی نهاد. و چنین شد که اگر مار کسی را می‌گزید، او بر مار برنجین می‌نگریست، و زنده می‌ماند.

سفر به موآب

^{۱۰} بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوبوت اردو زدند. ^{۱۱} سپس از اوبوت کوچ کرده، در عیه عَباریم اردو زدند، در بیابانی که مقابل موآب به جانب طلوع

را خواهیم پرداخت. فقط بگذار پیاده از اینجا بگذریم و بس!» ^{۱۲} اما آدوم گفت: «نمی‌توانید بگذرید.» پس آدوم با لشکری بزرگ و دست قوی به مقابله با ایشان بیرون آمد. ^{۱۳} بدین‌گونه آدوم به اسرائیل اجازه عبور از قلمرو خویش نداد، پس اسرائیل از او روی برتافت.

درگذشت هارون

^{۱۴} تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور آمدند. ^{۱۵} خداوند بر کوه هور، در سرحد سرزمین آدوم، به موسی و هارون گفت: ^{۱۶} «هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا او به سرزمینی که به بنی اسرائیل داده‌ام داخل نخواهد شد، چونکه شما نزد آبهای مریبه از فرمان من سرپیچی کردید.» ^{۱۷} پس هارون و پسرش العازار را برگیر و ایشان را به فراز کوه هور بیاور. ^{۱۸} جامه‌های هارون را از تنش به در آورده، بر پسرش العازار بپوشان، زیرا هارون در آنجا به قوم خویش پیوسته، خواهد مرد.» ^{۱۹} موسی مطابق فرمان خداوند عمل کرد و آنان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند. ^{۲۰} و موسی جامه‌های هارون را به در آورد و آنها را بر پسر او العازار پوشانید. هارون آنجا بر بالای کوه درگذشت. آنگاه موسی و العازار از کوه به زیر آمدند. ^{۲۱} و چون همه جماعت دیدند که هارون جان سپرده است، تمامی خاندان اسرائیل سی روز برای او گریستند.

شکست عَراد

۲۱ چون پادشاه کنعانی عراد که در نِگب ساکن بود شنید که اسرائیل از راه آتاریم می‌آید، با اسرائیل جنگ کرد و برخی از

* ۲۴:۲۰ مقصود این است که «هارون در خواهد گذشت».

* ۲:۲۱ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل

آنان همراه بود؛ همچنین در آیه ۳.

* ۳:۲۱ «حُرما» یعنی «نابودی کامل».

آفتاب است.^{۱۲} و از آنجا نیز کوچ کرده، در وادی زارد اردو زدند.^{۱۳} سپس از آنجا نیز کوچ کردند و در آن سوی ارنون، یعنی در بیابانی که از سرحد اموریان آغاز می‌شود، اردو زدند. ارنون سرحد موآب است و مابین موآب و اموریان قرار دارد.^{۱۴} از این روست که در کتاب جنگهای خداوند گفته شده است:

«واهیب در سوّفه

و وادیهای ارنون؛

^{۱۵} و سراسیمبی وادیها

که تا مسکن عار گسترده است،

و بر سرحد موآب تکیه می‌زند.»

^{۱۶} از آنجا به بئر کوچ کردند، همان چاهی که خداوند درباره‌اش به موسی گفته بود: «قوم را گرد آور تا به ایشان آب دهم.»^{۱۷} آنگاه اسرائیل این سرود را سرایید:

«ای چاه، به جوشش آی!

برایش سرود خوانید!

^{۱۸} چاهی که سروران کردند،

و بزرگان قوم حفر کردند،

سروران و بزرگانی با چوگانها و

عصاها.»

آنگاه از بیابان به متّانه کوچ کردند،^{۱۹} و از متّانه به نَحْلِیثیل، و از نَحْلِیثیل به باموت،^{۲۰} و از باموت به دَرّه‌ای در صحرای موآب، نزدیک قُلهٔ پیسگاه که مشرف بر بیابان است.

شکست سیحون

^{۲۱} آنگاه اسرائیل فرستادگانی نزد سیحون، پادشاه اموریان گسیل داشته، گفت: «بگذار از سرزمین عبور کنم. راه خود را به هیچ مزرعه یا تاکستانی کج نخواهیم کرد و از هیچ چاهی آب نخواهیم نوشید. از شاهراه خواهیم رفت، تا زمانی که از قلمرو تو بگذریم.»^{۲۲} اما سیحون

اجازه نداد اسرائیل از قلمرو او عبور کند. او تمامی قوم خود را گرد آورد و به مقابله با اسرائیل به بیابان بیرون آمد و چون به یاهص رسید، با اسرائیل جنگ کرد.^{۲۳} اما اسرائیل او را به دم شمشیر زده، سرزمینش را از ارنون تا یَبُوق، تا به سرحد عَمُونیان به تصرف درآورد، زیرا که سرحد عَمُونیان مستحکم بود.^{۲۴} اسرائیل تمامی شهرهای اموریان را گرفت و در همهٔ آنها ساکن شد، یعنی در جَشِبون و در تمامی دهاتش.^{۲۵} جَشِبون، شهر سیحون پادشاه اموریان بود. او قبل از آن با پادشاه پیشین موآب جنگیده و تمامی سرزمین او را تا به ارنون از دستش به در آورده بود.^{۲۶} از همین رو تصنیف سریان می‌گویند:

«به جَشِبون بیایید، بگذارید بنا شود؛

بگذارید شهر سیحون احیا گردد.

^{۲۸} زیرا آتش از جَشِبون برآمد،

و شعله‌ای از شهر سیحون.

عارِ موآب را سوزانید،

و بلندیهایی اصلی ارنون را.^{*}

^{۲۹} وای بر تو ای موآب!

تو هلاک شدی، ای قوم کِموش!

کِموش پسران خود را چون فراریان

تسلیم نمود،

و دختران خویش را چون اسیران،

به سیحون، پادشاه اموریان.

^{۳۰} پس سرنگونشان کردیم،

و جَشِبون تا به دیبون نابود شد؛

آنها را تا به نوقَح منهدم کردیم

و ویرانی تا به میدبا رسید.»

شکست عوج، پادشاه باشان

^{۳۱} بدین سان اسرائیل در سرزمین اموریان اقامت گزید. ^{۳۲} موسی کسانی برای جاسوسی یعزیر فرستاد. آنان دهات آنجا را گرفتند و

* ۲۸:۲۱ یا: «بزرگان بلندیهایی ارنون را».

* ۲۹:۲۱ «کِموش» نام یکی از خدایان موآب بود.

اموریانی را که در آنجا بودند، بیرون راندند. آنگاه برگشته، از راه باشان رفتند. و عوج، پادشاه باشان با تمامی قوم خود به مقابله با ایشان بیرون آمد تا در ادرعی با ایشان بجنگد. اما خداوند به موسی گفت: «از او مترس، زیرا او را با تمامی قوم و سرزمینش به دست تو داده‌ام. با او همان کن که با سیحون، پادشاه آموریان که ساکن جشبون بود، کردی.»^{۳۵} پس آنان او را با پسران و تمامی قومش شکست دادند تا جایی که کسی برایش باقی نماند، و سرزمین او را تصرف کردند.

ماجرای بلعام

۲۲ آنگاه بنی اسرائیل کوچ کرده، در همواریهای موآب در آن سوی اردن، مقابل آرپحسا، اردو زدند.^۱ بالاق پسر صّفور، تمامی آنچه را اسرائیل با آموریان کرده بودند، دید. ^۲ موآبیان از قوم بسیار هراسناک شدند، از آن رو که بی شمار بودند، و وحشت بنی اسرائیل بر موآب مستولی گشت. ^۳ پس موآبیان به مشایخ مدیان گفتند: «این ایل هرآنچه را که اطراف ماست خواهند لیسید، همچون گاوی که علف صحرا را بلیسد!» پس بالاق پسر صّفور که در آن زمان پادشاه موآب بود، ^۴ فرستادگانی به فتور در سرزمین قوم خویش* در کناره نهر گسیل داشت تا بلعام پسر بّعور را فرا خوانده بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند که تمامی روی زمین را پوشانیده‌اند و در برابر من ساکنند. ^۵ تمنا اینکه اکنون بیایی و این قوم را برای من لعن کنی، زیرا از من نیرومندترند؛ شاید بتوانم ایشان را شکست داده، از این سرزمین برانم. زیرا می دانم هر که را تو برکت دهی مبارک خواهد بود، و هر که را تو لعن کنی، ملعون.»^۶ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند. آنان

نزد بلعام رسیدند و سخنان بالاق را به او بازگفتند. او به ایشان گفت: «امشب را در اینجا بمانید و من چنانکه خداوند مرا گوید، به شما باز خواهم گفت.» پس سروران موآب نزد بلعام ماندند. ^۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این مردانی که با تو اند، کیستند؟» بلعام به خدا گفت: «بالاق پسر صّفور، پادشاه موآب، برایم چنین پیغام فرستاده است: ^{۱۱} «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند که تمامی روی زمین را پوشانیده‌اند. اکنون بیا و ایشان را برای من لعن کن؛ شاید بتوانم با ایشان جنگیده، بیرونشان برانم.» ^{۱۲} اما خدا به بلعام گفت: «همراه ایشان مرو و آن قوم را لعن مکن زیرا مبارکند.» ^{۱۳} پس بامدادان بلعام برخاست و به سروران بالاق گفت: «به سرزمین خود بروید، زیرا خداوند اجازه نمی دهد با شما بیایم.» ^{۱۴} آنگاه سروران موآب برخاسته، نزد بالاق رفتند و او را گفتند: «بلعام از آمدن با ما ایا نمود.»

^{۱۵} دیگر بار بالاق سروران پرشمارتر و محترمتر از آنان گسیل داشت. ^{۱۶} ایشان نزد بلعام آمدند و به او گفتند: «بالاق پسر صّفور چنین می گوید: «تمنا اینکه مگذاری چیزی مانع از آمدنت نزد من شود، ^{۱۷} زیرا به یقین تو را حرمت بسیار خواهم نهاد، و هرآنچه بگویی به جا خواهم آورد. تمنا اینکه بیایی و این قوم را برای من لعن کنی.» ^{۱۸} ولی بلعام به خادمان بالاق پاسخ داده، گفت: «حتی اگر بالاق خانه خویش را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدایم تجاوز کنم و کمتر* یا بیشتر انجام دهم. ^{۱۹} اکنون تمنا اینکه شما نیز امشب را در اینجا بمانید، و من در خواهم یافت که خداوند دیگر به من چه خواهد گفت.» ^{۲۰} خدا شبانگاه نزد بلعام آمد و به او گفت: «اگر این مردان برای فرا خواندن تو آمده‌اند، برخیز و همراه ایشان برو، ولی فقط

زیرا راه تو را نزد خویش فاسد یافتم. ^{۳۱} الاغ مرا دید و این سه بار از حضور من راه خود را کج کرد. اگر راه خود را از حضور من کج نکرده بود، به یقین هم اکنون تو را کشته و او را زنده گذاشته بودم. ^{۳۲} آنگاه بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم، زیرا نمی دانستم بر سر راه به مقابله با من موضع گرفته ای. حال اگر رفتنم در نظرت ناپسند است، باز خواهم گشت.» ^{۳۳} فرشته خداوند به بلعام گفت: «با این مردان برو، ولی کلامی را که من به تو می گویم، همان را بگو و بس.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.

^{۳۴} چون بالاق شنید که بلعام می آید، به استقبال او به شهر موآب بیرون رفت. آن شهر در مرز آرنون در منتهی الیه قلمرو او واقع بود. ^{۳۵} بالاق به بلعام گفت: «آیا نزد تو نفرستادم تا تو را فرا خوانم؟ چرا نزد من نیامدی؟ آیا براستی توان آن ندارم که تو را حرمت نهم؟» ^{۳۶} بلعام به بالاق گفت: «اینک، اکنون نزدت حاضرم! آیا به واقع توان آن دارم که کلمه ای بر زبان آورم؟ کلامی را که خدا در دهانم بگذارد، همان را خواهم گفت.» ^{۳۷} آنگاه بلعام همراه بالاق رفت و آنها به قریت حُصوت آمدند. ^{۳۸} بالاق گاو و گوسفندان قربانی کرد و قدری از آن را برای بلعام و سرورانی که با او بودند، فرستاد.

نخستین خطابه بلعام

^۱ بامدادان، بالاق بلعام را برگرفته، او را به باموت بعل آورد، و بلعام از آنجا حاشیه بیرونی قوم را دید.

۲۳ بلعام به بالاق گفت: «اینجا هفت مذبح برای من بساز و هفت گاو نر و هفت قوچ برایم آماده کن.» ^۲ بالاق به گونه ای که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام یک گاو و یک قوچ بر هر مذبح تقدیم کردند. ^۳ بلعام به بالاق گفت: «در کنار قربانی تمام سوز خود بایست تا من بروم؛ شاید خداوند به

آنچه را من به تو می گویم به عمل آور.» ^۴ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را زین کرد و همراه سروران موآب روانه شد.

الاغ بلعام

^۵ اما خشم خدا به سبب رفتن بلعام برافروخته شد و فرشته خداوند بر سر راه برای مقابله با وی موضع گرفت. بلعام بر الاغ خویش سوار بود و دو نوکر او نیز همراهش بودند. ^۶ چون الاغ، فرشته خداوند را دید که شمشیر برهنه به دست بر سر راه ایستاده است، از راه منحرف شده، به مزرعه ای درآمد. اما بلعام الاغ را زد تا او را به راه بازگرداند. ^۷ آنگاه فرشته خداوند در راهی باریک میان دو تاکستان، که در هر دو سوی آن دیواری بود، بایستاد. ^۸ چون الاغ، فرشته خداوند را دید، خود را به دیوار چسبانید و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او بار دیگر الاغ را زد. ^۹ آنگاه فرشته خداوند پیشتر رفته، در جایی تنگ ایستاد که نه امکان رفتن به سمت راست بود و نه به چپ. ^{۱۰} چون الاغ، فرشته خداوند را دید، زیر بلعام بر زمین دراز کشید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را با چوبدستی خود زد. ^{۱۱} آنگاه خداوند دهان الاغ را گشود، و الاغ به بلعام گفت: «به تو چه کرده ام که مرا این سه بار زدی؟» ^{۱۲} بلعام به الاغ گفت: «چون تو مرا مسخره کرده ای! اگر شمشیری در دست من بود، هم اکنون تو را می کشتم.» ^{۱۳} الاغ به بلعام گفت: «آیا من همان الاغ نیستم که تمام ایام عمرم تا به امروز بر آن سوار شده ای؟ آیا عادت من این بوده که با تو چنین کنم؟» بلعام گفت: «نه.»

^{۱۴} آنگاه خداوند چشمان بلعام را گشود و او فرشته خداوند را دید که شمشیر برهنه به دست، بر سر راه موضع گرفته بود. پس بلعام خم شده، روی بر زمین نهاد. ^{۱۵} فرشته خداوند به وی گفت: «چرا الاغ خود را این سه بار زدی؟ اینک به مقابله با تو بیرون آمدم،

تنها حاشیه بیرونی ایشان را خواهی دید، و نه همگی شان را. از آنجا ایشان را برایم لعن کن.»^{۱۱} پس او را به صحرای صوفیم بر فراز کوه پیسگاه برد و هفت مذبح ساخته، بر هر مذبح گاو و قوچی تقدیم کرد.^{۱۵} آنگاه بلعام به بالاق گفت: «در کنار قربانی تمام سوز خود بایست تا من در آنجا با خداوند ملاقات کنم.»^{۱۶} خداوند با بلعام ملاقات کرد و کلامی در دهان او نهاد و گفت: «نزد بالاق بازگرد و چنین بگو.»^{۱۷} پس بلعام نزد بالاق آمد و اینک او با سروران مواب کنار قربانی تمام سوز خود ایستاده بود. بالاق از او پرسید: «خداوند چه گفت؟»^{۱۸} آنگاه بلعام خطابه خود را آغاز کرده، گفت:

«ای بالاق، بر خیز و بشنو؛

ای پسر صفور، به من گوش فراده:
^{۱۹} خدا انسان نیست که دروغ گوید،
 و نه بنی آدم که از تصمیم خود
 منصرف شود.

آیا او سخنی گفته که بدان عمل نکرده
 باشد؟

یا کلامی بر زبان آورده که به انجام
 نرسانده باشد؟

^{۲۰} هان فرمان یافتم که برکت دهم؛
 او برکت داده، و آن را باطل نتوانم کرد.
^{۲۱} او تیره‌بختی در یعقوب ندیده،
 و مشقتی در اسرائیل مشاهده نکرده
 است.

یهوه خدایش با اوست،

و غریب درود بر شاه، در میان او.
^{۲۲} خدا او را از مصر بیرون می‌آورد،
 او وی را همچون شاخهای گاو
 وحشی است.

^{۲۳} به یقین هیچ افسونی بر ضد یعقوب
 کارگر نیست،

و نه هیچ فالی بر علیه اسرائیل.

اکنون درباره یعقوب و اسرائیل خواهند
 گفت:

ملاقات من بیاید. آنگاه هر آنچه را که به من
 بنماید، به تو باز خواهم گفت.» پس بلعام به
 فراز تلی برآمد.

^۴ خدا با بلعام ملاقات کرد، و بلعام به او
 گفت: «هفت مذبح بر پا داشته‌ام و گاو و
 قوچی بر هر مذبح تقدیم کرده‌ام.»^۵ آنگاه
 خداوند در دهان بلعام کلامی نهاد و گفت:
 «نزد بالاق بازگرد و چنین بگو.»^۶ پس بلعام
 نزد بالاق بازگشت و اینک او با تمامی سروران
 مواب، کنار قربانی تمام سوز خود ایستاده بود.
^۷ آنگاه بلعام خطابه خود را آغاز کرده، گفت:
 «بالاق مرا از آرام برگرفت،

پادشاه مواب مرا از کوههای مشرق
 آورد.

گفت: "بیا و یعقوب را برایم لعن کن،
 بیا و اسرائیل را نفرین نما!"

^۸ چگونه لعن کنم او را که خدا لعن
 نکرده است؟

چگونه نفرین کنم کسی را که
 خداوند نفرین نکرده است؟

^۹ زیرا از فراز صخره‌ها او را می‌بینم،
 و از بالای کوهها نظاره‌اش می‌کنم.
 هان قومی که جدا از دیگران مسکن دارد،
 و خود را از دیگر اقوام نمی‌شمارد!
^{۱۰} کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد،
 یا ربع اسرائیل را حساب تواند کرد؟
 باشد که به مرگ صالحان بمیرم،

و سرانجامی چون آنان داشته باشم!
^{۱۱} بالاق به بلعام گفت: «با من چه کردی؟ تو
 را آوردم تا دشمنانم را لعن کنی، اما تو ایشان را
 برکت تمام دادی!»^{۱۲} بلعام او را پاسخ داد: «آیا
 نمی‌بایست به هوش باشم تا آنچه را خداوند
 در دهانم می‌گذارد، بگویم؟»

دومین خطابه بلعام

^{۱۳} آنگاه بالاق وی را گفت: «تمنا اینکه با من
 به مکانی دیگر بیایی که از آنجا ایشان را ببینی.

۴ وحی آن که سخنان خدا را می شنود،
و رؤیای قادر مطلق* را می بیند،
که فرو می افتد و چشمانش گشوده
می شود:

۵ چه زیباست خیمه هایت، ای یعقوب،
و مسکن هایت، ای اسرائیل!
۶ همچون وادیهای* گسترده تا به
دور دستها،
همچون باغهایی بر کنار رودخانه،
مانند درختان عودی که خداوند کاشته
باشد،
مانند سروهای آزاد بر کنار آبها.

۷ آب از دلوهای او* روان خواهد شد،
نسل او را آب بسیار خواهد بود.
پادشاه او بزرگتر از آجاج خواهد بود،
پادشاهی اش بلندتر به خواهد بود.

۸ خدا او را از مصر بیرون می آورد،
او را شاخها مانند شاخهای گاو
وحشی است؛
قومهای دشمن را فرو خواهد بلعید،
و استخوانهای آنها را خرد خواهد
کرد،
و ایشان را به تیرهای خود مجروح
خواهد ساخت.

۹ او کمین می کند و همچون شیر نر کم
می دهد،
به سان ماده شیر، کیست که او را
تواند برخیزانید؟
مبارکند آنان که تو را برکت دهند،
و ملعونند آنان که تو را لعن کنند.

۱۰ آنگاه خشم بالاق بر بلعام افروخته شد و
دستان خود را بر هم کوفته، بلعام را گفت: «تو
را فرا خواندم تا دشمنانم را لعن کنی، اما تو

”بنگرید که خدا چه ها کرده است!“
۱۱ اینک قومی همچون شیر ماده
برمی خیزد،
و چون شیر نر خویشتن را بر پا
می دارد.
تا شکار را نخورد و خون کشتگان را
ننوشد،
نمی خوابد.»

۱۲ آنگاه بالاق به بلعام گفت: «ایشان را نه لعن
کن و نه برکت ده.»* اما بلعام پاسخ داده، به
بالاق گفت: «آیا تو را نگفتم، ”هر آنچه خداوند
بفرماید، همان را باید انجام دهم“؟»

سومین خطابه بلعام

۱۳ آنگاه بالاق به بلعام گفت: «تو اینک بیایی
تا تو را به مکانی دیگر برم. شاید در نظر خدا
پسند آید که ایشان را از آنجا برایم لعن کنی.»
۱۴ پس بالاق بلعام را بر فراز فِعور که مشرف
بر بیابان است، برد. ۱۵ بلعام به بالاق گفت: «در
اینجا هفت مذبح برای من بساز و هفت گاو نر
و هفت قوچ برایم آماده کن.» ۱۶ بالاق به گونه ای
که بلعام گفته بود، به عمل آورد و یک گاو و
یک قوچ بر هر مذبح تقدیم کرد.

۱۷ باری، چون بلعام دید که خداوند از
برکت دادن اسرائیل خشنود است،
همچون بارهای گذشته به افسونگری توسل
نُجست، بلکه رو به سوی بیابان نهاد. ۱۸ بلعام
چشمان خود را برافراشته، اسرائیل را دید که بر
حسب قبایل خود اردو زده اند. روح خدا بر وی
نازل شد ۱۹ و او خطابه خود را آغاز کرده، گفت:
«وحی بلعام پسر فعور،
وحی مردی که چشمانش
باز می شود،

* ۴:۲۴ در عبری: ”شَدای“؛ همچنین در آیه ۱۶.

* ۶:۲۴ یا ”نخلستان“.

* ۷:۲۴ منظور ”اسرائیل“ است.

^{۱۹} حاکمی از یعقوب بر خواهد خاست
و باقیماندگان شهر را هلاک خواهد
کرد.»

آخرین خطابه بلعام

^{۲۰} آنگاه بلعام بر عمالیک نگریست و گفتار
خود را آغاز کرده، گفت:
«عمالیک سرآمد قومها بود،
ولی سرانجام او چیزی جز نابودی
نیست.»

^{۲۱} و به قینیان نظر افکند و گفتار خود را آغاز
کرده، گفت:

«مسکن تو پا برجاست
و آشیانه تو در دل صخره نهاده شده.
^{۲۲} اما قائن تباه خواهد شد،
آنگاه که آشور تو را به اسیری برَد.»

^{۲۳} و باز گفتار خود را آغاز کرده، گفت:
«وای! چون خدا چنین کند، کیست که
زنده بماند؟
^{۲۴} کشتیها از سواحل کتیم خواهند آمد،
و آشور و عبر را ذلیل خواهند ساخت؛
اما آنها نیز به هلاکت خواهند رسید.»

^{۲۵} آنگاه بلعام برخاسته به مکان خود بازگشت،
و بالاق نیز راه خود را در پیش گرفت.

پرستش بَعْلِ فِعور

۲۵ در ایامی که اسرائیل در شَطِیم
اقامت گزیده بودند، قوم با دختران
موآب زناکاری آغاز کردند. ^۱ایشان قوم را
به قربانیهای خدایانشان دعوت می کردند، و
قوم می خوردند و خدایان ایشان را پرستش
می کردند. ^۲بدین سان اسرائیل به بَعْلِ فِعور
پیوستند، و خشم خداوند بر اسرائیل افروخته
شد. ^۳خداوند به موسی گفت: «همه رؤسای

ایشان را سه بار برکت تمام دادی. ^{۱۱}پس حال
به مکان خود بگریز. گفته بودم "تو را حرمت
بسیار خواهم نهاد"، اما اینک خداوند تو را
از این حرمت به دور داشته است. ^{۱۲}بلعام به
بالاق پاسخ داد: «آیا به واقع به فرستادگانی که
نزد من گسیل داشتی، نگفتم: ^{۱۳}"حتی اگر بالاق
خانه خویش را پر از نقره و طلا به من بخشد،
نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز کرده، به
میل خود کاری خوب یا بد انجام دهم؛ بلکه
آنچه خداوند گوید، همان را خواهم گفت؟"
^{۱۴}اینک نزد قوم خود می روم، ولی بیا تا تو را
آگاه سازم که این قوم در ایام آینده با قوم تو
چه خواهند کرد.»

چهارمین خطابه بلعام

^{۱۵} آنگاه بلعام خطابه خود را آغاز کرده، گفت:

«وحی بلعام پسر بعور،
وحی مردی که چشمانش
باز می شود،

^{۱۶} وحی آن که سخنان خدا را می شنود،
و معرفت آن متعال را درک می کند؛
که رؤیای قادر مطلق را می بیند،
و فرو می افتد و چشمانش گشوده
می شود:

^{۱۷} او را می بینم، اما نه اکنون؛
بر او می نگرم، اما نه نزدیک.
ستاره ای از یعقوب ظهور خواهد کرد،
و عصایی از اسرائیل بر خواهد
خاست؛

او شقیقه موآب را خرد خواهد کرد،
و پسران شیث را جملگی سرنگون
خواهد نمود.

^{۱۸} آدوم به تصرف در خواهد آمد،
و یسعیر را دشمنانش تسخیر خواهند
کرد؛

اما اسرائیل همچنان مظفر خواهد
شد.

حاکم مدیان، که در روز بلای ناشی از فِعور کشته شد، با شما دشمنی ورزیدند.»

فرمان سرشماری نسل جدید

۲۶ پس از آن بلا، خداوند به موسی و به العازار، پسر هارون کاهن، گفت: ^۲ «تمامی جماعت بنی اسرائیل را از بیست ساله و بالاتر که با سپاه اسرائیل به جنگ بیرون می‌روند، بر حسب خاندانهایشان سرشماری کنید.» ^۳ پس موسی و العازار کاهن ایشان را در همواریهای موآب، نزد اردن، و مقابل آریحا خطاب کرده، گفتند: ^۴ «قوم را از بیست ساله و بالاتر سرشماری کنید، همانند آن سرشماری که خداوند به موسی و بنی اسرائیل فرمان داد، هنگامی که از سرزمین مصر بیرون آمدند.»

نتایج سرشماری

^۵ رثوبین، نخست‌زاده اسرائیل؛ نسل رثوبین: از خَنسوخ، طایفه خَنوخیان؛ از قَلو، طایفه قَلوئیان؛ ^۶ از حصرون، طایفه حصرونیان؛ و از کُرمی، طایفه کُرمیان. ^۷ اینانند طایفه‌های رثوبینیان، و شمارش‌شدگان آنان ۴۳۷۳۰ تن بودند. ^۸ نسل قَلو: الیاب. ^۹ نسل الیاب: نموئیل، داتان و آبیرام. داتان و آبیرام همانان بودند که از سوی جماعت برگزیده شدند و در زمره همراهان قورح بر ضد موسی و هارون مخاصمه کردند، آنگاه که ایشان به مخاصمه با خداوند برخاسته بودند. ^{۱۰} اما زمین دهان گشود و ایشان را همراه با قورح فرو بلعید، هنگامی که آن گروه مردند و آتش دویست و پنجاه تن را در کام کشید، و عبرتی شدند برای دیگران. ^{۱۱} ولی پسران قورح نمردند.

^{۱۲} نسل شمعون بر حسب طایفه‌هایشان: از نموئیل، طایفه نموئیلیان؛ از یامین، طایفه یامینیان؛ از یاکین، طایفه یاکینیان؛ ^{۱۳} از زراح،

قوم را گرفته، ایشان را در حضور خداوند زیر آفتاب به دار آویز تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» ^۵ پس موسی به داوران اسرائیل گفت: «هر یک از شما مردان خود را که به بعل فِعور پیوسته‌اند، بکشید.»

^۶ اینک در برابر چشمان موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل که به در خیمه ملاقات می‌گریستند، مردی اسرائیلی آمد و زنی مدیانی را نزد خویشان خود آورد. ^۷ چون فینحاس پسر العازار، پسر هارون کاهن این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه‌ای به دست گرفت ^۸ و از پی مرد اسرائیلی به درون خیمه رفت و نیزه را به یکباره به تن هر دو، یعنی مرد اسرائیلی و شکم زن فرو برد. و بلا از سر بنی اسرائیل رفع شد. ^۹ با این حال، آنان که در اثر بلا مردند، بیست و چهار هزار تن بودند. ^{۱۰} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:

^{۱۱} «فینحاس پسر العازار، پسر هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، زیرا با غیرت من در میان ایشان به غیرت آمد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. ^{۱۲} پس بگو، «اینک من عهد سلامتی خود را به وی می‌بخشم،» ^{۱۳} که برای او و برای نسل او، پس از او، عهد کهنات جاودان خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور بود و برای بنی اسرائیل کفاره کرد.»

^{۱۴} نام مرد اسرائیلی که با زن مدیانی کشته شد، زمری پسر سلو، رهبر خاندانی از قبیله شمعون بود. ^{۱۵} و نام زن مدیانی که کشته شد کُزبی دختر صور، رئیس طایفه‌ای از خاندان مدیان بود.

^{۱۶} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۷} «مدیانیان را دشمن داشته، مغلوب سازید، زیرا که ایشان به ترندهای خود، در ماجرای فِعور و در ماجرای خواهر خود کُزبی، دختر

* ۸:۲۵ در عبری واژه «قوبه» به کار برده شده که به بخش انتهایی خیمه خانوادگی اشاره می‌کرد.

و ترصه بود. ^{۳۳} اینانند طایفه‌های منسی، و شمارش شدگان آنان ۵۲۷۰۰ تن بودند.

^{۳۵} اینانند نسل افرایم بر حسب طایفه‌هایشان: از شوتلاح، طایفه شوتلاحیان؛ از باکر، طایفه باکریان؛ و از تاحن، طایفه تاختیان. ^{۳۶} اینانند نسل شوتلاح: از عران، طایفه عرانیان. ^{۳۷} اینانند طایفه‌های نسل افرایم بر حسب شمارش شدگان آنان، ۳۲۵۰۰ تن. اینانند نسل یوسف بر حسب طایفه‌هایشان.

^{۳۸} نسل بنیامین بر حسب طایفه‌هایشان: از بلاع، طایفه بلاعیان؛ از آشیل، طایفه آشیلیان؛ از آحیرام، طایفه آحیرامیان؛ ^{۳۹} از شفوفام، طایفه شفوفامیان؛ و از حوفام، طایفه حوفامیان. ^{۴۰} پسران بلاع، آرد و نعمان بودند: از آرد، طایفه آردیان؛ و از نعمان، طایفه نعمانیان. ^{۴۱} اینانند نسل بنیامین بر حسب طایفه‌هایشان، و شمارش شدگان آنان ۴۵۶۰۰ تن بودند.

^{۴۲} اینانند نسل دان بر حسب طایفه‌هایشان: از شوحام، طایفه شوحامیان. اینانند طایفه‌های دان بر حسب طایفه‌هایشان. ^{۴۳} تمامی طایفه‌های شوحامیان بر حسب شمارش شدگان آنان ۶۴۴۰۰ تن بودند.

^{۴۴} نسل آشیر بر حسب طایفه‌هایشان: از یمنه، طایفه یمنیان؛ از یشوی، طایفه یشویان؛ و از بریعه، طایفه بریعیان. ^{۴۵} از نسل بریعه: از جبر، طایفه جبریان؛ و از ملکیشیل، طایفه ملکیشیلیان. ^{۴۶} نام دختر آشیر، سراخ بود. ^{۴۷} اینانند طایفه‌های نسل آشیر بر حسب شمارش شدگان آنان، ۵۳۴۰۰ تن.

^{۴۸} نسل نفتالی بر حسب طایفه‌هایشان: از یحصیل، طایفه یحصیلیان؛ از جونی، طایفه جونیان؛ ^{۴۹} از یصر، طایفه یصریان؛ و از سلیم، طایفه سلیمیان. ^{۵۰} اینانند طایفه‌های نفتالی بر حسب طایفه‌هایشان، و شمارش شدگان آنان ۴۵۴۰۰ تن بودند.

^{۵۱} اینان بودند شمارش شدگان بنی اسرائیل، ۶۰۱۷۳۰.

طایفه زراحیان؛ و از شائول، طایفه شائولیان. ^{۵۲} اینانند طایفه‌های شمعونیان، ۲۲۲۰۰ تن.

^{۵۵} نسل جاد بر حسب طایفه‌هایشان: از صفون، طایفه صفونیان؛ از حجی، طایفه حجیان؛ از شونی، طایفه شونیان؛ ^{۵۶} از آزنی، طایفه آزنیان؛ از عری، طایفه عریان؛ ^{۵۷} از آرد، طایفه آردیان؛ و از آرئیلی، طایفه آرئیلیان. ^{۵۸} اینانند طایفه‌های نسل جاد بر حسب شمارش آنان، ۴۰۵۰۰ تن.

^{۵۹} پسران یهودا، عیر و اونان بودند. عیر و اونان در سرزمین کنعان مردند. ^{۶۰} نسل یهودا بر حسب طایفه‌هایشان اینان بودند: از شیله، طایفه شیله‌یان؛ از فرص، طایفه فرصیان؛ و از زراح، طایفه زراحیان. ^{۶۱} نسل فرص اینان بودند: از حصرون، طایفه حصرونیان؛ و از حامول، طایفه حامولیان. ^{۶۲} اینانند طایفه‌های یهودا بر حسب شمارش آنان، ۷۶۵۰۰ تن.

^{۶۳} نسل یساکار بر حسب طایفه‌هایشان: از تولع، طایفه تولعیان؛ از فوه، طایفه فوئیان؛ ^{۶۴} از یاشوب، طایفه یاشوبیان؛ و از شمرون، طایفه شمرونیان. ^{۶۵} اینانند طایفه‌های یساکار بر حسب شمارش آنان، ۶۴۳۰۰ تن.

^{۶۶} نسل زبولون بر حسب طایفه‌هایشان: از سرد، طایفه سردیان؛ از ایلون، طایفه ایلونیان؛ و از یاحلئیل، طایفه یاحلئیلیان. ^{۶۷} اینانند طایفه‌های زبولونیان بر حسب شمارش آنان، ۶۰۵۰۰ تن.

^{۶۸} پسران یوسف بر حسب طایفه‌هایشان: منسی و افرایم. ^{۶۹} نسل منسی: از ماگیر، طایفه ماگیریان؛ و ماگیر پدر جلعاد بود؛ و از جلعاد، طایفه جلعادیان. ^{۷۰} اینانند نسل جلعاد: از ایعزر، طایفه ایعزریان؛ از جلیق، طایفه جلیقیان؛ ^{۷۱} از آسربئیل، طایفه آسربئیلیان؛ از شکیم، طایفه شکیمیان؛ ^{۷۲} از شمیداع، طایفه شمیداعیان؛ و از خنفر، طایفه خنفریان. ^{۷۳} و اما صلفحاد پسر خنفر را پسری نبود، اما دختران داشت. نامهای دختران او محله، نوحه، حجله، ملکه

دختران صِلفَحاد

۲۷ آنگاه دختران صِلفَحاد، پسر خَفر، پسر چَلعاد، پسر ماکیر، پسر مَنسی، که از طایفه‌های مَنسی پسر یوسف بود، پیش آمدند. نام دختران صِلفَحاد، مَحَله و نوَعه و حُجَله و مِلکه و تِرَضه بود.^۲ آنان نزد در خیمه ملاقات در حضور موسی و العازار کاهن و در حضور رهبران و تمامی جماعت ایستاده، گفتند:^۳ «پدر ما در بیابان مرد. او در میان جماعتی نبود که با گروه قورح بر ضد خداوند گرد آمدند، بلکه به سبب گناه خود مرد، و پسری نداشت. حال،^۴ چرا باید نام پدر ما از آن رو که پسری نداشت از میان طایفه‌اش محو گردد؟ به ما نیز در میان برادران پدر ما سهمی بدهید!»

^۵ موسی تقاضای ایشان را به حضور خداوند برد و خداوند به موسی گفت: «دختران صِلفَحاد درست می‌گویند. به واقع سهمی در میان برادران پدرشان بدیشان به میراث ده و میراث پدرشان را به آنان منتقل کن. و^۶ بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: «اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، میراث او را به دخترش منتقل کنید. اگر دختری نداشت، میراثش را به برادرانش بدهید.»^۷ اگر برادری نداشت، میراثش به برادران پدرش داده شود. و^۸ اگر پدر او نیز برادری نداشت، میراث وی را به نزدیکترین خویشاوند او در طایفه‌اش بدهید، و او آن را به میراث خواهد برد. این برای بنی اسرائیل فریضه قانونی خواهد بود، همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داد.»

یوشع، جانشین موسی

^۹ آنگاه خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برای و سرزمینی را که به بنی اسرائیل داده‌ام، ببین.»^{۱۰} وقتی آن را دیدی، تو نیز

^{۱۱} خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «زمین بر حسب شمار نامها میان اینان به ارثیت تقسیم شود.^{۱۲} میراث قبیله پرشمارتر را فزونتر کن، و میراث قبیله کم‌شمارتر را کمتر؛ به هر قبیله بر حسب شمارش شدگانش میراث داده شود.^{۱۳} اما زمین بر حسب قرعه تقسیم شود و افراد مطابق نامهای قیایل اجدادشان میراث یابند.^{۱۴} میراث آنان به حسب قرعه میان پرشمار و کم‌شمار تقسیم شود.»

^{۱۵} اینانند شمارش شدگان لاویان بر حسب طایفه‌هایشان: از چرشون، طایفه چرشونیان؛ از فُهات، طایفه فُهاتیان؛ و از مراری، طایفه مراریان.^{۱۶} اینانند طایفه‌های لاوی: طایفه لینیان، طایفه جبرونیان، طایفه مَحلیان، طایفه موشیان و طایفه قورحیان. و اما فُهات، پدر عَمرام بود.^{۱۷} زن عَمرام، یوکابد نام داشت. او دختر لاوی بود و در مصر برای وی زاده شد. او برای عَمرام، هارون و موسی و خواهرشان مریم را بزاد.^{۱۸} برای هارون، ناداب و آبیهو و العازار و ایتامار زاده شدند.^{۱۹} ناداب و آبیهو هنگامی که با آتش غریب* در پیشگاه خداوند قربانی تقدیم می‌کردند، مردند.^{۲۰} شمارش شدگان لاویان، یعنی ذکوران یک ماهه و بالاتر، ۲۳۰۰۰ تن بودند. آنان در میان بنی اسرائیل شمارش نشدند، زیرا میراثی در میان بنی اسرائیل بدیشان داده نشد.

^{۲۱} اینان بودند کسانی که موسی و العازار کاهن شمردند، آنگاه که بنی اسرائیل را در همواریهای مواب، نزد اردن، و مقابل آریحا شمارش کردند.^{۲۲} در میان اینان، از کسانی که موسی و هارون کاهن پیشتر در صحرای سینا شمارش کرده بودند، کسی نبود.^{۲۳} زیرا خداوند دربارهٔ آنان گفته بود که، «به یقین در بیابان خواهند مرد.» پس جز کالیب پسر یَفنه و یوشع پسر نون، آخدی از ایشان باقی نماند.

به ایشان بگو: "به هوش باشید تا هدیه طعام مرا به عنوان هدایای اختصاصی و رایحه خوشایند در موعدهش به من تقدیم کنید." نیز به ایشان بگو: این است هدیه اختصاصی که باید به خداوند تقدیم کنید: هر روز دو بره نرینه یک ساله و بی عیب به عنوان قربانی تمام سوز دائمی. ^۱ یک بره را صبحگاهان و دیگری را هنگام عصر تقدیم کنید، همراه با یک دهم ایفه* آرد مرغوب آمیخته به یک چهارم هین* روغن افشرده، به جهت هدیه آردی. ^۲ این است قربانی تمام سوز دائمی که در کوه سینا به عنوان رایحه خوشایند و هدیه اختصاصی برای خداوند مقرر گردید. ^۳ هدیه ریختنی آن یک چهارم هین برای هر بره خواهد بود. هدیه ریختنی را از مسکرات و در جایی مقدس برای خداوند بریزید. ^۴ بره دیگر را هنگام عصر تقدیم کنید همراه با همان هدیه آردی و هدیه ریختنی که صبح تقدیم کردید. این است هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند برای خداوند.

قربانیهای شَبَات

^۵ «در روز شَبَات، دو بره نرینه یک ساله و بی عیب و دو دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن به جهت هدیه آردی، همراه با هدیه ریختنی آن تقدیم کنید: ^۶ این است قربانی تمام سوز برای هر شَبَات، علاوه بر قربانی تمام سوز دائمی و هدیه ریختنی آن.

قربانیهای ماهانه

^۷ «در آغاز ماههای خود، قربانیهای تمام سوز به خداوند تقدیم کنید: دو گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله و بی عیب،

همچون برادرت هارون به قوم خود خواهی پیوست. ^۸ زیرا در بیابان صین، هنگامی که جماعت مجادله کردند، شما بر کلام من عصیان ورزیدید و نزد آنها قدوسیت مرا در نظر ایشان حرمت نهادید.» این آنها همان آبهای مریبه قادیس در صحرای صین است. ^۹ موسی خداوند را خطاب کرده، گفت: ^{۱۰} «تمنا اینکه بپوه، خدای ارواح تمامی بشر، مردی را بر این جماعت بگمارد ^{۱۱} تا پیشاپیش ایشان بیرون رود و پیشاپیش ایشان به درون آید، و ایشان را بیرون برد و به درون آورد، تا جماعت خداوند همچون گوسفندان بی شبان نباشند.» ^{۱۲} پس خداوند به موسی گفت: «یوشع پسر نون را که روح* در اوست برگیر و دست خود را بر او بگذار. ^{۱۳} او را در حضور العازار کاهن و تمامی جماعت بر پا بدار، و در نظر ایشان وظایفش را بدو محول نما. ^{۱۴} و از عزت خویش به او عطا کن تا تمامی جماعت بنی اسرائیل از او اطاعت نمایند. ^{۱۵} او باید به حضور العازار کاهن بایستد و العازار برای او به حکم اوریم* در حضور خداوند سؤال کند. ایشان به کلام او بیرون روند و به کلام او به درون آیند، العازار و همه بنی اسرائیل با او، یعنی تمامی جماعت.» ^{۱۶} موسی طبق فرمان خداوند عمل کرد. او یوشع را برگرفته، او را به حضور العازار کاهن و تمامی جماعت بر پا داشت. ^{۱۷} آنگاه دستهای خود را بر وی نهاد و وظایفش را به او محول کرد، چنانکه خداوند به واسطه موسی گفته بود.

قربانیهای روزانه

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۸} «بنی اسرائیل را فرمان داده،

۲۸

* ۱۸:۲۷ منظور "روح خدا" است.

* ۲۱:۲۷ ماهیت "اوریم و تمیم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می دادند؛ رجوع کنید به خروج ۳۰:۲۸.

* ۵:۲۸ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۵:۲۸ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

خداوند تقدیم کنید. این باید علاوه بر قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه ریختنی آن تقدیم شود.^{۲۵} روز هفتم برای شما محفل مقدس خواهد بود؛ در آن هیچ کار مکنید.

قربانیهای عید هفته‌ها

^{۲۶} «در روز نوبرها یعنی عید هفته‌های خود، که هدیه آردی از گندم تازه به خداوند تقدیم می‌کنید، محفل مقدس داشته باشید؛ در آن هیچ کار مکنید.^{۲۷} و قربانیهای تمام‌سوز به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم نمایید: دو گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله.^{۲۸} همچنین به جهت هدیه آردی آنها، سه‌دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن برای یک گوساله، دو دهم برای یک قوچ،^{۲۹} و یک‌دهم برای هر یک از آن هفت بره تقدیم کنید،^{۳۰} و نیز یک بز نر، تا برای شما کفاره به جا آورده شود.^{۳۱} اینها را با هدایای ریختنی آنها، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه آردی آن تقدیم کنید، و دقت کنید که بی‌عیب باشند.

قربانیهای عید گرها

۲۹ «روز اول ماه هفتم، محفل مقدس داشته باشید؛ در آن هیچ کار مکنید و برای شما روز نواختن گرها باشد.^۲ قربانیهای تمام‌سوز به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید: یک گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله و بی‌عیب؛^۳ همچنین به جهت هدیه آردی آنها، سه‌دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن برای گوساله، دو دهم برای قوچ،^۴ و یک‌دهم برای هر یک از آن هفت بره تقدیم کنید،^۵ و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه تا برای شما کفاره به جا

^{۱۲} همراه با سه‌دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن جهت هدیه آردی برای هر گوساله، دو دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن جهت هدیه آردی برای آن یک قوچ،^{۱۳} و یک‌دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن جهت هدیه آردی برای هر بره. این است قربانی تمام‌سوز، رایحه خوشایند و هدیه اختصاصی برای خداوند.^{۱۴} هدایای ریختنی آنها باید نصف هین شراب برای گوساله، یک سوم هین برای قوچ و یک‌چهارم هین برای بره باشد. این است قربانی تمام‌سوز هر ماه در تمامی ماههای سال.^{۱۵} همچنین یک بز نر به عنوان قربانی گناه، علاوه بر قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه ریختنی آن، به خداوند تقدیم شود.

قربانیهای پسخ

^{۱۶} «روز چهاردهم نخستین ماه، پسخ خداوند است.^{۱۷} روز پانزدهم این ماه عید است و باید هفت روز، نان بی خمیرمایه خورده شود.^{۱۸} روز اول، محفل مقدس است؛ در آن هیچ کار مکنید.^{۱۹} و به عنوان هدیه اختصاصی، قربانیهای تمام‌سوز به خداوند تقدیم نمایید: دو گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله، و دقت کنید که بی‌عیب باشند.^{۲۰} همچنین به جهت هدیه آردی آنها، سه‌دهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن برای گوساله و دو دهم برای قوچ^{۲۱} و یک‌دهم ایفه برای هر یک از آن هفت بره تقدیم کنید،^{۲۲} و نیز یک بز نر به جهت قربانی گناه، تا برای شما کفاره به جا آورده شود.^{۲۳} اینها را سوای قربانی تمام‌سوز صبحگاهی که قربانی تمام‌سوز دائمی است، تقدیم نمایید.^{۲۴} بدین‌گونه، روزانه، به مدت هفت روز، طعام هدیه اختصاصی را به عنوان رایحه خوشایند به

* ۳:۲۹ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۳:۲۹ مقصود دو دهم "ایفه" است.

* ۴:۲۹ مقصود یک‌دهم "ایفه" است.

۱۷ «روز دوم، دوازده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله و بی‌عیب،^{۱۸} همراه با هدیه آردی و ریختنی آنها برای گاوها، قوچها و بره‌ها، به تعداد تعیین شده،^{۱۹} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه آردی آن، و هدایای ریختنی آنها.

۲۰ «روز سوم، یازده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله و بی‌عیب،^{۲۱} همراه با هدیه آردی و هدایای ریختنی آنها برای گوساله‌ها، قوچها و بره‌ها، به تعداد تعیین شده،^{۲۲} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی، و هدیه آردی و ریختنی آن.

۲۳ «روز چهارم، ده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله و بی‌عیب،^{۲۴} همراه با هدیه آردی و هدایای ریختنی آنها برای گوساله‌ها، قوچها و بره‌ها، به تعداد تعیین شده،^{۲۵} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی، و هدیه آردی و ریختنی آن.

۲۶ «روز پنجم، نه گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله و بی‌عیب،^{۲۷} همراه با هدیه آردی و هدایای ریختنی آنها برای گوساله‌ها، قوچها و بره‌ها، به تعداد تعیین شده،^{۲۸} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی، و هدیه آردی و ریختنی آن.

۲۹ «روز ششم، هشت گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله و بی‌عیب،^{۳۰} همراه با هدیه آردی و هدایای ریختنی آنها برای گوساله‌ها، قوچها و بره‌ها، به تعداد تعیین شده،^{۳۱} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی، و هدیه آردی و ریختنی آن.

۳۲ «روز هفتم، هفت گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله و بی‌عیب،^{۳۳} همراه

آورده شود. اینها را سوای قربانی تمام‌سوز اول ماه و هدیه آردی آن، و قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه آردی آن، و هدیه ریختنی آنها، بر حسب قانونشان، به عنوان رایحه خوشایند و هدیه اختصاصی به خداوند تقدیم کنید.

قربانیهای روز کفار

۷ «روز دهم ماه هفتم، محفل مقدس داشته باشید. جانهای خود را رنجور سازید* و هیچ کار نکنید.^۸ قربانیهای تمام‌سوز به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم نمایید: یک گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله، و دقت کنید که بی‌عیب باشند.^۹ همچنین به جهت هدیه آردی آنها، سدهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن برای گوساله، دو دهم برای قوچ،^{۱۰} و یک‌دهم برای هر یک از آن هفت بره تقدیم کنید،^{۱۱} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی گناه مخصوص روز کفار و قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه آردی آن، و هدایای ریختنی آنها.

قربانیهای عید آلاچقها

۱۲ «روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس داشته باشید؛ در آن هیچ کار نکنید، و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید.^{۱۳} قربانیهای تمام‌سوز به عنوان هدیه اختصاصی و رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید: سیزده گوساله نر، دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله، و آنها باید بی‌عیب باشند.^{۱۴} همچنین به جهت هدیه آردی آنها، سدهم ایفه آرد مرغوب آمیخته به روغن برای هر یک از آن سیزده گوساله، دو دهم برای هر یک از دو قوچ،^{۱۵} و یک‌دهم برای هر یک از چهارده بره،^{۱۶} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام‌سوز دائمی و هدیه آردی آن، و هدایای ریختنی آنها.

چنانچه پدرش در روزی که از آن آگاه شود، او را بازدارد، آنگاه هیچ یک از نذرهای یا تعهداتی که خود را بدان مقید ساخته، برقرار نخواهد ماند. خداوند او را خواهد آمرزید زیرا پدرش او را بازداشته است.

۶ «اگر او به شوهری داده شود، در حالی که هنوز زیر قید نذرهای خود یا هر سخن نسنجیده دهان خویش است که خود را بدان مقید ساخته است،^۷ و شوهرش از آن آگاه شود ولی در روز آگاه شدن، به او چیزی نگویید، در آن صورت، تمام نذرهای و تعهداتی که خود را بدان مقید ساخته است، برقرار خواهد ماند. اما چنانچه شوهرش در روزی که از آن آگاه شود، او را بازدارد، پس نذری را که بر اوست و سخن نسنجیده دهانش را که بدان خود را مقید ساخته، باطل کرده است، و خداوند او را خواهد آمرزید. اما هر نذر بیوه زن یا زن مطلقه، یعنی هر آنچه خود را بدان مقید ساخته باشد، در مورد او برقرار خواهد ماند.

۱۱ «اگر زنی در خانه شوهر خود نذری کند یا خود را با سوگند به انجام تعهدی مقید سازد^{۱۱} و شوهرش از آن آگاه شود اما چیزی به او نگویید و او را بازدارد، در آن صورت، تمامی نذرهای و هر تعهدی که خویشتن را بدان مقید کرده است، برقرار خواهد ماند. اما چنانچه شوهرش در روزی که از آن آگاه شود، آنها را به کلی باطل سازد، پس هر آنچه از دهانش در خصوص نذرهای یا تعهداتش بیرون آمده باشد، برقرار نخواهد ماند، زیرا شوهرش آنها را باطل ساخته است، و خداوند او را خواهد آمرزید. شوهر او می تواند هر نذر هر سوگند تعهد آور را که وی جهت رنجور ساختن خود یاد کرده است، برقرار دارد یا باطل سازد. اما اگر شوهرش با گذر روزها به او هیچ نگویید، در آن صورت، همه نذرهای یا تعهداتی را که بر عهده اوست، برقرار می دارد. او آنها را برقرار داشته است، زیرا در روز آگاه

با هدیه آردی و هدایای ریختنی آنها برای گوساله ها، قوچها و بره ها، به تعداد تعیین شده،^{۳۳} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام سوز دائمی، و هدیه آردی و ریختنی آن.

۳۵ «روز هشتم گردهم آیی مخصوص برای شما باشد؛ در آن هیچ کار مکنید. ^{۳۶}قربانیهای تمام سوز و هدیه اختصاصی به عنوان رایحه خوشایند به خداوند تقدیم کنید: یک گوساله نر، یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله و بی عیب،^{۳۷} همراه با هدیه آردی و هدایای ریختنی برای گوساله، قوچ و بره ها، به تعداد تعیین شده؛^{۳۸} و نیز یک بز نر به عنوان قربانی گناه، سوای قربانی تمام سوز دائمی، و هدیه آردی و ریختنی آن.

۳۹ «اینهارا در اعیاد خود به عنوان قربانی تمام سوز، هدیه آردی، هدیه ریختنی و قربانی رفاقت، سوای قربانیهای نذری و اختیاری خویش، به خداوند تقدیم کنید.»

۴۰ پس موسی هر آنچه را که خداوند به او فرمان داده بود، به بنی اسرائیل بازگفت.

قانون نذر

۳۵ موسی سران قبایل بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است آنچه خداوند فرمان داده است: اگر مردی برای خداوند نذر کند، یا سوگند خورده که خود را به انجام تعهدی مقید سازد، نباید قول خود را بشکند، بلکه باید بر حسب هر آنچه از دهانش بیرون آمده، عمل نماید.

۳ «اگر زنی در جوانی، هنگامی که هنوز در خانه پدر خویش است، برای خداوند نذر کند و خود را به انجام تعهدی مقید سازد،^۴ و پدرش از نذر و تعهدی که خود را بدان مقید ساخته، آگاه شود ولی چیزی به او نگویید، آنگاه همه نذرهای او و هر تعهدی که خود را بدان مقید ساخته، برقرار خواهد ماند. اما

واقع در همواریهای موآب، نزد اردن، مقابل آریحا، آوردند.

^{۱۳} موسی و العازار کاهن و تمامی رهبران جماعت به استقبال ایشان بیرون از اردوگاه رفتند. ^{۱۴} موسی بر فرماندهان لشکر، یعنی سرداران هزارها و سرداران صدها که از خدمت جنگ آمده بودند، خشمگین شد ^{۱۵} و به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده گذاشتید؟» ^{۱۶} ولی هم‌اینان بودند که با مشورت بلعام، سبب شدند بنی‌اسرائیل در واقعه فُغور به خداوند خیانت ورزند، و بدین‌گونه جماعت خداوند به بلا گرفتار آمدند. ^{۱۷} پس حال هر ذکوری را از میان کودکان بکشید و نیز همه زنانی را که مردی را شناخته و با وی همبستر شده‌اند. ^{۱۸} ولی تمام دختران جوانی را که مردی را نشناخته و با کسی همبستر نشده‌اند، برای خود زنده نگاه دارید. ^{۱۹} بیرون از اردوگاه، هفت روز اردو کنید. هر کس از شما که کسی را کشته و هر کس که کشته‌ای را لمس کرده، خود و اسیرانش را در روز سوم و هفتم تطهیر کند. ^{۲۰} هر جامه و هر اسباب چرمی، و هر کار از پشم بز و هر اسباب چوبی را تطهیر کنید.»

^{۲۱} آنگاه العازار کاهن به مردان سپاه که به جنگ رفته بودند، گفت: «این است فریضه‌ای که خداوند در شریعتش به موسی امر فرموده است: ^{۲۲} تنها طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، ^{۲۳} یعنی هر چه را که تاب آتش دارد، از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد. با وجود این، با آب نیز برای ناخالصی‌هایش تطهیر شود. هر آنچه را که تاب آتش ندارد، از آب بگذرانید. ^{۲۴} در روز هفتم جامه‌هایتان را بشویید و طاهر خواهید شد. پس از آن می‌توانید به اردوگاه داخل شوید.»

تقسیم غنایم

^{۲۵} خداوند به موسی گفت: «^{۲۶} تو و العازار کاهن و سران خاندانهای جماعت، حساب غنایمی

شدنش از آنها، به وی هیچ نگفته است. ^{۱۵} اما چنانچه شوهر پس از آگاهی، آنها را به کلی باطل کند، در آن صورت، او متحمل عواقب تقصیر همسرش خواهد شد.» ^{۱۶} این است فریضی که خداوند به موسی امر فرمود، در خصوص مرد و زنش، و در خصوص پدر و دخترش در زمان جوانی او در خانه پدری.

انتقام از مدیان

۳۱ خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «انتقام بنی‌اسرائیل را از مدیانیان بستان. پس از آن، به اجداد خود خواهی پیوست.» ^۲ پس موسی قوم را خطاب کرده، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مسلح سازید تا به مقابله با مدیان برآیند و انتقام خداوند را از مدیان بستانند. ^۳ از هر قبیله اسرائیل، هزار تن به جنگ بفرستید.» ^۴ پس، از هزارهای اسرائیل، هزار تن از هر قبیله مهیا شدند، یعنی دوازده هزار تن مسلح برای جنگ. ^۵ موسی ایشان یعنی از هر قبیله هزار تن را همراه فینحاس پسر العازار کاهن که اسباب قدس و شیپورها به جهت نواختن در اختیارش بود، به جنگ گسیل داشت. ^۶ آنان مطابق فرمان خداوند به موسی، با مدیان جنگیدند و همه ذکور آن را کشتند. ^۸ ایشان همراه با دیگر کشتگان، پادشاهان مدیان را نیز کشتند، یعنی اوی و راقم و صور و حور و ربیع، پنج پادشاه مدیان را. و بلعام پسر بَعور را نیز از دم شمشیر گذرانند. ^۹ بنی‌اسرائیل، زنان و کودکان مدیان را به اسارت گرفتند، و همه چارپایان و احشام و اموالشان را به غنیمت بردند، ^{۱۰} و تمامی شهرها، مکانهای سکونت، و اردوگاههایشان را، به آتش سوزاندند، ^{۱۱} و همه چیز را، خواه انسان و خواه چارپا، به غنیمت و تاراج بردند. ^{۱۲} آنگاه اسیران و تاراج و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی‌اسرائیل، به اردوگاه

۴۸ آنگاه فرماندهانی که بر هزارهای لشکر بودند، یعنی سرداران هزارها و سرداران صدها نزدیک موسی آمدند^{۴۹} و به او گفتند: «ما خدمتگزارانست جنگاوران زیردست خود را شمارش کرده‌ایم، و از ما حتی یک تن نیز مفقود نشده است. ۵۰ و ما از آنچه هر کس یافته است، هدیه‌ای برای خداوند آورده‌ایم، از زیورهای طلا، بازوبندها و دستبندها، انگشترها، گوشواره‌ها و گردنبندها، تا در حضور خداوند هدیه‌ای برای جانهای ما باشد.»^{۵۱} موسی و العازار کاهن، طلا را که به تمامی زیورآلات دست‌ساز بود، از ایشان گرفتند. ۵۲ تمامی طلای هدیه‌ای که سرداران هزارها و سرداران صدها به خداوند تقدیم کردند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال^{۵۳} بود. ۵۴ زیرا هر یک از مردان لشکر برای خود غنیمتی گرفته بودند. ۵۵ بدین سان، موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزارها و سرداران صدها گرفتند و به خیمه ملاقات درآوردند تا برای بنی اسرائیل، یادگاری در حضور خداوند باشد.

ملک بنی رثوین و بنی جاد

بنی رثوین و بنی جاد احشام بسیار داشتند. ایشان با دیدن زمین یعزیر و زمین جلعاد دریافتند که آن مکان، مکانی مناسب برای احشام است. ۲ پس آمده، به موسی و العازار کاهن و رهبران جماعت گفتند: ۳ «عطاروت، دیبون، یعزیر، نمره، جشبون، العاله، سبام، نیو و یعون، یعنی سرزمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مغلوب ساخته، سرزمین احشام است و ما خدمتگزارانانتان دامدار هستیم.»^۴ نیز گفتند: «اگر بر ما نظر لطف داری، این زمین به ما خدمتگزارانست به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.»

۵ ولی موسی به بنی جاد و بنی رثوین گفت: «آیا رواست که برادران شما به جنگ بروند و

را که به دست آمده است، خواه انسان و خواه چارپا، بگیرید^۷ و غنایم را به دو نیم، میان کسانی که در جنگ شرکت کرده، برای نبرد بیرون رفتند، و تمامی جماعت تقسیم کنید.^۸ برای خداوند از مردان جنگی که برای نبرد بیرون رفتند سهمیه بگیر، یکی از هر پانصد، از انسان، از گاو، از الاغان و از گله.^۹ این را از نیم متعلق به ایشان بگیر و به العازار کاهن به عنوان هدیه برای خداوند بده.^{۱۰} اما از نیم بنی اسرائیل، یکی از هر پنجاه بگیر، از انسان و از گاو و از الاغان و از گله، از تمامی چارپایان، و آنها را به لاویان بده که عهده‌دار امور مسکن خداوندند.»^{۱۱} پس موسی و العازار کاهن بر طبق آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل کردند.

۱۲ غنیمت باقیمانده از غنایمی که لشکر گرفته بود، عبارت بود از: ۶۷۵۰۰۰ گوسفند و بز، ۷۲۰۰۰۳ گاو، ۶۱۰۰۰۳۳ الاغ^{۱۳} و ۳۲۰۰۰ انسان، یعنی زنانی که مرد را نشناخته و با وی همبستر نشده بودند.^{۱۴} انیمی که سهم کسانی بود که برای نبرد بیرون رفتند، عبارت بود از: ۳۳۷۵۰۰ گوسفند و بز،^{۱۵} که سهم خداوند از آن رأس بود؛ ۳۶۰۰۰۳۸ گاو، که سهم خداوند از آن ۷۲ رأس بود؛ ۳۰۵۰۰۳۹ الاغ، که سهم خداوند از آن ۶۱ رأس بود؛^{۱۶} و ۱۶۰۰۰ نفوس انسانی، که سهم خداوند از آن ۳۲ تن بود.^{۱۷} و موسی این سهمیه را که هدیه برای خداوند بود، به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به او امر فرموده بود.^{۱۸} از نیم بنی اسرائیل، که موسی از نیم متعلق به مردان جنگی جدا کرده بود - نیم جماعت، عبارت بود از ۳۳۷۵۰۰ گوسفند و بز، ۳۶۰۰۰۳۴ گاو، ۳۰۵۰۰۲۵ الاغ،^{۱۹} و ۱۶۰۰۰ نفوس انسانی -^{۲۰} از این نیم بنی اسرائیل، موسی طبق فرمان خداوند، یکی از هر پنجاه، از انسان و از چارپا، برگرفت و آنها را به لاویان که عهده‌دار امور مسکن خداوند بودند، داد.

* ۳۱:۵۲ در عبری: "شکل". یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

شما اینجا آسوده بنشینید؟^۷ چرا بنی اسرائیل را از عبور کردن به سرزمینی که خداوند به ایشان بخشیده است، دلسرد می‌سازید؟^۸ پدران شما نیز چنین کردند، آن هنگام که ایشان را از قادیس برنع برای دیدن این سرزمین فرستادم.^۹ زیرا چون به وادی اشکول برآمده، زمین را دیدند، بنی اسرائیل را از داخل شدن به سرزمینی که خداوند به ایشان بخشیده است، دلسرد ساختند.^{۱۰} او خشم خداوند در آن روز افروخته شد و سوگند خورد که:^{۱۱} «به یقین، هیچ‌یک از مردان بیست ساله و بالاتر که از مصر بیرون آمدند، آن سرزمین را که سوگند خوردم به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بدم، نخواهند دید، زیرا که مرا به کمال پیروی نکردند،^{۱۲} مگر کالیب پسر یفنه قیزی و یوشع پسر نون، زیرا ایشان خداوند را به کمال پیروی کردند.»^{۱۳} پس خشم خداوند بر اسرائیل برافروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره ساخت تا زمانی که تمامی آن نسل که در نظر خداوند شرارت ورزیده بودند، از میان رفتند.^{۱۴} و اینک شما، نسلی از مردمان گناهکار، در جای پدران خود برخاسته‌اید تا بر شدت خشم خداوند نسبت به اسرائیل بیفزایید!^{۱۵} زیرا اگر از پیروی او روی گردانید، بار دیگر ایشان را در بیابان رها خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

^{۱۶} «آنگاه ایشان نزدیک موسی آمده، گفتند: «در اینجا آغلها برای احشام خود، و شهرها برای کودکان خویش بنسا خواهیم کرد،^{۱۷} اما خود سلاح برمی‌گیریم و پیشاپیش بنی اسرائیل می‌رویم تا زمانی که ایشان را به مکانشان برسانیم. ولی کودکانمان به سبب ساکنان زمین، در شهرهای حصاردار خواهند ماند.»^{۱۸} و تا هر یکی از بنی اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه‌های خویش باز نخواهیم گشت.^{۱۹} زیرا ما با ایشان در آن سوی اردن و فراتر از آن، میراث نخواهیم یافت، زیرا میراث ما در این سوی اردن، به جانب شرق، به ما رسیده است.»

^{۲۰} «آنگاه موسی به ایشان گفت: «اگر چنین کنید، و اگر به حضور خداوند برای جنگ مسلح شوید،^{۲۱} و هر یک از مردان مسلح شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند تا آن زمان که او دشمنان خویش را از برابر خود بیرون براند،^{۲۲} و آن سرزمین در حضور خداوند مغلوب شود، آنگاه، پس از آن، می‌توانید باز گردید و دیگر تعهدی به خداوند و اسرائیل نخواهید داشت، و این سرزمین در پیشگاه خداوند ملک شما خواهد بود.»^{۲۳} اما اگر چنین نکنید، همانا به خداوند گناه ورزیده‌اید و یقین دانید که گناهتان گریبان شما را خواهد گرفت!^{۲۴} پس شهرها برای کودکان خود و آغلها برای گله‌ها تان بنا کنید، و به قولی که داده‌اید، عمل نمایید.»

^{۲۵} پس بنی جاد و بنی رثوبین به موسی گفتند: «خدمتگزارانت بر طبق فرمان سرورمان عمل خواهیم کرد.»^{۲۶} کودکان و زنان، احشام و همه دامهایمان، آنجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند،^{۲۷} ولی خدمتگزارانت، یعنی هر مرد مسلح برای جنگ، چنانکه سرورمان فرموده است، به حضور خداوند برای نبرد عبور خواهیم کرد.^{۲۸} پس موسی دربارهٔ ایشان به العازار کاهن و یوشع پسر نون و سران خاندانهای قبایل بنی اسرائیل فرمان داد.^{۲۹} موسی به ایشان گفت: «اگر بنی جاد و بنی رثوبین، یعنی همه آنان که به حضور خداوند برای نبرد مسلح شده‌اند، همراه شما از اردن عبور کنند و زمین پیش روی شما مغلوب گردد، آنگاه زمین جلعاد را به ایشان به ملکیت بدهید.^{۳۰} اما اگر مسلح نشوند و همراه شما عبور نکنند، در آن صورت، در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.»^{۳۱} بنی جاد و بنی رثوبین پاسخ دادند: «آنچه خداوند به خدمتگزارانت گفته است، خواهیم کرد.^{۳۲} مسلح در حضور خداوند به سرزمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک میراث ما، در این سوی اردن برای ما خواهد ماند.»

۵ پس بنی اسرائیل از رمسیس کوچ کردند و در سُکوت اردو زدند.
 ۶ و از سُکوت کوچ کرده، در ایتم که کنار بیابان است، اردو زدند.
 ۷ و از ایتم کوچ کرده، به فی‌هاحیروت که در شرق بعل صفون است، بازگشتند و مقابل مجدل اردو زدند.
 ۸ و از فی‌هاحیروت* کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتم سفر سه روز کرده، در مازه اردو زدند.
 ۹ و از مازه کوچ کرده، به ایلیم آمدند؛ در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت نخل بود، و در آنجا اردو زدند.
 ۱۰ و از ایلیم کوچ کرده، کنار دریای سرخ اردو زدند.
 ۱۱ و از دریای سرخ کوچ کرده، در بیابان سین اردو زدند.
 ۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده، در دُفقه اردو زدند.
 ۱۳ و از دُفقه کوچ کرده، در آلوش اردو زدند.
 ۱۴ و از آلوش کوچ کرده، در رفیدیم اردو زدند که در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.
 ۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سسینا اردو زدند.
 ۱۶ و از بیابان سینا کوچ کرده، در قبروت هتاوه* اردو زدند.
 ۱۷ و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در خضیروت اردو زدند.
 ۱۸ و از خضیروت کوچ کرده، در ریتمه اردو زدند.
 ۱۹ و از ریتمه کوچ کرده، در رمون فریص اردو زدند.
 ۲۰ و از رمون فریص کوچ کرده، در لیته اردو زدند.

۳۳ آنگاه موسی به ایشان، یعنی به بنی‌جاد و بنی‌رئوبین و نیم‌قبیله منسی پسر یوسف، مملکت سیحون پادشاه آموریان و مملکت عوج پادشاه باشان را داد، یعنی زمین و شهرهایش را با حدود آنها، در سرتاسر آن سرزمین. ۳۳ بنی‌جاد، دیبون و عطاروت و عروعر ۳۵ و عطاروت شوفان و یعزیر و یجیهاه ۳۶ و بیت‌نمراه و بیت‌هاران را بنا کردند، شهرهایی حصاردار را با آغلها برای گله‌ها. ۳۷ بنی‌رئوبین، جشبون و العاله و قریه‌تایم ۳۸ و نیو و بعل‌معون - که نامشان تغییر کرد - و سبمه را بنا کردند. آنان به شهرهایی که بنا کرده بودند، نامهای دیگر دادند. ۳۹ و نسل ماکیر، پسر منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و آموریان آنجا را بیرون راندند. ۴۰ پس موسی، جلعاد را به ماکیر پسر منسی داد، و او در آنجا ساکن شد. ۴۱ و یائیر، پسر منسی رفته، دهات آنجا را گرفت و آنها را خوت یائیر* نامید. ۴۲ نوبخ نیز رفت و قنات و دهاتش را گرفت و آنها را به نام خود، نوبخ نامید.

مراحل کوچ اسرائیل

۳۳ این است مراحل کوچ بنی اسرائیل هنگامی که به دست موسی و هارون، بالشکریان خود از سرزمین مصر بیرون آمدند. ۱ موسی بنا به فرمایش خداوند نقطه آغاز سفرها را مرحله به مرحله ثبت کرد. این است مراحل کوچ ایشان بر حسب نقطه آغاز آنها: ۲ در ماه اول از رمسیس کوچ کردند، در روز پانزدهم ماه. یک روز پس از پس‌خ، بنی اسرائیل در نظر تمامی مصریان با پیروزی بیرون آمدند، ۴ در آن هنگام که مصریان همه نخست‌زادگان خود را که خداوند آنان را در میان ایشان زده بود، دفن می‌کردند. خداوند بر خدایان ایشان نیز داوری کرد.

* ۲۲:۴۱ یا: "روستاهای یائیر".

* ۳۳:۸ در برخی نسخه‌ها: "مقابل حیروت".

* ۳۳:۱۶ رجوع کنید به زیرنویس ۱۱:۳۴.

- ^{۱۰} پادشاه کنعانی عراد که در نِگب در سرزمین کنعان ساکن بود، از آمدن بنی اسرائیل آگاهی یافت.
- ^{۱۱} پس، آنها از کوه هور کوچ کرده، در ضلموئه اردو زدند.
- ^{۱۲} و از ضلموئه کوچ کرده، در فونون اردو زدند.
- ^{۱۳} و از فونون کوچ کرده، در اوبوت اردو زدند.
- ^{۱۴} و از اوبوت کوچ کرده، در عیه عباریم در قلمرو موآب اردو زدند.
- ^{۱۵} و از عییم* کوچ کرده، در دیبون جاد اردو زدند.
- ^{۱۶} و از دیبون جاد کوچ کرده، در علمون دِبلاتایم اردو زدند.
- ^{۱۷} و از علمون دِبلاتایم کوچ کرده، در کوههای عباریم در مقابل بنو اردو زدند.
- ^{۱۸} و از کوههای عباریم کوچ کرده، در همواریهای موآب، نزد اردن، و مقابل آریحا اردو زدند؛ آنان در کنار اردن، از بیت یشیموت تا ایل شطیم در همواریهای موآب اردو زدند.
- ^{۱۹} خداوند موسی را در همواریهای موآب، نزد اردن، مقابل آریحا، خطاب کرده، گفت: ^{۲۰} «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون از اردن عبور کرده، به سرزمین کنعان بروید، ^{۲۱} تمامی ساکنان آن سرزمین را از برابر خود بیرون برانید و تمامی تندیسها و تمثالهای ریخته شده ایشان را نابود کرده، همه مکانهای بلندشان* را ویران سازید. ^{۲۲} و آن سرزمین را به تصرف دن آورده، در آن ساکن شوید، زیرا من آن را به شما داده‌ام تا مالک آن باشید. ^{۲۳} آن سرزمین را بر حسب طایفه‌های خود به حکم قرعه وارث گردید؛ به قبیله بزرگتر، میراثی بزرگتر بدهید و به قبیله کوچکتر، میراثی
- ^۱ و از لینه کوچ کرده، در ریسه اردو زدند.
- ^۲ و از ریسه کوچ کرده، در قهیلائه اردو زدند.
- ^۳ و از قهیلائه کوچ کرده، نزد کوه شافر اردو زدند.
- ^۴ و از کوه شافر کوچ کرده، در خراذه اردو زدند.
- ^۵ و از خراذه کوچ کرده، در مقهیلوت اردو زدند.
- ^۶ و از مقهیلوت کوچ کرده، در تاخت اردو زدند.
- ^۷ و از تاخت کوچ کرده، در تازح اردو زدند.
- ^۸ و از تازح کوچ کرده، در میتفه اردو زدند.
- ^۹ و از میتفه کوچ کرده، در حشموئه اردو زدند.
- ^{۱۰} و از حشموئه کوچ کرده، در مسیروت اردو زدند.
- ^{۱۱} و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان اردو زدند.
- ^{۱۲} و از بنی یعقان کوچ کرده، در حورهاجدجاد اردو زدند.
- ^{۱۳} و از حورهاجدجاد کوچ کرده، در یطباتا اردو زدند.
- ^{۱۴} و از یطباتا کوچ کرده، در عبروئه اردو زدند.
- ^{۱۵} و از عبروئه کوچ کرده، در عصیون جبر اردو زدند.
- ^{۱۶} و از عصیون جبر کوچ کرده، در بیابان صین که قادیش باشد، اردو زدند.
- ^{۱۷} و از قادیش کوچ کرده، نزد کوه هور، در سرحد سرزمین آدوم اردو زدند.
- ^{۱۸} هارون کاهن بنا به فرمایش خداوند از کوه هور بالا رفت و در آنجا، در چهلمین سال خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر، در نخستین روز ماه پنجم، درگذشت. ^{۱۹} هارون صد و بیست و سه ساله بود که در کوه هور وفات یافت.

* ۴۵:۳۳ منظور همان "عیه عباریم" است.

* ۵۲:۳۳ اشاره به مکانهایی است که برای بت پرستی و روسپی‌گری آئینی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

«برای سرحد شرقی تان از حَصْر عینان تا شِفام خطی بکشید.»^{۱۱} این سرحد رو به پایین از شِفام تا رِبْلَه در شرق عَین کشیده شده، از آنجا پایین خواهد رفت و به موازات دامنه‌های شرق دریای کِنَرِت* امتداد خواهد یافت.^{۱۲} و این سرحد تا اردن پایین رفته، به دریای نمک منتهی خواهد شد. سرزمین شما بر حسب سرحدات اطرافش چنین خواهد بود.»

^{۱۳} موسی بنی اسرائیل را فرمان داد، گفت: «این است سرزمینی که شما به حکم قرعه به میراث خواهید یافت، سرزمینی که خداوند فرمان داده تا به نُه قبیله و نیم داده شود.»^{۱۴} زیرا قبیله بنی رثوبین، و قبیله بنی جاد و نیم قبیله مَنَسی، بر حسب خاندانهایشان، میراث خود را پیشتر دریافت کرده‌اند.^{۱۵} این دو قبیله و نیم، میراث خود را در آن سوی اردن، مقابل آریحا، به جانب طلوع آفتاب، دریافت داشته‌اند.»

فهرست نام رهبران قبایل

^{۱۶} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «این است نامهای مردانی که این سرزمین را به عنوان میراث میان شما تقسیم خواهند کرد: اِلْعازارِ کاهن و یوشع پسر نون.^{۱۸} از هر قبیله، یک رهبر برای تقسیم کردن زمین بگیرید. این است نامهای ایشان:

کالیب پسر یَفْنَه، از قبیله یهودا؛

^{۲۰} شموئیل پسر عَمّهود، از قبیله شمعون؛

^{۲۱} ایلیداد پسر کیسلون، از قبیله بنیامین؛

^{۲۲} بُقّی رهبر، پسر یَجلی، از قبیله دان؛

^{۲۳} از بنی یوسف، حَنیئیل رهبر، پسر ایفود،

از قبیله مَنَسی؛

^{۲۴} و قموئیل رهبر پسر شِفطان، از قبیله اِفرایم؛

کوچکتر. هر جا که قرعه کسی بدان افتد، آنجا از آن او باشد. بر حسب قبایل اجدادی خود زمین را به میراث یابید.^{۲۵} اما اگر ساکنان آن سرزمین را از برابر خود بیرون نرانید، کسانی که از ایشان باقی می‌گذارید، در چشمان شما خسار و در پهلوهایتان تیغ خواهند بود. آنها در سرزمینی که در آن ساکن می‌شوید، باعث زحمت شما خواهند بود.^{۲۶} آنگاه با شما همان خواهم کرد که می‌خواستم با ایشان کنم!»

مرزهای کنعان

خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:^{۲۷} «بنی اسرائیل را فرمان داده، بدیشان بگو: هنگامی که به سرزمین کنعان درآمید، یعنی به سرزمینی که به شما به ارث خواهد رسید، مرزهای سرزمین کنعان چنین خواهد بود:^{۲۸} ضلع جنوبی شما، از بیابان صین در جوار آدوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از انتهای دریای نمک* در مشرق.^{۲۹} و سرحد شما گردنه عَقْرَبیم را از جنوب دور زده، به صین عبور خواهد کرد و منتهی‌الیه آن جنوب قادیس برنح خواهد بود. آنگاه به سوی حَصْر آذار رفته، تا عَصْمون ادامه خواهد یافت.^{۳۰} و این سرحد از عَصْمون تا به وادی مصر دور زده، به دریا منتهی خواهد شد.

^{۳۱} «سرحد غربی شما دریای بزرگ خواهد بود. این است مرز غربی شما.

^{۳۲} «سرحد شمالی شما این خواهد بود: از دریای بزرگ تا کوه هور خطی بکشید،^{۳۳} و نیز از کوه هور تا لیوحمات.^{۳۴} این سرحد تا صِدَد ادامه خواهد یافت، سپس تا به زفرون کشیده شده، به حَصْر عینان منتهی خواهد شد. این سرحد شمالی شما خواهد بود.

* ۳:۳۴ منظور همان «دریای مرده» است؛ همچنین در آیه ۱۲.

* ۸:۳۴ یا: «مدخل حمات».

* ۱۱:۳۴ منظور همان «دریای جلیل» است.

به لایوان می‌دهید به نسبت سهمی باشد که هر قبیله به میراث یافته است؛ از قبایل بزرگتر، شهرهای زیاده‌تر بگیرید، و از قبایل کوچکتر، شهرهای کمتر.»

شهرهای پناهگاه

۹ آنگاه خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده بدیشان بگو: چون از اردن به سرزمین کنعان عبور می‌کنید،^{۱۱} شهرهایی را به عنوان شهر پناهگاه برای خود تعیین کنید، تا قاتلی که ناخواسته کسی را کشته باشد، به آنجا بگریزد.^{۱۲} این شهرها برای شما پناهگاه از دست خونخواه مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از محاکمه در حضور جماعت، کشته نشود.^{۱۳} پس، شش شهر از شهرهایی که می‌دهید، برای شما شهر پناهگاه خواهد بود.^{۱۴} سه شهر در این سوی اردن و سه شهر در سرزمین کنعان بدهید تا شهر پناهگاه باشند.^{۱۵} این شش شهر، برای بنی اسرائیل و بیگانه و غریبی که در میان ایشان ساکن است پناهگاه خواهد بود تا هر که ناخواسته کسی را بکشد، به آنجا بگریزد.^{۱۶} اما اگر شخصی با آلت آهنین کسی را چنان بزند که بمیرد، او قاتل است، و قاتل باید حتماً کشته شود.^{۱۷} یا اگر او را با آلتی سنگی بزند که بتوان بدان کسی را کشت، و آن شخص بمیرد، او قاتل است، و قاتل باید حتماً کشته شود.^{۱۸} یا اگر او را به آلت چوبین بزند که بدان بتوان کسی را کشت، و آن شخص بمیرد، او قاتل است، و قاتل باید حتماً کشته شود.^{۱۹} خونخواه مقتول، خودش او را بکشد؛ هرگاه به او برخورد، او را بکشد.^{۲۰} یا اگر شخصی از روی بغض کسی را هل دهد یا در کمین او نشسته، چیزی بر او بیفکند که او بمیرد،^{۲۱} یا اگر از روی دشمنی او را به دست خود بزند که او بمیرد، ضارب باید حتماً کشته شود، زیرا

۵ الیصافان رهبر، پسر فرناک، از قبیله زبولون؛
۶ قَلطیئیل رهبر، پسر عَزَّان، از قبیله یساکار؛
۷ آخیهود رهبر، پسر شلومی، از قبیله آشیر؛
۸ فِدْهَئیل رهبر، پسر عَمِیْهود، از قبیله نَفْتالی.»

۹ اینانند مردانی که خداوند فرمان داد تا میراث را در سرزمین کنعان میان بنی اسرائیل تقسیم کنند.

شهرهای لایوان

۳۵ خداوند موسی را در همواریهای موآب، نزد اردن، مقابل آریحا، خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را فرمان ده تا از میراثی که به ملکیت خواهند یافت، شهرها به جهت سکونت به لایوان بدهند. چراگاههایی نیز در اطراف آن شهرها به لایوان بدهید.^۳ آن شهرها برای سکونت ایشان خواهد بود، و چراگاهها نیز برای چارپایان و دامها و تمامی حیواناتشان.^۴ چراگاههایی که در اطراف شهرها به لایوان می‌دهید، باید دورتادور، در فاصله هزار ذراع^۵ حصار شهر به طرف بیرون قرار داشته باشد. بیرون از شهر، دو هزار ذراع در ضلع شرقی، دو هزار ذراع در ضلع جنوبی، دو هزار ذراع در ضلع غربی و دو هزار ذراع در ضلع شمالی اندازه بگیرید، به گونه‌ای که شهر در وسط قرار گیرد. این محوطه به عنوان چراگاه شهر، بدیشان تعلق خواهد داشت.

۶ شش شهر از شهرهایی که به لایوان می‌دهید، شهر پناهگاه خواهد بود، تا بگذارید آن که کسی را کشته است، به آنجا بگریزد. افزون بر آنها، چهل و دو شهر دیگر نیز بدیشان بدهید.^۷ پس جمع شهرهایی که باید به لایوان بدهید، چهل و هشت شهر با چراگاههایش خواهد بود.^۸ شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل

* ۴:۳۵ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

نجس مسازید، زیرا من که پهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکنم.»

میراث دختران صِلفِحاح

۳۶ روزی سران خاندانهای طایفه بنی جلعاد پسر ماگیر، پسر مَنَسی که از طایفه‌های بنی یوسف بودند، نزدیک آمدند و در حضور موسی و رهبران، یعنی سران خاندانهای بنی اسرائیل، عرض کرده،^۱ گفتند: «خداوند به سرور ما فرمان داد تا این سرزمین را به حکم قرعه به بنی اسرائیل به میراث دهد، و سرور ما از خداوند فرمان یافت که میراث برادرمان صِلفِحاح را به دخترانش دهد.^۲ اکنون اگر ایشان با یکی از مردان سایر قبایل بنی اسرائیل وصلت کنند، ارث ایشان از میراث اجدادی ما کسر شده، به میراث قبیله‌ای که ایشان بدان داخل شوند، افزوده خواهد شد. بدین سان، از سهم میراث ما کاسته خواهد شد.^۳ حتی با فرا رسیدن یوبیل بنی اسرائیل نیز میراث ایشان به میراث قبیله‌ای که بدان داخل شوند، افزوده خواهد شد، و از میراث قبیله اجدادی ما کسر خواهد گردید.»

^۴ آنگاه موسی بنا به گفته خداوند بنی اسرائیل را امر فرموده، گفت: «قبیله بنی یوسف درست می‌گویند. این است آنچه خداوند درباره دختران صِلفِحاح امر می‌فرماید: "آنان را به هر که در نظرشان پسند آید به زنی بدهید، فقط به شرط آن که با مردی از طوایف قبیله پدرشان ازدواج کنند.^۵ میراث بنی اسرائیل نباید از قبیله‌ای به قبیله دیگر منتقل شود، زیرا هر یکی از بنی اسرائیل، میراث قبیله پدرانش را نگاه خواهد داشت.^۶ هر دختری که صاحب میراثی در یکی از قبایل بنی اسرائیل باشد، باید با مردی از طوایف قبیله پدرش ازدواج کند، تا بدین سان هر یکی از بنی اسرائیل صاحب میراث پدران خود گردد.^۷ پس هیچ میراثی نباید از قبیله‌ای به قبیله دیگر منتقل شود،

قاتل است. خونخواه مقتول، هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد.

^۸ «اما اگر کسی بدون دشمنی به یکباره کسی را هل دهد یا چیزی بر او بیفکند بی آنکه در کمین او باشد،^۹ یا اگر نادیده سنگی را که بتوان بدان کسی را کشت، بر او بیفکند که او بمیرد، از آنجا که به او دشمنی نمی‌ورزیده و قصد صدمه به او نداشته است،^{۱۰} جماعت میان او و خونخواه مقتول بر اساس این قوانین، داوری کند.^{۱۱} جماعت باید قاتل را از دست خونخواه مقتول برهاند و او را به شهر پناهگاهش که بدان گریخته بود، بازگرداند. او باید تا وفات کاهن اعظم که به روغن مقدس مسح شده است، در آنجا ساکن شود.^{۱۲} اما اگر قاتل هر زمانی از محدوده شهر پناهگاه خویش که بدان گریخته بود بیرون آید،^{۱۳} و خونخواه مقتول او را بیرون از محدوده شهر پناهگاهش یافته، بکشد، از خون وی بری خواهد بود.^{۱۴} زیرا قاتل می‌بایست تا درگذشت کاهن اعظم در شهر پناهگاه خود بماند، و پس از درگذشت کاهن اعظم به زمین ملک خویش بازگردد.

^{۱۵} «اینها برای شما در تمامی نسلهایتان فریضه قانونی خواهد بود، در هر جا که ساکن باشید.^{۱۶} «اگر کسی شخصی را بکشد، قاتل به گواهی شاهدان کشته شود؛ اما شهادت یک تن برای کشتن کسی کافی نیست.^{۱۷} در عوضی جان قاتلی که محکوم به مرگ است، فدیة می‌پذیرد. او باید حتماً کشته شود.^{۱۸} نیز به جهت کسی که به شهر پناهگاه گریخته است فدیة می‌پذیرد، یعنی بدین جهت که پیش از وفات کاهن اعظم بازگردد و در دیار خود ساکن شود.^{۱۹} سرزمینی را که در آن زندگی می‌کنید، ملوث مسازید. زیرا خون زمین را ملوث می‌کند، و برای خونی که بر زمینی ریخته شده است نمی‌توان کفاره به جا آورد مگر با ریختن خون کسی که آن خون را ریخته است.^{۲۰} پس سرزمینی را که در آن زیست می‌کنید و من در میان آن ساکنم

زیرا هر قبیله بنی اسرائیل باید میراث خود را نگاه دارد.»^{۱۱}

پس دختران صُلُفحاد طبق آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، عمل کردند.^{۱۲} دختران صُلُفحاد، یعنی مَحَلَّه، تَرَصَّه، حُجَلَّه، مَلْگه و نوعه با پسر عموهای خود ازدواج کردند.^{۱۳} آنان

با کسانی از طوایف بنی مَنَسی پسر یوسف ازدواج کردند، و میراثشان در قبیله طایفه پدری‌شان باقی ماند.

^{۱۳} این است فرمانها و قوانینی که خداوند به واسطه موسی در همواریهای موآب، نزد اردن، مقابل آریحا، به بنی اسرائیل امر فرمود.

معرفی کتاب تثنیه

کتاب تثنیه، پایان‌بخش کتابهای پنجگانه موسی (تورات) است. تثنیه به معنی شریعت ثانی نیست، بلکه تکرار یا تشریح شفاهی همان شریعت نخستین است که از زبان موسی بیان می‌شود. بنا بر روایت کتاب، موسی در روز نخست از ماه یازدهم از سال چهارم خروج بنی اسرائیل از مصر، بیان این مطالب را آغاز کرد (۳:۱). این سخنان در واقع وداع موسی با بنی اسرائیل است. کتاب تثنیه مانند کتاب لاویان، از نظر تاریخی بی‌حرکت است. همه مطالب آن در نقطه‌ای واحد، یعنی در همواریهای موآب بیان شده است. بیشتر کتاب به تشریح مکاشفه الهی می‌پردازد، جز سه رویداد، یعنی نگارش کتاب به دست موسی و سپردن آن به یوشع (۱:۳۱-۲۹)، نظاره سرزمین موعود توسط موسی (۴۸:۳۲-۵۲:۱-۳۴)، و رحلت او (۵:۳۴-۱۲). موسی ضمن تشریح احکام و شریعت خدا، به وقایع گذشته، خصوصاً به عصیانهای بنی اسرائیل در بیابان اشاره می‌کند. همچنین به نافرمانیهای آنان در آینده نظر دارد که سبب خواهد شد در میان ملل پراکنده شوند.

کتاب تثنیه، به همراه مزامیر و اشعیا، بیش از هر کتاب دیگری صفات الهی را آشکار می‌سازد. از این رو، در عهد جدید بیش از چهل نقل قول مستقیم از آن وجود دارد، و از این حیث، پس از کتابهای مزامیر و اشعیا در مقام سوم قرار می‌گیرد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- نخستین خطابه موسی: مقدمه‌ای تاریخی (۱:۱ تا ۴۳:۴)
- ۲- دومین خطابه موسی: قوانین عهد سینا (۴۴:۴ تا ۲۶:۱۹)
- ۲ - ۱: قوانین کلی عهد (۴:۴ تا ۱۱:۳۲)
- ۲ - ۲: قوانین خاص عهد (۱۲:۱ تا ۲۶:۱۹)
- ۳- سومین خطابه موسی: برکت و لعنت (بابهای ۲۷ تا ۳۰)
- ۴- مطالب پایانی (بابهای ۳۱ تا ۳۴)

تثنيه

یادآوری سخنان خداوند

این است سخنانی که موسی در آن سوی اردن در بیابان، یعنی در عَرَبَه، مقابل سوف، بین فاران و توفل، لابان، خضیروت و دی ذَهَب، به تمامی اسرائیل گفت. ^۱ از حوریب تا قادیس برنع از راه کوه سعیر، سفر یازده روزه است. ^۲ در نخستین روز ماه یازدهم، در سال چهلم، موسی با بنی اسرائیل مطابق هر آنچه خداوند به او درباره ایشان فرمان داده بود، سخن گفت، ^۳ پس از آنکه سیحون پادشاه آموریان را که در جشون ساکن بود، و عوج پادشاه باشان را که در عشتاروت در ادرعی سکونت داشت، شکست داده بود. ^۴ در آن سوی اردن در سرزمین موآب، موسی به شرح این شریعت پرداخته، گفت:

^۵ «یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: "توقف شما در این کوه کافی است. ^۶ پس برخاسته، کوچ کنید و به نواحی مرتفع آموریان و تمامی حوالی آن در عَرَبَه، در نواحی مرتفع، در دشت، در یگب و کنارۀ دریا، یعنی سرزمین کنعانیان، و لبنان تا رودخانه بزرگ که فُرات باشد، بروید. ^۷ بنگرید که این سرزمین را پیش روی شما نهاده‌ام. پس داخل شده، سرزمینی را که خداوند برای پدرانتان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که آن را به ایشان و بعد از آنها به نسل ایشان ببخشد، تصرف کنید.»

برگزیدن رؤسای قبایل

^۸ «در آن هنگام به شما متکلم شده، گفتم: "من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم. ^۹ یهوه خدایتان شما را کثیر گردانیده است، و اینک امروز چون ستارگان آسمان بی شمارید. ^{۱۰} یهوه خدای پدرانتان شما را هزار برابر بیفزاید و مطابق آنچه به شما وعده داده است، برکت دهد. ^{۱۱} اما من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و نزاعهای شما شوم؟ ^{۱۲} پس برای قبایل خود مردانی حکیم و فهمیده و سرشناس برگزینید تا آنها را به ریاست بر شما برگمارم." ^{۱۳} و شما در پاسخ من گفتید: "آنچه گفتم نیکوست که انجام دهیم." ^{۱۴} پس من سران قبایل شما را که مردانی حکیم و سرشناس بودند برگرفتم، و آنان را به ریاست شما نصب کردم، تا سرداران هزاره‌ها و سرداران ده‌ها، و صاحبمنصبان در قبیله‌های شما باشند. ^{۱۵} در آن هنگام داوران شما را امر کرده، گفتم: "دعاوی برادرانتان را بشنوید، و در میان هر کس و برادرش یا غریبی که نزد وی است، به انصاف داوری کنید. ^{۱۶} در داوری ظاهربینی مکنید. به کوچک مانند بزرگ، گوش فرا دهید. از انسان مهراسید، زیرا داوری از آن خداست. هر دعوی که برای شما دشوار باشد، نزد من آورید تا آن را بشنوم." ^{۱۷} در آن هنگام هر چه می بایست انجام دهید، به شما فرمان دادم.

امتناع از ورود به کنعان

۱۹ «پس از حوريب عزيمت کرده، از سراسر آن بيابان بزرگ و ترسناک که شماديد گذشته، به راه نواحی مرتفع آموريان رفتيم، چنانکه يهوه خدايمان به ما امر فرمود، و به قادش برنع رسيديم. ۲۰ «آنگاه به شما گفتم: "به نواحی مرتفع آموريان که يهوه خدايمان به ما می دهد، رسیده ايد. ۲۱ «بنگرید که يهوه خدای شما این سرزمین را پیش روی شما نهاده است. پس برآيید و چنانکه يهوه خدای پدرانتان به شما گفته است، آن را به تصرف درآورید. ترسان و هراسان مياشيد.

۲۲ «پس همه شما نزد من آمده، گفتيد: "مردانی پيشاپيش خود بفرستيم تا این سرزمین را برای ما تجسس کنند و ما را از راهی که باید از آن برويم و شهرهایی که به آنها درمی آييم، خير آورند." ۲۳ «این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده تن از شما، يعنی یک مرد را از هر قبیله گرفتم. ۲۴ ايشان رو به سوی نواحی مرتفع نهاده، به وادی اشکول رسيدند و آن را جاسوسی کردند. ۲۵ «و از میوه آن سرزمین به دست خود گرفته، نزد ما آوردند و ما را خبر داده، گفتند: "سرزمینی که يهوه خدايمان به ما می دهد نيکوست."

۲۶ «اما شما نخواستيد برويد، بلکه از فرمان يهوه خدای خود سر پيچيديد. ۲۷ «در خيمه های خود بشکوه کرده، گفتيد: "خداوند از سر دشمنی، ما را از سرزمین مصر بيرون آورد تا به دست آموريان تسليممان کرده، هلاک سازد. ۲۸ حال کجا می رويم؟ برادرانمان در دل ما هراس افکنده، گفته اند: "این مردمان از ما بزرگتر و بلند قامت ترند. شهرهایشان بزرگ است و حصارهایشان سر به فلک کشيده، و عناقیان را نیز در آنجا ديده ايم!" ۲۹ «آنگاه من به

شما گفتم: "مترسيد و از ايشان هراسان مياشيد. ۳۰ يهوه خدايتان که پيشاپيش شما می رود، برای شما خواهد جنگيد، درست همان گونه که در برابر ديدگانتان در مصر برای شما کرد، ۳۱ و نیز در بيابان، جایی که ديديد چگونه يهوه خدايتان همچون کسی که پسر خود را می برد، شما را در تمام راهی که پيموديد، می برد تا به این مکان رسيديد." ۳۲ «با وجود این همه، به يهوه خدايتان اعتماد نکرديد، ۳۳ که شبانگاه در آتش و هنگام ظهر در ابر پيشاپيش شما در راه می رفت تا برای شما مکانی به جهت اردو زدن بجويد و راهی را که باید به آن برويد به شما بنماياند.

مجازات طغيان اسرائيل

۳۴ «خداوند سخنان شما را شنیده، خشمگين شد و سوگند خورده، گفت: ۳۵ «هيچ يك از مردمان این نسل شرير، سرزمین نيکویی را که سوگند خوردم به پدرانتان بدهم، نخواهند ديد، ۳۶ مگر کاليب پسر يفته. او آن را خواهد ديد و من زمینی را که بر آن گام زده است، به او و به فرزندان او خواهم داد، زیرا خداوند را پیروی کامل نمود." ۳۷ «خداوند به سبب شما، حتی بر من نیز خشم گرفته، گفت: "تو نیز به آنجا داخل نخواهی شد. ۳۸ يوشع پسر نون، که به حضور تو می ايستد، به آنجا داخل خواهد شد. پس او را تقويت کن، زیرا اوست که آن سرزمین را به ملکیت بنی اسرائيل در خواهد آورد. ۳۹ «اما کودکان شما که می گفتيد به اسارت خواهند رفت، و فرزندانتان که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، بدان جا در خواهند آمد. من آن را به ايشان خواهم بخشيد و مالک آن خواهند شد. ۴۰ اما شما، برگشته از راه دریای سرخ به بيابان کوچ کنید."

۴۱ «آنگاه در پاسخ من گفتيد: "به خداوند گناه کرده ايم. پس رفته، مطابق هر آنچه يهوه

در این چهل سال یهوه خدایتان با شما بوده است و چیزی کم نداشته‌اید.^۸ پس ما به دور از برادران خود، بنی عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عَرَبَه، از ایلت و عِصیون چپر عبور کردیم. «پس تغییر جهت داده، به راه بیابان موآب رفتیم.^۹ آنگاه خداوند مرا گفت: «موآب را آزار مرسان و ایشان را به جنگ تحریک مکن، زیرا که از سرزمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد. چونکه عار* را به بنی لوط به ملکیت داده‌ام.»^{۱۰} ایمان که قومی عظیم و کثیر و همچون عناقیان بلندقامت بودند پیشتر در آنجا می‌زیستند.^{۱۱} آنان نیز مانند عناقیان، از رفائیان غول‌یکر محسوب می‌شوند، اما موآبیان ایشان را ایمان می‌خوانند.^{۱۲} حوریان نیز پیشتر در سعیر می‌زیستند، اما بنی عیسو آنان را بیرون راندند و از پیش روی خویش هلاک کردند و در جای ایشان ساکن شدند، همان‌گونه که اسرائیل با سرزمین ملکیت خویش کردند، سرزمینی که خداوند به آنان بخشید.^{۱۳} حال برخیزید و از وادی زارد بگذرید.» پس، از وادی زارد گذشتیم.^{۱۴} از زمانی که از قادش برنع راه پیمودیم تا زمانی که از وادی زارد گذشتیم، سی و هشت سال به طول انجامید، تا تمامی نسل مردان جنگی از میان اردوگاه تلف شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود.^{۱۵} زیرا که به‌واقع دست خداوند بر ضد ایشان بود، تا تمامی ایشان را از میان اردوگاه هلاک کند.

^{۱۶} «پس چون تمامی مردان جنگی از میان قوم تلف شده، مردند،^{۱۷} خداوند مرا خطاب کرده، گفت: «امروز باید از مرز موآب در عار بگذری.^{۱۸} چون به قلمرو بنی عَمون نزدیک شوی، آزارشان مرسان و تحریکشان مکن زیرا که از سرزمین عَمونیان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چون آن را به بنی لوط به

خدایمان به ما فرمان داد، جنگ خواهیم کرد.» سپس هر یک از شما اسلحه برگرفته عزیمت کردید که به نواحی مرتفع برآیید.^{۲۲} اما خداوند به من فرمود: «ایشان را بگو نروند و نجنگند، زیرا که من در میان شما نیستم، مبادا در برابر دشمنان خود شکست بخورید.»^{۲۳} پس به شما گفتم، اما گوش نگرفتید، بلکه از فرمان خداوند سر پیچیدید و با گستاخی به نواحی مرتفع برآمدید.^{۲۴} آنگاه آموریانی که در آن نواحی مرتفع ساکن بودند به مقابله با شما بیرون آمده، همچون زنبور شما را تعقیب کردند و شما را از سعیر تا خرما شکست دادند.^{۲۵} پس بازگشته، در حضور خداوند گریستید، اما خداوند صدای شما را نشنید و به شما گوش فر نداد.^{۲۶} پس روزهای بسیار در قادش سکونت گزیدید، تمام ایامی که در آنجا به سر بردید.

سرگردانی در بیابان

۲ «پس برگشته مطابق آنچه خداوند به من گفته بود، از راه دریای سرخ، به بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوهستان سعیر را دور زدیم.^۲ آنگاه خداوند به من گفت: «شما به اندازه کافی این کوهستان را دور زده‌اید. حال به سوی شمال بروید.^۳ قوم را فرمان داده بگو: «شما از قلمرو برادرانتان، یعنی نسل عیسو می‌گذرید که در سعیر ساکنند. آنان از شما خواهند ترسید. پس بسیار مراقب باشید.^۴ ایشان را تحریک مکنید، زیرا از سرزمین ایشان حتی به قدر کف پای هم به شما نخواهم داد، چونکه کوهستان سعیر را به عیسو به ملکیت بخشیده‌ام.^۵ خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را از ایشان به نقره خریده، بنوشید.^۶ زیرا یهوه خدایتان شما را در همه کارهای دستتان برکت داده است. او از ره سپردن شما در این بیابان بزرگ آگاه است.

* ۹:۲ «عار» از شهرهای مرزی موآب است که در اینجا اصطلاحاً به مفهوم تمام سرزمین موآب به کار رفته است.

پایه‌های خود بگذردم؛^{۲۹} چنانکه بنی عیسو که در سِعیِر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند برای من کردند، تا از رود اردن به سرزمینی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد بگذردم.^{۳۰} اما سیحون پادشاه جِشِبون نخواست از سرحدش بگذریم، زیرا که یهوه خدای تو روح او را سخت و دل او را سنگ ساخت تا او را به دست تو تسلیم کند، چنانکه امروز کرده است.^{۳۱} خداوند مرا گفت: «اینک به تسلیم کردن سیحون و سرزمینش به دست تو آغاز کرده‌ام. پس شروع به تصرف کن تا سرزمین وی را مالک شوی.»^{۳۲} آنگاه سیحون با تمامی قومش برای جنگ با ما به جانب یاهص بیرون آمد.^{۳۳} و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم کرد و ما او را با پسرانش و تمامی قومش شکست دادیم.^{۳۴} و در آن وقت، تمامی شهرهای او را تسخیر کرده، هر شهر را با مردان و زنان و کودکانش به نابودی کامل سپردیم* و آخدی را باقی نگذاشتیم.^{۳۵} تنها چارپایان را با غنیمت شهرهایی که تسخیر کرده بودیم برای خود به یغما بردیم.^{۳۶} از عرویر در کنار وادی آرنون، و شهری که در وادی است، تا جلعاد، شهری نبود که برای ما تسخیرناپذیر باشد. یهوه خدایمان همه را به دست ما تسلیم کرد.^{۳۷} اما به سرزمین بنی عَمون یعنی سراسر کناره‌های رود یَبوق و شهرهای ناحیه کوهستانی، و به هر جایی که یهوه خدایمان ما را منع کرده بود، نزدیک نشدیم.

پیروزی بر شاه باشان

«سپس رهسپار شده، از راهی که به باشان می‌رفت بالا رفتیم. اما عوج، شاه



ملکیت داده‌ام.»^{۲۰} (آنجا نیز از سرزمینهای رفائیان غول‌پیکر به شمار می‌آید. رفائیان پیشتر در آنجا می‌زیستند، اما عَمونیان آنان را زَمُرْمیان می‌خوانند،^{۲۱} که قومی عظیم و کثیر، و همچون عناقیان بلندقامت بودند. اما خداوند آنان را از حضور عَمونیان* هلاک کرد، و عَمونیان ایشان را بیرون رانده، در جایشان ساکن شدند،^{۲۲} چنانکه برای بنی عیسو که در سِعیِر ساکنند نیز عمل کرد و حوریان را از حضورشان هلاک کرده، آنان را بیرون راند، به گونه‌ای که بنی عیسو تا به امروز در جای ایشان ساکنند.^{۲۳} و اما عَوّیان که در روستاها تا به غزه سکونت داشتند به دست گفتوریان که از گفتور* آمده بودند، هلاک شدند و گفتوریان در جای ایشان ساکن شدند.)^{۲۴} پس برخیزید و عزیمت کرده، از وادی آرنون بگذرید. بنگر که سیحون اموری پادشاه جِشِبون و سرزمینش را به دست شما داده‌ام؛ پس شروع به تصرف کن و با وی جنگ نما.^{۲۵} امروز شروع کرده ترس و هراس شما را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی خواهم کرد و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید و به سبب تو مضطرب خواهند شد.»

پیروزی بر شاه جِشِبون

«پس فرستادگانی با سخنان صلح‌آمیز از بیابان قدیموت نزد سیحون شاه جِشِبون گسیل داشته، گفتم:^{۲۷} «اجازه بده از سرزمینت بگذردم. از شاهراه خواهم رفت و به جانب راست یا چپ میل نخواهم کرد.»^{۲۸} خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بفروش تا بنوشم. فقط اجازه بده تا بر

* ۲۱:۲ در عبری: «ایشان».

* ۲۳:۲ که همان «کریت» باشد.

* ۳۴:۲ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود؛ همچنین در ۶:۳ و در بقیه کتاب.

۱۲ «از سرزمینی که در آن وقت تصرف کردیم، نواحی شمال غرّوعبر واقع در کنار وادی آرنون، از جمله نیمی از کوهستان جلعاد را با شهرهایش به رثوینیان و جدایان دادم. ۱۳ مابقی جلعاد و همه باشان را که مملکت عوج باشد، یعنی تمامی ناحیه آرجوب را به نیم‌قبیله مَنَسّی دادم. تمام باشان، سرزمین رفائیان نامیده می‌شود. ۱۴ یائیر از نسل مَنَسّی، تمامی ناحیه آرجوب را تا سرحد چشوریان و مَعَکیان گرفت، و آن مکان یعنی باشان را به نام خود خَووت یائیر* نامید، که تا به امروز به همین نام باقی است. ۱۵ و جلعاد را به ماکیب دادم، ۱۶ و به رثوینیان و جدایان قلمروی بخشیدم که از جلعاد در شمال تا به وادی آرنون در جنوب، یعنی به وسط وادی که سرحد است، می‌رسید و به سمت شرق تا به نهر یَبوق که سرحد عَمونیان است گسترده می‌شد، ۱۷ و سرحد غربی آن عَرَبه و رود اردن بود، از دریاچه کَبیرت* در شمال تا به دریای عَرَبه یعنی دریای نمک* در جنوب، زیر دامنه‌های کوه پیسگاه به سمت شرق.

۱۸ «در آن وقت به شما فرمان دادم، گفتیم: "یهوه خدای شما این سرزمین را به شما داده است تا آن را تصرف کنید. پس همه جنگاوران شما مسلح شده پیشاپیش برادران خود، بنی اسرائیل از اردن بگذرند. ۱۹ فقط زنان و کودکان و احشامتان، زیرا می‌دانم که احشام بسیار دارید، در شهرهایی که به شما دادم بمانند، تا خداوند به برادران شما نیز همچون شما آرامی دهد، و آنان نیز سرزمینی را که یهوه خدای شما در آن سوی اردن به آنان می‌دهد، تصرف کنند. آنگاه هر یک از شما به ملک خود

باشان، با همه قومش برای نبرد در اِدْرعی به مقابله با ما بیرون آمد. ۲ خداوند مرا گفت: "از او مترس، زیرا او را با تمامی قوم و سرزمینش به دست تو تسلیم کرده‌ام. با او همان کن که با سیحون پادشاه آموری که در جشبون ساکن بود، کردی." ۳ پس یهوه خدایمان، عوج، شاه باشان را نیز با تمامی قومش به دست ما تسلیم کرد، و او را چنان شکست دادیم که آخدی برای او باقی نماند. ۴ در آن وقت، همه شهرهای او را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفته باشیم - شصت شهر یعنی سراسر ناحیه آرجوب را که مملکت عوج در باشان بود. ۵ تمامی اینها شهرهای حصاردار، با دیوارهای بلند و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود، سواى شمار بسیار از روستاهای بی حصار. ۶ و آنها را به نابودی کامل سپردیم، چنانکه با سیحون، شاه جشبون کرده بودیم؛ هر شهر را با مردان و زنان و کودکانش به نابودی کامل سپردیم. ۷ اما تمامی احشام و غنیمت شهرها را برای خود به یغما بردیم. ۸ در آن وقت، آن سرزمین را، از وادی آرنون تا کوه جرمون، از دست دو پادشاه آموریان که در شرق اردن بودند، گرفتیم. ۹ صیدونیان جرمون را سیریون، و آموریان آن را سینیر می‌خوانند. ۱۰ پس تمامی شهرهای دشت و سراسر جلعاد و باشان را تا سَلِخَه و اِدْرعی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود، تسخیر کردیم. ۱۱ زیرا تنها عوج، شاه باشان، از باقیماندهگان رفائیان غول‌پیکر بر جا مانده بود. اینک تخت‌خواب او تختی آهنین بود. آیا آن در رِبّت بنی عَمون نیست؟ درازای آن نُه ذراع* و پهنایش چهار ذراع، بر حسب ذراع رایج بود.*

* ۱۱:۳ در عبری: "أما؛ یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۱:۳ در عبری: "ذراع آدمی".

* ۱۴:۳ یعنی "روستاهای یائیر".

* ۱۷:۳ همان "دریاچه جلیل" است.

* ۱۷:۳ همان "دریای مرده" است.

یهوه خدایتان را که من به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. ^۳چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فُغور کرد، دید، زیرا یهوه خدای شما هر که را از بعل خدای فُغور پیروی کرد، از میان شما هلاک ساخت. ^۴اما شما که به یهوه خدایتان چسبیدید، همگی تا به امروز زنده‌اید. ^۵اینک چنانکه یهوه خدایم مرا امر فرمود، فرایض و قوانین به شما آموختم تا در سرزمینی که برای تصرف بدان داخل می‌شوید، به آنها عمل کنید. ^۶پس آنها را نگاه داشته، به جای آرید، زیرا این است حکمت و فهم شما در نظر قومهایی که چون همه این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: "بدرستی این قوم بزرگ، مردمانی حکیم و فهیمند." ^۷زیرا کدام قوم بزرگ است که خدایشان نزدیک ایشان باشد آن‌گونه که یهوه، خدای ما است، هرگاه نزد او دعا می‌کنیم؟ ^۸و کدام قوم بزرگ است که دارای فرایض و قوانین عادلانه‌ای همچون این شریعت باشد که امروز من در برابر شما می‌نهم؟

^۹"فقط مراقب و بسیار مواظب خویشتن باشید مبادا این چیزها را که چشمان شما دیده است از یاد ببرید، و مبادا اینها در همه ایام عمرتان از دل شما بیرون رود؛ آنها را به فرزندانان و فرزندان فرزندانان تعلیم دهید. ^{۱۰}"این را که چگونه آن روز در حوریب در حضور یهوه خدای خود ایستاده بودید که خداوند مرا گفت: "قوم را نزد من گرد آور تا سخنانم را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزند که در تمامی روزهای زندگی خود بر زمین از من بترسند و به فرزندان خویش نیز چنین بیاموزند." ^{۱۱}و شما نزدیک آمده، در پای کوه ایستادید در حالی که کوه تا به دل آسمان در شعله‌های آتش می‌سوخت و تاریکی بود و ابر و ظلمت غلیظ. ^{۱۲}آننگاه خداوند با شما از میان آتش سخن گفت. شما آوای کلام را می‌شنیدید ولی صورتی نمی‌دیدید؛ تنها آوا را می‌شنیدید. ^{۱۳}او عهد خود را که شما را به نگاه داشتنش

که به شما داده‌ام بازگردید. ^{۱۴}"در آن وقت به یوشع فرمان داده، گفتم: "چشمان تو هر آنچه یهوه خدایتان به این دو پادشاه کرد، دیده است. پس خداوند با تمامی ممالکسی نیز که بدانها عبور می‌کنی چنین خواهد کرد. ^{۱۵}"از ایشان مترسید، زیرا یهوه خدای شماست که برای شما می‌جنگد."

منع ورود موسی به کنعان

^{۱۳}"آننگاه نزد خداوند تمنا کرده، گفتم: ^{۱۴}"ای خداوندگاژ یهوه، تو به نشان دادن عظمت و دست نیرومند خود بر خدمتگزاران آغاز کرده‌ای. زیرا کدام خدا در آسمان یا بر زمین هست که بتواند چون تو کارها و اعمال نیرومند انجام دهد؟ ^{۱۵}تمنا آنکه بگذاری عبور کنم و سرزمین نیکویی را که در آن سوی اردن است، یعنی این کوهستان نیکو و لبنان را، ببینم." ^{۱۶}اما خداوند به سبب شما بر من خشمگین بود و مرا اجابت نکرد. خداوند مرا گفت: "تو را کافی است! دیگر در این باره با من سخن مگو. ^{۱۷}"به فراز کوه پیسگاه برای و چشمان خود را به سوی مغرب و شمال و جنوب و مشرق برافراشته، به چشمان خود ببین، زیرا از این اردن نخواهی گذشت. ^{۱۸}اما یوشع را فرمان بده و او را تشویق و تقویت کن، زیرا او پیشاپیش این قوم از اردن خواهد گذشت و سرزمینی را که خواهی دید، از آن ایشان خواهد ساخت. ^{۱۹}"پس در وادی، در برابر بیت فُغور ماندیم.

فرمان به اطاعت

۴ «اکنون ای اسرائیل، به فرایض و قوانینی که من به شما تعلیم می‌دهم گوش فرادهید و آنها را به جای آرید، تا زنده بمانید و به آن سرزمینی که یهوه خدای اجدادتان به شما می‌دهد داخل شده، آن را به تصرف آورید. ^۲بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم نه چیزی بیفزایید و نه چیزی از آن کم کنید، تا فرمانهای

یهوه خدایتان شما را از آن باز داشته است، برای خود بسازید.^{۳۲} از آن رو که یهوه خدای شما آتش سوزاننده و خدای غیور است.

^{۳۵} «چون صاحب فرزندان و نوادگان شوید و در آن سرزمین سالخورده گردید، اگر مرتکب فساد شده، تمثال تراشیده، به هر شکلی بسازید، و آنچه را که در نظر یهوه خدایتان بد است به جای آورده، او را به خشم آورید،^{۳۶} آسمان و زمین را امروز شاهد می‌گیرم که از آن سرزمینی که برای تصرف آن از اردن می‌گذرید، همانا به زودی نابود خواهید شد. آری، در آنجا برای مدتی طولانی نخواهید زیست بلکه به تمامی نابود خواهید شد.^{۳۷} خداوند شما را در میان قومها پراکنده خواهد ساخت، و شما در میان مردمانی که خداوند شما را به میان آنان می‌راند، شماری اندک خواهید بود.^{۳۸} شما در آنجا، خدایان چوبی و سنگی را که به دست انسان ساخته شده‌اند، عبادت خواهید کرد، خدایانی را که نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه می‌خورند و نه می‌بویند!^{۳۹} ولی از آنجا یهوه خدای خود را خواهید جست و او را خواهید یافت، به شرطی که او را با تمامی دل و جان بجویید.^{۴۰} چون در ایام آخر به تنگی گرفتار آید و این همه بر سرتان آید، به سوی یهوه خدایتان بازگشت خواهید کرد و به صدای او گوش فرا خواهید داد.^{۴۱} زیرا یهوه خدای شما خدایی است رحیم، او بی‌کار نخواهد نشست و نابودتان نخواهد کرد، و عهد خویش را با پدرانتان که برای آنها سوگند خورد، از یاد نخواهد برد.

خدای یکتای اسرائیل

^{۴۲} «اکنون درباره ایام گذشته بپرس، درباره ایامی که پیش از تو بوده است، از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید؛ آری، از این کران آسمان تا کران دیگر، بپرس که آیا تا کنون امری چنین

امر فرموده بود برای شما بیان کرد، یعنی ده فرمان* را، و آنها را بر دو لوح سنگی نوشت.^{۴۳} و در آن هنگام، خداوند مرا امر فرمود که فریاض و قوانین را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در سرزمینی که برای تصرفش از اردن عبور می‌کنید، به جای آرید.

منع بت‌پرستی


^{۴۴} «در آن روز که خداوند در حوریب از میان آتش با شما سخن گفت، هیچ صورتی ندیدید، پس بسیار مراقب باشید^{۴۵} مبادا مرتکب فساد شده، تمثال تراشیده، به هر صورت و شکل برای خود بسازید، خواه به شکل مرد و خواه به شکل زن^{۴۶} و خواه به شکل حیواناتی که روی زمینند یا به شکل پرندگان بالدار که در آسمان می‌پرنند،^{۴۷} و یا به شکل خزندگان روی زمین یا ماهیانی که در آبهای زیر زمینند.^{۴۸} و مراقب باشید مبادا چشمان خویش را به آسمان برافزایید و چون خورشید و ماه و ستارگان و تمامی لشکر آسمان را ببینید، گمراه شده، آنها را سجد و عبادت کنید، حال آنکه یهوه خدایتان آنها را به تمامی قومهایی که زیر آسمانند اختصاص داده است.^{۴۹} اما خداوند شما را برگرفته، از مصر، آن کوره آهن، بیرون آورد تا قومی که میراث خود اوست باشید، چنانکه امروز هستید.^{۵۰} اما خداوند به سبب شما بر من خشمگین شد و سوگند خورد که من از اردن عبور نخواهم کرد و به آن سرزمین نیکو که یهوه خدایتان به شما به ملکیت می‌دهد، داخل نخواهم شد.^{۵۱} زیرا من در همین سرزمین خواهم مرد و از اردن نخواهم گذشت، ولی شما خواهید گذشت و آن سرزمین نیکو را به تصرف خواهید آورد.^{۵۲} پس مراقب باشید، مبادا عهد یهوه خدای خویش را که با شما بست از یاد برید و تمثال تراشیده، به شکل هر آنچه

برای قبیلهٔ روثیین، راموت در جلعاد برای قبیلهٔ جاد، و جولان در باشان برای قبیلهٔ منسی.

پیش‌درآمد بر رهنمود

^{۳۳} این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد. ^{۳۴} اینهاست شهادت و فرایض و قوانینی که موسی به بنی اسرائیل بیان داشت، هنگامی که ایشان از مصر بیرون آمده، ^{۳۵} در آن سوی اردن، در درهٔ مقابل بیت‌فِعور بودند، در سرزمین سیحون، پادشاه آموریان که در جشبون ساکن بود، آن که موسی و بنی اسرائیل هنگام بیرون آمدن از مصر، او را شکست دادند ^{۳۶} و سرزمین او و نیز سرزمین عوج، شاه باشان، یعنی سرزمین دو شاه آموری را که در آن سوی اردن، به جانب شرق است، تصرف کردند، ^{۳۷} از غروغیر واقع در کنار وادی آرنون تا کوه سیئون که همان جرمون باشد، ^{۳۸} و تمامی عَرَبه در شرق اردن، تا دریای عَرَبه، زیر دامنه‌های کوه پیسگاه.

ده فرمان

موسی تمامی بنی اسرائیل را فرا خواند و  به ایشان گفت: «ای اسرائیل، فرایض و قوانینی را که من امروز در گوش شما می‌گویم بشنوید. آنها را فرا گیرید و به‌دقت به جای آورید. ^۱ یهوه خدای ما در حوریب با ما عهد بست. ^۲ خداوند این عهد را نه با پدران ما، بلکه با ما بست که همگی امروز در اینجا زنده‌ایم. ^۳ خداوند در آن کوه، از میان آتش، روبه‌رو با شما سخن گفت. ^۴ در آن هنگام، من میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوند را به شما بیان کنم، زیرا شما به سبب آتش می‌ترسیدید و به فراز کوه برنیامدید. او چنین فرمود: ^۵ «مَنم یهوه، خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانهٔ بندگی، بیرون آوردم. ^۶ تو را خدایان دیگر غیر از من ^۷ نباشد.»

عظیم واقع شده یا مانند آن شنیده شده است؟ ^{۳۳} آیا هرگز قومی صدای خدا را که از میان آتش سخن گوید، شنیده و زنده مانده است، چنانکه شما شنیدید؟ ^{۳۴} و آیا تا به حال خدایی کوشیده است که برود و قومی از میان قوم دیگر برای خود برگرد، با مصائب و آیات و معجزات و جنگ، و با دست نیرومند و پازوی افراشته و اعمال عظیم و ترسناک، چنانکه یهوه خدایتان در برابر چشمان شما در مصر برایتان کرد؟ ^{۳۵} این بر شما نمایانده شد تا بدانید که یهوه خداست و خدایی جز او نیست. ^{۳۶} او از آسمان صدای خود را به شما شنوید تا شما را تأدیب کند و بر زمین آتش عظیم خود را به شما نشان داد و سخنان وی را از میان آتش شنیدید. ^{۳۷} از آنجا که پدرانتان را دوست می‌داشت و نسل ایشان را پس از ایشان برگزید، و به روی خود و با قدرت عظیم خویش شما را از مصر به در آورد ^{۳۸} تا قومهایی را که از شما بزرگتر و نیرومندتر بودند از برابرتان براند و شما را به سرزمین ایشان آورده، آن را به ملکیت شما بخشد، چنانکه امروز شده است، ^{۳۹} پس امروز بدانید و به یاد آورید که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر زمین، و به‌جز او نیست. ^{۴۰} پس فرایض و فرمانهای او را که من امروز به شما امر می‌فرمایم نگاه دارید، تا شما و فرزندانتان پس از شما روی سعادت بینید، و تا بر سرزمینی که یهوه خدایتان برای همهٔ ایام به شما خواهد بخشید، عمر دراز کنید.»

شهرهای پناهگاه

^{۴۱} آنگاه موسی سه شهر به جانب شرق، در آن سوی اردن تعیین کرد ^{۴۲} تا اگر کسی ناخواسته ممنوع خود را بکشد بی‌آنکه پیشتر با او دشمنی داشته باشد، بتواند به یکی از آن شهرها بگریزد و زنده بماند. ^{۴۳} آن شهرها عبارت بودند از: باصر در بیابان بر زمین جُلگه

* ۷:۵ یا: "در کنار من".

۲۰ «بر همنوع* خود شهادت دروغ مده.
 ۲۱ «به زن همسایهات* طمع مورز؛ و حسرت
 خانه همسایه خود، یا مزرعه او، یا غلام و
 کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز دیگر او
 را مخور.»

۲۲ «این سخنان را خداوند در کوه به تمامی
 جماعت شما از میان آتش و ابر و تاریکی
 غلیظ، به صدای بلند گفت، و چیزی دیگر
 نیفزود. پس آنها را بر دو لوح سنگی نوشت
 و به من داد. ۲۳ اما چون شما آن صدا را از
 میان تاریکی شنیدید، در حالی که کوه به آتش
 می سوخت، شما نزد من آمدید، آری همه
 سران قبایل و مشایخ شما، ۲۴ و گفتید: «اینک
 یهوه خدای ما جلال و عظمت خود را به ما
 نمایانده است و صدای او را از میان آتش
 شنیده ایم. امروز دیدیم که می شود خدا با انسان
 سخن بگوید و انسان زنده بماند. ۲۵ پس حال
 چرا بمیریم، زیرا این آتش عظیم ما را خواهد
 سوزانید. اگر بیش از این صدای یهوه خدای
 خود را بشنویم، خواهیم مرد. ۲۶ زیرا از میان
 تمامی بشر کیست که مانند ما صدای خدای
 زنده را که از میان آتش سخن بگوید، شنیده
 و زنده مانده باشد؟ ۲۷ تو خود نزدیک برو و
 هر آنچه را که یهوه خدای ما می گوید، بشنو.
 آنگاه هر آنچه را که یهوه خدای ما به تو بگوید
 به ما بازگو، و ما شنیده، به جا خواهیم آورد.»
 ۲۸ «چون شما با من سخن می گفتید، خداوند
 آواز سخنانتان را شنید و به من فرمود: «سخنانی
 را که این قوم به تو گفتند شنیدم. آنچه گفتند
 نیکوست. ۲۹ کاش همیشه دلی مانند این داشتند
 تا از من می ترسیدند و فرمانهای مرا به تمامی
 به جای می آوردند، تا خود و فرزندانشان تا به

۸ «هیچ تمثال تراشیده برای خود مساز، خواه
 به شکل هر آنچه بالا در آسمان است و یا پایین
 بر زمین و یا در آبهای زیر زمین. ۹ در برابر آنها
 سجده مکن و آنها را عبادت منما. زیرا من یهوه
 خدای تو، خدایی غیورم که جزای تقصیرات
 پدران را به فرزندان و به پشتِ سوّم و چهارم
 آنان که مرا نفرت کنند می رسانم، ۱۰ اما کسانی
 را که مرا دوست بدارند و فرمانهایم را حفظ
 کنند، تا هزار پشت* محبت می کنم.

۱۱ «نام یهوه خدای خود را به باطل مَبَر،
 زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل بَرَد،
 بی گناه نخواهد شمرد.»

۱۲ «روز سَبّات را نگاه داشته، آن را مقدس
 بدار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده
 است. ۱۳ شش روز کار کن و همه کارهایت را
 انجام بده، ۱۴ اما روز هفتم سَبّات یهوه خدای
 توست؛ در آن روز هیچ کار مکن، نه تو، نه پسر
 یا دخترت، نه غلام یا کنیزت، نه گاو یا الاغت
 یا هر چارپایی که از آن توست و نه غریبی که
 درون دروازه های توست، تا غلام و کنیزت نیز
 بتوانند چون تو بیاسایند. ۱۵ به یاد آر که خود
 در سرزمین مصر غلام بودی و یهوه خدایت
 تو را با دست نیرومند و بازوی دراز از آنجا
 به در آورد. از این روست که یهوه خدایت به
 تو فرمان داده است که روز سَبّات را نگاه داری.
 ۱۶ «پدر و مادر خود را گرامی دار، چنانکه
 یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا
 روزهایت دراز شود و در سرزمینی که یهوه
 خدایت به تو می بخشد، سعادت مند باشی.

۱۷ «قتل مکن.

۱۸ «زنا مکن.

۱۹ «دزدی مکن.

* ۱۰:۵ یا: «هزاران تن از کسانی را که مرا دوست بدارند و فرمانهایم را حفظ کنند...».

* ۱۱:۵ یا: «بی سزا نخواهد گذاشت.».

* ۲۰:۵ در عبری «همسایه» آمده است. این واژه امروزه تنها برای کسانی به کار می رود که در جوار ما زیست می کنند، حال آنکه در آن زمان منظور همنوع بوده است.

* ۲۱:۵ در عبری: «همسایه»؛ رجوع کنید به زیرنویس آیه ۲۰.

و هنگام خوابیدن و برخاستن، از آنها گفتگو کن.^۸ آنها را چون نشان بر دست خود ببند و چون علامت بر پیشانیت* بگذار.^۹ آنها را بر چارچوب درِ خانه خود و بر دروازه‌های خویش بنگار.

^{۱۰} «چون یهوه خدایت تو را به سرزمینی درآورد که برای پدران ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند خورد که به تو بدهد، به شهرهای بزرگ و نیکویی که خود بنا نکرده‌ای،^{۱۱} و خانه‌های آکنده از هر نعمت که خود نیاکنده‌ای، و حوضهای کنده شده که خود نکنده‌ای، و تاکستانها و درختان زیتونی که خود نکاشته‌ای، و چون خورده سیر شوی،^{۱۲} آنگاه به هوش باش مبادا خداوند را که تو را از سرزمین مصر، از آن خانه بندگی به در آورد، فراموش کنی.^{۱۳} از یهوه، خدای خویش بترس و او را عبادت کن، و تنها به نام او سوگند بخور.^{۱۴} خدایان غیر، یعنی خدایان اقوام پیرامون خود را پیروی مکن،^{۱۵} زیرا یهوه خدای تو که در میان توست، خدایی غیور است، مبادا خشم یهوه خدایت بر تو افروخته شود و تو را از روی زمین نابود سازد.

^{۱۶} «یهوه خدای خود را میازما، چنانکه او را در مسّه آزمودی.^{۱۷} فرمانهای یهوه خدای خود را، و شهادت و فرایض او را که به تو امر فرمود، نگاه دار.^{۱۸} آنچه را که در نظر خداوند درست و نیکو است به جای آر، تا سعادتمند باشی و به آن سرزمین نیکو که خداوند سوگند خورد به پدران بدهد داخل شده، آن را تصرف کنی،^{۱۹} و تا او دشمنان را از پیش روی تو براند، چنانکه خداوند وعده فرموده است.

^{۲۰} «چون پسرت در آینده از تو پرسد: "مقصود از این شهادت و فرایض و قوانین که یهوه خدای ما به شما امر فرموده، چیست؟"

ابد سعادتمند گردند.^{۲۰} برو و ایشان را بگو تا به خیمه‌های خویش بازگردند.^{۲۱} اما تو خود اینجا نزد من بایست تا تمامی فرمانها و فرایض و قوانینی را که می‌باید به آنها بیاموزی، به تو بگویم، تا آنها را در سرزمینی که برای تصرف به ایشان می‌دهم، به جای آرند.^{۲۲} پس مراقب باشید تا بر طبق آنچه یهوه خدایتان به شما امر فرموده است عمل نمایید، و به راست یا چپ منحرف مشوید.^{۲۳} در تمامی طریقی که یهوه خدایتان شما را امر فرموده است، سلوک کنید، تا زنده بمانید و سعادتمند باشید، و در سرزمینی که به تصرف خواهید آورد عمر دراز کنید.

فرمان بزرگ

«این است فرمانها و فرایض و قوانینی که یهوه، خدای شما، امر فرمود به شما بیاموزم، تا آنها را در سرزمینی که برای تصرفش بدان عبور می‌کنید، به جای آرید،^۱ و تا شما و فرزندان و فرزندان فرزندان از یهوه خدای خود بترسید و تمامی فرایض و فرمانهای او را که من به شما حکم می‌کنم، در تمامی ایام زندگیتان نگاه دارید، تا عمر دراز داشته باشید.^۲ پس ای اسرائیل، بشنو و آنها را به دقت انجام ده، تا در سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است سعادتمند باشی و بسیار افزون گردی، همان‌گونه که یهوه خدای پدران تو وعده داده است.

^۳ «بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست.^۴ یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت خود محبت کن.^۵ و این سخنان که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد.^۶ آنها را به دقت به فرزندان بیاموز، و حین نشستن در خانه و رفتن به راه،

* ۴: ۶ یا: «یهوه خدای ماست، یهوه یکتاست» یا «یهوه، تنها یهوه، خدای ماست».

* ۸: ۶ در عبری: «میان چشمانت».

مذبحهایشان را در هم بشکنید، ستونهایشان را خرد نمایید، آشیره‌های^۶ ایشان را قطع کنید، و بت‌های تراشیده‌ی ایشان را به آتش بسوزانید.

^۶ «زیرا شما برای یهوه خدایتان قومی مقدسید. او از میان تمامی قوم‌های روی زمین، شما را برگزیده است تا قومی که گنج اوست باشید.^۷ خداوند از این رو دل در شما نسبت و شما را برگزید که از دیگر قوم‌ها کثیرتر بودید، زیرا شما از همه قوم‌ها کم‌شمارتر بودید؛^۸ بلکه از آن رو که خداوند شما را دوست می‌داشت و می‌خواست سوگندی را که برای پدران‌تان خورده بود، به جای آورد. پس خداوند شما را با دستی نیرومند بیرون آورد و از خانه بندگی و از چنگ فرعون پادشاه مصر، فدیة کرد.^۹ پس بدانید که یهوه خدای شما، اوست خدا، خدای امین که عهد و محبت خود را با آنان که او را دوست می‌دارند و فرمان‌هایش را به جا می‌آورند، تا هزار پشت نگاه می‌دارد،^{۱۰} ولی آنان را که از او نفرت کنند سزا داده، هلاک می‌کند. آری، او تأخیر نخواهد کرد بلکه هر که را که از او نفرت کند، سزا خواهد داد.^{۱۱} پس فرمان‌ها و فرایض و قوانینی را که من امروز به شما حکم می‌کنم، به دقت نگاه دارید.

^{۱۲} «اگر این قوانین را گوش گیرید و آنها را نگاه داشته، به جای آرید، آنگاه یهوه خدایتان عهد و محبتی را که برای پدران‌تان سوگند خورد، با شما نگاه خواهد داشت.^{۱۳} او شما را دوست خواهد داشت و برکت داده، خواهد افزود. او ثمره رجم شما و محصول زمین شما، و غله و شراب و روغن شما، و گوساله‌های رمه و بره‌های گله شما را در سرزمینی که به پدران‌تان سوگند خورد آن را به شما بدهد،

^{۱۴} آنگاه به پسر خود بگو: «ما در مصر بنده فرعون بودیم. اما خداوند ما را با دستی نیرومند از آن سرزمین بیرون آورد.^{۱۵} خداوند در برابر دیدگان ما آیات و معجزات عظیم و هولناک بر ضد مصر و فرعون و تمامی اهل خانه‌اش نمایان ساخت^{۱۶} و ما را از آنجا بیرون آورد تا به سرزمینی که برای پدران‌مان سوگند خورده بود که به ما ببخشند، درآورد.^{۱۷} پس خداوند به ما فرمان داد تا همه این فرایض را به جای آریم و از یهوه خدای خود بترسیم، تا همیشه سعادت‌مند باشیم و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است.^{۱۸} پارسایی ما به این خواهد بود که تمامی این فرمان‌ها را در حضور یهوه خدای خود به دقت به جا آوریم، همان‌گونه که ما را امر فرموده است.»

قومی برگزیده

«چون یهوه خدایت تو را به سرزمینی که برای تصرفش به آنجا می‌روی درآورد، و اقوام بسیار را از برابر تو براند، یعنی حیثیان، چرجاشیان، آموریان، کنعانیان، فرزیان، جویان و یبوسیان را که هفت قوم بزرگتر و نیرومندتر از تو هستند،^۲ و چون یهوه خدایت آنها را به دست تو تسلیم کند تا مغلوبشان سازی، ایشان را به نابودی کامل بسپار^۳ و با ایشان پیمان مبنی و بر ایشان رحم مکن.^۴ با ایشان وصلت منما؛ دخترت را به پسر ایشان مده و دختر ایشان را برای پسرت مگیر.^۵ زیرا فرزندان‌ت را از پیروی من منحرف خواهند کرد تا خدایان غیر را عبادت کنند. آنگاه خشم خداوند بر شما فروخته شده، شما را به سرعت نابود خواهد ساخت.^۶ بلکه با ایشان چنین کنید:

* ۲:۷ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود.

* ۵:۷ «آشیره» الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۸:۷ یا: «رهایی داد».

هیچ کس را یارای ایستادگی در برابر شما نخواهد بود، تا آنگاه که آنان را نابود سازید.^{۲۵} تمثالهای تراشیده خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، و به نقره و طلایی که بر آنهاست طمع مورزید و آنها را برای خود برمگیرید، مبادا از طریق آن به دام افتید، زیرا در نظر یهوه خدایتان کراهت آور است.^{۲۶} چنین چیز کراهت آور را به خانه خویش مبرید، مبادا مانند آن حرام^{۲۷} شوید. از آن بسیار نفرت کنید و کراهت داشته باشید، زیرا که حرام است.

خداوند را فراموش مکنید

«همه فرمانهایی را که من امروز به شما امر می فرمایم به جای آرید تا زنده بمانید و شمارتان فزونی گیرد و به سرزمینی که خداوند سوگند خورد به پدرانتان بدهد، داخل شده، آن را به تصرف آورید.^{۲۸} به یاد آرید که چگونه یهوه خدایتان شما را چهل سال در بیابان رهبری کرد تا شما را خوار و زبون ساخته، بیاماید و آنچه در دل شماست بداند، که آیا فرمانهای او را نگاه خواهید داشت یا نه.^{۲۹} او شما را خوار و زبون ساخت و گرسنه گذاشت، و خوراکي مَنّا را به شما خوراند که نه شما از آن خبر داشتید و نه پدرانتان، تا به شما بیاموزاند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خداوند صادر شود انسان زنده می شود.^{۳۰} در این چهل سال جامه بر تن شما مندرس نشد و پاهایتان تاؤل نزد^{۳۱} پس در دل خود بدانید همان گونه که مردی فرزندش را تأدیب می کند، یهوه خدایتان نیز شما را تأدیب می نماید.^{۳۲} پس با نگاه داشتن فرمانهای یهوه خدای خود، در راههای او گام بردارید و از او بترسید.^{۳۳} زیرا که یهوه خدایتان شما را به سرزمینی نیکو می آورد، سرزمینی آکنده از نهرهای آب و چشمه ها و

برکت خواهد داد.^{۳۴} شما از همه قومها مبارک تر خواهید بود، و در میان شما و چارپایانان، خواه نر و خواه ماده، نسا زاد وجود نخواهد داشت.^{۳۵} خداوند هر گونه بیماری را از شما دور خواهد کرد. او شما را به هیچ یک از بیماریهای هولناک مصر که شاهد آن بودید، مبتلا نخواهد ساخت، بلکه آنها را بر همه نفرت کنندگان شما خواهد آورد.^{۳۶} بر شماست که همه قومهایی را که یهوه خدایتان به دست شما تسلیم می کند، هلاک سازید. چشم شما بر آنها ترحم نکند و خدایانشان را عبادت ننمایید، مبادا شما را دام باشد.

^{۳۷} «شاید در دل خود بگویید: "این قومها از ما بیشترند؛ چگونه می توانیم آنان را بیرون برانیم؟"»^{۳۸} اما نباید از آنها بترسید، بلکه آنچه را یهوه خدایتان با فرعون و تمام مصریان کرد نیکو به یاد آرید،^{۳۹} مصائب عظیمی را که چشمانتان دید، و آیات و علامات و دست نیرومند و بازوی درازی را که یهوه خدایتان شما را به مدد آن بیرون آورد. پس یهوه خدایتان با همه قومهایی که از آنها می ترسید، به همین سان عمل خواهد کرد.^{۴۰} افزون بر این، یهوه خدایتان زبورها به میان ایشان خواهد فرستاد تا باقیماندهگان ایشان را که خود را از شما پنهان می کنند، هلاک کند.^{۴۱} از آنها نهراسید، زیرا یهوه خدایتان که در میان شماست، خدایی عظیم و مهیب است.^{۴۲} یهوه خدایتان این قومها را به تدریج از حضور شما خواهد راند. آنان را به یکباره نمی توانید نابود سازید، مبادا شمار و وحوش صحرا بر شما از حد زیاده شوند.^{۴۳} یهوه خدایتان ایشان را به دست شما تسلیم کرده، به پریشانی عظیم دچار خواهد ساخت، تا نابود شوند.^{۴۴} او پادشاهانشان را به دست شما تسلیم خواهد کرد تا نامشان را از زیر آسمان محو سازید.

* ۲۶:۷ "حرام" در اینجا یعنی "آنچه از جانب خدا به نابودی محکوم شده است".

یهوه خدای خویش را نشنود، شما نیز همچون قومهایی که خداوند آنان را پیش روی شما هلاک می‌سازد، هلاک خواهید شد.

نه به سبب پارسایی اسرائیل

۹ «ای اسرائیل، گوش فرا دهید! شما امروز از رود اردن عبور می‌کنید تا به سرزمین قومهایی بزرگتر و نیرومندتر از خود، و به شهرهایی بزرگ با حصارهایی سر به فلک کشیده، داخل شوید و آنها را به تصرف آورید. ^۱آنان ملتی بزرگ و بلند قامتند، یعنی بنی عناق که ایشان را نیک می‌شناسید و شنیده‌اید که گفته می‌شود: "کیست که یارای ایستادگی در برابر عناقان را داشته باشد؟" ^۲پس امروز بدانید یهوه خدای شما، اوست که همچون آتش سوزان پیشاپیش شما عبور می‌کند. او آنها را هلاک خواهد کرد و در برابر شما دلیل خواهد ساخت. پس بر شماست که ایشان را بیرون برانید و به سرعت نابود کنید، چنانکه خداوند به شما گفته است.

۴ «چون یهوه خدایتان آنها را از حضور شما بیرون براند، در دل خود مگوئید به سبب پارسایی ماست که خداوند ما را به اینجا آورد تا این سرزمین را به تصرف آوریم، حال آنکه به سبب شرارت این قومهاست که خداوند آنها را از حضور شما بیرون می‌راند. ^۵نه به سبب پارسایی و نه به سبب راستدلی شما است که به سرزمین ایشان داخل می‌شوید تا آن را به تصرف آورید، بلکه به سبب شرارت این قومهاست که یهوه خدایتان ایشان را از حضور شما بیرون می‌راند، و تا به وعده‌ای که خداوند برای پدرانتان ابراهیم، اسحاق و یعقوب سوگند خورده بود، وفا کند. ^۶پس بدانید به سبب پارسایی شما نیست که یهوه خدایتان این سرزمین نیکو را به شما می‌دهد تا آن را به تصرف آورید، زیرا شما قومی گردنکش هستید.

آبهای زیرزمینی که در دره‌ها و کوهها روان می‌شود، ^۸سرزمینی انباشته از گندم و جو و درخت مو و انجیر و انار و روغن زیتون و عسل؛ ^۹سرزمینی که در آن نان را به تنگدستی نخواهید خورد و به چیزی محتاج نخواهید شد؛ سرزمینی که سنگهایش آهن است، و از کوههایش مس خواهید کند. ^{۱۰}پس خورده، سیر خواهید شد و یهوه خدای خویش را به جهت سرزمین نیکویی که به شما بخشیده است، متبارک خواهید خواند.

۱۱ «پس به هوش باشید مبادا یهوه خدای خویش را فراموش کنید و فرمانها و قوانین و فرایض او را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه ندارید. ^{۱۲}مبادا چون خورده، سیر شوید، و خانه‌های نیکو ساخته، در آنها ساکن گردید، ^{۱۳}و رمه و گله‌ی شما فزونی یافته، بر سیم و زرتان افزوده شود، و اموالتان افزون گردد، ^{۱۴}آنگاه دل شما مغرور شده، یهوه خدای خود را که شما را از سرزمین مصر، از آن خانه‌ی بندگی، بیرون آورد فراموش کنید، ^{۱۵}او را که شما را در بیابانی بزرگ و هولناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین خشک و بی‌آب بود، رهبری کرد، و برای شما از دل سنگ خارا آب بیرون آورد، ^{۱۶}که خوراک مَنا را در بیابان به شما خوراند که پدرانتان نشناخته بودند، تا شما را خوار و زبون ساخته، بیاماید و در آخر بر شما احسان کند. ^{۱۷}به هوش باشید که مبادا در دل خود بگوئید، "نیروی من و قوت دست من این توانگری را برایم فراهم آورده است." ^{۱۸}بلکه یهوه خدای خود را به یاد آرید، زیرا اوست که به شما نیرو می‌بخشد تا توانگری حاصل کنید، و تا به عهد خویش که برای پدرانتان سوگند خورده بود، چنانکه امروز شده است. ^{۱۹}اگر یهوه خدای خود را فراموش کنید و از پی خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده نمایید، امروز به شما هشدار می‌دهم که به یقین هلاک خواهید شد. ^{۲۰}آری، اگر صدای

گوسالۀ زرین

برای خود ساخته‌اید، و چه زود از راهی که خداوند شما را بدان امر فرموده بود، منحرف گشته‌اید.^۷ پس آن دو لوح را برگرفتم و آنها را از دستان خویش به زیر افکنده، در برابر دیدگان شما شکستم.^۸ آنگاه مانند بار نخست، چهل روز و چهل شب در حضور خداوند به روی درافتادم، بی آنکه نانی بخورم یا آبی بنوشم. این همه به سبب گناه بزرگی بود که مرتکب شده بودید، در اینکه آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورده، خشم او را برانگیختید.^۹ زیرا از خشم خداوند و شدت غضب او برای هلاک کردن شما می‌ترسیدم. و خداوند این بار نیز مرا اجابت فرمود.^{۱۰} خداوند بر هارون نیز چنان خشمگین شد که نزدیک بود او را از میان بردارد، اما من در همان وقت برای هارون نیز دعا کردم.^{۱۱} آنگاه گناه شما، یعنی گوسالۀ ای را که ساخته بودید، برگرفتم و آن را در آتش سوزاندم و آن را خرد کرده، خوب ساییدم تا همچون خاک، نرم شد، و غبار آن را در نهری که از کوه سرازیر می‌شد ریختم.^{۱۲} «شما در تبعیره* و مسه* و کبروت هتاوه* نیز خداوند را به خشم آوردید.^{۱۳} نیز هنگامی که خداوند شما را از قادیش برنوع فرستاده، گفت: «بروید و سرزمینی را که به شما دادم به تصرف آورید،» شما بر فرمان یهوه خدای خود عاصی شدید و به او اعتماد نکرده، صدای او را نشنیدید.^{۱۴} از روزی که من شما را شناخته‌ام، همواره به خداوند عَصیان ورزیده‌اید.^{۱۵} پس چهل روز و چهل شب در حضور خداوند به روی درافتادم زیرا خداوند گفته بود که شما را هلاک خواهد کرد.^{۱۶} پس نزد خداوند دعا کرده، گفتم: «ای خداوندگاژ یهوه، قوم خود و میراث خویش را که به عظمت

^۷ «به یاد داشته باشید و فراموش نکنید که چگونه خشم یهوه خدایتان را در بیابان برانگیختید. شما از روزی که از سرزمین مصر بیرون آمدید تا به این جا رسیدید، پیوسته به خداوند عَصیان ورزیده‌اید.^۸ حتی در حوریب خشم خداوند را برانگیختید و او چنان بر شما غضبناک شد که نزدیک بود نابودتان کند.^۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوحهای سنگی، یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، چهل روز و چهل شب در کوه ماندم، بی آنکه نانی بخورم یا آبی بنوشم.^{۱۰} و خداوند دو لوح سنگی را که به انگشت خدا نوشته شده بود، به من داد. بر آنها همه سخنانی بود که خداوند در کوه از میان آتش در روز گردهم‌آیی به شما گفت.^{۱۱} در پایان چهل روز و چهل شب، خداوند دو لوح سنگی، یعنی لوحهای عهد را به من داد.^{۱۲} سپس خداوند مرا گفت: «برخیز و از اینجا زود پایین برو، زیرا قوم تو که ایشان را از مصر بیرون آوردی، فساد کرده‌اند. آنان خیلی زود از راهی که ایشان را بدان امر فرمودم، منحرف شده و برای خود بت ریخته‌شده ساخته‌اند.»

^{۱۳} «همچنین خداوند مرا گفت: «این قوم را ملاحظه کرده‌ام که اینک قومی گردنکش هستند.^{۱۴} مرا واگذار تا ایشان را نابود کرده، نامشان را از زیر آسمان محو سازم و از تو قومی نیرومندتر و بزرگتر از ایشان پدید آورم.»^{۱۵} پس روی گردانیده، از کوه فرود آمدم. کوه به آتش می‌سوخت و دو لوح عهد در دستان من بود.^{۱۶} چون نگریستم، دیدم که به یهوه خدای خود گناه ورزیده، گوسالۀ ریخته‌شده

* ۲۲:۹ یعنی: «محل سوختن»؛ رجوع کنید به اعداد ۱:۱۱-۳.

* ۲۲:۹ یعنی: «مکان آزمایش»؛ رجوع کنید به خروج ۱:۱۷-۷.

* ۲۲:۹ یعنی: «گورستان هوسها»؛ رجوع کنید به اعداد ۳۱:۱۱-۳۵.

قبیله لاوی را جدا کرد تا صندوق عهد خداوند را حمل کنند و در حضور خداوند به خدمت بایستند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا به امروز چنین است.^۹ از این روست که لاوی را در میان برادران خود نصیب و میراثی نیست؛ زیرا خداوند میراث اوست، چنانکه یهوه خدایتان به او گفته بود.

^{۱۱} «پس من همچون روزهای نخست، چهل روز و چهل شب در کوه ماندم. و این بار نیز خداوند مرا اجابت کرد، و خداوند نخواست شما را نابود کند. ^{۱۱} خداوند مرا گفت: «برخیز و پیشاپیش این قوم روانه شو تا به سرزمینی که به پدرانشان سوگند خوردم که به ایشان بدهم، درآیند و آن را به تصرف آورند.»

عصارة شریعت

^{۱۲} «و اکنون ای اسرائیل، یهوه خدایت از تو چه می خواهد، جز آنکه از یهوه خدایت برترسی و در همه راههایش گام برداری و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت کنی، ^{۱۳} و فرمانهای خداوند و فرایض او را که من امروز برای خیریت تو به تو امر می فرمایم نگاه داری. ^{۱۴} اینک آسمان، آری بلندترین آسمانها، از آن یهوه خدای توست، و نیز زمین و هر آنچه در آن است. ^{۱۵} با این همه، خداوند دل در پدران شما بست و ایشان را محبت کرد و پس از ایشان نسل ایشان، یعنی شما را از میان همه قومها برگزید، چنانکه امروز شده است. ^{۱۶} پس دلهای خود را ختنه کنید و دیگر گردنکشی ننمایید. ^{۱۷} زیرا یهوه خدای شما خدای خدایان و رب الارباب است، خدای عظیم و قادر و مهیب که نه طرفداری می کند و نه رشوه می گیرد. ^{۱۸} یتیمان و بیوه زنان را دادرسی می کند و غریبان را دوست داشته،

خود فدیله دادی و به دست نیرومند از مصر بیرون آوردی، نابود مکن. ^{۱۳} خادمانت ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به یاد آر و بر سرسختی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما، ^{۱۴} مبادا مردمان سرزمینی که ما را از آن بیرون آوردی بگویند: 'چون خداوند قادر نبود ایشان را به سرزمینی که به آنها وعده داده بود درآورد، و چون از ایشان متغیر بود، از این رو ایشان را بیرون آورد تا در بیابان ایشان را بکشد.' ^{۱۵} زیرا ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به نیروی عظیم و بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.»

دو لوح تازه

۱۵ «در آن هنگام خداوند مرا گفت: "دو لوح سنگی دیگر همانند لوحهای نخست برای خود بتراش و بر فراز کوه به حضور من بیا. صندوقی از چوب نیز برای خود بساز. ^۲ من کلمات لوحهای نخست را که شکستی، بر این لوحها خواهم نوشت، و تو باید آنها را در صندوق بگذاری." ^۳ پس صندوقی از چوب اقاویا ساختم و دو لوح سنگی همانند لوحهای نخست تراشیدم و آن دو لوح را به دست گرفته، به کوه برآمدم. ^۴ آنگاه خداوند آن ده فرمان را که در کوه در روز گردهم آیی از میان آتش به شما گفته بود مطابق نگارش نخستین بر روی آن لوحها نوشت و آنها را به من داد. ^۵ آنگاه روی گردانیده، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در صندوقی که ساخته بودم نهادم. و در آنجا هستند، همان گونه که خداوند مرا امر فرموده بود.»

^۶ (بنی اسرائیل از بنیروت بنی یعقان * به موسیوه کوچ کردند. در آنجا هارون درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد؛ و پسرش العازار به جای وی کهنات می کرد. ^۷ از آنجا به جُدجوده و از جُدجوده به یطباتا، سرزمینی با نهرهای آب کوچ کردند. ^۸ در آن هنگام خداوند

۸ «پس همه فرمانهایی را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید تا نیرومند شوید و به سرزمینی که برای گرفتن آن عبور می‌کنید، داخل شده، آن را به تصرف آورید،^۹ و تا در آن سرزمین که خداوند برای پدرانان سوگند خورد که آن را به ایشان و به نسل ایشان بدهد، سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است، عمر دراز داشته باشید.^{۱۰} زیرا سرزمینی که برای گرفتنش به آن داخل می‌شوید، همچون سرزمین مصر که از آن بیرون آمدید نیست، که در آن بذر خود را می‌کاشتید و آن را مانند باغ سبزیجات آبیاری می‌کردید.^{۱۱} بلکه سرزمینی که شما برای تصرفش به آن عبور می‌کنید، سرزمین کوهها و دشتهاست که از بارش آسمان آب می‌نوشد،^{۱۲} سرزمینی که یهوه خدایتان از آن مراقبت می‌کند و چشمان یهوه خدایتان از آغاز تا پایان سال همواره بر آن است.^{۱۳} پس اگر به فرمانهایی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برآستی گوش فرا دهید و یهوه خدای خود را دوست داشته، او را با تمامی دل و جان خود عبادت کنید،^{۱۴} او بازان را برای زمین شما در موشم خواهد فرستاد، یعنی باران اولین و آخرین را،^{۱۵} تا غله و شراب و روغن خود را گرد آورید.^{۱۶} در مزرعه‌های شما برای چارپایانان علوفه خواهد رویانید، و خواهید خورد و سیر خواهید شد.^{۱۷} بر حذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و گمراه شده، خدایان غیر را عبادت و سجده کنید؛^{۱۸} زیرا آنگاه خشم خداوند بر شما افروخته خواهد شد و آسمان را خواهد بست و باران نخواهد بارید و زمین محصول خود را نخواهد داد و شما خیلی زود از سرزمین نیکویی که خداوند به شما می‌دهد، هلاک خواهید شد.

خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد.^{۱۹} پس شما نیز غریبان را دوست بدارید، زیرا که خود در سرزمین مصر غریب بودید.^{۲۰} از یهوه خدای خود بترسید و او را عبادت کنید. به او بچسبید و به نام او سوگند یاد کنید.^{۲۱} او را تنها بستناید. اوست خدای شما که این کارهای عظیم و مهیب را که به چشم خود دیدید برای شما انجام داده است.^{۲۲} پدران شما هفتاد تن بودند که به مصر فرود شدند و اکنون یهوه خدایتان شما را چون ستارگان آسمان کثیر گردانیده است.

خداوند را دوست بدارید

۱۱ «یهوه خدای خود را دوست بدارید و امانت و فرایض و قوانین و فرمانهای او را همواره نگاه دارید.^۲ امروز ملاحظه کنید، زیرا روی سخنم با فرزندان شما نیست که تادیب یهوه خدایتان را ندانسته و ندیده‌اند، و نه عظمت او و دست نیرومند و بازوی افراشته او را،^۳ و آیات و اعمال او را که در مصر بر ضد فرعون پادشاه مصر و تمامی مملکت او انجام داد،^۴ و آنچه با لشکر مصریان و اسبان و ارابه‌های ایشان کرد؛ که چگونه آب دریای سرخ را بر ایشان جاری ساخت، آنگاه که شما را تعقیب می‌کردند، و چگونه خداوند ایشان را تا به امروز هلاک کرد،^۵ و آنچه را که در بیابان برای شما کرد تا به این مکان رسیدید،^۶ و آنچه را که با داتان و آبیرام، پسران الیاب از نسل رثوین کرد؛ که چگونه زمین دهان گشوده، ایشان را با خاندان و خیمه‌هایشان و هر موجود زنده‌ای که همراه ایشان بود، در میان تمامی اسرائیل فرو بلعید.^۷ لیکن، چشمان شما تمامی کارهای عظیمی را که خداوند انجام داد، دید.

* ۱۰:۱۱ در عبری: «به پای خویش آبیاری می‌کردید».

* ۱۴:۱۱ یعنی: «باران پاییزی و بهاری».

پیروی نمایید.^{۱۹} چون یهوه خدایتان شما را به سرزمینی که برای گرفتنش بدان داخل می‌شوید، ببرد، برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه عیبال اعلام کنید.^{۲۰} همان‌گونه که می‌دانید آنها در آن سوی اردن واقع‌اند، در غرب جاده، به سمت غروب آفتاب، در سرزمین کنعانیان ساکن در عربّه، مقابل جلدجال و نزدیک بلوطهای مورّه.^{۲۱} زیرا شما از اردن عبور می‌کنید تا به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد داخل شده آن را به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد.^{۲۲} پس به دقت همه فرایض و قوانینی را که من امروز در برابر شما می‌نهم، به جای آورید.

عبادتگاه برگزیده خداوند

۱۲ «این است فرایض و قوانینی که باید تا زمانی که بر زمین زندگی می‌کنید، آنها را در سرزمینی که خدای پدرانان به جهت تصرف به شما بخشیده است، به دقت انجام دهید.^۱ مکانهایی را که قومهای بیرون رانده شده توسط شما خدایان خود را عبادت می‌کنند جملگی ویران کنید، خواه بر کوههای بلند باشد، خواه بر تپه‌ها و خواه زیر هر درخت سبز،^۲ مذبحهای آنان را در هم بشکنید، ستونهای ایشان را خرد کنید و تیرهای آشیره ایشان را به آتش بسوزانید. تمثالهای تراشیده خدایانشان را قطع کنید و نامشان را از آن مکان محو سازید.^۳ شما نباید یهوه خدای خویش را بدان‌گونه عبادت کنید.^۴ بلکه مکانی را بجوید که یهوه خدای شما از میان همه قبایل شما برمی‌گزیند تا نام خویش را در آن بگذارد و آن را محل سکونت خویش سازد. به آنجا بروید،^۵ و قربانیهای تمام‌سوز و دیگر قربانیها و ده‌یک‌ها و هدایای دستان خویش و قربانیهای نذری و

۱۸» پس این سخنان مرا در دل و جان خود جای دهید. آنها را چون نشان بر دستان خود ببندید و چون علامت بر پیشانی خود بگذارید.^{۱۹} آنها را به فرزندان خود بیاموزید، و حین نشستن در خانه و رفتن به راه، و هنگام خوابیدن و برخاستن، از آنها گفتگو کنید.^{۲۰} آنها را بر چارچوب در خانه خود و بر دروازه‌های خویش بنگارید،^{۲۱} تا روزهای زندگانی شما و فرزندانان در سرزمینی که خداوند برای پدرانان سوگند خورد که بدیشان بدهد، مانند روزهای آسمان بر فراز زمین، کثیر گردد.^{۲۲} زیرا اگر همه این فرمانها را که من برای نگاه داشتن به شما امر می‌فرمایم، به دقت به جای آورید، یعنی یهوه خدای خود را دوست بدارید و در راههای او گام بردارید و به او بچسبید،^{۲۳} آنگاه خداوند نیز همه این اقوام را از پیش روی شما بیرون خواهد راند تا سرزمین اقوامی را که از شما بزرگتر و نیرومندترند، به تصرف آورید.^{۲۴} هر جا کف پای شما بر آن نهاده شود، از آن شما خواهد شد. قلمرو شما از این بیابان تا لبنان، و از رود، یعنی رود فرات، تا دریای غربی* خواهد بود.^{۲۵} هیچ‌کس را یارای ایستادگی در برابر شما نخواهد بود. یهوه خدایتان ترس و وحشت شما را بر تمامی سرزمینی که بر آن گام خواهید نهاد، مستولی خواهد کرد، همان‌گونه که به شما وعده فرموده است.

۲۶ «اینک من امروز برکت و لعنت در برابر شما می‌گذارم: ^{۲۷} برکت، اگر از فرمانهای یهوه خدای خویش که من امروز به شما امر می‌فرمایم اطاعت کنید،^{۲۸} و لعنت، اگر از فرمانهای یهوه خدای خود اطاعت نکنید و از راهی که امروز شما را بدان امر می‌فرمایم منحرف شده، خدایان غیر را که نشناخته‌اید،

*۱۸:۱۱ در عبری: "میان چشمانتان".

*۲۴:۱۱ منظور "دریای مدیترانه" است.

در شهرهای خود، ده یک غله و شراب و روغن خود، یا نخست زاده رمه و گله خویش، و یا هیچ یک از قربانیهای نذری خود را که نذر می کنید، یا قربانیهای اختیاری خویش، و یا هدایای دستانتان را، بخورید.^{۱۸} بلکه آنها را باید در حضور یهوه خدای خویش و در مکانی که یهوه خدایتان برمی گزیند بخورید، شما و پسران و دختران و غلامان و کنیزانتان، و لایوانی که در شهرهای شما هستند. در حضور یهوه خدایتان از همه دسترنج خود شادی کنید.^{۱۹} به هوش باشید تا زمانی که در زمین خود زندگی می کنید، لایوان را فراموش نکنید.^{۲۰} «چون یهوه خدایتان قلمرو شما را وسعت دهد، چنانکه به شما وعده فرموده است، و دلتان هوس گوشت کرده، بگویید، "گوشت خواهیم خورد،" می توانید هر اندازه که دلتان می خواهد گوشت بخورید.^{۲۱} و اگر مکانی که یهوه خدایتان برمی گزیند تا نام خود را در آن بگذارد از شما دور باشد، می توانید از رمه و گله خود که خداوند به شما بخشیده است ذبح کنید، چنانکه شما را امر فرموده ام، و هر وقت که دلتان خواست، می توانید در شهرهای خود از آنها بخورید.^{۲۲} چنانکه غزال و آهو خورده می شود، از آنها نیز می توانید بخورید. شخص نجس و طاهر، به یکسان می توانند از آنها بخورند.^{۲۳} اما به هوش باشید که خون نخورید، زیرا خون جان است. پس جان را با گوشت نخورید.^{۲۴} آری، آن را نخورید، بلکه همچون آب بر زمین بریزید.^{۲۵} آن را نخورید تا شما و پس از شما فرزندانان روی سعادت ببینید، وقتی آنچه را که در نظر خداوند درست است، به جای آورید.^{۲۶} اما هدایای مقدس و هدایای نذری خویش را بر گرفته، به مکانی که خداوند برمی گزیند بروید،^{۲۷} و قربانیهای تمام سوز خود یعنی گوشت و خون را بر مذبح یهوه خدایتان تقدیم کنید. خون قربانیهای شما بر مذبح یهوه خدایتان ریخته شود، ولی گوشت را می توانید

اختیاری و نخست زاده های رمه و گله خویش را به آنجا بیاورید.^{۲۷} و در آنجا به حضور یهوه خدایتان بخورید و شما و اهل خانه شما، از دسترنج خود که یهوه خدایتان شما را در آن برکت داده است، شادی کنید.

^{۲۸} «شما نباید بر وفق هر آنچه امروز در اینجا می کنیم عمل کنید، یعنی آن گونه که در نظر هر کس پسند آید.^{۲۹} زیرا هنوز به آسایش و میراثی که یهوه خدایتان به شما می دهد، داخل نشده اید.^{۳۰} اما چون از رود اردن عبور کرده، در سرزمینی که یهوه خدایتان به شما به میراث می بخشد ساکن شوید، و او شما را از دست تمامی دشمنانتان از هر سو آسودگی بخشد تا در امنیت زندگی کنید،^{۳۱} آنگاه باید همه این چیزها را که به شما امر می فرمایم به مکانی که یهوه خدایتان برمی گزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، بیاورید: قربانیهای تمام سوز و دیگر قربانیا و دهیکها، و هدایای دستان خویش و همه بهترین هدایای نذری خویش را که برای خداوند نذر کرده اید.^{۳۲} و به حضور یهوه خدای خود شادی کنید، شما و پسران و دختران و غلامان و کنیزانتان، و لایوانی که در شهرهای شما هستند، و ایشان را چون شما نصیب و میراثی نیست.

^{۳۳} «به هوش باشید که قربانیهای تمام سوز خود را در هر جایی که می بینید، تقدیم نکنید،^{۳۴} بلکه در آن مکان که خداوند در میان یکی از قبیله های شما برمی گزیند، در آنجا قربانیهای تمام سوز خویش را تقدیم کنید و در آنجا هر آنچه را من به شما فرمان می دهم به جای آورید.

^{۳۵} «اما گوشت را می توانید هر اندازه که دلتان می خواهد در هر یک از شهرهایتان بر حسب برکتی که یهوه خدایتان به شما می دهد، ذبح کرده بخورید. اشخاص نجس و طاهر، هر دو می توانند از آن بخورند، چنانکه از گوشت غزال و آهو.^{۳۶} اما نباید خون آن را بخورید، بلکه آن را همچون آب بر زمین بریزید.^{۳۷} نیز نمی توانید

کشته شود، زیرا بر ضد یهوه خدایان که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد و از خانه بندگی فدیة کرد، سخنان فتنه‌انگیز گفته است تا شما را از راهی که به فرمان یهوه خدایان باید در آن سلوک نمایید، منحرف سازد. بدین‌گونه بدی را از میان خود خواهید زدود.

۶ «اگر برادر تنی تو یا پسر تو یا دخترت یا زنی که هم‌آغوش توست یا رفیق که همچون جان خویش عزیزش می‌داری، تو را در نهان فریفته سازد و بگوید: «بیا تا رفته، خدایان غیر را عبادت کنیم»، که نه شما آنها را می‌شناسید و نه پدرانان، از خدایان اقوامی که اطراف شمایند، خواه نزدیک به شما و خواه دور، از یک کران زمین تا کران دیگر،^۸ تسلیم او شوید و سخنش را گوش مگیرید. چشمان شما بر او شفقت نکند و دل بر وی مسوزانید و او را پنهان مکنید.^۹ بر شماست که او را بکشید. نخست، خود دست به کشتش دراز کنید، و پس از شما، تمامی جماعت.^{۱۰} او را سنگسار کنید تا بمیرد، زیرا بر آن شد که شما را از یهوه خدایان که شما را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آورد، منحرف سازد.^{۱۱} و چون قوم اسرائیل جملگی بشنوند، خواهند ترسید، و دیگر بار کسی در میان شما مرتکب این شرارت نخواهد شد.

۱۲ «اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایان برای سکونت به شما می‌دهد، بشنویید که^{۱۳} برخی اشخاص فاسد از میان شما بیرون رفته، مردمان شهر را منحرف ساخته و گفته‌اند: «بیاید تا رفته خدایان غیر را - که شما نمی‌شناسید - عبادت کنیم»،^{۱۴} آنگاه تفحص و تحقیق کرده، به دقت پرس و جو کنید. اگر دیدید آن امر صحت دارد و شکی نیست که آن عمل کراهت‌آور در میان شما رخ داده است،^{۱۵} به یقین باید مردمان آن شهر را از دم تیغ بگذرانید. شهر را با هر آنچه در آن است همراه چارپایانش، از دم تیغ گذرانده، به نابودی کامل

بخورید.^{۱۸} به هوش باشید که همه این سخنان را که به شما امر می‌فرمایم به جای آورید تا شما و فرزندانان پس از شما تا به ابد روی سعادت ببینید، وقتی آنچه را که در نظر یهوه خدایان خوب و درست است، به جای آورید.

هشدار بر ضد بت‌پرستی

۲۹ «چون یهوه خدای شما، قومهایی را که می‌روید تا سرزمینشان را به تصرف آورید، از حضور شما منقطع سازد، و شما سرزمین ایشان را تصرف کرده، در آن ساکن شوید،^{۳۰} به هوش باشید مبدا پس از منقطع شدن ایشان از حضور شما، به دام پیروی از ایشان بیفتید و درباره خدایان ایشان تفحص کرده، بگویید: «این قوما چگونه خدایان خود را عبادت می‌کردند تا من نیز چنان کنم.»^{۳۱} شما نباید یهوه خدای خود را بدان‌سان عبادت کنید، زیرا هر کار کراهت‌آوری را که خداوند از آن بیزار است برای خدایان خود می‌کردند، حتی پسران و دختران خود را برای خدایان خویش در آتش می‌سوزاندند.^{۳۲} هر آنچه را که من به شما فرمان می‌دهم، به دقت به جای آورید. چیزی بر آن میفزاید و چیزی از آن کم مکنید.

۱۳ «هرگاه از میان شما نبی یا خواب‌بیننده‌ای برخیزد و آیت یا علامتی به شما بدهد،^۲ و آن آیت یا علامت که شما را از آن خبر داده، واقع شود، و به شما گوید: «بیاید تا خدایان غیر را - که شما نمی‌شناسید - پیروی کنیم؛ بیاید آنها را عبادت نمایم»،^۳ به سخنان آن نبی یا خواب‌بیننده گوش مگیرید، زیرا یهوه خدایان شما را می‌آزماید تا بدانند آیا یهوه خدای خود را با تمامی دل و تمامی جان خود دوست می‌دارید یا نه؟ شما باید یهوه خدای خود را پیروی کنید و از او ترسید و فرمانهای او را به جای آورید و به صدای او گوش فرا دهید و او را عبادت نمایید و به او بچسبید.^۴ آن نبی یا خواب‌بیننده

نشخوار می‌کنند ولی شکافته‌شم نیستند، و از این رو بر شما حرامند؛^۸ و خوک، زیرا گرچه شکافته‌شم است، اما نشخوار نمی‌کند، و از این رو بر شما حرام است. گوشت چنین حیواناتی را نخورید و به لاشه آنها نیز دست نزنید.

^۹ «از هر آنچه در آب است، اینها را می‌توانید بخورید: هر چه را که باله و فلس دارد بخورید،^{۱۰} اما هر چه را که باله و فلس ندارد نخورید؛ بر شما حرام است.

^{۱۱} «همه مرغان طاهر را می‌توانید بخورید.^{۱۲} اما اینها را نباید بخورید: عقاب، لاشخور و لاشخور سیاه؛^{۱۳} زغن، شاهین و شاهین به نوعش؛^{۱۴} هر قسم کلاغ به نوعش؛^{۱۵} شتر مرغ، جغد، مرغ نروزی و باز به نوعش؛^{۱۶} بوم، جغد بزرگ، جغد سفید،^{۱۷} و جغد صحرايي؛ کرکس، مرغ غواص،^{۱۸} لک‌لک و مرغ ماهیخوار به نوعش؛ هُدْهُد و خفاش.^{۱۹} همه حشرات بالدار بر شما حرامند؛ نباید آنها را بخورید.^{۲۰} اما همه پرندگان طاهر را می‌توانید بخورید.^{۲۱} هیچ مُرداری را نخورید. می‌توانید آن را به غریبی که در یکی از شهرهای شماست بدهید تا بخورد، یا آن را به بیگانه‌ای بفروشید. زیرا شما برای یهوه خدایتان قومی مقدسید. «بزرگاله را در شیر مادرش نیزید.

قانون دهیک

^{۲۲} «از همه محصولات مزرعه خود که سال به سال از زمین می‌روید، حتماً دهیک بدهید.^{۲۳} در حضور یهوه خدایتان، در آن مکان که او برمی‌گزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، دهیک غله و شراب و روغن، و نخست‌زاده‌های

بسیارید.^{۲۴} همه غنایم آن را در وسط میدان شهر گرد آورده، شهر را با همه غنایم برای یهوه خدایتان چون قربانی تمام‌سوز، به آتش بسوزانید، و برای همیشه تلی باشد و دیگر بار ساخته نشود.^{۲۵} از چیزهایی که به نابودی کامل سپرده شده‌اند چیزی به دستتان نچسبد، تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر شما رحم کند و شفقت نماید و بر شمارتان بیفزاید، همان‌گونه که برای پدرانان سوگند خورده بود.^{۲۶} این در صورتی است که به صدای یهوه خدایتان گوش فرا داده، همه فرمانهایش را که من امروز به شما امر می‌فرمایم نگاه دارید و آنچه را که در نظر یهوه خدایتان درست است، به جای آرید.

حلال و حرام

۱۴ «شما فرزندان یهوه خدای خود هستید. پس برای مردگان، خویشان را مجروح مسازید و مابین چشمان خود را متراشید، زیرا شما برای یهوه خدایتان قومی مقدسید، و خداوند از میان تمامی قومهای روی زمین، شما را برگزیده است تا قومی که گنج اوست باشید.

^۲ «هیچ چیز کراهت‌آور را نخورید.^۳ این است چارپایانی که می‌توانید بخورید: گاو، گوسفند، بز،^۴ آهو، غزال، گوزن، بز کوهی، بز وحشی، غزال وحشی و قوچ کوهی.^۵ هر حیوان شکافته‌شم را از چارپایان که شمش به دو بخش شکافته باشد و نشخوار کند، می‌توانید بخورید.^۶ اما از میان حیوانات نشخوارکننده یا شکافته‌شم اینها را نباید خورد: شتر، خرگوش درازگوش و خرگوش کوتاه‌گوش، زیرا گرچه

* ۱۳:۱۵ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود؛ همچنین در آیه ۱۷.

* ۱۴:۵ مشخصات دقیق برخی حیوانات و پرندگان در این باب نامعلوم است.

* ۱۴:۱۲ مشخصات بسیاری از این پرندگان نامعلوم است.

کنید، به یقین برکت خواهد داد؛^۵ فقط باید صدای یهوه خدای خود را به دقت بشنوید و به هوش باشید تا همه این فرمانها را که من امروز به شما امر می فرمایم، به جای آورید. زیرا یهوه خدایتان شما را چنانکه گفته است، برکت خواهد داد؛ و شما به اقوام بسیار قرض خواهید داد، ولی خود از کسی قرض نخواهید گرفت؛ بر اقوام بسیار حکم خواهید راند، اما ایشان بر شما حکم نخواهند راند.

^۶ «اگر در میان شما، در یکی از شهرهای سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می بخشد، یکی از برادرانتان نیازمند باشد، دل خود را سخت مسازید و دست خویش را به روی برادر نیازمند خود میندید، بلکه با گشاده دستی، به قدر کفایت، هر آنچه نیاز دارد به او قرض بدهید.^۹ به هوش باشید که این فکر ناشایست به دل شما راه نیابد که، "سال هفتم، یعنی سال بخشودگی نزدیک است"، تا بر برادر نیازمند خود با حساست نگرسته، چیزی به او ندهید، و او از دست شما نزد خداوند فریاد برآورد، و این برایتان گناه محسوب شود. بلکه باید بی مضایقه به او بدهید و دل شما در دادنش حساست نوزد، تا یهوه خدایتان نیز شما را در همه کارهایتان و هر آنچه دست بر آن می گذارید، برکت دهد.^{۱۱} زیرا نیازمند از سرزمین شما رخت نخواهد بست. از همین رو، شما را فرمان داده می گویم: "دست خویش را بر برادران فقیر و نیازمند خود که در سرزمین شمازند، بکشاید!"

^{۱۲} «هرگاه یکی از برادران عبرانی شما، خواه مرد و خواه زن، به شما فروخته شود، و شش سال شما را خدمت کند، سال هفتم او را آزاد کرده، بگذارید از نزد شما برود.^{۱۳} و چون آزادش می کنید تا از نزدتان برود، تهیدست روانه اش مکنید.^{۱۴} بلکه فراخور برکتی که یهوه خدایتان به شما داده است، از گله و خرمن و چرخش خود هدیه ای سخاوتمندانه به او

رزمه و گله خویش را بخورید، تا بیاموزید که در همه روزهای زندگی از یهوه خدایتان بترسید. و اگر راهتان دراز باشد به گونه ای که چون یهوه خدایتان شما را برکت دهد، نتوانید ده یک خود را به آنجا ببرید، زیرا آن مکان که یهوه خدایتان برمی گزیند تا نام خود را در آن بگذارد از شما دور است،^{۱۵} پس آن را به پول تبدیل کنید و پول را به دست خویش گرفته، به مکانی که یهوه خدایتان برمی گزیند، ببرید^{۱۶} و پول را به مصرف هر آنچه دلتان بخواهد برسانید، از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هر آنچه میلان بر آن باشد. شما و اهل خانه شما در آنجا به حضور یهوه خدایتان بخورید و شادی کنید.^{۱۷} اما لاویانی را که در شهرهای شمازند فراموش مکنید، زیرا ایشان را چون شما نصیب و میراثی نیست.

^{۱۸} «در پایان هر سه سال، تمامی ده یک محصول آن سال خود را بیاورید و در شهرهایتان ذخیره کنید^{۱۹} تا لاویان که آنان را چون شما نصیب و میراثی نیست، و غریبان و یتیمان و بیوه زنانی که در شهرهای شمازند، بیابند و بخورند و سیر شوند، تا یهوه خدایتان شما را در همه کارهای دستتان که انجام می دهید، برکت دهد.

سال بخشودگی بدهی

۱۵ «در پایان هر هفت سال، باید بدهیها را ببخشید.^۲ قانون بخشودگی چنین خواهد بود: هر طلبکار باید وامی را که به همسایه خود داده است، ببخشد. او نباید آن را از همسایه و برادر خویش مطالبه کند، زیرا بخشودگی خداوند اعلان شده است.^۳ از بیگانه می توانید مطالبه کنید، اما هر آنچه از مال شما که نزد برادران باشد، باید آن را ببخشید. البته در میان شما نباید نیازمندی باشد، زیرا خداوند شما را در سرزمینی که یهوه خدایتان به میراث به شما می بخشد تا آن را تصرف

برای یهوه خدایتان ذبح کنید، در مکانی که خداوند برمی‌گزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد.^۳ با آن، هیچ چیز خمیرمایه‌دار مخورید. هفت روز نان بی خمیرمایه یعنی نان مشقت با آن بخورید تا در همه ایام عمرتان روز خروج خود از سرزمین مصر را به یاد آورید، زیرا به شتاب از سرزمین مصر بیرون آمدید.^۴ پس تا هفت روز در هیچ کجا از حدود شما خمیرمایه دیده نشود، و از گوشت قربانی نیز که شامگاه روز اول ذبح می‌کنید چیزی تا صبح باقی نماند.^۵ پَسَخ را در هر شهری از شهرهایی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد، ذبح نمی‌توانید کرد.^۶ بلکه در آن مکان که یهوه خدایتان برمی‌گزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، آنجا پَسَخ را در شامگاه به هنگام غروب آفتاب، یعنی زمانی که از مصر خارج شدید، ذبح کنید.^۷ و آن را در همان مکان که یهوه خدایتان برمی‌گزیند، پزید و بخورید، و بامدادان برخاسته، به خیمه‌های خود بازگردید.^۸ شش روز نان بی خمیرمایه بخورید، و روز هفتم گردهم آبی مخصوص برای یهوه خدایتان باشد؛ در آن هیچ کار مکنید.

عید هفته‌ها

^۹ «هفت هفته برای خود بشمارید. شمردن هفت هفته را از آغاز فرود آوردن داس بر زرع خود شروع کنید.^{۱۰} آنگاه عید هفته‌ها را با تقدیم قربانی اختیاری دستان خود، برای یهوه خدایتان برگزار کنید. هدیه شما متناسب با برکتی باشد که یهوه خدایتان به شما داده است.^{۱۱} او در حضور یهوه خدایتان شادی کنید، در آن مکان که یهوه خدایتان برمی‌گزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، شما و پسران و دختران و غلامان و کنیزانتان، و نیز لاویانی که در شهرهای شمایند و غریبان و یتیمان و بیوه‌زنانی که در میان شمایند.^{۱۲} به یاد داشته باشید که در مصر غلام بودید، پس این فرایض را به دقت به جای آورید.

بدهید.^{۱۵} به یاد داشته باشید که شما نیز خود در سرزمین مصر غلام بودید و یهوه خدایتان شما را فدیه کرد. از آن روست که من امروز شما را چنین فرمان می‌دهم.^{۱۶} اما اگر شما را گوید: «نمی‌خواهم از نزد شما بیرون روم»، زیرا شما و اهل خانه شما را دوست دارد و بودن با شما برایش نیکو بوده است،^{۱۷} آنگاه در فشی گرفته، نرمه گوش او را بر در سوراخ کنید و او برای همیشه غلام شما خواهد بود. با کنیزتان نیز چنین کنید.^{۱۸} چون آزادش می‌کنید که از نزد شما برود، در نظرتان سخت نباشد، زیرا طی شش سال به اندازه دو برابر دستمزد یک کارگر شما را خدمت کرده است؛ پس یهوه خدایتان شما را در هر کاری که بکنید، برکت خواهد داد.

نخست‌زاده حیوانات

^{۱۹} «همه نخست‌زادگان نرینه را که از رمه و گله شما زاده شوند، به یهوه خدایتان اختصاص دهید. نخست‌زاده نرینه گاو خود را به کار نگیرید و پشم نخست‌زاده گوسفندان را نچینید.^{۲۰} بلکه شما و اهل خانه شما آنها را در حضور یهوه خدایتان در مکانی که خداوند برگزیند، سال به سال بخورید.^{۲۱} اما اگر نقصی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور باشد، و یا هر نقص دیگری داشته باشد، آن را برای یهوه خدایتان ذبح مکنید.^{۲۲} بلکه آن را در شهرهای خود بخورید. اشخاص نجس و طاهر، هر دو می‌توانند از آن بخورند، چنانکه از گوشت غزال و آهو می‌خورند.^{۲۳} اما نباید خون آن را بخورید، بلکه آن را همچون آب بر زمین بریزید.

عید پَسَخ

۱۶ «ماه آیب را نگاه دارید و پَسَخ را برای یهوه خدایتان به جای آورید، زیرا در ماه آیب یهوه خدایتان شما را شبانه از مصر بیرون آورد.^۲ پس پَسَخ را از گله یا رمه

مکنید،^{۱۲} و ستونهای سنگی به جهت پرستش بر پا مدارید، زیرا یهوه خدایتان از آن کراهت دارد. «گاو یا گوسفندی را که در آن هر گونه عیب و نقصی باشد برای یهوه خدایتان ذبح مکنید، زیرا یهوه خدایتان از آن کراهت دارد.



«هرگاه در میان شما، در یکی از شهرهایی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد، مرد یا زنی یافت شود که آنچه را که در نظر یهوه خدایتان بد است به جا آورده، از عهد او تجاوز نماید،^{۱۳} و بسر خلاف فرمان من رفته خدایان غیر، یا خورشید و ماه، و یا یکی از لشکریان آسمان را عبادت و سجده کند،^{۱۴} و به شما خبر دهند و درباره آن بشنوید، آنگاه خوب تفحص کنید، و اگر راست و یقین باشد که چنین عمل کراهت‌آوری در اسرائیل رخ داده است،^{۱۵} آنگاه مرد یا زنی را که مرتکب این شرارت شده است بیرون آورده، در کنار دروازه شهر به سنگها سنگسار کنید تا بمیرد.^{۱۶} با گواهی دو یا سه شاهد، شخص مستوجب مرگ، کشته شود؛ با گواهی یک شاهد کشته نشود.^{۱۷} نخست شاهدان دست به کشتن او بلند کنند، سپس دستان تمامی قوم بر او بلند شود. بدین‌گونه بدی* را از میان خود خواهید زدود.

قوانین داوری

«اگر مرافعه‌ای نزد دروازه‌های شما آورده شود که حکم درباره آن برای شما مشکل باشد، خواه قتل باشد، خواه دعوی، خواه ضرب، آنگاه برخاسته به مکانی که یهوه خدایتان برمی‌گزیند، بروید.^{۱۸} نزد لایوان کاهن و قاضی وقت رفته از آنها مشورت بخواهید و ایشان فتوا را به شما اعلام خواهند کرد.^{۱۹} مطابق فتوایی که ایشان از مکان برگزیده خداوند به شما اعلام می‌کنند،

عید آلاچیتها

«عید آلاچیتها را پس از گردآوری محصول از خرمن و از چرخش خود، هفت روز برگزار کنید.^{۲۰} در عید خود شادی نمایید، شما و پسران و دختران و غلامان و کنیزانتان، و نیز لایوان و غریبان و یتیمان و بیوه‌زنانی که در شهر شمایند.^{۲۱} هفت روز در آن مکان که خداوند برمی‌گزیند، این عید را برای یهوه خدایتان جشن بگیرید، زیرا یهوه خدایتان شما را در همه محصول و در همه دسترنجتان برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهید شد.

«سالی سه بار همه ذکوران شما به حضور یهوه خدایتان در آن مکان که او برمی‌گزیند حاضر شوند، یعنی برای عید نان‌بی خمیرمایه و عید هفته‌ها و عید آلاچیتها. و کسی به حضور خداوند دست خالی حاضر نشود،^{۲۲} بلکه هر کس به قدر توان خویش، متناسب با برکتی که یهوه خدایتان به وی بخشیده است، بدهد.

داوری با عدالت

«در تمامی شهرهایی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد، بر حسب قبایلتان، داوران و صاحبمنصبان برای خود تعیین کنید تا قوم را عادلانه داوری کنند.^{۲۳} داوری را منحرف مسازید، جانبداری مکنید و رشوه مگیرید، زیرا رشوه چشمان حکیمان را کور می‌کند و سخنان عادلان را کج می‌سازد.^{۲۴} تنها و تنها عدالت را پیروی کنید، تا زنده بمانید و سرزمینی را که یهوه خدایتان به شما می‌دهد مالک شوید.

پرستش خدایان غیر

«در کنار مذبحی که برای یهوه خدایتان می‌سازید، هیچ درختی به عنوان آشییره* غرس

* ۲۱:۱۶ "آشییره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود.
* ۱۷:۷ یا: "آن شخص شریر".

داشته، به عمل آورد؛^{۱۰} تا دل او بر برادرانش مغرور نشود، و از این فرامین به طرف راست یا چپ منحرف نگردد، و تا ایام طولانی در اسرائیل پادشاهی کند، هم او و هم پسرانش.

سهم کاهنان و لاویان

۱۸ «لاویان کاهن، و به واقع، همه قبیله لاوی را نصیب و میراثی با اسرائیل نخواهد بود. میراث ایشان آن است که از هدایای اختصاصی خداوند^{۱۱} بخورند. آری، ایشان را در میان برادرانشان میراثی نیست، زیرا خداوند میراث ایشان است، چنانکه بدیشان وعده فرمود. ^{۱۲} این است حق کاهنان از قوم، یعنی از آنان که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفند تقدیم می کنند: آنان باید شانه، دو بناگوش و شکمبه را به کاهنان بدهند. ^{۱۳} همچنین نوبر غلات و شراب تازه و روغن، و اول چمن پشم گوسفندان خود را به ایشان بدهید، زیرا یهوه خدایتان لاوی^{۱۴} را از میان همه قبایل شما برگزیده است تا او و پسرانش همواره در نام خداوند به خدمت بایستند.

^{۱۵} «هرگاه یکی از لاویان، از یکی از شهرهای شما، از هر جایی در اسرائیل که محل سکونت اوست، به میل خود به مکانی که خداوند برمی گزیند برود،^{۱۶} و همچون دیگر برادران لاوی خود که در آنجا در حضور خداوند به خدمت می ایستند، به نام یهوه خدای خود خدمت کند،^{۱۷} او نیز می تواند از سهم برابر خوراک برخوردار شود، صرف نظر از پولی که از فروش اموال خانوادگی خود عایدش شده باشد.

آداب و رسوم بت پرستان

^{۱۸} «چون به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می دهد، درآید، نباید آداب و رسوم کراهت آور

عمل کنید. به هوش باشید تا بر طبق هر آنچه به شما حکم می کنند، به جا آورید. ^{۱۹} مطابق شریعتی که به شما می دهند و حکمی که به شما اعلام می کنند، عمل نمایید و از فتوای ایشان به راست یا چپ منحرف مشوید. ^{۲۰} آن که خودسرانه عمل کرده، به کاهنی که آنجا در حضور یهوه خدای شما به خدمت می ایستد، و یا به داور، گوش نسپارد، آن شخص باید کشته شود. بدین گونه بدی را از میان اسرائیل خواهید زدود ^{۲۱} و همه مردم شنیده، خواهند ترسید و دیگر هرگز خودسرانه عمل نخواهند کرد.

انتخاب پادشاه اسرائیل

^{۲۲} «چون به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می دهد، درآید و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید و بگویید: «ما نیز همچون دیگر اقوام پیرامونمان پادشاهی بر خود بگماریم،^{۲۳} در آن صورت، حتماً پادشاهی را که یهوه خدایتان برگزیند، بر خود بگمارید. یکی از برادرانتان را بر خود پادشاه بسازید؛ مرد اجنبی را که از برادرانتان نیست نمی توانید بر خود بگمارید. ^{۲۴} اما او نباید اسبان بسیار برای خود فراهم آورد، یا قوم را برای فراهم آوردن اسبان بیشتر به مصر باز فرستد؛ زیرا خداوند به شما گفته است که، «دیگر هرگز بدان راه بازنگردید.» ^{۲۵} نیز نباید زنان بسیار برای خود بگیرد، مبادا دلش منحرف شود. همچنین سیم و زر بسیار برای خود فراهم نیاورد.

^{۲۶} «او چون بر تخت پادشاهی خود نشیند، رونوشتی از این شریعت را چنانکه نزد لاویان کاهن است، بر طوماری برای خود بنویسد. ^{۲۷} و آن نزد او باشد، و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه

* ۱:۱۸ در عبری: «او».

* ۵:۱۸ در عبری: «او».

که نبی‌ای به نام خداوند سخن می‌گوید، اگر کلام او به انجام نرسد و واقع نشود، کلام او از طرف خداوند نبوده، بلکه نبی خودسرانه آن را گفته است. پس از او مترسید.

شهرهای پناهگاه

۱۹ «آنگاه که یهوه خدایان اقوامی را که سرزمینشان را به شما می‌دهد منقطع سازد، و شما وارث ایشان شده، در شهرها و خانه‌هایشان ساکن شوید، سه شهر در سرزمینی که یهوه خدایان به شما به ملکیت می‌دهد، برای خود جدا کنید. فاصله‌ها را اندازه بگیرید و سرزمینی را که یهوه خدایان به شما به ملکیت می‌دهد به سه قسمت تقسیم کنید، تا هر قاتلی بتواند به آنجا بگریزد.

۲۰ «این است حکم قاتلی که با گریختن به آنجا زنده می‌ماند: هرگاه کسی نادانسته هم‌نوع خود را بکشد، بی‌آنکه با او دشمنی قبلی داشته باشد. برای مثال، کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت به جنگل برود، و هنگامی که با دستش تبر را برای قطع کردن درخت بلند می‌کند، سر تبر از دسته جدا شده به همسایه‌اش برخورد و او بمیرد. چنین کسی می‌تواند با گریختن به یکی از این شهرها زنده بماند، مبادا خونخواه مقتول در شدت خشم خود قاتل را تعقیب کرده، به سبب راه طولانی، به او برسد و او را بکشد، حال آنکه سزاوار مرگ نبوده زیرا پیشتر بر مقتول بغض نداشته است. از این رو به شما فرمان می‌دهم که سه شهر برای خود جدا کنید. اگر یهوه خدایان، همان‌گونه که برای پدرانان سوگند خورد، حدود شما را وسیع گردانید و تمامی سرزمینی را که به پدرانان وعده داده بود، به شما بخشید - مشروط به آن که همه فرامینی را که امروز به

اقوام آنجا را بیاموزید. در میان شما کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را بر آتش قربانی کند، و نه فالگیر یا غیبگو، و نه افسونگر یا جادوگر. یا ساحر، و نه مشورت‌کننده با ارواح، یا زمال و یا کسی که با مردگان گفتگو کند. زیرا هر که این کارها را می‌کند، خداوند از او کراهت دارد، و به سبب همین اعمال قبیح است که یهوه خدایان این اقوام را از برابر شما بیرون می‌راند. شما در حضور یهوه خدایان بی‌عیب باشید، زیرا این اقوام که شما سرزمینشان را تصرف خواهید کرد، به سخن غیبگویان و فالگیران گوش فرا می‌دهند. اما در خصوص شما، یهوه خدایان اجازه نمی‌دهد چنین کنید.

وعده ظهور یک نبی

۲۵ «یهوه خدایان، از میان شما، پیامبری همانند من، از برادرانتان، برای شما بر خواهد انگیخت: به اوست که باید گوش فرا دهید، چنانکه در حوریب، در روز گردهم‌آیی از یهوه خدای خود درخواست کرده، گفتید: "صدای یهوه خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را نبینم، مبادا بمیریم." پس خداوند به من گفت: "آنچه می‌گویید نیکوست. نبی‌ای برای ایشان از میان برادرانشان همچون تو بر خواهم انگیخت و کلام خود را در دهان وی خواهم نهاد، تا هرآنچه به او فرمان می‌دهم به ایشان بازگوید. هر که سخنان مرا که او به نام من خواهد گفت نشنود، من خود از او بازخواست خواهم کرد. اما اگر نبی‌ای خودسرانه به نام من سخنی بگوید که من به گفتش فرمان ندادهام، یا به نام خدایان غیر سخن گوید، آن نبی باید کشته شود." ممکن است با خود بگویید: "سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص دهیم؟" هنگامی

* ۱۰: ۱۸ در عبری: «از آتش بگذرانند».

* ۳: ۱۹ در عبری: «شاهراه» یا «جاده».

شنیده، خواهند ترسید، و دیگر هرگز مرتکب چنین عمل زشتی در میان شما نخواهند شد. ^{۲۱} چشم تو ترحم نکند: جان به عوض جان باشد، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، و پا به عوض پا.

قوانین جنگ

۲۵ «چون برای جنگ با دشمن خود بیرون روید، اگر اسبان و اربه‌ها و لشکریانشان را فزونتر از خود یافتید از ایشان مترسید، زیرا یهوه خدایتان که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد، با شماست. ^۲ چون به جنگ نزدیک شوید، کاهن پیش آمده با مردم سخن بگوید ^۳ و ایشان را گوید: "ای اسرائیل گوش فرا دهید! شما امروز به جنگ دشمنان خود بیرون می‌روید. دل شما ضعیف نکند. از آنان ترسان و لرزان و هراسان ماباشید. ^۴ زیرا آن که با شما می‌رود تا برای شما با دشمنانتان بجنگد و به شما پیروزی ببخشد، یهوه خدای شماست. ^۵ سپس صاحبمنصبان به مردم چنین بگویند: "کیست آن که خانه‌ای نو بنا کرده و هنوز آن را وقف نکرده است؟ او روانه شده، به خانه خود بازگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را وقف کند. ^۶ و کیست آن که تاکستانی غرس کرده و هنوز از میوه آن بهره‌مند نشده است؟ او روانه شده، به خانه‌اش بازگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری از میوه آن بهره‌مند شود. ^۷ و کیست آن که با دختری نامزد کرده اما هنوز او را به زنی نگرفته است؟ او نیز روانه شده، به خانه‌اش بازگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری نامزدش را به زنی بگیرد. ^۸ و صاحبمنصبان ادامه داده، بگویند: "کیست آن که ترسان بوده، دلش ضعیف کرده است؟ او روانه شده، به خانه‌اش بازگردد، تا دل برادرانش نیز مانند دل او گداخته نشود. ^۹ چون صاحبمنصبان سخن خود را با مردم به پایان رسانند، سرداران لشکر بر مردم نصب شوند.

شما امر می‌فرمایم به دقت به جای آرید، یعنی یهوه خدای خود را دوست داشته، پیوسته در راه او گام بردارید - آنگاه سه شهر دیگر نیز بر این سه بیفزایید، ^{۱۰} تا خون ناحق در سرزمینی که یهوه خدایتان به شما به میراث می‌دهد ریخته نشود، و خون کسی بر گردن شما نباشد. ^{۱۱} «اما اگر کسی از همسایه خویش کینه داشته، در کمین وی باشد و بر وی حمله آورده، او را به ضرب کشته بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها بگریزد، ^{۱۲} آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند و به خونخواه مقتول تسلیم کنند تا کشته شود. ^{۱۳} چشم تو بر او ترحم نکند. بر شماست که لکه خون ناحق را از میان اسرائیل پاک کنید تا برای شما نیکو باشد.

مرزهای ملک شخصی

^{۱۴} «در سرزمینی که یهوه خدایتان برای تصرف به شما می‌دهد، در ملکی که به دست خواهید آورد، مرز همسایه خویش را که پیشینیان نهاده‌اند، تغییر ندهید.

قوانین مربوط به شاهدان

^{۱۵} «شهادت تنها یک تن علیه کسی، برای اثبات هیچ جرم یا گناهی، از هر قبیل کار خلاف که شخص مرتکب شده باشد، کافی نیست. به گواهی دو یا به گواهی سه شاهد هر سخنی ثابت خواهد شد. ^{۱۶} هرگاه شاهدی مُغرض بر کسی برخاسته، او را به ارتکاب جرمی متهم کند، ^{۱۷} آنگاه هر دو طرف دعوا باید در پیشگاه خداوند، نزد کاهنان و داورانی که در آن زمان بر سر کارند، حاضر شوند. ^{۱۸} داوران باید به دقت تفحص کنند، و اگر شاهد، شاهدی دروغین است و به دروغ بر ضد برادرش شهادت داده است، ^{۱۹} آنگاه با وی همان کنید که قصد داشت با هموعش کند. بدین‌گونه بدی را از میان خود خواهید زدود ^{۲۰} و دیگران

قتل نامعلوم

۲۱ «اگر در سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد تا آن را به تصرف آورید، جسد مقتولی در صحرا پیدا شود، و معلوم نباشد که قاتل او کیست،^۲ آنگاه مشایخ و داوران شما بیرون آمده، فاصله جسد را تا شهرهای اطراف پیمایند.^۳ مشایخ شهری که به جسد مقتول نزدیکتر است، گوساله‌ای را که با آن شخم زده و بوغ نکشیده‌اند، برگیرند.^۴ مشایخ شهر گوساله را به وادی‌ای که آب روان در آن باشد و در آن شخم زده و کشت نکرده باشند، فرود آورند و آنجا در وادی گردن گوساله را بشکنند.^۵ سپس کاهنان قبیله لاوی پیش آیند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را برگزیده است تا او را خدمت کنند و به نام خداوند برکت دهند، و با کلام آنها هر مشاخره و تعرضی فیصله یابد.^۶ همه مشایخ شهری که نزدیکتر به جسد مقتول است دستان خود را بر گوساله‌ای که گردنش در آن وادی شکسته شده است، بشویند^۷ و شهادت داده، بگویند: "دستان ما این خون را نریخته و چشمان ما آن را ندیده است.^۸ ای خداوند، این کفاره را به جهت قوم خود اسرائیل که فدیة داده‌ای پذیر و خون ناحق را به حساب قوم خود اسرائیل مگذار." بدین گونه، گناه آن خون بر آنها کفاره خواهد شد.^۹ پس شما لکه خون ناحق را از میان خود پاک خواهید کرد، آنگاه که آنچه را در نظر خداوند درست است به جای آرید.

ازدواج با زنان اسیر

۱۰ «هرگاه برای جنگ با دشمنان خود بیرون روید و یهوه خدایتان آنان را به دستان شما تسلیم کند و شما ایشان را اسیر سازید،^{۱۱} اگر در میان اسیران زنی خوش سیما یافته، مجذوب او

۱۰ «هرگاه به شهری نزدیک شوید تا با آن بجنگید، بدان پیشنهاد صلح بدهید.^{۱۱} اگر به شما پاسخ صلح آمیز داد و دروازه‌های خود را بر شما گشود، آنگاه مردمانی که در آن یافت شوند، جملگی به کار اجباری برای شما گماشته شوند و شما را خدمت کنند.^{۱۲} ولی اگر با شما از در صلح درنیابند بلکه به جنگ داخل شوند، پس آن را محاصره کنید.^{۱۳} و چون یهوه خدایتان آن را به دست شما تسلیم کرد، تمامی مردانش را به دم شمشیر بکشید.^{۱۴} اما زنان و کودکان و چارپایان و هر آنچه در شهر باشد، یعنی جمله غنیمتش را برای خود به تاراج برید و از غنائم دشمنان خود که یهوه خدایتان به شما بخشیده است، بهره‌مند شوید.^{۱۵} با همه شهرهایی که از شما بسیار دورند و از شهرهای اقوام اینجا نیستند، چنین عمل کنید.^{۱۶} اما از شهرهای اقوام اینجا که یهوه خدایتان به شما به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی‌نفسی را زنده نگذارید.^{۱۷} بلکه ایشان را، یعنی حیثیان و آموریان و کنعانیان و فریزیان و جویان و یبوسیان را، بنا بر آنچه یهوه خدایتان به شما فرمان داده است، به نابودی کامل بسپارید،^{۱۸} تا نتوانند به شما بیاموزند که بر طبق همه کارهای کراهت‌آوری که ایشان برای خدایان خویش انجام می‌دهند، عمل کنید و به یهوه خدای خود گناه ورزید.

۱۹ «هرگاه شهری را روزهای بسیار محاصره کرده، برای تصرف آن می‌جنگید، با فرود آوردن تبر بر درختان آنجا نابودشان نکنید. می‌توانید از میوه آنها بخورید، اما نباید آنها را قطع کنید. آیا درختان صحرا انسانند که آنها را محاصره کنید؟^{۲۰} فقط درختانی را که می‌دانید برای خوراک نیست می‌توانید از میان برده، قطع کنید و بر ضد شهری که با شما می‌جنگد سنگر بسازید تا زمانی که سقوط کند.

* ۱۷:۲۰ اصطلاح عبری اشاره بر تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود.

بدی را از میان خود خواهید زدود، و تمامی اسرائیل شنیده، خواهند ترسید.

قوانین گوناگون

^{۲۲} «هرگاه مردی مرتکب جرمی شود که سزاوار مرگ باشد و کشته شود، و او را بر دار کشیده باشی،^{۲۳} جسدش در طول شب بر دار نماند، بلکه او را همان روز به خاک بسپارید؛ زیرا آن که بر دار آویخته شود، ملعون خداست. پس سرزمینی را که یهوه خدایتان به شما به ملکیت می‌بخشد، نجس مسازید.

۲۲ «اگر گاو یا گوسفند برادر خود را سرگردان دیدی، به آن بی‌اعتنا مباش، بلکه حتماً آن را به برادرت بازگردان.^{۲۴} اگر برادرت به تو نزدیک نباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود ببر و نزد تو بماند تا هنگامی که برادرت به جستجوی آن برآید، آنگاه حیوان را به او بازگردان.^{۲۵} با الاغش نیز چنین کن، و نیز با جامه یا هر چیز دیگر برادرت که گم شده باشد و تو آن را بیابی. به آن بی‌اعتنا مباش.^{۲۶} اگر دیدی الاغ یا گاو برادرت در راه افتاده است، به آنها بی‌اعتنا مباش، بلکه حتماً در بلند کردن آنها یاری اش کن.^{۲۷} زن نباید جامه مردانه بر تن کند، و نه مرد جامه زنانه. زیرا یهوه خدای شما از آنان که چنین کنند کراهت دارد.

^{۲۸} «هرگاه در راه به آشیانه پرنده‌ای بر هر درختی یا بر زمین برخوردی که در آن جوجه‌ها یا تخمها بود و پرنده مادر را دیدی که روی جوجه‌ها یا تخمها نشسته است، مادر را با جوجه‌ها مگیر.^{۲۹} بلکه جوجه‌ها را برای خود گرفته، مادر را رها کن، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.^{۳۰} «چون خانه تو بنا می‌کنی، دیوار کوتاهی بر لبه بام خانهات بساز مبادا کسی از بام به زیر افتد و خونس دامنگیر خانه تو شود.

شوی و بخواهی او را به زنی بگیری،^{۳۱} می‌توانی او را به خانه خود ببری. او سر خود را بترشد و ناخنهایش را کوتاه کند،^{۳۲} و جامه اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند و برای پدر و مادرش یک ماه ماتم بگیرد. سپس با او همبستر شده، شوهر او باش و او همسر تو.^{۳۳} و چنانچه از او خرسند نباشی، آزادش کن تا به هر جا که دلش بخواهد، برود. نباید او را در ازای پول بفروشی یا چون برده با او رفتار کنی، از آن رو که وی را خوار کرده‌ای.

حق نخست‌زادگی

^{۳۴} «هرگاه مردی را دو زن باشد، یکی محبوب و دیگری نامحبوب،^{۳۵} و هر دو زن برایش پسران بزایند، هم زن محبوب و هم نامحبوب، اگر پسر نخست‌زاده از زن نامحبوب باشد،^{۳۶} روزی که دارایی خود را میان پسرانش تقسیم می‌کند، نمی‌تواند حق نخست‌زادگی را به جای پسر زن نامحبوب، به پسر زن محبوبش بدهد.^{۳۷} بلکه باید پسر زن نامحبوب را نخست‌زاده خود شناخته، سهم دو برابر از تمامی دارایی خود به او بدهد، زیرا نخستین ثمره قدرت پدرش است و حق نخست‌زادگی از آن اوست.

پسر سرکش

^{۳۸} «اگر کسی را پسری لجوج و سرکش باشد که به سخن پدر و مادر خویش گوش فرا ندهد، و هر چند تأدیبش کنند ایشان را نشنود،^{۳۹} پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهر به دروازه محله اش ببرند،^{۴۰} و به مشایخ شهرش بگویند: «این پسر ما لجوج و سرکش است، سخن ما را نمی‌شنود و بی‌بند و بار و میگسار است.»^{۴۱} آنگاه تمامی مردان شهر، او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد. بدین‌گونه

* ۱۵:۲۱ یا "مکروه"; همچنین در بقیه باب.

* ۱:۲۲ در این متن "برادر" می‌تواند به معنی "دوست، همسایه، هموطن یا هم‌نوع" باشد.

۲۲ «اگر مردی در حال زنا با زنی شوهردار یافت شود، هر دو باید کشته شوند، مردی که با آن زن همبستر شده و هم آن زن بدین گونه بدی را از اسرائیل خواهید زدود. ۲۳ «اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد دارد در شهر بیابد و با او همبستر شود، ۲۴ هر دو را باید به دروازه شهر بیرون آورده، سنگسار کنند تا بمیرند؛ دختر را از آن رو که هر چند در شهر بود فریاد برنیآورد، و مرد را از آن سبب که زن شخصی دیگر را بی‌عصمت کرده است. بدین گونه بدی را از میان خود خواهید زدود. ۲۵ «اما اگر مردی در صحرا، دختری را که نامزد دارد بیابد و او را گرفته، به زور با وی همبستر شود، تنها آن مرد که با او همبستر شده است کشته شود. ۲۶ به دختر هیچ مکنید، زیرا گناهی نکرده که مستحق مرگ باشد. این مانند آن است که کسی بر همسایه‌اش برخاسته، او را بکشد. ۲۷ زیرا آن مرد، دختری را که نامزد دارد در صحرا یافته و با اینکه آن دختر فریاد برآورده، برایش رهنده‌ای نبوده است. ۲۸ «اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نکرده است بیابد و او را گرفته، به زور با وی همبستر شود، و گرفتار آیند، ۲۹ مردی که با آن دختر همبستر شده است باید پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بپردازد، و آن دختر زن او خواهد بود، زیرا به او تجاوز کرده است. او در تمامی عمرش نمی‌تواند دختر را رها کند. ۳۰ «هیچ کس نباید زن پدر خود را به زنی گرفته، عریانی پدر خود را آشکار کند.

ممنوعیت از حضور در جماعت

۲۳ «مردی که بیضه‌هایش له شده و یا آلتش بریده شده باشد، نباید به جماعت خداوند داخل شود.

۹ «در تاکستان خود دو نوع بذر مکار، مبدا تمامی محصولت تباہ شود،* هم بذری که کاشته‌ای و هم محصول تاکستان. ۱۰ گاو و الاغ را با هم برای شخم‌زنی به کار مگیر. ۱۱ جامه‌ای را که در آن هم پشم به کار رفته و هم کتان، بر تن مکن. ۱۲ «بر چهارگوشه جامه‌ای که خود را به آن می‌پوشانی، منگوله‌ها بساز.

روابط جنسی

۱۳ «اگر مردی برای خود زنی بگیرد و چون بدو درآید، از او بیزار شود ۱۴ و به او تهمت زده، اسباب بدنامی وی گردد و بگوید: «این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی کردم، او را باکره نیافتم،» ۱۵ آنگاه پدر و مادر آن دختر دلیل بکارت وی را نزد مشایخ به دروازه شهر بیاورند. ۱۶ او پدر آن دختر به مشایخ بگوید: «دخترم را به ایسن مرد به زنی دادم، و حال از او بیزار است، ۱۷ و اینک به او تهمت زده می‌گوید: 'دخسترت را باکره نیافتم؛' و حال آنکه این است دلیل بکارت دخترم.» و پارچه را در حضور مشایخ شهر بگسترانند. ۱۸ آنگاه مشایخ شهر مرد را گرفته، تنبیه کنند ۱۹ و او را صد مثقال* نقره جریمه کرده، آن را به پدر دختر بدهند، زیرا باعث بدنام شدن باکره‌ای در اسرائیل شده است. او زن وی باقی خواهد ماند، و در تمامی عمرش نمی‌تواند دختر را رها کند. ۲۰ ولی اگر این اتهام حقیقت داشته باشد و دلیل بکارت دختر یافت نشود، ۲۱ آنگاه آن دختر را نزد در خانه پدرش بیاورند و همشهریانش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد؛ زیرا در خانه پدرش فاحشگی کرده و کاری ننگین در اسرائیل به عمل آورده است. بدین گونه بدی را از میان خود خواهید زدود.

* ۹:۲۲ یا: «وقف معبد شود».

* ۱۹:۲۲ در عبری «شکل». یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در آیه ۲۹.

در میان اردوگاه شما می‌خرامد تا شما را برهاند و دشمنانتان را به شما تسلیم کند؛ پس اردوگاه شما مقدس باشد، مبادا در میان شما چیزی ناپسند بیند و از شما روی گردان شود.

قوانین گوناگون

^{۱۵} «غلامی را که از ارباب خود نزد تو می‌گریزد، به اربابش تسلیم مکن. ^{۱۶} بلکه در جوار تو در میان شما ساکن شود، در مکانی که در یکی از شهرهای شما برمی‌گزیند، هر جا که او را پسند آید. بدو آزار مرسان.

^{۱۷} «از دختران اسرائیل کسی فاحشه معبد بت‌پرستان نباشد، و نه از پسران اسرائیل کسی لواط معبد بت‌پرستان. ^{۱۸} مزد فاحشه و بهای سگ* را برای هیچ نذری به خانهٔ یهوه خدایتان میاورید، زیرا که یهوه خدایتان از این هر دو کراهت دارد.

^{۱۹} «از برادر خود ربا بگیر، خواه ربای پول، خواه ربای خوراک، خواه ربای هر چیز دیگر که به ربا داده شود. ^{۲۰} از اجنبی* می‌توانی ربا بگیری، ولی نه از برادر خود، تا یهوه خدایت در سرزمینی که برای تصرف بدان داخل می‌شوی، تو را در هر آنچه دست به انجامش می‌زنی، برکت دهد.

^{۲۱} «اگر نذری برای یهوه خدایت می‌کنی، در آدای آن تأخیر مکن، زیرا یهوه خدایت به یقین آن را از تو مطالبه خواهد کرد، و تقصیرکار خواهی بود. ^{۲۲} اما اگر از نذر کردن ابا کنی، تقصیرکار نخواهی بود. ^{۲۳} به هوش باش که آنچه از دهانت بیرون آید، به جای آوری، زیرا آنچه را که به زبان خویش قول داده‌ای، داوطلبانه برای یهوه خدایت نذر کرده‌ای.

^{۲۴} «چون به تاکستان همسایه‌ات گام می‌نهی، می‌توانی از انگور سیر بخوری، هر اندازه که می‌خواهی، اما در سبد خود چیزی مگذار.

^۲ «کسی که حرامزاده است، نباید به جماعت خداوند داخل شود؛ حتی تا پشت دهم نیز احدی از فرزندان او نمی‌تواند به جماعت خداوند درآیند.

^۳ «هیچ عمونی یا موآبی، نباید به جماعت خداوند داخل شود. حتی تا پشت دهم نیز، احدی از ایشان نباید هرگز به جماعت خداوند داخل شوند. ^۴ زیرا آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید، در راه از شما با نان و آب استقبال نکردند، و بلعام پسر پُغور را نیز از فتور بین‌النهرین اجیر کردند تا شما را لعن کند. ^۵ اما از آنجا که یهوه خدایتان شما را دوست می‌داشت نخواست سخن بلعام را بشنود، پس یهوه خدایتان لعنت او را بر شما به برکت تبدیل کرد. ^۶ پس در تمامی ایام خود هرگز جویای سلامت و سعادت آنان مباشید.

^۷ «از آدمی کراهت مدار، چونکه برادر توست، و نه از مصری، زیرا که در سرزمین او غریب بودی. ^۸ نسل سوم فرزندان ایشان می‌تواند به جماعت خداوند داخل شوند.

پاکی در اردوگاه

^۹ «هنگامی که بر ضد دشمن اردو زده‌اید، خویشتن را از هر چیز بد دور نگاه دارید. ^{۱۰} «اگر در میان شما، مردی به سبب انزال شبانه نجس گردد، از اردوگاه بیرون رود. او نباید به اردوگاه درآید، ^{۱۱} اما با نزدیک شدن شب در آب غسل کند و چون آفتاب غروب کند، به اردوگاه داخل شود.

^{۱۲} «بیرون از اردوگاه مکانی داشته باشید تا برای رفع حاجت به آنجا روید. ^{۱۳} در میان اسباب خود بیلچه‌ای داشته باشید تا چون بیرون می‌نشینید، با آن زمین را بکنید و برگشته، مدفوع خود را بیوشانید. ^{۱۴} زیرا یهوه خدایتان

* ۱۸:۲۳ مقصود "لواط" است.

* ۲۰:۲۳ مقصود "شخص غیراسرائیلی" است.

به دقت عمل کنید. آری، مطابق آنچه بدیشان فرمان داده‌ام، به دقت به عمل آورید.^۹ به یاد داشته باشید که یهوه خدایتان در راه با مریم چه کرد، آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید.

^{۱۰} «چون به همسایه خود هر گونه قرضی می‌دهی، نباید برای گرفتنِ گرو به خانه او داخل شوی. ^{۱۱} بلکه بیرون بایست تا کسی که به او قرض می‌دهی، گرو را نزد تو بیرون آورد. ^{۱۲} و اگر او مردی فقیر باشد، در گرو او مخواب. ^{۱۳} بلکه هنگام غروب آفتاب گرو را به او بازگردان تا در آن بخوابد و برایت دعای خیر کند. و این در نظر یهوه خدایت برای تو پارسایی شمرده خواهد شد.

^{۱۴} «بر کارگر روزمزدی که فقیر و نیازمند است، خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در شهرهای سرزمین شما ساکنند، ظلم مکن. ^{۱۵} در همان روز کارش، تا آفتاب غروب نکرده، مزد او را بده، زیرا فقیر است و زندگی‌اش به همین مزد بسته است؛ مادا بر ضد تو نزد خداوند فریاد برآورد، و تقصیر کار گردی.

^{۱۶} «پدران به سبب فرزندانان کشته نشوند، و نه فرزندان به سبب پدرانشان. هر کس برای گناه خودش کشته شود.

^{۱۷} «حق غریب یا یتیم را پایمال مکن، و جامه بیوه‌زن را گرو مگیر. ^{۱۸} به یاد داشته باش که خود در مصر غلام بودی و یهوه خدایت تو را از آنجا فدیہ کرد؛ بنابراین، به تو فرمان می‌دهم چنین کنی.

^{۱۹} «چون محصول خود را در مزرعات درو می‌کنی، اگر بافه‌ای را در مزرعه فراموش کردی، برای برگرفتن آن باز مگرد؛ بگذار برای غریب و یتیم و بیوه‌زن باشد تا یهوه خدایت تو را در همه کارهای دست برکت دهد. ^{۲۰} چون درخت زیتون خود را می‌تکانی، آن را برای بار دوم متکان؛ بگذار برای غریب و یتیم و بیوه‌زن باشد. ^{۲۱} چون انگور تاکستان خود را می‌چینی، آن را برای بار دوم مچین. بگذار برای غریب

^{۲۲} «چون به کشتزار همسایه‌ات گام می‌نهی، می‌توانی با دست خود خوشه‌هایی بچینی، اما داس بر کشت همسایه‌ات مگذار.

قوانین طلاق

۲۲ «چون کسی زنی اختیار کرده، با وی ازدواج کند، و سپس در نظرش پسند نیاید از آن رو که چیزی قبیح در او بیابد، و طلاقنامه‌ای نوشته به دستش دهد و او را از خانه خویش براند،^۲ و آن زن از خانه وی روانه شده، برود و زن مردی دیگر شود،^۳ و شوهر دوم نیز از او ناخشنود شده، طلاقنامه‌ای به دستش بدهد و او را از خانه خود براند، یا شوهر دوم که او را به زنی گرفته است بگیرد،^۴ در آن صورت، شوهر نخست که وی را رها کرده بود، نمی‌تواند پس از نجس شدن زن، او را دیگر بار به زنی بگیرد، زیرا خداوند از این کار کراهت دارد. پس بر سرزمینی که یهوه خدایتان به شما به میراث می‌بخشد، گناه می‌آورید.

قوانین گوناگون

^۵ «مردی که به تازگی زن گرفته باشد، با لشکر بیرون نرود و مکلف به انجام وظیفه عمومی دیگری نیز نشود. او تا یک سال در خانه خود آزاد بماند و زنی را که گرفته است خوش بسازد.

^۶ «هیچ کس آسیاب دستی، و یا سنگ روپین آسیاب را گرو نگیرد، زیرا این در حکم گرو گرفتن جان کسی است.

^۷ «هرگاه کسی در حال رُبودن یکی از هموطنان اسرائیلی خود یافت شود و اگر با وی بدرفتاری کند و یا او را بفروشد، آن آدم‌رُبا باید کشته شود. بدین‌گونه بدی را از میان خود خواهید زدود.

^۸ «درباره بیماری جذام، به هوش باشید تا مطابق هرآنچه لاویان کاهن به شما تعلیم دهند،

۱۱ «اگر دو مرد با هم نزاع کنند و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست آن که وی را می‌زند، برهاند و دست خود را دراز کرده، آلت او را بگیرد،^{۱۲} دست او را ببرد. چشمت بر او ترحم نکند.

۱۳ «در کیسه خود دو اندازه وزنه، یکی سنگین و دیگری سبک، نداشته باشید؛^{۱۴} و نه در خانه خود دو اندازه پیمانه، یکی بزرگ و دیگری کوچک.^{۱۵} بلکه وزنه شما کامل و درست باشد و پیمانه شما کامل و درست، تا در سرزمینی که بیهو خدایتان به شما می‌دهد، عمر دراز داشته باشید.^{۱۶} زیرا بیهو خدایتان از آنان که چنین می‌کنند، یعنی دست به تقلب می‌زنند، کراهت دارد.

۱۷ «به یاد آورید آنچه را که عمالیقان در راه به هنگام بیرون آمدن از مصر با شما کردند؛^{۱۸} چگونه زمانی که خسته و کوفته بودید، در راه بر شما حمله آورده، همه اماندگان را که در آخر صف حرکت می‌کردند، از پا درآوردند و از خدا ترسیدند.^{۱۹} پس چون بیهو خدایتان شما را در سرزمینی که به شما برای تصرف به ملکیت می‌بخشد، از تمامی دشمنان پیرامونتان آسودگی بخشد، یاد عمالیق را از زیر آسمان محو سازید؛ آری، این را فراموش نکنید.

هدایای نو بر و دهیک

۲۶ «چون به سرزمینی که بیهو خدایتان به شما به ملکیت می‌بخشد، داخل شدید و آن را تصرف کرده، در آن ساکن گشتید،^۱ آنگاه مقداری از نو بر تمامی محصول زمین را که از سرزمینی که بیهو خدایتان به شما می‌دهد برداشت می‌کنید، در سبیدی بگذارید و به مکانی که بیهو خدایتان برمی‌گزینند تا نام خود را در آن ساکن سازد، بروید.^۲ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، به او بگویید: «امروز به بیهو خدایت اعلام می‌دارم که به آن سرزمین که بیهو برای پدران ما سوگند خورد که به ما

و یتیم و بیوه زن باشد.^۳ به یاد داشته باش که خود در سرزمین مصر غلام بودی. بنابراین، به تو فرمان می‌دهم چنین کنی.

۲۵ «هرگاه میان مردم مرافعه‌ای باشد و به محکمه آیند و داوران میان آنها حکم کرده، بی‌گناه را تبرئه و مجرم را محکوم کنند،^۴ اگر مجرم سزاوار چوب زدن باشد، داور او را بخواباند و دستور دهد تا او را در حضورش متناسب با جرم وی به تعداد لازم بزنند.^۵ تا چهل ضربه می‌توان او را چوب زد، اما نه بیشتر، مبادا اگر بر این بیفزاید و بیشتر بزند، برادرت در نظرت خوار گردد.^۶ «گاو را هنگام خرمن کوفتن دهان میند.

قانون ازدواج با بیوه برادر

۵ «هرگاه از برادرانی که با هم ساکنند، یکی بمیرد و او را پسری نباشد، زن متوفی نباید به شخص بیگانه در بیرون داده شود، بلکه برادر شوهرش باید به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد و وظیفه برادر شوهری را در حق وی به جا آورد.^۶ نخستین پسری که آن زن بزیاید باید نام برادر متوفی را بر خود گیرد، تا نام او از اسرائیل محو نگردد.^۷ اما اگر آن مرد نخواهد زن برادرش را بگیرد، آنگاه زن برادرش به دروازه شهر نزد مشایخ برود و بگوید: «برادر شوهرم از زنده نگاه داشتن نام برادرش در اسرائیل سر باز می‌زند و نمی‌خواهد وظیفه برادر شوهری را در حق من به جای آورد.»^۸ آنگاه مشایخ شهر، او را فرا خوانده، با وی سخن بگویند. اگر آن مرد اصرار بورزد و بگوید: «نمی‌خواهم او را بگیرم،»^۹ آنگاه زن برادرش در حضور مشایخ شهر به وی نزدیک شده، کفش او را از پایش به درآورد و به رویش آب دهان افکنده، بگوید: «با کسی که خانه برادرش را بنا نکند، چنین کرده شود.»^{۱۰} و خاندان او در اسرائیل به نام «خاندان کفش کنده» شناخته خواهد شد.

آوردم.^{۱۵} از مسکن مقدس خود، از آسمان، بنگر و قوم خود اسرائیل و زمینی را که بنا بر سوگند خود برای پدران ما به ما بخشیدی برکت عطا فرما، همان سرزمین را که شیر و شهد در آن جاری است.“

گنج خداوند

۱۶ «امروز یهوه خدایتان به شما فرمان می‌دهد که این فرایض و قوانین را به جای آورید. پس به هوش باشید تا آنها را به تمامی دل و تمامی جان خود به جا آورید.^{۱۷} شما امروز اعلام کردید که یهوه خدای شماست، و اینکه در راههای او گام خواهید زد و فرایض و فرمانین او را به جای آورده، صدای او را خواهید شنید.^{۱۸} و خداوند امروز اعلام می‌کند که شما قومی هستید که گنج اوست، چنانکه به شما وعده فرمود، و اینکه باید از همه فرمانهای او اطاعت کنید،^{۱۹} و اینکه شما را در ستایش و شهرت و شکوه از تمامی قومهایی که آفریده است برتر خواهد ساخت، و همان‌گونه که وعده داده است، برای یهوه خدای خویش قومی مقدس خواهید بود.»

مذبح کوه عیبایل

۲۷ آنگاه موسی و مشایخ اسرائیل به قوم فرمان داده، گفتند: «تمامی فرمانهایی را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، به جای آورید.^۲ روزی که از اردن به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد عبور کنید، سنگهایی بزرگ برای خود بر پا دارید و آنها را با گچ بپوشانید.^۳ بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویسید، آن هنگام که عبور می‌کنید تا به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد داخل شوید، سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است، همان‌گونه که یهوه خدای پدرانان به شما وعده داده است.^۴ چون از اردن عبور کردید، این سنگها را که امروز درباره آنها

بدهد، داخل شده‌ام.^۵ آنگاه کاهن سبد را از دست شما گرفته، پیش مذبح یهوه خدایتان بگذارد.^۶ سپس در حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگوید: “جَدَّ من آرامی آواره‌ای بود که با شماری اندک به مصر فرود شده، در آنجا غربت اختیار کرد و به قومی بزرگ و نیرومند و بی‌شمار بدل گشت.^۷ اما مصریان با ما بدرفتاری کرده، آزارمان دادند و ما را به بیگاری گرفتند.^۸ آنگاه نزد یهوه خدای پدران خویش فریاد برآوردیم، و خداوند صدای ما را شنید و مشقت و محنت و مظلومیت ما را دید.^۹ و خداوند ما را به دست نیرومند و بازوی افزاشته، و با اعمال بس مهیب و آیات و معجزات از مصر بیرون آورد^{۱۰} و به این مکان درآورد، و سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است به ما بخشید.^{۱۱} هان اکنون من نوبت محصول زمینی را که تو ای خداوند به من داده‌ای، آورده‌ام.“ و آن سبد را در حضور یهوه خدای خود بگذارد و یهوه خدایتان را پرستش کند.^{۱۲} سپس همراه لاویان و نیز غریبانی که در میان شمایند، به خاطر همه چیزهای نیکویی که یهوه خدایتان به شما و به خاندانتان بخشیده است، شادی کنید.

۱۳ «در سال سوم که سال ده یک است، چون از پرداخت ده یک محصول خود فارغ شده، آن را به لاویان و غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان دادید تا در اندرون شهرهای شما بخورند و سیر شوند،^{۱۴} آنگاه در پیشگاه یهوه خدایتان چنین بگویید: “بنا بر تمامی فرامینی که به من امر فرمودی، موقوفات را از خانه خویش به در کردم، و آنها را به لاویان و غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان دادم. از فرمانهای تو سر نیپیچیده، هیچ یک از آنها را فراموش نکردم.^{۱۵} به هنگام سوگواری خود از آن نخوردم، و آنگاه که نجس بودم از آن برنگرفتم، و چیزی از آن به مردگان وقف نکردم، بلکه کلام یهوه خدایم را اطاعت کردم، و مطابق هر آنچه به من فرمان دادی به عمل

۱۸ «ملعون باد آن که نابینا را از راه منحرف سازد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۱۹ «ملعون باد آن که حق غریب و یتیم و بیوه‌زن را پایمال کند.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۰ «ملعون باد آن که با زن پدر خود همبستر شود، زیرا عریانی پدر خود را آشکار کرده است.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۱ «ملعون باد آن که با حیوانی نزدیکی کند.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۲ «ملعون باد آن که با خواهر خود، چه دختر پدر خویش و چه دختر مادر خویش، همبستر شود.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۳ «ملعون باد آن که بسا مادرزن خویش همبستر شود.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۴ «ملعون باد آن که همسایه خود را نهانی بکشد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۵ «ملعون باد آن که مزد بگیرد تا خون ناحق بریزد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۲۶ «ملعون باد آن که کلمات این شریعت را تصدیق ندارد تا آنها را به جای آورد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»

برکات اطاعت

۲۸ «و اگر صدای یهوه خدای خویش را به دقت بشنوید و به هوش باشید تا تمامی فرمانهایی را که من امروز به شما امر می‌فرمایم به جای آورید، آنگاه یهوه خدایتان شما را بر همه قومهای جهان برتری خواهد بخشید. آری، اگر صدای یهوه خدای خویش را بشنوید، تمامی این برکات بر شما خواهد آمد و از شما پیشی خواهد گرفت: ۲ در شهر، مبارک و در صحرا نیز مبارک خواهید بود. ۳ ثمرهٔ رَجم شما و ثمر زمینتان و ثمرهٔ چارپایانتان، یعنی گوساله‌های رمه و بره‌های گلهٔ شما، مبارک خواهد بود. ۴ سبب شما و ظرف خمیرتان مبارک خواهد بود. ۵ ورودتان مبارک خواهد بود و خروجتان نیز مبارک.

به شما فرمان می‌دهم، در کوه عیبال بر پا کنید و آنها را با گچ پوشانید. ۵ آنجا مذبحی برای یهوه خدای خویش بسازید، مذبحی از سنگ که هیچ ابزار آهنی بر آن به کار برده نشده باشد. ۶ مذبح یهوه خدای خویش را از سنگهای تراشیده بسازید، و قربانیهای تمام‌سوز بر آن به یهوه خدایتان تقدیم کنید. ۷ و قربانیهای رفاقت ذبح کرده، در آنجا بخورید و در حضور یهوه خدای خود شادی کنید. ۸ پس تمامی کلمات این شریعت را بر آن سنگها به خط خوانا بنویسید.»

لعنتهای کوه عیبال

۹ سپس موسی و لاویان کاهن به تمامی قوم اسرائیل گفتند: «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو! تو امروز قوم یهوه خدای خود شدی. ۱۰ پس صدای یهوه خدای خود را بشنو و فرمانها و فرائض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، به جای آور.»
 ۱۱ در آن روز موسی قوم را چنین حکم فرمود: ۱۲ «چون از اردن عبور کردید، این قبیله‌ها بر فراز کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند: شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، یوسف و بنیامین. ۱۳ و این قبیله‌ها نیز بر فراز کوه عیبال بایستند تا لعنت کنند: رثوبین، جاد، آشیر، زبولون، دان و نفتالی. ۱۴ آنگاه لاویان به صدای بلند تمامی بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویند:
 ۱۵ «ملعون باد آن که تمثال تراشیده یا بت ریخته شده از کار دست صنعتگر را که خداوند از آن کراهت دارد، بسازد، و آن را پنهان دارد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۱۶ «ملعون باد آن که بر پدر و مادر خود بی‌حرمتی روا دارد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»
 ۱۷ «ملعون باد آن که مرز میان زمین خود و زمین همسایه را تغییر دهد.» و قوم جملگی بگویند: «آمین.»

فرايض او را که من امروز به شما امر می‌فرمایم به جای آورید، آنگاه همه این لعنتها بر شما خواهد آمد و از شما پیشی خواهد گرفت.^{۱۶} در شهر، ملعون و در صحرا نیز ملعون خواهید بود.^{۱۷} سبید شما و ظرف خمیرتان زیر لعنت خواهد بود.^{۱۸} ثمرهٔ رَجَم شما و ثمر زمیستان و گوساله‌های رمه و بره‌های گلهٔ شما زیر لعنت خواهد بود.^{۱۹} ورودتان زیر لعنت خواهد بود و خروجتان نیز زیر لعنت.

^{۲۰} «به هر کاری که دست بزنید، خداوند لعنت و پریشانی و درماندگی بر شما خواهد فرستاد، تا اینکه به سبب شرارت اعمال خود به‌زودی هلاک شوید، از آن رو که مرا ترک کردید.^{۲۱} خداوند بر شما بلا خواهد فرستاد تا شما را از سرزمینی که برای تصرفش بدان داخل می‌شوید، به تمامی هلاک سازد.^{۲۲} خداوند شما را به بیماری جانکاه و تب و التهاب و باد سوزان و خشکسالی* و آفت و خوره خواهد زد. این بلایا شما را تعقیب خواهد کرد تا هلاک شوید.^{۲۳} آسمان بالای سر شما به برنج بدل خواهد شد و زمین زیر پایتان به آهن.^{۲۴} خداوند باران سرزمین شما را به گرد بدل خواهد کرد و از آسمان غبار بر شما خواهد بارید تا هلاک شوید.

^{۲۵} «خداوند شما را در برابر دشمنانتان مغلوب خواهد ساخت. از یک راه بر دشمن حمله خواهید برد و از هفت راه از برابرشان خواهید گریخت، و مایهٔ بُهت و وحشت تمامی ممالک جهان خواهید شد.^{۲۶} اجساد شما خوراک پرندگان آسمان و وحوش زمین خواهد شد، و کسی نخواهد بود که آنها را دور کند.^{۲۷} خداوند شما را به دملهای مصر و غده‌ها و زخمهای چرکین و خارش که از آنها شفا نتوانید یافت، مبتلا خواهد کرد.^{۲۸} او شما را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی فکر

^{۲۹} «خداوند دشمنانتان را که بر ضد شما برخیزند، در برابر شما مغلوب خواهد ساخت. از یک راه بر شما حمله خواهند آورد و از هفت راه از برابرتان خواهند گریخت.^{۳۰} خداوند در انبارهای شما و در هر آنچه دست خود را بدان دراز کنید، برکت را امر خواهد فرمود، و شما را در سرزمینی که یهوه خدایتان به شما می‌دهد، مبارک خواهد ساخت.^{۳۱} و اگر فرمانهای یهوه خدای خود را به جای آرید و در راههای او گام بردارید، خداوند چنانکه برایتان سوگند خورد، شما را برای خود به عنوان قومی مقدس استوار خواهد ساخت.^{۳۲} آنگاه همهٔ قومهای جهان خواهند دید که شما به نام یهوه خوانده می‌شوید، و از شما خواهند ترسید.^{۳۳} و خداوند شما را در ثمرهٔ رَجَمتان و ثمرهٔ چارپایانتان و ثمر زمیستان، در سرزمینی که خداوند برای پدرانتان سوگند خورد به شما بدهد، به فراوانی خواهد افزود.^{۳۴} خداوند خزانهٔ نیکوی خود یعنی آسمان را به روی شما خواهد گشود تا باران را در موسم بر سرزمین شما بباراند و همهٔ دسترنجتان را برکت دهد. به قومهای بسیار قرض خواهید داد، اما خود قرض نخواهید گرفت.^{۳۵} خداوند شما را سر خواهد ساخت، نه دُم، و همواره بالا خواهید رفت نه پائین، به شرطی که فرمانهای یهوه خدای خویش را که من امروز به شما امر می‌فرمایم بشنوید و به هوش باشید تا آنها را به جای آورید،^{۳۶} و از هیچ‌یک از سخنانی که من امروز به شما امر می‌فرمایم به راست یا چپ منحرف نشوید، تا خدایان غیر را پیروی کرده، آنها را عبادت کنید.

لعنتِ ناطاعی

^{۳۷} «اما اگر صدای یهوه خدای خویش را نشنوید، تا به هوش بوده، تمامی فرمانها و

شراب آنها را نخواهید نوشید و انگورشان را نخواهید چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد.^{۲۰} در سرتاسر قلمرو شما درختان زیتون خواهد بود، ولی خود را به روغن آنها تدهین نخواهید کرد، زیرا زیتونتان نارس فرو خواهد ریخت.^{۲۱} پسران و دختران خواهید داشت ولی از آن شما نخواهند بود، چراکه به اسارت خواهند رفت.^{۲۲} همه درختان و حاصل زمینتان را ملخ تصرف خواهد کرد.^{۲۳} غریبی که در میان شما زندگی می‌کند بالاتر و بالاتر از شما صعود خواهد کرد، ولی شما پایین‌تر و پایین‌تر نزول خواهید کرد.^{۲۴} او به شما قرض خواهد داد ولی شما به او قرض نخواهید داد. او سر خواهد بود و شما دم.

^{۲۵} «همه این لعنتها بر شما نازل خواهد شد و شما را تعقیب کرده، از شما پیشی خواهد گرفت، تا اینکه نابود شوید؛ از آن رو که صدای یهوه خدای خویش را نشنیدید تا فرمانها و فرایضی را که به شما امر فرمود، نگاه دارید.^{۲۶} این لعنتها تا به ابد آیت و علامت بر ضد شما و نسل شما خواهد بود.^{۲۷} حال که یهوه خدای خویش را به سبب وفور نعمت، شادمانه و با خوشی دل خدمت نکردید،^{۲۸} دشمنان خویش را که خداوند بر ضد شما خواهد فرستاد، در گرسنگی و تشنگی و غریانی و نیازمندی تمام بندگی خواهید کرد. و او یوغ آهنین بر گردن شما خواهد نهاد تا هلاکتان کند.^{۲۹} خداوند از دوردستها، یعنی از کرانه جهان، قومی را که چون عقاب فرود می‌آید بر شما خواهد آورد، قومی را که زبانش را نمی‌فهمید،^{۳۰} قومی با سیمای خشن که پیران را حرمت نمی‌دارند و بر جوانان رحم نمی‌کنند.^{۳۱} آنان نسل چارپایانان و محصول زمینتان را خواهند خورد، تا اینکه هلاک شوید. و برای شما از غله و شراب و روغن و از گوساله‌های رمة شما و بره‌های گله شما هیچ برجا نخواهند نهاد تا شما را هلاک کنند.

دچار خواهد ساخت.^{۲۹} به هنگام ظهر همچون نابینایان کورانه راه خواهید رفت و در راههای خود کامیاب نخواهید شد. همواره تحت ظلم و غارت خواهید بود و نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود.^{۳۰} زنی را نامزد خواهید کرد و دیگری با او همبستر خواهد شد. خانه‌ای بنا خواهید کرد و خود در آن سپاکن نخواهید شد. تاکستانی غرس خواهید نمود و خود از میوه‌اش بهره‌مند نخواهید شد.^{۳۱} گاو شما در برابر دیدگانتان سر بریده خواهد شد و خود چیزی از آن نخواهید خورد. الاغ شما در برابر چشمتان به غارت خواهد رفت و آن را پس نخواهید گرفت. گوسفندان شما به دشمنانتان داده خواهد شد، و نجات‌دهنده‌ای برای شما نخواهد بود.^{۳۲} پسران و دخترانتان به قومی دیگر داده خواهند شد، و تمامی روز چشم به راهشان بوده، از فرط انتظار کاهیده خواهید شد، اما کاری از دستتان بر نخواهد آمد.^{۳۳} محصول زمین و تمامی دسترنجتان را قومی که نمی‌شناسید خواهند خورد، و همواره بر شما ظلم و ستم خواهد رفت،^{۳۴} چندان که از آنچه به چشمان خود می‌بینید دیوانه خواهید شد.^{۳۵} خداوند زانوان و ساق پاهای شما را به دُم‌ل‌های دردناک که از آن شفا نتوانید یافت دچار خواهد ساخت که از کف پا تا فرق سر شما را خواهد گرفت.

^{۳۶} «خداوند شما و پادشاهی را که بر خود نصب می‌کنید نزد قومی خواهد برد که نه خودتان شناخته‌اید، نه پدرانتان. آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهید کرد.^{۳۷} و در میان تمامی قومهایی که خداوند شما را به میان آنها خواهد برد، مایه وحشت و درس عبرت و اسباب تمسخر خواهید بود.^{۳۸} بذر بسیار به مزرعه خواهید برد، ولی محصول اندک گردد خواهید آورد، زیرا که ملخ آن را خواهد خورد.^{۳۹} تاکستانها غرس خواهید کرد و برای آنها زحمت خواهید کشید، ولی

و طولانی، و بیماریهای سخت و مزمن.^{۶۰} او تمامی بیماریهای مصر را که از آنها در هراس بودید بر شما باز خواهد آورد، و آنها شما را رها نخواهد کرد.^{۶۱} و همه بیماریها و همه بلاهایی را نیز که در این کتاب شریعت نوشته نشده است، خداوند بر شما نازل خواهد کرد، تا هلاک شوید.^{۶۲} از شما که چون ستارگان آسمان بی‌شمار بودید، جز شماری اندک باقی نخواهد ماند، زیرا که صدای بیهوه خدای خود را نشنیدید.^{۶۳} و همان‌گونه که خداوند از احسان در حق شما و افزودن شادمان بود، به همان‌سان از هلاک ساختن و نابود کردن شادمان خواهد شد. و شما از سرزمینی که رهسپار تصرف کنید، ریشه‌کن خواهید شد.^{۶۴} و خداوند شما را در میان تمامی قومها، از یک کران زمین تا کران دیگر، پراکنده خواهد ساخت. در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ، که نه خود می‌شناختید و نه پدرانتان، عبادت خواهید کرد.^{۶۵} در میان آن قومها روی آسایش نخواهید دید و برای کف پایتان جای استراحت نخواهید یافت، بلکه خداوند در آنجا به شما دل لرزان و چشمان کم‌سو و روح پژمرده خواهد داد.^{۶۶} جان شما پیش رویتان معلق خواهد بود* و شب و روز شما در ترس سپری خواهد شد و از زنده ماندن خود مطمئن نخواهید بود.^{۶۷} به سبب هراسی که به دل خواهید داشت و چیزهایی که به چشم خواهید دید، صبحگاهان خواهید گفت: "کاش که شب می‌شد!" و شامگاهان خواهید گفت: "کاش که صبح فرا می‌رسید!"^{۶۸} و خداوند شما را با کشتیها از همان راهی که گفتم دیگر آن را نخواهید دید به مصر باز خواهد گردانید، و در آنجا خویشتن را برای غلامی و کنیزی به دشمنانتان خواهید فروخت، اما خریداری نخواهد بود.»

^{۶۰} «آنها شما را در تمامی شهرهایتان محاصره خواهند کرد، تا دیوارهای بلند و مستحکم شما که بر آنها اعتماد داشتید، در سرتاسر سرزمین شما فرو ریزد. آری، آنها شما را در تمامی شهرهایتان در سرتاسر سرزمینی که بیهوه خدایتان به شما می‌دهد، محاصره خواهند کرد.^{۶۱} در زمان محاصره و تنگی، که دشمنان بدان عرصه را بر شما بس تنگ خواهند کرد، ثمره بطن خویش، یعنی گوشت پسران و دختران خود را که بیهوه خدایتان به شما داده است، خواهید خورد.^{۶۲} مردی که در بیشترین ناز و نعمت در میان شما زیسته است، از برادر خود و از زن هم‌آغوش خویش و بچه‌هایش که هنوز زنده‌اند خوراک را مضایقه خواهد کرد، تا آن حد که از گوشت تن بچه‌های خود که می‌خورَد به هیچ‌یک از آنان نخواهد داد، از آن رو که در زمان محاصره و تنگی که دشمنان بدان عرصه را بر شما در تمامی شهرهایتان تنگ خواهند کرد، دیگر چیزی برای او باقی نخواهد ماند.^{۶۳} و زنی که در بیشترین ناز و نعمت در میان شما زیسته است، همان که از فرط ناز و نعمت حتی از نهادن کف پای خود بر زمین اِکراه داشت، از شوهر هم‌آغوش خود و پسر و دخترش مضایقه خواهد داشت،^{۶۴} و بخت نوزادی را که از شکمش بیرون آمده و نوزادی را که زاده است از ایشان پنهان خواهد ساخت تا خود به تنهایی آنها را بخورد، چرا که در زمان محاصره و تنگی که دشمنان بدان عرصه را در شهرهایتان بر شما تنگ خواهند کرد، چیز دیگری نخواهد داشت.»

^{۶۵} «اگر کلمات این شریعت را که در این کتاب نوشته شده است به‌دقت به جای نیاورید و از این نام مجید و مهیب، یعنی بیهوه خدایتان نترسید،^{۶۶} آن‌گاه خداوند بر شما و بر نسل شما بلاهای عجیب خواهد فرستاد، بلاهای شدید

تجدید عهد در موآب

۲۹ این است کلمات عهدی که خداوند در سرزمین موآب به موسی فرمان حوریب با ایشان بسته بود.

۲ موسی بنی اسرائیل را جملگی فرا خوانده، بدیشان گفت: «هرآنچه را خداوند در سرزمین مصر با فرعون و همه خادمانش و با تمامی سرزمینش کرد، شما به چشم خود دیدید، ۳ مصائب عظیمی را که چشمانتان دید، و آیات و علامات عظیم را. ۴ اما تا به امروز خداوند به شما دلی دانا، چشمانی بینا و گوشهایی شنوا نداده است. ۵ در مدت چهل سال که من شما را در بیابان رهبری کردم، جامه شما فرسوده نشد و کفش در پای شما پاره نگشت، ۶ نان نخوردید و شراب و مسکرات ننوشیدید، تا بدانید که من بیهو خدای شما هستم. ۷ و چون به این جا رسیدید، سیحون پادشاه حبشون و عوج پادشاه باشان به جنگ با ما بیرون آمدند، ولی ما آنها را شکست دادیم. ۸ زمینشان را گرفته به رثوبینیان و جادیان و نیم قبیله منسی به میراث دادیم. ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، آنها را به جای آورید تا در هرآنچه می کنید کامیاب شوید.

۱۰ «امروز همه شما در حضور بیهو خدای خویش ایستاده اید: رؤسای قبایل شما، مشایخ شما، صاحبمنصبان شما و همه مردان اسرائیل؛ ۱۱ نیز بچه ها و زنان شما، و غربیانی که در اردوی شمایند، از هیزم شکنان تا کسانی که برایتان آب می کشند. ۱۲ ایستاده اید تا به عهد بیهو خدای خویش و سوگندی که خداوند امروز با شما استوار می سازد، داخل شوید، ۱۳ تا شما را امروز به عنوان قوم خود برقرار دارد و خدایتان باشد، چنانکه به شما وعده داد و برای پدرانتان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، سوگند خورد. ۱۴ من این عهد و سوگند را تنها با شما

نمی بندم ۱۵ بلکه با هر کس که امروز با ما در اینجا در حضور بیهو خدایمان ایستاده است، و نیز با هر کس که امروز در اینجا با ما نیست. ۱۶ «شما خود می دانید که ما چگونه در سرزمین مصر زندگی می کردیم، و چگونه از میان اقوام مختلف سفر کرده، گذشتیم. ۱۷ شما رسوم کراهت آور و بتهای بی ارزش این قومها را که از چوب و سنگ و نقره و طلا در میان ایشان بود، دیدید. ۱۸ اکنون به هوش باشید مبدا در میان شما مرد یا زن یا طایفه یا قبیله ای باشد که دلش امروز از بیهو خدایمان منحرف شده، برود و خدایان این اقوام را عبادت کند. مبدا در میان شما ریشه ای باشد که میوه تلخ و سمی بار آورد، ۱۹ کسی که چون کلمات این سوگند را بشنود، در دل خود خویشتن را برکت داده گوید: "هرچند در سختی دل خود سلوک می کنم، امن و امان خواهم بود." این سبب خواهد شد که تر و خشک با هم بسوزند. ۲۰ خداوند او را نخواهد آمرزد، بلکه آتش خشم و غیرت خداوند بر او شعله ور خواهد شد، و همه لعنتهای نوشته شده در این کتاب بر سر او خواهد آمد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد کرد. ۲۱ و خداوند بنا بر همه لعنتهای عهدی که در این کتاب شریعت نوشته شده است، او را از میان همه قبایل اسرائیل برای گرفتار آمدن به بلا جدا خواهد کرد. ۲۲ نسل آینده یعنی فرزندان شما که پس از شما خواهند آمد، و اجنبیانی که از سرزمین دور می آیند، بلایای این سرزمین و بیماریهایی را که خداوند بر آن می فرستد مشاهده خواهند کرد ۲۳ و تمامی زمین را که از گوگرد و نمک سوخته شده است، به گونه ای که در آن نه چیزی کاشته می شود، نه چیزی می روید، و نه هیچ گیاهی رشد می کند، و به ویرانی سدوم و غموزه و آدمه و صبوئیم شباهت دارد که خداوند در خشم و غضب خویش آنها را واژگون ساخت. ۲۴ آنگاه قومها

خواهید شد. و او شما را کامیابتر و پر شمارتر از پدرانتان خواهد ساخت.^۶ یهوه خدایتان دل شما و دل فرزندان شما را خخته خواهد کرد تا او را با تمامی دل و جان خود دوست داشته، زنده بمانید.^۷ یهوه خدایتان همه این لعنتها را بر دشمنان و خصمان شما که شما را آزار رسانیدند، نازل خواهد کرد.^۸ و دیگر بار، از صدای خداوند اطاعت خواهید کرد و همه فرمانهای او را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، به جا خواهید آورد.^۹ آنگاه یهوه خدایتان شما را در همه دسترنجتان و میوه بطنتان و ثمره چارپایانتان و محصول زمینتان و فور نعمت خواهد بخشید. زیرا خداوند دیگر بار از کامیاب ساختن شما خشنود خواهد شد، چنانکه در خصوص پدرانتان خشنود بود،^{۱۰} بدین شرط که صدای یهوه خدای خود را اطاعت کرده، فرمانها و فرایض او را که در این کتاب شریعت نوشته شده است نگاه دارید، و با تمامی دل و جان نزد یهوه خدای خویش بازگردید.

زندگی را برگزینید

^{۱۱} «زیرا این فرمان که من امروز به شما امر می‌فرمایم، برای شما مشکل نیست و نه دور از دسترس شماست.^{۱۲} نه در آسمان است که بگویید: "کیست که برای ما به آسمان صعود کند و آن را نزد ما بیاورد تا بشنویم و انجامش دهیم؟"»^{۱۳} و نه در آن سوی دریاهاست که بگویید: "کیست که برای ما به آن سوی دریاها برود و آن را نزد ما بیاورد تا بشنویم و انجامش دهیم؟"»^{۱۴} بلکه این کلام بسیار نزدیک شما، در دهان و در دل شماست، تا آن را به جای آرید.^{۱۵} «بینید امروز حیات و نیکی، و مرگ و بدی را در برابر شما می‌نهم.^{۱۶} زیرا امروز به شما فرمان می‌دهم که یهوه خدای خود را

جملگی خواهند پرسید: "چرا خداوند با این سرزمین چنین کرده است؟ و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟"»^{۲۵} خواهند گفت: "از آن رو که عهد یهوه خدای پدران خویش را که هنگام بیرون آوردنشان از سرزمین مصر با آنها بسته بود، ترک گفتند،^{۲۶} و رفته، خدایان غیر را عبادت کردند و در برابر آنها سجده نمودند، خدایانی را که نشناخته بودند و نصیب ایشان نساخته بود.^{۲۷} از این رو خشم خداوند بر این سرزمین افروخته شد، و همه لعنتهایی را که در این کتاب نوشته شده است، بر آن نازل فرمود.^{۲۸} خداوند با خشم و غضب و قهر شدید آنان را از سرزمینشان ریشه کن ساخت و به سرزمینی دیگر فرو افکند، چنانکه امروز چنین است."^{۲۹} «امور نهان از آن یهوه خدای ماست، اما امور مکشوف تا ابد از آن ما و فرزندان ماست، تا تمام کلمات این شریعت را به جای آوریم.

کامیابی پس از بازگشت نزد خداوند

۳۰ «چون این چیزها، یعنی برکتها و لعنتهایی که در برابرتان نهادم، همگی بر شما واقع شود، و آنها را در میان همه اقوامی که یهوه خدایتان شما را بدان‌جا می‌راند، به یاد آورید،^۱ و شما و فرزندانتان با تمامی دل و جان خود نزد یهوه خدای خویش بازگردید و صدای او را در هر آنچه امروز به شما فرمان می‌دهم اطاعت کنید،^۲ آنگاه یهوه خدایتان نیز سعادت را به شما باز خواهد گردانید* و بر شما رحم کرده، دیگر بار شما را از میان تمامی اقوامی که یهوه خدایتان شما را بدان‌جا پراکنده ساخته بود، گرد خواهد آورد.^۳ اگر طردشدگان شما تا به کران آسمان نیز باشند، یهوه خدایتان شما را از آنجا گرد آورده، باز خواهد آورد.^۴ و یهوه خدایتان شما را به سرزمینی که پدرانتان به ملکیت یافتند باز خواهد گردانید، و مالک آن

و از آنان ترس و واهمه مدارید، زیرا یهوه خدایتان اوست که همراه شما می‌رود و شما را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد کرد.^۷ آنگاه موسی یوشع را فرا خواند و در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا تو همراه این قوم به سرزمینی خواهی رفت که خداوند برای پدران ایشان سوگند خورد که آن را بدیشان بدهد، و تو آن سرزمین را به ملکیت ایشان در خواهی آورد.^۸ خداوند خود پیشاپیش تو خواهد رفت و با تو خواهد بود. او تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد گفت. پس مترس و هراسان مباش.»

قرائت تورات

آنگاه موسی این شریعت را نوشته، آن را به بنی لای کاهن که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند، و نیز به تمام مشایخ اسرائیل سپرد.^۹ پس موسی ایشان را فرمان داد، گفت: «در پایان هر هفت سال، در موعد مقرر در سال بخشش قرضها، به هنگام عید آلاچقها،^{۱۱} زمانی که تمامی قوم اسرائیل در پیشگاه یهوه خدایت، در جایی که او برمی‌گزیند، حاضر می‌شوند، این شریعت را در حضور تمامی اسرائیل به گوش آنان بخوان.^{۱۲} قوم را گرد آور، یعنی مردان و زنان و کودکان را، و نیز غریبانی را که در شهرهایتان ساکنند، تا گوش فرا داده، بیاموزند که از یهوه خدایتان بترسند و تمامی کلمات این شریعت را به‌دقت به جای آورند،^{۱۳} و تا فرزندان ایشان نیز که آن را نمی‌دانند بشنوند و بیاموزند که در تمام ایام زندگی خود در سرزمینی که برای تصرف آن از اردن عبور می‌کنید، از یهوه خدای شما بترسند.»

مأموریت یوشع

^{۱۴} خداوند به موسی فرمود: «روز مرگت نزدیک است. یوشع را فرا خوان، و در خیمه ملاقات حاضر شوید تا او را مأمور سازم.» پس

دوست بدارید و در راههای او گام بردارید و فرمانها و فرایض و قوانین او را نگاه دارید، تا زنده بمانید و بر شمارتان افزوده گشته، یهوه خدایتان شما را در سرزمینی که برای تصرفش بدان داخل می‌شوید، برکت دهد.^{۱۷} اما اگر دل شما منحرف شود و اطاعت نکنید بلکه فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت کنید،^{۱۸} امروز به شما اعلام می‌کنم که به یقین هلاک خواهید شد و در آن سرزمین که برای تصرفش از اردن می‌گذرید، عمر دراز نخواهید داشت.^{۱۹} امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می‌گیرم که زندگی و مرگ، و برکت و لعنت را پیش رویتان نهادم. پس زندگی را برگزینید تا شما و نسلتان زنده بمانید؛^{۲۰} یهوه خدای خود را دوست بدارید، از صدای او اطاعت کنید و به او بچسبید، زیرا او زندگی شما و درازی عمر شماست، تا در سرزمینی که خداوند برای پدرانتان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، سوگند خورد که آن را بدیشان دهد، قرار یابید.»

یوشع، جانشین موسی

پس موسی رفت و این سخنان را به تمامی اسرائیل بازگفت.^{۲۱} سپس افزود: «من امروز صد و بیست ساله‌ام و دیگر یارای دخول و خروج ندارم. خداوند به من گفته است: "تو از این اردن نخواهی گذشت."^{۲۲} یهوه خدایتان، خود پیشاپیش شما خواهد گذشت. او این اقوام را از برابر شما هلاک خواهد کرد تا شما سرزمینشان را به تصرف آورید. همان‌گونه که خداوند فرموده است، یوشع پیشاپیش شما عبور خواهد کرد.^{۲۳} خداوند با این قومها همان خواهد کرد که با سیحون و عوج، شاهان آموری و سرزمینشان کرد، آنگاه که ایشان را هلاک ساخت.^{۲۴} و خداوند آنان را به دست شما تسلیم خواهد کرد، و شما باید با آنان بنا بر تمامی فرمانی که به شما دادم، رفتار کنید.^{۲۵} قوی و دلیر باشید

به سرزمینی که سوگند خوردم بدیشان بدهم خواهی برد، و من خود با تو خواهم بود.»^{۲۰}
 ۲۱ چون موسی کلمات این شریعت را تا به آخر در کتابی نوشت،^{۲۲} به لاویانی که صندوق عهد خداوند را حمل می کردند فرمان داد، گفت: «این کتاب شریعت را گرفته، کنار صندوق عهد پهوه خدایتان بگذارید، تا در آنجا شاهدی باشد بر ضد شما. زیرا من از عصیانگری و گردنکشی شما آگاهم. اینک حتی امروز که هنوز زنده و در میان شمایم بر خداوند عصیان می ورزید، پس چقدر بیشتر پس از درگذشتم؟^{۲۳} تمامی مشایخ قبایل خود و صاحبمنصبان خویش را نزد من گرد آورید تا این سخنان را به گوش آنها برسانم و آسمان و زمین را بر آنان شاهد بگیرم.»^{۲۴} از آن رو که می دانم پس از درگذشتم، خویشتن را به تمامی فاسد خواهید ساخت و از راهی که به شما فرمان دادم، گمراه خواهید شد. در روزهای آینده به مصیبت گرفتار خواهید شد، زیرا آنچه را که در نظر خداوند بد است به جا خواهید آورد و با اعمال دست خود، خداوند را خشمگین خواهید ساخت.»

سرود موسی

۳۰ آنگاه موسی کلمات این سرود را تا به آخر در گوش تمامی جماعت اسرائیل بیان کرد:
 ۳۱ «ای آسمانها، گوش فرا دهید تا سخن گویم،

ای زمین، سخنان دهانم را بشنو.
 ۲ تعلیم من چون باران فرود آید،
 و سخنانم چون شبنم فرو ریزد.
 چون نم نم باران بر سبزه های تازه،
 و چون بارشها بر گیاهان.
 ۳ زیرا نام خداوند را ندا خواهم کرد؛
 وصف عظمت خدای ما را بگویند.

۴ «اوست صخره و کارهایش به کمال،

موسی و یوشع آمده، در خیمه ملاقات حاضر شدند. ۱۵ آنگاه خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد، و ستون ابر به در خیمه بایستاد.
 ۱۶ خداوند موسی را گفت: «اینک تو با پدران خویش می خوابی، و این قوم برخاسته، از پی خدایان بیگانه سرزمینی که بدان داخل می شوند زنا خواهند کرد، و مرا ترک گفته، عهد مرا که با ایشان بستم خواهند شکست. ۱۷ در آن روز خشم من بر ایشان افروخته شده، ایشان را ترک خواهم گفت و روی خود را از ایشان خواهم پوشانید، و تلف خواهند شد. بلایا و تنگیهای بسیار دامنگیرشان خواهد شد، چندان که در آن روز خواهند گفت: «آیا از آن رو این بلایا بر ما فرود نیامده که خدایمان دیگر در میان ما نیست؟»^{۱۸} و در آن روز من به سبب همه شرارتهایی که مرتکب شده اند و به سبب روی آوردنشان به خدایان غیر، به یقین روی خود را خواهم پوشانید. ۱۹ حال این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی اسرائیل بیاموز؛ آن را در دهانشان بگذار، تا این سرود شاهد من بر ضد بنی اسرائیل باشد. ۲۰ زیرا چون ایشان را به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است برسانم، سرزمینی که سوگند خوردم به پدرانشان بدهم، و آنان خورده، سیر شوند و فرجه گردند، آنگاه به خدایان غیر روی آورده، آنها را عبادت خواهند کرد و به من اهانت ورزیده، عهد مرا خواهند شکست. ۲۱ و چون بلایا و تنگیهای بسیار دامنگیر ایشان شود، آنگاه این سرود چون شاهدی بر ضد ایشان گواهی خواهد داد، از آن رو که از زبان نسل ایشان فراموش نخواهد شد. زیرا هم اکنون از مقاصد ایشان آگاهم، پیش از آنکه ایشان را به سرزمینی که درباره آن سوگند خوردم، در آورم.»^{۲۲} پس موسی همان روز این سرود را نوشت، و آن را به بنی اسرائیل آموخت.
 ۲۳ و خداوند یوشع پسر نون را مأمور ساخته، گفت: «قوی و دلیر باش، زیرا تو بنی اسرائیل را

و بالهای خویش بگستراند و آنها را
 برگیرد،
 و بر پرهای خویش حملشان کند،
 ۱۲ همچنان خداوند به تنهایی او را رهبری
 کرد،
 و هیچ خدای بیگانه‌ای با او نبود.
 ۱۳ او را بر بلندبهای زمین سوار کرد،
 و او از محصول کشتزارها خورد.
 از دل صخره بدو غسل خوراند،
 و روغن نیز از سنگ خارا،
 ۱۴ خامه از رمه و شیر از گله،
 با پیه بره‌ها،
 قوچهای باشان، و بزها،
 و با مرغوبترین دانه‌های گندم؛
 و تو خمر از عصیر انگور نوشیدی.
 ۱۵ «اما پشورون* فربه شد و لگد زد؛
 تو فربه و چاق و تنومند شدی.
 خدایی را که صانع او بود، ترک گفت،
 و صخره نجات خود را خوار شمرد.
 ۱۶ به خدایان بیگانه، او را به غیرت
 آوردند،
 و به رجاسات خویش خشم او را
 برانگیختند.
 ۱۷ برای دیوهایی که خدا نبودند قربانی
 تقدیم کردند،
 برای خدایانی که هرگز نشناخته
 بودند؛
 برای خدایان نو که تازه پدیدار گشته
 بودند،
 خدایانی که پدرانان ترس آنها را به
 دل نداشتند.
 ۱۸ به صخره‌ای که تو را تولید کرد اعتنا
 نکردی،
 راههایش، جملگی انصاف.
 او خدای امین و برکنار از بیداد،
 عادل است او و هم درستکار.
 ۵ با وی به فساد رفتار کردند؛
 عیبها دارند و دیگر فرزندان او
 نیستند،
 بلکه نسلی منحرف و کج رفتارند.
 ۶ ای قوم نادان و بی‌خرد
 آیا خداوند را چنین پاداش می‌دهید؟
 آیا او پدر و آفریدگار شما نیست
 که شما را بساخت و استوار فرمود؟
 ۷ روزگاران کهن را به یاد آرید
 و به سالهای نسلهای متمادی
 بیندیشید.
 از پدر خود پرسید تا آگاهتان سازد،
 و از مشایخ خویش، تا شما را
 بازگویند.
 ۸ آنگاه که آن متعال قومها را میراث
 بخشید،
 آنگاه که بنی آدم را منتشر ساخت،
 او حدود قومها را تعیین فرمود،
 بر حسب شمار پسران خدا*.
 ۹ زیرا که نصیب خداوند قوم اوست،
 و یعقوب میراث تعیین شده از بهر
 او.
 ۱۰ «او را در سرزمینی بایر یافت،
 در بیابان هولناک و برهوتی.
 در بر گرفتش و بر وی التفات کرد،
 چون مردمک چشم خویش او را
 حفظ نمود.
 ۱۱ همچون عقابی که آشیان خویش به
 تکان آورد
 و بر فراز جوجه‌هایش بال و پر زند،

* ۸:۳۲ ترجمه یونانی هفتاد و دو ساله و طومارهای دریای مرده؛ متن عبری مازورتی: «بنی اسرائیل».
 * ۱۵:۳۲ «پشورون» به معنی «پارسا و درستکار» است. در اینجا کنایه از اسرائیل است آنگاه که پارسا و درستکار بود.

و خدایی را که تو را به دنیا آورد از یاد بردی.

^{۱۹} «خداوند این را دید و از ایشان بیزار شد،

زیرا که پسران و دخترانش او را به خشم آوردند.

^{۲۰} پس فرمود: «روی خود را از ایشان خواهم پوشانید،

تا ببینم سرانجامشان چه خواهد شد،

زیرا که نسلی منحرفند،

و فرزندانى که وفایی در ایشان نیست.

^{۲۱} به آنچه خدا نیست، غیرت مرا برانگیختند،

به بهنهای باطل خویش مرا به خشم آوردند.

پس به واسطه آنان که قومی نیستند

ایشان را به غیرت خواهم آورد، و به واسطه قومی نادان خشمشان را بر خواهم انگیخت.

^{۲۲} زیرا آتشی از خشم من افروخته است، که تا به اعماق هاویه زبانه می کشد؛

زمین را با محصولش می سوزاند،

و اساس کوهها را مشتعل می سازد.

^{۲۳} «بلاها بر سر آنان خواهم انباشت

و تیرهای خود را بر ایشان صرف خواهم کرد؛

^{۲۴} از گرسنگی کاهیده خواهند شد،

از طاعون و وبای جانکاه تلف خواهند گردید.

دندانهای وحوش را بر ایشان خواهم فرستاد،

و زهر جانورانی را که بر خاک می خزند.

^{۲۵} شمشیر از بیرون داغدارشان خواهد کرد،

و دهشت از درون بر ایشان مستولی خواهد شد؛

بر مردان جوان و دوشیزگان به یکسان

بر شیرخوارگان و ریش سفیدان جملگی.

^{۲۶} می گفتم: ایشان را از پا در خواهم آورد،

و یادشان را از میان مردمان محو خواهم ساخت؛

^{۲۷} اگر از تحریک دشمن بیم نمی داشتیم، که مبادا به خطا بیندیشند و بگویند:

'دست ما است که غالب آمده،

و خداوند نیست که این همه را کرده است.'"

^{۲۸} «زیرا آنان قومی گم کرده تدبیرند

که در ایشان بصیرتی نیست.

^{۲۹} کاش حکیم بودند و این را می فهمیدند؛ و تشخیص می دادند که سرانجامشان

چه خواهد بود!

^{۳۰} چگونه یک تن هزار را تعقیب تواند کرد،

یا دو، ده هزار را به گریز وا تواند داشت؛

جز آنکه صخره آنها ایشان را فروخته باشد،

و خداوند، ایشان را تسلیم کرده باشد؟

^{۳۱} زیرا صخره دشمنان مانند صخره ما نیست؛

حتی اگر ایشان خود داوری کنند.

^{۳۲} زیرا تاک ایشان از تاک سدوم است، و از تاکستانهای عموره؛

انگورهایشان زهرآگین است،

و خوشه هایشان تلخ؛

۲۱ اگر شمشیر براق خویش را تیز سازم
و داوری را به دست خود گیرم،
از دشمنان خویش انتقام خواهم
کشید،
و آنان را که از من بیزارند مکافات
خواهم داد.
۲۲ تیرهای خود را سرمستِ خون خواهم
ساخت،
سرمستِ خون کشتگان و اسیران؛
و شمشیر من گوشت خواهد خورد،
گوشت سر رهبران دشمن را.^{۲۱}

۲۳ «ای آسمانها، با او شادی کنید،
و ای خدایان، جملگی در برابرش
سر فرود آرید؛^{۲۲}
ای قومها، با قوم او شادمان باشید،
و پسران خدا در او تقویت یابند؛
زیرا انتقام خون فرزندان* خود را
می ستاند،
و از دشمنان خود انتقام می گیرد؛
آنان را که از او بیزارند سزا می دهد،
و برای سرزمین و قوم خود کفاره
می کند.»

۲۴ پس موسی همراه یوشع پسر نون آمد
و تمامی کلمات این سرود را به گوش قوم
رساند.^{۲۳} چون موسی از گفتن همه این سخنان
به تمامی اسرائیل فارغ شد،^{۲۴} بدیشان گفت:
«همه سخنانی را که من امروز بدانها به شما
هشدار می دهم، در دل جای دهید، تا بتوانید
به فرزندانان نیز فرمان دهید که کلمات این
شریعت را به دقت به جای آورند.^{۲۵} زیرا این

۳۳ شرابشان زهر مار است،
و سم کشنده افعی.
۳۴ «آیا این همه نزد من ذخیره نشده،
و در خزانه های من مختم نگردیده
است؟
۳۵ انتقام از آن من است، و پیزا از آن من،
برای زمانی که پاهای ایشان بلغزد؛
زیرا روز مصیبتشان نزدیک است،
و قضای ایشان می شتابد.»
۳۶ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد
کرد،
و بر خدمتگزاران خویش شفقت
خواهد نمود،
آنگاه که بیند نیرویشان پایان گرفته،
و از آنان کسی باقی نمانده، چه برده
و چه آزاد.
۳۷ پس خواهد گفت: «خدایان ایشان کجایند،
صخره ای که در آن پناه می جستند؛
۳۸ که پیه قربانیهای ایشان را می خوردند،
و از شراب هدایای ریختنیشان
می نوشیدند؟
آنان برخیزند و یاریتان دهند!
و شما را پناهگاه باشند!

۳۹ «حال ببینید که من خود، اویم!
خدایی دیگر جز من نیست.
می میرانم و زنده می کنم؛
مجروح می سازم و شفا می بخشم؛
و از دست من رهاننده ای نیست.
۴۰ دست خویش به آسمان برمی افرازم،
و به زنده بودنم تا ابد سوگند می خورم.

* ۴۲:۳۲ یا: «گوشت سرهای درازموی دشمن را».

* ۴۳:۳۲ این قسمت در متن عبری مازورنی نیامده است، ولی در ترجمه یونانی هفتادتنان یافت می شود؛ مقایسه کنید با عبرانیان ۱:۶.

* ۴۳:۳۲ طومارهای دریای مرده و ترجمه یونانی هفتادتنان. در نسخه عبری: «خدمتگزاران».

او از کوه فاران درخشید،
و از نزد کروهرای قدسیان آمد،
و در دست راست خویش برایشان
شریعتی آتشین داشت.

۳ «براستی قوم خود را دوست می‌دارد،
همه مقدسانش در دست اویند؛
نزد پاهایش نشسته،
از کلام او بهره‌مند می‌شوند.*
۴ موسی به ما شریعتی امر فرمود،
که میراث جماعت یعقوب است.
۵ خداوند در پیشورون* پادشاه شد،
آنگاه که سران قوم گرد آمدند،
همراه با همه قبیله‌های اسرائیل.

۶ «رئوین زنده بماند و نمیرد،
و شمار مردانش کم نباشد.*»

۷ و این است آنچه درباره یهودا گفت:
«ای خداوند، صدای یهودا را بشنو،
و او را به قومش برسان.
به دستان خود برای خویشتن می‌جنگد؛
در برابر دشمنانش یاور او باش.»

۸ درباره لاوی گفت:
«تُمیم خود را به لاوی ده،*
و اوریم* خود را به مرد سرسپرده‌ات؛
که او را در مسّه آزمودی،
و نزد آبهای میریه با او مجادله کردی.

۴

برای شما نه کلامی باطل، بلکه حیاتِ شماست،
و به واسطه همین کلام در سرزمینی که برای
تصرف آن از اردن می‌گذرید، عمری دراز
خواهید داشت.»

اعلام در گذشتِ موسی

۲۸ در همان روز خداوند موسی را فرمود:
۲۹ «از این کوهستان عبایم بالا رفته به کوه نبو
واقع در سرزمین موآب که روبه‌روی آریحاست
برای، و سرزمین کنعان را که من به بنی اسرائیل
به ملکیت می‌دهم، ملاحظه کن. ۳۰ تو در کوهی
که به آن برمی‌آیی درگذشته، به قوم خود
خواهی پیوست، همان‌گونه که برادرت هارون
بر فراز کوه هور مرد و به قوم خویش پیوست.
۳۱ زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آبهای
میریه قادش، در بیابان صین، بر من خیانت
ورزیدید و قدوسیت مرا در میان بنی اسرائیل
حرمت نهادید.* ۳۲ از این رو، آن سرزمین را
پیش روی خود خواهی دید، اما بدان‌جا، به
سرزمینی که من به بنی اسرائیل می‌دهم، داخل
نخواهی شد.»

دعای برکت موسی

این است برکتی که موسی، مرد
خدا، پیش از آنکه چشم از جهان
فرو بندد بدان بنی اسرائیل را برکت داد. ۱ او
چنین گفت:

«خداوند از سینا آمد
و از سعیر بر آنان طلوع فرمود.

* ۵۱:۳۲ در عبری: «تقدیس نکردید».

* ۳:۳۳ معنی این جمله در عبری زیاد روشن نیست.

* ۵:۳۳ در عبری به معنی «پارسایان» است که در اینجا کنایه از «بنی اسرائیل» می‌باشد؛ همچنین در آیه ۲۶.

* ۶:۳۳ یا: «ولی شمار مردانش کم باشد».

* ۸:۳۳ عبارت «به لاوی ده» در متن عبری مازورتنی نیامده است ولی در طومارهای دریای مرده و ترجمه یونانی هفتادئتان یافت می‌شود.

* ۸:۳۳ ماهیت «اوریم و تُمیم» کاملاً مشخص نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

۹ او درباره پدر و مادر خویش گفت:
 «توجهی به ایشان ندارم»؛
 برادرانش را برادر نشمرد،
 و به فرزندانش بی‌اعتنا بود.
 اما کلام تو را به جا آورد،
 و عهد تو را نگاه داشت.

۱۰ قوانین تو را به یعقوب تعلیم خواهد داد،

و شریعت تو را به اسرائیل.
 بخور به حضور تو خواهد آورد،
 و قربانیهای تمام‌سوز کامل بر
 مذبح تقدیم خواهد کرد.
 ۱۱ ای خداوند، اموال او را برکت ده،
 و عمل دستانش را بپذیر.
 بشکن کمر آنان را که بر ضد او
 برمی‌خیزند،
 کمر نفرت‌کنندگانش را تا دیگر
 برنخیزند.»

۱۲ درباره بنیامین گفت:

«محبوب خداوند نزد او به امنیت ساکن
 می‌شود؛
 خدا* او را تمامی روز احاطه
 می‌کند،
 و او در میان کتفهایش قرار می‌یابد.»

۱۳ درباره یوسف گفت:

«سرزمینش از خداوند برکت یابد،
 از بهترین نعمتهای آسمان، و شب‌نم،
 از آبهای ژرف در زیر زمین؛
 ۱۴ از بهترین محصولات آفتاب،
 و از بهترین حصاد ماهها؛
 ۱۵ از بهترین نعمات کوههای کهن،
 و از بهترین محصولات تلهای
 جاویدان،

۱۶ از نغایس زمین و پری آن،
 و از لطف آن که در بوته ساکن بود.
 باشد که این همه بر سر یوسف فرود
 آید،
 بر تارک سر آن که سرور برادران
 خود باشد.

۱۷ گاو نخست‌زاده است او، و پر از شکوه،
 شاخهای گاو وحشی را مانند شاخهای
 او؛

با آنها قومها را خواهد زد،
 همگی ایشان را تا به اقصای زمین.
 آنان ده هزاران افرایم‌اند،
 و هزاران منسی.»

۱۸ و درباره زبولون گفت:

«ای زبولون، در بیرون رفتنت شادمان
 باش،
 و ای پساکار، در خیمه‌های خویش
 شادی کن.

۱۹ قومها را به کوه خویش فرا خواهند
 خواند،

قربانیهای شایسته در آنجا تقدیم
 خواهند کرد؛
 زیرا وفور نعمت دریا را خواهند مکید،
 و گنجهای نهان در میان ریگها را.»

۲۰ و درباره جاد گفت:

«متبارک باد آنکه جاد را وسعت
 می‌بخشد!
 جاد همچون شیر کمین می‌کند،
 و بازو و تازک سر را می‌درد.
 ۲۱ بهترین زمین را برای خود فراهم آورد،
 زیرا در آنجا سهم یک حاکم به او
 اختصاص یافته بود؛
 او با رؤسای قوم آمد،

و با اسرائیل عدالت خداوند و
داوریهای او را به جای آورد.»

دشمنان تو مطیع تو خواهند شد
و تو بر پشت آنها پا خواهی نهاد.»

درگذشت موسی

۳۴ پس موسی از دشتهای موآب به
قله پیسگاه در کوه زبو که برابر
آریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را به
او نشان داد، از جلعاد تا دان،^۲ و تمامی نَفْتالی و
قلمرو افرایم و مَنَسی، و تمامی سرزمین یهودا
را تا دریای غرب،^۳ و صحرای نِگَب، و دشت،
یعنی وادی آریحا را که شهر نخلستان است،
تا صوغر. ^۴ و خداوند وی را گفت: «این است
سرزمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب
سوگند خورده، گفتم آن را به نسل شما خواهم
داد. تو را رخصت دادم به چشمان خود آن را
بینی، اما بدان جا عبور نخواهی کرد.»^۵ پس
موسی، خدمتگزار خداوند در آنجا، در سرزمین
موآب، بر طبق کلام خداوند درگذشت،^۶ و او
را در سرزمین موآب، مقابل بیت فغور، در وادی
به خاک سپرد، اما تا به امروز کسی نمی داند قبر
او کجاست.^۷ موسی به هنگام وفات، یکصد
و بیست سال داشت؛ نه چشمانش تار و نه
نیرویش کم شده بود.^۸ و بنی اسرائیل سی روز
در دشتهای موآب برای موسی گریستند. پس
روزهای زاری و ماتم برای موسی به پایان رسید.
^۹ و یوشع پسر نون پر از روح حکمت بود،
از آن رو که موسی دستان خود را بر وی نهاده
بود. پس بنی اسرائیل از او اطاعت می کردند و
مطابق آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود،
عمل می نمودند.^{۱۰} تا کنون پیامبری همچون
موسی در اسرائیل برنخاسته است که خداوند
او را رو در رو شناخته باشد،^{۱۱} با آن همه
آیات و معجزات که خداوند او را فرستاد تا
در سرزمین مصر انجام دهد، در برابر فرعون
و همه خادمان او، و در تمامی سرزمینش،^{۱۲} و
با آن قدرت عظیم و کارهای مهیب که موسی
در برابر دیدگان همه اسرائیل به عمل آورد.

^۲ و درباره دان گفت:

«دان شیربچه‌ای است که از باشان می جهد.»

^۳ و درباره نَفْتالی گفت:

«ای نَفْتالی که از لطف خداوند سرشار
و از برکات وی آکنده‌ای،
مغرب و جنوب را به تصرف آور!»

^۴ و درباره آشیر گفت:

«آشیر بیش از همه پسران برکت یابد؛
باشد که محبوبترین در میان
برادرانش باشد،
و پای خویش را در روغن فرو برد.
^۵ پشت بندهای تو از آهن و برنج خواهد
بود،

و در تمامی روزهایت نیرومند
خواهی بود.

^۶ «ای پشورون، کسی چون خدا نیست،
که سوار بر آسمانها به یاریات
بشتابد،

سوار بر ابرها، در کبریایی خویش.
^۷ خدای ازلی مخفیگاه توست،

و زیر تو بازوان جاودانی است.

او دشمن را از برابر تو خواهد راند،
و خواهد گفت: «هلاک کن.»

^۸ پس اسرائیل در امنیت به سر خواهد برد،
چشمه یعقوب به تنهایی،

در سرزمین غله و شراب،

که آسمانش شبنم می باراند.

^۹ خوشا به حال تو ای اسرائیل!

کیست مانند تو؟

ای قوم نجات یافته به دست خداوند!
او سپر اعانت و شمشیر ظفر توست.

معرفی کتاب یوشع

کتاب یوشع به شرح ورود قوم اسرائیل به سرزمین موعود و تصرف آن به دست ایشان می‌پردازد. این کتاب از جایی آغاز می‌شود که کتاب تثبیه به پایان می‌رسد. قوم اسرائیل پس از سالها بردگی در مصر و بعد از چهل سال سرگردانی در بیابان، سرانجام اجازه می‌یابند به سرزمینی داخل شوند که خدا به پدرانشان وعده داده بود.

در آغاز کتاب، مشاهده می‌کنیم که قبیله‌های بنی‌اسرائیل هنوز در شرق رود اردن به سر می‌برند. پس خدا به ایشان فرمان می‌دهد که حرکت کنند و از رود اردن که با اعجاز الهی خشک می‌شود، عبور نمایند. سپس می‌بینیم که قوم خدا به پیروزی‌هایی در بخشهای مرکزی، جنوبی و شمالی سرزمین کنعان دست می‌یابند و بر بخشهای مهمی از این سرزمین حاکم می‌گردند. در ادامه ماجرا، شرحی از تقسیم سرزمین میان قبیله‌های بنی‌اسرائیل می‌یابیم. در آخر کتاب نیز خطابه پایانی یوشع به قوم ارائه شده است. به این ترتیب، می‌توان گفت که به طور خلاصه، این کتاب شرحی است از استقرار قوم اسرائیل در سرزمین موعود.

معنی نام 'یوشع' این است: «یهوه نجات می‌دهد» یا «یهوه نجات است». نام 'عیسی' در فارسی، در واقع شکل تغییر یافته همین نام عبرانی است. خوانندگان یهودی تبار که انجیل متی را می‌خوانند، از سخن فرشته به یوسف همین مفهوم از نجات الهی را درک می‌کردند، آنگاه که به یوسف می‌گوید: «او (یعنی مریم) پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را 'عیسی' (همان یوشع) خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از گناهانشان 'نجات' خواهد بخشید.» (متی ۱: ۲۱)

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- ورود به سرزمین کنعان (بابهای ۱ تا ۵)
- ۲- تصرف سرزمین کنعان (بابهای ۶ تا ۱۲)
- ۳- تقسیم سرزمین کنعان میان قبیله‌های اسرائیل (بابهای ۱۳ تا ۲۲)
- ۴- خطابه‌های یوشع و رحلت او (بابهای ۲۳ و ۲۴)

یوشع

فرمان خداوند به یوشع

پس از درگذشت موسی خادم خداوند، خداوند دستیار او یوشع پسر نون را خطاب کرده، گفت: ^۱ «خادم من موسی در گذشته است. پس اکنون برخیز، تو و تمامی این قوم، تا از این رود اردن گذشته، به سرزمینی درآید که من بدیشان یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. ^۲ چنانکه به موسی وعده دادم، هر جایی را که کف پای خود را بر آن بگذارید، به شما داده‌ام. ^۳ از صحرا و این لبنان تا رود بزرگ فُرات - که سرزمین حیثیان را نیز شامل می‌شود - و از آنجا تا دریای بزرگ* در غرب، جملگی قلمرو شما خواهد بود. ^۴ در همه ایام عمرت، هیچ‌کس را یارای ایستادگی در برابر تو نخواهد بود. همان‌گونه که با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود. تو را ترک نخواهم کرد و او نخواهم گذاشت. ^۵ قوی و دلیر باش، زیرا تو این قوم را وارث سرزمینی خواهی ساخت که به نیاکانشان سوگند یاد کردم آن را بدیشان ببخشم. ^۶ فقط قوی و بسیار دلیر باش؛ دقت کن تا مطابق تمامی شریعتی که خادم من موسی تو را بدان حکم کرده است، عمل نمایی. از آن به چپ یا راست منحرف مشو، تا به هر جا که می‌روی کامیاب گردی. ^۷ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود. روز و شب در آن تأمل کن تا مطابق هر آنچه در آن نوشته شده، به دقت

عمل نمایی. آنگاه راه خود را فیروز خواهی ساخت و کامیاب خواهی شد. ^۸ آیا تو را امر نکردم؟ قوی و دلیر باش. مترس و هراسان مباش، زیرا هر جا که بروی، یهوه خدایت با تو خواهد بود.»

فرمان یوشع به قوم

^{۱۰} پس یوشع صاحب‌منصبان قوم را فرمان داد: ^{۱۱} «از میان اردوگاه بگذرید و قوم را فرمان داده، بگویید: "توشه برگیرید، چرا که سه روز دیگر از این اردن خواهید گذشت تا به سرزمینی که یهوه خدایتان به شما به میراث می‌بخشد، درآید و آن را تصرف کنید.»» ^{۱۲} و اما یوشع، رثوینیان و جادیان و نیم‌قبیله مَسّی را گفت: ^{۱۳} «آن سخن موسی، خادم خداوند، را به یاد آورید که شما را امر کرده، گفت: "یهوه خدایتان شما را آسایش عطا می‌کند و این سرزمین را به شما می‌بخشد."» ^{۱۴} زنان، فرزندان، و چارپایان شما در سرزمینی که موسی در شرق رود اردن به شما داد، خواهند ماند. اما مردان جنگاور شما باید همگی مسلح شده، پیش روی برادران خود عبور کنند و آنان را یاری رسانند، ^{۱۵} تا آنگاه که خداوند ایشان را نیز همچون شما آسایش عطا فرماید و آنان نیز سرزمینی را که یهوه خدایتان بدیشان می‌بخشد، به تصرف درآورند. آنگاه می‌توانید بازگردید و سرزمینی

رفتند. به محض بیرون رفتن تعقیب‌کنندگان، دروازه را بستند.

^۸پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب بر بام برآمد^۹ و بدیشان گفت: «می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده و ترس شما بر ما مستولی گشته است، و همه ساکنان این سرزمین از حضور شما گداخته شده‌اند. ^{۱۰}زیرا شنیده‌ایم که چگونه آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید، خداوند آب دریای سرخ* را پیش روی شما خشکانید، و اینکه با سیحون و عوج، دو پادشاه آموریان در شرق اردن چه کردید و چگونه آنان را به نابودی کامل سپردید. ^{۱۱}با شنیدن اینها دل‌های ما گداخته شد، و دیگر روحیه‌ای برای مقابله با شما در کسی باقی نماند. زیرا که بیهوشی شما، هم بالا در آسمان و هم پایین بر زمین، خداست. ^{۱۲}پس حال، برایم به خداوند سوگند یاد کنید که همان‌گونه که من به شما محبت کردم، شما نیز بر خاندانم محبت روا خواهید داشت. به من نشانه‌ای از حسن‌نیت بدهید ^{۱۳}که پدر و مادرم، برادران و خواهرانم و هر چه را که دارند، زنده خواهید گذاشت و جان ما را از مرگ خواهید رها کنید.» ^{۱۴}آن مردان به راحاب گفتند: «جان ما ضمانت جان شما! اگر درباره این کار ما چیزی نگوییم، هنگامی که خداوند این سرزمین را به ما بدهد، با شما به محبت و امانت رفتار خواهیم کرد.»

^{۱۵}پس آن زن ایشان را با طنابی از پنجره پایین فرستاد، زیرا خانه او در دیوار شهر بود و او در دیوار زندگی می‌کرد. ^{۱۶}او بدیشان گفت: «به کوهستان بروید، مبادا به تعقیب‌کنندگان برخوردید. در آنجا سه روز خود را پنهان کنید تا ایشان بازگردند؛ آنگاه به راه خود بروید.» ^{۱۷}آنان به او گفتند: «از این سوگند که برای تو

را که از آن شماست تصرف کنید، سرزمینی را که موسی خادم خداوند در آن سوی اردن به جانب طلوع آفتاب به شما بخشیده است.»

^{۱۶}آنان در پاسخ یوشع گفتند: «هرآنچه به ما فرمودی، خواهیم کرد و به هر کجا ما را بفرستی، خواهیم رفت. ^{۱۷}همان‌گونه که موسی را در هر چیز اطاعت کردیم، از تو نیز فرمان خواهیم بُرد. فقط بیهوشی با تو باشد، چنانکه با موسی بود! ^{۱۸}هر که از فرمان تو سرپیچد و کلام تو را در هرآنچه بدان امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد. فقط قوی و دلیر باش!»

راحاب و جاسوسان

۲ آنگاه یوشع پسر نون، در نهمان دو جاسوس از شیطیم فرستاد و گفت: «بروید و آن سرزمین، بخصوص آریحار را، ببینید.» پس آنان رفتند و به خانه زنی روسپی به نام راحاب درآمدند و در آنجا خوابیدند. ^۲پادشاه آریحار را خبر رسید که: «هان اسرائیلیانی چند، امشب بدین‌جا آمده‌اند تا این سرزمین را تجسس کنند.» ^۳پس پادشاه آریحار راحاب را پیغام داد: «مردانی را که نزد تو آمده و به خانه‌ات داخل شده‌اند، بیرون آور، زیرا به تجسس تمام این سرزمین آمده‌اند.» ^۴اما راحاب آن دو مرد را برده، پنهان کرد و گفت: «آری، آن مردان نزد من آمدند، اما ندانستم از کجا بودند.» ^۵آنان با تاریک شدن هوا، به هنگام بسته شدن دروازه شهر روانه شدند، اما نمی‌دانم کجا رفتند. به تعقیبشان بشتابید؛ شاید بدیشان برسید.» ^۶اما او آن دو مرد را به بام خانه برده، زیر ساقه‌های کتان که بر بام چیده بود، پنهان کرده بود. ^۷پس آن مردان در تعقیب ایشان، به راه اردن تا معبرها پیش

* ۱۰:۲ در عبری: "یم سوف" که به معنی "دریای نی‌ها" است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۵:۲ دیوار گرداگرد شهرها در آن روزگار، دارای ضخامت زیادی بود و در درون دیوار نیز مکان‌هایی ساخته می‌شد.

راه باید رفت، زیرا تا کنون هرگز از این راه نرفته‌اید. اما بین شما و صندوق حدود دو هزار ذراع* فاصله باشد و نزدیک آن می‌آید.»^۵ سپس یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس کنید، زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای شگفت‌انگیز خواهد کرد.»^۶ و به کاهنان گفت: «صندوق عهد را بگیرید و پیشاپیش قوم بروید.» پس ایشان صندوق عهد را برگرفته، پیشاپیش قوم روانه شدند.

^۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در برابر چشمان تمامی اسرائیل آغاز خواهم کرد تا بدانند چنانکه با موسی بودم، با تو نیز خواهم بود.»^۸ پس تو کاهنانی را که صندوق عهد را می‌برند امر کرده، بگو: «چون به کناره آبهای اردن رسیدید، در اردن بایستید.»^۹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: «نزدیک آمده، به سخنان یهوه خدایتان گوش فرا دهید.»^{۱۰} و یوشع گفت: «از این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او به یقین کنعانیان، حیتیان، جویان، فرزیان، چرجاشیان، آموریان و پبوسیان را از پیش روی شما بیرون خواهد راند.»^{۱۱} هان، صندوق عهد خداوندگار تمامی زمین پیشاپیش شما به اردن داخل می‌شود.^{۱۲} پس اکنون دوازده مرد از قبیله‌های اسرائیل بگیرید، از هر قبیله یکی.^{۱۳} چون کف پای کاهنانی که صندوق یهوه خداوندگار تمامی زمین را می‌برند، در آب اردن قرار گیرد، آبهای اردن که از بالا می‌آید، بند آمده، همچون توده‌ای خواهد ایستاد.»^{۱۴}

^{۱۵} پس چون قوم از خیمه‌های خود روانه شدند تا از اردن بگذرند، کاهنانی که صندوق عهد را می‌بردند، پیشاپیش آنها می‌رفتند.^{۱۶} اردن در تمامی فصل برداشت در کناره‌هایش سیلاب می‌شود. اما چون کسانی که صندوق

خوردیم مبرا خواهیم بود.^{۱۸} مگر آنکه چون به این سرزمین درآئیم، این طناب سرخ را به پنجره‌ای که ما را از آن پایین فرستادی بسته باشی، و پدر، مادر، برادران و همه خانواده‌ات را در خانه خویش گرد آورده باشی.^{۱۹} اگر کسی از در خانه‌ات به کوچه بیرون رود، خونش بر گردن خودش خواهد بود و ما مبرا خواهیم بود. ولی اگر کسی بر آنان که در خانه با تو هستند دست دراز کند، خون آنان بر گردن ما خواهد بود.^{۲۰} اما اگر درباره کار ما با کسی سخن گویی، از این سوگند که برای تو خوردیم مبرا خواهیم بود.»^{۲۱} زن پاسخ داد: «چنان باشد که گفتید.» پس ایشان را روانه کرد و برفتند. و زن آن طناب سرخ را بر پنجره بست.

^{۲۲} آنان آنجا را ترک کرده، به کوهستان رفتند و سه روز در آنجا ماندند تا تعقیب کنندگان بازگشتند. تعقیب کنندگان تمامی طول راه را جستجو کردند، اما چیزی نیافتند.^{۲۳} آنگاه آن دو مرد بازگشتند. آنها از کوهستان فرود آمده، از معبر رود گذشتند و نزد یوشع پسر نون رسیده، او را از هر آنچه برای آنها رخ داده بود، آگاه ساختند.^{۲۴} به یوشع گفتند: «براستی که خداوند تمامی این سرزمین را به دست ما داده است. به علاوه، همه ساکنان آن زمین از حضور ما گداخته شده‌اند!»

عبور از اردن

۳ صبح زود یوشع برخواست و با همه بنی اسرائیل از شطیم روانه شده، به اردن رسید. ایشان پیش از عبور، در آنجا اردو زدند.^۱ پس از سه روز، صاحبمنصبان قوم از میان اردوگاه گذشته، قوم را فرمان دادند: «چون صندوق عهد یهوه خدایتان را ببینید که لاویان کاهن آن را می‌برند، از جای خود روانه شده، از پی آن بروید.»^۲ آنگاه خواهید دانست از کدامین

* ۴:۳ در عبری: «آما». یک آما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است.

۸ پس بنی اسرائیل مطابق آنچه یوشع بدیشان فرمان داده بود، کردند. آنان همان گونه که خداوند به یوشع گفته بود، دوازده سنگ به شمار قبیله های بنی اسرائیل از میان اردن برگرفته، با خود به اردوگاه خویش بردند و آنجا بر زمین نهادند. ۹ و یوشع در میان اردن، همان جا که پاهای کاهنانی که صندوق عهد را می بردند ایستاده بود، دوازده سنگ بر پا کرد، که تا به امروز در آنجاست.

۱۰ اما کاهنانی که صندوق را می بردند در میان رود اردن ایستاده باقی ماندند، تا هر آنچه یوشع به فرمان خداوند و مطابق دستور موسی به قوم گفته بود، به کمال کرده شد. قوم به شتاب گذشتند، ۱۱ و پس از عبور تمامی قوم، صندوق خداوند و کاهنان در برابر دیدگان قوم گذشتند. ۱۲ مردان رثویین و مردان جساد و نیم قبیله منسی همان گونه که موسی گفته بود، مسلح پیشاپیش بنی اسرائیل گذشتند. ۱۳ نزدیک چهل هزار مرد، آماده کارزار، در حضور خداوند از رود گذشته، برای جنگ عازم دشت اریحا شدند.

۱۴ خداوند در آن روز یوشع را در چشم تمامی اسرائیلیان بزرگ ساخت به گونه ای که در همه روزهای زندگی اش او را حرمت می نهادند، همان گونه که موسی را حرمت نهاده بودند.

۱۵ آنگاه خداوند به یوشع گفت: ۱۶ «کاهنانی را که صندوق شهادت را می برند امر فرما تا از اردن برآیند.» ۱۷ پس یوشع به کاهنان فرمان داد: «از اردن برآیند.» ۱۸ چون کاهنانی که صندوق عهد خداوند را می بردند از میان رود اردن برآمدند و بر خشکی قدم گذاشتند، آبهای اردن به جای نخست بازگشت و همچون گذشته بر تمامی کناره هایش سیلاب کرد.

عهد را می بردند به اردن رسیدند و پای کاهنانی که صندوق را می بردند در لبه آب فرو رفت، ۱۶ آبهایی که از بالا می آمد، بازایستاد و در مسافتی بسیار دور در شهری به نام آدم واقع در جوار صرتان به صورت توده ای بر پا شد، و آبی که به جانب دریای عَرَبَه یعنی دریای نمک* جاری بود، کاملاً قطع شد. آنگاه قوم مقابل اریحا از رود* عبور کردند. ۱۷ کاهنانی که صندوق عهد خداوند را می بردند، در میان رود اردن بر زمین خشک بی حرکت ایستادند، و اسرائیل همگی بر زمین خشک عبور کردند تا تمامی قوم کاملاً از اردن گذشتند.

سنگهای یادبود

۲۴ چون تمامی قوم از اردن گذشتند، خداوند به یوشع فرمود: ۲ «از میان قوم دوازده تن برگیر، از هر قبیله یکی. ۳ ایشان را امر کن که از میان رود اردن، درست همان جا که پاهای کاهنان قائم ایستاده بود، دوازده سنگ برگیرند و آنها را همراه تو آورده، در منزلگاهی که امشب در آنجا به سر خواهید برد، بنهند.» ۴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از میان بنی اسرائیل برگماشته بود، یعنی از هر قبیله یکی، فرا خواند و بدیشان گفت: «پیش صندوق یهوه خدایتان به میان رود اردن بروید، و هر یک از شما یک سنگ به شمار قبیله های اسرائیل بر دوش خود برگیرید ۶ تا نشانه ای باشد در میان شما. در آینده هرگاه فرزندانان از شما بپرسند: ۷ «این سنگها برای شما چه معنایی دارد؟» ۸ به آنها بگویید که آبهای اردن در برابر صندوق عهد خداوند بند آمد. چون صندوق از اردن می گذشت، آبهای اردن از حرکت بازایستاد. پس این سنگها برای قوم اسرائیل یادبود ابدی خواهد بود.»

* ۱۶:۳ یا: "دریای مرده".

* ۱۶:۳ کلمه "رود" در اصل عبری نیامده و برای وضوح بیشتر افزوده شده است.

یعنی مردانی که در سن نبرد از مصر بیرون آمده بودند، درگذشتند، زیرا به صدای خداوند گوش نگرفته بودند. خداوند برای آنان سوگند یاد کرده بود که نخواهد گذاشت سرزمینی را که به پدرانشان سوگند خورده بود که به ما بدهد، ببینند؛ سرزمینی را که شیر و شهد در آن جاری است.^۲ اما به جای آنها، پسرانشان را برخیزانید و هم‌اینان بودند که به دست یوشع ختنه شدند؛ زیرا که نامختون بودند، از آن رو که در طول راه ختنه نشده بودند.


^۳ چون ختنه کردن تمامی قوم به پایان رسید، در جاهای خود در اردوگاه ماندند تا بهبود یافتند. ^۴ آنگاه خداوند به یوشع گفت: «امروز ننگ مصر را از شما غلتانیدم.» به همین سبب، نام آن مکان تا به امروز جلجال* خوانده می‌شود. ^۵ «بنی اسرائیل عید پسخ را در شامگاه روز چهاردهم ماه، در حالی که در جلجال واقع در دشت آریحا اردو زده بودند، به جای آوردند. ^۶ آنان درست یک روز پس از پسخ، از محصول زمین، یعنی از نان بی خمیرمایه و غله برشته، خوردند. ^۷ او فردای روزی که قوم از محصول زمین خوردند، متناقطع شد و بنی اسرائیل دیگر متناداشتند و در آن سال از محصول زمین کنعان می‌خوردند.

سردار لشکر خداوند

^۸ او اما چون یوشع در نزدیکی آریحا بود، سر برافراشت و دید که اینک مردی با شمشیری برهنه در دستش، در برابر وی ایستاده است. یوشع نزد او رفت و پرسید: «آیا تو از مایی یا از دشمنان ما؟» ^۹ پاسخ داد: «هیچ کدام. من سردار لشکر خداوندم که اکنون آمده‌ام.» یوشع به روی بر زمین افتاده، سجده کرد و از وی پرسید: «سرورم به خادم خود چه می‌فرماید؟» ^{۱۰} سردار لشکر خداوند به یوشع

^{۱۱} در روز دهم از ماه نخست، قوم از اردن برآمدند و در جلجال واقع در سرحدات شرقی آریحا اردو زدند. ^{۱۲} او یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن برگرفته بودند، در جلجال بر پا کرد. ^{۱۳} آنگاه به بنی اسرائیل گفت: «در آینده هرگاه فرزندانتان از پدرانشان پرسند: "معنی این سنگها چیست؟" ^{۱۴} بدیشان تعلیم داده، بگویید: "اسرائیل بر خشکی از این اردن گذشت." ^{۱۵} زیرا یهوه خدایان آبهای اردن را پیش روی شما خشکانید تا شما از آن گذشتید، همان‌گونه که دریای سرخ را خشکانید تا ما از آن گذشتیم؛ ^{۱۶} او چنین کرد تا همه قومهای جهان بدانند که دست خداوند نیرومند است، و تا شما همواره از یهوه خدایان بترسید.»

ختنه در جلجال

 چون همه پادشاهان آموری در غرب رود اردن، و همه پادشاهان کنعانی در سواحل دریا، شنیدند که خداوند آبهای اردن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانید تا ما از آن بگذریم، دل‌هایشان گداخته شد و دیگر روحیه‌ای برای مقابله با بنی اسرائیل در ایشان نماند! ^۱ در آن هنگام، خداوند به یوشع فرمود: «کارها از سنگ چخماق بساز و دیگر بار بنی اسرائیل را ختنه کن.» ^۲ پس یوشع کارها از سنگ چخماق ساخت و بنی اسرائیل را در جبهه‌ها عزّلوت ختنه کرد. ^۳ او از آن رو چنین کرد که جمله مردان قوم که از مصر بیرون آمده بودند، یعنی همه مردان جنگی، پس از ترک مصر در طول راه در بیابان جان سپرده بودند. ^۴ البته همه کسانی که از مصر بیرون آمدند، ختنه شده بودند، اما هیچ‌یک از آنان که پس از ترک مصر در طول سفر در بیابان زاده شدند، ختنه نشده بود؛ ^۵ چرا که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا سرانجام تمامی آن قوم،

دهانتان بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم فریاد کنید. آنگاه فریاد کنید!»^{۱۱} پس او صندوق خداوند را دور شهر گردانید و یک بار دور شهر گشت. آنگاه به اردوگاه بازگشته، شب را در آنجا به سر بردند.

^{۱۲} صبح زود، یوشع برخاست و کاهنان صندوق خداوند را برگرفتند. ^{۱۳} هفت کاهنی که هفت گِرِنا را می‌بردند، پیشاپیش صندوق خداوند می‌رفتند و گِرِناها را می‌نواختند. مردان مسلح نیز پیشاپیش ایشان می‌رفتند و سربازان از عقب در پی صندوق خداوند می‌آمدند، و گِرِناها پیوسته نواخته می‌شد. ^{۱۴} بدین گونه، دوّمین روز نیز یک بار دور شهر گشتند و به اردوگاه بازگشتند، و تا شش روز چنین کردند. ^{۱۵} در هفتمین روز، صبح زود، هنگام سپیده‌دم برخاستند و شهر را هفت بار به همان شکل دور زدند. تنها در این روز بود که هفت بار دور شهر گشتند. ^{۱۶} در مرتبه هفتم، پس از آن که کاهنان گِرِناها را نواختند، یوشع به قوم فرمود: «فریاد برآورید، زیرا خداوند شهر را به شما داده است! ^{۱۷} این شهر و هر آنچه در آن است می‌باید به تمامی تقدیم خداوند شده، حرام* گردد. فقط راحاب روسپی و همه کسانی که با او در خانه‌اش هستند زنده بمانند، زیرا او مأمورانی را که فرستادیم پنهان کرد. ^{۱۸} و اما شما از آنچه حرام شده است حذر کنید، مبادا با برداشتن از چیز حرام، خود حرام گردید و اردوگاه اسرائیل را حرام گردانیده، به بلا دچار سازید. ^{۱۹} اما تمامی نقره و طلا و همه اشیای برنجین و آهنین، وقف خداوندند و باید در خزانه او نهاده شوند.»

^{۲۰} پس قوم فریاد برآوردند و گِرِناها نواخته شد. هنگامی که مردم صدای گِرِنا را شنیدند، فریادی بلند برکشیدند و دیوار فرو افتاد. پس

پاسخ داد: «کفش از پای به در آر، زیرا جایی که ایستاده‌ای، مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

سقوط آریحا

۶ و اما شهر آریحا به سبب بنی اسرائیل کاملاً بسته بود و هیچ کس به آن رفت و آمد نمی‌کرد. ^۲ و خداوند به یوشع گفت: «بنگر که من آریحا را با پادشاه و دلاورانش به دست تو داده‌ام. ^۳ همه شما مردان جنگی، یک بار دور شهر بگردید. این کار را شش روز تکرار کنید، ^۴ و هفت کاهن، هفت گِرِنای شاخ قوچ برگیرند و پیشاپیش صندوق بروند. روز هفتم، هفت بار دور شهر بگردید و کاهنان در گِرِناهای خود بدمند. ^۵ و چون نفیر طولانی گِرِناها برخیزد و صدای آن را بشنوید، همه قوم فریادی بلند برکشند. آنگاه دیوار شهر فرو خواهد افتاد. پس قوم به شهر برآیند، هریک مستقیم پیش روی خویش.»

^۶ پس یوشع پسر نون، کاهنان را فرا خوانده، بدیشان گفت: «صندوق عهد را برگیرید و به هفت کاهن بگویید تا هفت گِرِنای شاخ قوچ برگرفته، پیشاپیش صندوق خداوند بروند.» ^۷ و به قوم فرمان داده، گفت: «پیش روید و دور شهر بگردید. مردان مسلح پیشاپیش صندوق خداوند بروند.»

^۸ چون یوشع این را به قوم گفت، آن هفت کاهن که هفت گِرِنا را می‌بردند پیشاپیش خداوند به راه افتادند، و گِرِناها را نواختند و صندوق عهد خداوند از پی‌شان می‌آمد. ^۹ مردان مسلح پیشاپیش کاهنانی که گِرِناها را می‌نواختند راه می‌رفتند، و سربازان از عقب، در پی صندوق می‌آمدند؛ و گِرِناها پیوسته نواخته می‌شد. ^{۱۰} یوشع به قوم فرمان داد: «فریاد مکنید و آوازتان شنیده نشود، بلکه سخنی نیز از

* ۱۷:۶ در عبری «جرم». اصطلاح عبری اشاره به تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند دارد که اغلب با از بین بردن کامل آنها همراه بود. همچنین در آیات ۱۸ و ۲۱.

حرام شده بود برگرفت. پس خشم خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.

۵ و یوشع مردانی را از آریحا به عای در نزدیکی بیت‌آون در شرق بیت‌ئیل گسیل داشته، فرمود: «بروید و آن منطقه را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، به جاسوسی در عای پرداختند، ۶ و نزد یوشع بازگشته، گفتند: «همه قوم را به جنگ مفرست. دو یا سه هزار مرد برآیند و به عای حمله کنند. تمامی قوم را تا آنجا زحمت مده، زیرا شمار آنان بس اندک است.» ۷ پس حدود سه هزار تن از مردان قوم به آنجا رفتند. اما از برابر مردان عای گریختند، ۸ و مردان عای حدود سی و شش تن از آنان را کشتند. آنها از پیش دروازه شهر تا شباریم، مردان اسرائیل را تعقیب کرده، ایشان را بر سرایشی هلاک کردند. و دل قوم گداخته شده، مانند آب گردید.

۹ آنگاه یوشع و همه مشایخ اسرائیل جامه از تن دریدند و در برابر صندوق خداوند تا شامگاه به روی بر زمین افتاده، خاک بر سرهای خود ریختند. ۱۰ و یوشع گفت: «آه ای خداوندگار یهوه، چرا این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان سپرده، هلاکمان سازی؟ کاش به سکونت در آن سوی اردن قناعت کرده بودیم! ۱۱ خداوندگار، حال که اسرائیل در برابر دشمنان خود عقب‌نشینی کرده است، چه بگویم؟ ۱۲ زیرا کنعانیان و دیگر ساکنان این مرز و بوم خواهند شنید و ما را محاصره کرده، نام ما را از روی زمین محو خواهند کرد. آنگاه تو برای نام بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

۱۳ خداوند به یوشع فرمود: «برخیز! چرا اینچنین به روی درافتاده‌ای؟ ۱۴ اسرائیل گناه ورزیده است؛ آنان از عهدی که ایشان را بدان امر فرمودم، تجاوز کرده‌اند و از چیزهای حرام برداشته، دزدی کرده‌اند و دروغ گفته‌اند و فریبکارانه رفتار کرده، آنها

قوم به شهر برآمدند، هر یک مستقیم پیش روی خویش، و شهر را تسخیر کردند. ۱۵ آنگاه هرآنچه را در شهر بود، از زن و مرد و پیر و جوان تا گاو و گوسفند و الاغ، همه را به دم شمشیر به نابودی کامل سپردند.

۱۶ اما یوشع به دو مردی که زمین را جاسوسی کرده بودند، گفت: «به خانه آن روسپی بروید و طبق سوگندی که برایش خوردید، او را با همه بستگانش از آنجا بیرون آورید.» ۱۷ پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب را با پدر و مادر و برادران و هر چه داشت، بیرون آوردند و همه خویشان او را بیرون از اردوگاه اسرائیل جا دادند. ۱۸ آنگاه شهر را با هرآنچه در آن بود سوزاندند، جز اینکه نقره و طلا و اشیای برنجین و آهنین را در خزانه خانه خداوند گذاشتند. ۱۹ و یوشع، راحاب روسپی و خانواده و همه متعلقاتش را زنده نگاه داشت، و او تا به امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا مأمورانی را که یوشع برای جاسوسی به آریحا فرستاده بود، پنهان ساخت.

۲۰ آنگاه یوشع آنان را چنین سوگند داد:

«ملعون باد در حضور خداوند،

هر آن که برخاسته،

این شهر آریحا را دوباره بنا کند.

به بهای جان نخست‌زاده‌اش

پی آن را خواهد نهاد،

و به بهای جان کوچکترین پسرش

دروازه‌های آن را بر پا خواهد کرد.»

۲۱ خداوند با یوشع می‌بود، و آوازه یوشع در سرتاسر آن سرزمین پیچید.

گناه عخان و شکست اسرائیل

اما بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود، خیانت ورزیدند. زیرا عخان پسر کرمی پسر زبندی* پسر زراح از قبیله یهودا، از آنچه

* ۱:۷ در ترجمه یونانی هفتادئتان و ۱ تواریخ ۶:۲ "زمری" آمده است؛ همچنین در آیات ۱۷ و ۱۸.

آنچه کرده‌ای باخبر ساز، و چیزی از من پنهان مدار.»^{۲۰} عَخَان یوشع را پاسخ داد: «براستی من به یهوه خدای اسرائیل گناه ورزیده‌ام. این است آنچه کرده‌ام: ^{۲۱}در میان غنایم ردایی نفیس از شِنعار،^{*} دویست مثقال^{*} نقره و یک شمش طلا به وزن پنجاه مثقال دیدم. پس طمع ورزیده، آنها را برگرفتم. و اینک در زمین درونِ خیمهٔ من پنهان است و نقره‌ها زیر آنهاست.»

^{۲۲}پس یوشع مأمورانی فرستاد. آنان دویده، به خیمه درآمدند، و اینک در خیمهٔ او پنهان بود و نقره نیز زیر آن قرار داشت. ^{۲۳}پس آنها را از خیمه برگرفته، نزد یوشع و تمامی بنی اسرائیل آوردند و در حضور خداوند گسترانیدند. ^{۲۴}آنگاه یوشع و تمامی اسرائیل با وی، عَخَان پسر زراح را با آن نقره، ردا، و شمش طلا، و پسران و دخترانش، و گاوان، الاغان، و گوسفندانش، و خیمه‌اش، و تمامی دارایی‌اش گرفته، به وادی عَخور بردند. ^{۲۵}یوشع گفت: «چرا این مصیبت را بر ما وارد آوردی؟ پس امروز خداوند تو را به مصیبت گرفتار می‌سازد.» آنگاه تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند؛ آنها ایستان را به آتش سوزاندند و سنگها بر ایشان افکندند،^{۲۶} و بر روی عَخَان تلی عظیم از سنگ بر پا داشتند، که تا به امروز باقی است. آنگاه آتش خشم خداوند فرو نشست. به همین جهت، آن مکان تا به امروز وادی عَخور^{*} نامیده می‌شود.

سقوط عای

آنگاه خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. به پا خیز و تمامی مردان جنگی را با خود برگرفته، به عای حمله کن؛ اینک من پادشاه عای را با مردمش و شهرش و

را در میان اسباب خویش گذاشته‌اند.^{۱۲} از این روست که بنی اسرائیل را یارای ایستادگی در برابر دشمنانشان نیست. آنان در برابر دشمن عقب‌نشینی کرده‌اند، زیرا حرام شده‌اند. اگر چیزهای حرام را از میان خود ناپود نکنید، من دیگر با شما نخواهم بود.^{۱۳} پس اکنون برخیز و قوم را تقدیس کرده، پدیشان بگو: ^{۱۴}«خود را برای فردا تقدیس کنید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: ای اسرائیل، چیزهای حرام در میان شماست. تا زمانی که این چیزهای حرام را از میان خود دور نکنید، یارای ایستادگی در برابر دشمنانتان را نخواهید داشت.»^{۱۵} پس بامدادان قبیله به قبیله نزدیک آید. قبیله‌ای را که خداوند برگیرد، طایفه به طایفه نزدیک آیند. و طایفه‌ای را که خداوند برگیرد، خاندان به خاندان نزدیک آیند. و از خاندانی که خداوند برگیرد، هر یک از مردان نزدیک آیند.^{۱۶} کسی را که با چیزهای حرام گرفتار گردد، با هر چه دارد به آتش بسوزانید، زیرا که از عهد خداوند تجاوز کرده و در اسرائیل مرتکب عملی شرم‌آور شده است!»^{۱۷} پس یوشع بامدادان برخاسته، قبیله‌های اسرائیل را یکی پس از دیگری نزدیک آورد، و قبیله یهودا برگرفته شد.^{۱۸} و یوشع طایفه‌های یهودا را نزدیک آورد، و طایفهٔ زراحیان برگرفته شد. پس طایفهٔ زراحیان را خاندان به خاندان نزدیک آورد، و خاندان زَبَدی برگرفته شد.^{۱۹} سپس یوشع مردان خانوادهٔ او را یک به یک نزدیک آورد و عَخَان پسر کُرمی، پسر زَبَدی، پسر زراح از قبیلهٔ یهودا برگرفته شد.^{۲۰} آنگاه یوشع به عَخَان گفت: «ای پسر، یهوه خدای اسرائیل را جلال ده^{*} و نزد او اعتراف کن. مرا از

* ۱۹:۷ نوعی قسم خوردن برای ابراز حقیقت.

* ۲۱:۷ نام دیگری است برای سرزمین بابل.

* ۲۱:۷ در عبری: «شکل». یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیهٔ آیه.

* ۲۶:۷ «عَخور» یعنی «مصیبت».

شهر بود، و آنانی که پشت شهر به جانب غربی در کمین بودند. اما یوشع آن شب را در درّه به سر برد. ^{۱۴} چون پادشاه عای این را دید، او و تمامی قومش، یعنی مردان شهر، صبح زود شتابان برخاستند و برای جنگ با بنی اسرائیل به مکان مقرر که روبه روی عَرَبَه بود، رفتند. اما او نمی دانست که پشت شهر برای او کمین گذاشته اند. ^{۱۵} یوشع و همه اسرائیل وانمود کردند که از آنان شکست خورده اند، و به جانب بیابان گریختند. ^{۱۶} پس تمامی مردانی که در عای بودند به تعقیب ایشان فرا خوانده شدند. و آنان یوشع را تعقیب کرده، از شهر دور شدند. ^{۱۷} هیچ مردی در عای و بیت ثیل باقی نماند که به تعقیب اسرائیل بیرون نرفته باشد. آنان شهر را باز گذاشتند و به تعقیب اسرائیل رفتند.

^{۱۸} آنگاه خداوند به یوشع گفت: «نیزه‌ای را که در دست داری به سوی عای دراز کن، زیرا شهر را به دست تو خواهم داد.» پس یوشع نیزه‌ای را که در دست داشت به سوی شهر دراز کرد. ^{۱۹} به محض اینکه یوشع دستش را دراز کرد، مردانی که در کمین بودند بی‌درنگ از جای خود برخاستند و دویده، به شهر درآمدند و آن را تصرف کرده، شتابان به آتش کشیدند. ^{۲۰} مردان عای بر پشت سر نگرسته، دیدند که اینک دود از شهر به آسمان بالا می‌رود، و دیگر یارای آن نداشتند که به این سو و آن سو بگریزند، زیرا اسرائیلیانی نیز که به سوی بیابان گریخته بودند، بر تعقیب کنندگان برگشتند. ^{۲۱} چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که کمین کنندگان، شهر را گرفته‌اند و دود از آن بلند است، برگشتند و بر مردان عای حمله‌ور شدند. ^{۲۲} پس دیگر اسرائیلیان نیز از شهر به مقابله با مردان عای بیرون آمدند، و مردان عای در میان اسرائیلیان گرفتار آمدند، به گونه‌ای که عده‌ای از آنها در یک طرف و عده‌ای در طرف دیگر آنها بودند. اسرائیلیان آنان را از دم تیغ

زمینش به دست تو داده‌ام. ^۲ با عای و پادشاهش همان کن که با آریحا و پادشاه آن کردی، جز اینکه می‌توانید غنایم و حیواناتش را برای خود به تاراج گیرید. پشت شهر کمین بگذارید.» ^۳ پس یوشع و همه مردان جنگی به پا خاستند تا به عای برآیند. یوشع سی هزار تن از مردان دلاور را برگزید و ایشان را شبانه روانه کرد. ^۴ و به آنان فرمان داده، گفت: «اینک پشت شهر کمین بگذارید و از شهر زیاد دور مشوید و همگی آماده باشید. ^۵ من و تمامی قومی که همراه منند به شهر نزدیک خواهیم شد و چون مردان عای همچون پیشتر برای رویارویی با ما بیرون آیند، از برابرشان خواهیم گریخت. ^۶ پس بیرون آمده، تعقیبمان خواهند کرد، تا وقتی که آنها را از شهر دور کرده باشیم. زیرا خواهند گفت: «این بار نیز همچون قبل از ما می‌گریزند.» بنابراین از آنها خواهیم گریخت. ^۷ آنگاه شما از کمینگاه برخیزید و شهر را تصرف کنید. زیرا پیهو خدایتان آن را به دست شما خواهد داد. ^۸ و چون شهر را گرفتید، آن را به آتش بکشید. مطابق سخن خداوند عمل کنید. این است فرمان من به شما.» ^۹ سپس یوشع ایشان را فرستاد، و آنان به کمینگاه رفتند، و در جایی میان بیت‌ثیل و عای، در جانب غربی عای، موضع گرفتند. اما یوشع آن شب را در میان قوم به سر برد.

^{۱۰} صبح زود، یوشع برخاسته، قوم را برای جنگ صف‌آرایی کرد، و او و مشایخ اسرائیل پیشاپیش قوم به سوی عای روانه شدند. ^{۱۱} تمامی مردان جنگی که همراه او بودند پیش رفته، به شهر نزدیک شدند و به مقابل آن رسیده، در جانب شمالی عای اردو زدند، جایی که میان آنها و عای درّه‌ای بود. ^{۱۲} یوشع حدود پنج هزار مرد را برگرفته، آنان را در میان بیت‌ثیل و عای، در جانب غربی شهر، در کمین نهاد. ^{۱۳} پس نیروها در جای خود مستقر شدند، متشکل از اردوی اصلی که در شمال

متن نسخه‌ای از تورات را که موسی نگاشته بود، بر سنگها بازنویسی کرد.^{۳۳} تمامی اسرائیل، از غریب و بومی، به اتفاق مشایخ، صاحبمنصبان و داوران خود، در دو سوی صندوق، مقابل لایوان کاهن که صندوق عهد خداوند را می بردند، ایستاده بودند، نیمی از قوم در برابر کوه جرزیم، و نیمی دیگر در برابر کوه عیبال، همان گونه که موسی خدمتگزار خداوند پیشتر برای برکت دادن قوم اسرائیل امر کرده بود.^{۳۳} سپس یوشع تمامی کلام شریعت را، از برکت و لعنت، مطابق آنچه در کتاب تورات نوشته شده، قرائت کرد.^{۳۵} از تمام فرمانهای موسی، سخنی نبود که یوشع آن را در حضور تمام جماعت اسرائیل و زنان و کودکان و غریبانی که در میان ایشان به سر می بردند، نخوانده باشد.

حیلۀ جبعونیان

چون تمامی پادشاهان غرب اردن که در بلندی‌ها و پستی‌ها و در سرتاسر کرانه دریای بزرگ در مسیر لبنان بودند، یعنی پادشاهان حیثیان، آموریان، کنعانیان، فرزیان، جویان و یبوسیان، درباره این امور شنیدند،^۲ گرد هم آمده، همداستان شدند تا با یوشع و اسرائیل بجنگند.

^۳ اما چون ساکنان جبعون شنیدند که یوشع با آریحا و عای چه کرده است،^۴ به حیلۀ رفتار کردند و روانه شده، برای خود تدارکاتی دیدند^۵ و کیسه‌های مندرس برای الاغان خود و مشکهای فرسوده شراب که پاره و رفو شده بود، برگرفتند،^۵ و کفشهای کهنه و وصله خورده به پا کردند، و جامه‌های مندرس پوشیدند، و تمامی توشه ایشان خشک و کپک‌زده بود.^۶ ایشان نزد یوشع به اردوگاه جلجال رفته، به او و مردان اسرائیل گفتند: «ما از سرزمینی دور

گذراندند و نگذاشتند حتی یک تن زنده بماند یا بگریزد.^{۳۳} اما پادشاه عای را زنده گرفتند و نزد یوشع آوردند.

^{۳۴} پس از آنکه اسرانیلیان از کشتن همه ساکنان عای در دشت و صحرائی که ایشان را در آن تعقیب کرده بودند فارغ شدند، و همه آنها به دم شمشیر از پا درآمدند و به تمامی هلاک گشتند، جملگی به عای بازگشتند و ساکنان آنجا را نیز از دم تیغ گذراندند.^{۳۵} همه آنانی که در آن روز از مرد و زن کشته شدند دوازده هزار تن بودند، یعنی تمامی ساکنان عای.^{۳۶} اما یوشع دست خود را که بدان نیزه را دراز کرده بود پس نکشید، تا آنگاه که تمامی ساکنان عای را به نابودی کامل سپرد.^{۳۷} اسرانیلیان بنا به فرمان خداوند به یوشع، فقط حیوانات و غنایم شهر را برای خود به تاراج بردند.^{۳۸} پس یوشع عای را سوزانید و آن را به تلی ابدی بدل ساخت، به ویرانه‌ای که تا به امروز باقی است.^{۳۹} و پادشاه عای را تا شامگاه بر درختی آویخت و شامگاهان دستور داد تا جسدش را از درخت فرود آورند و در مدخل دروازه شهر افکنند. و بر آن توده‌ای عظیم از سنگ بر پا داشتند که تا به امروز باقی است.

تجدید عهد بر کوه عیبال

^{۴۰} آنگاه یوشع بر کوه عیبال مذبحی برای یهوه خدای اسرائیل بنا کرد،^{۴۱} همان گونه که موسی خدمتگزار خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود. او آن را مطابق آنچه در کتاب تورات موسی نوشته شده بود ساخت، یعنی مذبحی از سنگهای نتراشیده که هیچ گونه ابزار آهنین بر آن به کار نرفته بود. و بر آن، قربانیهای تمام سوز به خداوند تقدیم داشتند و قربانیهای رفاقت^{۴۲} ذبح کردند.^{۴۳} و آنجا در حضور بنی اسرائیل، یوشع

* ۳۱:۸ یا: "سلامتی"; همچنین در بقیۀ کتاب.

* ۴:۹ یا: «خویشتن را همچون سفیران نمودند».

جماعت همگی علیه ناظران خود زبان به شکوه گشودند،^{۱۹} اما رهبران جملگی به تمامی جماعت گفتند: «ما برای ایشان به یهوه خدای اسرائیل سوگند یاد کرده‌ایم و اکنون نمی‌توانیم دست بر ایشان بلند کنیم.^{۲۰} پس با آنان چنین خواهیم کرد: می‌گذاریم زنده بمانند، مبادا به سبب سوگندی که برای ایشان یاد کردیم، غضب بر ما نازل شود.»^{۲۱} و رهبران به آنها گفتند: «بگذارید زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت اسرائیل هیزم‌شکنی می‌کردند و آب از چاه می‌کشیدند، چنانکه ناظران به آنها فرموده بودند.

^{۲۲} یوشع جبعونیان را فرا خوانده، بدیشان گفت: «چرا ما را فریفتید و گفتید: "از شما بسیار دور هستیم." حال آن که نزدیک ما ساکنید؟^{۲۳} پس اکنون شما ملعونید، و از شما همیشه برای خانه خدای من غلامان و هیزم‌شکنان و آب‌کشندگان خواهند بود.»^{۲۴} آنان به یوشع به‌واقع خبر رسید که یهوه خدای تو به خادمش موسی فرمان داده است که تمامی این سرزمین را به شما ببخشد و همه ساکنان آن را پیش روی شما نابود کند، پس به سبب جانهای خود سخت از شما ترسیدیم و چنین کردیم.^{۲۵} اکنون در دست تویم. هر چه در نظرت نیکو و درست آید، با ما بکن.»^{۲۶} پس یوشع با ایشان چنین کرد و آنان را از دست بنی‌اسرائیل رهانید و آنها جبعونیان را نکشتند.^{۲۷} یوشع در آن روز جبعونیان را برای جماعت و همچنین برای مذبح خداوند، در جایی که خداوند برمی‌گزید، به هیزم‌شکنی و کشیدن آب از چاه برگماشت، و تا امروز به این کار مشغولند.

توقف خورشید

۱۵ چون آدونی صدیق پادشاه اورشلیم شنید که یوشع عای را به تصرف آورده و به نابودی کامل سپرده است، و با عای

آمده‌ایم، پس اکنون با ما پیمان ببندید.»^۷ مردان اسرائیل به جویان گفتند: «شاید شما در میان ما ساکن باشید، پس چگونه می‌توانیم با شما پیمان ببندیم؟»

^۸ آنان به یوشع گفتند: «ما خدمتگزاران تو هستیم.» یوشع پرسید: «که هستید و از کجا می‌آید؟»^۹ پاسخ دادند: «ما خدمتگزارانت، به سبب نام یهوه خدای تو از سرزمین بسیار دور آمده‌ایم. زیرا آوازه او و هر آنچه را که در مصر کرده است، شنیده‌ایم،^{۱۰} و نیز هر آنچه را که بر سر آن دو پادشاه آموریان در آن سوی اردن آورده است، یعنی سیحون پادشاه جیبون و عوج پادشاه باشان که در عشتاروت می‌زیست.^{۱۱} پس مشایخ ما و تمامی ساکنان سرزمینمان به ما گفتند: "توشه راه بگیرید و به دیدار ایشان بروید و به آنها بگویید: 'ما خدمتگزاران شمایم، پس اکنون با ما پیمان ببندید.'"^{۱۲} این است نان ما! روزی که آن را از خانه‌های خویش برای توشه راه برگرفتم تا نزد شما بیایم، هنوز گرم بود، اما حال بنگرید که خشک شده و کپک زده است.^{۱۳} و این مشکهای شراب، وقتی آنها را پر کردیم نو بودند، و حال بنگرید که پاره شده‌اند. و جامه‌ها و کفشهایمان نیز از درازی سفر فرسوده شده است.»^{۱۴} پس مردان اسرائیل از توشه ایشان به جهت واریسی گرفتند، اما از خداوند مشورت نطلبیدند.^{۱۵} و یوشع با آنان صلح کرد، و پیمان بست که ایشان را زنده بگذارد، و رهبران جماعت نیز برای آنان سوگند یاد کردند.

^{۱۶} و اما سه روز پس از آنکه با جبعونیان پیمان بسته بودند، شنیدند که از همسایگانشان هستند و در میان آنها ساکنند.^{۱۷} پس بنی‌اسرائیل روانه شدند و در روز سوم به شهرهای ایشان، یعنی جبعون، کفیره، بئروت و قریه‌بغاریم رسیدند.^{۱۸} اما بنی‌اسرائیل به آنان حمله نکردند، زیرا رهبران جماعت برای ایشان به یهوه خدای اسرائیل سوگند یاد کرده بودند. پس

و مردند. و شمار آنان که از تگرگ مردند، از کسانی که به شمشیر بنی اسرائیل کشته شدند بیشتر بود.

^{۱۲} در همان روز که خداوند آموریان را تسلیم بنی اسرائیل کرد، یوشع با خداوند تکلم کرد، و در حضور اسرائیل گفت:

«ای خورشید، بر فراز جبعون بازایست،
و تو ای ماه بر درهٔ آیلون!»

^{۱۳} پس خورشید بازایستاد،
و ماه حرکت نکرد،

تا قوم از دشمنان خویش انتقام گرفتند. مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که خورشید در میان آسمان بازایستاد و نزدیک به یک روز کامل برای پایین رفتن نشافت؟^{۱۴} نه پیش و نه پس از آن، روزی نبوده که خداوند این چنین به صدای انسان گوش فرا داده باشد، زیرا خداوند برای اسرائیل می جنگید!

^{۱۵} آنگاه یوشع با تمامی اسرائیل به اردوی جلجال بازگشتند.

کشتن پنج پادشاه آموری

^{۱۶} و اما آن پنج پادشاه گریختند و خود را در غار مقیده پنهان کردند.^{۱۷} و به یوشع خبر رسید که، «آن پنج پادشاه یافت شده‌اند و در غار مقیده پنهانند.»^{۱۸} یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ بر دهانهٔ غار بغلتانید و مردانی چند در آنجا به نگهبانی ایشان بگمارید.»^{۱۹} اما خود در آنجا نمانید بلکه دشمنان را تعقیب کنید، و از عقب بر ایشان حمله برید و مگذارید به شهرهایشان داخل شوند، زیرا یهوه خدایتان آنان را به دست شما تسلیم کرده است.»^{۲۰} پس از آنکه یوشع و بنی اسرائیل از کشتن آنان به کشتاری بس عظیم فارغ شدند تا اینکه همگی ایشان را نابود ساختند، و چون آنانی از ایشان که جان به در برده بودند به شهرهای حصاردار

و پادشاهش همان کرده که با اریحا و پادشاهش کرده بود، و اینکه ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده‌اند و در میان ایشان ساکن شده‌اند،^۲ بسیار ترسید^۳ زیرا جبعون شهری بزرگ بود، همچون یکی از شهرهای پادشاه نشین، و از عای بزرگتر بود و مردانش همه جنگاور بودند.

^۴ پس آذونی صدق پادشاه اورشلیم برای هوام پادشاه جبرون، فرام پادشاه یرموت، یافیع پادشاه لاکیش و دبیر پادشاه عجلون پیغام فرستاده، گفت: «به یاری ام برآید تا به جبعون حمله بریم، زیرا با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده است.»^۵ پس آن پنج پادشاه آموریان یعنی پادشاه اورشلیم، پادشاه جبرون، پادشاه یرموت، پادشاه لاکیش و پادشاه عجلون گرد هم آمدند و با تمامی لشکریانشان پیش رفتند و بر ضد جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند.

^۶ آنگاه مردان جبعون برای یوشع در اردوگاه جلجال پیغام فرستادند که: «دست یاری خود را از خدمتگزارانت باز مدار. نزد ما بشتاب و نجاتمان ده. ما را مدد کن زیرا تمام پادشاهان آموریان که در بلندیها ساکنند، به ضد ما گرد آمده‌اند.»^۷ پس یوشع با تمام مردان جنگی و دلاوران از جلجال به راه افتاد.^۸ خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس؛ زیرا آنها را به دست تو داده‌ام. هیچ یک از آنان را در برابر تو یارای ایستادگی نخواهد بود.»^۹ پس یوشع که تمامی شب از جلجال پیشروی کرده بود، به ناگاه بر ایشان یورش آورد.^{۱۰} و خداوند ایشان را در برابر اسرائیل آشفته ساخت. اسرائیلیان آنان را در جبعون به کشتاری عظیم کشتند، و از راه سربالایی بیت حورون تعقیب کردند، و تا به عزبیه و مقیده ایشان را کشتند.^{۱۱} چون ایشان از برابر اسرائیل می گریختند، و در سرایشی بیت حورون بودند، خداوند تا عزبیه بر آنان از آسمان تگرگهای بزرگ فرود آورد،

* ۲۰:۱۰ در بیشتر نسخه‌های عبری: «آنها بسیار ترسیدند.»

و با پادشاه آن همان کرد که با پادشاه آریحا کرده بود.

^{۳۱} سپس یوشع با تمامی اسرائیل از لینه به لاکیش پیشروی کرد و بر ضد آن اردو زده، با آن جنگ کرد. ^{۳۲} خداوند لاکیش را به دست اسرائیل تسلیم کرد و یوشع آن را در روز دوم تسخیر نموده، شهر و هر که را در آن بود از دم تیغ گذراند، همان گونه که با لینه کرده بود. ^{۳۳} حورام پادشاه جازر به یاری لاکیش برآمد، اما یوشع او و قومش را نیز شکست داد تا آنجا که کسی را باقی نگذاشت.

^{۳۴} آنگاه یوشع با تمامی اسرائیل از لاکیش به عجلون پیشروی کردند؛ آنها بر ضد آن اردو زده، با آن جنگیدند. ^{۳۵} ایشان آن شهر را در همان روز تسخیر کرده، از دم تیغ گذراندند، و یوشع در آن روز هر که را در شهر بود به نابودی کامل سپرد، همان گونه که با لاکیش کرده بود. ^{۳۶} سپس یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به جبرون پیشروی کرده، با آن جنگیدند. ^{۳۷} آنان شهر را تسخیر کردند و پادشاه، شهرهای آن و هر که را در آن بود از دم تیغ گذراندند. او مطابق هر آنچه با عجلون کرده بود، کسی را باقی نگذاشت بلکه آن را با هر که در آن بود به نابودی کامل سپرد.

^{۳۸} آنگاه یوشع با تمامی اسرائیل به سوی دبیر دور زدند و با آن جنگیدند. ^{۳۹} او آن را با پادشاه و همه شهرهایش تسخیر کرد و ایشان آن را از دم تیغ گذرانده، هر که را در آن بود به نابودی کامل سپردند. یوشع کسی را باقی نگذاشت، و با دبیر و پادشاهش همان کرد که با جبرون و لینه و پادشاهش کرده بود.

^{۴۰} پس یوشع تمامی آن سرزمین، یعنی کوهستان و نیگب و پستی‌ها و دامنه‌ها را با همه پادشاهانش مغلوب کرد. او هیچ کس را باقی نگذاشت بلکه هر ذی نفسی را به نابودی کامل سپرد، همان گونه که یهوه خدای اسرائیل امر فرموده بود. ^{۴۱} و یوشع ایشان را از قادش برنع

درآمدند، ^{۴۱} آنگاه تمامی قوم به سلامتی نزد یوشع به اردوی مقبده بازگشتند، و هیچ کس زبان خود را بر آحدی از بنی اسرائیل تیز نساخت.

^{۴۲} سپس یوشع گفت: «دهانه غار را بگشایید و آن پنج پادشاه را از غار نزد من بیرون آورید.» ^{۴۳} پس چنین کردند، و آن پنج پادشاه یعنی پادشاه اورشلیم، پادشاه جبرون، پادشاه یرموت، پادشاه لاکیش و پادشاه عجلون را از غار نزد وی بیرون آوردند. ^{۴۴} چون آن پادشاهان را نزد یوشع بردند، او تمامی مردان اسرائیل را فرا خواند و به سرداران سپاه که با او آمده بودند، گفت: «نزدیک بیایید و پاهای خود را بر گردن این پادشاهان بگذارید.» پس نزدیک آمدند و پاهای خویش را بر گردن ایشان نهادند. ^{۴۵} یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مشوید. قوی و دلیر باشید، زیرا خداوند با همه دشمنانتان که با آنان می جنگید چنین خواهد کرد.» ^{۴۶} سپس یوشع آن پادشاهان را زد و کشت و بر پنج درخت آویخت، و آنان تا عصر بر درختان آویخته بودند. ^{۴۷} به هنگام غروب آفتاب، به فرمان یوشع آنان را از درختان به زیر آوردند و به درون همان غار که در آن پنهان شده بودند، افکندند. و بر دهانه غار سنگهایی بزرگ نهادند که تا به امروز باقی است.

تسخیر شهرهای جنوبی

^{۴۸} در آن روز یوشع مقبده را تسخیر کرد و شهر و پادشاهش را از دم تیغ گذراند، و همه را به نابودی کامل سپرده، کسی را باقی نگذاشت، و با پادشاه مقبده همان کرد که با پادشاه آریحا کرده بود.

^{۴۹} آنگاه با تمامی اسرائیل از مقبده به لینه پیشروی کرد و با آن جنگید. ^{۵۰} خداوند آن شهر و پادشاهش را نیز به دست اسرائیل تسلیم کرد. یوشع شهر و هر که را در آن بود از دم تیغ گذراند و کسی را در آن باقی نگذاشت،

تا غزه، و نیز تمامی سرزمین جوشن را تا به جبعون، شکست داد.^{۲۲} او در یک زمان تمامی این پادشاهان و سرزمینهایشان را تسخیر کرد، زیرا یهوه خدای اسرائیل برای اسرائیل می جنگید.^{۲۳} آنگاه یوشع با تمامی اسرائیل به اردوی جلیجال بازگشتند.

۱۱ آنگاه یوشع بازگشته، حاصور را تسخیر کرد و پادشاهش را به شمشیر کشت. حاصور در گذشته بر همه این ممالک سر بود.^{۱۱} آنان هر که را در آنجا بود از دم تیغ گذراندند و همه را به نابودی کامل سپردند، و هیچ ذی نفسی باقی نماند. و یوشع حاصور را به آتش سوزانید.^{۱۲} او تمامی شهرهای آن پادشاهان و همه پادشاهان آنها را گرفت و آنان را از دم تیغ گذرانده، به نابودی کامل سپرد، همان گونه که موسی خدمتگزار خداوند امر فرموده بود.^{۱۳} با این حال، اسرائیل هیچ یک از شهرهایی را که بر تلهای خود قرار داشتند نسوزانید، به جز حاصور که یوشع آن را به آتش سوزانید.^{۱۴} بنی اسرائیل تمامی غنایم این شهرها و چارپایان را برای خود به تاراج بردند، اما تمامی مردم را از دم تیغ گذراندند تا آنکه همه را هلاک کردند و هیچ ذی نفسی را باقی نگذاشتند.^{۱۵} همان گونه که خداوند به خدمتگزار خود موسی فرمان داده بود، موسی نیز به یوشع فرمان داد و یوشع آن را به انجام رسانید. او از تمامی آنچه خداوند به موسی فرمان داده بود، چیزی را انجام نشده باقی نگذاشت.

فتوحات یوشع

۱۶ بدین گونه یوشع سرتاسر آن سرزمین را تسخیر کرد: نواحی مرتفع و تمامی یگب، و تمامی منطقه جوشن و نواحی کم ارتفاع و غزه و نواحی مرتفع اسرائیل را همراه با نواحی کم ارتفاعش،^{۱۷} از کوه حالق که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان در کوهپایه جرمون است. او تمامی پادشاهان این مناطق را گرفته، ایشان را زد و کشت.^{۱۸} یوشع روزهای بسیار با تمامی این پادشاهان جنگ کرد.^{۱۹} به جز جویمان که در جبعون می زیستند، هیچ یک از این شهرها با بنی اسرائیل از در صلح در نیامد: اسرائیل تمامی

چون یابین پادشاه حاصور این را شنید، برای یوباب پادشاه مادون و برای پادشاه شمرون و پادشاه آکشاف پیغام فرستاد،^۲ و نیز برای پادشاهانی که در نواحی مرتفع شمالی بودند و برای پادشاهان غزه در جنوب کیزوت، برای پادشاهان نواحی کم ارتفاع و برای پادشاهان نافوت در غرب،^۳ و برای کنعانیان در شرق و غرب، و برای اموریان، حیثیان، فرزیان و یوسیان در نواحی مرتفع، و برای جویمان در کوهپایه جرمون در سرزمین مصفه.^۴ و آنها با تمامی لشکریانشان که گروهی بی شمار همچون ریگهای کنار دریا بودند، و با اسبان و ارابه های بسیار زیاد، آمدند.^۵ همه این پادشاهان متحد شدند و آمده، با هم در کنار آبهای میروم اردو زدند تا با اسرائیل بجنگند.

شکست پادشاهان شمال

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس، زیرا فردا کاری خواهم کرد که همه آنها تا همین وقت به حضور اسرائیل از پا درآمده باشند. تو باید اسبان ایشان را پی بزنی و ارابه هایشان را به آتش بسوزانی.»^۶ پس یوشع با تمامی جنگاوران، به ناگاه مقابل ایشان برآمده، در کنار آبهای میروم بر ایشان هجوم آورد.^۷ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم کرد، که بر ایشان تاخته، تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و به سمت شرق تا وادی مصفه تعقیبشان کردند، و ایشان را کشتند تا آنکه دیگر کسی باقی نماند.^۹ یوشع با ایشان مطابق فرمان خداوند عمل کرد: اسبانشان را پی زد و ارابه هایشان را به آتش سوزانید.

حکمرانی می‌کرد؛^۵ او عوج پادشاه باشان، که از باقیماندگان رفائیان بود، و در عشتاروت و ادرعی سکونت داشت،^۶ و بر کوه جرمون و سَلِخَه و تمامی باشان تا سرحدات چشوریان و مَعکیان و بر نصف چلعاد تا سرحدات سیحون پادشاه چشبون حکمرانی می‌کرد.^۷ موسی، خدمتگزار خداوند، و بنی اسرائیل آنان را شکست دادند. و موسی، خدمتگزار خداوند سرزمین ایشان را به رثوبینان، جادیان و نیم‌قبیله مَنسی به ملکیت داد.

پادشاهانی که از یوشع شکست خوردند

^۷ اینانند پادشاهان آن سرزمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در جانب غربی اردن شکست دادند، یعنی از بَعْل جاد در وادی لبنان تا کوه حائق که به سوی سعیر بالا می‌رود؛ و یوشع زمینهای ایشان را بر حسب سهم قبیله‌های اسرائیل به ملکیت آنان بخشید.^۸ این سرزمین شامل نواحی مرتفع، نواحی کم‌ارتفاع، عَرَبَه، کوهپایه‌ها، بیابان و نَجَب بود که سرزمینهای حیثیان، آموریان، کنعانیان، فِرْزبان، جویان و یوسیان بود؛^۹ یکی پادشاه آریحا؛ یکی پادشاه عای که مکانی در کنار بیت‌ئیل است؛

^{۱۰} یکی پادشاه اورشلیم؛

یکی پادشاه جبرون؛

^{۱۱} یکی پادشاه یرموت؛

یکی پادشاه لاکیش؛

^{۱۲} یکی پادشاه عجلون؛

یکی پادشاه جازر؛

^{۱۳} یکی پادشاه دبیر؛

آنها را در جنگ گرفت.^{۱۰} زیرا از خداوند بود که دل‌هایشان را سخت ساخت تا به مقابله با اسرائیل به نبرد درآیند، تا آنکه به نابودی کامل سپرده شده، بر آنان رحم نشود بلکه هلاک گردند؛ همان‌گونه که خداوند به موسی فرمان داده بود.

^{۱۱} در آن زمان یوشع رفته، عناقیان را از نواحی مرتفع، جبرون، دبیر، عتاب، تمامی نواحی مرتفع یهودا و همه نواحی مرتفع اسرائیل منقطع ساخت. یوشع آنان را با شهرهایشان به نابودی کامل سپرد.^{۱۲} کسی از عناقیان در سرزمین بنی اسرائیل باقی نماند؛ تنها برخی در غزه، جت و آشدود باقی ماندند.^{۱۳} بنابراین یوشع تمامی آن سرزمین را بنا بر آنچه خداوند به موسی گفته بود، تسخیر کرد و آن را به اسرائیل بر حسب سهم قبیله‌هایشان به میراث بخشید. آنگاه زمین از جنگ بیاسود.

پادشاهانی که از موسی شکست خوردند

اینانند پادشاهان آن سرزمین که بنی اسرائیل ایشان را شکست دادند و سرزمینشان را در فراسوی اردن، به سمت شرق، به تصرف درآوردند، یعنی از وادی آرنون تا کوه جرمون، با تمامی عَرَبَه به سوی شرق: سیحون، پادشاه آموریان که در چشبون ساکن بود و از عروعر واقع در کناره وادی آرنون یعنی از میانه وادی تا یَبوق که مرز عمونیان بود، حکمرانی می‌کرد. این منطقه نیمی از چلعاد را در بر داشت. نیز او بر عَرَبَه تا دریای کَبروت* به سمت شرق، و به سوی پیت‌پشیموت تا دریای عَرَبَه که همان دریای نمک* است، و به سمت جنوب تا کوهپایه‌های پیسگاه

* ۲۱:۱۱ عناقیان مردمانی عظیم‌الجثه بودند؛ رجوع کنید به اعداد ۱۳:۳۲ و ۳۳.

* ۳:۱۲ منظور همان "دریای جلیل" است.

* ۳:۱۲ یعنی همان "دریای مرده".

عقرون، و سرزمین عویان.^۲ و در جنوب، تمامی سرزمین کنعانیان، و معازه که از آن صیدونیان است، تا آفیق و تا سرحد آموریان،^۳ و سرزمین جبالیان و تمامی نواحی شرق لبنان، از بعل جاد در کوهپایه جرمون تا لیوخمات؛^۴ * تمامی ساکنان نواحی مرتفع از لبنان تا مسرفوت مایم، یعنی همه صیدونیان. من خود آنان را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون خواهم راند؛ اما تو بنا بر فرمانی که به تو داده‌ام، زمین را به حکم قرعه میان اسرائیل به ملکیت تقسیم کن.^۵ پس حال این سرزمین را میان نه قبیله و نیم قبیله منسی به ملکیت تقسیم نما.»

تقسیم سرزمینهای شرق اردن

^۸ رثوبینیان و جادیان همراه با نیم دیگر قبیله منسی ملک خویش را که موسی در آن سوی اردن به سمت مشرق به ایشان داده بود دریافت کردند، همان‌گونه که موسی خدمتگزار خداوند بدیشان بخشیده بود؛^۹ از غروعیر در کناره وادی آرنون و شهری که در وسط وادی قرار دارد و تمامی فلات میدبا تا دیبون؛^{۱۰} و همه شهرهای سیحون پادشاه آموریان که در جشبون سلطنت می‌کرد، تا سرحد عمونیان؛^{۱۱} نیز جلعاد، سرزمین جشوریان و معکیان، تمامی کوه جرمون و تمامی باشان تا سلخه؛^{۱۲} و سرتاسر مملکت عوج در باشان، که در عشتاروت و ادرعی سلطنت می‌کرد و تنها فرد باقیمانده از رفانیان بود. موسی آنها را شکست داده و از سرزمینشان بیرون رانده بود.^{۱۳} اما بنی اسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نراندند. پس ایشان تا به امروز در میان اسرائیل ساکنند.
^{۱۴} موسی تنها به قبیله لاوی هیچ ملکی نداد. هدایای اختصاصی تقدیمی به یهوه خدای

یکی پادشاه جادر؛
^{۱۲} یکی پادشاه خرما؛
یکی پادشاه عراد؛
^{۱۵} یکی پادشاه لینه؛
یکی پادشاه عدلام؛
^{۱۶} یکی پادشاه مقیده؛
یکی پادشاه بیت نیل؛
^{۱۷} یکی پادشاه ثوآخ؛
یکی پادشاه خفر؛
^{۱۸} یکی پادشاه آفیق؛
یکی پادشاه لشارون؛
^{۱۹} یکی پادشاه مادون؛
یکی پادشاه حاصور؛
^{۲۰} یکی پادشاه شمرون مرون؛
یکی پادشاه آکشاف؛
^{۲۱} یکی پادشاه تعناک؛
یکی پادشاه میجدو؛
^{۲۲} یکی پادشاه قدش؛
یکی پادشاه یقعام، در گرمیل؛
^{۲۳} یکی پادشاه ذر، در نافت ذر؛
یکی پادشاه گویم،^{۲۴} در جلجال؛
^{۲۵} یکی پادشاه ترصه؛
بر روی هم سی و یک پادشاه.

زمینهای تصرف نشده

۱۳ یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به او گفت: «تو پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی مانده است.^۱ این است زمینی که باقی مانده: تمامی مناطق فلسطینیان و جشوریان،^۲ از نهر شیحور در شرق مصر تا سرحد عقرون در شمال، که از آن کنعانیان شمرده می‌شود، یعنی قلمرو پنج حاکم فلسطینی در غزه، آشدود، اشقلون، جت و

* ۱۲: ۲۳ یا: "پادشاه ملتها".

* ۱۳: ۵ یا: "مدخلی خمات".

تعیین شد.^{۳۰} حدود ایشان از مَحْنایم بود، و تمامی باشان یعنی سرتاسر مملکت عوج پادشاه باشان، تمامی روستاهای یانیر در باشان یعنی شصت شهر،^{۳۱} و نصف جلعاد، و عشتاروت و اِدْرِعی، شهرهای مملکت عوج در باشان را شامل می‌شد. این شهرها برای نسل ماکیر، پسر مَنَسی بود، یعنی برای نیمی از نسل ماکیر بر حسب طوایفشان.^{۳۲} اینهاست آنچه موسی در دشتهای موآب، در آن سوی اردن، در شرق آریحا به ملکیت تقسیم کرد.^{۳۳} اما موسی به قبیله لاوی هیچ میراثی نداد؛ پهوه خدای اسرائیل، اوست میراث ایشان، چنانکه بدیشان گفته بود.

تقسیم سرزمین غرب اردن

اینهاست میراثی که بنی اسرائیل در سرزمین کنعان دریافت کردند، که العازار کاهن، یوشع پسر نون و سران خاندانهای قبایل بنی اسرائیل بدیشان به میراث بخشیدند.^۱ چنانکه خداوند به واسطه موسی فرمان داده بود، میراث آن نُه و نیم قبیله به قرعه تعیین شد.^۲ زیرا موسی به دو و نیم قبیله در آن سوی اردن میراث بخشیده بود، اما در میان ایشان به لاویان هیچ میراثی نداد.^۳ زیرا پسران یوسف دو قبیله بودند، مَنَسی و اِفْرَایم. اما به لاویان هیچ سهمی از زمین داده نشد، مگر شهرهایی برای سکونت با چراگاههایشان به جهت گله و رمه آنان.^۴ پس بنی اسرائیل چنانکه خداوند به موسی فرمان داده بود عمل کرده، سرزمین را تقسیم کردند.

میراث کالیب

* آنگاه مردم یهودا نزد یوشع به جلجال آمدند، و کالیب پسر یَفْنَه قِنزَی بدو گفت: «سخنی را که خداوند درباره من و تو در

اسرائیل، میراث ایشان است، چنانکه بدیشان گفته بود.

^۵ موسی به قبیله رثوین بر حسب طوایف ایشان میراث بخشید.^۶ قلمرو ایشان از عروعر در کناره وادی آرنون بود و شهر واقع در وسط وادی و سرتاسر فلاتی که در جوار میدبا است،^۷ با جشبون و تمامی شهرهایش که در فلات است یعنی دیبون، باموت بعل، بیت بعل معون،^۸ یَهْصَه، قَدیموت، میفعت،^۹ اَقریه تا یَم، سبمه، صرت شاخار که بر تپه وادی بود،^{۱۰} بیت فعور، سراسیمی کوه پیسگاه و بیت یشیموت،^{۱۱} یعنی تمامی شهرهای فلات و سرتاسر مملکت سیحون پادشاه آوریان که در جشبون سلطنت می‌کرد. موسی او و حاکمان مدیان را شکست داده بود، یعنی اوی، راقم، صور، حور و ربیع، و نیز امیران سیحون را که در آن سرزمین می‌زیستند.^{۱۲} در میان آنانی که به شمشیر کشته شدند، بنی اسرائیل بلعام پسر بعور را نیز که فالگیری می‌کرد، کشتند.^{۱۳} سرحد رثوینیان، اردن و کناره‌اش بود. این شهرها و روستاهایشان، میراث رثوینیان بود بر حسب طوایفشان.

^{۱۴} موسی به قبیله جاد بر حسب طوایف ایشان میراث بخشید.^{۱۵} قلمرو ایشان یعزیر بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف سرزمین عَمونیان تا عروعر که در مقابل رُبّه است،^{۱۶} و از جشبون تا رامت مصیفه و بطونیم، و از مَحْنایم تا سرحد دبیر،^{۱۷} و در وادی بیت هارام، بیت نمره، سَکوت، صافون و بقیه مملکت سیحون پادشاه جشبون، اردن و کناره‌هایش، تا انتهای دریای کینرت* در آن سوی اردن به سمت شرق.^{۱۸} این شهرها و روستاهایشان، میراث جادیان بود بر حسب طوایفشان.

^{۱۹} موسی به نیم قبیله مَنَسی نیز میراث بخشید که برای نیم قبیله مَنَسی بر حسب طوایفشان

* ۱۳:۲۷ منظور همان "دریای جلیل" است.

میراث یهودا

سهم قبیله یهودا بر حسب طوایفشان مطابق قرعه به سمت جنوب تا سرحد آدوم، و به صحرای صین در منتهی الیه جنوبی می‌رسید.^۲ سرحد جنوبی ایشان از انتهای دریای نمک بود، از خلیج کوچکی که رو به جنوب است،^۳ و به طرف جنوب به سوی سربالایی عقریم بیرون آمده، به سوی صین می‌رفت و تا جنوب قادیش برنج بالا می‌آمد. آنگاه به جانب حصرون رفته، به سمت آذار بالا می‌رفت و به قرقع می‌پیچید.^۴ سپس به سوی عصمون رفته، به وادی مصر بیرون می‌آمد و به دریا منتهی می‌شد. این است سرحد جنوبی ایشان.^۵ و اما سرحد شرقی، دریای نمک تا دهانه رود اردن بود. سرحد شمالی، از خلیج کوچک دریا در دهانه اردن بود.^۶ این سرحد تا بیت حجله برمی‌آمد و به جانب شمال بیت عربه می‌رفت و تا سنگ بوهن پسر رثوبین بالا می‌رفت.^۷ و از وادی عخور به سمت دبیر بالا می‌رفت و سپس به سمت شمال، به سوی جلجال می‌پیچید، که مقابل سربالایی اذیم در جنوب وادی است. آنگاه به سوی آبهای عین شمس ادامه می‌یافت و به عین روجل منتهی می‌شد.^۸ سپس از وادی بن هنوم در شیب جنوبی شهر یبوسیان، یعنی اورشلیم، بالا می‌رفت و از آنجا به بالای تپه‌ای که به سمت غرب، مقابل وادی هنوم در منتهی الیه شمالی وادی رفائیم است، برمی‌آمد.^۹ آنگاه از بالای تپه به طرف چشمه آبهای نفتواخ ادامه یافته، به سوی شهرهای کوه عفرون می‌رفت و تا بعله، یعنی قریه یعاریم، امتداد می‌یافت.^{۱۰} سپس از بعله به جانب غرب پیچیده، به سمت کوه سعیر و از

قادیش برنج به موسی، مرد خدا گفت، می‌دانی.^۷ چهل ساله بودم که موسی خدمتگزار خداوند مرا از قادیش برنج فرستاد تا این سرزمین را جاسوسی کنم و بر حسب آنچه در دلم بود، گزارشی برایش باز آوردم.^۸ اما برادرانم که همراه من رفته بودند، دل قوم را از هراس گداختند. با این حال من یهوه خدایم را به تمامی پیروی کردم.^۹ پس در آن روز موسی سوگند یاد کرده، گفت: «به یقین سرزمینی که بر آن پانهادی تا ابد میراث تو و فرزندان تو خواهد بود، زیرا که یهوه خدایم را به تمامی پیروی کرده‌ای.»^{۱۰} و حال اینک خداوند همان‌گونه که گفته بود، مرا این چهل و پنج سال زنده نگاه داشته است، از زمانی که خداوند این را به موسی گفت، هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می‌رفتند. و اینک من امروز هشتاد و پنج ساله‌ام!^{۱۱} امروز هنوز مانند روزی که موسی مرا فرستاد، نیرومندم؛ قوت من اکنون همچون قوت من در آن زمان است، خواه برای جنگ، خواه برای رفت و آمد.^{۱۲} پس اکنون این ناحیه مرتفع را که خداوند در آن روز درباره‌اش فرمود، به من بده. تو خود در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، با شهرهای بزرگ و حصاردار؛ شاید خداوند با من باشد و من ایشان را بیرون برانم، همان‌گونه که خداوند فرموده است.»^{۱۳} آنگاه یوشع، کالیب پسر یفنه را برکت داد و جبرون را به او به میراث بخشید.^{۱۴} پس جبرون تا به امروز میراث کالیب پسر یفنه قیزی شد، زیرا که او یهوه خدای اسرائیل را به تمامی پیروی کرد.^{۱۵} نام جبرون، بیشتر قریه‌اربع بود. آربع بزرگترین مرد در میان عناقیان بود. آنگاه زمین از جنگ بیاسود.

* ۴:۱۵ در متن عبری: «شما».

بزیوئیه،^{۲۹} بعاله، عییم، عیصم، التولکد، کسیل، حرما،^{۳۱} صقلغ، مدقمه، سنسنه، لیاعوت، شلخیم، عین و رمون، که بر روی هم بیست و نه شهر بود با روستاهای آنها.

^{۳۲} در نواحی کم ارتفاع: ایشائیل، صرعه، آشنه، زانواخ، عین جنیم، تپواخ، عنام،^{۳۳} یرموت، عدلام، سوکوه، عزیفه،^{۳۴} شعرایم، غدیتایم، جدیزه و جدیرتایم، که چهارده شهر بود با روستاهای آنها.

^{۳۵} صنان، حداشاه، مجدل جاد،^{۳۶} دلغان، مصفه، یقئیل،^{۳۷} لاکیش، بصبقت، عجلون،^{۳۸} کبون، لحماس، کتلیش،^{۳۹} جدیروت، بیت داجون، تممه و مقیده، که شانزده شهر بود با روستاهای آنها. ^{۴۰} لینه، عتر، عاشان،^{۴۱} یفتاح، آشنه، نصیب،^{۴۲} قعیله، آکزیب و مریشه، که نه شهر بود با روستاهای آنها.

^{۴۳} عقرون با توابع و روستاهای آن،^{۴۴} از عقرون تا دریا، تمام آنچه در حومه آشدود بود با روستاهای آنها.

^{۴۵} آشدود با توابع و روستاهای آن و نیز غزه با توابع و روستاهایش تا وادی مصر و تا دریای بزرگ و ساحل آن.

^{۴۶} در نواحی مرتفع: شامیر، یسیر، سوکوه،^{۴۷} ذنه، قریه سنه یعنی دبیر،^{۴۸} عناب، ایشتموه، عنیم،^{۴۹} جوشن، حولون و جیلوه، که یازده شهر بود با روستاهای آنها.

^{۵۰} آراب، دومه، ایشعان،^{۵۱} یانیم، بیت تپواخ،^{۵۲} اقیقه،^{۵۳} خمطه، قریه اربع یعنی جبرون، و صیعور، که نه شهر بود با روستاهای آنها.

^{۵۴} معون، گرمل، زیف، یوطه،^{۵۵} یزرعیل، یقدهام، زانواخ،^{۵۶} قاین، جبعه و تمه، که ده شهر بود با روستاهای آنها.

^{۵۷} خلحول، بیت صور، جلدور،^{۵۸} معرات، بیت عنوت و ایتقون، که شش شهر بود با روستاهای آنها.

^{۵۹} قریه بعل، یعنی قریه یعاریم و ربه، که دو شهر بود با روستاهای آنها.

آنجا به سوی شیب شمالی کوه یعاریم، یعنی کسالون، می رفت و رو به پایین تا به بیت شمس ادامه می یافت و به تمه می رسید.^{۶۰} آنگاه به سمت شیب شمال عقرون بیرون می رفت، به سوی شیکرون امتداد می یافت، و به سوی کوه بعله رفته، در یقئیل بیرون می آمد و به دریا منتهی می شد.^{۶۱} سرحد غربی، دریای بزرگ و ساحلش بود. این است سرحد قوم یهودا از هر سو، بر حسب طوایفشان.

^{۶۲} پس یوشع بر حسب فرمان خداوند، به کالیب پسر یفته سهمی در میان قبیله یهودا بخشید، یعنی قریه اربع را که همان جبرون است. اربع پدر عناق بود.^{۶۳} او کالیب سه پسر عناق یعنی شیشای، آخیمان و ثلمای را که نسل عناق بودند، از آنجا بیرون راند.^{۶۴} آنگاه از آنجا به مقابله با ساکنان دبیر برآمد؛ نام دبیر بیشتر قریه سیفر بود.^{۶۵} او کالیب گفت: «هر که بر قریه سیفر حمله برد و آن را تصرف کند، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهم داد.»^{۶۶} ایتئیل پسر قناز برادر کالیب، آنجا را تصرف کرد. پس کالیب دخترش عکسه را به او به زنی داد.

^{۶۷} باری، چون عکسه نزد ایتئیل آمد، او را برانگیخت تا از پدرش کالیب مزرعه ای طلب کند. و هنگامی که دخترش از الاغ خود پیاده می شد، کالیب از او پرسید: «چه می خواهی؟»^{۶۸} عکسه پاسخ داد: «برکتی به من بده. از آنجا که زمین نگب را به من داده ای، چشمه های آب را نیز به من عطا کن.» پس کالیب چشمه های بالا و پایین را به او بخشید.

^{۶۹} این است میراث قبیله یهودا بر حسب طوایفشان:^{۷۰} شهرهای متعلق به قبیله یهودا در منتهی الیه جنوبی به سمت سرحد آدوم عبارت بودند از: قبصیل، عدیر، یاجور،^{۷۱} قینه، دیمونه، عددها،^{۷۲} قدش، حاصور، یتان،^{۷۳} زیف، طلم، بعلوت،^{۷۴} حاصور حدته، قریوت حصرون یعنی حاصور،^{۷۵} امام، شماع، مولاده،^{۷۶} حصر جدّه،^{۷۷} جشمون، بیت فالط،^{۷۸} حصر شوعال، بئر شمع،

یوسف بود. به ماکیر، نخست‌زادهٔ مَنسی که پدر جلعاد بود، جلعاد و باشان تعلق گرفت، زیرا او مرد جنگ بود.^۲ و برای مابقی پسران مَنسی بر حسب طوایفشان، یعنی طوایف آبیِزَر، جِلِق، اَشْرینیل، شِکیم، خِیْفَر و شِمیداع به حکم قرعه سهمی در نظر گرفته شد. اینان بودند نوادگان ذکور مَنسی، پسر یوسف بر حسب طوایفشان.

^۳ و اما صِلَفْحاد، پسر خِیْفَر پسر جلعاد پسر ماکیر پسر مَنسی، پسری نداشت، بلکه فقط دختران داشت و اینهاست نامهای دخترانش: مَحَلَه، نَوَعَه، حُجَلَه، مَلِکَه و تِرَصَه. ^۴ پس آنان نزد العازار کاهن، یوشع پسر نون، و رهبران رفتند و گفتند: «خداوند به موسی فرمان داد که به ما نیز در میان برادرانمان میراثی ببخشد.» پس یوشع طبق فرمان خداوند، میراثی در میان برادران پدرشان بدیشان داد. ^۵ بدین ترتیب، علاوه بر سرزمین جلعاد و باشان که در آن سوی اردن واقع است، ده سهم دیگر نیز به مَنسی رسید، ^۶ زیرا دختران مَنسی نیز در میان پسران وی میراث یافتند. و سرزمین جلعاد از آن دیگر نوادگان مَنسی شد.

^۷ قلمرو مَنسی از آشیر تا به مکومت در شرق شِکیم می‌رسید. سپس سرحد آنان از آنجا به سمت جنوب به سوی ساکنان عین تپوآخ می‌رفت. ^۸ سرزمین تپوآخ از آن مَنسی بود، اما شهر تپوآخ در سرحد مَنسی، به قبیلهٔ اِفرایم تعلق داشت. ^۹ آنگاه این سرحد به سوی وادی قانه پایین می‌رفت. از میان شهرهای مَنسی، آن شهرها که در سمت جنوبی وادی قرار داشت از آن اِفرایم بود. سرحد مَنسی در سمت شمال وادی بود و به دریا ختم می‌شد. ^{۱۰} جنوب آن وادی از آن اِفرایم بود و شمالش از آن مَنسی، و دریا سرحدشان بود و سرحد مَنسی در شمال به آشیر و در شرق به یساکار می‌رسید.

^{۱۱} در یساکار و آشیر، بیت‌شان با توابعش، ییلعام با توابعش، ساکنان دُر و توابعش، ساکنان عین دُر و توابعش، ساکنان تَعَناک و توابعش

^۱ در بیابان: بیت‌عزَبه، میدین، سِکاکه، نیشان، شهر نمک و عین‌جدی، که شش شهر بود با روستاهای آنها.

^۲ و اما قبیلهٔ یهودا نتوانست پیوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون براند، پس آنان تا به امروز با مردم یهودا در اورشلیم ساکنند.

میراث اِفرایم و مَنسی

سهم قبیلهٔ یوسف مطابق قرعه از اردن در کنار آریحا آغاز می‌شد، و به سمت شرق تا آبهای آریحا در صحرا می‌رفت و از آریحا به نواحی مرتفع در بیت‌ئیل می‌رسید. ^۱ آنگاه از بیت‌ئیل، یعنی لوز ادامه یافته، به سرحد آرکیان در عطاروت می‌رسید. ^۲ سپس به جانب غرب به سرحد یفلیطیان تا منطقهٔ بیت‌حورون پایینی و تا به جازر پایین می‌رفت، و به دریا منتهی می‌شد. ^۳ پس قبیلهٔ یوسف، یعنی مَنسی و اِفرایم، میراث خود را دریافت کردند.

^۴ قلمرو قبیلهٔ اِفرایم بر حسب طوایفشان بدین قرار بود: سرحد میراث آنان از عطاروت آذار در شرق تا بیت‌حورون بالایی بود ^۵ و از آنجا به سوی دریا تا مکومت در شمال ادامه می‌یافت. سپس به سمت شرق به طرف تَعَنَت‌شیلوه می‌پیچید، و از آنجا گذشته، به یائوُح در شرق می‌رسید. ^۶ و از یائوُح به سمت عطاروت و نَعَرَه پایین رفته، به آریحا می‌رسید و به اردن ختم می‌شد. ^۷ سپس از تپوآخ به سمت غرب تا وادی قانه می‌رفت و به دریا منتهی می‌شد. این بود میراث قبیلهٔ اِفرایم بر حسب طوایفشان، ^۸ با شهرهایی که در میان میراث قبیلهٔ مَنسی برای قبیلهٔ اِفرایم کنار گذاشته شده بود، همهٔ شهرها با روستاهایشان. ^۹ با این حال، آنان کنعانیان ساکن جازر را بیرون نراندند؛ پس ایشان تا به امروز در میان اِفرایم ساکنند، اما همچون کارگرانی برای انجام کارهای اجباری.

سپس سهم قبیلهٔ مَنسی به حکم قرعه تعیین شد، زیرا او نخست‌زادهٔ

۳ پس یوشع به بنی اسرائیل گفت: «تا به کی در رفتن برای تصرف سرزمینی که یهوه خدای پدرانتان به شما داده است، کاهلی می‌ورزید؟»^۴ از هر قبیله سه مرد برگزینید و من ایشان را خواهم فرستاد تا به سرتاسر این سرزمین بروند و گزارشی از آن با در نظر گرفتن ملکیت آینده خود بنویسند و سپس نزد من بازآیند.^۵ آنان باید زمین را به هفت قسمت تقسیم کنند. یهودا در قلمرو خود در جنوب بماند، و خاندان یوسف در قلمرو خویش در شمال.^۶ زمین را در هفت قسمت توصیف کنید و گزارش آن را اینجا نزد من آورید تا من در حضور یهوه خدایمان برای شما قرعه بیفکنم.^۷ لاویان در میان شما سهمی نخواهند داشت، زیرا خدمت کهنات برای خداوند میراث ایشان است. جاد، روثبین و نیم‌قبیله منسی نیز میراث خود را که موسی خدمتگزار خداوند بدیشان داد، در آن سوی اردن به جانب شرق گرفته‌اند.»

۸ چون آن مردان برخاسته، روانه شدند، یوشع آنانی را که برای نوشتن گزارش زمین می‌رفتند، فرمان داده، گفت: «به سرتاسر این سرزمین رفته، گزارشی از آن بنویسید و نزد من بازآید تا اینجا در شیلوه در حضور خداوند برایتان قرعه بیفکنم.»^۹ پس آن مردان رفته، سرتاسر آن سرزمین را پیمودند و بر طوماری گزارشی از هفت قسمت آن سرزمین بر حسب شهرهایش نوشتند و سپس نزد یوشع به اردوگاه شیلوه بازگشتند.^{۱۰} آنگاه یوشع در حضور خداوند برایشان قرعه افکند و در آنجا زمین را برای بنی اسرائیل بر حسب تقسیمات قبیله‌ای ایشان تقسیم کرد.

میراث بنیامین

۱۱ نخستین قرعه برای قبیله بنیامین بر حسب طوایفشان برآمد. قلمرو سهم آنان مابین قبیله

و ساکنان مجدو و توابعش از آن منسی بود؛ سومین شهر نافت است.^{۱۲} با این حال، قبیله منسی یارای تصرف این شهرها را نداشت و کنعانیان به سکونت خود در آن سرزمین ادامه دادند.^{۱۳} اما چون بنی اسرائیل نیرومند شدند، کنعانیان را به کار اجباری گماشتند، ولی ایشان را به طور کامل بیرون نراندند.

۱۴ آنگاه قبیله یوسف، یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا تنها یک قرعه و یک سهم به ما میراث دادی، حال آنکه قومی پرجمعیت هستیم، زیرا که خداوند تا بدین جا برکتان داده است؟»^{۱۵} یوشع پاسخ داد: «از آنجا که قومی پرجمعیت هستید، به جنگل برآمده، مکانی برای خود در سرزمین فرزیان و رفانیان صاف کنید، زیرا کوهستان افرایم برایتان تنگ است.»^{۱۶} قبیله یوسف پاسخ دادند: «نواحی مرتفع برای ما کفایت نمی‌کند، اما کنعانیانی هم که در زمین وادی ساکنند، ارابه‌های آهنین دارند، چه آنان که در بیت‌شان و توابعش هستند، چه آنان که در وادی یزرعینند.»^{۱۷} آنگاه یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی گفت: «شما قومی پرجمعیت و بسیار نیرومندید، و نباید تنها یک سهم داشته باشید؛^{۱۸} پس نواحی مرتفع نیز از آن شما باشد. هر چند جنگل است، می‌توانید صافش کنید و تمامی حدودش از آن شما خواهد بود. زیرا کنعانیان را بیرون خواهید راند، ولو آنکه ارابه‌های آهنین داشته و زورآور باشند.»

سهم بقیه قبایل

۱۸ آنگاه تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه گرد آمدند و خیمه ملاقات را در آنجا بر پا داشتند و آن سرزمین پیش روی ایشان مغلوب بود.

۱۹ با این حال، در میان بنی اسرائیل، هفت قبیله باقی ماندند که میراثشان هنوز تقسیم نشده بود.

* ۱۷:۱۱ معنی قسمت آخر آیه در عبری نامشخص است و می‌تواند چنین نیز ترجمه شود: «یعنی سه منطقه کوهستانی.»

^{۱۳}عَوِیم، فَاَزَه، عُفْرَه، ^{۱۴}کَفَرَعَمُونِی، عُفْنِی و جَبْع، که دوازده شهر بودند با روستاهایشان. ^{۱۵}جَبْعون، رَامَه، بَیْرُوت، ^{۱۶}مِصْفَه، کِیْفِرَه، مَوْضَه، ^{۱۷}رَاقِم، یَرْفِئیل، تَرَالَه، ^{۱۸}صِلْع، اَلْف، شهر پیوسیان یعنی اورشلیم، جَبْعَه و قریه یعاریم،* که چهارده شهر بودند با روستاهایشان. این است میراث قبیله بنیامین بر حسب طوایفشان.

میراث شمعون

۱۹ قرعه دوم برای شمعون برآمد، یعنی برای قبیله شمعون بر حسب طوایفشان. میراث آنان در میان میراث قبیله یهودا قرار داشت،^۲ و مشتمل بود بر: یثرشبع (یا شبع)، مولاده،^۳ حصرشوعال، بالح، عصیم،^۴ التولد، بتول، خُرم،^۵ صقلع، بیت مرگبوت، حصر سوسه، بیت لباعوت و شاروجن، که سیزده شهر بودند با روستاهایشان؛^۶ و عین، رمون، عتر و عاشان، که چهار شهر بودند با روستاهایشان،^۷ و تمامی روستاهای اطراف این شهرها تا بعلت یثر، یعنی تارامه در نیگب. این بود میراث قبیله شمعون بر حسب طوایفشان.^۸ میراث قبیله شمعون از سهم قبیله یهودا گرفته شد، زیرا سهم یهودا برایشان بسیار زیاد بود. بدین گونه قبیله شمعون میراثشان را در میان میراث یهودا گرفتند.

میراث زبولون

^{۱۱}قرعه سوم برای قبیله زبولون بر حسب طوایفشان برآمد. قلمرو میراث ایشان تا سارید می رسید.^{۱۱} سرحد ایشان به سوی غرب تا مرعله بالا می رفت و به دباشه می رسید، و سپس تا وادی ای که در مقابل یقنعم است امتداد می یافت.^{۱۲} آنگاه از سارید به سمت طلوع آفتاب در شرق می پیچید و تا سرحد کیسلوت تابور میرفت و از آنجا تا دابرت و سپس به سمت بالا تا یافیع کشیده می شد.

یهودا و قبایل یوسف تعیین شد.^{۱۳} ضلع شمالی حدود ایشان از اردن آغاز شده، به سمت شمال آریحا و همچنین نواحی مرتفع به جانب غرب بالا می رفت، و به صحرای بیت اون ختم می شد.^{۱۴} آنگاه از آنجا به سمت لوز، به طرف شیب جنوبی لوز، یعنی همان بیت ایل امتداد می یافت و سپس به جانب عطاروت اذار که در کنار کوهی در جنوب بیت حورون پایینی است، می رفت.^{۱۵} آنگاه ادامه می یافت و در ضلع غربی، از کوهی که مقابل بیت حورون بود، به سمت جنوب می پیچید و سپس به قریه بعل، یعنی همان قریه یعاریم که از آن قبیله یهوداست، ختم می شد. این بود ضلع غربی.^{۱۵} و ضلع جنوبی، از حومه قریه یعاریم آغاز می شد و به جانب غرب رفته، به چشمه آبهای نفتواخ می رسید.^{۱۶} سپس به سمت کوهپایه ای که مشرف بر وادی بن هنوم در شمال وادی رفائیم بود پایین می رفت، و به وادی هنوم در شیب جنوبی شهر پیوسیان می رسید و از آنجا به سمت پایین به عین روجل می رفت.^{۱۷} آنگاه به سمت شمال ادامه می یافت و به عین شمس رفته، از آنجا به جلیلوت که روبه روی سربالایی آذمیم است می رسید و آنگاه به جانب سنگ بوهن پسر رثوبین پایین می رفت.^{۱۸} سپس از آنجا به سوی شیب شمالی بیت عزبه ادامه می یافت و به سمت پایین به دشت عزبه می رفت،^{۱۹} و از آنجا به شیب شمالی بیت حجله می رسید و به خلیج شمالی دریای نمک واقع در انتهای جنوبی اردن ختم می شد. این بود سرحد جنوبی.^{۲۰} اردن نیز سرحد شرقی آن را تشکیل می داد. این است میراث قبیله بنیامین بر حسب طوایفشان، و سرحداتش به هر طرف.^{۲۱} شهرهای قبیله بنیامین، بر حسب طوایفشان، از این قرار بود: آریحا، بیت حجله، عمیق قصبیس،^{۲۲} بیت عزبه، صمارایم، بیت ایل،

* ۱۸: ۲۸ ترجمه یونانی هفتادتنان؛ در عبری: "قریه".

می‌رفت.^{۲۹} و آنگاه به سوی رامه برگشته، به شهر حصاردارِ صور می‌رسید و از آنجا به طرف حوسه می‌پیچید و به دریا ختم می‌شد. قلمرو ایشان شامل مَحَلَب و اکزِیب،^{۳۰} عَمَّه، اَفِیق و رحوب می‌شد، که بیست و دو شهر بودند با روستاهایشان.^{۳۱} این شهرها و روستاهای آنها میراث قبیلهٔ اَشیر بود بر حسب طوایفشان.

میراث نَفتالی

^{۳۲} قرعهٔ ششم برای قبیلهٔ نَفتالی بر حسب طوایفشان برآمد.^{۳۳} سرحد ایشان از حالف، یعنی از درخت بلوطی که در صَعَنَنیم است، و نیز از آدمی نَاقِب و یَبینیل شروع می‌شد و تا لَقوم ادامه می‌یافت و به اردن منتهی می‌شد.^{۳۴} آنگاه به سمت غرب به سوی اَز نوت تابور می‌پیچید و از آنجا تا حَقوق پیش رفته، در جنوب به سرحد قلمرو قبیلهٔ زبولون، و در غرب به سرحد اَشیر و در شرق به سرحد یهودا نزد اردن می‌رسید.^{۳۵} شهرهای حصاردار ایشان از این قرار بود: صَدیم، صِر، حَمَت، رَقَت، کَبِرَت،^{۳۶} اَدامَه، رامه، حاصور،^{۳۷} قَدیش، اِدْرِعی، عین حاصور،^{۳۸} یرون، مَجْدَلئیل، حوریم، بیت عَنات و بیت شمس، که نوزده شهر بودند با روستاهایشان.^{۳۹} این شهرها و روستاهای آنها میراث قبیلهٔ نَفتالی بود بر حسب طوایفشان.

میراث دان

^{۴۰} قرعهٔ هفتم برای قبیلهٔ دان بر حسب طوایفشان برآمد.^{۴۱} قلمرو ایشان مشتمل بود بر: صُرعه، اِشْتائِل، عیر شمس،^{۴۲} شَعَلَبین، ایلون، پتسه،^{۴۳} ایلون، تمنه، عِقرون،^{۴۴} اِلتقی، جَبِتون، بَعَلت،^{۴۵} یهودا، بنی بَرَق، جَت رَمون،^{۴۶} مِیاه یِرَقون، رَقون و نیز منطقهٔ مقابل یا فا.

^{۴۷} و از آنجا به سوی شرق، به طرف جَت خِفِر و عِت قاصین می‌رفت و تا به رَمون امتداد می‌یافت و سپس به سمت نیعه می‌پیچید.^{۴۸} آنگاه آن را در شمال دور زده، به سوی حَناتون می‌رفت، و به وادی یَفْتَحئیل منتهی می‌شد.^{۴۹} شهرهای قَطَه، نَخلال، بَشمرون، پَدگَه و بیت لِحَم نیز جزو قلمرو ایشان بود، که دوازده شهر بودند با روستاهایشان.^{۵۰} این شهرها و روستاهایشان میراث قبیلهٔ زبولون بود بر حسب طوایفشان.

میراث یَساکار

^{۵۱} قرعهٔ چهارم برای یَساکار برآمد، یعنی برای قبیلهٔ یَساکار بر حسب طوایفشان.^{۵۲} قلمرو ایشان مشتمل بود بر: یَزْرِعیل، کِشْلوت، شوئم،^{۵۳} حَفارایم، شینون، اَناخَرَه،^{۵۴} رَزَبیت، قَشیون، اِبص،^{۵۵} رِمَت، عین جَنیم، عین حَدَه و بیت فَصِیص.^{۵۶} سرحد ایشان به تابور و شَخْصِیمَه و بیت شمس می‌رسید و سپس به اردن منتهی می‌شد؛ یعنی شانزده شهر با روستاهایشان.^{۵۷} این شهرها و روستاهای آنها میراث قبیلهٔ یَساکار بود بر حسب طوایفشان.

میراث اَشیر

^{۵۸} قرعهٔ پنجم برای قبیلهٔ اَشیر بر حسب طوایفشان برآمد.^{۵۹} قلمرو ایشان مشتمل بود بر: جَلَقَت، حَلی، بَطْن، اَکشاف،^{۶۰} اَلْمَلِک، عَماد و مِشال. سرحد ایشان در غرب به گِرمِل و شیحورلینه می‌رسید.^{۶۱} آنگاه به بیت داجون در شرق می‌پیچید و به زبولون و وادی یَفْتَحئیل می‌رسید. سپس به سمت شمال، تا بیت عامِق و نیعیل می‌رفت و از آنجا به کابول در شمال امتداد می‌یافت.^{۶۲} سپس تا به عِبْدون،^{۶۳} رحوب، حَمون، قانه و تا صیدون بزرگ پیش

* ۱۹: ۲۸ برخی از نسخه‌های عبری (همچنین رجوع کنید به یوشع ۲۱: ۳۰)؛ در اغلب نسخه‌های عبری: "عبرون".
* ۱۹: ۲۹ یا: "منطقهٔ اکزِیب".

را تعقیب کند، نباید قاتل را به دست او تسلیم کنند، زیرا همسایه خود را نادانسته کشته، و از پیش خصومتی با او نداشته است.^۶ او باید تا زمان محاکمه‌اش در حضور جماعت، و تا زمان وفات کاهن اعظم وقت، در آن شهر بماند. سپس می‌تواند به شهر و خانه خود که از آن گریخته بود، بازگردد.»

^۷ پس آنها قیدش را در جلیل در نواحی مرتفع نفتالی، یسکیم را در نواحی مرتفع افرایم، و قریه‌آریع یعنی جبرون را در نواحی مرتفع یهوذا بدین منظور وقف کردند.^۸ و در آن سوی اردن، در شرق آریحا، باصر را در صحرا بر فلات از قبیله رئوبین، راموت را در جلعاد از قبیله جاد، و جولان را در باشان از قبیله منسی بدین منظور تعیین نمودند.^۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی‌اسرائیل و نیز غریبی که میانشان بود، معین شد تا چنانچه شخصی ناخواسته کسی را کشته باشد، بتواند به آنجا بگریزد تا پیش از محاکمه شدن در حضور جماعت، به دست خونخواه مقتول کشته نشود.

شهرهای لاویان

۲۱ آنگاه سران خاندانهای لاویان نزد العازار کاهن، یوشع پسر نون و سران خاندانهای قبایل بنی‌اسرائیل آمدند.^۱ و در شیله واقع در سرزمین کنعان، بدیشان گفتند: «خداوند به واسطه موسی فرمان داد که شهرها برای سکونت و چراگاههای آنها برای چارپایانمان، به ما داده شود.»^۲ پس بنی‌اسرائیل طبق فرمان خداوند از میراث خویش شهرها و چراگاههای زیر را به لاویان دادند:
^۳ قرعه نخست به نام طایفه‌های فُهاتیان برآمد و به لاویانی که پسران هارون کاهن بودند، سیزده شهر از شهرهای قبایل یهوذا، شمعون و بنیامین به قرعه، تعلق گرفت.

^۴ اما چون قبیله دان نتوانستند قلمرو خود را تصاحب کنند، به لیشم برآمده، با آن جنگیدند و پس از تصرف آن، مردمانش را از دم تیغ گذراندند. آنها لیشم را تصرف کرده، در آنجا ساکن شدند، و آن را به نام جدشان، دان نامیدند.^۵ این شهرها و روستاهای آنها میراث قبیله دان بود بر حسب طوایفشان.

میراث یوشع

^۶ و چون بنی‌اسرائیل کار تقسیم زمین بر حسب قلمروهایش را به پایان رساندند، به یوشع پسر نون نیز در میان خود میراثی دادند.^۷ آنان بنا بر گفته خداوند، تمنه‌سارح* در نواحی مرتفع افرایم را بنا به درخواست یوشع به وی دادند. او این شهر را از نو بنا کرد و در آن ساکن گردید.

^۸ اینها بود میراثی که العازار کاهن، یوشع پسر نون و سران خاندانهای قبایل بنی‌اسرائیل در حضور خداوند در شیله نزد در خیمه ملاقات به قرعه تعیین کردند. بدین سان کار تقسیم زمین به پایان رسید.

شهرهای پناهگاه

۲۰ آنگاه خداوند به یوشع گفت:^۱ «به بنی‌اسرائیل بگو شهرهای پناهگاهی را که به واسطه موسی درباره آنها با شما سخن گفتم، برای خود معین کنند^۲ تا اگر شخصی ناخواسته و ندانسته کسی را بکشد، بتواند به آنجا بگریزد، و این شهرها برای شما پناهگاهی خواهد بود از دست خونخواه مقتول.^۳ پس او به یکی از این شهرها بگریزد، و در مدخل دروازه شهر بایستد و ماجرای خود را برای مشایخ شهر بیان کند. آنگاه ایشان او را به شهر درآورده، مکانی جهت سکونت به او بدهند و او نزد ایشان بماند.^۴ و اگر خونخواه مقتول، وی

* ۱۹:۵۰ به نام «تمنه‌حارس» نیز شناخته شده است (رجوع کنید به داوران ۹:۲).

شهر بودند، با چراگاههایشان به ایشان دادند.^{۳۳} نیز از قبیله دان، شهرهای اِلْتَمی، جِیتون، ایلون و جت رمون را که چهار شهر بودند با چراگاههایشان، بدیشان دادند.^{۳۵} از نیم قبیله منسی نیز شهر تَعَناک و جت رمون که دو شهر بودند با چراگاههایشان، بدیشان رسید.^{۳۶} پس تمامی این ده شهر با چراگاههایشان به بقیه طایفه‌های فُهاتیان داده شد.

^{۳۷} به چرشونیان، یکی از طوایف قبیله لاوی، این شهرها داده شد: از نیم قبیله منسی، جولان در باشان که از شهرهای پناهگاه قاتلان غیر عمد بود، و بعشتره، یعنی دو شهر با چراگاههایشان.^{۳۸} از قبیله یساکار، شهرهای قِشون، دابرت، تیرموت و عین جَنیم، که چهار شهر بودند با چراگاههایشان داده شد.^{۳۹} از قبیله آشیر، شهرهای مِشال، عَبدون، جَلقَت و رِحوَب، که چهار شهر بودند با چراگاههایشان داده شد.^{۴۰} از قبیله نَفتالی، شهرهای قِدش در جلیل که از شهرهای پناهگاه برای قاتلانی بود که ناخواسته کسی را کشته باشند، و حَموت دُر و قَرَتان، که سه شهر بودند با چراگاههایشان داده شد.^{۴۱} بدین گونه تمامی این سیزده شهر با چراگاههایشان به طایفه‌های چرشونیان داده شد.

^{۴۲} به طوایف مراریان که از لاویان باقیمانده بودند، این شهرها داده شد: از قبیله زبولون، شهرهای یُقِنعام، قَرته، دِمَنه و نَحلال، که چهار شهر بودند با چراگاههایشان؛^{۴۳} از قبیله رثوبین، شهرهای باصِر و یَهْصَه، قِدموت و میفَعَت، که چهار شهر بودند با چراگاههایشان؛^{۴۴} از قبیله جاده شهرهای راموت در جلعاد که از شهرهای پناهگاه قاتلان بود، مَحَنایم،^{۴۵} حشبون و یعزیر، که چهار شهر بودند با چراگاههایشان.^{۴۶} بدین گونه تمامی این دوازده شهر به قرعه به مراریان که بقیه لاویان را تشکیل می‌دادند، بر حسب طوایفشان واگذار شد.

^{۴۷} تمامی شهرهای لاویان در میان سرزمین تحت تملک بنی اسرائیل، چهل و هشت شهر

^{۴۸} به دیگر فُهاتیان نیز ده شهر از شهرهای طوایف قبیله اِفرایم، قبیله دان و نیم قبیله منسی به قرعه، تعلق گرفت.

^{۴۹} به چرشونیان سیزده شهر از شهرهای طوایف قبیله یساکار، قبیله آشیر، قبیله نَفتالی و نیم قبیله منسی در باشان، به قرعه، تعلق گرفت.^{۵۰} به مراریان نیز بر حسب طوایف خود دوازده شهر از شهرهای قبیله رثوبین، قبیله جاد و قبیله زبولون تعلق گرفت.

^{۵۱} بدین گونه بنی اسرائیل طبق آنچه خداوند به واسطه موسی فرمان داده بود، این شهرها و چراگاههای آنها را به قرعه به لاویان دادند.^{۵۲} از قبیله یهودا و قبیله شمعون، این شهرها را که نام برده می‌شود، دادند.^{۵۳} این شهرها برای نسل هارون که یکی از طوایف فُهاتیان و از قبیله لاوی بودند، تعیین شد، زیرا نخستین قرعه به نام ایشان بود.^{۵۴} پس قریه اربع را که همان جبرون باشد با چراگاههای اطرافش در نواحی مرتفع یهودا به ایشان دادند (اربع پدر عناق بود).^{۵۵} اما مزرعه‌ها و روستاهای اطراف شهر به کالیب پسر یَفنه به ملکیت بخشیده شده بود.^{۵۶} و به نسل هارون کاهن این شهرها را با چراگاههای اطرافشان دادند: جبرون که از شهرهای پناهگاه برای قاتلانی بود که ناخواسته کسی را کشته باشند، و نیز شهرهای لِبْنَه،^{۵۷} یَتیر، اِشتموع،^{۵۸} حولون، دبیر،^{۵۹} عین، یوطه و بیت شمس را که نه شهر از این دو قبیله بودند.^{۶۰} از قبیله بنیامین نیز این شهرها را بدیشان دادند: جبعون، جیع،^{۶۱} عناتوت و علمون، که چهار شهر بود با چراگاههای اطرافشان.^{۶۲} همه شهرهای نسل هارون که کاهن بودند، سیزده شهر بود با چراگاههایشان.

^{۶۳} و اما به طایفه‌های فُهاتسی از لاویان، شهرهایی از قبیله اِفرایم بر حسب قرعه تعلق گرفت.^{۶۴} پس شیکیم را در نواحی مرتفع اِفرایم که شهر پناهگاه قاتلان غیر عمد است، و جازر را،^{۶۵} و قیصایسم و بیت حورون را، که چهار

۷ و اما موسی به نیم‌قبیلهٔ مَنَسی زمینی در باشان داده بود و یوشع به نیم دیگر، زمینی در غرب اردن در میان برادرانشان بخشید. و چون یوشع آنان را به خیمه‌هایشان می‌فرستاد، برکتشان داد^۸ و بدیشان گفت: «با ثروتی عظیم، احشام بسیار، نقره و طلا، برنج و آهن، و پوشاک فراوان به خیمه‌هایتان بازگردید، و آنچه را از دشمنانتان به غنیمت گرفته‌اید، با برادران خود تقسیم کنید.»^۹ پس رثوبینیان، جادیان و نیم‌قبیلهٔ مَنَسی، از نزد بنی اسرائیل در شیلوه واقع در سرزمین کنعان روانه شدند تا به سرزمین ملکیت خویش، جلعاد بروند که آن را بنا بر فرمان خداوند به واسطهٔ موسی تصرف کرده بودند.

۱۰ و چون به حوالی اردن در سرزمین کنعان رسیدند، رثوبینیان، جادیان و نیم‌قبیلهٔ مَنَسی آنجا در کنار اردن مذبحی بنا کردند که عظمتی چشمگیر داشت.^{۱۱} و بنی اسرائیل شنیدند که: «اینک رثوبینیان، جادیان و نیم‌قبیلهٔ مَنَسی در سرحد کنعان در حوالی اردن، یعنی در کناره‌ای که از آن بنی اسرائیل است، مذبحی بنا کرده‌اند.»^{۱۲} و چون این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه گرد آمدند تا به جنگ ایشان برآیند.

۱۳ پس بنی اسرائیل فینحاس، پسر العازار کاهن را به سرزمین جلعاد نزد رثوبینیان، جادیان و نیم‌قبیلهٔ مَنَسی فرستادند^{۱۴} و به همراه وی، ده رهبر نیز بودند، یعنی یک رهبر از هر یک از قبیله‌های اسرائیل، که هر کدام در بین طوایف اسرائیل سرِ خاندان آبابی خود بود.^{۱۵} پس ایشان به زمین جلعاد نزد رثوبینیان، جادیان و نیم‌قبیلهٔ مَنَسی رفتند و بدیشان گفتند: «تمامی جماعت خداوند چنین می‌گویند: «این چه بی‌وفایی است که امروز با روی گرداندن از پیروی خداوند، نسبت به خدای اسرائیل مرتکب شده‌اید؟ چرا با ساختن مذبحی برای خود، بر ضد خداوند عصیان ورزیده‌اید؟^{۱۷} آیا گناه فُغور برای ما

بود با چراگاههایشان.^{۱۸} هر یک از این شهرها، چراگاههایی در اطراف خود داشت، و این در مورد تمامی این شهرها صدق می‌کرد.^{۱۹} پس خداوند تمامی آن سرزمینی را که سوگند خورده بود به پدران ایشان بدهد، به اسرائیل بخشید. آنان این سرزمین را به تصرف درآوردند و در آنجا مسکن گزیدند.^{۲۰} خداوند طبق هر آنچه برای پدرانشان سوگند خورده بود، از هر سو به آنان آسایش بخشید. هیچ‌یک از دشمنان ایشان نتوانست در برابر آنها بایستد، زیرا خداوند همهٔ دشمنان ایشان را به دست آنها تسلیم کرد.^{۲۱} از همهٔ چیزهای نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل وعده داده بود، حتی یک کلمه بر زمین نیفتاد، بلکه همگی به انجام رسید.

بازگشت قبایل شرقی به سرزمینشان

۲۲ آنگاه یوشع رثوبینیان، جادیان و نیم‌قبیلهٔ مَنَسی را فرا خواند^۲ و بدیشان گفت: «شما هر آنچه را که موسی خدمتگزار خداوند به شما فرموده بود، نگاه داشته‌اید و مرا نیز در تمامی آنچه به شما فرمان دادم، اطاعت کرده‌اید؛^۳ و در این مدت طولانی، تا به امروز، برادرانتان را ترک نکرده‌اید، بلکه مأموریتی را که یهوه خدایتان بر عهدهٔ شما گذاشت، به جای آورده‌اید.^۴ و حال که یهوه خدای شما بنا بر آنچه به برادرانتان وعده داده بود، آنان را آسایش بخشیده است، پس بازگشته به خیمه‌های خود در سرزمینی بروید که موسی خدمتگزار خداوند در آن سوی اردن به شما به ملکیت داد.^۵ فقط بسیار مراقب باشید تا فرمان و شریعتی را که موسی خدمتگزار خداوند به شما امر فرمود، به جای آورید تا یهوه خدایتان را محبت کرده، در تمامی طریقهای او سلوک نمایید و فرمانهای او را نگاه داشته، به او بچسبید، و به تمامی دل و جان خود او را عبادت کنید.»^۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، مرخص کرد، و آنان به خیمه‌های خود رفتند.

نه برای تقدیم قربانیهای تمام‌سوز یا سایر قربانیها!^{۲۷} بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما پس از ما شاهدهی باشد که ما هم با تقدیم قربانیهای تمام‌سوز و دیگر قربانیها و قربانیهای رفاقت، خدمت خداوند را در حضور او به جا می‌آوریم، تا در زمان آینده فرزندان شما به فرزندان ما نگویند که: 'شما را در خداوند نصیبی نیست!'^{۲۸} و گفتیم که اگر در زمان آینده به ما یا به نسلهای ما چنین گفته شود، پاسخ خواهیم داد که: "به این نمونه از مذبح خداوند بنگرید که پدران ما بنا کردند، نه تا قربانیهای تمام‌سوز یا قربانیهای دیگر بر آن تقدیم شود، بلکه تا شاهدهی باشد در میان ما و شما."^{۲۹} حاشا از ما که بر ضد خداوند عِصیان ورزیم و امروز از پیروی او رویگردان شده، مذبحی برای تقدیم قربانیهای تمام‌سوز، هدایای آردی و قربانیهای دیگر، غیر از مذبح خداوند که در برابر مسکن اوست، بنا کنیم.»^{۳۰} چون فینحاس کاهن و رهبران جماعت یعنی سران طوایف اسرائیل که با او بودند، سخنان رثوینیان، جادیان و مَنَسیان را شنیدند، خشنود شدند،^{۳۱} و فینحاس، پسر العازار کاهن به رثوینیان، جادیان و مَنَسیان گفت: «امروز می‌دانیم که خداوند در میان ماست، زیرا شما این بی‌وفایی را به خداوند نورزیده‌اید. پس اکنون بنی اسرائیل را از دست خداوند رهانیدید.»

^{۳۲} آنگاه فینحاس، پسر العازار کاهن و رهبران، از نزد رثوینیان و جادیان، از سرزمین چلعا، به کنعان بازگشتند و این خبر را به بنی اسرائیل رساندند.^{۳۳} ایشان از شنیدن این خبر خشنود شدند و خدا را متبارک خواندند و دیگر از جنگ با رثوینیان و جادیان به منظور نابود کردن سرزمینی که ایشان در آن سکونت داشتند، سخنی نگفتند.^{۳۴} و رثوینیان و جادیان

کافی نبود، گناهی که تا به امروز نیز خود را از آن طاهر نساخته‌ایم و به سبب آن جماعت خداوند به بلا گرفتار آمد؟^{۱۸} و آیا اکنون شما نیز از پیروی خداوند رویگردان می‌شوید؟ اگر امروز شما بر ضد خداوند عِصیان کنید، فردا او بر تمامی جماعت اسرائیل خشم خواهد گرفت.^{۱۹} اما حال اگر سرزمین ملکیت شما نجس است، به این سو، به سرزمین خداوند عبور کنید که مسکن خداوند در آن برپاست، و در میان ما زمینی برای خود به ملکیت گیرید. اما با بنای مذبحی برای خود، غیر از مذبح یهوه خدای ما، بر ضد خداوند و بر ضد ما عِصیان مورزید.^{۲۰} آیا عِخان، پسر زراح در چیزهای حرام خیانت نکرد و غضب بر تمامی جماعت اسرائیل نازل نشد؟ تنها او نبود که به سبب گناهِش هلاک شد.»

^{۲۱} آنگاه رثوینیان، جادیان و نیم‌قبیله مَنسی به سران خاندان اسرائیل چنین پاسخ دادند:^{۲۲} «یهوه، خدای خدایان! یهوه، خدای خدایان! او خود می‌داند و اسرائیل نیز بداند، که اگر این کار از سر عِصیان یا بی‌وفایی به خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مدهید.^{۲۳} اگر مذبحمان را به قصد رویگردانی از پیروی خداوند، و یا برای تقدیم قربانیهای تمام‌سوز یا هدایای آردی، و یا برای تقدیم قربانیهای رفاقت ساخته باشیم، خداوند خود از ما بازخواست کند.^{۲۴} بلکه این کار را به‌واقع از بیم آن کردیم که شاید فردا فرزندان شما به فرزندان ما بگویند: "شما را با یهوه، خدای اسرائیل چه کار است؟^{۲۵} زیرا خداوند اردن را سرحدی بین ما و شما، ای رثوینیان و جادیان، قرار داده است! شما را در خداوند نصیبی نیست." و بدین‌گونه فرزندان شما، فرزندان ما را از ترس خداوند بازدارند.^{۲۶} پس گفتیم: "بیاید برای خود مذبحی بنا کنیم، اما

آن مذبح را چنین نام نهادند: «شاهدی در میان ما که یهوه خداست.»*

وداع یوشع با صاحبمنصبان قوم

۲۳ پس از سپری شدن روزهای بسیار، آنگاه که خداوند اسرائیل را از تمامی دشمنانشان از هر سو آسودگی بخشیده بود، یوشع که پیر و سالخورده شده بود،^۲ تمامی اسرائیل را با مشایخ، رؤسا، داوران و صاحبمنصبان ایشان فرا خوانده، بدیشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام.^۳ شما خود هرآنچه را که یهوه خدایتان به خاطر شما با جمیع این قومه‌ها کرده است، دیده‌اید؛ زیرا یهوه خدایتان بود که برای شما می‌جنگید.^۴ ببینید که حال قومه‌هایی* را که هنوز باقی هستند و همه قومه‌هایی را که منقطع ساخته‌ام، از اردن تا دریای بزرگ در غرب، برای قبایل شما بر حسب قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث شما باشد.^۵ یهوه خدای شماست که ایشان را از پیش رویتان بیرون خواهد راند و در برابر شما از ایشان سلب مالکیت خواهد کرد، و شما سرزمینشان را تصرف خواهید نمود، چنانکه یهوه خدایتان به شما وعده داده است.^۶ پس بسیار قوی باشید، و به‌دقت هرآنچه را که در کتاب شریعت موسی نوشته شده است به جای آرید، تا از آن به چپ یا راست منحرف نشوید،^۷ مبادا با این قومه‌ها که در میان شما باقی مانده‌اند درآمیخته، نام خدایانشان را بخوانید و یا به آنها سوگند خورید و آنان را عبادت کرده، در برابرشان سجده کنید.^۸ بلکه شما به یهوه خدایتان بچسبید، چنانکه تا امروز کرده‌اید.^۹ زیرا خداوند قومه‌های بزرگ و نیرومند را از پیش روی شما بیرون رانده، و تا امروز هیچ‌کس را یارای ایستادگی در برابر

شما نبوده است.^{۱۰} یک تن از شما هزار تن را می‌گریزند، زیرا یهوه خدایتان، اوست که برای شما می‌جنگد، چنانکه به شما قول داده بود.^{۱۱} پس بسیار مراقب باشید تا یهوه خدایتان را محبت نمایید.^{۱۲} اما اگر برگشته، به باقیماندگان این اقوام که در میان شما مانده‌اند پیوندید و با ایشان وصلت کنید، به گونه‌ای که به ایشان درآیید و ایشان به شما درآیند،^{۱۳} به‌یقین بدانید که یهوه خدایتان دیگر آنها را از پیش روی شما بیرون نخواهد راند، بلکه برایتان همچون دام و تله خواهند بود و تازبانه بر پهلویتان و خار در چشمتان، تا وقتی که از روی این زمین نیکو که یهوه خدایتان به شما داده است، هلاک شوید.^{۱۴} «من اکنون به راه تمامی اهل زمین می‌روم و شما به تمامی دل و تمامی جان خود می‌دانید که از همه چیزهای نیکو که یهوه خدایتان درباره شما فرموده بود، هیچ‌یک بر زمین نیفتاد؛ آری، همگی برای شما به انجام رسید و هیچ‌یک بر زمین نیفتاد.^{۱۵} اما درست همان‌گونه که تمامی چیزهای نیکو که یهوه خدایتان به شما فرموده بود، برایتان به انجام رسید، خداوند تمامی چیزهای بد را نیز بر شما نازل خواهد کرد تا وقتی که از روی این زمین نیکو که به شما داده است نابودتان سازد.^{۱۶} این بر شما واقع خواهد شد اگر عهد یهوه خدایتان را که به شما امر کرده است، بشکنید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید و آنها را سجده نمایید. اگر چنین کنید، خشم خداوند بر شما افروخته خواهد شد و به سرعت از روی زمین نیکویی که به شما داده است، هلاک خواهید شد.»

تجدید عهد در شیکیم

۲۴ آنگاه یوشع تمامی قبایل اسرائیل را در شیکیم گرد آورد و مشایخ،

* ۲۴:۲۲ یا: «و... آن مذبح را 'شاهد' نامیدند زیرا گفتند: "شاهدی است در میان ما که یهوه خداست."»

* ۴:۲۳ منظور سرزمین این قومهاست؛ همچنین در بقیه این آیه.

اهالی* آریحا، و نیز آموریان، فرزیان، کنعانیان، حیثیان، چرجاشیان، جویان و یبوسیان با شما جنگیدند، اما من ایشان را به دست شما تسلیم کردم.^{۱۲} پیشاپیش شما زنبور فرستادم تا آن دو پادشاه آموری را از حضورتان برانند و این با شمشیر و کمان شما انجام نشد.^{۱۳} آنگاه به شما سرزمینی دادم که در آن زحمتی نکشیده بودید و شهرهایی که بنا نکرده بودید، و در آنها به سر می‌برید و از تاکستانها و باغهای زیتونی که خود نکاشته‌اید، می‌خورید.^{۱۴}

^{۱۵} «پس حال از خداوند بترسید و او را با خلوص و وفاداری عبادت کنید و خدایانی را که پدرانتان در آن سوی رود و در مصر عبادت می‌کردند، به دور افکنید و خداوند را عبادت کنید.^{۱۵} و اگر در نظرتان ناپسند است که خداوند را عبادت کنید، همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید کرد، خواه خدایانی را که پدرانتان در آن سوی اردن عبادت می‌کردند، خواه خدایان آموریان را که در سرزمینشان به سر می‌برید. اما من و خاندانم، یهوه را عبادت خواهیم کرد.»

^{۱۶} آنگاه قوم در پاسخ گفتند: «حاشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت کنیم!»^{۱۷} زیرا یهوه خدای ما بود که ما و پدرانمان را از سرزمین مصر، از خانه بندگی به در آورد و در برابر چشمانمان آیات عظیم به انجام رسانید. او در تمامی راهی که پیمودیم و در بین تمام اقوامی که از میانشان گذشتیم، از ما محافظت کرد.^{۱۸} خداوند تمامی قومها، یعنی آموریان را که در این سرزمین می‌زیستند، از پیش روی ما بیرون راند، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم کرد، زیرا اوست خدای ما.»

^{۱۹} اما یوشع به قوم گفت: «شما را یارای عبادت یهوه نیست، زیرا او خدایی است

رؤسا، داوران و صاحبمنصبان اسرائیل را فرا خواند، و آنان در حضور خدا حاضر شدند. آنگاه یوشع به تمامی قوم گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "مدتها پیش، اجداد شما یعنی تارح و پسرانش ابراهیم و ناحور، در آن سوی رود^۱ می‌زیستند و خدایان غیر را می‌پرستیدند.^۲ اما من پدر شما ابراهیم را از آن سوی رود برگرفته، او را در سرتاسر سرزمین کنعان گردانیدم و نوادگان بسیار به او بخشیدم. اسحاق را به او دادم^۳ و به اسحاق، یعقوب و عیسو را. نواحی مرتفع سعیر را به عیسو به ملکیت بخشیدم، اما یعقوب و پسرانش به مصر فرود آمدند.^۴ آنگاه موسی و هارون را فرستادم و مصر را با آنچه در میان آن کردم، به بلا گرفتار ساختم و پس از آن شما را از آنجا بیرون آوردم.^۵ آنگاه پدرانتان را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید و مصریان پدرانتان را با ازابه‌ها و سواران تا دریای سرخ تعقیب کردند.^۶ اما ایشان نزد خداوند فریاد برآوردند، و او در میان شما و مصریان تاریکی نهاد و دریا را بر ایشان برآورده، آنان را پوشانید؛ پس به چشم دیدید که من در مصر چه کردم. آنگاه روزهای بسیار در بیابان به سر بردید.^۷ سپس شما را به سرزمین آموریان آوردم که در آن سوی اردن سکونت داشتند. آنان با شما جنگیدند، اما من ایشان را به دست شما تسلیم کردم و از پیش رویتان نابودشان ساختم، و شما سرزمین ایشان را تصرف کردید.^۸ پس بالاق، پسر صفور، پادشاه موآب برخاست تا با اسرائیل بجنگد و از پی بلعام پسر بعور فرستاده، او را فرا خواند تا بیاید و شما را لعن کند.^۹ اما من نخواستم به بلعام گوش فرا دهم، پس او برکتتان داد و من شما را از دست وی رهانیدم.^{۱۰} آنگاه از اردن عبور کرده، به آریحا رسیدید و

* ۲:۲۴ منظور همان "نهر فرات" است؛ همچنین در آیات ۳، ۱۴ و ۱۵.

* ۱۱:۲۴ یا "سروران".

خواهد بود مبادا خدای خود را انکار نمایید.»
 ۲۸ آنگاه یوشع قوم را مرخص کرد تا هر کس
 به ملک خود برود.

در گذشت یوشع و العازار

۲۹ پس از این امور، یوشع پسر نون، خدمتگزار
 خداوند، در سن یکصد و ده سالگی مرد^{۳۰} و
 او را در ملک خودش در یمنه سارح* که در
 نواحی مرتفع افرایم در شمال کوه جاعش
 است، به خاک سپردند.

۳۱ اسرائیل در همه روزهای زندگی یوشع
 خداوند را عبادت کردند، و نیز در همه
 روزهای مشایخی که پس از یوشع زنده ماندند
 و از همه کارهایی که خداوند برای اسرائیل
 کرده بود، آگاه بودند.

۳۲ استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از
 مصر آورده بودند در شکیم به خاک سپردند،
 در قطعه زمینی که یعقوب به بهای یکصد
 پاره نقره* از پسران حمور پدر شکیم خریده
 بود، و آن ملک بنی یوسف شد.

۳۳ و العازار پسر هارون نیز مرد و او را در
 جبعه، شهر پسرش فینحاس، که در کوهستان
 افرایم به او داده شده بود، به خاک سپردند.

قدوس و غیور؛ او نافرمانیها و گناهان شما
 را نخواهد آمرزید.^{۳۰} اگر یهوه را ترک کنید
 و خدایان بیگانه را عبادت نمایید، او برگشته
 به شما ضرر خواهد رسانید و پس از احسان
 در حق شما، هلاکتان خواهد کرد.»^{۳۱} اما قوم
 به یوشع گفتند: «خیر! بلکه ما یهوه را عبادت
 خواهیم کرد.»^{۳۲} آنگاه یوشع قوم را گفت:
 «شما بر خود شاهدهید که یهوه را برای خود
 برگزیدید تا او را عبادت کنید.» پاسخ دادند:
 «شاهدیم.»^{۳۳} یوشع گفت: «پس اکنون خدایان
 بیگانه را که در میان شمایند، به دور افکنید و
 دل‌های خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل
 سازید.»^{۳۴} قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدایمان،
 هم‌اوست که عبادتش خواهیم کرد و آوازش
 را اطاعت خواهیم نمود.»^{۳۵} در آن روز یوشع با
 قوم عهد بست و در شکیم برایشان فرایض و
 قوانین وضع کرد.^{۳۶} و یوشع این کلمات را در
 کتاب شریعت خدا نوشت. آنگاه سنگی بزرگ
 بگرفت و آن را آنجا زیر درخت بلوطی که
 نزدیک قدس خداوند بود، بر پا داشت.^{۳۷} و به
 تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ بر ما شاهد
 خواهد بود زیرا تمامی سخنان خداوند را که
 به ما فرمود، شنیده است. پس بر شما شاهد

* ۲۴:۳۰ به "یمنه حارس" نیز شناخته شده است (رجوع کنید به داوران ۹:۲).

* ۲۴:۲۲ در عبری: صد "قسیطاً". قسیطاً یک واحد پولی است که معلوم نیست چقدر وزن و ارزش داشته است.

معرفی کتاب داوران

واژه 'داوران' به رهبرانی اطلاق می‌شد که خدا به قوم اسرائیل عطا می‌فرمود تا از ایشان در برابر دشمنانشان حفاظت و حمایت کنند. در این کتاب به دوازده 'داور' اشاره شده است. اگر عیلی و سموئیل را نیز از این داوران محسوب کنیم، شمار آنها به چهارده می‌رسد. کتاب داوران زمانی حدود ۳۵۰ سال را در بر می‌گیرد.

پس از رحلت یوشع، قوم اسرائیل اعمال عظیم خدا را از یاد بردند و به بت‌پرستی گرفتار آمدند. ایشان نه تنها در بیرون راندن کامل گنغانیان از سرزمین وعده کوتاهی ورزیدند، بلکه از رسوم بت‌پرستانه آنان نیز تقلید می‌کردند، با آنان وصلت می‌نمودند، و اخلاقیات منحط آنان را پیشه خود می‌ساختند. از این رو، خدا قوم اسرائیل را مجازات می‌نمود. ایشان چون در عمق فلاکت و سیه‌روزی سقوط می‌کردند، سرانجام نزد یهوه، خدای پدران خود فریاد برمی‌آوردند و خدا از رحمت خود، 'داوری' بر ایشان برمی‌گماشت و ایشان را رهایی می‌بخشید. اما دیری نمی‌پایید که همین چرخه تکرار می‌شد. در کتاب داوران، شاهد هفت چرخه گناه و رهایی هستیم. مطالب کتاب داوران نه بر اساس ترتیب وقوع تاریخی، بلکه بر اساس موضوع مرتب شده است. هدف کتاب این است که نشان دهد انحطاط اخلاقی و بت‌پرستی در همه مناطق سرزمین وعده بر قوم اسرائیل حکمفرما بوده است: در جنوب (۷:۳ تا ۳۱)؛ در شمال (بابهای ۴ و ۵)؛ در مرکز (۱:۶ تا ۵:۱۰)؛ در مشرق (۶:۱۰ تا ۱۵:۱۲) و در مغرب (بابهای ۱۳ تا ۱۶).

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه: ارتداد (۱:۱ تا ۶:۳)
- ۲- هفت چرخه گناه و رهایی
 - ۱-۲ عتینیل (۷:۳ تا ۱۱)
 - ۲-۲ ایهود و شمجر (۱۲:۳ تا ۳۱)
 - ۲-۳ دبورَه (بابهای ۴ و ۵)
 - ۲-۴ جدعون (۱:۶ تا ۳۲:۸)
 - ۲-۵ تولع و یائیر (۳۳:۸ تا ۵:۱۰)
 - ۲-۶ یفتاح، ایصان، ایلون و عبدون (۶:۱۰ تا ۱۵:۱۲)
 - ۲-۷ شمشون (بابهای ۱۳ تا ۱۶)
- بخش پایانی: هرج و مرج دینی و اخلاقی (بابهای ۱۷ تا ۲۱)

داوران

جنگ با بقیه کنعانیان

پس از مرگ یوشع، بنی اسرائیل از خداوند سؤال کردند: «از میان ما کدام یک نخست برای ما بر ضد کنعانیان برآید و با ایشان بجنگد؟»^۱ خداوند گفت: «یهودا برآید؛ اینک من این سرزمین را به دست یهودا تسلیم کرده‌ام.»^۲ آنگاه یهودا به برادر خود شمعون گفت: «همراه من به منطقه‌ای که به قید قرعه سهم من است، برآی تا با کنعانیان بجنگیم، و من نیز همراه تو به منطقه‌ای که به قید قرعه سهم تو است، خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت.^۳ آنگاه یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزیان را به دست ایشان تسلیم کرد. آنان ده هزار تن از ایشان را در بازق شکست دادند.^۴ ایشان آدونی بازق را در بازق یافته، با او جنگیدند، و کنعانیان و فرزیان را شکست دادند.^۵ اما آدونی بازق گریخت؛ پس ایشان وی را تعقیب کرده، گرفتند و انگشتان شست دست و پایش را بردند.^۶ آنگاه آدونی بازق گفت: «هفتاد پادشاه با دست و پای شست بریده از پس مانده‌های زیر سفره من می‌خورند. پس خدا موافق آنچه کردم، مرا عوض داده است.» ایشان آدونی بازق را به اورشلیم آوردند، و او در آنجا مرد.^۷ و اما بنی یهودا با اورشلیم جنگیدند و آن را گرفته، از دم تیغ گذراندند و شهر را به آتش

کشیدند.^۸ سپس فرود شدند تا با کنعانیانی که در نواحی مرتفع، در نیگب و در دشت ساکن بودند، بجنگند.^۹ بنی یهودا بر ضد کنعانیان ساکن جبرون برآمدند، که در گذشته قریه‌آرتع نامیده می‌شد. آنان شیشای، آخیمان و ثلمای را شکست دادند.^{۱۰} از آنجا بر ضد ساکنان دبیر برآمدند، که در گذشته قریه‌سیفر نامیده می‌شد.^{۱۱} کالیب گفت: «هر که بر قریه‌سیفر حمله برد و آن را تصرف کند، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.»^{۱۲} پس عتئیل پسر قناز، برادر کوچک کالیب، آنجا را تصرف کرد، و کالیب دختر خویش عکسه را به او به زنی داد.^{۱۳} و چون عکسه نزد وی آمد، او را ترغیب کرد که از پدرش قطعه زمینی بخواهد. عکسه از الاغ خود پیاده شد، و کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟»^{۱۴} گفت: «مرا برکتی عطا فرما. حال که زمین نیگب را به من داده‌ای، چشمه‌های آب نیز به من بده.» پس کالیب چشمه‌های بالا و چشمه‌های پایین را به او داد.^{۱۵} نوادگان پدر زن موسی، که از قبیله قینی بود، با بنی یهودا از شهر نخلستان به بیابان یهودا که در نیگب نزدیک عراد است برآمدند و رفته، در میان قوم ساکن شدند.^{۱۶} یهودا با برادر خود شمعون روانه شده، کنعانیان ساکن صفات را شکست دادند و آنجا را به نابودی کامل سپردند.^{۱۷} از این رو آن شهر حرما نام

* ۱۷:۱ اصطلاح عبری اشاره دارد به تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیاء یا اشخاص به خداوند، که اغلب با از بین بردن کامل آنان همراه بود. نگاه کنید به اعداد ۳:۲۱.
* ۱۷:۱ "حرما" یعنی "نابودی کامل".

۳۰ زبولون نیز ساکنان قَطرون و نُحُل را بیرون نراند، پس کنعانیان در میان ایشان سکونت گزیدند و به کار اجباری گماشته شدند.

۳۱ آشیر نیز ساکنان عَگُو و ساکنان صیدون و اَحَلَب و اَکزیب و حَلَبَه و عَفیق و رَحوب را بیرون نراند؛^{۳۲} پس آشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن سرزمین بودند، سکونت گزیدند، از آن سبب که ایشان را بیرون نراندند.

۳۳ تَفتالی نیز ساکنان بیت شمس و بیت عَنات را بیرون نراند؛ پس ایشان در میان کنعانیانی که ساکن آن سرزمین بودند، سکونت گزیدند، و ساکنان بیت شمس و بیت عَنات برای ایشان به کار اجباری گماشته شدند.

۳۴ آموریان، بنی دان را به نواحی مرتفع راندند و نگذاشتند ایشان به درّه فرود آیند.^{۳۵} آموریان مصمم بودند تا در کوه حارس، و در اَیلون و شَعَلیم بمانند، اما چون دست خاندان یوسف قوی شد، ایشان به کار اجباری گماشته شدند.^{۳۶} سرحد آموریان از سربالایی عَقَرَبیم، یعنی از سیلاع به سمت بالا بود.

نافرمانی اسرائیل

۲ و اما فرشته خداوند از جلجال به بوکیم برآمد و گفت: «من شما را از مصر برآورده، به سرزمینی آوردم که سوگند خورده بودم آن را به پدرانان ببخشم. و گفتم: "عهد خود را با شما هرگز نخواهم شکست؛" و اما شما، با ساکنان این سرزمین هم پیمان مشوید و مذبحهایشان را ویران کنید.» اما شما سخن مرا نشنیدید. این چه کاری است که کرده اید؟^۳ پس حال می گویم ایشان را از پیش روی شما بیرون نخواهم راند، بلکه آنان همچون خار در پهلوی شما خواهند بود، و خدایانشان برایتان دام خواهند بود.^۴ چون فرشته خداوند این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم به آواز بلند

گرفت.^۵ نیز یهودا، غزه و اَشَقِلون و عَقرون را همراه با نواحی مجاورشان تصرف کرد.

۶ خداوند با یهودا بود و او نواحی مرتفع را متصرف شد، ولی نتوانست ساکنان دشت را بیرون براند زیرا ارابه های آهنین داشتند.^۷ او جبرون مطابق آنچه موسی گفته بود، به کالیب داده شد، و او سه پسر عَناق را از آنجا بیرون راند.^۸ اما بنی بنیامین، پیوسییانی را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نراندند، و از این رو پیوسیان تا به امروز در اورشلیم در کنار بنی بنیامین ساکنند.

۹ خاندان یوسف نیز بر ضد بیت ثیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود.^{۱۰} پس خاندان یوسف کسانی را به تجسسی بیت ثیل فرستادند. این شهر در گذشته، لوز نامیده می شد.^{۱۱} جاسوسان مردی را دیدند که از شهر بیرون می آمد. پس به او گفتند: «تو اینک راه ورود به شهر را به ما نشان دهی، و ما نیز بر تو احسان خواهیم کرد.»^{۱۲} پس او راه ورود به شهر را به ایشان نشان داد. آنها شهر را از دم شمشیر گذراندند، ولی آن مرد و تمام خانواده اش را رها کردند.^{۱۳} آن مرد به سرزمین حیتیان رفت و در آنجا شهری ساخت و آن را لوز نامید، که تا به امروز به همین نام خوانده می شود.

قصور اسرائیل در بیرون راندن کنعانیان

۱۴ و اما مَنَسسی، ساکنان بیت شَآن و توابع اطراف، تَعَناک و توابع اطراف، دُر و توابع اطراف، پیلعام و توابع اطراف و مِجَدُو و توابع اطراف را بیرون نراند، زیرا کنعانیان مصمم بودند در آن سرزمین بمانند.^{۱۵} اسرائیل آنگاه که قدرت یافتند، کنعانیان را به کار اجباری گماشتند، اما آنها را به طور کامل بیرون نراندند.

۱۶ افرایم نیز کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند بیرون نراند، پس کنعانیان در جازر در میان ایشان سکونت گزیدند.

نمی‌توانستند در برابر دشمنان خود بایستند.^{۱۵} هرگاه برای نبرد بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ضد ایشان بود، چنانکه بدیشان هشدار داده و برایشان سوگند خورده بود. پس ایشان به غایت در تنگی بودند.

خداوند داوران برمی‌انگیزد

^{۱۶} آنگاه خداوند داوران* برانگیخت، و آنان ایشان را از دست تاراجگرانشان نجات دادند. ^{۱۷} ولی به داوران خود نیز گوش نسپردند، زیرا از بی‌خدایان غیر زنا کرده، آنها را پرستش نمودند. آنان خیلی زود از راهی که پدرانشان در آن گام می‌زدند، یعنی اطاعت فرامین خداوند، منحرف شدند، و مانند ایشان عمل نکردند. ^{۱۸} هرگاه خداوند داوران برایشان برمی‌انگیخت، با آن داور می‌بود و ایشان را در تمام ایام زندگی آن داور از دست دشمنانشان نجات می‌داد، زیرا خداوند به سبب ناله‌هایی که از دست ظالمان و ستم‌کنندگان خویش برمی‌آوردند، برایشان شفقت می‌کرد. ^{۱۹} اما چون آن داور می‌مرد، آنان بار دیگر منحرف می‌شدند و از پدران خود نیز فاسدتر عمل کرده، خدایان غیر را پیروی می‌نمودند و آنها را عبادت و سجده می‌کردند. آنان از هیچ‌یک از عادات یا راههای خودسرانه خود دست نمی‌کشیدند. ^{۲۰} پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چون این قوم از عهدی که به پدرانشان امر فرمودم، تجاوز کردند و آواز مرا نشنیدند، ^{۲۱} من نیز دیگر هیچ‌یک از قومهایی را که یوشع به هنگام مرگش باقی گذاشت، از پیش روی ایشان بیرون نخواهم راند، ^{۲۲} تا به واسطه آنان اسرائیل را بیازمایم و

گریستند. ^{۲۵} آنان آن مکان را بوکیم* نامیدند، و در آنجا به خداوند قربانی تقدیم کردند.

مرگ یوشع

^۶ چون یوشع قوم را مرخص کرد، بنی‌اسرائیل هر یک به میراث خویش رفتند تا زمین را متصرف شوند. ^۷ قوم در تمام ایام زندگی یوشع، و در تمامی ایام مشایخی که پس از او زنده مانده بودند و همه کارهای عظیم خداوند را برای اسرائیل دیده بودند، خداوند را عبادت کردند. ^۸ یوشع پسر نون، خادم خداوند، در یکصد و ده سالگی درگذشت، ^۹ و او را در حدود میراثش، در تمنه‌حارس* واقع در شمال کوه جاعش که در نواحی مرتفع افرایم است، به خاک سپردند. ^{۱۰} آن نسل نیز همگی به پدران خود پیوستند، و بعد از آنها نسل دیگری برخاستند که نه خداوند را می‌شناختند و نه از کارهایی که او برای اسرائیل کرده بود، آگاهی داشتند.

بی‌وفایی اسرائیل

^{۱۱} بنی‌اسرائیل آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند، و بعلها را عبادت کردند. ^{۱۲} ایشان یهوه خدای پدرانشان را که آنان را از سرزمین مصر بیرون آورده بود ترک گفتند، و خدایان غیر را از میان خدایان اقوام پیرامونشان پیروی کرده، آنها را پرستش نمودند و خشم خداوند را برافروختند. ^{۱۳} آری، آنان خداوند را ترک گفته، بعلها و عشتاروت* را عبادت کردند. ^{۱۴} پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد، و ایشان را به دست تاراجگران سپرد، که تاراجشان کردند. و ایشان را به دشمنان پیرامونشان فروخت، به گونه‌ای که دیگر

* ۵:۲ "بوکیم" یعنی «کسانی که گریه می‌کنند».

* ۹:۲ که به "تمنه‌سارح" نیز معروف است (رجوع کنید به یوشع ۵۰:۱۹ و ۳۰:۲۴).

* ۱۳:۲ "عشتاروت" نوعی بت بود که مردم کنعان آن را می‌پرستیدند؛ همچنین در باب ۱۰.

* ۱۶:۲ واژه عبری "داور" در اینجا بیشتر به معنی "رهبر" است تا قاضی.

سال کوشان رِشَعَتاییم را بندگی کردند.^۹ اما بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، و خداوند رهاننده‌ای برایشان برانگیخت که ایشان را نجات داد، یعنی عُنْتِیل پسر قناز، برادر کوچک کالِب را.^{۱۰} پس روح خداوند بر عُنْتِیل آمد، و او اسرائیل را داوری کرد. عُنْتِیل به نبرد بیرون رفت، و خداوند کوشان رِشَعَتاییم پادشاه آرام را به دست او تسلیم نمود. و دست عُنْتِیل بر کوشان رِشَعَتاییم چیره گشت.^{۱۱} پس آن سرزمین چهل سال در آرامش بود. آنگاه عُنْتِیل پسر قناز مرد.

ایهود

^{۱۲} و بنی اسرائیل بار دیگر آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند. پس خداوند، عجلون پادشاه موآب را بر اسرائیل قدرت بخشید، زیرا در نظر خداوند شرارت و ورزیده بودند.^{۱۳} عجلون، عَمَوْنیان و عَمَالِیقیان را نزد خویش گرد آورد، و رفته، اسرائیل را شکست داد؛ پس ایشان شهر نخلستان* را به تصرف درآوردند.^{۱۴} بنی اسرائیل عجلون پادشاه موآب را هجده سال بندگی کردند.

^{۱۵} اما چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، او نجات‌دهنده‌ای برایشان برانگیخت، یعنی ایهود پسر جیرای بنیامینی را که مردی چپ دست بود. بنی اسرائیل به دست او برای عجلون پادشاه موآب خَرّاج فرستادند.^{۱۶} ایهود برای خود شمشیری دو دم به درازای یک ذراع* ساخت و آن را زیر جامه خویش بر ران راست خود بست.^{۱۷} او خَرّاج را به عجلون پادشاه موآب که مردی به‌غایت فربه بود، تقدیم کرد.^{۱۸} و چون از تقدیم

بینم آیا همچون پدرانشان طریق خداوند را نگاه خواهند داشت و در آن گام خواهند زد یا نه.»^{۱۳} پس خداوند آن اقوام را باقی نهاده، ایشان را به یکباره بیرون نراند، و به دست یوشع تسلیمشان نکرد.

۳ اینانند اقوامی که خداوند باقی نهاد تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی تمام اسرائیلیانی را که همه جنگهای کنعان را تجربه نکرده بودند.^۲ این تنها از آن سبب بود که نسلهای بنی اسرائیل جنگ را شناسند، و تا جنگ را به آنان که پیشتر جنگ‌ناآموده بودند، تعلیم دهد.^۳ این اقوام عبارتند از: پنج سردار فلسطینیان، تمامی کنعانیان، صیدونیان، و نیز جویانی که در کوهستانهای لبنان، از کوه بَعْل جرمون تا لَبِوَحَمات* میزیستند.^۴ این اقوام به جهت آزمودن اسرائیلیان بودند، تا معلوم شود که آیا اسرائیل از فرمانهای خداوند که به دست موسی به پدرانشان امر فرمود، اطاعت خواهند کرد یا نه.^۵ پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان، حیتیان، آموریان، فِرْزیان، جویان و یبوسیان ساکن شدند،^۶ و دختران ایشان را برای خود به زنی گرفتند و دختران خود را به پسران ایشان دادند، و خدایان ایشان را عبادت کردند.

عُنْتِیل

^۷ باری، بنی اسرائیل آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند. آنان یهوه خدای خود را از یاد بردند، و بَعْلها و اَشیرَه‌ها* را عبادت کردند.^۸ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد، و ایشان را به کوشان رِشَعَتاییم، پادشاه آرام نهرین* فروخت. بنی اسرائیل هشت

* ۳:۳۱: یا: "مدخل حَمات".

* ۷:۳۱ "اَشیرَه" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۸:۳۱ که در شمال غربی بین النهرین است.

* ۱۳:۳۱ منظور "آریحا" است.

* ۱۶:۳۰ در عبری: "اَمّا". یک اَمّا تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

در برابر موآبیان به تصرف درآورده، نگذاشتند هیچ‌کس از آنها عبور کند.^{۲۹} و در آن وقت نزدیک به ده هزار موآبی را که همگی مردانی تنومند و دلاور بودند کشتند، و هیچ‌کس جان به در نبرد.^{۳۰} و موآب در آن روز زیر دست اسرائیل مطیع گردید، و سرزمین هشتاد سال آرامی یافت.

شَمَجِر

^{۳۱} پس از ایهود، شَمَجِر پسر عَنات آمد که ششصد مرد فلسطینی را با چوبدست گاورانی کشت. او نیز اسرائیل را نجات داد.

دِبوره

۴۴ پس از مرگ ایهود، بنی اسرائیل دیگر بار آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند.^۲ پس خداوند ایشان را به یابین پادشاه کنعان که در حاصور سلطنت می‌کرد، فروخت. سردار لشکر او سیسرا بود که در خروشت خگویم * زندگی می‌کرد.^۳ آنگاه بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند، زیرا یابین نهصد ارابه آهنین داشت و بیست سال بی‌رحمانه بر بنی اسرائیل ستم رانده بود.

^۴ در آن زمان نیبای دِبوره نام، زن کپیّت، بر اسرائیل داوری می‌کرد.^۵ او زیر نخل دِبوره که بین راه و بیت‌نیل در نواحی مرتفع اِفرایم بود، می‌نشست، و بنی اسرائیل برای دادخواهی نزدش می‌آمدند.^۶ دِبوره فرستاده، باراق پسر آیینوعسم را از قیدش نقتالی فرا خواند و به او گفت: «آیا یهوه خدای اسرائیل نفرموده است که: "برو و در کوه تابور موضع بگیر، و ده هزار تن از مردان بنی نقتالی و بنی زبولون را نیز همراه خود بگیر."^۷ من، سیسرا سردار لشکر

خَراج فارغ شد، کسانی را که خَراج را آورده بودند مرخص نمود.^{۱۹} اما خودش نزد بتهای * نزدیک جلجال برگشت و گفت: «ای پادشاه، برایت پیغامی محرمانه دارم.» پادشاه فرمود: «سکوت!» و ملازمانش جملگی از حضور او بیرون رفتند.^{۲۰} آنگاه ایهود نزد عجلون که در بالاخانه تابستانی خود تنها نشسته بود، رفت و گفت: «از جانب خدا برایت پیغامی دارم.» پس پادشاه از جایگاه خود برخاست.^{۲۱} آنگاه ایهود با دست چپ، شمشیر را از ران راست خود برکشید و آن را در شکم پادشاه فرو برد،^{۲۲} چندان که دسته شمشیر نیز با تیغه آن در شکم عجلون فرو رفت، و پیه روی تیغه را پوشانید، زیرا که ایهود شمشیر را از شکم او بیرون نکشید؛ و رودهایش * بیرون آمد.^{۲۳} آنگاه ایهود به ایوان بیرون رفته، درهای بالاخانه را بر او بست و قفل کرد.

^{۲۴} پس از رفتن او، خدمتکاران آمدند و چون دیدند درهای بالاخانه قفل است، با خود گفتند: «به یقین در بالاخانه تابستانی، قضای حاجت می‌کند.»^{۲۵} آنان آنقدر منتظر ماندند تا خجل شدند، و چون پادشاه باز هم درهای بالاخانه را نگشود، کلید گرفته درها را گشودند، و اینک سرورشان مرده بر زمین افتاده بود.

^{۲۶} در همان حال که آنها درنگ می‌کردند، ایهود گریخت و از محل بتها گذشته، به سعیرت فرار کرد.^{۲۷} چون بدان جا رسید، در نواحی مرتفع اِفرایم گرنا نواخت، و بنی اسرائیل همراه او از نواحی مرتفع به زیر آمدند، و او پیشاپیش آنها می‌رفت.^{۲۸} ایهود به ایشان گفت: «از پی من بیاید، زیرا خداوند دشمنانتان موآبیان را به دست شما تسلیم کرده است.» پس بنی اسرائیل از پی او به زیر آمدند، و گذرگاههای اردن را

* ۱۹:۳ یا: "معادن سنگ"; همچنین در آیه ۲۶.

* ۲۲:۳ یا "مدفوعش".

* ۲:۴ یا: "خروشت قومها"; همچنین در آیه ۱۳ و ۱۶ و بقیه کتاب.

حضور و خاندان جبر قینی صلح برقرار بود.^{۱۸} یاعیل به دیدار سیسرا بیرون آمد و به او گفت: «بیا ای سرورم! نزد من بیا و ترسان مباش.» پس سیسرا نزد وی به خیمه درآمد، و آن زن روی اندازی بر وی انداخت.^{۱۹} سیسرا به وی گفت: «تمنا دارم جرعه‌ای آب به من بدهی تا بنوشم، زیرا تشنه‌ام.» پس یاعیل مشک شیر را گشوده، جرعه‌ای به او داد، و او را پوشانید.^{۲۰} سیسرا به وی گفت: «بر در خیمه بایست و اگر کسی آمد و از تو پرسید: «آیا کسی اینجاست؟» بگو: «نه.»»^{۲۱} اما یاعیل زن جبر، میخ چادری برداشت و چکشی به دست گرفته، آهسته به سیسرا که از شدت خستگی در خوابی سنگین بود، نزدیک شد، و میخ را بر شقیقه وی کوبید به گونه‌ای که به زمین فرو رفت، و او بمرد.^{۲۲} اینک چون باراق در تعقیب سیسرا بدانجا رسید، یاعیل به دیدار او بیرون آمد و گفت: «بیا تا مردی را که در پیش‌اش هستی، به تو نشان دهم.» پس باراق همراه او داخل شد، و اینک سیسرا مرده افتاده بود و میخ چادر در شقیقه‌اش فرو رفته بود.^{۲۳} پس در آن روز خدا یابین پادشاه کنعان را به حضور بنی‌اسرائیل مطیع ساخت.^{۲۴} و دست بنی‌اسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زور آور و زورآورتر می‌شد، تا آنکه وی را نابود کردند.

سرود دِبورَه و باراق

پس دِبورَه و باراق پسر آیینوعَم، در آن روز این سرود را سراییدند:

۲ «آنگاه که رهبران در اسرائیل رهبری کنند،
آنگاه که قوم داوطلبانه خویشتن را
ایثار نمایند،
خداوند را مبارک خوانید!

یابین را با اراهه‌ها و سپاهیان نزد تو به نهر قیشون خواهیم کشاند، و او را به دست تو تسلیم خواهیم کرد»^{۲۵} باراق به او گفت: «اگر تو همراه من بیایی، می‌روم. ولی اگر همراه نیایی، نمی‌روم.» دِبورَه گفت: «به یقین همراه تو خواهیم آمد. اما این راه که می‌روی برای افتخار آفرین نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دِبورَه برخاست و همراه باراق به قیدش رفت.^{۲۶} آنگاه باراق، زبولون و نفتالی را به قیدش فرا خواند، و همراه با ده هزار مرد که در رکابش گام می‌زدند، رهسپار شد. دِبورَه نیز همراه او روانه شد.^{۲۷} و اما جبر قینی، از قینیان که از نوادگان حویاب پدر زن موسی بودند، جدا شده و خیمه‌اش را در جایی دور، کنار درخت بلوطی در صَعْنَتیم واقع در نزدیکی قیدش، بر پا داشته بود.

چون به سیسرا خبر دادند که باراق پسر آیینوعَم به کوه تابور برآمده است،^{۲۸} همه اراهه‌هایش، یعنی نهصد اراهه آهین را با تمامی مردان همراهش از خروشت حگویییم نزد نهر قیشون گرد آورد.^{۲۹} آنگاه دِبورَه به باراق گفت: «برخیز، زیرا این است روزی که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم خواهد کرد. آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» پس باراق با ده هزار مرد که از پیش‌اش می‌رفتند، از کوه تابور به زیر آمد.^{۳۰} و خداوند سیسرا و تمامی اراهه‌ها و سپاهیان را در برابر باراق به دم شمشیر مشوش ساخت، و سیسرا از اراهه‌اش پایین آمده، پیاده گریخت.^{۳۱} اما باراق، اراهه‌ها و سپاهیان وی را تا خروشت حگویییم تعقیب کرد. سپاهیان سیسرا جملگی به دم شمشیر کشته شدند، و حتی یک تن نیز باقی نماند.^{۳۲} و اما سیسرا پای پیاده به خیمه یاعیل، زن جبر قینی گریخت، زیرا میان یابین پادشاه

- ۹ دل من با فرماندهان اسرائیل است،
با آنان که در میان قوم، داوطلبانه
خویشتن را ایثار کرده‌اند.
خداوند را متبارک خوانید.
- ۱۰ «ای شما که بر الاغان سفید سوارید
و بر فرشهای نفیس* می‌نشینید،
ای که بر جاده راه می‌پیمایید،
تأمل کنید!
۱۱ با همراهی آوای نوازندگان* نزد
چاه‌های آب،
اعمال عادلانه خداوند را در آنجا نقل
می‌کنند؛
اعمال پارسایانه روستائیان* او را در
اسرائیل.
- «آنگاه قوم خداوند به سوی دروازه‌های
شهر سرازیر گشتند.
- ۱۲ «بیدار شو، ای دَبورَه! بیدار شو!
بیدار شو! بیدار شو و سرود بخوان!
ای باراق برخیز! اسیرانت را با خود ببر،
ای پسر آیینوعم!
۱۳ آنگاه باقیمانده‌گان نزد نجیب‌زادگان
فرود آمدند؛
قوم خداوند بر ضد زورمندان نزد من
فرود آمدند.
۱۴ آنان که ریشه در عمالیق دارند از افرایم
فرود آمدند،
از پی تو، ای بنیامین، با قوم تو؛
از ماکیر،* فرماندهان فرود آمدند،
- ۲ «ای پادشاهان، بشنوید! ای حاکمان،
گوش سپارید!
من خود برای خداوند خواهم
سرایید؛
برای یهوه خدای اسرائیل سرود
خواهم خواند.
- ۳ «ای خداوند، آنگاه که از سعیر بیرون
رفتی،
و از دیار آدموم پیش راندی،
زمین به لرزه آمد
و آسمانها باریدن گرفت،
آری، از ابرها آب فرو بارید.
۵ کوهها از حضور خداوند لرزیدند،
حتی این کوه سینا،
از حضور یهوه خدای اسرائیل.
- ۶ «در روزگار شَمَجِر پسر عَنات،
در روزگار یاعیل، شاهراهها متروک
بودند
و مسافران از کوره‌راهها می‌گذشتند.
۷ روستائینشان* در اسرائیل نایاب شدند.
آنان محو گشتند، تا من، دَبورَه،
برخاستم؛
تا آنکه چون مادری در اسرائیل
برخاستم.
۸ خدایانی نو اختیار کردند،
پس جنگ تا به دروازه‌های شهر
رسید.
در میان چهل هزار تن در اسرائیل،
نه سپری یافت می‌شد و نه نیزه‌ای.*

* ۷:۵ در ترجمه یونانی هفتادگنان: "زورآوران".

* ۸:۵ یا: «آیا سپر یا نیزه‌ای یافت می‌شد؟».

* ۱۰:۵ "فرشهای نفیس" ممکن است اشاره‌ای باشد به "رواندازه‌های زین اسب یا الاغ".

* ۱۱:۵ یا "کمانداران"؛ معنی عبری این واژه نامعلوم است.

* ۱۱:۵ یا "زورآوران".

* ۱۴:۵ "ماکیر" نام دیگری است برای قبیله قَنَسی؛ رجوع کنید به پیدایش ۲۳:۵۰.

و از زبولون، آنان که عصای
فرمانروایی حمل می کنند.
۱۵ سروران پساکار همراه دُبوره بودند؛
آری، پساکار به باراق وفادار بود،
آنان در رکاب او به درّه هجوم بردند.
در میان طوایف رثوین
دودلی بسیار بود.
۱۶ از چه رو در میان آغلها ماندی؟
آیا تا به نی گله بانان گوش گیری؟
در میان طوایف رثوین
دودلی بسیار بود.
۱۷ چلعاد در آن سوی اردن باقی ماند؛
و دان، از چه رو نزد کشتیها درنگ کرد؟
آشیر بر ساحل دریا بی حرکت نشست،
و در اسکله های خویش بماند.
۱۸ مردمان زبولون جان خویش به خطر
افکندند،
و هم نقتالی، در بلندبهای میدان نبرد.
۱۹ «پادشاهان آمدند و جنگیدند؛
آنگاه پادشاهان کنعان جنگ کردند،
در تَعَناک، کنار آبهای میچدو،
اما غنیمتی از نقره به یغما نبردند.
۲۰ ستارگان از آسمان جنگیدند؛
از مدارهای خود با سیسرا جنگیدند.
۲۱ نهر قیشون آنان را در ربود،
آن نهر کهن، نهر قیشون.
ای جان من، به قوت به پیش برو!
۲۲ «آنگاه سم اسبان بر زمین کوبیدن گرفت،
به سبب تاختن، آری، چهارنعل
تاختن اسبان زورآورش.
۲۳ «فرشته خداوند می گوید: میروز را
لعنت کنید،

ساکنانش را به تلخی لعنت کنید،
زیرا که به یاری خداوند نیامدند؛
به یاری خداوند در برابر زورمندان.
۲۴ «یاعیل در میان زنان مبارکترین است؛
زن جبرِ قینی در میان زنان
چادرنشین مبارکترین است.
۲۵ سیسرا آب خواست و یاعیل بدو شیر
داد؛
در ظرفی شاهانه برایش خامه بیاورد.
۲۶ دست خویش به سوی میخ چادر دراز
کرد،
و دست راستش را به سوی چکش
کارگران.
سیسرا را زد و سرش را خرد کرد؛
شقیقه اش را بشکافت و بسفت.
۲۷ سیسرا نزد پاهای وی خم شد،
او فرو افتاد و نقش زمین شد؛
آری، نزد پاهایش
خم شد و بیفتاد؛
همان جا که خم شد،
مرده فرو افتاد.
۲۸ «مادر سیسرا از پنجره نگریست،
از پشت شبکه ها فریادکنان* گفت:
"چرا ارابه اش در آمدن تأخیر کرده است؟
چرا صدای چرخ ارابه هایش نمی آید؟"
۲۹ حکیمترین ندیمه هایش پاسخ می دهند،
براستی او خود به خویشتن پاسخ
می دهد:
۳۰ "آیا غنیمت را نیافته و تقسیم نکرده اند؟
یک یا دو دختر برای هر مرد؛
غنیمتی از جامه های رنگارنگ برای
سیسرا،
جامه های رنگارنگ گلدوزی شده،

* ۲۸:۵ معنی این واژه در عبری مشخص نیست.

حضور شما بیرون رانده، زمینشان را به شما دادم.^{۱۰} او به شما گفت: «من یهوه خدای شما هستم؛ از خدایان آموریانی که در سرزمینشان ساکنید، مترسید!» اما شما آواز مرا نشنیدید.»

جدعون

^{۱۱} و اما فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی در عُفْرَه که متعلق به یوآش آبیعزری بود، نشست. جدعون پسر یوآش در چرخشت گندم می کوفت تا آن را از میدان محفوظ بدارد.^{۱۲} فرشته خداوند بر جدعون ظاهر شد و به او گفت: «ای جنگاور دلاور، خداوند با توست.»^{۱۳} جدعون گفت: «اما ای سرورم، اگر خداوند با ماست، از چه سبب این همه بر ما واقع شده است؟ کجاست همه آن اعمال شگفت آور او که پدرانمان برای ما بازگو می کردند و می گفتند: «آیا خداوند ما را از مصر برنیآورد؟» اما اکنون خداوند ما را رها کرده و به دست مدیان تسلیم نموده است.»^{۱۴} آنگاه خداوند بر او نظر افکند و گفت: «با همین اقتداری که داری برو و اسرائیل را از دست مدیان نجات بده. آیا من نیستم که تو را می فرستم؟»^{۱۵} جدعون جواب داد: «اما سرورم، من چگونه می توانم اسرائیل را نجات دهم؟ اینک طایفه من در منسسی ضعیفترین است، و خود من در خاندان پدرم کوچکترینم.»^{۱۶} خداوند گفت: «به یقین من با تو خواهم بود، و تو تمامی مدیان را یک جا شکست خواهی داد.»^{۱۷} جدعون به او گفت: «اگر اکنون بر من نظر لطف داری، نشانه ای به من بده که این تو هستی که با من سخن می گویی.»^{۱۸} تمنا دارم از اینجا نروی، تا نزد تو بازگردم و هدیه خود را آورده، در برابرت بنهم.» خداوند گفت: «می مانم تا بازگردی.»

^{۱۹} پس جدعون رفت و بزغاله ای آماده کرد و با یک ایفَه^{۱۹} آرد، قرصهایی از نان بی خمیر مایه

دو قطعه پارچه رنگارنگ گلدوزی شده برای گردن، به عنوان غنیمت؟»

^{۲۱} «خداوندا، دشمنانت جملگی این گونه هلاک شوند!

ولی دوستانت همچو خورشید باشند، آنگاه که در قوتش طلوع می کند.»

و آن سرزمین تا چهل سال در آرامش بود.

ستم مدیان

دیگر بار بنی اسرائیل آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند؛ پس او ایشان را هفت سال به دست مدیان تسلیم کرد.^۲ دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و بنی اسرائیل به سبب ایشان برای خود شکافها در کوهها، و نیز غارها و دژها ساختند.^۳ زیرا هرگاه اسرائیل کشت و زرع می کردند، مدیان و عمالیقیان و اقوام شرقی آمده، بر ایشان حمله می آوردند^۴ و بر ضد ایشان اردو زده، محصول زمین را تا غزه نابود می کردند و هیچ آذوقه ای در اسرائیل باقی نمی گذاشتند، و نه هیچ گوسفند یا گاو یا الاغی.^۵ آنان با احشام و با خیمه های خویش می آمدند، و همچون ملخ بیشمار بودند؛ شترانشان را در شمار نتوانست آورد، و برای نابود کردن زمین می آمدند.^۶ پس اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، و بنی اسرائیل به درگاه خداوند فریاد برآوردند.^۷ چون بنی اسرائیل به سبب مدیانیان نزد خداوند فریاد برآوردند،^۸ خداوند نبی ای نزد بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: من شما را از مصر برآورده، از خانه بندگی به در آوردم.^۹ من شما را از دست مصریان و از دست همه آنانی که بر شما ستم می کردند رهانیدم، و آنان را از

* ۱۹:۶ یک "ایفَه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

آشیره‌ای که کنار آن بود قطع شده، و گاو دَوم نیز بر مذبحی که بنا شده بود، قربانی شده است.^{۲۹} پس از یکدیگر پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» چون تفحص و پُرس و جو کردند، گفتند: «جدعون پسر یوآش چنین کرده است.»^{۳۰} آنگاه مردان شهر به یوآش گفتند: «پسرت را بیرون بیاور تا کشته شود، زیرا مذبح بَعَل را در هم شکسته و آشیره‌ای را که کنار آن بود، قطع کرده است.»^{۳۱} ولی یوآش خطاب به همه آنان که بر ضدش برخاسته بودند، گفت: «آیا شما از حق بَعَل دفاع می‌کنید؟ آیا شما او را نجات می‌دهید؟ هر که از حق بَعَل دفاع کند، تا بامداد کشته خواهد شد! زیرا اگر بَعَل خداست، بگذارید خودش از حق خود دفاع کند، زیرا که مذبحش در هم شکسته است.»^{۳۲} پس در آن روز جدعون را پَرَوَبَعَل نامیدند، زیرا گفتند: «بگذارید بَعَل در برابر او از حق خود دفاع کند، از آن رو که مذبح بَعَل را در هم شکسته بود.»

^{۳۳} و اما تمامی مَدِیان و عَمَالِیقِیان و اقوام شرق گرد هم آمده، از اردن گذشتند و در وادی یزرعیل اردو زدند.^{۳۴} آنگاه روح خداوند جدعون را در بر گرفت، و او گرنا نواخت و آبیعزریان به رفتن از پی او فرا خوانده شدند.^{۳۵} جدعون قاصدان به سرتاسر مَنَسسی گسیل داشت، و ایشان نیز فرا خوانده شدند تا از پی اش بروند. او همچنین به آشیر، زبولون و نَفْتالی قاصدان فرستاد، و آنان نیز به ملاقاتشان برآمدند.

^{۳۶} آنگاه جدعون به خدا گفت: «اگر مطابق آنچه فرمودی اسرائیل را به دست من نجات خواهی داد،^{۳۷} اینک من بر خرمنگاه پشم گوسفند می‌گذارم. اگر تنها بر این پشم شبنم یافت شود و تمام زمین خشک باشد، آنگاه خواهم دانست که مطابق آنچه فرمودی، اسرائیل را به دست من نجات خواهی داد.»^{۳۸} و

تدارک دید. آنگاه گوشت را در سبیدی نهاد و آب گوشت را در دیگی ریخته، آنها را نزد وی زیر درخت بلوط آورد و تقدیم کرد. فرشته خدا به او گفت: «گوشت و قرصهای نان بی خمیرمایه را برگیر و بر این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» جدعون چنین کرد. آنگاه فرشته خداوند نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرد و گوشت و قرصهای نان بی خمیرمایه را لمس نمود، و آتش از صخره زبانه کشیده، گوشت و قرصهای نان بی خمیرمایه را فرو بلعید. سپس فرشته خداوند از نظر او ناپدید شد.^{۳۹} آنگاه جدعون دریافت که او برستی فرشته خداوند بود. پس گفت: «آه، ای خداوندگاز یهوه! زیرا که فرشته خداوند را رو در رو دیده‌ام!»^{۴۰} ولی خداوند به او گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس؛ نخواهی مرد.»^{۴۱} آنگاه جدعون در آنجا مذبحی برای خداوند بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید، که تا به امروز همچنان در عَفْرَه، متعلق به آبیعزریان، باقی است.

^{۴۲} همان شب خداوند به جدعون گفت: «گاو پدرت و گاو دیگر که هفت ساله باشد، برگیر و مذبح بَعَل را که از آن پدر توست در هم بشکن و آشیره‌ای را که کنار آن است قطع کن.»^{۴۳} و بر فراز این مکان بلند برای یهوه خدایت مذبحی چنانکه می‌باید بنا نما. و آن گاو دیگر را گرفته، با چوب آشیره که قطع کردی، به عنوان قربانی تمام سوز تقدیم کن.»^{۴۴} پس جدعون ده تن از خادمانش را برگرفت و مطابق آنچه خداوند به او گفته بود، عمل کرد. ولی چون از خاندان پدرش و از مردان شهر می‌ترسید، این کار را نه در روز بلکه شبانه انجام داد.

درهم شکستن مذبح بَعَل

^{۴۵} چون مردان شهر صبح زود از خواب برخاستند، دیدند مذبح بَعَل در هم شکسته و

«توسط این سیصد تن که با دست آب نوشیدند، شما را نجات خواهم داد و میدان را به دست تسلیم خواهم کرد. بقیه قوم جملگی بازگردند، هر کس به خانه خویش.»^۸ پس آن گروه توشه و گرناهای خود را به دست گرفتند، و جدعون بقیه مردان اسرائیل را جملگی باز فرستاد، هر کس را به خیمه خویش. اما آن سیصد تن را نگاه داشت. اردوی میدان پایین تر از او، در دره قرار داشت.

^۹ همان شب، خداوند به جدعون گفت: «برخیز و به اردوگاه فرود شو، زیرا آن را به دست تو تسلیم کرده‌ام.»^{۱۰} اما اگر از رفتن می ترسی، با خدمت فوره فرود شو.^{۱۱} تو آنچه را ایشان می گویند خواهی شنید، و سپس دستانت نیرو گرفته، به اردوی ایشان فرود خواهی شد.» پس جدعون با خدمش فوره نزد سلاحدارانی که بیرون از اردوگاه دیدبانی می کردند، فرود آمد.^{۱۲} میدان و عمالقیان و تمام اقوام شرق، بیشمار همچون ملخ، در دره پراکنده بودند، و شترهایشان همچون شنهای کنار ساحل کثیر و بیشمار بود.^{۱۳} چون جدعون بدان جا رسید، اینک مردی خواب خود را برای رفیقش نقل کرده، می گفت: «اینک خواب دیدم که هان، گرده ای نان جو، غلت زنان به میان اردوگاه میدان داخل شد و به خیمه برخورد، و آن را چنان زد که افتاده، سرنگون شد و بر زمین پهن گردید.»^{۱۴} رفیقش پاسخ داد: «این چیزی نیست مگر شمشیر جدعون پسر یوآش، مرد اسرائیلی. خدا میدان و تمامی اردو را به دست او تسلیم کرده است.»

^{۱۵} چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده کرد و به اردوگاه اسرائیل بازگشته، گفت: «برخیزید، زیرا خداوند اردوی میدان را به دست شما تسلیم کرده است.»^{۱۶} جدعون آن سیصد مرد را به سه دسته تقسیم کرد، و در دست همگی آنان گرناها و سبوهای خالی نهاد و مشعلی در هر سبو گذاشت.^{۱۷} او

چنین شد. جدعون فردای آن روز سحرگاهان برخاسته، پشم را جلاند، و کاسه ای پر از آب شبنم از آن بیفشرد.^{۱۸} آنگاه به خدا گفت: «خشم تو بر من فروخته نشود؛ بگذار تنها یک بار دیگر سخن بگویم. تمنا اینکه رخصت دهی یک بار دیگر با پشم گوسفند آزمایش کنم. این بار تنها پشم خشک بماند و بر تمامی زمین شبنم باشد.»^{۱۹} پس آن شب خدا چنین کرد؛ فقط پشم خشک ماند، اما بر تمامی زمین شبنم بود.

شکست میدان

۷ یروبعل که همان جدعون باشد، با تمامی قومی که با وی بودند، سحرگاهان برخاسته، در کنار چشمه خروید اردو زدند. اردوی میدان نیز به جانب شمال ایشان، نزد کوه موره، در دره بود.

^۲ خداوند به جدعون گفت: «قومی که با تو هستند زیادتر از آنند که میدان را به دستشان تسلیم کنم، مباد اسرائیل بر من فخر کرده، بگوید: «دست خودم مرا نجات داده است.»^۳ پس حال در گوش قوم ندا کرده، بگو: «هر که ترسان و لرزان است، بازگردد و از کوه جلعاد برود.»^۴ بنابراین بیست و دو هزار تن از قوم بازگشتند، و ده هزار تن باقی ماندند.

^۵ خداوند به جدعون گفت: «شمار قوم هنوز زیاد است. آنان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برایت بیازمایم. هر کس را که بگویم،^۶ این با تو برود، همراه تو خواهد رفت، و هر کس را که بگویم،^۷ این با تو نرود، نخواهد رفت.»^۸ پس جدعون قوم را نزد آب برد. خداوند به او گفت: «هر کس را که چون سگان با زبانش آب را بلیسد، جدا کن، و نیز هر کس را که برای نوشیدن بر زانوان خم شود.»^۹ شمار آنان که دست به دهان آب نوشیدند، سیصد مرد بود. اما بقیه قوم جملگی برای نوشیدن بر زانوان خم شدند.^{۱۰} آنگاه خداوند به جدعون گفت:

شکست زَبیح و صَلْمَوُتَع

آنگاه مردان اِفرایم به جَدعون گفتند: «این چه کار است که با ما کردی، که چون به جنگ مدیان رفتی، ما را فرا نخواندی؟» و به سختی با وی مشاجره کردند.^۲ جَدعون به ایشان گفت: «در مقایسه با کار شما، من چه کرده‌ام؟ آیا خوشه‌چینی انگورهای اِفرایم از حصاد انگور آبی‌عزربهتر نیست؟^۳ خدا، عَرَب و ذَب، سروران مدیان را به دست شما تسلیم کرد. در قیاس با شما، من چه توانسته‌ام بکنم؟» پس خشمی که بر او داشتند با این سخنان فرو نشست.

^۴ آنگاه جَدعون و سیصد مردی که همراهش بودند به اردن رسیده، از آن گذشتند، و با اینکه به شدت خسته بودند، همچنان به تعقیب ادامه دادند.^۵ جَدعون به مردان سُکوت گفت: «تمنا دارم چند قُرس نان بسه قومی که از پی من می‌آیند بدهید، زیرا به شدت خسته‌اند و من همچنان در تعقیب زَبیح و صَلْمَوُتَع، پادشاهان مدیان هستم.»^۶ ولی بزرگان سُکوت گفتند: «مگر زَبیح و صَلْمَوُتَع را اسیر کرده‌ای که می‌خواهی لشکریانت را نان دهیم؟»^۷ جَدعون پاسخ داد: «بسیار خوب، آنگاه که خداوند زَبیح و صَلْمَوُتَع را به دست من تسلیم کند، گوشت تن شما را نیز با خار و خس بیابان لگدمال خواهم کرد.»^۸ سپس از آنجا به فَنوئیل برآمد، و به همین‌گونه با ایشان سخن گفت، و مردان فَنوئیل نیز همچون مردان سُکوت وی را پاسخ دادند.^۹ پس جَدعون به مردان فَنوئیل نیز گفت: «آنگاه که به سلامت بازگردم، این برج را فرو خواهم ریخت.»

^{۱۰} باری، زَبیح و صَلْمَوُتَع با لشکری قریب به پانزده هزار مرد در قَرقرور به سر می‌بردند. از تمامی سپاهیان اقوام شرق تنها اینها باقی مانده بودند، زیرا یکصد و بیست هزار مرد جنگی کشته

به آنها گفت: «بر من بنگرید و مانند من به عمل آوريد. چون به کنار اردوگاه رسیدم، هر چه من می‌کنم، شما نیز بکنید.»^{۱۱} وقتی من و همه همراهانم گَرناها را بسه صدا درآوردیم، شما نیز از تمام اطراف اردوگاه در گَرناهایتان بدمید و فریاد برآوريد: «برای خداوند و برای جَدعون.»

^{۱۲} پس جَدعون و یکصد مردی که همراهش بودند، در ابتدای پاس دَوَم، درست پس از استقرار قراولان تازه، به کناره اردوگاه آمدند. آنان در گَرناهای خود دمیدند و سیوهای را که در دست داشتند، شکستند.^{۱۳} سپس هر سه دسته در گَرناها دمیده، سیوهای خود را شکستند. آنان مشعل به دست چپ و گَرنا به دست راست داشتند، و فریاد می‌زدند: «شمشیری برای خداوند و برای جَدعون!»^{۱۴} هر کس در جای خود در اطراف اردوگاه ایستاد، و تمامی لشکر مدیان دویده، فریاد زنان گریختند.^{۱۵} چون آنان در آن سیصد گَرنا دمیدند، خداوند شمشیر هر مدیانی را بر ضد رقیفش و بر ضد تمامی لشکر گردانید، و لشکر تا به بیت‌شبطه به جانب صِرزه و تا مرز اَبیل محوله در امتداد طَبات، گریختند.^{۱۶} مردان اسرائیل از نَفثالی و آشیر و تمامی مَنسی فرا خوانده شدند، و ایشان به تعقیب مدیان پرداختند.

^{۱۷} جَدعون قاصدان به سرتاسر نواحی مرتفع اِفرایم فرستاده، گفت: «بر ضد مدیان فرود آید و ابهای مقابل آنان را تا بیت‌بازه و تا اردن بگیرد.» پس مردان اِفرایم جمله‌گی فرا خوانده شدند، و ایشان آنها را تا بیت‌بازه و اردن گرفتند.^{۱۸} آنان همچنین عَرَب و ذَب، دو حاکم مدیان را گرفته، عَرَب را بر صخره عَرَب، و ذَب را در چَرخُشَتِ ذَب به قتل رساندند، و به تعقیب مدیان پرداختند. و سرهای عَرَب و ذَب را از آن سوی اردن نزد جَدعون آوردند.

ایفودِ جدعون

۱۲ پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ما حکومت کن، هم تو و هم پسرت، و نیز پسرِ پسرت، زیرا که ما را از دست مدیان نجات دادی.»^{۱۳} ولی جدعون بدیشان پاسخ داد: «نه من بر شما حکومت خواهم کرد و نه پسر من، بلکه خداوند است که بر شما حکم خواهد راند.»^{۱۴} و جدعون افزود: «درخواستی از شما دارم: هر یک از شما گوشواره‌های غنایم خود را به من بدهید.» زیرا آنان گوشواره‌های طلا داشتند، از آن رو که اسماعیلی بودند.^{۱۵} آنان پاسخ دادند: «البته خواهیم داد!» پس ردایی پهن کردند و هر یک گوشواره‌های غنایم خود را در آن انداختند.^{۱۶} وزن گوشواره‌های طلایی که جدعون درخواست کرده بود، سوای آن زیورآلات هلالی شکل و آویزه‌ها و جامه‌های ارغوانی که پادشاهان مدیان پوشیده بودند، و سوای گردنبندهایی که دور گردن شترانشان بود، یک هزار و هفتصد مثقال^{۱۷} طلا بود. و جدعون از آن ایفودی ساخته، آن را در شهر خویش عَفْرَه بر پا داشت؛ و تمامی اسرائیل آنجا با آن زنا کردند، و آن ایفود دامی شد برای جدعون و خاندانش.^{۱۸} باری، مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر هیچگاه سر خود را بلند نکردند. و زمین در ایام جدعون، چهل سال در آرامش بود.

مرگِ جدعون

۱۹ و اما پروتعل^{۲۰} پسر یوآش رفت و در خانه خویش ساکن شد.^{۲۱} جدعون را هفتاد پسر بود که از صلب خود او بودند، زیرا که زنان بسیار داشت.^{۲۲} مُتَعَه^{۲۳} جدعون نیز که در شکیم بود

شده بودند. ^{۱۱} جدعون از راه چادرنشینان، واقع در شرق نوبخ و یجپه‌ها، برآمد و بر آن اردوگاه که خود را در امان می‌پنداشتند، یورش برد. ^{۱۲} زَبِج و صَلْموُوع گریختند، ولی جدعون آنها را تعقیب کرده، آن دو پادشاه مدیانی، یعنی زَبِج و صَلْموُوع را گرفت و تمامی لشکر را به وحشت افکند.

^{۱۳} پس جدعون پسر یوآش از راه سربالایی حارس از جنگ بازگشت. ^{۱۴} او جوانی از اهالی سُكُوت را گرفته، از او بازجویی کرد، و آن جوان نامهای سروان و مشایخ سُكُوت را که هفتاد و هفت تن بودند، برای او نوشت. ^{۱۵} آنگاه جدعون نزد مردان سُكُوت آمد و گفت: «زَبِج و صَلْموُوع را بنگرید که درباره‌شان به من طعنه زده، گفتید: "مگر زَبِج و صَلْموُوع را اسیر کرده‌ای که می‌خواهی مردان خسته‌ات را نان دهیم؟"» ^{۱۶} پس مشایخ شهر و خار و خس صحرا را گرفته، مردان سُكُوت را به آنها تأدیب کرد. ^{۱۷} او همچنین برج فَنوئیل را ویران نموده، مردان شهر را کشت.

^{۱۸} آنگاه جدعون به زَبِج و صَلْموُوع گفت: «آن مردان که در تابور کشتید، چگونه مردانی بودند؟» پاسخ دادند: «ایشان مانند تو بودند؛ هر یک از ایشان به شاهزادگان می‌مانست.» ^{۱۹} جدعون گفت: «آنان برادران من، یعنی پسران مادرم بودند. به حیات خداوند سوگند که اگر آنها را زنده نگاه می‌داشتید، شما را نمی‌کشتم.» ^{۲۰} سپس به نخست‌زاده خود پتر گفت: «برخیز و آنها را بکش.» ولی آن جوان شمشیر خویش برنکشید، از آن رو که می‌ترسید، زیرا جوانکی بیش نبود. ^{۲۱} آنگاه زَبِج و صَلْموُوع گفتند: «خود برخیز و ما را بزنی، زیرا قدرت مرد مانند خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زَبِج و صَلْموُوع را کشت و زیورآلات هلالی شکلی را که بر گردن شترانشان بود، بر گرفت.

* ۲۶:۸ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

* ۲۹:۸ که همان "جدعون" باشد.

خود را پنهان کرده بود. ^۴ آنگاه تمامی رهبران شکیم، و تمامی بت‌ملو گرد هم آمدند و رفته، کنار ستونی از درخت بلوط* که در شکیم بود، آبیملیک را پادشاه ساختند.

^۵ چون این امر به گوش یوتام رسید، رفته بر فراز کوه چرزیم ایستاد و به آواز بلند ایشان را ندا در داده، گفت: «ای رهبران شکیم، مرا بشنوید تا خدا نیز شما را بشنود. ^۸ روزی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند. به درخت زیتون گفتند: «تو بر ما پادشاهی کن.» ^۹ اما درخت زیتون به ایشان گفت: «آیا از روغن اعلائی خود که مایه حرمت خدایان و انسان است، دست کِشَم و رفته بر درختان حکم برانم؟» ^{۱۰} پس درختان به درخت انجیر گفتند: «تو بیا و بر ما پادشاهی کن.» ^{۱۱} درخت انجیر نیز به ایشان پاسخ داد: «آیا از شیرینی و از میوه نیکوی خود دست کِشَم و رفته بر درختان حکم برانم؟» ^{۱۲} آنگاه درختان به تاک گفتند: «تو بیا و بر ما پادشاهی کن.» ^{۱۳} اما تاک نیز پاسخ داد: «آیا از شراب تازه خود که مایه شادمانی خدا و انسان است، دست کِشَم و رفته بر درختان حکم برانم؟» ^{۱۴} آنگاه درختان همگی به بوته خار گفتند: «تو بیا و بر ما پادشاهی کن.» ^{۱۵} بوته خار به درختان گفت: «اگر به واقع مرا به پادشاهی بر خود نصب می‌کنید، بیایید و در سایه من پناه گیرید؛ اما اگر نه، آتش از بوته خار بر جَهد و سروهای آزاد لبنان را فرو بلعد!»

^{۱۶} «پس حال اگر به راستی و صداقت عمل کرده‌اید و آبیملیک را پادشاه ساخته‌اید، و اگر با پروبعل و خاندانش آن‌گونه رفتار کرده‌اید که در خور اعمال اوست - ^{۱۷} زیرا پدرم برای شما جنگیده، جان خود را به خطر افکند و شما را از دست مدیان رهانید، ^{۱۸} ولی شما امروز بر

برایش پسری بزاد، و جدعون او را آبیملیک نام نهاد.

^{۱۹} و جدعون پسر یوآش پیر و سالخورده شده، درگذشت، و او را در مقبره پدرش یوآش در عفره آبیعزریان به خاک سپردند.

^{۲۰} چون جدعون درگذشت، بنی اسرائیل بار دیگر با پیروی از بعل مرتکب زنا شده، بعل بریت را خدای خود ساختند. ^{۲۱} بنی اسرائیل یهوه خدایشان را که آنان را از دست تمامی دشمنان پیرامونشان رهانیده بود از یاد بردند، ^{۲۲} و بر خاندان پروبعل، یعنی جدعون نیز به عوض تمامی احسانی که به اسرائیل کرده بود، محبت روا نداشتند.

توطئه آبیملیک

۹ روزی آبیملیک پسر پروبعل نزد خویشان مادر خود به شکیم رفته، به آنان و به تمامی طایفه خاندان مادرش چنین گفت: ^۲ «تما اینکه در گوش تمامی رهبران شکیم بگویید: «برای شما کدام بهتر است: اینکه هر هفتاد پسر پروبعل بر شما حکومت کنند، یا اینکه تنها یک تن بر شما حاکم باشد؟» به یاد داشته باشید که من از گوشت و خون خود شما هستم.»

^۳ خویشان مادر آبیملیک تمامی این سخنان را از جانب او در گوش رهبران شکیم بازگفتند. پس، دل ایشان به پیروی از آبیملیک مایل شد، زیرا گفتند: «او برادر ماست.» ^۴ آنان هفتاد پاره نقره از معبد بعل بریت به او دادند، و آبیملیک با آن گروهی از اراذل و اوباش را اجیر کرد، و ایشان از او پیروی کردند. ^۵ سپس به خانه پدرش در عفره رفت و برادران خود، یعنی هفتاد پسر پروبعل را بر یک سنگ کشت. اما یوتام، کوچکترین پسر پروبعل باقی ماند، زیرا

* ۹:۶ معنی این عبارت عبری نامشخص است.

* ۹:۹ در عبری: «بر درختان بجنم!» همچنین در بقیه باب.

هستیم که آبیملیک را بندگی کنیم؟ مگر نه اینکه او پسر پروبعل است و زبول دستیار اوست؟ ای مردان حمور، پدر شکیم را بندگی کنید! چرا باید آبیملیک را بندگی کنیم؟^{۱۹} کاش این قوم زیر دست من بودند! آنگاه آبیملیک را برمی داشتیم. به او می گفتم: "لشکر خود را افزون کن و بیرون بیا!"^{۲۰}

^{۲۰} چون زبول، حاکم شهر، سخنان جَعَل پسر عید را شنید، خشمش افروخته شد^{۲۱} و با مکر و حيله قاصدان نزد آبیملیک فرستاده، گفت: «بنگر که جَعَل پسر عید و خویشانش به شکیم آمده‌اند و اینک شهر را بر ضد تو تحریک می کنند.^{۲۲} پس اکنون شب هنگام برخیزید، تو و مردانی که با تو هستند، و در مزارع به کمین بنشینید.^{۲۳} بامدادان، به محض طلوع آفتاب، زود برخیزید و به شهر هجوم برید. و اینک چون جَعَل و مردانی که با اویند به ضد تو بیرون آیند، هر چه از دستت برآید با وی بکن.»^{۲۴}

^{۲۴} پس آبیملیک به اتفاق همه مردانی که با وی بودند شبانه برخاستند و در چهار دسته بر ضد شکیم به کمین نشستند.^{۲۵} و جَعَل پسر عید بیرون رفت و نزد مدخل دروازه شهر ایستاد، و آبیملیک به اتفاق مردانش از کمینگاه برخاستند.^{۲۶} چون جَعَل آن مردان را دید، به زبول گفت: «اینک کسانی از فراز کوهها به زیر فرود می آیند!» زبول به وی پاسخ داد: «سایه کوهها را چون مردمان می بینی.»^{۲۷} اما جَعَل بار دیگر گفت: «بنگر! کسانی از میانه زمین* به زیر فرود می آیند و دسته‌ای دیگر نیز از جانب بلوط فالینان* می آیند.»^{۲۸} آنگاه زبول به او گفت: «حال کجاست آن یاوه‌گویی‌های تو که می گفتی: "آبیملیک کیست که بندگی اش کنیم؟" آیا اینها همان مردانی نیستند که تحقیرشان می کردی؟ حال برو و با ایشان بجنگ!»

ضد خاندان پدرم برخاسته، هفتاد پسرش را بر یک سنگ کشتید و آبیملیک پسر کنیز او را بر رهبران شکیم پادشاه ساختید، از آن سبب که خویشاوند شماست -^{۱۹} پس اگر امروز به راستی و صداقت با پروبعل و خاندانش عمل کرده‌اید، از آبیملیک شاد باشید، و او نیز از شما شاد باشد!^{۲۰} اما اگر چنین نیست، باشد که آتش از آبیملیک بر جَعَد و رهبران شکیم و بت‌ملو را فرو بَلَد، و از رهبران شکیم و بت‌ملو بر جَعَد و آبیملیک را فرو بَلَد!^{۲۱} آنگاه یوتام فرار کرده، بگریخت و به بیژ رفت و از ترس برادرش آبیملیک در آنجا ساکن شد.

سقوط آبیملیک

^{۲۲} آبیملیک سه سال بر اسرائیل حکمرانی کرد.^{۲۳} آنگاه خدا میان آبیملیک و رهبران شکیم روحی پلید فرستاد، و ایشان به آبیملیک خیانت ورزیدند،^{۲۴} تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر پروبعل رفته بود گرفته شود، و خون آنها از برادرشان آبیملیک که ایشان را کشته بود، و از مردان شکیم که وی را در کشتن برادرانش یاری داده بودند، ستانده شود.^{۲۵} پس رهبران شکیم، کسان به ضد آبیملیک بر فراز کوهها به کمین گذاشتند، و آنها هر که را از کنار ایشان از آن مسیر می گذشت، تاراج می کردند. و این خبر به گوش آبیملیک رسید.

^{۲۶} و اما جَعَل پسر عید به اتفاق خویشان خود به شکیم نقل مکان کرد، و رهبران شکیم به او اعتماد کردند.^{۲۷} آنان به مزارع بیرون رفتند و از تاکستانهای خود انگور چیده، آنها را به پاهای خود فشردند و جشنی بر پا داشتند، و به معبد خدای خود درآمده، خوردن و نوشیدن نمودند و آبیملیک را لعن کردند.^{۲۸} پس جَعَل پسر عید گفت: «آبیملیک کیست و ما اهالی شکیم که

* ۳۷:۹ در عبری: "ثبور ارض"، که می تواند اسم این مکان باشد.

* ۳۷:۹ در عبری: "الون معونینم"، که می تواند اسم این مکان باشد.

آنگاه آبیملیک به تیص رفت و بر ضد آن اردو زده، آن را گرفت.^{۵۱} اما در داخل شهر برجی مستحکم بود، و همه مردان و زنان و تمامی رهبران شهر بدان جا گریختند و درها را بر خود بسته، به فراز بام برج برآمدند.^{۵۲} آبیملیک نزد برج رفته، بر آن یورش برد و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند.^{۵۳} اما زنی سنگ آسیابی بر سر آبیملیک افکند و کاسه سرش را شکست.^{۵۴} آبیملیک بی درنگ جوان سلاحدارش را خوانده، به وی گفت: «شمشیرت را بکیش و مرا بکش، مبادا درباره من بگویند، "زنی او را کشت."» پس آن جوان شمشیر خود را در وی فرو برد، و او بمرد.^{۵۵} و چون مردان اسرائیل دیدند که آبیملیک مرده است، هر یک به خانه‌های خود بازگشتند.^{۵۶} بدین سان، خدا شرارتی را که آبیملیک با کشتن هفتاد برادرش نسبت به پدر خود مرتکب شده بود، جزا داد.^{۵۷} و خدا تمامی شرارت مردان شکیم را نیز بر سر خودشان برگرداند، و لعنت یوتام پسر پروبعل دامنگیرشان شد.

تولع و یائیر

پس از آبیملیک، مردی از قبیله یساکار به نام تولع، پسر فوه پسر دودو، برای نجات اسرائیل برخاست. تولع در شامیر در نواحی مرتفع افرایم می‌زیست. او بیست و سه سال بر اسرائیل داوری کرد. سپس درگذشت و در شامیر به خاک سپرده شد.^۳ پس از او، یائیر جلعادی برخاست و بیست و دو سال اسرائیل را داوری کرد.^۴ یائیر را سی پسر بود، که بر سی الاغ سوار می‌شدند و ایشان را سی شهر در سرزمین جلعاد بود که تا به امروز خوت یائیر نامیده می‌شوند.^۵ یائیر درگذشت و در قامون به خاک سپرده شد.

پس جعل پیشاپیش رهبران شکیم بیرون رفت و با آبیملیک جنگید.^{۴۰} اما آبیملیک به تعقیب او پرداخت، و او از برابر وی گریخت، و بسیاری تا به دهنه دروازه، مجروح افتادند.^{۴۱} آبیملیک در آرومه ماند، و زبول، جعل و خویشانش را بیرون راند تا نتوانند در شکیم ساکن شوند.

روز بعد، قوم شکیم به صحرا بیرون رفتند، و این خبر به گوش آبیملیک رسید.^{۴۳} پس مردان خود را برگرفته، ایشان را به سه دسته تقسیم کرد و در صحرا به کمین نشست. و نگریسته، قوم را دید که از شهر بیرون می‌آیند. پس بر ایشان برخاسته، آنان را شکست داد.^{۴۴} آبیملیک و دسته‌ای که با او بودند شتابان پیش رفته، در مدخل دروازه شهر ایستادند، و دو دسته دیگر بر تمامی آنان که در صحرا بودند هجوم برده، ایشان را از پا درآوردند.^{۴۵} آبیملیک تمامی آن روز با شهر جنگید، و شهر را گرفته، ساکنین آن را کشت. سپس شهر را با خاک یکسان کرد و بر آن نمک پاشید.^{۴۶}

چون تمامی رهبران برج شکیم این را شنیدند، به اتافک زیرزمینی معبد نیل بریت درآمدند.^{۴۷} به آبیملیک خبر دادند که رهبران برج شکیم جملگی گرد هم آمده‌اند.^{۴۸} پس به اتفاق همه مردانی که با وی بودند به کوه ضلمون برآمد و تبری به دست گرفته، شاخه‌ای از درختان برید و آن را برگرفته، بر دوش خود نهاد و به مردانی که همراهش بودند گفت: «آنچه دیدید من کردم، شما نیز بی درنگ همچنان کنید!»^{۴۹} پس تمامی آن مردان، هر یک شاخه‌ای بریده، از پی آبیملیک روانه شدند و شاخه‌ها را در اطراف اتافک زیرزمینی قرار داد، اتافک را بر سر کسانی که داخل آن بودند به آتش کشیدند، به گونه‌ای که همه کسانی که در برج شکیم بودند نیز جان باختند، یعنی قریب به یکهزار مرد و زن.

* ۴۵:۹ احتمالاً بدین معناست که آن را با پاشیدن نمک، لم‌بزرع ساخت.

هم آمده، در مصفّه اردو زدند.^{۱۸} مردم، یعنی رهبران جلعاد، به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ با عمّونیان را آغاز کند؟ او رئیس تمامی ساکنان جلعاد خواهد بود.»

یَفْتاح اسرائیل را می رهاوند

۱۱ و اما یَفْتاح جلعادی جنگاوری بود دلاور، ولی مادرش زنی روسپی بود. پدر یَفْتاح، جلعاد بود. آزن جلعاد برایش پسران زاید. اما چون پسران زن جلعاد بزرگ شدند، یَفْتاح را بیرون رانده، به وی گفتند: «تو را در خاندان پدر ما میراثی نخواهد بود، زیرا که پسر زن دیگر هستی.»^۱ پس یَفْتاح از نزد برادران خود گریخت و در زمین طوب ساکن شد. و مردان فرومایه گرد یَفْتاح جمع شده، با او بیرون می رفتند.

۲ پس از چندی، عمّونیان با اسرائیل وارد جنگ شدند.^۳ و چون عمّونیان با اسرائیل وارد جنگ شدند، مشایخ جلعاد رفتند تا یَفْتاح را از زمین طوب بیاورند.^۴ و به یَفْتاح گفتند: «بیا و سردار ما باش تا با عمّونیان بجنگیم.»^۵ اما یَفْتاح به مشایخ جلعاد گفت: «مگر شما از من بیزار نبودید و مرا از خانه پدرم بیرون نراندید؟ چرا حال که در تنگی هستید، نزد من آمده‌اید؟»^۶ مشایخ جلعاد به یَفْتاح گفتند: «در هر صورت، حال به تو روی آورده‌ایم تا همراه ما آمده، با عمّونیان بجنگی و رئیس ما و تمامی ساکنان جلعاد باشی.»^۷ یَفْتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگیدن با عمّونیان به خانه بازگردانید و خداوند ایشان را به دست من تسلیم کرد، آیا به واقع من رئیس شما خواهم بود؟»^۸ مشایخ جلعاد به یَفْتاح گفتند: «خداوند میان ما شاهد باشد: براسستی مطابق آنچه گفتمی عمل خواهیم کرد.»^۹ پس یَفْتاح همراه مشایخ جلعاد رفت، و قوم او را رئیس و سردار خود ساختند. و یَفْتاح تمام سخنان

یَفْتاح

۶ بنی اسرائیل دیگر بار آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورده، بتهای بعل و عشتاروت، و خدایان آرام و صیدون و موآب و عمّونیان و فلسطینیان را عبادت کردند. ایشان خداوند را ترک کرده، او را عبادت نمودند. ۷ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و عمّونیان فروخت. ۸ و آنان در آن سال بر بنی اسرائیل ظلم و ستم روا داشتند. بدین سان، ایشان هجده سال بر تمامی بنی اسرائیل که در آن سوی اردن در زمین آموریان، واقع در جلعاد بودند، ستم کردند. ۹ عمّونیان از اردن گذشتند تا با یهودا و با بنیامین و با خاندان افرایم نیز بجنگند. از این رو اسرائیل سخت در تنگی بود.

۱۰ آنگاه بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «به تو گناه ورزیده‌ایم، زیرا خدای خود را ترک کرده، بتهای بعل را عبادت نمودیم.»^{۱۱} خداوند به بنی اسرائیل گفت: «آیا من شما را از دست مصریان و آموریان و عمّونیان و فلسطینیان نرهااندم؟»^{۱۲} صیدونیان و عمالقیان و معونیان نیز بر شما ستم کردند، و شما نزد من فریاد برآوردید، و من شما را از دست ایشان نجات دادم.^{۱۳} با این همه شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید؛ پس دیگر شما را نجات نخواهم داد.^{۱۴} بروید و نزد خدایانی که برگزیده‌اید، فریاد برآورید. بگذارید آنها شما را در وقت تنگی نجات دهند.»^{۱۵} اما بنی اسرائیل به خداوند گفتند: «ما گناه ورزیده‌ایم. هر آن گونه که در نظرت پسند آید، با ما عمل کن. فقط تمنا داریم امروز ما را رهایی دهی.»^{۱۶} پس ایشان خدایان بیگانه را از میان خود دور کرده، خداوند را عبادت نمودند، و خداوند دیگر تاب دیدن تیره‌روزی اسرائیل را نداشت. ۱۷ آنگاه عمّونیان به جنگ فرا خوانده شدند و در جلعاد اردو زدند. بنی اسرائیل نیز گرد

شکست دادند. بدین ترتیب، اسرائیل تمامی زمینهای آموریانی را که در آن دیار ساکن بودند متصرف شدند،^{۲۲} و تمام قلمرو آموریان را، از آرنون تا یَبوق، و از بیابان تا رود اردن، تصرف کردند.

^{۲۳} «پس حال که یهوه خدای اسرائیل، آموریان را از پیش روی قوم خود اسرائیل رانده است، آیا تو زمینهای ایشان را به تصرف درمی‌آوری؟^{۲۴} آیا تو آنچه را که خدایت کِموش به تو بخشید، متصرف نمی‌شوی؟ ما نیز زمینهای هر که را یهوه خدایمان از برابر ما براند، به تصرف درمی‌آوریم.^{۲۵} آیا تو از بالاق پسر صفور پادشاه موآب بهتری؟ آیا او هرگز با اسرائیل مشاجره کرد، یا با ایشان جنگید؟^{۲۶} اسرائیل سیصد سال در جشبون و توابعش، و عروعر و توابعش، و نیز در تمامی شهرهای کناره آرنون ساکن بوده است. چرا در آن مدت آن زمینها را نرهانیدید؟^{۲۷} من به تو گناهی نوززیده‌ام، و تو بر من بدی روا می‌داری که با من می‌جنگی. خداوند داور، امروز میان بنی‌اسرائیل و بنی‌عمون داوری کند.»^{۲۸} اما پادشاه عمونیان به پیامی که یفتاح برایش فرستاده بود، گوش نسپرد.

نذر یفتاح

^{۲۹} آنگاه روح خداوند بر یفتاح آمد، و او از جلعاد و منسی گذشسته، از مصفه جلعاد عبور کرد، و از مصفه جلعاد به سوی عمونیان رفت.^{۳۰} و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر به‌واقع عمونیان را به دست من تسلیم کنی،^{۳۱} آنگاه وقتی به سلامت از نزد عمونیان بازگردم، هر چه از در خانه‌ام به استقبال من بیرون آید از آن خداوند خواهد بود، و آن را به عنوان قربانی تمام‌سوز تقدیم خواهم کرد.»^{۳۲} پس یفتاح به سوی عمونیان رفت تا با ایشان

خود را در حضور خداوند در مصفه بیان کرد.

^{۳۲} آنگاه یفتاح قاصدان نزد پادشاه عمونیان فرستاده، گفت: «با من چه خصومتی داری که آمده‌ای تا با سرزمین من بجنگی؟»^{۳۳} پادشاه عمونیان به قاصدان یفتاح گفت: «از آن سبب که اسرائیل، آنگاه که از مصر بیرون آمدند، زمینهای مرا از رود آرنون تا رود یَبوق و رود اردن گرفتند. پس حال آنها را در صلح و سلامت بازپس دهید.»^{۳۴} یفتاح دیگر بار قاصدان نزد پادشاه عمونیان فرستاد،^{۳۵} و آنها به وی گفتند: «یفتاح چنین می‌گوید: اسرائیل زمین موآب یا زمین عمونیان را تصرف نکرد، بلکه هنگامی که از مصر بیرون آمد، از بیابان عبور کرده، به دریای سرخ* و سپس به قادش رسید.^{۳۶} آنگاه قاصدان نزد پادشاه آدوم فرستاد، که گفتند: "تمنا داریم اجازه دهی از زمین تو عبور کنیم." ولی پادشاه آدوم گوش نگرفت. به همین سان قاصدان نزد پادشاه موآب فرستاد، اما او نیز راضی نشد. پس اسرائیل در قادش ماند.

^{۳۸} «سپس ایشان از راه بیابان سفر کرده، زمین آدوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب رسیده، در آن سوی رود آرنون اردو زدند. اما وارد قلمرو موآب نشدند، زیرا رود آرنون، سرحد موآب بود.^{۳۹} آنگاه اسرائیل قاصدان نزد سیحون پادشاه آموریان که در جشبون حکم می‌راند فرستاده، به او گفت: "تمنا داریم رخصت دهی از زمین تو عبور کرده، به مکان خود برویم."^{۴۰} اما سیحون به اسرائیل اعتماد نکرد تا از قلمرو او بگذرند، بلکه تمامی مردان خود را گرد آورد و در یهصه اردو زده، با اسرائیل جنگید.^{۴۱} اما یهوه خدای اسرائیل، سیحون و تمامی مردانش را به دست اسرائیل تسلیم کرد، و اسرائیلیان ایشان را

* ۱۶:۱۱ در عبری: "نم سوف" که به معنی "دریای نی‌ها" است.

گذشته، به جانب صافون رفتند و به یفتاح گفتند: «چرا به جنگ عَمونیان رفتی و ما را فراخواندی تا با تو بیاییم؟ حال خانوات را بر سرت به آتش می‌کشیم.»^۲ یفتاح ایشان را گفت: «من و قومم سخت با عَمونیان در کشمکش بودیم، اما چون شما را خواندم، مرا از دست ایشان نرهانیدید.^۳ پس چون دیدم مرا نمی‌رهانید، خود جان بر کف نهاده، به مقابله با عَمونیان رفتم، و خداوند ایشان را به دست من تسلیم کرد. پس حال چرا امروز نزد من برآمده‌اید تا با من بجنگید؟»^۴ آنگاه یفتاح تمامی مردان جلعاد را گرد آورد و با افرایم جنگید، و مردان جلعاد، افرایم را شکست دادند، زیرا ایشان گفته بودند: «شما جلعادیان، فراریان افرایمی در میان افرایم و منسی هستی.»^۵ دو جلعادیان معبرهای اردن را پیش روی افرایمیان گرفتند، و هرگاه یکی از فراریان افرایم می‌گفت: «بگذارید از اردن عبور کنیم»، مردان جلعاد از او می‌پرسیدند: «آیا افرایمی هستی؟» اگر می‌گفت: «نه»،^۶ می‌گفتند: «پس بگو سبوت»، و چون می‌گفت: «سبوت» - چراکه افرایمیان نمی‌توانستند این کلمه را درست ادا کنند - آنگاه او را گرفته، نزد گذرگاههای اردن می‌کشتند. بدین ترتیب، چهل و دو هزار تن از افرایمیان در آن زمان کشته شدند.^۷

یفتاح شش سال اسرائیل را داوری کرد. پس یفتاح جلعادی درگذشت و او را در یکی از شهرهای جلعاد* به خاک سپردند.

ابسان، ایلون و عبدون

^۸ پس از او، ابسان پیتلجمی اسرائیل را داوری کرد.^۹ او سی پسر و سی دختر داشت. ابسان دخترانش را به مردانی که از طایفه او

بجنگد، و خداوند ایشان را به دست وی تسلیم کرد،^۳ و او ایشان را از غروعریر تا نزدیکی مینیت، یعنی بیست شهر، و تا ایل کرامیم، شکستی عظیم داد. بدین سان عَمونیان به حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند.

^۴ چون یفتاح به خانه خود در مصفه بازگشت، اینک دخترش پا دف و رقص به پیشبازش بیرون آمد. او تنها فرزند یفتاح بود، و یفتاح جز او پسر یا دختری نداشت.^۵ چون یفتاح او را دید، جامه خویش دریده، گفت: «آه ای دخترم! مرا بسیار نگون بخت ساختی و از آزاردهندگانم شدی، زیرا که دهان خویش نزد خداوند گشودم و نمی‌توانم آن را بازپس گیرم.»^۶ دختر به او گفت: «ای پدرم، تو دهان خویش نزد خداوند گشوده‌ای، پس موافق آنچه از دهانت بیرون آمد، با من عمل کن، زیرا خداوند انتقام تو را از دشمنان عَمونیان ستانده است.»^۷ سپس خطاب به پدر خود گفت: «بگذار برایم چنین شود: دو ماه مرا مهلت ده تا به کوهها رفته، با دوستانم برای بکارت خود بگیرم.»^۸ یفتاح گفت: «برو.» و برای دو ماه او را روانه کرد. پس دختر رفت و با دوستانش بر کوهها برای بکارت خود گریست.^۹ و در پایان دو ماه نزد پدر خود بازگشت، و او مطابق نذری که کرده بود، با وی عمل کرد. آن دختر مردی را نشناخته بود.^{۱۰} بدین ترتیب در اسرائیل رسم شد^{۱۱} که هر سال دختران اسرائیل می‌رفتند و چهار روز در سال یاد دختر یفتاح جلعادی را گرامی می‌داشتند.*

نبرد یفتاح با قبیله افرایم

باری، مردان افرایم به جنگ فرا خوانده شدند، و ایشان از اردن

* ۳۹:۱۱ منظور این است که با مردی همبستر نشده بود.
* ۴۰:۱۱ یا «برای دختر یفتاح جلعادی مرثیه می‌خواندند».
* ۷:۱۲ در ترجمه یونانی هفتادئتان: «در شهرش در جلعاد».

منوش و هیچ چیز نجس مخور، زیرا آن پسر از رحم مادر تا روز مرگ خود، برای خدا نذیره خواهد بود.»^۸

^۸آنگاه مانوخ به درگاه خداوند التماس کرده، گفت: «ای خداوند، تمنا دارم رخصت دهی آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و به ما بیاموزد با فرزندی که زاده خواهد شد، چگونه عمل کنیم.»^۹ خدا صدای مانوخ را شنید، و فرشته خدا بار دیگر نزد زن، حینی که در صحرا نشسته بود، آمد. اما شوهرش مانوخ همراه وی نبود.^{۱۰} پس آن زن شتابان دویده، به شوهر خود گفت: «اینک همان مرد که آن روز نزد من آمد، بار دیگر بر من ظاهر شده است.»^{۱۱} مانوخ برخاسته، از پی زنش روانه شد و نزد آن مرد آمده، به او گفت: «آیا تو همانی که با این زن سخن گفتی؟» گفت: «خودم هستم.»

^{۱۲}مانوخ گفت: «چون سخنت واقع شود، حکم آن فرزند و معامله بسا وی چه خواهد بود؟»^{۱۳} فرشته خداوند به مانوخ گفت: «زن باید از هر آنچه به او گفتم، اجتناب کند.»^{۱۴} از محصول مو چیزی نخورد، شراب و مُسکرات ننوشد و به چیز نجس لب نزند، بلکه هر آنچه به او امر فرمودم، نگاه دارد.»

^{۱۵}مانوخ به فرشته خداوند گفت: «تمنا دارم رخصت دهی تو را اندکی نگاه داریم و بزغاله‌ای برایت تدارک ببینیم.»^{۱۶} فرشته خداوند پاسخ داد: «هر چند مرا نگاه داری، از خوراک شما نخواهم خورد. اما اگر قربانی تمام سسوز تدارک می‌بینی، آن را به خداوند تقدیم کنید.» زیرا مانوخ نمی‌دانست که او فرشته خداوند است.^{۱۷} آنگاه مانوخ از فرشته خداوند پرسید: «نام تو چیست تا آنگاه که سخنت واقع شود، تو را حرمت نهیم.»^{۱۸} فرشته خداوند به او گفت: «چرا نام مرا می‌پرسی؟ زیرا که آن عجیب است.»

^{۱۹}پس مانوخ بزغاله را به همراه هدیه آردی برگرفت و آن را بر صخره برای خداوند

نبردند به همسری داد و برای پسرانش نیز سی دختر از بیرون آورد. ایصان هفت سال اسرائیل را داوری کرد.^{۲۰} آنگاه درگذشت و او را در بیت لیجم به خاک سپردند.

^{۱۱}پس از او، ایلون زبولونی ده سال بر اسرائیل داوری کرد.^{۱۲} پس ایلون زبولونی مرد، و او را در آیلون، در زمین زبولون، به خاک سپردند.^{۱۳} پس از او، عبدون پسر هلیل فرعتونی اسرائیل را داوری کرد.^{۱۴} او چهل پسر و سی نوه پسر داشت، که بر هفتاد الاغ سوار می‌شدند. عبدون هشت سال اسرائیل را داوری کرد.^{۱۵} پس عبدون پسر هلیل فرعتونی درگذشت، و او را در فرعتون در زمین افرایم، در نواحی مرتفع عمالیقیان به خاک سپردند.

شمشون

۱۳ بنی اسرائیل بار دیگر آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند. پس خداوند ایشان را به مدت چهل سال به دست فلسطینیان تسلیم کرد.

^۲مردی بود از سرعه به نام مانوخ، از قبیله دان. زن او نازا بود و صاحب فرزند نمی‌شد.^۳ فرشته خداوند بر آن زن ظاهر شد و به او گفت: «اینک تو نازایی و فرزندی زاده‌ای، ولی آبستن خواهی شد و پسری خواهی زاد.»^۴ پس حال مراقب باش و هیچ شراب یا مُسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور.^۵ زیرا اینک آبستن شده، پسری خواهی زاد. موی سر او نباید هرگز تراشیده شود، زیرا آن پسر از رحم مادر برای خدا نذیره خواهد بود، و به نجات اسرائیل از دست فلسطینیان آغاز خواهد کرد.»^۶ پس آن زن رفته، به شوهر خود گفت: «مرد خدایی نزد من آمد که سیمایش همچون سیمای فرشته خدا، بسیار برهیت بود. نپرسیدم اهل کجاست، و او نیز نامش را به من نگفت. اما به من گفت: "اینک آبستن شده، پسری خواهی زاد. پس حال هیچ شراب یا مُسکری

که فلسطینیان در آن هنگام بر اسرائیل فرمان می‌راندند.

دپس شمشون با پدر و مادرش به تمنه فرود آمد. چون به تاکستانهای تمنه رسیدند، اینک شیری جوان، غرش کنان به جانب شمشون آمد. انگاه روح خداوند بر او وزیدن گرفت و با اینکه چیزی در دست نداشت، شیر را چونان بزغاله‌ای پاره پاره کرد. اما درباره آنچه کرده بود، به پدر و مادر خود چیزی نگفت.^۷ سپس رفت و با آن زن سخن گفت، و آن زن در نظر شمشون پسند آمد. چندی بعد، چون شمشون برای ازدواج با آن زن بازمی‌گشت، راه خود را کج کرد تا به لاشه شیر نظری بیفکند. و اینک در لاشه شیر، انبوهی زنبور و عسل بود.^۸ پس عسل را از لاشه تراشید و به دست خود برگرفته، روانه شد و در راه می‌خورد. چون به پدر و مادر خود رسید، قدری از عسل را بدیشان نیز داد و آنان خوردند. اما نگفت آن را از لاشه شیر تراشیده است.

پدر شمشون نزد آن زن رفت، و شمشون چنانکه رسم مردان جوان بود، ضیافتی در آنجا ترتیب داد.^۹ چون فلسطینیان او را دیدند، سی رفیق به او دادند تا با او باشند.^{۱۰} شمشون به ایشان گفت: «بگذارید معمایی برایتان بگویم. اگر توانستید طی هفت روز جشن پاسخش را به من بگویید و آن را حل کنید، سی دست کتان و سی دست لباس به شما خواهم داد.^{۱۱} اما اگر نتوانستید پاسخش را بگویید، آنگاه شما سی دست کتان و سی دست لباس به من بدهید.» آنان گفتند: «معمایت را بگو تا بشنویم.»^{۱۲} پس شمشون به ایشان گفت:

«از خورنده، خوردنی بیرون آمد،

و از زورآور، شیرینی.»

سه روز گذشت و نتوانستند معما را حل کنند.^{۱۳} روز چهارم* به زن شمشون گفتند: «شوهرت را اغوا کن تا پاسخ معما را به ما

تقدیم کرد، و در همان حال که مانوخ و زنش می‌نگریستند، خداوند کاری عجیب کرد:^{۱۴} چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود کرد. و چون مانوخ و زنش این را دیدند، به روی بر زمین افتادند.^{۱۵} فرشته خداوند دیگر بر مانوخ و زنش ظاهر نشد. آنگاه مانوخ دریافت که او فرشته خداوند بود.

پس مانوخ به زن خود گفت: «به یقین خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!»^{۱۶} ولی زنش به او گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد، قربانی تمام‌سوز و هدیه آردی از دست ما نمی‌پذیرفت و همه این امور را به ما نشان نمی‌داد، و نه در این هنگام ما را از چنین امور باخیر می‌ساخت.»

پس آن زن پسری زاده، وی را شمشون نام نهاد. آن پسر بزرگ شد، و خداوند او را برکت داد.^{۱۷} و روح خداوند در مَحِنَه‌دان، میان صُرْعَه و اِشْتائُل، به برانگیختن او آغاز کرد.

ازدواج شمشون

۱۴ و اما شمشون به تمنه فرود آمد، و در آنجا یکی از دختران فلسطینی را دید.^۱ پس رفته، به پدر و مادر خود گفت: «یکی از دختران فلسطینی را در تمنه دیده‌ام. پس اکنون او را برای من به زنی بگیرید.»^۲ پدر و مادرش به او گفتند: «آیا در میان دختران خویشانت و یا در میان تمامی قوم ما زنی یافت نمی‌شود که تو باید بروی و از فلسطینیان ختنه‌ناشده زن بگیری؟» شمشون به پدرش گفت: «او را برای من بگیر، زیرا در نظرم پسند آمده است.»

* اما پدر و مادر شمشون نمی‌دانستند که این امر از جانب خداوند است، زیرا خداوند در پی فرصتی علیه فلسطینیان بود، از آن سبب

از او زیباتر نیست؟ تمنا اینکه او را در عوض بگیری.» شمشون به ایشان گفت: «این بار اگر به فلسطینیان آسیب رسانم، در قبالشان بی گناه خواهم بود.»^۴ پس رفته، سیصد روباه گرفت و مشعلها برداشته، دُمهای روباهان را دو به دو به هم بست و میان هر جفت دُم، مشعلی قرار داد.^۵ سپس مشعلها را آتش زد و روباهان را در میان گندمزارهای فلسطینیان رها کرده، خرمنها و بافه‌های گندم را با تاکستانها و باغهای زیتون سوزانید.^۶ آنگاه فلسطینیان پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» گفتند: «شمشون داماد تَمنی؛ زیرا تَمنی زن او را گرفته، به ساقدوشش داده است.» پس فلسطینیان برآمده، آن زن و پدرش را به آتش سوزاندند.^۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر بدین گونه عمل می کنید، براستی که تا از شما انتقام نستانم، آرام نخواهم نشست.»^۸ پس ایشان را یکسره به کشتاری عظیم از پای درآورد.^۹ سپس پایین رفته، در شکاف صخره عیظام ساکن شد.

^۹ و اما فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لُحی موضع گرفتند.^{۱۰} مردان یهودا پرسیدند: «از چه رو بر ضد ما برآمده اید؟» فلسطینیان پاسخ دادند: «آمده ایم تا شمشون را در بند کشیم و با او همان کنیم که با ما کرد.»^{۱۱} آنگاه سه هزار تن از مردان یهودا به شکاف صخره عیظام پایین رفته، به شمشون گفتند: «آیا نمی دانی که فلسطینیان بر ما فرمان می رانند؟ پس این چه کار است که با ما کردی؟» او پاسخ داد: «با ایشان همان کردم که با من کردند.»^{۱۲} پس او را گفتند: «آمده ایم تا تو را در بند کشیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون گفت: «برایم سوگند یاد کنید که خود بر من حمله نخواهید آورد.»^{۱۳} پاسخ دادند: «نه! بلکه فقط تو را می بندیم و به دست آنان می سپاریم. به یقین تو را نخواهیم

بگوید، وگرنه تو را و خانه پدرت را به آتش خواهیم سوزانید. آیا ما را دعوت کرده اید تا لُختمان کنید؟»^{۱۴} پس زن شمشون بر او گریسته، گفت: «بدرستی که تو از من بیزاری و مرا دوست نمی داری. زیرا برای پسران قوم من معمایی گفته ای، اما پاسخش را به من نگفته ای.» شمشون به او گفت: «پاسخش را به پدر و مادرم نیز نگفتم. آیا به تو بگویم؟»^{۱۵} پس آن زن در آن هفت روز که ضیافت ایشان بر پا بود، نزد وی بگریست. روز هفتم شمشون پاسخ معما را به او گفت، زیرا بدو اصرار بسیار می ورزید. آنگاه او نیز معما را به پسران قوم خود بازگفت.^{۱۶} روز هفتم پیش از غروب آفتاب، مردان شهر به شمشون گفتند:

«چيست شیرين تر از عسل

و چيست زورآورتر از شير؟»

شمشون بديشان گفت:

«اگر با ماده گوساله من خيش نمی زديد،

پاسخ معماي مرا در نمی يافتيد.»

^{۱۴} آنگاه روح خداوند بر او وزیدن گرفت، و او به اشقلون رفته، سی تن از مردان آن شهر را کشت، و اموالشان را گرفته، جامه هایشان را به آنانی داد که پاسخ معما را گفته بودند. سپس با خشم بسیار به خانه پدر خود بازگشت.^{۲۰} و زن شمشون را به یکی از رفیقانش که ساقدوش او بود، به زنی دادند.

شکست فلسطینیان به دست شمشون

پس از چندی، در موسم برداشت گندم، شمشون با بزغاله ای به دیدار زن خود رفت و گفت: «نزد زن خود به حجره در خواهم آمد.» ولی پدر زنش اجازه نداد شمشون داخل شود^۲ و گفت: «براستی گمان می کردم که سخت از زنت بیزار شده ای، پس او را به ساقدوش تو دادم. آیا خواهر کوچکترش

* ۱۵: ۸ در عبری: «ایشان را از ساق تا ران زد»، که اصطلاحی است به معنی «یکسره از بین بردن».

به اینجا آمده است!» پس آن مکان را محاصره کردند و تمامی شب کنار دروازه شهر برای او به کمین نشستند. آنان تمام شب خاموش مانده، گفتند: «هنگام سپیده دم او را خواهیم کشت.»^{۱۳} اما شمشون تا نیمه شب خوابید، و نیمه شب برخاسته، درهای دروازه شهر را با دو تیر آن گرفته، آنها را با پشت بند از جای برکنند، و بر دوش خود نهاده، بالای تپه ای برد که مُشرف به جیرون است.

^{۱۴}چندی بعد، شمشون در وادی سورق دلباخته زنی شد دلیله نام. سروران فلسطینیان نزد آن زن برآمده، او را گفتند: «شمشون را اغوا کن و دریاب که نیروی عظیمش در چیست، و چگونه می توانیم بر او چیره شده، در بندش کشیم و ذلیلش سازیم. و ما هر کدام هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.»^{۱۵} پس دلیله به شمشون گفت: «تو اینک به من بگویی نیروی عظیمت در چیست، و چگونه می توان تو را بست و ذلیل ساخت؟»

^{۱۶}شمشون به او گفت: «اگر مرا با هفت زه کمان تازه که خشک نشده باشد ببندند، آنگاه ناتوان و همچون دیگر مردان خواهم شد.»^{۱۷} پس سروران فلسطینیان هفت زه کمان تازه که خشک نشده بود برای دلیله آوردند، و او شمشون را با آنها بست.^{۱۸} و اما مردانی نزد دلیله در حجره به کمین نشسته بودند. و دلیله به شمشون گفت: «شمشون! فلسطینیان بر تو برآمده اند!» آنگاه شمشون زه های کمان را همچون نخ کتانسی که در برخورد با آتش می گسلد، از هم گسست. بدین گونه، رمز قدرتش دانسته نشد.

^{۱۹}دلیله به شمشون گفت: «اینک تو مرا تمسخر کرده، به من دروغ گفتی. تو اینک مرا

کشت.» پس او را با دو ریسمان نو بسته، از صخره بالا آوردند.

^{۱۴}چون شمشون به لِحی رسید، فلسطینیان فریادزنان برای دیدن او آمدند. آنگاه روح خداوند بر او وزیدن گرفت، و ریسمانهایی که بر بازوانش بود، مانند کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بنده از دستایش فرو ریخت.^{۱۵} شمشون استخوان تازه چانه الاغی یافت و دست خویش دراز کرده، آن را برگرفت و هزار تن را با آن کشت.^{۱۶} او شمشون گفت:

«با چانه الاغی،

پشته بر پشته انباشتم؛

با چانه الاغی،

هزار مرد را کشتم.»

^{۱۷}و چون از سخن بازایستاد، استخوان چانه را از دست خود فرو افکند. و آن مکان زَمَت لِحی نام گرفت.

^{۱۸}شمشون بسیار تشنه بود. پس نزد خداوند دعا کرده، گفت: «تو این نجات عظیم را به دست خدمتگزارت ارزانی داشتی. آیا حال از تشنگی بمیرم و به دست این ختنه ناشدگان بیفتم؟»^{۱۹} پس خدا گودالی را که در لِحی بود بشکافت، و آب از آن جاری شد. و چون شمشون نوشید، روحش تازه شد و جانی دوباره گرفت. پس آن مکان عین حَقُورِی نامیده شد، که تا به امروز در لِحی باقی است.^{۲۰} و شمشون در ایام فلسطینیان، بیست سال اسرائیل را داوری کرد.

شمشون و دلیله

روزی شمشون به غزه رفت، و در آنجا زنی روسپی بدید و به وی درآمد.^۲ به مردم غزه خبر رسید که: «شمشون

۱۶

* ۱۷:۱۵ «زَمَت لِحی» به معنی «تپه استخوان چانه» است.

* ۱۹:۱۵ «عین حَقُورِی» یعنی «چشمه آن کس که دعا می کند».

* ۵:۱۶ در عبری: «شیکل». یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

^{۱۸}دلیله چون دید شمشون هر چه در دل داشت بدو بازگفته است، فرستاده، سروران فلسطینیان را فرا خواند و گفت: «بار دیگر برآیید، زیرا هر چه در دل داشت به من گفته است.» پس سروران فلسطینیان پول به دست نزد او برآمدند. ^{۱۹}دلیله شمشون را بر زانوان خود خوابانید و مردی را فراخوانده، از او خواست هفت گیسوی سر شمشون را بتراشد. آنگاه به ذلیل ساختن او آغاز کرد، و نیروی شمشون از او برفت. ^{۲۰}دلیله گفت: «شمشون! فلسطینیان بر تو برآمده‌اند!» شمشون از خواب برخاسته، گفت: «همچون پیشتر بیرون می‌روم و به تکانی خود را می‌رهانم.» اما نمی‌دانست که خداوند او را ترک کرده است. ^{۲۱}پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را از حدقه بیرون آوردند و او را به غزه برده، به زنجیرهای برنجین بستند. و شمشون در زندان، آسیاب می‌کرد. ^{۲۲}اما موی سرش پس از تراشیده شدن، باز شروع به بلند شدن کرد.

مرگ شمشون

^{۲۳}باری، سروران فلسطینیان گرد آمدند تا قربانی بزرگی به خدای خویش داجون تقدیم کنند و وجد نمایند، و گفتند: «خدای ما دشمنان شمشون را به دست ما تسلیم کرده است.» ^{۲۴}مردم با دیدن او، خدای خویش را می‌ستودند زیرا می‌گفتند: «خدای ما دشمنان را به دست ما تسلیم کرده است، او را که زمین ما را نابود کرده و بسیاری از ما را کشته بود!» ^{۲۵}و چون سرخوش بودند، گفتند: «شمشون را بخوانید تا ما را سرگرم کند.» پس شمشون را از زندان فرا خواندند، و او ایشان را سرگرم کرد. و او را واداشتند تا در میان ستونها بایستد. ^{۲۶}آنگاه شمشون به پسری که دستش را گرفته بود، گفت:

بگویی چگونه می‌توان تو را بست.» ^{۱۱}شمشون گفت: «اگر مرا با ریسمانهای نو که پیشتر از آنها استفاده نشده است ببندند، آنگاه ناتوان و همچون دیگر مردان خواهم شد.» ^{۱۲}پس دلیله ریسمانهای نو برگرفت و شمشون را با آنها بست و به شمشون گفت: «شمشون! فلسطینیان بر تو برآمده‌اند!» و مردان فلسطینی در حجره به کمین نشسته بودند. اما او ریسمانها را مانند نخ از بازوان خود گسست.

^{۱۳}آنگاه دلیله به شمشون گفت: «تا کنون مرا به ریشخند گرفته و به من دروغ گفته‌ای. به من بگو چگونه می‌توان تو را بست.» شمشون گفت: «اگر هفت گیسوی سرم را با تار بیافی و آن را با سنجاق محکم کنی، آنگاه ناتوان و همچون دیگر مردان خواهم شد.» ^{۱۴}پس چون شمشون در خواب بود، دلیله هفت گیسوی سر او را گرفت و آنها را با تار بافته، با سنجاق محکم کرد. سپس به او گفت: «شمشون! فلسطینیان بر تو برآمده‌اند!» اما شمشون از خواب برخاست و سنجاق و چرخ‌بافندگی و تار را برکند.

^{۱۵}آنگاه دلیله به او گفت: «چگونه می‌گویی مرا دوست می‌داری حال آنکه دلت با من نیست؟ این سه بار مرا به ریشخند گرفتی و به من نگفتی که نیروی عظیمت در چیست.» ^{۱۶}پس چون هر روز او را با سخنان خود به ستوه می‌آورد و بدو اصرار بسیار می‌ورزید، سرانجام جان او به لب رسید. ^{۱۷}و هر چه در دل داشت برای دلیله بیان کرده، بدو گفت: «تیغ سلمانی هرگز بر سر من نیامده است، زیرا که از رجم مادرم برای خدا نذیره بوده‌ام. اگر موی سرم تراشیده شود، نیرویم از من خواهد رفت و ناتوان و همچون دیگر مردان خواهم شد.»

* ۱۶:۱۳ ترجمه یونانی هفتادتنان؛ جمله «و آن را با سنجاق محکم کنی، آنگاه ناتوان و همچون دیگر مردان خواهم شد»، در متن عبری وجود ندارد؛ همچنین در آیه ۱۴.

«این نقره را از دست خودم به جهت پسر م وقف خداوند می‌کنم، تا با آن تمثالی تراشیده و بتی ریخته‌شده ساخته شود.»^۱ چون میکاه آن نقره‌ها را به مادرش بازگردانید، مادرش دوپست پاره نقره برگرفته، آنها را به زرگری داد و او با آن تمثالی تراشیده و بتی ریخته‌شده ساخت. و آن بتها در خانه میکاه بودند.

^۵ و اما آن مرد، میکاه، زیارتگاهی داشت. او یک ایفود و چند بت خانگی ساخت و یکی از پسرانش را نیز تعیین کرد تا کاهن او باشد. ^۶ در آن روزگار، پادشاهی در اسرائیل نبود، و هر کس هرآنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

^۷ و اما لایوی جوانی اهل بیت لیجم یهودا، از طایفه یهودا، در آنجا غربت گزیده بود. ^۸ آن جوان از شهر بیت لیجم یهودا روانه شد تا هر جا که بیابد، غربت گزیند. چون سیر می‌کرد به خانه میکاه در نواحی مرتفع افرایم رسید. ^۹ میکاه از او پرسید: «از کجا می‌آیی؟» گفت: «فردی لایوی از بیت لیجم یهودا هستم؛ می‌روم تا هر جا که بیابم، غربت گزینم.» ^{۱۰} میکاه به او گفت: «نزد من بمان و برایم پدر و کاهن باش، و من سالی ده پاره نقره و یک دست لباس به تو خواهم داد و معاشت را تأمین خواهم کرد.» پس آن لایوی به خانه میکاه درآمد. ^{۱۱} لایوی پذیرفت که نزد او ساکن شود، و برای میکاه همچون یکی از پسرانش شد. ^{۱۲} میکاه آن لایوی را تخصیص نمود، و آن جوان کاهن او شد و در خانه او زندگی می‌کرد. ^{۱۳} آنگاه میکاه گفت: «حال می‌دانم خداوند مرا کامروا خواهد ساخت، زیرا یک لایوی کاهن من است.»

سکونت قبیله دان در لایش

در آن روزگار در اسرائیل پادشاهی نبود. و در آن ایام قبیله دان میراثی

«بگذار ستونهایی را که معبد بر آنها استوار است لمس کرده، بر آنها تکیه زدم.»^{۱۷} معبد پر از مردان و زنان بود، و سروران فلسطینیان همگی آنجا بودند و نزدیک به سه هزار مرد و زن بر فراز بام، نمایش شمشون را تماشا می‌کردند.

^{۱۸} آنگاه شمشون نزد خداوند دعا کرده، گفت: «ای خداوندگاز یهوه، تمنا اینکه مرا به یاد آوری. خدایا، استدعاً می‌کنم فقط این یک بار مرا نیرو ببخشی تا انتقام دو چشم خود را به یک ضربت از فلسطینیان بستانم.» ^{۱۹} آنگاه شمشون دستان خود را بر دو ستون میانی که معبد بر آنها استوار بود، نهاد و به دست راست خود بر یکی و به دست چپ خود بر دیگری تکیه زد. ^{۲۰} و شمشون گفت: «بگذار همراه فلسطینیان بمیرم!» سپس با تمام نیروی خود زور آورد، و معبد بر سروران و بر همه کسانی که در آن بودند، فرو ریخت. پس شمار کشتگانی که شمشون در مرگ خود کشت بیش از کشتگانی بود که در زمان حیات خود کشته بود. ^{۲۱} آنگاه برادران شمشون و همه خانواده‌اش آمده، او را برگرفتند و با خود برده، مابین صرعه و ایشائل، در مقبره پدرش مانوخ به خاک سپردند. شمشون بیست سال اسرائیل را داوری کرده بود.

بیت میکاه

در نواحی مرتفع افرایم مردی بود میکاه نام. ^۱ میکاه به مادر خود گفت: «آن هزار و صد پاره نقره که از تو گرفته شد و درباره‌اش نفرین کردی و در گوش من نیز سخن گفתי، اینک آن نقره‌ها نزد من است؛ آنها را من برداشته بودم. پس اکنون نقره‌ها را به تو بازپس می‌دهم.»^۲ مادرش گفت: «خداوند پسر م را برکت دهد.»^۳ پس میکاه آن هزار و صد پاره نقره را به مادر خود بازگرداند. و مادرش گفت:

* ۱۷: ۲۰ جمله «پس اکنون نقره‌ها را به تو بازپس می‌دهم»، در متن عبری در آخر آیه ۳ آمده است.

آسوده‌خاطر و سرزمینی وسیع خواهید یافت، زیرا خدا آن زمین را به دست شما تسلیم کرده است: آنجا مکانی است که چیزی از آنچه در جهان یافت می‌شود کم ندارد.»

«پس ششصد مرد از قبیله دان، هر یک مسلح به آلات جنگ، از صُرعه و اِشتائِل به راه افتادند»^{۱۱} و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. به همین خاطر آن مکان را که در غرب قریه یعاریم است، تا به امروز مَحْهَ دان* می‌خوانند.^{۱۲} ایشان از آنجا به نواحی مرتفع اِفرایم گذشته، به خانه میکاه رسیدند.

«آنگاه آن پنج مرد که به تجسس سرزمین لایش رفته بودند، به برادران خویش گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها ایفود و بت‌های خانگی* و تمثال تراشیده و بتی ریخته‌شده وجود دارد؟ پس حال تأمل کنید که چه باید کرد.»^{۱۳} پس به آنجا برگشته، به خانه لاوی جوان، یعنی به خانه میکاه رفتند و جوایای احوالش شدند.^{۱۴} و اما آن ششصد مرد از بنی دان، مسلح به آلات جنگ، بر مدخل دروازه ایستاده بودند.^{۱۵} آن پنج مرد که پیشتر زمین را تجسس کرده بودند، داخل شدند و تمثال تراشیده و ایفود و بت‌های خانگی و بت ریخته‌شده را برگرفتند، در حالی که کاهن و آن ششصد مرد مسلح به آلات جنگ نزد مدخل دروازه ایستاده بودند.^{۱۶} چون آن مردان به خانه میکاه درآمدند و تمثال تراشیده، ایفود، بت‌های خانگی و بت ریخته‌شده را برگرفتند، کاهن بدیشان گفت: «چه می‌کنید؟»^{۱۷} پاسخ دادند: «خاموش باش! دست بر دهانت بگذار و با ما بیا، و برای ما پدر و کاهن باش. آیا تو را بهتر آن است که کاهن خانه یک تن باشی، یا اینکه کاهن قبیله و طایفه‌ای در اسرائیل؟»^{۱۸} پس

برای خود می‌جستند تا در آن ساکن شوند، زیرا تا آن زمان میراثی در میان قبایل اسرائیل برای ایشان تعیین نشده بود.^{۱۹} پس بنی دان از میان تمامی قبیله خود پنج مرد دلاور از صُرعه و اِشتائِل فرستادند تا به جاسوسی زمین رفته، آن را کاوش کنند. بدیشان گفتند: «بروید و زمین را کاوش کنید.» پس آن پنج تن به خانه میکاه در نواحی مرتفع اِفرایم آمده، در آنجا منزل گزیدند.^{۲۰} چون ایشان در نزدیکی خانه میکاه بودند، صدای لاوی جوان را شناختند و به آنجا برگشته، از او پرسیدند: «چه کسی تو را به اینجا آورده است؟ اینجا چه می‌کنی؟ کارت در اینجا چیست؟»^{۲۱} لاوی جوان گفت: «میکاه برایم چنین و چنان کرده است و مرا به مزد گرفته، و من کاهن او شده‌ام.»^{۲۲} آنها به او گفتند: «تمنا اینکه از خدا مسئلت کنی تا بدانیم آیا سفری که پیش رو داریم قرین توفیق خواهد بود یا نه.»^{۲۳} کاهن بدیشان گفت: «به سلامت بروید. سفری که در پیش دارید، منظور نظر خداوند است.»

پس آن پنج تن روانه شده، به لایش رفتند و دیدند که چگونه مردم آنجا در امنیت زندگی می‌کنند و به رسم صیدونیان، آرامند و آسوده‌خاطر، و از هر آنچه در زمین است چیزی کم ندارند،^{۲۴} و از اهالی صیدون به دورند و ایشان را با کسی کاری نیست.^{۲۵} چون نزد برادران خود به صُرعه و اِشتائِل آمدند، برادرانشان از ایشان پرسیدند: «چه خبر؟»^{۲۶} پاسخ دادند: «برخیزیم و بر ایشان حمله بَریم! زیرا ما آن سرزمین را دیده‌ایم، و اینک بسیار نیکوست. آیا نمی‌خواهید دست به کار شوید؟ بی‌تعلم رفته به آن سرزمین درآید و آن را تصرف کنید!»^{۲۷} چون بروید، مردمی

* ۷:۱۸: «هیچ حاکمی بر میراث خود ندارند.» معنی این واژه عبری نامشخص است.

* ۱۲:۱۸: «مَحْهَ دان» یعنی «اردوی دان».

* ۱۴:۱۸: در عبری: «تِرافیم»؛ همچنین در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۲۰.

بودند.^{۳۱} بدین سان ایشان در تمام مدتی که خانه خدا در شیلوه بود، تمثال تراشیده‌ای را که میکاه ساخته بود، بر پا داشتند.

لاوی و مُتّعه‌اش

۱۹ در آن روزگار که در اسرائیل پادشاهی نبود، مردی لاوی که در مناطق دورافتاده نواحی مرتفع افرایم اقامت گزیده بود، مُتّعه‌ای از بیت‌لجم یهودا برای خود بگرفت.^۱ ولی آن زن به او خیانت کرد، و از نزد وی به خانه پدرش در بیت‌لجم یهودا رفت و چهار ماه در آنجا ماند.^۲ پس شوهرش برخاسته، از پی او رفت تا به نرمی با او سخن گفته، او را بازآورد. آن مرد لاوی غلامش را با دو الاغ همراه خود داشت. آن زن او را به خانه پدرش برد، و پدر دختر چون وی را دید، با خوشحالی از او استقبال کرد.^۳ پدرزن او، یعنی پدر آن دختر، به اصرار وی را نزد خویش نگاه داشت. پس آن لاوی سه روز نزد پدرزن خود ماند، و ایشان خوردند و نوشیدند و در آنجا به سر بردند.^۴ روز چهارم، بامدادان برخاستند، و چون مرد در تدارک رفتن بود، پدر دختر به داماد خود گفت: «دل خویش به لقمه‌نانی تقویت کن، و سپس روانه شوید.»^۵ پس هر دو نشستند و با هم خوردند و نوشیدند. آنگاه پدر دختر به آن مرد گفت: «تمنا دارم راضی شوی امشب نیز اینجا بمانی و دل خویش خوش سازی.»^۶ و چون آن مرد برخاست تا برود، پدرزنش به او اصرار کرد؛ پس آن شب نیز در آنجا ماند.^۷ روز پنجم، بامدادان برخاست تا برود، ولی پدر دختر گفت: «تمنا اینکه دل خویش تقویت بخشی و تا بعد از ظهر درنگ نمایی!» پس ایشان هر دو با هم خوردند.^۸ و چون آن مرد و مُتّعه و غلامش برخاستند تا بروند، پدرزنش، یعنی پدر آن دختر، وی را

کاهن دلشاد شد، و ایفود و بت‌های خانگی و تمثال تراشیده را برگرفت و همراه آن مردان رفت.

^۱ پس آنان برگشته، رفتند، و کودکان و دامها و اثاثیه خود را پیشاپیش خویش قرار دادند.^۲ چون مسافتی از خانه میکاه دور شدند، مردانی که در خانه‌های نزدیک خانه میکاه بودند فرا خوانده شدند، و ایشان آمده، خود را به مردان دان رساندند.^۳ آنان مردان دان را صدا زدند، و ایشان روی گردانده، به میکاه گفتند: «تو را چه شده که با چنین گروهی آمده‌ای؟»^۴ میکاه پاسخ داد: «شما خدایان مرا که ساخته بودم با کاهن برگرفته، رفته‌اید. مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه از من می‌پرسید: "تو را چه شده است؟"»^۵ مردان دان او را گفتند: «مگذازد صدایت در میان ما شنیده شود، مبدا مردان تندخو بر تو هجوم آورند و تو و اهل خانه‌ات جان خود را از دست بدهید.»^۶ پس مردان دان به راه خود ادامه دادند، و چون میکاه دید از او نیرومندترند، روی گردانیده، به خانه خویش بازگشت.

^۷ باری، مردان دان آنچه را میکاه ساخته بود و کاهن او را برگرفتند و به لایش بر مردمانی که آرام و آسوده‌خاطر بودند برآمده، ایشان را به دم شمشیر زدند و شهرشان را به آتش سوزاندند.^۸ و ایشان را رهاننده‌ای نبود، زیرا از صیدون دور بود و ایشان را با کسی سر و کاری نبود. آن شهر در وادی‌ای متعلق به بیت‌رحوب قرار داشت. سپس مردان دان شهر را از نو ساخته، در آن ساکن شدند،^۹ و آن را که پیشتر لایش نامیده می‌شد، به نام جدشان دان که برای اسرائیل زاده شد، دان نامیدند.^{۱۰} مردمان دان آن تمثال تراشیده را برای خود بر پا کردند، و یوناتان پسر چرشوم پسر موسی،^{*} و پسران او، تا زمان تبعید آن زمین، کاهنان قبیله بنی دان

* ۳۰:۱۸ یا ۳۰:۱۹.

به بیت لِحْم یهودا رفته بودم و اکنون به خانه خداوند می‌روم. اما هیچ کس مرا به خانه خود نمی‌برد.^{۱۹} ما برای الاغهایمان کاه و علوفه، و برای خودم و کنیزت و غلامی که همراه بندگانت است، نان و شراب داریم و هیچ چیز کم و کسر نداریم.»^{۲۰} پیرمرد گفت: «سلامتی بر تو باد؛ من به همه نیازهایتان رسیدگی خواهم کرد. فقط شب را در این میدان به سر نبرید.»^{۲۱} پس پیرمرد او را به خانه خود برد و به الاغها خوراک داد. آنان پاهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.

گناه جِبَعَه

^{۲۲} و چون به عیش و شادی مشغول بودند، اینک برخی از ارادل شهر خانه را احاطه کردند و در را به شدت کوفته، به پیرمرد صاحبخانه گفتند: «مردی را که به خانه‌ات درآمده، بیرون بیاور تا با او همبستر شویم.»^{۲۳} مرد صاحبخانه نزد ایشان بیرون آمد و بدیشان گفت: «نه، ای برادران من! تمنا دارم چنین شرارتی موزید. از آنجا که این مرد به خانه من درآمده است، این عمل زشت را مرتکب مشوید.»^{۲۴} اینک دختر باکره خودم و مُتَعَه او اینجایند. بگذارید ایشان را نزد شما آورم. آنان را بی حرمت سازید و هر چه در نظرتان پسند آید با ایشان بکنید، ولی با این مرد چنین کار شنیعی مکنید.»^{۲۵} ولی آن مردان نخواستند به او گوش گیرند. پس آن مرد مُتَعَه خود را گرفته، او را واداشت تا نزد ایشان بیرون رود. و آنها تمام شب تا صبح با او همبستر شده، بی عصمتش می‌کردند، و سپیده دم رهایش نمودند.^{۲۶} هنگام صبح، آن زن آمده، کنار در خانه مردی که سرورش در آنجا بود بر زمین افتاد، و تا روشنایی روز در آنجا ماند.

گفت: «اینک روز نزدیک به غروب است، پس تمنا اینکه امشب نیز اینجا بمانید. بنگر که روز به پایان می‌رسد؛ پس شب را در اینجا بمان و دل خویش خوش سساز؛ فردا سحرگاهان برخیزید و راهی سفر شوید تا به خانه خود برسی.»

^{۱۰} ولی آن مرد نخواست شب را بماند؛ پس برخاسته، روانه شد و به مقابل پیوس رسید که همان اورشلیم باشد. دو الاغ پالان شده و مُتَعَه‌اش نیز همراه او بودند.^{۱۱} چون به نزدیکی پیوس رسیدند، نزدیک غروب بود. پس غلام به ارباب خود گفت: «اکنون بیا تا به این شهر پیوسیان درآئیم و شب را در آنجا به سر بریم.»^{۱۲} اما اربابش گفت: «به شهر بیگانگان که بنی اسرائیل در آن ساکن نباشند نخواهیم رفت، بلکه به جِبَعَه گذر خواهیم کرد.»^{۱۳} سپس به غلام خود گفت: «بیا تا به یکی از این مکانها نزدیک شویم و شب را در جِبَعَه یا رامه سپری کنیم.»^{۱۴} بدین سان از آنجا گذشته، به راه خود ادامه دادند، و خورشید در نزدیکی جِبَعَه که از آن بنیامین است، بر ایشان غروب کرد.^{۱۵} پس آنجا راه خود را کج کردند تا به جِبَعَه درآمده، شب را در آنجا سپری کنند. لاوی به شهر درآمده، در میدان شهر نشست، اما کسی ایشان را به خانه خود نبرد تا شب را به سر برند.

^{۱۶} و اینک، پیرمردی شامگاهان از کار خود در مزرعه بازمی‌گشت. او از نواحی مرتفع اِفرایم بود، و در جِبَعَه سکونت داشت. اما مردم آن شهر، بنیامینی بودند.^{۱۷} پیرمرد چشمان خویش برافراشته، مسافر را در میدان شهر دید و از او پرسید: «به کجا می‌روی و از کجا می‌آیی؟»^{۱۸} مرد پاسخ داد: «ما از بیت لِحْم یهودا آمده‌ایم و به دیاری دوردست در نواحی مرتفع اِفرایم می‌رویم که محل سکونت من است.

* ۱۸: ۱۹ نسخه عبری. در نسخه ترجمه یونانی هفتادئتان: «خانه خود»؛ مقایسه کنید با آیه ۲۹.

* ۲۲: ۱۹ در عبری: «تا او را بشناسیم».

تمامی بنی اسرائیل، نظر و مشورت خود را در اینجا باز گویند.»

^۸ آنگاه قوم جملگی همچون یک تن برخاسته، گفتند: «هیچ یک از ما به خیمه خود نخواهیم رفت و به خانه‌های خویش باز نخواهیم گشت. ^۹ بلکه کاری که اکنون با جِبَعه خواهیم کرد این است: به قید قرعه به مقابله با آن خواهیم رفت. ^{۱۰} از تمامی قبایل اسرائیل، ده از صد، و صد از هزار، و هزار از ده هزار بر خواهیم گرفت تا برای لشکریان آذوقه بیاورند، تا چون به جِبَعه بنیامین برسند، با ایشان موافق همه اعمال شرم‌آوری که در اسرائیل مرتکب شده‌اند، عمل نمایند.» ^{۱۱} پس تمام مردان اسرائیل، متحد همچون یک تن، بر ضد آن شهر گرد آمدند.

^{۱۲} آنگاه قبایل اسرائیل مردانی را به سرتاسر قبیله بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما انجام گرفته است؟ ^{۱۳} پس حال آن مردان، یعنی ارادل و او باشی را که در جِبَعه هستند، تسلیم کنید تا آنها را بکشیم و این شرارت را از اسرائیل بزداییم.» اما بنیامینیان نخواستند به سخن برادرانشان بنی اسرائیل گوش فرا دهند. ^{۱۴} پس بنی بنیامین از شهرهای خود به جِبَعه گرد آمدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل بجنگند. ^{۱۵} و در آن روز بنی بنیامین از شهرهای خود بیست و شش هزار مرد شمشیرزن بسیج کردند، و این علاوه بر هفتصد مرد برگزیده‌ای بود که ساکنان جِبَعه بسیج کرده بودند. ^{۱۶} در میان این همه، هفتصد مرد برگزیده چپ‌دست بودند، که هر یک از ایشان می‌توانست مویی را بی‌آنکه خطا کند با سنگ فلاخن بزند. ^{۱۷} و مردان اسرائیل، سوی بنیامین، چهارصد هزار مرد شمشیرزن بسیج کردند، جملگی مردانی جنگاور.

^{۱۸} آنگاه بنی اسرائیل برخاسته، به بیت‌ئیل بالا رفتند و از خدا مشورت خواسته، پرسیدند: «کدامیک از ما اول به جنگ بنی بنیامین برود؟» خداوند گفت: «یهودا اول برود.»

^{۲۷} صبحگاهان، سرورش برخاست و چون درهای خانه را گشود تا بیرون آمده، به سفر خود ادامه دهد، مُتْعِه‌اش را دید که کنار در خانه افتاده و دستهایش بر آستانه در است. ^{۲۸} به او گفت: «برخیز تا برویم.» ولی جوابی نیامد. پس او را بر الاغ خود نهاد و برخاسته، به خانه خود روانه شد. ^{۲۹} و چون به خانه‌اش رسید، کاردی برگرفت و مُتْعِه‌اش را گرفته، جنازه‌اش را به دوازده تکه تقسیم کرد و آنها را به سرتاسر تمامی قلمرو اسرائیل فرستاد. ^{۳۰} هر که این را می‌دید، می‌گفت: «از روزی که بنی اسرائیل از سرزمین مصر بیرون آمده‌اند تا به امروز، هرگز چنین عملی کرده یا دیده نشده است. پس در آن تأمل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.»

جنگ اسرائیلیان با قبیله بنیامین

۲۵ آنگاه تمامی بنی اسرائیل، از دان تا بئر شبع، و نیز از سرزمین جلعاد، بیرون آمدند، و آن جماعت همچون یک تن در مصفّه به حضور خداوند جمع شدند. ^۲ و رؤسای تمامی قوم، یعنی همه قبایل اسرائیل، در میان جماعت قوم خدا که چهارصد هزار مرد شمشیرزن پیاده بودند، حاضر شدند. ^۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل به مصفّه برآمده‌اند. آنگاه بنی اسرائیل به یکدیگر گفتند: «بگویند این عمل شرارت‌آمیز چگونه روی داده است؟» ^۴ پس آن لایوی که شوهر زن مقتوله بود، در پاسخ گفت: «من با مُتْعِه خود به جِبَعه بنیامین آمدم تا شب را در آنجا سپری کنیم. ^۵ اما مردان جِبَعه بر من برخاسته، شبانگاهان خانه را به قصد کشتن من محاصره کردند. آنان به مُتْعِه من تجاوز کردند، و او بمرد. ^۶ پس مُتْعِه خود را گرفته، قطعه قطعه کردم و به سراسر مملکتی که میراث اسرائیل است فرستادم، زیرا آنان در اسرائیل مرتکب عملی زشت و شرم‌آور شده بودند. ^۷ پس حال ای

صف آراستند.^{۱۹} بنی‌بنیامین به رویارویی قوم بیرون آمده، از شهر بیرون کشیده شدند. آنان همچون پیشتر به زدن و کشتن برخی از قوم آغاز کردند، و قریب به سی تن از مردان اسرائیل در صحرا و در راهها کشته شدند، یکی راه بیت‌ئیل و دیگری راه جِبعه.^{۲۰} بنی‌بنیامین با خود گفتند: «ایشان همچون پیشتر در برابر ما منهزم شده‌اند.» اما بنی‌اسرائیل گفتند: «بیاید بگریزیم و ایشان را از شهر به راهها بکشانیم.»^{۲۱} پس مردان اسرائیل جملگی از مکان خود برخاسته، در بعل تمار صف‌آرایی کردند، و آن دسته از مردان اسرائیل نیز که کمین کرده بودند به شتاب از کمینگاه خود در معره جِبعه^{*} بیرون آمدند.^{۲۲} بدین ترتیب ده هزار مرد برگزیده از تمامی اسرائیل به مقابله با جِبعه آمدند، و جنگ بسیار سختی در گرفت، اما بنیامینیان نمی‌دانستند چه مصیبتی در انتظارشان است.^{۲۳} و خداوند بنیامین را در برابر اسرائیل مغلوب ساخت، و بنی‌اسرائیل در آن روز بیست و پنج هزار و یکصد تن از مردان بنیامین را که جملگی شمشیرزن بودند، هلاک کردند.^{۲۴} پس بنی‌بنیامین دیدند که شکست خورده‌اند.

مردان اسرائیل در برابر بنیامین عقب نشسته بودند، زیرا بر کمینی که دورتادور جِبعه نهاده بودند، اعتماد داشتند.^{۲۵} پس کمین‌کنندگان شتابان به جِبعه هجوم بردند و به هر سو رفته، تمامی شهر را از دم تیغ گذراندند.^{۲۶} علامتی که مردان اسرائیل و کمین‌کنندگان میان خود تعیین کرده بودند این بود که چون آنها ابری عظیم از دود از شهر بلند کنند،^{۲۷} مردان اسرائیل به سوی بنیامینیان برگردند. باری، مردان بنیامین به زدن و کشتن قریب به سی تن از مردان اسرائیل آغاز کرده بودند. آنان می‌گفتند: «به یقین ایشان همچون نبرد نخست، از پیش روی ما شکست خواهند خورد.»^{۲۸} اما چون

پس بنی‌اسرائیل بامدادان برخاستند و در برابر جِبعه اردو زدند.^{۲۹} بدین سان مردان اسرائیل به جنگ بنیامین بیرون رفتند و در برابر ایشان در جِبعه صف آراستند.^{۳۰} و بنی‌بنیامین از جِبعه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار تن از اسرائیلیان را از پا درآوردند.^{۳۱} اما قوم، یعنی مردان اسرائیل، یکدیگر را دلگرمی دادند و دیگر بار همان جا که روز اول صف‌آرایی کرده بودند، صف آراستند.^{۳۲} و بنی‌اسرائیل برآمده، تا شامگاهان در حضور خداوند گریستند و از او مشورت خواسته، پرسیدند: «آیا بار دیگر پیش برویم تا با برادران خود بنی‌بنیامین بجنگیم؟» خداوند گفت: «به جنگ ایشان برآید.»

پس بنی‌اسرائیل روز دوم نیز به مقابله با بنی‌بنیامین برآمدند.^{۳۳} و بنی‌بنیامین در روز دوم به مقابله با ایشان از جِبعه بیرون آمدند و هجده هزار تن دیگر از بنی‌اسرائیل را که جملگی مردانی شمشیرزن بودند، از پا درآوردند.^{۳۴} آنگاه همه بنی‌اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت‌ئیل رفتند و گریستند. ایشان آنجا در حضور خداوند نشستند، آن روز را تا شامگاه روزه داشتند، و قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت به حضور خداوند تقدیم کردند.^{۳۵} و بنی‌اسرائیل از خداوند مشورت خواستند (زیرا در آن ایام صندوق عهد خدا در آنجا بود^{۳۶} و فینحاس پسر‌العازار پسر هارون در آن روزها به حضور آن به خدمت می‌ایستاد) و پرسیدند: «آیا دیگر بار به جنگ برادران خود بنی‌بنیامین بیرون رویم، یا اینکه باز ایستیم؟» خداوند گفت: «برآید، زیرا فردا ایشان را به دست شما تسلیم خواهم کرد.»

پس اسرائیل دورتادور جِبعه کمین نهادند.^{۳۷} و بنی‌اسرائیل روز سوم به مقابله با بنی‌بنیامین برآمدند و همچون دفعات پیش در برابر جِبعه

* ۲۰:۲۳ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان: "مکان غرب جِبعه".

اسرائیل، چرا در اسرائیل چنین شد، تا امروز یک قبیله از اسرائیل کم باشد؟^۲ فردای آن روز، قوم سحرگهان برخاستند و در آنجا مذبحی ساخته، قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم کردند.^۳ آنگاه بنی اسرائیل پرسیدند: «از تمامی قبایل اسرائیل، کدام یک در جماعت نزد خداوند بر نیامده است؟» زیرا در خصوص هر آنکه نزد خداوند به مصفّه بر نیاید، سوگندی عظیم یاد کرده و گفته بودند: «چنین کسی به یقین باید کشته شود.»^۴ و بنی اسرائیل برای برادر خویش بنیامین متأسف شده، گفتند: «امروز یک قبیله از اسرائیل منقطع شده است.^۵ چگونه برای مردانی که باز مانده‌اند زنان بیابیم؟ زیرا که به خداوند سوگند خورده‌ایم که هیچ‌یک از دخترانمان را به ایشان به زنی نخواهیم داد.»

^۶ آنگاه پرسیدند: «کدام یک از قبایل اسرائیل نزد خداوند به مصفّه بر نیامده است؟» و اینک از یابیش جلعاد کسی نزد جماعت به اردوگاه نیامده بود.^۷ زیرا قوم را شمردند، و اینک از ساکنان یابیش جلعاد هیچ‌کس آنجا نبود.^۸ پس جماعت دوازده هزار تن از مردان دلاور خود را گسیل داشتند و بدیشان فرمان داده، گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جلعاد را به همراه زنان و نوزادان از دم تیغ بگذرانید.»^۹ این است آنچه باید بکنید: تمامی ذکور و نیز هر زنی را که با مردی همبستر شده باشد، به نابودی کامل بسپارید.^{۱۰} و آنان در میان ساکنان یابیش جلعاد چهارصد دختر باکره یافتند که هرگز مردی را نشناخته و با وی همبستر نشده بودند. پس ایشان را به اردوی شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند.

^{۱۱} آنگاه تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صحرة رمون بودند پیغام فرستاده، خطاب به ایشان اعلام صلح کردند.^{۱۲} پس بنیامینان در

آن علامت به صورت ستونی از دود از شهر برخاست، بنیامینان به عقب خود نگرستند، و هان دود از تمام شهر به آسمان بلند بود.^{۱۳} آنگاه مردان اسرائیل بازگشتند، و بنیامینان هراسان شدند زیرا دیدند به چه بلایی گرفتار آمده‌اند.^{۱۴} پس، از حضور مردان اسرائیل به جانب بیابان روی گردانیدند؛ ولی جنگ ایشان را در گرفت، و اسرائیلیانی که از شهرها بیرون آمدند ایشان را در میان خود هلاک ساختند.^{۱۵} آنان بنیامینان را احاطه کرده، به تعقیبشان پرداختند، و از نوحه تا مقابل جبعه در شرق، ایشان را پایمال نمودند.^{۱۶} و از بنیامین، هجده هزار تن که جملگی مردانی دلاور بودند، کشته شدند.^{۱۷} پس ایشان برگشته، به جانب بیابان به صحرة رمون گریختند؛ اما مردان اسرائیل پنج هزار تن از آنان را در راهها کشتند و ایشان را تا جدموم سخت تعقیب کرده، دو هزار تن دیگر از ایشان را نیز از پای در آوردند.^{۱۸} بدین‌سان شمار همه آنانی که از بنیامین در آن روز مردند بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بود، جملگی مردانی دلاور.^{۱۹} ولی ششصد تن برگشته، به جانب بیابان به صحرة رمون گریختند و چهار ماه در صحرة رمون ماندند.^{۲۰} و مردان اسرائیل بر بنی بنیامین برگشته، ایشان را به دم شمشیر زدند، از شهرها و اهالی آنها، و هم بهایم و هر چه را که یافتند. نیز به هر شهری که رسیدند، آن را به آتش کشیدند.

زنانی برای قبیله بنیامین

۲۱ و اما مردان اسرائیل در مصفّه سوگند خورده بودند که، «احدی از ما دختران خود را به بنیامینان به زنی نخواهیم داد.»^۱ و قوم به بیت ثیل آمدند و در آنجا تا شامگاه در حضور خدا نشستند، به آواز بلند به تلخی گریستند^۲ و گفتند: «ای خداوند، خدای

شیلوه برای رقصیدن در میان رقصندگان بیرون آیند، آنگاه از تاکستانها بیرون آمده، هر یک از میان دختران شیلوه زنی برای خود بگیرد و به زمین بنیامین برود.^{۲۳} چون پدران یا برادران ایشان برای شکایت نزد ما آیند، بدیشان خواهیم گفت: "به خاطر ما بر ایشان رحمت کنید. زیرا ما در جنگ، برای همه مردان زنی برنگرفتیم و شما نیز زنی بدیشان ندادید، زیرا در آن صورت اکنون تقصیرکار می بودید."^{۲۴} پس بنی بنیامین چنین کردند و بر حسب شمارشان، زنانی برای خود از میان رقصندگان برگرفته، با خود بردند. و رفته، به زمین میراث خود بازگشتند و شهرها را از نو بنا کرده، در آنها ساکن شدند.^{۲۵} در آن وقت بنی اسرائیل از آنجا روانه شدند و هر یک به قبیله و طایفه خود بازگشتند، و از آنجا هر یک به زمین میراث خود بیرون رفتند.

^{۲۵} در آن روزگار، پادشاهی در اسرائیل نبود، و هر کس هر آنچه در نظرش پسند می آمد، می کرد.

آن هنگام بازگشتند؛ و بنی اسرائیل دخترانی را که از زنان یابیش جلعاد زنده نگاه داشته بودند بدیشان دادند، اما این دختران ایشان را کفایت نمی کرد.^{۱۵} و قوم برای بنیامین متأسف شدند، زیرا که خداوند میان قبایل اسرائیل شکاف ایجاد کرده بود.

^{۱۶} آنگاه مشایخ جماعت گفتند: «حال که زنان بنیامینی از میان رفته اند، چگونه برای مردانی که بازمانده اند زنان بیابیم؟»^{۱۷} آنان گفتند: «لازم است برای بازماندگان بنیامین میراثی باشد، تا قبیله ای از اسرائیل محو نشود.^{۱۸} با این حال ما دختران خود را به ایشان به زنی نتوانیم داد.» زیرا بنی اسرائیل سوگند خورده بودند که، «ملعون باد آن که به بنیامین زن دهد.»^{۱۹} پس گفتند: «اینک همه ساله جشنی برای خداوند در شیلوه واقع در شمال بیت ئیل و شرق راهی که از بیت ئیل به شکیم و جنوب لیوئه می رود، برپاست.»^{۲۰} پس به بنی بنیامین دستور داده، گفتند: «بروید و در تاکستانها به کمین نشست،^{۲۱} مراقب باشید. هرگاه دختران

معرفی کتاب روت

کتاب روت نام خود را از یکی از شخصیت‌های اصلی کتاب، یعنی روت، اهل موآب، اخذ کرده است. ماجرای کتاب روت در دوره داوران رخ داده، زمانی که میان قوم اسرائیل و موآبیان صلح برقرار بود. خانواده‌ای اسرائیلی به هنگام خشکسالی، به سرزمین موآب مهاجرت می‌کنند. پسران این خانواده با دختران موآبی وصلت می‌نمایند. چون هر دو پسر می‌میرند و مادر آنان قصد بازگشت به سرزمین اسرائیل می‌کند، ایمان عظیم روت موآبی به خدای اسرائیل خواننده را به شگفت می‌آورد. روت با اصرار تمام می‌خواهد تا همراه نعو می، مادرشوهرش، به اسرائیل برود. پس آن دو به سرزمین اسرائیل می‌روند. روت به شکلی معجزه‌آسا با بوغز، یکی از خویشان ثروتمند نعو می وصلت می‌کند و به این ترتیب، جدّه بزرگ داوود پادشاه می‌شود، و از طریق نسل داوود، این افتخار را پیدا می‌کند که جدّه عیسی مسیح نیز باشد. از او در نسب‌نامه عیسی نام برده شده است (متی ۱:۵). از ۳۹ کتاب عهدعتیق، به جز کتاب روت، تنها یک کتاب دیگر به نام یک زن نامیده شده است، و آن اِستر است.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- سیه‌روزی نعو می (۱:۱ تا ۵)
- ۲- بازگشت نعو می و روت به اسرائیل (۱:۶ تا ۲۲)
- ۳- ملاقاتهای روت و بوغز در مزرعه (بابهای ۲ و ۳)
- ۴- وصلت روت و بوغز و سعادت نعو می (۱:۴ تا ۱۷)
- ۵- نسب‌نامه داوود (۴:۱۸ تا ۲۲)

روت

شما بر آن مردگان و بر من احسان کردید. خداوند عطا کند که هر یک از شما در خانه شوهر خود آسایش یابید!» آنگاه ایشان را بوسید. آنان به صدای بلند گریستند^۹ و به او گفتند: «به یقین با تو نزد قومت باز می گردیم.»^{۱۰} اولی نَعومی گفت: «ای دخترانم، برگردید. چرا با من بیایید؟ آیا پسران دیگر در رحم دارم تا برای شما شوهر باشند؟»^{۱۱} ای دخترانم، برگشته، راه خود را در پیش گیرید زیرا من برای شوهر کردن بسیار سالخورده‌ام. حتی اگر بگویم هنوز برایم امیدوی هست، و همین امشب نیز به شوهر داده شوم و پسرانی هم بزیایم،^{۱۲} آیا تا بالغ شدن آنان منتظر خواهید ماند؟ آیا از شوهر کردن خودداری خواهید کرد؟ نه، دخترانم! زیرا جان من به خاطر شما بسیار تلخ شده است، چونکه دست خداوند بر ضد من دراز گشته است.»^{۱۳} پس دیگر بار به صدای بلند گریستند و عُرّیه مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به وی چسبید.

^{۱۴} نَعومی گفت: «ببین، زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش بازگشته است؛ تو نیز از پی جاری‌ات بازگرد.»^{۱۵} اما روت پاسخ داد: «اصرار مکن که ترک کنم و از نزدت بازگردم. هر جا که بروی، می‌آیم، و هر جا که منزل کنی، منزل می‌کنم. قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.»^{۱۶} هر جا که بمیری، می‌میرم و همان جا دفن می‌شوم.

بیه شدن نَعومی

در ایامی که داوران حکم می‌راندند، در سرزمین اسرائیل^{۱۷} قحطی شد. پس، مردی از بیت‌لجم یهودا، با همسر و دو پسرش به دیار موآب رفت تا در آنجا غربت گزیند. نام آن مرد ایلمیک، و نام همسرش نَعومی بود، و پسرانش مَحلون و کِلِیون نام داشتند. ایشان اِفراتیانی از بیت‌لجم یهودا بودند. پس ایشان به دیار موآب رفته، در آنجا ماندند.^{۱۸} اما ایلمیک، شوهر نَعومی درگذشت و او با دو پسرش باقی ماند. آن پسران زنان موآبی برای خود گرفتند که نام یکی عُرّیه و نام دیگری روت بود. ایشان نزدیک به ده سال در آنجا زندگی کردند.^{۱۹} اما هر دوی آنان، یعنی مَحلون و کِلِیون نیز جان سپردند. بدین سان آن زن بدون شوهر و دو پسرش باقی ماند.

وفاداری روت

^{۲۰} پس نَعومی با عروسانش برخاست تا از دیار موآب بازگردد، زیرا در دیار موآب شنیده بود که خداوند به یاری قوم آمده و بدانها خوراک داده است.^{۲۱} او با دو عروسش از مکانی که در آن ساکن بود، روانه شد تا به سرزمین یهودا بازگردد.^{۲۲} اما نَعومی به دو عروس خود گفت: «بروید؛ هر یک از شما به خانه مادری خویش بازگردید. خداوند بر شما احسان کند، چنانکه

* ۱:۱ وَاژة "اسرائیل" در متن عبری نیست و برای روشن شدن مطلب افزوده شده است.

شما بادا! پاسخ دادند: «خداوند تو را برکت دهد!»^۵ آنگاه بوَعَز از خادمی که بر دروگران گماشته شده بود، پرسید: «این زن جوان از آن کیست؟»^۶ خادمی که بر دروگران گماشته شده بود، پاسخ داد: «این همان زن جوان موآبی است که با نَعومی از دیار موآب بازگشته است.»^۷ او مرا گفت، «تمنا اینکه رخصت دهی خوشه‌چینی کنم و در پس دروگران در میان بافه‌ها جمع نمایم.» پس آمده، از صبح تا به حال بی‌وقفه به کار مشغول بوده و فقط اندکی در خانه استراحت کرده است.»^۸

آنگاه بوَعَز به روت گفت: «دخترم، گوش فرا ده. به کشتزار دیگری برای خوشه‌چینی مرو و اینجا را ترک مکن، بلکه همین‌جا با کنیزان من بمان.»^۹ چشمانت بر کشتزاری باشد که در آن درو می‌کنند و از پس ایشان برو. جوانان را امر کرده‌ام که تو را لمس نکنند. و هرگاه تشنه شستی، نزد کوزه‌ها برو و از آبی که جوانان می‌کشند، بنوش.»^{۱۰} روت به روی درافتاده، تا به زمین خم شد و از وی پرسید: «از چه سبب در نظرتان التفات یافتم که به من توجه کردید، حال آنکه غریبی بیش نیستم؟»^{۱۱} بوَعَز پاسخ داد: «هرآنچه پس از مرگ شوهر خود در حق مادر شوهرت کرده‌ای، به تمامی به آگاهی من رسیده است، اینکه چگونه پدر و مادر و زادگاهت را ترک گفته، نزد قومی آمدی که بیشتر نمی‌شناختی.»^{۱۲} خداوند تو را به سبب آنچه کرده‌ای پاداش دهد، و اجر کامل از جانب یهوه خدای اسرائیل که زیر بالهایش پناه گرفته‌ای، به تو برسد.»^{۱۳} آنگاه روت گفت: «ای سرورم، باشد که در نظرتان التفات یابم، زیرا تسلی‌ام دادید و به مهربانی با کنیزتان سخن گفتید، اگرچه مانند یکی از کنیزانتان هم نیستم.»

خداوند مرا سخت مجازات کند اگر حتی مرگ مرا از تو جدا سازد.»^{۱۴} چون نَعومی دید که روت مصمم به رفتن با اوست، دیگر هیچ نگفت.

بازگشت به بیت‌لجم

^{۱۵} پس هر دو روانه شدند تا اینکه به بیت‌لجم رسیدند. و چون به بیت‌لجم درآمدند، تمامی شهر به سبب ایشان به حرکت آمد، و زنان می‌پرسیدند: «آیا این نَعومی است؟»^{۱۶} نَعومی ایشان را گفت: «دیگر مرا نه نَعومی بلکه مارا»^{۱۷} بخوانید، زیرا قادر مطلق* به من مرارت بسیار رسانیده است.^{۱۸} من پُر بیرون رفتم، اما خداوند مرا خالی بازگرداند. چرا مرا نَعومی بخوانید حال آنکه خداوند مرا ذلیل ساخته و قادر مطلق به مصیبت گرفتارم کرده است؟»^{۱۹}

^{۲۰} بدین سان نَعومی بازگشت و عروسش، روت موآبی، که از دیار موآب بازگشته بود، همراه وی آمد. و ایشان در آغاز موسم درویدن جو به بیت‌لجم رسیدند.

ملاقات روت و بوَعَز

۲ و اما نَعومی خویشاوندی از طرف شوهر داشت بوَعَز نام که مردی بود سرشناس از خاندان ایلیملیک.^۲ روزی روت موآبی به نَعومی گفت: «رخصت ده تا به کشتزارها بروم و در پس هر کس که بر من نظر لطف افکند، خوشه‌چینی کنم.» نَعومی پاسخ داد: «برو، دخترم.»^۳ پس روانه شده، به کشتزار رفت و در پس دروگران به خوشه‌چینی مشغول شد. از قضا به قسمتی از کشتزار درآمد که متعلق به بوَعَز، از خاندان ایلیملیک بود.^۴ هان بوَعَز از بیت‌لجم آمد و به دروگران گفت: «خداوند با

* ۲۰:۱ در عبری "نَعومی" به معنی "دلپذیر" است؛ همچنین در آیه ۲۱.

* ۲۰:۱ در عبری "مارا" به معنی "تلخ" است.

* ۲۰:۱ در عبری: "شَدای"؛ همچنین در آیه ۲۱.

روت و بوَعَز در خرمنگاه

روزی نَعومی، مادرشوه‌ر روت، وی را گفت: «دخترم، آیا به جهت تو آسایش نجویم تا برایت نیکو شود؟^۲ آیا بوَعَز که تو با کنیزانش بودی، خویش ما نیست؟ اینک او امشب در خرمنگاه، به پاک کردن جو مشغول خواهد بود.^۳ پس شستشو کرده، به خود عطر بزن و جامه‌ات را در بر کرده، به خرمنگاه برو، اما تا آن مرد از خوردن و نوشیدن فارغ نشده، خود را به او نشانسان.^۴ وقتی او دراز می‌کشد، جایگاه خوابش را نشان کن. سپس برو و پوشش پایش را کنار بزن و همان‌جا دراز بکش و او به تو خواهد گفت که چه بکنی.»^۵ روت پاسخ داد: «هرآنچه گفتی، خواهم کرد.»^۶ پس به خرمنگاه رفت و مطابق هرآنچه مادرشوه‌رش به او امر فرموده بود، به عمل آورد.^۷ چون بوَعَز خورد و نوشید و دلش شادمان شد، رفت تا در انتهای پشتۀ غله بخوابد. آنگاه روت آهسته آمده، پوشش پاهای بوَعَز را کنار زد و همان‌جا خوابید.^۸ نیمه‌های شب، بوَعَز از خواب پرید و چون به سوی برگشت دید که اینک زنی نزد پاهایش خوابیده است!^۹ گفت: «تو کیستی؟» روت گفت: «کنیزت روت هستم. بالهای* خود را بر کنیزت بگستران زیرا که تو ولی هستی.»^{۱۰} بوَعَز گفت: «دخترم، خداوند تو را برکت دهد! این محبت آخر تو از نخستین بهتر است، چراکه از پی مردان جوان، چه فقیر و چه غنی، نرفتی.»^{۱۱} پس اکنون، ای دخترم، ترسان مباش. هرآنچه گفتی برایت خواهم کرد؛ زیرا همه همشهریان من می‌دانند که تو زنی شایسته‌ای.^{۱۲} حال هرچند راست است که من ولی تو هستم، اما ولی نزدیکتر از من نیز

به هنگام صرف غذا، بوَعَز وی را گفت: «اینجا بیا و قدری نان بخور و لقمه‌ات را در سرکه فرو بر.» پس روت کنار دروگران نشست و بوَعَز به او غله برشته داد. او خورده سیر شد و اندکی هم اضافه آورد.^{۱۵} چون برای خوشه‌چینی برخاست، بوَعَز خادمانش را امر فرموده، گفت: «بگذارید از میان بافه‌ها نیز خوشه برچیند و او را خجل مسازید.»^{۱۶} همچنین قدری از میان دسته‌ها برایش بیرون کشیده، بگذارید از آن برچیند و تویبخش مکنید.»^{۱۷} پس روت تا شامگاه در کشتزار خوشه‌چینی کرد. و آنچه را برچیده بود، کوبید، که در حدود یک ایفه* جو بود.^{۱۸} پس آن را برگرفته، به شهر درآمد و مادرشوه‌رش آنچه را برچیده بود، دید. و روت آنچه را که پس از سیر شدنش باقی مانده بود، بیرون آورد، به وی داد.^{۱۹} مادرشوه‌رش از او پرسید: «امروز کجا خوشه‌چینی کردی؟ کجا کار کردی؟ مبارک باد آن که به تو توجه کرده است.» پس روت به مادرشوه‌رش گفت نزد چه کسی کار کرده است و افزود: «نام مردی که امروز نزد او کار کردم، بوَعَز است.»^{۲۰} نَعومی به عروسش گفت: «مبارک باد او، از جانب خداوندی که محبت خود را نسبت به زندگان و مردگان ترک نکرده است!» نیز گفت: «آن مرد خویشاوند نزدیک و از ولی‌های ماست.»^{۲۱} روت موآبی گفت: «او همچنین مرا گفت، "با خادمان من بمان تا زمانی که تمام محصول مرا درو کنند."»^{۲۲} پس نَعومی به عروسش روت گفت: «دخترم، خوب است با کنیزان او بیرون روی، مبادا در کشتزاری دیگر گزندی به تو برسد.»^{۲۳} بدین‌گونه روت تا پایان درو جو و گندم با کنیزان بوَعَز ماند تا خوشه‌چینی کند، و با مادرشوه‌رش زندگی می‌کرد.

* ۱۷:۲ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

* ۹:۳ یا "دامن ردا".

تو کسی نیست که آن را بازخريد کند، و من پس از تو هستم.» آن مرد گفت: «آن را بازخريد مي‌کنم.»^{۱۵} آنگاه بوَعَز گفت: «روزي که زمين را از دست نَعومي بخري، روت موآبي را نيز که بيوه آن درگذشته است، از آن خود خواهي ساخت تا نام آن متوفی را بر ميراثش احيا کنی.»^{۱۶} اما آن وليّ گفت: «من نمی‌توانم آن را برای خود بازخريد کنم، مبدا ميراث خویش را به خطر افکنم. تو حق بازخريد مرا برای خود بگير، زیرا مرا توان بازخريد نیست.»

^{۱۷} در ایام قدیم رسم بازخريد و مبادله در اسرئیل این بود که برای رسمیت بخشیدن به هر چیز، شخص کفش خود را از پا به در می‌کرد و آن را به شخص ديگر می‌داد. این بود روش گواهی دادن در اسرئیل.^{۱۸} پس آن وليّ به بوَعَز گفت: «تو آن را برای خود بخرد»، و کفش از پا به در آورد.^{۱۹} آنگاه بوَعَز به مشايخ و همه قوم گفت: «امروز شما شاهدید که من تمامی مایملک الیملک و تمامی مایملک کلیون و مَحَلون را از دست نَعومي خريدم.»^{۲۰} همچنین، روت موآبی، بيوه مَحَلون را نيز به زنی خود گرفتم تا نام آن درگذشته را بر ميراث وی باقی نگاه دارم، تا نام او از میان برادرانش و از دروازه شهرش محو نگردد. امروز شما شاهد باشید.»^{۲۱} آنگاه همه مردمانی که نزد دروازه بودند، و مشايخ گفتند: «ما شاهدیم. باشد که خداوند این زن را که به خانه تو می‌آید، همچون راحیل و لیه گرداند که با هم خانه اسرئیل را بنا کردند. باشد که در افرآئه به شایستگی عمل کنی و در بیت‌لجم پرآوازه شوی»^{۲۲} و به واسطه فرزندان که خداوند از این زن جوان به تو می‌بخشد، خاندان تو همچون خاندان فرّص باشد که تamar برای يهودا زایید.»

ازدواج بوَعَز با روت

^{۲۳} بدین‌سان بوَعَز، روت را گرفت و او زن وی شد. پس به او درآمد و خداوند روت را

هست.^{۲۴} امشب اینجا بمان، و بامدادان اگر او حق وليّ را به تو ادا کرد، چه خوب، بگذار ادا کند. اما اگر نخواست ادا کند، آنگاه به حیات خداوند سوگند که من آن را ادا خواهم کرد. اکنون تا صبح همین جا بخواب.»

^{۲۵} پس روت تا صبح نزد پاهای او خوابید، اما پیش از آنکه کسی قادر به تشخیص دیگری باشد برخاست، زیرا بوَعَز گفت: «کسی نفهمد زنی به خرمنگاه آمده است.»^{۲۶} او همچنین گفت: «چارقدی را که بر توست، بیاور و بر دستانت بگير.» پس روت چارقید خود را به دست گرفت و او شش پیمانه جو پیمود و بر وی نهاد. آنگاه او به شهر رفت.^{۲۷} چون نزد مادرشوهر خود آمد، او پرسید: «دخترم، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هر آنچه آن مرد برایش کرده بود، خبر داد.^{۲۸} او گفت: «او این شش پیمانه جو را به من داد، زیرا گفت: "دست خالی نزد مادرشوهرت بازگرد."»^{۲۹} نَعومي پاسخ داد: «دخترم، آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا آن مرد تا این کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

بازخريد روت

۴ و اما بوَعَز به دروازه شهر رفت و آنجا بنشست. اینک آن وليّ که بوَعَز درباره‌اش سخن گفته بود، می‌گذشت. پس بوَعَز گفت: «فلانی، بدین سو آمده، بنشین.» پس او آمده، بنشست.^۱ آنگاه بوَعَز ده تن از مشايخ شهر را برگرفته، بدیشان گفت: «اینجا بنشینید.» پس ایشان بنشستند.^۲ سپس به آن وليّ گفت: «نَعومي که از دیار موآب بازگشته، قطعه زمینی را که از آن برادرمان الیملک بود، می‌فروشد.^۳ پس فکر کردم تو را از این امر باخبر سازم و بگویم: "در حضور کسانی که اینجا نشسته‌اند و در حضور مشايخ قوم من، آن را بخرد." اگر آن را بازخريد می‌کنی، بکن. و اگر نمی‌کنی، به من بگو تا بدانم، زیرا جز

نام نهاده، گفتند: «پسری برای نَعومی زاده شده است»، و او را عوبید نامیدند. او پدر یَسا، پدر داوود است.

نسب‌نامه داوود

^{۱۸}این است نسل فِرِص: فِرِص پدر حِصرون بود؛ ^{۱۹}حِصرون پدر رام، رام پدر عَمیناداب، ^{۲۰}عَمیناداب پدر نَحشون، نَحشون پدر سَلمون، ^{۲۱}سَلمون پدر بوَعز، بوَعز پدر عوبید، ^{۲۲}عوبید پدر یَسا و یَسا پدر داوود.

بارور کرد و او پسری به دنیا آورد. ^{۱۴}آنگاه زنان به نَعومی گفتند: «متبارک باد خداوندی که امروز تو را بدون ولی نگذاشته است. باشد که نام او در اسرائیل پرآوازه شود! ^{۱۵}این پسر جان تو را تازه کند و در وقت پیری برایت تدارک ببیند، زیرا عروست که تو را دوست می‌دارد و برایت از هفت پسر نیکوتر است، او را زاده است.» ^{۱۶}آنگاه نَعومی طفل را گرفته، بر دامن خویش نهاد و دایه او شد. ^{۱۷}و زنان همسایه‌اش طفل را

معرفی کتاب اوّل سموئیل

کتابهای اوّل و دوّم سموئیل نام خود را از سموئیل نبی، آخرین و بزرگترین داور قوم اسرائیل گرفته‌اند. این دو کتاب در اصل کتابی واحد را تشکیل می‌دادند. اما مترجمین ترجمهٔ 'هفتادئتان' (یا سیپتواجنت، ترجمهٔ یونانی عهدعتیق که حدود دو سده پیش از میلاد فراهم آمد)، آن را به دو بخش تقسیم کردند. جروم در ترجمهٔ لاتین خود در اوائل سدهٔ پنجم مسیحی این تقسیم‌بندی را رعایت کرد و تا به امروز نیز همین رویه دنبال می‌گردد. عنوان این دو کتاب در طول تاریخ متغیر بوده است؛ آنها در ترجمهٔ هفتادئتان، 'کتابهای اوّل و دوّم پادشاهی'، در ترجمهٔ والگیت جروم، 'اوّل و دوّم پادشاهان' و در سنت عبرانی و ترجمه‌های امروزی، 'اوّل و دوّم سموئیل' نامیده شده‌اند.

کتاب اوّل سموئیل ابتدا به شرح زندگی و خدمات عیلي کاهن و سموئیل نبی می‌پردازد. سموئیل از خدا حکم می‌یابد تا نخستین پادشاه اسرائیل را مسح کند. به این ترتیب، شائول وارد صحنهٔ ماجراهای کتاب می‌شود. به موازات وقایع مربوط به شائول و نافرمانی او، می‌بینیم که سموئیل به امر خدا، داوود نوجوان را به پادشاهی مسح می‌کند. سپس شاهد فرار داوود و تعقیب او از سوی شائول، و سرانجام، کشته شدن شائول، این نخستین پادشاه اسرائیل، در جنگ با فلسطینیان هستیم.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- خدمات سموئیل در مقام داور و نبی (بابهای ۱ تا ۷)
- ۲- شائول، نخستین پادشاه اسرائیل (بابهای ۸ تا ۱۵)
- ۳- ماجراهای شائول و داوود (بابهای ۱۶ تا ۲۷)
- ۴- مرگ شائول (بابهای ۲۸ تا ۳۱)

اول سموئیل

تولد سموئیل

مردی بود از رامه تایم صوفیم، از کوهستان افرایم، به نام القائه، پسر یروحم، پسر الیهو، پسر توحو، پسر صوف. او افرایمی بود. ^۲القائه دو زن داشت؛ نام یکی حنا و نام دیگری فینه بود. فینه فرزندان داشت، اما حنا را فرزندی نبود.

^۳آن مرد هر سال از شهر خود به شیلوه می‌رفت تا خداوند لشکرها را پرستش کند و به او قربانی تقدیم نماید. حُفنی و فینحاس، پسران عیلی، در آنجا کاهنان خداوند بودند. ^۴القائه در روزی که قربانی تقدیم می‌کرد، به زنش فینه و تمامی پسران و دختران او سهم‌ها می‌داد. ^۵اما به حنا سهم دوچندان می‌داد، زیرا او را دوست می‌داشت، هر چند خداوند رجم او را بسته بود. ^۶ولی از آنجا که خداوند رجم حنا را بسته بود، هُویش فینه او را سخت برمی‌افروخت تا آزرده‌اش سازد. ^۷و این سال به سال تکرار می‌شد. هر بار که حنا به خانه خداوند می‌رفت، هُویش او را برمی‌افروخت و در نتیجه حنا می‌گریست و چیزی نمی‌خورد. ^۸شوهرش القائه به او می‌گفت: «حنا، چرا گریانی و چیزی نمی‌خوری؟ چرا دلت غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»

^۹یک بار، پس از آن که در شیلوه خوردند و نوشیدند، حنا از جای برخاست. عیلی کاهن نزد درگاه معبد خداوند بر مسند نشسته بود. ^{۱۰}حنا به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد و زار زار بگریست. ^{۱۱}او نذر کرده، گفت: «ای خداوند لشکرها، اگر برآستی بر مصیبت کنیز خود نظر افکنده، مرا به یاد آوری، و کنیزک خود را از یاد نبرده، پسری به او عطا فرمایی، او را در تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد و تیغ هرگز بر سرش نخواهد آمد.» ^{۱۲}چون حنا دعای خود را در پیشگاه خداوند طول می‌داد، عیلی دهان او را ملاحظه کرد. ^{۱۳}حنا در دل خود سخن می‌گفت و لبانش فقط می‌جینید بی‌آنکه صدایش شنیده شود. از این رو، عیلی گمان برد که مست است. ^{۱۴}بدو گفت: «میگساری تا به کی؟ شرابت از خود دور کن!» ^{۱۵}اما حنا پاسخ داد: «نه، آقایم، بلکه زنی شکسته‌دل هستم. شراب و مُسکرات نوشیده‌ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند می‌ریختم. ^{۱۶}کنیزت را زنی فرومایه میندار، زیرا تمام مدت از دغدغه و آزرده‌گی بسیارم می‌گفتم.» ^{۱۷}آنگاه عیلی پاسخ داد: «به سلامت برو و خدای اسرائیل تمنایی را که از او داشتی، اجابت فرماید.» ^{۱۸}حنا گفت: «کنیزت در نظرت التفات یابد.» آنگاه به راه خود رفت و می‌خورد و دیگر غم بر چهره نداشت.

که از او داشتم، اجابت فرمود. ^{۱۸} من نیز او را به خداوند وقف کرده‌ام؛ تا زنده است، وقف خداوند خواهد بود.»
و خداوند را در آنجا پرستش کردند.*

دعای حَنَّا

حَنَّا دعا کرده، گفت:

«دل من در خداوند به وجد می‌آید،
و شاخ* من در خداوند برافراشته
شده است.

دهانم بر دشمنانم فخر می‌کند،
زیرا که در نجات تو شادمانم.

^۲ «قدوسی همچون یهوه نیست،
زیرا غیر از تو دیگری نیست،
و نه صخره‌ای همچون خدای ما.

^۳ «سخنان کبرآمیز دیگر مگویند،
و غرور از دهانتان بیرون می‌آید؛
زیرا یهوه، خدای دانا است،
و اعمال به او سنجیده می‌شود.
^۴ کمان زورآوران شکسته شده،
اما لغزش خوردگان کمر خود را به
قوت بسته‌اند.

^۵ آنان که سیر بودند خویشتن را برای
لقمه نانی اجیر ساخته‌اند،
اما گرسنگان اکنون بی‌نیازند.
زن نازا هفت فرزند زاده است،
اما آن که فرزندان بسیار داشت، تنها
مانده است.

^{۱۹} آنان سحرگاهان برخاسته، در حضور
خداوند پرستش کردند، و سپس به خانه خویش
در رامه بازگشتند. و إلقانه با همسر خود حَنَّا
همبستر شد، و خداوند حَنَّا را به یاد آورد. ^{۲۰} پس
از چندی حَنَّا آبستن شده، پسری بزاد، و نامش
را سموئیل* نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند
درخواست کردم.»

تقدیم سموئیل

^{۲۱} آن مرد، إلقانه، با همهٔ اهل خانهٔ خویش
رفت تا قربانی سالانه را به خداوند تقدیم
کند و نذر خود را ادا نماید. ^{۲۲} اما حَنَّا نرفت.
او به شوهر خود گفت: «تا طفل از شیر
بازگرفته نشود، نمی‌آیم. آنگاه او را خواهم
آورد تا به حضور خداوند حاضر شده، برای
همیشه آنجا بماند.» ^{۲۳} شوهرش إلقانه به او
پاسخ داد: «آنچه در نظرت نیکوست، بکن.
تا بازگرفتنش از شیر صبر کن. فقط خداوند
کلام خود* را استوار دارد.» پس آن زن ماند
و پسرش را همچنان شیر داد تا اینکه او را
از شیر بازگرفت.

^{۲۴} پس چون پسر را از شیر بازگرفت، او را با
خود برداشته، به همراه گاو نری سه ساله* و
یک ایفه* آرد و مشکِ شراب به خانهٔ خداوند
در شیلوه برد. و آن پسر هنوز خردسال بود.
^{۲۵} آنگاه گاو را ذبح کردند و پسرک را نزد
عیلی بردند، ^{۲۶} و حَنَّا گفت: «ای آقایم! به
جانم سوگند که من همان زنم که اینجا نزد
تو ایستاده بود و به خداوند دعا می‌کرد. ^{۲۷} من
برای این پسر دعا کردم و خداوند تمنایی را

* ۱: ۲۰ "سموئیل" در زبان عبری به معنی "از خدا شنیده" است.

* ۱: ۲۳ طبق نسخهٔ مازورنیک؛ اما طبق طومارهای دریای مرده و نسخه‌های ترجمهٔ یونانی هفتادئتان و سریانی: "... کلام تو".
* ۱: ۲۴ طبق نسخه‌های طومارهای دریای مرده، ترجمهٔ یونانی هفتادئتان و سریانی؛ اما بر طبق نسخهٔ مازورنیک: "همراه
با سه گاو نر".

* ۱: ۲۴ یک "ایفه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

* ۱: ۲۸ در عبری: "کرد".

* ۱: ۲ در زبان عبری، "شاخ" مظهر قدرت بود.

روال رفتار می‌کردند که هرگاه کسی قربانی تقدیم می‌کرد، در حین پخته شدن گوشت قربانی، خدمتکارِ کاهن با چنگالی سه دندانه در دست خویش می‌آمد^۶ و آن را در تابه یا دیگچه یا دیگ یا پاتیل فرو می‌برد و هر چه را که به چنگال برمی‌آمد، کاهن برای خود می‌گرفت. آنان در شیلوه با تمام اسرائیلیانی که به آنجا می‌آمدند، چنین رفتار می‌کردند.^{۱۵} علاوه بر این، پیش از سوزاندن چربی، خدمتکارِ کاهن می‌آمد و به آن که قربانی تقدیم می‌کرد، می‌گفت: «گوشت برای کاهن بده تا کباب کند، زیرا گوشت پخته از تو نمی‌پذیرد، بلکه فقط گوشت خام.»^{۱۶} و اگر آن شخص در پاسخ می‌گفت: «بگذار نخست چربی سوزانده شود و بعد هر چه دلت می‌خواهد، برگیر»، خدمتکار پاسخ می‌داد: «نه، بلکه همین الآن بده، و گرنه به زور خواهم ستاند.»^{۱۷} بدین‌سان، گناه آن مردان جوان در نظر خداوند بس عظیم بود، زیرا هدایای تقدیمی به خداوند را خوار می‌شمردند.

^{۱۸} و اما سموئیل در حضور خداوند خدمت می‌کرد. او پسری کوچک بود و ایفود^{۱۹} کنان بر تن داشت. مادرش ردایی کوچک برایش می‌دوخت و هر سال که با شوهر خود به منظور تقدیم قربانی سالانه می‌آمد، آن را برای او می‌آورد.^{۲۰} و عیلی، القائه و زنش را برکت می‌داد و می‌گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض فرزندی که به خداوند وقف کرده است، فرزندان عطا فرماید.» سپس به منزل خود باز می‌گشتند.

^{۲۱} براستی خداوند به یاری حنا آمد و او آبستن شده، سه پسر و دو دختر به دنیا آورد. و آن پسر، سموئیل، در حضور خداوند رشد می‌کرد.

^۶ خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛ به گور* فرو می‌برد و برمی‌خیزاند.
^۷ خداوند فقیر می‌سازد و غنی می‌گرداند؛ پست می‌سازد و برمی‌افرازد.
^۸ بینوا را از خاک بر پا می‌دارد، و نیازمند را از مزبله برمی‌گیرد تا آنان را با امیران نشانند، و وارث گرسی جلال گرداند.
زیرا ستونهای زمین از آن خداوند است، و جهان را بر آنها قرار داده است.

^۹ «او قدمهای سرسپردگان خود را پاس می‌دارد، اما شریران در تاریکی خاموش خواهند شد، زیرا انسان به نیروی خود چیره نخواهد گشت.
^{۱۰} آنان که با خداوند دشمنی می‌ورزند، در هم خواهند شکست؛ او از آسمان بر ایشان رعد خواهد فرستاد. خداوند بر گرانهای زمین داوری خواهد کرد؛ او پادشاه خود را نیرو خواهد بخشید و شاخ مسیح* خود را بر خواهد افراشت.»

^{۱۱} پس القائه به خانه خود در رامه بازگشت، اما آن پسر در حضور عیلي کاهن، خداوند را خدمت می‌کرد.

پسران فرومایه عیلي

^{۱۲} پسران عیلي مردانسی فرومایه بودند و خداوند را نمی‌شناختند.^{۱۳} کاهنان با مردم بدین

* ۲: ۶ در عبری، "یشول" که مکان مردگان بود.

* ۲: ۱۰ یعنی: "شخص برگزیده و مسح شده".

* ۲: ۱۸ "ایفود" جامه‌ای بود که کاهنان در بر می‌کردند؛ رجوع کنید به خروج ۲۸: ۶-۸.

۳۰ بنا بر این یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "براستی گفته بودم که خاندان تو و خاندان پدرت تا ابد در حضور من سلوک خواهند کرد." ولی اکنون خداوند می‌فرماید: "حاشا از من! زیرا هر که مرا حرمت نهد، او را حرمت خواهم نهاد، ولی آنان که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. ۳۱ اینک ایامی می‌آید که قوت تو و قوت خاندان پدرت را قطع خواهم کرد، چندان که در خاندان تو حتی یک مرد پیر نیز یافت نشود. ۳۲ آنگاه اندوهگین و با چشمانی حسرت‌زده بر تمامی احسانی که به اسرائیل خواهد شد خواهی نگریست، ولی در خاندان تو تا به ابد حتی یک مرد پیر نخواهد بود. ۳۳ و از تو هر کس که او را از مذبح خود منقطع نسازم، زنده می‌ماند تا زار بگیرد و در جانش محزون شود، و تمامی نسل خاندان تو در ایام شکوفایی خود خواهند مرد. ۳۴ آنچه بر سر دو پسر ت حُفنی و فینحاس می‌آید، برای تو نشانه‌ای خواهد بود: هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد. ۳۵ و من برای خود کاهنی امین بر پا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار کند، و برایش خانه‌ای مستحکم بنا خواهم کرد، و او همیشه در حضور مسیح من سلوک خواهد نمود. ۳۶ آنگاه هر که از خاندان تو باقی مانده باشد، خواهد آمد و برای پاره‌ای تفره و قرصی نان، او را تعظیم کرده، خواهد گفت: 'تمنا اینکه مرا به یکی از مناصب کهنات برگماری تا لقمه نانی بخورم.'"

فرا خوانده شدن سموئیل

آن پسر، سموئیل، زیر نظر عیلی، خداوند را خدمت می‌کرد. کلام خداوند در آن روزها نادر بود و رؤیا غیر معمول.

۳۲ و اما عیلی بسیار پیر شده بود و خبر هر آنچه پسرانش با تمامی اسرائیل می‌کردند، به گوشش می‌رسید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه ملاقات خدمت می‌کردند، همبستر می‌شدند. ۳۳ پس به آنها گفت: «چرا مرتکب چنین کارهایی می‌شوید؟ زیرا از همه این مردم درباره اعمال بد شما می‌شنوم. ۳۴ نه، پسرانم! خبرهایی که می‌شنوم در میان قوم خداوند پخش شده است، خوب نیست. ۳۵ اگر شخصی بر شخص دیگر گناه ورزد، خدا برای میانجیگری خواهد کرد، اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برایش شفاعت کند؟» با این حال، پسران عیلی به سخن پدرشان گوش فرادادند، زیرا خواست خداوند این بود که آنان را هلاک سازد. ۳۶ و اما آن پسر، سموئیل، در قامت و محبوبیت نزد خداوند و مردم رشد می‌کرد.

نبوت بر ضد خاندان عیلی

۳۷ مرد خدایی نزد عیلی آمد و به او گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: "آیا براستی خود را بر خاندان پدرت ظاهر نساختم، آنگاه که در مصر زیر سلطه خاندان فرعون بودند؟ ۳۸ آیا از میان تمام قبایل اسرائیل، پدرت را برگزیدم تا کاهن من باشد و به مذبح من برآمده، بخور بسوزاند و در حضور من ایفود بیوشد؟ و آیا همه هدایای اختصاصی را که بنی اسرائیل به من تقدیم می‌کنند، به خاندان پدرت بخشیدم؟ ۳۹ پس چرا قربانیها و هدایای مرا که برای مسکن خود حکم کرده‌ام، پایمال می‌کنید و با فربه ساختن خود از نیکوترین قسمتهای همه هدایای قوم من اسرائیل، پسرانت را بیش از من حرمت می‌نهی؟"

* ۲۵:۲ یا "داوران".

* ۳۱:۲ در عبری، "بازو" که مظهر قوت بود.

* ۳۳:۲ متن عبری کاملاً روشن نیست. در ترجمه یونانی هفتادئتان: «به شمشیر مردان خواهند مرد».

* ۳۵:۲ در اینجا مقصود "پادشاه برگزیده و مسح شده" است.

انجام به عمل خواهیم آورد.^{۱۳} زیرا به او گفتم که بر خاندان او به سبب گناهی که می‌داند، تا به ابد داوری خواهیم کرد، از آن رو که پسرانش بر خود لعنت آوردند* و او ایشان را باز نداشت.^{۱۴} بنابراین، برای خاندان عیسی قسم خوردم که گناه آن خاندان تا به ابد با قربانی یا هدیه کفاره نخواهد شد.»

^{۱۵} پس سموئیل تا بامداد خوابید و آنگاه درهای خانه خداوند را گشود. او بیم داشت رؤیا را برای عیسی باز گوید.^{۱۶} اما عیسی او را فرا خواند و گفت: «سموئیل، پسر من.» سموئیل پاسخ داد: «بلی، گوش به فرمانم!»^{۱۷} عیسی پرسید: «با تو چه گفت؟ آن را از من پنهان مدار. خدا تو را سخت مجازات کند اگر از تمامی آنچه به تو گفته است، چیزی از من پنهان داری.»^{۱۸} پس سموئیل همه چیز را به او گفت و هیچ چیز را از او پنهان نداشت. عیسی گفت: «خداوند است؛ آنچه در نظرش نیکوست، بکند.»

^{۱۹} سموئیل بزرگ می‌شد و خداوند با او می‌بود و نمی‌گذاشت هیچ‌یک از سخنانش بر زمین افتد.^{۲۰} و تمامی اسرائیل از دان تا یثرشبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد.^{۲۱} و خداوند به دفعات در شیلوه ظاهر می‌شد، زیرا خداوند در شیلوه خویشتن را به واسطه کلام خداوند بر سموئیل ظاهر می‌ساخت.

۲۲ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل می‌رسید.

به اسارت رفتن صندوق عهد

و اما اسرائیل به جنگ با فلسطینیان بیرون رفتند. آنان در این عزر اردو زدند، و فلسطینیان

در آن زمان، شبی عیسی که چشم‌مانش رفته رفته تار می‌شد و نمی‌توانست ببیند، در جای خود خفته بود.^۲ چراغ خدا هنوز خاموش نشده بود، و سموئیل در معبد* خداوند، در محل صندوق خدا، خوابیده بود.

در آن هنگام، خداوند سموئیل را صدا زد و او پاسخ داد: «بلی، گوش به فرمانم!»^۳ و نزد عیسی دوید و گفت: «بلی، گوش به فرمانم! زیرا که مرا خواندی.» اما عیسی گفت: «من تو را نخواندم؛ بازگرد و بخواب.» پس او بازگشت و خوابید.

^۴ خداوند دیگر بار او را صدا زد: «سموئیل!» و سموئیل برخاست و نزد عیسی رفت و گفت: «بلی، گوش به فرمانم! زیرا که مرا خواندی.» گفت: «پسر من، من تو را نخواندم؛ بازگرد و بخواب.»^۵ سموئیل هنوز خداوند را نمی‌شناخت و کلام خداوند تا آن زمان بر او آشکار نشده بود.

^۶ پس خداوند سموئیل را برای بار سوم صدا زد. و او برخاسته، نزد عیسی رفت و گفت: «بلی، گوش به فرمانم! زیرا که مرا خواندی.» آنگاه عیسی دریافت خداوند است که پسر را می‌خواند.^۷ پس به سموئیل گفت: «برو و بخواب. اگر تو را خواند، بگو، "خداوند، بفرما که خدمتگزارت می‌شنود."» پس سموئیل رفت و در جای خود خوابید.

^۸ و خداوند آمده، بایستاد و همچون دفعات پیش ندا کرده، گفت: «سموئیل! سموئیل!» سموئیل پاسخ داد: «بفرما که خدمتگزارت می‌شنود.»^۹ پس خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل خواهم کرد که هر که بشنود، گوشه‌هایش صدا کند.»^{۱۰} در آن روز هر آنچه درباره* خاندان عیسی گفتم، از آغاز تا

* ۳:۳ منظور همان "خیمه" است.

* ۱۲:۳ یا "بر ضد".

* ۱۳:۳ یا: «زیرا که پسرانش خدا را کفر می‌گفتند».

خدا به اسارت رفت و حُفنی و فینحاس، دو پسر عیلی کشته شدند.

مرگ عیلی

۱۲ مردی از قبیلهٔ بِنیامین از میدان جنگ دویده، در همان روز با جامهٔ دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد. ۱۳ چون بدان جا رسید، عیلی بر مسند خود کنار راه نشسته بود و نگاه می‌کرد، زیرا برای صندوق خدا بسیار دلواپس بود. چون آن مرد به شهر درآمد و خبر آورد، تمامی شهر فریاد برآوردند. ۱۴ وقتی عیلی صدای فریاد را شنید، پرسید: «این هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتابان رفته، عیلی را خبر داد. ۱۵ عیلی نود و هشت سال داشت و چشمانش تار شده بود و نمی‌دید. ۱۶ آن مرد به عیلی گفت: «من همانم که از میدان نبرد آمده‌ام؛ امروز از آنجا گریختم.» عیلی پرسید: «پسرم، چه شد؟» ۱۷ آن که خبر آورده بود در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان گریختند و شکستی عظیم در میان قوم واقع شد. دو پسر، حُفنی و فینحاس نیز مردند و صندوق خدا به اسارت رفت.» ۱۸ چون از صندوق خدا گفت، عیلی از مسند خود بر کنار دروازهٔ شهر به پشت افتاده، گردنش شکست و مُرد، زیرا مردی پیر و سنگین بود. او چهل سال اسرائیل را داوری کرده بود.

۱۹ و اما عروس عیلی، زن فینحاس، باردار و در شرف زاییدن بود. او چون خبر به یغما رفتن صندوق خدا و مرگ پدرش و شوهرش را شنید، خم شده، وضع حمل کرد زیرا که درد زایمان او را درگرفت. ۲۰ در حالی که جان می‌داد، زنانی که از او مراقبت می‌کردند، به او گفتند: «مترس، زیرا پسری زاده‌ای.» ولی او پاسخی نگفت و اعتنایی نکرد. ۲۱ و پسر

در آقیق فرود آمدند. ۲ فلسطینیان بر ضد اسرائیل صف آراستند و چون جنگ گسترده شد، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند و آنان قریب به چهار هزار تن را در میدان نبرد کشتند. ۳ چون قوم به اردوگاه بازگشتند، مشایخ پرسیدند: «چرا خداوند امروز ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ بیاید صندوق عهد خداوند را از شیلوه به اینجا بیاوریم تا در میان ما بیاید و ما را از دست دشمنانمان نجات بخشد.» ۴ پس قوم به شیلوه فرستاده، صندوق عهد خداوند لشکرها را که بر کروییان جلوس کرده است، از آنجا آوردند. و دو پسر عیلی، حُفنی و فینحاس آنجا با صندوق عهد خدا بودند.

۵ چون صندوق عهد خداوند به اردوگاه درآمد، اسرائیل جملگی چنان فریادی بلند برکشیدند که زمین به لرزه درآمد. ۶ فلسطینیان با شنیدن صدای فریاد پرسیدند: «این فریاد بلند در اردوگاه عبرانیان چیست؟» چون فهمیدند که صندوق خداوند به اردوگاه آمده است، ۷ ترسیدند و گفتند: «خدایی به اردوگاه آمده است.» ۸ و گفتند: «وای بر ما! زیرا چنین چیزی تا کنون رخ نداده است. وای بر ما! کیست که بتواند ما را از دست این خدایان نیرومند برهاند؟ همین خدایان بودند که مصریان را در بیابان به بلایای گوناگون دچار ساختند. ۹ ای فلسطینیان، دل قوی دارید و مردان باشید، مبادا همان‌گونه که عبرانیان بردهٔ شما بودند، شما بردهٔ ایشان شوید؛ پس مردان باشید و بجنگید!»

۱۰ بدین سان فلسطینیان جنگیدند و اسرائیل شکست خورده، هر یک به خانهٔ خود گریختند. و کشتار بسیار عظیمی شد، چندان که سی هزار از پیاده‌نظام اسرائیل از پا درآمدند. ۱۱ صندوق

* ۷:۴ در ترجمهٔ هفتادئتان: «خدایان به اردوگاه آمده‌اند.»

* ۱۸:۴ یا «رهبری».

خدای اسرائیل را بدان‌جا بردند.^۹ ولی پس از انتقال آن، دست خداوند بر ضد آن شهر دراز شد و هراسی عظیم مردمانش را فرا گرفت. او مردان شهر را، از پیر و جوان، مبتلا ساخت، آن‌گونه که دُمَلها از آنان سر برمی‌آورد. ^{۱۰} پس آنان صندوق خدا را به عِقرُون فرستادند. اما به مجرد اینکه صندوق خدا به عِقرُون درآمد، مردمان شهر فریاد برآورده، گفتند: «صندوق خدای اسرائیل را نزد ما آورده‌اند تا ما و قوم ما را بکشند.»^{۱۱} بنابراین فرستاده، تمامی حکام فلسطینیان را گرد آوردند و گفتند: «صندوق خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود بازگردد، و ما و قوم ما را نکشد.» زیرا سراسر شهر را هراسی مرگبار در بر گرفته بود و دست خدا بر آنجا بسیار سنگین بود.^{۱۲} آنان که نمرند، به دُمَلها مبتلا شدند و فریاد شهر به آسمان برخاست.

بازگشت صندوق عهد

صندوق خداوند هفت ماه در سرزمین فلسطینیان ماند.^۲ آنگاه فلسطینیان کاهنان و طالع‌بینان* را فرا خواندند و گفتند: «با صندوق خداوند چه کنیم؟ بگویید آن را با چه چیز به جای خود بازفرستیم؟»^۳ پاسخ دادند: «اگر صندوق خدای اسرائیل را باز می‌فرستید، آن را خالی مفرستید بلکه حتماً برای او* هدیه جبران نیز بفرستید. آنگاه شفا خواهید یافت و خواهید دانست از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.»^۴ فلسطینیان پرسیدند: «چه هدیه جبرانی برای او بفرستیم؟» گفتند: «به شمار حاکمان فلسطینی، پنج تمثال زرین دُمَل و پنج تمثال زرین موش بسازید، زیرا بر سر تمامی شما و حاکماتان بلایی یکسان

را ایجابود* نامید و گفت: «جلال از اسرائیل رخت بسته است!» زیرا که صندوق خدا به اسارت رفته بود، و نیز به سبب پدرشوهر و شوهرش.^۵ پس گفت: «جلال از اسرائیل رخت بسته، زیرا صندوق خدا به اسارت رفته است.»

صندوق عهد نزد فلسطینیان

فلسطینیان پس از به اسارت بردن صندوق خدا، آن را از این‌عزیر به آشدود بردند.^۶ سپس صندوق خدا را گرفته، آن را به معبد داجون بردند و کنار داجون قرار دادند. ^۷ سحرگاهان، چون آشدودیان برخاستند، دیدند داجون به روی در برابر صندوق خداوند بر زمین افتاده است! پس آن را برگرفتند و باز در جایش بر پا داشتند.^۸ اما چون فردای آن روز، سحرگاهان برخاستند، باز دیدند داجون به روی در برابر صندوق خداوند بر زمین افتاده است. سر داجون و دو دستش قطع شده و بر آستانه معبد افتاده بود، و از داجون تنها تنه‌ای برجای مانده بود.^۹ از همین روست که تا به امروز کاهنان داجون و همه کسانی که به معبد داجون داخل می‌شوند، بر آستانه داجون در آشدود پا نمی‌گذارند.

^{۱۰} باری، دست خداوند بر مردمان آشدود سنگین شد و ایشان را مُشوش ساخت، به دُمَلها مبتلا کرد، هم آشدود و هم نواحی آن را. ^{۱۱} چون مردمان آشدود این وضع را دیدند، گفتند: «صندوق خدای اسرائیل نباید نزد ما بماند، زیرا دست او بر ما و بر خدایمان داجون سنگین شده است.»^{۱۲} پس فرستاده، تمامی حاکمان فلسطینیان را گرد آوردند و گفتند: «با صندوق خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «صندوق خدای اسرائیل به جت برده شود.» پس صندوق

* ۲۱:۴ "ایجابود" یعنی «جلال کجاست؟» یا «جلالی نیست».

* ۲:۶ "طالع‌بینان" کسانی خداناساس بودند که در جستجوی اراده خدایان با انجام مراسمی خاص تبحر داشتند.

* ۳:۶ منظور "خدا" است.

چوبهای ارابه را شکستند و گاوآن را به عنوان قربانی تمام‌سوز به خداوند تقدیم کردند.^{۱۵} الاویان صندوق خداوند و صندوقچه حاوی اشیای طلا را که کنار آن بود، پایین آوردند و بر آن سنگ بزرگ نهادند. در آن روز، مردان بیت‌شمس قربانیهای تمام‌سوز به خداوند تقدیم کردند و برای او قربانیهایی ذبح نمودند.^{۱۶} چون آن پنج حاکم فلسطینی این را دیدند، همان روز به عقرون بازگشتند.

^{۱۷} اینها بودند دُمَلهای طلا که فلسطینیان به عنوان هدیه جبران برای خداوند فرستادند: یک دُمَل برای آشود، یکی برای غزه، یکی برای آشقلون، یکی برای جت و یکی نیز برای عقرون.^{۱۸} موشهای طلا نیز به شمار تمامی شهرهای فلسطینی بود که به آن پنج حاکم تعلق داشت، از شهرهای حصاردار گرفته تا روستاهای بدون دیوار. آن سنگ بزرگ که صندوق خداوند را بر آن نهادند، تا به امروز همچون شاهدی در مزرعه یوشع بیت‌شمس برجاست.

^{۱۹} اما خدا برخی از مردان بیت‌شمس را زد، زیرا به درون صندوق خداوند نگرستند. او هفتاد تن* از ایشان را زد، و مردم بیت‌شمس سوگواری کردند زیرا خداوند قوم را به کشتاری عظیم زده بود.^{۲۰} مردان بیت‌شمس گفتند: «کیست که بتواند در حضور یهوه، این خدای قدوس، بایستد؟ و او از پیش ما نزد که خواهد رفت؟»^{۲۱} پس فرستادگانی نزد اهالی قریه‌یعاریم گسیل داشته، گفتند: «فلسطینیان صندوق خداوند را بازگردانیده‌اند. بیایید آن را نزد خود ببرید.»

پس مردان قریه‌یعاریم آمده، صندوق خداوند را به خانه آییناداب بر روی تپه بردند و پسر وی العازار را تقدیس کردند تا صندوق خداوند را نگاهبانی کند.^{۲۲} از روزی که

آمده است.^{۲۳} پس تمثالهای دُمَلهای خود و تمثالهای موشهای خود را که سرزمینتان را ویران می‌کنند، بسازید و خدای اسرائیل را جلال دهید، شاید که دست او بر شما و بر خدایان و سرزمینتان سبک گردد.^{۲۴} چرا دل‌های خود را سخت سازید چنانکه مصریان و فرعون سخت ساختند؟ آیا پس از آنکه با ایشان به سختی عمل کرد، قوم را روانه نکردند تا بروند؟^{۲۵} پس حال ارابه‌ای نو بسازید و دو گاو شیرده بگیری که تا به حال بر آنها یوغ نهاده باشند. گاوها را به ارابه ببندید، ولی گوساله‌هایشان را از آنها جدا کرده، به خانه بازگردانید.^{۲۶} آنگاه صندوق خداوند را برگیرید و آن را بر ارابه بنهید و اشیای طلا را که به عنوان هدیه جبران برای او می‌فرستید، در صندوقچه‌ای کنار آن بگذارید. سپس صندوق را روانه کنید تا برود،^{۲۷} و آن را بنگرید. اگر به راه قلمرو خود، به بیت‌شمس رفت، بدانید اوست که این بلا را عظیم را بر ما آورده است، و اگر نه، خواهیم دانست که دست او ما را زده، بلکه آنچه بر ما واقع شده، تصادفی است.»

^{۲۸} پس آن مردان چنین کردند و دو گاو شیرده گرفته، به ارابه بستند و گوساله‌هایشان را در خانه حبس کردند.^{۲۹} و صندوق خداوند و صندوقچه حاوی موشهای طلا و تمثالهای دُمَلهای خود را بر ارابه نهادند.^{۳۰} گاوآن یکرست به جانب بیت‌شمس رفتند و ماغ‌کشان در جاده راه می‌پیموندند بی‌آنکه به چپ یا راست متمایل شوند. و حاکمان فلسطینی از پی آنها تا سرحد بیت‌شمس رفتند.

^{۳۱} مردمان بیت‌شمس در وادی به درو گندم مشغول بودند. چون چشمان خود را برافراشتند و صندوق را دیدند، از دیدن آن شادمان شدند.^{۳۲} ارابه به مزرعه یوشع بیت‌شمس درآمد و آنجا ایستاد. سنگی بزرگ در آنجا بود. ایشان

* ۱۹:۶ این رقم در برخی از ترجمه‌های امروزی آمده است اما در متون عبری، رقم "پنجاه هزار و هفتاد تن" قید شده است.

۱۰ هنگامی که سموئیل قربانی تمام سوز را تقدیم می کرد، فلسطینیان نزدیک آمدند تا به اسرائیل حمله کنند. ولی خداوند در آن روز به غرش عظیم بر فلسطینیان رعد کرد و آنان را آشفته ساخت، و از حضور اسرائیل شکست خوردند. ۱۱ مردان اسرائیل از مصفّه بیرون آمدند و از پی فلسطینیان رفته، آنان را تا زیر بیت کار می کشتند. ۱۲ آنگاه سموئیل سنگی برگرفته، آن را بین مصفّه و شین* بر پا داشت و آن را این عزر* نامید و گفت: «خداوند ما را تا بدین جا یاری کرده است.» ۱۳ پس فلسطینیان مغلوب شده، دیگر به قلمرو اسرائیل داخل نشدند. و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر ضد فلسطینیان بود. ۱۴ شهرهایی که فلسطینیان از عقرون تا جت از اسرائیل گرفته بودند، بدیشان بازپس داده شد و اسرائیل قلمرو خود را از دست ایشان رهنایندند. میان اسرائیل و اموریان نیز صلح برقرار بود.

۱۵ سموئیل در همه ایام زندگی خود بر اسرائیل داوری می کرد. ۱۶ او همه ساله مسیر بیت نیل، جلجال و مصفّه را دور می زد و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری می کرد. ۱۷ سپس به رامه بازمی گشت، زیرا خانه اش آنجا بود، و آنجا نیز بر اسرائیل داوری می کرد. او در رامه مذبجی برای خداوند ساخت.

در طلب پادشاه

چون سموئیل سالخورده شد، پسرانش را بر اسرائیل داوران ساخت. نام پسر نخست او یوئیل بود و پسر دومش آبیّا نام داشت. آنان در پیشبج داور بودند. ۳ ولی پسران سموئیل به راههای او سلوک نمی کردند، بلکه

صندوق در قریه یعاریم منزل گرفت زمانی دراز، یعنی بیست سال، گذشت و تمامی خاندان اسرائیل ماتم کنان خداوند را طلبیدند.

داوری سموئیل بر اسرائیل

۳ سموئیل به همه خاندان اسرائیل گفت: «اگر به تمامی دل خویش به سوی خداوند بازمی گردید، پس خدایان بیگانه و عشتاروت* را از میان خود دور کرده، دلهای خود را به خداوند معطوف کنید و تنها او را عبادت نمایید. آنگاه او شما را از دست فلسطینیان خواهد رهناید.» ۴ پس بنی اسرائیل بتهای بعل و عشتاروت را دور کردند و تنها خداوند را عبادت نمودند.

۵ آنگاه سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را در مصفّه گرد آورید و من برایتان نزد خداوند دعا خواهم کرد.» ۶ پس آنان در مصفّه گرد آمدند و از چاه آب برکشیدند و آن را به حضور خداوند ریختند. و در آن روز، روزه گرفته، در آنجا گفتند: «ما به خداوند گناه ورزیده ایم.» و سموئیل بنی اسرائیل را در مصفّه داوری* کرد. ۷ چون فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در مصفّه گرد آمده اند، حاکمان فلسطینیان بر ضد اسرائیل برآمدند. چون بنی اسرائیل این را شنیدند، از فلسطینیان به هراس افتادند ۸ و به سموئیل گفتند: «از بلند کردن فریاد التماس برای ما به درگاه خدایمان یهوه باز مایست، تا ما را از دست فلسطینیان نجات بخشد.» ۹ پس سموئیل بره شیرخواره ای برگرفت و آن را به عنوان قربانی تمام سوز به خداوند تقدیم کرد و نزد خداوند برای اسرائیل فریاد التماس برآورد و خداوند او را اجابت فرمود.

* ۳:۷ «عشتاروت» نوعی بت بود که مردم کنعان آن را می پرستیدند؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۶:۷ یا «رهبری».

* ۱۲:۷ یا «یتسنا».

* ۱۲:۷ «ابن عزر» یعنی «سنگ یاری».

و آشپزی و نانواپی خواهد گرفت.^{۱۱} و بهترین مزرعه‌ها و تاکستانها و باغهای زیتون شما را گرفته، به درباریان خود خواهد داد.^{۱۵} ده‌یک غله و تاکستانهای شما را خواهد گرفت و به خواجه‌سرایان و درباریان خود خواهد بخشید.^{۱۶} غلامان و کنیزان شما و بهترین مردان جوان و الاغ‌هایتان را برای کارهای خود به کار خواهد گرفت.^{۱۷} ده‌یک گله‌هایتان را خواهد گرفت و خودتان نیز غلامان او خواهید شد.^{۱۸} در آن روز، از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده‌اید، فریاد بر خواهید آورد، اما خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد کرد.»

اجابت درخواست قوم

^{۱۹} اما قوم از شنیدن سخن سموئیل سر باز زدند و گفتند: «نی! بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد^{۲۰} تا ما نیز همچون تمامی اقوام دیگر باشیم و پادشاه ما، ما را رهبری کند و پیشاپیش ما بیرون رفته، در جنگهای ما بجنگد.»^{۲۱} چون سموئیل تمامی سخنان قوم را شنید، آنها را به گوش خداوند بازگفت.^{۲۲} خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس سموئیل به مردان اسرائیل گفت: «هر کس از شما به شهر خود برود.»

انتخاب شائول به پادشاهی

مردی بود توانگر از قبیلهٔ بنیامین، به نام قیس، پسر آیینیل، پسر صرور، پسر بکورت، پسر آفیح، از بنیامین.^۱ او را پسری جوان و خوش‌اندام بود، شائول نام، که در میان بنی اسرائیل مردی خوش‌اندام‌تر از او نبود و از تمامی مردان دیگر نیز سر و گردنی بلندتر بود.^۲ باری، الاغهای قیس، پدر شائول گم شد. پس به پسر خود شائول گفت: «یکی

در پی سود نامشروع منحرف شده، رشوه می‌گرفتند و عدالت را مخدوش می‌ساختند.^۴ پس مشایخ اسرائیل جملگی گرد آمده، نزد سموئیل به راقه رفتند^۵ و او را گفتند: «اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راههای تو سلوک نمی‌کنند؛ پس اکنون برای ما پادشاهی برگمار تا همچون همهٔ اقوام دیگر ما را رهبری کند.»^۶ اما این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد که گفتند: «به ما پادشاهی بده تا ما را رهبری کند.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد.^۷ خداوند به او گفت: «به آواز قوم در هر آنچه به تو می‌گویند، گوش فرا ده؛ زیرا آنان تو را رد نکرده‌اند، بلکه مراد کرده‌اند تا بر ایشان پادشاهی نکنم.^۸ آنان در همهٔ اعمال خود از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم تا به امروز پیوسته مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت کرده‌اند، و با تو نیز به همین گونه رفتار می‌کنند.^۹ پس حال آوازشان را بشنو؛ فقط به تأکید به آنها هشدار بده و ایشان را از رسم پادشاهی که بر آنان حکم خواهد راند، آگاه ساز.»

هشدار دربارهٔ رسم پادشاهان

^{۱۰} پس سموئیل تمامی سخنان خداوند را برای قوم که از او پادشاه می‌خواستند، بازگو کرد.^{۱۱} گفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد راند این خواهد بود که پسرانتان را گرفته، ایشان را بر ازابه‌های خود خواهد گماشت و سواران خود خواهد ساخت، و پیشاپیش ازابه‌های او خواهند دوید.^{۱۲} و برای خود سرداران هزارها و سرداران پنجاهها بر خواهد گماشت، و برخی را برای شخم زدن زمینش و برداشت محصولش، و برای ساختن جنگ‌افزارها و لوازم ازابه‌هایش تعیین خواهد کرد.^{۱۳} دخترانتان را نیز برای عطرکشی

* ۵:۸ در متن عبری: «داوری»؛ همچنین در آیات ۶ و ۲۰.

* ۱۶:۸ در ترجمهٔ یونانی هفتادئتان «گاوها» آمده است.

هم‌اکنون به شهر درآمده است، زیرا امروز قوم را در مکان بلند قربانی است.^{۱۳} به مجرد ورود به شهر، او را خواهید یافت، پیش از آنکه به جهت خوردن به مکان بلند برآید. زیرا تا او نیاید، مردم چیزی نخواهند خورد، چون او می‌باید قربانی را برکت دهد؛ پس از آن، دعوت شدگان خواهند خورد. حال بروید زیرا در دم او را خواهید یافت.^{۱۴} پس آنان به شهر برآمدند و هنگام ورود به شهر، سموئیل را دیدند که به جانب ایشان بیرون می‌آمد تا به مکان بلند برود.

^{۱۵} و اما یک روز پیش از آمدن شائول، خداوند بر سموئیل آشکار کرده بود که: ^{۱۶} «فردا در چنین ساعتی مردی را از سرزمین بنیامین نزد تو خواهم فرستاد. او را به رهبری بر قوم من اسرائیل مسح کن. او قوم مرا از دست فلسطینیان نجات خواهد داد. زیرا که بر قوم خود^{*} نظر کردم چون که فریادشان به من رسیده است.»^{۱۷} هنگامی که سموئیل شائول را دید، خداوند به او گفت: «این همان مرد است که از او با تو سخن گفتم. او کسی است که قوم مرا رهبری خواهد کرد.»^{۱۸} پس شائول در میان دروازه نزدیک سموئیل آمد و گفت: «مرا بگو که خانه بصیر کجاست؟»^{۱۹} سموئیل در جواب گفت: «بصیر مَنم. پیشاپیش من به مکان بلند برآی زیرا امروز با من خوراک خواهید خورد. صبحگاهان، تو را مرخص خواهم کرد و هرآنچه در دل داری، به تو خواهم گفت.»^{۲۰} برای الاغهایت که سه روز پیش گم شده، دلوپس مباحثه، چراکه پیدا شده‌اند. زیرا تمامی آرزوی اسرائیل برای کیست؟ آیا نه برای تو و برای تمامی خاندانت؟»^{۲۱} شائول پاسخ داد:

از خادمان^{*} را با خود برگیر و برخاسته، به جستجوی الاغها برو.^{۲۲} پس رفته، نواحی مرتفع افرایم و سرزمین شلیشه را زیر پا نهادند، ولی الاغها را نیافتند. آنگاه از سرزمین شعلیم عبور کردند، اما الاغها در آنجا نیز نبود. سپس از سرزمین بنیامین گذشتند، ولی باز آنها را نیافتند.^{۲۳} چون به سرزمین صوف رسیدند، شائول به خادمی که همراهش بود گفت: «بیا تا بازگردیم، مبادا پدرم از فکر الاغها گذشته، دلوپس ما شود.» ولی خادم در جواب گفت: «اینک مرد خدایی بسیار محترم در این شهر است که هر چه می‌گوید واقع می‌شود. اکنون بیا تا بدان جا برویم؛ شاید بتواند به ما بگوید از کدامین راه باید رفت.»^{۲۴} شائول به او گفت: «ولی اگر برویم، چه چیزی می‌توانیم برای او ببریم؟ نانهای خورجینمان تمام شده و هدیه‌ای نداریم که برای مرد خدا ببریم. پس چه داریم؟»^{۲۵} خادم دیگر بار در جواب شائول گفت: «من اینجا با خود ربع مثقال^{*} نقره دارم. آن را به مرد خدا خواهم داد تا به ما بگوید از کدامین راه باید برویم.»^{۲۶} در گذشته هرگاه کسی در اسرائیل برای درخواست چیزی از خدا می‌رفت، می‌گفت: «بیاید نزد بصیر برویم.» زیرا آن که امروز نبی خوانده می‌شود، در گذشته بصیر خوانده می‌شد.^{۲۷} پس شائول به خادم خود گفت: «نیکو گفتی؛ برویم.» بنابراین، به شهری که مرد خدا در آن بود، رهسپار شدند.^{۲۸} همچنان که از تپه بالا می‌رفتند تا به شهر برسند، به چند دختر جوان برخوردند که برای کشیدن آب بیرون می‌آمدند. از ایشان پرسیدند: «آیا بصیر اینجا است؟»^{۲۹} گفتند: «آری، اینک قدری جلوتر از شماست. حال بشتابید چون

* ۳:۹ در متن عبری: «مرد جوان»؛ همچنین در بقیه آیات این باب.

* ۸:۹ در عبری: «شکیل». یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

* ۱۶:۹ در ترجمه یونانی هفتادتنان: «بر حقارت قوم خود».

* ۱۷:۹ در متن عبری: «قوم مرا مهار خواهد کرد».

حکم خواهی راند و آنان را از دست دشمنان پیرامونشان نجات خواهی بخشید. و نشان اینکه خداوند تو را مسح کرده تا بر میراث او حاکم باشی این خواهد بود^۲ که چون امروز از نزد من بروی، کنار مقبرهٔ راحیل در قلمرو بنیامین در صلصخ، به دو مرد برمی خوری. آنان به تو خواهند گفت: "الاغهایی که به جستجوی شان رفته بودی، پیدا شده است. اکنون دیگر پدرت نه دلواپس آنها، بلکه دلواپس شماست و می پرسد: 'برای پسر من چه کنم؟'"^۳ سپس از آنجا پیش تر رفته، به بلوط تاور خواهی رسید. آنجا به سه مرد برمی خوری که به حضور خدا به بیت نیل می روند. یکی از آنان سه بزغاله با خود می برد، دیگری سه قرص نان و سومی مَشکی شراب.^۴ آنان تو را سلام گفته، دو قرص نان به تو خواهند داد که از دستشان خواهی پذیرفت. سپس از آن به جبعه الوهیم^۵ خواهی رسید که قراول فلسطینیان در آنجاست. هنگامی که به شهر رسیدی، به دسته ای از انبیا برمی خوری که از مکان بلند فرود می آیند و همراه با نوای چنگ و دف و نی و بربط که پیش رویشان نواخته می شود، نبوت می کنند.^۶ آنگاه روح خداوند بر تو وزیدن خواهد گرفت و با ایشان نبوت کرده، به مردی دیگر مبدل خواهی شد.^۷ چون این نشانه ها بر تو رخ نماید، هر چه دست بیابد بکن زیرا خدا با توست.^۸ پیش از من به چلجال برو و اینک من برای تقدیم قربانیهای تمام سوز و ذبح قربانیهای رفاقت نزدت خواهم آمد. هفت روز منتظر باش تا نزدت بیایم و آنچه را باید انجام دهی، به تو بگویم.

^۹ چون شائول روی گردانید تا از نزد سموئیل برود، خدا او را دلی دیگر داد. و در آن روز

«ولی آیا من یک بنیامینی، یعنی از کوچکترین قبیلهٔ اسرائیل نیستم و آیا طایفهٔ من کوچکترین از تمامی طوایف قبیلهٔ بنیامین نیست؟ پس چرا این گونه با من سخن می گویی؟»^{۱۰}

^{۱۱} آنگاه سموئیل، شائول و خادمش را گرفته، به میهمان خانه آورد و در صدر دعوت شدگان که نزدیک به سی تن بودند، جای داد.^{۱۲} و به آشپز گفت: «تکه گوشتی را که به تو داده، گفتم کنار بگذاری، بیاور.»^{۱۳} پس آشپز، ران را با هر چه بر آن بود، آورد و در برابر شائول نهاد. و سموئیل گفت: «اینک، آنچه کنار گذاشته شده بود، در برابر تو نهاده شده است. بخور، زیرا از زمانی که بر آن شدم تا مردم را دعوت کنم، به جهت این موقعیت خاص برای تو نگاه داشته شده بود.» پس شائول در آن روز با سموئیل خوراک خورد.^{۱۴} و چون از مکان بلند به شهر درآمدند، او با شائول بر بام خانه سخن گفت.^{۱۵} آنان سپیده دمان برخاستند و سموئیل، شائول را بر بام صدا زده، به وی گفت: «برخیز تا تو را روانه کنم.» پس شائول برخاست و هر دوی ایشان، یعنی او و سموئیل از خانه بیرون رفتند.^{۱۶} و هنگامی که به طرف حومهٔ شهر می رفتند، سموئیل به شائول گفت: «به خادم بگو جلوتر از ما برود»، و خادم جلو رفت. سپس گفت: «حال تو خود قدری اینجا بایست تا کلام خدا را به تو بشنوانم.»

مسح شائول به پادشاهی

آنگاه سموئیل ظرف روغن را بر گرفت و بر سر شائول ریخته، او را بوسید و گفت: «خداوند تو را مسح کرده تا بر قوم او اسرائیل حاکم باشی. تو بر قوم خداوند

* ۹:۲۵ ترجمهٔ یونانی هفتادئتان: «... درآمدند، بستری برای شائول بر بام خانه مهیا بود و او خوابید».

* ۱۰:۱۰ ترجمهٔ یونانی هفتادئتان: در متن عبری این آیه بسیار کوتاهتر است و سموئیل فقط می گوید: «خداوند تو را مسح کرده تا بر میراث او حاکم باشی».

* ۱۰:۵ «جبعه الوهیم» یعنی «تپهٔ خدا».

قبایل و هزارهای خود در حضور خداوند حاضر شوید.»

^{۲۰} چون سموئیل تمامی قبایل اسرائیل را پیش آورد، قبیله بنیامین برگزیده شد. ^{۲۱} آنگاه قبیله بنیامین را طایفه به طایفه پیش آورد، و طایفه مَطری برگزیده شد. و سپس شائول پسر قیس برگزیده شد. ولی چون او را جُستند، نیافتند. ^{۲۲} بنابراین دیگر بار از خداوند سئوال کردند که: «آیا آن مرد تا کنون بدین جا رسیده است؟» خداوند گفت: «اینک خود را میان اسبابها پنهان کرده است.» ^{۲۳} پس دویدند و او را از آنجا آوردند. و چون شائول در میان قوم ایستاد، سر و گردنی از دیگران بلندتر بود. ^{۲۴} و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا مردی را که خداوند برگزیده است، می بینید؟ در میان تمامی قوم کسی همانند او نیست.» و تمامی قوم فریاد برآوردند: «زنده باد پادشاه!»

^{۲۵} آنگاه سموئیل قواعد پادشاهی را برای قوم شرح داد و آنها را در کتابی نوشته، در حضور خداوند نهاد. سپس تمامی قوم را مرخص کرد تا هر کس به خانه خود رود. ^{۲۶} شائول نیز به خانه اش در جِبعه بازگشت و به همراه او مردان دلاوری که خداوند دلشان را برانگیخته بود نیز رفتند. ^{۲۷} ولی برخی از افراد فرومایه گفتند: «چگونه این مرد می تواند ما را نجات دهد؟» پس او را خوار شمردند و هدیه ای برایش نیاوردند. اما شائول هیچ نگفت.

شکست عمّونیه

۱۱ و اما ناحاش عمّونی به یابیش جلعاد برآمده، آن را محاصره کرد. و تمامی مردان یابیش بدو گفتند: «با ما پیمان بند و تو را بندگی خواهیم کرد.» ^۲ اما ناحاش عمّونی به آنها گفت: «به این شرط با شما پیمان می بندم که

تمامی این نشانه ها به وقوع پیوست. ^{۱۰} به جِبعه* که رسیدند، دسته ای از انبیا به شائول برخوردند، و روح خدا بر او وزیدن گرفت و او نیز در میان ایشان به نبوت کردن مشغول شد. ^{۱۱} و چون همه کسانی که او را از پیش می شناختند، دیدند که چگونه با انبیا نبوت می کند، از یکدیگر پرسیدند: «بر پسر قیس چه واقع شده است؟ آیا شائول نیز از جمله انبیا است؟» ^{۱۲} و مردی از حاضرین پاسخ داد: «و پدر آنان کیست؟» از این سبب این ضرب المثل شد که: «آیا شائول نیز از جمله انبیا است؟» ^{۱۳} و شائول پس از بازایستادن از نبوت، به مکان بلند رفت.

^{۱۴} و اما عموی شائول از شائول و خادمش پرسید: «کجا رفته بودید؟» او پاسخ داد: «به جستجوی الاغها رفته بودیم، اما چون دیدیم پیدا نمی شوند، نزد سموئیل رفتیم.» ^{۱۵} عموی شائول گفت: «تو اینک مرا بگویی سموئیل به شما چه گفت؟» ^{۱۶} شائول پاسخ داد: «او به ما اطمینان داد که الاغها پیدا شده اند.» اما درباره آنچه سموئیل در مورد موضوع پادشاهی گفته بود، به عموی خود هیچ نگفت.

اعلان پادشاهی شائول

^{۱۷} باری، سموئیل قوم را با هم به حضور خداوند در مصفّه فراخواند ^{۱۸} و بدیشان گفت: «این است آنچه یهوه خدای اسرائیل می فرماید: "من اسرائیل را از مصر بیرون آوردم و شما را از دست مصریان و نیز از دست تمامی حکومتهایی که بر شما ستم می کردند، رهایی دادم." ^{۱۹} ولی امروز شما خدای خود را که شما را از تمامی مصیبتها و مشقتها نجات می بخشد، رد کرده، بدو گفته اید: "نه، بلکه بر ما پادشاهی بگمار." پس حال بر حسب

* ۱۰:۱۰ "جِبعه" یعنی "تبه".

* ۱۰:۲۰ احتمالاً این انتخاب بر حسب قرعه انجام شد؛ همچنین در آیه ۲۱.

که جان به در بردند، چنان پراکنده شدند که از ایشان دو تن در یک جا نماندند.

تأیید پادشاهی شائول

^{۱۲} «آنگاه قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است: «ایا شائول بر ما پادشاهی کند؟» آنان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.» ^{۱۳} ولی شائول گفت: «هیچ کس در این روز کشته نخواهد شد، زیرا امروز خداوند در اسرائیل نجات به عمل آورده است.»

^{۱۴} «آنگاه سموئیل به قوم گفت: «بیاید به جلجال برویم و در آنجا سلطنت را از نو استوار سازیم.» ^{۱۵} پس قوم همگی به جلجال رفته، آنجا در جلجال شائول را در حضور خداوند پادشاه ساختند و قربانیهای رفاقت به حضور خداوند ذبح کردند. و شائول و تمامی مردان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

خطابه خداحافظی سموئیل

۱۲ سموئیل به تمامی اسرائیل گفت: «اینک هرآنچه را به من گفتید، شنیدم، و پادشاهی بر شما گماشتم. اکنون پادشاه شما را رهبری می کند. اما من پیر و سپیدموی شده ام، و اینک پسرانم با شمایند. من از جوانی خویش تا به امروز شما را رهبری کرده ام. ^{۱۳} حال، در برابرتان ایستاده ام؛ در حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید. تا به حال گاو یا الاغ چه کسی را گرفته ام؟ از چه کسی به زور چیزی ستانده، یا بر که ستم کرده ام؟ از دست چه کسی رشوه گرفته ام تا چشمان خود را به آن کور سازم؟ آری، بر من شهادت دهید* و آن را به شما باز خواهم گردانید.» ^{۱۴} پاسخ دادند: «نه به زور

چشم راست همگی تان را به در آورم و بدین گونه تمامی اسرائیل را به رسوایی دچار گردانم.» ^{۱۵} مشایخ یابیش به او گفتند: «هفت روز ما را مهلت ده تا قاصدانی به سراسر قلمرو اسرائیل بفرستیم؛ اگر کسی نبود که ما را نجات دهد، خود را تسلیم تو خواهیم کرد.» ^{۱۶} قاصدان چون به جبعه شائول رسیدند، این موضوع را به گوش قوم رساندند، و قوم همگی به آواز بلند گریستند. ^{۱۷} اینک شائول در عقب گاوها از مزرعه باز می گشت. پرسید: «مردم را چه شده که گریانند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او بازگفتند. ^{۱۸} چون شائول این سخنان را شنید، روح خدا بر او وزیدن گرفت و خشمش به شدت افروخته شد. ^{۱۹} پس یک جفت گاو برگرفت و آنها را قطعه قطعه کرده، به دست قاصدان به سراسر قلمرو اسرائیل فرستاد و گفت: «هر که از پی شائول و سموئیل بیرون نیاید، با گاوهایش چنین خواهد شد.» ^{۲۰} آنگاه وحشت خداوند بر قوم مستولی شد، و تمامی مردان اسرائیل همچون یک تن بیرون آمدند. ^{۲۱} شائول آنان را در بازق گرد آورد، و بنی اسرائیل سیصد هزار و مردان یهودا سی هزار تن بودند. ^{۲۲} پس به قاصدانی که آمده بودند، گفتند: «به مردان یابیش جلعال چنین بگویید: «فردا هنگام گرم شدن آفتاب نجات خواهید یافت.»» ^{۲۳} قاصدان رفتند و این خبر را به مردان یابیش بازگفتند، و ایشان شادمان شدند. ^{۲۴} پس مردان یابیش به عمّونی ها گفتند: «فردا خود را تسلیم شما خواهیم کرد تا هر چه در نظرتان پسند آید با ما بکنید.» ^{۲۵} فردای آن روز، شائول سپاهیان را به سه دسته تقسیم کرد، و آنان در پاس صبحگاهی به میان اردوگاه رفته، عمّونیان را تا هنگام گرم شدن آفتاب می کشتند. آنها نیز

* ۲: ۱۲ در متن عبری: «پیش روی شما سلوک می کند.»

* ۲: ۱۲ در متن عبری: «پیش روی شما سلوک کرده ام.»

* ۳: ۱۲ ترجمه یونانی هفتادتنان: عبارت «بر من شهادت دهید»، در متن عبری موجود نیست.

اینک خداوند پادشاهی بر شما برگماشته است. ^{۱۲} اگر از خداوند بترسید و او را عبادت کرده، آوازش را بشنوید و از فرمان او تمرد نوزید، و اگر شما و پادشاهی که بر شما سلطنت می‌کند، از یهوه خدای خویش پیروی کنید، که چه خوب! ^{۱۵} ولی اگر آواز خداوند را نشنوید بلکه از فرمان او تمرد ورزید، آنگاه دست خداوند بر ضد شما خواهد بود، همچنانکه بر ضد پدرانتان بود. ^{۱۶} پس حال بایستید و این کار عظیم را که خداوند در برابر دیدگانتان به عمل می‌آورد، ببینید. ^{۱۷} آیا امروز زمان برداشت گندم نیست؟ اما من خداوند را خواهم خواند تا رعدها و باران بفرستد، تا بدانید و ببینید که با طلبیدن پادشاه برای خود، چه شرارت عظیمی در نظر خداوند مرتکب شده‌اید.» ^{۱۸} پس سموئیل خداوند را خواند، و خداوند در همان روز رعدها و باران فرستاد. آنگاه تمامی قوم از خداوند و از سموئیل به‌غایت ترسیدند. ^{۱۹} پس تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای ما خدمتگزارانت نزد یهوه خدای خود دعا کن تا نمیریم، زیرا بر همه گناهان خویش این شرارت را نیز افزودیم که پادشاهی برای خود طلب کردیم.» ^{۲۰} اما سموئیل بدیشان گفت: «مترسید. شما برآستی تمامی این شرارت را مرتکب شده‌اید، اما از پیروی خداوند بازمگردید، بلکه او را به تمامی دل عبادت کنید. ^{۲۱} و از پی آباطیلی که نفعی ندارند و رهایی نمی‌بخشند، منحرف مشوید، چراکه باطلند. ^{۲۲} زیرا خداوند به‌خاطر نام عظیم خود قومش را ترک نخواهد کرد، زیرا خشثودی او در این بود که از شما قومی برای خود بسازد. ^{۲۳} و اما در مورد من،

از ما چیزی ستانده‌ای و نه بر ما ستم کرده یا چیزی از دست کسی گرفته‌ای.» ^۵ سموئیل بدیشان گفت: «خداوند بر شما شاهد است، و مسیح او نیز امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته‌اید.» گفتند: «او شاهد است.» ^۶ آنگاه سموئیل به قوم گفت: «خداوند شاهد است، خداوندی که موسی و هارون را برگماشت و پدرانتان را از سرزمین مصر بیرون آورد. ^۷ پس اکنون بایستید تا در حضور خداوند درباره‌ی تمامی اعمال عادلانه‌ی او که برای شما و پدرانتان کرده است، بر شما حجت آورم. آن زمان که یعقوب به مصر رفت و مصریان بر پدرانتان ستم کردند، ^۸ ایشان نزد خداوند فریاد برآوردند. پس خداوند موسی و هارون را فرستاد، و آنان پدرانتان را از مصر بیرون آورده، در این مکان ساکن گردانیدند. ^۹ ولی آنها یهوه خدای خود را از یاد بردند؛ پس او ایشان را به سیسرا فرمانده‌ی لشکر حاصور، و به فلسطینیان، و به پادشاه موآب فروخت، و آنان با ایشان جنگیدند. ^{۱۰} آنگاه نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «گناه ورزیده‌ایم، زیرا خداوند را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت کرده‌ایم، اما اکنون ما را از دست دشمنانمان برهان تا تو را عبادت کنیم.» ^{۱۱} پس خداوند پرویعل* و باراق* و یفتاح و سموئیل* را فرستاد و شما را از هر سو از دست دشمنانتان رهانید، و در امنیت ساکن شدید. ^{۱۲} اما چون دیدید ناحاش پادشاه عَمونیان به مقابله با شما برمی‌آید، مرا گفتید: «نه، بلکه پادشاهی بر ما سلطنت کند»، حال آنکه یهوه خدایتان پادشاه شما بود. ^{۱۳} پس حال این است پادشاهی که برگزیدید و طلب کردید.

* ۱۲:۶ ترجمه یونانی هفتادگنان؛ عبارت «خداوند شاهد است»، در متن عبری موجود نیست.

* ۱۲:۸ ترجمه یونانی هفتادگنان؛ عبارت «و مصریان بر پدرانتان ستم کردند»، در متن عبری موجود نیست.

* ۱۱:۱۲ که «چدعون» نیز نامیده می‌شود.

* ۱۱:۱۲ مطابق برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادگنان و سریانی؛ در نسخه عبری «پدان» آمده است.

* ۱۱:۱۲ نسخه عبری؛ در بعضی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادگنان و سریانی «شمشون» آمده است.

* ۱۵:۱۲ در عبری: «بر ضد شما و پدرانتان خواهد بود». در ترجمه یونانی هفتادگنان: «بر ضد شما و پادشاهتان خواهد بود».

در غارها و گودالها و صخره‌ها و قبرها و چاههای آب پنهان کردند؛^۷ حتی برخی از عبرانیان از اردن عبور کرده، به سرزمین جاد و جلعاد رفتند. و اما شائول هنوز در جلعال بود و سپاهیان جملگی لرزان و هراسان او را پیروی می‌کردند.

قربانی نادرست شائول

^۸ باری، شائول مطابق زمانی که سموئیل تعیین کرده بود، هفت روز درنگ کرد، اما سموئیل به جلعال نیامد و قوم از نزد او پراکنده می‌شدند. ^۹ پس گفت: «قربانی تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت را نزد من آورید»، و خود قربانی تمام‌سوز را تقدیم کرد. ^{۱۰} «به محض اینکه تقدیم قربانی تمام‌سوز را به پایان رسانید، سموئیل از راه رسید و شائول برای خوشامدگویی به او به استقبالش بیرون رفت. ^{۱۱} سموئیل پرسید: «چه کرده‌ای؟» شائول پاسخ داد: «چون دیدم قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در زمان مقرر نیامدی و فلسطینیان در یکماش گرد آمده‌اند، ^{۱۲} پس گفتم: «اکنون فلسطینیان در جلعال بر من فرود خواهند آمد و من هنوز نظر لطف خداوند را نطلبیده‌ام.» پس مجبور شدم خودم قربانی تمام‌سوز را تقدیم کنم.» ^{۱۳} سموئیل به او گفت: «احمقانه رفتار کردی و فرمانی را که یهوه خدایت به تو داده بود، نگاه نداشتی. زیرا در آن صورت خداوند پادشاهی‌ات را تا ابد بر اسرائیل استوار می‌داشت. ^{۱۴} اما حال پادشاهی تو دیگر دوام نخواهد یافت، زیرا خداوند مردی موافق دل خود جُسته و او را به رهبری قوم خویش مأمور ساخته است، زیرا آنچه را خداوند به تو فرمان داد، نگاه نداشتی.» ^{۱۵} آنگاه سموئیل برخاست و از جلعال به جبعه بنیامین رفت.

حاشا از من که با دست کشیدن از دعا برای شما، به خداوند گناه ورزم. من راه نیکو و درست را به شما خواهم آموخت. ^{۱۶} تنها ترس خداوند را به دل داشته باشید و او را با وفاداری، به تمامی دل عبادت کنید و کارهای عظیمی را که برای شما کرده است، در نظر داشته باشید. ^{۱۷} اما اگر همچنان شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاهتان هلاک خواهید شد.»

نبرد شائول با فلسطینیان

شائول سی ساله* بود که پادشاه شد، و چهل* و دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد.

^{۱۸} شائول سه هزار مرد از اسرائیل برگزید؛ دو هزار تن در یکماش و در نواحی مرتفع بیت‌ئیل با او بودند، و هزار تن دیگر در جبعه بنیامین با یوناتان. مابقی قوم را به خانه‌هایشان فرستاد، هر کس را به خیمه خود. ^{۱۹} یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبع بود شکست داد، و فلسطینیان این را شنیدند. آنگاه به دستور شائول در سرتاسر آن سرزمین گرنا نواخته، گفتند: «ای عبرانیان بشنوید!» ^{۲۰} پس تمامی اسرائیل شنیدند که شائول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اسرائیلیان بوی گند در مشام فلسطینیان شده‌اند. پس مردم فرا خوانده شدند تا در جلعال به شائول پیوندند.

^{۲۱} فلسطینیان سه هزار* ازابه، شش هزار سواره‌نظام، و سربازانی بی‌شمار همچون ریگ دریا برای نبرد با اسرائیل گرد آوردند، و برآمده در یکماش به طرف شرق بیت‌آون اردو زدند. ^{۲۲} چون مردان اسرائیل دیدند که در تنگی هستند، زیرا که قوم به‌غایت در فشار بودند، پس خود را

* ۱۳: ۱ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان چنین آمده است. اما در متن عبری، واژه "سی" قید نشده است.
* ۱۳: ۱ به عدد گرد شده در اعمال ۲۱: ۱۳ نگاه کنید. در متن عبری، واژه "چهل" قید نشده و ممکن است جا افتاده باشد.
* ۱۳: ۵ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان و سریانی چنین است. در متن عبری: "سی هزار...".
* ۱۳: ۱۵ مطابق نسخه عبری؛ در نسخه ترجمه یونانی هفتادئتان: «... و از جلعال رفت و مابقی قوم به دنبال شائول برای پیوستن به سپاه از جلعال برآمده، به جبعه بنیامین رفتند.»

مرد نیز همراهش بودند.^۳ یکی از آنان آخیا، پسر آخیطوب برادر ایخابود، پسر فینحاس، پسر عیسی، کاهن خداوند در شیلوه بود که ایفود می‌پوشید. همراهان شائول نیز از رفتن یوناتان بی‌خبر بودند.^۴ در گذرگاهی که یوناتان می‌خواست برای رسیدن به قراول فلسطینیان از آن بگذرد، دو صخره تیز یکی بدین طرف و دیگری بدان طرف قرار داشت، به نامهای بوضیص و بسنه.^۵ یکی از این صخره‌ها در شمال گذرگاه، مقابل مکماش بود و دیگری در جنوب، مقابل جبع.

یوناتان به جوانی که سلاحش را حمل می‌کرد، گفت: «بیا تا به قراول این ختنه‌ناشدگان برآیم. شاید که خداوند برای ما عمل کند، زیرا هیچ چیز نمی‌تواند خداوند را از نجات بخشیدن به دست افراد کثیر یا قلیل بازدارد.»^۶ سلاحدارش به او گفت: «هر چه در دلت هست، انجام بده. پیش برو! اینک من در هر آنچه بخواهی با تو هستم.»^۸ پس یوناتان گفت: «اینک به آن سو نزد این مردان برویم و خود را بر ایشان بنمایانیم.»^۹ اگر به ما گفتند: «بازایستید تا ما نزد شما آییم»، همان جا می‌ایستیم و نزد ایشان نمی‌رویم.^{۱۰} اما اگر گفتند: «نزد ما برآید»، خواهیم رفت، چون این برای ما نشانه خواهد بود که خداوند آنان را به دست ما تسلیم کرده است.»

^{۱۱} پس هر دو خود را بر قراول فلسطینیان نمایان ساختند. و فلسطینیان گفتند: «بنگرید! عبرانیان از سوراخهایی که خود را در آن پنهان کرده بودند، بیرون می‌آیند!»^{۱۲} پس قراولان به آواز بلند به یوناتان و سلاحدارش گفتند: «نزد ما برآید تا درسی به شما بدهیم.»^{۱۳} یوناتان

اسرائیل بدون سلاح

شائول مردانی را که همراهش بودند شمارش کرد، و شمار آنها حدود ششصد تن بود.^{۱۴} شائول و پسرش یوناتان و افرادی که همراه آنها بودند در جبعه^{۱۵} بنیامین ماندند، اما فلسطینیان در مکماش اردو زدند.^{۱۶} مهاجمان در سه دسته از اردوگاه فلسطینیان بیرون آمدند: یک دسته به سمت عفره به سرزمین شوعال رفتند،^{۱۸} دسته دوم به سمت بیت‌حورون، و دسته سوم به سمت مرز مشرف به وادی صبوعم که به بیابان ختم می‌شد.

^{۱۹} در آن روزها در تمامی سرزمین اسرائیل آهنگری یافت نمی‌شد، زیرا فلسطینیان می‌گفتند: «مبادا عبرانیان شمشیر یا نیزه برای خود بسازند!»^{۲۰} پس هر یک از اسرائیلیان برای تیز کردن گاوآهن و کلنگ و تبر و داس خود نزد فلسطینیان می‌رفتند.^{۲۱} هزینه تیز کردن گاوآهن و کلنگ دو سوم مثقال،^{۲۲} و هزینه تیز کردن تبر و سوهان زدن شک یک سوم مثقال بود.^{۲۳} بنابراین در روز نبرد، در دست هیچ‌یک از افرادی که همراه شائول و یوناتان بودند شمشیر یا نیزه یافت نمی‌شد، و تنها شائول و پسرش یوناتان شمشیر و نیزه داشتند.^{۲۴} و قراول فلسطینیان به گذرگاه مکماش رفتند.

حمله یوناتان به فلسطینیان

روزی یوناتان، پسر شائول، به جوانی که سلاحش را حمل می‌کرد گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که در آن طرف است بگذریم.» ولی به پدرش چیزی نگفت.^۱ شائول در حومه جبعه زیر درخت اناری می‌ماند که در مغرون است، و حدود ششصد

* ۱۳:۱۶ مطابق دو نسخه عبری؛ در اکثر نسخه‌های عبری «جبع» آمده که شکل دیگری از «جبعه» است.

* ۲۱:۱۳ در متن عبری: «یک پیم» که معادل دو سوم شیکل یا ۷/۵ گرم است.

* ۲۱:۱۳ در متن عبری: «یک سوم» که احتمالاً به معنی یک سوم شیکل یعنی تقریباً ۴ گرم است.

* ۱۲:۱۴ در عبری: «تا چیزی به شما نشان دهیم».

است.^{۳۱} حتی عبرانیانی که پیشتر با فلسطینیان بودند و همراهشان به اردوگاه آنان درآمده بودند، برگشته به اسرائیلیانی پیوستند که با شائول و یوناتان بودند.^{۳۲} به همین سان، تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستانهای افرایم پنهان کرده بودند، با شنیدن خبر گریز فلسطینیان، به جنگ درآمده، ایشان را سخت تعقیب کردند.^{۳۳} بدین ترتیب خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد، و دامنه جنگ از بیت آون نیز فراتر رفت.

سوگند شائول

^{۳۴} و اما مردان اسرائیل آن روز سخت در فشار بودند، زیرا شائول آنان را قسم داده و گفته بود: «ملعون باد کسی که تا آفتاب غروب نکرده و من از دشمنان خویش انتقام نگرفته‌ام، طعام خورد!» پس هیچ‌یک از آنان لب به طعام نزنده بود.^{۳۵} وقتی مردان اسرائیل * جملگی به جنگل رسیدند، عسل بر زمین بود.^{۳۶} چون به جنگل درآمدند، اینک عسل می‌چکید، اما هیچ‌کس دست به دهان نبرد، زیرا از سوگندشان می‌ترسیدند.^{۳۷} اما یوناتان نشنیده بود که پدرش لشکر اسرائیل را سوگند داده است، پس عصابی را که در دست داشت دراز کرد و نوک آن را در شانه عسل فرو برده، دست به دهان برد و چشمانش روشن گردید.^{۳۸} آنگاه یکی از مردان به او گفت: «پدرت لشکریان را سخت قسم داده و گفته است: "ملعون باد کسی که امروز طعام خورد!" و مردان اسرائیل را دیگر رمقی نمانده بود.^{۳۹} یوناتان گفت: «پدرم همه ما را در عذاب افکنده است.

به سلاحدار خود گفت: «از پی من بیا، زیرا خداوند آنان را به دست اسرائیل تسلیم کرده است.»^{۴۰} آنگاه یوناتان به دست و پای خود بالا رفت، و سلاحدارش نیز از پی او. فلسطینیان در برابر یوناتان نقش زمین می‌شدند، و سلاحدارش از پی او ایشان را می‌گشت.^{۴۱} بدین سان، یوناتان و سلاحدارش در نخستین کشتار خود نزدیک به بیست تن را در زمینی حدود نیم جریب * کشتند.^{۴۲} آنگاه وحشت و لرز بر اردوگاه، در صحرا و بر تمامی لشکر مستولی شد؛ قراولان و حتی مهاجمان بر خود لرزیدند. زمین نیز به لرزه درآمد و وحشت و لرزی عظیم واقع شد.

غلبه اسرائیل بر فلسطین

^{۴۳} دیدبانان شائول در جبهه بنیامین نگریسته، دیدند که انبوه لشکریان به هر سو پراکنده می‌شوند.^{۴۴} پس شائول به مردانی که همراهش بودند گفت: «اکنون شمارش کنید و ببینید چه کسی از میان ما رفته است.» آنان شمارش کرده، دیدند یوناتان و سلاحدارش غایبند.^{۴۵} آنگاه شائول به آخیا گفت: «صندوق خدا را بدین جا بیاور!» زیرا صندوق خدا در آن هنگام همراه بنی اسرائیل بود.^{۴۶} اما در همان حال که شائول با کاهن سخن می‌گفت، آشوب در اردوی فلسطینیان هر دم بیشتر می‌شد. پس شائول به کاهن گفت: «دست نگاه دار.»^{۴۷} آنگاه شائول و تمامی افرادی که همراهش بودند، گرد آمده، به جنگ رفتند. و دیدند آشوبی عظیم برپاست و شمشیر هر فلسطینی بر ضد هم‌رزمش بلند

* ۱۴: ۱۴ در متن عبری حدود نیم "یوغ" به کار رفته که اشاره به مساحت زمینی دارد که در یک روز توسط یک جفت گاو تر که با یوغ به هم بسته شده بودند، شخم زده می‌شد.

* ۱۴: ۱۸ متن عبری: در متن ترجمه یونانی هفتادتنان: «ایفود را بدین جا آور. زیرا در آن زمان او (آخیا) ایفود را در برابر بنی اسرائیل بر تن می‌کرد».

* ۱۴: ۲۵ در عبری: "تمامی سرزمین".

* ۱۴: ۲۷ یعنی: «قوتی تازه یافت».

* ۱۴: ۲۹ در عبری: «سرزمین را عذاب داده است».

«ای سرداران لشکر، همگی بدین جا نزدیک آید تا دریابید و ببینید این چه گناهی است که امروز واقع شده است. ^{۳۹}قسم به حیات خداوند، نجات‌دهنده اسرائیل، که حتی اگر پسر م یوناتان گناه کرده باشد، به یقین خواهد مرد.» اما از تمامی مردان احدی به او پاسخ نداد. ^{۴۰}آنگاه شائول به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک سو بایستید، و من و پسر م یوناتان به سوی دیگر خواهیم ایستاد.» مردان اسرائیل گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید، بکن.» ^{۴۱}آنگاه شائول گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، چرا امروز به خدمتگزارت پاسخ ندادی؟ اگر من یا پسر م یوناتان تقصیر کاریم، ای یهوه خدای اسرائیل، با اوریم پاسخ ده، اما اگر قوم تو اسرائیل تقصیر کارند، با تَمیم پاسخ ده.» ^{*} پس یوناتان و شائول گرفته شدند و مردان اسرائیل رها گشتند. ^{۴۲}آنگاه شائول گفت: «بین من و پسر م یوناتان قرعه افکنید.» و یوناتان گرفته شد.

^{۴۳}شائول به یوناتان گفت: «به من بگو چه کرده‌ای؟» یوناتان گفت: «با نوک عصایی که در دست داشتم اندکی عسل چشیدم. آیا حال باید بمیرم؟» ^{۴۴}شائول گفت: «ای یوناتان، خدا مرا سخت مجازات کند، اگر به یقین تو نمیری!» ^{۴۵}اما لشکریان به شائول گفتند: «آیا یوناتان که چنین نجات عظیمی در اسرائیل به عمل آورده است، باید بمیرد؟ حاشا! به حیات خداوند قسم که مویی از سر او بر زمین نخواهد افتاد زیرا امروز با خدا عمل کرده است.» پس مردان اسرائیل یوناتان را رهانیدند و او نمرد. ^{۴۶}و شائول از تعقیب فلسطینیان بازگشت و فلسطینیان به سرزمین خود رفتند.

ببینید با چشیدن اندکی از این عسل چشمانم چه روشن شده است! ^{۳۰}چقدر بهتر بود اگر امروز لشکریان از غنایمی که از دشمن ستانده‌اند، آزادانه می‌خوردند. آیا شمار کشتگان فلسطینی بیشتر نمی‌شد؟»

^{۳۱}آنان در آن روز فلسطینیان را از میکماش تا آیلون تار و مار کرده بودند، و لشکریان را دیگر هیچ رمقی نمانده بود. ^{۳۲}پس به غنایم هجوم برده، گوسفندان و گاوان و گوساله‌ها گرفتند و بر زمین کشته، آنها را با خونشان خوردند. ^{۳۳}پس به شائول خبر داده، گفتند: «اینک لشکریان به خداوند گناه ورزیده، گوشت را با خون می‌خورند.» شائول گفت: «شما خیانت کرده‌اید. هم‌اکنون سنگی بزرگ نزد من بغلتانید.» ^{۳۴}سپس افزود: «به میان لشکریان بروید و به ایشان بگویید: "هر کس گاو خود و گوسفند خود را نزد من بیاورد و در همین جا ذبح کرده، بخورد. با خوردن گوشت با خونش به خداوند گناه موزید."» پس آن شب لشکریان همگی گاوهای خود را به همراه آورده، در آنجا ذبح کردند. ^{۳۵}و شائول برای خداوند مذبحی ساخت؛ این نخستین مذبحی بود که او برای خداوند ساخت.

^{۳۶}آنگاه شائول گفت: «بیاید شبانه به تعقیب فلسطینیان برویم و ایشان را تا روشنایی صبح غارت کرده، هیچ‌یک را زنده نگذاریم.» گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید، بکن.» اما کاهن گفت: «بیاید در این مکان به خدا نزدیک شویم.» ^{۳۷}پس شائول از خدا سؤال کرد: «آیا به تعقیب فلسطینیان بروم؟ آیا آنان را به دست اسرائیل تسلیم خواهی کرد؟» اما خدا در آن روز پاسخی بدو نداد. ^{۳۸}بنابراین شائول گفت:

* ۴۱:۱۴ مطابق ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در نسخه عبری: «و شائول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: "با تَمیم پاسخ ده." پس یوناتان و ...»

* ۴۱:۱۴ ماهیت "اوریم و تَمیم" کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اراده خدا را تشخیص می‌دادند.

* ۴۳:۱۴ این عبارت را اینچنین نیز می‌توان خواند: «پس حال آماده مرگم.»

و زن و کودک و نوزاد، گاو و گوسفند و شتر و الاغ، همه را بگش».^۴ پس شائول لشکریان را فرا خوانده، آنان را در طلايم شمرد. دویست هزار سرباز پیاده و ده هزار سرباز از یهودا بودند.^۵ سپس به شهر عمالقیان رفت و در وادی کمین نهاد.^۶ شائول به قینیان گفت: «از اینجا بروید و از میان عمالقیان دور شوید، مبادا شما را با ایشان نابود سازم. زیرا آنگاه که قوم اسرائیل از مصر بیرون می آمدند، شما به همگی ایشان احسان کردید.» پس قینیان از میان عمالقیان رفتند.^۷ آنگاه شائول عمالقیان را از خویله تا شور، که در شرق مصر است، شکست داد^۸ و پادشاهشان آجاج را زنده گرفتار کرد و قوم او را یکسره از دم شمشیر گذرانیده، به نابودی کامل سپرد.^۹ اما شائول و لشکریان، آجاج را با بهترین گوسفندان و گاوان و گوساله های پرواری و بره ها و هر چیز خوب نگاه داشتند و نخواستند آنها را به تمامی نابود کنند، بلکه فقط هر آنچه را خوار و بی ارزش بود، به نابودی کامل سپردند.

^{۱۰} آنگاه کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: ^{۱۱} «از اینکه شائول را پادشاه ساختم متأسفم، زیرا از پیروی من بازگشته و فرمانهای مرا به جا نیاورده است.» و سموئیل برآشفت و تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد.^{۱۲} بامدادان برخاست تا به دیدار شائول برود. به او گفتند: «شائول به گرمی رفته و در آنجا سستونی به افتخار خویش بر پا داشته است؛ سپس بازگشته و به جلجال فرود آمده است.»^{۱۳} چون سموئیل نزد شائول رسید، شائول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! فرمان خداوند را به جا آورده ام.»^{۱۴} اما سموئیل پاسخ

^{۱۵} چون شائول سلطنت را در اسرائیل به دست گرفت، با همه دشمنان خود در هر سو جنگید، یعنی با مواب و عمونیان و آدوم و پادشاهان صوبه و فلسطینیان. او به هر سو که روی می نمود، غلبه می یافت.^{۱۶} شائول با دلیری عمالقیان را شکست داد و اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رهانید.

خاندان شائول

^{۱۷} پسران شائول، یوناتان و یثوی و ملکیشوع بودند. نامهای دو دخترش نیز چنین بود: نخست زاده او میرب نام داشت و دختر کوچکش، میکال.^{۱۸} نام همسر شائول آخینوعم بود، دختر آخیمعص. فرمانده لشکر شائول آبیر نام داشت، پسر نیر عمومی شائول.^{۱۹} قیس پدر شائول بود، و نیر پدر آبیر، پسر آبیل بود.^{۲۰} در همه روزهای سلطنت شائول جنگی سخت بر ضد فلسطینیان بر پا بود، و هرگاه شائول مردی نیرومند یا دلاور می دید، او را نزد خود می آورد.

برکناری شائول از سلطنت

و اما سموئیل به شائول گفت: **۱۵** «مَتَمَّ اَن کِه خدائوند فرستاد تا تو را به پادشاهی قوم اسرائیل مسح کنم؛ پس اکنون به پیام خداوند گوش فرا ده.»^۱ خداوند لشکرها چنین می فرماید: «مَن بر اَنَم کِه عمالقیان را به سبب آنچه بر اسرائیل روا داشتند، مجازات کنم،* زیرا آنگاه که قوم از مصر بیرون می آمدند، در راه با ایشان به ضدیت برخاستند.»^۲ پس اکنون برو و عمالقیان را شکست داده، تمامی اموالشان را به نابودی کامل بسپار.* بر ایشان رحم مکن، بلکه مرد

* ۲: ۱۵ یا: «من آنچه را عمالقیان به اسرائیل کردند، ملاحظه کرده ام.»

* ۳: ۱۵ اصطلاح عبری به تقدیم کامل اشیاء یا انسانها به خداوند اشاره دارد که معمولاً با از بین بردن کامل آنها انجام می گرفت؛ همچنین رجوع کنید به آیات ۸، ۹، ۱۵، ۱۸، ۲۰ و ۲۱.

چونکه از مردم ترسیدم و سخن ایشان را شنیدم.^{۲۵} پس اکنون تمنا دارم گناهم را عفو فرمایی و با من بازگردی تا خداوند را پرستش کنم.»^{۲۶} اما سموئیل پاسخ داد: «با تو باز نخواهم گشت، زیرا کلام خداوند را رد کردی و خداوند نیز تو را از پادشاهی بر اسرائیل رد کرده است!»^{۲۷} چون سموئیل برگشت تا برود، شائول دامن ردای او را گرفت، که پاره شد.^{۲۸} سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند پادشاهی اسرائیل را از تو پاره کرده و آن را به همسایه‌ات که بهتر از توست، بخشیده است.»^{۲۹} به علاوه، جلال اسرائیل دروغ نمی‌گوید و از تصمیم خود منصرف نمی‌شود؛ زیرا او انسان نیست که از تصمیم خود منصرف شود.»^{۳۰} شائول گفت: «گناه کرده‌ام؛ اما حال تمنا دارم حرمت مرا در حضور مشایخ قوم و در حضور اسرائیل نگاه داری و همراه من بازگردی تا یهوه خدایت را پرستش کنم.»^{۳۱} پس سموئیل از پی شائول بازگشت و شائول خداوند را پرستش کرد.^{۳۲} آنگاه سموئیل گفت: «آجاج، پادشاه عمالیقان را اینجا نزد من آورید.» آجاج به خرمی نزد او آمد و گفت: «به یقین تلخی مرگ گذشته است.»^{۳۳} اما سموئیل گفت: «همان‌گونه که شمشیر تو زنان را بی‌اولاد کرد، مادرت در میان زنان بی‌اولاد خواهد شد.» و سموئیل آجاج را در حضور خداوند در جلجال قطعه قطعه کرد.^{۳۴} آنگاه سموئیل به راه رفت و شائول نیز به خانه خود در جبعه شائول بازگشت.^{۳۵} و سموئیل تا روزی که چشم از جهان فرو بست، دیگر شائول را ندید، اما برای شائول ماتم می‌گرفت. و خداوند از اینکه شائول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود، متأسف بود.

مَسْح داوود به پادشاهی

و اما خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی برای شائول ماتم می‌گیری

۱۶

داد: «پس این بُع بُع گوسفندان در گوشم و ماغ ماغ گاوان که می‌شنوم، چیست؟»^{۱۵} شائول گفت: «سربازان آنها را از عمالیقان ستانده‌اند و بهترین گوسفندان و گاوان را زنده نگاه داشته‌اند تا برای یهوه خدایت قربانی کنند، ولی مابقی را به نابودی کامل سپرده‌ایم.»^{۱۶} سموئیل به شائول گفت: «تأمل کن تا آنچه را خداوند دیشب به من فرموده است، برایت بازگویم.» شائول گفت: «بفرما.»

^{۱۷} سموئیل گفت: «اگرچه در نظر خویش حقیر هستی، آیا رئیس قبایل اسرائیل نشدی؟ خداوند تو را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کرد،^{۱۸} و تو را به مأموریتی فرستاده، فرمود: "برو و آن گناهکاران، یعنی عمالیقان را به نابودی کامل بسپار و با ایشان بجنگ تا محو و نابود شوند!"^{۱۹} پس چرا آواز خداوند را نشنیدی، بلکه بر غنایم هجوم برده، آنچه را که در نظر خداوند بد است، به جا آوردی؟»^{۲۰} شائول به سموئیل گفت: «آواز خداوند را شنیدم و به مأموریتی که مرا فرستاد، رفتم. آجاج، پادشاه عمالیق را با خود آوردم و عمالیقان را به نابودی کامل سپردم.»^{۲۱} اما سربازان از غنایم، گوسفندان و گاوان، یعنی بهترین آنچه را حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلجال قربانی کنند.»^{۲۲} سموئیل پاسخ داد: «آیا هدایای تمام‌سوز و قربانیها خداوند را بیشتر خشنود می‌سازد یا اطاعت از فرمان خداوند؟

اینک اطاعت از قربانیهها نیکوتر است، و گوش سپردن از چربی قوچها بهتر.^{۲۳} زیرا تمرد همچون گناه غیبگویی است، و گردنکشی همچون شرارت بت پرستی.

از آنجا که تو کلام خداوند را رد کردی، خداوند نیز تو را از پادشاهی رد کرده است.»

^{۲۴} آنگاه شائول به سموئیل گفت: «گناه کردم، زیرا فرمان خداوند و سخنان تو را زیر پا نهادم،

«آیا اینها همه پسران تو هستند؟» یسا پاسخ داد: «کوچکترین پسر من هنوز باقی است، اما اینک او گله را می چراند.» سموئیل گفت: «از پی‌اش بفرست و او را بیاور، زیرا تا او به اینجا نیاید، بر سفره نخواهیم نشست.»^{۱۲} پس از پی‌اش فرستاده، او را آورد؛ او سرخ‌رو بود و خوش‌سیما با چشمانی زیبا. خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن، زیرا همین است.»^{۱۳} پس سموئیل روغندان را گرفته، او را در میان برادرانش مسح کرد. از آن روز به بعد، روح خداوند بر داوود وزیدن گرفت. و سموئیل برخاسته، به راه رفت.

داوود در خدمت شائول

^{۱۴} و اما روح خداوند شائول را ترک کرد، و روحی پلید از جانب خداوند عذابش می‌داد.^{۱۵} پس ملازمان شائول به او گفتند: «اینک روحی پلید از جانب خدا عذابت می‌دهد.»^{۱۶} سرور ما به خدمتگزارانش که در حضورت هستند امر فرماید تا کسی را بجویند که در چنگ نواختن ماهر باشد. چون روح پلید از جانب خدا بر تو آید، او خواهد نواخت و حالت نیکو خواهد شد.»^{۱۷} بنابراین شائول به ملازمانش گفت: «مردی که در نواختن چیره‌دست باشد برایم یافته، نزد من آورید.»^{۱۸} یکی از خادمان پاسخ داد: «اینک از پسران یسای بیت‌لجمی یکی را دیده‌ام که در نواختن چیره‌دست است. مردی است شجاع و جنگاور، سخنوری است حکیم و خوش‌سیما، و خداوند با او است.»^{۱۹} پس شائول قاصدان نزد یسا فرستاد و گفت: «پسرت داوود را که همراه گوسفندان است، نزد من بفرست.»^{۲۰} یسا نیز الاغی با باری از نان و مَشکی شراب و بزغاله‌ای گرفته، با پسرش داوود نزد شائول فرستاد.

حال آنکه من او را از پادشاهی بر اسرائیل رد کرده‌ام؟ روغندان* خویش را از روغن پر کن و روانه شو؛ تو را نزد یسای بیت‌لجمی می‌فرستم، زیرا از پسرانش یکی را برای خود به پادشاهی تعیین کرده‌ام.» سموئیل گفت: «چگونه بروم؟ اگر شائول این را بشنود، مرا خواهد کشت.» خداوند فرمود: «گوساله‌ای ماده همراه خود ببر و بگو: "آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم."»^{۲۱} یسا را به قربانی دعوت کن، و من تو را از آنچه باید بکنی، آگاه خواهم ساخت. تو باید آن کس را که به تو می‌گویم، برای من مسح کنی.»^{۲۲} پس سموئیل آنچه را خداوند فرموده بود، انجام داد و به بیت‌لجم رفت. مشایخ شهر لرزان به استقبال او آمده، گفتند: «آیا با صلح و سلامت می‌آیی؟» سموئیل پاسخ داد: «آری، با صلح و سلامت آمده‌ام تا برای خداوند قربانی کنم. پس خود را تقدیس کرده، برای تقدیم قربانی همراه من بیایید.» او یسا و پسرانش را تقدیس کرد و آنها را به قربانی دعوت نمود.^{۲۳} چون آمدند، سموئیل بر ایلیاب نگرست و اندیشید: «به یقین مسیح خداوند* اینجا در حضور اوست.»^{۲۴} اما خداوند به سموئیل گفت: «به سیما و قامت بلندش منگر، زیرا او را رد کرده‌ام. خداوند همچون انسان نمی‌نگرد؛ انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خداوند به دل.»^{۲۵} آنگاه یسا آییناداب را فرا خواند و او را از برابر سموئیل گذرانید. اما سموئیل گفت: «خداوند او را نیز برنگزیده است.»^{۲۶} پس یسا شمه را از برابر سموئیل گذرانید، اما سموئیل گذرانید، اما سموئیل گفت: «خداوند او را نیز برنگزیده است.»^{۲۷} پس یسا هفت تن از پسرانش را از برابر سموئیل گذرانید، اما سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.»^{۲۸} سپس از یسا پرسید:

* ۱:۱۶ در عبری: "شاح"; همچنین در آیه ۱۳.

* ۶:۱۶ در عبری: "ماشیح خداوند".

آیا من فلسطینی نیستم و شما خادمان شائول؟ پس حال مردی برای خود برگزینید تا نزد من آید.^۹ اگر توانست با من بجنگد و مرا بگشود، ما بندگان شما خواهیم شد. اما اگر من بر او غالب آمدم و او را کشتم، شما بنده ما خواهید بود و ما را خدمت خواهید کرد.»^{۱۰} آن فلسطینی افزود: «من امروز صفوف اسرائیل را به چالش می کشم! کسی به من بدهید تا با هم بجنگیم.»^{۱۱} شائول و همه اسرائیلیان با شنیدن سخنان آن فلسطینی به وحشت افتادند و بسیار ترسیدند.^{۱۲} و اما داوود پسر مردی بود یسا نام اهل افراته، از بیت لجم یهودا. یسا هشت پسر داشت و در زمان سلطنت شائول، پیر و سالخورده بود.^{۱۳} سه پسر بزرگتر یسا از پی شائول به جنگ رفته بودند. نامهای سه پسر او که به جنگ رفته بودند چنین بود: نخست زاده او ایلیاب، پسر دوم آییناداب، و پسر سوم شمه.^{۱۴} داوود کوچکترین بود. سه پسر بزرگتر از پی شائول رفتند،^{۱۵} اما داوود از نزد شائول آمد و شد می کرد تا گوسفندان پدرش را در بیت لجم بچرانند.^{۱۶} آن فلسطینی چهل روز، صبح و شام بیرون می آمد و خود را نشان می داد.^{۱۷} روزی یسا به پسرش داوود گفت: «یک ایقه* از این غله برشته و این ده قرص نان را گرفته، بی تأمل برای برادرانت به اردوگاه ببر.»^{۱۸} این ده تکه پنیر را نیز برای فرمانده هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت جويا شو و از ایشان خبری بیاور.»^{۱۹} شائول و برادران داوود همراه با همه مردان اسرائیل در وادی ایلاه در حال نبرد با فلسطینیان بودند.^{۲۰} داوود بامدادان برخاسته،

داوود نزد شائول رفت و به خدمت او درآمد. شائول او را بسیار دوست می داشت و داوود سلاحدار وی شد.^{۲۱} پس شائول برای یسا پیغام فرستاده، گفت: «بگذار داوود در خدمت من بماند، زیرا که از او خوشنودم.»^{۲۲} پس هرگاه روح پلید از جانب خدا بر شائول می آمد، داوود چنگ به دست می گرفت و می نواخت. آنگاه شائول آرامش می یافت و حالش نیکو می شد، و روح پلید او را ترک می کرد.

داوود و جلیات

۱۷ و اما فلسطینیان لشکریان خود را برای نبرد گرد آورده، در سوکوی یهودا جمع شدند، و در افس دمیم، جایی میان سوکو و عزیه، اردو زدند.^۱ شائول و مردان اسرائیل نیز گرد آمده، در وادی ایلاه اردو زدند و در برابر فلسطینیان صف آرا شدند.^۲ فلسطینیان در یک طرف بر کوهی ایستادند و اسرائیلیان در طرف دیگر بر کوهی، و دره ای در میانشان بود.^۳ از اردوی فلسطینیان پهلوانی بیرون آمد جلیات نام، اهل جت، که قامتش شش ذراع* و یک وجب* بود.^۴ کلاهی خودی برنجین بر سر داشت و به تن پوشی از زره به وزن پنج هزار مثقال* برنج ملبس بود.^۵ بر پاهایش ساق بندهایی برنجین داشت و زوبینی برنجین میان دو کتفش آویخته بود.^۶ چوب نیزه اش همچون نورد بافندگان و سر نیزه اش ششصد مثقال آهن بود. سپردارش نیز پیشاپیش او می رفت.^۷ جلیات ایستاده، به بانگ بلند صفوف اسرائیل را خطاب کرد و گفت: «چرا بیرون آمده، برای نبرد صف آرای کرده اید؟»

* ۱۶: ۲۳ واژه "پلید" تنها در متن ترجمه یونانی هفتادئتان موجود است، ولی در متن عبری نیامده است.
* ۱۷: ۴ در متن عبری: در متن ترجمه یونانی هفتادئتان، در طومار دریای مرده و یوسفوس "چهار" آمده است.
* ۱۷: ۴ در عبری: "اما". یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است.
* ۱۷: ۴ یک "وجب" تقریباً معادل ۲۳ سانتی متر است.
* ۱۷: ۵ در عبری: "شکل". یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.
* ۱۷: ۱۷ یک "ایقه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

۳۱ چون سخن داوود به گوشها رسید، آن را نزد شائول بازگفتند. پس شائول از پی داوود فرستاد. ۳۲ داوود به شائول گفت: «هیچ کس به سبب این فلسطینی خود را نیازد. خدمتگزارت می رود و با او می جنگد.» ۳۳ شائول در جواب گفت: «تو را یارای رویارویی و نبرد با این فلسطینی نیست، زیرا که جوانی بیش نیستی، حال آنکه او از جوانی مرد جنگ بوده است.» ۳۴ اما داوود به شائول گفت: «کار خدمتگزارت چوپانی گله پدرش بوده است. هرگاه شیر یا خرسی آمده و بره‌ای را از گله ربوده، ۳۵ من از پی اش رفته‌ام و ضربتی بر آن وارد آورده، بره را از دهانش رهانیده‌ام. و اگر بر ضد من برخاسته، ریشش را گرفته و آن را زده و کشته‌ام.» ۳۶ خدمتگزارت هم شیر کشته است، هم خرس. این فلسطینی نامختون نیز همچون یکی از آنها خواهد بود، زیرا که لشکریان خدای زنده را به چالش می‌کشد.» ۳۷ داوود سپس افزود: «همان خداوندی که مرا از چنگال شیر و خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی نیز خواهد رهانید.» پس شائول به داوود گفت: «برو، خداوند با تو باشد.»

۳۸ آنگاه شائول جامه خویشت را بر داوود پوشانید و کلاهخودی برنجین بر سرش نهاد، و او را به تن پوشی از زره ملبس ساخت، ۳۹ و داوود شمشیر شائول را بر جامه خویشت به کمر بست. آنگاه کوشید با آنها راه برود زیرا که بدانه‌ها عادت نداشت. پس به شائول گفت: «با اینها نمی‌توانم بروم، زیرا به آنها عادت ندارم.» بنابراین آنها را از تن به در آورد. ۴۰ سپس چوب‌دستی خود را به دست گرفت و پنج سنگ صاف از نهر برگزیده، در کیسه چوپانی خود نهاد. و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.

۴۱ آن فلسطینی پیش آمد و به داوود نزدیک شد، و سپردارش نیز پیشاپیش او می‌آمد.

گله را به چوپانی سپرد و طبق فرمان یسا آذوقه برگرفته، روانه شد. چون به اردوگاه رسید، لشکریان نعره‌کشان به سوی میدان جنگ بیرون می‌رفتند. ۴۱ اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر در برابر لشکر، صف آراسته بودند. ۴۲ داوود آنچه داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی صفوف دویده، رفت و جویای احوال برادران خود شد. ۴۳ در همان حال که با ایشان سخن می‌گفت، اینک آن پهلوان فلسطینی جتی، جلیات نام، از میان صفوف فلسطینیان بیرون آمده، همان سخنان را تکرار کرد، و داوود شنید. ۴۴ مردان اسرائیل جملگی با دیدن او بسیار ترسان شده، از برابرش گریختند. ۴۵ آنان می‌گفتند: «آیا این مرد را که بیرون می‌آید، می‌بینید؟ به یقین بیرون می‌آید تا اسرائیل را به چالش کشد. پادشاه به مردی که او را بکشد، ثروتی عظیم خواهد بخشید و دختر خود را به او به زنی خواهد داد. خاندان پدرش را نیز در اسرائیل از پرداخت مالیات معاف خواهد کرد.» ۴۶ داوود از مردانی که کنارش ایستاده بودند، پرسید: «برای مردی که این فلسطینی را بکشد و این رسوایی را از اسرائیل برگیرد، چه خواهد شد؟ زیرا این فلسطینی نامختون کیست که لشکریان خدای زنده را به چالش کشد؟» ۴۷ پس آنان همان سخنان را برای داوود بازگفتند که: «برای کسی که او را بکشد، چنین و چنان خواهد شد.»

۴۸ و اما ایلیاب، برادر بزرگ داوود شنید که او با آن مردان سخن می‌گوید. پس بر او خشم گرفته، پرسید: «برای چه به اینجا آمدی؟ آن گوسفندان کم‌شمار را در بیابان نزد که نهادی؟ من از گستاخی و شرارت دل تو آگاهم؛ تو تنها به تماشای جنگ آمده‌ای!» ۴۹ داوود گفت: «حال دیگر چه کرده‌ام؟ آیا تنها سخنی نگفتم؟» ۵۰ پس از ایلیاب روی به جانب دیگری گردانید و همان سخن را گفت، و لشکریان نیز او را چون پیشتر پاسخ دادند.

نعره‌زنان برخاسته، فلسطینیان را تا جَت و تا دروازه‌های عَقرون تعقیب کردند، به گونه‌ای که مجروحان فلسطینی از شَعْرَیم تا به جَت و عَقرون بر راه افتادند.^{۳۳} و بنی‌اسرائیل از تعقیب فلسطینیان بازگشتند و اردوگاه آنان را غارت کردند.^{۳۴} داوود سر آن فلسطینی را برگرفته، به اورشلیم برد، اما زره او را در خیمه خویش نهاد.

^{۳۵} چون شائول دید که داوود به رویارویی آن فلسطینی می‌رود، از اَبنیر، فرمانده لشکر پرسید: «ای اَبنیر، این نوجوان پسر کیست؟» اَبنیر پاسخ داد: «ای پادشاه، به جانت سوگند، نمی‌دانم.»^{۳۶} پادشاه گفت: «پرس و جو کن و بین این نوجوان پسر کیست.»^{۳۷} و چون داوود از کشتن آن فلسطینی بازگشت، اَبنیر او را گرفته، به حضور شائول برد و سر آن فلسطینی در دستش بود.^{۳۸} شائول از او پرسید: «ای جوان، پسر کیستی؟» داوود پاسخ داد: «پسر خدمتگزارت یَسای بیت‌لجمی.»

دوستی داوود و یوناتان

چون داوود از سخن گفتن با شائول فارغ شد، دل یوناتان به دل داوود چسبید، و یوناتان داوود را همچون جان خویش دوست می‌داشت.^۱ آن روز، شائول داوود را گرفته، نگذاشت به خانه پدر خود بازگردد.^۲ و یوناتان با داوود پیمان بست، زیرا او را همچون جان خویش دوست می‌داشت.^۳ یوناتان ردایی را که بر تن داشت به در آورد و همراه با زره، و حتی شمشیر و کمان و کمر بند خود، به داوود بخشید.^۴ و داوود روانه شده، در هر جایی که شائول او را می‌فرستاد، کامیاب می‌بود، پس شائول او را بر مردان جنگی خود برگماشت. و این هم در نظر تمامی قوم و هم در نظر خدمتگزاران شائول پسندیده بود.

^{۳۹} چون نظر کرده، داوود را بدید، او را خوار شمرد زیرا نوجوانی بیش نبود، سرخ‌رو و خوش‌سیما.^{۴۰} پس به داوود گفت: «آیا من سگم که با چوب نزد من می‌آیی؟» و به نام خدایان خود، داوود را لعن کرد و^{۴۱} بدو گفت: «نزد من بیا تا گوشت تَنَّت را به مرغان هوا و جانوران صحرا بدهم.»^{۴۲} آنگاه داوود به آن فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و زوبین نزد من می‌آیی، اما من به نام خداوند لشکرها، خدای سپاهیان اسرائیل که او را به چالش کشیده‌ای، نزدت می‌آیم.»^{۴۳} امروز خداوند تو را به دست من تسلیم خواهد کرد، و من تو را زده، سرت را از تن جدا خواهم کرد و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و وحوش زمین خواهم داد، تا تمامی جهان بدانند که در اسرائیل خدایی هست.^{۴۴} و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه نجات نمی‌دهد. زیرا نبرد از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.»

^{۴۵} چون آن فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به جهت رویارویی با داوود نزدیک شد، داوود نیز به‌شتاب به سوی میدان نبرد دوید تا با او رویاروی شود.^{۴۶} آنگاه دست به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، با فلاخُن پرتاب کرد و به پیشانی آن فلسطینی زد. سنگ در پیشانی او فرو رفت و او به روی بر زمین افتاد.^{۴۷} بدین‌سان داوود با فلاخُن و سنگ بر آن فلسطینی چیره شد، و بی‌آنکه شمشیری به دست داشته باشد، او را زد و کشت.^{۴۸} سپس دوید و بالای سر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیرش را گرفته، از غلاف برکشید و او را کشت، و سرش را با آن از تن جدا کرد. فلسطینیان چون پهلوان خود را مرده دیدند، گریختند.^{۴۹} آنگاه مردان اسرائیل و یهودا

حسادت شائول

۶ هنگامی که ایشان پس از کشته شدن آن فلسطینی به دست داوود به خانه‌های خود بازمی‌گشتند، زنان، آواز خوانان و رقص‌کنان، با دف و سروده‌های شادمانی و با سه تار، از تمام شهرهای اسرائیل به پیشباز شائول پادشاه بیرون آمدند^۷ و خرم و خندان چنین می‌سراییدند: «شائول هزاران خود را کشته است،

و داوود ده هزاران خود را.»

۸ اما شائول بسیار خشمگین شد و این کلمات در نظرش ناپسند آمد و با خود گفت: «ده هزاران را به داوود نسبت می‌دهند و هزاران را به من. به جز سلطنت چه باقی مانده که تصاحب کند؟»^۹ پس شائول از آن روز بر داوود با سوءظن می‌نگریست.

۱۰ فردای آن روز، هنگامی که داوود طبق روال روزانه چنگ می‌نواخت، روحی پلید از جانب خدا بر شائول وزیدن گرفت و او در میان خانه خویش، شوریده‌احوال گردید. و نیزه‌ای در دست شائول بود.^{۱۱} شائول نیزه را به سوی داوود پرتاب کرده، با خود گفت: «داوود را به دیوار خواهم دوخت.» اما داوود دو بار خود را کنار کشید.

۱۲ شائول از داوود می‌ترسید، زیرا خداوند با داوود بود اما شائول را ترک کرده بود.^{۱۳} پس داوود را از حضور خود مرخص کرده، او را به فرماندهی هزار سرباز برگماشت، و داوود ایشان را در جنگ رهبری می‌کرد.^{۱۴} داوود در همه کارهایش کامیاب می‌شد،^{۱۵} زیرا خداوند با او بود. و شائول با دیدن کامیابی فراوان داوود، بیشتر از او می‌ترسید.^{۱۶} اما تمامی اسرائیل و یهودا داوود را دوست می‌داشتند، زیرا او ایشان را در جنگ رهبری می‌کرد.

ازدواج داوود و میکال

۱۷ شائول به داوود گفت: «اینک دختر بزرگ من میرب اینجاست. او را به تو به زنی خواهم داد؛ تنها برای من دلیر باش و در جنگهای خداوند پیکار کن.» زیرا شائول با خود می‌گفت: «نمی‌خواهم دست من بر ضد داوود دراز شود؛ بگذار فلسطینیان چنین کنند!»^{۱۸} اما داوود پاسخ داد: «من کیستم و خویشان و خاندان پدری‌ام در اسرائیل چیستند که داماد پادشاه شوم؟»^{۱۹} اما آنگاه که بنا بود میرب، دختر شائول به داوود داده شود، او را به عَدْرِیثیل محولاتی به زنی دادند.

۲۰ او اما میکال، دختر شائول عاشق داوود بود. چون شائول این را شنید، در نظرش پسند آمد^{۲۱} و با خود اندیشید: «دختر خود را به داوود خواهم داد تا برایش دامی شود و فلسطینیان دست خود را بر او دراز کنند.» پس شائول به داوود گفت: «امروز فرصتی دیگر داری که داماد من شوی.»^{۲۲} او به خدمتگزاران خود فرمان داد: «در خلوت به داوود بگویید: «اینک پادشاه از تو خشنود است و خدمتگزارانش نیز جملگی تو را دوست می‌دارند؛ پس حال داماد پادشاه شو.»»^{۲۳} خدمتگزاران شائول این سخنان را به گوش داوود رساندند، اما داوود پاسخ داد: «آیا داماد پادشاه شدن در نظر شما امر کوچکی است؟ من مرد فقیر و ناچیزی بیش نیستم.»^{۲۴} خدمتگزاران شائول، سخنان داوود را به وی بازگفتند.^{۲۵} شائول در جواب گفت: «به داوود چنین بگویید: "پادشاه مهریه‌ای نمی‌خواهد جز قَلْفَه یکصد مرد فلسطینی، تا بدین‌گونه از دشمنان خویش انتقام کشد."» اما قصد شائول این بود که داوود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.^{۲۶} چون خدمتگزاران

* ۱۴: ۱۸ یا: «همه کارهایش را با خردمندی به انجام می‌رساند.»

* ۱۵: ۱۸ یا: "خردمندی".

عظیم برای تمامی اسرائیل به عمل آورد. تو آن را دیدی و شادمان شدی. پس حال چرا می خواهی نسبت به شخصی بی گناه خطا ورزی و داوود را بی سبب بکشی؟» شائول سخن یوناتان را گوش گرفت و سوگند خورده، گفت: «به حیات خداوند سوگند که داوود کشته نخواهد شد.»^۷ یوناتان داوود را خواند و تمامی این امور را برایش بازگفت. سپس داوود را نزد شائول برد، و او همچون گذشته در حضور شائول ماند.

^۸ و اما دیگر بار جنگ در گرفت. پس داوود روانه شده، با فلسطینیان جنگید و چنان ضربتی سخت بر آنان وارد کرد که از برابرش پا به فرار گذاشتند.^۹ اما هنگامی که شائول نیزه به دست در خانه خود نشسته بود، روحی پلید از جانب خداوند بر او آمد. و داوود مشغول نواختن چنگ بود.^{۱۰} شائول خواست داوود را با نیزه خود به دیوار بدوزد. ولی داوود خود را کنار کشید و نیزه به دیوار اصابت کرد. آن شب داوود گریخت و جان به در بُرد.

^{۱۱} و اما شائول مأمورانی به خانه داوود فرستاد تا مراقبش باشند و بامدادان او را بکشند. اما میکال، همسر داوود بدو گفت: «اگر امشب نگریزی و جان خود را نرهانی، فردا کشته خواهی شد.»^{۱۲} پس داوود را از پنجره پایین فرستاد و او گریخته، جان به در بُرد.^{۱۳} آنگاه میکال بتی خانگی برگرفته، آن را بر بستر گذاشت و بالشی از پشم بز نیز در جای سرش نهاد و آن را با جامه پوشانید.^{۱۴} وقتی شائول مأموران برای گرفتار کردن داوود فرستاد، میکال به آنها گفت: «او بیمار است.»^{۱۵} پس شائول مأموران را بازپس فرستاد تا داوود را ببینند، و بدیشان گفت: «او را بر بسترش نزد من آورید تا او را بکشم.»^{۱۶} چون مأموران داخل شدند، بر بستر بتی خانگی دیدند با بالشی از

پادشاه این سخن را به داوود بازگفتند، او از اینکه داماد پادشاه شود خشنود شد. پس پیش از پایان موعد مقرر،^{۱۷} داوود برخاسته، به همراه مردانش رفت و دویست تن از فلسطینیان را کشته، قُلَعه های ایشان را آورد، و آنها را به تعداد کامل تقدیم پادشاه کردند تا داوود داماد وی گردد. پس شائول دختر خود میکال را به داوود به زنی داد.^{۱۸} اما چون شائول دید و دانست که خداوند با داوود است و دخترش میکال نیز دلباخته اوست،^{۱۹} بیش از پیش از داوود هراسان گشت؛ پس شائول پیوسته با داوود دشمنی می ورزید.

^{۲۰} و چنین بود که امیران فلسطینی به اسرائیل لشکرکشی می کردند و هر بار، داوود در نبرد بیش از همه دیگر خدمتگزاران شائول کامیاب می شد،^{۲۱} به گونه ای که نامش بسیار شهرت یافت.

شائول در پی قتل داوود

شائول به پسرش یوناتان و به همه خدمتگزاران خویش فرمان داد تا داوود را بکشند. اما یوناتان، پسر شائول، داوود را بسیار دوست می داشت.^۲ پس به او گفت: «پدرم شائول قصد کشتن تو دارد. بامدادان به هوش باش و در مخفیگاه مانده، خود را پنهان کن.^۳ من خواهم رفت و در همان صحرائی که تو هستی، نزد پدرم ایستاده، درباره تو با او گفتگو خواهم کرد، و اگر چیزی دریافتم، تو را خبر خواهم داد.»

^۴ پس یوناتان نزد پدرش شائول از داوود به نیکی یاد کرد و گفت: «مباد که پادشاه نسبت به خدمتگزار خود داوود گناه ورزد، زیرا او به تو گناهی نورزیده، و اعمالش جز نیکویی برایت در پی نداشته است.^۵ او جان بر کف نهاده، آن فلسطینی را کشت، و خداوند نجاتی

* ۱۸:۳۰ یا: «از همه دیگر خدمتگزاران شائول خردمندانه تر عمل می کرد.»

هیچ کاری نمی‌کند، چه کوچک و چه بزرگ، مگر آنکه آن را بسا من در میان بگذارد. پس چرا این موضوع را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»^۳ اما داوود بار دیگر سوگند خورده، گفت: «پدرت نیک می‌داند که من در نظرت التفات یافته‌ام؛ پس با خود می‌اندیشد، "یوناتان نباید از این امر آگاه شود، مبادا محزون گردد." آری، به حیات خداوند و به حیات تو سوگند که با مرگ گامی بیش فاصله ندارم.»^۴ یوناتان به داوود گفت: «هر چه بگویی، برایت خواهم کرد.»^۵ پس داوود گفت: «اینک فردا جشن ماه نو است و من باید با پادشاه بر سفره بنشینم؛ اما بگذار بروم و تا شامگاه پس فردا خود را در صحرا پنهان کنم.»^۶ اگر پدرت متوجه غیبت من شد، بگو: "داوود به التماس از من اجازه خواست تا به شهر خویش پست لجم بشتابد، زیرا در آنجا همه طایفه او قربانی سالانه دارند."^۷ اگر بگویی: "بسیار خوب"، آنگاه خدمتگزارت در امان است. اما اگر به خشم آمد، بدان که قصد آزار من دارد.^۸ پس بر خدمتگزار خویش احسان کن، زیرا که خدمتگزارت را با خود به عهد خداوند درآورده‌ای. اما اگر در من جرمی هست، تو خود مرا بکش! زیرا چرا مرا نزد پدرت ببری؟»^۹ یوناتان گفت: «دور از جان تو! اگر می‌دانستم پدرم قصد آزار تو دارد، آیا تو را آگاه نمی‌کردم؟»^{۱۰} پس داوود پرسید: «اگر پدرت تو را به درستی پاسخ دهد، چه کسی مرا آگاه خواهد ساخت؟»^{۱۱} یوناتان گفت: «بیا تا به صحرا برویم». پس هر دو به صحرا رفتند.

^{۱۲} آنگاه یوناتان به داوود گفت: «یهوه، خدای اسرائیل شاهد باشد* که تا فردا یا پس فردا همین وقت پدرم را به سخن خواهم آورد! اگر بر تو نظر نیکو داشته باشد، کسی را فرستاده، تو را آگاه خواهم ساخت.»^{۱۳} اما اگر قصد آزار تو کرده باشد، خداوند مرا سخت مجازات کند

پشم بز در جای سرش!^{۱۷} پس شائول به میکال گفت: «چرا این‌گونه مرا فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا جان به در ببرد؟» میکال پاسخ داد: «داوود به من گفت: "بگذار بروم، وگرنه تو را خواهم کشت."»

^{۱۸} باری، داوود گریخت و جان به در برد. او به راقه نزد سموئیل رفت و او را از هر آنچه شائول با وی کرده بود، آگاه ساخت. سپس داوود و سموئیل به نایوت رفتند و در آنجا ماندند.^{۱۹} پس به شائول خبر دادند که: «اینک داوود در نایوت راقه است.»^{۲۰} او نیز مأموران فرستاد تا داوود را گرفتار کنند. اما وقتی مأموران شائول گروه انبیا را دیدند که به رهبری سموئیل نبوت می‌کردند، روح خدا بر ایشان نازل شد و آنها نیز به نبوت مشغول شدند.^{۲۱} وقتی این خبر به گوش شائول رسید، مأمورانی دیگر فرستاد. اما آنان نیز به نبوت پرداختند. پس شائول برای بار سوم مأموران فرستاد، ولی آنها نیز به نبوت مشغول شدند.^{۲۲} سرانجام خود شائول به راقه رفت. چون به چاه بزرگی که در سیخوه است رسید، پرسید: «سموئیل و داوود کجا هستند؟» گفتند: «در نایوت راقه.»^{۲۳} پس شائول به نایوت راقه رفت. اما روح خدا بر او نیز نازل شد و همچنان که می‌رفت، نبوت می‌کرد تا به نایوت راقه رسید.^{۲۴} او نیز جامه از تن برکنده، در حضور سموئیل به نبوت مشغول شد، و در تمام آن روز و آن شب، عربان دراز کشیده بود. از این روست که می‌گویند: «آیا شائول نیز از جمله انبیاست؟»

هشدار یوناتان به داوود

۲۵ و اما داوود از نایوت راقه گریخته، نزد یوناتان رفت و گفت: «مگر من چه کرده‌ام؟ جرم من چیست؟ در حضور پدرت چه گناهی کرده‌ام که قصد جان من دارد؟»^۲ یوناتان به او گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدرم

* ۱۲:۲۰ متن عبری فاقد عبارت «شاهد است» می‌باشد و در آن چنین آمده: «به یهوه، خدای اسرائیل که تا فردا...»

دیوار نشست، در حالیکه یوناتان ایستاده بود* و آبیر نیز کنار شائول نشسته بود. اما جایگاه داوود خالی بود.

^{۲۶} شائول آن روز چیزی نگفت، زیرا با خود اندیشید: «برای داوود چیزی رخ داده و او طاهر نیست. آری، به یقین او طاهر نیست.»^{۲۷} ولی روز بعد، یعنی دوّمین روز جشن ماه نو، باز جای داوود خالی بود. پس شائول به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسر یسا نه دیروز به طعام آمد و نه امروز؟»^{۲۸} یوناتان پاسخ داد: «داوود ملتسانه از من اجازه خواست به بیت لِحْم برود.»^{۲۹} او گفت: «رخصتم ده بروم، زیرا خاندان ما در شهر قربانی می گذرانند و برادرم مرا فرمان داده است که من نیز در آنجا حضور داشته باشم. پس حال اگر در نظرت التفات یافته‌ام، رخصت فرما بروم و برادرانم را ببینم.» از این روست که داوود بر سفره پادشاه حاضر نشده است.»

^{۳۰} آنگاه خشم شائول بر یوناتان افروخته شد و به او گفت: «ای پسر زن فاسد و سرکش! گمان داری نمی دانم که تو جانب پسر یسا را گرفته‌ای و با این کاژ خودت را رسوا کرده و عریانی مادرت را به افضح کشانده‌ای؟» زیرا تا زمانی که پسر یسا بر زمین زنده باشد، نه تو استوار خواهی شد و نه پادشاهی ات. پس حال بفرست و او را نزد من آور، زیرا که به یقین باید بمیرد.»^{۳۱} یوناتان در پاسخ پدرش شائول گفت: «چرا باید بمیرد؟ مگر چه کرده است؟»^{۳۲} اما شائول نیزه اش را به سوی او پرتاب کرد تا وی را بکشد. آنگاه یوناتان دریافت که پدرش قصد کشتن داوود را دارد.^{۳۳} پس با خشم بسیار از سفره برخاست و در دوّمین روز ماه لب به

اگر آگاهت نسازم و به سلامت روانه ات نکنم. خداوند همراه تو باشد، همان گونه که همراه پدرم بود.^{۲۴} اما تا زمانی که زنده‌ام، محبت خداوند را در حق من به جای آور، تا نمیرم.^{۲۵} و محبت خویش را هرگز از خاندان من دریغ مدار، حتی آنگاه که خداوند همه دشمنان داوود را از عرصه گیتی منقطع ساخته باشد.»

^{۲۶} پس یوناتان با خاندان داوود عهد بست و گفت: «باشد که خداوند از دشمنان داوود انتقام بگیرد.»^{۲۷} و بار دیگر داوود را واداشت تا به محبتی که نسبت به او دارد، سوگند خورَد، زیرا که او را همچون جان خویش دوست می داشت.

^{۲۸} آنگاه یوناتان به داوود گفت: «فردا جشن ماه نو است و چون جایگاه تو خالی است، متوجه غیبت خواهند شد.^{۲۹} بنابراین پس فردا، شتابان، به محلی که پیشتر در آن روز پرحادثه* پنهان شدی، برو و کنار سنگ اِزِل* منتظر بمان.^{۳۰} من سه تیر به کنار آن سنگ پرتاب خواهم کرد، گویی هدفی را نشانه گرفته‌ام.»^{۳۱} آنگاه پسرکی را فرستاده، خواهم گفت: «برو و تیرها را پیدا کن.» اگر به او بگویم: «بین تیرها در این سمت توست؛ آنها را بردار»، آنگاه تو بیا، زیرا به حیات خداوند سوگند که در امان هستی و خطری متوجه تو نیست.^{۳۲} اما اگر به پسرک بگویم: «بین تیرها در آن سوی توست»، در آن صورت برو، زیرا که خداوند تو را روانه کرده است.^{۳۳} و اما درباره آنچه با یکدیگر گفتیم، اینک خداوند تا ابد بین من و تو شاهد* خواهد بود.»

^{۳۴} پس داوود خود را در صحرا پنهان کرد. هنگام جشن ماه نو، پادشاه به طعام بنشست.^{۳۵} او بر حسب عادت در جایگاه خود کنار

* ۱۹:۲۰ احتمالاً به فصل ۱۹، آیات ۲ و ۳ اشاره دارد.

* ۱۹:۲۰ معنی این واژه در متن عبری روشن نیست.

* ۲۳:۲۰ ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در متن عبری واژه "شاهد" نیامده است.

* ۲۵:۲۰ متن عبری؛ در ترجمه یونانی هفتادئتان: «کنار دیوار روبه روی یوناتان نشست و آبیر نیز کنار شائول نشسته بود.»

تو را به انجامش مأمور کرده، می فرستم، چیزی بدانند.» با افرادم نیز در فلان جا وعده ملاقات گذاشته‌ام.^۳ پس حال دم دست چه داری؟ پنج قرص نان یا هر چه یافت شود، به من بده.»^۴ کاهن پاسخ داد: «نان معمولی دم دست ندارم، اما نان مقدس هست، مشروط بر آنکه مردان تو از زنان دوری کرده باشند.» داوود به کاهن گفت: «به درستی که زنان همچون گذشته به هنگام مأموریت از ما دور نگاه داشته شده‌اند. حتی در سفرهای عادی نیز مردان من ظروف خود را مقدس نگاه می‌دارند، چه رسد به امروز!»^۵ پس کاهن نان مقدس را به او داد، زیرا که نان دیگری در آنجا نبود به جز نان حضور، که از حضور خداوند برگرفته می‌شود و همان روز به جای آن، نان گرم نهاده می‌شود.

^۶ و اما آن روز یکی از خدمتگزاران شائول آنجا بود که مکلف به ماندن در حضور خداوند بود. نام او دواغ آدمی بود، رئیس چوپانان شائول.

^۷ داوود از آخیملیک پرسید: «آیا اینجا نیزه یا شمشیری دم دست داری؟ زیرا من نه شمشیرم را با خود آورده‌ام و نه اسلحه‌ام را، چون که فرمان پادشاه فوری بود.»^۸ کاهن پاسخ داد: «اینک شمشیر جلیاتِ فلسطینی که او را در وادی ایلاه کشتی، اینجا در پارچه‌ای پیچیده شده و پشت ایفود است. اگر می‌خواهی آن را برگیری، برگیر، زیرا جز آن در اینجا نیست.» داوود گفت: «آن شمشیر نظیر ندارد! آن را به من بده.»

فرار داوود به جت

^۹ آن روز داوود برخاسته، از حضور شائول گریخت و نزد آخیش، پادشاه جت رفت. «اما خادمان آخیش به او گفتند: «آیا این همان داوود،

طعام نزد، زیرا برای داوود غمگین بود، از آن رو که پدرش آبروی او را برده بود.

^{۱۰} بامدادان یوناتان طبق قرار ملاقات خود با داوود به صحرا رفت، و پسر کوچکی همراهش بود.^{۱۱} او به پسرک گفت: «بدو و تیرهایی را که پرتاب می‌کنم، پیدا کن.» و چون پسرک دوید، تیری چنان پرتاب کرد که از او رد شد.^{۱۲} چون پسرک به محل افتادن تیری رسید که یوناتان پرتاب کرده بود، یوناتان از عقب او بانگ برآورده، گفت: «آیا تیر در آن سوی تو نیست؟»^{۱۳} سپس از عقب پسر فریاد برآورد: «بشتاب! به تندی برو و درنگ مکن!» پس پسرک تیرها را برگرفت و نزد ارباب خود بازگشت.^{۱۴} اما پسر چیزی در این باره نمی‌دانست بلکه تنها یوناتان و داوود از آن آگاه بودند.^{۱۵} آنگاه یوناتان اسلحه خود را به پسرک داد و به او گفت: «برو و اینها را به شهر ببر.»^{۱۶} پس از رفتن پسر، داوود از جانب جنوبی آن سنگ* برخاست و به روی بر زمین افتاده، سه بار به یوناتان تعظیم کرد. سپس آن دو یکدیگر را بوسیدند و با هم گریستند، اما داوود بیشتر گریست.^{۱۷} آنگاه یوناتان به داوود گفت: «به سلامت روانه شو زیرا هر دوی ما به نام خداوند سوگند خورده، گفته‌ایم، "خداوند تا به ابد بین من و تو و بین فرزندان من و فرزندان تو شاهد* باشد.» آنگاه داوود برخاسته، روانه شد، و یوناتان نیز به شهر بازگشت.

داوود در نوب

۲۱ داوود به نوب نزد آخیملیک کاهن رفت. آخیملیک لرزان به استقبالش آمد و پرسید: «چرا تنهایی و کسی با تو نیست؟»^۱ داوود به او گفت: «پادشاه مرا به کاری مأمور کرده و به من گفته است: "مگذار کسی از آنچه

* ۴۱:۲۰ معنی این عبارت در متن عبری نامشخص است.

* ۴۲:۲۰ ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در متن عبری واژه "شاهد" نیامده است.

قتل کاهنان نوب

۶ اما به شائول خبر رسید که داوود و مردانی که با او بودند، پیدا شده‌اند. شائول بر بلندایی در جبعه، زیر درخت گزی، نیزه به دست نشسته بود و تمامی خدمتگزارانش اطراف او ایستاده بودند. ۷ شائول به خدمتگزاران خود که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «ای مردان بنیامین گوش فرا دهید! آیا پسر یسا به همگی شما کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و شما را سرداران هزارها و سرداران صدها خواهد کرد ۸ که جملگی بر ضد من دسیسه چیده‌اید؟ وقتی پسر من با پسر یسا پیمان می‌بندد، هیچ کس مرا مطلع نمی‌سازد. هیچ یک از شما دلسوز من نیست و مرا خبر نمی‌دهد که پسرم خدمتگزار مرا بر ضد من برانگیخته تا برابم به کمین بنشیند، چنانکه امروز شده است.» ۹ آنگاه دواغ آدومی که کنار خدمتگزاران شائول ایستاده بود، گفت: «من پسر یسا را دیدم که به نوب نزد آخیمیلک پسر آخیطوب می‌رفت.» ۱۰ آخیمیلک برای او نزد خداوند مسئلت کرد و به او توشه سفر داد، و شمشیر جلیات فلسطینی را در اختیارش گذاشت. ۱۱ آنگاه پادشاه فرستاده، آخیمیلک کاهن، پسر آخیطوب، و همه خاندان پدری او را که در نوب کاهن بودند، احضار کرد، و همگی آنها نزد پادشاه آمدند. ۱۲ شائول گفت: «ای پسر آخیطوب، گوش فرا ده.» او گفت: «امر بفرما، سرورم.» ۱۳ شائول به او گفت: «چرا تو و پسر یسا بر ضد من دسیسه چیده‌اید؟ چرا به او نان و شمشیر دادی و از خدا برایش مسئلت کردی تا به ضد من برخاسته، برابم به کمین بنشیند، چنانکه امروز شده است؟» ۱۴ آخیمیلک پاسخ داد: «در میان همه خدمتگزاران پادشاه چه کسی وفادارتر از داوود

پادشاه سرزمین خویش نیست؟ آیا او همان نیست که رقص کنان دربارش می‌خواندند: "شائول هزاران خود را کشته است، و داوود ده هزاران خود را؟"» ۱۵ این سخنان داوود را سخت به فکر فرو برد، و او به شدت از آخیش پادشاه جت ترسید. ۱۶ پس در حضور ایشان رفتار خود را تغییر داد و تا زمانی که نزد آنها بود، وانمود کرد دیوانه است؛ بر درهای دروازه خط می‌کشید و آب دهانش از ریش او سرازیر بود. ۱۷ آنگاه آخیش به خدمتگزاران خود گفت: «اینک چنانکه می‌بینید، این مرد دیوانه است! پس چرا او را نزد من آورده‌اید؟ ۱۸ مگر اینجا دیوانه کم داشتم که این مرد را نیز آورده‌اید تا در حضور من همچون دیوانگان رفتار کند؟ آیا باید این مرد به سرای من بیاید؟»

داوود در غار عدلام

۲۲ پس داوود از جت رفته، به غار عدلام گریخت. چون برادران داوود و تمامی خاندان پدرش این را شنیدند، نزد او به آنجا رفتند. ۲ او هر که در تنگی بود، و هر بدهکار و تلخ‌جان، نزد داوود گرد آمدند، و او فرمانده آنان گشت. حدود چهارصد تن با او بودند.

۳ داوود از آنجا به مصفه در موآب رفت و به پادشاه موآب گفت: «تمنا دارم اجازه دهید پدر و مادرم نزد شما بمانند تا آن زمان که در پام خدا برایم چه خواهد کرد.» ۴ پس ایشان را نزد پادشاه موآب گذاشت، و آنها تا زمانی که داوود در آن مخفیگاه بود، نزد پادشاه موآب ماندند. ۵ اما جاد نبی به داوود گفت: «در این مخفیگاه نمان بلکه روانه شده، به سرزمین یهودا برو.» پس داوود آنجا را ترک کرد و به جنگل حارث رفت.

خرمنها را غارت می‌کنند.»^۲ پس داوود از خداوند مسئلت کرده، پرسید: «آیا بروم و به این فلسطینیان حمله کنم؟» خداوند گفت: «برو، به فلسطینیان حمله کن، و قعیله را نجات ده.»^۳ اما مردان داوود به او گفتند: «اینک ما در همین یهودا در هراسیم، چه رسد به آنکه برای مقابله با لشکر فلسطینیان به قعیله رویم!»^۴ پس داوود بار دیگر از خداوند مسئلت کرد و خداوند او را پاسخ داده، گفت: «بر خیز و به قعیله فرود آی، زیرا من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»^۵ بنابراین، داوود و مردانش به قعیله رفتند و با فلسطینیان جنگیده، احشام ایشان را به یغما بردند، و ضربه‌ای مهلک بر آنان وارد آوردند. پس داوود اهالی قعیله را نجات داد.

شائول در تعقیب داوود

^۶ هنگامی که آبیاتار پسر آخیملیک نزد داوود به قعیله گریخت، ایغود را نیز همراه خود برد. ^۷ به شائول خبر رسید که داوود به قعیله رفته است. پس او گفت: «خدا داوود را به دست من تسلیم کرده، زیرا او با دخول به شهری که دروازه‌ها و پشت‌بندها دارد، خود را محبوس کرده است.»^۸ پس شائول تمامی لشکریان را به جنگ فرا خواند تا به قعیله فرود آمده، داوود و مردانش را محاصره کنند.^۹ چون داوود دریافت که شائول نقشه‌های شومی برای او دارد، به آبیاتار کاهن گفت: «ایغود را بدین جا آور.»^{۱۰} سپس گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدمتگزارت به یقین شنیده است که شائول قصد دارد به قعیله بیاید تا شهر را به سبب من نابود سازد.»^{۱۱} آیا مردان قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند کرد؟ آیا شائول طبق آنچه خدمتگزارت شنیده، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، تمنا دارم خدمتگزار خود را آگاه سازی.» خداوند فرمود: «او خواهد

است که داماد و فرمانده محافظان اوست و مُکْرَم در خانه‌اش؟^{۱۲} آیا امروز اولین بار است که برای او از خدا مسئلت می‌کنم؟ به یقین خیر! مباد که پادشاه به خدمتگزار خود و به تمامی خاندان پدرم اتهامی وارد کند، زیرا که خدمتگزارت درباره تمامی این امور ابداً چیزی نمی‌دانسته است.»^{۱۳} اما پادشاه گفت: «ای آخیملیک! به یقین تسو و تمامی خاندان پدرت باید بمیرید.»^{۱۴} آنگاه به محافظانی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «پیش آیید و کاهنان داوود را بکشید، زیرا آنان نیز با داوود همدست شده‌اند و با اینکه از فرار او آگاه بودند، مرا مطلع نساختند.» اما خدمتگزاران پادشاه نخواستند دست خود را برای زدن کاهنان داوود دراز کنند.^{۱۵} پس پادشاه به دوآغ گفت: «تو پیش آی و کاهنان را بزن.» پس دوآغ آدمی پیش آمده، کاهنان را زد، و در آن روز هشتاد و پنج تن را که به ایغود کتان ملبس بودند، کشت.^{۱۶} شائول، همچنین نوب، یعنی شهر کاهنان را با مردان و زنان، کودکان و نوزادان، و گاو، الاغان و گوسفندان آن از دم تیغ گذرانید.^{۱۷} اما از پسران آخیملیک پسر آخیطوب، یکی به نام آبیاتار جان به در بُرد و نزد داوود گریخت.^{۱۸} آبیاتار به داوود خبر داد که شائول کاهنان داوود را کشته است.^{۱۹} داوود به آبیاتار گفت: «آن روز که دوآغ آدمی آنجا بود، می‌دانستم که به طور حتم به شائول خبر خواهد داد. آری، من باعث کشته شدن تمامی خاندان پدرت شده‌ام.»^{۲۰} نزد من پیمان و مترس؛ زیرا آن که قصد جان من کرده، قصد کشتن تو نیز دارد. نزد من در امان خواهی بود.»

نجات شهر قعیله

و اما به داوود خبر دادند که: «اینک فلسطینیان با قعیله می‌جنگند و

۲۳

مخفیگاه‌هایی را که در آن پنهان می‌شود، پیدا کنید و با اطلاعات دقیق نزد من بازگردید. آنگاه با شما خواهم آمد و اگر در این سرزمین باشد، او را از میان تمامی طوایف یهودا خواهم جست.»^{۲۳} پس آنان برخاسته، پیش از شائول به زیف رفتند.

و اما داوود و مردانش در بیابان معون در عَرَبَه واقع در جنوب یشیمن به سر می‌بردند.^{۲۴} و شائول و مردانش به جستجوی او برآمدند. چون داوود این را شنید، نزد صخره فرود آمد و در بیابان معون مأوا گزید. شائول نیز چون این را شنید، در پی داوود به بیابان معون رفت.^{۲۵} شائول در یک طرف کوه می‌رفت و داوود و مردانش در طرف دیگر کوه. و داوود می‌شتافت تا از حضور شائول بگریزد. همچنان که شائول و مردانش عرصه را بر داوود و مردان او تنگ می‌کردند تا آنان را دستگیر کنند،^{۲۶} پیکی نزد شائول آمد و گفت: «بشتاب و بیا، زیرا که فلسطینیان به سرزمین ما تاخته‌اند.»^{۲۷} پس شائول از تعقیب داوود بازگشته، به مصاف فلسطینیان رفت. از این رو آن محل 'صخره جدایی' نام گرفت.^{۲۸} اما داوود از آنجا برآمده، در مخفیگاه‌های عین جدی مأوا گرفت.

گذشت داوود

۲۴ چون شائول از تعقیب فلسطینیان بازگشت، به او خبر دادند که، «اینک داوود در بیابان عین جدی است.»^۱ پس سه هزار مرد برگزیده از میان تمامی اسرائیل برگرفت و به جستجوی داوود و مردانش به مقابل 'صخره‌های بزهای کوهی' رفت.^۲ در راه به چند آغل گوسفند رسید. در آنجا غاری بود و شائول برای رفع حاجت* بدان داخل شد. از قضا داوود و مردانش نیز در قسمتهای

آمد.»^۳ آنگاه داوود بار دیگر پرسید: «آیا مردان قعیله من و مردانم را به دست شائول تسلیم خواهند کرد؟» خداوند گفت: «تسلیم خواهند کرد.»^۴ پس داوود و مردانش که نزدیک به ششصد تن بودند برخاسته، قعیله را ترک گفتند، و به هر جایی که می‌توانستند بروند، رفتند. و چون شائول شنید که داوود از قعیله گریخته، از رفتن بدان‌جا صرف‌نظر کرد.^۵ داوود در مواضع مستحکم بیابان و نواحی مرتفع بیابان زیف مأوا گزید. و شائول هر روزه در جستجوی داوود بود، اما خدا او را به دست وی تسلیم نکرد.

^۶ هنگامی که داوود در حورش واقع در بیابان زیف بود، دریافت که شائول برای کشتن او به آنجا آمده است.^۷ پس یوناتان پسر شائول برخاسته، به حورش نزد داوود رفت و دست او را در خدا تقویت کرد.^۸ به او گفت: «مترس، زیرا دست پدرم شائول به تو نخواهد رسید. تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد و من دومین بعد از تو خواهم بود. حتی پدرم شائول این را می‌داند.»^۹ پس هر دوی ایشان در حضور خداوند عهد بستند. آنگاه داوود در حورش باقی ماند و یوناتان به خانه بازگشت.

^{۱۰} اما مردمان زیف به جبعه، نزد شائول رفته، گفتند: «آیا نه این است که داوود در مواضع مستحکم حورش بر تپه حَخیله، در جنوب یشیمن نزد ما پنهان شده است؟»^{۱۱} پس هرگاه پادشاه مایل باشد، بیاید و ما به سهم خود او را به دست پادشاه تسلیم خواهیم کرد.»^{۱۲} شائول پاسخ داد: «خداوند برکتان دهد که بر من دل سوزانده‌اید.»^{۱۳} حال بروید و بیشتر تحقیق کرده، محل رفت و آمد او را ببینید و بفهمید، و این را که چه کسی او را در آنجا دیده است، زیرا مرا گفته‌اند که بسیار به مکر رفتار می‌کند.»^{۱۴} تمامی

* ۲۸:۲۳ یا "صخره گریز"؛ در عبری: "صخره مَحْلُوقَت".

* ۳:۲۴ در عبری: «...برای پوشاندن پاهایش.»

۱۲ پادشاه اسرائیل در پی که بیرون آمده است؟ که را تعقیب می کنی؟ سگی مرده، بلکه پشه ای را؟^{۱۵} خداوند داور باشد و بین من و تو حکم کند. او خود نظر کرده، به دفاع از من برخیزد و مرا از دست تو برهاند.»

۱۶ چون داوود از گفتن این سخنان به شائول بازایستاد، شائول گفت: «ای پسر من داوود، آیا این صدای توست؟» و به آواز بلند گریست. ۱۷ سپس به داوود گفت: «تو از من پارسا تری، زیرا تو با من به نیکی عمل کردی اما من به تو بدی کردم.»^{۱۸} تو امروز گفتی که چگونه در حق من نیکویی کردی، زیرا خداوند مرا به دستان تو تسلیم کرد اما تو مرا نکشتی.^{۱۹} زیرا کیست که دشمن خود را بیابد و به سلامت رهایش کند؟ پس خداوند تو را به سبب آنچه امروز با من کردی، پادشاه نیکو دهد.^{۲۰} اینک می دانم که تو به یقین پادشاه خواهی شد و پادشاهی اسرائیل به دست تو تثبیت خواهد گشت.^{۲۱} اکنون برایم به خداوند سوگند یاد کن که بعد از من نسل مرا منقطع نسازی و نام مرا از خاندان پدرم محو نکنی.»^{۲۲} پس داوود برای شائول سوگند یاد کرد. آنگاه شائول به خانه خود بازگشت، اما داوود و مردانش به مخفیگاه خود رفتند.

مرگ سموئیل

۲۵ و سموئیل چشم از جهان فرو بست. پس تمامی اسرائیل گرد آمده، برایش ماتم گرفتند، و او را در خانه اش در رامه به خاک سپردند.

داوود و آبیجایل

آنگاه داوود برخاسته، به بیابان فاران فرود آمد.^۲ در معون مردی می زیست که کسب و کارش در گرمیل بود. او بسیار دولتمند بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت. آن مرد در گرمیل به پشم چینی گوسفندانش مشغول بود. نام او نابال بود و نام زنش آبیجایل. آبیجایل زنی

تحتانی همان غار نشسته بودند.^۳ پس مردان داوود به او گفتند: «به یقین این همان روز است که خداوند درباره اش به تو گفت که دشمنت را به دستت تسلیم خواهد کرد تا هر چه در نظرت پسند آید، با او بکنی.» آنگاه داوود برخاست و نهانی گوشه ردای شائول را برید.^۵ ولی بعد دچار عذاب وجدان شد، از آن رو که گوشه ردای شائول را بریده بود.^۶ او به مردان خود گفت: «حاشا از من که به سرورم مسیح خداوند چنین کرده، دست خود را بر او دراز کنم، زیرا که او مسیح خداوند است.»^۷ پس داوود با این سخنان مردان خود را متقاعد کرده، آنان را از حمله به شائول بازداشت. و اما شائول برخاست و از غار بیرون آمده، به راه خود رفت.

۸ آنگاه داوود برخاسته، از غار بیرون آمد و شائول را از پشت سر صدا زده، گفت: «ای سرورم، پادشاه!» چون شائول به عقب نگریست، داوود خم شده، روی بر زمین نهاد و تعظیم کرد.^۹ سپس به شائول گفت: «چرا به سخن آنان که می گویند، "داوود قصد آزار تو دارد"، گوش می سپاری؟^{۱۰} اینک در این روز به چشمان خود دیدی که چگونه خداوند تو را امروز در غار به دست من تسلیم کرد. برخی گفتند تو را بکشتم، اما من بر تو رحم کرده، گفتم: "دست بر سرور خود دراز نخواهم کرد، زیرا که او مسیح خداوند است."^{۱۱} ای پدر من، بنگر! گوشه ردايت را در دست من بین! از اینکه گوشه ردايت را بریدم اما تو را نکشتم، بدان و دریاب که هیچ شرارت یا تمردی در من نیست. من به تو گناه نورزیده ام، هر چند تو در پی شکار جان منی تا آن را بستانی.^{۱۲} خداوند میان من و تو داوری کند. باشد که خداوند داد مرا از تو بستاند، اما دست من بر ضد تو نخواهد بود.^{۱۳} چنانکه ضرب المثل قدیمی می گوید: "شرارت از شیربان صادر می شود"، اما دست من بر تو دراز نخواهد شد.

به سرورمان سلام رسانند، اما او بدیشان اهانت کرد.^{۱۵} حال آنکه آن مردان به ما احسان فراوان کردند. هیچ آزاری به ما نرسانند و در تمامی روزهایی که در صحرا در کنار آنان آمد و شد می‌کردیم، از اموالمان چیزی گم نشد.^{۱۶} آنان در تمام مدتی که در کنارشان از گوسفندان مراقبت می‌کردیم، شب و روز برای ما همچون حصار بودند.^{۱۷} پس حال تدبیر کرده، بین چه می‌توانی کرد، زیرا مصیبت بر سرور ما و بر همهٔ خاندانش مقدر است، و خود او چنان فرومایه است که نمی‌توان با او سخن گفت.»^{۱۸} پس آبیجایل بی‌درنگ دویست قرص نان، دو مشک شراب، پنج گوسفند از پیش آماده، پنج پیمانه غله برشته شده، یکصد قرص کشمش فشرده و دویست قرص انجیر فشرده برگرفته، آنها را بر چند الاغ گذاشت.^{۱۹} و به خادمان خود گفت: «شما پیشاپیش من بروید و اینک من از پی‌تان خواهم آمد.» اما در این باره به شوهر خود نابال چیزی نگفت.^{۲۰} همچنین آنکه آبیجایل سوار بر الاغ از پیچ و خمهای کوه که دیده نمی‌شد پایین می‌آمد، داوود و مردانش نیز به جانب او از کوه پایین می‌آمدند، و آبیجایل بدیشان برخورد.^{۲۱} داوود پیشتر گفته بود: «براستی که بیهوده در بیابان از تمامی مایملک این مرد مراقبت کردم، چنانکه از تمامی اموالش چیزی گم نشد. حال او در ازای نیکویی بر من بدی روا می‌دارد.^{۲۲} خدا داوود را سخت مجازات کند اگر تا بامداد از همهٔ آنان که به نابال تعلق دارند، ذکوری زنده بگذارم!»^{۲۳} آبیجایل با دیدن داوود به‌شتاب از الاغ پایین آمده، در برابر او به روی بر زمین افتاد و تعظیم کرد.^{۲۴} او نزد پاهای داوود افتاد و گفت: «سرورم، بگذار تقصیر این کار تنها بر گردن

فهمیده و زیبا بود، اما شوهرش که از خاندان کالیب بود، مردی بود تندخو و بدرفتار.^۲ داوود در بیابان شنید که نابال به پشم‌چینی گوسفندان خویش مشغول است.^۳ پس ده مرد جوان با این دستور روانه کرد: «به گرمل برآید و نزد نابال رفته، از جانب من برای او سلامتی بطلبید.^۴ به او بگویید: "عمرت دراز باد! سلامتی بر تو، بر خاندان تو و بر تمامی اموالت باد!" شنیده‌ام که زمان پشم‌چینی است. زمانی که چوپانان تو نزد ما بودند، با ایشان بدرفتاری نکردیم، و در تمام مدتی که در گرمل به سر می‌بردند، از اموالشان چیزی گم نشد.^۵ از خادمان خود پرس و تو را خواهند گفت. پس حال که در روز عید نزد آمده‌ایم، بر خادمان من نظر لطف افکن و مرحمت فرموده، هر چه دم داری به خدمتگزارانت و به پسرت داوود عطا فرما.»^۶ پس چون خادمان داوود رسیدند، تمامی این سخنان را به نام داوود به نابال بازگفتند و سپس منتظر ماندند.^۷ نابال به خادمان داوود گفت: «داوود کیست و پسر یسا چه کسی است؟ این روزها چه بسیارند خادمانی که از نزد سروران خویش می‌گریزند!^۸ آیا باید نان و آب خود و گوشتی را که برای پشم‌چینانم ذبح کرده‌ام گرفته، به کسانی بدهم که نمی‌دانم از کجا آمده‌اند؟»^۹ پس خادمان داوود بازگشته، تمامی این سخنان را به وی بازگفتند.^{۱۰} آنگاه داوود به مردان خود گفت: «همگی شمشیرهایتان را برنیدید!» پس آنان شمشیرهایشان را بر بستند و داوود نیز شمشیر خود را بر بست. در حدود چهارصد مرد از پی داوود رفتند، و دویست تن نیز نزد اسبابها ماندند.

^{۱۱} اما یکی از خادمان به آبیجایل، همسر نابال گفت: «اینک داوود قاصدانی از بیابان فرستاد تا

* ۲۵:۱۸ در عبری: «پناه». یک پناه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است.

* ۲۵:۲۲ در عبری: «خدا دشمنان داوود را...».

انتقام ستاندن به دست خویش بازداشتی.^{۳۲} زیرا به حیات بیهوه خدای اسرائیل که نگذاشت آزاری به تو برسانم سوگند، اگر به دیدارم نمی‌شتافتی براستی که تا سپیده‌دم حتی یکی از مردان نابال برایش زنده نمی‌ماند.»^{۳۵} آنگاه داوود آنچه را آبیجایل برایش آورده بود، از دست او پذیرفت و بدو گفت: «به سلامت به خانه‌ات بازگرد. بدان که سخنت را شنیدم و درخواستت را پذیرفتم.»

^{۳۶} چون آبیجایل نزد نابال رفت، او ضیافتی شاهانه در خانه بر پا کرده و از فرط مستی سرخوش بود. پس تا طلوع آفتاب چیزی در این باره به او نگفت.^{۳۷} بامدادان که مستی از سر نابال پرید، زنش این امور را بدو بازگفت. ناگاه دل نابال در اندرونش بازایستاد و خودش همچون تکه سنگی شد.^{۳۸} نزدیک به ده روز بعد، خداوند نابال را بزد و او مرد.

^{۳۹} داوود چون شنید نابال مرده است، گفت: «متبارک باد خداوند که در برابر توهینی که از دست نابال به من رسید، از حق من دفاع کرد و خدمتگزار خود را از خطا برحذر داشت. خداوند شرارت نابال را به سر خود او بازگردانده است.» آنگاه داوود برای آبیجایل پیغام فرستاد، تا او را برای خود به همسری بگیرد.^{۴۰} خادمان داوود به گرمی آمدند و به آبیجایل گفتند: «داوود ما را نزدت فرستاده تا تو را برایش به زنی بگیریم.»^{۴۱} پس آبیجایل برخاسته، روی بر زمین نهاد و گفت: «اینک کنیزت خادمی است آماده برای شستن پاهای خدمتگزاران سرورم.»^{۴۲} سپس بی‌درنگ برخاست و بر الاغی نشسته، همراه با پنج تن از کنیزان خود از پی قاصدان داوود روانه شد و به همسری او درآمد.

^{۴۳} داوود آخینوعَم پزرعیلی را نیز گرفت و هر دوی ایشان همسران وی شدند.^{۴۴} و اما شائول

من باشد. تمنا دارم رخصت دهی کنیزت با تو سخن گوید، و به آنچه کنیزت می‌گوید، گوش فرا ده.^{۲۵} سرورم، به این نابالِ فرومایه اعتنا مکن، زیرا او چنانکه از اسمش پیداست، ابله است. نام او نابال* است و حماقت با اوست. اما من، کنیزت، مردان جوانی را که سرورم فرستاده بود، ندیدم.

^{۲۶} «حال ای سرورم، به حیات خداوند و به جان تو سوگند، از آنجا که خداوند تو را از خونریزی بازداشته و نگذاشته به دست خود انتقام بگیرم، باشد که دشمنانت و آنانی که قصد آزار سرورم دارند، مانند نابال گردند.^{۲۷} حال بگذار این هدیه که کنیزت برای سرور خود آورده است، به مردان جوانی که همراه سرورم هستند، داده شود.^{۲۸} تمنا دارم نافرمانی کنیزت را عفو فرمایم، زیرا خداوند به یقین خاندان سرورم را پایدار خواهد ساخت چراکه او در جنگهای خداوند می‌جنگد، و مادام که در قید حیات هستی بدی در تو یافت نخواهد شد.^{۲۹} اگر کسی به قصد جانت برخیزد و تو را تعقیب کند، همانا جان سرورم پیچیده در قنداق حیات نزد بیهوه خدایت محفوظ خواهد بود، اما او جان دشمنانت را بسان سنگی که از میان فلاخن پرتاب شود، به دور خواهد افکند.^{۳۰} آنگاه که خداوند تمام احسانهایی را که در مورد سرورم بیان داشته، به انجام رساند و تو را رهبر اسرائیل گرداند،^{۳۱} سرورم از آن رو که خون کسی را بی‌جهت ریخته یا خود در صدد انتقام برآمده، سببی برای اندوه یا عذاب وجدان نخواهد داشت. و چون خداوند بر سرورم احسان کند، آنگاه کنیز خود را به یاد آور.»

^{۳۲} داوود به آبیجایل گفت: «متبارک باد بیهوه، خدای اسرائیل که امروز تو را به ملاقات من فرستاد.^{۳۳} و حکمت تو و خودت نیز مبارک باشی، زیرا که امروز مرا از خونریزی و از

* ۲۵:۲۵ در عبری "نابال" یعنی "ابله".

دارد که دست خویش بر مسیح او دراز کنم. اما اکنون نیزه کنار سرش و کوزه آب را برگیر تا برویم.»^{۱۲} پس داوود نیزه و کوزه آب را از کنار سر شائول برگرفت، و روانه شدند. هیچ کس این را ندید و در نیافت، و کسی نیز بیدار نشد، زیرا همگی در خواب بودند، از آن رو که خوابی سنگین از جانب خداوند بر آنان مستولی شده بود.

^{۱۳} آنگاه داوود به جانب دیگر رفت و از دور بر سر تپه ایستاد، و فاصله‌ای زیاد میان ایشان بود. ^{۱۴} سپس بر لشکریان شائول و بر آبگیر پسر نیر بانگ زده، گفت: «ای آبگیر، آیا مرا پاسخ نمی‌دهی؟» آبگیر گفت: «تو کیستی که پادشاه را می‌خوانی؟» ^{۱۵} داوود به آبگیر گفت: «آیا تو مرد نیستی؟ کیست مانند تو در اسرائیل؟ پس چرا از سرورّت پادشاه محافظت نکردی؟ زیرا یکی از میان قوم آمده بود تا سرورّت پادشاه را هلاک کند.» ^{۱۶} کاری که تو کردی نیکو نیست. به حیات خداوند قسم که شما سزاوار مرگید، زیرا از سرورتان که مسیح خداوند است، محافظت نکردید. بین نیزه پادشاه و کوزه آبی که کنار سر او بود، کجاست؟»

^{۱۷} شائول صدای داوود را شناخت و گفت: «پسرم، داوود، آیا این صدای توست؟» داوود پاسخ داد: «آری، سرورم، پادشاه؛ صدای من است.» ^{۱۸} و افزود: «سرورم چرا در تعقیب خدمتگزار خویش است؟ مگر من چه کرده‌ام، و چه گناهی از من سر زده است؟» ^{۱۹} اکنون تمنا اینکه سرورم پادشاه به سخنان خدمتگزار خویش گوش فرا دهد. اگر خداوند است که تو را بر ضد من برانگیخته، باشد که هدیه‌ای قبول فرماید، ولی اگر انسانها چنین کرده‌اند، در حضور خداوند ملعون باشند! زیرا امروز مرا طرد کرده‌اند تا سهمی در میراث خداوند نداشته باشم، و می‌گویند: «برو خدایان غیر را عبادت نما!» ^{۲۰} پس حال مگذار خون من دور از حضور خداوند بر زمین ریخته شود.

دختر خود میکال، زن داوود را به فلطی پسر لایش از اهالی جلیم داده بود.

گذشت دوباره داوود

۲۶ و اما اهالی زیف نزد شائول به جبهه رفته، گفتند: «داوود خویشتن را در تپه حخیله که روبه‌روی پیشمون است، پنهان کرده است.» ^۲ پس شائول برخاسته، با سه هزار تن از مردان برگزیده اسرائیل عازم بیابان زیف شد تا داوود را در بیابان زیف جستجو کند. ^۳ او بر سر راه بر تپه حخیله که روبه‌روی پیشمون است، اردو زد، اما داوود در بیابان ماند. و چون داوود دید که شائول به تعقیب او به بیابان آمده، ^۴ جاسوسان فرستاده، دریافت که شائول به‌واقع آمده است. ^۵ پس برخاسته، به محلی که شائول در آن اردو زده بود رفت و دید شائول و فرمانده لشکرش آبگیر پسر نیر کجا خوابیده‌اند. شائول درون سنگر خوابیده بود و لشکرانش در اطراف او اردو زده بودند. ^۶ داوود به آخیملیک حیّتی و به آبیشای پسر صرویه برادر یوآب گفت: «چه کسی با من نزد شائول به اردو فرود می‌آید؟» آبیشای گفت: «من با تو می‌آیم.» ^۷ پس داوود و آبیشای شبانه نزد لشکریان شائول رفتند. اینک شائول درون سنگر دراز کشیده و خوابیده بود، و نیزه‌اش را کنار سرش در زمین فرو کرده بود. آبگیر و لشکریان نیز گرداگرد او خوابیده بودند. ^۸ آنگاه آبیشای به داوود گفت: «امروز خدا دشمنان را به دست تو تسلیم کرده است. حال رخصت ده او را با نیزه به ضربتی به زمین بدوزم، چنانکه نیازی به ضربت دوم نباشد.» ^۹ اما داوود به آبیشای گفت: «او را هلاک مکن! زیرا کیست که دست خویش بر مسیح خداوند دراز کند و بی‌گناه مآند؟» ^{۱۰} به حیات خداوند سوگند که خود خداوند او را خواهد زد، یا آجلش فرارسیده خواهد مرد، و یا به جنگ رفته، هلاک خواهد شد. ^{۱۱} خداوند از من به دور

و اَبِیجَایِلِ کَرَمَلِی، بیوۀ نَابَالِ را با خود داشت. ^۴ چون به شائول خبر رسید که داوود به جَت گریخته است، دست از تعقیب او برداشت.

^۵ آنگاه داوود به آخیش گفت: «اگر در نظرت التفات یافته‌ام، بگذار مکانی در یکی از نواحی روستایی به من داده شود تا در آنجا ساکن شوم. زیرا چرا باید خدمتگزارت نزد تو در شهر پادشاه زندگی کند؟» ^۶ پس آخیش همان روز صَقَلَع را به داوود داد، و بدین سان صَقَلَع تا به امروز از آن پادشاهان یهودا است. ^۷ شمار روزهایی که داوود در سرزمین فلسطینیان سکونت داشت، یک سال و چهار ماه بود.

^۸ باری، داوود و مردانش برآمده، بر چشوریان، چرزیان و عمالیقیان یورش می‌بردند. زیرا این اقوام از زمانهای قدیم در منطقه‌ای می‌زیستند که تا شور و سرزمین مصر امتداد داشت. ^۹ داوود هرگاه به سرزمینی یورش می‌برد، کسی را از مرد و زن زنده نمی‌گذاشت، و گوسفندان و گاو، الاغان و شتران، و جامه‌ها می‌گرفت و نزد آخیش بازمی‌گشت. ^{۱۰} هرگاه آخیش می‌پرسید: «امروز به کجا یورش بردی؟» داوود می‌گفت: «به نِگِبِ یهودا»، یا «به نِگِبِ بَرَحْمِیل» و یا «به نِگِبِ قِینان». ^{۱۱} او نمی‌گذاشت مرد یا زنی زنده بماند تا به جَت برده شود، زیرا با خود می‌اندیشید: «مبادا درباره‌ی ما خبر آورده، بگویند: "داوود چنین و چنان کرده است."» و داوود در تمامی مدتی که در سرزمین فلسطینیان می‌زیست، عادتش چنین بود. ^{۱۲} آخیش به داوود اعتماد داشت و با خود می‌اندیشید: «او چنان خود را نزد قوم خویش اسرائیل منفور ساخته که تا ابد خدمتگزار من خواهد بود.»

شائول و زن جادوگر

۲۸ در آن روزها، فلسطینیان نیروهای خود را برای جنگ با اسرائیل

زیرا پادشاه اسرائیل همچون کسی که به شکار کبک در کوهستان برود، از پی پشه‌ای بیرون آمده است.»

^{۱۳} آنگاه شائول گفت: «گناه ورزیده‌ام. ای پسرم داوود، بازگرد. دیگر در پی آزار تو نخواهم بود، زیرا که امروز جان مرا عزیز داشتی. براستی که ابلهانه رفتار کرده و خطایی عظیم مرتکب شده‌ام.» ^{۱۴} داوود پاسخ داد: «اینک نیزه پادشاه! یکی از خادمانت بدین جا آمده، آن را بگیرد. ^{۱۵} براستی که خداوند به هر کس به جهت پارسایی و وفاداری اش پاداش می‌دهد. زیرا او امروز تو را به دست من تسلیم کرد، اما من نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. ^{۱۶} اینک همان‌گونه که من امروز جان تو را عزیز داشتم، باشد که جان من نیز در نظر خداوند عزیز باشد و او مرا از هر تنگی برهاند.» ^{۱۷} آنگاه شائول به داوود گفت: «مبارک باشی، ای پسرم، داوود. تو کارهای بسیار خواهی کرد و به یقین در آنها کامروا خواهی شد.» پس داوود به راه خود رفت و شائول نیز به مکان خود بازگشت.

داوود در میان فلسطینیان

۲۷ و اما داوود با خود اندیشید: «عاقبت روزی به دست شائول هلاک خواهم شد. پس برایم چیزی بهتر از این نیست که به سرزمین فلسطینیان بگریزم. زیرا در آن صورت شائول از جستجوی من در سرحدات اسرائیل قطع امید خواهد کرد و از دستش جان به در خواهم برد.» ^۲ پس برخاسته، با ششصد مرد که همراهش بودند، آنجا را ترک گفت و نزد آخیش پسر مَعوک، پادشاه جَت رفت. ^۳ داوود و همه مردانش نزد آخیش در جَت ساکن شدند. هر یک از مردان داوود خانواده‌اش را نیز همراه خود آورده بود، و داوود نیز هر دو زنش، یعنی آخینوعَم پِزرعیلی

کار بر تو نخواهد آمد.»^{۱۱} پس آن زن پرسید: «چه کسی را می خواهی برایت احضار کنم؟» شائول گفت: «سموئیل را برایم احضار کن.»^{۱۲} چون آن زن سموئیل را دید، فریادی بلند برکشید و به شائول گفت: «از چه سبب مرا فریفتی؟ تو شائولی!»^{۱۳} پادشاه به او گفت: «مترس. چه می بینی؟» زن گفت: «موجودی آسمانی* می بینم که از زمین برمی آید.»^{۱۴} پرسید: «ظاهرش چگونه است؟» زن گفت: «پیرمردی برمی آید که ردایی بر تن دارد.» چون شائول دریافت که سموئیل است، خم شده، روی بر زمین نهاد.

^{۱۵} آنگاه سموئیل به شائول گفت: «چرا با احضار من آسایشم را بر هم زدی؟» شائول گفت: «سخت در تنگی هستم. زیرا فلسطینیان با من در جنگند و خدا نیز از من روی گردانیده، دیگر هیچ پاسخی به من نمی دهد، نه توسط انبیا و نه از طریق خوابها. پس تو را خواندم تا مرا بگویی چه کنم.»^{۱۶} سموئیل گفت: «حال که خداوند از تو روی گردانیده و دشمن تو شده، دیگر چرا از من سؤال می کنی؟»^{۱۷} خداوند آنچه را توسط من گفته بود، درباره تو به انجام رسانده است. او سلطنت را از دست تو پاره کرده و آن را به همسایهات داوود داده است.^{۱۸} چون تو آواز خداوند را نشنیدی و خشم شدید او را بر عمالیک نازل نساختی، او نیز امروز با تو چنین کرده است.^{۱۹} به علاوه، خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان تسلیم خواهد کرد، و فردا تو و پسرانت نزد من خواهید بود. خداوند، لشکر اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان تسلیم خواهد کرد.»^{۲۰} شائول از سخنان سموئیل سخت ترسان شد و به یکباره با تمامی قامت بر زمین افتاد.

گرد آوردند. آخیش به داوود گفت: «یقین بدان که تو و مردانت همراه من به جنگ خواهید آمد.» داوود به آخیش گفت: «بسیار خوب، بدین گونه در خواهی یافت که خدمتگزارت چه ها می تواند کرد.» آخیش گفت: «در این صورت من نیز تو را محافظ دائمی خود خواهم ساخت.»

^۳ سموئیل در گذشته بود و تمامی اسرائیل برایش سوگواری کرده و او را در شهرش راقه دفن کرده بودند. و شائول همه احضارکنندگان ارواح و غیبگویان را از سرزمین اسرائیل بیرون رانده بود.

^۴ باری، فلسطینیان گرد آمدند و رفته، در شوئم اردو زدند. شائول نیز همه اسرائیلیان را گرد آورد و آنان در جلبوع اردو زدند.^۵ چون شائول لشکر فلسطینیان را دید، هراسان شد و دلش بسیار لرزان گشت.^۶ پس از خداوند مسئلت کرد، اما خداوند او را پاسخی نداد، نه در خوابها، نه از طریق اوریم* و نه توسط انبیا.^۷ آنگاه شائول به خادمان خود گفت: «بروید و زنی برایم بیابید که بتواند احضار ارواح کند، تا نزد او بروم و از او مسئلت نمایم.» آنان بدو گفتند: «اینک در عین دور یکی هست.»

^۸ پس شائول تغییر چهره داد و با جامه مبدل شبانه به همراه دو تن از مردان خود نزد آن زن رفت و گفت: «به واسطه روحی برایم غیبگویی کرده، هر که را نام می برم، برایم احضار کن.»^۹ زن پاسخ داد: «بی گمان می دانی شائول چه کرده و چگونه احضارکنندگان ارواح و غیبگویان را از این سرزمین منقطع نموده است. پس چرا برای جانم دام می گستری تا مرا به کشتن دهی؟»^{۱۰} شائول برای آن زن به خداوند قسم خورد و گفت: «به حیات خداوند قسم که هیچ مجازاتی به سبب این

* ۲۸:۶ "اوریم و تمیم" احتمالاً دو سنگ بودند که کاهنان از طریق آن اراده خدا را تشخیص می دادند؛ رجوع کنید به خروج ۲۸:۳۰.

* ۲۸:۱۳ در عبری در اینجا واژه "الوهیم" به کار رفته که به معنی "خدا" و یا "موجود آسمانی" است.

همان داوود نیست که درباره اش رقص کنان با یکدیگر می خواندند:

«شائول هزاران خود را کشته است،

و داوود ده هزاران خود را»^۴؛

پس آخیش داوود را فرا خواند و بدو گفت: «به حیات خداوند قسم که تو مردی صالح هستی و خروج و دخولت با من در لشکر در نظرم نیکوست، زیرا از روزی که نزد من آمدی تا به امروز از تو بدی ندیده‌ام. اما حاکمان تو را تأیید نمی کنند.^۵ پس حال بازگشته، به سلامت برو، مبادا حاکمان فلسطینیان را ناخشنود سازی.»^۶ داوود از آخیش پرسید: «مگر من چه کرده‌ام؟ از روزی که به خدمت تو درآمدم تا کنون در خدمتگزارت چه یافته‌ای که نمی توانم بیایم و با دشمنان سرورم پادشاه بچنگم؟»^۷ آخیش پاسخ داد: «می دانم که تو در نظر من همچون فرشته خدا نیکویی. با این حال، فرماندهان فلسطینیان می گویند، "او نباید با ما به جنگ برآید." پس حال صبح زود با خادمان سرورت که همراه تو آمده‌اند، برخیز، و سحرگاه، همین که هوا روشن شد، روانه شوید.»^۸ بنابراین، داوود و مردانش صبح زود برخاستند تا روانه شده، به سرزمین فلسطینیان بازگردند، اما فلسطینیان به پزرعیل برآمدند.

پیروزی داوود بر عمالقیان

۳۰ باری، چون داوود و مردانش در روز سوم به صقلغ رسیدند، دیدند عمالقیان بر نیگب و بر صقلغ یورش برده‌اند و بر صقلغ غلبه کرده، آن را به آتش سوزانده‌اند. آنان زنان و تمام کسانی را که در آنجا بودند، از خرد و بزرگ به اسارت برده و هیچ کس را نکشته بودند، بلکه همگی را برگرفته، به راه خود رفته بودند.^۱ چون داوود و مردانش به شهر رسیدند، دیدند شهر به آتش سوخته است. و زنان و پسران و دخترانشان نیز به اسارت رفته‌اند.^۲ پس داوود و همراهانش به آواز بلند

و چون تمام آن روز و شب چیزی نخورده بود، دیگر رمقی در او باقی نبود.^۳ چون آن زن نزد شائول آمد و دید که سخت ترسان است، به او گفت: «اینک کنیزت از تو اطاعت کرد. من جان بر کف نهادم و آنچه را به من گفتی، گوش گرفتم.»^۴ حال تمنا دارم تو نیز سخن کنیز خود را بشنوی و رخصت دهی لقمه نانی پیش رویت بگذرام تا بخوری و در راه قوت داشته باشی.»^۵ اما شائول نپذیرفت و گفت: «چیزی نخواهم خورد.» ولی چون خادمانش نیز به اتفاق آن زن به او اصرار کردند، شائول پذیرفت و از زمین برخاسته، بر بستر نشست.^۶ آن زن گوساله‌ای فربه در خانه داشت. بی درنگ آن را ذبح کرد و قدری آرد گرفته، خمیر کرد و با آن نان بی خمیرمایه پخت.^۷ سپس آن را در برابر شائول و خادمانش نهاد. آنان خوردند و برخاسته، همان شب روانه شدند.

بی‌اعتمادی فلسطینیان به داوود

۲۹ باری، فلسطینیان همه لشکریان خود را در اقیق گرد آوردند. اسرائیلیان نیز کنار چشمه‌ای که در پزرعیل است، اردو زدند.^۱ چون سرداران فلسطینیان با دسته‌های صد نفری و هزار نفری خود حرکت می کردند، داوود و مردانش نیز به اتفاق آخیش از عقب آنها به حرکت درمی آمدند.^۲ فرماندهان فلسطینیان پرسیدند: «این عبرانیان در اینجا چه می کنند؟» آخیش پاسخ داد: «این همان داوود است که خادم شائول، پادشاه اسرائیل بود. تمام این ایام نزد من به سر برده است و از روزی که به من پیوست تا به امروز، هیچ عیبی در او نیافته‌ام.»^۳ اما فرماندهان فلسطینیان بر او خشم گرفتند و گفتند: «این مرد را بازپس بفرست تا به مکانی که برایش تعیین کرده‌ای، بازگردد. او نباید با ما به جنگ بیاید، مبادا در حین نبرد دشمن ما شود. زیرا او چگونه می تواند با سرور خود، شائول آشتی کند؟ آیا نه با سرهای این مردان؟^۴ آیا این

آنقدر گریستند که دیگر ایشان را یارای گریستن نبود. ^۵ دو زن داوود، یعنی آخینوعَم پِزْرِعیلی و آییجایل بیوهٔ نابالِ گِرمِلی نیز به اسارت برده شده بودند. ^۶ داوود سخت پریشانحال بود زیرا مردم از سنگسار کردن او سخن می گفتند، چراکه جان هر یک از مردم به خاطر پسران و دخترانشان تلخ شده بود. اما داوود خویشتن را در یهوه خدای خود تقویت کرد.

^۷ آنگاه داوود به آبیاتارِ کاهن، پسر آخیمیلک گفت: «تمنای آنکه ایفود را نزد من آوری.» پس آبیاتار ایفود را نزد داوود آورد. ^۸ داوود از خداوند مسئلت کرده، پرسید: «آیا به تعقیب مهاجمان بروم؟ آیا به آنها خواهیم رسید؟» خداوند پاسخ داد: «تعقیبشان کن، زیرا به یقین بدیشان خواهی رسید و قوم خود را خواهی رهناید.» ^۹ پس داوود با ششصد مرد که همراه خود داشت روانه شده، به نهرِ بسور رسیدند، جایی که واماندگان در آنجا توقف کردند. ^{۱۰} زیرا از آنان، دویست تن چنان خسته شده بودند که توان عبور از نهر را نداشتند. اما داوود با چهارصد تن به تعقیب ادامه دادند.

^{۱۱} آنان مردی مصری در صحرا یافتند و او را نزد داوود آوردند. به او نان دادند تا بخورد و آب تا بنوشد. ^{۱۲} نیز تکه‌ای نان انجیر و دو قرص نان کشمش به او دادند. چون خورد، جانی تازه گرفت، زیرا سه روز و سه شب بود که نان نخورده و آب ننوشیده بود. ^{۱۳} آنگاه داوود از او پرسید: «از آن کیستی و اهل کجایی؟» گفت: «جوانی مصری‌ام، خادم یک عمالیقی. سه روز پیش بیمار شدم و از این سبب اربابم مرا وا گذاشت. ^{۱۴} ما به نگبِ کِریتیان و قلمرو یهودا و نگبِ کالیب یورش برده و صقلغ را به آتش کشیده بودیم.» ^{۱۵} آنگاه داوود از او پرسید: «آیا حاضری مرا نزد این دستهٔ مهاجمان ببری؟» پاسخ داد: «اگر برایم به خدا سوگند بخوری که مرا نکشی و به دست اربابم نسپاری، تو را نزد ایشان خواهم برد.»

^{۱۶} چون آن مرد مصری داوود را بدان جا برد، دیدند که عمالقیان در همه جای زمین پراکنده‌اند و به خاطر غنایم بسیاری که از سرزمینهای فلسطینیان و یهودا گرفته‌اند، به خوردن و نوشیدن و بزم مشغولند. ^{۱۷} داوود از غروب آن روز تا شامگاه روز بعد ایشان را به شمشیر می‌زد، چندان که به‌جز چهارصد جوان که سوار بر شتر گریختند، احدی از ایشان جان به در نبرد. ^{۱۸} داوود هرآنچه را عمالقیان برده بودند، بازپس گرفت، از جمله دو زن خود را. ^{۱۹} از خُرد و بزرگ، پسران و دختران، از غنایم و از هرآنچه عمالقیان گرفته بودند، هیچ چیز از دست نرفت، بلکه داوود همه را بازستاند. ^{۲۰} او همهٔ گوسفندان و گاوان را گرفت، و قوم آنها را پیش روی دیگر احشام می‌راندند و می‌گفتند: «این است غنیمت داوود.»

^{۲۱} آنگاه داوود نزد آن دو یست مرد رفت که از فرط خستگی توان همراهی وی نداشتند و نزد نهرِ بسور وانهاده شده بودند. آنان به استقبال داوود و همراهانش بیرون آمدند، و چون داوود نزد ایشان رسید، جوایای سلامتی‌شان شد. ^{۲۲} اما از کسانی که همراه داوود رفته بودند، تمامی افراد شیر و فرومایه گفتند: «چون اینها همراه ما نیامدند، از غنایمی که بازستانده‌ایم چیزی به آنها نخواهیم داد. فقط زن و فرزندان خود را بگیرند و بروند.» ^{۲۳} اما داوود گفت: «نه برادران من، با آنچه خداوند به ما عطا کرده است چنین مکنید. او ما را حفظ کرد و مهاجمانی را که بر ما یورش آورده بودند، به دست ما تسلیم نمود. ^{۲۴} کیست که سخن شما را در این خصوص بشنود؟ زیرا سهم کسی که نزد اسباب می‌ماند، با سهم آن که به جنگ می‌رود برابر خواهد بود. هر دو یکسان سهم خواهند برد.» ^{۲۵} و از آن روز به بعد، داوود این را در اسرائیل فریضه و قانون قرار داد، که تا به امروز نیز باقی است. ^{۲۶} چون داوود به صقلغ آمد، بخشی از غنایم را برای مشایخ یهودا که از دوستانش

مرده دید، او نیز خود را بر شمشیر خویش افکند و با او مرد. ^۶ بدین سان شائول، سه پسر او، سلاحدارش و همه مردان وی با هم در همان روز مردند. ^۷ چون اسرائیلیانی که در آن سوی وادی و در طرف دیگر اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل گریخته و شائول و پسرانش نیز مرده‌اند، شهرهای خویش را واگذاشته، پا به فرار نهادند، و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.

^۸ روز بعد، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، اجساد شائول و سه پسرش را یافتند که بر کوه جلیبوع افتاده بود. ^۹ پس سر شائول را بریدند و زره‌اش را از تنش برکنند، و به سراسر سرزمین فلسطین قاصدان فرستادند تا این مژده را در بتخانه‌ها و به مردم اعلام کنند. ^{۱۰} آنان زره شائول را در معبد عشتاروت نهادند و جسدش را بر دیوار بیت‌شان آویختند. ^{۱۱} اما چون ساکنان یابیش جلعاد شنیدند که فلسطینیان با شائول چه کرده‌اند، ^{۱۲} مردان دلاورشان جملگی برخاسته، تمامی شب سفر کردند و به بیت‌شان رفته، اجساد شائول و پسرانش را از دیوار بیت‌شان برگرفتند و به یابیش آمده، آنها را در آنجا سوزاندند. ^{۱۳} سپس استخوانهای ایشان را برگرفتند و زیر درخت گز در یابیش دفن کردند، و هفت روز، روزه گرفتند.

بودند فرستاد، با این پیغام: «این پیشکشی است برای شما از آنچه از دشمنان خداوند به غنیمت گرفته شده است.» ^{۱۴} او این غنایم را برای بزرگان بیت‌ئیل، راموت جنوبی، یتیر، ^{۱۵} عروعر، سقموت، ایشموغ ^{۱۶} و راکال و نیز بزرگان شهرهای یروئیلیان و قینیان، ^{۱۷} خرما، بورعاشان، عتاک ^{۱۸} و جبرون و نیز همه مناطقی که داوود و مردانش در آن آمد و شد کرده بودند، فرستاد.

مرگ شائول

باری، فلسطینیان با اسرائیلیان جنگیدند، و مردان اسرائیل از برابر فلسطینیان گریخته، بسیاری از ایشان بر کوه جلیبوع از پای درآمدند. ^۱ فلسطینیان شائول و پسرانش را سخت تعقیب کرده، پسران شائول یعنی یوناتان، آبناداب و ملکیشوع را کشتند. ^۲ جنگ بر شائول سخت شد، و تیراندازان او را هدف قرار داده، به شدت مجروح کردند. ^۳ آنگاه شائول به سلاحدار خود گفت: «شمشیرت را بگیر و بر من فرو بر، مبادا این نامختونان آمده، شمشیرشان را بر من فرو بزنند و استهزایم کنند.» اما سلاحدار او نخواست چنین کند، زیرا بسیار می‌ترسید. پس شائول شمشیر خود را برگرفته، خویشتن را بر آن افکند. ^۴ سلاحدار شائول چون او را

معرفی کتاب دوّم سموئیل*

در این کتاب، نخست شاهدیم که داوود بر قبیله یهودا پادشاه می‌شود، و کمی پس از آن، همه دیگر قبیله‌های اسرائیل او را به عنوان پادشاه می‌پذیرند. خدا درباره داوود شهادت می‌دهد که او پادشاهی است موافق دل او. با این حال، می‌بینیم داوود مرتکب گناه می‌شود و عواقب سستی‌های اخلاقی خود را در خونریزی‌هایی که در خانواده خودش و سپس در میان قوم رخ می‌دهد، می‌بیند. نقطه اوج این نابسامانی‌ها را می‌توان در طغیان پسر او آبشالوم مشاهده کرد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- پادشاهی داوود بر قبیله یهودا (بابهای ۱ تا ۴)
- ۲- پادشاهی داوود بر تمام قوم اسرائیل و دستاوردهای او (بابهای ۵ تا ۹)
- ۳- کوتاهی‌ها و گناهان داوود (بابهای ۱۰ تا ۲۰)
- ۴- تأملات پایانی بر پادشاهی داوود (بابهای ۲۱ تا ۲۴)

* رجوع کنید به معرفی کتاب اوّل سموئیل.

دوم سموئیل

بازویش بود، برگرفته، با خود بدین جا نزد سرورم آورده‌ام.»

۱۱ «آنگاه داوود جامهٔ خویش گرفته، آن را درید، و همراهانش نیز جملگی چنین کردند. ۱۲ آنان برای شائول و پسرش یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل که به دم شمشیر از پا درآمده بودند، ماتم گرفتند و گریستند، و تا شامگاه روزه داشتند. ۱۳ و داوود به جوانی که این خبر را برایش آورده بود، گفت: «اهل کجایی؟» پاسخ داد: «پسر مهاجری عمالیقی‌ام.» ۱۴ داوود از او پرسید: «چگونه نترسیدی دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک سازی؟» ۱۵ آنگاه داوود یکی از مردان جوانش را فرا خواند و گفت: «برو و او را بکش!» پس او را به شمشیر زد، و او مرد. ۱۶ داوود به او گفت: «خونت بر گردن خودت باد، زیرا زبان خودت بر ضد تو شهادت داده، گفت: "من مسیح خداوند را کشتم."»

مرثیهٔ داوود

۱۷ داوود با این مرثیه، برای شائول و پسرش یوناتان سوگواری کرد، ۱۸ و فرمان داد آن را به مردم یهودا نیز تعلیم دهند؛ این مرثیه در کتاب یاشر به ثبت رسیده است: ۱۹ «جلال تو، ای اسرائیل، بر بلندیهایت از پا درآمده، چگونه پهلوانان افتاده‌اند!

آگاهی داوود از مرگ شائول

پس از مرگ شائول، چون داوود از شکست عمالیقیان بازگشت، دو روز در صقلغ توقف نمود. ۲ در روز سوم، ناگاه مردی با جامهٔ دریده و خاک بر سر ریخته، از اردوگاه شائول آمد. چون نزد داوود رسید، به روی درافتاده، تعظیم کرد. ۳ داوود از او پرسید: «از کجا می‌آیی؟» مرد پاسخ داد: «از اردوگاه اسرائیل گریخته‌ام.» ۴ داوود گفت: «جریان امر را برابم بازگو.» گفت: «لشکریان از جنگ گریختند و بسیاری از ایشان نیز افتادند و مردند. شائول و پسرش یوناتان نیز مرده‌اند.» ۵ پس داوود به مرد جوانی که این خبر را آورده بود، گفت: «از کجا می‌دانی شائول و پسرش یوناتان مرده‌اند؟» ۶ مرد جوان پاسخ داد: «بر حسب اتفاق بر کوه جلبوع بودم که دیدم شائول بر نیزهٔ خود تکیه زده، و ارابه‌ها و سواران دشمن هر دم به او نزدیکتر می‌شوند. ۷ چون شائول به عقب خود نگرست، مرا دید و مرا خواند. گفتم: "گوش به فرمانم." ۸ پرسید: "کیستی؟" گفتم: "یک عمالیقی." ۹ پس مرا گفت: "تمنا اینکه بر فرازم بایستی و مرا بگشی. زیرا دردی جانکاه بر من چیره گشته، اما هنوز جان در بدنم باقیست." ۱۰ پس بر فرازش ایستاده، او را کشتم، زیرا یقین داشتم از جراحت خود زنده نخواهد ماند. تاجی را که بر سر و بازوبندی را که بر

* ۱۸:۱ ترجمهٔ یونانی هفتادئتان. در عبری "گمان" آمده که احتمالاً نام موسیقی این مرثیه است.

۲۷ «چگونه پهلوانان افتاده‌اند،
و جنگ‌افزارها تلف شده است!»

مسح داوود به پادشاهی

۲ پس از آن، داوود از خداوند مسئلت کرده، پرسید: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند پاسخ داد: «برآی.» داوود پرسید: «به کدام شهر؟» گفت: «به جبرون.»^۲ پس داوود با دو زنش، آخینوعَم پزرعیلی و آبیجایل بیوه نابالِ گرملی، بدان شهر برآمد.^۳ مردانی را نیز که همراهش بودند با خانواده‌هایشان آورد، و ایشان در شهرهای جبرون ساکن شدند.^۴ آنگاه مردان یهودا نیز به جبرون آمدند و داوود را در آنجا به پادشاهی بر خاندان یهودا مسح کردند. چون آنان به داوود گفتند مردان یابیش جلعاد بودند که شائول را به خاک سپردند،^۵ قاصدان نزد ایشان فرستاده، بدیشان گفت: «خداوند شما را به‌خاطر این احسان که بر سرورتان شائول روا داشتید و او را به خاک سپردید، برکت دهد. خداوند محبت و وفا بر شما روا دارد، و من نیز به‌خاطر این کارتان به شما پاداش خواهم داد.^۶ پس اکنون دستانتان قوی باشد و شجاع باشید زیرا سرورتان شائول درگذشته و خاندان یهودا مرا به پادشاهی خود مسح کرده‌اند.»^۷ و اما آبئیر، پسر نیر، فرمانده لشکر شائول، ایشبوشت، پسر شائول را برگرفته، به مَحَنایم برده بود،^۸ و او را بر جلعاد، بر آشوریان و پزرعیل، و بر افرایم، بنیامین و تمامی اسرائیل پادشاه ساخته بود.^۹ ایشبوشت، پسر شائول چهل ساله بود، که پادشاه اسرائیل شد، و دو سال سلطنت کرد. اما خاندان یهودا از داوود پیروی می‌کردند.^{۱۰} داوود هفت سال و شش ماه در جبرون بر خاندان یهودا سلطنت کرد.

جنگ جبعون

۱۱ باری، آبئیر، پسر نیر، و مردان ایشبوشت، پسر شائول، از مَحَنایم به جبعون رفتند.^{۱۲} یوآب، پسر

۲۰ در جَت این را بازگوئید،
و در کوچه‌های آشقلون جار مزیند،
مبادا دختران فلسطینیان شادمان شوند،
و دختران ختنه‌ناشدگان به وجد آیند.

۲۱ «ای کوههای جَلبوع،
بر شما شنم منشیند و باران مبارد،
و نه از کشتزارهایتان هدایا به بار آید.
زیرا در آنجا سپر پهلوانان بی حرمت
شد،
و سپر شائول به روغن جلا نیافت.

۲۲ «از خون مقتولان،
و از پیه پهلوانان،
کمان یوناتان روی برنمی‌تافت،
و شمشیر شائول تهی برنمی‌گشت.

۲۳ «شائول و یوناتان، محبوب و نازنین،
در زندگی و در مرگ، جدایی‌ناپذیر.
از عقابها تیزپروازتر،
از شیران نیرومندتر.

۲۴ «ای دختران اسرائیل، بر شائول بگریید،
بر او که شما را به ارغوان و نغایس
می‌پوشانید،
و جامه‌هایتان را به زیورهای طلا
می‌آراست.

۲۵ «چگونه پهلوانان در میدان کارزار
افتاده‌اند؛

یوناتان بر بلندیهایت کشته افتاده
است!

۲۶ به خاطرت پریشانحالم، ای یوناتان، ای
برادرم؛

برایم بسیار عزیز بودی.

محبت تو به من خارق‌العاده بود،
بیشتر از محبت زنان.

از جیح در راه بیابان جبعون است، رسیدند.^{۱۵} مردان بنیامین نیز پشت آبیر گرد آمدند و یک گروه شده، بر فراز تپه‌ای موضع گرفتند.^{۱۶} پس آبیر، یوآب را صدا زد و گفت: «آیا شمشیر باید تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی‌دانی که این به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی به مردانت فرمان نمی‌دهی که دست از تعقیب برادران خود برکشند؟»^{۱۷} یوآب پاسخ داد: «قسم به حیات خدا که اگر سخن نمی‌گفتی، به یقین مردانم تا صبحگاهان از تعقیب برادران خود باز نمی‌ایستادند.»^{۱۸} پس یوآب گرنا را نواخت، و تمامی مردانش باز ایستاده، دیگر نه اسرائیل را تعقیب کردند و نه جنگیدند.

^{۱۹} آبیر و مردانش تمامی آن شب از میان عَرَبَه گذشته، از اردن عبور کردند و پس از آنکه تمامی صبح نیز راه پیمودند،^{۲۰} به مَحَنایم رسیدند.^{۲۱} بدین سان، یوآب از تعقیب آبیر بازگشت. و چون تمامی لشکر خود را گرد آورد، از مردان داوود علاوه بر عَسائیل نوزده تن مفقود شده بودند.^{۲۲} اما مردان داوود سیصد و شصت تن از بنیامینی را که از مردان آبیر بودند، زده و کشته بودند.^{۲۳} آنان عَسائیل را برگرفته، در مقبره پدرش در بیت لجم به خاک سپردند. سپس یوآب و مردانش تمامی شب راه پیموده، هنگام سپیده دم به جبرون رسیدند. جنگ میان خاندان شائول و خاندان داوود دیرزمانی ادامه یافت. داوود روز به روز نیرومندتر می‌شد، اما خاندان شائول روز به روز ضعیفتر می‌شدند.

آبیر به داوود می‌پیوندد

^۲ پسرانی چند در جبرون برای داوود زاده شدند: نخست زاده اش، آمنون بود از آخینوعَم یزرعیلی؛^۳ دومین پسرش کیلاب بود از آییجایل

صرویه و مردان داوود نیز بیرون آمده، نزد برکه جبعون با آنان رویاروی شدند. اینان در یک سوی برکه و آنان در سوی دیگر نشستند.^۴ آنگاه آبیر به یوآب گفت: «بگذار جوانان برخیزند و پیش روی ما هم‌اوردی کنند.» یوآب گفت: «برخیزند.»^۵ پس شماری از ایشان برخاستند و پیش رفتند: از طرف بنیامین و ایشویش پسر شائول دوازده تن، و از مردان داوود نیز دوازده تن.^۶ هر یک از آنان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خویش را در پهلوی او فرو برد، آن سان که با هم بر زمین افتادند. از این رو آن مکان را که در جبعون است، 'جَلَّتْ هَـصُورِیْم' نامیدند.^۷ پس در آن روز جنگی سخت در گرفت، و آبیر و مردان اسرائیل از مردان داوود شکست خوردند.

^۸ هر سه پسر صرویه در آنجا حضور داشتند، یعنی یوآب، آبیشای و عَسائیل. عَسائیل بسان غزال وحشی، تیز پا بود.^۹ او آبیر را سخت تعقیب می‌کرد بی آنکه در تعقیب او به چپ یا راست متمایل شود.^{۱۰} پس آبیر به پشت سر نگرسته، گفت: «آیا این تویی عَسائیل؟» عَسائیل پاسخ داد: «خودم هستم.»^{۱۱} آبیر به او گفت: «به جانب راست یا چپ خود متمایل شو و یکی از جوانان را گرفته، سلاحش را بگیر.» اما عَسائیل نخواست از تعقیب او دست برکشد.^{۱۲} پس آبیر بار دیگر به عَسائیل گفت: «از تعقیب من باز ایست! چرا تو را بر زمین افکنم؟ زیرا در آن صورت چگونه نزد برادرت یوآب سر بلند کنم؟»^{۱۳} ولی عَسائیل از تعقیب او دست برنداشت. پس آبیر با تپه نیزه خود به شکم او زد، آن سان که نیزه از پشتش بیرون آمد، و او همان جا افتاد و مرد. و هر که به مکان افتادن و مردن عَسائیل می‌رسید، می‌ایستاد.

^{۱۴} اما یوآب و آبیشای همچنان آبیر را تعقیب کردند. آنان هنگام غروب به تپه آمه که پیش

* ۱۶:۲ یعنی: "زمین تیغه شمشیرها".

* ۲۹:۲ یا: "پس از عبور از تمامی بیت‌رون".

برای خود نامزد ساختم، به من بده.»^{۱۵} پس ایشویشت کسان فرستاده، میکال را از شوهرش قَلطِیئیل، پسر لایش گرفت.^{۱۶} اما شوهرش همراه او رفت و در تمام طول راه تا بحوریم از پی او می‌گریست. سپس آبئیر به وی گفت: «بازگرد!» و او بازگشت.

^{۱۷} آبئیر با مشایخ اسرائیل به مشورت نشست و به آنان گفت: «ایامی چند در پی آن بودید که داوود را پادشاه خود سازید.»^{۱۸} پس اکنون چنین کنید، زیرا خداوند به داوود وعده داده است که: «به دست خدمتگزارم داوود، قوم خویش اسرائیل را از چنگ فلسطینیان و همه دشمنانشان نجات خواهم داد.»^{۱۹} آبئیر با بنیامینیان نیز سخن گفت. سپس نزد داوود به جبرون رفت تا او را از هر آنچه در نظر قوم اسرائیل و جمیع خاندان بنیامین پسند آمده بود، آگاه سازد.

^{۲۰} چون آبئیر با بیست تن از مردان خود نزد داوود به جبرون آمد، داوود برای آبئیر و مردانش ضیافتی بر پا داشت.^{۲۱} آنگاه آبئیر به داوود گفت: «رخصت ده تا برخاسته، بروم و همه اسرائیل را نزد سرورم پادشاه گرد آورم تا با تو پیمان ببندند، و تا تو بر هر آنچه دلت می‌خواهد، سلطنت کنی.» پس داوود آبئیر را مرخص کرد و او به سلامتی روانه شد.

قتل آبئیر به دست یوآب

^{۲۲} همان لحظه، یوآب و مردان داوود با غنایم بسیار، از غارت بازگشتند. اما آبئیر دیگر در جبرون نزد داوود نبود، زیرا داوود او را مرخص کرده و او به سلامت رفته بود.^{۲۳} چون یوآب با تمام لشکری که همراهش بودند از راه رسید، به او خبر داده، گفتند: «آبئیر، پسر نیر، نزد پادشاه آمده و پادشاه او را مرخص کرده، و او اکنون به سلامت رفته است.»^{۲۴} پس یوآب نزد پادشاه رفت و گفت: «چه کرده‌ای؟ اینک آبئیر نزد تو آمده بود. چرا او را رخصت دادی تا برود؟»^{۲۵} تو

بیوه نابال گریملی؛ سوومین، آبشالوم بود پسر مَعکاه، دختر تلمای پادشاه چشور؛^۲ چهارمین، آدونیا پسر حَجیت؛ پنجمین، شَقَطیا پسر ایطال دو ششمین، پترعام بود از عجله زن داوود. اینان در جبرون برای داوود زاده شدند.

آبئیر به داوود می‌پیوندد

^۳ مادامی که میان خاندان شائول و خاندان داوود جنگ بود، آبئیر پیوسته موقعیت خود را در خاندان شائول مستحکم می‌ساخت. ^۴ باری، شائول مُتَعَه‌ای داشت رِصَفَه نام، دختر آیه. روزی ایشویشت به آبئیر گفت: «چرا با مُتَعَه پدرم همبستر شدی؟»^۵ آبئیر از این سخن ایشویشت سخت برآشفته و گفت: «آیا مرا سِر سگی از یهودا می‌پنداری؟ من تا به امروز وفاداری خود را به خاندان پدرت شائول و به برادران و دوستانش نشان داده‌ام و تو را به دست داوود تسلیم نکرده‌ام. و حال تو مرا در خصوص این زن به خطاکاری متهم می‌کنی! ^۶ خدا آبئیر را سخت مجازات کند اگر برای داوود، آنچه را خداوند برایش قسم خورد، به انجام نرسانم ^۷ او پادشاهی را از خاندان شائول منتقل نساخته، تخت داوود را بر اسرائیل و بر یهودا، از دان تا بِیْرِشَبَع، استوار نسازم.»^۸ ایشویشت دیگر نتوانست در پاسخ آبئیر سخنی گوید، زیرا از او می‌ترسید.

^۹ آنگاه آبئیر قاصدان نزد داوود فرستاد تا از جانب او داوود را بگویند: «این سرزمین از آن کیست؟ با من پیمان بند و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.»^{۱۰} داوود گفت: «بسیار خوب، با تو پیمان می‌بندم. اما یک چیز از تو می‌خواهم و آن اینکه روی مرا نخواهی دید مگر آنکه وقتی به دیدارم می‌آیی، میکال، دختر شائول را با خود بیاوری.»^{۱۱} آنگاه داوود قاصدان نزد ایشویشت، پسر شائول فرستاده، گفت: «زن من میکال را که به بهای قُلَغَه یکصد مرد فلسطینی

و قوم دیگر بار جملگی بر او گریستند.^{۳۵} آنگاه تمامی قوم آمدند تا داوود را ترغیب کنند که تا هنوز روز است، چیزی بخورد؛ اما داوود قسم خورده، گفت: «خدا مرا سخت مجازات کند، اگر تا غروب آفتاب به نان یا چیز دیگر لب زدم.»^{۳۶} تمامی قوم این را دیدند و خشنود شدند، چنانکه هر آنچه پادشاه می کرد، موجب خشنودی تمامی قوم می شد.^{۳۷} بدین سان، تمامی قوم و همه اسرائیل در آن روز دانستند که پادشاه در قتل آبنیر، پسر نیر، دست نداشته است.^{۳۸} آنگاه پادشاه به مردان خود گفت: «آیا نمی دانید که امروز فرمانده و مردی بزرگ در اسرائیل افتاده است؟^{۳۹} من، با آن که به پادشاهی مسح شده‌ام، امروز ناتوانم و از عهده این مردان، یعنی پسران صرویه، بر نمی آیم. خود خداوند شخص بدکار را بر حسب شرارتش جزا دهد!»

قتل ایشبویشت

۴ چون ایشبویشت، پسر شائول شنید که آبنیر در جبرون مرده است، روحیه خود را باخت و اسرائیل نیز جملگی پریشان‌خاطر شدند.^۱ باری، پسر شائول دو مرد داشت که فرمانده دسته‌های مهاجم بودند. نام یکی بَعْنَا بود و نام دیگری رکاب. آنان پسران رمون بئیروتی از قبیله بنیامین بودند، زیرا بئیروت نیز بخشی از بنیامین محسوب می شد؛^۲ بئیروتیان به جتایم گریختند و تا به امروز در آن دیار غربت گزیده‌اند.

^۳ و اما یوناتان پسر شائول را پسری لنگ بود. وقتی از یزرعیل خبر مرگ شائول و یوناتان رسید، او پنج سال داشت. پس دایه‌اش او را برگرفت تا بگریزد. اما در حالی که شستابان می گریخت، پسرک افتاد و لنگ شد. نام این پسر مَفیبویشت بود.

خود می دانی که آبنیر، پسر نیر، آمده بود تا تو را بفریبد و آمد و شید تو را دریابد، و از هر آنچه می کنی آگاه شود.»^۴
^۵ چون یوآب از حضور داوود بیرون رفت، قاصدان از پی آبنیر فرستاد، و آنان او را از چاه سیره بازگرداندند. اما داوود چیزی در این باره نمی دانست.^۶ چون آبنیر به جبرون بازگشت، یوآب او را به کناری کشیده، به میان دروازه شهر برد تا به تنهایی با او سخن گوید؛ در آنجا به سبب خون برادر خود عسائیل ضربتی به شکم او وارد آورد، و او مُرد.^۷ مدتی بعد، چون داوود این را شنید، گفت: «من و سلطنتم تا به ابد در حضور خداوند از خون آبنیر، پسر نیر، میرا هستیم.»^۸ خون او بر گردن یوآب و بر تمامی خاندان او باد، و هرگز کسی که عفونت* یا جذام* دارد، یا عصا به دست است، یا به شمشیر از درمی آید، یا محتاج نان است، از خاندان یوآب کم نباشد.»^۹ بدین سان، یوآب و برادرش آبنیر را کشتند، زیرا او برادرشان عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود.

^{۱۰} آنگاه داوود به یوآب و به همه کسانی که همراه او بودند، گفت: «جامه‌های خویش بدرید و پلاس پوشیده، پیش روی آبنیر سوگواری کنید.» داوود پادشاه خود نیز از عقب جنازه می رفت.^{۱۱} آنان آبنیر را در جبرون به خاک سپردند، و پادشاه به آواز بلند بر سر قبر آبنیر گریست و قوم نیز جملگی گریستند.^{۱۲} آنگاه پادشاه برای آبنیر مرثیه خوانده، گفت:

«آیا آبنیر باید به مرگ ابلهان می مُرد؟

^{۱۳} دستهایت بسته نبود،

و نه پاهایت در زنجیر؛

همچون کسی فرو افتادی

که در برابر شریران فرو افتد.»

* ۲۹:۳ این واژه در زبان عبری به معنی "خونریزی" و یا "ترشحات ناشی از امراض جنسی" نیز می تواند باشد.

* ۲۹:۳ واژه عبری لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای پوستی به کار می رود.

و استخوان تویم.^۲ پیش از این نیز که شائول بر ما سلطنت می‌کرد، تو بودی که اسرائیل را در جنگ‌های رهبری می‌کردی. خداوند به تو گفت: «تویی که قوم من اسرائیل را شبانی خواهی کرد و بر ایشان حکم خواهی راند.»^۳ پس مشایخ اسرائیل جمله‌گی به جبرون نزد پادشاه آمدند، و داوود پادشاه در آنجا در حضور خداوند با ایشان پیمان بست، و آنان داوود را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردند.^۴ داوود سی ساله بود که پادشاه شد، و چهل سال سلطنت کرد.^۵ او هفت سال و شش ماه در جبرون بر یهودا، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا، سلطنت کرد.

فتح اورشلیم به دست داوود

^۶ اما پادشاه و مردانش به اورشلیم رفتند تا به مقابله با پیوسیان که در آنجا ساکن بودند، برآیند. پیوسیان به داوود گفتند: «بدین‌جا داخل نخواهی شد، بلکه کوران و شلان شما را عقب خواهند راند.» آنان با خود می‌اندیشیدند که: «داوود نمی‌تواند بدین‌جا داخل شود.»^۷ با وجود این، داوود دژ صهیون، شهر داوود را تصرف کرد.^۸ و داوود در آن روز گفت: «هر که می‌خواهد بر پیوسیان حمله آورد، از راه مجرای آب بر کوران و شلانی، که منقور جان داوودند، بتازد.» از این روست که می‌گویند: «کوران و شلان نباید به خانه درآیند.»^۹ پس داوود در آن دژ ساکن شد، و آن را شهر داوود نامید. و داوود شهر را دور تا دور بنا کرد، از ملو* به سمت داخل.^{۱۰} و داوود هر روز نیرومندتر می‌شد، و یهوه خدای لشکرها با او بود.

^{۱۱} حیرام، پادشاه صور قاصدانی با درختان سرو آزاد و نجاران و سنگتراشان نزد داوود فرستاد، و آنان برایش خانه‌ای ساختند.^{۱۲} پس داوود دانست که خداوند او را به پادشاهی

دباری، رکاب و بَعنا، پسران رمون پیروتی راهی خانه ایشبویش شدند و در گرمترین ساعت روز، یعنی هنگام خواب نیمروزی ایشبویش، بدان‌جا رسیدند.^۶ پس به بهانه برداشتن گندم به درون خانه رفتند و با شمشیر بر شکم ایشبویش زدند و گریختند.^۷ آری، رکاب و بَعنه هنگامی وارد خانه شدند که ایشبویش در خوابگاهش بر بستر آرمیده بود. پس او را به شمشیر زدند و کشتند، و سرش را از تن جدا کرده، با خود بردند، و تمامی شب در مسیر عَرَبه راه پیمودند.^۸ آنان سر ایشبویش را به جبرون نزد داوود بردند و به پادشاه گفتند: «این است سر ایشبویش، پسر دشمنت شائول که قصد جان تو داشت. امروز خداوند انتقام سرورمان پادشاه را از شائول و نسلش گرفته است.»

^۹ اما داوود در پاسخ رکاب و برادرش بَعنا، پسران رمون پیروتی گفت: «به حیات خداوند که جان مرا از هر مصیبت رهانیده، سوگند^{۱۰} که من کسی را که خیر مرگ شائول را برایم آورد و گمان می‌کرد مژده آورده است، گرفتم و در صَقْلَغ کشتم. آری، این پاداشی بود که در ازای خیرش به او دادم.^{۱۱} چقدر بیشتر، هنگامی که مردانی شریر شخصی پارسا را در خانه خودش بر بستر کشته‌اند، خون او را از دست ایشان طلب خواهیم کرد و آنان را از زمین هلاک خواهیم ساخت.»^{۱۲} پس داوود به مردان خود دستور داد آنها را بکشند. آنان چنین کردند و دستها و پاهای ایشان را بریده، جسدشان را کنار حوض جبرون به دار آویختند. اما سر ایشبویش را برگرفته، در مقبره آبیر در جبرون به خاک سپردند.

پادشاهی داوود بر اسرائیل

آنگاه تمامی قبایل اسرائیل نزد داوود به جبرون آمده، گفتند: «اینک ما از گوشت



* ۹:۵ «ملو» احتمالاً بخشهای فرو رفته‌ای از زمین شهر بود که آن را پر کرده، همسطح زمینهای مجاور ساخته بودند.

از خداوند مسئلت کرد، خداوند او را گفت: «مستقیم نزد آنها برمیآ، بلکه دور زده، به عقب ایشان برو و از مقابل درختان بَلَسان* به ایشان حمله کن.» چون از فراز درختان بَلَسان صدای پای لشکریان را شنیدی، بشتاب، زیرا در آن وقت خداوند پیشاپیش تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.»^{۱۳} پس داوود مطابق آنچه خداوند به او فرمان داد، عمل کرد، و فلسطینیان را از جبعون* تا جازر شکست داد.

آوردن صندوق عهد به اورشلیم

داوود بار دیگر تمامی مردان برگزیده اسرائیل را که سی هزار بودند، گرد آورد. او برخاسته، با تمامی مردانی که همراهش بودند، صندوق خدا را از بعلی یهوذا برگرفت، صندوقی را که به آن نام 'مَسَمی است، یعنی نام خداوند لشکرها که میان کروبیان جلوس فرموده.^{۱۴} آنان صندوق خدا را بر اراهه‌ای نهادند و از خانه آبناداب که بر تپه بود، بیرون آوردند. و عَزّه و آخيو، پسران آبناداب، اراهه نو را هدایت می‌کردند،^{۱۵} در حالی که صندوق خدا نیز بر آن بود.* آخيو پیشاپیش صندوق می‌رفت و داوود و تمامی خاندان اسرائیل به قوت تمام با سرودها* و با چنگ و بَرِیْط و ذَف و دُھَل و سنج در حضور خداوند وجد می‌کردند.^{۱۶} چون به خرمنگاه ناکن رسیدند، عَزّه دست خود را دراز کرده، صندوق خدا را گرفت، زیرا گاوها می‌لغزیدند.^{۱۷} اما خشم خداوند بر عَزّه افروخته شد، و خدا او را به خاطر بی‌حرمتی‌اش*

بر اسرائیل استوار داشته، و به خاطر قوم خود اسرائیل سلطنت او را برافراشته است.

^{۱۳} پس از آمدن از جبرون، داوود در اورشلیم زنان و مُتَعِه‌های بیشتری گرفت و پسران و دختران بیشتری نیز برایش زاده شدند.^{۱۴} این است نام فرزندان که در اورشلیم برای داوود زاده شدند: شَموعا، شوباب، ناتان، سلیمان،^{۱۵} ییحار، الیشوع، یفیع، یافیع،^{۱۶} اِلِیَسَمع، اِلِیاداع و اِلِیْفِط.

شکست فلسطینیان به دست داوود

^{۱۷} چون فلسطینیان شنیدند که داوود به پادشاهی بر اسرائیل مسح شده است، جملگی به جستجویش برآمدند. اما وقتی داوود این را شنید، به دژ فرود آمد.^{۱۸} فلسطینیان آمده، در سراسر وادی رفائیم موضع گرفته بودند.^{۱۹} داوود از خداوند مسئلت کرده، گفت: «آیا به مقابله با فلسطینیان برآیم؟ آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی کرد؟» خداوند گفت: «برآی، زیرا به یقین ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.»^{۲۰} پس داوود به بعل فِراصیم آمد و در آنجا فلسطینیان را شکست داد، گفت: «چنانکه سیلابها می‌خروشند، همچنان خداوند پیش روی من بر دشمنانم خروشیده است.» از این رو، آن مکان بعل فِراصیم* نام گرفت.^{۲۱} و فلسطینیان بتهای خود را در آنجا رها کردند، و داوود و مردانش آنها را همراه خود بردند.^{۲۲} فلسطینیان بار دیگر برآمده، در سرتاسر وادی رفائیم موضع گرفتند.^{۲۳} چون داوود

* ۲۰:۵ یعنی: «سرو روی که می‌خروشد».

* ۲۳:۵ یا "توت".

* ۲۵:۵ در متن ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۱۴:۱۶)؛ در متن عبری: "جیع".

* ۴:۶ براساس طومارهای دریای مرده و برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در نسخه مازور تیک: «... اراهه نو را هدایت می‌کردند، (آیه ۴) و آن را از خانه آبناداب که بر تپه بود، بیرون آوردند».

* ۵:۶ در نسخه ترجمه یونانی هفتادئتان؛ رجوع کنید به اول تواریخ ۱۳:۸. اما در متن عبری: «... با تمامی آذوات موسیقی که از چوب صنوبر ساخته شده بود...».

* ۷:۶ یا: "خطایش"؛ معنی عبری نامشخص است.

لشکرها برکت داد.^{۱۹} و به همه قوم، یعنی به تمامی جماعت اسرائیل، از مرد و زن، یک قرص نان، یک تکه گوشت* و یک قرص نان کشمش بخشید. آنگاه تمامی قوم روانه شده، هر یک به خانه خود رفتند.

^{۲۰} چون داوود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد، میکال دختر شائول به پیشبازش بیرون آمد و گفت: «براستی که پادشاه اسرائیل امروز چقدر خویشتر را بزرگ ساخت آنگاه که خود را همچون یکی از عوام، بی جامه در انظار کنیزان خادمان خویش به نمایش گذاشت!»^{۲۱} داوود به میکال گفت: «این در حضور خداوند بود، که مرا به جای پدرت و به جای تمامی خاندانش برگزید تا مرا بر قوم خود اسرائیل پیشوا سازد. آری، در حضور این خداوند پایکوبی خواهم کرد.»^{۲۲} و خود را از این نیز بیشتر خوار خواهم ساخت و در نظر خویش* پست خواهم بود. اما در نظر کنیزانی که از آنان سخن گفتی، در نظر آنان محترم خواهم بود.»^{۲۳} و میکال دختر شائول تا روز وفاتش صاحب فرزندی نشد.

عهد خدا با داوود

چون داوود پادشاه در خانه خود ساکن شد و خداوند او را از تمامی دشمنان اطرافش آسودگی بخشید،^۲ به ناتان نبی گفت: «بین چگونه من در خانه‌ای از چوب سرو آزاد ساکنم، حال آنکه صندوق خدا در خیمه‌ای سکونت دارد.»^۳ ناتان به پادشاه گفت: «برو و هرآنچه در دل داری به جای آور، زیرا خداوند با توست.»^۴ اما همان شب، کلام خداوند بر ناتان نازل شده، گفت: «برو و به خادم من داوود بگو، "خداوند چنین می‌فرماید: آیا تو برای سکونت

زد و او همان‌جا کنار صندوق خدا مرد.»^۵ و داوود به خشم آمد، زیرا خداوند عَزَّهٗ را زده بود. به همین جهت آن مکان تا به امروز فِرِصْ عَزَّه* نامیده می‌شود.^۶ داوود آن روز از خداوند ترسید و با خود گفت: «چگونه ممکن است صندوق خداوند نزد من بیاید؟»^۷ پس نخواست آن را نزد خود به شهر داوود بیاورد، بلکه تغییر مسیر داده، آن را به خانه عوبیدآدم جَتّی برد.^۸ بدین ترتیب صندوق خداوند سه ماه در خانه عوبیدآدم جَتّی ماند، و خداوند عوبیدآدم و تمامی اهل خانه‌اش را برکت داد.

^۹ داوود پادشاه را خبر آورده، گفتند: «خداوند اهل خانه عوبیدآدم و همهٔ اموالش را به سبب صندوق خدا برکت داده است.» پس داوود رفت و با شادمانی صندوق خدا را از خانه عوبیدآدم به شهر داوود آورد.^{۱۰} چون حاملان صندوق خداوند شش قدم پیش رفته بودند، داوود گاوای نر و گوساله‌ای پرواری قربانی کرد.^{۱۱} و داوود ایفود کتان بر تن، به تمامی قوت خود در حضور خداوند می‌رقصید.^{۱۲} بدین‌گونه داوود و همهٔ خاندان اسرائیل صندوق خداوند را با فریادها و نوای گوناگون آوردند.

^{۱۳} چون صندوق خداوند به شهر داوود داخل می‌شد، میکال دختر شائول از پنجره نگریده، داوود پادشاه را دید که در حضور خداوند جست و خیزکنان می‌رقصد، و در دل خود او را خوار شمرد.

^{۱۴} پس صندوق خداوند را آورده، آن را درون خیمه‌ای که داوود برای آن بر پا کرده بود، در جایش نهادند، و داوود قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت به حضور خداوند تقدیم کرد.^{۱۵} پس از تقدیم قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت، داوود قوم را به نام خداوند

* ۸:۶ "فِرِصْ عَزَّه" یعنی "خروش بر عَزَّه".

* ۱۹:۶ یا: "یک قرص نان خرما".

* ۲۲:۶ در ترجمهٔ یونانی هفتادتنان: «در نظرت پست خواهم بود».

پسر. چون خطا ورزد، او را به عصای آدمیان و به تازیانه‌های بنی آدم ادب خواهیم کرد،^۵ اما محبت من از او دور نخواهد شد، چنانکه آن را از شائول دور کردم و او را از برابر تو برگرفتم.^۶ خاندان و پادشاهی تو تا ابد نزد من* پایدار خواهد بود و تخت سلطنتت جاودانه استوار خواهد ماند.^۷ پس ناتان مطابق تمامی این سخنان و این رؤیا، با داوود سخن گفت.

دعای داوود

^{۱۸} آنگاه داوود پادشاه داخل شده، در حضور خداوند بنشست و گفت: «ای خداوندگاژ یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا تا بدین جا رساندی؟^{۱۹} و حتی این نیز، ای خداوندگاژ یهوه، در نظرت کم بود چندان که درباره آینده خاندان خدمتگزارت نیز برای ایام طویل سخن گفتی. آیا این، ای خداوندگاژ یهوه، شیوه معمول تو با بنی آدم است؟^{۲۰} داوود دیگر تو را چه تواند گفت، ای خداوندگاژ یهوه، زیرا تو خود خدمتگزارت را می‌شناسی،^{۲۱} و بر حسب وعده‌ات و موافق دل خود، تمامی این کار عظیم را به جا آورده و خدمتگزارت را از آن آگاهانیده‌ای.^{۲۲} ای خداوندگاژ یهوه، تو چه عظیمی! زیرا چنانکه به گوشه‌ایمان شنیده‌ایم، کسی چون تو نیست و خدایی جز تو نی. ^{۲۳} و کدام قوم است مانند قوم تو اسرائیل، تنها قوم بر روی زمین که خدا آمده، آنان را فدیه داد تا قوم او باشند؟ تو مردمان و خدایانشان را از پیش روی قومت که از مصر برای خود فدیه دادی، بیرون راندی* و بدین‌سان، خویشتن را نامور ساختی و اعمال عظیم برای ایشان* و

من خانه‌ای بنا می‌کنی؟^۶ از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بر آوردم تا به امروز در خانه‌ای ساکن نشده‌ام، بلکه در خیمه مسکن خود از جایی به جای دیگر نقل مکان کرده‌ام.^۷ آیا در همه نقاطی که با تمامی بنی اسرائیل نقل مکان کردم، به هیچ‌یک از پیشوایان* اسرائیل که ایشان را به شبانی قوم خویش اسرائیل امر فرمودم، کلمه‌ای گفتم که، 'چرا برای من خانه‌ای از چوب سرو آزاد نساخته‌اید؟'^۸ پس اکنون به خدمتگزارم داوود بگو: "یهوه، خدای لشکرها چنین می‌فرماید: من تو را از چراگاه، از پی گوسفندان برگرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.^۹ من هر جا که می‌رفتی، با تو بودم و دشمنانت را جملگی از پیش رویت منقطع ساختم. اکنون نام تو را بزرگ خواهیم ساخت، همچون نام بزرگ‌مردان جهان.^{۱۰} من برای قوم خود اسرائیل مکانی تعیین خواهم کرد و ایشان را غرس خواهم نمود تا در مکان خویش سکونت گزینند و دیگر جا به جا نشوند. شریان دیگر همچون گذشته بر ایشان ستم نخواهند کرد،^{۱۱} چنانکه از آن هنگام که داوران بر قوم خود اسرائیل برگماشتم. و تو را از همه دشمنانت آسودگی خواهم بخشید. افزون بر این، خداوند به تو اعلام می‌کند که او برایت خانه‌ای* خواهد ساخت.^{۱۲} آنگاه که روزهای عمرت به سر آید و نزد پدران خود بیارامی، کسی را که از نسل تو و پارهٔ تنت باشد پس از تو بر خواهم افراشت، و سلطنتش را استوار خواهم ساخت.^{۱۳} اوست که برای نام من خانه‌ای بنا خواهد کرد، و من تخت پادشاهی او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.^{۱۴} من او را پدر خواهم بود و او مرا

* ۷:۷ رجوع کنید به اول تواریخ ۱۷:۶. در عبری: "قبایل".

* ۱۱:۷ در اینجا به "خاندان" یا "دودمان پادشاهی" اشاره دارد؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۶:۷ در برخی از نسخه‌های عبری و ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در اغلب نسخه‌های عبری: "تو".

* ۱۹:۷ معنی قسمت آخر این آیه در اصل عبری نامشخص است.

* ۲۳:۷ فعل «بیرون راندن» در متن عبری وجود ندارد و در ترجمه یونانی هفتادئتان و اول تواریخ ۱۷:۲۱ به کار رفته است.

* ۲۳:۷ در نسخه عبری به جای ایشان، "شما" آمده است.

ریسمانی صف خوابیدگان را اندازه گرفت: دو طولِ ریسمان برای کُشتن اندازه گرفت و یک طولِ ریسمان برای زنده نگاه داشتن.* بدین سان موآبیان بندگان داوود شدند و خراج می پرداختند.

۲ داوود همچنین هنگامی که می رفت تا استیلائی خود را بر کناره رود* تجدید کند، هَدَدِعِزْر، پسرِ رحوب پادشاه صوبه را شکست داد^۱ و از او هزار ارابه، هفت هزار سواره و بیست هزار پیاده به اسارت گرفت.* و همه اسبان ارابه‌ها را سوای شمار کافی برای حمل صد ارابه، پی زد.^۵ چون آرامیان دمشق به یاری هَدَدِعِزْر، پادشاه صوبه آمدند، داوود بیست و دو هزار تن از ایشان را هلاک کرد.^۶ سپس در آرام دمشق قراولخانه‌هایی بر پا داشت و آرامیان بندگان داوود شدند و خراج می پرداختند. خداوند داوود را هر جا که می رفت، پیروزی می بخشید.^۷ داوود همچنین سپرهای زرین خدمتگزاران هَدَدِعِزْر را برگرفت و به اورشلیم آورد.^۸ او از شهرهای هَدَدِعِزْر، یعنی از بانه و بیروتای*، مقادیر زیادی برنج* به غنیمت گرفت.

۹ چون توعی، پادشاه حَمات شنید که داوود تمامی لشکر هَدَدِعِزْر را شکست داده است،^{۱۰} پسرش یورام* را نزد او فرستاد تا از سلامتی اش جویا شده، او را به خاطر جنگش با هَدَدِعِزْر و شکست دادن او تهنیت گوید، زیرا هَدَدِعِزْر اغلب با توعی در جنگ بود. و یورام با خود ظروف سیمین، زرین و برنجین آورد.^{۱۱} داوود پادشاه این ظروف را نیز با نقره و

کارهای مهیب برای زمین خود به عمل آوردی. و تو قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند؛ و تو ای خداوند، خدای ایشان شدی.

۱۲ «پس حال، ای یهوه خدا، کلامی را که درباره خدمتگزارت و خاندان او فرمودی، تا به ابد استوار گردان و بر حسب وعده‌ات عمل نما.^{۱۳} باشد که نام تو تا به ابد بزرگ ماند و مردمان بگویند: «یهوه، خدای لشکرها، بر اسرائیل خداست.» و خاندان خدمتگزارت داوود نیز در حضورت پایدار ماند.^{۱۴} زیرا، ای خداوند لشکرها، ای خدای اسرائیل، تو خود این را بر خدمتگزارت آشکار کرده، گفتی: «من خانه‌ای برای تو خواهم ساخت.» پس حال خدمتگزارت به خود جرأت داده، این دعا را به درگاه تو می آورد.^{۱۵} اکنون، ای خداوندگاژ یهوه، تو خدایی و کلام تو راست است، و تو این نیکویی را به خدمتگزارت وعده داده‌ای. پس حال، باشد که تو را پسند آید که خاندان خدمتگزارت را برکت دهی تا در حضورت تا به ابد باقی بماند؛ زیرا که تو ای خداوندگاژ یهوه سخن گفته‌ای و با برکت تو، خاندان خدمتگزارت تا به ابد مبارک خواهد بود.»

فتوحات داوود

پس از چندی، داوود بر فلسطینیان حمله برده، ایشان را شکست داد و مِتْگِآمَاه را از دستشان گرفت.

داوود موآبیان را نیز شکست داد و سپس آنها را به خط بر زمین خوابانید و با

* ۲:۸ منظور این است که به ترتیب، دو سوم از موآبیان را می کُشت و یک سوم را زنده نگاه می داشت.

* ۳:۸ منظور رود فُرَات است.

* ۴:۸ ترجمه یونانی هفتادثان (همچنین در طومارهای دریای مرده و اول تواریخ ۱۸:۴)؛ در متن مازورتنیک: «داوود هزار و هفتصد تن از سواران وی را به اسارت گرفت.»

* ۸:۸ در متن عبری؛ در اول تواریخ ۸:۱۸ نام این شهرها «طِیْحَت و کُن» است.

* ۸:۸ مقصود برنز است.

* ۱۰:۸ «یورام» شکل دیگری از «هدورام» است.

باقی است که لنگ است.»^۴ پادشاه پرسید: «او کجاست؟» صیبا گفت: «در لودبار، در خانهٔ ماکیر، پسر عمّیئیل.»^۵ پس پادشاه فرستاد و او را از خانهٔ ماکیر، پسر عمّیئیل در لودبار آوردند. چون مَفیبوشت، پسر یوناتان و نوهٔ شائول، نزد داوود آمد، به روی درافتاده، تعظیم کرد. داوود گفت: «ای مَفیبوشت.» گفت: «اینک در خدمتم.»^۶ داوود او را گفت: «مترس! به خاطر پدرت یوناتان به یقین بر تو احسان خواهم کرد و تمامی زمینهای جدّت شائول را به تو باز خواهم گردانید، و تو همواره بر سفرهٔ من طعام خواهی خورد.»^۷ مَفیبوشت تعظیم کرد و گفت: «خدمتگزارت چیست که بر سگ مرده‌ای چون او چنین التفات فرمایی؟»

^۸ آنگاه پادشاه، صیبا، خادم شائول را فرا خواند و به او گفت: «هر چه از آن شائول و تمامی خاندانش بود، به نوادهٔ سروررت بخشیدم. تو و پسران و خادمانت برای او بر زمین زراعت کرده، محصول آن را بیاورید تا نوادهٔ سروررت نان برای خوردن داشته باشد. اما مَفیبوشت، نوادهٔ سروررت همواره بر سفرهٔ من طعام خواهد خورد.» صیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت.^۹ پس صیبا به پادشاه گفت: «خدمتگزارت موافق هر آنچه سرورم پادشاه به بنده‌اش امر می‌فرماید، عمل خواهد کرد.» پس مَفیبوشت همچون یکی از پسران پادشاه بر سفرهٔ داوود طعام می‌خورد.^{۱۰} مَفیبوشت پسر کوچکی داشت میکا نام، و ساکنان خانهٔ صیبا جملگی در خدمت مَفیبوشت بودند.^{۱۱} پس، مَفیبوشت در اورشلیم ساکن شد زیرا همیشه بر سفرهٔ پادشاه طعام می‌خورد؛ و او از هر دو پالنگ بود.

طلایی که از تمامی اقوام تحت سلطه‌اش گرفته بود، وقف خداوند کرد،^{۱۲} یعنی از آدمیان،^{*} موآبیان، عمّونیان، فلسطینیان و عمالیقیان و نیز آنچه را که از هَدَدِ عِزْر، پسر رحوب، پادشاه صوبهٔ به غنیمت گرفته بود.

^{۱۳} و آوازهٔ داوود پس از بازگشت از هلاک نمودن هجده هزار آدمی* در وادی نمک، افزونتر شد.^{۱۴} او در سرتاسر آدم قراولخانه‌هایی بر پا کرد، و آدمیان جملگی بندهٔ داوود شدند. خداوند داوود را هر جا که می‌رفت، پیروزی می‌بخشید.

صاحبمنصبان داوود

^{۱۵} بدین‌سان داوود با اجرای عدل و انصاف نسبت به همهٔ قوم خود، بر تمامی اسرائیل سلطنت می‌کرد.^{۱۶} یوآب پسر صرویه، سردار لشکر بود و یهوشافاط پسر آخیلود، وقایع‌نگار؛^{۱۷} صادوق پسر آخیطوب، و آخیمیلک پسر آبیاتار، کاهن بودند و بسرایا نیز کاتب بود.^{۱۸} پنایا پسر یهویاداع، سردار کِریتیان و فلیتیان بود، و پسران داوود نیز وزیران* بودند.

احسان داوود بر مَفیبوشت

روزی داوود گفت: «آیا از خاندان شائول هنوز کسی باقی مانده تا به خاطر یوناتان به او احسان کنم؟»^۱ از قضا، خاندان شائول را خدمتگزاری بود صیبا نام. پس او را نزد داوود فرا خواندند و پادشاه بدو گفت: «آیا تو صیبا هستی؟» پاسخ داد: «در خدمتم.»^۲ پادشاه پرسید: «آیا هنوز از خاندان شائول کسی باقی مانده تا از جانب خدا بدو احسان کنم؟» صیبا گفت: «یوناتان را هنوز پسری

* ۱۲: ۸ در برخی از نسخه‌های عبری، ترجمهٔ یونانی هفتادئتان و سُریانی چنین آمده است (همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۱۱: ۱۸)؛ در اکثر نسخه‌های عبری "آرامیان" آمده است.

* ۱۳: ۸ در شماری از نسخه‌های عبری و منتهای ترجمهٔ یونانی هفتادئتان و سُریانی چنین آمده است (همچنین در اول تواریخ ۱۲: ۱۸)؛ در اکثر نسخه‌های عبری "آرامی" آمده است.

* ۱۸: ۸ یا "کاهنان".

شکست عمّونیان و آرامیان

چندی بعد، پادشاه عمّونیان درگذشت و پسرش خانون به جای او پادشاه شد.^۲ داوود گفت: «بر خانون، پسر ناحاش احسان خواهم کرد، همان گونه که پدرش بر من احسان کرد.» پس داوود خادمانش را فرستاد تا خانون را به خاطر پدرش تسلی دهد. اما چون خادمان داوود به سرزمین عمّونیان رسیدند،^۳ امیران عمّونیان به سرورشان خانون گفتند: «آیا گمان می‌کنی قصد داوود از فرستادن این تسلی دهندگان نزد تو، تکریم پدرت است؟ آیا نه این است که داوود خادمانش را نزد تو فرستاده تا این شهر را تفحص و جاسوسی کرده، آن را سرنگون سازند؟»^۴ پس خانون، خدمتگزاران داوود را گرفته، نصف ریش هر یک را تراشید و جامه‌هایشان را از میان، از نشیمنگاه بدرید و ایشان را روانه کرد.^۵ چون داوود را باخبر ساختند، گسان به استقبال آنان فرستاد، زیرا که بسیار خجل بودند. و پادشاه فرمود: «در آریحا بمانید تا ریشتان بلند شود؛ آنگاه بازگردید.»

چون عمّونیان دیدند که بوی تعفن در مشام داوود شده‌اند، فرستاده، بیست هزار پیاده از آرامیان بیت‌رحوب و آرامیان صوبه، پادشاه معکاه را با هزار سرباز، و دوازده هزار تن نیز از طوب اجیر کردند.^۶ به شنیدن این خبر، داوود یوآب را با همه لشکر مردان جنگاور گسیل داشت.^۸ عمّونیان بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف‌آرایی کردند. آرامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکاه نیز جداگانه در دشتها مستقر شدند.

چون یوآب دید که هم پیش رو و هم پشت سرش جنگ برپاست، برخی از بهترین مردان اسرائیل را برگزید و در مقابل آرامیان به صف آراست.^{۱۰} بقیه مردانش را نیز به دست برادرش آیشای سپرد، و او ایشان را در برابر عمّونیان به صف آراست.^{۱۱} و یوآب گفت: «اگر آرامیان از من نیرومندتر بودند، تو به یاری من بیا، ولی اگر عمّونیان از تو نیرومندتر بودند، من آمده، تو را یاری خواهم کرد.»^{۱۲} پس دلیر باش و بیا تا برای قوم خود و شهرهای خدایمان مردانه بکوشیم، و خداوند آنچه در نظرش نیکوست، به جای آورد.»^{۱۳} پس یوآب و مردانی که همراهش بودند، نزدیک آمدند تا با آرامیان بجنگند، و آنان از برابر او گریختند.^{۱۴} چون عمّونیان دیدند که آرامیان می‌گریزند، آنان نیز از برابر آیشای گریختند و به شهر درآمدند. آنگاه یوآب از جنگ با عمّونیان بازگشت و به اورشلیم آمد.^{۱۵} وقتی آرامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست خورده‌اند، با یکدیگر گرد آمدند.^{۱۶} و هددعزر فرستاده، آرامیان آن سوی رود را نیز آورد. آنها به رهبری شوَبک، فرمانده لشکر هددعزر به حیلام آمدند.^{۱۷} چون داوود باخبر شد، تمامی اسرائیل را گرد آورده، از رود اردن عبور کرد و به حیلام آمد. و آرامیان در برابر داوود صف آراستند، و با او جنگیدند.^{۱۸} اما از برابر اسرائیل گریختند، و داوود از آرامیان، هفتصد اربه‌ران و چهل هزار پیاده^{۱۹} را کشت و شوَبک، فرمانده لشکر آنها را نیز مجروح کرد، و او در آنجا مرد.^{۱۹} چون همه پادشاهانی که خدمتگزار هددعزر بودند، دیدند که از اسرائیل شکست خورده‌اند، با اسرائیل صلح کردند و بنده ایشان شدند. پس از آن، آرامیان از یاری رساندن به عمّونیان می‌ترسیدند.

۱۶:۱۰* منظور رود فرات است.

۱۸:۱۰* در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۱۹:۱۸)؛ در متن عبری: "اسب سوار".

داوود و بَشِیْع

هنگام بهار، آنگاه که پادشاهان به جنگ بیرون می‌روند، داوود یوآب را با خادمانش و همه اسرائیل به جنگ فرستاد. آنان عَمُونیان را هلاک کردند و زَبه را نیز به محاصره درآوردند. اما داوود در اورشلیم ماند. ۲ روزی عصرگاهان، هنگامی که داوود از بسترش برخاسته، بر بام کاخ شاهی قدم می‌زد، از فراز بام زنی را دید که مشغول شستشوی خود* بود. آن زن بسیار زیباروی بود. ۳ پس داوود فرستاده، در مورد او پرس و جو کرد. داوود را گفتند: «او بَشِیْع، دختر اِلیعام، زن اوریای حیّتی است.» ۴ آنگاه داوود قاصدان فرستاده، او را آورد. و آن زن نزد وی آمد و داوود با او همبستر شد. آن زن تازه خود را از نجاست ماهانه طاهر ساخته بود. پس به خانه خود بازگشت. ۵ و آن زن آبستن شد و فرستاده، داوود را گفت: «من آبستم.» ۶ آنگاه داوود برای یوآب پیغام فرستاد که: «اورای حیّتی را نزد من بفرست.» پس یوآب، اوریا را نزد داوود فرستاد. ۷ چون اوریا نزد او آمد، داوود از سلامتی یوآب و لشکر و وضعیت جنگ جويا شد. ۸ سپس داوود به اوریا گفت: «به خانهات برو و پاهایت را بشوی.» ۹ پس اوریا کاخ پادشاه را ترک کرد، و از پی‌اش، هدیه‌ای از جانب پادشاه برای او فرستاده شد. ۱۰ ولی اوریا به خانه خود نرفت، بلکه نزد در کاخ پادشاه با همهٔ خادمان سرورش خوابید. ۱۱ چون داوود را گفتند: «اوریا به خانه خویش نرفته است»، داوود از اوریا پرسید: «مگر از سفر نیامده‌ای؟ پس چرا به خانه خود نرفتی؟» ۱۲ اوریا به داوود

گفت: «صندوق خداوند و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و سرورم یوآب و خادمانش در دشت اردو زده‌اند. آیا من به خانه خود رفته، بخورم و بیاشامم و با زخم همبستر شوم؟ به حیات تو و به جانم قسم که چنین نخواهم کرد!» ۱۳ آنگاه داوود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا بمان و فردا تو را روانه خواهم کرد.» پس اوریا آن روز و فردایش را نیز در اورشلیم ماند. ۱۴ و به دعوت داوود، نزد وی خورد و آشامید، بدان‌سان که او را مست کرد. آن شب نیز اوریا بیرون رفته، نزد خادمان سرورش بر بستر خود خوابید، و به خانه خود نرفت.

۱۵ بامدادان، داوود برای یوآب نامه‌ای نوشت و آن را به دست اوریا برایش فرستاد. ۱۶ در نامه چنین نوشت: «اوریا را در خط مقدم نبردی سخت بگذارید و سپس از او کناره جویید تا ضربت خورده، بمیرد.» ۱۷ هنگامی که یوآب شهر را محاصره می‌کرد، اوریا را در جایی قرار داد که می‌دانست دلاورمردان دشمن آنجا نبودند. ۱۸ آنگاه مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگیدند، و برخی از خادمان داوود از میان قوم افتادند، و اوریا حیّتی نیز مرد. ۱۹ پس یوآب فرستاده، داوود را از همهٔ اخبار جنگ باخبر ساخت. ۲۰ او به قاصد امر فرموده، گفت: «پس از اینکه تمامی اخبار جنگ را به اطلاع پادشاه رساندی، ۲۱ اگر خشم پادشاه برافروخته شده، از تو پرسید: "چرا برای جنگ آنقدر به شهر نزدیک شدید؟ آیا نمی‌دانستید که از حصار تیر خواهند افکند؟" ۲۲ مگر چه کسی آیمیلک، پسر پروبیث* را کشت؟ آیا جز این بود که زنی سنگ فوقانی آسیابی را از دیوار شهر بر او افکند و او در تبص بمرد؟ پس چرا آنقدر

* ۲:۱۱ احتمالاً این شستشو مربوط بود به تدهین زنان یهودی در پایان دورهٔ عادت ماهانه.

* ۸:۱۱ قصد داوود آن بود که اوریا شب را در خانه در کنار همسرش به سر ببرد.

* ۲۱:۱۱ "پروبیث" همان "پروبیثیل" است.

* ۲۱:۱۱ رجوع کنید به کتاب داوران باب ۹.

که نزدش آمده بود، مهیا ساخت.»^۵ آنگاه خشم داوود به شدت بر آن مرد افروخته شده، ناتان را گفت: «به حیات خداوند قسم که سزای مردی که این کار را کرده، مرگ است. چون چنین کرده و هیچ ترحم ننموده است، باید چهار برابر ارزش بره تاوان دهد.»

^۶ ناتان به داوود گفت: «آن مرد تو هستی! یهوه، خدای اسرائیل چنین می فرماید: "من تو را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردم و تو را از دست شائول رهاندم.^۸ خانه سروریت را به تو بخشیدم و زنانش را در آغوش نهادم و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو دادم. و اگر این برایت کم می بود، بیش از اینها نیز بر تو می افزودم.^۹ پس چرا کلام خداوند را با انجام آنچه در نظر او بد است، خوار شمردی؟ تو اوربای حیثی را به شمشیر زدی و زنش را برای خود به زنی گرفتی. و اوریا را به شمشیر عمونیان کشتی.^{۱۰} پس حال، شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد، زیرا مرا خوار شمردی و زن اوربای حیثی را برای خود به زنی گرفتی." خداوند چنین می گوید: "اینک من از میان اهل خانه ات بدی بر تو خواهم آورد. زنانت را در برابر دیدگانت گرفته، به همسایهات خواهم داد، و او در روز روشن با زنان تو خواهد خوابید.^{۱۱} زیرا تو در نهان چنین کردی، ولی من این کار را در برابر تمامی اسرائیل و در روز روشن خواهم کرد."»^{۱۲} آنگاه داوود به ناتان گفت: «به خداوند گناه ورزیده ام.» ناتان به داوود گفت: «خداوند نیز گناهت را زدوده و نخواهی مرد.^{۱۳} اما چون با این عمل خود سبب شده ای که دشمنان خداوند او را کفر گویند، طفلی که برایت زاده شده، به یقین خواهد مرد.»^{۱۵} سپس ناتان به خانه خود رفت.

مرگ پسر داوود

باری، خداوند طفلی را که زن اوریا برای داوود زاییده بود، زد و او بیمار شد.^{۱۶} پس داوود برای طفل نزد خدا التماس کرد و روزه

به حصار نزدیک شدید؟» آنگاه به او بگو: "خدمتگزارت اوربای حیثی نیز مرده است."^{۱۲} پس قاصد روانه شده، آمد و داوود را از هر آنچه یوآب او را فرستاده بود تا بگوید، باخبر ساخت.^{۱۳} قاصد به داوود گفت: «مردان دشمن بر ما غالب شدند و به مقابله با ما به دشت بیرون آمدند، ولی ما ایشان را تا دهنه دروازه واپس رانديم.^{۱۴} آنگاه تیراندازان از حصار به خادمانت تیر انداختند و برخی از خدمتگزاران پادشاه مردند، و خدمت اوربای حیثی نیز مرد.»^{۱۵} پس داوود به قاصد گفت: «به یوآب چنین بگو: "این امر خاطرت را مکدر نسازد، زیرا شمشیر این و آن را بی تبعیض فرو می بلعد. پس با نیروی هر چه بیشتر بر شهر حمله برده، آن را سرنگون کن." و این گونه او را قوت قلب بده.»^{۱۶} چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای او سوگواری کرد.^{۱۷} پس از پایان ایام سوگواری، داوود فرستاده، او را به خانه خود آورد، و او زن وی شده، پسری برایش بزاد. اما آنچه داوود کرده بود، در نظر خداوند بد بود.

توبیخ داوود توسط ناتان

۱۲ و اما خداوند ناتان را نزد داوود فرستاد. پس نزد وی آمده، او را گفت: «در شهری دو مرد بودند؛ یکی ثروتمند بود و دیگری فقیر.^۱ مرد ثروتمند گوسفندان و گاوان بسیار زیاد داشت،^۲ اما فقیر را چیزی نبود مگر ماده بره ای کوچک که آن را خریده و پرورش داده بود و در کنار او و فرزندانش بزرگ شده بود. بره از طعام او می خورد، از پیاله اش می نوشید، در آغوشش می خفت و او را همچون دختری بود.^۳ روزی مسافری نزد مرد ثروتمند آمد، اما او را دریغ آمد که از گوسفندان و گاوان خودش یکی را بگیرد و برای مسافری که نزدش آمده بود، مهیا سازد. پس بره آن فقیر را بگرفت و آن را برای مردی

خداوند سلیمان را دوست می‌داشت،^{۲۵} و به دست ناتان نبی پیامی فرستاد؛ پس داوود او را به خاطر خداوند، پدیدیا* نامید.

تصرف ربه

^{۲۶} و اما یوآب با ربه عَمُونیان جنگید و شهر شاه‌نشین را تسخیر کرد. ^{۲۷} سپس قاصدان نزد داوود فرستاد و گفت: «من با ربه جنگ کردم و منبع آب* را به تصرف درآوردم. ^{۲۸} پس حال بقیه مردان را گرد آور و در برابر شهر اردو زده، آن را تسخیر کن، مبادا من آن را تسخیر کنم و به نام من نامیده شود.» ^{۲۹} پس داوود همه مردان را گرد آورده، به ربه رفت و با آن جنگیده، آن را تسخیر کرد. ^{۳۰} و تاج پادشاه ایشان را که به سنگینی یک وزنه* طلا بود و سنگهای نفیس داشت، از سر او برگرفت، و آن را بر سر داوود نهادند. او غنایم بسیاری نیز از شهر به یغما بُرد. ^{۳۱} نیز مردمان آنجا را بیرون آورده، آنها را به کار با آزه و کلنگ و تبرهای آهنین برگماشت و ایشان را به کار در آجرپزخانه‌ها مجبور کرد. داوود با همه شهرهای عَمُونیان بدین سان رفتار کرد. سپس او و همه مردانش به اورشلیم بازگشتند.

آمنون و تamar

و اما اَبشالوم پسر داوود را خواهری زیباروی بود تamar نام. پس از ایامی چند، آمنون، پسر داوود، دل‌باخته تamar شد. ^۱ آمنون به سبب خواهرش تamar چنان در عذاب بود که بیمار شد، زیرا تamar باکره بود و آمنون را ناممکن می‌نمود که با او کاری کند. ^۲ آمنون دوستی داشت یوناداب نام، پسر شیمعاه برادر داوود، که مردی بسیار زیرک بود. ^۳ روزی او از آمنون پرسید: «ای پسر پادشاه، چرا روز به

گرفت و داخل شده، تمامی شب بر زمین دراز کشید. ^۴ مشایخ خانه‌اش کنار وی ایستادند تا او را از زمین برخیزانند، ولی قبول نکرد و با ایشان طعام نخورد. ^۵ و در روز هفتم، طفل مرد. خادمان داوود می‌ترسیدند او را از مرگ طفل آگاه سازند، زیرا می‌گفتند: «اینک آنگاه که طفل زنده بود، چون با داوود سخن می‌گفتم، سخن ما را نمی‌شنید. پس حال چگونه به او بگوییم که طفل مرده است؟ ممکن است آسیبی به خود برساند.» ^۶ اما داوود چون دید خادمانش با هم نجوا می‌کنند، دریافت که طفل مرده است. پس از آنان پرسید: «آیا طفل مرده است؟» پاسخ دادند: «مرده است.»

^۷ آنگاه داوود از زمین برخاست و خویشانش را شستشو کرده، تدهین نمود و جامه عوض کرده، به خانه خداوند درآمد و پرستش کرد. سپس به خانه خود رفت و به درخواست او طعام در برابرش نهادند و خورد. ^۸ آنگاه خادمانش از او پرسیدند: «این چه کار است که کردی؟ چون طفل زنده بود، برایش روزه گرفتی و گریستی. اما چون مرد، برخاسته، طعام خوردی؟» ^۹ داوود پاسخ داد: «آنگاه که طفل هنوز زنده بود، روزه گرفتم و گریستم، زیرا با خود گفتم: "کسی چه داند؟ شاید خداوند مرا فیض عنایت فرماید و طفل زنده ماند." ^{۱۰} اما حال که مرده است، چرا روزه بگیرم؟ آیا دیگر می‌توانم او را باز آورم؟ من نزد او خواهم رفت، اما او نزد من باز نخواهد آمد.»

تولد سلیمان

^{۱۱} آنگاه داوود زن خود بَثشبع را تسلی داد و نزد وی درآمد، و با او همبستر شد. پس بَثشبع پسری بزاد و داوود او را سلیمان نام نهاد. و

* ۲۵:۱۲ "پدیدیا" یعنی "محبوب خداوند".

* ۲۷:۱۲ در متن عبری: "شهر آنها".

* ۳۰:۱۲ یا "قطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

تو دریغ نخواهد کرد.»^{۱۴} ولی آمنون نخواست سخن تامار را بشنود، و چون نیرومندتر از او بود، او را بی عصمت کرده، با وی همبستر شد.^{۱۵} اما پس از آن، آمنون سخت از تامار نفرت کرد، چندان که نفرتش بیش از عشقی بود که پیشتر به او داشت. و به او گفت: «برخیز و برو!»^{۱۶} ولی تامار به او گفت: «نه، برادرم،^{۱۷} راندن من ظلمی است بزرگتر از آن کار دیگر که با من کردی.» اما آمنون نخواست او را بشنود.^{۱۸} پس جوانی را که او را خدمت می کرد، فرا خواند و گفت: «این زن را از نزد من بیرون کرده، در را از پس او قفل کن.»^{۱۹} پس خادم، تامار را بیرون برد و در را از پس او قفل کرد. تامار پیراهن بلند آستین داری^{۲۰} بر تن داشت، زیرا که دختران باکره پادشاه بدین گونه جامه بر تن می کردند.^{۲۱} و تامار خاکستر بر سر ریخت و پیراهن بلند آستین داری را که در بر داشت، چاک زد و دست بر سر خویش نهاد، برفت، و در حالی که می رفت، به آواز بلند می گریست.^{۲۲} برادرش آبشالوم به او گفت: «آیا برادرت آمنون با تو بوده است؟ پس حال، ای خواهرم، خاموش باش. او برادر توست؛ این امر را به دل مگیر.» پس تامار تنها و بی کس در خانه برادرش آبشالوم بماند.^{۲۳} چون داوود پادشاه از این همه باخبر شد، سخت خشمگین گردید.^{۲۴} اما آبشالوم به برادرش آمنون نیک یاد نگفت، زیرا از او متنفر بود، چراکه خواهرش تامار را بی عصمت کرده بود.

قتل آمنون به دست آبشالوم

^{۲۵} و اما پس از دو سال، پشم چینیان آبشالوم در بعل حاصور، نزدیک افرایم، بودند. آبشالوم همه پسران پادشاه را دعوت کرد.^{۲۶} او نزد پادشاه رفت و گفت: «اینک خادم پشم چینیان دارد.

روز چنین نحیف می شوی؟ آیا نمی خواهی مرا خبر دهی؟» آمنون به او گفت: «من دلباخته تامار، خواهر برادرم آبشالوم شده ام.»^{۲۷} یوناداب به او گفت: «در بستر خود بخواب و خویشتن را بیمار بنما. چون پدرت به عیادت تو آید او را بگو: "تمنا دارم خواهرم تامار بیاید و مرا طعام بخوراند و طعام را در برابر دیدگانم مهیا سازد تا ببینم و از دست او بخورم."»^{۲۸} پس آمنون خوابید و خویشتن را بیمار نمود. چون پادشاه به عیادتش آمد، آمنون به او گفت: «تمنا دارم خواهرم تامار بیاید و دو قرص نان در برابر دیدگانم مهیا سازد تا از دست او بخورم.»^{۲۹} پس داوود پیغامی برای تامار به کاخ فرستاد که: «تمنا اینکه به خانه برادرت آمنون بروی و برایش طعام مهیا سازی.»^{۳۰} پس تامار به خانه برادرش آمنون رفت و او در بستر خوابیده بود. آنگاه قدری خمیر برگرفته، آن را ورز داد و در برابر دیدگان آمنون قرصهای نان ساخت و آنها را پخت.^{۳۱} سپس تابه را برگرفته، در برابر آمنون نهاد، اما آمنون از خوردن ابا کرد و گفت: «همه را از نزد من بیرون کنید.» پس همه از نزد او بیرون رفتند.^{۳۲} آنگاه آمنون به تامار گفت: «طعام را به خوابگاه من بیاور تا از دست تو بخورم.» پس تامار قرصهای نان را که ساخته بود، برگرفت و نزد برادرش آمنون به خوابگاه برد.^{۳۳} ولی چون آنها را نزد او آورد تا بخورد، آمنون او را گرفته، به وی گفت: «ای خواهرم، بیا با من همبستر شو.»^{۳۴} اما تامار به او پاسخ داد: «نه برادرم، مرا بی عصمت مساز! زیرا چنین چیزی در اسرائیل کرده نشود! دست به چنین قباحتی مزن.»^{۳۵} و اما من ننگ خود را کجا ببرم؟ و تو نیز، در اسرائیل همچون یکی از ابلهان خواهی شد. پس حال تمنا دارم با پادشاه سخن گویی، زیرا مرا از

* ۱۳:۱۶ در متن ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در متن عبری، در اینجا واژه "برادرم" قید نشده است.

* ۱۳:۱۸ معنی این قسمت از جمله در متن عبری روشن نیست، اما ممکن است به معنی: "ردای رنگارنگ" نیز باشد؛ همچنین در آیه ۱۹.

اینک مردمان بسیار از راهی که پشت سرش در کنار کوه بود، می آمدند.^{۲۵} یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه آمده اند؛ پس همان گونه که خدمت گفت، واقع شده است.»^{۲۶} چون او سخنش را به پایان رسانید، هان، پسران پادشاه از راه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند. پادشاه و همه خادمانش نیز به تلخی بسیار گریستند.

^{۲۷} باری، آبشالوم گریخته، نزد تلمای، پسر عمیهود پادشاه چشور رفت. و داوود پادشاه هر روز برای پرسش سوگواری می کرد.^{۲۸} پس آبشالوم گریخته، به چشور رفت و سه سال در آنجا ماند. اما پادشاه مشتاق آن بود که نزد آبشالوم رود، زیرا از مرگ آمنون تسلی یافته بود.

بازگشت آبشالوم به اورشلیم

۱۲۴ باری، یوآب پسر صرویه می دانست که دل پادشاه برای آبشالوم بی تاب است.^۱ پس کسی را به تقووع فرستاده، زنی حکیم از آنجا آورد و به او گفت: «تو اینک خویشان را عزادار بنمایی و جامه عزا در بر کنی. خود را به روغن تدهین مکن، بلکه همچون زنی رفتار کن که روزهای بسیار به سوگ مرده ای نشسته است.»^۲ پس نزد پادشاه برو و او را چنین بگو. پس یوآب سخنان در دهانش نهاد.

^۳ چون آن زن تقووعی به حضور پادشاه رسید، به روی بر زمین افتاده، تعظیم کرد و گفت: «ای پادشاه، یاری ام ده!» پادشاه از او پرسید: «تو را چه شده است؟» عرض کرد: «زنی بیوه ام و شوهرم درگذشته. کنیزت را دو پسر بود. آن دو در صحرا نزاع می کردند و کسی نبود جدایشان کند. پس یکی دیگری را زد و کشت. اینک تمامی طایفه بر ضد کنیزت برخاسته،

تو اینک پادشاه و خدمتگزارانش نیز همراه خدمت بیابند.»^۴ اما پادشاه به آبشالوم گفت: «نه، پسر. همگی ما نمی آیم، مبادا برایت بار سنگین شویم.» هر چند آبشالوم اصرار ورزید، پادشاه نخواست برود، اما او را برکت داد.^۵ آنگاه آبشالوم گفت: «اگر نه، تو ما را برادرم آمنون با ما بیا.» پادشاه به او گفت: «چرا او با تو بیاید؟»^۶ اما چون آبشالوم به او اصرار ورزید، اجازه داد تا آمنون و همه پسران پادشاه با او بروند.^۷ سپس آبشالوم به خادمانش فرمان داد، گفت: «ملاحظه کنید چه وقت دل آمنون از شراب خوش می شود. و چون به شما بگویم، آمنون را بزنید، آنگاه او را بکشید. مترسید؟ آیا من نیستم که به شما فرمان می دهم؟ پس شجاع و دلیر باشید.»^۸ بنابراین خادمان آبشالوم بنا بر فرمانی که او داده بود، با آمنون عمل کردند. آنگاه پسران پادشاه جملگی برخاستند و بر قاطران خود سوار شده، گریختند.^۹ آنان هنوز در راه بودند که به داوود خبر رسانیده، گفتند: «آبشالوم همه پسران پادشاه را کشته و حتی یکی نیز باقی نمانده است.»^{۱۰} پس پادشاه برخاسته، جامه بر تن درید و بر زمین دراز شد. و همه خادمانش با جامه های دریده، آنجا ایستاده بودند.^{۱۱} ولی یوناداب پسر شمعاه، برادر داوود، گفت: «سرورم میندارد که آنان تمام جوانان یعنی همه پسران پادشاه را کشته اند، زیرا تنها آمنون مرده است. از آن روز که آمنون، تاملر خواهر آبشالوم را بی حرمت ساخت، آبشالوم بدین امر جزم کرده بود.»^{۱۲} پس حال، دل سرورم پادشاه از خبر کشته شدن همه پسران پادشاه اندیشناک نشود، زیرا تنها آمنون مرده است.»

فرار آبشالوم به چشور

^{۱۳} و اما آبشالوم گریخت. و جوانی که دیدبانی می کرد، چشمان خود را برافراشته، دید که

* ۱۳: ۲۴ در متن عبری؛ در ترجمه یونانی هفتادسالان: «... دید که اینک مردمان بسیار از راه هوروثائیم که کنار کوه بود، می آمدند.»

خواهد رها کنید.^{۱۷} نیز کنیزت اندیشید: سخن سرورم پادشاه مرا آرامی خواهد بخشید، زیرا سرورم پادشاه بسان فرشته خدا نیک و بد را از هم تمیز می‌دهد. پس یهوه خدایت با تو باشد!^{۱۸} آنگاه پادشاه در پاسخ زن گفت: «تمنا اینکه آنچه را از تو می‌پرسم، از من پنهان مداری.» زن گفت: «سرورم پادشاه بفرماید.»^{۱۹} پادشاه گفت: «آیا یوآب با تو در همه این امور دست نداشته است؟» زن پاسخ داد: «ای سرورم پادشاه، به جانتان قسم که هیچ‌کس نمی‌تواند از آنچه سرورم پادشاه فرمودند به چپ یا راست میل کند. آری، خدمت یوآب بود که مرا بدین کار امر فرمود؛ او بود که تمام این سخنان را در دهان کنیزت نهاد.^{۲۰} به جهت تغییر وضع حاضر بود که خدمت یوآب چنین کرد. اما سرورم حکمتی همچون حکمت فرشته خدا دارد و هر آنچه را بر زمین است، می‌داند.»^{۲۱} آنگاه پادشاه یوآب را گفت: «این را اجابت کردم. پس برو و آبشالوم جوان را باز آور.»^{۲۲} یوآب روی بر زمین نهاده، تعظیم کرد، و برای پادشاه برکت طلبیده، گفت: «ای سرورم پادشاه، امروز خدمت دریافت که در نظرت الثفات یافته است، زیرا که درخواست خدمت را اجابت فرمودی.»^{۲۳} پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و آبشالوم را به اورشلیم باز آورد.^{۲۴} اما پادشاه گفت: «او باید به خانه خود برود و نباید روی مرا ببیند.» پس آبشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.^{۲۵} باری، در تمام اسرائیل کسی چون آبشالوم ستوده در خوش‌سیمایی نبود. از کف پا تا فرق سر، هیچ عیبی در او یافت نمی‌شد.^{۲۶} آنگاه که موی سرش را می‌چید، آن را وزن می‌کرد، و آن به مقیاس شاهی، دو یست مثقال* می‌شد. زیرا در پایان هر سال مویش را می‌چید؛ آری، چون بر او سنگینی می‌کرد، آن را می‌چید.^{۲۷} از

می‌گویند: "او را که برادرش را کشته، به ما بسپار تا وی را به سبب جان برادرش که گرفته، به مرگ بسپاریم، و اینچنین وارث را نیز از میان برداریم." بدین‌سان، می‌خواهند تنها اخگری را که برابیم باقی مانده، خاموش کنند تا از شوهرم هیچ نام و نسلی بر زمین باقی نماند.»

^۸ پادشاه به زن گفت: «به خانه‌ات برو و من درباره تو حکمی صادر خواهم کرد.»^۹ اما زن توقعی به پادشاه گفت: «ای سرورم پادشاه، تقصیر بر گردن من و خاندانم باشد و پادشاه و تخت او میرا باشند.»^{۱۰} پادشاه گفت: «هر کس به تو چیزی گفت، او را نزد من آور و دیگر به تو آزاری نخواهد رسانید.»^{۱۱} پس زن گفت: «تمنا اینکه پادشاه، یهوه خدای خویش را به یاد آورد و خونخواه مقتول را از کشتار بیشتر بازدارد تا پسر مرا هلاک نسازند.» پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که تار مویی از پسر تو به زمین نخواهد افتاد.»

^{۱۲} آنگاه زن گفت: «تمنا اینکه کنیزت با سرورم پادشاه سخنی گوید.» پادشاه گفت: «بگو.»^{۱۳} زن گفت: «پس چرا تو بر ضد قوم خدا چنین تدبیری اندیشیده‌ای؟ پادشاه با این سخنش خویشتن را محکوم می‌کند زیرا که خود تبعیدی خویش را بازنیارده است.^{۱۴} به یقین ما همه باید بمیریم؛ همچون آبی هستیم که بر زمین ریخته می‌شود و آن را جمع نتوان کرد. با این حال، خدا جان را نمی‌ستاند بلکه تدبیری می‌اندیشد تا تبعیدی همچنان از او به دور نماند.»^{۱۵} و من اکنون آمده‌ام تا در این باره با سرورم پادشاه سخن گویم، زیرا که قوم مرا ترساندند و کنیزت اندیشید که: "با پادشاه سخن خواهم گفت، شاید که درخواست کنیزش را به انجام رساند."^{۱۶} زیرا پادشاه خواهد شنید و کنیزش را از دست مردی که می‌خواهد هم من و هم پسر من را از میراث خدا نابود سازد،

* ۱۴:۲۶ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

۴ آبشالوم او را می گفت: «بین، دعوی تو نیکو و بجاست، ولی کسی از جانب پادشاه مقرر نشده که به تو گوش فرا دهد.» ۵ سپس می گفت: «کاش من در این سرزمین داور بودم! آنگاه هر که شکایت یا دعوی داشت، نزد من می آمد و من او را دادرسی می کردم.» ۶ و هرگاه کسی نزدیک می آمد تا به او تعظیم کند، آبشالوم دست خود را پیش آورده، او را می گرفت و می بوسید. ۷ آبشالوم با همه اسرائیلیانی که به دادخواهی نزد پادشاه می آمدند، بدین شیوه رفتار می کرد. بدین سان آبشالوم دل مردمان اسرائیل را در ربود.

۸ پس از گذشت چهار سال، آبشالوم به پادشاه گفت: «تمنای اینکه اجازه دهی بروم و نذری را که برای خداوند در جبرون کرده ام، ادا کنم. ۹ زیرا خدمتگزاران آنگاه که در چشور آرام زندگی می کرد، نذر کرده، گفت: "اگر خداوند به واقع مرا به اورشلیم باز آورد، آنگاه او را در جبرون عبادت خواهیم کرد." ۱۰ پادشاه وی را گفت: «به سلامت برو.» پس او برخاسته، به جبرون رفت. ۱۱ اما آبشالوم جاسوسان را به تمامی قبایل اسرائیل گسیل داشته، گفت: «به محض شنیدن بانگ گرنای، بگوئید، "آبشالوم در جبرون پادشاه است."» ۱۲ دو بیست مرد از اورشلیم همراه آبشالوم رفتند. آنها به عنوان میهمان دعوت شده بودند، و بی خبر از موضوع در کمال ساده دلی رفتند. ۱۳ هنگامی که آبشالوم قربانیها تقدیم می کرد، کسی را از پی آخیتوفیل جیلونی، مشاور داوود به شهر وی جیلوه فرستاد. بدین گونه توطئه بالا گرفت و بر هواداران آبشالوم پیوسته افزوده می شد.

فرار داوود

۱۴ و اما قاصدی نزد داوود آمده، او را گفت: «دلهای مردان اسرائیل از پی آبشالوم رفته

برای آبشالوم، سه پسر و دختری تا مار نام زاده شد که زنی نیکو منظر بود.

۱۵ بدین سان، آبشالوم دو سال تمام در اورشلیم زندگی کرد بی آنکه روی پادشاه را ببیند. ۱۶ آنگاه از پی یوآب فرستاد تا او را نزد پادشاه بفرستد، ولی یوآب نخواست نزد وی برود. پس بار دوم از پی او فرستاد، ولی یوآب نخواست نزد وی برود. ۱۷ بنابراین آبشالوم به خادمانش گفت: «بینید، مزرعه یوآب کنار مزرعه من است و در آنجا جو دارد. بروید و مزرعه اش را به آتش بسوزانید.» پس خادمان آبشالوم مزرعه او را آتش زدند. ۱۸ آنگاه یوآب برخاسته، نزد آبشالوم به خانه اش رفت و به او گفت: «چرا خادمانت مزرعه مرا آتش زدند؟» ۱۹ آبشالوم به یوآب گفت: «اینک از پی ات فرستاده، گفتم، "نزد من بدین جا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بپرسی: 'چرا از چشور آمدم؟' مرا بهتر می بود همان جا می ماندم."» پس حال بگذار روی پادشاه را ببینم و اگر تقصیری در من باشد، او مرا بکشد.» ۲۰ بنابراین، یوآب نزد پادشاه رفت و او را از این امر باخبر ساخت. آنگاه پادشاه آبشالوم را فرا خواند و آبشالوم نزد پادشاه آمد و در برابر او تعظیم کرده، روی بر زمین نهاد، و پادشاه آبشالوم را بوسید.

توطئه آبشالوم

۱۵ بعد از آن، آبشالوم برای خود اراجه و اسبان فراهم آورد و نیز پنجاه مرد تا پیش روی او بدونند. ۱ آبشالوم صبح زود برمی خاست و کنار راه دروازه می ایستاد، و هرگاه کسی شکایت خود را برای رسیدگی نزد پادشاه می آورد، آبشالوم او را می خواند و می گفت: «از کدام شهری؟» و چون آن شخص می گفت: «بنده از ات فلان قبیله اسرائیل است،»

* ۱۵: ۷ برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادئتان، سریانی و یوسفوس؛ در متن عبری: "چهل".

* ۱۵: ۸ برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در متن عبری "در جبرون" نیامده است.

است.»^{۱۴} پس داوود همه صاحبمنصبان خود را که با او در اورشلیم بودند، گفت: «برخیزید تا بگریزیم، وگرنه هیچ‌یک از دست آبشالوم جان به در نخواهیم بُرد. به شتاب برویم، مبادا او به زودی به ما رسیده، مصیبت بر ما بیاورد و شهر را از دم شمشیر بگذرانند.»^{۱۵} صاحبمنصبان پادشاه به او عرض کردند: «اینک خادمانت حاضرند تا مطابق هر آنچه سرورمان پادشاه تصمیم بگیرد، عمل کنند.»^{۱۶} پس پادشاه بیرون رفت، و همه اهل خانه‌اش از پی او. اما ده مُتعه خود را وا گذاشت تا از خانه نگهداری کنند.^{۱۷} و پادشاه بیرون رفت، و همه قوم از پی او. آنان نزد آخرین خانه توقف کردند.^{۱۸} آنگاه همه خادمان پادشاه از برابر او گذشتند و سپس تمامی کریتیان و همه فلیتیان و تمامی ششصد مرد جتی که از جت از پی او آمده بودند.^{۱۹} پادشاه به ایتای جتی گفت: «تو دیگر چرا با ما می‌آیی؟ بازگرد و نزد آبشالوم پادشاه* بمان، زیرا تو غریب هستی و از خانه خود نیز تبعید گشته‌ای.»^{۲۰} تو همین دیروز آمدی؛ آیا رواست که امروز تو را همراه خود آواره گردانم، حال آنکه خود نیز نمی‌دانم کجا می‌روم؟ بازگرد و برادرانت را نیز همراه خود ببر. محبت و وفا همراه تو باد.»^{۲۱} ولی ایتای در جواب پادشاه گفت: «به حیات خداوند و به حیات سرورم پادشاه سوگند که به یقین هر جا سرورم پادشاه باشد، خواه در مرگ و خواه در حیات، بنده‌ات نیز آنجا خواهد بود.»^{۲۲} آنگاه داوود به ایتای جتی گفت: «پس، پیش برو.» بدین ترتیب ایتای جتی با همه مردان و همه اطفالی که همراهش بودند، پیش رفتند.^{۲۳} و همه اهل آن دیار به هنگام گذر تمامی قوم، به آواز بلند می‌گریستند. پادشاه نیز از وادی قدرون گذشت و همه قوم به سمت بیابان پیش رفتند.

^{۱۴} اینک صادق نیز همراه همه لاویانی بود که صندوق عهد خدا را حمل می‌کردند، و آنان صندوق خدا را بر زمین نهادند و آبیاتار قربانها تقدیم کرد، تا آنگاه که همه مردم از شهر خارج شدند.^{۱۵} سپس پادشاه به صادق گفت: «صندوق خدا را به شهر بازگردان. اگر لطف خداوند شامل حال من شود، مرا باز خواهد آورد و اجازه خواهد داد تا هم صندوق و هم جایگاه سکونت او را ببینم.»^{۱۶} اما اگر بگوید: «از تو خشنود نیستم»، در آن صورت آماده‌ام تا هر چه در نظرش پسند آید، با من بکند.»^{۱۷} نیز پادشاه به صادق کاهن گفت: «آیا تو نبی نیستی؟ به سلامت به شهر بازگرد، تو و آبیاتار و پسرانتان، یعنی آخیمعص پسر تو و یوناتان پسر آبیاتار.»^{۱۸} من در معبر رود در بیابان، منتظر می‌مانم تا پیامی از جانب شما رسیده، مرا باخبر سازید.»^{۱۹} پس صادق و آبیاتار صندوق خدا را به اورشلیم بازگرداندند و آنجا ماندند.^{۲۰} و اما داوود در حالی که گریان راه می‌پیمود، پای برهنه و سر پوشیده از دامنه کوه زیتون بالا می‌رفت. و کسانی نیز که با او بودند، جملگی سر خود را پوشانیدند و در حالی که گریان راه می‌پیمودند، بالا رفتند.^{۲۱} به داوود خبر رسید که: «آخیتوفل نیز از جمله توطئه‌گرانی است که با آبشالوم‌اند.» پس داوود گفت: «ای خداوند، تمنا اینکه مشورت آخیتوفل را به حماقت بدل کنی.»^{۲۲} چون داوود به قلعه کوه که محل پرستش خدا بود رسید، اینک حوشای آرکی با پیراهن دریده و خاک بر سر ریخته، به استقبال او آمد.^{۲۳} داوود به او گفت: «اگر همراه من بیایی برایم بار خواهی شد، ولی اگر به شهر بازگردی و به آبشالوم بگویی: «ای پادشاه، من خادم تو خواهم بود. چنانکه در گذشته خادم پدرت بودم، از این پس خادم تو خواهم بود»، آنگاه

* واژه «آبشالوم» در متن عبری نیامده، بلکه برای روشن شدن معنی متن افزوده شده است.
 * ۲۰:۱۵ در متن عبری؛ در نسخه ترجمه یونانی هفادتان: «باشد که خداوند محبت و وفاداری به تو بنمایاند.»

سوی داوود و تمامی صاحبمنصبان داوود پادشاه سنگ می انداخت؛ و همه قوم و تمامی مردان جنگاور داوود به جانب راست و چپ او ایستاده بودند.^۶ شمعی دشنام داده، می گفت: «بیرون شو، بیرون شو، ای مرد خون ریز، ای مرد فرومایه! خداوند انتقام تمام خون خاندان شائول را که به جایش پادشاه شدی، از تو ستانده و سلطنت را به دست پسر ت آبشالوم داده است. اینک شرارت تو بر سر خودت آمده، زیرا که مردی خون ریزی!»

^۹ آنگاه آبشای، پسر صرویه به پادشاه گفت: «چرا باید این سگ مرده به سرورم پادشاه ناسزا بگوید؟ رخصت ده تارفته، سرش را از تنش جدا کنم.»^{۱۰} ولی پادشاه گفت: «ای پسران صرویه، مرا با شما چه کار است؟ اگر ناسزا گفتن او از آن روست که خداوند به او گفته است، «داوود را ناسزا بگو»، کیست که بگوید، «چرا چنین می کنی؟»^{۱۱} آنگاه داوود به آبشای و تمام صاحبمنصبان خود گفت: «اینک پسر خودم که پاره تن من است، قصد جان من دارد، چقدر بیشتر این بنیامینی! پس او را به حال خود بگذارید تا ناسزا بگوید، زیرا خداوند به او چنین امر فرموده است.^{۱۲} شاید که خداوند بر مصیبت من نظر کرده، به عوض دشنام امروز او، به من جزای نیکو دهد.»^{۱۳} پس داوود و مردانش به راه خود ادامه دادند، در حالی که شمعی در امتداد دامنه کوه به موازات داوود می رفت و ناسزاگویان، به سوبش سنگ می انداخت و خاک می پاشید.^{۱۴} پادشاه و همه همراهانش خسته به رود اردن رسیدند، و پادشاه در آنجا نفسی تازه کرد.

مشورت آخیتوفیل و حوشای

^{۱۵} و اما آبشالوم و تمامی قوم، یعنی همه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند و آخیتوفیل

مشورت آخیتوفیل را از برایم باطل خواهی کرد.^{۱۶} صادوق و آبیاتار کاهن نیز در آنجا با تو خواهند بود. هر خبری که از کاخ پادشاه می شنوی، به صادوق و آبیاتار کاهن بازگو.^{۱۷} اینک دو پسر ایشان، آخیمعص پسر صادوق و یوناتان پسر آبیاتار، آنجا نزد آنها هستند. هر چه می شنوی، از طریق آنها برای من بفرست.^{۱۸} پس حوشای، دوست داوود، در همان دم که آبشالوم وارد اورشلیم می شد، به شهر درآمد.

داوود و صیبا

۱۶ چون داوود قدری از قله کوه فراتر رفت، صیبا، خادم مفیوشت با دو الاغ زین شده که دو بست قرص نان، یکصد خوشه کشمش، یکصد میوه تابستانی و یک مَشک شراب بر خود داشتند، به استقبال او آمد.^۱ پادشاه از صیبا پرسید: «اینها را به چه منظور آورده ای؟» صیبا گفت: «الاغها را آورده ام تا اهل خانه پادشاه سوار شوند، نان و میوه های تابستانی را تا مردانت بخورند، و شراب را تا خستگان در بیابان بنوشند.»^۲ پادشاه پرسید: «پسر سرورت کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «او در اورشلیم مانده است، زیرا با خود می اندیشد: «امروز خاندان اسرائیل پادشاهی پدرم را به من باز خواهند گردانید.»^۳ پس پادشاه به صیبا گفت: «اینک هر چه از آن مفیوشت بود، از آن توست.» صیبا گفت: «ای سرورم پادشاه، خاضعانه تعظیم می کنم؛ باشد که همواره در نظرت التفات یابم.»

ناسزاگویی شمعی به داوود

^۴ چون داوود پادشاه به بحوریم می آمد، اینک مردی شمعی نام، پسر جیرا، از طایفه خاندان شائول، ناسزاگویان از آنجا بیرون آمد.^۵ او به

* ۱۶: ۳ منظور، نوه شائول است.

* ۱۶: ۳ منظور، پدر بزرگ است.

که نزد شوهرش بازگردد. تو تنها در پی جان یک تنی،* و این گونه تمامی قوم در سلامت خواهند بود.»^{۱۶} این سخن در نظر آبشالوم و همه مشایخ اسرائیل پسند آمد.

^{۱۵} آنگاه آبشالوم گفت: «حوشای آرکی را نیز فرا خوانید تا بشنویم او چه می گوید.» چون حوشای نزد آبشالوم آمد، آبشالوم وی را گفت: «آخیتوفل چنین گفته است. آیا طبق سخن او عمل کنیم؟ اگر نه، تو چه می گویی؟»^{۱۷} حوشای به آبشالوم گفت: «این بار، مشورتی که آخیتوفل داده است، خوب نیست.»^{۱۸} حوشای ادامه داد: «تو می دانی که پدرت و مردانش، مردانی جنگاورند و همچون خرسی که بچه هایش را در صحرا برده باشند، خشمشان برافروخته شده است. وانگهی، پدرت مردی جنگ آزموده است و شب را با قوم نخواهد گذرانید.^{۱۹} حتی هم اکنون نیز او خود را در حفره یا مکانی دیگر پنهان کرده است. و واقع خواهد شد که چون برخی از لشکر در نخستین حمله از پا درآیند، هر که بشنود خواهد گفت، "در میان قوم هوادار آبشالوم، کشتاری رخ داده است."^{۲۰} آنگاه حتی دلاوری نیز که دلی چون دل شیر دارد، به تمامی قالب تهی خواهد کرد، زیرا همه اسرائیل می دانند که پدرت مردی است جنگاور و همراهانش نیز دلاورند.^{۲۱} پس رأی من این است که همه اسرائیل، از دان تا بیثربیع، بی شمار همچون شن کنار دریا نزد تو گرد آیند، و تو شخصاً با ایشان به جنگ بروی.^{۲۲} آنگاه هر کجا که او یافت شود، بر او حمله خواهیم برد و همچون شبنمی که بر زمین فرو می ریزد، بر او فرود خواهیم آمد، و از او و همه مردانی که با اویند، حتی یکی هم باقی نخواهد ماند.^{۲۳} اگر به شهری عقب نشینند، آنگاه تمام اسرائیل طنابها به آن شهر

نیز همراه آبشالوم بود.^{۲۴} چون حوشای آرکی، دوست داوود، نزد آبشالوم رفت، به او گفت: «زنده باد پادشاه! زنده باد پادشاه!»^{۲۵} آبشالوم به حوشای گفت: «آیا همین بود محبتی که به دوست خود داشتی؟ چرا همراه او رفتی؟»^{۲۶} حوشای به آبشالوم گفت: «چنین نیست، بلکه من بنده آن کس خواهم بود که خداوند و این قوم و همه مردان اسرائیل برگزیده اند، و با او نیز خواهم ماند.^{۲۷} وانگهی، چه کسی را باید خدمت کنم؟ آیا نباید در خدمت پسر او باشم؟ چنانکه در خدمت پدرت بوده ام، تو را نیز خدمت خواهم کرد.»

^{۲۸} آنگاه آبشالوم به آخیتوفل گفت: «مشورتی بده. بگو چه باید بکنیم؟»^{۲۹} آخیتوفل به آبشالوم گفت: «برو و با مُتعه های پدرت که ایشان را باقی گذاشته تا از کاخ نگهداری کنند، همبستر شو. آنگاه همه اسرائیل خواهند شنید که تو خود را مایه انزجار پدرت ساخته ای،* و دست همه هوادارانت تقویت خواهد شد.»^{۳۰} پس خیمه ای برای آبشالوم بر بام بر پا کردند و آبشالوم در برابر دیدگان تمامی اسرائیل به مُتعه های پدرتش درآمد.^{۳۱} در آن روزگار، مشورتی که آخیتوفل می داد چنان بود که گویی کسی از کلام خدا مشورت جسته باشد. مشورت های آخیتوفل جملگی هم در نظر داوود و هم در نظر آبشالوم بدین گونه بود.

۱۷ آخیتوفل به آبشالوم گفت: «رخصت ده تا دوازده هزار مرد برگزینم و برخاسته، امشب از پی داوود بروم.^۱ در همان حال که او خسته و دستانش سست است، بر او بر خواهم آمد، و پریانش خواهم ساخت. آنگاه همه قومی که با اویند، خواهند گریخت و پادشاه را تنها خواهم کشت،^۲ و تمامی قوم را نزد تو باز خواهم آورد، همچون عروسی

* ۲۱:۱۶ در متن عبری: «بوی گند در مشام پدرت ساخته ای».

* ۳:۱۷ در ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در عبری: «مردی که در پی اش هستی، همچون بازگشت همگان است».

برخاسته، از اردن گذشتند و تا سیده دم، حتی یک تن هم باقی نمانده بود که از اردن عبور نکرده باشد.

^{۲۳} چون آخیتوفل دید که مشورت او به جا آورده نشد، الاغ خود را زین کرد و برخاسته، به شهر خود و به خانه خویش رفت. و پس از مرتب کردن امور خانه خود، خویشتن را حلق آویز کرد و مُرد، و او را در مقبره پدرش به خاک سپردند.

^{۲۴} آنگاه داوود به مَحَنایم آمد. و آبشالوم با همه مردان اسرائیل از اردن عبور کرد. ^{۲۵} آبشالوم، عَماسا را به جای یوآب به سرداری لشکر برگماشته بود. عَماسا، پسر مردی اسماعیلی بود به نام پترا، که با ابیجایل دختر ناحاش که خواهر صرویه مادر یوآب بود، ازدواج کرده بود. ^{۲۶} پس اسرائیل و آبشالوم در سرزمین جلعاد اردو زدند.

^{۲۷} چون داوود به مَحَنایم آمد، شوبی، پسر ناحاش از رَبَّة عَمُونیان، و ماکیر، پسر عَمِئیل از لودیبار، و نیز برزلایی جلعادی از روچلیم، ^{۲۸} بسترها و کاسه‌ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و غَلَّة برشته و لوبیا و عدس ^{۲۹} و غسل و خامه و گوسفندان و پنیر گاوی برای داوود و قوم همراهش آوردند تا بخورند، زیرا می‌گفتند: «قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه‌اند.»

مرگ آبشالوم

آنگاه داوود مردانی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها بر ایشان برگماشت. ^۱ داوود لشکر را روانه کرد: یک سوّم را به دست یوآب، یک سوّم را به دست آبشای پسر صرویه برادر یوآب، و یک سوّم دیگر را به دست اِتای جَتی. و پادشاه لشکریان را گفت:

آورده، آن را به دره فرو خواهند کشید، آن سان که حتی خرده‌سنگی نیز در آنجا یافت نشود. ^۲ آبشالوم و همه مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای آرکی از مشورت آخیتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی آخیتوفل را عقیم گذارد، تا بر آبشالوم بلا رساند.

^{۱۵} حوشای به صادوق و ابیاتار کاهن گفت: «آخیتوفل به آبشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من نیز چنین و چنان مشورت داده‌ام. ^{۱۶} پس حال به شتاب بفرستید و داوود را خبر داده، بگویید: "امشب را در معبر رود در بیابان مگذران بلکه به هر طریق ممکن از آن عبور کن، مبادا پادشاه و تمامی قومی که همراه اویند، بلعیده شوند."»

^{۱۷} و اما یوناتان و آخیمعص در عین روچل مستقر بودند. کنیزی می‌رفت و برایشان خبر می‌برد، و آنان نیز رفته، به داوود پادشاه خبر می‌رساندند، زیرا نمی‌بایست در حال ورود به شهر دیده می‌شدند. ^{۱۸} اما مردی جوان آنها را دید و به آبشالوم خبر داد. پس ایشان هر دو به شتاب رفته، به خانه مردی در بحوریم داخل شدند که در حیاطش چاهی داشت، و از چاه پایین رفتند. ^{۱۹} از او پوششی برگرفته، بر دهانه چاه گسترد و حیوبات بر آن ریخت تا کسی چیزی از آن درنیابد. ^{۲۰} خادمان آبشالوم نزد زن به خانه درآمده، گفتند: «آخیمعص و یوناتان کجایند؟» زن به آنان گفت: «به آن سوی جویبار رفته‌اند.» و چون جستجو کرده، ایشان را نیافتند، به اورشلیم بازگشتند.

^{۲۱} پس از رفتن آن مردان، آنها از چاه برآمدند و رفته، داوود پادشاه را خبر دادند. داوود را گفتند: «برخاسته، به شتاب از آب بگذرید، زیرا آخیتوفل بر ضد شما چنین و چنان مشورت داده است.» ^{۲۲} پس داوود و همه قوم همراهش

* ۲۵:۱۷ در متن عبری: "اسرائیلی"; اما رجوع کنید به اول تواریخ ۲:۱۷.

گفت: «حتی اگر هزار مثقال نقره هم در دستم می گذاشتند، باز دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی کردم؛ زیرا پادشاه در گوش ما به تو و آبیشای و اتای فرمان داده، گفت: «به خاطر من، مراقب جان آبشالوم جوان باشید.»^{۱۳} وانگهی، اگر خیانتکارانه برای گرفتن جان او دست به عمل می زدم، از آنجا که چیزی از پادشاه پنهان نمی ماند، تو خود نیز خویشتن را از من کنار می کشیدی.»^{۱۴} یوآب گفت: «بیش از این با تو معطل نخواهم ماند.» پس سه نیزه به دست گرفت و آنها را در قلب آبشالوم که هنوز زنده در میان درخت بلوط بود، فرو برد.^{۱۵} ده جوان سلاحدار یوآب نیز دور آبشالوم را گرفتند و او را زده، کشتند.

^{۱۶} آنگاه یوآب گرنا نواخت و لشکریان از تعقیب اسرائیل بازگشتند، زیرا یوآب آنان را باز داشت.^{۱۷} ایشان آبشالوم را برگرفته، در گودالی بزرگ در جنگل افکندند و بر او توده‌ای بس بزرگ از سنگ بر پا داشتند. آنگاه تمامی اسرائیل هر یک به خانه خود گریختند.

^{۱۸} آبشالوم در ایام حیات ستونی به جهت خود گرفته، در 'دره پادشاه' بر پا داشته بود، زیرا می گفت: «پسری ندارم که نام مرا زنده نگاه دارد.» او آن ستون را به نام خود نامگذاری کرد. پس تا به امروز، به بنای یادبود آبشالوم معروف است.

خبر مرگ آبشالوم

^{۱۹} آنگاه آخیمعص پسر صادوق گفت: «حال دویده، پادشاه را مژده رسانم که خداوند داد او را از دشمنانش ستانده است.»^{۲۰} یوآب به او گفت: «تو امروز مژده رسان نیستی. روز دیگر مژده خواهی برد، ولی امروز چنین نخواهی کرد، زیرا پسر پادشاه مرده است.»^{۲۱} آنگاه یوآب به مردی کوشی گفت: «برو و پادشاه

«من خود نیز البته همراه شما می آیم.»^۳ ولی لشکریان گفتند: «تو همراه ما نخواهی آمد، زیرا اگر ما بگریزیم، کسی اهمیت نخواهد داد. اگر نیمی از ما هم بمیریم، کسی اهمیت نخواهد داد. اما تو چون ده هزار تن از مایی. پس بهتر آن است که ما را از شهر یاری رسانی.»^۴ پادشاه به آنان گفت: «آنچه در نظر شما نیکوست، خواهم کرد.» پس در حالی که پادشاه نزد دروازه ایستاده بود، تمامی لشکر در دسته‌های صد و هزار نفره بیرون رفتند.^۵ پادشاه به یوآب و آبیشای و اتای فرمان داده، گفت: «به خاطر من با آبشالوم جوان به نرمی رفتار کنید.» و چون پادشاه به تمامی سرداران درباره آبشالوم فرمان می داد، همه لشکریان شنیدند.

^۶ پس لشکر به مقابله با اسرائیل به صحرا بیرون رفت، و جنگ در جنگل افرایم در گرفت.^۷ لشکریان اسرائیل در آنجا از خادمان داوود شکست خوردند. آن روز کشتار عظیمی شد، و بیست هزار مرد از پا درآمدند.^۸ باری، جنگ بر تمامی آن دیار گسترده شد، و آن روز آنان که جنگل در کام کشید بیش از کسانی بودند که به شمشیر فرو بلعیده شدند.

^۹ از قضا آبشالوم به خادمان داوود برخورد. او بر قاطر خود سوار بود. قاطر زیر شاخه‌های قطور درخت بلوط بزرگی رفت و سر آبشالوم در میان درخت بلوط گرفتار شد، به گونه‌ای که میان آسمان و زمین آویزان گشت؛ ولی قاطری که زیرش بود، به راه خود ادامه داد.

^{۱۰} مردی این را دید و به یوآب خبر داده، گفت: «اینک آبشالوم را دیدم که در میان درخت بلوطی آویزان است.»^{۱۱} یوآب به مردی که این خبر را آورده بود، گفت: «تو که او را دیدی، چرا همان جا او را بر زمین نزده، نکستی؟ اگر چنین کرده بودی، ده مثقال^{*} نقره و کمربندی به تو پاداش می دادم.»^{۱۲} ولی آن مرد به یوآب

* ۱۸:۱۱ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

داد تو را از همه کسانی که بر ضد تو برخاستند، ستانده است.»^{۳۳} پادشاه از مرد کوشی پرسید: «آیا آبشالوم جوان به سلامت است؟» او پاسخ داد: «باشد که دشمنان سرورم پادشاه و هر که برای زیان رساندن به تو برخیزد، به سرنوشت آن جوان دچار شود.»

^{۳۴} پادشاه به خود لرزید و به اتاق بالای دروازه رفته، بگریست. او راه می‌رفت و می‌گفت: «ای پسر، آبشالوم! ای پسر، آبشالوم! کاش من به جای تو می‌مردم. ای آبشالوم، ای پسر! ای پسر!»

یوآب داوود را توبیخ می‌کند

۱۹ و اما یوآب را خبر آوردند که: «اینک پادشاه می‌گرید و به سوگ آبشالوم نشسته است.»^۱ پس پیروزی در آن روز برای همه لشکریان به ماتم بدل شد، زیرا شنیدند که پادشاه برای پسرش داغدار است.^۲ لشکریان آن روز دزدانه به شهر درآمدند، مانند لشکری که چون در جنگ پا به فرار نهاده است، با شرمساری دزدانه بازمی‌گردد.^۳ پادشاه روی خود را پوشانید و به آواز بلند فریاد زد: «ای پسر آبشالوم! ای آبشالوم! ای پسر! ای پسر!»^۴ آنگاه یوآب نزد پادشاه به خانه درآمد، گفت: «تو امروز همه خدمتگزاران خود را سرافکنده ساختی، همان کسانی را که امروز جان تو و جان پسران و دختران و جان زنان و مَنَعِه‌هایت را رها کردند.^۵ زیرا تو امروز با دوست داشتن آنان که از تو نفرت دارند و نفرت از آنان که دوست دارند، اعلام داشتی که سرداران و افرادشان نزد تو هیچند. امروز دریافتم که اگر آبشالوم زنده بود و ما همه امروز مرده بودیم، تو خشنود می‌شدی.^۶ پس حال برخاسته، بیرون برو و به خدمتگزارانت سخنان دلگرم‌کننده بگو، زیرا به خداوند سوگند که اگر نروی، تا شب احدی با تو نخواهد ماند و این برای تو از هر بلایی که از جوانی تا کنون

را از آنچه دیده‌ای، باخبر ساز.» مرد کوشی به یوآب تعظیم کرده، بیرون دوید.^۷ آخیمعص پسر صادوق دوباره به یوآب گفت: «هر چه پیش آید، تمنا اینکه بگذاری من نیز از پی مرد کوشی بدم.» ولی یوآب پاسخ داد: «پسر، چرا می‌خواهی بدوی؟ حال آنکه برای خبر تو مؤذگانی نخواهد بود.»^۸ آخیمعص گفت: «هر چه پیش آید، من خواهم دوید.» پس یوآب به او گفت: «بدو!» آنگاه آخیمعص از راه دشت دوید و از مرد کوشی پیش افتاد.

^۹ داوود میان دو دروازه جلوس کرده بود. دیدبان به بام دروازه‌ای که کنار حصار بود، برآمد و چشمانش را برافراشته، دید که اینک مردی به تنهایی می‌دود.^{۱۰} دیدبان آواز خود را بلند کرده، پادشاه را خبر داد. پادشاه گفت: «اگر تنهاست، مژده می‌آورد.» آن مرد نزدیک و نزدیکتر می‌شد.^{۱۱} اندکی بعد، دیدبان مردی دیگر را دید که او نیز می‌دوید. پس دربان را ندا در داد، گفت: «اینک مردی دیگر نیز به تنهایی می‌دود!» پادشاه گفت: «او نیز مژده می‌آورد.»^{۱۲} دیدبان گفت: «دویدن اولی در نظرم همچون دویدن آخیمعص پسر صادوق است.» پادشاه گفت: «او مردی نیک است و خبر خوش می‌آورد.»

^{۱۳} آنگاه آخیمعص خطاب به پادشاه ندا در داد، گفت: «سلام!» سپس پادشاه را تعظیم کرده، در برابر او روی بر زمین نهاد و گفت: «مبارک باد یهوه، خدای تو که کسانی را که دست خود را بر سرورم پادشاه دراز کرده بودند، تسلیم کرده است.»^{۱۴} پادشاه گفت: «آیا آبشالوم جوان به سلامت است؟» آخیمعص پاسخ داد: «آنگاه که یوآب، خادم پادشاه و خدمتگزارت را می‌فرستاد، هنگامه عظیمی دیدم، ولی دریافتم چه بود.»^{۱۵} پادشاه گفت: «بیا و اینجا بایست.» پس رفت و ایستاد.

^{۱۶} سپس مرد کوشی رسید و گفت: «ای سرورم، پادشاه، مژده دارم! خداوند امروز

بر سرت آمده، بدتر خواهد بود.»^۸ پس پادشاه برخاست و نزد دروازه جلوس فرمود، و به همه لشکریان خبر دادند که، «اینک پادشاه نزد دروازه جلوس کرده است.» آنگاه تمامی لشکریان به حضور پادشاه آمدند.

بازگشت داوود به اورشلیم

و اما اسرائیلیان، هر یک به خانه خود گریخته بودند.^۹ و تمامی قوم در همه قبایل اسرائیل مشاجره کرده، می گفتند: «پادشاه ما را از دست دشمنانمان رهایی و از دست فلسطینیان رهایی بخشید، اما حال به سبب آبسالوم از مملکت گریخته است.»^{۱۰} و آبسالوم که ما به حکمرانی بر خود مسح کردیم، در نبرد کشته شده است. پس اکنون چرا در مورد بازآوردن پادشاه چیزی نمی گوید؟^{۱۱}

«داوود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار کاهن فرستاده، گفت: «مشایخ یهودا را بگوئید: "چرا شما باید در بازآوردن پادشاه به خانه‌اش آخرین باشید، حال آنکه سخن تمامی اسرائیل به پادشاه رسیده است؟" شما برادران من هستید؛ شما از گوشت و استخوان منید. پس چرا باید در بازآوردن پادشاه، آخرین باشید؟»^{۱۲} و به عماسا بگوئید: "مگر تو از گوشت و استخوان من نیستی؟ خدا مرا سخت مجازات کند اگر تو همواره در حضور من به جای یوآب سردار لشکر نباشی."^{۱۳} پس عماسا دل مردان یهودا را همچون یک تن برگردانید، و آنان برای پادشاه پیغام فرستادند که: «تو و تمامی خدمتگزارانت بازگردید.»^{۱۴} پس پادشاه بازگشته، به اردن رسید و مردمان یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا او را از اردن عبور دهند.

^{۱۵} و اما شمعی پسر جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، به شتاب همراه مردان یهودا به

استقبال داوود پادشاه فرود آمد.^{۱۶} و به همراه او، هزار تن از بنیامین، و نیز صیبا خدمتگزار خاندان شائول با پانزده پسر و بیست خادمش، پیشاپیش پادشاه به اردن شتافتند^{۱۷} و از معبر رودخانه گذشتند تا اهل خانه پادشاه را عبور دهند و مراتب خشنودی او را فراهم آورند. چون پادشاه در شرف عبور از اردن بود، شمعی پسر جیرا در برابر پادشاه به خاک افتاد^{۱۸} و به او گفت: «سرورم مرا تقصیرکار مشمارد و خطای بنده‌ات را در روزی که سرورم پادشاه اورشلیم را ترک می کرد، به یاد میاورد و پادشاه آن را به دل میگرد. ^{۱۹} زیرا خادمتم می داند که گناه ورزیده است. اینک من امروز از تمامی خاندان یوسف، نخستینم که به استقبال سرورم پادشاه فرود آمده‌ام.»^{۲۰} آیشای پسر صرویه در پاسخ گفت: «آیا شمعی نباید به سبب این کار کشته شود، زیرا مسیح خداوند را دشنام داده است؟»^{۲۱} اما داوود گفت: «ای پسران صرویه، مرا با شما چه کار است که امروز با من مخالفت می‌ورزید؟ آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود؟ مگر خود نمی‌دانم که امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟»^{۲۲} پس پادشاه به شمعی گفت: «نخواهی مرد.» و برای او سوگند خورد.

^{۲۳} مَفیبوشت، نوه شائول نیز به استقبال پادشاه فرود آمد. او از روزی که پادشاه عزیمت کرد تا روزی که به سلامت بازگشت، نه به پاهایش رسیدگی کرده بود، نه ریش خود را اصلاح نموده و نه جامه‌هایش را شسته بود.^{۲۴} چون او از اورشلیم به استقبال پادشاه آمد، پادشاه وی را گفت: «ای مَفیبوشت، چرا همراه من نیامدی؟»^{۲۵} او پاسخ داد: «ای سرورم پادشاه، خدمتکار من سرا فریب داد. زیرا بنده‌ات به او* گفت: "الاغی برای خود زین خواهی کرد تا بر آن سوار شده، همراه پادشاه بروم؛" زیرا

و اما اسرائیلیان، هر یک به خانه خود گریخته بودند.^۹ و تمامی قوم در همه قبایل اسرائیل مشاجره کرده، می گفتند: «پادشاه ما را از دست دشمنانمان رهایی و از دست فلسطینیان رهایی بخشید، اما حال به سبب آبسالوم از مملکت گریخته است.»^{۱۰} و آبسالوم که ما به حکمرانی بر خود مسح کردیم، در نبرد کشته شده است. پس اکنون چرا در مورد بازآوردن پادشاه چیزی نمی گوید؟^{۱۱}

«داوود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار کاهن فرستاده، گفت: «مشایخ یهودا را بگوئید: "چرا شما باید در بازآوردن پادشاه به خانه‌اش آخرین باشید، حال آنکه سخن تمامی اسرائیل به پادشاه رسیده است؟" شما برادران من هستید؛ شما از گوشت و استخوان منید. پس چرا باید در بازآوردن پادشاه، آخرین باشید؟»^{۱۲} و به عماسا بگوئید: "مگر تو از گوشت و استخوان من نیستی؟ خدا مرا سخت مجازات کند اگر تو همواره در حضور من به جای یوآب سردار لشکر نباشی."^{۱۳} پس عماسا دل مردان یهودا را همچون یک تن برگردانید، و آنان برای پادشاه پیغام فرستادند که: «تو و تمامی خدمتگزارانت بازگردید.»^{۱۴} پس پادشاه بازگشته، به اردن رسید و مردمان یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا او را از اردن عبور دهند.

^{۱۵} و اما شمعی پسر جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، به شتاب همراه مردان یهودا به

* ۱۹:۲۵ در ترجمه یونانی هفتادتنان: "به".

* ۱۹:۲۶ در عبری "به او" نیامده است.

سرورم پادشاه عبور نماید، و هر چه در نظرت پسند آید، برای او انجام ده.»^{۳۸} پادشاه گفت: «کِمهام همراه من خواهد آمد و هر آنچه در نظرت نیکوست، برای او خواهم کرد و هر آنچه از من بخواهی، برایت به عمل خواهم آورد.»^{۳۹} پس تمامی قوم از اردن گذشتند، و پادشاه نیز عبور کرد. پادشاه بَرزَلایی را بوسید و او را برکت داد، و او به مکان خویش بازگشت.^{۴۰} سپس پادشاه به جَلجال رفت و کِمهام نیز همراه او رفت. تمامی لشکریان یهودا و نیمی از لشکریان اسرائیل نیز پادشاه را همراهی کردند.^{۴۱} اینک تمامی مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به او گفتند: «چرا بسرادران ما، یعنی مردمان یهودا، تو را دزدیده‌اند، و پادشاه و خاندان او و همهٔ مردان داوود را همراه وی از اردن عبور داده‌اند؟»^{۴۲} مردان یهودا جملگی در پاسخ به مردان اسرائیل گفتند: «زیرا پادشاه از خویشان نزدیک ماست. چرا از این امر خشمگینید؟ آیا به خرج پادشاه چیزی خورده‌ایم یا هدیه‌ای از او دریافت کرده‌ایم؟»^{۴۳} مردان اسرائیل به مردان یهودا پاسخ دادند: «ما را در پادشاه ده سهم است؛ از این گذشته، حق ما در داوود بیش از شماست. پس چرا بر ما به دیدهٔ حقارت نگریستید؟ آیا نخست ما نبودیم که از بازآوردن پادشاه سخن گفتیم؟» ولی سخنان مردان یهودا از سخنان مردان اسرائیل درشت‌تر بود.

شورش شَبَع بر داوود

۲۵ باری، از قضا مردی فرومایه در آنجا بود شَبَع نام، پسر بکری، که بنیامینی بود. او گِرنا نواخت و گفت: «ما را در داوود سهمی نیست، و نه در پسر یَسا میراثی! ای اسرائیل، هر کس به خیمهٔ خویش برود.»^۱ پس تمامی مردان اسرائیل از پیروی داوود برگشته، شَبَع پسر بکری را پیروی کردند. ولی مردان یهودا از اردن تا به اورشلیم وفادارانه پادشاه را ملازمت نمودند.

که بندهات لنگ است. ^{۳۷}خدمتکار من نزد سرورم پادشاه به بندهات افترا زده است. ولی سرورم پادشاه همچون فرشتهٔ خداست؛ پس هر چه در نظرت نیکوست، به عمل آور. ^{۳۸}زیرا تمامی خاندان پدرم در حضور سرورم پادشاه، مردمانی محکوم به مرگ بودند، اما تو بندهات را در جرگهٔ کسانی نهادی که از سفرهات می‌خورند. پس دیگر چه حقی دارم که بیش از این نزد پادشاه فریاد سر دهم؟» ^{۳۹}پادشاه به او گفت: «دیگر از کارهای خود سخن مگو. تصمیم من این است که تو و صیبا این زمین را بین خود تقسیم کنید.» ^{۴۰}و فَبیوشت به پادشاه عرض کرد: «نی، بلکه او همه را بگیرد، زیرا سرورم پادشاه به سلامت به خانهٔ خویش آمده است.»

^{۴۱}بَرزَلایی جَلعادی نیز از روجلیم فرود آمد و همراه پادشاه به اردن رفت تا او را به آن طرف اردن مشایعت کند. ^{۴۲}بَرزَلایی بسیار سالخورده بود و هشتاد سال داشت. او هنگام اقامت پادشاه در مَحَنایم برای نیازهای او تدارک می‌دید، زیرا مردی بسیار توانگر بود. ^{۴۳}پادشاه به بَرزَلایی گفت: «همراه من از اردن عبور کن و من نزد خویش در اورشلیم برای تو تدارک خواهم دید.» ^{۴۴}ولی بَرزَلایی به پادشاه عرض کرد: «مگر من چند سال دیگر زنده‌ام که همراه پادشاه به اورشلیم بیایم؟» ^{۴۵}امروز هشتاد سال دارم. آیا قادم نیک و بد را از هم تمییز دهم؟ و آیا بندهات طعم آنچه را که می‌خورد یا می‌نوشد تواند دریافت؟ یا هنوز صدای مردان و زنان آوازه‌خوان را توانم شنید؟ پس چرا بندهات بیش از این برای سرورم پادشاه بار باشد؟ ^{۴۶}بنابراین پس از گذشتن از اردن، بندهات فقط اندک مسافتی همراه پادشاه خواهد آمد. زیرا چرا باید پادشاه مرا چنین پاداشی دهد؟ ^{۴۷}تمنا اینکه رخصت دهمی بندهات بازگردد تا در شهر خود نزدیک قبر پدر و مادرش بمیرد. اما اینک خدمتگزارت کِمهام اینجاست. بگذار او همراه

رغبت دارد و هر که هواخواه داوود است، از پی یوآب بیاید.»^{۱۲} عَماسا در میان جاده در خون خود غلتیده بود. چون آن مرد دید که همه لشکریان ایستاده‌اند، عَماسا را از میان جاده به کشتزاری کشید و جامه‌ای بر او افکند، زیرا دید هر که نزدش می‌آید، می‌ایستد.^{۱۳} پس از آنکه عَماسا از میان جاده برداشته شد، همه مردان از پی یوآب به تعقیب شَبَع پسر بکری رفتند.^{۱۴} شَبَع از میان همه قَبایل اسرائیل گذشته، به اَبِل پیت مَعکاه* و به تمامی بیریان* رسید. آنان گرد آمده، از پی او بدان‌جا داخل شدند.^{۱۵} و تمامی مردانی که با یوآب بودند، آمدند و شَبَع را در اَبِل پیت مَعکاه محاصره کردند. آنان پشت‌سای در برابر شهر ساختند، که در مقابل حصار شهر بر پا شد، و حصار را می‌زدند تا آن را فرو ریزند.^{۱۶} آنگاه زنی حکیم از شهر ندا کرده، گفت: «گوش فرا دهید! گوش فرا دهید! تمنا اینکه به یوآب بگویید: "بدین‌جا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم."»^{۱۷} پس یوآب نزدیک وی آمد. زن گفت: «آیا تو یوآب هستی؟» پاسخ داد: «آری، هستم.» زن به او گفت: «به سخنان کنیزت گوش فراده.» یوآب گفت: «گوش می‌دهم.»^{۱۸} پس زن گفت: «در ایام پیشین می‌گفتند، "در اَبِل باید مشورت جُست"، و بدین‌سان هر امری را فیصل می‌دادند.^{۱۹} من یکی از مردمان صلح‌دوست و وفادار اسرائیلیم. و تو می‌خواهی شهری را که در اسرائیل شهر مادر است، ویران کنی. چرا می‌خواهی میراث خداوند را فرو بیلعی؟»^{۲۰} یوآب پاسخ داده، گفت: «حاشا از من! حاشا از من که خواهان فرو بلعیدن یا نابود کردن باشم!»^{۲۱} چنین نیست. بلکه مردی از کوهستان افرایم، شَبَع نام، پسر بکری، دست خود را بر داوود پادشاه دراز کرده است. او را تنها تسلیم کنید و من از شهر

چون داوود پادشاه به خانه خود در اورشلیم آمد، آن ده مُتعه را که به نگهداری از خانه وا گذاشته بود، برگرفت و ایشان را در خانه‌ای تحت حراست قرار داد. او برای نیازهایشان تدارک می‌دید، ولی با ایشان همبستر نمی‌شد. پس آنان تا روز مرگشان محبوس بودند و همچون بیوگان می‌زیستند.

* و اما پادشاه به عَماسا گفت: «مردان یهودا را ظرف سه روز نزد من فرا خوان، و خودت نیز اینجا باش.»^۵ عَماسا رفت تا یهودا را فرا خواند. اما این کار را بیش از مدت زمانی که پادشاه مقرر کرده بود، طول داد.^۶ داوود به آیشای گفت: «حال شَبَع پسر بکری بیش از آبشالوم به ما صدمه خواهد زد. خدمتگزاران سروررت را برگرفته، به تعقیب او برو، مبدا شهرهای حصاردار برای خود بیابد و از نظر ما بگریزد.»^۷ مردان یوآب و کِرتیان و فِلتیان و همه مردان جنگاور، از پی او بیرون رفتند. آنان از اورشلیم روانه شدند تا شَبَع پسر بکری را تعقیب کنند.^۸ هنگامی که نزد سنگ بزرگ در جَبعون بودند، عَماسا به دیدار ایشان آمد. یوآب جامه رزم بر تن داشت، و بر روی آن نیز کمربندی بود با شمشیری در نیامش که بر کمر بسته بود. چون می‌رفت، شمشیر از نیام افتاد.^۹ یوآب به عَماسا گفت: «ای برادرم، آیا به سلامت هستی؟» و به دست راست خود ریش عَماسا را گرفت تا او را ببوسد.^{۱۰} عَماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنایی نکرد. پس یوآب آن را به شکم او فرو برد آن‌سان که احشایش بر زمین ریخت، و عَماسا بدون وارد آمدن ضربه دوم، جان سپرد.

آنگاه یوآب و برادرش آیشای به تعقیب شَبَع پسر بکری رفتند.^{۱۱} یکی از مردان جوان یوآب کنار عَماسا ایستاد و گفت: «هر که به یوآب

* ۲۰:۱۴ یا: "به اَبِل و پیت مَعکاه"; همچنین در آیه ۱۵.

* ۲۰:۱۴ یا "بکریان".

عقب خواهم نشست.» زن به یوآب گفت: «اینک سر او از فراز حصار نزد تو فرو افکنده خواهد شد.»^{۲۲} آنگاه زن با حکمت خود نزد تمامی قوم رفت، و آنان سر شیبع، پسر بکری را از تن جدا کرده، نزد یوآب افکندند. پس یوآب گرنا نواخت و مردانش از اطراف شهر پراکنده شده، هر یک به خانه خود رفتند. یوآب نیز نزد پادشاه به اورشلیم بازگشت.

^{۲۳} یوآب، فرمانده کل لشکر اسرائیل بود، و بنیای پسر یهویداع، فرمانده کِریتیان و فلیتیان بود.^{۲۴} آدورام* مسئول کار اجباری، و یهوشافاط پسر آخیلود، وقایع نگار بود.^{۲۵} شیوا دبیر، و صادوق و آبیاتار کاهن بودند.^{۲۶} عیرای یائیری نیز کاهن داوود بود.

خونخواهی برای جبعونیان

۲۱ در ایام داوود، سه سال بیایی قحطی شد. پس داوود روی خداوند را طلبید. خداوند گفت: «این به سبب شائول و خاندان خونریز اوست، زیرا که جبعونیان را کشت.»^۱ پس داوود پادشاه، جبعونیان را فرا خواند و با ایشان سخن گفت. جبعونیان نه از بنی اسرائیل بلکه از باقیماندگان آموریان بودند. بنی اسرائیل برای ایشان سوگند خورده بودند که ایشان را زنده بگذارند، ولی شائول به سبب غیرتی که برای بنی اسرائیل و یهودا داشت، در صدد قتل آنان برآمده بود.^۲ داوود به جبعونیان گفت: «چه می خواهید برایتان بکنم؟ چگونه می توانم این را جبران کنم تا شما میراث خداوند را برکت دهید؟»^۳ جبعونیان به او گفتند: «در خصوص شائول و خاندانش، نقره و طلا نمی خواهیم و بر ما جایز نیست که کسی را در

اسرائیل بکشیم.» داوود پرسید: «پس می گوید برایتان چه کنم؟»^۴ آنان به پادشاه گفتند: «آن مرد که ما را تباه می ساخت و قصد نابودی ما داشت تا در تمامی قلمرو اسرائیل جایی نداشته باشیم، هفت تن از پسرانش را به دست ما بدهید تا ایشان را در حضور خداوند در جبعه شائول، برگزیده خداوند، بر دار کنیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به دست شما خواهم داد.»

^۵ اما پادشاه به خاطر سوگند خداوند که میان ایشان، یعنی میان داوود و یوناتان پسر شائول بود، مفیوشت پسر یوناتان پسر شائول را به آنان نسپرد.^۶ پادشاه، آرمونی و مفیوشت، دو پسر رصفه دختر آیه را، که ایشان را برای شائول زاده بود، با پنج پسر میرب* دختر شائول، که ایشان را برای عدریئیل پسر برزلایی محولاتی زاده بود، گرفت^۷ و آنان را به دست جبعونیان داد. جبعونیان ایشان را بر کوه در حضور خداوند بر دار کردند، و آن هفت تن با هم جان سپردند. آنان در نخستین روزهای موسم حصاد، در آغاز درو جو گشته شدند.

^۸ آنگاه رصفه، دختر آیه، پلاسی برگرفته، آن را برای خود بر صخره ای گسترده، و از آغاز موسم حصاد تا بارش باران نگذاشت پرندگان آسمان در روز، و وحوش صحرا در شب، به اجساد نزدیک آیند.^۹ چون داوود را از آنچه رصفه، دختر آیه، متعنه شائول کرده بود، خبر دادند، او رفت و استخوانهای شائول و پسرش یوناتان را از مردان یابیش جلعاد گرفت. آنان پیشتر استخوانها را از میدان شهر بیت شان دزدیده بودند، یعنی از جایی که فلسطینیان در روز کشته شدن شائول در جلبوع، ایشان را بر دار کرده بودند.^{۱۰} پس داوود استخوانهای شائول

* ۲۴:۲۰ متن عبری؛ در برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادتنان (همچنین رجوع کنید به اول پادشاهان ۶:۴ و ۱۴:۵): "آدونیرام".

* ۵:۲۱ منظور از آن مرد، شائول است.

* ۸:۲۱ مطابق دو نسخه عبری و برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادتنان و شریانی (اول سمونیل ۱۸:۱۹): اغلب نسخه های عبری و نسخه های ترجمه یونانی هفتادتنان: "میکال".

چهار تن در جت برای رافا زاده شدند، و به دست داوود و مردانش از پا درآمدند.

سرود داوود

۲۲ داوود در روزی که خداوند او را از دست تمامی دشمنانش و از دست شائول رهانید، کلمات این سرود را برای خداوند سراییده، گفت:

«خداوند صخره من است، دژ من و

رهاننده من؛

۲ خدایم صخره من است که در او پناه

می جویم،

سیر من و شاخ* نجاتم،

قلعه بلند من، پناهگاه و منجی ام؛

تو مرا از خشونت نجات می بخشی.

۴ خداوند را که شایان ستایش است،

می خوانم،

و از دشمنانم نجات می یابم.

۵ «زیرا موجهای مرگ احاطه ام کرده بود،

و سیلابهای نابودی بر من هجوم

آورده بود؛

۶ بندهای هاویه* به دورم تنیده بود،

و دامهای مرگ رویارویم بود.

۷ «در تنگی خویش خداوند را خواندم،

و نزد خدای خود فریاد برآوردم.

او از معبد خود صدایم را شنید،

و فریادم به گوشش رسید.

۸

۸ «آنگاه زمین متزلزل شد و به جنبش

درآمد؛

و پسر وی یوناتان را از آنجا آورد. و ایشان استخوانهای آنان را که بردار بودند، جمع کردند. ۱۴ و استخوانهای شائول و پسرش یوناتان را در زمین بنیامین در صلح، در مقبره قیس پدر شائول به خاک سپردند. و هرآنچه پادشاه فرموده بود، به جا آوردند. پس از آن، خدا استدعای ایشان را به جهت آن سرزمین اجابت کرد.

جنگ با فلسطینیان

۱۵ بار دیگر میان اسرائیل و فلسطینیان جنگ در گرفت. پس داوود و مردانش رفته، با فلسطینیان جنگیدند. اما خستگی بر داوود مستولی شد. ۱۶ پس پشی پَنوب، از اولاد رافای غول پیکر، که نیزه اش سیصد مثقال* برنج بود و شمشیری نو بر کمر داشت، در صدد برآمد داوود را بکشد. ۱۷ اما آبشای پسر صرویه به یاری داوود آمد و آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه مردان داوود برای او سوگند خورده، گفتند: «دیگر همراه ما به جنگ بر نخواهی آمد، مبادا چراغ اسرائیل را خاموش سازی!» ۱۸ پس از آن، دیگر بار جنگی با فلسطینیان در گوب در گرفت. در آن زمان، بسیکای حوشاتی، صاف را که از اولاد رافای غول پیکر بود، کشت. ۱۹ باز در گوب با فلسطینیان جنگ شد، و الهانان پسر یعری ارجم بیت لجمی، جلیات جتی* را که چوب نیزه اش به بزرگی تیر نساچی بود، کشت. ۲۰ و جنگی دیگر در جت در گرفت؛ در آن جنگ، مردی بلند قامت بود که در هر دست و هر پایش شش انگشت داشت، یعنی بیست و چهار انگشت؛ او نیز از اولاد رافا بود. ۲۱ چون او اسرائیل را به چالش کشید، یوناتان پسر شمعاه، برادر داوود، او را کشت. ۲۲ این

* ۲۱:۱۶ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

* ۲۱:۱۹ یا: "برادر جلیات جتی".

* ۲۲:۳ "شاخ" در اینجا نماد قدرت است.

* ۲۲:۶ در عبری: "شئول".

- بنیان آسمانها بلرزید و مرتعش
گشت،
زیرا او به خشم آمده بود.
۹ از بینی اش دود برآمد،
از دهانش آتش سوزنده برجهید،
و اخگرهای سوزان از او شعله
برکشید.
- ۱۰ آسمان را خم کرد و فرود آمد؛
تاریکی غلیظ زیر پاهایش بود.
۱۱ سوار بر کروی پرواز کرد،
و بر بالهای باد نمایان گردید.*
۱۲ تاریکی را سایبانی ساخت گرداگرد
خویش،
تجمع آبها و ابرهای متراکم آسمان
را.*
- ۱۳ از میان درخشش حضور وی
آخگرهای آتشین شعله برکشید.
۱۴ خداوند از آسمان رعد کرد،
و آن متعال آواز خود را داد.
۱۵ او تیرها فرستاد و آنان را پراکنده
ساخت؛
برقها افکند، و ایشان را پریشان کرد.
۱۶ آنگاه مجراهای دریا نمایان شد،
و بنیان جهان آشکار گردید،
از نهیب خداوند
و از وزش باد بینی او!
- ۱۷ «از اعلی دست فرود آورده،* مرا
برگرفت،
و از آبهای بسیار بیروم کشید.
۱۸ مرا از دشمن زور آورم رهانید،
و از نفرت کنندگانم،
زیرا که از من نیرومندتر بودند.
- ۱۹ در روز بلای من، به مقابله با من
برآمدند،
ولی خداوند تکیه گاه من بود.
۲۰ او مرا به مکانی فراخ بیرون آورد،
و مرا رهانید، زیرا که به من رغبت
داشت.
- ۲۱ «خداوند فراخور پارسایی ام مرا پاداش
داده است؛
فراخور پاکي دستانم سزایم بخشیده
است.
۲۲ زیرا که راههای خداوند را نگاه
داشته ام،
و شریانه از خدایم روی نگردانیده ام.
۲۳ قوانین او جملگی پیش رویم بوده
است،
و از فرایض او سر نیچیده ام.
۲۴ در حضورش بری از هر عیب بوده ام،
و خویشتم را از تقصیر نگاه داشته ام.
۲۵ خداوند فراخور پارسایی ام مرا پاداش
داده است،
فراخور پاکي ام در نظر وی.
- ۲۶ «با وفادار، خود را وفادار می نمایی؛
با بی عیب، خود را بی عیب می نمایی؛
۲۷ با پاک، خود را پاک می نمایی،
ولی با حيله گر، به زیرکی رفتار
می کنی.
۲۸ زیرا قوم افتاده را نجات می بخشی،
ولی چشمانت بر متکبران است تا
پستشان گردانی.
۲۹ تو، ای خداوند، چراغ من هستی؛
خداوند تاریکی مرا روشن می گرداند.

* ۱۱:۲۲ یا: «اوج گرفت» مانند مزمور ۱۰:۱۸.

* ۱۲:۲۲ یا: «ابرهای متراکم غبار را».

* ۱۷:۲۲ یا: «از اعلی فرستاده».

۲۲ فریاد کمک برمی آورند،* اما فریادرسی نیست؛

از خداوند یاری می خواهند، اما اجابتشان نمی کند.

۲۳ آنان را چون غبار زمین می ساییم؛
آنان را لِه می کنم و همچون گِل
کوچه ها لگدمال می نمایم.

۲۴ «تو مرا از ستیز قومم* خلاصی می بخشی،
و چون سرور قوما حفظ می کنی؛
مردمی که نمی شناختم، خدمتم
می کنند!

۲۵ بیگانگان در برابرم سر فرود می آورند؛
به محض شنیدن صدایم، از من
فرمان می برند.

۲۶ بیگانگان روحیه خود را باخته اند،
و لرزان از قلعه های خود بیرون
می آیند.

۲۷ «خداوند زنده است! متبارک باد صخره
من!

متعال باد خدا، صخره نجاتم!
۲۸ اوست خدایی که انتقام مرا می گیرد،
و قوما را زیر من پست می سازد،
۲۹ و مرا از چنگ دشمنانم بیرون
می آورد.

تو مرا بر مخالفانم برتری بخشیده ای،
و از مرد خشونتکار رهایی ام داده ای.

۵۰ «از این رو، خداوند، تو را در میان
قوما ستایش خواهم کرد،
و بهر نامت خواهم سراپید.

۳۰ به یاری تو بر سپاهیان یورش می برم،
و با خدایم، از دیوارها برمی جهم.

۳۱ «و اما خدا، راه او کامل است؛

کلام خداوند خالص است.
او کسانی را که بدو پناه می برند،
جملگی سیر است.

۳۲ زیرا کیست خدا، جز یهوه؟

و کیست صخره، مگر خدای ما؟
۳۳ خدا دژ استوار من است،

و راهم را کامل می گرداند.*

۳۴ پاهایم را همچون پاهای آهو می سازد،
و مرا بر بلندبهایم بر پا می دارد.

۳۵ دستانم را به جهت تبرد تعلیم می دهد،
تا بازوانم کمان برنجین را خم کند.

۳۶ تو سپر پیروزی* خود را به من
بخشیده ای،

فروتنی تو مرا بزرگ ساخته است.

۳۷ تو راه زیر پایم را فراخ می سازی،

تا پاهایم* نلغزد.

۳۸ دشمنانم را تعقیب کرده، آنان را نابود
می سازم،

و تا هلاک نشوند، باز نمی گردم.

۳۹ آنان را هلاک ساخته، بر زمین می گویم
تا برنخیزند،

و زیر پاهایم فرو می افتند.

۴۰ تو کمر مرا برای جنگ به قوت بسته ای،
و آنان را که به ضد من برخیزند زیر
پاهایم می افکنی.

۴۱ گردنهای دشمنانم را تسلیم من
کرده ای،

و نفرت کنندگانم را هلاک می سازم.

* ۲۲:۳۳ یا: «او کاملان را در راه خویش قرار می دهد»؛ همچنین در آیه ۳۴.

* ۲۲:۳۶ یا: «سپر نجات».

* ۲۲:۳۷ عبری: «فوزک پاهایم».

* ۲۲:۴۲ ترجمه یونانی هفتادشان (مقایسه کنید با مزمور ۱۸: ۴۱): متن عبری: «می نگرند».

* ۲۲:۴۴ در ترجمه یونانی هفتادشان: «مخاصمات قوما».

۷ و آن که بخواهد به ایشان دست زند،
می باید به آهن و چوب نیزه مسلح
گردد؛
و آنان در مکان خویش به آتش
سوخته خواهند شد.»

دلاوران داوود

این است نام دلاورانی که داوود داشت:
یوشیب بَشِیْتِی تَحْکُمُونِی که رئیس آن سه تن
بود. او نیزه اش را بر ضد هشتصد تن به کار
گرفت و در مصافی واحد، همه آنها را کشت.
بعد از او، العازار پسر دودو پسر آخوخی
بود. او یکی از سه دلاوری بود که داوود را
همراهی می کردند، آنگاه که فلسطینیان را که
در آنجا برای نبرد گرد آمده بودند، به چالش
کشیدند. مردان اسرائیل عقب نشستند، اولی
او بر خاست و بر فلسطینیان تاخت تا اینکه
دستش خسته شد و به شمشیر چسبید. خداوند
در آن روز پیروزی عظیمی بخشید، و لشکریان
از عقب العازار برگشتند، اما تنها به جهت
تاراج و بس.

۱۱ بعد از او، شَمَمَه پسر آجی هَراری بود.
فلسطینیان در لِحی، جایی که در آن قطعه
زمینی پر از عدس بود، گرد آمدند و لشکریان
اسرائیل از برابر فلسطینیان گریختند. ۱۲ ولی شَمَمَه
در وسط آن قطعه زمین ایستاد و از آن دفاع
کرده، فلسطینیان را شکست داد، و خداوند
پیروزی عظیمی بخشید.

۱۳ در موسم برداشت محصول، هنگامی که
دسته ای از فلسطینیان در وادی رفائیم اردو
زده بودند، سه تن از سسی سردار داوود نزد
او فرود آمده، به غار عَدْلَام رفتند. ۱۴ داوود در
آن وقت در سنگر بود و قراول فلسطینیان در
بیت لِحِم. ۱۵ داوود آرزو کرده، گفت: «ایکاش

۵۱ او به پادشاه خود پیروزیهای بزرگ
می بخشد،
و مسیح خود را محبت می کند،
داوود و نسل او را، تا به ابد.»

آخرین سخنان داوود

این است آخرین سخنان داوود:
و حی داوود پسر یَسَا،
و حی مردی که به مقام بلند ممتاز
گردید،
مسیح خدای یعقوب،
و مزمورسرای شیرین اسرائیل:

۲ «روح خداوند به واسطه من سخن گفت؛
کلام او بر زبانم بود.
۳ خدای اسرائیل سخن گفت؛
صخره اسرائیل مرا گفت:
آن که عادلانه بر مردم حکومت کند،
و خدا ترسانه حکم برآند،
۴ همچون روشنایی صبح است،
مانند نخستین پرتوهای خورشید در
صبح بی ابر،
و چون برق سبزه های روی زمین
پس از بارش باران.

۵ «آیا خانه من با خدا چنین نیست؟
او با من عهد جاودانی بسته است،
که در همه چیز آراسته و مستحکم
است.

آیا تمامی نجات و تمامی آرزوی مرا،
به شکوفه نخواهد نشانید؟
۶ اما مردان فرومایه جملگی مانند خارند
که به دور افکنده می شود،
چراکه آنها را به دست نتوان گرفت.

* ۲۳: ۸ یا: «رئیس سرداران بود.»

* ۲۳: ۸ برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتاد و نه، همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۱۱: ۱۱.

و داوود او را به فرماندهی محافظان شخصی خود برگماشت.

^{۲۲}عَسَائِيل برادر یوآب، از آن سسی بود، همچنین: إلحانان پسر دودوی پیت لیجمی، ^{۲۵}شَمَّةُ خِرودی، إلیقای خِرودی، ^{۲۶}حَالِصِ فُلطی، عیرا پسر عَقِیشِ تَقوعی، ^{۲۷}أَبِيعِزْر غناتوتی، مِوَسای* حوشاتی، ^{۲۸}صَلْمُونِ آخوخی، مَهْرای نَطوفایی، ^{۲۹}حَالِبِ پسر بَعْنای نَطوفاتی، اَتای پسر ریبای از جِبَعَةُ بنی بِنیامین، ^{۳۰}بِنایای فِرْعَتونی، هَدای* از وادیهای جاعَش، ^{۳۱}أَبی عَلْبُونِ عَرَباتی، عَزْمَوِیْتِ بَرحومی، ^{۳۲}إِلِیْحُبای شَعْلَبونی، پسران یاشن، یوناتان، ^{۳۳}شَمَّةُ* هَراری، آخیم پسر شارار* هَراری، ^{۳۴}إِلِیْفِلِطِ پسر آحَسبای پسر مَعکابی، الیعام پسر آخیتوفیل جیلونی، ^{۳۵}جِصْرُو* گِرملی، فَعْرای آربی، ^{۳۶}یَجَالِ پسر ناتان از صوبه، بانئ جادی، ^{۳۷}صَلِیقِ عَمَونی، نَحْرای بَیروتی، سَلاحدار یوآب پسر صِرویه، ^{۳۸}عیرای پتری، جَارِبِ پتری، ^{۳۹}و اوربای حیثی. اینان جملگی سی و هفت تن بودند.

سرشماری داوود

۲۴ دیگر بار خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و داوود را بر ضد ایشان برانگیخته، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را شمارش کن.»^۲ پس پادشاه به یوآب سردار لشکر که همراهش بود،* گفت: «در میان تمامی قبایل اسرائیل از دان تا یثرشبع گشته، قوم را

کسی از چاه پیت لیجم در کنار دروازه، جرعه‌ای آب به من می‌داد تا بنوشم!»^{۱۶} پس آن سه مرد دلاور، اردوی فلسطینیان را از میان شکافته، از چاه پیت لیجم در کنار دروازه، آب کشیدند و آن را حمل کرده، نزد داوود بردند. اما او نخواست از آن بنوشد، بلکه آن را برای خداوند ریخت^{۱۷} و گفت: «حاشا از من، ای خداوند، که چنین کنم. آیا خون مردانی را بنوشم که با به خطر افکندن جان خود برای این کار رفتند؟» بنابراین، نخواست از آن بنوشد. باری، این بود شرح کارهای آن سه دلاور.

^{۱۸}ایشای برادر یوآب پسر صِرویه رئیس آن سی بود. او نیزه‌اش را بر سیصد مرد برافراشته، ایشان را کشت و نامی همچون آن سه برای خود کسب کرد.^{۱۹} او مکرم‌ترین آن سی بود و سردار آنان شد، اما به آن سه نرسید.

^{۲۰}بنایا پسر یهویداع، مردی دلاور از قَبِصِیل بود که کارهای بزرگ می‌کرد. او دو پهلوان* موآبی را از پا درآورد، و در روزی برفی به گودالی فرود شده، شیری را کشت.^{۲۱} او همچنین یک مرد مصری ورزیده‌اندام را کشت. آن مصری نیزه‌ای به دست داشت، اما بنایا با چوبدستی نزد او رفت و نیزه را از دست مصری در ربوده، او را با نیزه خودش کشت.^{۲۲} آری، بنایا پسر یهویداع چنین کارهایی می‌کرد، و نامی همچون آن سه دلاور برای خود کسب نمود.^{۲۳} او در میان آن سی مکرم بود، اما به آن سه نرسید.

* ۱۸:۲۳ در متن عبری: «سه!» همچنین در آیه ۱۹.

* ۲۰:۲۳ معنی واژه عبری روشن نیست.

* ۲۷:۲۳ نسخه عبری؛ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان: «سبکای»، همچنین در اول تواریخ ۲۹:۱۱.

* ۳۰:۲۳ نسخه عبری؛ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان: «حورای»؛ همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۳۲:۱۱.

* ۳۳:۲۳ نسخه عبری؛ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان: «پسر شَمَّة» آمده است؛ همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۳۴:۱۱.

* ۳۳:۲۳ نسخه عبری؛ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان: «ساکار»؛ همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۳۵:۱۱.

* ۳۵:۲۳ یا «جصرای».

* ۲:۲۴ یا: «پس پادشاه به یوآب و سرداران لشکر که همراه او بودند» رجوع کنید به اول تواریخ ۲:۲۱.

یا سه ماه از حضور دشمنانی که تو را تعقیب می‌کنند، بگریزی، یا سه روز سرزمینت به طاعون دچار شود؟ حال بسنج و تصمیم بگیر که نزد فرستنده خود چه پاسخ بدم.»^{۱۴} داوود به جاد گفت: «بسیار در تنگی هستم. تمنا آنکه به دست خداوند اُفتیم زیرا که رحمت‌هایش بس عظیم است، اما به دست انسان نیفتیم.»

^{۱۵} پس خداوند از بامداد تا پایان مدت معین، طاعون بر اسرائیل فرستاد، و از دان تا یثربیع هفتاد هزار تن از قوم مردند.^{۱۶} اما چون فرشته دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را نابود سازد، خداوند از آن بلا منصرف شد و به فرشته‌ای که مردم را هلاک می‌کرد، فرمود: «کافی است! حال، دست خود بازدار.» فرشته خداوند نزد خرمنگاه آروئه پیوسی بود.^{۱۷} چون داوود فرشته‌ای را که قوم را هلاک می‌ساخت، دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «اینک منم که گناه ورزیده و خطا کرده‌ام؛ اما این گوسفندان چه کرده‌اند؟ تمنا اینکه دست تو تنها بر من و بر خاندانم باشد.»

داوود مذبحی بنا می‌کند

^{۱۸} آن روز، جاد نزد داوود آمد و به او گفت: «برو و مذبحی برای خداوند در خرمنگاه آروئه پیوسی بر پا کن.»^{۱۹} پس داوود مطابق کلام جاد، چنانکه خداوند امر فرموده بود، برفت.^{۲۰} آروئه نگرسته، پادشاه و خدمتگزارانش را دید که به سوی او می‌آیند. او از خرمنگاه بیرون آمد و در برابر پادشاه تعظیم کرده، روی بر زمین نهاد.^{۲۱} آروئه گفت: «چرا سرورم پادشاه نزد خادمش آمده است؟» داوود گفت: «تا خرمنگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا کنم، تا بلا از قوم بازداشته شود.»^{۲۲} آروئه به داوود گفت: «سرورم پادشاه هرآنچه در نظرش پسند

نام‌نویسی کن تا شمار آنان را بدانم.»^{۲۳} اما یوآب به پادشاه گفت: «یهوه خدایت بر شمار قوم هر چه باشد، صد چندان بیفزاید و چشمان سرورم پادشاه این را ببیند، ولی چرا سرورم پادشاه خواهان انجام این کار است؟»^{۲۴} اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد. پس یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه بیرون رفتند تا قوم اسرائیل را نام‌نویسی کنند.^{۲۵} آنها از اردن عبور کردند و در عروعر واقع در جنوب شهری که در وسط وادی جاد بود، اردو زدند و سپس به جانب یعزیر پیش رفتند.^{۲۶} آنگاه به جلعاد و به سرزمین تحتیم خودشی رسیدند، و سپس راه خسود را تا دان‌یعن ادامه دادند و به جانب صیدون دور زدند.^{۲۷} آنگاه به شهر حصاردار صور و جمله شهرهای جویان و کنعانیان رفتند و سرانجام به یثربیع در نیگب* یهودا رسیدند.^{۲۸} چون از تمام آن سرزمین گذشتند، پس از سپری شدن نه ماه و بیست روز، به اورشلیم آمدند.^{۲۹} یوآب شمار نام‌نویسندگان قوم را به پادشاه داد: در اسرائیل هشتصد هزار مرد شمشیرزن بود و در یهودا پانصد هزار مرد.

^{۳۰} اما پس از شمارش قوم، وجدان داوود معذب شد و به خداوند گفت: «در آنچه کردم، گناهی بزرگ ورزیدم. پس حال خداوندا، تمنا دارم تقصیر خادمت را رفع نمایی، زیرا بس احمقانه عمل کردم.»^{۳۱} بامدادان، چون داوود برخاست، کلام خداوند بر جاد نبی که نبی داوود بود، نازل شده، گفت: «برو و به داوود بگو، "خداوند چنین می‌فرماید: سه چیز در برابرت می‌نهم. یکی را برای خود برگزین تا آن را برایت به عمل آورم."»^{۳۲} پس جاد نزد داوود آمد و او را خطاب کرده، گفت: «آیا سه سال* قحطی در سرزمینت بر تو عارض شود،

* ۷:۲۴ یا "جنوب".

* ۱۳:۲۴ نسخه ترجمه یونانی هفتادتنان؛ همچنین رجوع کنید به اول تواریخ ۲۱:۱۲. در عبری: "هفت سال".

خدایم قربانیهای تمام سوز بی قیمت تقدیم نخواهم کرد.» پس داوود خرمنگاه و گاوان را به بهای پنجاه مثقال^{۲۵} نقره خرید. داوود در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم نمود. آنگاه خداوند دعای او را برای آن سرزمین اجابت کرد، و بلا از اسرائیل برگرفته شد.

آید، برگردد و قربانی کند. اینانند گاوان نر برای قربانی تمام سوز و خرمن کوبها و اسباب گاوان برای هیزم.^{۳۳} پادشاهها، آرونه این همه را به پادشاه می دهد»، و آرونه ادامه داد: «باشد که یهوه خدایت از تو قبول فرماید.»^{۳۴} ولی پادشاه به آرونه گفت: «نه، بلکه به یقین آنها را به بهایی از تو خواهم خرید و برای یهوه

* ۲۴:۲۴ در عبری: "شکیل". یک شکیل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

معرفی کتاب اول پادشاهان

کتابهای اول و دوم پادشاهان به شرح سلطنت داوود و سلیمان، تجزیه مملکت به دو بخش شمالی و جنوبی، و سلطنت پادشاهان این دو بخش می‌پردازند. آنچه مورد توجه نویسندگان این دو کتاب است، نه تاریخ اجتماعی-سیاسی، و یا وضعیت اقتصادی قوم خدا، بلکه میزان وفاداری پادشاهان دو مملکت شمالی (اسرائیل) و جنوبی (یهودا) به عهد خدا است. از همین رو، به پادشاهانی که از نظر سیاسی و اقتصادی بسیار کامیاب بوده‌اند (نظیر عمری در اسرائیل) بسیار کوتاه اشاره شده، حال آنکه پادشاهانی نظیر حزقیال و یوشیا که دستاوردهای روحانی شایانی داشته‌اند، بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند.

این دو کتاب، در کنار اول و دوم سموئیل، به شرح سلطنت پادشاهان قوم اسرائیل از آغاز تا سقوط نهایی حکومت یهودا می‌پردازند. از همین رو، در ترجمه هفتادئنان، این چهار کتاب به ترتیب، 'اول و دوم و سوم و چهارم پادشاهی' نامیده شده‌اند. در ترجمه لاتین و الگیت است که نخست به نامهای اول و دوم سموئیل، و اول و دوم پادشاهان ظاهر می‌شوند.

تقسیم‌بندی این اثر به دو بخش (اول و دوم پادشاهان) ظاهراً به سبب ملاحظات فنی نظیر حجم طومارها بوده و توالی و پیوستگی موضوعی در نظر گرفته نشده است. از همین روست که شرح زندگی آخزیای پادشاه و ایلای نبی در اول پادشاهان ناتمام می‌ماند و بقیه ماجرا در دوم پادشاهان پی گرفته می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- عصر سلیمان (۱:۱ تا ۲۴:۱۲)
- ۲- حکومت‌های اسرائیل و یهودا از پربعام اول، ربیعام تا آخاب، آسا (۲۵:۱۲ تا ۳۴:۱۶)
- ۳- خدمت ایلای نبی و عصر آخاب، آسا تا یورام، یهوشافاط (بابهای ۱۷ تا ۲۲)

اول پادشاهان

خویش، پسران پادشاه را با همه صاحبمنصبان دربار یهودا دعوت نمود.^{۱۰} ولی ناتان نبی و بنایا و جنگاوران پادشاه و برادرش سلیمان را دعوت نکرد.

^{۱۱} «آنگاه ناتان به بَتشَبَع مادر سلیمان گفت: «آیا نشنیده‌ای که آدُونیا پسر حَجَّیت، پادشاه شده است و سرورمان داوود از این امر آگاه نیست؟^{۱۲} پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسر سلیمان را برهانی.^{۱۳} هم‌اکنون نزد داوود پادشاه برو و به او بگو: «ای سرورم پادشاه، آیا تو برای کنیزت سوگند نخوردی و نگفتی که، 'پسر تو سلیمان پس از من پادشاه خواهد شد و بر تخت من خواهد نشست؟' پس چرا آدُونیا پادشاه شده است؟»^{۱۴} آنگاه در همان حال که تو هنوز با پادشاه سخن می‌گویی، من نیز پس از تو داخل خواهم شد و گفته‌هایت را تأیید خواهم کرد.»

^{۱۵} پس بَتشَبَع نزد پادشاه به اتاق او رفت. پادشاه بسیار پیر بود و آیشک شومی او را خدمت می‌کرد.^{۱۶} بَتشَبَع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. پادشاه پرسید: «چه مسئلتی داری؟»^{۱۷} بَتشَبَع گفت: «ای سرورم، تو برای کنیزت به یهوه خدایت سوگند یاد کرده، گفتم: "پسر تو سلیمان پس از من پادشاه خواهد شد و بر تخت من خواهد نشست."^{۱۸} ولی اکنون آدُونیا پادشاه شده و سرورم پادشاه، از این امر آگاهی ندارد.^{۱۹} او گاوان نر و گوساله‌های پرواری و گوسفندان بسیار قربانی کرده و تمامی پسران پادشاه، آبیاتار کاهن و یوآب

ادعای پادشاهی آدُونیا

داوود پادشاه پیر و سالخورده شد و هر چند او را به جامه‌ها می‌پوشانیدند، گرم نمی‌شد.^۲ پس خدمتگزارانش وی را گفتند: «بگذار تا برای سرورمان پادشاه دوشیزه‌ای جوان بجوییم که در خدمت پادشاه باشد و او را پرستاری کند، و در آغوش بخوابد تا سرورمان پادشاه گرم شود.»^۳ پس در سرتاسر قلمرو اسرائیل دوشیزه‌ای زیبا جستند، و آیشک شومی را یافتند و نزد پادشاه آوردند.^۴ آن دوشیزه بسیار زیبا بود، و از پادشاه پرستاری کرده، او را خدمت می‌نمود، ولی پادشاه با او همبستر نشد.

و اما آدُونیا پسر حَجَّیت خویشتن را برافراشته، گفت: «من پادشاه خواهم شد.» پس از اربه‌ها و سواران برای خود تدارک دید، و پنجاه مرد تا پیشاپیش وی بدوند.^۶ پدرش هرگز او را نرنجانیده و به وی نگفته بود «چرا چنین و چنان می‌کنی؟» نیز آدُونیا مردی بود بسیار خوش‌سیما، و پس از ایشالوم به دنیا آمده بود.^۷ آدُونیا با یوآب پسر صرویه و آبیاتار کاهن مشورت کرد و آنان او را پیروی و پشتیبانی کردند.^۸ ولی صادق کاهن و بنایا پسر یهویداع و ناتان نبی و شمعی و ریکی و جنگاوران داوود به آدُونیا نپیوستند.

^۹ آنگاه آدُونیا در کنار سنگ رُوحَلت که در نزدیکی عین‌روجل است، گوسفندان و گاوان و گوساله‌های پرواری ذبح کرد، و جمله برادران

اسرائیل سوگند خوردم، ادا خواهم کرد، که پسرت سلیمان پس از من پادشاه خواهد شد و به جای من بر تخت من خواهد نشست.^{۳۱} آنگاه بَتَشِيعُ رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم کرد و گفت: «سرورم داوود پادشاه تا ابد زنده باد!»

^{۳۲} داوود پادشاه گفت: «صادوق کاهن، ناتان نبی و بنایا پسر یهویداع را نزد من فرا خوانید.» چون آنان به حضور پادشاه آمدند،^{۳۳} ایشان را فرمود: «خدمتگزاران سرورتان را همراه خود برگزید و پسر سلیمان را بر قاطر من بنشانید و او را به جیحون ببرید.»^{۳۴} در آنجا صادوق کاهن و ناتان نبی او را به پادشاهی بر اسرائیل مسح کنند، و شما در گرنا دمیده، بگوئید: «زنده باد سلیمان پادشاه!»^{۳۵} آنگاه از پی او برآید، و او داخل شده، بر تخت من بنشیند و به جای من پادشاهی کند، زیرا اوست آن که من به حکومت بر اسرائیل و یهودا برگماشته‌ام.»^{۳۶} بنایا پسر یهویداع در پاسخ پادشاه گفت: «آمین! باشد که یهوه خدای سرورم پادشاه نیز چنین گوید،^{۳۷} و همان‌گونه که خداوند با سرورم پادشاه بوده است، با سلیمان نیز باشد و تخت او را از تخت سرورم داوود پادشاه بزرگتر سازد!»

^{۳۸} پس صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایا پسر یهویداع و کیریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داوود پادشاه نشانند و او را به جیحون آوردند.^{۳۹} در آنجا صادوق کاهن ظرف روغن را که از خیمه آورده بود، برگرفت و سلیمان را مسح کرد. آنگاه در گرنا دمیدند و مردم همه فریاد برآوردند: «زنده باد سلیمان پادشاه!»^{۴۰} و همه قوم از پی او رفته، نی نواختند و شادی عظیم کردند، به حدی که زمین از فریادشان به لرزه درمی‌آمد.

^{۴۱} آدونیا و همه میهمانانی که با وی بودند در پایان جشن این صدا را شنیدند. یوآب با

فرمانده سپاه را دعوت کرده است، ولی خدمتگزارت سلیمان را دعوت نکرده.^{۴۰} و حال ای سرورم پادشاه، چشمان تمام اسرائیل بر توست تا ایشان را خبر دهی که پس از سرورم پادشاه، چه کسی بر تخت تو خواهد نشست.^{۴۱} وگرنه، هنگامی که سرورم پادشاه نزد پدران خود بیازم، من و پسر سلیمان خطاکار محسوب خواهیم شد.»

^{۴۲} در همان حال که بَتَشِيعُ با پادشاه سخن می‌گفت، ناتان نبی نیز داخل شد.^{۴۳} پادشاه را خبر دادند که: «ناتان نبی اینجاست.» پس ناتان به حضور پادشاه رفت و او را تعظیم کرده، روی بر زمین نهاد.^{۴۴} ناتان گفت: «ای سرورم پادشاه، آیا تو فرموده‌ای که آدونیا پس از تو پادشاه خواهد شد و بر تخت تو خواهد نشست؟^{۴۵} چراکه امروز او رفته و گاوان نر و گوساله‌های پرواری و گوسفندان بسیار قربانی کرده و تمامی پسران پادشاه و فرماندهان سپاه و آبیاتار کاهن را نیز دعوت کرده است. اینک آنان در حضورش می‌خورند و می‌نوشند و می‌گویند: «زنده باد آدونیا پادشاه!»^{۴۶} ولی من، خدمتگزارت، و صادوق کاهن و بنایا پسر یهویداع و خدمتگزارت سلیمان را دعوت نکرده است.^{۴۷} آیا این امر از جانب سرورم پادشاه شده و آیا به خدمتگزارانت خبر نداده‌ای که پس از سرورم پادشاه چه کسی باید بر تخت وی بنشیند؟»

مسح شدن سلیمان به پادشاهی

^{۳۸} آنگاه داوود پادشاه گفت: «بَتَشِيعُ را نزد من فرا خوانید.» پس بَتَشِيعُ به حضور پادشاه آمد و پیش روی وی ایستاد.^{۳۹} آنگاه پادشاه سوگند یاد کرده، گفت: «به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی رهانیده است، سوگند،^{۴۰} که من امروز آنچه را برای تو به یهوه خدای

* ۳۹:۱ در عبری: «شاخ روغن» که شاخ قوچ بود و روغن مقدس را در آن حمل می‌کردند.

از سرش بر زمین نخواهد افتاد؛ ولی اگر در او شرارت یافت شود، خواهد مرد.^{۵۳} آنگاه سلیمان پادشاه کسان فرستاد و آنان آدونیا را از نزد مذبح فرود آوردند. و آدونیا آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم کرد، و سلیمان وی را گفت: «به خانه خود برو.»

آخرین وصایای داوود به سلیمان

۴ و چون زمان مرگ داوود نزدیک می‌شد، پسر خود سلیمان را امر فرموده، گفت: «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم، پس قوی و دلیر باش،^۳ و آنچه را بپوهه خدایت از تو می‌طلبد، نگاه دار؛ در طریقه‌های او گام بردار، و فرایض و فرمانها و قوانین و شهادت او را همان‌گونه که در تورات موسی نوشته شده است حفظ کن، تا در هر کاری که می‌کنی و به هر جا که می‌روی کامیاب شوی،^۴ و تا خداوند کلام خود را درباره من استوار سازد که فرمود: "اگر پسرانت مراقب راه خویش باشند و به تمامی دل و تمامی جان خویش در حضور من با راستی گام بردارند، هرگز از نسل تو کسی که بر تخت پادشاهی اسرائیل تکیه زند، کم نخواهد بود."^۵

^۵ «افزون بر این، تو آنچه را که یوآب پسر صرویه با من کرد نیک می‌دانی، و آنچه را که با دو سردار سپاه اسرائیل کرد، با آبئیر پسر نیر و عماسا پسر پتر. او ایشان را بکشت و خون جنگ را در زمان صلح ریخت و کمربندی را که بر میان بسته بود و کفشهایی را که به پا داشت، به خون جنگ بینالود. پس مطابق حکمت خود رفتار کن، اما مگذار موی سپیدش در آرامش به گور^۶ فرو رود. اما بر پسران برزلابی جلعادی احسان کن و بگذار از کسانی باشند که بر سفره تو نان می‌خورند. زیرا هنگامی که از بردارت

شنیدن صدای گرنا پرسید: «این چه غوغایی است که در شهر به پا شده؟»^{۳۳} هنوز در حال سخن گفتن بود که یوناتان پسر آبیاتار کاهن از راه رسید. آدونیا گفت: «داخل شو! زیرا تو مردی شریف هستی و خبر خوش می‌آوری.»^{۳۴} یوناتان پاسخ داد: «خیر! زیرا سرورمان داوود پادشاه، سلیمان را به پادشاهی برگماشته است.»^{۳۵} پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایا پسر پھویاداع و کریتیان و فلیتیان را به همراهی او فرستاده است، و آنان سلیمان را بر قاطر پادشاه نشانیده‌اند.^{۳۶} و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده‌اند. و از آنجا چنان شادی‌کنان برآمده‌اند که غوغایی در شهر به پا شده است. و صدایی که شنیدید همین است.^{۳۷} سلیمان بر تخت شاهی نشسته است. از این گذشته، خدمتگزاران پادشاه برای عرض تبریک به سرورمان، داوود پادشاه آمده، گفته‌اند: «باشد که خدای تو نام سلیمان را از نام تو برتر و تخت سلطنت او را از تخت تو بزرگتر گرداند!» و پادشاه بر بستر خویش سجده کرده است.^{۳۸} پادشاه همچنین گفته است: «مبارک باد بپوهه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را به من بخشیده که بر تخت من بنشیند، و چشمان من این را می‌بیند.»

^{۳۹} آنگاه میهمانان آدونیا جملگی هراسان برخاسته، هر یک به راه خود رفتند.^{۴۰} و آدونیا از ترس سلیمان برخاسته، برفت و شاخهای مذبح را به دست بگرفت.^{۴۱} پس سلیمان را خبر دادند که: «اینک آدونیا از سلیمان پادشاه ترسان است و شاخهای مذبح را به دست گرفته، می‌گوید، "سلیمان پادشاه امروز برای من سوگند یاد کند که خدمتگزار خود را به شمشیر نخواهد کشت."»^{۴۲} سلیمان گفت: «اگر نشان دهد که مردی شریف است، مویی

* ۱: ۵۰ این عمل به معنای پناه جستن است.

* ۲: ۶ در عبری: "یشول"; همچنین در آیه ۹.

بر تخت خود بنشست و فرمان داد برای مادر پادشاه نیز مسندی بیاورند، و او بر جانب راست پادشاه بنشست. ^{۲۰} «آنگاه بتشیع گفت: «خواهشی کوچک از تو دارم. خواهش مرا رد مکن.» پادشاه پاسخ داد: «ای مادرم، بگو زیرا که خواهشت را رد نخواهم کرد.» ^{۲۱} پس او گفت: «بگذار آبشک شوئی به همسری برادرت آدوניה درآید.» ^{۲۲} سلیمان پادشاه در جواب مادرش گفت: «چرا فقط آبشک شوئی را برای آدوניה می‌خواهی؟ سلطنت را نیز برای او بخواه! زیرا او برادر بزرگ من است! و نه تنها برای او، بلکه برای آبیاتار کاهن و یوآب پسر صرویه نیز درخواست کن!» ^{۲۳} آنگاه سلیمان پادشاه به خداوند سوگند یاد کرده، گفت: «خدا مرا سخت مجازات کند اگر آدوניה تاوان این سخن را به بهای جان خود نپردازد!» ^{۲۴} اکنون به حیات خداوند که مرا استوار ساخته و بر تخت پدرم داوود نشانیده و مطابق وعده‌اش، خاندانی برایم به پا داشته است سوگند، که همین امروز آدوניה کشته خواهد شد!» ^{۲۵} پس سلیمان پادشاه، بنایا پسر پهویاداع را فرستاد، و او آدوניה را به شمشیر زد، که مرد. ^{۲۶} پادشاه به آبیاتار کاهن گفت: «به ملک خود در عناتوت برو زیرا تو سسزوار مرگی. ولی امروز تو را نخواهم کشت چراکه صندوق پهوه خدا را در حضور پدرم داوود می‌بردی و در همه سختیهای پدرم با او سهم بودی.» ^{۲۷} پس سلیمان، آبیاتار را از کهانت خداوند برکنار کرد و بدین‌گونه کلام خداوند را که در شیلوه درباره‌ی خاندان عیلی گفته بود، به انجام رسانید. ^{۲۸} چون این خبر به گوش یوآب رسید، به خیمه‌ی خداوند بگریخت و شاخهای مذبح را به دست بگرفت،* زیرا که از آدوניה پیروی کرده بود، هرچند نه از آبشالوم. ^{۲۹} چون به سلیمان پادشاه خبر دادند که، «یوآب به خیمه‌

آبشالوم می‌گریختم، آنان نیز در حق من چنین کردند. ^۸ و اینک شمععی پسر جیرای بنیامینی، اهل بَحوریم، نیز نزد توست. او همان است که در روزی که به مَحَنایم می‌رفتم، مرا سخت نفرین کرد. اما چون به استقبال من به اردن آمد، برایش به خداوند سوگند یاد کردم که: «تو را به شمشیر نخواهم کشت.» ^۹ پس اکنون تو او را بی‌گناه مسمار. تو مردی حکیم هستی و می‌دانی یا او چه باید کرد. موی سپیدش را خون‌آلود به گور بفرست.» ^{۱۰} آنگاه داوود با پدران خود آرمید و او را در شهر داوود به خاک سپردند. ^{۱۱} او چهل سال بر اسرائیل پادشاهی کرد؛ هفت سال در جبرون و سی و سه سال در اورشلیم. ^{۱۲} پس سلیمان بر تخت پدرش داوود بنشست و سلطنتش بسیار استوار شد.

استوار شدن سلطنت سلیمان

^{۱۳} آنگاه آدوניה پسر حَجّیت نزد بتشیع مادر سلیمان آمد. بتشیع از او پرسید: «آیا در صلح و صفا آمده‌ای؟» پاسخ داد: «آری، در صلح و صفا آمده‌ام.» ^{۱۴} و افزود: «سخنی با تو دارم.» بتشیع گفت: «بگو.» ^{۱۵} گفت: «می‌دانی که پادشاهی از آن من بود و همه اسرائیل انتظار داشتند من پادشاه شوم؛ ولی پادشاهی از من برگشت و به برادرم رسید، زیرا از جانب خداوند به او تعلق داشت. ^{۱۶} اکنون خواهشی از تو دارم. مرا رد مکن.» بتشیع گفت: «بگو.» ^{۱۷} آدوניה گفت: «تمنا اینکه از سلیمان پادشاه بخواهی آبشک شوئی را به من به زنی دهد. او خواهش تو را رد نخواهد کرد.» ^{۱۸} بتشیع گفت: «بسیار خوب. از جانب تو با پادشاه سخن خواهم گفت.» ^{۱۹} پس بتشیع نزد سلیمان پادشاه رفت تا از جانب آدوניה با او سخن گوید. پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم کرد. آنگاه

و به شِمعی خبر دادند که: «اینک غلامان تو در جَت به سر می‌برند.»^{۴۰} شِمعی برخاست و الاغش را زین کرد و به جستجوی غلامان خود به جَت نزد آخیش رفت، و آنان را از جَت باز آورد.

^{۴۱} چون به سلیمان گفتند که شِمعی از اورشلیم به جَت رفته و بازگشته است،^{۴۲} پادشاه فرستاده، او را فرا خواند و به وی گفت: «آیا تو را به خداوند سوگند ندادم، و اخطار نکردم، نگفتم: "روزی که از اینجا به هر جایی بیرون روی، یقین بدان که قطعاً خواهی مرد"؟ تو مرا گفتی: "کلامت نیکوست و آن را شنیدم."^{۴۳} پس چرا سوگند خود را به خداوند نگاه نداشتی و از فرمان من سر پیچیدی؟»^{۴۴} همچنین پادشاه به شِمعی گفت: «در دل خویش می‌دانی که بر پدرم داوود چه بدیها کرده‌ای. پس خداوند این بدیها را بر سرت برمی‌گرداند.»^{۴۵} ولی سلیمان پادشاه مبارک خواهد بود و تخت پادشاهی داوود، در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.»^{۴۶} آنگاه پادشاه به بنایا پسر یهویداع فرمان داد و او بیرون رفته، شِمعی را به شمشیر زد و کشت. پس سلطنت در دست سلیمان استوار گشت.

دعای سلیمان برای حکمت

س سلیمان با فرعون پادشاه مصر پیمان دوستی بست و دختر فرعون را به زنی گرفته، او را به شهر داوود آورد، تا زمانی که کار بنای کاخ خود و معبد خداوند و دیوار اطراف اورشلیم را به پایان رسانید.^۲ اما قوم همچنان در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند، زیرا تا آن زمان هنوز خانه‌ای برای نام یهوه ساخته نشده بود.

^۳ سلیمان خداوند را دوست می‌داشت و بنا به فرایض پدر خود داوود سلوک می‌کرد، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌کرد و بخور می‌سوزانید.^۴ و اما پادشاه برای تقدیم قربانی

خداوند گریخته و اینک در کنار مذبح است،» سلیمان، بنایا پسر یهویداع را فرستاده، گفت: «برو و او را به شمشیر بزن.»^{۳۰} پس بنایا به خیمه خداوند درآمد، یوآب را گفت: «پادشاه می‌فرماید، "بیرون بیا."» اما او پاسخ داد: «نه، بلکه اینجا می‌میرم.» آنگاه بنایا برای پادشاه پیغام فرستاد که: «یوآب چنین گفته و چنین به من جواب داده است.»^{۳۱} آنگاه پادشاه بنایاهو را فرمود: «موافق آنچه می‌گوید، عمل نما. او را به شمشیر بزن و دفن کن، تا گناه خونی را که یوآب بی‌سبب ریخت، از من و خاندانم بزدایی.»^{۳۲} خداوند خون او را بر گردن خودش خواهد نهاد، زیرا بدون آگاهی پدرم داوود، بر دو مرد که هر دو از او پارساتر و نیکوتر بودند، یعنی بر آبئیر پسر نیر فرمانده سپاه اسرائیل و عَماسا پسر یتر فرمانده سپاه یهودا، حمله آورده، آنان را به شمشیر بکشت.^{۳۳} خون ایشان تا ابد بر گردن یوآب و نسل او باشد، ولی برای داوود و نسل او و برای خاندان و تخت او تا ابد از جانب خداوند سلامتی باشد.»^{۳۴} پس بنایا پسر یهویداع برآمده، یوآب را به شمشیر زد و کشت، و او را در خانه‌اش که در صحرا بود، دفن کردند.^{۳۵} پادشاه، بنایا پسر یهویداع را به جای یوآب به فرماندهی سپاه و صادوق کاهن را به جای آبیاتار به کهنانت برگماشت.

^{۳۶} آنگاه پادشاه شِمعی را فرا خوانده، بدو گفت: «در اورشلیم برای خود خانه‌ای بساز و آنجا ساکن شو، و از آنجا به هیچ جای دیگر مرو.»^{۳۷} روزی که شهر را ترک کنی و از وادی قدرون بگذری، یقین بدان که قطعاً کشته خواهی شد و خونت بر گردن خودت خواهد بود.»^{۳۸} شِمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتی نیکوست. خدمتگزارت مطابق گفته سرورم پادشاه عمل خواهد کرد.» و شِمعی روزهای بسیار در اورشلیم ماند.

^{۳۹} ولی پس از پایان سه سال، دو غلام شِمعی به نزد آخیش پسر معکاه، پادشاه جَت گریختند.

فرامین مرا به جا آوری، همان‌گونه که پدرت داوود سلوک می‌کرد، آنگاه روزهایت را طویل خواهم ساخت.»

^{۱۵} سلیمان بیدار شد و دریافت خواب دیده است. او به اورشلیم آمده، نزد صندوق عهد خداوند ایستاد و قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت* تقدیم کرد. و برای تمامی خدمتگزاران خویش ضیافتی بر پا داشت.

حکمت سلیمان

^{۱۶} چندی بعد، دوزن بدکاره نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند. ^{۱۷} یکی از آنان گفت: «سرورم، من و این زن در یک خانه ساکنیم. او در خانه با من بود که فرزندی بزادم. ^{۱۸} سه روز پس از زایمانم، این زن نیز بزاد. ما در خانه تنها بودیم و جز ما دو تن، کسی دیگر در خانه نبود. ^{۱۹} شبانگاه پسر این زن مرد، زیرا بر او خوابیده بود. ^{۲۰} نیمه‌های شب، کنیز تو در خواب بود که این زن برخاسته، پسر مرا از کنارم برگرفت و بر سینه خود جای داد، و پسر مرده خویش را بر سینه من نهاد. ^{۲۱} سحرگاهان، چون برخاستم تا پسر مرا شیر دهم، اینک او را مرده یافتم! اما چون در روشنائی صبح به دقت بر او نگریستم، دیدم پسری نیست که من زاده بودم.» ^{۲۲} زن دیگر گفت: «خیر. پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن تو.» ولی زن اول پاسخ داد: «خیر. پسر مرده از آن تو است و پسر زنده از آن من.» و آنان این چنین نزد پادشاه سخن می‌گفتند.

^{۲۳} آنگاه پادشاه گفت: «یکی می‌گوید، "پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن تو"، و دیگری می‌گوید، "خیر! پسر مرده از آن تو است و پسر زنده از آن من."» ^{۲۴} پس پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» و شمشیری

به جیبون رفت، زیرا مهمترین مکان بلند بود. سلیمان بر مذبح آن هزار قربانی تمام‌سوز تقدیم می‌کرد. ^۵ شب‌هنگام در جیبون خداوند در خواب بر سلیمان ظاهر شد و گفت: «آنچه را که می‌خواهی به تو بدهم درخواست کن.» ^۶ سلیمان پاسخ داد: «تو به پدرم داوود که خدمتگزارت بود، محبتی عظیم نشان دادی، زیرا او در حضورت با وفاداری و پارسایی و دلی راست با تو سلوک می‌کرد. و این محبت عظیم را نسبت به او نگاه داشته، پسری به او بخشیدی تا امروز بر تختش بنشیند. ^۷ و حال، ای پوهو خدای من، تو خدمتگزارت را به جای پدرم داوود پادشاه ساختی. ولی من جوانی کم سن و سال بیش نیستم و خروج و دخول را نمی‌دانم. ^۸ نیز خدمتگزارت میان قوم برگزیده تو است، قومی عظیم و چنان کثیر که آنها را نتوان شمرد و حساب نتوان کرد. ^۹ پس به خدمتگزار خویش دلی فهم عطا کن تا بر قوم تو حکم براند،* و نیک را از بد تمیز دهد. زیرا کیست که توانایی حکم راندن بر این قوم عظیم تو را داشته باشد؟»

^{۱۰} این درخواست سلیمان خداوند را خشنود ساخت. ^{۱۱} پس به او گفت: «چون چنین چیزی از من خواستی، و عمر دراز یا ثروت برای خود نخواستی، و نه جان دشمنانت را، بلکه به جهت خود فهم طلب کردی تا عدالت را تشخیص دهی، ^{۱۲} اینک مطابق سخنت می‌کنم و تو را دلی حکیم و فهیم می‌بخشم آن‌گونه که پیش از تو مانند تو نبوده و پس از تو نیز همچون تو بر نخواهد خاست. ^{۱۳} و آنچه را نیز که نخواستی به تو خواهم بخشید، یعنی هم ثروت و هم شوکت را، تا در همه روزهایت هیچ پادشاه دیگر با تو به قیاس نیاید. ^{۱۴} و اگر در طریقه‌های من سلوک نمایی و فرایض و

* ۹:۳ در عبری: «داوری کند».

* ۱۵:۳ یا: «سلامتی»؛ همچنین در بقیه کتاب.

بن حور، در نواحی مرتفع افرایم؛
 ۹ بن دقیر، در ماقص، شعلیم، بیت شمس و
 ایلون بیت حانان؛
 ۱۰ بن خسید، در اربوت، که سوکوه و همه
 سرزمین جفر از آن او بود؛
 ۱۱ بن آییناداب، در تمامی نافت دُر، که نافت
 دختر سلیمان زن او بود؛
 ۱۲ بَعْنَا پسر آخیلود، در تَعْنَاک و مَجْدُو و در
 تمام بیت شآن که در کنار صِرْتان زیر یزرعیل
 است، از بیت شآن تا ایل محوله تا آن سوی
 یَمَعَام؛

۱۳ بن جابر، در راموت جلعاد، که شهرهای
 یائیر پسر مَنَسی در جلعاد و منطقه آرجوب در
 باشان از آن او بود، یعنی شصت شهر بزرگ
 حصاردار با پشت بندهای برنجین؛

۱۴ آخیناداب پسر عدو، در مَحْنایم؛
 ۱۵ آخیمعص، در نَفْتالی، که باسَمَت دختر

سلیمان را به زنی گرفته بود؛
 ۱۶ بَعْنَا پسر حوشای، در آشیر و بعلوت؛
 ۱۷ یهوشافاط پسر فازوَح، در یساکار؛
 ۱۸ شمععی پسر ایلا، در بنیامین؛
 ۱۹ جبر پسر اوری، در سرزمین جلعاد، که
 سرزمین سیحون پادشاه آموریان و عوج پادشاه
 باشان بود. او تنها حاکم آن منطقه بود.*

عظمت پادشاهی سلیمان

۲۰ مردم یهودا و اسرائیل همچون شنهای
 کنار دریا بی شمار بودند؛ آنان می خوردند
 و می آشامیدند و شادی می کردند. ۲۱ و
 سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر فُرات*
 تا سرزمین فلسطینیان و تا سرحد مصر،
 فرمان می راند. این ممالک خراجگزار
 سلیمان بودند و در تمام روزهای زندگی
 او خدمتش می کردند.

به حضور پادشاه آوردند. ۲۵ آنگاه گفت: «کودک
 زنده را به دو نیم کنید، و نیمی را به یک زن و
 نیم دیگر را به زن دیگر بدهید.» ۲۶ اما زنی که
 پسر زنده از آن او بود، چون دلش بر فرزندش
 می سوخت، به پادشاه گفت: «سرورم، تمنا
 می کنم کودک زنده را به آن زن بدهید. او را
 به هیچ روی مکشید.» ولی زن دیگر گفت: «نه
 از آن من باشد و نه از آن تو. او را به دو نیم
 کنید.» ۲۷ آنگاه پادشاه پاسخ داده، گفت: «طفل
 زنده را به زن نخست بدهید. او را به هیچ روی
 مکشید چون این زن مادر او است.»
 ۲۸ و چون همه اسرائیل خبر حکمی را که
 پادشاه داده بود شنیدند، از پادشاه ترسان شدند،
 چون دریافتند که حکمت خدا در اوست تا
 عدالت را برقرار کند.

صاحبمنصبان سلیمان

۲۹ بدین گونه، سلیمان پادشاه بر تمامی
 اسرائیل پادشاهی می کرد، ۲ و
 صاحبمنصبان او اینان بودند:

عزریا پسر صادوق - کاهن؛
 ۱ الیحورف و آخیا پسران شیشه - کاتبان؛
 ۲ یهوشافاط پسر آخیلود - وقایع نگار؛
 ۳ بنایا پسر یهویداع - سردار لشکر؛
 صادوق و آبیاتار - کاهنان؛
 ۵ عزریا پسر ناتان - سرپرست حاکمان؛
 زابود پسر ناتان - کاهن و دوست پادشاه؛
 ۶ آخیشار - سرپرست امور کاخ پادشاه؛
 آدونیرام پسر عبدا - سرپرست کار اجباری.
 ۷ سلیمان دوازده حاکم بر تمامی اسرائیل
 گماشته بود که خوراک پادشاه و خاندانش
 را تدارک می دیدند. هر یک از ایشان مسئول
 تدارک برای یک ماه از سال بودند. ۸ نامهای
 این حاکمان از این قرار بود:

* ۱۹:۴ یا: «در سرزمین یهودا یک حاکم حکمرانی می کرد».
 * ۲۱:۴ در عبری: «نهر»؛ همچنین در آیه ۲۴.

تمامی قومها، و از همه پادشاهان زمین که آوازه حکمت سلیمان را شنیده بودند، می آمدند تا به حکمت او گوش فرا دهند.

در تدارک بنای هیکل

حیرام، پادشاه صور، چون شنید سلیمان را به جانشینی پدرش داوود به پادشاهی مسح کرده اند، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، زیرا داوود را همیشه دوست می داشت. سلیمان نیز برای حیرام پیغام فرستاد که: «تو نیک می دانی که پدرم داوود نتوانست برای نام یهوه خدایش خانه ای بسازد، از آن رو که از هر سو با جنگها احاطه شده بود، تا اینکه خداوند دشمنانش را زیر کف پاهای او نهاد.^۴ اما اکنون یهوه خدای من، مرا از هر سو آسودگی بخشیده است، به گونه ای که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد.^۵ پس اکنون قصد آن دارم که خانه ای برای نام یهوه خدایم بسازم، چنانکه خداوند به پدرم داوود فرمود: «پسرت که من او را به جای تو بر تخت می نشانم، اوست که آن خانه را برای نام من بنا خواهد کرد.»^۶ پس حال امر فرما تا سروهای آزاد از لبنان برای من بپزند. خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود و دستمزد خادمانت را مطابق هر آنچه بفرمایی، به تو خواهم پرداخت. زیرا می دانی که در میان ما کسی نیست که بداند چگونه چوب را به خوبی صید و نیاں ببرد.»

^۷ چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، بسیار شادمان شد و گفت: «امروز خداوند متبارک باد، که به داوود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا فرموده است.»^۸ پس حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیامی را که برایم فرستادی، اجابت کردم. من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد و صنوبر به تمامی به جا خواهم

^۹ آذوقه روزانه سلیمان عبارت بود از: سی گُر* آرد مرغوب و شصت گُر بلغور،^{۱۰} ده رأس گاو پرواری، بیست رأس گاو پرورده در چراگاه، یکصد گوسفند، و نیز آهوان، گوزنها، غزالها و مرغان فربه.^{۱۱} زیرا که سلیمان بر تمام سرزمینهای واقع در غرب نهر فرات، از تفضح تا غزه، و بر تمام پادشاهان آن نواحی فرمان می راند و از هر سو در صلح به سر می برد.^{۱۲} و در تمامی دوران حیات سلیمان، هر کس از یهودا و اسرائیل، از دان تا بیتر شیبع، زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می برد.^{۱۳} سلیمان را چهل* هزار اصطیل اسب برای اربابهایش و دوازده هزار اسب سوار بود.^{۱۴} هر یک از حاکمان در ماه خود، برای سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سر سفره او می آمدند، تدارک می دیدند و نمی گذاشتند چیزی کم باشد.^{۱۵} نیز هر یک بنا به وظیفه خود، برای اسبان و اسبان تازی، هر جا که نیاز بود گاه و جو می آوردند.

حکمت سلیمان

^{۱۶} و خدا به سلیمان حکمت و فهم بی اندازه، و وسعت اندیشه به گسترده گی شنهای کنار دریا بخشید.^{۱۷} تا آنجا که حکمت سلیمان از حکمت تمامی مردم مشرق زمین و از تمامی حکمت مصر برتر بود.^{۱۸} او از همه آدمیان حکیمتر بود، از ایثان ایزراحی و پسران ماحول، یعنی هیمان و گلکول و دردع. و آوازه او در میان همه قومهای اطراف گسترده بود.^{۱۹} سلیمان سه هزار مثل گفت، و شمار سروده هایش یک هزار و پنج بود.^{۲۰} او از درختان، از سرو آزاد لبنان گرفته تا بوته های کوچک زوفا که در شکاف دیوار می روید، سخن می گفت، و نیز از حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهیان.^{۲۱} از میان

* ۲۲:۴ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

* ۲۶:۴ یا: "چهار هزار"؛ رجوع کنید به ۲ تواریخ ۲۵:۹.

سلیمان معبد را بنا می‌کند

سلیمان در چهارصد و هشتادمین سال خروج بنی‌اسرائیل از سرزمین مصر و چهارمین سال سلطنت خود بر اسرائیل، در ماه زیو که دومین ماه از سال بود، بنای خانه خداوند را آغاز کرد.

^۲ خانه‌ای که سلیمان پادشاه برای خداوند ساخت، به درازای شصت ذراع^۳ و پهنای بیست ذراع و بلندای سی ذراع بود. ^۳ ایوان مقابل محرابگاه خانه، درازایش بیست ذراع بود، مطابق پهنای خانه، و ده ذراع پیش رفته بود. ^۴ سلیمان برای خانه پنجره‌هایی دارای چارچوب و مشبک ساخت. ^۵ چسبیده به دیوارهای خانه، دور تا دور، طبقه‌ها بنا کرد که محراب بیرونی و محراب درونی خانه را در بر می‌گرفت، و در آنها، دور تا دور، حجره‌ها ساخت. ^۶ پهنای طبقه پایین پنج ذراع، پهنای طبقه میانی شش ذراع، و پهنای طبقه سوم هفت ذراع بود. و دور تا دور بیرون دیوارهای خانه لبه‌هایی ایجاد کرد تا هیچ‌کدام از تیرهای سقف حجره‌ها به دیوارهای خانه فرو نرود. ^۷ در بنای خانه از قطعه‌سنگهایی استفاده می‌شد که در معدن سنگ آماده شده بود، به گونه‌ای که به هنگام بنای خانه هیچ صدای چکش، تیشه یا دیگر ابزار آهنی شنیده نمی‌شد. ^۸ ورودی طبقه پایین* در جانب جنوبی خانه قرار داشت و پلکانی از آن به طبقه میانی، و از آنجا به طبقه سوم بالا می‌رفت. ^۹ بدین ترتیب سلیمان خانه را بنا کرد و تکمیل نمود، و سقف آن را با تیرها و تخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید. ^{۱۰} او طبقه‌ها را چسبیده به تمام خانه

آورد. ^۹ خادمان من الوارها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من از آنها کلکی خواهم ساخت تا بر دریا شناور شده، به مکانی که تو برابم تعیین کنی، برسند. در آنجا آنها را از هم باز خواهم کرد تا تو آنها را ببری. و تو نیز با فراهم آوردن آذوقه برای خانه من، خواست مرا به جا خواهی آورد.» ^{۱۰} بدین‌گونه، حیرام تمام الوارهای سرو آزاد و صنوبر را که سلیمان می‌خواست، برایش فراهم آورد. ^{۱۱} سلیمان نیز به جهت آذوقه خانه حیرام، بیست هزار گُر* گندم و بیست هزار* گُر روغن مرغوب به او بخشید. سلیمان این را همه ساله به حیرام می‌داد. ^{۱۲} پس خداوند همان‌گونه که وعده داده بود، به سلیمان حکمت عطا فرمود. و میان حیرام و سلیمان صلح برقرار بود، و آن دو با یکدیگر پیمان بستند.

^{۱۳} سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل کارگرانی برای کار اجباری گرفت، که شمار آنان سی هزار مرد بود. ^{۱۴} او هر ماه ده هزار تن از آنان را به نوبت به لبنان گسیل می‌داشت. آنان یک ماه را در لبنان و دو ماه را در خانه سپری می‌کردند. و آذونیرام سرپرست کار اجباری بود. ^{۱۵} سلیمان همچنین هفتاد هزار باربر و هشتاد هزار سنگتراش در نواحی مرتفع داشت، ^{۱۶} سوای سه هزار و سیصد* سرکارگر نیز که بر کار نظارت می‌کردند و کارفرمایان کارگران بودند. ^{۱۷} آنان به فرمان پادشاه، تخته‌سنگهای بزرگ و گرانها می‌کنند تا پی معبد را از سنگهای تراشیده بگذارند. ^{۱۸} بدین‌گونه، بنایان سلیمان و بنایان حیرام و مردان جبال سنگها را می‌تراشیدند و چوب و سنگ برای بنای معبد مهیا می‌ساختند.

* ۱۱:۵ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

* ۱۱:۵ در متن ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین رجوع کنید به ۲ تواریخ ۱:۲)؛ در متن عبری: "بیست گُر".

* ۱۶:۵ در برخی از متون ترجمه یونانی هفتادئتان: "سه هزار و ششصد" (همچنین رجوع کنید به ۲ تواریخ ۲:۲ و ۱۸).

* ۲:۶ در عبری: "اما". یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۸:۶ متن ترجمه یونانی هفتادئتان؛ در متن عبری: "میانی".

۳ و در محراب درونی دو کروی بی از چوب زیتون ساخت که بلندای هر یک ده ذراع بود. ۴ طول یک بال کروی بی، پنج ذراع و طول بال دیگر نیز پنج ذراع بود، یعنی از سر یک بال تا سر بال دیگر ده ذراع. ۵ کروی بی دیگر نیز ده ذراع بود. هر دو کروی بی یک اندازه و یک شکل بودند. ۶ بلندای یک کروی بی ده ذراع و بلندای کروی بی دیگر نیز به همان اندازه بود. ۷ سلیمان کروی بیان را در خانه درونی نهاد، و بالهای کروی بیان گسترده بود، به گونه ای که بال یک کروی بی به دیوار یک طرف می رسید و بال کروی بی دیگر به دیوار طرف دیگر، و بالهای دیگر آنها در میان خانه به هم برمی خورد. ۸ او کروی بیان را نیز به طلا پوشانید.

۹ و سلیمان تمامی دیوارهای خانه را دور تا دور بساکنده کاری هایی از کروی بیان و درختان نخل و گل های شکفته منقوش ساخت، هم قسمت درونی و هم قسمت بیرونی را. ۱۰ و کف خانه را به طلا پوشانید، هم در قسمت درونی و هم در قسمت بیرونی.

۱۱ نیز برای ورودی محراب درونی درهایی از چوب زیتون ساخت با سردر و چارچوب های پنج ضلعی، ۱۲ و آن دو لنگه در از چوب زیتون را با کنده کاری هایی از کروی بیان و درختان نخل و گل های شکفته، منقوش ساخت، و کروی بیان و درختان نخل را به طلا پوشانید.

۱۳ همچنین برای ورودی محراب بیرونی نیز چارچوب های چهار ضلعی از چوب زیتون ساخت، ۱۴ و دو لنگه در از چوب صنوبر که هر لنگه آن، از میان به داخل تا می شد. ۱۵ و آنها را به کنده کاری هایی از کروی بیان و درختان نخل و گل های شکفته، منقوش ساخت و آن نقشها را یکسان با طلا پوشانید.

۱۶ و دیوار صحن درونی را از سه ردیف سنگ تراشیده و یک ردیف تیرهای سرو آزاد ساخت.

بنا کرد، که هر یک پنج ذراع ارتفاع داشت و با تیرهای چوب سرو به خانه متصل می شد. ۱۱ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت: ۱۲ «در خصوص این خانه که بنا می کنی، اگر در فرایض من سلوک نمایی و قوانین مرا حفظ کنی و همه فرمانهای مرا نگاه داشته، در آنها گام برداری، آنگاه وعده ای را که به پدرت داوود دادم، با تو استوار خواهم ساخت. ۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن خواهم شد، و قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم گفت.»

۱۴ پس سلیمان خانه را بنا کرد و تکمیل نمود. ۱۵ او دیوارهای خانه را از داخل با تخته هایی از چوب سرو پوشانید که از زمین تا به سقف می رسید، و کف خانه را با تخته هایی از چوب صنوبر فرش کرد. ۱۶ او به اندازه بیست ذراع از قسمت پشت خانه را از زمین تا به سقف با تخته های چوب سرو ساخت، و آن را در اندرون خانه به جهت محراب درونی، یعنی قدس الاقداس بنا کرد. ۱۷ محراب بیرونی که مقابل این محراب درونی بود، چهل ذراع درازا داشت. ۱۸ درون خانه از چوب های سرو آزاد کنده کاری شده، با نقشهای کدو و گل های شکفته بود. همه جا از چوب سرو پوشیده بود و هیچ سنگی به چشم نمی خورد.

۱۹ سلیمان محراب درونی را در اندرون خانه آماده کرد تا صندوق عهد خداوند در آنجا گذاشته شود. ۲۰ درازا و پهنا و بلندای محراب درونی بیست ذراع بود. او آن را به طلای ناب پوشانید، و مذبح را نیز که از سرو آزاد بود، زراندود کرد. ۲۱ او درون خانه بیرونی را با طلای ناب پوشانید، و مقابل محراب درونی زنجیرهای طلا کشید و آن را زراندود کرد. ۲۲ بدین گونه همه جای خانه را به طلا پوشانید تا تمامی خانه تکمیل شد، و مذبح کنار محراب درونی را نیز سراسر زراندود کرد.

تمامی این بناها، حتی قسمت بیرون تا حیاط بزرگ، و از پی تا لبه بام، از سنگهای گرانها ساخته شده بود که از درون و برون به اندازه تراشیده و آزه شده بودند.^{۱۰} پی، از سنگهای گرانهای بزرگ یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود.^{۱۱} بالای آن از سنگهای گرانهای بریده شده به اندازه، و از چوب سرو آزاد بود.^{۱۲} دیوار صحن بزرگ، دور تا دور، دارای سه ردیف سنگ تراشیده و یک ردیف تیر سرو آزاد بود، مانند صحن درونی خانه خداوند و ایوان خانه.

تجهیزات خانه خدا

^{۱۳} سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد.^{۱۴} او پسر بیوه‌زنی از قبیله نقتالی بود و پدرش، صنعتگری برنجکار از اهالی صور. حیرام در صنعت برنجکاری پر از دانش و حکمت و فهم بود. او نزد سلیمان پادشاه آمد و همه کارهای او را به انجام رسانید.^{۱۵} حیرام دو ستون برنجین ریخت که بلندی هر یک هجده ذراع بود و ریسمانی به طول دوازده ذراع، دور هر یک را می‌توانست بگیرد.^{۱۶} نیز دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا بر سر ستونها بگذارد. بلندی هر تاج پنج ذراع بود.^{۱۷} همچنین شبکه‌ای از تارهای به هم بافته به صورت رشته زنجیر بر تاجهای سرستونها بود، هفت رشته زنجیر برای یک تاج و هفت رشته زنجیر برای تاج دیگر.^{۱۸} بر گرد هر یک از شبکه‌ها نیز انارهایی* در دو ردیف ساخت تا تاجهای سر ستونها را بپوشاند.^{۱۹} تاجهایی که بر سر ستونهای ایوان قرار داشت، به شکل گل سوسن بود، به بلندی چهار ذراع.^{۲۰} تاجها بر آن دو ستون و در بالای قسمت نعلبکی شکلی که

پی خانه خداوند در سال چهارم در ماه زیو نهاده شد.^{۲۸} در سال یازدهم در ماه بول که هشتمین ماه سال است، کار بنای خانه با تمامی جزئیاتش، و مطابق همه مشخصات مورد نظر آن به پایان رسید. سلیمان آن را در هفت سال بنا کرد.

بنای کاخ سلیمان

سلیمان خانه خویش را در سیزده سال بنا کرد و آن را به تمامی به پایان رسانید.^{۲۹} او 'خانه جنگل لبنان' را نیز ساخت، به درازای صد ذراع، پهنای پنجاه ذراع و بلندی سی ذراع. آن خانه بر چهار ردیف ستون سرو آزاد بنا شده بود که بر آن ستونها نیز تیرهایی از سرو آزاد قرار داشت.^{۳۰} خانه با تخته‌های عریض سرو آزاد پوشانیده شده بود که بر چهل و پنج تیر نصب شده بودند و تیرها در ردیفهای پانزده تایی بر ستونها قرار داشتند.^{۳۱} خانه دارای سه ردیف پنجره بود، و پنجره روبه‌روی پنجره در سه طبقه وجود داشت.^{۳۲} تمامی درها و پنجره‌ها چارچوبهای چهارضلعی داشتند، و در سه طبقه، روبه‌روی هم قرار می‌گرفتند.^{۳۳} و 'تالار ستونها' را ساخت به درازای پنجاه ذراع و پهنای سی ذراع. مقابل این تالار، ایوانی بود ستون‌دار و مسقف.^{۳۴} نیز 'تالار تخت شاهی' را ساخت که همان 'تالار داوری' باشد، تا در آنجا به قضاوت بنشیند؛ و آن را از کف تا به سقف با چوب سرو آزاد پوشانید.^{۳۵} خانه خود او که بنا بود در آن سکونت گزیند و در حیاط دیگر پشت تالار واقع بود، به همین سان بنا شده بود. سلیمان برای دختر فرعون نیز که او را به همسری گرفت، خانه‌ای مشابه این تالار ساخت.^{۳۶}

* ۲: ۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۷: ۷ ترجمه والگیت و سربانی؛ متن عبری: "از کف تا کف".

* ۱۸: ۷ ترجمه یونانی هفتادتاان؛ در عبری: "ستونهای".

گرفتن نشست بود. تکیه‌گاهها با حلقه‌های گل در هر طرف، از برنج ریخته شده بود.^{۳۱} دهانه آن داخل تاجی قرار داشت که یک ذراع برآمده بود. دهانه مانند تکیه‌گاهی مُدَوَّر ساخته شده بود و یک ذراع و نیم قطر داشت. همچنین در دهانه پایه کنده‌کاری‌هایی وجود داشت، و صفحه‌های آنها چهارگوش بود، نه مُدور.^{۳۲} چهار چرخ زیر دیواره‌ها قرار داشت و محورهای چرخها به پایه متصل بود. قطر هر چرخ یک ذراع و نیم بود. چرخها همچون چرخهای ازابه ساخته شده بود، و محورها و طوقها و تویی و پره‌هایشان همه ریخته شده بود.

^{۳۳} در چهار گوشه هر پایه، چهار تکیه‌گاه وجود داشت و تکیه‌گاهها با پایه یکپارچه بود. بر روی پایه، نوار گردی به پهنای نیم ذراع وجود داشت، تکیه‌گاهها و دیواره‌هایشان با آن یکپارچه بود.^{۳۴} حیرام بر سطح تکیه‌گاهها و بر دیواره‌هایشان نقشهایی از کروبیان و شیران و درختان نخل، و دور تا دور، حلقه‌های گل کنده‌کاری کرد.^{۳۵} و بدین‌گونه آن ده پایه را ساخت. تمام آنها در یک شکل و اندازه و قالب ریخته شدند.

^{۳۶} آنگاه ده نشست برنجین ساخت که قطر هر یک چهار ذراع و گنجایش آن چهل بت بود. و برای هر یک از ده پایه تشتی ساخت.^{۳۷} از پایه‌ها، پنج پایه را در جانب راست معبد و پنج پایه دیگر را در جانب چپ آن قرار داد. و حوض را نیز در ضلع جنوب شرقی معبد نهاد.^{۳۸} حیرام همچنین تشتها و خاک‌اندازها و پیاله‌ها را ساخت.

پس حیرام تمام کار خانه خداوند را که برای سلیمان پادشاه انجام می‌داد، به پایان رسانید:

کنار شبکه بود، قرار داشتند، و دویست انار در ردیفها گرد هر تاج وجود داشت.^{۳۹} و ستونها را نزد ایوان معبد بر پا کرد؛ یک ستون را در شمال بر پا کرده، آن را یاکین نامید و یک ستون را در جنوب بر پا کرده، آن را بوغز نام نهاد.^{۴۰} و بر سرستونها سوسنکاری بود. بدین‌گونه کار ستونها به پایان رسید.

^{۴۱} و حوضی گرد از برنج ریخته شده ساخت که قطر آن از لبه تا لبه، ده ذراع و عمق آن پنج ذراع بود. و ریسمانی به طول سی ذراع دور آن را می‌توانست بگیرد.^{۴۲} گرداگرد زیر لبه حوض، کدوهایی در دو ردیف قرار داشت، ده کدو در هر ذراع، که با خود حوض از برنج ریخته شده بود.^{۴۳} حوض بر دوازده مجسمه گاو قائم بود، که از آنها روی سه گاو به سوی شمال، روی سه گاو به سوی مغرب، روی سه گاو به سوی جنوب و روی سه گاو به سوی مشرق بود. حوض بر این گاوها قرار داشت، و پشت گاوها به طرف مرکز حوض بود.^{۴۴} ضخامت دیواره حوض به پهنای کف دست بود. لبه آن مانند لبه جام به شکل گل سوسن ساخته شده بود. گنجایش آن دو هزار بت بود.

^{۴۵} نیز ده پایه برنجین ساخت که درازای هر یک چهار ذراع و پهنای هر یک چهار ذراع و بلندای هر یک سه ذراع بود.^{۴۶} طرح پایه‌ها چنین بود که دیواره‌ها داشت و دیواره‌ها در قابها نصب شده بود.^{۴۷} و بر دیواره‌هایی که در قابها نصب شده بود، تصاویر شیران و گاوان و کروبیان وجود داشت. روی قابها، بالا و پایین نقش شیران و گاوان، حلقه‌هایی از گل آویزان شده بود.^{۴۸} هر پایه چهار چرخ و محورهای برنجین داشت، و در چهار گوشه آن، چهار تکیه‌گاه برای قرار

* ۲۱:۷ "یاکین" احتمالاً به معنی: «او برقرار می‌کند» است.

* ۲۱:۷ "بوغز" احتمالاً به معنی: «در او قوت است» می‌باشد.

* ۲۶:۷ یک "کف دست" تقریباً معادل ۸ سانتی‌متر است.

* ۲۶:۷ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در آیه ۳۸.

بنی اسرائیل را نزد خود در اورشلیم گرد آورد تا صندوق عهد خداوند را از شهر داوود، که صهیون باشد، برآورند. ۲ و تمامی مردان اسرائیل در ماه اِتانیم که ماه هفتم است، به هنگام عید نزد سلیمان پادشاه گرد آمدند. ۳ و همه مشایخ اسرائیل آمدند، و کاهنان صندوق را برگرفتند. ۴ کاهنان و لایوان صندوق خداوند و خیمه ملاقات و تمامی ظروف مقدس را که در خیمه بود، برآوردند. ۵ سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد او گرد آمده بودند، همراه او در مقابل صندوق ایستادند و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد.

۶ آنگاه کاهنان، صندوق عهد خداوند را به جایگاه آن در محراب درونی معبد، یعنی زیر بالهای کروبیان در قدس الاقداس آوردند. ۷ زیرا بالهای کروبیان بر فراز جایگاه صندوق گسترده بود، به گونه ای که کروبیان بر صندوق و تیرکهای حمل آن سایه گستر بودند. ۸ تیرکها چنان دراز بود که سر آنها از قدس جلو محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد. آنها تا به امروز همان جا است. ۹ در صندوق چیزی نبود جز دو لوح سنگی که موسی در حوریب در آن گذاشته بود، همان جا که خداوند پس از خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر، با آنها عهد بست. ۱۰ چون کاهنان از قدس بیرون آمدند، ابر خانه خداوند را پر ساخت ۱۱ به گونه ای که کاهنان به سبب ابر نتوانستند به خدمت بایستند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.

۱۲ آنگاه سلیمان گفت:

«خداوند فرموده است

که در تاریکی غلیظ ساکن می شود.

۱۳ من براستی خانه ای رفیع برای تو بنا

کرده ام،

مکانی که تا ابد در آن ساکن شوی.»

۱۴ آنگاه پادشاه روی به سوی تمامی جماعت اسرائیل گردانید، و در حالی که تمامی جماعت

۱ «دو ستون؛
دو تاج به شکل پیاله بر سر ستونها؛
دو شبکه برای پوشانیدن دو تاج پیاله شکل
واقع بر سر ستونها؛
۲ چهارصد انار برای آن دو شبکه، یعنی دو
ردیف انار برای هر شبکه، جهت پوشانیدن
تاجهای پیاله شکل سر ستونها؛
۳ ده پایه و ده تشت روی آنها؛
۴ حوض و دوازده گاو زیر حوض.

۵ دیگرها و خاک اندازها و پیاله ها، یعنی تمامی
این اسباب که حیرام برای سلیمان پادشاه به
جهت خانه خداوند ساخت، از برنج صیقل یافته
بود. ۶ پادشاه در دشت اردن مابین سُگوت و
صیرتان، تمامی این اسباب را در گِل رُس به
قالب ریخت. ۷ سلیمان همه اسباب را وزن
ناشده باقی گذاشت، زیرا شمار آنها بسیار بود،
و وزن برنج دریافت نشد.

۸ پس سلیمان همه اسباب خانه خداوند
را ساخت:

مذبح طلا؛

میز طلا که نان حضور بر آن بود؛

۹ چراغدانها از طلای ناب، پنج چراغدان
در سمت راست و پنج چراغدان در سمت
چپ، مقابل محراب درونی؛ گُلها، چراغها و
انبرها، همگی از طلا؛ ۱۰ جامها و گُلگیرها و
پیاله ها و قاشقها و مَجمرها همه از طلای ناب؛
لؤلؤهایی زرین برای درهای خانه درونی یعنی
قدس الاقداس، و نیز برای درهای تالار اصلی معبد.
۱۱ پس تمامی کارهایی که سلیمان پادشاه
برای خانه خداوند انجام داد، به پایان رسید.
و سلیمان همه چیزهایی را که پدرش داوود
وقف کرده بود، از نقره و طلا و دیگر اسباب
آورده، آنها را در خزانه خانه خداوند گذاشت.

صندوق عهد در معبد

آنگاه سلیمان پادشاه، مشایخ اسرائیل و
همه سران قبایل و رهبران خاندانهای



است.^{۲۵} پس حال ای یهوه خدای اسرائیل، آن وعده را که به خدمتگزار خود، پدرم داوود دادی، وفا کن، که فرمودی: "تو هرگز کسی را که در حضور من بر تخت پادشاهی اسرائیل بنشیند، کم نخواهی داشت، تنها به شرطی که پسرانت مراقب راههای خود باشند و مانند تو در حضور من گام بردارند."^{۲۶} پس اکنون ای خدای اسرائیل، تمنا اینکه کلامی که به خدمتگزار خود، پدرم داوود فرمودی، به ثبوت برسد.

^{۲۷} «ولی آیا خدا برآستی بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک آسمانها، حتی رفیعترین آسمانها، گنجایش تو را ندارد، چه رسد به این خانه که من بنا کرده‌ام! ^{۲۸} با این همه، ای یهوه خدای من، به دعا و التماس خدمتگزارت توجه فرما و به فریاد بندهات و دعایی که امروز به حضور تو می‌کنم، گوش فرا ده: ^{۲۹} چشمان تو روز و شب بر این خانه گشوده باشد، بر مکانی که دربارهاش فرمودی: "نام من در آن خواهد بود"، تا دعای خدمتگزارت را که به سوی این مکان می‌کنم، بشنوی. ^{۳۰} تمنای خدمتگزارت و قوم خویش اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌کنند، بشنو؛ از سکونتگاه خویش، آسمان، بشنو و چون شنیدی، بیامرز.

^{۳۱} «اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد و از او سوگند بخواهند، و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه سوگند خورد، ^{۳۲} آنگاه از آسمان بشنو و عمل کرده، خادمانت را داوری کن: مجرم را محکوم کرده، عمل او را بر سر خودش آور و پارسا را مطابق پارسایی‌اش پاداش داده، تبرئه کن.

^{۳۳} «و چون قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند از دشمن شکست خورند، اگر به سوی تو بازگشت کرده، نام تو را اقرار کنند و نزد تو در این خانه دعا و التماس نمایند. ^{۳۴} آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به سرزمینی که به پدرانشان بخشیدی، باز آور.

اسرائیل ایستاده بودند، برکتشان داد،^{۱۵} و گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل، که به دست خود آنچه را که به دهان خویش به پدرم داوود وعده داده بود، به انجام رسانید، آنگاه که فرمود: ^{۱۶} «از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا کنون از هیچ‌یک از تمامی قبایل اسرائیل شهری برنگزیده‌ام تا در آن خانه‌ای بنا شود که نام من در آن باشد، ولی داوود را برگزیده‌ام تا بر قوم من اسرائیل فرمان براند.»^{۱۷} در دل پدرم داوود بود که برای نام یهوه خدای اسرائیل خانه‌ای بنا کند،^{۱۸} ولی خداوند به پدرم داوود فرمود: "از اینکه در دل تو بود که خانه‌ای برای نام من بنا کنی، نیکو کردی که این را در دل خویش نهادی،^{۱۹} لیکن تو خانه را نخواهی ساخت، بلکه پسر ت که برایت زاده خواهد شد، اوست که خانه را برای نام من بنا خواهد کرد."^{۲۰} اکنون خداوند به وعده‌ای که داده بود، وفا کرده است، زیرا من مطابق وعده خداوند به جانشینی پدرم داوود برخاسته و بر تخت پادشاهی اسرائیل نشسته‌ام، و آن خانه را برای نام یهوه خدای اسرائیل بنا کرده‌ام.^{۲۱} و در آن مکانی برای صندوقِ حاوی عهد خداوند تعیین کرده‌ام، عهدی که به هنگام بیرون آوردن پدرانمان از سرزمین مصر، با ایشان بست.»

دعای سلیمان برای وقف خانه خدا

^{۲۲} آنگاه سلیمان در حضور تمامی جماعت اسرائیل، مقابل مذبح خداوند ایستاد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت ^{۲۳} و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی چون تو نیست، نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین. تو خدایی هستی که عهد و محبت خود را با خادمانت که با تمامی دل در حضور تو سلوک می‌کنند، نگاه می‌داری. ^{۲۴} تو آن وعده را که به خدمتگزارت، پدرم داوود دادی، وفا کردی؛ تو آنچه را که به دهان خود وعده دادی، به دست خویش به انجام رسانیدی، چنانکه امروز شده

برای نام تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعا کنند،^{۲۵} آنگاه از آسمان دعا و تمنای ایشان را بشنو و ایشان را دادرسی فرما.

^{۲۶} «و اگر بر تو گناه ورزند، زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و تو از آنان خشمگین شده، ایشان را به دست دشمن تسلیم کنی و ایشان به سرزمین دشمن، خواه دور و خواه نزدیک، به اسارت برده شوند،^{۲۷} چنانچه ایشان در سرزمینی که بدان به اسیری برده شده‌اند، به خود آمده، توبه کنند و در سرزمین اسیرکنندگان خود، التماس کنان به تو بگویند: «گناه و انحراف ورزیده‌ایم و شریرانه رفتار کرده‌ایم»،^{۲۸} و اگر در سرزمین دشمنانی که آنان را به اسارت برده‌اند، به تمامی دل و تمامی جان خود نزد تو بازگردند و به سوی سرزمینی که به پدرانشان بخشیده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که من برای نام تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا کنند،^{۲۹} آنگاه دعا و تمنای ایشان را در سکونتگاه خود، آسمان، بشنو و ایشان را دادرسی فرما،^{۳۰} و قوم خود را که بر تو گناه ورزیده‌اند بیمارز، و همه عصیانهایی را که بر تو ورزیده‌اند عفو فرما؛ و ایشان را در دل اسیرکنندگانشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان رحم نمایند.^{۳۱} زیرا آنان قوم تو و میراث تو هستند که از مصر، از میان کوره مذاب، بیرونشان آوردی.^{۳۲} چشمان تو بر تمنای خدمتگزارت و بر تمنای قومت اسرائیل گشوده باشد تا هرگاه تو را می‌خوانند، بدیشان گوش فرا دهی.^{۳۳} زیرا که تو ایشان را از تمامی قومهای جهان جدا کردی تا میراث تو باشند، چنانکه به واسطه خدمتگزار خود موسی وعده دادی، آنگاه که تو ای خداوندگار یهوه، پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»

دعای برکت سلیمان

^{۳۴} چون سلیمان تقدیم تمامی این دعا و تمنا را به پیشگاه خداوند به پایان رساند، از برابر مذبح خداوند، جایی که با دستهای افراشته به سوی آسمان زانو زده بود، برخاست،^{۳۵} و

^{۳۵} هرگاه آسمان بسته شود و به سبب گناهی که آنان به تو ورزیده باشند، باران نیارد، چنانچه ایشان به سوی این مکان دعا کرده، نام تو را اقرار کنند، و به سبب مکافاتمی که به ایشان رسانده باشی، از گناه خود بازگردند،^{۳۶} از آسمان بشنو و گناه خدمتگزارانت و قوم خود اسرائیل را ببامرز و راه نیکو را که باید در آن گام بردارند بدیشان بیاموز، و بر سرزمینی که به قومت به میراث بخشیده‌ای باران بفرست.

^{۳۷} «و اگر قحطی در این سرزمین باشد، یا طاعون یا باد سوزان یا کیک یا ملخ یا کرم حشره، و یا اگر دشمن ایشان را در هر یک از شهرهایشان در این سرزمین محاصره کند، یا هر گونه بلا و هر گونه بیماری که باشد،^{۳۸} و هر دعا یا تمنایی که از سوی هر کسی یا از سوی تمامی قومت، اسرائیل، کرده شود، به گونه‌ای که هر یک آگاه از جراحات دل خویش، دستهای خود را به سوی این خانه دراز کنند،^{۳۹} آنگاه در سکونتگاه خود، آسمان، بشنو و بیمارز و عمل کرده، به هر کس که از دل او آگاهی، مطابق تمامی راههایش جزا ده، چراکه تو تنها عارف قلوب جمیع بنی آدمی،^{۴۰} تا آنکه ایشان در تمامی روزهای زندگی خود در این سرزمین که به پدران ما بخشیده‌ای، از تو بترسند.

^{۴۱} «نیز هرگاه غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر نام تو از سرزمینی دوردست آمده باشد،^{۴۲} زیرا آنان نیز درباره نام عظیم تو و دست توانا و بازوی درازت خواهند شنید، هرگاه چنین کسی آمده، به سوی این خانه دعا کند،^{۴۳} آنگاه از سکونتگاه خود، آسمان، بشنو و بر حسب هر آنچه آن غریب از تو استدعا کند عمل کن، تا همه قومهای جهان نام تو را بشناسند و همچون قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که این خانه که من بنا کرده‌ام، نام تو را بر خود دارد.^{۴۴} اگر قوم تو برای جنگ با دشمن خود به راهی که ایشان را می‌فرستی بیرون روند، و به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که من

برنجینی که در حضور خداوند بود، کوچکتر از آن بود که گنجایش قربانی تمام سوز و هدیه آردی و قسمت‌های چرب قربانیهای رفاقت را داشته باشد.

^{۵۵} پس در آن هنگام سلیمان همراه با تمامی اسرائیل، که جماعت عظیمی از لیو حَمات* تا وادی مصر بودند، عید را به مدت هفت روز، و هفت روز دیگر، یعنی چهارده روز* در حضور یهوه خدای ما جشن گرفتند. ^{۵۶} در روز هشتم قوم را مرخص کرد، و آنان برای پادشاه برکت طلبیده، خوشحال و دلشاد از تمام نیکویی‌هایی که خداوند در حق خدمتگزار خود داوود و قوم خویش اسرائیل کرده بود، به خانه‌هایشان رفتند.

ظاهر شدن دوباره خداوند بر سلیمان

چون سلیمان بنای خانه خداوند و کاخ شاهی و هر آنچه آرزوی ساختنش را داشت، به پایان رسانید،^۲ خداوند برای بار دوم بر وی ظاهر شد، چنانکه در جبعون بر او ظاهر شده بود،^۳ و به او گفت: «دعا و تمنایی را که به حضور من کردی، شنیدم. من این خانه را که تو بنا کردی تا نام من جاودانه بر آن باشد، تقدیس کرده‌ام و چشمان و دل من همه اوقات بر آن خواهد بود.* و اما درباره تو، اگر با راستی دل و با درستکاری در حضور من گام برداری، چنانکه پدرت داوود گام برمی داشت، و هر آنچه به تو فرمان داده‌ام به جا آوری و فرایض و قوانین مرا نگاه داری،^۵ آنگاه تخت سلطنت تو را بر اسرائیل تا ابد استوار خواهیم ساخت، چنانکه به پدرت داوود وعده داده، گفتم: "تو هرگز کسی را که بر تخت پادشاهی اسرائیل تکیه زند، کم نخواهی داشت."

ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت: ^{۵۵} «متبارک باد خداوند که قوم خود اسرائیل را بر طبق هر آنچه وعده داده بود، آسودگی بخشیده است. حتی یک کلمه از تمامی وعده‌های نیکو که او به واسطه خدمتگزار خود موسی داده بود، بر زمین نیفتاده است. ^{۵۷} یهوه خدای ما با ما باشد، همان‌گونه که با پدران ما بود، و ما را ترک نکند و به حال خود وانگذارد. ^{۵۸} باشد که دل‌های ما را به سوی خود مایل گرداند تا در تمامی راه‌های او گام برداریم، و فرامین و فرایض و قوانین او را که به پدران ما امر فرمود، نگاه داریم. ^{۵۹} و باشد که این کلمات من که به آنها به درگاه خداوند تمنا کردم، شبانه‌روز نزدیک یهوه خدای ما باشد، و او خدمتگزار خود و قوم خویش اسرائیل را بر حسب اقتضای هر روز دادرسی فرماید،^{۶۰} تا تمامی قوم‌های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست. ^{۶۱} پس دل‌های شما به تمامی وقف یهوه خدای ما باشد، و در فرایض او سلوک کرده، فرامین او را مانند امروز نگاه دارید.»

وقف خانه خدا

^{۶۲} آنگاه پادشاه و تمامی اسرائیل با وی قربانیها به حضور خداوند تقدیم کردند. ^{۶۳} سلیمان بیست و دو هزار گاو و یکصد و بیست هزار گوسفند به عنوان قربانی رفاقت تقدیم خداوند کرد. بدین‌گونه، پادشاه و تمامی بنی اسرائیل، خانه خداوند را وقف کردند. ^{۶۴} در آن روز پادشاه بخش میانی صحن را که جلوی خانه خداوند بود تقدیس کرد، زیرا در آنجا قربانیهای تمام سوز و هدایای آردی و قسمت‌های چرب قربانیهای رفاقت را تقدیم نمود، چراکه مذبح

* ۶۵:۸ یا: "مدخلی حَمات".

* ۶۵:۸ نسخه عبری. در ترجمه یونانی هفتادتنان به جای "هفت روز، و هفت روز دیگر، یعنی چهارده روز" فقط "هفت روز" آمده است.

می‌شوند.^{۱۴} حیرام ۱۲۰ وزنه* طلا برای پادشاه فرستاده بود.

^{۱۵} این است شرح کار اجباری انجام شده برای سلیمان پادشاه: او خانه خداوند و کاخ خود و مَلُو* و دیوار اورشلیم و شهرهای حاصور و مِجَدُو و جازر را بنا کرد.^{۱۶} پیشتر، فرعون پادشاه مصر برآمده و جازر را تسخیر کرده بود. او آن را به آتش سوزانیده و ساکنان کنعانی آن را کشته بود، و آن را به دختر خود که همسر سلیمان بود، به عنوان جهیزه داده بود.^{۱۷} پس سلیمان جازر را از نو بساخت و نیز بیت حورونی پایینی را بنا کرد،^{۱۸} و بَعَلْکَت و تَدُمور* را در بیابان، در سرزمین یهودا،^{۱۹} و شهرهای انبار را، و شهرهایی را برای اربابها و سوارانش،* و هرآنچه را که آرزوی ساختنش را در اورشلیم و لبنان و سراسر قلمرو حکومتش داشت.^{۲۰} سلیمان همه باقیماندهگانِ آموریان و حیثیان و فِرِزْیَان و جویان و یبوسیایان را که از بنی اسرائیل نبودند،^{۲۱} یعنی نسل ایشان را که پس از ایشان در آن سرزمین باقی مانده و بنی اسرائیل نتوانسته بودند آنها را به نابودی کامل بیاورند، تا به امروز به کار اجباری برگماشت.^{۲۲} ولی سلیمان از بنی اسرائیل کسی را به چنین کار برنگمارد، بلکه آنان جنگاوران و صاحبمنصبان و سرلشکران و فرماندهان و سرداران اربابها و سواره‌نظام* او بودند.^{۲۳} اینان بودند ناظران ارشدی که بر کار سلیمان نظارت می‌کردند، یعنی پانصد و پنجاه تن که سرپرستی کارگران را بر عهده داشتند.^{۲۴} هنگامی که دختر فرعون از شهر داوود به خانه‌ای که سلیمان برایش ساخته بود، نقل مکان کرد، سلیمان مَلُو را بنا نمود.

^۶ «اما اگر شما یا فرزندانان از پیروی من روی گردانیده، فرامین و فرایض مرا که برای شما مقرر کرده‌ام، نگاه ندارید بلکه رفته، خدایان غیر را عبادت و سجده کنید،^۷ آنگاه من اسرائیل را از سرزمینی که به ایشان بخشیده‌ام، منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که برای نام خود تقدیس کردم، از حضور خویش به دور خواهم افکند. آنگاه اسرائیل در میان تمامی قومها ضرب‌المثل و مضحکه خواهد بود.^۸ این خانه به توده‌ای ویران بدل خواهد شد که هر که از کنار آن بگذرد حیرت کرده، انگشت به دهان خواهد ماند و خواهد گفت: "از چه سبب خداوند به این سرزمین و این خانه چنین کرده است؟"^۹ و خواهند گفت: "از آن رو که یهوه خدای خود را که پدرانشان را از سرزمین مصر به در آورده بود، ترک گفتند و به خدایان غیر تمسک جسته، آنها را سجده و عبادت کردند. از این رو خداوند همه این بلا را بر سر ایشان آورده است."^{۱۰}

کارهای دیگر سلیمان

^{۱۰} سلیمان در پایان بیست سالی که این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد،^{۱۱} بیست شهر در سرزمین جلیل به حیرام بخشید، زیرا حیرام، پادشاه صور، چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا را هر اندازه که سلیمان می‌خواست، فراهم آورده بود.^{۱۲} و حیرام از صور آمد تا شهرهایی را که سلیمان او به بخشیده بود، ببیند، اما آنها در نظرش پسند نیامد.^{۱۳} او گفت: «ای برادر من، این چه شهرهایی است که به من بخشیده‌ای؟» پس آنها تا به امروز 'سرزمین کابول'* خوانده

* ۱۳:۹ "کابول" مشابه کلمه عبری "بی‌ارزش" است.

* ۱۴:۹ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در آیه ۲۸.

* ۱۵:۹ "مَلُو" در زبان عبری به معنی "پَر" است و اینجا احتمالاً به معنی "دیوارهای پشتیبانی" می‌باشد؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۸:۹ یا "تامار".

* ۱۹:۹ یا "ارابه‌رانان".

* ۲۲:۹ یا "ارابه‌رانان".

باور نمی‌کردم تا اینکه آمدم و به چشمان خود دیدم، و اینک حتی نیمی از آن نیز به من گفته نشده بود؛ حکمت و سعادت‌مندی تو بس فزونتر از آن است که شنیده بودم.^۸ خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال خدمتگزارانت که همواره در حضور تو می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند!^۹ متبارک باد بیهوه خدایت که از تو خشنود بوده، و تو را بر تخت پادشاهی اسرائیل نشانیده است. خداوند از آن جهت که اسرائیل را جاودانه دوست می‌دارد، تو را پادشاه ساخته است تا عدل و انصاف را به جا آوری.^{۱۰} آنگاه به پادشاه یکصد و بیست و زنه^{۱۱} طلا و ادویه بسیار زیاد و سنگهای گرانبها داد. دیگر هرگز ادویه به آن فراوانی که ملکه صبا به سلیمان پادشاه تقدیم کرد، نیامد.

^{۱۱} علاوه بر این، کشتیهای حیرام نیز که طلا از اوفیر حمل می‌کردند، مقادیر بسیار چوب درخت صندل و سنگهای گرانبها از اوفیر آوردند.^{۱۲} و پادشاه از این چوب صندل، ستونها برای خانه خداوند و خانه پادشاه و چنگ و بریط برای نوازندگان ساخت. مانند این چوب صندل تا به امروز نیامده و دیده نشده است.^{۱۳} سلیمان پادشاه سوای آنچه از گشاده‌دستی شاهانه‌اش به ملکه صبا داد، هر آنچه را نیز که او آرزو داشت و درخواست کرد، به وی بخشید. پس او با خدمتگزاران خویش روی گردانیده، به سرزمین خود بازگشت.

دارایی سلیمان

^{۱۴} وزن طلایی که سلیمان هر ساله دریافت می‌کرد، ششصد و شصت و شش وزنه بود،^{۱۵} سوای آنچه از تاجران سیار و تجارت بازرگانان و تمامی پادشاهان عرب* و فرمانداران

^{۱۵} سلیمان سالی سه بار بر مذبحی که برای خداوند ساخته بود، قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم می‌کرد، و نیز در حضور خداوند بخور می‌سوزانید. پس بنای خانه را به پایان رسانید.

^{۱۶} سلیمان پادشاه در عَصِیون جِبْرِ که در نزدیکی ایلوت بر کناره دریای سرخ* در سرزمین آدوم است، کشتیها ساخت.^{۱۷} و حیرام خدمتگزاران خود را که دریانوردانی باتجربه بودند با خادمان سلیمان در کشتیها گسیل داشت.^{۱۸} و آنان با کشتی به اوفیر رفتند و از آنجا چهارصد و بیست و زنه طلا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه صبا از سلیمان

چون ملکه صبا آوازه سلیمان را در خصوص نام خداوند شنید، آمد تا او را با پرسشهای دشوار بیازماید.^{۱۹} او با خدَم و حشم بسیار عظیم و شتران حامل ادویه و طلای بسیار و سنگهای گرانبها به اورشلیم درآمد و نزد سلیمان رفت، و هر آنچه در دل داشت به او گفت.^{۲۰} سلیمان به تمامی پرسشهای وی پاسخ داد، و مسئله‌ای بر پادشاه پوشیده نبود که از شرح آن برای ملکه عاجز باشد.^{۲۱} چون ملکه صبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود^{۲۲} و طعام سفره‌اش و جایگاه نشستن صاحبمنصبانش را و طرز خدمت و جامه پیش خدمتانش، و ساقینش، و قربانیهای تمام‌سوزی را که در خانه خداوند تقدیم می‌کرد، هوش دیگر در او نماند!^{۲۳} پس به پادشاه گفت: «آنچه در سرزمین خود از کلام و حکمت تو شنیده بودم، راست بود.^{۲۴} اما آنچه را که می‌گفتند

* ۲۶:۹ در عبری: "یَم سوف" که به معنی "دریای نی‌ها" است.

* ۵:۱۰ یا: «... و ساقینش، و پلکانی که سلیمان از آن به خانه خداوند بالا می‌رفت».

* ۱۰:۱۰ یا "قطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در آیه ۱۴.

* ۱۵:۱۰ یا "غرب".

نقره را در اورشلیم به اندازه سنگ، و چوب سرو را به اندازه چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت. ^{۲۸} اسبهای سلیمان از مصر و از قوئه وارد می‌شد. بازرگانان پادشاه آنها را به بهای معینی از قوئه می‌آوردند؛ ^{۲۹} ارابه را به بهای ششصد مثقال نقره و یک رأس اسب را به بهای یکصد و پنجاه مثقال نقره از مصر وارد می‌کردند. آنان همچنین اینها را به تمامی پادشاهان حیّتی و آرامی صادر می‌کردند.

زنان سلیمان

۱۱ و اما سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان اجنبی بسیاری را از موآبیان و عَمّونیان و آدومیان و صیدونیان و حیّتیان دوست می‌داشت، ^۱ از همان قومهایی که خداوند درباره آنها بنی اسرائیل را فرموده بود که: «نه شما با ایشان وصلت کنید و نه ایشان با شما، زیرا به یقین دل شما را به سوی پیروی از خدایان خود بر خواهند گردانید.» اما سلیمان در عشق بدیشان پیوست. ^۲ او را هفتصد زن بانو بود و سیصد مُتّبعه، و زنانش دل او را برگردانیدند. ^۳ آری، در زمان سالخوردگی سلیمان، زنانش دل او را به پیروی از خدایان غیر برگردانیدند، و دل او دیگر همچون دل پدرش داوود با یهوه خدایش کامل نبود، ^۴ بلکه سلیمان از پی عَشْتاروت الهه صیدونیان و مَلِکوم * خدای منفور عَمّونیان رفت. ^۵ پس سلیمان آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و مانند پدرش داوود کاملاً از خداوند پیروی نکرد. ^۶ آنگاه سلیمان بر کوهی در شرق اورشلیم، مکانی بلند برای کِموش خدای منفور

مملکت نصیبش می‌شد. ^۶ سلیمان پادشاه دوپست سپر زرکوب بزرگ ساخت که در هر یک ششصد مثقال طلا به کار رفته بود، ^۷ و سیصد سپر زرکوب کوچک که در هر یک سه مینا زر به کار رفته بود، و این سپرها را در 'کاخ جنگل لبنان' گذاشت. ^۸ سپس تخت شاهی بزرگی از عاج ساخت و آن را به طلای ناب بیانود. ^۹ این تخت شش پله داشت و بالای پشتی تخت، مدور بود. در دو سوی کرسی تخت، دسته‌ها قرار داشت و کنار هر دسته، شیری ایستاده بود. ^{۱۰} دوازده شیر در دو سوی این شش پله ایستاده بودند. مانند این در هیچ مملکتی ساخته نشده بود. ^{۱۱} جامهای سلیمان پادشاه همه زرین، و ظروف 'کاخ جنگل لبنان' نیز همه از طلای ناب بود. هیچ‌یک از آنها از نقره نبود، زیرا نقره در روزگار سلیمان ارزشی نداشت. ^{۱۲} پادشاه کشتیهای تُریشی * داشت که با کشتیهای حیرام در دریا بودند. کشتیهای تُریشی هر سه سال یک بار می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمون و طاووس * می‌آوردند. ^{۱۳} پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از همه پادشاهان جهان برتر بود، ^{۱۴} و تمام دنیا طالب دیدار او بودند تا به حکمتی که خدا در دل او نهاده بود، گوش بسپارند. ^{۱۵} هر یک از آنها هر ساله هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و جامه و اسلحه و ادویه و اسب و قاطر می‌آوردند.

^{۱۶} سلیمان ارابه‌ها و سواران گرد آورد. او هزار و چهارصد * ارابه و دوازده هزار اسب‌سوار داشت که آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم مستقر ساخت. ^{۱۷} پادشاه

* ۱۰:۱۶ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۷:۱۰ یک "مینا" تقریباً معادل ۶/۰ کیلوگرم است.

* ۲۲:۱۰ یا: "کشتیهای تجاری".

* ۲۲:۱۰ معنی این واژه در زبان عبری نامشخص است. ممکن است به معنی نوعی از میمون باشد.

* ۲۶:۱۰ در ترجمه یونانی هفتادئتان "چهار هزار" آمده است.

* ۵:۱۱ یا: "مولک"؛ همچنین در آیه ۷.

مصر عزیزت کردند. فرعون خانه و معاشی برای هدد تعیین کرد، و زمینی به او بخشید.^{۱۹} نظر لطف فرعون چنان شامل حال هدد شد که خواهرزن خویش یعنی خواهر ملکه تحفنیس را به هدد به زنی داد.^{۲۰} خواهر تحفنیس برای هدد پسری بزاد، که او را جنوبت نامیدند. تحفنیس جنوبت را در کاخ فرعون از شیر گرفت، و او در آنجا با پسران فرعون می‌زیست.^{۲۱} چون هدد در مصر شنید که داوود با پدران خود آرمیده و یوآب سردار لشکر نیز در گذشته است، به فرعون گفت: «مرا مرخص فرما تا به دیار خود بازگردم.»^{۲۲} اما فرعون وی را گفت: «اینجا نزد من چه کم داری که می‌خواهی به دیار خود بازگردی؟» هدد پاسخ داد: «هیچ. فقط مرا مرخص فرما تا بروم!»

^{۲۳} و خدا دشمنی دیگر بر ضد سلیمان برانگیخت. او رزون پسر الیاداع بود که از نزد ارباب خود، هددعزر، پادشاه صوبه گریخته بود.^{۲۴} پس از کشتار مردم 'صوبه' به دست داوود، رزون مردانی نزد خود گرد آورد و رهبر دسته‌ای چپاولگر شد.* و آنها به دمشق رفته، در آنجا ساکن شدند و حکومت دمشق را به دست گرفتند.^{۲۵} رزون در تمامی ایام سلیمان دشمن اسرائیل بود و بر همه مشکلاتی که هدد سبب می‌شد، می‌افزود. رزون از اسرائیل بیزار بود و بر آرام سلطنت می‌کرد.

شورش یربعام

^{۲۶} و اما یربعام پسر نیاط، از خادمان سلیمان، بر ضد پادشاه شورید. او فردی افرایمی بود از مردمان صیرده، و مادرش بیوه‌زنی بود صروعه نام.^{۲۷} چنین است شرح شورش او بر پادشاه: سلیمان مشغول بنای ملو* بود و شکافی را

موآبیان و برای مولک خدای منفور عمونیان بنا کرد.^{۲۸} او برای تمام زنان اجنبی‌اش که برای خدایان خود بخور می‌سوزانیدند و قربانی تقدیم می‌کردند، چنین کرد.

^{۲۹} پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد، چراکه دلش از یهوه خدای اسرائیل منحرف گشته بود، از او که دو بار بر وی ظاهر شده^{۳۰} و در همین خصوص به او فرمان داده بود که از خدایان غیر پیروی نکند؛ اما سلیمان آنچه را که خداوند فرمان داده بود، نگاه نداشت.^{۳۱} پس خداوند به سلیمان گفت: «حال که چنین کردی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرموده بودم نگاه نداشتی، من نیز به یقین مملکت را از تو پاره خواهم کرد و آن را به خادم‌ت خواهم داد.»^{۳۲} اما به خاطر پدرت داوود، در ایام تو این کار را نخواهم کرد، بلکه آن را از دست پست پاره خواهم کرد.^{۳۳} اولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد، بلکه یک قبیله را به خاطر خدمتگزارم داوود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام، به پست پاره خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

^{۳۴} پس خداوند دشمنی بر ضد سلیمان برانگیخت. او هدد آدومی، از تبار پادشاهان آدوم بود.^{۳۵} پس از غلبه داوود بر آدوم،* یوآب سردار لشکر برای دفن کشتگان رفته و تمامی مردان آدوم را از دم شمشیر گذرانیده بود.^{۳۶} یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا همه مردان آدوم را از بین بردند.^{۳۷} اما هدد که در آن زمان پسری بیش نبود، با تنی چند از آدومیانی که خادم پدرش بودند، به مصر گریخت.^{۳۸} آنان از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و مردانی چند از فاران برگرفته، به مصر نزد فرعون پادشاه

* ۱۵:۱۱ در عبری: «هنگامی که داوود در آدوم بود».

* ۲۴:۱۱ «مردم صوبه» در متن عبری نیامده است.

* ۲۷:۱۱ رجوع کنید به زیرنویس ۹: ۱۵.

که در دیوار شهر پدرش داوود ایجاد شده بود، مرمت می‌کرد.^{۲۸} یُرِبعام مردی بسیار توانا بود، و چون سلیمان دید که او جوانی است سخت‌کوش، وی را به سرپرستی کار اجباری خاندان یوسف برگماشت.^{۲۹} در آن زمان واقع شد که چون یُرِبعام از اورشلیم بیرون می‌رفت، اَخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد. اَخیای ردایی نو بر تن داشت و آن دو در دشت تنها بودند.^{۳۰} و اَخیای ردای نو را که در برداشت، گرفته، آن را دوازده پاره کرد.^{۳۱} سپس به یُرِبعام گفت: «ده پاره را برای خود بگیر زیرا یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: "اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم، و ده قبیله را به تو می‌دهم."^{۳۲} اما به خاطر خدمتگزارم داوود و شهر اورشلیم که آن را از میان تمامی قبایل اسرائیل برگزیده‌ام، یک قبیله از آن او خواهد بود.^{۳۳} زیرا او* مرا ترک کرده، و عَشْتاروت الههٔ صیدونیان، کِموش خدای موآبیان، و ملکوم خدای عَمونیان را پرستش کرده است. او در طریقه‌های من سلوک نکرده، و آنچه را در نظر من درست است به جانیاورده و فرایض و قوانین مرا همچون پدرش داوود نگاه نداشته است.^{۳۴} لیکن همهٔ پادشاهی را از دست او نخواهم گرفت، بلکه او را در تمامی روزهای زندگی‌اش فرمانروا خواهم ساخت. این کار را به خاطر خدمتگزار برگزیدهٔ خود داوود خواهم کرد، زیرا که او فرامین و فرایض مرا نگاه می‌داشت.^{۳۵} اما پادشاهی را از دست پسرش گرفته، آن را به تو خواهم داد، یعنی ده قبیله را.^{۳۶} ولی یک قبیله را به پسرش خواهم بخشید تا خدمتگزارم داوود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیدم تا نام خود را در آن بگذارم، همیشه چراغی در حضور من داشته باشد.^{۳۷} و تو را خواهم گرفت تا بر هر چه دلت آرزو دارد،

سلطنت کنی و بر اسرائیل پادشاه باشی.^{۳۸} و اگر هرآنچه تو را امر فرمایم، بشنوی و در طریقه‌های من گام برداری و آنچه را در نظر من درست است، به جا آوری و مانند خدمتگزارم داوود فرایض و فرامین مرا نگاه داری، آنگاه من نیز با تو خواهم بود و خانه‌ای مستحکم برایت بنا خواهم کرد، چنانکه برای داوود کردم، و اسرائیل را به تو خواهم بخشید.^{۳۹} من نسل داوود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت، اما نه برای همیشه.»^{۴۰} پس سلیمان در پی کشتن یُرِبعام بود، ولی یُرِبعام برخاسته، نزد شیشق پادشاه مصر گریخت و تا هنگام درگذشت سلیمان در آنجا ماند.

درگذشت سلیمان

^۱ و اما دیگر امور مربوط به سلیمان، و هرآنچه کرد، و حکمتش، آیا در کتاب اعمال سلیمان نوشته نشده است؟^۲ ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود.^۳ پس سلیمان با پدران خود آرمید و او را در شهر پدرش داوود به خاک سپردند. و پسرش رُحبعام به جای وی به پادشاهی رسید.

شورش اسرائیل علیه رُحبعام

۱۲ و اما رُحبعام به شِکیم رفت، زیرا همهٔ اسرائیل به شِکیم رفته بودند تا او را پادشاه سازند.^۱ چون یُرِبعام پسر نیاط، این خبر را شنید، از مصر بازگشت. او از حضور سلیمان پادشاه به مصر گریخته بود و هنوز در آنجا به سر می‌برد.^۲ پس ایشان در پی یُرِبعام فرستاده، او را فرا خواندند، و یُرِبعام با تمامی جماعت اسرائیل آمده، به رُحبعام گفتند:^۳ «پدرت یوغ ما را سنگین ساخت. اما تو اکنون این خدمت سخت و یوغ سنگین را که پدرت

تأدیبتان خواهم کرد.^{۱۵} پس پادشاه به قوم گوش فرا نداد، زیرا این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی که او توسط آخَبای شیلونی به یَرُبعام پسر نَباط فرموده بود، تحقق یابد.^{۱۶} و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه بدیشان گوش نمی‌سپارد، پس قوم در پاسخ پادشاه را گفتند:

«ما را در داوود چه سهمی است؟
ما را در پسر یَسا میراثی نیست!
ای اسرائیل به خیمه‌هایتان بازگردید!
و حال تو ای داوود، دل به خانه
خویشتن مشغول دار!»

پس اسرائیل به خیمه‌هایشان رفتند.^{۱۷} اما در خصوص اسرائیلیان ساکن در شهرهای یهودا، رُحبعام همچنان بر آنها سلطنت می‌کرد.^{۱۸} سپس رُحبعام پادشاه، آدورام* را که مسئول کار اجباری بود نزد اسرائیلیان فرستاد، ولی تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند، که بمرسد. و رُحبعام پادشاه به شتاب بر اربابه خود نشست تا به اورشلیم بگریزد.^{۱۹} پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داوود شوریده‌اند.

^{۲۰} و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یَرُبعام بازگشته است، از پی او فرستاده، وی را نزد جماعت فرا خواندند و او را بر تمامی اسرائیل پادشاه ساختند. بدین گونه، جز قبیله یهودا و بس، کسی خاندان داوود را پیروی نکرد.

^{۲۱} چون رُحبعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهودا و قبیله بنیامین را گرد آورد، یعنی یکصد و هشتاد هزار جنگاور برگزیده را، تا با خاندان اسرائیل بجنگند و پادشاهی را به رُحبعام پسر سلیمان برگردانند.^{۲۲} اما کلام خدا بر شَمعیاء، مرد خدا، نازل شده، گفت:^{۲۳} «به رُحبعام پسر سلیمان، پادشاه یهودا، و به

بر ما نهاد سبک ساز، و ما تو را خدمت خواهیم کرد.»^۵ رُحبعام پاسخ داد: «بروید و سه روز دیگر نزد من بازآید.» پس قوم برفتند.

^۶ آنگاه رُحبعام پادشاه با مشایخی که در ایام حیات پدرش سلیمان در حضور او به خدمت می‌ایستادند، مشورت کرد و گفت: «شما چه صلاح می‌دانید که در پاسخ به این قوم بگوییم؟»^۷ گفتند: «اگر امروز خدمتگزار این قوم گردی و ایشان را خدمت کنی و سخنان نیکو به ایشان بگویی، همانا همیشه خدمتگزارت خواهند بود.»^۸ اما رُحبعام مشورت مشایخ را نادیده گرفت و با جوانانی که با او بزرگ شده بودند و در حضورش به خدمت می‌ایستادند، مشورت کرد.^۹ و از ایشان پرسید: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم پاسخ دهیم؟ اینان به من می‌گویند: "یوغی را که پدرت بر ما نهاده، سبک ساز."»^{۱۰} و جوانانی که با او بزرگ شده بودند در پاسخ گفتند: «این قوم را که می‌گویند: "پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است اما تو آن را برای ما سبک ساز،" چنین بگو: "انگشت کوچک من از کمر پدرم قطورتر است."^{۱۱} پدرم یوغی سنگین بر شما نهاد، لیکن من بر یوغ شما خواهم افزود. پدرم به تازیانه‌ها شما را تأدیب می‌کرد، اما من به عقربها تأدیبتان خواهم کرد.»

^{۱۲} سه روز بعد، یَرُبعام و تمامی قوم نزد رُحبعام بازآمدند، زیرا پادشاه گفته بود: «پس از سه روز نزد من بازآید.»^{۱۳} پادشاه ایشان را به تندی پاسخ داد، و مشورت مشایخ را نادیده گرفت.^{۱۴} و مطابق مشورت جوانان، به ایشان گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من بر یوغ شما خواهم افزود. پدرم شما را به تازیانه‌ها تأدیب می‌کرد، اما من به عقربها

* ۱۱:۱۲ در اینجا "عقرب" احتمالاً به معنای مجازی به کار رفته و منظور تازیانه‌ای است که گوشت بدن را همچون نیش عقرب می‌گزد؛ همچنین در آیه ۱۴.

* ۱۸:۱۲ در ترجمه یونانی هفتادسالان: "آدونیرام".

قرار داد.^{۳۳} پس یربعام در روز پانزدهم از ماه هشتم، یعنی ماهی که از دل خود ابداع کرده بود، به مذبحی که در بیت تیل ساخته بود، برآمد. او عیدی برای بنی اسرائیل مقرر داشت، و به مذبح برآمد تا بخور بسوزاند.

مرد خدایی از یهودا

روزی یربعام کنار مذبح ایستاده بود تا بخور بسوزاند، که مرد خدایی **۱۳** به فرمان خداوند از یهودا به بیت تیل آمد^۲ و به فرمان خداوند بر ضد آن مذبح ندا کرده، گفت: «ای مذبح، ای مذبح! خداوند چنین می فرماید: «اینک برای خاندان داوود پسری زاده خواهد شد، و نام او یوشیا خواهد بود. او کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می سوزانند، بر تو قربانی خواهد کرد، و استخوانهای آدمیان بر تو سوزانیده خواهد شد.»^۳ و در همان روز نشانه‌ای داد و گفت: «این است نشانی که خداوند فرموده است: «اینک این مذبح شکافته خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.»^۴ چون یربعام پادشاه سخن مرد خدا را که بر ضد مذبح بیت تیل ندا کرده بود شنید، دست خود را از مذبح دراز کرده، گفت: «او را بگیرید!» ولی دستش که آن را به سوی مرد خدا دراز کرده بود خشک شد، به گونه‌ای که نتوانست آن را باز نزد خود پس کشد. و مطابق با نشانی که مرد خدا به فرمان خداوند داده بود، مذبح شکافته شد، و خاکستر از روی مذبح ریخت. پادشاه مرد خدا را گفت: «تُمنا آن که نزد یهوه خدایت شفاعت کرده، برای من دعا کنی تا دستم به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند شفاعت کرد و دست پادشاه به او باز داده شد و به حالت نخست بازگشت.^۷ آنگاه پادشاه به مرد خدا گفت: «به خانه‌ام بیا و تجدید قوا

تمامی خاندان یهودا و بنیامین و مابقی قوم بگو: «خداوند چنین می فرماید: مروید و با برادران خود، بنی اسرائیل، جنگ نکنید. هر یک از شما به خانه خود بازگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.»^۵ پس ایشان به کلام خداوند گوش سپردند، و مطابق فرمان او بازگشتند.

گوساله‌های زرین یربعام

^۵ آنگاه یربعام، شکیم را در نواحی مرتفع افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد. سپس از آنجا بیرون رفته، فنیئیل^۶ را بنا کرد. و یربعام در دل خود گفت: «حال سلطنت به خاندان داوود بر خواهد گشت.^۷ اگر این قوم همچنان برای تقدیم قربانی به خانه خداوند در اورشلیم بروند، همانا دل‌هایشان دیگر بار به سوی سرورشان رُعبام، پادشاه یهودا، بر خواهد گشت، و مرا خواهند کشت و به سوی رُعبام، پادشاه یهودا، بازگشت خواهند کرد.»^۸ پس پادشاه مشورت کرده، دو گوساله زرین ساخت و به قوم گفت: «رفتن به اورشلیم برای شما زحمت است. هان، خدایان شما، ای اسرائیل، که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردند!»^۹ سپس یکی از گوساله‌ها را در بیت تیل گذاشت و دیگری را در دان.^{۱۰} و این امر سبب گناه شد، زیرا قوم برای حاضر شدن به حضور یکی حتی تا دان می رفتند.^{۱۱} یربعام همچنین در مکانهای بلند معبدها ساخت، و از میان تمامی مردم، کاهنانی تعیین کرد که از لویان نبودند.^{۱۲} و در روز پانزدهم از ماه هشتم عیدی مقرر داشت، همچون عیدی که در یهودا بود، و بر مذبح قربانیها تقدیم کرد. و در بیت تیل نیز چنین کرد و برای گوساله‌هایی که ساخته بود، قربانی تقدیم نمود. و کاهنان مکانهای بلندی را که ساخته بود، در بیت تیل

* ۱۲: ۲۵ یا «فنیئیل».

۱۰ ایشان بر سر سفره نشسته بودند که کلام خداوند بر آن نبی که مرد خدا را بازگردانیده بود، نازل شد^{۱۱} و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود ندا در داده، گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: "چون تو از حکم خداوند سرپیچیدی و فرمانی را که یهوه خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،^{۱۲} بلکه بازگشتی و در مکانی که به تو گفته شده بود نان مخوری و آب منوشی، نان خوردی و آب نوشیدی، پس جسدت به مقبره پدرانت داخل نخواهد شد."^{۱۳} پس از آنکه مرد خدا نان خورد و آب نوشید، آن نبی که او را بازگردانیده بود، الاغ را برای او زین کرد.^{۱۴} و چون می‌رفت، شیری در راه به او برخورد و او را کشت و جسدش در راه افکنده شد. الاغ در کنارش ایستاده بود، و شیر نیز در کنار جسد ایستاده بود.^{۱۵} و اینک مردمانی که از آنجا می‌گذشتند، جسد را در راه افتاده، و شیر را کنار آن ایستاده دیدند. پس آمدند و در شهری که نبی سالخورده در آن می‌زیست، خبر آوردند.

۱۶ چون آن نبی که او را از راه بازگردانیده بود این خبر را شنید، گفت: «این همان مرد خداست که از فرمان خداوند سرپیچی کرد. پس، خداوند او را به آن شیر تسلیم نمود تا مطابق کلامی که خداوند به او گفت، وی را بَدَرَد و بکشد.»^{۱۷} آنگاه به پسرانش گفت: «الاغ را برایم زین کنید.» و آنان چنین کردند.^{۱۸} او رفت و جسد آن مرد را در راه افتاده یافت، و الاغ و شیر را که کنار جسد ایستاده بودند. شیر نه جسد را خورده، و نه الاغ را دریده بود.

۱۹ پس نبی جسد مرد خدا را برگرفته، بر الاغ گذاشت و آن را به شهر بازآورد تا سوگواری کند و آن را به خاک سپارد.^{۲۰} پس جسد را در مقبره خویش نهاد. و ایشان برایش سوگواری

کن* و تو را پاداش خواهم داد.»^۹ اما مرد خدا به پادشاه پاسخ داد: «حتی اگر نیمی از خانه خود را به من ببخشی، همراه تو نخواهم آمد و در این مکان نه نان خواهم خورد و نه آب خواهم نوشید^۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود فرمان داده، گفت: "نان مخور و آب منوش، و از راهی که آمده‌ای باز نگرد."^{۱۰} پس راه دیگری در پیش گرفت و از راهی که به بیت‌ئیل آمده بود، بازنگشت.

۱۱ و اما در بیت‌ئیل نبی سالخورده‌ای می‌زیست. پسرانش^{۱۱} آمده، هرآنچه را که مرد خدا آن روز در بیت‌ئیل کرده بود و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بازگفتند.^{۱۲} پدرشان از ایشان پرسید: «از کدام راه رفت؟» و پسرانش راه بازگشت مرد خدا را که از یهودا آمده بود، به وی نشان دادند.

۱۳ پس به پسرانش گفت: «الاغ را برایم زین کنید.» و چون الاغ را زین کردند، بر آن سوار شد^{۱۴} و در پی مرد خدا روانه گشته، او را زیر درخت بلوطی نشسته یافت. از او پرسید: «آیا تو همان مرد خدایی که از یهودا آمده است؟» پاسخ داد: «آری، من همانم.»^{۱۵} نبی به او گفت: «همراه من به خانه‌ام بیا و طعامی بخور.»^{۱۶} اما مرد خدا گفت: «نمی‌توانم همراه تو بازگردم و به خانه‌ات درآیم، و در این مکان نیز نه با تو نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم.»^{۱۷} زیرا به کلام خداوند به من گفته شد: "در آنجا نان مخور و آب منوش، و از راهی که آمده‌ای باز نگرد."^{۱۸} نبی وی را گفت: «من نیز چون تو نبی هستم. فرشته‌ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت: "او را با خود به خانه‌ات بازگردان تا نان بخورد و آب بیاشامد."^{۱۹} اما به او دروغ می‌گفت.

۱۹ پس آن مرد خدا همراه نبی بازگشت و در خانه او نان خورد و آب نوشید.

* ۱۳: ۷ یا: «چیزی بخور».

* ۱۳: ۱۱ در ترجمه یونانی هفتادتنان، والگیت و سریانی؛ در متن عبری: "پسرش".

کردند و گفتند: «وای، ای برادر من!»^{۳۱} و پس از آن که او را دفن کرد، به پسرانش گفت: «چون بمیرم، مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید و استخوانهایم را کنار استخوانهای او بگذارید.»^{۳۲} زیرا پیامی که او به فرمان خداوند بر ضد مذبح بیت‌ئیل و بر ضد همه زیارتگاههای* واقع در مکانهای بلند در شهرهای سامره ندا کرد، به یقین واقع خواهد شد.»

اما یربعام حتی پس از این واقعه نیز از طریق شرارت‌آمیز خود بازنگشت، بلکه همچنان کاهنانی از تمامی مردم برای مکانهای بلند تعیین می‌کرد. و هر که را که خواهان کهنات بود، در مکانهای بلند به کهنات نصب می‌نمود.^{۳۳} این امر، خاندان یربعام را به گناه کشانید، تا ایشان را از روی زمین برکنده، نابود سازد.

پیشگویی آخیا بر ضد یربعام

۱۴ و در آن ایام آبیآ، پسر یربعام بیمار شد. و یربعام به زن خود گفت: «برخیز و چهره خویش تبدیل نما تا کسی نداند زن یربعام هستی، و به شیلوه برو. اینک آخیای نبی آنجاست، همان که درباره من گفت پادشاه این قوم خواهیم شد.»^۱ ده قرص نان، چند کلوچه و کوزه‌ای عسل برداشته، نزد او برو. او تو را خواهد گفت که بر سر طفل چه خواهد آمد.»^۲ پس زن یربعام چنین کرد. او برخاست و رهسپار شیلوه شده، به خانه آخیا رسید. آخیا نمی‌توانست ببیند زیرا چشمانش به سبب کهنسالی تار شده بود.^۳ خداوند به آخیا گفته بود: «اینک زن یربعام می‌آید تا از تو درباره پسرش سؤال کند زیرا که بیمار است، و تو چنین و چنان او را پاسخ ده. و چون بیاید، وانمود خواهد کرد کسی دیگر است.»

۶ چون آخیا صدای پاهای زن را بر در شنید، گفت: «داخل شو ای زن یربعام. چرا وانمود می‌کنی کسی دیگر هستی؟ زیرا مأمورم خبری ناگوار به تو برسانم.»^۷ برو و به یربعام بگو: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: من تو را از میان مردم برافراشتم و تو را برگماشتم تا بر قوم من اسرائیل رهبر باشی،^۸ و مملکت را از خاندان داوود پاره کرده، به تو بخشیدم. اما تو همچون خدمتگزار من داوود نبودی که فرامین مرا نگاه می‌داشت و با تمامی دل مرا پیروی می‌کرد، و تنها آنچه را که در نظر من درست بود انجام می‌داد،^۹ بلکه از همه آنان که پیش از تو بودند بیشتر شرارت ورزیدی و رفته، برای خود خدایان غیر و بت‌های ریخته شده ساختی، و خشم مرا برافروخته، مرا پشت سر خود افکندی.»^{۱۰} بنابراین، اینک من خاندان یربعام را به بلا گرفتار خواهم کرد، و همه ذکوران یربعام را در اسرائیل از غلام و آزاد منقطع خواهم ساخت و خاندان یربعام را خواهم سوزانید، آن‌گونه که سیرگین را می‌سوزانند تا اثری از آن باقی نماند.^{۱۱} از بستگان یربعام هر که در شهر بمیرد، سگان خواهند خورد و هر که در دشت بمیرد، مرغان هوا. زیرا که خداوند چنین فرموده است!^{۱۲} پس تو برخاسته، به خانه‌ات برو. به محض رسیدن پاهایت به شهر، پسرت خواهد مرد.^{۱۳} همه اسرائیل بر او سوگواری خواهند کرد و به خاکش خواهند سپرد، زیرا تنها او از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، چراکه در او چیزی خوشایند یهوه خدای اسرائیل در میان خاندان یربعام یافت شد.^{۱۴} افزون بر این، خداوند امروز بر اسرائیل پادشاهی برای خود برمی‌خیزاند که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت؛ آری، از همین امروز!^{۱۵} و خداوند اسرائیل را خواهد زد، همچون نی‌ای که در آب می‌لرزد. او اسرائیل را از

۳۱ و پس از آن که او را دفن کرد، به پسرانش گفت: «چون بمیرم، مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید و استخوانهایم را کنار استخوانهای او بگذارید.» زیرا پیامی که او به فرمان خداوند بر ضد مذبح بیت‌ئیل و بر ضد همه زیارتگاههای* واقع در مکانهای بلند در شهرهای سامره ندا کرد، به یقین واقع خواهد شد.»

اما یربعام حتی پس از این واقعه نیز از طریق شرارت‌آمیز خود بازنگشت، بلکه همچنان کاهنانی از تمامی مردم برای مکانهای بلند تعیین می‌کرد. و هر که را که خواهان کهنات بود، در مکانهای بلند به کهنات نصب می‌نمود.^{۳۳} این امر، خاندان یربعام را به گناه کشانید، تا ایشان را از روی زمین برکنده، نابود سازد.

پیشگویی آخیا بر ضد یربعام

۱۴

و در آن ایام آبیآ، پسر یربعام بیمار شد. و یربعام به زن خود گفت: «برخیز و چهره خویش تبدیل نما تا کسی نداند زن یربعام هستی، و به شیلوه برو. اینک آخیای نبی آنجاست، همان که درباره من گفت پادشاه این قوم خواهیم شد.»^۱ ده قرص نان، چند کلوچه و کوزه‌ای عسل برداشته، نزد او برو. او تو را خواهد گفت که بر سر طفل چه خواهد آمد.»^۲ پس زن یربعام چنین کرد. او برخاست و رهسپار شیلوه شده، به خانه آخیا رسید. آخیا نمی‌توانست ببیند زیرا چشمانش به سبب کهنسالی تار شده بود.^۳ خداوند به آخیا گفته بود: «اینک زن یربعام می‌آید تا از تو درباره پسرش سؤال کند زیرا که بیمار است، و تو چنین و چنان او را پاسخ ده. و چون بیاید، وانمود خواهد کرد کسی دیگر است.»

روسپیگری می‌کردند. آری، مردم یهودا تمامی اعمال کراهت‌آور اقوامی را که خداوند آنها را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون رانده بود، انجام می‌دادند.

^{۱۵} و واقع شد که در پنجمین سال رُحبعام پادشاه، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم حمله کرد. ^{۱۶} شیشق خزائن معبد خداوند و خزائن کاخ شاهی را برداشت. او همه چیز را با خود برد، از جمله همه سپرهای را که سلیمان از طلا ساخته بود. ^{۱۷} پس رُحبعام پادشاه به جای آن سپرها، سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست رؤسای نگهبانانی که نزد در ورودی کاخ شاهی کشیک می‌دادند، سپرد. ^{۱۸} هرگاه پادشاه به معبد خداوند می‌رفت، نگهبانان سپرها را به دست می‌گرفتند و دوباره آنها را به اتاق نگهبانان برمی‌گرداندند.

^{۱۹} و اما دیگر امور مربوط به رُحبعام، و هر آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۲۰} میان رُحبعام و یُربعام همیشه جنگ بود. ^{۲۱} رُحبعام با پدران خود آرمید و کنار ایشان در شهر داوود به خاک سپرده شد. مادر او نَعَمه نام داشت و از عَمونیان بود. و پسرش آبیام* به جای وی پادشاه شد.

آبیام، پادشاه یهودا

۱۵ در هجدهمین سال پادشاهی یُربعام پسر نباط، آبیام پادشاه یهودا شد، و سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش، مَعکاه نام داشت و دختر آبشالوم بود. آبیام نیز در همه گناهایی که پدرش پیش از او کرده بود سلوک می‌نمود، و دلش همچون دل پدرش داوود با یهوه خدایش کامل نبود. ^۲ با این حال، یهوه خدایش به خاطر داوود

این سرزمین نیکو که به پدرانشان بخشید، ریشه‌کن خواهد کرد و ایشان را در آن سوی نهر* پراکنده خواهد ساخت، زیرا با ساختن آشیره‌ها* خشم خداوند را برانگیخته‌اند. ^۳ و خداوند اسرائیل را به سبب گناهایی که یُربعام مرتکب شد و اسرائیل را نیز به انجام آن سوق داد، تسلیم خواهد کرد.»

^۴ پس زن یُربعام برخاست و روانه شده، به تَرَصه رفت، و به محض ورود به آستانه خانه، پسر مرد. ^۵ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، مطابق کلام خداوند که به واسطه خدمتگزار خود آخیای نبی گفته بود. ^۶ و اما دیگر امور مربوط به یُربعام، که چگونه جنگید و چگونه سلطنت کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ^۷ ایام سلطنت یُربعام بیست و دو سال بود. و او با پدران خود آرمید، و پسرش ناداب به جای وی پادشاه شد.

رُحبعام، پادشاه یهودا

^۱ و اما رُحبعام پسر سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد. او چهل و یک ساله بود که پادشاه شد. رُحبعام هفده سال در اورشلیم پادشاهی کرد، در شهری که خداوند از میان تمامی قبایل اسرائیل برگزیده بود تا نام خود را در آن بگذارد. مادر او نَعَمه نام داشت و از عَمونیان بود. ^۲ مردم یهودا آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آوردند، و با گناهایی که مرتکب شدند، حتی بیش از تمامی اعمال پدرانشان، غیرت او را برانگیختند. ^۳ زیرا آنان نیز مکانهای بلند و ستونها و آشیره‌ها بر روی هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز برای خود بر پا کردند. ^۴ در مملکت حتی روسپیان مرد نیز در بتکده‌ها

* ۱۵:۱۴ منظور نهر فرات است.

* ۱۵:۱۴ "آشیره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۳۱:۱۴ یا "آبیام"؛ نگاه کنید به ۲ تواریخ ۱۶:۱۲.

و آنها را به دست خادمانش سپرد، و ایشان را نزد بن هدد پسر طبریمون پسر جزیون پادشاه آرام فرستاد که در دمشق زندگی می کرد، با این پیام که: «بگذار میان من و تو پیمانی باشد، چنانکه میان پدر من و پدر تو بود. اینک برایت هدیه ای از سیم و زر فرستاده ام. پس برو و پیمان خود را با بَعْشا، پادشاه اسرائیل بشکن، تا از نزد من عقب نشینی کند.»^{۱۹} بن هدد درخواست آسای پادشاه را پذیرفته، سرداران لشکر خود را برای جنگ با شهرهای اسرائیل گسیل داشت. او عیون، دان، ایل بیت معکاه، تمامی کیروت و نیز تمامی سرزمین نَفْثالی را فتح کرد.^{۲۱} چون بَعْشا این را شنید، بنای رانه را متوقف ساخته، در ترصه اقامت گزید.^{۲۲} آنگاه آسای پادشاه تمامی مردم یهودا را بدون استثنا ندا در داد تا ایشان سنگها و الوارهایی را که بَعْشا در بنای رانه به کار برده بود نقل کنند، و آسای پادشاه با آنها جِیع بنیامین و مصفه را بنا کرد.^{۲۳} و اما تمامی دیگر امور مربوط به آسا، و تمامی عظمتش، و هرآنچه کرد، و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ اما آسا در ایام پیری به مرضی در پاهایش دچار شد.^{۲۴} و آسا با پدران خود آرمید، و او را کنار ایشان در شهر پدرش داوود به خاک سپردند. و پسرش یهوشافاط به جای او پادشاه شد.

ناداب، پادشاه اسرائیل

^{۲۵} در دومین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا، ناداب پسر یربعام بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد.^{۲۶} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا می آورد و در راه پدرش و گناه او که اسرائیل را نیز به ارتکاب آن کشانیده بود، سلوک می کرد.^{۲۷} بَعْشا پسر آخیا از خاندان یساکار، بر ضد ناداب دسیسه کرد و او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کُشت، زیرا ناداب و تمامی

چراغی در اورشلیم به وی عطا فرمود، به اینکه پسرش را به جانشینی او نصب کرد، و اورشلیم را استوار ساخت.^{۲۸} زیرا داوود آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می آورد، و غیر از موضوع اورپای حیثی، در تمامی روزهای زندگی اش از هیچ یک از فرمانهای خداوند انحراف نورزیده بود.^{۲۹} در تمامی دوران زندگی آیبام، میان رُبعام و یربعام جنگ بود.^{۳۰} و اما دیگر امور مربوط آیبام، و هرآنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ و میان آیبام و یربعام جنگ بود.^{۳۱} و آیبام با پدران خود آرمید و در شهر داوود به خاک سپرده شد، و پسرش آسا به جای او پادشاه شد.

آسا، پادشاه یهودا

^{۳۲} در بیستمین سال سلطنت یربعام، پادشاه اسرائیل، آسا پادشاه یهودا شد،^{۳۳} او چهل و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. مادرش معکاه نام داشت و دختر آبشالوم بود.^{۳۴} آسا همچون پدرش داوود، آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا می آورد.^{۳۵} او روسپیان مرد بتکده ها را از ولایت بیرون راند، و همه بتهای بی ارزشی را که پدرانش ساخته بودند دور ساخت.^{۳۶} او حتی مادر خود معکاه را از مقام ملکه عزل کرد، زیرا تمثالی کراهِت آور برای آشیره ساخته بود، و آسا آن را قطع کرده، در وادی قدرون سوزانید.^{۳۷} اما مکانهای بلند برداشته نشد؛ با وجود این، دل آسا در تمامی روزهای زندگی اش با خداوند کامل بود.^{۳۸} او هدایای وقفی پدرش و هدایای وقفی خود را از سیم و زر و ظروف، به خانه خداوند در آورد.^{۳۹} میان آسا و بَعْشا، پادشاه اسرائیل، در تمامی ایامشان جنگ بود.^{۴۰} بَعْشا پادشاه اسرائیل به جنگ یهودا برآمد و رانه را بنا کرد تا نگذارد کسی نزد آسا پادشاه یهودا رفت و آمد کند.^{۴۱} آسا نیز هر چه سیم و زر در خزانه های خانه خداوند و کاخ شاهی باقی مانده بود، گرفت

اسرائیل نوشته نشده است؟^۴ پس بَعْشا با پدران خود آرمید و در تَرَصَه به خاک سپرده شد، و پسرش ایله به جای او پادشاه شد.

^۵افزون بر این، کلام خداوند بر ییهوی نبی پسر خنانی بر ضد بَعْشا و خاندانش نازل شد، هم به سبب تمامی بدی که در نظر خداوند به جا آورده بود و همچون خاندان یُرَبعام خشم او را با عمل دستانش برافروخته بود، و هم از این رو که خاندان یُرَبعام را هلاک ساخته بود.

ایله، پادشاه اسرائیل

^۸در سال بیست و ششم آسا پادشاه یهودا، ایله پسر بَعْشا در تَرَصَه پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد.^۹ اما خادم او زمری که فرماندهی نیمی از اربابهایش را بر عهده داشت، بر ضد او دسیسه کرد. و واقع شد که ایله در تَرَصَه، در خانه آرسا مباشر اعظم کاخش در تَرَصَه، میگساری می کرد،^{۱۰} که زمری داخل شده، او را بزد و بکشت، و در سال بیست و هفتم از سلطنت آسا پادشاه یهودا، به جای ایله پادشاه شد.

^{۱۱}چون زمری پادشاه شد و بر تخت نشست، تمامی خاندان بَعْشا را کشت و از میان خویشان و دوستان بَعْشا حتی یک مرد را هم زنده نگذاشت.^{۱۲} آری، زمری تمامی خاندان بَعْشا را مطابق آنچه خداوند به واسطه ییهوی نبی بر ضد بَعْشا گفته بود، هلاک کرد.^{۱۳} این به سبب تمامی گناهان بَعْشا و گناهان پسرش ایله بود که خود مرتکب آنها شدند و اسرائیل را نیز به گناه کشانده، خشم یهوه خدای اسرائیل را با بتهای خود برافروختند.^{۱۴} و اما دیگر امور مربوط به ایله، و هر آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟

زمری، پادشاه اسرائیل

^{۱۵}در سال بیست و هفتم آسا پادشاه یهودا، زمری هفت روز در تَرَصَه سلطنت کرد. و واقع

اسرائیل جیتون را محاصره کرده بودند.^{۱۸} پس بَعْشا در سومین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا، ناداب را کشت و به جای او پادشاه شد.^{۱۹} و چون پادشاه شد، تمامی خاندان یُرَبعام را کشت. او مطابق کلام خداوند که به واسطه خدمتگزار خود اخیای شیلونی گفته بود، یک تن را نیز برای یُرَبعام زنده نگذاشت، تا همه را هلاک ساخت.^{۲۰} این به سبب گناهایی بود که یُرَبعام مرتکب شده و اسرائیل را نیز به ارتکاب آنها کشانده بود، و این گونه خشم یهوه خدای اسرائیل را برانگیخته بود.

^{۲۱}و اما دیگر امور مربوط به ناداب، و هر آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۲۲} میان آسا و بَعْشا، پادشاه اسرائیل، در تمامی ایامشان جنگ بود.

بَعْشا، پادشاه اسرائیل

^{۲۳}در سومین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا، بَعْشا پسر اخیای در تَرَصَه بر تمامی اسرائیل پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت کرد.^{۲۴} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا می آورد، و در راه یُرَبعام و گناه او که اسرائیل را نیز به ارتکاب آن کشانیده بود، سلوک می کرد. **۱۶** آنگاه کلام خداوند بر ضد بَعْشا بر ییهوی پسر خنانی نازل شده، گفت: ^۲«من تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود اسرائیل رهبر ساختم، اما تو به راه یُرَبعام سلوک کرده، قوم من اسرائیل را به گناه کشاندی به گونه ای که خشم مرا به سبب گناهانشان برافروختند.^۳ اینک من نیز بَعْشا و خاندانش را به تمامی نابود خواهم کرد و خانه تو را همچون خانه یُرَبعام پسر نیاط خواهم ساخت.^۴ از بستگان بَعْشا، آنان را که در شهر بمیرند، سگان خواهند خورد و آنان را که در دشت بمیرند، مرغان هوا.»

^۵و اما دیگر امور مربوط به بَعْشا، و آنچه کرد، و عظمتش، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان

پُرْبعام پسر نِباط و در گناهانی که اسرائیل را نیز بدانها کشانیده بود، سلوک نمود و این‌گونه سبب شد که آنها خشم خدای اسرائیل را به واسطهٔ بت‌های خویش برانگیزند.^{۲۷} و اما دیگر امور مربوط به عُمری که او انجام داد، و عظمتی که به نمایش گذاشت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۲۸} پس عُمری با پدران خود آرَمید و در سامیره به خاک سپرده شد. و پسرش آخاب به جای وی پادشاه شد.

آخاب، پادشاه اسرائیل

^{۲۹} در سال سی و هشتم آسا پادشاه یهودا، آخاب پسر عُمری بر اسرائیل پادشاه شد و بیست و دو سال در سامیره بر اسرائیل سلطنت کرد. آخاب پسر عُمری بیش از تمامی کسانی که پیش از او بودند، در نظر خداوند بدی کرد.^{۳۱} گویی سلوک نمودن در گناهان پُرْبعام پسر نِباط برای آخاب کافی نبود که ایزابل دختر اِبتَعْل پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بَعْل را عبادت و سجده کرد.^{۳۲} او در معبد بَعْل که در سامیره ساخته بود، مذبحی برای بَعْل بر پا کرد.^{۳۳} و نیز آشیره را ساخت. آخاب بیش از همه پادشاهان اسرائیل که پیش از وی بودند، با اعمال خویش خشم خدای اسرائیل را برانگیخت.^{۳۴} در ایام او، حیثیل بیت‌ئیلی آریحا را بنا کرد. او مطابق کلام خداوند که به واسطهٔ یوشع پسر نون گفته بود، پی شهر را به بهای جان نخست‌زاده‌اش آبیرام نهاد و دروازه‌های آن را به بهای جان کوچکترین پسرش، بسجوب بر پا کرد.*

ایلیا و نهر خشک

ایلیای تیشبی که از ساکنان جلعاد بود، آخاب را گفت: «به حیات

۱۷

شد که لشکر اسرائیل علیه جِبتون، که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بود.^{۱۶} سربازانی که در اردوگاه بودند، شنیدند که زمری دسیسه کرده و پادشاه را کشته است. پس تمامی اسرائیل همان روز در اردوگاه، عُمری سردار لشکر را بر اسرائیل پادشاه ساختند.^{۱۷} آنگاه عُمری و تمامی اسرائیل با وی از جِبتون برآمده، تَرَصَه را محاصره کردند.^{۱۸} و چون زمری دید که شهر به تصرف درآمده است، به آرگ کاخ شاهی درآمده، کاخ را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد.^{۱۹} و این به سبب گناهانی بود که مرتکب شد و آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد. آری، زمری به راه پُرْبعام سلوک می‌کرد که با گناه خود، اسرائیل را نیز به گناه کشانید.^{۲۰} و اما دیگر امور مربوط به زمری، و دسیسه‌ای که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟

عُمری، پادشاه اسرائیل

^{۱۱} آنگاه قوم اسرائیل بر دو دسته شدند: نیمی تابع تِبنی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند، و نیم دیگر تابع عُمری.^{۱۲} اما مردمی که تابع عُمری بودند بر آنان که تابع تِبنی پسر جینت بودند، غلبه یافتند. پس تِبنی مُرد و عُمری پادشاه شد.^{۱۳} عُمری در سال سی و یکم آسا پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت کرد، که شش سال آن را در تَرَصَه حکم راند.

^{۱۴} عُمری کوه سامیره را به بهای دو وزنه نقره از شِمر خرید و بر آن کوه شهری ساخت، و آن را به نام مالک قبلی اش شِمر، سامیره نامید.^{۱۵} اما عُمری آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد و از همه کسانی که پیش از او بودند، بدتر کرد.^{۱۶} زیرا در تمامی راههای

* ۱۶: ۲۴ یا "قطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

۱۶: ۳۴ یوشع ۶: ۲۶.

که خداوند بر زمین باران بباراند.»^{۱۵} پس زن رفت و موافق آنچه ایلیا گفته بود، به جا آورد. ایلیسا، آن زن و اهل خانه‌اش روزهای بسیار خوردند،^{۱۶} و مطابق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود، ظرف آرد تمام نشد و کوزه روغن خالی نگشت.

^{۱۷} پس از این امور، پسر آن زن که صاحب‌خانه بود، بیمار شد. بیماری او چنان سخت بود که نفسی در او باقی نماند.^{۱۸} پس زن، ایلیا را گفت: «ای مرد خدا، چه دشمنی با من داری؟ آیا نزد من آمده‌ای تا گناهم را یادآور گردی و پسر مرا بکشی؟»^{۱۹} ایلیا به او گفت: «پسرت را به من بده.» و پسر را از آغوش او گرفته، به بالاخانه‌ای برد که در آن ساکن بود، و بر بستر خویش خوابانید.^{۲۰} آنگاه نزد خداوند فریاد برآورد و گفت: «آه ای یهوه خدای من، آیا حتی بر بیوه‌زنی نیز که نزد او میهمانم بلا نازل کردی و پسر او را گشتی؟»^{۲۱} سپس سه بار بر جسد طفل دراز کشید و نزد خداوند فریاد برآورد: «ای یهوه خدای من، تمنا اینکه جان این طفل به او برگردد.»^{۲۲} و خداوند آواز ایلیا را شنید و جان طفل به او برگشت، و او زنده شد.^{۲۳} ایلیا طفل را برگرفته، از بالاخانه به زیر آورد و به درون خانه برد و به مادرش سپرد و گفت: «بین، پسرت زنده است!»^{۲۴} پس آن زن به ایلیا گفت: «اکنون دانستم که تو مرد خدایی و کلام خداوند که در دهان توست، حقیقت است.»

ایلیا و عوبدیا

پس از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم بر ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به آخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.»^۱ پس ایلیا روانه شد تا خود را به آخاب بنمایاند، و قحطی در ساریه سخت بود.^۲ آخاب، عوبدیا را که متصدی کاخ بود به حضور فرا خواند. عوبدیا مردی بسیار

یهوه خدای اسرائیل که به حضورش ایستاده‌ام سوگند، که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.^۳ آنگاه کلام خداوند بر او نازل شده، گفت: «از اینجا برو و به جانب مشرق روی نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در شرق رود اردن است، پنهان کن.»^۴ از آب نهر بنوش، و کلاغان را نیز فرمان داده‌ام تا در آنجا برایت خوراک فراهم کنند.^۵ پس ایلیا روانه شده، به فرمان خداوند عمل کرد. او رفت و نزد نهر کریت که در شرق اردن است، به سر برد.^۶ و کلاغان برای او صبحگاهان نان و گوشت و شامگاهان نیز نان و گوشت می‌آوردند، و از نهر نیز می‌نوشتید.^۷ اما آب نهر پس از ایامی چند خشک شد، زیرا در آن دیار بارانی نبود.

ایلیا و بیوه‌زن

^۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیا نازل شده، گفت: «برخیز و به صرّقه صیدون برو و در آنجا ساکن شو. اینک بیوه‌زنی را در آنجا امر فرموده‌ام که برای تو خوراک فراهم کند.»^۹ پس ایلیا برخاست و به صرّقه رفت. چون به دروازه شهر رسید، اینک بیوه‌زنی در آنجا همیزم برمی‌چید. پس او را صدا زده، گفت: «تمنا آنکه قدری آب در ظرفی برایم بیاوری تا بنوشم.»^{۱۰} چون برای آوردن آن می‌رفت، او را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان نیز در دست خود برآیم بیاور.»^{۱۱} اما زن پاسخ داد: «به حیات یهوه خدایت سوگند که نانی ندارم، بلکه فقط مشتی آرد در ظرف و اندکی روغن در کوزه دارم. و حال دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، خوراکی برای خود و پسرم بیزم تا بخوریم و بمیریم.»^{۱۲} ایلیا به او گفت: «مترس. برو و آنچه گفתי بکن؛ ولی نخست قرصی نانی کوچک از آن برآیم بیز و نزد بیاور و بعد از آن، برای خود و پسرت چیزی بیز.»^{۱۳} زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «ظرف آرد تمام نخواهد شد و کوزه روغن خالی نخواهد گشت، تا آن روز

امروز به یقین خود را به آخاب نشان خواهم داد.»^{۱۶} پس عوبدیا به دیدن آخاب رفت و به او خبر داد، و آخاب به دیدار ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه گرمل

^{۱۷} و چون آخاب ایلیا را بدید، بدو گفت: «آیا این تویی، تو که اسرائیل را آشفته می سازی؟»^{۱۸} ایلیا پاسخ داد: «من نیستم که اسرائیل را آشفته می سازم بلکه تو و خاندانت، زیرا فرامین خداوند را ترک کرده، بعلها را پیروی کرده ای.»^{۱۹} پس حال بفرست و تمامی اسرائیل را نزد من بر کوه گرمل گرد آور، و چهارصد و پنجاه نبی بعل و چهارصد نبی آشیره را نیز که بر سفره ایزابل خوراک می خورند.»

^{۲۰} پس آخاب نزد تمامی بنی اسرائیل فرستاده، آن انبیا را بر کوه گرمل گرد آورد.^{۲۱} آنگاه ایلیا به تمامی قوم نزدیک شده، گفت: «تا به کی میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید.» اما قوم به او هیچ پاسخ ندادند.^{۲۲} سپس ایلیا به قوم گفت: «از انبیای خداوند، تنها من باقی مانده ام، اما انبیای بعل چهارصد و پنجاه تن هستند.»^{۲۳} پس دو گاو نر به ما بدهند؛ یکی را آنها برای خود برگزینند و قطعه قطعه کرده، بر هیزم بگذارند، ولی آتش بر آن نیفروزند. من نیز گاو دیگر را حاضر کرده، بر هیزم خواهم نهاد، ولی بر آن آتش نمی افروزم.^{۲۴} آنگاه شما نام خدای خود را بخوانید و من نیز نام یهوه را خواهم خواند، و آن خدایی که به آتش پاسخ دهد، او خداست.» و تمامی قوم در پاسخ گفتند: «نیکو گفتی.»^{۲۵} سپس ایلیا به انبیای بعل گفت: «گاو را برای خود برگزینید، و نخست شما آن را آماده سازید چون بسیارید، و نام خدای خود را بخوانید، ولی آتش بر نیفروزید.»^{۲۶} پس آنان گاوی را که بدیشان داده شده بود گرفته، آماده کردند. و از صبح تا ظهر نام بعل را می خواندند و می گفتند: «ای بعل، به ما

خداترس بود،^{۲۷} و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می ساخت، عوبدیا یکصد تن از آنان را گرفته، پنجاه پنجاه در غاری پنهان کرد و ایشان را به نان و آب خوراک داد.^{۲۸} باری، آخاب به عوبدیا گفت: «نزد تمامی چشمه های آب و نهرهای این سرزمین برو، شاید علفی بیابیم و اسبان و قاطران را زنده نگاه داشته، همه حیوانات خود را از دست ندهیم.»^{۲۹} پس زمین را بین خود تقسیم کردند تا آن را درنوردند؛ آخاب به تنهایی به یک سو رفت و عوبدیا تنها به سویی دیگر.

^{۳۰} و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدو برخورد. عوبدیا او را شناخته، به روی درافتاد و گفت: «ای سرورم ایلیا، آیا این تویی؟»^{۳۱} ایلیا او را پاسخ داد: «آری، من هستم. برو و به سرورت بگو: "اینک ایلیا اینجا است."»^{۳۲} عوبدیا گفت: «چه گناهی کرده ام که خدمتگزارت را به دست آخاب تسلیم می کنی تا مرا بکشند؟»^{۳۳} به حیات یهوه خدایت سوگند، قوم و مملکتی نیست که سرورم کسان به جستجوی تو بدان جان فرستاده باشد. و اگر گفته باشند که، "اینجا نیست"، از آن مملکت و قوم سوگند گرفته است که تو را نیافته اند.^{۳۴} و حال تو می گویی: "نزد سرورت برو و بگو: "اینک ایلیا اینجا است؟"^{۳۵} به محض اینکه تو را ترک کنم، روح خداوند تو را به جایی که نمی دانم خواهد برد، و چون بروم و آخاب را خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت؛ حال آنکه خدمتگزارت از جوانی ترس خداوند را به دل داشته است.^{۳۶} آیا سرورم خبر ندارد که وقتی ایزابل انبیای خداوند را می کشت، من چه کردم؟ اینکه چگونه یکصد تن از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در غاری پنهان کردم و آنان را به نان و آب خوراک دادم؟»^{۳۷} و حال تو می گویی: "نزد سرورت برو و بگو: "اینک ایلیا اینجا است؟"^{۳۸} او مرا خواهد کشت!»^{۳۹} ایلیا گفت: «به حیات یهوه خدای لشکرها که به حضورش ایستاده ام سوگند، که

اجابت فرما، ای خداوند! مرا اجابت فرما، تا این قوم بدانند که تو ای یهوه، خدا هستی، و دل‌هایشان را برگردانده‌ای.»^{۳۸} آنگاه آتش خداوند فرو افتاده، قربانی تمام سوز و هیزم و سنگها و خاک را فرو بلعید، و آب درون خندق را لیسید.^{۳۹} و چون تمامی قوم این را دیدند، به روی درافتادند و گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه، او خداست!»^{۴۰} ایلیا به آنها گفت: «انبیای بعل را بگیرید و مگذارید هیچ‌یک از آنها بگریزند!» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد وادی قیشون فرود آورده، در آنجا از دم تیغ گذرانید.^{۴۱} ایلیا به آخاب گفت: «برآمده، بخور و بیاشام زیرا صدای باران شدید می‌آید.»^{۴۲} پس آخاب برآمد تا بخورد و بیاشامد، اما ایلیا بر قلعه گرومل برآمد و رو به زمین خم شد و روی خود را میان زانوانش نهاد.^{۴۳} آنگاه به خدمتگزارش گفت: «بالا برو و به سوی دریا بنگر.» او رفت و نگریست و گفت: «چیزی نیست.» و ایلیا گفت: «بار دیگر برو»، تا هفت بار.^{۴۴} خدمتگزار بار هفتم خبر داد: «اینک تکه ابری کوچک به اندازه کف دست از دریا برمی‌آید.» آنگاه ایلیا گفت: «برآمده، آخاب را بگو: "ارابهات را مهیا ساز و پایین برو، مبادا باران تو را مانع شود."»^{۴۵} طولی نکشید که آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه‌فام شد و باران سنگین باریدن گرفت، و آخاب سوار شده، به جانب یزرعیل برفت.^{۴۶} دست خداوند بر ایلیا بود؛ او ردایش را بر کمر بست و پیش روی آخاب دویده، به یزرعیل رسید.

ایلیا به کوه حوریب می‌گریزد

آخاب ایزابل را از هرآنچه ایلیا کرده بود و اینکه چگونه تمامی انبیا را به شمشیر کشته بود، آگاه ساخت.^۲ پس ایزابل قاصدی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان مرا سخت مجازات کنند اگر تا فردا نزدیک همین

پاسخ بده!» اما هیچ صدا یا پاسخی نبود. و آنها گرد مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌کردند.^{۳۷} هنگام ظهر، ایلیا آنان را به ریشخند گرفت و گفت: «فریاد بلند سر دهید، چراکه به یقین بعل خداست! شاید در حال تفکر است یا برای قضای حاجت رفته! شاید در سفر است، و یا خفته و باید بیدارش کرد!»^{۳۸} پس ایشان به صدای بلند فریاد می‌کردند و مطابق رسم خود، خویشان را با شمشیرها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند، چندان که خون بر بدنشان جاری می‌شد.^{۳۹} نیمروز سپری شد و ایشان تا هنگام قربانی شامگاهی همچنان عربده می‌کشیدند، اما نه صدایی بود، نه کسی که پاسخ دهد یا توجه کند.

^{۴۰} آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من آید.» و تمامی مردم نزد او رفتند. ایلیا مذبح خداوند را که خراب شده بود، مرمت کرد.^{۴۱} سپس بر حسب شماره قبایل پسران یعقوب، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود: «نام تو اسرائیل خواهد بود»، دوازده سنگ برگرفت^{۴۲} و با آن سنگها، مذبحی به نام یهوه بر پا کرد و گرداگرد مذبح، خندقی به گنجایش دو پیمانۀ بذر کند.^{۴۳} سپس هیزمها را بر آن چید و گاو را قطعه قطعه کرده، بر هیزمها گذاشت. آنگاه به ایشان گفت: «چهار خُم را از آب پر کنید و بر قربانی تمام سوز و بر هیزمها بریزید.»^{۴۴} سپس گفت: «بار دوم چنین کنید.» آنها بار دوم چنین کردند. گفت: «بار سوم چنین کنید.» آنها بار سوم نیز چنین کردند.^{۴۵} و آب گرداگرد مذبح جاری شد، و خندق را نیز از آب پر کرد.^{۴۶} به هنگام تقدیم قربانی شامگاهی، ایلیای نبی پیش آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من خدمتگزار تو هستم و این همه را به فرمان تو کرده‌ام.»^{۴۷} مرا

در زمین لرزه نبود.^{۱۲} پس از زمین لرزه، آتشی، ولی خداوند در آتش نیز نبود. پس از آتش، نجوای آرامی به گوش رسید.^{۱۳} چون ایلیا آن را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون رفت و بر دهانه غار ایستاد. آنگاه ندایی به او گفت: «ایلیا، اینجا چه می کنی؟»^{۱۴} ایلیا پاسخ داد: «برای یهوه خدای لشکرها غیرتی عظیم دارم، زیرا بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبحهایت را ویران ساخته و انبیایت را به شمشیر کشته اند و تنها من باقی مانده ام، و حال قصد جان مرا نیز دارند.»^{۱۵} آنگاه خداوند به او گفت: «روانه شو و به راهی که آمدی، بازگشته، به بیابان دمشق برو. چون رسیدی، خزائیل را به پادشاهی آرام،^{۱۶} و ییهو پسر نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح کن. اِیْسَع پسر شافاط، از اَبَل محوله را نیز مسح کن تا به جای تو نبی باشد.»^{۱۷} آن که از شمشیر خزائیل رهایی یابد، به دست ییهو کشته خواهد شد، و آن که از شمشیر ییهو رهایی یابد، به دست اِیْسَع از پای در خواهد آمد.^{۱۸} با این حال، هفت هزار تن را در اسرائیل باقی خواهیم نهاد، آنان را که زانوانشان در برابر بَعَل خم نشده و لبانشان او را نبوسیده است.»

دعوت اِیْسَع

^{۱۹} پس، ایلیا از آنجا رفت و اِیْسَع پسر شافاط را یافت که از پی دوازده جفت گاو نر زمین را شخم می زد و خودش با جفت دوازدهم بود. ایلیا از اِیْسَع گذشته، ردایش را بر او افکند.^{*} اِیْسَع گاوان تراها کرده، از پی ایلیا دوید و گفت: «بگذار پدر و مادرم را ببوسم و سپس از پی تو آیم.» ایلیا به وی گفت: «برو، زیرا مگر با تو چه کرده ام؟»^{۲۱} پس اِیْسَع از عقب او بازگشت و جفتی از گاوان را گرفته، ذبح کرد و گوشت را با ابزار شخم پخته، به مردم

وقت، جان تو را مانند جان یکی از کشتگان نسازم.»^{۲۰} ایلیا ترسید و برخاسته، از بیم جان خود پا به فرار گذاشت. او به بَیْرَشَبَع در یهو دا رسید و خدمتگزارش را در آنجا واگذاشت. اما خود سفری یک روزه به بیابان کرد و رفته، زیر درخت آردجی نشست و آرزوی مرگ کرد و گفت: «ای خداوند، دیگر بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»^{۲۱} سپس زیر درخت آردج دراز کشید و به خواب رفت. اینک فرشته ای او را لمس کرد و بدو گفت: «برخیز و بخور.»^{۲۲} چون نگرست، اینک کنار سرش قرص نانی پخته بر سنگهای داغ، و کوزه ای آب بود. پس خورد و نوشید و باز دراز کشید.^{۲۳} فرشته خداوند بار دوم بازگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور، زیرا سفری دراز در پیش داری.»^{۲۴} پس برخاسته، خورد و نوشید، و با نیروی آن خوراک، چهل شبانه روز راه پیمود تا به حوریب، کوه خدا رسید.^{۲۵} در آنجا به غاری درآمد و شب را به صبح رسانید.

ظاهر شدن خداوند بر ایلیا

آنگاه کلام خداوند بر او نازل شده، گفت: «ایلیا، اینجا چه می کنی؟»^{۱۰} ایلیا پاسخ داد: «برای یهوه خدای لشکرها غیرتی عظیم دارم، زیرا بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبحهایت را ویران ساخته و انبیایت را به شمشیر کشته اند و تنها من باقی مانده ام، و حال قصد جان مرا نیز دارند.»^{۱۱} او را گفت: «بیرون برو و به حضور خداوند بر کوه بایست.» اینک خداوند از آنجا عبور می کرد. آنگاه بادی شدید و بسیار سخت کوهها را شکافت و صخره ها را به حضور خداوند خرد کرد، ولی خداوند در باد نبود. پس از باد، زمین به لرزه درآمد، ولی خداوند

* ۱۹:۱۹ افکندن ردا بر کسی، نشانه برگزیدن او به جانشینی صاحب ردا بود.

جامه رزم بر تن کند همچون کسی که آن را از تن به در کند، لاف نزنند.»^{۱۲} چون بن هدد در حالی که همراه با پادشاهان دیگر در خیمه‌ها می‌گساری میکرد این پیام را شنید، به مردانش گفت: «صف‌آرایی کنید.» پس در برابر شهر صف‌آرایی کردند.

پیروزی آخاب

^{۱۳} اینک نبی‌ای نزد آخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: آیا این جمعیت عظیم را می‌بینی؟ هان من امروز آن را به دست تو تسلیم خواهم کرد، و تو خواهی دانست که من یهوه هستم.»^{۱۴} آخاب پرسید: «به واسطهٔ کیه؟» نبی پاسخ داد: «خداوند می‌گوید: به واسطهٔ خادمان فرمانداران ولایتها.» آخاب پرسید: «چه کسی جنگ را آغاز کند؟» نبی پاسخ داد: «تو.»^{۱۵} پس آخاب خادمان فرمانداران ولایتها را سان دید، و آنها بر روی هم دوپست و سی و دو تن بودند. بعد از آنها، تمامی قوم یعنی همهٔ بنی‌اسرائیل را سان دید، که هفت هزار تن بودند.

^{۱۶} پس به وقت ظهر بیرون رفتند، آنگاه که بن هدد و سی و دو پادشاهی که یاری‌اش می‌دادند در خیمه‌ها به می‌گساری مشغول بودند.^{۱۷} نخست خادمان فرمانداران ولایتها بیرون رفتند. بن هدد کسان فرستاد که برایش خبر آورده، گفتند: «مردانی از سامره بیرون می‌آیند.»^{۱۸} او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند خواه برای جنگ، ایشان را زنده بگیرید.»

^{۱۹} بدین سان، خادمان جوان فرمانداران ولایتها همراه با لشکری که از پی آنها می‌آمد، از شهر بیرون آمدند.^{۲۰} هر یک از ایشان حریف خود را کشتند. پس آرامیان گریختند و اسرائیلیان ایشان را تعقیب کردند. اما بن هدد پادشاه آرام بر اسب نشسته، با سوارانی چند جان به در بُرد.^{۲۱} پادشاه اسرائیل بیرون رفته، بر سواران و اراه‌ها حمله برد و آرامیان را به کشتار عظیمی زد.

داد و خوردند. آنگاه برخاسته، از پی ایلیرفت و به خدمت او مشغول شد.

حملة بن هدد به سامره

۲۰ و اما بن هدد، پادشاه آرام، تمامی لشکر خود را گرد آورد. سی و دو پادشاه با اسبان و اراه‌ها همراهش بودند. او برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود.^۲ سپس فرستادگانی نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر گسیل داشت و به او گفت: «بن هدد چنین می‌گوید: «نقره و طلای تو از آن من است و نیکوترین زنان و فرزندان نیز از آن منند.»^۳ پادشاه اسرائیل پاسخ داد: «ای سرورم پادشاه، هر چه تو بگویی، من و هر آنچه دارم از آن تویم.»^۴ فرستادگان دیگر بار آمده، گفتند: «بن هدد چنین می‌گوید: «به‌درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و فرزندان را به من دهی.»^۵ پس، فردا نزدیک همین وقت، خادمان خود را نزد تو می‌فرستم تا خانه‌های تو و خانه‌های خدمتگزارانت را جستجو کنند و بر هر چه دلپسند توست دست گذاشته، آن را با خود بیاورند.»^۶

^۷ آنگاه پادشاه اسرائیل همهٔ مشایخ مملکت را فرا خواند و بدیشان گفت: «دریابید و ببینید که این مرد چگونه ستیزه می‌جوید! زیرا برای زنان و فرزندانم و نقره و طلایم فرستاد، و او را رد نکردم.»^۸ تمامی مشایخ و همگی قوم پاسخ دادند: «گوش مگیر و قبول مکن.»^۹ پس او به فرستادگان بن هدد گفت: «سرورم پادشاه را بگویند: «هر آنچه نخستین بار از خدمتگزارت طلب کردی انجام خواهم داد، اما این کار را نمی‌توانم کرد.»^{۱۰} فرستادگان آنجا را ترک کردند و پاسخ را به گوش بن هدد رساندند.^{۱۱} آنگاه بن هدد نزد آخاب فرستاد و گفت: «خدایان مرا سخت مجازات کنند اگر خاک سامره برای پر کردن مشت لشکریانم کفایت کند!»^{۱۲} پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «به او بگویند: «آن که

گفتند: «همانا شنیده‌ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهانی رحیمند. پس بگذار پلاس بر کمر و ریسمانها بر گرد سر خود ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون برویم، بلکه از جان تو درگذرد.»^{۳۳} پس پلاس بر کمر و ریسمان بر سر نزد پادشاه اسرائیل رفتند و گفتند: «خدمتگزارت بن هدد می‌گوید: "تو ما را از خون من درگذری."» پادشاه پاسخ داد: «آیا او هنوز زنده است؟ او برادر من است.»^{۳۴} آن مردان این را به فال نیک گرفتند و این سخن را از دهان او قایده، گفتند: «آری، بن هدد برادر تو!» آنگاه پادشاه گفت: «بروید و او را بیاورید.» چون بن هدد نزد او بیرون آمد، آخاب او را بر ارابه خود سوار کرد.^{۳۵} و بن هدد آخاب را گفت: «من شهرهایی را که پدرم از پدر تو گرفتم، باز پس می‌دهم و تو می‌توانی در دمشق برای خود بازارها بسازی، همان‌گونه که پدرم در سامیره ساخت.» آخاب گفت: «با این پیمان آزادت می‌کنم.» پس با وی پیمان بست و او را رها کرد.

توبیخ آخاب

^{۳۵} و مردی از پسران انبیا* به فرمان خداوند دوست خود را گفت: «مرا به شمشیر بزن.» ولی آن مرد از زدن او ابا کرد.^{۳۶} پس آن نبی بدو گفت: «چون از فرمان خداوند سر پیچیدی، همانا هنگامی که از نزد من بروی، شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفت، شیری او را یافت و کشت.^{۳۷} آنگاه او مردی دیگر یافته، او را گفت: «مرا به شمشیر بزن.» پس آن مرد او را زد و زخمی ساخت.^{۳۸} پس نبی رفت و کنار راه به انتظار پادشاه ایستاد، و چشمانش را به دستار خود پوشانیده، سیمای خویش را میدل ساخت.^{۳۹} چون پادشاه از آنجا می‌گذشت، نبی به او ندا در داد و گفت:

^{۳۳} «پس آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو و خویشتن را قوی ساز و بین و بدان که چه باید کرد، زیرا پادشاه آرام در وقت تحویل سال بر تو حمله خواهد آورد.»^{۳۴} خادمان پادشاه آرام وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوه‌هایند و بدین سبب از ما نیرومندتر بودند. اما اگر در زمین هموار به جنگ ایشان رویم، به یقین نیرومندتر از ایشان خواهیم بود.»^{۳۵} پس تو چنین کن: تمامی پادشاهان را از مقامشان عزل کن و به جای ایشان سرداران را برگمار.^{۳۶} نیز لشکری مانند آن که از دست دادی، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه، گرد آور تا با ایشان در زمین هموار بجنگیم. آنگاه به یقین نیرومندتر از ایشان خواهیم بود.» پادشاه سخن ایشان را شنید و بدان‌سان عمل کرد.

^{۳۶} در وقت تحویل سال، بن هدد آرامیان را سان دید و به آفتاب برآمد تا با اسرائیل بجنگد.^{۳۷} بنی اسرائیل را نیز سان دیده، توشه دادند، و ایشان به مقابله با آنان رفتند. بنی اسرائیل روبه‌روی آرامیان همچون دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، حال آنکه آرامیان دشت را پر کرده بودند.^{۳۸} آنگاه مرد خدایی نزدیک آمده، به پادشاه اسرائیل گفت: «خداوند چنین می‌گوید: "از آنجا که آرامیان می‌گویند، 'یهوه، خدای کوهها است و نه خدای وادیه‌ها،' پس من این جمعیت عظیم را به دست تو تسلیم خواهم کرد، و خواهی دانست که من یهوه هستم."»^{۳۹} آنان هفت روز برابر یکدیگر اردو زدند و در روز هفتم، نبرد آغاز شد و بنی اسرائیل یکصد هزار پیاده آرامیان را در یک روز از پا درآوردند.^{۴۰} مابقی به شهر آفتاب گریختند، اما دیوار شهر بر بیست و هفت هزار تن از باقیمانندگان فرو ریخت.

بن هدد نیز گریخت و در یکی از حجره‌های درونی در شهر پنهان شد.^{۴۱} خادمانش او را

* ۳۵:۲۰ منظور از اصطلاح "پسران انبیا"، اعضای گروه انبیا است.

را به من بفروش یا اگر بخواهی به جای آن تاکستانی دیگر به تو خواهم داد، ولی او پاسخ داد: «تاکستانم را به تو نمی‌دهم.»^۷ زنش ایزابل گفت: «مگر تو اکنون بر اسرائیل پادشاهی نمی‌کنی؟ برخیز و طعام بخور و دلت شاد باشد! من خود، تاکستان نابوتِ یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

^۸ پس نامه‌هایی به نام آخاب نوشت و مَهر او را بر آنها نهاد و برای مشایخ و نجیبانی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ^۹ در آن نامه‌ها نوشت: «به روزه اعلام کنید و نابوت را بر صدر مجلس بنشانید.»^{۱۰} دو تن از ارادل را روبه‌روی او بنشانید و بخواهید که بر او شهادت داده، بگویند که: «تو خدا و پادشاه را لعن کرده‌ای.» آنگاه او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.»

^{۱۱} پس مردانِ شهر او، یعنی مشایخ و نجیبانی که در شهر نابوت می‌زیستند، مطابق پیغامی که ایزابل برای آنها فرستاده بود، و بر طبق آنچه در نامه‌های ارسالی نوشته شده بود، عمل کردند. ^{۱۲} ایشان به روزه اعلام کرده، نابوت را در صدر مجلس نشانند. ^{۱۳} آنگاه دو تن از ارادل آمده، روبه‌روی او نشستند، و در حضور قوم بر ضد نابوت شهادت داده، گفتند که: «نابوت، خدا و پادشاه را لعن کرده است.» پس او را از شهر بیرون کشیدند و سنگسار کرده، کشتند. ^{۱۴} سپس نزد ایزابل فرستاده، گفتند: «نابوت سنگسار شد و مرد.»

^{۱۵} ایزابل با شنیدن خبر سنگسار شدن و مرگ نابوت، به آخاب گفت: «برخیز و تاکستان نابوتِ یزرعیلی را که نمی‌خواست آن را به تو بفروشد تصرف کن، زیرا که نابوت زنده نیست، بلکه مرده است.»^{۱۶} چون آخاب شنید که نابوت مرده است، برخاست تا به تاکستان نابوتِ یزرعیلی برود و آن را تصرف کند.

«خدمتگزارت به میان جنگ رفته بود که همانا مردی به جانب من آمده، کسی را نزد من آورد و گفت: «مراقب این مرد باش. اگر مفقود شود، جان تو به عوض جان او خواهد بود، و یا یک وزنه نقره خواهی پرداخت.»^{۱۷} اما چون خدمت اینجا و آنجا مشغول بود، آن مرد ناپدید شد. پادشاه اسرائیل وی را گفت: «سزایت همان است. خودت چنین حکم دادی.»^{۱۸} آنگاه نبی به سرعت دستار از چشمان برگرفت و پادشاه اسرائیل او را شناخته، دانست که یکی از انبیاست. ^{۱۹} او پادشاه را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: «چون تو گذاشتی مردی که من به هلاکت سپرده بودم از دست تو رها شود، جان تو به عوض جان او، و قوم تو به عوض قوم او خواهد بود.»^{۲۰} پس پادشاه اسرائیل پریشانحال و نازاحت به کاخ خود در سامیره رفت.

تاکستان نابوت

۲۱ و اما نابوتِ یزرعیلی در یزرعیل تاکستانی کنار کاخ آخاب پادشاه سامیره داشت. آخاب نابوت را گفت: «تاکستانت را به من بده تا برابم باغ سبزیجات باشد، زیرا نزدیک کاخ من است. من به جای آن به تو تاکستانی نیکوتر خواهم داد، یا اگر بخواهی بهایش را به تو خواهم پرداخت.»^۱ ولی نابوت گفت: «خداوند آن روز را نیاورد که من میراث پدرانم را به تو بدهم.»^۲ پس آخاب پریشانحال و نازاحت از سخن نابوتِ یزرعیلی به خانه رفت، زیرا او گفته بود: «میراث پدرانم را به تو نخواهم داد.» آخاب بر بستر خود دراز کشیده، رویش را برگردانید و طعام نخورد. ^۳ زنش ایزابل نزد وی آمد و پرسید: «از چه سبب روحت چنان مکدر است که طعام هم نمی‌خوری؟» پاسخ داد: «از آن سبب که نابوتِ یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: «تاکستانت

* ۳۹:۲۰ یا «قطار». یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

شده، گفت: ^{۲۹} «آیا دیده‌ای که چگونه آخاب در حضور من فروتن شده است؟ حال که او خود را در حضور من فروتن کرده است، این بلا را در ایام وی نازل نخواهم کرد، بلکه آن را در ایام پسرش بر خاندان او فرود خواهم آورد.»

نبوت میکایا بر ضد آخاب

۲۲ تا سه سال میان آرام و اسرائیل جنگی درنگرفت. ^۱ اما در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد. ^۲ پادشاه اسرائیل به خدمتگزاران خود گفت: «آیا نمی‌دانید که راموت جلعاد از آن ما است، و ما ساکت نشسته، در بازگرفتنش از دست پادشاه آرام غفلت ورزیده‌ایم؟» ^۳ پس به یهوشافاط گفت: «آیا با من برای جنگ به راموت جلعاد خواهی آمد؟» یهوشافاط پادشاه اسرائیل را پاسخ داد: «من چون تو، قوم من همچون قوم تو و سواران من همچون سواران تو هستند.»

^۴ یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تو اینک نخست برای دریافت کلام خداوند مسئلت کنی.» ^۵ پس پادشاه اسرائیل انبیا را گرد آورد، حدود چهارصد تن را، و از آنان پرسید: «آیا به جنگ با راموت جلعاد بروم یا بازایستم؟» گفتند: «برآی، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ^۶ اما یهوشافاط پرسید: «آیا در اینجا هیچ نبی دیگر خداوند نیست که بتوان از او مسئلت کرد؟» ^۷ پادشاه اسرائیل یهوشافاط را گفت: «مردی دیگر هست، میکایا نام، پسر ایمله، که به واسطه او می‌توان از خداوند مسئلت کرد. اما من از او بیزارم، زیرا همیشه درباره من به بدی نبوت می‌کند نه به نیکویی.» یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ^۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواججه‌سرایان خود را فرا خواند و گفت:

^{۱۷} آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تشبی نازل شده، گفت: ^{۱۸} «برخیز و برای ملاقات آخاب پادشاه اسرائیل که در سامره است، فرود شو. اینک او در تاکستان نابوت است که بدان‌جا رفته، تا آن را تصرف کند.» ^{۱۹} به او بگو: «خداوند چنین می‌فرماید: آیا هم گشتی و هم به تصرف درآوردی؟» نیز بگو: «خداوند چنین می‌فرماید: همان‌جا که سگان خون نابوت را لیسیدند، خون تو را نیز خواهند لیسید.» ^{۲۰}

^{۲۰} آخاب ایلیا را گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟» ایلیا پاسخ داد: «آری، تو را یافتم، زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه را که در نظر خداوند بد است، به جا آوری.» ^{۲۱} اینک من بر تو بلا آورده، تو را به تمامی هلاک خواهم کرد، و از آخاب هر مرد را، خواه برده و خواه آزاد، در اسرائیل نابود خواهم ساخت. ^{۲۲} و خاندان تو را همچون خاندان یربعام پسر یئاط و خاندان بَعْشا پسر آخیا خواهم ساخت، زیرا خشم مرا برانگیختی و اسرائیل را به گناه کشاندی. ^{۲۳} درباره ایزابل نیز خداوند چنین فرمود: «سگان ایزابل را نزد حصار پزرعیل خواهند خورد.» ^{۲۴} از بستگان آخاب، هر که را در شهر بمیرد، سگان خواهند خورد و هر که را در صحرا بمیرد، پرندگان.»

^{۲۵} براستی نیز کسی نبود که همچون آخاب خود را فروخته باشد تا آنچه را که در نظر خداوند بد است، به جا آورد؛ و زنتش ایزابل او را اغوا می‌کرد. ^{۲۶} آخاب در رفتن از پی بت‌های بی‌ارزش اعمال بسیار نفرت‌انگیز انجام می‌داد، چنانکه آموزیان انجام داده بودند و خداوند آنان را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون رانده بود. ^{۲۷} چون آخاب این سخنان را شنید، جامه‌اش را چاک زد و پلاس در بر کرد و روزه گرفت. او در پلاس می‌خوابید، و ماتم‌زده راه می‌رفت. ^{۲۸} آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تشبی نازل

«میکایا، پسر ایمله را زود بدین جا آور.»^{۱۰} او حال پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یک ردای شاهی بر تن، در خرمنگاه نزد دهنه دروازه سامیره بر تخت خود نشسته بودند، و جمله انبیا در حضورشان نبوت می کردند.^{۱۱} و صدقیا پسر کینعه شاخهایی آهنین برای خود ساخته بود و می گفت: «خداوند چنین می فرماید: "با اینها آرامیان را خواهی زد تا کاملاً نابود شوند."^{۱۲} دیگر انبیا نیز جملگی همین نبوت را می کردند و می گفتند: «به راموت جلعاد برآی و پیروز شو، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

^{۱۳} پیکتی که در پی میکایا رفته بود به او گفت: «اینک انبیا یکصدادرباره پادشاه نیکو می گویند. پس تمنا اینکه سخن تو نیز همچون سخن ایشان باشد، و کلامی نیکو بگویی.»^{۱۴} اما میکایا گفت: «به حیات خداوند سوگند که هر آنچه خداوند مرا گوید، همان را خواهم گفت.»

^{۱۵} پس چون نزد پادشاه آمد، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به جنگ با راموت جلعاد برویم یا بازایستیم؟» به او پاسخ داد: «برای و پیروز شو زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد!»^{۱۶} پادشاه وی را گفت: «چند بار تو را سوگند دهم که جز حقیقت چیزی به نام خداوند به من مگویی؟»^{۱۷} آنگاه میکایا گفت: «اسرائیل را جملگی همچون گوسفندان بی شبان بر کوهها پراکنده دیدم، و خداوند فرمود: "اینها صاحبی ندارند، پس هر یک به سلامت به خانه خود بازگرد."»^{۱۸} آنگاه پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که او درباره من هرگز به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی؟»

^{۱۹} میکایا ادامه داد: «پس کلام خداوند را بشنو: خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و تمامی لشکر آسمان نزد او بر چپ و راستش ایستاده بودند.»^{۲۰} و خداوند فرمود: «کیست که آخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد

برآمده، بیفتد؟» یکی چنین می گفت و دیگری چنان.^{۲۱} سپس روحی پیش آمد و در حضور خداوند ایستاده، گفت: «من او را اغوا خواهم کرد.»^{۲۲} خداوند پرسید: «به چه وسیله؟» گفت: «بیرون خواهم رفت و روحی دروغگو در دهان تمامی انبیا پیش خواهم بود.» خداوند فرمود: «او را اغوا خواهی کرد، و خواهی توانست. برو و چنین کن.»^{۲۳} پس هم اکنون خداوند روحی دروغگو در دهان همه این انبیا پدید نهاد، و بلا را بر تو اعلام کرده است.»

^{۲۴} آنگاه صدقیا پسر کینعه نزدیک آمده، بر گونه میکایا سیلی زد و گفت: «چگونه است که روح خداوند از نزد من بر تو آمد تا با تو سخن گوید؟»^{۲۵} میکایا پاسخ داد: «اینک روزی که به حجره ای اندرونی درآیی تا خود را پنهان کنی، خواهی دید.»^{۲۶} آنگاه پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه بازگردانده،^{۲۷} بدیشان بگو: "پادشاه چنین می فرماید: این شخص را به زندان افکنید و جز اندکی نان و آب چیزی به او مدهید تا من به سلامت بازگردم."^{۲۸} میکایا گفت: «اگر به واقع به سلامت بازگردی، خداوند به واسطه من سخن نگفته است.» نیز افزود: «ای تمامی مردمان، بشنوید.»

کشته شدن آخاب

^{۲۹} پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، به راموت جلعاد برآمدند.^{۳۰} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با جامه مبدل به میدان جنگ می روم، اما تو جامه خود را بر تن داشته باش.» پس پادشاه اسرائیل جامه مبدل پوشید و به میدان جنگ رفت.

^{۳۱} و اما پادشاه آرام به سی و دو سردار ارابه هایش فرمان داده و گفته بود: «نه با خرد و نه با بزرگ، بلکه تنها با پادشاه اسرائیل بجنگید.»^{۳۲} چون سرداران ارابه ها یهوشافاط را دیدند، گفتند: «به یقین این پادشاه اسرائیل است.» پس

در نظر خداوند درست بود، به جا می‌آورد. با این حال، مکانهای بلند از میان برداشته نشد، و مردم همچنان در آنها قربانی تقدیم می‌کردند و بخور می‌سوزانیدند.^{۳۳} و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

^{۳۵} و اما دیگر امور مربوط به یهوشافاط، و عظمتی که به نمایش گذاشت، و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۳۶} او زمین را از وجود بقیهٔ روسپیان مرد بتکده‌ها که در ایام پدرش آسا باقی مانده بودند، پاک کرد.

^{۳۷} از آنجا که در آدوم پادشاهی نبود، نایب‌السلطنه‌ای در آنجا حکومت می‌کرد.^{۳۸} و یهوشافاط کشتیهای تریشیسی* ساخت تا برای آوردن طلا به اوفیر بروند، اما نرفتند زیرا کشتیها در عصیون چپر در هم شکستند.^{۳۹} آنگاه، آخزیا پسر آخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار خادمان من با خادمان تو در کشتیها بروند.» اما یهوشافاط نپذیرفت.^{۴۰} و یهوشافاط با پدران خود آرمید و او را در شهر پدرش داوود، در کنار پدرانش به خاک سپردند. پس از او، پسرش یهورام به جای او پادشاه شد.

آخزیا پادشاه اسرائیل

^{۴۱} آخزیا پسر آخاب در هفدهمین سال سلطنت یهوشافاط پادشاه یهودا، در سامیره بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد.^{۴۲} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا می‌آورد و به راه پدرش و راه مادرش و راه یزیرعام پسر نیاط که اسرائیل را به گناه کشانید، سلوک می‌کرد.^{۴۳} او بعل را عبادت و سجده می‌کرد، و خشم یهوه خدای اسرائیل را برمی‌انگیخت، درست به همان سان که پدرش کرده بود.

رفتند تا با وی بجنگند، و یهوشافاط فریاد برآورد.^{۳۳} چون سرداران اراهه‌ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب او بازایستادند.^{۳۴} اما در این میان، کسی کمان خود را بی‌هدف برکشید و پادشاه اسرائیل را از میان درزی که در جامهٔ رزمش بود، زد. پس پادشاه به اراهه‌ران خود گفت: «بازگرد و مرا از میدان جنگ بیرون ببر، زیرا زخمی شده‌ام.»^{۳۵} در آن روز، جنگ به شدت ادامه یافت و پادشاه را در اراهه‌اش رو به سوی آرامیان بر پا نگاه می‌داشتند، تا اینکه به وقت غروب بمرد. و خون زخمش بر کف اراهه ریخته بود.^{۳۶} هنگام غروب آفتاب، ندایی در تمامی لشکر بلند شد که: «هر کس به شهر خویش و هر کس به ولایت خود بازگردد!»^{۳۷} بدین سان، پادشاه بمرد و او را به سامیره بردند، و پادشاه را در سامیره به خاک سپردند.^{۳۸} اراهه را نزد برکهٔ سامیره شستند و سگان خون آخاب را لیسیدند و روسپیان خود را در آب آن شستند، درست همان‌گونه که کلام خداوند گفته بود.^{۳۹} و اما دیگر امور مربوط به آخاب، و هرآنچه کرد، و خانه‌ای که از عاج ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۴۰} پس آخاب نزد پدران خود آرمید و پسرش آخزیا به جای او پادشاه شد.

یهوشافاط پادشاه یهودا

^{۴۱} یهوشافاط، پسر آسا در چهارمین سال آخاب، پادشاه اسرائیل، بر یهودا پادشاه شد.^{۴۲} او سی و پنج ساله بود که پادشاه شد، و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش عزویه دختر شلحی بود.^{۴۳} یهوشافاط در تمامی راههای پدرش آسا گام برمی‌داشت و از آنها انحراف نمی‌ورزید و آنچه را که

* ۴۸:۲۲ در عبری: "کشتیهای تجاری".

معرفی کتاب دوم پادشاهان

کتاب دوم پادشاهان دنباله طبیعی و منطقی کتاب اول پادشاهان است. همان گونه که در معرفی کتاب اول پادشاهان گفته شد، تقسیم آنها به دو کتاب، صرفاً علت فنی داشته است.* این کتاب به شرح خدمات آخر ایلیای نبی و آغاز خدمات ایسح نبی می پردازد، که بخش اول کتاب را اشغال کرده است. سپس رخدادهای مربوط به ایام حکومت پادشاهان یهودا و اسرائیل پی گرفته می شود، تا زمانی که حکومت شمالی یعنی اسرائیل سقوط می کند و اهالی آن به تبعید می روند. در بقیه کتاب، شرح سلطنت پادشاهان یهودا، یعنی حکومت جنوبی آمده است. در این بخش، به اصلاحات دینی و تجدید حیات روحانی در ایام حزقیا و یوشیای پادشاه توجه خاص شده است. اما سرانجام حکومت یهودا نیز به دست بابلها سقوط می کند، اورشلیم و معبد مقدس آن ویران می گردد، و اشراف قوم به تبعید می روند. به این ترتیب، تاریخ حکومت پادشاهان در قوم خدا به پایان می رسد.

تقسیم بندی کلی

- ۱- خدمات ایلیا و ایسح از ایام پادشاهی آخزیا در اسرائیل و یهوشافاط در یهودا (۱:۱ تا ۱۵:۸)
- ۲- اسرائیل و یهودا تا سقوط حکومت شمالی (۸:۱۶ تا ۱۷:۴۱)
- ۳- حکومت یهودا از زمان حزقیا تا تبعید بابل (بابهای ۱۸ تا ۲۵)

* رجوع کنید به معرفی کتاب اول پادشاهان.

دوم پادشاهان

داوری خداوند بر آخزیا

پس از مرگ آخاب، موآب بر اسرائیل شورید.

۱ اما آخزیا، از پنجره بالاخانه خویش در سامیره به زیر افتاده و مجروح گشته بود. پس قاصدان روانه کرد و بدیشان گفت: «بروید و از بعل زبوب خدای عِقرُون پِرسید که آیا من از این جراحی جان سالم به در خواهم برد؟»^۱ اما فرشته خداوند به ایلیای تِشیی گفت: «برخیز و به دیدار قاصدان پادشاه سامیره برو و به ایشان بگو: "آیا در اسرائیل خدایی نیست که به مشورت خواهی از بعل زبوب خدای عِقرُون می‌روی؟" پس خداوند چنین می‌گوید: از بستری که بر آن خوابیده‌ای بر نخواهی خاست، بلکه به یقین خواهی مرد!»^۲ پس ایلیا روانه شد. چون قاصدان نزد پادشاه بازگشتند، از ایشان پرسید: «چرا بازگشتید؟»^۳ پاسخ دادند: «مردی به دیدار ما آمد و گفت: "نزد پادشاهی که شما را فرستاده است، بازگردید و به او بگویید: خداوند چنین می‌گوید: آیا در اسرائیل خدایی نیست که کسان به مشورت خواهی از بعل زبوب خدای عِقرُون فرستاده‌ای؟ پس، از این بستر بر نخواهی خاست، بلکه به یقین خواهی مرد!"»^۴ پادشاه از آنان پرسید: «مردی که به دیدار تان آمد و این سخن را گفت، چگونه بود؟»^۵ گفتند: «جامهای پشمین در بر داشت و کمربندی چرمین بر کمر بسته بود.» پادشاه گفت: «او ایلیای تِشیی است.»

۹ آنگاه پادشاه سرداری با پنجاه سربازش فرستاد تا او را بیاورند. ایلیا بر فراز تلی نشسته بود. سردار نزد او رفت و گفت: «ای مرد خدا، پادشاه می‌فرماید: "فرود آی!"»^{۱۰} ایلیا در پاسخ سردار گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شود و تو و پنجاه سربازت را بسوزاند!» و از آسمان آتش نازل شد و آن مرد و سربازانش را سوزانید.

۱۱ پس پادشاه سرداری دیگر با پنجاه سربازش گسیل داشت. سردار به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، پادشاه می‌فرماید: "بی‌درنگ فرود آی!"»^{۱۲} ایلیا پاسخ داد: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شود و تو و پنجاه سربازت را بسوزاند!» و آتش خدا از آسمان نازل شد و او و پنجاه سربازش را سوزانید.^{۱۳} پس پادشاه سردار سوّمی با پنجاه سربازش گسیل داشت. سردار سوّم در برابر ایلیا بر زانوانش به خاک افتاد و التماس‌کنان گفت: «ای مرد خدا، تمنا دارم جان مرا و جان این پنجاه تن را، که همه خدمتگزاران تویم، عزیز داری!»^{۱۴} اینک آتش از آسمان فرود آمد و دو سردار نخست را با هئمه سربازانشان سوزانید. اکنون تو جان مرا عزیز دار!»^{۱۵} فرشته خداوند به ایلیا گفت: «با او فرود آی و از او مترس.» پس ایلیا برخاست و همراه او نزد پادشاه رفت.^{۱۶} و به پادشاه گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: "آیا در اسرائیل خدایی نبود که با وی مشورت کنی؟ پس چرا قاصدان برای مشورت نزد بعل زبوب خدای عِقرُون فرستادی؟ چون چنین کردی، از

بستری که بر آن آرمیده‌ای بر نخواهی خاست، بلکه به یقین خواهی مرد!^{۱۷}

پس آخزیا طبق کلامی که خداوند به واسطه ایلیا گفته بود، درگذشت. و چون پسری نداشت، یورام* در دومین سال سلطنت پهورام پسر پهوشافاط، پادشاه یهودا، به جای آخزیا پادشاه شد.^{۱۸} و اما دیگر امور مربوط به آخزیا که او انجام داد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟

به آسمان برده شدن ایلیا

۲ هنگامی که خداوند بر آن بود تا ایلیا را در گردبادی به آسمان بالا برد، ایلیا و ایشع از جلجال بیرون می آمدند.^۱ ایلیا به ایشع گفت: «خداوند مرا به بیت‌ئیل فرستاده است، اما تو همین جا بمان.» ولی ایشع گفت: «به حیات خداوند و به حیات خودت سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس همراه یکدیگر به بیت‌ئیل رفتند.^۲ گروه انبیايي که در بیت‌ئیل بودند، نزد ایشع رفتند و او را گفتند: «آیا می دانی که امروز خداوند مولایت را از فراز سر تو بر خواهد گرفت؟» ایشع پاسخ داد: «آری من نیز می دانم؛ خاموش باشید.»

^۳ آنگاه ایلیا به ایشع گفت: «ای ایشع، خداوند مرا به آریحا فرستاده است، اما تو همین جا بمان.» ایشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به حیات خودت سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس همراه یکدیگر به آریحا آمدند.^۴ گروه انبیايي آریحا نیز نزد ایشع رفتند و او را گفتند: «آیا می دانی که امروز خداوند مولایت را از فراز سر تو بر خواهد گرفت؟» ایشع پاسخ داد: «آری من نیز می دانم؛ خاموش باشید.»

^۵ پس ایلیا به او گفت: «خداوند مرا به اردن فرستاده است، اما تو همین جا بمان.» پاسخ داد: «به حیات خداوند و به حیات خودت

سوگند که ترک نخواهم کرد.» پس آن دو همراه یکدیگر به اردن رفتند.^۶ پنجاه تن از گروه انبیا نیز رفتند و مقابل جایی که ایلیا و ایشع کنار رود اردن ایستاده بودند، به فاصله دور ایستادند.^۷ ایلیا ردای خود را گرفت و آن را پیچیده، به آب زد، و آب از این سو و آن سو شکافته شد و هر دو از آن خشکی بگذشتند.^۸ و چون بگذشتند، ایلیا به ایشع گفت: «به من بگو پیش از آنکه از نزد تو برگرفته شوم، می خواهی برایت چه کنم؟» ایشع پاسخ داد: «نصیب دوچندان از روح تو بر من باشد.»

^۹ ایلیا گفت: «چیز دشواری خواستی، ولی اگر آنگاه که از تو برگرفته می شوم مرا ببینی، به آن خواهی رسید، وگرنه خیر.»^{۱۰} ایشان قدم‌زنان با هم گفتگو می کردند که ناگاه اراه‌ای از آتش با اسبانی آتشین پدیدار شد و آن دو را از یکدیگر جدا کرد، و ایلیا در گردبادی به آسمان بالا رفت.^{۱۱} ایشع این را دید و فریاد برآورد: «ای پدر من! ای پدرم! اراه‌ها و سواران اسرائیل!» و دیگر ایلیا را ندید.

آنگاه جامه خویس برگرفته، آن را بدرید،^{۱۲} و ردای ایلیا را که از او فرو افتاده بود برگرفته، بازگشت و کنار رود اردن ایستاد.^{۱۳} و ردایی را که از ایلیا فرو افتاده بود برگرفته، آن را به آب زد و گفت: «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» چون بر آب زد، آب از این سو و آن سو شکافته شد و ایشع از آن بگذشت.

^{۱۴} چون گروه انبیايي که در طرف دیگر در آریحا بودند وی را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر ایشع قرار گرفته است.» پس به استقبال او رفتند و روی بر خاک نهاده، او را تعظیم کردند.^{۱۵} و گفتند: «بنگر که ما بندگانت پنجاه مرد توانا در اختیار داریم. رخصت ده تا به جستجوی مولایت بروند، شاید روح خداوند او را برگرفته و بر کوه یا به دره‌ای افکنده باشد.» اما ایشع

* ۱۷:۱ در عبری "پهورام" آمده که شکل دیگری از "یورام" است؛ همچنین در بقیه کتاب.

اسرائیل شد و دوازده سال سلطنت کرد.^۲ یورام آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، ولی نه به اندازه پدر و مادرش. او ستون بعل^۳ را که پدرش ساخته بود، از میان برداشت.^۴ با این حال، به گناه یربعام پسر نباط، که اسرائیل را بدان آلوده بود، جسیید و دست از آن برنگرفت.

^۵ و اما میثع، پادشاه موآب، گوسفند پرورش می داد. او یکصد هزار بره و نیز پشم یکصد هزار قوچ به پادشاه اسرائیل پرداخت می کرد. اما پس از مرگ آخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل شورید.^۶ در آن هنگام، یورام پادشاه از سامیره بیرون آمد و همه اسرائیلیان را بسیج کرد^۷ و رفته، برای یهوشافاط پادشاه یهودا پیغام فرستاد که: «پادشاه موآب بر من شوریده است. آیا همراه من به جنگ موآب خواهی آمد؟» او پاسخ داد: «خواهم آمد. من همچون توام، و قوم من همچون قوم تو و اسبانم همچون اسبان تو هستند.»^۸ یورام پرسید: «از کدام راه حمله کنیم؟» پاسخ آمد: «از راه بیابان آدوم.»

^۹ پس پادشاه اسرائیل همراه پادشاه یهودا و پادشاه آدوم روانه شد. اما پس از هفت روز چرخیدن، ذخیره آب سپاهیان و چارپایانشان به پایان رسید.^{۱۰} آنگاه پادشاه اسرائیل گفت: «شگفتا! خداوند ما سه پادشاه را خوانده تا به دست موآب تسلیمان کند.»^{۱۱} اما یهوشافاط پرسید: «آیا از انبیای خداوند کسی اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسئله کنیم؟» یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «الیشع پسر شافاط که بر دستهای ایلیا آب می ریخت،^{*} اینجاست.»^{۱۲} و یهوشافاط گفت: «کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه آدوم، نزد الیشع فرود آمدند.^{۱۳} الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «مرا با تو چه کار است؟ نزد انبیای پدر و انبیای مادرت برو.»

نپذیرفت و پاسخ داد: «آنها را مفرستید.»^{۱۴} ولی ایشان چندان پای فشردند که سرانجام الیشع شرمند گشت و گفت: «بفرستید.» پس آن پنجاه مرد را فرستادند و آنان سه روز جستجو کردند، ولی ایلیا را نیافتند.^{۱۵} و چون نزد الیشع که در آریحا مانده بود بازگشتند، بدیشان گفت: «آیا به شما نگفتم، "تروید؟"»

شفای آب

^{۱۶} باری، مردم شهر به الیشع گفتند: «ای سرور ما، چنانکه می بینی، اینک شهر ما در جایی نیکو قرار دارد، ولی آب آن بد است و زمینش بی حاصل.»^{۱۷} الیشع گفت: «کاسه ای نو نزد من بیاورید و در آن نمک بریزید.» پس آن را برای او آوردند.^{۱۸} آنگاه به طرف چشمه آب رفت و نمک را در آن ریخت و گفت: «خداوند چنین می فرماید: من این آب را شفا دادم تا دیگر هرگز باعث مرگ کسی نشود و زمین را بی حاصل نگرداند.»^{۱۹} و آن آب طبق گفته الیشع تا به امروز سالم است.

تمسخر الیشع

^{۲۰} الیشع از آنجا به بیت تیل برآمد. در راه تنی چند از جوانان شهر بیرون آمده، او را به تمسخر گرفتند و گفتند: «آی کچل، برو! آی کچل، برو!»^{۲۱} الیشع برگشته، بدیشان نگریست و در نام خداوند نفرینشان کرد. و دو خرس از جنگل بیرون آمدند و چهل و دو تن از آنها را دریدند.^{۲۲} سپس الیشع از آنجا به کوه کرمل رفت و از آنجا به سامیره بازگشت.

شورش موآب

یورام پسر آخاب در هجدهمین سال یهوشافاط، پادشاه یهودا، در سامیره پادشاه

۳

* ۲:۳ از این ستونها در پرستش بعل استفاده می شد؛ همچنین در ۱۰:۲۶ و ۱۷:۱۰، ۱۸:۱۰، ۱۴:۲۳.
* ۱۱:۳ یعنی: «خدمتکار ایلیا بود».

بردند و موآبیان از پیش روی ایشان گریختند. پس به سرزمین ایشان درآمده، پیش می‌تاختند و موآبیان را می‌کشستند.^{۲۵} و شهرها را ویران کردند و هر یک از سربازان سنگی به جانب مزارع حاصلخیز پرتاب کرد تا سرانجام تمام مزارع پوشیده از سنگ شد. آنان همه چشمه‌ها را بستند و همه درختان خوب را بریدند. فقط سنگهای قیرحاریست را به همان سان که بود، برجا گذاشتند، اما سربازان فلاخن‌انداز آنجا را نیز محاصره کرده، بدان حمله نمودند.^{۲۶} چون پادشاه موآب دید که جنگ را می‌بازد، هفتصد شمشیرزن با خود برگرفت تا راه را بر او بگشایند و نزد پادشاه آدوم رود، اما نتوانستند.^{۲۷} پس پسر ارشد خود را که می‌بایست به جای او پادشاه می‌شد، برگرفت و بر حصار شهر به رسم هدیه تمام سوز قربانی کرد. این کار، اسرائیل را تکانی عظیم داد؛^{۲۸} و آنان عقب نشسته، به سرزمین خویش بازگشتند.

روغن بیوه‌زن

۴۶ روزی زن یکی از گروه انبیا التماس کنان به الیشع گفت: «خدمتگزار تو، شوهرم، در گذشته است. همان‌گونه که می‌دانی، او ترس خداوند را بر دل داشت. اما اکنون طلبکار وی می‌آید تا دو پسر مرا به بردگی ببرد.»^۱ الیشع پاسخ داد: «برای تو چه کنم؟ بگو در خانه چه داری؟» زن گفت: «کنیزت را در خانه چیزی جز ظرفی روغن نیست.»^۲ الیشع گفت: «به اطراف خانه برو و از تمامی همسایگان ظروف خالی بستان، و بسیار هم بستان! آن‌گاه به خانه خویش برو و در را پشت سر خود و پسرانت ببند و همه آن ظرفها را از روغن پر کن، و هر ظرفی را که پر شد، کناری بگذار.» پس آن زن از نزد او رفت و در را پشت سر خود و پسرانش بست. آنان ظرفها را نزد او می‌آوردند

اما پادشاه اسرائیل پاسخ داد: «خیر، زیرا خداوند بود که ما سه پادشاه را فرا خواند تا به دست موآب تسلیممان کند.»^{۱۴} الیشع گفت: «به حیات یهوه خدای لشکرها که در خدمت اویم سوگند، اگر به حرمت یهوشافاط پادشاه یهودا نبود، به سویت نظر نمی‌افکندم و نادیده‌ات می‌گرفتم.^{۱۵} اما حال چنگ‌نوازی نزد من بیاورید.» چون چنگ‌نواز به نواختن مشغول شد، دست خداوند بر الیشع قرار گرفت^{۱۶} و او گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: "این دره را پر از گودال کنید."^{۱۷} زیرا خداوند چنین می‌گوید: "باد و بارانی در کار نخواهد بود، اما این دره پر از آب خواهد شد تا شما و چارپایانان و دیگر حیواناتی که همراه دارید، همه از آن بنوشید."^{۱۸} این کار در نظر خداوند بسیار آسان است؛ آری، او موآب را نیز به دستتان تسلیم خواهد کرد،^{۱۹} و تمامی شهرهای حصاردار و همه شهرهای اصلی آن را ویران خواهید کرد، و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود، و همه چشمه‌های آب را خواهید بست و تمام مزارع حاصلخیز را با سنگها از بین خواهید برد.»^{۲۰} بامداد روز بعد، هنگام تقدیم قربانی، به ناگاه آب از جانب آدوم سرازیر شد و سرتاسر آن سرزمین را فرا گرفت.

^{۲۱} اما موآبیان که شنیده بودند پادشاهان به جنگشان می‌آیند، مردانسی را که قادر به حمل سلاح بودند، از پیر و جوان، جملگی فرا خواندند و آنها را در مرزها مستقر کردند.^{۲۲} بامدادان چون از خواب برخاستند، آفتاب بر آن آب می‌تابید. ولی موآبیانی که در سوی دیگر بودند، آب را همچون خون، سرخ می‌دیدند.^{۲۳} پس گفتند: «این خون است؛ به‌یقین آن پادشاهان با هم جنگیده و یکدیگر را کشته‌اند. پس حال ای موآبیان، بشتابید و غارتشان کنید!»^{۲۴} اما چون به اردوی اسرائیل رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، بر ایشان یورش

* ۲۷:۳ معنی عبری این آیه کاملاً روشن نیست. آن را می‌توان چنین نیز ترجمه کرد: «خشم عظیمی بر ضد اسرائیل پدید آمد.»

۱۷ اما آن زن آبیستن شد و همان‌گونه که اِلیشع به او گفته بود، سال بعد حوالی همان ایام پسری بزاد.

۱۸ و چون پسرک بزرگ شد، روزی نزد پدر خود به میان دروگران رفت. ۱۹ ناگاه به پدرش گفت: «آه سَرَم! آه سَرَم!» پدر به خادم خود فرمان داد: «او را نزد مادرش ببر.» ۲۰ پس خادم او را برگرفت و نزد مادرش برد. پسر تا نیمروز بر دامان مادر نشست، و سپس مرد. ۲۱ آن زن بالا رفت و او را بر بستر مرد خدا خوابانده، در را بر او بست و بیرون رفت. ۲۲ سپس شوهرش را فرا خواند و گفت: «تمنا می‌کنم هم‌اکنون یکی از خادمانت را با الاغی برایم بفرستی تا بی‌درنگ نزد مرد خدا بروم و بازگردم.» ۲۳ مرد پرسید: «از چه رو می‌خواهی امروز نزد او بروی؟ امروز که اول ماه یا روز شَبات نیست.» زن گفت: «خیر است.» ۲۴ باری، زن الاغ را زین کرد و به خادمش گفت: «تو از پیش بران و تا چیزی نگفتم به خاطر من سرعتت را کم نکن.» ۲۵ پس روانه شد و به کوه گرمل نزد مرد خدا رسید.

چون مرد خدا زن را دید که از دور می‌آید، به خادم خود جیحزی گفت: «بنگر! این همان زن شوئمی است!» ۲۶ بشتاب و به پیشبازش برو و از او بپرس: «آیا خیر است؟ شوهر و پسرت سلامتند؟» زن گفت: «خیر است.» ۲۷ اما چون نزد مرد خدا به کوه برآمد، روی بر زمین نهاد، پاهای او را محکم گرفت. جیحزی پیش آمد تا او را کنار بزند، ولی مرد خدا گفت: «آسوده‌اش بگذار، زیرا که سخت ماتم زده است. اما خداوند این امر را از من پنهان داشته و در این باره به من چیزی نگفته است.» ۲۸ زن گفت: «ای سرورم، آیا من از تو یسر خواستم؟ آیا نگفتم: "مرا فریب مده؟"» ۲۹ اِلیشع به جیحزی گفت: «ردایت را محکم بر کمر ببند و عصای مرا به دست گیر و برو. در راه از حال کسی مپرس، و اگر کسی جوایب حالت شد، جوابش

و او همه را پر می‌کسرد.» چون همه ظرفها پر شد، به پسرش گفت: «ظرفی دیگر نزدم بیاور.» اما او پاسخ داد: «دیگر ظرفی باقی نیست.» آنگاه روغن بازیستاد. ۳۰ پس آن زن نزد مرد خدا رفت و ماجرا را به او بازگفت. اِلیشع گفت: «برو، روغن را بفروش و بدهی خود را بپرداز و تو و پسرانت می‌توانید با آنچه باقی می‌ماند، گذران زندگی کنید.»

زنده شدن پسر شوئمی

۸ روزی اِلیشع به شوئم رفت. در آنجا زنی سرشناس به اصرار او را به طعام فرا خواند. از آن پس هرگاه اِلیشع از آن‌جا می‌گذشت، برای صرف طعام در آن خانه توقف می‌کرد. ۹ آن زن به شوهرش گفت: «اینک مطمئنم که این مرد که اغلب از اینجا می‌گذرد، مرد مقدس خداست. ۱۰ پس برایش بر بام خانه اتاقی کوچک بسازیم و در آن برای وی بستر و میز و صندلی و چراغی بگذاریم تا هرگاه نزد ما می‌آید، در آنجا منزل کند.»

۱۱ یک روز که اِلیشع از راه رسید، به اتاق خود بر بام خانه رفت و دراز کشید. ۱۲ و به خادم خود جیحزی گفت: «این زن شوئمی را بخوان.» پس وی را فرا خواند و آن زن در برابر او ایستاد. ۱۳ اِلیشع به خادم گفت: «به او بگو: "زحمت بسیار برای ما کشیده‌ای. حال، چه می‌توانیم برایت بکنیم؟ می‌خواهی سفارشت را به پادشاه یا سردار لشکر بکنیم؟"» زن پاسخ داد: «خیر، من در میان کسان خویش منزل دارم.» ۱۴ اِلیشع پرسید: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی گفت: «این زن پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.» ۱۵ اِلیشع گفت: «او را بخوان.» پس زن را فرا خواند و او در آستانه در ایستاد. ۱۶ اِلیشع گفت: «سال آینده همین هنگام پسری در آغوش خواهی داشت.» اما زن اعتراض کرده، گفت: «خیر، سرورم، ای مرد خدا! به کنیزت دروغ مگو!»

نمی دانست آن میوه‌ها چیست. ^{۳۰} آتش را کشیدند و به محض چشیدن، فریاد برآوردند که: «ای مرد خدا، مرگ در دیگ است!» و نتوانستند بخورند. ^{۳۱} «إلیشع گفت: «آرد بیاورید.» پس آرد را در دیگ ریخت و گفت: «اینک برای مردم بریز تا بخورند.» و دیگر چیز زیان‌آوری در دیگ نبود.

طعام دادن به یکصد نفر

^{۳۲} روزی مردی از بعل شلیشه آمده، بیست قرص نان جو از نوبر محصول خود، با خوشه‌های گندم تازه در خورجینش برای مرد خدا آورد. ^{۳۳} «إلیشع گفت: «اینها را به مردم بده تا بخورند.» ^{۳۴} خادمش پرسید: «چگونه می‌توانم اینها را جلوی یکصد مرد بگذارم؟» ولی ^{۳۵} «إلیشع پاسخ داد: «به مردم بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می‌گوید: "خواهند خورد و زیاد نیز خواهد آمد."» ^{۳۶} پس پیش ایشان گذاشت و خوردند، و طبق کلام خداوند، پاره‌ای نیز زیاد آمد.

شفای نَعْمَان از جذام

ه و نَعْمَان، سردار لشکر پادشاه آرام، در نظر سرورش مردی بزرگ و محترم بود، زیرا خداوند به واسطه او پیروزی نصیب آرام کرده بود. نَعْمَان سربازی دلاور بود، اما جذام * داشت. ^۱ باری، سپاهیان آرام حمله آورده، دخترکی را از سرزمین اسرائیل به اسارت گرفتند و او کنیز زن نَعْمَان شد. ^۲ روزی دخترک به بانوی خود گفت: «کاش سرورم نزد نبی‌ای که در سامره است می‌بود، تا از بیماری جذام شفایش دهد.» ^۳ پس نَعْمَان نزد آقای خود رفت و گفته آن دختر اسرائیلی را به عرض او رساند. ^۴ پادشاه آرام فرمود: «به آنجا برو! من نیز برای پادشاه اسرائیل نامه‌ای خواهم فرستاد.»

مده. و عصای مرا بر صورت پسرک بگذار.» ^{۳۰} اما مادر طفل گفت: «به حیات خداوند و به حیات خودت سوگند که تو را ترک نکنم.» پس ^{۳۱} «إلیشع برخاست و از پی زن به راه افتاد. صورت پسر نهاد، ولی هیچ صدا یا پاسخی برنخواست. پس به استقبال ^{۳۲} «إلیشع رفت و خبر داد که: «پسرک بیدار نشد.»

^{۳۳} چون ^{۳۴} «إلیشع به خانه درآمد، پسرک را دید که مرده بر بستر او خوابیده است. ^{۳۵} پس داخل شد، در را بر هر دو بست، و نزد خداوند دعا نمود. ^{۳۶} سپس بر بستر روی پسر دراز کشید و دهان خود را بر دهان او، چشم خود را بر چشم او، و دستش را بر دست او نهاد، و همچنانکه بر او دراز کشیده بود، بدن پسرک گرم شد. ^{۳۷} سپس برخاست و چندین بار از یک سوی اتاق به سوی دیگر قدم زد، و بار دیگر بر بالین پسرک رفته، بر او دراز کشید. پسر هفت بار عطسه کرد و چشمانش را گشود. ^{۳۸} «آنگاه ^{۳۹} «إلیشع چِخزِی را فرا خواند و گفت: «زن شوئمی را بخوان.» پس او را خواند. چون زن آمد، ^{۴۰} «إلیشع گفت: «پسرت را بگیر.» ^{۴۱} زن به اتاق درآمد و بر پاهای ^{۴۲} «إلیشع افتاده، روی بر خاک نهاد. آنگاه پسرش را برگرفت و بیرون رفت.

مرگ در دیگ

^{۴۳} «إلیشع به جلجال بازگشت و در آن سرزمین، قحطی حکمفرما بود. هنگامی که گروه انبیا در حضور او نشسته بودند، به خادم خود گفت: «دیگ بزرگ را بر آتش بگذار و برای این انبیا آشی مهیا کن.» ^{۴۴} پس یکی از ایشان به صحرا رفت تا سبزی بچیند، و درختی خودرو مانند درخت مو یافت و میوه آن را چیده، دامن ردای خود را از آن پر کرد. سپس آمده، آنها را خُرد کرد و در دیگ آتش ریخت، و کسی

* ۱:۵ واژه عبری لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای پوستی به کار می‌رود؛ همچنین در بقیه کتاب.

۵ آنگاه نَعْمَان با همه مردانش نزد مرد خدا بازگشت و آمده، در حضور او ایستاد و گفت: «اینک می دانم که در تمام زمین جز خدای اسرائیل خدایی نیست. حال استدعا می کنم از خدمت هدیه ای بپذیری.»^۶ اما نبی پاسخ داد: «به حیات خداوند که در حضورش ایستاده ام سوگند که هیچ هدیه ای نخواهم پذیرفت.» نَعْمَان اصرار کرد، ولی اِلیشع نپذیرفت.^۷ نَعْمَان گفت: «حال که نمی پذیری، رخصت ده دو بار قاطر از خاک این مکان به بندهات داده شود، زیرا از این پس بندهات جز به بیهوه، به خدای غیر قربانی تمام سوز و هدایا تقدیم نخواهد کرد.»^۸ اما خداوند بندهات را به سبب این یک خطا ببخشاید: زیرا چون سرورم برای پرستش به معبد رمون می رود، همواره بر بازوی من تکیه می زند و من آنجا سجده می کنم. پس آنگاه که در معبد رمون سجده می کنم، خداوند این خطا را بر خدمت ببخشاید.»^۹ اِلیشع گفت: «به سلامت برو.»

اما چون نَعْمَان لختی از آن محل دور شد،^{۱۰} جیحزی، خادم اِلیشع مرد خدا، با خود گفت: «سرورم با نپذیرفتن هیچ گونه پیشکش از این نَعْمَان آرامی، بیش از حد بر او آسان گرفت. به حیات خداوند سوگند که خود به دنبالش خواهم دوید و چیزی از او خواهم ستانند.»^{۱۱} پس به شتاب در پی نَعْمَان دوید. چون نَعْمَان دید خادم اِلیشع به سویش می دود، به استقبال او رفت و از ارابه پایین آمده، پرسید: «خیر است؟»^{۱۲} جیحزی پاسخ داد: «خیر است. سرورم مرا فرستاده تا بگویم: "هم اکنون دو جوان از گروه انبیای کوهستانِ افرایم، از راه رسیده اند. تمنا دارم یک وزنه نقره و دو دست جامه بدیشان عطا فرمایی.»^{۱۳} نَعْمَان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» او به اصرار

پس نَعْمَان با ده وزنه نقره، شش هزار مثقال طلا و ده دست جامه روانه شد.^{۱۴} نامه ای نیز برای پادشاه اسرائیل آورد، به این مضمون: «این نامه را با خادمم نَعْمَان برای تو می فرستم تا او را از جذامش شفا بخشی.»^{۱۵} پادشاه اسرائیل به محض خواندن نامه، جامه بر تن درید و گفت: «مگر من خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص کسی را جهت شفا از جذام نزد من فرستاده است؟ اینک بنگرید که چگونه برای جنگ با من بهانه می جوید!»

۱۸ اما چون اِلیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل جامه بر تن دریده است، برای او پیغام فرستاد که: «چرا جامه خود را می ذری؟ به آن مرد بگو نزد من آید تا بداند که در اسرائیل نبی ای هست.»^{۱۹} پس نَعْمَان با اسبان و ارابه های خود آمد و در برابر خانه اِلیشع ایستاد.^{۲۰} اِلیشع قاصدی نزد او فرستاده، گفت: «برو و هفت مرتبه در رود اردن خود را بشوی تا بدنت شفا یابد و پاک شوی.»^{۲۱} اما نَعْمَان خشمگین از آنجا رفت و گفت: «اینک فکر می کردم او به یقین نزد من بیرون آمده، می ایستد و دستش را بر محل جذام حرکت داده، نام بیهوه خدای خود را می خواند و جذام را شفا می دهد.»^{۲۲} آیا رودخانه های آبانه و فریر در دمشق، از تمام آبهای اسرائیل نیکوتر نیستند؟ آیا نمی توانستم برای پاک شدن در آنها تن بشویم؟ پس برگشت و خشمگین از آنجا رفت.^{۲۳} اما خادمانش نزدیک آمده، او را گفتند: «ای پدر ما، اگر آن نبی تو را به انجام کار بزرگی فرمان می داد، آیا چنان نمی کردی؟ اینک فقط فرموده است: "تن بشوی و پاک شو!"»^{۲۴} پس او رفت و همان گونه که مرد خدا گفته بود، هفت مرتبه در رود اردن فرو شد. ناگاه بدنتش شفا یافت و همچون تن پسر بچه ای، پاک و تازه گشت.

* ۵:۵ یا "قَطَار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۵:۵ در عبری: "شِکِل". یک شِکِل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

به دام افتادن آرامیان

۸ و اما پادشاه آرام با اسرائیل در جنگ بود. او پس از مشورت با سرداران خود، گفت: «اردویمان را در فلان جا بر پا خواهیم کرد.»
 ۹ ولی مرد خدا برای پادشاه اسرائیل پیغام فرستاد که: «مراقب باش از فلان جا نگذری، زیرا آرامیان بر آنند بدان جا فرود آیند.»^{۱۰} پس پادشاه اسرائیل مردانی را به محلی که مرد خدا او را خبر داده بود، فرستاد. بدین سان، ایشع بارها پادشاه اسرائیل را هشدار داد، به گونه‌ای که او از رفتن به آن مناطق خودداری می‌کرد.^{۱۱} پادشاه آرام از این امر به خشم آمد و سردارانش را فرا خوانده، بدیشان گفت: «بگویند کدامیک از ما با پادشاه اسرائیل تباری کرده است؟»^{۱۲} یکی از آنها پاسخ داد: «ای سرورم پادشاه، هیچ‌یک از ما چنین نکرده، بلکه ایشع نبی که در اسرائیل است، هر چه در خوابگاه خود می‌گویی به پادشاه اسرائیل خبر می‌دهد.»^{۱۳} گفت: «بروید و ببینید او کجاست تا مردانی را به دستگیری او بفرستم.» و او را خبر دادند که، «اینک ایشع در دوتان است.»^{۱۴} پس اسبان و ارابه‌ها و لشکری عظیم بدان جا گسیل داشت و آنان شبانه آمدند و شهر را به محاصره آوردند.

۱۵ بامداد روز بعد، چون خادم مرد خدا برخاست و بیرون رفت، دید سپاهی با اسبان و ارابه‌ها شهر را محاصره کرده است. خادم پرسید: «آه ای سرورم، چه کنیم؟»^{۱۶} ایشع پاسخ داد: «مترس، زیرا آنانی که با مایند از کسانی که با ایشانند، بیشترند.»^{۱۷} و دعا کرد و گفت: «ای خداوند، چشمان او را بگشا تا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او نگریست و دید که کوهها پوشیده از اسبان و ارابه‌های آتشی است که ایشع را در بر گرفته بودند.

از چرخزی خواست آن هدایا را بپذیرد، و سپس دو وزنه نقره را در دو کیسه با دو دست جامه گذاشت و از دو تن از خادمانش خواست آنها را برای چرخزی حمل کنند.^{۱۸} چون چرخزی به تپه رسید، آن هدایا را از دست ایشان ستانده، در خانه نهاد و آنها را مرخص کرد.

۱۹ و چرخزی داخل شد و در حضور سرورش ایستاد. ایشع از او پرسید: «چرخزی کجا بودی؟» پاسخ داد: «خادمتم جایی نرفته بود.»^{۲۰} اما ایشع وی را گفت: «آیا چون آن مرد به استقبال تو از ارابه خویش فرود آمد، روح من با تو نبود؟ آیا اکنون زمان گرفتن پول و جامه، باغهای زیتون و تاکستانها، گله‌ها و رمه‌ها، یا غلامان و کنیزان است؟»^{۲۱} بنابراین جدام نَعمان تا ابد بر تو و نسل تو خواهد بود. پس چرخزی از حضور ایشع بیرون رفت، در حالی که بدنش از جدام چون برف سفید شده بود.

شناور شدن تیغه تبر

۲۲ روزی گروه انبیا به ایشع گفتند: «چنانکه می‌بینی، مکانی که در آن نزد تو گرد می‌آیم برای ما بسیار کوچک است.^{۲۳} رخصت ده به اردن رویم و از آنجا هر یک تکه چوبی برگرفته، مکانی در آنجا جهت سکونت خود بسازیم.» ایشع گفت: «بروید.»^{۲۴} سپس یکی از ایشان گفت: «مرحمت فرموده، خود نیز با ما بیا!» ایشع پاسخ داد: «می‌آیم.»^{۲۵} و با ایشان رفت. آنان به اردن رفتند و به قطع درختان مشغول شدند.^{۲۶} اما چون یکی از آنها درختی را می‌برید، تیغه آهنین تبرش در آب افتاد، و او بانگ برآورده، گفت: «آه ای سرورم، این را امانت گرفته بودم!»^{۲۷} مرد خدا پرسید: «کجا افتاد؟» و چون محل افتادنش را به وی نشان داد، چوبی بُرید و آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد.^{۲۸} و گفت: «آن را برگیر!» پس او دست پیش آورده، آن را برگرفت.

* ۱۰:۶ یا: «در آن مناطق کاملاً مراقب بود.»

ده!»^{۲۷} پادشاه پاسخ داد: «اگر خداوند یاریات ندهد، من چگونه می‌توانم کمکی به تو بکنم؟ از خرمنگاه یا از چرخشت؟»^{۲۸} سپس پرسید: «چه شده است؟» زن پاسخ داد: «این زن به من گفت: "پسرت را بده تا امروز او را بخوریم و فردا پسر مرا خواهیم خورد."»^{۲۹} پس پسر مرا پختیم و خوردیم. ولی روز بعد که به او گفتیم: "حال پسرت را بده تا او را بخوریم"، پسرش را پنهان کرد.»^{۳۰} چون پادشاه گفته‌های آن زن را شنید، جامه بر تن درید و مردم او را دیدند که بر بارو راه می‌رود و زیر جامه خود پلاس بر تن کرده است.^{۳۱} او گفت: «خدا مرا سخت مجازات کند اگر همین امروز سر از تن ایسح پسر شافاط جدا نکنم!»

^{۳۲} ایسح در آن هنگام در خانه خود نشسته بود و مشایخ با او نشسته بودند. پادشاه پیشاپیش مردی را فرستاد، اما پیش از آنکه مأمور از راه برسد، ایسح به مشایخ قوم گفت: «آیا می‌بینید چگونه این قاتل کسی را فرستاده تا سرم از تن جدا کند؟ پس چون مأمور پادشاه از راه برسد، در را بر او ببندید و نگذارید داخل شود. آیا این صدای قدمهای سرورش نیست که از پی او می‌آید؟»^{۳۳} ایسح هنوز با ایشان سخن می‌گفت که مأمور از راه رسید و از جانب پادشاه گفت: «این بلا را خداوند فرستاده است. پس چرا باید بیش از این بر خداوند امید بندم؟»

اما ایسح گفت: «کلام خداوند را بشنوید! خداوند چنین می‌فرماید: "فردا همین وقت، نزد دروازه سامیره یک پیمانانه* آرد به بهای یک مثقال نقره، و دو پیمانانه جو به یک مثقال معامله خواهد شد."»^۲ سرداری که پادشاه به بازویش تکیه می‌زد به مرد خدا گفت: «ببین،

^{۱۸} و چون ایشان بر او فرود می‌آمدند، ایسح نزد خداوند دعا کرد و گفت: «تمنای منم این قوم را نابینا گردانی.» پس خداوند به دعای ایسح، همگی را کور ساخت.^{۱۹} آنگاه ایسح به آنها گفت: «راه این نیست و شهر این نیست. از پی من بیایید تا شما را نزد مردی که به جستجوی شما آمده‌اید، ببرم.» و آنها را به سامیره برد.

^{۲۰} چون به شهر سامیره درآمدند، ایسح گفت: «ای خداوند، چشمانشان را بگشا تا ببینند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامیره‌اند.^{۲۱} هنگامی که پادشاه اسرائیل آنان را دید، به ایسح گفت: «ای پدرم، آیا ایشان را بگشمت؟ آیا بگشمت؟»^{۲۲} ایسح پاسخ داد: «ایشان را مگش. مگر تو مردانی را که به شمشیر و کمان خویش به اسارت می‌گیری، می‌گشی؟ به آنها خوراک و آب بده تا بخورند و بنوشند، و سپس نزد سرورشان بازگردند.»^{۲۳} پس ضیافت بزرگی برای ایشان ترتیب داد و پس از آنکه خوردند و آشامیدند، رخصت داد تا نزد سرور خود بازگردند. از آن پس، لشکریان آرامی دیگر به سرزمین اسرائیل حمله نیاوردند.

قحطی در سامیره

^{۲۴} چندی بعد، بن‌هدد پادشاه آرام همه لشکر خود را بسیج کرد و برآمده، سامیره را محاصره نمود.^{۲۵} شهر به قحطی سخت گرفتار آمد. محاصره چندان به درازا کشید که سر یک الاغ به بهای هشتاد مثقال* نقره، و یک چهارم پیمانانه* چلغوز کبوتر* به بهای پنج مثقال نقره فروخته می‌شد.^{۲۶} روزی پادشاه اسرائیل بر باروی شهر می‌گذشت که ناگاه زنی فریاد برآورد: «ای سرورم پادشاه، یاری‌ام

* ۲۵:۶ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

* ۲۵:۶ در عبری: یک چهارم "گب". یک گب تقریباً معادل ۱ لیتر است.

* ۲۵:۶ کلمه عبری "چلغوز کبوتر" احتمالاً نام یک گیاه وحشی نیز بود.

* ۱:۷ در عبری: "پسناه". یک پسناه تقریباً معادل ۷/۳ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱:۷ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

برویم و این خبر را به کاخ سلطنتی برسانیم.»^{۱۰} پس رفته، قراولان دروازه شهر را خواندند و ندا در دادند که: «ما به اردوگاه آرامیان رفتیم، ولی در آنجا نه کسی بود و نه صدای کسی به گوش می‌رسید. هر چه بود، اسبان و الاغان بسته شده و خیمه‌هایی بود که به حال خود رها شده بودند.»^{۱۱} پس قراولان دروازه این خبر را به بانگ بلند بازگفتند، و خبر به کاخ سلطنتی رسید.^{۱۲} پادشاه شبانگاه برخاست و به خادمانش گفت: «اکنون به شما می‌گویم که آرامیان به ما چه کرده‌اند. آنان می‌دانند ما گرسنه‌ایم، پس از اردوگاه به در آمده، در مزارع اطراف پنهان شده‌اند و با خود می‌اندیشند که، "اسرائیلیان از شهر بیرون خواهند آمد. پس آنها را زنده گرفتار می‌کنیم و به شهر درمی‌آییم."^{۱۳} یکی از خادمان او در جواب گفت: «فرمان بده چند تن از افراد با پنج اسبی که در شهر باقی است، بروند. اگر گرفتار شدند، که سرنوشتشان همچون دیگر اسرائیلیان ساکن شهر خواهد بود. آری، سرانجام مانند همه این اسرائیلیان از میان خواهند رفت. پس اجازه فرما آنها را بفرستیم و ببینیم چه روی داده است.»^{۱۴} پس دو اربه با اسبانش گرفتند و پادشاه آنها را از پی لشکر آرامیان فرستاد. او به اربهرانان گفت: «بروید و ببینید چه روی داده است.»^{۱۵} آنان آرامیان را تا اردن دنبال کردند و اینک در تمام طول راه، جامه‌ها و وسایل ایشان را یافتند که به هنگام فرار شتابزده بر جای گذاشته بودند. پس آن فرستادگان بازگشتند و پادشاه را خبر دادند.^{۱۶} آنگاه مردم به غارت اردوگاه آرامیان شتافتند. و همان‌سان که خداوند فرموده بود، یک پیمانانه آرد به بهای یک مثقال نقره، و دو پیمانانه جو به بهای یک مثقال نقره معامله شد.^{۱۷} و اما پادشاه سرداری را که بر بازویش تکیه می‌زد به نظارت بر دروازه شهر برگماشت.

اگر خداوند پنجره‌ها نیز در آسمان بگشاید، چنین چیزی ممکن نخواهد بود!»^{۱۸} ایسح پاسخ داد: «تو با چشمان خودت این را خواهی دید، ولی از آن نخواهی خورد!»

پایان محاصره

^۲ و اما چهار مرد جذامی^{*} بر دروازه شهر می‌بودند. آنان به یکدیگر گفتند: «چرا اینجا بمانیم تا بمیریم؟ اگر گوییم: "بیایید به شهر در آییم"، آنجا قحطی است و خواهیم مرد. و اگر اینجا بمانیم نیز تلف خواهیم شد. پس به اردوگاه آرامیان برویم و خود را تسلیم کنیم. اگر ما را زنده بگذارند، که جان به در برده‌ایم؛ و اگر هم ما را بکشند، خواهیم مرد.»^۵ پس شامگاهان برخاستند تا به اردوگاه آرامیان بروند. اما چون نزدیک اردوگاه رسیدند، کسی آنجا نبود، زیرا خداوند چنان کرد که صدای اسبان و اربه‌ها و لشکری عظیم به گوش آرامیان رسید، چندان که به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حیتیان و مصریان را به ضد ما اجیر کرده تا به ما حمله آورند!»^۶ پس برخاسته، در تاریکی شب گریختند و خیمه‌ها و اسبان و الاغهایشان را همگی بر جای نهادند. آری، آنان اردوگاه را همان‌سان که بود رها کرده و از بیم جان گریخته بودند.^۸ چون آن جذامیان به نزدیکی اردوگاه رسیدند، به یکی از خیمه‌ها درآمدند و خوردند و نوشیدند و با خود زر و سیم و جامه برگرفتند و رفته، آنها را جایی در بیرون پنهان کردند. سپس بازگشتند و به خیمه دیگری درآمدند. از اموال آن نیز برگرفتند و پنهان کردند.

^۹ آنگاه به یکدیگر گفتند: «ما کار خوبی نمی‌کنیم. امروز روز بشارت است، حال آنکه ما خاموش مانده‌ایم. اگر تا سپیده دم درنگ کنیم، بلایی بر ما نازل خواهد شد. پس حال بیایید تا

* ۳:۷ وازه عبری لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای وخیم پوستی به کار می‌رود؛ همچنین در آیه ۱۸.

و او نیز ماجرا را برای پادشاه بازگفت. پس پادشاه یکی از خادمان خود را به رسیدگی بر امور آن زن برگماشت و گفت: «تمام اموال این زن را به انضمام تمام درآمدی که از روز غیاب او تا به امروز از زمینش عاید شده است، به وی بازگردانید.»

کشته شدن بن هدد

۲ اليشع به دمشق رفت. در آن هنگام بن هدد پادشاه آرام، بیمار بود. پس به پادشاه خبر دادند که: «مرد خدا به اینجا آمده است.»^۸ پادشاه به خزائیل گفت: «با پیشکشی به استقبال مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سؤال کن که: آیا از این بیماری جان به در خواهیم برد؟»^۹ پس خزائیل با چهل شتر بار از بهترین کالاهای دمشق به عنوان پیشکش، به دیدار اليشع رفت و آمده، در برابر اليشع ایستاد و گفت: «پسرت بن هدد، پادشاه آرام، مرا نزد تو فرستاده است تا پرسم که آیا از این بیماری جان به در خواهد برد؟»^{۱۰} اليشع گفت: «برو و به او بگو: "به یقین از بستر بر خواهی خاست،" اما خداوند به من نشان داده است که او به یقین خواهد مرد.»^{۱۱} آنگاه اليشع در چشمان خزائیل خیره شد تا وی شرمند گشت. سپس مرد خدا بگریست. ^{۱۲} خزائیل پرسید: «سروزم از چه می‌گیری؟» پاسخ داد: «چون آگاهم که چه مصیبتها بر بنی اسرائیل خواهی آورد. تو دژهای ایشان را به آتش خواهی کشید، جوانانشان را به شمشیر خواهی کشت، کودکان را بر زمین خواهی کوید و شکم زنان آبستن را خواهی درید.»^{۱۳} خزائیل گفت: «خادمت، که سگی بیش نیست، که باشد که به چنین مهمی دست زند؟» اليشع پاسخ داد: «خداوند به من نشان داده است که تو پادشاه آرام خواهی شد.»^{۱۴} آنگاه خزائیل از نزد اليشع روانه شده، نزد سرور خود آمد. بن هدد پرسید: «اليشع به تو چه گفت؟» پاسخ داد: «به من گفت که تو به یقین شفا خواهی یافت.»^{۱۵} اما خزائیل فردای آن روز

ولی مردم او را در نزدیکی دروازه لگدمال کردند و او مُرد، همان‌گونه که مرد خدا گفته بود، آنگاه که پادشاه نزد او رفت.^{۱۸} این واقعه به همان شکلی که مرد خدا به پادشاه گفته بود، رخ داد. او گفته بود: «فردا همین زمان کنار دروازه سامره، یک پیمانۀ آرد به بهای یک مثقال نقره و دو پیمانۀ جو به بهای یک مثقال نقره معامله خواهد شد.»^{۱۹} ولی آن سردار به مرد خدا گفته بود: «ببین، اگر خداوند پنجره‌ها نیز در آسمان بگشاید، چنین چیزی ممکن نخواهد بود!» و مرد خدا در پاسخ گفته بود: «تو با چشمان خودت این را خواهی دید، ولی از آن نخواهی خورد!»^{۲۰} و چنین نیز شد. مردم او را نزد دروازه لگدمال کردند، و او مرد.

بازگرداندن ملک زن شوئمی

۱ و اما اليشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، گفت: «برخیسز و با اهل خانه‌ات اینجا را ترک کن و برو، و هر جا توانستی منزل کن. زیرا خداوند بر آن است که بر این سرزمین قحطی بفرستد، که هفت سال به طول خواهد انجامید.»^۲ آن زن برخاسته، مطابق کلام مرد خدا عمل کرد و با اهل خانه‌اش روانه سرزمین فلسطین شد و هفت سال در آنجا ماند. ^۳ در پایان آن هفت سال، از سرزمین فلسطین بازگشت و نزد پادشاه رفت تا برای خانه و زمینش از پادشاه تمنا کند. پادشاه سرگرم گفتگو با چیخزی، خادم مرد خدا بود، و به وی گفته بود: «با من از همه کارهای بزرگی که اليشع به جا آورده، بگو.»^۵ در همان حال که چیخزی برای پادشاه بازمی‌گفت که چگونه اليشع مرده‌ای را زنده کرده است، اینک زنی که اليشع پسرش را زنده کرده بود، پیش آمد تا برای خانه و زمینش از پادشاه تمنا کند. چیخزی گفت: «ای سرورم پادشاه، این همان زن است و آن نیز پسرش، که اليشع او را زنده کرد.» پادشاه در این باره از آن زن پرسش کرد

یهودا بر تخت نشست.^{۱۶} آخزیا بیست و دو ساله بود که پادشاه شد، و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش عتلیا بود، نوه عمری. آخزیا نیز طریق خاندان آخاب را در پیش گرفت و مانند خاندان آخاب آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، زیرا داماد این خاندان بود.

^{۱۸} آخزیا همراه یورام پسر آخاب، برای جنگ با حزائیل پادشاه آرام، به راموت جلعاد رفت. آرامیان یورام را زخمی کردند.^{۱۹} پس یورام پادشاه به یزرعیل بازگشت تا از جراحاتی که آرامیان در رانم به هنگام جنگ با حزائیل پادشاه آرام بر او وارد آورده بودند، شفا یابد. آنگاه آخزیا پسر یهورام، پادشاه یهودا، برای عیادت یورام پسر آخاب به یزرعیل فرود آمد، زیرا که یورام بیمار بود.

مسح شدن یهوهو به پادشاهی اسرائیل

۹ **إلِشع** نبی، از مردان گروه انبیا کسی را فرا خواند و بدو گفت: «کمر خویش محکم بر بند و این ظرف روغن را به دست بگیر و به راموت جلعاد برو. چون به آنجا رسیدی، یهوهو پسر یهوشافاط پسر نمشی را بجوی. نزد او برو و او را از میان یارانش بخوان و به اتافی خلوت ببر. آنگاه ظرف را بگیر، روغن را بر سر او بریز و اعلام کن: «خداوند چنین می فرماید: من تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.» سپس در را بگشا و بگیر و درنگ مکن!»

^۲ پس آن نبی جوان روانه راموت جلعاد شد. چون به آنجا رسید، سرداران لشکر را دید که گرد هم نشسته بودند. گفت: «ای سردار، برای تو پیغامی دارم.» یهوهو پرسید: «برای کدامیک از ما؟» گفت: «برای تو، ای سردار!» پس یهوهو برخاست و به خانه درآمد. آنگاه نبی روغن را

پارچه ستبری برگرفته، در آب فرو برد و آن را بر صورت پادشاه گسترد، تا اینکه او مُرد. آنگاه حزائیل به جای او پادشاه شد.

یهورام، پادشاه یهودا

^{۱۶} در پنجمین سال سلطنت یورام پسر آخاب بر اسرائیل، آنگاه که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام* پسر یهوشافاط در یهودا پادشاه شد.^{۱۷} او سی و دو ساله بود که پادشاه شد، و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.^{۱۸} یهورام نیز همچون خاندان آخاب در طریق پادشاهان اسرائیل گام می زد، زیرا که دختر آخاب زن او بود. و یهورام آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد.^{۱۹} با این حال، خداوند به خاطر خادم خود داوود نخواست یهودا را نابود کند، زیرا به وی وعده داده بود که به او و خاندانش تا به ابد چراغی عطا فرماید.^{۲۰} در روزگار یهورام، آدمیان بر سلطه یهودا شوریده، پادشاهی از برای خود برگماشتند.^{۲۱} پس یهورام با همه ارابه‌هایش رهسپار صعیر شد، و شبانگاهان برخاسته، او و سرداران ارابه‌هایش بر آدمیان که او را در محاصره داشتند، یورش بردند. اما سپاهیان شبانگاهان عقب نشستند و به خانه‌های خود بازگشتند.^{۲۲} پس آدوم تا به امروز بر سلطه یهودا شوریده است. در همان زمان، اهالی لیبته نیز شوریدند.^{۲۳} و اما دیگر امور مربوط به یهورام، و هر آنچه کرد، آیا همگی در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۲۴} یهورام با پدران خود آرمید و در شهر داوود کنار ایشان به خاک سپرده شد. پس از او، پسرش آخزیا به جای وی پادشاه شد.

آخزیا، پادشاه یهودا

^{۲۵} در دوازدهمین سال سلطنت یورام پسر آخاب بر اسرائیل، آخزیا پسر یهورام پادشاه

* ۱۶:۸ در عبری: "یورام" که شکل دیگری از "یهورام" است؛ همچنین در بقیه باب.

خبر را بدان جا رساند.»^{۱۶} آنگاه سوار بر ارابه خویش به یزرعیل رفت، زیرا یورام در آنجا بستری بود و آخزیا، پادشاه یهودا نیز برای عیادت وی در آنجا به سر می‌برد.

^{۱۷} چون دیدبان برج یزرعیل، جماعت ییهو را دید که به آن سو می‌آیند، بانگ برآورد: «جماعتی می‌بینم.» یورام گفت: «سواری به استقبال ایشان گسیل دارید تا پرسد که آیا خیر است؟»^{۱۸} آن سوار به استقبال ییهو رفت و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید: "آیا خیر است؟"» ییهو پاسخ داد: «تو را با خیر چه کار است؟ برگشته، از بی من بیا.» دیدبان خبر داد و گفت: «قاصد به آنان رسید، ولی باز نمی‌گردد.»^{۱۹} پس پادشاه سواری دیگر فرستاد. او نیز نزد ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید: "آیا خیر است؟"» ییهو پاسخ داد: «تو را با خیر چه کار است؟ برگشته، از بی من بیا.»^{۲۰} دیدبان خبر داد: «او نزد ایشان رسید، ولی باز نمی‌گردد. اربابان باید ییهو پسر نمشی باشد، چون دیوانه‌وار می‌راند.»

^{۲۱} یورام گفت: «ارابه مرا آماده کنید.» چون آماده شد، یورام، پادشاه اسرائیل و آخزیا، پادشاه یهودا هر یک سوار بر ارابه‌های خویش به استقبال ییهو رفتند و در ملکی که زمانی از آن نابوت یزرعیلی بود، بدو رسیدند.^{۲۲} یورام با دیدن ییهو پرسید: «ای ییهو، آیا خیر است؟» ییهو پاسخ داد: «مادام که زناکاری و جادوگری مادرت ایزابل همچنان بی‌سداد می‌کند، چه خیری؟»^{۲۳} یورام با شنیدن این سخن ارابه را برگردانید و گریزان به آخزیا ندا در داد: «ای آخزیا، خیانت!»^{۲۴} آنگاه ییهو کمان خویش برگرفت و با تمام قدرت آن را کشید و تیر بر میان‌شانه‌های یورام زد و قلب او را شکافت، و او بر کف ارابه‌اش افتاد.^{۲۵} ییهو به بدقر، سردار خود، گفت: «او را برگیر و در مزرعه‌ای

بر سر او ریخت و گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: من تو را بر قوم خداوند، اسرائیل، به پادشاهی مسح کردم.»^{۲۶} بر توست که خاندان سرورت آخاب را نابود کنی، و من از این راه انتقام خون خادمانم انبیا و خون همه پرستندگان خداوند را از دست ایزابل خواهم گرفت.^{۲۷} آری، خاندان آخاب همگی هلاک خواهند شد، و من همه بازماندگان مذکر آخاب را در اسرائیل، از برده و آزاد، از بین خواهم برد.^{۲۸} با خاندان آخاب همان خواهم کرد که با خاندان یربعام پسر نیاط و بعتشا پسر اخیآ کردم.^{۲۹} و اما در مورد ایزابل، در مزرعه یزرعیل خوراکی سگان خواهد شد و کسی او را دفن نخواهد کرد.» آنگاه در را گشود و گریخت.

^۱ هنگامی که ییهو نزد سرداران همقطار خود بازگشت، یکی از آنها پرسید: «آیا خیر است؟ آن دیوانه از تو چه می‌خواست؟» ییهو پاسخ داد: «شما خود او را می‌شناسید و می‌دانید از کدامین چیزها سخن می‌گوید.»^۲ آنان گفتند: «راستش را نمی‌گوی! به ما بگو چه گفت.» ییهو پاسخ داد: «گفت: "خداوند چنین می‌فرماید: من تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم."»^۳ پس آنان بی‌درنگ رخت خویش برگرفته، بر پله‌ها زیر او پهن کردند و شیپورزان فریاد برآوردند که: «یهو پادشاه است!»

کشته شدن یورام و آخزیا به دست ییهو

^۴ پس، ییهو پسر یهوشافاط پسر نمشی، علیه یورام دسیسه کرد. یورام با تمامی اسرائیل از راموت جلعاد در برابر خزائیل، پادشاه آرام، دفاع می‌کرد؛^۵ اما یورام* پادشاه به یزرعیل بازگشته بود تا از جراحاتی که آرامیان به هنگام جنگ با خزائیل پادشاه آرام، بر او وارد آورده بودند، التیام یابد. ییهو گفت: «اگر رأی‌تان چنین است، مگذارید کسی از شهر به یزرعیل بگریزد و این

* ۱۵:۹ در عبری: «یهورام» که شکل دیگری از «یورام» است؛ همچنین در آیات ۱۷ و ۲۱-۲۴.

التفاتی کنید و به خاکش سپارید، زیرا دختر پادشاه است.»^{۳۵} اما چون به قصد دفن او رفتند، جز جمجمه و پاها و کف دستها چیزی از او نیافتند.^{۳۶} پس بازگشتند و به ییهو خبر دادند. او گفت: «این همان کلامی است که خداوند به واسطه خادم خود ایلیای تشبی گفته بود که، "پیکر ایزابل در ملک یزرعیل خوراک سگان خواهد شد"^{۳۷} و جسدش در ملک یزرعیل همچون سرگین بر زمین خواهد بود، چنانکه هیچ کس نخواهد توانست بگوید که این ایزابل است.»^{۳۸}

کشته شدن خاندان آخاب

و اما هفتاد پسر از خاندان آخاب در سامیره بودند. پس ییهو نامه‌هایی نوشت و به سامیره نزد حاکمان یزرعیل،^۱ مشایخ، و مریبان فرزندان آخاب فرستاده، گفت: «چون پسران سرورتان نزد شما آیند و شما را اسب و ارابه، شهری مستحکم و ساز و برگ نظامی است، به محض دریافت این نامه،^۲ از میان پسران سرورتان بهترین و شایسته‌ترین را برگزینید و او را بر تخت پدرش بنشانید. آنگاه به دفاع از خاندان سرورتان به جنگ برآیید.»^۳ اما آنان سخت هراسان شدند و گفتند: «اینک اگر دو پادشاه در برابر او تاب نیاوردند، از ما چه کاری ساخته است؟»^۴ پس رئیس دربار، والی شهر، و مشایخ و مریبان جملگی برای ییهو پیغام فرستادند که: «ما خادم تویم و هر چه بفرمایی، به جا خواهیم آورد. کسی را به پادشاهی بر نمی‌گماریم. تو خود هر چه مصلحت می‌بینی، همان کن.»^۵ پس ییهو نامه دیگری به ایشان نوشته، گفت: «اگر شما با منید

که از آن نابوت یزرعیلی بود، بیفکن. به یاد آور آنگاه که من و تو، بر ارابه‌هایمان از پی پدرش آخاب می‌تاختیم، خداوند این وحی را درباره او فرموده بود: "خداوند می‌فرماید که من دیروز خون نابوت و پسرانش را دیدم؛ او می‌فرماید که در همین مزرعه تو را مکافات خواهم رسانید." پس اکنون او را برگیر و بنا بر گفته خداوند، در همان مزرعه بیفکن.»

^{۳۷} چون آخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به سوی بیت حقان* گریخت. ییهو به تعقیب او پرداخت و بانگ برآورد: «او را نیز بکشید!» پس او را در ارابه‌اش در راه جور واقع در نزدیکی پیلعام، زدند. آخزیا توانست تا مجدو بگریزد، اما در آنجا مرد.^{۳۸} خادمانش او را با ارابه به اورشلیم بردند و در گور خودش در شهر داوود، با پدرانش به خاک سپردند.^{۳۹} آخزیا در یازدهمین سال سلطنت یورام پسر آخاب، پادشاه یهودا شده بود.

کشته شدن ایزابل

^{۴۰} و چون ییهو به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنید و سرمه بر چشمان کشید و با سری آراسته، از پنجره نگریست.^{۴۱} چون ییهو از دروازه داخل شد، ایزابل پرسید: «ای زمری، ای قاتل سرورت، آیا خیر است؟»^{۴۲} * ییهو به بالا، به سوی پنجره نظر کرد و پرسید: «کیست که جانبدار من باشد؟ کیست؟» تنی چند از خواجگان از پنجره بدو نگریستند.^{۴۳} ییهو گفت: «او را به زیر اندازید!» پس ایزابل را به زیر افکندند و خونش بر دیوار و بر اسبانی که لگدمالش کردند، پاشید.^{۴۴} آنگاه داخل شده، خورد و آشامید. سپس گفت: «بر این زن ملعون

* ۲۷:۹ یا: "به راه بوستان (خانه داخل باغ)".

* ۳۱:۹ یا: «آیا زمری که سرورش را کشت، خیر بود؟».

* ۳۶:۹ اول پادشاهان ۲۳:۲۱.

* ۱:۱۰ در متن عبری؛ در برخی از متون ترجمه یونانی هفتادئتان: "رهبران سامیره".

است پس دست خود را به من ده.» یهوناداب چنین کرد و ییهو او را بر اربابه خویش برکشیده،^{۱۶} گفت: «همراه من بیا و ببین برای خداوند چه غیرتی دارم.» پس او را بر اربابه وی سوار کردند.^{۱۷} ییهو چون به سامیره رسید، بنا بر آنچه خداوند به ایلیا گفته بود، تمامی بازماندگان خاندان آخاب در سامیره را کشت چندان که اثری از او باقی نگذاشت.

کشته شدن پرستندگان بعل

^{۱۸} آنگاه ییهو مردم را همگی فرا خواند و بدیشان گفت: «آخاب بعل را اندکی عبادت کرد، اما ییهو او را بسیار عبادت خواهد کرد.^{۱۹} پس حال، انبیای بعل و خادمان و کاهنان او را جملگی نزد من گرد آورید. مراقب باشید تا کسی بر جا نماند، زیرا بر آنم که قربانی بزرگی برای بعل بر پا نمایم. هر که حضور نیابد، کشته خواهد شد.» اما ییهو می خواست به این حيله، پرستندگان بعل را بکشد.^{۲۰} پس گفت: «گردهم آیی مخصوصی برای تجلیل بعل ترتیب دهید.» و این امر اعلان شد.^{۲۱} ییهو آنگاه به سرتاسر اسرائیل پیغام فرستاد و همه پرستندگان بعل آمدند، و کسی باقی نماند که نیامده باشد. آنان همگی در معبد بعل گرد آمدند چندان که معبد بعل سرتاسر پر شد.^{۲۲} سپس ییهو به قراول جامه‌خانه فرمان داد: «برای همه پرستندگان بعل جامه بیرون آور.» و او برای آنها جامه‌ها بیرون آورد.^{۲۳} آنگاه ییهو و یوناداب پسر رکاب به معبد بعل درآمدند و ییهو به پرستندگان بعل گفت: «جستجو کنید و ببینید کسی از پرستندگان خداوند اینجا در میان شما نباشد، بلکه تنها پرستندگان بعل حضور داشته باشند.»^{۲۴} پس آنان جهت تقدیم قربانی و هدایای تمام‌سوز داخل شدند.

و اما ییهو هشتاد مرد را بیرون معبد به نگاهبانی گماشته بود با این هشدار که: «اگر کسی از شما بگذارد یکی از مردانی که به

و سخن مرا گوش فرا می‌دهید، پس سرهای پسران سرورتان را بگیرید و فردا همین وقت به یزرعیل نزد من آید.» آن شاهزادگان که هفتاد تن بودند، همگی نزد بزرگان شهر به سر می‌بردند که مسئولیت بزرگ کردن آنها را بر عهده داشتند.^{۲۵} چون نامه به دست آنان رسید، هر هفتاد پسر پادشاه را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل نزد ییهو فرستادند.^{۲۶} چون قاصدی برای ییهو خبر آورد که سرهای پسران پادشاه را آورده‌اند، او فرمان داد: «سرهای ایشان را تا بامدادان به صورت دو گبه کنار دروازه ورودی شهر قرار دهید.»^{۲۷} بامدادان، ییهو بیرون رفت و ایستاده، به همه قوم گفت: «شما مردمی بی‌گناهیید. من بودم که علیه سرورم دسیسه کرده، او را کشتم، ولی همه اینها را که کشته است؟^{۲۸} پس بدانید که حتی یکی از سخنان خداوند درباره خاندان آخاب بر زمین نخواهد افتاد. آری، خداوند آنچه را به واسطه خادمش ایلیا گفته بود، به انجام رسانیده است.»^{۲۹} پس ییهو همه بازماندگان خاندان آخاب در یزرعیل و نیز جمیع بزرگان و دوستان و کاهنان او را کشت و هیچ‌کس را زنده نگذاشت.

^{۳۰} آنگاه از آنجا روانه سامیره شد. در بیت عقید شبانان،^{۳۱} ییهو به چند تن از خویشاوندان آخزیا، پادشاه یهودا برخورد و پرسید: «شما کیستید؟» پاسخ دادند: «از خویشان آخزیا هستیم و به دیدار پسران پادشاه و پسران ملکه مادر می‌رویم.»^{۳۲} ییهو گفت: «ایشان را زنده بگیرید!» پس آنها را زنده گرفتند و همگی را که بر روی هم چهل و دو تن بودند، کنار چاه بیت عقید کشتند. او کسی را زنده نگذاشت.^{۳۳} ییهو پس از ترک آن مکان، به یهوناداب پسر رکاب برخورد که به استقبال وی آمده بود. پس از تحیت از او پرسید: «آیا آن‌گونه که من با تو همدلم، تو نیز با من چنینی؟» یهوناداب پاسخ داد: «آری، هستم.» ییهو گفت: «اگر چنین

سامیره به خاک سپرده شد. پس از او، پسرش یهوآحاز به جای وی پادشاه شد.^{۲۶} ییهو بیست و هشت سال در سامیره بر اسرائیل سلطنت کرد.

عَتلیا و یوآش

چون عَتلیسا مادر آخزیا دریافت که پسرش مرده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان را نابود کرد.^۱ اما یهوشبَع، دختر یهورام^۲ پادشاه که خواهر آخزیا بود، یوآش پسر آخزیا را برگرفته، او را از میان پسران پادشاه که کشته می‌شدند، در ربود، و او و دایه‌اش را در خوابگاهی نهاد. بدین‌گونه او را از عَتلیا پنهان کردند، و او کشته نشد.^۳ یوآش شش سال نزد او در خانه خداوند پنهان ماند، و عَتلیا بر آن سرزمین سلطنت می‌کرد.

^۴ در سال هفتم، یهویاداع فرستاد و فرماندهان جوخه‌های صد نفره یعنی گرتیان و نگهبانان را نزد خویش به خانه خداوند فرا خواند، و در خانه خداوند با ایشان پیمان بست و ایشان را سوگند داد. آنگاه پسر پادشاه را به ایشان نشان داد. و به آنها این‌گونه فرمان داد: «کاری که باید بکنید این است: شما که در روز شَبَات انجام وظیفه می‌کنید - یک سوّم از کاخ سلطنتی مراقبت می‌کنید،^۵ یک سوّم نزد دروازه سور کشیک می‌دهید، و یک سوّم دیگر نیز نزد دروازه پشت نگهبانان - و به نوبت از معبد محافظت می‌کنید،^۶ و شما دو گروه دیگر که در روز شَبَات مرخص هستید، باید همگی به جهت پادشاه از خانه خداوند محافظت کنید.^۷ هر یک سلاح به دست پادشاه را احاطه کنید، و هر که خواست به صفوفتان نزدیک آید، باید کشته شود. به هنگام خروج و دخول پادشاه، همراه او باشید.»

^۸ پس فرماندهان صدها مطابق هر آنچه یهویاداع کاهن دستور داده بود عمل کردند و در

دستان تسلیم کرده‌ام بگریزد، جان خویش را به عوض جان او از دست خواهد داد.»^{۲۵} به مجرد پایان تقدیم قربانیهای تمام‌سوز، ییهو به نگهبانان و افسران گفت: «داخل شوید و همه را بکشید. نگذارید کسی بگریزد.» پس همگی را از دم تیغ گذراندند. نگهبانان و افسران، اجساد را بیرون افکندند و وارد قلعه معبد بَعَل شدند.^{۲۶} آنان ستونهای سنگی را که در معبد بَعَل بود بیرون آورده، سوزاندند،^{۲۷} و ستون بَعَل را منهدم کردند، و معبد را به کلی ویران نمودند و آن را تا به امروز آبریزگاه ساختند.

^{۲۸} بدین‌سان، ییهو بَعَل را از اسرائیل ریشه‌کن کرد.^{۲۹} با این حال، از گناهان یُرِبعام پسر نیاط که اسرائیل را به گناه کشاند، یعنی از پرستش گوساله‌های زرین در بیت‌ئیل و دان، روی برتافت.^{۳۰} پس خداوند به ییهو گفت: «چون تو آنچه را در نظر من درست است، به خوبی به انجام رسانیدی و با خاندان آخاب تمام آنچه را که در دل من بود به عمل آوردی، پسران تو تا چهار نسل بر تخت پادشاهی اسرائیل خواهند نشست.»^{۳۱} با این حال، ییهو توجه نداشت تا شریعت ییهو خدای اسرائیل را به تمامی دل نگاه دارد و از گناهان یُرِبعام که اسرائیل را به گناه کشاند، روی برتافت.

^{۳۲} در آن ایام، خداوند به فرو کاستن سرزمین اسرائیل آغاز کرد. پس خزائیل به همه سرحدات اسرائیل حمله برد:^{۳۳} از اردن به سوی مشرق که تمامی زمین جلعاد است - یعنی سرزمین جاد، رثوبین و مَنسی - و از غروب در کناره وادی ارنون به سوی شمال* - یعنی جلعاد و باشان.^{۳۴} و اما دیگر امور مربوط به ییهو، و هر آنچه کرد، و همه عظمتش، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۳۵} ییهو با پدران خود آرمید و در

* ۳۳:۱۰ عبارت "به سوی شمال"، برای روشن شدن متن عبری افزوده شده است.

* ۲:۱۱ در عبری: "یورام" که شکل دیگری از "یهورام" است.

ناظران بر خانه خداوند گماشت. ^{۱۹} و سردارانِ صدها یعنی گریتیان و نگهبانان، و تمامی مردم مملکت را برگرفته، پادشاه را از خانه خداوند فرود آوردند. ایشان از دروازه نگهبانان به خانه پادشاه درآمدند. و پادشاه بر تخت پادشاهان جلوس کرد. ^{۲۰} آنگاه تمامی مردم مملکت شادی کردند و شهر آرامی یافت، زیرا عتلیا در کاخ سلطنتی به شمشیر کشته شده بود. ^{۲۱} یوآش * هفت ساله بود که پادشاه شد.

مرمت معبد

۱۲ در هفتمین سال سلطنت ییهو، یوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش ظیبّه بود از مردمان بیثربیع. ^۲ یوآش در همه سالهایی که یهویاداع کاهن او را تعلیم می داد، آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می آورد. ^۳ با این حال، مکانهای بلند را از بین نبرد و مردم همچنان در آنجا قربانی می کردند و بخور می سوزاندند. ^۴ یوآش به کاهنان گفت: «تمامی پولی را که به عنوان هدیه مقدس به خانه خداوند آورده شده است گرد آورید، خواه مالیات رایج، خواه وجوه نذری و خواه وجهی که داوطلبانه به معبد اهدا شده است. کاهنان هر یک این پول را از یکی از اهداگران دریافت کنند تا جهت مرمت هر خرابی که در معبد یافت شود، به کار ببرند.» ^۵ باری، بیست و سه سال از پادشاهی یوآش گذشت، و کاهنان هنوز معبد را مرمت نکرده بودند. ^۶ پس یوآش پادشاه، یهویاداع کاهن و دیگر کاهنان را به حضور طلبیده، از ایشان پرسید: «چرا خرابیهای معبد را مرمت نمی کنید؟ از این پس دیگر از اهداگران پول نگیرید، بلکه آن را به جهت تعمیر معبد تحویل دهید.» ^۸ کاهنان پذیرفتند که دیگر نه پولی از مردم بگیرند و نه معبد را تعمیر کنند.

هر یک، مردان خویش را برگرفتند، چه آنان را که در سبّات مرخص می شدند و چه آنان را که در سبّات انجام وظیفه می کردند، و نزد یهویاداع کاهن رفتند. ^{۱۰} او یهویاداع نیزه ها و سپرهایی را که از آن داوود پادشاه بود و در خانه خداوند قرار داشت، به سرداران صدها سپرد. ^{۱۱} نگهبانان هر یک سلاح به دست، اطراف پادشاه مستقر شدند، یعنی نزدیک مذبح و معبد، از ضلع جنوبی معبد تا ضلع شمالی آن. ^{۱۲} سپس یهویاداع، پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش بنهاد و نسخه ای از شهادت را به او داد. بدین گونه وی را پادشاه ساخت، مسح کردند، و دست زده، بانگ برآوردند که: «زنده باد پادشاه!»

^{۱۳} چون عتلیا صدای نگهبانان و مردم را شنید، نزد مردم به خانه خداوند رفت. ^{۱۴} چون نگریست، پادشاه را دید که طبق سنت، کنار ستون ایستاده بود، و سرداران و شیپورچیان در کنار پادشاه بودند، و تمامی مردم مملکت شادی می کردند و شیپور می نواختند. پس عتلیا جامه بر تن درید و فریاد زد: «خیانت! خیانت!» ^{۱۵} آنگاه یهویاداع کاهن به سرداران صدها که به فرماندهی لشکر گماشته شده بودند فرمان داده، گفت: «این زن را از میان صفوف بیرون برید و هر که را که از پی او زود، به شمشیر بکشید.» زیرا یهویاداع گفته بود: «نباید در خانه خداوند کشته شود.» ^{۱۶} پس عتلیا را گرفتار کردند و چون او به جایگاه ورود اسبان به کاخ پادشاه رسید، در آنجا او را کشتند.

^{۱۷} آنگاه یهویاداع میان خداوند، پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند؛ همچنین میان پادشاه و قوم. ^{۱۸} سپس تمامی قوم به معبد بعل رفته، آن را ویران کردند و مذبحها و تمثالهایش را در هم شکستند و متان را که کاهن بعل بود، در برابر مذبحها کشتند. سپس یهویاداع کاهن،

* ۲۱:۱۱ در عبری: «یهوآش» که شکل دیگری از «یوآش» است؛ همچنین در بقیه کتاب.

اشیاء مقدسی را که پدرانش یهوشافاط، پهورام و آخزیا، پادشاهان یهودا وقف کرده بودند، و نیز هدایایی را که خود وقف کرده بود، با همه طلائی که در خزانه‌های خانه خداوند و کاخ سلطنتی یافت می‌شد، برای خزائیل، پادشاه آرام فرستاد. بدین سان خزائیل از حرکت به سوی اورشلیم چشم پوشید.

^{۱۹} و اما دیگر امور مربوط به یوآش، و هرآنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۲۰} خادمان یوآش برخاسته، بر وی دسیسه کردند و او را در بیت ملو واقع در جاده‌ای که به سلأ منتهی می‌شد، کشتند.^{۲۱} خادمانش که او را کشتند، یوزاکار* پسر شیمعت و یهوزاباد پسر شویر بودند. بدین ترتیب، یوآش چشم از جهان فرو بست و با پدرانش در شهر داوود به خاک سپرده شد. پس از او، پسرش آقصیا پادشاه شد.

یهوآحاز، پادشاه اسرائیل

در بیست و سومین سال سلطنت یوآش پسر آخزیا پادشاه یهودا، یهوآحاز پسر ییهو در سامره پادشاه اسرائیل شد و هفده سال سلطنت کرد.^۲ او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، پیروی کرد. آری، او از آن گناهان دست نکشید.^۳ پس خداوند بر اسرائیل خشم گرفت و این قوم را تا مدت‌های دراز زیر سلطه خزائیل پادشاه آرام و پسرش پن‌هدد نگاه داشت.^۴ آنگاه یهوآحاز به درگاه خداوند استغاثه کرد و خداوند او را اجابت فرمود، زیرا که دید پادشاه آرام چگونه بر اسرائیل ستم می‌کند.^۵ خداوند نجات‌دهنده‌ای برای اسرائیل فرستاد، و ایشان از سلطه آرام رستند. بدین سان بنی اسرائیل همچون گذشته در

^۹ یهوآحاز کاهن صندوقی برگرفت و در سرپوش آن سوراخی ایجاد کرد، و صندوق را کنار مذبح، در سمت راست محل ورود مردم به خانه خداوند گذاشت. کاهنانی که نگهبان در ورودی بودند، هر پولی را که به خانه خداوند اهدا می‌شد، در آن صندوق می‌ریختند.^{۱۰} او هرگاه در صندوق پول بسیار می‌یافتند، کاتب پادشاه و کاهن اعظم می‌آمدند و وجوهی را که تقدیم خانه خداوند شده بود، می‌شمردند و در کیسه‌هایی می‌گذاشتند.^{۱۱} پس از شمارش هدایای نقدی، آن را به سرکارگرانی که مسئول نظارت بر کار خانه خداوند بودند تحویل می‌دادند تا جهت پرداخت دستمزد کارگران خانه خداوند، یعنی نجاران، بنایان، سنگ‌کاران و سنگتراشان، مصرف شود. نیز سرکارگران با این پول برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، تیرهای چوبی و سنگهای تراشیده می‌خریدند و یا آن را به مصرف هر هزینه دیگری که برای تعمیر معبد لازم می‌بود، می‌رساندند.^{۱۲} پولی که به معبد آورده می‌شد، جهت ساخت ظروف نقره برای غسل، گلگیرها، کاسه‌های مخصوص پاشیدن خون، شیپورها یا تهیه دیگر لوازم طلا یا نقره برای خانه خداوند مصرف نمی‌شد،^{۱۳} بلکه فقط به کارگرانی پرداخت می‌شد که با آن خانه خداوند را مرمت می‌کردند.^{۱۴} از متصدیان دریافت پول و پرداخت به کارگران، صورت حساب خواسته نمی‌شد، زیرا کارشان را با امانت انجام می‌دادند.^{۱۵} وجوه قربانی جبران و قربانی گناه به خانه خداوند آورده نمی‌شد، زیرا سهم کاهنان بود.

^{۱۶} در آن روزها، خزائیل پادشاه آرام برآمده، به جت حمله برد و آن را تصرف کرد، و آنگاه به سوی اورشلیم توجه نموده، خواست بدان جا نیز حمله برد.^{۱۷} اما یوآش پادشاه یهودا، تمام

* ۲۱:۱۲ یا "یوزاباد".

إليشع به پادشاه اسرئيل گفت: «کمان را به دست بگیر.» يهواش کمان را به دست گرفت. آنگاه إلیشع دستان خود را بر دستهای پادشاه قرار داد^{۱۷} و گفت: «پنجره‌ای را که به جانب شرق باز می‌شود، بگشا.» يهواش چنین کرد. إلیشع دستور داد: «تیر بینداز!» پس پادشاه تیری رها کرد. آنگاه إلیشع گفت: «تیر پیروزی خداوند، تیر پیروزی بر آرام! تو آرامیان را در آفیق یکباره شکست خواهی داد.»^{۱۸} سپس گفت: «تیرها را بگیر.» پادشاه تیرها را برگرفت، و إلیشع به او گفت: «بر زمین بزَن.» پس پادشاه تیرها را سه بار بر زمین زد و آنگاه باز ایستاد.^{۱۹} مرد خدا خشمگین شد و گفت: «باید پنج یا شش بار بر زمین می‌زدی. در آن صورت آرامیان را به کلی در هم می‌شکستی و همه را نابود می‌کردی. اما اکنون تنها سه بار آنها را شکست خواهی داد.»

^{۲۰} و إلیشع درگذشت و او را به خاک سپردند. در آن روزگار، مهاجمان موآبی، هر ساله به اسرئیل می‌تاختند.^{۲۱} یک بار که اسرئیلیان به خاکسپاری مردی مشغول بودند، ناگاه گروهی از مهاجمان را دیدند و جنازه را به داخل گور إلیشع افکندند. آن مرده به محض برخورد با استخوانهای إلیشع، زنده شد و بر پا ایستاد.^{۲۲} خزائیل، پادشاه آرام، در تمام دوران سلطنت يهواحاز بر اسرئیل ستم کرد.^{۲۳} اما خداوند به خاطر عهدی که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود، بر اسرئیلیان التفات نمود و آنها را مشمول فیض و رحم خویش قرار داد، به گونه‌ای که تا به امروز نخواست آنها را از میان بردارد یا از حضور خویش براند.^{۲۴} چون خزائیل، پادشاه آرام درگذشت، پسرش بن‌هدد به جای او پادشاه شد.^{۲۵} يهواش پسر يهواحاز، شهرهایی را که بن‌هدد پسر

خانه‌های خویش قرار یافتند.^{۲۶} اما آنان همچنان از گناهان خاندان یُرُبعام که اسرئیل را به گناه کشانده بود، پیروی کردند و از آن گناهان دست نکشیدند. و آشیرَه* نیز همچنان در سامره بر پا ماند. از سپاه يهواحاز جز پنجاه سوار، ده ارابه و ده هزار پیاده چیزی باقی نمانده بود، زیرا پادشاه آرام مابقی را به کلی نابود کرده و بسان غبار در موسم خرمن‌کوبی ساخته بود.^{۲۷} و اما دیگر امور مربوط به يهواحاز، و هرآنچه کرد، و عظمتش، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرئیل نوشته نشده است؟^{۲۸} يهواحاز با پدران خود آرمید و در سامره به خاک سپرده شد. پس از او، پسرش يهواش* به جای وی پادشاه شد.

یهواش، پادشاه اسرئیل

^{۱۰} در سی و هفتمین سال سلطنت یواش بر يهودا، يهواش پسر يهواحاز در سامره پادشاه اسرئیل شد و شانزده سال سلطنت کرد.^{۱۱} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و از گناهان یُرُبعام پسر نباط که اسرئیل را به گناه کشانده بود دست نکشید، بلکه همچنان به آن گناهان ادامه داد.^{۱۲} و اما دیگر امور مربوط به يهواش، و هرآنچه کرد، و عظمتش، از جمله جنگ وی با أمصیا پادشاه يهودا، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرئیل نوشته نشده است؟^{۱۳} يهواش با پدران خود آرمید و یُرُبعام به جای او بر تخت نشست. يهواش کنار پادشاهان اسرئیل در سامره به خاک سپرده شد.^{۱۴} و اما إلیشع به مرضی مبتلا بود که سرانجام به مرگش می‌انجامید. يهواش، پادشاه اسرئیل، به عبادت او رفت و در حالی که می‌گریست، گفت: «آه ای پدر من، ای پدرم! ای ارابه و سواران اسرئیل!»^{۱۵} إلیشع به او گفت: «کمانی و تیری چند بگیر.» يهواش چنین کرد.^{۱۶} سپس

* ۱۳: ۶ «آشیرَه» الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در بقیه کتاب * ۱۳: ۹ در عبری: «یواش» که شکل دیگری از «یهواش» است؛ همچنین در آیات ۱۲-۱۴ و ۱۵.

یهوآش پادشاه اسرائیل برای آمصیا پادشاه یهودا پیغام فرستاده، گفت: «خاربوته‌ای در لبنان نزد سرو آزادی در لبنان فرستاده، گفت: "دخترت را به پسر من به زنی بده،" اما جانوری وحشی که در لبنان بود از آنجا گذشته، خاربوته را پایمال کرد.^{۱۰} هان تو آدم را شکست داده و حال در دلت مغرور شده‌ای. به همین پیروزی بسنده کن و در خانه‌ات بمان! چرا بلا بر خود می‌آوری و موجب سقوط خودت و یهودا می‌شوی؟»

^{۱۱} اما آمصیا گوش نگرفت. پس یهوآش پادشاه اسرائیل برآمده، او و آمصیا پادشاه یهودا در بیت‌شمس، واقع در یهودا، با یکدیگر رویارو شدند.^{۱۲} یهودا از اسرائیل شکست خورد، و هر کس به خانه خویش گریخت.^{۱۳} یهوآش پادشاه اسرائیل، آمصیا پادشاه یهودا پسر یوآش پسر آخزیا را در بیت‌شمس اسیر کرده، به اورشلیم رفت، و چهارصد ذراع^{۱۴} از دیوار اورشلیم را، از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه، منهدم ساخت.^{۱۵} همچنین تمام طلا و نقره، و همهٔ اسبابی را که در خانهٔ خداوند و خزانه‌های کاخ سلطنتی یافت می‌شد، همراه با گروگانها برگرفته، به سامیره بازگشت.

^{۱۵} و اما دیگر امور مربوط به یهوآش که او انجام داد، و عظمتش، و اینکه چگونه با آمصیا پادشاه یهودا جنگید، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۱۶} یهوآش با پدران خود آرمید و کنار پادشاهان اسرائیل در سامیره به خاک سپرده شد. پس از او، پسرش یربعام به جای وی پادشاه شد.

^{۱۷} آمصیا پسر یوآش، پادشاه یهودا، پس از مرگ یهوآش، پسر یهوآحاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال دیگر نیز بزیست.^{۱۸} و اما دیگر

خزائیل از پدرش یهوآحاز در جنگ گرفته بود، از او بازپس گرفت. یهوآش سه بار وی را شکست داد و بدین‌سان شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

آمصیا، پادشاه یهودا

۱۴ در دومین سال سلطنت یهوآش* پسر یهوآحاز بر اسرائیل، آمصیا، پسر یوآش، پادشاه یهودا شد.^۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یهوعدین بود، از مردمان اورشلیم.^۳ آمصیا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می‌آورد، اما نه مانند جدش داوود، بلکه موافق تمامی آنچه پدرش یوآش کرده بود، رفتار می‌کرد.^۴ با این حال مکانهای بلند را از بین نبرد، و مردم همچنان در آنجا قربانی می‌کردند و بخور می‌سوزاندند.^۵ چون سلطنت در دست آمصیا استوار گردید، آن خادمان خود را که پدرش، پادشاه را به قتل رسانده بودند، کشت.^۶ اما فرزندان قاتلان پدر را نکشت، بلکه مطابق آنچه در کتاب تورات موسی نوشته شده است عمل کرد، که در آن خداوند فرمان داده بود که: «پدران به سبب فرزندان کشته نشوند و نه فرزندان به سبب پدران، بلکه هر کس برای گناه خودش کشته شود.»^۷

^۷ نیز آمصیا بود که ده هزار تن از آدمیان را در وادی نمک کشت و سیلاع را در جنگ تصرف کرده، آن را یقتیل نامید، که تا به امروز به همین نام خوانده می‌شود.

^۸ آنگاه آمصیا قاصدانی نزد یهوآش پسر یهوآحاز و نوهٔ یهو پادشاه اسرائیل فرستاد و گفت: «بیا تا با یکدیگر رو در رو شویم.»^۹ اما

* ۱:۱۴ در عبری: "یوآش" که شکل دیگری از "یهوآش" است؛ همچنین در آیات ۱۳، ۲۳، ۲۷.

* ۱۴: ۶: ۲۴: ۱۶.

* ۱۴: ۱۳: در عبری: "ایما"، یک ایما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه کتاب.

با پدران خود، پادشاهان اسرائیل، آرמיד. پس از او، پسرش زکریا به جای وی پادشاه شد.

عزریا، پادشاه یهودا

۱۵ در بیست و هفتمین سال سلطنت یربعام بر اسرائیل، عزریا پسر اَمصیا پادشاه یهودا به پادشاهی رسید.^۱ او شانزده ساله بود که پادشاه شد، و پنجاه و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یگلیا بود، از مردمان اورشلیم.^۲ عزریا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می‌آورد، درست به همان‌گونه که پدرش اَمصیا کرده بود.^۳ با این حال مکانهای بلند از بین برده نشد، و مردم همچنان در آنجا قربانی می‌کردند و بخور می‌سوزاندند.^۴ خداوند عزریای پادشاه را تا روز مرگش به جدام مبتلا کرد و او در خانه‌ای مجزا می‌زیست. پسر او یوتام، ریاست خانه پادشاه را بر عهده گرفت، و بر مردم آن دیار حکومت می‌کرد.^۵ و اما دیگر امور مربوط به عزریا، و هرآنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^۶ عزریا با پدران خود آرמיד و او را در کنار ایشان در شهر داوود به خاک سپردند. و پسرش یوتام به جای او پادشاه شد.

زکریا، پادشاه اسرائیل

^۸ در سی و هشتمین سال سلطنت عزریا بر یهودا، زکریا پسر یربعام در سامره پادشاه شد و شش ماه بر اسرائیل سلطنت کرد.^۹ زکریا همچون پدرانش آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و از گناهان یربعام پسر نیاط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دست نکشید.^{۱۰} شلوم پسر یابیش علیه او دسیسه کرد و در برابر چشم همگان به وی حمله آورده، او را به قتل رسانید و خود به جایش پادشاه شد.^{۱۱} دیگر

امور مربوط به اَمصیا، آیا در کتاب تواریخ پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۱۲} او در اورشلیم بر ضد او دسیسه کردند. پس او به لاکیش گریخت، اما ایشان در پی او به لاکیش فرستاده، وی را در آنجا کشتند.^{۱۳} سپس او را بر اسبان بازآوردند و نزد پدرانش در اورشلیم، شهر داوود، به خاک سپردند.^{۱۴} آنگاه مردمان یهودا جملگی عزریای^{۱۵} شانزده ساله را به جای پدرش اَمصیا پادشاه ساختند.^{۱۶} عزریا پس از آنکه پدرش اَمصیا نزد پدران خود آرמיד، ایلت را از نو ساخت و آن را به یهودا بازگردانید.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

^{۱۷} در پانزدهمین سال سلطنت اَمصیا پسر یوآش پادشاه یهودا، یربعام پسر یهوآش پادشاه اسرائیل در سامره پادشاه شد و چهل و یک سال سلطنت کرد.^{۱۸} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و از گناهان یربعام پسر نیاط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دست نکشید.^{۱۹} هم او بود که طبق آنچه بهوه خدای اسرائیل از دهان خادم خود یونس نبی پسر اَمتای اهل جت خفر گفته بود، زمینهای اسرائیل را از لیوحامات^{۲۰} تا دریای عزبه، بازپس گرفت.^{۲۱} اما چون خداوند دید که رنج و محنت اسرائیلیان از برده و آزاد بسیار تلخ است، و کسی نیست که یاری‌شان رساند،^{۲۲} پس اسرائیلیان را به دست یربعام پسر یهوآش نجات داد، از آن رو که نگفته بود که نام اسرائیل را از پهنه گیتی محو خواهد کرد.

^{۲۳} و اما دیگر امور مربوط به یربعام، و هرآنچه کرد، و عظمت و جنگهایش، و اینکه چگونه دمشق و حمات را که از آن یهودا بود برای اسرائیل بازپس گرفت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۲۴} یربعام

* ۲۱:۱۴ "عزریا" نیز خوانده می‌شود.

* ۲۵:۱۴ یا: "مدخلی حمات".

اسرائیل تثبیت نمود.^{۲۰} مَنحیم این مبلغ را به زور از تمامی ثروتمندان اسرائیلی گرفت. آنها هر کدام پنجاه مثقال^{*} نقره پرداختند تا به پادشاه آشور داده شود. بدین سان پادشاه آشور عقب نشست و در آن سرزمین نماند.^{۲۱} و اما دیگر امور مربوط به مَنحیم، و هر آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته نشده است؟^{۲۲} مَنحیم با پدران خود آرמיד و پسرش فَعْحیا به جای او پادشاه شد.

فَعْحیا، پادشاه اسرائیل

^{۲۳} در پنجاهمین سال سلطنت عَزْریا پادشاه یهودا، فَعْحیا پسر مَنحیم در سامیره پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد.^{۲۴} فَعْحیا آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و از گناهان پُرْبعام پسر نِباط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دست نکشید.^{۲۵} یکی از سردارانش به نام فَعْح پسر رَمَلیا علیه او دسیسه کرد و به اتفاق پنجاه تن از مردمان جلعاد، فَعْحیا و نیز ارجوب و آریه را در دژ کاخ سلطنتی در سامیره کشت. بدین سان فَعْح، فَعْحیا را کشت و خود به جای او پادشاه شد.^{۲۶} دیگر امور مربوط به فَعْحیا، و هر آنچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

فَعْح، پادشاه اسرائیل

^{۲۷} در پنجاه و دومین سال سلطنت عَزْریا پادشاه یهودا، فَعْح پسر رَمَلیا در سامیره پادشاه اسرائیل شد و بیست سال سلطنت کرد.^{۲۸} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و از گناهان پُرْبعام پسر نِباط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دست نکشید.^{۲۹} در دوران سلطنت

امور مربوط به زکریا، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۳۰} این بود وعده‌ای که خداوند به پیهو داده و گفته بود: «پسران تو تا چهار نسل بر تخت پادشاهی اسرائیل خواهند نشست.»^{*} و چنین نیز شد.

سَلُوم، پادشاه اسرائیل

^{۳۱} در سی و نهمین سال سلطنت عَزْریا پادشاه یهودا، سَلُوم پسر یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامیره سلطنت کرد.^{۳۲} آنگاه مَنحیم پسر جادی از ترصه به سامیره برآمد و به سَلُوم پسر یابیش حمله آورده، او را کشت و خود به جای وی پادشاه شد.^{۳۳} و اما دیگر امور مربوط به سَلُوم، و دسیسه‌ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.^{۳۴} در آن زمان، مَنحیم که از ترصه آمده بود به تَفْصَح و هر که در آن بود و حومه آن حمله آورد و همه را کشت و شکم زنان آبستن را درید، زیرا مردم آنجا حاضر نشده بودند دروازه‌های شهر را به روی او بکشایند.

مَنحیم، پادشاه اسرائیل

^{۳۵} در سی و نهمین سال سلطنت عَزْریا پادشاه یهودا، مَنحیم پسر جادی در اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامیره سلطنت کرد.^{۳۶} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و در تمام دوران سلطنت خود از گناهان پُرْبعام پسر نِباط که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دست نکشید.^{۳۷} در آن زمان فول،^{*} پادشاه آشور، به سرزمین اسرائیل حمله آورد، اما مَنحیم با پرداخت ده هزار وزنه^{*} نقره حمایت او را جلب کرد و به کمک او سلطنت خود را بر

* ۱۲: ۱۵ ۲ پادشاهان ۱۰: ۳۰.

* ۱۹: ۱۵ نام دیگر "تغلت فلایر"؛ مقایسه کنید با آیه ۲۹ همین باب.

* ۱۹: ۱۵ یا "تقطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

* ۲۰: ۱۵ در عبری: "شیکل". یک شیکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

یهودا، به پادشاهی رسید.^۲ آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد، و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. او برخلاف پدرش داوود، آنچه را که در نظر یهوه خدایش درست بود به جا نیاورد،^۳ بلکه راههای پادشاهان اسرائیل را در پیش گرفت و حتی به پیروی از اعمال کراهت‌آور قومهایی که خداوند آنها را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون رانده بود، پسر خود را در آتش سوزانید.^۴ او در مکانهای بلند و بر فراز تپه‌ها و زیر هر درخت سبز، قربانی تقدیم می‌کرد و بخور می‌سوزانید.

^۵ آنگاه رصین پادشاه آرام، و قحح پسر رملیا پادشاه اسرائیل، به جنگ اورشلیم رفته، آحاز را محاصره کردند، اما نتوانستند بر او چیره شوند.^۶ در آن ایام، رصین پادشاه آرام، مردان یهودا را از ایالت بیرون راند و آن شهر را برای آرام بازپس گرفت. بنابراین آرامیان* بدان جا نقل مکان کردند و تا به امروز در ایالت ساکنند.^۷ آحاز قاصدانی نزد تغلت‌فلاسر پادشاه آشور فرستاد با این پیغام که: «من خدمتگزار تو و همچون پسر توام. بیا و مرا از دست پادشاه آرام و پادشاه اسرائیل که بر من حمله آورده‌اند، برهان.»^۸ آحاز همچنین طلا و نقره‌ای را که در خانه خداوند و خزانه‌های دربار پادشاه یافت می‌شد گرفته، پیشکشی برای پادشاه آشور فرستاد.^۹ پادشاه آشور تمنای آحاز را اجابت نموده، بر دمشق تاخت و آنجا را متصرف شد، و تمامی مردمان دمشق را به شهر قیر تبعید کرد و رصین را نیز کشت.

^{۱۰} آنگاه آحاز پادشاه برای دیدار با تغلت‌فلاسر پادشاه آشور، راهی دمشق شد. او در آنجا مذبحی دید، و طرح و نقشه و تمام جزئیات ساخت آن را برای اوربای کاهن فرستاد.^{۱۱} اوربای کاهن نیز درست مطابق طرحی که آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، مذبحی

قحح، تغلت‌فلاسر پادشاه آشور به اسرائیل حمله آورد و شهرهای عیون، ایل بیت‌معکاه، یائوچ، قیدش، حاصور، جلعاد، جلیل و نیز سرتاسر سرزمین نفتالی را به تصرف درآورد و مردمان آنجا را نیز به آشور تبعید کرد.^{۱۲} آنگاه هوشع پسر ایله علیه قحح پسر رملیا دسیسه کرد و ضربتی بر او نواخته، وی را کشت و خود به جای قحح در بیستمین سال سلطنت یوتام پسر عزریا، پادشاه شد.^{۱۳} دیگر امور مربوط به قحح، و هر آنچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

یوتام، پادشاه یهودا

^{۱۴} در دومین سال سلطنت قحح پسر رملیا پادشاه اسرائیل، یوتام پسر عزریا پادشاه یهودا شد.^{۱۵} او بیست و پنج ساله بود که بر تخت نشست، و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یروشا بود، دختر صادوق.^{۱۶} یوتام آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می‌آورد، مطابق هر آنچه پدرش عزریا کرده بود.^{۱۷} با این حال مکانهای بلند از میان برداشته نشد و مردم همچنان در مکانهای بلند قربانی می‌کردند و بخور می‌سوزاندند. یوتام دروازه بالایی خانه خداوند را بازسازی کرد.^{۱۸} و اما دیگر امور مربوط به یوتام که او کرد، آیا در کتاب تواریخ پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۱۹} (در آن روزها، خداوند به فرستادن رصین پادشاه آرام و قحح پسر رملیا علیه یهودا آغاز کرد).^{۲۰} یوتام با پدران خویش آرמיד و با ایشان در شهر داوود به خاک سپرده شد. و پسرش آحاز به جای او پادشاه شد.

آحاز، پادشاه یهودا

در هفدهمین سال سلطنت قحح پسر رملیا، آحاز پسر یوتام، پادشاه

۱۶

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

۱۷ در دوازدهمین سال سلطنت آحاز بر یهودا، هوشع پسر ایله در سامیره پادشاه اسرائیل شد و نه سال سلطنت کرد. او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، ولی نه به اندازه دیگر پادشاهان اسرائیل پیش از خود. ^۱ شَلْمَنَاسِر، پادشاه آشور، بر هوشع حمله آورد، و هوشع خدمتگزار و خراجگزار وی شد. ^۲ اما پادشاه آشور دریافت که هوشع به وی خیانت می‌ورزد، چراکه قاصدانی را نزد سو، پادشاه مصر، فرستاده بود و نیز همچون هر سال، خراج به پادشاه آشور پرداخت نکرده بود. پس پادشاه آشور او را گرفتار کرد و به زندان افکند.

^۳ باری، پادشاه آشور به سرتاسر سرزمین اسرائیل یورش برد و به سامیره برآمده، آن را سه سال محاصره کرد. ^۴ و در نهمین سال سلطنت هوشع، پادشاه آشور سامیره را به تصرف خویش درآورد و اسرائیلیان را از آن شهر به آشور تبعید کرد و در حَلَح و در کناره خابور که نهر جوزان بود و نیز در شهرهای مادها، اسکان داد.

به تبعید رفتن اسرائیلیان به سبب گناهانشان

^۵ این از آن رو واقع شد که بنی اسرائیل به یهوه خدای خود گناه ورزیدند، که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده و از زیر دست فرعون پادشاه مصر رهایی داده بود. و ترس خدایان غیر را به دل داشتند، ^۶ و از رسوم قومهایی که خداوند آنها را از پیش روی ایشان رانده بود و نیز رسومی که پادشاهان اسرائیل ابداع کرده بودند، پیروی کردند. ^۷ بنی اسرائیل

ساخت و آن را پیش از بازگشت پادشاه تکمیل کرد. ^۸ پادشاه چون از دمشق بازآمد و مذبح را بدید، به سوی آن رفته، قربانیها بر آن تقدیم کرد. ^۹ او بر آن مذبح، قربانیهای تمام‌سوز و هدایای آردی تقدیم نمود و هدیه ریختنی بر آن ریخته، خون قربانیهای رفاقت ^{۱۰} را بر آن پاشید. ^{۱۱} نیز مذبح برنجین را که در حضور خداوند بر پا بود، از برابر معبد، یعنی از میان مذبح جدید و خانه خداوند، برگرفت و آن را در سمت شمالی مذبح جدید قرار داد. ^{۱۲} سپس آحاز پادشاه به اوربای کاهن فرمان داد: «بر این مذبح بزرگ و جدید، قربانی تمام‌سوز صبحگاهی و هدیه آردی شامگاهی، و نیز قربانی تمام‌سوز و هدیه آردی خاص پادشاه و قربانیهای تمام‌سوز و هدایای آردی و ریختنی خاص تمامی قوم زمین را تقدیم کن. همچنین خون تمام هدایا و قربانیهای تمام‌سوز را بر این مذبح جدید پاش. ولی از مذبح برنجین برای راهنمایی خواستن استفاده خواهم کرد.» ^{۱۳} اوربای کاهن درست طبق فرمان آحاز پادشاه عمل کرد.

^{۱۴} سپس آحاز پادشاه دیواره‌های پایه‌ها را بریده، حوضچه‌ها را از آنها برگرفت و دریاچه را نیز از روی گاوهای برنجین که زیر آن بودند، فرود آورد و روی پایه‌ای سنگی قرار داد. ^{۱۵} همچنین به خاطر پادشاه آشور، سایبان شَبَات ^{۱۶} را که در معبد ساخته شده بود و نیز مدخل بیرونی معبد را که پادشاه از آن داخل می‌شد، از میان برداشت. ^{۱۷} و اما دیگر امور مربوط به آحاز که او انجام داد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۱۸} آحاز با پدران خود آرمد و با ایشان در شهر داوود به خاک سپرده شد. و پسرش حزقیایا به جای او پادشاه شد.

* ۱۲:۱۶ یا: «به سوی آن رفته، بر آن برآمد».

* ۱۳:۱۶ یا: «سلامتی»؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱۸:۱۶ معنی عبری نامشخص است.

برانگیختند.^{۱۸} از این رو، خداوند سخت بر اسرائیل خشم گرفته، ایشان را از حضور خود راند، و فقط قبیله یهودا به تنهایی باقی ماند.^{۱۹} با این حال، حتی یهودا نیز فرمانهای یهوه خدای خود را نگاه نداشتند، بلکه از رسومی که اسرائیل ابداع کرده بود، پیروی کردند.^{۲۰} پس خداوند از تمامی خاندان اسرائیل رویگردان شد و ایشان را خوار و ذلیل ساخته، به دست تاراج‌کنندگان تسلیم کرد، و سرانجام آنان را از حضور خود بیرون راند.

^{۲۱} پس آنگاه که خداوند اسرائیل را از خاندان داوود جدا کرد، آنان پُرِبعام پسر نیاط را پادشاه ساختند. پُرِبعام اسرائیل را از پیروی خداوند بازگرداند و ایشان را به گناهی عظیم کشاند.^{۲۲} بنی اسرائیل در تمام گناهان پُرِبعام پیش رفتند و از گناهان او روی نگرداندند،^{۲۳} تا سرانجام خداوند طبق آنچه پیشتر به واسطه جمیع خادمان خود، انبیا، فرموده بود، ایشان را از حضور خود راند. بدین سان اسرائیل از وطن خود به آشور تبعید شدند، و تا به امروز در آنجا به سر می‌برند.

ورود اقوام دیگر به سامیره

^{۲۴} پادشاه آشور کسانی را از بابل، کوئه، عوآ، حَمت و سفارواپم آورد و آنان را به جای بنی اسرائیل، در شهرهای سامیره جای داد. و آنان سامیره را اشغال کردند و در شهرهای آن ساکن شدند.^{۲۵} اما در بدو سکونتشان در آنجا، ترس خداوند را در دل نداشتند. از این رو خداوند شیران به میانشان فرستاد، که برخی از ایشان را کشتند.^{۲۶} پس به پادشاه آشور خبر دادند که: «مردمانی که تبعید کرده و در شهرهای سامیره اسکان داده‌ای با رسم خدای آن دیار آشنا نیستند. از این رو او شیران به میان ایشان فرستاده و اینک آنان را می‌کشند، از آن رو

پنهانی علیه یهوه خدایشان دست به اعمالی ناشایست زدند. از برج دیدبانی گرفته تا شهرهای مستحکم، آنان در همه شهرهای خود مکانهای بلند برای خویش بنا کردند،^۱ و بر فراز هر تپه بلند و زیر هر درخت سبز، برای خویشتن ستونها و آشیره بر پا داشتند.^۲ آنان مانند قومهایی که خداوند آنها را از پیش روی‌شان رانده بود، در همه مکانهای بلند بخور می‌سوزاندند. و مرتکب چنان اعمال شرارت‌آمیزی شدند که خشم خداوند را برافروخت.^۳ آنان به پرستش بت‌های بی‌ارزش روی آوردند، حال آنکه خداوند ایشان را از چنین کاری منع کرده بود.^۴ خداوند به واسطه جمیع انبیا و رؤیایینان خود به اسرائیل و یهودا هشدار داده بود که: «از راههای شرارت‌آمیز خود بازگردید و طبق تمامی شریعتی که به پدرانتان حکم کردم و از طریق خدمتگزاران خود انبیا برایتان فرستادم، فرمانها و فرایض مرا نگاه دارید.»^۵ اما ایشان نخواستند گوش فرا دهند، بلکه همچون پدرانشان که به یهوه خدای خود توکل نکردند، گردنکش بودند.^۶ آنان فرایض او و عهدی را که با پدرانشان بسته بود، و هشدارهایی را که به ایشان داده بود خوار شمردند، و با پیروی از بت‌های بی‌ارزش، خود نیز یست و بی‌ارزش شدند. آنها از قومهای اطراف الگو گرفتند، حال آنکه خداوند فرموده بود که مانند ایشان رفتار نکنند.^۷ آری، آنان تمام فرمانهای یهوه خدایشان را زیر پا نهادند و دو گوساله ریخته شده، و نیز آشیره برای خود ساختند. در برابر خورشید و ماه و ستارگان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند.^۸ پسران و دخترانشان را در آتش قربانی کردند، فال گرفتند، جادوگری کردند، و خود را فروختند تا آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورند، و بدین‌گونه خشم او را

منماید و به آنها قربانی تقدیم مکنید،^{۳۶} بلکه تنها از خداوند بترسید که با قدرت عظیم و بازوی افراشته خویش شما را از مصر بیرون آورد. فقط در برابر او سجده کنید و به درگاه او قربانی تقدیم نمایید.^{۳۷} فرایض، قوانین، شریعت و فرمانهایی را که برای شما نوشته است، همواره به دقت نگاه دارید، و خدایان غیر را پرستش منماید.^{۳۸} عهدی را که با شما بستم، از یاد مبرید و خدایان غیر را نپرستید،^{۳۹} بلکه تنها بیهوه خدای خویش را بپرستید زیرا اوست که شما را از دست جمیع دشمنانتان خواهد رها کند.^{۴۰} اما ایشان گوش فرادادند و همچنان بر عادات پیشین خود پای فشردند.^{۴۱} پس این اقوام خداوند را می پرستیدند اما از عبادت بت‌هایشان نیز باز نمی ایستادند. فرزندان و نوادگانشان نیز تا به امروز در راه پدران خود گام می زنند.

حزقیایا، پادشاه یهودا

در سومین سال سلطنت هوشع پسر ایله بر اسرائیل، حزقیایا پسر آحاز پادشاه یهودا به سلطنت رسید.^۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش آبی بود، دختر زکریا.^۳ حزقیایا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جامی آورد، درست به همان گونه که پدرش داوود کرده بود.^۴ او مکانهای بلند را از میان برد و ستونها را در هم شکسته، آشیره را قطع کرد. نیز مار برنجین را که موسی ساخته بود، خرد نمود، زیرا بنی اسرائیل تا آن زمان در برابر آن، که نحشتان خوانده می شد، بخور می سوزاندند.^۵ حزقیایا بر بیهوه خدای اسرائیل توکل داشت. در میان تمامی پادشاهان یهودا، پیش یا پس از او، کسی چون حزقیایا

که رسم خدای آن دیار را نمی دانند.^۶ آنگاه پادشاه آشور فرمان داد: «یکی از کاهنانی را که از سامره کوچانده اید، بدان جا بازپس بفرستید تا برود و در آنجا ساکن شود و رسم خدای آن دیار را به ایشان تعلیم دهد.»^۷ پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانده بودند، آمد و در بیت نیل ساکن شد و به مردم آموخت که چگونه ترس خداوند را به دل داشته باشند.^۸ با این حال قومهایی که در شهرهای اسرائیل قرار گزیده بودند، هر یک خدایان خود را ساختند و آنها را در بتکده‌هایی که مردمان سامره در مکانهای بلند بنا کرده بودند، بر پا داشتند:^۹ مردم بابل، سُگوت بنوت را ساختند، اهالی کوت، یزجسل را، و اهالی حَما، آشیم را.^{۱۰} عَوَیان، نِیحَز و تَرَتاک را ساختند و مردم سفارویان نیز کودکان خود را به رسم قربانی برای خدایان سفاروایم، یعنی اذریلیک و عَمِلیک در آتش می سوزاندند.^{۱۱} پس آنان خداوند را می پرستیدند، اما از میان خود کسانی را نیز از اقشار مختلف به عنوان کاهنان مکانهای بلند برمی گزیدند که برای ایشان در بتکده‌های مکانهای بلند قربانی تقدیم می کردند.^{۱۲} بدین سان آنها هم خداوند را می پرستیدند و هم طبق رسوم ممالکی که از آنجا کوچانیده شده بودند، به پرستش خدایان خود مشغول بودند.^{۱۳} تا به امروز نیز آنان طبق رسوم پیشین خود رفتار می کنند. نه خداوند را می پرستند و نه طبق احکام و قوانین و شریعت و فرمانهایی رفتار می کنند که خدا به فرزندان یعقوب که او را اسرائیل نامید، حکم فرمود.^{۱۴} خداوند آنگاه که با بنی اسرائیل عهد بست، بدیشان فرمود: «ترس خدایان غیر را به دل مدارید، در برابرشان سجده مکنید، آنها را عبادت

* ۲: ۱۸ شکل دیگری از "آیه".

* ۴: ۱۸ "نحشتان" با واژه عبری "برنج" و "مار" هم خانواده است.

جزقیای پادشاه یهودا درخواست کرد.^{۱۵} پس جزقیای تمام نقره‌ای را که در معبد خداوند و خزانه‌های کاخ سلطنتی یافت می‌شد، به وی داد.^{۱۶} در آن هنگام، جزقیای روکش طلای درها و ستونهای معبد خداوند را که خود آنها را به طلا پوشانده بود، کند و به پادشاه آشور داد.

تهدید سنحاریب

^{۱۷} پادشاه آشور، سردار کل لشکر، افسر ارشد و نماینده* خود را با لشکری عظیم از لاکیش به اورشلیم نزد جزقیای پادشاه فرستاد. آنان برآمده، به اورشلیم رفتند. چون رسیدند، در کنار قنات آبگیر بالایی بر سر راه مزرعه رختشورها توقف کردند^{۱۸} و جزقیای پادشاه را به حضور فرا خواندند. پس الیاقیم پسر جلقیا رئیس امور دربار، و شینا کاتب دربار و یوآخ وقایع‌نگار پسر آساف نزد ایشان بیرون آمدند.^{۱۹} نماینده* پادشاه آشور* بدیشان گفت: «به جزقیای بگویید: "شاه کبیر، پادشاه آشور، چنین می‌فرماید: این اطمینان تو بر چه پایه‌ای استوار است؟^{۲۰} آیا گمان می‌کنی سخنان پوچ می‌تواند جایگزین تدبیر جنگی و قدرت سپاهیگری شود؟ اکنون بر چه کسی توکل بسته‌ای که اینچنین بر من شوریده‌ای؟" اینک حال تو بر مصر، آن نی در هم شکسته توکل بسته‌ای که هر که بر آن تکیه زند و آن را عصای دست خویش سازد، به دستش فرو رود و مجروحش سازد! آری، هر که بر فرعون پادشاه مصر امید بندد، سرانجامش جز این نخواهد بود!^{۲۱} و اگر مرا بگوید: "ما بر یهوه خدای خود توکل داریم، آیا او همان نیست که جزقیای مکانهای بلند و مذبحهایش را از بین برده و به یهودا و

نوده است.^{۲۲} او به خداوند چسبیده بود و از پیروی او انحراف نمی‌ورزید، و فرمانهایی را که خداوند به موسی داده بود نگاه می‌داشت.^{۲۳} خداوند با وی بود، و او به هر کاری دست می‌زد، کامیاب می‌شد. جزقیای بر پادشاه آشور بشورید و دیگر وی را خدمت نکرد.^{۲۴} و بر فلسطینیان، از برجهای دیدبانی‌شان گرفته تا شهرهای مستحکم نظامی، حمله برد و آنان را تا غزه و نواحی اطراف آن، شکست داد.

^{۲۵} در چهارمین سال سلطنت جزقیای، یعنی هفتمین سال سلطنت هوشع پسر ایله بر اسرائیل، شلمنایسر پادشاه آشور به جنگ سامره رفت و آن را محاصره کرد.^{۲۶} پس از سه سال آشوریان آن را گرفتند و بدین‌سان سامره در ششمین سال سلطنت جزقیای، یعنی نهمین سال پادشاهی هوشع بر اسرائیل، سقوط کرد.^{۲۷} پادشاه آشور اسرائیل را به آشور تبعید کرد و ایشان را در خلج، و در کناره خابور که نهر جوزان بود و نیز در شهرهای مادها اسکان داد.^{۲۸} این از آن رو واقع شد که ایشان از یهوه خدای خود اطاعت نکردند، بلکه عهد او را، یعنی تمامی آنچه را که موسی خادم خداوند فرموده بود، زیر پا گذاشتند. آنان نه به فرمانهای او گوش فرا دادند و نه به آنها عمل کردند.

^{۲۹} در چهاردهمین سال سلطنت جزقیای پادشاه، سنحاریب پادشاه آشور به تمامی شهرهای حصاردار یهودا حمله آورد و آنها را متصرف شد.^{۳۰} پس جزقیای پادشاه یهودا به پادشاه آشور در لاکیش پیغام فرستاد که: «خطا کرده‌ام. از سرزمین من واپس بنشین و من هر قدر بخواهی به تو خواهم پرداخت.» پادشاه آشور سیصد وزنه* نقره و سی وزنه طلا از

* ۱۸:۱۴ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

* ۱۸:۱۷ در نسخه عبری، واژه‌های اصیل آشوری برای این مقامات به کار رفته است: تارتان، زبساریس و زبشاقی؛ همچنین در بقیه متن.

* ۱۸:۱۹ در نسخه عبری: "زبشاقی".

و درختان زیتون و عسل. چنین کنید تا زنده بمانید و نمیرید! به جز قیا گوش مگیرید که شما را فریفته، می گوید: خداوند ما را خواهد رها کند. آیا تا کنون هیچ یک از خدایان قومهای جهان توانسته است سرزمین خود را از جنگ پادشاه آشور برهاند؟^{۳۳} کجایند خدایان حمت و آرفاد؟ خدایان سفار و ایم، هینع و عوا؟ آیا آنها توانستند سامره را از دست من برهاند؟^{۳۴} از همه خدایان این ممالک، کدام یک تا به حال توانسته است سرزمین خویش را از دست من برهاند که حال خداوند بخواد اورشلیم را از جنگ من نجات بخشد؟»

^{۳۵} اما مردم سکوت کردند و پاسخی ندادند، زیرا پادشاه بدیشان فرمان داده بود که: «او را پاسخ مدهید.»^{۳۶} آنگاه الیا قیم پسر حلقیا که رئیس امور دربار بود، و شبننا کاتب دربار و یوآخ وقایع نگار پسر آساف با جامه های دریده نزد جز قیا آمدند و سخنان نماینده آشور را به او بازگفتند.

پیشگویی درباره رهایی اورشلیم

۱۹ جز قیای پادشاه چون این سخنان را شنید، جامه بر تن درید و پلاس در بر کرده، به خانه خداوند درآمد.^۱ سپس الیا قیم رئیس امور دربار، شبننا کاتب دربار، و کاهنان ارشد را پلاس در بر نزد ایشعیای نبی پسر آموص فرستاد.^۲ ایشان به وی گفتند: «جز قیا چنین می گوید: "امروز روز تنگی و توبیح و رسوایی است، همچون زمانی که فرزندان در آستانه تولدند اما مادر را قوت زادن نیست.^۳ شاید که یهوه خدای تو تمام سخنان نماینده آشور را که سرورش پادشاه آشور فرستاده است تا خدای زنده را کفر گوید بشنود، و او را به سبب سخنانی که یهوه خدایت شنیده است، توبیح کند. پس برای باقیماندگان حاضر دعا کن."^۴ مقامات جز قیای پادشاه نزد ایشعیای رسیدند،^۵ و او بدیشان گفت: «به سرورتان

اورشلیم می گوید: 'باید تنها در برابر این مذبح در اورشلیم پرستش کنید.'^۶ پس حال، بیا و با سرورم پادشاه آشور شرطی ببند: من دو هزار اسب به تو می دهم، اگر خود بتوانی سواران بر آنها بگماری!^۷ پس چگونه می خواهی حتی یک افسر ساده از کوچکترین خادمان سرورم را عقب برانی، در حالی که به جهت اربابه ها و سواران به مصر امید بسته ای؟^۸ وانگهی، آیا من بدون فرمان خداوند برای نابودی این سرزمین برآمده ام؟ خداوند خود مرا فرموده تا بر این سرزمین برآیم و آن را نابود کنم.»

^۹ آنگاه الیا قیم پسر حلقیا، و شبننا و یوآخ به نماینده پادشاه گفتند: «تمنا داریم با خادمان خود به زبان آرامی سخن بگوییم، زیرا آن را می فهمیم. به زبان یهودیان با ما سخن مگوی، مبدا مردم بالای دیوار شهر سخنان را بشنوند.»^{۱۰} اما نماینده پادشاه آشور بدیشان گفت: «مگر سرورم مرا فرستاده تا تنها با تو و سرورت سخن بگویم و با مردمی که بر دیوار شهر نشسته اند خیر؟ مگر نه این است که آنان نیز همراه شما مدفوع خود را خواهند خورد و ادرار خویش را خواهند نوشید؟»

^{۱۱} آنگاه ایستاد و به بانگ بلند به زبان یهودیان گفت: «کلام شاه کبیر، پادشاه آشور را بشنوید!^{۱۲} پادشاه چنین می فرماید: "مگذارید جز قیا شما را بفربید، زیرا او نمی تواند شما را از دست من برهاند."^{۱۳} سخن جز قیا را که می گوید: 'خداوند به یقین ما را خواهد رها کند و این شهر به دست پادشاه آشور نخواهد افتاد، باور مکنید و اجازه ندهید شما را به توکل بر خداوند وادارد.'^{۱۴} آری، به جز قیا گوش مگیرید. زیرا پادشاه آشور چنین می گوید: "با من صلح کنید و به جانب من بیرون آید، تا هر کس از تاک و درخت انجیر خود بخورد و از آب چاه خویش بنوشد،^{۱۵} تا آنگاه که بیایم و شما را به سرزمینی برم همچون سرزمین خودتان، سرشار از غله و شراب تازه، نان و تاکستان،

چنین بگوید: "خداوند می‌فرماید: از آنچه شنیده‌ای، یعنی از سخنان کفرآمیز خادمان پادشاه آشور درباره من، مَه‌راس. ۲ اینک من در او روحی قرار خواهم داد که با شنیدن خبری به دیار خود بازگردد و در آنجا او را به شمشیر خواهم کشت."^۸

باری، چون نماینده آشور شنید که پادشاه آشور لاکیش را ترک گفته است، بازگشت و او را در حال جنگ با لَبْنَه یافت. ۹ و اما سِنْحَارِب پادشاه شنید که تیرهاقا پادشاه کوش عازم جنگ با اوست. پس دگر بار قاصدانی نزد جِزْقیا فرستاد با این پیام: ۱۰ «به جِزْقیا پادشاه یهودا چنین بگوید: "مگذاار خدایی که بر او توکل داری، تو را فریفته بگوید: 'اورشلمیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد.' ۱۱ اینک شنیده‌ای که پادشاهان آشور بر سر همه ممالک چه آورده‌اند و چگونه آنها را به نابودی کامل سپرده‌اند. و آیا تو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ مگر خدایان اقوامی که به دست نیاکان من نابود شدند، یعنی خدایان جوزان، حران، رصف و قوم عدن که در تِلْ اَسار بودند، توانستند آن اقوام را رهایی دهند؟ ۱۳ کجاست پادشاه حَمات و پادشاه اَرَفاد؟ و یا پادشاه شهرهای سَفاروایم، هِنع و عَوَا؟»^{۱۴}

نبوت اشعیا

۲۰ آنگاه اشعیا پسر آموص برای جِزْقیا چنین پیغام فرستاد: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: دعای تو را درباره سنحاریب، پادشاه آشور، شنیدم. ۲۱ کلامی که خداوند درباره‌اش گفته، این است:

«دختر باکره صهیون

تو را خوار می‌شمارد و تمسخر می‌کند.

دختر اورشلمیم،

از پس تو سر می‌جنباند.

۲۲ «کیست آن که به او اهانت کرده،

کفرش می‌گویی؟

آواز خویش بر که بلند می‌کنی،

و دیدگان خویش بر که برمی‌افزای؟

آیا بر قدوس اسرائیل؟

۲۳ به واسطه فرستادگان خویش

خداوندگار را ریشخند کرده،

گفته‌ای:

"با ارابه‌های بسیارِ خویش

بر بلندای کوهها،

و بر دامنه‌های لبنان برآمده‌ام.

بلندترین درختان سرو آزاد،

و بهترین صنوبرهایش را قطع کرده‌ام.

به دوردست‌ترین جایها

و نیکوترین بیشه‌هایش دست یافته‌ام.

۲۴ چاهها کنده‌ام

و از آب بیگانه نوشیده‌ام.

دعای جِزْقیا

۱۲ جِزْقیا نامه را از دست قاصدان گرفت و خواند. آنگاه به خانه خداوند درآمده، نامه را در حضور خداوند گسترده ۱۵ و نزد خداوند چنین دعا کرد: «ای یهوه، خدای اسرائیل که در میان کروبیان نشسته‌ای، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی. آسمان و زمین را تو آفریدی. ۱۶ پس حال ای خداوند، گوش فرا ده و بشنو! ای خداوند، چشمان خویش بگشا و بین! سخنان سنحاریب را که به جهت کفر گفتن به خدای زنده فرستاده است، بشنو! ۱۷ خداوند، راست است که پادشاهان آشور

به کف پای خود
همه رودخانه‌های مصر را
خشکانیده‌ام.^{۲۴}

به بالا میوه خواهند آورد؛^{۲۱} زیرا که از اورشلیم باقیمانده‌ای، و از کوه صهیون رستگاران بیرون خواهند آمد. آری، غیرت خداوند این را به جا خواهد آورد.

^{۲۵} «آیا نشنیده‌ای
که من این همه را از دیرباز مقدر
داشتم،
و در روزگاران قدیم آن را طرح کردم،
و حال آن را به انجام می‌رسانم
تا تو شهرهای مستحکم را ویران کنی و
به تلهایی از سنگ بدل سازی؟
^{۲۶} مردمانش قدرت خویش از کف دادند،
و ترسان و خوار گشتند؛
بسان گیاه صحرا،
همچون جوانه‌های لطیف و نوزسته،
و مانند علفی که بر بام جوانه می‌زند
ولی پیش از رویدن می‌سوزد و
می‌پژمرد.

^{۲۲} «پس خداوند درباره پادشاه آشور چنین می‌فرماید: او به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت. با سپر به مقابل آن بر نخواهد آمد، و پشته‌ای در برابر حصار آن بر نخواهد افراشت.^{۲۳} بلکه از همان راه که آمده است، باز خواهد گشت. آری، خداوند می‌فرماید که او به این شهر داخل نخواهد شد.^{۲۴} زیرا به خاطر خود و به خاطر خدمتگزارم داوود از این شهر محافظت کرده، آن را نجات خواهم داد.»

^{۲۵} همان شب فرشته خداوند بیرون آمد و صد و هشتاد و پنج هزار تن از سربازان اردوگاه آشور را کشت، چنانکه بامدادان چون قوم برخاستند، جز اجساد مردگان ندیدند!^{۲۶} پس سنحاریب، پادشاه آشور، اردوی خود برچید و عقب نشست. او به خانه بازگشت و در نینوا ساکن شد.^{۲۷} روزی چون او در معبد خدای خود، نِسروک، در حال پرستش بود، پسرانش آدزملیک و سُراصر او را به ضرب شمشیر کشتند و به سرزمین آرارات گریختند. پس از او پسرش اِسرخدون به جای وی پادشاه شد.

^{۲۷} «اما من مکان نشستن تو را می‌دانم،
و آمدن و رفتت را،
و خشمی را که بر من گرفته‌ای.
^{۲۸} چون بر من خشم گرفته‌ای و
آسوده خیالی‌ات به گوشم رسیده
است،
بر بینی تو قلاب خود را خواهم نهاد
و بر دهانت افسار خویش را خواهم
زد،
و تو را از همان راهی که آمده‌ای،
باز خواهم گردانید.

بیماری حزقیا

۲۵
در آن ایام حزقیا بیمار و مُشرف به موت شد. اِشعیای نبی پسر اموص به عیادت او رفت و گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: "تدارک خانه خود ببین، زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند."^۱ پس حزقیا روی به دیوار نموده، نزد خداوند چنین دعا کرد: «خداوند، تمنا دارم به یاد آوری که چگونه وفادارانه و با تمامی دل در حضورت سلوک کرده‌ام و آنچه در نظرت نیکو بوده است، به جا آورده‌ام.» پس حزقیا به تلخی

^{۲۹} «ای حزقیا! نشان برای تو این خواهد بود: امسال از گیاهان خودرو بخورید و سال بعد از آنچه از آن بروید، اما در سال سوم بکارید و پدروید و تا کستانها غرس نموده، از میوه آن بخورید.^{۳۰} آری، بار دیگر باقیمانده‌ای از خاندان یهودا که رسته‌اند، به پایین ریشه خواهند زد و

۱۲ «آنگاه اِشعیای نبی نزد جِزقیای پادشاه آمد و پرسید: «آن مردان چه می‌گفتند؟ از کجا نزدت آمده بودند؟» جِزقیای پاسخ داد: «از سرزمینی دور دست آمده بودند. از بابل!»^{۱۵} اِشعیای پرسید: «در کاخ تو چه دیدند؟» جِزقیای گفت: «هر چه در کاخ من است دیدند، و در خزاینم چیزی نیست که بدیشان نشان نداده باشم.»^{۱۶} پس اِشعیای به جِزقیای گفت: «کلام خداوند را بشنو:»^{۱۷} «هان، زمانی خواهد آمد که هر چه در کاخ توست و آنچه پدرانت تا به امروز اندوخته‌اند، همگی به بابل برده خواهد شد، و خداوند می‌فرماید، چیزی باقی نخواهد ماند.»^{۱۸} و برخی از نوادگانت نیز که از تو پدید آیند و تو ایشان را تولید خواهی کرد، بدان‌جا برده خواهند شد، و ایشان در دربار پادشاه بابل خواجه خواهند بود.»^{۱۹} جِزقیای به اِشعیای گفت: «کلام خداوند که گفتم، نیکوست.» زیرا با خود می‌اندیشید که: «دست‌کم تا زمانی که من در قید حیاتم، صلح و امنیت خواهد بود!»^{۲۰} و اما دیگر امور مربوط به جِزقیای، و تمامی عظمتش، و اینکه چگونه حوضی و قناتی بساخت و آب را به شهر آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۲۱} جِزقیای با پدران خود آرمید و پسرش مَنسی به جای او پادشاه شد.

مَنسی، پادشاه یهودا

۲۱ مَنسی دوازده ساله بود که پادشاه شد، و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش جفصیه بود.^۲ او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و مطابق اعمال کراهت‌آور اقوامی که خداوند آنها را از پیش روی بنی‌اسرائیل بیرون رانده بود، رفتار کرد.^۳ او مکانهای بلند را که پدرش جِزقیای از میان برده بود، از نو ساخت، و مذبحها

بگریست.^۴ اما پیش از آنکه اِشعیای صحن میانی کاخ را ترک گوید، کلام خداوند بر او نازل شده، فرمود:^۵ «بازگرد و به پیشوای قوم من جِزقیای بگو: یهوه خدای جَدَت داوود چنین می‌گوید: دعابت را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و سه روز دیگر به خانه خداوند خواهی رفت.»^۶ پانزده سال بر عمرت می‌افزایم، و تو و این شهر را از دست پادشاه آشور می‌رهانم. آری، به خاطر خود و به خاطر خادم خویش داوود از این شهر حمایت خواهم کرد.»^۷ آنگاه اِشعیای گفت: «مَرهمی از انجیر فراهم کنید؛ آن را گرفته، بر دُمَل او بنهید، و شفا خواهد یافت.»

۸ جِزقیای از اِشعیای پرسید: «نشانه اینک خداوند شفا می‌دهد و سه روز دیگر به خانه خداوند بر خواهم آمد، چیست؟» اِشعیای در پاسخ گفت: «این است نشانه از خداوند برای تو که خداوند وعده‌اش را به جا خواهد آورد: آیا می‌خواهی سایه ده قدم پیش برود یا ده قدم به عقب بازگردد؟»^{۱۰} جِزقیای گفت: «پیش رفتن سایه سهل است، پس آن را ده قدم به عقب بازگردان.»^{۱۱} پس اِشعیای نبی از خداوند استدعا کرد، و خداوند سایه را که تا پلکان^{۱۲} آحاز پیش رفته بود، ده قدم به عقب بازگردانید.

فرستادگانی از بابل

۱۲ در آن زمان مروذک‌بَلدان، پسر بَلدان پادشاه بابل، نامه‌ها و هدیه‌ای برای جِزقیای فرستاد، زیرا شنیده بود که جِزقیای بیمار بوده است.^{۱۳} جِزقیای فرستادگان را به حضور پذیرفت و خانه خزان خود و هر آنچه را که در خزانه‌های او یافت می‌شد، از سیم و زر و ادویه و روغن خالص و تمامی جنگ‌افزارش، همه را بدیشان نشان داد. هیچ چیز در کاخ جِزقیای یا در تمامی مملکتش نبود که بدیشان نشان نداده باشد.

برد. آری، اورشلیم را پاک خواهم ساخت، درست همان گونه که ظرفی را پاک می‌کنند، درون و بیرون آن را. ^{۱۴} باقیماندگان میراث خویش را نیز طرد کرده، تسلیم دشمنانشان خواهم کرد. ایشان به دست همه دشمنانشان غارت و چپاول خواهند شد، ^{۱۵} زیرا در نظر من شرارت ورزیده‌اند و از روز بیرون آمدن اجدادشان از مصر تا به امروز، پیوسته خشم مرا برافروخته‌اند.»

^{۱۶} افزون بر این، منسی سوای گناهش که یهودا را به گناه کشاند تا آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورند، خون بی‌گناهان بسیاری را نیز ریخت و سرتاسر اورشلیم را از خون آنان رنگین ساخت. ^{۱۷} و اما دیگر امور مربوط به منسی، و هر آنچه کرد، از جمله گناهی که مرتکب شد، آیا در کتاب تواریخ پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^{۱۸} منسی با پدران خود آرمید و در باغ خانه خود که باغ عزه نام داشت، به خاک سپرده شد. پس از او، پسرش آمون به جای وی پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

^{۱۹} آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد، و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش مشلیمت بود، دختر حاروص، از مردمان یطبه. ^{۲۰} آمون آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، چنانکه پدرش منسی کرده بود. ^{۲۱} او تمامی راههای پدرش را در پیش گرفت و بتهای بی‌ارزشی را که پدرش می‌پرستید، عبادت کرده، آنها را سجده می‌نمود. ^{۲۲} او یهوه، خدای پدران خود را ترک کرد و در طریق خداوند سلوک ننمود. ^{۲۳} خادمان آمون بر او دسیسه کردند و پادشاه را در خانه‌اش به قتل رساندند. ^{۲۴} اما مردم مملکت، تمامی کسانی را که بر آمون پادشاه دسیسه کرده بودند کشتند، و پسرش یوشیا را به جای او پادشاه ساختند. ^{۲۵} دیگر امور مربوط به آمون که او انجام داد،

برای بعل بنا کرده، آشیره ساخت، همان گونه که آخاب پادشاه اسرائیل کرده بود. و در برابر تمامی لشکریان آسمان سجده کرده، آنها را عبادت نمود. ^{۲۶} او مذبحها در خانه خداوند ساخت، که خداوند درباره‌اش فرموده بود: «نام خود را در اورشلیم خواهم نهاد.» ^{۲۷} او در هر دو صحن خانه خداوند، مذبحها برای تمامی لشکر آسمان ساخت. ^{۲۸} نیز پسر خود را در آتش قربانی کرد و به فالگیری و افسونگری پرداخته، از واسطه‌ها و احضارکنندگان ارواح مشورت جست. او در نظر خداوند بدی بسیار کرده، خشم او را برانگیخت. ^{۲۹} و تمثال تراشیده آشیره را که ساخته بود، در خانه‌ای نهاد که درباره آن خداوند به داوود و به پسرش سلیمان گفته بود: «نام خود را تا ابد در این خانه و در اورشلیم، شهری که از میان تمام قبایل اسرائیل برگزیده‌ام، خواهم نهاد. ^{۳۰} دیگر پاهای اسرائیل را از سرزمینی که به پدرانشان عطا کردم، آواره نخواهم ساخت، تنها اگر به دقت مطابق هر آنچه بدیشان فرمان دادم رفتار کنند، بر حسب شریعتی که خادمم موسی بدیشان فرمان داد.» ^{۳۱} ولی قوم گوش فرادادند. منسی آنان را گمراه کرد، چندان که ایشان حتی از اقوامی که خداوند آنان را از پیش روی بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بیشتر شرارت ورزیدند.

^{۳۲} خداوند به واسطه خادمان خود، انبیا گفت: ^{۳۳} «چون منسی پادشاه یهودا مرتکب چنین گناهان کراهت‌آوری شده است و حتی از آمریانی که پیش از او بودند، بدتر رفتار کرده و یهودا را نیز با بتهای بی‌ارزش خویش به گناه کشانده است، ^{۳۴} پس یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا چنان مصیبتی نازل خواهم کرد که گوشهای هر که بشنود، صدا کند. ^{۳۵} همان ریسمان اندازه‌گیری را که بر سائیره کشیدم، بر اورشلیم خواهم کشید، و همان شاقولی را که علیه خاندان آخاب به کار بردم، علیه اورشلیم به کار خواهم

است.» و شافان کتاب را در حضور پادشاه خواند.

۱۱ پادشاه با شنیدن کلمات کتاب تورات، جامه بر تن درید،^{۱۱} و به جلقیای کاهن و آخیمام پسر شافان و عکبور پسر میکایا و شافان کاتب و عسایا خدمتکار پادشاه دستور داده، گفت:

۱۲ «بروید و از خداوند برای من، و برای قوم، و برای همهٔ یهودا، دربارهٔ کلمات این کتاب که پیدا شده است، مسئلت کنید. زیرا خشم خداوند که بر ما افروخته شده، بس عظیم است، از آن رو که پدران ما از کلمات این کتاب اطاعت نکردند و مطابق هر آنچه در این کتاب دربارهٔ ما نوشته شده است، عمل ننمودند.»

۱۳ پس جلقیای کاهن، و آخیمام، و عکبور، و شافان و عسایا نزد حُلْدَه نَبیه، زن سَلُوم جامه‌دار، پسر تقوه، پسر خرخس، که در ناحیهٔ دوم اورشلیم سکونت داشت، رفتند و با وی سخن گفتند.^{۱۵} او بدیشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: "به آن که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: ۱۶ خداوند چنین می‌فرماید: هان من بر این مکان و بر ساکنانش بلایی خواهم آورد، یعنی تمامی سخنان کتابی را که پادشاه یهودا خوانده است.

۱۷ زیرا ایشان مرا ترک کرده و برای خدایان غیر بخور سوزانده‌اند، تا به تمامی عمل دستان خویش مرا به خشم آورند. پس خشم من بر این مکان افروخته خواهد شد، و فرو نخواهد نشست. ۱۸ و اما به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئلت نمودن از خداوند فرستاد، چنین بگویید: یهوه خدای اسرائیل دربارهٔ سخنانی که شنیده‌ای چنین می‌فرماید: ۱۹ از آنجا که دلی توبه‌کار داشتی و با شنیدن سخنان من بر ضد این مکان و ساکنانش، و اینکه ویران خواهد شد و به لعنت گرفتار خواهد آمد، خویشتن را در حضور خداوند فروتن ساختی، و جامه بر تن دریده، به حضورم گریستی، خداوند می‌فرماید که من نیز تو را اجابت فرمودم.

آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟^{۱۶} آمون را در مقبره‌اش در باغ عَزَه به خاک سپردند، و پسرش یوشیا به جای وی پادشاه شد.

بازیابی تورات

۲۲ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد، و سی و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش پدیده بود دختر عَدایا، از مردمان بُصَّت. ۲ یوشیا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا آورد، و در همهٔ راههای پدرش داوود گام برداشته، از آنها به راست یا چپ منحرف نشد.

۳ یوشیای پادشاه در هجدهمین سال سلطنت خود، شافان کاتب، پسر اَصْلِیاء، پسر مَسْلَم، را به خانهٔ خداوند فرستاده، گفت: ۴ «نزد جلقیای کاهن اعظم برو و از او بخواه پولی را که به خانهٔ خداوند آورده شده و نگهبانان آستانه از مردم جمع آوری کرده‌اند، بشمارد. ۵ ایشان را بگو این پول را به دست سرکارگانی بدهند که به نظارت بر کار خانهٔ خداوند گماشته شده‌اند، تا آن را به کارگانی بدهند که در خانهٔ خداوند به مرمت خرابیهای آن مشغولند،^۶ یعنی به نجاران و بنایان و سنگ‌کاران، تا با آن برای مرمت خانه، الوار و سنگهای تراشیده بخرند. ۷ اما لازم نیست بابت پولی که به دست ایشان سپرده شده، حساب پس دهند، زیرا کارشان را با امانت انجام می‌دهند.»

۸ جلقیای کاهن اعظم به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانهٔ خداوند یافته‌ام.» و جلقیای کتاب را به شافان داد، و او آن را خواند. ۹ پس شافان کاتب نزد پادشاه رفته، به او خبر داد که: «خادمان تو پولی را که در خانهٔ خداوند بود، بیرون آورده و آن را به دست سرکارگانی که مسئول نظارت بر کار خانهٔ خداوند هستند، سپرده‌اند.» ۱۰ سپس شافان کاتب به پادشاه اطلاع داد که: «جلقیای کاهن کتابی به من داده

درهٔ قدرون برد، و آن را بر کنار نهر قدرون سوزانده، خاکستر آن را بر گورستان عوام بیفشاند.^۷ و خانه‌های فاحشه‌های مرد را که در خانهٔ خداوند بود و در آنجا زنان برای آشپزه پوشش می‌بافتند، با خاک یکسان کرد.^۸ یوشیا همهٔ کاهنان را از شهرهای یهودا به اورشلیم آورد. از مکانهای بلند که در آنجا کاهنان بخور می‌سوزانند، از جیع تا یثرشیع، هتک حرمت کرد و مکانهای بلند دروازه‌ها را که در سمت چپ دروازهٔ شهر در دهنهٔ دروازهٔ یوشع حاکم شهر قرار داشت، ویران نمود.^۹ کاهنان مکانهای بلند گرچه نزد مذبح خداوند در اورشلیم خدمت نمی‌کردند، اما با سایر کاهنان از نان بی‌خمیر مایه می‌خوردند.^{۱۰} یوشیا همچنین از توفت واقع در وادی بن‌هنوم هتک حرمت کرد تا دیگر کسی در آنجا پسر یا دختر خود را برای مولک در آتش قربانی نکند.^{۱۱} نیز تمثالهای اسب را که پادشاهان یهودا به آفتاب وقف کرده بودند، از مدخل خانهٔ خداوند بیرون افکند. آنها در صحن،^{۱۲} نزدیک حجرهٔ ناتان ملک خواجه‌سرا قرار داشتند. یوشیا ارابه‌های وقف شده به آفتاب را نیز در آتش سوزانید.^{۱۳} همچنین مذبحهایی را که پادشاهان یهودا بر پشت بام بالاخانهٔ قصر آحاز ساخته بودند، و نیز مذبحهایی را که منسی در دو صحن خانهٔ خداوند بر پا کرده بود، جملگی پایین کشیده، با خاک یکسان کرد و غبار آن را در درهٔ قدرون ریخت.^{۱۴} افزون بر این، از مکانهای بلندی که در شرق اورشلیم و در جنوب تپهٔ نابودی قرار داشت و سلیمان پادشاه اسرائیل آنها را برای عشتورت خدای نفرت‌انگیز صیدون، و کموش خدای نفرت‌انگیز موآب، و ملکوم خدای کریه عمون ساخته بود، هتک حرمت کرد.^{۱۵} او

پس اینک تو را نزد پدرانت گرد خواهم آورد، و در آرامش به قبر خواهی رفت. چشمان تو تمامی آن بلا را که من بر این مکان خواهم آورد، نخواهد دید.^{۱۶} پس ایشان پاسخ آن زن را به گوش پادشاه رساندند.

تجدید عهد یوشیا

۲۳ آنگاه پادشاه فرستاده، تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را به حضور گرد آورد.^۱ و پادشاه با تمامی مردمان یهودا و جمیع ساکنان اورشلیم و کاهنان و انبیا، یعنی با تمامی قوم از کوچک و بزرگ، به خانهٔ خداوند برآمد و تمامی کلمات کتاب عهد را که در خانهٔ خداوند پیدا شده بود، در گوش آنان خواند.^۲ سپس پادشاه در کنار ستون ایستاده، در حضور خداوند عهد کرد که از خداوند پیروی کرده، فرامین، شهادت و فرایض او را به تمامی دل و جان نگاه دارد، و کلمات عهد را که در آن کتاب نوشته شده بود، به جا آورد. سپس همهٔ قوم خود را به این عهد متعهد ساختند.

پادشاه به حلقیا کاهن اعظم، و کاهنان ردهٔ دوم و دربانان فرمان داد تا همهٔ وسایلی را که برای پرستش بعل، آشپزه و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از معبد خداوند بیرون برند. پس آنها را خارج از اورشلیم در دشتهای قدرون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت‌ئیل برد.^۳ نیز کاهنان بتها را که از جانب پادشاهان یهودا تعیین شده بودند تا در مکانهای بلند شهرهای یهودا و اطراف اورشلیم بخور بسوزانند، و همچنین همهٔ کسان را که برای بعل، و آفتاب و ماه، و برجهای فلکی و همهٔ ستارگان بخور می‌سوزاندند، برکنار کرد.^۴ افزون بر این، آشپزه را از خانهٔ خداوند به در آورد و آن را خارج از اورشلیم به

* ۱۱:۲۳ معنی این واژه در زبان عبری نامشخص است.

دوران حکومت پادشاهان اسرائیل و یهودا، هرگز چنین عید پسخی برگزار نشده بود.^{۳۳} این پسخ در هجدهمین سال یوشیای پادشاه برای خداوند در اورشلیم برگزار شد.

^{۳۴} یوشیا افزون بر این، احضارکنندگان ارواح و جادوگران و بتهای خانگی و دیگر بتهای بی‌ارزش و همه اشیاء کریه دیگری را که در یهودا و اورشلیم وجود داشت از بین برد، تا سخنان تورات را به انجام رساند. این سخنان در کتابی نوشته شده بود که جلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود.^{۳۵} هیچ پادشاهی پیش یا پس از یوشیا نبوده است که مانند او مطابق تمامی تورات موسی، با تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود به سوی خداوند بازگشته باشد.

^{۳۶} با این حال، خداوند از شدت خشم خود بر یهودا که به سبب تمامی اعمال منسی در او فروخته شده بود، برنگشت.^{۳۷} پس خداوند گفت: «یهودا را نیز از حضور خود خواهم راند، همان‌گونه که اسرائیل را راندم. آری، شهر برگزیده خویش اورشلیم را رد خواهم کرد، و نیز خانه‌ای را که درباره‌اش گفتم: «نام من در آنجا خواهد بود.»^{۳۸}

^{۳۸} و اما دیگر امور مربوط به یوشیا، و هرآنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟

^{۳۹} در ایام یوشیا، فرعون نکو، پادشاه مصر، به رود فرات برآمد تا به پادشاه آشور یاری رساند. یوشیای پادشاه به مصاف وی شتافت، اما فرعون نکو در مجدو به محض روبه‌رو شدن با او، وی را کشت.^{۴۰} خادمانش جسد وی را در ارابه‌ای نهاد، از مجدو به اورشلیم بردند و در مقبره خودش به خاک سپردند. سپس مردمان مملکت، یهوآحاز پسر یوشیا را گرفته، او را مسح کردند و به جای پدرش پادشاه ساختند.

ستونهای سنگی را در هم شکست و آشیره را قطع کرده، زمین آنجا را با استخوانهای انسان پوشانید.

^{۴۱} او حتی مذبح بیت‌ئیل، یعنی مکان بلندی را که پیربعام پسر نباط بر پا داشته بود، همان که اسرائیل را به گناه کشانده بود، حتی آن مذبح و مکان بلند را پایین کشیده، سوزانید و با خاک یکسان کرد، و آشیره را نیز سوزانید.^{۴۲} آنگاه یوشیا به اطراف نگرسته، قبرهایی در آن کوهستان دید. پس طبق کلام خداوند که مرد خدا اعلان فرموده بود،^{۴۳} فرستاده، استخوانهای مردگان را از قبرها بیرون کشید و آنها را بر قربانگاه سوزانیده، از آن هتک حرمت کرد.^{۴۴} سپس پرسید: «آن سنگ قبر چیست که آنجا می‌بینم؟» مردان شهر گفتند: «سنگ قبر مرد خدایی است که از یهودا بدین جا آمد و هرآنچه را تو امروز بر مذبح بیت‌ئیل کردی، اعلان کرد.»^{۴۵} پادشاه گفت: «او را واگذارید؛ کسی استخوانهایش را حرکت ندهد.» پس ایشان استخوانهای او را با استخوانهای نبی‌ای که از سامره آمده بود، چنانکه بود واگذاشتند.^{۴۶} همچنین یوشیا تمام بتکده‌هایی را که پادشاهان اسرائیل در مکانهای بلند شهرهای سامره ساخته و با این کار خشم خداوند را برافروخته بودند، از میان برد و با آنها همانند تمامی آنچه در بیت‌ئیل کرده بود، عمل نمود.^{۴۷} کاهنان آن اماکن را نیز جملگی بر آن مذبحها ذبح کرد و استخوانهای مردگان را بر آنها سوزانید. آنگاه به اورشلیم بازگشت.^{۴۸} و پادشاه به تمامی قوم چنین فرمان داد: «عید پسخ را همان‌گونه که در این کتاب عهد نوشته شده است، برای یهوه خدایتان برگزار کنید.»^{۴۹} بدرستی که از زمان داوران که اسرائیل را رهبری می‌کردند و در تمامی

* ۱۶:۲۳ ۱ پادشاهان ۱۳:۲.

* ۲۷:۲۳ ۱ پادشاهان ۸:۲۹.

بر یهودا فرستاد تا طبق آنچه خداوند به واسطهٔ خادمان خود انبیا گفته بود، آن را نابود کنند. ^۳ به یقین این همه به فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به سبب گناهان منسی و هر آنچه کرده بود، از نظر خود دور اندازد، ^۴ و نیز به سبب خون بی گناهی که او ریخته بود، زیرا که منسی اورشلیم را از خون بی گناهان آکنده بود و خداوند نخواست که او را ببخشد. ^۵ و اما دیگر امور مربوط به یهوایقیم، و هر آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ ^۶ پس یهوایقیم با پدران خود آرمید و پسرش یهوایکین به جای او پادشاه شد. ^۷ اما پادشاه مصر دیگر از سرزمین خود خارج نشد، زیرا پادشاه بابل تمام قلمرو او را از رود مصر تا رود فرات متصرف گشته بود.

یهویاکین، پادشاه یهودا

^۸ یهوایکین هجده ساله بود که پادشاه شد، و سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش نحوشطا بود دختر اِناتان، از مردمان اورشلیم. ^۹ یهوایکین بر وفق تمامی آنچه پدرش کرده بود، آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد. ^{۱۰} در آن ایام، مردان نبوکدنصر پادشاه بابل بر اورشلیم برآمدند و آن را محاصره کردند. ^{۱۱} و در حینی که مردان وی اورشلیم را محاصره می کردند، نبوکدنصر پادشاه بابل به آنجا رسید. ^{۱۲} پس یهوایکین پادشاه یهودا، همراه با مادر خود، و ملازمان و صاحبمنصبان و تمامی درباریان، نزد پادشاه بابل بیرون آمدند. بدین سان، پادشاه بابل در هشتمین سال سلطنت خویش، یهوایکین را اسیر کرد. ^{۱۳} او همان گونه که خداوند گفته بود، تمامی گنجینه های خانهٔ خداوند و گنجینه های خانهٔ پادشاه را از آنجا بیرون آورد و همهٔ اسباب طلا را که سلیمان پادشاه اسرائیل برای خانهٔ خداوند ساخته بود،

یهوآحاز، پادشاه یهودا

^{۳۱} یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد، و سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش خموطل بود دختر ارمیا، از مردمان لَبْنَه. ^{۳۲} یهوآحاز بر وفق تمامی آنچه پدرانش کرده بودند، آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد. ^{۳۳} فرعون نکو او را در ربله، در سرزمین حَمات به غل و زنجیر بست تا در اورشلیم حکومت نکند، و معادل یکصد وزنهٔ نقره و یک وزنه طلا بر سرزمین یهودا خراج گذاشت. ^{۳۴} و فرعون نکو، الیایقیم پسر یوشیا را به جای پدرش، یوشیا، پادشاه ساخت، و نام او را به یهوایقیم تغییر داد. اما یهوآحاز را با خود برد، و او به مصر آمد، و در همان جا درگذشت. ^{۳۵} یهوایقیم نقره و طلایی را که فرعون مطالبه کرده بود، به او داد. اما بر مملکت مالیات گذاشت تا آن مبلغ را مطابق فرمان فرعون بدهند و طلا و نقرهٔ لازم را بر حسب مالیاتی که برای هر کس برآورد کرده بود، به زور از مردم آن سرزمین وصول کرد.

یهویاقیم، پادشاه یهودا

^{۳۶} یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش زبیده بود دختر فداایه، از مردمان رومه. ^{۳۷} یهوایقیم بر وفق تمامی آنچه پدرانش کرده بودند، آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد.

۲۴

در دوران سلطنت یهوایقیم، نبوکدنصر پادشاه بابل حمله آورد، و یهوایقیم تا سه سال او را بندگی کرد. سپس روی گردانیده، بر وی بشورید. ^۲ پس خداوند گروهایی از گلدانیان، و آرامیان، و موآبیان و عَمونیان را به جنگ یهوایقیم فرستاد. آنها را

* ۳۳:۲۳ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیهٔ آیه.

بود.^۳ و اما در روز نهم از ماه چهارم،^۴ قحطی در شهر چنان سخت شد که مردم دیگر چیزی برای خوردن نداشتند.^۵ پس در حالی که شهر در محاصرهٔ بابلیان^۶ بود، به شهر رخنه کردند و همهٔ مردان جنگی شبانه از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار شهر نزدیک باغستان شاه بود، گریختند و به سوی عَرَبَه^۷ رفتند.^۸ اما سپاه گلدانیان پادشاه را تعقیب کردند و در دشتهای آریحا به صدقیا رسیدند، و در حالی که همهٔ لشکریانش از نزد او پراکنده شده بودند،^۹ پادشاه را گرفتار کرده، به رِبْلَه نزد پادشاه بابل آوردند، و بر محکومیت وی حکم دادند.^{۱۰} سپس پسران صدقیا را در برابر دیدگانش سلاخی کردند و چشمان خود او را از حدقه بیرون آوردند، و او را به زنجیرها بسته، به بابل بردند.

^۸ در روز هفتم ماه پنجم از نوزدهمین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه، شاه بابل، نبورزدان فرماندهٔ گارد سلطنتی که به خدمت پادشاه بابل می‌ایستاد، به اورشلیم آمد.^۹ او خانهٔ خداوند، خانهٔ پادشاه، و همهٔ خانه‌های اورشلیم را به آتش کشید، و هر خانهٔ بزرگ را سوزانید.^{۱۰} همهٔ لشکر گلدانیان نیز که همراه فرماندهٔ گارد سلطنتی بودند، دیوارهای دور اورشلیم را به تمامی ویران کردند.^{۱۱} نبورزدان، فرماندهٔ گارد سلطنتی، بقیهٔ مردمی را که در شهر باقی مانده بودند و نیز آنانی را که به پادشاه بابل پیوسته بودند، همراه با بقیهٔ جمعیت، به تبعید برد.^{۱۲} اما فرماندهٔ گارد سلطنتی برخی از فقیرترین مردم را باقی گذاشت تا در تاکستانها و مزارع کار کنند.

^{۱۳} بابلیان ستونهای برنجین و پایه‌ها و دریاچهٔ برنجین را که در خانهٔ خداوند بود خرد کردند و برنج آنها را به بابل بردند.^{۱۴} نیز

در هم شکست.^{۱۴} نیز همهٔ مردمان اورشلیم و تمام صاحبمنصبان و جنگاوران را که بر روی هم ده هزار تن بودند، و نیز صنعتگران و آهنگران را به تبعید فرستاد، به طوری که سواى فقیرترین مردمان آن دیار، کسی دیگر باقی نماند.^{۱۵} بدین سان یهوایکین را به بابل برد. و مادر و زنان پادشاه، و درباریان وی و بزرگان آن دیار را نیز اسیر کرده، همگی را از اورشلیم به بابل تبعید نمود.^{۱۶} همچنین پادشاه بابل تمامی مردان جنگی را که هفت هزار تن بودند، به همراه یکهزار صنعتگر و آهنگر، همگی قوی و جنگ‌آزموده، به بابل تبعید کرد.^{۱۷} پادشاه بابل، متنباً عموی یهوایکین را به جای وی پادشاه ساخت و نام او را به صدقیا تغییر داد.

صدقیا، پادشاه یهودا

^{۱۸} صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد، و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش حموطل بود دختر ارمیا، از مردمان لِبْنَه.^{۱۹} صدقیا بر وفق تمامی آنچه یهوایقیم کرده بود، آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد.^{۲۰} زیرا خشم خداوند بر اورشلیم و یهودا به حدی رسید که آنها را از حضور خویش به دور افکند.

سقوط اورشلیم

و اما صدقیا بر پادشاه بابل شورید.
۲۵ پس نبوکدنصر پادشاه بابل در نهمین سال سلطنت صدقیا، در روز دهم از ماه دهم، با تمامی لشکر خویش بر اورشلیم برآمد و در برابر آن اردو زده، سنگری دور تا دورش بنا کرد.^۲ شهر تا یازدهمین سال سلطنت صدقیای پادشاه همچنان در محاصره

* ۳:۲۵ رجوع کنید به ارمیا ۶:۵۲.

* ۴:۲۵ یا "گلدانیان"؛ همچنین در آیات ۱۳، ۲۵ و ۲۶.

* ۴:۲۵ یا: "دشت اردن".

اسماعیل پسر تئیا، یوحانان پسر قاریح، سیرایا پسر ثنحومتِ نطوفاتی و یازنیا پسر معکایی، شنیدند که پادشاه بابلِ جَدَلِیا را به حکومت گماشته است، با مردانشان نزد او به مصفَه آمدند.^{۲۲} جَدَلِیا برای ایشان و مردانشان سوگند یاد کرد و گفت: «از مقامات بابلِ نهراسید. در این سرزمین ساکن شوید و پادشاه بابلِ را خدمت کنید و برای شما نیکو خواهد بود.»^{۲۳} اما در ماه هفتم، اسماعیل پسر تئیا پسر الیشمع که از خاندان سلطنتی بود، با ده تن از افراد خود آمد و جَدَلِیا را با یهودیان و بابلیانی که همراه وی در مصفَه بودند، کشت.^{۲۴} آنگاه تمامی قوم، از خُرد و بزرگ، به همراه سرداران لشکرها، از ترس بابلیان برخاسته، به مصر رفتند.

آزادی یهوایکین از زندان

^{۲۷} در سی و هفتمین سال اسارت یهوایکین پادشاه یهودا، مصادف با بیست و هفتمین روز از ماه دوازدهم، اوایل مروذک پادشاه بابل شد، و یهوایکین پادشاه یهودا را از زندان آزاد کرد؛^{۲۸} و با وی با ملاطفت سخن می گفت، و بدو جایگاهی فراتر از جایگاه دیگر پادشاهانی که با وی در بابل بودند، بخشید.^{۲۹} پس یهوایکین جامهٔ زندان از تن به در آورد و در تمامی روزهای عمر خود، همواره با پادشاه همسفره بود.^{۳۰} و در تمامی ایام عمر یهوایکین، برای مایحتاجش، مقرری روزانه‌ای از جانب پادشاه به او داده می شد.

لگنها و خاک‌اندازها و گلگیرها و ظروف و تمامی اسباب برنجین را که برای خدمت در معبد مورد استفاده بود، همراه خود بردند.^{۱۵} همچنین فرماندهٔ نگاهبانان سلطنتی، آتشدانها و پیاله‌ها، یعنی هرآنچه را که از طلا یا نقره بود، با خود برد.^{۱۶} و اما برنج دو ستون، دریاچه و پایه‌های متحرکی که سلیمان برای خانهٔ خداوند ساخته بود، چنان زیاد بود که نمی شد وزن کرد.^{۱۷} بلندی هر ستون هجده ذراع،* و بلندی سرستونهای برنجین هر ستون که به شبکه‌ای مزین بود و دورادور آن انارهایی از برنج تعبیه شده بود، سه ذراع بود. ستون دوم و شبکهٔ آن درست شبیه ستون اول بود.

^{۱۸} فرماندهٔ نگاهبانان سلطنتی، سیرایا کاهن اعظم، و صفیئا کاهن دوم و سه دربان معبد را گرفت.^{۱۹} نیز از میان کسانی که هنوز در شهر بودند، سردار مسئول مردان جنگی و پنج مشاور سلطنتی را گرفت. همچنین کاتب را که سردار لشکر و مسئول جمع‌آوری مردان بود، همراه با شصت تن از مردانی که در شهر یافته بودند، گرفت.^{۲۰} نبوزردان، فرماندهٔ نگاهبانان سلطنتی، این مردان را برگرفته، به ربله نزد پادشاه بابل برد.^{۲۱} و پادشاه بابل آنها را در ربله واقع در سرزمین حمات، اعدام کرد. بدین سان یهودا از سرزمین خود تبعید شد.

^{۲۲} نبوکدنصر پادشاه بابل، جَدَلِیا پسر آخیقام پسر شافان را به عنوان حاکم بر مردمانی که در سرزمین یهودا باقی گذاشته بود، برگماشت.^{۲۳} چون همهٔ سرداران لشکر و مردانشان، یعنی

* ۱۷:۲۵ یک "ذراع" تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیهٔ باب.

معرفی کتاب اول تواریخ

کتابهای اول و دوم تواریخ، مانند چهار کتاب پیش از خود، در اصل یک کتاب بودند که برای نخستین بار به دست مترجمین هفتادئتان به دو بخش تقسیم شدند. هدف این دو کتاب آن است که به یهودیان تبعید شده به بابل نشان دهد که خدا عهد خود را با نیاکان ایشان از یاد نبرده و بار دیگر به یاری ایشان خواهد آمد.

در این دو کتاب تصویری آرمانی از داوود و سلیمان ترسیم شده است. گناهایی که این دو پادشاه بنا به گزارش کتابهای پیشین مرتکب شدند، در این دو کتاب تقریباً مسکوت مانده است. مقصود از این کار تقویت این امید قوم یهود است که خاندان داوود برآستی شایسته آن است که گهواره ظهور مسیحای موعود باشد. هدف این دو کتاب ارائه تفسیری روحانی از سرگذشت دینی قوم یهود است، نه ارائه شرحی تاریخی و دقیق از رویدادها. از این رو، به سلطنت شائول فقط اشاره‌ای بسیار کوتاه شده است. به پادشاهان اسرائیل (مملکت شمالی) نیز بسیار اندک و تنها بر حسب ضرورت اشاره شده.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- نسب‌نامه‌ها (بابهای ۱ تا ۹)
- ۲- سلطنت داوود پادشاه (۱:۱۰ تا ۲۰:۲۹)
- ۳- انتقال سلطنت به سلیمان (۲۱:۲۹-۳۰)

اول تواریخ

از آدم تا ابراهیم

۱ آدم، شیث، آنوش، قینان، مهلکنیل، یارد،
۲ خنوخ، متوشالغ، لیمک، نوح. پسران
نوح،* سام، حام و یافث بودند.
۳ پسران* یافث، جوهر، ماجوج، مدای، یاون،
توبال، ماشک و تیراس بودند. * پسران جوهر،
اشکناز، ریفات* و توجرمه بودند. ۴ پسران
یاون، ایلشه، ترشیش، کتیم و رودانیم* بودند.
۵ پسران حام، کوش، مصرایم،* فوط و کنعان
بودند. ۶ پسران کوش، سببا، خویله، سبتا، رعمه
و سبتکا بودند. پسران رعمه، صبا و ددان بودند.
۷ کوش پدر نمرود بود، و نمرود نخستین دلاور
روی زمین شد.
۸ مصرایم پدر لودیم، عنامیم، لهابیم و
نفتوخیم بود، ۹ و نیز پدر فتروسیم، کسلوحیم
(که فلسطینیان از ایشان پدید آمدند)، و
گفتوریم.

۱۰ نخست زاده کنعان، صیدون بود و دیگر
پسرش، حیت؛ ۱۱ نوادگان کنعان، یبوسیان،

آموریان، جرجاشیان، ۱۲ جویان، عزقیان، سینیان،
۱۳ آروادیان، صماریان و خماتیان بودند.
۱۴ پسران سام، عیلام، آشور، آرفکشاد، لود
و آرام بودند و پسران آرام،* عوض، حول،
جاتر و ماشک. ۱۵ آرفکشاد پدر شلخ بود، و
شلخ پدر عبر. ۱۶ برای عبر دو پسر زاده شد:
یکی فلج* نام داشت، زیرا زمین در روزگار
او تقسیم شد، و نام برادرش یقطان بود.
۱۷ یقطان پدر آلموداد، شلیف، حصرموت،
پرّخ، ۱۸ هلدورام، اوزال، دقله، ۱۹ عوبال،*
آیمائیل، صبا، ۲۰ اوفیر، خویله و یویاب بود.
اینان همگی پسران یقطان بودند.
۲۱ سام، آرفکشاد، شلخ، ۲۲ عبر، فلج، رعو،
۲۳ یسروج، ناحور، تارح و آبرام که همان
ابراهیم است.

از ابراهیم تا یعقوب

۲۴ پسران ابراهیم، اسحاق و اسماعیل بودند.
۲۵ نسبنامه ایشان چنین است: نبیوت
نخست زاده اسماعیل، قیدار، آدبیل، میسام،

* ۴:۱ در ترجمه یونانی هفتادئتان؛ نسخه عبری فاقد عبارت "پسران نوح" است.
* ۵:۱ "پسران" می تواند به معنی نسل، نوادگان و جانشینان باشد. همچنین در آیات ۶-۱۰ و ۱۷-۲۳.
* ۶:۱ در بسیاری از نسخه های عبری و والگیت (همچنین رجوع کنید به ترجمه یونانی هفتادئتان و پیدایش ۳:۱۰). ولی
در اکثر متون عبری: "دیفات".
* ۷:۱ یا "دودانیم".
* ۸:۱ همان "مصر" است؛ همچنین در آیه ۱۱.
* ۱۷:۱ طبق یک نسخه عبری و برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین در پیدایش ۲۳:۱۰). اغلب
نسخه های عبری فاقد "پسران آرام" هستند.
* ۱۹:۱ "فلج" یعنی "تقسیم، جدایی و تفرقه".
* ۲۲:۱ برخی نسخه های عبری و متن سریانی (همچنین در پیدایش ۲۸:۱۰). در اغلب نسخه های عبری: "عیبال".

زراح از بَصْرَه، به جای او پادشاه شد.^{۳۵} پس از مرگ یوباب، حوشام از سرزمین تیمانیان به جایش پادشاه شد.^{۳۶} پس از مرگ حوشام، هَدَد پسر بَداد که مدیان را در سرزمین موآب شکست داد، به جای او پادشاه شد. نام شهر او، عَویت بود.^{۳۷} پس از مرگ هَدَد، سَمَلَه از مَسْرِیْقَه به جایش پادشاه شد.^{۳۸} پس از مرگ سَمَلَه، شائول از رَحوبوت واقع در کنار رود* به جای او پادشاه شد.^{۳۹} پس از مرگ شائول، بَعْل حانان پسر عَکبور به جایش پادشاه شد.^{۴۰} پس از مرگ بَعْل حانان، هَدَد به جای او پادشاه شد. نام شهر او، فاعو* بود و نام زنش مِهیطبیل، دختر مَطَرِد دختر می ذاهب.^{۴۱} و هَدَد نیز بمُرد. امیران آدوم از این قرار بودند: تِمناغ، عَلِیَه، یتیت،^{۴۲} اهُولیبامَه، ایله، فینون،^{۴۳} قِناز، تیمان، مِیصار،^{۴۴} مَجَدِیثیل و عیرام. اینان امیران آدوم بودند.

پسران اسرائیل

۲ پسران اسرائیل از این قرار بودند: رثوبین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، آدان، یوسف، بنیامین، نَفثالی، جاد و آشیر.

نسل یهودا

۳ پسران یهودا، عیر، اونان و شیلَه بودند. این سه پسر را بَتشوعَه کنعانی برای یهودا زاید. اما

۴۰ مِشماغ، دومَه، مَسّا، حَدَد، تیما،^{۳۱} یطور، نافیش و قِدَمَه. اینها پسران اسماعیل بودند.
۳۲ پسران قَطوره، مَتَعَه ابراهیم: قَطوره، زمران و یَقشسان و مِدان و مِدیان و یَشباق و شوآح را زاید. پسران یَقشسان، صبا و ددان بودند.
۳۳ پسران مِدیان، عَقَه و عِیفر و خَنوخ و آیداع و اِلداعَه بودند. اینان همگی پسران قَطوره بودند.
۳۴ ابراهیم پدر اسحاق بود، و پسران اسحاق، عیسو و اسرائیل بودند.

۳۵ پسران عیسو، اِلِیغاز، رعوثیل، یعوش، یَعلام و قورَاح بودند.^{۳۶} پسران اِلِیغاز، تیمان، اومار، صِفوا، جَعتام و قِناز بودند، و نیز عَمالِیق که مادرش تِمناغ* بود.^{۳۷} پسران رعوثیل، نَحْت، زراح، سَمَه و مَزَه بودند.

۳۸ پسران سعیر، لوطان، شوبال، صِیعون، عَنَه، دیشان، اِصر و دیشان بودند.^{۳۹} پسران لوطان، حوری و هومام* بودند و خواهر لوطان، تِمناغ بود.^{۴۰} پسران شوبال، غلیان،* مَنحَت، عیبال، یشفو و اونام بودند. پسران صِیعون، آبه و عَنَه بودند.^{۴۱} پسر عَنَه، دیشون بود و پسران دیشون، خمران* و اِشبان و پتران و کِران بودند.^{۴۲} پسران اِصر، پلهان و زَعوان و یَعقان* بودند. پسران دیشان، عوص و آران بودند.

۴۳ پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، در سرزمین آدوم این پادشاهان سلطنت می کردند: بلاغ پسر بعور، که نام شهر او دینتهابه بود.^{۴۴} پس از مرگ بلاغ، یوباب پسر

* ۳۶: ۱ بسیاری از نسخه‌های عبری، برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان و سریانی (همچنین در پیدایش ۱۱: ۳۶). در اغلب نسخه‌های عبری: "صفی".

* ۳۶: ۱ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین در پیدایش ۳۶: ۱۲). در متن عبری: "جَعتام، قِناز، تِمناغ و عَمالِیق".

* ۳۹: ۱ شکل دیگری از "هیمام" است: نگاه کنید به پیدایش ۲۲: ۳۶.

* ۴۰: ۱ شکل دیگری از "عَلوان" است: نگاه کنید به پیدایش ۲۳: ۳۶.

* ۴۱: ۱ یا "جمدان".

* ۴۲: ۱ نسخه عبری: در نسخه یونانی هفتادئتان "عَقان" آمده است (مقایسه کنید با پیدایش ۲۷: ۳۶).

* ۴۸: ۱ احتمالاً منظور همان رود فرات است.

* ۵۰: ۱ در بسیاری از نسخه‌های عبری، برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان و متن سریانی و والگیت (همچنین در پیدایش ۳۹: ۳۶). در اغلب نسخه‌های عبری: "فاعی".

سالگی وی را به زنی گرفته بود، و او برایش بسجوب را زایید.^{۲۲} بسجوب پدر یائیر بود، که در سرزمین جلعاد بیست و سه شهر داشت.^{۲۳} اما جشور و آرام، خوت یائیر* و قنات و توابعش را که شصت شهر بود، از ایشان گرفتند. اینان همگی نوادگان ماکیر پدر جلعاد بودند.^{۲۴} پس از مرگ حصرون در کالیبِ افراته، آبیّا زن حصرون، آشور پدر تقوع را برایش زایید.

^{۲۵} پسران پَرخُمیل، نخست‌زاده حصرون، از این قرار بودند: نخست‌زاده‌اش رام، بوئه، اورن، اوصم و آخیا.^{۲۶} نیز پَرخُمیل زن دیگری داشت به نام عَطّزه، که مادر اونام بود.^{۲۷} پسران رام نخست‌زاده پَرخُمیل، مَعص و یامین و عقر بودند.^{۲۸} پسران اونام، سَمّای و یاداع بودند. پسران سَمّای، ناداب و آیشور بودند.^{۲۹} نام زن آیشور، آیحایل بود، که آحبان و مولید را برای وی زایید.^{۳۰} پسران ناداب، سِلد و آفایم بودند. سِلد بی‌اولاد مُرد.^{۳۱} پسر آفایم، پشعی بود. پسر پشعی، شیشان بود و پسر شیشان، آحلاّی.^{۳۲} پسران یاداع برادر سَمّای، پتر و یوناتان بودند. پتر بی‌اولاد مُرد.^{۳۳} پسران یوناتان، فلت و زازا بودند. اینها نوادگان پَرخُمیل بودند.^{۳۴} و اما شیشان را پسری نبود، بلکه تنها دختران داشت. اما او را غلامی مصری بود، پَرحاع نام.^{۳۵} پس شیشان دخترش را به غلام خود پَرحاع به زنی داد، و او عَتّای را برای وی زایید.^{۳۶} عَتّای پدر ناتان بود، و ناتان پدر زاباد.^{۳۷} زاباد پدر اِفلال، اِفلال پدر عوبید،^{۳۸} عوبید پدر یهوهو، یهوهو پدر عَزّریا،^{۳۹} عَزّریا پدر حالص، حالص پدر اِلعاسه،^{۴۰} اِلعاسه پدر بسمای،

عیر، نخست‌زاده یهودا، در نظر خداوند شریر بود. پس خداوند او را کشت.^{۴۱} همچنین تامار، عروس یهودا، فِرص و زراح را برای وی زایید. یهودا بر روی هم پنج پسر داشت.

^{۴۲} پسران فِرص، حصرون و حامول بودند. ^{۴۳} پسران زراح، زمری و ایّتان و هیمان و گلکول و دارع بودند، یعنی بر روی هم پنج تن.^{۴۴} پسر کُرمی، عَخار،* آزاردهنده اسرائیل بود که در خصوص اشیاء وقعی* خیانت ورزید.^{۴۵} پسر ایّتان، عَزّریا بود.

^{۴۶} پسران حصرون که برایش زاده شدند، پَرخُمیل، رام و کالیب* بودند.^{۴۷} رام پدر عَمیناداب، و عَمیناداب پدر نَحشون بود که بنی یهودا را رهبری کرد.^{۴۸} نَحشون پدر سلما،* و سلما پدر بوَعز بود.^{۴۹} بوَعز پدر عوبید، و عوبید پدر یسا بود.^{۵۰} پسران یسا اینها بودند: نخست‌زاده‌اش ایّاب، دوّم، آیناداب، سوّم شِمعا،^{۵۱} چهارم یَتئیل، پنجم رَدّای،^{۵۲} ششم اوصم، و هفتم داوود.^{۵۳} خواهران ایشان، صرویه و آیحایل بودند. پسران صرویه، آیشای و یوآب و عَسائیل بودند، یعنی سه پسر.^{۵۴} آیحایل، عَماسا را زایید، و پدر عَماسا، پتر اسماعیلی بود.

^{۵۵} کالیب پسر حصرون از همسر خود عَزویه و نیز از پریعوت صاحب فرزندان شد. پسران او اینها بودند: پشیر، شوباب و آردون.^{۵۶} کالیب پس از مرگ عَزویه، افرات را به زنی گرفت، و او حور را برایش زایید.^{۵۷} حور پدر اوری بود، و اوری پدر بصلئیل.

^{۵۸} پس از آن، حصرون با دختر ماکیر پدر جلعاد همبستر شد؛ حصرون در سن شصت

* ۷:۲ در عبری: "پسران".

* ۷:۲ "عَخار" یعنی "زحمت، آزار". در کتاب یوشع، "عَخار"، "عَخان" نامیده شده است.

* ۷:۲ در عبری "خرام"، که به تقدیم کامل اشیاء یا اشخاص به خداوند اشاره دارد که اغلب با از بین بردن کامل آنها همراه بود.

* ۹:۲ در عبری "کلوبای" که "کالیب" مخفف آن است.

* ۱۱:۲ در ترجمه یونانی هفتادگان: "سلمون"; نگاه کنید به روت ۴: ۲۱.

* ۲۳:۲ یا: "روستاهای یائیر".

بِسْمَی پَدْر سَلُوم،^{۱۱} سَلُوم پَدْر یَقْمِیا، و یَقْمِیا پَدْر اِلِشْمَع بود.

^{۱۲} پسران کالیب، برادر یِرْخومیل، از این قرار بودند: نخست زاده اش میسَع که پدر زیف بود، و پسرش * مَرِشَه که پدر جبرون بود. ^{۱۳} پسران جبرون، قورح، تپوآخ، راقم و شمع بودند. ^{۱۴} شمع، پدر راحم و راحم پدر یِرْقعام بود. راقم پدر سَمای بود. ^{۱۵} پسر سَمای، معون بود، و معون پدر بیت صور بود. ^{۱۶} همچنین عَفه، مُتْعَه کالیب، حران، موصا و جازیز را زاید. پدر جازیز، حران بود. ^{۱۷} پسران یهدای، رجم، یوتام، جشان، فِلط، عَفه و شاعف بودند. ^{۱۸} مَعکاه، مُتْعَه کالیب، شِیر و تِرْحَنَه را زاید. ^{۱۹} او همچنین شاعف پدر مَدَمَنَه، شوا پدر مَکبِنِیا، و پدر جَبْعا را زاید. دختر کالیب، عَکسَه بود. ^{۲۰} اینها نوادگان کالیب بودند.

پسران حور، نخست زاده اِفرائَه، از این قرار بودند: شوبال پدر قَرِیه یعاریم، ^{۲۱} سلما پدر بیت لجم و حاریف پدر بیت جادر. ^{۲۲} نوادگان شوبال پدر قَرِیه یعاریم، هُرَواه، یعنی نیمی از منوحوت بودند. ^{۲۳} و طایفه های قَرِیه یعاریم از این قرار بودند: پتریان، فوتیان، شوماتیان و مِشْراعیان. از این طایفه ها، صُرعاتیان و اِشتائیان پدید آمدند. ^{۲۴} پسران سلما، بیت لجم، نطوفاتیان، عَطروت بیت یوآب، نیمی از مَنَحْتیان، و صُرعیان بودند. ^{۲۵} طایفه های کاتبانی که در یعیص سکنی داشتند، از این قرار بودند: تِرعاتیان، شیمعاتیان و سوکاتیان. اینان قینیانی بودند که از حَمَّت پدر خاندان رکاب* پدید آمدند.

پسران داوود

^۱ اینانند پسران داوود که در جبرون برایش زاده شدند: نخست زاده اش آمنون، از آخینوعَم یزرعیلی؛ دومین، دانبال، از آییجایل گرملی؛ سومین، آبشالوم، پسر مَعکاه دختر تلمای، پادشاه جِشور؛ چهارمین، آدونیا، پسر حَجِیت؛^۲ پنجمین، شِفَطِیا، از آبیطال، و ششمین پترعام، از عَجَلَه همسر داوود. ^۳ این شش تن در جبرون برای داوود زاده شدند، جایی که او هفت سال و نیم سلطنت کرد. داوود سی و سه سال نیز در اورشلیم سلطنت نمود، و اینان در اورشلیم برایش زاده شدند: شیمعا، شوباب، ناتان و سلیمان، که این چهار تن از بَشِیْع* دختر عَمَّیئیل بودند؛^۴ و نیز ییحار، اِلِشوع،^۵ اِلِیْفِلط،^۶ نوجَه، نِفج، یافِیع،^۷ اِلِشْمَع، اِلِیاداع و اِلِیْفِلط، یعنی نه تن. ^۸ تمامی اینها پسران داوود بودند، و او افزون بر این از مُتْعَه هایش نیز پسران داشت؛ و تamar خواهر اینها بود.

پادشاهان یهودا

^۱ پسر سلیمان، رِجْبعام بود و پسر او، آئیا؛ پسر او، آسا؛ پسر او، یهوشافاط؛^۲ پسر او، یهورام؛^۳ پسر او، آخزیا؛ پسر او، یوآش؛^۴ پسر او، امصیا؛ پسر او، عزریا؛ پسر او، یوتام؛^۵ پسر او، آحاز؛ پسر او، جزقیایا؛ پسر او، منسی؛^۶ پسر او، آمون، و پسر او، یوشیا.^۷ پسران یوشیا، نخست زاده اش یوحانان، دومین، یهویاقیم، سومین، صدقیایا و چهارمین، سَلُوم بودند.^۸ نوادگان یهویاقیم، پسرش یهویاکین* و پسر وی، صدقیایا بودند.

* ۴۲:۲ ترجمه یونانی هفتادگنان و والگیت؛ در عبری: "پسران".

* ۵۵:۲ یا: "پدر بیت رکاب".

* ۵:۳ در یکی از نسخه های عبری و متن والگیت (همچنین رجوع کنید به متن ترجمه یونانی هفتادگنان و ۲ سموئیل ۳:۱۱). در اغلب نسخه های عبری: "بشوع".

* ۶:۳ در دو نسخه عبری (همچنین رجوع کنید به ۲ سموئیل ۱۵:۵ و ۱ تواریخ ۵:۱۴). در اغلب نسخه های عبری: "الیشمع".

* ۱۱:۳ در متن عبری "یورام" آمده که مخفف "یهورام" است.

* ۱۶:۳ در متن عبری "یگنیا" که شکل دیگری است از "یهویاکین"؛ همچنین در آیه ۱۷.

جلا، صیرت، صوخر و ائسان بودند.^۸ قوص پدر عَنوب، صوبیسه و طایفه‌های آخَر حیل پسر هاروم بود.

^۹ یعیص از برادران خود شریف‌تر بود. مادرش او را یعیص نام نهاده، گفت: «زیرا او را با درد زاییدم.»^{۱۰} یعیص نزد خدای اسرائیل استدعا کرده، گفت: «کاش که مرا برکت دهی و حدود مرا وسیع گردانی؛ کاش که دست تو همراه من باشد و مرا از بلا نگاه داری تا از درد به دور باشم.» و خدا آنچه را یعیص خواست، بدو بخشید.

^{۱۱} کیلوب، برادر شوخه، پدر محیر بود و محیر، پدر ایشتون.^{۱۲} ایشتون پدر بیت‌رافا، فاسیح و تِجَنه بود، و تِجَنه، پدر غیرناحاش.^{۱۳} اینان مردمان رِبَقه بودند.^{۱۴} پسران قناز، عُننیل و سِرایا بودند. پسران عُننیل، حَتات و معونوتای^{۱۵} بودند. معونوتای پدر عَفَزه بود؛ سِرایا پدر یوآب بود و یوآب، پدر جی حَراشیم،^{۱۶} که چنین نامیده می‌شدند زیرا صنعتگر بودند.^{۱۷} پسران کالِب پسر یَفنه، عیرو، ایله و ناعَم بودند. پسر ایله، قناز بود.^{۱۸} پسران یَهْلئیل، زیف، زیفه، تیریا و آسرنیل بودند.^{۱۹} پسران عَزَزه، یتیر، مرد، عافر و یالون بودند. اینها فرزندان بَته دختر فرعون هستند که مرد او را به زنی گرفته بود؛ او مریم، سَمای، و شیخ پدر ایشتموع را آستن شده، بزاد.^{۲۰} (زن مرد که اهل یهودا بود، برای او یارد پدر جدور، جبر پدر سوکو، و یقوتئیل پدر زائوآخ را زایید.) اینان بودند پسران بَته دختر فرعون که مرد او را به زنی

^{۱۷} پسران یهوایکین اسیر،^{۱۸} از این قرار بودند: پسرش شَنلئئیل،^{۱۹} ملکیرام، فدایاه، شَناصَر، یَقمیا، هوشاماع و نَدبیا.^{۲۰} پسران فدایاه، زروبایل و شمعی بودند. پسران زروبایل، مِشَلام و حَننیا بودند، که خواهرشان شلومیت بود؛^{۲۱} و نیز حَشویه، اوهل، پرخیا، حَسَندیا و یوَسب جیسد، یعنی پنج تن.^{۲۲} پسران حَننیا، فَلَطیا و یَشعیا بودند؛ پسر یَشعیا، رفایا بود؛ پسر او آرنان، پسر او عوبدیا، و پسر او، شگنیا.^{۲۳} نوادگان شگنیا عبارت بودند از شَمعیا، و پسران شَمعیا، حَطوش، یِجال، باریح، نَعریا و شافاط بودند، یعنی شش تن.^{۲۴} پسران نَعریا، ایووعینای، جَزقیا و عَزریقام بودند، یعنی سه تن.^{۲۵} پسران ایووعینای، هودایا، ایلیاشیب، فِلیایا، عَقوب، یوحانان، دِلایا و عَنانی بودند، یعنی هفت تن.

بقیه نسل یهودا

۴۶ پسران یهودا، فِرص، حضرون، کَرَمی، حور و شوبال بودند.^۱ رآیا پسر شوبال، پدر یَحت بود و یَحت، پدر آخومای و لاهد. اینانند طوایف صُرعاتیان.^۲ پسران عیظام از این قرار بودند: یزرعیل، یَشما و یُدباش؛ نام خواهر ایشان، هَصِلفونی بود.^۳ فَنوئیل پدر جدور بود، و عِزِر پدر خوشه. اینها بودند نوادگان حور، نخست‌زاده افراته، پدر بیت‌لجم.^۴ آشحور پدر یَقوع دو زن داشت، به نامهای جلا و نَعَزه. نَعَزه برای او آخَرَام، خَفر، تیمانی و هاأَحشطاری را زایید. اینها فرزندان نَعَزه بودند.^۵ پسران

* ۱۷:۳ منظور نسل یهوایکین است پس از اسارت وی در بابل.

* ۳:۴ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین رجوع کنید به نسخه والگیت). در عبری: "پدر".

* ۹:۴ نام "یعیص" حروفی مشابه با واژه عبری به معنی "درد" دارد.

* ۱۰:۴ یا "شَر".

* ۱۲:۴ یا: «تِجَنه بانی شهر ناحاش بود».

* ۱۳:۴ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان و متن والگیت. در نسخه عبری "و معونوتای" نیامده است.

* ۱۴:۴ یعنی: "دره صنعتگران".

* ۱۷:۴ متن عبری فاقد واژه "بزاد" است.

^{۳۶}الیوعینای، یَعکوبه، یسوحایا، عَسایا، عَدیئیل، یسیمیئیل، یَنایا، ^{۳۷}زیزا پسر شفعی پسر آلون پسر یدایا پسر شمری پسر شَمعیاً. ^{۳۸}اینان که نام برده شدند، رهبران طایفه‌هایشان بودند، و خاندانهایشان بسیار زیاد شد. ^{۳۹}ایشان در جستجوی چراگاه برای گله‌های خویش به مدخل جدور تا به جانب شرقی وادی رفتند، ^{۴۰}و در آنجا چراگاههای خوب و حاصلخیز یافتند. آن سرزمین، وسیع و امن و آرام بود، زیرا ساکنین قبلی آن از نسل حام بودند. ^{۴۱}اینان که نامشان ثبت شد، در روزگار جزقیآ پادشاه یهودا آمدند و خیمه‌های آنان و معینانی را که در آنجا بودند از بین بردند، و آنان را تا به امروز نابود ساخته، در جای ایشان ساکن شدند زیرا در آنجا برای گله‌هایشان چراگاه وجود داشت. ^{۴۲}و برخی از ایشان، یعنی پانصد تن از مردان شمعون، به سرکردگی فُلطیا، نَعریا، رَفایا و عَزَّیئیل، پسران یسعی، به کوه یسعی رفتند. ^{۴۳}آنان باقیمانده‌گان عمالیقیانی را که گریخته بودند، شکست داده و تا به امروز در آنجا ساکن شده‌اند.

نسل رثوبین

اینانند پسران رثوبین، نخست‌زاده اسرائیل؛ زیرا که رثوبین نخست‌زاده بود، اما از آنجا که بستر پدر خود را بی حرمت ساخت، ^۱حق نخست‌زادگی او به پسران یوسف، پسر اسرائیل، داده شد. از این رو در نسب‌نامه ثبت نشده که او نخست‌زاده است؛ ^۲اگرچه یهودا بر برادرانش برتری یافت و رهبری از او برخواست، اما حق نخست‌زادگی از آن یوسف بود. ^۳باری، پسران رثوبین، نخست‌زاده اسرائیل، خَنوخ، فُلُو، حصرون و گُرمی بودند.

گرفته بود. ^{۱۹}پسران زن هودیا خواهر ناخَم، پدران قعیله جازمی و ایشیموع معکایی بودند. ^{۲۰}پسران شیمون، آننون، رنه، بن حانان و تیلون بودند. پسران یسعی، زوحیت و بن زوحیت بودند. ^{۲۱}پسران شبیه پسر یهودا اینها بودند: غیر پدر لیگه، کَعده پدر مریشه، و طایفه‌های خاندان کتان دوزان در بیت‌آشبیع؛ ^{۲۲}و نیز یوقیم، مردان کوزیبا، یوآش و ساراف، که در موآب و یسوسوبی لجم حکومت کردند. ^{۲۳}این اسناد، باستانی هستند. ^{۲۴}اینان کوزه‌گرانی بودند که در بیتاعیم و جدیزه سکنی داشتند و در آنجا در خدمت پادشاه به سر می‌بردند.

نسل شمعون

^{۲۵}پسران شمعون اینها بودند: نمونیل، یامین، یاریب، زراح و شانول؛ ^{۲۶}پسر شانول، شلوم بود؛ پسر او، مِسام، و پسر او، مِشماع. ^{۲۷}نوادگان مِشماع اینها بودند: پسرش حَمونیل، پسر او، زُکور، و پسر او، شَمعی. ^{۲۸}شَمعی را شانزده پسر و شش دختر بود، ولی برادرانش فرزندان بسیار نداشتند و طایفه‌های ایشان مانند مردان یهودا زیاد نشدند. ^{۲۹}آنان در پِرشِبع، مولاده، حَصْرشوعال، بِلَهه، عِصم، تولاد، ^{۳۰}بتوئیل، حُرما، صَعلغ، ^{۳۱}بیت مَرکبوت، حَصْر سوسیم، بیت برئی و شَعراپیم می‌زیستند. این شهرها تا پیش از سلطنت داوود متعلق به ایشان بود. ^{۳۲}روستاهای ایشان عبارت بود از: عِطام، عَین، رَمون، توکین و عاشان، یعنی پنج شهر؛ ^{۳۳}و نیز تمامی روستاهای اطراف این شهرها، تا بَعَلت. ^{۳۴}اینها بود مکان سکونت ایشان، و نسب‌نامه‌های خود را داشتند.

^{۳۵}مشوآب، یَمَلک، یوشه پسر آمصیا، ^{۳۶}یوئیل، یهوه پسر یوشیبا پسر سِرایا، پسر عَسیئیل،

* ۲۲:۴ در متن والگیت و ترجمه یونانی هفتادئتان: «در موآب حکومت کردند و به لجم بازگشتند».

* ۳۳:۴ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان (همچنین رجوع کنید به یوشع ۸:۱۹). در متن عبری: «بعل».

* ۱:۵ یعنی: «چون با مُثَعه پدرش همبستر شد»؛ رجوع کنید به پیدایش ۲۲:۳۵.

برمی داشتند و کمانگیر و جنگ آزموده بودند. بر روی هم ۴۴۷۶۰ تن بودند.^{۱۹} آنان با هاجریان و یطور و نافیش و نوداب جنگیده،^{۲۰} بر ایشان ظفر یافتند، زیرا خدا هاجریان و تمامی کسانی را که با آنها بودند به دست ایشان تسلیم کرد. از آن رو که هنگام جنگ نزد خدا فریاد برآوردند. و او خواهش ایشان را اجابت فرمود زیرا که بدو توکل کردند.^{۲۱} آنان احشام هاجریان را، یعنی پنجاه هزار شتر و دوست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ را با یکصد هزار تن، به تاراج بردند.^{۲۲} از آنجا که جنگ از جانب خدا بود، بسیاری کشته شدند. پس ایشان تا زمان تبعید، در جای آنان ساکن بودند.

نیم قبیله منسی

۳۳ مردمان نیم قبیله منسی در زمین ساکن شده، از باشان تا بعل جرمون، سنیر و کوه جرمون، بسیار کثیر گشتند.^{۳۴} اینان بودند سران خاندانهایشان: عافرو، پشعی، الینیل، عزریئیل، ارمیا، هودویسا و یحدیئیل. اینان جنگاورانی دلاور، مردانی نامدار، و سران خاندانهایشان بودند.^{۳۵} با این حال، به خدای پدرانشان خیانت ورزیده، از پی خدایان اقوام سرزمینی که خدا ایشان را از برابرشان نابود کرده بود، زنا کردند.^{۳۶} پس خدای اسرائیل، روح فول پادشاه آشور، یعنی روح تغلت فلایسر پادشاه آشور را برانگیخت، و او رثوینیان و جادیان و نیم قبیله منسی را اسیر کرده، ایشان را به حلح، خابور، هارا، و نهر جوزان برد، که تا به امروز در آنجا هستند.

نسل لاوی

پسران لاوی، چرشون،^۱ قُهاات و مراری بودند.^۲ پسران قُهاات، عَمَراد، یصهار، جبرون و عَزْرینیل بودند.^۳ فرزندان

۴ نسل بوئیل: پسرش شَمَعیا، پسر او جوج، پسر او شَمعی،^۵ پسر او میکاه، پسر او رَایا، پسر او بَعْل،^۶ و پسر او بَیْرَه که رهبر رثوینیان بود و تَغْلَت فلایسر پادشاه آشور او را به تبعید برد.^۷ خویشان وی بر حسب طوایفشان به هنگام ثبت نسب نامه های نسلهایشان: رئیس ایشان یَعینیل، زکریا،^۸ و بلاع پسر عَزاز پسر شَمع پسر بوئیل، که در عروغیر، تا نیو و بَعْل معون، ساکن بود.^۹ آنان همچنین به جانب شرق تا به مدخل بیابان در این سوی فُرات مسکن داشتند، زیرا احشام ایشان در سرزمین جلعاد زیاد شده بود.^{۱۰} ایشان در روزگار شائول با هاجریان جنگیدند، و هاجریان به دست ایشان افتادند. پس ایشان در خیمه های هاجریان، در سرتاسر منطقه شرقی جلعاد، ساکن شدند.

نسل جاد

۱۱ نوادگان جاد مقابل رثوینیان در سرزمین باشان تا سرحد سَلِخَه مسکن داشتند.^{۱۲} رئیس ایشان بوئیل بود؛ شافام دوم بود، و نیز یعنای و شافاط، که همگی در باشان بودند.^{۱۳} خویشان ایشان بر حسب خاندانهایشان، میکائیل، مَثَلام، شَبَع، یورای، یَعکان، زَیغ و عِبر، یعنی هفت تن بودند.^{۱۴} اینان بودند پسران اَبیحایل، پسر حوری پسر یازُاخ پسر جلعاد پسر میکائیل پسر پیشیشای پسر یَحدو پسر بوز.^{۱۵} اخی پسر عَبدیئیل پسر جونی، رئیس خاندانشان بود.^{۱۶} آنان در جلعاد می زیستند، یعنی در باشان و توابعش، و در تمامی چراگاههای شارون تا سرحدات آنها.^{۱۷} پس اینها به تمامی در روزگار یوتام پادشاه یهودا، و در روزگار یَرْبعام پادشاه اسرائیل، در نسب نامه ها ثبت گردیدند.

۱۸ از میان رثوینیان و جادیان و نیم قبیله منسی، دلاور مردانی که سپر و شمشیر

* ۱:۶ در متن عبری "جرشوم" که شکل دیگری از "چرشون" است؛ همچنین در آیات ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۴ و ۷۱.

او نَحْت،^{۱۷} پسر او ایلاب، پسر او پروحام، پسر او إلقانه، و پسر او سموئیل.^{۱۸} پسران سموئیل، نخست زاده‌اش یوئیل* و پسر دومش آبیآ بودند.^{۱۹} نسل مراری: مَحلی، پسر او لینی، پسر او شمعی، پسر او عَزّه،^{۲۰} پسر او شِمعَا، پسر او حَجّیا، و پسر او عَسایا.

سرایندگان و نوازندگان معبد

^{۲۱} اینانند مردانی که داوود پسر از استقرارِ صندوق عهد در خانه خداوند، ایشان را به خدمت سراییدن در خانه خداوند برگماشت. ^{۲۲} اینان تا پیش از آنکه سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم بنا کند، در برابر مسکن، یعنی خیمه ملاقات، به خدمت سراییدن مشغول بودند. ایشان وظایف خود را مطابق قوانین مربوط به خدمتشان انجام می دادند.

^{۲۳} اینان بودند مردانی که خدمت می کردند، و نیز پسرانشان: از پسران قَهاتیان: هیمان سراینده پسر یوئیل، پسر سموئیل،^{۲۴} پسر إلقانه، پسر پروحام، پسر الیئیل، پسر تُوخ،^{۲۵} پسر صوف، پسر إلقانه، پسر مَحْت، پسر عَماسای،^{۲۶} پسر إلقانه، پسر یوئیل، پسر عَزریا، پسر صَفَیبا،^{۲۷} پسر تاخت، پسر اَسیر، پسر اییاساف، پسر قورح،^{۲۸} پسر پِصهار، پسر قَهات، پسر لاوی، پسر اسرائیل؛^{۲۹} و نیز برادرش آساف که به طرف راست او می ایستاد، یعنی آساف پسر برکیا، پسر شِمعَا،^{۳۰} پسر میکائیل، پسر بَعسیا،* پسر مَلکیا،^{۳۱} پسر اتنی، پسر زراح، پسر عَدایا،^{۳۲} پسر ایتان، پسر زَمّه، پسر شمعی،^{۳۳} پسر یَحْت، پسر چرشوم، پسر لاوی.

عَمرام، هارون و موسی و مریم بودند. پسران هارون، ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار بودند. العازار پدر فینحاس بود، فینحاس پدر آبیشوع،^۱ آبیشوع پدر بَقی، بَقی پدر عَزی،^۲ عَزی پدر زَرَحیا، زَرَحیا پدر مرایوت،^۳ مرایوت پدر اَمَریا، اَمَریا پدر اَحیطوب،^۴ اَحیطوب پدر صادوق، صادوق پدر اَحیمعص،^۵ اَحیمعص پدر عَزریا، عَزریا پدر یوحانان،^۶ و یوحانان پدر عَزریا؛ عَزریا در معبدی که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود. ^۷ عَزریا پدر اَمَریا بود، اَمَریا پدر اَحیطوب،^۸ اَحیطوب پدر صادوق، صادوق پدر سَلوم،^۹ سَلوم پدر حَلقیّا، حَلقیّا پدر عَزریا،^{۱۰} عَزریا پدر سِرایا، و سِرایا پدر یهوصاداق.^{۱۱} یهوصاداق آنگاه که خداوند یهوذا و اورشلیم را به دست نبوکدنصر به تبعید فرستاد، به تبعید رفت.

^{۱۲} پسران لاوی، چرشوم، قَهات و مراری بودند. ^{۱۳} پسران چرشوم، لینی و شمعی نام داشتند. ^{۱۴} پسران قَهات، عَمرام، پِصهار، جبرون و عَزئیل بودند. ^{۱۵} پسران مراری، مَحلی و موشی بودند. اینانند طایفه‌های لاویان بر حسب اجدادشان:

^{۱۶} از چرشوم: پسرش لینی، پسر او یَحْت، پسر او زَمّه،^{۱۷} پسر او یوآخ، پسر او عَدو، پسر او زراح، و پسر او یاتِرای. ^{۱۸} نسل قَهات: پسرش عَمیناداب، پسر او قورح، پسر او اَسیر،^{۱۹} پسر او إلقانه، پسر او اییاساف، پسر او اَسیر،^{۲۰} پسر او تاخت، پسر او اورئیل، پسر او عَزیا، و پسر او شائول. ^{۲۱} پسران إلقانه، عَماسای و اَحیموت بودند؛^{۲۲} پسر او* إلقانه،* پسر او صوفای، پسر

* ۲۶:۶ منظور به احتمال زیاد، پسر "اَحیموت" است.

* ۲۶:۶ در برخی از نسخه‌های عبری، ترجمه یونانی هفتادئتان و سریانی. در اغلب نسخه‌های عبری: "اَحیموت و إلقانه. پسران إلقانه، ...".

* ۲۷:۶ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان. متن عبری فاقد عبارت "و پسر او سموئیل" می‌باشد.

* ۲۸:۶ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان و سریانی (همچنین رجوع کنید به ۱ سموئیل ۲:۸ و ۱ تواریخ ۵:۳۳). متن عبری فاقد نام "یوئیل" است.

* ۴۰:۶ بیشتر نسخه‌های عبری؛ برخی نسخه‌های عبری، یک نسخه ترجمه یونانی هفتادئتان و سریانی: "مَعسیا".

^{۶۱} به بقیه قهاتیان. به قید قرعه ده شهر از طوایف نیم‌قبیله منسی داده شد.

^{۶۲} به چرشومیان بر حسب طوایفشان سیزده شهر از قبایل پساکار، آشیر، نفتالی و منسی که در باشند، اختصاص یافت.

^{۶۳} به مراریان بر حسب طوایفشان دوازده شهر از قبایل رنوبین، جاد و زبولون اختصاص یافت.

^{۶۴} پس بنی‌اسرائیل این شهرها را با چراگاههایشان به لایوان دادند. ^{۶۵} آنان شهرهای نامبرده را از قبایل یهودا، شمعون و بنیامین، به قید قرعه بدیشان دادند.

^{۶۶} برخی از طوایف قهاتیان، شهرهای قلمرو خود را از قبیله افرایم داشتند. ^{۶۷} بدیشان شهرهای پناهگاه داده شد، یعنی شکیم با چراگاههایش در مناطق مرتفع افرایم، جازر با چراگاههایش، ^{۶۸} یقیمعام با چراگاههایش، بیت‌حورون با چراگاههایش، ^{۶۹} و ایلون و جت‌رمون با چراگاههایشان؛ ^{۷۰} و از نیم‌قبیله منسی، عایز و بلعام را با چراگاههایشان به سایر طایفه‌های قهاتیان دادند.

^{۷۱} به چرشومیان این مناطق داده شد: از طایفه نیم‌قبیله منسی، جولان در باشان با چراگاههایش و عشاروت با چراگاههایش. ^{۷۲} از قبیله پساکار، قیدش با چراگاههایش، دابرت با چراگاههایش، ^{۷۳} راموت با چراگاههایش و عنیم با چراگاههایش. ^{۷۴} از قبیله آشیر، مشال با چراگاههایش، عبدون با چراگاههایش، ^{۷۵} حقوق با چراگاههایش و رحوب با چراگاههایش. ^{۷۶} از قبیله نفتالی، قیدش در جلیل با چراگاههایش، حمون با چراگاههایش و قریه‌تایم با چراگاههایش.

^{۷۷} به سایر مراریان این مناطق داده شد: از قبیله زبولون، رمون با چراگاههایش و تابور با چراگاههایش. ^{۷۸} از قبیله رنوبین، در آن سوی

^{۷۹} و به طرف چپ، برادرانشان، یعنی پسران مراری بودند: ایتان پسر قیشی، پسر عبدی، پسر ملوک، ^{۸۰} پسر حشبیبا، پسر امصیا، پسر حلقیا، ^{۸۱} پسر امصی، پسر بانی، پسر شومر، ^{۸۲} پسر مَحلی، پسر موشی، پسر مراری، پسر لاوی. ^{۸۳} برادران لاوی آنها به خدمت تمامی دیگر وظایف مسکن، یعنی خانه خدا، گماشته شدند. ^{۸۴} اما هارون و نسل او بودند که بر مذبح قربانی تمام‌سوز و مذبح بخور، به جهت هر آنچه در قدس‌الاقداص انجام می‌شد قربانی می‌گذرانیدند، تا مطابق هر آنچه موسی خادم خدا امر فرموده بود، برای اسرائیل کفاره کنند. ^{۸۵} اینانند نسل هارون: پسرش‌العازار، پسر او فینحاس، پسر او آیشوع، ^{۸۶} پسر او بقی، پسر او عزری، پسر او زرحیا، ^{۸۷} پسر او مرابوت، پسر او امریا، پسر او آخیطوب، ^{۸۸} پسر او صادوق، و پسر او اخیمحص.

^{۸۹} مسکنهای ایشان بر حسب مکانهای سکونتشان در سرحدات آنها از این قرار است: از آنجا که قرعه اول از آن نسل هارون از طوایف قهاتیان بود، ^{۹۰} جبرون در سرزمین یهودا با چراگاههای اطرافش به ایشان داده شد. ^{۹۱} ولی کشتزارهای شهر و روستاهایش را به کالیب پسر یفته دادند. ^{۹۲} به پسران هارون شهرهای پناهگاه را دادند، یعنی جبرون، لبئه با چراگاههایش، یتیر، ایشتموع با چراگاههایش، ^{۹۳} حیلن با چراگاههایش، دبیر با چراگاههایش، ^{۹۴} عاشان با چراگاههایش، یوتا، و بیت‌شمس با چراگاههایش. ^{۹۵} همچنین از قبیله بنیامین، جبعون، ^{۹۶} جبع با چراگاههایش، عَلمیت با چراگاههایش و عناتوت با چراگاههایش. پس تمامی شهرهای ایشان بر حسب طایفه‌هایشان، سیزده شهر بود.

* ۵۹:۶ در نسخه سریانی (همچنین رجوع کنید به متن ترجمه یونانی هفتادتنان و یوشع ۱۶:۲۱). متن عبری فاقد نه "یوتا" است.

* ۶۰:۶ رجوع کنید به یوشع ۱۷:۲۱. متن عبری فاقد "جبعون" است.

أَيَّا، عَنَاتوت و عَلامت؛ اینان جملگی پسران باکر بودند.^۹ اینان سران خاندانها و جنگاورانی توانا بودند که ۲۰۲۰۰ از ایشان بر حسب انساب ایشان در نسب نامه‌ها به ثبت رسیدند.^{۱۰} پسر یدیعئیل: بلهان. پسران بلهان: یعوش، بنیامین، ایهود، کِنَعَنَه، زیتان، ثریش و آخیشاخر.^{۱۱} این فرزندان یدیعئیل جملگی سران خاندانها و جنگاورانی توانا بودند. ۱۷۲۰۰ از ایشان که قادر به نبرد بودند، به ثبت رسیدند.^{۱۲} شُفیم و حُفیم پسران غیر بودند، و حوشیم پسر آحیر.

پسران نَفتالی

^{۱۳} پسران نَفتالی: یَحْصِئیل، جونی، یِصِر و شَلُوم، نسل بلهه.

پسران مَنَسی

^{۱۴} پسران مَنَسی: اَشْرئیل، که از مَتَعَه آرامی مَنَسی زاده شد؛ او ماکیر پدر جلعاد را نیز بزاد.^{۱۵} ماکیر برای حُفیم و شُفیم همسر اختیار کرد. نام خواهر ماکیر، مَعَکاه بود. نام پسر دیگر* ماکیر، صِلْفَحاد بود؛ و صِلْفَحاد دختران داشت.^{۱۶} مَعَکاه همسر* ماکیر پسر یزاد و او را فارش نامید. برادر فارش، شارش نام داشت، و پسران فارش، اولام و راقم بودند.

^{۱۷} پسر اولام: بدان. اینان بودند پسران جلعاد، پسر ماکیر پسر مَنَسی.^{۱۸} خواهر او هَمُولِیکه، ایشهود و اَبیعزر و مَحَلَه را بزاد.^{۱۹} پسران شَمیداع: آخیان و شَکیم و لَقحی و اَنیعام.

پسران اِفْرَایم

^{۲۰} پسران اِفْرَایم: شوَتلاح، پسر او بارِد، پسر او تاخَت، پسر او اِلَعادا، پسر او تاخَت،^{۲۱} پسر

اِردن. نزدیک اَریحا واقع در جانب شرقی اِردن. بَاصِر در بیابان با چراگاههایش، یَهْضَه با چراگاههایش.^{۲۲} قدیموت با چراگاههایش و میفَعَت با چراگاههایش.^{۲۳} و از قبیلَه جاد، راموت در جلعاد با چراگاههایش، مَحَنایم با چراگاههایش،^{۲۴} جَشَبون با چراگاههایش و یَعزیر با چراگاههایش.

نسل یَساکار

پسران یَساکار، تَوَلَع، قُوَه، یاشوب و شَمرون بودند، یعنی چهار تن. پسران تَوَلَع، عَزْی، رَفایا، یرئیل، یَحمای، یَسام و سموئیل بودند. ایشان سران خاندانهایشان بودند. نسل تولاع جنگاورانی توانا در انساب خود بودند، و شمارشان در روزگار داوود به ۲۲۶۰۰ تن می رسید.^{۲۵} پسر عَزْی، یَزَحیا بود. پسران یَزَحیا، میکائیل، عونَدا، یونیل و یَشیا بودند، یعنی پنج تن که همگی از سران بودند.^{۲۶} به همراه ایشان، بر حسب انساب و خاندانهایشان، واحدهای رزمی برای جنگ وجود داشت که شمارشان ۳۶۰۰۰ بود، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند.^{۲۷} شمار بستگان ایشان از تمامی طوایف یَساکار، ۸۷۰۰۰ جنگاور توانا بود، که در نسب نامه ثبت شدند.

نسل بنیامین

^{۲۸} پسران بنیامین: بلاع، باکر و یدیعئیل، سه تن. پسران بلاع: اِصیون، عَزْی، عَزْئیل، یریموت و غیره، پنج تن. ایشان سران خاندانها و جنگاورانی توانا بودند، که ۲۲۰۲۴ از ایشان بر حسب نسب نامه‌ها ثبت گردیدند.^{۲۹} پسران باکر: زمیره، یوآش، العازار، البوعینای، عُمَری، یرموت،

* ۱۳:۷ در برخی نسخه‌های عبری "شَلیم" آمده است؛ نگاه کنید به پیدایش ۴۶: ۲۴ و اعداد ۲۶: ۴۹.

* ۱۵:۷ در عبری: "دَوَم".

* ۱۵:۷ واژه "ماکیر" در عبری ذکر نشده است.

* ۱۶:۷ خواهر ماکیر در آیه ۱۵ و همسر او در آیه ۱۶ هر دو "مَعَکاه" نام داشتند.

سُوح، حَرْنِفِر، شوعال، بیری، یعَرَه. ۶۱ باصر. هود، شَمَا، شِلْشَه، یتران* و بئیرا. ۶۲ پسران یتر: یَفْنَه و فِسفا و آرا. ۶۳ پسران عَلَا: آزح، حَتینیل و رصیا. ۶۴ این فرزندان اشیر جملگی سران خاندانها بودند، افرادی برگزیده، جنگاورانی توانا، و رؤسای رهبران، که ۲۶۰۰۰ تن از ایشان که قادر به نبرد بودند، در نسب‌نامه‌ها ثبت گردیدند.

نسب‌نامه شائول

بنیامین پدرِ بلاع نخست‌زاده خویش بود، و اشبیل پسر دومش، و آخرخ، پسر سوم، و نوحه پسر چهارم، و رافا پسر پنجم. ۱ پسران بلاع: اذار، حیرا، آیهود، آیشوع، نَعْمَان، أَخُوخ، دجیرا، شغوفان و حورام. ۲ اینانند پسران اِحود، که سران خاندانهای ساکنان جَبَع بودند و به مَنَحَت تبعید شدند: ۳ نَعْمَان، أَخِيَا، و حیرا، یعنی هگلام، ۴ که پدر عَزَه و آخیحود بود.

۵ شَحْرَائِم پس از آنکه زنان خود حوشیم و نَعْر را طلاق داد، در سرزمین مواب صاحب پسران شد. ۶ او از زن خویش خُلْدِش، صاحب این پسران شد: یویاب، ظلیبا، میشا، مَلْکام، ۷ یعوص، سَکِیا و میرمه. اینان پسران او، و سران خاندانها بودند. ۸ نیز شَحْرَائِم از حوشیم، صاحب آبیطوب و الفَعْل شد. ۹ پسران الفَعْل: عَیْر، مَشعَام، و شَمَد که او نو و لود را با توابعش بنا کرد، ۱۰ و بریعه و شَمْع، که سران خاندانهای ساکنان آیلون بودند و ساکنین جَت را بیرون راندند، ۱۱ و همچنین آخیر، شاشق و پرموت. ۱۲ زبَندیا، عَراد، عَیْدِر، ۱۳ میکائیل، ۱۴ یَشْبَه و یوخا پسران بریعه بودند. ۱۵ زبَندیا، مَشَلاد، جزقی، جَیْر، ۱۶ ییشورای، پزلیاه و یویاب پسران

او زاباد، پسر او شووتلاح، و نیز عَزْر و العاد که توسط مردان جَت که در آن سرزمین به دنیا آمده بودند کشته شدند، زیرا آمده بودند تا احشام جَتیان را غارت کنند. ۱۷ پدرشان اِفْرَائِم روزهای بسیار برایشان ماتم گرفت، و خویشانش آمدند تا او را تسلی دهند. ۱۸ آنگاه اِفْرَائِم با زنش همبستر شد، و او آبیستن شده پسری بزاد. اِفْرَائِم وی را بریعه* نامید، زیرا بلا بر خاندان او نازل شده بود. ۱۹ دختر اِفْرَائِم، شِیرَه بود، که بیت‌حورون پایین و بیت‌حورون بالا و نیز آزین شِیرَه را بنا کرد. ۲۰ یکی دیگر از پسران اِفْرَائِم رَفَح بود؛ پسر رَفَح، رَشَف؛ ۲۱ پسر او، تَلَح؛ پسر او، تَاخَن؛ ۲۲ پسر او، لَعْدان؛ پسر او، عَمِیْهود؛ پسر او، اِلِشْمَع؛ ۲۳ پسر او، نون، و پسر او، یوشع. ۲۴ دارایی‌ها و املاک ایشان عبارت بود از بیت‌ئیل و توابعش، نَعْران به طرف شرق، و جازر و توابعش، شَکِیم و توابعش، تَاعِيَه* و توابعش به طرف غرب؛ ۲۵ و نیز در امتداد مرزهای بنی‌منسی، بیت‌شان و توابعش، نَعْناک و توابعش، مَجْدو و توابعش، و دُر و توابعش؛ که در اینها پسران یوسف پسر اسرائیل ساکن بودند.

پسران اشیر

۲۶ پسران اشیر: یمنه، یشوه، یشوی و بریعه. خواهرشان سِراخ بود. ۲۷ پسران بریعه: جیر، و مَلْکِیئیل که پدر پِرزائیت بسود. ۲۸ جَیْر پدر یَفْلِیط، شومیر و حوتام، و خواهرشان شوَعَه بود. ۲۹ پسران یَفْلِیط: فاسک، یمهال و عَشَوْت. اینان پسران یَفْلِیط بودند. ۳۰ پسران شومیر: آخی، رُهَجَه، یَحْبَه و آرام. ۳۱ پسران برادر او هِلِم: صُوفَح، یمناع، شِلِش و عمال. ۳۲ پسران صُوفَح:

* ۲۲:۷ "بریعه" با واژه عبری به معنی "بد" هم‌آوایی دارد.

* ۲۵:۷ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئتان. متن عبری فاقد واژه "پسر او" پیش از نام "رشف" است.

* ۲۸:۷ در ترجمه قدیمی کتاب مقدس فارسی، "عزه" نوشته شده است.

* ۳۷:۷ احتمالاً شکل دیگری از "پتر" است.

* ۷:۸ یا: «که ایشان را به تبعید بُرد و پدر عَزَه و آخیحود بود».

ساکنان اورشلیم

مردمان یهودا به خاطر خیانتی که ورزیدند به بابل تبعید شدند.^۲ نخستین کسانی که بار دیگر در املاک و در شهرهای خود ساکن شدند، اسرائیلیان، کاهنان، لاویان و خدمتگزاران معبد بودند.

^۳ برخی از مردم یهودا، بنیامین، افرایم و منسی که در اورشلیم ساکن شدند، از این قرار بودند: ^۱ عوتای پسر عمیهود پسر عمری پسر امری پسر بانی، از نسل فرص پسر یهودا. ^۲ از شیلونیان: نخست زاده اش عسایا و دیگر پسرانش. ^۳ از زراحیان: یعوثیل و خویشانش، یعنی ۶۹۰ تن. ^۴ از بنیامینان: سلو پسر مشلام پسر هودویا پسر هسنوا، ^۵ بنیا پسر پروحام، ایله پسر عزری پسر مگری، و نیز مشلام پسر شفقیا پسر رعوثیل پسر بنیا. ^۶ خویشان ایشان بر حسب نسب نامه هایشان، ۹۵۶ تن بودند.

اینان جملگی سران خاندانهایشان بودند. ^۷ از کاهنان: بدعیا، پهویاریب، یاکین، ^۸ و عزریا پسر حلقیا پسر مشلام پسر صادق پسر مرایوت پسر اخیطوب، که سرپرست خانه خدا بود. ^۹ همچنین عدایا پسر پروحام پسر فشحور پسر ملکیا، و معسای پسر عدنییل پسر یحزره پسر مشلام پسر مشیلمیت پسر امیر؛ ^{۱۰} و نیز خویشانان، یعنی سران خاندانهایشان، که ۱۷۶۰ تن بودند، مردانسی توانا برای کار خدمت خانه خدا.

^{۱۱} از لاویان: شمعی پسر خشوب پسر عزریقام پسر حشبیبا از نسل میراری، ^{۱۲} و نیز بقبقر، حارش، جلال، متنیا پسر میکا پسر زگری پسر آساف؛ ^{۱۳} همچنین عوبدیا پسر شمعی پسر

الفعل بودند. ^{۱۴} یقیم، زگری، زبیدی، ^{۱۵} الیعینای، صلتای، الینیل، ^{۱۶} عدایا، برایا و شمزرت پسران شمعی بودند. ^{۱۷} یسپن، عبر، الینیل، ^{۱۸} عبدون، زگری، حانان، ^{۱۹} حننیا، عیلام، عنتوتیا، ^{۲۰} یفدیا و فنوتیل پسران شاشسق بودند. ^{۲۱} شمشرای، شخریا، عتلیا، ^{۲۲} یعرشیا، ایلیا و زگری پسران یروحام بودند. ^{۲۳} اینان رؤسا و سران خاندانها بر حسب نسب نامه هایشان بودند، و در اورشلیم می زیستند.

^{۲۴} یعیثیل پدر جبعون در جبعون می زیست، و نام زنش معکاه بود. ^{۲۵} نخست زاده او عبدون بود، و سپس صور، قیس، بعل، نیر، ناداب، ^{۲۶} جدور، اخیو، زاگر، ^{۲۷} و مقلوت پدر شمعه. اینان نیز نزدیک خویشان خود در اورشلیم می زیستند. ^{۲۸} نیر پدر قیس بود، قیس پدر شائول، و شائول پدر یوناتان، ملکیشوع، ابیناداب و ایشبعل. ^{۲۹} پسر یوناتان مریب بعل بود، و مریب بعل پدر میکاه بود. ^{۳۰} پسران میکاه، فیتون و ملک و ترع و آحاز بودند. ^{۳۱} آحاز پدر پهوعده بود، و پهوعده پدر عیلمت، عزموت و زمری. زمری پدر موصا بود. ^{۳۲} موصا پدر بیعا بود؛ پسر بیعا، رافا بود، پسر او العاشه، و پسر او اصیل. ^{۳۳} اصیل راشش پسر بود به نامه های عزریقام، بکرو، اسماعیل، شغریا، عوبدیا و حانان. اینان همگی پسران اصیل بودند. ^{۳۴} پسران برادر او عیشق عبارت بودند از نخست زاده اش اولام، دوم یعوش، و سوم الیفیلط. ^{۳۵} پسران اولام جنگاورانی توانا بودند، و گمانگیر ایشان را پسران و نوادگان بسیار بود، یعنی ۱۵۰ تن. اینان جملگی از نسل بنیامین بودند.

پس تمامی اسرائیل در نسب نامه ها ثبت شدند، و اینها در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوبند.

* ۲۹:۸ این نام در متن عبری نیامده اما در ترجمه های بسیار قدیمی قید گردیده است.

* ۳۰:۸ در برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفنادتان (همچنین رجوع کنید به ۱ تواریخ ۳۶:۹). متن عبری فاقد نام "نیر" است.

* ۳۳:۸ که به نام "ایشبوست" نیز شناخته شده است.

* ۳۴:۸ که به نام "مفیوشست" نیز شناخته شده است.

^{۱۸} برخی از ایشان مسئول اسباب خدمت بودند، زیرا هرگاه این اسباب بیرون برده یا باز آورده می‌شد، آنها را می‌شمرند.^{۱۹} برخی از ایشان بر لوازم و بر تمامی اسباب قدس و نیز بر آرد مرغوب، شراب، روغن، بخور و عطرها مأمور بودند.^{۲۰} برخی از پسران کاهنان، ترکیبی از عطرها تهیه می‌کردند.^{۲۱} یکی از لاویان به نام مَتیتیا، نخست‌زاده شلوم قورحی، مأمور پختن نان بود.^{۲۲} همچنین برخی از خویشان ایشان از قهاتیان، مأمور بودند نان حضور را هر شب‌ت مهیا کنند.

^{۲۳} و اما سرایندگان، یعنی سران خاندانهای لاویان، در حجره‌های معبد سکونت داشتند و از خدمات دیگر معاف بودند، زیرا که شبانه‌روز به خدمت خود مشغول بودند.^{۲۴} اینان بودند سران خاندانهای لاویان بر حسب نسب‌نامه‌های ایشان، و در اورشلیم می‌زیستند.

نسب‌نامه شائول

^{۲۵} یعنی نیل، پدر جبعون، در جبعون سکونت داشت. نام زنش معکاه بود،^{۲۶} نام نخست‌زاده‌اش عبدون، و سپس صور، قیس، بعل، نیر، ناداب،^{۲۷} جدور، آخيو، زکریا و مقلوت.^{۲۸} مقلوت پدر شمام بود. اینان نیز نزدیک خویشان خود در اورشلیم می‌زیستند.^{۲۹} نیر پدر قیس بود. قیس پدر شائول، و شائول پدر یوناتان، ملکیشوع، ایناداب و ایشبعل.^{۳۰} پسر یوناتان مریب بعل بود، و مریب بعل پدر میکاه بود.^{۳۱} پسران میکاه، فیتون و ملک و شریع و آحاز بودند.^{۳۲} آحاز پدر یعره بود، و یعره پدر غلمت، غزموت و زمری. زمری پدر موصا بود.^{۳۳} موصا پدر بنعا

جلال پسر یدوتون، و برخیا پسر آسا پسر القانه، که در روستاهای یطوفاتیان زندگی می‌کرد.

^{۳۴} محافظان دروازه عبارت بودند از شلوم، که رئیس بود، عقوب، طلعمون، آخیمان، و خویشانشان.^{۳۵} آنان تا به امروز به عنوان محافظان اردوگاه لاویان در ضلع شرقی دروازه پادشاه مستقرند.^{۳۶} شلوم پسر قوری پسر اییاساف پسر قورح به اتفاق خویشان خاندان پدرش یعنی قورحیان، مسئول کار خدمت بودند و محافظ آستانه مدخلهای خیمه،^{۳۷} چنانکه پدرانشان مسئول اردوگاه خداوند و محافظ مدخل آن بودند.^{۳۸} در ایام گذشته، فینحاس پسر العازار رئیس ایشان بود، و خداوند با وی می‌بود.^{۳۹} زکریا پسر مِثلمیا محافظ مدخل خیمه ملاقات بود.^{۴۰} شمار همه آنها که برای محافظت از آستانه دروازه‌ها برگزیده شده بودند، ۲۱۲ تن بود. آنها بر حسب نسب‌نامه‌هایشان در روستاهای خود ثبت شدند. داوود و سموئیل نبی ایشان را بر وظایفشان گماشته بودند.

^{۴۱} پس ایشان و پسرانشان به عنوان محافظ بر دروازه‌های خانه خداوند، یعنی خانه خیمه، نصب شدند.^{۴۲} محافظان در هر چهار طرف مستقر بودند، یعنی شرق، غرب، شمال و جنوب.^{۴۳} و خویشانشان که در روستاهایشان بودند، موظف بودند هر هفت روز به نوبت بیایند تا با ایشان باشند.^{۴۴} زیرا چهار رئیس محافظان که از لاویان بودند، بر حجره‌ها و خزانه‌های خانه خداوند نظارت می‌کردند.^{۴۵} آنان در اطراف خانه خدا ساکن بودند، زیرا وظیفه نگاهبانی از آن را بر عهده داشتند، و بر ایشان بود که هر صبحگاه آن را باز کنند.

* ۱۹:۹ یعنی همان "قدس یا معبد"؛ همچنین در آیات ۲۱ و ۲۳.

* ۳۵:۹ "پدر" می‌تواند به معنی "رهبر اجتماعی یا نظامی" نیز باشد.

* ۳۹:۹ که به نام "ایشبوشت" نیز شناخته می‌شود.

* ۴۰:۹ که به نام "مقیبوشت" نیز شناخته می‌شود.

* ۴۱:۹ در متن و الگیت و سریانی (همچنین رجوع کنید به متن ترجمه یونانی هفتادتنان و ۱ تواریخ ۳۵:۸). نسخه عبری فاقد "و آحاز" است.

شنیدند که فلسطینیان با شائول چه کرده‌اند،^{۱۱} مردان دلاورشان جملگی برخاسته، اجساد شائول و پسرانش را برگرفتند و به یابیش آورده، استخوانهایشان را زیر درخت بلوطی که در یابیش است دفن کردند و هفت روز، روزه داشتند.

^{۱۲} بدین سان شائول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مُرد، زیرا کلام خداوند را نگاه نداشته بود، و نیز در طلب هدایت، از احضارکننده ارواح مشورت جُسته بود.^{۱۳} او از خداوند هدایت نخواست، پس خداوند او را کُشت و پادشاهی را به داوود پسر یسا سپرد.

پادشاهی داوود بر اسرائیل

^{۱۴} آنگاه تمامی اسرائیل در جبرون نزد داوود گرد آمده، گفتند: «اینک ما از گوشت و استخوان تویم.^{۱۵} حتی پیش از این نیز آنگاه که شائول سلطنت می‌کرد، تو بودی که اسرائیل را در جنگهای رهبری می‌کردی. و یهوه خدایت تو را گفت: «تویی که قوم من اسرائیل را شبانی خواهی کرد، و بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی بود.»^{۱۶} پس مشایخ اسرائیل جملگی به جبرون نزد داوود پادشاه آمدند، و او در آنجا در حضور خداوند با ایشان پیمان بست، و آنان داوود را بر حسب کلامی که خداوند از طریق سموئیل گفته بود به پادشاهی بر اسرائیل مسح کردند.

فتح اورشلیم به دست داوود

^{۱۷} آنگاه داوود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که پیوس باشد رفتند، و پیوسیان ساکن آنجا بودند. ساکنان پیوس داوود را گفتند: «بدین جا داخل نخواهی شد.» اما داوود در صهیون، یعنی شهر داوود را تصرف کرد.^{۱۸} داوود گفت: «هر که نخست به پیوسیان حمله بَرَد، رئیس و سردار

بود: پسر بِنعا، رفایا بود، پسر او العاشه، و پسر او اُصیل.^{۱۹} اُصیل را شش پسر بود به نامهای عزریقام، بُکرو، اسماعیل، شعریا، عونبدا و حانان. اینان پسران اُصیل بودند.

مرگ شائول

^{۲۰} و اما فلسطینیان با اسرائیل جنگیدند، و بنی اسرائیل از برابر فلسطینیان گریخته، بر کوه جلبوع از پَسای درآمدند. فلسطینیان شائول و پسرانش را سخت تعقیب کرده، پسران شائول یعنی یوناتان، ابیناداب و ملکیشوع را کشتند.^{۲۱} جنگ بر شائول سخت شد. و تیراندازان او را یافته، به شدت مجروح کردند. آنگاه شائول به سلاحدار خود گفت: «شمشیرت را بگیر و بر من فرود آر، مبادا این نامختوان آمده، استهزایم کنند.» اما سلاحدار او نخواست چنین کند، زیرا بسیار می‌ترسید. پس شائول شمشیر خود را گرفته، خویشتن را بر آن افکند. سلاحدار شائول چون او را مرده دید، او نیز خود را بر شمشیر خویش افکند و مُرد. بدین سان شائول مُرد: او و سه پسرش و تمامی اهل خانه‌اش با هم مردند.^{۲۲} چون تمامی اسرائیلیانی که در وادی بودند، دیدند که لشکریان^{۲۳} گریخته‌اند و شائول و پسرانش نیز مرده‌اند، شهرهای خود را واگذارده، پا به فرار نهادند، و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.^{۲۴} روز بعد، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، اجساد شائول و پسرانش را بر کوه جلبوع افتاده یافتند.^{۲۵} پس شائول را برهنه کرده، سر او و زره‌اش را برگرفتند، و به سراسر سرزمین فلسطین قاصدان فرستادند تا این مژده را به بتهای خویش و به مردم اعلام کنند.^{۲۶} آنان زره شائول را در معبد خدایانشان نهادند و سرش را در معبد داجون بر دیوار آویختند.^{۲۷} اما چون تمامی اهل یابیش جلعاد

* ۷:۱۰ در عبری: «آنها».

در کنار دروازه، جرعه‌ای آب به من می‌داد تا بنوشم!^{۱۸} پس آن سه، اردوی فلسطینیان را از میان شکافته، از چاه بیت‌لجم در کنار دروازه، آب کشیدند و آن را برداشته، نزد داوود بردند. اما داوود نخواست آن را بنوشد، بلکه آن را برای خداوند ریخت^{۱۹} و گفت: «در حضور خدایم، حاشا از من که چنین کنم. آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند؟ زیرا با به خطر افکندن جان خود، آن را آوردند.» بنابراین، نخواست از آن بنوشد. باری، این بود شرح کارهای آن سه جنگاور. ^{۲۰}ایشای برادر یوآب، رئیس آن سی بود. او نیزه‌اش را بر سینه مرد برافراشته، ایشان را کشت و نامی همچون آن سه برای خود کسب کرد. ^{۲۱}او مکرم‌ترین آن سی بود و سردار آنان شد، اما به آن سه نرسید.

^{۲۲}بنایا پسر پهویاداع، مردی شجاع از قبضیل بود. بنایا کارهای بزرگ می‌کرد. او دو پهلون موآبی را از پسا درآورد، و در روزی برفی به گودالی فرود شده، شیری را کشت. ^{۲۳}همچنین یک مرد مصری بلندقامت را کشت که قدش به پنج ذراع^{۲۴} می‌رسید. آن مصری نیزه‌ای همچون تیرک نساجی به دست داشت، اما بنایا با چوبدستی نزد او رفت و نیزه را از دست مصری در ربوده، او را با نیزه خودش کشت. ^{۲۵}آری، بنایا پسر پهویاداع چنین کارهایی می‌کرد، و نامی همچون آن سه جنگاور برای خود کسب کرد. ^{۲۶}او در میان آن سی مکرم بود، اما به آن سه نرسید. داوود او را به فرماندهی محافظان شخصی خود برگماشت.

^{۲۷}جنگاوران از این قرار بودند: عسائیل برادر یوآب، الحانان پسر دودوی بیت‌لجمی.

خواهد بود.» پس یوآب پسر صرویه نخست برآمد، و رئیس شد. ^{۲۷}داوود در آن دژ ساکن شد؛ از این رو، آن را شهر داوود خواندند. ^{۲۸}او شهر را دورتادور از ملو^{۲۹} تا محوطه اطراف بنا کرد، و یوآب مابقی شهر را تعمیر نمود. ^{۲۹}داوود هر روز بزرگ و بزرگتر می‌شد، زیرا خداوند لشکرها با او بود.

جنگاوران داوود

^{۱۸}اینانند رؤسای جنگاوران داوود که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش حمایت بسیار کردند تا بر حسب کلامی که خداوند درباره اسرائیل گفته بود، وی را پادشاه سازند. ^{۱۹}این است فهرست جنگاوران داوود: یثبعام حکمونی، که رئیس آن سه تن بود. ^{۲۰}او نیزه‌اش را بر سینه مرد برافراشته، ایشان را در یک زمان کشت.

^{۲۱}بعد از او، العازار پسر دودوی آخوخی بود. او یکی از آن سه جنگاور بود. ^{۲۲}آنگاه که فلسطینیان برای نبرد در فس دمیم گرد آمده بودند، او در آنجا همراه داوود بود. در آنجا قطعه زمینی پر از جو بود، و قوم از برابر فلسطینیان می‌گریختند، ^{۲۳}اما ایشان در میان آن قطعه زمین ایستادگی کرده، از آن دفاع نمودند و فلسطینیان را از پای درآوردند، و خداوند ایشان را به پیروزی عظیم، نجات بخشید. ^{۲۴}آنگاه که لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند، سه تن از آن سی سردار نزد داوود به صخره‌ای که در غار عدلام است، فرود آمدند. ^{۲۵}داوود در آن وقت در سنگر بود، و قراول فلسطینیان در بیت‌لجم. ^{۲۶}داوود آرزو کرده، گفت: «ایکاش کسی از چاه بیت‌لجم

* ۱۱:۸: «ملو» در زبان عبری به معنی «بزرگ» است و اینجا احتمالاً به معنی «دیوارهای پشتیبانی» می‌باشد.

* ۱۱:۱۱: یا: «سردار سی (تن)». در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادتنان «سردار سه» آمده است.

* ۱۱:۲۰: یا: «آن سه».

* ۱۱:۲۳: در عبری: «اما». یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است.

بعلیا، شمیریا، شَفَطِیای حروفی،^۶ القائه و پشیا و غَزْرَنیل و یوعزر و یَشْبِعَام، که اهل قورح بودند،^۷ و یوعله و زبندیا، پسران پروحام اهل چدور.

^۸ برخی از جادیان در سنگر در بیابان به داوود پیوستند. آنان جنگاورانی توانا و آزموده بودند، مجرّب در به‌کارگیری سپر و نیزه. روی ایشان همچون روی شیر بود، و بسان غزالان بر کوهساران چابک بودند.^۹ رئیس ایشان عَزْر بود، در جای دوّم عوبدیا، سوّم ایاب،^{۱۰} چهارم مَشْمَنَه، پنجم ارمیا،^{۱۱} ششم عَتّای، هفتم الیئیل،^{۱۲} هشتم یوحانان، نهم الزاباد،^{۱۳} دهم ارمیا و یازدهم مکبّئای.^{۱۴} این جادیان، رؤسای لشکر بودند؛ کوچکترین ایشان با یکصد تن، و بزرگترینشان با هزار تن برابری می‌کرد.^{۱۵} اینان بودند کسانی که در ماه نخست از اردن عبور کردند، آنگاه که از تمامی کناره‌هایش طغیان کرده بود، و همه کسانی را که در وادیها ساکن بودند، به طرف شرق و به طرف غرب، متوازی ساختند.^{۱۶} برخی از مردان بنیامین و یهودا نزد داوود به سنگر رفتند.^{۱۷} داوود به استقبال ایشان بیرون آمده، گفت: «اگر در صلح و صفا نزد من آمده‌اید تا یاری‌ام دهید، دل من با شما در پیوند خواهد بود، اما اگر آمده‌اید تا مرا به دشمنانم تسلیم کنید، با اینکه هیچ ظلمی در دستانم نیست، باشد که خدای پدرانمان این را ببیند و داوری کند.»^{۱۸} آنگاه روح بر عَمّاسای، رئیس آن سی، نازل شد، و او چنین گفت:

«ای داوود، ما از آن تویمیم.

ای پسر یسا، ما با تویمیم.

سلامتی، سلامتی بر تو باد!

و سلامتی بر یارانت باد!

زیرا خدایت تو را یاری می‌دهد.»

پس داوود آنان را پذیرفت، و ایشان را سرداران لشکر ساخت.

^{۱۹} برخی از مردان منسی نیز آنگاه که داوود به همراه فلسطینیان برای جنگ با شائول می‌رفت، به وی پیوستند. اما داوود فلسطینیان را یاری

نشد. شَموت هروری، خالص فلونی،^{۲۰} عیرا پسر عقیش بقوعسی، ابیعزر عناتوتی،^{۲۱} سبکای حوشاتی، عیلابی اخوخی،^{۲۲} مهرای نطوفاتی، خالد پسر بنعای نطوفاتی،^{۲۳} اتای پسر ربیای از جبعه بنی‌بنیامین، بنایای فرعتونی،^{۲۴} حورای از وادیهای جاعش، آیینیل عزّیاتی،^{۲۵} عَزْموت بحرومی، الیحبای شعلبونی،^{۲۶} پسران هاشم جزونی، یوناتان پسر شاجه هراری،^{۲۷} اخیم پسر ساکار هراری، الیغال پسر اور،^{۲۸} خفر مکیراتی، اخیای فلونی،^{۲۹} حصروی گرملی، نعرای پسر ازبای،^{۳۰} یونیل برادر ناتان، مبحار پسر هاجری،^{۳۱} صلق عمونی، نحرای پنیرونی که سلاحدار یوآب پسر صرویه بود،^{۳۲} عیرای پتری، جارب پتری،^{۳۳} اوربای حیّتی، زاباد پسر احلابی،^{۳۴} عادینا پسر شیزای رثوبینی که یکی از رهبران رثوبینیان بود و سی تن همراهش بودند،^{۳۵} حانان پسر معگاه، یوشافاط متنی،^{۳۶} غزّیای عشتروتی، شاماع و یعیئیل پسران حوتام عروعمیری،^{۳۷} یدیعئیل پسر شمیری و برادرش یوحای تیصی،^{۳۸} الیئیل از محویم، یرببای و یوشویا پسران الناعم، یتمه موآبی،^{۳۹} الینیل، عوبید، و یعیئیل مصوباتی.

پیوستن جنگاوران به داوود

۱۲ اینانند مردانی که نزد داوود به صقلغ آمدند، آنگاه که او به سبب شائول پسر قیس هنوز نمی‌توانست آزادانه حرکت کند. اینان از آن جنگاوران بودند که داوود را در جنگ یاری رساندند؛^۱ آنان کماندارانی بودند که به دست راست و چپ، سنگ و تیر پرتاب می‌کردند. ایشان بنیامینی و از خویشان شائول بودند؛ رئیس ایشان اخیعزر بود و بعد از او یوش، که هر دو پسران شماعه اهل جبعه بودند؛ یزئیل و فلفط، پسران عَزْموت؛ براهه، ییهوی عناتوتی،^۲ یشمعیای جبعونی که جنگاوری در میان آن سی و رهبر آن سی بود، ارمیا، یخزئیل، یوحانان، یوزاباد اهل جدیره،^۳ العوزای، یریموت،

زبولون، ۵۰۰۰۰ سپاهی ورزیده و مجهز به تمامی سلاح‌های جنگی، که عزم جزم کرده بودند تا به داوود یاری رسانند: ^{۲۲} «از نفتالی، ۱۰۰۰ سردار به همراه ۳۷۰۰۰ مرد مسلح به سپر و نیزه: ^{۲۳} از مردان دان، ۲۸۶۰۰ مرد آماده جنگ: ^{۲۴} از اشیر، ۴۰۰۰۰ سپاهی ورزیده و آماده جنگ: ^{۲۵} و از آن سوی اردن، از مردان رئوبین و جاد و نیم قبیله منسی، ۱۲۰۰۰۰ مرد مسلح به تمامی سلاح‌های جنگی برای جنگ. ^{۲۶} اینسان جملگی مردانی جنگاور بودند که صفا آرایی کردند و با عزمی راسخ به حبرون آمدند تا داوود را بر تمامی اسرائیل پادشاه سازند. بقیه اسرائیل نیز به همین ترتیب جملگی برای پادشاه ساختن داوود یکدل بودند. ^{۲۷} آنان در آنجا سه روز با داوود خوردند و نوشیدند. زیرا برادرانشان برای ایشان تدارک دیده بودند. ^{۲۸} همچنین همسایگانشان، تا یساکار و زبولون و نفتالی، بر الاغان و شتران و قاطران و گاوان خوراک آوردند، و آذوقه فراوان از آرد و قرص انجیر و قرص کشمش و شراب و روغن و کانون و گوسفندان، زیرا در اسرائیل شادمانی بود.

بازگرداندن صندوق عهد

۱۳ آنگاه داوود با سرداران هزارها و صدها، یعنی با همه رهبران، مشورت کرد. ^۱ سپس به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر صلاح بدانید، و اگر این از جانب یهوه خدی ما باشد، به هر سو برای برادرانمان که در همه سرزمینهای اسرائیل باقی مانده‌اند پیغام بفرستیم. و نیز برای کاهنان و لاویان که در شهرها و چراگاههایشان هستند، تا نزد ما گرد آیند. ^۲ آنگاه صندوق خدایمان را نزد خود بازآوریم. زیرا که در روزگار شائول از آن ^۳ مسنلت نکرديم.» و تمامی جماعت گفتند که چنین خواهند کرد. زیرا این امر در نظر تمامی قوم پسند آمد.

نداد، زیرا سرداران فلسطینیان پس از مشورت، او را باز پس فرستادند و گفتند: «او با سرهای ما به سرورش شائول ملحق خواهد شد.» ^۴ آنگاه که داوود به صقلع رفت، این مردان از قبیله منسی به وی پیوستند: ^۵ یوزاباد، پدیعیئیل، میکائیل، یوزاباد، الیهو و صلتای؛ اینان سرداران هزارها در منسی بودند. ^۶ آنها به داوود در مقابله با دسته‌های مهاجم یاری می‌رسانند، زیرا همگی جنگاورانی دلاور و سرداران لشکر بودند. ^۷ بدین‌سان، روز به روز افراد بیشتری برای یاری رساندن به داوود نزد او می‌آمدند، تا اینکه سپاهی عظیم همچون سپاه خدا شکل گرفت.

جنگاورانی که در حبرون به داوود پیوستند

^۸ این است شمار مردان دسته‌هایی که برای جنگ مسلح شده، نزد داوود به حبرون آمدند تا مطابق فرمان خداوند، پادشاهی شائول را به داوود محو کنند: ^۹ از مردان یهودا ۶۸۰۰ تن، که سپر و نیزه داشتند و برای جنگ مسلح بودند؛ ^{۱۰} از مردان شمعون ۷۱۰۰ جنگاور دلاور به جهت نبرد؛ ^{۱۱} از مردان لای ۴۶۰۰ تن؛ ^{۱۲} یهویداع رئیس خاندان هارون، با ۳۷۰۰ تن، ^{۱۳} و صادوق، جنگاوری جوان و دلاور، به همراه ۲۲ سردار از خاندان پدرش؛ ^{۱۴} از مردان بنیامین، یعنی خویشان شائول، ۳۰۰۰ تن، که اکثرشان تا آن هنگام به خاندان شائول وفادار مانده بودند؛ ^{۱۵} از مردان افرایم، ۲۰۸۰۰ تن، که جنگاورانی دلاور و افرادی نامور در خاندانهایشان بودند؛ ^{۱۶} از نیم قبیله منسی، ۱۸۰۰۰ تن، که به نام تعیین شده بودند تا بیایند و داوود را پادشاه سازند؛ ^{۱۷} از مردان یساکار، کسانی که زمانها را می‌شناختند و می‌دانستند اسرائیل چه باید بکند، ۲۰۰ رئیس به همراه تمامی خویشاوندان تحت فرمانشان؛ ^{۱۸} از

* ۳:۱۳ یا ۳:۱۴. منظور جویا شدن خواست خدا به واسطه صندوق است.

نجاران نزد داوود فرستاد، تا برایش خانه‌ای بسازند. ^۱پس داوود دانست که خداوند او را به پادشاهی بر اسرائیل استوار کرده، و سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به غایت برافراشته شده است.

^۲داوود در اورشلیم زنان بیشتر گرفت، و صاحب پسران و دختران بیشتر شد. ^۳اینانند نامهای فرزندان که در اورشلیم برای داوود زاده شدند: شَموعا، شوباب، ناتان، سلیمان، ^۴بیحار، ایشوع، ایلِفِلط، نوجِه، یَفِج، یافِیع، ایشامع، بعلیاداع* و ایلِفِلط.

پیروزی داوود بر فلسطینیان

^۵چون فلسطینیان شنیدند که داوود به پادشاهی بر تمامی اسرائیل مسح شده است، جملگی به جستجوییش برآمدند. وقتی داوود این را شنید، به مقابله با ایشان بیرون رفت. ^۶باری، فلسطینیان آمده و به وادی رفائیم یورش برده بودند. ^۷پس داوود از خدا مسئلت کرده، پرسید: «آیا به مقابله با فلسطینیان برآیم؟ آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی کرد؟» خداوند به او گفت: «برآی، زیرا من ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» ^۸پس به بعل فراصیم برآمدند، و داوود در آنجا فلسطینیان را شکست داده، گفت: «خدا همچون سیلابی خروشان، به دست من بر دشمنانم خروشیده است.» از این رو آن مکان بعل فراصیم نام گرفت. ^۹فلسطینیان خدایان خود را در آنجا رها کردند، و داوود فرمان داد که آنها را به آتش بسوزانند.

^{۱۰}و اما فلسطینیان بار دیگر به آن وادی یورش بردند. ^{۱۱}و چون داوود دیگر بار از

پس داوود تمامی اسرائیل را از رود شیحور در مصر تا لُبوحمات* گسرد آورد، تا صندوق خدا را از قریه یعاریم بیاورند. ^{۱۲}پس داوود و تمامی اسرائیل به بعله، یعنی به قریه یعاریم که منعلق به یهوداست، برآمدند تا صندوق خدا را که به نام خداوند مسمی است از آنجا بیاورند، خداوندی که میان کرویسیان بر روی صندوق جلوس می‌کند. ^{۱۳}آنان صندوق خدا را بر ارابه‌ای نو، از خانه آبناداب آوردند. و عَزّه و اخیو ارابه را می‌رانندند. ^{۱۴}و داوود و تمامی اسرائیل به قوت تمام با سرود و چنگ و بربط و دف و سنج و شیپور در حضور خدا وجد می‌کردند. ^{۱۵}اما چون به خرمنگاه کیدون رسیدند، عَزّه دست خود را دراز کرد تا صندوق را بگیرد، زیرا گاوها می‌لغزیدند. ^{۱۶}ناگاه خشم خداوند بر عَزّه افروخته شد، و او را زد، زیرا دست خود را بر صندوق دراز کرده بود، و او همان‌جا در حضور خدا مرد. ^{۱۷}و داوود به خشم آمد، زیرا خداوند بر عَزّه خروشیده بود. به همین جهت آن مکان تا به امروز فرص عَزّه نامیده می‌شود. ^{۱۸}داوود آن روز از خدا ترسید و با خود گفت: «چگونه می‌توانم صندوق خدا را نزد خود بیاورم؟» ^{۱۹}پس داوود صندوق را نزد خود به شهر داوود نیاورد، بلکه تغییر جهت داده، آن را به خانه عوبیدادوم جتی برد. ^{۲۰}بدین ترتیب صندوق خدا سه ماه در خانه عوبیدادوم نزد اهل خانه‌اش ماند، و خداوند اهل خانه عوبیدادوم و تمامی اموال وی را برکت داد.

خانه و خاندان داوود

و حیرام، پادشاه صور، قاصدان با درختان سرو آزاد و سنگتراشان و

۱۱۴

* ۱۳:۵ یا: "مدخل حمات".

* ۱۱:۱۳ یعنی: "خروش بر عَزّه".

* ۱۴:۷ که شکلی دیگر از "الیاداع" است؛ رجوع کنید به ۱ تواریخ ۸:۳ و ۲ سموئیل ۵:۱۶.

* ۱۱:۱۴ یعنی "سروزی که می‌خروشد".

۹ از پسران حبرون: الینیل رئیس را با ۸۰ تن از خویشان.

۱۰ از پسران عزینیل: عمیناداب رئیس را با ۱۱۲ تن از خویشان.

۱۱ آنگاه داوود، صادوق و ابیاتار را که کاهن بودند و نیز لایوان، یعنی اورینیل، عسایا، یونیل، شمعیا، الینیل و عمیناداب را فرا خواند و بدیشان گفت: «شما سران خاندانهای لایوان هستید. پس شما و برادرانتان، خود را تقدیس کنید تا صندوق یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش آماده کرده‌ام، بیاورید. زیرا از آنجا که بار نخست شما آن را حمل نکردید، یهوه خدایمان بر ما خروشید، چرا که با او درباره شیوه درست انجام این کار مشورت نکردیم.»

۱۲ پس کاهنان و لایوان خود را تقدیس کردند تا صندوق یهوه خدای اسرائیل را بیاورند. ۱۳ و لایوان صندوق خدا را، همان‌گونه که موسی مطابق کلام خداوند دستور داده بود، با تیرکهایی که بر شانه‌هایشان بود، حمل کردند. ۱۴ داوود به رؤسای لایوان نیز دستور داد تا از برادران خود سرایندگانی تعیین کنند تا آلات موسیقی، یعنی چنگ و عود و سنج را به آوای بلند بنوازند و بانگ شادی برآورند. ۱۵ پس لایوان، هیمان پسر یونیل، و از برادرانش، آساف پسر برکیا، و از برادرانشان، یعنی مراریان، ایتان پسر قوشیا را تعیین کردند. ۱۶ همراه ایشان، خویشان درجه دومشان نیز بودند، یعنی زکریا، یغزینیل، شمیراموت، یحییئیل، غنی، الیاب، بنایا، معسیا، متیتیا، الیغلیبا و مقنیا، و نیز عوبیدآدوم و یعیئیل که محافظان دروازه‌ها بودند.

۱۷ از سرایندگان، هیمان و آساف و ایتان و طیفه داشتند سنجهای برنجین بتوزند:

خدا مسئلت کرد، خدا به او گفت: «مستقیم از پی ایشان به آنجا برمیآ، بلکه دور زده، از مقابل درختان بلسان بدیشان حمله کن. ۱۵ وقتی از فراز درختان بلسان صدای گامهای لشکریان را شنیدی، آنگاه به جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیشاپیش تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.» ۱۶ پس داوود مطابق آنچه خدا به او دستور داد عمل کرد، و ایشان فلسطینیان را از جبعون تا جازر شکست دادند.

۱۷ آوازه داوود در همه سرزمینها پیچید، و خداوند ترس او را بر تمامی قومها مستولی کرد.

آوردن صندوق عهد به اورشلیم

۱۵ داوود برای خود در شهر داوود خانه‌ها ساخت؛ او برای صندوق خدا مکانی آماده کرده، خیمه‌ای برای آن برپا نمود. ۲ آنگاه داوود گفت: «کسی جز لایوان صندوق خدا را حمل نکند، زیرا خداوند ایشان را برگزیده تا صندوق خداوند را حمل کنند و همواره او را خدمت نمایند.» ۳ و داوود همه اسرائیلیان را در اورشلیم گرد آورد تا صندوق خداوند را به مکانی که برایش آماده کرده بود، بیاورند. ۴ او پسران هارون و لایوان را گرد آورد: ۵ از پسران قُهاث: اورینیل رئیس را با ۱۲۰ تن از خویشان.

۶ از پسران مراری: عسایای رئیس را با ۲۲۰ تن از خویشان.

۷ از پسران چرشوم: یونیل رئیس را با ۱۳۰ تن از خویشان.

۸ از پسران ایصافان: شمععیای رئیس را با ۲۰۰ تن از خویشان.

* ۱۴:۱۴ یا: "درختان توت".

* ۱۸:۱۵ در سه نسخه عبری و اغلب نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادتنان (همچنین رجوع کنید به آیه ۲۰ در همین باب و نیز ۱ تواریخ ۱۶:۵). در اغلب نسخه‌های عبری: "زکریا، پسر ... یا "زکریا، بن ...".

* ۱۸:۱۵ در متن عبری. در متن ترجمه یونانی هفتادتنان (همچنین در آیه ۲۱)، "یعینیل و عزریا".

۲ چون داوود از گذراندن قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت فارغ شد، قوم را در نام خداوند برکت داد. ۳ او سپس به هر یک از تمامی اسرائیلیان، از زن و مرد، یک قرص نان، یک تکه گوشت و یک قرص کشمش داد. ۴ او برخی از لاویان را تعیین کرد تا پیش روی صندوق خداوند خدمت کنند، و یهوه خدای اسرائیل را خوانده، او را سپاس گویند و بستایند. ۵ آساف رئیس بود، زکریا دوّم، و سپس یعیئیل، شمیراموت، یحییئیل، مَتیتیا، الیاب، بنایا، عوبیدادوم، و یعیئیل، که چنگ و عود می‌نواختند؛ آساف نیز سنجها را به صدا درمی‌آورد. ۶ بنایا و یحییئیل نیز که کاهن بودند، پیوسته در برابر صندوق عهد خدا شیور می‌نواختند.

مزمور شکرگزاری داوود

۴ در آن روز داوود نخست مقرر داشت که این سرود شکرگزاری به دست آساف و برادرانش برای خداوند سراییده شود:

۱ خداوند را سپاس گویند،

و نام او را بخوانید!

ملت‌ها را از اعمال او باخبر سازید.

۲ او را بسرایید و برایش سرود ستایش

بخوانید!

همه کارهای شگفتش را بازگویند!

۳ در نام قدوس او فخر کنید؛

دل جویندگان خداوند شادمان گردد!

۴ خداوند و قوّت او را بطلبید؛

پیوسته جویای روی او باشید!

۵ عجایبی را که به عمل آورده است، یاد

بدارید،

آیات او و داوریهی دهانش را.

۶ زکریا، عزریئیل، شمیراموت، یحییئیل، عَنّی، لیاب، معسیا و بنایا، مسئول نواختن چنگ بر حسب الموت بودند؛ ۷ و مَتیتیا، الیغلیا، مَتیتیا، عوبیدادوم، یعیئیل و عزریا، مسئولیت رهبری با عود را بر حسب شمینیت^۱ بر عهده داشتند. ۸ کننیا، که در موسیقی رهبر لاویان بود، سرایندگان را هدایت می‌کرد، زیرا در این امر مهارت داشت. ۹ برکیا و القانه دربانان صندوق بودند. ۱۰ شبنینا، یوشافاط، نثنئیل، غماسای، زکریا، بنایا و العازار که کاهن بودند، کرناها را پیشاپیش صندوق خدا می‌نواختند. عوبیدادوم و یحیا نیز دربانان صندوق بودند.

۱۱ بدین ترتیب داوود و مشایخ اسرائیل و سرداران هزارها رفتند تا با شادمانی صندوق عهد خداوند را از خانه عوبیدادوم بیاورند. ۱۲ از آنجا که خدا به لاویانی که صندوق عهد خداوند را می‌بردند یاری رسانید، ایشان هفت گاو نر و هفت قوچ قربانی کردند. ۱۳ داوود، تمامی لاویان حامل صندوق، سرایندگان، و نیز کننیا که رهبر موسیقی سرایندگان بود، جمله‌گی به ردایی کتان مرغوب ملبس بودند. و داوود ایغودی^۲ از کتان بر تن داشت. ۱۴ پس تمامی اسرائیل صندوق عهد خداوند را با هلنله و با صدای بوق و کرنا و سنج، و با نوای چنگ و عود آوردند.

۱۵ چون صندوق عهد خداوند به شهر داوود داخل می‌شد، میکال دختر شائول از پنجره نگریسته، داوود پادشاه را دید که با شادی می‌رقصید. پس در دل خود او را خوار شمرد. پس ایشان صندوق خدا را آورده، آن را در خیمه‌ای که داوود برای آن بر پا کرده بود نهادند، و قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت به حضور خدا تقدیم کردند.

۱۶

* ۲۰:۱۵ احتمالاً اصطلاحی در موسیقی بوده است.

* ۲۱:۱۵ احتمالاً اصطلاحی در موسیقی بوده است.

* ۲۷:۱۵ رجوع کنید به خروج ۶:۲۸.

۲۱ قَر و شکوه به حضور وی است،
و توانایی و شادی در مکان سکونت
وی.
۲۲ ای طوائف قومها، وصف خداوند را
بگویید!
وصف جلال و قوت خداوند را
بگویید!
۲۹ وصف جلال نام خداوند را بگویید!
هدیه بیاورید و به حضور او بیایید!
خداوند را در قَر قدوسیتش بپرستید!
۳۰ ای تمامی زمین، از حضور او بلرزید!
اُری، جهان مستحکم است و جنبش
نخواهد خورد.
۳۱ آسمان شادی کند و زمین به وجد آید:
باشد که در میان قومها بگویند،
«خداوند پادشاهی می کند!»
۳۲ دریا و هر آنچه آن را پر می سازد، غرَش
کند:
صحرا و هر آنچه در آن است، به
وجد آید.
۳۳ آنگاه درختان جنگل پیش روی خداوند
بانگ شادی بر خواهند آورد،
زیرا که می آید تا زمین را دآوری
کند.
۳۴ خداوند را سپاس گوید زیرا که
نیکوست،
و محبتش تا ابدالآباد است.
۳۵ گویند: «ای خدای نجات ما، نجاتمان
ده،
از میان قومها ما را گرد آور و
رهاییمان ده،
تا نام قدوس تو را سپاس گوئیم
و در ستایش تو فخر کنیم.
۳۶ متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل،
از ازل تا ابدالآباد.»

۳۴ ای نسل خادم او اسرائیل،
ای پسران یعقوب، که برگزیده اوید!
۳۵ اوست یهوه خدای ما!
داوریهای او در تمام جهان است!
۳۶ عهد خود را تا به ابد یاد می دارد،
کلامی را که فرموده است، تا هزاران
پشت؛
۳۷ عهدی را که با ابراهیم بست،
و سوگند خود را به اسحاق!
۳۸ آن را چون فریضه ای برای یعقوب
استوار فرمود،
و چون عهدی جاودان برای اسرائیل.
۳۹ گفت: «به تو سرزمین کنعان را خواهم
بخشید،
تا قلمرو میراث شما شود.»
۴۰ آنگاه که شمارشان اندک بود،
و انگشت شمار بودند و در آنجا
غریب،
۴۱ آنگاه که از قومی به قوم دیگر آواره بودند،
و از مملکتی به ملت دیگر،
۴۲ نگذاشت کسی بر ایشان ظلم روا دارد،
بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان
تویخ کرده، گفت:
۴۳ «دست خود را بر مسیحان من دراز مکنید،
و انبای مرا آزار مرسانید!»
۴۴ ای تمامی زمین، برای خداوند بسرایید:
روز به روز نجات او را بشارت دهید!
۴۵ جلال او را در میان ملتها بازگویید،
و اعمال شگفتش را در میان همه قومها!
۴۶ زیرا خداوند بزرگ است و به غایت
شایان ستایش؛
از او می باید ترسید، بیش از همه
خدایان.
۴۷ زیرا همه خدایان قومها، بتهای بی ارزشند،
اما خداوند آسمانها را بساخت.

نگاه تمامی قوم گفتند: «آمین!» و خداوند را ستایش کردند.^{۳۷} سپس داوود، آساف و برادرانش را آنجا پیش صندوق عهد خداوند گذاشت تا بر حسب نیازهای روزانه، پیوسته پیش صندوق خدمت کنند؛^{۳۸} و نیز عوبیادوم و شصت و هشت تن از خویشانانش را. عوبیادوم پسر یدوتون، و حوسه، محافظ دروازه‌ها بودند.^{۳۹} نیز داوود، صادوق کاهن و برادرانش را که کاهن بودند پیش مسکن خداوند، در مکان بنند واقع در جبعون گذاشت^{۴۰} تا پیوسته، صبحگاه و شامگاه، قربانیهای تمام‌سوز بر مذبح قربانی تمام‌سوز تقدیم کنند، بنا بر آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود، نوشته شده است.^{۴۱} همراه ایشان، هیمان و یدوتون و سایر برگزیدگانی بودند که نام برده شده بودند تا خداوند را سپاس گویند. «زیرا که محبتش تا ابدالابد است.»^{۴۲} هیمان و یدوتون وظیفه نواختن کرنا و سنج و آلات موسیقی برای سرودهای خدا را بر عهده داشتند. پسران یدوتون کنار دروازه قرار داده شده بودند.

^{۳۸}نگاه تمامی قوم روانه شده، هر یک به خانه‌های خود رفتند؛ داوود نیز بازگشت تا اهل خانه‌اش را برکت دهد.

و عده خداوند به داوود

۱۷ چون داوود در خانه خود ساکن شد، به ناتان نبی گفت: «اینک من در خانه‌ای از چوب سرو آزاد ساکنم، حال آنکه صندوق عهد خداوند زیر خیمه‌ای است.» ناتان به داوود گفت: «هر آنچه در دل داری به جای آور، زیرا خدا با توست.»

* ۱۷:۵ متن عبری فاقد عبارت "از مصر" است.

* ۱۷:۶ در عبری: "داورات"; همچنین در آیه ۱۰.

* ۱۷:۱۰ در اینجا به "خاندان" یا "دودمان پادشاهی" اشاره دارد؛ همچنین در آیه ۲۵.

”باشد که نام تو تا به ابد استوار و بزرگ ماند و مردمان بگویند: ”یهوه خدای لشکرها، خدای اسرائیل، بر اسرائیل خداست.“ و خاندان خدمتگزاران داوود نیز در حضورت پدیدار ماند.^{۱۵} زیرا تو ای خدای مسن، تو خود بر خدمتگزاران آشکار کردی که خانه‌ای برایش خواهی ساخت. از این روست که خدمتگزاران به خود جرأت داده، این دعا را به درگاه تو می‌آورد. ”حال ای خداوند، تو خدا هستی، و تو این نیکویی را به خدمتگزاران وعده داده‌ای.“ اکنون تو را پسند آمده است که اهل خانه خدمتگزاران را برکت دهی تا در حضورت تا به ابد باقی بمانند. زیرا که ای خداوند، تویی که برکت داده‌ای، و تا به ابد مبارک خواهد بود.“

فتوحات داوود

۱۸ پس از چندی، داوود بر فلسطینیان حمله برده، ایشان را شکست داد و جت و توابع آن را از دستشان گرفت. داوود موآبیان را نیز شکست داد، و ایشان بندگان داوود شدند و خراج می‌پرداختند. داوود همچنین هنگامی که می‌رفت تا استیلائی خود را بر کناره رود فرات استوار کند، هددعزر پادشاه صوبه را در حماه شکست داد و از او هزار ارابه، هفت هزار سواره و بیست هزار پیاده به اسارت گرفت. داوود همه اسبان ارابه‌ها را سوای شمار کفی برای حمل صد ارابه، پی زد. چون آرامیان دمشق به یاری هددعزر پادشاه صوبه آمدند، داوود بیست و دو هزار تن از ایشان را هلاک کرد. سپس در ارام دمشق قراولخانه‌هایی بر پا داشت و آرامیان بندگان داوود شدند و خراج می‌پرداختند. خداوند داوود را هر جا که می‌رفت، پیروزی می‌بخشید. او و همه همچنین سپرهای زرین خدمتگزاران هددعزر

او را تا به ابد استوار خواهم ساخت.^{۱۶} من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. محبت خود را از او دور نخواهم کرد، چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود دور کردم.^{۱۷} او را تا به ابد بر خانه و بر پادشاهی خود پایدار خواهم ساخت، و تخت سلطنتش جاودانه استوار خواهد ماند.“^{۱۸} پس ناتان مطابق تمامی این سخنان و تمامی این رؤیا، با داوود سخن گفت.

دعای داوود

^{۱۹} آنگاه داوود پادشاه داخل شده، در حضور خداوند بنشست و گفت: ”ای یهوه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا تا بدین جا رساندی؟^{۱۷} و حتی این نیز، ای خدا، در نظرت کم بود چندان که درباره آینده خاندان خدمتگزاران نیز برای ایام طویل سخن گفتی، و مرا ای یهوه خدا، چون مردی بلندمرتبه منظور داشتی.^{۱۸} داوود دیگر تو را چه تواند گفت که خدمتگزاران را چنین مفتخر ساخته‌ای؟ زیرا تو خود، خدمتگزاران را می‌شناسی.^{۱۹} ای خداوند، تو به خاطر خدمتگزاران و موافق دل خود تمامی این کار عظیم را به جا آورده و تمامی این عظمت را آشکار کرده‌ای.^{۲۰} خداوند، چنانکه به گوشه‌ایمان شنیده‌ایم، کسی چون تو نیست و خدایی جز تویی.“ و کیست مانند قوم تو اسرائیل، تنها قوم بر روی زمین که خدا آمده، آنان را فدیه داد تا قوم او باشند؟ تو قومه را از پیش روی قومت، که ایشان را از مصر فدیه دادی، بیرون راندی و بدین‌سان، خویشان را به اعمال عظیم و مهیب، نامور ساختی.^{۲۱} و تو قوم خود اسرائیل را تا به ابد قوم خویش گردانیدی؛ و تو ای خداوند، خدای ایشان شدی.

^{۲۲} ”پس حال، ای خداوند، کلامی که درباره خدمتگزاران و خاندان او فرمودی تا به ابد استوار ماند، و بر حسب وعده‌ات عمل نما.

جنگ با عمّونیان

چندی بعد، ناحاش، پادشاه عمّونیان درگذشت و پسرش به جای او پادشاه شد. ^{۱۹} داوود گفت: «بر خانون، پسر ناحاش احسان خواهم کرد، زیرا پدرش بر من احسان کرد.» پس داوود قاصدان فرستاد تا خانون را به خاطر پدرش تسلی دهد. اما چون خادمان داوود به سرزمین عمّونیان نزد خانون رسیدند تا تسلی اش دهند، ^{۲۰} امیران عمّونیان به خانون گفتند: «آیا گمان می کنی داوود از فرستادن این تسلی دهندگان نزد قصد تکریم پدرت دارد؟ آیا نه این است که خادمان او به جهت تفحص و سرنگون کردن و برای جاسوسی این سرزمین نزدت آمده اند؟» ^{۲۱} پس خانون، خدمتگزاران داوود را گرفته، ریش آنان را تراشید و جامه هایشان را از میان، یعنی از نشیمنگاه بدرید و ایشان را روانه کرد. ^{۲۲} چون کسی آمده، داوود را از حال آن مردان باخبر ساخت، داوود قاصدان به استقبال ایشان فرستاد، زیرا که بسیار خجل بودند. و پادشاه فرمود: «در آریحا بمانید تا ریشتان بلند شود؛ ^{۲۳} آنگاه بازگردید.»

^{۲۴} چون عمّونیان دیدند که بوی تعفن در مشام داوود شده اند، خانون و عمّونیان یک هزار وزنه ^{۲۵} نقره فرستادند تا از آرام نهرین و اورام معکاه و صوته، ازابه ها و سواران برای خود اجیر کنند. ^{۲۶} آنان سی و دو هزار ارابه و پادشاه معکاه را با سپاهیانش اجیر کردند، و ایشان آمده، مقابل میدبا اردو زدند. عمّونیان نیز از شهرهایشان گرد آمده، عازم نبرد شدند. ^{۲۷} به شنیدن این خبر، داوود یوآب را با همه لشکر مردان جنگاور گسیل داشت. ^{۲۸} عمّونیان بیرون

را برگرفت و به اورشلیم آورد. ^{۲۹} او از شهرهای هددعزر، یعنی از طبحت و کن، مقادیر زیادی برنج به غنیمت گرفت، که سلیمان از آن دریاچه برنجین، ستونها و ظروف برنجین را ساخت.

^{۳۰} چون تو عو، پادشاه حمات شنید که داوود تمامی لشکر هددعزر پادشاه صوبه را شکست داده است. ^{۳۱} پسرش هدورام را نزد داوود پادشاه فرستاد تا از سلامتی اش جويا شده، او را به خاطر جنکش با هددعزر و شکست دادن او تهنیت گوید، زیرا هددعزر اغلب با تو عو در جنگ بود. هدورام همه گونه ظروف زرین، سیمین و برنجین با خود آورد. ^{۳۲} داوود پادشاه این ظروف را نیز با نقره و طلائی که از تمامی قومها، یعنی از ادومیان، موآبیان، عمّونیان، فلسطینیان و عمالیقیان گرفته بود، وقف خداوند کرد.

^{۳۳} ایشای پسر صرویه، هجده هزار ادومی را در وادی نمک کشت. ^{۳۴} او سپس قراولخانه هایی در ادوم بر پا کرد، و ادومیان جملگی بنده داوود شدند. خداوند داوود را هر جا که می رفت، پیروزی می بخشید.

صاحبمنصبان داوود

^{۳۵} بدین سان داوود با اجرای عدل و انصاف نسبت به همه قوم خود، بر تمامی اسرائیل سلطنت می کرد. ^{۳۶} یوآب پسر صرویه سردار لشکر، و یهوشافاط پسر اخیلود، وقایع نگار بود؛ ^{۳۷} صادوق پسر اخیطوب و اخیملک پسر بیاتار، کاهن بودند و شوفا نیز کاتب بود. بنایا پسر یهویدا، سردار کرتیبان و فلیتیان بود، و پسران داوود نیز صاحبمنصبان و الامقام در محضر پادشاه بودند.

^{۱۸: ۱۶} در برخی از نسخه های عبری، والکیت و سریانی (همچنین در ۲ سموئیل ۱۷: ۸). در اغلب نسخه های عبری ^{۱۹: ۶} یا ^{۱۹: ۶} قطعات، یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ کیلوگرم است.

اسرائیل شکست خورده‌اند. با داوود صلح کردند و بنده او شدند. و ارامیان دیگر نخواستند عمونیان را یاری دهند.

تصرف ربه

۲۵ به هنگام بهار، آن زمان که پادشاهان به جنگ بیرون می‌روند، یوآب لشکر را رهبری کرده، سرزمین عمونیان را ویران ساخت و آمده، ربه را محاصره کرد. اما داوود در اورشلیم ماند. یوآب به ربه یورش برده، آن را ویران کرد. و داوود تاج پادشاهشان را که به سنگینی یک وزنه طلا بود و سنگهای نفیس داشت، از سر او برگرفت، و آن را بر سر داوود نهادند. و او غنایم بسیاری نیز از شهر بیرون برد. تیز مردمانی را که در آنجا بودند از شهر بیرون برده، آنان را با آه و کلنگ و تبر به کار برکماشت. داوود با همه شهرهای عمونیان چنین کرد. آنگاه او و همه مردانش به اورشلیم بازگشتند.

پس از آن، جنگی با فلسطینیان در جازر در گرفت. در آن زمان، سبکای حوشاتی، مغانی را که از اولاد رافای غول‌پیکر بود کشت. و فلسطینیان مطیع شدند. و باز با فلسطینیان جنگ شد، و الحانان پسر یاعیر، لخمی برادر خدیبات جتی را که چوب نیزه‌اش به بزرگی تیر نساچی بود، کشت. و جنگی دیگر در جت در گرفت: در آن جنگ، مردی بلندقامت بود که هر دست و هر پایش شش انگشت داشت، یعنی بیست و چهار انگشت؛ او نیز از اولاد رافا بود. چون او اسرائیل را به چالش کشید، یوناتان پسر شمعاع برادر دوود، او را کشت. اینان در جت برای رافا زاده شدند. و به دست داوود و مردانش از پای درآمدند.

آمده، نزد مدخل شهر برای جنگ صف‌آرایی کردند. پادشاهانی که آمده بودند نیز جداگانه در دشته مستقر شدند.

۱۰ چون یوآب دید که هم پیش رو و هم پشت سرش جنگ برپاست، برخی از بهترین مردان اسرائیل را برگزید و در مقابل ارامیان به صف آراست. بقیه مردانش را نیز به دست برادرش آبیشای سپرد، و ایشان در برابر عمونیان صف‌آرایی کردند. یوآب گفت: «اگر ارامیان از من نیرومندتر بودند، تو به یاری من بیا، ولی اگر عمونیان از تو نیرومندتر بودند، من به یاری‌ات خواهم آمد.» پس قوی باش و بگذار تا برای قوم خود و شهرهای خدایمان دلیر باشیم، و خداوند آنچه در نظرش نیکوست به جای آورد.» پس یوآب و مردانی که همراهش بودند، نزدیک آمدند تا با ارامیان بجنگند، و آنان از برابر او گریختند. چون عمونیان دیدند که ارامیان می‌گریزند، آنان نیز از برابر آبیشای، برادر یوآب، گریختند و به شهر درآمدند. آنگاه یوآب به اورشلیم آمد.

۱۶ وقتی ارامیان دیدند که از اسرائیل شکست خورده‌اند، قاصدان فرستاده، ارامیان آن سوی رود را به رهبری شوفاک، فرمانده لشکر هددعزر، بیاوردند. چون داوود باخبر شد، تمامی اسرائیل را گرد آورده، از رود اردن عبور کرد و به ایشان رسیده، در برابرشان صف‌آرایی نمود. و چون داوود در برابر ارامیان صف آراست، ایشان با او جنگیدند. اما از برابر اسرائیل گریختند، و داوود از ارامیان، هفت هزار ارابه‌ران و چهل هزار پیاده را کشت، و شوفاک فرمانده لشکر آنها را نیز هلاک کرد. ۱۹ چون خدمتگزاران هددعزر دیدند که از

* ۱۶:۱۹ منظور رود فرات است.

* ۲:۲۰ "پادشاه ایشان" یا "ملکوم" یعنی همان "مولک" بت عمونیان.

* ۲:۲۰ یا "قطار"، یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است.

* ۳:۲۰ نگاه کنید به ۲ سموئیل ۳۱:۱۲.

طاعون دچار شود و فرشته خداوند تمام قلمرو اسرائیل را سراسر ویران سازد.^{۱۸} حال تصمیم بگیر نزد فرستنده خود چه پاسخ برم.»^{۱۹} داوود به جاد گفت: «بسیار در تنگی هستم. تمنا آنکه به دست خداوند بیغمم زیرا که رحمتهايش بس عظیم است، اما به دست انسان نیغتم.»

«پس خداوند طاعون بر اسرائیل فرستاد، و هفتاد هزار تن از اسرائیل مردند.^{۱۵} و خدا فرشته‌ای به اورشلیم فرستاد تا آن را ویران سازد، اما چون فرشته در حال ویران کردن اورشلیم بود، خداوند دید و از آن بلا منصرف شد، و به فرشته‌ای که هلاک می‌کرد، فرمود: «کافی است! حال، دست خود بازدار!» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارنان^{۱۶} پیوسی ایستاده بود.^{۱۶} داوود چشمان خود را برافراشته، فرشته خداوند را دید که بین زمین و آسمان ایستاده و شمشیری برهنه به دست دارد که آن را بر فراز اورشلیم برافراشته است. آنگاه داوود و مشایخ، پلاس در بر، به روی بر زمین افتادند.^{۱۷} و داوود به خدا گفت: «آیا من نبودم که فرمان دادم قوم را شمارش کنند؟ منم که گناه ورزیده و مرتکب شرارتی عظیم شده‌ام. اما این گوسفندان چه کرده‌اند؟ ای یهوه خدای من، تمنا اینکه دست تو بر ضد من و بر ضد خاندانم باشد، اما بر قوم خود بلا مياور.»^{۱۸} آنگاه فرشته خداوند جاد را امر فرمود تا به داوود بگوید که به خرمنگاه ارنان پیوسی برآمده، مذبحی برای خداوند در آنجا بر پا کند.^{۱۹} پس داوود موافق کلامی که جاد به نام خداوند گفته بود، برفت.^{۲۰} و اما ارنان به خرمن کوبی مشغول بود. او برگشته، فرشته را دید، و چهار پسرش که همراه وی بودند خود را پنهان کردند.^{۲۱} چون داوود نزد ارنان آمد، ارنان نگرینسته، او را دید و از خرمنگاه بیرون آمد. او به داوود تعظیم کرده، روی بر زمین نهاد.^{۲۲} داوود به ارنان گفت: «محل خرمنگاه را به من بده تا مذبحی

شمارش جنگاوران داوود

۲۱ آنگاه شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داوود را برانگیخت تا اسرائیل را سرشماری کند.^۱ پس داوود به یوآب و به سرداران لشکر گفت: «بروید و قوم اسرائیل را از بئر شبع تا دان بشمارید، و مرا خبر دهید تا شمارشان را بدانم.»^۲ اما یوآب گفت: «خداوند بر شمار قوم خویش هر چه باشد، صد چندان بیفزاید! ای سرورم پادشاه، آیا تمامی ایشان خدمتگزاران سرورم نیستند؟ پس چرا سرورم چنین درخواستی دارد؟ چرا این امر باعث تقصیر کاری اسرائیل شود؟»^۳ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد. پس یوآب عزیمت کرده، سرتاسر اسرائیل را پیمود و سپس به اورشلیم بازگشت.^۴ یوآب شمار نام‌نویشتگان قوم را به داوود داد: در تمامی اسرائیل یک میلیون و یکصد هزار مرد شمشیرزن بود، و در یهودا چهار صد و هفتاد هزار مرد.^۵ ولی لاویان و بنیامینیان را در زمره نام‌نویشتگان نیاورد، زیرا که فرمان پادشاه در نظر یوآب کراهت‌آور بود.^۶ اما این شمارش در نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را زد.^۷ آنگاه داوود به خدا گفت: «من با انجام این کار، گناهی بزرگ ورزیده‌ام. پس حال تمنا دارم تقصیر خادمیت را رفع نمایی، چرا که بس احمقانه عمل کردم.»^۸ و خداوند، جاد، نبی داوود را خطاب کرده، گفت: «^۹ برو و به داوود بگو، خداوند چنین می‌فرماید: سه چیز در برابرت می‌نهم. یکی را برای خود برگزین تا آن را برایت به عمل آورم.»^{۱۰} پس جاد نزد داوود آمد و به او گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: ^{۱۱} از اینها یکی را برای خود برگزین: ^{۱۲} سه سال قحطی، یا سه ماه تار و مار شدن در برابر دشمنان و گرفتار آمدن به شمشیر ایشان، یا سه روز شمشیر خداوند، یعنی زمین به

* ۱۵:۲۱ شکل دیگری است از «رونه»: همچنین در آیات ۱۸ و ۲۸.

کرد تا سنگهای تراشیده برای بنای خانه خدا آماده کنند. او همچنین مقدار زیادی آهن تهیه کرد تا میخ‌ها برای لنگه‌های دروازه‌ها و بستها بسازد، و برنج بسیار، چندان که نمی‌شد وزن کرد، و نیز تعداد بی‌شمار چوب سرو آزاد، زیرا که اهالی صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داوود آورده بودند.

داوود گفت: «پسر من سلیمان جوان و بی‌تجربه است؛ خانه‌ای که برای خداوند ساخته می‌شود باید به‌خایت شکوهمند باشد و معروف در تمامی ممالک، پس من خود برای آن تدارک خواهم دید.» بدین‌سان داوود پیش از رحلتش، به تفصیل برای این منظور تدارک دید.

آنگاه داوود، پسرش سلیمان را فرا خواند و به او وصیت کرد تا برای پیهوه خدای اسرائیل خانه‌ای بسازد. او به سلیمان گفت: «ای پسر، در دلم بود که برای نام پیهوه خدایمان خانه‌ای بسازم. اما کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: "تو خونهای بسیار ریخته‌ای و جنگهای عظیم کرده‌ای، پس برای نام من خانه‌ای بنا نخواهی کرد، زیرا که در حضور من خونهای بسیار بر زمین ریخته‌ای." اینک برایت پسری زاده خواهد شد که مردی آرام خواهد بود، زیرا من او را از تمامی دشمنان پیرامونش آرامی خواهم بخشید. از این رو، نام او سلیمان خواهد بود، و من در روزگار او به اسرائیل صلح و آرامش عطا خواهم کرد. او است که برای نام من خانه‌ای بنا خواهد کرد. او مرا پسر خواهد بود و من او را پدر، و من تخت پادشاهی او را تا به ابد بر اسرائیل استوار خواهم ساخت." حال ای پسر، خداوند با تو باد تا گامیاب شسوی. و خانه پیهوه خدی خود را بنا کنی، چنانکه درباره‌ات گفته است. خداوند تو را بصیرت و فهم عطا فرماید. تا

برای خداوند بنا کنم. آن را به بهای کامل به من بده، تا بلا از قوم بازداشته شود.»^{۳۳} ارنان به داوود گفت: «آن را برای خود بگیر. سرورم پادشاه آنچه در نظرش پسند آید، به عمل آورد. بین من گاوان نر را برای قربانیهای تمام‌سوز و خرمن‌کوبها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی می‌دهم؛ من همه اینها را می‌بخشم.»^{۳۴} اما داوود پادشاه به ارنان گفت: «نه، بلکه به‌یقین بهای کامل را خواهم پرداخت؛ آنچه را از آن توست برای خداوند نخواهم گرفت و قربانیهای تمام‌سوز بی‌بها تقدیم نخواهم کرد.»^{۳۵} پس داوود به وزن ششصد مثقال طلا برای آن محل به ارنان پرداخت. داوود در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم کرده، خداوند را خواند. و خداوند از آسمان بر مذبح قربانی تمام‌سوز آتش نازل کرده، داوود را مستجاب فرمود.^{۳۶} آنگاه خداوند به فرشته فرمان داد، و او شمشیر خود را در نیام کرد.

در آن هنگام، چون داوود دید که خداوند او را در خرمنگاه ارنان پیوسی مستجاب کرده است، در آنجا قربانی تقدیم نمود.^{۳۷} زیرا مسکن خداوند که موسی در بیابان بر پا کرده بود، و نیز مذبح قربانی تمام‌سوز، در آن هنگام در مکان بلند در جبعون بود.^{۳۸} اما داوود نمی‌توانست نزد آن برود تا از خدا مسئلت کند، زیرا از شمشیر فرشته خداوند می‌ترسید.

آنگاه داوود گفت: «اینجا خانه پیهوه خدا خواهد بود و اینجا، مذبح قربانی تمام‌سوز برای اسرائیل!»

فرمان ساختن معبد

داوود فرمان داد تا غریبان ساکن سرزمین اسرائیل را گرد آورند، و سنگتراشان معین

* ۲۵:۲۱ در عبری: "شکل". یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

* ۹:۲۲ در عبری، نام "سلیمان" با واژه "صلح" شباهت آوایی دارد و مسکن است یا آن هم‌ریشه باشد.

هزار مرد بود. ^۱داوود گفت: «از اینان، بیست و چهار هزار تن بر امور خانه خداوند نظارت کنند، شش هزار تن صاحبمنصب و داور باشند، ^۲چهار هزار تن محافظ دروازه‌ها باشند، و چهار هزار تن نیز خداوند را با سازهایی که برای ستایش ساخته‌ام، بستانند.» ^۳داوود ایشان را بر حسب پسران لاوی، یعنی چرشون، قهات و مراوی، به چند دسته تقسیم کرد.

چرشونیان

^۱از چرشونیان: لعدان و شمعی. ^۲پسران لعدان: یحییئیل، که رئیس بود، و سپس زیتام و یوئیل، یعنی سه تن. ^۳پسران شمعی، شلومیت و خزئییل و هاران بودند، یعنی سه تن. اینان بودند سران خاندانهای لعدان. ^۴او پسران شمعی، یخت، زیزا، یعوش و بریعه بودند. اینان چهار پسر شمعی بودند. ^۵یخت رئیس بود، و زیزا دوم، اما یعوش و بریعه از آنجا که پسران بسیار نداشتند، همچون یک خاندان محسوب شدند.

قهاتیان

^{۱۲}پسران قهات: عمرام، یصهار، جیرون و عزئییل، یعنی چهار تن. ^{۱۳}پسران عمرام: هارون و موسی. هارون جدا شد تا او و پسرانش اشیاء بسیار مقدس را پیوسته تقدیس کنند، به حضور خداوند بخور بسوزانند، او را خدمت کنند، و تا به ابد به نام او برکت دهند. ^{۱۴}پسران موسی مرد خدا، در زمره قبیله لاوی آورده شدند. ^{۱۵}پسران موسی: چرشوم و العازار. ^{۱۶}پسران چرشوم: شیبوئیل، که رئیس بود. ^{۱۷}پسران العازار: رخبیا، که رئیس بود. العازار پسر دیگری نداشت، اما پسران رخبیا بسیار پر شمار بودند. ^{۱۸}پسران یصهار: شلومیت، که رئیس بود. ^{۱۹}پسران جیرون: پریا، که رئیس بود؛ امریا، دوم؛ یخزئییل، سوم؛ و یقمعام،

نگاه که تو را بر حکومت اسرائیل می‌گمارد، شریعت یهوه خدای خود را نگاه داری.» ^{۳۰}نگاه کامیاب خواهی شد، اگر فرایض و احکامی را که خداوند درباره اسرائیل به موسی امر فرمود، به دقت به جای آوری. پس قوی و دلیر باش! مترس و هراسان مشو! ^{۳۱}اینک با رنج بسیار، یکصد هزار وزنه طلا، یک میلیون وزنه نقره، و آنقدر برنج و آهن که نتوان وزن کرد برای خانه خداوند فراهم آورده‌ام، و چوب و سنگ نیز، تو می‌توانی بر آنها بیافزایی. ^{۳۲}نیز کارگران بسیار خواهی داشت: سنگتراشان و سنگ‌بران و نجاران. و نیز صنعتگران از هر نوع، که در هر صنعتی ماهرند. ^{۳۳}یعنی در طلا و نقره و برنج و آهن بی‌شمار، پس بر خیز و دست به کار شو! خداوند همراه تو باشد!

^{۳۴}داوود همچنین به تمامی رهبران اسرائیل فرمان داد تا پسرش سلیمان را یاری دهند. ^{۳۵}او گفت: «آیا یهوه خدای شما با شما نیست؟ و آیا او شما را از هر سو آرامی نبخشیده است؟ زیرا او ساکنان این سرزمین را به دست من تسلیم کرده، و این سرزمین در حضور خداوند و قومش مطیع شده است. ^{۳۶}پس حال دل و جان خود را به جستن یهوه خدای خویش معطوف سازید. بر خیزید و قدس یهوه خدا را بسازید، تا صندوق عهد خداوند و ظروف مقدس خدا را به خانه‌ای که برای نام خداوند بنا خواهد شد، بیاورید.»

وظایف لاویان

۲۳ چون داوود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را بر اسرائیل پادشاه ساخت.

^۱داوود، تمامی رهبران اسرائیل و کاهنان و لاویان را گرد آورد. ^۲لاویان سی ساله و بالاتر، شمارش شدند، که شمارشان سی و هشت

^{۱۴:۲۲} یا «قطار». یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ کیلوگرم است؛ همچنین در بقعه آبه.

چهارم.^{۲۰} پسران عَزَبیل: میکاه، که رئیس بود؛ پیشیا، دوم.

میراریان

^{۲۱} پسران میراری، مَحَلی و موشی بودند. پسران مَحَلی، العازار و قیس بودند.^{۲۲} العازار مُرد بی آنکه صاحب پسری شود، اما دختران داشت، که خویشانشان، یعنی پسران قیس، ایشان را به زنی گرفتند.^{۲۳} پسران موشی، مَحَلی و عِدِر و پرموت بودند، یعنی سه تن.

^{۲۴} اینان بودند پسران لایوی بر حسب خاندانهایشان، یعنی سران خاندانها که بر حسب شمار نامه‌های افراد بیست ساله و بالاتر، ثبت شده بودند و وظیفه آنها اشتغال به کار خدمت خانه خداوند بود.^{۲۵} زیرا داوود گفته بود: «از آنجا که یهوه خدای اسرائیل قوم خود را آرامی بخشیده و تا به ابد در اورشلیم ساکن شده است،^{۲۶} دیگر نیازی نیست لایویان، مسکن یا هیچ‌یک از لوازم خدمت مسکن را حمل کنند.»^{۲۷} بدین ترتیب، بنا بر آخرین فرمان داوود، پسران لایوی که بیست ساله و بالاتر بودند، شمارش شدند.

^{۲۸} وظیفه لایویان این بود که پسران هارون را در خدمت خانه خداوند یاری دهند. بر آنها بود که از صحنها و حجره‌ها نگاهداری کنند، تمامی اسباب مقدس را تطهیر نمایند، و هر کار دیگر را که به خدمت خانه خدا مربوط می‌شد انجام دهند.^{۲۹} نیز وظیفه داشتند ایشان را در خصوص نان حضور، آرد به جهت هدیه آردی، گرده‌های نان بی خمیرمایه، هدایای پختنی و هدایای آمیخته به روغن، و نیز در خصوص تمامی وزنها و اندازه‌ها، یاری رسانند.^{۳۰} آنان موظف بودند هر صبحگاه به شکرگزاری و ستایش خداوند بایستند، و به همین ترتیب هر شامگاه،^{۳۱} و نیز به هنگام تقدیم قربانیهای تمام‌سوز به خداوند در شبان، هنگام ماه نو، و در اعیاد؛ بر آنان بود که پیوسته بر حسب شمار

مطالبه شده از ایشان، به حضور خداوند قربانی تقدیم کنند.^{۳۲} بدین ترتیب لایویان مسئولیت انجام امور مربوط به خیمه ملاقات و قدس را بر عهده داشتند، و به برادرانشان یعنی پسران هارون یاری رسانده، تحت نظارت آنان خدمت خانه خداوند را به جا می‌آوردند.

گروه‌های مختلف کاهنان

۲۴ گروه‌های مختلف از نسل هارون، از این قرار بودند: پسران هارون، ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار بودند. ناداب و ابیهو پیش از پدر خود درگذشتند و پسری نداشتند. پس تنها العازار و ایتامار کهانت کردند. داوود به یاری صادوق از نسل العازار و اخیملک از نسل ایتامار، ایشان را بر حسب وظایفی که بدیشان محول شده بود، در خدمتشان به گروه‌های مختلف تقسیم کرد. از آنجا که شمار مردانی که توانایی ریاست داشتند در میان پسران العازار بیش از پسران ایتامار بود، از میان پسران العازار شانزده سر برای خاندانها، و از میان پسران ایتامار هشت سر برای خاندانها تعیین شدند. همه این فرد به یکسان به قید قرعه تقسیم شدند، زیرا هم در میان پسران العازار و هم در میان پسران ایتامار، صاحبمنصبان قدس و صاحبمنصبان امور الهی وجود داشتند. شمععیای کاتب، پسر نثنیل، که از لایویان بود، نامه‌های ایشان را در حضور پادشاه و امیران و صادوق کاهن و اخیملک پسر ایتامار و سران خاندانهای کاهنان و لایویان ثبت کرد. یک خاندان برای العازار و یک خاندان برای ایتامار برگزیده شد.

انحسبتین قرعه به نام یهواریب درآمد. دومین به نام یدعیا، سومین به نام حاریم، چهارمین به نام بسعوریم، پنجمین به نام ملکیا، ششمین به نام میامین، هفتمین به نام حقوص، هشتمین به نام ایبا، نهمین به نام یشوع، دهمین به نام شکنیا، یازدهمین

^{۱۸} از مَحَلی: العازار، که فرزندی نداشت.
^{۱۹} از قیس: پسر قیس، یَزْخُمیل.
^{۲۰} پسران موشی: مَحَلی و عدر و یریموت.
 اینان بودند پسران لاویان بر حسب
 خاندانهایشان.^{۲۱} ایشان نیز همانند برادرانشان
 یعنی پسران هارون، در حضور داوود
 پادشاه و صادوق و آخیمیلک و سران
 خاندانهای کاهنان و لاویان، بر حسب
 قرعه منصوب شدند. سران خاندانها و
 برادران کوچکترشان به یکسان بر حسب
 قرعه منصوب گردیدند.

دسته سرایندگان

۲۵ داوود و سرداران لشکر، برخی از
 پسران آساف و هیمان و یدوتون
 را برای خدمت جدا کردند، تا با چنگ و
 بربط و سنج نبوت کنند. فهرست کسانی
 که این خدمت را انجام می دادند، و شرح
 وظایفشان، از این قرار است:
 'از پسران آساف:
 زکور، یوسف، نثیا و اشرئیله. پسران آساف
 زیر دست آساف بودند، که خود زیر دست
 پادشاه نبوت می کرد.
 'از یدوتون، پسران یدوتون:
 جدلیا، صری، یسعیا، شمعی،^۱ حشیا و متیتیا،
 یعنی شش تن؛ آنها زیر دست پدرشان یدوتون
 بودند، که با چنگ در سپاس و ستایش خداوند
 نبوت می کرد.
 'از هیمان، پسران هیمان:
 بُقیّا، متّیا، عَزْرَبیل، شَبوئیل، یریموت، حَنّیا،
 خانّی، الیائّه، جدّتی، رومتمی عَزْر، یُشَبِقاشه،
 ملّوتی، هوتیر و محزویوت.^۲ اینان جملگی پسران

به نام الیاشیب، دوازدهمین به نام یقیم،
^۳ سیزدهمین به نام حُفّه، چهاردهمین به نام
 یَشباب،^۴ پانزدهمین به نام بلجه، شانزدهمین
 به نام اُمیر،^۵ هفدهمین به نام حزیر، هجدهمین
 به نام هفصیص،^۶ نوزدهمین به نام فتحیا،
 بیستمین به نام حزقیال،^۷ بیست و یکمین به نام
 یکین، بیست و دومین به نام جامول،^۸ بیست
 و سومین به نام دلایا، و بیست و چهارمین
 قرعه به نام معریا.

^۹ این بود ترتیب انجام وظیفه ایشان در
 خصوص داخل شدن به خانه خداوند
 بر حسب دستور العملی که به واسطه پدرشان
 هارون، مطابق فرمان پهوه خدای اسرائیل،
 بدیشان داده شد.

سایر لاویان

^{۱۰} و اما درباره بقیه پسران لاوی:
 'از پسران عمرام: شوبائیل؛
 'از پسران شوبائیل: یخدیا.
^{۱۱} 'از رحبیا: از پسرانش، یثیا که رئیس بود؛
^{۱۲} 'از یصهاریان: شلوموت؛
 'از پسران شلوموت: یحت.
^{۱۳} 'پسران جبرون: یریا، که رئیس بود؛ امریا،
 دوه؛ یحزینیل، سوم؛ و یقمعام، چهارم.
^{۱۴} 'پسر عَزْرَبیل: میکاه؛
 'از پسران میکاه: شاهمیر.
^{۱۵} 'برادر میکاه: یثیا؛
 'از پسران یثیا: زکریا.
^{۱۶} 'پسران مراری: مَحَلی و موشی.
 پسر یعزیا: بنو.
^{۱۷} 'پسران مراری:
 'از یعزیا: بنو و شوهم و زکور و عبری.

^۱ ۲۴:۲۴ دو نسخه عبری و برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادتن (همچنین در ۱ تواریخ ۱۹:۲۳). در اغلب نسخه های عبری: "پسران یریا".
^۲ ۲۵:۳ یک نسخه عبری و برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفتادتن (همچنین رجوع کنید به آیه ۱۷). اغلب نسخه های عبری فاقد نام "شمعی" است.

^{۱۹}قرعه دوازدهم به نام حشیبیا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۰}قرعه سیزدهم به نام شوبانیل درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۱}قرعه چهاردهم به نام مئیتیا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۲}قرعه پانزدهم به نام یرموت درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۳}قرعه شانزدهم به نام حنیا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۴}قرعه هفدهم به نام یشبقاشه درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۵}قرعه هجدهم به نام حنانی درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۶}قرعه نوزدهم به نام ملوتی درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۷}قرعه بیستم به نام الباته درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۸}قرعه بیست و یکم به نام هوتیر درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۲۹}قرعه بیست و دوّم به نام جدلتی درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۳۰}قرعه بیست و سوم به نام محن بیوت درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

هیمان، نبی پادشاه بودند، که بر طبق وعده خدا به او بخشیده شدند تا مایه سر بلندی اش باشند، زیرا خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر عطا فرمود.^{۳۱} آنان جملگی زیر دست پدرانشان بودند، تا به جهت خدمت خانه خدا با سنج و چنگ و بربط در خانه خداوند بسر آیند. آساف، یوتون و هیمان زیر دست پادشاه بودند.^{۳۲} شمار آنان و بستگانشان، که سرآیدن برای خداوند را آموخته بودند، یعنی شمار تمامی افراد ماهر، دو بیست و هشتاد و هشت تن بود.^{۳۳} ایشان برای وظایف خود قرعه انداختند، از کوچک و بزرگ و معلم و شاگرد، به یکسان.

^{۳۴}تختستین قرعه پسران آساف، به نام یوسف درآمد.

قرعه دوّم به نام جدلیا درآمد؛ او و بستگان و پسرانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۳۵}قرعه سوم به نام زگور درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۳۶}قرعه چهارم به نام یصری درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۳۷}قرعه پنجم به نام بئتیا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۳۸}قرعه ششم به نام بقیّا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۳۹}قرعه هفتم به نام یشرله درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۴۰}قرعه هشتم به نام یشعیّا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۴۱}قرعه نهم به نام مئیتیا درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۴۲}قرعه دهم به نام شمعی درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

^{۴۳}قرعه یازدهم به نام عزرنیل درآمد، که با پسران و بستگانش بر روی هم دوازده تن بودند.

و در خانه خداوند خدمت می کردند.^{۱۳} ایشان از کوچک و بزرگ، بر حسب خاندانهایشان برای هر دروازه قرعه افکندند.

“قرعه برای دروازه شرقی به نام شلمیا” افتاد. سپس برای پسر او زکریا که مشاوری خردمند بود قرعه افکندند، و قرعه اش به دروازه شمالی افتاد.^{۱۴} قرعه عوبیدآدم به دروازه جنوبی افتاد، و قرعه پسرانش به انبارها.^{۱۵} قرعه شقیم و حوسه به دروازه غربی افتاد، یعنی دروازه شلیک در جاده سربالایی.

هر نگهبان مقابل نگهبان دیگر بود.^{۱۶} شش تن از لایویان هر روز در دروازه شرقی بودند، چهار تن هر روز در دروازه شمالی، چهار تن هر روز در دروازه جنوبی، و دو تن نیز برای هر یک از انبارها.^{۱۷} اما در صحن غربی، چهار تن برای جاده و دو تن برای خود صحن حاضر بودند.^{۱۸} این بود گروه بندی محافظان دروازه ها از پسران قوزح و پسران مراری.

خزانه داران و دیگر صاحب منصبان

“از لایویان، آخیا ناظر بر خزانه های خانه خدا و خزانه های اموال وقفی بود.

“نوادگان لعدان، یعنی چرشونیان که از نسل لعدان بودند و سران خاندانهای لعدان چرشونی: یحییلی. “پسران یحییلی، زیتام و برادر او یونیل. اینان ناظر بر خزانه های خانه خداوند بودند.

“از عمرامیان و یصهاریان و جبرونیان و عزبیلیان: “شمونیل پسر چرشوم پسر موسی ناظر بر خزانه ها بود.^{۱۹} “بستگانش از العازار: پسرش رخیبا، پسرش یسعیا، پسرش یورام، پسرش زگری و پسرش شلومیت.^{۲۰} “شلومیت و بستگانش ناظر بر تمامی خزانه های اموال وقفی بودند که داوود پادشاه و سران خاندانها

قرعه بیست و چهارم به نام روممتی عزر درآمد. که با پسران و بستگانش بر روی هم دو زده تن بودند.

محافظان دروازه ها

۲۶ و اما گروه بندی محافظان دروازه ها: از قورحیان: مشلمیا پسر قوری، تن پسران آساف:

“مشلمیا را پسران بود: زکریا، نخست زاده؛ یسعیل، دوم؛ زبدیا، سوم؛ یتنیل، چهارم؛ عیلام، پنجم؛ یوحانان، ششم؛ و الیهوعینای، هفتم. “عوبیدآدم را نیز پسران بود: شمعیا، نخست زاده؛ یهوراباد، دوم؛ یوآخ، سوم؛ ساکار، چهارم؛ یتنیل، پنجم؛ دعمنیل، ششم؛ پساکار، هفتم؛ و فعلتای، هشتم؛ زیرا خدا عوبیدآدم را برکت داده بود.

“و برای پسر عوبیدآدم، شمعیا، نیز پسران زده شدند، که در خاندانهایشان حکم می رانندند، زیرا مردانی بودند به غایت توانا. پسران شمعیا: عتئی، رفائیل، عوبید و الراباد؛ بستگان او، الیهو و سمکیا نیز مردانی توانا بودند.^۱ اینان جملگی از نسل عوبیدآدم بودند. ایشان و نیز پسران و بستگانشان مردانی قابل و مناسب برای خدمت بودند: شصت و دو تن، از عوبیدآدم.

“شمار پسران و بستگان مشلمیا هجده تن بود، که جملگی مردانی توانا بودند.^۲ “حوسه از نسل مراری را پسران بود: شمیری، که رئیس بود؛ او گرچه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس تعیین کرد؛ “حلقیا، دوم بود؛ طبلیا، سوم؛ و زکریا، چهارم. پسران و بستگان حوسه بر روی هم سیزده تن بودند.

“این محافظان دروازه ها، که بر حسب رؤسایشان گروه بندی شده بودند، همچون بستگان خود انجام وظیفی را بر عهده داشتند

۱۴:۲۶ شکل دیگری است از “مشلمیا”.

۱۸:۲۶ معنی این واژه در زبان عبری نامشخص است.

بودند.^{۲۰} او از نسل فرّص بود، و ریاست تمامه‌ی سرداران لشکر را در ماه اول بر عهده داشت. رئیس گروه ماه دوم، دودای اخوخی بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۱} رئیس سوم برای ماه سوم، بنایا پسر یهویداع کاهن اعظم بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۲} این همان بنایا است که در میان آن سی تن، بزرگ بود و رهبری ایشان را بر عهده داشت. پسر او عمّیزاباد، رئیس گروه او بود.^{۲۳} رئیس چهارم برای ماه چهارم، عساتیل برادر یوآب بود، و پس از او، پسرش زبیدیا، در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۴} رئیس پنجم برای ماه پنجم، شمّهوت زراحیا بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۵} رئیس ششم برای ماه ششم، عیرا پسر عقیّش تقوعی بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۶} رئیس هفتم برای ماه هفتم، حائض فنونی از نسل افرایم بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۷} رئیس هشتم برای ماه هشتم، سبکی حوشاتی از زراحیان بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۸} رئیس نهم برای ماه نهم، ابیعزر عناتوتی از نسل بنیامین بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۲۹} رئیس دهم برای ماه دهم، مهرای نضوفتی از زراحیان بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۳۰} رئیس یازدهم برای ماه یازدهم، بنایای فرعتونی از نسل افرایم بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۳۱} رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم، حدّتی نطوفاتی از نسل غتئیل بود. در گروه او بیست و چهار هزار تن بودند.^{۳۲}

و سرداران هزارها و صدها و فرماندهان لشکر، وقف کرده بودند.^{۳۳} آنان بخشی از غنایم جنگی را برای تعمیر خانه خداوند وقف کردند.^{۳۴} و نیز هرآنچه سموئیل نبی و شائول پسر قیس و ابئیر پسر نیر و یوآب پسر صرویه وقف کرده بودند، یعنی هرآنچه وقف شده بود، تحت نظارت شلومیت و بستگانش بود.^{۳۵} از یصهاریان: کتّیا و پسرانش به عنوان صاحبمنصبان و داوران به جهت انجام وظایف خارج از معبد بر اسرائیل نصب شدند.^{۳۶} از جیرونیان: حشّیا و بستگانش، که یکهزار و هفتصد مرد توانا بودند، در کناره غربی رود اردن برای انجام تمامی امور خداوند و برای خدمت پادشاه، به نظارت بر اسرائیل برگماشته شدند.^{۳۷} از جیرونیان، بنا بر نسب‌نامه‌های خاندانهایشان، پربا رئیس بود. در سال چهارم سلطنت داوود، نسب‌نامه خاندان جیرونیان بررسی شد و از میان ایشان مردانی توانا در یعزیر جلعداد یافت گردید.^{۳۸} از بستگان پربا، دو هزار و هفتصد مرد بودند، که مردانی توانا و سر خاندانها بودند. داوود پادشاه، آنان را به نظارت بر رثوینیان و جدایان و نیم‌قبیله منسی برگماشت، تا بر تمامی امور مربوط به خدا و امور پادشاه نظارت کنند.^{۳۹}

امیران لشکر

۲۷ این است شمار بنی اسرائیل، یعنی سران خاندانها، سرداران هزارها و صدها، و صاحبمنصبان قوم، که پادشاه را در تمامی امور مربوط به ورود و خروج گروهان لشکر، ماه به ماه در تمام طول سال، خدمت می‌کردند. شمار هر گروه، بیست و چهار هزار تن بود:^{۴۰} یشبعم پسر زبیدئیل رئیس گروه اول بود برای ماه اول؛ در گروه او بیست و چهار هزار تن

* ۲۷:۲۶ ترجمه یونانی هفتادتنان: متن عبری در اینجا می‌آورد: «مقلوت رئیس گروه وی بود».

یوآش ناظر انبارهای روغن زیتون بود.
 ۲۸ شطرای شارونی ناظر رمه‌هایی بود که در
 شارون می‌چربیدند.
 شافاط پسر عدلای ناظر رمه‌ها در وادیها بود.
 ۲۹ عوبیل اسماعیلی ناظر شتران بود،
 و یحذیای مرونوتی ناظر الاغان.
 ۳۰ یازیز هاجری ناظر گله‌ها بود.
 تمامی اینان ناظران بر داراییهای داوود پادشاه
 بودند.

۳۱ یوناتان عموی داوود، مشاور و مردی فهیم
 و کاتب بود. یحییئیل پسر حکمونی، مراقبت
 از پسران پادشاه را بر عهده داشت.
 ۳۲ اخیئوفل مشاور پادشاه بود، و حوشای
 آرکی، دوست پادشاه. ۳۳ یهویاداع پسر بنایا، و
 انیکاتار، جانشین اخیئوفل شدند. یوآب، سردار
 لشکر پادشاه بود.

طرح داوود برای خانه خدا

۲۸ داوود تمامی صاحبمنصبان اسرائیل،
 یعنی رؤسای قبایل و رؤسای
 گروهانی که در خدمت پادشاه بودند، و نیز
 سرداران هزارها و سرداران صدها، ناظران تمامی
 دارایی و احشام پادشاه و پسرانش، و همچنین
 مقامات دربار، مردان توانا و همه جنگاوران را
 در اورشلیم گرد آورد. ۱ آنگاه داوود پادشاه بر پا
 ایستاد و گفت: «ای برادران و ای قوم من، به من
 گوش فراد دهید. در دل داشتم خانه‌ای که محل
 آرامی صندوق عهد خداوند و کرسی زیر پای
 خدایمان باشد بنا کنم، و برای بنای آن تدارک
 دیده بودم. ۲ اما خدا به من گفت: "تو برای نام
 من خانه‌ای بنا نخواهی کرد، زیرا که مرد جنگ
 هستی و خون ریخته‌ای." ۳ با این حال یهوه
 خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزید
 تا برای همیشه بر اسرائیل پادشاهی کنم. زیرا
 که او یهودا را به رهبری برگزید، و از خاندان
 یهودا خاندان پدرم را برگزید، و از پسران پدرم
 مرا پسندید تا بر تمامی اسرائیل پادشاهم سازد.

رؤسای قبایل

۱۰ و اما رؤسای قبایل اسرائیل:
 رئیس رنوبینیان، العازار پسر زگری بود؛
 رئیس شمعونیان، شعضیا پسر معکاه بود؛
 ۱۱ رئیس لاویان، حشیا پسر قمونیل بود؛
 رئیس خاندان هارون، صادوق بود.
 ۱۲ رئیس یهودا، الیهو، یکی از برادران داوود بود؛
 رئیس یساکار، عمیری پسر میکائیل بود؛
 ۱۳ رئیس زبولون، یشمیا پسر عوبدیا بود؛
 رئیس نفتالی، یریموت پسر عزرنیل بود؛
 ۱۴ رئیس افرایم، هوشع پسر غزریا بود؛
 رئیس نیم‌قبیله منسی، یوئیل پسر فدایاه بود؛
 ۱۵ رئیس نیم‌قبیله منسی در جلعاد، یهو پسر
 زگریا بود؛

رئیس بنیامین، یعسینیل پسر ابنیر بود؛
 ۱۶ رئیس دان، عزرنیل پسر یروحام بود.
 اینان رؤسای قبایل اسرائیل بودند.

۱۷ داوود مردان بیست سال و پایین‌تر را در
 شمارش نیاورد، زیرا خداوند وعده داده بود که
 اسرائیل را به اندازه ستارگان آسمان کثیر خواهد
 ساخت. ۱۸ یوآب پسر صرویه کار شمارش را
 آغاز کرد، ولی آن را به پایان نرساند. با این حال
 اسرائیل بدین سبب به غضب گرفتار آمد، و شمار
 آنان در کتاب تواریخ داوود پادشاه ثبت نشد.

ناظران دارایی پادشاه

۱۹ عزرموت پسر عدینیل ناظر انبارهای پادشاه بود.
 یوناتان پسر عزریا ناظر انبارهای واقع در
 مزرعه‌ها، شهرها، روستاها و برجها بود.
 ۲۰ عزری پسر کلوب ناظر کارگران مزارع بود
 که بر زمین کشاورزی می‌کردند.
 ۲۱ شمعی رامایی ناظر تاکستانها بود.
 زیدی شغماتی ناظر محصولات میوه بود که در
 تاکستانها به جهت انبارهای شراب تهیه می‌شد.
 ۲۲ بعل حانان جدیری ناظر درختان زیتون و
 نجیر در دامنه‌ها بود.

راهنمایی کرد. ^{۱۶} او وزن طلا را برای تمامی ظروف زرین مورد استفاده در هر خدمت، و وزن نقره را برای تمامی ظروف سیمین مورد استفاده در هر خدمت، تعیین کرد. ^{۱۷} وزن چراغدانهای طلا و چراغهایشان، وزن طلای هر چراغدان و چراغهایش، وزن نقره هر چراغدان و چراغهایش، بر حسب مورد استفاده هر یک از چراغدانها، ^{۱۸} وزن طلای هر یک از میزهای نان حضور، وزن نقره میزهای سیمین، ^{۱۹} وزن طلای ناب چنگالها، کاسه‌ها و پیاله‌ها، وزن هر یک از کاسه‌های زرین و هر یک از کاسه‌های سیمین، ^{۲۰} و وزن طلای تصفیه شده بری مذبح بخور، همچنین طرح خود را برای اوزنه زرین کروبیانی که بالهایشان را گسترده، صندوق غنای خداوند را می پوشانانند، به سلیمان داد.

^{۲۱} داوود گفت: «خداوند این همه، یعنی تمام جزئیات این طرح را، به طور مکتوب در دست خویش به من فهمانید.»
^{۲۲} آنگاه داوود به پسرش سلیمان گفت: قوی و دلیر باش و دست به کار شو! مترس و هر سب میباش، زیرا که یهوه خدا، یعنی خدای من، تو است. او تو را وانخواست کداشت و ترک نخیه، کرد. تا آنکه که کار خدمت خانه خداوند یکسره به انجام رسد. ^{۲۳} اینک دسته‌های کاهنان و لویان برای تمامی خدمت خانه خدا حاضرند؛ تمام آن که مشتاقند و در هر کاری مهارت دارند، در تمامی این کار با تو هستند. صاحبمنصبان و تمامی قویان به طور کامل گوش به فرمان تو هستند.»

هدایا برای بنای خانه خدا

۲۹ آنگاه داوود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «پسر سلیمان که خدا تنها او را برگزیده، جوان است و بی تجربه، و کار عظیم است، زیرا این کاخ نه برای انسان

دو از میان تمامی پسرانم - چراکه خداوند مرا پسران بسیار بخشیده است - پسر سلیمان را برگزید تا بر تخت پادشاهی خداوند بر اسرائیل بنشیند. ^۲ او مرا گفت: «پسرت سلیمان، اوست که خانه من و صحنهایم را بنا خواهد کرد، زیرا او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد، و من او را پدر خواهم بود.» اگر او احکام و فرامین مرا به جای آورد، چنانکه امروز در آنها ثابت قدم است، پادشاهی اش را تا به ابد استوار خواهم ساخت. ^۳ پس اکنون در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند، و در حضور خدای ما که می شنود، تمامی فرامین یهوه خدایتان را طلبیده، آنها را نگاه بدارید تا این سرزمین نیکو را ملک خود ساخته، آن را پس از خود برای فرزندانان به ملکیت ابدی واگذارید.

^۴ تو ای پسر سلیمان، خدای پدرت را بشناس و او را با دلی کامل و ذهنی راغب خدمت نما، زیرا خداوند همه دلها را تفتیش می کند و هر نیت فکر را می داند. اگر خداوند را بجویی او را خواهی یافت، اما اگر او را ترک کنی، تا به ابد تو را به دور خواهد افکند. ^۵ حال تأمل کن، زیرا که خداوند تو را برگزیده تا خانه‌ای به جهت قدس بنا کنی. پس قوی باش و دست به کار شو!»

^۶ آنگاه داوود طرح ایوان معبد و خانه‌های آن، خزاین آن، بالاخانه‌های آن، و حجره‌های اندرونی آن، و نیز طرح اتاق تخت رحمت را، به پسرش سلیمان داد. ^۷ همچنین طرح هر آنچه را که در خصوص صحنهای خانه خداوند و تمامی حجره‌های گرداگرد آن و انبارهای خانه خدا و انبارهای اموال وقفی در ذهن داشت. ^۸ نیز سلیمان را در خصوص دسته‌های کاهنان و لویان، تمامی کار خدمت خانه خداوند، و تمامی ظروف خدمت در خانه خداوند،

* ۱۲:۲۸ یا: آنچه را که روح خدا در اندیشه او نهاده بود.

* ۱۹:۲۸ عبارت «داوود گفت» در متن عبری نیامده و فقط برای سهولت خواندن اضافه شده است.

خداى پدر ما اسرئیل، تو از ازل تا به ابد متبارک هستی! ^{۱۱} اى خداوند، عظمت و قدرت و جلال و پیروزی و شوکت از آن توست، زیرا هرآنچه در آسمان و زمین است متعلق به توست. اى خداوند، پادشاهی از آن توست، و تو بر همگان چون سر متعال هستی. ^{۱۲} دولت و حرمت از تو می آید، و تو بر همگان حاکمی. قوت و توانایی در دست توست؛ عظیم ساختن و نیرو بخشیدن به همگان، در دست توست. ^{۱۳} اکنون، اى خداى ما، تو را سپاس می گوئیم و نام پر جلالت را می ستائیم.

^{۱۴} «اما من کیستم و قوم من چیست که بتوانیم چنین به خوشی دل هدیه بیاوریم؟ زیرا همه چیز از توست، و از دست توست که به تو داده ایم. ^{۱۵} زیرا ما نیز همچون همه نیاکانمان در حضور تو غریب و میهمانیم. روزهایمان بر زمین همچون سایه ای است که نمی یابد. ^{۱۶} اى یهوه خداى ما، تمامی این ثروت که به جهت بنای خانه برای نام قدوس تو فراهم آورده ایم، از دست تو به ما رسیده و جملگی متعلق به خود توست. ^{۱۷} میدانم، اى خدایم، که تو دلها را می آزمایی و از صداقت خشنود می گردی. من با دلی صادق این همه را به خوشی دل داده ام، و اکنون قوم تو را که اینجا حاضرند دیده ام، که داوطلبانه و با شادمانی به تو داده اند. ^{۱۸} اى یهوه، خداى پدران ما ابراهیم، اسحاق و اسرئیل، این نیت و فکر را همواره در دل قومت نگاه دار، و دلهایشان را به سوی خود متمایل گردان. ^{۱۹} به پسر من سلیمان نیز دلی کامل عطا فرما تا فرامین و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد و تمامی این کارها را به عمل آورده، کاخی را که برایش تدارک دیده ام، بنا کند.»

^{۲۰} آنگاه داوود به تمامی جماعت گفت: «یهوه خداى خود را متبارک خوانید.» پس تمامی

که برای یهوه خداست. ^۲ من برای خانه خداى خویش، در حد توان، تدارک دیده ام: طلا برای شمای زرین، نقره برای اشیاء سیمین، برنج برای اشیاء برنجین، آهن برای اشیاء آهنین، و چوب برای اشیاء چوبین؛ نیز سنگهای عقیق و فیروزه به جهت نشان دادن تدارک دیده ام، و سنگهای سیاه و رنگین و همه گونه سنگهای گرانها و مرمر، به مقدار فراوان. ^۳ از این گذشته، به خاطر اواذتی که به خانه خدایم دارم، افزون بر هر آنچه برای خانه مقدس تدارک دیده ام، از طلا و نقره ای که جزو اموال شخصی ام است نیز به خانه خدایم تقدیم می کنم: ^۴ سه هزار وزنه ^۵ طلا از طلاى اوفیر، هفت هزار وزنه نقره ناب برای روکش دیوارهای بناها، ^۶ دو نیز طلا برای اشیاء زرین و نقره برای اشیاء سیمین، به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران انجام می شود. حال کیست که امروز خویشتن را به خوشی دل وقف خداوند کند؟»

^۷ آنگاه سران خاندانها، رؤسای قبایل اسرئیل، و سرداران هزارها و صدها به همراه ناظران کوره ای پادشاه، داوطلبانه هدیه دادند. ^۸ آنان به جهت خدمت خانه خدا، پنج هزار وزنه طلا، ده هزار سکه طلا، ^۹ ده هزار وزنه نقره، هجده هزار وزنه برنج و یکصد هزار وزنه آهن تقدیم کردند. ^{۱۰} هر کس سنگهای قیمتی داشت، آنها را به خزانه خانه خداوند آورد، به دست یحییئیل جرشونی می سپرد. ^{۱۱} پس قوم چون به خوشی دل هدیه داده بودند، شادمان شدند، زیرا که به تمامی دل، داوطلبانه به خداوند داده بودند. ^{۱۲} درود پادشاه نیز به غایت شادمان شد.

دعای داوود

^۱ آنگاه داوود در حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خوانده، گفت: «اى یهوه،

^۱ ۲۹:۴ یا «قطار». یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ کیلوگرم است؛ همچنین در بقیة باب.

^۲ ۲۹:۷ در عبری: «آذرنگن». آذرنگن سنگه ای به د به وزن تقریبی ۸/۵ گرم.

پادشاه بیعت کردند. خداوند سلیمان را در نظر تمامی اسرائیل بسیار معظم ساخت. و چنان عظمت شاهانای به او بخشید که پیش از او به هیچ پادشاهی در اسرائیل داده نشده بود.

مرگ داوود

پس داوود پسر یسا، بر تمامی اسرائیل پادشاهی کرد. مدت پادشاهی او بر اسرائیل چهل سال بود، که از این مدت هفت سال در حیرون، و سسی و سه سال در اورشیم سلطنت کرد. داوود در کهنسالی، پس از طول عمر و ثروت و حرمت بسیار درگذشت. و پسرش سلیمان به جای او پادشاه شد.^{۱۱} و اما کارهای داوود پادشاه، از ابتدا تا انتها، در تواریخ سموئیل نبی، تواریخ ناتان نبی و تواریخ جناد نبی نوشته شده است.^{۱۲} همراه با شرح تمامی سلطنت و عظمت او و وقایعی که بر او، بر اسرائیل، و بر تمامی حکومتهای ممالک گذشت.

جماعت یهوه، خدای پدرانشان را متبارک خواندند، و سرهای خویش خم کرده، خداوند و پادشاه را تعظیم نمودند.

آنان فردای آن روز قربانیها برای خداوند گذراندند و قربانیهای تمام سوز به خداوند تقدیم کردند، یعنی هزار گاو نر، هزار قوچ و هزار بره، همراه با هدایای ریختنی و قربانیهای بسیار دیگر به جهت تمامی اسرائیل.^{۱۳} در آن روز ایشان با شادمانی عظیم، در حضور خداوند خوردند و نوشیدند.

آغاز سلطنت سلیمان

آنگاه سلیمان پسر داوود را برای بار دوم به پادشاهی نصب کردند، و در حضور خداوند او را برای حکومت و صادق را برای کهنانت مسح نمودند.^{۱۴} پس سلیمان بر تخت خداوند نشست و به جای پدرش داوود، پادشاه شد. او کامروا بود و تمامی اسرائیل از او اطاعت می کردند.^{۱۵} تمامی سروران و جنگاوران و نیز تمامی پسران داوود پادشاه، با سلیمان

معرفی کتاب دوّم تواریخ

کتاب دوّم تواریخ گزارش کتاب اوّل را با ادامه شرح رخدادهای سلطنت سلیمان پی می‌گیرد و با اشاره‌ای امیدبخش به فرمان بازسازی معبد اورشلیم از سوی کوروش، پادشاه پارس، خاتمه می‌یابد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- سلطنت سلیمان پادشاه (بایهای ۱ تا ۹)
- ۲- سلطنت پادشاهان یهودا (۱:۱۰ تا ۲۱:۳۶)
- ۳- فرمان کوروش (۲۲:۳۶-۲۳)

دوم تواریخ

سلیمان و درخواست او

سلیمان پسر داوود خویشتن را بر مملکت خویش استوار گردانید، و بیهوه خدایش با وی بود و او را به غایت بزرگ ساخت. ^۱ آنگاه سلیمان با تمامی اسرائیل، یعنی با سرداران هزارها و صدها، با داوران، و با تمامی رهبران سراسر اسرائیل که سران خاندانها بودند، سخن گفت. سلیمان و تمامی آن جماعت به مکان بلند واقع در جبعون رفتند، زیرا خیمه ملاقات خدا که موسی خادم خداوند آن را در بیابان ساخته بود، آنجا بود. ^۲ داوود صندوق خدا را از قریه یعاریم به مکانی که برای آن مهیا کرده بود برآورده بود، زیرا خیمه‌ای در اورشلیم به جهت آن بر پا کرده بود. ^۳ به علاوه، مذبح برنجینی که بصلئیل پسر اوری پسر حور ساخته بود، آنجا در برابر مسکن خداوند بود؛ پس سلیمان و آن جماعت، در آن مکان او را جستند. ^۴ سلیمان آنجا نزد مذبح برنجینی که به حضور خداوند در خیمه ملاقات بود برآمده، هزار قربانی تمام سوز بر روی آن تقدیم کرد. ^۵ آن شب، خدا به سلیمان ظاهر شد و گفت: «آنچه می خواهی به تو بدهم درخواست کن.» ^۶ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داوود محبتی عظیم نشان دادی، و مرا به جای او پادشاه ساختی. ^۷ حال ای بیهوه خدا، وعده‌ای که به پدرم داوود دادی تحقق یابد، زیرا مرا بر قومی

پادشاه ساخته‌ای که چون غبار زمین بی‌شمارند. ^۸ حال مرا حکمت و معرفت عطا فرما، تا پیش روی این قوم خروج و دخول کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را حکمرانی تواند کرد؟ ^۹ خدا به سلیمان گفت: «از آنجا که این در دل تو بود، و مال و ثروت و شوکت یا جان دشمنانت را نطلبیدی، و نه حتی عمر دراز، بلکه حکمت و معرفت برای خود طلبیدی تا بر قوم من که تو را به پادشاهی برایشان نصب کرده‌ام حکمرانی کنی. ^{۱۰} پس حکمت و معرفت به تو بخشیده خواهد شد، و مال و ثروت و شوکت نیز به تو خواهم بخشید. ^{۱۱} آن سن که هیچ‌یک از پادشاهان پیش از تو نداشته‌اند، و آنان که پس از تو خواهند آمد نیز مانند آن نخواهند داشت.» ^{۱۲} آنگاه سلیمان از مکان بلند واقع در جبعون، از حضور خیمه ملاقات به اورشلیم بازگشت، و بر اسرائیل سلطنت کرد. ^{۱۳} سلیمان اراپه‌ها و سولان کرد آورد، و هزار و چهارصد اراپه و دوازده هزار سب سوز داشت، که آنها را در شهرهای اراپه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم مستقر ساخت. ^{۱۴} پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم به اندازه سنگ، و چوب سرو را به اندازه چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت. ^{۱۵} اسپه‌های سلیمان از مصر و از قونه وارد می‌شد، بازرگانان پادشاه آنها را به بهای معین از قونه می‌خریدند. ^{۱۶} از بهر این بهای ششصد مثقال نقره، و یک رأس اسب

* ۱۷:۱ در عبری: "شکل"، یک شکل تقریباً معادل ۱۱ گرم است؛ همچنین در نبطیه آیه.

بفرست که در کار کردن با زر و سیم و برنج و آهن، و پارچه‌های ارغوانی و سرخ و آبی چیره‌دست باشد، و نیز حکاکی بداند، تا با صنعتگران چیره‌دستی که در یهودا و اورشلیم نزد منند و پدرم داوود مهیا کرده است، همکاری کند.^۸ الوارهای سرو آزاد، صنوبر و چوب صنندل نیز از لبنان برایم بفرست، زیرا می‌دانم خادمان تو در بریدن چوب درختان لبنان چیره‌دستند. خادمان من نیز همراه خدمتگزاران تو خواهند بود،^۹ تا به فراوانی برایم الوار فراهم کنند، زیرا خانه‌ای که خواهم ساخت عظیم و شکوهمند خواهد بود.^{۱۰} من به خادمان که چوبها را می‌برند، بیست هزار گُر گندم کوبیده، بیست هزار گُر جو، بیست هزار بت شراب و بیست هزار بت روغن خواهم پرداخت.»

^{۱۱} «آنگاه حیرام پادشاه صور طی نامه‌ای به سلیمان پاسخ داده، گفت:

«خداوند چون قوم خویش را دوست می‌دارد، تو را بر ایشان پادشاه کرده است.»^{۱۲} و حیرام چنین افزود:

«مبارک باد یهوه، خدای اسرائیل که آسمان و زمین را بساخت! او به داوود پادشاه پسری حکیم بخشیده، که خردمند است و فرزانه، و معبدی برای خداوند و کاخ سلطنتی برای خویشتن می‌سازد.

^{۱۳} «اکنون حورام آبی را که مردی چیره‌دست و صاحب فهم است نزدت می‌فرستم.^{۱۴} مادر او از قبیله دان بود و پدرش از مردمان صور. او برای کار با زر و سیم، و برنج و آهن، و سنگ و چوب، و پارچه‌های

زر به بنهای یکصد و پنجاه مثقال نقره، از مصر وارد می‌کردند. و از طریق آنان، اینها به تمامی ممالک پادشاهان حیثی و آرامی صادر می‌شد.

در تدارک بنای خانه خدا

۲ سلیمان قصد کرد معبدی برای نام خداوند، و کاخی سلطنتی برای خود بنا کند.^۱ او هفتاد هزار تن را برای حمل بار و هشتاد هزار را به جهت سنگتراشی در تپه‌ها به خدمت گرفت، و سه هزار و ششصد تن را نیز به نظارت بر ایشان گماشت.^۲ سلیمان برای حیرام پادشاه صور پیغام فرستاده، گفت:

«همان‌گونه که با پدرم داوود رفتار کردی و برایش چوب سرو آزاد فرستادی تا خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا کند، برای من نیز چنین کن.^۳ اینک بر آنم تا خانه‌ای برای نام یهوه خدایم بنا کنم و آن را وقف او نمایم، به جهت سوزانیدن بخور خوشبو در حضورش، به جهت قرار دادن دائمی نان حضور، و به جهت تقدیم قربانیهای تمام‌سوز، هر صبح و شام، و در روزهای شبات و ماه نو، و در اعیاد یهوه خدایمان. بر اسرائیل است که این را تا بهابد به جای آورد.^۴ معبدی که بنا می‌کنم عظیم خواهد بود، زیرا که خدای ما از تمامی خدایان بزرگتر است.^۵ اما کیست که برای وی خانه‌ای تواند ساخت؟ زیرا که آسمانها، حتی رفیع‌ترین آسمانها، گنجایش او را ندارد! من که باشم که خانه‌ای برایش بسازم، جز آنکه به عنوان مکانی برای تقدیم قربانی به حضور وی.^۶ پس حال، کسی را نزد من

^۱ ۳:۲ در عبری "حورام"، که شکل دیگری از "حیرام" است؛ همچنین در آیات ۱۱ و ۱۲.

^۲ ۴:۲ در عبری: «این تا بهابد به جهت اسرائیل است.»

^۳ ۱۰:۲ یک "گُر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

^۴ ۱۰:۲ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه آیه.

با پهنای خانه، بیست ذراع بود. و بندگی آن یکصد و بیست ذراع. سلیمان آن را از درون با طلای ناب پوشانید. او تالار اصلی را با چوب صنوبر پوشانید و آن را به طلای ناب زراندود کرده. درختان نخل و حلقه‌های زنجیر بر آن نقش نمود. سلیمان خانه را به سنگهای کرائیها بیاراست، و طلای آن طلای قره‌ایم بود. تیرهای خانه، آستانه‌ها، دیوارها و درهای خانه را نیز به طلا پوشانید. و نقش کروبیان بر دیوارها حک کرد.

۱ سلیمان قدس الاقداس را بساخت، که درازای آن همچون پهنای خانه بیست ذراع بود، و پهنای آن نیز بیست ذراع. او آن را با ششصد وزنه طلای ناب زراندود کرد. و وزن طلای میخهای آن، پنجاه مثقال بود. سلیمان بالاخانه‌ها را نیز به طلا پوشانید.

۱۱ او در قدس الاقداس، دو تندیس تراشیده کروبیان بساخت و آنها را به طلا پوشانید. ۱۲ طول بالهای دو کروی بر روی هم بیست ذراع بود. یک بال کروی اول پنج ذراع درازا داشت و به دیوار خانه می‌رسید، و بال دیگرش که طول آن نیز پنج ذراع بود به بال کروی دیگر برمی‌خورد. ۱۳ به همین ترتیب، یک بال کروی دیگر نیز پنج ذراع درازا داشت و به دیوار دیگر خانه می‌رسید، و بال دیگرش که آن هم پنج ذراع بود به بال کروی اول برمی‌خورد. ۱۴ طول بالهای دو کروی بر روی هم بیست ذراع بود، و آنها رو به سوی تالار اصلی، بر پاهای خود ایستاده بودند. ۱۵ سلیمان حجاب را از پارچه‌های آبی و ارغوانی و سرخ، و از کتان نازک دوخت، و کروبیان بر آن نقش زد.

ارغوانی و آبی و سرخ و کتان لطیف مهارت کسب کرده است. در همه گونه کنده‌کاری آزموده است، و قادر به اجرای هر طرحی است که به او داده شود. او با صنعتگران تو و صنعتگران سرورم، پدرت داوود، کار خواهد کرد. ۱۵ اکنون سرورم گندم و جو و روشن زیتون و شرابی را که به خدمتگزارانش وعده داده است، بفرستد؛ ۱۶ و ما تمامی الوار مورد نیاز تو را از لبنان می‌بریم و آنها را به هم بسته، شناور بر دریا به یافا می‌فرستیم تا تو آنها را به اورشلیم ببری.

۱۷ سلیمان تمامی غریبان ساکن اسرائیل را سرشماری کرد، مانند آن سرشماری که پدرش داوود کرده بود؛ شمار آنها یکصد و پنجاه و سه هزار و ششصد تن بود. ۱۸ او هفتاد هزار تن از ایشان را برای حمل بار، هشتاد هزار تن را به سنگتراشی در تپه‌ها، و سه هزار و ششصد تن را نیز به جهت نظارت بر ایشان به خدمت گرفت. تا ایشان را به کار وادارند.

آغاز بنای خانه خداوند

۳ آنگاه سلیمان بنای خانه خداوند را بر کوه موریا در اورشلیم آغاز کرد. آنجا که خداوند بر پدرش داوود ظاهر شده بود، یعنی مکانی که داوود در خرمنگاه آنان پیوسی تعیین کرده بود. او کار بنا را در روز دوم ماه دوم از چهارمین سال سلطنت خویش آغاز کرد. ۲ این است زیربنایی که سلیمان برای بنای خانه خدا تعیین کرد: درازای آن بر حسب ذراع قدیم، شصت ذراع، و پهنای آن بیست ذراع بود. ۳ درازای ایوان مقابل خانه، برابر

* ۳:۳ در عبری: "اما". یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین ده بقیه کتاب.

* ۴:۳ در برخی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادتنان و سریانی بیست ذراع آمده که در حدود ۹ متر است. ما در نسخه عبری یکصد و بیست ذراع آمده که معادل ۴۵ متر است.

* ۸:۳ یا "قنطار". یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ کیلوگرم است.

* ۹:۳ در عبری: "شکل". یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

سه هزار بت^۳ بود. همچنین ده تشت به جهت شستشو ساخته، پنج تشت را در جانب راست و پنج تشت را در جانب چپ نهاد، آنچه را که به قربانیهای تمام سوز مربوط می شد در این تشتها می شستند، اما کاهنان برای شستشو از حوض استفاده می کردند.

اسلیمان ده چراغدان طلا مطابق دستورالعمل داده شده ساخت، و پنج چراغدان را در جانب راست و پنج را در جانب چپ معبد قرار داد. ده میز نیز ساخت، و پنج میز را در جانب راست و پنج را در جانب چپ معبد قرار داد. همچنین یکصد کاسه زرین ساخت،^۴ او صحن کاهنان و صحن بزرگ و درهای صحن را ساخت، و درها را با برنج پوشانید.^۵ او حوض را به جانب راست، در ضلع جنوب شرقی معبد نهاد.

حورام همچنین تشتها و خاک اندازها و پیالهها ساخت.

پس حورام کار خانه خدا را که برای سلیمان پادشاه انجام می داد، به پایان رسانید:^۶ او ستون: دو تاج به شکل پیاله بر سر ستونها؛ دو شبکه برای پوشانیدن دو تاج پیاله شکل واقع بر سر ستونها؛^۷ چهارصد انار برای آن دو شبکه، یعنی دو ردیف انار برای هر شبکه، جهت پوشانیدن تاجهای پیاله شکل سر ستونها؛^۸ پایهها و تشتهای روی آنها؛^۹ حوض و دوازده گاو زیر آن.^{۱۰} دیگها و خاک اندازها و چنگالها و تمامی لسوازم مربوط به آنها را

مقابل خانه دو ستون ساخت به بلندای سی و پنج ذراع،^{۱۱} و بالای هر یک تاجی به طول پنج ذراع قرار داد.^{۱۲} همچنین حلقههایی از زنجیر ساخت و آنها را بر ستونها نهاد، و یکصد انار نیز ساخته، آنها را به زنجیرها متصل کرد.^{۱۳} او بین ستونها را جلوی معبد، یکی را در طرف راست و دیگری را در طرف چپ بر پا داشت. ستون طرف راست را یاکین،^{۱۴} و ستون طرف چپ را بوغر نامید.

اسباب خانه خدا

۴ سلیمان مذبحی برنجین بنا کرد به درازای بیست ذراع،^{۱۵} پهنای بیست ذراع، و بلندی ده ذراع. او حوضی کرد از برنج ریخته شده ساخت که قطر آن از لبه تا لبه، ده ذراع و عمق آن پنج ذراع بود. و ریسمانی به طول سی ذراع دور آن را می توانست بگیرد. گرداگرد زیر حوض، نقشهایی از کدو^{۱۶} در دو ردیف قرار داشت، ده کدو در هر ذراع، که با خود حوض از برنج ریخته شده بود.^{۱۷} حوض بر دوازده مجسمه گاو قائم بود، که از آنها روی سه گاو به سوی شمال، روی سه گاو به سوی مغرب، روی سه گاو به سوی جنوب و روی سه گاو به سوی مشرق بود. حوض بر بین گاوها قرار داشت، و پشت گاوها به طرف مرکز حوض بود. فضخامت دیواره حوض به پهنای کف دست^{۱۸} بود. لبه آن مانند لبه جام به شکل گل سوسن ساخته شده بود. کنجایش آن

^۳ ۱۵:۳ احتمالاً در آرای هر دو ستون بر روی هر ۳۵ ذراع بوده است اما در آرای هر کدام از ستونها به تنهایی حدود ۱۷/۵ ذراع بوده است؛ نگاه کنید به ۱ پادشاهان ۱۵:۷ و ۲ پادشاهان ۱۷:۲۵ و ارمیا ۵۲:۲۱.

^۴ ۱۶:۳ یا ۱۰ و زنجیرهایی را در محراب درونی ساخت. معنی این عبارت عبری مبهم است.

^۵ ۱۷:۳ "یاکین" احتمالاً به معنی "او برقرار" مستحکم می سازد است.

^۶ ۱۷:۳ "بوغر" احتمالاً به معنی "در او قوت است" می باشد.

^۷ ۱:۴ یک ذراع تقریباً معادل ۲۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

^۸ ۳:۴ در عبری، "گاو تر" که به واژه عبری برای "گاو" که در ۱ پادشاهان ۲۴:۷ به کار رفته شباهت آوایی بسیار زیاد دارد.

^۹ ۳:۴ معنی این آیه در زبان عبری نامشخص است.

^{۱۰} ۵:۴ یک "کف دست" تقریباً معادل ۸ سانتی متر است.

^{۱۱} ۵:۴ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

۲ سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد او گرد آمده بودند، در مقابل صندوق ایستادند و تقدیر کوفسند و کاو ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد.

۳ آنگاه کاهنان، صندوق عهد خداوند را به جایگاه آن در محراب درونی معبد، یعنی زیر بالهای کروبیان در قدس الاقداس در آوردند. بالهای کروبیان بر فراز جایگاه صندوق گسترده بود، به گونه‌ای که کروبیان صندوق و تیرکهای حمل آن را از بالا می پوشانیدند. تیرکها چنان دراز بود که سر آنها از قدس جلوی محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد. آنها تا به امروز همان جا است. در صندوق چیزی نبود جز دو لوح سنگی که موسی در حوریب در آن گذاشته بود. همان جا که خداوند پس از خروج بنی اسرائیل از مصر، با آنها عهد بست.

۴ سپس کاهنان از قدس بیرون آمدند. کاهنانی که در آنجا حضور داشتند، همگی، صرف نظر از نوبت خدمتشان، خود را تقدیس کرده بودند. ۵ همه لایوان سرانیده، یعنی اساف، هیمان، بدوتون و پسران و بستکانشان، با جامه‌هایی از کتان لطیف در جانب شرقی مذبح ایستاده بودند و سنج و چنگ و غود می نواختند. همراه ایشان، یکصد و بیست کاهن بودند که کرنا می نواختند. ۶ کرنا را زن و سرانیدگان، همچون یک تن در ستایش و سپاس خداوند یکصد می سرانیدند. و چون ایشان با کرناها و سنجها و دیگر آلات موسیقی، به آواز بلند در ستایش خداوند سرانیدند که:

۷ او نیکوست.

۸ زیرا که محبتش جاودانه است.

۹ آنگاه خانه، یعنی خانه خداوند از زیر پر کشید. ۱۰ به گونه‌ای که کاهنان به سبب این نواخته

حورام‌آبی برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقل یافته ساخت. ۱۱ پادشاه در دشت اردن مابین سکوت و سرداه، تمامی این اسباب را در گل رُس به قالب ریخت. ۱۲ همه این اسباب که سلیمان بساخت چندان زیاد بود که وزن برنج آن را نتوانستند تعیین کنند.

۱۳ پس سلیمان همه اسباب خانه خدا را ساخت: مذبح طلا؛ میزها که نان حضور بر آنها بود؛ چراغانها و چراغهایشان که از طلای ناب بود، تا مطابق دستورالعمل داده شده، مقابل محراب درونی افروخته شوند؛ ۱۴ گُلها و چراغها و انبرها، همگی از طلای ناب؛ ۱۵ کُلگیرها و کاسه‌ها و ملاقه‌ها و مجمرها، همه از طلای ناب؛ همچنین لولاهای معبد برای درهای درونی قدس الاقداس، و نیز برای تالار اصلی معبد، همگی از طلا.

۱۶ پس تمامی کارهایی که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند انجام داد به پایان رسید. و سلیمان همه چیزهایی را که پدرش داوود وقف کرده بود آورد، و نقره و طلا و تمامی دیگر اسباب را در خزانه خانه خدا گذاشت.

آوردن صندوق عهد به معبد

۱ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و همه سران قبایل و رهبران خاندانهای بنی اسرائیل را در اورشلیم گرد آورد تا صندوق عهد خداوند را از شهر داوود، که صهیون باشد، برآورند. ۲ تمامی مردان اسرائیل در عید ماه هفتم، نزد پادشاه گرد آمدند. ۳ و همه مشایخ اسرائیل آمدند، و لایوان صندوق را برگرفتند. ۴ لایوان کاهن صندوق و خیمه ملاقات و تمامی ظروف مقدس را که در خیمه بود، برآوردند.

دعای سلیمان برای وقف خانه خدا

«آنگاه سلیمان در حضور تمامی جماعت اسرائیل، مقابل مذبح خداوند ایستاد و دستهای خود را برافراشت. ^{۱۳} سلیمان سکویی برنجین به درازای پنج ذراع، پهنای پنج ذراع و بلندی سه ذراع ساخته و در میانه صحن نهاده بود. او بر آن ایستاد، و سپس در حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت ^{۱۴} و گفت: «ای پهوه خدای اسرائیل، خدایی چون تو نیست، نه در آسمان و نه بر زمین. تو خدایی هستی که عهد و محبت خود را با خادمانت که با تمامی دل در حضور تو سلوک می کنند، نگاه می داری. ^{۱۵} تو آن وعده را که به خدمتگزارت، پدرم داوود دادی وفا کردی؛ تو آنچه را که به دهان خود وعده دادی، به دست خویش به انجام رسانیدی، چنانکه امروز شده است. ^{۱۶} پس حال ای پهوه خدای اسرائیل، آن وعده را که به خدمتگزار خود، پدرم داوود دادی وفا کن، که فرمودی: «تو هرگز کسی را که در حضور من بر تخت پادشاهی اسرائیل بنشیند کم نخواهی داشت، تنها به شرطی که پسرانت مراقب راههای خود باشند و در شریعت من کام بردارند، همانگونه که تو در حضور من سلوک کرده ای.» ^{۱۷} پس اکنون ای پهوه خدای اسرائیل، تمنا اینکه کلامی که به خدمتگزار خود داوود فرمودی به ثبوت برسد.

«ولی آیا خدا برآستی بر زمین با آدمیان ساکن خواهد شد؟ اینک آسمانها، حتی رفیع ترین آسمانها، گنجایش تو را ندارد، چه رسد به این خانه که من بنا کرده ام! ^{۱۸} با این همه، ای پهوه خدای من، به دعا و التماس خدمتگزارت توجه فرما و به فریاد بندهات و دعایی که به حضور تو می کند، گوش

به خدمت بایستند، زیرا جلال خداوند خانه خدا را پر کرده بود.

آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می شود؛ اما من خانه ای رفیع برای تو بنا کرده ام، مگانی که تا ابد در آن ساکن شوی.» ^{۱۹} آنگاه پادشاه روی به سوی تمامی جماعت اسرائیل کردانید، و در حالی که تمامی جماعت اسرائیل ایستاده بودند برکتشان داد و گفت: «متبارک باد پهوه خدای اسرائیل، که به دست خود آنچه را که به دهان خویش به پدرم داوود وعده داده بود به نجات رسانید، آنکه که فرمود: ^{۲۰} «از روزی که قوم خود را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا کنون از هیچ یک از قبایل اسرائیل شهری برنگزیده ام تا در آن خانه ای بنا شود که نام من در آن باشد، و کسی را برنگزیده ام تا بر قوم من اسرائیل پیشوا باشد؛ ^{۲۱} اما اورشلیم را برگزیده ام تا نام من در آن باشد، و داوود را برگزیده ام تا بر قوم من اسرائیل فرمان براند.» ^{۲۲} در دل پدرم داوود بود که برای نام پهوه خدای اسرائیل خانه ای بنا کند، ولی خداوند به پدرم داوود فرمود: ^{۲۳} «از اینکه در دل تو بود که خانه ای برای نام من بنا کنی، نیگو کردی که این را در دل خویش نهادی، ^{۲۴} اینک تو خانه را نخواهی ساخت، بلکه پسر ت که برایت زاده خواهد شد، اوست که خانه را برای نام من بنا خواهد کرد.» ^{۲۵} اکنون خداوند به وعده ای که داده بود وفا کرده است، زیرا من مطابق وعده خداوند به جانشینی پدرم داوود برخاسته و بر تخت پادشاهی اسرائیل نشسته ام، و آن خانه را برای نام پهوه خدای اسرائیل بنا کرده ام. ^{۲۶} و در آنجا صندوق حاوی عهد خداوند را نهاده ام، عهدی که خداوند با بنی اسرائیل بست.»

فرا ده: ^{۲۰}چشمان تو روز و شب بر این خانه گشوده باشد، بر مکانی که دربارهاش وعده دادی اسم خود را در آن خواهی نهاد، تا دعای خدمتگزارت را که به سوی این مکان می کند، بشنوی. ^{۲۱}تماهای خدمتگزارت و قوم خویش اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می کنند، بشنو؛ از سکونتگاه خویش آسمان بشنو، و چون شنیدی، بیامرز.

^{۲۲}«اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد و از او سوگند بخواهند، و او آمده پیش مذبح تو در این خانه سوگند خورد، ^{۲۳}آنکاه از آسمان بشنو و عمل کرده، خادمات را داوری کن: مجرم را جزا داده، عمل او را بر سر خودش آور و پارسا را مطابق پارسایی اش پاداش داده، تبرئه کن.

^{۲۴}«و چون قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند از دشمن شکست خورند، ولی بازگشت کرده، نام تو را اقرار کنند و نزد تو در این خانه دعا و التماس نمایند. ^{۲۵}آنکاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به سرزمینی که بدیشان و به پدرانشان بخشیدی، بازآور.

^{۲۶}«هرگاه آسمان بسته شود و به سبب گناهی که آنان به تو ورزیده باشند باران نیارد، چنانچه ایشان به سوی این مکان دعا کرده، نام تو را اقرار کنند، و به سبب مکافاتمی که به ایشان رسانده باشی از گناه خود بازگردند. ^{۲۷}از آسمان بشنو و گناه خدمتگزارت، قوم خود اسرائیل را بیامرز، و راه نیکو را که باید در آن گام بردارند بدیشان بیاموز، و بر سرزمینی که به قومت به میراث بخشیده ای، باران بفرست.

^{۲۸}«و اگر قحطی در این سرزمین باشد، یا طاعون یا باد سوزان یا کپک یا ملخ یا کرم حشره، و یا اگر دشمنان ایشان را در هر یک از شهرهایشان در این سرزمین محاصره کنند، هر گونه بلا و هر گونه بیماری که باشد، ^{۲۹}و هر دعا یا تمنایی که از سوی هر کسی یا

از سوی تمامی قومت اسرائیل کرده شود، به کونه ای که هر یسگ آگاه از مصیبت و غم خویش، دستهای خود را به سوی این خانه دراز کنند، ^{۳۰}آنکاه از سکونتگاه خود، آسمان، بشنو و بیامرز، و به هر گس که از دل او آگاهی، مطابق تمامی راهبایش جزا ده، چراکه تو تنه عارف قلوب بنی ادمی، ^{۳۱}تا آنکه ایشان در تمامی روزهای زندگی خود در این سرزمین که به پدران ما بخشیده ای، از تو بترسند و در راههای تو گام بردارند.

^{۳۲}«نیز هرگاه غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر نام عظیم تو و دست تو و بازوی درازت از سرزمینی دور دست آمده باشد، هرگاه چنین کسی آمده، به سوی این خانه دعا کند. ^{۳۳}آنکاه از سکونتگاه خود،

آسمان، بشنو و بر حسب هر آنچه آن غریب از تو است دعا کند، عمل کن تا همه قومهای جهان نام تو را بشناسند و همچون قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که این خانه که من بنا کرده ام، نام تو را بر خود دارد.

^{۳۴}«اگر قوم تو برای جنگ با دشمنان خود به راهی که ایشان را می فرستی بیرون روند، و به سوی این شهر که تو بر کرده ای و خانه ای که من برای نام تو بنا کرده ام، نزد تو دعا کنند، ^{۳۵}آنکاه از آسمان دعا و تمنای ایشان را بشنو و ایشان را دادرسی فرما.

^{۳۶}«و اگر بر تو گناه ورزند، زیرا آسانی نیست که گناه نکند، و تو از آنان خشمگین شده، ایشان را به دست دشمن تسلیم کنی و ایشان به سرزمینی دور یا نزدیک به اسارت برده شوند، ^{۳۷}چنانچه ایشان در سرزمینی که بدان به سیری برده شده اند به خود آمده، توبه کنند و در سرزمین اسارت خویش التماس کنان به تو بگویند: ^{۳۸}کنده و انحراف ورزیده ایم و شیرینانه رفتار کرده ایم. ^{۳۹}اگر در سرزمین اسارت خویش که بدان به سیری برده شده اند، به تمامی دل و تمامی جان خود نزد تو بازگردند و به سوی سرزمینی که به پدران ما

دو هزار گاو و یکصد و بیست هزار گوسفند قربانی کرد. بدین سان، پادشاه و تمامی قوم خانه خدا را وقف کردند. کاهنان در جایگاه خدمت خود ایستاده بودند، و نیز لایوان، با آلات موسیقی خداوند که داوود پادشاه ساخته بود تا ایشان خداوند را سپاس گفته، بسرایند: «زیرا که محبت او جاودانه است». هرگاه داوود به واسطه آنها خداوند را ستایش می کرد، ایشان چنین می کردند. کاهنان رویه روی لایوان گریه می نواختند، و تمامی اسرائیل می ایستادند.

اسلیمان بخش میانی صحن را که جلوی خانه خداوند بود تقدیس کرد، و در آنجا قربانیهای تمام سوز و چربی قربانیهای رفاقت را تقدیم نمود، چراکه مذبح برنجینی که سلیمان ساخته بود گنجایش قربانی تمام سوز، هدیه آردی و چربی را نداشت.

پس در آن هنگام سلیمان همراه با تمامی اسرائیل، که جماعت بسیار عظیمی از ليوحما ت تا وادی مصر بودند، عید را به مدت هفت روز جشن گرفتند.^۹ در روز هشتم، گردهم آیی مخصوص بر پا داشتند، زیرا برای وقف مذبح هفت روز و برای عید نیز هفت روز نگاه داشته بودند.^{۱۰} سلیمان در روز بیست و سوم از ماه هفتم قوم را به خانه هایشان روانه کرد، و آنان به سبب احسانی که خداوند به داوود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، خوشحال و دلشاد بودند.

ظاهر شدن دوباره خداوند بر سلیمان

^{۱۱} و سلیمان بنای خانه خداوند و کاخ شاهی را به پایان برد، و هر آنچه را قصد داشت در خانه خداوند و در کاخ خود بسازد، با موفقیت به انجام رسانید.

^{۱۲} آنگاه خداوند شب هنگام بر سلیمان ظاهر شد و گفت: «دعای تو را شنیدم و این مکان

بجستیده ای و شهری که بر کزیده ای و خانهدانی که من برای نام تو بنا کرده ام دعا کنند،^{۱۳} آنگاه دعا و تمناهای ایشان را از سکونتگاه خود، آسمان بشنو و ایشان را دادرسی فرما، و قوم خود را که بر تو کنه و رزیده اند، بیامرزم.

^{۱۴} حال، ای خدای من، چشمان تو بر دعایی که در این مکان کرده می شود گشوده باشد و گوشهائیت آن را بشنود.

^{۱۵} اکنون ای یهوه خدا، برخیز و به استراحتگاه خود بیا.

تو و هم صندوق قوت تو.

ای یهوه خدا، باشد که کاهنانت به نجات ملبس گردند.

و سر سپردگان در نیکویی تو شادی کنند.

^{۱۶} ای یهوه خدا، روی مسیح خود را بر مگردان!

محبت خود را به خدمتگزاران
داوود، به یاد آور.»

وقف خانه خدا

چون سلیمان دعای خود را به پایان رسانید، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی تمام سوز و قربانیهای دیگر را فرو بلعید، و جلال خداوند خانه را پر ساخت. کاهنان نتوانستند به خانه خداوند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر ساخته بود. چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که نازل می شد و جلال خداوند را که بر فراز خانه بود دیدند، روی بر سنکفرش زمین نهاده، خداوند را پرستش کردند و شکر نموده، گفتند:
^{۱۷} او نیکوست.

زیرا محبتش جاودانه است.»

^{۱۸} آنگاه پادشاه و تمامی قوم به حضور خداوند قربانی گذراندند. سلیمان پادشاه بیست و

^{۱۱} ۸:۷ یا «مدخل حما ت».

سرزمین مصر به در آورده بود. ترک گفتند و به خدایان غیر تمسک جستند. آنها را سجده و عبادت کردند. از این روست که او همه بن بلا یا را بر سر ایشان آورده است.^{۱۸}

کارهای دیگر سلیمان

سلیمان در پایان بیست سالی که حاکم خداوند و کاخ خودش را می ساخت. شهرهایی را که حیرام^{۱۹} به او داده بود، بازسازی کرد و بنی اسرائیل را در آنها ساکن کرد. نگاه سلیمان به حماات مصر رفت و آن را تسخیر کرد. او شهر تدمور را در میان و تمامی شهرهای آنبار را در حماات بنا کرد. او نیز بیت حورون بالا و بیت حورون پایین را ساخت که شهرهایی حصاردار بودند. دیوارها و دروازه‌ها و پشت بندها. او همچنین بعلت، تمامی شهرهای آنبار، و شهرهای اربابه‌ها و سوارانش را ساخت. و نیز هر آنچه را که آرزوی ساختنش را در اورشلم و لندن و سراسر قلمرو حکومتش داشت.

سلیمان همه باقیمانده‌گان حیثیان، هورین، فرزیان، حویان و یوسیان را که از بنی اسرائیل نبودند، یعنی نسل ایشان را که در آن سرزمین باقی مانده بودند و بنی اسرائیل نه را هلاک نکرده بودند، جمعی به کار جاری برکماشت، که تا به امروز نیز چنین است. بنی سلیمان از بنی اسرائیل کسی را برای کارهای خود به بندگی نگرفت، بلکه آنان جنگاوران و فرماندهان و سرداران اربابه‌ها و سواره‌نظامان بودند. اینان صاحبمنصبان عالی رتبه سلیمان پادشاه بودند. یعنی دویست و پنجاه تن، که قوم را تحت اختیار خود داشتند.

سلیمان دختر فرعون را از شهر دودو به خانه‌ای که برای وی ساخته بود بر فرود آورد. این گفت: «جایز نیست زن من در کاخ دودو بداند»

را برای خود برگزیدم تا خانه قربانیها باشد. هرگاه آسمانها را ببندم تا باران نیارد، یا مالخ را فرمان دهم که زمین را فرو بلعد، یا طاعون در میان قوم بفرستم، چنانچه قوم من که به نام من خوانده می شوند خود را فروتن سازند و دعا کرده، روی مرا بچوبند و از راههای بد خویش بازگشت کنند، نگاه من از آسمان خواهم شنید و گناهشان را آمرزیده، سرزمینشان را شفا خواهم بخشید.^{۲۰} حال، چشمان من بر دعایی که در این مکان کرده می شود گشوده خواهد بود و گوشه‌ایم آن را خواهد شنید. زیرا اکنون این خانه را بر کزیده و تقدیس کرده‌ام، تا نام من تا به ابد در آن باشد، و چشم و دلم همواره بر آن خواهد بود. و اما درباره تو، اگر تو در حضور من کام برداری، چنانکه پدرت داوود کام بر می داشت، و هر آنچه به تو فرمان داده‌ام به جا آوری و فرایض و قوانین مرا نگاه داری،^{۲۱} نگاه تخت سلطنت تو را استوار خواهم ساخت، چنانکه با پدرت داوود عهد بستم و گفتم: تو هرگز کسی را که بر اسرائیل حکم براند کم نخواهی داشت.^{۲۲}

اما اگر شما روی گردانیده، فرایض و فرامین مرا که برای شما مقرر کرده‌ام ترک کنید، و رفته خدایان غیر را عبادت و سجده نمایید،^{۲۳} آنگاه من شما را از سرزمین خود که به شما بخشیده‌ام بر خواهم کند، و این خانه را که برای نام خود تقدیس کردم، از حضور خویش به دور خواهم افکند و آن را در میان تمامی قوما ضرب المثل و مضحکه خواهم گردانید. و درباره این خانه که چنین رفیع بود، هر که از کنار آن بگذرد حیرت‌کنان خواهد گفت: «از چه سبب خداوند به این سرزمین و این خانه چنین کرده است؟»^{۲۴} و خواهند گفت: «از آن رو که یهوه خدای پدرانشان را که ایشان را از

* ۲:۸ در عبری: «حورام» که شکل دیگری است از «حیرام»؛ همچنین در ۱:۸.

بیازماید. او با خدم و حشم بسیار عظیم و شتران حامل ادویه و طلا بسیار و سنگهای گرانبها نزد سلیمان رفت، و هر آنچه در دل داشت به او گفت. سلیمان به تمامی پرسشهای وی پاسخ داد، و مسئله‌ای بر او پوشیده نبود که از شرح آن برای ملکه عاجز باشد.^۳ چون ملکه صبا حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود،^۴ و طعام سفره‌اش و جایگاه نشستن صاحبمنصبانش را و طرز خدمت و جامه پیش خدمتانش، ساقیانش و جامه‌هایشان را، و قربانیهای تمام‌سوزی را که در خانه خداوند تقدیم می‌کرد، هوش دیگر در او نماند! پس به پادشاه گفت: «آنچه در سرزمین خود از کلام و حکمت تو شنیده بودم، راست بود. اما آنچه را که می‌گفتند باور نمی‌کردم تا اینکه آمدم و به چشمان خود دیدم، و اینک حتی نیمی از عظمت حکمت تو به من گفته نشده بود! تو بس برتر از آنی که شنیده بودم. خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال این خدمتگزارانت که همواره در حضور تو می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند! متبارک باد یهوه خدایت که از تو خشنود بوده و تو را بر تخت خود نشانیده است تا برای یهوه خدایت پادشاه باشی! از آنجا که خدایت اسرائیل را دوست داشته و می‌خواهد آنان را جاودانه استوار دارد، تو را بر ایشان پادشاه ساخته است تا عدل و انصاف را به جا آوری.»^۵ نگاه به پادشاه یکصد و بیست وزنه طلا و ادویه بسیار زیاد و سنگهای گرانبها داد. ادویه‌ای نظیر آنچه ملکه صبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز نبوده است.

علاوه بر این، خادمان حیرام^۶ و خادمان سلیمان، که طلا از اوفیر حمل می‌کردند، چوب صندل و سنگهای گرانبها آوردند.^۷ و پادشاه از

سر نین ساکن شود، زیرا مکانهایی که صندوق خد بود بدان داخل شده است، مقدسند.^۸

نگاه سلیمان بر مذبح خداوند، که آن را مقدس آیین ساخته بود، قربانیهای تمام‌سوز به حد وند تقدیم کرد.^۹ آن سان که وظیفه هر روز بجات می‌کرد، مطابق فرمان موسی برای روزهای تبت، ماههای نو، و سه عید سالیانه یعنی عید سال بی خمیر مایه، عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها.^{۱۰} او مطابق دستور پدرش داوود، دسته‌های کاهنان را بر سر خدمتشان گذاشت، و لاویان را نیز تعیین کرد تا ستایش کنند و در حضور کاهنان بر حسب وظیف روزنه‌شان خدمت نمایند. او همچنین محافظان دروازه‌ها را بر حسب گروه‌هایشان بر هر دروازه قرار داد. زیرا که داوود مرد خدا چنین فرمان داده بود.^{۱۱} و ایشان از آنچه پادشاه در خصوص هر امری و نیز در خصوص خزانه‌ها فرمان داده بود، تخطی نمودند.

تمامی کارهای سلیمان از روزی که پی‌خانه خداوند نهاده شد تا هنگام تکمیل آن، به انجام رسید. بدین ترتیب خانه خداوند تکمیل گردید.

نگاه سلیمان به عصیون جبر و به ایلیوت رفت که بر ساحل دریا در سرزمین ادوم واقع است.^{۱۲} و حیرام به دست خدمتگزاران خود، کشتی‌ها و خادمانی را که در دریانوردی با تجربه بودند، نزد سلیمان کنیل داشت. و آن با خادمان سلیمان به اوفیر رفتند، و از آنجا چهارصد و پنجاه وزنه طلا بر گرفته، بری سلیمان پادشاه آوردند.

دیدار ملکه صبا

چون ملکه صبا اوزة سلیمان را شنید، به اورشليم آمد تا او را با پرسشهای دشوار

۹

۱۱:۸ - "قطر" یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ گرام است.

۹:۹ - "قطر" یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ گرام است؛ همچنین در آیه ۱۳.

۱۰:۹ - سری "سری" ۵۰۰ همچنین در آیه ۲۱.

این چوب صندل، ستونها برای خانه خداوند و خانه پادشاه و جنگ و بربط برای نوازندگان ساخت، آن سان که نظیرشان هرگز در سرزمین یهودا دیده نشده بود.

^{۱۲} سلیمان پادشاه هر آنچه را که ملکه صبا آرزو داشت و درخواست کرد به وی بخشید، بیش از آنچه او برای پادشاه آورده بود. پس ملکه صبا با خدمتگزاران خویش روی بگردانده، به سرزمین خود بازگشت.

شوکت سلیمان

^{۱۳} وزن طلائی که سلیمان هر سال دریافت می کرد ششصد و شصت و شش وزنه بود، ^{۱۴} سوای آنچه تاجران سیار و بازرگانان می آوردند. تمامی پادشاهان عرب و فرمانداران مملکت نیز برای سلیمان طلا و نقره می آوردند. ^{۱۵} سلیمان پادشاه دو یست سپر زرکوب بزرگ ساخت که در هر یک ششصد مثقال طلائی کوبیده به کار رفته بود. ^{۱۶} و سیصد سپر زرکوب کوچک نیز ساخت که در هر یک سیصد مثقال طلا به کار رفته بود، و این سپرها را در کاخ جنگل لبنان گذاشت. ^{۱۷} سپس تخت شاهی بزرگی از عاج ساخت و آن را به طلائی ناب بیندود. ^{۱۸} این تخت شش پله داشت، و کرسی زیرپایی از طلا به تخت متصل بود. در دو سوی کرسی تخت، دسته‌ها قرار داشت و کنار هر دسته، شیری ایستاده بود. ^{۱۹} دوازده شیر در دو سوی این شش پله ایستاده بودند. چیزی مانند این برای هیچ مملکتی ساخته نشده بود. ^{۲۰} جامهای سلیمان پادشاه همه زرین، و ظروف کاخ جنگل لبنان نیز همه از طلائی ناب بود. زیرا نقره در روزگار سلیمان ارزشی نداشت.

^{۱۱} پادشاه کشتیهایی داشت که با خادمان حیره به ترشیش می رفتند. کشتیهای ترشیشی هر سه سال یکبار می آمدند و طلا و نقره و عاج و میمون و طاووس می آوردند.

^{۱۲} باری، سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از همه پادشاهان جهان برتر بود. ^{۱۳} و تمامی پادشاهان دنیا طالب دیدار او بودند. تا به حکمتی که خدا در دل او نهاده بود. کوش سپارند. ^{۱۴} هر یک از آنها هر ساله هدیه خود را از آلات نقره و طلا، و جامه و اسلحه و دویه و اسب و قاطر می آوردند. ^{۱۵} سلیمان چهار هزار اصطلیل برای اسبان و اوابه‌هایش داشت؛ نیز دوازده هزار اسب سوار داشت، که آنها را در شهرهای اوابه‌ها و نزد پادشاه در اورشیم مستقر ساخته بود. ^{۱۶} او بر همه پادشاهان فرمان می راند، از رود فرات تا سرزمین فلسطین، و تا مرز مصر. ^{۱۷} پادشاه نقره را در اورشیم به اندازه سنک، و چوب سرو را به اندازه چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت. ^{۱۸} اسپهای سلیمان از مصر و از تمامی دیگر ممالک وارد می شد.

درگذشت سلیمان

^{۱۹} و اما دیگر امور مربوط به سلیمان، از آغاز تا پایان، آیا در کتاب تاریخ ناتان نبی، در نبوت اخیای شیلونی و در رؤیاهای یعدوی نبی درباره یربعام پسر نباط، نوشته نشده است؟ ^{۲۰} سلیمان چهل سال در اورشیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ^{۲۱} سپس سلیمان با پدرش خود ارمید و او را در شهر پدرش دود به خاک سپردند. و پسرش رابعام در جای وی پادشاه شد.

* ۱۵:۹ در عبری فقط عدد ششصد آمده و مقیاسی ذکر نشده است اما احتمالاً به معنی ششصد شکل است. یک آنجا تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است؛ همچنین در آیه ۱۶.

* ۲۰:۹ در عبری: «... هیچ یک از نقره نبود، زیرا نقره در روزگار سلیمان ارزشی نداشت»

* ۲۱:۹ معنی این واژه در زبان عبری نامشخص است، ممکن است به معنی نوعی میمون باشد.

است. "پدرم یوغی سنگین بر شما نهاد، لیکن من بر یوغ شما خواهم افزود. پدرم به تازیانه‌ها شما را تادیب می‌کرد، اما من به عقربها تادیبتان خواهم کرد!"

"سه روز بعد، یزبعام و تمامی قوم نزد رُحبعام باز آمدند، زیرا پادشاه گفته بود: «پس از سه روز نزد من باز آید.»»^۳ پادشاه با ایشان به تندی پاسخ داد، و مشورت مشایخ را نادیده گرفت. "او مطابق مشورت جوانان، به مردم گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من بر یوغ شما خواهم افزود. پدرم شما را به تازیانه‌ها تادیب می‌کرد، اما من به عقربها تادیبتان خواهم کرد.»^۴ پس پادشاه به قوم کوش فرمود، زیرا این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند آن کلام را که توسط آخیاى شیلونی به یزبعام پسر نباط فرموده بود، محقق گرداند.

"و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه بدیشان کوش نمی‌سپارد، پس قوم در پاسخ، پادشاه را گفتند:

«ما را در داوود چه سهمی است؟

ما را در پسر یسا چه میراثی است!

ای اسرائیل، هر یک به خیمه‌هایتان باز گردید!

ای داوود، دل به خانه خویشان

مشغول دار!»

پس تمامی اسرائیل به خیمه‌هایشان رفتند. "اما در خصوص اسرائیلیان ساکن در شهرهای یهودا، رُحبعام همچنان بر آنها سلطنت می‌کرد."^۵ سپس رُحبعام پادشاه، هُدورام^۶ را که مسئول کار اجباری بود نزد اسرائیلیان فرستاد، ولی بنی اسرائیل او را سنگسار کردند، که بمرور و رُحبعام پادشاه به شتاب بر ارباب خود نشست

شورش اسرائیل بر رُحبعام

و اما رُحبعام به شکیم رفت، زیرا همه اسرائیل به شکیم رفته بودند تا وزیر پادشاه سازند. چون یزبعام پسر نباط این خبر را شنید، از مصر بازگشت. او از حضور سیمان پادشاه به مصر گریخته بود و در آنجا به سر می‌برد. پس ایشان در پی یزبعام فرستاده، وزیر فرخواندند، و یزبعام با تمامی اسرائیل مده، به رُحبعام گفتند: "پدرت یوغ ما را سنگین ساخت. اما تو اکنون این خدمت سخت و یوغ سنگین را که پدرت بر ما نهاد، سبک ساز. و ما تو را خدمت خواهیم کرد." رُحبعام پاسخ داد: «سه روز دیگر نزد من باز آید.» پس قوم بر رفتند.

نگاه رُحبعام پادشاه با مشایخی که در به حیات پدرش سلیمان در حضور او به خدمت می‌ایستادند، مشورت کرد و گفت: شما چه صلاح می‌دانید که در پاسخ به این قوم بگوییم؟» گفتند: «اگر تو با این قوم مهربان باشی و ایشان را خشنود ساخته، سخنان نیکو به ایشان بگویی، همانا همیشه خدمتگزارت خواهند بود.» اما رُحبعام مشورت مشایخ را ندیده گرفت و با جوانانی که با او بزرگ شده بودند و در حضورش به خدمت می‌ایستادند، مشورت کرد. «و از ایشان پرسید: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم پاسخ دهیم؟ بدان به من می‌گویند: یوغی را که پدرت بر ما نهاد، سبک ساز.»»^۷ جوانانی که با او بزرگ شده بودند در پاسخ گفتند: «قومی را که می‌گویند: "پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است ما تو آن را برای ما سبک ساز." چنین بگو: "تکشت کوچک من از کمر پدرم قفلورتر

^۱ ۱۱:۱۰ در اینجا "عقد" احتمالاً به معنای مجاری به کار رفته و منظور شلافی است که گوشت بدن را همچون نیش عقد می‌سوزاند.

^۲ ۱۸:۱۰ "هَدورام" در عهدی، شکل دیگری از "هَدورام" است.

به شکل بز و کوساله ساخته بود، بر کتف است.
 «پلاری، از همه قبیله‌های اسرائیل، کسانی که به
 دل و جان در طلب یهوه خدای اسرائیل بودند،
 در پی لاویان به اورشلیم رفتند تا به یهوه خدای
 پدرانشان قربانی تقدیم کنند.»^{۱۱} آنان پدشاهی
 یهودا را مستحکم ساخته، سه سال از رُخبعه
 پسر سلیمان حمایت کردند. زیرا به مدت سه
 سال در طریق داوود و سلیمان سوگ نمودند.

خاندان رُخبعام

۱۲ رُخبعام محلت را به زنی گرفت. محلت
 دختر یریموت پسر داوود و ایحیل دختر
 الیاب پسر یسا بود. ۱۳ محلت برای وی بین
 پسران را زایید: یعوش، شماریا و زهم. ۱۴ رُخبعه
 پس از او، معکاه دختر اشالوم را به زنی گرفت،
 که برایش ایبا، عتای، زیزا و شلومیت را زید.
 ۱۵ رُخبعام، معکاه دختر اشالوم را از تمام زنان و
 نفعده‌هایش بیشتر دوست می‌داشت، و بر روی
 هم هجده زن و شصت نفعه داشت. و صاحب
 بیست و هشت پسر و شصت دختر شد.
 ۱۶ رُخبعام، ایبا پسر معکاه را از میان برادرانش
 به عنوان سرور و رئیس ایشان برگزید.
 زیرا بر آن بود که وی را پادشاه سازد. ۱۷ و
 عاقلانه عمل کرده، برخی از پسرانش را در
 تمامی مناطق یهودا، بنیامین و همه شهرهای
 حصاردار پراکنده ساخت. و پدیشان ذوقه
 بسیار بخشیده، زنان بسیار برایشان عتابید.

حمله شیشق به اورشلیم

۱۸ چون پادشاهی رُخبعام استوار شد و
 خودش نیرومند گردید، او و همه
 اسرائیل شریعت خداوند را ترک کردند. ۱۹ و
 واقع شد که در پنجمین سال رُخبعام پادشاه،
 شیشق پادشاه مصر، به اورشلیم حمله کرد،
 زیرا آنان به خداوند خیانت ورزیده بودند.

تا به اورشلیم بگریزد. ۲۰ پس اسرائیل تا به امروز
 بر خاندان داوود شوریده‌اند.

۲۱ چون رُخبعام به اورشلیم رسید،
 خاندان یهودا و بنیامین را کرد آورد،
 یعنی یکصد و هشتاد هزار جنگاور برگزیده
 را، تا با اسرائیل بجنگند و پادشاهی را به
 رُخبعام برگردانند. ۲۲ اما کلام خداوند بر شمعیاء،
 مرد خدا، نازل شده، گفت: ۲۳ «به رُخبعام پسر
 سلیمان، پادشاه یهودا، و به تمامی اسرائیلیان
 ساکن یهودا و بنیامین بگو: ۲۴ «خداوند چنین
 می‌فرماید: «مروید و با برادران خود جنگ
 نکنید. هر یک از شما به خانه خود بازگرد
 زیرا که این امر از جانب من شده است.» ۲۵
 پس ایشان به کلام خداوند گوش سپردند، و
 بازگشته، به جنگ رُخبعام نرفتند.

پادشاهی رُخبعام

۲۶ رُخبعام در اورشلیم سکونت کرد و این
 شهرها را به جهت دفاع از یهودا ساخت:
 بیت لجم، عظام، تقوع، ۲۷ بیت صور، سوکو،
 عدلام، ۲۸ جت، مریشه، زیف، ۲۹ ادواریم، لاکیش،
 غزیه، ۳۰ صرعه، آیلون و جبرون. اینها شهرهای
 حصاردار در یهودا و بنیامین بودند. ۳۱ او دژها را
 مستحکم کرد، و سرداران را با ذخایر غذایی،
 روغن و شراب در آنجا مستقر ساخت. ۳۲ نیز در
 تمامی شهرها، سپرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را
 بسیار مستحکم گردانید. بدین ترتیب یهودا و
 بنیامین از آن او باقی ماندند.

۳۳ کاهنان و لاویان از سرتاسر اسرائیل، از
 تمامی حوزه‌های خویش نزد رُخبعام کرد
 آمدند. ۳۴ لاویان چراگاه‌ها و املاکشان را ترک
 کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند، زیرا رُخبعام
 و پسرانش ایشان را از خدمت کهنات خداوند
 برکنار کرده بودند. ۳۵ رُخبعام کاهنانی برای خود
 به جهت مکانهای بلند و نیز به جهت بتهایی که

* ۱:۱۲ منظور «یهودا» است. در کتاب ۲ تواریخ اغلب منظور از اسرائیل، یهوداست.

و او را به تمامی هلاک نکرد. به علاوه، در یهودا وضعیت خوب بود.

۱۳ رُحبعام پادشاه خود را در اورشلیم نیرومند ساخت و سلطنت کرد. او چهل و یک ساله بود که پادشاه شد، و هفده سال در اورشلیم سلطنت کرد، شهری که خداوند از میان تمامی قبایل اسرائیل برگزیده بود تا نام خود را در آن قرار دهد. نام مادرش، نَعْمَه عَمُونی بود. ۱۴ و رُحبعام شرارت و ورزید، زیرا دل خود را به طلبیدن خداوند معطوف نساخت.

۱۵ و اما در خصوص اعمال رُحبعام، از آغاز تا پایان، آیا در تاریخ شمعیای نبی و عدوی نبی، که شامل شجره‌نامه‌هاست، نوشته نشده است؟ میان رُحبعام و یُربعام پیوسته جنگ بود. ۱۶ و رُحبعام با پدران خود آرمید و در شهر داوود به خاک سپرده شد، و پسرش ابیا به جای وی پادشاه شد.

ابیا، پادشاه یهودا

۱۳ در هجدهمین سال پادشاهی یُربعام، ابیا پادشاه یهودا شد، او سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش مَعکَه نام داشت و دختر اوریشیل از جبعه بود. و اما میان ابیا و یُربعام جنگ بود. ۱۴ ابیا با لشکری از دلاورمردان جنگ‌آموده، یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده، به نبرد بیرون رفت. یُربعام نیز با هشتصد هزار جنگاور دلاور و برگزیده، مقابل وی صف آراست. ۱۵ ابیا بر کوه صِمارایم واقع در کوهستان افرایم ایستاد و گفت: «ای یُربعام و ای تمامی اسرائیل، به من گوش فرادید! آیا نمی‌دانید که یهوه خدای اسرائیل پادشاهی اسرائیل را با عهد نمکین تا ابد به داوود و

شیشق با یکدیگر و دو بیست نراره، شصت هزار سواره نظام و لشکری بی‌شمار از لوییان، نخبگان و حبشیان که همگی از مصر همراه او آمده بودند، شهرهای حصاردار یهودا را به تصرف در آورد و تا اورشلیم پیش رفت. ۲ نگاه شمعیای نبی نزد رُحبعام و رهبران یهودا که به سبب شیشق در اورشلیم گرد آمده بودند، رفت و بدیشان گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: شما هر تارک کرده‌اید، پس من نیز شما را ترک کرده، به دست شیشق خواهم سپرد.» ۳ پس رهبران اسرائیل و پادشاه خود را فروتن ساخته، گفتند: خداوند عادل است. ۴ چون خداوند دید که ایشان فروتن شده‌اند، کلام خداوند بر شمعیان نازل شده، گفت: «حال که خود را فروتن ساخته‌اند، ایشان را از بین نخواهم برد، بلکه تا مدتی نجاتشان خواهم داد. خشم من به دست شیشق بر اورشلیم فرو نخواهد ریخت. ۵ با این حال ایشان بندگان وی خواهند شد، تا فرق بین بندگی من و بندگی ممالک جهان را دریابند.»

۶ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم حمله کرده، خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های کاخ پادشاه را به یغما برد. او همه چیز را به تاراج برد، از جمله سپرهایی را که سلیمان از طلا ساخته بود. ۷ پس رُحبعام پادشاه به جای آن سپرها، سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست رؤسای نکهبانی که نزد در ورودی کاخ شاهی کشیک می‌دادند، سپرد. ۸ هرگاه پادشاه به حالت خداوند می‌رفت، نکهبانان سپرها را به دست می‌گرفتند و دوباره آنها را به اتاق نکهبانان برمی‌گرداندند. ۹ و چون رُحبعام خود را فروتن ساخت، خشم خداوند از او برگشت

۳:۱۲ مفسر مردمان مصلحه‌نالایی، و دانیل است. در عبری "کوشیان".

۷:۱۲ یا ۸:۱۲ در عبری می‌تواند به معنای "به‌زودی" نیز باشد.

۲:۱۳ غالب نسخه‌های ترجمه یونانی عهدتان و سریانی (همچنین رجوع کنید به ۲ تواریخ ۲۰:۱۱ و ۱ پاد ۲:۱۵):

در عبری "مخاکه".

۲:۱۳ یا "تود".

۵:۱۳ مفسر "عهد نمکین"، عهدی جاودانی است.

پسرانش بخشیده است؟^۲ با این حال یزبعام پسر زیباط که از بندگان سلیمان پسر داوود بود، در برابر سرور خود قد علم کرده، بر او شورید. برخی از اذل فرومایه نیز نزد یزبعام گرد آمدند و نگاه که رخبعام پسر سلیمان جوان و نازکدل بود و توان ایستادگی در برابر ایشان نداشت، خود را بر ضد او نیرومند ساختند.

^۸ «و اکنون شما گمان می‌برید می‌توانید در برابر پادشاهی خداوند که در دست نوادگان داوود است بایستید، از آن رو که انبوهی عظیم هستید و گوساله‌های طلایی را که یزبعام به عنوان خدایان برایتان ساخت، با خود دارید؟!»^۹ آیا نه این است که شما کاهنان خداوند، یعنی پسران هارون، و نیز لاویان را، بیرون رانید و همچون اقوام دیگر سرزمینها، کاهنان برای خود برگماشید؟ هر که بیاید و خود را با یک گوساله و هفت قوج تقدیس کند، برای آنهایی که خدا نیستند کاهن می‌شود! «اما در مورد ما، یهوه خدای ماست و او را ترک نکرده‌ایم. کاهنانی که خداوند را خدمت می‌کنند پسران هارونند، و لاویان به خدمت خود می‌پردازند.» آنان هر صبحگاه و شامگاه قربانیهای تمام‌سوز و بخور خوشبو به خداوند تقدیم می‌کنند و نان حضور بر میز تظهير شده می‌نهند و مراقبند که چراغهای چراغدان طلا هر شامگاه افروخته باشد؛ زیرا ما وظایفی را که یهوه خدایمان به ما سپرده است انجام می‌دهیم، اما شما او را ترک کرده‌اید.» اینک خدا با ما و رهبر ماست، و کاهنان او آماده‌اند تا با گرناهایشان نفیر جنگ را بر ضد شما بلند کنند. پس ای بنی اسرائیل، با یهوه خدای پدران خود جنگ مکنید، زیرا کامیاب نخواهید شد.»^{۱۰}

^{۱۱} و اما یزبعام سربازانی را به کمین فرستاده بود تا از پشت به ایشان حمله کند؛ پس نیروهای خودش مقابل یهودا بودند و سربازانی که کمین کرده بودند، پشت سر آنها،^{۱۲} و چون یهودا

نکریستند، اینک جنگ هم مقابل ایشان بود و هم پشت سرشان. پس نزد خداوند فریاد بروردند، و کاهنان در گرناهای دمیدند.^{۱۳} آنگاه مردن یهودا فریاد سر دادند، و چون مردان یهودا فریاد سر دادند، خدا یزبعام و تمامی اسرائیل را در برابر یهوه و یهودا شکست داد.^{۱۴} بنی اسرائیل از بر یهوه کریختند، و خدا آنها را به دست ایشان تسبیح کرد.

^{۱۵} ایبا و مردانش ایشان را شکستی سخت دادند، آن سان که پانصد هزار تن از مردان یزبعام در اسرائیل هلاک شدند.^{۱۶} پس در آن هنگام، بنی اسرائیل مغلوب گشتند، و مردان یهودا غلبه آمدند. زیرا بر یهوه خدای پدرانشان توکل کردند.

^{۱۷} ایبا، یزبعام را تعقیب کرده، شهرهای بیت‌لیم، یشانه و افرون را با توابعشان از او گرفت. یزبعام در روز کار ایبا دیگر قدرت خود را بازیافت، و خداوند او را زد، و او بمرد.^{۱۸} اما ایبا نیرومند می‌شد، او چهارده زن گرفت و صاحب بیست و دو پسر و شانزده دختر شد.^{۱۹} دیگر امور مربوط به ایبا، یعنی کردار و گفتارش، در رساله عدوی نبی نوشته شده است.

آسا، پادشاه یهودا

۱۱۴
ایبا با پدران خود ارمید و در شهر داوود به خاک سپرده شد، و پسرش آسا به جای او پادشاه شد. در روز کنونی، سرزمین یهودا به مدت ده سال روی آرمید دید. آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش یکبار و درست بود، به جا می‌آورد.^۲ او مذبحهای بیکانه و مکانهای بلند را از میان برداشت، ستونها را در هم شکست و اشیره را قطع کرد.^۳ او به یهودا فرمان داد تا یهوه خدای پدرانشان را بچوبند، و شریعت و فرمین و نگاه دارند.^۴ مکانهای بلند و مذبحهای بخور را از همه شهرهای یهودا بر گرفت، و مسکانه تحت حکومت او آسایش یافت.^۵ او شهرها را

* ۳:۱۴ اشیره" الهه باروری که پرستش ان با اعمال منافی عفت همراه بوده همچنین در بنیة کتاب

آن شهرها را تاراج کردند، زیرا غنایم فراوان در آنها بود.^{۱۵} آنان همچنین به خیمه‌های دامداران حمله برده، گوسفندان بی‌شمار و شتران بر گرفتند و سپس به اورشلیم بازگشتند.

اصلاحات آسا

۱۵ روح خدا بر عزریا پسر عودید نازل شد،^{۱۵} و او به دیدار آسا بیرون رفته، وی را گفت: «ای آسا، و ای تمامی یهودا و بنیامین، به من گوش فراد دهید. خداوند با شما خواهد بود هرگاه شما با او باشید؛ اگر او را بجویند، او را خواهید یافت. اما اگر او را ترک کنید، او نیز شما را ترک خواهد کرد.»^{۱۶} مدتی اسرائیل بدون خدای حقیقی بودند، و بدون کاهنی که ایشان را تعلیم دهد، و بدون شریعت. «اما چون در تنگی خویش به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشته او را جستند، او را یافتند. پدر آن روزگار برای آنان که آمد و شد می‌کردند امنیتی نبود، بلکه جمیع ساکنان ممالک در پریشانی عظیم به سر می‌بردند. «قومی به دست قوم دیگر و شهری به دست شهر دیگر هلاک می‌شد، از آن رو که خدا ایشان را به همه نوع بلا پریشان می‌ساخت. او اما شما نیرومند باشید و دست‌هایتان سست نشود، زیرا پاداش عمل خود را خواهید یافت.»^{۱۷} چون آسا این سخنان و نبوت عزریا پسر عودید نبی را شنید، خویشتن را تقویت داده، بت‌های کراهت‌آور را از سرتاسر سرزمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم تسخیر کرده بود، دور ساخت، و مذبح خداوند را که جلوی ایوان خانه خداوند بود مرمت کرد.^{۱۸} سپس تمامی یهودا و بنیامین و غریبانی را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند گرد آورد، زیرا گروه

حصاردار در یهودا بنا کرد، زیرا که سرزمین در سایش بود. کسی در آن سالها با او نمی‌جنگید، و آن رو که خداوند وی را آرامی بخشیده بود. آسا به یهودا گفت: «بباید این شهرها را بنا کنیم و گردشان حصارها و برجها با دروازه‌ها و پشت‌بندها بسازیم. این سرزمین همچنان از دست نماند، زیرا که یهوه خدایمان را طلبیدیم. او را طلبیدیم، و او نیز ما را از هر سو آرامی بخشیده است.» پس بنا کردند و کامیاب شدند. آسا لشکر سیصد هزار نفره از یهودا در اختیار داشت، که به سپرهای بزرگ و نیزه‌ها مجهز بودند، و دویست و هشتاد هزار سرباز بنیامین، که سپردار و تیروانداز بودند. آنان جسمکی جنگاورانی دلاور بودند.^{۱۹} و زواج حشی با هزاران هزار سپاه و سیصد اوایه به جنگ پشان بیرون آمد، و تا مریشه رسید.^{۲۰} آسا به مصاف وی رفت، و ایشان در درّه صفاته در نردیکی مریشه برای نبرد صف‌آرایی کردند. نگاه آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند، هیچ‌کس چون تو نیست که به نترسان در برابر زورمندان یاری رساند. پس ای یهوه خدای ما، یاری ما ده زیرا که بر تو توکل داریم و در نام تو به مصاف این گروه عظیم آمده‌ایم. خداوند، تو خدای ما هستی، پس مکدر را انسان بر تو جیره شود.»^{۲۱} پس خداوند حبشیان را در برابر آسا و یهودا شکست داد، و حبشیان گریختند.^{۲۲} آسا و مردان همراهش پشان را تا جزایر تعقیب کردند، و از حبشیان تعداد زیادی افتادند که دیگر نتوانستند سر برافرازند، زیرا که در برابر خداوند و لشکر او شکست خورده بودند. و مردان یهودا غنیمت بس عظیم با خود بردند.^{۲۳} آنان همه شهرهای طرف جزایر را مغلوب ساختند، زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود. آنان تمامی

^{۱۵} متن برگزیده و سربلندی (همچنین رجوع کنید، به متن ترجمه یونانی هفتادتنان و آیه ۱). متن عبری فاقد عبارت آغازین سطر است.

سیم و زر از خزانه‌های خانه‌های خداوند و از خراج شاهی گرفت، و آنها را نزد بن‌هاد پادشاه رده فرستاد که در دمشق زندگانی می‌کرد. بن‌هاد پادشاه گفت: «ایمان من و تو بی‌معانی باشند، چنانکه هیل پدر من و پدر تو بود. اینک برایت سیم و زر فرستاده‌ام. پس پیمان خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل، بشکن. تا از نزد من غنیمت‌نمایی کنی.»^{۱۵} بن‌هاد درخواست آسای پادشاه را پذیرفته، سرداران لشکر خود را برای جنگ با شهرهای اسرائیل کسبل داشت. و ایشان عیون، دن، ایل مایم و همه شهرانبارهای نفتالی را فتح کردند. چون بعشا این را شنید، بنای رومی را متوقف ساخت و دست از کار کشید. آنگاه آسای پادشاه تمامی یهود را گرد آورد. و پستان سنگها و الوارهایی را که بعشا در بنای رومی به کار برده بود از آنجا نقل کردند. و او آنها را جمع و معینه را بنا کرد.

در آن زمان، حنانی نبی نزد آسای پادشاه پیوست و رفت و به وی گفت: «از آنجا که تو بر پادشاه آرام توکل کردی و نه بر یهوه خدایت، لشکر پادشاه آرام از دست تو خلاصی یافته است. آیا حبشیان و لویبان لشکری عظیم بر تو راه و سواران بسیار نبودند؟ و با این حال چون بر خداوند توکل کردی، او ایشان را به دست تو تسلیم کرد. زیرا چشمان خداوند در توده جهان گردش می‌کند تا قوت خود را بر کسانی که دلشان به تمامی وقف اوست، نمایان سازد. تو در این کار ابلهانه عمل کردی. و از بین پس به جنگها گرفتار خواهی آمد.»^{۱۶} آسای پادشاه را نمی‌خشم گرفته، او را به زندان افکند. زیرا به سبب این امر خشم او بر وی افزوده شده بود. آسای همان زمان بر برخی از مردمان ستم روا داشت.

عظیمی از اسرائیل چون دیدند یهوه خدای او با اوست، به وی پیوستند.^{۱۷} آنان در ماه سوّم از پانزدهمین سال سلطنت آسا در اورشلیم گرد آمدند. ایشان در آن روز، از غنایمی که آورده بودند، هفتصد گاو و هفت هزار کوسفند برای خداوند قربانی کردند.^{۱۸} نیز عهد بستند که یهوه خدای پدرانشان را به تمامی دل و تمامی جان خود بچینند،^{۱۹} و هر کس که یهوه خدای اسرائیل را نتجوید، از کوچک و بزرگ و مرد و زن، کشته شود.^{۲۰} آنان به آواز بلند، و با فریادها و گرهاها و بوقها، برای خداوند سوگند یاد کردند.^{۲۱} تمامی یهود از این سوگند شادمان بودند، زیرا که به تمامی دل سوگند یاد کرده بودند، و با کمال میل خدا را جسته و او را یافته بودند. پس خداوند ایشان را از هر سو آسایش بخشید.

^{۲۲} آسای پادشاه حتی مادر خود معکاه را از مقام ملکه عزل کرد، زیرا تمثالی کراهت‌آور برای آشیزه ساخته بود. آسا تمثال او را قطع کرده، آن را خرد کرد و در وادی قدرون سوزانید.^{۲۳} اما مکانهای بلند از اسرائیل برداشته نشد؛ با وجود این، دل آسا در تمامی روزهای زندگی‌اش کامل بود.^{۲۴} او هدایای وقف‌شده پدرش و هدایای وقف‌شده خود را از سیم و زر و ظروف، به خانه خدا در آورد.^{۲۵} و تاسی و پنجمین سال پادشاهی آسا، دیگر جنگی درنگرفت.

واپسین سالهای آسا

در سی و ششمین سال پادشاهی آسا، بعشا پادشاه اسرائیل به جنگ یهودا برآمد و رامه را بنا کرد تا نکذارد کسی نزد آسا، پادشاه یهودا، رفت و آمد کند. آسا نیز

۱۶

* ۱۶:۱۵ در عبری: "مادر". اما منظور "مادر بزرگ" آسای پادشاه است.

* ۴:۱۶ که با نام "ایل بیت‌معکاه" نیز شناخته می‌شود.

* ۹:۱۶ یا: "... تا دل کسانی را که به تمامی وقف اوست، تقویت بخشد."

شمیراموت، یهوناتان، اذنیا، طویبیا و طوبأدنیا نیز بودند، و همچنین الیشمع و پهورام که کاهن بودند.^۹ آنان کتاب شریعت خداوند را با خود داشتند و در یهودا تعلیم می دادند. ایشان در همه شهرهای یهودا می گشتند و به مردم تعلیم می دادند.

^{۱۰} ترس خداوند بر تمامی ممالک سرزمینهایی که در اطراف یهودا بودند مستولی شد، آن سان که با یهوشافاط جنگ نمی کردند.^{۱۱} برخی از فلسطینیان به عنوان خراج هدایا و نقره برای یهوشافاط آوردند؛ عربها نیز برایش گله و رمه آوردند، هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز.^{۱۲} پس یهوشافاط ترقی کرده، بزرگتر و بزرگتر می شد. او دژها و شهرهای انبار در یهودا بنا کرد.^{۱۳} و کارهای بسیار در شهرهای یهودا انجام داد؛ او همچنین لشکری از جنگاوران دلاور در اورشلیم داشت.^{۱۴} شمار ایشان بر حسب خاندهائیشان چنین است: از یهودا، سرداران هزارها؛ عدناه، فرماندهای با سیصد هزار جنگاور دلاور؛^{۱۵} پس از او یهوحنان، فرماندهای با دویست و هشتاد هزار تن؛^{۱۶} سپس عمسیا پسر زگری که خود را برای خدمت خداوند داوطلب ساخت، و به همراه او دویست هزار جنگاور دلاور.^{۱۷} از بنیامین: الیاداع، جنگاوری دلاور با دویست هزار مرد مسلح به کمان و سپر؛^{۱۸} پس از او یهوزاباد، با صد و هشتاد هزار مرد مسلح به جهت نبرد.^{۱۹} این افراد نیز علاوه بر کسانی که پادشاه در شهرهای حصاردار سرتاسر یهودا قرار داده بود، پادشاه را خدمت می کردند.

نبوت میکایا بر ضد آخاب

باری، یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و به واسطه^{۲۰} وصلتی، با آخاب پیمان دوستی بست.^{۲۱} او پس از سالی چند، نزد آخاب به سامره رفت. آخاب برای او و مردمی که همراهش بودند،

بنک اعمال آسا، از آغاز تا پایان، در کتاب پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است.^{۲۲} آسا در سی و نهمین سال سلطنتش به مرضی در پاهایش دچار شد، و بیماری اش بسیار وخیم گردید. با این حال حتی در بیماری خویش خداوند را نطلبید، بلکه از صبیبان مدد جست.^{۲۳} آسا در چهل و یکمین سال سلطنتش درگذشت و با پدران خود آرامید.^{۲۴} او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داوود کنده بود، به خاک سپردند. وی بر تخت روانی نهاده شد، پر از ادویه‌جات و عطرها^{۲۵} که تاکنون که توسط هنر عطاران در آمیخته شده بود، و برایش آتشی به غایت عظیم برافروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

یهوشافاط پسر آسا به جای آسا پادشاه شد. و خود را بر ضد اسرائیل نیرومند ساخت.^{۲۶} او در همه شهرهای حصاردار یهودا سپاهییانی مستقر کرد، و در سرزمین یهودا و شهرهای افرایم که پدرش آسا تسخیر کرده بود، قراولخانه‌هایی بر پا داشت. خداوند با یهوشافاط بود، زیرا او در راههای نخستین پدرش داوود سلوک می کرد و در ضب بعلمها نبود، بلکه خدای پدرش را می شنید و در فرامین او سلوک می کرد، و نه بر وفق اعمال اسرائیل. پس خداوند پادشاهی را در دست یهوشافاط استوار کرد، و تمامی یهودا برای او هدایا می آوردند. و او ثروت و حرمت بسیار یافت. دل یهوشافاط در راههای خداوند غیور بود؛ به علاوه، او مکانهای بلند و شیره را از یهودا دور کرد.

یهوشافاط در سیومین سال پادشاهی خود، صدحیصصبان خویش یعنی بن حایل، عربدیا، زکریا، نتنیل و میکایا را کسبل داشت تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. همراه ایشان، لاویان، یعنی شمعیا، نتنیا، زبایا، عسانیل،

گوسفندان و گاوان بسیار ذبح کرد و او را به حمله بر راموت جلعاد برانگیخت. ^۸ آخاب پادشاه اسرائیل از یهوشافاط پادشاه یهودا پرسید: «آیا با من به راموت جلعاد بر خواهی آمد؟» یهوشافاط پاسخ داد: «من چون تو و قوم من چون قوم تو، پس در جنگ با تو همراه خواهیم شد.»

^۹ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تو اینک امروز در این باره از کلام خداوند مشورت بجویی.» ^{۱۰} پس پادشاه اسرائیل انبیا را که چهار صد تن بودند، گرد آورد و از آنان پرسید: «آیا به جنگ با راموت جلعاد برآیم، یا اینکه باز ایستیم؟» گفتند: «برآی، زیرا خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ^{۱۱} اما یهوشافاط پرسید: «آیا در اینجا نبی دیگری از جانب خداوند نیست که از او سؤال کنیم؟» ^{۱۲} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «مردی دیگر هست، میکایا نام، پسر ایمله، که به واسطه او می توان از خداوند مسئلت کرد. اما من از او بیزارم، زیرا همیشه درباره من به بدی نبوت می کند نه به نیکی.» یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ^{۱۳} پس پادشاه اسرائیل یکی از صاحبمنصبان خود را فرا خواند و گفت: «بی درنگ میکایا پسر ایمله را بدین جا بیاور.» ^{۱۴} پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یک ردای شاهی بر تن، در خرمناکه نزد دروازه ورودی سامیره بر تخت خود نشسته بودند، و همه انبیا در حضورشان نبوت می کردند. ^{۱۵} صدقیا پسر کنعنه شاخهائی اهتین برای خود ساخته بود و می گفت: «خداوند چنین می گوید: "با اینها آرامیان را خواهی زد تا به تمامی نابود شوند."» ^{۱۶} انبیا جملگی همین نبوت را می کردند و می گفتند: «به راموت جلعاد برآی و پیروز شو، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

^{۱۷} پیکی که در پی میکایا رفته بود، به او گفت: «اینک انبیا یکصد را درباره پادشاه نیکو می گویند.

تو اینک سخن تو نیز همچون سخن ایشان باشد، و کلامی نیکو بگویی.» ^{۱۸} اما میکایا گفت: «به حیات خداوند سو کند که هر آنچه خدای من گوید، همان را خواهم گفت.»

^{۱۹} پس چون نزد پادشاه آمد، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به جنگ با راموت جلعاد برآیم، یا اینکه باز ایستیم؟» پاسخ داد: «برآید و پیروز شوید، زیرا که ایشان به دست شما تسلیم خواهند شد.» ^{۲۰} پادشاه به او گفت: چند بار تو را سو کند دهم که جز حقیقت چیزی به نام خداوند به من مگویی؟ ^{۲۱} نگاه میکایا گفت: «اسرائیل را جملگی همچون گوسفندان بی شبان بر کوهها پراکنده دیده، و خداوند فرمود: "اینها صاحبی ندارند، پس هر یک به سلامت به خانه خود بازگردند."» ^{۲۲} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نکندم که او هرگز درباره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی؟»

^{۲۳} میکایا ادامه داد: «پس کلام خداوند بشنوید: خداوند را دیده که بر تخت خود نشسته بود و تمامی لشکر آسمان به طرف راست و چپ او ایستاده بودند. ^{۲۴} و خداوند فرمود: "کیست که آخاب پادشاه اسرائیل را غور نماید تا به راموت جلعاد برآمده، در آنجا بیفتد؟" یکی چنین می گفت و دیگری چنان. ^{۲۵} سپس روحی پیش آمد و در حضور خداوند ایستاد. ^{۲۶} گفت: "من او را غور خواهم کرد." خداوند از او پرسید: "به چه وسیله؟" گفت: "بیرون خواهم رفت و روحی دروغگو در دهان تمامی نبیین خواهم بود." خداوند فرمود: "او را غور حو می کرد، و خواهی توانست، حال بیرون چنین کن." ^{۲۷} پس اکنون بنگر که خداوند روحی دروغگو در دهان این انبیا تو نهاده است، خداوند به ضد تو به مصیبت نازل کرده است.»

^{۲۸} آنگاه صدقیا پسر کنعنه نزدیک آمد، و کوزه میکایا سببی زد و گفت: «روح خداوند کاهنین راه از نزد من به سخن گفتن با تو نهاده.

۱۹

یهوشافاط پادشاه یهودا به سلامت به خانه خود در اورشلیم بازگشت. او اما بیهوشی را پسرخانی به دیدار او بیرون رفت و به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شایسته است که شیران را یاری دهی و کسانی را که از خداوند بیزارند، دوست بداری؟ از این رو، غضب از جانب خداوند بر تو آمده است. با این حال، چیزهای نیکویی نیز در تو هست، زیرا این سرزمین را از آشیره زدودی و دل خود را به طلبیدن خدا مصمم ساختی.»

داوران یهوشافاط

یهوشافاط در اورشلیم می زیست. او دیگر بار، از بنرشیع تا کوهستان افرایم، به میان مردم رفت و ایشان را به سوی یهوه خدای پدرانشان بازگردانید. او داورانی در مملکت قرار داد، یعنی در تمامی شهرهای حصاردار یهودا، شهر به شهر، و بدیشان گفت: «مراقب باشید چه می کنید، زیرا نه برای انسان، بلکه برای خداوند داور می کنید، که در انجام کار داور می همراه شماست. پس اکنون ترس خداوند بر شما باشد. به دقت رفتار کنید، زیرا نزد یهوه خدای ما هیچ بی عدالتی نیست، و نه طرفداری یا رشوه خواری.»

یهوشافاط همچنین برخی از لاویان و کاهنان و سران خاندانهای اسرائیل را در اورشلیم برگماشت تا از جانب خداوند داور می کنند و مرافعه ها را حل و فصل نمایند. و ایشان در اورشلیم می زیستند.^{۱۹} و ایشان را امر فرموده، گفت: «در ترس خداوند، با امانت و با دلی کامل چنین عمل کنید:» در هر دعوایی که از جانب برادرانان که در شهرهایشان ساکنند به شما ارجاع می شود، از دعوی خونی تا دعوی مربوط به شریعت یا فرمان یا فریض یا قوانین، ایشان را هشدار دهید که

«میکایا پاسخ داد: «اینک روزی که به حجره ندرونی درایی تا خود را پنهان کنی، خواهی دید.» نگاه پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و نزد امون حاکم شمشیر و یواش پسر بدشاه بازگردانید.» بگوید: «پادشاه چنین می فرماید: این شخص را به زندان افکنید و او را به نان لادک و آب اندک نگاه بدارید تا من بازگردم.»»^{۲۰} میکایا گفت: «اگر به واقع به سلامت بازگردی، خداوند به واسطه من سخن نکرده است. نیز افزود: «ای تمامی مردمان، بشنوید.»

کشته شدن آخاب

پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جمعاد برآمدند.^{۲۱} پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با جامه تبدل به میدان جنگ می روم، اما تو جامه خود را بر تن داشته باش.» پس پادشاه اسرائیل جامه تبدل پوشید، و به میدان جنگ درآمدند.^{۲۲} و اما پادشاه از به سرداران اربیه هایش فرمان داده و گفته بود: «نه با کوچک و نه با بزرگ، بلکه تنها پادشاه اسرائیل بجنگید.» چون سرداران آربه ها یهوشافاط را دیدند، گفتند: «پادشاه اسرائیل همین است.» پس احاطه اش کردند و بجنگیدند. اما یهوشافاط فریاد برآورد، و خداوند وی را یاری نمود: و خدا ایشان را از او دور ساخت.^{۲۳} زیرا سرداران آربه ها چون دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب وی بازگشتند.^{۲۴} اما در این میان، کسی کمان خود را بی هدف برکشید و پادشاه اسرائیل را از میان درازی که در جامه زرمش بود، زد. پس پادشاه به زمین خود گفت: «بازگرد و مرا از میدان جنگ بیرون ببر، زیرا زخمی شده ام.»^{۲۵} در آن روز، جنگ شدت یافت، و پادشاه اسرائیل تا شب که خود را در اربیه اش در برابر ارامیان بر پا کرده داشت، اما هنگام غروب افتاب درگذشت.

نزد خداوند تقصیرکار نشوند، و گرنه غضب بر شما و بر برادرانتان نازل خواهد شد. اگر چنین کنید، تقصیرکار نخواهید شد. اینک آمریاء، کاهن اعظم، در همه امور مربوط به خداوند سرپرست شماست، و زبدیا پسر اسماعیل رئیس خاندان یهودا نیز در تمامی امور مربوط به پادشاه سرپرست شما خواهد بود. لایوان نیز به عنوان صاحبان مناصب نزد شما خدمت خواهند کرد. پس شجاعانه عمل کنید، و خداوند با نیکان باشد.»

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عمون

۲۰ پس از این، موآبیان و عمونیان همراه با برخی از عمونیان^{*} به جنگ یهوشافاط رفتند. برخی کسان آمدند و به یهوشافاط خبر داده، گفتند: «سپاهی عظیم از آدوم، از آن سوی دریا، بر ضد تو می آیند، و اینک در خصصون^۱ تانماز که همان عین جدی باشد هستند.» یهوشافاط ترسان گشته، به طلبیدن خداوند عزم نمود، و در تمامی یهودا به روزه اعلام کرد. مردمان یهودا آمدند تا از خداوند یاری بطلبند؛ پس، از تمامی شهرهای یهودا برای طلبیدن خداوند آمدند. ^۱دانگاه یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، مقابل صحن جدید، ایستاد و گفت: «ای یهوه، خدای پدران ما، آیا تو در آسمان خدا نیستی؟ تو بر تمامی ممالک قومه فرمان می رانی. قدرت و توانایی در دست توست و کسی را یارای ایستادگی در برابر تو نیست. ای خدای ما، آیا تو ساکنان این سرزمین را از حضور قوم اسرائیل بیرون نراندی و آن را تا ابد به نسل دوست خود

ایر اهیم بخشیدی؟^۱ آنان در اینجا ساکن شده، قدسی برای نام تو در آن بنا کردند و گفتند: «اگر مصیبتی بر ما نازل شود، یعنی تسخیر یا مجازات یا ضاعون یا فحشی، در برابر این خانه و در برابر تو، زیرا که نه تو در این خانه هست، خواهیم ایستاد و در تنگی خود نترسید و پاید بر خواهیم آورد، و تو ما را شنیده، نجاشان خواهی بخشید.»^۲ اما کنون، مگر که دردمندی از عمون و موآب و کوه سعیر، که به سران هنگام خروجشان از مصر سزاده اند بی به حسنه کنند و از بین روی ایشان جنتت بردند و نابودشان نساختند، بجایند. پس کنون چگونه به ما یاداش می دهند و می بندند؟^۳ از ملک تو که به ما به میراث بخشیده ای، بر ما ای خدای ما، یاب ایشان حکم نخری کرد زیرا که ما را در برابر این خیل عظیم که بر ضد ما می آیند هیچ قوتی نیست، و در نمی دایم چه باید بکنیم. اما چشممان ما بر توست.

تمامی یهودا با نوازان و زنان و فرزندانش به حضور خداوند ایستاد بودند. ^۴نگه روح خداوند در میان آن جماعت بر یحزقیل پسر زکریا پسر بنایا پسر یعیئیل پسر مشیتی لاوی از نوادگان اساف، نازل شد و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم، و ای یهوشافاط پادشاه، گوش فر دهید! خداوند چنین می فرماید: «از این گروه عظیم ترسان هر اسان مباشید، زیرا جنگ نه از آن شما، بلکه از آن خداست.»^۵ فردا به مقابله ایشان در رود اینک ایشان از سر بلایی صیص بر خواهند آورد و شما آنها را در انتهای وادی، مقابل بیابان یرونیل خواهید یافت. بر شما نخری داد که در این جنگ نبرد کنید، بلکه موضع خود

* ۱:۲۰ در برخی از نسخه های ترجمه یونانی هفاداتان، در متن عربی: «عمونیان» آمده است.

* ۲:۲۰ در یکی از نسخه های عبری چنین است: در انقباب نسخه های عبری، ترجمه یونانی هفاداتان، آمده است.

* ۳:۲۰ منظور «دریای مرده» است.

* ۴:۲۰ در عبری: «تا از خداوند مسندت جویند».

خده داشته. استوار بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود. مشاهده کنید. ای یهودا و بی اورشلیم. ترسان و هراسان مباشید. فردا به مقابله با ایشان بیرون روید، و خداوند همراه شما خواهد بود.^{۲۵}

نکه یهوشافاط خم شده، روی بر زمین نهاد، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتاده، خداوند را پرستش کردند.^{۲۶} و لاویان نیز که از قهاتیان و قورحیان بودند، به پا خاستند و بیهوه خدای اسرائیل را به نواز بسیار بلند ستایش کردند.^{۲۷}

آن زمان بامدادان برخاسته، به سوی بیابان تنوع بیرون رفتند. چون بیرون می رفتند، یهوشافاط ایستاد و گفت: «ای یهودا و ای ساکنان اورشلیم، به من گوش فراد دهید! به بیهوه خدایتان ایمان داشته باشید و استوار خواهید شد. به آبیای او ایمان داشته باشید و کامیاب خواهید کردید.»^{۲۸} یهوشافاط پس از مشورت با قوه، کسانی را تعیین کرد تا پیش روی سپاه حرکت کرده، برای خداوند سرود بخوانند و فرموده‌هایش را بستانند، و بگویند:

پایان سلطنت یهوشافاط

زیر آنکه محبتش جاودانه است.»^{۲۹}

و چون ایشان شروع به سرآیدن و ستایش کردند، خداوند برای مردان عثون و موآب و کوه سعیر که بر یهودا حمله آورده بودند کمینها نهاد، و ایشان منهزم شدند.^{۳۰} مردان عثون و موآب بر ضد ساکنین کوه سعیر به پا خاستند و ایشان را به نابودی کامل سپردند، و چون از کشتار ساکنین سعیر فارغ شدند، هر یک دیگری را احاطه کرده، یکدیگر را نابود ساختند.^{۳۱}

چون یهودا به دیدبانگاه بیابان رسیدند، به سوی آن گروه نگریستند، و اینک جز جسد مردگان بر زمین نماندند. هیچ کس

جان به در نبرده بود.^{۲۵} چون یهوشافاط و مردانش رفتند تا غنایم خویش برگیرند، در میان آنها اموال، جامه‌ها^{۲۶} و اشیاء گرانبهای بسیار یافتند و آنها را برای خود برگرفتند، آن اندازه که نتوانستند حمل کنند. غنیمت به حدی زیاد بود که جمع‌آوری آن سه روز به طول انجامید.^{۲۷} در روز چهارم، ایشان در وادی برکت گرد آمدند، زیرا در آنجا خداوند را متبارک خواندند. از همین رو است که آن مکان را تا به امروز وادی برکت می‌خوانند.^{۲۸} آنگاه تمامی مردان یهودا و اورشلیم به رهبری یهوشافاط با شادی به اورشلیم بازگشتند، زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود.^{۲۹} آنان با چنکها و بریطها و کرناها به اورشلیم به خانه خداوند رفتند.^{۳۰} و ترس خدا بر تمامی ممالک کشورها مستولی شد، زیرا شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگیده است.^{۳۱} و اما مملکت یهوشافاط در آرامش بود، زیرا که خدایش او را از هر سو آرامی بخشیده بود.

۲۵:۲۰-۳۴:۳۴ م. خ. ۱: نسخه‌های عبری و اللاتین. در اغلب نسخه‌های عبری: "اجساد".

در روز کار یهورام، ادمیان بر سلطهٔ یهود شوریده، پادشاهی از برای خود برگزیدند. سپس یهورام با سوارهان و همهٔ اربابه‌های رهسپار گشته، شبانگاهان برخاست و بر ادمیان که او و سردران اربابه‌های در محاصره داشتند، یورش برد. پس دو ماهه امروز بر سلطهٔ یهودا شوریده است. در همان زمان، اهالی گبنه نیز بر سلطهٔ یهورام شوریدند. زیرا او بپوه خدای پدرانش را ترک کرده بود. "یهورام همچنین بر کوه‌های یهود مکتبی بناد بر پا کرد و ساکنین اورشلیم را به زندگاری سوق داده، یهودا را گمراه ساخت. و نامی از ایلیای نبی به او رسید. بدین مضمون: "پوه خدای پدرت داوود چنین می‌گوید: "و آنچه که تو در راه‌های پدرت یهوشافاط یا آسا پادشاه یهودا کام ننهادی، بلکه ضریق پادشاهان اسرائیل را در پیش گرفتی و یهودا و ساکنین اورشلیم را به زندگاری گشاندی. به همان سان که خاندان احاب اسرائیل را به زندگاری گشاندند. و نیز برادران خود را که از خاندان پدرت و بهتر از تو بودند به قتل رساندی. "پس اینک خداوند قوم تو، زنان و فرزندان، و تمامی اموالت را به بلایی عظیم دچار کرده ساخت. خودت نیز به مرض و خیم روده مبتلا خواهی شد، تا آنکه روده‌هایت به سبب آن مرض روز به روز بیرون آید." "و خداوند روح فنسطفینیان و اعربی که در نزدیکی حبشیان بودند بر خدا یهورام برانگیخت، و آنان بر خدا یهود برآمد. بر آن یورش بردند و تمام اموالی را که در خانهٔ پادشاه یافت می‌شد، و نیز پسران و زنان او را، به یغما بردند. آن سان که جز خیم کوچکترین پسرش، پسری برای وی - یعنی نماند.

بعدها، یهوشافاط پادشاه یهودا با اخزیا پادشاه اسرائیل که شرارت‌پیشه بود، هم‌پیمان شد. او در ساختن کشتیها جهت رفتن به ترشیش با اخزیا همراه شد، و آنها کشتیها در عصیون جبر ساختند. ^{۳۵} آنگاه العازر پسر دوداوهوی مریشاتی بر ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: "از آنجا که با اخزیا هم‌پیمان شدی، خداوند آنچه را ساختی نابود کرده است." پس آن کشتیها در هم شکستند، و نتوانستند به ترشیش بروند.

آنگاه یهوشافاط با پدران خود **۲۱** آزمید، و او را در شهر داوود در کنار پدرانش به خاک سپردند. و پسرش یهورام به جای او پادشاه شد. برادران یهورام، یعنی پسران یهوشافاط، از این قرار بودند: عزریا، یحییئیل، زکریا، عزریاهو، میکائیل و شلفطیا. اینان جملگی پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند. آیدرشان هدایای بسیار از نقره و طلا و اشیاء نفیس، و نیز شهرهای حصاردار در یهودا بدیشان بخشید، اما سلطنت را به یهورام سپرد، زیرا که نخست‌زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

یهورام چون حاکمیت خویش را بر مملکت پدرش استوار ساخت، تمامی برادرانش و نیز برخی از صاحبمنصبان اسرائیل را از دم شمشیر گذرانید. یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد، و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. او نیز همچون خاندان احاب در طریق پادشاهان اسرائیل گام می‌زد، زیرا که دختر احاب زن او بود. و یهورام آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد. با این حال، خداوند به سبب عهدی که با داوود بسته بود، و از آنجا که وعده داده بود به او و خاندانش تا به ابد چراغی عطا فرماید، نخواست خاندان داوود را نابود کند.

* ۲:۲۱ منظور همان "یهودا" است.

* ۱۷:۲۱ در عبری "یهواخاز" که شکل دیگری از "اخزیا" است.

حزائیل پادشاه آرام بر او وارد شده بود، شفا یابد. آنکاه اخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا برای عبادت یورام پسر اخاب به یزرعیل فرود آمد، زیرا که یورام زخمی شده بود.

او اما خدا چنین مقرر داشت که عبادت اخزیا از یورام اسباب سرنگونی اخزیا شود. زیرا چون او از راه رسید، با یورام به مقابله با ییهو پسر نمشی بیرون شد، که خداوند او را به جهت هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود. در آن هنگام که ییهو در حال اجرای حکم دآوری بر خاندان اخاب بود، رهبران یهودا و پسران خویشان اخزیا را که در خدمت اخزیا بودند یافته، ایشان را کشت. سپس به جستجوی اخزیا پرداخت. پس اخزیا را که در سامره پنهان شده بود گرفتار کردند و نزد ییهو آورده، کشتند. آنان وی را به خاک سپردند، زیرا گفتند: «او نوه یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خویش می‌طلبید.» پس، از خاندان اخزیا کسی که قادر به سلطنت باشد باقی نماند.

عتلیا و یوآش

چون عتلیا مادر اخزیا در یافت که پسرش مرده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را نابود کرد. اما یهوشبع دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را برگرفته، او را از میان پسران پادشاه که کشته می‌شدند، در ربود و او و دایه‌اش را در خوابگاهی نهاد. بدین گونه یهوشبع، دختر یهورام پادشاه و همسر یهویاداع کاهن، از آنجا که خواهر اخزیا بود، یوآش را از عتلیا پنهان کرد، و عتلیا نتوانست او را بکشد. یوآش شش سال نزد

و بعد از این همه، خداوند روده‌های او را به مرضی علاج ناپذیر مبتلا کرد. او به مرور باه، بعد از دو سال، روده‌هایش به سبب آن بیماری بیرون زد، و او با رنج بسیار بمرد. مردم و هیچ تنشی به افتخارش نیافزختند، چنانکه به افتخار پدرش افزوده بودند. یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد، و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. او بی‌آنکه کسی بر پیش فسوس خورد، درگذشت. یهورام را در شهر دودود به خاک سپردند، اما نه در مقبره پادشاهان.

اخزیا، پادشاه یهودا

ساکنان اورشلیم، اخزیا کوچکترین پسر یهورام را به جای پادشاه ساختند، زیرا گروهی که با عربها به اردوگاه حمله کرده بودند، همه پسران بزرگتر را کشتند. پس اخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا، به پادشاهی رسید. او بیست و دو ساله بود که پادشاه شد، و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. ناه مادرش عتلیا بود. نوه عمری، اخزیا نیز طریق خاندان اخاب را در پیش گرفت، زیرا مادرش او را به شرارت پیشگی ترغیب می‌کرد. او نیز مانند خاندان اخاب آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، از این سبب که پس از مرگ پدرش ایشان به او مشورت می‌دادند، که او را به نابودی سوق می‌داد. او حتی به بیروی مشورت ایشان، همراهِ یورام پسر حزق، پادشاه اسرائیل، برای جنگ با حزائیل پادشاه راه به راموت جلعاد رفت. ارامیان یورام را زخمی کردند. پس او به یزرعیل بازگشت و زجر حاتی که در رامه به هنگام جنگ با

۱۲:۲۲-۲۰:۲۲. در متن عبری: "چهار ده ساله بود، و یحیی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفنادتان و سریانی و همچنین در ۲ یاد ۱۰-۱۱ نیست و ۱۲ ماده است."

۱۳:۲۲. در عبری: "یهورام" که شکل دیگری از "یورام" است؛ همچنین در آیات ۶ و ۷.

۱۴:۲۲-۱۶:۲۲. در عبری: "چهار ده ساله بود، و یحیی از نسخه‌های ترجمه یونانی هفنادتان، و الکتی و سریانی (همچنین رجوع کنید به ۲ یاد ۲۹:۸). در اغلب نسخه‌های عبری، "یهورام" است."

ایشان در خانه خدا پنهان ماند، و عتلیا بر آن سرزمین سلطنت می‌کرد.

۲۳ در سال هفتم، یهویداع دل قوی ساخته، سرداران صدها، یعنی

عزریا پسر یروحام، اسماعیل پسر یهوحنان، عزریا پسر عوبید، معسیا پسر عدایا و الیشافاط پسر زرگری را با خود هم‌پیمان ساخت.

آنان به سراسر یهودا رفته، لایویان و سران خاندانهای اسرائیل را از تمامی شهرهای یهودا گرد آوردند، و به اورشلیم آمدند. ^۱ انگاه

تمامی جماعت در خانه خدا با پادشاه پیمان بستند. یهویداع به ایشان گفت: «اینک پسر پادشاه! بگذارید او سلطنت کند، همان‌گونه

که خداوند دربارهٔ فرزندان داوود فرموده است. ^۲ کاری که باید بکنید این است: یک

سوم از شما کاهنان و لایویان که در روز شبات انجام وظیفه می‌کنید، ^۳ کنار استانه درها نگهبانی دهند، ^۴ یک سوم دیگر در خانه

پادشاه باشند، و یک سوم نیز نزد دروازه بنیاد؛ تمامی قوم نیز در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند. ^۵ کسی جز کاهنان و آن دسته

از لایویان که به خدمت مشغولند، نباید به خانه خداوند داخل شود. ایشان می‌توانند داخل شوند زیرا مقدسند، اما قوم جملگی

باید در بیرون خداوند را خدمت کنند. ^۶ لایویان است که هر یک سلاح به دست، پادشاه را احاطه کنند. هر که به معبد درآید،

باید کشته شود. به هنگام دخول و خروج پادشاه، همراه او باشید.»

^۷ پس لایویان و تمامی یهودا مطابق هر آنچه یهویداع کاهن دستور داده بود عمل کردند و هر یک، مردان خویش را برگرفتند، چه آنان را که در شبات انجام وظیفه می‌کردند و چه

انان را که در شبات مرخص می‌شدند؛ ^۸ پس یهویداع کاهن هیچ گروهی را مرخص نکرده

بود. ^۹ یهویداع نیزه‌ها و سپرهای کوچک و بزرگ را که از آن داوود پادشاه بود و در خانه

خدا قرار داشت، به سرداران صدها سپرد. ^{۱۰} سپس تمامی قوم را هر یک سلاح به دست، از ضلع جنوبی خانه خداوند تا ضلع شمالی

خانه، در امتداد مذبح و معبد، گرد کرد پانصد مستقر ساخت. ^{۱۱} انگاه پسر پادشاه را بیرون

آورده، تاج بر سرش بنهادند، و نسخه‌ی ز شهادت را به او دادند. بدین‌گونه وی را پادشاه ساختند، و یهویداع و پسرانش او را مسح کرده، گفتند: «زنده باد پادشاه!»

^{۱۲} چون عتلیا صدای مردم را شنید که می‌دویدند و پادشاه را می‌ستودند، نزد مرده به خانه خداوند رفت. ^{۱۳} چون نگر نیست، پادشاه

را دید که کنار ستون خود نرد داخل پستاده بود، و سرداران و شیپورچیان در کنار پادشاه بودند، و تمامی مردم مملکت شادی می‌کردند،

و شیپور می‌نواختند. سرایندگان نیز به آلات موسیقی، سرودها را رهبری می‌کردند. پس عتلیا جامه بر تن درید و فریاد زد: «خیانت! خیانت!»

^{۱۴} انگاه یهویداع کاهن، سرداران صدها را که به فرماندهی لشکر گذاشته شده بودند بیرون آورده، بدیشان گفت: «این زن را در

میان صفوف بیرون برید، و هر که از پی و رود به شمشیر کشته شود. ^{۱۵} زیرا یهویداع گفته بود: «او را در خانه خداوند نکشید.» ^{۱۶} پس عتلیا

گرفتار کردند و چون او به دهنه دروازه سبیل نزد کاخ پادشاه داخل شد، او را در آنجا کشتند. ^{۱۷} انگاه یهویداع میان خود و تمامی قوم و پادشاه عهد بست تا قوم خداوند باشند. ^{۱۸} سپس

تمامی قوم به معبد بعل رفته، آن را ویران کردند.

* ۴:۲۳ در عبری: «در روز شبات داخل می‌شوید».

* ۶:۲۳ عبری: «قوم جملگی باید خداوند را مراقبت نمایند».

* ۱۱:۲۳ در عبری: «شهادت را به او داد» او را پادشاه ساختند».

به او گفت: «چرا از لاویان نحواستی تا مالیاتی را که موسی خادم خداوند، و نیز جماعت اسرائیل، برای خیمه شهادت تعیین کرده‌اند، از یهودا و اورشلیم گرد آورند؟» زیرا پسران عتلیا، آن زن خبیث، خانه خدا را تاراج کرده و از تمامی اشیاء وقف شده خانه خداوند نیز برای خدمت به بعلها استفاده کرده بودند.

۱ پس به فرمان پادشاه، صندوقی ساختند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند نهادند. ۲ و در سراسر یهودا و اورشلیم ندا در دادند مبنی بر اینکه باید مالیاتی را که موسی خادم خدا در بیابان بر اسرائیل مقرر داشته بود، برای خداوند بیاورند. ۳ پس تمامی رهبران و همه قوم با شادی سهم خود را آورده، در صندوق ریختند تا پر شد. ۴ هر بار که صندوق به دست لاویان نزد صاحب‌منصبان پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که مبلغ زیادی پول در آن است، کاتب پادشاه و مأمور رئیس کاهنان می‌آمدند و صندوق را خالی می‌کردند، و دوباره آن را به مکان خود بازمی‌گرداندند. ۵ آنان هر روز چنین می‌کردند، و بدین ترتیب مقدار زیادی پول گرد آورده. ۶ پادشاه و یهوداداع این پول را به افرادی سپردند که به کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند، و ایشان سنگتراشان و نجاران به جهت تعمیر خانه خداوند اجیر کردند، و نیز آهنگران و برنجکاران، تا خانه خداوند مرمت شود. ۷ پس کارگران مشغول کار شدند، و کار به دست ایشان به خوبی پیش می‌رفت. ۸ آنان خانه خدا را به حالت اولش بازگردانده، آن را مستحکم ساختند. ۹ و چون کار خود را به پایان رساندند، باقی پول را نزد پادشاه و یهوداداع آوردند، و با آن لوازمی برای خانه خداوند ساخته شد، یعنی ظروفی برای خدمت و به جهت قربانیهای تمام‌سوز، و نیز کاسه‌ها^{۱۰}

و مذبحها و تمثالهایش را در هم شکستند، و مشن را که کاهن بعل بود در برابر مذبحها کشتند. ۱۱ آنگاه یهوداداع ناظران برای خانه خداوند برگماشت و آنان را زیر نظر لاویان کهن قرار داد که داوود ایشان را در گروههای مختلف بر خانه خداوند نصب کرده بود تا مطابق آنچه در شریعت موسی نوشته شده است، شادمان و سرودخوانان بر حسب فرمان داوود قربانیهای تمام‌سوز به خداوند تقدیم کنند. ۱۲ نیز محافظان دروازه‌ها را بر دروازه‌های خانه خداوند گماشت، تا کسی که به هر جهتی نجس است نتواند داخل شود. ۱۳ و سرداران صدها و بزرگان و حاکمان قوم و تمامی مردم مسکوت را بر گرفته، پادشاه را از خانه خداوند فرود آوردند. ۱۴ ایشان از دروازه بالا به خانه پادشاه در آمدند و پادشاه را بر تخت سلطنت نشاندند. ۱۵ آنگاه تمامی مردم مملکت شادی کردند و شهر را می‌یافت، زیرا عتلیا به شمشیر گشته شده بود.

مرمت خانه خدا

۲۴ یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد، و چهل سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش ظئیه بود، اهل بئر شبع. ۲ یوآش در تمامی دوران حیات یهوداداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می‌آورد. ۳ یهوداداع دو زن برایش گرفت، و او صاحب پسران و دختران شد.

۴ پس از چندی، یوآش بر آن شد که خانه خداوند را مرمت کند. ۵ او کاهنان و لاویان را گرد آورده، بدیشان گفت: «به شهرهای یهودا بروید و برای مرمت سالانه خانه خداوند از تمامی اسرائیل پول جمع‌آوری کنید. در این کار شتاب نمایید.» اما لاویان شتاب نکردند. ۶ پس پادشاه، یهوداداع رئیس کاهنان را فراخواند و

^{۱۰} ۱۴:۲۴ مفسر: «شهادت». در لوح ده فرمان است که در خیمه بود.

^{۱۱} ۱۴:۲۴ و ۱۴:۲۴ عبارتی می‌تواند به معنی «کاشف» نیز باشد.

و اشیاء طلا و نقره. در تمامی دوران حیات یهویداع، پیوسته در خانه خداوند قربانیهای تمام سوز تقدیم می شد.^{۱۵} و اما یهویداع پیر و سالخورده شده، بمرد. او به هنگام وفات، یکصد و سی سال داشت.^{۱۶} او را در شهر داوود در کنار پادشاهان به خاک سپردند، زیرا در اسرائیل برای خدا و برای خانه او نیکویی کرده بود.

گناه یوآش

^{۱۷} پس از درگذشت یهویداع، رهبران یهودا آمده، به پادشاه تعظیم کردند. آنگاه پادشاه بدیشان گوش سپرد.^{۱۸} ایشان خانه یهوه خدای پدرانشان را ترک کرده، امثیره و بتها را عبادت نمودند. پس به سبب این تقصیر ایشان، غضب بر یهودا و اورشلیم نازل شد.^{۱۹} با این حال، انبیا نزد ایشان فرستاد تا آنان را به سوی خداوند بازگردانند. انبیا به ایشان هشدار دادند. اما آنان گوش نسپردند.

^{۲۰} آنگاه روح خدا زکریا پسر یهویداع کاهن را ملبس ساخت، و او بر فراز قوم ایستاده، گفت: «خدا چنین میفرماید: چرا از فرامین خداوند سرپیچی می کنید تا کامیاب نگردید؟ از آنجا که خداوند را ترک کرده اید، او نیز شما را ترک کرده است.»^{۲۱}

^{۲۲} اما ایشان بر ضد او دسیسه چیدند، و به فرمان پادشاه او را در صحن خانه خداوند سنگسار کردند. «یوآش پادشاه، محبتی را که یهویداع پدر زکریا به وی کرده بود، به یاد نیاورد و پسر او را کشت. زکریا در حال مرگ گفت: «باشد که خداوند این را ببیند و بازخواست کند!»^{۲۳}

^{۲۴} به هنگام تحویل سال، سیئه را هم بر ضد یوآش برآمدند. آنان به یهودا و اورشلیم فرستادند و تمامی رهبران قوم را از میان قوم نابود کردند. همه خانایم ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. «با اینکه لشکر ارامیان با مردان اندک آمده بود، خداوند سپاه بسیار بزرگی را به دست ایشان تسلیم کرد زیرا که یهودا، یهوه خدای پدرشان را ترک کرده بودند. بدین سان ایشان دوری از یوآش به اجازت در آوردند.

^{۲۵} ارامیان یوآش را در حالی که به سلامت زخمی بود، ترک کردند. پس خداوند یوآش به سبب خون پسر یهویداع که بر ضد یوآش دسیسه چید، او را در بیابان کشتند. بدین ترتیب یوآش مرد و در شهر داوود به خاک سپردند. اما نه ده مقبره پادشاهان کسانیه که بر ضد او دسیسه چیدند، زمین خالی بودند. «زبابا پسر زسی عفراتی به نام شمعون، و یهوآباد پسر زلی موابی، شمعونیت نام. شرح حال پسران یوآش، نبوتهای بسیاری که در ده او شد، و شرح مرگ خانه خدا، در تفصیل کتاب پادشاهان نوشته شده است. و پسر یوآش امصیا به جای او پادشاه شد.

أمصیا، پادشاه یهودا

أمصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یهوعدان بود. از مردان اورشلیم، أمصیا نچه را که در نظر خداوند درست بود به جن می آورد، اما نه به تمامی دل. چون سلطنت در دست أمصیا استوار گردید، آن خداوند خود را به پدرش پادشاه را به قتل رسانده بودند، گشت.

۲۵

* ۱۹:۲۴ در عبری: «بر خدا ایشان شهادت دادند.»

* ۲۳:۲۴ احتمالاً در وقت بهار.

* ۲۶:۲۴ شکلی دیگر از «یوآباد» رجوع شد به ۲ پادشاهان ۱۲

* ۲۶:۲۴ شکلی دیگر از «شمون» رجوع شد، به ۲ پادشاهان ۱۲

ده هزار تن را نیز زنده اسیر کردند و ایشان را به فراز پرتگاه برده، از فراز پرتگاه به زیر افکندند، آن سان که همگی قطعه قطعه شدند.^{۱۳} و اما مردان سپاهی که امصیا بازپس فرستاده بود و نگذاشته بود با او به نبرد بروند، به شهرهای یهودا، از سامره تا بیت حورون، هجوم بردند و سه هزار تن از ایشان را کشته، غنایم بسیار بر گرفتند.

^{۱۴} و اما امصیا پس از آنکه از کشتار آدومیان بازگشت، خدایان مردمان سعیر را آورده، آنها را همچون خدایان خود بر پا نمود و در برابرشان سجده کرده، برایشان بخور سوزانید.^{۱۵} پس خشم خداوند بر امصیا افروخته شد و نبی ای نزد او فرستاد، که به او گفت: «از چه رو خدایان آن قوم را طلبیدی که نتوانستند قوم خویش را از دست تو برهانند؟»^{۱۶} او هنوز سخن می‌گفت که پادشاه به وی گفت: «ایا ما تو را مشاور پادشاه ساخته‌ایم؟ لب فرو بند! از چه سبب خود را به کشتن می‌دهی؟» پس نبی لب فرو بست، اما گفت: «می‌دانم که خدا قصد نابود کردن تو دارد، زیرا چنین کردی و به مشورت من کوش نسپردی.»

^{۱۷} آنگاه امصیا پادشاه یهودا پس از مشورت با مشاورانش، برای یهوآش^{۱۸} پسر یهوآحاز پسر یهوه پادشاه اسرائیل پیغام فرستاد که: «بیا تا با یکدیگر رو در رو شویم.»^{۱۹} اما یهوآش پادشاه اسرائیل برای امصیا پادشاه یهودا پیغام فرستاده، گفت: «خاربوته‌ای در لبنان نزد سرو آزادی در لبنان فرستاده، گفت: "دخترت را به پسر من به زنی بده،" اما جانوری وحشی که در لبنان بود از آنجا گذشت، خاربوته را پایمال کرد.^{۲۰} تو با خود می‌گویی: "هان آدوم

م، فرزندان ایشان را نکشت، بلکه مطابق آنچه در کتاب تورات موسی نوشته شده است عمل کرد، که در آن خداوند فرمان داده بود که پدران به سبب فرزندانشان نمیرند، و نه فرزندان به سبب پدرانشان، بلکه هر کس برای گناه خودش بمیرد.»

^{۲۱} امصیا مردم یهودا را کرد آورد و ایشان را در تمامی یهودا و بنیامین بر حسب خاندهایشان تحت سرداران هزارها و صدها قرار داد. سپس مردان بیست سانه و بالاتر را به صف از است و مقصد هزار جنگاور نخبه‌قادر به حمل نیزه و سپر یافت،^{۲۲} او از اسرائیل نیز یکصد هزار جنگاور دلاور در ازای یکصد وزنه تیره جیره کرد.^{۲۳} اما مرد خدایی نزد او آمده، گفت: «ای پادشاه، این سربازان را که از اسرائیل آمده‌اند با خود ببر، زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با هیچیک از بنی‌افرایم، نیست.»^{۲۴} اما اگر می‌خواهی بروی، برو و برای نبرد قوی باش، لیکن خدا کاری خواهد کرد که در برابر دشمن فرو فتی، زیرا قدرت باری دادن و فرو افکندن با خداست.^{۲۵} امصیا از مرد خدا پرسید: «پس یکصد وزنه تیره‌ای که به سربازان اسرائیلی بدخته و چه می‌شود؟» مرد خدا پاسخ داد: خداوند قادر است بس فروتر از آن به تو عطا کند.»^{۲۶} پس امصیا سربازانی را که از فریم نزدش آمده بودند جدا کرده، ایشان را به خانه‌هایشان باز فرستاد، و اما خشم ایشان به شدت نسبت به یهوآش افروخته شد، و با خشم بسیار به خانه‌هایشان بازگشتند.

م، امصیا دل قوی ساخته، سپاهیان خود را به سوی وی نمک هدایت کرد و ده هزار تن از همای سعیر را به هلاکت رساند.^{۲۷} بنی‌یهودا

۴:۲۵ - کلمه "و بعد" در لغت معادل ۲۲ کاربرد است؛ همچنین در آیه ۹.
 ۱۷:۲۵ - عدد "۱۰۰" که شکل دیگری از "یهوآش" است؛ همچنین در آیات ۱۸، ۲۱، ۲۳ و ۲۵.

عزریا، پادشاه یهودا

۲۶ سپس قوم یهودا جمعگی عزریا را که شانزده ساله بود برگزیدند. به جای پدرش امصیا پادشاه ساختند. عزریا پس از آنکه امصیای پادشاه با پدرن خود آرمید. ایلولت را بازسازی کرد و آن را به یهود بازگردانید. عزریا شانزده ساله بود که پادشاه شد. و پنجاه و دو سال در اورشليم منصبت کرد. نام مادرش یگلیا بود. از مردمان ورشليم. عزریا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می آورد. درست به همان گونه که پدرش امصیا کرده بود. عزریا در روزگار زکریا، که ترس خدا را به او می آموخت. دل خویش به طلبیدن خدا معضوف ساخت. و مدد که خداوند را می طلبید. خدا او را که میب می ساخت.

او به جنگ با فلسطینیان بیرون رفت. و دیوارهای جت. بینه و اشود را منهدم ساختند. شهرهایی در خطه اشود در میان فلسطینیان بنا کرد. او خدا وی را در برابر فلسطینیان بدر اعراب ساکن جوربعل، و در برابر معونیان یاری رسانید. معونیان به عزریا خراج می پرداختند. و شهرت وی تا به سرحدات مصر رسید زیرا که بسیار قدرتمند شده بود. عزریا در اورشليم نزد دروازه گوشه. نزد دروازه وادی. و نزد زاویه. برجها بنا کرد و آنها را مستحکم گردانید. نیز برجها در بیابان ساخت و جاههای بسیار حفر کرد زیرا در کوهپایهها و دشتهها که و رمه فراوان داشت. و نیز کشاورزان و تاکبان در کوهستانها و در زمینهای حاصلخیز. و

را شکست دادهام»، و در دلت مغرور شده، به خود می بالی. حال در خانهات بمان! چرا بلا بر خود می آوری و موجب سقوط خودت و یهودا می شوی؟»

۲۰ اما امصیا گوش نگرفت، زیرا این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم کند، از آنجا که خدایان ادوم را طلبیده بودند. پس یهواش پادشاه اسرائیل برآمده، او و امصیا پادشاه یهودا در بیت شمس، واقع در یهودا، با یکدیگر رویارو شدند. یهودا از اسرائیل شکست خورد، و هر کس به خانه خویش گریخت. یهواش پادشاه اسرائیل، امصیا پادشاه یهودا پسر یواش پسر اخزیا را در بیت شمس اسیر کرده، به اورشليم برد، و چهارصد ذراع از دیوار اورشليم را، از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، منهدم ساخت. همچنین تمام طلا و نقره، و همه اسبابی را که در خانه خدا نزد عوبیدادوم یافت می شد، همراه با خزانههای کاخ سلطنتی و کرویگانها برگرفته، به سامره بازگشت.

۲۵ امصیا پسر یواش، پادشاه یهودا، پس از مرگ یهواش، پسر یهواآحاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال دیگر نیز بزیست. او اما دیگر امور مربوط به امصیا، از آغاز تا پایان، اینک آیا در کتاب پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته نشده است؟ پس از آنکه امصیا از پیروی خداوند رویگردان شد، در اورشليم بر ضد او دسیسه کردند. پس او به لاکیش گریخت، اما ایشان در پی او به لاکیش فرستاده، وی را در آنجا کشتند. سپس او را بر اسبان باز آوردند، و نزد پدرانش در شهر یهودا به خاک سپردند.

* ۲۳:۲۵ در عبری "یهواآحاز" که شکل دیگری از "اخزیا" است.

* ۲۳:۲۵ یک ذراع تقریباً معادل ۲۵ سانتی متر است.

* ۲۸:۲۵ منظور "اورشليم" است.

* ۱:۲۶ که "عزریا" نیز خوانده می شود.

* ۵:۲۶ در بسیاری از نسخه های عبری، ترجمه یونانی هنادتتان و سریانی چنین آمده است: «دیگر سجده ای نمی

«در رؤیاهای خدا بصیر بود».

کاهنان خشم گرفت، به حضور کاهنان در خانه خداوند، نزد مذبح بخور، جذام بر پیشانی اش پدید آمد. "عزریای کاهن اعظم و تمامی دیگر کاهنان بر او نگریسته، دیدند که اینک جذام بر پیشانی اش ظاهر شده است؛ پس شتابان او را از آنجا بیرون بردند. خود او نیز شتابان بیرون رفت، از آن رو که خداوند او را مبتلا ساخته بود. "عزریای پادشاه تا روز مرگش جذامی بود و به سبب جذام در خانه‌ای مجزا می‌زیست و مجاز به رفتن به خانه خداوند نبود. پسر او یوتام، ریاست خانه پادشاه را بر عهده گرفت، و بر مردم آن دیار حکومت می‌کرد.

"و اما دیگر امور مربوط به عزریا را، از آغاز تا پایان، اشعیای نبی پسر اموص بنگاشت. "عزریا با پدران خود ارمید و او را در کنار پدرانش در کورستانی که به پادشاهان تعلق داشت به خاک سپردند، زیرا گفتند: «جذامی است» و پسرش یوتام به جای او پادشاه شد.

یوتام، پادشاه یهودا

یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش پروشا بود، دختر صادق. یوتام آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می‌آورد، مطابق هر آنچه پدرش عزریا کرده بود، و لیکن به معبد خداوند داخل نشد. اما قوم همچنان فساد می‌کردند. یوتام دروازه بالایی خانه خداوند را بازسازی کرد، و بر حصار عوفل عمارت‌های بسیار ساخت. او همچنین شهرها در کوهستان یهودا، و قلعه‌ها و برجها در مناطق جنگلی بنا کرد. یوتام به جنگ با پادشاه عمونیان رفت و بر ایشان پیروز شد، و عمونیان در آن سال یکصد و زنه نقره، ده هزار گرو گندم و ده هزار

ان سبب که کشاورزی را دوست می‌داشت. عزریا سپاهیانی جنگ از موده داشت. که در دسته‌های مختلف بر حسب شمار ثبت‌شان، به نسبت یعیئیل کاتب و معسیای صاحب‌منصب، به رهبری حنبیا از سرداران پادشاه، برای جنگ بیرون می‌رفتند. شمار تمامی سربازان خاندها، که جنگاورانی دلاور بودند، ده هزار و ششصد تن بود. سپاهی متشکل از سیصد و هفت هزار و پانصد دلاور جنگ‌از موده زیر دست پشان بود. تا در برابر دشمن به پادشاه یاری رسانند. "عزریا برای تمامی سپاه، سپرها، نیزه‌ها، کلاهخودها، زره‌ها، کمانها و سنگها برای فلاخنها فراهم کرد. او در اورشلیم تجهیزاتی ساخت که توسط صنعتگرانی ماهر طراحی شده بود. تا آنها را بر برجها و بر کوشه‌های دیوار قرار داده، تیرها و سنگهای بزرگ با آنها پرتاب کنند. بدین ترتیب اه‌از وی تا در دستها رسید. زیرا که اعانتی عظیم می‌یافت تا اینکه بسیار نیرومند شد.

ما چون عزریا نیرومند گردید، دلش متکبر شده، و را به نابودی کشانید؛ زیرا به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به معبد خداوند داخل شد تا بر مذبح بخور، بخور بسوزاند. ما عزریای کاهن با هشتاد تن از کاهنان جداوند که مردانی دلیر بودند، از پی وی داخل شدیم. آنان در برابر عزریای پادشاه ایستاده، گفتند: ای عزریا، سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست، بلکه کار کاهنان است که اولاد هدایت‌دهنده و به جهت سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از فداش بیرون شسوی، زیرا خطا ورزیده‌ای و این هیچ عزتی از جانب یهوه خدا بر تو به ارمغان نخواهد آورد. او اما عزریا که بخورسوزی به جهت سوزاندن بخور در دست داشت، سخت به خشم آمد، و چون بر

۲۷:۵-۲۷:۱۱ "فقط" یک بار به تعداد ۳۲ بار ذکر شده است.

۲۷:۲۶-۲۷:۲۷ "فقط" یک بار به تعداد ۲۲ بار ذکر شده است. همچنین در تفسیر آیه.

گر جو به او دادند. در سال دوم و سوم نیز عمّونیان به همین مقدار برایش آوردند. بدین ترتیب یوتام نیرومند شد، زیرا که راههای خود را به حضور یهوه خدایش راست ساخت. و اما دیگر امور مربوط به یوتام، و تمامی جنگها و همه کردارش، اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. یوتام با پدران خویش آزمید و او را در شهر داوود به خاک سپردند، و پسرش آحاز به جای او پادشاه شد.

آحاز، پادشاه یهودا

۲۸ آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد، و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. او برخلاف پدرش داوود، آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا نیاورد، بلکه راههای پادشاهان اسرائیل را در پیش گرفت و حتی بتهای ریخته شده برای بعلها بساخت. او در وادی بن هنوم بخور می سوزانید، و به پیروی از اعمال کراهت آور قوهایی که خداوند آنها را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون رانده بود، پسرانش را در آتش سوزانید؛ او در مکانهای بلند و بر فراز تپه‌ها و زیر هر درخت سسیز، قربانی تقدیم می کرد و بخور می سوزانید.

پس یهوه خدایش او را به دست پادشاه آرام تسلیم کرد. ارامیان او را شکست دادند و اسیران بسیار از او به اسیری گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد، که او را به کشتاری عظیم شکست داد. ققح پسر رملیا در یک روز یکصد و بیست هزار تن را که جملگی جنگاورانی دلاور بودند در یهودا کشت، از آن سبب که یهوه خدای پدرانشان را ترک کرده بودند. هدهچنین زگری که از جنگاوران افرایم بود، معسیا پسر پادشاه،

عزریقام رئیس کاخ و آلقانه شخص دود پسر را پادشاه را به قتل رسانید.

اسرائیلیان از خوبشاوران خود دو بیست هزار زن، پسر و دختر را به اسیری بردند. آن غنایم فراوان از ایشان گرفته، به سامره بردند. اما یکی از انبئیای خدووند به ناه عودید در آنجا بود. چون آن لشکر به سامره بازگشتند، عودید به پیشبازشان رفته، گفت: «اینک در آنجا که یهوه خدای پدرانمان از یهودا خشمگین برد، ایشان را به دست شما تسلیم کرد. اما شما، آن را با خشمی که سر به آسمان کشیده، کشتید. او حال می خواهد فرزندان یهودا و ورشمن را غلامان و کنیزان خود سازید. آیا خود شما نیز در برابر یهوه خدایمان تقصیر کار نپسیدید؟ پس حال به من گوش فر دده، اسیرانی را که از پدران خود به اسارت گرفته بد بازگردانید، زیرا شدت خشم خداوند بر شما فروخته شده است.»

آنگاه برخی از رؤسای قبیله افرایم، یعنی عزریا پسر یهوحنان، برکیا پسر مشیموت، یحزقیل پسر شلوم و عماسا پسر حدائی بر ضد کسانی که از جنگ آمده بودند برخاستند، گفتند: «اسیران را بدین جا میوراید، زیرا که می خواهید ما را در برابر خداوند تقصیر کار ساخته، بر گناهان و تقصیرهایمان بیافزیند. بر تقصیر ما هم اکنون نیز عظیم است، و شدت غضب بر اسرائیل افروخته شده است. پس سربازان، اسیران و غنایم را به حضور رهبران و تمامی جماعت و گذاشتند. افرادی که به ده تعیین شده بودند برخاستند، اسیران را برگزیدند و از ایشان، تمامی کسانی را که غریبان بودند، با غنایم پوشانیدند، و بر ایشان لباس و کفش پوشانیده، خوراک و آشامیدنی بدیشان دادند، و تدهینشان کرده، همه ناتوانان را بر اسلحه نشاناند، و ایشان را به اریحا، شهر ترحم، بردارانشان بازگرداندند. آنکه خود به یهودا بازگشتند.

یعنی در اورشلیم، به خاک سپردند، اما او را در مقبره پادشاهان اسرائیل نهادند. و پسرش حزقیایا به جای او پادشاه شد.

حزقیایا پادشاه و تقدیس خانه خدا

۲۹ حزقیایا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش آبیّه بود، دختر زکریا. حزقیایا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جامی آورد، درست به همان گونه که پدرش داوود کرده بود.

او در نخستین ماه از سال اول سلطنت خود، درهای خانه خداوند را گشود و آنها را مرمت کرد. او کاهنان و لاویان را آورد، ایشان را در میدان شرقی گرد آورد و گفت: «ای لاویان، به من گوش فرا دهید! اکنون خود را تقدیس کنید و خانه یهوه خدای پدرانتان را تقدیس کرده، آنچه را ناپاک است از قدس بیرون برید. پدران ما خیانت ورزیده، آنچه را که در نظر یهوه خدایمان بد بود به جا آوردند، و او را ترک گفتند. آنان از مسکن خداوند روی گردانیده، به او پشت کردند. درهای ایوانش را بستند، چراغها را خاموش کردند، و در قدس خدای اسرائیل بخور نسوزانیدند و قربانیهای تمام سوز تقدیم نکردند. پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم نازل شد و ایشان را مایه هراس، شگفتی و انگشت به دهان مانند گردانید، چنانکه به چشمان خود می بینید. اینک پدرانمان به دم شمشیر افتاده اند، و پسران و دختران و زنانمان از این سبب در اسارتند. حال در دل دارم با یهوه خدای اسرائیل عهدی ببندم، تا خشم شدید او از ما برکردد. اکنون ای پسرانم، سهل انگاری

در آن زمان، احبار پادشاه کسانی را فرستاده، ز پادشاه آشور کمک طلبید. زیرا در میان دیگران آمده، به یهودا حمله کرده بودند و جمعی را به اسارت برده بودند. فلسطینیان نیز به شهرهایی در کوهپایه ها و در نخب یهودا هجوم برده بودند و بیت شمس، بیون، جدیروت، سوکو و نیز تهنه و جمزو را با توبیشان گرفته، در آنها ساکن شده بودند. بدین ترتیب خداوند یهودا را به سبب احبار پادشاه اسرائیل ذلیل کرد، زیرا او یهودا را به سرکشی و دشمنی، به خداوند خیانت بسیار ورزید. تعنت فلاس پادشاه آشور بر ضد او برآمده، وی را به عوض یاری زحمت رسانید. زیرا احبار از خانه خداوند و از خانه پادشاه و شهر دکان سهمی بر گرفته، آن را به پادشاه آشور تقدیم کرد، اما این کار کمکی به او نکرد. احبار پادشاه در ایام تنگی خود حتی پیش از پیش به خداوند خیانت ورزید. او برای خداوند دمشق که وی را شکست داده بودند قربانیا کرد، زیرا با خود می اندیشید: «خدایان پادشاهان آرام ایشان را مدد رسانده اند، پس به نهد قربانی تقدیم خواهم کرد تا مرا نیز یاری دهند. اما آنها باعث نابودی او و تمامی اسرائیل شدند.» احبار اسباب خانه خدا را آورد، آنها را خرد کرد و درهای خانه خداوند بست، و در هر گوشه و کنار اورشلیم مذبحها بری خود برپا نمود. او در همه شهرهای یهودا مکانهای بلند بنا کرد تا برای خدایان غیر بخور بسوزند، و بدین سان خشم یهوه خدای پدرش را برانگیخت. او اما دیگر کارهای او و تمامی رهنمایش، از آغاز تا پایان، در کتاب پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است. احبار با پدران خود از میدان او را در شهر،

۱۶:۲۸-۱۱:۲۹ در این نسخه های عبری، بدون ترجمه یونانی هفنادانان و ولگیت (رجوع کنید به ۲ پادشاهان ۷:۱۶). در کتاب نسخه های عبری "پادشاهان"

۱۹:۲۸ منطبق بر "یهودا" است. در کتاب ۲ تواریخ اغلب منظور از اسرائیل، یهوداست.

مکنید، زیرا خداوند شما را برگزیده تا در پیشگاه او بایستید و او را خدمت کرده، خادمان او باشید و بخور بسوزانید.»^{۱۲}

«آنگاه این لایوان برخاستند: از قهاتیان، مَحَّت پسر عماسای و یوئیل پسر عزریا؛ از مراریان، قیس پسر عبدی و عزریا پسر یهللتیل؛ از چرشونیان، یوآخ پسر زمه و عدن پسر یوآخ؛^{۱۳} از نسل ایصافان، شمیری و یعیئیل؛ از نسل آساف، زکریا و متتیا؛^{۱۴} از نسل هیمان، یحییئیل و شمعی؛ از نسل یادوتون، شمعی و عزئیل.^{۱۵} ایشان برادران خود را گرد آورده، خویشان را تقدیس کردند و مطابق فرمان پادشاه، بر حسب کلام خداوند به خانه خداوند درآمدند تا آن را تطهیر کنند. باری، کاهنان به قسمت اندرونی خانه خداوند درآمدند تا آن را تطهیر کنند، و هر چیز ناپاکی را که در معبد خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون بردند. آنگاه لایوان آنها را برگرفتند و بیرون، به وادی قدرون بردند.»^{۱۶} ایشان کار تقدیس را در روز نخست از ماه نخست آغاز کردند، و در روز هشتم ماه به ایوان خداوند رسیدند. آنگاه هشت روز دیگر نیز به تقدیس خانه خداوند پرداختند، و در روز شانزدهم از ماه نخست کار را به پایان رساندند.^{۱۷} سپس نزد حزقیای پادشاه در آمده، گفتند: «ما تمامی خانه خداوند، و مذبح قربانی تمام سوز را با همه اسبابش، و نیز میز نان حضور را با همه اسبابش تطهیر کردیم.^{۱۸} همه اسبابی را نیز که احاز پادشاه در ایام پادشاهی خود هنگامی که خیانت ورزید، به دور افکند، آماده کرده، تقدیس نمودیم. اینک پیش مذبح خداوند است.»

تجدید عبادت در معبد

^{۲۰} آنگاه حزقیای پادشاه صبح زود برخاسته، صاحبمنصبان شهر را گرد آورد و به خانه خداوند برآمد. «آنان هفت گاو نر، هفت قوچ، هفت بره و هفت بز نر با خود آوردند تا به

عنوان قربانی کناه بری مکتب، بری قیاس و برای یهودا، تقدیم کنند. یادشده به کدها که از نسل هارون بودند دستور داد تا آنها را بر مذبح خداوند تقدیم کنند.»^{۲۱} پس گاو نر ذبح کردند و کاهنان خون را برگرفته، بر مذبح پاشیدند. سپس قوچها را ذبح کردند و خونشان را بر مذبح پاشیدند، و نیز بزها را ذبح کرده، خونشان را بر مذبح پاشیدند. سپس بزهای قربانی کناه را به حضور پادشاه و آل جسدخت آوردند، و ایشان دستهای خود را بر آنها نهاده،^{۲۲} آنگاه کاهنان بزها را ذبح کردند و خونشان را به عنوان قربانی کناه بر مذبح تقدیم کردند. برای تمامی اسرائیل کفاره باشد، زیرا یادشده دستور داده بود به جهت تمامی اسرائیل قربانی تمام سوز و قربانی کناه تقدیم شود.

^{۲۳} حزقیای لایوان را ایند به فرمان داوود بر حذر که نبی پادشاه بود و نشان نبی، با ستیجه، زین و چنگها در خانه خداوند مستقر ساخت. بر این فرمان از جانب خداوند به او گفته شد: «پس لایوان با اسبهای داوود و کاهنان با کرناها ایستادند. آنگاه حزقیای فرمان داد که قربانی تمام سوز بر مذبح تقدیم کنند. همزمان با آغاز قربانی تمام سوز، سر داوود خداوند نیز با هدیه‌های کرناها و سزهای داوود پادشاه اسرائیل آغاز شد.»^{۲۴} تمامی جسدخت پرستش می کردند، و سرایندگان می سر میزدند و کرنا نوازان می نواختند. با همه تقاضای تقدیم قربانی تمام سوز ادامه یافت. چون تقدیم قربانی به پایان رسید، بادشده و همه کسانی که با او حاضر بودند زنون خویش خیم کرده، پرستش نمودند.^{۲۵} حزقیای یادشده و صاحبمنصبان به لایوان دستور دادند که خداوند را با کلمات داوود بر مساف سی

نستایند. پس ایشان با نود و نه تنه‌های سزایش کردند و خیم شده، پرستش نمودند.^{۲۶} آنگاه حزقیای گفت: «همه کتون حزقیای را برای خداوند تقدیس کردید. پس سرور

تا قوم بیابند و عید پسخ را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم نگاه دارند، زیرا مردم آن را در تعداد زیاد، چنانکه مکتوب است نگاه نداشته بودند.

پس به فرمان پادشاه، قاصدان با نامه‌هایی از جانب پادشاه و صاحبمنصبانش به سرتاسر اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای قوم اسرائیل، نزد یهوه خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل بازگشت کنید تا او نیز به سوی باقیمانده‌گان شما که از دست پادشاهان آشور رهایی یافته‌اند، بازگردد. همچون پدران و برادرانتان نباشید که به یهوه خدای پدران خود خیانت ورزیدند، و او ایشان را چنانکه می‌بینید مایه وحشت ساخت. پس اکنون همچون پدرانان گردنکش م باشید، بلکه خود را تسلیم خداوند کنید و به قدس او درآیید، که آن را تا به ابد تقدیس فرموده است. یهوه خدایتان را عبادت کنید، تا شدت خشم او از شما برگردد. زیرا اگر نزد خداوند بازگشت کنید، برادران و فرزندانان در نظر آنان که ایشان را به اسیری برده‌اند التفات خواهند یافت، و بدین سرزمین باز خواهند گشت. زیرا یهوه خدای شما فیاض و رحیم است، و اگر نزد او بازگشت کنید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

پس قاصدان در سرتاسر سرزمین افرایم و منسی و حتی تا به زبولون، شهر به شهر رفتند، اما مردم بر ایشان خندیدند و ایشان را تمسخر کردند. «با این حال، برخی از مردان آشیر، منسی و زبولون خویشان را فروتن ساخته، به اورشلیم آمدند.» همچنین دست خدا بر یهودا بود و ایشان را یکلد ساخت تا آنچه را پادشاه و صاحبمنصبانش بر حسب کلام خداوند فرمان داده بودند، به انجام رسانند.

بدین ترتیب جمعی کثیر در اورشلیم گرد آمدند تا عید نان بی خمیرمایه را در ماه دوم برگزار کنند، جماعتی بس عظیم. آنان برخاسته، مذبحهایی را که در اورشلیم بود از

بید و قربانیها و هدایای شکرگزاری به خانه خداوند یاورید. پس جماعت قربانیها و هدایای شکرگزاری آوردند، و تمام کسانی که دل را رغب بودند قربانیهای تمامسوز آوردند. شمار قربانیهای تمامسوز که جماعت آوردند هفتاد گاو نر، یکصد فوج و دویست بره بود. همگی به جهت قربانی تمامسوز برای خداوند. قربانیهای تقدیس شده نیز ششصد گاو نر و سه هزار گوسفند بود. اما چون کاهنان اندک بودند و نمی‌توانستند همه قربانیهای تمامسوز را بیست بکنند، برادرانشان لاویان ایشان را بی‌دی‌دند تا این کار به پایان رسید، یعنی تا هنگامی که مسایر کاهنان خود را تقدیس کردند. زیرا لاویان بیش از کاهنان در خصوص تقدیس خویش وظیفه‌شناس بودند. علاوه بر قربانیهای تمامسوز، چربی قربانیهای رفاقت و هدایای ریختنی مربوط به قربانیهای تمامسوز نیز فزون بود. بدین سان خدمت خانه خداوند از یوربار شد. حزقیال و تمامی قوم به سبب آنچه خدا برای قوم خود فراهم آورده بود شادی کردند، از آن رو که این امر به‌ناگاه واقع شده بود.

برگزاری عید پسخ

و حزقیال نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاده، برای افرایم و منسی نیز نامه‌ها نوشت تا به خانه خداوند در اورشلیم بیابند و پسخ را برای یهوه خدای اسرائیل برگزار کنند. زیرا پادشاه و صاحبمنصبانش و تمامی جماعت اورشلیم مشورت کرده بودند که پسخ را در ماه دوم برگزار کنند، از آن رو که نمی‌توانستند آن را در آن زمان نگاه دارند، زیرا کاهنان هنوز به شمار کافی خود را تقدیس کرده بودند، و قوم نیز هنوز در اورشلیم گرد نیامده بودند. این امر، پادشاه و نیز تمامی جماعت را پسند آمد. پس مقرر داشتند تا در سرتاسر اسرائیل، از بدشعب تا دان، ندا کنند

«انگاه تمامی جماعت توافق کردند که جشن هفت روز دیگر ادامه یابد. پس با شادی هفت روز دیگر جشن گرفتند.»^{۱۸} حزقیل پادشاه یهودا یکهزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت داد. و صاحبمنصبان نیز یکهزار گاو و ده هزار گوسفند دادند. و شمار زیادی از کاهنان، خود را تقدیس کردند.^{۱۹} تمامی جماعت یهودا، همراه با کاهنان و لایوان و تمام جماعتی که از اسرائیل آمده بودند. و نیز غریبانی که از سرزمین اسرائیل آمده بودند. و آنان که در یهودا مسکن گزیده بودند، به شادی و سرور پرداختند.^{۲۰} بدین سان در اورشلیم شادی عظیمی بر پا بود. زیرا از زمان سلیمان پسر داوود پادشاه اسرائیل، هرگز نظیر چنین چیزی در اورشلیم واقع نشده بود.^{۲۱} لایوان کاهن برخاسته، قوم را برکت دادند. و از ایشان شنیده شد و دعاایشان به مسکن قدس خدا در آسمان رسید.

۳۱ چون این همه به پایان رسید، اسرائیلیانی که حاضر بودند، جمعلگی به شهرهای یهودا رفته، ستونهای بر خرد کردند و اشیاءها را قطع نموده، مکانهای بلند و مذبحها را در سرتاسر یهودا، بیهیمین، افرایم و منسی در هم شکستند و همه را به تعامی نابود کردند. سپس تمامی بنی اسرائیل به شهرهای خود بازگشتند. هر کس به مسکن خویش.

شرکت در عبادت

حزقیل، کاهنان و لایوان را بر حسب وظایفشان به عنبران کاهن و لایوان به گروههایشان تقسیم کرد تا قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت تقدیم کنند. و

میان برداشتند. و تمامی مذبحهای بخور را از جای برکنده، به وادی قدرون افکندند.^{۲۲} و بره پیشخ را در چهاردهمین روز از ماه دوم ذبح کردند. آنگاه کاهنان و لایوان شرمسار گشته، خود را تقدیس کردند و قربانیهای تمام سوز به خانه خداوند آوردند.^{۲۳} آنان مطابق شریعت موسی مرد خدا، در جایهای معین خود ایستادند، و کاهنان خون را از دست لایوان گرفته، پاشیدند.^{۲۴} از آنجا که بسیاری در آن جماعت خود را تقدیس نکرده بودند، لایوان مأمور شدند بره های پیشخ را برای همه کسانی که طاهر نبودند قربانی کرده، ایشان را برای خداوند تقدیس کنند.^{۲۵} زیرا جمع کثیری از آن قوم، یعنی بسیاری از افرایم، منسی، پساکار و زبولون، خویشتن را طاهر نساخته بودند، و با این حال پیشخ را برخلاف آنچه مکتوب بود خوردند. اما حزقیل برای ایشان دعا کرده، گفت: «باشد که خداوند نیکو هر آن کس را^{۲۶} که دل خویش به طلبیدن خدا، یعنی بپوه خدای پدرانش معطوف ساخته است ببخشاید، ولو آنکه آن شخص مطابق قوانین مربوط به طهارت قدس، طاهر نباشد.»^{۲۷} و خداوند حزقیل را اجابت فرموده، قوم را شفا بخشید.^{۲۸} اسرائیلیانی که در اورشلیم حاضر بودند، عید نسان بی خمیرمایه را هفت روز با شادی عظیم برگزار کردند، در حالی که لایوان و کاهنان هر روز خداوند را با سازهای پرطنینی که برای خداوند نواخته می شد، می ستودند.^{۲۹} حزقیل به همه لایوانی که در خدمت خداوند خردمندی نشان دادند، سخنان تشویق آمیز گفت. پس هفت روز خوراک عید را خوردند و قربانیهای رفاقت تقدیم کرده، بپوه خدای پدرانشان را سپاس گفتند.

* ۱۵:۳۰ در عبری: «پسخ را در چهاردهمین روز از ماه دوم ذبح کردند».

* ۲۲:۳۰ عبری می تواند به این معنا نیز باشد: «که معرفت نیکوی خداوند، تعظیم می دهند».

* ۱:۳۱ این ستونها نوعی بت بودند و مورد پرستش قرار می گرفتند.

مخت و بنایا نیز مطابق آنچه حزقیای پادشاه و عزریا سرپرست خانه خدا تعیین کرده بودند، به عنوان ناظران زیر دست کوئیا و برادرش شمعی انجام وظیفه می کردند.

«قوری پسر یمنه لاوی، نگهبان دروازه شرقی، بر قربانیهای اختیاری خدا نظارت داشت، تا هدایای خداوند و هدایای بسیار مقدس تقدیمی را تقسیم نماید.^{۱۵} عِدَن، مینامین، یسوع، شمعی، امریا و شکنیا دستیاران امین او در شهرهای کاهنان بودند، تا هدایا را میان برادرانشان، خواه پیر و خواه جوان، بر حسب گروههایشان تقسیم کنند.^{۱۶} آنان همچنین هدایا را میان تمام افراد مذکر سه ساله و بالاتر که در نسبنامهها ثبت شده بودند تقسیم کردند، یعنی میان تمامی کسانی که برای انجام خدمت روزانهشان بر حسب وظایف و گروههایشان به خانه خداوند داخل می شدند،^{۱۷} و نیز میان کاهنانی که بر حسب خاندانهایشان در نسبنامهها ثبت شده بودند، و نیز میان لاویان بیست ساله و بالاتر بر حسب وظایف و گروههایشان.^{۱۸} ایشان با تمامی کودکان، زنان، پسران و دخترانشان، یعنی تمامی جماعت، در نسبنامهها ثبت شدند، زیرا خود را با امانتداری تقدیس کرده بودند.^{۱۹} و اما در خصوص کاهنان نسل هارون که در گشترهای اطراف شهرهایشان ساکن بودند، مردانی در چند شهر به نام تعیین شدند تا سهمها را میان تمام افراد مذکر از کاهنان، و تمام آنانی که از لاویان در نسبنامهها ثبت شده بودند، تقسیم کنند.

«باری، حزقیای در سرتاسر یهودا بدین منوال عمل کرد، و آنچه را نزد بهوه خدایش نیکو و درست و راست بود به جا آورد.^{۲۰} او در هر کاری که برای خدمت خانه خدا بر طبق شریعت و فرمانها به جهت طلبیدن خدا بدان

زرد دروازههای اردوی خداوند خدمت کرده، نیکوکاری و ستایش نمایند.^{۲۱} پادشاه همچنین سهم خود را از اموال خویش برای قربانیهای تمام مسوز تقدیم کرد، یعنی برای قربانیهای تمام مسوز صیحکاهی و شاهکاهی، و قربانیهای تمام مسوز روزهای شبات و ماههای نو و اعیاد مقرر. آن سان که در شریعت خداوند نوشته شده است.^{۲۲} به ساکنین اورشلیم نیز فرمان داد تا سهم خاص کاهنان و لاویان را بپردازند، تا ایشان بتوانند خود را وقف شریعت خداوند سازند.^{۲۳} در پی انتشار این فرمان، بنی اسرائیل خیر کننده، شراب، روغن، غسل و تمامی مخصوص زمین را به فراوانی آوردند. آنان ده یک همه چیز را به فراوانی آوردند.^{۲۴} و بنی اسرائیل و یهود که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز ده یک کاوان و کوسفندان و ده یک موقوفاتی را که به یهود خدایشان وقف شده بود، آوردند و توده توده بر روی هم انباشتند.^{۲۵} آنان ساختن تودهها را در ماه سوم آغاز کردند، و در ماه هفتم آنها را به پایان رساندند.^{۲۶} چون حزقیای و صاحبمنصبان آمدند و آن تودهها را دیدند، خدوند و قوم او اسرائیل را متبارک خواندند.^{۲۷} حزقیای از کاهنان و لاویان درباره آن تودهها پرسید،^{۲۸} او عزریا کاهن اعظم از خاندان صدوق پاسخ داد:^{۲۹} از وقتی قوم آوردن هدایا به خانه خداوند را آغاز کردهاند، خوردهایم و سیر شدهایم و فراوان نیز باقی نهادهایم، زیرا که خداوند قوم خود را برکت داده و این همه باقی مانده است.^{۳۰}

نگاه حزقیای دستور داد انبارها در خانه خداوند مهیا سازند، و چنین کردند.^{۳۱} و هدایا، ده یکها و چیزهای وقف شده را با امانتداری آوردند. کوئییای لاوی بر آنها رئیس بود و پس از او، برادرش شمعی.^{۳۲} یحییئیل، عزریا، نخت، غسائیل، پریدوت، یوزاباد، الئیل، یسمخیا،

اقدام می کرد، آن را به تمامی دل انجام می داد، و کامیاب گردید.

تهدید سنحاریب

۳۲

پس از این امور، و این امانتداری، سنحاریب پادشاه آشور آمده، یهودا را مورد تهاجم قرار داد و کردا کرد شهرهای حصاردار اردو زده، در صدد برآمد آنها را برای خود تسخیر کند. چون حزقیایا بدید که سنحاریب به قصد نبرد با اورشلیم آمده است، با صاحبمنصبان و دلاور مردانش مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید، و ایشان او را یاری رسانند. پس گروهی عظیم از مردم کرد آمده، چشمه‌ها و نیز آبراهی را که از میان آن سرزمین می‌گذشت بستند، زیرا گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»^۱ آنگاه حزقیایا خویشان را تقویت کرده، تمامی دیوار شهر را که ویران شده بود مرمت نمود و بر آن برجها بساخت؛ همچنین دیواری دیگر در بیرون آن بنا کرد، و ملو را در شهر داوود مستحکم کرده، سلاح و سپر به شمار فراوان ساخت.

حزقیایا سرداران جنگی بر مردم برکماشت و ایشان را نزد خود در میدانی که کنار دروازه شهر بود گرد آورده، با سخنان دلگرم‌کننده خطاب به آنان چنین گفت: «قوی و دلیر باشید. از پادشاه آشور و تمامی آن جماعت که با اویند ترسان و هراسان مشوید، زیرا آن که با ماست بزرگتر است از آن که با ایشان است! با او بازوی بشری است، اما با ما بیهوشی است، تا یاری مان دهد و برای ما بجنگد!» پس قوم از سخنان حزقیایا پادشاه یهودا قوت قلب یافتند.

پس از آن، سنحاریب پادشاه آشور که تمامی نیروهایش در برابر لاکیش اردو زده بود، خادمان خود را به اورشلیم نزد حزقیایا پادشاه یهودا و نزد تمامی یهودا که در اورشلیم بودند فرستاده، گفت: «سنحاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: «بر چه چیز توکل بسته‌اید که همچنان در اورشلیم در محاصره مانده‌اید؟ نه این است که حزقیایا این سخن گفته، بیهوشی خدایمان ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد، شما را اغوا می‌کند تا از کرمکی و تشنگی تلف شوید؟ آیا همین حزقیایا نیست که مکانهای بلند و مذبحهای خدایان را از میان برداشته و به یهودا و اورشلیم دستور داده و گفته است که: تنها در برابر یک مذبح پرستش کنید و بر آن بخور بسوزانید؟» آیا نمی‌دانید که من و پدرانم با تمامی اقوام سرزمینهای دیگر چه کرده‌ایم؟ آیا خدایان اقوام آن سرزمینها به هیچ روی توانسته‌اند سرزمینهای آنها را از دست من برهانند؟ از همه خدایان قوم می‌دانم که پدرانم به نابودی کامل سپردند، که دیگر نتوانسته‌اند قوم خود را از دست من برهانند، که حال خدای شما بتواند شما را از دست من رهایی بخشد؟ پس اکنون مکذوبید حزقیایا شما را بغریبید یا بدین گونه اغوا کند. بر وی اعتماد مکنید، زیرا هیچ یک از خدایان قومها یا ممالک نتوانسته است قوم خود را از دست من یا از دست پدرانم برهانند، چقدر بیشتر خدای شما نخواهد توانست شما را از دست من رهایی بخشد!»

خادمان سنحاریب سخنان دیگری چو بر ضد بیهوشی خدا و خادمش حزقیایا گفتند، سنحاریب نامه‌های اهانت آمیزی نیز درباره یهودا و خدای اسرائیل نوشت و اینچنین بر ضد او سخن گفت: «ایه همان سان که خدایان قوم

* ۵:۳۲ عبری می‌تواند به این معنی نیز باشد: «او را تا سطح برجها بلند ساخت».

* ۱۲:۳۲ در عبری: «مکانهای بلند و مذبحهای او را».

باری. حزقیای دولت و حشمت بس عظیمی داشت، و خزانه‌هایی برای نقره و طلا و سنگهای قیمتی، و نیز برای عطرها و سپرها و همه نوع اشیای گرانبها بساخت.^{۳۱} او انبارهایی به جهت محصول کدوم و شراب و روغن بساخت، و نیز طویله‌ها برای همه نوع احشام و اغلبها برای کله‌ها.^{۳۲} همچنین شهرها برای خود بنا کرد و کله‌ها و رمه‌های بسیار به دست آورد، زیرا خدا اموال فراوان به او بخشیده بود. همین حزقیای بود که خروجی فوقانی آبهای جیحون را مسدود کرد و آن را به جانب غربی شهر داوود هدایت نمود. حزقیای در تمامی کارهایش کامیاب می‌شد.^{۳۳} اما در خصوص فرستادگان امیران بابل که نزد وی فرستاده شدند تا در مورد آبتی که در آن سرزمین واقع شده بود پرسش کنند، خدا او را به حال خود وا گذاشت تا او را بیازماید و هرآنچه را در دل اوست بآورد.

او اما دیگر امور مربوط به حزقیای، و کارهای نیکویش، اینک در رؤیای اشعیای نبی پسر اموص در کتاب پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده است.^{۳۴} حزقیای با پدران خود آرمید و او را در قسمت بالایی مقبره پسران داوود به خاک سپردند. تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم در مرکش او را حرمت نهادند، و پسرش منسی به جای او پادشاه شد.

منسی، پادشاه یهودا

منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد، و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد.^{۳۵} او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، و مطابق اعمال گناهت اور اقوامی که خداوند آنها را از پیش روی بنی اسرائیل بیرون رانده بود، رفتار کرد.^{۳۶} او مکانهای بلند را که پدرش حزقیای ویران کرده بود از نو ساخت، و مذبحها برای بعلها بنا کرده، اشیره‌ها ساخت و در برابر تمامی

سازمانهای دیگر فوهمشان را از دست می‌دهیدند، خدای حزقیای نیز قوم خویش را از دست من حزقیای نجات داد.^{۳۷} نگاه ایشان به آیین یهودیان، به او از بلند خطاب به مردم فرستادیم که بر حصار بودند تا در دادند، تا ایشان را به وحشت افکند، بترسانند و شهر را تسخیر کنند.^{۳۸} آنان درباره خدای اورشلیم همسند خدایان دیگر اقوام جهان که ساخته دست بشرند، سخن گفتند.

پس حزقیای پادشاه و اشعیای نبی پسر اموص در بن باره دعا کرده، به سوی آسمان نود بار آوردند؛^{۳۹} و خداوند فرشته‌ای فرستاده، همه جنسکوران، صاحبان و سرداران دوی پادشاه آشور را هلاک ساخت. پس پادشاه آشور با وی شش‌هفته به سرزمین جیحون بازگشت، و چون به خانه خدای خود داخل شد، آنان که از صلب خود او بودند او را در سجده شصتبار گشتند.^{۴۰} بدین ترتیب خداوند، حزقیای و ساکنان اورشلیم را از دست سحر و جادو پادشاه آشور و از دست همه نجات داد. از هر سببی برای ایشان تدارک می‌دید.^{۴۱} پس پسر نبی حزقیای خداوند هدایا به اورشلیم فرستاد، و پسر حزقیای پادشاه یهودا اشیای منسی، به کربانی که او از آن پس در نظر تمامی آنها سرآمد کردید.

غرور و مرگ حزقیای

در آن ایام، حزقیای بیمار و مشرف به موت شد. پس نزد خداوند دعا کرد، و خداوند با وی سخن گفت، یعنی به او داد.^{۴۲} اما حزقیای در برابر حسدنی که به وی شده بود رفتاری شایسته ننهادند، زیرا او دشمن معروف گردید. پس بر او و بر یهود و اورشلیم، غضب افروخته شد.^{۴۳} حزقیای همه با ساکنان اورشلیم، به جهت غرور دل خود خویش را فروتن ساخت، و چون در چشم خداوند در ایام حزقیای بر ایشان نازل نگردید.

اورشلیم و به قلع‌روش باز آورد. نگاه منسی دریافت که بیهوه خداست.

«پس از این، منسی دیوار بیرونی شهر دوازده را در غرب جیحون، در دره، تا دهانه دروازه ماهی بنا کرد، و کردکرد عوفل دیوار کشیده، آن را بسیار بلند ساخت؛ همچنین سرداران لشکرها را در تمامی شهرهای حصار در یهود مستقر نمود. او خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند بیرون آورد، و تمامی مذبح‌هایی را نیز که بر کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بود از میان برداشته، آنها را از شهر بیرون افکند.» نگاه مذبح خداوند در مرتب کرده، قربانیهای رفاقت و شکرگزاری بر آن تقدیم کرد و یهودا را امر فرمود که بیهوه خدای اسرائیل را عبادت کنند. «پس این حل، قوم همچنان در مکانهای بلند قربانی تقدیم می‌کردند، ولی تنها برای بیهوه خدایشان.»^{۱۰}

«و اما دیگر امور مربوط به منسی، و دعایی که به درگاه خدایش کرد، و نیز سخن نبییی که در نام بیهوه خدای اسرائیل با وی سخن گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان سرزنش نوشته شده است.»^{۱۱} همچنین دعای منسی، مستجاب شدن دعایش، و تمامی کندها و خیانت‌هایی که تا پیش از فروتن شدنش ورزیده و جاهایی که در آنها مکانهای بلند ساخت و اشیره‌ها و بت‌ها بر پا کرد، جملگی در تواریخ حوزای نوشته شده است. «منسی با پدران خود آزمید و او را در کاخ خودش به خاک سپردند، و پسرش امون به جای او پادشاه شد.»

آمون، پادشاه یهودا

«آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد، و دو سال در اورشلیم سلطنت کرد.»^{۱۲} و چون را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد، چنانکه پدرش منسی کرده بود. «آمون همه بت‌ها را به

لشکریان آسمان سجده کرده، آنها را عبادت نمود. او مذبحها در خانه خداوند ساخت، که خداوند در باره‌اش فرموده بود: «نام من تا ابد در اورشلیم خواهد بود.»^{۱۳} او در هر دو صحن خانه خداوند، مذبحها برای تمامی لشکر آسمان ساخت. «نیز پسران خود را در وادی بن‌هنوم در آتش قربانی کرد، و به فالگیری و افسونگری و جادوگری پرداخته، از واسطه‌ها و احضارکنندگان ارواح مشورت جست. او در نظر خداوند بدی بسیار کرده، خشم او را برانگیخت. «منسی تمثال تراشیده بتی را که ساخته بود، در خانه خدا نهاد، که درباره آن خدا به داوود و به پسرش سلیمان گفته بود: «نام خود را تا ابد در این خانه و در اورشلیم، شهری که از میان تمام قبایل اسرائیل برگزیده‌ام، خواهم نهاد.»^{۱۴} دیگر پای اسرائیل را از سرزمینی که برای پدرانشان مقرر داشتیم نخواهم گند، تنها اگر به‌دقت هر آنچه را بدیشان فرمان دادم به جا آورند، برحسب تمامی شریعت، فرایض و قوانینی که به دست موسی بدیشان سپردم.»^{۱۵} اما منسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را گمراه کرد، چندان که ایشان حتی از اقوامی که خداوند آنان را از پیش روی بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بیشتر شرارت ورزیدند.

«خداوند با منسی و قوم او سخن گفت، اما ایشان گوش نگرفتند.»^{۱۶} پس خداوند سرداران لشکر پادشاه آشور را بر ایشان آورد، و آنان منسی را اسیر کرده، بر او دستبند زدند و با غل و زنجیر برنجین وی را بسته، به بابل بردند.^{۱۷} اما او در تنگی خویش، نظر لطف بیهوه خدای خود را طلبید، و خود را در برابر خدای پدرانش به‌غایت فروتن ساخت.^{۱۸} پس چون به درگاه خداوند دعا کرد، خدا استدعای او را اجابت فرموده، تمنای او را شنید. پس او را به

شافان پسر اصلیا و معسیا حاکم شهر را همراه با یوآخ پسر یوآحاز و قایع نگار فرستاد تا خانه یهوه خدایش را مرمت کنند.^{۱۹} آنان نزد حلقیا کاهن اعظم رفتند و پولی را که به خانه خدا آورده شده بود و لاویان نگهبان آستانه از مردم منسی، افرایم و تمامی باقیماندگان اسرائیل و از تمامی مردم یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع آوری کرده بودند، به وی دادند.^{۲۰} سپس آن پول به دست سرکارگرانی داده شد که به نظارت بر کار خانه خداوند گماشته شده بودند، تا آن را به کارگرانی بدهند که در خانه خداوند مشغول کار بودند و آن را مرمت و بازسازی می کردند.^{۲۱} ایشان پول را به نجاران و بنیایان دادند تا سنگهای تراشیده بخرند، و نیز الوار به جهت تیرهای چوبی و تیرهای سقف برای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را ویران به حال خود رها کرده بودند.^{۲۲} و آن مردان، کار را با امانت به انجام رساندند. سرپرستان ایشان عبارت بودند از: یحزق و عوبدیا که لاوی و از نسل مراری بودند، و زکریا و مشلام از نسل قهاتی. از لاویان، همه کسانی که در نواختن سازهای موسیقی مهارت داشتند،^{۲۳} سرپرستی باربران را عهده‌دار بودند و بر کار تمام کسانی که به خدمات گوناگون مشغول بودند، نظارت می کردند. برخی از لاویان، کاتب و صاحب‌منصب و نگهبان دروازه‌ها بودند.

پیدا شدن کتاب شریعت

^{۲۴} چون پولی را که به خانه خداوند آورده شده بود بیرون می آوردند، حلقیای کاهن کتاب تورات را که خداوند توسط موسی داده بود، پیدا کرد.^{۲۵} حلقیا به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام»، و حلقیا کتاب را به شافان داد.^{۲۶} شافان نیز کتاب را نزد پادشاه برد و بدو خبر رسانیده، گفت: «خادمانت مشغول انجام همه کارهایی هستند که بدیشان سپرده شده است.»^{۲۷} آنان پولی را که

تراشیده‌ای را که منسی ساخته بود، می پرستید و برای آنها قربانی می کرد.^{۲۸} اما برخلاف پدرش منسی، خود را در حضور خداوند فروتن ساخت. بلکه پیوسته بر تفصیلات خویش می نپرد.^{۲۹} خادمانش بر او دسیسه کردند و او را در خانه‌اش به قتل رساندند.^{۳۰} اما مردم ممنکت تمامی کسانی را که بر آمون پادشاه دسیسه کرده بودند کشتند، و پسرش یوشیا را به جای او پادشاه ساختند.

اصلاحات یوشیا

۳۴ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد، و سی و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد.^۱ او آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا آورد، و در راههای پدرش در بود کام برداشته، از آنها به راست یا چپ منحرف نشد.^۲ یوشیا در هشتمین سال سلطنت خود، در حالی که هنوز جوانی بیش نبود، به صیدان خدای پدرش داوود آغاز کرد. در سال دوازدهم نیز به پاکسازی یهودا و اورشلیم از مکذبه‌های بت‌ها و اشیره‌ها و تمثالهای تراشیده و بت‌های ریخته‌شده آغاز نمود.^۳ مذبحهای تعلیم را در حضور او فرو ریختند، و او مذبحهای بخور را که بالاتر از آنها بود در هم کوبیده، اشیره‌ها و تمثالهای تراشیده و بت‌های ریخته‌شده را در هم شکست و خرد کرد، و خاک آن را بر قبرهای کسانی پاشید که برای آن بت‌ها قربانی می کردند.^۴ استخوانهای کاهنانشان را نیز بر مذبحهایشان سوزانید، و بدین گونه یهودا و اورشلیم را پاکسازی کرد.^۵ یوشیا در شش‌های منسی، افرایم و شمعون، تانفتالی، و در ویرانه‌های اطرافشان، مذبحها و اشیره‌ها را در هم شکست و بت‌های تراشیده را خرد کرد، و تمامی مذبحهای بخور را در سرتاسر سرزمین مسیح قطع نمود، سپس به اورشلیم بازگشت. یوشیا در هجدهمین سال سلطنت خود، پس از آنکه زمین و معبد را پاکسازی کرد،

خدای اسرائیل درباره سخنانی که شنیده‌ی چنین می‌فرماید: ^{۱۸} «از اینجا که دلت نرم بود و با شنیدن سخنان خدای خدا بر ضد این مکان و ساکنانش، خویشتن را در حضور خدا فروتن ساختی، پس چون خود را در برابر من فروتن ساختی، جامه بی‌تن دریدی و به حضور من گریستی، خداوند می‌فرماید که من نیز تو را اجابت فرمودم. ^{۱۹} «اینک تو را نذر پدرت کردم، خواهم آورد، و در اقامت به قبر خواهی رفت. چشمان تو تمامی آن بالا را که من بر این مکان و بر ساکنان آن خواهم آورد، نخواهد دید.» پس ایشان پاسخی از آن را به گوش پادشاه رساندند.

^{۲۰} «انگاه پادشاه فرستاده، تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را کرد آورد. ^{۲۱} و پادشاه با تمامی مردمان یهودا و ساکنان اورشیم و کاهنان و لایوان، یعنی با تمامی قوم از بزرگ و کوچک، به خانه خداوند برآمد، و تمامی کلمات کتاب عهد را که در خانه خداوند پیدا شده بود در گوش آنان خواند. سپس پادشاه در جایگاه خود ایستاده، در حضور خداوند عهد کرد که از خداوند پیروی کرده، فرامین، شهادت و فریض او را به تمامی دل و جان نگاه دارد، و کلمات عهد را که در آن کتاب نوشته شده بود، به جا آورد. ^{۲۲} انگاه و تمامی کسانی را که در اورشلیم و بنیهین حضور داشتند و ادانت که خود را بدان متعهد سازند، و ساکنان اورشلیم مطابق عهد خدا، یعنی خدای پدرانشان، عمل کردند. ^{۲۳} یوشیا هدیه‌بتهای گراحت اور را از تمامی ممالکی که از آن بنی اسرائیل بود برگرفت، و همه کسانی را که در اسرائیل حضور داشتند و داشتند، یهوده خدایشان را عبادت کنند، و ایشان در تمام روزهای زندگی او، از پیروی یهوده خدای پدرانشان منحرف نشدند.

در خانه خداوند بود بیرون آورده و آن را به دست ناظران و سرکارگران سپرده‌اند. ^{۲۴} انگاه شافان دبیر، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» و شافان آن کتاب را در حضور پادشاه خواند.

^{۲۵} چون پادشاه کلمات شریعت را شنید، جامه خویش دریده، ^{۲۶} به حلقیا و اخیقام پسر شافان و عبدون پسر میکاه و شافان دبیر و عسایا خدمتکار پادشاه دستور داده، گفت: ^{۲۷} «بروید و از خداوند برای من و برای آنان که در اسرائیل و یهودا باقی مانده‌اند، درباره کلمات این کتاب که پیدا شده است، مسئلت کنید. زیرا خشم خداوند که بر ما فرو ریخته است، پس عظیم است، از آن رو که پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و مطابق هر آنچه در این کتاب نوشته شده است، عمل نکردند.»

نبوت خلدّه

^{۲۸} «حلقیا و کسانی که پادشاه فرستاده بود، نزد خلدّه نبیه زن شلوم پسر توفیت پسر حسره جامه‌دار، که در ناحیه دوم اورشلیم سکونت داشت، رفتند و با او در این باره سخن گفتند. ^{۲۹} او بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: ^{۳۰} «به آن که شما را نزد من فرستاده است بگویید: ^{۳۱} خداوند چنین می‌فرماید: هان من بر این مکان و بر ساکنانش بلایی خواهم آورد، یعنی همه لغت‌های مکتوب در آن کتاب را که در حضور پادشاه یهودا خوانده شد. ^{۳۲} زیرا ایشان مرا ترک کرده و برای خدایان غیر بخور سوزانده‌اند، تا به تمامی اعمال دستان خویش مرا به خشم آورند. پس خشم من بر این مکان فرو خواهد ریخت، و فرو خواهد نشست. ^{۳۳} و اما به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئلت نمودن از خداوند فرستاد، چنین بگویید: یهوده

* ۲۲:۳۴ در یکی از نسخه‌های عبری، و کلمت و سربانی: حلقیا و کسانی که پادشاه را فرستاده بود

گروههایشان ایستادند. آن سان که پادشاه فرمان داده بود. «سپس برهٔ پسخ را ذبح کردند، و کاهنان خونی را که به دستشان داده شد پاشیدند و لاویان نیز پوست قربانیها را کردند.» «نگاه قربانیهای تمام سوز را برگرفتند، تا آنها را بر حسب گروههای خاندانهای عامهٔ مردم تقسیم کنند. تا مطابق آنچه در کتاب موسی نوشته شده است، به خداوند تقدیم کردد. و با کاوها نیز به همین ترتیب عمل کردند.» «ایشان برهٔ پسخ را بر حسب قانون در آتش بریان کردند، اما قربانیهای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابها پخته، آنها را به سرعت به تمامی عامهٔ مردم رساندند.» «سپس برای خود و برای کاهنان تدارک دیدند، زیرا کاهنان از نسل هارون، تا شامگاه مشغول تقدیم قربانیهای تمام سوز و تکه‌های چربی بودند؛ بنابراین لاویان برای خود و برای کاهنان تدارک دیدند.» «نوازندگان، از نسل آساف، مطابق جایگاهی که داوود، آساف، هیمان، و یدوتون نبی پادشاه فرمان داده بودند، در جای خود قرار گرفتند. نگهبانان دروازه‌ها نیز نزد دروازه‌ها ماندند و لازم نبود خدمتشان را ترک کنند، زیرا برادرانشان، یعنی لاویان، برایشان تدارک می‌دیدند.

«بدین ترتیب، در آن روز تمامی خدمت خداوند به جهت برگزاری پسخ و تقدیم قربانیهای تمام سوز بر مذبح خداوند، مطابق فرمان یوشیای پادشاه به انجام رسید.» «آن کسان از بنی اسرائیل که حضور داشتند، پسخ را در آن هنگام برگزار کردند و عید نان بی خمیرمایه را هفت روز نگاه داشتند.» «از روزگار سموئیل نبی، هرگز چنین عید پسخی در اسرائیل برگزار نشده بود؛ و هیچیک از پادشاهان اسرائیل نیز پسخی نظیر این پسخ یوشیا برگزار نکرده بودند، با کاهنان و لاویان، و با حضور تمامی یهودا و اسرائیل و ساکنین اورشلیم.» «این پسخ در هجدهمین سال سلطنت یوشیا برگزار شد.

برپایی پسخ

۳۵


یوشیا عید پسخی برای خداوند در اورشلیم نگاه داشت. ایشان برهٔ پسخ را در چهاردهمین روز از ماه نخست ذبح کردند. یوشیا کاهنان را به وظایفشان برگماشت، و ایشان را در خدمت خانهٔ خداوند دلگرم ساخت. «و به لاویان که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: صندوق مقدس را در خانه‌ای که سلیمان پسر داوود، پادشاه اسرائیل بنا کرد، بگذارید. دیگر آن را بر شانه‌هایتان حمل نکنید. حال بیهوده خدیتان، و قوم او اسرائیل را، خدمت نمایند. خود را مطابق نوشته‌های داوود پادشاه اسرائیل و پسرش سلیمان، بر حسب خاندانهایتان، در گروههای خویش آماده سازید. و بر حسب گروههای خاندانهای برادراتان، یعنی عامهٔ مردم، و بر حسب گروههای خاندانهای پدران لاویان، در قدس بایستید. برهٔ پسخ را ذبح کنید و خود را تقدیس کرده، برای برادرانتان تدارک ببینید. تا ایشان مطابق کلامی که خداوند توسط موسی گفته است عمل کنند.»

یوشیا برای عامهٔ مردم، یعنی برای همهٔ کسانی که حاضر بودند، سی هزار بره و بزغاله و گاو و سه هزار گاو به جهت قربانی پسخ تدارک دید. که همه از داراییهای شخصی پادشاه بود. «صاحبمنصبانش نیز داوطلبانه هدیه‌هایی به قوم و به کاهنان و لاویان دادند. حننیا، زکریا و یحییئیل که سرپرستان خانهٔ خدا بودند، دو هزار و شصت بره و سیصد گاو به جهت قربانی پسخ به کاهنان دادند. «کوئینیا نیز سه هزار و شصت گاو و شصت بره و سیصد گاو به جهت قربانی پسخ به لاویان دادند. «باری، ترتیبات کار خدمت داده شد و کاهنان در جایهای خود و لاویان در

مرگ یوشیا

۲۰ پس از این همه، و پس از آنکه یوشیا معبد را سر و سامان داده بود، نکو پادشاه مصر برای جنگ به کرکمیش واقع در کنار رود فرات برآمد، و یوشیا به مقابله با او بیرون شد. ۲۱ اما نکو قاصدان نزد او فرستاد و گفت: «ای پادشاه یهودا، مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو برخاسته‌ام، بلکه به ضد خاندانی که با آن در جنگم، خدا به من فرمان داده است که بشتابم. پس، از مخالفت با خدا که با من است باز ایست، می‌ادا تو را هلاک سازد.» ۲۲ اما یوشیا نخواست از او روی بگرداند، بلکه سیمای خود را مبدل ساخت تا با او بجنگد. او به آنچه نکو از جانب خدا گفته بود گوش فراندا، بلکه عازم نبرد در دشت مجادو شد. ۲۳ کمانداران، یوشیای پادشاه را به تیر زدند؛ پس او به خادمانش گفت: «مرا از اینجا ببرید، زیرا سخت مجروح شده‌ام.» ۲۴ آنان وی را از آن ازابه پایین آوردند، و بر ازابه دیگرش سوار کرده، به اورشلیم بردند. یوشیا بمرد، و او را در مقبره پدرانش به خاک سپردند. و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا سوگواری کردند. ۲۵ از میا نیز برای یوشیا مرثیه‌ای خواند، و همه سراینندگان از مرد و زن تا به امروز در مرثیه‌های خویش از یوشیا یاد می‌کنند. این مرثیه‌ها در اسرائیل به صورت فریضه درآمده، و اینک در کتاب مراثی مکتوب است. ۲۶ و اما دیگر امور مربوط به یوشیا، و کارهای نیکویی که مطابق نوشته‌های شریعت خداوند انجام داد، ۲۷ و کردار او، از آغاز تا پایان، اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

۳۶  مرده‌ان ممانکت، یهوآحاز یسر یوشیا را گرفته، و را به حی پدرش در اورشلیم پادشاه ساختند. یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد، و سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. پادشاه مصر و برادر اورشلیم از سلطنت عزل کرد، و معدن یکصد وزنه نقره و یک وزنه طلا بر سر زمین یهودا خراج گذاشت. پادشاه مصر، برادر وی نیقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و نه بر را به یهوآقیم تغییر داد. اما نکو، یهوآحاز برادر نیقیم را گرفته، او را به مصر برد.

یهویاقیم، پادشاه یهودا

۱ یهوویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد، و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. و آنچه را که در نظر یهودا خدایش بد بود به جر آورد. نیوکدنصر پادشاه بابل به ضد او بر مده، او را به زنجیرها بست و به بابل برد. نیوکدنصر برخی از ظروف خانه خداوند را نیز به بابل برد و آنها را در معبد خود در بابل نهاد. و اما دیگر امور مربوط به یهوویاقیم، و کارهای کراهت‌آوری که کرد، و آنچه بر ضد او یافت گردید، اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. و یسرش یهوویاقیم به جای او پادشاه شد.

یهویاکین، پادشاه یهودا

۱ یهوویاکین هجده ساله بود که پادشاه شد، و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت کرد. او آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جر

* ۲:۳۶ در نسخه عبری: "یواحاز" که شکل دیگری از "یهوآحاز" است؛ همچنین در ۲:۳۶

* ۳:۳۶ یا "قطار": یک وزنه تقریباً معادل ۳۴ کیلوگرم است؛ همچنین در ۲:۳۶

* ۷:۳۶ یا "کاخ".

* ۹:۳۶ در یکی از نسخه‌های عبری، برخی از نسخه‌های ترجمه نروژی هفنادساله، و در ۱۱:۱۵ همچنین حرج شده است؛ پادشاهان ۸:۲۴). در اغلب نسخه‌های عبری "هشت".

را در مکان قدس ایشان به شمشیر کشت و بر مردان جوان و دوشیزگان، و پیران و ریش سفیدان، رحم نکرد. خدا تمامی آنان را به دست نبوکدنصر تسلیم کرد. «او همه اسباب خانه خدا را از بزرگ و کوچک، و نیز گنجینه‌های خانه خداوند و گنجینه‌های پادشاه و صاحبمنصبانش را به بابل برد. «انان خانه خدا را به آتش کشیده، دیوار اورشلیم را ویران کردند و همه کاخهای آن را به آتش سوزانده، تمامی اشیای نفیس آن را از بین بردند. «نبوکدنصر کسانی را که از دم شمشیر جان به در برده بودند به بابل به اسیری برد، و ایشان تا زمان به قدرت رسیدن پادشاهی پارس، بردگان او و پسرانش شدند، «تا کلامی که خداوند از دهان ارمیا گفته بود به انجام رسد، تا آنکه که زمین از شبات خود بهره‌مند گسردد، زیرا زمین در تمام مدت ویرانی‌اش شبات را نگاه داشت، تا آنکه که هفتاد سال سپری شد.

«در نخستین سال سلطنت کوروش پادشاه پارس، تا کلام خداوند که به زبان ارمیا گفته شده بود به انجام رسد، خداوند روح کوروش پادشاه پارس را برانگیخت تا در سرتاسر قلمرو خویش اعلامیه‌ای صادر کند و آن را مرقوم نیز بدارد، بدین مضمون: «کوروش پادشاه پارس، چنین می‌فرماید: «یهوه خدای آسمانها، همه ممالک زمین را به من داده است، و مرا مأمور فرموده تا در اورشلیم که در یهوداست، خانه‌ای برای او بسازم، از تمامی قوم او، هر یک از شما که برود، یهوه خدایش همراه او باشند.»»

«همه که نجوبل سال، نبوکدنصر پادشاه برسانده، و در باختر و ف کرانهای خانه خداوند اورشلیم و خویشت او صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

صدقیا، پادشاه یهودا

صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد، و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. او آنچه که در عقل یهوه خدایش بد بود به جان آورد، و خود را در حضور اومهای نبی که از زمان خداوند مسکن می‌گفت، فروتن ساخت. «صدقیا همچنین بر نبوکدنصر پادشاه که در بی‌نامه خود سوگند داده بود، شورید، او در دشمنی کرد و دل خود را سخت ساخت، نزد یهوه خدای اسرائیل بازگشت ننمود. «تمامی روشهای کائنات و قوم نیز به‌غایت خیانت فریبیدند و معضات همه اعمال کراهت‌آور ملت‌ها رفتار کرده، خانه خداوند را که او در اورشلیم تعیین کرده بود، نجس ساختند.

ستوط اورشلیم

«یهوه خدای پدران آنها باها به واسطه سالان خود بر بنی ایشان بیغام فرستاد، بلکه صحیح بود برمی‌خواست و پیام می‌فرستاد، زیرا که بی قوه خود بر مسکن خویش شفقت داشت. «اما آنان رسولان خدا را به شکنجه که فتنه، کلاه او را خوار شمردند و به نیکبختی همانند کردند، چندان که خشمم خوردند، بر قومش آروخته شد تا آنجا که دیگر به علاجی نبود. «پس خداوند، پادشاه بابل را بر ایشان آورد، و او مردان جوانان

۳۶-۱۰:۳۶ «صدقیا خدای اسرائیل» که می‌باشد به معنی «خویشت» باشد، همچنین رجوع کنید به ۲ پادشاهان (۱۷:۲۴).
 ۳۷-۱۵:۳۶ «مضامین» یعنی که در زبان‌ها، خداوند در دل‌های است.
 ۳۸-۱۱:۳۰

معرفی کتاب عزرا

کتابهای عزرا و نحمیا گرچه در کتاب مقدسهای ما دو کتاب مجزا هستند، اما در اصل تری واحد بودند که می‌بایست با هم مطالعه شوند. این امر هم از سنت یهود و هم از محتوای این دو کتاب استنباط می‌شود. در قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی عزرا و نحمیا، این دو کتاب با هم ادغام شده‌اند. آثار قدیمی یهودی نیز حاکی از همین امر است.

دانشمندانی چند بر این اعتقادند که نویسنده این دو کتاب، نگارنده کتابهای اول و دوم تواریخ نیز بوده است. عزرا و نحمیا، مانند اول و دوم تواریخ به فهرست‌ها اهمیت بسیار می‌دهند. در آنها هفت نامه رسمی یافت می‌شود که همه، به جز یکی، به زبان آرامی هستند.

رویدادهای کتاب عزرا به دوره سلطنت اردشیر اول و به سال ۴۵۸ قبل از میلاد مربوط است. دو موضوع اصلی کتاب عزرا عبارتند از بازسازی معبد در ایام زروبابل و اصلاحات دینی عزرا پس از ایامی چند. در کتاب عزرا می‌بینیم که روند تاریخ تحت حاکمیت خدا قرار دارد. همچنین از طریق اشارات متعدد به کتاب موسی نشان داده می‌شود که ایمان بازگشتگان از تبعید با ایمان نیاکانشان پیوند دارد. قوم خدا به یاری خدا و با وجود مخالفت‌های بسیار کار بازسازی معبد را به پیش می‌برند. در ضمن، بیان می‌شود که پادشاهان پارس نظری مساعد به قوم خدا نشان می‌دهند.

تقسیم‌بندی کلی

بخش اول: بابهای ۱ تا ۶

فرمان کوروش در مورد بازگشت تبعیدیان و ظروف معبد (باب ۱)

فهرست تبعیدیانی که بازگشتند (باب ۲)

برقراری مجدد عبادت (۱:۳ تا ۵:۴)

مخالفت آشکار (۶:۴ تا ۲۴)

بازسازی معبد (بابهای ۵ و ۶)

بخش دوم: بابهای ۷ تا ۱۰

معرفی عزرا (۱:۷ تا ۱۰)

مأموریت عزرا (۱۱:۷ تا ۲۸)

سفر عزرا به اورشلیم (باب ۸)

گزارش ازدواج‌های مختلط و اعتراف عزرا (باب ۹)

حل مشکل ازدواج‌های مختلط (باب ۱۰)

عزرا

بیانیه کوروش پارسی

در نخستین سال کوروش، شاه پارس، بری اینکه کلام خداوند که به زبان رمیا گفته شده بود به انجام رسد، خداوند روح کوروش، شاه پارس را برانگیخت و او بیانیه‌ی در سرتاسر قلمرو خود صادر کرد و آن را بدین مضمون بنکاشت:

کوروش، شاه پارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی حکومتهای زمین را به من بخشیده و مرا برگزیده است تا در اورشليم که در يهوداست، خانه‌ای برای وی بسازم. هر کس از تمامی قوم او که در میان شماست - خدایش با وی باشد - می‌تواند به اورشليم که در يهوداست برود و خانه یهوه خدای اسرائيل، همان خدا را که در اورشليم است، بنا کند. پس هر که باقی مانده است، در هر محلی که اقامت دارد، مردمان آن محل وی را با دادن نقره و طلا و چارپایان، همراه با هدایای اختیاری برای خانه خدا در اورشليم، حمایت کنند.

پس سران خاندانهای يهودا و بنیامین، و کهنان و لاویان، یعنی همه کسانی که خدا بر ایشان را برانگیخته بود، برخاستند تا رفته خانه خداوند را که در اورشليم است، بنا کنند. تمامی همسایگان آنها سوای هدایای اختیاری، ایشان را با دادن آلات نقره و طلا و

اموال و چارپایان و هدایای گرانبها یاری دادند. کوروش پادشاه نیز ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر از اورشليم آورده و در خانه خدایان خود نهاده بود، بیرون آورد. کوروش، شاه پارس، آنها را به دست میترداد خزانه‌دار بیرون آورد و او آنها را شمرده، به شیشبصر رهبر يهودا تحویل داد. این است شمار آنها: سی لکن طلا، هزار لکن نقره، بیست و نه بخورسوز، سی کاسه طلا، چهارصد و ده کاسه نقره از قسم متفاوت و هزار ظرف دیگر. شمار ظروف طلا و نقره بر روی هم پنج هزار و چهارصد بود. شیشبصر همه اینها را با اسیرانی که از بابل به اورشليم می‌رفتند، برد.

نام اسیرانی که از تبعید بازگشتند

اینانند مردمانی که از میان تبعیدیان ساکن در ولایت از اسارت برآمدند، تبعیدیانی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، آنها را به بابل به اسیری برده بود. آنان به اورشليم و يهودا بازگشته، هر یک به شهر خویش رفتند. آنها همراه زروبابل، یسوع، نجمیا، سیرایا، رعیلایا، مردخای، بلشان، مسفار، بغوای، رحوم و بعنا آمدند. شمار مردان قوم اسرائیل که آمدند، چنین بود: پسران فرعوش، ۲۱۷۲. پسران شغطیا، ۳۷۲. پسران آزح، ۷۷۵. پسران فحتموآب، یعنی پسران یسوع و یوآب، ۲۸۱۲. پسران عیلام، ۱۲۵۴. پسران

غزه، پسران فاسیح، پسران بیضای، پسران اسنه، پسران معوییم، پسران نفومییم، پسران بقوبی، پسران حقوف، پسران حرخورد، پسران بصلوت، پسران محیدا، پسران حرشیا، پسران برفوس، پسران سپسرا، پسران تاهح، پسران نصیح و پسران حطیفنا.

^{۲۱} پسران خادمان سلیمان: پسران منوضی، پسران هسوفرت، پسران فرود، پسران یعان، پسران درقن، پسران جدیل، پسران شغیب، پسران حطیل، پسران فوخردحطبانیم و پسران امی.

^{۲۲} شماری خادمان معبد و پسران خادمان سلیمان بر روی هم ۳۹۲ بود.

^{۲۳} اینانند کسانی که از شهرهای تلمیح و تل حرشیا و کروب و اوان و امیر برآمدند، هرچند نمی توانستند ثابت کنند که خاندان و دودمانند از اسرائیلند: پسران دلایا و پسران طویر و پسران نقودا، ۶۵۲. و نیز از پسران کهدن: پسران حایا و پسران هفوص و پسران برزلائی، برزلائی همان بود که یکی از دختران برزلائی جامعادی را به زنی گرفت و نام آن خاندان را بر خود نهاد. اینان انساب خود را در میان کسانی که در نسابنامهها ثبت شده بودند جستجو کردند اما نیافتند. از این رو به سبب ناشنیدن شرایط لازم از کهنات برکنار شدند. و فرماندهان به ایشان گفت تا کاهنی دارای اوریم و نعیم برنخیزد، نباید از خوراک بسیار مقدس خورند. این جماعت بر روی هم ۲۳۳۶ تن بودند. ^{۲۴} سروای غلامان و کنیزان ایشان که شمار آنها ۷۳۳۷ تن بود، و ۲۰۰ مسایده مرد و زن نیز داشتند. شمار اسمان ایشان ۱۳۶. قاض نشان ۲۴۵. شترانشان ۲۳۵ و الاغانشان ۶۱۲۰ بود.

زئو، ۹۴۵. پسران زکای، ۷۶۰. پسران یائی، ۶۴۲. پسران بیای، ۶۲۳. پسران عزجند، ۱۲۲۲. پسران ادونیقام، ۶۶۶. پسران بغوای، ۲۰۵۶. پسران عادین، ۴۵۴. پسران اطیر، از خاندان جزقیبا، ۹۸. پسران بیضای، ۳۲۳. پسران یوزه، ۱۱۲. پسران حاشوم، ۲۲۳. پسران جبار، ۹۵. پسران بیتلجم، ۱۲۳. مردان نطوفه، ۵۶. مردان عناتوت، ۱۲۸. پسران عزموت، ۴۲. پسران قریه عاریم و کیفیره و بیروت، ۷۴۳. پسران راهه و جبع، ۶۲۱. مردان مکماس، ۱۲۲. مردان بیتنیل و عای، ۲۲۳. پسران نیو، ۵۲. پسران معیش، ۱۵۶. پسران عیلام دیگر، ۱۲۵۴. پسران حاریم، ۳۲۰. پسران لود و حادید و اونو، ۷۲۵. پسران اریحا، ۳۴۵. پسران سنانه، ۳۶۳۰.

^{۲۵} کاهنان: پسران بدعیا از خاندان یسوع، ۹۷۳. پسران امیر، ۱۰۵۲. پسران فشجور، ۱۲۲۷. پسران حاریم، ۱۰۱۷.

^{۲۶} لاویان: پسران یسوع و قادمینیل، از نسل هودویا، ۷۴.

^{۲۷} خوانندگان: پسران آساف، ۱۲۸. دریانان: پسران سلوم و پسران اطیر و پسران طلعمون و پسران عقوب و پسران حطیظا و پسران شوبای، بر روی هم ۱۳۹.

^{۲۸} خادمان معبد: پسران حیجا، پسران خسوفا، پسران طباعوت، پسران قیروس، پسران سیعاه، پسران فادون، پسران لبانه، پسران حجابیه، پسران عقوب، پسران خاجاب، پسران شلمای، پسران حانان، پسران جدیل، پسران جاجر، پسران رایا، پسران رصین، پسران نقودا، پسران جزام، پسران

* ۴۳:۲ در عبری "تینیم" که به معنی "وقف شدگان" است؛ همچنان در ایه ۵۸.

* ۶۳:۲ در عبری: "تیم شانا" این واژه در زبان فارسی باستان، احتمالاً لقب یک مقام عالی حاکماتی است.

* ۶۳:۲ ماهیت "اوریم و نعیم" نامشخص نیست، اما احتمالاً دو مسکنه بود که در همان محل برپا شده بود. تشخیص می دادند.

تقدیم قربانیهای تمام‌سوز را برای خداوند آغاز کردند. پس بنا به اختیاری که گوروش، شاه پارس به آنان داده بود، به سنگتراشان و نجاران پول دادند و به مردمان صور و صیدون خوراک و نوشیدنی و روغن، تا از راه دریا، چوب سرو از لبنان به یافا بیاورند.

بازسازی معبد

در ماه دوم از سال دوم پس از رسیدن قوم به خانه خدا در اورشلیم، زروبابل پسر شلتیئیل و یسوع پسر یوصاداق همراه با بقیه برادرانش یعنی کاهنان و لایوان و تمامی کسانی که از اسارت به اورشلیم بازگشته بودند، آغاز به کار کردند. آنها لایوان بیست ساله و بالاتر را به نظارت بر کار خانه خداوند برگماشتند.^۹ یسوع با پسران و برادرانش، و قدمیئیل با پسرانش، و پسران یهودا، همراه با پسران حیناداد و پسران و برادرانشان، که جملگی از لایوان بودند، چون یک تن به پا خاستند تا بر کار بنایان خانه خدا نظارت کنند.

«چون بنایان پی معبد خداوند را نهادند، کاهنان ملمس به جامه کهنانت با گرناها، و نیز لایوان، از پسران آساف، با سنجها به پا خاستند تا به رسم داوود، پادشاه اسرائیل، خداوند را ستایش کنند.»^{۱۰} آنان با ستایش و شکرگزاری، برای خداوند سرآییده، می‌گفتند:

«او نیکوست،

و محبتش به اسرائیل جاودانه است.»^{۱۱} و تمامی قوم به آواز بلند فریاد برآورده، خداوند را ستایش می‌کردند زیرا پی خانه خداوند نهاده شده بود. «اما بسیاری از کاهنان و لایوان و سران خاندانها که پیر بودند و خانه نخستین را دیده بودند، چون پی این خانه در برابر چشمانشان نهاده می‌شد، به آواز بلند می‌گریستند، هر چند

چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند. برخی از سران خاندانها هدایای ختباری برای خانه خدا تقدیم کردند تا آن در مکانش بنا کنند.^۹ آنها بنا به وسع خود ۶۱۰۰۰ درهم طلا، ۵۰۰۰ مینای نقره و ۱۰۰ دست پیرهن کهنانت برای کار به خزانه اهدا کردند.

پس کاهنان و لایوان و برخی از مردم و سرانیدکان و دربانان و خادمان معبد در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی دیگر سرنمایان نیز در شهرهای خود قرار گرفتند.

بنای مذبح

چون ماه هفتم فرا رسید، و بنی اسرائیل در شهرهایشان بودند، تمامی قوم مانند یک مرد در اورشلیم گرد آمدند.^{۱۲} آنکاه یسوع پسر یوصاداق و برادرانش، که کاهن بودند، و زروبابل پسر شلتیئیل و برادرانش برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را بر پا کردند تا بر حسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا نوشته شده است، قربانیهای تمام‌سوز بر آن تقدیم کنند.^{۱۳} آنها مذبح را در جایش بر پا کردند، زیرا ترس مردمان آن سرزمین بر ایشان مستولی بود، و بر آن قربانیهای تمام‌سوز صبحگاهی و شامگاهی به خداوند تقدیم کردند.^{۱۴} آنها مطابق آنچه نوشته شده است، عید خیمه‌ها را برگزار کردند و قربانیهای تمام‌سوز روزانه را به تعداد قید شده و مطابق مقررات معین برای هر روز تقدیم کردند.^{۱۵} در پس از آن، قربانیهای تمام‌سوز دائمی و قربانیهای ماه نو و قربانیهای معین برای تمام عیاد مقدس خداوند و قربانیهای هر کس را که هدیه ختباری برای خداوند آورده بود، تقدیم نمودند.^{۱۶} از نخستین روز ماه هفتم تا آن که هنوز پی معبد خداوند را نهاده بودند،

^۹ ۶۹: ۲۲ در حدی: «در حقیقت، خداوند سکته‌ای بود به آنان تقریبی ۸۰ گرم.

^{۱۰} ۶۹: ۲۱ یک «مید» تقریباً معادل ۰.۶ کیلوگرم است.

ترجمه شد. همچنین رحوم فرماده و شمشایی کاتب نامه‌ای بر ضد ورتشیم به اردشیر پادشاه مرقوم داشتند. بدین مضمون: از رحوم فرماده ما و شمشایی کاتب و دیگر یارانشان، یعنی قاضیان و بزرگان و صاحبمنصبان و مردمان پارس و رگ و بابل و شوش که همان عیلام باشند، و دیگر اقوامی که آشوربانیپال کبیر و شریف تبعید کرد و در شهر سامه و دیگر نواحی ماورای نهر استقرار بخشید - این است نسخه نامه‌ای که ایشان فرستادند:

«به اردشیر پادشاه.

«خدمتگزاران، مردان ساکن در ماوری نهر» پادشاه را آگاهی می‌دهند که یهودیانی که از جانب تو نزد ما به اورشیم فرستادند، اکنون به بنای آن شهر شورشگر و کنده از شرارت مشغولند. آنها دیوارها را بر می‌کنند و پی‌ها را مرتب می‌نمایند. پس پادشاه آگاه باشد که اگر این شهر زانو بند شود و دیوارهایش بر پا گردد، آنها دیگر جزیه و باج و خراج نخواهند پرداخت و این به زیان خزانه سلطنتی تمام خواهد شد. از آنجا که ما نمک خانه پادشاه را می‌خوریم، ما را نشاید که شاهد بی‌حرمتی بر پادشاه باشیم. پس برای آگاه کردن پادشاه فرستاده‌ایم تا در کتاب وقایع پذیرفتن تو محض شود. از این کتاب دریافت کرده، خواهی دانست که این شهر، شهر بیست شورشگر و زحمت‌افزایی پادشاهان و ولایتها، و از روزگار آن قدیم در میانش فتنه انگیزخته‌اند. از همین رو، آن شهر ویران گشت. پادشاه را آگاه می‌سازیم که اگر این شهر از نو بنا شود و دیوارهایش بر پا گردد، تو را در ماورای نهر نصیبی نخواهد بود.

بسیاری نیز از فرط شادی فریاد برمی‌آوردند. ^{۱۲} به گونه‌ای که مردم نمی‌توانستند فریاد شادی را از صدای گریه تشخیص دهند. زیرا قوم به صدای بلند فریاد می‌کردند، و صدای آنها از دوردستها به گوش می‌رسید.

مخالفت با بنای خانه خدا

۴ چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که قوم بازگشته از تبعید، معبدی برای یهوه، خدای اسرائیل بنا می‌کنند، نزد زروبابل و سران خاندانها رفته، ایشان را گفتند: «بگذارید ما نیز همراه شما بنا کنیم، زیرا ما نیز چون شما، خدای شما را می‌جوییم و از زمان اسیر شدن پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، به او قربانی تقدیم می‌کنیم.» اما زروبابل و یثوع و دیگر سران خاندانهای اسرائیل بدیشان گفتند: «شما را با ما در بنای خانه خدا ما کاری نیست؛ ما خود به تنهایی آن را برای یهوه، خدای اسرائیل بنا خواهیم کرد، چنانکه کوروش پادشاه، شاه پارس، به ما فرمان داده است.»

پس اقوام آن سرزمین دستان قوم یهودا را سست کرده، ایشان را از کار بنا می‌ترساندند و بر ضد ایشان مشاوران اجیر می‌کردند تا ایشان را از رسیدن به مقصودشان بازدارند. آنها در تمامی ایام کوروش، شاه پارس، تا سلطنت داریوش، شاه پارس، به این کار ادامه دادند.

نامه‌های شکایت به پادشاهان

۵ و چون خشایارشا پادشاه شد، در آغاز سلطنتش، دشمنان شکایت‌نامه‌ای بر ضد ساکنان یهودا و اورشلیم نوشتند.

۶ در ایام اردشیر نیز، بشلام و میترداد و طئیل و دیگر یارانش نامه‌ای به اردشیر، شاه پارس نوشتند. نامه به زبان آرامی نوشته و

* ۱۰:۴ در آرامی: «آشیر» که نام دیگر «آشوربانیپال» است.

* ۱۰:۴ منظور غرب رودخانه فرات است.

که در اورشلیم است از سر گرفتند و انبیای خدا همراهشان بوده، از ایشان پشتیبانی می کردند. در آن زمان تنهایی فرماندار ماوراءالنهر و شتربوزنای و یارانشان نزد آنها رفته، بدیشان چنین گفتند: «چه کسی به شما حق داده که این خانه را بسازید و این بنا را تکمیل کنید؟» نیز پرسیدند: «مردانی که این عمارت را بنا می کنند، چه نام دارند؟» اما چشم خدای یهودیان بر مشایخ ایشان بود و نتوانستند ایشان را از کار بازدارند تا خبر به داریوش برسد و پاسخ کتبی درباره آن داده شود.

نامه تنهایی به داریوش پادشاه

این است نسخه‌ای از نامه تنهایی فرماندار مساورای نهر و شتربوزنای و یارانش یعنی صاحبمنصبان ماورای نهر، که برای داریوش پادشاه فرستاده شد. ادر گزارشی که برای او فرستادند، چنین نوشته شده بود:

«بر داریوش پادشاه، سلامتی کامل باد. به اکاهی پادشاه می‌رسانیم که ما به ایالت یهودا، به خانه خدای بزرگ رفتیم. آن خانه را با سنگهای تراشیده بنا می‌کنند و در دیوارهایش تیرهای چوبین می‌گذارند. این کار در دستان آنها با جدیت و موفقیت پیش می‌رود. پس با مشایخ سخن گفته، پرسیدیم: «چه کسی به شما حق داده که این خانه را بسازید و این بنا را تکمیل کنید؟» نیز نامه‌هایشان را پرسیدیم تا بتوانیم نام سران ایشان را بنویسیم و شما را آگاه سازیم. ایشان ما را چنین پاسخ دادند: «ما خدمتگزاران خدای آسمان و زمینیم و خانه‌ای را از نو بنا می‌کنیم که سالها پیش از این، یکی از پادشاهان بزرگ اسرائیل آن را ساخته و تکمیل کرده بود. اما از آنجا که پدران ما خدای آسمان را به خشم آوردند،

تعطیل کار به فرمان شاه

پادشاه بین پاسخ و فرستاد: به وجود فرمانفرما، شمشایی کاتب و دیگر یارانستان که در سامره و دیگر نواحی ماورای نهر ساکنند:

نامه‌ای که برای ما فرستادید در حضور من و شرح خوانده شد. فرمانی از جانب من صادر شد و تفحص کرده، دریفتمند که این شهر از روز کاران کهن علیه پادشاهان برمی‌خاسته، و شورش و فتنه در آن رخ می‌دهد است. پادشاهان قادرتمندی در ورشیم بوده‌اند که بر تمامی ماورای نهر فرمان می‌راندند و به آنان جزیه و ساج و خراج پرداخت می‌شده است. پس اکنون فرمانی صادر کنید تا آن مردان را از کار بازدارند. و تا فرمانی از جانب من صادر نگردد، این شهر بنا نشود. مراقب باشید که در این کار مستی نکنید. چرا باید در این بیقرارید و صدمه بیشتری به پادشاه وارد یابد؟

پس چون نامه اردشیر پادشاه به حضور وجود و شمشایی کاتب و یارانشان خوانده شد، ایشان به شتاب نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و آنان را به قهر و زور از کار بازداشتند. نگاه کار بنای خانه خدا که در اورشلیم است، باز بسته شد. و تا دوّمین سال سلطنت داریوش، بنا به پارس، همچنان متوقف ماند.

تجدید بنای معبد

آنگاه دور نبی، یعنی حجی و زکریا پسر عادو، به نام خدای اسرائیل برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، نبوت کردند. پس زوروبابل پسر سنلتینیل و یسوع پسر برصداق برخاسته، کار بنای خانه خدا را



بلندایش شصت ذراع و پهنایش شصت درع باشد و از سه ردیف سنگهای تراشیده و یک ردیف الوار بنا شود. هزینه آن از خانه پادشاه پرداخت شود. نیز ظرفهای طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر از معبد اورشلم برگرفته و به بابل آورده بود، باز گردانیده شده. هر یک به جای خود در معبد اورشلم برده شود. نیز را در خانه خدا بگذارد.

۱۲ پس اکنون ای ستایی. فرماندار ماوراءالنهر و ای شتربوزنای. شما و یارانتان که صاحب منصبان ماوراءالنهرند، از اینجا دور شوید. شما و کازی به کار این خانه خدا نباشد. بگذارید فرماندار و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جرگه نخستش از نو بسازند. فرمانی نیز میدهمی کنم که برای این مشایخ یهودیان در کار بازسازی خانه خدا چه باید بکنید. تمامی هزینه از دارایی پادشاه که از اخراجهای ماوراءالنهر فراهم می آید، به این مردان پرداخت گردد. کار بازنایستد. هر آنچه نیاز است، از گاو و قوچها و بردها برای تقدیم قربانیهای تو، مسوز به خدای آسمان، تا کنده و نمک و شراب و روغن، بر حسب هر آنچه کاهنان اورشلم بگویند هر روز بی هیچ کم و کاست به تو داده شود. تا قربانیهای خوشایند به خدای آسمان تقدیم کند و برای سلامت پادشاه و فرزندانش دعا نمایند. و فرمانی نیز صادر می کنم که اگر کسی این حکم را تبدیل کند، تیری از خانه اش بگیرد و او را بر آن تیر بند کند و خانه اش به سبب این عمل به مزبیه بدل شود. باشد خدایی که نام خود در آن مکان ساکن گردانیده است. هر پادشاه یا قومی که دست خویش را برای تبدیل این امر و نابودی این خانه خدا در اورشلم دراز کند، سرنگون سازد. من، داریوش، این فرمان صادر می کنم: پس به دقت اجرا شود.

او آنها را به دست نبوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود. نبوکدنصر این خانه را ویران کرد و قوم را به بابل به تبعید برد. اما در سال نخست کوروش، شاه بابل، کوروش پادشاه فرمانی صادر کرد تا این خانه خدا از نو بنا شود. و نیز ظرفهای طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر از معبد اورشلم برگرفته و به معبد بابل آورده بود، کوروش پادشاه از معبد بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی سپرد که فرماندارش ساخته بود، و او را گفت: این ظرفها را برگیر و رفته، آنها را در معبدی که در اورشلم است قرار ده و بگذار خانه خدا در جایگاه نخستش از نو بنا شود. آنگاه این شیشبصر آمده، پی خانه خدا را که در اورشلم است، نهاد، و از آن زمان تا کنون، این خانه در حال ساخته شدن است اما هنوز تکمیل نشده است. حال اگر پادشاه مصلحت داند، بفرماید تا در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا فرمانی از جانب کوروش پادشاه برای بازسازی این خانه خدا در اورشلم صادر شده است یا نه. پس آنچه پادشاه را در این خصوص پسند آید، به ما ابلاغ فرماید.

فرمان داریوش

پس داریوش پادشاه فرمانی صادر کرد و در کتابخانه که خزانه ها در بابل در آن نگهداری می شد، تفحص کردند. او در مقر پادشاهی اِکباتان، پایتخت ایالت ماد، طوماری پیدا شد که بر آن چنین نوشته شده بود: «در سال نخست کوروش پادشاه، فرمانی بدین مضمون از جانب کوروش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلم صادر شد: آن خانه برای تقدیم قربانیها از نو بنا شود و پی آن مرمت گردد.

* ۳: ۶ در عبری: "اما". یک اما تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بغیة ناب.

بجوید. "انها عيد نان بی خمیرمایه را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، زیرا خداوند به آنان شادی بخشیده و دل پادشاه آشور را به ایشان مایل ساخته بود تا دستهای ایشان را برای بنای خانه خدا، یعنی خدای اسرائیل، قوی گرداند.

رفتن عزرا به اورشلیم

بعد از این امور، در دوران سلطنت اردشیر پادشاه پارس، عزرا پسر سرایا، پسر عزریا، پسر حلقیا، پسر سلوم، پسر صادق، پسر اخیطوب، پسر امریا، پسر عزریا، پسر مریوت، پسر زرحیا، پسر عزری، پسر بقی، پسر ایشوع، پسر فینحاس، پسر العازار، پسر هارون کاهن اعظم، آری، همین عزرا از بابل برآمد. او در شریعت موسی که یهوه، خدای اسرائیل داده بود، کاتبی ماهر بود. پادشاه هر آنچه را که عزرا طلب می کرد، به او می بخشید، زیرا دست یهوه خدایش بر او بود. برخی از بنی اسرائیل و برخی از کاهنان و لاویان و سرایندگان و دربانان و خادمان معبد نیز در سال هفتم اردشیر پادشاه، به اورشلیم برآمدند. عزرا در ماه پنجم از سال هفتم پادشاه به اورشلیم رسید. او سفر خود را از بابل در روز نخست از ماه نخست آغاز کرد و در روز نخست از ماه پنجم به اورشلیم رسید، از آن رو که دست نیکوی خدایش بر وی بود. "زیرا عزرا دل خویش را به تخصص در شریعت خداوند و اجرای آن و آموزش فرایض و فرمانهایش در اسرائیل سپرده بود.

نامه اردشیر

این است نسخه نامه ای که اردشیر پادشاه به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتبی صاحب نظر در امور مربوط به فرمانهای خداوند و فرایض او به اسرائیل بود:

تکمیل خانه خدا و وقف آن

"نگاه تنهایی، فرماندار ماوراءالنهر، و شربوزنی و یازانشان به دقت بر طبق فرمانی که در پیش پادشاه ارسال داشته بود، عمل کردند. پس مشایخ یهودیان کار تجدید بنا را ادامه دادند و به واسطه نبوتهای حقیقی نبی و زکریا پسر عدو کامیاب شدند. آنها بنای خانه را به فرمان خدای اسرائیل و فرمان کوروش و داریوش و اردشیر، پادشاهان پارس، به پایان رساندند. پس بنای خانه در روز سوم از ماه آذار در سال ششم داریوش پادشاه، به پایان رسید. نگاه بنی اسرائیل، یعنی کاهنان و لاویان و دیگر کسانی که از تبعید بازگشته بودند، وقف خانه خدا را با شادمانی جشن گرفتند. "انها برای وقف خانه خدا صد کاور و ده بیست قوچ و چهار صد بره، و نیز به شمار قبایل اسرائیل، دوازده بز به عنوان قربانی کناه برای تمامی اسرائیل تقدیم کردند. "نیز بنا بر آنچه در کتاب موسی نوشته شده است، کاهنان را بر حسب تقسیماتشان و لاویان را در گروههایشان برای خدمت خدا، در اورشلیم منصوب کردند.

عيد پسخ

"نان که از تبعید بازگشته بودند، عيد پسخ را در روز چهاردهم از ماه نخست جشن گرفتند. "زیرا کاهنان و لاویان جملگی خویشتن را تطهیر کرده، همگی طاهر بودند. پس برده پسخ را برای بازگشتگان از تبعید، برای بران کاهن خویشتن، و برای خویشتن ذبح کردند. "و بنی اسرائیل که از تبعید بازگشته بودند، از آن خوردند، و نیز هر که خویشتن را از نجاست قومهای آن سرزمین جدا کرده و به ایشان پیوسته بود تا یهوه خدای اسرائیل را

۲۲:۶ مقصود تابه پسخ، عسله که سرخود، بی او سرزمین آشور، را شامل می باشد.

۱۱:۷ تا ۱۱:۱۲ به زبان عبرانی است.

خدای آسمانها از شما بخواند. به کعبه
بر آورده سازید: "تا صد وزنه نقره، صد کُر
کنام، صد بت شراب، صد بت روغن، و
نمک، به هر اندازدای که بخواند." هر آنچه
خدای آسمان فرمان داده است، بی دریغ
برای خانه خدای آسمان به جای آورده شود
مبادا غضب بر قلعه و پادشاه و پسرش نازل
کرده. "نیز بدانید که بر هیچ یک از کاهنان
و لایوان و سرانداکان و دربانان و خدمت
معبد و سایر خادمان این خانه خدا، حزیه
و یاج و خراج نهادن جایز نیست.

^{۱۲} "و توانی عزرا را بر طبق حکمت خدا بت
که در دست توست، قاضیان و داوران برگزین
تا بر تمامی مرده ماوراءالنهر دوری کنند،
یعنی کسانی را که شرایع خدایت را می دانند؛
و آنان را که نمی دانند، شما تعلیم دهید. هر
که شریعت خدایت و قانون پادشاه را نداند
ندارد، به شدت بر او حکم شود، خود به
مرگ یا تبعید یا مصادره اموال یا زندان.

^{۱۳} "متبارک بساد یهوه، خدای پسران ما که
مانند این را در دل پادشاه نهاده است تا خانه
خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد.
^{۱۴} "و در پیشگاه پادشاه و مشیران و و تمامی
صاحبمنصبان قدرتمند درباری، محبت خود
را شامل حال من ساخته است. پس من از نزد
که دست یهوه خدایم بر من بود، قوت قوت
یافتیم و رؤسا را از میان اسرائیل کرد آورده تا
با من برآیند.

کسانی که با عزرا بازگشتند

اینانند سران خاندها و کسانی که با
ایشان ثبت شدند و در ایام مسجنت



^{۱۱} "اردشیر، شاه شاهان، به عزرای کاهن
و کاتب شریعت خدای آسمان، سلام.
^{۱۲} "حکمی صادر می کنم که از میان مردم
اسرائیل، یا از کاهنان و لایوان ایشان که در
قلعه و پادشاهی منند، هر که راضی به رفتن
به اورشلیم باشد، می تواند همراه تو برود.
^{۱۳} "زیرا تو از سوی پادشاه و هفت مشیر او
فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم بر
اساس شریعت خدایت که در دست داری،
تحقیق کنی. "نیز باید سیم و زر اهدائی از
سوی پادشاه و مشیرانش را با خود ببری،
سیم و زری را که برای خدای اسرائیل که
مسکنش در اورشلیم است، بذل شده است.
^{۱۴} "همچنین تمامی سیم و زری را که در
سرتاسر ولایت بابل می یابی، همراه با تمامی
هدایای اختیاری قسوم و کاهنان که برای
خانه خدایشان در اورشلیم تقدیم می کنند،
با خود ببر. "پس با این پول، به سعی تمام،
گاوان و قوچان و بره‌ها و هدایای اردی و
هدایای ریختنی مربوط به آنها را بخر و
آنها را بر مذبح خانه خدایتان در اورشلیم
تقدیم کن. "با بقیه سیم و زر نیز هر چه
خود و برادرانت صلاح می دانید، بر طبق
اراده خدای خود، به عمل آورید. "ظرفهایی
را که برای خدمت در خانه خدایت به تو
سپرده شده است، به حضور خدای اورشلیم
هدا کن. "باقی نیازهای خانه خدایت را
که تدارک آنها بر عهده توست، می توانی
از خزانه شاهی فراهم آوری.

^{۱۵} "من، اردشیر پادشاه، حکمی برای همه
شما خزانه داران ماوراءالنهر صادر کرده‌ام
که هر آنچه عزرای کاهن و کاتب شریعت

* ۱۲:۷ و اژه اوافی به معنی "کامل" است ده احتمالاً بر معنی سالم بوده است.

* ۲۲:۷ یا "قطار"، یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ کیلوگرم است.

* ۲۲:۷ یک "کُر" تقریباً معادل ۲۲۰ پتر است.

* ۲۲:۷ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ پتر است؛ همچنین در بقیه به

در مکان کاسفیا، بگویند به آنها بازگفتم، تا خادمانی برای خانهٔ خدای ما، نزد ما بیاورند.^{۱۰} از آنجا که دست نیکوی خدای ما بر ما بود، آنها مردی کاردار، شربیا نام، از خاندان مَحلی، پسر لاوی، پسر اسرائیل را که همراه با پسران و برادرانش ۱۸ تن می‌شدند، نزد ما آوردند؛^{۱۱} همچنین حششیا را همراه با یَشعیا که از خاندان مراری بود، با برادرانش و پسران ایشان که بیست تن بودند^{۱۲} و دویست و بیست تن از خادمان معبد را که داوود و صاحبمنصبانش برای خدمت به لاویان تعیین کرده بودند. همهٔ اینان به نام ثبت شدند.

روزه و دعا برای محافظت

«انجا، نزد رود اهوآ، به روزه اعلام کردم، تا خویشتن را نزد خدایمان متواضع کرده، از او برای خود و فرزندان و تمامی اموال خویش سفری امن بطلبیم،^{۱۳} زیرا شرم داشتم از پادشاه سپاهیان و سواران بطلبم تا در راه، ما را از دشمنان محافظت کنند، چون پیشتر به پادشاه گفته بودیم: «دست خدای ما بر هر که او را بطلبد برای خیریت است، اما قدرت و خشم او بر ضد آنانی است که او را ترک گویند.»^{۱۴} پس روزه گرفته، خدای خود را برای این امر طلبیدیم، و او ما را مستجاب فرمود.

کاهنان محافظ هدایا

«پس، از میان رؤسای کاهنان دوازده تن را برگزیدم: شربیا و حششیا و همراه ایشان ده تن از برادرانشان را.^{۱۵} و هدایای نقره و طلا و ظرفهایی را که پادشاه و مشیران و صاحبمنصبانش همراه با تمامی اسرائیلیان حاضر در آنجا به خانهٔ خدای ما اهدا کرده

رشدیر پادشاه با من از بابل برآمدند: از خاندان لبجاس؛ جرشوم، از خاندان اینامار؛ دانیال؛ از خاندان داوود؛ حطوش، از نسل شکنیا؛ از خاندان فرعوش؛ زکریا همراه با ۱۵۰ مرد دیگر که با او ثبت شدند؛ از خاندان فحت مواب؛ نهبوعینای پسر زرحیا، همراه با ۲۰۰ مرد دیگر؛ از خاندان زاتو؛ شکنیا پسر یحزینیل، همراه با ۳۰۰ مرد دیگر؛ از خاندان عادین؛ عبد پسر یونتان، همراه با ۵۰ مرد دیگر؛ از خاندان عیلام؛ یسعیا پسر عتیا، همراه با ۷۰ مرد دیگر؛ از خاندان شغطیا؛ زبیدا پسر میکائیل، همراه با ۸۰ مرد دیگر؛ از خاندان یواب؛ عوبدیا پسر یحینیل، همراه با ۲۱۸ مرد دیگر؛ از خاندان بنی؛ شلومیت پسر یوسفیا، همراه با ۱۶۰ مرد دیگر؛ از خاندان بیای؛ زکریا پسر بنی، همراه با ۲۸ مرد دیگر؛ از خاندان عزجد؛ یوحانان پسر هفماضان، همراه با ۱۱۰ مرد دیگر؛ از خاندان ادونیتام، یعنی اتان که آخر شدند، نامهایشان چنین است: الیفاط و یعیلیل و شمعیا، همراه با ۶۰ مرد دیگر؛ و از خاندان معوی؛ عوتای و زکور، همراه با ۷۰ مرد دیگر.

خادمان برای خانهٔ خدا

پس آنها را نزد رود خاندای که به اهوآ می‌رود، گرد آوردم و سه روز در آنجا اردو زدیم، و چون مردم و کاهنان را ملاحظه کردم، ز لاویان کسی را در آنجا نیافتیم.^{۱۶} پس العازار و ریشیل و شمعیا و النتان و یاریب و النتان و نتان و زکریا و مشلام را که از رؤسای قوم بودند و یویاریب و النتان را که مردانی خردمند بودند، فرا خواندم^{۱۷} و آنها را نزد ادوی رئیس، در مکان کاسفیا کسبل داشتم و سخنانی را که می‌بیست به عدو و برادرانش، خادمان معبد

^{۱۰} ۵:۱۶ نسخهٔ رحمة برابلی هفتاد و سه تن، در نسخهٔ عبری این نام نیست.

^{۱۱} ۱۰:۱۹ نسخهٔ رحمة برابلی هفتاد و سه تن، در نسخهٔ عبری این نام نیست.

^{۱۲} ۱۴:۱۸

دعای عزرا

پس از انجام این امور، رهبران قوم نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کهنان و لایویان خویش را از اقوام بیگانه جدا نکرده‌اند؛ بلکه مطابق اعمال گناهت و پریشان‌کاری‌های کنعانیان و حیثیان و فریژیان و یبوسیان و عمونیان و موآبیان و مصریان و اموریان عمل کرده‌اند. زیرا از دختران آنها برای خود پسران خویش زنان گرفته‌اند. بدین گونه نزد مقدس با اقوام بیگانه در آمیخته‌است. رهبران و صاحب‌منصبان قوم نیز در این خیانت پیشگام بوده‌اند.» چون این را شنیدم، جامه و ردای خویش چاک زدم، موی سر و ریشم را کندم و مبهوت نشستم. آنگاه تمامی انانی که سخنان خدای اسرائیل به سبب این خیانت از تبعید بازگشتگان لرزه بر اندامشان افتاده بود، گرد من حلقه زدند و من تا هنگام قربانی شامگاهی بهت زده نشسته بودم. پس هنگام قربانی شامگاهی از حال زار خویش برخاستم و با جامه و ردای دریده، به زانو زدم و دست به سوی پهنه خدای خویش فرستم. «گفتم: ای خدای من، شرمسارم و زاریم. کردن سر خود در حضور تو شرم دارم. زیرا خطایان ما از سرمان گذشته و تقصیر تن من سر به فلک زده‌است. اما از ایام پدران خویش تا به امروز، مرتکب تقصیرهای عظیم شده‌ام. من و پادشاهان و کاهنان، به سبب گناهان خویش به دست پادشاهان بیگانه، به شمشیر و سرت و تاراج و رسوائی سپرده شده‌ایم. چنانکه امروز می‌بینیم. حال، اندک زمانی است که پهنه خدای ما بر ما لعنت کرده، باقی‌ماندگانی بر ایمان و گذاشته و در مکان مقدس خویش تقصیری کوچک به ما بخشیده‌است. بدین من

بودند، وزن کرده، به آنها سپردم. ۶۵۰^{۲۶} و زنه نقره، ۱۰۰ و زنه ظرفهای نقره، ۱۰۰ و زنه طلا، ۲۰^{۲۷} کاسه طلا به ارزش ۱۰۰۰ درهم و دو ظرف از برنج ناب صیقلی را که ارزش آنها با طلا برابر بود، وزن کرده به آنها سپردم^{۲۸} و گفتم: «شما برای خداوند مقدسید و این ظرفها نیز مقدس است، و این نقره و طلا هدایای اختیاری برای پهنه خدای پدرتان است.»^{۲۹} پس به هوش باشید و از آنها محافظت کنید، تا آنکه که آنها را در حضور رؤسای کاهنان و لایویان و سران خاندانهای اسرائیل در اورشلیم، در حجره‌های خانه خداوند وزن کرده، تحویل دهید.»^{۳۰} پس کاهنان و لایویان نقره و طلا و ظرفهای وزن شده را تحویل گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما در اورشلیم برسانند.

پس در روز دوازدهم از ماه نخست، از رود آهوا کوچ کرده، رهسپار اورشلیم شدیم. دست خدای ما با ما بود و او ما را از دست دشمنان و راهزنان رها نمود.^{۳۱} پس به اورشلیم رسیدیم و سه روز در آنجا ماندیم.^{۳۲} روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدایمان وزن کرده، به دست مرموت پسر اوریای کاهن سپردیم. اعزاز پسر فینحاس با او بود و نیز یوزاباد پسر یسوع و نوعدیا پسر بنوی، که از لایویان بودند.^{۳۳} آنها همه چیز را شمردند و وزن کردند، و وزن همه چیز در همان زمان ثبت شد.

^{۳۴} اسیرانی که از تبعید بازگشته بودند، قربانیهای تمام‌سوز به خدای اسرائیل تقدیم کردند: ۱۲ گاو نر برای تمامی اسرائیل، ۹۶ قوچ، ۷۷ بره و ۱۲ بز نر برای قربانی گناه، تمامی اینها قربانی تمام‌سوز برای خداوند بود.^{۳۵} نیز اوامر پادشاه را به سائر پنهان شاه و فرمانداران ماورای نهر رساندند و ایشان نیز قوم و خانه خدا را اعانت کردند.

* ۸: ۲۶ یا "قطار"، یک وزنه تقریباً معادل ۳۲ کیلوگرم است، همچنین در نمره ۱۰۰

* ۸: ۲۷ در عبری: "ادون"، ادون کن سکه‌ای بود به وزن تقریبی ۱۰۵ گرم.

اعتراف قوم به گناه

چون عزرا دعا و اعتراف می کرد و گریه کنان نزد خانه خدا روی بر خاک نهاده بود، گروهی بسیار عظیم از مردان و زنان و کودکان اسرائیل نزد وی گرد آمدند، زیرا قوم زار زار می گریستند. ^۱ آنگاه شگنیا پسر یحییل که از بنی عیلام بود، به عزرا گفت: «ما بسا گرفتار زنان بیگانه از میان اقوام این سرزمین، به خدای خویش خیانت ورزیده ایم. اما هنوز برای اسرائیل امیدی باقی است. ^۲ پس بیایید با خدای خویش پیمان ببندیم تا بنا بر مشورت سرورم و آنان که از فرمانهای خدای ما می ترسند، همه این زنان و فرزندانشان را بیرون کنیم. بیایید این کار را بر طبق شریعت انجام دهیم. ^۳ حال بر خیز، زیرا این کار توست، و ما نیز با تویم. پس دل قوی دار و آن را به انجام رسان.» ^۴ پس عزرا برخاست و سران کاهنان و لاویان و تمامی اسرائیل را سوگند داد تا بر طبق این سخن عمل کنند، و آنان سوگند یاد کردند.

^۵ آنگاه عزرا از برابر خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحنان پسر الیاشیب رفت، و در مدتی که آنجا بود نه نان خورد و نه آب نوشید زیرا به سبب خیانت تبعیدیان هنوز عذاب بود. ^۶ پس اعلانیه ای در یهودا و اورشلیم خطاب به همه بازگشتگان از تبعید صادر کردند تا جملگی در اورشلیم گرد آیند ^۷ و اگر کسی تا سه روز حضور نیابد، بنا به رأی صاحب منصبان قوم و مشایخ، تمامی اموالش ضبط گردد و خود نیز از جماعت بازگشتگان از تبعید رانده شود.

^۸ ظرف سه روز همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم گرد آمدند. روز بیستم از ماه نهم بود. تمامی قوم در میدان مقابل خانه خدا نشستند، در حالی که به سبب این امر و به سبب بارش شدید باران می لرزیدند. ^۹ آنگاه عزرای

خدای ما چشممان را روشن ساخته، اندک جانی تازه در حین بندگی به ما عطا فرموده است. زیرا ما بندگانیم، اما خدایمان ما را در بندگی ترک نگفته است، بلکه محبت خویش را در نظر پادشاهان پارس بر ما اوزانی داشته و به ما جانی تازه بخشیده تا خانه خدایمان را بر پا کنیم و ویرانه های آن را مرمت نماییم. و ما را در یهودا و اورشلیم حفاظی امن بخشیده است. و اکنون، ای خدای ما، پس از این چه گوئیم؟ زیرا ما فرمانهای تو را ترک گفتیم. فرمانهایی را که به دست بندگانت انبیا امر فرموده، گفتی: «سرزمینی که برای تصرفش بدن داخل می شوید، سرزمینی است الهی و از هرزگیهای اقوامش، آنها را گران تا گران این سرزمین را از اعمال گناهت اور و مجسمات خود آکنده اند.» پس دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را برای پسران خود مگیرید، و هرگز جویای سلامتی و سعادت پشان مباشید تا نیرومند شوید و چیزهای نیکوی آن سرزمین را بخورید و آن را بر بی فرزندانان به ملکیت ابدی واگذارید.» ^{۱۰} هر چه بر سر ما آمده، نتیجه اعمال شریکانه و تقصیرات عظیم ما است، و با این همه، تویی خدای ما، ما را کمتر از آنچه سر او را گداهمان بوده است، مجازات کردی و چنین باقیماندگانی به ما بخشیدی. ^{۱۱} آیا با وجود این، باز فرمانهای تو را بشکنیم و با قومهایی که مرتکب چنین اعمال گناهت آوری می شوند، وصت کنیم؟ آیا تو بر ما چنان خشمگین نخواهی شد که ما را به تمامی هلاک کنی به گونه ای که نه باقیمانده ای بر جا بماند و نه کسی جان به در برد؟ ^{۱۲} ای یهوه خدای سر نیل، تو عادل، زیرا باقیماندگانی برای ما نگذاشته ای، چنانکه امروز می بینیم. اینک با تقصیر تمان در پیشگاه تو حاضریم؛ هر چند در چنین وضعی، کسی را یاری ایستادن در حضور تو نیست.

و جدلیا.^{۱۶} ایشان دست دادند که زنان خویش را بیرون کنند، و قوچی از کله به جهت قربانی جبران تقدیم کردند.^{۱۷} از خاندان افیر: حدانی و زبدیا.^{۱۸} از خاندان حاریم: معسیا، بیبا، شمعیا، یحییئیل و عُزْیا.^{۱۹} از خاندان فشحور: الیوعینای، معسیا، اسماعیل، نشنیل، یوزبَد و العاسه.

^{۲۰} از خاندان لاویان: یوزاباد، شمععی، قلاب که همان قلیطا باشد، فتحیا، یهود و عُزْیا.^{۲۱} از سرایندگان: الیاشیب، از دربانان: شیرو و ظلم و اوری.

^{۲۲} و از میان دیگر اسرائیلیان: از خاندان فرغوش: رمیا، یزیا، ملکیا، میامین، عُزْیا، ملکیا و بنایا.^{۲۳} از خاندان عیلام: متئیا، زکریا، یحییئیل، عبدی، یرموت و ابیا.^{۲۴} از نسل رتو: الیوعینای، الیاشیب، متئیا، یرموت، زبَد و عزیزا.^{۲۵} از خاندان بنای: یهوحنان، حننیا، زبای و عتلائی.^{۲۶} از خاندان بانئ: مشلأم، ملوک، عداایا، یاشوب، ششل و یرموت.^{۲۷} از خاندان فحت مواب: عداا، کلال، بنیا، معسیا، متئیا، بصلنیل، بنوی و منسی.^{۲۸} از

خاندان حاریم: العازار، یشیا، ملکیا، شمعیا، شمعون، بنیامین، ملوک و شمعریا.^{۲۹} از خاندان حاشوم: متئای، متئا، زبَاد، یلیط، یرمای، منسی و شمععی.^{۳۰} از خاندان بی: معدای، عهرام، اوئیل، بنایا، بیدا، کدهی، ونیا، یرموت، الیاشیب، متئیا، متدی و یسوی.^{۳۱} از خاندان بنوی: شمععی، شمعوی، ناتان، عداایا، مکندبای، شاشسای، شری، عُزْریئیل، شامبیا، شمیریا، شامود، مری و یوسف.^{۳۲} از خاندان نیو: یعنیل، متئیا، زبَاد، زینا، یَدو، یونیل و بنایا.^{۳۳} اینان همگی زنان اجنبی گرفته شده بودند و برخی از آنها از بیب و صاداق و برادرانش: معسیا، العازار، یاریب

کاهن برخاسته، بدیشان گفت: «شما خیانت ورزیده‌اید. شما با گرفتن زنان بیگانه، بر تقصیر اسرائیل افزوده‌اید.» پس اکنون نزد یهوه خدای پدران خویش اعتراف کرده، اراده او را به جا آورید. خود را از اقوام این سرزمین و زنان اجنبی جدا سازید.»^{۳۴} نگاه جماعت جملگی به بانگ بلند پاسخ دادند: «درست می‌گویید، بر ماست که بنا بر آنچه گفتی، عمل کنیم.»^{۳۵} اما خلق بسیارند و فصل بارندگی است و ما را یارای آن نیست که بیرون بایستیم. این امر نیز کار یک یا دو روز نیست زیرا بسیاری از ما مرتکب این نافرمانی شده‌ایم.^{۳۶} پس رهبرانی از ما به عنوان نمایندگان تمامی جماعت تعیین شوند و همه کسانی که در شهرهای ما زنان اجنبی گرفته‌اند، در زمانهای معین به همراه مشایخ و داوران شهرشان حاضر کردند تا شدت خشم خدای ما در این خصوص از ما برگردد.^{۳۷} فقط یونانان پسر عسائیل و یخزیا پسر تقوه با این موضوع مخالف بودند، و مشلأم و شبتای لاوی نیز از ایشان پشتیبانی می‌کردند.

^{۳۸} پس بازگشتگان از تبعید چنین کردند. عزرای کاهن مردانی را که سران خاندانها بودند برگزید، و هر یک را به عنوان نماینده خاندانش تعیین کرد. آنها در نخستین روز از ماه دهم به رسیدگی موضوع نشستند^{۳۹} و در روز نخست از ماه نخست، کار رسیدگی به وضع تمامی مردانی که زنان اجنبی گرفته بودند، به پایان رسید.

وصلت کنندگان با اقوام دیگر

^{۴۰} از نسل کاهنان، این مردان یافت شدند که زنان اجنبی گرفته بودند: از خاندان یسوع پسر یوصاداق و برادرانش: معسیا، العازار، یاریب

* ۲۹:۱۰ یا: "راموت".

* ۳۸:۱۰ رجوع کنید به متن ترجمه یونانی هفتادتنان؛ در متن عبری: "عسوی" (۳۶) یا: "سوی".

معرفی کتاب نحمیا

چنانکه در مقدمه کتاب عزرا آمده، دو کتاب عزرا و نحمیا در اصل یک اثر واحد بودند و نویسنده آنها بنا به اعتقاد گروهی از دانشمندان همان نویسنده کتابهای اول و دوم تواریخ است. نحمیا، یکی از یهودیان هم‌عصر عزرا بود که در ایام سلطنت اردشیر اول در پارس می‌زیست و مدتی پادشاه بود.

همین پادشاه در سال ۴۴۵ قبل از میلاد به نحمیا اجازه داد تا به اورشلیم برود و دیوارهای آن را مرمت کند. پس نحمیا به اورشلیم رفت و دیوار اورشلیم را با وجود مخالفت‌های بسیار بازسازی کرده، آن را پس از ایامی چند وقف نمود. نحمیا به عنوان والی جدید، اصلاحاتی به نفع فقیران انجام داد و قوم را متقاعد ساخت تا با اقوام بیگانه وصلت نکنند، روز شبات را نگاه دارند، و دهیک‌ها و هدایای خود را وفادارانه تقدیم نمایند. نحمیا در سال ۴۳۳ قبل از میلاد به دربار پارس بازگشت، اما در طول غیبت او قوم به راههای بد خویش برگشتند. پس نحمیا بار دیگر به اورشلیم رفت و انحرافات قوم را قاطعانه اصلاح کرد.

تقسیم‌بندی کلی

بخش اول: بازسازی دیوارهای اورشلیم (بابهای ۱ تا ۷)

دعوت نحمیا (باب ۱)

عزیمت نحمیا به اورشلیم (باب ۲)

بازسازی دیوار (باب ۳)

مخالفت‌های بیشتر (باب ۴)

مشکلات اجتماعی و اقتصادی (باب ۵)

تکمیل دیوار با وجود تهدیدات شخصی (باب ۶)

نیاز به افزایش جمعیت اورشلیم (باب ۷)

بخش دوم: تجدید عهد (بابهای ۸ تا ۱۰)

قرانت شریعت (باب ۸)

اعتراف (۱:۹ تا ۳۷)

تعهد به رعایت شریعت (۹:۳۸ تا ۱۰:۳۹)

بخش سوم: استوارسازی (بابهای ۱۱ تا ۱۳)

ساکنان جدید اورشلیم (۱:۱۱ تا ۲۰)

فهرست‌های تکمیلی (۱۱:۲۱ تا ۱۲:۲۶)

وقف دیوار و نتایج آن (۱۲:۲۷ تا ۱۳:۳)

اصلاحات پایانی (۱۳:۴ تا ۳۱)

نجمیا

سخنان نجمیا پسر حکیلیا:

خبر تأسف‌بار از وضع اورشلیم

در ماه کیسلو از سال بیستم، زمانی که من در مقر پادشاهی شوش بودم،^۱ خنانی، یکی از برادرانم، با چند مرد دیگر از یهودا آمدند. از ایشان درباره وضع باقیماندگان یهود که از اسارت جان به در برده بودند و نیز درباره اورشلیم پرسیدم. ^۲ مرا گفتند: «باقیماندهگان ساکن در آن دیار که از اسارت جان به در برده‌اند، در مصیبت و رموایی سخت گرفتارند. حصار اورشلیم در هم شکسته و دروازه‌هایش به آتش سوخته است.»

دعای نجمیا

^۱ چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریستم و روزهایی چند ماتم گرفتم و در حضور خدای آسمانها روزه داشتم، دعا کردم. ^۲ گفتم: «ای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و محبت را با آنان که تو را دوست می‌دارند و فرمانهایت را به جای می‌آورند، نگاه می‌داری. تمنا اینکه گوش تو متوجه و چشمانت گشوده باشد تا دعای خدمتگزاران را که در این وقت، روز و شب به حضور تو به جهت بندگانت بنی اسرائیل می‌کند، بشنوی. من به گناهان بنی اسرائیل که به تو ورزیده‌ایم، اعتراف می‌کنم. من و خاندانم گناه کرده‌ایم. ما بر تو شرارت بسیار ورزیده‌ایم و فرمانها، فرایض و قوانینی را که به خدمت موسی امر فرمودی، نگاه نداشته‌ایم.»

^۱ «تمنا اینکه کلامی را که به خدمت موسی امر فرمودی به یاد آوری که گفتی: "آکر بی وفایی کنید، شما را در میان قومها برانند. جو هم ساخت،^۲ اما آکر نزد من بازگشت نمایی، بر فرامین مرا نگاه داشته. آنها را به جایی براند. نگاه هر چند رانده‌شدگان شما در دورترین نقاط آسمانها باشند، ایشان را از نج جمع خواهم کرد و به مکانی که برگزیده‌ام تا نزد خود را در آن ساکن سازم، در خواهم آورد."^۳ آنگاه بندگان و قوم تو اند که ایشان را به قدرت عظیم و دست زور اورت فادیه داده‌ای. آنگاه بندگان و تمنا اینکه گوش تو به دعای خدمتگزاران و دعای بندگانت که به ترسیدن از نام تو رغبت دارند، متوجه بشود، و خدمت را هر روز کثرت گردان و او را در نظر این مرد رحمت عنایت فرما.» زیرا که من سابقی پادشاه بودم.

تقاضای نجمیا از پادشاه

^۱ در ماه نیشان، از سال بیستم ردشیر شده، آنگاه که شراب پیش وی بود، من شراب را بر گرفته، به پادشاه دادم. پیش از آن هرگز در پیشگاه پادشاه، ملول حاضر نشده بودم. پادشاه از من پرسید: «چرا زویت چنین ملول است، حال آنکه بیسار نیستی؟ این چیزی جز ملالت دل نیست.» آنگاه بسیار هر سان شد. ^۲ پادشاه را گفتم: «پادشاه تا ابد زنده بماند. رویم چگونه ملول نباشد. حال نگه شهر و قس، برادرانم ویران است و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده.»^۳ پادشاه مرا گفت: «خو همی بر

رفتم و حصارهای در هم شکسته اورشلیم و دروازه‌های به آتش سوخته‌اش را ملاحظه کردم. سپس به سوی دروازه چشمه و استخر پادشاه پیش رفتم، اما برای عبور چارپایی که بر آن سوار بودم، راهی نبود. پس شبانه از دره بالا رفتم و حصار را ملاحظه کرده، برگشتم و از دروازه دره داخل شده، مراجعت کردم. صاحب‌منصبان نمی‌دانستند کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا هنوز به یهودیان و کاهنان و نجبا و صاحب‌منصبان و دیگر انجام‌دهندگان کار چیزی نگفته بودم.

پس ایشان را گفتم: «شما مصیبتی را که بدان گرفتار آمده‌ایم، می‌بینید: اورشلیم ویران است و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده. بیایید حصار اورشلیم را بنا کنیم، تا بیش از این رسوایی نکشیم.» پس ایشان را از دست خدای خویش که به مهربانی بر من بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود، آگاه ساختم. پاسخ دادند: «بیایید برخیزیم و بنا کنیم.» پس دستان خویش را به جهت انجام این کار نیکو قوی ساختند. اما چون سنبط حرونی و طوبیا صاحب‌منصب عمونی و جشم غرب این را شنیدند، ما را ریشخند و تحقیر کرده، گفتند: «این چه کار است که شما می‌کنید؟ آیا بر پادشاه می‌شورید؟» من بدیشان پاسخ دادم، گفتم: «خدای آسمانها، اوست که ما را کاهیب خواهد ساخت. ما خدمتگزاران او برخاسته، بنا خواهیم کرد؛ اما شما را هیچ نصیب و حق و ادعایی در اورشلیم نیست.»

بنای حصار

انگاه الیاشیب کاهن اعظم، با برادران کاهنش برخاستند و دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس کرده، درهایش را بر پا داشتند. آنان حصار را تا برج صد و

حیست؟ پس به خدای آسمانها دعا کردم. او به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و نظریه عفت تو بر خدمتگزارت باشد، مرا به یهودا، به شهر مقبره پدرم، بفرست تا آن را بازسازی کنم.» پادشاه در حالی که شهبانو در کنارش نشسته بود، از من پرسید: «سغوت چقدر به طول خواهد انجامید و کی باز خواهی گشت؟» چون زمانی تعیین کردم، پادشاه را پسند آمد که مرا بفرستد. نیز او را گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید، نامه‌هایی خطاب به والیان ماوراءالنهر به من عطا شود تا ایشان به من اجازه عبور دهند، تا اینکه به یهودا برسیم. او نامه‌ای نیز خطاب به مسافد، سرپرست درختستانهای پادشاه، به من عطا شود تا چوب برای ساختن تیرهای دروازه‌های مقرر پادشاهی، که در جوار معبد است، به من بدهد، و نیز برای حصار شهر، و خانه‌ی که در آن ساکن خواهم شد.» پس پادشاه بر حسب دست مهربان خدایم که بر من بود به من عطا فرمود.

بررسی وضع حصار اورشلیم

پس نزد والیان ماوراءالنهر رفتم و نامه‌های پادشاه را بدیشان دادم. پادشاه، سرداران سپاه و سواره‌نظام نیز همراه من فرستاده بود. اما چون سنبط حرونی و طوبیا صاحب‌منصب عمونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی در طلب رفاه بنی اسرائیل آمده است.

پس به اورشلیم رفتم و سه روز در آنجا ماندم. شبانکاهان با تنی چند از مردانی که همراهم بودند، برخاستم. به کسی نگفته بودم که خدیو در دلم چه نهاده بود تا برای اورشلیم بکنم. چارپایی نیز جز آن که بر آن سوار بودم همراهم نبود. شبانکاهان از دروازه دره به سوی چشمه زدها و دروازه خادروبه بیرون

ذراع از حصار را نیز تا دروازه خاروبه مرمت کردند.

^{۱۰}ملکیا، پسر رکاب، حاکم ناحیه بیت هگاریم، دروازه خاروبه را مرمت کرد، و آن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشت‌بندها بر پا داشت.

^{۱۱}شلوم، پسر کلحوزه، حاکم ناحیه مصغه، دروازه چشمه را مرمت کرد، و آن را بنا کرد و سقفش را نهاد و درهایش را با قفلها و پشت‌بندها بر پا داشت. او حصار حوص شلخ را نیز که کنار باغ پادشاه بود تا بنهدی که از شهر داوود پایین می‌رفت، مرمت کرد. ^{۱۲}بعد از او، نجمیا پسر عزیزق، حاکم نیمی از ناحیه بیت‌صور، تا مقابل مقبره‌های داوود و برکه مصنوعی و خانه جنکاوران را مرمت کرد. ^{۱۳}بعد از او، لاویان مرمت کردند؛ رحود پسر بان، در کنارش حشیبا، حاکم نیمی از ناحیه قعیله، برای ناحیه خود مرمت کرد. ^{۱۴}بعد از او، برادران ایشان مرمت کردند؛ بوی، پسر حیناداد، حاکم نیمی از ناحیه قعیله، در گذر او، عزیر پسر یسوع، حاکم مصغه، قسمتی دیگر را که مقابل سربالایی اسنح‌خانه و نزد زاویه بود، مرمت کرد. ^{۱۵}بعد از او، باروک پسر زکای، قسمتی دیگر را، از زاویه تا ورودی خانه الیاشیب کاهن اعظم، غیورانه مرمت کرد. ^{۱۶}بعد از او، مرموت، پسر اوریا، پسر هقوص، قسمتی دیگر را، از ورودی خانه الیاشیب تا تنهی خانه‌اش، مرمت کرد. ^{۱۷}بعد از او، گاهدنی که از آن حوالی بودند، مرمت کردند. ^{۱۸}بعد از ایشان، بنیامین و حشوب، مقابل خانه خویش را مرمت کردند، و بعد از آنان، عزیریا، پسر معسیب، پسر عننیا، قسمت کنار خانه خویش را مرمت کرد. ^{۱۹}بعد از او، بنوی، پسر حیناداد، قسمتی

برج خننیل بنا کرده، تقدیس نمودند. ^{۲۰}در کنار ایشان، مردان اریحا بنا کردند، و در کنار آنان، زگور، پسر امری، بنا کرد.

^{۲۱}پسران هسناه دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان تیرهای آن را کار گذاشتند و درهایش را با قفلها و پشت‌بندها بر پا داشتند. ^{۲۲}در کنار ایشان، مرموت پسر اوریا، پسر هقوص مرمت کرد؛ در کنار آنها، مشلام، پسر برکیا، پسر مشیزبیل؛ و در کنار آنها، صادوق، پسر بعنا. ^{۲۳}در کنار ایشان، تقوعیان مرمت کردند، اما بزرگان ایشان به خدمت سرور خویش گردن نهادند. ^{۲۴}یویاداع، پسر فاسیح، و مشلام، پسر بسودیا، دروازه کهنه را مرمت کردند. ایشان تیرهای آن را کار گذاشتند و درهایش را با قفلها و پشت‌بندها بر پا داشتند. ^{۲۵}در کنار ایشان، ملاتیای جبعونی و یادون مروئتی، مردان جبعون و مصغه، مقر والی ماوراءالنهر را مرمت کردند. ^{۲۶}در کنار آنها، عزینیل، پسر حرهایا، که از زرگران بود، مرمت کرد، و در کنار او حننیا، که از عطاران بود. آنان اورشلیم را تا حصار پهن بازسازی کردند. ^{۲۷}در کنار ایشان، رفایا، پسر حور، که حاکم نیمی از ناحیه اورشلیم بود، مرمت کرد. ^{۲۸}در کنار آنها، یدایا پسر حروماف، قسمت مقابل خانه‌اش را مرمت کرد، و در کنار او، حطوش، پسر حشبنیا مرمت نمود. ^{۲۹}ملکیا، پسر حاریم، و حشوب، پسر فحت‌مواب، قسمتی دیگر، و برج تنورها را مرمت کردند. ^{۳۰}در کنار او، شلوم، پسر هلو حیش، که حاکم نیمی از ناحیه اورشلیم بود، همراه با دخترانش مرمت کرد.

^{۳۱}خانوان و ساکنان زانوآخ، دروازه درّه را مرمت کردند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشت‌بندها بر پا داشتند، و هزار

* ۱:۳ "بنا کرده" در متن عبری نیامده است

* ۵:۳ با "سرورال" و یا "خداوند".

* ۱۳:۳ در عبری: "افاق" یک اما تقریباً معادل ۲۵ سانتی‌متر است.

خواهند کرد، حال آنکه سوخته شده است؟»
 طوبیای عموئی که در کنار او بود، گفت: «اگر
 شغالی نیز از آنچه ایشان بنا می‌کنند بالا رود،
 حصار سنگی ایشان را فرو خواهد ریخت!»
 ای خدای ما، بشنو، زیرا که خوار شده‌ایم.
 اهانت ایشان را بر سر خودشان برگردان و
 ایشان را در سرزمین اسارت، به یغما بسپار.
 تقصیر ایشان را مهوشان و گناهشان را از
 حضورت محو مساز، زیرا خشم تو را نزد
 بنایان برانگیختند.^{۱۲}

پس حصار را بنا کردیم. تمامی حصار تا
 نصف بلندیش به هم پیوست، زیرا دل قوم
 در کار بود.

اما چون سنبط و طوبیا و اعراب و عموئیان
 و اشودویان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم
 پیش رفته است و شکافهایش بسته می‌شود،
 بسیار خشمگین شدند. پس همه با هم دسیسه
 کردند تا به جنگ با اورشلیم برآمده، در آن
 اغتشاش بر پا کنند.^{۱۳} پس نزد خدای خود دعا
 کردیم و به سبب ایشان روز و شب نگهبان در
 برابر ایشان برکماشتیم.

و اما مردمان یهودا گفتند: «قوت باربران
 رو به کاستی و آوار بسیار است، چندان که
 نمی‌توانیم حصار را بنا کنیم.»^{۱۴} نیز دشمنانمان
 می‌گفتند: «پیش از آنکه آگاه شوند و دریابند به
 میانشان خواهیم رفت و ایشان را از پا درآورده،
 کار را متوقف خواهیم ساخت.»^{۱۵} چون
 یهودیانی که در نزدیکی آنان ساکن بودند
 آمدند، ده بار به ما گفتند: «به هر سو که روی
 نمایید، ایشان علیه ما هستند.»^{۱۶} پس من افرادی
 را بر حسب طایفه‌هایشان، با شمشیرها و نیزه‌ها
 و کمانهایشان، پشت حصار، در جاهای پست
 و خالی قرار دادم.^{۱۷} نگاه نگریسته، برخاستم و
 به بزرگان و صاحبمنصبان و بقیه قوم گفتم: «از
 ایشان مهراسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب را

دیگر از خانه عزریا را تا زاویه و گوشه حصار
 مرمت کرد. فالان، پسر اوزای، از مقابل زاویه
 و برج پیش آمده از خانه بالای شاه، واقع در
 کنار صحن نگهبان را مرمت کرد. بعد از او،
 فدیا، پسر فرعوش،^{۱۸} و خادمان معبد که بر
 تپه عوفل ساکن بودند، تا مقابل دروازه آب
 در مشرق، و برج پیش آمده را مرمت کردند.
 بعد از او، تقوعیان، قسمتی دیگر را که از
 مقابل برج بزرگ پیش آمده تا دیوار عوفل را
 مرمت می‌شد، مرمت کردند.

بالاتر از دروازه اسب، کاهنان، هر یک
 مقابل خانه خویش را مرمت کردند.^{۱۹} بعد
 از ایشان، صادوق، پسر اقی، قسمت مقابل
 خانه خویش را مرمت کرد. بعد از او، شمعی،
 پسر شکنیا، نگاهبان دروازه شرقی، مرمت
 کرد. بعد از او، حنیا، پسر شلمیا، و خانون،
 ششمین پسر حلاطف، قسمتی دیگر را مرمت
 کردند. بعد از ایشان، مشلام، پسر برکیا، قسمت
 مقابل حجره خود را مرمت کرد.^{۲۰} بعد از او،
 منکیه، که یکی از بزرگان بود، تا خانه خادمان
 معبد و تاجران را که مقابل دروازه مفقاد بود، تا
 بالاخانه گوشه حصار، تعمیر کرد.^{۲۱} و حصار
 بین بالاخانه گوشه حصار و دروازه کوسفند
 بزرگان و تاجران مرمت کردند.

مخالفت با بنای حصار

۴ و اما چون سنبط شنید که ما مشغول
 بنای حصار هستیم، خشمگین شده،
 بسیار غضبناک گردید و یهودیان را به
 ریشخند گرفت. او در حضور برادرانش
 و سپاه مسامره گفت: «این یهودیان ضعیف
 چه می‌کنند؟ آیا برای خویشتن نوسازی
 خواهند کرد؟ آیا قربانی خواهند نمود؟ آیا
 در یک روز کار را به پایان خواهند رسانید؟
 یا سنگها از میان توده‌های خاکروبه زنده

^{۱۲} «دست من عبری، نحمیا ۳: ۱۰» ترجمه شده است. «من توان چنین نیز ترجمه کرد: «زیرا بر بنایان اهانت روا داشتند.»

به یاد آورید و برای برادران و پسران و دختران و زنان و خانه‌های خویش بجنگید.»

از سرگیری بنای حصار

^{۱۵} چون دشمنانمان شنیدند که ما آگاه شده‌ایم، و خدا نقشه آنها را باطل کرده است، هر یک از ما به سر کار خویش نزد حصار بازگشتیم. از آن روز به بعد، نیمی از مردانم به کار مشغول می‌شدند و نیم دیگر نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها به دست می‌گرفتند. و سرداران پشت تمامی خاندان یهودا مستقر بودند^{۱۶} که به بنای حصار اشتغال داشتند. باربران به گونه‌ای بار می‌بردند که با یک دست این کار را انجام می‌دادند و با دست دیگر سلاح می‌گرفتند.^{۱۸} بنایان نیز هر یک در حالی که شمشیر بر کمر بسته بودند، بنایی می‌کردند. گرنواز نیز در کنار من ایستاده بود.^{۱۹} پس بزرگان و صاحبمنصبان و بقیه قوم را گفتم: «کار بسیار و گسترده است، و ما بر حصار از هم جدا و دوریم.»^{۲۰} پس هر جا که اوای کرنا را شنیدید، آنجا نزد ما گرد آید. خدای ما بر ایمان خواهد جنگید.»

^{۲۱} پس در حالی که نیمی از مردان نیزه به دست داشتند، کار را از سپیده‌دم تا برآمان ستارگان ادامه دادیم.^{۲۲} در همان زمان نیز به قوم گفتم: «هر مرد و خادمش شب را در اورشلیم بگذرانند تا در شب برای ما نکهبانی کنند و در روز به کار پردازند.»^{۲۳} پس من و برادران و خادمانم و نکهبانانی که از پی من می‌آمدند، هیچ‌یک جامه از تن به در نمی‌کردیم؛ و هر کس با سلاح خود به آب می‌رفت.

مقابله با ستمگری

و اما جمعی از مردان بازنانشان فریادی عظیم بر ضد برادران یهودی‌شان



برآوردند. برخی از ایشان می‌گفتند: «شما ما و پسران و دخترانمان بسیار ست، بیاید غله فراهم آوریم تا بخوریم و زنده بمانیم.»^{۲۴} دیگران می‌گفتند: «مزایع و تاکستانها و خانه‌هایمان را کرده می‌گذاریم تا در قحطی عنه فراهم کنیم.»^{۲۵} برخی دیگر می‌گفتند: «ما قرض گرفته‌ایم تا مالیات مزایع و تاکستانهایمان را به پادشاه پردازیم. هر چند ما و برادرانمان یک گوشت و خونیم و فرزندان ما نیز مانند فرزندان ایشانند، از ناچاری پسران و دخترانمان را به بندگی می‌سپاریم، و برخی از دخترانمان هم اکنون به کنیزی گرفتار آمده‌اند، و از ما گری ساخته نیست، زیرا مزایع و تاکستانهایمان را از دیگران است.»

^{۲۶} چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم، بسیار خشمگین شدم، و پس از آنکه موضوع را در فکر خود بررسی کرده، بر آنجا و صاحبمنصبان ادعا وارد آورده، بدیشان گفتم: «هر یک از شما از برادر خویش را می‌گیرید!»^{۲۷} پس جمعی بزرگ بر ضد ایشان گرد آورده، بدیشان گفتم: «ما تا حد مکر برادران یهودی‌مان را که به قومها فروخته شده بودند، باز خرید کرده‌ایم؛ لیکن شما حتی برادرانمان را می‌فروشید تا به ما بازفروش شوند!»^{۲۸} آنها خاموش ماندند و پاسخی نداشتند.^{۲۹} پس گفتم: «کاری که می‌کنید خوب نیست آیا نمی‌باید در ترس خدایمان سموک کنید تا از ملامت قومهایی که دشمن مايند به دور مانید؟^{۳۰} من و برادران و افرادم به مردم یور و غله قرض می‌دهیم؛ اما بیایید از ریخوری دست برکشیم.^{۳۱} تنها داره همین امروز مزایع و تاکستانها و باغهای زیتون و خانه‌هایمان را بدیشان بازگردانید، و نیز در صدی ز بیون و غله و شراب و روغن را که از ایشان به نورو گرفته‌اید.»^{۳۲} پاسخ دادند: «باز خواهیم کرد.»

* ۲۳:۴ معنی احتمالی: هتن عبری می‌گوید: «هر کس اسلحه خود، آب»

این قوم بود. ^{۱۱} ای خدای من، به سبب هر آنچه برای این قوم کرده‌ام، مرا به نیکویی یاد کن.

دسیسه علیه نحمیا

چون سنبلط و طویبا و چشم عَرَب و دیگر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده‌ام و هیچ شکافی در آن باقی نمانده است، هر چند هنوز درها را در دروازه‌ها بر پا نداشته بودم، سنبلط و چشم برایم پیغام فرستادند که: «بیا تا در حاکمیریم،^{۱۲} در دشت اونو، با یکدیگر دیدار کنیم.» اما آنان در اندیشهٔ صدمه رساندن به من بودند. پس قاصدان نزد ایشان فرستاده، گفتم: «من به کاری بزرگ مشغولم و نمی‌توانم فرود آیم. چرا کار حینی که آن را ترک کرده نزدتان فرود آیم، متوقف شود؟» ایشان چهار بار این پیغام را برایم فرستادند و من هر بار همین پاسخ را بدیشان دادم. سنبلط برای پنجمین بار خادمش را با همان پیغام نزد من فرستاد و او نامه‌ای سرگشاده به دست داشت که در آن نوشته شده بود: «در میان قومها گفته می‌شود، و چشم نیز می‌گوید که تو و یهودیان در اندیشهٔ شورشید و از این روست که حصار را بنا می‌کنید، بنا بر همین گفته‌ها، تو می‌خواهی پادشاه ایشان شوی، او انبیایی را نیز برگماشته‌ای تا در اورشلیم دربارهٔ تو اعلام کرده، بگویند: "در یهودا پادشاهی هست!" حال این خبر به گوش پادشاه خواهد رسید؛ پس بیا تا با هم مشورت کنیم.» پس برای او پیغام فرستاده، گفتم: «چنین چیزهایی که تو می‌گویی واقع نشده است، بلکه آنها را از فکر خود ابداع

و چیزی از ایشان مطالبه نخواهیم کرد؛ موافق سخنان تو به عمل خواهیم آورد.» آنکاه کاهنان را نیز خوانده و ایشان را سوگند دادم تا بر طبق این قول عمل کنند. ^{۱۳} نیز دامن ردایم را تکانده، گفتم: «باشد که خدا هر کس را که به قولش عمل نکند، از خانه و کسب و کارش چنین بتکاند. باشد که چنین تکانده و خالی شود!» تمامی جماعت آمین گفتند و خداوند را ستایش کردند. و قوم به قول خویش عمل نمودند.

سخاوتمندی نحمیا

^{۱۴} افزون بر این، از روزی که به ولایت سرزمین یهودا برگماشته شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم اردشیر شاه، که ده‌زده سال می‌شود، نه من و نه برادرانم از سهمیهٔ ضعه و لیبری، نخوردیم. ^{۱۵} اما والیان قبلی که پیش از من بودند، بار سنگینی بر دوش مردم می‌نهادند و علاوه بر چهل مثقال نقره، ضعه و شراب نیز از ایشان می‌ستاندند و حتی خادمانشان بر مردم ریاست می‌کردند. ولی من به سبب ترس از خدا چنین نکردم، بلکه نیروی خود را صرف کار بر این حصار کردم، ما هیچ مزه‌ای نخردیم، و خادمانم نیز جعلگی نجا برای کار کرد امانند. ^{۱۶} افزون بر این، بکصد و پنجاه تن از یهودیان و صاحب‌منصبان، سری فردی که از میان قومهای اطراف نزد ما می‌مانند، بر سفرهٔ من می‌نشستند. ^{۱۷} آنچه هر روز برای من مهیا می‌شد عبارت بود از یک گاو و شش کوسفند پروازی، و مرغان، و هر ده روز یکبار نیز مقدار زیادی از هر گونه شراب، ب و جود این، هرگز سهمیهٔ طعام و لیبری را مطالبه نکردم، زیرا خدمتی سنگین بر دوش

^{۱۱} ۱۵:۵ در عبری: «شکل از یک شکل تقدیم معادل ۵:۱۱ است»

^{۱۲} ۱۸:۵ یا «به حساب»

^{۱۳} ۲۱:۶ یا «و دستها»

^{۱۴} ۶:۶ در عبری: «چشم» که همان دیدگی از چشم است»

مشألام پسر بر کیا را به زنی گرفته بود. *
از اعمال نیکوی او در حضور من می گفتند و
سخنان مرا به او می رساندند. ما طویبا نامه
می فرستاد تا مرا بترساند.

V چون حصار بنا شد و درهایش را بر
داشتم. و نکهبانان، سرانندگان و لایزال
تعیین شدند. اداره امور اورشلیم را به بر دره
حنانی، و حننیا فرمانده ارک، سپرده زیر مردی
بود امین و خدا ترس تر از بیشتر مردم. *
ایشان را گفتم: «دروازه های اورشلیم نباید
تا پیش از گرم شدن آفتاب کشوده شود. *
زمانی که نکهبانان پاس می دهند. باید درها
را بسته نگاه داشته. قفل کنند. همچنین
ساکنان اورشلیم نکهبانان تعیین کنید تا برخی
بر جایگاه خود و برخی در مقابل خانه حریفش
پاس دهند. * شهر وسیع و بزرگ بود زنی
ساکنان آن اندک بودند و خانه ها هنوز به
نشده بود.

نامهای بازگشتگان از اسارت

* پس خدایم این را در دل من نهاد که نجیب
و صاحب منصبان و مردم را آورد تا بر طبق
نسب نامه هایشان نام نویسی شوند. و نسبت نامه
نخستین بازگشتگان را یافتم که در آن چنین
نوشته شده بود:

* اینانند اهل ولایت که از میان تبعیدیانی که
نبوگدنصر، پادشاه بابل، به اسارت برده بود.
برآمدند. آنان به اورشلیم و یهود بازگشته.
هر یک به شهر خویش رفتند. ایشان همرد
زروبابل، یسوع، نحویا، عزریا، رعبدی، نحومی.
مردخای، بلشان، مسفارت، بغوی، نخود و
بعنا آمدند.

* شمار مردان قوم اسرائیل: پسران فرعون،
۲۱۷۲. * پسران شسفطیا، ۳۱۲. * پسران آرح،

کرده ای. * زیرا آنان جملگی قصد ترسانیدن
ما داشتند و می گفتند: «دستهای ایشان سست
خواهد شد و کار به انجام نخواهد رسید. *
پس حال خدایا، دستهای مرا قوی ساز.
* روزی به خانه شمعیا، پسر دلایا، پسر
مهیطیل، رفتم که در بر خویشش بسته بود.
مرا گفت: «بیا تا در خانه خدا، درون معبد، با
یکدیگر دیدار کنیم. و درهای معبد را ببندیم.
چراکه برای کشتن تو می آیند. آری، شبانگاهان
برای کشتن تو می آیند. * گفتم: «ایا مردی
همچون من بگریزد؟ یا کسی همچون من
به درون معبد برود تا زنده بماند؟ نخواهم
رفت. *» پس دریافتم که خدا او را نفرستاده
بود، بلکه از آنجا که طویبا و سنبلط اجیرش
کرده بودند، آن گونه بر ضد من نبوت می کرد.
* او بدین منظور اجیر شده بود که من بترسم
و با انجام این کار گناه ورزم. و ایشان بتوانند
مرا بدنام کرده، رسوا سازند. * ای خدای من،
طویبا و سنبلط را به سبب این اعمالشان به یاد
دار. و نیز نوعدایای نیه و دیگر انبیایی را که
می خواهند مرا بترسانند.

تکمیل حصار

* پس حصار در روز بیست و پنجم از ماه
ایلول، در پنجاه و دو روز تکمیل شد. * چون
همه دشمنان ما این را شنیدند و تمام اقوام
همسایه این را دیدند. در نظر خویش بسیار
پست شدند، چراکه فهمیدند این کار به مدد
خدای ما به انجام رسیده است. * همچنین در
آن روزها بزرگان یهودا، نامه های بسیار برای
طویبا می فرستادند و نامه های طویبا بدیشان
می رسید. * چراکه بسیاری در یهودا با او به
سوگند بیعت کرده بودند. زیرا او داماد شکنیا
پسر آرح بود، و پسرش یهوحنان نیز دختر

* ۹:۶ در عبری "خدایا" نیست.

* ۱۶:۶ یا: «... شنیدند، تمام اقوام همسایه ترسیدند و ...»

نغوشسیم،^{۴۲} پسران بقبوق، پسران حقوفا، پسران حر حور،^{۴۳} پسران بصلیت، پسران مجیدا، پسران حرشا،^{۴۴} پسران برفوس، پسران سیرا، پسران تامح،^{۴۵} پسران نصیح، پسران خطیفا. پسران خادمان سلیمان: پسران سوطای، پسران سوفرت، پسران فریدا،^{۴۶} پسران یغلا، پسران درقون، پسران جدیل،^{۴۷} پسران شفقطیا، پسران حطیل، پسران فوخره خطبانیم و پسران امون.

^{۴۸}شمار خادمان معبد و پسران خادمان سلیمان بر روی هم ۳۹۲ بود.

^{۴۹}اینانند کسانی که از شهرهای تل ملح و تل حرشا و کروب و آذون و امیر برآمدند، اما نمی توانستند نشان دهند که خاندان و دودمانشان از اسرائیلند: ^{۵۰}پسران دلایا و پسران طویبا و پسران بقودا، ۶۴۲.

^{۵۱}از کاهنان: پسران حبایا، پسران هقوص و پسران برزلائی، که یکی از دختران برزلائی جلعادی را به زنی گرفت، و به نام ایشان نامیده شد. ^{۵۲}اینان نامهای خود را در میان کسانی که در نسب نامه ها ثبت شده بودند جستجو کردند، اما نیافتند. از این رو به سبب نداشتن شرایط لازم از کهنات محروم شدند. ^{۵۳}پس فرماندار به ایشان گفت تا کاهنی دارای اوریم و تمیم^{۵۴} برنجیزد نباید از خوراک بسیار مقدس بخورند. ^{۵۵}شمار تمامی جماعت بر روی هم ۴۲۳۶۰

تن بود. ^{۵۶}سواى غلامان و کنیزان ایشان که شمار آنها ۷۳۳۷ تن بود. آنان ۲۴۵ سراننده^{۵۷} مرد و زن نیز داشتند. ^{۵۸}شمار اسبان ایشان ۷۳۶، قاطرانشان ۲۴۵،^{۵۹} شترانشان ۴۳۵ و الاغانشان ۶۷۲۰ بود.

^{۶۰}برخی از سران خاندانها به جهت انجام کار هدیه دادند. فرماندار ۱۰۰۰ درهم طلا، ۵۰

^{۶۱}پسران فحت مواب، یعنی پسران یسوع و یواب، ۲۸۱۸ نفر. ^{۶۲}پسران غیلام، ۱۲۵۶. ^{۶۳}پسران زئو، ۸۲۵. ^{۶۴}پسران زکای، ۱۶۰. ^{۶۵}پسران بنوی، ۶۲۸. ^{۶۶}پسران بیای، ۶۲۸. ^{۶۷}پسران عزجد، ۲۳۲۲. ^{۶۸}پسران ادونیقام، ۶۶۷. ^{۶۹}پسران یغواى، ۲۰۶۷. ^{۷۰}پسران عادین، ۶۵۵. ^{۷۱}پسران اخیر، از خاندان حزقیا، ۹۸. ^{۷۲}پسران حاشوم، ۳۲۸. ^{۷۳}پسران بیصای، ۳۲۴. ^{۷۴}پسران حاریف، ۱۱۲. ^{۷۵}پسران جبعون، ۹۵. ^{۷۶}مردان بیت لحم و نفوفه، ۱۸۸. ^{۷۷}مردان عناتوت، ۱۲۸. ^{۷۸}مردان بیت عزموت، ۴۲. ^{۷۹}مردان قریه یعاریم و کفیره و بنیروت، ۷۴۳. ^{۸۰}مردان رامه و جبع، ۶۳۱. ^{۸۱}مردان مکماس، ۱۲۲. ^{۸۲}مردان بیت ثیل و غی، ۱۲۳. ^{۸۳}مردان نبوی دیگر، ۵۲. ^{۸۴}پسران غیلام دیگر، ۱۲۵۴. ^{۸۵}پسران حاریم، ۳۲۰. ^{۸۶}پسران ریحا، ۳۴۵. ^{۸۷}پسران لود و حادید و ونو، ۱۷۲۱. ^{۸۸}پسران سنانه، ۳۹۳۰.

^{۸۹}کاهنان: پسران یدعیا، از خاندان یسوع، ۹۱۳. ^{۹۰}پسران امیر، ۱۰۵۲. ^{۹۱}پسران فشحور، ۱۳۴۱. ^{۹۲}پسران حاریم، ۱۰۱۷.

^{۹۳}لاویان: پسران یسوع، از خاندان قدمیئیل و از خاندان هودوا، ۷۴. ^{۹۴}سرانندگان: پسران اساف، ۱۲۸.

^{۹۵}کهنان: پسران سلوم، پسران اخیر، پسران حشون، پسران عقوب، پسران حطیفا و پسران شوی، ۱۳۸.

^{۹۶}خادمان معبد: پسران صیحا، پسران حسوفا، پسران صناعوت، ^{۹۷}پسران قیروس، پسران سیعا، پسران فادون، ^{۹۸}پسران لیانه، پسران خجابه، پسران شمدای، ^{۹۹}پسران حانان، پسران جدیل، پسران جاجر، ^{۱۰۰}پسران رایا، پسران رصین، پسران بقودا، ^{۱۰۱}پسران جزام، پسران غزه، پسران نصیح، ^{۱۰۲}پسران بیصای، پسران معونیم، پسران

۶۵۱: «و یوه و کلبه» کاملاً روشن نیست، اما احتمالاً هم سنگ بودند که کاهنان از طریق آنها اباده خدا را تشخیص می دادند.

۶۷۰: «و حاری» «و حاشوم» همانا سگی می بود به وزن تقریبی ۵، ۸ گرم، همچنین در آیات ۷۱ و ۷۲.

را متبارک خواند و تمامی مردم با دستهایی برافراشته، در پاسخ گفتند: «آمین! آمین! سپس خم شدند و روی بر زمین نهاده، خداوند را پرستش کردند. در همان حال که قوم بر جای خود ایستاده بودند، یسوع، بانی، شریب، یامین، عقوب، شبتای، هودی، معسیا، قیضا، عزریا، یوزاباد، حانان و فلاسیا، که از لاویان بودند، مردم را در درک تورات یاری می‌دادند. آن از کتاب، یعنی از تورات خدا، می‌خواندند و آن را توضیح داده، مفهومش را بیان می‌کردند تا مردم آنچه را که قرائت می‌شده، دریابند.

نجمیا، که فرماندار بود، و عزرائی کاهن و کاتب، و لاویانی که قوم را در درک تورات یاری می‌دادند، به تمامی مردم گفتند: «روز برای یهوه خدای شما روزی مقدس است. پس ماتم و زاری مکنید.» زیرا تمامی قوم به هنگام شنیدن کلمات تورات، می‌گریستند. ^{۱۱}نجمیا بدیشان گفت: «بروید و خوراکیهای نذیب بخورید و شربت‌ها بنوشید و سهم‌ها برای آن که چیزی می‌ماند نکرده‌اند بفرستید، چرا که امروز برای خداوندگار ما مقدس است. آندوهکین مباحشید، زیرا شادی خداوند، قوت شماست. ^{۱۲}لاویان همه مسردم را آرام کرده، می‌گفتند: «خاموش باشید، زیرا امروز روزی مقدس است؛ آندوهکین مباحشید.» پس تمامی قوم رفتند تا بخورند و بیاشامند و سهم‌ها بفرستند و شادی عظیم کنند. زیرا کلامی را که بدیشان بیان شده بود درک کردند.

برگزاری جشن الاچیتها

^{۱۳}در روز دوم، سران خاندهای تمامی قوم همراه با کاهنان و لاویان نزد عزرائی کاتب کرد آمدند تا کلمات تورات را فراموشی، ^{۱۴}آنان به این نوشته در تورات برخوردند که

بیاله و ۵۳۰ دست پیراهن کهانت به خزانه اهدا کرد. ^{۱۵}برخی از سران خاندها ۲۰۰۰۰ درهم طلا و ۲۲۰۰ مینای نقره به جهت انجام کار به خزانه اهدا کردند. ^{۱۶}و آنچه مابقی قوم اهدا کردند ۲۰۰۰۰ درهم طلا، ۲۰۰۰ مینای نقره و ۶۷ دست پیراهن کهانت بود. ^{۱۷}پس کاهنان و لاویان و نگهبانان دروازه و سرایندگان و برخی از مردم و خادمان معبد و تمامی اسرائیل در شهرهایشان سکونت گزیدند.

قرائت کتاب تورات

چون ماه هفتم فرا رسید، بنی اسرائیل در شهرهایشان قرار گزیده بودند.

آنگاه تمامی قوم همچون یک تن در میدان مقابل دروازه آب آمدند. **ا** آنان به عزرائی کاتب گفتند که کتاب شریعت موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. پس در نخستین روز از ماه هفتم، عزرائی کاهن تورات را به حضور جماعتی از مردان و زنان و همه کسانی که می‌توانستند آنچه را می‌شنوند درک کنند، بیاورد. ^{۱۸}او از سپیده‌دم تا نیمروز، در حالی که روی به سوی میدان مقابل دروازه آب داشت، آن را در حضور مردان و زنان و تمامی کسانی که می‌توانستند درک کنند، قرائت کرد. و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا دادند. عزرائی کاتب بر منبر چوبینی که برای همین کار ساخته شده بود، ایستاد. کنار او، بر جانب راستش متیتیا، شمع، غنایا، اوریا، جلقبا و معسیا، و بر جانب چپش فدایا، میشائیل، ملکیا، حاشوم، خشبئانه، زکریا و مشلام ایستاده بودند. ^{۱۹}آنگاه عزرائی کاتب را در برابر چشمان تمامی قوم گشود، زیرا بالاتر از همه مردم بود. و چون آن را گشود، همه مردم ایستادند. ^{۲۰}عزرائی یهوه خدای عظیم

* ۷۱:۷ یک "مینا" تقریباً معادل ۶/۰ کیلو گرم است؛ همچنین در آیه ۱۴.

* ۱۰:۸ در عبری: "او".

و بیهوه خدای خویش را پرستش نمودند. ^۷یشوع و بانئ و قدمینیل و شبنیا و بوئی و شربیا و بانئ و کنانی بر منبر لاویان ایستادند و نزد بیهوه خدای خویش فریاد برآوردند. ^۸دنگاه لاویان، یعنی یشوع و قدمینیل و بانئ و حشبنیا و شربیا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «بر خیزید و بیهوه خدایان را که از ازل تا ابد هست، متبارک بخوانید.»

«متبارک باد نام پر جلال تو که برتر از هر برکت و ستایش است.» تویی تنها خداوند. ^۹تویی که فلک و فلک الافلاک را با تمامی لشکرشان، و زمین را با هر آنچه بر آن است، و دریاها را با هر آنچه در آنهاست، ساخته‌ای. تویی که به همه آنها حیات می‌بخشی، و لشکریان آسمان پرستشست می‌کنند. ^{۱۰}تویی بیهوه خدا که ابرام را برگزیده، از اور کلدانیان بیرون آوردی و او را ابراهیم نامیدی. ^{۱۱}تو دل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهد بستی که زمین کنعانیان و حیثیان و اموریان و فرزندان و بیوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به نسل او بدهی، و تو به وعده خویش وفا کردی، چراکه عادلئ.

^{۱۲}«تو مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریادشان را نزد دریای سرخ شنیدی.» ^{۱۳}تو آیات و معجزات بر ضد فرعون و همه خادمانش و تمامی مردم سرزمینش به ظهور آوردی، زیرا می‌دانستی با پدران ما متکبرانۀ عمل نمودند. تو برای خود آوازه‌ای به هم رساندی که تا به امروز پا برجاست. ^{۱۴}دریا را پیش روی ایشان شکافتی به گونه‌ای که از میان آن بر خشکی عبور کردند، و تعقیب‌کنندگان ایشان را همچون سنگی در میان آبهای زورآور، به ژرفاها درافکندی. ^{۱۵}آنان را در روز با ستون

خداوند به واسطه موسی فرمان داده بود که بنی اسرائیل باید در عید ماه هفتم، در الاجیقهها ساکن شوند. ^{۱۶}و اینکه باید در همه شهرهای خویش و در اورشلیم اعلان کنند و ندا در داده، بگویند: «به تپه‌های بیرون رفته، شاخه‌های زیتون و شاخه‌های زیتون وحشی و شاخه‌های اس و شاخه‌های نخل و شاخه‌های درختان پربرک با خود بیاورید و با آنها، بنا بر آنچه نوشته شده است، ^{۱۷}الاجیق بسازید.» پس مردم بیرون رفته، آنها را آوردند و هر یک بر بام خانه خویش و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در میدان کنار دروازه آب و میدان کنار دروازه فریم، برای خویشن الاجیقها ساختند. تمامی جماعتی که از اسارت بازگشته بودند، ^{۱۸}الاجیقها ساخته، در آنها ساکن شدند. زیرا از روزگار یوشع پسر نون تا آن روز، بنی اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بس عظیمی رخ نمود. ^{۱۹}اعذار هر روزه، از روز نخست تا روز آخر، از کتاب تورات خدا قرائت می‌کرد. ^{۲۰}آن عید را هفت روز برگزار کردند، و در روز هشتم، بر حسب قوانین، گردهمایی مخصوص برپا شد.

اقرار بنی اسرائیل به گناه

در روز بیست و چهارم همان ماه، ^۱بنی اسرائیل روزه‌دار و پلاس در بر و خک بر سر کرد آمدند. ^۲دنگاه کسانی که اصل و نسبشان اسرائیلی بود خویشن را از تمامی بیک‌نکان جدا کرده، برپا ایستادند و به کناهان خود و به تقصیرات پدرانشان اعتراف کردند. ^۳آن در جای خود ایستاده، یک چهارم روز از کتاب تورات بیهوه خدای خود خواندند و یک چهارم دیگر به کناهانشان اعتراف کردند.

^{۱۲-۱۸} در عبری، "و".

^{۱۹} بیهوه خدایان را از اول تا به ابد متبارک بخوانید.

^{۲۰} ۱۹:۶ لجمه بوئی هفتادگان، و غیرا هفت: «تو خداوندی، ...»

«تو ممالک و قومها را بدیشان بخشیدی و هر گوشه از زمین را میانشان تقسیم کردی. ایشان سرزمین سیحون، پادشاه حبشون، و سرزمین عوج، پادشاه باشان را متصرف شدند.»^{۳۳} تو فرزندان ایشان را همچون ستارگان آسمان بی شمار گردانیدی و آنان را به سرزمینی در آوردی که به پدرانیشان گفتی بدان دخل شده. آن را متصرف کردند.»^{۳۴} پس فرزندان ایشان داخل شده، آن سرزمین را به تصرف در آوردند، و تو کنعانیان را که ساکنان نج بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی، و آن را همراه با پادشاهان و اقوام زمین به دست ایشان تسلیم کردی تا هر طور که می‌پسندند با ایشان رفتار کنند.^{۳۵} آنان شهرهای حصار در و زمینهای حاصلخیز را به تصرف در آورده، خانه‌های آکنده از نغایس و چاههای از پیش کنده شده و تاکستانها و باغهای زیتون و درختان میوه‌دار بی شمار را تصاحب کردند. سیر خوردند و فریه شدند و از احسان عظیم تو بهره‌مند گردیدند.

«با این همه، ایشان نافرمان شدند و بر تو غضبان و رزیده، شریعت تو را پشت سر خود افکندند. انبیای تو را که به ایشان هشدار می‌دادند تا به سوی تو بازگشت کنند، کشتند و اعمال قبیح مرتکب شدند.»^{۳۶} پس ایشان را به دست دشمنانشان سپردی که بر ایشان ستم روا داشتند. اما در ایام ستم‌دیدی خود نزد تو فریاد برآوردند و از آسمان ایشان را شنیده، بر حسب رحمت عظیم خود نجات‌دهندگان بدیشان بخشیدی که ایشان را از دست دشمنانشان رهایی دادند.^{۳۷} اما پس از آنکه آسایش یافتند، دیگر بار در حضورت شریعت و رزیدند، و تو ایشان را به دست دشمنان دادی و اکذاشستی تا بر آنان حکم برآیند. ما چون بار دیگر نزد تو فریاد برآوردند، از آسمان شنیدی و بر حسب رحمت خود باره ایشان را رها کردی.^{۳۸} و بدیشان هشدار دادی تا

ابر، و در شب با ستون آتش، رهبری کردی تا راهی را که می‌بایست بروند، بر آنها روشن سازی.^{۳۹} بر کوه سینا فرود آمده، از آسمان با ایشان سخن گفتی و قوانین درست، شرایع بر حق، و فرایض و فرمانهای نیکو بدیشان دادی،^{۴۰} و شکات مقدس خویش را به آنان شناسانیدی، و به دست خدمت موسی فرامین و فرایض و شرایع بدیشان امر فرمودی.^{۴۱} برای رفع گرسنگی، از آسمان بدیشان نان دادی، و برای رفع تشنگی، از صخره برایشان آب بیرون آوردی، و بدیشان گفتی به زمینی که سوکند خوردی تا بدیشان ببخشی، داخل شده، آن را به تصرف آورند.

«لیکن آنان، یعنی پدران ما، متکبرانه رفتار کردند و گردن خویش سخت ساخته، از فرمانهای تو اطاعت نکردند.»^{۴۲} از گوش فرا دادن ابا نمودند و کارهای عجیبی را که در میانشان به عمل آوردی، به یاد نیاوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و رهبری برگماشتند تا به بندگی خویش در مصر بازگردند. اما تو خدایی آمرزنده، فیاض و رحیم، و دیرخشم و آکنده از محبتی: از این رو ایشان را ترک نگفتی.^{۴۳} حتی آن هنگام که برای خود گوشه‌ای ریخته‌شده ساختند، و گفتند: «این است خدای تو که تو را از مصر بیرون آورد.»^{۴۴} و یا مرتکب اعمال قبیح شدند،^{۴۵} تو به سبب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان وانگذاشتی. ستون ابر در روز از فراز ایشان دور نشد بلکه ایشان را در مسیرشان رهبری نمود، و نه ستون آتش در شب، تا راهی را که می‌بایست بروند، بر آنها روشن سازد.^{۴۶} و روح نیکوی خود را برای تعلیم ایشان عطا فرمودی، و قنای خود را از دهانشان بازداشتی، و برای رفع تشنگی، بدیشان آب دادی.^{۴۷} چهل سال در بیابان برای ایشان تدارک دیدی، که به چیزی محتاج نشدند؛ جامه‌هایشان مندرس نشد و پاهایشان ورم نکرد.

۳۶ «به سبب این همه، پیمانی استوار بسته آن را می نویسیم، و سروران و لایویان و کاهنان ما مهر خود را بر آن می زنند.»

مهر کنندگان پیمان

اینانند کسانی که مهر خود را بر پیمان زدند:

نجمیای فرماندار، پسر حکلایا، صدقیای، اسرایا، عزریا، ارمیا، فشحور، آمریا، ملکیا، اخطلوش، شبنیا، ملوک، حاریم، مرموت، عوبدیا، دانیال، جنتون، باروک، مشولام، اییا، میامین، معزیبا، بلجای و شمعیبا. اینان کاهنان بودند.

۳۷ لایویان: یسوع پسر ازیبا، بنوی از پسران حیناداد، و قدمینیل؛ ۳۸ و برادران ایشان: شبنیا، هودیا، قلیطا، فلایا، حانان، میکا، رحوب، حشیا، زکور، شریبا، شبنیا، ۳۹ هودیا، بانی و بننو. ۴۰ سران قوم: فرعوش، فحمت موآب، عیلام، زتو، بانسی، ۴۱ بوئی، غزجد، بیای، ۴۲ آدونیا، بغوای، عادین، ۴۳ عاطر، حزقیای، عزور، ۴۴ هودیا، حاشوم، بیصای، ۴۵ حاریف، عناتوت، نیای، ۴۶ مجعیعاش، مشلام، حزیر، ۴۷ مشیربئیل، صادق، یادوع، ۴۸ فلطیا، حانان، عنایا، ۴۹ هوشع، حننیا، حشوب، ۵۰ هلوحیش، فلحا، شویق، ۵۱ رحوم، حشبن، معسیا، ۵۲ اخیبا، حانان، عنان، ۵۳ ملوک، حاریم و بعنا.

مفاد پیمان

۵۴ مابقی قوم، از کاهنان و لایویان و نگهبانان دروازه و سرایندگان و خادمان معبد تا همه کسانی که خویششان را برای پیروی از شریعت خدا از اقوام ممالک جدا کرده اند، همراه با زنان و پسران و دخترانشان، یعنی همه صاحبان معرفت و فهم، ۵۵ به برادران و بزرگان خویش پیوسته، خویششان را زیر لعنت و سوگند قرار می دهند تا بنا بر شریعت خدا که به دست موسی، خادم خدا، عطا شد، سلوک کنند و

بر نه شریعت خویش بازگردانی، اما ایشان متکبر نه رفتار کرده، به فرمانهای تو گوش کردند و بر احکام تو که هر که آنها را به جانی آورد از آنها زنده می ماند، خطا ورزیدند، و خیره سری کرده، گردنهای خویش را سخت ساختند و اطاعت نکردند. ۵۶ سالهای بسیار با پشان مدارا کردی و به روح خویش به واسطه نیبی خود بدیشان هشدار دادی، اما گوش فرم نکردند. پس آنان را به دست قوه های ممالک تسیم نمودی. ۵۷ اما به رحمت عظیمت ایشان را به کل ناپسود نکردی و وانگذاشتی، زیرا خدای فیاض و رحیمی.

۵۸ پس کنون ای خدای ما، ای خدای عظیم و قدر و مهیب، که در عهد و محبت خویش یسند ری، تمامی این مصیبت که از روزگار پادشاهان آشور تا به امروز بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر همه می قوم تو رفته است، در نظرت ناچیز نیاید. ۵۹ تو در هر آنچه بر سر ما آمده است، عادل یزدی، چراگه با وفاداری عمل کرده ای، حال آنکه ما شرارت ورزیده ایم. ۶۰ پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما شریعت تو را به جای آوردند و به فرمانها و شهاداتی که علیه پشان دادی، اعتنا نکردند. ۶۱ حتی در محبت خودشان، و در بهره مندی از احسان عظیمی که بدیشان کردی، و در سرزمین وسیع و برومندی که پیش روی ایشان نهادی، تو را عبادت نکردند و از اعمال شرارت بارشان برکشتند.

۶۲ پنگ امروز ما غلام هستیم؛ اینک در سرزمینی که به پدرانمان بخشیدی تا از میوه و دیگر نعمتهای آن بخوریم، بندگی می کنیم. ۶۳ زمین ما محصول فراوان خود را بری پادشاهانی می آورد که به سبب کناهان ما، بر ما مسلط گردانیده ای. ایشان هر طور که می پسندند بر بدنها و بر چارپایان ما حکم می کنند، و ما در مصیبتی عظیم گرفتار آمده ایم.

لاویان خواهیم آورد. زیرا لاویانند که دهیکه را در تمامی شهرهای محل کار ما دریافت می کنند.^{۳۱} نگاه که لاویان دهیکه را می گیرند. کاهنی از نسل هارون همراه ایشان باشد. لاویان دهیک دهیکه را به خانه خدای ما. به تبارهای خزانه بیاورند.^{۳۲} زیرا بنی اسرائیل و بنی لاوی باید هدایای غله و شراب تازه و روغن را به انبارها بیاورند. جایی که ظروف قدس و کاهنانی که خدمت می کنند و نکهبانان دروزه و سراینندگان. انجامند. ما به خانه خدایمان بی توجهی نخواهیم کرد.^{۳۳}

ساکنان اورشلیم

پس رهبران قوم در اورشلیم ساکن شدند و مابقی قوم قرعه فکندند تا از هر ده تن. یکی را برای سکونت به شهر مقدس اورشلیم بیاورند و نه تن دیگر در شهرهای دیگر بمانند. او قوم همه کسانی را که مایل به زندگی در اورشلیم بودند. برکت دادند. اینانند سران ولایت که در اورشلیم مسکن کردند. اما سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و خادمان معبد و پسران خادمان سلیمان هر یک در ملک شهر خود. در شهرهای یهود ساکن شدند. در اورشلیم. برخی از بنی یهود و بنی بنیامین مسکن کردند.

از بنی یهود: عتایا پسر غزیا، پسر زکریا، پسر امریا، پسر شفقیا، پسر مهلتیل. یکی از پسران فرص: دو معسیا پسر باروک، پسر گنجوز. پسر حزایا، پسر فدایا، پسر یویاریب، پسر زکریا، پسر یک شیلونی. تمامی بنی فرص که در اورشلیم ساکن شدند ۴۶۸ مرد دلاور بودند. از بنی بنیامین: سلو پسر مشلا. پسر یوعید، پسر فدایا، پسر قلابا، پسر معسیا، پسر یتیل. پسر یسعیا، او برادرانش جبئی و سلای.

همه فرمانهای یهوه خداوندگار ما و قوانین و فرایض او را نگاه داشته، به جای آوردند.

^{۳۱} «ما دخترانمان را به اقوام این سرزمین نخواهیم داد و دخترانمان را برای پسرانمان نخواهیم گرفت.»^{۳۲} و اگر اقوام این سرزمین در روز شبات کالا و یا هر گونه غله برای فروش بیاورند، از ایشان چیزی در روز شبات یا هیچ روز مقدس دیگر نخواهیم خرید. و از محصول سال هفتم و مطالبه قرضها چشم می پوشیم.^{۳۳} «نیز خود را مکلف می سازیم که هر ساله ثلث مثقال* برای خدمت خانه خدای خود بپردازیم: ^{۳۴} به جهت نان حضور، هدیه آردی دائمی و قربانی تمام سوز دائمی، هدایای روزهای شبات و ماه نو و اعیاد مقرر، و به جهت هدایای مقدس و قربانیهای کناه به منظور انجام کفاره برای قوم اسرائیل. و به جهت تمامی کارهای خانه خدای ما.

^{۳۵} «ما کاهنان و لاویان و قوم، برای هدیه هیزم قرعه می افکنیم. تا آن را بر حسب خاندانهای خود، در اوقات مقرر سالانه، به خانه خدای خود بیاوریم تا بر مذبح یهوه خدای ما بنا بر آنچه در شریعت مکتوب است، سوخته شود. ^{۳۶} «همچنین خود را مکلف می سازیم که نوبرهای محصول زمینمان و نوبرهای همه میوه های هر گونه درخت راه سال به سال، به خانه خداوند بیاوریم، ^{۳۷} و نخست زاده های پسران و احشام خود، یعنی نخست زاده های رمه و گله خویش را نیز، بنا بر آنچه در شریعت مکتوب است، به خانه خدایمان بیاوریم، یعنی نزد کاهنانی که در خانه خدایمان خدمت می کنند. ^{۳۸} به علاوه، نوبر خمیر خود و هدایای خویش و میوه هر گونه درخت و شراب تازه و روغن را نزد کاهنان به انبارهای خانه خدایمان خواهیم آورد و دهیک محصول زمینمان را برای

* ۳۲:۱۰ در عبری: "شکل تقریباً معادل ۱۱ کوه است.

* ۸:۱۱ در عبری: «و بعد از او، جبئی و سلای...».

روستاهای خارج از اورشلیم

۶۵ در خصوص روستاها و مزارع اطرافشان، برخی از مردم یهودا در قریه‌اربع و توابعش، دیبون و توابعش، یقبصینیل و روستاهایش، ۶۶ یسوع، مولاده، بیت فالط، ۶۷ حصر شوعال، پترشبع و توابعش، ۶۸ صقلغ، مکتوه و توابعش، ۶۹ عین رفون، صرعه، یرموت، ۷۰ زانواخ، عدلام و روستاهایشان، لاکیش و مزارعش، عزرقه و توابعش می‌زیستند. پس ایشان از پترشبع تا وادی هنوم ساکن شدند.

۷۱ «بنی‌بنیامین نیز از جبع به آن طرف سکونت گزیدند، یعنی در مکماش، عیبه، بیت‌ئیل و توابعش، ۷۲ عناتوت، نوب و غنیا، ۷۳ حاصور، راهه و جتاییم، ۷۴ حادید، صبوغیم و نیالاط، ۷۵ لود، اونو و دره صنعتگران.» برخی از دسته‌های لاویان در یهودا، به بنیامین تعلق داشتند.

فهرست نامهای کاهنان و لاویان

۱۲ اینانند کاهنان و لاویانی که همراه زرובابل، پسر شلتائیل و یسوع بازگشتند: سرایا، از میا، عزرا، ۱ امریا، ملوک، حطوش، ۲ شکنیا، رحوم، یرموت، ۳ عدو، جنتوی، ایبا، ۴ میامین، معدیا، بلجه، ۵ شمعی، یویاریب، ۶ یدعی، ۷ سلو، عاموق، ۸ حلقیا و ۹ یدعی. اینان در ایام یسوع، رؤسای کاهنان و برادرانشان بودند.

۱۰ لاویان: یسوع، بتوی، قدمینیل، یریا، یهودا و متتیا که همراه با برادرانش مسئول سرودهای شکرگزاری بود. ۱۱ برادرانشان، بقوقیا و عتی، هنگام مراسم، مقابل آنها می‌ایستادند.

۱۲ یسوع پدر یهوایقیم بود، یهوایقیم پدر الیاشیب، الیاشیب پدر یویداع، ۱۳ یویداع پدر یوناتان و یوناتان پدر یدوع.

۱۴ در ایام یهوایقیم، سران خاندهای کاهنان از این قرار بودند: از خاندان سرایا، برایا؛ از

روی هم ۹۲۸ تن. یونیل پسر زگری ناظر ایشان بود. و یهودا پسر هسنراه از مقام دوم در قدرت بر شهر برخوردار بود.

۱۵ از کاهنان: یدعی، پسر یویاریب، یاگین، ساریا پسر حلقیا، پسر مشلام، پسر صادق، پسر مر یوت، پسر اخیطوب، سرپرست خانه خدا. ۱۶ برادرانشان که کارهای خانه را انجام می‌دادند. ۸۲۲ تن؛ عدایا پسر یروحام، پسر فنیه، پسر اھسی، پسر زگریا، پسر فشحور، پسر میکیا، ۱۷ برادرانش که سران خاندها بودند، ۲۲۲ تن؛ عمشسای پسر عزرنیل، پسر اخزای، پسر مشیموت، پسر افری، ۱۸ برادرانشان که جنگ‌ورزی دلاور بودند. ۱۲۸ تن. زبائیل پسر مجدوئیم ناظر ایشان بود.

۱۹ از لاویان: شمعی، پسر حنوب، پسر غاریقه، پسر حشیا، پسر بوئی؛ ۲۰ شبتای و یوزباد، از سران لاویان، که بر کارهای خارج حرمه خدا نظارت می‌کردند: ۲۱ متتیا پسر میکا، پسر زبیدی، پسر اساف، که رهبری بود که شکرگزاری را با دعا شروع می‌کرد؛ بقوقیا که در میان برادرانش دومین بود؛ و عبدا پسر شمعوعا، پسر جلال، پسر یدوتون. ۲۲ شمار لاویان در شهر مقدس بر روی هم ۲۸۲ تن بود. ۲۳ نکهبانان دروازه‌ها: عقوب، طلعمون و برادرانشان که نزد دروازه‌ها نکهبان بودند. ۱۷۲ تن. ۲۴ سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان، هر یک در ملک خویش، در همه شهرهای یهودا بودند. ۲۵ اما خادمان معبد در عوفل می‌زیستند؛ مسیحا و جشفا مسئول خادمان معبد بودند.

۲۶ سرپرستی لاویان را در اورشلیم عزری پسر ساری، پسر حشیا، پسر متتیا، پسر میکا، از پسران اساف بر عهده داشت. اینان سرانندگان مراسم عبادتی خانه خدا بودند. ۲۷ فرمانی از جانب پادشاه در خصوص ایشان بود که وظایف روزانه ایشان را تعیین می‌کرد. ۲۸ فتحیا پسر شبتائیل از نسل زراع پسر یهودا، عامل پادشاه در تمامی امور مربوط به قوم بود.

لاویان خویشتن را تطهیر کردند، و سپس به تطهیر قوم و دروازه‌ها و حصار پرداختند.

۳۱ پس من رؤسای یهودا را بر فراز حصار آوردم و دو دسته بزرگ ستایشگران تعیین کردم. دسته اول بر فراز حصار به جانب جنوب و دروازه خاکروبه پیش می‌رفتند، و در پی ایشان هوشعیا و نیمی از رؤسای یهودا همراه با عزریا و عزرا و مشلام، و یهودا و بنیامین و شمعی و ارمیا، و نیز تتی چند از کاهنان با کرناهایشان؛ زکریا پسر یوناتان، پسر شمعی، پسر متتیا، پسر میکایا، پسر زکور، پسر آساف، و برادرش شمعی، عزریل، مللای، جلالی و معای و تننیل و یهودا و حنانی، که آلات موسیقی داوود مرد خدا را با خود داشتند. و عزرای کاتب پیشایش آنان می‌رفت. ۳۲ آنان نزد دروازه چشمه، مستقیم از پله‌های شهر داوود در محل صعود حصار بالا رفتند. آنان از خانه داوود گذشته، به سوی دروازه آب به جانب مشرق رفتند.

۳۳ دسته دوم که شکرگزاری می‌کردند، به جانب شمال رفتند. و من از پی ایشان همدرا با نیمی از مردم، بر فراز حصار، از برج توره، گذشته تا حصار عریض رفتم، و پس از پشت سر گذاشتن دروازه افرایم و دروازه کهنه و دروازه ماهی و برج حننیل و برج صد، تا دروازه کوسفند پیش رفتم. ایشان نزد دروازه نکهبان توقف کردند. ۳۴ سپس آن دو دسته شکرگزاری کنندگان، در خانه خدا ایستادند. و من و نیمی از صاحبمندان نیز همراه با کاهنان یعنی الیاقیم، معسیا، مندیین، میکایا، الیوعینای، زکریا و حننیا با کرناهایشان، ۳۵ و همچنین معسیا، شمعی، العازار، عزری، یهوحنان، ملکیا، عیلام و عزرا، چنین کردیم سراینده‌گان به رهبری یزرحیا بانگ بر آورده، ۳۶ در آن روز قربانیهای بزرگ تقدیم کردند. شادی نمودند، زیرا خدا بانیشان شادمانی عظیم بخشیده بود. زنان و کودکان نیز شادمان بودند. پس شادمانی اورشلیم از دور دستها شنیده شد.

خاندان ارمیا، حننیا؛ ۳۳ از خاندان عزرا، مشلام؛ از خاندان ارمیا، یهوحنان؛ ۳۴ از خاندان ملوکی، یوناتان؛ از خاندان شبنیا، یوسف؛ ۳۵ از خاندان حاریم، عدنا؛ از خاندان مرایوت، حلقای؛ ۳۶ از خاندان عدو، زکریا؛ از خاندان جنتون، مشلام؛ ۳۷ از خاندان آیتا، زگری؛ از خاندان منیامین و موعدیا، فلطای؛ ۳۸ از خاندان بلجه، شموعا؛ از خاندان شمعی، پهوناتان؛ ۳۹ از خاندان یویاریب، متتای؛ از خاندان یذعیا، عزری؛ ۴۰ از خاندان سلای، قلائی؛ از خاندان عاموق، عبر؛ ۴۱ از خاندان جلقیا، حشبیبا؛ از خاندان یذعیا، تننیل. ۴۲ نامهای سران خاندانهای لاویان و کاهنان در ایام الیاشیب و پهویاداع و یوحنان و یذوع، در سلطنت داریوش پارسی ثبت گردید. ۴۳ نامهای سران خاندانهای بنی لاوی تا ایام یوحنان پسر الیاشیب، در کتاب تواریخ ایام ثبت گردید. ۴۴ رؤسای لاویان: حشبیبا، شریبا، یشوع پسر قدمییل و برادرانشان که مقابل ایشان می‌ایستادند تا دسته برابر دسته، بنا به فرمان داوود، مرد خدا، ستایش و شکرگزاری کنند. ۴۵ متتیا، بقبویا، عوبدیا، مشلام، طللمون و عقوب نگهبانان بودند که نزد خزانه‌های دروازه‌ها پاس می‌دادند. ۴۶ آنان در ایام پهویاقیم پسر یشوع، پسر یوصاداق، و در ایام نجمیای والی و عزرای کاهن و کاتب، خدمت می‌کردند.

وقف حصار اورشلیم

۴۷ هنگام وقف حصار اورشلیم، لاویان را از همه مکانهایشان جُستند و ایشان را به اورشلیم آوردند تا با شادمانی و شکرگزاری و سرود، با نوای دف و چنگ و بربط حصار را وقف نمایند. ۴۸ سراینده‌گان نیز از نواحی اطراف اورشلیم و از روستاهای نطوفاتیان کرد آمدند، ۴۹ و نیز از بیت جلعال، از مزارع جبع و عزموت، زیرا سراینده‌گان روستاهایی در اطراف اورشلیم برای خود ساخته بودند. ۵۰ کاهنان و

نیز هدایای متعلق به کاهنان را،^{۱۰} اما در این مدت، من در اورشلیم نبودم، زیرا در سی و دومین سال اردشیر، پادشاه بابل، نزد پادشاه رفته بودم. پس از چندی از پادشاه رخصت خواستم، او به اورشلیم باز آمد. آنجا از عمل زشتی که الیاشیب برای طوبیا انجام داده بود، یعنی اینکه حجره‌ای برایش در صحن خانه خدا مهیا ساخته بود، آگاه شدم.^{۱۱} این در نظر بسیار ناپسند آمد و تمامی اسباب خانه طوبیا را از انبار بیرون ریختم.^{۱۲} پس به دستور من انبارها را تطهیر کردند، و من ظروف خانه خدا را همراه با هدایای آردی و کُنْدَر بدان‌جا برگرداندم.

^{۱۳} نیز آگاه شدم که سهمیه لاویان بدیشان داده نشده بود، و از همین رو لاویان و سرایندگان^{۱۴} که عهده‌دار خدمت بودند، هر یک به مزارع خویش کناره جسته بودند.^{۱۵} پس با صاحبمنصبان مشاجره کرده، گفتم: «چرا خانه خدا مورد غفلت واقع شده است؟» آنگاه لاویان را گرد آورده، بر جایهایشان گماشتم.^{۱۶} سپس تمامی یهودا ده یک غله و شراب تازه و روغن را به انبارها آوردند.^{۱۷} و من شلمیای کاهن و صادوق کاتب و یکی از لاویان به نام فدایاه را بر انبارها گماشتم، و حانان پسر زکور پسر متتیا را به معاونت ایشان تعیین نمودم، چراکه افرادی قابل اعتماد محسوب می‌شدند. مسئولیت آنها این بود که سهمیه برادران خود را میان ایشان تقسیم کنند.^{۱۸} ای خدای من، مرا برای این کار به یاد آور و اعمال نیکویی را که برای خانه خدای خود و خدمات مربوط به آن انجام داده‌ام، محو مساز.

^{۱۹} در آن روزها برخی را در یهودا دیدم که در روز شبات انگور در چرخشت می‌فشرند و بافه‌ها آورده بر الاغها بار می‌کردند، و نیز شراب و انگور و انجیر و هر گونه بار دیگر در روز شبات به اورشلیم می‌آوردند. پس بدیشان درباره فروش آذوقه در آن روز هشدار

خدمت در معبد

«در آن روز مردان بر حجره‌ها به جهت ناس، هدایا و نوبرها و دهیکها نصب شدند تا بنا بر شریعت، سهم کاهنان و لاویان را از مزارع اطراف شهرها در آنها کرد آورند، زیرا مردمان یهودا به سبب کاهنان و لاویانی که خدمت می‌کردند، شادمان بودند.^{۲۰} ایشان همراه سرایندگان و نکهبانان دروازه‌ها و وظیفه محوله از سوی خدای خویش و وظیفه تطهیر را بنا به فرمان داوود و پسرش سلیمان به جامی آوردند.^{۲۱} زیرا از دیرباز، یعنی از زمان داوود و اساف، رهبران سرایندگان به جهت رهبری سروده‌های ستایش و سپاس خدا وجود داشت.^{۲۲} پس در یوم زرو بابل و نحمیا، تمامی اسرائیل سهمیه روزانه برای سرایندگان و نکهبانان دروازه‌ها می‌دند. آنان سهمی نیز به لاویان اختصاص می‌دند، و لاویان نیز سهمی به پسران هارون.

آخرین اصلاحات نحمیا

در آن روز، کتاب موسی را به گوش قوم قرائت کردند و در آن نوشته‌ای یافت شد که هیچ عثمونی یا موانی هرگز نباید به حمدت خدا در آید.^{۲۳} زیرا ایشان از بنی اسرائیل به نین و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را بر ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعن کند. ای خدای ما! آن لعنت را به برکت تبدیل کرد.^{۲۴} چون قوم این حکم شریعت را شنیدند، تمامی کسانی را که از تبار مخلوط بودند، از اسرائیل جدا کردند.

پس از این، الیاشیب کاهن که از نزدیکان طوبیا بود، بر انبارهای خانه خدای ما بر گماشته شسته بود.^{۲۵} او انباری بزرگ برای طوبیا مهیا ساخته بود که بیشتر، هدایای آردی و کُنْدَر و طریف، و نیز ده یک غله و شراب تازه و روغن را که بری لاویان و سرایندگان و نکهبانان دروازه‌ها مقرر شده بود، در آن می‌نهادند، و

کرده بودند.^{۱۷} فرزندان ایشان نیعی به زبان اشدود سخن می‌گفتند و نمی‌توانستند به زبان یهودیان سخن بگویند. بلکه به زبان این قوم و آن قوم، پس با ایشان مشاجره کرده. ایشان را لعن کردم و برخی از ایشان را زده. موی سرشان را کندم و به خدا سوگندشان داده. گفتم: «دخترانتان را به پسران ایشان ندهید و دختران ایشان را برای خود و پسرانتان مکیرید.»^{۱۸} آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین چیزها مرتکب گناه نشده؟ با اینکه در میان قومهای بسیار، پادشاهی همچون او نبود و او محبوب خدای خویش بود و خدا او را بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخته بود. اما زنان بیگانه حتی او را نیز به گناه کشاندند. پس اکنون آیا به شما کوش گیریم و مرتکب این شرارت عظیم شویم. و با وصلت با زنان بیگانه، به خدای خویش خیانت ورزیم؟^{۱۹} یکی از پسران یهو یاداع پسر الیاشیب کاهن اعظم، داماد سنباط خرونی بود. پس و را از نزد خود خواندم.^{۲۰} ای خدای من. ایشان را به یاد آور. زیرا کهانت و عهد کهانت و لاویان را بی حرمت کرده‌اند.^{۲۱} پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار داشته. هر کس را بر کار خود نصب نمودم.^{۲۲} همچنین ترتیبات لازم را برای هدایای هیزم در زمانهای مقرر. و نیز برای نویرها دادم. ای خدای من. مرا به نیکویی به یاد آور.

دادم.^{۲۳} برخی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و همه گونه کالا می‌آوردند و آنها را در روز شبات در اورشلیم به بنی یهودا می‌فروختند!^{۲۴} پس با بزرگان یهودا مشاجره کرده. بدیشان گفتم: «این چه کار زشتی است که می‌کنید و روز شبات را بی حرمت می‌سازید؟»^{۲۵} آیا پدران شما چنین نکردند و از همین رو، خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ اکنون شما با بی حرمت ساختن شبات، غضب بیشتری بر اسرائیل می‌آورید.»

^{۲۶} چون پیش از شبات، سایه‌های غروب بر دروازه‌های اورشلیم گسترده می‌شد، دستور دادم دروازه‌ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا پس از شبات نگشایند. و تنی چند از افراد خود را بر دروازه‌ها گذاشتم تا هیچ باری در روز شبات آورده نشود.^{۲۷} پس تاجران و فروشندگان انواع کالا یکی دو بار شب را بیرون از اورشلیم به سر آوردند.^{۲۸} اما ایشان را هشدار داده، گفتم: «چرا شب را پشت حصار به سر می‌آورید؟ اگر دیگر بار چنین کنید، دست خود را بر شما بلند خواهم کرد.» از آن پس دیگر در روز شبات نیامدند.^{۲۹} سپس لاویان را امر کردم تا خویشتن را تطهیر کنند و آمده، بر دروازه‌ها نگاهیانی دهند تا روز شبات مقدس بماند. ای خدای من. این را نیز برای من به یاد آور و بر حسب کثرت محبت بر من رحم فرما.

^{۳۰} نیز در آن روزها برخی یهودیان را دیدم که با زنان اشدودی و عمونی و موآبی وصلت

معرفی کتاب استر

گرچه نام نگارنده کتاب استر را نمی‌دانیم، اما از مطالب کتاب روشن است که او یهودی بوده و در یکی از شهرهای پارس می‌زیسته است. رویدادهای مذکور در این کتاب به سال ۴۶۰ قبل از میلاد مربوط است.

هدف اصلی نگارنده شرح خاستگاه تاریخی عید سالانه پوریم و بیان ماجرای رهایی معجزه‌آسای یهودیان از توطئه شوم هامان است که نقشه قتل عام یهودیان را در ایام سلطنت خشایارشا کشیده بود. استر، دختر زیبای یهودی که در تبعید به سر می‌برد به مقام ملکه پارس نائل می‌گردد. او با شهامت و مرموزگی کم‌نظیر جان خود را برای نجات قوم خویش از نابودی به خطر می‌افکند و موفق به خنثی کردن نقشه شوم هامان می‌شود.

در این میان، به خصوصت دیرینه عمالیقیان با قوم یهود اشاره شده است. در کتاب استر، ضیافت نقش مهمی دارد و به ده مورد آن اشاره شده است. یکی از نکات برجسته کتاب این است که هیچ اشاره‌ای به خدا در آن یافت نمی‌شود، اما خدا به‌واقع کسی است که پشت پرده، همه وقایع را تحت کنترل دارد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- خلع ملکه به امر خشایارشا (باب ۱)
- ۲- انتخاب استر به عنوان ملکه (۲: ۱ تا ۱۸)
- ۳- کشف یک توطئه توسط مُردخای (۲: ۱۹ تا ۲۳)
- ۴- توطئه هامان علیه یهودیان (باب ۳)
- ۵- موفقیت استر به مداخله (باب ۴)
- ۶- استر ابتکار عمل را به دست می‌گیرد (۵: ۱ تا ۸)
- ۷- توطئه هامان علیه مُردخای (۵: ۹ تا ۱۴)
- ۸- تکریم مُردخای به امر پادشاه (باب ۶)
- ۹- اعدام هامان به دستور پادشاه (باب ۷)
- ۱۰- معکوس شدن فرمان هامان (باب ۸)
- ۱۱- پیروزی یهودیان (۹: ۱ تا ۱۹)
- ۱۲- منشأ عید پوریم (۹: ۲۰ تا ۳۲)
- ۱۳- گامیابی مُردخای (باب ۱۰)

استر

از جاه‌های زرین بود که شکل هر یک با دیگری تفاوت داشت، و از کرم ملوکانه، شراب شاهانه به فراوانی موجود بود. نوشیدن شراب حبیق این قانون بود که اجباری در کار نیست؛^{۱*} زیرا پادشاه به تمامی خدمتگزاران دربار فرمان داده بود که با هر کس مطابق میل خودش رفتار کنند. شهبانو و شتی نیز ضیافتی برای زنان کاخ سلطنتی که متعلق به خشایارشا بود، به پا کرد.

سرپیچی شهبانو و شتی از فرمان پادشاه

«در روز هفتم، چون پادشاه سر مست شراب بود، به هفت خواجه‌سرا، به ناهای مهیومان، بزتا، حربونا، بغتا، ابغتا، زتار و کرکس که در حضورش خدمت می‌کردند، فرمان داد تا شهبانو و شتی را تاج شاهی بر سر، به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به مردمان و امیران بنمایانند، زیرا که زیباروی بود.»^{۲*} شهبانو و شتی نخواست بنا به فرمانی که یاد شد؛ توسط خواجه‌سرایان فرستاده بود، نزد او بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در درونش فروخته گشت.

«آنگاه پادشاه با حکیمانی که از زمانها آگاهی داشتند، سخن گفت. زیرا رسم پادشاه با همه

ضیافتهای پادشاه

در روزگار خشایارشا، همان خشایارشا که از هند تا حبشه، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می‌کرد،^{۳*} در آن روزگار، هنگامی که خشایارشای پادشاه در مقر پادشاهی شوش بر تخت شاهی نشسته بود،^{۴*} در سوّمین سال سلطنت خویش، ضیافتی برای تمامی صاحبمنصبان و خدمتگزاران خویش به پا کرد. فرماندهان نظامی پارس و ماد، و نیز نجیب‌زادگان و فرمانداران ولایتها در محضر وی بودند.^{۵*} پس، روزهای بسیار، یعنی صد و هشتاد روز، دولت جلال شاهانه خویش و فر و شکوه عظمت خود را به نمایش گذاشت. چون آن روزها به انجام رسید، پادشاه برای همه کسانی که در مقر پادشاهی شوش بودند، از خُرد و بزرگ، در صحن باغ کاخ خود ضیافت هفت روزه به پا کرد.^{۶*} پرده‌هایی از کتان سفید و لاجوردی با ریسمانهایی از کتان نازک و ارغوان، در حلقه‌هایی^{۷*} نقره‌ای بر ستونهای مرمر در آنجا آویخته بود، و تختهایی از طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگهای سُمک و مرمر و دُر و سنگهای گرانبهای دیگر فراهم بود.^{۸*} آشامیدن

* ۱:۱ در نسخه عبری "اخشورش" آمده که شکل دیگری از خشایارشا است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۱:۱ در نسخه عبری "کوش" آمده که مناطق جنوب مصر را در بر می‌گیرد.

* ۳:۱ در عبری "قدرت پارس و ماد"، که می‌تواند اشاره به قدرت نظامی یا ارتش باشد، ولی با توجه به زمینه، به احتمال زیاد فرماندهان نظامی اشاره دارد.

* ۵:۱ منظور به لحاظ طبقه اجتماعی است نه سنی؛ همچنین در آیه ۲۰.

* ۶:۱ یا "تیرکهای".

«این مشورت، پادشاه و امیران را پسند آمد و پادشاه طبق رأی مموکان عمل کرد.»^{۲۲} او به تمام ولایتهای مملکت، به هر ولایت به خط آن و به هر قوم به زبان آن، نامه‌ها فرستاد که هر مرد در خانه خویش سرور باشد و به زبان قوم خود سخن گوید.^{۲۳}

شهبانو استر

۲ پس از این وقایع، چون خشم خشایارشای پادشاه فرو نشست، وشتی و کار او و حکمی را که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد. پس ملازمان پادشاه که او را خدمت می‌کردند، گفتند: «باشد که دوشیزگان زیباروی برای پادشاه بجویند.»^{۲۴} پادشاه در تمامی ولایتهای مملکت خویش مأموران بکمارد تا این دوشیزگان زیباروی را جملگی در حرمسرای مقرر پادشاهی شوش گرد آورند، و ایشان را زیر دست هیچای، خواجه‌سرای پادشاه، که سرپرست زنان است قرار داده، اسباب آرایش در اختیار ایشان بگذارند.^{۲۵} و دختری که پادشاه را پسند آید، به جای وشتی شهبانو گردد.^{۲۶} این سخن پادشاه را پسند آمد و طبق آن عمل کرد.

^{۲۷} اما در مقرر پادشاهی شوش شخصی بود یهودی، مردخای نام، پسر یائیر، پسر شمعی، پسر قیس، از قبیله بنیامین.^{۲۸} قیس از اسیرانی بود که با یهو یاکین، پادشاه یهودا، به دست نبوکدنصر، پادشاه بابل، از اورشلیم به اسارت برده شده بودند.^{۲۹} مردخای دختر عموی خود، هدسه را، که همان استر باشد، بزرگ می‌کرد زیرا او را پدر و مادر نبود. آن دختر خوش اندام بود با چهره‌ای دوست‌داشتنی، و مردخای او را پس از درگذشت پدر و مادرش به دختری گرفته بود.

علمان حقوق و قضا چنین بود.^{۳۰} نزدیکان وی کرشنا، شبتار، ادماتا، ترشیش، مرس، مرسنا و مموکان بودند. این هفت تن، صاحبمنصبان پارس و ماد بودند که روی پادشاه را می‌دیدند و در مملکت مقام نخست را داشتند.^{۳۱} پادشاه فرمود: «بنا بر قانون، با شهبانو وشتی چه باید کرد؟ زیرا او فرمان خشایارشای پادشاه را که توسط خواجه‌سرایان فرستاده است، به جا نیآورده است.»

«آنگاه مموکان در حضور پادشاه و صاحبمنصبان چنین گفت: «شهبانو وشتی نه تنها به پادشاه، بلکه به همه صاحبمنصبان و تمامی قومهایی که در همه ولایتهای خشایارشای پادشاه هستند، خطا ورزیده است.» زیرا این رفتار شهبانو به گوش همه زنان خواهد رسید و آنان بر شوهران خویش به دیده حقارت نگریستند، خواهند گفت: «خشایارشای پادشاه فرمان داده که شهبانو وشتی را به حضورش بیاورند، اما او نیامده است.» همین امروز بانوان نجیب‌زاده پارس و ماد که شنیده‌اند شهبانو چه کرده است، به همین گونه با تمامی صاحبمنصبان شاه سخن خواهند گفت، و تحقیر و غضب را پایانی نخواهد بود.^{۳۲} پس اگر پادشاه را پسند آید، فرمانی ملوکانه از حضور وی صادر شود و در قوانین پارس و ماد به ثبت رسد، تا تبدیل نشود، که وشتی دیگر هیچ‌گاه به حضور خشایارشای پادشاه شرفیاب نشود. پادشاه مقام سلطنتی وی را نیز به شخصی دیگر که ز و شایسته‌تر باشد، عطا فرماید.^{۳۳} آنگاه چون حکم پادشاه در سرتاسر قلمرو پهناور وی علامه شود، همه زنان شوهران خویش را از خرد و بزرگ حرمت خواهند نهاد.»

* ۲۲: ۱ متن عبری: عبارت... و به زبان قوم خود سخن گوید» در ترجمه یونانی هفتاد و دو نفر نیامده است.

* ۳: ۲ در عبری: «خانه زنان».

* ۶: ۲ در عبری: «یگنیا»، که شکل دیگری از «یهویاکین» است.

لطف همه کسانی را که او را می‌دیدند. جنب می‌کرد.^۸ پس استر را در ماه دهم، یعنی ماه طبت، در هفتمین سال سلطنت خشایارشی پادشاه، به کاخ شاهانه‌اش نزد وی بردند. و پادشاه، به استر بیش از همه زنان دیگر مهر ورزید، و او بیش از هر دوشیزه دیگر تحسین و نظر لطف پادشاه را به خود جلب کرد. ازین رو پادشاه تاج شاهی بر سر او نهاد و او را به جی وشتی شهبانو ساخت.^۹ آنگاه پادشاه به افتخار استر ضیافتی بزرگ برای همه صاحبمنصبان و خدمتکاران خود به پا کرد. پادشاه آن روز در تمامی ولایتها تعطیل اعلام کرد. و به کرم ملوکانه خود، هدایا ارزانی داشت.

مُردخای از دسیسه پرده برمی‌دارد

^{۱۰} چون دوشیزگان را دیگر بار کرد آوردند. مُردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود.^{۱۱} استر هنوز خویشاوندی و قومیت خویش را بنا به امر مُردخای آشکار نساخته بود. زیرا استر همچون زمانی که نزد مُردخای بزرگ می‌شد، از او فرمان می‌برد.^{۱۲} در آن روزها، که مُردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود، بعتان و ترش، که از خواججه‌سرای پادشاه و نکهبانان آستانه بودند، خشمگین شده، دسیسه کردند تا بر خشایارشی پادشاه دست دراز کنند.^{۱۳} اما مُردخای از این امر آگاه شد و شهبانو استر را خیر داد. استر نیز پادشاه را از زبان مُردخای آگاه ساخت.^{۱۴} چون پس از بررسی، درستی این امر آشکار شد، آن دور بر دار کردند. این رویداد در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام ثبت گردید.

دسیسه هامان برای نابودی یهودیان

پس از این امور، خشایارشی پادشاه، هامان پسر همدهاتای اجاجی را رتبه



^۸ پس چون امر و حکم پادشاه اعلام شد، و دختران بسیار در مَقَر پادشاهی شوش زیر دست هیچای گرد آمدند، استر را نیز به کاخ شاه بردند و به هیچای، سرپرست زنان سپردند. آن دختر وی را پسند آمد و نظر لطف وی را به خود جلب کرد. پس به زودی او را اسباب آرایش و سهمیه طعام بداد، و هفت ندیمه برگزیده از کاخ ششاه برای وی فراهم آورد. سپس او را با ندیمه‌هایش به بهترین بخش حرمسرا منتقل کرد.

^۹ استر قومیت و خویشاوندی خود را آشکار نکرده بود، زیرا مُردخای او را فرموده بود که چنین نکند.^{۱۰} مُردخای هر روز جلوی صحن حرمسرا قدم می‌زد تا جویای سلامتی استر شود و بداند بر او چه می‌گذرد.

^{۱۱} چون نوبت هر دختر می‌رسید که نزد خشایارشا داخل شود، یعنی پس از آنکه آنچه برای این زنان مقرر بود در مدت دوازده ماه به انجام می‌رسید - چراکه دوران زیباسازی ایشان چنین بود، یعنی شش ماه زیباسازی به روغن مُر و شش ماه به عطرها و اسباب آرایش زنان - ^{۱۲} آنگاه آن دختر بدین گونه به نزد پادشاه داخل می‌شد، و هر چه می‌خواست به او می‌دادند تا همراه خود از حرمسرا به کاخ شاه بَرَد. ^{۱۳} او شامگاهان داخل می‌شد و بامدادان به حرمسرای دوّم بازمی‌گشت که زیر نظر ششغغاز، خواججه‌سرای پادشاه و سرپرست مُتعه‌ها بود. آن دختر دیگر به نزد پادشاه بازمی‌گشت مگر آنکه خود پادشاه از او خرسند شده، وی را به نام فرا خواند.

^{۱۴} چون نوبت به استر، یعنی دختر ایحایل و دختر عموی مُردخای که او را به دختری گرفته بود، رسید تا نزد پادشاه رود، او جز آنچه هیچای، خواججه‌سرای پادشاه و سرپرست زنان توصیه کرده بود، چیزی نخواست. استر نظر

* ۱۸:۲ در عبری: "راحت بخشید"، که احتمالاً می‌تواند به معنی "معافیت از پرداخت مالیات" نیز باشد.

پرداخت تا آن را به خزانه شاهی بریزند.»^{۱۱} پس پادشاه انگشتری خویش را از دستش به در آورد و آن را به هامان، پسر همدانای آجاجی، دشمن یهودیان داد.^{۱۲} و به او گفت: «هم نقره و هم قوم را به دست سپردم تا آنچه در نظرت پسند آید، بدیشان بکنی.»

«آنگاه کاتبان پادشاه در روز سیزدهم ماه اول فرا خوانده شدند و بنا بر تمامی آنچه هامان دستور داده بود، فرمانی به ساتراپهای شاه و فرماندارانی که بر همه ولایتها بودند و به صاحبمنصبان همه قومها نوشته شد، به هر ولایت به خط آن، و به هر قوم به زبان آن. این فرمان به نام خشایارشای پادشاه نوشته و به انگشتری وی مهر شد.^{۱۳} سپس نامه‌ها به دست چاپاران به همه ولایتهای شاه فرستاده شد با این دستور که یهودیان را، از پیر و جوان و زن و کودک، جملگی در یک روز، یعنی در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هلاک کنند و بکشند و نابود سازند، و اموالشان را به تاراج برند.»^{۱۴} رونوشتی از این فرمان می‌بایست همچون حکمی در تمامی ولایتها انتشار می‌یافت و به همه قومها اعلام می‌شد تا برای آن روز آماده باشند.^{۱۵} پس چاپاران، به فرمان شاه شتابان رهسپار شدند؛ و این حکم در مقر پادشاهی شوش صادر شد. پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند؛ اما شهر شوش به تشویش افتاد.

درخواست کمک از استر

۴ چون مردخسای از تمامی آنچه انجام شده بود آگاهی یافت، جامه بر تن درید و پلاس و خاکستر در بر کرده، به میان شهر درآمد و با صدای بلند به تلخی بگریست. او تا به مدخل دروازه شاه رفت، زیرا هیچ کس

بخشید و به او مقامی والا داد و کرسی او را در تمامی صاحبمنصبانی که با او بودند، بالاتر گذاشت. همه خدمتکاران شاه که بر دروازه پادشاه بودند، به هامان سر فرود می‌آوردند و وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه در باره اش چنین فرمان داده بود. اما مردخسای خم نمی‌شد و سجده نمی‌کرد.^{۱۶} پس خدمتکاران شاه که بر دروازه پادشاه بودند، به مردخسای گفتند: «چرا تو از فرمان پادشاه سر می‌پیچی؟^{۱۷} آنان هر روز این را به مردخسای می‌گفتند، اما وی بدیشان کوش نمی‌گرفت. پس هامان را از این امر آگاه ساختند تا ببینند آیا کلاه مردخسای استوار می‌ماند یا نه. زیرا ایشان بر گفته بود که من یهودی هستم.^{۱۸} هامان چون دید که مردخسای خم نمی‌شود و او را سجده نمی‌کند، از خشم پر شد. اما تنها بر مردخسای دست دراز کردن را کسر شأن دانست. پس چون او را از قوم مردخسای آگاه ساخته بودند، همان بر آن شد تا همه یهودیان یعنی قوم مردخسای را که در سرتاسر مملکت خشایارشا بودند، از میان بردارد.

در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت خشایارشای پادشاه، که ماه نisan بود، هر روز در حضور هامان پور یعنی قرعه می‌افکندند و این کار را هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه آذر باشد، ادامه می‌دادند.^{۱۹} پس هامان به خشایارشای پادشاه گفت: «در میان قومهایی که در سرتاسر ولایتهای مملکت تو پراکنده و بخشند، قومی هست که قوانینشان با قوانین همه قومهای دیگر تفاوت دارد و قوانین پادشاه را به جا نمی‌آورند؛ با آنان مدارا کردن به سود پادشاه نیست.^{۲۰} اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را نابود کنند، و من ده هزار وزنه نقره به متصدیان امور پادشاه خواهم

^{۱۱} ۷:۳. در ترجمه یونانی همدانان، «و او به ماه فرود آمد... و قرعه بر چهاردهمین روز ماه آذار افتاد.»
^{۱۲} ۹:۳. «فقطار... یک وزنه نقره به معادل ۳۴ گرام در دست.»

دهند: «با خود پندار که چون در کاخ شاهی به سر می‌بری، از میان همه یهودیان تنها تو جان به در خواهی برد.» زیرا اگر در این زمان خاموش بمانی، راحت و نجات از جایی دیگر برای یهودیان خواهد آمد، اما تو و خاندانت هلاک خواهید شد. و کسی چه داند، شاید که برای چنین زمانی به سننصت رسیده‌ای!»^{۱۰}

^{۱۱} آنگاه استر فرمود به مُردخای چنین پاسخ دهند: «برو و همه یهودیان را که در شوش هستند، گرد آور و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز نه چیزی بخورید و نه چیزی بیاشامید. من و ندیمه‌هایم نیز مانند شما روزه خواهیم گرفت. آنگاه نزد پادشاه خواهیم رفت. هر چند خلاف قانون است؛ و اگر هلاک شده، هلاک شدیم!»^{۱۲} پس مُردخای رفت و مطابق هر آنچه استر به وی فرموده بود، انجام داد.

ضیافت استر

در روز سوم، استر جامه ملوکانه بر تن کرد و در صحن اندرونی کاخ شاهی، مقابل اقامتگاه شاه ایستاد. پادشاه در تالار سلطنت، روبه‌روی درب ورودی کاخ، بر تخت شاهی خود نشسته بود. چون پادشاه، شهبانو استر را دید که در صحن ایستاده است، بر وی نظر لطف افکند و چوکان زرین را که در دست داشت به سسوی او دراز کرد. پس استر نزدیک آمده، نوک چوکان را لمس کرد. «آنگاه پادشاه پرسید: «ای شهبانو استر، تو را چه شده است؟ درخواست تو چیست؟ حتی اگر نیمی از مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.» استر پاسخ داد: «اگر پادشاه را پسند آید، امروز همراه با هامان در ضیافتی که برای پادشاه به پا کرده‌ام، حضور یابد.» پادشاه فرمود: «هائون را به زودی بیاورید تا طبق سخن استر عمل کنیم.» پس پادشاه و هامان به ضیافتی که استر به پا کرده بود رفتند. هنگام نوشیدن شراب،

را اجازه نبود که پلاس بر تن به دروازه شاه درآید. مهر ولایتی که فرمان و حکم پادشاه بدان می‌رسید، در میان یهودیان سوگواری عظیم همراه با روزه و گریه و نوحه‌گری به پا می‌شد، و بسیاری از ایشان در پلاس و خاکستر می‌خوابیدند.

^{۱۳} چون ندیمه‌ها و خواجه‌سرایان استر آمده او را خبر دادند، شهبانو بسیار غمگین شد و جامه فرستاد تا مُردخای را بپوشاند و پلاس او را از وی برگیرند، اما او نپذیرفت. ^{۱۴} آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه‌سرایان شاه بود و شاه او را به ملازمت استر گمارده بود، فرا خواند و او را فرمان داد تا نزد مُردخای رود و چون و چرای قضیه را در یابد. ^{۱۵} پس هتاک نزد مُردخای به میدان شهر که روبه‌روی دروازه شاه بود، بیرون رفت. او مُردخای او را از هر آنچه بر وی گذشته بود و نیز از مبلغ دقیق پولی که هامان وعده داده بود تا برای از بین بردن یهودیان به خزانه شاهی بپردازد، آگاه کرد. ^{۱۶} همچنین رونوشتی از متن حکمی را که در شوش برای هلاک کردن یهودیان صادر شده بود، به وی داد تا به استر نشان داده، آن را برای وی شرح دهد، و امر کند که نزد پادشاه رفته، به او التماس کند و به جهت قوم خویش شفاعت نماید.

^{۱۷} پس هتاک رفت و استر را از آنچه مُردخای گفته بود، آگاه کرد. ^{۱۸} آنگاه استر به هتاک فرمود تا به مُردخای بگوید: «خدمتگزاران پادشاه و مردم ولایت‌های پادشاه، همگی می‌دانند که اگر مرد یا زنی بی‌آنکه فرا خوانده شود نزد پادشاه به صحن اندرونی درآید، تنها یک حکم برای او هست و آن اینکه کشته شود؛ مگر آنکه پادشاه چوگان زرین خود را به سوی او دراز کند تا زنده بماند. اما من اکنون سسی روز است که به حضور پادشاه فرا خوانده نشده‌ام.»

^{۱۹} پس سخن استر را به مُردخای باز گفتند. ^{۲۰} آنگاه مُردخای گفت به استر چنین پاسخ

تقدیر از مُردخای

آن شب خواب از چشمان پادشاه رفت؛ پس فرمان داد تا کتاب کارهای به یاد ماندنی را که همان تواریخ ایام باشد نزدش بیاورند و آن را در حضورش بخوانند.^۲ در آن نوشته‌های یافتند که چگونه مُردخای دربارهٔ بغتان و ترش، دو تن از خواجه‌سرایان پادشاه و نگاهبانان آستانه که قصد دست‌درازی بر خشایارشای پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. پادشاه پرسید: «چه حرمت و عزّتی در ازای این کار به مُردخای عطا شد؟» ملازمان پادشاه که در خدمت او بودند، پاسخ دادند: «برای او چیزی نشده است.»

پادشاه گفت: «چه کسی در صحن است؟» در همان زمان هامان، تازه وارد صحن بیرونی کاخ شاهی شده بود تا دربارهٔ بر دار کردن مُردخای بر چوبهٔ داری که برایش فراهم آورده بود با پادشاه سخن گوید. ملازمان پادشاه به وی پاسخ دادند: «اینک هامان در صحن ایستاده است.» پادشاه فرمود: «بگذارید داخل شود.» چون هامان داخل شد، پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه راغب به تقدیر از اوست، چه باید کرد؟» هامان با خود اندیشید: «کیست به‌جز من که پادشاه راغب به تقدیر از او باشد؟» پس هامان به پادشاه گفت: «برای کسی که پادشاه راغب به تقدیر از اوست، ردهای ملوکانه را که پادشاه بر تن کرده است و اسبی را که پادشاه بر آن سوار شده است و افسر شاهانه بر سر دارد، بیاورند.^۳ آنگاه رداها و اسب به دست یکی از والامقام‌ترین صاحبمنصبان پادشاه سپرده شود. سپس رداها را بر آن کس که پادشاه راغب به تقدیر از اوست، بیوشانند و او را سوار بر اسب از میان میدان شهر بگذرانند، و پیش روی وی ندا کنند:

پادشاه از استر پرسید: «خواهش تو چیست که به تو داده خواهد شد. و درخواست تو کدام است؟ حتی اگر نیمی از مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

استر پاسخ داد: «خواهش و درخواست من این است که اگر پادشاه بر من نظر لطف فکند و اگر پادشاه را پسند آید که خواهشم را اجابت فرماید و درخواستم را به جای آرد، پادشاه و هامان فردا نیز در ضیافتی که برایشان به پا خواهم کرد حضور یابند. آنگاه امر پادشاه را به جا خواهم آورد.»

خشم هامان بر مُردخای

آن روز هامان شاد و سرخوش بیرون آمد. ما چون مُردخای را بر دروازهٔ پادشاه دید که در حضور او نه برمی‌خیزد و نه می‌لرزد، سخت بر مُردخای غضبناک شد. با این حال، هامان خویشتن‌داری کرده، به خانه رفت و فرستاده، دوستان و زن خویش، زرش را فراخواند. هامان برای ایشان از شکوه توانگری خویش، سیران بسیارش، و از عزّتی که پادشاه به وی بخشیده و او را از دیگر صاحبمنصبان و خدمتگزاران برتر ساخته بود، سخن گفت و افزود: «حتی شهبانو استر نیز نگذاشت کسی به‌جز من همراهِ پادشاه به ضیافتی که به پا کرده بود، بیاید. فردا نیز مرا با پادشاه دعوت کرده است. اما تا زمانی که می‌بینم مُردخای یهودی بر دروازهٔ پادشاه نشسته است، اینها همه در نظرم هیچ است.»

زن او زرش و جمله دوستانش وی را گفتند: «بگو تا چوبهٔ داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان از پادشاه بخواه تا مُردخای را بر آن بر دار کنند. آنگاه شادمانه با پادشاه به ضیافت برو!» این سخن، هامان را پسند آمد، پس فرمان داد تا چوبهٔ دار را بسازند.

۲:۵ در عبری: «فاما» یک اما تقریباً معادل ۲۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیة کتاب.

من نیز به خواهش من، به من بخشیده شود.
 'زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم تا هلاک
 و کشته و نابود شویم. اگر تنها به غلامی و
 کنیزی فروخته می‌شدیم، لب فرو می‌بستم. زیر
 مصیبت ما در قیاس با زبان پادشاه هیچ است.
 ۵'انگاه خشایارشات پادشاه به شهبانو استر
 گفت: «ان کیست و کجاست که جسارت کرده
 تا دست به چنین کاری بزندی؟» استر گفت:
 «خشم و دشمن! همین هامان شیر! انگاه
 هامان در حضور شاه و شهبانو به هراس افتاد.
 او پادشاه برآشفته، از نوشیدن شراب برخاست
 و به باغ کاخ رفت. اما هامان چون دید که بلا
 از جانب پادشاه برایش مقدر است، در آنجا
 ماند تا برای جان خود دست به دامان شهبانو
 استر شود.

۶'هنکامی که پادشاه از باغ کاخ به تالار
 نوشیدن شراب بازگشت، هامان خود را بر
 تختی که استر بر آن بود، می‌افکند. پس پادشاه
 گفت: «آیا این شخص به هنگام حضور من در
 خانه، به شهبانو دست‌درازی می‌کند؟» هنوز
 این سخن بر زبان پادشاه بود که روی هامان در
 پوشاندند. انگاه حربونا، یکی از خواجگه‌سرایان
 ملازم شاه گفت: «اینک چوبه‌داری به بلندی
 پنجاه ذراع^۱ در خانه هامان آماده است. هامان
 این دار را برای مردخای که با سخن خود
 جان پادشاه را نجات داد، فراهم آورده است.»
 پادشاه فرمود: «او را بر همان، بر دار کنید.»
 ۷'پس هامان را بر چوبه‌داری که برای مردخای
 فراهم آورده بود، بر دار کردند. انگاه خشم
 پادشاه فرو نشست.

فرمان پادشاه در حمایت از یهودیان

در آن روز، خشایارشات پادشاه خانه
 هامان، دشمن یهودیان را به شهبانو استر

۸'با کسی که پادشاه راغب به تقدیر از اوست،
 چنین کرده خواهد شد.»
 ۹'انگاه پادشاه به هامان فرمود: «بشتاب
 و چنانکه گفתי رداها و اسب را برگیر و با
 مردخای یهودی که بر دروازه پادشاه می‌نشیند،
 چنان کن. از هر چه گفתי چیزی کم نشود.»
 ۱۰'پس هامان رداها و اسب را برگرفت و رداها
 را بر تن مردخای کرد و او را بر اسب نشانده،
 از میان میدان شهر گذرانید، در حالی که پیش
 روی وی ندا می‌کرد: «با کسی که پادشاه راغب
 به تقدیر از اوست، چنین کرده خواهد شد.»
 ۱۱'سپس مردخای به دروازه پادشاه بازگشت،
 ولی هامان ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه‌اش
 بشتافت.^{۱۲} او هرآنچه را که بر وی گذشته بود
 برای زن خود زرش و جمله دوستانش بازگفت.
 انگاه مردان حکیم او و زرش زرش وی را گفتند:
 «اگر این مردخای که در برابرش افتادن آغاز
 کرده‌ای، از قوم یهود باشد، بر او چیره نخواهی
 شد، بلکه به یقین در برابرش خواهی افتاد.»
 ۱۳'آنان هنوز با وی سخن می‌گفتند که
 خواجگه‌سرایان پادشاه از راه رسیدند و هامان
 را شتابان به ضیافتی که استر ترتیب داده بود،
 بردند.

بر دار شدن هامان

۱۴'پس پادشاه و هامان رفتند تا با شهبانو
 استر در ضیافت شرکت کنند. روز دوم
 نیز، به هنگام نوشیدن شراب، پادشاه از استر
 پرسید: «شهبانو استر، چه درخواستی داری که
 به تو داده خواهد شد. خواهش تو چیست؟
 حتی اگر نیمی از مملکت باشد، برآورده خواهد
 شد.»^{۱۵} انگاه شهبانو استر پاسخ داد: «پادشاه!
 اگر بر من نظر لطف داری و اگر پادشاه را پسند
 آید، جان من به درخواست من و جان قوم

* ۹:۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.

* ۱:۸ منظور «داری و املاک» است. همچنین در آیات ۲ و ۷.

و صاحب‌منصبان صد و بیست و هفت ولایت از هند تا گوش نوشتند. این حکم به هر ولایت به خط آن، و به هر قوم به زبان آن، و به یهودیان نیز به خط و زبان ایشان نوشته شد.^{۱۷} مُردخای نامه‌ها را به نام خشایارشای پادشاه نوشت و به انگشتری پادشاه مهر کرد، و آنها را به دست چاپاران اسب‌سوار فرستاد؛ و ایشان بر اسبان تازی شاهی که گَره‌های مادیانهای او بودند، روانه شدند.^{۱۸} در این نامه‌ها، پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند اجازه داد که گرد هم آمده، از خود دفاع کنند و هر نیروی مسلحی را، از هر قوم و ولایتی، که قصد حمله به ایشان داشته باشد، با زنان و فرزندانشان به هلاکت رسانند و بکشند و نابود سازند، و دارایی‌شان را نیز به غنیمت گیرند.^{۱۹} و این می‌بایست در یک روز، یعنی در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، در همه ولایتهای خشایارشای پادشاه به انجام رسد.^{۲۰} رونوشتی از این فرمان می‌بایست همچون حکمی در تمامی ولایتها صادر می‌شد و به آگاهی همه قومها می‌رسید، و یهودیان می‌بایست در آن روز آماده باشند تا از دشمنانشان انتقام بگیرند.^{۲۱} پس چاپاران بنا به فرمان پادشاه، بی‌درنگ بر اسبان تازی شاهی سوار شده، به‌شتاب به پیش تاختند. این حکم در مَقر پادشاهی شوش صادر گردید.^{۲۲} آنکه مُردخای با جامه‌های ملوکانه آبی و سپید، تاجی بزرگ و زرین، و ردایی ارغوانی از کتان نازک از حضور پادشاه بیرون آمد، و شهر شوش فریاد شادی سر داد.^{۲۳} بدین‌سان، برای یهودیان روشنائی و شادی و خوشی و حرمت پدید آمد.^{۲۴} و در هر ولایت و هر شهر که فرمان و حکم شاه بدان می‌رسید، یهودیان به وجد و سرور می‌پرداختند و جشن و عید برگزار می‌کردند. از میان قومهای آن دیار نیز

بخشید. و مُردخای به پیشگاه پادشاه راه یافت، زیرا استر پادشاه را از نسبتی که با مُردخای داشت، آنگاه کرده بود.^{۲۵} پادشاه انگشتری خود را که از هامان باز پس گرفته بود، به در آورد و آن را به مُردخای داد، و استر مُردخای را بر خانه هامان گذاشت.

استر بار دیگر با پادشاه سخن گفت و به پاهای وی افتاده، بگریست و به او التماس کرد که قصد شوم هامان اجاجی و دسیسه‌ای را که علیه یهودیان چیده بود، باطل کند.^{۲۶} آنکه پادشاه چونان زرین را به سوی استر دراز کرد و استر برخاسته، در برابر پادشاه بایستاد، و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بر من نظر لطف دارد، و مصلحت چنین بیند، و کر از من خرسند باشد، حکمی نگاشته شود تا نامه‌هایی را که هامان اجاجی پسر همدانا تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیان که در همه ولایتهای پادشاه هستند، نوشته است، باطل کند. زیرا من چگونه می‌توانم شاهد مصیبتی باشم که دام‌نگیر قوم من می‌شود؟ چگونه می‌توانم نابودی خویشانم را بنگرم؟» آنکه خشایارشای پادشاه به شهبانو استر و مُردخای یهودی گفت: «اینک خانه هامان را به استر بخشیده‌ام، و خود او را که قصد دست‌درازی بر یهودیان داشت، بر دار کرده‌اند. اکنون چنانکه خود صلاح می‌بینید به نام پادشاه نامه‌ای در خصوص یهودیان بنویسید و آن را با انگشتری پادشاه مهر کنید، زیرا حکمی که به نام پادشاه نوشته شود و به انگشتری وی مهر گردد، فسخ‌ناپذیر است.»^{۲۷}

در آن هنگام، در روز بیست و سوم از ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان شاه را فراخواندند. ایشان طبق هر آنچه مُردخای امر فرمود، حکمی به یهودیان، سائر آنها، فرمانداران

* ۱۱:۸ این آیه در آئین شوش نیز می‌تواند خوانده شود. این نامه‌ها، پادشاه به ... و هر نیروی مسلحی، از هر قوم و ولایتی، که قصد داشت به ایشان و زنان و فرزندانشان حمله آورد، به هلاکت رسانده، ...».

بسیاری به آیین یهود گرویدند،^۱ زیرا که ترس از یهودیان بر ایشان مستولی شده بود.

پیروزی یهودیان

اینک در روز سیزدهم از ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، هنگامی که می‌بایست فرمان و حکم شاه اجرا شود، یعنی همان روزی که دشمنان یهودیان امیدوار بودند بر ایشان چیره شوند، وضع دیگرگون شد و این یهودیان بودند که بر آنان که از ایشان نفرت داشتند، چیره شدند.^۲ یهودیان در سرتاسر ولایتهای خشایارشای پادشاه، در شهرهای خود گرد آمدند تا بر کسانی که در صدد آزار ایشان بودند، حمله برند؛ و هیچ‌کس یارای ایستادگی در برابر ایشان نداشت، زیرا ترس ایشان بر همه قومها مستولی شده بود.^۳ و تمامی صاحب‌منصبان ولایتها، ساتراپها، و فرمانداران و کارگزاران شاه، یهودیان را یاری دادند، زیرا ترس مُردخای بر ایشان مستولی شده بود،^۴ از آن رو که مُردخای در خانه پادشاه، مقامی والا داشت و آوازه‌اش به سرتاسر ولایتها رسیده بود، و این مُردخای، روز به روز قدرتمندتر می‌شد.

پس یهودیان تمامی دشمنان خود را به شمشیر زدند و آنان را کشتند و از بین بردند و با آنان که از ایشان نفرت داشتند، آنچه خواستند کردند.^۵ یهودیان در مقر پادشاهی شوش پانصد تن را کشتند و از میان برداشتند.^۶ آنان همچنین پُرشندان، دلفون، آسفاتا، فوراتا، ادلیا، اریداتا،^۷ فرمشتا، آریسای، اریدای و ویزاتا،^۸ یعنی ده پسر هامان پسر همداتا، دشمن یهودیان را کشتند، اما دست به غنیمت نبردند.

^۹ شمار کسانی که در مقر پادشاهی شوش کشته شدند، همان روز به پادشاه گزارش شد.^{۱۰} پادشاه به شهبانو ایستر گفت: «یهودیان در مقر

پادشاهی شوش پانصد تن را همراه با ده پسر هامان کشته و از میان برداشته‌اند، پس بنکر که در دیگر ولایتهای شاه چه کرده‌اند! اکنون درخواست تو چیست که به تو داده خواهد شد. چه خواهش دیگری داری که برآورده خواهد شد.»^{۱۱} ایستر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید، به یهودیان شوش اجازه داده شود حکم امروز بر فردانیز اجرا کنند، و بدن ده پسر هامان نیز بر چوبه دار آویخته شود.»^{۱۲} پس پادشاه فرمان داد چنین شود. حکم در شوش صادر گشت، و ده پسر هامان نیز بر دار آویخته شدند.^{۱۳} یهودیان شوش در روز چهاردهم از ماه اذار نیز گرد آمدند و سیصد تن را در شوش کشتند، و دست به غنیمت نبردند.

^{۱۴} باقی یهودیان نیز که در ولایتهای پادشاه بودند، گرد آمدند تا از خود دفاع کنند و از دشمنانشان آرامی یابند. پس هفتاد و پنج هزار تن از آنان را که از ایشان نفرت داشتند، کشتند، اما دست به غنیمت نبردند.^{۱۵} این در روز سیزدهم از ماه اذار رخ داد. سپس در روز چهاردهم بیاسودند و آن روز را به جشن و شادی اختصاص دادند.^{۱۶} اما یهودیان شوش که در روزهای سیزدهم و چهاردهم گرد آمده بودند، در روز پانزدهم بیاسودند و این روز را به جشن و شادی اختصاص دادند.^{۱۷} از این روست که یهودیان روستایی، آنان که در دهات ساکنند، روز چهاردهم ماه اذار را عید نگاه می‌دارند و به جشن و سرور می‌پردازند و به یکدیگر هدیه می‌دهند.

جشن پوریم

^{۱۸} مُردخای این چیزها را نوشت و به تمامی یهودیانی که در سرتاسر ولایتهای خشایارشای پادشاه بودند، از نزدیک و دور، نامه‌ها فرستاد تا مقرر دارد که ایشان همه‌ساله روزهای

* ۸: ۱۷ یا: «خود را یهودی می‌نمودند».

یهودیان منسوخ شود و یا برگزاری آنها در میان نسل ایشان متوقف گردد.

۱۹ پس شهبانو استر دختر ایحایل، و مُردخای یهودی، با اقتدار تمام نوشتند تا بر ارسال این نامه دوّم دربارهٔ پوریم مُهر تأیید زنند. ۲۰ و به تمامی یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت خشایارشا بودند، مکتوباتی حاوی سخنان صلح‌آمیز و اطمینان‌بخش فرستاده شد. ۲۱ تا این روزهای پوریم را در وقت معین گرامی بدارند، چنانکه مُردخای یهودی و شهبانو استر بر عهدهٔ ایشان نهاده بودند، و چنانکه خود ایشان نیز، نگاه داشتن آن را با روزهداری و مرثیه‌خوانی بر عهدهٔ خویش و نسل خود گرفتند. ۲۲ فرمان استر این رسوم پوریم را بنیان نهاد، و این در کتاب به ثبت رسید.

عظمت مُردخای

۱۵ خشایارشای پادشاه بر سرزمینها و جزایر دریا خراج گذاشت. همهٔ کارهای مقتدرانه و پر قدرت او، و گزارش کامل بزرگی مُردخای که پادشاه او را بدان بزرگ ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان ماد و پارس نوشته نشده است؟ مُردخای یهودی، پس از خشایارشای پادشاه، شخص دوّم مملکت بود. او در میان یهودیان، بزرگ بود و در جمع کثیر برادرانش محبوب، زیرا بهروزی قوم خویش را طلب می‌کرد و به همهٔ هم‌نژادان خویش^۱ سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

چهاردهم و پانزدهم ماه اذار را عید نگاه دارند، زیرا در آن روزها یهودیان از دشمنان خویش آزادی یافتند و در آن ماه اندوه ایشان به شادی و شادمانی به جشن بدل گردید؛ از این رو، می‌بایست آن روزها را همچون روزهای جشن و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای نیازمندان بفرستند.

۲۳ پس یهودیان آنچه را که خود به انجامش آغاز کرده بودند و آنچه را که مُردخای به ایشان نوشته بود، پذیرفتند. ۲۴ زیرا هامان پسر همداثای اجاجی، دشمن تمامی یهود، برای یهودیان دسیسه کرده بود تا ایشان را نابود کند، و به جهت کشتن و از بین بردن ایشان، پور یعنی قرعهٔ افکنده بود. ۲۵ اما چون این موضوع به حضور پادشاه رسید، حکمی کتبی صادر کرد مبنی بر اینکه تأدیر شومی که هامان برای یهودیان اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانده شود، و او و پسرانش بر روی کمرهٔ پور، پوریم نام نهادند. بنابراین، به سبب هر آنچه در این نامه نوشته شد و هر آنچه خود دیدند و بر ایشان گذاشت، یهودیان عهد کردند که ایشان و نسلهای پس از ایشان، و نیز تمام کسانی که بدیشان پیوندند، این دو روز را هر ساله بی هیچ کم و کاست در وقت مقرر، همان‌گونه که نوشته شده بود، نگاه بدارند. ۲۶ هر طایفه در هر ولایت و شهر می‌بایست این روزها را نسل‌اندر نسل به یاد آورد و نگاه بدارد. ۲۷ این روزهای پوریم هرگز نمی‌بایست از میان

۱:۲۵:۹۰ را چون استر به حضور پادشاه رسانید.

۱:۱۰:۱۰ تا ۱:۱۰:۱۱ در نسلهای بعدی دریا.

۳:۱۰:۱۰ تا ۳:۱۰:۱۱ همهٔ هم‌نژادان خویش شفاعت می‌کردند و از "هم‌نژاد" می‌تواند به معنی "نوادگان" نیز باشد.

معرفی کتاب ایوب

وقتی انسان ناعادلانه رنج می برد، خدا کجا است؟ آیا خدا قادر مطلق نیست؟ آیا او عادل نیست؟ آیا انسانی کاملاً پارسا یافت می شود؟ این پرسشها بر تمام کتاب ایوب سایه افکنده است. ایوب بی آنکه قصوری ورزیده باشد، رنج می برد. دوستان ایوب می گویند او را مجاب کنند که رنج و مشقت او پیامد گناه اوست. اما در صحنه ماجرا، علاوه بر خدا و شخص رنج دیده، شخص سومی نیز وجود دارد که در وقایع دخیل است، یعنی شیطان، آن مدعی. وقتی ایوب و دوستانش دیگر چیزی برای گفتن ندارند، خدا وارد صحنه می شود و سخن می گوید. اما گفتار خدا پرده از اسرار پنهان در پس معمای رنج بشر بر نمی دارد. خدا فقط از ایوب و دوستانش می خواهد که در برابر این راز سر تسلیم فرود آورند. با این حال، پارسایی ایوب برای خدا ارزشمند است: از همین رو، سعادت را به زندگی او بازمی گردانند.

تقسیم بندی کلی

- ۱- مقدمه (بابهای ۱ و ۲)
 - ۱-۱ سعادت ایوب (۱:۱-۵)
 - ۲-۱ آزمایش ایوب (۱:۶ تا ۲:۱۳)
- ۲- گفتگوها (بابهای ۳ تا ۲۷)
 - ۱-۲ نوحه ایوب (باب ۳)
 - ۲-۲ دور اول گفتگوها (بابهای ۴ تا ۱۴)
 - ۲-۳ دور دوم گفتگوها (بابهای ۱۵ تا ۲۱)
 - ۲-۴ دور سوم گفتگوها (بابهای ۲۲ تا ۲۶)
 - ۲-۵ گفتار پایانی ایوب (باب ۲۷)
- ۳- گفتاری در باب حکمت (باب ۲۸)
- ۴- گفتارها (۱:۲۹ تا ۶:۴۲)
 - ۴-۱ گفتار ایوب برای اعاده حق (بابهای ۲۹ تا ۳۱)
 - ۴-۲ گفتارهای الیهو (بابهای ۳۲ تا ۳۷)
 - ۴-۳ گفتارهای الهی (۱:۳۸ تا ۶:۴۲)
- ۵- حکم خدا و تجدید سعادت ایوب (۷:۴۲-۱۷)

ایوب

ایوب، مردی خدا ترس

در دیار عریص مردی بود ایوب نام. آن مرد بی عیب و صالح بود؛ از خدا می ترسید و از بادی اجتناب می کرد. برای ایوب هفت پسر و سه دختر زاده شد. دارای بی و هفت هزار گوسفند، سه هزار شتر، پانصد حفت گاو و پانصد الاغ ماده بود، و خدمتکاران بسیار زیاد داشت. ایوب از تمامی مردمان مشرق زمین بزرگتر بود.

پسرانش هر یک به نوبه خود ضیافتی در خانه خویش می دادند و فرستاده، سد خواهر خود را دعوت می کردند تا با ایشان بخورند و بیاشامند. او چون دوره روزهای میهمانی ایشان به پایان می رسید، ایوب از پی ایشان فرستاده، تقدیسشان می کرد، و صبح زود برخاسته، به شمار همه آنان قربانی تمام سوز تقدیم می نمود. زیرا ایوب می گفت: «شاید فرزندانم گناه ورزیده و در دل خود به خدا لعن کرده باشند.» ایوب همواره چنین می کرد.

آزمایش نخست ایوب

روزی پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند شرفیاب شوند. شیطان نیز در میان ایشان آمد. خداوند از شیطان پرسید: «از کجا

می آیی؟» شیطان به خداوند پاسخ داد: «از گشت و گذار در زمین و سیر کردن در آن.» خداوند گفت: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کرده ای؟ کسی مانند او بر زمین نیست. مردی بی عیب و صالح که از خدا می ترسد و از بادی اجتناب می کند.»

شیطان در پاسخ خداوند گفت: «آیا ایوب بی چشمداشت از خدا می ترسد؟ آیا جز این است که گرد او و اهل خانه و همه اموالش از هر سو حصار کشیده ای؟ تو دسترنج او را برکت داده ای، و چارپایانش در زمین افزون گشته اند.» اما اکنون دست خود دراز کن و هر آنچه دارد لمس نما، که رو در رو تو را لعن خواهد کرد.» خداوند به شیطان گفت: «اینک هر آنچه دارد در دست توست. فقط دستت را بر خود او دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

«روزی پسران و دختران ایوب در خانه برادر بزرگ خود به خوردن و نوشیدن مشغول بودند.» گه قاصدی نزد ایوب آمد و گفت: «گاوها شخم می زدند و ماده الاغان در کنار آنها می چریدند.» که صبايان حمله آورده، آنها را به یغما بردند و خدمتکاران را از دم تیغ گذراندند. تنها من جان به در بردم تا تو را خبر دهم.» او هنوز سخن می گفت که دیگری آمد

۱: ۵ سخته عبری، برکت داده باشند. نسخه بردار جمله "برکت" را جایگزین "لعنت" کرده تا واژه منفی "لعنت" را در کنار آن خنک نگردد. همین مطلب در مورد آیات ۱۱ و ۲: ۵ و ۹ نیز صادق است.
۲: ۱۱ معنی و زره عبری "مخالفت کننده" است.

خود خواهد داد.^۶ اکنون دست خود در ز کرده، کوش و استخوان او را لمس کن و برو در رو تو را لعن خواهد کرد.^۷ خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست توست. فقط جان او را حفظ کن.»

پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت، و ایوب را از کف پا تا تارک سر به ذمتهایی دردناک مبتلا ساخت. پس او تکه سفالی بر گرفت تا در حالی که در خاکستر نشسته بود، خود را با آن بخراشد.

آنکاه زنش به او گفت: «ایا همچنان کاهمیت خود را حفظ می کنی؟ خدا را لعن کن و بمیر! او وی را گفت: «همچون یکی از زنان بنه سخن می گوئی! ایانیکویی را از خدا بپذیریم و بدی را نپذیریم؟» و در این همه، ایوب به لبان خود گناه نکرد.

سه دوست ایوب

«و چون سه دوست ایوب، یعنی لیفیز تیمانی، بلدد شوحی و صوفر نعماتی از این همه بلا که بر سر او آمده بود آگاهی یافتند، هر یک از مکان خویش روانه شدند، با یکدیگر ملاقات کردند تا رفته با او مانده کنند و تسلیش دهند.^۸ چون از دور او را دیدند، نشناختند. پس او از خود را بلند کرده، کریستند و ردای خویش چاک زدند و خاک به هوا افشانده، بر سر خود ریختند.»^۹ آنکاه هفت شبانه روز همراه وی بر زمین نشستند، و هیچ یک به او سخنی نگفتند، زیرا دیدند که درد او بسیار عظیم است.

ایوب زادروزش را نفرین می کند

پس از آن، ایوب لب به سخن گشود و زادروز خود را نفرین کرد.^{۱۰} ایوب گفت: «نابود باد روزی که در آن زاده شدم، و شبی که گفتمند: "مردی در رحم قرار گرفت."^{۱۱}

و گفت: «آتش خدا از آسمان فرو افتاد و کله و خدمتکاران را در کام کشیده، سوزانید. تنها من جان به در بردم تا تو را خبر دهم.»^{۱۲} او هنوز سخن می گفت که دیگری آمد و گفت: «گلدانیان سه دسته شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را به یغما بردند و خدمتکاران را نیز از دم تیغ گذراندند. تنها من جان به در بردم تا تو را خبر دهم.»^{۱۳} او هنوز سخن می گفت که دیگری آمد و گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود به خوردن و نوشیدن مشغول بودند،^{۱۴} که ناگاه تندبادی از جانب بیابان وزیده، چهار گوشه خانه را زد و خانه بر جوانان فرو ریخت، و مردند. تنها من جان به در بردم تا تو را خبر دهم.»

آنکاه ایوب بر خاسته، ردای خود چاک زد و سر خویش تراشید، و بر زمین افتاده، پرستش کنان^{۱۵} گفت: «عریان از رحم مادر بیرون آمدم و عریان نیز باز خواهم گشت. خداوند داد و خداوند گرفت! نام خداوند مبارک باد!»^{۱۶} در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا بی انصافی نسبت نداد.

آزمایش دوم ایوب

۲ روزی دیگر پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند شرفیاب شوند. شیطان نیز در میان آنها آمد تا به حضور خداوند شرفیاب شود.^{۱۷} خداوند از شیطان پرسید: «از کجا می آیی؟» شیطان پاسخ داد: «از گشت و گذار در زمین و سیر کردن در آن.»^{۱۸} آنکاه خداوند به شیطان گفت: «ایا خادم من ایوب را ملاحظه کردی؟ کسی مانند او بر زمین نیست، مردی بی عیب و صالح که از خدا می ترسد و از بدی اجتناب می کند. او همچنان کاهمیت خود را حفظ کرده است، هر چند مرا بر ضد او برانگیختی تا او را بی سبب ضرر رسانم.»^{۱۹} شیطان در پاسخ خداوند گفت: «پوست به عوض پوست! انسان هر چه دارد برای جان

۱۵ یا در کنار حاکمان صاحب زر،
که منازل خویش از نقره پر
می سازند.

۱۶ یا چرا همچون جنین سقط شده پنهان
نگشتم،
مانند نوزادانی که روشنایی را هرگز
ندیدند؟

۱۷ آنجا شیران از اذیت و آزار
باز می ایستند،
و خستگان استراحت می یابند؛

۱۸ آنجا اسیران با هم در آسایش اند،
و فریاد کارفرمایان را نمی شنوند.

۱۹ خُرد و بزرگ در آنجانبند،
و غلام از ارباب خویش آزاد است.

۲۰ چرا روشنایی به دردمندان عطا
می شود،
و زندگانی به تلخ جانان؟

۲۱ که در آرزوی مرگند اما نمی یابند،
که آن را می کاوند، بیش از گنجهای
پنهان؟

۲۲ که از یافتن گور مسرور می شوند،
و با شادمانی بر سر شوق می آیند؟

۲۳ چرا روشنایی داده می شود به آن که
راهش نهان است
و خدا اطرافش را مسدود کرده است؟

۲۴ زیرا که نان من آه کشیدن است،
و ناله من چون آب ریخته می شود.

۲۵ زیرا آنچه از آن وحشت داشتم بر سرم
آمد؛
آنچه از آن می هراسیدم بر من واقع
شد.

۲۶ آرام و قرار ندارم؛
مرا آسایشی نیست، بلکه پریشانی
و بس.

۱ کاش آن روز سیاه شود!
کاش خدا از بالا بر آن التفات نکند،
و نوری بر آن نتابد.

۲ کاش تاریکی و ظلمت غلیظ آن را
تصاحب کنند،
و ابر بر آن ساکن شود،
و کسوفات روز آن را به هراس
افکنند.

۳ آن شب را ظلمت غلیظ فرو گیرد،
و به روزهای سال نپیوندد،
و به شماره ماهها داخل نشود.

۴ یونک آن شب نازاد باشد،
و فریاد شادمانی در آن به گوش
نرسد.

۵ نفرین کنندگان روز، نفرینش کنند،
آنان که در برانگیزیدن لویاتان
ماهرند.

۶ ستارگان شفق آن، تاریک گردند،
به انتظار نور نشیند اما نباشد،
و مژگان سحر را نبیند؛

۷ چرا که درهای رحم مادرم را نبست،
و مشقت را از چشمانم پنهان
نداشت.

۸ چرا به هنگام تولد نمردم،
و چون از رحم بیرون می آمدم، جان
ندادم؟

۹ چرا از آنان مرا پذیرفتند،
و سینه ها، تا بمکم؟

۱۰ زیرا تا کنون می خفتم و در آرامش
به سر می بردم،
در خواب می بودم و استراحت
می یافتم،

۱۱ در جوار پادشاهان و مشیران جهان،
که ویرانه ها از بهر خویش بنا کردند.

گفتار ایفاز

۴

آنگاه ایفاز تیمانی در پاسخ گفت:
 ۲ «اگر کسی بخواهد سخنی با تو
 بگوید، آیا تاب خواهی داشت؟
 اما کیست که بتواند از سخن گفتن
 باز ایستد؟

۳ «هان تو خود بسیاری را پند داده‌ای،
 و دستان ضعیف را تقویت کرده‌ای.
 ۴ سخنان لغزندگان را استوار داشته
 است،
 و زنان لرزان را نیرو بخشیده‌ای.
 ۵ اما حال که به تو رسیده، تاب
 نمی‌آوری،
 و اکنون که تو را لمس کرده، پریشان
 گشته‌ای.
 ۶ آیا اطمینان تو نباید بر خداترسی ات
 باشد،

و امید تو بر بی‌عیبی رفتارت؟
 ۷ «به یاد آر: کیست که بی‌گناه هلاک شده
 باشد،
 و کجا صالحان تلف شده‌اند؟
 ۸ بنا بر مشاهدات من، آنان که شرارت
 شیار می‌کنند
 و شقاوت می‌کازند، همان را درو
 می‌کنند.

۹ «به دم خدا هلاک می‌شوند،
 و به باد غضبش تباہ می‌گردند.
 ۱۰ غرش شیر و نعره شیر ژیان،
 و دندانهای شیران جوان شکسته
 است.

۱۱ «شیر نر از نبود شکار تلف می‌شود،
 و بچه‌های شیر ماده پراکنده
 می‌گردند.

۱۲ «سخنی در خفا به من رسید،
 و گوشم زهرمه‌ای از آن شنید.
 ۱۳ در میان افکار پریشان ناشی از رویاهای
 شب،

آنگاه که خواب سنکین بر آدمیان
 غالب می‌شود،
 ۱۴ «رُعب و وحشت بر من مستولی شد،
 و لرزه بر تمام استخوانهایم افتاد.

۱۵ «روحنی از پیش روی من گذشت،
 و موی پر تنم راست شد.
 ۱۶ آنجا ایستاد،

اما قادر به تشخیص سیمایش نبود.
 شکلی در برابر دیدگانم بود:
 خاموشی بود، و آنگاه آوازی شنیدم:
 ۱۷ «آیا انسان خاکی در حضور خدا پارس
 شمرده شود؟
 آیا آدمی در نظر خالق خویش پاک
 باشد؟

۱۸ او حتی بر خادمان خود اعتماد ندارد،
 و بر فرشتگان خویش خُرده می‌گیرد:
 ۱۹ «چقدر بیشتر بر آنان که در خانه‌های
 کلین ساکنند،

که بنیادشان بر خاک است و آسانتر
 از بید له می‌شوند.
 ۲۰ از یک صبح تا شام خُرد می‌شوند:
 بی‌آنکه کسی دریابد، تا ابد هلاک
 می‌گردند.

۲۱ «آیا طناب خیمه ایشان به در نمی‌آید؟
 می‌میرند، بدون حکمت.»

۲۲ «حال فریاد سر ده: آیا کسی هست
 که پاسخ تو بدهد؟



از کدامین یک از مقدسان یاری
 خواهی جست؟

۲۳ «براستی که خشم، احمق را می‌کشد،
 و حسد، ساده‌لوح را از یاد در می‌آورد.

* ۱۷:۴ یا: «آیا انسان خاکی از خدا پارسا تر باشد؟ آیا آدمی از خالق خویش پادتر باشد؟»

۱۵ اما نیازمندان را از شمشیر دهان ایشان
می رهند،
و آنان را از دست زورمندان نجات
می بخشد.
۱۶ پس برای بینوایان امید هست،
و ظلم دهان خویش فرو می بندد.
۱۷ خوشا به حال آن که خدا تأدیش
کند؛
پس تأدیب قادر مطلق^{۱۵} را خوار
شمار.
۱۸ زیرا او مجروح می سازد، اما التیام نیز
می دهد؛
زخمی می کند، اما دستش شفا نیز
می بخشد.
۱۹ تو را از شش بلا خواهد رهند،
و در هفت بلا، گزندی به تو نخواهد
رسید.
۲۰ در قحطی تو را از مرگ فدیة خواهد
داد،
و در جنگ، از دم شمشیر.
۲۱ از زخم زبان در امان خواهی بود،
و چون هلاکت آید، از آن نخواهی
ترسید.
۲۲ بر هلاکت و قحطی پوزخند خواهی
زد،
و از وحوش صحرا بیم نخواهی
داشت.
۲۳ زیرا با سنگهای صحرا هم پیمان خواهی
بود،
و وحوش صحرا با تو صلح خواهند
کرد.

۱۵ حقم را دیدم که ریشه می گرفت،
اما به ناکاه مسکن او لعن شد.
۱۶ فرزندان او از امنیت به دورند؛
در محکمه پایمال می شوند،
و ایشان را رهنانده‌ای نیست.
۱۷ کرسنگان محصول او را می خورند،
و آنها را حتی از میان خارها
برمی چینند؛
و تشنگان برای شروت او له له
می زنند.
۱۸ زیرا مصیبت از خاک بر نمی خیزد،
و مشقت از زمین نمی روید؛
۱۹ بلکه آدمی برای مشقت زاده می شود،
چنانکه شراره به بالا می جهد.
۲۰ اگر من بودم، خدا را طلب می کردم،
و دعوی خویش به خدا می سپردم؛
۲۱ و که اعمال عظیم و تفحص ناپذیر می کند،
و عجایب بی شمار به عمل می آورد؛
۲۲ باران بر سطح زمین می باراند،
و آب بر صحرا جاری می سازد.
۲۳ فنادگان را به جایگاه رفیع می رساند،
و ماتمیان را به جای امن برمی افرازد.
۲۴ تدبیرهای حیلہ‌گران را عقیم می گذارد،
تا دستانشان موفقیتهی کسب نکند.
۲۵ حکیمان را به ترفند خودشان گرفتار
می سازد،
و نقشه‌های مکاران به سرعت باطل
می گردد.
۲۶ در روز به تاریکی می خورند،
و به وقت ظهر چون شب کورمال
راه می روند.

۱۵ ۳:۵ د. عبری: اما به ناکاه مسکن او را لعن کردم و

۱۶ ۴:۵ د. عبری: انود دور اند.

۱۷ ۵:۵ معنی بن و از جدی گاهام^{۱۶} روشن نیست.

۱۸ ۱۷:۵ د. عبری: "شادی" همچنین در بقیة کتاب.

آنها بر ایوب همچون طعام چندیش آور
است.
۱ «کاش مسنلت من بر آورده می شد.
و خدا ارزویم را به من می داد!
۲ کاش خدا راضی می شد مرا له کند،
و دست خویش برافراشته، مرا منتفع
سازد!
۳ آنگاه دست کم مرا این تسلی می بود،
و در عذاب بی امان شاد می گشتم،
که کلمات آن قدوس را انکار
نکرده ام.

۱۱ «من چه قوت دارم که انتظار بکشم؟
سرانجام من چیست که شکیبای باشم؟
۱۲ آیا قوت من قوت سنک است،
یا گوشت تنم، برنجین؟
۱۳ آیا در من توانی برای یاری خویش
هست؟
۱۴ آیا اعانت یکسره از من رخت
بر نیسته است؟
۱۵ «شخص نو مید سزاوار محبت دوست
خویش است،
حتی اگر ترس قادر مطلق را ترک
گفته باشد.
۱۶ اما برادران من همچون رودهای فضایی
فریب کارند،
همچون رودهایی که فقط برای
مدتی روان می شوند،
۱۷ که به سبب یخ، سیه فامند،
و برف در اندرونشان پنهان است،
۱۸ اما در فصول خشک بخار می شوند،

۱۹ از امنیت خیمه‌ات مطمئن خواهی بود؛
آغلی خود را بازرسی خواهی کرد و
چیزی مفقود نخواهی یافت.
۲۰ خواهی دانست که نسلت کثیر خواهد بود،
و فرزندان چون علف زمین.
۲۱ در کهنسالی به گور خواهی رفت،
چون بافه گندم که در موسم
برداشت شود.
۲۲ هان این را تفحص کرده ایم، و چنین
است.
پس آن را بشنو و خود فرا گیر!»

پاسخ ایوب

آنگاه ایوب در پاسخ گفت:
۲ «کاش اندوه من وزن می شد،
و مصیبتم را به تمامی در ترازو
می نهادند!
۳ زیرا آنگاه از ریگ دریا سنگین تر می شد؛
از همین روست که سخنانم شتابزده
بوده است.
۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در اندرون من
است؛
روح من زهرشان را می نوشد،
و دهشتهای خدا بر من صف آرایی
کرده اند.
۵ آیا خیر وحشی با داشتن علف عرعر
می کند؟
یا گاو بر یونجه خود ماغ می کشد؟
۶ آیا چیز بی مزه را بی نمک توان خورد؟
و یا در سفیده تخم مرغ طعمی
هست؟
۷ جان من از دست زدن به آنها کراهت
دارد؛

* ۲۷:۵ عبری: «برای خویشتن بدان».

* ۶:۶ معنی عبارت عبری روشن نیست.

* ۱۴:۶ یا: «آن که محبت را از دوست خویش دریغ دارد، ترس قادر مطلق را ترک می گوید».

و در کره‌ها از مکان خود ناپدید
می‌گردند.
کاروانها مسیر خود را تغییر می‌دهند،
و به بیابان بی‌آب و علف درمی‌آیند و
هلاک می‌گردند.
کاروانیان تیمار نمی‌کنند،
قافله‌های صبا به امید آن بودند.
نیشان از اطمینان خویش سرفکنده
شدند:
به آنجا رسیدند و شرم‌نازه کشتند.
«کنون شما نیز مانند آن رودها شده‌اید:
مصیبت مرا دیده و ترسان گشته‌اید.
آیا گفتم چیزی به من ببخشید؟
یا از ثروت خود هدیه‌ای به من
دهید؟
یا از چنک مخالفان رهایم سازید؟
یا از دست ظالمان فدیام کنید؟
مرا تعلیم دهید، و خاموش خواهم
شد:
به من بفهمانید خطایم کجاست.
سخنان راست چه دردناک است!
اما استدلال شما چه چیزی را ثابت
می‌کند؟
آیا گمان می‌برید سخنان مرا نکوهش
توانید کرد؟
آیا سخنان مردی در مانده را بادی
بیش نمی‌انکارید؟
شما حتی بر یتیمان قرعه می‌افکنید،
و دوست خود را چون کالا معامله
می‌کنید!
اما اکنون لعنت فرموده، بر من نظر
کنید.
تا ببینید آیا چشم در چشم شما دروغ
خواهم گفت.
تو من اینک باز ایستید و بی‌انصافی نکنید.

باز ایستید، زیرا حقانیت من مطرح
است.
آیا در زبانم هیچ بی‌انصافی هست؟
آیا کام من فساد را تمیز نمی‌دهد؟
آیا آدمی را بر زمین مجاهده‌ای
سخت نیست؟
آیا روزهای او چون روزهای
کارگری مزدبگیر نیست؟
همچون برده‌ای که مشتاق سایه‌ای
است،
و کارگر مزدبگیری که چشم انتظار
أجرت خویش است،
من نیز ماههای بطالت به میراث یافته‌ام،
و شبهای مشقت برایم مقرر گشته
است.
چون به بستر روم، گویم، «چه وقت
بر خواهم خاست؟»
اما شب دراز است و من تا سپیده‌دم
از پهلو به پهلو شدن خسته
می‌شوم.
تنم از کره‌ها و زخمهای کپره‌بسته
پوشیده است:
پوست تنم می‌شکافد و ترشحات از
آن جاری می‌شود.
روزهای عمرم از ماکوی بافندگی
تیزرتر است،
و بدون هیچ‌امیدی به انتها می‌رسد.
«به یاد آر، که زندگی من نفسی بیش
نیست،
و دیدگانم دیگر هرگز روی سعادت
نخواهد دید.
چشمان آن که مرا می‌بیند دیگر بر من
نخواهد نگرست:
در همان حال که چشمانت بر من
است، دیگر اثری از من نخواهد
بود.

۹ همان‌گونه که ابر محو و نابود می‌گردد،
آن که به هاویه فرود می‌شود نیز
بر نمی‌آید؛
۱۰ دیگر هرگز به منزل خویش
باز نمی‌گردد،
و مکانش دیگر او را نمی‌شناسد.

۱۱ «از این رو لب فرو نخواهم بست؛
در تنگی روح خویش سخن خواهم
گفت
و در تلخی جان خود، شکوه خواهم
کرد.

۱۲ آیا من دریا هستم یا هیولای ژرفا،
که بر من قراول فرار می‌دهی؟
۱۳ هرگاه بگویم، "تخت‌خوابم مرا تسلی
خواهد داد

و بستم شکایت مرا رفع خواهد
کرد،"
۱۴ آنگاه تو مرا به خوابها به وحشت
می‌افکنی،

و به رویاها هراسان می‌سازی،
۱۵ تا آنجا که جانم خفه شدن را خوش‌تر
می‌دارد،
و مرگ را، بیش از این استخوانهایم.
۱۶ از زندگی بیزارم؛ نمی‌خواهم تا ابد زنده
بمانم.

مرا به حال خود واگذار که روزهایم
دمی بیش نیست.
۱۷ انسان چیست که او را در شمار
آوری،

و دل بدو مشغول داری؟
۱۸ هر بامداد به سراغش آیی،
و هر لحظه او را بیازمایی؟
۱۹ تا به کی چشم از من بر نخواهی
گرفت؟

آیا لحظه‌ای مرا به حال خود نخواهی
گذاشت تا آب دهانم را فرو برم؟

۲۰ اگر کناه کرده‌ام، به تو چه کرده‌ام،
ای پاسبان آدمیان؟
چرا مرا هدف تیر خود ساخته‌ای؟
آیا برای تو باری سنگین شده‌ام؟
۲۱ چرا نافرمانی‌ام را اغفو نمی‌کنی،
و معصیتم را دور نمی‌سازی؟
زیرا اکنون در خاک زمین خواهم
خفت؛

آنکاه مرا خواهی جست و نخواهم بود.

گفتار بلدد

آنکاه بلدد شوخی پاسخ داد:

۱ «تا به کی چنین چیزها خواهی
گفت

و سخنان دهانت باد فراوان خواهد
بود؟

۲ «آیا خدا عدالت را مخدوش می‌سازد؟
یا قادر مطلق انصاف را زیر پا
می‌گذارد؟

۳ از آنجا که فرزندان بدو کناه
ورزیده‌اند،

او نیز ایشان را به دست غصیان‌شان
تسلیم کرده است.

۴ اگر تو به جد خدا را بجویی
و دست‌ت دعا به درگاه قادر مطلق
دراز کنی،

۵ و اگر پاک و درستکار باشی،

او نیز به یقین برای تو بیدار خواهد
شد،

و تو را به جایگاه برحمت باز خواهند
گردانید؛

۶ اگر چه آغازت حقیر بود،

سراتجامت بس عظیم خواهد شد.

۷ «تمنا اینکه از نسلهای پیشین پیرمی.

و به آنچه پدران ایشان در آن تفرح
کرده‌اند، توجه کنی.

۱۰ «به یقین خدا مرد بی عیب را طرد نخواهد کرد.

و دست بدکاران را تقویت نخواهد نمود.

۱۱ او دیگر بار دهانت را از خنده پر خواهد ساخت،

و لبانت را از فریاد شادمانی.

۱۲ نفرت کنندگانت به شرم پوشیده خواهند شد.

و خیمه شیران دیگر نخواهد بود.»

پاسخ ایوب

۱ آنکاه ایوب در پاسخ گفت:

۲ «یقین می‌دانم که چنین است.

اما آدمی چگونه نزد خدا پارسا

شمرده شود؟

۳ اگر بخواهد با او بحث کند،

یک از هزار نیز او را پاسخ نتواند داد.

۴ او در اندیشه، حکیم است و در قدرت، توانا؛

کیست که در برابرش ایستاده و

کامیاب شده باشد؟

۵ اوست که کوه‌ها را جابه‌جا می‌کند

بی آنکه بدانند،

و در خشم خود آنها را واژگون

می‌سازد؛

۶ که زمین را از جایش می‌جنباند،

و ستونهایش به لرزه درمی‌آیند؛

۷ که خورشید را فرمان می‌دهد، و طلوع نمی‌کند.

و ستارگان را مهر و موم می‌نماید؛

۸ که آسمانها را یک‌تکه می‌گستراند،

و بر امواج دریا گام می‌زند؛

۹ اوست که ذبّ اکبر و جبّار را آفرید،

و هم ثریا و صُور فلکی جنوب را؛

۱۰ که کارهای عظیم و کاوش‌ناپذیر می‌کند،

و هم عجایب بی‌شمار.

۱۱ زیرا ما همین دیروز به دنیا آمده‌ایم و هیچ نمی‌دانیم.

و روزهای عمرمان بر زمین سایه‌ای بیش نیست!

۱۲ آیا ایشان تو را نخواهند آموخت و با تو سخن نخواهند گفت.

۱۳ و از خزینه دل خویش کلمات بیرون نخواهند آورد؟

۱۴ آیا پایروش بی‌مرداب می‌روید؟

یا نی بی‌آب نمو می‌کند؟

۱۵ نگاه که هنوز سبز است و بریده نشده، پیش از هر گیاه دیگر خشک می‌شود.

۱۶ همچنین است طریق همه آنان که خدا را از یاد می‌برند؛

امید مرد خدانشناس بر باد خواهد شد.

۱۷ آنچه بر آن توکل دارد لرزان است.

تکیه‌گاهش تار عنکبوت است.

۱۸ بر خانه خویش تکیه می‌زند، اما خانه تاب نمی‌آورد.

۱۹ آن را به چنگ می‌گیرد، اما قائم نمی‌ماند.

۲۰ و بسان گیاهی است سرسبز در برابر آفتاب،

که شاخه‌هایش را در سرتاسر باغ خود می‌گسترده.

۲۱ ریشه‌هایش لابه‌لای توده‌های سنگ تنیده می‌شود.

۲۲ و خانه‌ای را در میان سنگها جستجو می‌کند.

۲۳ اما چون از جای خود ریشه‌کن شود،

آن مکان، او را انکار کرده، خواهد گفت:

«هرگز تو را ندیده‌ام.»

۲۴ آری، شادی طریق او همین است.

۲۵ و دیگران از دل خاک سر بر خواهند کرد.

اما خوبشتن را کسی نمی پندارد.
 و از جان خویش گراحت دارد.
 ۱۱ هیچ فرق نمی کند: از همین روست که
 می گویم:
 او بی عیب و شیرین را هلاک می سازد.
 ۱۲ نگاه کن بلا به ناکاه کشتار کند.
 او بر ناامیدی بی گناهان ریشخند
 می زند.
 ۱۳ جهان به دست شیرین سپرده شده
 است.

و او روی داوران جهان را می پوشاند.
 اگر او نیست، پس کیست؟

۱۴ «روزهایم از دهنده نیزر و ترند:
 می گریزند و روی سعادت نمی بینند:
 ۱۵ همچون زورقهای نی به سرعت
 می گذرند.
 همچون عقاب که بر طعمه خود
 هجوم می برد.
 ۱۶ اگر بگویم، "شکوه خویش از باد
 خواهم برد،
 و چهره عبوس از خود به در کرده،
 شاد و خندان خواهم شد."
 ۱۷ از همه دردهای خویش به وحشت
 می افتم.

و می دانم مرا بی گناه نخواهی شمرد.
 ۱۸ آری، محکوم خواهم بود:
 پس تقلا بیبوده چرا؟
 ۱۹ حتی اگر خویشتن را به برف بشویم،
 و دستان خویش به قلیاب ظاهر سازد،
 ۲۰ مرا در منجلا ب فرو خواهی برد.
 و حتی جامه ام از من بیزار خواهد
 بود.

۱۱ هان از کنارم می گذرد و او را نمی بینم:
 عبور می کند و احساسش نمی کنم.
 ۱۲ چون می رُباید، کیست که او را باز دارد؟
 و کیست که تواند گفت: "چه
 می کنی؟"
 ۱۳ خدا خشم خود را باز نمی دارد:
 یاری دهندگان زحمت زیر او خم
 می شوند.

۱۴ پس من کیستم که او را پاسخ دهم،
 و چگونه کلمات خویش را برای
 مباحثه با او برگزینم؟
 ۱۵ هر چند بی گناهم، او را پاسخ نتوانم
 داد:

بلکه باید از داور خویش ملتسانه
 طلب رحمت کنم.
 ۱۶ حتی اگر او را می خواندم و پاسخ
 می داد،
 باور نمی کنم که به آوازم گوش
 فرا می داد.
 ۱۷ زیرا به توفانی مرا خرد می کند،
 و بی سبب بر زخمهایم می افزاید.
 ۱۸ نمی گذارد نفسی تازه کنم،
 بلکه به تلخیها مرا سیر می سازد.
 ۱۹ اگر سخن از قدرت باشد، اینک او قادر
 است!

و اگر سخن از عدالت باشد، کیست
 که بتواند از او بازخواست کند؟
 ۲۰ حتی اگر بی گناه باشم، دهان خودم مرا
 محکوم می کند:
 و اگر بی عیب باشم، مرا خطاکار
 می شمرد.
 ۲۱ من بی عیبم،

* ۱۵:۹ یا "مدعی".

* ۱۹:۹ نسخه ترجمه یونانی هفتاد و تنان: عبری: "من".

* ۳۰:۹ مایع ضد عفونی کننده.

۹ زیرا او همچون من انسان نیست که
 پاسخش گویم،
 و تا با هم به محکمه رویم.
 ۱۰ میان ما داور بی نیست
 تا بر هر دوی ما دست بگذارد.
 ۱۱ کاش عصای خویش از من برگیرد،
 و هیبت او مرا ترساند!
 ۱۲ آنگاه سخن می‌گفتم و از او نمی‌ترسیدم،
 اما حال من چنین نیستم.
 ۱۳ از زندگی بیزارم؛
 پس شکوه خویش بی‌منابا بیان
 خواهم داشت،
 و در تلخی جان خود سخن خواهم
 رانند.
 ۱۴ به خدا خواهم گفت: مرا محکوم مکن؛
 آنگاه ساز که چرا با من مجادله می‌کنی.
 ۱۵ آیا در نظرت نیکوست که ظلم کنی،
 و کار دست خویش خوار شماری،
 و بر مشورت شیران نظر لطف
 افکنی؟
 ۱۶ آیا تو را چشمان بشر است،
 و چون انسان خاکی می‌نکری؟
 ۱۷ آیا روزهایت همچون روزهای انسان
 خاکی است،
 و سالهایت مانند سالهای آدمی،
 که اینگونه خطاهایم را می‌جویی،
 و گناهانم را جستجو می‌کنی.
 ۱۸ هر چند می‌دانی که تقصیر کار نیستم،
 و کسی نیست که از دست تو رهایی
 تواند داد؟
 ۱۹ داستان تو مرا به تمامی بسرشت و
 بساخت؛
 آیا اکنون هلاکم می‌کنی؟

۹ تمنا اینکه به یاد آری که مرا از گِل
 سرشتی؛
 ۱۰ آیا اکنون مرا به خاک برمی‌گردانی؟
 ۱۱ آیا مرا همچون شیر نریختی
 و همچون پنیر، منجمد نساختی؟
 ۱۲ مرا به پوست و گوشت پوشانیدی،
 و به استخوانها و پی‌ها بافتی.
 ۱۳ مرا حیات و محبت بخشیدی،
 و در عنایت خود روح مرا حفظ
 کردی.
 ۱۴ اما این چیزها را در دل خود پنهان
 داشتی،
 و می‌دانم که اینها در فکر تو بود؛
 ۱۵ چون گناه ورزم مراقب منی،
 و مرا از تقصیرم تبرئه نمی‌کنی.
 ۱۶ اگر تقصیر کارم، وای بر من!
 و حتی اگر بی‌گناه، سر بر نمی‌افرازم،
 زیرا که از شرم آکنده‌ام
 و فلاکت خویش در نظر دارم.
 ۱۷ اگر سرم برافراشته شود،
 مرا چون شیر شکار خواهی کرد،
 و باز عجایب خویش بر ضد من
 نمایان خواهی ساخت.
 ۱۸ گواهانی تازه بر ضد من می‌آوری،
 و بر خشم خود نسبت به من
 می‌افزایی،
 سپاهیان تازه نفس بر ضد من
 برمی‌خیزانی.
 ۱۹ چرا مرا از زخم بیرون آوردی؟
 کاش جان می‌دادم و چشمی مرا
 نمی‌دید،
 ۲۰ و چنان می‌بودم که گویی هرگز نبوده‌ام،
 و از زخم به گور برده می‌شدم.

۳۳:۹ یا: کاش میان ما داور بی بود.
 ۱۶:۱۰ در متن عبری واژه "سرم" نیامده است.

۲۰ آیا روزهایم اندک نیست؟

پس مرا واگذار و رهایم کن تا کمی
شاد باشم،

۲۱ پیش از آنکه بدان جا روم که از آن
بازگشتی نیست،

به دیار ظلمت و تاریکی غلیظ،

۲۲ به دیار تیره و تاریک سیاهی ظلمات،
که در آن هیچ نظمی نیست؛

آنجا که حتی روشنائی همچون
تاریکی است.»

گفتار صوفی

انگاه صوفی نعماتی در پاسخ گفت:

۲ «آیا کثرت سخنان را بی پاسخ
باید گذاشت،

و مرد زیاده‌گو را برحق باید شمرد؟

۳ آیا یاهو گویی تو مردمان را ساکت
کند؟

و چون ریشخند زنی، کسی

شرمسارت نسازد؟

۴ تو به خدا می‌گویی: "تعلیم من بی‌عیب
است،

و در نظر تو پاکم."

۵ اما کاش خدا سخن گوید

و لبهای خویش بر تو بگشاید،

۶ تا اسرار حکمت را بر تو بنماید!

زیرا خردمندی را دو جانب است،

پس بدان که خدا کمتر از گناهانت تو

را سزا داده است.

۷ «آیا عمقهای خدا را کشف توانی کرد؟

یا به گنجه‌ی مطلق توانی رسید؟

۸ به بلندی آسمانهاست؛ چه توانی

کرد؟

از هواویه ژرفتر است؛ چه توانی
دانست؟

۹ طول آن از زمین درازتر است،

و عرض آن از دریا وسیع‌تر.

۱۰ «اگر به میان آید و حبس کند،

و به محاکمه کشد، کیست که متع
شود؟

۱۱ زیرا او مردمان فریبکار را می‌شناسد،

و چون شرارت ببندد، آیا بدان توجه

نخواهد کرد؟

۱۲ هرگاه گره خور و حشمت انسان زده شود،

مرد تهی مغز نیز عاقل می‌شود!

۱۳ «و اما تو، اگر دل خویش آماده سازی،

و دستانت را به سوی او دراز کنی،

۱۴ و اگر گناه دستانت را از خود دور کنی،

و نکذاری شرارت در خیمه‌های تو

ساکت شود،

۱۵ انگاه به یقین روی خود را بی‌عیب

بر خواهی افراشت،

و پایدار شده، نخواهی ترسید.

۱۶ مشقت خویش را از یاد خواهی برد،

و آن را چون آب رفته به یاد خویشی

آورد.

۱۷ زندگی برایت روشن‌تر از روشنائی

نیمروز خواهد بود،

و تاریکی برایت همچون بامدادان.

۱۸ احساس امنیت خواهی کرد، زیرا گنجه

امید داری؛

به اطراف خواهی نگرست، و در

امنیت خواهی آرمید.

۱۹ خواهی آرمید و کسی هر آسانت

نخواهد ساخت،

* ۴:۱۱ "به خدا" در متن عبری نیامده است.

* ۸:۱۱ در عبری، "شئول" که به "جهان مردگان" اشاره دارد.

۱ با زمین سخن بگو تا تعلیمت دهد،
و بگذار ماهیان دریا به تو خبر
رسانند.
۲ کیست که از این همه در نیابد
که دست خداوند آنها را به جا آورده
است؟
۳ جان جمیع زندگان در دست اوست،
و نفس تمامی افراد بشر.
۴ آیا چنانکه دهان خوراک خود را
می چشد
گوش سخنان را نمی سنجد؟
۵ حکمت نزد پیران است،
و فهم در عمر دراز.
۶ حکمت و قدرت نزد خداست؛
مشورت و فهم، از آن او.
۷ اگر ویران سازد،
کسی را یاری بازسازی نیست؛
اگر انسان را در بند نهد،
کسی را یاری رهانیدن نیست.
۸ اگر آنها را بازدارد، خشک می شوند؛
اگر آنها را رها سازد، زمین را به
تمامی می پوشانند.
۹ قدرت و خردمندی نزد وی است،
فریب خورده و فریب کار هر دو
تحت اقتدار او بندند.
۱۰ مُشیران را به تاراج می سپارد،
و داوران را دیوانه می گرداند.
۱۱ بندهای پادشاهان را می گشاید،
و بر کمر ایشان کمر بند می بندد.
۱۲ کاهنان را به غارت می سپارد،
و قدرتمندان را سرنگون می سازد.
۱۳ مُعتمدان را از سخن گفتن بازمی دارد،
و قوه تشخیص را از مشایخ
می گیرد.

و بسیاری تو را تملق خواهند گفت.
۱۴ اما چشمان شریبان تار خواهد شد؛
هیچ راه گریزی برای آنها نخواهد بود،
و امیدشان جان دادن ایشان خواهد
بود.

پاسخ ایوب

۱۲ نگاه ایوب در پاسخ گفت:
۱ «بدرستی که شما یبید مردمان
فهمید،
و حکمت با شما خواهد مرد!
۲ اما مرا نیز چون شما درک و فهمی
هست،
و از شما کمتر نیستیم؛
کیست که چنین چیزها را نداند؟
۳ مضحکه دوستان کشته‌ام،
من که به درگاه خدا فریاد بر آوردم
و او مستجابم فرمود؛
۴ تری، من که پارسا و بی عیبم،
مضحکه کشته‌ام!
۵ شخص آسوده، بر مصیبت به دیده
حقارت می نگرد،
۶ ماده برای کسانی که پایشان
می لغزد.
۷ در خیمه‌های راهزنان صلح و سلامت
حکمرماست،
و آنان که خدا را به خشم می آورند
ایمن هستند،
۸ هم آنان که خدای خویش را بر
دستانشان حمل می کنند!
۹ اما حال از جانوران پیرس تا تو را
بیاموزنا،
و از پرندگان آسمان، تا به تو بگویند؛

و برای او سخن فریب بر زبان
خواهید راند؟
۱ آیا می‌خواهید از او طرفداری کنید؟
آیا می‌خواهید از حق او دفاع کنید؟
۲ آیا برای تان نیکو خواهد شد اگر شما بر
بیازمایید؟
آیا می‌توانید او را فریب دهید.
چنانکه انسانی را؟
۳ به یقین شما را توبیخ خواهد کرد.
اگر در نهم طرفداری کنید.
۴ آیا عظمت او شما را به هراس
نمی‌افکند.
و وحشت او بر شما مستولی
نمی‌شود؟
۵ سخنان نغز شما، مثلثایی از غبار بیش
نیست.
و دفاعیات شما، دفاعیات گلین
است.
۶ «خاموش باشید و بگذارید سخن
بگویم؛
بگذارید هر چه خواهد بر من بشود!
۷ چرا گوشت تن خویش به دندان گیرم.
و جان خویش در کف نهم؟
۸ حتی اگر مرا بکشند، بر او امید خواهم
داشت؛
اما در برابر او از راههای خویش
دفاع خواهم کرد.
۹ به‌واقع این برای من نجات خواهد شد.
زیرا شخص خداشناس در برابر و
حضور نتواند یافت.
۱۰ به سخنان من به‌دقت گوش فرا دهید.
و بیانات من به گوشه‌های شما
برسد.
۱۱ اینک دادخواست خویش آماده کرده‌ام.

۱۱ اهانت را برنجیزادگان می‌ریزد.
و کمر بند زورآوران را می‌کشاید.
۱۲ چیزهای ژرف از میان تاریکی آشکار
می‌سازد،
و تاریکی غلیظ را به روشنایی بیرون
می‌آورد.
۱۳ قومها را بزرگ می‌سازد، و آنها را نابود
می‌کند؛
قومها را وسعت می‌بخشد، و آنها را
به تبعید می‌فرستد.
۱۴ عقل رؤسای ملت‌های جهان را می‌ریابد.
و آنان را در بیراهه‌های بیابان
سرگردان می‌سازد.
۱۵ در تاریکی، بدون نور کورمال راه
می‌روند،
و ایشان را چون مستان، افتان و
خیزان می‌گرداند.
۱۶ اینک چشمان من همه اینها را
دیده.

۱۳

و گوش من آنها را شنیده و فهمیده
است.
۱۷ آنچه شما می‌دانید، من نیز می‌دانم،
و کمتر از شما نیستم؛
۱۸ اما سخن من با قادر مطلق است؛
آرزو دارم نزد او حجت بیاورم.
۱۹ و اما شما، به دروغها حقیقت را
می‌پوشانید؛
براستی که جملگی، طبیبان
بی‌خاصیتید!
۲۰ کاش که به کل خاموش می‌شدید،
که برای شما این حکمت می‌بود!
۲۱ تمنا اینکه حجت مرا بشنوید،
و به دعوی لب‌هایم گوش فرا دهید.
۲۲ آیا برای خدا به ناحق سخن خواهید
گفت،

۱ آیا بر چنین کسی چشمان خود را
می‌گشایی،
و مرا با خود به محاکمه درمی‌آوری؟
۲ کیست که از چیز نجس، چیز طاهر
بیرون آورد؟
هیچ‌کس!
۳ روزهای انسان مقدر است و شمار
ماههایش نزد توست،
از برایش حد گذاشته‌ای که از آن در
نتواند گذشت؛
۴ پس روی از وی بگردان تا آرام گیرد،
و چون کارگری مزدبگیر از روز خود
لذت برد.
۵ زیرا درخت را امیدی هست،
که اگر بریده شود باز خواهد روید،
و جوانه‌هایش از میان نخواهد رفت؛
۶ اگر چه ریشه‌اش در زمین کهنه شود،
و تنه آن در خاک بمیرد،
۷ از بوی آب جوانه خواهد زد،
و چون نهالی نو، شاخه‌ها خواهد
داد.
۸ اما انسان می‌میرد و ساقط می‌شود؛
آدمی چون جان سپارد، کجاست؟
۹ چنانکه آنها از دریا زایل می‌شود،
و نهر ضایع شده، خشک می‌گردد،
۱۰ همچنین انسان می‌خوابد و بر نمی‌خیزد؛
و تا آسمانها باقی است بیدار
نمی‌شود،
و از خواب خویش برخیزانیده
نمی‌گردد.
۱۱ کاش که مرا در هاویه پنهان کنی،
و تا غضبت فرو نشیند، مرا مخفی
سازی.

و می‌دانم که حقایقتم به ثبوت
خواهد رسید.
۲ کیست که بر من ادعا وارد آورد؟
زیرا آنکه خاموش شده، جان را
تسلیم خواهم کرد.
۳ تنها دو چیز به من عطا فرما،
که آنکه خود را از حضور تو پنهان
نخواهم کرد؛
دست خویش از من برگیر،
و هیبت مرا مفرساند.
۴ آنکه بخوان و من پاسخ خواهم داد،
یا بگذار من بگویم، و تو مرا
پاسخ ده.
۵ خطایا و کناهانم چقدر است؟
نافرمانی و کناهم را بر من معلوم دار.
۶ چو رویت را پنهان می‌کنی،
و مرا دشمن خویش می‌شماری؟
۷ یا بر کی رانده از باد را می‌توسانی،
و گاه خشکیده را تعقیب می‌کنی؟
۸ زیرا چیزهای تلخ بر ضد من
می‌نویسی.
۹ و کناهان جوانی ام را میراث من
می‌گردانی.
۱۰ یا هایم را در کنده می‌نهی،
همه راهبیم را زیر نظر داری،
و بر کف پاهایم نشان می‌گذاری؛
۱۱ حال آنکه مانند چیز کنده،
و همچون جامه بیدخورده ضایع
می‌شوم.
۱۲ انسان که از زن زاده می‌شود،
روزهایش اندک است و آکنده
از مصیبت.
۱۳ همچون گلی می‌روید و می‌پژمرد؛
چون سایه می‌گریزد و نمی‌ماند.

۱۴

گفتار ایفاز

۱۵ ایفاز تیمانی در پاسخ گفت:
 «آیا مرد حکیم با دانش باطل
 پاسخ دهد.
 و شکم خویش از باد شرقی پر سازد؟
 آیا به سخن بی فایده حجت آورد.
 یا به کلامی که ارزشی ندارد؟
 برآستی که تو خداترسی را ترک می کنی.
 و سرسپردگی به خدا را بی مقدار
 می سازی!
 کناخت دهانت را می آموزاند.
 و زبان حیلہ کران را بر می کنی.
 دهان خودت تو را محکوم می کند. نه
 من؛
 لبان خودت بر ضد تو گواهی می دهند.

۱۶ «آیا تو نخستین انسانی هستی که زده
 شده است؟
 آیا پیش از تپدها به وجود آمده ای؟
 آیا مشورت مخفی خدا را می شنوی.
 یا حکمت را به خود منحصر
 می گردانی؟
 چه می دانی که ما نمی دانیم؟
 چه می فهمی که بر ما آشکار نیست؟
 در میان ما ریش سفیدان و پیران هستند.
 که از پدر تو بزرگترند.
 آیا تسلی های خدا برایت کم است.
 یا کلماتی که به ملائمت با تو سخن
 می گوید؟
 چرا دلت تو را می زباید.
 و چرا چشمانت غضبناک است.
 که روح خود را بر ضد خدا بر می گردانی.
 و چنین سخنان از دهانت بیرون
 می آوری؟

و زمانی برآیم تعیین کنی که مرا به
 یاد آوری!
 ۱۴ اگر انسان بمیرد، آیا بار دیگر خواهد
 زیست؟
 در آن صورت، در همه روزهای
 زحمت خویش انتظار خواهم
 کشید.
 تا آنگاه که زمان تبدیل من فرا رسد.
 ۱۵ تو خواهی خواند و من پاسخ خواهم
 داد.
 و مشتاق صنعتِ دستان خویش
 خواهی شد.
 ۱۶ زیرا آنگاه قدمهای مرا خواهی شمرد.
 و گناه مرا در نظرت نخواهی داشت؛
 ۱۷ نافرمانی ام در کیسه ممهور خواهد بود.
 و خطایم را خواهی پوشانید.

۱۸ «اما کوهی که فرو می ریزد فانی
 می شود.
 و صخره از جای خود منتقل می گردد؛
 ۱۹ آب سنگها را می ساید.
 و سیلابها خاک زمین را می روبد؛
 به همین سان تو امید انسان را نقش
 بر آب می کنی.
 ۲۰ بر او تا به ابد چیره می شوی. و رخت
 برمی بندد؛
 چهره اش را دگرگون می سازی و او
 را رهسپار می کنی.
 ۲۱ پسرانش به عزت می رسند. اما او خیر
 نمی یابد؛
 پست می گردند، اما او نمی بیند.
 ۲۲ فقط درد بدن خودش را احساس
 می کند.
 جان او تنها برای خودش ماتم
 می گیرد.»

۲۰ با کردن افراشته بر او تاخت می آورد،
 با سپری ضخیم و محکم،
 ۲۱ هر چند چهره خویش به چربی پوشانده،
 و پیه بر کمرش گرد آورده است،
 ۲۲ و در شهرهای متروک ساکن است
 و در خانه‌هایی که کسی در آنها
 سکونت نمی‌گزیند،
 خانه‌هایی آماده تبدیل به ویرانه.
 ۲۳ او دیگر دولت‌مند نخواهد بود و ثروتش
 پایدار نخواهد ماند،
 و اموالش بر زمین گسترده نخواهد
 شد.
 ۲۴ از تاریکی نخواهد رست؛
 آتش، جوانه‌هایش را خواهد
 خشکانید،
 و به دم دهان او از میان برداشته
 خواهد شد.

۲۵ «نباید بر بطالت توکل کرده خویش را
 بفریبد،
 زیرا بطالت مزد وی خواهد بود.
 ۲۶ پیش از موعد به او پرداخت خواهد شد،
 و شاخه‌اش سبز نخواهد ماند.
 ۲۷ همچون مو، غوره خود را خواهد
 فشانده؛
 مانند درخت زیتون، شکوفه خود را
 فرو خواهد ریخت.
 ۲۸ زیرا جماعت خدانشناسان بی‌بر است،
 و خیمه‌های رشوه‌خواران طعمه
 آتش خواهد شد.
 ۲۹ به شقاوت آبدستن شده، معصیت می‌زایند،
 و رحمتشان فریب تهیه می‌بیند.»

پاسخ ایوب

ایوب در پاسخ گفت:

۱ «این گونه سخنان، بسیار

شنیده‌ام؛

۲ «انسان چیست که پاک باشد،
 و مولود زن، که پارسا به شمار آید؟
 ۳ اینک او به قدسیان خود نیز اعتماد ندارد،
 و حتی آسمانها در نظرش پاک
 نیست؛
 ۴ چه رسد به انسانی که مغرور و فاسد
 است،
 و شرارت برای او چون آب خوردن.
 ۵ به من گوش فراده تا برایت بیان کنم،
 بگذار تا آنچه را دیده‌ام برایت
 بازگویم،
 ۶ آنچه را فرزندان گفتند و پنهان نداشتند
 از هر آنچه از پدران خویش دریافت
 کردند،
 ۷ آنان که زمین تنها به ایشان داده شد،
 و هیچ بیکانه‌ای از میانشان عبور
 نکرد؛
 ۸ مرد شری در همه روزهایش از درد به
 خود می‌پیچد،
 مرد ظالم، در تمامی سالهایی که
 برایش مقرر است،
 ۹ صداهای وحشتناک در گوش اوست؛
 در وقت استیصال غارتگر بر او هجوم
 می‌آورد،
 ۱۰ به برگشتن از تاریکی اطمینانی ندارد؛
 برای شمشیر مقرر شده است،
 ۱۱ برای نان به هر سو می‌گردد و می‌پرسد،
 «کجاست؟»
 می‌داند که روز تاریکی در یک قدمی
 اوست.
 ۱۲ تنگی و فشار او را می‌ترساند،
 و همچون پادشاهی آماده حمله، بر
 او چیره می‌شود،
 ۱۳ زیرا دست خویش بر ضد خدا
 برمی‌افرازد،
 و بر قادر مطلق تکبر می‌نماید؛

۱۶

شما جملگی تسلی دهندگان مزاحم
هستید.

^۳ آیا سخنان پوچ را پایانی نیست؟

یا چه چیز تو را به پاسخکویی
برمی‌انگیزد؟

^۴ من نیز می‌توانستم چون شما سخن
گویم،

اگر شما در جای من می‌بودید؛
می‌توانستم سخنان بر ضدتان به هم
بیافم،

و بر شما سر بجنبانم.

^۵ اما به دهان خود دلگرم‌تان می‌کردم.
و تسلائی لبانم اندوه‌تان را رفع
می‌کرد.

^۶ «اگر سخن گویم، دردم تسکین
نمی‌یابد،

و اگر لب فرو بندم، چگونه آن از من
دور شود؟

^۷ براستی که اکنون خدا مرا از پا
درافکنده،

و تمامی هم‌نشینان مرا تباه کرده
است.

^۸ او مرا چروکانده، و این خود گواهی
است بر ضد من؛

لاغر می‌مانم به ضد من برخاسته،
روبه‌رویم شهادت می‌دهد.

^۹ او در خشم خویش مرا دریده

و با من دشمنی ورزیده است؛
دندانهایش را بر ضد من به هم فشرده
است؛

دشمنم چشمان خود را بر من تیز
کرده است.

^{۱۰} مردمان دهان خویش به ریشخند بر من
گشوده‌اند،

تحقیرکنان، سبلی به گونه‌ام زده‌اند؛
آنان جملگی بر ضد من کرد آمده‌اند.

^{۱۱} خدا مرا به دست ظالمان تسلیم کرده،

و به چنک شیرانم افکنده است.
^{۱۲} در آسایش بودم، اما او مرا در هم
شکست؛

کردنم را گرفت و مرا خرد کرد؛
مرا هدف تیر خود ساخت،

^{۱۳} و کمان‌گیرانش احاطه‌ام کردند.
کرده‌ایم را می‌شکافتد و رحم نمی‌کند.

و زهرهٔ مرا بر زمین می‌ریزد.

^{۱۴} مرا پی در پی می‌گوید و باز می‌گوید.

و چون جنک‌آوری بر من یورش
می‌آورد.

^{۱۵} «بر پوست تنم یلاس دوخته‌ام.

شاخ خویش در خاک نهاده‌ام.
^{۱۶} روی من از کریستن سرخ شده،

و بر مژگانم تاریکی غلیظ است.
^{۱۷} هر چند خشونتی در دستانم نیست،

و دعایم پاک است.

^{۱۸} «ای زمین، خون مرا بپوشان؛

فریاد مرا آرام نباشد.

^{۱۹} حتی اکنون نیز شاهد من در آسمان
است،

و گواه من در عرش برین.

^{۲۰} دوستانم مرا استهزا می‌کنند؛

چشمانم نزد خدا اشک می‌ریزد؛
^{۲۱} کاش که کسی میان من و خدا

میانجیگری کند،

چنانکه آدمی به جهت دوستانش!
^{۲۲} زیرا آنکاه که اندک سالی درگذرد،

به راهی خواهیم رفت که از آن
بازگشتی نیست.

* ۱۵:۱۶ در اینجا «شاخ» به معنی «قدرت و افتخار و پیروزی» است.

۱۷

اروحم در هم شکسته،
و روزهایم به سر آمده است؛
گور از برایم مهیاست.
برستی که تمسخرگران نزد منند،
و چشم من بر کینه‌توزی ایشان
دوخته شده است.

«تمنا اینکه نزد خود برآیم و وثیقه‌ای
بگذاریم،

وگرنه کیست که برایم ضمانت شود؟
حال که دلشان را از فهم به دور داشته‌ای،
پس نخواهی گذاشت که سربلند
شوند.

آن که در ازای پاداش، از دوست
خویش بد بگوید،
چشمان فرزندانش تار خواهد شد.

«نزد مردمان ضرب‌المثل ساخته است،
و مانند کسی که به رویش آب دهان
بیاندازند.

دیدگانم از غم تار شده،
و اعضای بدنم جملگی چون سایه‌ای
کشته است.

صالحان به سبب این، حیران می‌مانند،
و شخص بی‌گناه، خود را بر ضد
خداشناسان برمی‌انگیزد.

با این حال مرد پارسا راه خود را
ثابت‌قدم پی می‌گیرد،
و آن که دستش پاک است پیوسته
قوی‌تر می‌شود.

ما همه شما، اکنون یک بار دیگر
بگردید.

و با این همه، من در میانان حکیمی
نخواهم یافت.
«روزهایم سپری گشته،
نقشه‌ها و آرزوهای دلم ناکام مانده
است.

«اینان شب را روز جلوه می‌دهند،
و با وجود تاریکی می‌گویند،
«روشنایی نزدیک است».

«اگر امید داشته باشم که هاویه خانه‌ام
باشد،

و اگر بستر خویش در تاریکی
بکسترانم،

«اگر به گور بگویم: «تو پدر من هستی»،
و به کرم که: «تو مادر و خواهر منی»،
پس امید من کجاست؟

و کیست که امید مرا ببیند؟

«آیا تا به دروازه‌های هاویه نزول
خواهد کرد؟

آیا با هم در دل خاک فرو خواهیم
رفت؟»

گفتار بلند

۱۸ نگاه بلند شوخی در پاسخ گفت:
«تا به کی به این سخنان ادامه
خواهی داد؟
تأمل کن و آنگاه سخن خواهیم
گفت.

«چرا همچون چارپایان به شمار آییم؟

چرا در نظرت ابله بنماییم؟

ای که از خشم، خویشتن را می‌دزی،

آیا زمین باید به خاطر تو متروک شود،

یا صخره‌ها از جای خود منتقل

گردند؟

۱۷:۱۷ در عبری «بیت بند» که به «دروازه‌ها» اشاره دارد.

۱۸:۱۸ در عبری فعل در حالت دوم شخص جمع است. خواهید داد، شاید مخاطب بلند فقط ایوب نیست، بلکه دو دوست دیگر نیز هستند. در متن عبری، در بخش دوم آیه ۲ و آیه ۳ نیز مخاطب، دوم شخص جمع است.

۱۱ از روشنائی به تاریکی بیرون رانده شده.
 ۱۲ و از جهان بیرون افکنده گشته است.
 ۱۳ او را در میان قومش نه اولادی است و نه نسلی.
 ۱۴ و نه در افامتگاهش هیچ بازمانده‌ای.
 ۱۵ مغرب زمینان از سرنوشتش در حیرتند.
 ۱۶ و مشرق زمینان را وحشت درگرفته است.
 ۱۷ بدرستی که چنین است مسکن بدکاران.
 ۱۸ و اینچنین، منزله خداشناسان.

پاسخ ایوب

۱۹ انگاه ایوب در پاسخ گفت:
 * تا به کی عذابم می‌دهید.
 ۱ و با سخنان خود مرا خرد می‌کنید؟
 ۲ دهمین بار است که مرا سرزنش می‌کنید:
 ۳ آیا از بدفقاری با من شرم ندارید؟
 ۴ حتی اگر برآستی همراه شده باشم،
 ۵ خطایم به زیان خودم تمام خواهد شد.
 ۶ اگر به‌واقع خود را برتر از من می‌پندارید،
 ۷ و رسوایی مرا بر ضدم به کار می‌گیرید،
 ۸ بدانید که خدا بر من بدی روا داشته.
 ۹ و مرا به دام خویش احاطه کرده است.
 ۱۰ هر چند فریاد سر می‌دهم: "خشونت!"
 ۱۱ پاسخی نیست.
 ۱۲ هر چند فریاد کمک بلند می‌کنم،
 ۱۳ فریادرسی نیست.
 ۱۴ راه مرا مسدود کرده که عبور ننوم کرد.

۱۵ «برآستی که روشنائی شیریران خاموش می‌شود
 و شعله آتش ایشان نوری ندارد.
 ۱۶ نوری که در خیمه اوست تاریک می‌شود،
 و چراغ بالای سرش خاموش می‌گردد.
 ۱۷ قدمهای استوارش کوتاه شده،
 و تدبیرهایش او را به زیر افکنده است.
 ۱۸ زیرا به پای خود به دام می‌افتد.
 و بر روی تورها راه می‌رود.
 ۱۹ تله، پاشنه‌اش را می‌گیرد،
 و دام، او را محکم نگاه می‌دارد.
 ۲۰ طناب برایش بر زمین پنهان است،
 و تله برایش بر سر راه.
 ۲۱ ترسها از هر سو او را هراسان می‌سازد،
 و در هر قدم آزارش می‌دهد.
 ۲۲ قوایش رو به تحلیل است،
 و مصیبت انتظار لغزش او را می‌کشد.
 ۲۳ بیماری پوست تن او را می‌خورد،
 و نخست‌زاده مرگ، اعضای بدن او را.
 ۲۴ از خیمه‌ای که بر آن اعتماد داشت کنده شده،
 و به حضور پادشاه وحشت آورده شده است.
 ۲۵ ساکنان خیمه او هیچ‌یک از کسان او نیستند؛
 بر مسکن او گوگرد پاشیده شده است.
 ۲۶ ریشه‌هایش از زیر می‌خشکد،
 و شاخه‌اش از بالا قطع می‌شود.
 ۲۷ خاطرهایش از زمین محو می‌گردد،
 و در کوچه‌ها ناهمی ندارد.

و تاریکی را بر طریقه‌هایم مستولی
گردانیده است.
۱۸ برویم را از من گرفته،
و تاج از سرم برداشته است.
۱۹ مرا از هر سو در هم می‌شکند، و نیست
گردیده‌ام؛
امیدم را چون درختی ریشه‌کن کرده
است.
خشم خود را بر ضد من افروخته است.
و مرا دشمن خود می‌شمارد.
۲۰ لشکر یانش با هم پیش می‌آیند؛
بر ضد من سنگر می‌سازند،
و گرداگرد خیمه‌ام اردو می‌زنند.

۲۱ برادرانم را از من دور کرده است،
و آشنایانم به‌کلی با من بیگانه‌اند.
۲۲ خویشانم از من کناره جسته‌اند.
و دوستانم مرا به فراموشی سپرده‌اند.
۲۳ میهمانان خانه و کنیزانم مرا غریبه
می‌شمارند،
و در نظرشان بیگانه‌ای بیش نیستم.
۲۴ غلام خود را فرا می‌خوانم، اما پاسخم
نمی‌دهد؛
باید به دهان خویش از او التماس کنم.
۲۵ نفسم برای زخم مسموم‌کننده است،
و وجودم برای فرزندان مادرم چندان آور.
کودکان نیز مرا خوار می‌شمرند،
و چون برمی‌خیزم بر ضد من سخن
می‌گویند.
۲۶ محرومان را زخم جملگی از من بیزارند،
آنان که دوستشان می‌دارم بر ضد من
برخاسته‌اند.
۲۷ پوستی بر استخوان بیش نیستم؛
به تار مویی بندم و بس.

۱۱ بر من ترحم کنید! بر من ترحم کنید،
ای دوستان من!
زیرا که دست خدا مرا زده است.
۱۲ چرا همچون خدا بر من جفا می‌کنید؟
آیا از خوردن گوشت تنم سیر
نشده‌اید؟

۱۳ «کاش سخنانم نوشته می‌شد!
کاش در کتابی ثبت می‌گردید!
۱۴ کاش با قلم آهنین و سرب،
بر صخره‌ای تا به ابد حک می‌شد!
۱۵ اما من می‌دانم که ولی^۱ من زنده است،
و در آخر بر زمین خواهد ایستاد.
۱۶ پس از آنکه پوست تنم اینچنین بگندد،
با این همه، در جسم خویش خدا را
خواهم دید!
۱۷ آری، من خود او را خواهم دید،
و چشمان خودم بر او خواهد
نگریست، نه دیگری.
و دلم در اندروم چه بی‌تاب است!

۱۸ «اگر گویند: "چگونه شکارش کنیم،
زیرا که ریشه مشکل در خود اوست؟"
۱۹ خود باید از شمشیر بترسید،
زیرا که غضب، مجازات شمشیر در
پی دارد،
تا بدانید که داوری هست.»

**گفتار صوفّر: شریران
رنج خواهند کشید**

۲۰ نگاه صوفّر نعماتی در پاسخ گفت:
۱ «افکار پریشانم مرا به پاسخ
گفتن و آ می‌دارد،
زیرا که به‌غایت برانگیخته شده‌ام.

۲۵:۱۹ یا "رهاننده" و یا "مدافع"

۲۵:۱۹ در عبری: "خاک"

۳ سرزَنشی می‌شنوم که اهانت‌آمیز است،
و فهم من مرا به پاسخ گفتن
بر می‌انگیزد.

۴ «آیا این را از قدیم ندانسته‌ای،
از آن زمان که انسان بر زمین قرار
داده شد،

۵ که شادی شریران اندک زمانی است،
و خوشی خدانشناسان لحظه‌ای بیش
نیست؟

۶ اگر چه تکبیرش تا به آسمان برسد،
و سر به ابرها بسایند،

۷ اما مثل فضله خود برای همیشه نابود
خواهد شد،

و آنان که او را دیده‌اند خواهند گفت:
«کجاست؟»

۸ همچون خواب می‌پرد و دیگر یافت
نمی‌شود؛

مانند رؤیای شب، محو و نابود
می‌گردد.

۹ چشمی که او را دیده است، دیگر او را
نخواهد دید،

و مکانش دیگر بر او نخواهد
نگریست.

۱۰ فرزندان‌ش به بینوایان تاوان خواهند داد،
و دستانش ثروت او را پس خواهد
داد.

۱۱ استخوان‌هایش از نیروی جوانی پر
است،

اما با او در دل خاک خواهد آرامید.

۱۲ «اگر چه بدی به مذاق او شیرین است،
و آن را زیر زبان خود پنهان می‌کند،

۱۳ از آن لذت می‌برد و رهایش نمی‌کند،
بلکه آن را در دهان خود نگاه می‌دارد،

۱۴ اما خوراک او در شکمش تبدیل
می‌شود،

و در اندرونش به زهر مار بدل
می‌گردد.

۱۵ ثروتی را که فرو باعیده، قی خواهد
کرد؛

خدا آن را از شکمش بیرون خواهد
کشید.

۱۶ زهر مارها را خواهد مکید،

و نیش افعی او را خواهد کشت.

۱۷ بر رودخانه‌ها نظر نخواهد کرد.

و نه بر نهرهایی که به خامه و غسل
جاری است.

۱۸ دسترنج خویش را پس خواهد داد.

و از کلوی او پایین نخواهد رفت؛
از سود تجارت خود

لذتی نخواهد برد.

۱۹ زیرا بینوایان را زیر پاله کرده و آنها را
به حال خود وا گذاشته است؛

خانه‌ای را که خود نساخته، غصب
کرده است.

۲۰ «از آنجا که شکمش هیچ سیری
نمی‌شناسد،

نمی‌گذارد هیچ چیزی که مایه لذت
اوست از چنگش به در رود.

۲۱ دیگر چیزی نمانده که نخورده باشد.
از این رو کامروایی‌اش را دواهی
نخواهد بود.

۲۲ در اوج رفاه خویش، در تنگی خواهد بود.
دست همهٔ مغلوکان بر او بلند خواهد
شد.

۲۳ نگاه که شکم خویش را پر می‌کند،

خدا آتش خشم خویش را بر او
خواهد فرستاد.

و حینی که می‌خورد آن را بر او
خواهد بارانید.

۲۴ هر چند از سلاح آهنین بگریزد،

تیر برنجین او را خواهد سفت.

۱ از چه رو شیریان زنده می مانند،
به سن پیری می رسند و در توانایی
نیرومند می گردند؟
۲ فرزندان ایشان در حضورشان با ایشان
استوار می شوند،
نسل ایشان، در برابر دیدگانشان.
۳ خانه هایشان از وحشت در امان است،
و چوب خدا بالای سرشان نیست.
۴ گاو نر ایشان در جفتگیری خطا
نمی کند؛
ماده گاو شان می زاید و سقط نمی کند.
۵ کودکانشان را همچون گله بیرون
می فرستند،
و فرزندانشان به رقص و پایکوبی
می پردازند.
۶ به نوای دف و بربط می سرایند،
و به آواز نی شادی می کنند.
۷ روزگار خویش به سعادت مندی
می گذرانند،
و در آرامش به هاویه فرود
می شوند.
۸ به خدا می گویند: "از ما دور شو!
ما خواهان شناخت طریقه های تو
نیستیم.
۹ قادر مطلق کیست که عبادتش کنیم؟
از استدعا به درگاه او ما را چه
سود؟"
۱۰ اما سعادت مندی ایشان در دست
خودشان نیست،
پس، از مشورت شیریان به دور
می ایستم.
۱۱ چند بار دیده ام که چراغ شیریان
خاموش شود؟
یا مصیبت بر آنان نازل گردد؟

۱۲ آن را بیرون می کشد و از پشت او به در
می آید؛
نوک براق آن از زهره اش خارج
می شود.
ترس و وحشت او را فرا می گیرد؛
۱۳ تاریکی مطلق برای خزاننش مقرر
است.
آتش ندمیده او را در کام خواهد
کشید،
و آنچه را در خیمه او باقی است
خواهد خورد.
۱۴ آسمانها تقصیر او را فاش خواهد کرد،
و زمین به ضد او بر خواهد خاست.
۱۵ خانه اش را سیل خواهد برد،
آبهای خروشان در روز غضب خدا.
۱۶ این است نصیب مرد شریر از جانب
خدا،
میراث مقدر برای او از سوی
پروردگار»

پاسخ ایوب

۲۱ آنگاه ایوب در پاسخ گفت:
"سخنم را به دقت بشنوید،
این باشد تسلی شما به من.
تحملم کنید تا سخن بگویم،
و پس از سخن گفتنم به تمسخر
ادامه دهید.
۲ و اما من، آیا شکایت از آدمی دارم؟
پس چرا بی تاب نیاشم؟
۳ بر من بنگرید و حیران شوید،
و دست بر دهانتان نهید.
۴ هرگاه به یاد می آورم، به وحشت
می افتم،
و گریزه بر اندامم مستولی می شود.

یا خدا در غضب خویش ایشان را به
دردها گرفتار سازد؟
۱۸ چند بار دیده‌اید که چون کاه در برابر
باد باشند،
یا چون خَس که تندباد آن را برباید؟
۱۹ می‌گویید: "خدا مکافات ایشان را برای
فرزندانشان می‌اندوزد."
باشد که خودشان را سزا دهد تا
بدانند!
۲۰ باشد که چشمان خودشان نظاره‌گر
نابودیشان باشد.
باشد که از غضبِ قادر مطلق بنوشند!
۲۱ زیرا او را از آنچه پس از او بر سر اهل
خانه‌اش می‌آید چه باک،
آنگاه که شمار ماههای زندگی‌اش
قطع می‌گردد؟

۲۲ «آیا خدا را دانش توان آموخت؟
حال آنکه او خود والامرتبان را
داوری می‌کند.
۲۳ یکی در اوج قوت می‌میرد،
و در کمال آسایش و امنیت:
۲۴ شکمش سیر است،
و مغز استخوانهایش تر و تازه.
۲۵ دیگری در تلخی جان می‌میرد،
و طعم سعادت را هرگز نمی‌چشد.
۲۶ هر دو در کنار هم در دل خاک
می‌خوابند،
و کرمها ایشان را می‌پوشانند.

۲۷ «اینک افکار تان را نیک می‌دانم،
و تدبیرهایی را که برای آزار من
می‌اندیشید.
۲۸ زیرا می‌گویید: "کجاست خانه
نجیب‌زاده؟

کجاست خیمه‌ای که شیرین در آن
ساکن بودند؟"
۲۹ آیا از رهگذران نیرسیده‌اید؟
و آیا شواهد ایشان را تصدیق
نمی‌سازید؟
۳۰ اینکه مرد شیرین در روز بلا مصون می‌ماند،
و در روز غضب رهایی می‌یابد؟
۳۱ کیست که رفتار او را رو به رو تقبیح
کند؟
و کیست که او را به سبب
کرده‌هایش سزا دهد؟
۳۲ او را به کورستان حمل خواهند کرد،
و بر مزار او پاس خواهند داد.
۳۳ گلو خنهای وادی برایش شیرین است:
مردمان جملگی از پی‌اش می‌روند.
و پیشاپیش او گروهی بی‌شمار رو نند.
۳۴ پس چگونه مرا به سخنان باطل تسلی
توانید داد؟
از جوابهایتان جز بی‌وفایی باقی
نمی‌ماند.

گفتار ایفا

۲۲ آنکه ایفا تیمانی در پاسخ گفت:
"آیا آدمی به خدا منفعت تواند
رسانید؟
آیا حتی مرد حکیم برای او سودمند
تواند بود؟
۲۳ اگر تو پارسا باشی، چه لذتی نصیب
قادر مطلق خواهد شد؟
اگر طریقه‌هایت بی‌عیب باشد، چه
نفعی به او خواهد رسید؟
۲۴ آیا به سبب خدا ترسی تو هست که
تأدبیت می‌کنند،
یا تو را به محاکمه می‌کشند؟

۱۱ حال آنکه او بود که خانه‌هایشان را به
 نعمات پر می‌ساخت،
 پس من از تدبیر شیران به دور
 می‌ایستم.
 ۱۹ پارسایان چون این را بیند، شادمان
 خواهند شد؛
 بی‌گناهان ایشان را استهزا کرده،
 خواهند گفت:
 ۲۰ "به‌یقین مخالفان ما منقطع شدند،
 و دولت ایشان را آتش در کام
 کشید."

۱۱ "پس تسلیم خدا باش که از صلح و
 سلامت برخوردار خواهی بود،
 و بدین‌گونه سعادت به تو روی
 خواهد کرد.

۱۲ "تعلیم را از دهان او پذیرا شو،
 و سخنانش را در دلت جای ده.
 ۱۳ اگر نرد قادر مطلق بازگشت کنی، بنا
 خواهی شد،

اگر ظلم را از خیمه خود دور
 سازی.

۱۴ "اگر طلای خود را در خاک نهی،
 و طلای او فیر را میان سنگهای نهرها
 بگذاری،

۱۵ آنکه قادر مطلق طلای تو خواهد بود،
 و نقره خالص تو.

۱۶ "زیرا آنکه از قادر مطلق لذت خواهی
 برد،

و روی خود را به سوی خدا
 بر خواهی افراشت.

۱۷ به درگاهش استدعا خواهی کرد
 و او تو را اجابت خواهد نمود،
 و تو نذرهای خویش را ادا خواهی
 کرد.

۱۸ "آیا شرافت تو عظیم نیست،
 و گناهانت بی‌انتها نی؟
 ۱۹ "زیرا از برادرانت به ناحق کرو گرفتی،
 و لباس برهنگان را برکنیدی.
 به خستگان آب ندادی،
 و نان از گرسنگان دریغ داشتی.
 پنداشتی که قدرتمندان زمین را
 تصاحب می‌کنند.
 و بلندمرتبان در آن زیست
 می‌نمایند.

۲۰ "بیوه‌زنان را تهی دست روانه کردی،
 و بازوی یتیمان شکسته شد.
 ۲۱ "از این روست که دامها از هر سو
 احاطه‌ت کرده،
 و وحشت به ناکاه تو را در گرفته
 است.

۲۲ که تاریکی نمی‌گذارد چیزی ببینی،
 و سیل تو را می‌پوشاند.

۲۳ "آیا خدا در جایهای رفیع آسمان
 نیست؟

۲۴ بین بلندترین ستارگان چه رفیع‌اند!
 و تو می‌گوی: "خدا چه می‌داند؟"
 یا می‌تواند از میان تاریکی غایب
 دافوری کند؟

۲۵ "برها مخفیگاه اوست، پس نمی‌بیند،
 او بر تارک آسمانها می‌خرامد."
 یا در طریق قدم‌ها همچنان پیش
 می‌روی.

۲۶ که دردمان شیرین در آن کام زده‌اند؟
 همانها که پیش از وقت ربوده شدند،
 و بنیادشان را سیلاب برد.

۲۷ که به خدا گفتند: "از ما دور شو!"
 یا "قادر مطلق به ما چه تواند
 کرد؟"

۱ «اینک به سوی شرق می‌روم، و او آنجا نیست؛
 به سوی غرب، اما او را نمی‌بینم؛
 ۲ چون در شمال به کار مشغول است، او را مشاهده نمی‌کنم؛
 چون رو به سوی جنوب می‌نهد، او را نمی‌بینم.
 ۳ اما او راهی را که می‌روم می‌داند،
 و چون مرا بیازماید، مانند طایر بیرون
 خواهم آمد.
 ۴ در جای قدمهای او پا نهاده‌ام؛
 طریق او را نگاه داشته، از آن منحرف
 نشده‌ام.
 ۵ از فرمان لبان او دور نکشتم؛
 سخنان دهانش را بیش از رزق خود
 ذخیره کرده‌ام.
 ۶ اما او یگانه است؛ کیست که تغییرش
 دهد؟
 او هر آنچه دلش بخواهد، انجام
 می‌دهد.
 ۷ اری، او آنچه را برای من مقدر داشته به
 جا خواهد آورد،
 و چیزهای بسیار مانند این نزد وی
 است.
 ۸ از این رو از حضورش می‌هراسم،
 و چون بدین می‌اندیشم، از او
 می‌ترسم.
 ۹ خدا دل مرا ضعیف ساخته است؛
 قادر مطلق مرا به هراس افکنده
 است.
 ۱۰ با این حال به واسطه تاریکی منقطع
 نکشتم؛
 و نه به سبب ظلمت غلیظی که روی
 مرا پوشانده است.

۱۸ آنچه عزم کنی برایت برقرار خواهد
 شد،
 و روشنایی بر راههایت خواهد تابید.
 ۱۹ چون مردمان پست کردند، تو می‌گویی:
 «سرافرازی باشد»^۱
 و او افتاده‌دلان را نجات خواهد
 بخشید.
 ۲۰ او کسانی را که بی‌گناه نیستند خواهد
 رهایی داد،
 و به پاکی دستان تو رهایی خواهد
 یافت.»

پاسخ ایوب

۲۳

آنگاه ایوب در پاسخ گفت:
 ۱ «امروز نیز شکایتم تلخ
 است،
 و با وجود ناله‌ام، دست او بر من
 سنگین است.
 ۲ کاش می‌دانستم او را کجا بیابم،
 تا در مسکن او حاضر شوم!
 ۳ آنگاه دعوی خود به حضور او عرضه
 می‌داشتم،
 و دهان خویش از حجتها آکنده
 می‌ساختم؛
 ۴ آنچه در پاسخم می‌گفت، درمی‌یافتم،
 و آنچه را به من بیان می‌کرد،
 می‌فهمیدم.
 ۵ آیا به عظمت قدرت خویش با من
 مجادله می‌کرد؟
 نی! بلکه به من توجه نشان می‌داد.
 ۶ آنجا مرد صالح می‌توانست برای او
 حجت بیاورد،
 و من برای همیشه از دست داور
 خویش رهایی می‌یافتم.

* ۲۹:۲۲ یا: «تو می‌گویی: "تکبر!"»

* ۲:۲۳ ترجمه یونانی هفتاد و تنان؛ در متن عبری: «دست من».

۲۲

چرا قادر مطلق زمانها به جهت
داوری تعیین نمی‌کند،
و چرا عارفانش هرگز روزهای او را
به چشم نمی‌بینند؟
برخی مرزها را جابه‌جا می‌کنند،
و کنه‌هایی را می‌چرانند که غضب
کرده‌اند.
"لاغ یتیمان را می‌رانند،
و کاه بیوه‌زنان را به کرو می‌گیرند.
نیازمندان را از راه برون می‌افکنند.
و فقیران زمین جملگی خویشش را
پنهان می‌سازند.
اینک آنان همچون خران وحشی در
بیابان،
به جهت کار خود در پی خوراک
بیرون می‌روند،
و بیابان برهوت به فرزندان ایشان
خوراک می‌رساند.
عاقبت خویشش را در صحرا درو
می‌کنند.
و خوشه‌های پس مانده از تاکستان
شریران را برمی‌چینند.
برهنه و بی‌جامه شب را به سر می‌برند،
و در سرما پوششی ندارند.
از باران کوهساران تر می‌شوند،
و از نبود سرپناه، صخره‌ها را در
آغوش می‌گیرند.
یتیم از پستان مادر ربوده می‌شود،
و طفل شخص فقیر به جهت کرو
اسیر می‌گردد.
برهنه و بی‌جامه به هر سو سرگردانند؛
با شکم کرسنه بافه‌ها را حمل می‌کنند.
در میان ردیفهای درختان زیتون روغن
می‌گیرند؛
تشنه لب چرخشت را پایمال می‌کنند.

"نالذ آنان که در حال مرگند از شهر بلند
است،
و جانهای مجروحان فریاد کمک سر
می‌دهد،
اما خدا بدکرداری آدمیان را ملاحظه
نمی‌کند.
"هستند کسانی که در برابر نور طغیان
می‌کنند،
و راههای آن را نمی‌شناسند،
و در طریقهایش نمی‌مانند.
"قاتل سحرگهان برمی‌خیزد
تا فقیر و نیازمند را بکشد،
و شبانگهان چون دزد می‌شود.
"چشم شخص زناکار انتظار غروب را
می‌کشد،
و می‌گوید: "چشمی مرا نخواهد
دید".
و روی خود را می‌پوشاند.
"در تاریکی به خانه‌ها ثقب می‌زنند
و در روز، خویشش را پنهان می‌کنند؛
ایشان با روشنایی بیگانه‌اند.
"برای جمله ایشان تاریکی غلیظ
همچون صبح است،
چراکه مونس ترسهای تاریکی
غلیظند.
"همچون کف بر روی آبهایند؛
نصیب ایشان بر زمین، ملعون
است،
و هیچ‌کس به تاکستان ایشان
نمی‌رود.
"چنانکه خشکسالی و گرما آب برف را
می‌ریاید،
همچنان هاویه نیز گنهکاران را.

۲۰ رحم، فراموششان می‌کند،

و کرم، نوش جانشان؛

دیگر ذکری از ایشان نیست،

پس شرارت مانند درخت بریده

می‌شود.

۲۱ «از زن نازای بی‌اولاد بهره‌کشی می‌کنند،

و بیوه‌زنان را دستگیری نمی‌نمایند.

۲۲ اما خدا به نیروی خویش قدرتمندان را

برمی‌کند؛

چون او برمی‌خیزد، هیچ‌کس از

حیات خود مطمئن نتواند بود.

۲۳ ایشان را امنیت می‌بخشد، و بر آن تکیه

می‌کنند،

اما چشمان او بر راهبانشان است.

۲۴ چند صباحی سرافراز می‌شوند، و بعد

نیست می‌گردند؛

پست می‌شوند، و مانند دیگران

رخت برمی‌بندند،

و همچون سر سنبله‌های گندم بریده

می‌شوند.

۲۵ اگر جز این است، کیست که مرا

تکذیب کند،

و بطلالت سخنم را آشکار سازد؟»

گفتار بلند

۲۵ آنگاه بلند شو حی در پاسخ گفت:

۱ «حاکمیت و هیبت از ان

خداست؛

او در مکانهای رفیع خویش آرامش

برقرار می‌کند.

۲ آیا لشکریان او را می‌توان شمرد؟

کیست که نور او بر وی طلوع نکند؟

۱ ادهمی چگونه نزد خدا پارسا شمرده

شود؟

ان که از زن زاده شود چگونه پاک

تواند بود؟

۲ اینک حتی ماه نیز نوری ندارد،

و ستارگان در نظرش پاک نیستند،

۳ چه رسد به ادهمی که حشره‌ای بیش

نیست.

و بنی‌ادم که کرمی بیش نی!

پاسخ ایوب

ایوب در پاسخ گفت:

۱ «شخص بی‌قوت را عجب

یاری رسانده‌ای!

بازوی ناتوان را عجب نجات

داده‌ای!

۲ شخص بی‌حکمت را عجب مشورت

داده‌ای!

خردمندی را عجب به نمایش

گذاشته‌ای!

۳ به یاری چه کسی چنین سخنان بر زبان

رانده‌ای.

و روح کیست که از طریق تو سخن

گفته است؟

۴ ارواح مردگان می‌لرزند،

آنان که زیر ابهت و همه

ساکتانش.

۵ هاوییه به حضور وی غریبان است،

و ابدون را پوششی نیست.

۶ شمال را بر خلاء می‌گستراند،

و زمین را بر نیستی می‌ویزد.

۷ ابها را در ابرهای خود می‌پیچد،

* ۴:۲۶ یا: نفس کیست که از تو صادر شده است.

* ۶:۲۶ یا: مکان مردگان. در عبری: "شمول".

* ۶:۲۶ یعنی: مکان نابودی.

و از ایستادگی بر آن دست نخواهم
کشید؛
دلَم تا زنده‌ام مرا سرزنش نخواهد
کرد.

۱ «دشمنان من مانند شیران باشند،
و مخالفانم همچون بدکاران!
۲ زیرا امید شخص خداشناس چیست
انگاه که خدا او را منقطع سازد؟
انگاه که خدا جانش بستاند؟
۳ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید
انگاه که تنگی بر او عارض شود؟
۴ آیا از قادر مطلق لذت خواهد برد؟
۵ آیا در همه اوقات از خدا مسئلت
خواهد کرد؟

۶ «به شما درباره دست خدا تعلیم خواهم
داد،
و طریقه‌های قادر مطلق را پنهان
نخواهم داشت.
۷ اینک شما خود همگی این را دیده‌اید؛
پس چرا سخنان باطل می‌گویید؟
۸ «این است نصیب مرد شریر از جانب
خدا،
و میراثی که ظالمان از قادر مطلق
دریافت می‌کنند.
۹ اگر فرزندانش افزون شوند، شمشیر در
انتظارشان است،
و نسل او نان کافی نخواهند داشت.
۱۰ باز ماندگانش از طاعون به گور فرود
خواهند شد،
و بیوه‌زنانش برای آنها نخواهند
گریست.

اما ابرها زیر بار آنها شکافته
نمی‌شود.
۱۱ روی ماه تمام را می‌پوشاند،
و ابره‌های خویش را بر آن
می‌کسترانند.

۱۲ دایره‌ای بر سطح آنها کشیده است،
و آن را حد بین روشنائی و تاریکی
قرار داده است.
۱۳ ستونهای آسمان می‌لرزد
و از عتاب او حیران می‌ماند.
۱۴ به نیروی خویش دریا را آرام می‌سازد،
و به حکمت خویش رهب را خرد
می‌کند.
۱۵ به روح او آسمانها زینت داده شده‌اند،
و دست او مار تیزرو را سفته است.
۱۶ برستی که اینها تنها حواشی طریقه‌های
اوست.

۱۷ و چه نجوای آرامی از او می‌شنویم!
اما رعد جبروت او را کیست که
درک تواند کرد؟»

۱۸ و ایوب در ادامه خطاب خود، گفت:
«قسم به حیات خدایی که

۲۷

حق مرا از من ربوده،

و به قادر مطلق که جان مرا تلخ
کرده،

که تا جان در بدن دارم

و نفس خدا در بینی ام است،

۱۹ بپایم به بی‌انصافی سخن نخواهد گفت،

و زبانم به فریب تکلم نخواهد کرد.

۲۰ حاشا از من که شما را تصدیق کنم،

و تا زنده‌ام کاملیت خویش را انکار
نخواهم کرد.

۲۱ همچنان بر پارسایی خود پای خواهم

فشرد

۱۶ اگر چه به اندازه غبار نقره بیندوزد،
و به فراوانی گل، جامه فراهم سازد،
۱۷ فراهم خواهد ساخت اما پارسایان آن را
خواهند پوشید،
و بی گناهان نقره را میان خود تقسیم
خواهند کرد.
۱۸ خانه‌ای که او بنا می کند به سستی خانه
بید است،
همچون سایه بانی که دیدبان
می سازد.
۱۹ او دولت مند به خواب می رود، اما دیگر
چنین نخواهد کرد؛
چشم می گشاید و از ثروتش دیگر
اثری نیست.
۲۰ ترس و وحشت چون سیلاب او را
فرو می گیرد،
و گردباد شبانگهان وی را
در می رباید.
۲۱ باد شرقی او را بر می گیرد و اثری از او
باقی نمی ماند؛
آری، باد او را از مکانش می رويد.
۲۲ بر او به شدت می وزد و رحم
نمی کند،
و او سخت می کوشد تا از چنگش
بگریزد.
۲۳ مردمان به سبب او بر پشت دست خود
می زنند،
و چون از مکانش رانده می شود
انگشت به دهان می مانند.
۲۴ «براستی که نقره را معدنی است،
و طلا را مکانی که در آن قال
گذاشته می شود.
۲۵ آهن از زمین استخراج می گردد،
و مس از دل سنگ گداخته بیرون
می آید.

۲۸

۱ آدمی تاریکی را روشن می کند،
و تا دورترین حد آن را می کاود.
در پی تکه سنگی در تاریکی و
ظلمت غلیظ.
۲ دور از نقاط مسکونی، زمین را نثب
می زند،
در مکانهایی که پای کمتر کسی به
آنجا می رسد؛
به دور از آدمیان، اویزان به این سو و
آن سو تاب می خورد.
۳ زمین، که از آن نان بیرون می آید،
در اعماقش گویی به آتش و آژگون
می شود.
۴ سنگهایش مهند یاقوت کیود است،
و خاکش اغشته به طلا.
۵ هیچ پرنده شکاری راه آن را نمی داند،
و چشم شاهین آن را ندیده است.
۶ هیچ جانور مغروری بر آن پا ننهد،
و هیچ شیری بر آن گذر نکرده است.
۷ آدمی بر سنگ خارا دست می برد،
و گوده‌ها را از اساس و آژگون
می سازد.
۸ درون صخره‌ها مچراها می کند،
و چشمانش هر چیز نفیس را
می بیند.
۹ سرچشمه رودها را می کاود،
و آنچه را نهان است به روشنایی
بیرون می آورد.
۱۰ «اما حکمت در کجا یافت می شود؟
و مکان فهم کجاست؟
۱۱ آدمی اوزش آن را نمی داند،
و در دیار زندگان یافت نمی شود.

"اینک حکمت، ترس خداوند است،
و فهم، دوری جستن از شرارت."

سخنان پایانی ایوب

۲۹ ایوب در ادامه خطابه خود گفت:
"کاش که چون ماههای

گذشته می بودم،

چون روزهایی که خدا از من مراقبت
می کرد،

"آنگاه که چراغش بر سرم می تابید،

و با نور او در تاریکی می خرامیدم؛

"آن سان که در روزهای کامرانی خود

بودم،

آنگاه که دوستی خدا بر خیمه من

بود،

"آنگاه که قادر مطلق هنوز با من بود،

و فرزندانم در اطرافم بودند،

"آنگاه که قدمهای خود را با سرشیر

می شستم،

و صخره، نهرهای روغن برایم روان

می ساخت!

"چون به دروازه شهر بیرون می رفتم،

و کرسی خود را در میدان شهر مهیا

می ساختم،

"جوانان مرا دیده، خود را پنهان

می کردند،

و پیران بر پا شده، می ایستادند؛

"بزرگان از سخن گفتن بازایستاده،

دست بر دهان می گذاشتند؛

"آواز نجبا خاموش می گشت،

و زبان به کامشان می چسبید.

"گوشی که مرا می شنید، مبارکم می خواند،

چشمی که مرا می دید، تحسینم

می کرد.

"زرفا می گوید: "در من نیست،"

و دریا می گوید: "نزد من نمی باشد."

"آن را به زر خالص نتوان خرید،

و بهایش را به نقره نتوان سنجید.

"به طلای ناب اوفیر بر آن قیمت نتوان
نهاد،

و نه به عمیق کرانها و یاقوت کبود.

"آن را با طلا و شیشه برابر نتوان کرد،

و با زیورهای طلای ناب مبادله نشود.

"از مرجان و بلور ذکری به میان نتوان

آورد؛

پنهان حکمت از لعل فزونتر است.

"زیرجود کوش با آن برابری نتواند کرد،

با طلای ناب بر آن قیمت نتوان نهاد.

"پس حکمت از کجا می آید؟

و مکان فهم کجاست؟

"از چشم همه جانداران پنهان است،

و بر مرغان هوا پوشیده.

"بادون و موت می گویند:

"تنها آوازه آن به گوش ما رسیده

است."

"فقط خداست که طریق آن را می داند؛

تنها اوست که از مکان آن آگاه است.

"زیرا او به کرانهای زمین می نگرَد،

و آنچه را زیر تمامی آسمان است

می بیند.

"آنگاه که وزن از برای باد تعیین کرد،

و آنها را به پیمانه سنجید،

"آنگاه که قانونی برای باران قرار داد،

و مسیر رعد را مقرر ساخت،

"آنگاه آن را دید و بیان فرمود؛

استوار داشت و تفحص نمود.

"و به انسان گفت:

و دهان خویش می کشودند، آن سان
 که برای باران بهاری،
 آنکاه که متزلزل بودند بر ایشان تبسم
 می کردم،
 و نظر لطف مرا خوار نمی شمردند،
 راه را برای ایشان برگزیده، بر مسند
 رهبری تکیه می زدم،
 همچون پادشاهی بوده ساکن در
 میان لشکرش،
 همچون کسی که سوگواران را تسبیح
 بخشید.

۳۰ اما اکنون آنها که از من
 جوان ترند، بر من ریشخند می زنند،
 همانها که کراهت داشتم پدرانشان را
 با ساکنان کانه خود بگذارم،
 نیروی بازوانشان مرا به چه کار می ماند،
 مردانی که توانی در ایشان باقی نبود؟
 شبانگاهان از فرط نیاز و گرسنگی،
 زمین خشک را در بیابان متروک
 می جویدند؛
 در میان بوته‌ها علف شوره می چیدند،
 و ریشه شور گیاه خوراک ایشان بود،
 از میان جامه‌ها رانده می شدند،
 و مردم از غمیشان فریاد
 برمی کشیدند، چنانکه از عقب
 دزدان،
 مجبور می شدند ته دره‌ها سکنی
 گزینند.

در حفره‌های زمین و در دل صخره‌ها،
 در میان بوته‌ها عرعر می کنند،
 و زیر کوزه‌ها با هم کرد می آیند،
 مردمانی نادان و بی نام و نشانند،
 که از سرزمین خویش طرد شده‌اند،
 و حال من موضوع سرود تفسیر می‌بند
 ایشان شده‌ام،
 و از برایشان ضرب العسل گردیده‌ام

۱۲ زیرا فقری را که فریاد برمی آورد
 می رهانیدم،
 و هم یتیمی را که یآوری نداشت،
 ۱۳ دعای خیر آن که در حال مرگ بود به
 من می رسید،
 و دل بیوه‌زن به سبب من شادمانه
 می سرایید،
 ۱۴ پارسایی را در بر کردم، و جامه من شد؛
 عادل‌الخواهی همچون ردا و دستار
 من بود.

۱۵ کوران را چشم بودم،
 و لنگان را پای،
 ۱۶ برای نیازمندان پدر بودم،
 و به دفاع از حق بیگانه برمی خاستم،
 ۱۷ دندانهای نیش شیران را می شکستم،
 و شکار را از دندانهایشان می ربودم.

۱۸ «می‌گفتم:» در آشیانه خویش چشم از
 جهان فرو خواهم بست،
 و ایام خویش چون ریگ پر شمار
 خواهم ساخت،
 ۱۹ ریشه‌هایم به سوی آنها خواهد گسترده،
 و شبنم شب را بر شاخه‌هایم به سر
 خواهد آورد،
 ۲۰ جلالم در من تر و تازه خواهد بود،
 و کمانم در دستم همواره نو خواهد
 ماند.

۲۱ «مردمان به من گوش فرا می‌دادند و
 انتظار می‌کشیدند،
 و برای شنیدن مشورت من خاموش
 می‌مانند،
 ۲۲ پس از سخن گفتن من دیگر سخن
 نمی‌گفتند،
 و سخنانم بر ایشان فرو می‌چکید،
 ۲۳ برآیم انتظار می‌کشیدند، چنانکه برای
 باران،

- ۱۰ از من گراهِت دارند و دوری می‌گزینند؛
از آب دهان به رویم افکندن، آبایی
ندارند.
- ۱۱ از آنجا که خدایه کمان مرا شل کرده و
مرا ذلیل ساخته است،
نیشان در حضورم لجام‌کسیخته
شاده‌اند.
- ۱۲ به جانب راستم اِرادَل و اوباش بر من
برخاسته‌اند؛
آنان سبب افتادن من می‌شوند،
و راههای مُهلک خویش را بر ضد
من مهیا می‌سازند.
۱۳ از مرا خراب می‌کنند،
و از مصیبت من سود می‌برند،
بی‌آنکه به یاری کسی نیازمند باشند،
۱۴ کوی از میان شکافی عریض می‌ایند،
و از میان ویرانه‌ها هجوم می‌آورند.
۱۵ ترس و وحشت بر من مستولی می‌شود؛
شان و منزلت مرا چون باد تعقیب
می‌کنند،
و سعادت من همچون ابر می‌گذرد.
- ۱۶ و حال جانم در اندرونم ریخته شده،
و روزهای مصیبت، مرا گرفتار کرده
است.
- ۱۷ شب استخوانهایم را سوراخ می‌کند،
و درد جانکاهم را استراحتی نیست،
به نیروی عظیم جامه‌ام را سخت گرفته
است.
- ۱۸ مرا همچون گریبان پیراهنم تنگ
می‌گیرد.
- ۱۹ مرا در کال و لای افکنده است،
و همچون خاک و خاکستر
ک دیده‌ام.
- ۲۰ نزد تو فریاد برمی‌آورم، اما اجابت
نمی‌کنی؛
- بر پا می‌ایستم، اما فقط نگاهم
می‌کنی.
- ۲۱ با بیرحمی رو به سویم می‌کنی،
به نیروی دستت با من دشمنی
می‌ورزی.
- ۲۲ مرا بر گرفته بر باد می‌نشانی،
و در عُرش توفان به هر سو پرتاب
می‌کنی.
- ۲۳ نیک می‌دانم که مرا به دیار مرگ
خواهی آورد،
به خانهای که برای همه زندگان مقرر
است.
- ۲۴ به یقین کسی بر مرد نیازمند دست
خویش دراز نمی‌کند،
آنکاه که او در فلاکتِ خویش فریاد
برمی‌آورد.
- ۲۵ آیا به حال آنان که در سختی‌اند،
نمی‌گریستم،
و جانم برای نیازمندان محزون
نمی‌شد؟
- ۲۶ اما چون به امید نیکی بودم، بدی آمد،
و آنکاه که برای نور انتظار کشیدم،
تاریکی سر رسید!
- ۲۷ در اندرونم غوغایی بر پاست و آرامی
نمی‌یابم؛
روزهای مصیبت به سراغم می‌آید.
- ۲۸ در تاریکی ره می‌سپارم، بدون آفتاب؛
در جماعت به پا می‌ایستم و فریاد
برمی‌کشم.
- ۲۹ برادر شغالان گشته‌ام،
و رفیق شترمرغان.
- ۳۰ پوست من بر تنم سیاه گشته است؛
استخوانهایم از تب می‌سوزد.
- ۳۱ نوای بربط من به نوحه‌گری بدل شده،
و صدای نای من به آواز
گریه‌کنندگان.

آخرین دفاع ایوب

۳۱

«با چشمان خود عهد بسته‌ام؛
پس چگونه بر دوشیزه‌ای چشم
بدوزم؟
* نصیب من از خدایی که در بالاست چه
خواهد بود،
و میراث من از قادر مطلق که در
عرش برین است؟
* آیا مصیبت نصیب شریان نیست،
و بلا میراث بدکاران بی؟
* آیا او راههای مرا نمی‌بیند،
و قدمهایم را به تمامی نمی‌شمارد؟
* اگر با دروغ گام زده‌ام،
و پاهایم برای فریفتن شتابان بوده است،
* باشد که به میزان درست سنجیده شوم،
تا خدا کاملیت مرا بداند!
* اگر قدمهایم از راه منحرف گشته،
یا دلم از پی چشمانم رفته،
یا لکه‌ای به دستانم جسیده است،
* باشد که من بکارم و دیگری بخورد،
باشد که محصول من از ریشه کنده
شود!
* اگر دلم به زنی فریفته شده،
یا نزد در همسایه خویش به همین
نشسته‌ام،
* باشد که زن من برای دیگری آسیاب کند،
و دیگران بروی خم شوند!
* زیرا که آن کار قباح است؛
گناهی مستوجب مجازات؛
* آتشی است که تا ابدون* می‌سوزاند،
و تمامی محصول مرا از ریشه
برمی‌کند.

۱ «اگر حق غلام یا کنیز خود را پایمال
کرده‌ام،
آنکاه که از من شکایت داشته‌اند،
۲ پس چون خدا به ضد من برخیزد، چه
خواهم کرد؟
و چون باز خواست کند، او را چه
جواب خواهم داد؟
۳ آیا آن که مرا در رحم آفرید، او را نیز
نیافرید؟
آیا ما هر دو را یکی در رحم
نسروشت؟
۴ «اگر آرزوی بینوایان را از ایشان دریغ
کرده
و چشمان بیوه‌زنان را از انتظار تار
گردانیده‌ام،
۵ اگر لقمه خویش به تنهایی خورده،
و آن را با یتیم قسمت نکرده‌ام -
۶ حال آنکه از جوانی یتیمان را چون پدر
بزرگ کرده‌ام،
و از رحم مادر، بیوه‌زنان را رهنم
بوده‌ام -
۷ اگر کسی را که از برهنگی تلف
می‌شود، دیده‌ام
یا نیازمندی را که بی‌جامه است،
۸ و جان او مرا برکت نداده،
و از پشم گوسفندانم گرم نشده
است،
۹ اگر دست خویش بر یتیم بلند کرده‌ام،
از آن رو که از حمایت محکمه
برخوردار بوده‌ام،
۱۰ باشد که بازویم از کتفم بیفتد،
و ساعدم از ارنج قطع شود!
۱۱ زیرا که از بلائی خدا وحشت دارم،
و تاب تحمل کبریائی او را ندارم.

* ۱۲:۳۱ وازه عبری به معنی "تا ابدی" است

و اهانت طوایف مرا هراسان ساخته
است،
چندان که لب فرو بسته، از خانه
بیرون نرفته‌ام -

۳۰ «کاش کسی بود که سخنم را می شنید!
هان، امضای من حاضر است؛
باشد که قادر مطلق مرا پاسخ گوید،
و مدعی من ادعای خود را در کتابی
بنگارد!
۳۱ «زیرا به یقین آن را بر دوش خود
برمی داشتم،
و چون تاج بر سر خود می بستم.
۳۲ حساب همه قدم‌هایم را به او می دادم،
و همچون امیران به او نزدیک
می شدم.»

۳۱ «اگر زمینم بر ضد من فریاد برآورده
است،
و شیارهایش با هم گریسته‌اند،
۳۲ اگر محصول آن را بی بها خورده‌ام،
و جان رعایای آن را تلف کرده‌ام،
۳۳ باشد که خاراها به عوض گندم بروید،
و کرکاس به عوض جو!»
سخنان ایوب به پایان رسید.

سخنان ایوب

۳۲ پس آن سه مرد از پاسخ دادن
به ایوب باز ایستادند، زیرا او در
نظر خود پارسا بود. ۳۳ آنگاه خشم ایوب فرزند
برکتیل بوزی، از طایفه رام، افروخته شده،
بر ایوب خشم گرفت، زیرا خود را برحق
می شمرد، نه خدا را. ۳۴ او بر سه دوست ایوب

۳۰ «اگر اعتمادم به طلا بوده است،
و به طلای ناب گفته‌ام: "تو امنیت
منی".
۳۱ اگر از کثرت دارایی خویش شادمان
بوده‌ام،
و از اینکه دستم بسیار کسب کرده
است،
۳۲ اگر بر درخشش آفتاب نظر کرده‌ام،
یا بر خرامیدن تابناک ماه،
۳۳ و دل من در نهان فریفته شده است،
و به دست خویش بوسه فرستاده‌ام،
۳۴ این نیز گناهی است مستوجب
مجازات،
زیرا خدای متعال را منکر شده‌ام.

۳۵ «اگر از مصیبت دشمن خویش شادی
کرده‌ام،
یا از بلایی که دامنگیرش شده به
وجد آمده‌ام -
۳۶ حال آنکه زبان از گناه باز داشته
و بر جاننش لعنت فرستاده‌ام -
۳۷ اگر اهل خیمه من نکفته‌اند:
۳۸ کیست که از خوراک او سیر نشده
باشد؟"
۳۹ - غریب شب را در گوچه به سر نیاورده،
زیرا در خانه من به روی مسافر
باز بوده است -

۴۰ اگر چون آدمیان عصیان خود را
پوشانده‌ام
و گناه خویش در سینه مخفی
ساخته‌ام،
۴۱ از آن رو که از جماعت بزرگ ترسان
بوده‌ام،

۳۳:۳۱ ج "ده"

۳۷:۳۱ ممکن است آیات داخل پرانتز به پایان باب، درست قبل از عبارت آخر تعلق داشته باشند.

۳۹:۳۱ در عربی: "مالکان".

نیز خشم گرفت، زیرا بی آنکه پاسخی بیابند. ایوب را محکوم می کردند. ^۵ «ایهو برای سخن گفتن با ایوب منتظر مانده بود، زیرا سایرین از او بزرگتر بودند.» اما چون دید در دهان آن سه مرد پاسخی نیست، خشمش افروخته شد. ^۶ پس ایهو فرزند برکنیل بوزی به سخن آمده، گفت:

«من جوآنم و شما سپیده‌روی؛

پس ترسیدم و جرأت نکردم نظر

خویش بیان کنم.

^۷ گفتم، «بگذار روزها سخن بگویند.

و کثرت سالها حکمت را بیان دارد.»

^۸ اما روحی که در انسان است،

یعنی دم قادر مطلق،

آن است که انسان را فهم می بخشد.

^۹ ریش سفیدان نیستند که از حکمت

برخوردارند،

و نه پیران که آنچه را درست است،

درمی یابند.

^{۱۰} پس می گویم به من گوش فرا دهید؛

من نیز نظر خویش بیان خواهم کرد.

^{۱۱} «تا کنون درنگ کرده‌ام تا شما سخن گویند.

و به براهین شما گوش فرا داده‌ام.

آنگاه که به گند و کاو در سخنان

پرداختید.

^{۱۲} من به‌دقت به شما توجه کردم،

اما هیچ‌یک نتوانستید بر خطا بودن

ایوب را ثابت کنید،

و هیچ‌یک سخنانش را پاسخ نگفتید.

^{۱۳} پس نگویید: «حکمت را دریافته‌ایم؛

خداست که باید او را محکوم سازد،

نه انسان.»

^{۱۴} ایوب سخنان خود را بر ضد من ترتیب

نداده است،

و من با سخنان شما او را پاسخ

نخواهم داد.

^{۱۵} «ایشان در مانده‌اند و دیگر پاسخ

نمی دهند،

و سخنی برای گفتن ندارند.

^{۱۶} پس آیا باید انتظار بکشم

از آن رو که سخن نمی گویند،

از آن رو که باز ایستاده‌اند.

و دیگر پاسخ نمی دهند؟

^{۱۷} من نیز به سهم خود جواب خواهم داد.

و نظر خویش بیان خواهم کرد.

^{۱۸} زیرا که مرا سخن بسیار است،

و روح در اندرونم مرا ناگزیر

می سازد.

^{۱۹} هان دل من چون شرابی است ناکشوده،

و چون مشکمی تازه که نزدیک است

بترکد.

^{۲۰} پس سخن خواهم گفت تا راحت یابم.

و لب کشوده، پاسخ خواهم داد.

^{۲۱} از کسی جانبداری نخواهم کرد،

و احدی را تملق نخواهم گفت.

^{۲۲} زیرا که تعلق‌گویی نمی دانم،

و گرنه افریدکارم به‌زودی مرا

برمی گرفت.

۳۳۳ پس حال ای ایوب، سخنان
باشنو،

و به هر آنچه می گویم گوش فرا ده.

^{۲۳} اینک دهان خویش می کشایم،

و زبان در دهانم به سخن می آید.

^{۲۴} سخنانم از صداقت دلم برمی خیزد،

و لبانم آنچه را که می دانم خالصانه

باز می گویند.

^{۲۵} روح خدا مرا آفریده است،

و نفس قادر مطلق مرا حیات می بخشد.

^{۲۶} اگر می توانی مرا پاسخ ده؛

خویشتن را مهیا ساز و در برابر من

بایست.

^{۲۷} هان من نیز نزد خدا هم‌چون تو هستم؛

من نیز از گل سرشته شده‌ام.

۱۴ «نیز انسان در بستر خود با درد تأدیب می‌شود،
 با شکوه و شکایت دائمی در
 استخوانهایش،
 ۱۵ تا اینکه جانش از نان منزجر می‌گردد،
 و اشتهايش از لذیذترین خوراکیها.
 ۱۶ گوشت تنش چنان تحلیل می‌رود که از
 نظر محو می‌شود،
 و استخوانهایش که دیده نمی‌شدند،
 نمایان می‌گردند.
 ۱۷ جانش به گودال نزدیک می‌شود،
 و حیانتش به حاملان مرگ.

۱۸ «اگر او را فرشته‌ای باشد،
 واسطه‌ای، یک از هزار،
 تا آنچه را برای انسان درست است به
 او اعلان کند،
 ۱۹ و او را مورد لطف خویش قرار داده،
 بگوید:
 ۲۰ «او را از فرو رفتن به گودال برهان؛
 زیرا برایش کفاره‌ای یافته‌ام.»
 ۲۱ «نگاه گوشت تنش چون طفل لطیف
 خواهد شد،
 و به ایام جوانی خویش باز خواهد
 گشت.
 ۲۲ «نگاه از درگاه خدا تمنا خواهد کرد،
 و او وی را مستجاب خواهد نمود؛
 با فریاد شادمانی روی خدا را خواهد
 دید،
 و خدا پارسایی وی را بدو باز خواهد
 کردانید.
 ۲۳ «سرودخوانان نزد مردمان آمده، خواهد
 گفت:
 ۲۴ «گناه کرده‌ام و حق را مخدوش
 ساخته‌ام،

اینک هیبت من تو را نترساند،
 و وقارم بر تو سنگینی نکند.
 ۲۵ به یقین که در گوش من سخن گفتی،
 و آواز سخنت را شنیدم.
 ۲۶ می‌گویی: «پاک و بری از هر
 نافرمانی‌ام؛
 ظاهر من و در من گناهی نیست.
 ۲۷ اینک او غلتهای بر من می‌جوید،
 و مرا دشمن خویش می‌شمارد.
 پاهایم را در گنده می‌نهد،
 و مراقب همه راههای من است.»
 ۲۸ «ما در این امر حق با تو نیست.
 من تو را پاسخ خواهم داد،
 زیرا که خدا از انسان بزرگتر است.
 ۲۹ چرا با او مجادله می‌کنی.
 و می‌گویی: «او برای هیچ عمل خود
 به کسی پاسخ نمی‌دهد»؟
 ۳۰ زیرا خدا به یک شیوه یا به شیوه‌ای
 دیگر سخن می‌گوید،
 هر چند آدمی آن را تشخیص
 نمی‌دهد.
 ۳۱ در خواب، در رؤیای شب،
 زمانی که خواب سنگین بر انسان
 مستولی می‌شود،
 هنگامی که آدمی بر بستر خویش
 خفته است،
 ۳۲ نگاه گوشه‌ای انسان را می‌کشاید،
 و به هشدارها او را به وحشت
 می‌افکند.
 ۳۳ تا انسان را از اعمالش بازگرداند،
 و او را از تکبر بازدارد؛
 جان او را از گودال حفظ می‌کند،
 و حیانتش را از هلاکت شمشیر.

اما مرا سودی نبخشید.
 ۲۹ او نفس مرا از فرو رفتن به گودال فدیه داد.

و جان من روشنایی را خواهد دید.

۲۹ «براستی که خدا این همه را با انسان به عمل می‌آورد.

دو بار و بلکه سه بار.

۳۰ تا که جانش را از گودال بازگرداند، و او را به نور حیات منور سازد.

۳۱ «ای ایوب، توجه کن و مرا بشنو؛ خاموش باش تا من سخن گویم.

۳۲ اگر سخنی داری، پاسخم ده؛

سخن بگو، زیرا می‌خواهم تو را تبرئه کنم.

۳۳ اگر نه، مرا بشنو؛

خاموش باش تا تو را حکمت آموزم.»
 پس الیهو در ادامه گفت:

۱ «ای حکیمان، سخنان مرا بشنوید،

و ای دانایان، به من گوش فرادهید؛
 ۲ زیرا گوش، سخنان را می‌سنجد.

همچنان که کام، خوراک را می‌چشد.
 ۳ بیایید تا آنچه را درست است برای

خود اختیار کنیم،

و آنچه را نیکوست در میان خود
 فراگیریم.

۴ «ایوب می‌گوید: "من بی‌گناهم.

خدا حق مرا از من دریغ داشته است.
 ۵ اگر چه حق با من است، دروغگو

شمرده شده‌ام؛

هر چند بری از هر نافرمانی‌ام.

جراحتم علاج‌ناپذیر است."

۶ کدام انسان مانند ایوب است،

که تمسخر را همچون آب می‌نوشد؟

۱ با بدکاران همراه می‌شود،

و با شیران راه می‌رود؟

۲ زیرا گفته است: "انسان را از خشنود

ساختن خدا

سودی عاید نمی‌شود."

۱۱ «پس ای مردان فهیم، سخنم را بشنوید؛

حاشا از خدا که بدی کند.

و از قادر مطلق که شرارت ورزد!

۱۲ زیرا او انسان را بر حسب عملش

مکافات می‌دهد.

و هر کس را موافق راهش سز

می‌رساند.

۱۳ براستی که خدا بدی نمی‌کند.

و قادر مطلق عدالت را مخدوش

نمی‌سازد.

۱۴ کیست که اداره زمین را به وی سپرده

باشد؟

کیست که او را به ریاست بر تمامی

جهان نصب کرده باشد؟

۱۵ اگر دل خود را بر آن نهد

که روح و نفس خویش را نزد خود

بازگیرد،

۱۶ تمامی بشر با هم هلاک خواهند شد.

و ادمی به خاک باز خواهد گشت

۱۷ «اگر فهیم داری، این را بشنو.

و به آنچه می‌گویم گوش فراده.

۱۸ آیا آن که از عدالت نفرت دارد می‌تواند

حکومت کند؟

۱۹ آیا آن عادل قدیر را محکوم می‌کنی؟

۲۰ همان که پادشاه را گوید: "پست

هستی."

و نجبا را که: "شریرید."

۲۱ همان که از امیران جانبداری نمی‌کند.

و غنی را بر فقیر ترجیح نمی‌دهد.

۲۲ زیرا که جملگی کار دست اویند؟

در لحظه‌ای می‌میرند:

مردمان در نیمة شب به لرزه درآمده،
درمی‌گذرند.

و قدرتمندان بدون دخالت دست
انسان از میان برداشته می‌شوند.

زیرا چشمان او بر راههای انسان
است.

و تمامی قدمهای وی را می‌بیند.

هیچ تاریکی یا ظلمت غلیظی نیست
که بدکاران خود را در آن پنهان کنند.
خدا نیازی ندارد انسان را بیشتر ببازماید،

که نیاز باشد انسان به جهت داوری
به حضور او بیاید.

زور آوران را بی‌تفحص خرد می‌کند،
و دیگران را بر جای ایشان می‌نشاند.
پس او از اعمالشان آگاه است.

و ایشان را شبانه سرنکون می‌سازد،
و نه می‌شوند.

ایشان را به سبب شرارتشان می‌زند،
در مکانی که همه ببینند.

زیرا از پیروی او منحرف شدند،
و به هیچ‌یک از راههای او اعتنا
نگردند.

چندان که سبب گردیدند فریاد بینوایان
به حضور او برسد.

و او فریاد ستم‌دیدگان را بشنود.
گر خاموش ماند، کیست که او را

محکوم تواند کرد؟

اگر روی خویش نهان سازد، کیست
که بر وی نظر تواند کرد؟

بر ملت و بر فرد به یکسان سلطه دارد،
تا مرد خداشناس سلطنت نکند و
برای مردم دام نکسترد.

یا کسی هست که به خدا گفته باشد،
جزا یافته و دیگر خطا نخواهم کرد؟

آنچه را نمی‌بینم، به من بیاموز:

و اگر گناه کرده‌ام، دیگر نخواهم
کرد؟

پس آیا خدا باید بر وفق مراد تو
پاداشت دهد.

حال آنکه تو از این ایا داری؟
تقسیم با توست، نه با من:

پس آنچه صواب می‌دانی، بگو.

«اشخاص فهیم مرا خواهند گفت،
و مرد حکیمی که سخنم را بشنود
خواهد گفت:

«ایوب بدون شناخت سخن می‌گوید،
و سخنانش خالی از بصیرت است.»

کاش ایوب تا به نهایت آزموده شود،
زیرا همچون شریان پاسخ می‌دهد:

زیرا سرکشی را بر گناه خود می‌افزاید،
و در میان ما به تمسخر دستک
می‌زند،

و بر ضد خدا سخنان بسیار
می‌گوید!»

۳۵ ایهو ادامه داده، گفت:

«آیا این را انصاف
می‌شماری

که بگویی: «از خدا عادل‌ترم؟»
یا بگویی: «مرا چه سود؟
مرا از گناه نکردن چه منفعت؟»

«من تو را پاسخ خواهم گفت،
و دوستانت را با تو.

به سوی آسمانها بنگر و ببین،
و ابرها را ملاحظه کن که از تو
بلندترند.

اگر گناه کنی، چه زبانی به او
می‌رسانی؟

اگر نافرمانی‌هایت بسیار باشد، به او
چه خواهی کرد؟

و به خالق خویش عدالت را نسبت
خواهم داد.
۷ زیرا براستی سخنانم بر خطا نیست:
کسی که در معرفت کامل است. نبرد
توست.

۸ «بدیقین خدا قادر است، اما کسی را
تحقیر نمی کند:
او در نیروی فهم قادر است.
۹ شریب را زنده نگاه نمی دارد،
و داد ستم‌پدگان را می دهد.
۱۰ چشمان خود را از پارسایان بر نمی دارد،
بلکه ایشان را با پادشاهان تا ابد بر
تخت می نشاند،
و سرافراز می گرداند.
۱۱ اگر به زنجیرها بسته شوند،
و به بندهای مصیبت گرفتار آیند،
۱۲ اعمال و نافرمانی‌هایشان را به ایشان
اعلام می کند.
این را که متکبران رفتار کرده‌اند،
۱۳ گوشه‌ایشان را به جهت تادیب
می کشاید،
و فرمان می دهد که از شرارت
باز گردند.
۱۴ اگر گوش گیرند و او را خدمت کنند،
روزهای خویش را در سعادت به
کمال خواهند رساند،
و سالیان خود را در لذتها.
۱۵ اما اگر گوش نکیرند،
به شمشیر هلاک خواهند شد،
و بدون معرفت جان خواهند سپرد.
۱۶ «آنان که دل خدانشناس دارند، خشم بر
ذخیره می کنند،
و چون ایشان را در بند می نهاد، فریاد
کمک سر نمی دهند.
۱۷ در عتفوان جوانی می میرند،

۷ اگر پارسا باشی، به او چه می بخشی؟
و از دست تو چه می گیرد؟
۸ شرارت تو تنها بر مردی همچون
خودت اثر می گذارد،
و پارساییات تنها بر بنی آدم.

۹ «آدمیان از فرط ظلم فریاد برمی آورند،
و به سبب دست زورمندان فغان سر
می دهند.
۱۰ اما کسی نمی گوید: "خدای آفریننده من
کجاست،
که شبانگاه سرودها می بخشد؟"
۱۱ آن که ما را بیش از وحوش زمین تعلیم
می دهد،
و از پرندگان آسمان حکیمتر می سازد؟"
۱۲ فریاد آدمیان بلند می شود، اما او پاسخ
نمی دهد،
به سبب تکبر شریبان.
۱۳ به یقین که خدا بطلالت را نمی شنود،
و قادر مطلق بدان اعتنا نمی کند.
۱۴ چقدر بیشتر نخواهد شنید
وقتی می گویی او را نمی بینی؛
دعویات در حضور وی است،
و منتظر او هستی!
۱۵ پس حال، چون او در خشم خود جزا
نمی دهد،
و گناه را بسیار در نظر نمی آورد،
۱۶ ایوب دهان خویش به بطلالت
می کشاید،
و با نادانی سخنان بسیار می گوید.»
۱۷ «الیهو ادامه داده، گفت:
۱۸ «اندکی بیش با من مدارا
کن تا تو را نشان دهم،
که هنوز در دفاع از خدا سخنی باقی
است.
۱۹ من معرفت خویش از دور دستها
خواهم آورد،

کارهایی که مردمان در وصف آنها
سراپیده‌اند.
۲۵ تمامی بشر آنها را دیده‌اند،
و آدمیان از دور بر آنها می‌نگرند.
۲۶ اینک خدا متعال است و ما او را
نمی‌شناسیم؛
شمار سالهای او را کاوش نتوان
کرد.

۲۱ «قطرات آب را بالا می‌کشد،
و از بخار آنها باران می‌چکد،
۲۲ که ابرها آن را فرو می‌بازند،
و به فراوانی بر آدمیان فرو می‌ریزد.
۲۹ کیست که دریابد ابرها چگونه
می‌گسترند،

یا او چگونه از مسکن خود رعد
می‌دهد؟
۲۰ اینک برق خود را به اطراف خویش
می‌پراکند،
و اعماق دریا را می‌پوشاند.
۳۱ زیرا به واسطه اینها قومها را اداره
می‌کند،

و آدمی را به فراوانی رزق
می‌بخشد.
۲۸ صاعقه را به دستانش برمی‌گیرد،
و بدان فرمان می‌دهد تا هدف را
بزند.

۳۳ رعدش از آمدن توفان خبر می‌دهد؛
احشام نیز برخاستن آن را اعلام
می‌کنند.

۳۷ «از این نیز دل من می‌لرزد،
و از جای خود برمی‌جهد.
۱ به غرش صدایش به‌دقت گوش
فرا دهید،

به نعره‌ای که از دهانش برمی‌آید.
۲ آذرخش خود را زیر تمامی آسمان
می‌فرستد.

و در میان روسپی مردان معابد،
عمرشان را تلف می‌کنند.
۱۵ اما ستم‌دیکان را خدا در
ستم‌دیک‌گی‌شان نجات می‌بخشد،
و گوش ایشان را به وسیله مصیبت‌ها
می‌کشاید.
۱۶ پس تو را نیز جذب کرده، از دهان
مصیبت بیرون می‌کشد،
و به مکانی فراخ می‌آورد که در آن
قید و بندی نیست،
و سفره‌ات از خوراکیهای مقوی آکنده
خواهد بود.

۱۷ «اما تو اکنون از دآوری بدکاران مملو
هستی؛
دآوری و عدالت تو را در گرفته است.
۱۸ مراقب باش که ثروت اغوایت نکند،
و بزرگی رشوه تو را منحرف نسازد.
۱۹ آیا فریادت تو را از تنگی نگاه خواهد
داشت،

یا تمامی تلاشهای سختت؟
۲۰ مشتاق شب می‌باش،
تا مردمان را از مکانشان بیرون کنی.
۲۱ باحذر باش و به شراوت مایل مشو،
زیرا که آن را بر مصیبت ترجیح
داده‌ای.

۲۲ «هان خدا در قدرت خویش متعال
است؛

کیست آموزگاری چون او؟
۲۳ کیست که راه او را بر او تکلیف کرده
باشد،

یا کیست که او را بگوید: «خطا
ورزیده‌ای»؟

۲۴ به یاد دار که کارهای او را تمجید
نمایی،

- ۱۱ «ای ایوب، این را بشنو!
باز ایست و در کارهای عجیب خدا
تأمل کن.
۱۲ آیا می‌دانی چگونه خدا آنها را اداره
می‌کند،
و برق ابرهای خویش را درخشان
می‌سازد؟
۱۳ آیا از موازنه ابرها آگاهی،
و از کارهای عجیب او که در علم
کامل است؟
۱۴ ای تو که جامه‌ات گرم است
آنکاه که زمین در اثر باد جنوبی گرم
می‌گیرد،
۱۵ آیا می‌توانی با او آسمانها را بکستری.
مانند آیینی ریخته‌شده پولادین؟
۱۶ ما را بیاموز که به او چه بگوییم.
زیرا به سبب ظلمت، دعوی خویش
آماده نتوانیم کرد.
۱۷ آیا به او گفته شود که خواهان سخن
گفتیم؟
زیرا کدام آدمی است که بخواهد
بلعیده شود؟
۱۸ او حال آفتاب را نظر نتوان کرد
آنکاه که در آسمان درخشان باشد.
چون باد وزیده، آن را صاف و بی‌بر
سازد.
۱۹ درخششی زرین از شمال برمی‌آید:
خدا به شکوهی مهیب ملبس
است.
۲۰ به قادر مطلق دست نتوان یافت،
او در قدرت و عدالت متعال است:
انصاف او بی‌کران است و ظلم
نمی‌کند.
۲۱ از این رو آدمیان از او می‌ترسند:
- و برق خود را تا به کرانه‌های زمین
گسیل می‌دارد.
۲ پس از آن صدای غرش او به گوش
می‌رسد؛
او با صدای پرشکوهش رعد
می‌دهد؛
آنکاه که آوازش شنیده شد،
دیگر برق را به تأخیر نمی‌اندازد.
۳ خدا به آواز خود رعدهای شگفت‌انگیز
می‌دهد،
و کارهای عظیم می‌کند که از
درکشان ناتوانیم.
۴ به برف می‌گوید: "بر زمین بیفت"
و به رگبار که: "به شدت بار"
۵ دست هر انسان را باز می‌دارد،
تا جمیع آدمیان اعمال او را بدانند.
۶ آنکاه و حوش به لانه‌های خود
می‌روند،
و در بیشه‌های خود می‌مانند.
۷ تندباد از حجره خود بیرون می‌آید،
و سرما از بادهایی که به قوت
می‌وزد.
۸ از دم خدا یخ بسته می‌شود،
و سطح آنها منجمد می‌گردد.
۹ ابرها را از رطوبت آکنده می‌سازد،
و برق خود را به وسیله آنها
می‌پراکند.
۱۰ به هدایت او به هر سو می‌گردند،
تا هر آنچه را به آنها فرمان دهد
بر روی تمامی جهان مسکون به
عمل آورند.
۱۱ او این همه را سبب می‌گردد، خواه به
جهت تأدیب،
خواه برای آبیاری زمین خویش، و
خواه از محبت.

۱۲ «آیا در هیچ یک از روزهای زندگی ات
به صبح فرمان داده‌ای.

یا فجر را از مکانش آگاهانیده‌ای،

۱۳ تا کرانه‌های زمین را فرو گیرد،

و شریان از آن تکانده شوند؟

۱۴ زمین چون موم^۱ زیر خاتم مبدل می‌شود،

و شمایل آن همچون نقشهای جامه،

نمایان می‌گردد.

۱۵ نور شریان از ایشان گرفته می‌شود،

و بازوی افراشته آنها می‌شکند.

۱۶ «آیا به چشمه‌های دریا داخل شده‌ای،

یا در اعماق ژرفا گام زده‌ای؟

۱۷ آیا دروازه‌های مرگ بر تو آشکار شده است،

یا دروازه‌های تاریکی غلیظ را دیده‌ای؟

۱۸ آیا گستره زمین را درک کرده‌ای؟

مرا بگو، اگر این همه را می‌دانی!

۱۹ «راه مسکن نور کدام است،

و مکان تاریکی کجاست،

۲۰ تا آنها را به قلمروشان برسانی،

و راههای منزلگه‌شان را درک کنی؟

۲۱ البته که می‌دانی، زیرا که پیشتر مولود

شده بودی،

و شمار روزهایت بسیار است!

۲۲ «آیا به مخزن‌های برف داخل شده‌ای،

یا خزائن تگرگ را دیده‌ای،

۲۳ که آنها را برای زمان تنگی نگاه داشته‌ام،

به جهت روز نبرد و جنگ؟

۲۴ راه مکان تقسیم نور کجاست،

یا محل انتشار باد شرقی بر زمین؟

۲۵ «کیست که مجرای برای سیلاب باران

کنده باشد،

او بر کسانی که خود را حکیم

می‌پندارند، نظر نمی‌کند.»

پاسخ خداوند به ایوب

۳۸ آنگاه خداوند از میان گردباد ایوب
را پاسخ داده، گفت:

۱ «این کیست که با سخنان غاری از معرفت

تدبیر مرا در هاله ابهام فرو می‌برد؟

۲ اکنون کمر خویش چون مرد ببند؛

۳ از تو می‌پرسم و مرا پاسخ ده!

۴ آنگاه که زمین را بنیان نهادم، کجا بودی؟

۵ اگر فهم داری، مرا پاسخ ده!

۶ کیست که اندازه‌های آن را تعیین کرد؟

۷ اگر می‌دانی بگو!

۸ یا کیست که ریسمان اندازه‌گیری بر

آن کشید؟

۹ پایه‌هایش بر چه چیز نهاده شد؟

۱۰ و کیست که سنگ زاویه آن را نهاد،

۱۱ آنگاه که ستارگان صبح با هم سرود

خواندند،

۱۲ و پسران خدا همگی فریاد شادی

سر دادند؟

۱۳ کیست که دریا را به درها مسدود

ساخت،

۱۴ آنگاه که از رحم بیرون جست،

۱۵ آنگاه که ابرها را جامه آن ساختم

و تاریکی غلیظ را قنداق آن،

۱۶ و از برایش حدود قرار دادم

و پشت بندها و درها تعیین کردم،

۱۷ و گفتم: "تا اینجا می‌توانی پیش آیی و

بس،

۱۸ و در اینجا امواج سرکش ات باید

باز ایستند!"

- یا طریقی به جهت صاعقه،
 ۲۶ تا بر زمینی که کسی در آن نیست باران
 بباراند،
 و بر بیابانی که هیچ انسانی در آن نباشد،
 ۲۷ تا زمین بایر و متروک را سیراب سازد،
 و علفهای تازه در آن برویاند؟
- ۲۸ «آیا باران را پدری است،
 یا کیست که قطرات شبنم را تولید
 کرده باشد؟
 ۲۹ از زخم کیست که یخ بیرون می آید،
 و کیست که زاله آسمان را بزیاید؟
 ۳۰ آنها چون سنگ منجمد می شود،
 و سطح ژرفا یخ می بندد.
- ۳۱ «آیا گردنبند ثریا را توانی بست،
 یا بندهای جبار را توانی گشود؟
 ۳۲ آیا صورتهای فلکی را در موسمشان
 بیرون توانی آورد،
 یا ذب اکبر را با فرزندانش هدایت
 توانی کرد؟
 ۳۳ آیا قانونهای آسمان را می دانی،
 یا آنها را بر زمین حکمفرما توانی کرد؟
- ۳۴ «آیا آواز خویش را تا به ابرها بلند توانی
 کرد،
 تا که سیلابها تو را بپوشاند؟
 ۳۵ آیا برقها توانی فرستاد،
 تا روانه شده، تو را گویند: "کوش به
 فرمانیم؟"
 ۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد،
 یا فهم را به ذهن بخشید؟
 ۳۷ کیست که ابرها را به حکمت بشمارد؟
 و کیست که آب از مشکهای آسمان
 فرو ریزد،
 ۳۸ آنگاه که خاک به گل بدل می شود،
 و کلوخها به هم می چسبند؟
- ۳۹ «آیا شکار از برای ماده شیر حید توانی
 کرد،
 یا اشتهای شیر بیچکان را اسیر توانی
 نمود،
 ۴۰ آنگاه که در لانه های شان خود را جمع
 می کنند،
 یا در بیشه ها به کمین می نشینند؟
 ۴۱ کیست که برای زایغ خوراک فراهم
 می کند،
 آنگاه که زایغچه هایش نزد خدا فریاد
 برمی آورند،
 و از نبود خوراک سرگردان می شوند؟
- ۴۲ «آیا زمان زاییدن بز کوهی را
 می دانی؟
 آیا وضع حمل آهو را نظاره کرده ای؟
 ۴۳ آیا ماهیهای بارداری شان را توانی شمرد،
 و زمان زاییدن آنها را می دانی،
 ۴۴ آنگاه که خم شده، بچه های خود را
 می زایند،
 و از دردهای خود فارغ می شوند؟
 ۴۵ بچه هایشان قوی می گردند،
 و در صحرا ارشد می کنند؛
 بیرون می روند و دیگر نردشان
 بازنمی گردند.
- ۴۶ «کیست که خر و حشی را رها کرده
 است؟
 کیست که بندهای آن را کشوده
 است؟
 ۴۷ من بیابان را خانه او ساختم،
 و شوره زار را مسکن او گردانیدم،
 ۴۸ ابر هیاهوی شهر پوزخند می زند،
 و به غتابهای رهنه بان گوش
 نمی گیرد،
 ۴۹ کوهها را همچون چراگاه خود تجسس
 می کند،
 و هر گونه سبزه را جستجو می نماید.

۱۰ «ایا تو او را چون ملخ به جهیدن
و ا می داری،
که به خرناس پُر غرورش وحشت
می آفریند؟
۱۱ در وادی سُم به زمین ساییده، در قوت
خود وجد می کند،
و به مصاف اسلحه می شتابد.
۱۲ بر ترس پوزخند می زند و هر اسان
نمی شود؛
از دم شمشیر روی بر نمی تابد.
۱۳ ترکش بر پهلوی او چک چک می کند،
همراه با نیزه براق و زوبین.
۱۴ با خشم و خروش زمین را در می نوردد؛
چون کرنا صدا دهد آرام نتواند ایستاد.
۱۵ آنگاه که کرنا نواخته شود، "هه"
می گوید؛
نبرد را از دور بو می کشد،
غرش سرداران و فریاد جنگ را.
۱۶ «ایا از حکمت توست که شاهین پرواز
می کند،
و بالهایش را به جانب جنوب
می گسترده؟
۱۷ آیا به فرمان توست که عقاب اوج
می گیرد،
و آشیانه اش را بر جاهای بلند
می سازد؟
۱۸ بر صخره ساکن شده، شب را به سر
می برد،
بر صخره های تیز و بر قلّه ها.
۱۹ از آنجا شکار خود را زیر نظر می گیرد،
و از دور بر آن چشم می دوزد.
۲۰ جوجه هایش خون می مکنند،
هر جا کشتگان باشند، او آنجاست.»
خداوند ادامه داده، به ایوب گفت:
۱ «ایا آنکه با قادر مطلق مجادله
می کند، او را اصلاح کند؟

۱ «ایا کاه و حشمی به خدمت تو رضایت
خواهد داد؟
۲ آیا شب را در آخور تو سپری خواهد
کرد؟
۳ آیا او را به ریسمانها به شیار توانی بست،
یا وادیها را از پی تو هموار خواهد
کرد؟
۴ آیا به سبب قوت عظیمش بر او اعتماد
خواهی کرد،
و کار خویش به او واگذار خواهی
نمود؟
۵ آیا به او اعتماد خواهی داشت که
گندمت را بازگرداند،
و آن را در خرمنکاهت جمع کند؟
۶ شتر مرغ بالهای خود را شادمانه تکان
می دهد،
اما پر و بال آن را با لک لک قیاس
نتوان کرد.
۷ زیرا که تخمهای خود را به زمین
و ا می گذارد،
و بر روی خاک آنها را گرم می کند.
۸ نمی اندیشد که ممکن است پای آنها را
له کند،
یا وحوش صحرا لکدمالشان کنند.
۹ با بچه های خود خشونت می ورزد که
گویی از آن وی نیستند؟
۱۰ تو را باکی نیست که محنت او هدر
شود،
۱۱ زیرا خدا او را از حکمت محروم کرده،
و از فهم نصیبی به او نبخشیده است.
۱۲ ما چون بال و پر خویش برای دویدن
می کشایم،
بر اسب و سوارش پوزخند می زند.
۱۳ آیا تو اسب را قوت می بخشی؟
یا گردنش را به یال ملیس می سازی؟

بگذار آن که خدا را نکوهش می‌کند،
او را پاسخ گوید.»

^۳ آنگاه ایوب در پاسخ خداوند گفت:
«اینک من ناچیز هستم؛ تو را چه پاسخ
گویم؟»

دست بر دهان خویش می‌گذارم.
یک بار سخن گفتم، و دیگر نخواهم
گفت؛
بلکه دو بار، و دیگر نخواهم افزود.»

^۴ آنگاه خداوند از میان گردباد ایوب را پاسخ
داد، گفت:

«اکنون کمر خود را همچون مرد بیند؛
از تو می‌پرسم و مرا پاسخ ده.
آیا به واقع داوری مرا باطل می‌سازی؟
آیا مرا محکوم می‌کنی تا خود را
برحق بنمایی؟»

^۵ آیا تو را چون خدا بازویی هست،
یا با صدایی چون صدای او رعد
توانی داد؟

^۶ «اکنون خود را به جلال و جبروت
بیاری؛
خویشتن را به فرّ و شکوه ملبس
ساز.

^۷ شدت خشم خویش را جاری کن،
و بر هر که متکبر است نظر کرده، او
را پست ساز.

^۸ آری، بر هر که متکبر است نظر کرده، او
را خم گردان،
و شیران را در جایی که ایستاده‌اند،
لگدمال کن.

^۹ ایشان را جملگی در خاک مدفون
ساز؛

روبهای ایشان را در جای نهنان
پوشان.
^{۱۰} آنگاه من خود نیز درباره‌ی تو اذعان
خواهم کرد،
که دست راستت تو را نجات تواند
داد.

^{۱۱} «بیهیئت را ببین
که او را نیز چون تو، من آفریده‌ام،
و مانند گاو غلف می‌خورد.
همانا قوتش در کمرش است،
و نیرویش در ماهیچه‌های شکمش.
^{۱۲} دم خود را چون سرو، سخت می‌سازد،
و رک و پی رانش در هم تنیده است.
^{۱۳} استخوانهایش لوله‌های برنجین است،
ساقهایش چون میله‌های آهنین.

^{۱۴} «او سرآمد کارهای خداست؛
حتی صانعش تنها با شمشیر خود به
او نزدیک می‌شود!
^{۱۵} کوهها محصول خود را بدو پیشکش
می‌کنند،

جایی که همه و حوش صحرا به بازی
مشغولند.

^{۱۶} زیر درختان کنار دراز می‌کشد،
در میان نیزه‌ها و در باتلاقها خود را
پنهان می‌کند.

^{۱۷} درختان کنار با سایه خود او را
می‌پوشانند.

و درختان بید کنار نهر احاطه‌اش
می‌کنند.

^{۱۸} آنگاه که رودخانه طغیان می‌کند، او
نمی‌ترسد؛

حتی اگر آردن بر دهانش سرآزید
شود، در امنیت است.

هر آنچه زیر تمامی آسمانها است از
 آن من است.

۱۲ «در باره ساقهایش خاموش نخواهم بود،
 و نه درباره نیروی عظیم و اندام
 زیباییش.

۱۳ کیست که بتواند جامه بیرونی او را از
 تنش به در آورد؟
 کیست که به زره دو لایه او نفوذ
 تواند کرد؟

۱۴ کیست که بتواند دروازه دهان او را
 بگشاید؟
 وحشت پیرامون دندانهای اوست.

۱۵ پشت او پوشیده از ردیفهای سپر است
 که محکم به هم متصل و مهپور
 شده‌اند.

۱۶ هر یک چنان به دیگری نزدیک است
 که هوا نیز از میانشان عبور نتواند
 کرد.

۱۷ آنها سخت به یکدیگر چسبیده‌اند،
 و چنان یکدیگر را گرفته‌اند که
 جدایی ناپذیرند.

۱۸ از عطسه‌هایش نور ساطع می‌شود،
 و چشمانش همچون پلکهای
 سیده‌دم است.

۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می‌آید،
 و جرقه‌های آتش بیرون می‌جهد.

۲۰ از سوراخهای بینی‌اش دود برمی‌خیزد،
 چنانکه از دیگ جوشان و هیزم
 مشتعل.

۲۱ از نفسش اخگرها افروخته می‌شود،
 و از دهانش شعله برمی‌جهد.

۲۲ قوت بر گردنش منزل دارد،
 هیبت پیش رویش جست و خیز
 می‌کند.

۲۱ «یا چون می‌نکرد او را گرفتار توان
 کرد؟
 یا بینی او را با قلاب سوراخ توان
 نمود؟
 یا نوبیاتان را به قلاب توانی
 کشید؟
 یا زبانش را به ریسمان توانی بست؟
 یا به بینی‌اش مهار توانی زد،
 یا چانه‌اش را به قلاب توانی بست؟
 یا به تو التماس بسیار خواهد کرد،
 یا سخنان ملایم با تو خواهد گفت؟
 یا با تو عهد خواهد بست
 که او را تا ابد به بندگی بگیری؟
 یا با او چون گنجشک بازی توانی کرد،
 یا او را برای دخترانت به قلاده توانی
 بست؟
 یا فروشنده‌کان بر سرش چانه خواهند
 زد،
 یا او را میان تاجران تقسیم خواهند
 کرد؟
 یا پوستش را به تیرها توانی پوشانید،
 یا سرش را به نیزه‌های ماهیکیری؟
 اگر دست خود را بر او بگذاری،
 جنگ بر پا شده را به یاد خواهی
 داشت
 و دیگر چنین نخواهی کرد!
 مید چیرگی بر او یکسره باطل است:
 حتی از دیدنش آدمی نقش بر زمین
 می‌شود.
 هیچ کس را آن شهامت نیست که او را
 برانگیزاند:
 پس کیست که بتواند در حضور من
 بایستد؟
 کیست که نخست چیزی به من داده
 باشد که باید به او باز پس دهم؟

^{۳۳} طبقات گوشت تنش به هم چسبیده است،

محکم بر پیکر او نشسته است و جنبش نمی خورد.

^{۳۴} دلش همچون سنگ سخت است، به سختی سنگ زیرین آسیاب.

^{۳۵} چون بر خیزد، زور آوران می هراسند، و از حرکت مهیب او مدهوش می شوند.

^{۳۶} شمشیر گر به او رسد کارگر نیست، و نه نیزه و تیر و زوبین.

^{۳۷} آهن را گاه می شمارد،

و برنج را چوب پوسیده.

^{۳۸} تیرها او را فراری نمی دهد،

و سنگ فلاخن نزد او به گاه بادل می شود.

^{۳۹} چماق را گاه محسوب می کند،

و بر صفیر زوبین می خندد.

^{۴۰} شکمش همچون پاره های سفال تیز است،

همچون خرمنکوب دنداندار بر گل علامت بر جا می گذارد.

^{۴۱} ژرفا را همچون دیگ به جوش می آورد،

و دریا را چون پاتیل عطاران به هم می زند.

^{۴۲} از پی خویش ردپایی درخشان بر جای می گذارد،

آن سان که ژرفا سپیدموی می نماید.

^{۴۳} بر زمین موجودی مانند او نیست، مخلوقی که ترس نمی شناسد.

^{۴۴} بر هر چیز بلند نظر می کند: بر همه متکبران پادشاه است.»

توبه ایوب

۴۴ نگاه ایوب خداوند را پاسخ دهد، گفت:

^۱ «می دانم که به انجام هر چیز توانایی.

و هیچ قصد تو را مانع نتوان شد.

^۲ فرمودی: «این کیست که بدون معرفت

تدبیر مرا در هاله ابهام فرو می برد؟»

آری، من از آنچه نمی فهمیدم، سخن

گفتم،

از چیزهای فراتر از عقل من که آنها

را نمی دانستم.

^۳ «فرمودی: بشنو تا سخن گویم.

از تو می پرسم و مرا پاسخ ده.»

^۴ کوش من درباره تو شنیده بود.

اما حال چشمانم تو را می بیند:

^۵ از این رو از خویشان گراحت دارم،

و در خاک و خاکستر توبه می کنم.

شفاعت ایوب برای دوستانش

^۱ خداوند پس از آنکه این سخنان را به ایوب

گفت، به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر

تو و بر دو دوستت افروخته شده است. زیر

درباره من مانند خدمتکارم ایوب به درستی

سخن نگفتید. پس حال هفت گوساله و هفت

قوچ به جهت خود برگیرید و نزد خدمتکار

من ایوب رفته، قربانی تمام سوز برای خویشان

تقدیم کنید. و خدمتکار من ایوب برایتان دعا

خواهد کرد، و من او را اجابت کرده، با شما

موافق حماقتتان عمل نخواهم نمود. زیر درباره

من مانند خدمتکارم ایوب به درستی سخن

نگفتید.»^۲ پس الیفاز تیمانی و بلدد شوخی و

صوفی نعماتی رفتند و آنچه را خداوند به آنها

* ۳:۴۲ در متن عبری، واژه "فرمودی" نیامده است و برای روشن شدن مطلب اضافه شده است؛ همچنین در یہ ۲

* ۳:۴۲ نقل قول های آیات ۳ و ۴، اشاره ای است به سخنان خدا در ایوب ۲:۳۸ و ۳.

«و خداوند ایام آخر عمر ایوب را بیش از آغازش برکت داد. او صاحب چهارده هزار گوسفند، شش هزار شتر، هزار جفت گاو نر، و هزار ماده‌الاع شد.»^۳ و نیز صاحب هفت پسر و سه دختر.^۴ دختر اول را پیمه، دومی را قصیعه، و سومی را قرن هفوک نام نهاد.^۵ در سراسر آن سرزمین دخترانی به زیبایی دختران ایوب یافت نمی‌شدند، و پدرشان بدیشان در میان برادرانشان میراث بخشید.^۶ پس از آن، ایوب صد و چهل سال زندگی کرد، و فرزندان و فرزندان فرزندان خود را تا پشت چهارم دید.^۷ «و ایوب، پیر و سالخورده، در گذشت.

کنند بود، به عمل آوردند، و خداوند ایوب را حجت فرمود.

برکت خداوند بر ایوب

چون ایوب برای دوستانش دعا کرد، خداوند سعادت‌مندی را به وی بازگردانید. و خداوند دو چندان آنچه ایوب بیشتر داشت، بدو بخشید. «و تمامی برادران و خواهران و همه آشنایان قدیمش نزد او آمده، در خانه‌اش با و نان خوردند. ایشان به سبب تمامی مصیبتی که خداوند بر وی نازل کرده بود با او هم‌ردی کرده، تسلی‌اش دادند، و هر یک سکه‌ای نقره و یک حلقه طلا به او بخشیدند.

۳۱:۴۲ در عبری: یک "قسیعنا" قسیعنا یک و احد، یولی است که معلوم نیست جقدر وزن و ارزش داشته است.

معرفی کتاب مزامیر

در کتاب مقدس عبری، عنوان این کتاب 'ستایشها' است. عنوانی که در کتاب مقدس یونانی برای آن به کار رفته، از کلمه‌ای مشتق شده است به معنی 'به خدا در آوردن زده‌ها'. بنابراین، مفهوم موسیقی در آن مستتر است. کلمه 'مزامیر' در عربی، جمع 'مزمار' است. به معنی شعری که با موسیقی خوانده می‌شود. این کتاب گاه 'زبور داوود' نیز نامیده شده است. یعنی کتاب یا نوشته داوود.

کتاب مزامیر را هفت نویسنده به نگارش در آورده‌اند. داوود پادشاه نویسنده ۷۳ مزمو از کل مزامیر است؛ ده مزمو را پسران قوزح نوشته‌اند (مزامیر ۴۲، ۴۴-۴۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷)؛ آساف نیز دوازده مزمو را به نگارش در آورده (مزامیر ۵۰، ۷۳-۸۳). سایر نویسندگان عبارتند از سلیمان (مزامیر ۷۲ و ۱۲۷)، موسی (مزمو ۹۰)، هیمان (مزمو ۸۸)، و ایثان (مزمو ۸۹). هویت نویسنده پنجاه مزمو باقی مانده روشن نیست. ولی اغلب عزرا را نویسنده آنها می‌دانند. مزامیر در طول هزاران سال، سرودهای عبادتی یهودیان و مسیحیان بوده است.

کتاب مزامیر را نمی‌توان بر اساس موضوع تقسیم‌بندی کرد. اما اغلب آن را به پنج مجموعه یا کتاب به شرح زیر تقسیم می‌کنند. هر کتاب شامل موضوعات مختلف نظیر بیان رنج، درخواست کمک، اعلام توکل به خداوند و پیروزی در او، بخشهایی از تاریخ قوم اسرائیل، و حمد و ستایش خدا است. هر کتاب، با جمله‌ای در ستایش خدا به پایان می‌رسد.

تقسیم‌بندی کلی

- کتاب اول: مزامیر ۱ تا ۴۱
- کتاب دوم: مزامیر ۴۲ تا ۷۲
- کتاب سوم: مزامیر ۷۳ تا ۸۹
- کتاب چهارم: مزامیر ۹۰ تا ۱۰۶
- کتاب پنجم: مزامیر ۱۰۷ تا ۱۵۰

مزامیر

کتاب اول

راه پارسایان و راه شریان

خوشا به حال کسی که در مشورت
شریان کام نزند

و در راه کنهکاران نایستد

و در محفل تمسخرگران نشیند؛

بلکه رغبتش در شریعت خداوند باشد

و شبانه‌روز در شریعت او تأمل کند.

او بسان درختیست نشانده بر کناره جویبار.

که میوه خویش در موسمش آرد به بار.

و برگش نیز پژمرده نشود.

و در هر آنچه کند کام یابد.

نیکن چنین نیستند شریان

بلکه همچو گاهند که دست باد

می‌راندشان.

پس شریان را در داورى تاب

ایستادن نیست

و نه کنهکاران را در جمع پارسایان.

زیرا خداوند راه پارسایان را می‌پاید

اما طریق شریان به نابودی می‌انجامد.

سلطنت پادشاه برگزیده خدا

از چه سبب قومها می‌شورند

و ملتها به عبت تدبیر می‌کنند؟

پادشاهان زمین به صف می‌شوند

و فرمانروایان به مشورت می‌نشینند،

بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او؛

که «بیایید بندهایشان بگسلیم

و زنجیرهایشان از خود بیفکنیم.»

آن که در آسمانها جلوس کرده، می‌خندد؛

خداوندگار ریشخندشان می‌کند.

آنگاه در خشم خویش بدیشان سخن

خواهد گفت،

و به غضب خویش ایشان را هراسان

خواهد ساخت.

خواهد گفت: «من پادشاه خود را نصب

کرده‌ام.

بر کوه مقدسم صهیون.»

و حال، من حکم را باز می‌گویم.

خداوند مرا گفته است: «تو پسر من

هستی؛

امروز من تو را مولود ساخته‌ام.

از من بخواه، که ملتها را میراث تو

خواهم گردانید

و کرانه‌های زمین را ملک تو خواهم

ساخت.

به عصای آهنین ایشان را خواهی شکست

و همچون کوزه کوزه‌گر خردشان

خواهی کرد.

زیرا تو بر رخسار همه دشمنانم می زنی
و دندانهای شیران را خورد می کنی.

۱ نجات از آن خداوند است:

برکت تو بر قومت باد! سلاه

آنگاه که می خوانم، اجابتم فرما

برای سلاز سریندگان: یا هسراهی
سازهای زهی، مزبور د بود.

۲۴ ای خدای حق ستانم،

آنگاه که می خوانم، اجابتم فرما.

در تنگی فراخی ام بخشیدی.

فیضم ببخشا، و دعایم بشنو. سلاه

۵ تا چند، ای آدمیزادگان، عزت من دلت

خواهد بود؟

تا چند بطالت را دوست داشته در پی

دروغ خواهید رفت؟ سلاه

۶ بدانید که خداوند سرسپر دکان را برای

خود جدا کرده است

و چون او را بخوانم، خداوند خواهد

شنید.

۷ خشمگین باشید اما گناه نکنید:

در دلتان بر بسترهای خویش

بیندیشید و خاموش باشید. سلاه

۸ قربانیهای شایسته تقدیم کنید.

و بر خداوند توکل بدارید.

۹ بسیاری می گویند: «کیست که بر ما

احسان کند؟»

خداوند، نور روی خود را بر ما تابان

ساز!

۱۰ پس حال خردمند باشید، ای شاهان،

و ادب شوید، ای فرمانداران جهان.

۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید

و با لرز به وجد آید.

۱۲ پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید،

و در راه هلاک شوید.

زیرا خشم او به دمی فروخته می شود.

خوشا به حال همه آنان که به او پناه

می برند.

خداوند، بر خیز

مزبور داوود، آنگاه که از پسر

خود ایشالوم می کربخت.

۱۳ خداوند، چه بسیارند دشمنانم!

بسیاری بر ضد من برمی خیزند.

۱۴ بسیاری درباره جان من می گویند:

«برای او در خدا نجاتی نیست.»

سلاه

۱۵ اما تو ای خداوند، سپر هستی به دورم،

جلال من و سر فرازنده من.

۱۶ خداوند را به فریاد بلند می خوانم

و او از کوه مقدسش اجابتم فرمود.

سلاه

۱۷ من آرمیده، به خواب رفتم،

و باز بیدار شدم، زیرا خداوند نگاهم

می دارد.

۱۸ از هزاران هزار نخواهم ترسید

که از هر سو بر من صف آراسته اند.

۱۹ خداوند، بر خیز!

ای خدای من، نجاتم ده!

* ۲:۳ معنی این کلمه که بارها در کتاب مزامیر به کار رفته است، روشن نیست ولی احتمالاً مصفاً یعنی مرطوب نه مویزایی یا مراسم نیایشی است.

* ۴:۴ یا: «بلرزید» و یا «بترسید».

و در حیرت از تو، به سوی معبد
مقدست پرستش خواهم کرد.
خداوندا، به سبب دشمنانم مرا در
طریق درست خود رهبری فرما
و راه خود را پیش روی من راست
گردان.

^۹ زیرا که حقیقت بر زبانشان نیست
و در باطنشان تباهی است و بس.
کلویشان گوری است گشاده،
و زبان خود را چرب می کنند.
^{۱۰} خدایا، ایشان را تقصیرکار بشمار،
باشد که به سبب مشورتهای خود
بیفتند؛

به سبب کثرت نافرمانیهایشان
دورشان افکن،
زیرا که بر تو شوریده اند.

^{۱۱} اما آنان که به تو پناه می آورند
جملگی شادمان شوند
و جاودانه بانگ شادی برآورند.
زیر سایه خود محفوظشان بدار
تا دوستداران نام تو در تو وجد کنند.
^{۱۲} زیرا تو، خداوندا، پارسایان را برکت
می دهی
و آنان را با لطف خود چون سپر
احاطه می کنی.

خداوندا، جانم را برهان

برای سالار سرایندگان: یا همراهی سازهای
زهی: در مایه شمشیریت: ^{۱۳} مزموور داوود.
خداوندا، در خشم خود تویبخم مکن،
و در غضب خویش تأدیبم منما.
^{۱۴} خداوندا، مرا فیض عطا فرما، زیرا که
پژمرده ام؛

^۱ تو شادمانی در دل من نهاده ای،
پیش از هنگامی که غله و شراب تازه
ایشان فراوان کشت.
^۲ به سلامتی آرمیده و به خواب هم
می روم
زیرا تو تنها ای خداوند مرا در امنیت
ساکن می سازی.

مرا در طریق درست خود رهبری فرما

برای سالار سرایندگان: یا همراهی
سازهای بادی، مزموور داوود.
^۳ ای خداوند، به سخنانم گوش
فرماده
و نانهام را ملاحظه فرما.
^۴ ای پادشاهم و ای خدایم،
به صدای فریادم توجه کن،
زیرا به تو دعا می کنم.
^۵ خداوند، صبحگاهان صدای مرا
می شنوی؛
بامدادان، استدعایم را به حضورت
می آریم
و انتظار می کشم.

^۶ تو خدایی نیستی که از شرارت لذت
ببری؛
بادی نرد تو میهمان نتواند شد.
^۷ خودستایان در برابر دیدگانت نتوانند
ایستاد؛

تو از همه بدکاران نفرت می کنی.
^۸ تو دروغگویان را هلاک می سازی.
خداوند از اشخاص خونریز و
فریبکار گراحت دارد.

^۹ اما من از کثرت محبت تو به خانهات
در خواهم آمد.

^{۱۳} خداوندا صفا: حتی در یوغ به میوهایی است.

مرا از همه تعقیب کنندگانم نجات ده
و برهان.
مبادا همچون شیر جان مرا بدرند.
و پاره پاره‌ام کنند و رهاننده‌ای نباشند.
ای یهوه خدای من، اگر این را کرده باشم
و دستانم به ظلم آلوده باشد؛
اگر دوست خود را به بدی عوض داده باشم.
یا دشمنم را بی سبب تاراج کرده باشم.
بگذار دشمنانم جانم را تعقیب کند و به من برسد؛
بگذار حیاتم را بر زمین پایمال کند
و جانم را در خاک ساکن سازد.
سلاه

خدایاندا، در خشم خویش برخیز.
و در برابر غضب دشمنانم قیام کن.
برای من بیدار شو.
ای که عدالت را حکم کرده‌ای.
بگذار جماعت قومها بر تو کرد آیند.
فوق ایشان به مقام اعلی بازگرد.
خدایاندا بر مردمان داوری می کنی.
خدایاندا، فراخور پارسایی ام مر د ده
بده.

فراخور صداقتی که در من است.
ای خدای عادل.
که دلها و ذهنها را می آزماهی.
شرارت شیران را پایان بخش
و پارسایان را استوار گردان.

خدایاندا، شفایم بخش، زیرا
استخوانهایم مضطرب است.
و جانم سخت پریشان است.
و اما تو، ای خدایاندا، تا چند؟
خدایاندا، بازگرد و جانم را برهان؛
به خاطر محبت خویش نجاتم بخش.
د زیرا مردگان، تو را یاد نتوانند کرد.
کیست که در هاویه تو را بستاید؟
از نالیدن خسته‌ام،
هر شب بستم را غرق اشک
می کنم،
و تختخوابم را به گریه تر می سازم.
دیدگانم از اندوه، کم سو شده
و به سبب همه دشمنانم، تار کشته
است.

ای همه بدکاران از من دور شوید.
زیرا خدایاندا صدای گریه مرا شنیده
است.
آری، خدایاندا التماس مرا شنیده است؛
خدایاندا دعای مرا قبول می فرماید.
دشمنانم جملگی سرافکننده و سخت
پریشان خواهند شد،
آنان روی برگردانیده، به ناگاه خجل
خواهند گشت.

به تو پناه می آورم

شیگایون داوود، که به سبب سخنان
کوش پناه‌یابی برای خدایاندا سرآید.

ای یهوه خدای من، به تو پناه
می آورم؛



* ۵:۶ یا: "مکان مردگان"; همچنین در بقیه کتاب.

* ۶:۶ یا: "تمامی شب".

* ۷: احتمالاً اصطلاحی ادبی یا مربوط به موسیقی است.

* ۵:۷ در عبری: "جلالم" که در اینجا به "جان" اشاره دارد.

تو جلال خویش را بر فراز آسمانها گسترانیده‌ای. از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب دشمنانت ستایش را بنیان نهادی، تا خصم و انتقام‌گیرنده را خاموش گردانی.	سیر من خداست. که راست‌دلان را نجات‌دهنده است. خدا داور عادل است. خدایی که هر روزه به خشم می‌آید. گر انسان توبه نکند. شمشیر خود را تیز خواهد کرد. و کمان خود را کشیده، آماده خواهد فرمود.
چون به آسمانهای تو بنگرم، که صنعت انگشتان توست، و به ماه و ستارگان که تو بر قرار داشته‌ای، گویم: انسان چیست که در اندیشه‌اش باشی، و بنی آدم، که به او روی نمایی؟	برای او سلاحهای مرکباز مهیا کرده، تیرهای خود را آتشین خواهد ساخت. بنگر آن کس را که به شراوت ایستن شده، و به فتنه حامله کشته، دروغ می‌زاید. خفته‌ای می‌کند و آن را کود می‌کند. و در چاهی که خود کنده است، فرو می‌افتد.
او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی. بر کارهای دستت، او را چیرگی بخشیدی و همه چیز را زیر پاهای او نهادی: گوسفندان و گاوان راه به تمامی، و جانوران صحرا را؛ پرندگان آسمان، و ماهیان دریا را؛ و هر آنچه را که از راه دریاها می‌گذرد.	فتنه او بر سرش خواهد برکشت. و خشونتش بر فرق سرش فرود خواهد آمد. خداوند را به شایستگی عدالتش سپاس خواهم گفت، نام خداوند متعال را خواهم سرایید.
ای بیهوه، خداوندگار ما، چه شکوهمند است نام تو در سرتاسر زمین!	چه شکوهمند است نام تو برای سالار سر بنادگان، در مایه "کیثیت"، مزمور داوود. ای بیهوه، خداوندگار ما، چه شکوهمند است نام تو در سرتاسر زمین!

۱۲:۷* باز گوی آن بندگان در...

۸:۱* جلالاً مصطفاً حتی در موسیقی است.

۲:۸* ترجمه یونانی هفتاد و نه تن غیر ی "هوت".

۴:۸* در متن مسی واره کوبیا نیامده و برای روشن شدن مفهوم جمله افزوده شده است.

۵:۸* کلمه عبری "می‌توان" "القد" "ایمان" نیز ترجمه کرده (در جوغ کنید به عبرانیان ۹:۲).

۵:۸* "خدا" "ما موجودات سماوی".

همه شگفتیهای تو را بیان خواهم کرد

برای سالار سراینندگان: در مایه
'موت لپن': مزمور داوود.

۱ توراه، ای خداوند، به تمامی دل
سپاس خواهم گفت:

همه شگفتیهای تو را بیان خواهم کرد.
۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود،
نام تو را، ای متعال، خواهم سرایید.

۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند:
از حضور تو می لغزند و هلاک
می شوند.

۴ زیرا که تو مرا به انصاف دادرسی کرده‌ای:
تو بر مسند خود نشسته به عدل
داوری کرده‌ای.

۵ قومها را عتاب کرده و شریران را نابود
کرده‌ای:

نام ایشان را محو کرده‌ای تا ابدالابد.
۶ دشمن در ویرانه‌های ابدی نیست
گردیده است،

شهرهایشان را از بیخ و بن برکنده‌ای:
حتی یاد آنها نیز از میان رفته است.

۷ اما خداوند جاودانه جلوس فرموده:
او تخت خویش را برای داوری
استوار داشته است.

۸ او خود بر جهان به عدل حکم می‌راند:
و بر قومها به انصاف داوری می‌کند.

۹ خداوند برای ستمدیدگان قلعه بلند
است،

قلعه بلند در زمانهای تنگی.
۱۰ آنان که نام تو را می‌شناسند، بر تو
توکل می‌دارند.
زیرا تو، خداوند، هرگز جویندگان
خود را وانگذاشته‌ای.

۱۱ خداوند را که در صهیون جلوس
فرموده است، بسرایید:
کارهای او را در میان قومها بازگو
کنید.

۱۲ زیرا او که انتقام‌گیرنده خون است،
ایشان را به یاد می‌آورد.
او فریاد ستمدیدگان را فراموش
نمی‌کند.

۱۳ ای خداوند، مرا فیض عطا فرما
و بر آزایی که از دست دشمنانم
می‌بینم نظر کن،
ای که برافرازنده من از دروازه‌های
مرگ هستی،

۱۴ تا همه اوصاف تو را در دروازه‌های
دختر صهیون بر شماره
و در نجات تو شادی کنم.

۱۵ قومها در چاهی که خود کنده بودند،
فرود افتادند:

پای ایشان در دامی که خود نهفته
بودند، گرفتار شد.

۱۶ خداوند خود را شناسانیده و داوری
را به اجرا گذاشته است:

شریران از کارهای دست خود به ده
می‌افتند. هجایون، سلاه

* ۹: مزامیر ۹ و ۱۰ احتمالاً در اصل، شعری واحد بوده‌اند که حرف اول ابیات آن ترتیب حروف الفبای عبری بوده است در ترجمه یونانی هفتادتنان. این دو، مزموری واحد را تشکیل می‌دهند.

* ۹: یعنی: «مرگ پسر» احتمالاً اصطلاحی در موسیقی است.

* ۹:۱۶ یا "نامل": احتمالاً اصطلاحی در موسیقی است.

داوریهای تو فراتر از چشم انداز
 اوست؛
 همه دشمنان خود را ریشخند
 می کند.
 ۸ در دل خود می گوید: «هرگز جنبش
 نخواهم خورد؛
 نسل اندر نسل از بلا به دور خواهم
 بود.»
 ۹ دهانش آکنده از نفرین و فریب و ظلم
 است؛
 زیر زبانش فتنه و شرارت لانه دارد.
 ۱۰ در کمین روستاها می نشیند،
 و در جایهای مخفی بی گناهان را به
 قتل می رساند.
 در نهان طعمه خویش را می پاید؛
 ۱۱ همچون شیری در بیشه خود، به
 انتظار می نشیند.
 انتظار می کشد تا فقیران را شکار کند؛
 فقیران را گرفتار می کند و به دام
 می کشد.
 ۱۲ قربانیان او له می شوند و زبون
 می گردند،
 آنها زیر ساطع او فرو می افتند.
 ۱۳ در دل خود می گوید: «خدا فراموش
 کرده است؛
 روی خود را پوشانیده و هرگز
 نخواهد دید.»
 ۱۴ خداوند، بر خیز! خدایا، دست خویش
 برافراز.
 ستمدیدگان را فراموش مکن.
 ۱۵ چرا شرییر خدا را ناسزا گوید؟
 چرا در دل خود بگوید:
 «باز خواست نخواهد کرد»؟

۱۶ شرییران به هاویه باز خواهند کشت؛
 نیز همه قومهایی که خدا را فراموش
 می کنند.
 ۱۷ زیرا نیازمندان همیشه فراموش نخواهند
 شد.
 و امید ستمدیدگان تا ابد بر باد
 نخواهد بود.
 ۱۸ بر خیز، ای خداوند! مکذّر انسان چیره
 شود؛
 باشد که قومه در پیشگاه تو داوری
 شوند.
 ۱۹ خداوند، ترس بر جانشان بیفکن،
 تا قومه در یابند که انسانند و بس.
 سلاه

چرا خود را پنهان می کنی؟

خداوند، چرا دور ایستاده‌ای؟
 چرا خود را در زمانهای تنگی
 پنهان می کنی؟

۱ شرییران متکبرانۀ فقیران را شکار
 می کنند؛
 باشد که در نقشه‌های خود گرفتار
 آیند.
 ۲ زیرا شرییر به تمایلات نفس خود
 می بالد،
 و سودجو، خداوند را لعن و ناسزا
 می گوید.
 ۳ شرییر در غرور خویش می گوید:
 «باز خواست نخواهد کرد»
 همه اندیشه او این است که «خدایی
 نیست»
 ۴ در راههای خود همواره کاهرو است:

۱۱۰: نگاه کنید به زیر نویس ۹.

۱۱۱: باز، پنهان در نقشه‌هایی که آنان می کشند، گرفتار می آیند.

۱۱ اما تو البته می بینی، تو بر فتنه و غم
می نگری،
تا به دست خویش مکافات رسانی.
بیچارگان خویشتن را به تو می سپارند:
مددکار یتیمان، تویی.
۱۵ بازوی شریان و بدکاران را بشکن؛
شرارت ایشان را بازخواست نما،
تا اثری از آن باقی نماند.

۱۶ خداوند پادشاه است تا ابد الابد؛
قومها از سرزمین او ناپود خواهند شد.
۱۷ خداوند، تو آرزوی ستمدیدگان را
اجابت می کنی؛
آنان را قوت قلب می بخشی و گوش
خود را فرا می داری؛
۱۸ تو یتیمان و کوییدگان را دادرسی
می کنی
تا انسان خاکی دیگر زعب و وحشت
نیافرند.

خداوند در معبد مقدس خویش است

برای سالار سرایندگان، مزمور داوود.
در خداوند پناه گرفته ام؛
پس چگونه به جان من می گویند:
«همچون پرنده ای به کوه خود بگریز؛
۲ زیرا همان شریان کمان را می کشند،
و تیر را بر زه نهاده اند،
تا در تاریکی بر راست دلان بیندازند.
۳ زیرا چون ارکان منهدم می گردند،
پارسا چه می تواند کرد؟»

۴ خداوند در معبد مقدس خویش است؛
خداوند بر تخت خود در آسمان
است.

چشمان او می نکرد،
پلکهای او بنی آدم را می آزماید.
۵ خداوند پارسا و شریان را می آزماید؛
جان او بیزار است از آن که خشونت
را دوست می دارد.
۶ بر شریان اخگرهای آفریننده حوهد
بارانید؛
سهم پیاپی آنها کو کرد گذاخته و باد
سوزان خواهد بود.
۷ زیرا خداوند عادل است،
او اعمال پارسایانه را دوست
می دارد؛
صالحان روی او را نظاره خواهند کرد.

سرسپرده ای باقی نمانده است

برای سالار سرایندگان، در مایه
شمعینیت، مزمور داوود.
۱۲ خداوند، نجات بده، زیرا
سرسپرده ای باقی نمانده است
و وفاداران از میان بنی آدم محو
گردیده اند.
۱ همه به یکدیگر دروغ می گویند؛
لبهای چاپلوسشان به ریا سخن
می گویند.
۲ باشد که خداوند همه لبهای چاپلوس
را قطع کند
و هر زبان لافزن را،
۳ که می گویند: «به زبان خویش پیروز
خواهیم شد»
لبهای ما با ماست، کیست سرور ما؟
۴ خداوند می گوید: «به سبب غارت
ستمدیدگان، و ناله نیازمندان»

* ۱۱: ۶ یا "دامها".

* ۱۲: احتمالاً اصطلاحی در موسیقی است.

«کنون برمی خیزیم،
ایشان را در امنیتی که برایش آه
می کشند، بر پا خواهم داشت.»
سخنان خداوند خالص است.

همچون نقره تصفیه شده در کوره کلی
که هفت بار پاک شده باشد.

ابله می گوید خدایی نیست

برای سالار سرایندگان. مزبور داوود.

ابله در دل خود می گوید:
«خدایی نیست!»

اینان فاسدند و کارهایشان کراهت آور
است!

نیکوکاری نیست!

خداوند از آسمان

بر بنی آدم می نگرد.

تا ببیند آیا کسی هست که عاقلانه رفتار
کند

و خدا را بجوید.

«همه گمراه گشته اند،

و با هم فاسد شده اند!

نیکوکاری نیست،

حتی یکی!

آیا بدکاران را شناختی نیست؟

آنان که قوم مرا فرو می بلعند چنانکه

گوی نان می خورند،

و خداوند را نمی خوانند؟

«آنجا ایشان سخت ترسانند،

زیرا خدا با مردمان پارسا است.

شما تدبیرهای ستمدیدگان را باطل

می سازید،

اما خداوند پناه ایشان است.

کاش که نجات برای اسرائیل از صهیون

فرا می رسید!

خداوند! تو ایشان را نگاه خواهی
داشت؛

تو ما را از چنین مردمان، جاودانه
حفظ خواهی کرد.

شیران به هر سو پرت می زنند،

نگاه که فرومایگی در میان آدمیان
برافراشته شود.

تا به کی، خداوندا؟

برای سالار سرایندگان. مزبور داوود.

تا به کی، خداوندا؟ آیا مرا تا ابد

فراموش خواهی کرد؟

تا به کی روی خود را از من خواهی
پوشانید؟

تا به کی با اندیشه هایم دست به کریبان
باشم.

و همه روز در دلم غم باشد؟

تا به کی دشمنم بر من سرفراز شود؟

«ای پیهو خدای من، بر من نظر کن و
اجابتم فرما.

به چشمانم روشنایی بخش، مبادا به
خواب مرگ بخصیم؟

«مبادا دشمنم گوید: «بر او چیره شدم»
و خصمانم از تزلزلم شادمان شوند.

«و اما من، بر محبت تو توکل می دارم؛

دلم در نجات تو شادی خواهد کرد.

۲ خداوند را گفتیم: «تویی خداوندگار من؛
جز تو مرا چیز نیکویی نیست!»
۳ و اما مقدسینی که بر زمینند،
آنانند و الامر تبکائی که همه خوشی
من در ایشان است.
۴ غمهای کسانی که در پی خدایی دیگر
می شتابند،

بسیار خواهد شد؛
هدایای خوبی ایشان را نخواهم ریخت
و نامشان را بر زبان نخواهم آورد.

۵ خداوند، تویی نصیب مقرر و بیائنه من؛
تو سهم مرا نگاه می داری.
۶ حدود من به جاهای دلپذیر افتاده
است؛
میراثی دل انگیز به من رسیده.

۱ خداوند را که به من مشورت می دهد،
مبارک می خوانم؛
شبانگاه نیز دلم مرا تأدیب می کند.
۲ خداوند را همواره پیش روی خود
می دارم.

چون بر دست راست من است،
جنبش نخواهم خورد.

۳ از این رو دلم شادمان است و تمام
وجودم در وجد؛
۴ پیکرم نیز در امنیت ساکن خواهد
بود.

۵ زیرا جانم را در هاویه و انخواهی نهاد،
و نخواهی گذاشت سر سپرده تو فساد
را ببیند.

چون خداوند سعادت گذشته را به
قوم خویش بازگرداند،*
یعقوب به وجد آید و اسرائیل شادی
کند!

کیست که در کوه مقدست ساکن گردد

مزمور داوود.

۱۵ خداوندا، کیست که در خیمه تو
میهمان شود؟
و کیست که در کوه مقدست ساکن
گردد؟

۲ آن که در صداقت گام بردارد،
و درستکار باشد،
و از دل، راست بگوید.
۳ که به زبان خویش غیبت نکند،
و به همسایه اش بدی روا ندارد،
و ملامت را درباره نزدیکانش نپذیرد؛
۴ که شریان در نظر او حقیر باشند،
و آنان را که از خداوند می ترسند
حرمت بدارد؛
که به قول خویش وفا کند،
هرچند به زیانش باشد؛
۵ که پول خود را به ربا ندهد
و رشوه بر ضد بی گناه نپذیرد.
آن که اینها را به جای آورد
هرگز جنبش نخواهد خورد.

جان مرا ترک نخواهی گفت

غزل داوود.

۱۶ خدایا، مرا محافظت فرما،
زیرا که در تو پناه جستم.

* ۷:۱۴ یا: «اسیران قوم خود را باز آورد».

* ۴:۱۵ یا: «که در چشمان خویش حقیر و مرود است».

* ۱۶: معنی اصل عبری روشن نیست، ولی احتمالاً اصطلاحی ادبی یا مرموز به مدح است؛ همچنین در بقیه کتاب

* ۱۰:۱۶ یا: «گودال را ببیند».

از دست مخالفانشان نجات می‌بخشی.
 ۱ مرا همچون مردمک چشم خود نگاه
 دار؛
 و در سایهٔ بالهایت پنهانم کن،
 ۲ از شریرانی که مرا به نابودی
 می‌کشند،
 و از دشمنان جانم که احاطه‌ام
 کرده‌اند.

۳ آنان دل سنگ خود را می‌بندند
 و زبان به گستاخی می‌گشایند.
 ۴ زد پای مرا^۱ دنبال کرده و هم‌اکنون در
 محاصره‌ام گرفته‌اند؛
 بر من چشم دوخته‌اند تا بر زمینم
 افکنند.
 ۵ شیری را مانند^۲ که در دریدن حریص
 باشد،
 شیر ژیان را که در بیشه کمین گرفته
 است.

۶ خداوند، برخیز و به مقابله با ایشان بر آ
 و به زیرشان بیفکن؛
 به شعشیر خود جان مرا از دست
 شریران خلاصی ده.
 ۷ خداوند، به دست خویش مرا از چنین
 مردمان برهان،
 از مردمان این دنیا که نصیبشان تنها
 در این زندگی است و بس؛
 که شکمشان را از ذخایر خود پر
 می‌کنی،
 و به فرزندان سیر می‌شوند،
 اما آنچه از اموالشان بر جا می‌ماند به
 اطفال ایشان می‌رسد.

۸ تو راه حیات را به من خواهی آموخت؛
 در حضور تو کمال شادی است.
 و به دست راست تو لذتها تا
 ابد آباد!

در سایهٔ بالهایت پنهانم کن

دعای داوود.

۱۷ خداوند، دادخواهی مرا بشنو؛
 و به فریادم توجه فرما.
 به دعایم گوش فراده،
 که از لبانی بی‌ریا برمی‌آید.
 ۲ درد من از حضور تو صادر شود؛
 چشمانت منصفانه بنگرد.

۳ تو دل مرا از موده‌های و شبانگاه به
 سراغم آمده‌ای؛
 مرا در بوتهٔ آزمایش نهاده‌ای و هیچ
 نیافته‌ای.
 زیرا عزم کردم که زبانه تجاوز
 نکنم.

۴ و اما دربارهٔ کارهای آدمیان -
 به کلام لبان تو
 خود را از راههای خوشنیتکاران به
 دور داشته‌ام.
 ۵ گاه‌نهاییم به راههای تو استوار است؛
 پاهایم نلغزیده است.

۶ خدا یا، تو را می‌خوانم، زیرا که مرا
 اجابت خواهی کرد؛
 گوش فراده و سخنانم را بشنو.
 شکفتی محبت را بنما،
 ای که به دست راست خود
 آنان را که به تو پناه می‌آورند،

^۱ ۱۶:۱۱ یا «مورخته‌ی»

^۲ ۱۶:۱۷ در متن عبری «زردانی ما»

^۳ ۱۷:۱۷ در متن عبری «برای تو» شععی، شکل مفرد به کار رفته است؛ همچنین در آیه ۱۳.

۱۵ و اما من، در پارسایی، روی تو را نظاره
خواهم کرد؛
و چون بیدار شوم، از دیدن شباهت
تو سیر خواهم شد.

خداوند صخره من است

برای سالار سرایندگان، مزمور داوود، خدایتکنان
خداوند. داوود این سرود را هنگامی سرایید
که خداوند او را از چنگ تمام دشمنان و از
چنگ شانول رهایی داد. داوود چنین سرود:

ای خداوند، ای قوت من، تو را
دوست می‌دارم.

۲ خداوند صخره من است، دژ من و
رهاننده من؛

خدایم صخره من است که در او پناه
می‌جویم؛
او سپر من است، شاخ نجات و قلعه
بلندم.

۳ خداوند را که شایان ستایش است
می‌خوانم،
و از دشمنانم نجات می‌یابم.

۴ بندهای مرگ مرا فرو پیچیده بود،
و سیلابهای نابودی بر من هجوم
آورده بود؛

۵ بندهای هاویه به دورم تنیده بود،
و دامهای مرگ رویارویم بود.

۶ در تنگی خویش، خداوند را خواندم،
و نزد خدایم فریاد کمک بلند
کردم.

او از معبد خود صدایم را شنید،
و فریاد کمکم به درگاه وی، به
گوشش رسید.

۱ آنگاه زمین متزلزل شد و به جنبش
درآمد.

بنیان کوهها بلرزید و مرتعش کشت؛
زیرا او به خشم آمده بود.

۲ از بینی اش دود برآمد؛
از دهانش آتش سوزنده برجهید.
و اخگرهای سوزان از او شعله
برکشید.

۳ آسمان را خم کرد و فرود آمد؛
تاریکی غلیظ زیر پاهایش بود.

۴ سوار بر گروبی پرواز کرد؛
و بر بالهای باد اوج گرفت.

۵ تاریکی را پوشش خود ساخت.
و ابرهای غبار و آبهای سیاه را
سایبان بر گرداگرد خویش.

۶ از میان درخشش حضور وی
و از خلال ابرهایش
سنگهای کدابخته و اخگرهای آتشین
برون آمد!

۷ خداوند از آسمان رعد کرد،
و آن متعال آواز خود را داد،
و سنگهای کدابخته بود و اخگرهای
افروخته.

۸ او تیرهای خود را فرستاد و آنان را
پراکنده ساخت؛

برقها افکند و ایشان را پریشان کرد.
۹ آنگاه مجراهای دریا نمایان شد
و بنیان جهان آشکار گردید.

از نهیب تو، خداوند،
و از وزش باد بینی تو!

۱۰ از اعلی دست فرود آورده، مرا
برگرفت.

و از آبهای بسیار بیرونم کشید.

* ۲: ۱۸ «شاخ» در اینجا «نماد قدرت» است

* ۴: ۱۸ یا: «مرا ترسانیده».

- ۶ مرا از دشمن زور آورم رهانید.
و از نفرت کنندگانم.
زیرا که از من نیرومندتر بودند.
۷ در روز بلائی من، به مقابله با من
برآمدند.
و لئی خداوند تکیه‌گاه من بود.
۸ او مرا به مکانی فراخ بیرون آورد،
و مرا رهانید، زیرا که به من رغبت
داشت.
- ۹ خداوند فراخور پارسایی ام مرا پاداش
داده است؛
فراخور پاکى دستانم، سزایم بخشیده
است.
۱۰ زیرا که راههای خداوند را نگاه
داشته‌ام،
و شیرانه از خدایم روی
نگردانیده‌ام.
۱۱ قوانین او جملگی پیش رویم بوده
است؛
و فریض او را از خود دور نکرده‌ام.
۱۲ در حضورش بری از هر غیب بوده‌ام
و خویشتن را از تقصیر خویش نگاه
داشته‌ام.
۱۳ خداوند فراخور پارسایی ام مرا پاداش
داده است.
فراخور پاکى دستهایم در نظر وی.
۱۴ با وفادار، خود را وفادار می‌نمایی؛
با بی‌عیب، خود را بی‌عیب می‌نمایی؛
۱۵ با پاک، خود را پاک می‌نمایی،
و لئی با حيله‌گر، به زیرکی رفتار
می‌کنی.
۱۶ زیرا تو قوم افتاده را نجات می‌بخشی،
و لئی چشمان متکبر را پست
می‌گردانی.
۱۷ تویی که چراغ مرا فروزان می‌داری؛
- بیهوه، خدای من تاریکی مرا روشن
می‌گرداند.
۱۸ به یاری تو بر سپاهیان یورش می‌برم؛
و با خدایم از دیوارها برمی‌جهم.
۱۹ و اما خدا، راه او کامل است؛
کلام خداوند خالص است.
او کسانی را که بدو پناه می‌برند
جملگی سپر است.
۲۰ زیرا کیست خدا جز بیهوه؟
و کیست صخره، مگر خدای ما؟
۲۱ خداست که کمر مرا به قوت می‌بندد
و راهم را کامل می‌گرداند.
۲۲ پاهایم را همچون پاهای آهو می‌سازد،
و مرا بر بلندیهایم بر پا می‌دارد.
۲۳ دستانم را به جهت نبرد تعلیم می‌دهد؛
تا بازوانم کمان برنجین را خم کند.
۲۴ تو سپر پیروزی خود را به من
بخشیده‌ای،
و دست راستت پشتیبان من بوده؛
فروتنی تو مرا بزرگ ساخته است.
۲۵ تو راه زیر پایم را فراخ می‌سازی،
تا پاهایم نلغزد.
۲۶ دشمنانم را تعقیب کرده، به آنها
می‌رسم،
و تا هلاک نشوند، باز نمی‌گردم.
۲۷ چنان بر زمینشان می‌کوبم که یارای
برخاستنشان نباشد،
و زیر پاهایم فرو می‌افتند.
۲۸ تو کمر مرا برای جنگ به قوت
بسته‌ای،
و آنان را که به ضد من برخیزند زیر
پاهایم می‌افکنی.
۲۹ گردنهای دشمنانم را تسلیم من
کرده‌ای
و نفرت کنندگانم را هلاک می‌سازم.

۲۱ فریاد کمک برمی آورند اما فریادرسی نیست؛

از خداوند یاری می خواهند، اما اجابتشان نمی کند.

۲۲ آنان را چون غباری بر باد، می سایم و همچون گِلِ کوچه‌ها بیرون می افکنم.

۲۳ تو مرا از ستیز مردمان خلاصی می بخشی،

و بر قومها سرور می گردانی؛ مردمی که نمی شناختم، خدمتم می کنند!

۲۴ به محض شنیدن صدایم، از من فرمان می برند؛

بیگانگان در برابرم سر فرود می آورند.

۲۵ بیگانگان روحیه خود را باخته‌اند، و لرزان از قلعه‌های خود بیرون می آیند.

۲۶ خداوند زنده است! متبارک باد صحرة من!

متعال باد خدای نجات من!

۲۷ اوست خدایی که انتقام مرا می گیرد، و قومها را زیر سلطه من می آورد،

۲۸ و مرا از دشمنانم خلاصی می بخشد. آری، تو مرا بر مخالفانم برتری

بخشیده‌ای،

و از مرد خوشونتکار رهایی ام داده‌ای.

۲۹ از این رو، خداوند، تو را در میان قومها ستایش خواهم کرد،

و بهر نامت خواهم سرآید.

۳۰ او به پادشاه خود پیروزیهای بزرگ می بخشد،

و مسیح خود را محبت می کند، داوود و نسل او را، تا به ابد.

شریعت خداوند کامل است

برای سلاطین سرآیندگان. من مورد درود.

۱۹ آسمان جلال خدا را بیان می کند.

و فلک از عمل دستهایش سخن می گوید.

۲۰ روز تا روز، کلام را جاری می سازد، و شب تا شب، معرفت را اعلان می دارد.

۲۱ نه سخنی است و نه کلامی،

و آواز آنها شنیده نمی شود.

۲۲ با این همه، اولشان در سرتاسر زمین منتشر می گردد،

و کلامشان تا به کرانه‌های جهان می رسد، خیمه‌ای در آسمان برای خورشید برپا کرده است؛

۲۳ او همچون داماد از حجله خویشت بیرون می آید،

و چون پنهان شادمانه در میدان می دود.

۲۴ برخاستنش از یک کران آسمان است، مدارش تا به کران دیگر،

و هیچ چیز از حرارتش پنهان نیست.

۲۵ شریعت خداوند کامل است،

و جان را احیا می کند.

۲۶ شهادت خداوند امین است،

و ساده لوحان را حکیم می گرداند.

۲۷ احکام خداوند راست است،

و دل را شادمان می سازد.

۲۸ فرمان خداوند پاک است،

و دیدگان را روشن می کند.

۲۹ ترس خداوند ظاهر است،

و پایدار تا به ابد.

۳۰ قوانین خداوند حق است،

و به تمامی، عدل.

از صلا مرغوبتر است،
 حتی از زر بسیار خالص؛
 از شهد شیرین تر است
 حتی از قطرات شانهٔ عسل.
 خدمتکاریت نیز از آنها هشدار می‌یابد،
 و در حفظشان پاداشی عظیم است.
 کبست که اشتباهات خود را تشخیص
 دهد؟

مرا از خطای پنهان مبرا ساز!
 خدمتکاریت را از اعمال کستاخانه
 بازدار؛
 مگذار که بر من مسلط شوند!
 نگاه بی‌عیب خواهم بود،
 و مبرا از عصیان عظیم.

سخنان دهانم و تفکر دلم
 در نظرت پذیرفته آید.
 ای خداوند، که صخرهٔ من و رهانندهٔ
 من هستی!

ما نام یهوه را ذکر خواهیم کرد

برای سالار سرایندگان، مزبور داوود.
 خداوند تو را در روز تنگی
 مستجاب فرماید؛
 نام خدای یعقوب تو را محافظت
 کند!

از قدامس برای تو کمک بفرستد،
 و از صهیون تو را حمایت نماید.
 هدایای تو را جملگی به یاد آورد
 و قربانیهای تمام‌سوز تو را قبول
 فرماید. سلاوه

از روی دلت را به تو عطا کند
 و همهٔ نقشه‌هایت را جامهٔ عمل
 بپوشاند.

به سبب نجات تو بانگ شادی
 برآوریم
 و علم‌های خود را در نام خدایمان
 برافرازیم.
 خداوند همهٔ مسائلت‌های تو را به انجام
 رساند!

اکنون دانستم که خداوند مسیح خود را
 نجات می‌بخشد؛
 او از آسمان مقدسش وی را اجابت
 می‌فرماید،
 به نیروی نجاتبخش دست راست
 خویش.

اینان ارابه‌ها و آنان اسبها را،
 اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر
 خواهیم کرد.
 آنها خم شده، خواهند افتاد،
 اما ما برخاسته، خواهیم ایستاد.

خداوند، پادشاه را نجات ده!
 در روزی که بخوانیم، ما را اجابت
 فرما!

پادشاه در قوت خداوند شادی می‌کند

برای سالار سرایندگان، مزبور داوود.
 خداوند، در قوت تو پادشاه
 شادی می‌کند،
 و در نجات تو چه بسیار به وجد
 می‌آید!

۱۹:۱۰ یا "وونی"

۲۰:۲۰ - "نیروی"

۲۰:۲۰ - "تفکر بخش"

۲۰:۲۰ - "نیروی عطا فرماید"

۲۰:۲۰ - "خداوند، نجات ده! در روزی که بخوانیم، پادشاه ما را اجابت فرماید."

۱۱ هر چند بر ضد تو نقشه‌های پدید کشند
و تداویر بد اندیشند. کامیاب نخواهند
شد:

۱۲ زیرا به سبب تو برکشته خواهند
گریخت،

آنکاه که به کمان بر کشیده‌ات به
سویشان نشانه بگیری.

۱۳ خداوندا، در قوت خویش متعال شو!
دلاوری تو را می‌سراییم و می‌ستاییم.

چرا مرا وا گذاشتی؟

برای سالار سرایندگان: در مایه نغزال
سحرگامی: منمور داورود.

۲۲ ای خدای من، ای خدای من،
چرا مرا وا گذاشتی

و از نجات من و سخنان فغانم
دوری؟

۱۴ ای خدای من، همه روز فریاد

بر می‌کشم و اجابت نمی‌کنی:

همه شب نیز، و مرا خاموشی نیست!

۱۵ اما تو قدوسی،

ای که بر سرودهای ستایشی اسرائیل
جلوس فرموده‌ای.

۱۶ بر تو پدران ما توکل کردند

آری، بر تو توکل کردند و ایشان را
رهایی بخشیدی.

۱۷ نزد تو فریاد برآوردند و خلاصی یافتند:
بر تو توکل کردند و شرمند نگشتند.

۱۸ اما من گرمی بیش نیستم و انسان نی!

عار آدمیانم و تحقیر شده قوم!

۱۹ هر گه بر من می‌نگرد ریشخندم می‌کند:

۲۰ تو آرزوی دل او را برآورده‌ای
و خواهش لبانش را از وی دریغ
نداشته‌ای. بسلاه

۲۱ زیرا که با برکات فراوان بر مراد او
سبقت جستی

و تاجی از زر ناب بر سرش نهادی!

۲۲ حیات را از تو خواست، و بدو
بخشیدی،

و طول ایام را تا ابدآباد!

۲۳ جلال او به سبب نجات تو عظیم
گشته!

۲۴ فر و شکوه به وی ارزانی داشته‌ای.

۲۵ براستی که برکات جاودانی به وی عطا
کرده‌ای

و به شادی حضور خویش،
شادمانش گردانیده‌ای.

۲۶ زیرا که پادشاه بر خداوند توکل
می‌دارد؛

و از محبت آن متعال جنبش نخواهد
خورد.

۲۷ دست تو همه دشمنانت را در خواهد
یافت؛

دست راست تو به بدخواهانت
خواهد رسید.

۲۸ زمانی که حضور به هم رسانی

ایشان را چون تنور آتش خواهی
ساخت.

خداوند در خشم خود ایشان را
فرو خواهد بُرد.

و آتش، ایشان را خواهد خورد.

۲۹ نسلشان را از زمین نابود خواهی
کرد،

و اولادشان را از میان بنی آدم!

* ۳:۲۲ یا: «ساکن هستی.»

* ۵:۲۲ یا: «ناکام نمائند.»

۱۹ اما تو ای خداوند، دور مباش!
 ای قوت من، به یاری ام بشتاب!
 ۲۰ جان مرا از شمشیر برهان
 و زندگی مرا از چنگ سگان!
 ۲۱ مرا از دهان شیر نجات بخش،
 ای که از میان شاخهای گاوان وحشی
 مرا اجابت کرده‌ای!

۲۲ نام تو را به برادرانم اعلام خواهم کرد
 و در میان جماعت، تو را خواهم
 ستود.
 ۲۳ ای ترسندگان خداوند، او را بستایید!
 ای همه نسل یعقوب، او را جلال
 دهید!
 ای همه نسل اسرائیل، از هیبت او
 برسید!
 ۲۴ زیرا او مظلومیت مظلوم را حقیر و
 خوار نشمرده،
 و روی خود را از او پوشانیده است؛
 بلکه فریاد کمک او را شنیده است.

۲۵ ستایش من در جماعت بزرگ از
 توست.
 نذرهای خود را در حضور
 ترسندگان ادا خواهم کرد.
 ۲۶ مسکینان غذا خورده سیر خواهند
 شد؛
 و جویندگان خداوند او را خواهند
 ستود.
 دل‌های شما تا ابد زنده بماند!

۲۷ همه کرانهای زمین به یاد آورده،
 نزد خداوند بازگشت خواهند کرد.
 همه طوایف قومه‌ها در حضور او
 پرستش خواهند نمود.
 ۲۸ زیرا که پادشاهی از آن خداوند است؛
 اوست که بر قومه‌ها فرمان می‌راند.

دهان کج می‌کنند و سر جنبانیده،
 می‌گویند:
 ۲۹ «ای خداوند تو کل دارد!
 پس بگذار او خاکی اش دهد!
 اگر به او رغبت دارد،
 زهایی اش بخشد!»

۳۰ اما تو مرا از شکم مادر بیرون آوردی،
 و از شیر خوارگی اطینانم بخشیدی!
 ۳۱ از تولد بر تو افکنده شدم؛
 از شکم مادرم، خدای من تویی.
 ۳۲ از من دور مباش،
 زیرا که تنگی نزدیک است
 و کسی نیست که یاری کند.

۳۳ گاوان نر بسیار دور مرا گرفته‌اند،
 گاوان تومند باشان احاطه‌ام کرده‌اند.
 ۳۴ دهان خویش به فراخی بر من
 کشوده‌اند.
 چون شیران درنده غران.

۳۵ همچون آب ریخته می‌شوم،
 و استخوانهایم جملگی از هم
 گسیخته است.
 دل من چون موم
 در اندرونم گداخته شده است.
 ۳۶ قوت من چون تکه سفالی، خشکیده است؛
 و زبانم به کامم چسبیده!
 مرا به خاک مرگ نشانده‌ای.

۳۷ مکان مرا احاطه کرده‌اند؛
 دسته اوپاش کردم حلقه زده‌اند؛
 دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند!
 ۳۸ می‌توانم همه استخوانهایم را بشمارم.
 آنان خیره بر من چشم دوخته‌اند.
 ۳۹ جامه‌هایم را میان خود تقسیم کرده‌اند
 و بر تن پوش من قرعه افکنده‌اند.

۲۹ همه قوی بُنیگان زمین غذا خورده،
سجده خواهند کرد؛
و آنان که به خاک فرو می روند،
جملگی در حضورش زانو
خواهند زد،
حتی آن که نمی تواند خویشتن را
زنده نگاه دارد.
۳۰ آیندگان در خدمت او خواهند بود؛
و به نسلهای بعدی درباره
خداوندگار خبر خواهند داد.
۳۱ و آنان به قومی که در آستانه تولدند
عدالت او را اعلام خواهند کرد،
و خواهند گفت که او این را کرده
است.

خداوند شبان من است

مزمور داوود.

۲۳ خداوند شبان من است؛
محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.
۲ در چراگاههای سرسبز مرا می خواباند؛
نزد آبهای آرامبخش رهبری ام می کند.
۳ جان مرا تازه می سازد،
و به خاطر نام خویش،
به راههای درست هدایت می فرماید.
۴ حتی اگر از تاریکترین وادی^۱ نیز
بگذرم،
از بدی نخواهم ترسید،
زیرا تو با منی؛
عصا و چوبدستی تو
قوت قلبم می بخشند.

۵ سفرهای برای من در برابر دیدگان
دشمنانم می گسترانی!
سرم را به روغن تدهین می کنی
و پیاله ام را لبریز می سازی.
۶ همانا نیکویی و محبت، تمام روزهای
زندگی ام در پی من خواهد بود.
و سالیان دراز در خانه خداوند ساکن
خواهم بود.

شاه جلال

مزمور داوود.

۲۴ زمین و هر آنچه در آن است
از آن خداوند است.
جهان و همه ساکنانش.
۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد
و بر آبها آن را استوار ساخت.
۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟
و کیست که در مکان مقدس او
بایستد؟
۴ آن که پاک دست و صاف دل باشد،
که جان خود را به سوی آنچه باطل
است، برنیفزاند،
و قسم دروغ نخورد.
۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت،
و عدالت را از خدای نجات خویش.
۶ اینچنین اند مردمان جوینده او.
جویندگان روی تو، ای خدای
یعقوب.^۱ سلاه
۷ ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید!

* ۴:۲۳ در ترجمه های سنتی: "وادی سایه مرگ".

* ۶:۲۳ یا "رحمت".

* ۱:۲۴ یا: "زمین و پری آن".

* ۴:۲۴ یا: «قسم دروغین نخورد».

* ۶:۲۴ در دو نسخه عبری و سریانی (همچنین نگاه کنید به نسخه ترجمه یونانی هفتاد و نه تن)، در اکثر نسخه های عبری

"ای یعقوب".

بر حسب محبت خود مرا یاد کن،
به خاطر نیکویی خود، ای خداوند.

^۸ خداوند نیکو و راست است:

از این رو، راه را بر گمراهان
می‌نماید.

^۹ او فروتنان را در طریق عدالت سالک
می‌گرداند.

و راه خویش را به افتادگان
می‌آموزد.

^{۱۰} همه راههای خداوند محبت و وفا
است.

برای آنان که عهد و شهادت او را نگاه
می‌دارند.

^{۱۱} خداوند، به خاطر نام خود تقصیر مرا
بیامرز،

زیرا که بزرگ است!

^{۱۲} کیست آن که از خداوند بترسد؟

خداوند راه برگزیده خویش را بر او
خواهد نمود.

^{۱۳} جان او در نیکویی به سر خواهد برد،
و نسل او وارث زمین خواهند شد.

^{۱۴} محرم اسرار خداوند، ترسندگان اویند؛
او عهد خویش را بدیشان می‌نماید.

^{۱۵} چشمان من همواره بر خداوند است،
زیرا اوست که پاهای مرا از دام

می‌رهاند.

^{۱۶} به من روی کن و مرا فیض ببخشا،

زیرا که بی کس و ستم‌دیده‌ام.

^{۱۷} تنگیهای دل من بسیار گشته:

مرا از مشقت‌هایم برهان.

^{۱۸} ستم‌دیدی و رنج مرا بین،

و همه گناهانم را بیامرز.

ای درهای قدیمی، برافراشته شوید،

تا شاه جلال داخل شود!

این شاه جلال کیست؟

خداوند نیرومند و دلاور،

خداوند که در جنگ، دلاور است!

^{۱۹} ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید؛

ای درهای قدیمی، برافراشته شوید،

تا شاه جلال داخل شود.

این شاه جلال کیست؟

خداوند لشکرها،

اوست شاه جلال! سلاه

طریقهای خود را به من بیاموز

مزامیر داوود.

^{۲۵} خداوند، جان خود را به سوی
تو برمی‌افرازم؟

^۱ ای خدای من، بر تو توکل می‌دارم؛

مکذاب سرافکننده شوم.

و دشمنانم بر من فخر کنند.

^۲ آری، کسی که برای تو انتظار بکشد

هرگز سرافکننده نخواهد شد؛

کسانی سرافکننده خواهند شد

که بی سبب خیانت می‌ورزند.

^۳ خداوند، راههای خویش را بر من بنما،

و طریقهای خود را به من بیاموز!

^۴ مرا در راستی خود سالک گردان و مرا

بیاموز،

زیرا که تو خدای نجات من هستی؛

همه روز، منتظر تو هستم!

^۵ خداوند، رحمت و محبت خود را به یاد آر،

زیرا که آنها از ازل بوده است.

گناهان جوانی‌ام را به یاد میاور،

و نه نافرمانیهایم را!

۱۹ بر دشمنانم بنگر که چه بسیار گشته‌اند
و چه خشونتگرانه بر من کینه
می‌ورزند.
۲۰ جانم را حفظ کن و مرا رهایی ده!
مگذار سرافکنده شوم،
زیرا که در تو پناه جُسته‌ام!
۲۱ باشد که صداقت و درستی، مرا پاس
دارند،
زیرا که منتظر تو هستم!
۲۲ خدایا، اسرائیل را از همه تنگباهش
فدیه کن.

خداوندا، حکم بر برائتم ده

مزمور داوود.

۲۶ خداوندا، حکم بر برائتم ده،
زیرا که من در صداقت خویش
گام برداشته‌ام،
و بی‌تزلزل بر خداوند توکل کرده‌ام.
۲ خداوندا، مرا امتحان کن و بیازما،
دل و اندیشه‌ام را از بوتۀ آزمایش
بگذران؛
۳ زیرا محبت تو را همواره پیش چشم
خود دارم،
و پیوسته در سایه وفاداری تو گام
می‌زنم.

۴ با مردان باطل همنشین نمی‌گردم،
و با ریاکاران همراه نمی‌شوم؛
۵ از جماعت بدکاران بیزارم
و با شریران همنشینی نمی‌کنم.
۶ دستهایم را در بی‌گناهی می‌شویم،
و مذبح تو را، خداوندا، طواف
می‌کنم؛

۱ تا آواز شکرگزاری را بشنوانم.
و همه شکفتیهای تو را بازگویم.
۲ خداوندا، محل خانه تو را دوست
می‌دارم،
و جایگاه سکونت جلالت را.
۳ جان مرا با کناهکاران بر مگیر.
و نه حیات مرا با مردمان خون‌ریز؛
۴ که در دستانتان ترندهای شیرین
است،
و دست راستشان آکنده از رشوه.

۵ و اما من در صداقت خویش گام
برمی‌دارم؛
فدیه‌ام کن و فیضم ببخشا.
۶ پایم در جای هموار ایستاده است؛
در جماعت بزرگ خداوند را متبارک
می‌خوانم.

خداوند نور و نجات من است

مزمور داوود.

۲۷ خداوند نور من و نجات من
است؛
از کد بترسم؟
خداوند پناهگاه جان من است؛
از کد هراسان شوم؟
۱ چون بدکاران بر من هجوم آورند تا
گوشت تنم را بخورند،
چون خصمان و دشمنانم بر من
بتازند،
آنانند که می‌لغزند و می‌افتند.
۲ اگر لشکری به مقابله با من اردو زند،
دلّم نخواهد ترسید؛
اگر جنک بر من برپا شود
در آن نیز اطمینان خواهم داشت.

یک چیز از خداوند خواسته‌ام،
و در پی آن خواهم بود:
که همه روزهای زندگیم
در خانه خداوند ساکن باشم،
تا بر زیبایی خداوند چشم بدوزم
و در معبدش، پاسخم را بجویم.

زیر در روز بلا

مرا در سایبان خود پنهان خواهد کرد،
و در پوشش خیمه خویش مخفی
خواهد ساخت.
و بر صخره، در جای بلندم قرار خواهد داد.
نگاه سرم بر دشمنان کردا کردم
افراشته خواهد شد،
و با فریادهای شادی در خیمه او قربانی
خواهم کرد؛
و برای خداوند خواهم سراپید و
خواهم نواخت.

خداوند، چون بخوانم، او از من را بشنود؛
مرا فیض ببخشا و اجابتم فرما.
ای دل من، او به تو گفته است: «روی
مرا بجوی!»
خداوند، روی تو را خواهم جست.
روی خویش از من پنهان مکن،
و خدمتگزاری را خشمگینانه بر مگردان؛
ای که یاور من بوده‌ای.
ای خدای نجات من،
ضرمه مکن و ترکم ممانا،
گرچه پدر و مادرم ترکم کنند،
خداوند مرا خواهد پذیرفت.


خداوند، راه خود را به من بیاموز،
و به سبب دشمنانم

مرا به راه هموار هدایت فرما.
به آرزوی خصمانم تسلیم مکن،
زیرا شاهدان دروغین بر من
برخاسته‌اند،
که خشونت را برمی‌دمند.

اما من باور دارم که نیکویی خداوند را
در زمین زندگان خواهم دید.
برای خداوند انتظار بکش،
نیرومند باش و دل قوی دار؛
آری، منتظر خداوند باش!

خداوند نیرو و سپر من است

مزمور داوود.

ای خداوند، ای صخره من، تو را
می‌خوانم 
کوش خویش بر من میند.
مبادا اگر خاموش بمانی،
همچون کسانی کردم که به گودال
فرو می‌روند.
چون تو را به یاری می‌خوانم،
و دستانت را به سوی قدس الاقداس
تو برمی‌افزایم
فریاد التماسم را بشنو.

مرا با شریران محکوم مکن،
با آنان که شرارت را پیشه خود
ساخته‌اند؛
که با همسایگانشان دم از صلح و صفا
می‌زنند.
اما بدی در دل ایشان است.
آنان را بر حسب اعمالشان جزا ده،
و بر طبق شرارت کرده‌هایشان؛
آری، بر حسب عمل دستهایشان جزایشان ده

۴:۲۸-۱: «گو: ای مکان مردگان! همچین در بقعه کتاب.

۴:۲۸-۳: در عذری: «مرا با شریران مکش».

خداوندی که بر روی آبهای بسیار
است.
۲ اوای خداوند نیرومند است:
اوای خداوند پرشکوه است.
۳ اوای خداوند درختان سدر را می شکند:
خداوند سدرهای لبنان را در هم
می شکند.

۴ او لبنان را همچون کوساله‌ای
برمی جهانند.
و سیریون را چونان گاوی جوان.
۵ اوای خداوند تیرهای آتشین آذرخش
می فرستند.
۶ اوای خداوند بیابان را می لرزاند:
خداوند بیابان قادش را می لرزاند.
۷ اوای خداوند سروها را می لرزاند
و جنگل را بی برک می گرداند.
در معبد او همکان ندا می کنند:
«جلال!»

۸ خداوند بر توفان آب جنوس فرموده
است.
خداوند چون پادشاه جنوس
فرموده است. تا به ابد.
۹ باشد که خداوند قوم خود را نیرو
بخشد:
باشد که خداوند قوم خود را به
سلامتی مبارک سازد.

صبحگاهان شادمانی فرا می رسد
مزمور داوود، سرودی بری تخصص معبد.
خداوند، تو را تمجید می کند.
۳۰ زیرا که مرا بالا کشیدی.

و ایشان را به سزای اعمالشان برسان.
۵ از آن رو که به کارهای خداوند اعتنا
نمی کنند
و نه به عمل دستهای او،
پس ایشان را منهدم خواهد ساخت
و دیگر هرگز بنا نخواهد کرد.

۶ متبارک باد خداوند،
زیرا فریاد التماس مرا شنیده است.
۷ خداوند نیرو و سپر من است:
دلم بر او توکل دارد، و مدد یافته‌ام.
قلبم آکنده از شادی است
و با سرو، او را سپاس می گویم.

۸ خداوند قوت قوم خویش است،
و قلعه نجات برای مسیح خود.
۹ قوم خویش را نجات بخش و میراث
خود را مبارک فرما!
ایشان را شبان باش و تا ابد بر دوش
خود ببر.

وصف خداوند را بگویید

مزمور داوود.

۲۹ ای آسمانیان، وصف خداوند
را بگویید!
وصف جلال و قوت خداوند را بگویید!
۲ وصف جلال نام خداوند را بگویید!
خداوند را در قردوسیتش پرستش
کنید!

۳ اوای خداوند بر روی آبهاست؛
خدای جلال رعد می دهد.

* ۱:۲۹ در عبری: "فرزندان خدایان".

* ۶:۲۹ همان کوه حرمون است.

* ۷:۲۹ در عبری: «شعله‌های آتش را می ترساند».

* ۹:۲۹ یا: «اوای خداوند غزالها را به درد دریمان می اندازد».

* ۳۰: یا "کاخ".

«خداوند، بشنو و مرا فیض عطا فرما؛
خداوند، یاور من باش.»

«تو شیون مرا به رقص بدل کردی؛
پلاس را از تنم به در آوردی
و مرا به شادی پوشانیدی،
تا همه وجودم تو را بسراید و خاموش
نماند.

ای یهوه خدای من، تو را جاودانه
شکر خواهم گزارد.

دعا برای رهایی از دشمنان

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود.

در تو، خداوند، پناه جُسته‌ام،
مگذار هرگز سرافکننده شوم؛
در عدل خویش مرا خلاصی ده.
گوش خویش به من فرا دار،
و به زودی به رهایی ام بیا؛
برایم صخره امنیت باش
و دژ استوار، تا نجاتم بخشی.

براستی که صخره و دژ من تویی،
پس به خاطر نام خود مرا هدایت و
رهبری کن.
مرا از دامی که در راه من گسترده‌اند، به
در آر،
چراکه تو پناهگاه منی.

روح خود را به دست تو می سپارم؛
تو مرا فدیة کرده‌ای، ای یهوه خدای
امین.

مرا با پیروان بتهای بی ارزش کاری
نیست؛
من بر خداوند توکل دارم.

و نگذاشتی دشمنانم بر من شادی
کنند.

ای یهوه خدای من، نزد تو فریاد کمک
بر آوردم
و مرا شفا بخشیدی.

خداوند، تو جان مرا از هاویه
بر آوردی؛

و مرا از میان آنان که به گودال
فرو می روند، زنده ساختی.

ای سرسپردگان خداوند، او را بسرایید؛
نام قیوس او را بیستایید!

زیرا خشم او دمی بیش نمی پاید،
اما لطفش همه عمر را در بر می گیرد؛
شبی ممکن است سراسر به گریه
بگذرد.

وئی صبحکاهان شادمانی رخ
می نماید.

و اما من، در اسودکی خود گفتم:

«هرگز جنبش نخواهم خورد.»

خداوند، نگاه که لطف تو شامل حال
بود،

کوه مرا در قوت استوار کردانیدی؛
ما چون روی از من نهان کردی،
هر آن کشتیم.

خداوند، تو را می خوانم؛

نزد تو، ای خداوندگار، فریاد التماس
بنند می کنم؛

در مرک من چه سودی است.

و در فرو رفتنم به گودال چه فایده؟

آیا خاک تو را خواهد ستود؟

آیا از امانت تو خبر خواهد داد؟

۸ خداوندا، مکذار سرافکنده شوم،
 زیرا که تو را می خوانم؛
 باشد که شریان سرافکنده شوند
 و در خاموشی به هاویه فرو روند.
 ۹ باشد که لبهای دروغگویشان خاموش
 شود،
 که با غرور و اهانت
 بر ضد پارسایان سخن به گستاخی
 می گویند.

۱۰ وه که چه عظیم است احسان تو
 که برای ترسندگانت ذخیره کرده ای.
 و آن را برای کسانی که در تو پناه می جویند.
 در برابر چشمان بنی اده به عمل
 می آوری.
 ۱۱ ایشان را در مخفیگاه حضور خود
 از دسیسه های آدمیان پنهان می کنی؛
 آنها را در خیمه خود
 از زبانهای ستیزه گر ایمن می دری.

۱۲ متبارک باد خداوندا،
 زیرا که محبت خود را به طرز
 شکفتنکیز بر من آشکار کرد
 آنگاه که در شهری که در محاصره
 بود، به سر می بردم.
 ۱۳ اما من، در دلهره خود گفتم:
 «از چشمان تو افتادم!»
 اما چون تو را به یاری خواندم
 فریاد التماس مرا شنیدی.

۱۴ ای همه سرسپردگان خداوندا،
 او را دوست بدارید!
 خداوند وفاداران را حفظ می کند.
 اما متکبران را به فراوانی سزا می دهد.
 ۱۵ نیرومند باشید و دل قوی دارید.
 ای همه کسانی که برای خداوند
 انتظار می کشید.

۶ محبت تو مایه شادی و سرور من
 خواهد بود.
 زیرا که مصیبت مرا دیده ای
 و از تنگیهای جانم نیک آگاهی.
 ۷ مرا به دست دشمن نسپردی
 بلکه پاهایم را در جای وسیع بر پا
 داشتی.

۸ خداوندا، مرا فیض عطا فرما،
 زیرا که در تنگی هستم؛
 چشمانم از غصه کاهیده شده است،
 جان و تن من نیز.
 ۹ زیرا زندگی ام از غم به سر آمده،
 و سالهایم از ناله؛
 به سبب گناهم نیرویی در من نمانده،
 استخوانهایم پوسیده است.

۱۰ به سبب همه دشمنانم مضحکه شده ام.
 بخصوص نزد همسایگانم.
 دوستانم از من می هراسند؛
 هر که مرا در بیرون بیند، از من
 می گریزد.
 ۱۱ همچون مرده از خاطرها رفته ام؛
 و چون کوزه شکسته گشتم.
 ۱۲ زیرا افترا از بسیاری می شنوم،
 و در هر سو رعب و وحشت است؛
 بر من با هم توطئه می چینند
 و به قصد جانم دسیسه می کنند.

۱۳ و اما من بر تو، ای خداوند، توکل
 می دارم؛
 و می گویم: «خدای من تو هستی.»
 ۱۴ زمانهای من در دستان توست؛
 مرا از چنگ دشمنان و آزردهندگانم
 برهان.
 ۱۵ روی خود را بر خدمتگزارت تابان ساز؛
 در محبت مرا نجات بخش.

خوشا به حال آن که عصیانش آمرزیده شد

قصیدهٔ داوود.

۳۳ خوشا به حال آن که عصیانش
آمرزیده شد.

و گناهش پوشانیده گردید.
خوشا به حال آن که خداوند خطایی به
حسابش نکذارد
و در روحش فریبی نباشد.

۳ هنگامی که خاموشی گزیده بودم،

استخوانهایم می‌پوسید

از ناله‌ای که تمام روز بر می‌کشیدم.

۴ زیرا دست تو روز و شب بر من

سنگینی می‌کرد؛

طراوتم به تمامی از میان رفته بود،

بسان رطوبت در گرمای تابستان.

سلاسه

۵ آنگاه به گناه خود نزد تو اعتراف کردم

و جرمم را پنهان نداشتم.

گفتم: «عصیان خود را نزد خداوند

اعتراف خواهم کرده»

و تو جرم گناهم را عفو کردی.

سلاسه

۶ از این رو، باشد که هر پیرو سرسپردهٔ

تو

در زمانی که یافت می‌شوی

به درگاهت دعا کند؛

حتی اگر آیه‌های بسیار سیلان کند،

هرگز بدو نخواهد رسید.

۷ تو مخفیکاه من هستی؛

تو مرا از تنگی حفظ خواهی کرد،

و با غریب رهایی احاطه‌ام خواهی
نمود. سلاسه

۸ تو را بصیرت خواهم آموخت،

و به راهی که باید رفت ارشاد

خواهم کرد؛

و در حالی که چشمم بر توست،

تو را مشورت خواهم داد.

۹ همچون اسب و قاطر بی فهم مباش،

که تنها به افسار و لگام مهار

می‌شوند،

و گرنه نزدیکت نمی‌آیند.

۱۰ رنجهای شیرین بسیار است،

اما هر کس را که بر خداوند توکل دارد

محبت احاطه خواهد کرد.

۱۱ ای پارسایان، در خداوند شادی کنید و

خوش باشید؛

ای همهٔ راست‌دلان، بانگ شادی

بر آورید.

چشمان خداوند بر ترسندگان اوست

۳۳ ای پارسایان، در خداوند بانگ
شادی بر آورید!

۱ زیرا صالحان را ستایش او می‌شاید.

۲ خداوند را با نوای بریط بستاید!

۳ با چنگ ده‌تار برای او بنوازید.

۴ او را سرودی تازه بسرایید!

۵ نیکو بنوازید، با آهنگ بلند.

۶ زیرا کلام خداوند مستقیم است،

و همهٔ کارهای او با وفاداری.

۷ او عدل و انصاف را دوست می‌دارد؛

جهان آکنده از محبت خداوند است.

۳۲: معنی صل غیری: روشن نیست، ولی احتمالاً اصطلاحی ادبی یا مربوط به موسیقی است؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

۱۳ امید بستن بر اسب برای پیروزی بیهوده است.

۱۴ زیرا به قوت عظیم خود خلاصی نتواند داد.

۱۵ هان چشمان خداوند بر ترسندگان اوست.

۱۶ بر آنان که به محبت او امید دارند.

۱۷ تا جان ایشان را از مرگ برهانند و ایشان را در قحطی زنده نگاه دارد.

۱۸ جان ما منتظر خداوند است:

۱۹ او اعانت و سپر ماست.

۲۰ دل ما در او شادی می‌کند.

۲۱ زیرا بر نام قدوس او توکل داریم.

۲۲ خداوند، محبت تو بر ما پاد.

۲۳ چنانکه امید ما بر توست.

بچشید و ببینید که خداوند نیکوست

مزمو در مورد زمانی که نزد بیمک خود را به دیوانگی زد تا از الج بیرون رانده شد، و به راه خود رفت.

۳۳۳ خداوند را در همه وقت متبارک خواهیم خواند:

۱ ستایش وی همواره بر زبان من خواهد بود.

۲ جان من در خداوند فخر خواهد کرد:

۳ مسکینان بشنوند و شادی کنند.

۴ خداوند را با من تجلیل کنید.

۵ نام او را با یکدیگر برافرازیم.

۶ خداوند را جُستم، و مرا اجابت کرد:

۷ او مرا از همه ترسهایم رهانید.

۸ آنان که نگاهشان بر اوست.

می درخشند:

۹ روی ایشان هرگز شرمسار نمی‌شود.

۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد،

و همه لشکر آنها، به دم دهان او.

۷ آبهای دریا را همچون توده گرد

می‌آورد:

و ژرفا را در خزانه‌ها ذخیره می‌کند.

۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند.

۹ همه مردم جهان او را حرمت بدارند.

۱۰ زیرا او گفت و شد:

امر فرمود و بر پا گردید.

۱۱ خداوند نقشه‌های امتها را باطل

می‌کند:

۱۲ او تدبیرهای قومها را عقیم

می‌گرداند.

۱۳ اما نقشه‌های خداوند جاودانه

پابرجاست،

و تدبیرهای دلش در همه نسلها.

۱۴ خوشا به حال امتی که بپوهه خدای

ایشان است،

و قومی که برای میراث خویش

برگزیده است.

۱۵ خداوند از آسمان نظر می‌افکند

و بنی آدم را جملگی می‌بیند:

۱۶ از مکان سکونت خود نظر می‌افکند،

بر همه ساکنان زمین.

۱۷ او که دلهای ایشان را جملگی سرشته

است،

و هر آنچه را که می‌کند، درک

می‌کند.

۱۸ پادشاه را بزرگی لشکرش نجات

نمی‌دهد،

و دلاور را عظمت قوتش نمی‌رهاند.

* ۳۴: این مزمو شعری است که ابیانش به ترتیب با حروف الفبای عبری آغاز می‌شود.

او ایشان را از همه تنگیهایشان
می رهاند.
۱۱ خداوند نزدیک شکسته دلان است
و کوفته شدگان در روح را نجات
می بخشد.

۱۲ پارسا را مشقت بسیار است،
اما خداوند او را از همه آنها خواهد
رهانید؛

۱۳ همه استخوانهای او را حفظ خواهد
کرد،
که یکی از آنها نیز نخواهد
شکست.

۱۴ شریر را شرارت از پا در خواهد آورد،
و دشمنان مرد پارسا محکوم خواهند
شد.

۱۵ خداوند جان خادمان خود را فدیة
می دهد؛

هر که به وی پناه برد، هرگز محکوم
نخواهد شد.

خداوند، کیست مانند تو؟

مزمور داوود.

۳۵ خداوند، بستیز با آنان که با من
می ستیزند،

و بجنگ با آنان که با من می جنگند.
۱ سپر کوچک و بزرگ خویش برگیر؛

بر خیز و به یاریم بیا.
۲ نیزه را به در آور

و راه بر تعقیب کنندگانم ببند.
به جان من بگو:

«نجات تو منم.»

۳ آنان که قصد جان من دارند
شرمنده و رسوا شوند؛

۴ این مسکین فریاد بر آورد و خداوند
صدایش را شنید
و او را از همه تنگیهایش نجات
بخشید.
۵ فرشته خداوند کرد کرد ترسندگان او
رعد می زند،
و آنان را می رهاند.

۶ بجشید و ببینید که خداوند نیکوست؛
خوشا به حال آن که در او پناه گیرد.
۷ ای مقدسین خداوند، از او بترسید.
زیرا ترسندگان او را هیچ کمی
نیست.

۸ شیران ژبان، محتاج و کرسنه می شوند،
اما جویندگان خداوند هیچ چیز نیکو
کم نخواهند داشت.

۹ ی فرزندان، بیایید و به من گوش
فرا دهید.

۱۰ تا ترس خداوند را به شما بیاموزم.
۱۱ کیست آن که از روند حیات باشد

و دستدار روزهای بسیار، تا نیکویی
ببیند؟

۱۲ زبان از بدی نگاه دار

و لبان از فریب فرو بند؛

۱۳ از بدی روی بگردان و نیکویی پیشه
کن.

۱۴ راه بجوی و در پی صلح باش.

۱۵ چشمان خداوند، بر پارسایان است
و گوشهایش به فریاد کمک ایشان؛

۱۶ روی خداوند بر ضد بدکاران است.
تا یاد ایشان را از روی زمین برچیند.

۱۷ پارسایان فریاد برمی آورند، و خداوند
آنان را می شنود؛

و جان خویش به روزه‌داری رنجور
می ساختم.
چون دعایم بی جواب یازمی کشت.
"مویه کنان می رفتم،
آن سان که برای دوست یا برادرم
ماتم کنم.
همچون کسی که برای مادرش زوری
کند
از فرط اندوه سر خم می کردم.
"اما چون افتادم، شادی کنان کرده جمع
شدند؛
فرومایکان بر من کرد آمدند.
و کسانی که نشناخته بودم، بی وقفه
مرا دریادند.
"همچون افراد نجسی که برای نان
مسخرگی می کنند،
بر من دندانها به هم فشردند.

"خداوند کارا، تا چند تماشا می کنی؟"
جان مرا از ویرانگری ایشان برهن.
و زندگی مرا از دهان شیرن ژیان.
"تو را در جماعت بزرگ سپاس خواهیم
گفت؛
در میان انبوه مردم، تو را خواهیم
ستود.

"مکذار دشمنان خیانت پیشه من
بر من شادی کنند؛
مکذار کسانی که بی سبب از من نفرت
دارند،
چشمک زنند.
"زیرا صلح جویانه سخن نمی گویند
بلکه بر آنان که در این سرزمین رده
گرفته اند،
سخنان حیلله امیز اندیشه می کنند.

آنان که بر من دسیسه می چینند
و افس روند و سرافکنده کردند!
"همچون کاه در برابر باد باشند،
و فرشته خداوند ایشان را براند؛
راهشان تاریک و لغزنده شود،
و فرشته خداوند تعقیبشان کند.
"زیرا بی سبب دام بر سر راهم در حفره
پنهان کردند
که آن را بی جهت از بهر جانم کنده
بودند.
"باشد که هلاکت بی آنکه بدانند ایشان را
فرو گیرد
و خود در دامی که پنهان کرده اند،
گرفتار آیند؛
باشد که در آن فرو افتند و هلاک
شوند.

"آنگاه جان من در خداوند شادی خواهد
کرد
و در نجات او شادمان خواهد شد.
"بند بند اعضا می خواهند گفت:
«خداوندا، کیست مانند تو؟»
ای که مظلوم را از دست نیرومندتر از
او می رهانی،
و مسکین و نیازمند را از دست
تاراج کننده وی.»

"شاهدان ستم کیش بر می خیزند،
و درباره آنچه از آن بی خبرم،
باز خواستم می کنند.
"به سزای نیکویی، بدی بر من روا
می دارند
و مرا به روز سیاه می نشانند.
"اما آنگاه که ایشان بیمار بودند،
من پلاس در بر می کردم،

۱ زیرا خویشتن را در نظر خود چندان
 تملق می گوید
 که از پی بردن به گناه خویش و
 بیزاری از آن ناتوان است!
 ۲ سخنان دهانش خبثت است و فریب؛
 از خردمندی و نیکوکاری دست
 شسته است.
 ۳ حتی بر بستر خود طرح شرارت
 می ریزد؛
 راهی ناپسند در پیش گرفته است
 و از شرارت روی نمی گرداند.
 ۴ خداوندا، محبت تا به آسمانها می رسد
 و وفاداریت تا به ابرها.
 ۵ عدالتت همچون کوههای سر به فلک
 کشیده است،
 و دادگری ات به سان ژرفنای عظیم.
 تویی، خداوندا، که انسان و حیوان را
 نجات می بخشی.
 ۶ خدایا، محبت چه گرانقدر است!
 بنی آدم در سایهٔ بالهائیت پناه
 می جویند.
 ۷ از نعمت سرشار خانه تو، سیراب
 می شوند،
 و از نهر لذاید خود بدیشان
 می نوشانی.
 ۸ زیرا نزد تو چشمهٔ حیات است،
 و در نور توست که نور را می بینیم.
 ۹ محبت را برای شناسندگان خود دوام
 بخش
 و عدالتت را برای راست دلان.
 ۱۰ مباد که متکبران بر من پا بگذارند،
 یا دست شریان مرا برانند.
 ۱۱ بنگر که شرارت پیشگان چگونه
 فرو افتاده اند؛

۱ دهان بر من می کشایند و می گویند:
 «هه هه!»
 به چشمان خود دیدیم.»
 ۲ خداوندا، تو این را دیده ای،
 پس خاموش نمان!
 خداوندکارا، از من دور مباش!
 ۳ بیدار شو و به دفاع از من برخیز!
 ای خدا و خداوندکار من، مرا داد
 بده!
 ۴ ای پیهو خدای من، در عدل خود مرا
 تأیید فرما،
 و مگذار بر من شادی کنند.
 ۵ مگذار در دل خویش بگویند: «هه، به
 از روی خود رسیدیم!»
 مگذار بگویند: «او را درست
 فرو بلعیدیم!»
 ۶ هر که در مصیبت من شادی می کند
 خود شرمنده و خجل گردد؛
 ۷ نان که خویشتن را بر من برمی افرازد
 به شرم و رسوائی پوشانیده شوند.
 ۸ نان که اعادهٔ حق مرا خواهند
 فریاد شادی برآورند و شادمان
 گردند؛
 همواره بگویند: «چه بزرگ است
 خداوند.
 ۹ که از سلامتی بنده اش لذت می برد.»
 ۱۰ زبانم دادگرمی تو را بیان خواهد کرد،
 و ستایش تو را، همهٔ روز.
محبت چه گرانقدر است
 بری سالار ساینده گان، مزمور
 دوود، خادم تکبر خداوند.
 ۳۶ نافرمانی در اعماق دل شرییر
 بدو ندامت می دهد؛
 ترس خدا در چشمان او نیست.

به خاک افکنده شده‌اند و یارای
برخاستنشان نیست!

خدا سرسپردگان خود را ترک نخواهد کرد

مزمور داوود.

۳۷ به سبب بدکاران خویشتن را
مکدر مساز.

و بر ستمکاران حسد میر؛

۲ زیرا چون غلف، زود می‌پژموند،
و چون گیاه سبز، خشک می‌شوند.

۳ بر خداوند توکل نما و نیکویی کن؛

در زمین ساکن باش و امانت را
پیروز!

۴ از خداوند لذت ببر.

و او مراد دلت را به تو خواهد داد.

۵ راه خود را به خداوند بسپار.

و بر او توکل کن، که او عمل خواهد
کرد.

۶ او پارسایی تو را همچون نور، تابان
خواهد ساخت.

و حقانیت تو را، چون آفتاب نیمروز.

۷ در حضور خداوند آرام باش،

و صبورانه انتظار او را بکش!

به سبب آنان که در راههای خویش
کامرانند،

و نقشه‌های پلید خود را به اجرا
درمی‌آورند،

خویشتن را مکدر مساز!

۸ از خشم بازایست و غضب را ترک
نما!

خویشتن را مکدر مساز، که جز به
شرارت نمی‌انجامد.

۹ زیرا که بدکاران منتطع خواهند شد،

اما منتظران خداوند زمین را به
میراث خواهند برد.

۱۰ پس از اندک زمانی، دیگر شریری
نخواهد بود؛

و هر چند او را بجویی، یافت نخواهد
شد.

۱۱ اما حایمان وارث زمین خواهند شد.

و از فراوانی سلامتی لذت خواهند
برد.

۱۲ شریران بر پارسایان دسیسه می‌کنند

و بر ایشان دندان به هم می‌سایند؛

۱۳ اما خداوند بر شریران می‌خندد.

زیرا می‌بیند که روز ایشان

فرا می‌رسد.

۱۴ بدکاران شمشیر از نیام برمی‌آورند

و کمان را برمی‌کشند.

تا فقیران و نیازمندان را به زیر افکنند

و راستروان را از دم تیغ بگذرانند.

۱۵ اما شمشیرهای آنها به قلب خودشان

فرو خواهد رفت،

و کمانهایشان خواهد شکست.

۱۶ اندک دارایی یک پارسا

بهتر است از ثروت شریران

بی‌شمار؛

۱۷ زیرا بازوی شریران خواهد شکست.

اما خداوند پشتیبان پارسایان است.

۱۸ خداوند از روزهای راستان آگاه است.

و میراث ایشان جاودانه خواهد بود.

۱۹ آنان در زمان بلا سرفکنده نخواهند

شد؛

و در زمان قحطی سیر خواهند

کشت.

و تا به ابد در آن سکونت خواهند کرد.

^{۳۰} دهان پارسا حکمت را بیان می کند،
و زبانش به عدالت سخن می گوید.
^{۳۱} شریعت خدایش در دل اوست،
و پاهایش نمی لغزد.

^{۳۲} شریر به کمین پارسا می نشیند،
و قصد جان او دارد؛
^{۳۳} اما خداوند او را به دست وی
وانمی گذارد،

و چون به محاکمه کشیده شود،
نخواهد گذاشت محکوم گردد.

^{۳۴} منتظر خداوند باش و طریق او را
نگاه دار،

که تو را به وراثت زمین سرافراز
خواهد ساخت،
و چون شریران منقطع شوند، به
چشم خواهی دید.

^{۳۵} مردی شریر و ستمگر دیدم،
که چون درخت سرسبز بومی قد
می افراشت،
^{۳۶} اما چه زود درگذشت و اثری از او بر
جای نماند؛

و هر چه او را جستیم، یافت نشد.

^{۳۷} مرد بی عیب را ببین و مرد صالح را
بنگر!
زیرا سرانجام آن مرد، سلامتی
خواهد بود.

^{۳۸} اما عاصیان جملگی هلاک خواهند شد،
و شریران را سرانجامی نخواهد بود.

^{۳۹} اما شریران هلاک خواهند شد،

و دشمنان خداوند همچون زیبایی
چمنزارها محو خواهند گردید،
و همچون دود محو خواهند شد.

^{۴۰} شریر قرض می گیرد و بازپس نمی دهد،
اما پارسا با گشاده دستی می بخشد؛
^{۴۱} آنان که خداوند بر کتشان دهد، زمین را
به میراث خواهند برد،
و وی کسانی که لعنتشان کند، منقطع
خواهند شد.

^{۴۲} گر خداوند راه کسی را خوش بدارد،
گاههایش را استوار می سازد؛
^{۴۳} هر چند بیفتد، نقش بر زمین نخواهد
شد،
زیرا خداوند دستش را می گیرد.

^{۴۴} من جوان بودم و اینک سالخورده ام،
با این همه، هرگز پارسایی را ندیده ام
که وانهاده شده باشد
و نه فرزندانش را که گدایان
شوند.

^{۴۵} همواره گشاده دست است و
قرض دهنده،
و فرزندانش مایه برکتند.

^{۴۶} از بدی روی بگردان و نیکویی کن؛
نگاه تا به ابد سکونت خواهی یافت.
^{۴۷} زیرا خداوند عدالت را دوست می دارد
و سرسپردگان خود را ترک نخواهد
کرد.

^{۴۸} آن تا به ابد محفوظ خواهند بود،
اما نسل شریران منقطع خواهند شد.
^{۴۹} پارسایان زمین را به میراث خواهند برد

۹ خداوند کارا، آرزوهایم همه در بر بر توست؛

نالهایم از تو پنهان نیست.

۱۰ دلم در سینه به تندی می تپد.

توانم از من رخت بر کشیده.

نور دیدگانم تپاه شده است.

۱۱ دوستان و رفیقانم از زخمهایم کناره می جویند؛

نزدیکانم دور می ایستند.

۱۲ آنان که قصد جانم دارند، دام

می گسترند.

بدخواهانم از هلاکت من سخن

می گویند؛

و همه روز خیانت را تدبیر می کنند.

۱۳ اما من همچون کرانم و نمی شنود.

و چون کنکان، که دهان نتوانند

کشود؛

۱۴ آری، من همچون کسی کشته ام که

نمی شنود.

و در دهانش پاسخی نیست.

۱۵ در انتظار توام، خداوندا؛

تو ای خداوند کار خدایم، پاسخ

خواهی داد.

۱۶ چرا که گفتم: «چون پایم بلغزد.

مگذار بر من شادی کنند و فخر

فروشند.»

۱۷ زیرا که نزدیک است بیغم،

و دردم همیشه با من است.

۱۸ به تقصیر خود معترفم.

و از گناه خود رنج می برم.

۱۹ دشمنانم سرزنده و بسیارند؛

پر شمارند آنان که بی سبب از من

بیزارند.

۲۰ نجات پارسایان از خداوند می رسد؛

اوست قلعه ایشان در زمان

تنگی.

۲۱ خداوند ایشان را یاری می دهد و

می رهاند؛

ایشان را از چنگ شریان رهایی

می بخشد و نجات می دهد.

زیرا که در او پناه می جویند.

خداوندا، ترکم مکن

مزمور داوود، به جهت یادکاری.

خداوندا، در خشم خویش
توییخم مکن

و در غضبت، تأدییم مفرما.

۲ زیرا که تیرهای تو در من نشسته،

و دستت بر من فرود آمده است.

۳ در تن من به سبب خشم تو، صحتی نیست؛

و نه سلامتی در استخوانهایم، به

سبب گناه.

۴ تقصیراتم از سرم گذشته،

همچون باری گران از طاقتم سنگینتر

است.

۵ زخمهایم به سبب حماقتم

به چرک نشسته و نفرت انگیز شده

است.

۶ به خود می پیچم و بسیار خیم گشته ام؛

همه روز ماتم کنان می گردم.

۷ کمرم از سوزش پر گشته.

و در تن من صحتی نیست.

۸ رمقی در من نمانده و سخت کوفته

شده ام؛

از سوز دل، ناله برمی آورم.

و انباشته می‌کند، بی‌آنکه بداند چه
کسی از آن بهره خواهد گرفت.

«پس حال، خداوندگارا، در انتظار چه
باشم؟»

امیدم بر توست!

۱ مرا از همه عصیانم رهایی ده،

و مضحکه ابلهانم مساز.

۲ گنگ گشته‌ام و زبان نمی‌گشایم،

زیرا تو این را کرده‌ای.

۳ بالای خویش از من دور کن

که از ضرب دست تلف می‌شوم.

۴ تو انسان را به سبب گنااهش به عتابها

تنبیه می‌کنی،

و نفییس او را چون بید می‌خوری.

به یقین که آدمی دمی بیش نیست. بسلاه

۱ «خداوندا، دعایم را بشنو،

و به فریادم گوش فرا دار؛

اشکهایم را نادیده مگیر.

زیرا نزد تو همچون میهمان مسکن

گزیده‌ام.

مانند غریبی، چون همه پدرانم.

۲ دیده از من برگیر، تا دیگر بار لبخند بر

لبان آرم

پیش از آنکه رخت بر بندم و دیگر

نباشم.»

یاور و رهاننده من

برای سالار سراینندگان. مزمویر داوود.

۴۰ انتظار بسیار برای خداوند
کشیدم.

و به من مایل شده، فریادم را شنید.

۱ او مرا از چاه هلاکت برآورد

و از کل و لای برکشید؛

و پاهایم را بر صخره نهاد

و گامهایم را مستحکم فرمود.

۱ انسان که به تلافی نیکی، بدی بر من روا
می‌دارند،

چون در پی نیکویی‌ام، بر من اتهام

می‌زنند.

۲ خداوندا، ترکم مکن؛

ای خدای من، از من دور مباش.

۳ به یاری‌ام بشتاب،

ای خداوندکار، که نجات من هستی.

زندگی‌ام چه زودگذر است

برای سالار سراینندگان: یادوتون. مزمویر داوود.

۳۹ کفتم: «مراقب راههایم خواهم
بود

تا به زبانم کناه نورزم؛

تا زمانی که شیران نزد من باشند.

دهانم را به لکام نگاه خواهم داشت.»

۱ «ما چون ساکت و خاموش بودم،

و سخنی نیکو نیز نمی‌گفتم،

دردم افزون گشت،

۲ و دلم در اندرونیم گداخته شد.

چون تأمل می‌کردم، آتش شعله

برکشید؛

۳ نگاه به زبان امده، سخن گفتم:

۱ «خداوندا، پایان زندگی‌ام را به من بنما

و شمار روزهایم را!»

بگذار بدانم که زندگی‌ام چه زودگذر

است.

۲ لبتک روزهایم را و جیبی بیش

نساخته‌ای.

۳ و سالهای زندگی‌ام در نظرت هیچ

است.

به یقین آدمی دمی بیش نیست؛ بسلاه

۱ بی‌کمان انسان چون شبحی متحرک

است؛

که مضطرب می‌شود، اما بیهوده؛

۲ سرودی تازه در دهانم گذاشت،
سرود ستایش خدایمان را.
بسیاری این را دیده، خواهند ترسید
و بر خداوند توکل خواهند کرد.

بلکه از امانت و نجات تو سخن
گفته‌ام
و محبت و وفاداری تو را از جماعت
بزرگ نپوشانیده‌ام.

۳ خوشا به حال کسی که بر خداوند
توکل دارد.
و به متکبران روی نمی‌آورد،
به کسانی که از پی دروغ گمراه می‌شوند.
۴ ای بیهوده خدای من،
تو کارهای شگفت خود را
و تدبیرهای خویش را برای ما،
بس کثیر گردانیده‌ای؛
کسی را با تو قیاس نتوان کرد.
اگر بخوام آنها را بازگویم و بیان کنم،
بیش از حد شمار است.

۱۱ و اما تو خداوند، رحمت را از من
دریغ نخواهی داشت؛
محبت و وفاداری تو همواره مرا
محافظت خواهد کرد.
۱۲ زیرا بلاهای بی‌شمار مرا در میان گرفته
است؛
تقصیراتم مرا احاطه کرده، که
نمی‌توانم دید؛
از شمار مویهای سرم فروتر است،
دل من ضعف به هم رسانده.

۵ به قربانی و هدیه رغبت نداشتی،
اما گوشه‌های مرا گشودی؛
قربانی تمام‌سوز و قربانی گناه را مطالبه
نکردی.
۶ آنگاه گفتم: «اینک من می‌آیم!»
در طومار کتاب درباره‌ام نوشته شده
است؛
۷ آرزویم، ای خدایم،
انجام اراده توست؛
شریعت تو در دل من است.»

۱۳ خداوند، به لطف خویش رهایی داد؛
خداوند، به یاریم بشتاب.
۱۴ آنان که قصد گرفتن جان من دارند،
جملگی سرافکنده و شرمسار گردند؛
آنان که تیره‌روزی مرا آرزومندند
واپس روند و رسوا شوند.
۱۵ آنان که بر من هه‌هه می‌گویند،
از سرافکنندگی حیران گردند.

۱۶ اما آنان که تو را می‌جویند
همه در تو شادی کنند و به وجد آیند؛
آنان که نجات تو را دوست می‌دارند
همواره بگویند: «خداوند بزرگ
است!»

۹ در جماعت بزرگ به عدالت نجاتبخش
تو بشارت داده‌ام؛
من لبان خویش باز نداشته‌ام، چنانکه
تو می‌دانی ای خداوند.
۱۰ عدالت نجاتبخش تو را در دل خویش
پنهان نداشته‌ام.

۱۱ و اما من، ستعدیده و نیازمندم.
لیکن خداوندکار در اندیشه من
است.

* ۳:۴۰ در عبری: «گوشه‌های مرا سوراخ کردی.»

* ۳:۴۰ در عبری: «دل من را وانهاده است.»

۱ می گویند: «لعنتی مرگبار دامنگیر او شده است»

از جایی که آر میده، هرگز بر نخواهد خاست.»

۹ حتی دوست خالص من که بر او اعتماد می داشتم،

آن که نان مرا می خورد،

با من به دشمنی برخاسته است.^{۱۰}

۱۱ و اما تو خداوندا، مرا فیض عطا فرما؛ مرا برخیزان، تا سزایشان دهم.

۱۲ از این می دانم که به من رغبت داری، که دشمنم بر من فریاد پیروزی سر نخواهد داد.

۱۳ تو به سبب صداقتم از من حمایت کرده‌ای،

و مرا جاودانه در حضور خود برقرار خواهی داشت.

۱۴ "یهوه، خدای اسرائیل، متبارک باد، از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

کتاب دوم

ای جان من چرا پریشانی؟

برای سالار سراینده‌کان، قصیدهٔ پسران قوزح.

۱ چنانکه آهو سراپا مشتاق ۴۴۲

نهرهای آب است،

همچنان، ای خدا، جان من به شدت

مشتاق توست.

۲ جان من تشنهٔ خداست، تشنهٔ خدای

زنده،

تو یاور و رهانندهٔ منی؛ ای خدای من، تأخیر مکن.

خداوندا، بر من رحم کن

برای سالار سراینده‌کان، مزمور داوود.

۱ خوشا به حال کسی که به فکر بینوایان باشد؛ ۴۴۱

خداوند او را در روز بلا رهایی خواهد بخشید.

۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده نگاه خواهد داشت؛

و در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهد کرد.

۳ خداوند او را در بستر بیماری قوت خواهد بخشید

و او را از بیماری اش شفای کامل خواهد داد.^۴

۵ و اما من گفتم: «خداوندا، مرا فیض عطا فرما؛

جان مرا شفا ده، زیرا بر تو گناه ورزیده‌ام.»

۶ دشمنانم بدخواهانه دربارهٔ من می گویند: «کی می میرد و نامش محو می شود؟»

۷ چون به دیدارم می آیند سخن باطل می گویند، و در دل بدی

را می پرورند؛ و چون بیرون می روند، آن را بر زبان

می آورند. همهٔ بدخواهانم با هم بر ضد من نجوا

می کنند، و دربارهٔ من شراوت را می اندیشند.

^۱ ۲:۴۱ در عبری: تخم می دهد.

^۲ ۳:۴۱ در عبری: خواهی داد.

^۳ ۹:۴۱ در عبری: تشنهٔ خود را بر ضد من بزرگ ساخته است.

که کی بیایم و به حضور او حاضر
شوم.
۲ اشکهایم روز و شب خوراک من است،
چون تمامی روز مرا گویند:
«خدای تو کجاست؟»
۳ از دل فغان برمی آورم
چون ایامی را یاد می آورم
که با جماعت می رفتم،
و آنان را به خانه خدا رهنمون
می شدم.
در میان فریادهای شادمانی و
شکرگزاری
جمعیت جشن گیرندگان.

چرا باید از جور دشمن
به روز سیاه بنشینم؟
۱۰ طعنه خصم استخوانهایم را خرد کرده.
چرا که تمامی روز مرا گویند:
«خدای تو کجاست؟»
۱۱ ای جان من، چرا افسرده‌ای؟
چرا در اندرونم پریشانی؟
بر خدا امید دار،
زیرا که او را باز خواهم ستود؛
او را که رهاننده من و خدای من
است.

نور و حقیقت خود را بفرست

۴۳ خدایا، مرا داد بده
و به دفاع از حق من در برابر
قوم خدانشناس برخیز؛
مرا از چنگ مردمان حیل‌گر و ضالم
برهان!
۵ زیرا تویی خدایی که به او پناه می برده؛
چرا مرا از خود رانده‌ای؟
چرا باید از جور دشمن
به روز سیاه بنشینم؟
۶ نور و حقیقت خود را بفرست
تا هدایت‌کنند.
و مرا به کوه مقدس و مسکن خاص
تو بیاورند!
۷ آنگاه به مذبح خدا خواهم آمد،
نزد خدایی که شادی و سرور من
است؛
و تو را، ای خدا، ای خدای من،
با بربط خواهم ستود.

۸ ای جان من، چرا افسرده‌ای؟
چرا در اندرونم پریشانی؟
بر خدا امید دار،
زیرا که او را باز خواهم ستود؛
او را که رهاننده من و خدای من است.
۹ جانم در اندرونم افسرده است؛
از این رو تو را یاد خواهم کرد،
از سرزمین اردن و بلندیه‌های حرمون،
و از کوه مصعار.
۱۰ ژرفا به ژرفا خیر می‌دهد
از خروش آبشارهای تو؛
امواج و سیلابهای تو،
جملگی از سرم گذشته است.
۱۱ در روز، خداوند محبتش را عنایت
می‌کند،
و در شب، سرودش با من است،
دعایی به درگاه خدای حیاتبخشم.
۱۲ به خدا که صخره من است، می‌گویم:
«چرا مرا از یاد برده‌ای؟»

و بدخواهان ما را سرافکنده
گردانیده‌ای.
۱ همه روز به خدا فخر کرده‌ایم،
و نام تو را جاودانه خواهیم ستود.
سلاه

۹ اما اکنون تو ما را طرد کرده و رسوا
ساخته‌ای؛
دیگر یا سپاهیان ما بیرون نمی‌آیی.
۱۰ ما را در برابر خصم عقب نشانندی،
و بدخواهان غارتمان کردند.
۱۱ ما را همچون گوسفندان کشتاری
گردانیدی
و در میان قومها پراکنده ساختی.
۱۲ قوم خود را بی‌بها فروختی،
و از فروش آنها سودی نبردی.
۱۳ ما را مضحکه همسایگان ساختی،
مایه تمسخر و ریشخند اطرافیان.
۱۴ ما را در میان قومها ضرب‌المثل
ساختی؛
مایه سر تکان دادن در میان ملتها.
۱۵ رسوایی من همه روز در برابر من
است،
روی من از شرم پوشیده شده،
۱۶ از سخن طعنه‌زندگان و ناسزاگویان،
از روی دشمن و انتقام‌گیرنده.

۱۷ این همه بر ما رخ نمود،
با اینکه تو را فراموش نکرده بودیم
و در عهدت خیانت نورزیده بودیم.
۱۸ دل‌هایمان برنگشته بود،
و قدم‌هایمان از راحت کج نشده بود.
۱۹ اما تو ما را در هم کوبیدی
و به مکان شغالها بدل ساختی
و به تاریکی غلیظ پوشانیدی.

بر خدا امید دار،
زیرا که او را باز خواهیم ستود؛
او را که رهاننده من و خدای من
است.

به یاری ما بیا

بری سالار سرایدگان. قصیده پسران قورح.
۲۴۴
خدایا، به گوشه‌های خود
شنیده‌ایم؛
پدران ما بر ایمان باز گفتند
که در روزگار ایشان چه‌ها کردی،
در روزگاران پیشین.
تو به دست خود قومها را بیرون کردی
اما ایشان را غرس نمودی؛
قومها را مبتلا ساختی
اما ایشان را منتشر گردانیدی.
۲ زیرا به شمشیر خود نبود که زمین را
فتح کردند،
بازوی ایشان نبود که پیروشان
ساخت.
بلکه دست راست تو بود،
بازوی تو و نور روی تو؛
زیرا بر ایشان نظر لطف داشتی.
۳ خدایا، تو شاه من هستی،
در حق یعقوب، به پیروزیها حکم
فرما!
۴ به واسطه توست که خصم را عقب
می‌رانیم؛
به نام توست که مهاجمان را لکدمال
می‌کنیم.
۵ من بر کمان خویش توکل نمی‌دارم،
و شمشیر من مرا پیروز نمی‌سازد؛
بلکه تویی که به ما بر دشمنان پیروزی
بخشیده‌ای.

۲۰ ای دلاور، شمشیرت را بر میان ببند؛
 قر و شکوه خویش را بر تن کن.
 ۲۱ در شوکت خویش بیروزماندانه پیش
 بران،
 به پاس راستی، فروتنی و پارسایی؛
 دست راستت تو را اعمال مهیب
 بیاموزد.
 ۲۲ به تیرهای تیزت قومها زیر پاهایت
 فرو افتند؛
 بدانها دل دشمنان پادشاه شکافته
 شود.

۲۳ ای خدا، تخت سلطنت تو جاودانه است،
 عصای پادشاهی تو عصای عدل و
 انصاف است.
 ۲۴ تو پارسایی را دوست می‌داری و
 شرارت را دشمن؛
 از این رو خدا، خدای تو، تو را بیش
 از همدقاران
 به روغن شادمانی مسح کرده است.
 ۲۵ جامه‌هایت همگی به سر و غود و
 سلیخه، خوشبوی کشته‌اند.
 از کاخهای عاج، نوای تارها تو را
 خوش می‌سازد.
 ۲۶ دختران پادشاهان از بانوان کرمانیة
 تو اند؛
 به جانب راستت، شهبانو در طاعتی
 اوفیر ایستاده است.

۲۷ ای دختر، بشنو و ببین و گوش فرادار
 قوم خویش و خانه پدرت را
 فراموش کن.
 ۲۸ تا پادشاه شیفته زیبایی ات شود،
 در برابرش سر فرود آر، چنه او سرور
 توست.

۲۰ اگر نام خدای خود را به فراموشی
 سپرده بودیم،
 یا دست به سوی خدای بیگانه
 برافراشته بودیم،
 ۲۱ آیا خدا این را در نمی‌یافت؟
 زیرا او از اسرار دل آگاه است.
 ۲۲ اما ما همه روز، به خاطر تو به کام مرک
 می‌رویم،
 و همچون گوسفندان گشتاری
 شمرده می‌شویم.

۲۳ خداوندگارا، بیدار شو! چرا
 خوابیده‌ای؟
 برخیز و ما را تا ابد طرد مکن!
 ۲۴ چرا روی خود را پنهان می‌کنی
 و ستم‌دیدی و مظلومیت ما را به یاد
 نمی‌آوری؟
 ۲۵ زیرا جان ما به خاک خم شده،
 و شکم ما به زمین چسبیده.
 ۲۶ برخیز و به یاری ما بیا؛
 به خاطر محبت خود ما را فدیة ده.

خدا یا، تخت سلطنت تو جاودانه است

برای سالار سرایندگان: در مایة سوسنهار.
 قصیة پسران قورح: توانة عاشقانہ.

۲۴۵ دل من به کلامی نیکو می‌جوشد؛
 انشاء خود را خطاب به پادشاه
 می‌گویم:
 زبانت قلم نویسنده‌ای چیره‌دست
 است.

۲ تو در میان بنی آدم زیباترینی
 و از لبانت بلاغت جاری است؛
 بنابراین، خدا تو را جاودانه مبارک
 ساخته است.

۳ اگر چه آبهایش بخروشد و به جوشش
در آیند
و کوهها از تلاطم آن به لرزه افتند.
سلاه

۴ نه‌ری هست که جویبارهایش شهر خدا
را فرحناک می‌سازد.
مسکن قدوس آن متعال را.
۵ خدا در میان آن است، پس جنبش
نخواهد خورد:
در سبیده‌دم، خدا یاری‌اش خواهد
کرد.
۶ قومها می‌شورند و حکومتها سرنگون
می‌شوند:

او آواز خود را می‌دهد و زمین
می‌گدازد!

۷ بیهوه خدای لشکرها با ماست:
خدای یعقوب دژ بلند ماست!
سلاه

۸ بیایید کارهای خداوند را بنگرید:
بینید چه ویرانیه‌ها بر زمین پدید
آورده است!

۹ او جنگها را تا کرانه‌های زمین پایان
می‌بخشد:

کمان را می‌شکنند و نیزه را خرد
می‌کند

و ارایه‌ها را به آتش می‌سوزاند!
۱۰ «باز ایستید و بدانید که من خدا هستم؛
در میان قومها متعال،

و در جهان متعال هستم.»

۱۱ بیهوه خدای لشکرها با ماست:
خدای یعقوب دژ بلند ماست. سلاه

۱۲ دخترِ صور با پیشکشی خواهد آمد.
و دولتمندترین مردمان، در پی جلب
نظرِ لطفت خواهند بود.

۱۳ شاهدخت در سرائی خویش به تمامی،
شکوهمند است:

او جامه زرین به تن دارد.

۱۴ در پیراهنهای کلدوخت، او را به
پیشکاه پادشاه می‌برند:

ندیمه‌های باکره‌اش را از پی او نبرد
تو می‌آورند.

۱۵ آنان را با شادی و سرور هدایت
می‌کنند.

تا به کاخ شاه درمی‌آیند.

۱۶ بر جای پادزان تو، پسرانت تکیه
خواهند زد:

۱۷ آنان را بر سر تاسر زمین سروران
خواهی ساخت.

یاد نام تو را در همه نسلها زنده نگاه
خواهم داشت:

۱۸ از این رو، قومها تو را خواهند ستود،
تا ابد الابد.

خدا پناه ماست

برای سالار سرایان. مزمور پسران
قوریح، در مایه علاموت. سرود.

خدا پناه و قوت ماست،

و یآوری که در تنکینها فوراً
یافت می‌شود.

۱ پس نخواهیم ترسید، اگر چه زمین
متحرک شود،

و کوهها به قعر دریا فرو افتند:

۴۶

۱۲:۴۵ مفسرین از «دختر» فردمان تصور می‌کنند.

۱۴:۴۵ «این سرزمین» یا «جهان».

۱۶:۴۶ احتمالاً مصطفاً در موسیقی بوده است.

خدا پادشاه تمامی جهان است

برای سالار سزایندگان، مزبور پسران قورح.

۴۷ ای همه قومها، دستک زنید؛
به فریاد شادمانی نزد خدا بانگ
بر آورید.

۱ زیرا خداوند متعال، مهیب است،

پادشاه بزرگ، بر تمامی جهان!

۲ قومها را زیر سلطه ما قرار می دهد،

و ملتها را زیر پای ما می نهد.

۳ میراث ما را برای ما برمی گزیند،

فخر یعقوب، محبوب خود را! سلاه

۴ خدا در میان فریاد شادمانی صعود کرده
است،

خداوند، با آوای گونا صعود کرده

است.

۵ بسرایید! خدا را بسرایید!

بسرایید! پادشاه ما را بسرایید!

۶ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است:

او را با خردمندی بسرایید.

۷ خدا بر قومها سلطنت می کند:

او بر تخت مقدسش جلوس فرموده.

۸ بزرگان قومها گرد آمده اند،

چون قوم خدای ابراهیم:

۹ زیرا که پادشاهان جهان از آن خدایند.

او به غایت متعال است.

شهر خدای ما

سرود، مزبور پسران قورح.

خداوند، بزرگ است

و بسیار درخور ستایش؛

در شهر خدای ما،
در کوه مقدس خویش،
کوه صهیون،

زیبا در بلندایش،

شادمانی تمامی جهان است.

همچون بلندترین ارتفاعات صفون

است.

۱ آن شهر پادشاه بزرگ!

۲ خدا در دژهای آن است،

او خود را چون قلعه بلند شناسانیده.

۳ هان پادشاهان به هم پیوستند

و با هم پیش آمدند:

۴ اما چون آن را دیدند، مبهوت گشتند.

و هراسان کریختند!

۵ لرزه بر ایشان مستولی شد.

و درد شدید همچون زنی که می زید.

۶ تو کشتیهای ترشیش را

به باد شرقی در هم شکستی.

۷ چنانکه شنیده بودیم، به چشم خود

دیدیم.

در شهر خداوند لشکرها:

در شهر خدای ما،

که خدا تا به ابد استوارش خواهد

ساخت. سلاه

۸ خدایا، در اندرون معبد تو

در محبت تأمل می کنیم.

۹ ستایش تو، خدایا، همچون آواز ناهت.

تا به کرانه های زمین می رسد:

و دست راست آکنده از عدالت

است.

* ۷:۴۷ یا: "با مزامیر" در عبری: "مسکیل"، که اصطلاحی ادبی یا مربوط به موسیقی است.

* ۹:۴۷ در عبری: "سپرها" که به معنای استعاره ای به کار رفته است.

* ۲:۴۸ یا "شمال".

* ۵:۴۸ اشاره به حضور خداوند همچون "دژ"، در آیه ۳ است.

همانها که بر اموال خود توکل دارند
و به ثروت بسیار خویش می‌بالند؟
به یقین کسی فدیۀ جان برادر خویش
نتواند داد

و خونبهای او را به خدا نتواند
پرداخت؛
زیرا فدیۀ جان انسان گرانهاست،
و هیچ بهایی کافی نخواهد بود
تا انسان جاودانه زنده بماند.
و گودال را نبیند.

زیرا می‌بینیم که حتی حکیمان نیز
می‌میرند،
و جاهلان و ابلهان جملگی هلاک
می‌شوند
و ثروت خویش به دیگران
و ا می‌گذارند.

گورهایشان خانۀ ابدی آنها می‌گردد،
و تا نسلهای بی‌پایان مسکن ایشان
خواهد بود،

هر چند نامهای خود را بر زمینهای
خویش می‌نهند.
اما آدمی، در توانگری‌اش، بر جا
نخواهد ماند؛
او چارپایان را مانند که از میان
می‌روند.

این است سرنوشت آنان که جاهلانه بر
خویشتن توکل دارند،
و سرانجام آنان که از لابه‌گوییهای
خویش خرسندند. سیلاه

کوه صهیون شادمان باشد
و شهرهای یهودا مسرور گردند
از داوربهای تو.

صهیون را طواف کنید و گرداگردش
کام زنید!

برجهایش را بشمارید.
سنگ‌هایش را ملاحظه کنید،
و در دژهایش تأمل نمایید.
تا برای نسل آینده باز گویند!
زیرا این است خدا، خدای ما، تا
ابدالآباد.

او ما را تا به مرگ رهبری خواهد
کرد.

چرا در روز بلا هراسان باشم؟

بری سالار سرانیدگان، مزمور پسران قورح.

ای همهٔ قومه‌ها، این را بشنوید!
ای تمامی ساکنان جهان، گوش
فرا دهید،

از غم و خاص،
از نیازمند و توانگر، جملگی:
دهان من حکمت را بیان می‌کند؛
تفکر دلم فهم را جاری می‌سازد.
کوش خود را به مثلی می‌سپارم؛
معمای خویش را به آوای چنک
شرح می‌دهم:

چرا در روزهای بلا ترسان باشم،
نگاه که شرارت خیانتکاران احاطه‌ام
کند؛

۱۱:۴۸ در عبری "دختران".

۱۴:۴۸ یا "تا ابد".

۱۱:۴۹ نسخه‌های ترجمه یونانی همتادتان و سریانی، در نسخه عبری: «می‌پندارند که خانه‌هایشان تا ابد باقی می‌ماند».

۱۱:۴۹ یا "تو".

۱۲:۴۹ در نسخه عبری؛ در نسخه‌های ترجمه یونانی همتادتان و سریانی آیه ۱۲ عیناً همانند آیه ۲۰ است.

۱۳:۴۹ یا «و بیرونشان که سخنان ایشان را تأیید می‌کنند».

۱۰ خدای ما می‌آید و خاموش نخواهد ماند:
آتش پیش رویش فرو می‌آید.
و تندباد کردارِ دشمن می‌خروشد.
۱۱ آسمان را در بالا فرا می‌خواند.
و زمین را.

تا بر قوم خود داوری کند:
۱۲ سر سپردگان مرا نزد من کرد آورید.
انان را که با من به قربانی عهد بسته‌اند.
۱۳ آسمانها دادگری او را اعلام می‌کنند.
زیرا خدا، خود داور است. سلاه

۱۴ ای قوم من بشنوید تا سخن گویم.
و ای اسرائیل، تا بر ضد تو شهادت دهم.
من خدا هستم، خدای تو.
۱۵ به سبب قربانیهایت نیست که تویخت
می‌کنم.
قربانیهای تمام‌سوز تو همواره در نظر
من است.

۱۶ کوسالهای از خانه تو نمی‌گیرم
و نه بزای از اغلت.
۱۷ زیرا تمامی حیوانات جنگل از آن منند.
و چارپایانی نیز که بر هزاران کوهند.
۱۸ همه پرندگان کوهستانها را می‌شمارم.
و هر جنبنده صحرا از آن من است.
۱۹ اگر گرسنه بودم، تو را خبر نمی‌دادم.
چند جهان و هر آنچه در آن است، از
آن من است.

۲۰ آیا من گوشت گاوان را می‌خورم
یا خون بزای را می‌نوشم؟
۲۱ قربانیهای تشکر به خدا تقدیم کن.
و نذرهای خویش را به آن متعال
ادا نما.

۲۲ و در روز تنگی مرا بخوان؛
من تو را بیرون خواهم کشیدم.
و تو مرا جلال خواهی داد.

۲۳ همچون گوسفندان برای هاویه مقرر
گشته‌اند،
و مرگ، ایشان را شبانی می‌کند.
صبحگاهان صالحان بر ایشان فرمان
خواهند راند،
و جمال ایشان در گور خواهد پوسید،
به دور از کاخهایشان.
۲۴ اما خدا جان مرا از جنگال هاویه فدیہ
خواهد داد.
و مرا نزد خود خواهد پذیرفت. سلاه

۲۵ چون بینی کسی توانگر شود،
و شوکت خانه‌اش افزون گردد،
تو را باکی نباشد!
۲۶ زیرا چون بمیرد چیزی با خود نخواهد
برد،
و شوکتش همراه او فرو نخواهد رفت!
۲۷ هر چند در زمان حیات، خویشتن را
مبارک پندارد -

و هر چند چون کامروا باشی همگان
تو را می‌ستایند -
۲۸ اما به جرگه پدران خود خواهد پیوست،
که روشنایی را دیگر هرگز نخواهند دید!
۲۹ آدمی در توانگری‌اش فهم ندارد،
او چارپایان را مانند که از میان می‌روند.

خدا، خود داور است

مزمور آساف.

بیهوه، خدای خدایان،
سخن می‌گوید و زمین را
از محل طلوع آفتاب تا محل غروبش
فرا می‌خواند.
۱ از صهیون، که کمال زیبایی است،
خدا تجلی می‌کند.

۱ مرا از تقصیرم به تمامی شستشو ده،
و از گناهم مرا طاهر کن!

۲ زیرا من از نافرمانیهای خویش آگاهم،
و گناهم همیشه در نظر من است.
۳ به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده‌ام،
و آنچه را که در نظرت بد است به
عمل آورده‌ام.

۴ از این رو چون سخن می‌گویی، بر حقی،
و چون داوری می‌کنی، بی‌عیبی!
۵ براستی که تقصیر کار زاده شده‌ام،
و گناهکار، از زمانی که مادرم به من
آبستن شد!

۶ اینک به راستی در قلب مشتاقی،
و در باطنم، مرا حکمت می‌آموزی.

۷ با زوفا پاکم کن که طاهر خواهم شد،
شستشویم کن که از برف سفیدتر
خواهم شد.

۸ شادی و سرور را به من بشنوان،
بگذار استخوانهایی که کوبیده‌ای به
وجد آید.

۹ روی خود را از گناهانم بپوشان.
و تقصیرهایم را به تمامی محو ساز.
۱۰ خدایا، دلی طاهر در من بیافرین،
و روحی استوار در من تازه بساز.
۱۱ مرا از حضور خود به دور می‌کن،
و روح قدوس خود را از من بگیر.

۱۲ شادی نجات خود را به من بازده،
و به روحی راغب حمایتم فرما.

۱۳ آنگاه راههای تو را به عاصیان خواهم
آموخت،
و گناهکاران نزد تو باز خواهند
گشت.

۱۴ ما به شریک، خدا چنین می‌فرماید:
تو را چه که فریض مرا بیان کنی
و عهد مرا بر زبان رانی؟
چرا که از تادیب من بی‌آوری
و کلام مرا پشت گوش می‌اندازی.
چون دزد را می‌بینی، به او روی خوش
نشان می‌دهی.
و با زناکاران هم‌پیمانه می‌شوی.
دهان خویش به بادی می‌کشایی
و زیانت را به فریب عادت داده‌ای.
۱۵ به سخن گفتن بر ضد برادرت می‌نشینی،
و بر فرزند مادرت افترا می‌زنی.
۱۶ این کارها را کردی و من خاموشی
گزیدم:

پس پنداشتی که من نیز چون توام.
ما حال تو را توییح خواهم کرد
و تقصیرات را در برابر دیدگانت
خواهم گسترده.

۱۷ ی فراموش کنندگان خدا، این را
دریافت کنید،
مبادا شما را بدارم و رهاننده‌ای نباشد.
۱۸ آن که قربانیهای تشکر تقدیم می‌کند،
مرا حرمت می‌دارد؛
۱۹ آن که راه خویش می‌پایند،
نجات خدا را به او نشان خواهم داد.

دلی طاهر در من بیافرین

بر بی‌سلاخ سرپندکان، مرمور داوود،
نگاه که نان نمی‌از همبستر شدن
داوود با بت‌شعب، نزد او رفت.

۵۱

خدایا، بر حسب محبت خود
مرا فیض عطا فرما!
بر حسب رحمت بیکران خویش
نافرمانیهایم را محو ساز.

۱ همه سخنان مرکباز را دوست می داری،
ای زبان دغل باز!

۲ پس خدا نیز تو را برای همیشه
سرنگون خواهد کرد؛

تو را خواهد ربود و از خیمه ات
بر خواهد کند،

و تو را از زمین زندکان ریشه کن
خواهد کرد. سلاه

۳ پارسایان خواهند دید و خواهند ترسید:
بر او خواهند خندید و خواهند گفت:

۴ «هان، این است کسی که خدا را قُعه
خویش نساخت،

بلکه بر ثروت کلان خود توکل کرد
و در ویرانگری خویش نیرومند شد!

۵ اما من همچون درخت زیتونی هستم
که در خانه خدا می شکفد:

من بر محبت خدا توکل دارم،
تا ابد آباد.

۶ به سبب آنچه کرده ای

تو را جاودانه سپاس خواهم گفت:
و در حضور سرسپردگانت

انتظار نام تو را خواهم کشید،
زیرا که نیکوست.

همه مرتد گشته اند

برای سالار سراینندگان. در مایه
محدث: «قصیده داوود».

۵۳ ابله در دل خود می گوید:

«خدایی نیست!»

اینان فاسدند و ستمگریشان کراهت تو
است!

نیکوکاری نیست!

۱۱ خدایا، لکه خون را از وجود من پاک کن
ای خدایی که خدای نجات من هستی،

و زبانت عدالت نجاتبخش تو را
شادمانه خواهد سراپید.

۱۲ خداوندگارا، لبانت بگشا،

تا دهانم ستایش تو را بیان کند.

۱۳ تو به قربانی رغبت نداری، و گرنه
می آوردم؛

تو از قربانی تمام سوز خرسند نمی شوی.

۱۴ قربانیهای پسندیده خدا روح شکسته
است؛

خدایا، دل شکسته و توبه کار را خوار
نخواهی شمرد.

۱۵ خدایا، به خشنودی خود بر صهیون
احسان فرما:

دیوارهای اورشلیم را بنا کن.

۱۶ آنگاه از قربانیهای شایسته خشنود
خواهی شد؛

از قربانیهای تمام سوز و قربانیهای کامل.
آنگاه بر مذبح تو گوساله ها تقدیم

خواهند کرد.

بر محبت خدا توکل دارم

برای سالار سراینندگان. قصیده داوود. آنگاه
که دواغ آدمی نزد شاتول رفت و او را خبر
داد که: «داوود به خانه اخیملک رفته است.»

۵۲ ای جنگاور، چرا به بدی فخر
می کنی؟

محبت خدا همیشه پابرجا است.

۲ زبانت نابودی را تدبیر می کند،

همچون تیغی بُرنده، ای حیلہ گر!

۳ بدی را بیش از نیکویی دوست می داری،
و دروغ را بیش از راستگویی. سلاه

* ۱۴:۵۱ در اصل عبری: «مر از خونها نجات ده».

* ۵۳: احتمالاً اصطلاحی در موسیقی است.

خدا یا، دعایم بشنو،
و به سخنان دهانم گوش بسپار!
زیرا بیگانگان بر ضد من برخاسته‌اند،
و بیدادگران قصد جان من دارند،
آنان که خدا در برابر دیدگانشان
نیست. بسلاه
هان، خداست یاور من؛
خداوندگار است زنده نگاهدارنده
جان من.

بدی دشمنان مرا به خود ایشان
بازگردان!
در وفاداری خویش، از میانشان
بردار!

و من قربانی اختیاری به تو تقدیم
خواهم کرد،
و نام تو را، ای خداوند، خواهم
ستود،
چراکه نیکوست!
زیرا تو مرا از هر تنگی رهانیده‌ای،
و چشمانم پیروزمندان بر دشمنانم
نگریسته است.

نگرانی خود را به خداوند بسپار

برای سالار سرایندگان: با همراهی
سازهای زهی، قصبه‌ داوود.

خدا یا، به دعایم گوش فرا ده،
و خود را از فریاد التماسم پنهان
مکن؛

به من گوش بسپار
و اجابت‌م فرما.

خدا از آسمان
بر بنی آدم می‌نگرد،
تا ببیند آیا کسی هست که عاقلانه رفتار
کند
و خدا را بجوید.

همه گمراه گشته‌اند،
و با هم فاسد شده‌اند!
نیکوکاری نیست،
حتی یکی!

آیا بدکاران را شناختی نیست؟
آنان که قوم مرا فرو می‌بلعد چنانکه
کویی نان می‌خورند،
و خدا را نمی‌خوانند.
نجا ایشان سخت ترسانند،
جایی که ترسی نیست.
زیرا خدا استخوانهای
محاصره‌کنندگان تو را می‌پراکند.
تو ایشان را شرمند می‌سازی،
زیرا خدا آنان را رد کرده است.

کاش که نجات برای اسرائیل از صهیون
فرا می‌رسید!
چون خداوند سعادت گذشته را به
قوم خویش بازگرداند
یعقوب به وجد آید و اسرائیل شادی کند!

خداست یاور من

برای سالار سرایندگان: با همراهی سازهای زهی،
قصبه‌ داوود. نگاه که زلفیان نود شانول رفته،
گفتند: آیا داوود در میان ما پنهان نگشته است؟
خدا یا، به نام خویش نجاتم ده!
به قدرت خود، دادرسی ام کن!

۲:۵۳ با: «سیرن قوم خویش را باز آورد».

۱:۵۴ یا: «نیده فرما، و یا: «برایم بخش».

و بدخواه من نیست که در برابره قد
برمی افرازد،
و کز نه از او پنهان می شدم.
۳۳ بلکه تویی! مرد همتای من،
یار خالص و دوست نزدیکم.
۳۴ که روز کاری با هم رفاقتی شیرین
داشتیم،
آنکاه که با انبوه جمعیت در خانه
خدا گام می زدیم،
۳۵ مرک بر ایشان ناکهان بیاید،
و زنده به کور فرو روند.
زیرا شرارت در مسکنهای ایشان و
در میانشان است،
۳۶ اما من خدا را می خوانم،
و خداوند مرا نجات می دهد،
۳۷ شبانگاه و بامداد و نیمروز
شکوه و ناله می کنم؛
و او صدایم را می شنود،
۳۸ جانم را از جنکی که بر من بر پا شده
است
به سلامتی فدیة می دهد؛
زیرا که بسیاری بر ضد منند،
۳۹ خدا، که از اول جلوس فرموده است،
خواهد شنید و خوارشان خواهد
ساخت؛ سلاه
زیرا تغییر نمی کنند
و ترسی از خدا ندارند،
۴۰ همقطار من دست خویش بر دوستان
خود بلند کرده،
و پیمان خود را شکسته است،
۴۱ زبانش چرب و نرم است،
اما دلش خواهان جنگ است!

در شکایت خود بی قرارم،
و ناله برمی آورم،
۳ از آواز دشمن،
و بیداد شیران؛
زیرا که رنجم می دهند
و خشمگینانه بر من دشمنی
می ورزند،
۲ دل در سینه‌ام به درد آمده،
و رعب و وحشت مرگ بر من
مستولی شده است،
۳ دترس و لرز مرا در گرفته،
و دهشت بر من چیره گشته است!
۴ با خود گفتم: «کاش مرا بالهای کیوتر
بود،
تا پرواز کرده، می آسودم؛
۵ آری، به دور دستها می گریختم
و در صحرا مأوا می گزیدم؛ سلاه
۶ به سوی پناهگاهی می شتافتم،
به دور از تندباد و توفان!»
۷ خداوند گارا، شیران را هلاک کن،
و زبانشان را مشوش گردان،
زیرا که در شهر خشونت و نزاع
می بینم،
۸ روز و شب بر حصارهایش می گردند،
و جنایت و شرارت در درون آن
است،
۹ ویرانگری در میان آن غوغا می کند،
و ظلم و تقلب از میدان آن دور
نمی شود،
۱۰ زیرا دشمن من نیست که بر من طعنه
می زند،
و گزرنه تاب می آوردم؛

بر خدایی که کلامش را می ستایم.
و ترسان نخواهم شد:
انسان خاکی به من چه تواند کرد؟

۵ همه روز سخنان مرا تحریف می کنند.
و همه تدبیرهایشان برای آزار من
است.
۶ دسیسه می کنند.

در کمین می نشینند.
و گامهایم را می پایند.
زیرا قصد جان من دارند!
۷ با این همه شرارت، آیا جان سالم به در
خواهند برد؟
خدایا، در خشم خود قومها را
سرنگون ساز!

۸ تو شمار آوار گیهام را نگاه می داری،
و اشکهایم را در مشک خود می نهی!
آیا آنها در دفتر تو نیست؟
۹ پس آنگاه که باری بخواهم،
دشمنانم واپس خواهند نشست.
این را نیک می دانم که خدا با من
است.

۱۰ اری، بر خدا توکل می دارم.
بر خدایی که کلامش را می ستایم،
بر خداوندی که کلامش را می ستایم.
۱۱ و ترسان نخواهم شد:
آدمی به من چه تواند کرد؟

۱۲ خدایا، نذرهایم را به تو باید ادا کنم؛
قربانیهای شکرگزاری به تو تقدیم
خواهم کرد.

سخنش از روغن ملایمتر است،
لیکن شمشیری برهنه است.

۱۳ تکرانی خود را به خداوند بسیار.
که او تکیه گاه تو خواهد بود؛
و هرگز نخواهد گذاشت
پارسایان جنبش خورند.

۱۴ تو خدایا،

شریران را به گودال نابودی
فرو خواهی آورد؛
مردمان خونریز و خیانت پیشه،
حتی نیم عمر خود را نیز به سر
نخواهند رسانید!
ما من، بر تو توکل خواهیم کرد.

بر خدا توکل خواهم کرد

بسی سالار سربازان: در مایه کبوتر بر درختان
بویژه دور دست، مزمزم داده بود. غزل، نگاه
که فسقینیان او را در جت گرفتار کردند.

خدایا، مرا فیض عطا فرما،
زیرا انسان بر من پا می گذارد!
همه روز، مهاجمان بر من ستم روا
می دارند.

۱۵ تمام روز، مخالفان مرا الکدمال
می کنند.

زیرا بسیاری متکبرانند با من
می جنگند.

۱۶ نگاه که ترسان شوم.

بر تو توکل خواهم کرد.
۱۷ اری، بر خدا توکل خواهم کرد.

۱۲:۵۵ یا "باز" یا "توسعه بیت"

۱:۵۶ یا "مرا سخت تعقیب می کنند"

۲:۵۶ یا "مرا سخت تعقیب می کنند"

۹:۵۶ یا "زیر"

و جانم خم کردید!
بر سر راهم چاه کنانند،
اما خود بدان فرو افتادند. سلاه

دل من مستحکم است، خدایا،
دل من مستحکم است:
سرود خواهم خواند و خواهم
نواخت.

ای جان من، بیدار شو!
ای چنگ و بریط بیدار شوید!
من سپیددم را بیدار خواهم کرد!
خدایانداکارا، تو را در میان ملتها خورم
ستود.
و از بهر تو در میان طوایف خورم
سرایید.

زیرا محبت تو عظیم است،
تا به آسمانها،

و وفاداریت تا به ابرها!
خدایا، بر آسمانها متعال شو،
و جلالت بر تمامی زمین باشد!

خدایی هست که داوری می کند

برای سالار سرایندگان: در مایه
نابود مکن: غزل داوود.

ای حاکمان، آیا براستی به
دادگری سخن می گویند؟
ایا در میان بنی آدم به انصاف دوری
می کنید؟
چنین نیست! بلکه در دل خود مرتکب
بی عدالتی می شوید.
و دستانتان خشونت بر زمین می گسترد

شیران از رحم منحرفند.
و از بطن مادر، گمراه و دروغگو!
آنان را زهری است چون زهر مار.

زیرا که تو خدایا،
جانم را از مرگ رهانیدی،
و پاهایم را از لغزش بازداشتی،
تا در نور زندگی در حضور خدا
سالک باشم.

جلالت بر تمامی زمین باشد

برای سالار سرایندگان: در مایه نابود
مکن: مزمور داوود، غزل. نگاه که داوود
از چنگ شائول به غار گریخت.

۵۷
مرا فیض عطا فرما، خدایا، مرا
فیض عطا فرما!
زیرا جان من در تو پناه می جوید:
زیر سایه بالهات پناه می گیرم،
تا این بلایا بگذرد.

نزد خدای متعال فریاد برمی آورم،
نزد خدایی که مقصودش را برای من
به انجام می رساند.
از آسمان فرستاده، مرا نجات خواهد داد:
و آنان را که بر من پا می گذارند
توییخ خواهد کرد: سلاه
خدا محبت و وفاداری خود را خواهد
فرستاد.

جانم در میان شیران است،
در میان آتش افروزان می خوابم؛
در میان آدمیانی که دندانهایشان نیزه ها
و تیرهاست،
و زبانشان شمشیر بران.

خدایا، بر آسمانها متعال شو،
و جلالت بر تمامی زمین باشد!

در برابر پاهایم دام گسترده اند،

و از آنان که بر ضد من برمی خیزند،
محافظتم فرما!
مرا از بدکاران رهایی بخش،
و از مردمان خون ریز نجاتم ده!

بنگر که چگونه در کمین جانم
نشسته‌اند!

زورمندان بر ضد من گرد آمده‌اند؛
بی آنکه نافرمانی و گناهی از من سر زده
باشد، خداوندا.
بی آنکه تقصیری کرده باشم،
می شتابند و خود را آماده می کنند!
پس بیدار شو و به دیدارم بیا و ببین!
تو یهوه، خدای لشکرها، خدای
اسرائیلی.

بیدار شو و همه قومها را مجازات فرما!
بر خائنان شریب شفقت مفرما! سبلا

شبانگهان باز می گردند،

و چون سگان پارس می کنند،
و گرد شهر پرسه می زنند!

بنگر که چگونه عربده می کشند
و بر لبهایشان شمشیرهاست،

زیرا می گویند: «کیست که بشنود؟»

اما تو، خداوندا، بر ایشان می خندی،

تو همه قومها را ریشخند می کنی!

ای قوت من، برای تو انتظار خواهم کشید؛

زیرا تو، خدایا، قلعه بلند منی!

خدا که مرا محبت می کند، پیش روی

من خواهد رفت

و مرا قادر خواهد ساخت تا

بیروزمندان بر دشمنانم بنگرم.

اما، ای خداوندگار، که سپر ما هستی،

ایشان را مگش،

مبادا قوم من فراموش کنند!

چون مار گریزی که گوشهای خود را
بسته باشد،
و به آواز افسونگران اغتننا نکند،
هر چند ماهرانه افسون کنند!

خدایا، دندانهای ایشان را در دهانشان
بشکن!

خداوندا، دندان نیش این شیران
درنده را بکن!

بگذار چون آبی که ریخته می شود،
محو شوند،

و چون گمان خود را می کشند،
تیرهایشان بی اثر شود.

همچون حلزون باشند که در حین
حرکت تحلیل می رود،

و مانند طفل سقط شده، هرگز روی
آفتاب را نبینند!

پیش از آنکه دیکهایتان آتش خارها را
حس کنند.

باشد که آنها را چه تر و چه خشک، برود.

پارما چون کشیده شدن انتقام را بیند
شادی خواهد کرد.

چون پاهای خود را در خون شریران
بشویا.

پس نگاه مردمان خواهند گفت:

«بدیقین پارسایان هنوز پاداش
می گیرند،

به یقین خدایی هست که در جهان
داوری می کند!»

مرا از دشمنانم برهان

برای سلاز بر بلندای در مایه تا یورد مکن،
خون دورد، گاه که شامول مردنی فرستاد تا
حانه دورد بر کشیک بکشند، او را بکشند.

ای خدایم، مرا از دشمنانم
برهان.

۵۹

ایشان را در قوت خویش بلرزان،
و به زیر افکن!
۱۲ به سبب گناهان دهانشان
و سخنان لبانشان،
در غرور خویش گرفتار آیند!
به سبب نفرینها و دروغهایی که می‌گویند،
۱۳ ایشان را در خشم نابود ساز!
نابودشان کن تا دیگر نباشند!
آنگاه تا به کرانه‌های زمین خواهند دانست
که خدا بر یعقوب فرمان می‌راند. سلاه

۱۴ شبانگاهان بازمی‌گردند،
چون سگان پارس می‌کنند،
و گرد شهر پرسه می‌زنند!
۱۵ در پی طعام می‌گردند،
و اگر سیر نشوند زوزه می‌کشند!

۱۶ اما من در وصف قدرت تو می‌سرایم؛
صیحه‌گهان در وصف محبت تو
شادمانه می‌سرایم؛
زیرا تو قلعه بلند منی،
و پناهگاه من در روز تنگی.
۱۷ ای قوت من، در وصف تو می‌سرایم؛
خدایا، تو در بلند منی،
خدایی که محبت من می‌کند!

او دشمنان ما را پیمان خواهد کرد

برای سالار سرایندگان، غزل داوود، در مایه سوسن
شهادت، برای تعلیم، آنگاه که داوود با آرام نهرین^۱
و آرام صوبه^۲ جنگید و هنگامی که یوآب بازگشته
دوازده هزار تن از آدمیان را در وادی نمک کشت.
خدایا، تو ما را طرد کرده و بر ما
رخنه کرده‌ای؛

۹۵

خشمکین بودی؛ اما اکنون ما را
برگردان!
۱ زمین را لرزاند و از میان شکافته‌ی:
شکستکیهایش را ترمیم کن،
زیرا به جنبش درآمده است!
۲ قوم خویش را به سختیها دچار
گردانیدی؛
باده کیج کننده به ما نوشانی‌ی.
۳ اما برای ترسندکانت، پرچمی افراستی
تا از تیررس کمان بدان بگریزند.
سلاه
۴ به دست راست خویش نجات ده،
و اجابت من فرما،
تا محبوبان تو رهایی یابند.

۵ خدا در قدوسیت خود سخن گفته
است:
«شکیم را شادمانه قسمت می‌کنم
و دشت سکوت را اندازه می‌گیرم.
۶ اجلعاد از آن من است و منسی از آن
من؛
افرایم، کلاهخود من است،
یهودا عضای سلطنت من.
۷ مرآب طرف دست شویی من است،
بر ادم پای پوش خود را می‌افکنم،
و بر فلسطین بانک پیروزی
برمی‌آورم.»

۸ کیست که مرا به شهر حصاردار
در آورد؟
کیست که مرا به ادم رهنمون شود؟

* ۱۵:۵۹ یا: «هی‌آنکه سیر شوند، شب را به سر می‌برند».

* ۶۰: یعنی: «ارامیان اهل شمال شرقی بین‌النهرین».

* ۶۰: یعنی: «ارامیان ساکن سوریه مرکزی».

* ۶۰:۶: یا: «از قدس خود».

جان من برای خدا انتظار می کشد

برای سالار سراینندگان: در مایهٔ
'یدوتون'. مزمور داوود.

۶۲ تنها برای خدا جان من در
سکوت انتظار می کشد،

زیرا نجات من از جانب اوست.
او یگانه صخره و نجات من است،
و دژ بلند من،
پس هرگز جنبش نخواهم خورد.

تا به کی بر مردی هجوم می آورید
تا جملگی وی را به قتل رسانید،
همچون دیواری خمیده و حصار
لرزان؟

به یقین بر آنند که او را از جایگاه
بلندش سرنگون کنند؛
از دروغ گفتن لذت می برند؛
با دهان خود برکت می دهند،
اما در دلهایشان نفرین می کنند. بسلاه

تنها برای خدا، ای جان من، در سکوت
انتظار بکش!

زیرا امید من از جانب اوست!
او یگانه صخره و نجات من است؛
و دژ بلند من،

پس جنبش نخواهم خورد.
ای خداست نجات و عزت من؛
صخرهٔ نیرومند و پناه من در خداست.

ای قوم، همواره بر او توکل کنید،
و سفرهٔ دل خویش را بر او بگشایید؛
زیرا که خدا پناه ماست. بسلاه

براستی که بنی آدم نفسی بیش نیستند،

مگر نه تو خدایا، که طردمان کرده‌ای،
و دیگر با سپاهیان ما بیرون نمی آیی؟
در برابر دشمن، یاریمان فرما،
زیرا یاری انسان عبث است.
یا خدا بیروز خواهیم شد،
اوست که خصمان ما را پایمال
خواهد کرد.

مرا به صخره هدایت فرما

برای سالار سراینندگان: با همراهی
سازهای زهی. مزمور داوود.

۶۱ خدایا، فریاد مرا بشنو
و به دعایم گوش فراده!
ز کرائه‌های زمین تو را می خوانم،
هنگامی که دلم لرزان است.

مرا به صخره‌ای که بلندتر از من است
هدایت فرما.

زیرا که تو پناهگاه من بوده‌ای،
و برج نیرومند در برابر دشمن.

بگذار تا به ابد در خیمهٔ تو قرار یابم
و زیر سایهٔ بالهات پناه گیرم. بسلاه
زیرا تو، خدایا، نذرهایم را شنیده‌ای،
و میراث ترسندگان نامت را به من
لرزانی داشته‌ای.

بر ایام عمر پادشاه بیغزا
و بر سالهای او، تا نسلهای بسیار!
تا بد در حضور خدا بر تخت شاهی نشیند،
محبت و وفاداری خود را به مراقبت
او برگمار!

پس نام تو را پیوسته خواهیم سرایید،
و نذرهای خود را هر روزه ادا
خواهیم کرد.

و آدمیان فریبی بیش نی؛
در کفه ترازو بالا می روند.
زیرا جملگی با هم از بخار نیز
سبکترند!

۱۰ بر ظلم توکل مکنید
و به مالِ دزدی امید مبنید؛
و هر چند بر دارایی تان افزوده گردد،
دل بدان مبنید.

۱۱ خدا یک بار گفته است
و من دو بار شنیده‌ام که:
قدرت از آن خداست
۱۲ و محبت نیز از آن تو، ای خداوندگار.
بدیقین که تو هر کس را سزا خواهی
داد،
بر حسب آنچه کرده است.

جان من تشنه توست

مزمور داوود، آنگاه که در بیابان یهویدا به سر می برد.

۶۳
خدایا، تو خدای من هستی،
با تمام وجود، تو را می جویم؛
جان من تشنه توست،
و پیکرم مشتاق تو،
در زمین خشک و بی طراوت و
بی آب!

۲ من در قدس بر تو نگرسته‌ام
و قدرت و جلالت را نظاره گر شده‌ام.
۳ از آن رو که محبت تو از حیات نیکوتر
است،

لبهایم تو را خواهد ستود.
۲ پس تا زنده‌ام تو را متبارک خواهم
خواند،
و در نام تو دستهایم را بر خواهیم
افراشت.

۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز
و چربی،
و دهانم با لبهایی شادمان تو را
خواهد ستود.

۶ در بستر خود تو را یاد می کنم؛
و در پاسهای شب به تو می اندیشم.
۷ در سایه بالهائیت شادمانه می سرایم.
زیرا تو یاور من بوده‌ای.
۸ جان من به تو چسبیده است،
و دست راستت مرا حمایت می کند.

۹ آنان که قصد جان من دارند هلاک
خواهند شد.
و به ژرفای زمین فرو خواهند رفت.
۱۰ به دم شمشیر سپرده خواهند شد
و خوراک شغالها خواهند گردید.

۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد،
و هر که به او سوگند خورد فخر
خواهد نمود،
زیرا دهان دروغگویان بسته خواهد
شد.

از دسیسه شیران پنهانم بدار
برای سالار سرایندگان، مزمور داوود.

۶۴
خدایا، چون ناله برمی آورم،
صدایم را بشنو،
و حیاتم را از تهدید دشمن حفظ
فرما!

۱ از دسیسه شیران پنهانم بدار
و از هنگامه بادکاران.
۲ که زبان خود را چون شمشیر تیز می کنند،
و سخنان تلخ را چون تیر بر زه
می نهاند.

۳ آنکاه که اعمال شرارت آمیز بر ما چیره
می شود

۴ تو نافرمانیهای ما را کفارہ می کنی.
۵ خوشا به حال آنان که تو برمی گزینی و

نزدیک می آوری
تا در صحنهای تو ساکن شوند.
از نیکویی خانه تو سیر خواهیم شد
و از قدوسیت معبد تو.

۶ با کارهای شگفت در عدالت نجاتبخش

خویش ما را اجابت می فرمایی،
ای خدای نجات ما،
که اعتماد همه کرانهای زمین و
دور دست ترین دریاها بر توست.

۷ ای که به نیروی خویش کوهها را
برقرار ساختی

و خویشتن را به قدرت مسلح
کردی؛

۸ که خروش دریاها را خاموش
می گردانی،

غرش موجهای آنها و شورش قومها
را.

۹ ساکنان کرانهای زمین از آیات تو
حیرانند،

تو مغرب و مشرق را به بانگ شادی
وامی داری.

۱۰ تو به زمین روی کرده، آن را آبیاری
می کنی،

و غنای بسیارش می بخشی.
نهر خدا از آب پر است؛

تو غله را برای مردم فراهم می کنی
زیرا که چنین تهیه دیده ای.

۱۱ تو شیارهایش را سیراب می کنی
و پشته هایش را هموار می سازی؛

به رگبارها آن را نرم می کنی
و محصولش را برکت می دهی.

۱۲ تا از کمینکاههای خود بر راستان نشانه
روند؛

و به ناکاه و بی پروا بر او تیر
می افکنند.

۱۳ خویشتن را به کلامی پلید مسلح
می کنند.

و چون سخن می گویند، برای پنهان
کردن دامهاست؛

و می گویند: کیست که آنها را
بیند؟

۱۴ بی نصافی را تدبیر می کنند و می گویند:
«چه تدبیر کاملی اندیشیدیم!»

۱۵ پرستی که دل و ذهن آدمی
تفحص ناپذیر است!

۱۶ ما خدا تیرها بر ایشان خواهد افکند،
و به ناکاه مجروح خواهند شد.

۱۷ زبان آنها را بر ضد خودشان بر خواهد
گردانید

و نابودشان خواهد کرد؛
و هر که آنان را بیند بر ایشان سر

خواهد جنبانید.

۱۸ نگاه بنی آدم جملگی خواهند ترسید،
و کار خدا را اعلام خواهند کرد.

و در عمل او تأمل خواهند نمود.

۱۹ باشد که پارسا در خداوند شادی کند
و در او پناه جوید،

و راست دلان جملگی فخر نمایند!

ای خدای نجات ما

۲۰ بی سلاطین سرایندگان، در روز داد و ستد، سرود،

خدایا ستایش در صهیون در
انتظار توست

و نذرها به تو ادا خواهد شد.

۲۱ ای که دعا می شنوی

نزد تو تمامی بشر خواهد آمد.

۶۵

^{۱۱} به احسان خویش سال را تاجگذاری
می کنی؛

جای چرخ اربابه‌هایت نیز از برکت
لبریز است.


^{۱۲} چراگاههای صحرائ نیز لبریز است
و تپه‌ها کمر خود را به شادمانی
بسته‌اند.

^{۱۳} چمنزارها خویشتن را به کله‌ها ملبس
ساخته‌اند

و وادیها به غله پوشیده شده است؛
بانگ شادی برمی‌آورند و می‌سرایند.

چه مهیب است کارهای تو

برای سالار سرایندگان. سرود. مزموور.

ای تمامی زمین، خدا را بانگ
شادی دهید! 

^۲ جلال نام او را بسرایید

و ستایشی پر جلال نثار او کنید!

^۳ خدا را بگویید: «چه مهیب است
کارهای تو!

به سبب عظمت توانایی‌ات
دشمنانت در برابر تو گرنش
می‌کنند.

^۴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد،
و در ستایش تو خواهند سرایید؛
آری، در ستایش نام تو خواهند
سرایید.» سلاه

^۵ بیایید و ببینید خدا چه‌ها کرده است،
او در کارهای خود برای بنی آدم،
مهیب است.

^۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت
و مردم پیاده از رودخانه گذشتند.
آنجا در او شادی کردیم،

^۷ در او که به قدرت خود جاودانه
فرمان می‌راند،
و چشمانش مراقب قومهاست.

پس طغیانگران خویشتن را
بر تیغ از نند. سلاه

^۸ ای قومه‌ها، خدای ما را متبارک خوانید؛
او ای ستایش او را بشنوید.

^۹ زیرا جانهای ما را در میان زندگان نگاه
داشته

و پاهایمان را از لغزش باز داشته است.
^{۱۰} زیرا تو، خدایا، ما را آزموده‌ای؛

تو ما را همچون نقره در بوتۀ آزمایش
گذاشته‌ای.

^{۱۱} ما را به دام در آوردی

و بازی بس گران بر پشت ما نهادی.

^{۱۲} مردمان را بر سر ما سوار کردی

و از آب و آتش گذشتیم.

لیکن ما را به جای حُرَم در آوردی.

^{۱۳} با قربانیهای تمام‌سوز به خانه‌ات در
خواهم آمد

و نذرهایم را به تو ادا خواهم کرد.

^{۱۴} که لبهای خویش را بدانها کشوده

و در زمان تنگی بر زبانشان آوردم.

^{۱۵} قربانیهای تمام‌سوز پرواز به تو تقدیم
خواهم کرد

با رایحهٔ قربانی قوچها؛

گوساله‌ها و بزها به تو پیشکش

خواهم کرد. سلاه

^{۱۶} ای همهٔ خدا ترسان، بیایید و بشنوید؛
بگذارید آنچه را برای جان من کرده
است، باز گویم.

^{۱۷} به دهان خویش نزد او فریاد بر آوردم؛
و ستایش او بر زبان من بود.

^{۱۸} اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتیم،
خداوند کار نمی‌شنید.

^{۱۹} اما خدا بر راستی شنیده

و به آواز دعای من گوش فراداده است.

۱۰ متبارک باد خدا که دعای مرا رد نکرده
و محبت خویش را از من دریغ
نداشته است.

روی خود را بر ما تابان کن

بِری سالار سرائندگان، با همراهی
سازهای زهی، مزمور، سرود.

۶۷ خدا ما را فیض و برکت عطا
فرماید

و روی خود را بر ما تابان کند، سلاه
۱۱ تا راههای تو در جهان شناخته شود
و نجاتت در میان همه قومها.
۱۲ خدایا، قومها تو را بستایند،
همه قومها تو را بستایند.

۱۳ قومها شاد باشند و بانگ شادی برآورند
چرا که تو قومها را به انصاف حکم
می کنی
و امتهای جهان را هدایت می نمایی.
سلاه

۱۴ خدایا، قومها تو را بستایند،
همه قومها تو را بستایند.

۱۵ نگاه زمین محصول خود را خواهد داد
و خدا، خدای ما، ما را مبارک خواهد
ساخت.
۱۶ خدا ما را مبارک خواهد ساخت
و همه کوههای زمین از او خواهند
ترسید.

دشمنان خدا پراکنده خواهند شد

بِری سالار سرائندگان، مزمور داوود، سرود.
۱۷ خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده
شوند؛

۱۸ آنان که از او نفرت دارند از
حضورش بگریزند.
۱۹ چنانکه دود رانده می شود،
ایشان را بران:

و چنانکه موم نزد آتش ذوب می شود،
شیران از حضور خدا هلاک گردند.
۲۰ اما پارسایان شادمان باشند
و در حضور خدا به وجد آیند
و از فرط شادی پای کوبند.

۲۱ برای خدا سرود بخوانید و در ستایش
نام او بسرانید،
او را که بر ابرها سوار است، فریاد
ستایش برافزاید؛
نام او پنهان است،

در حضورش شادی کنید.
۲۲ پدر یتیمان و مدافع بیوه زنان
خداست در مسکن مقدس خود.
۲۳ خدا بی کسان را صاحب خانه و کاشانه
می گرداند

و زندانیان را بیرون آورده، به سعادت
می رساند؛
اما طغیانگران در زمین خشک ساکن
خواهند شد.

۲۴ خدایا، هنگامی که پیش روی قوم خود
بیرون رفتی،
۲۵ نگاه که در بیابان خرامیدی، سلاه
۲۶ زمین لرزید
و آسمانها بارید،

از حضور خدا، آن یگانه سینا،
از حضور خدا، خدای اسرائیل.
۲۷ خدایا، تو باران فراوان بارانیدی
و میراث خود را که خسته بود،
مستحکم گردانیدی.

- ۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند،
و در نیکویی ات، خدایا،
تهیدستان را روزی رساندی.
- ۱۱ خداوندگار فرمان را صادر می‌کند؛
زنانی که بشارت می‌آورند، سپاه
عظیمی هستند.
- ۱۲ شاهان لشکرها فرار کرده، می‌گریزند؛
زن خانه‌دار، غنیمت را تقسیم می‌کند.
- ۱۳ اگر چه در میان آنها خفته باشی
بالهای کبوتر به نقره پوشیده است
و پراهیش به طلای رخشان.
- ۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آنجا
پراکنده ساخت
برف بر ضلمون بارید.
- ۱۵ ای کوه سترگ، ای کوه باشان؛
ای کوه با قلله‌های افراشته، ای کوه
باشان.
- ۱۶ چرا با حسد می‌نگری، ای کوه با
قلله‌های افراشته،
بر کوهی که خدا برای سکونت
خویش طلب نمود،
بر مکانی که خداوند جاودانه در آن
ساکن خواهد شد؟
- ۱۷ ارابه‌های خدا ده‌ها هزار
و هزاران هزار است؛
خداوندگار در میان آنهاست، و سینا
در قدس است.
- ۱۸ آنگاه که به عرش برین صعود کردی
اسیران را به اسیری بردی
و هدایا از آدمیان گرفتی،
حتی از طغیانگران،
تا که تو ای بیهوه خدا در آنجا
سکونت گزینی.
- ۱۹ متبارک باد خداوندگار، خدای نجات ما،
که هر روزه متحمل بارهای ما
می‌شود. سلاه
خدای ما خدای نجات است.
- ۲۰ و راههای گریز از مرگ از آن
خداوندگار بیهوه است.
- ۲۱ اما خدا سر دشمنان خویش را
فرو خواهد کوبید
فرق سر پر موی آنان را که در
تقصیرات خود کام برمی‌دارند.
- ۲۲ خداوندگار فرموده است: «آنان را از
باشان خواهیم آورد؛
آنان را از ژرفای دریا باز خواهیم آورد.
تا تو باهایت را در خون ایشان بشویی،
و زبان سکانت نیز بهره‌ خویشت را از
دشمنان برکوبد.»
- ۲۳ خدایا، رژه تو دیده می‌شود
رژه خدای من و شاه من به اندرون
قدس.
- ۲۴ در پیش، سرایندگانند؛ در پس،
نوازدگان.
- ۲۵ و در میان، دوشیزگان دف‌نواز.
خدا را در جماعت بزرگ متبارک خوانید.
- ۲۶ خداوند را، ای شما که از چشمه
اسرائیلید.
- ۲۷ انجاست بنیامین کوچک، پیشاپیش
ایشان،
و انجایند بزرگان یهودا، در گروه
خویش،
و بزرگان زبولون، و بزرگان نفتالی.
- ۲۸ خدایت برای تو، قدرت را امر فرموده
است:

۲ در لجن‌زار ژرف فرو رفته‌ام،
جایی که نتوان ایستاد.
به آبهای ژرف درآمده‌ام
و سیلابها مرا در خود گرفته‌اند.
۳ از فریاد خود خسته شده‌ام؛
کلویم خشک شده
و چشمانم از انتظار برای خدایم تار
گشته است.
۴ آنان که بی سبب از من نفرت دارند،
از شمار موهای سرم افزون‌ترند.
بسیارند کسانی که قصد نابودی‌ام
دارند.
دشمنانم که بر من تهمت ناروا
می‌زنند.
آنچه را که ندزیده‌ام
آیا باید اکنون بازگردانم؟
۵ خدایا تو حماقت مرا می‌دانی؛
تقصیرات من از تو پنهان نیست.
۶ ای خداوندگار، خداوند لشکرها،
انان که بر تو امید بسته‌اند به سبب
من شرم‌نده نشوند.
ای خدای اسرائیل،
جویندگان تو به سبب من رسوا
نگردند.
۷ زیرا به خاطر توست که اهانت را بر
خود هموار کرده‌ام
و رخسارم از شرم پوشیده شده
است.
۸ در چشم برادرانم بیگانه گشته‌ام
و در نظر پسران مادرم، اجنبی
می‌نمایم؛
۹ زیرا غیرت برای خانه تو مرا سوزانده
است
و توهینهای اهانت‌کنندگان تو بر من
فرو افتاده.

خدایا، آنچه را که برای ما کرده‌ای
ستوار گردان.
۱۰ به سبب معبدت در اورشلیم
پادشاهان برایت پیشکشها خواهند
آورد.
۱۱ وحش نیزار را تو بیخ فرما،
و رمة کاوان را در میان کوساله‌های
قومها.
و ضلایان خراج را پایمال می‌کند،
و قومهای جنک‌طلب را پراکنده
می‌سازد.
۱۲ فرستادگان از مصر خواهند آمد
کوش به شتاب دستان خویش به
سوی خدا دراز خواهد کرد.
۱۳ ای ممالک جهان، برای خدا سرود
بخوانید،
خدایوندگار را با سرودها بستانید،
سلاوه
۱۴ و را که بر آسمانها سوار است، بر
آسمانهای کهن.
هان، او آواز خود را می‌دهد، آوازی
پر قدرت.
۱۵ قدرت خدا را اعلام کنید،
که جلالش بر اسرائیل است
و قدرتش در آسمانها.
۱۶ خدایا تو در قدس خویش مهیبی؛
خدای اسرائیل قوم خویش را قدرت
و نیرو می‌بخشد.
متبارک باد خدا!

خدایا، نجاتم ده

بیری سالار سریندگان، در مایه
آسوستها، مزمور داوود.

خدایا نجاتم ده،

زیرا آنها تا به کردیم برآمده

است.

۶۹

- ۱۰ آنگاه که اشک ریخته، روزه داشته‌ام،
بر من اهانته رفته است.
۱۱ آنگاه که پلاس را جامه خویش
ساخته‌ام،
نزد ایشان ضرب‌المثل شده‌ام.
۱۲ موضوع گفتگوی دروازه‌نشینانم
و ترانه میگساران گشته‌ام.
- ۱۳ و اما من، خداوندا، در زمان لطف تو،
به درگاهت دعا خواهم کرد؛
در کثرت محبت خویش، خدایا،
و در امانت نجاتبخش خود،
اجابتم فرما.
۱۴ مرا از لجن‌زار خلاصی ده،
تا فرو نروم.
بگذار از چنگ نفرت کنندگانم برهم
و از ژرفایها رهایی یابم.
۱۵ مگذار سیلابها مرا در خود گیرند،
یا ژرفناها مرا فرو بلعند،
یا گودال دهان بر من فرو بندد!
- ۱۶ خداوندا، اجابتم فرما، زیرا محبت تو
نیکوست؛
بر حسب کثرت رحمت خویش،
روی به جانبم بگردان.
۱۷ روی خود از خدمتگزار خویش
پوشان،
به زودی اجابتم فرما، زیرا در تنگی
هستم.
۱۸ به جانم نزدیک آمده، آن را باز خرید کن،
به سبب دشمنانم مرا فدیة نما.
- ۱۹ تو اهانته را که بر من می‌رود می‌دانی،
و شرمساری و رسوایی مرا؛
همه خصمانم در نظر تواند.
- ۱۰ اهانته، دل مرا شکسته است،
و در مانده گشته‌ام.
انتظار ترحم داشتی، و نیافتی.
تسلی دهنده‌ای جستم، و یافت نشد.
۱۱ به جای خوراک، مرا زرداب دادند
و چون تشنه بودم، سرکه‌ام
نوشانیدند.
- ۱۲ باشد که سفره ایشان، پیش رویشان،
دامی گردد
و چون در صلح و صفا به سر
می‌برند، تله باشد.
۱۳ چشمانشان تار گردد تا نتوانند ببینند
و کمر هایشان همواره نوزان باشد.
۱۴ خشم خود را بر ایشان فرو ریذ.
آتش غضبت به ایشان برسد.
۱۵ منزلگاه ایشان متروک گردد،
و در خیمه‌هایشان کسی ساکن
نشود.
۱۶ زیرا بر کسی که تو زده‌ای، آزار رو
می‌دارند
و دردهای مجروحان تو را
باز می‌گویند.
۱۷ تقصیر بر تقصیرشان بیفزاید
از تیرنه تو بی‌نصیب مانند.
۱۸ از دفتر زندگان محو گردند،
در زمره پارسایان نیایند.
- ۱۹ و اما من، ستم‌دیده و دردهنده؛
نجات تو، خدایا، مرا محافظت کند.
۲۰ نام خدا را با سرودها خواهم ستود.
و با شکرگزاری پررکش خواهم
داشت.
۲۱ این خدا را بیشتر پسند آید.

آنان که نجات تو را دوست می دارند
همواره بگویند:
«خدا بزرگ است!»

۳ و اما من، ستم‌دیده و نیازمندم؛
خدایا نزد من بشتاب!
تو یاور و رهاننده منی؛
خداوندا، تأخیر مکن!

آنگاه که قوتم زایل شود ترکم مکن

۴ در تو ای خداوند پناه جسته‌ام؛
هرگز مگذار سرافکننده شوم!
۵ به عدالت خویش مرا برهان و
خلاصی ام ده.
۶ گوش خود را به من مایل گردان و
نجاتم بخش!
۷ مرا صخره پناه باش،
که پیوسته بدان روی آورم.
تو به نجات من حکم فرموده‌ای،
زیرا که صخره و قلعه من تویی.
۸ ای خدای من، مرا از دست شریران
خلاصی ده،
و از چنگ مردمان ظالم و بی رحم
برهان!

۹ زیرا تو، ای خداوندگار، امید من
هستی،
و تو ای خداوند، اعتماد من، از
روزگار جوانی.
۱۰ از بدو تولد، تکیه‌گاهم تو بوده‌ای؛
از شکم مادر، تو مرا به دنیا آوردی.
ستایش من پیوسته معطوف به توست!
۱۱ بسیاری را ایستی گشته‌ام،
زیرا تو پناهگاه مستحکم منی.
۱۲ دهان من از ستایش تو آکنده است،
و از وصف کبریایی تو، تمامی روز.

تا گاو و گوساله‌ای که شاخ و شرم دارد،
مسکینان چون این را ببینند، شادمان
خواهند شد؛
باشد که دل‌های شما، ای جویندگان
خدا، زنده گردد.
۱۳ خداوند نیازمندان را اجابت می فرماید،
و قوه اسیر خویش را حقیر
نمی شمارد.

۱۴ سمان و زمین او را بستانند،
دریاها نیز، و هر جنبنده‌ای که در
انهاست.
۱۵ زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد،
و شهرهای یهودا را از نو خواهد
ساخت؛
و ایشان در آن ساکن خواهند شد
و آن را به تصرف در خواهند آورد.
۱۶ نسل خادمانش آن را به میراث خواهند
برد،
و دوستداران نام او در آن ساکن
خواهند شد.

خداوندا، تأخیر مکن

برای سالار سرافکنندگان، مومور
د بود، به جهت یادگاری.

۱۷ خدایا، به رهانیدم تعجیل کن!
خداوندا، به یاری ام بشتاب!

۱۸ آنان که قصد جان من دارند،
سرافکننده و شرمسار کردند؛
آنان که تیره‌روزی مرا از زومندانند،
و پس نشینند و رسوا کردند؛
۱۹ آنان که بر من هه هه می گویند،
از سرافکنندگی به عقب برگردند.
۲۰ ما آنان که تو را می جویند،
همه در تو شادان کنند، و به وجد آیند؛

۹ عدالت تو، خدایا، تا به عرش برین
می‌رسد.
ای که کارهای عظیم کرده‌ای!
خدایا، کیست مانند تو؟
۱۰ تو که مرا از تنکیها و بلاهای بسیار
گذراندی.
دیگر بار، جانم را احیا خواهی کرد؛
آری، دیگر بار مرا
از اعماق زمین بر خواهی آورد.
۱۱ بزرگی مرا افزون خواهی کرد
و بار دیگر تسلی‌ام خواهی داد.

۱۲ من هم تو را به اوای چنک خواهم
ستود،
به سبب امانت تو. ای خدای من!
با نوای بریط در ستایش تو خواهم
سرایید.
ای قدوس اسرائیل!
۱۳ آنکاه که در ستایش تو بسراییم.
لبه‌ایم بانک شادی سر خواهد داد.
جان من نیز، که آن را فدیة داده‌ای.
۱۴ زبانم نیز تمامی روز،
ذکر عدالت تو را خواهد گفت؛
زیرا آنان که در پی زیان من بودند،
سرافکنده و شرمسار گردیده‌اند!

عدالت خود را به پادشاه عطا فرما
مزمور سلیمان.

۷۲ خدایا، عدالت خود را به پادشاه
عطا فرما.
و انصاف خویش را به ولیعهد!
۱ تا او قوم تو را به انصاف داوری کند،
و ستم‌دیدگان تو را به عدالت.
۲ باشد که کوهها برای قوم و فور نعمت
بار آورند
و تپه‌ها ثمره انصاف را.
۳ باشد که او ستم‌دیدگان قوم را دادرسی کند.

۹ به وقت پیری دورم می‌فکن،
و چون قوتم زایل شود، ترکم مکن!
۱۰ زیرا دشمنان بر ضد من سخن
می‌گویند،
و آنان که در کمین جان منند با هم
مشورت می‌کنند.
۱۱ می‌گویند: «خدا ترکش کرده است؛
پس تعقیبش کنید و گرفتارش
سازید.
زیرا رهاننده‌ای نیست!»

۱۲ خدایا، از من دور مباش!
ای خدای من به یاری‌ام بشتاب!
۱۳ مُدعیان جانم سرافکنده و نابود کردند،
و آنان که در پی زیان منند
به رسوایی و بی‌آبرویی ملبس
گردند!
۱۴ و اما من، پیوسته امیدوار خواهم بود،
و تو را هر چه بیشتر خواهم ستود.
۱۵ دهانم از عدالت تو خبر خواهد داد،
و از نجات تو، تمامی روز،
هر چند شمار آنها از دانش من فراتر
است.
۱۶ با اعمال پر قدرت خداوندگار یهوه
خواهم آمد
و عدالت تو را و بس اعلام خواهم
کرد!

۱۷ خدایا، تو مرا از روزگار جوانی تعلیم
داده‌ای،
و من تا هم‌اکنون شگفتیهای تو را
اعلام می‌دارم.
۱۸ پس خدایا تا به وقت پیری و سپیدمویی
نیز ترکم مکن،
تا آنکاه که نسل بعد را از بازوی تو
خبر دهم،
و آیندگان را از توانایی تو.

۱۲ جان ایشان را از ظلم و خشونت خواهد
رهانید.
زیرا خون ایشان در نظر او گرانبهاست.

۱۵ عمرش دراز باد!

باشد که طلای صبا تقدیم او گردد!
باشد که مردمان همواره دعاگویش باشند،
و تمامی روز برایش برکت بطلبند.
۱۶ باشد که غله در سراسر زمین فراوان گردد،
و بر فراز تپه‌ها موج زند،
و میوه آن همچون لبنان باشد.
باشد که مردمان همچون علف صحرا
از شهرها شکوفه زنند.
۱۷ باشد که نام او جاودانه پاینده ماند،
و آوازه‌اش، تا آفتاب برمی‌تابد.
باشد که قومها جملگی در او برکت
یابند،
و آنان نیز او را مبارک خوانند.

۱۸ متبارک باد یهوه خدا، خدای اسرائیل!
تنها اوست که کارهای شگفت می‌کند.
۱۹ متبارک باد نام شکوهمندش تا ابد!
تمامی زمین از جلال او آکنده باد!
آمین و آمین!
۲۰ دعا‌های داوود پسر یسا پایان می‌یابد.

کتاب سوّم

خدا قوّت قلب من است

مزمور آساف.

به درستی که خدا برای اسرائیل
نیکوست!
برای آنان که پاکدلند.



و کودکان نیازمندان را نجات بخشد،
و ستمگر را فرو کوبد.

۱ باشد که تا خورشید باقی است، از او
بترسند.

و تا ماد برقرار است، در تمامی نسلها.
۲ باشد که همچون بارش باران بر چمنزار
چیده شده باشد،
همچون رکیابها که زمین را سیراب
می‌سازد.
۳ باشد که پارسایان در ایام او بشکفتند،
و وفور نعمت برقرار باشد.
تا آن هنگام که ماه نیست گردد!

۴ باشد که از دریا تا به دریا فرمان براند،
و از نهر تا به کرانه‌های زمین.
۵ باشد که در پیشگاهش صحرائشینان
سر فرود آرند،
و دشمنانش خاک را بایسند!

۶ باشد که شاهان ترشیش و سرزمینهای
ساحلی
از برایش خراج آورند:
و شاهان صبا و سبا
پیشکشها تقدیمش کنند.
۷ باشد که همه پادشاهان در برابرش سر
فرود آرند
و همه قومها خدمتش کنند.

۸ زیرا او نیازمند را هنگامی که فریاد
برمی‌کشد، رهایی می‌بخشد،
و ستمدیده را

و کسی را که یآوری ندارد،
۹ بر بینوا و نیازمند ترحم می‌کند،
و جان نیازمندان را نجات می‌بخشد.

به نسل حاضر از فرزندان تو خدایت
می‌ورزیدم.

^{۱۱} چون اندیشیدم که این را بفهمم،

بر من بس دشوار آمد.

^{۱۱} تا آنکه به فأس خدا داخل شدم؛

انگاه سرانجام ایشان را دریافتم.

^{۱۱} براستی که ایشان را در جاهای نغزنده

قرار می‌دهی؛

و به تباہیشان فرو می‌افکنی.

^{۱۱} چه به ناکاه هلاک کشته‌اند!

و از وحشت، به تمامی نیست

گردیده‌اند!

^{۱۱} همچون رؤیای شب، آنکه که آدمی

چشم کشاید.

آن هنگام که تو برخیزی.

خداوند کارا.

ایشان را چون اوهام، ناچیز خو هی

شمرد.

^{۱۱} آنکه که جانم تلخ گشته بود

و دلم ریش بود.

^{۱۱} وحشی بودم و جاهل

و در پیشکاهت مانند حیوانی

بی شعور بودم.

^{۱۱} [اما حال دریافته‌ام که] من پیوسته با

تو ام.

و تو دست راستم را می‌گیری.

^{۱۱} تو با مشورت خویش هدایتیم می‌کنی.

و پس از آن به جلالم می‌رسانی.

^{۱۲} در آسمان جز تو که را داریم؟

و بر زمین، هیچ چیز را جز تو

نمی‌خواهم.

^۲ و اما من، چیزی نمانده بود پاهایم

بلغزد؛

نزدیک بود قدمهایم از راه به در رود!

^۲ زیرا بر فخر فروشان حسد بردم.

انگاه که رفاه شریران را دیدم.

^۲ زیرا آنان را تا به مرگ دردی نیست؛

و تن ایشان سالم است.

^۵ همچون دیگران در زحمت نیستند،

و به بلاهای آدمیان گرفتار نمی‌آیند!

^۴ از این رو، گردنبند کبر بر گردنشان

است.

و تن پوش خشونت بر تنشان.

^۷ چشمانشان از فریبی به در آمده است

و خیالات دل ایشان را حد و مرزی

نیست.

^۸ تمسخر می‌کنند و بدخواهانه سخن

می‌گویند.

و متکبران، ظلم را بر زبان می‌رانند.

^۹ دهانشان را بر ضد آسمان می‌کشایند،

و زبانشان بر زمین جولان می‌دهد.

^{۱۰} از این رو قوم او به آنها روی می‌آورند

و مشتاقانه هر سخن آنها را

می‌پذیرند.

^{۱۱} و می‌گویند: «خدا چگونه بدانند؟»

آیا آن متعال علم دارد؟»

^{۱۲} آری، شریران چنین‌اند؛

همواره آسوده‌خیالند و دولتشان رو

به فزونی است!

^{۱۳} بی‌گمان من به عبث دل خود را پاک

نگاه داشته‌ام؛

و دستانم را به بی‌گناهی شسته‌ام!

^{۱۱} همه روز مبتلا بوده‌ام؛

و هر بامداد توییح گشته‌ام!

^{۱۵} اگر می‌گفتم: «چنین سخن خواهم گفت.»

۶ ایشان همه کنده‌کارهای آن را
با تیشه و تبر خویش در هم
شکستند.

۷ قدس تو را به آتش کشیده، با خاک
یکسان کردند.

۸ و مسکن نام تو را بی حرمت ساختند.
۹ در دل خویش گفتند: «آنان را به تمامی

زیر سلطه خود خواهیم داشت!»
پس همه ملاقاتگاههای خدا را در
این سرزمین سوزاندند.

۱۰ نه آیات خویش را دیگر می‌بینیم،
و نه دیگر نبی‌ای در کار است،
و کسی از ما نیز نمی‌داند که تا چند
چنین خواهد بود.

۱۱ تا به کی، خدایا، خصم ریشخند کند؟
آیا دشمن تا ابد بر نام تو اهانت روا
دارد؟

۱۲ از چه سبب دست خویش را بازپس
می‌کشی،

دست راست خویش را؟
دست از گریبان به در آور
و ایشان را هلاک کن!

۱۳ اما خدا از قدیم پادشاه من است،
که بر زمین نجاتها به عمل می‌آورد.
۱۴ تو بودی که دریا را به نیروی خود
شکافتی،

و سرهای هیولاهای دریا را در آنها
شکستی!

۱۵ سرهای لویاتان را تو فرو کوفتی،
و آن را خوراک جانوران صحرا
ساختی.

۱۶ چشمه‌ها و جویبارها را تو روان
ساختی؛

نهرهای همیشه جاری را تو
خشکانیدی!

۱۷ تن و دل من ممکن است زائل شود،
ما خدانست صخره دلم و نصیبم،
تا ابد.

۱۸ زیرا برآستی آنان که از تو دورند، هلاک
خواهند شد؛

و آنان را که به تو خیانت می‌ورزند،
نابود خواهی کرد.

۱۹ ما مرا نیکوست که به خدا نزدیک
باشم.

خداوند کاز بپوهه را پناهگاه خود
ساخته‌ام

تا همه کارهای تو را بازگویم.

خدایا، از حق خویش دفاع کن

قصیده سبأ

خدایا، چرا تا ابد طردمان
کرده‌ای؟

چرا آتش خشم تو بر کوسفندان
چرا کاهت افروخته است؟

۲۰ به یاد آور جماعت خویش را که از قدیم
خریدی،

و ایشان را فدیه دادی تا قبیله میراث
تو شوند؛

به یاد آور گوه صهیون را که در آن
مسکن گزیدی!

۲۱ قدمهای خویش را به جانب این
ویرانه‌های همیشگی بردار؛

زیرا دشمن هر چه را که در قدس تو
بود، ویران کرده است.

۲۲ خصمانت در اندرون ملاقاتگاه تو
پر خورشیداند،

و درفشهایشان را چونان نشانه‌ها بر
پا داشتند؛

۲۳ همچون کسانی بودند که تیرهای
خود را

بر درختان جنگل برمی‌افرازند.

- ۱۶ روز از آن توست و شب از آن تو؛
نورافشانها و خورشید را تو برقرار
ساختی.
- ۱۷ تو بودی که حدود زمین را مقرر داشتی؛
تابستان و زمستان را تو آفریدی!
- ۱۸ به یاد آر این را، خداوندا، که دشمن
چگونه ریشخند می‌کند،
و مردمان جاهل بر نام تو اهانت روا
می‌دارند!
- ۱۹ جان کیوتر خود را به جانوران وحشی
مسپار،
و حیات ستمدیدگان خود را تا به ابد
فراموش مکن!
- ۲۰ عهد خویش را پاس بدار،
زیرا مکانهای تاریک این سرزمین
از آترافگاههای خشونت آکنده است.
۲۱ مگذار کوبیدگان با رسوایی واپس نشینند.
باشد که ستمدیدگان و نیازمندان نام
تو را بستایند!
- ۲۲ برخیز، خدایا، و از حق خویش دفاع کن!
به یاد آر که چگونه جاهلان تمامی
روز ریشخندت می‌کنند.
- ۲۳ هنگامه خصمان خود را از یاد میر،
و نه خروش مخالفان را،
که پیوسته بلند می‌شود!
- خدا به انصاف داوری خواهد کرد**
برای سالار سرایندگان: در مایه ناپود
مکن. مزمور آساف. سرود.
- خدایا، تو را سپاس می‌گوییم؛
تو را سپاس می‌گوییم زیرا نام
تو نزدیک است.
- ۱ و مردم از کارهای شکفت تو خبر
می‌دهند!
- ۲ می‌گویی: «در وقتی که من برمی‌گزینم،
به انصاف داوری خواهم کرد.
۳ آنکه که زمین و همه ساکنان آن به نوبه
درآیند،
منم که پایه‌های آن را مستحکم نگه
می‌دارم. سلاطه
۴ فخر فروشان را می‌گویم: "دیگر فخر
مفروشید!"
و شریران را می‌گویم: "شاخ خود را
برمی‌غزاید!"
۵ شاخه‌ایتان را به بلندی برمی‌غزاید،
و با کردن افراشته سخن مگویید!"
۶ زیرا نه از شرق سرافرازی می‌آید،
نه از غرب، و نه از میان بیابان!
۷ بلکه خداست که داوری می‌کند:
یکی را به زیر می‌کشد و دیگری را
برمی‌افرازد.
۸ زیرا در دست خداوند پیاپی است
باشرابی پر جوش و آمیخته به
چاشنیها!
۹ آن را فرو می‌ریزد، و شریران زمین
جملگی آن را تا آخرین قطره
سرمی‌کشند.
- ۱۰ و اما من، تا به ابد این را اعلام خواهم
کرد
و در ستایش خدای یعقوب خواهم
سرایید!
- ۱۱ همه شاخه‌های شریران را قطع خواهم
کرد.

۷۵

* ۴:۷۵ «برافراشتن شاخ» اصطلاحی است به معنای «فخر فروشی کردن، مباحثات نمودن، به قدرت خویش تکیه کردن»
* ۱۰:۷۵ یا: «او (خدا) همه شاخه‌های شریران را قطع خواهد نمود»

اما شاخهای پارسایان برافراشته
خواهد شد!

و باقیمانده خشم را بر کمر خود
خواهی بست.

کیست که تواند در برابرش بایستد؟

بازی سالار سرایندگان، با همراهی
سازهای زهی، مزبور اساف، سرود.

۷۶ در یهودا، خدا را می شناسند؛
در اسرائیل، نام او عظیم است.
منزنگاه او در سلیم است،
و مسکن او در صهیون.
در آنجا، تیرهای آتشین را بشکست،
سپر و شمشیر و جنگ را. سلاه

« برای یهوه خدای خویش نذر کنید و وفا
نمایید:

همه آنان که گرداگرد اویند،

برای او که مهیب است، پیشکشها
بیاورند!

« او جان حکمرانان را می گیرد،
پادشاهان زمین از او ترسانند!

در روز تنگی خداوندگار را می جویم

برای سالار سرایندگان: برای یدوتون. مزبور اساف.

۷۷ آواز من به سوی خداست،
و فریاد برمی آورم؛

آواز من به سوی خداست،

و او به من گوش فرا خواهد داد!

در روز تنگی خویش خداوندگار را

می جویم؛

شبانگاه دست من دراز شده،

باز کشیده نمی شود،

و جانم از تسلی پذیرفتن ابا می کند.

« خدا را یاد می کنم و می نالم؛

تأمل می کنم و روحم بیهوش می شود.

سلاه

« چشمانم را باز نگاه می داری؛

چنان پریشانم که سخن نمی توانم گفت.

« به ایام گذشته می اندیشم،

به سالهای روزگار ان پیشین.

« شبانگاه سرود خویش را به یاد می آورم؛

در دل می اندیشم و روح من تفتیش

می کند:

« آیا خداوندگار تا به ابد طرد خواهد

نمود؟

« تو می درخشی

و پرشکوه تر از کوهستانهای آکنده از
شکاری!

« دلاوران تاراج شدند؛

و خواب ایشان را در ربود!

« در جنگاوران، یکی هم نبود

که دست خویش حرکت تواند داد!

« به عتاب تو، ای خدای یعقوب

اسب و ارابه از حرکت باز ایستادند!

« برستی که تو مهیب هستی!

نگاه که خشم گیری،

کیست که در حضورت تواند

ایستاد؟

« ز آسمان دآوری را اعلام کردی،

و زمین ترسان شد و خاموشی گزید،

« آنگاه که خدا به دآوری برخاست

تا ستمدیدگان زمین را جملگی

نجات بخشد. سلاه

« بدیقین که خشم بشر به ستایش تو

می انجاهد،

و دیگر هرگز نظر لطف نخواهد
افکند؟

۸ آیا محبت او برای همیشه پایان پذیرفته،
و وعده او برای همه نسلها باطل
گردیده است؟

۹ آیا خدا فیض خود را از یاد برده،
و در خشم خویش، رحمت خود را
بازداشته است؟ «سلاه

۱۰ آنگاه گفتیم: «این ضعف من است.»
زهی سالهای دست راست آن
متعال!

۱۱ کارهای خداوند را یاد خواهیم کرد؛
آری، عجایب تو را که از قدیم است،
به یاد خواهیم آورد.

۱۲ در تمامی کارهای تو تأمل خواهیم کرد
و به اعمال تو خواهیم اندیشید.

۱۳ خدایا، طریق تو در قدوسیت است.
کیست خدای بزرگ همچون خدای
ما؟

۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب
می کنی؛

تو قدرت خویش را در میان قومها
معروف گردانیده‌ای.

۱۵ به بازوی خود قوم خویش را رهانیدی،
فرزندان یعقوب و یوسف را سلاه

۱۶ خدایا، آنها تو را دیدند؛

آنها تو را دیدند و به تلاطم درآمدند؛
و ژرفنابها به لرزه افتادند.

۱۷ ابرها آب ریختند

و آسمانها غرش کردند؛

و تیرهای تو به هر سو روان شدند!

۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود،

و آذرخش تو جهان را روشن

ساخت؛

زمین لرزید و به جنبش درآمد.

۱۹ مسیر تو از میان دریا بود.

و راحت از میان آبهای عظیم.

ولی جای پایت دیده نمی شد.

۲۰ تو قوم خویش را چون کله رهبری
کردی،

به دست موسی و هارون.

این را به نسل آینده بازگوید

قصیده: اسراف.

۷۸ ای قوم من، به شریعت من
کوش بسپارید؛

و به سخنان دهانم کوش فرا دهید!

۱ دهان خود را به مثل خواهیم کشود

و معماهای کهن را بر زبان جاری
خواهم کرد؛

۲ آنچه را که شنیده و دانسته‌ایم،

و پدرانمان به ما باز گفته‌اند.

۳ آنها را از فرزندان ایشان پنهان نخواهیم
داشت،

بلکه کارهای ستوده خداوند را،

به نسل آینده باز خواهیم گفت؛

همچنین قدرت او را.

۴ و شکفتیهایی را که به انجام رسانده
است.

۵ او شهادتی در یعقوب بر پا داشت

و شویعتی در اسرائیل قرار داد؛

و پدران ما را امر فرمود

۶ که آنها را به فرزندان خویش بیاموزند؛

تا نسل بعد آن را بدانند.

۷ یعنی فرزندان آن که زمین پس زاده

می شوند.

۸ و ایشان نیز بر خیزند.

۹ و آنرا به فرزندان خویش بازگویند؛

۱۰ تا ایشان نیز بر خدا توکل کنند

و کارهای خدا را از یاد نبرند.

۱۱ بلکه فرامین او را نگاه دارند؛

۲۰ هان صخره را زد، و آب فوران کرد
و سیلابها جاری شد.
اما آیا نان نیز تواند داد؟
یا گوشت برای قوم خود مهیا تواند
کرد؟»

۲۱ پس چون خداوند این را شنید، به غایت
خشمگین شد:
آتشی بر یعقوب افروخته گشت،
و خشم او بر اسرائیل مشتعل گردید.
۲۲ زیرا به خدا ایمان نداشتند،
و بر نجات وی اعتماد نکردند.
۲۳ با این حال، افلاک برین را فرمان داد
و درهای آسمان را بگشود؛
۲۴ بر آنها 'مَنّا' بارانید تا بخورند،
و غلّه آسمانی بدیشان عطا فرمود.
۲۵ آدمیان نان فرشتگان را خوردند؛
و برایشان آذوقه فرستاد تا سیر
شدند.

۲۶ باد شرقی را در آسمانها وزانید،
و به نیروی خویش باد جنوبی را
پیش راند.
۲۷ همچون غبار بر ایشان گوشت بارانید،
و بسان ریگ دریا، مرغان بالدار را!
۲۸ آنها را در میان اردوگاه ایشان فرود
آورد،

و گرداگرد مسکنهای ایشان.
۲۹ تا توانستند خوردند و سیر شدند،
زیرا آنچه را در هوسش بودند
بدیشان داد.

۳۰ اما پیش از آنکه هوس آنها ارضا
شود،
و در حالی که خوراک هنوز در
دهانشان بود،

۳۱ خشم خدا بر ایشان مشتعل گردید؛
توهمندترینشان را کشت،
و جوانان اسرائیل را به زیر افکند.

و همچون پدران خود نباشند
که نسلی گردنگش و یاغی بودند؛
دل خویش را استوار نداشتند،
و جانشان به خدا وفادار نبود.

۱ بنی فریبه، هر چند مسلح و کمان کش
بودند،

در روز نبرد روی گرداندند!
۲ نان عهد خدا را نگاه نداشتند
و از سلوک به شریعت وی
سرباز زدند.

۳ کارهای او را فراموش کردند،
عجایی را که بدیشان نمایانده
بود.

۴ در برابر چشم پدرانشان کارهای
شکفت کرده بود،

در سرزمین مصر، در دیار صوغن؛

۵ دریا را بشکافت و ایشان را از میان آن
گذرانید؛

۶ و آنها را چون پشته بر پا داشت.

۷ در روز ایشان را به ابر هدایت فرمود،
و تمام شب، به نور آتش.

۸ در بیابان صخره‌ها را بشکافت
و ایشان را گویی از ژرفاها به فراوانی
نوشانید؛

۹ ز دل تخته‌سنگ چشمه‌ها بیرون آورد
و آب را چون نهرها جاری ساخت.

۱۰ ما ایشان باز هم بیشتر به او کنه
ورزیدند،

۱۱ و در بیابان بر آن متعال شوریدند!
۱۲ با مطالبه خوراکی که در هوس آن
بودند.

۱۳ خدا را در دلهای خویش آزمودند.

۱۴ بر ضد خدا به سخن آمده، گفتند:

۱۵ «ای خدا قادر است در بیابان سفره‌ای
بکسرت؟»

- ۳۲ با این همه، باز گناه ورزیدند
و به عجایب او ایمان نیاوردند!
۳۳ پس روزهای ایشان را در بطلالت به سر
آورد،
و سالهایشان را در ترس!
۳۴ هرگاه ایشان را می‌کشت، او را
می‌جستند،
و بازگشت کرده، خدا را به جِد
می‌طلبیدند!
۳۵ به یاد می‌آوردند که صخرهٔ ایشان
خداست،
و خدای متعال، ولیّ آنهاست.
۳۶ اما آنگاه به دهان خود تعلق او را
می‌گفتند،
و به زبان خویش به او دروغ
می‌گفتند؛
۳۷ دل‌هایشان با او نبود،
و به عهدی که با ایشان بسته بود، وفا
نکردند.
۳۸ اما او که رحیم است
تقصیر ایشان را کفاره کرد
و هلاکتشان نساخت.
بازها خشم خود را مهار کرد
و تمام غضب خویش را
بر نیانگیخت.
۳۹ به یاد آورد که ایشان بشرنند،
بادی که می‌وزد و دیگر باز نمی‌گردد،
۴۰ چند مرتبه در صحرا بر او تَمَرَد
ورزیدند
و در بیابان، وی را غمگین ساختند!
۴۱ بازها و بارها خدا را آزمودند،
و قدوس اسرائیل را آزرده‌اند!
۴۲ دست او را به خاطر نداشتند،
و نه روزی را که ایشان را از چنگ
خصم فدیة کرد؛
- ۳۳ آنگاه که آیات خویش را در مصر به
نمایش گذاشت،
و عجایب خود را در دیار صوعس.
۳۴ نهرهای ایشان را به خون بدل ساخت.
آن‌سان که نتوانستند از چشمه‌های
خود بنوشند.
۳۵ انبوه پشه‌ها در میانشان کسبیل داشت که
ایشان را فرو خوردند.
و قورباغه‌ها که به فلاکتشان افکندند.
۳۶ محصولشان را به آفت سپرد،
و دسترنجشان را طعمهٔ ملخ ساخت.
۳۷ تاک‌هایشان را به تکرک از میان برد
و درختان انجیرشان را به بوران.
۳۸ رمله‌هایشان را به تکرک سپرد،
و احشاهشان را به صاعقه.
۳۹ خشم سوزان خود را بر ایشان کسبیل
داشت،
غضب و غیظ و تنگی را،
با فرستادن فرشتگان نابودی!
۴۰ راه را بر خشم خویش هموار ساخت.
و جان ایشان را از میرک در امان
نداشت.
۴۱ بلکه آن را به طاعون سپرد.
۴۲ همهٔ نخست زادگان مصر را زد.
نوبهٔ قوت ایشان را در خیمه‌های
حام.
۴۳ اما قوم خویش را همچون کوسندگان
کوچ داد.
و چون کله از میان بیابان هدایت کرد.
۴۴ ایشان را در امنیت راهبری فرمود تا
نترسند؛
۴۵ اما دریا دشمنان‌شان را پوشانید.
۴۶ پس آنان را به حدود مقدس خود آورد.
به این کوه که به دست راست
خویش فتح کرده بود.

همچون جنگاوری که از باده نعره
برکشد.

۲۲ خصمان خویش را واپس راند،
و آنان را به رسوایی ابدی دچار
ساخت.

۲۳ خیمهٔ یوسف را رد کرد،
و قبیلهٔ افرایم را برنگزید؛
۲۴ اما قبیلهٔ یهودا را برگزید،
و کوه صهیون را که دوست
می‌داشت.
۲۵ قدس خود را چون آسمانهای رفیع بنا
کرد،
و همچون زمین که آن را جاودانه
پیی نهاد.

۲۶ خدمتگزار خویش، داوود را برگزید
و او را از آغل گوسفندان برگرفت؛
۲۷ از پس میشهای شیرده، وی را آورد،
تا قوم او یعقوب را شبانی کند،
و میراث او اسرائیل را.
۲۸ و او ایشان را با دلی راست شبانی
کرد،
و با دستانی ماهر هدایت نمود.

تا به کی، خداوند؟

مزمور آساف.

۷۹ خدا یا، قومه‌ها به میراث تو داخل
گشته‌اند؛

۱ معبد مقدّست را نجس ساخته‌اند،
و اورشلیم را به ویرانه‌ای بدل
کرده‌اند.

۲ اجساد خدمتگزارانت را خوراک مرغان
هوا ساخته‌اند،

و گوشت تن سرسپردگانت را طعمهٔ
وحوش زمین گردانیده‌اند.

۳ قومه‌ها را از پیش روی ایشان بیرون
راند،
میراث را میان آنها به ریسمان تقسیم
کرد،
و قبایل اسرائیل را در خیمه‌های شان
سکنی داد.

۴ ما آنان خدا را ازمودند
و بر خدای متعال شوریدند
و شهادت او را نگاه نداشتند؛
۵ بلکه همچون پدرانشان مرتد شدند و
خیانت ورزیدند،
و چون کمان خطاکننده، نامطمئن
گردیدند.
۶ با مکانهای بلند خود، او را به خشم
آوردند؛

۷ و با بت‌هایشان غیرت او را برانگیختند.
۸ چون خدا شنید، به غایت خشمگین
شد.

۹ و اسرائیل را به تمامی رد کرد.
۱۰ مسکن خود را در شیلوه ترک نمود،
خیمه‌ای را که در آن، میان آدمیان
سکونت گزیده بود.

۱۱ قوت خویش را به اسیری داد،
و جمال خود را به دست خصم
سپرد.

۱۲ قوم خود را به شمشیر تسلیم کرد،
و بر میراث خویش به غایت غضبناک
گردید.

۱۳ جوانانشان را آتش در کام کشید،
و دخترانشان را سرود عروسی نبود؛
۱۴ کهنانشان به دم شمشیر افتادند،
و بیوه‌هایشان زاری نکردند.

۱۵ نگاه خداوندگار همچون کسی که در
خواب باشد، بیدار شد.

و نسل اندر نسل ستایش تو را بر
زبان خواهیم راند.

خدایا، ما را باز آور

برای سالار اسرائیل، کان: در مایه
سوسنها، شهادت، مزمور آساف.

ای شبان اسرائیل، کوش فر ده،
ای که یوسف را همچون گنبدی
هدایت می کنی!

ای که در میان کروویان بر تخت
نشسته‌ای.

تجلی فرما!

پیش روی افرایم، بنیامین و منسی.

نیروی خویش را برانگیز.

و به نجات ما بیا!

خدایا، ما را باز آور!

روی خود را تابان ساز

تا نجات یابیم.

ای یهوه، خدای لشکرها، تا چند

شعله‌های خشمت بر دغاهای قومت

زیانه خواهد کشید؟

نان اشک بدیشان خورائیدی.

و جام لبریز از اشک بدیشان

نوشائیدی.

ما را موضوع نوح همسایگانمان

می سازی.

و دشمنان ما در میان خویش خنده

تمسخر سر می دهند.

ای خدای لشکرها، ما را باز آور:

روی خود را تابان ساز

تا نجات یابیم.

تاکی از معسر بر آوردی؟

قومها را بیرون راندی.

خون ایشان را همچون آب گرداگرد
اورشلیم ریخته‌اند.

بی آنکه کسی باشد که دفنشان کند.

نزد همسایگان رسوا شده‌ایم.

و مایه تمسخر و ریشخند اطرافیانیم.

تا به کی خداوند؟ آیا تا به ابد

خشمگین خواهی بود؟

تا به کی غیرت چون آتش خواهد

سوزانید؟

غضب خود را بر قومهایی بریز که تو را

نمی شناسند.

و بر ممالکی که نام تو را نمی خوانند:

زیرا یعقوب را فرو بلعیده‌اند

و منزلگاه او را ویران کرده‌اند.

گناهان پیشینیان را، بر ما به یاد میاورد!

رحمتت به ملاقات ما بشتابد.

زیرا که بسیار ذلیل گشته‌ایم!

ای خدای نجات ما،

به خاطر جلال نام خود یاریمان ده!

به خاطر نام خود ما را برهان

و گناهانمان را کفاره فرما!

چرا قوماها بگویند:

«خدای ایشان کجاست؟»

بگذار در برابر چشمان ما، قوماها

تقص خون خدمتگزاران تو را پس

دهند.

نالۀ اسیران به حضور تو برسد!

بر حسب عظمت بازوی خویش

جان محکومان به مرگ را حفظ

فرما!

دامن همسایگان ما را، ای خداوندگار،

هفت چندان از اهانتی که بر تو روا

داشته‌اند، پر کن!

آنگاه ما که قوم تو

و گوسفندان چراگاه تویم،

جاودانه شکر تو خواهیم گزارد.

۹ ای بیهوه خدای لشکرها، ما را باز آور؛
روی خود را تابان ساز،
تا نجات یابیم.

ای کاش قوم من به من گوش فرا می داد

برای سالار سراینندگان: در مایه گیتیت. مزمور آساف.

برای خدا که قوت ماست بانگ
شادی بر آورید!



برای خدای یعقوب فریاد بلند سر
دهید!

۱ سرود آغاز کنید،

دفع را به صدا آرید،

بربط خوش نوا و چنگ را!

۲ کرنا را بنوازید در ماه نو،

در ماه تمام، در روز عیدمان!

۳ زیرا این است فریضه‌ای در اسرائیل،

و قانونی از خدای یعقوب.

۴ آن را شهادتی در یوسف قرار داد،

آنگاه که به مصاف سرزمین مصر

بیرون رفت.

صدایی ناآشنا می شنوم که می گوید:

۵ «بار از شنایات برگرفتم؛

دستهایت از سبدها جدا شد.

۶ در تنگی فریاد بر آوردی و تو را

خلاصی دادم؛

از جایگاه مخفی رعد تو را اجابت

کردم؛

۷ نزد آبهای مریبه تو را آزمودم. سیاه

۸ بشنو ای قوم من، که تو را بر حذر

می دارم!

و آن را غرس کردی.

۹ زمین را پیش روی آن فراخ ساختی.

پس ریشه گرفت و زمین را پر

ساخت.

۱۰ کوهها را به سایه خود پوشانید.

و سروهای تنومند را به شاخه‌هایش!

۱۱ شاخه‌های خود را تا به دریا پهن کردی.

و ساقه‌هایش را تا به نهر.

۱۲ پس چرا دیوارهای آن را فرو ریختی

تا هر رهنگاری انکورهایش را

برچیند؟

۱۳ کرازه‌های جنگل و پرانش می کنند

و جانوران صحرا در آن به چرا

مشغولند!

۱۴ ای خدای لشکرها، نزد ما باز کرد!

از آسمان بنگر و ببین!

به یاری این تاک بیا.

۱۵ به یاری نهالی که دست تو غرس

کرد،

و پسری که برای خود توانا ساختی.

۱۶ تاک، تو را قطع کرده و به آتش

سوزانده‌اند؛

باشد که از توییخ روی تو هلاک

گردند.

باشد که دست تو بر مرد دست راستت

قرار گیرد.

بر آن پسر انسان که برای خود توانا

ساختی.

۱۷ نگاه از تو روی نخواهیم تافت؛

ما را زندگی بخش، تا نام تو را

بخوانیم!

۸۱:۸۰ منظور در پای مدتها است.

۸۱:۸۰ منظور رود فرات است.

۸۱:۸۰ یا نسخه ی.

۸۱:۸۰ حتماً اصطلاحی مربوط به موسیقی است.

۸۱:۸۰ یا زبانی که شناخته بوده، شنیدم.

۸۱:۸۰ منظور از "سدها" ساحت و طاقات فرماست.

ای اسرائیل، کاش به من گوش
فرا می دادی!
۹ در میان تو خدای غیر نباشد
و در برابر خدای بیگانه سجده مکن!
۱۰ من یهوه خدای تو هستم،
که تو را از سرزمین مصر بر آوردم.
دهان خود را نیکو بگشا
که من آن را پر خواهم ساخت.

۱۱ «اما قوم من صدای مرا نشنیدند،
و اسرائیل مطیع من نگشت!
۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان وانهادم
تا تدابیر خویش را پیروی کنند.
۱۳ کاش که قوم من به من گوش فرا می داد
و اسرائیل در راههای من گام می زد.
۱۴ آنگاه به زودی دشمنانشان را مغلوب
می ساختم

و دست خویش را بر ضد
مخالفتشان برمی گردانیدم!
۱۵ آنان که از خداوند نفرت دارند در برابر
او خاضعانه سر فرود می آوردند،
و سرنوشتهشان ابدی می بود.
۱۶ اما تو را به نیکوترین گندم خوراک
می دادم،
و به عسل از صخره سیر می کردم.»

بینوایان و یتیمان را دادرسی کنید

مزمو ر آساف.

۸۲ خدا در شورای الهی در جایگاه
خود قرار گرفته،
در میان 'خدایان' داوری می کند:
۲ «تا به کی ناعادلانه داوری خواهید کرد
و از شریبان جانبداری خواهید
نمود؟ سلاه
۳ بینوایان و یتیمان را دادرسی کنید،

و حق ستمدیدگان و فقیران را
بستانید!
۴ بینوایان و نیازمندان را خلاصی دهید.
و آنان را از دست شریبان برهانید!
۵ هیچ نمی دانند و هیچ نمی فهمند،
و در تاریکی کام برمی دارند:
همه بنیانهای زمین به لرزه در آمده
است.

۶ کفتم: «شما خدایانید،
و جملگی پسران آن متعال هستید؛
۷ اما همچون آدمیان خواهید مرد.
و چون هر حاکم دیگر سرنگون
خواهید شد.»

۸ خدایا بر خیز و زمین را داوری فرما،
زیرا تو قومها را جملگی به تصرف
خواهی آورد.

خدایا، خاموش مباش

سرود. مزمو ر آساف.

۸۳ خدایا، خاموش مباش؛
ای خدا، تو را ابراه و قیصر
نباشد!
۲ پنجر که چگونه دشمنانت طغیان
کرده اند.

و نفرت کنندگانت سرهای خویش را
برافراشته اند!
۳ بر قوم تو مگرها می اندیشند،
و بر عزیزان تو دسیسه می چینند!
۴ می گویند: «باید نابودشان کنیم تا دیگر
قومی نباشند.
و تا نام اسرائیل دیگر به یاد آورده
نشود.»

۱- به یک دلِ دسیسه می‌چینند،

و بر ضد تو پیمان می‌بندند:

۲- خیمه‌های ادوم و اسماعیلیان،

موآب و هاجریان،

جبال، عمون و عمالیق،

فلسطین و ساکنان صور.

۳- شور نیز بدیشان پیوسته است:

یشان بازویی برای فرزندان لوط

گردیده‌اند. سلاه

۱۱ بگذار بدانند که تو تنها،

که نامت یهوه است،

بر تمامی زمین متعال هستی!

جان من مشتاق صحنهای خداوند است

برای سالار سرانندگان: در مایه

کثیث: ۱ مزمور پسران قورح.

ای خداوند لشکرها،

چه دلپذیر است مسکن تو!

۱ جان من مشتاق بلکه مدهوش گشته

است

برای صحنهای خداوند!

دل من و پیکرم

برای خدای زنده فریاد برمی‌آورد.

۲ حتی گنجشک نیز برای خود خانه‌ای

یافته،

و پرستو برای خویشتن آشیانه‌ای،

تا جوجه‌های خود را در آن بگذارد:

در جوار مذبحهای تو، ای خداوند

لشکرها،

که شاه من و خدای من هستی.

۱ خوشا به حال آنان که در خانه تو

ساکنند

و همواره تو را می‌ستایند. سلاه

۲ خوشا به حال مردمانی که نیرویشان از

توست،

و دلشان در شاهراههای تو.

۳ چون از وادی اشکها^۱ می‌گذرند،

آن را به چشمه‌ساران بدل

می‌سازند،

و باران پاییزی نیز آن را به آبگیرها^۲

می‌پوشاند.

۳ با ایشان همان کن که با مدیان کردی:

که با سیرا و یابین نزد نهر قیشون

کردی.

۴ که در عین دور هلاک شدند،

و سرگین برای زمین گردیدند!

بزرگانشان را چون غرب و ذئب بساز،

و امیرانشان را جملگی چون زبج و

صلموئع!

۵ که می‌گفتند: «بیاید چراکاههای خدا را

به تصرف خود درآوریم!»

۶ ای خدای من، ایشان را چون غبار

گردباد گردان،

و مانند کاه در برابر باد!

۷ چنانکه آتش جنگل را می‌سوزاند

و شعله‌ای گوهها را مشتعل می‌سازد،

۸ همچنان به تندباد خویش تعقیبشان کن

و به توفان خویش به هراسشان افکن!

۹ رویهایشان را از شرم آکنده ساز

تا نام تو را، خداوند، بگویند!

باشد که تا به ابد شرمسار و پریشان

باشند،

و شرم‌منده و هلاک گردند!

۱۸۴: حتملاً صراطی است در موسیقی که معنی آن برای ما روشن نیست.

۱۸۴: در عبری: "بکد" که به معنی "دریختن" است.

۱۸۴: یا "تویست".

۵ آیا تا ابد بر ما خشم خواهی گرفت؟
ایا خشم خود را نسل اندر نسل منول
خواهی داد؟

۶ آیا دیگر بار احیای مان نخواهی کرد
تا قومت در تو شادی کنند؟
۷ خداوندا، محبت خویش را به ما بنده،
و نجات خود را بر ما عنایت فرما!

۸ باشد که آنچه خدا بپوه خواهد گفت، بشنود.
زیرا او به قوم خود، و به سرسپردگان
خویش،

سلامتی را ندا خواهد کرد؛
اما مباد که به سوی جهالت باز گردند.
۹ بدیقین که نجات او به ترسندگانش
نزدیک است.

تا جلال در سرزمین ما ساکن شود.
۱۰ محبت و وفاداری با هم ملاقات خواهند کرد.
عدالت و سلامتی یکدیگر را خواهند
بوسید.

۱۱ وفاداری از زمین خواهد رویید.
و عدالت از آسمان خواهد نگرست.
۱۲ آری، خداوند آنچه را نیکوست، عطا
خواهد فرمود.

و سرزمین ما حاصلخیز خواهد بود.
۱۳ عدالت پیشاپیش وی خواهد رفت
و راهی برای قادههای او مهیا خواهد
ساخت.

محبت تو به من عظیم است
دعای دوم.

۱۴ ای خداوند، کوش فرا ده و
اجابتم فرما.
زیرا که ستمدیده و نیازمندم!

۷ از قوت تا به قوت پیش می روند،
و هر یک در پیشگاه خدا در صهیون
حاضر می شوند.

۸ ای خداوند، خدای لشکرها، دعایم را بشنو!
ای خدای یعقوب، گوش فرا ده! سلاه
۹ خدایا، بر سپر ما بنگر!
به روی مسیح خود نظر افکن!

۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو
بهتر است از هزار در هر جای دیگر؛
دربانی خانه خدایم را ترجیح می دهم
بر سکونت در خیمه های شرارت.
۱۱ زیرا بپوه خدا افتاب و سپر است؛
بپوه لطف می کند و عزت می بخشد.
او هیچ چیز نیکو را دریغ نمی دارد،
از آنان که در راستی کام برمی دارند.
۱۲ ای خداوند لشکرها،

خوشا به حال کسی که بر تو توکل دارد!

ما را بازگردان

برای سالار سرایندگان، مزمور پسران قورح.

۱۵ خداوندا، بر سرزمین خویش
نظر لطف افکندی.

و سعادت گذشته را به یعقوب
بازگردانیدی!

۲ تقصیر قوم خود را آمرزیدی
و همه گناهانشان را پوشانیدی! سلاه
۳ تمامی غضب خویش را برگردانیدی
و از حدت خشم خویش بازگشتی!

۴ ای خدای نجات ما،

ما را بازگردان،

و غضبت را از ما برگیر!

* ۹:۸۴ منظور از "سپر"، "پادشاه" است.

* ۱:۸۵ یا: «اسیران یعقوب را بازگردان.»

۱۳ زیرا که محبت تو به من عظیم است؛
تو جان مرا از اعماق هاویه رهانیده‌ای!

۱۴ خدایا، متکبران بر ضد من برخاسته‌اند؛
گروهی از ستمگران قصد جان من دارند
و تو را در مد نظر خود نمی‌دارند.

۱۵ اما خداوندگارا، تو خدایی رحیم و
فیاضی!

دیر خشم و آکنده از محبت و وفا!
۱۶ روی به سویم بگردان و مرا فیض عطا فرما!
قوت خویش را به خدمتگزاران
عنایت کن،

و پسر کنیزت را نجات بخش!
۱۷ مرا نشانی از احسان خود مرحمت فرما،
تا نفرت کنندگانم ببینند و شرم‌منده
شوند؛

زیرا که تو ای خداوند، مرا یاری
کرده و تسلی داده‌ای!

سخنان پر جلال درباره‌ات گفته می‌شود

مزمور پسران قورح، سرود.

شهری که او بنیان نهاده
بر کوه مقدس واقع است؛
خداوند دروازه‌های صهیون را دوست
می‌دارد،
بیش از همه مسکنهای یعقوب.
۱۸ ای شهر خدا،

سخنان پر جلال درباره‌ات گفته
می‌شود. سلاه

۱۹ رهب^۱ و بابل را در شمار شناسندگانم
ذکر خواهم کرد،
فلسطین را نیز، و صور را، همراه با
کوش^۲؛

۲۰ جان مرا حفظ کن، زیرا سرسپرده توام.
تو خدای من هستی؛

خدمتگزار خود را که بر تو توکل
دارد، نجات ده!

۲۱ خداوندگارا، مرا فیض عطا فرما،
زیرا که تمام روز تو را می‌خوانم.
جان خدمتگزاران را شاد کن،

زیرا ای خداوندگارا، جان خود را
نزد تو برمی‌افرازم.

۲۲ خداوندگارا، تو نیکو و امرزنده‌ای،
و سرشار از محبت نسبت به همه
انسان که تو را می‌خوانند!

۲۳ خداوند، به دعایم گوش فراده؛
فریاد التماسم را بشنو!

در روز تنگی خود تو را می‌خوانم،
زیرا که مرا مستجاب می‌کنی.

خداوندگارا، در میان خدایان کسی
چون تو نیست.

۲۴ و نه کاری چون کارهای تو!
خداوندگارا، قومهایی که آفریده‌ای،
جملگی خواهند آمد و به حضورت
بیرستش خواهند کرد،
و نام تو را جلال خواهند داد.
۲۵ زیرا که تو بزرگی و کارهای شکفت می‌کنی؛
تنها تو خدایی!

خداوند، راه خود را به من بیاموز،
تا در حقیقت تو کام بردارم.

دل مرا واحد گردان

تا از نام تو ترسان باشم.

۲۶ ای خداوندگارا خدای من، تو را به
تمامی دل خواهم ستود؛
و نامت را تا به ابد جلال خواهم داد.

۴:۸۷-۱ می بر بی مصدر دم شمع م ادبیات.

۴:۸۷-۲ رحی لیل قلیا.

۷ مرا در عمیق‌ترین حفره نهاده‌ای.
در تاریکیها، در ژرفناها!
۸ خشم تو بر من سنگین شده است؛
با همهٔ امواجت مرا مبتلا ساخته‌ای.
سلاه

۹ همدمان مرا از من گرفته‌ای
و از من بیزارشان کرده‌ای!
محبوس گشته‌ام و مرا راه‌گریزی
نیست؛

۱۰ دیدگانم از اندوه تار شده است.
خداوندا، هر روزه تو را می‌خوانم.
و دستان خود را به سوی تو دراز
می‌کنم.

۱۱ آیا شکفتیهای خود را به مردگان

می‌نمایی؟

۱۲ آیا رفتگان برمی‌خیزند تا تو را

بستانند؟ سلاه

۱۳ آیا از محبتت در کور سخن خواهد
رفت.

۱۴ یا از وفاداریت در دیار هلاکت؟

۱۵ آیا شکفتیهایت در تاریکی شناخته

می‌شود.

۱۶ و کارهای عادلانه‌ات در دیار

فراهمی؟

۱۷ اما من نزد تو ای خداوندا، فریاد کمک

برمی‌آورم؛

۱۸ بامدادان دعای خود را به پیشگاهت

تقدیم می‌کنم.

۱۹ خداوندا، چرا جان مرا ترک می‌کنی

و روی خود را از من می‌پوشانی؟

۲۰ از جوانی، مبتلا و نزدیک به مرگ

بوده‌ام؛

خواهند گفت: «این در آنجا زاده شده
است!»

۲۱ و دربارهٔ صهیون گفته خواهد شد که

«این و آن در او زاده شده‌اند».

۲۲ زیرا آن متعال، خود او را استوار

خواهد ساخت!

۲۳ آنگاه که خداوند قومها را ثبت می‌کند

چنین خواهد نگاشت:

«این در آنجا زاده شده است.» سلاه

۲۴ سرایندگان و رقص‌کنندگان به یکسان

می‌سرایند که:

«همهٔ چشمه‌های من در توست!»

روز و شب نزد تو فریاد برمی‌آورم

سرود. مزموری از پسران قورح. برای

سالار سرایندگان: در مایهٔ محلت

لغوت. * قصیدهٔ هیمان ازراحی.

ای پیهوه، خدای نجات من،

روز و شب نزد تو فریاد

برمی‌آورم!

۲۵ دعایم به حضور تو برسد!

گوش خود را به فریادم مایل گردان!

۲۶ زیرا جان من از بلایا آکنده شده است.

و حیاتم به هاویه نزدیک گشته.

۲۷ در شمار فرو روندگان به هاویه شمرده

شده‌ام؛

۲۸ همچون مردی هستم که او را توانی

نیست.

۲۹ در میان مردگان رها گشته‌ام،

همچون کشتگانی که در گور آرمیده‌اند؛

که دیگر به یادشان نمی‌آوری

و از دست تو بریده شده‌اند.

* ۸۸: احتمالاً یک مایهٔ موسیقی بوده است به معنی: "رنج پریشانی".

* ۸۸:۱۱ در عبری: "ابدون".

و کیست در میان موجودات آسمانی
که مانند خداوند باشد؟
خدا در شورای قُدسیان بی نهایت مهیب
است؛

از او می باید ترسید، بیش از همه آنان
که گرداگرد اویند.
ای یهوه، خدای لشکرها، کیست مانند
تو؟

خداوندا، تو نیرومندی و امانت تو
احاطهات کرده است.

بر خروش دریا فرمان می رانی،
و چون امواجش بر خیزند، آنها را
فرو می نشانی.

رهب را چون لاشه‌ای فرو کوفتی،
و به بازوی نیرومند خویش
دشمنانت را پراکنده ساختی.

«آسمان از آن توست و زمین نیز از آن تو.
جهان راه و هر چه را که در آن است،
تو بنیان نهادی.

«شمال و جنوب را تو آفریدی؛

تابور و جرمون به نام تو بانگ شادی
برمی آورند.

«بازوی تو نیرومند است،
دست تو تواناست،

و دست راست برافراشته.

«عدل و انصاف اساس تخت توست،
محبت و وفاداری پیش رویت
می خرامند.

«خوشا به حال آنان که آواز شادمانی را
می شناسند،

و در نور روی تو، ای خداوند، گام
برمی دارند.

از تو به هراس افتاده و درمانده‌ام.
خشم تو از سر من گذشته.

و کارهای خوفناک تو هلاکم کرده
است.

همه روز چون آب مرا احاطه کرده.
و از هر سو مرا محاصره نموده است.

یاران و دوستانم را از من دور کرده‌ای؛
تنها همدم تاریکی است.

محبت‌های خداوند را خواهیم سراپید

قصیده ایان ازراحی.

محبت‌های خداوند را تا به ابد

خواهم سراپید؛

به دهان خویش امانت تو را به جمیع
نسلها خواهم شناسانید.

زیرا کفتم که محبت تا به ابد بنا خواهد
شد.

و وفاداری خود را در آسمانها استوار
خواهی ساخت!

«گفتی که با برگزیده خود عهد بسته‌ام،
و برای خدمتگزار خویش داوود
سوگند خورده‌ام که:

«نسل تو را تا به ابد استوار خواهم
ساخت

و تخت تو را در تمامی نسلها بنا
خواهم کرد.» «سلا»

خداوندا، باشد که آسمانها شکفتیهای
تو را بستانند.

و امانت تو را در جمع قُدسیان.

زیرا کیست در آسمانها که با خداوند
برابری تواند کرد؟

* ۱۵:۸۸ معنی عبری این واژه نامشخص است.

* ۱۰:۸۹ هیولای دریایی ده ادبیات اساطیری که نمادی از اغتشاش و بی نظمی بود.

* ۱۴:۸۹ «تاریکی».

- ۱۶ تمامی روز در نام تو وجد می‌کنند،
و در عدالت تو سرافرازند.
- ۱۷ زیرا که تو جلال و قوت‌ ایشانی،
و به لطف خویش شاخ ما را
برمی‌افزای.
- ۱۸ زیرا سیر ما از آن خداوند است،
و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل.
- ۱۹ زمانی در عالم رؤیا سخن گفتمی،
و به سرسپردگان خویش چنین
فرمودی:
- «دلاوری را یاری رسانده‌ام،
و برگزیده‌ای از قوم را سرافراز
ساخته‌ام.
- ۲۰ خدمتگزار خویش داوود را یافته‌ام،
و او را به روغن مقدس خویش مسح
کرده‌ام.
- ۲۱ دست من با او خواهد بود،
و بازوی من او را نیرومند خواهد
ساخت.
- ۲۲ دشمن از او بهره نخواهد کشید،
و ظالم بر او ستم نخواهد کرد.
- ۲۳ خصمانش را از برابر او تار و مار
خواهم کرد،
و نفرت‌کنندگان را از پا در خواهم
آورد.
- ۲۴ امانت و محبت من همراه او خواهد بود،
و در نام من، شاخ او برافراشته
خواهد شد.
- ۲۵ دست او را بر دریا مسلط خواهم
ساخت،
دست راست او را بر نهرها.
- ۲۶ او مرا ندا در داده، خواهد گفت: "تو
پدر من هستی،
خدای من و صخره نجاتم!"
- ۱۱ من نیز او را فرزند او شد خویش
خواهم ساخت،
رفیع‌ترین در میان پادشاهان جهان.
- ۱۲ محبت خود را به او تا به ابد پاس
خواهم داشت،
و عهد من با او پایدار خواهد بود.
- ۱۳ سلسله او را تا به ابد استوار خواهم
ساخت،
و تخت او را همچون روزهای
آسمان.
- ۱۴ اگر فرزندان او شریعت مرا ترک کنند،
و مطابق قوانین من سلوک ننمایند؛
اگر فرایض مرا زیر پا گذارند،
و فرامین مرا نگاه‌ندارند.
- ۱۵ آنگاه عصیان ایشان را به چوب تنبیه
خواهم کرد،
و تفسیرشان را به تازیانه؛
- ۱۶ ولی محبت مرا از او دریغ نخواهم داشت،
و در وفاداری خویش خیانت
نخواهم ورزید.
- ۱۷ عهد خود را بی‌حرمت نخواهم ساخت
و آنچه را از دهانم صادر شد، تغییر
نخواهم داد.
- ۱۸ یک بار برای همیشه به قدوسیت خود
سوگند خوردم،
و به داوود دروغ نخواهم گفت.
- ۱۹ که سلسله او تا به ابد پایرجا خواهد ماند
و تخت او در حضور من همچو
خورشید؛
- ۲۰ همچون ماه جاودانه استوار خواهد
بود،
چون شاهدی امین در آسمان، سلاطین
- ۲۱ اما اکنون تو روی گردانیده، او را خرد
کرده‌ای

۲۹ خداوند کارا، کجاست آن محبت
نخستین تو،
که به امانت خویش برای داوود
سوگند خوردی؟
۳۰ خداوند کارا، طعنه‌هایی را که بر
خدمتگزارت می‌زنند به یاد آر،
که آنها را در سینه خود از قومهای
بسیار متحمل می‌گردم،
۳۱ که دشمنانت بدانها ریشخند می‌کنند،
و هر قدمی را که مسیح تو برمی‌دارد،
به مسخره می‌گیرند.
۳۲ خداوند تا به ابد متبارک باد!
آمین و آمین!

کتاب چهارم

از ازل تا به ابد تو خدایی

دعای موسی مرد خدا.
خداوند کارا، مسکن ما تو
بوده‌ای،
نسل اندر نسل.
پیش از آنکه کوهها زاده شوند،
یا تو زمین و جهان را به وجود آوری،
از ازل تا به ابد تو خدایی.
انسان را به خاک باز می‌گردانی
و می‌گویی: «ای بنی آدم، باز گردید!»
زیرا هزار سال در نظر تو
همچون روزی است که گذشت
یا چون پاسی از شب.
ایشان را همچون سیلاب می‌روی:
همچون خوابند،
همچون علفی که بامدادان تازه
می‌شود:

و به غایت بر مسیح خود غضبناک
کشته‌ای!
۲۸ عهد خود را با خدمتگزارت باطل
کرده‌ای،
و تاج او را بر زمین افکنده،
بی حرمت ساخته‌ای.
۲۷ همه حصارهایش را در هم شکسته‌ای
و استحکاماتش را یکسره ویران
کرده‌ای.
۲۶ رهگذران جملگی او را چپاول می‌کنند،
و مایه ریشخند همسایگان گردیده
است.
۲۵ دست راست خصمان وی را
برافراشته‌ای،
و همه دشمنانش را شادمان ساخته‌ای.
۲۴ ده شمشیرش را بر گردانیده‌ای
و او را در نبرد بر پا نداشته‌ای.
۲۳ جلال او را منقطع ساخته‌ای
و تخت سلطنتش را به خاک
نشانده‌ای.
۲۲ روزهای جوانی‌اش را کوتاه کرده‌ای،
و او را به ردای خجالت پوشانیده‌ای.
سلاه
۲۱ ای خداوند تا به کی؟ آیا تا به ابد خود
را پنهان خواهی کرد؟
تا به کی آتش خشم تو فروخته
خواهد بود؟
۲۰ به یاد دار که ایام حیاتم چه کوتاه است!
تو جمله بنی آدم را برای چه بطلاتی
آفریده‌ای!
۱۹ کدام انسان است که زیست کند و مرگ
را نبیند.
کیست که جان خویش از دست
هاویه خلاصی تواند داد؟ سلاه

۶ بامدادان می شکفتد و می روید
و شامگاهان پژمرده و خشک
می شود.

۷ زیرا به خشم تو پایان می پذیریم،
و به غضبت پریشان می گردیم.
۸ تقصیرهایمان را فرا رویت نهاده‌ای،
و گناهان پنهانمان را در پر تو
حضورت.

۹ زیرا روزهایمان به تمامی در خشمت
کاهیده می شود.
و سالهایمان را چون آهی به سر
می‌رسانیم؛

۱۰ روزهای عمر ما هفتاد سال است
و اگر قوی باشیم، هشتاد سال.
اما مایه فخری در آنها جز محنت و
اندوه نیست؛

زیرا به سرعت می گذرند و پرواز
می‌کنیم.
۱۱ کیست که از قدرت خشم تو آگاه
باشد؟

زیرا خشم تو به عظمت ترسی است
که باید از تو داشت.

۱۲ پس ما را بیاموز تا روزهای خود را
بشماریم،

تا دلی خردمند حاصل کنیم.
۱۳ خداوند، برگرد! تا چند؟

بر بندگانت شفقت فرما.
۱۴ صبحگاهان ما را از محبت خود سیر
کن

تا تمامی عمرمان شادمانه بسرآیم و
شادی کنیم.

۱۵ شادمانمان کردن

در عوض روزهایی که مبتلایمان
ساختی،
و سالهایی که بلا دیدیم.

۱۶ اعمال تو بر بندگانت نمایان شود
و کبریایی تو بر فرزندان ایشان.

۱۷ لطف خداوندگار خدای ما بر ما باد!
عمل دستهای ما را بر ایمان استوار
کردن؛

اری، عمل دستهای ما را استوار
کردن.

پناه و دژ من خداست

۱۸ آن که در مخنیگاه آن متعان قرین
گزیند.

۱۹ زیر سایه قادر مطلق به سر خواهد
برد.

۲۰ درباره خداوند می گویم: «اوست پناه
من و دژ من،

خدای من که بر او توکل دارم.»

۲۱ بدیقین، اوست که تو را از دام صیاد
خواهد رهانید

و از طاعون مرگبار.

۲۲ او تو را با پره‌های خویش خواهد پوشانید.
و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت؛

امانت وی، تو را سپر محافظ خواهد
بود.

۲۳ از خوف شب نخواهی ترسید.

و نه از تیری که در روز می‌پرد؛

۲۴ از طاعونی که در تاریکی راه می‌رود.
بیم نخواهی داشت

* ۱۷:۹۰ یا "جمال".

* ۱:۹۱ در عبری: "شَدای".

* ۲:۹۱ یا: «خواهد گفت».

و نجات خویش را به او نشان
خواهم داد.»

اعمال تو چه عظیم است

مزمور. سرودی برای شبات.

۹۲ چه نیکوست خداوند را ستودن،
و در وصف نام تو، ای متعال،

سراییدن؛

۱ بامدادان محبت تو را اعلام کردن،

و شامگاهان وفاداری تو را،

۲ با نوای بربط ده تار

و نغمه چنگ.

۳ زیرا که تو ای خداوند، مرا به کارهایت

شادمان ساخته‌ای؛

پس در وصف اعمال دستهای تو

شادمانه می‌سرایم.

۴ اعمال تو ای خداوند چه عظیم است،

و اندیشه‌هایت چه ژرف!

۵ مرد وحشی نمی‌داند

و نادان این را در نمی‌یابد

۶ که هرچند شیرین چون علف برویند

و بدکاران جملگی بشکفند،

برای این است که تا به ابد هلاک

گردند؛

۷ اما تو ای خداوند، تا به ابد متعال

هستی!

۸ زیرا که دشمنانت، ای خداوند،

آری دشمنانت، به یقین نابود خواهند

شد،

و بدکاران جملگی پراکنده خواهند

گشت.

۱۰ اما تو شاخ^۹ مرا همچون شاخ گاو

وحشی برافراشته‌ای،

و نه از وبایی که در نیمروز هلاک
می‌سازد.

۱۱ هرچه هزار تن در کنار تو فرو افتند،

و ده هزار بر جانب راست تو،

اما به تو نزدیک هم نخواهد آمد.

۱۲ تنها با چشمانت خواهی نگریست

و سزای شیرین را خواهی دید.

۱۳ چون خداوند را پناهگاه خویش

گردانیده‌ای،

و آن متعال را مأوای خود ساخته‌ای،

۱۴ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد

و هیچ بلا نزدیک خیمه تو نخواهد

آمد.

۱۵ زیرا فرشتگانش را درباره تو فرمان

خواهد داد

تا در همه راههایت، نگاهبان تو

باشند.

۱۶ تنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت

مبادا پایت را به سنگی بزنی.

۱۷ بر شیر و افعی کام خواهی نهاد؛

شیر جوان و اژدها را پایمال خواهی

کرد.

۱۸ خداوند می‌فرماید: «چون مرا دوست

می‌داری،

او را خواهم رهانید؛

و چون نام مرا می‌شناسد،

ز او محافظت خواهم کرد.

۱۹ تو مرا خواهد خواند و من او را اجابت

خواهم کرد؛

در تنگی با وی خواهم بود؛

و را خواهم رهانید و عزت خواهم

بخشید.

۲۰ به عمر دراز، او را سیر خواهم کرد

شکوه‌مند است خداوند در غرش
برین!

شهادت تو بی‌نهایت امین است.
خداوند، قدوسیت زینده‌خانه
توست، تا ابد الابد.

خداوند قوم خود را وا نخواهد گذاشت

ای خدای انتقام‌گیرنده، ای پیه‌ده،
ای خدای انتقام‌گیرنده، تجبی
فرما!

ای داور زمین، سر برافراز
و متکبران را سزا ده!
شیران تا به کی، خداوند،
شیران تا به کی شادی خواهند کرد؟

سخنان گستاخانه جاری می‌سازند:
همه بدکاران لاف می‌زنند.
قوم تو را، ای خداوند، نه می‌کنند؛
و بر میراث تو ستم روا می‌درند.
بیوه‌زنان و غریبان را می‌کشند،
و پنهان را به قتل می‌رسانند.
و می‌گویند: «خداوند نمی‌بیند!»
خداوند یعقوب در نمی‌یابد!

ای بی‌فهمان قوم، دریابید!
ای جاهلان، کی عاقل خواهید شد؟
آیا آن که کوش را غرس کرد، نمی‌شنود؟
و آن که چشم را سرشت، نمی‌بیند؟
آیا آن که قومها را تأدیب می‌کند، توبیح
نمی‌نماید؟
و آن که آدمی را تعلیم می‌دهد، علم
ندارد؟
خداوند از افکار انسان آگاه است؛
او می‌داند که آنها بظالت محض
است!

و روغن تازه بر من فرو ریخته‌ای.
دیدگانم شکست دشمنانم را دیده
است،
و گوشه‌ایم خبر سقوط مخالفان
شریرم را شنیده است.

پارسا چون درخت خرما خواهد
شکفت،
و همچون سرو آزاد لبنان نمو خواهد
کرد؛

آنان که در خانه خداوند غرس شده‌اند،
در صحنهای خدای ما خواهند
شکفت.

در پیری نیز میوه خواهند آورد
و تر و تازه و سبز خواهند بود،
تا اعلام کنند که خداوند راست است؛
او صخره من است و در او ذره‌ای
بی‌انصافی نیست.

خداوند پادشاهی می‌کند

خداوند پادشاهی می‌کند،
او خویشتن را به جلال آراسته
است؛
خداوند خود را آراسته است،
او کمر خود را به قوت بسته است.
جهان مستحکم است
و جنبش نخواهد خورد.
تخت سلطنت تو از قدیم استوار کشته
است،
و تو از ازل هستی.

سیلابها برافراشته‌اند، ای خداوند!
سیلابها آواز خود را برافراشته‌اند،
سیلابها خروش خود را
برافراشته‌اند!
شکوه‌مندتر از آواز آبهای بسیار،
شکوه‌مندتر از امواج دریا،

۳۳ خبثت ایشان را بر سرشان بر خواهد
گردانید،
و در شرارت خودشان، نابودشان
خواهد کرد؛
آری، یهوه خدای ما ایشان را محو و
نابود خواهد کرد.

بیایید خداوند را بسراییم

۹۵ بیایید خداوند را شادمانه
بسراییم،
و برای صحرة نجات خویش فریاد
بلند سر دهیم!
۳ به پیشگاهش با شکرگزاری نزدیک
شویم
و به فریاد بلند برایش سرود
بخوانیم.
۴ زیرا یهوه، خدای بزرگ است،
پادشاه بزرگ بر همه خدایان!
۵ نشیبهای زمین در دست اوست،
و فرازهای کوهها از آن او.
۶ دریا از آن اوست، او آن را بساخت،
و دستانش خشکی را شکل داد.

۷ بیایید تا پرستش و سجده کنیم،
و در پیشگاه آفریننده خویش،
خداوند، زانو زنیم.
۸ زیرا او خدای ماست،
و ما قوم چراگاه،
و گله دست اویم.

۹ امروز، اگر صدای او را می شنوید،
دلنهای خود را سخت مسازید،
چنانکه در مریبه کردید،
در روز مسه، در بیابان.

۱۰ خدایا به حال کسی که تو ای خداوند
تأدیش می کنی،
و از شریعت خود، وی را می آموزی؛
۱۱ تو را از روزهای بلا آسایش می بخشی،
تا زمانی که گودالی برای شیران
کنده شود.
۱۲ زیرا خداوند قوم خود را و نخواهد
کذاشت،
و میراث خود را ترک نخواهد کرد.
۱۳ دآوری باز دیگر بر پاسایی منطبق
خواهد شد،
و تمامی راست دلان از آن پیروی
خواهند کرد.

۱۴ کیست که برای من بر ضد مردمان
شیر بر خیزد؟
و کیست که برای من در برابر
بدکاران بایستد؟
۱۵ گر خداوند یاور من نبود،
جان من به زودی در دیار خاموشی
ساکن می شد!
۱۶ نگاه که گفتم: «پای من می لغزد»،
محبت تو ای خداوند، تکیه گاهم شد.
۱۷ در کثرت غصه های دل من،
تسلی های تو جانم را شادمان
می سازد.
۱۸ آیا گرمی شرارت با تو متفق تواند شد،
که با قوانین خود مصیبت به بار
می آورد؟
۱۹ نه! بر ضد جان پارسا همداستان می شوند،
و بر ریختن خون بی گناه فتوی
می دهند.
۲۰ ما خداوند قلعه بلند من شده است،
و خدایم، صحرة پناهگاه من.

۸:۹۵ "مریبه" به معنی "دعو" است.

۸:۹۵ "مسه" یعنی "زمانش".

۱ خداوند را در قَرّ قدوسیتش بپرستید!
ای تمامی زمین. از حضور او
بلرزید!
۲ باشد که در میان قومها بگویید.
«خداوند پادشاهی می کند!»
اری. جهان مستحکم است و جنبش
نخواهد خورد؛
او ملتها را به انصاف داوری خواهد
کرد.»

۱۱ آسمان شادی کند و زمین به وجد آید؛
دریا و هر چه آن را پر می سازد.
عُرُش کند؛
۱۲ صحرا و هر آنچه در آن است. شادمان
گردد.
انگاه همه در ختان جنکل بانگ شادی
بر خواهند آورد.
۱۳ پیش روی خداوند. زیرا که می آید.
اری او می آید تا زمین را داوری کند.
او جهان را به انصاف داوری خواهد
کرد.
و ملتها را به امانت خویش.

تو بر تمامی زمین متعال هستی

خداوند پادشاهی می کند! ۹۷
پس زمین شادمان باشد
و سرزمینهای ساحلی بسیار شادی
کنند.
۱ ابرها و تاریکی غلیظ گرداگرد اوست.
عدل و انصاف. بنیان تخت اوست.
۲ آتش پیش روی وی می رود
و دشمنان او را به هر سو می سوزاند.
۳ آذرخشهای او جهان را روشن می سازد:
زمین می بیند و می لرزد.
۴ کوهها از حضور خداوند چون موم
ذوب می شوند.
از حضور خداوند کار تمامی عالم!

۹ آنجا پدران شما مرا آزمایش و امتحان
کردند.
با اینکه کارهای مرا دیده بودند.
۱۰ چهل سال از آن نسل بیزار بودم.
و گفتم: «قوم گمراه دل هستند
و راههای مرا نمی شناسند.»
۱۱ پس در خشم خود سوگند خوردم
که به آسایش من هرگز راه نخواهند
یافت.

در قَرّ قدوسیت پرستش کنید

۹۶ برای خداوند سرودی تازه
بسرایید!

ای تمامی زمین. برای خداوند
بسرایید!

۲ برای خداوند بسرایید و نام او را
متبارک خوانید!

روز به روز نجات او را بشارت دهید!
۳ جلال او را در میان ملتها بازگویید.
و اعمال شگفتش را در میان همه
قومها!

۴ زیرا خداوند بزرگ است و به غایت
شایان ستایش؛

از او می باید ترسید، بیش از همه
خدایان.

۵ زیرا همه خدایان قومها، بتهای
بی ارزشند.

اما بیهوده آسمانها را بساخت.
۶ قَرّ و شکوه به حضور وی است
و توانایی و زیبایی در قُدس وی.

۱ ای طوایف قومها، وصف خداوند را
بگویید!

۲ وصف جلال و قوت خداوند را
بگویید!

۳ وصف جلال نام خداوند را بگویید!
هدیه بیاورید و به صحنهای او بیایید!

۱۰ آسمانها عدالت او را اعلام می کنند،
و همه قومها جلال او را می بینند.

۱۱ پرستندگان تعالهای تراشیده جملگی
شرمسار خواهند شد،

همانها که به بتهای بی ارزش می پالند؛
ای همه خدایان، او را بپرستید!

۱۲ صهیون شنباده، شادی می کند،

و شهرهای یهو شادمان می گردند،

از داوریهایی تو. ای خداوند.

۱۳ زیرا که تو خداوند، بر تمامی زمین
متعال هستی!

تو بس فراتر از همه خدایان، در مقام
اعلایی!

۱۴ ای دوستانان خداوند، از بدی نفرت
کنید!

۱۵ زیرا او حافظ جان سرسپردگان
خویش است،

و ایشان را از چنگ شیران
می رهاند.

۱۶ نور برای پارسایان کاشته می شود،
و شادی برای راست دلان.

۱۷ ای پارسایان، در خداوند شادی کنید.
و نام قدوس او را بستاید!

برای خداوند فریاد شادمانی سر دهید

مزمور.

۱۸ برای خداوند سرودی تازه
بسرایید.

۱۹ زیرا کارهای شکفت کرده است!
دمت راست و بازوی قدوسش

نجات را برای او به عمل آورده
است.

۲۰ خداوند نجات خود را اعلام فرموده،
و عدالت نجاتبخش خویش را در

نقش قومها آشکار ساخته است.

۲۱ او محبت و وفاداری خود را

نسبت به خاندان اسرائیل به یاد
آورده است:

۲۲ همه کرانههای زمین نجات خدای ما
را دیده اند.

۲۳ ای تمامی زمین، برای خداوند فریاد
شادمانی سر دهید!

۲۴ بانگ برآورید! هلله کنید! بسرایید!

۲۵ خداوند را با چنگ بسرایید،

با چنگ و با آوای نغمات.

۲۶ با کرناها و آوای سُرنا،

به حضور یهوه پادشاه بانگ شادی
برآورید!

۲۷ دریا و هر چه در آن است بخروشد؛
جهان و همه ساکنان آن!

۲۸ نهرها دستک زنند،

و کوهها فریاد شادمانی سر دهند،

۲۹ در حضور خداوند،

زیرا که برای داوری زمین می آید.

۳۰ او جهان را به عدالت داوری خواهد کرد،
و قومها را به انصاف.

یهوه خدای ما قدوس است

خداوند پادشاهی می کند،

پس قومها بلرزند!

خداوند در میان کروبیان بر تخت

نشسته است،

پس زمین به لرزه در آید!

۳۱ خداوند در صهیون بزرگ است،

و بر تمامی قومها متعال.

۳۲ باشد که نام عظیم و مهیب تو را
بستایند!

او قدوس است!

۳۳ پادشاه در اقتدار خویش، عدالت را

دوست می دارد؛

۹۹

۹۸

تو مساوات را برقرار کرده‌ای،
و عدالت و انصاف را در یعقوب به
عمل آورده‌ای.
۵ یهوه خدای ما را برافرازید،
و در قدمگاه او پرستش کنید،
که او قدوس است!

او را سپاس گویند
و نامش را متبارک خوانند!
۳ زیرا خداوند نیکوست
و محبتش جاودانی.
و وفاداریش نسل اندر نسل.

با دلی صاف سلوک خواهم کرد

مزمور داوود.

۱۵۱
محبت و عدالت را خواهم
سرایید.
و برای تو ای خداوند خواهم
نواخت.
۱ در طریق بی‌عیب با مراقبت سالک
خواهم بود.

نزد من کی خواهی آمد؟
در خانه خویش با دلی راست سلوک
خواهم کرد.
۳ هیچ چیز بی‌مایه را در نظر خویش
نخواهم گذاشت.
از کج زوی بیزارم؛ به من نخواهد
چسبید.
۱ دل منحرف از من به دور خواهد بود.
مرا با شرارت کاری نخواهد بود.

۵ هر آن کس را که در نهان بی‌همسایه
خویش افترا زند،
هلاک خواهم کرده
و هر آن کس را که چشمان متکبر و دل
مغرور دارد
تحمل نخواهم کرد.

۷ بر وفادارانی که در زمین اند نظر بکنف
خواهم داشت،
تا با من ساکن شوند؛
آن که در طریق بی‌عیب سالک است
در خدمت من خواهد بود.

۶ موسی و هارون از کاهنانش بودند.
و سموئیل، از خوانندگان نام او.
خداوند را خواندند
و او ایشان را اجابت فرمود.
۷ در ستون ابر با ایشان سخن گفت؛
و آنان شهادت او را نگاه داشتند،
و فریضه‌های را که بدیشان عطا فرمود.

۸ ای یهوه، خدای ما،
تو ایشان را اجابت فرمودی!
تو آنان را خدایی آمرزنده بودی،
اما از کردار بدشان انتقام کشیدی!
۹ یهوه، خدای ما را برافرازید،
و در کوه مقدسش پرستش کنید!
زیرا یهوه خدای ما قدوس است!

خداوند نیکوست

مزمور شکرگزاری.

۱۵۵
ای تمامی روی زمین،
خداوند را بانگ شادمانی دهید!
۲ خداوند را با شادی عبادت نمایید،
و سرودخوانان به حضور او بیایید!

۳ بدانید که یهوه خداست!
اوست که ما را آفرید و ما از آن اوییم.
ما قوم او و گوسفندان چراگاه اوییم.

۴ به دروازه‌های او با شکرگزاری داخل
شوید،
و به صحنهای او با ستایش!

۹ زیرا خاکستر را چون نان می خورم
و آنچه را که می نوشم با اشکها
در می آمیزم،

۱۰ به سبب خشم و غضب تو،
زیرا مرا بلند کردی و سپس به زیر
افکندی!

۱۱ روزهایم همچون سایه شامگاهی گشته،
و من چون علف می خشکم!

۱۲ اما تو، خداوند، تا ابد بر تخت
نشسته ای،

و ذکر تو تا جمیع نسلهاست.
۱۳ تو بر خواهی خاست و بر صهیون
شفقت خواهی کرد،

زیرا وقت آن است که بر او نظر
لطف افکنی!

۱۴ آری، زمان معین فرا رسیده است!
۱۵ زیرا که خادمانت سنگهایش را عزیز
می دارند،

و بر خاک آن شفقت می نمایند.

۱۶ قومها از نام خداوند خواهند ترسید،
و همه پادشاهان زمین از جلال تو.

۱۷ زیرا خداوند صهیون را بنا خواهد کرد
و در جلال خویش نمایان خواهد شد.

۱۸ او به دعای بیچارگان التفات خواهد
کرد،

و استدعای ایشان را خوار نخواهد
شمرد.

۱۹ باشد که این برای نسل آینده نوشته
شود،

تا قومی که آفریده خواهند شد

خداوند را ستایش کرده، گویند:

۲۰ «او از عرش مقدس خود فرو نگریست؛
خداوند از آسمان بر زمین نظر افکند،

فریکار در خانه من ساکن نخواهد شد،
و دروغگو در حضورم نخواهد ماند.

هر بامداد، شیران زمین را جملگی
هلاک خواهیم کرد،

تا همه بدکاران را از شهر خداوند
برکنم.

روی خویش از من پنهان مکن

دعای شخص ستمیاد، نگاه که در عجز و
تواری، ناله خود را به حضور خداوند می ریزد.

خداوند! دعایم را بشنو!

بگذار فریاد کمکم به تو

۱۰۲

برسد!

۱ در روز تنگی ام،

روی خویش از من پنهان مکن!

کوش خود به من فرا دار،

و در روزی که بخوانم، به زودی

اجابتم فرما!

۲ زیرا روزهایم چون دود سپری می شود،
و استخوانهایم همچون اخگرهای
فروزان می سوزد.

۳ دلم همچون علف بریده شده و خشک
گردیده است؛

خوردن نان خود را از یاد می برم!

۴ به سبب ناله بلندم

از من جز پوست و استخوان نمانده
است!

۵ همچون جغد صحرا کشته ام؛

مانند بوم ویرانه ها گردیده ام!

در بستر خود بیدار می مانم؛

چون کنجشک تنها بر لب بامم!

۶ همه روز، دشمنانم بر من طعنه می زنند؛

ریشخند کنند کاتم مرا لعن می کنند!

و هر چه در درون من است، نه
قدوس او را متبارک خوانند!
ای جان من، خداوند را متبارک بخوان
و هیچ یک از همه احسانهایش را
فراموش مکن!
که همه کناهانت را می‌امرزد،
و همه بیماریهایت را شفا می‌بخشد!
که حیات تو را از هاویه فادیه می‌دهد
و تاج محبت و رحمت را بر سرت
می‌نهد!
که جان تو را به چیزهای نیکو سپرد
می‌کند
تا همچون عقاب، جوانی تو تازه
شود.

خداوند عدل و انصاف را برای همه
مظلومان به جا می‌آورد.
او راههای خود را به موسی آموخت
و اعمال خویش را به بنی اسرائیل.
بپوه رحیم و فیاض است،
دیرخشم و اکنده از محبت.
تا ابد محاکمه نخواهد کرد.
و همیشه بغض نخواهد داشت.
او با ما مطابق کناهانمان رفتار نمی‌کند
و به ما بر حسب تقصیراتمان سز
نمی‌دهد.
زیرا به اندازه‌ای که آسمان از زمین
فراتر است،
به همان اندازه نیز محبت خدا نسبت
به ترسندگان او عظیم است!
به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است
به همان اندازه نیز نافرمانیهای ما از
ما دور کرده است.
چنانکه پدر بر فرزندان خود رؤف
است.

تا ناله اسیران را بشنود
و محکومین به مرگ را آزاد سازد.»
تا نام خداوند را در صهیون بر زبان
رانند
و ستایش او را در اورشلیم،
آن هنگام که ملتها گرد هم آیند
و ممالک نیز، تا خداوند را
پیرستند.

در میانه راه قوت مرا خم کرده،
و روزهای مرا کوتاه کرده است.
پس گفتم:
«ای خدای من، مرا در نیمه عمرم
برمگیر،
ای که سالهای تو تا جمیع
نسلهاست!
تو از قدیم بنیان زمین را نهادی،
و آسمانها صنعت دستان توست!
آنها از میان می‌روند، اما تو بر جا
می‌مانی!
آنها همه چون جامه مندرس خواهند
شد!
مانند لباس جایگزینشان خواهی کرد،
و از میان خواهند رفت!
اما تو همان هستی،
و سالهای تو را پایانی نیست!
فرزندان خدمتگزارانت قرار خواهند
یافت،
و نسل ایشان در حضور تو
استوار خواهند شد.»

خداوند را متبارک بخوان

مزمور داوود.

ای جان من خداوند را
متبارک بخوان!

۱۰۳

ای خداوند، تو چه عظیمی

۱۰۴
ای جان من، خداوند را
مبارک بخوان!

ای یهوه، خدای من، تو بی نهایت
عظیمی.

تو به قَر و شکوه ملبسی،

۱ و نور را همچون ردا به خود

می پیچی.

تو آسمان را چون خیمه می گسترانی،

۲ و تیرکهای اتاقهایت را بر آنها

می نهی.

تو ابرها را از ابراهه خویش می سازی،

و سوار بر بالهای باد می روی!

۳ تو بادها را فرستادگان^۱ خویش

می گردانی،

و شعله‌های آتش را خادمان خویش

می سازی.

۴ تو اساس زمین را بر پایه‌های آن استوار

ساختی،

تا جنبش نخورد، تا ابدالآباد.

۵ تو آن را به آبهای ژرف همچون ردا

پوشانیدی،

و آنها بر فراز کوهها ایستادند.

۶ اما از عتاب تو گریختند،

و از صدای رعد تو پا به فرار گذاشتند!

۷ بر فراز کوهها برآمدند و به دره‌ها

سرازیر شدند،

به جایی که تو برایشان مقرر کردی.

۸ حدی برای آنها قرار دادی که از آن

نگذرند،

و دیگر باز زمین را نپوشانند!

همچنان خداوند نیز بر ترسندگان

خویش رأفت می کند.

۹ زیرا سرشت ما را می داند،

و به یاد دارد که ما خاک هستیم!

۱۰ و ما انسان، روزهای عمرش همچون
عنق است؛

مانند گل صحرا می شکفتد.

۱۱ ما به وزش بادی از میان می رود،

و دیگر اثری از او بر جای نمی ماند!

۱۲ ما از ازل تا به ابد

محبت خداوند شامل حال ترسندگان
هست.

۱۳ عدالت او شامل حال فرزندان

فرزندان ایشان،

۱۴ و آنان که عهد او را حفظ می کنند

و به جا آوردن احکامش را یاد می دارند.

۱۵ خداوند تخت خویش را در آسمان
استوار ساخته،

و پادشاهی اش بر همه مسلط است.

۱۶ ای فرشتگان خداوند، او را مبارک خوانید،

۱۷ ای زوراورانی که کلام او را به جا

می آورید.

۱۸ و فرمانبردار او بید.

۱۹ ای جمیع لشکریان او،

۲۰ و ای خادمان او که اراده اش را به جا

می آورید،

خداوند را مبارک خوانید!

۲۱ ای همه کارهای خداوند،

۲۲ او را در هر کجای فرمانروایی اش

مبارک خوانید!

۲۳ ای جان من، خداوند را مبارک بخوان!

۱۰۴:۴ یا تو فرشتگان.

۱۰۴:۴ و ۱۰۴:۱۰ در آن جمله یونانی هفتاد و نه تن، تو فرشتگان خویش را بادها می گردانی، و خادمان خویش را شعله‌های آتش می سازی.

۱۰ تازیکه می آوری و شب می شود،
 که در آن جمله جانوران جنگل پر سه
 می زنند.
 ۱۱ شیران ژیان در پی طعمه خود می غوند.
 و خوراک خویش را از خدا
 می طلبند.
 ۱۲ چون افتاب بر می آید، باز می گردند.
 و در لانه‌های خود می آرامند.
 ۱۳ آنکاه آدمی به کار خویش بیرون
 می رود،
 و به محنت خویش تا شامگاه.
 ۱۴ ای خداوند، کارهای تو چه بسیار
 است!
 آنها را جملگی به حکمت خویش به
 عمل آورده‌ای!
 زمین از مخلوقات تو آکنده است!
 ۱۵ و دریا نیز، در انجا، وسیع و پهناور،
 مملو است از جنبندگان بی شمار.
 از جانداران بزرگ و کوچک!
 ۱۶ کشتیها بر روی آن می روند،
 و لویاتان نیز، که تو سرشتی تا در آن
 بازی کنی.
 ۱۷ چشم امید اینان جملگی بر توست،
 تا خوراک ایشان را در وقتش
 برسانی.
 ۱۸ چون این را به آنها می بخشی،
 آن را کرد می آورند؛
 چون دست خویش را می کشایی،
 از چیزهای نیکو سیر می شوند.
 ۱۹ اما چون روی خود را می پوشایی،
 پریشان می گردند؛
 و چون روح ایشان را قبض می کنی،
 می میرند و به خاک باز می گردند!

۱۰ تو چشمه‌ها را در وادیه‌ها جاری
 می سازی،
 تا در میان کوهها روان گردند.
 ۱۱ آنها جانداران صحرا را جملگی سیراب
 می کنند،
 و تشنگی خزان و حشی را
 فرو می نشانند.
 ۱۲ پرندگان هوا در کنار آنها منزل دارند،
 و در میان شاخساران آواز می خوانند.
 ۱۳ تو از جایگاه رفیع خود کوهها را آبیاری
 می کنی،
 و زمین از ثمر کار تو سیر می شود.
 ۱۴ تو علف را برای چارپایان می رویانی،
 و گیاهان را تا انسان با آنها زراعت
 کند،
 تا از دل زمین خوراک بر آورد،
 ۱۵ و شراب را تا دل آدمی را شاد
 گرداند،
 و روغن را تا روی وی را شاداب سازد،
 و نان را تا جان او را نیرو بخشد.
 ۱۶ درختان خداوند سیراب‌اند،
 آن سروهای لبنان که او نشانده است؛
 ۱۷ پرندگان لانه‌های خود را در آنها
 می سازند،
 و لک‌لک در میان درختان صنوبر
 آشیان دارد.
 ۱۸ کوههای بلند برای بزهای و حشی
 است،
 و صخره‌ها پناهگاه خرگوشان است.
 ۱۹ او ماه را برای تعیین فصلها ساخت؛
 و خورشید زمان غروب خود را
 می داند.

۳ چون روح خود را می فرستی،
آفریده می شونید.
و روی زمین را تازه می سازی!

۴ باشد که جلال خداوند تا به ابد پایدار
ماند!

۵ باشد که خداوند از کارهای خویش
شادمان شود؛
که بر زمین می نگرد، و زمین به لرزه
درمی آید!

۶ که کوهها را لمس می کند، و
آتش فشان می شود!

۷ من تا زنده هستم خداوند را خواهم
سرایید!

۸ تا وجود دارم برای خدایم سرود
ستایش خواهم خواند!

۹ تفکر من برای او لذتبخش باشد،
زیرا که من در خداوند شادی می کنم!

۱۰ ما کنهکاران از زمین محو گردند،
و شیران دیگر یافت نشوند!

۱۱ ی سجان من، خداوند را متبارک بخوان!
هائویاه!

همه کارهای شگفتش را بازگوید

۱۰۵ خداوند را سپاس گوید و نام
او را بخوانید!

۱۲ ملتها را از کرده های او باخبر سازید!
و را بسرایید و برایش سرود ستایش
بخوانید!

۱۳ همه کارهای شگفتش را بازگوید!
در نام قدوس او فخر کنید؛
دل جویندگان خداوند شادمان گردد!

۱۴ خداوند و قوت او را بطلبید؛
پیوسته جویای روی او باشید!

۱ عجبایی را که به عمل آورده است، یاد
بدارید،
ایات او و داوریهای دهانش را.
ای نسل خادم او ابراهیم،
ای پسران یعقوب، که برگزیده اویید.

۲ اوست یهوه خدای ما!
داوریهای او در تمام جهان است!
۳ عهد خود را تا ابد یاد می دارد،
کلامی را که امر فرموده است، تا
هزاران پشت؛
۴ عهدی را که با ابراهیم بست،
و سوگند خود را به اسحاق!
۵ آن را چون فریضه ای برای یعقوب
استوار فرمود،
و چون عهدی جاودان برای اسرائیل.
۶ گفت: «به تو سرزمین کنعان را خواهم
بخشید،
تا قلمروی میراث شما شود.»

۷ آنگاه که شمارشان اندک بود
و انکشت شمار بودند و در آنجا
غریب؛
۸ آنگاه که از قومی به قوم دیگر آواره
بودند،
و از مملکتی به ملت دیگر،
۹ نکذاشت کسی بر ایشان ظلم روا دارد،
بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان
توییح کرده، گفت:
۱۰ «دست خود را بر مسیحان من دراز
مکنید،
و انبیای مرا آزار مرسانید!»

۱۱ او قحطی را بر زمین فرا خواند
و تمامی ذخیره نان را از میان برد؛

۱۲ همه کارهای شگفتش را بازگوید

۱۰۵ خداوند را سپاس گوید و نام
او را بخوانید!

۱۳ ملتها را از کرده های او باخبر سازید!
و را بسرایید و برایش سرود ستایش
بخوانید!

۱۴ همه کارهای شگفتش را بازگوید!
در نام قدوس او فخر کنید؛
دل جویندگان خداوند شادمان گردد!

۱۵ خداوند و قوت او را بطلبید؛
پیوسته جویای روی او باشید!

- ۱۷ و مردی را پیشاپیش ایشان فرستاد،
یوسف را، که به غلامی فروخته شد.
- ۱۸ پاهای او را به غل و زنجیر زخمی کردند،
و گردنش در حلقه آهنین بسته شد؛
۱۹ تا زمانی که سخن او واقع گردید،
و کلام خداوند درستی او را ثابت کرد.
- ۲۰ پادشاه فرستاد و رهایش کرد؛
حاکم ملتها آزادش ساخت.
- ۲۱ او را بر خانه خویش سرور ساخت،
و حاکم بر تمامی دارایی اش؛
۲۲ تا به اراده خود بزرگان وی را در بند نهاد
و مشایخ وی را حکمت آموزد.
- ۲۳ آنگاه اسرائیل به مصر درآمد،
و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.
- ۲۴ او قوم خویش را بسیار بارور ساخت،
و ایشان را از خصمانشان نیرومندتر گردانید؛
۲۵ لیکن دل آنان را برگردانید تا از قوم او نفرت کنند،
و با خادمانش به نیرنگ رفتار نمایند.
- ۲۶ او خادم خویش موسی را فرستاد،
و هارون را، که برگزیده بود.
- ۲۷ آنان آیات او را در میان ایشان به ظهور آوردند،
و عجایب او را در زمین حام.
- ۲۸ او تاریکی فرستاد و ظلمت پدید آمد؛
زیرا با کلام او مخالفت ورزیدند.
- ۲۹ آبهایشان را به خون بدل ساخت،
و ماهیان ایشان را میرانید.
- ۳۰ سرزمینشان از قورباغه پر شد،
حتی خوابگاه شاهانشان.
- ۳۱ او سخن گفت و انبوه مکسها پدید آمد،
و پشه‌ها در همه حدود ایشان.
- ۳۲ به عوض باران، بدیشان تگرگ داد،
با برق آذرخش در تمامی سرزمینشان؛
۳۳ درختان تاک و انجیر ایشان را زد
و درختان قلمروی ایشان را شکست.
- ۳۴ سخنی گفت، و انبوه ملخها آمدند،
انواع ملخهای بی شمار!
- ۳۵ همه نباتات زمین ایشان را فرو بلعیدند،
و محصول خاک ایشان را خوردند!
- ۳۶ آنگاه همه نخست‌زادگان را در سرزمین ایشان زد،
نوبر قوت ایشان را.
- ۳۷ او اسرائیل را با طلا و نقره بیرون آورد،
و از قبایل ایشان هیچکس لغزش نخورد.
- ۳۸ مصر از رفتن آنها شادمان بود،
زیرا وحشت ایشان بر آن دستوری شده بود.
- ۳۹ ابری برای پوشش گسترانید،
و اتشی تا شب هنگام روشنایی دهد.
- ۴۰ تقاضا کردند، و برایشان بلدرچین فرستاد
و آنان را به نان آسمانی سیر کردید.
- ۴۱ صخره را بشکافت و آب برجهید،
و چون نهی در زمین خشک رون
گردید!
- ۴۲ زیرا که کلام مقدس خویش را به ید آورد
و ابراهیم، خدمتکار خود را.

* ۱۰۵: ۳۷ در عبری: "آنها".

* ۱۰۵: ۲۸ ترجمه هفتادتنان؛ متن عبری: "...مخالفت نورزیدند".

آنان کثرت محبت تو را به یاد نیاوردند،
 بلکه در کنار دریا، نزد دریای سرخ،
 سر به شورش برداشتند.
 ۱ اما او به خاطر نام خود، ایشان را نجات
 بخشید،
 تا قوت خود را بشناساند.
 ۲ دریای سرخ را عتاب کرد، و خشکید؛
 و ایشان را از میان ژرفناها همچون
 بیابان رهبری فرمود.
 ۳ آنان را از چنگ خصم نجات بخشید،
 و از دست دشمن رهانید.
 ۴ آنها مخالفان ایشان را پوشانید،
 که یکی از آنها نیز باقی نماند.
 ۵ نگاه به کلام او ایمان آوردند،
 و حمد او را سرآیدند.

۶ اما کارهای او را به زودی از یاد بردند،
 و مشورت او را انتظار نکشیدند.
 ۷ هوای نفس خود را در بیابان پیروی
 کردند،
 و خدا را در صحرا آزمودند.
 ۸ پس آنچه خواستند بدیشان عطا فرمود،
 اما لاغری در جانهای ایشان فرستاد.

۹ در اردوگاه بر موسی حسد بردند،
 و بر هارون، مقدس خداوند.
 ۱۰ پس زمین دهان گشود و داتان را فرو برد،
 و جماعت آبرام را پوشانید.
 ۱۱ آتش در میان جمع ایشان زبانه کشید
 و شعله‌ها شریران را سوزانید.

۱۲ در حوریب گوساله‌ای ساختند،
 و بت ریخته‌شده را پرستش کردند؛
 ۱۳ جلال خود را معاوضه کردند،
 با شمایل کاوی غلفخوار!
 ۱۴ خدا را که نجات‌دهنده ایشان بود از یاد
 بردند،

۱۵ او قوم خود را با شادمانی بیرون آورد،
 و برگزیدگان خویش را با بانگ
 شادی؛
 ۱۶ سرزمینهای قومها را بدیشان بخشید،
 و ثمره محنت ملتها را به میراث
 بردند.
 ۱۷ تا فریض او را نگاه دارند،
 و احکام شریعت او را به جا آورند.
 هملویاه!

خداوند را سپاس گوید زیرا که او نیکوست

۱۰۶ هملویاه!

خداوند را سپاس گوید زیرا
 که او نیکوست
 و محبتش تا ابد الابد است.
 ۱ کیست که اعمال نیرومند خداوند را
 بیان تواند کرد
 و ستایش او را به کمال تواند
 شنوآید؟
 ۲ خوشا به حال آنان که عدالت را به جا
 می‌آورند
 و در همه وقت، انصاف را نگاه
 می‌دارند.

۳ خداوند! چون بر قوم خود نظر لطف
 افکنی، مرا به یاد آور،
 و با نجات خود به یاری‌ام بیا؛
 ۴ تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم
 و در شادی قوم تو شادمان کردم
 و همراه با میراث تو فخر نمایم.

۵ ما و پدرانمان گناه کرده‌ایم،
 غصبان و ورزیده‌ایم و شرارت نموده‌ایم.
 پدران ما، هنگامی که در مصر بودند
 کارهای شکفت‌انگیز تو را درک
 نکردند؛

- و حتی موسی به سبب ایشان زین دید:
- ^{۳۳} زیرا روح وی را مکدر ساختند،
و سخن نسنجیده بر زبان او جاری شد.
- ^{۳۴} ملتها را هلاک نکردند،
آن گونه که خداوند ایشان را امر فرموده بود؛
^{۳۵} بلکه با قومها در آمیختند
و کارهای ایشان را فرا گرفتند.
- ^{۳۶} بتهای ایشان را عبادت کردند،
که برایشان دام گردید.
- ^{۳۷} پسران خود را برای دیوها قربانی کردند
و دختران خود را نیز.
^{۳۸} خون بی گناه را ریختند،
خون پسران و دختران خود را؛
که ایشان را برای بتهای کنعان قربانی کردند.
- و زمین به خون آلوده شد.
- ^{۳۹} پس با کارهای خود نجس گردیدند
و به اعمال خویش خود فروشی کردند.
- ^{۴۰} بنابراین خشم خداوند بر قومش
افروخته شد،
و از میراث خویش منزجر گشت.
- ^{۴۱} آنان را به دست قومها تسلیم کرد،
و نفرت کنندگانشان بر ایشان فرمان راندند.
- ^{۴۲} دشمنان بر آنها ظلم کردند،
و ایشان زیر دست آنها ذلیل گردیدند.
- ^{۴۳} بارها ایشان را رهایی بخشید
اما در مشورتهای خود سر به تمورش برداشتند
و به سبب تقصیر خویش حوار گردیدند.
- او را که کارهای عظیم در مصر کرده بود؛
^{۲۲} آن که عجایب در سرزمین حام به عمل آورده بود،
و کارهای مهیب نزد دریای سرخ.
^{۲۳} پس گفت که هلاکشان خواهد کرد -
اگر برگزیده او موسی
به حضورش در شکاف نمی ایستاد
تا خشم او را از هلاک کردن ایشان برگرداند.
- ^{۲۴} سرزمین دلپذیر را خوار شمردند،
زیرا به وعده او ایمان نداشتند.
- ^{۲۵} در خیمه‌های خود همه‌همه کردند،
و آواز خداوند را نشنیدند.
- ^{۲۶} پس با دست برافراشته سوگند خورد
که ایشان را در بیابان از پا در خواهد آورد،
^{۲۷} و نسلشان را در میان قومها پخش خواهد کرد،
و در سرزمینها پراکنده خواهد ساخت.
- ^{۲۸} سپس با یعل فغور هم‌یوغ شدند،
و قربانیهای تقدیمی به مردگان را خوردند؛
- ^{۲۹} با کارهای خود خداوند را به خشم آوردند،
پس طاعون در میان ایشان شیوع یافت.
- ^{۳۰} آنگاه فینحاس ایستاد و میانجیگری کرد،
و طاعون بازداشته شد.
- ^{۳۱} و این برای او پارسایی محسوب گشت،
نسل اندر نسل تا ابدالآباد.
- ^{۳۲} همچنین نزد آبهای مریبه خداوند را خشمگین کردند.

۸ آنگاه در تنگی خویش نزد خداوند
فریاد برآوردند.

و ایشان را از تنگیهایشان رهایی
بخشید.

۹ آنان را از راهی راست هدایت کرد،
تا به شهری مسکون درآمدند.

۱۰ پس خداوند را به سبب محبتش سپاس
گویند.

به جهت کارهای شگفت‌انگیزش
برای بنی‌آدم.

۱۱ زیرا که جان آرزومند را سیر می‌گرداند
و جان‌گرسنه را به چیزهای نیکو پر
می‌سازد.

۱۲ برخی در تاریکی و ظلمت غلیظ
نشسته بودند.

زندانیان ظلم و زنجیرهای آهنین؛
۱۳ زیرا بر کلام خدا طغیان ورزیده.

و مشورت آن متعال را نپذیرفته بودند.

۱۴ پس دل‌های ایشان را زیر بار مشقت خم
ساخت:

و لغزیدند و یاری‌رسانی نبود.

۱۵ آنگاه در تنگی خویش نزد خداوند
فریاد برآوردند.

و ایشان را از تنگیهایشان نجات
بخشید.

۱۶ ایشان را از تاریکی و ظلمت غلیظ
بیرون آورد.

و بندهای ایشان را بگسست.

۱۷ پس خداوند را به سبب محبتش سپاس
گویند.

به جهت کارهای شگفت‌انگیزش
برای بنی‌آدم.

۱۸ زیرا که در‌های برنجین را در هم
می‌شکند.

۱۹ با این همه، بر تنگی ایشان نظر افکند.
هنگامی که فریادشان را شنید.

۲۰ به خاطر آنها عهد خویش را به یاد آورد،
و بر حسب کثرت محبت خویش
گذشت نمود.

۲۱ سیرکنندگان آنها را جملگی.

به رحم آوردن بر ایشان برانگیخت.

۲۲ ای یهوه، خدای ما، نجاتمان ده،
و از میان قومها ما را گرد آور.

تا نام قدوس تو را سپاس گوئیم.
و در ستایش تو فخر نماییم.

۲۳ متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل،
از ازل تا ابدالابد.

و تمامی مردم بگویند، «آمین»
هملویاه!

کتاب پنجم

چنین گویند فدیه‌شدگان خداوند

خداوند را سپاس گویند.

۱۰۷ زیرا که او نیکو است و

محبتش تا ابدالابد است!

۱ چنین گویند فدیه‌شدگان خداوند.

که ایشان را از تنگی فدیه داده
است.

۲ و از سرزمینها گردشان آورده است.

۳ از شرق و غرب، از شمال و جنوب.

۴ برخی در بیابانهای بی‌آب و علف
سرگردان شدند.

۵ و راه به شهری مسکون نیافتند:

۶ گرسنه و بسیار تشنه.

۷ جانشان در اندرویشان کاهیده شد.

- ۱۱ همچو مستان افتان و خیزان شدند.
و عقلشان از چاره‌اندیشی درماند.
۱۲ آنکاه در تنگی خویش نزد خداوند
فریاد برآوردند.
و ایشان را از تنگیهایشان بیرون
کشید.
۱۳ توفان را آرام و ساکت ساخت.
و امواج دریا ساکن گشت.
۱۴ شادمان شدند چون آرامی پدید آمد
و ایشان را به بندر مردانشان رهنمون
گشت.
۱۵ پس خداوند را به سبب محبتش سپاس
گویند
به جهت کارهای شکفت‌انگیزش
برای بنی آدم:
۱۶ او را در جماعت مردمان تمجید کنند.
و در مجمع مشایخ بستایند.
۱۷ او رودخانه‌ها را به بیابان بدل می‌سازد
و چشمه‌های آب را به زمین تشنه:
۱۸ و زمین بارور را به شوره‌زار.
به سبب شرارت ساکنانش.
۱۹ بیابان را به حوضهای آب بدل می‌سازد
و زمین خشک را به چشمه‌های آب!
۲۰ کرسنکان را انجا اسکان می‌دهد
و در انجا شهری مسکون بنیان
می‌نهد:
۲۱ مزارع را می‌کارند و تاکستانها غرس
می‌کنند.
و محصول پر بار به دست می‌آورند.
۲۲ ایشان را برکت می‌دهد. و به‌غایت کثیر
می‌کردند
و نمی‌گذارد کله و رمة ایشان کم شود.
۲۳ چون از شمار ایشان کم می‌شود و ذنب
می‌گردند.
به سبب ظلم و بلا و اندوه.
- و پشت‌بندهای آهنین را دو پاره
می‌کند.
۲۴ برخی به واسطه راههای عصیانگرانه
خود احمق گردیدند.
و به سبب تقصیرات خویش ستم
دیدند.
۲۵ جان ایشان از هر خوراکی کراحت
داشت.
و به دروازه‌های مرگ نزدیک آمدند.
۲۶ آنگاه در تنگی خویش نزد خداوند
فریاد برآوردند.
و ایشان را از تنگیهایشان نجات
بخشید.
۲۷ کلام خود را فرستاد و شفایشان داد.
و ایشان را از نابودی خلاصی
بخشید.
۲۸ پس خداوند را به سبب محبتش سپاس
گویند.
به جهت کارهای شکفت‌انگیزش
برای بنی آدم.
۲۹ قربانیهای تشکر تقدیم کنند.
و با فریاد شادی کارهای او را
بازگویند.
۳۰ برخی بر کشتیها رهسپار دریا شدند.
و بر آبهای عظیم به تجارت
پرداختند.
۳۱ کارهای خداوند را دیدند.
اعمال شگفتش را در ژرفا!
۳۲ زیرا او سخن گفت و باد توفان را به پا
داشت
که امواج دریا را برافراشت.
۳۳ به آسمانها بالا رفتند
و به ژرفاها فرود آمدند.
و در این مهلکه، جانی در ایشان
نماند.

۱۰ به دست راست خویش نجات ده
و اجابتم فرما،
تا محبوبانت خلاصی یابند.

۱۱ خدا در قدوسیت خود سخن گفته
است:

«شکیم را شادمانه قسمت می‌کنم
و دشت سگوت را اندازه می‌گیرم.
۱۲ جلعاد از آن من است و منسی از آن
من؛

افرایم کلاهخود من است،
یهودا عصای سلطنتم.

۱۳ مواب ظرف دست شویی من است؛
بر ادم پای پوش خود را می‌افکنم،
و بر فلسطین بانگ پیروزی
برمی‌آورم.»

۱۴ کیست که مرا به شهر حصاردار درآورد؟
کیست که مرا به ادم رهنمون شود؟
۱۵ مکر نه تو، خدایا، که طردمان کرده‌ای،
و دیگر با سپاهیان ما بیرون نمی‌آیی؟
۱۶ در برابر دشمن، یاریمان فرما،
زیرا یاری انسان عبث است.
۱۷ با خدا پیروز خواهیم شد،
اوست که خصمان ما را پایمال
خواهد کرد.

ای یهوه خدایم، یاری‌ام ده

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود.

۱۰۹ ای خدایی که می‌ستایمت،
خاموش مباش!

۱ زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را
بر من گشوده‌اند

۱۰ او امانت را بر حاکمان می‌ریزد
و ایشان را در بیابان بیراهه اواره
می‌سازد.

۱۱ اما نیازمند را از مذلت ایشان برمی‌افزاید،
و اهل خانه‌اش را همچون کله‌های
کوسفند کثیر می‌گرداند.

۱۲ صانحان این را می‌بینند و شادمان
می‌شوند،

و بر انصافی یکسره دهان خود را
می‌بنند.

۱۳ هر که حکیم است در این امور
بیاندیشد

و در محبت‌های خداوند تأمل نماید.

به یاری خدا پیروز خواهیم شد

سرود. مزمور داوود.

۱۰۸ خدایا، دل من استوار است؛
با همه وجودم خواهم
سرایید

و در ستایش تو خواهم نواخت.

۱۱ ای چنگ و بربط بیدار شوید!

۱۲ من سپیده‌دم را بیدار خواهم کرد!
۱۳ خداوند، تو را در میان ملت‌ها خواهم
ستود.

و برای تو در میان طوایف سرود
خواهم خواند.

۱۴ زیرا محبت تو عظیم است،

بلندتر از آسمانها،

و وفاداریت تا به ابرهاست!

۱۵ خدایا، بر آسمانها متعال شو،

و جلالت بر تمامی زمین باشد.

۱۰:۱۰۸ در عبری: "تعاله".

۱۰:۱۰۸ ۷: بیجا تا آخر این مزمور، با مزمور ۶۰ آیات ۶ تا آخر یکی است.

۱۰:۱۰۸ ۷: "در قدس".

- ۱۵ آنها پیوسته در مد نظر خداوند باشد.
تا یاد ایشان را از زمین بر کند.
- ۱۶ زیرا محبت کردن را در نظر نیاورد.
بلکه فقیران و نیازمندان را تعقیب
نمود.
و شکسته دلان را، تا به مرگ.
۱۷ چون لعنت کردن را دوست می داشت.
بر سر خودش فرود آمده؛
و چون در برکت دادن رغبت نداشت.
از او دور شده است.
۱۸ لعنت کردن را همچون جامه بر تن
کرد.
پس همچون آب به اندرونش دخیل
کشته.
و هدچون روغن به استخوانهایش
در آمده است.
۱۹ باشد که آن لعنتها همچون ردایی باشد
که بر کرد خود می بیچد.
و همچون کمربندی که همواره بر
میان می بندد.
۲۰ باشد که خداوند مدعیان مرا چنین سز
دهد.
آنان را که بر جان من به بدی سخن
می گویند.
۲۱ اما تو ای خداوند کار بیهوده.
به خاطر نام خود برای من عمل کن؛
و چون محبت تو نیکوست، مرا برهان.
۲۲ زیرا من فقیر و نیازمندم.
و دلم در اندرونم مجروح است.
۲۳ همچون سایه شاهگاهی رخت بسته د.
و همچون ملخ تکانه شده د.
- و با زبان دروغگو بر ضد من سخن
می گویند.
۲ مرا با سخنان کینه توزانه در میان گرفته اند.
و بی سبب با من می ستیزند.
۱ در جواب دوستی، مدعی من می گردند.
در حالی که من برایشان دعا می کنم.
۲ نیکی مرا با بدی پاداش می دهند.
و محبت مرا با نفرت.
۳ می گویند مردی شریر بر ضد او بکمار؛
بگذار مدعی^۱ به جانب راستش
بایستد.
۴ چون محاکمه اش می کنند، مجرم بیرون
آید.
و دعایش گناه محسوب گردد.
۵ روزهایش اندک باشند،
و منصب نظارتش را دیگری بگیرد.
۶ فرزندانش بی پدر گردند
و زنش بی شوهر.
۷ باشد که فرزندانش آواره شوند و کدایی
کنند.
و ویرانه های خانه خویش را جستجو
نمایند.
۸ باشد که طلبکار همه دارایی اش را
ضبط کند.
و بیگانگان دسترنجش را به بغما برند.
۹ باشد که کسی بر او احسان نکند
و بر یتیمانش نظر لطف نیفکند.
۱۰ باشد که خاندانش منقطع شود،
و نامشان در نسل بعد محو گردد.
۱۱ باشد که معصیت پدرانش در حضور
خداوند به یاد آورده شود،
و گناه مادرش هرگز محو نگردد؛

* ۱۰۹:۴ عبری این قسمت از آیه مبهم است.

* ۱۰۹:۶ یا: "باشد که شیطان".

* ۱۰۹:۱۰ نسخه ترجمه یونانی هفتادتنان، در نسخه عبری: «از خانه های ویران شده تان (خورتان) بگریزند»

«ز نوائم از روزه لوزان است:

پیکرم زار و نحیف گشته است.

مضحکه مدعیان شده‌ام؛

چون مرا بینند، سر می‌جنبانند.

«ای پنبوه خدایم، یاری ام فرما:

بر حسب محبت خویش، نجاتم

بخش.

«بگذار بدانند که این دست توست،

که تو، ای خداوند، آن را کرده‌ای.

«بگذار نقرین کنند، اما تو برکت ده؛

بگذار به پا خیزند و سرافکنده شوند،

اما خدمت شادمان گردد.

«باشند که مدعیانم به رسوایی ملبس

گردند

و در شرمساری خویش چون ردا

پوشانیده شوند.

«خداوند را به دهان خود شکر بسیار

خواهم گفت؛

در میان انبوه جمعیت، او را خواهم

ستود.

«زیرا به دست راست شخص نیازمند

می‌ایستد،

تا او را از آنان که بر جان او فتوی

می‌دهند، نجات بخشد.

به دست راست من بنشین

مزمور داوود.

خداوند به خداوندگار من

گفت:

«به دست راست من بنشین

تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر

پایت سازم.»

خداوند عصای اقتدار تو را

از صهیون دراز خواهد کرد؛

در میان دشمنانت فرمانروایی کن.

«در روزی که به جنگ روی

قوم تو با رغبت داوطلب خواهند شد.

آراسته به شکوهی مقدس،

جوانان تو چون شبنم

از رحم فجر نزد تو حاضر خواهند

بود.

خداوند سوگند خورده

و نظرش را تغییر نخواهد داد که:

«تو جاودانه کاهن هستی،

در رتبه ملک‌یصادق.»

خداوند بر دست راست توست!

او در روز خشم خود پادشاهان را در

هم خواهد کوبید.

او قومها را داوری خواهد کرد

و آنها را از لاشها پر خواهد ساخت

و سران را در سرتاسر زمین خواهد

کوبید.

او از نهر کنار راه خواهد نوشید؛

بنابراین سر خویش را بر خواهد

افراشت.

کارهای خداوند عظیم است

هملویاه!

خداوند را با تمامی دل سپاس

خواهم گفت،

در شورای صالحان،

در میان جماعت.

کارهای خداوند عظیم است؛

آنان که از آنها لذت می‌برند،

جملگی در آنها غور می‌کنند.

۱۱۰: ۷ ممکن است به ۱۰۰ مزمور در مزمور ۱۰۹ پادشاهان اشاره داشته باشد؛ رجوع کنید به ۱۰۹: ۳۳-۳۴.

۱۱۱: ۳ دست من مزمور به آن تکیه دارد و هم الفبای عبری آغاز می‌شوند.

۳ کار او پر از جلال و شکوه است،
 و عدالتش پایدار، تا به ابد!
 ۴ او خویشتر را به کارهای شگفتش
 شهره ساخته است؛
 خداوند فیاض و رحیم است.
 ۵ او ترسندگان خود را روزی می دهد،
 و عهد خویش را تا به ابد یاد
 می دارد.
 ۶ قوت کارهای خویش را بر قوم خود
 اعلام داشته،
 تا میراث قومها را بدیشان عطا
 فرماید.
 ۷ اعمال دستهایش حق و عدل است،
 و جمله احکامش قابل اعتماد.
 ۸ پایدارند تا ابدالآباد،
 و در راستی و درستی وضع
 گردیده اند.
 ۹ فدیه را برای قوم خود فرستاد،
 و عهد خویش را جاودانه حکم
 فرمود؛
 قدوس و مهیب است نام او!
 ۱۰ ترس خداوند آغاز حکمت است،
 آنان را که به احکام او عمل می کنند
 فهم نیکوست.
 ستایش او تا به ابد پایدار است!

پارسا هرگز جنبش نخواهد خورد

۱۱۲ هملویاه!

۱۱۲ خوشا به حال کسی که از
 خداوند می ترسد،
 و از انجام فرمانهای او لذت بسیار
 می برد.
 ۲ فرزندان از دلاوران زمین خواهند بود،
 نسل صالحان مبارک خواهد بود.

۳ دولت و توانگری در خانه اوست،
 و پارسایی اش جاودانه پایدار است.
 ۴ در تاریکی، نور برای صالحان طلوع
 می کند.
 برای شخص فیاض و رحیم و پارسا.
 ۵ فرخنده است شخص سخاوتمند و
 قرض دهنده.
 که در کارهای خویش با انصاف
 است.
 ۶ زیرا پارسا هرگز جنبش نخواهد خورد؛
 او تا به ابد در پادها می ماند.
 ۷ از خیر بد نخواهد ترسید؛
 دلش مستحکم است
 و بر خداوند توکل دارد.
 ۸ دل او پایدار است
 و نخواهد ترسید.
 تا آن هنگام که پیروزمندانه بر
 خصمانش بنکرد.
 ۹ با کشاده دستی به نیازمندان بخشیده،
 پارسایی اش جاودانه پاینده است؛
 شاخص با عزت برافراشته خواهد
 شد.
 ۱۰ شیرین این را می بیند و به خشم می یابد.
 و دندان بر هم ساییده، تباه می گردد؛
 آرزوی شیرین نقش بر آب خواهد
 شد!

کیست مانند یهوه خدای ما

۱۱۳ هملویاه!

۱۱۳ ای خدایتکن! او ان خداوند،
 ستایش کنید!
 نام خداوند را ستایش کنید!
 نام خداوند مبارک باد.
 از حال تا ابدالآباد!

* ۱۱۲: ابیات این مزمور به ترتیب با حروف الفبای عبری آغاز می شوند.

* ۱۱۲: ۹ در اینجا "شاخ" نمادی از "شان و مقام" است.

۳ ز محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن،
نام خداوند ستوده شود!

۴ خداوند بر تمامی قومها متعال است،
و جلال او بر فراز آسمانهاست!
۵ کیست مانند یهوه خدای ما،
که در عرش برین جلوس فرموده
است؟

۶ آن که سر فرود می آورد،
تا بر آسمانها و بر زمین بنکورد.

۷ او بینو را از خاک برمی گیرد،
و نیازمند را از زباله برمی افرازد؛
۸ تا ایشان را با امیران بنشاناند،
با امیران قوم خویش.
۹ زن نازاد را خانواده دار می سازد،
مادر شادمان فرزندان.
هنلویاه!

از حضور خداوند بلرز

۱۱۴ آنکاه که اسرائیل از مصر
بیرون آمد.

۱ و خاندان یعقوب از میان قوم
غریب زبان.
۲ یهودا قدس خدا شد،
و اسرائیل قلمرو او.

۳ دریا بدید و بگریخت،
و اردن به عقب بازگشت؛
۴ کوهها همچون قوچ به جست و خیز
درآمدند،
و تپهها همچون بره!

۵ ای دریا، تو را چه شد که گریختی؟
و ای اردن، که به عقب بازگشتی؟

۱ ای کوهها، که همچون قوچ به جست و
خیز در آمدید؟
و ای تپهها، که همچون بره
برجهیدید؟

۱ ای زمین، بلرز!
از حضور خداوندگار،
از حضور خدای یعقوب؛
۲ که صخره را حوض آب گردانید،
و سنگ خارا را چشمه آب!

نام خود را جلال ده

۱۱۵ نه ما را، خداوند، نه ما را!
بلکه نام خود را جلال ده،
به خاطر محبت و وفاداریت!

۲ چرا قومها بگویند:
«خدای آنان کجاست؟»
۳ خدای ما در آسمان است،
او هر آنچه را که بخواهد، به انجام
می رساند.

۴ اما بتهای ایشان از نقره و طلاست،
صنعت دستهای انسان!
۵ دهان دارند، اما سخن نمی گویند!
چشم دارند، اما نمی بینند!
۶ گوش دارند، اما نمی شنوند!
بینی، اما نمی بوینند!
۷ دستها دارند، اما حس نمی کنند!
پاها، اما راه نمی روند!
و صدایی از گلوی خود
بر نمی آورند!
۸ سازندگان آنها مانند خودشان خواهند
شد،
و هر که بر آنها توکل کند.

۹ ای اسرائیل، بر خداوند توکل کنید!
او یاور و سپر شماست.^{۱۰}
۱۱ ای خاندان هارون، بر خداوند توکل کنید!

او یاور و سپر شماست.
۱۲ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل کنید!
او یاور و سپر شماست.

۱۳ خداوند ما را به یاد آورده است؛ او برکتمان خواهد داد.

او خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد،
او خاندان هارون را برکت خواهد داد.
۱۴ او ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد،
از خرد و بزرگ.

۱۵ خداوند شما را افزونی بخشد،
شما و فرزندان شما را.
۱۶ مبارک خداوند باشید،
که آسمان و زمین را بساخت.

۱۷ آسمانها، آسمانهای خداوند است،
اما زمین را به بنی آدم بخشیده است.
۱۸ مردگان نیستند که خداوند را می ستایند،
و نه آنان که به دیار خاموشی
فرو می روند!
۱۹ ماییم که خداوند را می ستاییم،
از حال و تا ابدالآباد.
هیلویاه!

خداوند را دوست می دارم

خداوند را دوست می دارم،
زیرا که آواز من و فریاد
۱۱۶
التماسم را شنیده است.

۲۰ چون گوش خود را به من مایل
گردانیده.
در روزهای زندگی خود او را خورم
خواند.

۲۱ بندهای مرگ بر کرد من پیچید،
فشارهای هاویه مرا در گرفت،
به تنگی و اندوه گرفتار آمدم.
۲۲ آنکاه نام خداوند را خوانده، گفتم:
«آه، ای خداوند، جانم را خلاصی ده!»

۲۳ خداوند فیاض و عادل است؛
خدای ما رحیم است.

۲۴ خداوند ساده دلان را حفظ می کند؛
او در ذلت من مرا نجات بخشید.
۲۵ ای جان من به استراحت خود برگرد،
زیرا خداوند بر تو احسان کرده
است.

۲۶ زیرا که تو جان مرا از مرگ رهانیدی،
و چشمانم را از اشک،
و پاهایم را از لغزش.
۲۷ تا در حضور خداوند کام بردارم،
در سرزمین زندگان!

۲۸ ایمان داشتم، پس گفتم:
«بسیار ذلیل گشته ام!»
۲۹ در پریشانی خود گفتم:
«همه آدمیان دروغگویند!»

۳۰ دین خود را به خداوند چگونه ادا کنم،
برای همه احسانهایی که به من کرده
است؟

۳۱ پیالذ نجات را بر خواهم افراشت
و نام خداوند را خواهم خواند.

* ۹:۱۱۵ در عبری: "الهاست"; همچنین در آیات ۱۰ و ۱۱.

* ۱۰:۱۱۶ یا: «ایمان داشتم، آنکاه که گفتم».

۳ «خاندان هارون بگویند:
«محبت او جاودانه است!»
۴ «ترسندگان خداوند بگویند:
«محبت او جاودانه است!»

۵ در تنگی خود خداوند را خواندم،
و خداوند اجابتم فرموده، مرا فراخی
بخشید.
۶ خداوند با من است، پس نخواهم ترسید.
انسان به من چه تواند کرد؟
۷ خداوند همچون یاور من با من است؛
پس پیروزمندانه بر لغت کنندگانم
خواهم نگریم!

۸ پناه بردن بر خداوند بهتر است
از توکل بر انسان.
۹ پناه بردن بر خداوند بهتر است
از توکل بر امیران.

۱۰ همه قومها مرا احاطه کردند،
اما به نام خداوند ایشان را قطع کردم.
۱۱ از هر سو احاطه‌ام کردند،
اما به نام خداوند ایشان را قطع کردم.
۱۲ مانند زنبور احاطه‌ام کردند،
اما همچون آتشی در میان بوته‌های
خار به سرعت خاموش شدند؛
به نام خداوند ایشان را قطع کردم.
۱۳ سخت بر من فشار آوردند تا بیفتم،
اما خداوند یاری‌ام داد.

۱۴ خداوند قوت و سرود من است؛
او نجات من گردیده است.
۱۵ فریادهای شادی و پیروزی
در خیمه‌های پارسایان می‌گوید:

۱ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهیم
کرد،

در حضور تمامی قومش.

۲ هر کس سرسپر دکان خداوند
در نظر او گرانها است.
۳ خداوند! من بنده توام؛
بنده تو و پسر کنیز تو؛
تو بندهای مرا کشودی!

۴ قربانی شکرگزاری به تو تقدیم خواهیم
کرد

و نام خداوند را خواهیم خواند.
نذرهای خود را به خداوند ادا خواهیم کرد،
در حضور تمامی قومش،
۵ در صحنهای خانه خداوند،
در میان تو، ای اورشلیم!
هنوباه!

وفاداری خداوند جاودانه است

۱۱۷ ای همه قومها، خداوند را
بستائید!

۲ کی تمامی ملتها، تمجیدش کنید!
۳ زیرا که عظیم است محبت او به ما،
و جاودانه است وفاداری خداوند.
هنوباه!

محبت او جاودانه است

۱۱۸ خداوند را سپاس گویند زیرا
که نیکوست،

و محبت او جاودانه است.

۱ اسرائیل بگوید:

۲ محبت او جاودانه است!

از خانه خداوند، شما را برکت
می دهیم.
^{۱۱} ینهوه خداست.
و او نور خود را بر ما تابان ساخته
است!
قربانی عید را به ریسمانها ببندید.
بر شاخهای مذبح!

^{۱۲} خدای من تویی.
و تو را سپاس خواهم گفت!
خدای من تویی.
و تو را متعال خواهم خواند!
^{۱۳} خداوند را سپاس گوید زیرا که
نیگوست.
و محبتش جاودانه است!

الف

۱۱۹ خوشا به حال آنان که در
راستی گام بر می دارند.
و از شریعت خداوند پیروی می کنند.
^۱ خوشا به حال آنان که شهادت او را
نگاه می دارند.
و به جان و دل او را می جویند.
^۲ به هیچ روی کج روی نمی کنند.
بلکه در راههای او گام می زنند.
^۳ تو احکام خویش را صادر کرده ای
تا آنها را به تمامی نگاه داریم.
^۴ کاش که راههای من مستحکم شود
در نگاه داشتن فرایض تو.
^۵ انگاه شرمسار نخواهم شد.
هنگامی که جمله فرمانهای تو در
نظر خود می دارم.
^۶ تو را با دلی صالح سپاس می گویم.

«دست راست خداوند کامروا می گردد!»
^{۱۶} دست راست خداوند متعال است.
دست راست خداوند کامروا می گردد!»

^{۱۷} من نخواهم مرد، بلکه زیست خواهم
کرد.
و کارهای خداوند را باز خواهم
گفت.

^{۱۸} خداوند مرا به سختی تنبیه کرد،
اما به مرگ نسپرد!

^{۱۹} دروازه های پارسایی را بر من بگشایید.
تا بدانها داخل شوم و خداوند را
سپاس گویم.

^{۲۰} این است دروازه خداوند
که پارسایان بدان داخل می شوند.
^{۲۱} تو را سپاس می گویم که مرا اجابت
فرمودی.
و نجات من شادی!

^{۲۲} سنگی که معماران رد کردند
مهمترین سنگ بنا شده است!
^{۲۳} این را خداوند کرده،
و در نظر ما شکفت می نماید!
^{۲۴} این است روزی که خداوند ساخته
است.
در آن وجد و شادی کنیم!

^{۲۵} آه ای خداوند، نجاتمان ده!
آه ای خداوند، کامیابی عطا فرما!

^{۲۶} مبارک است آن که به نام خداوند
می آید!

* ۱۱۸:۲۲ "مهمترین سنگ بنا" یا "سنگ زاویه".

* ۱۱۹: این مزمور شعری منکسر است. ابیات هر قطعه که به ترتیب حروف الفبای هـ، ی، ج، د، ن، د، ل، ه، م، ک، ی، ه، ه، ی، ح، ر، ف الفبای مربوط به قطعه خود آغاز می گردند.

۱۱ تو متکبران ملعون را توییح می کنی،
 که از فرامین تو انحراف می جویند.
 ۱۲ ننگ و تحقیر را از من بگردان،
 زیرا که شهادت تو را نگاه می دارم.
 ۱۳ حتی اگر حاکمان در نشست خود بر
 ضد من فتوا دهند،

۱۴ خدمت در فرایض تو تأمل خواهد
 کرد.
 ۱۵ نیز شهادت تو مایه لذت من است،
 آنها مشاوران منند.

د

۱۶ جان من به خاک چسبیده است؛
 مطابق کلامت مرا زنده ساز!
 ۱۷ راههای خود را برشمردم و تو مرا
 اجابت فرمودی؛
 فرایض خویش را به من بیاموز.
 ۱۸ طریق احکام خود را به من بفهمان؛
 آنگاه در شگفتی هایت تأمل خواهم
 کرد.

۱۹ جان من از فرط اندوه گداخته شده است؛
 طبق کلامت مرا بر پا دار.
 ۲۰ راه فریب را از من به دور دار،
 و شریعت خویش را بر من ارزانی فرما.
 ۲۱ من طریق وفاداری را برگزیده‌ام،
 و قوانین تو را پیش روی خود
 گذارده‌ام.

۲۲ خداوندا، به شهادت تو می چسبم؛
 مگذار سرافکننده شوم.
 ۲۳ در طریق فرمانهای تو می دوم،
 زیرا تو دل مرا وسعت می بخشی.

ه

۲۴ خداوندا، طریق فرایض خود را به من
 بیاموز؛

۲۵ نگاه که قوانین عادلانه تو را
 فرا می گیرم.
 ۲۶ فرایض تو را نگاه خواهم داشت،
 مرا یکسره ترک منما!

ب

۲۷ چگونه مرد جوان راه خود را پاک نگاه
 دارد؟

۲۸ با نگاه داشتن کلام تو!
 تو را به جان و دل می جویم؛
 مگذار از فرمانهای تو منحرف شوم.
 ۲۹ کلام تو را در دل خود ذخیره کرده‌ام،
 تا به تو گناه نورزم!
 ۳۰ خداوندا تو متبارکی
 فرایض خود را به من بیاموز.
 ۳۱ به نهای خویش بازمی گویم،
 همه قوانینی را که از دهان تو صادر
 شده است.

۳۲ از پیروی قوانین تو شادمان می گردم،
 چنانکه از به دست آوردن ثروتی
 عظیم!

۳۳ در احکام تو تأمل می کنم،
 و راههایت را در نظر خود می دارم.
 ۳۴ از فرایض تو لذت می برم؛
 کلامت را از یاد نخواهم برد.

ج

۳۵ به خدمت احسان کن
 تا زنده بمانم و کلامت را نگاه دارم.
 ۳۶ چشمانم را بکشا
 تا از شریعت تو شگفتیها ببینم.
 ۳۷ من بر زمین، غریبم؛

۳۸ فرمانهای خویش از من پوشیده مدار!
 ۳۹ جانم از شدت اشتیاق به قوانین تو
 پیوسته در التهاب است!

^{۱۱} زیرا لذت من در فرمانهای توست،
که دوستشان می‌دارم.

^{۱۲} فرمانهای تو را حرمت و دوست
خواهم داشت،
و در فرایض تو تفکر خواهم کرد.

ز

^{۱۳} کلام خود به خدمت را به یاد آر،
که بدان امیدوارم ساختی.

^{۱۴} تسلائی من در مصیبتیم این است
که وعده تو مرا زنده می‌گرداند.
^{۱۵} متکبران سخت ریشخند می‌کنند،

اما من از شریعت تو روی
نمی‌گردانم.

^{۱۶} خداوندا، قوانین تو را که از قدیم است،
به یاد می‌آورم،

و تسلی می‌پذیرم.

^{۱۷} حدت خشم مرا فرو می‌گیرد.

به سبب شریرائی که شریعت تو را
ترک کرده‌اند.

^{۱۸} در خانه غربت من.

فرایض تو سرود من شده است.

^{۱۹} خداوندا، شبانگاه نامت را یاد می‌کنم.

و شریعت تو را نگاه می‌دارم.

^{۲۰} این نصیب من شده است

زیرا احکام تو را نگاه داشته‌ام.

ح

^{۲۱} خداوند نصیب من است؛

عهد می‌بندم که کلامت را نگاه دارم.

^{۲۲} از دل و جان روتی تو را می‌طلبم.

بنا به وعدهات مرا فیض ببخش!

^{۲۳} به راههای خود اندیشیده‌ام،

و گاه‌هایم را به سوی شهادت تو

برگردانیده‌ام.

^{۲۴} می‌شتابم و درنگ نمی‌کنم،

تا فرمانهای تو را نگاه دارم.

آنگاه آنها را تا به آخر نگاه خواهم
داشت.

^{۲۵} مرا فهم عطا فرما تا شریعت تو را نگاه
دارم،

و آن را به تمامی دل حفظ کنم.

^{۲۶} مرا در طریق فرمانهای خود هدایت
فرما،

زیرا رغبت من در آنهاست.

^{۲۷} دل مرا به شهادت خود مایل گردان،
و نه به سودجویی.

^{۲۸} چشمانم را از دیدن بظالت بگردان،
و در طریقهای خود مرا زنده ساز.

^{۲۹} کلام خود را با خدمت استوار فرما،
که آن را به ترسندگان و عده

فرموده‌ای.

^{۳۰} ننگی را که از آن در هراسم از من
دور کن،

زیرا قوانین تو نیکوست.

^{۳۱} هان در اشتیاق احکام توام!

به عدالت خویش مرا زنده ساز!

و

^{۳۲} خداوندا، محبتهای تو به من برسد،

و نجات تو، بنا به وعدهات.

^{۳۳} آنگاه خواهم توانست اهانت‌کننده خود
را پاسخ گویم،

زیرا بر کلام تو توکل می‌دارم.

^{۳۴} کلام راستی را از دهانم یکسره برمگیر!

زیرا که به قوانین تو امید بسته‌ام.

^{۳۵} شریعت تو را همیشه نگاه خواهم

داشت،

تا ابدالآباد!

^{۳۶} در آسایش گام خواهم زد،

زیرا جویای احکام تو بوده‌ام.

^{۳۷} در حضور پادشاهان از شهادت تو

سخن خواهم گفت

و شرم نخواهم داشت.

۱۵ خداوندا، می دانم که قوانین تو عدل است.

و مصیبتی که بر من وارد آورده‌ای از امانت توست.

۱۶ بگذار محبت تو مایه تسلی من گردد، بنا بر وعده تو به خادمیت.

۱۷ رحمت‌های تو به من برسد تا زنده مانم، زیرا که از شریعت تو لذت می‌برم.

۱۸ باشد که متکبران سرافکننده شوند

زیرا به حیله، حق مرا پایمال کردند، اما من در احکام تو تأمل خواهم کرد.

۱۹ باشد که ترسندگان تو به من روی نمایند،

آنان که شهادت تو را می‌دانند.

۲۰ باشد که دل من به تمامی بر فرایض تو معطوف باشد،

تا شرمنده نشوم!

ک

۱ جان من برای نجات تو مدهوش گشته، اما به کلام تو امیدوارم.

۲ دیدگانم در انتظار وعده تو کم‌سو شده: می‌پرسم: «پس کی مرا تسلی خواهی داد؟»

۳ هر چند مانند مشکي فرسوده در دودم، اما فرایض تو را از یاد نبرده‌ام!

۴ خادمیت تا به کی منتظر بماند؟

۵ کی آزاردهندگانم را داوری خواهی کرد؟

۶ متکبران برایم چاله‌ها کنده‌اند،

که بر خلاف شریعت توست.

۷ فرمان‌های تو جملگی قابل اعتماد است:

به ناحق آزارم می‌دهند: یاری‌ام فرما!

۱ ریسمان‌های شیران کرد من می‌پیچد، اما شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.

۲ نیمه‌های شب برمی‌خیزم تا سیاست گویم، به جهت قوانین عادلانه‌ات.

۳ همه ترسندگانت را رفیقم، آنان را که احکام تو را نگاه می‌دارند.

۴ خداوندا، زمین سرشار از محبت تو است: فرایض خویش را به من بیاهوز!

ط

۱ خداوندا، بنا به وعده‌ات

بر خادم خود احسان کرده‌ای.

۲ مرا معرفت و تشخیص درست بیاهوز، زیرا به فرمان‌های تو ایمان دارم.

۳ پیش از آنکه مصیبت بینم، ره به خطا می‌پیمودم.

۴ ما اکنون کلام تو را نگاه می‌دارم، تو نیکو هستی و نیکویی می‌کنی:

فرایض خود را به من بیاهوز، متکبران بر من دروغ بسته‌اند،

اما من با دل و جان احکام تو را نگاه می‌دارم.

۵ دل ایشان سنگ و بی‌احساس است، اما من از شریعت تو لذت می‌برم.

۶ مرا نیکوست که مصیبت دیدم، تا فرایض تو را فراگیرم.

۷ شریعت دهان تو برایم بهتر است، از هزاران پاره سیم و زر.

ی

۱ دستانت تو مرا ساخت و شکل داد: مرا فهم ده تا فرامین تو را بیاهوزم.

۲ ترسندگان تو مرا خواهند دید و شادمان خواهند شد،

زیرا به کلام تو امیدوارم.

^{۸۱} پای خود را از هر راه بد باز داشته ،
تا کلام تو را نگاه دارم.
^{۸۲} از قوانین تو روی نمی گردانم .
زیرا تو خود مرا تعلیم داده ای .
^{۸۳} کلام تو به مذاقم چه شیرین است .
و به دهانم از غسل شیرین تر!
^{۸۴} از احکام تو فهم را کسب می کنم .
از این رو از هر راه دروغ بیز راه!

ن

^{۸۵} کلام تو برای پاهای من چراغ .
و برای راه من نور است .
^{۸۶} سوکند خورده و آن را استوار ساخته ،
که قوانین عادلانه تو را نگاه دارم .
^{۸۷} بسیار مصیبت کشیده ام ؛
بر حسب کلامت ، خداوند ، من زنده ساز .
^{۸۸} خداوند ، هدایای اختیاری دهان من
منظور فرما .
و قوانین خود را به من بیاموز!
^{۸۹} من همیشه جان در کف دارم .
اما شریعت تو را فراموش نمی کنم .
^{۹۰} شیرینان برایم دام کسترده اند ،
اما من از احکام تو دور نشده ام .
^{۹۱} شهادت تو را تا به ابد میراث خویش
ساخته ام .
زیرا آنها خوشی دل من است!
^{۹۲} دل خود را به حفظ فرایض تو مایل
ساخته ام .
تا به ابد و تا به آخر .

س

^{۹۳} از مردمانی که سرسپرده نیستند کرم
دارم .
اما شریعت تو را دوست می دارم .
^{۹۴} تو پناهگاه و سپر من هستی .
بر کلامت امید بسته ام .

^{۸۸} نزدیک بود مرا از روی زمین نیست
گردانند ،
اما احکام تو را ترک نگفتم .
^{۸۹} بر حسب محبت خود مرا زنده بدار ،
تا شهادت دهان تو را نگاه دارم .

ل

^{۹۰} خداوندا ، کلام تو جاودانه
در آسمانها استوار است .
^{۹۱} امانت تو نسل اندر نسل است ،
تو زمین را بنیان نهادی ، و پابرجا
می ماند .
^{۹۲} آنها به حکم تو تا به امروز برقرارند ،
زیرا همه چیز در خدمت توست .
^{۹۳} اگر شریعت تو مایه لذت من نمی بود ،
همانا در مصیبت خود هلاک
می شدم!
^{۹۴} احکام تو را هرگز از یاد نمی برم .
زیرا به واسطه آنها مرا زندگی
بخشیدی!
^{۹۵} من از آن تو هستم؛ پس نجاتم ده!
زیرا جویای احکام تو بوده ام .
^{۹۶} شیرین منتظرند تا مرا هلاک کنند ،
اما من به شهادت تو می اندیشم .
^{۹۷} برای هر کمالی حدی می بینم ،
اما فرمان تو بی نهایت وسیع است!

م

^{۹۸} شریعت تو را چقدر دوست می دارم!
تمامی روز تفکر من است .
^{۹۹} فرمان تو مرا از دشمنانم حکیم تر
می سازد ،
زیرا که همواره نزد من است .
^{۱۰۰} از همه آموزگارانم خردمندتر کشته ام ،
زیرا که در شهادت تو تأمل می کنم .
^{۱۰۱} از ریش سپیدان فهیم تر شده ام ،
زیرا که احکام تو را نگاه می دارم .

۱۱۸ از این رو، احکام تو را جملگی راست
می دانم،
و از هر راه نادرست بیزارم!

پ

۱۱۹ شهادت تو شگفت انگیز است،
از این رو، جان من آنها را نگاه
می دارد.
۱۲۰ باز شدن کلام تو نور می بخشد،
و ساده لوحان را فهمیم می گرداند.
۱۲۱ دهان خود را گشوده، له له می زنم،
زیرا که مشتاق فرمانهای تو هستم!
۱۲۲ بر من نظر کن و مرا فیض عطا فرما،
بنا به رسم خود در حق دوستداران
نام خویش.
۱۲۳ گامهای مرا در کلام خود استوار فرما،
تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.
۱۲۴ مرا از ظلم انسان رهایی ده،
تا احکام تو را نگاه دارم.
۱۲۵ روی خود را بر خادم خویش تابان ساز،
و فرایض خود را به من بیاموز!
۱۲۶ نهرهای آب از دیدگانم جاری است،
زیرا که شریعت تو را نگاه نمی دارند.

ص

۱۲۷ خداوندا، تو عادل
و قوانین تو راست است!
۱۲۸ شهادتی که تو امر فرموده ای عادل
است،
و امانت تا به نهایت.
۱۲۹ غیرتم مرا می سوزاند،
زیرا که دشمنانم کلام تو را فراموش
می کنند.
۱۳۰ وعده تو به غایت آزموده شده،
و خدمت آن را دوست می دارد.
۱۳۱ هر چند من ناچیز و حقیرم،
اما احکام تو را از یاد نمی برم.

۱۱۸ ی بادکاران از من دور شوید،
تا فرمانهای خدایم را نگاه دارم!
۱۱۹ بر حسب وعده دست مرا بگیر تا
زنده بمانم.
و در امید خود سرافکنده نشوم!
۱۲۰ از من حمایت کن تا نجات یابم.
و فرایض تو را همواره مد نظر بدارم.
تو آنان را که از فرایض تو که راه
می شوند حقیر می شماری؛
زیرا فریبکاری آنها بیهوده است.
تو همه شریران زمین را چون تغال به
دور می افکنی؛
از همین رو شهادت تو را دوست
می دارم.
۱۲۱ از ترس تو موی بر تنم راست شده
است؛
ز داوریهای تو هراسناکم.

ع

۱۲۲ به عدل و داد عمل کرده ام؛
مرا به ستم کنندگانم و امکدار.
۱۲۳ خیریت خادم خود را ضامن شو،
و مکذار متکبران بر من ستم کنند.
۱۲۴ دیدگانم از انتظار برای نجات تو تار
گشته.
۱۲۵ از انتظار برای وعده عدالت تو!
۱۲۶ یا خدا متکبران خویش مطابق محبت
خود رفتار کن،
و فرایض خود را به من بیاموز!
۱۲۷ من خادم توام.
مرا بصیرت عطا فرما تا شهادت تو
را درک کنم!
۱۲۸ وقت آن رسیده که خداوند عمل کند،
زیرا شریعت تو را زیر پا نهاده اند.
۱۲۹ بنا بر این، فرمانهای تو را دوست
می دارم.
بیشتر از طلا، بیشتر از طلای ناب.

۱۲۲ عدالت تو عدالتی است جاودانه،
و شریعت تو حق است.
۱۲۳ تنگی و فشار مرا درگرفته،
اما فرمانهای تو لذت من است.
۱۲۴ شهادت تو عدل است تا ابدالابد؛
مرا فهم ببخشا تا زنده بمانم!

ق

۱۲۵ به تمامی دل فریاد برمی آورم؛ خداوندا،
مرا اجابت فرما،
و من فرایض تو را نگاه خواهم
داشت.
۱۲۶ تو را می خوانم؛ نجاتم ده!
و من شهادت تو را نگاه خواهم
داشت.

۱۲۷ بر سپیده دم سبقت می جویم و فریاد
برمی آورم؛

بر کلام تو امید بسته‌ام.
۱۲۸ چشمانم بر پاسهای شب پیشی می گیرد،
تا در وعده‌ات تأمل کنم.

۱۲۹ بر حسب محبت خود صدایم را بشنو!
بر طبق قوانین خود، خداوندا، مرا
زنده بدار!

۱۳۰ آنان که در پی نقشه‌های پلید می روند
نزدیک آمده‌اند،

ایشان از شریعت تو بس دورند!
۱۳۱ ولی تو نزدیک هستی، ای خداوند؛

و جمله فرامین تو راست است.
۱۳۲ دیرزمانی است که از شهادت تو
دانسته‌ام

که آنها را جاودانه بنیان نهاده‌ای.

ر

۱۳۳ بر مذلت من بنگر و مرا برهان،
زیرا که شریعت تو را از یاد نبرده‌ام.
۱۳۴ به دفاع از حق من برخیز و مرا برهان!
بر حسب وعده‌ات مرا زنده بدار!

۱۳۵ نجات از شریان دور است.
زیرا که جویای فرایض تو نیستند.
۱۳۶ رحمت‌های تو ای خداوند بسیار است؛
مرا بر حسب قوانین خود زنده بدار!
۱۳۷ از اوردندگان و دشمنان من بی شمارند،
اما از شهادت تو روی برنمی گردانم.
۱۳۸ خیانت پیشکان را می بینم و کراهت
دارم.

زیرا که کلام تو را نگاه نمی دارند.
۱۳۹ ببین که احکام تو را چقدر دوست
می دارم.

بر حسب محبت خود، خداوندا، مرا
زنده بدار!
۱۴۰ جمله کلام تو راستی است،
و همه قوانین عادلانه‌ات، جاودانه.

ش

۱۴۱ حاکمان بی سبب از ارم می دهند،
اما دل من از کلام تو ترسان است.
۱۴۲ من در وعده تو شادی می کنم

همچون کسی که غنیمت فراوان
یافته باشد!

۱۴۳ از دروغ نفرت و کراهت دارم.

۱۴۴ اما شریعت تو را دوست می دارم.

۱۴۵ روزی هفت بار تو را می ستایم.

برای قوانین عادلانه‌ات.

۱۴۶ دوستانه‌ان شریعت تو را سلامتی بسیار
است،

و هیچ چیز سبب لغزش آنان
نمی شود.

۱۴۷ خداوندا، در انتظار نجات تو هستیم.

و فرمانهای تو را به جا می آورم.

۱۴۸ جان من شهادت تو را نگاه می دارد.

و آنها را بسیار دوست می دارم.

۱۴۹ احکام و شهادت تو را نگاه می دارم.

زیرا همه راههای من در نظر
تو است.

ت

خداوند، فریادم به درگاه تو برسد؛
 بر حسب کلام خود مرا فهیم کردن.
 فریاد التماسم به درگاه تو برسد؛
 بر حسب وعدهات مرا برهان!
 ستایش از لبهایم جاری خواهد شد،
 زیرا فریض خود را به من
 می‌آموزی!
 زبانت در وصف کلامت خواهد سرآید،
 زیرا که فرامین تو جملگی عدل
 است!
 دست تو برای یاری من آماده باشد،
 زیرا که احکام تو را برکزیاده‌ام.
 خداوند! مشتاق نجات تو هستم،
 و شریعت تو لذت من است!
 جان مرا زنده بدار تا تو را بنستایم
 و قوانین تو مرا مدد رساند.
 همچون کوسفندی کمشده، همراه
 گشتم؛
 خدمت را بجوی،
 زیرا که فرامین تو را از یاد نبرده‌ام!

خداوند، نجاتم ده

سرود صعود.

در تنگی خود خداوند را
 می‌خوانم،
 و مرا اجابت می‌فرماید.
 خداوند، رهایی‌ام ده
 ز لبان دروغگو و زبان حیل‌گر!
 ای زبان حیل‌گر، او با تو چه کند؟

بیش از این تو را چه دهد؟

* تیرهای تیز مرد دلاور را،
 با اشک‌های سوزان درخت رُثم!^۱

* وای بر من که در مایشک اقامت گزیده‌ام،
 و در میان خیمه‌های قیدار ساکن
 شده‌ام!

* چه به طول انجامید سکونت من
 با مردمانی که صلح را دشمن
 می‌دارند!

* من مرد صلح‌ام؛
 اما چون دهان به سخن می‌گشایم،
 ایشان سر جنگ دارند!

یاری من از جانب خداوند است

سرود صعود.

چشمان خود را به سوی
 کوهها برمی‌افرازم؛
 یاری من از کجا می‌رسد؟
 * یاری من از سوی خداوند است
 که آسمان و زمین را آفرید.

* او نخواهد گذاشت پای تو بلغزد؛
 او که حافظ توست، چشم بر هم
 نخواهد گذاشت!

* آری، او که حافظ اسرائیل است
 چشم بر هم نخواهد گذاشت و به
 خواب نخواهد رفت!

* خداوند حافظ توست!
 خداوند به دست راستت سایه
 توست!

۱۲۰:۵ از "صعود" به تادیک شدن و ابران به آوردن شایم و یا به بالا رفتن عبادت کنندگان از تپه معبد اشاره دارد؛ همچنین

د. مز. می. ۱۲۱ تا ۱۳۲.

۲۰۱۲:۴۰ بعضی در نتیجه ده از چوب ان برای تهیه زغال استفاده می‌شد.
 ۱۲۰:۵ "میشک و قیدار" احتمالاً به سرزمین اقوام جنگ‌طلب اشاره دارد.

۵ آفتاب در روز به تو آزار نخواهد

رسانید؛

و نه ماهتاب در شب.

۶ خداوند تو را از هر بدی حفظ خواهد

کرد؛

او حافظ جان تو خواهد بود!

۸ خداوند آمد و شد تو را پاس خواهد

داشت،

از اکنون و تا به ابد!

به خانه خداوند برویم

سرود صعود. مزمور داوود.

۱۲۲ شادمان می شدم آنگاه که مرا
می گفتند:

«به خانه خداوند برویم!»

۲ پاهای ما ایستاده است

بر دروازه های، ای اورشلیم!

۳ اورشلیم بسان شهری بنا شده است

که یکسره به هم پیوسته است.

۴ بدان جا قبیله ها برمی آیند.

قبیله های خداوند؛

تا نام خداوند را بستابند،

بنا بر شهادتی که به اسرائیل سپرده

شد.

۵ آنجا تختهای داوری بر پاست.

تختهای خاندان داوود!

۶ برای صلح و سلامت اورشلیم دعا

کنید:

«باشد که دوستدارانت در آسایش

باشند!

۷ در میان برجهای امنیت حکمفرما

باشد،

و در میان باروهای، صلح و

سلامت!»

۱ به خاطر برادران و یارانم می گویم:

«صلح و سلامت بر تو باد!»

۲ به خاطر خانه یهوده خدای ما،

بهروزی تو را خواهیم!

به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم

سرود صعود.

۱۲۳ به سوی تو چشمان خود را
برمی افرازم.

به سوی تو که در آسمانها بر تخت

نشسته ای!

۴ همچون چشم دوختن غلامان به دست

سرور خویش،

و چشم دوختن کنیزان به دست

بانوی خود،

چشمان ما نیز بر یهوده، خدای ما دوخته

شده است،

تا ما را فیض ببخشاید.

۳ ما را فیض ببخشا، ای خداوند، ما را

فیض ببخشا.

۴ زیرا تحقیر بسیار بر ما رفته است!

۵ جان ما بس سیر شده است از تمسخر

آسودگان

و تحقیر متکبران!

یاری ما در نام خداوند است

سرود صعود. مزمور داوود.

۱۲۴ اگر خداوند با ما نمی بود -
بگذار اسرائیل بگوید -

۲ اگر خداوند با ما نمی بود،

آنگاه که آدمیان بر ما حمله آوردند.

۳ و هنگامی که خشمشان بر ما افروخته شد،

ما را زنده فرو می بلعیدند.

۴ آنگاه سیل ما را در کام می کشید.

و آنها از سر ما می گذشت؛

تری، آبهای خروشان
ما را غرق می‌کرد!

دهانمان از خنده پر شد

سرود صعود.

۱۲۶ چون خداوند سعادت گذشته
را به صهیون بازگردانید،*

همچون کسانی بودیم که خواب
می‌بینند.

* آنگاه دهانمان از خنده پر شد،

و زبانمان از سرود شادمانی!

آنگاه در میان قوما گفتند:

«خداوند برای ایشان کارهای عظیم

کرده است!»

* آری، خداوند برای ما کارهای عظیم

کرده است،

و ما شادمان گشته‌ایم!

* خداوند، سعادت گذشته را به ما

بازگردان

چون چشمه‌ساران در بیابان!

د آنان که با اشکها می‌کارند،

با فریاد شادی درو خواهند کرد!

* آن که گریان بیرون می‌رود

و بذر برای افشاندن می‌برد،

با فریاد شادی باز خواهد گشت،

و بافه‌های خود را خواهد آورد!

اگر خداوند خانه را بنا نکند

سرود صعود. مزمور سلیمان.

۱۲۷ اگر خداوند خانه را بنا نکند،
بنایانش زحمت بیهوده

می‌کشند؛

اگر خداوند شهر را نگاهبانی نکند،

* متبارک باد خداوند

که ما را طعمه دندانهای ایشان نساخت.

همچون پرنده‌ای

جان ما از دام صیاد رهایی یافت!

دام پاره شد و ما رستیم.

* یاری ما در نام خداوند است

که آسمان و زمین را آفرید!

خداوند گرداگرد قوم خویش است

سرود صعود.

۱۲۵ آنان که بر خداوند توکل دارند
چون کوه صهیون اند که

جنش نمی‌خورد،

بلکه تا به ابد برقرار است!

* چنانکه کوهها که در کرد اور شایم اند،

خداوند نیز گرداگرد قوم خویش است،

از اکنون تا به ابد.

* عصبای شراوت

بر سرزمینی که نصیب پارسایان است،

قرار نخواهد گرفت،

مبادا پارسایان دست به شراوت بیالیند!

* خداوند، در حق نیکان، نیکی کن،

در حق راست‌دلان.

* ما آنان را که به راههای کج خویش

روی کرده‌اند،

آنان را، ای خداوند، با بدکاران روانه

کن!

صبح و سلامت بر اسرائیل باد!

۳:۱۲۵ "عصای" به "خاکصبت" اشاره دارد.

* ۱:۱۲۶ یا چون خداوند اسیران صهیون را بازگرداند،

* ۱:۱۲۶ یا ... ستمشان را به پاینده.

* ۴:۱۲۶ یا اسیران ما را بازگرداند.

* ۴:۱۲۶ در عبری: "تکو".

۶ باشد که فرزندان فرزندان را به چشم
بینی!
صلح و سلامت باد بر اسرائیل!
از ایام جوانی بر من ستم کرده‌اند
سرود صعود.

۱۲۹ از ایام جوانی بر من بسیار
ستم کرده‌اند -
اسرائیل بگوید -
۶ «از ایام جوانی بر من بسیار ستم کرده‌اند.
اما بر من چیره نشدند!
۷ «شخم‌زندانان بر پشت من شخم زدند.
و شیارهای خود را دراز کردند.
۸ اما خداوند عادل است:
او بندهای شیران را از من گسسته
است.

۹ باشد کسانی که از صهیون بیزارند
جملگی شرمسار و مغلوب گردند.
۱۰ همچون غلفی باشند که بر باه‌ها می‌روند.
و پیش از آنکه رشد کنند، خشک
می‌شود!
۱۱ که دروگر دست خود را از آن پر نتواند
کرد.
و نه گردآورنده محصول دامن
خویش را!
۱۲ و نه رهگذران توانند گفت:
«برکت خداوند بر شما باد!
به نام خداوند شما را برکت
می‌دهیم!»

جان من برای خداوند انتظار می‌کشد
سرود صعود.

۱۳۰ خداوند، از ژرفایا نزد تو
فریاد برمی‌آورم:

نگهبانان بیهوده به پاسداری می‌ایستند!
۲ بیهوده است که زود برمی‌خیزید
و تا دیر وقت بیدار می‌مانید،
و نان مشقت می‌خورید:
زیرا او محبوبان خویش را خواب
می‌بخشد.^۱

۳ فرزندان،^۲ میراثی از جانب خداوندند،
و ثمرهٔ رحم، پاداشی از سوی او.
۴ بسان تیرها در دست مرد دلاور،
همچنانند فرزندان ایام جوانی.
۵ خوشا به حال آن که ترکش خویش از
آنها پر سازد!
چنین کسان هرگز شرمسار نخواهند شد.
آنگاه که در دروازه با دشمنان سخن
بگویند.

خوشا به حال ترسندگان خداوند

سرود صعود.

۱۲۸ خوشا به حال هر آن که از
خداوند می‌ترسد،
و در راههای او گام می‌زند.
۱ تو از دسترنج خود خواهی خورد،
و مبارک و سعادت‌مند خواهی بود!
۲ زن تو چون تاکی بارآور
در اندرون خانه‌ات خواهد بود،
و پسرانت چون نهالهای زیتون
گرداگرد سفره‌ات.
۳ آری، این چنین مبارک خواهد بود
مردی که از خداوند می‌ترسد.

۴ باشد که خداوند تو را از صهیون برکت دهد.
باشد که در همهٔ روزهای زندگتی،
سعادت اورشلیم را شاهد باشی.

* ۱۲۷:۲ یا: «زیرا آنگاه که محبوبانش در خوابند، بر ایشان تدارک می‌بیند».

* ۱۲۷:۳ در عبری: «پسران»؛ همچنین در آیهٔ ۴.

بلکه جان خویش را آرام و خاموش
ساخته‌ام،
همچون کودک شیر خورده^۱ نزد
مادر خود.

آری، جان من در اندرونم همچون
کودک شیر خورده است.

ای اسرائیل بر خداوند امید دار،
از حال و تا به ابد!

خداوند صهیون را برگزیده

سرود صعود.

خداوندا، داوود را به یاد آر،
و همهٔ مشقتهای وی را؛
که چگونه برای خداوند سوگند یاد
کرد،

و برای قدیر یعقوب نذر کرده، گفت:
«به خیمه و خانهٔ خویش در نخواهم
آمد،

و در بستر و تختخواب خویش
نخواهم آرامید؛

خواب به چشمان خود نخواهم داد،
و نه سنگینی به مژگانم،
تا آنکاه که مکانی برای خداوند بیابم
و مسکنی برای قدیر یعقوب!»

اینک، در افراشته ذکر آن^۲ را شنیدیم،
و در دشتهای یعار آن را یافتیم.
«بیایید به مسکن او برویم،
و نزد قدمگاه او پرستش کنیم.»

خداوندا، بر خیز و به استراحتگاه
خویش بیا،
تو و صندوق توانایی تو!

خداوندا، او را زخم را بشنو!
کوششهایت به فریاد التماس من توجه
کند!

خداوندا، اگر گناهان را منظور داری
گیست، ای خداوند، که بتواند در
حضورت بایستد؟

ما آمیزش نزد توست،
تا ترس تو در دلها باشد.

منتظر خداوندم، جان من در انتظار
است.

و امیدم بر کلام اوست!
جان من برای خداوند انتظار می‌کشد؛
بیش از انتظار کشیدن نکهبانان برای
صبح،
ری. بیش از انتظار کشیدن نکهبانان
برای صبح.

ای اسرائیل، بر خداوند امید دار،
زیرا که محبت نزد خداوند است
و نزد اوست نجات فراوان.
و خود، اسرائیل را فداییه خواهد کرد،
از تمامی گناهانش!

آرامی در توکل بر خدا

سرود صعود، مزمور داوود.

خداوندا، دل من متکبر
نیست،

و نه دیدگانم پر از غرور.
خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول
نمی‌سازم
و نه به اموری که فراتر از حد من
است؛

^۱ ۱۳۱:۲ - خندل ضعيفتر: "خود را بغير گرفته شده": همچنين در ادامه آيه.

^۲ ۱۳۲:۶ - مقصد "صندوق نهاد" است.

۹ کاهنان تو به پارسایی ملبس شوند،
و سرسپردگان تو فریاد شادی سر
دهند!

۱۰ به خاطر خادمیت داوود،

مسیح خویش را طرد مکن!

۱۱ خداوند برای داوود براستی سوگند
خورد،

و هرگز از آن بر نخواهد گشت،
که «از ثمره صُلب تو
بر تخت تو خواهم نشانید.

۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند
و شهادت مرا که بدیشان می آموزم،

آنگاه پسران ایشان نیز

تا به ابد بر تخت تو خواهند
نشست.»

۱۳ زیرا خداوند صهیون را برگزیده،

و رغبت داشته که منزلگاه او باشد:

۱۴ «این است استراحتگاه من تا به ابد.

اینجا منزل خواهم گزید،

زیرا بدان رغبت دارم.

۱۵ آذوقه آن را به یقین برکت خواهم داد

و نیازمندانش را به نان سیر خواهم
کرد.

۱۶ کاهنانش را به نجات ملبس خواهم

ساخت،

و سرسپردگانش فریاد شادی سر

خواهند داد.

۱۷ آنجا شاخی برای داوود خواهم

رویانید؛

چراغی برای مسیح خویش تدارک

دیده‌ام.

۱۱ دشمنانش را به شرمساری خواهم
پوشانید،
اما تاج سر او درخشان خواهد بود.

چه نیکو و چه دلپسند است

سرود صعود، مزمور داوود.

۱۳۳ اینک چه خوش و چه
دلپسند است

که برادران به یکدلی با هم به سر برند!
۱ هم‌چون روغن خوشبو بر سر است،

که بر ریش فرود می آید؛

بر ریش هارون،

که تا به بقه ردایش فرود می آید.

۲ و هم‌چون شبنم حرمون است

که بر کوههای صهیون فرود می آید!

زیرا آنجا خداوند برکت خود را بر

فرموده است،

حیات را، تا ابدالابد!

خداوند را متبارک خوانید

سرود صعود.

۱۳۴ هان، خداوند را متبارک
خوانید.

ای همه خادمان خداوند

که شبانگاه در خانه خداوند به

خدمت می ایستید!

۱ دستان خویش به سوی قدس برافرازید،

و خداوند را متبارک خوانید!

۲ باشد که خداوند تو را از صهیون برکت

دهد،

همان که آفریننده آسمان و زمین

است!

* ۱۷: ۱۳۲ "شاخ" در اینجا نمادی از "یک شخص مقتدر"، یعنی یک شاه است.

* ۳: ۱۳۳ "حرمون" مرتفع ترین کوه در اسرائیل است.

* ۲: ۱۳۴ "به سوی قدس" یا "در قدوسیت".

خداوند، نام تو جاودانه است

هملویاه! ۱۳۵

نام خداوند را بستایید!

۱ بی خدمتکاران خداوند، ستایش کنید:

۲ ای شما که در خانه خداوند به خدمت

می‌ایستید،

در صحنهای خانه خدای ما!

۳ خداوند را بستایید، زیرا خداوند

نیکوست:

نام او را بسرایید، زیرا که دلپسند

است.

۴ زیرا خداوند یعقوب را برای خود

برگزید،

و اسرائیل را، چون ملوک خاص

خویش.

۵ می‌دانم که خداوند بزرگ است:

خداوندگار ما برتر است از تمامی

خدایان.

۶ خداوند هر آنچه را که بخواهد، به انجام

می‌رساند.

در آسمان و بر زمین،

در دریاها و همه ژرفناها!

۷ هست که ابرها را از کرانههای زمین

برمی‌آورد؛

که برای باران بر آنها می‌سازد

و باد را از مخزنهای خویش بیرون

می‌آورد.

۸ هست که نخست زادگان مصر را کشت،

هم از آدمیان، هم از حیوانات.

۹ ایات و عجایب خود را در میان تو ای

مصر فرستاد،

بر ضد فرعون و تمامی خادمانش!

۱۰ قومهای بسیار را زد

و شاهان مقتدر را کشت:

۱۱ سیحون، شاه اموریان،

عوج، شاه باشان،

و جمله ممالک کنعان را.

۱۲ و سرزمین ایشان را به میراث بخشید،

به میراث قوم خود اسرائیل.

۱۳ خداوند، نام تو جاودانه است،

و آوازهات، ای خداوند، در همه نسلها!

۱۴ زیرا خداوند قوم خود را دادرسی

خواهد کرد،

و بر خادمانش شفقت خواهد فرمود.

۱۵ بتهای قومها طلا و نقره بیش نیستند،

کار دستهای انسان.

۱۶ دهان دارند، اما سخن نمی‌گویند،

چشم دارند، اما نمی‌بینند؛

۱۷ گوش دارند، اما نمی‌شنوند،

و در دهانشان نفسی نیست.

۱۸ سازندگان آنها مانند خودشان خواهند شد،

و هر که بر آنها توکل کند.

۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک

خوانید!

ای خاندان هارون، خداوند را

متبارک خوانید!

۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک

خوانید!

ای ترسندگان او، خداوند را متبارک

خوانید!

۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد،

او که در اورشلیم مسکن دارد!

هملویاه!

محبت او جاودانه است

خداوند را سپاس گویند

زیرا که نیکوست،

و محبت او جاودانه است.

۱۳۶

^۲ خدای خدایان را سپاس گویند،
 زیرا که محبت او جاودانه است.
^۳ زبّ الارباب را سپاس گویند.
 زیرا که محبت او جاودانه است:

^۴ او را که تنها شگفتیهای عظیم می‌کند،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^۵ او را که به خردمندی آسمانها را آفرید،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^۶ او را که زمین را بر آنها گسترانید،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^۷ او را که نورافشانهای بزرگ آفرید،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^۸ خورشید را برای سلطنت بر روز،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت بر شب،
 زیرا که محبت او جاودانه است:

^{۱۰} او را که نخست زادگان مصر را زد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۱} و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۲} با دستی مقتدر و بازویی دراز،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۳} او را که دریای سرخ را به دو نیم
 کرد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۴} و اسرائیل را از میان آن عبور داد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۵} اما فرعون و لشکرش را به دریای سرخ
 افکند،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۶} او را که قوم خویش را در بیابان رهبری
 کرد،
 زیرا که محبت او جاودانه است:

^{۱۱} او را که پادشاهان بزرگ را زد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۲} او را که شاهان مقتدر را کشت،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۳} سیحون شاه اموریان را،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۴} و عوج شاه باشان را،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۵} و زمین ایشان را به میراث داد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۶} میراثی برای خادم خود اسرائیل،
 زیرا که محبت او جاودانه است:

^{۱۷} او را که ما را در ذلتمان به یاد آورد،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۸} و ما را از چنگ خصمانمان در ریود،
 زیرا که محبت او جاودانه است؛
^{۱۹} او را که همه جانداران را خوراک می‌دهد،
 زیرا که محبت او جاودانه است.

^{۲۰} خدای آسمانها را سپاس گویند،
 زیرا که محبت او جاودانه است.

چگونه سرود خداوند را بخوانیم

کنار نهرهای بابل،
 آنجا نشستیم و گریستیم.
 چون صهیون را به یاد آوردیم،
^۱ بر درختان بید که در میان آنند
 بریطهای خود را آویختیم،
^۲ زیرا اسیرکنندگان ما در آنجا از ما سرود
 خواستند،
 و عذاب کنندگان ما سرودهای
 شادمانی طلب کردند.
 گفتند: «یکی از سرودهای صهیون را
 برای ما بسرایید!»

* ۱۳: ۱۳۶ در عبری: "تیم سوف" که به معنی "دریای نی‌ها" است؛ همچنین در آیه ۱۵.

۱ در روزی که خواندم، مرا اجابت
فرمودی؛

و مرا در دلم شجاع ساختی!

۲ خداوندا، باشد که شاهان زمین جملگی
تو را بستایند،

چون کلام دهان تو را بشنوند،

۳ و در وصف راههای خداوند بسرایند،

زیرا که جلال خداوند عظیم است.

۴ اگر چه خداوند متعال است،

بر افتادگان نظر می کند،

ولی متکبران را از دور می شناسد.

۵ اگر چه در میان تنگی راه می روم،

تو جان مرا حفظ خواهی کرد!

دست خود را بر خشم دشمنانم دراز

خواهی کرد،

و دست راست مرا نجات خواهد داد.

۶ خداوند قصد خویش را برای من به

انجام خواهد رسانید؛

خداوندا، محبت تو جاودانه است،

کارهای دست خویش را رها مکن.

خدایا، مرا بیازما

برای سالار سرایندگان. مزمور داوود.

خداوندا، تو مرا آزموده و

شناخته‌ای.

۱ تو از نشستن و برخاستنم آگاهی،

و اندیشه‌هایم را از دور می دانی.

۲ تو راه رفتن و آرمیدنم را سنجیده‌ای،

و با همه راههایم آشنایی.

۳ حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانم آید

تو، ای خداوند، به تمامی از آن

آگاهی.

۱ چگونه سرود خداوند را در زمین

بیگانه بخوانیم؟

۲ ای اورشلیم، اگر تو را فراموش کنم،

باشند که دست راستم هنرش را

فراموش کند!

۳ کر تو را یاد نکنم،

و اورشلیم را بر بزرگترین شادی

خود ترجیح ندهم،

باشند که زبانم به کامم بیچسبد!

خداوند، به یاد آر

آنچه را که اده میان به روز سرنکونی

اورشلیم کردند؛

چگونه فریاد بر آوردند که: «ویرانش

کنید!

۲ بیخ و بن ویرانش کنید!»

۳ دختر بابل که محکوم به نابودی

هستی،

خوشا به حال آن که تو را جزا دهد،

به عوض آنچه بر ما روا داشتی!

۴ خوشا به حال آن که کودکان تو را

برگیرد

و آنها را به صخره‌ها بزند!

خداوند را سپاس می گویم

مزمور داوود.

خداوندا، تو را به تمامی دل

سپاس می گویم؛

در حضور خدایان برای تو می سرایم.

۲ به سوی معبد مقدس تو پرستش می کنم،

و به سبب محبت و وفاداری تو،

ناهت را سپاس می گویم!

۳ زیرا که تو نام خویش و کلام خود را

عظمتی بر تر از هر چیز بخشیده‌ای.

۱۰ دیدگانت کالبد شکل ناکرفته مرا می‌دید.
همه روزهایی که برایم رقم زده شد
در کتاب تو ثبت گردید.
پیش از آنکه هیچ‌یک هنوز پدید آمده
باشد.

۱۱ خدایا، اندیشه‌های تو برایم چه ارجمند
است!
جمله آنها چه عظیم است!
۱۱ اگر بخواهم آنها را برشمارم.
از دانه‌های شن فزونتر است.
وقتی که بیدار می‌شوم،
هنوز با توام.

۱۲ خدایا، کاش که شیرین را می‌گشتی!
ای مردمان خون‌ریز، از من دور شوید!
۱۲ اینان به نیت بد از تو سخن می‌گویند:
دشمنانت نام تو را به باطل می‌برند.
۱۲ خداوند، آیا از آنان که از تو نفرت
دارند، متنفر نیستی.
و از آنان که علیه تو برمی‌خیزند،
کراهت ندارم؟
۱۲ آری، با نفرت کامل از آنان متنفرم،
و ایشان را دشمن خویش می‌شمارم.

۱۳ خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس:
مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدن
۱۳ ببین که آیا در من راه اندوهبار هست،
و به راه جاودانی هدایتیم فرما.
مرا از مردمان شریر رهایی ده
برای سالار سزایندگان، مرموز داور.
خداوند، مرا از مردمان شریر
رهایی ده،

۱۴

۵ از پیش و از پس احاطه‌ام کرده‌ای،
و دست خویش را بر من نهاده‌ای.
۶ چنین دانشی برایم بس شگفت‌انگیز
است،
و چنان والا که بدان نتوانم رسید.

۷ از روح تو کجا بروم؟
از حضور تو کجا بگریزم؟
۸ اگر به آسمان فرا روم، تو آنجایی،
و اگر در هاویه بستر بگسترم، تو آنجا
نیز هستی!
۹ اگر بر بالهای سحر پرواز کنم،
و در دوردست‌ترین کرانه‌های دریا
قرار گیریم،
۱۰ حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما
خواهد بود،
و دست راستت مرا خواهد گرفت.
۱۱ اگر گویم: «بی‌گمان تاریکی مرا پنهان
خواهد کرد،
و نور گرداگردم به شب بدل خواهد شد»،
۱۲ اما حتی تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست،
بلکه شب همچون روز روشن است:
چراکه تاریکی و روشنایی نزد تو
یکسان است.

۱۳ زیرا باطن مرا تو آفریدی:
تو مرا در رحم مادرم در هم تنیدی.
۱۴ تو را سپاس می‌گویم، زیرا عجیب و
مہیب ساخته شده‌ام:
اعمال تو شگفت‌انگیزند،
جان من این را نیک می‌داند.
۱۵ استخوانبندی‌ام از تو پنهان نبود،
چون در نمان ساخته می‌شدم.
آنگاه که در ژرفای زمین تنیده می‌شدم،

* ۱۳۹: ۱۷ یا: "در باره من".

* ۱۳۹: ۲۴ یا: "راه قدیمی"، رجوع کنید به ارمیا ۳: ۱۶.

و از مردان خشونتکار محافظت فرما؛
 "زنان که در دل‌های خود شرارت را
 تدبیر می‌کنند.
 و هر روز جنگی برمی‌افروزند.
 "زبان خود را چون مار تیز می‌کنند،
 و زهر افعی زیر لب‌هایشان است. سلاه

"خداوند، مرا از دست شریان نگاه دار.
 و از مردان خشونتکار محافظت فرما،
 که برای لغزیدن پاهایم تدبیر کرده‌اند.
 متکبران برانیم دامی نهفته‌اند؛
 بندهای تورشان را گسترده‌اند،
 و بر سر راهم تله‌ها گذاشته‌اند. سلاه

"خداوند، به تو می‌گویم که اتو خدای
 من هستی."
 ای خداوند، به فریاد التماسم گوش
 فراده.

ی بیوه، خداوندکار من، که قوت
 نجات من هستی،
 تو سر مرا در روز جنگ محفوظ
 داشتی.
 خداوند، آرزوهای شریان را برآورده
 مساز؛
 مگذار در نقشه‌های شریان خود
 کامیاب شوند،
 مبادا سرفراز گردند. سلاه

"و ما سرهای آنان که مرا احاطه کرده‌اند،
 به خیانت لب‌هایشان پوشیده شود.
 "خکرهای سوزان بر ایشان فرو افتد؛
 در آتش افکنده شوند،
 و در کود‌های پر از لجن بیفتند.
 و هرگز برنجیزند!
 مگذار مرد بدگو در زمین استوار گردد،
 باشد که بلا به سرعت مرد خشونتکار
 را صید کند.

"می‌دانم که خداوند ستمدیدگان را
 دادرسی خواهد کرد،
 و عدالت را برای نیازمندان به اجرا
 در خواهد آورد.
 "هر آینه پارسایان نام تو را خواهند ستود،
 و صالحان در حضور تو ساکن
 خواهند شد.

به آواز دعایم گوش فراده

مزمور داوود.

خداوند، تو را می‌خوانم؛ نزد
 من بشتاب!
 چون تو را می‌خوانم، به صدای من
 گوش فراده.

"دعای من به حضور تو چون بخور
 استوار شود،
 و دستان برافراشته‌ام چون قربانی
 شامگاهی.

"خداوند، بر دهانم نگاهبان بگذار،
 و بر ذر لب‌هایم دیدبانی کن.
 "دل مرا از گرایش به شرارت بازدار،
 تا همراه مردان بدکار مرتکب اعمال
 زشت نشوم،
 و از لذایذ ایشان نخورم!

"مرد پارسا مرا بزند، که محبت خواهد
 بود در حقم،
 و تویخم کند، که روغن خواهد بود
 بر سرم؛

و سر من از آن ابا نخواهد داشت.
 اما من همواره بر ضد اعمال بدکاران
 دعا خواهم کرد.
 "وقتی حکام ایشان از صخره‌ها به زیر
 افکنده شوند،
 آنکه سخنان مرا خواهند شنید، زیرا
 که پسندیده است.

۶ خواهند گفت: «چنانکه کسی خیش زند
و زمین را شیار کند،
استخوانهای ما بر دهانهٔ هاویه
پراکنده گشته است.»

۷ اما ای پیهوه، خداوندگار من،
چشمان من به سوی توست؛
به تو پناه می آورم،
پس مرا بی دفاع مگذار.

۸ مرا از دامی که برایم نهاده اند نگاه دار،
و از تلهٔ بدکاران.
۹ باشد که شریران با هم در تورهای خود
گرفتار آیند،
در آن حال که من به سلامت
می گذرم.

تو پناهگاه من هستی

قصیدهٔ داوود، آنگاه که در غار بود. دعا.

۱۴۲ به آوای خود نزد خداوند
فریاد برمی آورم؛

به آوای خود از خداوند التماس
می کنم.

۲ گلابهٔ خود را به حضور او می ریزم
و تنگیهای خود را نزد او بیان می کنم.

۳ آنگاه که روح من در اندرونم مدهوش
می شود،

تویی که راه می دانی.

در راهی که در آن گام می زنم،
برایم دامی نهفته اند.

۴ به جانب راست من بنگر و ببین
که کسی مرا در نظر نمی آورد؛
پناهگاهی برایم باقی نمانده،

و کسی در فکر جان من نیست.

۵ خداوند! نزد تو فریاد برمی آورم،
و می گویم، «تویی پناهگاه من،

و قسمت من در دیار زندگان»
به فریاد من توجه کن.

زیرا که بسیار درمانده ام.

مرا از ازاد دهندگانم برهان.

زیرا که از من نیرومندترند!

۱ جان مرا از زندان به در آور.

تا نام تو را سپاس گویم.

پارسایان دور مرا خواهند گرفت.

زیرا که تو بر من احسان خوبی کردی.

جان من تشنهٔ توست

مزمور داوود.

۱۴۳ خداوند! دعای مرا بشنو؛
در امانت خود به التماس

گوش فرا ده.

و در عدالت خود اجابت فرما.

۲ بر خدمتگزار خود به داوری برهیا.

زیرا هیچ زنده ای در پیشگاه تو پارس

نیست.

۳ دشمن بر جان من از او روا داشته.

و حیات مرا بر زمین کوبیده است.

او مرا در تاریکی ساکن گردانیده است.

همچون کسانی که دیرزمانی مرده

باشند!

۴ پس روح من در اندرونم مدهوش

گشته.

و دل من در اندرونم متحیر گردیده

است.

۵ روزگاران کهن را به یاد می آورم؛

در همهٔ گردهای تو تأمل می کنم.

و به کارهای دست تو می اندیشم.

۶ دستهای خود را به سوی تو در ز

می کنم.

جان من همچون زمین خشک، تشنه

توست. سلاه

۱ اوست محبت من و دژ من،
قلعه بلند من و رهاننده من،
سپر من و کسی که در او پناه می‌جوییم،
آن که مردمان را مطیع من
می‌گرداند!

۲ خداوند، انسان چیست که او را در نظر
آوری،
و پسر انسان که به او بیندیشی؟
۳ آدمی همچون نفسی است،
و روزهایش مانند سایه‌ای که
می‌گذرد.

۴ خداوند، آسمانهای خود را خم کن و
فرود بیا،
کوهها را لمس کن تا دود کنند.
۵ اذرخش را بفرست و ایشان را پراکنده
کن،
تیرهایت را ببنداز و ایشان را منهزم
ساز.

۶ دست خویش را از اعلی دراز کن،
مرا برهان و از آبهای بسیار خلاصی
ده،
از دست اجنبیان،
۷ که دهانشان دروغها می‌گویند،
و دست راستشان دست دروغ است.

۸ خدایا، تو را سرودی تازه خواهم
سرود،
با چنگ ده‌تار برای تو خواهم
نواخت،
۹ برای تو که شاهان را ظفر می‌بخشی
و خادم خویش داوود را از شمشیر
مُرگبار می‌رهانی.
۱۰ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده،

خداوند، مرا به زودی اجابت فرما،
زیرا که روح من هوش از کف
می‌دهد.
روی خود را از من می‌پوشان،
مبادا همچون کسانی شوم که به
کودان فرو می‌روند.
صبحکاهان از محبت خود مرا بشنوان،
زیرا که بر تو توکل دارم،
زهی را که باید بروم به من بیاور،
زیرا که نرد تو جان خود را
بر می‌افرازم.

۱۱ خداوند، مرا از دشمنانم رهایی ده،
زیرا که در تو خویشتن را پنهان
می‌کنم.
۱۲ مرا بیاور که ارادات را به جا آورم،
زیرا که تو خدای من هستی.
روح نیکوی تو
مرا بر زمین هموار هدایت کند.

۱۳ به‌خاطر نام خود، ای خداوند، مرا زنده
بدار،
به‌خاطر عدالت خود، جان مرا از
تنگی به در آور.
۱۴ در محبت خود، دشمنانم را منقطع ساز،
و همه خصمان جانم را هلاک کن،
زیرا که من خادم تو هستم.

صخره و قلعه من

مزمیر دهم

خداوند که صخره من است،
متبارک باد،

۱ او که دستان مرا برای جنگ تعلیم
می‌دهد،

۲ و انگشتان مرا به جهت نبرد.

۱۴۴

که دهانشان دروغها می‌گوید،
و دست راستشان دست دروغ است.

^{۱۲} آنگاه پسران ما در جوانی همچون
نهالهای برومند خواهند بود،
و دختران ما همچون ستونهای
خوش تراش برای ساختمان قصرها.
^{۱۳} انبارهای ما از هر گونه محصول انباشته
خواهد شد،
و گله‌های ما در دشتهایمان هزاران
هزار خواهند زایید.

^{۱۴} رمه‌های ما به بار گران باردار خواهند
شد
و گوساله‌ای را سقط نخواهند کرد،
و در کوجه‌های ما هیچ ناله‌ای
نخواهد بود.

^{۱۵} خوشا به حال مردمانی که نصیب آنها
این است،
خوشا به حال مردمانی که بیهوه
خدای ایشان است.

خداوند بزرگ است

سرود ستایش داوود.

ای خدای من، ای پادشاه، تو
را متعال خواهم خواند،

و نامت را متبارک خواهم گفت، تا
ابدالآباد.

^۱ تو را هر روزه متبارک خواهم خواند،
و نامت را ستایش خواهم کرد، تا
ابدالآباد.

^۲ خداوند بزرگ است و شایان ستایش
بسیار؛

عظمت او را کاوش نتوان کرد.

^۳ نسلی به نسل دیگر وصف اعمال تو را
خواهند گفت،

و دلاوریهای تو را بیان خواهند کرد.

^۴ من در شوکت پر جلال کبریایی تو تأمل
خواهم کرد،

و در کارهای شکفت‌انگیز تو.

^۵ آنان از قدرت اعمال مهیب تو سخن
خواهند گفت،

و من عظمت تو را بیان خواهم کرد.

^۶ آنان آوازه نیکویی بی حد تو را منتشر
خواهند کرد.

و در وصف عدالت تو شادمانه

خواهند سرایید.

^۷ خداوند فیاض و رحیم است،

دیرخشم و اکنده از محبت،

^۸ خداوند برای همگان نیکوست.

و رحمت او بر تمامی کارهای دست
اوست.

^۹ خداوندا، همه کارهای دست تو

سپاست خواهند گفت،

و سرسبز دکانت تو را متبارک

خواهند خواند.

^{۱۰} از جلال پادشاهی تو سخن خواهند

گفت،

و دلاوری تو را بیان خواهند کرد.

^{۱۱} تا بنی آدم را از دلاوریهای تو آگاه

سازند،

و از شوکت پر جلال پادشاهی تو.

^{۱۲} پادشاهی تو پادشاهی جاودان است،

و سلطنت تو نسل اندر نسل.

[خداوند امین است نسبت به همه

و غده‌های خود،

و پر از محبت، نسبت به همه

کارهای دست خویش.]

^{۱۳} خداوند دست همه کسانی را که در

حال افتادن هستند، می‌گیرد،

و همه خم‌شدگان را بر پا می‌دارد.

چون روح او بیرون می‌رود، او به خاک
برمی‌گردد،
و در همان روز تدبیرهایش نابود
می‌شود.

خوشا به حال آن که خدای یعقوب
یاور اوست،

که امیدش بر بیوه خدای اوست؛
بر صانع آسمان و زمین،
و دریا و هر چه در آن است،
بر او که امانت را تا به ابد نگاه
می‌دارد؛

که مظلومان را دادرسی می‌کند،
و گرسنگان را خوراک می‌دهد.

خداوند زندانیان را آزاد می‌سازد،
خداوند چشمان کوران را می‌گشاید؛
خداوند خم‌شدگان را برمی‌افزاید،
خداوند پارسایان را دوست می‌دارد.
خداوند بر غریبان دیدبانی می‌کند،
و حامی یتیمان و بیوه‌زنان است؛
اما راههای شیرین را بی‌فرجام
می‌گذارد.

خداوند جاودانه پادشاهی می‌کند،
خدای تو، ای صهیون، در همه اعصار.
هملویاه!

خداوند دلشکستگان را التیام می‌بخشد

هملویاه، ۱۴۷

زیرا خدای ما را سرانیدن
نیکوست
و دلپذیر و شایسته است ستایش او.

خداوند اورشلیم را بنا می‌کند،
و رانده‌شدگان اسرائیل را گرد
می‌آورد.

چشمان همگان به انتظار توست،
و تو روزی شان را در وقتش
می‌رسانی.
دست خود را می‌کشایی،
و آرزوی هر موجود زنده را
برمی‌آوری.

خداوند عادل است در همه راههای
خود.

و پیر از محبت، در همه کارهای خویش.
خداوند نزدیک است به همه آنان که او
را می‌خوانند؛

به آنان که او را صادقانه می‌خوانند.
و آرزوی ترسندگان خود را برمی‌آورد؛
و فریاد کمکشان را شنیده، نجاتشان
می‌بخشد.

خداوند همه دوستانان خود را نگاه
می‌دارد،

اما شیرین را به تمامی هلاک خواهد
کرد.

دهان من در ستایش خداوند سخن
خواهد گفت.

باشد که تمامی آفریدگان نام قدوس
او را متبارک خوانند، تا ابدالابد!

بر امیران توکل مکنید

هملویاه! ۱۴۶

ای جان من، خداوند را
ستایش کن!
تا زنده‌ام خداوند را ستایش خواهم
کرد؛

تا وجود دارم برای خدای خود
سرود ستایش خواهم خواند.

بر امیران توکل مکنید،

بر آدمیزاد، که نزد او نجاتی نیست.

۱۱ تکرک را چون خُرده‌نانه‌ها فرو می‌ریزد.
 کیست که در برابر سرمای او تواند
 ایستاد؟
 ۱۲ او کلام خود را می‌فرستد و آنها را آب
 می‌کند.
 باد خویش را می‌وزاند و آنها را روان
 می‌شود.
 ۱۳ کلام خود را به یعقوب بیان می‌دارد.
 و فرایض و قوانین خود را به اسرئیل
 ۱۴ او با هیچ قومی چنین نکرده است.
 و قوانین او را نشناخته‌اند.
 هملویاه!

نام خداوند را بستاید

هملویاه!

۱۴۸

خداوند را از آسمان بستاید.
 در عرش برین او را بستاید.
 ۲ ای همه فرشتگانش او را بستاید.
 ای همه لشکریانش، او را بستاید.
 ۳ ای خورشید و ماه، او را بستاید.
 ای همه ستارگان درخشان، او را
 بستاید.
 ۴ ای فلک‌الافلاک، او را بستاید.
 و ای آبهایی که فوق آسمانهاست.
 ۵ اینان همه نام خداوند را بستایند.
 زیرا که او امر فرمود، و آفریده شدند.
 ۶ و آنها را بر پا داشت، تا ابدالابد.
 و فریضه‌ای قرار داد که از آن در
 نتوان گذشت.
 ۱ خداوند را از زمین بستاید.
 ای جانداران بزرگ دریایی و همه
 ژرفاها؛
 ۲ ای آذرخش و تکرک و برف و آب،
 و ای بادهای توفانی که امر او را به
 جا می‌آورید!

۳ دلخستگان را التیام می‌بخشد.
 و زخمهایشان را می‌بندد.
 ۴ شمار ستارگان را تعیین می‌کند.
 و هر یک از آنها را به نام می‌خواند.
 ۵ بزرگ است خداوندگار ما و بسیار
 نیرومند،
 درک او نامتناهی است.
 ۶ خداوند فروتنان را برمی‌افرازد،
 اما مشریران را بر زمین می‌افکند.
 ۷ خداوند را با شکرگزاری بسرایید،
 با چنگ برای خدای ما بنوازید.
 ۸ او آسمان را به ابرها می‌پوشاند،
 و برای زمین باران مهیا می‌کند،
 و سبزه را بر کوهها می‌رویاند.
 ۹ او حیوانات را خوراک می‌دهد،
 زاغچه‌ها را، که فریاد برمی‌آورند.
 ۱۰ از نیروی اسب خشنود نمی‌گردد،
 و ساقهای انسان پسندیده او نیست.
 ۱۱ خشنودی خداوند در ترسندگان اوست،
 در آنان که به محبت او امیدوارند.
 ۱۲ ای اورشلیم، خداوند را بستای!
 ای ضهیون، خدای خود را ستایش
 کن!
 ۱۳ زیرا او پشت‌بندهای دروازه‌هایت را
 مستحکم می‌گرداند،
 و فرزندان را در اندرون ت برکت
 می‌دهد.
 ۱۴ او صلح را بر مرزهایت حکمفرما
 می‌سازد،
 و تو را به مغز گندم سیر می‌گرداند.
 ۱۵ فرمان خود را بر زمین می‌فرستد،
 و کلام او به سرعت می‌دود.
 ۱۶ برف را چون پشم ارزانی می‌دارد،
 و ژاله را همچون خاکستر می‌پراکند.

۱ ی کوهها و همه تپه‌ها،
 ۲ ی درختان میوه و همه سروها؛
 ۳ ی وحوش و همه چارپایان،
 ۴ ی خزندگان و پرندگان بالدار؛
 ۵ ی شاهان زمین و تمامی قومها،
 ۶ ی امیران و همه حکام جهان؛
 ۷ ی مردان جوان و دوشیزگان،
 ۸ ی پیران و ای جوانان.

۹ ییان همه، نام خداوند را بستایند،
 زیرا تنها نام او متعال است؛
 شکوه او فوق زمین و آسمان است.
 ۱۰ و شاخی برای قوم خود برافراشته است،
 ستایش برای همه سرسپردگانش،
 برای بنی اسرائیل که قومی نزدیک
 به اویند.

هملویاه!

هر چه جان دارد خداوند را بستاید

هملویاه! ۱۵۰
 خدا را در قدسش بستاید!
 او را در فلک پر قدرتش بستاید!
 او را به سبب کارهای مقتدرانه‌اش
 بستاید!
 او را فراخور عظمت بسیارش
 بستاید!

او را با نوای کرنا بستاید!
 او را با چنگ و بریط بستاید!
 او را با دف و رقص بستاید!
 او را با سازهای زهی و نی بستاید!
 او را با سنجها بستاید!
 او را با سنجهای بلندآوا بستاید!
 هر چه جان دارد خداوند را بستاید!
 هملویاه!

خداوند را سرودی تازه بسرایید
 هملویاه! ۱۴۹
 خداوند را سرودی تازه
 بسرایید،
 و ستایش او را در جماعت
 سرسپردگان.
 ۱ اسرائیل در صانع خود شادی کند،
 و فرزندان صهیون از شاه خود به
 وجد آیند.
 ۲ رقص کنان ناه او را بستایند،
 و با دف و بریط برایش بنوازند!
 ۳ زیرا خداوند از قوم خویش خشنود
 است.
 او مستمایدگان را به نجات می‌اراید.

معرفی کتاب امثال سلیمان

کتاب امثال مجموعه‌ای است از گفته‌ها که در اسرائیل باستان برای آموزش شیوه درست زندگی به قوم خدا، به کار برده می‌شد. بیشتر این گفته‌ها به سلیمان برمی‌گردد. ولی شماری نیز به آگور (۱:۳۰) و شاه لموئیل (۱:۳۱) نسبت داده شده است.

امثال همچون مزامیر به زبان شعر نکاشته شده است. یک مثل در بیشتر موارد دربردارنده آیه‌ای است کوتاه که نیم آن موضوع مثل را بیان می‌کند و نیم دیگر، موضوع را بازتاب می‌بخشد. آنچه امثال کتاب مقدس را شهرت و محبوبیت بسیار بخشیده، بیانات تیر و مند اما بس موجز آن است. همین ویژگی امثال، به خاطر سپردن و به کار بستن آنها را بسیار سهل و آسان می‌گرداند. یکی از تعالیم اصلی امثال این است که حکمت به تعامی هدیه‌ای است از جانب خدا. این حکمت برای زندگی روزمره انسان مشورت عملی به ارمغان می‌آورد که حیضه‌های مختلف زندگی او را همچون خانه، جامعه، سیاست، مدرسه و کار تحت تأثیر قرار می‌دهد. کتاب متال همچنین از اهمیت عدل و انصاف، فروتنی، وفاداری و رسیدگی به نیازمندان سخن می‌گوید.

از آنجا که بیشتر مثل‌ها بس کوتاه‌اند و مقصود خود را در یک آیه بیان می‌کنند، بسیاری از آنها با امثال قبل و بعد خود ارتباطی ندارند. اما در برخی از قسمتهای کتاب امثال، موضوع واحدی دنبال شده است. برای مثال، موضوع ۱:۲۶-۱۲ این است که چگونه خود را از حماقت به دور داریم. یا در امثال ۸-۹، حکمت به صورت زنی به تصویر کشیده شده که آدمیان را پند می‌دهد تا از راههای جاهلانۀ خود بازگردند و حکیمانه زندگی کنند. کتاب امثال، درسهایی عملی بسیار برای زندگی ما دارد و مطالعه و تأمل در آن آدمی را از کنجینه کرائقدر حکمت الهی برخوردار می‌سازد.

امثال سلیمان

۱۱ پسرم! چون گنهکاران به اغوای تو
برخیزند.

تن در مده.

۱۲ چون گویند: «با ما میا

تا در کمین خون بنشینیم

و در نهان منتظر بی گناهان بمانیم؛

۱۳ تا آنان را چون گور، زنده فرو بلعیم

و یکباره، چونان کسانی که به چاه

فرو افتند؛

۱۴ همه گونه نفیاس به چنگ خواهیم

آورد

و خانه‌های خویش از غنایم آکنده

خواهیم ساخت؛

۱۵ قرعه خود با ما بیفکن

و همه یک کاسه خواهیم شد» -

۱۶ پسرم، با آنان همراه مشو

و در طریق ایشان گام مگذار؛

۱۷ زیرا پاهایشان به سوی شرارت دوان

است.

و برای ریختن خون شتاباند.

۱۸ برآستی چه عبث است

آشکارا دام گستردن در برابر چشم

پرنده‌ای!

۱۹ اما اینان در کمین خون خویشتن

می‌نشینند

و نهانی برای جان خود انتظار

می‌کشند!

هدف و موضوع

امثال سلیمان، پسر داوود، پادشاه
اسرائیل:

۱ برای فراگیری حکمت و ادب

و درک سخنانی که فهم می‌بخشد؛

۲ برای کسب ادب و رفتار خردمندانه.

۳ برای سبایی و عدل و انصاف؛

۴ برای هوشمندی بخشیدن به

ساده‌لوحان

و دانش و دوران‌دیشی به جوانان -

۵ تا حکیمان بشنوند و بر آموخته‌هایشان

بیفزایند

و فهمان هدایت یابند -

۶ برای درک امثال و کنایات،

و سخنان حکیمان و معناییشان.

تیمس حداوند سرآغاز دانش است.

اما حکمت و ادب را جاهلان خوار

می‌شمارند.

هشدار علیه فریفتگی

پسر، به رهنمود پدر خویش گوش فراده

و تعلیم مادر خویش را ترک ننما؛

۱ زیرا تاج زینا بر سرت

و جواهر بر کردنت خواهد بود.

مرا بسیار خواهند جُست و نخواهند یافت.
 ۱۹ چرا که از دانش بیزار بودند.
 و ترس خداوند را برنگزیدند؛
 ۲۰ چرا که مشورت مرا نپذیرفتند
 و توبیخ مرا سراسر خواری شدند.
 ۲۱ پس توره طریقه‌های خود را خواهند خورد
 و از میوه تادیب‌های خویش سیر خواهند شد.
 ۲۲ زیرا از راه برکشتن ساده‌لوحان آنان را
 به کشتن خواهد داد
 و آسوده‌خیالی جاهلان ایشان را
 هلاک خواهد کرد.
 ۲۳ اما هر که به من گوش فرادهد، در
 امنیت ساکن خواهد بود
 و از بیم بلا آسوده خواهد ماند.»

ارزش حکمت

۲ پسر، اگر سخنان مرا بپذیری
 و احکام مرا نزد خود بیندوژی؛
 ۱ اگر گوش خود به حکمت بسیاری
 و دل خویش به فهم مایل گردانی؛
 ۲ اگر بصیرت را فرا خوانی
 و فهم را به بانک بلند ندا کنی؛
 ۳ اگر همچون نقره در پی‌اش باشی
 و همچون کنج پنهان جستجویش
 کنی،
 ۴ نگاه ترس خداوند را درک خواهی کرد
 و به شناخت خدا دست خواهی یافت.
 ۵ زیرا خداوند است که حکمت می‌بخشد
 و از دهان اوست که دانش و فهم
 بیرون می‌آید.
 ۶ او خرده‌اندی را برای صالحان
 می‌اندوزد

۱۹ چنین است سرانجام هر آن کس که در
 طمع سود نامشروع باشد؛
 آنچه به دست می‌آید، جان صاحب
 خود را می‌ستاند.

هشدار در خصوص نپذیرفتن حکمت

۲۰ حکمت در کوی و برزن ندا درمی‌دهد
 و در میدانها آواز خود را بلند می‌کند؛
 ۲۱ در جاهای پرازدحام بانگ در می‌دهد
 و بر دروازه‌های شهر، سخن می‌راند:
 ۲۲ «ای ساده‌لوحان، تا چند ساده‌لوحی را
 دوست خواهید داشت؟
 تا چند تمسخرگران از تمسخر لذت
 خواهند برد
 و جاهلان از دانش بیزار خواهند بود؟
 ۲۳ توبیخ مرا بشنوید و بازگشت کنید،
 و من روح خود را بر شما
 فرو خواهم ریخت
 و کلمات خویش را بر شما اعلام
 خواهم کرد.
 ۲۴ اما چون هنگامی که فرا خواندم مرا
 نپذیرفتید
 و آنگاه که دست خویش دراز کردم،
 کسی اعتنا نکرد؛
 ۲۵ چون مشورت مرا یکسره نادیده گرفتید
 و نخواستید توبیخ مرا بپذیرید،
 ۲۶ من نیز در مصیبت شما خواهم خندید
 و چون آنچه از آن می‌ترسید بر
 سرتان آید،
 تمسخر خواهم کرد -
 ۲۷ آری، چون آنچه از آن می‌ترسید
 همچون توفان بر شما عارض شود،
 و مصیبت چون گردباد شما را فرو بیچد،
 و تنگی و فشار بر شما چیره آید.
 ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند، و پاسخ
 نخواهم داد؛

و آنان را که در راستی سالکند، سپهر است:

راههای عدالت را پاس می‌دارد
و نگاهبان طریقت و فاداران خویش
است.

۱۹ از آنان که به نزد او روند، کسی
باز نخواهد گشت
و به طریقه‌های حیات دست نخواهد
یافت.

۲۰ نگاه هر طریق نیکو را در خواهی
یافت.

پارسایی و عدالت و انصاف را.
۲۱ زیرا حکمت به دل تو در خواهد آمد
و معرفت برای جان تو گوارا خواهد
بود.

۲۲ پس در راه مردمان نیکو گام بردار
و طریقه‌های پارسایان را ترک مکن،
۲۳ زیرا صالحان در زمین ساکن خواهند
شد
و راستان در آن باقی خواهند ماند؛
۲۴ اما شریوان از زمین منقطع خواهند شد
و خیانت‌پیشگان از آن ریشه‌کن
خواهند گردید.

دوراندیشی تو را نگاهبانی خواهد کرد
و فهم، تو را پاس خواهد داشت.

با تمام دل خود بر خداوند توکل کن

۲۵ پسر، تعلیم مرا از یاد مبر
بلکه دل تو فرمانهای مرا نگاه دارد،
۲۶ زیرا بر روزها و سالهای عمرت خواهد
افزود
و سعادت‌مند خواهی شد.

۲۷ تو را از راه شریوران رهایی خواهد بخشید
و از مردمانی که سخنان منحرف
می‌گویند؛

۲۸ که راه راست را ترک می‌کنند.
تا در راههای تاریک گام بردارند؛
۲۹ که از عمل بد خشنودند
و از انحرافی که در شرارت است،
شادمان؛

۳۰ مگذار محبت و وفاداری هرگز ترک
کنند؛

۳۱ آنها را بر گردن خود بر بند
و بر لوح دل خویش بنگار.
۳۲ نگاه در نظر خدا و انسان

۳۳ که راههایشان کج است
و در طریقه‌های خویش کم‌رهند.

التفات و نیکنامی خواهی یافت.

۳۴ نیز تو را از زن زناکار رهایی خواهد
بخشید

و از زن بیگانه که سخنان تعلق‌آمیز
می‌گوید.

۳۵ با تمام دل خود بر خداوند توکل کن،

و بر عقل خویش تکیه منما؛
۳۶ در همه راههای خود او را در نظر
داشته باش،

۳۷ که شریک زندگی جوانی خویش را
ترک کرده

و او طریقه‌هایت را راست خواهد
گردانید.

و پیمانی را که در حضور خدای
خود بسته، از یاد برده است.

۳۸ خوشتن را حکیم میندار؛

از خداوند بترس و از شرارت دوری کن.

۳۹ زیر خانه او به گام مرنک فرو می‌رود
و راههای او به سرای مردکان
رهنمون می‌شود.

- ۸ این برای ناف تو شفا
و برای استخوانهایت مغز خواهد بود.
- ۹ خداوند را با دارایی خود حرمت دار
و با نوبرهای همه محصول خویش؛
۱۰ آنگاه انبارهایت به وفور نعمت پر
خواهد شد
و چرخشتهایت از شراب تازه لبریز
خواهد گشت.
- ۱۱ پسر، تأدیب خداوند را خوار م شمار،
و از توبیخ او بیزاری م جو،
۱۲ زیرا خداوند آنان را که دوست می دارد،
تأدیب می کند.
چنانکه پدری، فرزند خویش را که
مایه خشنودی اوست.
- خوشا به حال کسی که حکمت را بیابد**
- ۱۳ خوشا به حال کسی که حکمت را بیابد
و شخصی که فهم را به دست آورد.
۱۴ زیرا تجارت آن از تجارت نقره
سودآورتر است
و محصول آن از طلا نیکوتر.
۱۵ از یاقوت گرانبها تر است،
و هیچ یک از نغایس تو با آن برابری
نتواند کرد.
۱۶ بر دست راستش عمر دراز است
و بر دست چپش دولت و حشمت.
۱۷ راههایش، راههایی است دلپذیر
و همه طریقههایش، سلامتی.
۱۸ آنان را که به دستش آرند، درخت
حیات است
و آنان را که به چنگش گیرند،
برکت.
- ۱۹ خداوند به حکمت خود زمین را بنیان
نهاد،
- و به عقل خویش، آسمانها را استوار
ساخت.
۲۰ به دانش او، ژرفاها منشق گردید
و ابرها شبنم را بارانید.
- ۲۱ پسر، خردمندی و دوراندیشی را
پاس دار
و مگذار از نظرت دور شوند؛
۲۲ آنها جان تو را حیات خواهند بخشید
و زینت بخش کردن تو خواهند بود.
۲۳ آنگاه در امنیت راه خواهی پیمود
و پایت نخواهد لغزید.
۲۴ چون به خواب روی ترسان نخواهی
بود
و چون بیارامی، خوابت شیرین
خواهد بود.
- ۲۵ از بلای ناگهان بیم نخواهی داشت
و نه از هلاکت شیرین، چون وقوع
شود.
۲۶ زیرا خداوند، مایه اطمینان تو خواهد
بود
و او پایت را از دام نگاه خواهد
داشت.
- ۲۷ احسان را از مستحق آن دریغ مکن.
آنگاه که انجامش در توان دست
توست.
۲۸ به همسایهات مگو: «برو و بازگرد، و
فر دا به تو خواهم داده -
با اینکه هم اکنون در دست توست.
۲۹ در اندیشه بادی کردن بر همسایهات
مباش
که در کمال اعتماد، کنار تو ساکن
است.
۳۰ با کسی که به تو بادی نکرده،
بی سبب جدال مکن.

۱ آن را برافراز که تو را سرافراز خواهد ساخت؛
 ۲ آن را در بر گیر که تو را عزت خواهد بخشید.
 ۳ تاج زیبایی بر سرت خواهد نهاد و افسر جلال به تو خواهد بخشید.»

۴ پسر من! گوش فزاید و آنچه می گویم بپذیر
 که سالهای عمرت بسیار خواهد شد.
 ۵ من راه حکمت را به تو می آموزم و در مسیر راست هدایت می کنم.
 ۶ چون در راه بروی، قدمهایت را مانعی نخواهد بود؛

چون بدوی، نخواهی لغزید.
 ۷ رهنمود را به چنگ گیر و آن را فرو مگذار؛

پاسش بدار، زیرا که حیات توست.
 ۸ به راه شریان پا مگذار و در طریق بدکاران گام مزن.

۹ از آن دوری کن و در آن ره مسپار؛
 از آن، روی بگردان و به راه خویش رو.
 ۱۰ زیرا تا شرارتی نکنند نمی خُسنند، و تا کسی را نلغزانند خواب به چشمشان نمی آید.

۱۱ نان شرارت را می خورند و شراب خشونت را می نوشند.

۱۲ طریق پارسایان همچون طلوع سپیده دمان است، که تا روشنایی نیمروز، نور آن هر دم فزونی می گیرد.

۱۳ اما راه شریان همچون تاریکی غلیظ است

و نمی دانند که از چه می لغزند.
 ۱۴ پسر من، به آنچه می گویم توجه کن؛ و به سخنانم نیک گوش فزاید.

۱۵ بر مرد خشونتکار حسد مبر و هیچ یک از راههایش را بر مکزین.
 ۱۶ زیرا خداوند از شخص منحرف کراهت دارد،
 اما صالحان را محرم راز خود می سازد.

۱۷ نعمت خداوند بر خانه شریان است، اما مسکن پارسایان را برکت می دهد.
 ۱۸ و تمسخر کران را تمسخر می کند، و نئی فروتنان را فیض می بخشد.
 ۱۹ حکیمان وارث عزت می شوند، اما نصیب جاهلان رسوایی خواهد بود.

برتری حکمت

۲۰ ای پسر من، به رهنمود یک پدر گوش فزاید؛

توجه کن که تا فهم را به دست آورید.
 ۲۱ من شما را آموزش نیکو می دهم،
 تعلیم مرا ترک مکنید.

۲۲ زیرا که من نیز پدر خود را پسر بودم و عزیز و یگانه در چشم مادرم.
 ۲۳ پدرم مرا آموخته، می گفت:

«دل تو به سخنان من تمسک جوید؛
 فرامین مرا نگاه دار تا زنده بمانی.
 ۲۴ حکمت را کسب کن و فهم را به دست آور؛

کلمات دهانم را از یاد مبر و از آنها انحراف موز.

۲۵ ترکش مکن که نگاهبان تو خواهد بود؛
 دوستش بدار که از تو مراقبت خواهد کرد.

۲۶ حکمت، برترین است، پس حکمت را به دست آور؛
 به بهای همه دارایی خویش، فهم را کسب کن.

۱ راه خویش از او دور نگاه دار
و به در خانه‌اش نزدیک مشو.
۲ مبادا عنفوان جوانی خود را به دیگران
بدهی
و سالهای خویش را به آن که بی‌رحم
است.
۳ مبادا بیگانگان از دولت تو سیر شوند.
و دسترنج تو، خانه غریبه را آباد کند؛
۴ و در پایان عمر، ناله سردهی.
انگاه که گوشت و تنت زایل شده
باشد.
۵ و بگویی: «دریغا که از تادیب بیزر
بودم!»
و افسوس که دل من توییخ را خور
شمرد!
۶ ایای معلمان خویش نشنیده
و به آموزگاران خود گوش فراندادم.
۷ و در میان قوم و جماعت،
به لبه پرتگاه رسیده‌ام.»
۸ اب را از منبع خودت بنوش.
اب کوار از آن چاه خویشتن.
۹ چرا چشمه‌هایت در کویها جاری
شود
و نهرهایت در معابر عمومی؟
۱۰ بگذار تنها از آن تو باشند.
و بیگانگان را در آنها سهمی مسان.
۱۱ سرچشمه‌ات مبارک باد.
و از همسر روزگار جوانی خویش
شادمان باش؛
۱۲ همچون غزالی دلپذیر و آهوپی زیب،
پستانهایش تو را همیشه خزه سازد
و عشق او سر مستت کند.

۱۱ آنها را از نظر دور مکن
بلکه در قلبت نگاهشان بدار؛
۱۲ زیرا برای یابندگان خود حیاتند
و شفا برای تمامی تن ایشان.
۱۳ دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار.
زیرا سرچشمه امور حیاتی است.
۱۴ کج گویی را از دهان خود بزدای؛
و بدسخنی را از لبان خویش دور
کن.
۱۵ چشمانت مستقیم به جلو بنگرد،
مژگانت راست به جلو باشد.
۱۶ مسیر پاهای خویش را هموار کردن
که همه راههایت استوار خواهد شد.
۱۷ به راست یا چپ کج مشو؛
پای خویش از شرارت نگاه دار.

هشدار علیه زنا

۱ پسر من! به حکمت من توجه کن،
و به بصیرت من نیک گوش فراده؛
۲ تا دوراندیشی را پاس داری
و لبانت معرفت را نگاه دارد.
۳ زیرا از لبان زن زناکار غسل می‌چکد،
و زبان او از روغن چربتر است.
۴ اما سرانجامش همچون افسنطین، تلخ
است،
و تیز همچون شمشیر دو دم.
۵ پاهایش به کام مرگ فرو می‌رود؛
و گامهایش مستقیم به گور می‌انجامد.
۶ به راه حیات هرگز نمی‌اندیشد؛
گمراه است، اما این را نمی‌داند.
۷ پس اکنون، پسر من گوش فراده،
و سخنان زبانم را ترک مگو.

* ۵:۵ یا "هاویه" و یا "جهان مردکان".

* ۷:۵ ترجمه یونانی و الگیت: در عبری: "پسران تو".

* ۹:۵ در عبری: "قوت".

۹ کاهلاً! تا به کی خواهی خفت؟
و از خواب خود کی بر خواهی
خاست؟

۱۰ اندکی خفتن و اندکی چُرت زدن،
و اندکی دست بر دست گذاشتن
برای استراحت،

۱۱ و فقر همچون راهزن بر تو خواهد
تاخت

و ناداری، به سان مردی مسلح.

۱۲ شخص رذل و خبیث

با زبانی کج می گردد،

۱۳ با چشم چشمک می زند،

یا پا علامت می دهد،

به انکشت اشاره می کند،

۱۴ با دلی منحرف شرارتها ابداع می کند
و هر دم تخم نفاق می باشد.

۱۵ از این رو، ناگهان بلا بر او نازل خواهد
شد،

و در دمی، از پا در خواهد آمد و

علاجی نخواهد بود.

۱۶ شش چیز است که خداوند از آنها بیزار
است.

بلکه هفت چیز، که از آنها کراهت

دارد:

۱۷ چشمان متکبر، زبان دروغگو،

دستانی که خون بی گناه را می ریزد،

۱۸ دلی که نقشه‌های شریرانه می کشد،

پاهایی که برای بدی تیزرو است،

۱۹ شاهد دروغینی که دروغها می بافد

و آن که تخم نفاق میان برادران

می پاشد.

هشدار علیه زنا

۲۰ پسر، فرمان پدر خود را نگاه دار
و رهنمود مادر خویش را ترک مکن.

۲۱ چرا سر مست زن بیگانه باشی
و با زن زناکار هم‌آغوشی کنی؟

۲۲ زیرا راههای انسان در برابر چشمان
خداوند است

و همه حقایقهای او را می‌سنجد.

۲۳ بدکاریهای شریر به دامش می‌افکند،

و در بند گناهان خویش گرفتار

می‌آید.

۲۴ ز بی ادبی خواهد مرد،

و از جهل بسیار کمره خواهد شد.

هشدار علیه بی‌خردی

۲۵ پسر، اگر برای دیگری ضامن
شده‌ای

و برای بیگانه تعهد سپرده‌ای:

۲۶ کر از سخنان زیانت به دام افتاده‌ای

و از کلام دهانت گرفتار آمده‌ای:

۲۷ پس، پسر، چنین کن تا رهایی یابی،

زیرا به دست دیگری افتاده‌ای:

۲۸ برو و خویشتن را فروتن ساز

و به او التماس کن!

۲۹ خواب به چشمانت راه نده،

و نه سنگینی به پلکهایت.

۳۰ خود را همچون غزالی از گزند

شکارچی برهان.

۳۱ و همچون پرنده‌ای از دام صیاد.

۳۲ کاهلاً! نزد مورچه برو،

و به راههایش بیندیش و حکمت

بیاموز!

۳۳ که او را نه فرمانده‌ای است

و نه صاحب‌منصب و حاکمی؛

۳۴ با این همه، توشه خود در تابستان

فراهم می‌کند.

۳۵ و آذوقه خویش در موسم حصاد کرد

می‌آورد.

و چه بسا که به بهای همه اموال
خانه‌اش تمام شود.
۳۳ اما مردی که با زنی زنا می‌کند عاری از
عقل است؛

انکه چنین کند خویشتن را هلاک
می‌سازد!

۳۳ آسیب و شرم نصیبش خواهد شد
و ننگش هرگز پاک نخواهد گشت.
۳۴ زیرا غیرت، خشم شوهر را بر خواهد
انگیخت

و چون به انتقام برآید رحم نخواهد
کرد.

۳۵ هیچ غرامتی به چشمش نخواهد آمد
و هر اندازه هم که بر هدیه‌ها
بیغریبی، نخواهد پذیرفت.

هشدار علیه زن زناکار

پسرم، سخنان مرا نگاه دار
و فرمانهای مرا نزد خود ذخیره کن.
۱ فرمانهای مرا نگاه دار تا زنده بمانی؛
تعلیمات مرا همچون مردمک چشم
خویش پاس دار.

۲ آنها را بر انکشتان خود بریند
و بر لوح دل خویش بنکار.

۳ به حکمت بگو: «تو خواهر منی»،
و فهم را دوست خویش بخوان.

۴ تا تو را از زن زناکار حفظ کنند.

۵ و از زن بیگانه که سخنان تملق آمیز
می‌گوید.

۶ زیرا از پنجره خانه خویش
و از پس شبکه آن، بیرون را نگریم
۱ و در میان ساده لوحان،
در بین جوانان،
جوانی کم عقل دیدم

۱۱ آن را همیشه بر دل خود بریند
و بر گردن خویش بیاویزد.
۱۲ که در حین راه رفتن، راهنمای تو
خواهد بود؛

و چون بخوابی، تو را نگاهبانی
خواهد کرد؛
و آنگاه که برخیزی، با تو سخن
خواهد گفت.

۱۳ زیرا آن فرمان، چراغ است
و آن رهنمود، نور،
و توییح‌های ادب آموز،
راه حیات،

۱۴ تا تو را از زن شریر حفظ کند
و از زبان چرب زن زناکار.

۱۵ هوس زیبایی او در دل می‌رود
و مؤگانش تو را اسیر مسازد،

۱۶ زیرا زن فاحشه را به قرصی نان می‌توان
داشت،

اما زن زناکار در پی صید جانی
گرا بیهاست!*

۱۷ آیا کسی تواند آتش را در آغوش گیرد
و جامه‌اش نسوزد؟

۱۸ آیا کسی تواند بر اخگرهای سوزان راه
رود

و پاهایش نسوزد؟

۱۹ نیز چنین است آن که با زن همسایه‌اش
بخوابد،

زیرا هر که او را لمس کند از
مجازات نخواهد رست.

۲۰ دزدی را که تنها برای سیر کردن شکم
خود در وقت گرسنگی
دزدی کند، تحقیر نمی‌کنند.

۲۱ با این حال، اگر گرفتار شود باید هفت
برابر تاوان دهد،

* ۶: ۲۶ یا: «زیرا زن فاحشه شخص را محتاج قرصی نان می‌سازد و زن زناکار در پی صید جانی گرا بیهاست».

” و جدان بی درنگ از بی او روان شد،
همچون گاوی که به کشتارگاه

می رود

و آهویی که به دام گرفتار می آید،
” تا آنگاه که تیری بر جگرش می نشیند،

چونان پرنده‌ای که به سوی دام

می شتابد،

و نمی داند که به بهای جانش تمام

خواهد شد.

” پس حال، ای پسرانم، به من گوش

فرا دهید.

و به آنچه می گویم توجه کنید.

” دل شما به راههایش متمایل نشود

و در طریقهایش گمراه نگردد.

” زیرا بسیاری را از پا درافکنده

و کشتگانش بی شمارند.

” خانه او راه گور است،

که تا به حجره‌های مرگ سرازیر

می شود.

ندای حکمت

آیا حکمت ندا در نمی دهد

و فهم آوای خویش بلند نمی کند؟

” بر بلندیهایی کنار راه می ایستد

و نیز آنجا که راهها به هم می رسند.

” کنار دروازه‌های ورود به شهر

و بر مدخلها بانگ برمی آورد:

” شما را ای مردمان ندا می دهم،

آوای خویش بر همه آدمیان بلند

می کنم.

” ای ساده لوحان، هوشمندی را دریابید

و ای جاهلان، دانادلی را به دست

آزید.

” که در کوچه از نزدیکی گوشه او

می گذشت

و از راه خانه او می رفت،

” شاهکاهان، آنگاه که روز رنگ می باخت

و تاریکی شب دامن می گسترد.

” و اینک، زنی به دیدار او آمد،

در لباس فاحشه، با خیالت دل.

” زنی یابوہ گو و سرکش،

که پاهایش در خانه تاب نمی آورد؛

” دمی در گوچه‌ها و دمی دیگر در

میدانها

در گوشه‌ای به کمین است.

” پس او را بگرفت و ببوسید

و روی خویش بی حیا ساخت و

گفت:

” نزد من قربانیهای رفاقت است؛

زیرا امروز نذرهایم را ادا کرده‌ام.

” پس به دیدار تو بیرون آمدم

و تو را سخت جستجو کرده، یافتیم!

” بر بستر خود دیباها از کتان مصری

گسترانیده‌ام؛

” بسترم را با فر و عود و دارچین

عطر آکین کرده‌ام.

” بیا تا با ماداد از عشق سیر شویم؛

بیا تا یکدیگر را از عشق سرمست

کنیم!

” زیرا شوهرم در خانه نیست

و به سفری دراز رفته است.

” کیسه پر از پول با خود برده

و تا بدر کامل باز نخواهد گشت.”

” پس او را با سخنان بسیار بفروفت

و با چرب‌زبانی اغوا کرد.

” ۲۲:۷ معنی متن عبری این جمله روشن نیست.

” ۲۷:۷ ب ”هویه” و یا ”جهان مددگان”.

- ۶ گوش فرا دهید،
زیرا گفتنیهای ارزنده دارم
و لبانم را به بیان درستیها می‌کشایم.
۷ بر زبانم حقیقت جاری می‌شود،
و لبانم از شرارت کراهت دارد.
۸ سخنان دهانم همه بر حق است
و هیچ انحراف و کجی در آن نیست.
۹ همه آنها بر شخص فهمیم، روشن است
و در چشم یابندگان معرفت، درست.
۱۰ رهنمود مرا به جای نقره اختیار کنید،
و دانش را بیش از طلای ناب.
۱۱ زیرا حکمت از یاقوت ارزشمندتر است،
و تمامی نقایس را با آن سر برابری
نیست.
- ۱۲ «من که حکمتم، با هوشمندی
همخانه‌ام
و از دانش و دوراندیشی برخوردارم،
۱۳ ترس خداوند، نفرت از بدی است؛
من از کبر و غرور، راه بد
و زبان منحرف نفرت دارم.
۱۴ مشورت و خردمندی از آن من است،
من فهم و قوت را در اختیار دارم.
۱۵ به مدد من پادشاهان پادشاهی می‌کنند
و حاکمان به عدالت حکم می‌نمایند.
۱۶ به واسطه من، فرمانروایان حکم
می‌رانند،
و نیز شریفان و جمله داوران عادل.
۱۷ آنان را که دوستم دارند، دوست
می‌دارم،
و آنان که مرا به جدّ بجویند، می‌یابند.
۱۸ دولت و جلال با من است،
توانگری پایدار و عدالت.
- ۱۹ میوه من از طلا نیکوتر است، از طلای
ناب،
و محصول من به از نقره اغلاست،
۲۰ در طریق پارسایی می‌خرامم.
و در راههای عدالت کام می‌زنم.
۲۱ به دوستانم، توانگری به میراث
می‌بخشم
و خزاینشان را مملو می‌سازم.
۲۲ «خداوند مرا در آغاز راه خویش توند
بخشید،
پیش از کارهای خود در زمانهای
قدیم.
۲۳ من از اول شکل گرفتم،
در ابتدا، پیش از آغاز جهان.
۲۴ آنکاه که هنوز ژرفاها نبود، من زده
شدم،
زمانی که هیچ چشمه پرآبی وجود
نداشت؛
۲۵ پیش از آنکه کوهها بر پا شوند،
پیش از تپه‌ها، من زاده شده؛
۲۶ پیش از آنکه زمین و دشتها را بیافریند
یا ذره‌ای از غبار جهان را،
۲۷ آنکاه که آسمانها را استوار ساخت
و افق را بر سطح ژرفا نشان گذاشت،
من آنجا بودم؛
۲۸ آنکاه که ابرها را در بالا برنشاند
و چشمه‌های ژرفا را استوار ساخت؛
۲۹ چون بر دریا حد قرار داد
تا آنها از فرمان او تجاوز نکنند،
و زمانی که بنیان زمین را نشان گذاشت،
۳۰ آنکاه همچون معماری در کنار او بوده
و هر روزه لذت بسیار می‌برد.

* ۱۶:۸ یا: "داوران جهان".

* ۲۳:۸ یا: "مقرر کشتم".

* ۳۰:۸ یا: "طفلی شیرخواره".

و به گم‌عقلان، می‌گوید:
 «بیایید از طعام من بخورید
 و از شرابی که برآمیخته‌ام، بنوشید.
 ساده‌لوحی خود را ترک کنید که
 خواهید زیست؛
 و در طریق فهم گام بردارید.»
 «هر که تمسخرگری را تأدیب کند، به
 استقبال بی‌حرمتی می‌رود؛
 هر که مرد شیرین را توییح کند، بد
 می‌بیند.
 «تمسخرگر را توییح مکن، مبادا از تو
 نفرت کند؛
 حکیم را توییح کن، که تو را دوست
 خواهد داشت.
 «حکیم را پیاموز که حکیمتر خواهد شد؛
 پارسا را تعلیم ده که آموخته‌هایش
 افزون خواهد گشت.
 «ترس خداوند آغاز حکمت است،
 و شناخت آن قدوس، بصیرت.
 «زیرا به واسطهٔ من، روزهای تو بسیار
 خواهد شد
 و بر سالهای عمرت افزوده خواهد
 گردید.
 «اگر حکیمی، خود از آن بهره‌خواهی برد؛
 اگر تمسخرگری، خود به تنهایی زیان
 خواهی دید.»

دعوت جهالت

«بانو جهالت، یاوه‌گو است
 و ساده‌لوح، و هیچ نمی‌داند.
 «بر در خانهٔ خود می‌نشیند،
 بر کرسی‌ای در بالاترین نقطهٔ شهر،
 و رهگذران را ندا می‌دهد،
 آنان را که مستقیم به راه خود
 می‌روند:

و همیشه در حضورش پایکوبی
 می‌کردم؛
 و پایکوبی من در جهان مسکون او
 و لذت من در بنی‌ادم بود.

«پس حال، ای پسران، به من گوش
 فرادهید؛

خوشا به حال آنان که طریقه‌های مرا
 نگاه دارند.

«رهنمود را بشنوید و حکیم باشید
 و از آن غفلت مکنید.

«خوشا به حال آن که به من گوش
 فرادهد

و هر روزه بر دروازه‌های من دیدبانی
 کند

و بر درم به انتظار بنشیند.

«زیرا هر که مرا یابد، حیات را یافته
 است

و لطف خداوند شامل حالش
 می‌شود.

«ما هر که از یافتن من درماند، بر جان
 خود زیان رسانده است

و هر که از من نفرت کند، مرگ را
 دوست داشته است!»

دعوت حکمت

حکمت، خانهٔ خود را بنا کرده
 و هفت ستون خویش را تراشیده
 است.

«و گوشت خود را طبخ کرده، شراب
 خویش را برآمیخته،

و سفره‌اش را نیز آراسته است.

«کنیزانش را کسپیل داشته

و از بالاترین نقطهٔ شهر ندا

در می‌دهد؛

«هر آن که ساده‌لوح است بدین جا

بیاید!»

۹

۱۶ «ای ساده لوحان، بدین سو آید!»

و به کم عقلان، گوید:

۱۷ «آبِ دزدیده شیرین است؛

و نانی که پنهانی خورده شود، لذیذ.»

۱۸ اما نمی دانند که مردگان، در آنجا بند،

و مهمانان او در اعماق گورند.^۱

امثال سلیمان

امثال سلیمان:

پسر حکیم، مایه شادمانی پدر

است،

اما پسر نادان مادر خویش را غصه دار

می سازد.

۲ گنجهای حاصل از شرارت سودی ندارد،

اما پارسایی از مرگ رهایی می بخشد.

۳ خداوند پارسایان را گرسنه نمی گذارد،

اما شریران را از رسیدن به آرزویشان

باز می دارد.

۴ دستان کاهل، فقیر می سازد،

دستان کاری، دولت مند.

۵ عاقل است پسری که در تابستان گرد

می آورد،

اما پسری که در فصل درو می خوابد،

شرمسار می سازد.

۶ بر سر پارسایان، برکتها قرار می گیرد،

اما خشونت، دهان شریران را می بندد.

۷ یاد پارسایان برکت خواهد بود،

اما نام شریران خواهد پوسید.

۱ دانادل، احکام را می پذیرد،

اما نادان پر کوفت تلف خواهد شد.

۲ آن که در صداقت کام برمی دارد در راه

بی خطر است،

اما آن که به راه کج می رود رسوا

خواهد شد.

۳ آن که رندانه چشمک می زند دلریش

می سازد،

اما آن که بی پرده نگویش می کند

باعث صلح می شود.

۴ دهان پارسایان چشمه حیات است،

اما دهان شریران خشونت را پنهان

می سازد.

۵ نفرت، نزاعها برمی انگیزد،

اما محبت، خطایوش است.

۶ حکمت، بر لبهای فهیمان یافت

می شود،

اما چوب برای پشت کم عقلان است.

۷ حکیمان، دانش را می اندوزند،

اما زبان جاهل سر او را بر باد می دهد.

۸ توانگری دولت مند، شهر مستحکم است،

اما فقر بینوایان به نابودی آنها

می انجامد.

۹ مزد پارسایان، به حیات رهنمون

می شود،

عیایندی شریران، به گناه.

* ۱۸:۹ یا "هاوید" و یا "جهان مردگان".

* ۱۰:۱۰ ترجمه یونانی هفتاد و سه تن؛ در عبری: «اما جاهل پر کوفت تلف می شود».

- ۱۰ آن که به تادیب گوش می سپارد، در راه
حیات است،
اما آن که توبیخ را ترک می گوید،
کمراهی به بار می آورد.
- ۱۱ آن که نفرت را پنهان سازد، لبهای
دروغگو دارد،
آن که شایعه پراکنی کند، نادان
است.
- ۱۲ پرگویی خالی از گناه نیست،
عاقل آن است که زبان خویش نگاه
دارد.
- ۱۳ زبان پارسایان، نقره اعلاست،
اما دهن شیریان، گم اوزش است!
- ۱۴ لبهای پارسایان، بسیاری را می پرورد،
اما جاهلان از کم عقلی می میرند.
- ۱۵ برکت خداوند، دولت مند می سازد،
و او زحمتی نیز با آن نمی افزاید.
- ۱۶ فساد نزد نادان تفریح است،
اما مرد فهیم از حکمت لذت می برد.
- ۱۷ هر آنچه شیریر از آن می ترسد، بر سرش
می آید؛
هر آنچه پارسا آرزو می کند، به او عطا
می شود.
- ۱۸ توفان که فرو نشیند، اثری از شیریان بر
جا نخواهد بود،
اما پارسایان تا ابد استوار خواهند
ماند.
- ۱۹ سرکه برای دندان و دود برای چشمان،
همچنان است مرد کاهل برای
کار فرمایش!
- ۲۰ ترس خداوند بر روزهای عمر می افزاید،
اما سالهای شیریان کوتاه می شود.
- ۲۱ انتظار پارسایان به شادی می انجامد،
اما امید شیریان بر باد می رود.
- ۲۲ طریق خداوند برای راستان قلعه
مستحکم است،
برای بدکاران، نابودی.
- ۲۳ پارسایان هرگز جنبش نخواهند خورد،
اما شیریان در سرزمین وعده باقی
نخواهند ماند.
- ۲۴ از دهان پارسایان حکمت می روید،
اما زبان منحرف بریده خواهد شد.
- ۲۵ لبهای پارسایان سخن پسندیده می داند،
دهان شیریان تنها انحراف!
- ۲۶ خداوند از ترازوی نامیزان کراهت
دارد،
اما وزنه کامل پسندیده اوست.
- ۲۷ با تکبر، شرمساری می آید،
اما حکمت با فروتنان است.
- ۲۸ راستی صالحان هادی ایشان است،
کج روی خیانت پیشگان، مایه
تباهی شان.
- ۲۹ توانگری در روز غضب به کاری
نمی آید،
اما پارسایی از مرگ رهایی می بخشد.

- ۵ پارسایی راستان هموارکننده راه
آنهاست،
اما شریران از شرارت خود سقوط
می‌کنند.
- ۶ پارسایی صالحان آنان را رهایی
می‌بخشد،
اما خیانت‌پیشگان در دام هوسهای
خویش گرفتار می‌آیند.
- ۷ با مرگ مرد شریر، امیدش نیز بر باد
می‌شود؛
چشمداشتهای او از قدرت تباه
می‌گردد.*
- ۸ پارسا از تنگنا نجات داده می‌شود؛
شریر به جای او در آن فرو می‌افتد.
- ۹ ناپاکان به گرفتار خود هموع خویش را
هلاک می‌کنند،
اما پارسا را دانش او نجات
می‌دهد.
- ۱۰ از کامیابی پارسایان شهر شادمان
می‌شود،
از نابودی شریران فریاد شادی
برمی‌خیزد.
- ۱۱ از برکت صالحان، شهر سرافراز
می‌شود،
از دهان شریران، سرنگون!
از آن که همسایه خویش را خوار می‌سازد
کم عقل است،
اما شخص فهیم خاموش می‌ماند.
- ۱۲ سخن چین اسرار را فاش می‌کند،
اما شخص امین را زودار است.
- ۱۳ بی‌نقشه، لشکر شکست می‌خورد،
اما از کثرت مشاوران، پیروزی
حاصل می‌شود.
- ۱۴ فاضل شخص غریب، بی‌گمان زیان
خواهد دید،
اما هر که از دست دادن اگره دارد،
ایمن است.
- ۱۵ زن خوش رفتار عزت می‌اندوزد،
مردان بی‌رحم، تنها دولت،
مرد مهربان به خویشتن نفع می‌رساند،
مرد بی‌رحم، زیان.
- ۱۶ شریر اجرت دروغین می‌گیرد،
آن که پارسایی می‌کارد، مزد حقیقی،
پارسای راستین رو به سوی حیات دارد،
پیرو شرارت، رو به سوی مرگ
خویش.
- ۱۷ خداوند از کج‌دلان کراهت دارد،
اما خشنود است از آنان که طریقتان
راست است.
- ۱۸ یقین دان که شریران بی‌سزا نخواهند ماند،
اما نسل پارسایان نجات خواهند
یافت.
- ۱۹ حلقه‌ایست زرین در بینی کراز،
زن زیباروی بی‌تشیخص.

* ۱۱: ۷ یا: «چشمداشتهای قدرتمندان تباه می‌گردد».

آن که حکیم است جانها را صید
می‌کند.

اگر پارسا اجر خویش را بر زمین
می‌گیرد،
چقدر بیشتر، شریران و گنهکاران
سزایشان را!

هر که تأدیب را دوست بدارد،
دوستدار معرفت است،
اما آن که از توبیخ نفرت کند، وحشی
است.

انسان خوب خشنودی خداوند را
به دست می‌آورد،
اما دسیسه‌گر را خداوند محکوم
می‌کند.

آدمی با شرارت، استوار نمی‌گردد،
اما ریشه پارسایان را نتوان کند.

زن شایسته، تاج سر شوهر است،
اما زنی که شرمساری به بار آورد،
همچون پوسیدگی است در
استخوانهایش.

تدبیرهای پارسایان، عدالت است،
مشورت‌های شریران، فریب.

سخنان شریران در کمین خون است،
اما دهان صالحان آنان را می‌رهاند.

شریران سرنگون شده، نیست می‌شوند،
اما خاندان پارسایان برقرار می‌ماند.

رزوی پارسایان تنها به نیکویی
می‌انجامد،
امید شریران، تنها به غضب.

یکی می‌بخشد و دولتش افزون
می‌گردد،
دیگری دریغ می‌ورزد و محتاج
می‌شود!

شخص سخاوتمند فراوان خواهد
داشت؛
آن که سیراب می‌کند، خود نیز
سیراب خواهد شد.

آن که غله را احتکار کند، نفرین مردم
را می‌خورد،
ما برکت بر سر فروشنده آن خواهد
بود.

آن که نیکویی را بجوید، مقبول خواهد
شد،
اما آن که جویای بدی باشد، بر
سرش خواهد آمد.

آن که بر ثروت خویش توکل کند،
مقروط خواهد کرد،
اما پارسایان چون برگ سبز خواهند
شکفت.

پاد است میراث آن که خانواده خویش
را عذاب دهد،
نادان، خادم حکیمان خواهد شد.

شجره پارسایان، درخت حیات است.

- ۸ آدمی را فراخور عقلش می ستایند،
اما کج دلان خوارِ شمرده می شوند.
- ۹ کسی به حساب نیامدن اما خدمتگزاران
داشتن،
به از خود را کسی پنداشتن و لقمه
نانی هم نداشتن!
- ۱۰ پارسا در فکر آسایش چارپایان خود نیز
هست،
اما حتی شفقت شریران نیز ظالمانه
است.
- ۱۱ آن که بر زمین خود کار کند، نان سیر
خواهد خورد،
اما کم عقل است آن که از پی باد
می دود.
- ۱۲ شریران به مالِ غضبی دیگر بدکاران نیز
چشم طمع دارند،
اما ریشه پارسایان میوه خود را
می دهد.
- ۱۳ مرد شریر در دام زبان عصیانگر خود
گرفتار می آید،
اما مرد پارسا از تکنای می رهد.
- ۱۴ میوه دهان آدمی او را از نیکویی سیر
می سازد،
کارهای دست انسان به او برمی گردد.
- ۱۵ راه نادان در نظر خودش درست است،
اما حکیم مشورت را می پذیرد.
- ۱۶ نادان در دم خشمش را بروز می دهد،
- اما خرده‌مند اهانت را ناشنیده
می گیرد.
- ۱۷ شخص امین، حقیقت را بیان می کند،
شاهد دروغین، فریب را.
۱۸ هستند که سخنان باطلشان چون ضرب
شمشیر است،
اما زبان حکیمان شفا می بخشد.
- ۱۹ لبهای راستگو تا ابد برقرار می ماند،
اما زبان دروغگو دمی بیش نمی یابد.
- ۲۰ خیانت است در دل کسانی که
نقشه‌های پلید می کشند،
اما شادی نصیب کسانی است که
صلح برقرار می کنند.
- ۲۱ پارسایان را هیچ کزندی نخواهد بود،
اما شریران به بلای بسیار گرفتار
خواهند آمد.
- ۲۲ خداوند از لبهای دروغگو کراهت دارد،
اما راستگواران پسندیده اویند.
- ۲۳ خرده‌مند دانش را پنهان می دارد،
اما دل جاهلان حماقت را
جار می زند!
- ۲۴ دستان سخت‌کوش خوکم خواهد راند،
اما کاهل، بندگی خواهد کرد.
- ۲۵ دل مضطرب، آدمی را کربار می سازد،
اما سخن نیکو او را شادمان
می گرداند.

۱ یکی با وجود بی چیزی تظاهر به
دولتمندی می کند؛
دیگری با ثروتی عظیم تظاهر به فقر!

۲ ثروتمند می تواند فدیۀ جان خویش را
بپردازد،
اما فقیر را حتی کسی تهدید هم
نخواهد کرد!

۳ نور پارسایان شادی می کند،
اما چراغ شریران خاموش می شود.

۴ از تکبر چیزی جز نزاع برنخیزد
اما حکمت با کسانی است که
مشورت پذیرند.

۵ ثروت بادآورده آسان بر باد می رود،
اما آن که اندک اندک اندوزد، مالش
افزون می شود.

۶ امید به تعویق افتاده، دل را بیمار
می سازد،
اما آرزوی برآورده، درخت حیات
است.

۷ آن که کلام را خوار شمارد زیان خواهد
دید،
اما آن که حکم را حرمت نهاد پاداش
خواهد یافت.

۸ رهنمود حکیمان چشمه حیات است،
تا آدمی خویشتن را از دامهای مرگ
دور بدارد.

۹ عقل سلیم مقبول می سازد،
اما راه خیانت پیشگان به جایی
نمی رسد.

۱۰ پارسا راهنمای خوب برای همسایه
خویش است،
اما راه شریران به گمراهی می انجامد.

۱۱ گاهل شکار خود را نیز بریان نمی کند،
اما شخص سخت کوش قدر دارایی
خود را می داند.

۱۲ در طریق پارسایی، حیات یافت می شود،
این راه مرگی نمی شناسد.

۱۳ پسر حکیم تأذیب را از پدرش
می پذیرد،
اما تمسخرگر به توبیخ کوش
فرا نمی دهد.

۱۴ نسان از ثمره لبهای خود نصیب نیکو
می برد،
اما شتیاق خیانت پیشگان به خشونت
است.

۱۵ آن که مراقب زبان خویش است،
مراقب جان خویش است،
اما آن که نسنجیده سخن می گوید،
خود را هلاک می سازد.

۱۶ گاهل حسرت غذا را می خورد و چیزی
به دست نمی آورد،
اما شخص سخت کوش فربه خواهد
شد.

۱۷ پارسا از دروغ نفرت دارد،
اما شریر رسوایی و خجالت به بار
می آورد.

۱۸ پارسایی، راستان را حفظ می کند،
اما گناه، شریران را سرنکون می سازد.

- ۱۵ پارسایان تا به سیری طعام خواهند خورد.
اما شکم شیریان گرسنه می ماند.
- ۱۶ شخص عاقل با دانش عمل می کند،
اما جاهل، حماقت را به نمایش می گذارد!
- ۱۷ قاصد شیر به دردمس می افتد،
اما پیک امین شفا به ارمغان می آورد.
- ۱۸ فقر و رسوایی نصیب کسی است که
تأدیب را ترک گوید،
عزت نصیب آن که به توبیخ گوش بسیار.
- ۱۹ آرزوی برآورده برای جان شیرین
است،
اما جاهلان از ترک بدی کراهت دارند.
- ۲۰ همنشین حکیمان حکیم گردد،
اما رفیق جاهلان زیان بیند.
- ۲۱ بجایی که گاو نباشد، آخور پاک است.
اما از قوت گاو است که محصول فراوان می شود.
- ۲۲ شاهد امین دروغ نمی گوید،
اما شاهد کاذب دروغ می یابد!
- ۲۳ مزرعه کوچک شخص فقیر چه بسا
محصول فراوان دهد،
اما بی عدالتی آن را از میان می برد!
- ۲۴ شاهد امین دروغ نمی گوید،
اما شاهد کاذب دروغ می یابد!
- ۲۵ پارسایان تا به سیری طعام خواهند خورد.
اما شکم شیریان گرسنه می ماند.
- ۲۶ شخص عاقل با دانش عمل می کند،
اما جاهل، حماقت را به نمایش می گذارد!
- ۲۷ قاصد شیر به دردمس می افتد،
اما پیک امین شفا به ارمغان می آورد.
- ۲۸ فقر و رسوایی نصیب کسی است که
تأدیب را ترک گوید،
عزت نصیب آن که به توبیخ گوش بسیار.
- ۲۹ آرزوی برآورده برای جان شیرین
است،
اما جاهلان از ترک بدی کراهت دارند.
- ۳۰ همنشین حکیمان حکیم گردد،
اما رفیق جاهلان زیان بیند.
- ۳۱ بجایی که گاو نباشد، آخور پاک است.
اما از قوت گاو است که محصول فراوان می شود.
- ۳۲ شاهد امین دروغ نمی گوید،
اما شاهد کاذب دروغ می یابد!
- ۳۳ مزرعه کوچک شخص فقیر چه بسا
محصول فراوان دهد،
اما بی عدالتی آن را از میان می برد!
- ۳۴ آن که چوب را بازی دارد، از فرزندش
نفرت می کند،
اما آن که فرزندش را دوست می دارد، به سعی تمام او را ادب خواهد کرد.

۱۱ میراث ساده لوحان حماقت است،
اما بر سر عاقلان تاج معرفت گذاشته
می شود.

۱۲ بدان در برابر نیکان سر تعظیم فرود
خواهند آورد،
و شیرین نزد دروازه های پارسایان.

۱۳ فقیر حتی نزد کسان خود نیز منفور
است،
اما بسیارند دوستداران مرد دولتمند.

۱۴ آن که همسایه اش را خوار شمارد گناه
می ورزد،
اما خجسته آن که با فقیران مهربان
باشد.

۱۵ آیا کسانی که نقشه های پلید می کشند،
گمراه نمی شوند؟
اما محبت و امانت نصیب کسانی
است که نقشه های نیکو در سر
دارند.

۱۶ در هر محنت، منفعتی است،
اما از سخن خالی، تنها فقر به بار
آید.

۱۷ دولت حکیمان، تاج ایشان است،
اما حماقت احمقان، حماقت است
و بس!

۱۸ شاهد راستگو جانها را می رهاند،

۱۹ جاهلان را توان دلجویی نیست،
اما در میان صالحان خشنودی
است.

۲۰ تنها دل از تلخی خویش آگاه است،
نیز هیچ بیگانه در شادی آن شریک
نیست.

۲۱ خانه شیرین ویران خواهد شد،
اما خیمه صالحان خواهد شکفت.

۲۲ پیش روی انسان راهی هست که در
نظرش درست می نماید،
اما در آخر به مرگ می انجامد.

۲۳ حتی در خنده نیز دل می تواند دردمند
باشد.

شادی می تواند به غم بینجامد.

۲۴ آن که در دل مرتد است سرانجام
راههای خود را می بیند،
مرد نیکو ثمر کارهای خویش را.

۲۵ ساده لوح همه چیز را باور می کند،
اما عاقل قدمهای خود را می سنجد.

۲۶ حکیم می ترسد و از بدی اجتناب
می کند.

اما نادان، آسوده خیال پیش می رود!

۲۷ شخص تندخو احمقانه رفتار می کند،
حیله گر منفور است.

۹:۱۴ در عبری: «دلجویی بر جاهلان ریشخنده می زند، احتمالاً باین معناست که آنها به هیچ وجه قادر به دلجویی نیستند، ما برخی دیگر از ترجمه ها بر خلاف درام عبری، آن را چنین نیز ترجمه کرده اند: «جاهلان بر دلجویی (یا قربانی) کرده اند». پسند، می زنند.
۹:۱۴ در این آیه «خانه» و «خیمه» به معنی خاندان به کار رفته است.

اما آن که دروغ می‌بافد، فریبکار است.

۲۳ پارسایی، قوم را سزافراز می‌سازد. اما گناه نایب شرمساری هر ملت است.

۲۴ در ترس خداوند اطمینان قوی است. و فرزندان شخص را در آن پناه خواهد بود.

۲۵ خشنودی پادشاه نصیب خادم عاقل است.

خشم او نصیب آن که مایه شرمساری است.

۲۷ ترس خداوند، چشمه حیات است تا آدمی خوشتن را از دام‌های مرگ دور بدارد.

۱۵ جواب نرم خشم را بر می‌گرداند. اما سخن تند غضب را بر می‌انگیزد!

۲۸ جلال پادشاه در جمعیت بسیار است. سلطان از نبود مردم تباه می‌شود.

۲۹ زبان حکیمان معرفت را دال انگیز می‌سازد. اما از دهان احمقان حماقت روان می‌شود.

۳۰ شخص دیرخشم از درک بسیار برخوردار است. اما تندخو حماقت را به نمایش می‌گذارد.

۳۱ چشمان خداوند همه جا هست. بر بدان و نیکنان دیدبانی می‌کند.

۳۲ دل آرام به بدن حیات می‌بخشد. اما حسادت، استخوانها را می‌پوساند.

۳۳ زبان شفاعت‌بخش، درخت حیات است. اما زبان کج، روح را در هم می‌شکند.

۳۴ آن که بر بیتوا ظلم کند، بر آفریننده او اهانت می‌ورزد. اما هر که بر نیازمند شفقت کند، او را حرمت می‌دارد.

۳۵ نادان، تأدیب پدر خویش را خوار می‌شمارد. اما هر که پادیرای توبیخ باشد عاقل است.

۳۶ شیرین از شرارت خود سرنگون می‌شوند. اما پارسایان را در مرگ نیز پناهی هست.

۳۷ در خانه پارسایان کج بسیار است. اما عایدی شیرین مایه دردمسرشان می‌شود.

۳۸ لبهای حکیمان دانش را منتشر می‌سازد. اما چنین نیست دل جاهلان.

۳۹ حکمت در دل شخص فهیم آشیان می‌گیرد. اما آیا در میان جاهلان شناخته شده است؟

۴۰ خداوند از قدانیهای شیرین کراهت دارد. اما دعای صالحان خشنودش می‌سازد.

- ۱۱ "سفره محقر، با محبت،
به از ضیافت شاهانه، با نفرت.
- ۱۲ "مرد تندخو نزاعها برمی انگیزد،
اما شخص دیرخشم مرافعه را
فرو می نشاند.
- ۱۳ "راه کاهلان خاریست است،
طریق صالحان، شاهراه.
- ۱۴ "فرزند حکیم، مایه شادی پدر است،
اما مرد نادان، مادر خویش را خوار
می شمارد.
- ۱۵ "حماقت مایه شادی شخص کم عقل است،
اما مرد فهیم در راه راست گام
برمی دارد.
- ۱۶ "بی مشورت، تدبیرها باطل می شود،
با مشاوران بسیار، به ثمر می رسد.
- ۱۷ "انسان از دادن پاسخ شایسته شادمان
می شود،
چه نیکوست سخنی که به وقتش
گفته شود!
- ۱۸ "سفر زندگی برای دانایان به سوی بالا
است،
تا آنان را از پایین رفتن به گور بازدارد.
- ۱۹ "خداوند خانه متکبران را ویران می کند،
اما حدود بیوه زنان را پاس می دارد.
- ۲۰ "راه شیربران در نظر خداوند کراهت اور
است،
اما او پیروان پارسایی را دوست
می دارد.
- ۲۱ "تأدیب سخت در انتظار کسی است که
طریقت را ترک کویا؛
آن که از توبیح نفرت کند، خواهد
مرد.
- ۲۲ "هاویه و ابدون در نظر خداوند
است،
چقدر بیشتر دل آدمی!
- ۲۳ "تسخرگر توبیح را خوش نمی دارد،
گریزان است او از حکیمان!
- ۲۴ "دل شادمان، چهره را شاداب می سازد،
اما دل دردهند روح را افسرده
می کند.
- ۲۵ "دل مرد فهیم جوایز معرفت است،
ما دهان جاهلان در حماقت
می چرد.
- ۲۶ "همه روزهای عمر ستمدیدگان
مصیبت بار است،
ما آنان را که دلی خوش است،
ضیافت دانمی است.
- ۲۷ "کم داشتن با ترس خداوند،
به از کنجی عظیم با پریشانی.

۱۱-۱۵ به معنی "جهان مردگان" است.

۱۱:۱۵ به معنی "مخان ناپودی" است.

۱۷:۱۵ در عبری: "خو، که سبب بجات".

۱۷:۱۵ در عبری: "کاو پره ای".

۲۴:۱۵ یا "هاویه" و یا "جهان مردگان".

۱ همه راهبهای انسان در نظر وی پاک می‌نمایند.

اما خداوند است که تکبردها را می‌زهداند.

۲ کارهای خویش را به خداوند بسپار که تدبیرهای استوار خواهد شد.

۳ خداوند هر چیز را برای هدفش ساخته است.

شیران را نیز برای روز بلا.

۴ خداوند از هر که دلش متکبر باشد کراهت دارد.

یقین دان که چنین کس بی‌سزا نخواهد ماند.

۵ از محبت و امانت، تقصیر کفاره می‌شود.

از ترس خداوند، آدمی از بدی اجتناب می‌کند.

۶ آنکه که راهبهای انسان خداوند را خشنود سازد.

حتی دشمنانش را نیز به صلح با او وا می‌دارد.

۷ دارایی اندک با پارسایی.

به از عایدی فراوان با بی‌انصافی.

۸ دل آدمی به راهبهایش می‌اندیشد.

اما خداوند است که قدمبایش را استوار می‌سازد.

۹ لبهای پادشاه چون صاحب وحی سخن می‌گوید.

و دهانش به عدالت خیانت نمی‌ورزد.

۱۶ افکار پلید در نظر خداوند کراهت‌آور است.

اما سخنان پسندیده، در نظر او طاهر است.

۱۷ طالب سود نامشروع، خانواده خویش را به دردسر می‌افکند.

اما آن که از رشوه نفرت کند، خواهد زیست.

۱۸ دل پارسا در پاسخ دادن تأمل می‌کند، اما دهان شیران سیل سخنان بد را روان می‌سازد.

۱۹ خداوند از شیران دور است.

اما دعای پارسایان را می‌شنود.

۲۰ نور چشمان، دل را شادمان می‌سازد.

خبر خوش استخوانها را قوت می‌بخشد.

۲۱ آن که به توییح جانبخش گوش فرا می‌دهد.

در میان حکیمان ساکن خواهد شد.

۲۲ آن که تأدیب را ترک گوید، جان خویش را حقیر می‌شمارد.

اما آن که پذیرای توییح باشد، فهم را به دست می‌آورد.

۲۳ ترس خداوند، مرتبی حکمت است.

فروتنی، پیشرو عزت.

تدبیرهای دل از آن انسان است، اما پاسخ زبان از جانب خداوند می‌آید.

۱۶

- ۱۰ میزان و ترازوهای درست از آن خداوند است.
همه وزنه‌های کیسه، ساخته اوست.
- ۱۱ پادشاهان از شرارت کراهت دارند.
زیرا تخت سلطنت از پارسایی استوار می‌ماند.
- ۱۲ خشنودی پادشاهان نصیب لبهای راستکوست،
آنان راستگویان را دوست می‌دارند.
- ۱۳ غضب پادشاه بیک مرگ است،
ما مرد حکیم آن را فرو می‌نشانند.
- ۱۴ روی خندان پادشاه، به منزله حیات است.
خشنودی او، ابر باران زای بهاری.
- ۱۵ کسب حکمت چه بسیار نیکوتر از طلاست،
و کسب فهم، کز پندهای به از نقره!
- ۱۶ شاهراه صالحان از بدی به دور می‌ماند؛
آن که مراقب راه خویش است،
مراقب جان خویش است.
- ۱۷ غرور پیشرو نابودی است.
و دل متکبر پیشرو لغزش.
- ۱۸ فتادگی با افتادگان.
به از تقسیم غنیمت با متکبران.
- ۱۰ آن که در مثل تأمل کند کامیاب خواهد شد،
آن که بر خداوند توکل کند مبارک خواهد بود.
- ۱۱ دانادل فهیم خوانده می‌شود،
و زبان شیرین آموزش را رواج می‌دهد.
- ۱۲ عقل برای دارنده‌اش چشمه حیات است،
اما تأدیب احمقان، حماقت است.
- ۱۳ دل شخص حکیم زبانش را عاقل می‌گرداند،
لبهای او آموزش را رواج می‌دهد.
- ۱۴ شانه غسل است سخنان دلپذیر،
شیرین برای جان و شفابخش استخوان.
- ۱۵ پیش روی هر کس راهی هست که در نظرش درست می‌نماید،
اما عاقبت به مرگ می‌انجامد.
- ۱۶ اشتهای کارگر برایش کار می‌کند،
کرسنگی، او را به پیش می‌راند.
- ۱۷ شخص رذل نقشه‌های پلید می‌کشد،
سخنان او همچون آتش می‌سوزاند.
- ۱۸ شخص منحرف تخم نزاع می‌پاشد،
سخن چین بین دوستان نزدیک جدایی می‌افکند.

۱۶: ۲۱ یا: زبان شی بین قدرت مجاب‌کنندگی انسان را فانی می‌بخشد.

۱۶: ۲۲ یا: ما حماقت احمقان تأدیب ایشان است.

۵ آن که فقیران را تمسخر کند به آفریننده
 آنها اهانت می‌ورزد؛
 آن که از مصیبت شادمان شود.
 بی سزا نمی‌ماند.

۶ تاج سر پیران، نواذکانند.
 و شوکت فرزندان، پدران ایشان.

۱ سخنان فاضلانه، جاهل را نشایند.
 چقدر کمتر، زبان دروغگو شریفان را.

۱ رشوه در نظر اهل آن سنگ جادویی است
 که به هر جا روی نمایند، گامیابشان
 می‌سازد.

۹ آن که خطایی را می‌پوشاند، محبت را
 می‌گسترده؛
 آن که مسئله را بازگو می‌کند، میان
 دوستان خالص جدایی می‌افکند!

۱۰ اثر یک نکوهش بر شخص فهم،
 بیش از صد فسر به شلاق است بر
 پشت نادان.

۱۱ بدکار تنها در پی طغیان است؛
 مأمور بی‌رحم علیه او کسبیل خواهد
 شد.

۱۲ بر خوردن به خرسی که توله‌هایش را
 دزدیده‌اند.
 بهتر است از دیدار با احمق در
 حماقتش.

۱۳ آن که در برابر نیکی بدی کند.
 بلا از خانه‌اش دور نخواهد شد.

۱۹ خوشنکاران همقطار خود را اغوا می‌کنند.
 و او را به راهی که نیکو نیست،
 می‌کشانند.

۲۰ آن که چشمک می‌زند، نقشه‌های
 منحرف در سر دارد.
 آن که لب و ر می‌چیند، شرارت را به
 انجام می‌رساند.

۲۱ موی سفید تاج جلال است
 که در طریق پارسایی به دست می‌آید.

۲۲ شخص دیرخشم از دلاور بهتر است،
 و آن که بر نفس خود مسلط باشد از
 فاتح شهر، برتر.

۲۳ قرعه بر زمین^{*} افکنده می‌شود،
 اما تمامی حکم آن از جانب خداوند
 می‌آید.

لقمه‌ای نان خشک در آرامش،
 به از خانه پر ضیافت که در آن
 جدال باشد.

۲ غلام حکیم بر پسر شرم‌آفرین حکم
 خواهد راند،
 و همچون یکی از برادران از میراث
 سهم خواهد برد.

۳ بوته برای نقره است و کوره برای طلا،
 اما خداوند است آزماینده دلها.

۴ شخص بدکار به لبهای فتنه‌انگیز کوش
 می‌سپارد؛
 دروغگو به زبان خرابکار.

* ۱۶: ۳۳ در عبری: "دامن".

- ۱۰ آغاز مشاجره همچون رخنه آب است؛
پس، از آن دست بدار، پیش از
آنکه به منازعه بینجامد.
- ۱۱ تیرنه مجرمان و محکوم کردن
بی گناهان!
خداوند از هر دو کراهت دارد.
- ۱۲ پنهانی رشوه می گیرد
تا عدالت را منحرف سازد.
- ۱۳ مرد فهیم بر حکمت چشم می دوزد،
اما چشمان شخص نادان تا به
کرانه های زمین سرگردان است.
- ۱۴ پنهانی رشوه می گیرد
تا عدالت را منحرف سازد.
- ۱۵ فرزند نادان، پدر خود را به ستوه
می آورد
و مایه تلخی جان مادر خویش
است.
- ۱۶ شاید مجازات بی گناهان،
یا زدن مردمان شریف به سبب
صداقتشان!
- ۱۷ آن که نافرمانی را دوست دارد،
مشاجره را دوست دارد؛
آن که در خانه خویش در بلندی
می سازد،
به استقبال ویرانی می رود.
- ۱۸ کج دل، کامروا نخواهد شد؛
آن که زبان فریبکار دارد به بلا
گرفتار می آید.
- ۱۹ آن که فرزند نادان دارد غصه دار
می شود؛
پدر فرزند ابله شادی به خود
نمی بیند.
- ۲۰ دل شادمان داروی شفابخش است،
اما روح افسرده استخوانها را
خشک می کند.
- ۲۱ نادان نیز اگر خاموش بماند، حکیمش
می شمارند،
آن که دهانش را بسته نگاه می دارد،
فهییم شمرده می شود.
- ۲۲ شخص انزواطلب در پی اهداف
خودخواهانه خویش است؛
او با هر قضاوت صحیح می ستیزد.

۱۸

۱۷:۱۷ بن مصطاح عبری، یعنی «ساختن در خانه خود در جای بلند» (دور از دسترس دیگران) احتمالاً به کبر و غرور
در خود رومی بودن اشاره دارد، مقایسه کنید با ۱۸:۱۶.
۱۸:۱۸ «کج دل»

^۱ نادان را از فهم هیچ لذتی نیست،
بلکه تنها فاش کردن همهٔ مکنونات
دل خویش را خوش می‌دارد.

^۲ چون شریب می‌آید، دیدهٔ حقارت نیز
می‌آید،
و با قباح، تقبیح فرا می‌رسد.

^۳ آب عمیق است سخنان دهان آدمی.
نهر جوشان است چشمهٔ حکمت.

^۴ نشاید جانبداری از مجرمان
یا منحرف ساختن دادرسی
بی‌گناهان.

^۵ لبهای جاهل درگیر نزاع می‌شود.
زبانش به استقبال کتک می‌شتابد.

^۶ زبان جاهل نابودی اوست،
لبانش دام برای جان او.

^۷ سخنان سخن‌چین همچون لقمه‌های
لذیذ است

که به اعماق وجود انسان
فرو می‌رود.

^۸ آن که در کار خود سستی می‌کند،
برادر خرابکار است.

^۹ نام خداوند برج مستحکم است،
که پارسا به درون آن می‌دود و در
بلندی ایمن می‌ماند.

^{۱۰} توانگری ثروتمند، شهر مستحکم
اوست؛

همچون حصاری است بلند در خیال
او!

^{۱۱} پیش از نابودی، دل آدمی متکبر
می‌شود،
اما فروتنی پیش از عزت می‌آید.

^{۱۲} پاسخ دادن پیش از شنیدن،
نادانی است و شرمساری.

^{۱۳} روح آدمی او را در بیماری بر پانکده
می‌دارد
اما روح افسرده را کیست که تحمل
تواند کرد؟

^{۱۴} دل فهیمان خریدار معرفت است.
گوش حکیمان، جویندهٔ دانش.

^{۱۵} هدیه، راه بر شخص می‌گشاید
و او را به محضر بزرگان می‌رساند.

^{۱۶} آن که نخست به قاضی می‌رود برحق
می‌نماید،
تا آنکه آن طرف دیگر می‌آید و او را
می‌آزماید.

^{۱۷} قرعه افکندن نزاعها را پایان می‌بخشد.
و حریفان قوی را از هم جدا می‌سازد.

^{۱۸} برادر رنجیده، از شهر حصاردار
تسخیر ناپذیرتر است؛
مجادله همچون پشت بندهای دروازه
بستهٔ در است.

^{۱۹} شکم آدمی از میوهٔ دهانش پر می‌شود؛
انسان از محصول لبهایش سیر می‌کند.

^{۲۰} مرگ و زندگی در قدرت زبان است
آنان که دوستش می‌دانند، از میوهٔ ش
خواهند خورد.

جقدر بیشتر، دوستانش از وی دوری
می جویند!
التماس کنان از پی شان می دود،
اما نیستند.^۱

۱ خریدار عقل، جان خود را دوست می دارد؛
پاسدار فهم، به گنج دست می یابد.

۲ شاهد دروغگو بی سزا نمی ماند،
آن که دروغ می بافد، هلاک خواهد
شد.

۳ نادان را زندگی مجلل نمی شاید،
بسی کمتر، برده ای را که بر
شاهزادگان حکمرانی کند!

۴ عقل انسان خشم او را باز می دارد؛
جلال او در چشم پوشی از خطاست.

۵ خشم شاه همچون شیر می غرد،
خشنودی او مانند شبنم است بر
چمنزار.

۶ فرزند نادان، مایه تباهی پدر خویش است،
و نزاعهای زن همچون چکّه دائمی آب.

۷ خانه و ثروت از پدران به ارث می رسد،
اما زن عاقل بخشش خداوند است.

۸ کاهلی خواب سنگین می آورد،
آن که در کار سست است، گرسنه
می ماند.

۹ آن که حکم را نگاه می دارد از جان
خویش محافظت می کند،

۱۰ مردی که همسری بیابد، چیز نیکو یافته
و خشنودی خداوند را به دست
آورده است.

۱۱ فقیر متمسکه سخن می گوید،
اما ثروت مند با درشتی پاسخ می دهد.

۱۲ چه بسا دوستان که بگذر را به
نابودی می کشند،
اما دوستی هم هست، که از برادر
جسبنده تر است.

۱۳ فقری که در راستی خویش کام
بر می دارد،
به ژنادهائی است که زبان کج دارد.

۱۴ شوق بدون معرفت نیکو نیست؛
آن که می شتابد، راه به خطا می رود.

۱۵ حماقت خود انسان زندگی اش را تباه
می سازد،
اما دل او بر خداوند خشم می گیرد!

۱۶ ثروت بر دوستان شخص بسی می افزاید،
اما دوست مرد بینوا او را رها می کند.

۱۷ شاهد دروغگو بی سزا نمی ماند،
آن که دروغ می بافد، نخواهد رست.

۱۸ بسیاری نزد نجبا چاپلوسی می کنند،
همه خواهان دوستی با شخص
بخشنده اند.

۱۹ بستگان فقیر، همگی از او نفرت
می کنند.

- ۱۵ تمسخرگر را بزنی که ساده لوح نیز عاقل خواهد شد؛
شخص فهیم را تویخ کن که معرفت را درک خواهد کرد.
- ۱۶ فرزندی که به پدر خشونت ورزد و مادر را از خانه براند، مایه شرم و رسوایی است.
- ۱۷ اگر خواهی از سخنان معرفت منحرف شوی، از گوش سپردن به رهنمود باز ایست!
- ۱۸ شاهد فرومایه، عدالت را به مسخره می گیرد.
دهان شیرین، ظلم را فرو می بلعد.
- ۱۹ کیفر برای تمسخرگران فراهم است و کتک برای پشت جاهازان.
- ۲۰ شراب تمسخر می کند و باده غرورده می کشد؛
حکیم نیست هر آن که فریفته آنان شود.
- ۲۱ هیبت شاه همچون شیر می غرد؛
هر که خشوعش برانگیزد، جان بر باد می دهد.
- ۲۲ دوری از نزاع، عزت آدمی است اما تن هر نادان برای مجادله می خارد!
- ۲۳ کاهل زمین را در فصلش شخم نمی زند؛
پس در موسم درو کدایی می کند و چیزی نمی یابد.
- اما آن که راه خود نمی پاید، خواهد مرد.
- ۱۷ آن که بر بینوا شفقت کند، به خداوند قرض می دهد،
و او پاداش کارش را به تمامی خواهد داد.
- ۱۸ فرزندان را تا هنوز امیدی هست ادب کن؛
کمر به نابودی او بر میند!
- ۱۹ مرد تندخو باید سزا ببیند؛
اگر او را برهانی، ناگزیر از تکرار کار خود خواهی بود.
- ۲۰ گر خواهی سرانجام حکیم گردی، مشورت را گوش گیر و رهنمود را بپذیر.
- ۲۱ تدبیرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه استوار ماند مشورت خداوند است.
- ۲۲ پسندیده در آدمی محبت است،
و فقیر از دروغگو بهتر.
- ۲۳ ترس خداوند به حیات رهنمون می شود؛
انسان با شکم سیر شب را به سر می برد
و گزندی به او نمی رسد.
- ۲۴ کاهل دست خویش به بشقاب فرو می برد،
اما آن را حتی تا دهان خود بر نمی آورد!

- ۱۵ طلا یافت می شود و یاقوت بسیار است.
اما لپهایی که به معرفت سخن گویند،
گوهر کمیابند.
- ۱۶ بسا کسان که مدعی محبتی پایدارند
اما شخص وفادار را که تواند یافت؟
پارسا در راستی سلوک می کند؛
خجسته اند فرزندان‌تی که پس از او
می آیند!
- ۱۷ شاه که بر مسند داوری نشیند،
به نگاه خود شرارتها را یکسره غریبال
کند.
- ۱۸ کیست که تواند گوید: «من دل خود را
ظاهر ساختم؛
من از گناه خویش پاک شده‌ام»؟
- ۱۹ هر که پدر یا مادر خود را نفرین کند،
چراغش در تاریکی غلیظ خاموش
خواهد شد.
- ۲۰ وزنه‌های متفاوت و پیمان‌های مختلف،
خداوند از هر دو کراهت دارد.
- ۲۱ جوان را از کارهایش براستی می توان
شناخت،
که آیا رفتارش پاک و درست است،
یا نه.
- ۲۲ مگو: «بدی را تلافی خواهم کرد!»
منتظر خداوند باش که تو را نجات
خواهد بخشید.
- ۲۳ گوش شنوا و چشم بینا،
هر دو آفریده خداوند است.
- ۲۴ خواب را دوست مدار، مباد فقیر شوی؛
چشمانت بگشاید تا از نان سیر شوی.
- ۲۵ خریدار می گوید: «بد است، بد است»،
نگاه می رود و به خرید خویش
می بالد!
- ۲۶ جامه آن کس را که ضامن غریبه
می شود، بگیر!
لباس آن کس را که برای غریبه
ضمانت می کند، گرو نگاه دار.
- ۲۷ نان فریب به مذاق آدمی لذیذ می آید،
اما سپس، دهانش از سنگریزه پر
می شود.
- ۲۸ چون تدبیر می کنی، مشورت بخواه؛
با کسب هدایت به جنگ برو.
- ۲۹ سخن چین، رازها را فاش می کند؛
پس با مرد پرگو همنشینی مکن!
- ۳۰ خداوند از وزنه‌های متفاوت کراهت
دارد،
ترازوی ناراست نیکو نیست.
- ۳۱ قدمهای انسان از جانب خداوند است،
پس آدمی راه خود را چگونه بفهمد؟

به جا آوردن پارسایی است و
عدالت.

چشمان متکبر و دل مغرور،
و هر آنچه شیرین می‌کنند، کناه
است!

دشتابزدگی به ناداری می‌انجامد.
اما تدبیرهای شخص کوشا منفعت به
بار می‌آورد.

کنجی که با زبان دروغگو به دست آید،
بخاری است بر هوا برای جویندگان
مرک.

خشونت شیرین، گریبان خودشان را
می‌گیرد.
زیرا که از اجرای عدالت
سر باز می‌زنند.

راه تفسیر کاران کج است،
اما پاکان راست کارند.

سکونت در کنج بام،
به از زندگی زیر یک سقف با زن
ستیزدجو.

جان مرد شیرین مشتاق شرارت است؛
چشمان او بر همسایه‌اش ترجمه
نمی‌کند.

چون تمسخرگر مجازات شود،
ساده‌ لوح نیز حکمت می‌آموزد؛

دامی است برای انسان که به شتاب
چیزی را وقف کند
و تازه پس از آن به نذر خود
بیندیشد!

پادشاه حکیم شیرین را چون گاه
غریب می‌کند؛
او چرخ خرمن‌گوب را بر آنان می‌راند.

روح آدمی چراغ خداوند است؛
که اعماق وجود او را می‌کاود.

محبت و امانت، نگاهدار پادشاه است؛
تخت او از محبت برقرار می‌ماند.

جلال جوانان، قدرت آنان است،
شوکت پیران، موی سفیدشان.

ضربات مجروح‌کننده، شرارت را
می‌ساید،
و کتک، اعماق وجود را پاک
می‌کند.

۲۱
دل پادشاه در دست خداوند
است؛
آن را همچون جریان آب به هر جا
که بخواهد هدایت می‌کند.

همه راههای انسان در نظر خودش
درست است،
اما خداوند است که دلها را می‌آزماید.

۳
پسندیده‌تر از قربانیها نزد خداوند،

* ۲۷:۲۰ یا: «چراغ خداوند روح آدمی را می‌کاود و اعماق وجود او را».

* ۴:۲۱ یا: «که چراغ شیرین باشد». چراغ می‌تواند اشاره به نگرش آنها باشد.

* ۶:۲۱ در برخی نسخه‌های عبری، ترجمه یونانی هفتادسال و ده‌الکیت: «بخاری است بر همسایه او» و در می‌فهدک.

- ۲۱ چون حکیم تربیت یابد، معرفت را به دست می آورد.
- ۲۲ آن عادل، خانه شریران را نیک زیر نظر دارد؛
و آنان را به بلا سرنگون خواهد کرد.
- ۲۳ هر آن کس کوش خود بر فریاد بینوا بیند،
خود نیز فریاد بر خواهد آورد و کسی نخواهد شنید.
- ۲۴ هادی‌ای در نهان، خشم را برمی گرداند،
رشوهای زیر قبا، غضب سخت را فرو می نشاند.
- ۲۵ اجرای عدالت، پارسایان را شادمان می سازد،
اما ظالمان را به وحشت می افکند.
- ۲۶ مردی که از طریق عقل منحرف شود،
سر از جمع مردکان در خواهد آورد.
- ۲۷ آن که عیش و نوش را دوست می دارد،
به ناداری گرفتار آید؛
دوستدار شراب و روغن دولت‌مند
نخواهد گردید.
- ۲۸ شریان فدیة پارسایان می شوند،
و خیانت پیشکان، فدیة صالحان.
- ۲۹ سکونت در بیابان بی آب و غلف،
به از زندگی با زن ستیزه جو و بدخلق،
شاهد دروغگو هلاک خواهد شد.
- ۲۰ در منزل حکیمان، خزانه چیزهای مرغوب و روغن است،
اما مرد نادان همه دارایی خود را تلف می کند.
- ۲۱ هر آن که در پی پارسایی و محبت باشد،
به حیات و پارسایی و عزت دست می یابد.
- ۲۲ مرد حکیم به شهر زورمندان بر خواهد آمد
و قلعه اعتمادشان را فرو خواهد ریخت.
- ۲۳ هر که مراقب دهان و زبانش باشد،
جان خویش از بلا در امان می دارد.
- ۲۴ مرد مغرور و متکبر، که تمسخرگوش نامند،
با نخوت بی حد عمل می کند.
- ۲۵ حسرت مرد کاهل او را به کشتن می دهد،
زیرا که دستانش از کار ابا دارند.
۲۶ تمام روز در ولع چیزهای بیشتر است،
اما پارسایان می بخشد و دریغ نمی کنند.
- ۲۷ قربانی شریان، کراهت آور است؛
چقدر بیشتر هنگامی که با نیت بد تقدیم شود.
- ۲۸ شاهد دروغگو هلاک خواهد شد،

اما آن که گوش فرا می‌دهد، تا ابد
سخن خواهد گفت!

۱ غنی بر فقیر حکومت می‌کند،
و بدهکار بنده طلبکار است.

۲۹ مرد شریر پا از گلیم خویش فراتر
می‌گذارد،
اما صالحان راههای خود را می‌سنجند.

۱ آن که ظلم می‌کارد، بلا می‌درود.
و چوب خشمش می‌شکند.

۳۰ هیچ حکمتی، هیچ بصیرتی، و هیچ
مشورتی نیست
که علیه خداوند به کار آید!

۹ شخص کشاده‌دست خود نیز مبارک
خواهد بود،
چراکه از نان خود به بی‌نویان می‌دهد.

۳۱ اسب را برای روز جنگ آماده می‌کنند،
اما پیروزی از آن خداوند است.

۱۰ تمسخرگر را بیرون کن که نزاع نیز
خاموش خواهد شد؛
مشاجره و رسوایی پایان خواهد
پذیرفت.

۲۲ نیکنامی از ثروت عظیم برتر است؛
و محبوبیت از سیم و زر، بهتر.

۱۱ آن که دوستاندار پاکی دل و نطافت زین
است،

۲ غنی و فقیر در این اشتراک دارند:
خداوند آفریننده هر دوی آنهاست.

از دوستی پادشاه برخوردار خواهد
بود.

۳ عاقل، خطر را می‌بیند و پنهان می‌شود،
ساده‌ لوح پیش می‌رود و تاوانش را
می‌دهد!

۱۲ چشمان خداوند معرفت را پاس می‌درد،
او سخن خیانت‌پیشگان را باطل
می‌سازد.

۴ ثمره فروتنی و ترس خداوند،
ثروت است و عزت و حیات!

۱۳ گاهل در خانه می‌ماند و می‌گوید:
«شیری بیرون در کمین است!»
یا «در خیابان به قتل خواهیم رسید!»

۵ در راه کج‌روان، خارها و دامهاست،
اما آن که مراقب جان خویش باشد،
از آنها در امان می‌ماند.

۱۴ دهان زن بی‌کانه کوه‌دال عمیق است؛
آن که خداوند بر او غضبناک باشد،
در آن خواهد افتاد.

۶ جوان را در رفتن به راهی که در خور
اوست تربیت کن،
که تا پیری هم از آن منحرف نخواهد
شد.

۱۵ حماقت در دل جوان لانه کرده است،
اما چوب تأذیب آن را از او دور
می‌کند.

* ۲۸:۲۱ می‌تواند اشاره به اطاعت از شریعت در مورد اهل از شهادت دروغ باشد.

۲۰ از آنان میباش که دست می دهند
و ضامن بدهکار می شوند؛
۲۱ اگر توان پرداخت نداشته باشی،
بسترت را نیز از زیرت برمی گیرند.

۲۲ حدود دیرین را که پدرانت قرار
داده اند،
جابه جا مکن.

۲۳ مردی را که در کارش چیره دست
است، می بینی؟
او در خدمت پادشاهان خواهد بود
و نه در خدمت عوام.

۲۴ چون با حاکمی به طعام
می نشینی،

در آنچه پیش روی توست تأمل کن،
۱ و اگر شکمباره‌ای،
کارد بر گلویت بگذار.
۲ حریص خوراکیهای لذیذ او مباش،
زیرا که آن غذا فریبنده است.

۳ خویشین را برای ثروتمند شدن از پا
میفکن؛

۴ از اندیشیدن بدان بازایست!
۵ تا چشم بر آن بدوزی از میان رفته
است؛
زیرا ثروت چون عقاب بال می گیرد
و می پرد!

۶ از سفرهٔ مرد خسیس مخور،
و مشتاق خوراک لذیذ او مباش؛
۷ زیرا از آن دسته است که همیشه
حساب نگاه می دارند.

۸ آن که بر بینوایان ظلم کند تا بر مال
خویش بینزاید
و یا به ثروتمندان ببخشد، تنها به
نازاری گرفتار آید.

گفته‌های حکیمان

۹ گوش خود فرا داشته، سخن حکیمان
را بشنو؛
و به تعلیم من دل بسپار،
چرا که دلپسند است نگاه داشتن آنها در
درونت
و آماده داشتن آنها بر لبانت.
۱۰ هر روز این را به تو آموختم، آری به تو،
تا بر خداوند توکل کنی.
۱۱ آیا سی مثل برایت ننکاشتم،
از مشورت و معرفت،
تا کلام حقیقی و مطمئن را بر تو معلوم
دارم.

۱۲ تا بتوانی کلمات حقیقی را نزد
فرستندگان خود باز بری؟

۱۳ بینوایان را چون ضعیفند، تاراج مکن
و ستم‌پدکان را در محکمه لگدمال
منما.

۱۴ زیرا خداوند به دفاع از حق آنها
بر خواهد خاست
و جان غارتگران آنها را غارت
خواهد کرد.

۱۵ با مرد تندخو دوستی مکن،
و با آن که زود به خشم آید، دمساز
مشو.

۱۶ مبادا براههای او را بیاموزی
و جان خویش را به دام در افکنی.

۲۰:۲۲ یا چیه‌های ازنده برایت ننکاشتم.

۱۶:۲۳ یا زور آن که...

به تو می‌گوید: «بخور و بنوش»، اما
دلش با تو نیست.

لقمه‌ای را که خوردی، قی خواهی کرد
و تعارفات را نیز به هدر خواهی
داد.

نادان را نصیحت مکن.

چه، سخن عاقلانه‌ات را خوار
خواهد شمرد.

حدود دیرین را جابه‌جا مکن،

و به مزرعهٔ یتیمان تجاوز مکن.

زیرا ولی آنها نیرومند است

و علیه تو به دفاع از حق آنها
بر خواهد خاست.

دل خویش را به ادب مایل گردان

و گوش خود را به سخنان معرفت.

از ادب کردن جوان ابا مکن؛

چوب تنبیه او را نخواهد کشت.

چوبش بزن

که جانش را از مرگ خواهی

رهانید.

پسر، اگر دل تو حکیم باشد،

دل من نیز شاد خواهد بود؛

چون لبانت به شایستگی سخن می‌گویی.

اعماق وجودم به وجد می‌آید.

دلت بر گنهکاران حسد مبرد،

بلکه همهٔ روز برای ترس خداوند

غیور باش.

زیرا به یقین آخرتی هست

و امیدت زایل نخواهد شد.

پسر، گوش فراده و حکیم باش.

و دلت را به راه راست مشغول در.

با میکساران دمساز مشو.

و نه با شکمه‌بارگان.

زیرا به فقر گرفتار خواهند آمد،

و خواب‌الودگی، ژنده‌پوششان

خواهد کرد.

به پدرت که از او جان یافتی گوش

فراده،

و مادر خویش را در روز پیری ش خور

مشمار.

حقیقت را بخور و هرگز آن را مغزوش؛

این است حکمت و ادب و فهم.

پدر شخص پارسا را شادی بسیار است؛

آن که پسری حکیم دارد، اثر او

شادمان خواهد بود.

پدر و مادرت شاد باشند؛

آن که تو را بزاد، شادمان باشد!

پسر، دل خویش را به من بده

و چشمانت مشتاق راههای من باشد.

زیرا زن فاحشه کودالی است عمیق

و زن بی‌کانه، چاهی تنک و تاریک.

همچون راهزنی در کدین می‌نشیند.

تا خیانتکاران را در میان آدمیان

بیغزاید.

وای از آن کیست و ولایت از آن که؟

نزاع از آن کیست و ناله از آن که؟

* ۲۳:۲۳ یا: «اگر او را یا چوب بزنی، جانش را از مجازات مرگ خواهی رهانید.» منظور: مجازاتی است که نصیب گناه

۲۱-۱۸:۲۱ در مورد پسری باغی اجرا می‌شد. نگاه کنید به آیه بعدی.

* ۲۳:۱۴ نگاه کنید به زیرنویس ۱۳:۲۳.

۶ با تدبیرهای نیکو می‌توان به جنگ رفت،
و با مشاوران بسیار می‌توان پیروز شد.

۷ دست نادان به حکمت نمی‌رسد؛
در مجلس بزرگان، او را چیزی برای
گفتن نیست.

۸ آن که بدی در سر می‌پروراند،
دسیسه‌گر شناخته خواهد شد.

۹ تدبیر جاهلانه گناه است،
مردمان از تمسخرگر کراهت دارند.

۱۰ اگر در روز فاجعه سستی کردی،
چه اندک قدرتی داری!

۱۱ آنان را که به سوی مرگ برده می‌شوند،
برهان؛

آنان را که افتان و خیزان برای کشته
شدن می‌روند، بازدار.

۱۲ اگر گویی: «ولی این را نمی‌دانستیم»،
آیا او که آزمایشگاه دلهاست، آن را
در نمی‌یابد؟

۱۳ آیا دیدبان جان تو نمی‌داند؟
آیا او به هر کس بر حسب کارهایش
جزا نخواهد داد؟

۱۴ پسر، غسل بخور چراکه نیکوست؛
غسل از شانه به کامت شیرین خواهد
بود.

۱۵ و بدان که حکمت نیز از بهر جان تو
چنین است؛

اگر آن را بیایی، آینده‌ای روشن
خواهی داشت

و امیدت زایل نخواهد شد.

۱۶ زخمهای بی‌سبب از آن کیست و
چشمان سرخ از آن که؟
۱۷ نان راست که تا دیر وقت دل از شراب
بر نمی‌کنند،

و در پی چشیدن شرابهای برآمیخته
می‌روند.

۱۸ به شراب انگاه که سرخ‌فام است منکر،
نگاه که در پیاله می‌درخشد،
و به نر می‌پایین می‌رود!

۱۹ در آخر چون مار خواهد کزید
و چون افعی نیش خواهد زد.

۲۰ چشمانت چیزهای شکفت خواهد دید
و دلت از چیزهای منحرف سخن
خواهد گفت.

۲۱ همچون کسی خواهی بود که در دل
دریا خفته

و بر دکل کشتی امیده باشد.

۲۲ خواهی گفت: «مرا زند و احساس نکردم!»
مرا کوفتند و نفهمیدم!
پس کی بیدار خواهم شد
تا جرحه‌ای دیگر بنوشم؟!

۲۳ بر مردان شیریر حسد میر،
و مشتاق همنشینی با آنها مباش؛
۲۴ چه، دلنهایشان در اندیشه خشونت است
و لبهایشان از آزار سخن می‌گوید.

۲۵ حکمت است که خانه را بنا می‌کند،
و فهم است که آن را مستحکم
می‌سازد؛

۲۶ دانش غرغره‌هایش را می‌آکند،
از اموال کرانه‌ها و نغایس.

۲۷ مرد حکیم را نیرویی عظیم است،
و مرد دانا قدرت را می‌افزاید؛

۱۵ اما برای آنان که مجرم را نکوهش کنند،
نیکو خواهد شد
و برکت بسیار خواهند یافت.

۲۰ پاسخ سراسر است
بوسه است بر لبها.

۲۱ نخست کسب و کاری رو به راه کن،
سپس خانه و خانواده تشکیل ده.

۲۲ علیه همنوع خود بی سبب شهادت مده
و لیهایت را برای فریب به کار مبین.
۲۳ مکتوب: «با او چنان خواهیم کرد که با من
کرده است»

آنچه را آن مرد کرده، تلافی خواهیم
کرد.»

۲۴ از مزرعهٔ مرد کاهل کذر کردم
و از تاکستان مرد کم عقل گذشتم؛
۲۵ همه جا را خار گرفته بود.

علف هرز زمین را پوشانده بود،
و دیوار سنگی ویران گشته بود.
۲۶ در آنچه دیدم تأمل کردم،

و از آنچه دیدم عبرت آموختم؛
۲۷ اندکی خواب، اندکی چشم بر هم نهدن
و اندکی دست بر دست گذاشتن
برای استراحت.

۲۸ و فقر همچون راهزن بر تو خواهد
تاخت
و ناداری، همچون مردی مسلح.

اینها نیز امثال سلیمان است که به
وسیلهٔ مردان حزقیاء، پادشاه بنیود.
نکاشته شد:

پنهان داشتن امور، امتیاز خداست؛
تفحص امور، امتیاز شاهان.

۱۵ ای شیریر، در کمین منزلگاه مرد پارسا
منشین،
و استراحتگاه او را تاراج مکن؛
۱۶ زیرا حتی اگر مرد پارسا هفت بار نیز
بیفتد، باز بر خواهد خاست؛
اما شیریران در بلا سرنگون خواهند
شد.

۱۷ از فرو افتادن دشمنت شادمان مباش،
و چون بلغزد دلشاد مشو؛

۱۸ مبادا خداوند ببیند و در نظرش ناپسند
آید
و غضبش را از او بگرداند.

۱۹ به سبب بدکاران خویشان را آزرده
مساز
و بر شیریران حسد مبر،

۲۰ زیرا بدکاران را آینده‌ای نخواهد بود،
و چراغ شیریران خاموش خواهد
شد.

۲۱ پسر، از خداوند و از پادشاه بترس،
و با آنان که جز این می‌کنند همنشینی
مکن.

۲۲ زیرا ناگهان به مصیبت گرفتار خواهند
آمد،

و کیست که بداند چه بلاهایی از
دست آن دو نازل تواند شد؟

سایر گفته‌های حکیمان

۲۳ اینها نیز گفته‌های حکیمان است:

جانبداری در قضاوت نشاید:

۲۴ هر که به مجرم گوید: «تو بی‌گناهی!»
نزد قومها ملعون است و نزد ملتها
محکوم.

- ۸ همچون بلندای آسمان و ژرفای زمین،
تفحص ناپذیر است دل شاهان.
- ۹ زنگار را از نقره بزدا،
که ظرفی برای نقره کار بیرون می آید؛
۱۰ شیرین را از حضور پادشاه دور کن،
که تخت او در پارسایی استوار
می ماند.
- ۱۱ خویشتن را در حضور پادشاه بر میفراز،
و تکیه بر جای بزرگان مزن؛
بهر آن است که تو را گویند: «اینجا بالا
بیا».
- ۱۲ تا آنکه در حضور نجیب زاده ای پایین
برده شوی.
- ۱۳ آنچه چشمانت دیده است،
شتابزده به محکمه میر،
زیرا در آخر چه خواهی کرد
اگر همسایه ات تو را شرمنده سازد؟
۱۴ مشاجره ات را مستقیم با همسایه ات
بکن.
- ۱۵ و اسرار دیگری را افاش ننما،
مبادا آن که می شنود شرمسارت سازد
و بدنامی ات رفع نشود.
- ۱۶ سخن سنجیده،
سیب طلاست در سینی نقره!
- ۱۷ حلقه زرین و زیور طلاست
تویخ کننده حکیم برای گوش شنوا.
- ۱۸ پیک امین برای فرستندگان خود،
خنکی برف است در گرمای
تابستان.
- ۱۹ او جان سروران خویش را تازه
می سازد.
- ۲۰ ابر و بادی است بی باران،
آن که لاف بخشش های تو خالی را
می زند.
- ۲۱ با شکیبایی حاکمی را مجاب توان
کرد،
با زبان نرم استخوان را توان شکست.
- ۲۲ گر عسل یافتی، به اندازه بخور
مبادا از آن سیر شوی و قی اش کنی.
۲۳ از زیاد رفتن به خانه همسایه ات
بپرهیز
مبادا از دیدنت سیر شود و از تو بیزار
گردد.
- ۲۴ گرز و شمشیر و تیر تیز است
آن که بر هموع خویش شهادت
دروغ دهد.
- ۲۵ دندان لُق و پای لنگ است
اعتماد بر خیانت پیشه در روز تنگی.
- ۲۶ آواز خواندن نزد دلی دردمند،
کندن لباس او در سرماست
و پاشیدن نمک بر زخمش.
- ۲۷ اگر دشمنت گرسنه است، به او خوراک
بده!
و اگر تشنه است، به او آب بنوشان!
- ۲۸ چه این گونه، اخگرها بر سرش خواهی
انباشت،
و خداوند پاداشت خواهد داد.

۳۳ باد شمالی باران می آورد،
زبان غیبتگو، نگاههای خشمکین.

۳۳ جاهل را مطابق جهالتش پاسخ ده.
مبادا در نظر خود حکیم بنماید.

۳۴ سکونت در کنج بام،
به از زندگی زیر یک سقف با زن
ستیزه جو.

۳۴ همچون پای خویش بریدن و جرم
خشونت نوشیدن است
فرستادن پیام به دست نادان!

۳۵ خیر خوش از دیار دور دست،
آبی است خنک به کام تشنه لب.

۳۵ همچون پاهای اویران مرد لنگ است.
ضرب المثل از دهان نادان.

۳۶ پارسایی که در برابر شیران سست
می شود،
چشمه‌ای گل آلود و چاهی آلوده را
مانند.

۳۶ بستن سنگ است به فلاخن،
حرمت گذاشتن به شخص نادان!
۳۶ بوته خار است افراشته به دست مست.
ضرب المثل از دهان نادان!

۳۷ غسل زیاد خوردن، نیکو نیست،
در پی جلال خود بودن، جلال نیست.

۳۷ کمانداری است که بی هدف مجروح
سازد.

۳۸ آن که بر نفس خود مسلط نباشد،
شهری بی حصار را مانند که بدان
رخنه کرده باشند.

۳۸ آن که نادان یا هر رهگذری را به مرد
گیرد.

۲۶ برف در تابستان و باران در
موسم حصاد!

۳۹ چنانکه سگ به قی خود باز می گردد،
احمق نیز حماقتش را تکرار
می کند.

همچنان حرمت نیز نادان را نشاید.

۳۹ مردی را که در نظر خویش حکیم
است، می بینی؟

۴۰ همچون گنجشک سرگردان و پرستوی
در پرواز،
لعنت ناروا نیز بر کسی قرار نگیرد.

به مرد نادان بیش از او امید هست!

۴۰ کاهل در خانه می ماند و می گوید:
«شیری در راه در کسین است.
شیری در وسط خیابانهاست!»

۴۰ تازیانه برای اسب، افسار برای الاغ،
و چوب برای پشت جاهلان است!

۴۰ در بر پاشنه اش می گردد،
کاهل بر بسترش!

۴۰ جاهل را مطابق جهالتش پاسخ مده،
مبادا تو نیز همچون او شوی.

۲۵ چون به نیکویی سخن گوید، باورش
مکن.

زیرا دلش از هفت کراحت آکنده
است.

۲۶ هر چند بغض خویش به حيله پنهان
دارد،

شرارتش در میان جمع آشکار
خواهد شد.

۲۷ هر که چاهی بکند، خود در آن خواهد
افتاد؛

هر که سنگی بغلتاند، به سوی او
بر خواهد گشت.

۲۸ زبان دروغگو از قربانیان خود نفرت
دارد،

و دهان چاپلوس ویرانی به بار می آورد.

۲۹ درباره فردا فخر مکن،

زیرا نمی دانی روز چه خواهد
زایید.

۳۰ بگذار دیگری تو را بسناید، نه دهان
خودت؛

غریبه‌ای، نه زبان خودت.

۳۱ سنگ، سنگین است و ریگ، گران،

اما تحریک به دست نادان، از هر دو
سنگینتر است!

۳۲ خشم، خانمان سوز است و غضب،
سیل آسا،

اما کیست که در برابر حسد تاب
آورد؟

۳۳ کاهل دست به ظرف غذا فرو می برد
اما از تنبلی به دهان بر نمی آورد!

۳۴ کاهل در چشم خود حکیمتر است
از هفت تن که پاسخ خرده‌مندان
می دهند!

۳۵ کشیدن گوش سگ و لکرد است،
دخالت در مشاجره دیگران!

۳۶ دیوانه‌ای را ماند که

تیرهای آتشین و مرگبار پرتاب کند،

تن که همسایه خود را بفریبد
و گوید: «مزاح می کردم!»

۳۷ بدون هیزم، آتش خاموش می شود؛

بدون سخن چینی، مشاجره پایان
می پذیرد.

۳۸ همچون زغال برای انکس و چوب
برای آتش است،

مرد ستیزه‌جو برای داغ کردن آتش
نیز است.

۳۹ کلمات سخن چین لقمه‌های لذیذ را ماند
که به اعماق وجود انسان فرو می رود.

۴۰ نهای پر شوز با دلی شیرین،

ظرفی کلی است اندوده به نقره پُر
زنکار!

۴۱ کینه‌توز با سخنانش کینه خود را پنهان
می کند،

اما در دل خویش فریب را می پرورد.

۲۳:۲۶ یا ظرفی کلی است که جلا داده شده باشد.

۳۰:۲۷ یا در خشم نادان از هر دو سنگینتر است.

- ۵ توبیخ آشکار،
به از محبت پنهان.
- ۶ زخمی هم که از دوست رسد وفادار است،
اما به صد بوسه دشمن هم نتوان
اعتماد کرد.
- ۷ شکم سیر از شان غسل کراهت دارد،
اما برای شکم گرسنه، هر تلخی هم
شیرین است!
- ۸ مردی که از خانه‌اش آواره شود،
پرنده‌ای را مانند که از لانه‌اش آواره
شده باشد.
- ۹ عطر و بوی خوش، دل را شاد می‌سازد،
مشورت خالص، به دوستی شیرینی
می‌بخشد.
- ۱۰ دوست خود و دوست پدر خود را
ترک مکن،
و به هنگام مصیبت به خانه برادرت مرو؛
همسایه نزدیک به از برادر دور است.
- ۱۱ پسر، حکیم باش، و دل مرا شاد کن؛
آنگاه ملامت کنندگان خود را پاسخ
توانم داد.
- ۱۲ عاقل، خطر را می‌بیند و پنهان می‌شود،
اما ساده‌لوح پیش می‌رود و تاوانش
را می‌دهد!
- ۱۳ جامه کسی را که ضامن غریبه می‌شود،
بگیر!
بگیر!
- لباس کسی را که برای زن بیکانه
ضمانت می‌کند، گرو نگاه در.
- ۱۴ آن که صبح زود همسایه خود را به
صدای بلند برکت دهد،
به منزله لعنت محسوب می‌شود.
- ۱۵ چکیدن پیوسته آب در روز بارانی
و زن ستیزه‌جو مشابه‌اند؛
۱۶ بازداشتن او همچون بازداشتن باد
است،
یا گرفتن روغن با دست.
- ۱۷ آهن آهن را تیز می‌کند،
مرد، مرد را.
- ۱۸ آن که از درخت انجیری نگهداری کند،
از میوه‌اش خواهد خورد؛
و آن که از سرور خود مراقبت ننماید،
عزت خواهد یافت.
- ۱۹ آب، چهره انسان را منعکس می‌کند،
دل انسان، خود او را!
- ۲۰ هاویه^۱ و ابدون^۲ سیری ناپذیرند،
نیز چنین است چشمان آدمی.
- ۲۱ بوته برای نقره و کوره برای طلاست،
ستایش نیز برای آزمایش آدمی!
- ۲۲ اگر احمق را چون کندم نیز در هاون
بکوبی،
حماقتش را از او دور نخواهی
کرد!

* ۲۷:۲۰ به معنی "جهان مردگان" است.

* ۲۷:۲۰ به معنی "مکان نابودی" است.

- ۳۳ از وضع کله‌هایت نیک آگاه باش
از رمه‌هایت به‌دقت مراقبت کن؛
زیرا ثروت ابدی نیست،
و نه حتی تاج و تخت، باقی از نسلی
به نسل دیگر.
- ۳۴ پس چون علفها را بزنند و علف تازه
بروید،
و علفه‌تپه‌ها جمع گردد،
بره‌ها جامه‌تو خواهند شد
و بزها بهای زمینت.
- ۳۵ شیر بزها برای خوراک تو کافی خواهد
بود،
و برای خوراک خانواده و معیشت
کنیزانت.
- ۳۶ شیران می‌گیرند حتی انگاه که
تعقیب‌کننده‌ای نیست،
اما پارسایان همچون شیر شجاعت‌اند.
- ۳۷ از شورشگری مملکت، حاکمانش
بسیار می‌شوند،
ما مرد فهیم و دانا استواری به بار
می‌آورد.
- ۳۸ مرد فقیر که بر بینوایان ظلم کند،
بارانی سیل آسا را مانند که محصولی
باقی نمی‌گذارد.
- ۳۹ نان که به شریعت پشت می‌کنند،
شیران را می‌ستانند،
اما آنان که شریعت را نگاه می‌دارند،
به مبارزه با ایشان برمی‌خیزند.
- ۴۰ مردمان شیرین، عدالت را در نمی‌یابند،
اما جویندگان خداوند همه چیز را
درک می‌کنند.
- ۴۱ فقیر بودن با راستی،
به از ثروتمند شدن با کج‌زوی.
- ۴۲ فهیم است پسری که به رهنمود گوش
می‌سپارد،
اما رفیق عیاشان مایه ننگ پدر
خویش است.
- ۴۳ هر که ثروت خویش با بهره‌گزاران
ببفزاید،
آن را برای کسی می‌اندوزد که با
بینوایان گشاده‌دست است!
- ۴۴ آن که از گوش فرا دادن به شریعت
سر باز زند،
حتی دعایش کراهت‌آور است.
- ۴۵ آن که صالحان را به راه بد منحرف
سازد،
در جاهی که خود کنده است خواهد
افتاد،
اما راستان را میراث نیکو خواهد بود.
- ۴۶ ثروتمند، در نظر خویش حکیم
می‌نماید،
اما بینوای خردمند مشت او را
باز می‌کند.
- ۴۷ شادمانی پارسایان، فخری عظیم به بار
می‌آورد؛
اما چون شیران به پا می‌خیزند،
مردم خود را پنهان می‌کنند.
- ۴۸ هر که نافرمانیهای خود را بپوشاند،
گامیاب نخواهد شد.

۱۱ مرد تنگ چشم در پی ثروت می شتابد.
بی خیر که تنگ دستی در انتظار دوست.

۱۲ توبیخ کننده در آخر
محبوب تر از تملق گو خواهد بود!

۱۳ آن که پدر یا مادر خود را غارت کند
و گوید: «جرمی نیست»
رفیق او باش و اواصل است.

۱۴ مرد حریص، نواح برمی انگیزد.
اما هر که را که بر خداوند توکل کند.
فراوانی خواهد بود.

۱۵ نادان است آن که بر خویشان توکل دارد.
اما آن که در طریق حکمت گام
بردارد، در امان می ماند.

۱۶ آن که به فقیران می بخشد، به ناداری
گرفتار نمی آید.
اما لعنت بسیار نصیب کسی است که
چشمان بی شفقت دارد.

۱۷ چون شیران به پا می خیزند، مردم
خود را پنهان می کنند.
اما چون هلاک می شوند، پارسایان
فرونی می یابند.

۱۸ آن که با وجود توبیخهای بسیار
سر خم نمی کند
ناکهان خواهد شکست و علاجی
نخواهد بود.

۱۹ با ترقی پارسایان، مردم شادی می کنند.
با حکومت شیران، ناله!

۲۰ مردی که حکمت را دوست می دارد،

اما هر که آنها را اعتراف کند و ترک
نماید، رحمت خواهد یافت.

۲۱ خوشا به حال کسی که همواره از
خداوند می ترسد،
اما آن که دل خود را سخت سازد، به
بلا گرفتار خواهد شد.

۲۲ شیر غران و خرس مهاجم است،
حاکم شیر بر ملت بینوا!

۲۳ حاکم بی فهم، استاد ظلم است،
اما آن که از سود نامشروع نفرت
کند، عمر خویش دراز خواهد
ساخت.

۲۴ آن که دستش به خون آلوده است به
گور می گریزد!
مباد که کسی حمایتش کند.

۲۵ آن که در راستی گام برمی دارد، نجات
می یابد،
اما آن که راهش کج است، به یکباره
سقوط می کند.

۲۶ آن که بر زمین خود کار کند، از نان سیر
خواهد خورد.
آن که از پی باد بدود، از فقر!

۲۷ شخص امین برکت فراوان خواهد
یافت.

۲۸ اما آن که در پی ثروت می شتابد،
بی سزا نخواهد ماند.

۲۹ جانبداری به هیچ وجه نیکو نیست،
اما هستند که به خاطر لقمه نانی
بی انصافی می کنند!

۱۳ فقیر و ظالم در این اشتراک دارند:
نور چشم هر دو از خداوند است.

۱۴ پادشاهی که بر بینوایان به انصاف
داوری کند،
تختش تا به ابد برقرار می ماند.

۱۵ چوب و تویخ، حکمت می بخشد،
اما جوانی که به حال خود رها شود،
مادرش را شرمسار می سازد.

۱۶ با ترقی شیرین، نافرمانی هم ترقی
می کند،
اما پارسایان سقوط آنان را خواهند دید.

۱۷ فرزند خود را ادب کن که تو را
آسودگی خواهد بخشید،
و مایه خشنودی جانت خواهد بود.

۱۸ آنجا که رؤیا نباشد، مردم افسارگسیخته
می شوند:

اما مبارک است آن که شریعت را
نگاه می دارد.

۱۹ غلام تنها با نصیحت ادب نمی شود؛
زیرا آن را می فهمد، اما به جان نمی آورد.

۲۰ آیا کسی را دیده ای که در سخن گفتن
عجول باشد؟

به نادان بیش از او امید هست.

۲۱ آن که غلام خود را از جوانی به ناز
پرورد،

سرانجام او را وارث خویش خواهد
یافت!

همه شادی پدر خویش است،
و رفیق فاحشه ها اموال را بر باد
می دهد.

۲۲ پادشاه با عدالت، مملکت را استوار
می سازد.

۲۳ مرد رشوه خوار آن را ویران می کند.

۲۴ آن که تعلق همسایه اش را بگوید،
دهمی برای پاهای وی می کسرتد.

۲۵ بدگور در خلافتکاری خود به دام می افتد،
و پارسا می تواند سرود بخواند و
شادمان باشد.

۲۶ پارسا به حقوق بینوایان توجه دارد،
مادرش را چنین در کی نیست.

۲۷ تمسخرگران شهر را به آشوب می کشند،
و حکیمان خشم را فرو می نشانند.

۲۸ چون حکیم و نادان علیه یکدیگر به
محکمه روند،

دهمی بر آشتن خواهد بود و دهمی
تمسخر، اما بی حاصل!

۲۹ مردن خون ریز از مرد راست نفرت دارند،
و صالحان در پی سلامت جان اویند.

۳۰ دادن همه خشم خود را بی مهتابا بروز
می دهد،

و حکیم آن را بازمی دارد.

۳۱ حاکمی که به سخنان دروغ گوش سپارد،
خادمانش همه شریک خواهند بود.

۲۲ مرد کج خلق نزاع برمی انگیزد،
و شخص تندخو، گناهان بسیار
مرتکب می شود.

۲۳ غرور آدمی او را خوار می سازد،
اما شخص افتاده دل عزت می یابد.

۲۴ شریک دزد، دشمن جان خویش است؛
او قسم داده می شود، اما هیچ
نمی گوید.

۲۵ ترس از انسان دام می شود،
اما آن که بر خداوند توکل کند، ایمن
می ماند.

۲۶ بسیاری جویای نظر لطف حاکمند،
اما خداوند است که آدمیان را
دادرسی می کند.

۲۷ پارسایان از آنان که راه خود را کج
می سازند، کراهت دارند،
شریران، از آنان که در راه راست
استوار می مانند.

سخنان آگور

۳۰ سخنان آگور پسر یاکه - وحی:

آن مرد به ایتئیل چنین اعلام کرد،
یعنی به ایتئیل و اکال:

۱ «بی گمان من نادان ترین آدمیانم

و عاری از فهم بشری.

۲ حکمت نیاموخته ام.

و نه از شناخت آن قدوس
برخوردارم.
۱ کیست که به اسعان صعود و از آنجا
نزول کرده باشد؟

کیست که باد را در مشت خود گرد
آورده باشد؟

کیست که آنها را در ردایی پیچیده
باشد؟

کیست که جمله کرانه های زمین را
استوار کرده باشد؟

نام او چیست و پسر او چه نام دارد؟
بگو اگر می دانی!

۲ هر سخن خدا پیراسته است؛
او کسانی را که به وی پناه می برند،
سیر است.

۳ به سخنان او میغز،
و گرنه تو را توبیخ خواهد کرد و خود
را دروغگو خواهی نمود.

۴ دو چیز از تو می خواهم،
تا نمرده ام آن را از من دریغ مدار:
۱ بطلت و دروغ را از من دور کن؛
نه فقرم ده، نه ثروت.

بلکه به نانی که نصیبم است، مرا پیروز.
۲ مبادا سیر کشته، تو را انکار کنم.

و بگویم: «خداوند کیست؟»

یا فقیر کشته، دزدی کنم

و نام خدای خویش را بی حرمت

سازم.

۱۱ «از غلام نزد سرورش بد مگو،
مبادا تو را لعن کند و تلافیش را بدهی.

* ۲۹:۲۴ نگاه کنید به لاویان ۱:۵ و داوودان ۱۷:۲.

* ۳۰:۱۰ معنی متن عبری کاملاً روشن نیست. می توان آن را چنین هم ترجمه کرد: «آن مرد چنین اعلام کرد: "من حسنه ای خدا، من خسته ام ای خدا، پس چگونه غلبه توانم یافت؟"»

- ۱۹ راه عقاب در آسمان،
راه مار بر صخره،
راه کشتی در پهنه دریا،
و راه مرد با دختر جوان.
- ۲۰ «این است طریق زن زناکار:
می خورد و دهان خویش را پاک
می کند و می گوید:
"کار بدی نکردم."
- ۲۱ «زمین از سه چیز به لرزش درمی آید،
بلکه چهار چیز است که تاب
تحملشان ندارد:
"غلامی که پادشاه شود،
نادانی که سیر باشد،
"زن آکنده از نفرت" که ازدواج کند،
و کنیزی که جای خاتون خویش را
بگیرد.
- ۲۲ «چهار چیز است بر زمین که بس
کوچک است،
اما به غایت حکیم:
۲۳ مورچگان آفریده‌هایی ناتوانند،
اما خوراک خویش را به تابستان
فراهم می کنند؛
۲۴ کورکنان آفریده‌هایی ناتوانند،
اما خانه خود را در پرتگاهها
می سازند؛
۲۵ ملخان را پادشاهی نیست،
اما گروه گروه پیش می روند؛
۲۶ مارمولک را با دست توان گرفت،
اما در قصرهای شاهان یافت
می شود.
- ۲۷ هستند کسانی که پدر خویش را لعن
می کنند.
و مادر خویش را برکت نمی دهند.
۲۸ هستند کسانی که در نظر خویش پاکند،
حال آنکه از نجاست خود شسته
نشده‌اند.
- ۲۹ هستند کسانی که چشمانشان بس
متکبر است
و نگاهشان بس تحقیرگر.
۳۰ هستند کسانی که دندانهایشان چونان
شمشیر است
و در آرزوهایشان کاردهاست،
تا فقیران را از روی زمین فرو بلعند،
و نیازمندان را از میان آدمیان.
- ۳۱ زانو را دو دختر است
که فریاد می کنند: "بده! بده!"
سه چیز است که سیری ندارد،
بنکه چهار چیز، که نمی گوید: "بس
است!"
۳۲ کور، رحم نازا،
زمین که از آب سیری ندارد،
و آتش که هرگز نمی گوید: "بس
است!"
- ۳۳ چشمی که پدر را تمسخر کند
و اضاغت از مادر را خوار شمارد،
کلاغهای وادی آن را به در می آورند
و کُرگسها آن را می خورند.
- ۳۴ سه چیز مرأ بس شکفت می نماید،
بنکه چهار چیز که آنها را در نمی یابیم:

۳۰:۱۶ یا "هویه" و یا "جهان مردگان".

۳۰:۲۳ یا "ان مغربی".

۳۰:۲۶ خرگوش کوهی یا کورگل از نوع صخره‌ای.

۲۶ مبادا بنوشند و قوانین را از یاد ببرند.
و حق را از مظلومان سلب کنند.
۲۷ مُسکرات را به آنان ده که هلاک
می شوند.

و شراب را به تلخکاهان؛
۲۸ تا بنوشند و فقر خویش فراموش کنند
و تیره‌روزی خویش دیگر به یاد
نیاورند.

۲۹ دهان خود را برای بی‌زبانان بکشا.
به‌خاطر دادرسی همه بیچارگان.
۳۰ دهان بکشا و عادلانه داورى کن؛
فقیران و نیازمندان را دادرسی نما.

حکمت: همسری شایسته

۳۱ کیست که همسری شایسته تواند
یافت؟
لوح او از یاقوت بس فروتر است.
۳۲ دل شوهرش بر وی اعتماد دارد
و از هیچ سودی کم نخواهد
داشت.

۳۳ در همه روزهای زندگی خویش
به شوهرش نیکی خواهد کرد. نه
بدی.

۳۴ پشم و کتان را می‌جوید
و با دستان خویش به رغبت کار
می‌کند.

۳۵ همچون کشتیهای بازرگانان است
که خوراک خویش از دور دستها
می‌آورد.

۳۶ نگاه که هنوز شب است. برمی‌خیزد؛
طعام برای اهل خانه خود فراهم
می‌کند.

و کنیزان خویش را نصیبتا می‌دهد.

۲۹ «سه چیز است که با وفار راه می‌رود.
بلکه چهار چیز که با متانت
می‌خرامد:

۳۰ شیر که بین وحوش تواناست،
و در برابر هیچ چیز واپس نمی‌نشیند؛
۳۱ خروس خرامان، بُز نر،
و شاهی که سپاهیانش همراه او
باشند.

۳۲ «اگر حماقت کرده، خویشتن را
برافراشته‌ای،
و اگر بدی اندیشیده‌ای،
دست بر دهان خویش بگذار!
۳۳ زیرا از فشردن شیر، کره به دست می‌آید.
از فشردن بینی، خون،
و از فشردن خشم، نزاع.»

سخنان لموئیل شاه

سخنان لموئیل شاه،
و حی‌ای که مادرش به او تعلیم
داد:

۱ «چه گویم ای پسر من، چه گویم ای پسر
رحم من،

۲ چه گویم ای پسر نذرهای من؟
۳ نیروی خویش را صرف زنان مکن.
و نه قوت خویش را صرف آنان که
شاهان را به نابودی می‌کشند.

۴ «ای لموئیل، شاهان را نمی‌شاید،
شاهان را نمی‌شاید که شراب
نوشند،
و نه حاکمان را که مشتاق مُسکرات
باشند.

* ۲۲:۳۰ در اینجا به شرم اشاره دارد.

* ۹:۳۱ آیات ۱۰-۳۱ به صورت شعر است، به نوعی که هر آیه یا بخشی از حروف الفبای عبری به ترتیب آن می‌شود

و با مشایخ ولایت می‌نشیند.
 ۲۲ «جامه‌های کتان دوخته، می‌فروشد،
 برای بازرگانان شالها تهیه می‌کند.
 ۲۳ قوت و عزت، جامه اوست؛
 و بر روزهای آینده لبخند می‌زند.
 ۲۴ دهان خود را حکیمانه می‌گشاید،
 و تعلیم محبت‌آمیز بر زبان اوست.
 ۲۵ بر امور اهل خانه خویش نظارت
 می‌کند،
 و نان بیکارگی نمی‌خورد.
 ۲۶ فرزندانش برخاسته، او را مبارک
 می‌خوانند؛
 شوهرش نیز او را می‌ستاید:
 ۲۷ «زنان بسیار کارهای شایسته
 کرده‌اند،
 اما تو بر آنها همه پیشی گرفته‌ای.»
 ۲۸ جذابیت فریبنده است و زیبایی
 زودگذر؛
 اما زنی را که از خداوند می‌ترسد،
 باید ستود.
 ۲۹ او را از ثمره دستانش بدهید،
 باشد که کرده‌هایش وی را در
 دروازه‌های شهر بستایند.

۱ «مرد عده‌ای در نظر می‌گیرد و آن را
 می‌خرد؛
 از دست‌نچ خویش تا کستانی غرس
 می‌کند.
 با عزم راسخ به کار مشغول می‌گردد
 و نیروی بازان خویش را به کار
 می‌گیرد.
 منفعت تجارت خود را می‌بیند،
 و چراغش در شب خاموش
 نمی‌گردد.
 ۲ «دستان خویش به دروک دراز می‌کند
 و انگشتانش چرخ را می‌گیرد.
 ۳ فقیران را با روی گشاده می‌پذیرد
 و دستانش را به روی نیازمندان
 می‌گشاید.
 ۴ چون برف ببارد، دغدغه اهل خانه
 خویش ندارد.
 چه همه اهل خانه او جامه گرم به
 تن دارند.
 ۵ بری بستر خود ملحفه می‌دوزد؛
 کتان لطیف و ارغوان می‌پوشد.
 ۶ شوهرش را در دروازه‌های شهر
 می‌شناسند.

۳۱:۱۷ در اصل «میری» است. خود را به قوت می‌بنند. که در اینجا به عزم راسخ و جدیت اشاره دارد.

۳۱:۲۱ و در اصل «میری» «جامه فروشنده»

معرفی کتاب جامعه

نام این کتاب در عبری، 'کَهَلِت' است. مقصود کسی است که جامعه یا جماعتی را مورد خطاب قرار می‌دهد. این کتاب در ترجمه هفتادتنان 'اکلیسیاستس' نام گرفته، یعنی 'معلم' یا 'واعظ'. 'اکلیسیاستس' از کلمه 'اکلیسیا' به معنی 'جامعه' یا 'جماعت' مشتق گردیده است. این همان کلمه‌ای است که در فارسی 'کلیسا' تلفظ می‌شود. به همین جهت، در سنت ترجمه‌های فارسی، برای این کتاب عنوان 'جامعه' به‌کار رفته است.

'جامعه' کتابی است حکمتی یا فلسفی که به فلسفه زندگی می‌پردازد. به اذعان این کتاب، زندگی پوچ و بی‌معنی است، در پی باد دیرین است. می‌گوید چیز تازه‌ای زیر آسمان رخ نمی‌دهد. بی‌عدالتی بر جامعه بشری سایه‌گستر است. در انتها نیز همه می‌میرند. اما در لایه‌ای این فلسفه پوچی، امیدی ارائه می‌دهد. می‌گوید زندگی پوچ است، مگر اینکه در خدا و با خدا زیست شود. فقط خدا است که به زندگی انسان معنی و مفهوم می‌بخشد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- زندگی پوچ است، پس بهتر است از آن لذت برد (۱:۱ تا ۶:۱۱)
- ۲- مرگ به‌زودی فرا می‌رسد، پس بهتر است از جوانی لذت برد و خدا را مد نظر داشت (۷:۱۱ تا ۸:۱۲)
- ۳- باید از خدا اطاعت کرد (۹:۱۲-۱۴)

جامعه

بلکه نهرها به جایی که از آن جاری شدند،

دوباره بازمی‌گردند.

^۱ همه چیز ملال‌آور است،

چندان که آدمی وصف نتواند کرد.

چشم از دیدن سیر نمی‌شود،

و گوش از شنیدن پُر نمی‌گردد.

^۲ آنچه بوده است، باز هم خواهد بود،

و آنچه شده است، باز هم خواهد

شد؛

زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.

^۳ آیا چیزی هست که درباره‌اش بتوان

گفت: «بین، این تازه است»؟

بلکه آن نیز در اعصار پیش از ما بوده

است.

^۴ یادی از امور پیشین نمی‌شود،

و از امور آینده نیز در میان کسانی

که زان پس خواهند آمد، یادی

نخواهد شد.

بطالت حکمت

^۵ من، معلم، در اورشلیم بر اسرائیل پادشاه

بودم،^۶ و دل خویش بر آن نهادم تا در باب

هر آنچه زیر آسمان کرده می‌شود، با حکمت

بطالت همه چیز

سخنان معلم، پسر داوود، که در

ورشلیم پادشاه بود:

بطالت کامل!

معلم می‌گوید،

بطالت کامل!

همه چیز باطل است!

^۷ انسان را از تمام محتثی که زیر آفتاب

می‌کشد چه سود؟

^۸ نسبتها می‌آیند و می‌روند،

اما زمین تا ابد پایرجاست.

^۹ آفتاب طلوع می‌کند و آفتاب غروب

می‌کند،

و باز به جایی که از آن طلوع کرد،

می‌شتابد.

^{۱۰} باد به جانب جنوب می‌وزد،

و به سوی شمال دور می‌زند؛

دور زنان، دور زنان می‌رود،

و بر مدار خود، به جای نخست

بازمی‌گردد.

^{۱۱} نهرها جملگی به دریا جاری می‌شوند،

اما دریا هرگز پُر نمی‌شود.

^۱ ۱۱:۱ یا "رهبر جماعت" و یا "واعظ"، همچنین در آیات ۲ و ۱۲.

^۲ ۱۱:۱ یا "پیشینیان".

^۳ ۱۱:۱ یا "پدگان".

^۴ ۱۱:۱ یا "پس از آسمان".

برای خود ساختم تا در خستگانی را که درختان در آن رشد می‌کنند، ایاری کنم. «غلامان و کنیزان خریدم، و مرا خانه‌زادان بود. نیز پیش از هر کس که پیش از من در اورشلیم بود، که رومه داشتم،^{۱۵} همچنین سیم و زر و خزائن پادشاهان و ولایات از برای خویش کرد آوردم. و سرایندگان زن و مرد برای خود گرفتم، و نیز مُتعه‌های بسیار، که مایه لذت بنی آدم است. پس بزرگ شدم و بر تمام آنان که پیش از من در اورشلیم بودند برتری یافتم، و حکمت نیز با من باقی بود.»^{۱۶} هرآنچه چشمانم آرزو می‌کرد، از آنها دریغ نمی‌داشتم، و دل خویش از هیچ لذتی محروم نمی‌ساختم، زیرا دل من در تمامی محنت من شادی می‌کرد، و این پاداش همه زحماتم بود.^{۱۷} آنکاه در هرآنچه دستاتم به عمل آورده بود و محنتی که در این کار کشیده بودم تأمل کردم؛ اینک تمام آن بطالت بود و در پی باد دویدن، و زیر آفتاب هیچ منفعتی نبود.

سرنوشت حکیم و نادان

^{۱۵} آنکاه به بررسی حکمت و دیوانگی و حماقت پرداختم. زیرا آن که پس از پادشاه بیاید چه تواند کرد؟ جز آنچه پیشتر نجام شده است!^{۱۶} آنکاه دریافتم که حکمت ز جهالت سودمندتر است، چنانکه نور از تاریکی سودمندتر.^{۱۷} شخص حکیم چشمها در سر دارد، اما نادان در تاریکی کام می‌زند. بین حال در نظر آوردم که هر دو را یک سرنوشت خواهد بود.^{۱۸} آنکاه در دل خود گفتم: «من نیز به سرنوشت نادان دچار خواهم شد. پس مرا از حکمت بسیار چه سود؟» و با خود گفتم که این نیز بطالت است.^{۱۹} زیرا از حکیم نیز چون نادان یسادی تا ابد نخواهد بود، بلکه در بد

تحقیق و تفحص کنم، خدا کاری ناخوشایند به بنی آدم سپرده تا بدان مشغول باشند! «من هرآنچه را که زیر آفتاب کرده می‌شود دیدم، و اینک جملگی بطالت است و در پی باد دویدن.

^{۱۵} کج را راست نتوان کرد.

و آنچه را که نیست نتوان شمرد.

^{۱۶} با خود اندیشیدم: «حکمت فراوان اندوخته‌ام، بیش از همه آنان که پیش از من بر اورشلیم فرمان رانده‌اند. دل من، حکمت و معرفت را به فراوانی ادراک کرده است.»^{۱۷} پس دل بر آن داشتم که هم حکمت و هم دیوانگی و حماقت را بشناسم، اما دریافتم که این نیز در پی باد دویدن است.

^{۱۸} زیرا که در حکمت بسیار، اندوه بسیار

است؛

آن که بر دانش می‌افزاید، بر رنج

می‌افزاید.

بطالت لذتها

۲ پس در دل خویش گفتم: «حال بیا تا تو را به لذتها بیازمایم؛ بیا و خوش باش!» اما دیدم این نیز بطالت است. درباره خنده گفتم: «دیوانگی است»، و درباره لذت که: «از آن چه سود؟»^۱ حینی که دلم همچنان مرا به حکمت ارشاد می‌کرد، در دل اندیشیدم که چگونه تن خویش به شراب خوش سازم و حماقت پیشه کنم، تا شاید دریابم که بنی آدم را چه چیز نیکوست تا در چند صباح عمر خویش زیر آسمان به عمل آورند.

^۲ کارهای بزرگ کردم: برای خود خانه‌ها ساختم و تاکستانها غرس کردم،^۳ باغها و تفریحگاه‌ها از برای خویش دایر کردم و انواع درختان میوه در آنها کاشتم.^۴ و حوض‌های آب

* ۱۵:۱ یا: «فراهم نتوان آورد».

* ۱۷:۱ یا: «تناول کردن»؛ همچنین در بقیه کتاب.

زمانی برای هر چیز

برای هر چیز زمانی است و هر امری را زیر آسمان، وقتی:

۱. وقتی است برای زاده شدن و وقتی

برای مردن؛

وقتی برای کاشتن و وقتی برای

برکنان آنچه کاشته شده؛

۲. وقتی برای کُشن و وقتی برای شفا

دادن؛

وقتی برای ویران کردن و وقتی برای

بنا نمودن؛

۳. وقتی برای گریه و وقتی برای خنده؛

وقتی برای ماتم و وقتی برای

رقص؛

۴. وقتی برای دور افکندن سنگها و وقتی

برای گرد آوردن آنها؛

وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی

برای خودداری از آن.

۵. وقتی برای جُستن و وقتی برای از

دست دادن؛

وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای

دور افکندن؛

۶. وقتی برای دریدن و وقتی برای

دوختن؛

وقتی برای سکوت و وقتی برای

سخن گفتن؛

۷. وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت؛

وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.

کار بنی آدم

۹. کارگر را از محنت خویش چه سود؟
 ۱۰. من کاری را که خدا به بنی آدم سپرده تا بدان مشغول باشد، مشاهده کردم. ۱۱. او هر چیز را در وقتش زیبا ساخته است. نیز ابدیت را در دلهای ایشان نهاده است، بی آنکه بتواند آغاز و انجام کار خدا را دریابد. ۱۲. می دانم که آدمیان

بنده همه چیز به ندامی فراموش خواهد شد. مگر جز این است که حکیم نیز همچون نادان خواهد مرد؟

بطالت محنت

پس، از زندگی بیزار گشتم، زیرا کارهایی که زیر قناب انجام می شود در نظرم ناخوشایند بود. چرا که تمامی آنها بطالت است و در پی باد دویان.

بنابرین، از تمامی محنتی که زیر آفتاب می کشیدم بیزار گشتم، زیرا می بایست آن را برای کسی که پس از من می آمد، به جا می گذاشتم. ۱. و که می داند که او حکیم خواهد بود یا نادان؟ و با این حال، بر تمامی آنچه من زیر قناب برایش محنت کشیده ام و از حکمت خویش بهره جستهم، تسلط خواهد یافت. بن نیز بطالت است. ۲. پس روی برتافته، دل خویش از تمامی کار پر مشقت خود زیر آفتاب تو مید ساختم. ۳. زیرا چه بسا کسی با حکمت و دانش و مهارت تمام محنت می کشد، و انگاه باید همه چیز را برای آن که محنتی برایشان نگشاید، واگذارد. این نیز بطالت است و مصیبتی عظیم. ۴. انسان را از تمام محنت و رنج دنی که زیر آفتاب می کشد، چه حاصل؟ ۵. زیرا روزهایش جملگی رنج است، و مشغله اش، سر خوردگی. حتی شب هنگام نیز فکرش آرامی ندارد. پس این نیز بطالت است.

۶. آدمی را چیزی بهتر از آن نیست که بخورد و بنوشد و از محنت خویش خرسند باشد. من دریافته ام که این برآستی از جانب خداست. ۷. زیر بادون او کیست که بتواند بخورد، یا کیست که بتواند خوش باشد؟ ۸. زیرا خدا به آن که ز او جشنود است حکمت و دانش و ندمانی می بخشد، اما به کنه کار مشغله کرد آوردن و تندوختن. تا آن را به کسی بدهد که خند ز و جشنود است. این نیز بطالت است و در پی باد دویان.

ظلم، محنت و تنهایی

دیگر بار نگریستم و همه ضامنهایی را که زیر آفتاب می‌شود، دیدم؛ اینک اشکهای مظلومان، و تسلی دهنده‌ای برای ایشان نبود؛ قدرت نزد کسانی بود که بر ایشان ضمه روا می‌داشتند، اما ایشان را تسلی دهنده‌ی نبود. پس گفتم مردگانی که بیشتر چشم ز جهان فرو بسته‌اند از زندگانی که هنوز در قید حیاتند، بسیار سعادتمندترند. ^{۱۳} اما از این هر دو بهتر کسی است که هنوز قدم به عرصه هستی ننهاده، و اعمال شریرانده‌ای را که زیر آفتاب انجام می‌شود، ندیده است.

^{۱۴} آنکه دیدم همه تلاشها و همه موفقیتهای سر رشک به همسایه برمی‌خیزد. پس این نیز بطلت است و در پی باد دوییدن.

^{۱۵} نادان دست بر دست می‌گذارد

و گوشت تن خودش را می‌خورد.

^{۱۶} یک فشت با آرامش،

به از دو فشت با مشقت

و از پی باد دوییدن!

^{۱۷} او باز زیر آفتاب بطلتی دیگر دیدم:

^{۱۸} شخصی تنها و بی‌کس،

که او رانه پسری است و نه برادری؛

محنت او را پایانی نیست،

اما چشمانش از ثروت سیر نمی‌شود؛

هرگز نمی‌پرسد: «برای که محنت

می‌کشم،

و خود را از خوشی محروم

می‌سازم؟»

این نیز بطلت است،

و مشغله مصیبت‌بار.

را چیزی بهتر از آن نیست که مادام که زنده‌اند، شادمان باشند و نیکی کنند، ^{۱۹} و اینکه هر یک بخورند و بنوشند و از دسترنج خویش خرسند باشند، که این موهبت خداست. ^{۲۰} و دریافتم که هر آنچه خدا می‌کند، تا به ابد پایدار است و چیزی نتوان بر آن افزود یا از آن کاست. خدا آن را به عمل می‌آورد تا آدمیان از او بترسند. ^{۲۱} آنچه از پیش بوده، هم‌اکنون نیز هست، و آنچه خواهد بود، از پیش بوده است. و خدا آنچه را گذشته است، بازمی‌جوید.

از خاک به خاک

^{۲۲} همچین زیر آفتاب دیدم که در جایگاه عدالت، شرارت است، و در جایگاه انصاف، ظلم. ^{۲۳} پس در دل خویش گفتم: خدا پارسا و شریر را داوری خواهد کرد، زیرا هر امری را زمانی است و هر کاری را وقتی.

^{۲۴} نیز درباره بنی‌آدم در دل خویش گفتم: خدا ایشان را می‌آزماید تا خود دریابند که وحوشی بیش نیستند. ^{۲۵} زیرا بنی‌آدم و وحوش را یک سرنوشت است. همان‌گونه که این می‌میرد، آن نیز می‌میرد. آری، همه را یک نفس است، و آدمی را بر وحوش برتری نیست، زیرا همه چیز باطل است. ^{۲۶} همه به یک جامی روند: همه از خاکند و همه به خاک بازمی‌گردند. ^{۲۷} کیست که بداند روح انسان به بالا صعود می‌کند یا روح حیوان به قعر زمین فرو می‌رود؟

^{۲۸} پس دیدم که آدمی را چیزی بهتر از این نیست که در کار خویش شادمان باشد، زیرا که نصیب او همین است. زیرا کیست که انسان را بازآورد تا ببیند پس از او چه خواهد شد؟

* ۱۵:۳ معنی این عبارت در عبری روشن نیست.

* ۱۹:۳ یا «روح».

* ۵:۴ منظور، گرسنگی کشیدن است.

* ۸:۴ «هرگز نمی‌پرسد»، در اصل عبری نیامده است.

دو از یک بهترند، زیرا ایشان را از محنتشان جرت نیکو حاصل می‌شود. اگر یکی بیفتد، دیگری رفیق خود را بلند خواهد کرد. اما وی بر آن که تنها بیفتد و کسی نباشد او را بر خیراند! نیز اگر دو تن کنار هم بخوابند گرم خواهند شد، اما آن که تنهاست چگونه گرم تواند شد؟ هر چند کسی ممکن است بر یک تن چیره شود، دو در برابرش خواهند ایستاد. ریسمان سه‌لا به آسانی پاره نمی‌شود.

بطالت پیشرفت

جوان مسکین اما حکیم، بهتر است از پادشاه پیر و خرف که دیگر نصیحت‌پذیر نیست. زیرا او از زندان به پادشاهی رسیده، هر چند در مملکت خویش فقیر به دنیا آمده است. و دیدم همه زندگان که زیر آفتاب کام می‌زنند، با جوانی که به جای پادشاه برمی‌خیزد، همراه می‌شوند. مردمان پیش از آنها را پایانی نبوده، و مردمانی که در آینده خواهند آمد از او خرسند نخواهند بود. این نیز بطالت است و در پی باد دویدن.

ترس خدا

چون به خانه خدا می‌روی، مراقب قدمهایت باش. زیرا نزدیک آمدن برای شنیدن بهتر است از تقدیم قربانی احمقان، زیرا نمی‌داند کاری بد انجام می‌دهند. به دهان خویش شتاب مکن، و دلت عجولانه سخنی در پیشگاه خدا نکوید، زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین. پس سخنانت اندک باشد. زیرا خواب و خیال باطل از مشغله بسیار پدید می‌آید. او از احمق، از سخنان بسیار.

چون برای خدا نذر می‌کنی، در آدای آن تأخیر مکن، زیرا احمقان مایه خرسندی او نیستند. پس نذر خویش ادا کن. بهتر است نذر نکنی، تا اینکه نذر کنی اما ادا ننمایی. مگذار دهانت تو را به گناه بکشاند، و نزد خادم خدا مگو: «اشتباه نذر کردم». زیرا چرا خدا از سخنت خشمگین شود و عمل دستانت را نابود سازد؟ اخیال‌دازی و پُرگویی باطل است؛ لیکن تو از خدا بترس.

بطالت ثروت

اگر دیدی در ولایتی بر فقیران ظلم می‌شود و انصاف و عدالت پایمال می‌گردد، از آن حیرت مکن. زیرا صاحب‌منصب را صاحب‌منصبی مافوق می‌پاید، و آن هر دو را صاحب‌منصبان بالاتر. منفعت زمین را همگی می‌برند و حتی پادشاه نیز از مزارع بهره می‌کشد. شخص پولدوست هرگز از پول سیر نمی‌شود، و نه دوستدار ثروت از درآمد خویش. این نیز بطالت است.

چون نعمت زیاد شود، خورندگانش نیز زیاد می‌شوند. پس صاحب آن را چه سود جز آنکه به چشمان خویش بدان بنگرد؟ خواب کارگر شیرین است، خواه کم خورد، خواه زیاد؛ اما سیری ثروتمند نمی‌گذارد او بخوابد.

زیر آفتاب مصیبتی دیدم اندوهبار: ثروتی که صاحبش جز به زیان خویش نیندوخته بود. ثروت از بد حادثه بر باد شد، آن‌سان که چون پسری آورد، چیزی در دست خود باقی نداشت. آدمی عریان از شکم مادر بیرون می‌آید، و چنانکه آمده است، همچنان خواهد رفت. از محنت خویش چیزی با خود نخواهد برد، چیزی که بتواند به دست خود

* ۶:۱۵ در عبری: «ندان تو»

* ۶:۱۵ در عبری: «بیاور یا آتش شته»

که می‌داند چه‌سان نود زندگان رفتار کند. چه منفعت؟^۱ دیدن چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بظالت است و در پی باد دویدن.^۲ هر چه هست. نامش از پیش بر زبان ورده شده، و هر چه آدمی هست هم‌اکنون شناخته شده است؛ و او قادر به مجادله با نیرومندتر از خود نیست. هر چه سخن بیشتر. بظالت بیشتر. و آدمی را از آن چه سود؟^۳ زیرا کیست که بداند انسان را در چند صباح عمر باخوش که چون سایه در گذر است. چه چیز نیکوست؟ کیست که آدمی را از آنچه پس از او زیر آفتاب زخ خواهد داد، باخبر سازد؟

حکمت در برابر حماقت

۱ نیکنامی از عطر خوشبو بهتر است.
 ۲ و روز وفات از روز ولادت.
 ۳ رفتن به خانه ماتم
 به از رفتن به خانه جشن:
 زیرا مرک است فرجام همه انسانها.
 و بر زندگان است که این را به یاد بسپارند.
 ۴ غم از خنده بهتر است.
 زیرا غم چهره، به شادی دل می‌انجامد.
 ۵ دل حکیمان در خانه ماتم است.
 دل احمقان در خانه بزم.
 ۶ شنیدن عتاب حکیمان.
 به از گوش سپردن به سرود حمقان.
 ۷ زیرا خنده احمقان به صدای سوختن خارها زیر دیک مانده.
 و این نیز بظالت است.
 ۸ براستی که اخذی. حکیم را دیوانه می‌گرداند.
 و رشوه، دل را فاسد می‌سازد.
 ۹ پایان کار از آغازش بهتر است.
 و دل صبور از دل مغرور نیکوتر.

برود.^۴ این نیز مصیبتی است اندوهبار: آدمی چنانکه آمده است، همچنان خواهد رفت. او را که برای باد محنت می‌کشد، چه سود؟^۵ تمامی روزهای عمرش در تاریکی خوراک می‌خورد، با سرخوردگی فراوان و بیماری و خشم.

۸ اینک دیدم نیکو و بایسته آن است که انسان در چند صباح عمری که خدا به او بخشیده، بخورد و بنوشد و از تمامی محنتی که زیر آفتاب می‌کشد لذت بزد، زیرا که نصیب او همین است.^۹ نیز آنگاه که خدا به کسی ثروت و اموال می‌بخشد و او را توانا می‌سازد که از آنها لذت ببرد و نصیب خویش پذیرفته، از دسترنج خود مسرور گردد، این موهبتی از جانب خداست.^{۱۰} زیرا چنین کس چندان در اندیشه روزهای زندگی خود نخواهد بود، چرا که خدا او را با خوشی دل مشغول می‌دارد. و بلایی دیگر زیر آفتاب دیدم که بر آدمیان سخت سنگینی می‌کند:^{۱۱} آن که خدا به او ثروت و اموال و عزت می‌دهد، به گونه‌ای که از هر آنچه آرزو می‌کند هیچ کم ندارد، اما توان بهره‌مندی از آن را به وی نمی‌دهد بلکه بیگانه‌ای از آن بهره می‌برد. این نیز بظالت است و مصیبت اندوهبار.

۱۲ اگر کسی را یکصد پسر باشد و سالیان دراز نیز زندگی کند، به گونه‌ای که روزهای عمرش بسیار باشد، اما جانش از نیکویی‌های زندگی کام نگیرد و او را خاکسپاری شایسته نباشد، می‌گویم طفل سقط شده از او بهتر است! زیرا به بظالت می‌آید و در تاریکی می‌رود، و نامش در تاریکی مستور می‌گردد.^{۱۳} با اینکه آفتاب را ندیده و چیزی ندانسته، بیش از آن یک استراحت می‌پذیرد که هر چند دو بار، و هر بار هزار سال نیز زندگی کند، هیچ نیکویی نمی‌بیند. آیا همه به یک جا نمی‌روند؟

۱۴ تمام محنت انسان برای دهان اوست؛ با وجود این، اشتهايش هرگز سیری نمی‌پذیرد.^{۱۵} زیرا مرد حکیم را بر نادان چه امتیاز است؟ و فقیری را

۱۱ «براستی که بر زمین، پارسایی نیست که نیکویی کند و هرگز گناه نوزد.

۱۲ «به هر آنچه مردم گویند دل مسپار، مبادا بشنوی که غلامت تو را لعن می کند.» زیرا دل تو نیک می داند که تو خود نیز بارها دیگران را لعن کرده ای.

۱۳ «من این همه را به حکمت آزمودم، و گفتم: «حکیم خواهم شد؛ اما از من دور بود.» آنچه بوده است دور و بسیار عمیق است؛ کیست که آن را دریابد؟^{۱۴} پس دل خود را به شناخت و کاوش و طلب حکمت و تدبیر امور متوجه ساختم و دانستم که شرارت، حماقت است و جهالت، دیوانگی.

۱۵ «دریافتم که از موت تلخ تر، زنی است که دلش دام و تله است، و دستانش کمند. آن که مقبول خداست از دست وی خواهد گریخت، اما کنه کار گرفتار او خواهد شد.

۱۶ «معلم» می گوید، اینک آنچه دریافتم این است که چون یک چیز بر چیز دیگر افزودم تا تدبیر امور را کشف کنم -^{۱۷} که جانم هنوز آن را جستجو می کند، اما نمی یابد - از میان هزار تن یک انسان یافتم، اما از میان این همه، زنی نیافتم!^{۱۸} همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان به ابداعات بسیار توسل جستند.

کیست مانند شخص حکیم،
و کیست که تفسیر امور را بداند؟
حکمت آدمی چهره اش را تابان
می سازد،
و گرفتگی سیمایش تبدیل می یابد.

اطاعت از پادشاه

۱۹ «می گویم: حکم پادشاه را نگاه دار، زیرا به حضور خدا سوگند یاد کردی.» در بیرون رفتن از حضور پادشاه شتاب مکن. در برابر امر ناخوشایند مقاومت منما، زیرا پادشاه هر چه بخواهد انجام می دهد. سخن پادشاه

۲۰ «در دل خویش زود خشمکین مشو، زیرا خشم در دامن احقران منزل می کشد.

مکر: «چرا روزهای گذشته بهتر از این روزها بود؟»
زیرا چنین پرسشی از حکمت نیست.

حکمت همچون میراث، نیکو است،
متمیزی برای بینندگان افتاب.

۲۱ «زیرا حکمت سریناه است، چنانکه پول، سریناه. ما امتیاز معرفت در این است که حکمت، به صاحبش حیات می بخشد.

۲۲ «کار خدا را ملاحظه کن: کیست که بتواند آنچه را او کج ساخته، راست نماید؟
۲۳ «در روز سعادت مندی، شادمان باش و در روز مصیبت، تأمل نما:
زیرا که این را نیز همچون آن دیگر خدا ساخته است.
و آدمی نمی تواند در باید که بعد از او چه خواهد شد.

۲۴ «در عمر باطل خود همه چیز دیده ام: پارسایی که در پارسایی خود هلاک می شود، و شیرینی که در شیرینش عمر دراز دارد. پس گفتم به افراط پارسا مباش، و نه به افراط حکیم. زیرا چرا خویشتن را نابود سازی؟ نیز به افراط شیرین مباش و احمق مشو، زیرا چرا پیش از وقت بگیری؟^{۲۵} نیکوست یکی بر به چنگ بگیری و از آن دیگر نیز دست برنگشی. زیرا آن که از خدا می ترسد، از هر دو بیرون می آید.

۲۶ حکمت، مرد حکیم را از ده حاکم که در شهری باشند، تواناتر می سازد.

درک ناپذیری طریقه‌های خدا

«بطالت دیگری نیز هست که بر زمین رخ می‌دهد: پارسایانی که با انسان مطابق عمل شیرین رفتار می‌شود، و شیرینانی که با آنان مطابق عمل پارسایان رفتار می‌شود. پس گفته این نیز بطالت است. پس من لذت بردن از زندگی راست‌دوم، زیرا آدمی را زیر آفتاب چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و خوش باشد، و این در تمامی روزهای زندگی که خدا زیر آفتاب به او می‌بخشد در محنتش هم‌ره او خواهد بود.

«وقتی دل خویش به درک حکمت و مشاهدۀ مشغله بی‌پایانی که بر زمین واقع می‌شود معطوف ساختم - اینکه چگونه روز و شب خواب به چشم انسان نمی‌آید - نگاه تمامی کار خدا را دیدم و دریافتم که هیچ‌کس نمی‌تواند کاری را که زیر آفتاب انجام می‌شود، درک کند. آدمی هر اندازه نیز که در تفحص این امر بکوشد، آن را درک نتواند کرد. حتی اگر مرد حکیم ادعا کند که می‌داند، به‌واقع ز درک آن عاجز است.

یک واقعه برای همه

پس دل خویش را به بررسی تمدن این امور معطوف ساختم، که چگونه پارسایان و حکیمان و اعمالشان در دست خداست. آدمی نمی‌داند چه چیز در انتظار اوست، آیا محبت یا نفرت. همه چیز بری همگان یکسان است. زیرا که بر پارسایان و شیرینان یک چیز رخ می‌دهد: بر نیکان و بدان، بر ظاهران و نجسان، بر آن که قربانی تقدیر

مافوق همه است، پس کیست که به او بگوید: «چه می‌کنی؟» دهر که فرمان او را نگاه دارد، بد نخواهد دید و دل حکیم، زمان و طریق درست را می‌داند. زیرا هر چیز را زمانی و طریقی است، هر چند مشقت انسان بر او سنگینی کند.

به‌یقین آدمی نمی‌داند چه رخ خواهد داد، زیرا کیست که به او بگوید چه خواهد شد؟ هیچ انسانی را بر روح قدرت نیست تا آن را باقی نگاه دارد، و نه هیچ‌کس را بر روز مرگ خویش سلطه‌ای. چنانکه در زمان جنگ مرخصی نیست، شرارت نیز صاحبان خود را رها نخواهد کرد. چون دل خود را به هر آنچه زیر آفتاب انجام می‌شود معطوف ساختم، این همه را ملاحظه کردم، و دیدم که انسان بر همنوع خود به زیان او حکم می‌راند.

ترسندگان خدا در قیاس با شیرینان

همچنین دیدم که شیرینان دفن شدند، آنان که به مکان مقدس آمد و شد می‌کردند، و در شهری که چنین می‌کردند، ستوده می‌شدند. این نیز بطالت است.

از آنجا که حکم مجازات برای عمل بد به سرعت اجرا نمی‌شود، دل بنی‌آدم یکسره مصمم به ارتکاب بدی است. اگرچه گنهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر خود را دراز کند، اما می‌داند که ترسندگان خدا سعادت‌مند خواهند بود، زیرا از حضور او می‌ترسند. اما شیرین روی سعادت نخواهد دید و روزهای عمر خویش را همچون سایه دراز نخواهد کرد، زیرا از حضور خدا نمی‌ترسد.

* ۸:۸ یا "باد".

* ۹:۸ یا "به زیان خویش".

* ۱۰:۸ یا: "... می‌کردند. اما در شهری که چنین می‌کردند، فراموش شدند».

* ۲:۹ در نسخه‌های عبری، "بدان" وجود ندارد اما در ترجمه یونانی هفنادانان وجود دارد.

نیز زمان خود را نمی‌داند. همچون ماهیان که در تور بی‌رحم به دام می‌افتند و پرندگان که در تله گرفتار می‌شوند، بنی‌آدم نیز در وقت مصیبت به دام می‌افتد، آنگاه که به‌ناگاه بر ایشان فرود می‌آید.

حکمت از حماقت بهتر است

«نیز این نمونه حکمت را زیر آفتاب دیدم که در نظرم عظیم می‌نمود:» شش‌هوی کوچک بود با جمعیتی اندک که پادشاهی بزرگ برآمده، آن را محاصره کرد و سنگ‌های عظیم گرد آن بنا نمود.^{۱۵} در این شهر مردی مسکین اما حکیم یافت شد که شهر را به حکمت خویش رهانید. و با این حال هیچ‌کس آن مرد مسکین را به یاد نیاورد.^{۱۶} پس گفتم حکمت از قدرت بهتر است، هر چند حکمت مسکین خوار شمرده می‌شود و سخنانش را نمی‌شنوند.

«سخنان حکیمان که در آرامی شنیده شود،

بهتر است از فریاد حاکمی که در میان احمقان باشد.

«حکمت از اسلحه جنگ بهتر است، اما یک گنهگار نیکویی بسیار را نابود می‌سازد.

چنانکه مگس‌ان مرده روغن عطّار را متعفن می‌سازند،

همچنان اندک حماقت بر حکمت و عزّت می‌چربد.

دل مرد حکیم او را به سمت راست مایل می‌سازد،

دل مرد نادان، به سمت چپ.

احمق حتی آنگاه که در راه می‌رود، بی‌عقل است»^{۱۷}

می‌گند و آن که نمی‌کند. چنانکه برای نیکان، مسجنان برای گنهکاران، و چنانکه برای آن که سوکند می‌خورد، همچنان برای آن که سوکند نمی‌خورد، در میان هرآنچه زیر آفتاب انجام می‌شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر بی‌همکان است. نیز اینکه دل بنی‌آدم مملو از شرارت است، و تا زنده‌اند جنون در دل‌هایشان است، و پس از آن به مردگان می‌پیوندند. اما آن که با همه زندگان پیوند دارد، امیدوار است، زیرا سگ زنده از شیر مرده بهتر است. از آن رو که زندگان می‌دانند که خواهند مرد، اما مردگان هیچ نمی‌دانند، و ایشان را دیگر پاداشی نیست، زیرا که یادشان فراموش می‌شود. دیرینه نمی‌پاید که از محبت و نفرت و حسادتشان هیچ اثری باقی نمی‌ماند، و دیگر تا به ابد در هرآنچه زیر آفتاب رخ می‌دهد سهمی نخواهند داشت.

پس تو رفته، نان خود را با خوشی بخور و تیراب خود را با دلی شاد بنوش، زیرا خدا از پیش آنچه را می‌کنی تأیید کرده است. جامه‌ات همیشه سفید باشد، و سرت هرگز بی‌روغن نماند. در همه روزهای زندگی باطل خود که خدا در زیر آفتاب به تو بخشیده است، با زنی که دوست می‌داری خوش باش، زیرا این ست نصیب تو از زندگی و از محنتی که زیر آفتاب می‌کشی. هرآنچه دستت برای انجام دادن بیابد، با تمام توان خویش انجام بده، زیرا در هائویه که بدان رهسپاری، از کار و تدبیر و معرفت و حکمت خبری نخواهد بود.

و باز دیدم که زیر آفتاب، مسابقه از آن تیرزوان نیست و نه جنگ از آن نیرومندان و نه آن برای حکیمان، و نه ثروت برای فهیمان و نه نظر لطف برای عالمسان، بلکه در همگی دست زمان و حادثه در کار است. «زیرا آدمی

^{۱۵} ۹:۹ در عبری: "و".

^{۱۶} ۱۰:۹ در عبری: "ممنون" یا "جهان مردگان".

^{۱۷} ۳:۱۰ در عبری: "دلش تهی است".

- و به همگان می گوید: «من احمقم».
 ۲ اگر خشم حاکم بر تو افروخته شود،
 منصب خود را ترک مکن،
 زیرا روح آرام، اشتباهات بزرگ را
 رفع می کند.
 ۵ بلایی زیر آفتاب دیدم،
 آن نوع خطا که از حاکمی سر می زند:
 ۶ احمقان بر مناصب بالا گماشته می شوند،
 و دولتمندان بر مناصب پایین تکیه
 می زنند.
 ۷ بردگان را سوار بر اسبان دیدم،
 و امیران را که چون بردگان بر زمین
 راه می رفتند.
 ۸ آن که چاه می کند چه بسا خود در آن
 بیفتد،
 آن که دیوار می شکافد چه بسا مار او
 را بگزد.
 ۹ آن که سنگ استخراج می کند چه بسا به
 سنگ مجروح شود،
 و آن که هیزم می شکند، چه بسا از آن
 در خطر افتد.
 ۱۰ اگر تبر^۶ کند باشد و تیغه اش را تیز
 نکرده باشند،
 نیروی بیشتری می طلبد،
 اما حکمت کامیابی به همراه می آورد.
 ۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون شود بگزد،
 افسونگر را چه سود؟
 ۱۲ سخنان دهان حکیم نظر لطف مردم را
 جلب می کند،^۷
 اما لبهای نادان او را نابود می سازد.
 ۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است،
 و انتهای کلامش دیوانگی
 شراوت آمیز:
 ۱۴ نادان همچنان بر کلمات خود
 می افزاید.
 هیچ انسانی ندی داند چه رخ خواهد
 داد.
 و کیست که او را از آنچه پس از وی
 خواهد شد، باخبر سازد؟
 ۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می سازد،
 زیرا راه رفتن به شهر را ندی دانند.
 ۱۶ وای بر تو ای سرزمینی که پادشاهت
 غلامی^۸ بیش نیست،
 و صاحب منصبانت صبحگاهان به
 ضیافت می نشینند.
 ۱۷ خوشا به حال تو ای سرزمینی که
 پادشاهت نجیب زاده است،
 و صاحب منصبانت در وقت مناسب
 ضیافت می کنند.
 به جهت نیرو گرفتن، نه میگساری.
 ۱۸ از تنبلی، سقف فرو می ریزد؛
 از سستی دستها، خانه چکه می کند.
 ۱۹ بزم برای تفریح بر پا می شود،
 و شراب زندگی را شاد می سازد،
 اما پول پامخ همه چیز است.
 ۲۰ حتی در فکر خود پادشاه را لعن مکن.

* ۱۰:۱۰ در عبری: "آهن".

* ۱۲:۱۰ یا: «سخنان دهان حکیم فیض آمیز است».

* ۱۶:۱۰ یا "جوانی".

جوانی و پیری

نور شیرین است و دیدن آفتاب برای دیدگان، لذتیخس. اگر آدمی سالیان دراز زیست کند، بگذار در همه آنها شادی نماید؛ اما این را نیز باید به یاد داشته باشد که روزهای ظلمت بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع می شود، بطالت است.

ای جوان، در ایام جوانی خویش شادمان باش و بگذار دلت تو را در روزهای جوانی خوش سازد. در راههای دلت و بروفق هر آنچه می بینی کام بردار. اما بدان که از بابت همه اینها خدا تو را به محاکمه خواهد آورد. پس کسب و کسب دور را از دلت بیرون کن و بلا را از تن خویش دور نما، زیرا جوانی و ایام شباب زودگذر است.

پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات به یاد آور، پیش از آنکه روزهای بلا فرا رسد، و سانهایی بیاید که بگویی: «مرا از اینها لذتی نیست»؛^۱ پیش از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان به تاریکی گرایند، و ابرها پس از باران بازگردند؛^۲ آنکه که محافظان خانه لرزان شوند،^۳

و پهلوانان سر خم کنند؛

آنکه که آسیاب کنندگان از فرط

کم شماری از کار باز ایستند،

و دیدگان آنان که از پنجره می نگرند

کم سو شود؛

آنکه که درها در خیابان بسته شود،

و صدای آسیاب خفیف گردد؛

آنکه که آدمی از صدای پرندگان

برخیزد،

اما آهنگ نغمه سرایان شنیده

نشود؛

آنکه که انسان از بلندبها بهراسد،

و از خطر راهها ترسان شود؛

آنکه که درخت بادام شکوفه آورد،

و نه در خوابگاهت شخص دولت مند

را،

چه بسا پرنده ای آوازت را با خود

ببرد،

و بالنداری از آن خبر رساند.

نان خود را بر آنها بفرست

نان خود را بر آنها بفرست،

زیرا پس از روزهای بسیار آن را

باز خواهی یافت.

قسمتی به هفت، بلکه به هشت تن بده،

زیرا نمی دانی چه بلایی بر زمین واقع

تواند شد.

اگر ابرها پر از باران باشند،

آن را بر زمین خالی خواهند کرد؛

خواه درختی به سوی جنوب بیفتد

خواه شمال،

در همان جا که افتاده است، خواهد

ماند.

آن که به یاد نگاه می کند، نخواهد

کاشت.

آن که به ابرها می نگرند نخواهد

دروید.

چنانکه طریق باد را نمی دانی،

و نه این را که چگونه استخوانها در

رحم زن آستن شکل می گیرد،

عمل خدا را نیز که سازنده همه چیز

است،

درک نتوانی کرد.

بامدادان بدر خود را بکار،

و شامگاهان دست خود را باز مدار.

زیرا نمی دانی کدام شمر خواهد داد، این

یا آن.

یا آنکه هر دو به یکسان نیکو خواهد

بود.

ختم کلام

۱۹ «معلم: نه تنها خود حکیم بود، بلکه به قوه نیز معرفت می‌اموخت. او به ارزیابی و جستجو و تألیف مثلنهای بسیار می‌پرداخت. «معلم» در پی یافتن کلمات پسندیده بود، و سخنان درست را به روشنی می‌نکاشت.

۲۰ «کفتار حکیمان مانند سُکهای گاورانی است، و کنجینه سخنانشان همچون میخ سر سُکها، که از یک شبان است.

۲۱ «افزون بر اینها، فرزندم، از این نیز بر حذر باش: تألیف کتب بسیار را پایانی نیست، و مطالعه زیاد، مایه خستگی تن است.

۲۲ «حال که همه چیز را شنیدیم، ختم کلام این است: از خدا بترس و فرامین او را نگاه دار. چراکه انسان بودن به‌تمامی همین است. زیر خدا هر عمل و هر امر مخفی را، چه نیک و چه بد، به محاکمه خواهد آورد.

و ملخ خود را به سختی بر زمین بکشد،

و آتش اشتیاق شعله برنکشد.

آنگاه آدمی به منزلگه جاودانی خویش رهسپار می‌شود.

و نوحه‌گران در کوجه‌ها روان می‌گردند؛

۶ پیش از آنکه ریسمان نقره بگسلد،

یا قَدَح زرین بشکند؛

پیش از آنکه سبوی نزد چشمه خُرد شود،

یا چرخ نزد آب‌انبار بشکند،

۷ و خاک به زمینی که بر آن بود

بازگردد،

و روح نزد خدایی که آن را بخشید،

رجعت کند.

۱۸ «معلم» می‌گوید: «بظالت کامل: همه چیز باطل است!»

معرفی کتاب غزل غزل‌های سلیمان

کتاب غزل غزل‌های سلیمان سروده‌ای است عاشقانه. معنی عنوان کتاب، زیباترین غزل (سروده عاشقانه) سلیمان است. در خصوص تفسیر این سروده، مباحثات بسیار در طی قرون وجود داشته است. پیروان تفسیر تمثیلی، هیچ بنیان تاریخی یا واقعی برای این سروده قائل نیستند و آن را صرفاً بازنمودی از محبت خدا به اسرائیل و/یا محبت مسیح به کلیسا می‌دانند. پیروان تفسیر نمونه‌ای، گرچه واقعیت تاریخی این سروده را نفی نمی‌کنند، آن را تصویری از مسیح به عنوان داماد و کلیسا به عنوان عروس او نیز می‌شمارند. اما اگر در عین ارزشمند شمردن این برداشته‌ها، کتاب را همان‌گونه که هست، یعنی سرودی عاشقانه نیز تلقی کنیم، در آن صورت، غزل غزل‌ها بر حقیقت بسیار مهم دیگری نیز روشنایی می‌افکند. آن حقیقت این است که عشق و رابطه جنسی مشروع میان زن و مرد از دیدگاه خدا امری بسیار زیبا و شایان ستایش است، چرکه خود خدا در پیدایش ۲:۲۴ آن را مقرر فرموده، تقدیس کرد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- عنوان (۱:۱)
- ۲- سروده اول (۲:۱ تا ۲:۲)
- ۳- سروده دوم (۵:۲ تا ۵:۳)
- ۴- سروده سوم (۶:۳ تا ۶:۵)
- ۵- سروده چهارم (۲:۵ تا ۳:۶)
- ۶- سروده پنجم (۴:۶ تا ۴:۸)

غزل غزل‌های سلیمان

غزل غزلها که از آن سلیمان است.

دلدار*

به سیاهی خیمه‌های قیدار،
و به زیبایی پرده‌های سلیمان!
بر سیه چردکی ام خیره منگردید.
زیرا که به افتاب سوخته‌ام.
پسران مادرم بر من خشم گرفتند.
و مرا به نظارت بر تاکستانها
گماشتند،

اما از نگهداری تاکستان خویش
بازماندم!
ای محبوب جان من مرا بگوی،
که کله خود را کجا می چرانی؟
نیمروزان آنها را کجا می خوابانی؟
چرا باید چون زنی پوشیده روی
در کنار کله‌های رفیقان باشم؟

۱ مرا به بوسه‌های لبانت ببوس،
زیرا که عشق تو از شراب نیکوتر
است!

۲ رایحه عطرهایت چه دل‌انگیز است!
نامت همچون عطریست ریخته شده؛
شگفت نیست که دوشیزگان دل‌باخته
توانند!

۳ مرا از پی خود بکش؛ بیا تا بدویم!
پادشاه مرا به حجله‌های خویش
در آورده است.

دوشیزگان

تو مایه شادی و سرور مایی،
و عشق تو را بیش از شراب
می ستاییم!
چه بایسته که مهر تو چنین بر
دلهاست!

دلدار

۴ ای دوشیزگان اورشلیم،
من سیه چرده، اما دوست داشتنی‌ام!

دل‌داده

۱ ای دلرباترین زنان، اگر نمی دانی،
رد پای کله‌ها را بگیر
و بزغاله‌هایت را نزد خیمه‌های
شبانان بچران.

۲ ای نازنین من، تو در نظرم
به مادایانی در ابواب فرعون می مانی،
چه زیباست کونه‌هایت به جواهرها!
چه دلرباست کردنت به زیورها!

* ۱: یا: "محبوبه". این واژه در عبری مؤنث است.
* ۲: ۱ در عبری: «بگذار مرا به بوسه‌های لبانت ببوس».
* ۳: ۱ «قیدار» نام یکی از قبایل صحرائشمال غرب از نسل اسماعیل بوده است.
* ۴: ۱ یا: "محبوب". این واژه در عبری مذکر است.

ما تو را حلقه‌های طلا خواهیم ساخت،
که به حبه‌های نقره آراسته باشد.

دلدار

همچون درخت سیبی در میان درختان
جنگل،

همچنان است دل‌داده من در میان
مردان جوان!
از نشستن در سایه‌اش لذت می‌برم،
و میوه‌اش به کام شیرین است.
او مرا به میخانه در آورده،

و عشق است پرچم او بر فرازم.
مرا به گرده‌های کشمش نیرو بخشید،
و به سیبها تازه سازید.
زیرا که من بیمار عشقم!

دست چپش زیر سر من است،
و به دست راستش در آغوشم
کشیده.

ای دختران اورشليم،
شما را به غزالها و آهوان صحرا قسم،
که عشق را تا سیر نگشته،
زحمت مرسانید و باز مدارید!

آواز دل‌داده‌ام را می‌شنوم!
هان، او می‌آید،
جستان بر فراز کوه‌ها،
و خیزان بر فراز تپه‌ها.

دل‌داده من همچون غزال است و مانند
بچه‌آهو.

هان، او در پس دیوار ما ایستاده است!
از پنجره‌ها می‌نگرد،
از میان شبکه‌ها نگاه می‌کند!

دل‌داده من ندا در داده، مرا گوید:
ای نازنینم، ای دلربای من،
برخیز و با من بیا!

دلدار

حینی که پادشاه بر سفره خویش نشسته
بود،

رایحه عطر من فضا را آکند.

دل‌داده من مرا همچون بسته مهر است،
که تمام شب در میان سینه‌هایم
می‌آرمد.

دل‌داده من مرا همچون خوشه حناست
در تاکستانهای عین جدی!

دل‌داده

تو چه زیبایی، ای نازنین من،
و، که چه زیبایی!
چشمانت به کبوتران ماند.

دلدار

تو چه خوش سیمایی، ای دل‌داده من،
و پرستی دل‌انگیز!

سبزدهای صحراست بسترمان،
سرو آزاد است تیرکهای سرای مان.
صنوبر است سقف آن!

دلدار

۶ من نرگس شارونم،
من سوسن وادیهایم.

دل‌داده

همچون سوسنی در میان خارها،
همچنان است دلدار من در میان
دختران!

۱۴:۱ * منطقه‌ای واقع در جنوب غربی دریای مرده که به جهت حاصلخیزی آن معروف است.

۱۰:۲ * "شارون" نام محلی است واقع در شمال مدیترانه‌ای کشور اسرائیل.

۷:۲ * عشق را با خود نخواست، برمیگزاید و بیدار مسازید؛ همچنین در ۵:۳ و ۸:۴.

۱۱ زیرا هان زمستان در گذشته

و موسم باران به سر آمده و رخت
بر بسته است!

۱۲ زمین گلشن گشته،

زمان نغمه سرایی* فرا رسیده،

و آواز فاخته در ولایت ما شنیده
می شود!

۱۳ درخت انجیر نخستین میوه‌های خود را
آورده،

و موها شکوفه کرده، عطرافشان شده
است!

ای نازنینم، ای دلربای من،

بر خیز و با من بیا!»

دل‌داده

۱۴ ای کبوتر من،

که در شکافهای صخره و جایهای
مخفی تخته‌سنگ‌هایی،

چهره خود را بر من بنما،

و آوازت را به من بشنوان،

زیرا که آوازت شیرین است،

و جهره‌ات دلربا!

۱۵ شغالان را برای ما بگیرید،

شغالان کوچک را که تاکستانها را

خراب می‌کنند،

تاکستانهای ما را که شکوفه آورده

است!

دل‌دار

۱۶ دل‌داده‌ام از آن من است و من از آن

اویم؛

او در میان سوسن‌ها می‌چرد.

۱۷ ای دل‌داده من،

پیش از آنکه نسیم روز وزیدن گیرد،

و سایه‌ها دامن برکشند،

باز کرد و همچون غزال و بچه‌هو

بر کوه‌های پیر صخره باش.

شبانگاهان بر بستر خویش،

او را که جانم دوست می‌دارد جست:

او را جست، و نیافتم!

۱ کفتم، «حال برخاسته،

شهر را سراسر خواهم پیمود،

و در هر کوی و برزن

او را که جانم دوست می‌دارد،

خواهم جست!»

پس او را جست،

اما نیافتم!

۲ «قراولان شکر د مرا یافتند:

بدیشان گفتم: «آیا محبوب جان من

دیده‌اید؟»

۳ هنوز از ایشان چندان نگذشته بودم

که محبوب جان خویش را یافتم!

او را محکم گرفتم و رها نکردم،

تا اینکه به خانه مادرم در آوردم،

به حجره او که به من آبتن شد.

۴ ای دختران اورشایم،

شما را به غزالها و اهوآن صحرا

قسم،

که عشق را تا سیر نکشتم،

زحمت م‌رسانید و باز م‌ارید!

۵ این کیست که همچون ستونی از دود

از بیابان بر می‌آید؟

که به مُر و کُنادر معطر است،

و به عطریات بازرگانان، عطر آکین؟

۶ هان این تخت روان سلیمان است،

که شصت تن از جنگاوران اسرائیل

پیرامون آنند.

* ۱۲:۲ واژه عبری می‌تواند به معنی «هرس کردن» هم باشد.

* ۱۷:۲ در عبری «بتر»، که می‌تواند نام محلی باشد.

کد به جهت اسلحه‌خانه بنا شده
است.
بر آن هزار سپر آویخته است،
که جملگی چون سپرهای جنگاوران
است.
۳ سینه‌هایت همچون دو بچه‌آهوست،
همچون بره‌های تو آمان غزال،
به چرا در میان سوسن‌زاران.
۴ پیش از آنکه سپیده برده‌د،
و سایه‌ها دامن برکشند،
من به کوه مُر خواهم رفت
و به تپه کُنَدُر.
۵ ای نازنین من، تو به تمامی زیبایی؛
در تو هیچ عیبی نیست.

۶ با من از لبنان بیا، ای عروسم؛
با من از لبنان بیا!
از قلّه امانه و از بلندای بنبر و جرمون،
از کُنَام شیران و کوه‌های پلنگان
به زیر بیا!
۷ ای خواهرم و ای عروسم،
تو دل مرا ربوده‌ای؛
تو به نکاهی دل مرا ربوده‌ای،
به گوهری از گردنبندت!
۸ ای خواهرم و ای عروسم،
عشقت چه دلنشین است!
عشق تو از شراب بسی نیکوتر است،
و رایحه‌ات از جمیع عطرها
خوش‌تر!
۹ ای عروس من، از لبانت غسل
می‌چکد؛
زیر زبانت، شیر و شهد است،
و رایحه خوش جامه‌ات، همچون
عطر لبنان!

۱۰ آن جملگی به شمشیر مسلح‌اند و
رزه‌آزموده.
هر یک شمشیر بر میان، مهبای
خفوات شب.
۱۱ سیمان پادشاه، تخت روانی از سرو
لبنان برای خویشتن ساخت.
۱۲ تیرکهایش از نقره بود،
کف آن از طلا،
و کرسی‌اش از ارغوان!
۱۳ ندرون آن را دختران اورشلیم،
با عشق دوخته بودند!
۱۴ ای دختران صهیون،
بیرون آید و بنگرید!
۱۵ سیمان پادشاه را ببینید،
با تاجی که مادرش بر سرش نهاد،
در روز عروسی، در روز شادی
دلش!

داده

۱۶ تو چه زیبایی، ای نازنین من،
وه که چه زیبایی!
چشمان تو از پس روی بندت
به کیوتران ماند.
کیسوات همچون کله بزهاست
که از دامنه‌های جلعاد فرود آیند.
۱۷ دندانه‌هایت به کله‌ای پشم‌بریده ماند،
که تازه از شستشو برآمده باشند؛
هر یک از آنها جفت خویش را دارند،
و از ایشان یکی هم تنها نیست.
۱۸ لبانت غنچه‌ای است باریک و سرخ،
و دهانت چه زیباست!
۱۹ شقیقه‌هایت از پس روی بند تو،
همچون پاره اناز است.
۲۰ کردنت برج داوود را ماند.

۱۱:۴ "جمعد" نه منطقه‌ای است در شمال اردن که به سبب جامه‌خیز بودن مراتع آن بسیار مشهور است.

۲:۴ با جملگی دوقلو می‌زبانند و هیچ‌یک برده‌های خویش کم نگردانند.

۱۲ خواهر و عروس من،

باغی است در بسته،

چشمه‌ای است قفل شده،

و سرچشمه‌ای است مهور!

۱۳ نهاله‌ایش بوستان آناست،

پراز میوه‌های گوارا،

و خنا و سنبلی؛

۱۴ پراز سنبلی و زعفران،

نی و دارچین و انواع کندر،

و مُر و عود و دل‌انگیزترین عطریات!

۱۵ تو چشمه باغبایی،

برکه آب جاری،

و نهرهای سرازیر از لبنان!

دلدار

۱۶ ای باد شمال، برخیز!

ای باد جنوب، بیا!

بر باغ من یوز،

تا عطرهاش پراکند.

باشد که دلدادهام به باغ خویش درآید،

و از میوه‌های گوارایش کام یابد.

دل‌داده

من به باغ خویش درآمده‌ام،

ای خواهرم و ای عروسم!

مُر خود را گرد آورده‌ام،

با عطر خویش؛

شانه عسل خود را خورده‌ام،

با عسل خویش؛

شراب خود را نوشیده‌ام،

با شیر خویش.

دوشیزگان

بخورید و بیاشامید، ای دوستان!

سرمست عشق گردید، ای دلدادگان!

دلدار

۱ من خوابیده بودم، اما دلم بیدار بود.

هان دلدادهام بر در زد و گفت:

«در بر من بکش، ای خواهرم، ای

نازنینم!

ای کبوتر من، ای کل بی خارم!

زیرا سرم از شبنم خیس است

و موهایم از قطرات شب، مرطوب!

۲ جامه از تن بر کنده‌ام،

ایا باز بر تن کنم؟

پاهای خویش شسته‌ام،

ایا باز چرکین کنم؟

۳ دل‌داده من دست خویش از روزنه به

درون آورد،

و تمامی وجودم از برایش به حرکت

آمد.

۴ برخاستم تا در بر دلدادهام بکشایم؛

از دستم مُر بر دستگیره در چکید،

و از انگشتانم مُر مایع.

۵ پس در به روی دل‌داده خویش کشودم،

اما دل‌داده‌ام برکشته و رفته بود!

چون او سخن می گفت،

جان از من به در شده بود!

پس او را جستیم، اما نیافتیم!

او را خواندم، اما پاسخی نگفت!

۶ قراولان شبگرد مرا یافتند؛

آنان مرا زدند و مجروح ساختند؛

دیدبانان حصارها روی بند از من

برگرفتند!

۷ ای دختران اورشلیم،

شما را قسم می دهم:

اگر دل‌داده مرا یافتید،

او را بکشید

که من بیمار عشقم!

دوشیزگان

۱ ای دلرباترین زنان،

دلدادۀ تو را بر دلدادگان دیگر چه

برتری است؟

دلدادۀ تو را بر دلدادگان دیگر چه

فضیلت است.

که اینچنین ما را قسم می دهی؟

دوشیزگان

ای دلرباترین زنان،

دلدادۀ تو کجا رفته است؟

دلدادۀ تو به کدامین راه روی کرده،

تا او را با تو بجوییم؟

دلدار

۱ دلدادۀ من به باغ خویش رفته است،

نزد باغچه‌های مُشک‌فشان،

تا در آنجا بچرد.

و سوسن‌ها برچیند.

۲ من از آن دلدادۀام هستم

و دلدادۀام از آن من است.

او در میان سوسن‌ها می چَرَد.

دلدار

۱ دلدادۀ من سرخ‌قام است و درخشان،

و برجسته در میان دهها هزار!

سرس از طلای ناب،

رُفمائش تابدار.

به سیاهی کلاغ!

۲ چشمانش کبوتران را ماند

نزد نهرهای آب:

تن به شیر شسته،

بی‌نشاندۀ همچون نکین.

۳ کونده‌هایش همچون باغچه‌ای است

خوشبو و مُشک‌فشان؛

لبانش همچو سوسن‌ها،

فرا از آنها چکان!

۴ دستانش ساقه‌های زَرین،

مَزین به یشم!

تنش غاج صیقلی،

اراسته به یاقوت کیود!

۵ ساق‌هایش ستونهای مرمرین،

بنا شده بر پایه‌های طلای ناب!

سینه‌هایش همچون لَبان،

بی‌همتا چون سرو آزاد.

۶ دهانش بس شیرین،

و او به تمام‌هی دل‌انگیز!

۷ من است دلدادۀ من، ای دختران اورشلیم،

این است یار من!

یگانه است!

یگانه دُخت مادر خویش،
و عزیزترین آن که او را بزاد.
دوشیزگان او را بدیدند،
و خجسته‌اش خواندند؛
ملکه‌ها و مُتعه‌ها نیز،
و جملگی ستایشش کردند!

دوشیزگان

۱۱ «این کیست که چو نان شَفَق رُخ
می‌نماید،
به زیبایی ماه،
به درخشندگی خورشید،
و به شکوه‌مندی لشکریان بیرق‌دار؟»

دلدار

۱۲ «به بوستان درختان گردو فرود شدم،
تا شکوفه‌های وادی را بنگرم؛
تا ببینم آیا موها جوانه زده‌اند،
یا که انارها به گُل نشسته‌اند؟
۱۳ و پیش از آنکه دریابم،
اشتیاقم مرا مانند ارابه‌های عمیناداب
ساخت!»

دوشیزگان

۱۳ باز آی، ای دختر شولَمی، باز آی!
باز آی تا بر تو بنگریم، باز آی!

دلداده

چرا می‌خواهید بر دختر شولَمی بنگرید،
چنانکه گویی به رقص میان دو
لشکر؟»

دلداده

چه زیباست پاهای تو در صندلها،
ای دختر نجیب‌زاده!
انحنای رانهایت مانند گوه‌هاست،
کار دستان هنرمند!
ناف تو همچون پیاله‌ای کرد است،
که هرگز از شراب آمیخته خالی
نیست!

شکمت همچون پشته‌ی کندم است،
که سوسن‌ها احاطه‌اش کرده باشند.
۱۴ سینه‌هایت همچون دو بچه‌آهوست،
مانند بره‌های توآمان غزال.
۱۵ کردنت همچون بُرج عاج است،
و چشمانت بر که‌های حشبون،
بر کنار دروازه‌ی بیت‌ربیم،
بینی‌ات چون برج لبنان است،
که روی به سوی دمشق دارد.
۱۶ سرت بر تو همچون کوه کرمل است،
و کیسوانت مانند ارغوان،
که پادشاه به حاقه‌های آن گرفتار
آمده است!

۱۷ «و ه که چه زیبا و چه دلپسندی،
ای عشق،

با همه لذت‌هایت!

۱۸ قامت تو همچون نخل است،
و سینه‌هایت مانند خوشه‌های خرما!
۱۹ گفتم به درخت نخل برآیم،
و خوشه‌هایش برگیرم؛
سینه‌هایت چونان خوشه‌های تاک باد،
رایحه‌ی نفست، همچون سیبها،
۲۰ و دهانت همچون بهترین باده‌ها!

* ۱۲:۶ هر چند متن عبری این آیه کاملاً مفهوم نیست، اما به میل و اشتیاق شدید مرد جوان جهت بیرون رفتن از دوشیزه جوان اشاره دارد.

* ۱۳:۶ یا: "رقص می‌کنیم".

* ۴:۷ "حشبون" نام شهری است در سرزمین موآب واقع در دشت اردن.

تو را شرابِ عطر آگین می‌دادم تا
 بیاشامی،
 و از عصیرِ انار خویش به تو
 می‌نوشاندم.
 دست چپش زیر سر من است،
 و به دست راستش مرا در آغوش
 کشیده.

ای دختران اورشلیم،
 شما را قسم می‌دهم،
 که عشق را تا سیر نگشته،
 زحمت مرسانید و باز مدارید!

دوشیزگان

داین کیست که از بیابان برمی‌آید،
 تکیه زده بر دلداده‌اش؟

دلدار

زیر درخت سیب تو را برانگیختم،
 آنجا که مادرت به جهت تو درد ز
 کشید.
 آنجا که آن که تو را بزاد، درد ز
 کشید.

مرا چون خاتم بر دلت بگذار،
 و چون مَهْری بر بازویت،
 زیرا که عشق همچون مرگ نیرومند
 است،
 و شور عاشقانه، ستمکیش چون گور.
 شعله‌هایش، شعله‌های آتش است؛
 شعله‌های سرکش آتش!^۹
 ابهای بسیار عشق را خاموش نتواند کرد،
 و سیلاب‌ها آن را فرو نتواند نشاند!
 اگر کسی همه دار و ندار خویش نیز به
 پای عشق ریزد،
 به چیزی شمرده نخواهد شد!

دلداده
 به نرمی از کلفتی دلداده‌ام پایین می‌رود،
 و به ملاپیت بر لب و دندانها جاری
 می‌شود.

من از آن دلداده‌ام هستم،
 و اشتیاق او بر من است.
 بیای دلداده من،
 بیا تا به صحرا بیرون رویم،
 و شب را در دهات به روز آوریم.
 بیا تا سحر کاهان به تاکستان رویم،
 تا ببینیم آیا موها جوانه زده‌اند،
 یا شکوفه‌های انکور باز شده‌اند.
 یا انارها به گل نشسته‌اند.
 آنجا عشق خود را نثار خواهم
 کرد.

مهر کیه عطرافشان است،
 و نرد درهای ما هر گونه طعام
 نیکوست،
 تازه و کهنه،
 که من آنها را از بهر تو،
 ای دلداده‌ام، ذخیره کرده‌ام!

دلدار

کاش مرا همچون برادری می‌بودی
 که از سینه مادرم شیر خورده
 است.
 نگاه چون تو را در بیرون می‌یافتم،
 می‌بوسیدم.
 و کسی بر من به دیده حقارت
 نمی‌نگریست.
 تو را هدایت می‌کردم
 و به خانه مادرم می‌بردم،
 همان که مرا زندگی آموخته است؛

^۹ ۹۱۷ مثل غزلی بن بیه نام دارد که چنین نیست. در برخی نسخه‌ها: «بر لبهای خفتگان جاری می‌شود».

^{۱۰} ۶۱۸ یا «شعله‌های بیوه».

دوشیزگان

۸ ما را خواهر کوچکی است،
 که سینه‌هایش هنوز برنیامده است.
 به روز خواستگاریش،
 برای او چه توانیم کرد؟
 ۹ اگر دیوار بود،
 بر آن برجها از نقره می‌ساختیم؛
 و اگر دروازه بود،
 آن را به چوب سرو می‌آراستیم!

تاکستان را به اجاره‌داران سپرد،
 تا هر یک هزار سکه نقره در ازای
 میوه آن بپردازند.
 ۱۰ تاکستان من از آن من است،
 هزار سکه نقره از آن تو، ای
 سلیمان،
 و دویست سکه از آن اجاره‌داران
 میوه‌اش.

دلداده

۱۱ ای تو که در باغها مسکن داری،
 دوستان خواهان شنیدن آواز تو اند؛
 بگذار من بشنوم!

دلدار

۱۲ من دیوارم،
 و سینه‌هایم همچون برجهاست؛
 از این رو در چشم او،
 حامل سعادت‌مندی گشته‌ام.
 ۱۳ سلیمان را تاکستانی بود
 در بعل هامون؛
 ۱۴

دلدار

۱۵ بشتاب، ای دلدادۀ من،
 و همچون غزال یا بچه‌آهوئی باش
 بر کوه‌های عطریات!

* ۱۱:۸ "بعل هامون" در زبان عبری به معنی "آریاب ثروتمند" است.

* ۱۲:۸ هويت شخص کوينده در اين آيه کاملاً مشخص نيست، بدين معنی که می‌تواند مرد و یا دوشیزه جوان باشد.

معرفی کتاب اشعیا

غالباً عقیده بر این است که اشعیا ی نبی بزرگترین نبی صاحب کتاب بوده است. او که با عموس، هوشع و میکاه نبی هم عصر بود، خدمت خود را در سال ۷۴۰ ق.م. در سال وفات عزریای پادشاه آغاز کرد. طبق احادیث یهود، اشعیا را در ایام سلطنت منسی با آزه دو پاره کردند. ممکن است عبرانیان ۳۷:۱۱ اشاره به همین رویداد باشند. احتمالاً اشعیا بیشتر عمر خود را در ورشیم سپری کرده و در ایام سلطنت حزقیای پادشاه از بیشترین نفوذ خود برخوردار بوده است. خصوصیت بارز کتاب اشعیا، مطالبی است که پیرامون دو موضوع مهم داوری و نجات نوشته است. خدایی که قدوس اسرائیل است، غاصبان و گناهکاران را مجازات می کند، اما هم او است که ایشان را نجات می بخشد.

برخی از پژوهندگان کتاب مقدس بر این عقیده اند که بابهای ۴۰ تا ۶۶ کتاب اثر قلم نبی دیگری است که در اواخر دوره تبعید بابل دست به نگارش زده است. اما همه با این نظر موافق نیستند و شباهتهایی را که میان اصطلاحات و واژگان مورد استفاده در هر دو بخش کتاب وجود دارد، دل بر یگانگی نگارنده می دانند.

تقسیم بندی کلی

بخش ۱ - کتاب داوری (بابهای ۱ تا ۳۹)

۱-۱ پیامهای توبیخ و وعده (بابهای ۱ تا ۶)

۲-۱ نبوتهایی درباره یهودا در مقابل تهدیدات ارام و اسرائیل (بابهای ۷ تا ۱۲)

۳-۱ داوری بر ملتها (بابهای ۱۳ تا ۲۳)

۴-۱ داوری و وعده (بابهای ۲۴ تا ۲۷)

۵-۱ شش وای (بابهای ۲۸ تا ۳۳)

۶-۱ باز هم داوری و وعده (بابهای ۳۴ و ۳۵)

۷-۱ تهدید آشور و تبعید بابل (بابهای ۳۶ تا ۳۹)

بخش ۲ - کتاب تسلی (بابهای ۴۰ تا ۶۶)

۱-۲ رهایی اسرائیل و آمدن خدا به یاری ایشان (بابهای ۴۰ تا ۴۸)

۲-۲ خدمت خادم و آمدن خدا به یاری اسرائیل (بابهای ۴۹ تا ۵۷)

۳-۲ رهایی ابدی و داوری ابدی (بابهای ۵۸ تا ۶۶)

اشعیا

که نه بخیه شده، نه بسته کشته،
و نه به روغن مرهم گذاشته شده است.
^۱ سرزمین شما ویران کشته
و شهرهایتان به آتش سوخته است.
بیکانگان در برابر دیدگانتان
زمین شما را فرو می‌بلعند؛
سراسر ویرانی است،
بسان سرنگونی به دست بیکانگان.
^۲ دختر صهیون
مانند سایه‌بانی در تاکستان،
و آلوکی در بوستان خیار،
و شهری در محاصره،
متروک است.
^۳ اگر خداوند لشکرها
اندک باقیمانده‌ای برای ما
نمی‌گذاشت،
مانند سده‌وم می‌شدیم و همدچون
عموره می‌گشتیم.
^۴ ای حکمرانان سده‌وم،
کلام خداوند را بشنوید!
و ای مردمان عموره،
به شریعت خدای ما گوش بسپارید!
^۵ خداوند می‌گوید:
«از انبوه قربانیهای شما مرا چه سود؟
از قربانیهای تمام‌سوز قوچها
و چربی حیوانات پرورار سیر شده‌ام،
و مرا به خون کاه و بره و بز رغبتی
نیست.»

روای اشعیا پسر آموص، که آن را
در زمان عزیّا، یوتام، آحاز و جزقیّا،
پادشاهان یهودا، دربارهٔ یهودا و اورشلیم دید.

عصیانگری یهودا

^۱ ای آسمان بشنو! و ای زمین گوش
فرا ده!
زیرا که خداوند سخن می‌گوید:
«فرزندان پروردم و بزرگ کردم،
اما ایشان بر من شوریدند.
^۲ گاؤ صاحب خویش را می‌شناسد،
و الاغ آخور مالک خویش را،
اما اسرائیل نمی‌شناسد،
و قوم من فهم ندارد.»
^۳ و ای بر امت خطاکار،
و قومی که زیر بار گناهان؛
و ای بر نسل شریران،
و فرزندان فاسد!
خداوند را ترک گفته‌اند،
بر قدوس اسرائیل اهانت روا داشته‌اند،
و به او پشت کرده‌اند!
^۴ چرا باز مضروب شوید؟
چرا بیش از این عصیان ورزید؟
تمامی سر بیمار است،
و تمامی دل، مریض.
^۵ از کف پا تا فرق سر،
در آن هیچ تندرستی نیست؛
سراسر، جراحت و کوفتگی و زخم
تازه است.

اگر چه گناهان شما چون ارغوان باشد،
 همچون برف سفید خواهد شد؛
 و اگر چه همچون قرمز، سرخ باشد،
 مانند پشم خواهد شد.
 ۱۹ اگر راغب باشید و گوش فرا دهید،
 از نیکویی زمین خواهید خورد؛
 ۲۰ اما اگر ابا نموده، عصیان ورزید،
 شمشیر شما را خواهد خورد؛
 زیرا دهان خداوند چنین گفته است.»

شهر خیانتکار

۲۱ دروغا که شهر امین،
 فاحشه شده است!
 زمانی از انصاف مملو بود،
 و عدالت در آن سکونت داشت،
 اما حال قاتلان در آن مسکن دارند!
 ۲۲ نقره تو به زنگار بدل گشته
 و بهترین شرابت، به آب آمیخته است.
 ۲۳ حاکمانت شورشگرند و
 رفیق دزدان گشته‌اند؛
 جعلگی رشوه را دوست می‌دارند،
 و در پی هدایا می‌دوند؛
 داد یتیمان را نمی‌ستانند
 و دعوات بیوه‌زنان بدیشان نمی‌رسد.
 ۲۴ بنابراین، خداوندگار، خداوند لشکرها،
 قدیر اسرائیل، چنین می‌فرماید:
 «هان، من از خصمان خویش راحتی
 خواهم یافت،
 و از دشمنان خویش انتقام خواهم
 ستانید.
 ۲۵ دست خود را بر ضد تو خواهم گردانید
 و زنگار تو را چونان با قلیاب خواهم
 زدود.

۱ نگاه که می‌آیید تا به حضورم حاضر
 شوید،
 کیست که این را از شما خواسته
 است
 که صحنهای مرا چنین لگدمال کنید؟
 ۲ هدایای باطل، دیگر مینارید؛
 از بخور کراهت دارم.
 کدهم آبی مخصوص را توأم با شرارت
 تحمل نتوانم کرد،
 خواه ماه نو باشد، خواه شبان، و
 خواه دعوت جماعت.
 ۳ جان من از مراسم ماه نو و اعیاد مقرر
 شما بیزار است؛
 برایم بار سنگین‌اند
 که از حملشان خسته شده‌ام.
 ۴ نگاه که دستانتان را به دعا دراز می‌کنید،
 چشمانم را از شما خواهم پوشانید؛
 حتی اگر دعای بسیار کنید،
 نخواهم شنید؛
 زیرا دستان شما مملو از خون
 است.
 ۵ خویشتن را بشویید و طاهر سازید؛
 شرارت اعمال خود را از نظرم دور
 کنید،
 و از بدی باز ایستید.
 ۶ نیکوکاری بیاموزید،
 و انصاف را بجویید؛
 ستمگران را ارشاد کنید،
 داد یتیمان را بستانید،
 و به دفاع از حق بیوه‌زنان برخیزید.
 ۷ «خداوند می‌گوید:
 بیایید تا در برابر یکدیگر حجت
 بیاوریم»

۱۲: ۲۱ و ۲۵: ۲۱ هر دو برداشته‌ها در مفهوم «امانت» و وفاداری است.
 ۲۵: ۱ و ۲۵: ۲۱ همچنین شوییده که «دام» ضد معنایی می‌شود.

و تمام ناخالصی‌های تو را دور خواهم کرد.
 ۲۶ داوران تو را همچون نخست،
 و مشاورانت را مانند اول باز خواهم آورد،
 و تو از آن پس 'شهر عدالت'
 و 'شهر امین' خوانده خواهی شد.
 ۲۷ صهیون به انصاف فدیة داده خواهد شد،
 و آنان که در وی توبه کنند، به
 عدالت باز خرید خواهند کشت.
 ۲۸ اما عصیانگران و گنهکاران با هم نبود
 خواهند شد.
 و آنان که خداوند را ترک نمایند
 هلاک خواهند گردید.
 ۲۹ زیرا شما^۲ از درختان بلوطی که بدان
 رغبت داشتید، خجیل خواهید شد،
 و از باغستانهایی که برکزیده بودید،
 شرمسار خواهید بود.
 ۳۰ آری، شما مانند بلوطی پژمرده برک،
 و همچون باغستانی بی آب خواهید
 بود.
 ۳۱ مرد زورمند خاشاک، و عملش جرقه
 آتش خواهد بود؛
 هر دو با هم خواهند سوخت،
 و خاموش کننده‌ای نخواهد بود.

کوه خداوند

این است کلامی که اشعیا فرزند اموص
 دربارهٔ یهودا و اورشلیم دید:
 ۲ در ایام آخر واقع خواهد شد
 که کوه خانهٔ خداوند
 بالاتر از تمامی کوهها استوار خواهد
 گردید،
 و فراتر از تپه‌ها برافراشته خواهد
 شد،

و تمامی قومها به سوی آن روان
 خواهند گشت.
 ۳ قومهای بسیار آمده، خواهند گفت:
 'بیایید به کوه خداوند برویم،
 و به خانهٔ خدای یعقوب برویم،
 تا راههای خود را به ما تعلیم دهند،
 و در طریقهای وی کام برداریم.
 زیرا شریعت از صهیون صادر خواهد
 شد،
 و کلام خداوند از اورشلیم.
 ۴ او در میان ملل داوری خواهد کرد
 و منازعات قومهای بسیار را فیصل
 خواهد داد.
 ایشان شمشیرهای خود را برای ساختن
 کاواهن خواهند شکست،
 و نیزه‌های خویش را برای تهیهٔ نیز
 باغبانی.
 دیگر قومی بر قومی شمشیر نخواهد
 کشید
 و جنگاوری را دیگر نخواهند
 آموخت.
 ۵ ای خاندان یعقوب بیایید
 تا در نور خداوند کام برداریم.

روز خداوند

۶ تو قوم خود را ترک کرده‌ای،
 خاندان یعقوب را.
 زیرا ایشان از رسوم مشرق‌زمین آکنده‌اند،
 و چون فلسطینیان فالگیری پیشه
 کرده
 و با فرزندان بیگانگان دست داده‌اند.
 ۷ سرزمین ایشان از نقره و طلا پر گشته،
 و کنجهای ایشان را انتهای نیست؛
 دیار ایشان از اسبان آکنده است،
 و اوادهایشان را پایانی نیست.

* ۲۹:۱ برخی از متون عبری؛ متن عبری ماژورتن: "انان".

سرزمینشان پر از بتهای بی‌ارزش است:

در برابر صنعت دست خویش سجده

می‌کنند.

در برابر آنچه انگشتانشان ساخته

است.

^{۱۸} پس آدمی خواهر می‌کردد.

و انسان پست می‌شود -

ایشان را میاموز!

^{۱۹} از خوف خداوند.

و از کبریایی جلال وی.

به اندرون صخره شو

و خویشتن را در خاک پنهان کن.

نگاههای تکبر آمیز انسان به زیر کشیده

خواهد شد.

و کبر و غرور آدمیان پست خواهد

گردید:

تنها خداوند در آن روز متعال خواهد

بود.

^{۲۰} زیر خداوند لشکرها را روزی است

بر ضد هر آنچه مغرور و متکبر

باشد.

و بر ضد هر آنچه برافراشته شده باشد:

تنها جملگی پست خواهند شد:

^{۲۱} بر ضد همهٔ سر و نه‌های بلند و رفیع لبنان.

و تمامی درختان بلوط ایشان:

^{۲۲} بر ضد همهٔ کوه‌های سر به فلک

کشیده.

و تمامی تپه‌های بلند:

^{۲۳} بر ضد هر برج سربلند.

و هر حصار مستحکم:

^{۲۴} بر ضد همهٔ کشتیهای ترشیش.

و تمامی زورقهای مرغوب.

^{۲۵} تکبر انسان پست خواهد شد.

و کبر و غرور آدمیان به زیر کشیده

خواهد گشت:

تنها خداوند در آن روز متعال خواهد

بود.

^{۱۸} و بتهای بی‌ارزش به کل از میان

خواهند رفت.

^{۱۹} مردمان از خوف خداوند و از کبریایی

جلالش.

به غارهای صخره‌ها و حفره‌های

زمین داخل خواهند شد.

آنگاه که او برخیزد تا زمین را به لرزه

درآورد.

^{۲۰} در آن روز آدمیان بتهای نقره و طلای

خویش را

که آنها را به جهت پرستش ساخته‌اند.

نزد موش کوران و خفاشان خواهند

افکند.

^{۲۱} تا از خوف خداوند و از کبریایی جلال

او.

به غارهای صخره‌ها و شکافهای

سنگها داخل شوند.

آنگاه که خداوند برخیزد تا زمین را

به لرزه درآورد.

^{۲۲} شما از انسانی که نفس او در بینی‌اش

است، دست برکشید!

زیرا او به چه چیز محسوب می‌شود؟

داوری بر اورشلیم و یهودا

اکنون خداوندگار، خدای لشکرها،

هر تکیه‌گاهی را از اورشلیم و یهودا

برمی‌گیرد:

هر تکیه‌گاه به جهت خوراک و هر

تکیه‌گاه به جهت آب را.

^۱ همچنین دلاوران و جنگاوران را،

و داوران و انبیا، و فالگیران و مشایخ

را:

^۲ سرداران پنجاه‌ها و صاحبمنصبان را.

مشاوران و جادوگران ماهر و
ساحران چیره‌دست را.

^۲ من پسران جوان را بر ایشان حاکم
خواهم ساخت،

و ستم‌پیشگان بر ایشان فرمان
خواهند راند.

^۵ قوم بر یکدیگر ظلم خواهند کرد،
همسایه بر همسایه.

جوانان بر پیران ستم روا خواهند
داشت،

و فرومایگان بر بزرگمردان.

^۶ هر کس در خانه پدری

دست به دامان برادر خویش شده،
خواهد گفت:

«تو را عیبی هست؛ پس بر ما حاکم
باش،

و این ویرانه زیر دست تو باشد!»
^۷ اما او در آن روز فریاد بر خواهد آورد:

«من دردی را دوا نتوانم کرد!
در منزل من نه خوراک است و نه

جامه؛
پس مرا بر مردم حاکم مسازید!»

^۸ زیرا اورشلیم می‌لغزد،

و یهودا می‌افتد؛

از آن رو که گفتار و رفتارشان بر ضد
خداوند است،

و در برابر چشمان پر جلال او سر به
طغیان برداشته‌اند.

^۹ حالت چهره ایشان بر ضدشان شهادت
می‌دهد؛

همچون سدوم گناه خویش را جار
می‌زنند،

و آن را پنهان نمی‌سازند.

وای بر جانهای ایشان،

زیرا که بلا بر سر خویش آورده‌ند،
^{۱۰} پارسایان را گویند که ایشان را

سعادت‌مندی خواهد بود،

زیرا که از ثمره اعمال خویش

خواهند خورد.

^{۱۱} وای بر شریران، که بلا در انتظارشان
است،

زیرا که بر حسب عمل دست

خودشان بدیشان کرده خواهد شد.

^{۱۲} و اما قوم من - کودکان بر آنان ستم
می‌کنند،

و زنان بر ایشان فرمان می‌رانند.

ای قوم من، راهنمایان شما کمراحتان
می‌کنند،

و مسیر راهبایان را معشوش
می‌سازند.

^{۱۳} خداوند در مقام اعلام جرم برخاسته،
و برای داوری قومها ایستاده است.

^{۱۴} خداوند بر ضد مشایخ و حاکمان قوه خود
به محاکمه داخل می‌شود:

«شما باید که تاکستانها را تباه ساخته‌اید؛
اموال دزدیده از فقیران در خانه‌های

شما یافت می‌شود.

^{۱۵} شما را چه که قوم مرا له کنید

و روی فقیران را خرد سازید؟»

این است فرموده خداوند کار، خداوند لشکرها،

^{۱۶} خداوند می‌فرماید:

از اینجا که دختران صهیون متکبرند

و با کردنیهای افراشته راه می‌روند،

از چشمانشان عشوه می‌بارد


و باناز و کوشمه می‌خرامند

و بر پاهای خویش زنگوله‌ها را به

صدا در می‌آورند.

رهایی یافتگان اسرائیل خواهد گشت. ^۳ و هر که در صهیون بر جا ماند و در اورشلیم باقی بماند، مقدس خوانده خواهد شد، هر آن کس که در اورشلیم برای حیات مقرر شده باشد. ^۴ در آن زمان خداوندگار نجاست دختران صهیون را خواهد شست و لکه‌های خون اورشلیم را به روح داوری و روح آتشین از میان آن خواهد زدود. ^۵ آنگاه خداوند بر فراز کوه صهیون و بر فراز محفل‌هایش، در روز ابر و دود و در شب آتش مشتعل خواهد آفرید؛ و بر فراز تمامی جلال آن، پوششی خواهد بود، ^۶ که سایه‌بان به جهت گرمای روز و پناهگاه و سرپناه به جهت توفان و باران خواهد بود.


سرود تاکستان

بگذارید سرود عاشقانه خویش را  برای محبوبم بسرایم،
سرودی در وصف تاکستانش:
محبوب مرا تاکستانی بود
بر دامن تپه‌ای حاصلخیز.
^۱ او زمین آن را کند و آن را از سنگها
زُود،
و بهترین موها را در آن غرس کرد.
برجی نیز در میانش ساخت،
و چرخستی در آن کند؛
آنگاه به انتظار نشست تا انگور بیاورد،
اما انگور تلخ آورد.
^۲ حال ای ساکنان اورشلیم و مردمان
یهودا،
میان من و تاکستانم حکم کنید.
^۳ برای تاکستان من دیگر چه می‌شد کرد،
که در آن نکردم؟
پس چرا چون منتظر انگور بودم،
انگور تلخ آورد؟

بنابراین، خداوند فرق سر دختران
صهیون را کجیل خواهد کرد،
و پیشانی ایشان را برهنه خواهد
ساخت.

^۴ در آن روز، خداوندکار زیورآلات را از
پشان خواهد گرفت: زنگوله‌ها، پیشانی‌بندها،
کردن‌بندهای هلالی، ^۵ کوشواره‌ها، الگوها،
روبندها، ^۶ دستاره‌ها، بازوبندها، کمربندها،
عطردهنها، طنلم‌ها، ^۷ انگشتریها، حلقه‌های
بینی، ^۸ لباسهای نفیس، رداها، شالها، کیفها،
^۹ پینه‌ها، جامه‌های کتان لطیف و کلاهها و
برقعها را.

^{۱۰} به جای عطریات، بوی تعفن خواهد
بود:

به جای کمربندها، طناب؛
به جای موی بافته، کچلی خواهد بود؛
به جای جامه فاخر، پلاس؛
و به جای زیبایی، داغ ننگ.
^{۱۱} مردانت به شمشیر خواهند افتاد،
و دلاورانت در میدان نبرد از پا
در خواهند آمد.
^{۱۲} دروازه‌های صهیون شیون و ماتم
خواهند کرد،
و او متروک بر خاک خواهد نشست.
در آن روز هفت زن 
دست به دامان یک مرد شده، خواهند
گفت:

نان خود را خواهیم خورد
و جامه خود را خواهیم پوشید؛
تنها نام تو بر ما باشد،
و ننگ ما را بردار!

شاخه خداوند

^۱ در آن روز شاخه خداوند زیبا و پر جلال
خواهد بود، و میوه زمین مایه فخر و مباهات

۱۱ حال به شما می‌گویم
 با تاکستان خود چه خواهیم کرد:
 پرچین آن را بر خواهیم داشت تا خورده
 شود.
 و دیوارش را فرو خواهیم ریخت تا
 پایمال گردد.
 ۱۲ آن را ویرانه‌ای خواهیم ساخت
 که نه هرس خواهد شد
 و نه علفهای هرز آن کنده خواهد
 گشت؛
 و خار و خس در آن خواهد رویید.
 ابرها را نیز حکم خواهیم کرد
 که دیگر بر آن باران نبارند.
 ۱۳ آری، تاکستان خداوند لشکرها خاندان
 اسرائیل است،
 و مردمان یهودا نهال دلپذیر اویند.
 او برای انصاف انتظار کشید،
 و اینک خون‌ریزی بود؛
 و برای عدالت،
 و اینک ناله و فریاد بود!

داوری

۱۴ وای بر شما که خانه بر خانه
 و مزرعه بر مزرعه می‌افزایید،
 تا آنگاه که مکانی باقی نماند
 و شما تنها صاحبان زمین در میان آن
 باشید!
 ۱۵ خداوند لشکرها در گوش من گفت:
 «براستی که خانه‌های بسیار منهدم
 خواهد شد؛
 خانه‌های بزرگ و مجلل، خالی از
 سکنه خواهد گشت.

۱۱ وای بر آنان که سحر کاهان برمی‌خیزند
 تا در پی فسکرات روند،
 و شب تا دیرگاه بیدار می‌مانند.
 تا شراب ایشان را کرم کند!
 ۱۲ در بزندهای ایشان بربط و چنگ است.
 و دف و نی و شراب؛
 اما به کارهای خداوند نظر نمی‌کنند،
 و عمل دستهای او را نمی‌بینند.
 ۱۳ بنابراین، قوم من به سبب عدم معرفت
 به اسارت خواهند رفت؛
 اشراف ایشان کرسنکی خواهند کشید،
 و عوام ایشان از تشنگی بی‌تاب
 خواهند شد.
 ۱۴ از این رو هاهویه کلوی خود را گشادتر
 کرده،
 و دهان خویش را بی‌اندازه گشوده
 است؛
 نجبای اورشلیم و عوام آن،
 عورده‌کشان و وجدکنندگان آن،
 بدان فرو خواهند رفت.
 ۱۵ مردمان خم خواهند شد،
 و هر یک ذلیل خواهند گشت،
 و چشمان متکبران پست خواهد
 گردید.
 ۱۶ اما خداوند لشکرها به انصاف متعال
 خواهد بود.
 و خدای قدوس خویشان را به
 عدالت قدوس خواهد نمود.

* ۱۰:۵ در متن عبری ده "بوغ" به کار رفته که اشاره به مساحت زمینی دارد که در یک روز توسط ده جفت گاو در ده -
 بوغ به هم بسته شده بودند، شخم زده می‌شد.
 * ۱۰:۵ یک "بت" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.
 * ۱۰:۵ یک "حومر" تقریباً معادل ۲۲۰ لیتر است.
 * ۱۰:۵ یک "ایغه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

و شکوفه ایشان چون دوده بالا
خواهد رفت،
زیرا شریعت خداوند لشکرها را
نپذیرفتند
و کلام قدوس اسرائیل را خوار
شمردند.
۱۵ بنابراین، خشم خداوند بر قوم خویش
افروخته می شود
و دست خود را بر ایشان دراز کرده،
مبتلایشان می سازد.
کوهها به لرزه درمی آیند
و اجساد مردگان چون فضولات بر
معاپر می افتد.
با این همه، خشم او فرو ننشسته،
و دست او همچنان دراز است.
۱۶ بیرقی برای قومهای دوردست بر پا
خواهد داشت،
و برای آمدنشان از کرانههای زمین
صغیر خواهد زد؛
و هان، ایشان به شتاب و به سرعت
خواهند آمد.
۱۷ احدی از ایشان خسته نیست، و احدی
نمی لغزد؛
احدی از ایشان نمی خسبد و به
خواب نمی رود.
شال کمر هیچ یک باز نشده
و بند پای افزاز هیچ یک پاره نگشته.
۱۸ تیرهای ایشان تیز است
و کمانهایشان جملگی کشیده.
شم اسبانشان بسان سنگ خارا است
و چرخ ازابه های شان همچون گردباد.
۱۹ غرش ایشان همچون غرش شیر است،
و چون شیران ژیان نعره سر می دهند.
نعره زنان صید را گرفته، با خود می برند،
و رهانده ای نیست.

نگاه گوسفندان خواهند چربید، چنانکه
در چراگاه های خویش،
و برده ها در میان ویرانه های
دولتمندان خوراک خواهند خورد.
۲۰ وای بر آنان که شرارت را به
ریسمانهای دروغ،
و گناه را گویی به طناب ازابه
می کشند؛
۲۱ که می گویند: «بگذارید خدا تعجیل کند
و کار خویش بشتاباند تا آن را ببینیم!
بگذارید مشورت قدوس اسرائیل
نزدیک آید؛
بگذارید بیاید تا آن را بدانیم!»
۲۲ وای بر کسانی که بدی را نیکی
و نیکی را بدی می خوانند؛
وای بر آنان که ظلمت را در جای نور
و نور را در جای ظلمت می نشانند؛
وای بر آنان که تلخی را در جای
شیرینی
و شیرینی را در جای تلخی می نهند!
۲۳ وای بر کسانی که در چشم خود
حکیمند
و در نظر خویش، خرده مند!
۲۴ وای بر آنان که پهلوینند، اما در
شراب خواری!
و قهرمانند، اما در امیختن مُسکرات!
۲۵ که مجرمان را به رشوه تبرئه می کنند
و حق بی گناهان را از آنان دریغ
می دارند.
۲۶ از این رو همان گونه که زبانه های آتش
گاه را فرو می بلعد
و غلاف خشک در شعله محو
می شود.
به همین سان ریشه ایشان خواهد
کندید.

می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برآی م
برود؟» گفتم: «لیک: مرا بفرست! آنچه بود:
«برو و به این قوم بگو:

«همچنان بشنوید، اما نفهمید:

همچنان ببینید، اما درک نکنید.»

«دل این قوم را سخت ساز،

کوشهایشان را سنگین کن،

و چشمانشان را ببند:

مبادا با چشمان خود ببینند،

و با کوشهای خود بشنوند،

و با دل‌های خویش بفهمند،

و بازگشت کرده، شفا یابند،»

«انگاه پرسیدم: «خداوند کارا، تا به کی؟»

پاسخ آمد:

«تا آنگاه که شهرها ویران گشته، از

سکنه تهی شوند؛

و خانه‌ها بدون آدمی و زمین، خراب

و ویران گردد،

«تا آنگاه که خداوند ادمیان را دور

سازد،

و در میان این سرزمین مکانهای

متروک، بسیار گردد،

«حتی اگر یک‌دهم در آن باقی مانند،

دیگر باز سوخته خواهد شد؛

مانند درخت بلوط یا چنار،

که چون قطع شود

کنده‌اش باقی می‌ماند،

ذریه مقدس کنده آن خواهد بود.»

نشانهٔ عمانوئیل

در ایام احاز، پسر یوتام پسر عزریل،
پادشاه یهودا، رصین پادشاه ارام و فتح

۳۰ در آن روز بر آن خواهند غریب،

بسان غرش دریا؛

و چون کسی بر زمین بنکرد

اینک ظلمت و تنگی خواهد بود؛

و روشنایی به واسطهٔ ابرهای آن

تاریک خواهد شد.

مأموریت اشعیا

۶ در سالی که عزریل پادشاه درگذشت،

خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع

نشسته بود و دامن ردایش معبد را پر ساخته

بود، «بر فراز او سرافین^۱ ایستاده بودند، هر

یک از آنها شش بال داشت؛ با دو بال روی

خود را می‌پوشانید، با دو بال پاهای خود را،

و با دو بال نیز پرواز می‌کرد. هر یک از آنها

به دیگری ندا در داده، می‌گفت:

«قدوس، قدوس، قدوس است خداوند

لشکرها؛

تمامی زمین از جلال او معمور

است.»

۱ پایه‌های آستانه از آوای او که ندا می‌کرد

می‌لرزید و خانه از دود آکنده بود. پس گفتم:

«آوای بر من که هلاک شده‌ام! زیرا که مردی

ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب

ساکنم، و چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها

را دیده است!»

۲ انگاه یکی از سرافین پروازکنان نزد من

آمد، او در دست خود اخگری داشت که با

انبر از مذبح برگرفته بود. «با آن دهانم را لمس

کرد و گفست: «هان، این لبانت را لمس کرده

است؛ تقصیرت رفع شده و گناهت کفاره گشته

است.»^۳ انگاه آوای خداوندکار را شنیدم که

* ۲: ۶ احتمالاً به موجودات آسمانی اشیین اشاره دارد

* ۱۰: ۶ در ترجمهٔ یونانی هفتادتنان چنین آمده: «بپوشته خود را شنید، اما هرگز ندید، فهمید؛ بپوشته خود عهد در...»

هرگز درک نخواهید کرد، دل این قوم سخت شده است. آنان به سختی به کوشهایشان می‌شنوند و چشمانشان را بسته،

* ۱۳: ۶ یا «تصفیه».

طلب کن؛ خواه ژرف به ژرفای هاویه، خواه بلند به بلندی آسمانها.^{۲۲} اما احاز گفت: «نخواهم طلبید و خداوند را نخواهم آزمود.»^{۲۳} آنکاه اشعیا گفت: «پس ای خاندان داوود، این را بشنوید! آیا کافی نیست که انسانها را به ستوه آورده‌اند که حال می‌خواهید خدای مرا نیز به ستوه آورید؟^{۲۴} بنابراین خود خداوندگار به شما نشانه‌ای خواهد داد: اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زاد و او را عمانوئیل^{۲۵} نام خواهد نهاد.^{۲۶} او خامه و عسل خواهد خورد تا آنکاه که دوری جستن از بدی و اختیار کردن خوبی را بدانند.^{۲۷} اما پیش از آنکه پسر دوری جستن از بدی و اختیار کردن خوبی را بدانند، سرزمینی که شما از دو پادشاه آن هراسانید، متروک خواهد شد.^{۲۸} خداوند بر تو و بر قوم تو و بر خاندانت چنان روزهایی خواهد آورد که از زمان جدا شدن افرایم از یهودا تا به حال نیامده باشد، یعنی روزهای پادشاه آشور را.»^{۲۹}

^{۱۱} در آن روز خداوند برای مگسهایی که در انتهای نهرهای مصرند، و نیز برای زنبورهای که در سرزمین آشورند، صفر خواهد زد،^{۱۲} و آنها جملگی برآمده، در وادیهای پرشیب و شکاف صخره‌ها، و بر همه خاربوته‌ها و تمام آبگیرها ماوا خواهند گرفت.

^{۱۳} در آن روز خداوندگار به وسیله تیغی که از ماورای نهر اجیر می‌شود، یعنی به وسیله پادشاه آشور، موی سر و موی پاها را خواهد تراشید، و ریش هم زدوده خواهد شد.

^{۱۴} در آن روز، هر کس یک گاو جوان و دو کوسفند زنده نگاه خواهد داشت،^{۱۵} و از فراوانی شیری که می‌دهند، خامه خواهد خورد،

پسر رملیا پادشاه اسرائیل به اورشلیم برآمدند تا آن بچکنند، اما نتوانستند بر آن حمله آورند. چون به خاندان داوود خبر رسید که ارام با فریب متفق شده است، دل احاز و دل قومش بریزید، چنانکه درختان جنگل از باد می‌لرزند. نگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو و پسرت شعریاشوب به انتهای جوی برکه بالایی که به جنب شاهراه مزرعه رختشویان است، به دیدار احاز بیرون روید،^۲ و به او بگویید: مراقب باش، ارام بگیر و مترس! دلت به سبب این دو گنده نیم سوخته دودافشان، یعنی به سبب خشم کشین رصین و ارام و پسر رملیا، ضعف به هم نرساند.^۳ زیرا ارام، افرایم و پسر رملیا، به جهت زیان رساندن به تو تدبیر کرده، می‌گویند: «بیا بید بر ضد یهودا برآیم و آن را فتح کرده، برای خود تسخیر نماییم و پسر ضنیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.»^۴ اما خداوندگار یهوده می‌فرماید:

چنین نخواهد شد

و این واقع نخواهد گردید.

زیرا نهایت قدرت ارام، دمشق است

و نهایت قدرت دمشق، رصین.

و در عرض شصت و پنج سال،

افرایم نیز چنان در هم خواهد

شکست

که دیگر قومی نخواهد بود.

^۵ زیرا نهایت قدرت افرایم، سامره است

و نهایت قدرت سامره، پسر رملیا.

گر در ایمان پایدار نباشید،

استوار باقی نخواهید ماند.»

و خداوند بار دیگر احاز را خطاب کرده، گفت: «از یهوده خدایت نشانه‌ای برای خود

^{۲۲} ۲:۷ دل عبری: تقاب و...

^{۲۳} ۳:۷ شعریاشوب یعنی امانوئیل، نامی با خود داشت.

^{۲۴} ۱۴:۸ «عمانوئیل» به معنای «خدا با ما» است.

^{۲۵} ۱۹:۷ «عسل و موی سر» نامشخص است.

^{۲۶} ۲۰:۸ منظور از «دو گاو» است.

بر تمامی ابراهیمهای خود طغیان کرده، تمامی کناره‌هایش را خواهد پوشانید، او به جانب یهودا پیشروی خواهد کرد و سیلان کرده، تا به کردن خواهد رسید، و بالهای گشوده‌اش تمامی پهنه سرزمین تو را، ای عمانونیل، پر خواهد ساخت.^{۱۱}

ای قومها، کرد هم آید و در هم بشکنید!

ای تمامی سرزمینهای دور، کوش فرادهید!

سلاح برگیرید و در هم بشکنید!

سلاح برگیرید و در هم بشکنید!
ای با هم مشورت کنید، اما باطل خواهد شد!

سخنهای کویدید، اما استوار نخواهد شد!
زیرا خدا با ما است.

ترس خدا

ای براستی خداوند در حالی که دست نیرومندش بر من بود، با من سخن گفت و مر هشدار داد که از راه این مردمان پیروی نکنم. و گفت: "هر آنچه را این قوم دسیسه می خوانند، شما دسیسه بخوانید؛ از آنچه آنان می ترسند، شما مترسید، و در هراس مباشید." آن که باید مقدس شمارید، خداوند لشکرها است؛ اوست که باید از او ترسید، و اوست که باید از او در هراس باشید.^{۱۲} او برای شما مکان مقدس خواهد بود، اما برای هر دو خاندان اسرائیل، سنکی که سبب لغزش شود و صخره‌ای که موجب سقوط گردد، و برای ساکنان اورشیم دام و تله خواهد بود.^{۱۳} بسیاری از آن لغزش

زیرا هر که در این سرزمین باقی مانده باشد، خامه و عسل خواهد خورد.

۱۳ در آن روز، هر مکانی که در آن هزار مؤ به ارزش هزار مثقال^{۱۴} نقره یافت می شد، پر از خار و خس خواهد بود. مردم با تیر و کمان به آنجا خواهند رفت، زیرا که زمین یکسره از خار و خس پوشیده خواهد بود.^{۱۵} و اما در خصوص تمامی کوههایی که زمانی بر آن بیل زده می شد، شما از ترس خار و خس به آنجا پا نخواهید نهاد، بلکه در آنجا چارپایان رها خواهند شد و گوسفندان آن را پایمال خواهند کرد.

حملة آشور

آنگاه خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ برگیر و با قلمی معمولی بر آن بنویس، مَهِیر شلال هاش بَر.»^{۱۶} و من شهود امین یعنی اوربای کاهن و زکریا فرزند بیرکیا را به جهت خود برای شهادت می گیرم.

۱۷ و من با نبیه هم‌بستر شدم، و او آبستن شده پسری بزاد. و خداوند به من گفت: «او را مَهِیر شلال هاش بَر بنام.» زیرا پیش از آنکه کودک بتواند پدرم^{۱۸} و مادرم^{۱۹} بگوید، ثروت دمشق و غنای سامیره را نزد پادشاه آشور به تاراج خواهند برد.

۲۰ و خداوند بار دیگر مرا خطاب کرده، گفت: «از آنجا که این قوم آبهای شیلواخ را که به ملایمت رواند رد کرده‌اند، و از رصین و پسر رملیا شادمانند،^{۲۱} پس هان خداوندگار، آبهای نیرومند و فراوان نهر، یعنی پادشاه آشور را با تمامی شکوهش، بر آنها خواهد آورد. و آن

* ۷:۲۳ در عبری: "شکل". یک شکل تقریباً معادل ۱۱ گرم است.

* ۱:۸ عبارتی عبری به معنای: «غنیمت می شتابد، تاراج تعجیل می کند».

* ۷:۸ منظور رود فرات است.

* ۹:۸ یا «فریاد برکشید» معنی واژه عبری روشن نیست.

* ۱۰:۸ در عبری: "عمانونیل".

* ۱۴:۸ در نسخه اصلی "برای شما" نیامده است.

خو رهند خورد؛ خواهند افتاد و صدمه خواهند دید. و به دام افتاده. گرفتار خواهند شد.^{۱۱}

شهادت را به هم بیچ. و شریعت را در میان شد کردیم مهر و موم کن. ^{۱۲} من برای خداوند، که روی خود را از خاندان یعقوب پوشانیده ست. انتظار خواهم کشید، و بر او امید خواهم بست. ^{۱۳} اینک من و فرزندانم که خداوند به من داده است. از جانب خداوند لشکرها که در کوه صهیون ساکن است. به جهت اسرائیل نشانه و علامت هستیم. ^{۱۴} پس چون شما را گویند: ^{۱۵} از احضار کنندگان ارواح و جادوگرانی که جیک جیک می کنند و ورد می خوانند، سؤال کنید. آیا قوم نباید از خدای خود سؤال کنند؟ ^{۱۶} یا برای زندگان باید از مردگان سؤال کرد؟ ^{۱۷} به شریعت و به شهادت روی نماید! اگر مطابق این کلام سخن نگویند. ایشان را طلیعه ای نیست. ^{۱۸} نان گرسنه و در سختی بسیار در زمین خواهند گشت. هنگامی که گرسنه شوند. خشمکینانه به بالا خواهند نگرست و پادشاه و خدای شان را لعن خواهند کرد. ^{۱۹} و به زمین نظر خواهند کرد و برینک تنگی و تاریکی و ظلمت اندوه خواهد بود. و به تاریکی غلیظ افکنده خواهند شد.

برای ما کودکی زاده شد

۹ اما برای آن که در اندوه بود، دیگر ظلمت نخواهد بود. او در گدازشته سرزمین زیبولون و نفتالی را خوار ساخت، و در زمان آینده، راه دریا، سرزمین فراسوی رود. و جلیل ملتتها را جلال خواهد بخشید. ^۲ مردمی که در تاریکی کام برمی داشتند، نوری عظیم دیدند؛ و بر آنان که در سرزمین ظلمت غلیظ ساکن بودند، نوری تابید. ^۳ تو قوم را پرشمار ساختی و شادی ایشان را افزون کردانیدی. در حضور تو شادی خواهند کرد.

همچون شادمانی وقت درو
و مانند کسانی که هنگام تقسیم غنایم
شادی می کنند.
۱ زیرا تو مانند روز شکست مدیان،
یوغی را که حمل می کرد
و عصبی را که برای پشتش بود
یعنی چوب زندگان او را شکستی.
۲ زیرا هر چکمه جنگاوران در غوغای
کارزار،
و هر جامه آغشته به خون،
چون هیزم آتش سوزانده خواهد
شد.
۳ زیرا که برای ما کودکی زاده
و پسرپی به ما بخشیده شد؛
سلطنت بر دوش او خواهد بود
و او مشاور شگفت انگیز و خدای
قدیر
و پدسرمدی و سرور صلح
خوانده خواهد شد.
۴ افزونی فرمانروایی و صلح او را پایانی
نخواهد بود،
و او بر تخت داوود و بر قلمرو او
حکمرانی خواهد کرد،
و آن را به انصاف و عدالت، از حال تا
به ابد،
استوار خواهد ساخت و پایدار نگاه
خواهد داشت.
غیرت خداوند لشکرها
این را به انجام خواهد رسانید.

خشم خداوند بر اسرائیل

۱ خداوندگار بر ضد یعقوب کلامی
فرستاده است،
که بر اسرائیل واقع خواهد شد.
۲ تمامی قوم آن را خواهند دانست،
یعنی افرایم و ساکنان سامره
که با غرور و با تکبر دل می گویند:

خو رهند خورد؛ خواهند افتاد و صدمه خواهند دید. و به دام افتاده. گرفتار خواهند شد.^{۱۱}

شهادت را به هم بیچ. و شریعت را در میان شد کردیم مهر و موم کن. ^{۱۲} من برای خداوند، که روی خود را از خاندان یعقوب پوشانیده ست. انتظار خواهم کشید، و بر او امید خواهم بست. ^{۱۳} اینک من و فرزندانم که خداوند به من داده است. از جانب خداوند لشکرها که در کوه صهیون ساکن است. به جهت اسرائیل نشانه و علامت هستیم. ^{۱۴} پس چون شما را گویند: ^{۱۵} از احضار کنندگان ارواح و جادوگرانی که جیک جیک می کنند و ورد می خوانند، سؤال کنید. آیا قوم نباید از خدای خود سؤال کنند؟ ^{۱۶} یا برای زندگان باید از مردگان سؤال کرد؟ ^{۱۷} به شریعت و به شهادت روی نماید! اگر مطابق این کلام سخن نگویند. ایشان را طلیعه ای نیست. ^{۱۸} نان گرسنه و در سختی بسیار در زمین خواهند گشت. هنگامی که گرسنه شوند. خشمکینانه به بالا خواهند نگرست و پادشاه و خدای شان را لعن خواهند کرد. ^{۱۹} و به زمین نظر خواهند کرد و برینک تنگی و تاریکی و ظلمت اندوه خواهد بود. و به تاریکی غلیظ افکنده خواهند شد.

برای ما کودکی زاده شد

۹ اما برای آن که در اندوه بود، دیگر ظلمت نخواهد بود. او در گدازشته سرزمین زیبولون و نفتالی را خوار ساخت، و در زمان آینده، راه دریا، سرزمین فراسوی رود. و جلیل ملتتها را جلال خواهد بخشید. ^۲ مردمی که در تاریکی کام برمی داشتند، نوری عظیم دیدند؛ و بر آنان که در سرزمین ظلمت غلیظ ساکن بودند، نوری تابید. ^۳ تو قوم را پرشمار ساختی و شادی ایشان را افزون کردانیدی. در حضور تو شادی خواهند کرد.

- ۱۰ «خشتهها فرو افتاده است،
و لی با سنگهای تراشیده از نو بنا
خواهیم کرد.
درختان انجیر قطع گردیده‌اند،
و لی سروهای آزاد به جای آنها
خواهیم کاشت.»
- ۱۱ «از این رو خداوند دشمنان رصین را بر
ضد آنان برمی‌افزاید،
و خصمان ایشان را برمی‌انگیزد.
۱۲ آرامیان از شرق و فلسطینیان از غرب،
بنی اسرائیل را با دهانی گشاده
فرو می‌بلعند؛
با این همه، خشم او هنوز برگردانیده
نشده،
و دست او همچنان دراز است.
- ۱۳ اما قوم نزد آن که ایشان را زده،
باز گشت نکرده‌اند،
و خداوند لشکرها را نجسته‌اند.
۱۴ پس خداوند در یک روز هم سر و هم
دُم را از اسرائیل خواهد برید،
و هم نخل و هم نی را در یک روز
قطع خواهد کرد.
۱۵ مشایخ و اشراف 'سر' هستند،
و انبیایی که تعلیم دروغ می‌دهند،
'دُم'؛
۱۶ راهنمایان این قوم آنان را گمراه
می‌سازند،
و پیروان ایشان سرگردان می‌شوند.
۱۷ از این رو خداوند از جوانان ایشان
خشنود نیست،
و بر یتیمان و بیوه‌زنانشان رحم
نخواهد کرد،
زیرا که جملگی خدانشناس و
شریرند،
- و هر دهانی بد قباححت سخن
می‌گوید.
با این همه، خشم او هنوز برگردانیده
نشده،
و دست او همچنان دراز است.
۱۸ زیرا که شرارت همچون آتش
می‌سوزاند
و خار و خس را فرو می‌بلعد؛
بوته‌های جنگل را مشتعل می‌سازد،
و آنها در ستونی از دود، پیچان بالا
می‌روند.
۱۹ از خشم خداوند لشکرها زمین سوخته
می‌شود،
و مردمان چون هیزم برای آتشند؛
کسی بر دیگری رحم نمی‌کند.
۲۰ در جانب راست فرو می‌بلعند.
اما باز گرسنه‌اند؛
در جانب چپ می‌خورند،
اما سیر نمی‌شوند؛
هر کس گوشت فرزند خود را خواهد
خورد!
۲۱ منسی افرایم را فرو می‌بلعد و افرایم
منسی را،
و هر دو با هم بر یهودا حمل‌نور
می‌شوند.
با این همه، خشم او هنوز برگردانیده
نشده،
و دست او همچنان دراز است.
و ای بر آنان که احکام ناعادلانه
وضع می‌کنند،
و کاتبانی که قوانین ظالمانه رقم
می‌زنند؛
۲ تا بینوایان را از حقشان محروم کنند،
و انصاف را از ستمدیدگان قوم من
بربایند؛

تا بیوه‌زنان را چپاول کنند،
و یتیمان را غارت نمایند.
پس شما در روز بازخواست چه
خواهید کرد.
آنکاه که مصیبت از دور فرا رسد؟
نزد که برای کمک خواهید کریخت،
و ثروت خویش را کجا خواهید نهاد؟
غیر از آنکه چون اسیران خم شوید،
و در میان کشتگان بیفتید.
با این همه، خشم او هنوز بر گردانیده
نشاده.
و دست او همچنان دراز است.

داوری خدا بر آشور

دوای بر آشور، که عصای خشم من
است.
و چوب دست ایشان، غضب من
است!
و او را بر ضد قوم خدانشناس می فرستم،
و بر قوم مغضوب خود، مأمور
می دارم؛
تا تاراج کند و غنیمت گیرد،
و چون کل کوچه‌ها لگدمالشان کند.
اما او قصد این ندارد،
و در دل خویش چنین نمی اندیشد.
فراد دلش نابود کردن است،
و منقطع ساختن قومهای بسیار.
زیرا می گوید: «ایا سرداران من جملگی
پادشاهان نیستند؟
ایا گنوه همچون کرکمیش نیست،
و نه حماه همچون ارفاد؟
ایا سامره مانند دهشق نیست؟
چنانکه دست من بر ممالک بتهای
بی ارزش استیلا یافت،
ممانکی که بتهای تراشیده آنها از
بتهای اورشلیم و سامره بزرگتر
بودند.

« آری، چنانکه با سامره و بتهای بی ارزش
آن عمل کردم،
ایا با اورشلیم و بتهایش عمل نکنم؟»
پس چسبون خداوندگار کار خویش را به
تمامی با کوه صهیون و اورشلیم به پایان برَد،
پادشاه آشور را به سبب تکبر دلش و غروری
که از چشمان او می بارد، مجازات خواهد کرد.
« زیرا می گوید:
«به قوت دست خود و به حکمت
خویش چنین کردم،
زیرا که فهیم هستیم.
مرزهای قومها را تغییر دادم،
و خزائن ایشان را غارت کردم؛
همچون پهلوانی تخت نشینان را به
زیر افکندم.
» چنانکه کسی دست خود را به آشیانه‌ای
دراز می کند،
همچنان دست من به دولت ممالک
رسیده است؛
چنانکه کسی تخمهای متروک را
بر می چیند،
من نیز تمامی ممالک زمین را
بر چیدم؛
و کسی نیست که بالی بجنباند،
یا دهان بگشاید و جیک بزند.»
ایا تیر بر کسی که آن را به کار می برد
فخر می فرود،
یا اره خود را بر کسی که آن را
می کشد بر می افرازد؟
که گویی عصا او را که آن را به دست
گرفته، بلند کند،
یا چوبدستی او را که چوب نیست،
حرکت دهد!
بنابر این خداوندگار، خداوند لشکرها،
بر جنگاوران تو مند او بیماری
جانکاه خواهد فرستاد،

و زیر جلال و شوکت او
آتشی چون شعلهٔ فروزان افروخته
خواهد شد.

۱۷ نور اسرائیل آتشی خواهد شد
و قدوس اسرائیل شعاع
که خار و خشن را در روز
سوزانده، به کام خواهد کشید؛
۱۸ شکوه جنگل و رفعت شخص بیمار،
همچون روح نابود خواهد شد؛
در جحش درختان جنگلش چنان
۱۹ و باقیمانده خواهند بود
ستی کودکی آنها را مرقوم تواند
داشت.

باقیمانندگان اسرائیل

۲۰ در آن روز باقیمانندگان اسرائیل
و بازماندگان خاندان یعقوب،
دیگر بر آن که ایشان را زده است
توکل نخواهند کرد.

بلکه بر پیهه، قدوس اسرائیل
خالصانه توکل خواهند نمود.
۲۱ و باقیماندگانی، یعنی باقیمانندگان
یعقوب،

به سوی خدای قدیر بازگشت
خواهند کرد.

۲۲ زیرا هر چند قوم تو، ای اسرائیل، مانند
شنهای دریا باشند،
تنها باقیماندگانی از ایشان بازگشت
خواهند کرد.

هلاکت مقدر است

و به عدالت جاری خواهد کردید.

۲۳ زیرا خداوندگار، خداوند لشکرها،

به طور نهایی و قطعی

در میان تمامی زمین عمل خواهد کرد.

۲۴ بنابراین خداوندگار، خداوند لشکرها

می فرماید:

ای قوم من که در صهیون ساکنید
از اشوریان مهربانید.

انگاه که شما را به چوب بزنند
و چون مصریان عصبای خویش را بر
شما برافروزند؛

۱۲ زیرا پس از اندک ایامی، خشم من پدید
خواهد یافت

و غضب من به نابودی آنان معضوف
خواهد شد.

۱۳ خداوند لشکرها شلاق می بر ایشان
بر خواهد انگیخت.

چنانکه در شکست مدیان بر صحرا
عرب کرد؛

و عصبای او بر دریا خواهد بود.

چنانکه آن را در مصر برافراشت.

۱۴ در آن روز، بار او از دوستان

و یوغ او از کردنتان بر گرفته خواهد
شد؛

و آن یوغ از فریبی شما خواهد
شکست.

۱۵ به غیبت رسیده‌اند.

از مغرور عبور کرده‌اند

و اسباب خویش در مکدماش نهاده‌اند.

۱۶ از گذرگاه عبور کرده، می گویند.

«شب را در جعب به سر بریم.»

رامه بر خود می لرزد

و اهل جعبهٔ شانول، می گریزند.

۱۷ ای دختر جلیم فریاد بر آور!

ای لیشه، گوش فراده!

و هم تو ای عنانوت فقیر!

۱۸ مدمناه در حال فرار است.

و اهل جیم پناه می جویند.

۱۹ همین امروز در نوب توقف خواهند کرد.

و در برابر گوه دختر صهیون، یعنی

گوه اورشلیم.

مشت تکان خواهند داد.

کوسانه و شیر و پرواری با هم به سر
خواهند برد،
و کودکی خردسال آنها را هدایت
خواهد کرد.

کاو با خرس خواهد چرید،
و بچه‌های آنها با هم خواهند
خوابید؛
و شیر چون گاو گاه خواهد خورد.
۱ طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی
خواهد کرد،

و طفل از شیر گرفته‌شده، دست در
لانه افعی فرو خواهد برد.
۲ در تمامی کوه مقدس من
هیچ آسیب و ویرانی نخواهد بود،
زیرا چنانکه آنها دریا را می‌پوشاند،
جهان از شناخت خداوند پر خواهد
شد.

۳ در آن روز، ریشه یسا همچون غلّی برای
قومها بر پا خواهد شد؛ و ملتها به او روی
خواهند آورد، و استراحتگاه او پر جلال خواهد
بود. ۴ در آن روز، خداوندگار دیگر بار دست
خود را دراز خواهد کرد تا باقیمانده‌گان قوم
خویش را از آشور و مصر و فتروس و کوش،
و از عیلام و شنعار و خمات، و از سواحل
دریاها باز آورد.

۵ آری، او برای قومها غلّی بر خواهد
افراشت
و رانده‌شدگان اسرائیل را گرد خواهد
آورد،
و پراکنده‌گان یهودا را از چهارگوشه
جهان جمع خواهد کرد.
۶ حسد افرایم از میان خواهد رفت،
و آنان که در یهودا دشمنی
می‌ورزند، منقطع خواهند شد.

۷ ینک خداوندکار، خداوند لشکرها،
شاخه‌ها را با قدرتی ترسناک قطع
خواهد کرد!
بنده‌فامتان بریده خواهند شد،
و بنده‌مرتبان پست خواهند کردید.
۸ او بوته‌های جنکل را به تیر خواهد برید،
و لبنان در برابر آن پر شکوه خواهد
افتاد.

شاخه‌ای از ریشه یسا

۱ نهانی از کنده یسا سر بر خواهد
آورد.
و شاخه‌ای از ریشه‌هایش میوه
خواهد داد.
۲ روح خداوند بر او قرار خواهد یافت،
روح حکمت و فهم،
روح مشورت و قوت،
روح معرفت و ترس خداوند.
۳ و لذت او در ترس خداوند خواهد بود.
بر حسب آنچه به چشم بیند، داوری
نخواهد کرد
و بر وفق آنچه به گوش شنود، حکم
نخواهد داد؛
۴ بکنه بنیویان را به عدالت داوری
خواهد کرد،
و برای ستم‌دیده‌گان زمین به انصاف
حکم خواهد داد.
جهان را به عصای دهانش خواهد زد،
و شریان را به نفس لبهایش خواهد
کشت.
۵ کمربند او عدالت خواهد بود
و شال کمرش، امانت.
۶ کرک یا بیره سکونت خواهد داشت،
و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید؛

آری، افرایم دیگر به یهودا حسد نخواهد برد،
 و یهودا با افرایم دشمنی نخواهد کرد.
 ۱۳ بلکه بر دامنه‌های فلسطینیان در غرب فرود خواهند آمد،
 و با هم بنی‌مشرق را غارت خواهند کرد.
 دست خویش را بر آدوم و موآب دراز خواهند کرد،
 و عمّونیان از ایشان فرمان خواهند برد.
 ۱۵ خداوند زبانه در بای مصر را به کل نابود خواهد کرد،
 و دست خود را به بادی سوزان بر قرات خواهد کشید.
 او آن را به هفت معبر تقسیم خواهد کرد،
 و مردمان را با نعلین از آن عبور خواهد داد!
 ۱۶ برای باقیمانندگان قوم شاهراهی خواهد بود،
 برای آنان که از آشور برجا مانده باشند،
 چنانکه برای اسرائیل بود
 آنگاه که از سرزمین مصر برآمدند.

ستایش و سپاس

۱۲ در آن روز خواهی گفت:
 «خداوند! تو را سپاس می‌گویم،
 زیرا هر چند بر من غضبناک بودی،
 اما غضبت برگردانیده شده،
 مرا تسلی می‌دهی.
 ۱ اینک خداست نجات من؛
 بر او توکل کرده، نخواهم ترسید.

زیرا خداوند بیهوده قوت و سرود من است؛
 او نجات من گردیده است!
 ۲ پس با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید،
 و در آن روز خواهید گفت:
 «خداوند را سپاس گوئید،
 و نام او را بخوانید؛
 کارهای او را در میان قومها بشناسانید،
 و اعلام کنید که نام او متعال است!
 ۳ برای خداوند بسزایید، زیرا کارهای عظیم کرده است؛
 باشد که این در تمامی جهان معروف گردد.
 ۴ ای که در صهیون ساکنی، فریاد برآور و بانگ شادی سر ده،
 زیرا که قدوس اسرائیل در میان شما عظیم است.»

داوری بر بابل

۱۳ وحی درباره بابل که اشعیا پسر اموص دید:
 ۱ بیرقی بر کوهی بی‌درخت بر پا کنید؛
 آواز خود را به جانب ایشان بلند نمایید.
 با دست اشاره کنید،
 تا به دروازه‌های نجبا داخل شوند.
 ۲ من خود به برکزدگان خویش فرمان دادم،
 و جنگاورانم را که با افتخار وجد می‌کنند،
 به جاری ساختن غضبم فرا خوانده‌ام.

* ۱۵:۱۱ در عبری: "نهر"، که منظور رود قرات است.

* ۲:۱۲ در عبری: "بانه".

- ۱ صدای همه‌همه بر کوهها،
 بسان غوغای جماعتی عظیم،
 صدای غوغای ممالک،
 غوغای قومهایی که کرد هم آمده
 باشند.
 خداوند لشکرها،
 لشکر را برای جنگ سان می‌بیند.
 سان از سرزمین دوردست
 و از فراسوی افق می‌آید؛
 خداوند با اسلحه خشم خود می‌آید
 تا تمامی زمین را ویران کند.
- ۲ شیون کنید، زیرا که روز خداوند
 نزدیک است،
 و مانند هلاکتی از جانب قادر مطلق
 می‌آید.
 زمین رو همه دستها سست خواهد
 شد،
 و دنیای همگان کداخته خواهد
 گشت.
 وحشت ایشان را فرو خواهد گرفت،
 و درد و عذاب بر ایشان عارض
 خواهد شد؛
 همچون زنی که می‌زاید، درد
 خواهند کشید.
 با چهره‌هایی برافروخته،
 بی‌هت زده یکدیگر را خواهند
 نگریست.
- ۳ ینک روز خداوند می‌آید!
 روز قساوت، غضب و خشم آتشین،
 تا جهان را ویرانه‌ای سازد
 و کنه‌کاران را از میانش هلاک کند.
 برستی که ستارگان آسمان و صور
 فلکی شان،
 روشنایی خود را نخواهند داد؛
- ۴ آفتاب در وقت طلوع خود تاریک
 خواهد شد،
 و ماه نور خود را نخواهد تابانید.
 "آری، من جهان را به سبب شرارتش،
 و بدکاران را به سبب تقصیرشان سزا
 خواهم داد.
 غرور متکبران را زائل خواهم کرد،
 و نخوت ستمگران را پست خواهم
 ساخت.
 "آدمیان را از زر خالص،
 و انسانها را از طلای اوفیر کمیاب‌تر
 خواهم ساخت.
 "پس آسمانها را به لرزه در خواهم آورد،
 و زمین از جای خود خواهد جنبید،
 به هنگام غضب خداوند لشکرها
 و در روز حدت خشم او!
 "هر کس همچون غزال رانده شده،
 و گله‌ای که کسی آن را جمع نکند،
 به سوی قوم خود توجه خواهد کرد،
 و به سرزمین خویش خواهد گریخت.
 "هر که یافت شود به نیزه کشته خواهد
 شد،
 و هر که گرفتار آید به شمشیر خواهد
 افتاد.
 "کودکان آنها در برابر چشمشان بر زمین
 کوفته خواهند شد؛
 خانه‌هایشان تاراج و همسرانشان
 بی‌عصمت خواهند گشت.
- ۵ اینک من مادها را بر آنان بر خواهم
 انگیخت،
 که نقره را به چیزی نمی‌شمارند و به
 طلا رغبتی ندارند.
 "کمانهایشان مردان جوان را بر زمین
 خواهد دوخت؛

آورد. ایشان اسیر کنندگان خود را اسیر خواهند ساخت. و بر آنان که بر ایشان ستم روا داشتند، حکم خواهند داد.

۲ در آن روز که خداوند تو را زرد و پریشانی و بندگی طاقت فرسا که بر تو می‌نهدید را حتی بخشسد، به طعنه درباره پادشاه بابل خواهی گفت:

۳ «چگونه آن ظالم از میان رفت.

و وقاحت او به پایان رسید!

۴ خداوند عصای شیرین

و چوکان حاکمان را شکسته است:

۵ که خشمگینانه قومها را بی وقته

می زدند.

و غضبناکانه با ازار بی امان بر متبه

حکم می‌رانند.

۶ زمین سراسر آسوده و آرام است.

و مردم به آواز بلند می‌سرایند.

۷ صنوبرها و سروهای آزاد نینان

از تو به وجد آمده، می‌گویند:

۸ «از زمانی که تو پست شدی،

هیچ چوب‌بری به بریدن ما نیامده

است.»

۹ هاوییه در پایین به جنبش در آمده است

تا چون بیانی به استقبالت بشتابد.

۱۰ ارواح مردگان را برای خوشامدگویی تو

بیدار می‌سازد.

۱۱ جمله آنان را که رؤسای زمین بودند:

۱۲ آنان را که پادشاهان قومها بودند.

۱۳ جمله‌ای از تخت‌هایشان به پا

می‌دارد.

۱۴ آنان همگی خطاب به تو خواهند گفت

۱۵ «تو نیز چون ما ضعیف کشته‌ای!

تو نیز مانند ما شده‌ای!»

بر اطفال رحم نخواهند کرد.

و چشمشان بر کودکان شفقت

نخواهد داشت.

۱۶ و بابل که جلال ممالک

و مایه فخر کلدانیان است،

همچون سُدوم و عموره

به دست خدا واژگون خواهد گردید.

۱۷ دیگر هرگز آباد نخواهد شد،

و نسل اندر نسل مسکون نخواهد

گردید.

۱۸ اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد،

و شبانان گله‌های خویش را در آنجا

نخواهند خوابانید.

۱۹ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند

خوابید،

و خانه‌های ایشان از حیواناتی که

زوزه می‌کشند پر خواهد شد.

۲۰ شترمرغان در آنجا ساکن خواهند شد.

و دیوها در آنجا خواهند رقصید؛

۲۱ گفتارها در قلعه‌هایش صدا خواهند زد،

و شغالان در قصرهای باشکوهش

زوزه خواهند کشید.

زمان او به‌زودی فرا خواهد رسید،

و روزهایش بیش از این نخواهد پایید.

۲۲ زیرا خداوند بر یعقوب رحم

خواهد کرد. او دیگر بار اسرائیل

را برگزیده، ایشان را در زمینشان قرار خواهد

بخشید. غریبان بدیشان پیوسته، خود را به

خاندان یعقوب خواهند چسباند. قومها ایشان

را برگرفته، به مکان خودشان خواهند آورد.

و خاندان اسرائیل آنان را در زمین خداوند

همچون غلام و کنیز به ملکیت در خواهند

* ۱۳: ۲۱ یا «دیوهای ترنما» (نگاه کنید به لاویان ۱۷: ۲۰، تواریخ ۱۱: ۱۵؛ مکاشفه ۲: ۱۸) و «تارهای وحشی».

* ۱۴: ۴ یا: «خشم». اخذ از نسخه ترجمه یونانی هفتادتنان و طومارهای دریای مرده؛ نسخه سنی نامشخص است.

* ۱۴: ۹ «کور» یا «عالم اموات»، در عبری «تنول»؛ همچنین در ایالت ۱۱ و ۱۵.

هر یک در قبر خویش می‌خسبند،
 ۱۴ اما تو چون شاخه‌ای منفور
 و لاشه‌ای لگدمال شده هستی!
 از قبر خود بیرون افکنده
 و به کُشتگان پوشانده شده‌ای،
 کشتگانی که به شمشیر دریده شده،
 و تا به سنگهای گودال فرو رفته‌اند.
 ۱۵ همچون شاهان به خاک سپرده نخواهی
 شد،
 زیرا سرزمینت را ویران کرده‌ای،
 و قوم خویش را کشته‌ای.

«از فرزندان شیران هرگز یاد نخواهد
 شد؛
 ۱۶ پس برای پسرانش کشتارگاهی مهیا
 سازی،
 به سبب تقصیر پدران ایشان،
 مبادا برخیزند و جهان را به تصرف
 درآورند،
 و زمین را از شهرها پر سازند.»

۱۷ خداوند لشکرها می‌فرماید: «من بر ضد
 ایشان بر خواهم خاست، و نام و باقیماندگان
 و نسل و اخلاف را از بابل منقطع خواهم
 ساخت؛» این است فرموده خداوند. ۱۸ خداوند
 لشکرها می‌فرماید: «من آن را از آن جغدان
 ساخته، به باتلافها بدل خواهم کرد و به
 جاروب ویرانی خواهم رُفت.»

وحی بر ضد آشور

۱۹ خداوند لشکرها چنین قسم خورده است:
 «به یقین آنچه قصد کرده‌ام واقع خواهد
 شد،
 و آنچه تدبیر نموده‌ام عملی خواهد
 گردید.»

شوکت تو و نوای چنکهایت،
 به هاویه فرود آورده شده است.
 زیر انداز تو حشراتند،
 و روی اندازت کرمها.
 ۲۰ ای ستاره صبح، ای پسر فجر،
 چگونه از آسمان فرو افتاده‌ای!
 ای که ملتها را دلیل می‌ساختی،
 چگونه خود بر زمین افکنده شده‌ای!
 ۲۱ در دل خود می‌گفتی:
 «به آسمان صعود خواهم کرد،
 و تخت خود را فراتر از ستارگان
 خدا خواهم افراشت؛
 بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد،
 بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛»
 ۲۲ به فراز بلندبهای ابرها صعود خواهم
 کرد،
 و خود را مانند آن متعال خواهم
 ساخت. ۲۳
 ما به هاویه پایین آورده شدی،
 و به اعماق گودال فرود آمدی.
 ۲۴ آن که تو را بیند بر تو خیره خواهند
 نگرست،
 و در بازهات چنین خواهند اندیشید:
 «تیا این همان است که جهان را به لرزه
 درمی‌آورد،
 و ممالک را می‌جنبانید؟
 همان که دنیا را به بیابان برهوت بدل
 کرده
 و شهرهایش را منهدم ساخته بود،
 و اسیران خویش را از بازگشت به
 خانه‌هایشان باز می‌داشت؟»
 پادشاهان قومه‌ها جملگی در شکوه و
 جلال

زیرا که از جانب شمال ویرانی می‌آید،
و در صفوف وی کسی عقب نمی‌ماند.

«پس فرستادگان آن قوم را چه پاسخ باید داد؟
«خداوند صهیون را بنیان نهاده است.
و ستعدیدگان قوم او در آن پناه خواهند گرفت.»

وحی بر ضد موآب

وحی دربارهٔ موآب: **۱۵**
براستی که 'غار' موآب یک شبه ویران گشته.
و نابود شده است!
براستی که 'قبر' موآب یک شبه ویران گشته.
و نابود شده است!

'او به بتکده و به 'دیبون' برآمده است.
به آن مکانهای بلند. تا بگرید.
موآب برای 'نیو' و 'میدبا' شیون می‌کند.

سرها همه تراشیده،
و ریشها کنده شده است.
"در کوچه‌ها پلاس در بر دارند.
و بر باهها و در میداین.
همگان شیون کتان اشک می‌ریزند.
"حشبون" و "العاله" فریاد برمی‌آورند:
و آوازشان تا یاهصن به گوش می‌رسد.

از این رو مردان مسلح موآب فریاد بلند سر می‌دهند.
و جانهایشان در ایشان می‌لرزد.
دل من برای موآب فریاد برمی‌آورد:
برای فراریانش که تا 'اصوعر' و
'عجالت شلیشیا' یافت می‌شوند.
زیرا که از سر بلایی 'لوحیت' گریز
بالا می‌روند

^{۲۵} آشور را در سرزمین خود در هم
خواهم کوفت،
و او را بر کوههایم لگدمال خواهم
کرد.
یوغ او از ایشان رخت بر خواهد بست،
و بار او از دوششان برداشته خواهد
شد.»

^{۲۶} این است تدبیری که برای تمامی جهان
اندیشیده شده است،
و این است دستی که بر تمامی قومها
دراز شده است.
^{۲۷} زیرا خداوند لشکرها تدبیر کرده است،
پس کیست که آن را باطل سازد؟
دست اوست که دراز شده است،
پس کیست که آن را برگرداند؟

وحی بر ضد فلسطین

^{۲۸} در سالی که آحاز پادشاه مرد، این وحی
نازل شد:

^{۲۹} ای همهٔ شما فلسطینیان،
شادی مکنید از اینکه چوبی که شما
را می‌زد، شکسته است؛
زیرا که از ریشهٔ مار، افعی بیرون
خواهد آمد،
و میوهٔ آن، مار زهردار جهنده خواهد
بود.
^{۳۰} نخست زادگان بینوایان خواهند چرید،
و نیازمندان در امنیت خواهند
خوابید،
اما من ریشهٔ تو را به قحطی خواهم
خشکانید،
و باقیماندگان کشته خواهند شد.
^{۳۱} ای دروازه شیون کن، و ای شهر فریاد
برآور!
ای همهٔ شما فلسطینیان، از ترس
قالب تهی کنید!

و در راه حورونایم فریاد نابودی
برمی آورند.
انتهای نعیریم خشکیده،
و غلفها خشک شده است؛
گیاهان نابود گشته،
و هیچ چیز سبز باقی نمانده است.
از این رو دولتی را که به دست
آورده اند
و آنچه را که اندوخته اند،
از راه وادی بیدها خواهند برد.
زیرا که فریادی در سرحدات موآب
طنین انداز است؛
شیونشان تا به الجالیم^۱
و زاری شان تا به نعیرالیم رسیده است.
زیرا انبهای دیمون^۲ آکنده از خون
است؛
زاترو که من بدتر از این را بر دیمون
نازل خواهم کرد؛
یعنی بر فراریان موآب و باقیماندگان آن
سرزمین،
شیری کسبل خواهم داشت.
برهها را از سلاح، از راه بیابان،
خدمت حاکم ولایت،
به گوه دختر صهیون بفرستید.
دختران موآب^۳
در معبرهای ارنون،
همچون پرندگان آواره
و جوجه های رانده شده اند.
مشورت دهید!
به انصاف حکم نمایید!
سایه خویش را در کرماگرم ظهر

همچو شب بر ما بگسترانید!
رانده شدگان را پنهان کنید،
و فراریان را تسلیم نمایید!
بگذارید رانده شدگان موآب در میان
شما غربت گیرند؛
ایشان را از چشمان آن هلاک کننده
مخفیگاه باشید!^۴
به یقین ستمگر معحو خواهد شد،
هلاکت پایان خواهد پذیرفت،
و پایمال کننده از زمین برچیده
خواهد گشت.
آنگاه تختی به محبت بر پا خواهد شد،
و بر آن کسی با وفاداری در خیمه^۵
داوود جلوس خواهد کرد
که داوری کند و انصاف را بجوید و
عدالت را بشتاباند.
از غرور موآب شنیده ایم^۶
که براستی چه مغرور است!
از وقاحت و غرور و تکبر او شنیده ایم!
فخر او را اساسی نیست.
پس موآب برای موآب شیون کند!
همگی آنان شیون کنند!
برای نانهای کشمش قیر حاریست^۷
در کمال در ماندگی ناله کنید!
زیرا که مزارع حبشون^۸ خشکیده،
و تاکستانهای سیمه^۹ پژمرده شده است.
سروران قومها تاکهایش را شکسته اند،
تاکهایی را که تا به تعزیر^{۱۰} می رسید،
و تا به بیابان پراکنده بود؛
جوانه هایش در همه جا گسترده بود،
و از دریا نیز می گذشت!

۱۶

۱- ۹:۱۵ در متون مازورنی "دیمون" آمده است اما در طومارهای در پانی مرده، برخی نسخه های ترجمه یونانی هفتاد و نه تن
و نیز ترجمه و نکیت "دیمون" آمده است.
۲- ۸:۱۶ در رؤسای قومها بهترین تاکها را انکد مال کرده اند؛ ترجمه احتمالی دیگر: «(شراب) تاکهایش رؤسای قومها را
سین می زد (است می کرد)».

۹ که خواهند خوابید و کسی آنها را نخواهد ترسانید.
 ۱۰ برج و بارو از افرایم ناپود خواهد شد، و سلطنت از دمشق، و باقیمانده‌کان آرام
 مانند جلال بنی اسرائیل خواهند بود؛
 این است فرموده‌ی خداوند لشکرها.

۱۱ در آن روز جلال یعقوب بی فروغ خواهد شد،
 و فریبی تنش آب خواهد کشت،
 ۱۲ همچون زمانی خواهد بود که دروگر غله را کرد می آورد،
 و خوشه‌ها را به دستان خویش می درود؛
 مانند زمان خوشه‌چینی در وادی رفائیم.

۱۳ همچون روزی که درخت زیتون را می تکانند،
 دانه‌هایی چند بر آن باقی خواهد ماند؛
 دو یا سه دانه زیتون بر بالاترین شاخه‌ها،
 چهار یا پنج دانه بر شاخه‌های پیرا؛
 این است فرموده‌ی بیهوه، خدای اسرائیل.

۱۴ در آن روز انسان به آفریدگار خود خواهد نگرینست، و به جانب قدوس اسرائیل نظر خواهد کرد.
 او دیگر به مذبحهایی که به دست خود ساخته است نخواهد نگرینست، و به اشیره‌ها و مذبحهای بخور که به نکشتن خود ساخته است، نظر نخواهد افکند.

۱۵ در آن روز شهرهای مستحکم ایشان مانند اماکن متروک در درختستانهای اموریان خواهد بود که آنها را به سبب بنی اسرائیل نهادند، آری، آنها یکسره ویرانه‌ای خواهند بود.

۹ از این رو من نیز با گریه 'یعزیر' بر تاکستانهای 'سبمه' خواهم گریست، ای 'جشبون' و ای 'العاله'،
 من شما را به اشکهایم سیراب خواهم کرد،
 زیرا که از محصول میوه و حصاد غله شما، گلبانگ رخت بر بسته است.
 ۱۰ شادی و سرور از باغ و بستان برچیده شده، و در تاکستانها نه کسی سرود می خواند، نه کسی بانگ درمی دهد؛
 دیگر کسی انگور در چرخشتها به پای نمی افشرد،
 و من فریاد شادی را خاموش ساختم،
 ۱۱ از این رو، احشای من همچون بربط برای مواب می نالد،
 و اعماق وجودم، برای 'قیرحارس'؛
 ۱۲ آنگاه که مواب حضور یابد،
 و خود را در مکان بلند خسته سازد،
 آنگاه که برای دعا به عبادتگاه خویش بیاید،
 کامیاب نخواهد شد.
 ۱۳ این است کلامی که خداوند در گذشته درباره‌ی مواب گفت. "اما اکنون خداوند می گوید: «در عرض سه سال، بر حسب سالهای کارگر روزمزد، جلال مواب با وجود جمعیت انبوهش، محقر خواهد شد، و باقیمانده‌ی گانش اندک و ناتوان خواهند بود.»

وحی درباره‌ی دمشق

۱۷ وحی درباره‌ی دمشق:
 هان، دمشق دیگر شهری نخواهد بود،

بلکه به توده‌ی ویرانی بدل خواهد شد.
 ۱ شهرهای 'عروعیر' متروک کشته،
 به جهت کله‌ها خواهد بود،

* ۸: ۱۷ "اشیره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود؛ همچنین در باب ۲۶.

* ۹: ۱۷ یا: "در درختستانها و مکانهای بلند".

۱ که ایلیجیان خود را بر زورقهایی از نی،
 بر آبها کسپیل می دارد.
 بروید، ای فرستادگان تیزپا،
 نزد قومی بلندقامت و بی مو،
 که دور و نزدیک از آنان در هراسند؛
 که زور آورند و مظفر،
 و سرزمینشان به نهرها منقسم است.
 ۲ ای همهٔ مردم جهان،
 ای شما ساکنان زمین،
 چون بیرقی بر کوهها افراشته شود،
 بدان بنگرید!
 و چون شیپوری به صدا درآید،
 بدان گوش سپارید!
 ۳ زیرا خداوند به من چنین گفته است:
 «من خاموش خواهم ماند
 و از مکان خود نظر خواهم کرد،
 همچون حرارت سوزان روز،
 و چون ابر شبنم دار در گرمای حصاد.»
 ۴ زیرا که پیش از حصاد، چون شکوفه
 تمام شود
 و کُل به انگور رسیده بدل گردد،
 شاخه‌های کوچک را با داس هرس
 خواهد برید
 و شاخه‌های منشعب را قطع کرده، به
 دور خواهد افکند.
 ۵ آنها برای پرندگان شکاری کوهساران،
 و وحوش زمین وانهاده خواهد شد؛
 پرندگان، تابستان را به خوردن آنها
 خواهند گذرانید،
 و جانوران، زمستان را.
 ۶ پس در آن هنگام، قومی بلندقامت و بی مو
 که دور و نزدیک از آنان در هراسند، قومی
 که زور آورند و مظفر، و سرزمینشان منقسم
 به نهرهاست، برای خداوند لشکرها هدایا

زیرا که تو خدای نجات خویش را از
 یاد برده‌ای
 و صخرهٔ پناهگاه خویش را به یاد
 ندی آوری.
 پس هر چند نهالهای دلپذیر غرس کنی
 و موههای بیکانکان را بکاری،
 و هر چند در همان روز که آنها را
 غرس می کنی، نموشان دهی،
 و همان صبح که آنها را می کاری، به
 شکوفه‌شان آوری،
 محصولات در روز ناخوشی و درد بی درمان
 یکسره زایل خواهد شد.

۷ وای از خروش قومهای بسیار،
 که چون دریای خروشان می خروشدند!
 وای از غرش ملتها،
 که چون آبهای بسیار می غرند!
 ۸ هر چند ملتها چون آبهای خروشان به
 خروش آیند،
 چون بر ایشان عتاب زند، به جاهای
 دور خواهند کریخت:
 چون گاه که در برابر باد بر کوهها رانده
 شود،
 و چون غبار در برابر کردباد!
 ۹ اینک شامگاهان هراس می آفرینند،
 ما هنوز سپیده نرزه که اثری از ایشان
 نخواهد بود!
 ۱۰ ری. این است نصیب تاراج کنندگان ما،
 و قسمت آنان که غارتمان می کنند.

وحی دربارهٔ کوش

وای بر سرزمین آوای بالها،
 که فراسوی نهرهای کوش
 است؛



خواهند آورد. و این هدایا به کوه صهیون، یعنی به مکانی که نام خداوند لشکرها بر آن است، آورده خواهد شد.

وحی درباره مصر

۱۹

وحی درباره مصر:
هان، خداوند سوار بر ابری تیزرو
به مصر می آید.
بتهای بی ارزش مصر از حضور او به
لرزه درمی آیند
و دلهای مصریان در درون ایشان
گداخته می شود.
۲ «من مصریان را به ضد مصریان
بر خواهم انگیزت:
برادر با برادر،
همسایه با همسایه،
شهر با شهر
و مملکتی با مملکت دیگر خواهند
جنگید.

۳ مصریان قالب تهی خواهند کرد،
و من مشورت‌های ایشان را مغشوش
خواهم ساخت.
از بت‌های بی ارزش و ارواح مردگان
مشورت خواهند خواست،
از احضارکنندگان ارواح و فالگیران.
۴ من مصریان را به اربابی ستمگر تسلیم
خواهم کرد،
و پادشاهی بی رحم بر آنان حکم
خواهد راند.»
این است فرموده خداوندگار، خداوند لشکرها.

۵ آبهای نیل خشک خواهد شد،
و بستر رود از فرط خشکی ترک
خواهد خورد.

نهرها متعفن خواهد شد،
و جویبارهای مصر رو به کاستی
نهاده، خشک خواهد گردید.
و نی و بوریا پژمرده خواهد شد.
۶ گیاهان کناره نیل،
تا به دهانه رود،
و کشتزارهای جواران
همگی خشک شده و از باد رانده
کشته، نابود خواهند شد.
۷ ماهیگیران و همه انانی که قلاب در نیل
می افکنند
ماتم و شیون خواهند کرد،
و آنان که تور در آبها می گستراند،
به حسرت خواهند نشست.
۸ آنها که با کتان شانه زده کار می کنند
خجل خواهند شد،
و آنها که پارچه‌های سفید می ریسند
نومید خواهند کشت.
۹ بافندگان دلسرد
و کارگران مزدبگیر دل‌مرده خواهند
شد.
۱۰ برآستی که صاحب‌نصبان صوغن
جملگی نادانند،
و مشاوران خوردمند فرعون مشورت
ابلهانه می دهند.
پس چگونه به فرعون می گویند:
«من از جمله حکمایم
و از سلاله پادشاهان قدیم»؟
۱۱ مردان حکیم تو اکنون گجایند
تا تو را بگویند
که خداوند لشکرها
بر ضد مصر چه تدبیر کرده است.

* ۱۹:۵ در عبری: "دویا".
* ۱۲:۱۹ منظور "فرعون" است.

فریاد بر آورند، او نجات‌دهنده و مدافعی برای ایشان خواهد فرستاد و رهایی‌شان خواهد داد. "پس خداوند خود را بر مصریان خواهد شناسانید، و ایشان در آن روز خداوند را خواهند شناخت. آنان او را با قربانیها و هدایا خواهند پرستید، و برای خداوند نذر کرده، به آن وفا خواهند نمود." خداوند مصریان را خواهد زد؛ او آنان را خواهد زد و سپس شفا خواهد داد. آنان به سوی خداوند بازگشت خواهند کرد، و او فریاد التماس ایشان را خواهد شنید و شفای‌شان خواهد داد.

"در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود. آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت، و مصریان با آشوریان عبادت خواهند کرد." در آن روز، اسرائیل متحد سوّم با مصر و آشور خواهد شد، و این سه در جهان مایه برکت خواهند بود.^{۲۵} و خداوند لشکرها ایشان را برکت داده، خواهد گفت: «قوم من مصر، و صنعت دستم آشور، و میراثم اسرائیل مبارک باشند.»

نبوّت درباره مصر و کوش

۲۵ در سالی که سردار اعظم، که از سوی سرگن پادشاه آشور فرستاده شده بود، به اشدود آمد و با آن جنگ کرده، تسخیرش کرد. در آن زمان خداوند با اشعیا فرزند اموص سخن گفت و بدو فرمود: «برو، پلاس از کمر و پای‌افزار از یاهایت بیرون کن!» پس اشعیا چنین کرد و عریان و پابره‌نه راه می‌رفت. آنگاه خداوند فرمود: «چنانکه خادم من اشعیا سه سال عریان و پابره‌نه راه رفته است تا نشانه و علامتی بر ضد مصر و کوش^{۲۶} نباشد، به

بزرگان مصر^{۲۷} جاهل کشته‌اند و رؤسای ممفیس فریب خورده‌اند؛ سرکردگان قبایل مصر به کمرهای‌اش کشانده‌اند!

خداوند روح سرکیچه در اندرونشان ریخته است، و آنان مصریان را در همه کارهایشان گمراه می‌سازند؛ ایشان همچو مستانی کشته‌اند.

که در قی خود افتان و خیزان می‌روند. نه سر و نه دم، نه نخل و نه نی،

برای مصر هیچ نتواند کرد.

در آن روز مصریان مانند زنان خواهند بود. آنان از حرکت دستی که خداوند لشکرها بر ضد ایشان به حرکت درمی‌آورد، بر خود خواهند لرزید. اسرزمین یهودا موجب وحشت مصر خواهد شد؛ و به‌خاطر تدبیری که خداوند لشکرها بر ضد ایشان اندیشیده است، هر که نام یهودا را بشنود لرزه بر اندامش خواهد افتاد.

در آن روز پنج شهر در مصر به زبان کنعانیان سخن خواهند گفت، و برای خداوند لشکرها سوگند وفاداری یاد خواهند کرد. و یکی از این شهرها، شهر آفتاب خوانده خواهد شد.

در آن روز در قلب سرزمین مصر مذبحی برپا خواهد شد و در مرز آن ستون یادبودی برای خداوند خواهد بود، و آن نشانه و شهادتی برای خداوند لشکرها در سرزمین مصر خواهد بود. پس آنگاه که ایشان از دست ستم‌کنندگان خویش به درگاه خداوند

^{۲۵} ۱۳:۱۹ در عبری: "کوش".

^{۲۶} ۱۳:۱۹ در عبری: "سنگ زاویه".

^{۲۷} ۱۸:۱۹ در برخی دست‌نوشته‌های ماژوریتی، طومارهای دریای مرده و در ترجمه والکیت چنین است: ولی در بسیاری دیگر از دست‌نوشته‌های ماژوریتی: "شهر هلاکت" آمده است.

^{۲۸} ۳:۲۰ مطلقه‌ای که حبشه امروزی در آن است.

همین‌گونه پادشاه آشور اسیران مصر و تبعیدیان کوش را، از پیر و جوان، پابرهنه و غریبان و برهنه‌باشن خواهد برد تا مایه شرمساری برای مصر باشد. ^۵ و ایشان به سبب کوش که امید ایشان و مصر که فخر ایشان است، پریشان و شرمسار خواهند شد. ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: "بنگرید بر سر امید ما که به جهت اعانت و رهایی از دست پادشاه آشور بدان گریختیم، چه آمده است! پس حال چگونه توانیم گریخت؟"^۶

وحی دربارهٔ بابل

۲۱ وحی دربارهٔ بیابان کنار دریا: چنانکه گردباد در سرزمین نکب سخت می‌وزد، او نیز از بیابان، از دیار وحشت، خواهد آمد. ^۱ رؤیایی سخت بر من آشکار گشته است: خیانت پیشه خیانت می‌ورزد و هلاک‌کننده هلاک می‌کند. ای عیلامیان برآیید، و ای مادیان محاصره کنید! من به همهٔ ناله‌هایی که او سبب گردیده، پایان خواهم داد. ^۲ از این رو کمرم از درد آکنده است، دردی همچون درد زن زانو مرا فرو گرفته است. از آنچه می‌شنوم مدهوش گشته‌ام، از آنچه می‌بینم پریشان شده‌ام. ^۳ ذهن من مغشوش گشته، و از ترس به خود می‌لرزم. شبی که شوق آن داشتم،

وحشت برآیم به ارمغان آورده است. ^۴ سفره را مهیا کرده و فرشها را گسترانیده‌اند؛ و به خوردن و نوشیدن مشغولند. ای سرداران به پا خیزید! سپرها را روغن زنید! ^۵ زیرا که خداوند کار به من چنین گفته است: «برو، دیدبانی بکمار تا آنچه را می‌بیند، اعلام کند. ^۶ انگاه که اوابه‌ها را ببیند، که اسبان جفت جفت آنها را می‌کشند، و سواران را ببیند، که بر الاغان و شتران می‌آیند، در آن هنگام هوشیار باشد. آری بسیار هوشیار باشد! ^۷ انگاه دیدبان فریاد برآورد: «ای سرورم، روزها بی‌وقفه بر دیدبانکه ایستاده، و شبها یکسره بر جایگاه خود برقرار بوده‌ام. ^۸ هان این را بنگرید! از ایدرانی با جفتی اسب می‌آید. و او در پاسخ گفت: «سقوط کرد! سقوط کرد! بابل سقوط کرد! ^۹ تمثالهای خدایانش را جملگی بر زمین افکنده و خرد کرده‌اند! ^{۱۰} ای قوم من که همچو خرمن کوبیده شدید، من آنچه را که از خداوند شنیده‌ام، شنیده‌ام.

* ۲:۲۱ منظور بابل است.

* ۸:۲۱ در نسخهٔ طومارهای دریای مرده چنین است: در نسخ ما، ورتی: «شیر».

وحی درباره اورشلیم

۲۲ وحی درباره وادی رؤیا:
اکنون تو را چه شده است

که همگی بر بامها برآمده‌اید؟
ای شهر پر غوغا!

ای شهر غلغله و شادمانی!
کشتگان کشته شمشیر نیستند،
و در جنگ از پا در نیامده‌اند.

رهبران با هم گریخته‌اند،
و بی آنکه تیری از کمان رها شود،
اسیر گشته‌اند.

همه شما که یافت شدید، با هم اسیر
گشتید.

هر چند به دور دستها گریختید!
از این رو گفتم: «نگاه خویش از من
برگیرید،

تا به تلخی بگریم!
درباره نابودی قوم عزیزم،
مکوشید تسلایم دهید!»

۳ زیرا که خداوند گار، خداوند لشکرها را
روزی است:

روز غوغا و لگدمال شدن و
پیشان‌حالی
در وادی رؤیا.

روز فرو ریختن دیوارها،
روز فریاد کمک بر آوردن نزد کوهها.
عیلام ترکش برگرفته،

با اربابان و سوارانش،
و 'قیر' سپر برهنه ساخته است.
بهترین وادیهایت از اربابها پر گشته،

و سواران نزد دروازه‌هایت
صف‌آرایی کرده‌اند:

نچه را که از خدای اسرائیل شنیده‌ام،
بر شما اعلام می‌دارم.

وحی درباره آدوم

وحی درباره دومه:

کسی از سعیر^۱ به من ندا می‌کند:

ای دیدبان، از شب چقدر باقی است؟
ای دیدبان، از شب چقدر باقی
است؟^۲

۳ دیدبان پاسخ می‌دهد:

صبح می‌آید،
اما شب نیز.

و اگر می‌خواهید باز برسید،
دیگر بار باز گشته، برسید.^۴

وحی درباره عربستان

۵ وحی درباره عربستان:

ای کاروانهای 'دانیان'

که در بوته‌زارهای عربستان اتراق
می‌کنید.

۶ از برای تشنگان آب بیاورید؛
و ای ساکنان سرزمین 'تیما'،
با خوراک به دیدار اوارکان بروید.

۷ زیرا آنان از گزند شمشیر،
از شمشیر برهنه گریخته‌اند؛
و از کمان کشیده،
و از سختی جنگ.

۸ زیرا خداوند به من چنین گفته است:
در مدت یک سال، بر حسب سالهای کارگر
روزه‌برد، تمامی جلال قیادار زایل خواهد شد.
و از کمانداران جنگاور قیادار، جز تنی چند
باقی نخواهند ماند، زیرا که بیهوه خدای اسرائیل
چنین فرموده است.^۹

^۱ ۱۱:۲۱ و رُفّه "دومه" یا "دوم" است. و به معنی "سگوت" است.

^۲ ۱۱:۲۱ که دیگری است یعنی "دوم".

^۳ ۲:۲۲ در عبری "دختر فیه من".

۸ او پوشش دفاعی یهودا را برگرفته است.

در آن روز شما به اسلحه کاخ جنگل نظر کردید^۹ و دیدید که در شهر داوود رخنه‌ها بسیار است. شما در حوض پایینی آب گرد آوردید^{۱۰} و عمارتهای اورشلیم را شمردید و خانه‌ها به جهت مستحکم کردن حصار شهر ویران کردید.^{۱۱} بین دو دیوار، مخزنی برای آب حوض قدیمی ساختید، اما به سازه‌ی اورشلیم نظر نیفکندید و به کسی که از دیرباز آن را بنا کرد، توجه نکردید.

۱۲ خداوند گار، خداوند لشکرها،

در آن روز شما را خواند تا بگریید و شیون کنید،

و موهای خویش بر کنید و پلاس بپوشید.

۱۳ اما حال ببینید چه جشن و سروری بر پاست!

گاو و گوسفند ذبح می‌کنید،

گوشت می‌خورید و شراب می‌نوشید!

می‌گویید: «بیایید بخوریم و بنوشیم،

زیرا فردا می‌میریم.»

۱۴ پس خداوند لشکرها این را در گوش من منکشف کرده است: «این گناه تا روز مرگتان نیز کفاره نخواهد شد.» آری، این است فرموده‌ی خداوند گار، خداوند لشکرها.

۱۵ خداوند گار، خداوند لشکرها چنین

می‌فرماید: «نزد این مباحث، یعنی نزد شبنا

ناظر کاخ سلطنتی برو و به او بگو:» تو را در

اینجا چه کار است و چه کسی به تو اجازه

داده است در این مکان از برای خود قبری

بتراشی؟ که در این جایگاه بلند برای خود

آرامگاه سازی و مسکنی از برای خویش در

صخره بتراشی؟

۱۶ «هان، ای مرد زودآور، خداوند تو را

به شدت به جایی دور پرتاب خواهد کرد، و

تو را محکم خواهد گرفت^{۱۷} و دور خواهد

چرخانید و همچون کویی به سرزمینی پهنآور

خواهد افکند. تو در آن سرزمین خواهی مرد،

و اوابه‌های پرشکوهت در همان جاها خواهد

شد: ای که مایه‌ی ننگ خانه‌ی سرورت هستی!

۱۸ من تو را از مقامت خلع خواهم کرد، و تو را

منصبت به زیر افکنده خواهی شد.

۱۹ در آن روز، من خادم خویش ایدیم،

فرزند حلقیا، را فرا خواهم خواند^{۲۰} و پسر هن

تو را به او پوشانیده، شسالتو را بر کمرش

خواهم بست و اقتدار تو را بدو خواهم بخشید،

و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهود را پادش

خواهد بود. من کلید خانه‌ی داوود را بر دوش

او خواهم نهاد. آنچه او بکشد کسی نتواند

بست، و آنچه او ببندد کسی نتواند گشود.^{۲۱} من

او را مانند میخ در جایی محکم خواهم کوبید،

و او کرسی جلال برای خاندان پدرش خواهد

بود. تمام می جلال خاندانش را از فرزندان و

نونهالان گرفته تا تمامی ضرروف کوچک، از

کاسه‌ها تا همه‌ی تنگها، بر او خواهند آویخت.

۲۲ خداوند لشکرها می‌فرماید: در آن روز، من

میخ که در مکانی محکم کوبیده شده بود،

از جای خود به در خواهد آمد و خرد شد.

خواهد افتاد؛ و باری که بر آن آویخته بود، تلف

خواهد شد. آری، خداوند چنین فرموده است.

وحی درباره‌ی صور

وحی درباره‌ی صور:

ای کشتیهای ترشیش شیون

کنید!

زیرا که صور ویران شده است.

و خانه و بندری در آن باقی نمانده.

از سرزمین قبرس

* ۲۳:۱ در عبری: «کیم» همچنین در آیه ۱۲.

تا تکبر تمامی شوکت‌مندان را پست
سازد،
و شریفان جهان را به تمامی خوار
گرداند.

۱۱ ای دختر ترشیش،
در سرزمین خویشتن همچو نیل
عبور کن،
زیرا که تو را دیگر بندری نیست.
۱۲ خداوند دست خود را بر دریا دراز
کرده،

و ممالک را لرزانیده است.
او درباره فنیقه فرمان داده است
که قلعه‌هایش را نابود کنند.
۱۳ او فرموده است: «ای دوشیزه ستمدیده
صیدون،
تو دیگر شادمانی به خود نخواهی
دید.

هر چند برخاسته به پیرس بگریزی،
انجانیز روی آسایش نخواهی دید.»
۱۴ «سرزمین کلدانیان را بنگر! قومی را که
اکنون به هیچ محسوب نمی‌شوند! آشوریان آن
را به جهت وحوش صحرا بنیان نهادند. ایشان
آن را با منجنیقها محاصره کرده، کاخهایش را
لخت کردند و آن را به ویرانه‌ای بدل ساختند.
۱۵ پس ای کشتیهای ترشیش شیون کنید،
زیرا قلعه شما نابود شده است.

۱۶ در آن زمان صور به مدت هفتاد سال، که
طول عمر یک پادشاه است، فراموش خواهد
شده. و پس از آن هفتاد سال، بر صور همان
خواهد رفت که در سرود فاحشه سراییده‌اند:
۱۷ «ای فاحشه که از یاد رفته‌ای،
چنگی برگیر و در شهر بگرد.

بدیشان خبر رسیده است.
۱۸ ای ساحل نشینان ماتم کنید!
ای که تاجران دریانورد صیدون
دولتمندان تان کردند.
۱۹ غنچه شیحور

بر انبهای بسیار می‌آمد؛
حصه‌د نیل، درآمد صور بود،
و او تاجران نگاه قومها شده بود.

۲۰ ای صیدون، شرمسار باش!
زیرا که دریا لب به سخن گشوده
و قلعه دریا به زبان آمده، می‌گوید:
«هرگز درد زان نبوده و هرگز
نراده‌ام!

۲۱ پسران هرگز نپرورده و دختران
تربیت نگرفته‌ام.»
۲۲ چون این خبر به مصر رسد،
مردمش از شنیدن خبر صور بسیار
دردمند خواهند شد.

۲۳ ای ساحل نشینان به ترشیش عبور
کرده،
شیون نمایند.

۲۴ یا این همان شهر شادمان شماست؟
همان شهر قدیمی از ایام کهن،
که پاهایش او را به سرزمینهای دور برده
تا در آنها غربت کردند؟
۲۵ این کیست که بر ضد صور
چنین تدبیر کرده است؟

۲۶ بر ضد آن شهر تاج بخش،
که بازرگانانش سروراند
و تاجران شریفان جهان؟
۲۷ خداوند لشکرهاست که چنین تدبیر
کرده است

۱۶-۲۳: «قلعه» می‌باشد.

۱۱، ۲۳: «عبری» همان است.

۱۳، ۲۳: «همان» بنیان بوده.

نیکو بنواز و آوازهای بسیار بخوان،
تا به یاد آورده شوی!»

۱۱ در پایان هفتاد سال، خداوند به سراغ
صور خواهد آمد. صور همچون فاحشه‌ای
نزد اجرت دهندگانش باز خواهد گشت و
دیگر بار خود را به تمامی پادشاهان روی
زمین خواهد فروخت. ۱۲ اما سود و اجرت او
در خزائن وی انباشته و ذخیره نخواهد شد،
بلکه وقف خداوند خواهد گردید. آری، سود
او از آن کسانی خواهد شد که در حضور خدا
ساکنند، تا سیر بخورند و جامه‌های فاخر
پوشند.

داوری جهان

۲۴ هان، خداوند زمین را خراب و
ویران می‌کند؛
او سطح آن را معوج ساخته،
ساکنانش را پراکنده می‌سازد.
۱ همگان به یک سرنوشت دچار خواهند
شد:

کاهن همانند قوم،
ارباب همانند غلام،
خاتون همانند کنیز،
فروشنده همانند خریدار،
قرض‌گیرنده همانند قرض‌دهنده،
بدهکار همانند طلبکار.
۲ زمین به کل ویران خواهد شد،
و همه چیز به یغما خواهد رفت،
زیرا که خداوند چنین فرموده
است.

۳ زمین خشک و پژمرده می‌گردد؛
جهان کاهیده و پژمرده می‌شود؛
بزرگان زمین کاهیده می‌گردند.
۴ زمین به سبب ساکنانش ملوث شده
است.

زیرا از شرایع تجاوز کرده‌اند؛
فرايض را زیر پا نهاده‌اند

و عهد جاودانی را شکسته‌اند.
۳ پس لعنت زمین را فرو می‌بلعد
و ساکنانش به سزای تقصیراتشان
می‌رسند.

۴ آری، ساکنان زمین سوخته‌اند،
و جز شماری اندک باقی نمانده‌اند.
۵ شراب ماتم می‌کند و مو خشک می‌شود،
و شاددلان جمالگی آه می‌کشند.
۶ نوای شاد دف دیگر شنیده نمی‌شود،
آواز خوش کذرانان قطع شده است،
و چنگ شادی بخش خاموش گشته
است.

۷ شراب را دیگر با آوازخوانی نمی‌آشامند،
و فسکرات به کام نوشندگان تلخ
شده است.
۸ شهر ویرانه، منهدم شده،
و درب منازل بسته است تا کسی
داخل نشود.

۹ در معابر غوغایی برای شراب برپاست؛
خوشیها به اندوه بدل گشته،
و شادیها از زمین رخت بسته است.
۱۰ شهر، ویران رها گشته،
و دروازه‌هایش خرد شده است.
۱۱ آری، بر زمین چنین خواهد بود،
و در میان قومه‌ها چنین.
همچون تکاندن درخت زیتون،
و مانند خوشه‌های باقیمانده پس از
انگور چینی.

۱۲ آنان آواز خود را بلند کرده، فریاد
شادمانی سر خواهند داد،
و از مغرب گریایی خداوند را اعلام
خواهند کرد.

پس در مشرق خداوند را جلال دهید،
و در سواحل دریاها نام یهوه خدای
اسرائیل را برافرازید.
ز کراتهای زمین سرود حمد به گوش
می‌رسد که می‌گوید:
«جلال باد بر آن عادل!»

ما من گفتم:

«آه که تلف شدم! آه که تلف شدم!»

وای بر من!

خیانت‌پیشگان خیانت می‌ورزند؛

تری، خیانت‌پیشگان سخت خیانت

می‌ورزند.

ای ساکنان زمین

وحشت و گودال و دام در انتظار

شماست.

هر آن که از آوای وحشت‌آور بگریزد

در گودال خواهد افتاد،

و هر آن که از گودال به در آید

در دام گرفتار خواهد شد.

زیرا که روزنه‌های آسمان کشوده شده
است

و پایه‌های زمین می‌لرزد.

زمین به‌تمامی در هم شکسته است،

زمین سراپا شکاف برداشته است،

زمین سخت به جنبش درآمده است.

زمین چون مستان، افتان و خیزان است،

و همچون آلاچیقی در تندباد، بر

خود می‌لرزد.

بار گناهش سنگین است؛

می‌افتد و دیگر بر نخواهد خاست.

در آن روز، خداوند قدرتهای آسمانی

را در آسمان،

و پادشاهان زمین را بر زمین

سزا خواهد داد.

«آنان بسان زندانیانی در سیاه‌چال،

گرد هم آورده خواهند شد.

در زندان محبوس خواهند گشت،

و پس از ایام بسیار جزا خواهند

یافت.

«ماه خجل خواهد شد

و خورشید، شرمسار،

زیرا خداوند لشکرها

شکوه‌مندانه پادشاهی خواهد

کرد،

بر کوه صهیون و در اورشلیم،

و به حضور مشایخ خویش.

خداوند را سپاس!

۲۵ ای یهوه، تو خدای من هستی،
تو را برمی‌افرازم و نامت را

می‌ستایم،

زیرا که اعمال عجیب کرده‌ای،

و تدبیرات قدیم خود را به انجام

رسانیده‌ای،

در امانت و راستی.

شهر را به پشت‌های بدل کرده‌ای،

و شهر مستحکم را به ویرانه‌ای؛

کاخ بیگانگان دیگر شهری نیست،

و هرگز از نو بنا نخواهد شد.

پس ملت‌های نیرومند تو را حرمت

خواهند داشت،

و شهرهای اقوام ستم‌پیشه از تو

خواهند ترسید.

تو برای بینوایان پناهگاه بوده‌ای،

پناهگاهی برای نیازمندان به هنگام

تنگی.

در توفانها آنان را سرپناهی،

در گرمای روز سایه خود را بر آنان

می‌گستری.

زیرا دم ستمگران مانند وزش توفان

است بر دیوار،

اما مواب در مکان خود پایمال
خواهد شد.
چنانکه گاه در سرکین.
همان گونه که شناکر دستان خود را
به جهت شنا می کشاید،
همچنان او دستان خویش را در میان
آن خواهد کشود؛
اما با وجود مهارت دستانش
خدا غرورش را به زیر خواهد کشید.
او حصارهای مستحکم و بلند تو را
سرنگون خواهد کرد،
و آنها را به زیر افکنده، با خاک
یکسان خواهد نمود.

سرود ستایش

۲۶ در آن روز، این سرود را در سرزمین
یهودا خواهند سرانید:
«ما را شهری مستحکم است؛
او نجات را حصار درونی و بیرونی
آن می سازد.
دروازه‌ها را بکشاید
تا قوم پارسا داخل شود،
قومی که وفادار می ماند.
اندیشه استوار را در آرامش کامل نگه
خواهی داشت.
زیرا که بر تو توکل می دارد.
تا به ابد بر خداوند توکل کنید،
زیرا که خداوند یهوه، صخره
جاودانی است.
انان را که در بلندیاها ساکنند پست ساخته
است؛
شهر رفیع را به زیر می کشد؛
آن را بر زمین افکنده،
با خاک یکسان می سازد؛

د و چون گرمای بیابان.
تو هیاهوی بیگانگان را خاموش
می سازی؛
چنانکه سایه ابری گرمای سوزان را
فرو می نشاند،
همچنان آواز ستمگران خاموش
می گردد.
خداوند لشکرها در این کوه ضیافتی بر
پا خواهد کرد،
ضیافتی از خوراکهای لذیذ برای
تمام ملتها.
ضیافتی از شراب کهنه،
خوراکهای پر مغز و مرغوبترین
شرابها.
او پوششی را که بر تمام ملتها افکنده
شده است،
و بستری را که بر جمیع قوما
گسترده است،
در این کوه فرو خواهد بلعید.
او مرگ را تا به ابد فرو خواهد بلعید؛
خداوند گاز یهوه اشکها را از هر
چهره خواهد زدود،
و ننگ قوم خویش را از تمامی زمین
بر خواهد گرفت،
زیرا که خداوند سخن گفته است.
۹ در آن روز خواهند گفت:
«هان این خدای ما است
که منتظر او بودیم تا نجاتمان بخشد.
این خداوند است که منتظر او بودیم،
پس در نجات او وجد و شادی کنیم.»
۱۰ دست خداوند بر این کوه قرار خواهد
گرفت؛

* ۱۱:۲۵ به "مکان خود" و یا "سرکین" اشاره دارد.

* ۱۱:۲۵ ترجمه احتمالی: واژه عبری نامشخص است.

۱۱ آنان مرده‌اند و دیگر زنده نخواهند شد،
از و اخند و دیگر بر نخواهند خاست.
آنان را جزا داده و نابود کرده‌ای،
و یادشان را از خاطرها زدوده‌ای.

۱۲ خداوندا، تو قوم را افزوده‌ای؛
آری، تو قوم را افزوده‌ای و جلال
یافته‌ای؛
تو حدود زمین را گسترده‌ای.

۱۳ خداوندا، ما در تنگی خویش تو را
جُستیم؛

انگاه که تأدیمان می کردی،
نجوهایمان را به حضورت ریختیم.
۱۴ همچون زن آبستن نزدیک وضع حمل
که از درد زای بر خود می پیچد و فریاد
برمی آورد،
ما نیز، ای خداوند، به سبب تو چنین
بودیم؛

۱۵ آبستن بودیم و از درد بر خود
می پیچیدیم،
اما باد زاییدیم!

در زمین هیچ نجاتی به بار نیاوردیم،
و ساکنان جهان ساقط نشدند.

۱۶ اما مردگان تو زیست خواهند کرد،
و بدنهایشان بر خواهد خاست.
ای شما که در خاک ساکنید،

برخیزید و فریاد شادمانی سر دهید.
شبنم تو همچون شبنم سحرگاهان است،
و زمین مردگان را بیرون خواهد
افکند.

۱۷ ای قوم من، رفته به حجره‌های خویش
داخل شوید،

و درها را از عقب خویش ببندید.
لحنتی، خویشتن را پنهان کنید،
تا خشم او درگذرد.

۱۸ پایهان را پایمال می کند،
پایه‌های مستمندیگان و قدمهای
بینویان.

۱۹ ره پارسایان هموار است؛
صریقی که تو برای پارسایان
می سازی. مستقیم است.
در صریق داوریهایت، ای خداوند،
برایت انتظار می کشیم.

نام و یاد توست
اشتیاق جان ما.

۲۰ شبانگاه جان من در اشتیاق توست،
و سحرگاه روح من در اندرونم تو را
می جوید.

نگاه که داوریهای تو بر زمین اجرا
شود،
ساکنان جهان پارسایی را خواهند
آموخت.

۲۱ لیکن هر چند بر شیر لطف شود،
پارسایی را نمی آموزد.
حتی در سرزمین صالحان نیز ستم روا
می دارد.

۲۲ و گبرایی خداوند را نمی بیند.
خداوند، دست تو افراشته است
ما آنان نمی بینند!

۲۳ بگازر غیرت تو را برای قومت ببینند و
سرافکنده شوند؛

بگازر آتشی که برای دشمنان تو
است، ایشان را فرو بلعد.

۲۴ خداوند، تو برای ما آرامش مقرر
خواهی داشت؛

هر آنچه کرده ایم، برآستی تو برآیدان
کرده‌ای.

۲۵ ای پنهان خدای ما، اربابانی غیر از تو بر
ما حکم رانندند،
ما ما تنها نام تو را یاد می داریم.

اسرائیل شکوفه خواهد آورد و جوانه
خواهد زد.
و تمامی جهان را از محصول پر
خواهد کرد.
ایا او را به همان سان زد که زندگان و زنده
ایا ایشان نیز همانند قاتلان نشان از پ
در آمدند؟
به اخراج و تبعید با وی معارضه کردی.
به دم سخت خویش او را در روز
باد شرقی بیرون راندی.
پس تقصیر یعقوب بدین سان کفار
خواهد شد.
و ثمره کامل زودوده شدن کناه تو این
خواهد بود
که چون تمامی سنگهای مذبح را
همچون سنگ آهک تکه تکه کنی.
اشیره‌ها و مذبحهای بخور دیگر بر پا
نخواهد ماند.
زیرا آن شهر مستحکم تنها مانده است.
همچون اردوگاهی متروک و
واکذاشته شده چون بیابان.
انجا کوساله‌ها می چرند.
و انجا به خواب می روند.
و شاخه‌هایش را تپاه می سازند.
وقتی شاخه‌هایش خشک است آنها
خواهند شکست.
و زنان آمده. با آنها آتش خواهند
افروخت.
زیرا که این قوم بی فهم است.
پس صانع ایشان بر ایشان رحم
نخواهد کرد.
و آن که ایشان را بسرشت بر آنان
نظر لطف نخواهد افکند.

" زیرا همان خداوند از جایگاه خویش
بیرون می آید
تا ساکنان زمین را به سزای
تقصیراتشان برساند.
زمین خونهایی را که بر آن ریخته شده
آشکار خواهد کرد.
و بیش از این کشتگان خود را پنهان
نخواهد داشت.
در آن روز، خداوند به شمشیر
خود،
به شمشیر سهمگین، عظیم و نیرومند
خود،
لویاتان را جزا خواهد داد.
لویاتان، آن مار تیزرو را،
آن مار تپیده بر گرد خویش را؛
آری او اژدهای دریا را خواهد کشت.

سرود رهایی

در آن روز، در وصف آن تاکستان دلپذیر
بسرایید:
"من، یهوه، نگاه دارنده آن هستم،
و پیوسته آبیاری اش می کنم.
شب و روز، آن را پاس می دارم.
تا کسی بدان ضرر نرساند؛
خشعی ندارم.
کاش که خار و خس به جنگم می آمدند،
تا بر آنها حمله برده،
جمله آنها را به آتش می سوزاندم.
باشد که به حفاظت من تمسک جوید
و با من صلح کنی؛
آری، با من از در صلح در آید.
در روزهای آینده یعقوب ریشه خواهد
دوانید؛

* ۷:۲۷ منظور از "او"، "قوم اسرائیل" است

* ۸:۲۷ معنای واژه عبری روشن نیست.

* ۸:۲۷ یا "باد".

و قوت برای آنان که جنگ را نزد
دروازه دفع می‌کنند.

اینان نیز از فرط شراب افتان و خیزانند^۱
و از میگساری بر پا نتوانند ایستاد:
کاهنان و انبیا از فرط شراب افتان و
خیزانند.

و از میخوارگی منگ شده‌اند؛
انان از میگساری بر پا نتوانند ایستاد،
هنکام دیدن رؤیا تلوتلو می‌خورند
و به وقت حکم دادن می‌لغزند!^۲
سفره‌ها جملگی از قی پوشیده است،
حتی یک جای پاک نیز باقی نمانده
است.

«معرفت را به که خواهد آموخت؟
و پیام را به که خواهد فهمانید؟
آیا به کودکان تازه از شیر بازداشته؟
یا به اطفال تازه از پستان برگرفته؟^۳
زیرا که برای آنان کلمات بی‌معنی
و عبارات نامفهوم است،
کلمه‌ای اینجا و کلمه‌ای آنجا!»^۴

پس اکنون با لبانی الکن و زبانی غریب^۵
با این قوم سخن خواهد گفت،
«قومی که بدیشان فرموده بود:
«استراحتگاه همین است؛
پس خستگان را استراحت بخشید!
و مکان آرامی همین است؛»
اما نخواستند بشنوند.
پس حال کلام خداوند برای ایشان
کلمات بی‌معنی و عبارات نامفهوم
خواهد بود.
کلمه‌ای اینجا و کلمه‌ای آنجا،

در آن روز، خداوند از رود فرات تا وادی
مصر خرمن کوفته، شما را، ای بنی اسرائیل،
یک به یک جمع خواهد کرد.^۶ و در آن روز
تپیزی عظیم به صدا در خواهد آمد، و آنان که
در سرزمین اشور کم‌گشته بودند و آنان که به
مصر رانده شده بودند، خواهند آمد و خداوند
بر در کوه مقدس، در اورشلیم، خواهند پرستید.

وای بر افرایم

وای بر تاج فخر میکساران افرایم،
و بر گل پژمردنی زیبایی
پر جلالش.

که بر سر وادی حاصلخیز مغلوبان
شراب است!

هان خداوند کسی نیرومند و توانا دارد،
که چون توفان تکرک و تندباد
ویرانگر،

و همچون رگبار باران شدید و سیل آسا،
آن را به دست خود بر زمین خواهد
افکند.

زی آن تاج فخر میکساران افرایم
کدامان خواهد شد؛

و آن گل پژمردنی زیبایی پر جلال او
که بر سر وادی حاصلخیز خودنمایی
می‌کرد،

مانند انجیر رسیده پیش از موسم حصاد
خواهد بود
که تا کسی آن را بیند،

به دست خود چیده، فرو می‌بلعد.

در آن روز، خداوند لشکرها برای
باقیمانندگان قوم خویش

تاج جلال و افسر زیبایی خواهد بود،
و روح انصاف برای آن که به داوری
نشیند

۱-۲۸:۱۰ حکم بر حکم و حکم بر حکم. قانون بر قانون و قانون بر قانون، قدری اینجا و قدری آنجا خواهد بود؛
مسیحی در پی ۱۳

تا رفته، از پشت بیفتند
و مجروح گشته، در دام گرفتار آیند و
اسیر گردند.

^{۱۲} پس ای تمسخرگران حاکم بر این قوم
در اورشلیم،

اکنون کلام خداوند را بشنوید:

^{۱۵} زیرا گفته‌اید: «با مرگ عهد بسته‌ایم،

و با هاویه^۱ هم پیمان گشته‌ایم.

آنگاه که توفان سهمگین بگذرد

به ما نخواهد رسید،

زیرا که دروغ را پناهگاه خود ساخته‌ایم

و ناراستی را مخفیگاه خویش.»

^{۱۶} پس خداوندگار بیهوه چنین می‌گوید:

«اینک در صهیون سنگ بنیادی می‌نهم،

سنگ آزموده شده،

و سنگ زاویۀ گرانبها

به جهت پی مستحکم؛

آن که توکل کند

هراسان نخواهد شد.

^{۱۷} من انصاف را ریمان اندازه‌گیری،

و عدالت را طراز خواهم ساخت.

تگرگ پناهگاه شما یعنی دروغ را

خواهد ژفت،

و سیلاب مخفیگاه شما را خواهد بُرد.»

^{۱۸} عهدتان با مرگ فسخ خواهد شد

و پیمانتان با هاویه استوار نخواهد

ماند.

آنگاه که توفان سهمگین عبور کند

شما را پایمال خواهد کرد.

^{۱۹} هر بار که بگذرد شما را خواهد برد،

زیرا که هر بامداد خواهد گذشت،

هر روز و هر شب.

درک این پیام
وحشت محض در پی دارد!
^{۲۱} بستر کوتاهتر از آن است که بتوان بر آن
دراز کشید.

و روی انداز تنکتر از آن که کسی
خویشتن را بپوشاند.

^{۲۲} زیرا خداوند بر خواهد خاست،

چنانکه در کوه فراصیم کرد؛

و خویشتن را بر خواهد انگیخت.

چنانکه در وادی جبعون کرد؛

تا عمل خویش را به جا آورد.

عمل عجیب خود را،

و تا کار خویش را به انجام رساند.

کار غریب خود را!

^{۲۳} پس حال از تمسخر بازایستید

مبادا بندهایتان محکم شود.

زیرا من از هلاکت و تقدیری شنیده‌ام

که از جانب خداوند کار، خداوند

لشکرها

بر تمامی زمین مقدر است.

^{۲۴} گوش فرا دهید و صدایم را بشنوید:

توجه کنید و به سخنانم گوش بسپارید.

^{۲۵} آیا آن که به جهت بذریاشی شخم

می‌زند

پیوسته چنین می‌کند؟

آیا پیوسته زمین را می‌شکافد

و آن را شیار می‌کند؟

^{۲۶} آنگاه که زمین را هموار ساخت،

آیا کشنیز نمی‌باشد و زیره

نمی‌افشاند؟

آیا کندم در شیار نمی‌کارد.

و جو را در جای معین خود نمی‌گذارد

و چاودار در حدود مزرعه نمی‌کشد؟

* ۲۸:۱۵ در عبری: "شول"; همچنین در آیه ۱۸.

* ۲۵:۲۸ گیاهی از تیره کندم.

خدا پیش او را تعلیم می‌دهد،

و طریق درست را بدو می‌آموزد.

زیر کشنیز را با گردونه تیز نمی‌گویند
و چرخ کاری را بر زیره نمی‌گردانند،
بکه کشنیز را به عصا می‌زنند،
و زیره را به چوب.

کندم نباید به جهت تهیه نان آرد شود،
پس بر زگر آن را تا ابد خرمن‌گویی
نمی‌کنند.

چرخ کاری را بر آن می‌گردانند.

اما آسمانش آن را آرد نمی‌کنند.

این همه از جانب خداوند لشکر هاست،
که مشورت او شکفت‌انگیز است
و حکمتش بس عظیم.

وای بر اریئیل، وای بر اریئیل!
شهری که داهود در آن خیمه زد!
سال بر سال بیغز آید،

و عیدها را در وقتشان بر گزار کنید!
اما من اریئیل را در فشار خواهم نهاد،
و ماتم و سوگواری خواهد بود،
و او بر ایم مانند آتشگاه مذبح
خواهد بود.

من دور تا دور بر ضد تو آردو خواهم
زد.

نه بر جها محاصره‌دات خواهم کرد،
و منجینها علیه تو بر پا خواهم
داشت.

پست شده، از دل زمین سخن خواهی
گفت.

و کلامت از قعر خاک به سختی
شنیده خواهد شد.

صدایت همچون آواز ارواح از زمین
بر خواهد آمد.

و آوازت از میان غبار نجوا خواهد
کرد.

اما انبوه دشمنانت همچون ذرات غبار
خواهند شد.

و خیل ستمکیشان همچون کاهی که
رانده شود؛

به‌ناگاه و در یک آن.

خداوند لشکرها به سراغ تو خواهد
آمد.

با تندر و زمین لرزه و غرش مهیب،

با تندباد و توفان و آتش فرو بلعنده.

انبوه قومهایی که بر ضد اریئیل به جنگ
بر خاسته‌اند،

جملة آنان که با او و با قلعه وی

جنگیده، او را در فشار نهاده‌اند،

مانند خواب خواهند بود.

و همچون رؤیای شب.

مانند شخص گرسنه که در خواب،

خویشتن را در حال خوردن

می‌بیند، اما چون بیدار می‌شود

شکمش هنوز خالی است،

و همچون شخص تشنه که در

خواب، خویشتن را در حال

نوشتیدن می‌بیند، اما چون بیدار

می‌شود، بی‌حال است و کماکان

تشنه.

انبوه تمامی قومهایی که با کوه

صهیون می‌جنگند چنین خواهند

بود.

حیرت کنید و متحیر باشید!

کور شوید و نابینا باشید!

مست شوید، اما نه از شراب!

۲۸:۲۹ در عبری همان "اریئیل" آمده است که می‌تواند به معنی "شیر خدا" (۲ سموئیل ۲۳:۲۰)، و یا "آتشگاه" (حزقیال ۱۷:۱۵) باشد.

افتان و خیزان باشید، اما نه از
مُسکِرَات!
'' زیرا خداوند بر شما خوابی سنگین
نازل کرده است.
او چشمان شما انبیا را بسته است:
او سرهای شما رو یابینندگان را
پوشانیده است.

'' تمام آیین رو یا برای شما جز کلمات
طوماری مضمهور نیست. اگر آن را به کسی دهند
که خواندن می‌داند و بگویند: «این را بخوان.»
پاسخ خواهد داد: «نمی‌توانم، زیرا که مُهر و
موم شده است.»^{۱۰} یا اگر به کسی داده شود
که خواندن نمی‌داند، و به او بگویند: «این را
بخوان.» پاسخ خواهد داد: «خواندن نمی‌دانم.»^{۱۱}
خداوند گار می‌گوید:

«این قوم به دهان خود به من نزدیک
می‌آیند
و به لبهای خویش مرا حرمت
می‌نهند،

اما دلشان از من دور است:
ترس آنان از من
حُکم آموخته بشر است و بس.
'' بنابراین، هان بار دیگر با اعمال عجیب
و شگفت‌انگیز
این قوم را شگفت‌زده خواهم
ساخت.

حکمت حکیمانشان نابود خواهد
شد.

و فهم فهیمانشان محو خواهد
گشت.»

^{۱۲} وای بر آنان که تدبیرهای خود
را زیرکانه از خداوند پنهان
می‌سازند،

که اعمالشان در تاریکی است و با
خود می‌گویند:

«کیست که ما را ببیند؟»

کیست که ما را بشناسد؟»

'' شما همه چیز را وارونه می‌سازید.
ایا کوزه‌گر همچون گل انکاشته شود؟
ایا مصنوع دربارۀ صانع خود بگوید که:
«او مرا نساخته است؟»
یا کوزه دربارۀ کوزه‌گر بگوید که:
«او را فهمی نیست؟»

'' آیا در اندک زمانی لبنان به بوستان بدن
نخواهد شد،

و بوستان، جنگل به شمار نخواهد آمد؟
'' در آن روز، ناشنویان کلام ضومار را
خواهند شنید.

و چشمان نابینایان از میان ضلالت و
تاریکی خواهد دید.

^{۱۳} مسکینان بار دیگر در خداوند شادی
خواهند کرد.

و ادمیان نیازمند در قدوس سر نین
وجد خواهند نمود.

'' زیرا که ستمکیشان هلاک خواهند شد.
تمسخرگران نابود خواهند گردید.
و شرارت پیشکان منقطع خواهد
گشت.

'' آنان که انسانی را به سخنی مجرم
می‌سازند،

برای آن که در محکمه حکم می‌کند.
دام می‌گسترند،

و به ادعای باطل حق بی‌گناه را
پایمال می‌کنند.

'' از این رو خداوند که ابراهیم را فدیه داده
است به خاندان یعقوب چنین می‌گوید:

«یعقوب دیگر شرمسار نخواهد شد
و دیگر رنگ از رخسار نخواهد
باخت.

'' زیرا چون ایشان فرزندان خویش را در
میان خود ببینند،

فرزندانی را که نمره دستان منند.

نام مرا تقدیس خواهند کرد.

و وحی درباره حیوانات نگب:

از میان دیار تنگی و فشار،

دیار شیران نر و ماده،

و افعی‌ها و مارهای آتشین جهنده،

فرستادگان ثروت خویش را بر پشت

الاغان

و گنجهای خویش بر کوهان شتران

حمل می‌کنند،

و به جانب قومی رهسپارند که فایده‌ای

بدیشان نمی‌رساند،

به جانب مصر که کمکش بی‌ارزش

است و بیهوده،

و از این رو او را ازدهای

بی‌خاصیت^{۱۱} نامیده‌ام.

حال برو و این را برای ایشان بر لوحی

بنویس

و بر طوماری بنگار،

تا شهادتی باشد ماندگار،

برای ایام آینده.

اینان قومی عصیانگر و فرزندان

فریبکارند،

فرزندانی که نمی‌خواهند به شریعت

خداوند گوش بسپارند.

^{۱۲} به انبیا می‌گویند:

«نبوت نکنید،»

و به رؤیابینندگان می‌گویند:

«برای ما به حقیقت رؤیا نبینید.

سخنان دل‌نواز به ما بگویید،

رؤیاهای فرینده ببینید.

^{۱۳} از راه منحرف شوید،

طریقت را ترک گویند،

و دیگر با ما از قدوس اسرائیل سخن

مگویند.»

و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند نمود،

و ترس و هیبت خدای اسرائیل را به دل خواهند داشت.

^{۱۴} نان که در روح کمرانند فهم خواهند شد،

و کله‌مندان تعلیم خواهند گرفت.»

وای بر قوم عصیانگر

خداوند می‌فرماید: «وای بر فرزندان کردکش

که تدبیرهایی را به انجام می‌رسانند که

تدبیرهای من نیست،

پیمانهای می‌بندند که از روح من

نیست.

و بدین گونه کلاه بر کلاه می‌افزایند؛

^{۱۵} که به جهت فرود شدن به مصر رهسپار

می‌شوند،

بی‌آنکه از من مشورت بخواهند،

و به حمایت فرعون پناه می‌برند،

و زیر سایه مصر امنیت می‌جویند.

^{۱۶} اما حمایت فرعون مایه شرمساری‌تان

خواهد بود

و امنیت در سایه مصر، اسباب

رسوائی‌تان.

^{۱۷} زیرا هر چند صاحب‌منصبانش در صوعن

هستند

و فرستادگانش به خانیس رسیده‌اند،

^{۱۸} لیکن همه به واسطه قومی که فایده‌ای

بدیشان نتواند رسانید

شرمسار خواهند شد،

قومی که نه مددی بدیشان خواهد

رسانید و نه فایده‌ای،

بلکه تنها مایه شرمساری و

سرافکنندگی‌شان خواهد بود.»

^{۱۱} ۷:۳۰ در عبری: «هب نشسته در جایش» «رهب» در ادبیات باستان نام موجودی افسانه‌ای است که در دریا می‌زیست و سمبول هرج و مرج و آشفتگی قلمداد می‌شد؛ اینجا استعاره‌ای است برای مصر.

^{۱۲} بنابراین قدوس اسرائیل چنین می‌گوید:

«چون این پیام را نپذیرفتید

و بر ظلم و فساد اعتماد کرده،

بر آنها تکیه نمودید،

^{۱۳} پس این گناه برای شما همچون دیواری

خواهد بود

شکاف‌خورده و شکم‌دار،

که در یک آن به‌ناگاه فرو می‌ریزد؛

^{۱۴} و ریزش آن بسان در هم شکستن

کوزه‌ای خواهد بود

که چنان خرد شود

که تکه‌ای از آن نتوان یافت

تا بدان زغالی از آتشدان

یا اندک آبی از حوض بگیرند.»

^{۱۵} زیرا خداوندگار یهوه، قدوس اسرائیل

چنین می‌گوید:

«نجات شما در توبه و آسودگی است،

و نیروی شما در آرامی و توکل،

اما نخواستید.

^{۱۶} گفتید: «نه! بلکه سوار بر اسبان

می‌گریزیم!»

پس خواهید گریخت.

گفتید: «سوار بر اسبان تیزرو می‌رویم!»

پس تعقیب‌کنندگان نیز تیزرو

خواهند بود.

^{۱۷} از تهدید یک تن

هزار خواهند گریخت،

و از تهدید پنج تن

همگی فرار خواهید کرد،

تا آنگاه که چون چوب بیرقی بر کوه

و غلّی بر تپه بر جا مانید.»

فیض خداوند

^{۱۸} اما خداوند منتظر است تا با شما بر

حسب فیض عمل کند؛

او برمی‌خیزد تا بر شما رحمت

نماید.

زیرا یهوه خدای عدالت است:

خوشا به حال همه آنان که برای او

انتظار می‌کشند.

^{۱۹} به‌یقین که قومی در صهیون ساکن خواهند

شد، و شما دیگر در اورشلیم نخواهید گریست.

بلکه آنگاه که فریاد برآورید، او با شما بر حسب

فیض عمل خواهد کرد، و به‌محض شنیدن

صدایتان شما را اجابت خواهد نمود. ^{۲۰} «گرچه

خداوندگار تو را نان تنگی و آب مصیبت دهد،

اما رهنمای تو دیگر از نظرت پنهان نخواهد

بود، بلکه او را به چشم خود خواهی دید.

^{۲۱} آنگاه که به چپ یا راست بروی، از پشت سر

آوازی خواهی شنید که می‌گوید: «وا این است؛

در آن کام بردار!» ^{۲۲} آنگاه تمثالهای تراشیده

نقره‌پوش و بتهای ریخته شده طلاکوب را

نجس خواهی شمرد و آنها را چون جامه نجس

به دور افکنده، به آنها خواهید گفت: «بیرون

شوید!»

^{۲۳} او بر بذری که در زمین کاشته‌ای باران

خواهد فرستاد، و نانی که از زمین برمی‌آید

غنی و فراوان خواهد بود. در آن روز، کنه‌هایت

در مراتع وسیع خواهند چرید، و کاون و

الاغهایت که زمین را شیار می‌کنند، عذوقه

خوش‌طعمی را که با کج‌بیل و شانه افشاده

شده است، خواهند خورد. ^{۲۴} در روز گشتار

عظیم، آنگاه که بر جهنم فرو می‌افتند، بر هر

کوه بلند و هر تپه مرتفع نهرهای آب جاری

خواهند شد. ^{۲۵} آنگاه که خداوند شکستگی فوه

خویش را ببندد و جراحتهایی را که خود و رد

آورده شفا دهد، نور ماه همچون نور خورشید

خواهد بود و نور آفتاب هفت چندین، مانند

روشنایی هفت روز.

^{۲۶} هان، نام یهوه از دور می‌آید.

با خشمی آتشین و دودی غلیظ.

لبانش پر از غضب است

و زبانش آتشی است فرو برنده.

^{۲۷} دم او بسان نهری است سرشار

که تا به کردن می‌رسد.

قومها را به غوبال فنا الگ خواهد کرد،
و بر دهان ملتها لکام کمراهی خواهد
نهاد.

«و شما را سرودی خواهد بود، بسان سرود
شب عیدی مقدس؛ و دل شما شادمان خواهد
شد، همچون زمانی که قوم با آواز نی به کوه
خداوند، آن صخره اسرائیل، رهسپار می‌کردند.
آنگاه خداوند آواز مهیب خود را خواهد شنوید
و بزوی خویش را نمایان خواهد ساخت،
بزویی که با خشم آتشین و آتش فرو برنده،
و با بران سیل آسا و توفان و تکرک، فرود
می‌آید.»^{۳۰} آشور از آواز خداوند هراسان
خواهد شد، و خداوند به عصای خود ایشان
را خواهد زد.^{۳۱} و هر ضربتی که خداوند به
عصای تأدیب خود بر وی بنوازد، با آواز دف
و بریط همراه خواهد بود؛ آری، او به بازوی
یُر تاب و توان خویش با ایشان خواهد جنگید.
تزییر دیرزمانی است که آتشکاه آماده شده و
بری پادشاه مهیا گشته است؛ آتشدان آن عمیق
و غریض گشته و از هیزم و آتش مالا مال است؛
و دم خداوند، همچون نهی از کوه کرد مشتعل،
آن را برمی‌افروزد.

وای بر متکیان بر مصر!

وای بر آنان که برای کمک، به
مصر فرود می‌آیند
و بر اسبان توکل می‌کنند،
که اعتمادشان بر کثرت اوابه‌ها
و قدرت سوارکاران است،
اما به قدوس اسرائیل نظر نمی‌کنند
و از خداوند یاری نمی‌طلبند.
اما او نیز حکیم است و بلا نازل
می‌کند؛

او از کلام خود باز نمی‌گردد،
بلکه بر ضد خاندان شریران برمی‌خیزد،
و بر ضد آنان که بدکاران را یاری
می‌رسانند.

«اما مصریان انسانند و نه خدا؛
اسبانشان جسمند و نه روح.
آنگاه که خداوند دست خود را دراز
کند

یاری‌رساننده خواهد لغزید،
یاری‌گیرنده خواهد افتاد،
و هر دو با هم هلاک خواهند شد.
خداوند به من چنین گفته است:
«بدان سان که شیر و شیر ژیان بر
طعمه خود می‌غرد،
و هر چند تمام گروه چوپانان بر او
گرد آیند،

از فریادهای ایشان نمی‌هراسد
و از غوغای شان مضطرب نمی‌گردد،
به همان سان خداوند لشکرها نیز فرود
خواهد آمد
تا بر کوه صهیون و تل آن نبرد کند.
همچون پرندگان در پرواز،
خداوند لشکرها از اورشلیم حفاظت
خواهد کرد.

او از آن محافظت کرده، رهایی‌اش
خواهد بخشید؛
و از آن در گذشته، رستگارش خواهد
ساخت.»

ای بنی اسرائیل، به سوی او که سخت بر وی
عصبان ورزیده‌اید، بازگشت کنید.^{۳۲} زیرا در آن
روز تمامی شما بتهای طلا و نقره را که دستان
کناه‌آلودتان ساخته است، ترک خواهید کرد.
آنگاه آشور به شمشیری که از انسان
نیست خواهد افتاد؛

^{۳۰} ۲۹:۳۰ در عبری، «شکست» که محلی بود بیرون از اورشلیم که مردم کودکان خود را همچون قربانی برای
عوزیک، خدای عشونیان می‌سوزاندند.

فساد را پیشه کرده است
و درباره خداوند عقاید نادرست
می پراکند.
کرسنکان را تهی دست رها می کند
و آب را از تشنه لبان دریغ می دارد.
راه و روش شخص رذل، شیرانه
است؛
او تدابیر شیرانه می اندیشد
تا فقیران را به سخنان دروغ نابود
سازد،
و نیازمندان را از دادرسی به دور
دارد.

اما شریفان به شرافت تدبیر می کنند،
و به شرافت استوار خواهند ماند.

زنان اورشلیم

ای زنان آسوده خیال،
برخیزید و سخنم را بشنوید!
ای دختران مطمئن،
به آنچه می گویم گوش فرا دهید!
پس از حدود یک سال
شما که مطمئنید، مضطرب خواهید
شد؛
چراکه محصول انکور ضایع خواهد
شد
و موسم چیدن میوه نخواهد آمد.
ای زنان آسوده خیال، بر خود بلرزید!
و ای دختران مطمئن، مضطرب
شوید!
لباس از تن برکنید و عریان شوید،
و پلاس بر کمر ببندید!
برای مزارع دلپذیر
و برای موهای پر بار؛
و برای سرزمین قوم من
که به خار و خس پوشیده است:

آری، شمشیری که از بنی آدم نیست
او را فرو خواهد بلعید.
از برابر شمشیر خواهد گریخت،
و جوانانش جملگی به بیگاری
گماشته خواهند شد.
صخره او از ترس زائل خواهد شد،
و سردارانش از علم جنگ به هراس
خواهند افتاد،
این را خداوندی می فرماید
که آتش او در صهیون است
و تنورش در اورشلیم.

پادشاه عدالت

اینک پادشاهی به عدالت
سلطنت خواهد کرد،
و حکمرانان به انصاف حکم خواهند
راند.
هر یک همچون پناهگاهی در برابر باد
و سرپناهی در برابر توفان خواهند
بود؛
همچون نهرهای آب در بیابان خشک،
و سایه صخره‌های بزرگ در صحرای
سوزان.
آنگاه چشمان بینندگان تار نخواهد شد،
و گوشهای شنوندگان خواهد شنید.
دل شتابندگان معرفت را درک خواهد
کرد،
و زبان الکنان فصیح و بلیغ خواهد
گردید.
شخص خبیث دیگر شریف خوانده
نخواهد شد،
و شخص رذل دیگر نجیب نامیاء
نخواهد گردید.
چراکه خبیث به خبائث سخن می گوید
و دل او به شرارت اشتغال دارد.

* ۷:۳۲ یا: «هر چند درخواست نیازمندان بر حق باشد».

تنگی و اعانت

وای بر تو ای ویرانگر
 که خود ویران نشده‌ای!
 وای بر تو ای خیانتکار
 که خود طعم خیانت نجشیده‌ای!
 آنکاه که از ویران کردن فارغ شوی
 خود ویران خواهی شد،
 و آنکاه که از خیانت و رزیدن بازایستی،
 بر تو خیانت خواهند ورزید.
 خداوند، فیض تو شامل حال ما گردد،
 زیرا که چشم انتظار تو هستیم.
 هر بامداد بازوی نیرومند برای ما باش،
 و به وقت تنگی، نجات ما شو!
 از بانگ غوغا قومها می‌گریزند،
 و چون خویشتن را برافرازی ملتها
 پراکنده می‌شوند.
 ای قومها، غنیمت شما را گرد
 می‌آورند،
 چنانکه حشرات گرد می‌آورند؛
 و بر آن می‌جهند،
 چنانکه ملخها می‌جهند.

خداوند متعال است، زیرا که در اعلی
 ساکن است.
 او صهیون را از عدل و داد مملو
 خواهد ساخت.
 او بنیان مستحکم برای ایام تو خواهد
 بود،
 و منبع نجات و حکمت و دانش؛
 و ترس خداوند گنج صهیون خواهد
 بود.

هان دلاورانش بیرون فریاد برمی‌کشند،
 و قاصدان صلح زار زار می‌گیرند!

زری، برای همه خانه‌های شادمانی
 و برای این شهر سرمست!
 زیرا که قصر، متروک خواهد شد،
 و شهر پر جنب و جوش، واکذاشته
 خواهد گردید؛
 قعبه و دیدبانگاه به زمین خالی بدل
 خواهد شد،
 به جولانگاه خران و وحشی و چراگاه
 گاه‌ها.

تا آنکاه که روح از اعلی بر ما ریخته
 شود،
 و بیابان به بوستان بدل گردد
 و بوستان، همچون جنکلی به نظر
 آید.

آنکاه انصاف در بیابان ساکن خواهد
 شد،
 و عدالت در بوستان اقامت خواهد
 کردید.
 ثمره عدالت، سلامتی خواهد بود
 و نتیجه عدالت، آرامی و امنیت تا
 بدآباد.

قوم من در منزلگاه‌های مملو از
 آرامش،
 و مسکنهای ایمن
 و استراحتگاه‌های پر از آسایش
 ساکن خواهند شد.

جنکلی از بارش تکرک سراسر صاف
 خواهد شد
 و شهر با خاک یکسان خواهد
 گردید.

ما شما چه مبارک خواهید بود
 که بر کنار نهرها بگذر خواهید
 پاشید

و کاهان و الاغهایتان را به آزادی رها
 خواهید ساخت.

و دست خویش از گرفتن ریشه
بازمی دارد،
به توطئه قتل کوش نمی سپارد،
و چشم بر فرصتهای شرارت
فرو می بندد؛
۱۰ اوست که بر بلندبها ساکن خواهد شد،
و پناهگاهش قلعه‌هایی خواهد بود
مستحکم چون صخره؛
نان او فراهم خواهد آمد،
و آب او برقرار خواهد بود.

۱۱ چشمان تو پادشاه را در زیبایی من
نظاره خواهد کرد،
و بر سرزمینی بی پایان خواهد
نگریست،
۱۱ دل تو به خوف پیشین خواهد اندیشید
و خواهی گفت:
«کجاست آن که ما را می شمرد؟
کجاست آن که خراج می گرفت؟
کجاست آن که بر جها را می شمرد؟
۱۱ دیگر قوم ستم‌گش نخواستی دید،
قوم دشوارسخنی را که زبان آهن و
غیرقابل فهم دارند.

۱۱ صهیون را بنکر،
آن شهر جشنهای مقدسمان را!
چشمانت اورشالیم را خواهد دید،
آن منزله اسوده و آن خیمه که
منتقل نتوان کرد؛
که میخهایش کنده نشود،
و طنابهایش گسیخته نگردد،
۱۱ بلکه خداوند در آنجا برای ما زور و
خواهد بود،
و آنجا مانند مکانی از رودها و
نهرهای وسیع خواهد بود.

۸ شاهراه‌ها متروک است
و هیچ رهگذری یافت نمی شود،
پیمان شکسته شده،
شاهدان^۹ خوار گشته‌اند،
و آدمی را هیچ قدری نیست،
۹ زمین ماتم‌کنان می پژمرد؛
لبنان خجلت زده می خشکد؛
شارون همچون برهوت گشته،
و برگهای درختان باشان و کرمل
ریخته است.

۱۰ خداوند می فرماید: «اکنون برمی خیزم؛
حال، خود را برمی افرازم،
و اکنون متعال می گردم،
۱۱ شما به گاه آبستن خواهید شد
و حس خواهید زاید!
دم شما آتشی است که خودتان را
خواهد سوزانید.
۱۲ قومه‌ها کاملاً سوخته شده، مانند آهک
خواهند شد،
و همچون خاربوته‌های قطع شده،
در آتش خواهند سوخت.»
۱۳ ای شما که دورید،
آنچه را کرده‌ام بشنوید!
و ای شما که نزدیکید،
به قدرتم اذعان کنید!
۱۴ گنهکاران در صهیون ترسانند،
و لرزه بر تن منافقان افتاده است:
«کیست از ما که بتواند در آتش
سوزانده منزل گزیند؟
و کیست از ما که بتواند در آتشگاه
جاودانی ساکن شود؟»
۱۵ آن که به پارسایی سلوک می کند،
و به انصاف سخن می گوید،
سود ظلم را خوار می شمارد،

و کوهها از خون ایشان اشباع خواهد شد.
 * تمامی لشکر آسمان خواهد گنبدید،
 و آسمان همچون طوماری در هم خواهد پیچید؛
 لشکر آسمان جملگی خواهند افتاد،
 آن سان که برگ از تاک و انجیر از درخت افتند.
 ۳ زیرا که شمشیر من در آسمانها سیراب شده است
 و هان بر ادوم فرود می آید،
 بر قومی که ایشان را به نابودی کامل سپرده ام.
 * شمشیر خداوند به خون آغشته
 و از پیه فربه گردیده است،
 چنانکه از خون بره ها و بزها
 و چربی قلوه های قوچها.
 زیرا که خداوند را در بصره قربانی است،
 و در سرزمین ادوم، کشتار عظیم.
 ۱ گاوان وحشی همراه ایشان خواهند افتاد،
 و هم گوساله ها و گاوان زور آور؛
 سرزمین ایشان از خون سیراب خواهد شد،
 و خاکشان از پیه فربه خواهد گشت.
 ۱ زیرا که خداوند را روز انتقام است،
 و سال کیفر دادن به جهت دادرسی صهیون.
 ۹ نهرهای ادوم به قیر بدل خواهد شد،
 غبار آن به گوگرد،
 و سرزمینش به قیر سوزان!
 ۱۰ آتش آن روز و شب خاموشی نخواهد پذیرفت
 و دود آن تا ابد بالا خواهد رفت.
 نسل اندر نسل، ویرانه ای باقی خواهد بود

که هیچ کشتی پارویی از آنها کذر نتواند کرد،
 و هیچ کشتی نیرومندی از آنها عبور نتواند نمود.
 ۲۲ زیرا که خداوند داور ماست؛
 اوست که شریعت را به ما بخشیده.
 خداوند پادشاه ماست؛
 اوست که ما را نجات خواهد داد.
 ۲۳ صنایعهای تو نیست است؛
 دکال را در جاییش استوار نمی دارد
 و بادبانها افراشته نمی گردد.
 نگاه غنائیم بسیار تقسیم می شود
 و حتی لنگان نیز از غنیمت سهم می برند.
 ۲۴ هیچ یک از ساکنان نخواهد گفت که
 «بیمارم!»
 و تقصیرات مردمی که در آن زندگی می کنند آمرزیده خواهد شد.

داوری بر قومهها

۳۴ ای قومهها نزدیک آید و گوش فراد دهید؛
 ای ملتها توجه نمایید.
 زمین و هر آنچه در آن است بشنود؛
 جهان و هر آنچه از آن بیرون می آید
 گوش گیرند.
 ۱ زیرا خداوند بر تمامی قومهها خشمگین است،
 و بر همه لشکریان آنها غضبناک گشته.
 آنها را به نابودی کامل سپرده،
 و تسلیم کشتار کرده است.
 ۲ کشتگان ایشان بیرون افکنده خواهند شد.
 بوی تعفن اجسادشان بر خواهد خاست.

زیرا که دهان او چنین امر کرده،
و روح او آنها را کرد آورده است.
۱۱ او برای ایشان قرعده افکنده،
و دست او به ریسمان برایشان تقسیم
کرده است.
ایشان این مکان را تا به ابد متصرف
خواهند شد
و نسل اندر نسل در آن سکونت
خواهند داشت.

شادی نجات یافتگان

۳۵ بیابان و خشکزار شادمان
خواهد شد
و صحرا به وجد آمده،
چون کل سرخ خواهد شکفت؛
۱ شکوفه بسیار خواهد آورد
و وجدکنان فریاد شادی سر خواهند
داد.
جلال لبنان به آن عطا خواهد شد.
شکوه گرمی و شارون؛
جلال یهوه را خواهند دید.
و شکوه خدای ما را مشاهده خواهند
کرد.
۳ دستهای سست را قوی سازید؛
زنان لرزان را استوار گردانید.
۱ به دل‌های هراسان بگویید:
«قوی باشید و مهراسید!»
هان خدای شما می‌آید؛
او با انتقام و مکافات الهی می‌آید؛
او خود می‌آید، تا شما را نجات دهد.
۲ نگاه چشمان نابینایان کشوده خواهد
شد.

و دیگر هیچ‌گاه کسی از آن عبور
نخواهد کرد.
۱۱ بلکه پرنده‌گان وحشی^{*} آن را متصرف
خواهند شد.
و جغد و کلاغ در آن لانه خواهند کرد.
او ریسمان هرج و مرج
و شاقول ویرانی بر ادوم خواهد
کشید.
۱۲ از بزرگان کسی نخواهد ماند که به
سلطنت ندا کند،
و رهبرانش جملگی نیست خواهند
شد.
۱۳ دژهایش را خار خواهد پوشانید،
گزنه و خسک در قلعه‌هایش خواهد
روید،
و شغالان و شترمرغان در آن مأوا
خواهند گرفت.
۱۴ وحوش صحرا در آنجا با گفتارها جمع
خواهند شد،
دیوها^۱ به یکدیگر ندا خواهند داد
و هیولای شب^۲ نیز در آنجا آرامی یافته،
مکانی برای استراحت خویش
خواهد یافت.
۱۵ جغد در آنجا لانه کرده، تخم خواهد
گذاشت و بر آنها خواهد نشست،
و جوجه‌هایش را زیر سایه بال‌هایش
جمع خواهد کرد؛
و بازها در آنجا با جفتشان جمع
خواهند شد.
۱۶ در طومار خداوند تفحص کنید و بخوانید:
هیچ‌یک از اینها کم نخواهد بود،
و هیچ‌کدام بی جفت خود نخواهد
ماند،

* ۱۱:۳۴ در عبری نام دو پرنده وحشی آمده که هویت آنها روشن نیست.

* ۱۴:۳۴ یا "بزه‌ای وحشی".

* ۱۴:۳۴ هویت این حیوان نامشخص است.

تهدید سنحاریب

۳۶
در چهاردهمین سال سلطنت
حزقیای پادشاه، سنحاریب پادشاه
آشور به تمامی شهرهای حصاردار یهودا حمله
آورد و آنها را متصرف شد. پادشاه آشور
نماینده خود را با لشکری عظیم از لاکیش
به اورشلیم نزد حزقیای پادشاه فرستاد، و او
در کنار قنات آبکبر بالایی بر سر راه مزرعه
رختشورها توقف کرد. پس ایاقیم پسر حلقیا
رئیس امور دربار، شبنا کاتب دربار و یواخ
وقایع نگار پسر آساف نزد او بیرون آمدند.
نماینده پادشاه آشور بدیشان گفت: «به
حزقیای بگویید: "شاه کبیر، پادشاه آشور، چنین
می فرماید: این اطمینان تو بر چه پایه ای استوار
است؟ آیا کمان می کنی سخنان پوچ می تواند
جایگزین تدبیر جنگی و قدرت سپاهیگری
شود؟ اکنون بر چه کسی توکل بسته ای که
اینچنین بر من شوریده ای؟" اینک تو بر مصر،
آن نی در هم شکسته توکل بسته ای که هر که
بر آن تکیه زند و آن را اعضای دست خویش
سازد، به دستش فرو رود و مجروحش سازد!
آری، هر که بر فرعون پادشاه مصر امید بندد،
سرانجامش جز این نخواهد بود! و اگر مرا
بگویی: "ما بر یهوه خدای خود توکل داریم،"
ایا او همان نیست که حزقیای مکانهای بلند و
مذبحهایش را از بین برده و به یهودا و اورشلیم
می گوید: "باید تنها در برابر این مذبح پرستش
کنید؟" پس حال، بیا و با سرورم پادشاه آشور
شرطی ببند: من دو هزار اسب به تو می دهم،
اگر خود بتوانی سواران بر آنها بگماری! پس
چگونه می خواهی حتی یک افسر ساده از
کوچکترین خادمان سرورم را عقب برانی، در
حالی که به جهت اربابه ها و سواران به مصر
امید بسته ای؟" وانگهی، آیا من بدون فرمان

و گوشه های ناشنویان باز خواهد
کشت.
نگاه ننگان چون غزال جست و خیز
خواهند کرد،
و زبان ننگک شادمانه خواهد
سرایید.
آنها در بیابان سیلان خواهد کرد،
و نهرها در صحرا خواهد جوشید.
شن داغ به برکه بدل خواهد شد،
و زمین تشنه به چشمه های جوشان،
در مکانی که شغالان می آریندند،
علف و بوریا و نی خواهد رویید.
در اینجا شاهراهی خواهد بود
که راه مقدس نامیده خواهد شد؛
شخص نجس در آن قدم نخواهد
نهاد،
بلکه تنها از آن سالکان راه خواهد
بود،
و جاهلان از آن گذر نخواهند کرد.
شیری در آن نخواهد بود،
و حیوان درنده ای بر آن بر نخواهد
آمد.
و در آن یافت نخواهد شد.
بلکه تنها رهایی یافتگان در آن کام
خواهند زد،
و فدیة شدگان خداوند باز خواهند
کشت،
سرودخوانان به صهیون داخل خواهند
شد،
و شادی جاودانی زینت بخش
سرشان خواهد بود.
از شادمانی و خوشی برخوردار خواهند
شد،
و غم و ناله خواهد گریخت.

حال بیهوش خواهد اورشلیم را از چنگ من نجات بخشد؟»

«اما آنها سکوت کردند و پاسخی ندادند. زیرا پادشاه بدیشان فرمان داده بود که: «او را بسخ مدهید.» آنگاه الیاقیم پسر حلقیا که رئیس مور دربار بود، و شبنا کاتب دربار و یواخ و قایع نگار پسر اساف با جامه‌های دریده نزد حزقیال آمدند و سخنان نماینده آشور را به او بازگفتند.

پیشگویی رهایی اورشلیم

۳۷ حزقیال پادشاه چون این سخنان را شنید، جامه بر تن درید و پلاس در بر کرده، به خانه خود نهاد. سپس الیاقیم رئیس امور دربار، شبنا کاتب دربار و کاهنان او شد را پلاس در بر، نزد اشعیای نبی پسر اموص فرستاد. ایشان به وی گفتند: «حزقیال چنین می‌گوید: «مروز روز تنگی و توبیخ و رسوایی است. همچون زمانی که فرزندان در آستانه تولدند اما مادر را قوت زادن نیست. شاید که بیهوش خدای تو تمام سخنان نماینده آشور را که سرورش پادشاه آشور فرستاده است تا خدای زنده را کفر گوید بشنود، و او را به سبب سخنانی که بیهوش خدایت شنیده است توبیخ کند. پس بری باقیمانندگان حاضر دعا کن.»

مقامات حزقیالی پادشاه نزد اشعیای رسیدند. او بدیشان گفت: «به سرورتان چنین بگویند: «خداوند می‌فرماید: از آنچه شنیده‌ای، یعنی از سخنان کفرآمیز خادمان پادشاه آشور دربار من، مه‌راس. اینک من در او روحی قرار خواهم داد که با شنیدن خبری به دیار خود بازگردد، و در آنجا او را به شمشیر خواهم کشت.»

اباری، چون نماینده آشور شنید که پدیده آشور لاکیش را ترک گفته است، بازگشت و او را در حال جنگ با لبنه یافت. او به سنحارب پادشاه شنید که تیرها را پدیده، گوش عازم جنگ با اوست. پس چون این را

خداوند برای نابودی این سرزمین برآمده‌ام؟ خداوند خود مرا فرموده تا بر این سرزمین برآیم و آن را نابود کنم.»

آنگاه الیاقیم، شبنا و یواخ به نماینده پادشاه گفتند: «تو ما را با خادمان خود به زبان آرامی سخن بگویی، زیرا آن را می‌فهمیم. به زبان یهودیان با ما سخن مگویی، می‌ادا مردم بالای دیوار شهر سخنان را بشنوند.» اما نماینده پادشاه آشور گفت: «مگر سرورم مرا فرستاده تا تنها با تو و سرورت سخن بگویم و با مردمی که بر دیوار شهر نشسته‌اند خیر؟ مگر نه این است که آنان نیز همراه شما مدفوع خود را خواهند خورد و ادرار خویش را خواهند نوشید؟»

آنگاه ایستاد و به بانگ بلند به زبان یهودیان گفت: «کلام شاه کبیر، پادشاه آشور را بشنوید! پادشاه چنین می‌فرماید: «مگذازید حزقیال شما را بفزاید، زیرا او نمی‌تواند شما را برهاند. سخن حزقیال را که می‌گوید: خداوند به یقین ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور نخواهد افتاد، باور مکنید و اجازه ندهید شما را به توکل بر خداوند وادارد. آری، به حزقیال گوش مگیرید. زیرا پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و به جانب من بیرون آید، تا هر کس از تاک و درخت انجیر خود بخورد و از آب چاه خویش بنوشد، تا آنکه که بیایم و شما را به سرزمینی برم همچون سرزمین خودتان، سرشار از غله و شراب تازه، و نان و تاکستان! می‌ادا حزقیال شما را فریفته، بگوید: بیهوش ما را خواهد رهانید. آیا تا کنون هیچ‌یک از خدایان قومهای جهان توانسته است سرزمین خود را از چنگ پادشاه آشور برهاند؟ کجایند خدایان حمات و ارفاد؟ خدایان سفسار و ایم؟ آیا آنها توانستند سامره را از دست من برهانند؟ از همه خدایان این ممالک، کدامیک تا به حال توانسته است سرزمین خویش را از دست من برهاند که

می فرماید: از آنجا که درباره سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا کردی، "کلامی که خداوند درباره اش گفته، این است:

"دختر باکره صهیون

تو را خوار می شمارد و تمسخر می کند.
دختر اورشلیم،

از پس تو سر می جنباند.

" کیست آن که به او اهانت کرده، کفرش می گوئی؟

آواز خویش بر که بلند می کنی،

و دیدگان خویش بر که برمی افرازی؟

آیا بر قدوس اسرائیل؟

" به واسطه خادمان خویش

خداوندگار را ریشخند کرده،

گفته ای:

با اربابه های بسیار خویش

بر بلندای کوهها و بر دامنه های لبنان

برآمده ام؛

بلندترین درختان سرو آزاد،

و بهترین صنوبرهایش را قطع کرده ام.

به دور دست ترین ارتفاعاتش

و نیکوترین بیشه هایش دست یافته ام.

" چاهها کنده ام،

و آب نوشیده ام.

به کف پای خود

همه رودخانه های مصر را

خشکانیده ام.

" آیا نشنیده ای

که من این همه را از دیرباز مقدر

داشتم؟

و در روزگار قدیم طرح کردم،

و حال آن را به انجام می رسانم،

تا تو شهرهای مستحکم را ویران کنی

و به تلهایی از سنگ بدل سازی؟

" مردمانش قدرت خویش از کف دادند،

و ترسان و خوار گشتند؛

سنبند، قاصدانی نزد حزقیال فرستاد با این پیام:

به حزقیال پادشاه یهودا چنین بگویند: "مکذاب

حایی که بر او توکل داری تو را فریفته بگویند:

فرشیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد

شد. " نیک شنیده ای که پادشاهان آشور بر سر

همه ممالک چه آورده اند و چگونه آنها را به

بودی کامل سپرده اند. و آیا تو رهایی خواهی

یافت؟ " مگر خدایان اقوامی که به دست

تو بکون من نابود شدند، یعنی خدایان جوزان،

حران، رصف و قوم عدان که در تل اسار بودند.

تو نستی آن اقوام را رهایی دهند؟ " کجاست

پادشاه حماه و پادشاه ارفاد؟ و یا پادشاه

تهرهای سفاروایم، هینع و عوا؟ "

دعای حزقیال

" حزقیال نامه را از دست قاصدان گرفت و

خواند. نگاه به خانه خداوند در آمده، نامه

را در حضور خداوند گسترده و به خداوند

چنین دعا کرد: " ای خداوند لشکرها، خدای

سرنیل، که در میان کروی بیان نشسته ای، تویی

که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا

هستی. آسمان و زمین را تو آفریدی. " پس

حزقیال خداوند، گوش فراده و بشنو! ای

خداوند، چشمان خویش بکشا و ببین! سخنان

سنحاریب را که به جهت کفر گفتن به خدای

زنده فرستاده است، جملگی بشنو! " خداوند،

رست ست که پادشاهان آشور همه قوهرها را

زیرین برده و سرزمینشان را ویران کرده اند، " و

خدا پانشان را در آتش افکنده، نابود کرده اند،

زیر آنها خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان

از چوب و سنگ. " پس حال ای پیهه خدای

ه، " ما را از دست او نجات ده تا همه ممالک

جهان بدانند که تنها تو خداوند هستی. "

نبوت اشعیا

" نگاه اشعیا پسر اموص برای حزقیال چنین

پیغام فرستاد: " پیهه، خدای اسرائیل چنین

بسان گیاه صحرا،

و همچون جوانه‌های لطیف و نوزسته، و
مانند علفی که بر بام جوانه می‌زند
ولی پیش از رویدن، می‌سوزد و
می‌پژمرد.

^{۲۸} «من مکان نشستن تو را می‌دانم،
و آمدن و رفتنت را،

و خشمی را که بر من گرفته‌ای.
^{۲۹} چون بر من خشم گرفته‌ای
و آسوده‌خیالی‌ات به کوشم رسیده
است،

قلاب خود را بر بینی تو خواهم نهاد،
و افسار خویش را بر دهانت خواهم
زد،

و تو را از همان راهی که آمده‌ای
باز خواهم گردانید.»

داوود از این شهر محافظت کرده، آن را نجات
خواهم داد.»

^{۳۰} پس فرشته خداوند بیرون آمد و صد و
هشتاد و پنج هزار تن از سربازان اردوگاه
آشور را کشت، چنانکه با مردان چون قود
برخاستند، جز اجساد مردگان ندیدند! پس
سنحاریب، پادشاه آشور، اردوی خود برچید
و عقب نشست. او به خانه بازگشت و در
نیوا ساکن شد.

^{۳۱} روزی چون او در معبد خدای خود،
نسروک، در حال پرستش بود، پسرانش
ادرملک و شراصر او را به ضرب شمشیر
کشتند و به سرزمین آراوات کریختند. پس از
او پسرش اسرحدون به جای وی پادشاه شد.

بیماری حزقیا

در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف
به موت شد. اشعیای نبی پسر

۳۸

اموص به عیادت او رفت و گفت: «خداوند
چنین می‌فرماید: تدارک خانه خود بین، زیرا
که می‌میری و زنده نخواهی ماند.» پس حزقیا
روی به دیوار نموده، نزد خداوند چنین دعا کرد:
^{۳۲} «خداوند! تمناس دارم به یاد اوری که چگونه
وفادارانه و با تمامی دل در حضورت سبوح
کرده‌ام و آنچه در نظرت نیکو بوده است، به جا
آورده‌ام.» پس حزقیا به تلخی بگریست. کلام
خداوند بر اشعیا نازل شده، فرمود: «برو و به
حزقیا بگو: بیهوده خدای جسدت داوود چنین
می‌گوید: دعایت را شنیدم و اشکهایت را
دیدم؛ اینک پانزده سال بر عمرت می‌افزایم.
^{۳۳} تو و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم
رهانید، و از این شهر حمایت خواهم کرد.
برای تو نشانه وفای خداوند به وعده‌اش این
خواهد بود: اینک سایه آفتاب را که بر ساعت
آفتابی آواز پایین رفته است، ده درجه به عقب
باز می‌گردانم.» پس آفتاب از جایی که پایین رفته
بود، ده درجه به عقب بازگشت.

^{۳۰} ای حزقیا! نشان برای تو این خواهد بود:
امسال از گیاهان خودرو بخورید و سال بعد
از آنچه از آن بروید، اما در سال سوم بکارید
و پدروید و تاکستانها غرس نموده، از میوه آن
بخورید. ^{۳۱} آری، بار دیگر باقیمانده‌ای از خاندان
یهودا که رسته‌اند به پایین ریشه خواهند زد و
به بالا میوه خواهند آورد، زیرا که از اورشلیم
باقیمانده‌ای، و از کوه صهیون رستگاران بیرون
خواهند آمد. آری، غیرت خداوند لشکرها، این
را به جا خواهد آورد.

^{۳۲} پس خداوند درباره پادشاه آشور چنین
می‌فرماید: او به این شهر داخل نخواهد شد و
به اینجا تیر نخواهد انداخت. با سپر به مقابل
آن بر نخواهد آمد، و پشته‌ای در برابر حصار
آن بر نخواهد افراشت. بلکه از همان راه که
آمده است، باز خواهد گشت. آری، خداوند
می‌فرماید که او به این شهر داخل نخواهد
شد. زیرا به خاطر خود و به خاطر خدمتکارانم

و حیات روح من نیز به همه
اینهاست.
نیرویم بخش،
و مرا زنده نگاه دار!
۱۱ بی گمان به جهت سلامتی ام بود
که چنین عذاب کشیدم.
اما تو در محبت خود مرا از چاه
هلاکت به دور داشتی؛
زیرا تمامی گناهانم را پشت سر خود
افکندی.
۱۲ زیرا که هاویه سپاس تو نتواند گفت،
و مرگ تو را نتواند ستود.
آنان که به گودال فرو می شوند،
به امانت تو امید نتوانند داشت.
۱۳ زندگان، آری زندگاند که تو را سپاس
می گویند،
همانند من، امروز.
پدران به پسران خویش
امانت تو را خواهند آموخت.

۱۴ خداوند مرا نجات خواهد داد؛
پس سرودهایم را با سازهای زهی
خواهیم سرانید،
همه روزهای عمرمان، در خانه
خداوند.

۱۵ و اما اشعیا گفته بود: «مرهمی از انجیر
گرفته، بر دمل او بنهید، و شفا خواهد یافت.»
۱۶ حزقیایا پرسیده بود: «نشانه اینکه به خانه
خداوند بر خواهیم آمد، چیست؟»

فرستادگانی از بابل

۳۹ در آن زمان مروذک بلدان، پسر
بلدان پادشاه بابل، نامه‌ها و
هدیه‌ای برای حزقیایا فرستاد، زیرا شنیده بود

این است متن آنچه حزقیایا پادشاه یهودا
پس از آنکه بیمار شد و بهبود یافت، نوشت:
با خود گفتم که در میانسالی رخت
بر می بندم؛
و بقیه سالهایم را در پس دروازه‌های
هاویه می گذرانم.
گفتم دیگر خداوند را نخواهم دید؛
آری، خداوند را در زمین زندگان
نخواهم دید.
دیگر با ساکنان این جهان
بر آدمی نخواهم نگرید.
مسکن من بسان خیمه شبانان
بر چیده گشته و از من بازگرفته شده
است.
همچو بافنده‌ای زندگی ام را پیچیده‌ام؛
و مرا از نورد بریده و جدا کرده
است.
روز و شب، مرا به پایان می رساند.
تا بامدان خویشتم را آرام ساختم؛
همچون شیر همه استخوانهایم را
می شکند؛
روز و شب، مرا به پایان می رساند.
همچون پرستو و دُرنا فریاد می زنم،
و همچون کبوتر ناله می کنم.
دیدگانم از نگریدن به بالا کم سو
گشته؛
خداوند کار، در مانده‌ام، مددکار من
باش!
ما چه گوئیم که او با من سخن گفته،
و خود چنین کرده است.
به سبب تلخی جان خویش
همه سالهای عمرم آهسته کام می زنم.
خداوند کار، آدمیان به این چیزها
زیست می کنند.

۱۰:۳۸ در عبری: «شکل» که اشاره‌ای است به جهان مردگان؛ همچنین در آیه ۱۸.

۱۲:۳۸ در عبری: «می‌رسانم»؛ همچنین در آیه ۱۳.

و تاوان کناهش پرداخت شده است.
 زیرا که به جهت تمامی کنهانش
 از دست خداوند دوچندان دریافت
 کرده است.
 صدایی ندا می‌کند:

«راه خداوند را در بیابان مهیا سازید
 و طریقی برای خدای ما در صحرا
 هموار کنید؛
 هر دره‌ای برافراشته شود
 و هر کوه و تلی پست گردد.
 زمین ناصاف صاف.
 و ناهمواری‌ها هموار گردد.
 انگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد.
 و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید.
 زیرا که دهان خداوند سخن گفته
 است.»

هاتفی می‌گوید: «ندا کن!»
 کفتم: «به چه ندا کنم؟»
 «آدمی جملگی غلف است
 و زیبایی‌اش یکسره چون گل صحرا!
 غلف می‌خشکد و گل می‌پژمرد.
 زیرا که دم خداوند بر آن دمیده
 می‌شود.
 براستی که مردمان غلفند!
 غلف می‌خشکد و گل می‌پژمرد.
 اما کلام خدای ما تا ابد باقی می‌ماند.»

ای صهیون، که بشارت می‌آوری،
 به کوه بلند برای!
 و ای اورشلیم، که مژده می‌رسانی،
 به نیروی تمام صدایت را بلند کن!
 آن را بلند کن و مترس!
 به شهرهای یهودا بگو:
 «هان، خدای شما است!»

که بیمار بوده و صحت یافته است. حزقیای
 فرستادگان را به خوشی به حضور پذیرفت و
 خانه خزائن خود و هر آنچه را که در خزانه‌های
 او یافت می‌شد، از سیم و زر و ادویه و روغن
 خالص و تمامی جنگ‌افزارش، همه را بدیشان
 نشان داد. هیچ چیز در کاخ حزقیای یا در تمامی
 مملکتش نبود که بدیشان نشان نداده باشد.
^۳ انگاه اِشعیای نبی نزد حزقیای پادشاه
 آمد و پرسید: «آن مردان چه می‌گفتند؟ از
 کجا نزدت آمده بودند؟» حزقیای پاسخ داد:
 «از سرزمینی دور دست نزدم آمده بودند. از
 بابل!» اِشعیای پرسید: «در کاخ تو چه دیدند؟»
 حزقیای گفت: «هر چه در کاخ من است دیدند،
 و در خزاینم چیزی نیست که بدیشان نشان
 نداده باشم.»

^۴ پس اِشعیای به حزقیای گفت: «کلام خداوند
 لشکرها را بشنو: هان، زمانی خواهد آمد که
 هر چه در کاخ توست و آنچه پدرانت تا به
 امروز انداخته‌اند، همگی به بابل برده خواهد
 شد، و خداوند می‌فرماید، چیزی باقی نخواهد
 ماند. ^۵ و برخی از نوادگانت نیز که از تو پدید
 آیند و تو ایشان را تولید خواهی کرد، بدان‌جا
 برده خواهند شد، و ایشان در دربار پادشاه بابل
 خواجه خواهند بود.» ^۶ حزقیای به اشعیا گفت:
 «کلام خداوند که گفتم نیکوست.» زیرا با خود
 می‌اندیشید که: «دست‌کم تا زمانی که من در
 قید حیاتم، صلح و امنیت خواهد بود!»

تسلی برای قوم خدا

تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید!
 خدای شما می‌گوید.
^۲ به اورشلیم سخنان دلگرم‌کننده بگویید
 و او را ندا در دهید
 که دوران زحمت طاقت‌فرسایش به
 پایان رسیده،

- یک خداوند کار بیهوده نیرومندانه می‌آید
و بازویش برای او حکمرانی می‌کند.
پدش او با وی است
و اجرت او پیش رویش می‌آید.
و همچون شبان کوسفندان خود را
خواهد چرانید.
و برهه‌ها را میان بازوایش کرد خواهد
آورد؛
نه در آغوش خود حمل خواهد کرد،
و شیردهندگان را با ملایمت رهبری
خواهد نمود.
- کیست که اینها را به کف دست خود
بیموده،
و آسمانها را به وجب اندازه گرفته
باشد؟
کیست که غبار زمین را در پیمانها
گنجانیده،
و کوهها را به قنار و تپه‌ها را به ترازو
وزن کرده باشد؟
کیست که روح خداوند را هدایت
کرده،
و این چون مشاورش به او تعلیم داده
باشد؟
و از که مشورت خواست تا به او فهم
بخشد
و طریق عدالت را به وی تعلیم دهد؟
یا او را معرفت بیاموزد
و طریق فهم را بر وی بنمایاند؟
- برستی که قومه‌ها همچون قطره‌ای در
دلونند.
و همچون غباری بر کف ترازو
محسوب می‌شوند.
- بده واقع که او سواحل دور دست را
همچون کرد برمی‌گیرد!
لبنان به جهت هیزم کافی نیست،
و حیواناتش برای قربانی تمام‌سوز
کفایت نمی‌کنند.
قومه‌ها جملگی در برابر او هیچند؛
در نظرش بظالمتند و از هیچ هم کمتر
می‌نمایند.
پس خدا را به که تشبیه می‌کنید؟
و کدام شباهت را با او قیاس توانید
کرد؟
و اما تمثالی را در نظر آورید!
صنعتگری آن را می‌ریزد،
زرگری آن را به طلا می‌پوشاند،
و زنجیرهای نقره برایش می‌ریزد،
فقیری که توان چنین هدیه‌ای ندارد،
چوبی را که نمی‌پوسد برمی‌گزیند
و صنعتگری ماهر می‌جویند
تا برایش تمثالی تراشیده بسازد که
واژگون نشود.
- ایا ندانسته و نشنیده‌اید؟
ایا از ابتدا به شما خبر داده نشده است؟
و از زمانی که زمین بنیان نهاده شد،
درک نکرده‌اید؟
اوست که بر بالای دایره زمین نشسته
است،
و ساکنان آن به ملخ می‌مانند.
اوست که آسمانها را چون پرده
می‌گستراند،
و همچون خیمه‌ای به جهت
سکونت پهن می‌کند.
اوست که امیران را هیچ می‌گرداند،
و داوران جهان را چون بظالت می‌سازد.

۱۲:۴۰ یک "روح" تقدیم معادل ۲۳ ... می‌دهد، است.

۱۳:۴۰ روح خداوند را به تمامی دم است کرده، یا روح خداوند را اندازه گرفته.

۲۴ هنوز کاشته نشده و غرس نکرده‌اند،
و هنوز در زمین ریشه ندوانیده‌اند
که او بر آنها می‌دمد و خشک می‌شوند،
و گردباد ایشان را چون کاه
می‌روبد.

۲۵ آن قدوس می‌گوید: مرا با که قیاس
می‌کنید،

تا با او برابر باشم؟

۲۶ چشمان خود را به اعلیٰ برافزاید و
ببینید:

کیست که اینها را آفرید؟

کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون
می‌آورد،

و آنها را جملگی به نام می‌خواند؟
به سبب کثرت قوت و عظمت قدرتش
هیچ‌یک از آنها گم نخواهد شد.

۲۷ ای یعقوب، چرا با خود می‌اندیشی،
و ای اسرائیل، چرا می‌گویی:
«طریق من از خداوند پنهان است،
و خدایم دادرسی مرا به فراموشی
سپرده است»؟

۲۸ آیا ندانسته‌ای؟

آیا نشنیده‌ای؟

که بیهوه خدای سرمدی است،

آفرینندهٔ کرانه‌های زمین؟

او هرگز درمانده و خسته نمی‌شود،
و فهم او را تفحص نتوان کرد.

۲۹ ضعیفان را قوت می‌بخشد،

و ناتوانان را نیروی بیشتر عطا
می‌کند.

۳۰ حتی جوانان نیز خسته و درمانده
می‌شوند،

و جوانمردان از پا می‌افتند.

۳۱ اما آنان که برای خداوند انتظار
می‌کشند،

نیروی تازه خواهند یافت

و با بالهایی همچون عقاب اوج
خواهند گرفت:

خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛
خواهند خرامید و درمانده نخواهند
گردید.

یاور اسرائیل

۴۱ ای سواحل دور دست، خاموش
باشید و به من گوش بسپارید؛
ای ملت‌ها، نیروی خویش تازه کنید.
بیش آمده لب به سخن بکشایید؛
بیایید تا با هم برای محاکمه نزدیک
آییم.

۴۲ آن کیست که فاتحی عادل از شرق
برانگیخت،

و او را به خدمت خویش برگماشت؟
که قومها را تسلیم وی می‌کند.

و پادشاهان را مطیع وی می‌گرداند؛
که آنان را چون غبار به شمشیر وی
می‌سپارد،

و همچون کاه که بر باد شود، به
کمانش وامی‌گذارد.

۴۳ او ایشان را تعقیب می‌کند و به سلاطنتی
می‌گذرد.

از راهی که بیشتر در آن پانهاد
است.

۴۴ کیست که این همه را به عمل آورده،
و کیست که نسلاها را از آغاز
فرا خوانده است؟

من هستم، بیهوه.

من که اولین و نیز با امور آخرینم.
من هستم.

و آنان که با تو به جنگ برخیزند،
نیست و نابود خواهند شد.
۱۳ زیرا من که یهوه، خدای تو هستم،
دست راست تو را می‌گیرم،
و به تو می‌گویم، «مترس،
من تو را یاری خواهم داد.»
۱۴ ای یعقوب، که همچون کرمی
و ای اسرائیل کم‌شمار، مترس!
خداوند می‌فرماید: من خود تو را یاری
خواهم داد؛
ولگی تو، قدوس اسرائیل است.
۱۵ اینک از تو خرمنکوبی خواهم ساخت
تیز و نو و دندان‌دار؛
کوهها را کوبیده، خرد خواهی کرد،
و تلهها را به کاه بدل خواهی ساخت.
۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را
خواهد راند،
و تندباد آنها را پراکنده خواهد ساخت.
اما تو در خداوند شادی خواهی کرد،
و در قدوس اسرائیل فخر خواهی نمود.
۱۷ فقیران و نیازمندان آب می‌جویند و
نمی‌یابند،
و زبانشان از تشنگی ترک می‌خورد.
اما من، یهوه، ایشان را اجابت خواهم کرد؛
من، خدای اسرائیل، ایشان را
و انخواهم گذاشت.
۱۸ بر تلههای خشک نهرها جاری خواهم کرد،
و در میان وادیه‌ها چشمه‌ها روان
خواهم ساخت.
بیابان را به برکه آب بدل خواهم کرد،
و خشکزار را به چشمه‌ساران.
۱۹ در بیابان سرو آزاد خواهم گذاشت
و هم افاقیا و آس و زیتون،
و در زمین خشک درخت کاج غرس
خواهم کرد
و صنوبر و سرو را با هم.

سوی حل دور دست این را دیده، ترسان
گشته‌اند.
و گر انهای زمین به لرزه درآمده‌اند.
انها پیش آمده، نزدیک می‌شوند،
و هر یک دیگری را یاری می‌دهند،
و به برادر خود می‌گویند: «قوی
باش!»
صنعتگر به زرگر قوت قلب می‌دهد،
و چکش کار او را که بر سندان
می‌کوبد، تشویق می‌کند.
در باره آنچه جوش خورده، می‌گوید که
نیکوست،
و آن را به میخها محکم می‌کند تا
و آن کون نشود.
۲۰ ما تو ای اسرائیل، خادم من،
و ای یعقوب، که تو را برگزیده‌ام،
و ای نسل دوست من ابراهیم،
من تو را از کرانهای زمین برگزفتم،
و از دورترین نقاط تو را
فرا خواندم.
به تو گفتم: «تو خادم من هستی؛
تو را برگزیده‌ام و رد نکردم»؛
پس ترسان مباش زیرا من با تو هستم،
و هر سان مباش زیرا من خدای تو
هستم.
تو را تقویت خواهم کرد و یاری
خواهم داد،
و به دست راست عدالت خویش از
تو حمایت خواهم نمود.
۲۱ اینک آنان که بر تو خشم کینند،
جسمکی سرفکنده و رسوا خواهند شد،
و آنان که با تو به مخالفت برخیزند،
هیچ گشته، هلاک خواهند شد.
هر چند دشمنانت را بجویی،
ایشان را نخواهی یافت،

تا بگوییم که، سخنش راست است ؟
هیچ کس آن را بیان نکرد،
و هیچ کس آن را اعلام ننمود.
و هیچ کس سخنی از شما نشنید.
"من بودم که نخست به صهیون گفتم:
«هان، اینها را بنکر!»
من بودم که به اورشلم
بشارت دهنده‌ای بخشیدم.
"اما خود می‌نگرم و کسی را نمی‌بینم:
در میان ایشان مشورت دهنده‌ای نیست،
و نه کسی که چون سؤال می‌کنم
پاسخ تواند داد.
"اینک آنان جمنانگی باطنند،
و کارهایشان هیچ است؛
و بتهای ریخته‌شده‌ی ایشان
باد و بطالت بیش نیست.

خدمتگزار خداوند

۴۲
این است خادم من که از و
حمایت می‌کنم،
و برگزیده‌ی من که جانم از او خشنود
است.
من روح خود را بر او می‌نهم،
و او عدالت را در حق قومها جاری
خواهد ساخت.
"او فریاد نخواهد زد و اوای خویش بند
نخواهد کرد،
و صدای خود را در کوچه‌ها نخرهد،
شنواید.
"نی خرد شده را نخواهد شکست،
و فتیله کوسو را خاموش نخواهد کرد.
او عدالت را در کمال امانت اجر
خواهد نمود؛
"سست نخواهد شد و دلسرد نخواهد،
کشت

۲۰ تا همه ببینند و بدانند،
و تعمق کرده دریابند،
که دست خداوند این را کرده،
و قدوس اسرائیل این را پدید آورده
است.

بتهای باطل

۲۱ خداوند می‌گوید: ادعای خود را مطرح
سازید،
و شاه یعقوب می‌گوید: قوی‌ترین
براهین خویش را عرضه دارید.
"آنچه را که واقع خواهد شد
پیش آورده، بر ما اعلام کنید.
امور نخستین را به ما بگویید،
تا در آنها تأمل کنیم
و انجام آنها را بدانیم.
یا امور آینده را به ما بشنواید.
"و آنچه را که پس از این می‌آید بیان کنید،
تا بدانیم که شما خدایانید.
آری، کاری انجام دهید، نیک یا بد،
تا ترسان و هراسان شویم.
"اما شما هیچ هستید و کارهایتان از هیچ
هم کمتر؛
آن که شما را اختیار کند مکروه است.
۲۵ و اما من کسی را از شمال برانگیخته‌ام
که خواهد آمد،
کسی را از محل طلوع آفتاب، که نام
مرا خواهد خواند.
او بر سلاطین همچون بر گل پا خواهد
نهاد،
همچون کوزه‌گری که گل را لکدمال کند؛
۲۶ کیست که از ابتدا این را بیان کرد،
تا بدانیم؟
و کیست که از پیش آن را گفت،

سرودی نو برای خداوند بسرایید،
و او را از کرانه‌های زمین بستایید.
«صحرا و شهرهایش صدای خود را بلند
کنند،

و هم روستاهایی که اهالی قیدار در
آنها ساکنند.

ساکنان سلاع بانگ شادی سر دهند،
و از فراز کوهها فریاد برآورند.

«خداوند را جلال دهند،

و او را از سواحل دوردست ستایش
کنند.

«خداوند مانند جنگاوری بیرون می‌آید،
و همچون مرد جنگی غیرت خویش
را برمی‌انگیزاند؛

فریاد برکشیده، غریو نبرد سر می‌دهد
و بر دشمنان خویش چیرگی می‌یابد.

«دیرزمانی است که لب فرو بسته‌ام؛
خاموش مانده‌ام و خودداری
کرده‌ام؛

اما حال چون زنی در حال زای فریاد
خواهم کرد،

و نفس زنان آه خواهم کشید.

«کوهها و تپه‌ها را خراب خواهم کرد،
و گیاهانشان را خشک خواهم
ساخت.

نهرها را به ساحل شنی بدل خواهم کرد،
و برکه‌ها را خشک خواهم نمود.

«نابینایان را به راهی که نمی‌دانند رهبری
خواهم کرد

و در طریقهای ناآشنا هدایت خواهم
نمود.

تاریکی را در برابر ایشان به نور بدل
خواهم کرد.

ناهمواری‌ها را به زمین هموار.

آری، این همه را به جا خواهم آورد،
و ایشان را و نخواهم نهاد».

تا عدل و انصاف را بر زمین برقرار
سازد.

سواحل دوردست چشم‌انتظار شریعت
ویند.

«یهوه خدا که آسمانها را آفرید و آنها را
گسترانید،

او که زمین و ثمرات آن را وسعت
می‌بخشد،

و نفس را به مردمانی که بر آنند

و روح را به کسانی که بر آن سالکند
ارزانی می‌دارد،

چنین می‌فرماید:

«من، یهوه، تو را به جهت برقراری
عدالت خوانده‌ام؛

من دست تو را خواهم گرفت
و تو را حفظ خواهم کرد؛

من تو را غنهای برای قوم

و نوری برای ملتها خواهم ساخت؛
تا چشم‌ان نابینایان را بکشایی،

و اسیران را از زندان برهانی،

و ظلمت‌نشینان را از سیاهچال به در
آوری.

«من یهوه هستم! نام من این است!

من جلال خود را به کسی دیگر
نخواهم داد،

و نه ستایش خویش را به بت‌های تراشیده.
«ینک وقایع پیشین به‌انجام رسید،

و حال من از چیزهای نو خبر
می‌دهم،

و آنها را پیش از وقوع به شما اعلام
می‌دارم.»

سرود ستایش

«ی دریانوردان و هر آنچه در دریاست،

ای سواحل دوردست و تمامی

ساکنان آنها،

و اسرائیل را به دست غارتگران
سپرد؟
ایا خداوند نبود
که به او کناه ورزیدند؟
زیرا نعی خواستند به راههای او سبک
کنند،
و از شریعت او اطاعت نکردند.
از این رو حدت خشم خود را بر ایشان
ریخت
و شدت جنگ را بر ایشان نازل فرمود:
و ان ایشان را از هر سو در گاه کشید.
اما در نیافتند؛
و ایشان را سوزانید،
اما عبرت نیاموختند.

یگانه نجات دهنده اسرائیل

۴۳ اما اکنون خداوند، آفریننده تویی
یعقوب، و صانع تویی اسرائیل،
چنین می فرماید:
«مترس، زیرا من تو را فدیه داده‌ام،
و تو را به نام خوانده‌ام، پس زان
من هستی.
چون از آنها بگذری، با تو خواهیم بود.
و چون از نهرها عبور کنی، تو را
فرو نخواهند گرفت.
چون از میان آتش روی، نخواهی
سوخت،
و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید.
زیرا من بیهوش خدای تو هستم،
قدوس اسرائیل، نجات دهنده تو.
مصر را فدیه تو می سازم،
و کوش و سبا را به جای تو می دهم.
از اینجا که در نظرم گرانها و محترمی،
و چون تو را دوست می دارم.

۱۷ آنان که بر تمثالهای تراشیده توکل دارند
و به بتهای ریخته شده می گویند:
«شما باید خدایان ما!»
به عقب رانده خواهند شد
و به غایت شرمسار خواهند گردید.

اسرائیل نابینا و ناشنوا

۱۸ ای ناشنویان، بشنوید!
و ای نابینایان، بنگرید تا ببینید!
۱۹ کیست نابینا همچون خادم من،
و کیست ناشنوا همچون پیام آور من
که او را می فرستم؟
کیست که کور باشد مانند هم پیمان من،
و نابینا همچون خادم خداوند؟
۲۰ چیزهای بسیار می بینی، اما توجه
نمی کنی؛
گوشه‌هایت باز است، اما هیچ
نمی شنوی!
۲۱ خداوند را به سبب عدالتش پسند آمد
که شریعت خود را بزرگ داشته،
تکریم نماید.
۲۲ اما ایان قومی به غنیمت برده شده و به
تاراج رفته‌اند:
جملگی در سیاهچالها در بند نهاده
شده و در زندانها پنهانند.
غنیمت گشته‌اند و کسی نیست که
رهایی شان دهد،
به تاراج رفته‌اند و کسی نمی گوید:
«باز ده».
۲۳ کیست در میان شما که بدین کلام
گوش بسپارد،
و برای ایام آینده توجه کند و بشنود؟
۲۴ کیست که یعقوب را به تاراجگر تسلیم
کرد،

* ۴۲:۲۴ در عبری: «ورزیدیم».

* ۴۳:۱ «فدیه» یعنی «پرداختن بهای آزادی» یا «بازخرید کردن».

۱۱ من بیان داشته و نجات داده و اعلام کرده‌ام،
و خدایی بی‌کانه در میان شما نبوده است.

خداوند می‌فرماید:

«شما شاهدان من هستید، و من خدا هستم.

۱۲ آری از ایام قدیم من اویم؛

کسی از دست من رهایی نتواند داد؛

چون من عمل کنم، کیست که آن را برگرداند؟»

کار تازه خدا

۱۳ خداوند که ولیّ شما و قدوس اسرائیل است چنین می‌فرماید: «من به خاطر شما به بابل خواهم فرستاد و همهٔ ایشان یعنی کلدانیان را در همان کشتیهایی که بدان فخر می‌کنند، وادار به فرار خواهم کرد.

۱۴ «من بیهوش هستم، قدوس شما،

آفرینندهٔ اسرائیل، پادشاه شما.»

۱۵ خداوند چنین می‌فرماید -

همان که راهی در دریا ساخت،

و طریقی در میان آبهای عظیم پدید آورد؛

۱۶ همان که اراپه‌ها و اسبان را بیرون

آورد،

و سپاهیان و جنگاوران را،

و آنان در آنجا افتادند و دیگر

برنخاستند

و از بین رفته، چون قتیله خاموش

شدند؛

۱۷ «چیزهای پیشین را دیگر به یاد

میاورید،

و به امور قدیم میندیشید.

۱۸ هان، اکنون من کاری تازه می‌کنم؛

هم‌اکنون در حال پدید آمدن است؛

ایا آن را تشخیص نمی‌دهید؟

دو میان را به عوض تو خواهم داد،

و قومها را به عوض جان تو تسلیم

خواهم کرد.

۱۹ متوسّل، زیرا من با تو هستم؛

فرزندانّت را از مشرق خواهم آورد،

و تو را از مغرب جمع خواهم کرد.

۲۰ به شمال خواهم گفت: «رهایشان کن»،

و به جنوب که: «نگاهشان مدار».

پس آنم را از دوردستها بیاورید،

و دخترانم را از چهار گوشهٔ زمین؛

یعنی هر که را که به نام من خوانده

می‌شود

و او را برای جلال خویش آفریده،

و سرشته و ساخته‌ام.»

اسرائیل شاهد خداوند

۲۱ قومی را که چشم دارند اما نمی‌بینند،

و گوش دارند اما نمی‌شنوند، بیرون آور!

۲۲ تمامی قومها کرد هم آیند،

و منتها جمع شوند.

۲۳ کیست در میان آنها که این را بیان کند،

و امور نخستین را بر ما اعلام دارد؟

شاهدان خود را بیاورند

تا ثابت کنند که ایشان راست

می‌گویند؛

۲۴ تا دیگران بشنوند و بگویند: «آری،

درست است.»

۲۵ خداوند می‌فرماید: «شما شاهدان من

هستید،

و خادم من که شما را برگزیده‌ام،

تا مرا بشناسید و به من ایمان آورید،

و دریابید که من او هستم.

۲۶ پیش از من خدایی مصوّر نشده،

و پس از من نیز نخواهد بود.

۲۷ من، آری من، بیهوش هستم.

۲۸ و جز من نجات‌دهنده‌ای نیست.

من در بیابان راهی پدید می آورم،
و در بَرهوت نهرها جاری می سازم.
۲۰ وحوش صحرا مرا حرمت خواهند
داشت،

حتی شغالان و شترمرغان،
زیرا که در بیابان آب جاری می کنم
و در بَرهوت نهرها روان می سازم،
تا قوم برگزیده خویش را سیراب کنم.
۲۱ قومی را که برای خود سرشتم
تا ستایش مرا بیان دارند.

بی وفایی اسرائیل

۲۲ «اما تو ای یعقوب، مرا نخواندی،
و تو ای اسرائیل، از من خسته شدی!
۲۳ گوسفندان به جهت قربانی تمام سوز
برایم نیاوردی،

و با قربانیهای خود مرا تکریم
نکردی.
من با مطالبه هدایا، باری گران بر تو نهادم
و با طلبیدن بخور، تو را خسته
نکردم.

۲۴ برایم نی معطر به نقره نخریدی
و به بیه قربانیهایت مرا خشنود
نساختی،
بلکه با گناهانت باری گران بر من نهادی،
و با تقصیرات خویش مرا خسته
کردی.

۲۵ «من هستم، آری من، که نافرمانیهایت را
به خاطر خویشتن محو می سازم،
و گناهانت را دیگر به یاد نمی آورم.
۲۶ گذشته را به من یادآور شو؛
بیا تا با هم به داوری بنشینیم!

حجت خود را بیاور،
تا ثابت شود که حق به جانب
توست.
۲۱ نیای نخست تو - کناه ورزید،
و میانجیگران تو بر من عصیان
ورزیدند.
۲۱ پس من نیز سروران قدس را بی حرمت
خواهم ساخت،
و یعقوب را به نابودی و اسرائیل را
به دشنام خواهم سپرد.

اسرائیل، برگزیده خدا

۴۴ «اما حال ای خادم من یعقوب،
و ای اسرائیل که تو را
برگزیده‌ام، بشنو!
خداوند که صانع توست،

و تو را از رحم بسرشت،
همان که تو را یاری خواهد داد،
چنین می فرماید:
ای خادم من یعقوب،
و ای یثورون که تو را برگزیده‌ام،
مترس!

۴۴ زیرا که بر زمین تشنه آب خواهم
ریخت،
و بر خشکزار نهرها جاری خواهم
ساخت.
روح خود را بر نسل تو فرو خواهم
ریخت،

و برکت خویش را بر فرزندان تو.
۴۴ آنان در میان نیاز خواهند روئید،
همچون درختان بید در کنار جویبار.
۴۴ یکی خواهد گفت: «من از آن
خداوندم.»

* ۲۷:۴۳ اشاره‌ای است به یعقوب یا ابراهیم و یا حتی آدم.

* ۲۷:۴۳ یا «سخنگویان».

* ۲:۴۴ از القاب بنی اسرائیل.

که منفعتی بدو نمی‌رساند؟
 «پس او و امثال او شرمسار خواهند
 شد.
 سازندگان بتها انسانی بیش نیستند،
 پس همگی گرد آمده، بایستند؛
 ایشان هراسان خواهند شد،
 و با هم سرفراکنده خواهند گردید.

«آهنگر با تیشه بر زغالها کار می‌کند. او
 با چکش به بتی شکل می‌دهد و به نیروی
 بازوی خویش آن را می‌سازد. او گرسنه شده،
 نای از کف می‌دهد و آب نوشیده، به حال
 ضعف می‌افتد!»^{۱۳} «نجار با ریسمان چوب را
 اندازه می‌گیرد و با قلم نشانه‌گذاری می‌کند.
 با رنده آن را صاف می‌کند و با پرگار بر آن
 نشانه می‌گذارد. آن را به شباهت انسان و با
 زیبایی بشری می‌سازد تا در خانه‌ای بگذارد.
 «او سروهای آزاد می‌برد، و یا درخت چنار یا
 بلوطی برای خود اختیار می‌کند، و می‌گذارد
 تا در جنگل نمو کند؛ و یا درخت کاجی
 می‌نشانند و باران آن را نمو می‌دهد.»^{۱۵} آنگاه
 برای شخص به جهت سوخت به کار می‌آید.
 قدری از آن را بر گرفته، خود را با آن گرم
 می‌کند و آتش افروخته، نان می‌پزد. سپس از
 آن خدایی می‌سازد و آن را می‌پرستد، و تمثالی
 تراشیده، در برابرش سجده می‌کند؛^{۱۶} باری،
 از آن هیزم نیمی را در آتش می‌سوزاند؛ بر آن
 خوراک خود را طبخ می‌کند، و گوشت کباب
 کرده، می‌خورد و سیر می‌شود. نیز خود را گرم
 می‌کند و می‌گوید: «وه چه گرم شدم! گرمای
 آتش را حس می‌کنم!»^{۱۷} و از آنچه باقی ماند،
 خدایی یعنی تمثالی تراشیده برای خود می‌سازد
 و در برابرش سجده کرده، آن را می‌پرستد و
 به آن دعا کرده، می‌گوید: «ای که خدای من
 هستی، مرا برهان!»

«ایشان را هیچ درک و فهمی نیست؛ زیرا
 چشمانشان را بسته است تا نبینند، و دل‌هایشان

و دیگری خود را به نام یعقوب
 خواهد خواند؛
 یکی دیگر بر دست خود خواهد
 نوشت: «از آن خداوند،»
 و نام اسرائیل را بر خود خواهد
 نهاد.»

بطالت بتها

خداوند چنین می‌فرماید، خداوند
 لشکرها،
 که پادشاه اسرائیل و ولی ایشان است:
 «من اولم و من آخر،
 و جز من خدایی نیست.
 کیست که بتواند مانند من وقایع را از
 پیش اعلام کند؟
 اگر هست بگذار از ایامی که قوم
 کهن خویش را برقرار داشتتم
 آنچه را رخ خواهد داد بیان کرده، به من
 عرضه دارد،
 و آنچه را بر آنها واقع خواهد شد از
 پیش بگوید.
 پس ترسان و لرزان مباحثید؛
 آیا من از دیرباز به شما نگفتم،
 و آن را اعلام نکردم؟
 شما شاهدان من هستید!
 آیا غیر از من خدایی هست؟
 نه، صخره‌ای دیگر نیست
 و احدی را نمی‌شناسم.»

«نان که تمثال تراشیده می‌سازند
 چمانگی هیچند،
 و آنچه بدان رغبت دارند فایده‌ای
 نمی‌رساند.
 شاهدان ایشان نمی‌بینند و نمی‌دانند،
 پس شرمسار خواهند شد.
 کیست آن که خدایی بسازد یا تمثالی
 بریزد،

را نیز تا نفهمند.^{۱۹} هیچ یک لختی تأمل نمی‌کند و هیچ یک را این درک و فهم نیست که بگوید: «نیمی از آن را در آتش سوزاندم، و بر زغالهایش نان پختم، و بر آن گوشت کباب کرده خوردم؛ آیا از باقی آن چیزی مکروه بسازم و در برابر چوبی سجده کنم؟»^{۲۰} او خاکستر می‌خورد و دلی فریب‌خورده او را گمراه می‌سازد. خود را نتواند رها کند، و با خود نتواند گفت که: «آیا دروغی به دست راست خویش ندارم؟»

اسرائیل فراموش نخواهد شد

^{۲۱} ای یعقوب و ای اسرائیل، اینها را به یاد آور،

این را که تو خادم من هستی؛

من تو را سرشته‌ام و تو خادم‌متکبر من هستی؛

ای اسرائیل، تو را فراموش نخواهم کرد.

^{۲۲} نافرمانی‌هایت را مانند ابر زُفتم،

و گناهانت را مانند مه محو ساختم.

نزد من بازگرد،

زیرا که تو را فدیة داده‌ام.

^{۲۳} ای آسمانها بانگ شادی سر دهید،

زیرا که خداوند چنین کرده است:

ای زُرفاهای زمین فریاد برآورید!

ای کوهها، و ای جنگلها و تمامی

درختانش،

بسرایید!

زیرا که خداوند یعقوب را فدیة داده است،

و در اسرائیل جلال خود را نمایان

خواهد ساخت.

اورشلیم مسکون خواهد شد

^{۲۴} «خداوند که ولیّ توست و تو را از زحم

سرشته است، چنین می‌فرماید:

^۱ «من هستم یهوه،

آن که همه چیز را آفریدم،

آسمانها را به‌تنهایی گسترانیدم،

و زمین را یکیه و تنها پهن کردم.

^۲ «آن که آیات انبیای دروغین را باطل

می‌سازد،

و غیب‌گویان را ابله می‌گرداند.

آن که حکیمان را ناکام باز می‌گرداند،

و معرفت آنان را به حماقت بدل

می‌سازد.

^۳ «آن که کلام خدا متکبرانانش را تحقق

می‌بخشد،

و پیشگویانهای فرستادگانش را به

انجام می‌رساند.

آن که درباره اورشلیم می‌گوید:

«مسکون خواهد شد!»

و درباره شهرهای یهودا، که: «بنا

خواهند گردید»،

و درباره ویرانه‌هایشان، که: «نهار بی

پا خواهیم داشت».

^۴ «آن که به زُرفای دریا می‌گوید: «خشک

شو!

من نه‌هایت را خشک خواهم کرد».

^۵ «آن که درباره کوروش می‌گوید: «او

شبان من است،

و تمامی خشنودی مرا به جا خواهد

آورد».

و آن که درباره اورشلیم می‌گوید: «بنا

خواهد شد».

و در خصوص معبد که: «بنیادت

نهاده خواهد کشت.»^۶

برگزیده خدا، کوروش

این است آنچه خداوند به مرد

مسح‌شده خود می‌گوید،

به کوروش، که دست راستش را

گرفتم

۴۵

تا قومها را در برابرش به زانو درآورم،
و توان ایستادگی را از آنان سلب
کنم.

ن درها را در برابرش بکشایم
و دروازه‌ها دیگر بسته نشوند:

من پیش روی تو خواهم خرامید،
و بلندبها را هموار خواهم کرد:

دروازه‌های برنجین را در هم خواهم
شکست

و پشت‌بندهای آهنین را خواهم
برید.

کنجهای پنهان در تاریکی را به تو
خواهم بخشید.

و خزائن پنهان در جایهای مخفی را
از آن تو خواهم ساخت.

تا بدانی که من یهوه، خدای اسرائیل،
هستم.

که تو را به نام می خوانم.

به خاطر خدمتکارم یعقوب،
و برکزیده‌ام اسرائیل است

که تو را به نام می خوانم

و تقبی پرافتخار به تو می بخشم،
گرچه مرا نمی شناسی.

من یهوه هستم و دیگری نیست:

به جز من خدایی نیست.

گرچه مرا نمی شناسی،

تو را تجهیز خواهم کرد،

تا از محل طلوع آفتاب تا محل غروب
آن.

بدانند که غیر از من کسی نیست:

من یهوه هستم و دیگری نیست:

پدیدآورنده روشنائی و خالق تاریکی،
موجد سعادت و آفریننده مصیبت:

تری من، یهوه، تمام اینها را به جا
می آورم.

ای آسمانها از بالا ببارانید،

و ابرها عدالت را فرو ریزند:

زمین بشکافد

و نجات و عدالت بار آورد،

و آنها را با هم برویاند:

من، خداوند، اینها را آفریده‌ام.

وای بر کسی که با صانع خود مجادله
می کند.

حال آنکه سفالی از سفالهای زمین
بیش نیست!

آیا گل به کوزه‌گر می گوید: "این

چیست که می سازی؟"

یا، "کوزه‌ تو را دسته نیست؟"

وای بر آن که به پدرش بگوید: "این

چیست که تولید می کنی؟!"

یا به مادرش، که: "چه می زایی؟!"

خداوند که قدوس اسرائیل و صانع
اوست،

درباره امور آینده چنین می فرماید:

«آیا درباره فرزندانم مرا زیر سؤال

می برید؟»

آیا در مورد اعمال دستانم به من امر و

نهی می کنید؟

منم که زمین را ساختم

و انسان را بر آن آفریدم؛

دستان من بود که آسمانها را

گسترانید،

و تمامی لشکریان آسمان را من

فرمان دادم.

من کوروش را برای اجرای عدالتم

برانگیخته‌ام،

و راههایش را جملگی راست

خواهم گردانید.

او شهر مرا بنا خواهد کرد،

و اسیرانم را آزاد خواهد ساخت،

اما نه برای دستمزد یا پاداش؛
این را خداوند لشکرها می گوید.

خداوند یگانه نجات دهنده

۱۲ خداوند چنین می فرماید:
«ثروت* مصر و منفعت کوش و مردان
بلندقامت سبا،
جملگی نزد تو آمده، از آن تو
خواهند گشت.
آنان از پی تو خواهند آمد،
و در غل و زنجیر به نزد تو عبور
خواهند کرد،
و در برابرت تعظیم کرده، التماس کنان
خواهند گشت:
"براستی که خدا با توست و جز او
کسی نیست؛
غیر از او خدایی نیست."»

۱۵ ای خدا و ای نجات دهنده اسرائیل،
براستی که تو خدایی هستی که خود
را پنهان می کنی.
۱۶ همه سازندگان بتها سرافکنده و رسوا
خواهند شد،
آری همه با هم به رسوایی گرفتار
خواهند آمد.
۱۷ اما اسرائیل به دست خداوند به نجات
جاودانی خواهد یافت،
و تا به ابد سرافکنده و رسوا نخواهد
گشت.
۱۸ زیرا خداوند که آسمانها را آفرید،
او که خداست و زمین را شکل داد،
و آن را ساخت و استوار نمود،
و آن را نیافرید تا تهی باشد،
بلکه تا از سکنه پر گردد،
هم او چنین می فرماید:

«من خداوند هستم،
و جز من کسی نیست.
۱۹ من در خفا سخن نگفتم
و نه در جایی از سرزمین تاریک؛
و به نسل یعقوب نگفتم که
"مرا عبث بطلبید."
من، بیهوده، به امانت سخن می گویم
و آنچه را که راست است اعلام
می کنم.

۲۰ «ای بازماندگان قومها، کرد هم ایید!
بیایید و به هم نزدیک شوید!
نادانند کسانی که تعالیهای تراشیده
چوبین خویش را حمل می کنند.
و نزد خدایی که نجات نتواند داد،
دست به دعا برمی دارند.
۲۱ پس ادعای خود را مطرح سازید؛
با یکدیگر مشورت کنید.
کیست که اینها را از ایام قدیم بیان
کرد،
و این همه را از گذشته های دور
اعلام داشت؟
آیا نه من که بیهوده هستم؟
غیر از من خدایی نیست،
خدایی عادل و نجات دهنده؛
آری، جز من خدایی نیست.

۲۱ «ای همه کرانهای زمین،
به من روی آورید و نجات یابید!
زیرا که من خدا هستم،
و جز من خدایی نیست.
۲۲ به ذات خود قسم خورده ام
و این کلام به عدالت از دهانم صادر
گشته،
و بر زمین نخواهد افتاد.

۵ «مرا به که مانند می‌کنید و با که برابر
می‌سازید؟
مرا با که قیاس می‌کنید تا همانند
باشیم؟
۶ آنان که طلا از کیسه خویشت بیرون
می‌ریزند،
و نقره را به ترازو وزن می‌کنند،
زرگری اجیر می‌کنند تا از آن خدایی
بسازد،
و سپس در برابرش سجده کرده، آن
را می‌پرستند!
۷ آن را بر دوش برگرفته، حمل می‌کنند،
و در جایش می‌گذارند و آنجا
می‌ایستند،
و از جایش حرکت نتواند کرد.
اگر کسی نزدش فریاد برآورد، پاسخ
نتواند گفت
و او را از تنگی نجات نتواند داد.

۸ ای یاغیان، این را به یاد آورید:
بدان بیندیشید و دلیر باشید.
۹ امور پیشین را از ایام کهن به یاد
آورید:
من خدا هستم و جز من کسی
نیست؛
من خدا هستم و همانند من نیست.
۱۰ انتها را از ابتدا بیان می‌کنم
و آنچه را که هنوز انجام نشده، از
قدیم.
می‌گویم: "تدبیر من برقرار خواهد ماند،
و تمامی خشنودی خود را به جا
خواهم آورد."
۱۱ پرنده شکاری را از شرق فرا می‌خوانم،
و مردی را که تدبیر مرا به جا
می‌آورد، از دیار دوردست.
سخن گفتم و به یقین به انجام خواهم
رسانید،

که هر زائویی در برابر من خم خواهد
شد
و به من هر زبانی سوگند وفاداری
خواهد خورد.
۱۲ و ایشان درباره من خواهند گفت:
پارسایی و قوت تنها در خداوند
است.
تمام آنان که از او خشمگینند
نزد وی آمده، سرافکنده خواهند
شد.
۱۳ اما در خداوند، همه فرزندان اسرائیل
پارسا محسوب شده، فخر خواهند
کرد.»

خدایان بابل

۴۶ بابل به زانو درمی‌آید و نبوخم
می‌شود؛
بتهای ایشان بر حیوانات و چارپایان
سوار است.
پنجا که حملشان می‌کنید،
بر چارپایان خسته بار می‌شوند!
۲ آنها با هم خم شده، به زانو درمی‌آیند؛
ایشان را توان رهانیدن بار نیست،
بنکه خود نیز به اسارت می‌روند.
۳ ای خاندان یعقوب، به من گوش
فرا دهید،
و ای تمام باقیماندگان خاندان
اسرائیل!
۴ ای شما که از رحم حمل کشته‌اید،
و از بطن، برگرفته شده‌اید.
۵ حتی تا به پیری تان من اویم،
و تا به سپیده‌رویی حملتان خواهم
گرد.
۶ شما را من آفریده‌ام و حملتان نیز
خواهم کرد؛
۷ ای من شما را حمل کرده، رهایی
خواهم داد.

تدبیر کردم و آن را عملی خواهم ساخت.
 ۱۱ ای سخت‌دلان، به من گوش فرا دهید!
 ای شما که از عدالت به دورید!
 ۱۳ اکنون عدالت خود را نزدیک می‌آورم؛
 دور نیست، و نجات من تأخیر
 نخواهد کرد.
 نجات را به صهیون ارزانی خواهم
 داشت،
 و قر و شکوه خویش را به اسرائیل.»

سقوط بابل

۴۷ «ای دختر باکرهٔ بابل،
 فرود آی و بر خاک بنشین!
 ای دختر گلدانیان،
 بر زمین، بی تخت بنشین!
 چرا که تو را دیگر
 ظریف و لطیف نخواهند خواند.
 ۲ دستاس گرفته، آرد را خرد کن؛
 نقاب از چهره بگیر و ردا از تن
 به در آر؛
 سابقها را عریان کن و از نهرها بگذر!
 ۳ برهنگی تو آشکار خواهد شد،
 و رسوایی‌ات عیان خواهد گردید.
 آری، من انتقام خواهم کشید،
 و بر کسی شفقت نخواهم کرد.»
 ۴ ولی ما که نامش خداوند لشکرهاست،
 هم اوست قدوس اسرائیل.

۵ «ای دختر گلدانیان خاموش بنشین
 و به ظلمت در آی،
 زیرا که تو را دیگر ملکهٔ ممالک
 نخواهند خواند.
 ۶ من از قوم خویش غضبناک بودم،
 پس میراث خود را بی حرمت
 ساختم؛
 ایشان را به دست تو تسلیم کردم،

و تو بر ایشان ذره‌ای رحم نکردی؛
 حتی بر پیران یوغی بس سنگین نهادی.
 ۱ و گفتی: "تا به ابد ملکه خواهم بود."
 تا بدان جا که در اینها تأمل نکردی.
 و به عاقبت کار نیندیشیدی.
 ۲ «پس حال ای که در ناز و نعمتی بستن.
 ای که آسوده‌خاطر نشسته‌ای!
 ای تو که با خود می‌گویی:
 "من هستم و جز من کسی نیست؛
 هرگز بیوه نخواهم شد،
 و بی‌اولاد نخواهم کشت."
 ۳ این هر دو بلای بیوگی و بی‌اولادی،
 در یک روز و یک آن بر تو نازل
 خواهد شد!
 با وجود تمام جادوگری‌هایت
 و قدرت عظیم افسونگری‌هایت،
 این هر دو به‌شدت بر تو عارض
 خواهد گردید.
 ۴ زیرا که بر شرارت خویش اعتماد
 کرده‌ای،
 و گفته‌ای: "کسی مرا نمی‌بیند."
 به حکمت و دانش خود کمراه
 کشته‌ای،
 و در دل گفته‌ای: "من هستم و جز
 من کسی نیست."
 ۵ اما بلایی بر تو نازل خواهد شد
 که افسونت بر آن کارگر نخواهد
 بود.
 و مصیبتی بر تو وارد خواهد آمد
 که آن را دفع نتوانی کرد؛
 و هلاکتی که به‌کل از آن بی‌خبری،
 به‌ناگاه بر تو نازل خواهد شد.
 ۶ حال در افسونگری‌ها و تمامی
 جادوگری‌هایت
 که از جوانی در آنها محنت
 کشیده‌ای، استوار باش!

زیرا خویشتن را شهروندان شهر مقدس
 می خوانید،
 و مدعی تکیه بر خدای اسرائیلید
 که نامش خداوند لشکرهاست.
 «اما من رویدادهای پیشین را از قدیم
 خیر دادم؛
 از دهان من صادر شدند و آنها را
 اعلام کردم؛
 سپس به ناگاه آنها را به عمل آوردم، و
 واقع شدند.
 زیرا می دانستم که چه سخت دل هستی،
 و گردن آهنین و پیشانی برنجین
 داری!
 پس آنها را از قدیم به تو خیر دادم،
 و پیش از رخ دادن، بر تو اعلام داشتم،
 مبدا بگویی: «بتهایم اینها را به عمل
 آورده‌اند،
 و تمثالهای تراشیده‌ام و بتهای ریخته
 شده‌ام آنها را مقرر داشته‌اند.»
 حال درباره این امور شنیدی؛
 پس بر آنها چشم بدوز!
 آیا آنها را بیان نخواهی کرد؟
 از این پس چیزهای تازه بر تو اعلام
 می‌کنم،
 چیزهای نهان را که از آنها آگاه
 نبوده‌ای.
 هم‌اکنون آفریده می‌شوند، نه در ایام
 قدیم،
 و تو تا به امروز درباره آنها نشنیده
 بودی؛
 پس نمی‌توانی بگویی: «البته آنها را
 می‌دانستم.»
 تو هرگز نشنیده و هرگز ندانسته‌ای،
 و گوش تو از قدیم باز نشده
 است؛

شاید که کامیاب شوی،
 شاید که رعب و وحشت بیافرینی!
 ز همه مشورت‌هایی که گرفتی،
 تو را جز خستگی سودی نبوده
 است.
 بگذر تقسیم‌کنندگان افلاک و
 نظاره‌گران ستارگان
 که در ابتدای هر ماه آنچه را بر تو
 واقع می‌شود اعلام می‌دارند،
 بر خیزند و نجات دهند!
 به یقین آنان چون کاه در آتش خواهند
 سوخت،
 و خود را از چنگ آتش رهایی
 نتوانند داد؛
 آن آتش، آتشی نیست که کسی را کرم
 کند.
 آتشی که بخواهند در کنارش بنشینند.
 این است تمام آنچه آنان برایت خواهند
 بود.
 آنانی که با ایشان محنت کشیدی،
 و از جوانی‌ات با تو داد و ستد
 می‌کردند.
 آنان هر یک به راه خود سرگردانند،
 و کسی نیست که تو را نجات دهد.

سختدلی قوم اسرائیل

ای خاندان یعقوب این را
 بشنوید!
 ای شما که به نام اسرائیل خوانده
 می‌شوید،
 و از نسل یهوداییید؛
 ای کسانی که به نام خداوند سوگند یاد
 می‌کنید،
 و خدای اسرائیل را می‌خوانید،
 اما نه در صداقت و راستی.

زیرا می دانستم که چقدر خیانتکاری،
و از بدو تولد عصیانگر خوانده
شده‌ای.
۹ به‌خاطر نام خویش خشم خود را به
تعویق خواهم افکند،
و به سبب ستایش خویش آن را مهار
خواهم کرد
تا تو را منقطع نسازم.
۱۰ اینک تو را تصفیه کردم، اما نه چون
نقره؛
و تو را در کوره مصیبت آزمودم.
۱۱ به‌خاطر خودم چنین می‌کنم.
آری تنها به‌خاطر خودم؛
زیرا چرا باید نام من بی‌حرمت شود؟
من جلال خویش را به دیگری
نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

ان که خداوند دوستش می‌دارد.
خششودنی او را بر ضد بابل عدیمی
خواهد ساخت.
و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد
آمد.
۱۵ من سخن گفته‌ام، آری من؛
و او را فرا خوانده‌ام.
من او را آوردم.
و او در راه خویش کامیاب خواهد شد.
۱۶ نزدیک من آید و این را بشنوید:
از آغاز، من در نهان سخن نگفته‌ام؛
از زمانی که این پدید آمد، من
حضور داشته‌ام.
و اکنون خداوند کاژ بیهوده مرا و روح خود
را فرستاده است.

۱۱ خداوند که ولی تو و قادوس اسرائیل است،
چنین می‌فرماید:
۱۲ من بیهوه خدای تو هستم.
که تو را به آنچه به سود توست تعیین
می‌دهم.
و در طریقی که باید بروی هدایتت
می‌کنم.
۱۳ کاش که به فرامین من توجه می‌کردی!
آنکاه سلامتی تو همچون نهر،
و پارسایی تو همچون امواج دریا
می‌بود.
۱۴ نسل تو همچون ریک، بی‌شمار،
و فرزندان تو همچون دانه‌های آن
می‌بودند؛
نامشان هرگز منقطع نمی‌شد
و از حضور من نابود نمی‌گشت.

۱۲ «ای یعقوب بشنو،
و ای اسرائیل که تو را فرا خوانده‌ام!
من او هستم؛
من اولم و من آخر.
۱۳ دست خود من بود که بنیان زمین را
نهاد؛
دست راست من بود که آسمانها را
گسترانید.
چون آنها را می‌خوانم،
با هم به پا می‌خیزند.
۱۴ «پس همگی گرد هم آید و گوش
فرا دهید!
کدام یک از بتها اینها را اعلام کرده
است؟

* ۴۸:۱۴ یا "بابلیان".

* ۴۸:۱۸ یا "آرامش".

* ۴۸:۱۸ یا "پیروزی".

و حال، خداوند چنین می‌فرماید،
همان که مرا از رحم برای خدمت
خویش بسرشت،
تا یعقوب را نزدش بازآورم،
و اسرائیل را گرد او جمع کنم،
زیرا که در نظر خداوند محترم هستم،
و خدای من قوت من است.
آری، او چنین می‌فرماید:
«سهل است که خادم من باشی،
تا قبایل یعقوب را بر پا بداری،
و اسرائیلیانی را که محفوظ داشته‌ام،
بازآوری؛
بلکه تو را نوری برای ملت‌ها خواهم
ساخت
تا نجات مرا به کرانه‌های زمین
برسانی.»

خداوند، که ولی و قدوس اسرائیل
است،
به او که مورد تحقیر و انزجار قوم،
و بنده سلاطین است، چنین
می‌فرماید:
«پادشاهان با دیدن تو بر پا خواهند
ایستاد،
و سروران روی بر زمین خواهند
نهاد،
به سبب خداوند که امین است
و قدوس اسرائیل، که تو را برگزیده
است.»

احیای اسرائیل

خداوند چنین می‌فرماید:
«در زمان لطف خود، تو را اجابت
کردم،
و در روز نجات، یاری‌ات دادم؛
تو را حفظ خواهم کرد،
و عهدی برای قوم خواهم ساخت،

ز بابل به در آید!
ز میان کلدانیان بگریزید!
با فریادهای شادی این خبر را اعلام
کنید
و آن را تا به کرانه‌های زمین منتشر
ساخته، بگویید:
خداوند خادم خویش یعقوب را
فدیه داده است.»
نگاه که ایشان را در بیابان رهبری
کرد،
هرگز تشنگی نکشیدند؛
ز صخره برایشان آب جاری ساخت؛
صخره را شکافت و آب فوران
کرد!

ما خداوند می‌گویید: «شریران را
سلامتی نیست.»

خادم خداوند

۴۹ ای سرزمین‌های ساحلی، به من
کوش فرآ دهید!
ای قومه‌های دور دست، توجه کنید!
خداوند مرا از رحم فرا خواند،
و از بطن مادرم مرا به نام صدا زد.
دهان مرا چون شمشیر تیز ساخت،
و مرا زیر سایه دست خود پنهان
کرد.
مر تیر صیقلی ساخت،
و در ترکش خود پنهانم کرد.
«مرا گفت: «تو خادم من هستی،
اسرائیل، که در او جلال خود را
نمایان خواهم ساخت.»
ما من گفتم: «بپهوده محنت کشیده‌ام
و قوت خویش به باطل و عبث
صرف کرده‌ام؛
ما به یقین حق من با خداوند است،
و پادش من، با خدای من.»

۱۵ «آیا ممکن است مادر کودک شیر خورده
خود را فراموش کند.
و بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟
اینان ممکن است فراموش کنند.
اما من هرگز تو را فراموش نخواهم
کرد.

۱۶ «بین، تو را بر کف دستهایم نقش
کرده‌ام.

و حصارهایم پیوسته در نظر من
است.

۱۷ پسرانت به‌شتاب باز خواهند آمد
و آنان که تو را ویران کردند، از تو
دور خواهند شد.

۱۸ سر برافراز و به اطراف خود بنگرد.
همه پسرانت گرد آمده، نزدت
خواهند آمد.

خداوند می‌فرماید: به حیات خود قسم،
تو تمام آنها را همچون زیور خواهی
پوشید،

و همچون عروس به آنها تراسته
خواهی شد.

۱۹ «هرچند ویران و متروک شده‌ای
و سرزمینت خرابه‌ای بیش نیست.
اما اکنون از کثرت ساکنان تنگ خواهی
شد.

و آنان که تو را فرو می‌بلعیدند دور
خواهند گشت.

۲۰ فرزندان ایام داغداری‌ات،

در گوش تو خواهند گفت:

«این مکان برای ما بس تنگ است:

جای بیشتر برای سکونت ما فراهم

کن.»

۲۱ «نگاه در دل خود خواهی گفت:

«اینها را چه کسی برآیم زاده است؟»

تا این سرزمین را آباد سازی،
و آن را میانشان تقسیم کنی؛
۹ تا به زندانیان بگویی: «به در آید!»
و به آنان که در تاریکی‌اند، که:
«خوشتن را بنمایانید!»

۱۰ آنان در کنار راهها خواهند چرید،
و بر همه ارتفاعات خشک، چراگاه
خواهند یافت.

۱۱ گرسنگی و تشنگی نخواهند کشید.
و باد سوزان و آفتاب داغ آسیمی
بدیشان نخواهد رسانید.

زیرا او که بر ایشان شفقت دارد
رهبری‌شان خواهد کرد،
و نزد چشمه‌های آب هدایتشان
خواهد نمود.

۱۲ من همه کوههای خود را راه خواهم
ساخت،

و شاهراههای من افراشته خواهد
شد.

۱۳ اینک آنان از دور دستها می‌آیند؛
برخی از شمال، برخی از غرب،
و برخی از دیار سینیم.»

۱۴ ای آسمانها بانگ شادی سر دهید،
و ای زمین وجد نما!

ای کوهها شادمانه بسرایید،
زیرا خداوند قوم خود را تسلی
می‌دهد،

و بر ستمدیدگان خویش شفقت
می‌کند.

۱۵ اما صهیون گفته است: «خداوند مرا
ترک کرده،

و خداوندگار مرا از یاد برده است.»

و به خون خویش مست خواهند شد، آن سان که به شراب. آنکاه تمامی بشر خواهند دانست که من بیهوه، نجات‌دهنده‌ی تو، ولی تو، و قدیر یعقوب هستم.»

گناه اسرائیل و اطاعت خادم خداوند

خداوند چنین می‌فرماید:
 «طلاقنامه‌ی مادر شما کجاست که بدان او را طلاق دادم؟ یا کدام یک از طلبکاران من است که شما را بدو فروختم؟ به یقین به سبب گناهانتان بود که فروخته شدید، و به سبب نافرمانیهای شما بود که مادران طلاق داده شد. چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون خواندم چرا کسی پاسخ نمی‌گفت؟ آیا دست من کوتاه شده است که فدیه نتواند داد؟ و آیا مرا قدرت رهانیدن نیست؟ هان، دریا را به عتابی خشک می‌سازم، و نهرها را بیابان می‌گردانم، آن سان که ماهیان از بی‌آبی بوی تعفن می‌دهند، و از تشنگی می‌میرند. آسمان را سیاهپوش می‌سازم، و پلاس را پوشش آن می‌گردانم.»
 خداوند کاژ بیهوه زبان شاگرد به من بخشیده است تا بدانم چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. او صبح به صبح بیدارم می‌کند: آری، گوش مرا بیدار می‌کند تا همچون شاگردان بشنوم.

من که داغ‌دیده و نازا بودم، تبعیدی و طرد شده بودم؛ پس اینها را چه کسی پرورانیاده است؟! یگه و تنها به حال خود رها شده بودم، پس اینها از کجا آمده‌اند؟!»

خداوند کاژ بیهوه چنین می‌گوید:
 «چونک دست خود را به سوی قومها دراز می‌کنم، و علم خویش را به سوی آنها برمی‌افروزم؛ آنان پسران تو را بر دستهای خویش خواهند آورد، و دخترانت را بر دوش خود حمل خواهند کرد. پادشاهان پدر خوانده‌ی تو خواهند بود، و ملکه‌ها دایه‌ات. در برابرت خم شده، روی بر زمین خواهند نهاد، و خاک پایت را خواهند لیسید. نگاه خوراکی دانست که من بیهوه هستم، و هر که بر من امید بنادد سرفکنده نخواهد شد.»
 آیا غنیمت از دست جنکاور بازگرفته شود؟ یا اسیران از چنگ ستم‌پیشه رهانیده گردند؟
 ما خداوند چنین می‌فرماید:
 آری، اسیران از چنگ ستم‌پیشه رهانیده خواهند گشت، و غنیمت از دست جنکاور بازگرفته خواهد شد.
 من با مخالفان تو مخالفت خواهم کرد، و من فرزندان تو را نجات خواهم داد. من به آنان که بر تو ستم کردند گوشت تن خودشان را خواهم خورانیاد،

بروید و در نور آتش خویش سالک
شوید.
در نور مشعلهایی که افروخته‌اید.
اما این از دست من به شما خواهد
رسید
که در عذاب خواهید مرد!

نجات قوم خدا

۵۱ «ای پیروان پارسی،
و ای جویندگان خداوند.
به من گوش فراد دهید:
به صخره‌ای که از آن گرفته شدید نظر
کنید.
به آن معدن سنگ که از آن تراشیده
شدید.
پدرتان ابراهیم را در نظر آورید.
و سارا را که شما را بزاد:
انگاه که او را فرا خواندم یک تن پیش
نمود،
اما من او را برکت دادم و کثیر
ساختم.
۲ زیرا خداوند برآستی صهیون را تسبی
خواهد داد،
و همهٔ ویرانه‌هایش را دلداری
خواهد بخشید؛
او بیابانش را همچون باغ عدن خواهد
ساخت،
و زمین خشکش را همچون باغ
خداوند.
خوشی و شادی در آن یافت خواهد
شد،
و هم شکرگزاری و نغمه سرود.
۳ «ای قوم من، به من توجه کنید.
و ای مردم من، به من گوش بسپارید،

۵ خداوندگاز یهوه گوش مرا گشود،
و من سرکشی نکردم و روی
برنتافتم.
۶ پشت خود را به آنان سپردم که مرا
زدند،
و رخسار خویش را به آنان که ریش
مرا گندند؛
آری از رسوایی و آب دهان،
روی خود را نپوشاندم.
۷ از آنجا که خداوندگاز یهوه یاری‌ام
می‌دهد،
هرگز رسوا نخواهم شد.
پس روی خود را چون سنگ خارا
ساخته‌ام،
و می‌دانم که سرافکننده نخواهم
شد.
۸ آن که مرا تبرئه می‌کند نزدیک است،
پس کیست که مرا متهم سازد،
تا رو در رو بایستیم!
مدعی من کیست؟
بگذار نزدیک من آید.
۹ هان خداوندگاز یهوه یاری‌ام می‌دهد،
پس کیست که مرا محکوم کند؟
آنان جملگی همچون جامه مندرس
خواهند شد،
و بید آنها را خواهد خورد.
۱۰ کیست از شما که از خداوند می‌ترسد،
و سخن خادم او را می‌شنود؟
هر که در تاریکی سالک است
و روشنایی ندارد،
بگذار بر نام یهوه توکل کند.
و بر خدای خویش اعتماد بندد.
۱۱ اما همهٔ شما که آتش می‌افروزید،
و به مشعلها مجهزید،

۱ بیدار شو، ای بازوی خداوند، بیدار شو،
و خویشتن را به قوتِ ملبس ساز!
همچون ایامِ قدیم
و بسان نسلهای پیشین، بیدار شو!
آیا تو همان نیستی که از هب را
قطعه قطعه کردی
و از دها را مجروح ساختی؟
آیا تو همان نیستی که دریا را
خشکانیدی،
آبهای ژرفای عظیم را؟
که در اعماق دریا راهمی ساختی،
تا رهایی یافتگان عبور کنند؟
۱۱ آری، فدیه شدگان خداوند باز خواهند
گشت؛
آنان سرودخوانان به صهیون داخل
خواهند شد،
و شادی جاودانی زینت بخش
سرشان خواهد بود.
به شادمانی و خوشی خواهند رسید،
و غم و ناله خواهد گریخت.

۱۲ «من هستم، من، که شما را تسلی
می‌دهم؛
پس تو کیستی که از انسان فانی
ترسانی،
از بنی آدم که علفی بیش نیست؟
۱۳ خداوند، آفریننده خود را، فراموش
کرده‌ای،
که آسمانها را گسترانید و زمین را
بنیان نهاد؛
تمام روز از خشم ستمکار هراسانی،
آنگاه که آماده هلاک کردن است.
اما برآستی خشم ستمکار کجاست؟
۱۴ زیرا زندانیان دلیل به‌زودی آزاد
خواهند شد؛

شریعت از نرد من صادر خواهد شد
و انصافم را چون نوری برای قومها
برقرار خواهم ساخت.
عدالت من نزدیک شده،
و نجات من در راه است؛
بازوی من قومها را دادرسی خواهد
کرد.
چشم امید سرزمینهای ساحلی به من
گشود،
و برای بازوی من انتظار می‌کشند.
چشمان خود را به سوی آسمانها
برافزاید،
و پایین به زمین بنگرید.
آسمانها همچون دود ناپدید خواهند
شد،
زمین چون جامه، مندرس خواهد
گشت،
و ساکنانش بسان مکسان خواهند
مرد.
اما نجات من تا به ابد باقی خواهد ماند،
و عدالتم هرگز زوال نخواهد
پذیرفت.

۱۵ ای کسانی که عدالت را می‌شناسید،
و ای قومی که شریعت مرا در دل
دارید،
به من گوش فرا دهید!
از سرزنش مردمان مه‌راسید،
و از دشنامهای آدمیان پروا ندارید.
زیرا بید، ایشان را چون جامه خواهد
زد،
و گرم، ایشان را چون پشم خواهد
خورد.
ما عدالت من تا به ابد باقی خواهد ماند،
و نجات من، نسل اندر نسل.»

خداوندکار تو بیهوده چنین می گوید.
 خدای تو که از حق قومش دفاع
 می کند:
 «اینک جام سرکیجه آور را از دست تو
 می گیرم،
 و از پیاله غضب من دیگر نخو هی
 نوشید.
 ” ان را در دست عذاب کنندگان تو
 می نهم،
 که به تو می گفتند: ”خم شو تا بر تو
 پانیم.”
 و تو پشتت را مانند زمین می ساختی،
 و مانند کوچه، تا بر تو بگذرند.
 بیدار شو، ای صهیون، بیدار شو،
 و خویشتن را به قوت مہبس
 ساز!

ای اورشلیم، ای شهر مقدس،
 جامه زیبای خویش در بر کن!
 زیرا ختنه ناشده و نجس
 دیگر هرگز به تو داخل نخواهد شد.
 ای اورشلیم، غبار از خود بتکان.
 و برخاسته، بر تخت بنشین!
 ای دختر صهیون که اسیر شده ای،
 زنجیر از گردن خود بکش!
 ” زیرا خداوند چنین می فرماید: امنت
 فروخته شدید، و بهر ایکان نیز باز خرید خواهید
 شد. ” زیرا خداوندکار بیهوده چنین می فرماید:
 ” نخست قوم من به مصر فرود شدند تا در نج
 ساکن شوند؛ سپس آشوری سبب بر آنان ستم
 کرد. ” اما خداوند می فرماید: ” اکنون در پنج
 مرا چه کار است، زیرا که قوم من مفت سیر
 شده اند، و آنان که بر ایشان حاکمند تمسخر
 می کنند. ” و خداوند می فرماید: ” آه سر هر
 روز پیوسته کفر می گویند. پس قوم من نه
 مرا خواهند شناخت، و در آن روز خردند.
 دانست که من هستم که سخن می گویم؛ ری
 من هستم! ”

در سیاهچال نخواهند مرد،
 و محتاج نان نخواهند شد.
 ” زیرا من بیهوده خدای شما هستم،
 همان که دریا را به تلاطم می آورد تا
 امواجش بخروشد؛
 نام من خداوند لشکرهاست.
 ” من کلام خود را در دهان تو نهادم،
 و تو را زیر سایه دست خویش
 پوشانیدم.
 آسمانها را من استوار کردم،
 و زمین را من بنیان نهادم؛
 منم که به صهیون می گویم:
 ” تو قوم من هستی. ”

جام غضب خدا

” خویشتن را برانگیز، ای اورشلیم!
 خویشتن را برانگیز و بر پا بایست،
 ای تو که جام غضب خداوند را
 از دست او نوشیدی،
 و آن جام سرکیجه آور را
 تا به آخر سر کشیدی!
 ” از تمام پسرانی که زاده ای
 کسی نیست که تو را رهبری کند،
 و از تمام پسرانی که پرورده ای
 یکی نیست که دستت را بگیرد.
 ” این دو بلا بر تو نازل شده است:
 کیست که با تو ماتم کند؟
 ویرانی و هلاکت، قحطی و شمشیر؛
 کیست که تو را تسلی بخشد؟
 ” پسران تو ضعف کرده اند
 و بر سر هر کوی و برزن افتاده اند،
 همچون آهویی گرفتار در دام،
 از خشم خداوند پرگشته اند،
 و از توبیخ خدایت آکنده اند.
 ” پس ای ستمدیده، این را بشنو:
 ای تو که مستی اما نه از شراب!

زیرا خداوند پیش روی شما خواهد
خرامید،
و خدای اسرائیل از پشت نگاهبان
شما خواهد بود.

رنج و جلال خادم خداوند

۱۳ اینک خادم من کامیاب خواهد شد^{۱۳}
و به جایگاهی بس والا و رفیع
رسیده، سرافراز خواهد گردید.
۱۴ چنانکه بسیاری از او در حیرت
شدند -

چراکه ظاهرش چنان تپاه شده بود
که دیگر به انسان نمی مانست،
و چهره اش چنان مخدوش که دیگر
به بنی آدم شبیه نبود -
۱۵ به همان سان او اقوام بسیار را تطهیر
خواهد کرد.

و پادشاهان به سبب او دهان خود را
خواهند بست.
زیرا آنچه را که بدیشان گفته نشده بود،
خواهند دید،
و آنچه را نشنیده بودند، درک
خواهند کرد.

۵۳ چه کسی پیام ما را باور کرده،
و بازوی خداوند بر که
مکشوف کشته است؟
۱ زیرا در حضور وی چون نهال،
و همچون ریشه ای در زمین خشک
خواهد روید.
او را نه شکل و شمایلی است که بر او
بنگریم.
و نه ظاهری که مشتاق او باشیم.

چه زیباست بر کوهساران
پایه های آن که بشارت می آورد،
که صلح و سلامت راندا می کند،
و به چیزهای نیکو بشارت می دهد،
و نجات را اعلام می نماید؛
و به صهیون می گوید:

- خدای تو پادشاهی می کند.
گوش فرود! دیدبانان! آواز خویش
بنند می کنند،
و به اتفاق بانگ شادی سر می دهند.
زیرا نگاه که خداوند به صهیون
باز می گردد،

آن با چشمان خود خواهند دید.
۲ ی ویرانه های اورشلیم،
به اتفاق بانگ برآورده سرود
شادمانی بخوانید.

زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده
و اورشلیم را فدیه کرده است.
خداوند بازوی فدوسش را
در برابر تمامی قومها برهنه کرده است
و تمام گرانهای زمین
نجات خدای ما را خواهند دید.

۳ شما که ظروف خداوند را حمل
می کنید،
روانه شوید، روانه شوید،
و از آنجا بیرون آید!
هیچ چیز نجس را لمس نکنید،
بنکه از آنجا بیرون آمده، خود را
ظاهر سازید.
۴ ما به شتاب بیرون نخواهید آمد
و کیزیان روانه نخواهید شد،

۱۳:۵۲ یا خردمندانه، خدا خواهد کرد.

۱۴:۵۲ در عبری: "تو"

۱۵:۵۲ در عبری: "ب قومهای بسیار خواهد باشید، که به پاشیدن خون قربانی توسط کاهن در آیین تطهیر اشاره دارد.
بن قسمت ۱. بطور کلی می توان گفت که در "قومهای بسیار" به حیرت خواهد افکند."

۴ کرچه هیچ خشونت نوزید،
و فریبی در دهانش نبود،
قبرش را با شیرین تعیین کردند،
و پس از مرکش، با دولت‌مندان.

۱۰ اما خواست خداوند این بود
که او راله کرده، به دردها مبتلا بسزد،
چون جان خود را قربانی گناه
ساخت.
نسل خود را خواهد دید و عمرش
دراز خواهد شد،
و ارادهٔ خداوند به دست وی به انجام
خواهد رسید.
۱۱ شمرهٔ مشقت جان خویش را خواهد دید،
و سیر خواهد شد.
خادم پارسای من به معرفت خود سبب
بسیاری را پارسا خواهد گرداند،
زیرا کناهان ایشان را بر خویشتن
حمل خواهد کرد.
۱۲ بنا بر این من نیز او را در میان بزرگان
نصیب خواهم داد،
و غنیمت را با زور اوران تقسیم
خواهد کرد.
زیرا جان خویش را به گام مرک
ریخت،
و از خطاکاران شمرده شد؛
او کناهان بسیاری را بر دوش کشید،
و برای خطاکاران شفاعت می‌کند.

جلال آیندهٔ صهیون

۵۴ ای نازا که نزاده‌ای،
شادمانه بسرا!
ای که درد زانکشیده‌ای،

۲ خوار و مردود نزد آدمیان،
مرد درد آشنا و رنج‌دیده،
چون کسی که روی از او بگردانند،
خوار گشت و به حسابش نیاوردیم.

۳ حال آنکه رنج‌های ما بود که او بر خود
گرفت
و دردهای ما بود که او حمل کرد،
اما ما را از جانب خدا مضروب،
و از دست او مصدوم و مبتلا
پنداشتیم.
۴ حال آنکه به سبب نافرمانی‌های ما بدنش
سوراخ شد،
و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛
تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد،
و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم.
۵ همهٔ ما چون گوسفندان، گمراه شده
بودیم،
و هر یک از ما به راه خود رفته بود،
اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی
نهاد.

۶ آزار و ستم دید،
اما دهان نگشود؛
همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند،
و چون گوسفندی که نزد
پشم‌برنده‌اش خاموش است،
همچنان دهان نگشود.
۷ با محاکمه‌ای ظالمانه برده شد؛
چه کسی از نسل او سخن تواند گفت،
زیرا او از زمین زندگان منقطع شد،
و به سبب نافرمانی قوم من مضروب
گردید؟

* ۴:۵۳ یا "مرضهای".

* ۱۰:۵۳ در عبری: "قربانی جبران".

* ۱۰:۵۳ یا: "چون جان او را قربانی گناه ساختی".

۱ «برای لحظه‌ای کوتاه تو را ترک کردم،
اما با شفقتی عظیم تو را باز می‌آورم.»
خداوند ولیّ تو می‌فرماید:
«به جوشش غضبی لحظه‌ای روی خود
را از تو پوشاندم،
اما با محبت جاودانی بر تو شفقت
خواهم کرد.»

۹ «این برای من همچون روزهای نوح
است:
چنانکه قسم خوردم آبهای نوح بار
دیگر زمین را فرو نخواهد گرفت،
همچنان قسم خورده‌ام که دیگر بر تو
خشم نگیرم و عتابت نکنم.
۱۰ حتی اگر کوهها به لرزه درآیند
و تنها به جنبش آیند،
محبت من نسبت به تو متزلزل نخواهد
شد،
و عهد سلامتی من به جنبش
در نخواهد آمد،»
خداوند که بر تو شفقت دارد چنین
می‌فرماید.

۱۱ «ای ستم‌دیده و توفان‌زده که تسلی
نیافته‌ای،
اینک من تو را با سنگهای فیروزه بنا
خواهم کرد
و پپت را با یاقوت کبود خواهم
نهاد.
۱۲ برج و بارویت را از لعل خواهم ساخت،
دروازه‌هایت را از بلور،
و همه دیوارهایت را از سنگهای
قیمتی.»

بانگ شادی سرده و فریاد بلند
برآورد!»
زیرا خداوند می‌گوید: «فرزندان زن
بی‌کس
از فرزندان زن شوهردار زیادتر
خواهند بود.»

۱۰ مکان خیمه‌ات را وسیع کردان،
و پرده‌های مسکنهای تو عریض شود؛
دریغ مدار، طنابهای خود را دراز کن،
و میخهایت را محکم ساز.
۱۱ زیرا که به چپ و راست منتشر خواهی
شد:
فرزندان سرزمینهای قومها را به
تصرف در خواهند آورد،
و شهرهای متروک را مسکون
خواهند ساخت.
۱۲ متروک، زیرا شرمسار خواهی شد،
و هراسان مباش، زیرا آرسوا نخواهی
گشت.
۱۳ شرمساری جوانی‌ات را فراموش
خواهی کرد،
و رسوایی بیوگی‌ات را دیگر به یاد
نخواهی آورد.
۱۴ زیرا که آفریننده تو شوهر توست،
او که نامش خداوند لشکرهاست؛
و قدوس اسرائیل ولیّ توست،
او که خدای تمامی جهان نام دارد.
۱۵ خداوند تو را مانند زنی مطرود و
رنجیده دل فرامی‌خواند،
همچون زن ایام جوانی که شوهرش
او را ترک کرده باشد.»
ری خدایت چنین می‌گوید:

۱۲:۵۴ - "بی‌کس"

۱۱:۵۴ - "معدی بن واز در عبری نامشخص است."

۱۱:۵۴ - "سنگ لاجورد"

به دقت به من گوش فراداده، چیزهای
 نیکو بخورید
 تا جان شما از بهترین خوراکیها لذت
 برد.
 ۲ گوش فراداده، نزد من آید:
 از من بشنوید، تا جانهای تان زنده گردد.
 من با شما عهد جاودانی خواهم بست.
 همانند محبت وفاداراندهام به داوود.
 ۳ همان من او را شهادی برای ضویف
 ساختم،
 رهبر و حاکم بر ضویف.
 ۴ به یقین قومهایی را که نمی شناسی
 فرا خواهی خواند.
 و قومهایی که تو را نمی شناسند
 نزدت خواهند شتافت،
 به سبب یهوه خدایت که قدوس
 اسرائیل است،
 زیرا که تو را شکوه و جلال بخشیده
 است.

۵ «خداوند را حینی که یافت می شود
 بجویید،
 و تا زمانی که نزدیک است او را
 بخوانید.
 ۶ شرییر راههای خود را ترک گوید،
 و شخص بدکار افکار خویش را؛
 به سوی خداوند باز گردد.
 که بر وی رحم خواهد کرد؛
 و به سوی خدا ایمان بیاید،
 که او را بدفراوانی خواهد آموزید.
 ۷ خداوند می فرماید:
 «افکار من افکار شما نیست،
 و نه راههای من، راههای شما.
 ۸ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر
 است،
 راههای من نیز از راههای شما
 و افکار من از افکار شما بلندتر است

۹ تمامی پسرانت از خداوند تعلیم
 خواهند گرفت،
 و سلامتی فرزندان عظیم خواهد
 بود.
 ۱۰ در عدالت استوار خواهی شد،
 از ظلم به دور خواهی ماند
 و نخواهی ترسید.
 وحشت از تو رخت بر خواهد بست
 و نزدیک نخواهد آمد.
 ۱۱ اگر کسی بر تو حمله آورد،
 از جانب من نخواهد بود؛
 پس آن که بر تو حمله آورد،
 به سبب تو خواهد افتاد.

۱۲ «اینک منم که آهنگران را آفریدم،
 که بر آتش زغال می دهند
 و سلاحی مناسب مقصود آن می سازند.
 و نیز منم که هلاک کننده را برای
 ویرانگری آفریدم.
 ۱۳ هر سلاحی که بر ضد تو ساخته شود
 کارگر نخواهد افتاد،
 و هر زبانی را که در محاکمه بر ضد
 تو برخیزد، تکذیب خواهی کرد.
 این است میراث خادمان خداوند،
 و دفاع من از حقانیت ایشان؛
 این است فرموده خداوند.

دعوت از تشنگان

۱ «ای جمیع تشنگان، نزد آنها بیایید
 و ای شما که تفره ای ندارید،
 بیایید، بخريد و بخورید!
 بیایید شراب و شیر را
 بی تفره و بی بها بخورید!
 ۲ چرا تفره را برای آنچه نان نیست خرج
 می کنید،
 و محنت خویش را برای آنچه سیر
 نمی کند؟

که شبّات را نگاه داشته، آن را بی حرمت
نسازد،
و دست خویش از هر عمل بد باز دارد.»

پس غریبی که به خداوند پیوسته باشد،
نگوید: «خداوند مرا از قوم خویش جدا
خواهد کرد.» و خصی نگوید: «درختی خشک
بیش نیستم.» زیرا خداوند چنین می فرماید:
«خصی هایی که شبّات مرا نگاه دارند، و آنچه مرا
خشنود می سازد برگزینند و به عهد من تمسک
جوینند، بدیشان در خانه خویش و در اندرون
دیوارهایش نام و یادی بهتر از پسران و دختران
خواهم بخشید: آری، بدیشان نامی جاودانی
خواهم بخشید که هرگز از میان نخواهد رفت.
و نیز غریبانی که به خداوند تمسک جسته اند
تا او را خدمت کنند، و نام او را عزیز دارند و
خادمان او شوند، یعنی همه کسانی که شبّات را
نگاه داشته، آن را بی حرمت نسازند و به عهد من
تمسک باشند، آنان را به کوه مقدس خویش
خواهم آورد و در خانه عبادت خویش، ایشان
را شادمان خواهم ساخت. قربانیهای تمام سوز
و دیگر قربانیهای ایشان بر مذبح من پذیرفته
خواهد شد، زیرا که خانه من، خانه دعا برای
همه قومها خوانده خواهد شد.»^۹ و خداوند گاز
بپوه، که رانده شدگان اسرائیل را گرد می آورد،
چنین می فرماید: «من کسان دیگر را نیز علاوه
بر آنان که هم اکنون گرد آمده اند، با ایشان جمع
خواهم کرد.»

اتهام خدا علیه شریران

^۹ ای تمامی وحوش صحرا،
و ای همه حیوانات جنگل،
بیاید و بخورید!
^{۱۰} دیدبانان اسرائیل کورند؛
آنان جملگی عاری از معرفتند!

چنانکه باران و برف از آسمان می بارد،
و دیگر بدان جا بار نمی گردد،
بنکه زمین را سیراب کرده،
آن را بارور و پرومند می سازد،
و برزگر را بذر و خورنده را نان
می بخشد،
همچنان خواهد بود کلام من
که از دهانم صادر می شود:
بی ثمر نزد من باز نخواهد کشت،
بنکه آنچه را خواستم به جا خواهد
ورد.

و در آنچه آن را به انجامش فرستادم
کامران خواهد شد.
زیر شما با شاهمانی بیرون خواهید
رفت،
و به سلامتی هدایت خواهید شد.
کوهها و تلهای پیش روی شما بانگ
شدای سر خواهند داد،
و همه درختان صحرا دستگ
خواهند زد.
به جای خار، سرو خواهد رویند،
و به جای خس، اس.
و این آوازه ای برای خداوند خواهد بود،
و آیتی جاودان که هرگز از میان
نخواهد رفت.»

نجات برای دیگران

خداوند چنین می فرماید:
«انصاف را نگاه داشته،
عدالت را به عمل آورید،
زیر نجات من نزدیک شده،
و عدالت من به زودی منگشف
خواهد شد.
خوشا به حال آن که چنین کند،
و کسی که بدین متمسک گردد؛

۵۶

جملگی سگانی گنگ را مانند
 که پارس کردن نتوانند!
 دراز می کشند و رویاها می بینند،
 و چرت زدن را دوست می دارند.
 ۱۱ آنان سگانی حریصند،
 که سیری نمی شناسند؛
 شبانانی بی فهمند،
 که جملگی به راه خود بر کشته اند
 و هر یک در پی نفع خویشند.
 ۱۲ فریاد بر می آورند:
 "بیایید تا رفته شراب بیاوریم،
 بیایید تا از فسکرات مست شویم!
 فردا نیز مانند امروز خواهد بود،
 و حتی بسی بهتر از آن!"
 شخص پارسا هلاک می شود،
 و کسی در دل بدان نمی اندیشد؛
 مردان سرسپرده از میان برداشته
 می شوند،
 و کسی درک نمی کند.
 اما پارسا برداشته می شود
 تا از بلا در امان بماند؛
 ۲ او به آرامش داخل می گردد.
 آنان که به راه راست گام بر می دارند،
 بر بسترهای خویش استراحت
 می یابند.
 ۳ اما شما ای پسران ساحره،
 و ای اولاد زنا و فحشا،
 بدین جا آید!
 ۴ بر که تمسخر می کنید،
 و دهان بر که می گشایید
 و زبان بر که دراز می کنید؟
 آیا شما فرزندان عصیان

و اولاد فریب نیستید؟
 ۵ آیا شما نیستید که در میان درختان
 بلوط
 و زیر هر درخت سبز
 در آتش شهوت می سوزید؟
 آیا شما نیستید که در دره ها
 و زیر برآمدگی صخره ها
 کودکانتان را قربانی می کنید؟
 ۶ نصیب تو در میان صخره های صاف
 دره هاست؛
 اری، سهم تو همینهاست و بس!
 تو برای ایشان هدایای ریختنی ریختی،
 و هدایای اردی بدیشان تقدیم
 کردی.
 با این همه آیا گذشت کنیم؟
 ۷ بستر را بر کوهی بلند و رفیع
 گسترانیدی،
 و بدان جا بر آمدی تا قربانی کنی.
 ۸ پشت درها و تیرک چهارچوبشان
 علامتهای بت پرستی خویش را
 نهادی.
 مرا ترک گفته، بستر را کسودی،
 و بر آن بر آمده، آنرا گسترانیدی؛
 با آنان که بسترشان را دوست می دشنی
 پیمان بستی،
 و بر برهنگی شان خیره نگریستی!
 ۹ با روغن زیتون نزد پادشاه بر آمدی،
 و بر عطریات خویش افزودی.
 سفیران خود را به دوردستها فرستادی،
 و حتی تا به خود هاویه آنان ر
 کسبیل داشتی!

* ۵:۵۷ اشاره به بت پرستی قوم اسرائیل است که توأم با اعمال جنسی بود

* ۶:۵۷ اشاره به بتها و الاهگان باورنی است.

* ۹:۵۷ یا "مولک" که خدای عمونیان بود

* ۹:۵۷ یا "کور".

از راه دراز خویش درمانده کشتی،
 با این حال نگفتی که، «امید نیست».
 قوت خویش تازه کردی،
 و از همین رو ضعف به هم
 نرساندی.

از که مشوش و هراسان شادی
 که خیانت ورزیدی؟
 که مرا به یاد نیاوردی
 و هیچ اعتنا نکردی؟
 آیا نه از آن رو که دیرزمانی لب
 فرو بستم،

پس حال دیگر ترس مرا به دل
 نداری؟

من پارسایی و اعمال تو را بیان خواهم
 کرد.

اما تو از آن سودی نخواهی برد.

نگاه که فریاد کمک بلند می کنی،
 بتهایی که خود کرد آورده ای
 رهایی ات دهند!

به یقین که با آنها را خواهد رفت
 و جملگی به نفسی رانده خواهند
 شد.

اما آن که در من پناه جوید،
 وارث زمین خواهد شد
 و کوه مقدس مرا به میراث خواهد
 برد.

تسلی برای توبه کاران

و گفته خواهد شد که:

ایسازید، بسازید! راه را مهیا سازید!
 موانع را از سر راه قوم من
 بردارید!

زیرا آن که رفیع و بلند مرتبه است،
 آن که در ابدیت ساکن است
 و قدمش نامیده می شود،
 چنین می گوید:

«من در مکان رفیع و مقدس ساکنم،
 و نیز با آن که روح توبه کار و افتاده
 دارد؛

تا روح افتادگان را احیا کنم،
 و دل توبه کاران را زنده سازم.
 زیرا که تا به ابد محکوم نخواهم کرد،
 و همیشه خشمگین نخواهم بود؛
 مبادا روحها و جانهایی که آفریده ام
 جملگی در حضور من ضعف به هم
 رسانند.

به سبب گناه سود نامشروع به خشم
 آمده، ایشان را زدم،
 و از فرط خشم، روی خویش پنهان
 ساختم،
 اما ایشان عصیانگرانه به راه دل خود
 ادامه دادند.

من راههای ایشان را دیده ام،
 اما شفایشان خواهم داد.
 من ایشان را هدایت خواهم کرد،
 و اسرائیل و سوگوارانش را به کمال
 تسلی بخشیده،

میوه ستایش بر لبها خواهم آفرید.»
 خداوند می گوید:

«سلامتی بر آنان که دورند،
 و سلامتی بر آنان که نزدیکند،
 و من ایشان را شفا خواهم بخشید.
 اما شریران چون دریایی متلاطمند
 که آرامی نتواند یافت،

و موجهایش گل و لجن برمی آورد.»
 خدای من می گوید: «شریران را سلامتی
 نیست.»

روژه حقیقی

«فریاد بلند برآور و دریغ مدار؛
 آواز خود را همچون گزنا بلند
 کرده،

به قوم من عصیانشان را

۵۸

و به خاندان یعقوب گناهانشان را
اعلام کن.

^۲ زیرا آنان هر روزه مرا می جویند.

چنانکه گویی به شناخت راههای من
رغبت دارند؛

همچون قومی پارسا می نمایند،

همچون قومی که قانون خدای

خویش را ترک نکرده باشند.

درباره قوانین عادلانه از من پرسش
می کنند،

و چنان می نمایند که از تقرب جستن
به خدا مسرورند.

^۳ می گویند: "چرا روزه گرفتیم و تو

ندیدی؟"

جان خویش را رنجور ساختیم و

دریافتی؟"

"از آن رو که شما در ایام روزه خویش،
خشنودی خود را می جوید

و بر کارگران خود ظلم روا

می دارید.

^۴ اینک به جهت نزاع و کشمکش روزه

می گیرید،

برای اینکه شیرانه به یکدیگر مشت
بزنید.

با چنین روزه‌ای،

نمی توانید صدای خود را در عرش

برین بشنوانید.

^۵ آیا روزه‌ای که من می پسندم این است؟

روزی که آدمی جان خود را رنجور

سازد،

سر خویش را همچون نی خم کند،

و بر پلاس و خاکستر بخوابد؟

آیا این است آنچه روزه‌اش می نامید

و آن را روز مقبول خداوند
می خوانید؟

^۶ آیا روزه‌ای که من می پسندم این نیست
که زنجیر بی عدالتی را بکشایی.

و بندهای یوغ را باز کنی؟

مظلومان را آزاد سازی.

و هر یوغ را بشکنی؟

^۷ که نان خود را با کرسنگان قسمت کنی

و فقیران بی خانمان را به خانه

خویش آوری؟

و چون برهنه‌ای بینی، او را بیوشانی

و از آن که از گوشت تن توست،

خود را پنهان نسازی؟

^۸ انگاه نور تو همچون فجر ضلوع خواهد

کرد.

و صحت تو به زودی خواهد رویید:

پارسایی ات پیشاپیش تو خواهد

خرامید.

و جلال خداوند از پشت نگاهبان تو

خواهد بود.

^۹ انگاه دعا خواهی کرد و خداوند تو را

اجابت خواهد نمود:

یاری خواهی طلبید و او خواهد

گفت: "اینک حاضرم!"

^{۱۰} اگر یوغ ستم و انکشت اشاره را از

خود دور کنی.

و از بدگویی بپرهیزی:

^{۱۱} اگر تمامی هم خود را وقف کرسنگان

کنی

و جان ستم‌دیدگان را سیر سازی،

انگاه نور تو در تاریکی خواهد

درخشید.

* ۵۸:۸ یا "پارساکننده تو".

* ۵۸:۹ مقصود از "انکشت اشاره"، "افترا" است.

گناه و اعتراف

هان دست خداوند کوتاه نیست
که نجات ندهد.

۵۹

و نه گوش او سنگین تا نشنود.
بلکه تقصیرات شما، میان شما و

خدایتان جدایی افکنده است،
و کناهانتان روی او را از شما پنهان
ساخته است تا نشنود.

"زیرا دستان شما به خون آغشته است،
و انگشتانتان به تقصیر آلوده!

لبهایتان به دروغ تکلم می کند،
و زبانتان به انحراف سخن می گوید.

"کسی عادلانه اقامه دعوی نمی کند،
و هیچ کس به امانت محاکمه
نمی شود.

بر بطلالت توکل می دارند،
و به دروغ سخن می گویند؛

به آزار بستن می شوند،
و شرارت می زایند!

از تخمهای افعی، بچه برمی آورند،
و تار عنکبوت می تنند.

هر که از تخمهای آنان بخورد، می میرد،
و هر کدام که بشکند، افعی بیرون
می آید.

از تارهای ایشان جامه حاصل نمی شود،
و از صنعت خویش خود را نتوانند
پوشانید.

کارهای ایشان شیرانه است،
و اعمال خشونت آمیز در دستهایشان!

پاهایشان برای شرارت دوان است،
و برای ریختن خون بی گناهان
شتابانند!

افکار ایشان شیرانه است.

و شب تو همچون نیمروز روشن
خواهد بود.

خداوند پیوسته تو را هدایت خواهد
کرد.

و جان تو را در بیابان سوزناک سیر
خواهد نمود؛

به استخوانهایت، قوت خواهد بخشید،
و تو چون باغی خواهی بود سیراب
و چشمه‌ای که آبش کم نشود.

قوه تو و ویرانه‌های کهن را بنا خواهند
کرد.

و بنیانهای ایام سلف را بر پا خواهند
داشت.

و تو را بناکننده دیوارهای شکسته
خواهند خواند

و در امت کر کویچه‌ها به جهت
سکونت.

گر شب‌ات را زیر پا نهدی

و در روز مقدس من خشنودی خود
را به جا نیآوری،

گر شب‌ات را مایه خوشی بشماری
و روز مقدس خداوند را محترم
بخوانی،

گر ن را حرمت نهدی

و به راههای خود رفتار نکنی،

گر لذت خود را نجویی

و سخنان بیهوده بر زبان نوانی،

"نگاه لذت تو در خداوند خواهد بود؛

تو را بر بلندیهایی زمین سوار خواهیم
کرد.

و میراث پدرت یعقوب را به تو

خواهم خوراند؛»

زیر که دهان خداوند تکلم کرده است.

به ظلم و فتنه سخن گفته ایم،
و در دل به دروغ ایستن شده. ^{۱۰}
بر زبان آورده ایم.
پس انصاف به عقب رانده شده،
و عدالت دور ایستاده است.
حقیقت در معابر فرو افتاده،
و صداقت نمی تواند داخل شود.
راستی مفقود شده،^{۱۱}
و هر که از شراوت دوری کزیند،
به یغما می رود.

داوری و رهایی

پس خداوند این را دید،
و در نظرش ناپسند آمد
که انصاف وجود نداشت.
او دید که کسی نبود،
و به شکفت آمد که شفاعت کننده ی
وجود نداشت.
پس بازوی خودش برای او نجات به
آورمغان آورد.
و عدالت ری، از او حمایت کرد.
پس عدالت را چون زره بر تن کرد،
و کلاه خود نجات را بر سر نهاد؛
جامه انتقام را در بر کرد،
و خویشتن را به ردای غیرت ملبس
ساخت.
بدیشان بر حسب اعمالشان سر خواهد
داد؛
بر دشمنان خویش غضب را
فرو خواهد ریخت،
بر خصمانش مکافات را،
و بر سواحل دوردست، آنچه ر
سر او اندد.
از جانب غرب، مردمان از ناه پنه
خواهند ترسید.

و هر کجا می روند، ویرانی و خرابی
بر جای می گذارند.
طریق صلح و سلامت را نمی شناسند،
و در راههای ایشان عدالت جایی
ندارد.
راههای خویش را کج ساخته اند،
و آن که در آنها گام زند روی سلامت
نخواهد دید.

از این رو انصاف از ما دور است،
و عدالت به ما نمی رسد.
انتظار نور می کشیم،
و اینک ظلمت است؛
منتظر روشنایی هستیم،
اما در تاریکی گام می زنیم!
چون نابینایان با لمس دیوار قدم
برمی داریم؛
مانند کسانی که چشم ندارند کورمال
راه می رویم.
در نیمروز، همچون شامگاهان می لغزیم؛
در میان تندرستان همچون
مردگانیم!
جملگی چون خرسها خرناس
می کشیم،
و مانند کبوتران ناله می کنیم.
برای عدالت انتظار می کشیم، و نیست!
برای نجات، اما از ما دور است!
زیرا که نافرمانیهای ما در نظر تو بسیار
است،
و گناهانمان بر ضد ما شهادت می دهد.
عضیانهای ما پیوسته با ماست،
و تقصیرهای خود را می دانیم.
عضیان کرده و به خداوند خیانت
ورزیده ایم،
و از خدای خود روی برتافته ایم.

و دخترانت در آغوش حمل خواهند شد.
 ۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید،
 و دلت از فرط شادی خواهد لرزید.
 ثروت دریاها به تو واگذار خواهد شد،
 و دولت قومها به تو خواهد رسید.
 ۶ انبوه شتران سرزمین تو را خواهد پوشانید،
 یعنی شتران مدیان و عَفَه.
 اهل صبا جملگی آمده،
 طلا و کُنَدَر با خود خواهند آورد،
 و ستایش خداوند را مژده خواهند داد.
 ۷ کله‌های قیدار جملگی نزد تو گرد خواهند آمد،
 و قوچهای نبایوت تو را خدمت خواهند کرد؛
 آنان بر مذبح من مقبول خواهند افتاد،
 و من خانه پر شکوه خود را خواهم آراست.
 ۸ اینان کیستند که همچون ابر پرواز می‌کنند،
 و چون کبوتران به روزنه‌های خویش بال برمی‌کشند؟
 ۹ برآستی که سواحل دوردست در انتظار من خواهند بود،
 کشتیهای ترشیش، در صف مقدم،
 تا فرزندان را از دوردستها بیاورند،
 همراه با سیم و زرشان،
 به حرمت نام بیهوه خدایت،
 و به حرمت آن قدوس اسرائیل،
 زیرا که تو را فر و شکوه بخشیده است.
 ۱۰ بیگانگان حصارهایت را بنا خواهند کرد،

و از محل طلوع آفتاب، از جلال وی ترسان خواهند بود.
 زیرا او همچون جویبار پر شتابی که دم خداوند آن را براند، خواهد آمد.
 ۱۱ و خداوند می‌فرماید:
 «برای کسانی در یعقوب که از نافرمانیهای خویش بازگشت کنند، رهاننده‌ای به صهیون خواهد آمد.»
 ۱۲ باز خداوند می‌گوید: «و اما این است عهد من با ایشان: روح من که بر تو است و سخنان من که بر دهانت نهاده‌ام، هرگز از دهان تو، از دهن فرزندان، و از دهن فرزندان فرزندان دور نخواهد شد. از حال تا ابد الابد.» این است فرموده خداوند.

جلال صهیون

۶۰
 بر خیز و درخشان شو، زیرا که نور تو آمده،
 و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است.
 ۱ زیرا اینک تاریکی زمین را فرو خواهد گرفت،
 و ظلمت غلیظ قومها را خواهد پوشانید.
 ۲ ما خداوند بر تو طلوع خواهد کرد،
 و جلال او بر تو نمایان خواهد شد.
 ۳ قومها به سوی نور تو خواهند آمد،
 و پادشاهان به سوی درخشش طلوع تو.
 ۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین:
 ایشان همه گرد آمده، نزد تو می‌آیند؛
 پس رت از دوردستها خواهند آمد.

۱۱ به جای برنج برایت طلا خواهم آورد؛
به جای آهن، نقره؛
به جای چوب برنج خواهم آورد؛
و به جای سنگ، آهن.
صلح را فرماندار تو خواهم ساخت،
و عدالت را حاکم تو.
۱۲ در سرزمین تو دیگر خبری از خشونت
نخواهد بود،
و نه در حدود تو خبری از خرابی و
ویرانی؛
بلکه حصارهایت را 'نجات' خواهی
نامید،
و دروازه‌هایت را 'ستایش'؛
۱۳ دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود،
و درخشش ماه بر تو نخواهد تأیید؛
زیرا خداوند نور جاودان تو،
و خدایت جلال تو خواهد بود.
۱۴ آفتاب تو دیگر هرگز غروب نخواهد
کرد،
و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت؛
زیرا خداوند نور جاودان تو خواهد بود،
و روزهای ماتم تو به پایان خواهد
رسید.
۱۵ آنکاه تمامی قوم تو پارسا خواهند بود،
و زمین را تا به ابد در تصرف خویش
خواهند داشت.
آنان نهال مغروس منند،
و ثمرهٔ دستانم،
تا جلال بیابم.
۱۶ کمترین، هزار تن خواهد شد،
و گوچکترین، قومی نیرومند.
من بیهوه هستم،
و این را در وقتش خواهم شتابانید.

سال لطف خداوند

روح خداوند کار بیهوه بر من
است. ۶۱

و پادشاهانشان در خدمت تو
خواهند بود.
اگرچه تو را در خشم خویش زدم،
اما به لطف خویش بر تو رحم
خواهم کرد.
۱۷ دروازه‌هایت همواره گشوده خواهد
بود،
و شب و روز بسته نخواهد شد،
تا ثروت قومها را نزد تو آورند،
و پادشاهانشان را در صف اسیران.
۱۸ زیرا قوم و مملکتی که تو را خدمت
نکند،
نابود خواهد شد؛
آری، آن قومها به تمامی هلاک
خواهند گردید.
۱۹ جلال لبنان نزد تو آورده خواهد شد،
درختان کاج و صنوبر و سرو،
تا مکان قدس مرا بیاریند،
و من قدمگاه خود را جلال خواهم
بخشید.
۲۰ فرزندان آنان که بر تو ستم روا می‌دارند
آمده، در برابرت خم خواهند شد،
و هر آن که تو را خوار می‌شمارد،
به پاهایت خواهد افتاد؛
تو را شهر خداوند خواهند خواند،
و صهیون قدوس اسرائیل.
۲۱ تو را که متروک و منقور بودی،
و کسی از میانت گذر نمی‌کرد،
فخر جاودانی خواهم ساخت،
و مایهٔ شادمانی همهٔ نسلها.
۲۲ شیر قومها را خواهی مکید،
و از پستانهای پادشاهان شیر خواهی
خورد.
آنکاه خواهی دانست که من بیهوه
نجات‌دهندهٔ تو هستم،
و قدیر یعقوب، ولی تو.

۱ به عوض شرمساری، نصیب دوچندان
خواهید یافت،
و به عوض رسوایی، در میراث خود
شادی خواهید کرد.
بنابراین، ایشان در سرزمینشان نصیب
دوچندان خواهند یافت،
و خوشی جاودانی از آن ایشان
خواهد بود.

۲ زیرا من، پیهوه، عدالت را دوست
می دارم،
و از غارت و ستم بیزارم.
من با امانت به قوم خود پاداش خواهم
داد،
و با ایشان عهد جاودانی خواهم
بست.
۳ نسل ایشان در میان قومها مشهور
خواهند شد،
و ذریت ایشان در میان ملتها معروف
خواهند گشت.
هر که ایشان را ببیند تصدیق خواهد
کرد
که آنان نسل برکت یافته از
خداوندند.

۴ در خداوند شادی بسیار می کنم،
و جان من در خدایم به وجد
می آید؛
زیرا مرا به جامه نجات ملبس ساخته،
و ردای پارسایی به من پوشانیده
است؛
همچون دامادی که سر خویش را به
تاج کهانت می آراید،
و همچون عروسی که خویشتن را به
جواهر زینت می دهد.

زیرا که خداوند مرا مسح کرده است
تا فقیران را بشارت دهم؛
و مرا فرستاده تا دلشکستگان را التیام
بخشم.
و آزادی را به اسیران و رهایی را به
محبوسان اعلام کنم؛
تا سال لطف خداوند را اعلام نمایم،
و از روز انتقام خدایمان خیر دهم؛
تا همه ماتمیان را تسلی بخشم،
و به آنان که در صهیون سوگواری،
تاجی به عوض خاکستر بخشم،
و روغن شادمانی به عوض سوگواری،
و ردای ستایش به جای روح یأس،
تا نبلو ضحای پارسایی،
و نهالهای مغروس خداوند خوانده
خواهند شد،
تا جلال او نمایان شود.

۵ تا نخل خرابه های کهن را بنا خواهند کرد،
و ویرانه های سلف را بر پا خواهند
داشت؛
شهرهای خراب را بازسازی خواهند
کرد،
و ویرانه های نسلهای متمادی را آباد
خواهند نمود.

۶ غویبان بر خاسته، کله های شما را
خواهند چرانید،
و بیگانگان زارعان و تاکیانان شما
خواهند بود؛
کاهنان خداوند خوانده خواهید شد،
و شما را خادمان خدای ما خواهند
ناهیاد.
ز دولت قومه ها خواهید خورد،
و در ثروت ایشان فخر خواهید
کرد.

۱۸ زیرا چنانکه زمین نباتات خود را
می‌رویاند،
و باغ، دانه‌های کاشته شده را نمو
می‌دهد.
خداوند گازِ بیهوهِ نیز پارسایی و ستایش
را
در نظر جمیع قومها خواهد رویاند.

نام جدید صهیون

۶۲ به خاطر صهیون سکوت
نخواهم کرد،
و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم
ماند؛
تا پارسایی‌اش همچون نور طلوع کند،
و نجاتش همچون مشعلی فروزان.
۲ قومها پارسایی تو را خواهند دید،
و تمامی پادشاهان، جلال تو را.
و تو به نامی جدید نامیده خواهی شد،
نامی که دهان خداوند عطا می‌کند.
۳ تو تاج جلال در دست خداوند خواهی
بود،
و افسر ملوکانه در دست خدای
خویش.
۴ تو را دیگر 'متروک' نخواهند نامید،
و سرزمینت را 'ویرانه' نخواهند
خواند؛
بلکه تو را 'اشتیاق من' خواهند خواند،
و سرزمینت را 'متاهل' خواهند نامید؛
زیرا که خداوند مشتاق تو خواهد بود،
و سرزمینت به عقد ازدواج در
خو خواهد آمد.
۵ چنانکه مرد جوان دوشیزه‌ای را به عقد
خود درمی‌آورد،

همچنان پسرانیت تو را به عقد
خویش در خواهند آورد؛
و چنانکه داماد از عروس خویش به
وجد می‌آید،
همچنان خدایت از تو به وجد
خواهد آمد.

۱ ای اورشلیم! بر حصارهایت دیدبان
کماشته‌ام.
که شبانه‌روز هرگز خاموش نخواهد
بود.
ای کسانی که به خداوند یادآوری
می‌کنید،
آرام مگیرید.
۲ و او را نیز آرامی مدهید،
تا اورشلیم را استوار ساخته،
آن را در جهان مایهٔ ستایش بگرداند.
۳ خداوند به دست راست خویش سوخته،
خورده است
و به بازوی نیر و مندش، که:
«دیگر هیچ‌گاه غلّه شما را خورک
دشمنانتان نخواهم ساخت،
و بیگانگان دیگر شراب تازه شما را
نخواهند نوشید،
شرابی را که برایش محنت
کشیده‌اید.
۴ بلکه آنان که غلّه را می‌دروند از آن
خواهند خورد،
و خداوند را ستایش خواهند کرد؛
و آنان که انگورها را کرد می‌آورند،
در صحیفه‌های قدس من از آن خواهند
نوشید.»

* ۴:۶۲ در عبری: 'حفصیه' یعنی 'اشتیاق من در اوست'.

* ۴:۶۲ در عبری: 'بعوله' یعنی 'متاهل'.

* ۵:۶۲ یا "سازنده‌ات".

و از ملت‌ها احدی همراهم نبود.
 در خشم خویش بر ایشان پانهادم،
 و در غضب خویش لگدکوبشان
 کردم.
 خون ایشان بر جامه‌ام پاشید،
 و لباسهایم را بیالود.
 زیرا که روز انتقام در دل من بود،
 و سال فدیهدگانم فرا رسیده بود.
 نگرستم اما یاری‌رسانی نبود،
 در بُهت و حیرت شدم زیرا پشتیبانی
 نبود.
 پس بازوی من برایم نجات به ارمغان
 آورد،
 و خشم من پشتیبان من شد.
 در خشم خویش ملت‌ها را پایمال کردم،
 و در غضبم ایشان را مست ساخته،
 خونشان را بر زمین ریختم.»

پرستش و دعا

«محبتهای خداوند و کارهای ستودنی او
 را بر خواهم شمرد،
 یعنی تمامی آنچه را که خداوند برای
 ما کرده است؛
 آری، احسان فراوانی را که بر حسب
 رحمتها و محبت‌های بسیار خویش
 به خاندان اسرائیل نشان داده
 است.
 زیرا گفته است: «آنان به یقین قوم من
 هستند،
 فرزندان‌ای که خیانت نخواهند کرد»،
 پس نجات‌دهنده ایشان شده است.
 در تمامی رنج‌های ایشان، او نیز رنج
 کشید،
 و فرشته حضور وی ایشان را نجات
 داد.
 در محبت و گذشت خویش ایشان را
 فدیهداد،

بگذرید! از دروازه‌ها بگذرید!
 راه را برای قوم مهیا سازید.
 بسازید! شاهراه را بسازید!
 سنگها را برچینید،
 و علمی به جهت ملت‌ها بر پا دارید!
 ینک خداوند تا به کرانه‌های زمین اعلان
 کرده است:
 به دختر صهیون بگویید:
 «هان نجات تو می‌آید.
 همانا پاداش او با وی است،
 و اجرت او پیش رویش می‌آید.»
 «آن ملت مقدس خوانده خواهند شد،
 و فدیهدگان خداوند؛
 و تو مصلوب،
 و شهر غیر متروک نامیده خواهی
 شد.»

روز انتقام و نجات

این کیست که از ادوم، از شهر
 بصره می‌آید،
 و جامه سرخ‌فام بر تن دارد؟
 ین کیست که به فر و شکوه ملبس
 است،
 و در عظمت قوت خویش کام
 برمی‌دارد؟
 ن منو! من که به عدالت سخن
 می‌گویم،
 و در نجات دادن نیره‌مندم.»
 چرا جامه‌ات سرخ‌فام است،
 همچون جامه کسانی که چرخشت
 لگدکوب می‌کنند؟
 من چرخشت را به تنهایی لگدکوب
 کردم،

دلسوزی و شفقت تو از ما باز داشته
شده است.
براستی که تو پدر مایی،
اگر چه ابراهیم ما را نشناسد
و اسرائیل ما را بجای نیاورد!
تو ای یهوه، 'پدر' مایی:
'ولی' ما' است، نام تو از ازل،
ای خداوند، چرا از راههای خود
کمو اهما ن کردی،
و چرا دل‌هایمان را سخت ساختی تا
از تو نترسیم؟
به خاطر خادمات باز کشت نما،
به خاطر قبیله‌هایی که میراث تو
هستند.
قوم مقدس تو کوتاه‌زمانی قدس تو را
در تصرف داشتند،
اما اکنون دشمنان ما آن را نکدامال
کرده‌اند.
ما همچون مردمانی کشته‌ایم
که تو هرگز بر ایشان فرمان نرانده‌ای
و به نام تو نامیده نشده‌اند.
کاش که آسمانها را شکافته،
نازل می‌شدی،
تا کوهها از حضورت به لرزه
در می‌آمد -
'همچون اتشی که خورده‌چوبها را
مشتعل می‌سازد،
و آب را به جوش می‌آورد -
تا نام خود را به دشمنان بشناسانی،
و تا قومها از حضورت به لرزه در آیند!
'انگاه که اعمالی هولناک انجام دادی که
انتظارش را نداشتیم،
نازل شدی و کوهها از حضورت به
لرزه در آمد.

۶۴

در تمامی ایام قدیم ایشان را بر گرفته،
حمل کرد.
اما ایشان عصبان ورزیدند،
و روح قدوس او را محزون ساختند.
پس روی گردانیده دشمن ایشان شد،
و خود با ایشان جنگ کرد.
اما قوم او ایام قدیم را به یاد آوردند،
یعنی ایام موسی را!
کجاست آن که ایشان را با شبان گله‌اش
از میان دریا عبور داد؟
کجاست آن که روح قدوس خود را
در میان ایشان نهاد،
و بازوی شکوهمندش را
به دست راست موسی به حرکت
در آورد؟
که آنها را پیش روی ایشان شکافت
تا آوازه‌ای جاودانی برای خویشان
کسب کند،
و ایشان را از ژرفاها عبور داد؟
همچون اسب در بیابان،
زمین نخوردند؛
همچون چارپایانی که به وادی فرود
آیند،
روح خداوند ایشان را استراحت
بخشید.
آری، تو اینچنین قوم خود را رهبری
کردی،
تا نامی شکوهمند برای خود کسب
کنی.
از آسمان بنگر و ببین،
از عرش مقدس و شکوهمندت.
غیرت و قدرت تو کجاست؟

* ۱۱:۶۳ یا: «و ایام قدیم، یعنی ایام موسی را به یاد آورد»

* ۱۹:۶۳ یا: «اما از قدیم از آن تو بیم، اما تو بر آنان فرمان نرانده‌ای و به نام تو نامیده نشده‌اند»

شهرهای مقدس تو به بیابان بدل شده،
حتی صهیون بیابان گردیده است،
و اورشلیم، ویرانه‌ای.
معبد مقدس و پر شکوه ما،
که نیاکانمان در آن تو را ستایش
می‌کردند،
به آتش سوزانده شده،
و مکانهای دلپذیر ما،
جملگی ویران گشته است!
خداوندا، آیا با این همه همچنان
خودداری می‌کنی؟
آیا همچنان سکوت کرده، ما را چنین
سخت مبتلا می‌سازی؟

داوری و نجات

اجازه دادم کسانی که مرا
نطلبیده بودند،

۶۵

مرا بجویند،
و کسانی که مرا نجسته بودند،
مرا یافتند،
و به قومی که نام مرا نخوانده بودند،
گفتم: «اینک حاضرم؛ اینک حاضرم.»
تمامی روز دستانم را دراز کردم
به سوی قومی گردنکش،
که در طریقهای نادرست گام
برمی‌دارند،
و توهمات خویش را پیروی می‌کنند؛
قومی که پیوسته بیش رویم،
خشم مرا برمی‌انگیزند،
و در باغها قربانی گذرانده،
بر آجرها بخور می‌سوزانند؛
که در میان قبرها می‌تشنند،
و تمامی شب را در مغاره‌ها سپری
می‌کنند؛
که گوشت خوک می‌خورند،

از دیرباز کسی نشنیده،
و گوشی استماع نکرده است،
و چشمی خدایی را غیر از تو ندیده
که برای منتظران خود عمل کند.
تو کسانی را که شادمانه به پارسایی
عمل می‌کنند،
و در راههای تو، تو را به یاد می‌آورند،
ملاقات می‌کنی.
هان تو خشناک شادی زیرا که ما گناه
کردیم.
و دیرزمانی در آنها به سر بردیم،
پس حال چگونه نجات توانیم
یافت؟
همه ما همچون شخص نجس شده‌ایم،
و اعمال نیک ما جملگی همچون
پازچه‌ای کثیف است!
همگی ما مانند برگ پژمرده‌ایم،
و کناهان ما همچون باد، ما را با خود
می‌برد.
کسی نیست که نام تو را بخواند،
یا خویشان را برانگیزد تا به تو
تمسک جویند،
زیرا که روی خود را از ما نهان کرده‌ای،
و ما را به سبب کناهانمان
کداخته‌ای.
با این همه، ای خداوندا، تو پدر ما
هستی.
ما کل هستیم و تو کوزه‌گری؛
همه ما کار دست تویمیم.
ای خداوندا، چنین سخت غضبناک
مباش.
و گناه را تا ابد به خاطر مدار!
تو ما اینک بنگرتی،
که ما جملگی قوم تویمیم.

و خورش از گوشت مکروه در
ظروفشان است؛
۵ که می‌گویند: «دور بایست و نزد من میا،
زیرا مقدس‌تر از آنم که نزدیک من
آیی.»
آنان دوندند در بینی‌ام،
و آتشی که تمامی روز مشتعل است!
۶ خداوند می‌گوید:
همانا این نزد من مکتوب است که:
«خاموش نخواهم ماند، بلکه بدیشان
مزد خواهم داد،
آری مزد آن را به آغوش ایشان خواهم
پرداخت،
۷ مزد گناهان شما و گناهان پدران شما
را با هم.
و از آنجا که بر کوهها قربانی تقدیم
کردند،
و بر تپه‌ها به من بی‌حرمتی روا
داشتند،
مزد اعمال گذشته ایشان را پیموده،
به آغوششان خواهم پرداخت.»
۸ خداوند چنین می‌گوید:
«مانند زمانی که شراب تازه هنوز در
خوشه یافت می‌شود،
و می‌گویند: «آن را زایل مسازید، زیرا
هنوز برکتی در آن هست.»
من نیز به‌خاطر خادمانم چنین عمل
خواهم کرد،
و آنها را به‌کل هلاک نخواهم
ساخت.
۹ از یعقوب نسلی فراهم آوردم،
و از یهودا آنان را که کوههایم را به
تصرف آورند؛
برگزیدگانم آنها را به میراث خواهند
برد،
و خادمانم در آنجا سکونت خواهند
گزید.

۱۰ و برای قوم من که مرا می‌جویند،
شارون چراگاه کله‌ها خواهد شد،
و وادی عخور، استراحتگاه رهنماها
خواهد بود.
۱۱ «و اما شما که خداوند را ترک کردید
و کوه مقدس مرا به فراموشی سپردید،
که برای 'بخت' سفره می‌گسترانید
و برای 'تقدیر' شراب ممزوج
می‌ریزید،
۱۲ شما را به جهت شمشیر مقدار خواهم
کرد،
و همه شما برای کشتار خم خواهید
شد.
زیرا چون خواندم، پاسخم ندادید،
و چون سخن گفتم، گوش نکردید،
بلکه آنچه را در نظرم ناپسند بود به
عمل آوردید،
و آنچه را که خشنودم نمی‌ساخت
برگزیدید.»
۱۳ پس خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:
«خادمان من خواهند خورد،
اما شما کرسنه خواهید ماند؛
و خادمان من خواهند نوشید،
اما شما تشنه خواهید ماند؛
و خادمان من شادی خواهند کرد،
اما شما سرافکنده خواهید شد؛
۱۴ و خادمانم از خوشی دل سرود خواهند
خواند،
اما شما از اندوه دل فریاد بر خواهید
آورد
و از شکستگی روح شیون خواهید
کرد.
۱۵ شما نام خود را به عنوان لعنت
برای برگزیدگانم بر جا خواهید
گذاشت،

و خداوند کاژ بیهوده شما را خواهد
گشت،
اما به خادمانش نامی دیگر خواهد
داد.
آن که خویشتم را در این سرزمین
برکت دهد،
خویشتم را به خدای حق برکت
خواهد داد،
و آن که در این سرزمین سو کند خورد،
به خدای حق سو کند خواهد خورد.
زیرا که مشقتهای پیشین فراموش
خواهد شد،
و از نظر من نهان خواهد کشت.

آسمان و زمین جدید

هان من آسمانی جدید و زمینی جدید
خواهم آفرید،
و مور پیشین دیگر به یاد آورده
نخواهد شد،
و از ذهن نخواهد گذشت.
بنگه از آنچه من می آفرینم،
تا ابد شادی و وجد کنید،
زیرا من اورشلیم را چنان خواهم آفرید
که مکان وجد باشد.
و قوم آن را چنانکه مایه شادی
بر اورشلیم شادی خواهم کرد،
و به سبب قوم خویش به وجد
خواهم آمد.
صدای گریه و ناله
دیگر در آن شنیده نخواهد شد.

دیگر هرگز در آن کودکی نخواهد بود
که چند روزی پیش زنده نماند،
و نه پیرمردی که عمر خود را به کمال
نرساند.

آن که در صدسالگی بمیرد،
جوان محسوب گردد
و آن که به صدسالگی نرسد،
ملعون به شمار آید.
"خانه‌ها بنا خواهند کرد،
و در آنها ساکن خواهند شد؛
تا کستانها غرس خواهند کرد،
و از میوه آنها خواهند خورد."
"دیگر بنا نخواهند کرد تا دیگران ساکن
شوند،
و غرس نخواهند کرد تا دیگران بخورند.
زیرا ایام قوم من مانند ایام درخت
خواهد بود،
و برگزیدگان من سالها از دسترنج
خود لذت خواهند برد."
"محنت بیهوده نخواهند کشید،
و فرزندان به جهت رعب و وحشت
نخواهند زاد،
زیرا قومی برکت یافته از خداوند
خواهند بود،
آنان و نسل ایشان با هم.
"پیش از آنکه بخوانند پاسخ خواهم داد،
و هنوز سخن بر زبانشان است که
خواهم شنید."
"کرگ و بره با هم خواهند چرید،
و شیر چون گاو گاه خواهد خورد،
اما خوراک مار خاک خواهد بود.
و در تمامی کوه مقدس من،
ضرری نخواهند رسانید
و نابود نخواهند کرد؛"
این است فرموده خداوند.

داوری و امید

خداوند چنین می فرماید:
"آسمان تخت پادشاهی من است،

۶۶

دای شما که از کلام خداوند می‌لرزید.
 کلام او را بشنوید:
 «برادران شما که از شما نفرت دارند
 و به خاطر نام من شما را از خود
 می‌رانند، می‌گویند:
 "باشد که خداوند جلال یابد
 تا ما شادی شما را ببینیم:"

اما خود ایشان سرفاکنده خواهند شد

۲ «آواز غوغا از شهر!

صدایی از معبد!

این آواز خداوند است

که دشمنان خود را سزا می‌دهد!

۱ «او پیش از درد زار،

زاییده است:

پیش از آنکه درد او را فرو بگیرد،

پسری به دنیا آورده.

۱ کیست که چنین چیزی شنیده باشد؟

و کیست که چنین چیزهایی دیده

باشد؟

آیا سرزمینی در یک روز متولد می‌شود؟

و ملتی در یک لحظه به دنیا می‌یابد؟

زیرا که صهیون به محض شروع درد

زایمان،

فرزندان خود را زاده است.

۴ خداوند می‌گوید:

«ایا من به مر حله تولد بر سائم

و به دنیا نیاورم؟»

خدای شما می‌فرماید:

«ایا من که می‌زایانم،

رحم را بیندم؟»

۱۱ «ای همه کسانی که اورشلیم را دوست

می‌دارید،

با او شادی کنید و برایش شادمان

باشید:

و زمین کرسی زیر پایم!
 چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید،
 و مکان آر می‌ندم کجاست؟
 ۲ این همه را دست من ساخته است،
 و بدین گونه همه آنها به وجود آمده:
 خداوند این را می‌فرماید.

«اما این است آن که بر وی نظر خواهم
 کرد:

آن که فروتن است و روح توبه‌کار دارد،
 و از کلام من می‌لرزد.

۳ «آن که گاوی ذبح می‌کند،

مانند کسی است که انسانی را می‌کشد؛

و آن که بره‌ای قربانی می‌کند،

همچون کسی است که گردن سگی

را می‌شکند؛

آن که هدیه آردی تقدیم می‌کند،

مانند کسی است که خون خوک

پیشکش می‌آورد؛

و آن که گنبد به عنوان یادکاری

می‌سوزاند،

همچون کسی است که بتی را

متبارک می‌گوید.

اینان راههای خودشان را برگزیده‌اند.

و جانشان از اعمال قبیحشان لذت

می‌برد.

۲ پس من نیز برای ایشان مصیبتی سخت

بر خواهم گزید

و ترسهایشان را بر سرشان خواهم

آورد،

زیرا چون خواندم کسی پاسخ نداد،

و چون سخن گفتم گوش نکردند؛

بلکه آنچه را در نظرم ناپسند بود به

عمل آوردند.

و آنچه را از آن خشنود نبودم

برگزیدند.»

۱۱ خداوند می فرماید: «آنان که از پی یک تن که در وسط است، خود را برای رفتن به باغها تقدیس و تطهیر می کنند، و گوشت خوک و موش و مکروهات می خورند، با هم نابود خواهند شد.»^{۱۱} زیرا اعمال و افکارشان را می دانم، و زمان آن می رسد که تمامی قومهها و زبانها را گرد آورم. آنان خواهند آمد و جلال مرا خواهند دید.^{۱۲} او من در میان آنها نشانه‌ای خواهم نهاد، و از ایشان بازماندگانی را نزد قومهها خواهم فرستاد: به ترشیش و فول و لود، که تیراندازند، و به توبال و یاوآن و سواحل دوردست، که آوازه‌ام را نشنیده و جلال مرا ندیده‌اند؛ و آنان جلال مرا در میان قومهها اعلام خواهند کرد.^{۱۳} او خداوند می گوید که ایشان تمامی برادران را از جمیع امتهای سوار بر اسب و ارابه و تخت‌روان و قاطر و شتر، به عنوان هدیه‌ای برای خداوند به کوه مقدس من اورشلیم خواهند آورد، همان‌گونه که اسرائیلیان هدیه آردی خود را در ظرفی طاهر به خانه خداوند می آورند.^{۱۴} او خداوند می گوید: از ایشان کاهنان و لاویان نیز خواهم گرفت.

۱۲ «زیرا خداوند می فرماید: چنانکه آسمان جدید و زمین جدیدی که می سازم در حضورم پایدار خواهد ماند، نام و نسل شما نیز پایدار می ماند.»^{۱۳} و خداوند می فرماید: تمامی بشر، از ماه نو تا ماه نو و از شب‌ات تا شب‌ات خواهند آمد تا در حضور من پرستش کنند.^{۱۴} و آنان بیرون رفته، اجساد کسانی را که بر من طغیان کرده‌اند نظاره خواهند کرد.

۱۳ «زیرا کرم ایشان نخواهد مرد، آتش ایشان خاموش نخواهد شد، و نزد تمامی بشر مکروه خواهند

بود.»

۱۱ همه آنان که برایش سوگوارید، با او شادی بسیار نمایند؛ تا از پستان تسلی بخش او مکیده، میراب شویید؛ تا از وفور نعمت او به غایت نوشیده، خرم گردید.»

۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک من صلح و سلامت را چون رود در او جاری خواهم ساخت، و جلال قومهها را چون نهری سرشار؛ شما خواهید مکیده و در اغوش او حمل خواهید شد. و بر زانویش نوازش خواهید یافت. همچون کسی که مادرش او را تسلی می دهد.

۱۳ من نیز شما را تسلی خواهم داد؛ آری، شما در اورشلیم تسلی خواهید یافت.

۱۴ خواهید دید و دلتان شادمان خواهد شد.

و استخوانهایتان چون سبزه خرم خواهد گردید؛

دست خداوند بر خادمانش معروف خواهد گشت،

و خشم او بر دشمنانش.

۱۵ زیرا همان خداوند در آتش خواهد آمد، و ربه‌هایش همچون کربد یاد خواهد بود.

تا خشم خود را به شدت جاری سازد، و عتاب خویش را با شعله‌های آتش.

۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد کرد، و گشتگان خداوند بسیار خواهند

بود.»

معرفی کتاب ارمیا

ارمیا به‌حق نبی گریان نامیده شده است. زندگی شخصی و کشمکشهای او پیش از هر نبی دیگری در کتابش منعکس است. او که کاهن بود، خدمت خود را در سال ۶۲۶ ق.م. آغاز کرد و در زمانی پس از ۵۸۶ ق.م. به پایان رسانید. او در مصر وفات یافت، و بنا بر احادیث یهود، در آنجا سنگسار شد. طغنی اندک‌زمانی پیش از او خدمت می‌کرد. حقیق و احتمالاً عوبدی نیز هم‌عصر او بودند. جزقیال نیز در اواخر زندگی ارمیا خدمت می‌کرد.

کتاب ارمیا حاوی پیامهایی درباره گناه قوم یهود، آن دشمن که خدا برای تنبیه قوم خود فرستاد، محاصره اورشلیم، و مصائب ناشی از ویرانی اورشلیم است. پیام او درباره داوری زود هنگام خدا به سبب بت‌پرستی و دیگر گناهان قوم، در طول ایامی حدود ۴۰ سال آغاز می‌شد. به بیانی دقیق‌تر، می‌توان گفت که موضوع اصلی کتاب ارمیا همانا داوری بر یهود (بابهای ۱ تا ۲۹) و آمدن مجدد خدا به یاری ایشان در آینده‌ای مسیحایی است (بابهای ۳۰ تا ۳۳). اما اشاراتی به رنجها و مصائب ارمیا، سقوط اورشلیم و پیامدهای آن، و داوری بر مسته نیز در آن یافت می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- دعوت ارمیا به خدمت نبوت (باب ۱)
- ۲- هشدار به یهودا (بابهای ۲ تا ۳۵)
- ۳- رنجها و آزارهای ارمیا (بابهای ۳۶ تا ۳۸)
- ۴- سقوط اورشلیم و پیامدهای آن (بابهای ۳۹ تا ۴۵)
- ۵- داوری بر ملتها (بابهای ۴۶ تا ۵۱)
- ۶- ضمیمه تاریخی (باب ۵۲)

ارمیا

زیرا من با تو هستم تا رهایی ات
بخشم؛»

این است فرموده خداوند.

«آنگاه خداوند دست خود را پیش آورده، دهانم را لمس کرد. و خداوند مرا گفت: «اینک کلام خود را در دهانت نهادم. بدان که امروز تو را بر قومها و حکومتها برگماشتم، تا از ریشه بر کنی و منهدم نمایی، هلاک کنی و سرنگون سازی، بنا کنی و غرس نمایی.»

«و باز کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای ارمیا، چه می بینی؟» گفتم: «شاخه درخت بادام.» «خداوند مرا گفت: «نیکو دیدی، زیرا من بر کلام خویش دیدبانی می کنم، تا آن را به انجام رسانم.»

«دیگر بار کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «چه می بینی؟» گفتم: «دیگی جوشان که از شمال رو بدین سو دارد.» «آنگاه خداوند مرا فرمود: «بلایی از جانب شمال به سوی تمامی ساکنان این سرزمین سرازیر خواهد شد. زیرا خداوند می فرماید: اینک من همه طوائف ممالک شمال را جملگی فرا خواهم خواند، و ایشان آمده، هر یک تخت خویش را بر دهنه دروازه های اورشلیم، و در برابر تمامی حصارهای گرداگردش، و بر ضد تمامی شهرهای یهودا، بر پا خواهند داشت.»^{۱۰} و من داوریهای خود را به سبب تمامی شرارتهایشان

سخنان ارمیا پسر حلقیا، از کاهنانی که در عناتوت در سرزمین بنیامین بودند. کلام خداوند در ایام یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا، در سال سیزدهم سلطنت او، بر ارمیا نازل شد. و نیز در ایام یهوایقیم، پسر یوشیا پادشاه یهودا، تا پایان یازدهمین سال صدقیا پسر یوشیا، پادشاه یهودا، همچنان نازل می شد. تا زمان تبعید اهالی اورشلیم در ماه پنجم.

رسالت ارمیا

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «پیش از آنکه تو را در رحم نقش بندم، تو را شناختم، و پیش از آنکه به دنیا بیایی، تو را جدا کردم، و تو را بر قومها نبی قرار دادم.»^{۱۱} آنگاه گفتم: «ای خداوندکار یهوه، اینک من سخن گفتن نمی دانم، زیرا جوانی بیش نیستم.»

اما خداوند مرا گفت:

«مگو، جوانی بیش نیستم.»

زیرا نزد هر کس که تو را بفرستم،

خواهی رفت،

و هر آنچه تو را امر فرمایم، خواهی

گفت.

ز ایشان مترس،

^{۱۰} ۵: ۱ «کنجین» در اینجا حاوی مفهوم گزینش نیز هست.
^{۱۱} ۱۲: ۱ «در عبری واژه «تاماد» و «دیدبانی» هم او هستند.

و در صحرا رهبری مان کرد.
 در سرزمین بیابانها و حفره‌ها،
 در زمین خشک و تاریکی غلیظ.
 زمینی که کسی از آن گذر نمی‌کرد،
 و انسانی در آن نمی‌زیست.^۱
 من شما را به سرزمین بیستانها آوردم،
 تا از میوه‌ها و چیزهای نیکویش
 بخورید؛
 اما شما چون داخل شدید،
 زمین مرا نجس ساختید
 و میراث مرا مکره گردانیدید.
 کاهنان نگفتند: "خداوند کجاست؟"
 و عالمان شریعت مرا نشناختند؛
 رهبران بر من عصیان ورزیدند،
 و انبیا به نام بعل نبوت کرده،
 در پی چیزهای بی‌فایده رفتند.

^۲ «لذا این رو، خداوند می‌فرماید، باری دیگر
 بر شما ادعا وارد خواهد آورد،
 و بر فرزندان فرزندانان.
^۳ به سواحل کتبم گذر کرده، بنگرید،
 به قیدار بفرستید و به دقت ملاحظه
 کنید؛
 ببینید آیا چنین چیزی تا به حال شده
 است؟
^۴ آیا هیچ قومی هرگز خدایان خود را
 عوض کرده‌اند،
 هر چند خدا نیستند؟
 اما قوم من جلال خویش را
 با آنچه فایده‌ای نمی‌رساند عوض
 کرده‌اند.
^۵ خداوند می‌فرماید:
 ای آسمانها، از این متحیر شوید؛
 با وحشتی عظیم بر خود بفرزید.

بر ایشان اعلام خواهم کرد، زیرا مرا ترک گفته،
 برای خدایان غیر بخور سوزاندند و کارهای
 دست خویش را پرستش کردند. «اما تو، کمر
 خود را محکم ببند و برخاسته، هر آنچه را
 به تو امر می‌فرمایم، بدیشان بگو. از ایشان
 هراسان مباش، مبادا تو را در برابر ایشان به
 هراس افکنم.»^۶ زیرا هان من امروز تو را شهر
 حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین
 بر ضد تمامی این سرزمین ساخته‌ام، بر ضد
 پادشاهان یهودا و صاحبمنصبان و کاهنانش و
 بر ضد مردمان این دیار.^۷ ایشان با تو به نبرد
 بر خواهند خاست، اما بر تو پیروز نخواهند
 شد، زیرا خداوند می‌فرماید، من با تو هستم
 تا رهایی‌ات بخشم.»

بی‌وفایی اسرائیل

۲ کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:
^۱ «برو و در گوش اورشلیم ندا کن که
 خداوند چنین می‌گوید: محبت ایام جوانی
 و عشق دوران نامزدیت را به یاد می‌آورم،
 آنگاه که در بیابان و در زمین بایر از پی من
 می‌آمدی.^۲ اسرائیل برای خداوند مقدس
 بود و نوبر محصول او، همه کسانی که از آن
 بخوردند، تقصیر کار می‌شوند و بلا دامنگیر
 ایشان می‌گردند؛^۳ این است فرموده خداوند.
^۴ ای خاندان یعقوب و ای تمامی طوایف
 خاندان اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید.
 خداوند چنین می‌فرماید:
 «پدرانتان چه بی‌انصافی در من دیدند،
 که از من دوری گزیدند،
 و در پی بطلت رفته،
 خود باطل گردیدند؟
^۵ نگفتند: "خداوند کجاست،
 که ما را از سرزمین مصر بر آورد

* ۸:۲ در عبری: "شبانان".

* ۸:۲ "بعل" بت کنعانیان، و به خدای خاص‌خیزی معروف بود.

که بیهوه خدایت را ترک گویی،
و ترس من در تو نباشد.

«زیرا مدها پیش یوغ خود را شکستی و بندهایت را گسستی، و گفتی: "خدمت نخواهم کرد!" براستی که تو بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز همچون فاحشه‌ای دراز کشیدی. "اما من تسو را همچون تاکی برگزیده که از تخم تمام اصیل باشد، غرس کردم. پس چگونه فاسد شدی و به تاکی وحشی برای من بدل کشستی؟" خداوند گاو بیهوه می‌فرماید، حتی اگر خود را به قلیاب بشویی و صابون فراوان به کاربری، لکه گناهت همچنان در برابر من است. "چگونه می‌توانی بگویی: "نجس نیستم و از بعلها پیروی نکرده‌ام"؟ بین چگونه در وادی رفتار کردی، و به عمل خویش اذعان کن: ای که چون ماده شتری جوان، به این سو و آن سو می‌دوی! "تو به ماده خری وحشی می‌مانی که به بیابان عادت دارد، و در شهوت دل خود باد را بو می‌کشد؛ کیست که بتواند شهوت او را مهار کند؟ طالبان او را به جهت یافتنش زحمت چندان نیست، زیرا او را در ماه آمادگی‌اش خواهند یافت. "گفتم پای برهنه و گلوی تشنه از پی ایشان مشتاب، اما گفتی، "نه! بی‌فایده است! زیرا که خدایان بیگانه را دوست می‌دارم، و از پی ایشان خواهم شتافت." همان‌گونه که دزد به هنگام گرفتار آمدن رسوا می‌شود، خاندان اسرائیل به اتفاق پادشاهان و صاحب‌منصبان و کاهنان و انبیایشان، جملگی رسوا خواهند شد. "آنان به چوب می‌گویند:

"زیرا قوم من مرتکب دو گناه شده‌اند:
من که چشمه آب حیاتم، ترک گفته‌اند
و برای خویشتن آب‌انبارها کنده‌اند،
آب‌انبارهای ترک‌خورده که آب را
نگاه نتوانند داشت.

"یا اسرائیل غلام یا خانه‌زاد است؟
پس چرا به غنیمت برده شده است؟
شیران بر او غریبه‌اند،
و نعره بلند برکشیده‌اند.
سرزمین او را به ویرانه‌های بدل
کرده‌اند:

شهرهایش خراب و متروک کشته
است.

"نیز مردان مفسس و تحفنجیس
تارکت را شکسته‌اند!

"یا تو خود این را بر سر خویش
نیابردی،

با ترک گفتن بیهوه خدای خویش،
نگاه که تو را در راه رهبری می‌کرد؟
حال تو را چه سود که به مصر بروی
تا از آب شیحور بنوشی؟
و تو را چه حاصل که به آشور بروی
تا از آب فرات بنوشی؟
خداوند کاز، خداوند لشکرها چنین
می‌فرماید:

شرارتت تو را تأدیب خواهد کرد،

و ارتدادت تو را توبیح خواهد نمود.

پس بدان و بین

که چه زشت و تلخ است

۱۴:۲۰ منظور، تعدادی است که در خانه از یاب به دنیا آمده است

۱۶:۲۰ در عبری: "بسیان نوحه" که همان "مفسس" باشد.

۱۶:۲۰ راه دو شهر از شهرهای مصر باستان.

۱۶:۲۰ بر سر کشیده‌اند.

۱۸:۲۰ شعبه‌ای از ودئیل در مصر.

۲۳:۲۰ منظور وادی "هنوم" است که در جنوب غربی اورشلیم بود و در آنجا اقوام بت‌پرست مراسم مذهبی خود را با نواحی کردن کودکان برای بتها اجرا می‌دند.

۳ «اگر مردی زن خویش را طلاق دهد و آن زن از وی جدا شده، زن مردی دیگر شود.

آیا دیگر بار نزد آن زن بازمی‌گردد؟
آیا آن سرزمین به‌غایت فلوٲت نخواهد شد؟

خداوند می‌فرماید:

تو با معشوقان بسیار زنا کرده‌ای.

آیا می‌توانی نزد من بازگردی؟

چشمان خود را به بلندبها برافراز و ببین!

آیا جایی هست که در آن با تو

همبستر نشده باشند؟

تو همچون راهزن در بیابان، کنار رهنما

به انتظار معشوقانت نشستی.

و این سرزمین را با زنانی شرارت‌آمیز

خود فلوٲت ساختی.

از همین روست که بارشها باز داشته

شده،

و باران بهاری نباریده است؛

اما تو را جبین زن فاحشه است.

و از شرم و حیا آبا داری.

تو هم اکنون مرا خوانده، گفتی: "ای

پدرم،

تو دوست روزگار جوانی‌ام بوده‌ای.

آیا تا ابد خشمکین خواهی بود؟

آیا غضبت را تا به آخر نگاه خواهی

داشت؟"

براستی که تو چنین سخن می‌گویی.

اما هر شرارتی را که از دست برآید،

به عمل می‌آوری.»

دعوت به بازگشت

خداوند در ایام یوشیای پادشاه، به من گفت:

«آیا دیدی اسرائیل بی‌وفا چه کرده است؟ دیدی

"تو پدر من هستی." و به سنگ که: "تو مرا زاده‌ای!" آنان پشت خود را به من کرده‌اند و نه روی خود را. اما به هنگام مصیبت فریاد برمی‌آورند که، "برخیز و نجاتمان ده!" پس کجایند آن خدایان تو که برای خود ساختی؟ بگذار همانها در زمان مصیبت تو برخیزند و اگر می‌توانند نجات دهند؛ زیرا که تو راه‌ای یهودا، به شمار شهرهای خدایان است! خداوند می‌فرماید: چرا با من مجادله می‌کنید؟ همگی شما بر من عصیان ورزیده‌اید. فرزندان شما را عبث زده‌ام، زیرا که ادب نمی‌شوند؛ شمشیر خودتان همچون شیر درنده انبای شما را هلاک کرده است.

۳ "و حال شما، ای مردمان این عصر، به کلام خداوند توجه کنید: آیا من برای اسرائیل همچون بیابان یا زمین تاریکی غلیظ بوده‌ام؟ پس چرا قوم من می‌گویند: "ما آزادیم، و دیگر نزد تو نمی‌آییم؟" آیا دوشیزه، زینت خود، و عروس، زیور خویش را از یاد می‌برد؟ اما روزهای بی‌شمار است که قوم من مرا از یاد برده‌اند. تو در طلب عشق چه ماهرانه راه خود را پیدا می‌کنی! تا بدان جا که حتی به زنان بدکاره نیز درس می‌دهی! دامن ردایت به خون نیازمندان بی‌گناه آغشته است، هر چند که آنان را در حال نقب زدن نیافتی. با این همه می‌گویی: "بی‌گناهم؛ به یقین خشم او از من برگشته است." اینک از آن رو که می‌گویی، "گناه نکرده‌ام، بر تو دآوری خواهم کرد." چرا اینقدر به هر سو شتابانی و راه خود را تغییر می‌دهی؟ چنانکه از آشور نومید شدی، از مصر نیز نومید خواهی شد. از آنجا نیز دستها بر سر بیرون خواهی آمد؛ زیرا خداوند کسانی را که تو بر ایشان توکل کرده‌ای رد کرده است، و تو از ایشان کامیاب نخواهی شد.

* ۱:۳ یا: «با این همه، نزد من بازگردد».

* ۲:۳ در عبری: "عزب".

از طایفه‌ای گرفته، به صهیون خواهم آورد.^{۱۵} و به شما شبانانی موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و بصیرت خواهند چرانید.^{۱۶} و خداوند می‌گوید: در آن روزها، آنگاه که در این سرزمین بارور و کثیر شدید، دیگر نخواهید گفت: صندوق عهد خداوند! آن صندوق دیگر به ذهن کسی نخواهد آمد و به یاد آورده نخواهد شد. برای آن دل‌تنگ نخواهند شد و دوباره آن را نخواهند ساخت.^{۱۷} زیرا در آن ایام اورشلیم تخت پادشاهی یهوه خوانده خواهد شد، و تمامی قومها به جهت بزرگداشت نام یهوه در اورشلیم گرد خواهند آمد و دیگر سرسختانه از دل شیر خود پیروی نخواهند کرد.^{۱۸} در آن روزها، خاندان یهودا به خاندان اسرائیل خواهد پیوست، و با هم از سرزمین شمال به سرزمینی در خواهند آمد که به پدرتان به میراث بخشیدم.

۱۵ «گفتم چه شادمانه تو را در میان

پسرانم جای خواهم داد،

و سرزمینی مرغوب به تو خواهم بخشید،

که زیباترین میراث همه قومهاست.

نیز گفتم که مرا پدر خواهی خواند،

و دیگر از پیروی من روی بر

نخواهی تافت.

۱۶ اما همچون زنی که به شوهر خود

خیانت ورزد،

تو ای خاندان اسرائیل به من خیانت

ورزیدی؛

این است فرموده خداوند.^{۱۷}

۱۷ صدایی از بلندیا شنیده می‌شود،

صدای کریه و التماس بنی اسرائیل،

زیرا که راههای خویش را منحرف

ساخته،

چگونه بر فراز هر تل بلند و زیر هر درخت سبز رفته و در آنجا زنا کرده است؟^{۱۸} من گفتم، نیس از انجام همه این کارها نزد من باز خواهد گشت.^{۱۹} اما باز نکشت، و خواهر خیانتکارش یهودا این را دید.^{۲۰} آری، او دید که من اسرائیل بی‌وفا را به سبب همه زناکاریهایش بیرون کرده و طلاقنامه‌ای به او دادم، و با این حال، خواهر خیانتکار او یهودا نترسید، بلکه او نیز رفته، زناکاری پیشه کرد.^{۲۱} اسرائیل به سبب انسان‌گیری در زناکاری خود، این سرزمین را مویث ساخت و با سنگ و چوب زنا کرد.^{۲۲} و خداوند می‌گوید: با وجود این همه، خواهر خیانتکار او یهودا با تمامی دل خویش نزد من باز نکشت، بلکه تنها به ریا!^{۲۳}

۱۸ خداوند مرا گفت: اسرائیل بی‌وفا خود را از یهودای خیانتکار پارسا تر نموده است. پس برو و این سخنان را به جانب شمال ندان کرده، بگو: خداوند می‌فرماید،

۱۹ ای اسرائیل بی‌وفا، بازگرد!

من بر تو با ناخشنودی نخواهم

نگریست،

زیرا که من وفادار هستم،

و خشم خویش را تا به ابد نگاه

نخواهم داشت؛

۲۰ من است فرموده خداوند.

۲۱ فقط به تقصیر خویش اذغان کن،

به اینکه بر یهوه خدایت عصیان

ورزیدی،

و راههای خود را زیر هر درخت سبز

برای بیگانگان منشعب ساختی،

و آواز مرا نشنیدی؛

۲۲ من است فرموده خداوند.

۲۳ پس خداوند می‌فرماید: ای فرزندان بی‌وفا باز گشت کنید، زیرا من شوهر شما هستم؛ و از شما یک تن از شهری و دو تن

و یهوه خدای خود را فراموش کرده‌اند.

۲۲ «ای فرزندان بی وفا بازگشت کنید، و من بی وفایی شما را شفا خواهم داد.»

«اینک نزدت می‌آییم

زیرا تویی یهوه، خدای ما.

۲۳ براستی که تپه‌ها فریبی بیش نیستند، غوغای فراز کوهها؛

براستی که نجات اسرائیل

در یهوه خدای ماست.

«زمینهای خود را شیار کنید،

و در میان خاراها کشت مکنید.

۲۴ ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم.

خویشتم را برای خداوند ختنه کنید.

قُلغه دلهایتان را دور سازید.

میادا به سبب شرارت اعمال شما،

خشم من چون آتش زبانه کشیده.

بسوزاند،

و کسی نباشد که آن را خاموش

سازد.»

بلا از جانب شمال

۲۵ در یهودا اعلام کنید و در اورشلیم ندا در

داده، بگویید:

«در سرتاسر این سرزمین گریه بنوازید.

و به آواز بلند ندا کرده، بگویید:

۲۶ «کرد آید تا به شهرهای حصاردار

داخل شویم!»

۲۷ علمی به سری صهیون برافرازید:

پناه بگیرید! درنگ مکنید!

زیرا من بلایی از جانب شمال نازل

می‌کنم

و هلاکتی عظیم بر شما می‌آورد.

۲۸ «شیری از پیشه خود برآمده،

و هلاک‌کننده قومهارهسپار شده است:

او از مکان خویش به در آمده،

تا سرزمین تو را ویران کند؛

شهرهایت خراب خواهد شد،

و خالی از سکنه خواهد کشت.

۲۹ بدین سبب پلاس در بر کنید.

بر سینه خود بزنید و شیون نمایید.

زیرا خشم آتشین خداوند از ما

برنکشته است!»

۳۰ «خداوند می‌فرماید: در آن روز دل پادشاه و

صاحبمنصبان خواهد لرزید، و کاهنان مبهوت

۲۲ «اما بت پرستی شرم‌آور دسترنج پدران ما را،

از گله و زمه و پسران و دختران،

از روزگار جوانی ما فرو بلعیده است.

۲۵ بیایید تا به شرمساری خود اذعان کنیم،

بیایید تا رسوایی مان را در بر بگیریم،

زیرا هم ما و هم پدران ما،

از جوانی تا به امروز،

به یهوه خدای خویش گناه ورزیده،

و آواز یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم.»

۲۶ «خداوند می‌گوید: ای اسرائیل، اگر

باز می‌گردی،

نزد من بازگشت کن.

اگر بت‌های منغور خویش را از حضورم

دور سازی،

و تزلزل به خود راه ندهی،

۲ اگر به راستی و عدالت و انصاف

سوگند خورده،

بگویی: «به حیات یهوه،»

آنگاه قومها خود را در او مبارک

خوانند

و به او فخر خواهند کرد.»

۳۰ آری، خداوند به مردمان یهودا و اورشلیم

چنین می‌فرماید:

۱۱ رفتار و کردار خودت
این را بر سرت آورده است؛
این مجازات توست،
و چه تلخ است!
اکنون تا به دلت رسیده.»

اندوه ارمیا

۱۲ احشای من، احشای من!
از درد به خود می پیچم!
آه از پرده‌های دلم!
دل من به شدت می تپد،
و خاموش نتوانم ماند.
زیرا تو ای جان من نوای گرنا را
می شنوی،
غریب جنگ را!
۱۳ ندا می رسد که ویرانی از پی ویرانی!
تمامی این سرزمین ویران شده
است!
خیمه‌هایم به ناگاه فرو ریخته،
و سرپناهم در لحظه‌ای نابود شده
است.
۱۴ تا به کی علم جنگ ببینم،
و آواز کرنا بشنوم؟

۱۵ «زیرا خداوند می گوید: قوم من نادانند
و مرا نمی شناسند؛
کودکانی بی عقلند و هیچ فهم ندارند.
در بدی کردن ماهرند،
اما نیکی کردن نمی دانند.»

۱۶ بر زمین نظر افکندم،
و اینک بی شکل و خالی بود؛
و بر آسمان،
و هیچ نور نداشت.

۱۷ بر لبها متحیر خواهند شد. «پس گفتیم: آه،
ای خداوند کاز بیهوده برآستی که این قوم و
ورشتم را به غایت فریفتی، آنگاه که گفتی،
شما را صلح و سلامت خواهد بود،» حال
نکه شمشیر به جان ایشان رسیده است!
۱۸ در آن هنگام به این قوم و به اورشلیم گفته
خواهد شد: «بادی سوزان از بلندیهای خشک
بیابان به سوی قوم عزیز من می وزد، اما نه
به جهت افشاندن و پاک کردن خرمن! بلکه
بادی بس شدیدتر از آن برای من می وزد. حال
من خود دآوری را بر ایشان اعلام خواهم کرد!»

۱۹ همان او همچون ابری برمی آید،
ترابه‌هایش همچون کردبادند!
سپاهش تیزروتر از عقابند!
و ای بر ما، زیرا که هلاک شده‌ایم!
۲۰ ای اورشلیم، شلوات از دل بشوی تا
نجات یابی؛
تا به کی سودای شرارت در سر
می پروری؟
۲۱ زیر صدایی از دان ندا در می دهد،
و ز کوهستان افرایم بانگ مصیبت
می زند.
۲۲ به قومه‌ها هشدار دهید که او در راه
است؛
اورشلیم را ندا در داده، بگویید:
محاصره کنندگان از سرزمین دوردست
می آیند،
و بر ضد شهرهای بیهوده نعره
بر می کشند؛
همچون نکهبانان مزرعه او را احاطه
می کنند،
زیرا بر من عصیان ورزیده است؛
۲۳ بیست فرموده خداوند.

۱۱:۴ در عبری، «دختر قوم من» همچنین در بقیه کتاب

۲۲:۴ در متن عبری، «خداوند می گوید» نیامده است.

^{۲۲} به کوهها نظر کردم،

و اینک لرزان بودند؛

و تمامی تله‌ها در جنبش.

^{۲۵} نگریستم و اینک هیچ انسانی نبود،

و تمامی پرندگان آسمان گریخته

بودند.

^{۲۶} نظر کردم و اینک بوستان بیابان کشته،

و شهرهایش یکسره با خاک یکسان

شده بود،

از حضور خداوند و از آتش خشم او.

^{۲۷} زیرا خداوند چنین می‌فرماید: «این

سرزمین یکسره ویران خواهد شد، اما آن را

به‌تمامی نابود نخواهم کرد.

^{۲۸} «از این رو زمین به سوگ خواهد

نشست،

و آسمان در بالا سیاه خواهد شد؛

زیرا که من سخن گفتم و قصد کردم؛

منصرف نخواهم شد و از آن بر

نخواهم گشت.»

^{۲۹} از صدای سواران و کمانگیران،

ساکنان شهرها جملگی می‌گریزند؛

به بیشه‌ها داخل می‌شوند،

و به صخره‌ها برمی‌آیند.

شهرها همه متروک کشته،

و هیچ‌کس در آنها ساکن نیست.

^{۳۰} و تو، ای ویران شده،

این چه کار است که می‌کنی؟

چرا جامهٔ سرخ بر تن می‌کنی،

و خویشتن را به زیورهای طلا

می‌آرایی؟

چرا سرمه بر چشم می‌کشی؟

زیرا که خود را به عبث می‌آرایی.

عاشقانت تو را خوار شمرده‌اند.

و قصد جانت دارند.

^{۳۱} زیرا که فریادی شنیدم همچون فریاد

زنی در حال زای.

ضجیدای مانند ضجید مادری که

نخستین فرزندش را می‌زاید؛

فریاد دختر صهیون را شنیدم که نفسش

بند آمده،

و دستان خویش دراز کرده، می‌گوید:

«وای بر من!

زیرا که در دست قاتلان از هوش

می‌روم!»

هیچ‌کس پارسا نیست

در کوچه‌های اورشلیم بالا و پایین

رفته.

بنگرید و ملاحظه کنید؛

میدانهایش را جستجو کنید

و ببینید آیا یک تن توانید یافت

که به انصاف عمل کند

و در پی صداقت باشد.

تا من آن را بیام‌وزم؟

^۲ اگرچه ایشان بگویند، «به حیات پیوه.

اما سوگندشان دروغ است.

^۳ خداوندا، آیا چشمان تو جوینای

صداقت نیست؟

تو ایشان را زدی، اما محزون نشدند؛

ایشان را خرد کردی، اما نخواستند

ادب شوند.

روی خود را از سنگ سختتر ساختند.

و نخواستند توبه کنند.

^۴ گفتم: «اینان افرادی بینوا و نادان بیش

نیستند.

زیرا طریق خداوند و قوانین خدای

خویش را نمی‌دانند.

^۵ پس نزد بزرگان می‌روم و با ایشان

سخن می‌گویم؛

زیرا آنان طریق خداوند و قوانین

خدای خویش را می‌دانند.»

اما آنان نیز به اتفاق یوغ را شکسته،
و بندها را کسسته‌اند.
از این رو، شیری از جنکلی به آنها حمله
خواهد کرد،
و گرگ بیابان ایشان را پاره خواهد
نمود.
پنک برای شهرهایشان به کمین
خواهد نشست،
و هر که از آنها بیرون آید، پاره پاره
خواهد شد؛
زیرا نافرمانیهایشان بسیار است
و ارتدادشان عظیم.

خانندان اسرائیل و یهودا،
به غایت بر من خیانت ورزیده‌اند.
"آنان دربارهٔ خداوند به دروغ گفته‌اند:
"او کاری نخواهد کرد؛
گزندی به ما نخواهد رسید،
و روی شمشیر و قحطی نخواهیم
دید.
"انبیا باد کشته‌اند و بس!
کلام در ایشان نیست؛
پس باشد که آنچه می‌گویند،
بر سر خودشان آید!"

"از این رو بیهوه، خدای لشکرها چنین
می‌فرماید:
"چونکه قوم این کلام را گفتند،
همانا من کلام خود را در دهان تو
آتش خواهم ساخت،
و این قوم را هیزم خواهم گردانید،
و آنان را خواهد سوزانید.
"خداوند می‌فرماید:
ای خانندان اسرائیل،
اینک من قومی را از دور دستها بر
ضد شما می‌آورم،
قومی کهنسال و پابرجا،
مردمانی که زبانشان را نمی‌دانید،
و گفتارشان را نمی‌فهمید.
"ترکش آنها گور گشاده است،
و جملگی جنگاورانی نیرومندند.
"غله و نانت را خواهند خورد؛
و پسران و دختران را فرو خواهند
بلعید؛
کله و رمه‌ات را خواهند خورد؛
و انگور و انجیرت را فرو خواهند
بلعید؛
شهرهای حصاردارت را که بدانها توکل
داری
به شمشیر نابود خواهند کرد."

چگونه می‌توانم تو را پیام‌رزم؟
فرزندان من مرا ترک کرده‌اند
و به آنچه خدا نیست، سوگند
می‌خورند.
چون من ایشان را سیر کردم،
مرا تکب زنا شدند
و به خانه‌های فاحشه‌ها هجوم
آوردند.
چون اسبان پرورده شده و مست
شبهوت.
هر یک برای زن همسایه خویش
شیهه می‌کشند.
"آیا نباید برای این کارها مجازاتشان
کنم؟
آیا نباید از چنین قومی انتقام
بگیرم؟
این است فرمودهٔ خداوند.

"از میان تاکستانهایش بگذرید و ویران
کنید.
همان‌ه تا به نهایت؛
شاخه‌هایش را ببرید.
زیرا که از آن خداوند نیستند.
خداوند می‌فرماید:

۱۸ «اما خداوند می‌گوید: با این همه، در آن روزها نیز به‌کل نابودتان نخواهم کرد؛^{۱۹} و چون قوم تو گویند: "چرا یهوه خدایمان همه این بلاها را بر ما وارد آورده است؟"، بدیشان بگو: "چنانکه شما مرا ترک کردید و خدایان بی‌کانه را در سرزمین خویش خدمت نمودید، پس بیگانگان را در سرزمینی که از آن شما نیست، خدمت خواهید کرد."^{۲۰}

۲۰ این را به خاندان یعقوب اعلان کنید.

و در یهودا ندا در داده، بگویید:

۲۱ «ای ملت نادان و بی‌فهم،

این را بشنوید!

ای شما که چشم دارید اما نمی‌بینید،

و گوش دارید اما نمی‌شنوید.

۲۲ خداوند می‌فرماید:

آیا از من نمی‌ترسید؟

آیا در حضور من نمی‌لرزید؟

من دانه‌های شن را بر دریا حد قرار

دادم،

سدی دائمی که از آن نتواند گذشت.

اگرچه امواجش به تلاطم آید، غلبه

نتواند یافت؛

و هرچند به خروش آید، از آن

تجاوز نتواند کرد.

۲۳ اما این قوم را دلی سخت و طغیانگر

است:

آنان روی برتافته، به راه خود

رفته‌اند.

۲۴ در دل خویش نمی‌گویند:

"بیباید از یهوه خدایمان بترسیم،

که باران پاییزی و بهاری را در

موسمش عطا می‌کند،

و هفته‌های معین به جهت حصاد را

برای ما نگاه می‌دارد."^{۲۵}

خطایای شما این چیزها را دور

کرده،

و کنهانتان نیکویی را از شما بازداشته است.

۱۹ «زیرا در میان قوم من بدکارانی یافت

شده‌اند

که همچون صیادان به کسین می‌نشینند.

و دامها می‌کسترنند تا مردم را صید

کنند.

۲۰ همچون قفسی پر از پرنده،

خانه‌های ایشان پر از فریب است:

از همین روست که بزرگ و دولتمند

شده‌اند.

۲۱ و فریب و آراسته کشته‌اند.

کارهای زشتشان را حادی نیست:

یتیمان را به عدل دادرسی نمی‌کنند تا

پیروز شوند.

و به دفاع از حق نیازمندان

بر نمی‌خیزند.

۲۲ آیا نباید به سبب این اعمال مجازاتشان

کنم؟

آیا نباید خود از چنین قومی انتقاد

بکشم؟^{۲۳}

این است فرموده خداوند.

۲۳ چیزی تکان‌دهنده و هولناک

در این سرزمین رخ داده است:

۲۴ انبیا به دروغ نبوت می‌کنند.

و کاهنان به اقتدار خویش حکم

می‌رانند.

و قوم من این حالت را دوست می‌دارند.

اما در آخر چه خواهید کرد؟

نابودی اورشلیم

ای مردم بنیامین،

به دور از اورشلیم پناه گیرید!

در تقوُّع کرنا بنوازید!

بر بیت‌هنگاریم علامتی برافرازید!

۱ ای اورشلیم، هشدار بپذیر،
مبادا از تو رویگردان شوم،
و تو را به ویرانه‌ای بدل سازم،
به سرزمینی خالی از سکنه!»

۲ خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:
«باقیمانده‌گان اسرائیل را همچون تاکی،
به تمامی خوشه‌چینی خواهند کرد؛
پس همچون کسی که انگور می‌چیند،
دست خود را دیگر بار بر
شاخه‌هایش دراز کن!»

۳ با چه کسانی سخن گویم و هشدارشان
دهم،
تا بشنوند؟

اینک کوشه‌هایشان ختنه‌ناشده است،
و توان شنیدن ندارند؛
کلام خداوند برای ایشان مایه
تمسخر است،
و رغبتی بدان ندارند.

۴ از این رو از خشم خداوند آکنده‌ام،
و از بازداشتن آن خسته گشته‌ام.
۵ آن را بر کودکان در کوچه‌ها بریز،
بر گردهم‌آبی جوانان،
مرد و زن، هر دو بدان گرفتار خواهند
آمد،

و پیران و کهنسالان نیز.
۶ خانه‌هایشان از آن دیگران خواهد شد،
و مزارع و زانانشان جملگی؛
زیرا من دست خویش را

بر ضد ساکنان این سرزمین دراز
خواهم کرده،
این است فرموده خداوند.

۷ «زیرا که از خرد و بزرگ،
جملگی در طمع سود نامشروعند؛

زیرا بلایی از جانب شمال به ظهور
می‌رسد؛
نابودی عظیم!
۸ من دختر صهیون را نابود خواهم
کرد،

۹ آن دختر زیبا و طریف را،
شبانان با کله‌های خود بر ضد او
بر خواهند آمد،
۱۰ آنان خیمه‌های خود را کردار کرد او بر
پا خواهند کرد،
و هر یک در جای خود به چرانیدن
مشغول خواهند شد.

۱۱ برای نبرد با وی آماده شوید؛
به پا خیزید تا به هنگام ظهر حمله
کنیم!

۱۲ وای بر ما، زیرا که روز رو به زوال
است،

و سایه‌های عصر دراز می‌شود،
۱۳ به پا خیزید، تا شبانگاه بر آن یورش
بریم.

و کاخهایش را ویران کنیم!»

۱۴ زیرا خداوند لشکرها می‌فرماید:
درختان را قطع کرده،

در برابر اورشلیم سنگر بسازید؛
بن شهر باید مکافات ببیند،
زیرا درون آن آکنده از ظلم است،
چنانکه چاه آب خود را خنک نگاه
می‌دارد.

۱۵ او نیز شرارتش را تازه نگاه می‌دارد؛
در اندرونش خشونت و ویرانی
طنین‌انداز است؛

۱۶ بیماریها و زخم‌هایش پیوسته در نظر
من است.

۲:۶ منظور از "دختر صهیون"، اورشلیم است.
۲:۶-۵: "خوشه‌چینی".

از نبی و کاهن،
جملگی دغل کارند.
۱۱ جراحات قوم مرا اندک شفایی داده،

می‌گویند:
"سلامتی است؛ سلامتی است."
حال آنکه سلامتی نیست.
۱۵ آیا از انجام کارهای کراهت‌آور شرم
دارند؟

نه! هیچ شرمی ندارند؛
آنان بویی از شرم و حیا نبرده‌اند.
از این رو در میان افتادگان خواهند افتاد،
و هنگامی که مجازاتشان کنم،
سرنگون خواهند شد؛
این است فرموده خداوند.

۱۶ خداوند چنین می‌فرماید:
«بر طریقها ایستاده، بنگرید؛
درباره راههای قدیم پرسید
که راه نیکو کدام است.
در آن گام بردارید تا برای جانهای خود
استراحت بیابید.

اما گفتید، "گام بر نخواهیم داشت."
۱۷ من بر شما دیدبانان گماشته، گفتم:
"به آواز کرنا گوش دهید!"
اما گفتید، "گوش نخواهیم داد."
۱۸ پس حال ای قومه، بشنوید،
و ای جماعت، بدانید
که بر سر ایشان چه خواهد آمد.

۱۹ ای زمین بشنو:
اکنون من بلایی بر این قوم نازل
خواهم کرد،
ثمره نقشه‌های خودشان را؛
زیرا که به کلام من گوش فرا ندادند،
و شریعت مرا ترک کردند.
۲۰ بخور صبا و نی خوشبویی که از راه
دور می‌آورند،
به چه کار من می‌آید؟

هدایای تمام موزنان مقبول نیست،
و قربانیهای شما مرا خوشنود
نمی‌سازد.

۱۱ از این رو خداوند چنین می‌فرماید:
"اینک من پیش روی این قوم
سنگهای لغزش دهنده می‌نهم؛
پدران و پسران با هم بر آن خواهند
لغزید،
و همسایگان و دوستان هلاک
خواهند شد."
۱۲

خداوند می‌فرماید:
"هان ملتی از سرزمین شمال می‌آید؛
قومی عظیم از کوه‌های زمین
برانگیخته شده است.

۱۳ آنان کمان و نیزه برمی‌گیرند،
و ستمکیش و بی‌رحماند.
صدایشان همچون خروش دریاست؛
سوار بر اسب همچون رزه‌وران
صفازایی کرده‌اند.
بر ضد تو، ای دختر صهیون!

۱۴ خیر آن را شنیده‌ایم.
و دستهایمان سست شده است؛
عذاب ما را در گرفته،
درد، همچون زنی در حال زای.
۱۵ به مزرعه بیرون مشوید،
و در راهها کام مزنید.

زیرا دشمن شمشیر به دست درد،
و در هر سو رعب و وحشت است.
۱۶ ای قوم عزیز من،
پلاس در بر کن و در خاکستر عثمان
شو؛
مرثیه‌ای تلخ بیخوان،
چنانکه کویی برای یگانه فرزندان!
زیرا که به ناکاه،
هلاک‌کننده بر ما فرود خواهد آمد.

برای بعل بخور می‌سوزانید و خدایان غیر را که نمی‌شناسید، پیروی می‌کنید^{۱۰} و آنگاه آمده، در این خانه که نام من بر آن است، در حضور من می‌ایستید و می‌گویید: "رهايي یافته‌ایم!" تا رفته به این اعمال کراهت‌آور خود ادامه دهید؟^{۱۱} آیا این خانه که نام من بر آن است، در نظر شما لانهٔ راهزنان شده است؟ خداوند می‌فرماید: اینک من خود این را دیده‌ام!

^{۱۲} «حال به مکان من که در شیلوه بود و نام خود را نخست در آن ساکن گردانیده بودم، بروید و ببینید به سبب شرارت قوم خود اسرائیل با آن مکان چه کردم!»^{۱۳} و حال، خداوند می‌فرماید، از آن رو که شما همهٔ این کارها را به عمل آوردید، و با آنکه بارها با شما سخن گفتم، نشنیدید، و چون شما را خواندم، پاسخ ندادید،^{۱۴} پس من نیز با این خانه که نام من بر آن است و بر آن توکل دارید، و من آن را به شما و پدرانتان بخشیدم، همان خواهم کرد که با شیلوه کردم؛^{۱۵} و شما را از حضور خود خواهم راند، درست همان‌گونه که جمیع برادرانتان یعنی همهٔ نسل افرايم را راندم.

^{۱۶} «پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان فریاد التماس برمیآور و نزد من شفاعت منما، زیرا تو را اجابت نخواهم کرد.»^{۱۷} آیا نمی‌بینی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم چه می‌کنند؟^{۱۸} فرزندان هیزم گرد می‌آورند، پدران آتش می‌افروزند و زنان خمیر می‌سروشند تا قرصهای نان برای ملکهٔ آسمان بپزند؛ و هدایای ریختنی برای خدایان غیر می‌ریزند تا خشم مرا برانگیزند.^{۱۹} خداوند می‌فرماید، آیا خشم مرا برمی‌انگیزند؟ آیا به خود زیان نمی‌رسانند تا رسوا شوند؟^{۲۰} پس خداوند کازو پهنه چنین می‌فرماید: اینک خشم و غضب من بر این مکان ریخته خواهد شد، بر انسان و حیوان و بر درختان صحرا و محصولی زمین؛ آری، خشم من افروخته شده، خاموش نخواهد کردید.^{۲۱}

^{۲۲} من تو را از مایندهٔ فلذات قراو دادم، تا قوم مرا همچون سنگ معدن بیازمایم.

و راههای ایشان را بدانی.
^{۲۳} آنان جملمکی به غایت سرکشند، دور می‌گردند و بدکویی می‌کنند. همچون برنج و آهنند، و جملمکی فساد را به عمل می‌آورند.
^{۲۴} دم گوره به شدت می‌دمد،

سرب در آتش محو می‌شود؛
و لوی تصفیهٔ بی‌هوده ادامه می‌یابد،
زیرا شیرین آن زده‌ده نمی‌شوند.
^{۲۵} نان نقرهٔ مردود خوانده می‌شوند،
زیرا خداوند آنان را رد کرده است.^{۲۶}

شرارت در سرزمین یهودا

V این است کلامی که از جانب خداوند بر اورمیا نازل شد: «بر دروازهٔ خانهٔ خداوند بیست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: بی‌جمیع مردم یهودا که برای پرستش خداوند زین دروازه‌ها داخل می‌شوید، کلام خداوند را بشنوید! -خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: طریقتها و اعمالتان را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم کرد. -به این سخنان فریبنده اعتماد مکنید که^۱ «این است معبد خداوند! معبد خداوند! معبد خداوند!»^۲ زیرا اگر برانستی طریقتها و اعمالتان را اصلاح کنید و با یکدیگر به انصاف رفتار نمایید،^۳ اگر بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ستم نکنید و خون بی‌گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به زبان خویش پیروی نکنید،^۴ آنگاه شما را در این مکان در سرزمینی که تا ابد به پدرانتان بخشیدم، ساکن خواهم کرد.

ما شما به سخنان فریبنده که سودی ندارد، اعتماد می‌کنید! آیا دست به دزدی و قتل و زانی می‌زنید و به دروغ سوگند یاد می‌کنید؟ آیا

وادی بن هَنوم بنا کرده‌اند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند، کاری که بدن امر نکرده و از خاطر خود نکذرانده بوده. "بنابر این، خداوند می‌فرماید، همان روزهایی می‌آید که دیگر آن مکان را توفت و وادی بن هَنوم نخواهند خواند، بلکه وادی گشتار. زیرا مردکانشان را در توفت دفن خواهند کرد، از آن رو که دیگر جایی باقی نخواهد ماند. "جساد این مردم خوراک پرندگان هر و جانوران زمین خواهد شد، و کسی نخواهد بود که آنها را براند. "و من صدای شادی و سرور و آواز عروس و داماد را از شهرهای یهو دا و کوجه‌های اورشلیم قطع خواهم کرد، زیرا این سرزمین به ویرانه‌ای بدل خواهد شد. **ا** خداوند می‌فرماید: در آن زمان استخوانهای پادشاهان یهو دا و استخوانهای صاحب‌نصبانش، و استخوانهای کاهنان و استخوانهای انبیا و استخوانهای ساکنان اورشلیم را از قبرهایشان بیرون خواهند آورد؛ و آنها را در برابر خورشید و ماه و تمامی لشکر آسمان که ایشان آنها را دوست داشته و عبادت و پیروی و جستجو و پرستش کرده‌اند، خواهند گسترد. آنها را جمع نخواهند کرد و به خاک نخواهند سپرد، بلکه بر روی زمین سسریکن خواهند بود. خداوند لشکرها می‌فرماید: تمامی باقیمانده‌کان این طایفه شرییر، در هر گجا که ایشان را بدان رانده باشم، سرک را بر زندگی ترجیح خواهند داد.

فساد و ارتداد قوم

"به ایشان بگو، خداوند چنین می‌فرماید:

ایا اگر کسی بیفتد، دیگر بر نخواهد

خواست؟

ایا اگر کسی مرتد شود، دیگر

بازگشت نخواهد کرد؟

پس چرا این قوم به ارتداد دائمی مرتد

شده‌اند؟

"خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: «قربانیهای تمام‌سوزتان را بر دیگر قربانیهای خویش بیفزایید و خودتان گوشت آن را بخورید!» زیرا آن روز که پدرانتان را از سرزمین مصر بیرون آوردم، فقط دربارهٔ قربانیهای تمام‌سوز و دیگر قربانیها بدیشان سخن نگفتم و فرمان ندادم. ^{۲۳} بلکه این فرمان را بدیشان داده، گفتم: "از کلام من اطاعت کنید، و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من. در همهٔ راههایی که شما را حکم می‌کنم، گام بردارید تا سعادت‌مند شوید." ^{۲۴} اما آنان اطاعت نکردند و گوش نسپردند، بلکه بر حسب نقشه‌ها و سرکشی دل شرییر خود رفتار کرده، پس رفتند و نه پیش. ^{۲۵} از آن روز که پدرانتان از سرزمین مصر بیرون آمدند تا بدین روز، من پی در پی و بارها همهٔ خادمان خویش انبیا را نزد ایشان فرستادم. ^{۲۶} اما نشنیدند و به من گوش نسپردند، بلکه گردن خود را سخت ساخته، از پدران خویش بدتر رفتار کردند.

^{۲۷} پس تو همهٔ این سخنان را بدیشان بگو، اما به تو گوش نخواهند گرفت، و ایشان را بخوان، اما تو را پاسخ نخواهند داد. ^{۲۸} پس بدیشان بگو: "این است قومی که کلام یهوه خدای خود را نمی‌شنود و تأدیب نمی‌پذیرد، راستی از میان رفته و از دهانشان محو شده است. ^{۲۹} تو موی خود را بتراش و به دور افکن؛ بر بلندیهایی خشک مرثیه‌ای بسرا، زیرا خداوند نسل مورد غضب خویش را طرد کرده و ترک گفته است."

وادی گشتار

"خداوند می‌فرماید: بنی یهو دا آنچه را که

در نظر من ناپسند است به جای آورده‌اند. آنان

بتهای منغورشان را در خانه‌ای که نام من بر

آن است، بر پا داشته‌اند و آن مکان را نجس

ساخته‌اند. ^{۳۱} ایشان مکانهای بلند توفت را در

۱۱ "جراحات قوم عزیز مرا اندک شفایی
داده، می‌گویند:

"سلامتی است! سلامتی است!"

حال آنکه سلامتی نیست!

۱۲ "آیا از انجام کارهای کراهت‌آور شرم
دارند؟

نه، هیچ شرمی ندارند؛

آنان بویی از شرم و حیا نبرده‌اند.

از این رو در میان افتادگان خواهند افتاد،

و هنگامی که مجازاتشان کنم،

سرنگون خواهند شد؛"

این است فرموده‌ی خداوند.

۱۳ "خداوند می‌فرماید:

"من حصاد ایشان را از ایشان خواهم
گرفت؛

نه انگور بر تاک یافت خواهد شد،

نه انجیر بر درخت انجیر؛

حتی برگها خواهد پژمرد،

و آنچه را بدیشان بخشیدم از دست
خواهند داد."

۱۴ "چرا اینجا نشسته‌ایم؟

کرد آید تا به شهرهای حصاردار
در آیم،

و در آنجا تلف شویم،

زیرا بیهوشه‌ی خدای ما، ما را به مرگ

محکوم کرده

و به ما زهرابه‌ی نوشانیده است،

از آن رو که به خداوند گناه

ورزیده‌ایم.

۱۵ به امید سلامتی بودیم،

اما خیری حاصل نشد؛

به امید زمان شفا،

اما اینک زُعب و وحشت بود.

ایشان به فریب تمسک می‌جویند و

از بازگشت سر باز می‌زنند.

۱۶ من به‌دقت گوش فرا دادم،

اما ایشان به‌درستی سخن نمی‌گویند؛

هیچ‌یک از شراوت خویش توبه

نمی‌کنند.

و نمی‌گویند: "چه کرده‌ام؟"

بنگه هر یک همچون آسبی که به جنگ

می‌تازد،

به راه خود می‌رود.

۱۷ لنگ نیز در هوا موسم خود را

می‌دانند.

و قمری و پرستو و دُرنا زمان آمدن

خویش را نگاه می‌دارند؛

اما قوم من قوانین خداوند را

نمی‌دانند.

۱۸ چگونه می‌توانید بگویید: "حکیم
هستیم

زیرا شریعت خداوند با ماست؟"
حال آنکه قلم کاذب کاتبان،

آن را به دروغی بدل ساخته است.

۱۹ این حکیمان شرمسار خواهند شد؛

هراسان خواهند گردید و گرفتار
خواهند آمد.

۲۰ آن کلام خداوند را نپذیرفتند،

پس چگونه حکمتی دارند؟

۲۱ ز این رو زنان ایشان را به دیگران
خواهم داد.

۲۲ و مزرحه‌های ایشان را به غاصبان
انها،

زیرا که از خرد و بزرگ،

جمالگی در طمع سود نامشروعند؛

از نبی و کاهن،

جمالگی دخل کارند.

۱۶ «خروش اسبان دشمن از دان به گوش می‌رسد؛

از صدای شیبه اسبان زورآورش تمامی این سرزمین به لرزه درآمده است.

زیرا آمده‌اند تا این سرزمین را با هر آنچه در آن است، و شهر را با ساکنانش، فرو بلعند.»

۱۷ خداوند می‌فرماید:

«اینک میان شما مارها می‌فرستم، افعیانی که افسونشان نتوانید کرد، و آنها شما را خواهند گزید.»

مرثیه ارمیا برای قومش

۱۸ «انده من تسلی ناپذیر است، دل من در اندرونم به درد آمده است؛

۱۹ «این است فریاد قوم عزیز من که از سرزمین دور به گوش می‌رسد: «آیا خداوند در صهیون نیست؟ آیا پادشاهش در آنجا نیست؟»

«چرا خشم مرا به واسطه تمثالهای تراشیده خویش

و خدایان بیگانه خود برانگیختند؟»

۲۰ «موسم حصاد گذشت

و تابستان به سر آمد،

و ما نجات نیافته‌ایم!»

۲۱ «به سبب جراحت قوم عزیزم

دل من مجروح گشته است؛

به سوگ نشسته‌ام

و بهت و حیرت مرا فرو گرفته است.

۱۱ «آیا بلسان در جلعاد نیست؟

آیا طیبی در آن یافت نمی‌شود؟

پس چرا قوم عزیز من

سلامت خود را باز نیافته است؟

کاش سر من آب می‌بود،

و دیدگانم چشمه اشک،

تا روز و شب،

بر گشتگان قوم عزیزم می‌گریستم!

۱۲ کاش که مرا در بیابان منزله مسافری

بود،

تا قوم خویش را ترک کرده، از

نزدشان می‌رفتم.

زیرا که جملگی زناکارند،

و جماعتی خیانت‌پیشه.

۱۳ «زبان خویش را همچون کمان به دروغ

برمی‌کشند؛

در زمین نیرومند گشته‌اند اما نه برتری

راستی،

زیرا از شرارت به شرارت ترقی

می‌کنند.

و مرا نمی‌شناسند!»

این است فرموده خداوند.

۱۴ «پس هر یک از شما از دوستان خود

برحذر باشید،

و به هیچ برادری اعتماد نکنید.

زیرا هر برادری فریبکار است.

و هر دوستی به بادگویی کردش

می‌کند.

۱۵ هر کس دیگری را می‌فریبد.

و کسی به راستی سخن نمی‌گوید؛

زبان خود را به دروغ‌گویی آموزش

داده‌اند،

و از فرط کج رفتاری خسته گشته‌اند.

۱۶ مسکن آنها در میان فریب است.

باشد تا آن را بیان کند؟ چرا این سرزمین ویران شده است؟ چرا همچون بیابان چنان متروک کشته که کسی از آن گذر نمی‌کند؟

«خداوند می‌فرماید: «از آن روست که ایشان شریعت مرا که پیش رویشان نهاده بودم ترک کردند، و به آواز من گوش نگرفتند و بر طبق آن زندگی نکردند، بلکه از سرکشی دل خود پیروی کرده، در پی بغلها شتافتند، چنانکه پدرانشان بدیشان آموخته بودند.^{۱۵} پس خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: اینک به این قوم طعام تلخ می‌خورانم، و زهرابه بدیشان می‌نوشانم،^{۱۶} و آنها را در میان قومهایی که نه خود می‌شناختند و نه پدرانشان، پراکنده می‌سازم، و شمشیر را از بی‌شان می‌فرستم، تا نگاه که ایشان را هلاک سازم.»

ماتم مردم به سبب داوری

«خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:

«ملاحظه کنید، و زنان نوحه‌گر را

فرا خوانید تا ببینند؛

در پی چیره‌دست‌ترین آنان بفرستید؛

^{۱۱} بگذارید شتابان بیایند،

و برایمان ماتم بر پا کنند؛

تا چشمانمان اشکها بریزد،

و مژگانمان آنها جاری سازد.

^{۱۲} زیرا صدای شیون از صهیون به گوش

می‌رسد که:

«چگونه به ویرانی نشسته‌ایم!

چه بسیار شرمسار گشته‌ایم!

از آن رو که سرزمین خود را ترک

گفتیم،

از آن رو که مسکنهایمان را

فرو ریختند.»^{۱۳}

^{۱۴} حال ای زنان، به کلام خداوند گوش

بسیارید،

کوشه‌ایتان کلام دهانش را بپذیرد؛

و از مکر خویش نمی‌خواهند مرا

بشناسند؛

این است فرموده خداوند.

ز این رو خداوند لشکرها می‌فرماید:

«اینک آنها را از بی‌توجهی آزمایش عبور

خواهم داد،

زیرا به خاطر قوم عزیز خود، دیگر

چه می‌توانم کرد؟

زبانشان تیر کُشنده است،

که به فریب سخن می‌رانند؛

به زبان خویش با هموع خود سخن

صلح‌آمیز می‌گویند،

اما در دل خود برایش کمین

می‌گذارند.

پس خداوند چنین می‌فرماید:

«یا نمی‌باید به سبب این چیزها

جرایشان دهم؟

«یا نمی‌باید از چنین ملتی انتقام

بکشم؟

^{۱۵} برای کوهها کریمه و شیون به پا می‌کنم،

و برای چراگاههای صحرا مرثیه

می‌خوانم.

زیرا چنان ویران کشته‌اند

که هیچ‌کس از آنها گذر نمی‌کند؛

صدای چارپایان به گوش نمی‌رسد؛

پرندگان هوا و جانوران همه کریخته

و رفته‌اند!

من نورشلیم را به تلی از آوار و به لانه

شغالان بدل خواهم کرد،

و شهرهای یهودا را ویرانه‌ای

غیرمسکون خواهم ساخت.»

^{۱۶} کیست آن مرد حکیم که این را بفهمد؟

کیست که دهان خداوند با وی سخن گفته

به دخترانتان نوحه‌گری پیاموزید،
 هر یک به دیگری مرثیه‌ای.
 ۲۱ زیرا مرگ از پنجره‌های ما برآمده،
 و به قصرهایمان داخل شده است؛
 بچه‌ها را از کوچه‌ها منقطع ساخته،
 جوانان را از میدانها.
 ۲۲ بگو، «خداوند چنین می‌فرماید:
 ۲۳ اجساد مردمان همچون فضولات
 بر مزارع خواهد افتاد؛
 مانند بافه‌ها در پس دروگر،
 و کسی نخواهد بود که آنها را
 برچیند.»^{۲۴}

۲۰ زیرا رسوم این قومها باطل است:
 درختی از جنکلی می‌برند
 و صنعتگر با قلم خویش به آن شکل
 می‌دهد.
 ۲۱ سپس آن را به طلا و نقره می‌اریند.
 و به میخ و چکش استوار می‌سازد
 تکان نخورد.
 ۲۲ آنان همچون متروسک در بستان خیارند.
 که سخن گفتن نتوانند.
 و آنها را حمل باید کرد.
 از آن رو که راه رفتن نتوانند.
 از آنها مهراسید.
 زیرا نه بدی توانند کرد
 و نه نیکی!^{۲۵}

۲۳ خداوند چنین می‌فرماید: «حکیم به
 حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به
 نیروی خود ننازد و دولت‌مند به دولت خویش
 نبالد.»^{۲۴} بلکه هر که فخر می‌کند، به این فخر
 کند که فهم دارد و مرا می‌شناسد و می‌داند که
 من بیهوه هستم که محبت و انصاف و عدالت
 را در جهان به جا می‌آورم. زیرا از این چیزها
 لذت می‌برم؛^{۲۵} این است فرموده خداوند.
 ۲۶ خداوند می‌فرماید: «اینک ایامی می‌آید که
 همه آنان را که فقط در جسم ختنه شده‌اند،
 مجازات خواهم کرد،^{۲۷} یعنی مصر و یهودا و
 آدوم و بنی‌عمون و موآب و تمامی بیابان‌نشینانی
 را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند. زیرا
 همه این قومها ناهمخوتند، و تمامی خاندان
 اسرائیل در دل نامخوتند.»

۲۷ ای خداوند. چون تو کسی نیست!
 تو عظیمی، و نامت عظیم در قدرت!
 ۲۸ ای پادشاه قومها،
 کیست که از تو ترسد؟
 زیرا که این تو را می‌شناید!
 چرا که در میان جمله حکیمان قومها
 و در همه ممالک ایشان،
 چون تو کسی نیست.
 ۲۹ آنان جملگی ابله‌اند و نادان.
 زیرا تعلیم بتها چوب است و بس!
 ۳۰ نقره چکش خورده از ترشیش می‌آورند.
 و طلائی ناب از اوفاز.
 این بتها کار صنعتگرند،
 و عمل دستان زرگر؛
 پوشش آنها لاجورد است و ارغوان.
 همه آنها کار مردانی است
 چیره‌دست.
 ۳۱ اما بیهوه خدای حقیقی است:
 اوست خدای زنده و پادشاه جاودان.
 از غضب او زمین به لرزه درمی‌آید.
 و قومها را در برابر قهرش تاب
 تحمل نیست.

خدای حقیقی و بتها

۱۵ ای خاندان اسرائیل، کلامی را که
 خداوند به شما می‌گوید، بشنوید!
 ۱۶ خداوند چنین می‌فرماید:
 «راه و رسم دیگر قومها را نیاموزید،
 و از نشانه‌های آسمان مهراسید،
 هر چند دیگر قومها از آنها در
 هراسند.»

و ایشان را مضطرب خواهم ساخت
تا بفهمند.»

^{۱۹} وای بر من، به سبب جراحتم!

زخم مرا علاجی نیست!

اما گفتم، «این مصیبت من است،

و باید آن را تحمل کنم.»

^{۲۰} خیمه‌ام ویران گشته،

و طنابهایم جملگی گسسته است؛

فرزنداتم از نزدم رفته‌اند،

و دیگر در کنارم نیستند؛

کسی نیست که دیگر بار خیمه‌ام را

بگسترده،

و پرده‌هایم را بر پا دارد.

^{۲۱} زیرا شبانان ابله‌اند،

و از خداوند مسئلت نمی‌کنند؛

پس گامیاب نمی‌شوند،

و تمامی کله آنها پراکنده است.

^{۲۲} بشنوید! صدای خبری می‌آید!

آشوبی عظیم از سرزمین شمال،

تا شهرهای یهودا را ویران کند،

و آنها را لانه شغالان سازد.

دعای إرمیا

^{۲۳} ای خداوند، می‌دانم که راه انسان از آن

او نیست،

و آدمی که راه می‌رود، قادر به

هدایت قدمهای خویش نمی‌باشد.

^{۲۴} ای خداوند، مرا اصلاح کن،

اما نه با خشم بلکه به انصاف

خویش.

می‌باید نابودم سازی.

^{۲۵} غضبت را بر قومهایی بریز که تو را

نمی‌شناسند،

بر طوایفی که نامت را نمی‌خوانند؛

زیرا ایشان یعقوب را فرو بلعیده‌اند؛

بدیشان چنین بگویند: «خدایانی که زمین

و آسمان را نساخته‌اند، از روی زمین و از زیر

آسمان نابود خواهند شد.»

^{۲۶} او زمین را به قوت خویش ساخت،

و جهان را به حکمت خویش استوار

کرد.

و آسمانها را به فهم خویش

گسترانید.

^{۲۷} چون ندا در می‌دهد، غوغای آنها در

آسمان پدید می‌آید؛

و ابرها را از کوه‌های زمین

برمی‌آورد؛

برفها برای باران می‌سازد،

و باد از خزانه‌های خویش بیرون

می‌آورد.

^{۲۸} دمیان جملگی ابله‌اند و نادان؛

هر زگرگی از نمنالهای تراشیده

خویش سرافکنده خواهد شد،

زیرا بت‌های ریخته‌شده‌اش دروغین

است.

و هیچ نفسی در آنها نیست.

^{۲۹} آنها بی‌ارزشند و اسباب مسخره،

و در روز محاکمه تلف خواهند

شد.

^{۳۰} اما آن که نصیب یعقوب است، مانند

آنها نیست،

زیرا او نیست سازنده همه موجودات.

سر نیل قبیله میراث او است.

ناه او خداوند لشکرهاست.

هلاکت آینده

^{۳۱} ای کسانی که در محاصره‌اید،

بعیجه خویش از زمین برگیرید!

زیرا خداوند چنین می‌فرماید:

^{۳۲} این بار ساکنان این سرزمین را

کویری با فلاخن بیرون خواهم افکند،

او را فرو بلعیده و تپاه ساخته‌اند،
و کاشانه‌اش را ویران کرده‌اند.

شکستن عهد

این است کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد:^۲ «به مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو به مفاد این عهد گوش فرادهند. بدیشان بگو، یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: ملعون باد کسی که از مفاد این عهد اطاعت نکند، از آنچه به پدرانان امر فرمودم آنگاه که ایشان را از سرزمین مصر، از آن کوره ذوب آهن، به در آوردم، و گفتم: سخن مرا بشنوید و آنچه را به شما امر می‌فرمایم به جا آورید، تا شما قوم من باشید و من خدای شما، تا به سوگندی که برای پدرانان یاد کردم، وفا کنم و بدیشان سرزمینی ببخشم که شیر و شهد در آن جاری است، چنانکه امروز شده است.» و من در پاسخ گفتم: «ای خداوند، آمین!»

سپس خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان را در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم ندا کرده، بگو، به مفاد این عهد گوش فرادهید و آنها را به جا آورید. زیرا از آن هنگام که پدرانان را از سرزمین مصر برآوردم تا امروز، بدیشان به جد و با تأکید بسیار هشدار دادم که، «از من اطاعت کنید.»^۳ اما نشنیدند و اعتنا نکردند، بلکه هر یک از سرکشی دل شیرین خود پیروی کردند. به همین جهت تمامی مفاد این عهد را بر سر ایشان آوردم، عهدی که امر فرموده بودم بدان وفا کنند، اما نکردند.»^۴ خداوند دیگر بار به من فرمود: «فتنه‌ای در میان مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم یافت شده است.^۵ آنان به گناهان اجداد خود بازگشته‌اند، اجدادی که از گوش سپردن به سخنان من سر باز می‌زدند. ایشان در پی خدایان غیر رفته‌اند تا آنها را عبادت کنند. خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را

که با پدرانشان بستم، شکسته‌اند. از این رو خداوند چنین می‌فرماید: اینک بلایی بر ایشان نازل می‌کنم که از آن نتوانند رست؛ و گرچه نزد من فریاد برآورند، ایشان را نخواهم شنید. آنگاه شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزد خدایانی که برایشان بخور می‌سوزاند فریاد بر خواهند آورد، اما آنها به هیچ روی نخورند توانست ایشان را در زمان بلا نجات بخشند. زیرا خدایان تو ای یهودا به شمار شهرهای تو، و به شمار کوچه‌های اورشلیم مذبحها برای آرسوایی بر پا کرده‌ای، مذبحها به جهت سوزاندن بخور برای بعل.

پس تو برای این قوم دعا مکن، و به جهت ایشان فریاد برمی‌آور و التماس مکن، زیرا آنکه که در زمان بلا مرا بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم کرد.

محبوبه مرا در خانه من چه کار است،
حال که این همه شرارت ورزیده؟
آیا کوشش قربانی می‌تواند سرانجام
شوم تو را تبدیل کند؟
پس چگونه می‌توانی شادی کنی؟
خداوند تو را درخت زیتون سرسبز
نامیده بود.

درختی که به میوه نیکو مزین بود،
اما به آواز غوغایی عظیم آن را به آتش
خواهد کشید.

و شاخه‌هایش خواهد شکست.
خداوند لشکرها، که تو را غرس کرد،
بلایی بر ضد تو مقرر داشته است. زیرا خاندان
اسرائیل و خاندان یهودا متکبر شرارت
شده‌اند و با سوزاندن بخور برای بعل، خشم
مرا برانگیخته‌اند.^۶

دسیسه بر ضد ارمیا

خداوند آن را بر من آشکار ساخت،
پس آن را دانستم، زیرا در آن زمان عمل
ایشان را به من نشان داد.^۷ اما من همچون

۲ اما تو، ای خداوند، مرا می‌شناسی؛
مرا می‌بینی و اندیشه‌هایم را درباره
خود می‌آزمایی.
ایشان را همچون گوسفندان کشتاری
بیرون بکش،
و برای روز کشتار جدایشان کن.
۳ تا به کی این سرزمین به ماتم نشیند
و گیاهان همه صحرها خشک ماند؟
به سبب شرارت ساکنان آن،
چارپایان و پرندگان هلاک گشته‌اند؛
زیرا می‌گویند: «او به عاقبت ما
توجهی ندارد.»

پاسخ خداوند

۴ «اگر وقتی با پیادگان دویدی تو را
خسته کردند،
پس چگونه با اسبان برابری توانی
کرد؟
و اگر اعتمادت را بر سرزمینی ایمن
نهادی،
در بیشه‌های اطراف اردن چه خواهی
کرد؟
۵ زیرا حتی برادران و خاندان پدرت به
تو خیانت ورزیده‌اند،
و فریاد خویش بر ضد تو بلند
کرده‌اند؛
پس گرچه سخنان نیکو با تو بگویند،
به ایشان اعتماد مکن.»

۶ «من خانه خویش را ترک گفته‌ام،
و میراث خود را به‌دور افکنده‌ام؛
من محبوب جانم را به دست
دشمنانش تسلیم کرده‌ام.
۷ میراث من برایم همچون شیر جنگل
گشته است؛
او بر من می‌غرود، پس از او بیزار
گشته‌ام.

۸ به بی‌دستی امروز بودم که به کشتارگاه ببرند.
بسی دستم که دسیسه‌ها بر ضد من کرده،
بی‌کفتمند:

۹ درخت را با میوه‌اش برکنیم،
او را از زمین زندگان منقطع سازیم
تا دیگر نامی از او در یادها نماند.
۱۰ ما تو ای خداوند لشکرها و ای داور
عادل
که آزماینده دل و ذهنی،
بگذار انتقامی را که از ایشان می‌کشی،
ببینم.

۱۱ زیرا که دعوی خویش نزد تو
آورده‌ام.

۱۲ از این رو خداوند درباره عناتوتیان که قصد
حان تو کرده‌اند و می‌گویند: «به نام خداوند
نبوت مکن، و کزین به دست ما کشته خواهی
شد.» چنین می‌فرماید: «آری، خداوند لشکرها
چنین می‌گوید: «اینک آنها را مجازات خواهم
کرد؛ جوئانشان به دم شمشیر خواهند مرد و
پسران و دخترانشان از قحطی هلاک خواهند
شد.» کسی از ایشان باقی نخواهد ماند. زیرا
که در سال مجازات عناتوتیان، بر ایشان بلا
خوهم فرستاد.»

شکایت ارمیا

۱۲ تو عادل، ای خداوند، هرگاه
شکایتی به حضورت می‌آورم؛
با این حال، با تو از عدالت سخن
خواهم گفت.
چرا طریق شیران کامیاب می‌شود؟
چرا خیانت‌پیشگان جملگی در
آسایشند؟
تو آنان را غرس می‌کنی، و ریشه
می‌دوانند؛
نموی می‌کنند و میوه می‌آورند.
تو به دهان ایشان نزدیکی،
ما از قلبشان دور.

سوکنند، چنانکه به قوم من آموختند تا به بعد سوکنند یاد کنند. آنکاه ایشان در میان قوم من بنا خواهند شد. اما اگر قومی گوش نکیرد، آن قوم را به کل برکنده، نابود خواهیم ساخت. این است فرموده خداوند.

کمربندی از کتان

خداوند به من چنین فرمود: برو و کمربندی از کتان خریده، بر کمر ببند، اما آن را در آب فرو میر. پس مطابق کلام خداوند کمربندی خریدم و آن را بر کمر بستم. دیگر بار کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: اکنون کمربندی را که خریده و بر کمر بسته‌ای، بر کمر و نزد رود فرات رفته. آن را در شکاف صخره‌ای پنهان کن. پس رفتم و آن را همان‌گونه که خداوند به من فرموده بود، نزد فرات پنهان کردم.

پس از گذشت روزهایی بسیار، خداوند مرا فرمود: برخیز و به فرات برو، و کمربندی را که امر فرموده بودم در آنجا پنهان کنی. ز آنجا برگیر. پس به فرات رفتم و مکانی را که کمربند را در آن پنهان کرده بودم، کندم و کمربند را از آنجا بر گرفتم. اما اکنون پوسیده بود و به هیچ کاری نمی‌آمد.

آنکاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: به همین‌سان من تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را نابود خواهم کرد. این قوم شریر که از شنیدن کلام من سرباز می‌زنند، و از سرکشی دل خود پیروی می‌کنند و از پی خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجاده می‌نمایند، مانند همین کمربند خواهند شد که به هیچ کاری نمی‌آید.» زیرا خداوند می‌فرماید: همان‌گونه که کمربند به کمر آدمی می‌چسبند، من تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویش چسباندم تا قوم و شهرت و ستایش و شکوه برای من باشند، اما گوش نکردند!

۹ آیا میراث من برایم همچون مرغ شکاری یا کفتار نگشته است؟ آیا دیگر مرغان شکاری از هر سو بر او حمله نمی‌آورند؟ بروید و جانوران دزنده را جملگی گرد آورید،

تا بیایند و بخورند.

۱۰ شبانان بسیار تا کستان مرا ویران کرده، و زمین مرا پایمال نموده‌اند؛

آنان زمین مرغوب مرا،

به بیابانی متروک بدل کرده‌اند.

۱۱ آن را به کل ویران ساخته‌اند،

و آن ویران شده، نزد من به ماتم نشسته است.

این سرزمین یکسره ویران گشته،

اما کسی را پروای آن نیست.

۱۲ به فراز همه بلندبهای خشک بیابان،

ویرانگران هجوم آورده‌اند،

زیرا که شمشیر خداوند این سرزمین را

از کران تا کران نابود می‌کند،

و هیچ‌کس ایمن نخواهد ماند.

۱۳ آنان گندم کاشته و خار دزویده‌اند؛

خویشتن را خسته کرده، اما سودی نبرده‌اند.

پس به سبب خشم آتشین خداوند،

از محصول خویش شرمسار خواهند شد.»

۱۴ خداوند درباره تمامی همسایگان شریب

خود که بر میراث او برای قومش اسرائیل

دست تظاول دراز کرده‌اند، چنین می‌فرماید:

«من آنان را از سرزمینشان بر خواهم کند و

خاندان یهودا را از میان ایشان بر خواهم کند.

۱۵ اما پس از برگردنشان، بار دیگر بر ایشان رحم

خواهم کرد و هر یک را به میراث و سرزمین

خویش باز خواهم گردانید.»^{۱۶} و اگر ایشان

طریقهای قوم مرا نیکو فرا گیرند و به نام من

سوگند یاد کرده، بگویند، «به حیات خداوند

۱۹ شهرهای نگب مسدود شده،
و کسی نیست که آنها را بگشاید؛
تمامی یهودا اسیر شده،
و یکسره به تبعید رفته است.

۲۰ «چشمان خود را برافراز
و آنان را که از شمال می آیند، بنگر.
کجاست گله‌ای که به تو سپرده شد؟
کجاست گوسفندان زیبای تو؟
» چون او یارانی را که تو پرورده‌ای
به حکمرانی بر تو برگمارد، چه
خواهی گفت؟
آیا دردی همچون درد زنی زائو بر تو
نخواهد آمد؟
» و اگر در دل خویش بگویی، «چرا اینها
بر سرم آمده؟»

بدان که به سبب کثرت گناهان توست
که دامن‌ت بالا زده شده، و بر تو
تجاوز رفته است.
» آیا حیثی، پوست خویش را تغییر
تواند داد؟
یا پلنگ خالهای خود را؟
به همین گونه، آیا شما که به بدی کردن
خو کرده‌اید،
کار نیک توانید کرد؟

» «من شما را چون کاهی رانده از باد
صحرا،
پراکنده خواهم ساخت.
» این است قرعۀ تو،
و نصیبی که برایت رقم زده‌ام؛
خداوند این را می گوید.
» زیرا مرا از باد بردی
و به دروغ اعتماد کردی.
» پس من خود دامن‌ت را تا روی صورتت
بالا خواهم زد،
و رسوایی‌ات دیده خواهد شد.

خمره‌های شراب

» این کلام را بدیشان بگو: «یهوه، خدای
مسیل نیل می فرماید: هر خمره‌ای از شراب
پر خواهد شد... و آنها به تو خواهند گفت،
» آیا ما نمی دانیم که هر خمره‌ای از شراب پر
خواهد شد؟ «انگاه بدیشان بگو، «خداوند
چنین می گوید: اینک جمیع ساکنان این
سرزمین را، از پادشاهانی که بر تخت داوود
می نشینند تا کاهنان و انبیا و تمامی ساکنان
ورشلم، جملگی از مستی پر خواهم ساخت،
و خداوند می فرماید که آنان یعنی پدران و
پسران را به جان هم خواهم افکنند، و همگی
بر بی هیچ دلسوزی و شفقت و رحم، هلاک
خواهم کرد.»

هشدار درباره تبعید

» بشنوید و گوش بسپارید؛
متکبر م باشید،
زیرا که خداوند سخن گفته است.
» یهوه خدایتان را جلال دهید،
پیش از آنکه تاریکی پدید آورد،
و پاهایتان بر کوههای تاریک بلغزد؛
و انگاه که به امید نور نشسته‌اید،
آن را به تاریکی غلیظ بدل ساخته،
به ضللمات تبدیل کند.
ما اگر گوش فراده‌اید،
جان من در خلوت
به سبب تکبرتان خواهد کریست،
و دیدگانم زاری خواهد کرد
و اشکها خواهد ریخت،
زیرا کله خداوند به اسیری برده خواهد
شد.
» پادشاه و ملکه مادر را بگو:
» از تختهای خویش فرود آید،
زیرا تاجهای شکوهمندتان از سر
شما فرو افتاده است.»

۲۷ من اعمال قبیح تو را بر فراز تپه‌ها و در
دشتها دیده‌ام،
زناکاری و شیشه‌ها، و بی‌شرمی
روسپیگریت را.
وای بر تو ای اورشلیم!
تا به کی ظاهر نخواهی شد؟»

خشکسالی، شمشیر، طاعون

۱۴ کلام خداوند که در مورد خشکسالی
بر ارمیا نازل شد:

۱ «یهودا سوگوار است،
و شهرهایش سوت و کور؛
مردمانش ماتم‌زده بر خاک می‌نشینند،
و فریاد اورشلیم بلند است.
۲ نجیای شهر خادمان خویش را برای
آب می‌فرستند؛
آنها نزد آب‌انبارها می‌روند، اما آب
نمی‌یابند؛

پس با ظرفهای خالی باز می‌گردند،
و سرهای خویش را از شرم و
رسوایی می‌پوشانند.
۳ زمین ترک برداشته، زیرا باران بر این
سرزمین نباریده است؛

از این رو کشاورزان سرهای خویش
را از شرم می‌پوشانند.

۴ حتی غزالهای صحرا نیز نوزادان خود
را رها می‌کنند،

زیرا هیچ علفی نیست.
۵ خران وحشی بر بلندیهایی خشک
می‌ایستند،

و همچون شغالان برای هوا

نفس نفس می‌زنند؛

چشمانشان تار می‌شود،

زیرا هیچ گیاهی نیست.

۷ «خداوند، اگر چه گناهانمان بر ضد ما
شهادت می‌دهد،

اما تو به خاطر نام خود عمل کن؛
زیرا ارتدادهای ما بسیار است،
و به تو گناه ورزیده‌ایم.
۱ ای تو که امید اسرائیلی،
و نجات‌دهنده او در زمان تنگی،
چرا همچون غریبی در این سرزمین
شده‌ای،

و مانند مسافری که تنها برای شبی
خیمه می‌زند؟

۹ چرا به شخصی متحیر می‌مانی،
یا به جنگاوری که او را یارای نجات
دادن نیست؟

اما تو ای خداوند، در میان ما حاضری،
و نام تو بر ماست: ترک‌مان مکن!

۱۰ خداوند درباره این قوم چنین می‌فرماید:
«ایشان از چنین آوارگی خرسند
بوده‌اند،

و باهای خویش را باز نداشته‌اند.
پس خداوند ایشان را نمی‌پذیرد؛
اکنون تقصیر ایشان را به یاد آورد،
کناهشان را جزا خواهد داد.»

«سپس خداوند مرا گفت: «برای بهروزی
این قوم دعا مکن. «اگر چه روزه بگیرند، به
فریادشان گوش نخواهم گرفت، و اگر چه
قربانی تمام‌سوز و هدیه آردی تقدیم کنند،
ایشان را نخواهم پذیرفت، بلکه به شمشیر و
قحطی و طاعون هلاکشان خواهم کرد.»

انبیای دروغین

«پس گفتیم: «آه ای خداوند! کار یهوه، اینک
انبیا به ایشان می‌گویند: «شمشیر نخواهد دید
و قحطی نخواهد داشت، بلکه در این مکان به
شما صلح و سلامت پایدار خواهیم بخشید.»
«خداوند مرا گفت: «این انبیا به دروغ به نام
من نبوت می‌کنند. من ایشان را نفرستاده‌ام.»

اما اینک رعب و وحشت بود.
 "خداوند، ما به شرارت خود معترفیم،
 و به تقصیر پدران خویش؛
 چراکه به تو گناه ورزیده‌ایم.
 "به خاطر نام خود ما را طرد مکن؛
 سریر جلال خویش را خوار م شمار؛
 عهدی را که با ما بستی به یاد آر،
 و آن را مشکن.
 "آیا در میان خدایان دروغین قومها
 خدایی هست که بتواند باران بباراند؟
 و آیا آسمان می‌تواند خودش بارش
 دهد؟
 آیا تو آن نیستی،
 ای یهوه خدای ما؟
 امید ما بر توست؛
 زیرا تو کننده همه این کارهایی.

مجازات گریزناپذیر است

۱۵
 آنگاه خداوند مرا گفت: «حتی اگر
 موسی و سموئیل در حضور من
 می‌ایستادند، جان من به این قوم مایل نمی‌شد!
 ایشان را از حضور من بیرون کن و بگذار
 بروند. او اگر از تو بپرسند، "کجا برویم؟"
 بدیشان بگو، "خداوند چنین می‌فرماید:
 "آنان که سزاوار طاعونند، نزد طاعون،
 آنان که مستوجب شمشیرند، نزد
 شمشیر،
 آنان که درخور قحطیند، نزد قحطی،
 و آنان که لایق اسیری‌اند، به اسیری."»

"خداوند می‌فرماید: بر آنان چهار گونه
 نابودکننده بر خواهم گماشت: شمشیر برای
 کشتن، سگان برای دریدن، و پرندگان هوا و
 وحوش صحرا برای خوردن و نابود کردن.
 من آنان را به سبب منسی پسر جزقیا پادشاه
 یهودا و آنچه او در اورشلیم کرد، برای تمامی
 ممالک روی زمین مایه دهشت خواهم ساخت.

ترمی به ایشان نداده‌ام، و سخنی با ایشان
 نگفته‌ام. آنچه برای شما نبوت می‌کنند، رؤیای
 دروغین، پیشگوی باطل و فریب دل خودشان
 است. پس خداوند درباره این انبیا که به
 نام من نبوت می‌کنند، هر چند من ایشان را
 نفرستاده‌ام، و می‌گویند که این سرزمین روی
 شمشیر و قحطی نخواهد دید، می‌گوید: همین
 تیب به شمشیر و قحطی هلاک خواهند شد. "و
 مردمی نیز که بر ایشان نبوت می‌کنند، قربانی
 قحطی و شمشیر شده، بر کوه‌های اورشلیم
 فکند خواهند شد، و کسی نخواهد بود که
 آنها و همسران و پسران و دخترانشان را به
 خاک بسپارد؛ زیرا که شرارتشان را بر خودشان
 خورم ریخت.

پس این کلام را بدیشان بگو:

"بگذار چشم‌انم شبانه‌روز اشک بریزد،
 و آرام نگیرد.
 زیرا دختر باکره‌ای که قوم عزیز من
 باشد،
 به زخمی عظیم و ضربتی مهلک،
 مجروح گشته است؛
 چون به صحرا بیرون می‌روم
 گشتگان شمشیر را می‌بینم،
 و چون به شهر درمی‌آیم
 بیماران قحطی را.
 زیرا هم انبیا و هم کاهنان
 در این سرزمین در پی تجارت
 خویشند،
 و هیچ نمی‌دانند."

یا یهودا را به تمامی طرد کرده‌ای؟
 یا جانت از صهیون گراخت دارد؟
 چرا ما را چنان زده‌ای
 که بر ایمان هیچ علاجی نیست؟
 به امید سلامتی بودیم،
 ما خیری حاصل نشد؛
 به امید زمان شفا.

است! نه ربا داده‌ام و نه ربا گرفته‌ام، و با وجود این، همه لعنم می‌کنند. خداوند می‌گوید: «به یقین تو را برای مقصودی نیکو آزاد خواهم کرد، به یقین دشمن را به وقت تنگی و مصیبت نزد تو به التماس و خواهی داشت.

«ایا کسی می‌تواند آهن را، آهن شمشیر را، بشکند؟ و یا برنج را؟» من شروت و کنجهای شما را، به سبب همه کناهایی که در سرتاسر حدودتان مرتکب شده‌اید، بی‌قیمت به تاراج خواهم داد، «و شما را در سرزمینی که نمی‌شناسید به خدمت دشمنانتان در خواهم آورد، زیرا آتشی در خشم من افروخته شده که تا به ابد شعله‌ور خواهد بود.»

۱۵ خداوند، تو می‌دانی!

مرا به یاد آر و به یاری‌ام بیا،
و انتقامم را از آزاردهندگانم بگیر.
در شکیبایی خویش هلاکم مساز؛
بدان که به خاطر تو رسوایی
کشیده‌ام.

۱۶ سخنانت یافت شد، و آنها را خورد،
و کلامت شادی و لذت دل من
گردید.

۱۷ در مجلس عیاشان ننشستم،

و با ایشان شادمانی نکردم؛

به سبب دست تو که بر من بود تنها
نشستم،

زیرا که مرا از خشم لبریز کرده
بودی.

۱۸ چرا درد مرا پایانی نیست،

و چرا جراحت من مهلک است و
بی‌علاج؟

ایا تو بر ایمن مانند چشمه‌ای فریبنده
خواهی بود،

و همچون نهری ناپایدار؟

۱۹ پس خداوند چنین می‌گوید:

۲ «ای اورشلیم، کیست که بر تو دل
بسوزاند؟

کیست که برایت سوگواری کند؟

کیست که راه خویش کج کند

تا از سلامتی تو بپرسد؟

۳ خداوند می‌فرماید:

چونکه مرا ترک کردی،

و به عقب برگشتی،

من نیز دست خویش بر تو بلند نموده،

نابودت خواهم کرد،

زیرا از گذشت کردن، خسته شده‌ام.

۴ آنان را نزد دروازه‌های این دریا

به باد خواهم افشانم؛

قوم خود را داغدار ساخته، نابود

خواهم کرد؛

زیرا که از راههای خود بازگشت

نکردند.

۵ بیوه‌هایشان را از ریگهای دریا

پرشمارتر خواهم ساخت؛

در نیمروز، نابودکننده‌ای بر مادران

جوانانشان خواهم آورد،

و اضطراب و وحشت را به‌ناگاه بر

شهر نازل خواهم کرد.

۶ آن که هفت اولاد زاده است،

به حال ضعف افتاده، جان خواهد

سپرد؛

آفتابِ عمرش آنگاه که هنوز روز است،

غروب خواهد کرد

و او خجل و رسوا خواهد شد.

من باقیمانده‌گان قوم را،

در برابر دشمنانشان به شمشیر

خواهم سپرد؛»

این است فرموده خداوند.

گلایه ارمیا

۱۰ «ای بر من، ای مادرم، که مرا بزادی، مردی

را که تمامی این سرزمین با او در جنگ و ستیز

و رحمت خود را از این قوم برگرفته‌ام؛ این است فرموده خداوند. بزرگ و کوچک در این سرزمین خواهند مرد. به خاک سپرده خواهند شد، و کسی برایشان سوگواری نخواهد کرد و خود را مجروح نخواهد ساخت و موی خویش را نخواهد تراشید. کسی برای شخص سوگوار نانی پاره نخواهد کرد تا او را برای مُرده‌اش تسلی دهد، و نه پیاله تسلی به وی خواهد داد تا برای پدر یا مادر خویش بنوشد.

«نیز به خانه بزم داخل مشو و با ایشان به خوردن و نوشیدن منشین. ^۹ زیرا خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: اینک من در ایام شما، و در برابر دیدگان خودتان، فریاد خوشی و بانگ شادمانی، و آواز عروس و صدای داماد را در این مکان خاموش خواهم ساخت.

«آنگاه که تمامی این سخنان را به این قوم بازگفتی، چون ایشان از تو پیرسند: "خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را بر ضد ما اعلام کرده است؟ تقصیر ما چیست؟ و چه گناهی به یهوه خدای خود ورزیده‌ایم؟" آنگاه به ایشان بگو: "خداوند چنین می‌فرماید: این از آن روست که پدران شما مرا ترک کردند و در پی خدایان غیر رفته، آنان را عبادت و سجده نمودند. ایشان مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند." و شما نیز بدتر از پدرانتان عمل کرده‌اید، زیرا هر یک از شما از سرکشی دل شریع خود پیروی می‌کنید و به من گوش نمی‌گیرید." از این رو شما را از این سرزمین به سرزمینی که نه شما شناخته‌اید و نه پدرانتان بیرون خواهم افکند، و در آنجا روز و شب خدایان غیر را عبادت خواهید کرد، زیرا بر شما نظر لطف نخواهم داشت.»

بازگشت اسرائیلیان پراکنده

«بنابر این خداوند می‌فرماید: اینک ایامی می‌آید که دیگر گفته نخواهد شد، "قسم به

اگر بازگشت کنی، تو را احیا خواهم کرد.

و در حضور من به خدمت خواهی ایستاد.

اگر از نغایس سخن بگویی و نه از چیزهای باطل.

مانند دهان من خواهی بود.

مردمند که باید نزد تو بازگردند،

و نه تو نزد ایشان.

من تو را در برابر این قوم،

دیوار مستحکم برنجین خواهم ساخت؛

با تو خواهند جنگید،

اما بر تو چیره نخواهند شد،

زیرا من با تو هستم

تا نجات دهم و رهایی ات بخشم؛»

این است فرموده خداوند.

«من تو را از دست شریکان رهایی

خواهم بخشید،

و از چنگ ستمگران فدیة خواهم کرد.»

روز بلا

۱۶ کلام خداوند بر من نازل شده، فرمود: «برای خود زنی بگیر، و تو را در این مکان پسران و دختران نباشد. زیرا خداوند درباره پسران و دخترانی که در این مکان زاده شوند، و درباره مادرانی که آنان را بزیند و پدرانی که ایشان را در این سرزمین تولید کنند، چنین می‌فرماید: به بیمار بنهای فیهک خواهند مرد. کسی برایشان ماتم نخواهد گرفت و دفنشان نخواهد کرد، بلکه بر زمین همچون فضولات خواهند بود. به شمشیر و قحطی هلاک خواهند شد و اجسادشان طعمه پرندگان هوا و حیوانات زمین خواهد گشت. ^{۱۰} آری، زیرا خداوند چنین می‌فرماید: به خانه‌ی که در آن مجلس سوگواری برپاست، قلمه مکذوبه بدان جا مرو و با اهل آن خانه به ماتم و سوگ منشین، زیرا سلامتی خویش و محبت

و آنکاه خواهند دانست که نام من
یهوه است!»

گناه یهودا

۱۷ «گناه یهودا به قلم آهنین نگاشته
شده، و به نوک الماس بر لوح
دلشان و شاخهای مذبحهایشان حک شده
است. فرزندانشان، مذبحهای خویش و
اشیره‌های خود را نزد هر درخت سبز، و
بر هر تل بلند، یاد می‌دارند. آبی کوه من که
در صحرائی، من ثروت و تمامی خزانه‌هایت
را همراه با مکانهای بلندت به تاراج خواهم
داد، به سبب گناهایی که در سرتاسر حدودت
مرتکب شده‌ای. تو خود آنچه را به تو به
میراث بخشیدیم بر باد خواهی داد، و من تو
را در سرزمینی که نمی‌شناسی، به خدمت
دشمنانت در خواهم آورد، زیرا که آتش خشم
مرا برافروخته‌ای، که تا به ابد شعله‌ور خواهد
ماند.»

حیات خداوند که بنی اسرائیل را از سرزمین
مصر بیرون آورد،^{۱۵} بلکه خواهند گفت، "قسم
به حیات خداوند که بنی اسرائیل را از سرزمین
شمال و از همه ممالکی که آنان را بدان جا رانده
بود، باز آورد." زیرا من ایشان را به سرزمینشان
که به پدران ایشان بخشیدم، باز خواهم آورد.
^{۱۶} «اما خداوند می‌فرماید: اینک از پی
ماهیگیران بسیار خواهم فرستاد تا ایشان را
صید کنند. سپس از پی شکارچیان بسیار
خواهم فرستاد تا ایشان را از هر کوه و تلی،
و از شکافهای صخره‌ها شکار کنند.» زیرا
چشمانم بر تمامی راههای ایشان است؛ آنها
از نظرم پنهان نیست و نه تقصیر ایشان از
چشمانم پوشیده.^{۱۸} پس نخست تقصیر و گناه
ایشان را دوچندان مکافات خواهم رسانید،
زیرا سرزمین مرا به لاشهای بتهای منقور خود
آلودند و میراث مرا با تمثالهای کراهت‌آورشان
پر ساختند.»

^{۱۸} ای خداوند، ای قوت و قلعه من،
ای پناهگاه من در روز تنگی،
قومها از کرانه‌های زمین
نزد تو آمده، خواهند گفت:
«پدران ما چیزی به میراث نبردند،
جز خدایان دروغین و بتهای باطل
که هیچ فایده‌ای نمی‌رسانند.
^{۲۰} آیا انسان برای خویشتن خدایان
بسازد؟
حال آنکه خدا نیستند!»

خداوند چنین می‌فرماید:
«ملعون باد آن که بر انسان توکل کند،
و بشر سخاکی را قوت خویش سازد،
و دلش از خداوند برکردد.
^۲ او همچون بوتهدای در بیابان خواهد بود
که روی سعادت نخواهد دید.
او در مکانهای خشک بیابان ساکن
خواهد بود،
بر زمین شورده‌زار غیر مسکون.»

^{۲۱} «پس اینک من بدیشان معرفت خواهم
بخشید؛
آری، این بار قدرت و عظمت
خویش را بدیشان خواهم
شناسانید.»

^۱ «اما مبارک است آن که بر خداوند توکل
کند،
و اعتمادش بر او باشد.
^۱ او همچون درختی نشانده در کنار آب
خواهد بود.»

* ۱۷:۲ "اشیره" الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود.

نجاتم ده، که نجات خواهم یافت.
 زیرا تویی ستایش من.
 ۱۵ «اینک مرا گویند:
 «کجاست کلام خداوند؟
 بگذار اکنون واقع شود!»
 ۱۶ «من از شبانی برای تو نگریخته‌ام،
 و تو می‌دانی که روز هلاکت را
 نخواسته‌ام.

آنچه بر لبانم جاری می‌شود،
 در حضورت آشکار است.
 ۱۷ «مرا به وحشت می‌فکن،
 ای که در روز بلا، پناه منی.
 ۱۸ باشد که آزاردهندگانم سرافکنده شوند،
 نه من!
 باشد که آنان هراسان شوند، نه من!
 روز بلا را بر ایشان بیاور،
 و به هلاکت مضاعف، هلاکشان کن.

رعایت روز شَبَات

۱۹ خداوند به من چنین گفت: «برو و نزد
 دروازهٔ قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل و
 خارج می‌شوند، و نزد همهٔ دروازه‌های اورشلیم
 بایست،^{۲۰} و بدیشان بگو: «ای پادشاهان یهودا و
 تمامی مردمان یهودا و همهٔ ساکنان اورشلیم که
 از این دروازه‌ها داخل می‌شوید، کلام خداوند
 را بشنوید. «خداوند چنین می‌فرماید: به خاطر
 جان خود بر حذر باشید که در روز شَبَات باری
 حمل نکنید و آن را از دروازه‌های اورشلیم
 داخل مسازید. «در روز شَبَات هیچ باری از
 خانه‌های خود بیرون میاورید و هیچ کار نکنید.
 بلکه همان‌گونه که به پدرانان فرمان دادم، روز
 شَبَات را مقدس بدارید. «اما آنان نشنیدند و
 گوش فرادادند، بلکه گردن خویش را سخت
 ساختند تا نشنوند و تأدیب نپذیرند.

۲۱ «اَمَسَا خداوند می‌فرماید: اگر به من
 به‌درستی گوش فرادهدید و در روز شَبَات هیچ
 باری از دروازه‌های این شهر داخل نسازید،

که ریشه‌های خویش را به جانب نهر
 می‌گستراند؛
 چون موسم کرما فرا رسد، هراسان
 نخواهد شد،
 و برکهایش همیشه سبز خواهد ماند؛
 در خشکسالی نیز نگران نخواهد بود،
 و از شمر آوردن باز نخواهد ایستاد.»

۲۲ دل از همه چیز فریبنده‌تر است،
 و بسیار بیچاره؛
 کیست که آن را بشناسد؟
 ۲۳ امن، بپوه، کاوشگر دل و آزمایندهٔ افکارم؛
 تا به هر کس بر حسب راههایش
 و بر وفق نمرهٔ کارهایش سزا دهم.»

۲۴ آن که به ناحق ثروت اندوزد،
 کبکی را ماند نشسته بر تخمهایی که
 خود نکذاشته است؛
 چون عمرش به نیمه رسد،
 ترکش خواهد کرد،
 و در پایان کار خویش، احمقی بیش
 نخواهد بود.

۲۵ مکان قدس ما سریری است پر جلال،
 که از آغاز رفیع بوده است.
 ۲۶ ای خداوند، ای امید اسرائیل،
 آنان که تو را ترک کنند،
 جملگی سرافکنده خواهند شد؛
 آنان که از تو روی بگردانند،
 بر خاک مکتوب خواهند شد؛
 زیرا خداوند را ترک کرده‌اند،
 تو را که چشمهٔ آب حیات است.

دعای إرمیا برای رهایی

۲۷ ای خداوند، شفایم ده، که شفا خواهم
 یافت؛

را برکنده، منهدم و نابود خواهم ساخت. اگر آن قوم که درباره‌اش چنین گفته‌ام، از شررت خویش بازگشت کنند، آنکاه من نیز از آن پلای که قصد آن داشته‌ام، باز خواهم گشت. او هرگاه درباره قوم یا مملکتی اعلام کنم که آن را بنا خواهم کرد و غرس خواهم نمود، اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و سخن مرا نشنوند، آنکاه من از آن نیکویی که قصد انجامش داشته‌ام، باز خواهم گشت.

«پس حال به مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو. خداوند چنین می‌فرماید: هم‌اکنون برای شما بلایی تارک می‌بینم و بر ضدتان تادیبی می‌اندام. پس هر یک از شما، از راه زشت خود بازگشته، راهها و کردارتان را اصلاح کنید.»^{۱۱} اما ایشان می‌گویند: «بیهوده است! ما نقشه‌های خودمان را پیروی خواهیم کرد و هر یک بر طبق سرکشی دل شریع خود رفتار خواهیم نمود.»

«پس خداوند چنین می‌فرماید:

در میان قومها پرس و جو کنید،

کیست که چنین چیزی شنیده باشد؟

اسرائیل باکراه کاری بسیار زشت کرده است.

«آیا برف لبنان هرگز از صخره‌های

سیریون ناپدید می‌شود؟

آیا ابهای سردش که از جای دور

جاری است، هرگز خشک

می‌گردد؟

«اما قوم من مرا از یاد برده‌اند.

و برای خدایان دروغین بخور

می‌سوزانند!

آنها ایشان را از راههایشان، یعنی از

راههای قدیم، منحرف می‌کنند.

تا در کوره‌های کام بردارند، نه در

شاهراهها.

بلکه روز شَبات را مقدس بدارید و در آن هیچ کار نکنید،^{۱۲} آنگاه پادشاهان و حاکمانی که بر تخت داوود می‌نشینند، سوار بر اربه‌ها و اسبان، همراه با صاحبمنصبان و مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه‌های این شهر داخل خواهند شد، و این شهر تا به ابد مسکون خواهد ماند.^{۱۳} و مردم از شهرهای یهودا و نواحی اطراف اورشلیم، و از سرزمین بنیامین، و از نواحی پست و مرتفع، و از نخب خواهند آمد و قربانیهای تمام‌سوز و دیگر قربانیا و هدایای آردی و بخور و قربانیهای شکرگزاری به خانه خداوند خواهند آورد.^{۱۴} اما اگر مرا نشنوید و روز شَبات را مقدس ندارید، و در روز شَبات باری حمل کرده، آن را از دروازه‌های اورشلیم داخل سازید، آنکاه بر دروازه‌هایش آتشی بر خواهم افروخت که کاخهای اورشلیم را در کام خواهد کشید و خاموشی نخواهد پذیرفت.»^{۱۵}

در خانه کوزه‌گر

این است کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: «برخیز و به خانه کوزه‌گر فرود آی، و در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنوانید.»^۱ پس به خانه کوزه‌گر فرود شدم، و او را بر چرخ خود سرگرم کار دیدم. هان ظرفی که کوزه‌گر از گل می‌ساخت، در دستش ضایع شد؛ پس ظرفی دیگر از آن ساخت، آن‌گونه که در نظرش پسند می‌آمد.

«آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، فرمود: «خداوند می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل، آیا من نمی‌توانم با شما همان کنم که این کوزه‌گر کرد؟ هان ای خاندان اسرائیل، شما نیز در دستان من، همچون گل در دستان کوزه‌گرید.^۲ هرگاه درباره قوم یا مملکتی اعلام کنم که آن

* ۱۴: ۱۸ عبری این آیه کاملاً روشن نیست.

زیرا برای گرفتار کردنم، گودال کنده‌اند،
و برای پاهایم دامها گسترده‌اند.
اما تو ای خداوند، همهٔ دسیسه‌های
ایشان را می‌دانی،
دسیسه‌هایی را که به قصد جان من
کرده‌اند.
پس تفصیرشان را کفاره مکن،
و گناهشان را از نظرت محو مساز.
بگذار در حضورت سرنگون شوند،
و با ایشان به هنگام خشم خویش
عمل نما.

کوزه شکسته

۱۹ خداوند چنین می‌فرماید: «برو و
کوزه‌ای سفالین از کوزه‌گر بخر،
و برخی از مشایخ قوم و مشایخ کاهنان را با
خود برداشته، به وادی بن‌هنوم که در آستانهٔ
دروازهٔ کوزه‌گران است بیرون برو و سخنانی را
که به تو می‌گویم، در آنجا اعلام کن. بگو، "ای
پادشاهان یهودا و ای ساکنان اورشلیم، کلام
خداوند را بشنوید! خداوند لشکرها، خدای
اسرائیل، چنین می‌فرماید: اینک چنان بلایی
بر این مکان خواهم آورد که گوش هر کس
بشنود، صدا کند! "زیرا مرا ترک کرده‌اند و
این مکان را با سوزاندن بخور برای خدایان
غیر بی حرمت ساخته‌اند، خدایانی که نه خود
می‌شناختند، نه پدرانشان و نه پادشاهان یهودا.
آنان این مکان را از خون بی‌گناهان آکنده‌اند و
برای بعل مکانهای بلند بنا کرده‌اند تا پسرانشان
را چون قربانی تمام‌سوز برای بعل بسوزانند،
کاری که من هرگز بدان امر نفرموده و چیزی
درباره‌اش نگفته بودم و حتی از خاطر من گذشته
بود. "پس خداوند می‌فرماید: هان ایامی
فرا می‌رسد که این مکان نه توفت و نه وادی
بن‌هنوم، بلکه وادی کشتار نامیده خواهد شد.
"زیرا من در این مکان نقشه‌های یهودا
و اورشلیم را باطل خواهم کرد و آنان را در

و تا سرزمینشان را مایهٔ وحشت
بسازند.
و تا به ابد مایهٔ انکشت به دهان
ماندن مردمان؛
چندان که هر که از آنجا بگذرد،
متحیر شده، سر تکان دهد.
تو را همچون باد شرقی،
در برابر دشمن پراکنده خواهم
ساخت.
و در روز مصیبت ایشان
پشت سر خود را به ایشان نشان
خواهم داد، نه روی خود را».

پس گفتند: «بیایید بر ضد ارمیا تدبیرها
کنیم. زیرا تعلیم از کاهنان ضایع نخواهد شد،
و نه مشورت از حکیمان، و نه کلام از انبیا.
پس بیایید او را به زبان خود بزیم و به هیچ
سخنش اعتنا نکنیم.»

خداوند، به من گوش فراده،
و سخن مخالفانم را بشنو!
"ای پادشاه نیکویی بدی است؟
زیرا که گودالی برای جان من
کنده‌اند.

به یاد آور چگونه به حضورت
می‌ایستادم
تا از ایشان به نیکویی سخن گفته،
خشم تو را از ایشان برکردام.
پس اکنون فرزندانان را به قحطی
بسیار.

و خودشان را به دم شمشیر تسلیم کن؛
بگذار زنانشان بی‌اولاد و بیوه شوند،
و مردانشان از طاعون بمیرند،
و جوانانشان در جنگ به شمشیر از
پا درآیند.
"باشد که فریادی از خانه‌هایشان به
گوش رسد،
نگاه که مهاجمان را به‌ناگاه بر ایشان
فرود آوری.

بلائیایی را که بر فساد آن اعلام کرده‌ام، وارد خواهم آورد، زیرا که کردن خود را سخت ساخته، کلام مرا نشنیدند.»

آزار فُشحور بر ارمیا

۲۰ و اما فُشحور کاهن، پسر امیر، که ناظر ارشد خانه خداوند بود، شنید که ارمیا این نبوتها را می‌کند. پس فُشحور ارمیای نبی را بزد و او را در کنده‌ای نزد دروازه بالای بنیامین در خانه خداوند نهاد. فردای آن روز، چون فُشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد، ارمیا بسه او گفت: «خداوند تو را نه فُشحور، بلکه ماکور میسایب نامیده است. زیرا خداوند چنین می‌فرماید: اینک تو را مایه وحشت خودت و همه دوستانت خواهم ساخت. ایشان در برابر دیدگانت به شمشیر دشمنانشان خواهند افتاد. من یهود را یکسره به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد، و او آنان را به بابل به اسیری برده، به شمشیر خواهد کشت. تمامی ثروت این شهر و همه دسترنجش و جمیع نفایس آن و تمامی کنجینه‌های پادشاهان یهود را به دست دشمنانشان خواهم سپرد، که آنان را غارت کرده، گرفتار خواهند نمود و به بابل خواهند برد. و تو ای فُشحور، با همه اهل خانه‌ت به اسیری خواهید رفت. اری، تو و یارانت که بدیشان به دروغ نبوت کردی. چنانکه به بابل خواهید رفت و در آنجا خواهید مرد و دفن خواهید شد.»

شکایت ارمیا

۱ خداوند، تو مرا فریفتی، و فریفته شده؛ از من نیرومندتر بودی، و غالب آمدی.

برابر دشمنانشان به دم شمشیر و به دست کسانی که قصد جانشان دارند، از پا در خواهم آورد؛ و اجسادشان را خوراک پرندگان هوا و جانوران زمین خواهم ساخت. من این شهر را مایه حیرت و انگشت به دهان ماندن مردمان خواهم ساخت، چندان که هر که از آن عبور کند، متحیر شده، از دیدن همه صدماتش انگشت به دهان ماند. گوشت تن پسران و دخترانشان را به ایشان خواهم خورانید؛ در محاصره و تنگی‌ای که دشمنان ایشان و آنان که قصد جانشان دارند بر ایشان وارد خواهند آورد، هر یک گوشت تن همسایه خویش را خواهند خورد.»

۱۱ «سپس کوزه را در برابر دیدگان مردانی که همراه تو می‌روند، بشکن. و بدیشان بگو، «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: چنانکه کسی کوزه کوزه‌گر را می‌شکند و دیگر آن را مرمت نتوان کرد، من نیز این قوم و این شهر را خواهم شکست. و اجساد را در توفت دفن خواهند کرد، زیرا جایی دیگر برای دفن کردن باقی نخواهد بود.» اری، خداوند می‌فرماید با این شهر و ساکنانش چنین خواهم کرد و این شهر را همچون توفت خواهم ساخت. ۱۲ خانه‌های اورشلیم و خانه‌های پادشاهان یهودا همچون مکان توفت نجس خواهد شد، یعنی همه خانه‌هایی که بر بامهایشان بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی به خدایان غیر تقدیم کردند.»

۱۳ «سپس ارمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوت کردن بدانجا فرستاده بود، بازگشت و در صحن خانه خداوند ایستاده، خطاب به همه مردم گفت: ۱۴ «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید، اینک من بر این شهر و همه شهرهای اطراف، تمامی

* ۸:۱۹ در عبری، «سوت زدن» که بیانگر بهت و حیرت است؛ همچنین در ۹:۲۵، ۱۸:۲۹، ۱۷:۲۹، ۱۳:۵، ۲۱:۳۱ * ۲۰:۳ یعنی: «وحشت از هر سو».

باشد که انتقام تو را از ایشان ببینم،
زیرا که دعوی خویش به تو واگذارده‌ام.

۱۳ برای خداوند بسرایید؛
خداوند را بستایید!
زیرا که جان نیازمندان را
از دست شریران رهانیده است.

۱۴ نفرین بر روزی که زاده شدم!
فرخنده مباد آن روز که مادرم مرا بزاد!
۱۵ نفرین بر آن که پدرم را مزده داد:

«برایت پسری زاده شد!»
و او را بسیار شادمان ساخت.
۱۶ باشد که چون شهرهایی گردد،
که خداوند بدون هیچ گذشتی
سرنگون ساخت!

باشد که صبحگاهان آواز فریاد بشنود
و نیمروزان ندای خطر،
۱۷ زیرا که مرا در رحم نگشت،
تا مادرم گور من باشد،
و رحمش همیشه آبستن ماند.
۱۸ چرا از رحم به در آمدم
تا شاهد مشقت و غم باشم،
و روزگار خویش به شرمساری به
سر آورم؟

نبوت درباره سقوط اورشلیم

۲۱ این است کلامی که از جانب
خداوند بر یرمیا نازل شد، آنگاه
که صدقیای پادشاه، فشحور پسر ملکیا و
صفنیای کاهن پسر معسیا را نزد وی فرستاده،
گفت: «برای ما از خداوند مسئلت کن،
زیرا که نبوکدنصر پادشاه بابل به جنگ با
ما برخاسته است، شاید که خداوند بر وفق

تمامی روز مضحکه شده‌ام.
و هر کس به ریشخندم می‌گیرد،
زیر هرگاه زبان به سخن می‌کشایم،
فریاد سر می‌دهم،

و ندا می‌کنم که: «خشونت و ویرانی!»
زیرا کلام خداوند برایم تمامی روز
مایه رسوایی و تمسخر شده است.
۱۹ وئی اگر بگویم، «ذکری از او نخواهم کرد،
و دیگر به ناهش سخن نخواهم گفت»،
نگاه در دلم همچون آتشی سوزان می‌گردد،
محبوس در استخوانهایم،

و از نگاه داشتنش در درونم خسته شده،
توان خودداری بیشتر نخواهم داشت،
ز مزه بسیار به گوشم می‌رسد:
از هر سو وحشت است!

دوستان نزدیکم جملگی می‌گویند:
«شکایت کنید! بیایید از او شکایت
کنیم!»

و افتادن مرا انتظار می‌کشند.
می‌گویند: «شاید فریفته شود،
نگاه بر او چیره خواهیم شد،
و انتقام خویش از او خواهیم ستاندا!»

ما خداوند همچون جنکاوری مهیب با
من است؛

پس آزار دهندگانم خواهند لغزید و
غائب نخواهند آمد.

به‌غایت سرافکنده خواهند شد، زیرا که
کامیاب نخواهند کردید؛
و رسوایی ابتدای شان هرگز فراموش
نخواهد گشت.

۲۰ ای خداوند لشکرها، که یارسایان را
می‌آزمایی،
ی که دلتها و ذهنها را می‌بینی،

۲۰:۲۱ در عبری "نبوکدنصر" آمده که شکل دیگری است از اسم "نبوکدنصر" پادشاه بابل. جهت هماهنگی، در سراسر کتاب به "نبوکدنصر" به کار برده شده است.

کارهای شگفت‌انگیز خود با ما عمل کند. تا او از جنگیدن با ما دست برکشد.»

۲ اما ارمیا بدیشان گفت. ^۱ «به صدقیا بگویید. ^۲ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من اسلحه جنگ را برمی‌گردانم، اسلحه‌ای که در دست شماست و شما بدانها با پادشاه بابل و گلدانیانی که از بیرون دیوارها شما را محاصره کرده‌اند می‌جنگید، و ایشان را جملگی در وسط این شهر گرد می‌آورم. ^۳ من خود با دست افراشته و بازوی نیرومند، در خشمی آتشین و غضبی عظیم با شما خواهم جنگید. ساکنان این شهر را از انسان و حیوان خواهم زد، و آنها به طاعونی عظیم خواهند مرد. همچنین خداوند می‌فرماید: پس از آن، صدقیا پادشاه یهودا و خادمانش و مردمان این شهر را که از طاعون و شمشیر و قحطی جان به در برده‌اند، به دست نبوکدنصر پادشاه بابل و به دست دشمنانشان و آنان که قصد جانشان دارند، خواهم سپرد. او آنان را به دم شمشیر از پا در خواهد آورد و بر ایشان رحم و شفقت و گذشت نخواهد کرد.»

۴ «نیز به این قوم بگو: ^۵ «خداوند چنین می‌فرماید: اینک طریق حیات و طریق مرگ را پیش پایتان می‌نهم؛ ^۶ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحطی و طاعون خواهد مرد، اما هر که بیرون رود و خود را تسلیم گلدانیانی کند که شما را محاصره کرده‌اند، زنده خواهد ماند و جان خویش به غنیمت خواهد برد. ^۷ ازیرا خداوند می‌فرماید: من روی خود را بر ضد این شهر نهاده‌ام تا بر آن بدی کنم و نه نیکی. این شهر به دست پادشاه بابل تسلیم خواهد شد و او آن را به آتش خواهد کشید.»

پیامی به خاندان داوود

۱۱ «و به خاندان پادشاه یهودا بگو: ^{۱۲} «به کلام خداوند گوش فرا دهید. ^{۱۳} ای خاندان داوود، خداوند چنین می‌فرماید:

۱ «هر بامداد به انصاف داوری کنید. و غارت شدگان را از دست ظالمان برهانید.

۲ مبدا به سبب اعمال شرارت‌بارتان، خشم من همچون آتش شعله برکشید.

۳ و بسوزاند و کسی را یزایی خاموش کردن نباشد.»

۴ خداوند می‌فرماید:

۵ «ای ساکن همواری و ای صخره دشت، اینک من بر ضد تو هستم. تویی که می‌گویی، ^۶ «کیست که بر ضد ما فرود آید.

۷ یا کیست که به مسکنهای ما در آید؟ ^۸ «من تو را بر حسب ثمره کردارت جزا خواهم داد.

۹ و آتشی در جنگل تو خواهم افروخت. که تمامی حوالی تو را در کام خواهد کشید.»

این است فرموده خداوند.

۲۲

۱ خداوند چنین می‌فرماید: ^۲ «به خانه پادشاه یهودا فرود آی و این کلام را در آنجا بیان کن. ^۳ او بگو: ^۴ «ای پادشاه یهودا که بر تخت داوود نشسته‌ای، تو و خادمانت و قومت که از این دروازه‌ها داخل می‌شوید، کلام خداوند را بشنوید. ^۵ خداوند چنین می‌فرماید: عدل و انصاف را به جا آرید، و غارت شدگان را از دست ظالمان برهانید. بر غریبان و یتیمان بیوه‌زنان جور و ستم مکنید. و خون بی‌گناهان را در این مکان مریزید. ^۶ زیرا اگر بر نستی بین کلام را به جا آرید، آنکاه پادشاهانی که بر تخت داوود می‌نشینند، سوار بر اسبان و ارابه‌ها، به همراه خادمان و قومت خویش از دروازه‌های این خانه داخل خواهند شد. ^۷ اما اگر این کلام

* ۲۱:۱۳ این آیه اشاره به شهر اورشلیم و مسکنه آن دارد.

وای بر آن که همنوع خویش برایگان به خدمت گیرد،
و مزد او را به او نپردازد؛
۱۰ که گوید: "خانه‌ای بزرگ برای خویشتم
خواهم ساخت،
با بالاخانه‌های وسیع؛"
که برای آن پنجره‌ها بگشاید،
و آن را به چوب سرو بپوشاند،
و به رنگ سرخ بیاراید.

۱۵ «آیا از آن رو که در بهره‌وری از چوب
سرو گوی سبقت ربوده‌ای،
خود را پادشاه می‌پنداری؟
آیا پدرت نمی‌خورد و نمی‌نوشید،
و عدل و انصاف را به جا نمی‌آورد؟
از همین رو سعادت‌مند بود.

۱۶ او ستمدیدگان و نیازمندان را دادرسی
می‌کرد،

و از همین رو سعادت‌مند بود.

آیا شناختن من جز این است؟»

این است فرموده خداوند.

۱۱ «اما چشمان و دل تو

تنها معطوف به سود نامشروع است،

و به ریختن خون بی‌گناهان

و ظلم و اخاذی.»

۱۲ پس خداوند درباره پھویاقیم، پسر یوشیا
پادشاه یهودا، چنین می‌فرماید:

«برای او به سوگ نخواهند نشست،

و نخواهند گفت: "آه ای برادرم!" و

یا "آه ای خواهرم!"

و برایش مرثیه نخواهند خواند،

که "آه ای سرور ما!" یا "آه ای

اعلیحضرت!"

۱۳ او را کشیده، بیرون دروازه‌های

اورشلیم خواهند افکند،

و همچون الاغی دفن خواهد شد.

و نشنوبید، به ذات خودم قسم که این خانه به
ویرانه‌ای بدل خواهد شد؛" این است فرموده
خداوند. زیرا خداوند درباره خاندان پادشاه
یهودا چنین می‌فرماید:

۱۴ اگر چه تو برای من همچون جلعاد و
مانند قلعه لبنانی،

من تو را به بیابان و شهر غیرمسکون

بدل خواهم کرد.

۱۵ نابودکنندگان را بر ضد تو فراهم

خواهم آورد،

هر یک را با اسلحه‌اش.

۱۶ آنان بهترین سروهایت را خواهند برید،

و در آتش خواهند افکند.

۱۷ و مثل بسیار چون از کنار این شهر

بگذرند، به یکدیگر خواهند گفت: "چرا

خداوند به این شهر عظیم چنین کرده است؟"

۱۸ و پاسخ خواهند شنید: "از آن رو که عهد پھوه

خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را

سجاده و عبادت نمودند." ۱۹

۲۰ برای آن که فُرده مگریید و برایش به

سوگ منشینید،

بلکه برای آن که به تبعید می‌رود

زاری کنید،

زیرا دیگر باز نخواهد کشت،

و زاد و بوم خویش دیگر نخواهد دید.

داوری بر پسران یوشیا

زیرا خداوند درباره شلوم، پسر یوشیا

پدشاه یهودا، که به جای پدرش یوشیا پادشاه

شد اما از این مکان رفته است، چنین می‌فرماید:

و دیگر بدین جا باز نخواهد گشت، بلکه در

مکانی که او را به اسیری برده‌اند خواهد مرد،

و دیگر هرگز این سرزمین را نخواهد دید.

۲۰ وای بر آن که خانه خویش با

بی‌عدالتی بنا کند،

و بالاخانه‌اش را با بی‌انصافی؛

۲۰ «به لبنان برآی و بانگ برآور؛
آواز خود را در باشان بلند کن؛
از عَباریم فریاد سر ده،
زیرا که عاشقانت جملگی نابود
گشته‌اند!

۲۱ «در سعادت‌مندی با تو سخن گفتم،
اما گفتمی، "نخواهم شنید!"
از روزگار جوانی عادت تو همین بوده
است،

که به آواز من گوش فراندهی.
۲۲ باذ همه شبانانت را شبانی خواهد کرد،
و عاشقانت به اسارت خواهند رفت؛
آنگاه به سبب تمامی شرارتت،
سرافکننده و رسوا خواهی شد.

۲۳ ای که در لبنان ساکنی،
و آشیان خویش میان سروها بنا
کرده‌ای،

آنگاه که دردها تو را مبتلا سازد،
درد همچون درد زنی در حال زای،
چگونه ناله سر خواهی داد!

داوری بر یهوایکین پادشاه

۲۴ «خداوند می‌فرماید: به حیات خودم قسم
که حتی اگر تو ای یهوایکین، پسر یهوایقیم
پادشاه یهودا، انگشتر خاتم بر دست راست
من بودی، تو را به در می‌آوردم. ۲۵ من تو
را به دست کسانی که قصد جان تو دارند
و از ایشان می‌هراسی، تسلیم خواهم کرد؛
آری، تو را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل
و به دست گلدانیان خواهم سپرد. ۲۶ من تو
را و مادری را که تو را بزاد به سرزمینی
دیگر خواهم افکند که در آن زاده نشده‌اید،
و هر دو در آنجا خواهید مرد. ۲۷ شما هرگز
به سرزمینی که مشتاق بازگشت به آنید،
باز نخواهید گشت.»

۲۸ ای این مرد، یهوایکین، کوزه‌ای حقیر و
شکسته است؟
ظرفی که هیچ‌کس طالب آن نیست؟
چرا او و نسلش بیرون افکنده شده،
و به سرزمینی که نمی‌شناسند پرتاب
کرده‌اند؟

۲۹ ای زمین، ای زمین، ای زمین،
کلام خداوند را بشنو!
۳۰ خداوند چنین می‌فرماید:

«این مرد را بی‌فرزند بنکار،
مردی که در ایام خویش کامیاب
نخواهد شد.

زیرا از نسل او هیچ‌کس توفیق نخواهد
یافت

که بر تخت داوود بنشیند و دیگر بار
در یهودا حکم براند.»

شاخهٔ عادل



خداوند چنین می‌فرماید: «ای
بر شهبانانی که کلهٔ چسبک‌گاه مر
نابود و پراکنده می‌سازند!» پس یهوه خدی
اسرائیل دربارهٔ شهبانانی که قوم مرا می‌چرنند
چنین می‌فرماید: «شما کلهٔ مرا پراکنده ساخته
و رانده‌اید و از آنها مراقبت نکرده‌اید. پس،
خداوند می‌فرماید، اینک من سزای اعمال بدتان
را به شما خواهم داد. باقیماندهٔ کلهٔ خویش
را از تمامی سرزمینهایی که ایشان را بدین
رانده‌ام جمع خواهم کرد، و آنها را بار دیگر به
اغلشان باز خواهم آورد، و بارور و کثیر خواهند
شد. و بر ایشان شهبانانی خواهم گذاشت که
آنان را شهبانی خواهند کرد، و دیگر ترسان و
هراسان نخواهند شد؛ و از آنها یکی هم که
نخواهد گشت. این است فرمودهٔ خداوند.
خداوند می‌فرماید:
«هان، روزهایی می‌آید

* ۲۴:۲۲ در عبری "کباهو" که شکل دیگری از "یهوایکین" است، همچنین در آیهٔ ۲۸

و شرارت ایشان را حتی در خانه
خویش نیز دیده‌ام.
از این رو طریق ایشان برایشان
مانند جایهای لغزنده در تاریکی
خواهد بود
که بدان رانده شده، در آن خواهند
افتاد؛
زیرا که در سال مکافات ایشان
بلا بر ایشان نازل خواهم کرد؛
این است فرموده خداوند.

«در میان انبیای سامره قباحتی دیدم:
آنان به نام بعل نبوت کرده،
قوم من اسرائیل را گمراه می‌کردند.
و در میان انبیای اورشلیم چیزی
هولناک دیده‌ام:
آنان مرتکب زنا می‌شوند و در دروغ
گام برمی‌دارند؛
ایشان دستهای بدکاران را تقویت
می‌بخشند.

به گونه‌ای که هیچ‌کس از شرارت
خویش بازگشت نمی‌کند؛
آنان جملگی برای من همچون سُدوم
گشته‌اند،
و ساکنان آن همچون عموره.»
بنابراین، خداوند لشکرها درباره انبیا چنین
می‌فرماید:
«اینک من بدیشان خوراک تلخ خواهم
خورانید،
و آب مسموم خواهم نوشانید،
زیرا که از انبیای اورشلیم
نجاستی در سرتاسر این سرزمین
منتشر شده است.»

«خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: «به
سخنان انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند
گوش مسپارید؛ زیرا شما را امید واهی

که آشخه‌ای عادل برای داوود بر پا
می‌کنم؛
پادشاهی که به خوردنندی سلطنت
خواهد کرد،
و عدل و انصاف را در این سرزمین
به اجرا در خواهد آورد.
در ایام او یهودا نجات خواهد یافت،
و اسرائیل در امنیت به سر خواهد برد؛
و نامی که بدان نامیده خواهد شد این
است:
یهوه عدالت ما.»

پس خداوند می‌فرماید: «هان ایامی می‌آید
که دیگر نخواهند گفت، "سوگند به حیات
یهوه که بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون
ورد"، بلکه "سوگند به حیات یهوه که نسل
خاندان اسرائیل را از سرزمین شمال و از تمامی
سرزمینهایی که آنان را بدان جا رانده بود، بیرون
ورده است." نگاه آنان در سرزمین خویش
ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغگو

درباره انبیا:
دلتم در اندرونم شکسته،
استخوانهایم همه لرزان است؛
همچون مردی مستم،
مانند شخص مدهوش از شراب،
به سبب خداوند
و به سبب کلام مقدس او.
زیرا که این سرزمین از زناکاران آکنده
است؛
زمین به سبب لعنت به ماتم نشسته،
و چراگاه‌های صحرا خشکیده است.
راه ایشان بد است،
و قدرتشان را به ناحق به کار می‌برند.

خداوند می‌فرماید:
نبی و کاهن هر دو نجسند.

”خداوند می فرماید: «آیا کسی می تواند خود را چنان پنهان کند که من او را نبینم؟ آیا من آسمان و زمین را پر نمی سازم؟» این است فرموده خداوند.

۱۲ «سخن انبیایی را که به نام من به دروغ نبوت می کنند، شنیده‌ام. ایشان می گویند: ”خواب دیده‌ام! خواب دیده‌ام!“ تا به کی این در دل انبیایی که به دروغ نبوت می کنند خواهد بود، انبیایی که به فریب دل خود نبوت می کنند؟” ایشان سودای این در سر دارند که با خوابهایی که به یکدیگر باز می گویند، نام از یاد قوم من بزدایند، همان گونه که پدر نشان نام مرا به سبب بعل فراموش کردند. آن نبی که خوابی دیده، خواب خویش باز گوید، ما آن که کلام مرا دارد، آن را با امانت بیان کند. زیرا خداوند می گوید: «کاه را با کند چه کار است؟»^{۱۸} خداوند می فرماید: «آیا کلاه من همچون آتش نیست، و مانند پتکی که صخره را خرد می کند؟»^{۱۳} از این رو خداوند می فرماید: «اینک من بر ضد انبیایی هستم که کلام مرا از یکدیگر می ربایند.»^{۱۴} آری، خداوند می فرماید: «اینک من بر ضد انبیایی هستم که زبان خود را به کار گرفته، بیاهنای نبوتی را خود می بافند.»^{۱۵} خداوند می گوید: «اینک من بر ضد انانی هستم که به خوابهای دروغین نبوت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا با دروغها و توهنات خویش به کمراهی می کشند. حال آنکه من ایشان را نفرستاده و مأمور نکرده‌ام. پس هیچ نفعی به این قوم نمی رسانند.»^{۱۶} این است فرموده خداوند.

۱۷ «و چون کسی از این قوم، یا نبی ای یا کاهنی از تو پرسد، ”بار خداوند چیست؟“ بدیشان بگو، ”بار شماست، و من شما را طرد خواهم

می بخشند. آنان رؤیای دل خود را بیان می کنند نه سخنان دهان خداوند را.“^{۱۷} آنان همواره به کسانی که کلام خداوند را خوار می شمارند، می گویند: ”شما را سلامتی خواهد بود!“ و به کسانی که از سرکشی دل خود پیروی می کنند، می گویند: ”هیچ بلایی به شما نخواهد رسید!“^{۱۸} اما کدام یک از ایشان در جمع محرمان اسرار خداوند ایستاده است تا کلامش را ببیند و بشنود؟ و کیست که به کلامش توجه کرده و بدان گوش سپرده باشد؟

۱۹ هان، توفان خداوند برخاسته است، خشم او چون گردبادی سهمگین پیش می رود تا بر سر شیران فرود آید.^{۲۰} غضب خداوند بر نخواهد گشت تا آنگاه که تدبیرهای دلش را به کمال تحقق بخشد؛ در روزهای آخر، این را در خواهید یافت.

۲۱ «من این انبیا را نفرستادم، اما ایشان دویدند؛ سخنی بدیشان نگفتم، اما ایشان نبوت کردند!»^{۲۲} اگر در جمع محرمان اسرار من ایستاده بودند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند، و آنان را از راه بدشان، و از کردار شرارت بارشان باز می گردانند.»

۲۳ خداوند می فرماید: «آیا من فقط خدای جاهای نزدیکم و نه خدای دوردستها؟»

* ۲۳: ۲۳ یا ”وحی“، واژه عبری هم به معنی ”بار“ است هم به معنی ”وحی“، به نظر من، سبب که قوم وحی خداوند را طریق ارمیا، بار سنگین به شمار می آورند؛ همچنین در آیات بعد.
* ۲۳: ۲۳ نسخه ترجمه یونانی هفتادتاان، در عبری: ”کدام بار (وحی)؟“

بسیار نیکوبند، و انجیرهای بد که بسیار بدند، چندان که نمی توان خورد.»^{۲۳}
 سپس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: «همچون این انجیرهای نیکو، من تبعیدیان یهودا را که ایشان را از این سرزمین به سرزمین کلدانیان فرستاده ام، نیکو خواهم شمرد. چشمان من برای خیریت بر ایشان خواهد بود، و آنان را بدین سرزمین باز خواهم گردانید. ایشان را بنا خواهم کرد و نه خراب؛ و غرس خواهم کرد، نه ریشه کن. ادلی به ایشان خواهم بخشید که بدانند من یهوه هستم. ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا به تمامی دل نزد من بازگشت خواهند کرد.»

«اما خداوند می گوید: «همچون انجیرهای بد که چنان بدند که نتوان خورد، من نیز با صدقاً پادشاه یهودا و صاحب منصبانش و باقیماندگان اورشلیم، چه آنان که در این سرزمین به سر می برند و چه آنان که در مصرند، بدین گونه رفتار خواهم کرد: «ایشان را اسباب رُعب و وحشت تمامی ممالک روی زمین خواهم ساخت و مایه رسوایی و تمسخر و ضرب المثل و لعنت، در هر کجا که ایشان را بدان رانده باشم. شمشیر و قحطی و طاعون بر ایشان نازل خواهم ساخت، تا از سرزمینی که به ایشان و به پدرانشان بخشیدم، به تمامی نابود گردند.»

هفتاد سال تبعید

این است کلامی که در چهارمین سال بیهویاقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، که سال اول نبوکدنصر پادشاه بابل بود، درباره تمامی مردم یهودا بر ارمیا نازل شد.

گفت: «این است فرموده خداوند. «و اگر بی یا کاهن یا کسی از قوم بگوید: «این است که خداوند!»، من آن شخص را با تمام اهل خانه اش مجازات خواهم کرد. «هر یک از شما باید به همسایه یا برادر خود بگوید: «خداوند چه پاسخ داده است؟» یا «خداوند چه گفته است؟» اما «بار خداوند» را دیگر ذکر نکنید، زیرا بزرگ سخن هر یک از شماست، چرا که کلام خدای زنده، خداوند لشکرها، خدای ما را مخدوش ساخته اید. «به نبی بگویید: «خداوند تو را چه پاسخ داده است؟» یا «خداوند چه گفته است؟» اما اگر بگویید، «بار خداوند» خداوند چنین می فرماید، «از آنجا که این سخن یعنی «بار خداوند» را بر زبان رانیدید، با اینکه نزد شما فرستاده، فرمودم نگوید «بار خداوند»، پس به یقین من شما را فراموش خواهم کرد و از حضور خود طرد خواهم نمود. شما و شهری را که به شما و به پدرانتان بخشیدم، و عاری بادی و رسوایی جاودانی را که هرگز فراموش نشود، بر شما نازل خواهم کرد.»

انجیر خوب و انجیر بد

پس از آن که نبوکدنصر پادشاه بابل، بیهویاقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا را به همراه صاحب منصبان و صنعتگران و هنرگران یهودا از اورشلیم به بابل به تبعید برد، خداوند در رؤیا دو سبد انجیر به من نشان داد که در برابر معبد خداوند قرار داشت. درون یکی از سبدها انجیرهای بسیار خوب بود که به انجیرهای نوب می مانست؛ اما انجیرهای سبد دیگر بسیار بد بود، چندان که نمی شد خورد. نگاه خداوند مرا گفت: «ای ارمیا، چه می بینی؟» گفتم: «انجیر؛ انجیرهای نیکو که

^{۲۳} ۳۹:۲۳ در نسخه ترجمه یونانی هفتادتنان: «بلند خواهم کرد».

^{۲۴} ۳۹:۲۳ باز بر از حضور خود به دور خواهم افکند».

^{۲۵} ۱:۲۴ در عبری «بگلیا» که شکل دیگری است از «بیهویاقیم».

«اما خداوند می‌گوید: پس از پایان هفتاد سال، من پادشاه بابل و آن قوم و سرزمین کلدانیان را به سبب تقصیرشان مجازات خواهم کرد، و آن را ویرانه‌آبدی خواهم ساخت.» و بر آن سرزمین تمامی سخنان خود را که بر ضد آن گفته‌ام، نازل خواهم کرد، یعنی هر چه را در این کتاب مکتوب است و ارمیا آن را درباره همه قومها نبوت کرده است. «ازیرا قومهای بسیار و پادشاهان بزرگ ایشان را بنده خود خواهند ساخت، و من ایشان را بر حسب کردارشان و اعمال دستهایشان جزا خواهم داد.»^{۱۰}

پیاله خشم خدا

^{۱۱} «پیاله خدای اسرائیل به من چنین فرمود: «پیاله شراب خشم را از دست من بگیر و آن را به تمام قومهایی که تو را نزدشان می‌فرستم، بنوشان. آنان خواهند نوشید، و به سبب شمشیری که میانشان می‌فرستم، کیج خواهند خورد و دیوانه خواهند شد.»

«پس پیاله را از دست خداوند گرفته و به تمامی قومهایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد، نوشانیدم؛^{۱۱} یعنی به اورشلیم و شهرهای یهود، و به پادشاهان و صاحبمنصبانش، تا آنها را به ویرانه‌ای بدل کرده، مایه حیرت و انگشت به دهان ماندن و لعنت سازم، چنانکه امروز شده است؛^{۱۲} و نیز به فرعون پادشاه مصر و خادمان و صاحبمنصبان و تمامی قومش^{۱۳} و به تمامی قبایل مختلف آن سرزمین؛ و به تمامی پادشاهان سرزمین عوص و پادشاهان سرزمین فلسطینیان، یعنی پادشاهان اشقلون و عزه و عقرون، و نیز به باقیماندگان اشلدود،^{۱۴} و به ادوم و موآب و بنی‌عمون؛^{۱۵} و به تمامی پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و پادشاهان سرزمینهای ساحلی که آنسوی دریا هستند:

ارمیای نبی آن کلام را برای تمامی مردم یهودا و همه ساکنان اورشلیم بیان کرده، گفت: «از سال سیزدهم یوشیا پادشاه یهودا پسر آمون تا به امروز، به مدت بیست و سه سال کلام خداوند بر من نازل گشته و من بارها با شما سخن گفته‌ام، اما شما بدان گوش نسپردید؛ و اگرچه خداوند همه خادمان خود، انبیا را بارها نزد شما فرستاده است، به آنها نیز گوش نگرفته و به سخنانشان اعتنا نکرده‌اید. «آنها گفتند: هر یک از شما از رفتار زشت و کردار شرارت‌بار خویش بازگشت کنید و در سرزمینی که خداوند از ازل تا به ابد به شما و به پدرانتان بخشیده است، ساکن باشید. «از پی خدایان غیر مروید، آنها را عبادت و سجده مکنید، و خشم مرا با ساخته‌های دست خود بر میانگیزید، تا بالای بر شما نازل نکنم.»^{۱۶} اما، خداوند می‌فرماید، «شما به من گوش نگرفتید، بلکه خشم مرا با ساخته‌های دست خود برانگیختید و خود را به بلا گرفتار کردید.»^{۱۷} «پس خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: «حال که به کلام من گوش فرادادید،^{۱۸} خداوند می‌فرماید، اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال و نیز خادم خود نبوکدنصر پادشاه بابل را فرا خواهم خواند و ایشان را بر ضد این سرزمین و بر ضد ساکنانش و بر ضد تمامی قومهای اطراف خواهم آورد. و ایشان را به نابودی کامل سپرده، مایه حیرت و انگشت به دهان ماندن مردمان، و ویرانه‌آبدی خواهم ساخت. «و از میان ایشان فریاد هلهله و شادمانی و آواز عروس و داماد و صدای آسیاب و روشنایی چراغ را نابود خواهم کرد.»^{۱۹} این سرزمین سراسر خراب و ویران خواهد شد، و این قومها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند کرد.»

* ۹:۲۵ اصطلاح عبری اشاره به تقدیم بازگشت‌ناپذیر اشیا، یا اشخاص به خداوند، دانه اغلب با از بین بردن دامن آنان همراه بود.

او آدمیان را جملگی به محاکمه خواهد
کشید،
و شریران را از دم شمشیر خواهد
گذرانید؛^{۲۳}
این است فرموده خداوند.

«خداوند لشکرها چنین می فرماید:
اینک بلا از قومی به قوم دیگر سرایت
می کند؛
و توفانی عظیم از اقصای زمین به پا
می خیزد.

«و آنان که در آن روز به دست خداوند
کشته می شوند، از این گران زمین تا گران
دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند
گرفت و اجسادشان را جمع نخواهند کرد و به
خاک نخواهند سپرد، بلکه روی زمین سرگین
خواهند بود.

«ای شبانان، شیون کنید و بانگ
بر آورید؛

ای رؤسای گله، در خاکستر بغلتید.
زیرا موعد کشتار و پراکندگیتان
فرا رسیده است،

و شما همچون ظرفی مرغوب،
خواهید افتاد و خرد خواهید شد.
^{۲۴} نه شبانان را پناهی خواهد بود،
و نه رؤسای گله را گریزی.

«هان، بانگ شبانان و شیون صاحبان گله
شنیده می شود!
زیرا خداوند چراگاه‌هایشان را ویران
می کند.

«به سبب خشم آتشین خداوند
آغل‌های امن و آرام نابود گشته است.
^{۲۵} او همچون شیری گنم خویش را ترک
گفته است؛

«همچنین به ددان و تیما و بوز و به تمامی
کسانی که گوشه‌های موی خود را می تراشند،
^{۲۶} و به تمامی پادشاهان عرب و همه پادشاهان
قبایل مختلط بادیه‌نشین؛^{۲۷} به تمامی پادشاهان
زمری و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان
ماد؛^{۲۸} و به تمامی پادشاهان شمال خواه نزدیک
و خواه دور، یکی از پس دیگری، و تمامی
ممالک جهان که روی زمینند، و پس از ایشان،
پادشاه بابل^{۲۹} خواهد نوشتید.

«نگاه به ایشان بگو، خداوند لشکرها،
خدای اسرائیل، چنین می فرماید: بنوشید و
هست شده، قی کنید و به سبب شمشیری که
میانتان می فرستم، بیفتید و دیگر برنخیزید.
^{۳۰} کز نخواستند پیاله را از دست گرفته بنوشند،
نگاه بدیشان بگو، خداوند لشکرها چنین
می فرماید: باید بنوشید!^{۳۱} زیرا اینک من به
رسانیدن بلا بر شهری که نام مرا بر خود دارد،
آغاز خواهم کرد. پس آیا شما به واقع بی سزا
خواهید ماند؟ نه، بی سزا نخواهید ماند، زیرا
من شمشیری بر تمامی ساکنان جهان مأمور
می دارم.^{۳۲} این است فرموده خداوند لشکرها.
^{۳۳} پس تو تمامی این سخنان را بر ضد ایشان
نبوت کرده، بگو:

«خداوند از اعلا خواهد غریبید.

و از جایگاه مقدس خویش ندا
خواهد داد:

«و به شدت بر ضد آغل خویش خواهد
غریبید،

و بسان آنان که انگور می فشرند،
بر تمام ساکنان زمین بانگ خواهد
زد.

«صدای غوغا تا به کرانه‌های زمین خواهد
رسید.

زیرا خداوند علیه قومها اقامه دعوی
خواهد کرد؛

به سبب شمشیر ستمگر و خشم
آتشین او،
سرزمین ایشان ویرانه گشته است.»

تهدید ارمیا به مرگ

۲۶

در آغاز سلطنت یهوایقیم، پسر
یوشیا پادشاه یهودا، این کلام از
جانب خداوند نازل شد: «خداوند چنین
می‌فرماید: در صحن خانه خداوند بایست و
بر ضد تمامی شهرهای یهودا که برای پرستش
به خانه خداوند می‌آیند، همه سخنانی را که تو
را امر می‌فرمایم بگو، و سخنی کم مکن. شاید
گوش فرادهند، و هر یک از ایشان از راههای
شهریرانه خود بازگردند، تا از رساندن بلایی
که به سبب کردار پلیدشان قصد آن نموده‌ام،
منصرف شوم. ایشان را بگو، خداوند چنین
می‌فرماید: اگر به من گوش نسپارید و در
شریعت من که پیش روی شما نهاده‌ام سلوک
نکنید،^۵ و به کلام خدمتگزاران من انبیا گوش
نسپارید که ایشان را بارها نزد شما فرستادم،
هرچند گوش فراندادید،^۶ آنگاه من این خانه را
مانند شیلوه خواهم ساخت، و این شهر را برای
جمع قومهای زمین لعنت خواهم گردانید.»^۷
کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را
که ارمیا در خانه خداوند بیان کرد، شنیدند.
^۸ و چون ارمیا از گفتن هرآنچه خداوند او را
به گفتن آنها به تمامی قوم امر فرموده بود
فارغ شد، آنگاه کاهنان و انبیا و همه قوم بر او
شوریده، گفتند: «تو باید بمیری! چرا به نام
خداوند نبوت کرده، گفتی، این خانه همچون
شیلوه خواهد شد و این شهر به ویرانه‌ای
متروک بدل خواهد گشت.»^۹ پس قوم جملگی
در خانه خداوند گرد ارمیا حلقه زدند.

^{۱۰} چون این خبر به گوش صاحبمنصبان یهودا
رسید، از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمدند و
در مدخل دروازه جدید خانه خداوند نشستند.
^{۱۱} آنگاه کاهنان و انبیا خطاب به صاحبمنصبان

و همه قوم چنین گفتند: «این مرد مستوجب
اعدام است، زیرا چنانکه شما نیز به گوش خود
شنیده‌اید، بر ضد این شهر نبوت کرده است.
پس ارمیا خطاب به تمامی صاحبمنصبان و
همه قوم چنین گفت: «خداوند مرا فرستاده است
تا همه سخنانی را که شنیدید، بر ضد این خانه و
بر ضد این شهر نبوت کنم.» پس حال رهبر و
کردار خود را اصلاح کنید و به آواز بیهوش خدایتان
گوش فراد دهید. تا خداوند از بلایی که بر شما
فرموده است، منصرف شود. «و اما من، بپنک
در دست شما هستم. هرآنچه در نظرتان نیکو و
درست است، بر من روا دارید.» اما یقین بدانید
که با کشتن من، خون فردی کناهی را بر خویشتن
و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد، زیرا
که براسستی خداوند مرا نزد شما فرستاده تا تمامی
این سخنان را به گوش شما برسانم.»

رهایی ارمیا

^{۱۲} آنگاه صاحبمنصبان و تمامی قوم به
کاهنان و انبیا گفتند: «این مرد مستوجب اعدام
نیست، زیرا به نام بیهوش خدایمان با ما سخن
گفته است.» سپس برخی از مشایخ ولایت
برخاستند و خطاب به تمامی جماعت قوم
چنین گفتند: «در ایام حزقیاد پادشاه یهودا،
میکاه مورثی نبوت کرده، به تمامی مردم
یهودا گفت: «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:
«صهیون همچون کشتزاری شخم زده

خواهد شد؛

اورشليم به تلی از خاک بدل خواهد
گشت.

و کوه این خانه به بلندیهایی جنکلی.»

^{۱۳} آیا حزقیاد پادشاه یهودا و تمامی یهودا و ر
کشتند؟ مگر نه اینکه او از خداوند ترسید و
به خداوند التماس کرد و خداوند نیز از بلایی
که بر ایشان اعلام داشته بود، منصرف شد.^{۱۴}
اما ما نزدیک است بلایی عظیم بر جان خود
وارد آوریم.»

دست خدمتگزار خود نبوکدنصر پادشاه بابل سپرده‌ام؛ حتی وحوش صحرا را نیز به خدمت او گمارده‌ام. همه قومها او و پسرش و پسر پسرش را بندگی خواهند کرد، تا اینکه موعد سرزمین خود او فرا رسد. آنگاه قومهای بسیار و پادشاهان نیرومند او را بنده خود خواهند ساخت.

«اما هر قوم و مملکتی که به خدمت نبوکدنصر پادشاه بابل درنیاید و یوغ پادشاه بابل را گردن نهد، آن قوم را به شمشیر و قحطی و طاعون مجازات خواهیم کرد تا اینکه ایشان را به دست او به تمامی نابود سازم؛ این است فرموده خداوند. پس به انبیا و فالگیران و خواب‌بینندگان و احضارکنندگان ارواح و جادوگران خود گوش مسپارید که به شما می‌گویند: «پادشاه بابل را خدمت نخواهید کرد.» زیرا آنان برای شما به دروغ نبوت می‌کنند، و این نتیجه‌ای نخواهد داشت جز این که از موطن خویش دور شوید و من شما را بیرون برانم تا نابود گردید. اما هر قومی که یوغ پادشاه بابل را گردن نهد و او را بندگی کند، آن قوم را در سرزمینش باقی خواهیم گذاشت تا آن را کشت کند و در آنجا ساکن باشد؛ این است فرموده خداوند.»^{۱۴}

«نیز همین سخنان را به صدقیا پادشاه یهودا بیان کرده، گفتم: «یوغ پادشاه بابل را گردن نهد و او و قومش را خدمت کنید تا زنده بمانند. چرا باید تو و قومت به شمشیر و قحطی و طاعون بعیرید، آن‌گونه که خداوند در خصوص هر قومی که از خدمت پادشاه بابل سر باز زند، گفته است؟» به سخن انبیا می‌گویند: «پادشاه بابل را خدمت نخواهید کرد، گوش مگیرید، زیرا ایشان به دروغ برای شما نبوت می‌کنند.»^{۱۵} خداوند چنین

مرد دیگری نیز بود، اوریا نام، پسر شمعیا از قریه یغاریم، که به نام خداوند نبوت می‌کرد. و نیز به سخنانی مانند سخنان ارمیا بر ضد این شهر و این سرزمین نبوت کرد. او چون یهوایقیم پادشاه و تمامی جنگاوران و صاحبمنصبانش سخنان او را شنیدند، پادشاه قصد جان او نمود. اوریا چون این را شنید، هر سان شده، بگریخت و به مصر رفت. پس یهوایقیم پادشاه کسان به مصر کسبل داشت؛ لئان پسر عکبور و چند تن دیگر را همراه وی. آنها اوریا را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهوایقیم پادشاه بازگرداندند، که او را به شمشیر کشت و جسدش را در کورستان غرقه فکند.

اما دست اخیقام پسر شافان با ارمیا بود، به گونه‌ای که او به دست قوم سپرده نشد تا کشته شود.

یوغ نبوکدنصر

۲۷

در آغاز سلطنت صدقیا پسر یوشیا پادشاه یهودا، این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: خداوند به من چنین فرمود: «برای خود یوغی از بندها و چوپنها بساز و آن را بر گردنت بگذار.» آنگاه به دست فرستادگانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا آمده‌اند، پیامی برای پادشاهان ادوم و عرب و بنی‌عمون و صور و صیدون بفرست. این فرمان را بدیشان بده تا به سروران خود بازگویند: «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: این است آنچه باید به سروران خود بگویید: منم که به نیروی عظیم و بازوی فرشته خود زمین را با مردمان و حیواناتی که بر آنند فریده، و آن را به هر که در نظرم پسندد، می‌بخشم. حال تمامی این ممالک را به

^{۱۴} ۲۷:۲۰، عبری نسخه ۵، «یهوایقیم».

^{۱۵} ۲۷:۲۷، عبری: «نهار».

می فرماید: من آنان را نفرستاده‌ام، بلکه آنان به نام من به دروغ نبوت می کنند، که نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که من شما را بیرون برانم و شما با انبیایی که برایتان نبوت می کنند، هلاک شوید.»

۱۶ «آنگاه خطاب به کاهنان و تمامی این قوم گفتم: «خداوند چنین می فرماید: به سخنان انبیای خود گوش مسپارید که برای شما نبوت کرده، می گویند: اینک اسباب خانه خداوند یزودی از بابل باز آورده می شود، زیرا که به دروغ برایتان نبوت می کنند.»^{۱۷} بدیشان گوش مسپارید، بلکه پادشاه بابل را خدمت کنید تا زنده بمانید. چرا باید این شهر ویران شود؟^{۱۸} اگر آنها نمی هستند و کلام خداوند با ایشان است، پس اکنون به درگاه خداوند لشکرها استدعا کنند تا اسبابی که در خانه خداوند و خانه پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی است، به بابل برده نشود.^{۱۹} زیرا خداوند لشکرها درباره ستونها و پایه‌ها و پایه‌ها و دیگر اسبابی که در این شهر بر جای مانده، چنین می گوید،^{۲۰} یعنی درباره آنچه نبوکدنصر پادشاه بابل، آنگاه که یهو یاکین پسر یهو یاقیم پادشاه یهودا و تمامی بزرگان یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل تبعید می برد، آنها را با خود نبرد،^{۲۱} آری، خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، در خصوص اسبابی که هنوز در خانه خداوند و خانه پادشاه یهودا و اورشلیم بر جای مانده است، چنین می فرماید: «آنها به بابل برده خواهد شد و در آنجا خواهد ماند تا روزی که به یاری ایشان بیام. آنگاه آنها را بیرون آورده به این مکان باز خواهم گردانید: این است فرموده خداوند.»

حنیا، نبی کاذب

در همان سال، در آغاز سلطنت صدقیا پادشاه یهودا، در ماه پنجم

۲۸

از سال چهارم، حنیا پسر عزور، نبی ای از جبعون، در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب به من چنین گفت: «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: من یوغ پادشاه بابل را شکسته‌ام. طرف دو سال، همه اسباب خانه خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان برگرفت و به بابل برد، به اینجا باز خواهم آورد. همچنین یهو یاکین پسر یهو یاقیم پادشاه یهودا و تمامی تبعیدیان یهودا را که به بابل رفته‌اند، بدین مکان باز خواهم آورد، زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست. این است فرموده خداوند.^۲ آنگاه ارمیای نبی در حضور کاهنان و تمام مردمی که در خانه خداوند ایستاده بودند، این حنئیای نبی سخن گفت. ارمیای نبی چنین گفت: «امین! خداوند چنین کند! خداوند آنچه نبوت کرده‌ای به تحقق رساند و همه اسباب خانه خداوند و جمیع تبعیدیان را از بابل بدین مکان باز آورد. آیا این همه، اکنون کلامی را که به گوش تو و به گوش تمامی قوم می رسانم، بشنو: انبیایی که از روز کاران کهن، پیش از من و تو بوده‌اند، بر ضد سرزمینهای بسسیار و ممالک عظیم به جنک و قحطی و طاعون نبوت کرده‌اند.^۳ اما آن نبی که به صبح و سلامت نبوت کند، اگر سخن او واقع شود، آنگاه معلوم خواهد شد که برآستی خداوند و را فرستاده است.»

۴ «آنگاه حنئیای نبی یوغ را از گردن ارمیای نبی برگرفت و آن را شکست. او حنیا در حضور تمام مردم به ارمیا گفت، خداوند چنین می فرماید: به همین گونه طرف دو سال یوغ نبوکدنصر پادشاه بابل را از گردن همه قومها خواهم شکست.» پس ارمیای نبی به راه خود رفت.

* ۲۰:۲۷ در عبری "یگنیا" که همان "یهو یاکین" باشد.
* ۴:۲۸ در عبری "یگنیا" که همان "یهو یاکین" است.

به بابل به تبعید فرستادم، چنین می فرماید: «خانه‌ها بنا کنید و در آنها مسکن گزینید؛ باغها احداث کنید و از ثمره آنها بخورید؛ زنان بگیریید و صاحب پسران و دختران شوید؛ برای پسران زن بگیرید و دختران را شوهر دهید تا آنان نیز صاحب پسران و دختران گردند؛ در آنجا زیاد شوید و کم نگردید. ^۱جویای سعادت شهری باشید که شما را بدان‌جا به تبعید فرستاده‌ام، و برای آن به درگاه خداوند دعا کنید، چراکه سعادت شما در گرو سعادت آن شهر است. ^۲ زیرا خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: فریب انبیا و فالگیران را که در میان شما نبند نخورید، و به خوابهایی که ایشان را به دیدن آنها برمی‌انگیزید، گوش مگیرید. ^۳ زیرا که به دروغ به نام من برای شما نبوت می‌کنند، حال آنکه من ایشان را نفرستاده‌ام؛ این است فرموده خداوند.

^۴ «و حال خداوند می فرماید: چون هفتاد سال بابل به سر آید، من به یاری شما خواهم آمد و با بازگرداندن شما بدین مکان، وعده خود را برای شما تحقق خواهم بخشید. ^۵ زیرا فکریایی را که برای شما دارم می دانم، که فکرهای سعادت‌مندی است و نه تیره‌بختی، تا به شما امید بخشم و آینده‌ای عطا کنم؛ این است فرموده خداوند. ^۶ «نگاه که مرا بخوانید و آمده، نزد من دعا کنید، شما را اجابت خواهم کرد. ^۷ «نگاه که مرا بجویید، مرا خواهید یافت؛ اگر مرا به تمامی دل خود بجویید، ^۸ از سوی شما یافت خواهم شد، و خداوند می فرماید که من سعادت را به شما باز خواهم گردانید، و شما را از میان تمامی قومها و سرزمینهایی که شما را بدان‌جا رانده‌ام، گرد خواهم آورد، و شما را به مکانی که از آنجا به

چندی پس از آنکه حننای نبی یوغ را از گردن ارمیای نبی شکسته بود، کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^۱ «برو و به حننیا بگو، خداوند چنین می فرماید: یوغهای چوبین را شکستی، اما به جای آنها یوغهای آهنین خواهی ساخت. ^۲ زیرا خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: اکنون یوغی آهنین بر گردن جمیع این قومها نهاده‌ام تا به بندگی نیوکدنصر پادشاه بابل درآیند، و آنان او را بندگی خواهند کرد؛ ^۳ زری، حتی وحوش صحرا را به او داده‌ام. ^۴ پس ارمیای نبی به حننای نبی گفت: «ای حننیا، گوش فزوده! خداوند تو را نفرستاده است، و تو این قوم را بر آن می داری که به آنچه دروغ است اعتماد کنند. ^۵ از این رو خداوند چنین می فرماید: ^۶ «اینک تو را از رویین زمین محو می‌سازم، همین امسال خواهی مرد، زیرا بر ضد خداوند سخنان فتنه‌انگیز بر زبان رانده‌ای. ^۷ و حننای نبی در ماه هفتم همان سال مرد.

نامه ارمیا به تبعیدیان بابل

۲۹ این است مضمون نامه‌ای که ارمیای نبی از اورشلیم برای مشایخ بزم‌انده در تبعید و انبیا و کاهنان و همه آنان که نیوکدنصر از اورشلیم به بابل به تبعید برده بود، فرستاد، پس از آنکه یهوایکین پادشاه و ملکه مادر و خواجگه‌سرایان و صاحب‌منصبان یهودا و اورشلیم و صنعتگران و فلزکاران، اورشلیم را ترک گفته بودند. ^۱ «این نامه به دست العاسه پسر شافان و جمریا پسر حلقیا فرستاده شد، که صدقیاً پادشاه یهودا ایشان را به بابل نزد نیوکدنصر پادشاه بابل گسیل داشت. مضمون نامه چنین بود:

«خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، به تمامی تبعیدیانی که من ایشان را از اورشلیم

را بدان فرمان نداده بودم. من خود واقف و شاهد هستم؛ این است فرموده خداوند.^{۱۵}

نبوت دروغین شمعیا

«و به شمعیا نحلّامی بگو:»^{۱۶} خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می گوید: تو به نام خود نامه‌ها برای همه مردمی که در اورشلیم اند و برای صغنیای کاهن پسر معسیا و تمام دیگر کاهنان فرستاده و گفته‌ای. «خداوند تو را به جای یهویداع کاهن به کهنات گذاشته تا متصدی خانه خداوند باشی و هر دیوانه‌ای را که خود را نبی می‌نماید، به کنده‌ها و زنجیرها ببندی.» پس اکنون چرا ارمیای عناتوتی را که خود را برای شما نبی می‌نماید، توییح نمی‌کنی؟^{۱۷} زیرا او نزد ما به بابل فرستاده و گفته است دوران تبعیدتان به درازا خواهد کشید، پس خانه‌ها بنا کنید و در آنها مسکن کنید؛ و باغها احداث نمایید و از میوه آنها بخورید.^{۱۸}

«صغنیای کاهن این نامه را به گوش ارمیای نبی خواند.»^{۱۹} آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: «نزد تمامی تبعیدیان فرستاده، بگو، «خداوند در باره شمعیا نحلّامی چنین می‌فرماید: از آنجا که شمعیا برای شما نبوت کرده است، با اینکه من او را نفرستاده‌ام، و شما را بر آن داشته‌ام که به آنچه دروغ است اعتماد کنید،» پس خداوند چنین می‌فرماید: اینک من شمعیا نحلّامی و نسل او را مجازات خواهم کرد. از او کسی در میان این قوم باقی نخواهد ماند و او آن احسانی را که در حق قوم خود می‌کنم، نخواهد دید؛ زیرا بر ضد خداوند سخنان فتنه‌انگیز گفته است؛ این است فرموده خداوند.^{۲۰}

آمدن خدا به یاری اسرائیل

۳۰ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: «یهوه خدای اسرائیل

تبعیدتان فرستادم، باز خواهم گردانید. این است فرموده خداوند.

^{۱۵} «از آنجا که گفته‌اید: «خداوند در بابل انبیایی برای ما برانگیخته است»،» پس خداوند درباره پادشاهی که بر تخت داوود نشسته، و درباره تمامی ساکنان این شهر یعنی آن برادران شما که با شما به تبعید نرفته‌اند، چنین می‌فرماید: «آری، خداوند لشکرها چنین می‌گوید: «اینک من شمشیر و قحطی و طاعون بر ایشان خواهم فرستاد و آنان را مانند انجیرهای بد خواهم ساخت که آنها را از بدی نتوان خورد.»^{۱۶} آنان را به شمشیر و قحطی و طاعون تعقیب خواهم کرد، و ایشان را مغرور تمامی ممالک جهان خواهم ساخت تا برای همه قومی که ایشان را به میانشان رانده‌ام، مایه لعنت و حیرت و انگشت به دهان ماندن و رسوایی باشند؛^{۱۷} زیرا خداوند می‌فرماید: به کلام من که به واسطه خادمان خود، انبیا نزد ایشان فرستادم گوش نسپرند. هر چند پی در پی آن را فرستادم، اما شما گوش فرانداید؛ این است فرموده خداوند.^{۱۸} «پس شما، ای همه تبعیدیانی که از اورشلیم به بابل فرستادم، کلام خداوند را بشنوید:»^{۱۹} «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، درباره آخاب پسر قلابا و صدقیا پسر معسیا که به دروغ به نام من برای شما نبوت می‌کنند چنین می‌فرماید: اینک من آنان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم می‌کنم، و او آنها را در برابر دیدگان شما خواهد کشت.^{۲۰} و به سبب ایشان تمامی تبعیدیان یهودا که در بابل اند ایسن نفرین را به کار برده، خواهند گفت، «خداوند تو را مانند صدقیا و آخاب سازد که پادشاه بابل آنها را در آتش سوزانید،»^{۲۱} زیرا در اسرائیل مرتکب عمل هولناکی شدند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به نام من دروغها گفتند که ایشان

یعقوب باز خواهد گشت و از آرامش و
آسایش برخوردار خواهد بود،
و دیگر کسی او را ترسان نخواهد
ساخت.

۱۱ زیرا من با تو هستم تا تو را نجات
بخشم؛

خداوند چنین می فرماید؛
قومهایی را که تو را در میانشان پراکنده
ساختم،

به تمامی نابود خواهم کرد؛
اما تو را به تمامی نابود نخواهم
ساخت.

تو را بی سزا نخواهم گذاشت،
اما تأدیب تو به اندازه خواهد بود.

۱۲ اری، خداوند چنین می فرماید:

«جراحی تو بی علاج است
و زخم ت مهلک.

۱۳ کسی نیست که به دفاع از حق تو برخیزد؛

زخمهایت را مرهمی نیست،
و نه پیکرت را شفایی.

۱۴ همه یازانت تو را از یاد برده اند،
و کسی در اندیشه تو نیست؛

زیرا که تو را به ضرب دشمن مبتلا
ساختم.

و به تأدیب خصم بی رحم سپردم؛
از آن رو که تقصیر تو عظیم است،
و گناهانت بی شمار.

۱۵ چرا به سبب جراحی خود فریاد سر
می دهی؟

درد تو را علاجی نیست!

با تو چنین کردم،
از آن رو که تقصیر تو عظیم است،
و گناهانت بی شمار.

۱۶ اما آنان که تو را فرو می بلعند همگی
بلعیده خواهند شد.

چنین می فرماید: تمامی سخنانی را که به تو
گفته ام، در طوماری بنویس. زیرا خداوند
می فرماید اینک ایامی می آید که سعادت را به
تو خود اسرائیل و یهودا باز خواهم کردانید و
بشدن را به سرزمینی که به پدرانشان بخشیدم،
باز خواهم آورد تا آن را به تصرف آورند؛ این
است فرموده خداوند.

۱۷ این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل
و یهودا فرمود: خداوند چنین می گوید:

فریاد و وحشت به کوش می رسد؛
هر اس است و آرامش نمی.

۱۸ حال بی سید و بینید:

آیا مرد می تواند بزاید؟

پس چرا هر مردی که می بینم،
همچون زنی در حال زای، دست بر

شکم داد؟

چرا رنگ از همه رخسارها رفته است؟
و بی بر ما، زیرا که آن روز، روز عظیمی
است!

روزی که مانند آن نیست.

۱۹ زمان تنگی یعقوب؛

اما از آن نجات خواهد یافت.

۲۰ خداوند لشکرها می فرماید: در آن روز یوغ
و زنجیر گردنشان خواهم شکست و بندهایشان
را خواهم گمست؛ و بیگانگان دیگر ایشان را
بنده خود نخواهند ساخت. بلکه ایشان یهوه
خدای خود و داوود پادشاه خویش را که
پری ایشان برمی انگیزم، خدمت خواهند کرد.

۲۱ خداوند می فرماید:

پس ای خادم من یعقوب، مترس!

و ای اسرائیل، هر اس باش!

زیرا همان تو را از آن مکان دور دست

نجات خواهم داد

و نسل تو را از سرزمین اسارتشان

خواهم رهایی.

۱۱ حاکم ایشان از خودشان خواهد بود.
 و رهبرشان از میان خود ایشان
 بر خواهد خاست؛
 او را نزدیک خواهیم آورد
 و او نزدیک من خواهد آمد؛
 زیرا کیست که خود جرأت کند
 نزدیک من آید؟
 این است فرموده خداوند.
 ۱۲ «پس شما قوم من خواهید بود،
 و من خدای شما خواهم بود.»
 ۱۳ هان، توفان خداوند بر خاسته است!
 خشم او چون کردبادی سهمگین
 پیش می‌رود،
 تا بر سر شریبان فرود آید.
 ۱۴ غضب خداوند بر نخواهد کشت
 تا آنکه که تابیرهای دلش را
 به گمال تحقق بخشد.
 در روزهای آخر،
 این را در خواهید یافت.

شادمانی به جای سوگ

۱۵ خداوند می‌فرماید: «در آن هنگام
 من خدای تمامی طوایف اسرائیل
 خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.»
 ۱۶ خداوند چنین می‌فرماید:
 «قومی که از دم شمشیر رستند،
 در بیابان فیض یافتند.
 آنکه که من رفتم تا به اسرائیل
 استراحت ببخشم.
 ۱۷ خداوند در ایام قدیم بر آنها ظاهر شده،
 فرمود:
 با مهری ازلی به تو مهر ورزیده‌ام؛
 از این رو تو را به محبت جذب
 کرده‌ام.

و دشمنانت جملگی به اسارت
 خواهند رفت؛
 آنان که تو را چپاول می‌کنند چپاول
 خواهند شد،
 و تاراج کنندگانت را به تاراج خواهم
 سپرد.
 ۱۸ زیرا خداوند می‌فرماید:
 از آنجا که تو را مطرود خوانده،
 می‌گویند:
 «این است صهیون، که کسی در
 اندیشه‌اش نیست،»
 من سلامت را بر تو بازگردانده،
 زخمهایت را شفا خواهم بخشید.
 ۱۹ «خداوند چنین می‌فرماید:
 «هان من سعادت را به خیمه‌های
 یعقوب باز خواهم گردانید،
 و بر مسکنهایش ترحم خواهم کرد؛
 شهر بر تل آن بنا خواهد شد،
 و قصرش بر جایی که بود خواهد
 ایستاد.
 ۲۰ سرود شکرگزاری از آن بر خواهد
 خاست
 و آواز جشن‌گیرندگان بلند خواهد
 شد.
 ایشان را کثیر خواهم ساخت
 و دیگر قلیل نخواهند بود؛
 سرافرازشان خواهم کرد،
 و دیگر حقیر نخواهند بود.
 ۲۱ فرزندان‌شان همچون ایام پیشین خواهند
 بود،
 و جماعتشان در حضور من استوار
 خواهند گشت؛
 و من همه آنان را که بر ایشان ستم
 می‌کنند، جزا خواهم داد.

ای اسرائیل باکره،
 تو را دیگر بار بنا خواهم کرد،
 و تو از نو بنا خواهی شد!
 دیگر بار خویشتن را به دهنایت خواهی
 آراست.
 و به رقص جشن گیرندگان بیرون
 خواهی آمد.
 دیگر بار بر کوهساران سامره،
 تاکستانها غرس خواهی کرد؛
 باغبانان غرس خواهند کرد.
 و از میوه آنها بهره‌مند خواهند شد.
 زیرا روزی خواهد آمد که دیدبانان بر
 کوهستان افرایم بانک زنند:
 "برخیزید تا نزد پیهوه خدایمان به
 صهیون برآئیم!"^۱

خداوند چنین می‌فرماید:
 "به جهت یعقوب بانک شادی سر دهید؛
 برای سرآمد قومها فریاد بر آورید؛
 ندا در دهید و بستناید و بگویید:
 "ای خداوند، قوم خود را نجات ده،
 باقیماندهگان اسرائیل را!"^۲
 اینک آنان را از سرزمین شمال خواهم
 آورد،
 و از کرانه‌های زمین جمع خواهم کرد.
 همراهشان کوران و لنکان، ابستان و
 زنان زانو خواهند بود؛
 آری، جماعتی عظیم بدین مکان
 باز خواهند کشت.
 کریان خواهند آمد،
 و من آنان را در حالی که التماس
 می‌کنند، باز خواهم آورد.
 ایشان را نزد نهرهای آب رهبری
 خواهم کرد،
 از راه همواری که در آن نلغزند.

زیرا من پدر اسرائیل هستم،
 و افرایم نخست‌زاده من است.
 ای قومها، کلام خداوند را بشنوید،
 و آن را در سرزمینهای دوردست
 ساحلی اعلام کنید؛
 بگویید: "آن که اسرائیل را پراکنده
 ساخت،
 ایشان را گرد می‌آورد،
 و چنانکه شبان گله خویش را می‌پایند،
 او نیز از ایشان مراقبت خواهد کرد."
 زیرا خداوند یعقوب را فدیه داده،
 و او را از دست کسانی که از او
 نیرومندتر بودند، رهانیده است.
 ایشان آمده، بر بلندای صهیون فریاد
 شادمانی سر خواهند داد،
 و از احسان خداوند شاد و خرم
 خواهند شد،
 از غله و شراب و روغن، و از گله
 و رمه.
 جانشان چون باغی سیراب خواهد شد،
 و دیگر پژمرده نخواهند بود.
 آنکاه دوشیزگان شادی کنان خواهند
 رقصید،
 و مردان جوان و پیران شادی خواهند
 کرد.
 من ماتمشان را به خوشی بدل خواهم
 کرد؛
 تسلی‌شان خواهم داد،
 و به جای اندوه بدیشان شادمانی
 خواهم بخشید.
 جان کاهنان را به خوراک فراوان سیر
 خواهم ساخت،
 و قوم من از احسان من مملو
 خواهند شد؛
 این است فرموده خداوند.

^۱ ۴:۳۱ ب. خود را به دهنایت آراسته.

۱۵ هر چند بارها بر ضد او سخن می‌گویم.
او را همچنان به یاد می‌آورم.
از این رو دل من به شدت مشتاق
اوست.
و به یقین بر او رحم خواهم کرد؛
این است فرموده خداوند.

۱۵ خداوند چنین می‌فرماید:
«صدایی در رامه شنیده می‌شود.
ماتم و گریه بسیار تلخ؛
راحیل برای فرزندانش می‌گرید،
و از تسلی پذیرفتن ابا می‌کند،
زیرا که نیستند.»

۱۶ «نشانه‌ها برای خویشان بگذار؛
علامتها برای خود بر پا کن!
شاهراه را نیکو ملاحظه کن.
راهی را که از آن رفتی.
ای اسرائیل باکوه، باز کرد.
به شهرهای خویش بازگشت نما.
ای دختر بی وفا،
تا به کی سرگردان خواهی بود؟
زیرا خداوند چیزی نو بر زمین آفریده
است:
زن، مرد را در بر می‌گیرد.»

۱۶ خداوند چنین می‌فرماید:
«صدای خود را از شیون بازدار،
و چشمان خویش از اشک.»
زیرا خداوند می‌گوید:
«برای کارهای خویش پاداش خواهی
یافت،
و ایشان از سرزمین دشمن
باز خواهند گشت.
۱۷ پس برای آینده تو امید هست،
و فرزندان به سرزمین خویش
باز خواهند گشت؛»
این است فرموده خداوند.

۱۸ «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین
می‌فرماید: «انگاه که سعادت را به ایشان
بازگردانم، این کلمات را بار دیگر در سرزمین
یهودا و شهرهایش بر زبان خواهند راند:
«ای مسکن عدالت، ای کوه مقدس،
خداوند تو را برکت دهد!»
۱۹ «مردم با هم در یهودا و تمامی شهرهایش
ساکن خواهند شد، یعنی کشاورزان و کسانی
که با کله‌هایشان گردش می‌کنند. زیرا من
جان خستگان را تازه خواهم ساخت و همه
پژمردگان را طراوت خواهم بخشید.»
۲۰ در این هنگام بیادار شدم و نگریستم، و
خوابم برآیم شیرین بود.

۱۸ «به یقین سوگواری افرایم را شنیده‌ام که
می‌گوید:
«تأدیبم کردی و تأدیب شدم،
همچون گوساله‌ای که تربیت نیافته.
مرا بازگردان تا بازگردم،
زیرا که تو یهوه خدای من هستی.
۱۹ پس از برگشتن از راه، پشیمان شدم،
و چون تعلیم یافتم، بر سینه خویش
کوفتم؛
شرمسار بودم و رسوایی کشیدم،
چونکه ننگ ایام جوانی‌ام را متحمل
گشتم.»

۲۱ خداوند چنین می‌فرماید: «اینک روزهایی
می‌آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهود
به بدر انسان و بدر حیوان خواهم کاشت. و

۲۰ «آیا افرایم پسر عزیز من نیست؟
آیا او فرزند دلبنده من نیست؟

چنین می فرماید:

«تنها اگر این نظام ثابت از حضور من برداشته شود،
ذریت اسرائیل نیز از اینکه قومی در حضور من باشند ساقط خواهند شد!»

«خداوند چنین می گوید:

«اگر آسمانها را در بالا پیمایش توان کرد،

و بنیان زمین را در پایین توان کاوید،
من نیز ذریت اسرائیل را

به سبب آنچه کرده‌اند طرد خواهم کرد»:

این است فرموده خداوند.

«خداوند می فرماید: «اینک روزهایی می رسد که این شهر از بُرج حَتْنِیل تا دروازه گوشه برای من تجدید بنا خواهد شد.^{۳۱} ریسمان اندازه‌گیری تا تَلْ جَارِبْ مستقیم پیش خواهد رفت و از آنجا به سوی 'جوعه' دور خواهد زد. و تمامی وادی لاشه‌ها و خاکستر، و تمامی دشته‌ها تا وادی قدرون، و تا گوشه دروازه اسبان به سمت شرق، برای خداوند مقدس خواهد بود. این شهر دیگر هرگز برکنده و سرنگون نخواهد شد.»

ارمیا و خرید زمین عَناتوت

این است کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا، که سال هجدهم نبوکدنصر بود، از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد. **۳۲** در آن هنگام، لشکر پادشاه بابل اورشلیم را در محاصره داشت، و از میای نبی در حیاط قراولان در کاخ پادشاه یهودا، در بند بود. زیرا صدقیا پادشاه یهودا او را به زندان افکنده و گفته بود: «چرا نبوت می کنی و می گویی، "خداوند چنین می فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم

چنانکه زمانی مراقب بودم تا ایشان را برکنم و ویران کنم و منهدم سازم و هلاک نمایم و بالا رسانم، حال مراقب خواهم بود تا ایشان را بنا کنم و غرس نمایم.» این است فرموده خداوند.^{۳۲} در آن روزها دیگر نخواهند گفت: «پدران انکور ترش خوردند، و دندان فرزندان کند شد.»

«بنکه هر کس برای گناه خودش خواهد مرد. هر که انکور ترش خورد، هم او دندانش کند خواهد شد.»

عهد تازه

«خداوند می فرماید: «اینک روزهایی فر می رسد که من با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه خواهم بست،^{۳۳} نه مانند عهدی که با پدرانشان بستم آن روز که دست ایشان را گرفتم تا از سرزمین مصر به در آورم،» زیرا خداوند می فرماید: «آنان عهد مرا شکستند، با آنکه من شوهرشان بودم.»^{۳۴} اما خداوند می گوید: «این است عهدی که پس از آن ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست: شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم نکاشت، و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.»^{۳۵} دیگر کسی به همسایه یا به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت «خداوند را بشناسید!»^{۳۶} زیرا خداوند می گوید، «همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، از آن رو که تقصیر ایشان را خواهم آمرزید و کناهشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

«خداوندی که آفتاب را به جهت

روشنایی روز قراو داده،

و نظام ثابت ماه و ستارگان را برای روشنایی شب:

که دریا را به تلاطم می آورد

تا امواجش به خروش آیند:

آن که نامش خداوند لشکر هاست،

را بگیر و در ظرفی سفالین بگذار تا مدتی طولانی محفوظ بماند.^{۱۵} زیرا خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: بار دیگر در این سرزمین خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاکستانها خریداری خواهد شد.^{۱۶}

دعای ارمیا

«پس از آنکه قبایله خرید را به باروک پسر نیریا دادم، نزد خداوند دعا کرده، گفتم: «ای خدای خداوند کاز بیهوه! تویی که اسمانها و زمین را به نیروی عظیم و بازوی افراشته خود آفریدی! هیچ چیز برای تو دشوار نیست.^{۱۷} محبت خود را بر هزاران اوزانی می‌داری. اما مکافات کنه پدران را پس از ایشان، دانگیز فرزندانشان می‌کنی. ای خدای عظیم و قادر، که نامت خداوند لشکرهاست،^{۱۸} که مشورتهایت عظیم و اعمالت نیرومند است: ای که چشمانت بر تمامی راههای بنی آدم باز است، و به هر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش پاداش می‌دهی! ای که در سرزمین مصر آیات و عجایب به ظهور آوردی، و تا به امروز نیز در اسرائیل و در میان آدمیان چنین می‌کنی، و از بهر خود، مانند امروز، نامی فراهم آورده‌ای.»^{۱۹} ای که قوم خود اسرائیل را به آیات و عجایب و دست قوی و بازوی افراشته، و هیبت عظیم از سرزمین مصر بیرون آوردی؛^{۲۰} و این سرزمین را که برای پدرانشان سوکند خوردی که بدیشان بدهی، بدیشان بخشیدی - سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است.^{۲۱} و ایشان بدان‌جا داخل شده، آن را به تصرف آوردند، اما به ندای تو گوش فرامدادند و به شریعت تو سلوک نکردند و آنچه را بدیشان امر فرموده بودی انجام ندادند. از این رو تو نیز تمامی این بلا را بر ایشان نازل کردی.^{۲۲} اینک سنگره به جهت تسخیر شهر بر آن برپا شده است، و

می‌کنم، و او آن را تسخیر خواهد کرد؛^{۲۳} صدقیا پادشاه یهودا از چنگ کلدانیان نخواهد رست، بلکه به یقین به دست پادشاه بابل تسلیم شده، با او رو در رو سخن خواهد گفت و او را به چشم خود خواهد دید. دو خداوند می‌گویند که او صدقیا را به بابل خواهد برد و او در آنجا خواهد ماند، تا آنگاه که من به یاری او بیایم. اگر با کلدانیان به نبرد برخیزی، پیروز نخواهید شد.^{۲۴}»

ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «اینک حتمیل، پسر عموی تو شلوم، نزد تو می‌آید و می‌گوید: مزرعه مرا که در عناتوت است بخر، زیرا حق باز خرید بر مبنای خویشاوندی با توست.»^{۲۵} پس همان‌گونه که خداوند فرموده بود، پسرعمویم حتمیل در حیاط قراولان نزد من آمد و گفت، «مزرعه مرا که در عناتوت در قلمرو بنیامین است بخر، زیرا که حق مالکیت و باز خرید آن از آن توست؛ پس آن را برای خود بخر.»^{۲۶} آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است.

«پس مزرعه‌ای را که در عناتوت بود از پسرعمویم حتمیل خریدم و بهای آن را که هفده مثقال نقره بود برایش وزن کردم.»^{۲۷} آنگاه قبایله را امضا و مهر کرده، شهادان گرفتم و بهای آن را به نقره بر ترازو وزن کردم.^{۲۸} سپس قبایله خرید را برداشتم، هم نسخه مهمور را که حاوی مفاد و شرایط بود، و هم نسخه باز را.^{۲۹} و قبایله خرید را در حضور پسرعمویم حتمیل و تمام شاهدانی که قبایله خرید را امضا کرده بودند، و نیز در برابر تمام یهودیانی که در حیاط قراولان نشسته بودند، به باروک پسر نیریا نوازه محسبا دادم.^{۳۰} و در حضور ایشان به باروک چنین سفارش کردم: «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: این قبایله‌ها، یعنی نسخه مهمور و نیز نسخه باز

* ۳۲:۹ در عبری: «شکل» یک شکل تقریباً معادل ۱۱/۵ گرم است.

من نامیده شده است، بر پا کردند تا آن را نجس سازند.^{۳۵} و مکانهای بعل را در وادی بن هنوم بنا کردند تا پسران و دخترانشان را برای مولک در آتش قربانی کنند، گرچه ایشان را بدان امر نکرده و حتی به خاطر مخطور نکرده بود که از ایشان بخواهم با چنین عمل کراهت‌آوری بپهودا را به گناه بکشانند.

وعدۀ سعادت مجدد

^{۳۶} «و حال بپهوه خدای اسرائیل دربارهٔ این شهر که شما می‌گویید،^{۳۵} به قحطی و شمشیر و طاعون گرفتار آمده و به دست پادشاه بابل تسلیم شده است»، چنین می‌فرماید:^{۳۷} «به یقین من ایشان را از تمام ممالکی که ایشان را در خشم شدید و غضب عظیم خود بدانها رانده‌ام، کرد آورده، بدین مکان باز خواهم آورد تا در امنیت زندگی کنند.^{۳۸} ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان.^{۳۹} و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و خیریت فرزندانشان که پس از ایشان خواهند بود، همیشه از من بترسند.^{۴۰} و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان باز نایستم. و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من روی برتابند.^{۴۱} از نیکویی کردن به ایشان شادمان خواهم شد و ایشان را به امانت خویش و به تمامی دل و جان خود در این سرزمین غرس خواهم کرد.

^{۴۲} «ازیرا خداوند چنین می‌فرماید: چنانکه بر این قوم تمامی این بلاهای عظیم را نازل کردم، همچنان تمامی آن نیکویی را که بدیشان وعده داده‌ام، بر ایشان نازل خواهم کرد.^{۴۳} و در این سرزمین که درباره‌اش می‌گویید،^{۴۴} ویرانه‌ای است خالی از انسان و حیوان، و به دست کلدانیان تسلیم شده است!» مزرعه‌ها خریداری خواهد شد.^{۴۵} آری، مزرعه‌ها به نقد خریداری خواهد شد و در حضور شاهدان قباله‌ها نوشته

شهر به سبب شمشیر و قحطی و طاعون به دست کلدانیانی که با آن می‌جنگند، تسلیم می‌شود آنچه گفته بودی، واقع شده است، و اینک تو آن را می‌بینی.^{۴۶} اما ای خداوند کاژ بپهوه، تو خود به من فرمودی: مزرعه را در حضور شاهدان به نقد بخر - با اینکه شهر به دست کلدانیان تسلیم شده است.^{۴۷}

پاسخ خداوند به ارمیا

^{۴۸} نگاه کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: «هان، من بپهوه خدای جمیع ادعیان هستم. آیا چیزی هست که برای من دشوار باشد؟^{۴۹} پس خداوند چنین می‌فرماید: اینک من این شهر را به دست کلدانیان و به دست نیرودنصر، پادشاه بابل تسلیم می‌کنم، و او آن را تسخیر خواهد کرد.^{۵۰} کلدانیانی که با این شهر می‌جنگند، به شسهر درآمده، آن را به آتش خواهند کشید و آن را با خانه‌هایش خواهند سوزانید، همسان خانه‌هایی که بر پهنای آنها برای بعل بخور می‌سوزانند و هدایی ریختنی برای خدایان غیر می‌ریختند و بدین گونه خشم مرا برمی‌انگیختند.^{۵۱} ازیرا بنی سیرئیل و بنی یهودا، از روزگار جوانی کاری جز نجه آنچه در نظر من بد است، نکرده‌اند. آری، خداوند می‌فرماید که بنی اسرائیل کاری جز برانگیختن خشم من با عمل دستان خود نکرده‌اند.^{۵۲} این شهر از روز بنایش تا به امروز، چندان خشم و غضب مرا برافروخته است که باید آن را از حضور خود به دور افکنم.^{۵۳} بنی اسرائیل و بنی یهودا با همهٔ شرارتی که در تکب شدند خشم مرا برانگیختند، ایشان را پادشاهان و صاحب‌منصبانشان، کاهنان و نبیشان، و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم،^{۵۴} آن به جای آنکه به من رو کنند، پشت کردند. و هر چند ایشان را بارها و بارها تعلیم دادم، گوش نسیب‌دند و تادیب نپذیرفتند.^{۵۵} آنها بنهی نفرت‌انگیز خود را در خانه‌ای که به نام

فراوانی سعادت و سلامتی که برای آن فراهم خواهد آورد، حیران و لرزان خواهند بود.
 «خداوند چنین می‌فرماید: در این مکان که در باره‌اش می‌گویید: "ویرانه‌ای است خالی از انسان و حیوان"، یعنی در شهرهای یهود و کوه‌های اورشلیم که متروک و خالی از انسان و سکنه و حیوانات است، "باز دیگر بانگ شور و شعف شنیده خواهد شد و آواز عروس و داماد و آواز کسانی که هدایای تشکر به خانه‌ی خداوند آورده، می‌خوانند:

«خداوند لشکرها را سپاس گوید،

زیرا خداوند نیکوست

و محبتش جاودانه است!»^{۱۱}

زیرا خداوند می‌فرماید: من سعادت را همچون گذشته به این سرزمین باز خواهم گردانید.

«خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: در اینجا که ویرانه و از انسان و حیوان خالی است، و در تمامی شهرهایش، باز دیگر مکانهایی خواهد بود که شبانان در آن کله‌ها را بخوابانند.»^{۱۲} و خداوند می‌گوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای نواحی کم‌ارتفاع و شهرهای ننگب، و در سرزمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا، کوسفتندان باز دیگر از زیر دست شمارندگان خواهند گذشت.

عهد جاودانی خداوند با داوود

«خداوند می‌فرماید: همان روزهایی می‌آید که به آن وعده نیکو که به خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم، وفا خواهم کرد. در آن ایام و در آن زمان برای داوود شاخه‌ای عدل خواهم رویانید که عدل و انصاف را در این سرزمین به اجرا در خواهد آورد. در آن یام یهودا نجات خواهد یافت، و اورشلیم در امنیت به سر خواهد بُرد. و نامی که بدان نامیده خواهد شد این است: "یهود، عدالت ماست!"^{۱۳}

«زیرا خداوند چنین می‌فرماید: داوود کسی را که بر تخت پادشاهی خاندان اسرائیل بنشیند،

و مُهر خواهد شد، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و در شهرهای یهودا و شهرهای کوهستان و شهرهای نواحی کم‌ارتفاع و شهرهای ننگب؛ زیرا، خداوند می‌فرماید، من سعادت گذشته را بدیشان باز خواهم گردانید.»

وعده صلح و آرامش

در همان حال که ارمیا هنوز در حیاط قسراولان محبوس بود،

کلام خداوند بار دیگر بر او نازل شده، گفت: «خداوندی که زمین را آفرید، خداوندی که آن را شکل داده، مستحکم فرمود، و نامش یهوه است، چنین می‌گوید: "ما بخوان که تو را اجابت خواهم کرد و تو را از چیزهای عظیم و مخفی که ندانسته‌ای، آگاه خواهم ساخت.

زیرا یهوه خدای اسرائیل درباره‌ی خانه‌های این شهر و خانه‌های پادشاهان یهودا که ویران شده تا از آنها سنگرها در برابر خاکریزهای محاصره و در برابر شمشیر ساخته شود، چنین می‌فرماید: "آنها می‌آیند تا با کلدانیان بجنگند و آن خانه‌ها را از اجساد کسانی که من در خشم و غضب خود خواهم کشت پر کنند، زیرا من به سبب تمامی شرارت آنها، روی خود را از این شهر پوشانیده‌ام.

"با این همه، سلامتی و شفا را به این شهر باز خواهم گردانید و آنان را شفا بخشیده، سلامتی و امنیت را به فراوانی بدیشان خواهم رسانید. او سعادت را به یهودا و اسرائیل باز آورده، آنان را همچون گذشته بنا خواهم کرد. من ایشان را از تمامی گناهی که به من ورزیده‌اند پاک خواهم ساخت، و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من گناه ورزیده و از من سر پیچیده‌اند، خواهم آمرزید. آنگاه این شهر برای من در حضور تمامی قومهای زمین که درباره‌ی جمله‌ی احسانهای من در حق ایشان خواهند شنید، مایه‌ی شهرت و شادی و ستایش و حرمت خواهد بود. و آنها به سبب

این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و صدقیا پادشاه یهودا را خطاب کرده، بگو: "خداوند چنین می فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم، و او آن را به آتش خواهد سوزانید." و تو از دستش نخواهی رست، بلکه به یقین گرفتار شده، به دست وی تسلیم خواهی گشت. پادشاه بابل را به چشم خود خواهی دید و با او رو در رو سخن خواهی گفت، و به بابل خواهی رفت." حال ای صدقیا، پادشاه یهودا، کلام خداوند را بشنو! خداوند درباره تو چنین می گوید: "تو به شمشیر کشته خواهی شد، بلکه در آرامش خواهی مرد. و همان گونه که برای پدرانت، یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند، بخور سوزانند، برای تو نیز چنین خواهند کرد و برایت سوگواری کرده، خواهند گفت: "اه، ای سرور ما!" زیرا خداوند می فرماید: من این سخن را گفتم»

پس ارمیای نبی تمامی این سخنان را در اورشلیم به صدقیا پادشاه یهودا گفت،^۷ آن هنگام که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای یهودا که هنوز باقی بودند، یعنی با لاکیش و عزریقه، می جنگیدند؛ زیرا از شهرهای حصاردار یهودا تنها این دو شهر باقی مانده بود.

آزادی برای بردگان

این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد، پس از آنکه صدقیای پادشاه با تمامی مردم اورشلیم عهد بست که ایشان را به آزادی نداد کند،^۸ تا هر کس غلام و کنیز عبرانی خود را آزاد کند، و دیگر هیچ کس برادر یهودی خود را غلام خویش نسازد.^۹ پس تمامی صاحبمنصبان و همه کسانی که بدین عهد داخل شدند، پذیرفتند که هر یک غلام و کنیز خویش را

هرگز کم نخواهد داشت؛^{۱۰} و لاویان کاهن نیز کسی را که به حضور من قربانیهای تمام سوز تقدیم دارد و هدایای آردی بسوزاند و پیوسته قربانیها ذبح کند، هرگز کم نخواهند داشت.»^{۱۱} کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: "خداوند چنین می فرماید: اگر عهد مرا با روز و عهد مرا با شب باطل کنید به گونه ای که روز و شب در وقت خود نشود،^{۱۲} نگاه عهد من با خادم من داوود نیز باطل خواهد شد، به گونه ای که او را پسری نخواهد بود که بر تخت و سلطنت کند، و نیز با خدمتکارانم، لاویان کهن،^{۱۳} چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریک دریا را اندازه نتوان گرفت، به همین سان من نیز نسل خادم خود داوود و لاویان را که مر خدمت می کنند، بی شمار خواهم گردانید." و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: "آیا به سخن این مردمان توجه نکرده ای که می گویند: "خداوند آن دو طایفه را که برگزیده بود، ترک کرده است؟" پس قوم مرا خوار می شمارند و دیگر ایشان را قومی نمی انکارند.^{۱۴} ما خداوند چنین می فرماید: اگر من با روز و شب عهد بسته و قانونهای آسمان و زمین را برقرار نکرده باشم،^{۱۵} در آن صورت نسل یعقوب و خادم خود داوود را نیز ترک خواهم کرد، و از نسل او کسی را به حکمرانی بر نسل برهیم و اسحاق و یعقوب بر نخواهم گزید، زیرا به یقین سعادت گذشته را به این سوزمین باز خواهم گردانید، و دیگر بار بر ایشان رحم خواهم کرد»

سرانجام صدقیا

نگاه که نبوکاد نصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش با تمامی ممالک جهان که زیر سلطه او بودند و تمامی قوهها، و اورشلیم و همه شهرهایش می جنگیدند،

۳۴

میان پاره‌های کوساله عبور کرده‌اند. ^{۱۲} به دست دشمنانشان و به دست آنان که قصد جانشین دارند تسلیم خواهیم کرد، و اجسادشان طعمه پرنده‌کان هوا و وحوش صحرا خواهد شد. ^{۱۳} و صدقیا پادشاه یهودا و صاحبمنصبانش و به دست دشمنانشان و به دست آنان که قصد جانشین دارند. یعنی به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما عقب نشسته‌اند. تسلیم خواهیم کرد. ^{۱۴} و هان، خداوند می‌فرماید، من فرمان می‌دهم و آنان را بدین شهر بازمی‌گردانم تا با آن بجنگند و آن را تسخیر کرده، به آتش بسوزانند. من شهرهای یهودا را به ویرانه‌ای غیر مسکون بدل خواهم ساخت.

اطاعت رکابیان

این است کلامی که در ایام یهوایقیم، پسر یوشیا پادشاه یهودا، ^{۳۵} از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد: ^۱ به خانه رکابیان برو و با ایشان سخن گفته. آنان را به یکی از حجره‌های خانه خداوند بیاور و به آنها شراب بنوشان. ^۲ پس، یازنیا پسر ارمیا پسر خبصنیا را با تمام برادران و پسرانش و تمامی خاندان رکابیان برگرفتم. ^۳ و آنان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان پسر مرد خدایی یجدلیا نام بردم که در کنار حجره صاحبمنصبان و بالای حجره معسیا پسر شموه، نگاهبان آستانه، قرار داشت. ^۴ سپس تنگهای پر از شراب و جامها جلوی خاندان رکابیان نهادم و بدیشان گفتم: ^۵ شراب بنوشید.

^۶ ایشان پاسخ دادند: «شراب نمی‌نوشیم، زیرا جلد ما یوناداب پسر رکاب به ما فرمان داده و گفته است: ^۷ نه شما و نه فرزندانان، هیچگاه لب به شراب مزینید. همچنین خانه‌ها مسازید و کشت مکنید؛ تاکستانها غرس ننمایید و مانگ آنها مشوید؛ بلکه تمامی ایام خود را در خیمه به سر برید. ^۸ آنکه در دیاری که در آن غریبید، روزهای بسیار زیست خواهید کرد.» ما نیز به

آزاد کنند و دیگر آنان را در بندگی نگاه ندارند. پس اطاعت کردند و آنها را آزاد ساختند. ^۹ اما بعد، از تصمیم خود برگشته، غلامان و کنیزانی را که رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را دوباره به بندگی گرفتند.

^{۱۰} پس کلام خداوند از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^{۱۱} «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ^{۱۲} آنکه که پدرانان را از سرزمین مصر و از خانه بندگی بیرون آوردم، من خود با ایشان عهد بسته، گفتم: ^{۱۳} در پایان هر هفت سال، هر یک از شما باید برادر عبرانی خود را که خویشتان را به شما فروخته و شش سال شما را خدمت کرده است، رها سازید. باید او را از خدمت معاف کنید.» اما پدران شما از من اطاعت نکردند و به من گوش فرادادند. ^{۱۴} شما در این زمان توبه کردید و آنچه را در نظر من درست است، به جا آوردید و هر یک برای همسایه خویش به آزادی ندا کرده، در خانه‌ای که نام من بر آن است، در حضور من عهد بستید. ^{۱۵} اما بعد، از آن برگشته و نام مرا بی‌حرمت ساخته‌اید و هر یک از شما غلام و کنیز خود را که ایشان را بنا به میل شان رها کرده بودید، باز آورده و به زور به بندگی خویش گماشته‌اید.

^{۱۶} پس خداوند چنین می‌فرماید: حال که شما از من اطاعت نکردید و هر یک برای برادر و همسایه خویش به آزادی ندا نمودید، من برای شما به آزادی ندا می‌کنم تا به شمشیر و طاعون و قحطی از پا درآید! و خداوند می‌گوید که شما را مایه دهشت تمامی ممالک جهان خواهم گردانید. ^{۱۷} من با کسانی که از عهد من تجاوز کردند و مفاد عهدی را که در حضور من بسته به جا نیاوردند، همچون کوساله‌ای عمل خواهم کرد که آن را به دو نیم کرده، از میانش عبور نمودند. ^{۱۸} من صاحبمنصبان یهودا و صاحبمنصبان اورشلیم و خواجه‌سرایان و کاهنان و همه مردمان این سرزمین را که از

اما ارمیا خطاب به خاندان رکابیان گفت: «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: از آنجا که شما از فرمان جدتان یوناداب اطاعت کرده‌اید و همه اوامر او را نگاه داشته، آنچه را به شما حکم کرده بود، به جا آورده‌اید،^{۱۹} پس خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می گوید: نسل یوناداب پسر رکاب کسی را که در حضور من به خدمت بایستد، هرگز کم نخواهد داشت.»

سوزاندن طومار

در چهارمین سال یهوایقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد:^{۲۰} «طوماری بر کبر و تمامی سخنانی را که از ایام یوشیا تا به امروز درباره اسرائیل و یهودا و همه قومها به تو گفته‌ام، بر آن بنویس. شاید چون خاندان یهودا تمامی بلاهایی را که قصد دارم بر ایشان نازل کنم بشنوند، از راه بد خود بازگردند، و من تقصیر و گناهشان را ببامرزم.»

پس ارمیا، باروک پسر نیریا را فرا خواند، و باروک از دهان ارمیا تمامی سخنان خداوند را که به او گفته بود، بر طومار نوشت.^{۲۱} و ارمیا به باروک چنین فرمان داد: «من از ورود به خانه خداوند منع شده‌ام، پس تو در روز روزه به خانه خداوند برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی، در گوش تمامی قوم بخوان، و نیز در گوش مردم یهودا که از شهرهایشان می آیند. شاید که به درگاه خداوند التماس کنند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگردند؛ زیرا خشم و غضبی که خداوند بر ضد این قوم اعلام کرده، عظیم است.»^{۲۲} پس باروک پسر نیریا تمام آنچه را که ارمیا نطق بدو فرمان داده بود، به جای آورد و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند.

در ماه نهم از پنجمین سال یهوایقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، برای تمامی مردمان

سحن حدهمان یوناداب پسر رکاب و آنچه به او امر فرموده بود، کردن نهاده‌ایم و در تمامی روزهای عمرمان شراب ننوشیده‌ایم، نه ما و نه زنمان، و نه پسران و دخترانمان،^{۲۳} و خانه‌ای به جهت سکونت نساخته‌ایم و تاکستان و مزرعه و باغ برای خود نکرفته‌ایم، بلکه در خیمه‌ها مسکن گزیده‌ایم و از حدهمان یوناداب اطاعت کرده و آنچه او امر فرموده است، به جای آورده‌ایم.^{۲۴} اما چون نیوکدنصر پادشاه بابل به من سرزمین برآمد، گفتیم: «بیا باید از ترس سپاه کلدانیان و سپاه ارمیایان به اورشلیم برویم.» پس در اورشلیم ساکن شده‌ایم.»

پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده گفت:^{۲۵} «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می گوید: برو و به مردمان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو: خداوند می فرماید، آیا عبرت نمی گیرید و به کلام من گوش فرامی دهید؟^{۲۶} فرمانی که یوناداب پسر رکاب به پسرانش داد که شراب ننوشند، نگاه داشته می شود و ایشان تا به امروز شراب نمی نوشند زیرا به فرمان جد خویش کردن می نهند؛ اما من بارها با شما سخن گفته‌ام، ولی به من گوش نکردید.^{۲۷} من خادمان خود، انبیا را جملگی نزدتان فرستادم؛ ایشان را بارها کسبل داشته، گفتم: «هر یک از شما از راه بد خویش بزرگشست کنید و کردارتان را اصلاح کرده، خدايان غير را بیرونی و عبادت ننمایید، تا در سرزمینی که به شما و به پدرانتان داده‌ام، ساکن شوید.»^{۲۸} اما شما گوش فرامدادید و مرا طاعت نکردید.^{۲۹} پسران یوناداب پسر رکاب به فرمان جدشان کردن می نهند، اما این قوم از من فرمان نمی برند.^{۳۰} پس خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: اینک من بر یهودا و بر جمیع ساکنان اورشلیم تمامی آن را از راه بد که درباره ایشان گفته‌ام، نازل می کنم، زیرا که بدیشان سخن گفتم، اما نشنیدند، و ایشان را خواندم، اما پاسخ ندادند.»

پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد. و او آن را از حجره الیشمع کاتب آورده، بری پادشاه و تمامی صاحبمنصبانی که نزد پادشاه ایستاده بودند، خواند. ماه نهم بود، و پادشاه در سرای زمستانی خود نشسته بود و آتش پیش رویش در آتشدان افروخته بود. هر بار که یهودی سه یا چهار ستون از طومار را می خواند، پادشاه آن را به کاردی می نبرد و در آتشی که در آتشدان بود می افکند. تا سرانجام تمام طومار در آتشی که در آتشدان بود، بسوخت. نه پادشاه و نه هیچ یک از خادمانش که این سخنان را به تمامی شنیدند. نه پروا کردند و نه جامه های خویش بر تن دریدند؛^{۱۰} و گرچه الناتان و دلایا و جمعی به پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند. بدیشان اعتنا نکرد. بلکه به شاهزاده یرخمنیل و سرایا پسر عزربیل و شلمیا پسر عبدیل فرمان داد تا باروک کاتب و ارمیای نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را پنهان کرده بود.^{۱۱} و اما پس از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود، سوزاند، کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت:^{۱۲} «طوماری دیگر برگیر و همه سخنانی را که بر طومار نخست بود و یهو یاقیم پادشاه یهود آن را سوزانید، بر آن بنویس. او به یهو یاقیم پادشاه یهودا بگو: «خداوند چنین می فرماید: تو آن طومار را سوزانیدی و گفتی، چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل بدیقین خواهد آمد و این سرزمین را ویران کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت؟» پس خداوند درباره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین می گوید: برای و کسی نخواهد بود که بر تخت داوود بنشیند. و جسدش در گرمای روز و سرمای شب بیرون افکنده خواهد شد. او و نسلیش و خدمتکزارانش را به سبب تقصیرشان مکافات خواهیم رسانید و بر آنها و ساکنان اورشلیم و مردم یهودا همه آن بلاها را که بر ضد ایشان

اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می آمدند، به روزه در حضور خداوند اعلام شد.^{۱۳} آنگاه باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند، در حجره جمریا پسر شافان کاتب، واقع در صحن فوقانی، در مدخل دروازه جدید، خانه خداوند به گوش تمامی مردم خواند.

^{۱۴} چون میکایا پسر جمریا، پسر شافان، تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید،^{۱۵} به حجره کاتب واقع در خانه پادشاه رفت. تمام صاحبمنصبان در آنجا نشسته بودند: الیشمع کاتب، دلایا پسر شمعیا، الناتان پسر عکبور، جمریا پسر شافان، صدقیا پسر حننیا و همه دیگر صاحبمنصبان.^{۱۶} میکایا تمامی سخنانی را که از باروک شنیده بود برای ایشان بازگفت، همان سخنان را که باروک به گوش مردم از طومار خوانده بود.^{۱۷} آنگاه صاحبمنصبان جملگی یهودی پسر نثنیا پسر شلمیا پسر کوشی را نزد باروک فرستادند تا به او بگویند: «طوماری را که در حضور مردم خواندی، به دست گرفته، بیا.» پس باروک پسر نیریا طومار را به دست گرفته، نزد ایشان رفت.^{۱۸} آنان به وی گفتند: «بنشین و آن را برای ما بخوان.» پس باروک آن را برای ایشان خواند.^{۱۹} چون تمامی آن سخنان را شنیدند، هراسان به یکدیگر نگریستند و به باروک گفتند: «باید تمامی این سخنان را به عرض پادشاه برسانیم.»^{۲۰} سپس از باروک پرسیدند: «به ما بگو این سخنان را چگونه نوشتی؟ آیا آنها را از دهان ارمیا شنیدی؟»^{۲۱} باروک پاسخ داد: «آری، تمامی این سخنان را او به من بیان کرد و من آنها را به مُرکب بر طوماری نوشتم.»^{۲۲} آنگاه صاحبمنصبان به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشتن را پنهان کنید تا کسی نداند کجا بید.»^{۲۳} پس طومار را در حجره الیشمع کاتب نهادند و به صحن، نزد پادشاه رفتند، و تمامی آن سخنان را به عرض پادشاه رساندند.^{۲۴} آنگاه

خواهند رفت، زیرا که نخواهند رفت. حتی اگر لشکر کلدانیان را که با شما می‌جنگند، یکسره شکست می‌دادید به گونه‌ای که از ایشان به‌جز مجروحان کسی در خیمه‌هایشان باقی نمی‌ماند. باز هم هر یک از آنان به پا خاسته، این شهر را به آتش می‌کشیدند.»

در بند نهادن ارمیا

«و اما پس از آنکه لشکر کلدانیان به سبب سپاه فرعون از اورشلیم عقب نشست، ارمیا از اورشلیم عازم سرزمین بنیامین شد تا از میان قوم، سهم خویش را از ملک طلب کند. اما چون به دروازه بنیامین رسید، رئیس قراولان به نام یرئیا پسر شلمیا پسر حننیا، ارمیای نبی را گرفتار کرد و گفت: «تو می‌روی تا به کلدانیان پیوندی!» «ارمیا پاسخ داد: «دروغ است؛ به کلدانیان نمی‌پیوندم!» اما یرئیا به وی گوش نکرد و ارمیا را گرفته، او را نزد صاحب‌منصبان برد. صاحب‌منصبان بر ارمیا خشمناک گشته، وی را زدند و در خانه یوناتان کاتب زندانی کردند، زیرا آن را زندان ساخته بودند. «ارمیا به یکی از اتاقکهای سایه‌چال افتاده، روزهای بسیار در آنجا ماند. تا اینکه صدقیای پادشاه از پی او فرستاد و او را به خانه خویش آورده، در خلوت از او چنین پرسید: «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا پاسخ داد: «آری، هست.» و افزود: «به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد!» «همچنین به صدقیای پادشاه گفت: «به تو و خدمتگزارانت و این مردم چه خطایی ورزیده‌ام که مرا به زندان افکنده‌اید؟» «کجا بندگان انبیای شما که برای شما نبوت کرده، می‌گفتند: «پادشاه بابل بر ضد شما و بر ضد این سرزمین نخواهد آمد؟» «حال ای سرورم پادشاه، تمنا اینکه عرایضم را بشنوی، رخصت ده تا استدعای خود را عرض

کنم. نازل خواهم کرد، زیرا که مرا نشنیدند.»

پس ارمیا طوماری دیگر برگرفت و آن را به بروگ کاتب پسر نیر یاداد، و او تمامی سخنان طوماری را که یهو یاقیم پادشاه یهودا در آتش سوزانده بود، از دهان ارمیا بر آن نوشت، و سخنان بسیاری مانند آنها نیز بر آن افزودند.

هشدار به صدقیای

۳۷ صدقیای پسر یوشیا، که نبوکدنصر پادشاه بابل او را بر سرزمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود، به جای یهو یاقیم پسر یهو یاقیم، پادشاه شد. اما نه او و نه خدمتگزارانش و نه مردمان آن سرزمین، هیچ‌یک به کلام خداوند که به واسطه ارمیای نبی بیان شده بود، گوش فرم ندادند.

صدقیای پادشاه، یهو کل پسر شلمیا و صغنیای کاهن پسر معسیا را نزد ارمیای نبی فرستاد تا بگویند: «تمنا اینکه نزد یهوه خدایمان بری ما دعا کنی.» ارمیا در این هنگام در میان مردم آمد و رفت می‌کرد، زیرا هنوز به زندان نیفتاده بود. نو لشکر فرعون از مصر عزیمت کرد. و کلدانیان که اورشلیم را در محاصره داشتند، چون این خبر را شنیدند، از اورشلیم عقب نشستند.

نگاه کلام خداوند بر ارمیای نبی نازل شده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاده است تا از من مسئلت کند، چنین بگویند: «اینک لشکر فرعون که به یاری شما آمده‌اند، به سرزمین خود مصر باز می‌گردند. او کد نیان بازگشته، با این شهر خواهند جنگید و آن را تسخیر کرده، به آتش خواهند کشید. لذا، وند چنین می‌فرماید: خود را یا این سخن فریب مدهید کسه، کلدانیان به یقین از نزد ما

کنم؛ مرا به خانه یونانان کاتب بازگردان مبادا در آنجا بمیرم.»^{۱۱} پس صدقیای پادشاه دستور داد ارمیا را به حیاط قراولان منتقل کنند، و تا زمانی که در شهر نانی باقی بود، هر روز قرصی نان از کوچه نانوایان به او می دادند. پس ارمیا در حیاط قراولان بماند.

ارمیا در آب انبار



و اما شَفَطِیا پسر مَتان، جدلیا پسر فُشحور، یوکل پسر شلمیا و فُشحور پسر ملکیا سخنان ارمیا را شنیدند که به همه مردم می گفت: «خداوند چنین می فرماید: هر که در این شهر بماند به شمشیر و قحطی و طاعون خواهد مرد، اما آن که نزد گلدانیان بیرون رود، زنده خواهد ماند؛ آری، او جان خویش به غنیمت خواهد برد و زنده خواهد ماند.»^{۱۲} خداوند چنین می گوید: این شهر بی گمان به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، به تصرف در خواهد آمد.^{۱۳} پس صاحبمنصبان به پادشاه گفتند: «این مرد باید کشته شود، زیرا با سخنانی که می گوید، دستان سربازانی را که در این شهر باقی مانده اند، و دستان تمامی مردم را سست می کند. او نه سعادت این قوم، بلکه سیه روزیشان را خواهان است.»^{۱۴} آنگاه صدقیای پادشاه پاسخ داد: «اینک او در دست شماست، زیرا پادشاه کاری به خلاف شما نمی تواند کرد.»^{۱۵} پس ایشان ارمیا را گرفتند و در آب انبار ملکیا پسر شاه، که در حیاط قراولان بود، افکندند. آنها ارمیا را با طناب پایین فرستادند، و در آب انبار هیچ آب نبود بلکه گل بود، و ارمیا در گل فرو رفت.

رهایی ارمیا از آب انبار

^{۱۶} و اما عبدملکی حبشی که یکی از خواجه سرایان کاخ سلطنتی بود، شنید که ارمیا را به آب انبار افکندند. پس چون پادشاه نزد دروازه بنیامین به قضاوت نشسته

بود، عبدملک از کاخ سلطنتی بیرون آمد، به پادشاه گفت: «ای سرور من پادشاه! این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده اند، مرتکب عملی شریرانه شده اند. آنان او را به آب انبار افکندند، و او در آنجا از گرسنگی خواهد مرد، زیرا در شهر نانی باقی نمانده است.»^{۱۷} پس پادشاه به عبدملک حبشی دستور داد: «سی مرد از اینجا با خود بگیر و ارمیای نبی را پیش از آنکه بمیرد، از آب انبار بیرون آور،»^{۱۸} پس عبدملک آن کسان را همراه خود برگرفت و به کاخ سلطنتی رفته، به جراهای داخل شد که زیر خزانه بود و از آنجا پارچه های کهنه و جامه های مندرس برگرفته، آنها را با طنابها به آب انبار نزد ارمیا پایین فرستاد. «عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه های کهنه و جامه های مندرس را میان طنابها و زیر بغل خود بگذار.» و ارمیا چنین کرد.^{۱۹} پس ارمیا را با طنابها بالا کشیده، او را از آب انبار بیرون آوردند. و ارمیا در حیاط قراولان ماند.

هشدار مجدد ارمیا به صدقیای

^{۲۰} صدقیای پادشاه در پی ارمیای نبی فرستاده، او را در مدخل سووم خانه خداوند باز داد. پادشاه به ارمیا گفت: «از تو مطلقاً می پرسم: از من چیزی پنهان مدار.»^{۲۱} ارمیا به صدقیای گفت: «اگر به تو بگویم، آیا مرا به یقین نخواهی کشت؟ و اگر تو را مشورت دهم، مرا نخواهی شنید.»^{۲۲} آنگاه صدقیای پادشاه در نهان نزد ارمیا قسم خورده، گفت: «به حیات خداوند جان آفرین قسم که تو را نخواهم کشت و به دست این کسان نیز که قصد جانت دارند، تسلیم نخواهم کرد.»

^{۲۳} پس ارمیا به صدقیای گفت: «بپوه خدای لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می فرماید: اگر خود را به صاحبمنصبان پادشاه بابل تسلیم کنی، جانت را حفظ خواهی کرد و این شهر به آتش نخواهد سوخت، و تو و اهل خانه ات

پس ایشان از سخن گفتن با او دست کشیدند، زیرا هیچ کس گفتگوی او و پادشاه را نشنیده بود.^{۱۱} باری، ارمیا تا روز تسخیر اورشلیم، در حیاط قراولان بماند.

سقوط اورشلیم

در دهمین ماه از نهمین سال صدقیا پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خویش بر اورشلیم برآمده، آن را محاصره کرد.^{۱۲} آنها در نهمین روز ماه چهارم از یازدهمین سال صدقیا، به شهر رخنه کردند.^{۱۳} آنگاه صاحبمنصبان پادشاه بابل جملگی آمده، نزد دروازه میانی بر مسند نشستند: نرجل شراصر و شمجرنبو، و شرسکیم رئیس خواجه سرایان، و نرجل شراصر رئیس معوسیان، و سایر صاحبمنصبان پادشاه بابل. چون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی سربازان این را دیدند، گریختند و در تاریکی شب از راه باغستان شاه، از دروازه‌ای که میان دو حصار بود، از شهر خارج شدند و به سوی غرّبه رفتند.^{۱۴} اما سپاه کلدانیان ایشان را تعقیب کردند و در دشتهای اریحا به صدقیا رسیدند و او را گرفته، به ربله در سرزمین حَمات نزد نبوکدنصر پادشاه بابل آوردند، و او بر محکومیت وی حکم بداد.^{۱۵} آنگاه پادشاه بابل پسران صدقیا را در برابر دیدگانش در ربله سلاخی کرد و همه نجیب‌زادگان یهودا را نیز از دم تیغ گذراند.^{۱۶} او چشمان صدقیا را از حلقه بیرون آورد، و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد.

کلدانیان کاخ سلطنتی و خانه‌های مردم را به آتش کشیدند و دیوارهای اورشلیم را ویران کردند.^{۱۷} آنگاه نبوزردان، رئیس گارد سلطنتی، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و آنان را که برای پیوستن به او بیرون رفته بودند، با بقیه مردم به بابل به تبعید برد.^{۱۸} اما نبوزردان، رئیس گارد سلطنتی، برخی مردمان بی‌نوا را که

زنده خواهید ماند.^{۱۹} اما اگر خود را تسلیم صاحبمنصبان پادشاه بابل نکنی، این شهر به دست کلدانیان سپرده خواهد شد، و ایشان آن را به آتش خواهند سوزانید، و تو نیز از جنگش نخواهی رست.^{۲۰} صدقیای پادشاه به رمیا گفت: «من از آن دسته از اهالی یهودیه که به کلدانیان پیوسته‌اند، بیم دارم، مبادا کلدانیان مرا به دست آنان تسلیم کنند و آنان با من بی‌رحمانه رفتار نمایند.» ارمیا گفت: «تو را تسلیم آنان نخواهند کرد؛ تمنا اینکه از کلام خداوند که به تو می‌گویم اطاعت کنی، تا تو بر خیریت باشی و زنده بمانی.» اما اگر از تسلیم شدن ابا کنی، این است آنچه خداوند بر من آشکار فرموده است: «اینک تمام زنانی که در کاخ پادشاه یهودا باقی مانده‌اند، نزد صاحبمنصبان پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد. این زنان خواهند گفت:

«یاریانت تو را فریب داده، بر تو چیره گشته‌اند؛

کنون که پای تو در کل فرو رفته، از تو روی برتافته‌اند.»

زنان و فرزندان را جملگی نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از چنگ آن نخواهی رست، بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی آمد و این شهر به آتش سوزانیده خواهد شد.^{۲۱}

آنگاه صدقیا به ارمیا گفت: «احدی از این سخنان آگاه نشود، وگرنه خواهی مرد.»^{۲۲} اگر صاحبمنصبان بشنوند که با تو سخن گفته‌ام، و نودت آمده، تو را بکشند؛ ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت، آگاه ساز و چیزی از ما پنهان مدار تا تو را نکشیم.^{۲۳} آنگاه به ایشان بگو: «از پادشاه التماس کردم مبادا به خانه یونانان بازنگردد، مبادا در آنجا بجیرد.»^{۲۴} از قضا صاحبمنصبان جملگی نزد رمیا آمده، از او سؤال کردند، و او نیز مطابق هر آنچه پادشاه فرموده بود، بدیشان پاسخ گفت.

چیزی نداشتند در سرزمین یهودا باقی گذاشت
و در آن روز تاکستانها و مزارع به ایشان داد.

رهایی ارمیا

۱۱ و اما نبوکدنصر پادشاه بابل درباره ارمیا به
نبورزدان، رئیس گارد سلطنتی چنین فرمان داد:
۱۲ «او را برگیر و به خوبی از وی مراقبت کن.
هیچ آزاری به او مرسان، بلکه هر چه بگوید،
برایش انجام ده.» ۱۳ پس نبورزدان رئیس گارد
سلطنتی به اتفاق نبوشربان رئیس خواجه‌سرایان
و نرجل شراصر رئیس محوسیان و همه دیگر
بزرگان پادشاه بابل ۱۴ کسان فرستادند و ارمیا
را از حیاط قراولان برگرفتند. و او را به جدلیا
پسر اخیقام پسر شافان سپردند تا او را به خانه
خود برد. پس او در میان مردم سکنی گزید.
۱۵ اما زمانی که ارمیا در حیاط قراولان
محیوس بود، کلام خداوند بر او نازل شده،
گفت: ۱۶ «برو و به عبدملک حبشی بگو،
"خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین
می‌فرماید: اینک آنچه درباره این شهر گفته‌ام،
با آوردن مصیبت و نه سعادت عملی می‌کنم، و
آنها در برابر دیدگان تو در آن روز رخ خواهد
داد. ۱۷ اما خداوند می‌گوید: من تو را در آن روز
خواهم رهانید و تو به دست کسانی که از ایشان
می‌هراسی، تسلیم نخواهی شد. ۱۸ آری، خداوند
می‌گوید: یقین دار که تو را رهایی خواهم داد.
و تو به شمشیر از پا در نخواهی آمد، بلکه از
آن رو که بر من توکل داشته‌ای، جان خویش
به غنیمت خواهی برد.»

ماندن ارمیا در یهودا

این است کلامی که از جانب
خداوند به ارمیا رسید، پس از
آنکه نبورزدان رئیس گارد سلطنتی او را در
رامه رها کرد. نبورزدان او را در غل و زنجیر

همراه با تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به
بابل تبعید می‌شدند، به آنجا برده بود. رئیس
گارد سلطنتی ارمیا را برگرفته، او را گفت:
«یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان اعلام
فرموده بود. حال خداوند آن را عملی کرده
و آنچه را که گفته بود، به انجام رسانده است.
از آنجا که به خداوند کناه ورزیده و به کلام
او گوش فرامانده‌اید، این همه بر شما گذشته
است. ۱ اینک من امروز تو را از زنجیرهایی
که بر دستان توست، می‌رهانم. اگر مایلی ب
من به بابل بیایی، بیا، و من از تو به نیکویی
مراقبت خواهم کرد؛ ولی اگر مایل نیستی ب
من به بابل بیایی، نیا. بین تمامی این سرزمین
پیش روی توست: به هر کجا که تو را خوش
و پسند آید، برو. اما اگر می‌مانی، نزد جدلیا
پسر اخیقام پسر شافان بازگرد که پادشاه بابل
و قریب شهرهای یهودا نصب کرده است، و
نزد او در میان مردم ساکن شو. یا به هر کجای
دیگر که دلخواه توست، برو.» پس رئیس گارد
سلطنتی به او توشه راه و هدیه داد، و رهایش
کرد. ۲ ارمیا نیز به مصغه نزد جدلیا پسر اخیقام
رفت و با او در میان مردمانی که در زمین باقی
مانده بودند، سکونت گزید.

کشته شدن جدلیا

۱ چون تمامی سرداران سپاه که در صحر
بودند و مردانشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا
پسر اخیقام را بر آن سرزمین نصب کرده و
مردان و زنان و کودکان، از فقیرترین مردمان
آن دیار را که به تبعید بابل برده نشده بودند،
به دست او سپرده است، ۲ به مصغه نزد جدلیا
آمدند: اسماعیل پسر نتنیا، یوحانان و یوناتان
پسران قاریح، ساریا پسر تحومت، پسران عفتای
نطوفاتی و یزینیا پسر معکایی، و مردانشان.
۳ جدلیا پسر اخیقام پسر شافان برای ایشان و

مشغول بودند،^۱ اسماعیل پسر نتنیا و آن ده که همراهش بودند، برخاستند و جدلیا پسر اخیقام پسر شافان را که پادشاه بابل به فرمانداری آن دیار برگماشته بود، به ضرب شمشیر به قتل رساندند.^۲ اسماعیل همچنین تمامی یهودیانی را که با جدلیا در مصفّه بودند و نیز سربازان کلدانی را که از قضا در آنجا حضور داشتند، کشت.

روز بعد از کشته شدن جدلیا، پیش از آنکه کسی از این امر آگاه شود، هشتاد تن با ریش تراشیده و جامه دریده و تن خراشیده از شکیم، شیلوه و سامره رسیدند، در حالی که هدایایی از غله و بخور به همراه داشتند تا در خانه خداوند تقدیم کنند.^۳ اسماعیل پسر نتنیا از مصفّه به استقبال ایشان بیرون رفت و در راه می‌گریست. چون بدیشان رسید، گفت: «نزد جدلیا پسر اخیقام بیاید.»^۴ چون به شهر درآمدند، اسماعیل پسر نتنیا و مردانش ایشان را کشتند و اجسادشان را به گودالی افکندند.^۵ اما در میان ایشان ده تن یافت شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را نکش، زیرا ذخیره‌ای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا پنهان داشته‌ایم.» پس آنها را و اکذاشت و با همراهانشان نکشت.^۶ و اما آب انباری که اسماعیل اجساد همه کسانی را که با جدلیا کشته بود بدان افکند، همان آب انبار بزرگی بود که آسیای پادشاه برای مقابله با بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود. بدین سان، اسماعیل پسر نتنیا آن آب انبار را از اجساد کشتگان پر ساخت.^۷ اسماعیل سپس مابقی مردم را که در مصفّه بودند با دختران پادشاه و همه کسانی که نووزدان رئیس گارد سلطنتی به جدلیا پسر اخیقام سپرده بود و در نتیجه در مصفّه مانده بودند، به اسیری گرفت. پس اسماعیل پسر نتنیا ایشان را اسیر ساخته، روانه شد تا به نزد عمّونیان عبور کند.

وقتی یوحانان پسر قاریح و تمامی سرداران سپاه که همراه وی بودند، درباره

یروشلم سوگند خورد، گفت: «از خدمت کردن به کلدانیان مهراسید؛ در این سرزمین ساکن شوید و پادشاه بابل را خدمت کنید، که سعدتمند خواهید بود.»^۸ و اما من در مصفّه خورم مانند تا به نمایندگی از جانب شما به حضور کنعانانی که نزد ما می‌آیند، بایستم. پس شما شراب و میوه‌های تابستانی و روغن کرد فرید و در ظروف خود ذخیره کنید و در شهرهایی که گرفته‌اید، ساکن شوید.»

چون تمامی یهودیانی که در موآب و در میان عمّونیان و در ادم و دیگر ولایات بودند، شنیدند که پادشاه بابل شماری را در یهودا باقی گذاشته و جدلیا پسر اخیقام پسر شافان را بر ایشان نصب کرده است،^۹ همگی از هر مکانی که در آن پراکنده شده بودند، به سرزمین یهودا و نزد جدلیا در مصفّه بازگشتند و شراب و میوه‌های تابستانی بسیار زیاد آوردند.^{۱۰} و یوحانان پسر قاریح و تمامی سرداران سپه که در صحرا بودند، به مصفّه نزد جدلیا آمدند^{۱۱} و او را گفتند: «ایا می‌دانی که بعلیس پادشاه بنی عمّون، اسماعیل پسر نتنیا را فرستاده تا تو را بکشد؟» اما جدلیا پسر اخیقام سخن ایشان را باور نکرد.^{۱۲} آنگاه یوحانان پسر قاریح، پنهانی در مصفّه به جدلیا گفت: «تو اینک به جازه دهی تا بروم و اسماعیل پسر نتنیا را بکشم، و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او جان تو را بستاند و مردمان یهودا که جماعتی نزد تو گرد آمده‌اند، پراکنده شوند و باقیماندگان یهودا نابود گردند؟»^{۱۳} اما جدلیا پسر اخیقام به یوحانان پسر قاریح پاسخ داده، گفت: «این کار را مکن، زیرا سخنت درباره اسماعیل دروغ است.»

در ماه هفتم، اسماعیل پسر نتنیا پسر ایشمع که از خاندان سلطنتی بود یکی از سرداران پادشاه بود، به همراه ده مرد دیگر به مصفّه نزد جدلیا پسر اخیقام آمد. همچنان که آنان با یکدیگر به نان خوردن

«شنیدم. اینک طبق درخواستان به حضور یهوه خدایتان دعا خواهم کرد، و هرآنچه یهوه در پاسخ شما بگوید، به شما خواهم گفت و چیزی از شما باز نخواهم داشت.» ایشان نیز به ارمیا گفتند: «خداوند بر ضد ما شاهد راست و امین باشد اگر مطابق تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد، عمل نکنیم. چه نیک باشد چه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد او می فرستیم اطاعت خواهیم کرد، تا با اطاعت از کلام یهوه خدای خود، روی سعادت بینیم.»

اپس از گذشت ده روز، کلام خداوند بر ارمیا نازل شد. ارمیا، یوحانان پسر قاریح و همه سرداران سپاه را که همراهش بودند و نیز تمامی مردم را از کوچک و بزرگ به حضور فرا خوانده، بدیشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل، همان که مرا نزد او فرستادید تا مسألت شما را به حضورش برسانم، چنین می فرماید: "اگر در این سرزمین بمانید، شما را بنا کرده، ویران نخواهم ساخت، و غمگین کرده، ریشه کن نخواهم نمود، زیرا از مصیبتی که به شما رسانیدم، برگشته ام." از پادشاه بابل که از او بیم دارید، مهراسید؛ از او ترسان مباشید. زیرا خداوند می گوید من با شما هستم تا شما را از چنگ او رهانیده، نجات بخشم." بر شما رحمت خواهم کرد تا او نیز بر شما رحمت کند و شما را به سرزمینتان بازگرداند." ما اگر بگوییم: "در این سرزمین نمی مانیم،" بدین گونه از کلام یهوه خدایتان سرپیچی کنید" و بگویید: "نه، به سرزمین مصر خواهیم رفت، جایی که جنگ نخواهیم دید و صدای کرنا نخواهیم شنید و کرسنه نان نخواهیم بود، و در آنجا مسکن خواهیم کرد." پس ای باقیمانندگان یهودا، به کلام خداوند گوش فراد دهید. خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می فرماید: اگر بر رفتن به مصر یا فسطاط و بدان جا رفته، در آن سرزمین مسکن گزینید،^{۱۰} آنگاه شمشیری

تمامی جنایاتی که اسماعیل پسر نتنیا مرتکب شده بود شنیدند،^{۱۲} تمامی مردان خود را گرد آورده، به جنگ با اسماعیل پسر نتنیا رفتند، و در نزدیکی دریاهای بزرگ واقع در جبعون به او رسیدند.^{۱۳} چون کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان پسر قاریح و سرداران سپاه را همراه وی دیدند، جملگی شادمان شدند.^{۱۴} و همه کسانی که اسماعیل از مصفه به اسیری گرفته بود، بازگشته، نزد یوحانان پسر قاریح آمدند.^{۱۵} اما اسماعیل پسر نتنیا به اتفاق هشت تن از مردانش از جنگ یوحانان گریختند و نزد عمونیان رفتند.^{۱۶} آنگاه یوحانان پسر قاریح و تمامی سرداران سپاه که همراه او بودند، باقیمانندگان مصفه را که او از اسماعیل پسر نتنیا بازپس گرفته بود با خود بردند، یعنی همان کسان را که اسماعیل پس از کشتن جدلیا پسر آخیقام به اسیری گرفته بود. پس یوحانان مردان جنگاور و زنان و کودکان و مقامات درباری را از جبعون باز آورد،^{۱۷} و آنها رفته، در جیروت کمهام واقع در نزدیکی بیت لحم ماندند تا از آنجا راهی مصر شوند،^{۱۸} زیرا که از گلدانیان در هراس بودند، از آن رو که اسماعیل پسر نتنیا، جدلیا پسر آخیقام را که پادشاه بابل او را به فرمانداری آن دیار برگماشته بود، به قتل رسانیده بود.

هشدار علیه رفتن به مصر

۴۴
آنگاه تمامی سرداران سپاه همراه با یوحانان پسر قاریح و یژنیا پسر هوشعی، و تمامی مردم از کوچک و بزرگ پیش آمدند^۱ و به ارمیای نبی گفتند: «تو اینک التماس ما را بشنوی و نزد یهوه خدایت برای همه ما باقیمانندگان قوم دعا کنی. زیرا چنانکه می بینی، از آن قوم بزرگ تنها این شمار اندک باقی مانده ایم. باشد که یهوه خدایت راهی را که باید برویم و کاری را که باید بکنیم، به ما بنمایاند.» ارمیای نبی پاسخ داد، گفت:

متکبر به ارمیا گفتند: «تو دروغ می‌گویی! یهوه خدای ما تو را نفرستاده تا بگویی: «به مصر بروید و در آنجا زندگی نکنید.» بلکه باروک پسر نیریا تو را بر ضد ما برانگیخته است تا ما را به دست کلدانیان تسلیم کنی، و آنان ما را بکشند و یا به بابل به تبعید برند.»

پس یوحانان پسر قاریح و همه سرداران سپاه و تمامی قوم، از اطاعت کلام خداوند مبنی بر ماندن در سرزمین یهودا، سر باز زدند. یوحانان پسر قاریح و تمامی سرداران سپاه، باقیمانده‌گان یهودا را با خود بردند، یعنی آنان را که از همه ممالکی که بدان رانده شده بودند بازگشته بودند تا در سرزمین یهودا ساکن شوند: مردان و زنان و کودکان و دختران پادشاه را، و هر آن کس را که نوزردان رئیس کارد سلطنتی به جدلیا پسر اخیقام پسر شافان سپرده بود، و نیز ارمیای نبی و باروک پسر نیریا را. ارمیا، آنان به سرزمین مصر درآمدند، زیرا از کلام خداوند اطاعت نکردند، و به تحفنجیس رسیدند.

اما کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیا نازل شده، گفت: «سنگهایی بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در برابر دیدگان مردمان یهودا در گل سنگفرشی که جلوی دروازه کاخ فرعون در تحفنجیس است، پنهان کن، او به ایشان بگو: «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من فرستاده، خادم خود نبوکدنصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و تخت او را بر این سنگها که پنهان کردم، خواهم نهاد و او سایبان خویش را بر آنها خواهد گسترد. او خواهد آمد و سرزمین مصر را خواهد زد، و آنان را که برای طاعون مقدرند، به طاعون خواهد سپرد، آنان را که برای اسارت مقدرند، به اسارت، و آنان را که برای شمشیر مقدرند، به شمشیر.» او آتشی در خانه‌های خدایان مصر

ده از آن می‌ترسید، آنجا در سرزمین مصر به شما خواهد رسید و فحطی ای که از آن بیم دارید تا آنجا از پی شما خواهد آمد، و در آنجا خواهید مرد. «آری، تمامی آنان که عزم رفتن به مصر و سکونت در آنجا دارند، به شمشیر و فحطی و طاعون خواهند مرد. حتی یکی از ایشان نیز از بلایی که بر ایشان نازل می‌کنم، باقی نخواهد ماند و جان به در نخواهد برد. زیرا خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: همان‌گونه که خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم فرو ریخت، بر شما نیز چون به مصر درآید، غضب من فرو خواهد ریخت. شما به نفرین و وحشت و لعنت و تمسخر دچار خواهید شد، و این مکان را دیگر نخواهید دید. «ای باقیمانده‌گان یهودا، خداوند به شما گفته است: «به مصر بروید!» این را یقین دانید: من امروز به شما هشدار می‌دهم که اشتباه مهلکی مرتکب شدید که مرا نزد یهوه خدایتان فرستاده، گفتید: «نزد یهوه خدایمان برای ما دعا کن، و ما را از هر آنچه یهوه خدایمان فرماید آگاه ساز، که آن را به عمل خواهیم آورد.» من امروز شما را گناه ساختم، اما شما سخن یهوه خدایتان را در مورد هیچ‌یک از چیزهایی که مرا نزد شما فرستاد تا به شما بگویم، نشنیدید. پس حال، یقین بدانید که شما در مکانی که می‌خواهید بروید و در آن زندگی کنید، به شمشیر و فحطی و طاعون خواهید مرد.»

رفتن ارمیا به مصر

چون ارمیا از گفتن هر آنچه یهوه خدای ایشان فرموده بود تا او به مردم بازگوید، فارغ شد، یعنی از گفتن تمامی آن کلام که یهوه خدای ایشان ارمیا را برای بیان آنها نزد مردم فرستاده بود، آنگاه عزریا پسر هوشعیا و یوحانان پسر قاریح و تمامی مردان

منقطع ساخته. باقیمانده‌ای بری خود بر جا نگذارید؟^۱ چرا با اعمال دستهایتان خشم بر برمی‌انگیزید و در سرزمین مصر که به جهت سکونت به آنجا رفته‌اید، برای خدایان غیر بخور می‌سوزانید تا خویشتان را منقطع ساخته. در میان جمیع ممالک روی زمین به نعن و تمسخر دچار گردانید؟^۲ یا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خودتان و شرارت زنانان را که در سرزمین یهودا و کوچه‌های اورشلیم مرتکب شدید، از یاد برده‌اید؟^۳ آنان تا به امروز نه خویشتان را فروتن ساخته‌اند، نه مرا حرمت نهاده‌اند، و نه به شریعت و فرایض من که پیش شما و پیش پدرانان نهادم، سلوک کرده‌اند.^۴ «از این رو خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک من به آوردن بلا بر شما جزم خواهم کرد، تا یهودا را یکسره نابود سازم.^۵ من دست خود را بر باقیمانده‌گان یهودا خواهم نهاد که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم بودند، و آنان همگی در مصر تلف خواهند شد. به شمشیر از پای در خواهند آمد و از قحطی خواهند مرد. آری، از کوچک و بزرگ به شمشیر و قحطی خواهند مرد و به نفرین و وحشت و لعنت و تمسخر دچار خواهند گردید.^۶ من آنان را که در سرزمین مصر مسکن گزیده‌اند، به شمشیر و قحطی و طاعون مجازات خواهم کرد، همان‌گونه که اورشلیم را مجازات کردم.^۷ چندان که از باقیمانده‌گان یهودا که برای اقامت به سرزمین مصر درآمدند، احدی جان به در نخواهد برد و باقی نخواهد ماند تا به سرزمین یهودا باز گردد. به سرزمینی که آرزوی بازگشتن و زیستن در آن را در سر می‌پروراندند. زیرا از ایشان، به جز شماری اندک که جان به در خواهند برد، هیچ‌کس باز نخواهد گشت.»

خواهد افروخت، و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد. او سرزمین مصر را پاک خواهد کرد، آن سان که شبانی جامه‌اش را از شپش پاک کند، و به سلامت از آنجا خواهد رفت.^۸ او ستونهای سنگی بیت شمس را که در سرزمین مصر است در هم خواهد شکست، و خانه‌های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.^۹»

مجازات بت پرستی

این کلام درباره تمامی یهودیانی که در سرزمین مصر ساکن بودند و در مجذول و تحفنجیس و ممفیس^۱ و دیار فتروس به سر می‌بردند، بر ارمیا نازل شد:^۲ «خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شما خود تمامی بلایی را که بر اورشلیم و همه شهرهای یهودا وارد آوردم، دیدید. اینک امروز ویرانه‌ای بیش نیستند و کسی در آنها سکونت ندارد، زیرا با شرارتی که مرتکب شدند، خشم مرا برافروختند، از آن رو که رفته، بخور سوزانیدند و خدایان غیر را که نه خود می‌شناختند، نه شما و نه پدران شما، عبادت کردند.^۳ با این حال، من پی در پی خادمان خود، انبیا را جملگی فرستادم و گفتم: «این عمل قبیح را که من از آن کراهت دارم، به جا نیاورید.»^۴ اما گوش نگرفتند و اعتنا نکردند تا از شرارت خود بازگشت کنند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند. از این رو خشم و غضب من فرو ریخت، و همچون آتش شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم را در کام کشید، و امروز آنها به ویرانه‌ای متروک بدل گشته‌اند.^۵ و حال خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: چرا چنین مصیبتی عظیم بر خود وارد می‌آورید تا مردان و زنان و کودکان و شیرخوارگان را از میان یهودا

نکرده‌اید، و مطابق شریعت و فرایض و شهادت او سلوک ننموده‌اید، به این بلا که امروز می‌بینید گرفتار آمده‌اید.»

«ارمیا به تمامی مردم و جمیع زنان گفت: «ای تمامی مردمان یهودا که در سرزمین مصر هستید، به کلام خداوند گوش فرادهید! خداوند لشکرها، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شما و زنانان آنچه را به زبان آوردید، به دستان خویش به انجام رساندید، نگاه که گفتید: «نذرهایی را که کرده‌ایم، به یقین به جای خواهیم آورد و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت.» پس رفته، آنچه را که گفته‌اید، به جای آرید! نذرهای خود را ادا کنید! «بنابرین، ای تمامی مردم یهودا که ساکن سرزمین مصرید، به کلام خداوند گوش فرادهید: هان، خداوند می‌فرماید، به نام عظیم خود سوگند که نام من دیگر هرگز بر زبان هیچ‌یک از مردم یهودا که در سراسر سرزمین مصرند آورده نخواهد شد، و دیگر نخواهند گفت: «به حیات خداوند‌گاز یهوه سوگند!» «زیرا که چشمان من مراقب ایشان است، اما نه برای نیکویی، بلکه برای بدی. جمیع مردان یهودا که در سرزمین مصرند، به شمشیر و قحطی هلاک خواهند شد، تا آنجا که به کلی از میان بروند.» با این حال شماری اندک از شمشیر جان به در خواهند برد و از سرزمین مصر به سرزمین یهودا باز خواهند گشت. آنگاه تمامی باقیمانده‌گان یهودا که به جهت سکونت به مصر عزیمت کرده‌اند، خواهند دانست که کلام چه کسی عملی خواهد شد، کلام من یا کلام ایشان! خداوند چنین می‌فرماید: این است علامت برای شما از اینکه من شما را در اینجا مجازات خواهم کرد تا بدانید که کلام من درباره شما به یقین برای بدی عملی خواهد شد: «خداوند چنین می‌فرماید، اینک من فرعون خفص، پادشاه مصر را به دست دشمنانش

نگاه تمامی مردانی که می‌دانستند زنانشان بگری خدایان غیر بخور می‌سوزانند، و نیز جمیع زنانی که در آنجا حضور داشتند، با گروهی عظیم از مردم، و تمامی آنان که در فترت در سرزمین مصر سکونت داشتند، جسمکی در پاسخ ارمیا گفتند: «ما کلامی را که به نام خداوند به ما گفتی، گوش نخواهیم داد.» بلکه هرآنچه را که نذر کرده‌ایم، به یقین به جا خواهیم آورد؛ برای ملکه آسمان بخور خواهیم سوزانید و به جهت او هدایای ریختنی خواهیم ریخت، چنانکه خود و پدران و پادشاهان و صاحبمنصبان ما در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشالم می‌کردیم. زیرا در آن زمان خوراک کافی داشتیم و سعادتمند بودیم، و بلا نمی‌دیدیم. اما از زمانی که سوزاندن بخور برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی برای او را ترک گفتیم، محتاج همه چیز شده‌ایم و به شمشیر و قحطی تباہ گشته‌ایم.» زنان نیز گفتند: «نگاه که برای ملکه آسمان بخور می‌سوزانیدیم و برایش هدایای ریختنی می‌ریختیم، مگر شوهرانمان نمی‌دانستند که برایش قرصهای نان می‌پزیم که نقش او بر خود دارند، و هدایای ریختنی برایش می‌ریزیم.»

«پس ارمیا خطاب به تمامی قوم، از مردان و زنان، که این‌گونه به او پاسخ داده بودند، گفت: «ایا خداوند بخوری را که شما و پدران و پادشاهان و صاحبمنصبان شما و مردم این سرزمین در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشالم سوزانده‌اید، به یاد ندارد و بدان نیندیشیده است؟» خداوند دیگر نمی‌توانست شربت شما و اعمال گراحت‌آوری را که به جا آورده بودید، تاب آورد. از این روست که سرزمینتان، چنانکه امروز می‌بینید، ویران گشته و دچار وحشت و لعنت گردیده و خالی از سکنه شده است.» از آنجا که بخور سوزانده و بر خداوند گناه ورزیده و از کلام او اطاعت

که قصد جان او دارند، تسلیم خواهم کرد، همان‌گونه که صدیق‌پادشاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدنصر پادشاه بابل که قصد جان او داشت، تسلیم کردم.»

پیام به باروک

این است کلامی که ارمیای نبی در چهارمین سال سلطنت یهوایقیم ۲۴۵ پسر یوشیا پادشاه یهودا به باروک پسر نیریا گفت، پس از آنکه باروک سخنان ارمیا را که به او گفته بود، بر طوماری نوشت: «ای باروک، یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می‌فرماید: ^۱ «تو گفته‌ای: "وای بر من! زیرا خداوند بر درد من غم افزوده است. از نالیدن خسته شده‌ام و راحت نمی‌یابم." او را بگو، خداوند چنین می‌فرماید: اینک در سرتاسر این سرزمین، هر آنچه بنا کرده‌ام، ویران خواهم ساخت و هر آنچه کاشته‌ام، از ریشه بر خواهم کند. آیا تو چیزهای بزرگ برای خود می‌طلبی؟ خداوند می‌گوید آنها را طلب مکن، زیرا هان بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما تو به هر جا بروی، جانت را به تو به غنیمت خواهم بخشید.»

داوری بر مصر

کلام خداوند که درباره ملت‌ها بر ارمیای نبی نازل شد: ۲۴۶
درباره مصر، و سپاهیان فرعون نکو که کنار رودخانه فرات در گرمیش بودند و نبوکدنصر، پادشاه بابل، ایشان را در سال چهارم یهوایقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، شکست داد: ^۲ «سپرهای بزرگ و کوچک را آماده کنید، برای رزم به پیش تازید! اسبان را بیارید: ^۱ ای سواران، بر آنها سوار شوید! کلاهخود بر سر، در جای خود مستقر گردید،

نیزه‌هایتان را میقتل دهید، و زره بر تن کنید. ^۳ خداوند می‌فرماید: چه می‌بینم؟ ایشان هراسان گشته، عقب‌نشینی می‌کنند. پهلوانان نشان مغلوب شده، به شتاب می‌گریزند؛ به پشت سر نمی‌نگرند؛ زیرا وحشت از هر سو حکمفرماست!

^۴ «چابکان را کزیزی نیست، و نه پهلوانان را راهایی! در شمال، کنار رود فرات، می‌لغزند و می‌افتند.

^۱ «این کیست که همچون رود نیل طغیان می‌کند، چون نهرهایی که ابهایشان در سیلان است؟ ^۲ مصر همچون رود نیل طغیان می‌کند، چون نهرهایی که ابهایشان در سیلان است.

می‌گوید: «من طغیان کرده، زمین را خواهم پوشانید، و شهرها را با ساکنانش نابود خواهم کرد!» ^۳ ای اسبان بتازید! ای اوایه‌ها، تند برانید! پهلوانان بیرون روند، مردان کوش و فوط که سپردارند، مردان لود که کمانگیرند! ^۴ آن روز، روز خداوندکار خداوند لشکرهاست، روز انتقام، روز انتقام از دشمنانش.

۱۰ او بسیاری را لغزائیده، و آنها افتاده‌اند،
و به یکدیگر می‌گویند:
"برخیزید تا نزد قوم خویش و به
زادگاهمان بازگردیم،
تا از شمشیر آن ستمکیش در امان
مانیم!"
۱۱ آنجا فرعون پادشاه مصر را چنین
توصیف خواهند کرد:
"رجز‌خوانی که فرصت از کف داده
است!"

۱۲ پادشاه که نامش خداوند لشکرهاست،
چنین می‌فرماید:
«به حیات خودم قسم، کسی خواهد
آمد،
که در میان کوه‌ها همچون کوه تابور
است،
و همچون کرمل بر کنار دریا.
۱۳ ای شما که در مصر ساکنید،
اثاثیهٔ تبعید برای خویشتن آماده
کنید!
زیرا ممفیس ویران خواهد شد
و متروک و نامسکون خواهد گشت.
۱۴ مصر، گوساله‌ای زیباست،
اما حشره‌ای گزنده از شمال بر آن
خواهد آمد.
۱۵ حتی سپاهیان مزدورش،
در میانش بسان گوساله‌هایی فربه‌اند؛
آنان نیز روی گردانیده با هم
می‌گریزند،
و ایستادگی نمی‌کنند؛
زیرا که روز مصیبت بر ایشان می‌آید
و زمان مجازاتشان فرا رسیده است.

شمشیر فرو خواهد بلعید و سیر خواهد
شد.
و از خونشان سرمست خواهد
کردید.
زیرا خداوند کار خداوند لشکرها،
در سرزمین شمال، در کنار رود
فُرات،
قربانی تدارک دیده است.

۱۶ ای دختر باکرة مصر،
به جلعاد برآی و بلسان برگیر!
تو بی‌پهوده مرهم‌های زیاد به کار
می‌بری.
زیرا تو را عاجزی نیست.
۱۷ واژهٔ رسوائی‌ات به گوش ملت‌ها رسیده،
و ناله‌هایت جهان را پر ساخته است:
از آن رو که پهلوان بر پهلوان می‌لغزد،
و هر دو با هم می‌افتند.
۱۸ کلامی که خداوند دربارهٔ آمدن نبوکدنصر
پادشاه بابل به قصد حمله بر مصر به ارمیای
نبی فرمود:
۱۹ در مصر ندا کنید، در مجدل بانک
بر ژنید،
در ممفیس و تحفنجیس اعلان
نمایید:
بگویید: "در جاهای خود قرار گیرید و
خویشتن را مهیا سازید،
زیرا شمشیر اطرافیان‌تان را هلاک
می‌کند!"
۲۰ چرا زور اورانت مغلوب شده‌اند؟
آنان را یارانی ایستادن نیست،
زیرا خداوند ایشان را به زیر افکنده
است!

۴۶:۱۱ در نتیجه‌ی است که دانه‌هایش مصدق پزشکی داد.
۴۶:۱۴ یا "توف" همچین در ایة ۱۹.

^{۲۲} «مصر بسان ماری در حال فرار هیس»
می‌کند،
زیرا دشمنانش نیرومندانه به پیش
می‌تازند،
و همچون کسانی که درختان را قطع
می‌کنند،
با تیرها بر او می‌آیند.
خداوند می‌فرماید:
جنگل او را خواهند برید،
هرچند که انبوه باشد.
زیرا از ملخها کثیرترند،
و در شمار نمی‌آیند.
^{۲۳} دختر مصر سرافکنده شده،
به دست قوم شمالی تسلیم خواهد
شد.»

و کسی او را هراسان نخواهد
ساخت.
^{۲۴} خداوند می‌فرماید:
ای خادم من یعقوب، ترسان مباش،
زیرا من با تو هستم.
من ملتهایی را که تو را به میان آنها رانده،
به تمامی نابود خواهم کرد.
اما تو را به تمامی نابود نخواهم کرد.
بلکه به انصاف تأدیت خواهم نمود،
و به یقین تو را بی‌سزا نخواهم
کذاشت.»

داوری بر فلسطین

کلام خداوند دربارهٔ فلسطینیان
که پیش از غلبهٔ فرعون بر غزه
بر ارمیا نازل شد:

۴۷

^{۲۵} خداوند لشکرها، خدای اسرائیل می‌فرماید:
«اینک من آمون خدای تپس^۱ و فرعون و مصر
و خدایان و پادشاهانش را مکافات خواهم
رسانید، یعنی فرعون و هر آن کس را که بر
فرعون توکل دارد.»^{۲۶} من آنان را به دست کسانی
خواهم سپرد که قصد جانشان دارند، یعنی به
دست نبوکدنصر پادشاه بابل و سردارانش. با این
حال، خداوند می‌فرماید، بعدها مصر دیگر بار
همچون ایام پیشین مسکون خواهد شد.

^{۲۷} «اما تو ای خادم من یعقوب،
ترسان مباش،
و تو ای اسرائیل،
هراسان مشو،
زیرا به یقین تو را از دور دستها نجات
خواهم داد،
و نسل تو را از سرزمین تبعیدشان
خواهم رهنماید.
یعقوب باز خواهد گشت،
و از آسایش و راحتی برخوردار
خواهد شد.»

^{۲۸} خداوند چنین می‌فرماید:
بین چکونه آنها از شمال برمی‌آیند؛
آنها به رودی در سیلان بدل خواهند
شد؛
این سرزمین را با هر آنچه در آن است
خواهند گرفت،
شهرها را با ساکنان آنها.
مردمان فریاد بر خواهند آورد،
و ساکنان زمین جملگی شیون سر
خواهند داد.
^{۲۹} از صدای سُم اسبان جنگی اش،
از غرش ارابه‌ها و صدای
چرخه‌ایشان.
پدران به سبب سست شدن دستانشان،
به جهت یاری فرزندان خویش
بر نمی‌گردند.
^{۳۰} به سبب آن روز که می‌آید،
تا فلسطینیان را جملگی نابود کند،
و هر امدادگری را که باقی مانده باشد

* ۴۶:۲۵ در عبری: «آمون تپس» معادل «تپس» در زبان عبری «تو» است.

تو نیز ای مدمین، خاموش خواهی شد،
و شمشیر از پی ات خواهد بود.

۳ «از حورونایم فریادی به گوش می‌رسد:
"خرابی! ویرانی عظیم!"
۴ موآب در هم شکسته خواهد شد
و کودکش فریاد سر خواهند داد.
۵ زیرا به فراز لوحیت
با گریه تلخ برمی‌آیند؛
زیرا از سرازیری حورونایم
فریاد جانگداز شکست شنیده‌اند.
۶ بگریزید! جان خویش برهانید!
اما همچون درخت عرعر در بیابان
خواهید بود!
۷ آری، از آنجا که به دسترنج و گنجهای
خویش توکل داری،
تو نیز گرفتار خواهی آمد؛
و کموش با کاهنان و صاحبمنصبانش
جملگی به تبعید خواهند رفت.
۸ ویران‌کننده به هر شهری بر خواهد آمد
و هیچ شهری رهایی نخواهد یافت.
ساکنان فلات نابود خواهند شد،
و مردمان همواری از میان خواهند
رفت،
چنانکه خداوند فرموده است.

۹ «موآب را بالها دهید
زیرا پرواز کرده، خواهد گریخت؛
شهرهایش ویران خواهد شد،
و کسی در آنها مسکن نخواهد
گزید.

۱۰ «ملعون باد آن که کار خداوند را با
اهمال انجام دهد!

از صور و صیدون منقطع سازد.
زیرا خداوند فلسطینیان را هلاک
می‌کند،
باقیمانده‌کان سواحل کفتور را.
غزّه موی خویش می‌تراشد؛
اشقلون نابود شده است.
ی باقیمانده‌کان دشتهای فلسطینیان،
خویشتن را تا به کی به خراشها
مجرّوح می‌سازید؟
۱۱ آه، ای شمشیر خداوند!
تا به کی آرام نخواهی گرفت؟
به نیام خود فرو شو
و آرام و قرار گیر!
۱۲ اما چگونه آرام توانی یافت
حال آنکه خداوند تو را مأمور کرده،
و به ضد اشقلون و سواحل دریای
برکماشته است؟»

داوری بر موآب

دربارهٔ موآب: ۴۸
خداوند لشکرها، خدای اسرائیل
چلین می‌فرماید:
تو ای بر نبو، زیرا که ویران خواهد شد؛
قریه‌تایم سرافکنده شده، تسخیر
خواهد گشت؛
منجای بلند شرمسار و منهدم خواهد
شد.
۱ از آوازهٔ موآب چیزی باقی نخواهد
ماند!
در حشیون برای آن تدبیرهای بد کرده،
خواهند گشت؛
"بیایید این قوم را محو و نابود
سازیم!"

۴:۴۷ همان "گربت" است.

۱:۴۸ در عبری: "مسکاب".

ملعون باد آن که شمشیر خویش از
خون باز دارد!

ان چو بدستی شکوهمند،
چگونه شکسته است!

۱۱ «موآب از روزگار جوانی در استراحت
بوده،

و مانند شرابی بر دُردهای خود
نشسته است؛

از ظرفی به ظرف دیگر ریخته نشده،
و به تبعید نرفته است؛

از این رو طعمش در او مانده،
و رایحه‌اش تغییر نکرده است.

۱۲ پس خداوند می‌فرماید:

اینک روزهایی می‌آید

که من ریزندگان خواهم فرستاد؛

آنها او را خواهند ریخت

و ظرفهایش را خالی کرده،

سبوهایش را خواهند شکست.

۱۳ آنگاه موآب از کموش سرافکنده
خواهند شد،

چنانکه خاندان اسرائیل از بیت‌نیل
که تکیه‌گاهشان بود.

۱۴ «چگونه می‌گویید: "ما پهلوانان

و جنگاورانی نیرومندیم"؟»

۱۵ پادشاه که نامش خداوند لشکرهاست
می‌فرماید:

«موآب ویران شده، به شهرهایش حمله
خواهد شد،

و جوانان برگزیده‌اش در کشتار از پا
در خواهند آمد.

۱۶ مصیبت موآب نزدیک است،

و بلایش به سرعت می‌آید.

۱۷ ای همه اطفافان‌ش

و ای جمله کسانی که نام او را
می‌دانید،

بر او ماتم گیرید و بگویید:

"آن عصای نیرومند،

۱۸ «ای ساکنان دیبون،

از جلال خویش به زیر آیید،

و بر زمین خشک بنشینید،

زیرا ویران‌کننده موآب

به ضد تو برآمده است

و دژهایت را منهدم خواهد کرد.

۱۹ بر کناره راه بایست و نظاره کن.

ای تو که در غر و غیر ساکنی.

از مردی که می‌گریزد

و زنی که فرار می‌کند، بپرس:

"چه شده است؟"

۲۰ موآب رسوا شده.

زیرا که در هم شکسته است؛

شیون کنید و فریاد برآورید!

در کنار اونون اعلام کنید

که موآب ویران گشته است.

۲۱ داوری بر فلات هموار نازل شده است.

بر حولون و بیهسه و میغعت.

۲۲ بر دیبون و نبو و بیت‌دبتایم،

بر قریه‌تایم و بیت‌جامول و

بیت‌معون.

۲۳ و بر قریوت و بصره.

بر تمامه‌ی شهرهای موآب، دور و

نزدیک.

۲۴ شاخ موآب بریده شده،

و بازوانش شکسته است؛

این است فرموده خداوند.

۲۵ «او را مست سازید، زیرا خود را بر ضد

خداوند برافراشته است؛ بگذارید موآب در

قی خود بغلتاند، و اسباب تمسخر گردد.

۲۶ اسرائیل اسباب تمسخر تو نبود؟ مکر و در

میان دزدان یافت شاه بود که هر گاه از او سخن

می‌گفتی، سر بر او می‌جنبانیدی؟

۱۰ ی ساکنان موآب، شهرها را ترک گویند،
و میان صخره‌ها مسکن گزینید؛
همچون کبوتری باشید
که بر دیوارهٔ تنگهٔ باریک آشیان
می‌گیرد.

۱۱ دربارهٔ غرور موآب شنیده‌ایم؛
و بسیار مغرور و بلندپرواز و متکبر
و کستاخ است،
و نخوتی عقیم در دل دارد.
۱۲ خداوند می‌فرماید:

از خودبینی او نیک آگاهم؛
فخرهای او هیچ است و کارهایش
پوچ!

۱۳ از این رو برای موآب شیون می‌کنم؛
به جهت تمامی موآب فریاد برمی‌آورم،
و از برای مردان قیرحارس ماتم
می‌گیرم.

۱۴ ای تاک سیمه،
بیش از آنکه بر یعزیر کریستم،
بر تو خواهم کریست.

شاخه‌هایت از دریا گذشت
و تا به دریاچهٔ یعزیر رسید؛
اما بر میوه‌ها و انگورهای رسیده‌ات
ویران‌کننده فرود آمده است.

۱۵ از بستانها و مزرعه‌های موآب
شادی و سرور رخت بر بسته است؛
شراب را از چرخشتمها زایل ساخته‌ام.

دیگر کسی آنها را با فریاد شادمانی به
پایها نخواهد افشرد؛
صدای فریاد شنیده می‌شود،
اما فریاد شادمانی نیست.

۱۶ فریاد آنها بلند می‌شود

از حبشون تا العاص، و یاهص،

از صوعر تا حورونایم و
عجلت شلیشیا.

زیرا نه‌های نمریم نیز خشکیده
است.

۱۷ خداوند می‌فرماید:

۱۸ آنان را که در مکانهای بلند قربانی

تقدیم می‌کنند

و برای خدایان خود بخور

می‌سوزانند،

در موآب نابود خواهم ساخت.

۱۹ از این رو دلم چون نی به جهت موآب

نالان است،

و برای مردم قیرحارس مانند نی

می‌نالند.

زیرا ثروتی که به دست آوردند، تباه

شده است.

۲۰ سرها همه تراشیده است،

و ریشها همه زده؛

دستها همه خراشیده است،

و گرد هر گم‌ری پلامی پیچیده.

۲۱ بر همهٔ بامهای موآب

و در تمامی کوچه‌هایش

چیزی جز سوگواری نیست؛

زیرا موآب را خرد کرده‌ام،

همچون ظرفی که کسی خواهان آن

نباشد؛»

این است فرمودهٔ خداوند.

۲۲ «بین چگونه در هم شکسته است! بین

چگونه شیون می‌کنند! بین چگونه موآب

روی خویش از شرم برگردانیده است! موآب

برای تمامی اطرافیانش اسباب تمسخر و مایهٔ

دهشت شده است.»

۲۳ زیرا خداوند چنین می‌فرماید:

۳۲:۴۸ یا: همان‌گونه که به یعزیر کریستم

۳۲:۴۸ احتمالاً همان ده پای ده است.

«ببینید چگونه یکی همچون عقاب
به سرعت پرواز می کند
و بالهای خود را بر موآب
می گستراند.
شهرهایش تسخیر خواهد شد.
و دژهایش به تصرف در خواهد آمد.
در آن روز، دل پهلوانان موآب
همچون دل زنی خواهد بود که درد
زا دارد.
موآب نابود شده، دیگر قومی نخواهد
بود.
زیرا خویشتن را بر ضد خداوند
برافراشته است.»
خداوند می فرماید:
«ای ساکن موآب،
وحشت و گودال و دام پیش روی
توست؛
آن که از وحشت بگریزد
به گودال خواهد افتاد،
و آن که از گودال بگریزد
به دام گرفتار خواهد آمد.
زیرا در سال مکافات ایشان
اینها را بر موآب نازل خواهم کرد؛»
این است فرموده خداوند.

۲۵ «فراریان تاب از کف داده،
در سایه جشبون ایستاده اند؛
زیرا آتشی از جشبون برخاسته،
و شعله ای از خانه سیحون بلند شده
است
که پیشانی موآب
و فرق سر فتنه جویان را خواهد
سوزانید.
وای بر تو ای موآب!
زیرا قوم کموش هلاک گشته اند؛

پسرانت به اسارت رفته اند،
و دخترانت به تبعید.
اما، خداوند می فرماید، در ایام آینده
سعادت را به موآب باز خواهم گردانید.
حکم درباره موآب تا اینجا است.

داوری بر عمون

درباره عمون:

خداوند چنین می فرماید:

۱ «ایا اسرائیل پسران ندارد؟

ایا او را وارثی نیست؟

پس چرا ملکوم جاد را تسخیر کرده

و قوم او در شهرهای آن ساکنند؟

پس خداوند می فرماید:

اینک ایامی می آید که نعره جنگ را

در ربه بنی عمون بشنوانم؛

آن به تلی از خاک بدل خواهد شد،

و روستاهایش در آتش خواهد سوخت.

آنکاه اسرائیل آنان را که او را بیرون

رانده بودند،

بیرون خواهد راند؛»

این است فرموده خداوند.

۳ «ای حشبون، شیون کن، زیرا غای

ویران شده است!

ای روستاهای ربه، فریاد بر آورید!

پلاس بپوشید و ماتم بگیرید،

و در میان حصارها به این سو و آن

سو بدوید.

زیرا ملکوم به تبعید خواهد رفت،

همراه با کاهنان و صاحبمنصبانش.

۴ ای دختر بی وفا،

چرا به وادیهای حاصلخیزت می بایی؟

ای تو که بر خزاین خویش توکل

داشته، می گویی:

«زیرا خداوند چنین می‌فرماید: «اگر آنان که سزاوار نوشتن از این جام نیستند، باید از آن بنوشند، چگونه ممکن است تو بی‌سزا بمانی؟ بی‌گمان بی‌سزا نخواهی ماند، بلکه خواهی نوشیدی.»^{۱۳} خداوند می‌فرماید: به ذات خودم قسم که بصره به وحشت و تمسخر و ویرانی و لعنت دچار خواهد شد و شهرهایش جملگی ویرانه‌آبادی خواهد بود.»

«پیامی از سوی خداوند شنیده‌ام، و رسولی به میان قومه‌ها فرستاده شده تا بگوید:

«گرد هم آمده، به ضد او برآید؛

برای جنگ به پا خیزید!

^{۱۴} زیرا اینک من تو را در میان قومها

کوچک خواهم ساخت

و آدمیان بر تو به دیده حقارت

خواهند نگریست.

^{۱۵} ای تو که در شکافهای صخره‌ها ساکنی،

و فراز بلندیها را اشغال کرده‌ای،

وحشتی که برمی‌انگیزی

و غرور دلت تو را فریفته است.

اگرچه همچون عقاب بر بلندیها آشیان

کنی،

تو را از آنجا به زیر خواهم کشید؛»

این است فرموده خداوند.

^{۱۶} «دوم مایه حیرت خواهد بود و هر که از آن عبور کند متحیر شده، از دیدن همه صدماتش انگشت به دهان خواهد ماند.»^{۱۷} و خداوند می‌فرماید: همان‌گونه که سدوم و عموره و شهرهای مجاورشان واژگون شد، در آنجا نیز کمی نخواهد زیست و هیچ انسانی در آن مسکن نخواهد گزید.

^{۱۸} «اینک من همچون شیری که از بیشه‌های اردن به مرتع خرم برآید، به لحظه‌ای آدم را از آنجا خواهم راند و کسی را که برگزیده‌ام، بر

«کیست که به ضد من برآید؟»

خداوند لشکرها می‌فرماید:

«اینک از تمامی اطرافیان

تو را به وحشت خواهم انداخت؛

هر یک از شما بیرون رانده خواهید شد،

و کسی نخواهد بود که فراریان را

کرد آورد.»

«ما، خداوند می‌فرماید: «بعدها سعادت را به عمونیان باز خواهم کردانید.»

پیامی درباره آدوم

درباره آدوم:

خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:

«یا دیگر حکمتی در تیمان یافت

نمی‌شود؟

یا مشورت از خردمندان زایل شده

است؟

یا حکمتشان فاسد گشته است؟

ای ساکنان ددان، روی برتافته،

بگریزید!

به کودیها فرو شوید،

زیرا که عیسو را در روز مکافاتش،

به مصیبت گرفتار خواهم کرد.

کجای کورچینان نرد تو می‌آمدند،

یا خوشه‌ای چند باقی نمی‌گذاشتند؟

و اگر سارقان شبانکاه می‌آمدند،

یا به قدر کفایت خویش نمی‌بردند؟

^{۱۹} ما من عیسو را غریبان خواهم ساخت،

و مخفیگاه‌هایش را عیان خواهم کرد،

تا دیگر نتواند خود را پنهان سازد.

فرزندان و خویشان و همسایگانش

نابود خواهند شد،

و او دیگر نخواهد بود.

تیمانت را رها کن، زیرا من ایشان را

زنده نگاه خواهم داشت؛

بگذار بپوه‌هایت نیز بر من توکل کنند.»

که دژهای بن هدد را فرو بنگهد.

داوری بر قیدار و حاصور

^{۱۱} «در باره قیدار و ممالک حاصور که نیوکدنصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت: خداوند چنین می فرماید:

«به پا خیزید! بر قیدار حمله آورید.

و مردم مشرق زمین را نابود کنید!

^{۱۲} «خیمه‌ها و کله‌هایشان به تاراج خواهد رفت.

نیز پرده‌ها و تمامی اثاثیه آنها؛

شترانشان را از ایشان خواهند گرفت.

و مردم بر ایشان بانگ بر خواهند

کشید که:

«و وحشت از هر سو!»^{۱۳}

^{۱۴} خداوند می فرماید:

«ای ساکنان حاصور بگریزید.

در دوردستها پراکنده شوید.

و در جاهای عمیق خود را پنهان کنید!

زیرا نیوکدنصر پادشاه بابل

بر ضد شما تدبیری اندیشیده

و علیه شما نقشه‌ای کشیده است.»

^{۱۵} خداوند می فرماید:

«به پا خیزید، و بر قوم آسوده خیال حمله

برید.

بر او که در امنیت ساکن است.

و او را دروازه و پشت بندی نیست

و به تنهایی می زید!

^{۱۶} شتران ایشان به بغما خواهد رفت.

و رنده‌های پر شمارشان به غنیمت

گرفته خواهد شد.»

خداوند می فرماید:

«من آنان را که گوشه‌های موی خود را

می تراشند.

به هر سو خواهم پراکند.

آنجا خواهم گماشت. کیست مانند من؟ کیست که مرا به محاکمه بیاورد؟ و کیست آن شبان که در برابرم بایستد؟^{۱۷} پس بشنوید تدبیری را که خداوند بر ضد آدم اندیشیده است. و تدبیری را که بر ضد ساکنان تیمان کرده است: حتی کوچکان گله را کشان کشان خواهند برد، و به یقین مسکشان به سبب ایشان یکسره متروک خواهد شد.^{۱۸} زمین از صدای افتادن ایشان به لرزه در خواهد آمد، و فریاد ایشان تا دریای سرخ به گوش خواهد رسید.^{۱۹} ببینید چگونه یکی همچون عقاب به سرعت پرواز می کند و بالهای خویش را بر بصره می گسترد. در آن روز، دل پهلوانان آدم همچون دل زنی خواهد بود که درد زار دارد.»

داوری بر دمشق

^{۲۰} درباره دمشق:

«حمات و ارفاد پریشان گشته‌اند.

زیرا خبر بد شنیده‌اند؛

و چون دریای متلاطم،

آشفته‌اند و قرار ندارند.

^{۲۱} دمشق ناتوان گشته.

پا به فرار نهاده.

و لرزه او را در گرفته است؛

همچون زنی در حال زار.

به درد و آلم گرفتار آمده است.

^{۲۲} چگونه شهر پر آوازه،

آن شهر که مایه شادی من بود.

چنین متروک گشته است؟»

^{۲۳} خداوند لشکرها می فرماید:

«به یقین جوانانش در کوچه‌ها خواهند افتاد.

و جنگاورانش جملگی در آن روز

هلاک خواهند شد.

^{۲۴} بر دیوارهای دمشق آتشی بر خواهم

افروخت.

* ۲۲:۴۹ در عبری: «به سوی هر باد»، که معنوی «به هر سو» است.

و ز هر سو بر ایشان مصیبت خواهیم
آورد.

“حضور لایه شعلان خواهد شد،
و به ویرانه ابدی بدل خواهد کشت؛
دیگر کسی در آن نخواهد زیست،
و هیچ انسانی در آن مسکن نخواهد
کرد.”

داوری بر عیلام

“کلام خداوند درباره عیلام که در آغاز
مصیبت صدقیا پادشاه یهودا بر ارمیای نبی
نازل شد:

“خداوند لشکرها چنین می فرماید: «هان
من کمان عیلام را که مایه قوت ایشان است،
خواهم شکست. “چهار باد از چهار گوشه
آسمان بر عیلام خواهیم وزانید، و ایشان را
به سوی هر یک از این بادها خواهیم پراکند،
چندان که هیچ قومی نباشد که پراکندهگان
عیلام نزد آنها ترفته باشند. “من مردمان عیلام
را در برابر دشمنانشان و به حضور آنان که
قتل جان ایشان دارند، به وحشت خواهیم
فکنده. و خداوند می گوید که من بلا، یعنی
خشم آتشین خود را بر ایشان خواهم آورد، و
شمسیر را از پی ایشان خواهم فرستاد، تا ایشان
را به تمامی هلاک کنم. “و خداوند می فرماید:
من تخت خود را در عیلام بر پا خواهم کرد،
و پادشاهان و صاحب منصبان را از آنجا نابود
خواهم ساخت.

“ما در ایام آخر سعادت را به عیلام
بخش خواهیم کردانید.” این است فرموده خداوند.

داوری بر بابل

کلامی که خداوند درباره بابل و
سرزمین کلدانیان به واسطه ارمیای



نبی فرمود:

“در میان قومها ندا در دهید و اعلام
کنید،

پرچم را برافرازید و اعلام کنید،
آن را پنهان مدارید، بلکه گوید:
“بابل تسخیر شده،

بیل سرافکنده گردیده،
و مردوک هراسان گشته است.
بتهایش سرافکنده شده اند،

بتهای بی ارزش آن هراسان گشته اند.”

“زیرا که قومی از جانب شمال بر او می آید
که سرزمینش را ویران خواهد ساخت، چندان
که کسی در آن ساکن نشود؛ انسان و حیوان از
آنجا خواهند گریخت.”

خداوند می فرماید: «در آن روزها و در آن
زمان بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد؛
اری، آشکریزان خواهند آمد و بیهوه خدای
خویش را خواهند جست. آنان راه صهیون
را خواهند پرسید، و روی به سوی آن نهاد،
خواهند گفت: “بیایید تا با عهدی جاودانی که
هرگز از یاد نرود به خداوند ببیندیم!”

“قوم من گوسفندانی گم گشته بوده اند،
شبانانشان آنها را گمراه کرده، بر کوهها آواره
ساختند. آنان بر کوهها و تلهها سرگردان شدند
و استراحتگاه خویش را فراموش کردند.
اگر که ایشان را یافت، ایشان را فرو بلعید
و دشمنانشان گفتند: “مقصر ما نیستیم، زیرا
اینان به بیهوه که چراگاه حقیقی ایشان است
کناه ورزیدند، به بیهوه که امید پدرانشان بود.”

“از میان بابل بگریزید، و از سرزمین
کلدانیان بیرون آید. همچون بزهای نر،
پیشاپیش کله راه بروید. زیرا اینک من
جماعتی از قومهایی بزرگ را از سرزمین
شمال برمی انگیزم و ایشان را بر بابل می آورم.
انان در برابرش صف آرایی خواهند کرد، و

او در آنجا گرفتار خواهد شد. تیرهای ایشان همچون پهلوانان رزم‌آزموده است که یکی از آنها خالی برنمی‌گردد.^{۱۰} خداوند می‌فرماید: «گلدۀ غارت خواهد شد، و هر که او را تاراج کند، سیر خواهد گشت.

^{۱۱} «ای غارتگران میراث من! اگر چه شاد و سرخوشید، اگر چه همچون گوساله بر مراتع جست و خیز می‌کنید،

و مانند اسب شیشه می‌کشید،

^{۱۲} مادران بس شرمسار خواهد شد،

و آن که شما را بزند، رسوا خواهد گردید.

او در میان قومها آخرین خواهد بود و به بیابان و زمین خشک و برهوت بدل خواهد شد.

^{۱۳} به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد گردید،

بلکه یکسره ویران خواهد گشت؛ و هر که از بابل عبور کند متحیر شده، از دیدن صدماتش انکشت به دهان خواهد ماند.

^{۱۴} «ای همهٔ کمانگیران،

از هر سو در برابر بابل صف‌آرایی کنید؛ او را هدف قرار دهید و از تیرها دریغ مکنید؛

زیرا به خداوند گناه ورزیده است.

^{۱۵} از هر سو بر او نعره زنید؛

زیرا که خود را تسلیم کرده است. حصارهایش فرو افتاده،

و دیوارهایش فرو ریخته است.

از آنجا که این انتقام خداوند است،

از او انتقام گیرید:

بر او همان روا دارید.

که او بر دیگران روا داشت.

^{۱۶} بزرگران را جملگی از بابل منقطع سازید.

و هم آنان را که به هنگام درو داس

خویش به کار می‌برند.

از بیم شمشیر آن ستمگر.

هر کس نزد قوم خود بازگردد.

و به سرزمین خویش بگریزد.

^{۱۷} «اسرائیل بره‌ای را مانند که شیران و ز فراوی داده‌اند. ابتدا پادشاه آشور او را خورد و در آخر نیوکدنصر پادشاه بابل، استخوانهایش را جوید.»^{۱۸} از این رو خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: «اینگ من بر پادشاه بابل و بر سرزمین او مکافات خواهم رسانید. همان‌گونه که بر پادشاه آشور مکافات رساندم.^{۱۹} من اسرائیل را به چو آکاهش باز خواهم آورد، و او در کرمل و باشان خواهد چرید و جان و بر بلندبهای افرایم و جلعاد سیر خواهد شد.^{۲۰} خداوند می‌فرماید: «در آن روزها و در آن زمان، سراغ از تقصیر اسرائیل خواهند گرفت و اثری از آن نخواهد بود، و گناه یهودا را خواهند جست و یافت نخواهد شد. زیرا اناهی بر که باقی‌گذارم، خواهم امرزید.

^{۲۱} «بر سرزمین مرا تا ایم برآی،

و بر ساکنان قنود بتاز؛

انان را بگش و به ناپودی کامل بسپار.

و هر آنچه را به تو فرمان داده‌ام،

به جای آور؛»

این است فرمودهٔ خداوند.

^{۲۲} «صدای جنک و هلاکت عظیم

در این سرزمین شنیده می‌شود!

* ۲۱:۵۰ «مرا تا ایم» به معنی «عصیانگری مضامف» است.

* ۲۱:۵۰ «قنود» به معنی «محازات» است.

روز، جوانانش در کوچه‌هایش خواهند افتاد
و جنکاورانش جملگی هلاک خواهند شد.»

«اینک خداوند لشکرها می‌فرماید:

«ای متکبر، من بر ضد توام!

زیرا روز تو فرا رسیده است،
زمانی که تو را مکافات رسانم.
آن متکبر لغزیده، خواهد افتاد،

و کسی او را بر پا نخواهد داشت؛
در شهرهایش آتشی خواهم افروخت
که تمامی پیرامون آن را در کام
خواهد کشید.»

«خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: «بر
بنی‌اسرائیل ظلم شده، و نیز بر بنی‌یهودا.
اسیرکنندگانشان آنان را محکم نگاه می‌دارند
و از رها کردنشان ابا می‌کنند.» اما ولیّ ایشان
نیرومند است؛ نام او خداوند لشکرهاست! او
بی‌کمان داد ایشان را خواهد ستاند، تا زمین را
آرامی بخشد اما ساکنان بابل را نآرام سازد.»

«خداوند می‌فرماید:

«شمشیری بر ضد کلدانیان،

بر ضد ساکنان بابل

و بر ضد صاحبمنصبان و حکیمان‌ش!
شمشیری بر ضد فالگیران،
تا احمق گردند!

شمشیری بر ضد پهلوانان،

تا هلاک گردند!

شمشیری بر ضد اسبان و اراهه‌هایش،
و بر ضد همه سربازان اجنبی در
میان‌ش،

تا همچون زنان گردند!

شمشیری بر ضد همه خزاین‌ش،

تا به یغما روند!

«چگونه پتکی که تمامی جهان را
کوبیده،

در هم شکسته و خرد شده است!

چگونه بابل در میان قوه‌ها

مایه وحشت کشته است!

«ای بابل، برای تو دام گستردم

و تو ندانسته، بدان گرفتار آمدی؛

تو را یافتند و تسخیرت کردند،

زیرا با خداوند به مخالفت برخاستی.

خداوند اسلحه‌خانه خویش را کشوده

و اسلحه شمش را بیرون آورده

است:

زیر خداوند کار خداوند لشکرها را

با سرزمین کلدانیان کاری است.

«از هر سو بر او برآید،

و تبارهای غله‌اش را بکشد؛

و را بسان توده غله بر هم انباشته کنید،

و به ناپودی کامل بسپارید،

تا باقیمانده‌ای برایش بر جای نماند.

«همه کاورانش را بکشید؛

بگذارید به سلاح‌خانه فرود آیند.

و بی برایشان! زیرا که روز ایشان آمده،

و زمان مکافاتشان فرا رسیده است.

«تو ز فراریان و پناهجویان سرزمین بابل به
گوش می‌رسد، آنان در صهیون اعلام می‌کنند
که یهوه خدای ما انتقام گرفته است، انتقام
عمده‌ش را.»

«کمانداران را بر ضد بابل فرخوانید، همه
آنان را که زه بر کمان می‌کشند، او را از هر سو
حرض کنید؛ به هیچ کس مجال کویختن ندهید.
و بر موفق اعمالش جزا دهید و مطابق آنچه
کرده است، با او عمل کنید. زیرا خویشتن را
بر ضد خداوند، قُدوس اسرائیل، برافراشته
است. پس خداوند می‌فرماید که، «در آن

۳۸ خشکسالی بر آبهایش،

تا بخشکند!

زیرا آنجا سرزمین تمثالهای تراشیده

است،

و مردمانش دیوانهٔ بتهایند!

آن شبان که در برابرم بایستند؟! پس بشنوید
تدبیری را که خداوند بر ضد بابل اندیشیده
است، و تقدیری را که بر ضد ساکنان تیوان
کرده است: حتی کوچکان کله را کشان کشان
خواهند بُرد، و بدین مسکنشان به سبب ایشان
یکسره متروک خواهد شد. "زمین از صدای
تسخیر بابل به لرزه در خواهد آمد، و فریاد
ایشان در میان ملتها به گوش خواهد رسید.

نابودی کامل بابل

خداوند چنین می فرماید:

۵۱ «اینک بر بابل و بر ساکنان

لب کامای،

بادی ویرانگر بر خواهم انگیزت.

۱ من کسان به بابل کسبل خواهم داشتم.

تا آن را بر باد افشانند.

و زمینش را تهی سازند،

آنکاه که در روز بالا،

از هر سو به ضد وی برآیند.

۲ کمانگیر کمان خویش را زه نکند،

و زره پوش بر پای نایستد.

بر جوانانش رحم مکنید،

و سپاهش را به نابودی کامل بسپارید.

۳ آنان مقتول بر زمین کلدانیان خواهند افتاد،

و مجروح، در گوجه هایش،

۴ زیرا اسرائیل و یهودا

از سوی خدای خویش، خداوند

لشکرها، و انهاده نشده اند.

هر چند سرزمینشان اکنده از تقصیراتی

است

که به قدوس اسرائیل ورزیده اند.

۵ «از بابل بگریزید!

هر یک جان خویش برهانید!

۳۹ «پس در بابل، حیوانات بیابانگرد با کفتارها
قرار خواهند گزید، و شترمرغان در آن ساکن
خواهند شد. دیگر هرگز کسی در آن نخواهد
زیست، بلکه نسل اندر نسل نامسکون خواهد
ماند.» خداوند می فرماید: «همان گونه که خدا
شدوم و عموره و شهرهای مجاورشان را واژگون
ساخت، در آنجا نیز کسی نخواهد زیست و هیچ
انسانی در آن مسکن نخواهد گزید.

۱۱ «اینک قومی از جانب شمال می آید:

قومی عظیم و پادشاهان بسیار،

از کرانه های زمین برانگیخته می شوند.

۱۲ آنان کمان و نیزه به دست می گیرند،

و ستمگر و بی رحمند.

صدایشان همچون خروش دریاست:

سوار بر اسب، ای دختر بابل،

همچون مردان جنگی در برابرت

صف آرای می کنند.

۱۳ پادشاه بابل آوازهٔ ایشان را شنیده،

و دستانش سست شده است:

درد شدید او را در گرفته،

همچون درد زنی در حال زای.

۱۴ «اینک من همچون شیری که از بیشه های

اردن به مرتع خرم برآید، به لحظه ای بابل را از

سرزمینش خواهم راند، و کسی را که برگزیده ام

بر آنجا خواهم گماشست. کیست مانند من؟

کیست که مرا به محاکمه بیاورد؟ و کیست

* ۱:۵۱ احتمالاً نام رمزی است برای سرزمین کلدانیان. منظور از "ساکنان لب کامای" همان بابلیان است.

* ۱:۵۱ یا: "روح ویرانگری".

زیرا خداوند آنچه را درباره ساکنان بابل
گفته بود،
هم تدبیر کرده و هم به اجرا گذاشته
است.
۱۳ ای که در کنار آبهای فراوان ساکنی
و خزائن بسیار داری،
پایان کار تو فرا رسیده،
و رشته حیات تو گسسته است.
۱۴ خداوند لشکرها به ذات خود قسم
خورده است که:
به یقین تو را از مردان جنگی همچون
انبوه ملخان پر خواهم ساخت،
و آنان بر تو بانگ پیروزی سر
خواهند داد.

۱۵ «اوست که زمین را به نیروی خویش
بساخت،
و جهان را به حکمت خویش استوار
کرد،
و آسمانها را به عقل خویش
گسترانید.
۱۶ چون ندا در می دهد، غوغای آنها در
آسمان پدید می آید؛
او ابرها را از کرانه های زمین
برمی آورد.
او برق آذرخش برای باران می سازد،
و باد از خزانه های خویش بیرون
می آورد.
۱۷ آدمیان جملگی ابلهند و نادان؛
هر زرگری از تمثالهای تراشیده
خویش سرافکنده خواهد شد،
زیرا بتهای ریخته شده اش دروغین
است،
و هیچ نفسی در آنها نیست.
۱۸ آنها بی ارزشند و اسباب تمسخر،
و در روز محاکمه، نابود خواهند
شد.

به سبب کناهان بابل هلاک مشوید،
زیرا که موعد انتقام خداوند
فرا رسیده
و او بابل را سزا خواهد داد.
بابل در دست خداوند پیاله ای زرین
بود
که تمامی جهان را مست می ساخت؛
قومها از باده اش نوشیدند،
و از آن رو دیوانه گشتند.
۱۹ بابل به ناکه سقوط کرد و در هم
شکست؛
بر او شیون کنید!
برای زخمهایش بلسان آورید،
تا مگر شفا یابد.
۲۰ خواستیم بابل را درمان کنیم،
«ما شفا نمی پذیرفت.
پس ترکش کنید؛
بیایید هر یک به موطن خود
بازگردیم.
زیرا که محکومیتش سر به فلک کشیده،
و تا به آسمانها رسیده است.
۲۱ خداوند حقانیت ما را آشکار ساخته
است؛
پس بیایید تا کارهای بیهوده خدایمان
را
در صهیون اعلام کنیم.
تیرها را تیز کنید!
سپرها را به دست گیرید!
خداوند روح پادشاهان ماد را برانگیخته است،
زیرا قصد وی برای بابل، نابودی آن است؛ این
ست انتقام خداوند، انتقام به جهت معبدش.
۲۲ بر حصنهای بابل بیرقها برافرازید؛
حراست آن را تقویت کنید.
نکهبانان قرار دهید،
کمپنکاهها را آماده سازید؛

۱۹ اما آن که نصیب یعقوب است مانند آنها نیست،

زیرا اوست که همه موجودات را سرشته است؛

اسرائیل قبیله میراث اوست؛ نام او خداوند لشکرهاست.

۲۰ «تو گرز و اسلحه جنگ من هستی!

با تو قومه را در هم می شکنم،

با تو حکومتها را نابود می کنم.

۲۱ با تو اسب و سوارش را در هم می شکنم،

با تو ارابه و سوارش را خرد می کنم.

۲۲ با تو مرد و زن را در هم می شکنم،

با تو پیر و جوان را خرد می کنم.

با تو مرد و زن جوان را در هم

می شکنم،

۲۳ با تو شبان و کلاهش را خرد می کنم.

با تو بزرگر و گاوانش را در هم

می شکنم،

با تو حاکمان و والیان را خرد می کنم.

۲۴ خداوند می فرماید: «بابل و همه ساکنان

گلدبه را به سبب تمامی بدی که به صهیون

کرده اند، در برابر دیدگان شما سزا خواهم داد.»

۲۵ خداوند چنین می گوید:

«ای کوه ویرانگر که تمامی جهان را

ویران می کنی،

من بر ضد هستم.

من دست خود را بر تو دراز کرده،

از فراز صخره ها تو را به زیر خواهم

غلتانید،

و تو را همچون کوهی سوخته

خواهم ساخت.

۲۶ از تو هیچ سنگی برای سر زاویه

نخواهند گرفت،

و نه هیچ سنگی برای پی بنا».

زیرا، خداوند می گوید،

«تو تا به ابد متروک خواهی ماند.

۱۱ «بیرقها بر زمین برافرازد؛

در میان قومه کرنا بنوازد.

قومه را برای جنگ با او آماده سازید؛

ممالک را علیه او بسیج کنید،

از ارات، مینی و اشکناز را.

سرداری بر ضد وی بر گمارید؛

اسبان بی شمار همچون انبوه ملخان

بر آورید!

۱۲ قومه را برای جنگ با او آماده سازید.

پادشاهان ماد را با والیانشان و

معاونان آنها

و تمامی سرزمینهایی که بر آنها حکم

می رانند.

۱۳ زمین به لرزه درآمده، از درد به خود

می پیچد،

زیرا تداویر خداوند بر ضد بابل تغییر

نمی پذیرد،

تا سرزمین بابل را به ویرانه ای بدل سازد،

که کسی در آن مسکن نکزیند.

۱۴ جنگاوران بابل از نبرد دست

برکشیده اند؛

آنان در دژهای خود می مانند.

نیرویشان تمامی گرفته،

و همچون زنان کشته اند.

مسکنهایش در آتش می سوزد،

و پشت بندهایش شکسته است.

۱۵ بیک از بی بیک،

و قاصد از بی قاصد می دود،

تا پادشاه بابل را خیر دهد

که شهرش از هر سو تسخیر شده

است.

۱۶ معابر به تصرف درآمده اند،

نی زارها در آتش سوخته اند.

و جنگاوران هراسانند.»

۳۳ زیرا خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید:

دختر بابل همچون خرمنی است
به هنگام کوبیده شدن؛
ما پس از اندک زمانی
وقت درونی آن خواهد رسید.^{۳۳}

۳۴ نیوکدنصر پادشاه بابل
مرا خورده و له کرده است.
و مرا ظرفی تهی ساخته،
و همچون اژدهایی مرا فرو بلعیده
است؛

شکم خود را از لذایذ من انباشته،
و مرا چلانده و به دور افکنده است.^{۳۴}
ساکنان صهیون بگویند:

«باشد خشونتی که بر من و بر
خویشاںم رفته
دامنگیر بابل شود!»
و ز شنایم بگوید:
«خون من بر گردن ساکنان کلاهد
باد!»

۳۵ از این رو خداوند چنین می‌گوید:

«اینک به دفاع از تو برمی‌خیزم
و انتقامت را می‌ستانم.
دریای او را خواهم خشکانید،

و چشمه‌اش را کور خواهم کرد.
۳۶ بابل به تلی از خاک بدل خواهد شد،
به مسکن شغالان و مایه حیرت و
انگشت به دهان ماندن.

و احدی در آن ساکن نخواهد کشت.

۳۷ مردمانش جعلگی همچون شیران
خواهند غریب،

و به سان شیربچکان نعره خواهند
زد.^{۳۷}

۳۸ و خداوند می‌فرماید:

«آنگاه که گرم شوند،

از بهرشان بزمی به پا خواهم کرد،
و مستشان خواهم ساخت،
تا به وجد آیند،
و آنگاه به خواب ابدی فرو روند،
و هرگز از آن برنخیزند.

۳۹ آنان را همچون بره‌ها به کشتارگاه
خواهم آورد،
همچون قوچها و بزهای نر.

۴۰ ببینید بابل چگونه تسخیر شده،

و آن که افتخار تمامی جهانیان بود
چگونه به تصرف درآمده است!

چگونه بابل در میان قومها
مایه دهشت گشته است!

۴۱ دریا بر بابل برآمده،

و امواج پرتلاطمش آن را پوشانیده
است.

۴۲ شهرهایش مایه دهشت گشته،

و به زمین خشک و بیابان بدل شده
است،

زمینی که هیچ انسانی در آن ساکن نشود،
و بنی آدم از آن عبور نکنند.

۴۳ من ببل را در بابل جزا خواهم داد،

و آنچه را فرو بلعیده، از دهانش

بیرون خواهم کشید.

قومها دیگر به زیارت او نخواهند رفت،
و حصارهای بابل فرو خواهد ریخت.

۴۴ ای قوم من، از میانش بیرون آید،

و هر یک جان خویش از خشم

آتشین خداوند برهانید!

۴۵ دل شما ضعف نکند،

^{۳۳} ۴۱:۵۱ در عبری "شیشک" که به بابل اشاره دارد.

^{۳۴} ۴۴:۵۱ نام خدای بابل.

و از خیرهایی که در این دیار به
 گوشتان می‌رسد مهراسید؛
 یک سال خبری پخش می‌شود
 و سال دیگر، خبری دیگر؛
 در این سرزمین، خشونت
 حکمفرماست،
 و حاکمی بر ضد حاکم دیگر است.
 ۲۷ بنابراین، همان روزهایی می‌آید
 که من بتهای بابل را جزا خواهم داد؛
 تمامی سرزمین بابل شرمگین خواهد
 شد،
 و کشتگانش جملگی در میانش
 خواهند افتاد.
 ۲۸ آنگاه آسمان و زمین و هر چه در
 آنهاست،
 بر بابل فریاد شادمانی سر خواهند
 داد؛
 زیرا خداوند می‌فرماید:
 «ویرانگران از شمال به ضد او
 بر خواهند آمد.
 ۲۹ بابل باید به سبب کشتگان اسرائیل
 بیفتد،
 همان‌گونه که کشتگان تمامی جهان
 به سبب بابل افتادند.
 ۳۰ ای شما که از شمشیر جان به در برده‌اید،
 بروید و درنگ نکنید!
 از سرزمین دور خداوند را به یاد آورید،
 و به اورشلیم بیندیشید.
 ۳۱ «ما خجل گشته‌ایم،
 زیرا که بر ما اهانت رفته،
 و رسوایی روی ما را پوشانیده
 است،
 زیرا بیگانگان به مکانهای مقدس
 خانه خداوند داخل گشته‌اند.»
 ۳۲ بنابراین خداوند می‌گوید:

«اینک روزهایی می‌آید
 که بتهای بابل را جزا دهم،
 و در سراسر سرزمینش
 زخمیان ناله سر خواهند داد.
 ۳۳ اگر چه بابل تا به فلک سر برکشد
 و دژهای بلندش را مستحکم سازد،
 اما خداوند می‌فرماید:
 «ویرانگران از جانب من به ضد او
 بر خواهند آمد.
 ۳۴ «صدای فریادی از بابل می‌آید!
 صدای شکستی عظیم از سرزمین
 کلدانیان به گوش می‌رسد!
 ۳۵ زیرا خداوند بابل را ویران می‌کند
 و آواز عظیمش را خاموش
 می‌کرداند.
 امواج ایشان همچون آبهای بسیار
 می‌خروشند،
 و صدای آوازشان به گوش
 می‌رسد.
 ۳۶ زیرا ویرانگری بدان بر می‌آید،
 یعنی به بابل؛
 پهلوانانش گرفتار شده‌اند،
 و کمانهایشان شکسته است؛
 زیرا یهوه خدایی است جزا دهنده،
 و بی‌کمان مکافات خواهد رسانید.»
 ۳۷ پادشاه که نامش خداوند لشکرهاست
 می‌گوید:
 «من صاحبمنصبان و حکیمان بابل را
 مست خواهم ساخت،
 نیز والیان و سرداران و پهلوانانش را،
 تا به خواب ابدی فرو روند
 و دیگر بر نخیزند.»
 ۳۸ خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:
 «دیوارهای ضخیم بابل
 با خاک یکسان خواهد شد،

و در روزهای بلندش
به آتش خواهد سوخت.
قومها بیهوده محنت می‌کشند،
و منتها به جهت آتش خود را خسته
می‌سازند.^{۵۱}

و اما صدقیا بر پادشاه بابل شورید. اِیس نبوکدنصر پادشاه بابل در نهمین سال سلطنت صدقیا، در روز دهم از ماه دهم، با تمامی لشکر خویش بر اورشلیم برآمد و در برابر آن از دو زده، سنگری دور تا دورش بنا کرد. دَشهر تا یازدهمین سال سلطنت صدیقای پادشاه همچنان در محاصره بود. و اما در روز نهم از ماه چهارم، قحطی در شهر چنان سخت شد که مردم دیگر چیزی برای خوردن نداشتند. اِیس در حالی که شهر در محاصرهٔ بابلیان بود، به شهر رخنه شد، و همهٔ مردان جنگی شبانه از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار شهر، نزدیک باغستان شاه بود، گریختند و از شهر خارج شده، به سوی عَرَبَه رفتند. اما سپاه کلدانیان پادشاه را تعقیب کردند و در دشت‌های اریحا به صدقیا رسیدند، و در حالی که همهٔ لشکریانش از نزد او پراکنده شده بودند،^{۵۲} پادشاه را گرفتار کرده، به ربله در سرزمین حَمات نزد پادشاه بابل آوردند، و او بر محکومیت وی حکم بداد. آنگاه پادشاه بابل پسران صدقیا را در برابر دیدگان او سلاخی کرد و همهٔ صاحبمنصبان یهودا را نیز در ربله از دم تیغ گذرانید. او چشمان صدقیا را از حدقه بیرون آورد، و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد و تا روز مرگش در زندان نگاه داشت.

به آتش کشیده شدن معبد

^{۵۱} و اما در روز دهم ماه پنجم از نوزدهمین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه، شاه بابل، نبوژردان فرماندهٔ گارد سلطنتی، که به خدمت پادشاه بابل می‌ایستاد، به اورشلیم درآمد.^{۱۳} او خانهٔ خداوند، خانهٔ پادشاه، و همهٔ خانه‌های اورشلیم را به آتش کشید، و هر خانهٔ بزرگ را سوزانید. همهٔ

^{۵۲} این است کلامی که ارمیای نبی به سرایا پسر نیریا، پسر محسیا، امر فرمود، آنگاه که سرایا همراه صدقیا پادشاه یهودا، در چهارمین سال سلطنت وی، به بابل می‌رفت. سرایا مسئول تدارکات بود. ارمیا شرح همهٔ بلایایی را که می‌بایست بر بابل بیاید بر طوماری بنوشت. یعنی تمامی کلامی را که دربارهٔ بابل مکتوب است. آنگاه ارمیا به سرایا گفت: چون به بابل رسیدی، حتما همهٔ این سخنان را قرائت کن. و بگو: "خداوند، تو دربارهٔ این مکان فرموده‌ای که آن را نابود خواهی کرد، چندان که هیچ انسان یا حیوانی در آن ساکن نشود، و تا به ابد متروک ماند." پس از قرائت صورت، سنجی بر آن بند و آن را به میان فرات بیفکن. و بگو: "به همین گونه بابل نیز به سبب بلایی که بر آن نازل خواهیم کرد، غرق خواهد شد و دیگر بر نخواهد خاست."^{۱۴} سخنان ارمیا تا بدین جااست.

ویرانی اورشلیم و در بند نهادن صدقیا

صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد، و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش حموطل بود، دختر رمیا، از مردان لَبْنَه. صدقیا بر وفق تمامی آنچه بنویس یافته کرده بود، آنچه را که در نظر خداوند بد بود به جا آورد. زیرا خشم خداوند بر اورشلیم و یهودا به حدی رسید که آنها را از حضور خویش به دور افکند.

^{۱۳} ۶۴:۵۱ متن عبری چنین ادامه می‌دهد: او خود را خسته می‌سازد، که احتمالاً توسط نسخه‌بردار به اشتباه از آخر به ۵۱:۵۱ روویسی شده است.

کرد.^{۱۵} او همچنین از شهر، سرداری را که بر مردان جنگی گذاشته شده بود و هفت تن از مشاوران پادشاه را که در شهر بودند و کاتب سردار لشکر را که مردم ولایت را بسیج می‌کرد، و شصت تن از اهالی ولایت را که در میان شهر یافت شدند، گرفتار کرد.^{۱۶} نبوزردان رئیس کارد سلطنتی، ایشان را گرفته، به ربه نزد پادشاه بابل برد.^{۱۷} پادشاه بابل نیز آنان را در ربه واقع در سرزمین حمات، زد و کشت. بدین ترتیب، مردمان یهودا از سرزمین خود به تبعید رفتند.

^{۱۸}شمار آنان که به دست نبوکدنصر به اسیری رفتند از این قرار است: در سال هفتم، سه هزار و بیست و سه تن از یهودا؛^{۱۹} در سال هجدهم نبوکدنصر، او هشتصد و سی و دو تن را از اورشلیم به اسیری برد؛^{۲۰} و در سال بیست و سوم نبوکدنصر، نبوزردان رئیس کارد سلطنتی هفتصد و چهل و پنج تن از مردم یهودا را به اسیری برد. بدین ترتیب شمار تمامی آنان، چهار هزار و ششصد بود.

رهایی یهوایکین از زندان

^{۲۱}در بیست و پنجمین روز ماه دوازدهم از سی و هفتمین سال تبعید یهوایکین پادشاه یهودا، اوایل مردوک پادشاه بابل در نخستین سال سلطنت خود، یهوایکین پادشاه یهودا را سرسند ساخت و او را از زندان بیرون آورد.^{۲۲} و با وی به نر می سخن گفت و بدو جایگاهی رفیعتر از دیگر پادشاهانی بخشید که با وی در بابل بودند.^{۲۳} پس یهوایکین جامه زندان از تن به در آورد، و در همه روزهای عمرش، همواره بر سفید پادشاه غذا می‌خورد،^{۲۴} و پادشاه بابل در تمامی ایام زندگانی یهوایکین، تا روز وفات او، مقرری روزانه برای مایحتاجش به وی می‌پرداخت.

لشکر گلدانیان نیز که همراه فرمانده کارد سلطنتی بودند، دیوارهای دور اورشلیم را به تمامی ویران کردند.^{۲۵} آنگاه نبوزردان فرمانده کارد سلطنتی، برخی از فقیرترین قوم را با بقیه مردمی که در شهر باقی مانده بودند به اسیری برد، همراه با کسانی که به پادشاه بابل پیوسته بودند، و بقیه صنعتگران.^{۲۶} اما نبوزردان فرمانده کارد سلطنتی، برخی از فقیرترین مردم را باقی گذاشت تا در تاکستانها و مزارع کار کنند.

^{۲۷}بابلیان ستونهای برنجین و پایه‌ها و دریاچه برنجین را که در خانه خداوند بود خرد کردند، و تمامی برنج آنها را به بابل بردند.^{۲۸} نیز لگنها و خاک‌اندازها و گلگیرها و کاسه‌ها و ظروف و تمامی اسباب برنجین را که بدانها خدمت می‌کردند، با خود بردند.^{۲۹} همچنین، رئیس کارد سلطنتی پیاله‌های کوچک و آتشدانها و کاسه‌ها و لگنها و چراغدانها و ظروف و کاسه‌هایی را که برای هدیه ریختنی به کار می‌رفت، یعنی هر چه را از طلا یا نقره بود، با خود برد.^{۳۰} برنج دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجین زیر دریاچه و پایه‌ها، که سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، بی‌اندازه بود.^{۳۱} در خصوص ستونها، بلندی هر یک هجده ذراع،^{۳۲} پیرامون آن دوازده ذراع، و ضخامتش چهار انگشت بود. ستونها میان تهی بود.^{۳۳} بر هر ستون، سرستونی برنجین به بلندی پنج ذراع قرار داشت که دور تا دور به شبکه و انارهایی برنجین مزین بود. ستون دوم نیز با انارهایش، به همین شکل بود.^{۳۴} دور تا دور آن نود و شش انار بود، و شمار تمامی انارهایی که بر شبکه دور تا دور قرار داشت، یکصد بود.

تبعیدیان به بابل

^{۳۵}رئیس گارد سلطنتی، سراپا کاهن اعظم و صغنیا کاهن دوم و سه دربان آستانه را گرفتار

* ۲۱:۵۲ در عبری: "اما"، یک اما تقریباً معادل ۶۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

معرفی کتاب مرثی ارمیا

شهر داوود ویران شده! خانه خداوند نابود گردیده! دیگر جایی برای پرستش یهوه وجود ندارد! بزرگان شهر به تبعید رفته‌اند و دیگر صدای شادی عروس و داماد و بازی کودکان در کوچه‌های شهر شنیده نمی‌شود! همه امیدها بر باد رفته است! این است احساسی که کتاب مرثی به شکلی ملموس به خواننده انتقال می‌دهد.

نگارنده کتاب نیک آگاه است که بابلی‌ها فقط وسیله‌ای برای مجازات قوم یهود در دست خدا بودند، مجازاتی که قوم خدا برآستی سزاوار آن بود. اگرچه کتاب آکنده از نوحه و مرثیه بر مصائب قوم است، در لابلای مطالب آن اشاراتی به نیکویی خدا که یگانه امید اسرائیل و سرمنشأ محبت، وفاداری و نجات است، یافت می‌شود. کتابی که با نوحه و زاری آغاز می‌گردد، با توبه به پایان می‌رسد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- ویرانی اورشلیم (باب ۱)
- ۲- خشم خداوند (باب ۲)
- ۳- اندوه ارمیا (باب ۳)
- ۴- مصیبت اورشلیم (باب ۴)
- ۵- دعای باقیماندگان یهودا (باب ۵)

مراثی ارمیا

دوشیزگانش داغداراند،
و خودش تلخکام است.

د خصمانش به سروری رسیده‌اند،
و دشمنانش در آسایشند؛
به سبب کثرت نافرمانیهایش،
خداوند او را دردمند ساخته است؛
پیش روی دشمن،
کودکانش به تبعید رفته‌اند.

فرّ و شکوه دختر صهیون،
از او رخت بسته است.
سرورانش چون غزالهایی هستند،
که چراگاهی نمی‌یابند؛
از برابر تعقیب‌کنندگانشان،
عاجزانه می‌گریزند.

اورشلیم کنجینه‌های خود را از ایام
گذشته،
در روزهای مصیبت و سرگردانی
به یاد می‌آورد.
آنکاه که مردمانش به دست دشمن
گرفتار آمدند،
کسی نبود که یاری‌اش دهد؛
دشمنانش او را دیدند،
و بر سقوط او خندیدند.

اورشلیم مرتکب کناهی عظیم شده،
و از این رو نجس گردیده است.

تیره‌روزی اورشلیم

چگونه شهری که آکنده از مردمان
بود،

تنها نشسته است!
چگونه آن که در میان قومها بزرگ بود،
چون بیوه‌زنی گشته است!
و آن که در میان ولایتها ملکه بود،
به بیگاری گماشته شده است!

شبانگاه زار زار می‌گرید
و اشکها بر گونه دارد.
از میان همه عاشقانش
کسی نیست که تسلیش دهد.
دوستانش جملگی به او خیانت ورزیده
و دشمن او گشته‌اند.

یهودا در مصیبت و بردگی سخت،
به تبعید رفته است؛
اکنون در میان قومها مسکن گزیده،
و جای آسودن نمی‌یابد؛
در وسط مشقتهاش،
تعقیب‌کنندگان جملگی به او
در رسیده‌اند.

راههای صهیون ماتم گرفته‌اند،
و کسی به اعیادش نمی‌آید؛
دروازه‌هایش جملگی ویران است،
و کاهنانش آه می‌کنند؛

نان که او را گرامی می‌داشتند،
 اکنون همه خوارش می‌شمارند،
 چراکه عبریانی اش را دیده‌اند؛
 خود او نیز اه برمی‌کشد،
 و روی برمی‌تابد.

برای پاهایم دام گسترده،
 و مرا به عقب برگرداند؛
 مرا بهت‌زده وانهاد،
 بیمار در تمامی روز.

نجست او بر دامنش بود،
 و به سرانجام خویش نمی‌اندیشید؛
 از این رو سقوطش حیرت‌انگیز است،
 و او را تسلی بخشی نیست.
 خداوند، بر فلاکت‌م بنگر،
 زیرا که دشمن پیروز گشته است!

۱۱ «یوحنا فرمانیهایی من محکم بسته شد،
 آنها به دست وی به هم تنیده گشت؛
 آنها را بر گردنم نهاد،
 و قوت مرا زائل ساخت؛
 خداوندگار به دست آنان مرا تسلیم کرد،
 که در برابرشان یارای ایستادم
 نیست.

دشمن دست خود را بر همه
 کنجینه‌های او دراز کرده،
 چراکه او شاهد داخل شدن قومها به
 قدس خود بوده است،
 همان‌ها که دخول‌شان را به جماعت
 منع کرده بودی.

۱۵ «خداوندگار مردان نیرومند مرا
 جملگی در میانم رد کرد؛
 او سپاهی را بر ضد من فرا خواند،
 تا جوانان مرا در هم کوبند؛
 خداوندگار دختر باکرهٔ یهودا را
 چنانکه در چرخشت، پایمال کرد.

مردمانش جملگی آه کشان،
 در پی نان‌اند؛
 کنجینه‌هایشان را با خوراک مبادله می‌کنند،
 تا جان خود را تازه سازند.
 «خداوند، نظر فرموده، ببین،
 زیرا که خوار گشته‌ام.»

۱۶ «از این سبب است که گریانم،
 و اشک از دیدگانم جاری است؛
 تسلی‌دهنده از من دور است
 و کسی که جانم را تازه کند، نزدیک
 من نیست.
 فرزندانم مفلوک رها شده‌اند،
 زیرا که دشمن چیره گشته است.»

۱۷ «ای همه رهگذران،
 آیا این در نظر شما هیچ است؟
 بنگرید و ببینید
 که آیا غمی هست همچون غم من،
 که بر من عارض گردیده،
 و خداوند در حدت خشم خویش
 مرا بدان دچار ساخته است؟

۱۸ «صهیون دستانش را دراز می‌کند،
 اما کسی نیست که تسلیش دهد؛
 خداوند بر ضد یعقوب مقدر فرموده
 که همسایگانش دشمن او شوند؛
 اورشلیم در میان آنها
 به چیزی ملوث بدل گشته است.

۱۹ «از آغوش آتش فرستاد،
 و آن را به استخوانهایم داخل ساخت؛

۲۰ «خداوند عادل است،
 زیرا من بر فرمان او عصیان ورزیدم.

داوری خداوند بر اورشلیم

چگونه خداوند در خشم خود
دختر صهیون را به ابری تاریک
پوشانیده است!

او شکوه اسرائیل را از آسمان به زمین
افکنده.

و کرسی زیر پای خویش را در روز
خشم خود به یاد نیاورده است.

^۱ خداوند کار جمله مسکنهای یعقوب را
بی‌ترحم فرو بلعیده.

و دژهای دختر یهودا را
در خشم خود منهدم ساخته است؛
او حکومت و حاکمانش را
بر زمین افکنده و بی‌حرمت گردانیده
است.

^۲ او در حدت خشم خود
همه شاخهای اسرائیل را قطع کرده.
و دست راست خویش را
در برابر دشمن از ایشان عقب کشیده
است.

او همچون آتش مشتعل که از هر سو
فرو می‌بلعد
در یعقوب شعله برکشیده است.

^۳ او کمان خویش را همچون دشمن
برکشیده.
و دست راستش همچون خشم آمده
پرتاب است؛
همه نیکو نظران را در خیمه دختر
صهیون کشته
و غضب خویش را چون آتش
فرو ریخته است.

ای همه قومها بشنوید
و رنج مرا ملاحظه کنید:
مردان و زنان جوان من
به اسیری رفته‌اند.

^{۱۹} «عاشقانم را فرا خواندم،
اما آنان فریب دادند؛
کاهنان و مشایخم
در شهر جان دادند،
آن هنگام که در پی خوراک بودند
تا جان خویش را تازه کنند.

^{۲۰} «خداوند، بنگر، زیرا که در تنگی‌ام،
و آحشایم در تلاطم است؛
دل در درونم منقلب است،
زیرا که بسیار عصیان ورزیده‌ام.
بیرون، شمشیر کشتار می‌کند،
درون خانه، مانند مرگ است.

^{۲۱} «مردم ناله مرا شنیده‌اند،
اما کسی نیست که تسلایم بخشد.
دشمنانم جمله‌گی درباره مصیبتم
شنیده‌اند؛
آنان شادمانند که تو چنین کرده‌ای.
تو روزی را که اعلان کردی، آوردی؛
حال بگذار ایشان نیز همچون من
شوند.

^{۲۲} «شرارت ایشان به تمامی به حضور تو
برسد؛
با ایشان به همان‌سان عمل کن
که به سبب جمله نافرمانی‌هایم
با من کردی؛
زیرا که ناله‌های من بسیار است،
و دلم بیمار گردیده.»

* ۲:۳ "شاخ" نماد قدرت است؛ همچنین در بقیه کتاب.

خداوند کار همچون دشمن گشته،
و اسرائیل را فرو بلعیده است.
همه کاختهایش را در کام کشیده،
و دژهایش را منهدم کرده است.
و ماتم و سوگواری را
برای دختر یهودا بس افزون ساخته
است.

او مسکن خویش را همچون باغی
ویران ساخته،
و مکان ملاقات خود را به ویرانه‌ای
بدل کرده است؛
خداوند اعیاد و شباتها را در صهیون از
یادها برده
و در شدت خشم خویش پادشاه و
کاهن را خوار ساخته است.

خداوند کار مذبح خود را رد کرده،
و قدس خویش را ترک گفته است.
و حصارهای کاختهایش را
به دست دشمن تسلیم کرده است.
و ایشان همچون روزهای عید
در خانه خداوند بانک برآورده‌اند.

خداوند اراده فرموده
که دیوارهای دختر صهیون را ویران
سازد؛

پس آن را به ریسمان اندازه گرفته،
و دست از هلاک کردن باز نداشته است؛
و سنگر و حصار را به سوک نشانده،
و آنها با هم فرو ریخته‌اند.

دروزه‌هایش به زمین فرو رفته،
و او پشت بندهایش را تلف کرده و
در هم شکسته است؛

پادشاه و صاحب منصبانش
در میان اقوام دیگر به سر می‌برند؛
دیگر شریعتی وجود ندارد،
و انبیایش رؤیایی از جانب خداوند
نمی‌بینند.

«مشایخ دختر صهیون خاموش بر زمین
نشسته‌اند؛

آنان خاک بر سر افشاندند و پلاس در
بر کرده‌اند.
زنان جوان اورشلیم سرهای خویش
رو به زمین خم کرده‌اند.

«چشمانم از گریه کم سو گشته،
و احشایم در پیچ و تاب است؛
جگرم به سبب ویرانی قوم عزیزم* بر
زمین ریخته،

چراکه اطفال و شیرخوارگان در
کوچه‌های شهر ضعف می‌کنند.

«آنان در همان حال که چون مجروحان
در کوچه‌های شهر از هوش می‌روند،
و در آغوش مادران خویش جان
می‌سپارند،

گریان به مادرانشان می‌گویند:
«کجاست نان و شراب؟»

«برای تو چه شهادت توانم داد،
و با چه قیاست توانم کرد،
ای دختر اورشلیم؟
به چه مانندت توانم کرد،
تا که تسلایت دهم،

ای دختر باکره صهیون؟
زیرا که ویرانی تو همچون دریا عظیم است؛
کیست که تو را شفا تواند داد؟

۱۱ انبیایت رؤیاهای دروغین و باطل
برایت دیدند؛
آنان گناهانت را نمایان نکردند تا
سعادت را به تو بازگردانند،
بلکه وحی کاذب و گمراه‌کننده
برایت دیدند.

۱۲ رهگذران جملگی بر پشت دست خود
می‌زنند،
و انگشت به دهان مانده، بر دختر
اورشليم سر تکان می‌دهند، و
می‌گویند:

«آیا این است شهری که
کمال زیبایی‌اش می‌خواندند،
و مایه شادمانی تمامی زمین؟»

۱۳ دشمنانت جملگی دهان بر تو
گشوده‌اند؛

آنان تمسخر کرده، دندانها بر هم
می‌فشرند

و می‌گویند: «او را فرو بلعیدیم! به!
این است روزی که انتظارش را
می‌کشیدیم؛

حال بدان رسیدیم و آن را به چشم
می‌بینیم!»

۱۴ خداوند آنچه را قصد نموده بود،
به انجام رسانده؛

و کلامش را که از دیرباز امر فرموده بود،
تحقق بخشیده است.

او تو را بی‌ترحم ویران کرده؛

او دشمن را بر تو شادمان ساخته،
و شاخ خصمانت را برافراشته است.

۱۵ دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورد،
ای دیوار دختر صهیون،
بگذار اشکهایت روز و شب

همچو سیلاب جاری شود!
خود را ارامی مده،
و دیدگان بر هم مگذار!

۱۶ شبانگاه، در ابتدای پاسنهای شب،
برخیز و فریاد برآور!

دل خویش را همچون آب

به حضور خداوند کار بریز!

به خاطر جان فرزندانیت،

دستان خویش را به سوی او بر فریز،

فرزندانیت که بر سر هر گوی و برزن

از گرسنگی بیهوش می‌شوند.

۱۷ خداوند، بنکر و ملاحظه فرما،

که با چه کسی تا کنون چنین کرده‌ی؟

ایا سزاست که زنان ثمره رحم خود را

بخورند؟

فرزندانی را که به ناز پرورده‌اند؟

ایا سزاست که کاهن و نبی

در قدس خداوندکار کشته شوند؟

۱۸ پیر و جوان با هم

در کوچه‌ها به خاک درمی‌غلتند؛

زنان و مردان جوانم

به دم شمشیر فرو افتاده‌اند.

تو به روز خشست هلاکشان کردی؛

تو بی‌ترحم ایشان را از دم تیغ

کذاراندی.

۱۹ مانند فراخواندن مردمان به جشن روز

غید،

ترسهای مرا از هر سو فراخواندی؛

در روز خشم خداوند.

هیچ کس جان به در نبرد و زنده نماند؛

آنان را که به ناز پرورده و بزرگ کرده

بودم،

دشمن من هلاک کرد.

وفاداری تو عظیم است

من آن مرد هستم که از چوب غضب
 تو

مصیبت دیده‌ام:

و مرا زانده و به تاریکی در آورده است،
 بدون ذره‌ای روشنائی.

به یقین همه روز، بارها،

دست خویش به خدا من
 برمی گرداند.

گوشت و پوست مرا مندرس ساخته.

و استخوانهایم را خرد کرده است؛

دبه تلخی و مصیبت مرا محاصره نموده،
 و از هر سو احاطه‌ام کرده است؛

همچون کسانی که از دیرباز مرده‌اند،

مرا در تاریکی ساکن گردانیده است.

کرد من حصار کشیده که نتوانم
 گریخت.

و زنجیرهایم را سنگین ساخته است؛

هر چند او از درمی دهم و فریاد کمک
 برمی آورم.

از گوش فرا دادن به دعاها ایا
 می‌کند.

ز زنجیرهایم را با سنگهای بزرگ سد کرده،
 و طریقهایم را موعج ساخته است.

همچون خرمی در گمین من نشسته،

و همچون شیر خود را پنهان کرده
 است.

مرا از راهم بیرون کشیده و پاره پاره
 کرده است.

و انگاه مرا در حالی زارم وانهاده
 است.

کمان خود را برکشیده،
 و مرا هدف تیرهایش ساخته است.

تیرهای ترکش خویش را

به جگرم فرو برده است.

مضحکه همه قومها گشته‌ام؛

تمامی روز بر من سرود تمسخر
 می خوانند.

مرا به چیزهای تلخ سیر کرده،
 از افسنتین مستم کرده است.

دندانهایم را به سنگریزه‌ها شکسته،
 و مرا در خاک پایمال کرده است.

جانم از آسایش محروم است،

و سعادت‌مندی را از یاد برده‌ام.

پس گفتم: «دیگر تاب تحمل ندارم،
 و امیدم به خداوند بر باد شده
 است.»

مصیبت و سرگردانی‌ام را به یاد آور،
 افسنتین و زهر تلخ را!

جانم آنها را پیوسته به یاد می‌آورد
 و در درونم افسرده می‌شود.

لیکن به این می‌اندیشم،

و از این رو امیدوار خواهم بود:

محبتهای خداوند هرگز پایان
 نمی‌پذیرد،

زیرا که رحمتهای او بی‌زوال است؛

انها هر بامداد تازه می‌شود؛

وفاداری تو عظیم است.

۱۳:۳ در عربی: «گنه‌ها» که در آن دوران اعضای بس حیاتی تلقی می‌شدند.

۲۲:۳ برخی نسخه‌های عبری و ترجمه‌های یونانی هفتاد سال و سه یازم، و تارگوم چنین است: نسخه‌ی مازورتی: «از
 سینه‌های خداوند است که تا وقت نماند».

- ۲۱ «ایا از دهان آن متعال نیست،
که هم مصیبت و هم خوشی صادر
می شود؟
۲۲ چرا باید انسانی که هنوز زنده است،
شکوه سر دهد
انگاه که به سبب گناهانش مکافات
می بیند؟
۲۳ بیایید تا راهنای خویش را بسنجیم و
انها را بیازماییم؛
بیایید تا به سوی خداوند بازگشت
کنیم!
۲۴ بیایید تا دلها و دستانمان را
به سوی خدایی که در آسمان است
برافراشته، بگوییم:
۲۵ «ما گناه کردیم و عصیان ورزیدیم،
و تو نیاورزیدی،
۲۶ خویشتن را به خشم پوشانیدی
و ما را تعقیب کرده، بی ترجمه هلاک
نمودی؛
۲۷ خود را به ابر مستور ساختی
تا هیچ دعایی به تو نرسد،
۲۸ ما را در میان قومها،
خاکروبه و زباله ساختی.
۲۹ «دشمنانمان جملگی
دهان خویش را بر ضد ما می گشایند؛
۳۰ خوف و خطر بر ما عارض گشته،
خرابی و ویرانی؛
۳۱ به سبب ویرانی قوم عزیزم،
جویهای اشک از دیدگانم روان است.
۳۲ «چشمانم بی امان اشک می ریزد
و باز نمی ایستد،
۳۳ تا اینکه خداوند از آسمان
نظر کند و بیند،
۳۴ جان من می گوید: «خداوند نصیب من
است،
پس بر او امید خواهم بست.»
۳۵ خداوند برای منتظران خود نیکوست،
و برای هر که او را بجوید،
۳۶ نیکوست در خاموشی،
نجات خداوند را انتظار کشیدن؛
۳۷ نیکوست برای انسان،
یوغ را در جوانی حمل کردن،
۳۸ بگذار در خاموشی تنها بنشیند،
انگاه که یوغ بر او نهاده می شود؛
۳۹ بگذار دهان خویش بر خاک نهد،
که شاید هنوز امیدی باشد؛
۴۰ بگذار رخسار خود را به سیلی زندگان
بسپارد،
و از رسوایی سیر شود.
۴۱ زیرا خداوند آدمی را تا به ابد ترک
نمی کند،
۴۲ بلکه هر چند کسی را محزون سازد،
بر حسب کثرت محبتش رحم
خواهد کرد؛
۴۳ زیرا از دل نمی خواهد
آدمی را به مصیبت و اندوه دچار سازد،
۴۴ اسیران زمین را جملگی زیر پاله کردن،
۴۵ در حضور آن متعال حق انسانی را
ضایع کردن،
۴۶ دادرسی کسی را در محکمه منحرف
ساختن،
این گونه کارها پسندیده خداوندگار
نیست.
۴۷ کیست که سخنی بگوید و واقع شود،
اگر خداوندگار بدان امر نکرده باشد؟

«خداوندا، بر وفق اعمال دستانشان،

بدیشان مکافات برسان.

دل مشوش بدیشان بده؛

لعنت تو بر ایشان باد!

«خداوندا، در خشم خود تعقیبشان کن،

و از زیر آسمانهایت نابودشان فرما.»

مکافات اسرائیل

چگونه طلا برق خود را از دست داده،

و زر ناب تبدیل گشته است!

سنگهای گرانها و مقدس

بر سر هر کوچهای پاشیده شده

است.

چگونه فرزندان ارجمند صهیون

که با طلای ناب برابری می کردند،

اکنون همچون ظروف سفالین شمرده

می شوند

که کار دست کوزه گری بیش نیست!

«حتی شغالان نیز پستانهای خود را پیش

آورده،

بچه های خود را شیر می دهند،

اما قوم عزیز من، همچون شترمرغان

بیابان،

سنگدل گشته است.

زبان اطفال شیرخواره

از فرط تشنگی به کامشان می چسبند؛

کودکان برای لقمه نانی التماس می کنند،

اما کسی به ایشان نمی دهد.

آنان که روزی طعام لذیذ می خوردند،

اکنون در کوزه ها بینوا گشته اند؛

آنان که در جامه های ارغوان پرورش

یافته بودند،

اکنون مژبله ها را در آغوش می گیرند.

به سبب جمله دختران شهروم،

چشمانم جان مرا قرین اندوه

می سازد.

آنان که بی سبب دشمن من بودند،

مرا همچون مرغی تعقیب کردند؛

جان مرا به کودالی فرو افکندند،

و سنگها بر من فرو ریختند؛

بها ز سرم گذاشت،

و گفتم: «دیگر هلاک شدم.»

نگاه خداوندا،

از اعماق سیاهچال نامت را

خواندم؛

تو تمنایم را شنیدی؛

«گوش خود را بر فریاد کمکم میند!»

چون تو را خواندم، نزدیک آمدی،

و فرمودی: «مترس!»

خداوندکار، تو به دادرسی من آمدی،

و حیاتم را فدیة کردی.

خداوندا، تو ظلمی را که بر من روا

داشته اند، دیده ای؛

پس دادم بستان!

تو تمامی بدخواهی ایشان را مشاهده

کرده ای،

همه دسیسه های ایشان را بر ضد من.

خداوندا، تو اهانت های ایشان را

شنیده ای.

همه دسیسه های ایشان را بر ضد من؛

سخنان و اندیشه های مخالفانم،

تمامی روز، بر ضد من است.

تشت و برخواست ایشان را ملاحظه

کن.

زیرا که موضوع سرودهای طعنه آمیز

ایشان گشته ام.

۶ زیرا مکافات قوم عزیز من
از مکافات سدوم عظیمتر است.
که در لحظه‌ای واژگون شد،
بی آنکه کسی دست یاری به سویش
دراز کند.

که خصم و دشمن به دروازه‌های
اورشلیم
راه توانند یافت.

۱۳ اما این به سبب کناه انبیايش واقع گردید.
و به سبب عصیان کاهنانش.

که خون پارسایان را
در میان شهر ریختند.

۱۴ اکنون همچون کوران

در کوی و برزن سرگردانند؛

چنان از خون نجس گردیده‌اند.

که کسی جامه‌ی ایشان را لمس نتواند
کرد.

۱۵ مردم بر ایشان فریاد سر داده، می‌گویند:

«دور شوید! نجس!»

دور شوید! دور شوید!

چیزی را لمس مکنید!»

پس گریزان شدند و سرگردان.

و در میان قومها گفتند:

«انان را دیگر در میان ما جایی

نیست!»

۱۶ حضور خداوند ایشان را پراکنده ساخته.

و دیگر توجهی بدیشان ندارد.

دیگر نه اعتنایی به کاهنان می‌شود.

و نه لطفی به مشایخ.

۱۷ چشمان ما از انتظار بیهوده برای کمک.

کم‌سو کشته است:

بر دیدبانگاه‌های خود انتظار کشیده.

برای قومی که نجات نمی‌توانستند داد.

۱۸ قدمهای ما را می‌بایند.

چندان که در کوچه‌های خود راه

نمی‌توانستیم رفت:

۷ برگزیدگانش از برف پاکتر بودند.
و از شیر سپیدتر؛
بدنهایشان از لعل سُرختر بود،
و شمایل ایشان چونان یاقوت کبود.

۸ اما اکنون روی ایشان از دوده سیاه‌تر
شده.

و در کوچه‌ها شناخته نمی‌شوند؛

پوستشان به استخوانهایشان چسبیده،

و خشک شده، مانند چوب گردیده

است.

۹ کشتگان دم شمشیر،

از قربانیان قحطی کامروا ترند،

که مصدوم از نبود محصول زمین،

کاهیده می‌شوند.

۱۰ زنان مهربان به دستان خویش

فرزندان خویش را پختند:

که به گاه نابودی قوم عزیز من

خوراک ایشان شدند.

۱۱ خداوند خشم خود را به‌کمال جاری

کرده،

و غضب آتشینش را فرو ریخته

است؛

او در صهیون آتشی برافروخته،

که بنیانش را سوزانیده است.

۱۲ پادشاهان جهان باور نمی‌داشتند،

و نه هیچ‌یک از ساکنان زمین.

۱ ابی را که می نوشیم، باید بخریم؛
 هیز ممان را نیز به ما می فروشند.
 ۲ تعقیب کنندگان به گردن ما رسیده‌اند؛
 خسته شده‌ایم و راحت نداریم.
 ۳ با مصر و آشور دست داده‌ایم،
 تا نان کافی به کف آریم.
 ۴ پدران ما گناه ورزیدند و رخت بر بستند،
 و ما بار گناهان ایشان را حمل می‌کنیم.
 ۵ بردگان بر ما حکم می‌رانند،
 و کسی نیست که ما را از دستشان
 برهاند.
 ۶ به سبب شمشیر اهل بیابان،
 برای لقمه‌نانی جان خود را به خطر
 می‌افکنیم.
 ۷ به سبب گرمای سوزناک قحطی،
 پوستمان همچون کوره داغ شده
 است.
 ۸ زنان را در صهیون بی‌عصمت کرده‌اند،
 دوشیزگان را در شهرهای یهودا.
 ۹ امیران را از دستهایشان بر دار کرده‌اند،
 و مشایخ را هیچ حرمتی نیست.
 ۱۰ مردان جوان به گرداندن سنگ آسیا
 مجبور گشته‌اند،
 و پسران جوان زیر بار هیزم می‌افتند.
 ۱۱ مشایخ نشستن بر دروازه شهر را ترک
 گفته‌اند،
 و جوانان نغمه‌سرایایی خویش را.
 ۱۲ شادی از دل‌های ما رخت بر بسته،
 و رقصمان به ماتم بدل گشته است.
 ۱۳ تاج از سر ما فرو افتاده؛
 وای بر ما، که گناه ورزیده‌ایم!
 ۱۴ از همین رو، دل ما بی‌تاب شده،
 و به سبب همین چیزها دیدگانمان
 تاریک گشته است،
 ۱۵ یعنی برای کوه صهیون که متروک
 مانده،
 و شغالان در آن پرسه می‌زنند.

سرانجام ما نزدیک شده و روزهای ما
 پایان یافته بود.
 زیرا که اجل ما رسیده بود.

۱۶ تعقیب کنندگان ما،
 از عقابهای آسمان چابک‌تر بودند؛
 بر کوهها تعقیبمان کردند،
 و در صحرا به کهنمان نشستند.
 ۱۷ مسیح خداوند که نفس ما بود،
 در حفره‌های آنها گرفتار آمد،
 همان که درباردهاش می‌گفتیم:
 «زیر سایه او در میان قومها زیست
 خواهیم کرد.»

۱۸ شادی کن و مسرور باش، ای دختر ادوم،
 بی‌گه در سرزمین غوص ساکنی؛
 به تو نیز این بیاله خواهد رسید،
 و مست شده، خود را عریان خواهی
 ساخت.

۱۹ ای دختر صهیون، مکافات گناه تو به
 انجام رسیده است؛
 او تو را بیش از این در تبعید نخواهد
 داشت.
 ۲۰ نیکن تقصیر تو را ای دختر ادوم
 مجازات خواهد کرد،
 و گناهان تو را منکشف خواهد
 ساخت.

ما را نزد خود بازگردان

خداوند! آنچه بر ما گذشته، به یاد آر؛
 بنگر و رسوایی‌مان را ببین!
 ۱ می‌ایمان از آن بیگانگان شده،
 و کاشانه‌ها مان از آن اجنبیان.
 ۲ تیم و بی‌پدر گشته‌ایم،
 و مادرانمان همچون بیوگان شده‌اند.



۱۱ خداوند، ما را نزد خود بازگردان. تا
بازگشت کنیم:
روزهایمان را همچون ایام قدیم تازه
کن!
۱۲ مگر آنکه بدتمامی طردمان کرده،
و بی نهایت بر ما خشمگین باشی.

۱۹ اما تو، ای خداوند، تا ابد سلطنت می کنی؛
تخت تو نسل اندر نسل برقرار
خواهد بود.
۲۰ چرا ما را برای همیشه از یاد می پری؟
چرا برای مدتی چنین مدید ترکمان
گفته ای؟

معرفی کتاب حزقیال

حزقیال از یهودیانی بود که در دومین دور از تهاجم بابلی‌ها به اورشلیم در سال ۵۹۷ ق.م. به دستور نبوکدنصر به اسارت رفتند. آنان به تبعیدیانی پیوستند که در سال سوم یهو یاقیم به تبعید بابل برده شده بودند (رجوع کنید به دانیال ۱:۱). اما چند سال بعد از این اسارت دوم، اورشلیم دیگر بار طغیان کرد، و این بار بابلی‌ها در سال ۵۸۶ ق.م. شهر و معبد بزرگ آن را به آتش کشیده، به تمامی ویران کردند.

حزقیال در این دور دوم اسارت و تبعید به بابل، یعنی در هفت سال نخست از خدمت نبوتی خود، این پیام را از سوی خدا به همکیشان تبعیدی خود می‌داد که برای اورشلیم دیگر امیدی نیست و آن شهر قطعاً ویران خواهد شد. نه معبد و نه تعلق به قوم خدا، سرنوشت اورشلیم را تغییر نخواهد داد.

کتاب حزقیال اکثراً اشاره‌ها به حاکمیت مطلق خدا بر وقایع، داوری خدا بر اورشلیم و بر دیگر ملت‌ها این حاکمیت را به ثبوت می‌رساند. اما فیض خدا تنها محدود به اورشلیم و معبد آن نمی‌شد. پس از ویرانی شهر و معبدش، حزقیال پیام تسلی و تفقد الهی را به تبعیدیان اعلام می‌کرد. گرچه قوم اسرائیل بابت پرستی قبیح خود، سزاوار مجازات سخت الهی شده بودند، اما خدا در فیض خود به یاری ایشان آمده، آینده‌ای مسیحایی را به ایشان نوید می‌داد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- نبوت‌هایی درباره‌ی داوری خدا بر اسرائیل (بابهای ۱ تا ۲۴)
- ۲- نبوت‌هایی درباره‌ی داوری خدا بر ملت‌ها (بابهای ۲۵ تا ۳۲)
- ۳- نبوت‌هایی درباره‌ی تسلی اسرائیل (بابهای ۳۳ تا ۴۸)

حزقیال

حزقیال در بابل

در روز پنجم ماه چهارم از سال سی ام،
آنگاه که در میان تبعیدیان بر کناره رود
کبار بودم، آسمان گشوده شد و رؤیاهای خدا
را دیدم.^۱ آری، در روز پنجم ماه، که پنجمین
سال تبعید یهو یاکین پادشاه بود،^۲ کلام خداوند
بر حزقیال کاهن، پسر بوزی، بر کناره رود کبار
در سرزمین گلدانیان نازل شد؛ و دست خداوند
در آنجا بر وی بود.

رؤیای جلال خداوند

^۱ چون نگریستم، اینک تندبادی از جانب
شمال برمی آمد، با ابری عظیم که از آن آتش
برمی جهید و نوری درخشان گرداگرد آن بود، و
در میان آتش چیزی مانند کهربا وجود داشت.
^۲ از میان آتش، چیزی شبیه چهار موجود زنده
پدیدار شد. ظاهر آنها چنین بود: به سیمای انسان
بودند،^۳ اما هر یک از آنها چهار صورت داشتند
و چهار بال.^۴ پاهایشان راست و کف پایشان
چونان شم گوساله بود و همچون برنج صیقلی
می درخشید.^۵ زیر بالهایشان در چهار طرف،
دستهای انسان بود. و صورت و بالهای آن چهار
بدین گونه بود:^۶ بالهایشان به یکدیگر می رسید،
و هر یک مستقیم پیش می رفتند بی آنکه به
جانبی روی بگردانند.^۷ و اما در مورد شکل
صورتشان: هر یک از آن چهار، صورت انسان
داشتند، و نیز صورت شیر به جانب راست،
و صورت گاو به جانب چپ، و نیز صورت

عقاب.^۸ چنین بود صورتشان. و اما بالهایشان
به سوی بالا گسترده بود. هر یک دو بال داشتند
که به بال موجود دیگر می رسید، و دو بال دیگر
تشان را می پوشانید.^۹ هر یک از آنان مستقیم
پیش می رفتند. هر جا که روح می رفت، آنان نیز
می رفتند، و در حین رفتن، روی نمی گردانیدند.
^{۱۰} و اما سیمای آن موجودات زنده مانند زغال
گداخته در آتش و همچون مشعلها بود. آتش
میان آن موجودات زنده پیش و پس می رفت.
آتشی درخشان که از آن شراره‌ها برمی جهید.
^{۱۱} و آن موجودات همچون برق به این سو و آن
سو می دویدند و برمی کشتند.

^{۱۲} همدچنان که بدان موجودات زنده
می نگریستم، اینک در کنار هر یک از آن
موجودات چهار چهره، چرخه بر زمین دیدم.
^{۱۳} ظاهر چرخها و صنعت آنها چنین بود: همچون
زبرجد می درخشیدند و هر چهار شبیه یکدیگر
بودند. ظاهر و صنعت آنها بسان چرخه در میان
چرخ دیگر بود.^{۱۴} به هنگام حرکت، به سوی هر
یک از چهار جانب خود پیش می رفتند. و در
حین رفتن روی نمی گردانیدند.^{۱۵} اطوقه‌هایشان
بلند و مهیب بود، و طوقه‌های هر چهار، از هر
طرف آکنده از چشم بود.^{۱۶} هرگاه آن موجودات
زنده حرکت می کردند، چرخها نیز در کنارشان
به حرکت درمی آمدند، و هرگاه آن موجودات
زنده از زمین بلند می شدند، چرخها نیز بلند
می شدند.^{۱۷} هر جا که روح می رفت، موجودات
زنده نیز می رفتند، و چرخها نیز همراهشان بلند
می شدند. زیرا روح موجودات زنده در چرخها

بر پاهایم بر پا داشت: و او را شنیدم که با من سخن می‌گفت. ^۲مرا گفت: «ای پسر انسان، تو را نزد بنی اسرائیل می‌فرستم، نزد قومی عصیانگر که بر من عصیان ورزیده‌اند. آنان و پدرانشان تا بدین روز بر من طغیان کرده‌اند. ^۳من تو را نزد نسل ایشان می‌فرستم که گستاخ و سرسختند، تا بدیشان بگویی: «خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید.» ^۴خواه ایشان بشنوند و خواه نشنوند - زیرا که خاندانی عصیانگرند - خواهند دانست که در میانشان نبی ای هست. ^۵و تو ای پسر انسان، از آنان مترس و از سخنانشان مهراس، حتی اگر خارها و خننگها پیرامون تو باشند و در میان عقربها بنشین. ^۶آری، از سخنان ایشان مترس و از نگاهشان بیم مدار، زیرا که خاندانی عصیانگرند. ^۷کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا که عصیانگرند.

^۱«اما تو ای پسر انسان، به آنچه تو را می‌گویم، گوش فرا ده. مانند این خاندان عصیانگر، غاصی مباش: دهان خود بگشا و آنچه را به تو می‌دهم، بخور.» ^۲چون نگرستم، اینک دستی به سوی من دراز شده بود، و در آن طوماری بود. ^۳پس آن را در برابر من برگشود: بر پشت و روی آن نوشته‌ها بود و بر آن نوحه و ناله و وای نوشته شده بود.

^۴مرا گفت: «ای پسر انسان، آنچه را در اینجا می‌بینی، بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل سخن بگو.» ^۵پس دهان خود را گشودم و او طومار را به من خورانید. ^۶و مرا گفت: «ای پسر انسان، با طوماری که به تو می‌دهم شکمت را بخوران و احشایت را پر کن.» ^۷پس آن را خوردم و به کامم همچون عسل شیرین بود.

^۸سپس مرا گفت: «ای پسر انسان، نزد خاندان اسرائیل برو و کلام مرا بدیشان بازگویی.» ^۹تو

بود. هرگاه آنها حرکت می‌کردند، چرخها نیز به حرکت در می‌آمدند، و هرگاه آنها بازمی‌ایستادند، چرخها نیز بازمی‌ایستادند: و هرگاه موجودات زنده از زمین بلند می‌شدند، چرخها نیز همراه آن بلند می‌شدند، زیرا روح موجودات زنده در چرخها بود.

^{۱۰}بر فراز سر آن موجودات زنده چیزی شبیه فلک گسترده بود، که چونان باور در خشنده به نظر می‌رسید. ^{۱۱}زیر فلک، بالهای آنها مستقیم به سوی یکدیگر گسترده بود. هر یک دو بال داشتند که بیکریشان را از این سو و آن سو می‌پوشانید. ^{۱۲}چون به حرکت در می‌آمدند، صدای بالهایشان بر می‌شنیده که چونان خروش آبهای بسیار بود، و همچون صدای قارمه‌مطلق، ^{۱۳}و غوغای لشکریان. و چون بازمی‌ایستادند، بالهایشان را فرود می‌آوردند. ^{۱۴}و چون در حین ایستادن بالهایشان را فرود می‌آوردند، از فراز فلکی که بالای سرشان بود، صدایی شنیده می‌شد.

^{۱۵}بر فراز فلک بالای سرشان، چیزی بود شبیه تخت با منظر یا قوت کبود، و بالا بر فراز آن تخت کسی بود با منظری شبیه انسان. ^{۱۶}از کمر او به طرف بالا شبیه کهرابا بود، و به آتشی می‌مانست که از اطراف محصور شده باشد. ^{۱۷}و از کمر او به طرف پایین شبیه آتش بود، و نور از هر طرف او را در بر گرفته بود. ^{۱۸}نور کرد گردش شبیه تابش رنگین‌کمان بود که در روز بارانی در آبر پدیدار شود.

چنین بود منظر شباهت جلال خداوند. و چون آن را دیدم، به روی درافتادم و صدای کسی را شنیدم که سخن می‌گفت.

دعوت حزقیال

^۱مرا گفت: «ای پسر انسان، بر پای خود بایست تا با تو سخن گویم.» ^۲و چون با من سخن می‌گفت، روح به من درآمد و مرا

من بدیشان هشدار دهم. اگر من به مرد شیر بگویم، به یقین خواهی مرد» و توبه و هشدار ندهی و به جهت بر حذر داشتن او از طریقهای شیرینانه سخن نگوئی تا جاننش را برهانی. آن مرد شیر در گناه خویش خواهد مرد. ما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. اگر توبه آن مرد شیر هشدار دهم و از شرارت یا از طریقهای شیرینانه اش باز نگردد، او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را خواهی رهانید. نیز اگر شخصی پارس، از پارسایی خود بر کرده و گناه ورزد، و من سنگ لغزش پیش پایش بگذارم، او خواهد مرد. آری، چون توبه او هشدار ندادی، و در گناهِش خواهد مرد و اعمال نیکویی که انجام داده، به یاد آورده نخواهد شد. اما من خون و را از دست تو خواهم طلبید. حال آنکه اگر شخصی پارس را از گناه بر حذر داری و چون هشدار را پذیرفته است گناه نوزد، و به یقین زنده خواهد ماند، و تو نیز جان خود را خواهی رهانید.»

و در آنجا دست خداوند بر من بود: و او مرا گفت: «برخیز و به همواری بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.» پس برخاسته، به همواری بیرون شدم. و اینک جلال خداوند، مانند جلالی که بر کناره رود کبار دیده بودم، در آنجا ایستاده بود، و من به روی در افتادم. آنگاه روح به من درآمد و مرا پاهایم بر پا داشت و مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خود را در خانه ات حبس کن. و تو، ای پسر انسان، اینک بر تو بندها خواهند نهاد و تو را بدانها خواهند بست تا نتوانی به میان ایشان بیرون روی.» و من زبانت را به که مت خواهم چسباند تا کنگ شده، نتوانی آنان را نگویش کنی، زیرا که خاندانی عصیانگرند. اما هرگاه با تو سخن گویم، دهانت را خواهم کشود و توبه ایشان خواهی گفت، خداوند که بیهوده چنین می فرماید. آن که می شنود، بگردد

را نزد قومی نمی فرستم که زبانشان نا آشنا و ثقیل باشد، بلکه نزد خاندان اسرائیل: نه نزد اقوام بسیار با زبان نا آشنا و ثقیل که سخنانشان را نتوانی فهمید. به یقین اگر تو را نزد چنین اقوامی می فرستادم، به تو گوش فرا می دادند. اما خاندان اسرائیل مایل به شنیدن سخنان تو نخواهند بود، زیرا مایل نیستند سخنان مرا بشنوند، چرا که تمامی خاندان اسرائیل سرسخت و گستاخند. اینک من روی تو را به اندازه روی ایشان سخت ساخته ام، و پیشانی تو را به سختی پیشانی ایشان گردانیده ام. آری، من پیشانی تو را از سنگ خارا نیز سختتر گردانیده ام. از ایشان مترس و از نگاهشان بیم مدار، زیرا که خاندانی عصیانگرند.»

و مرا گفت: «ای پسر انسان، تمامی کلامی را که به تو می گویم، به گوش خود بشنو و در دل خود جای ده. نزد تبعیدیان قوم خود برو و با آنان سخن بگو، و خواه بشنوند و خواه نشنوند، بدیشان بگو، خداوند کاژ بیهوه چنین می فرماید.»

آنگاه روح مرا برگرفت، و چون جلال خداوند از جایگاهش بلند شد صدای زلزله ای عظیم از پشت سر خود شنیدم. که صدای به هم خوردن بالهای آن موجودات زنده و صدای چرخهای کنارشان بود، صدای زمین لرزه ای عظیم. پس روح مرا برگرفت و ببرد، و من تلخکام و خشمگین رفتم، و دست خداوند به قوت بر من بود. نزد تبعیدیانی آمدم که در تل آیب بر کناره رود کبار مسکن داشتند. جایی که آنان می زیستند، هفت روز متحیر در میانشان نشستم.

دیدبان بنی اسرائیل

پس از گذشت هفت روز، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، من تو را برای خاندان اسرائیل به دیدبانی بر گماشتم. هرگاه کلامی از دهان من بشنوی، باید از جانب

و از آنها برای خود نان بپز. به شمار روزهایی که بر پهلوی خود می خوابی، یعنی سیصد و نود روز. از آن خواهی خورد. «طعامی که می خوری، باید هر روز به وزن معین یعنی روزی بیست مثقال^۴ باشد و آن را در اوقات معین^۵ خواهی خورد. «و به اندازه معین یعنی یک ششم همین^۶ نیز می توانی آب بنوشی؛ و آن را در اوقات معین خواهی نوشید. «طعامت را همچون قرصهای نان جو بخور؛ آن را در برابر دیدگان مردم بر سرگین آدمی بپز. «و خداوند گفت: «به همین سان بنی اسرائیل در میان اقوامی که ایشان را میانشان پراکنده می سازم، نان نجس خواهند خورد. «پس گفتم: «آه، ای خداوندگار یهوه! اینک هرگز جان خویش را نجس نساخته ام، و از جوانی تا به حال هرگز مردار یا حیوان دریده شده ای نخورده ام و گوشت نجس به دهانم نرفته است. «^۷ آنگاه مرا گفت: «ببین، سرگین گاو به جای سرگین آدمی به تو می دهد تا نان خود را بر آن بپزی. «نیز گفت: «ای پسر انسان، اینک عرضه نان را در اورشلیم قطع خواهم کرد. مردم نان را به وزن و با دلهره خواهند خورد و آب را به اندازه و با هراس خواهند نوشید. «پس محتاج نان و آب خواهند شد و از یکدیگر به هراس خواهند افتاد و در گناه خویش خواهند گداخت.

نابودی اورشلیم

«و تو ای پسر انسان، برای خود شمشیری تیز بگیر و آن را چون تیغ سرتراشان به کار بر و موی سر و ریش خود را با آن بترانش. سپس ترازویی بگیر و مویها را تقسیم کن. زمانی که روزهای محاصره به

رسد، و آن که نمی شنود، بگذار نشنود! زیرا که خاندانی عصیانگرند.

نمادی از محاصره اورشلیم

۴ «و تو ای پسر انسان، خشتی برگیر و در برابر خود بگذار و نقش شهر اورشلیم را بر آن حک کن. سپس آن را محاصره کن و در مقابلش سنگرها بساز و پشته ها بر پا کن. نیز بر ضد آن زرد بزن و دور تا دورش منجیقها بر پا کن. سپس سینی آهنین برای خود گرفته، آن را چون دیواری آهنین میان خود و شهر قرار ده، و روی به جانب آن بدار. این گونه شهر در محاصره قرار خواهد گرفت و تو آن را محاصره خواهی کرد. این آیتی خواهد بود برای خاندان اسرائیل. سپس بر پهلوی چپ خود بخواب، و کنه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. به شماره روزهایی که بر آن بخوابی، متحمل کنه آنان خواهی شد. زمین برای تو سیصد و نود روز یعنی به شماره سالهای کنه ایشان مقرر داشته ام. پنجین بار کنه خاندان اسرائیل را متحمل خواهی شد. چون اینها را به انجام رساندی، باز بر زمین بخواب، اما این بار بر پهلوی راست خود. این گونه بار کنه خاندان یهودا را متحمل خواهی شد. من چهل روز برای تو مقرر داشته ام، یعنی یک روز برای هر سال. سپس استین بالا زده، روی به جانب اورشلیم محاصره شده بدار و بر ضد آن نبوت کن. اینک من بندها بر تو می نهم بدان سان که تا روزهای محاصره خود را به پایان نرسانده باشی، از پهلوی دیگر نتوانی غلتید. پس حال، کتدم و جو و لوبیا و عدس و زرن و گنده سیاه بر گرفته، آنها را در ظرفی بریز

^۴ ۲:۴ به «مخاربات» همچنین در ایات ۵، ۶ و ۱۷.

^۵ ۱:۴ در عبری «شکل». یک شکل تقریباً معادل ۵ گرم است.

^۶ ۱:۴ به «هر روز» وقت معین، همچنین در ایه ۱۱.

^۷ ۱:۴ یک «همین» تقریباً معادل ۵ کیلو است.

نخواهم نگریست و رحم نخواهم کرد. ^۱ثُلث تو در میانت از طاعون خواهند مرد و از قحطی تلف خواهند شد. و ثُلث دیگر در اطرافت به شمشیر خواهند افتاد: ثُلث باقی را نیز به دست هر باد خواهم سپرد و از پی آنها شمشیری از نیام خواهم کشید.

^۲«پس خشم خود را به کمال جاری ساخته. غضب خویش را بد نهایت بر ایشان خواهم ریخت و نگاه خرسند خواهم شد؛ و چون غضب خود را به کمال بر ایشان جاری کرده باشم، نگاه خواهند دانست که من یهوه در غیرت خود سخن گفته‌ام. ^۳آری، من تو را در میان قومهای پیرامونت و در نظر همه رهگذران، به ویرانی و رسوایی خواهم سپرد. ^۴چون در خشم و غضب و سرزنشهای سخت بر تو داوری کنم، تو در میان قومهای پیرامونت رسوا و بی حرمت و مایه عبرت و حیرت خواهی بود؛ من یهوه سخن گفته‌م. ^۵و چون تیرهای مصیبت بار و مُهنگ قحطی را که برای هلاک کردنت می‌فرستم، بر تو بیفکنم، نگاه قحطی را بر تو سختتر خواهم گردانید و عرضه نان را در میانت قطع خواهم کرد. ^۶قحطی و حیوانات درنده بر تو خواهم فرستاد تا تو را بی‌اولاد سازند. طاعون و خون از میان تو خواهد گذشت و شمشیر بر تو وارد خواهم آورد. من یهوه سخن گفته‌ام.»

داوری بر بت پرستی

کلام خداوند بر من نازل شده. مر گفت: «ای پسر انسان، روی به جانب گوه‌های اسرائیل کرده، بر ضد آنها نبوت کن: ^۱بگو، ای گوه‌های اسرائیل، کلام خداوندگار یهوه را بشنوید! خداوندگار یهوه نه گوه‌ها و تپه‌ها، و درّه‌ها و وادیها چنین می‌گوید: اینک من خود شمشیری بر شما می‌آورم و مکانهای بلندتان را نابود می‌کنم. ^۲مذبحهایتان ویران خواهد شد و مذبحهای بخورتان در هم خواهند

پایان رسیده باشد، ثُلث مویها را در میان شهر به آتش بسوزان. سپس ثُلث دیگر را برگیر و آنها را در تمامی اطراف شهر به شمشیر بزن؛ و ثُلث باقی را به دست باد بسپار، و من از پی آنها شمشیری از نیام خواهم کشید. ^۳و از آن مویها اندکی برگیر و بر دامن ردای خود ببند. ^۴و باز قدری از آن مویها برگیر و در میان آتش افکنده، بسوزان. از آنجا آتشی بیرون آمده، به تمامی خاندان اسرائیل گسترش خواهد یافت. ^۵«خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: این اورشلیم است. من آن را در مرکز تمامی قومها قرار داده‌ام، و مملکتها را در پیرامون آن. ^۶اما اورشلیم با شرارتی بیش از قومهای دیگر بر ضد قوانین من عصیان ورزیده و بدتر از مملکت‌های اطراف خود بر ضد فرایض من طغیان کرده است، زیرا که آنان قوانین مرا نپذیرفته و در فرایض من سلوک نکرده‌اند. ^۷بنابراین، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: از آنجا که بیش از قومهای پیرامون خود آشوب به پا کرده‌ای و در فرایض من سلوک نکرده و قوانین مرا به جا نیاورده‌ای، بلکه حتی مطابق قوانین قومهای گرداگرد خود نیز رفتار نکرده‌ای، ^۸پس خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک من، حتی من، بر ضد توام و در برابر دیدگان قومها، داوری را در میان تو به اجرا خواهم گذاشت. ^۹به سبب همه اعمال کراهِت‌آوردت با تو چنان خواهم کرد که تا کنون نکرده‌ام و مانند آن را هرگز بار دیگر نخواهم کرد. ^{۱۰}بنابراین، پدران پسران خود را در میان شما خواهند خورد، و پسران پدران خود را، و من تو را مجازات خواهم کرد و همه باقیماندگان تو را به دست باد پراکنده خواهم ساخت. ^{۱۱}پس خداوندگار یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم، از آنجا که قدس مرا به تمامی چیزهای کراهِت‌آور و اعمال قبیحت نجس ساخته‌ای، به یقین من نیز تو را قلیل خواهم ساخت و بر تو با شفقت

باشد. به قحطی خواهد مرد. بدین گونه خشم خود را به کمال بر ایشان جاری خواهم کرد. و چون کشتگانشان در میان بت‌های بی‌ارزش و کرداگرد مذبح‌ها بر هر تل بلند و بر قلّه همه کوه‌ها، و زیر هر درخت سبز و هر بلوط پر برگ بیفتند، یعنی هر جا که رایحه خوشایند به همه بت‌های بی‌ارزششان هدیه کرده‌اند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. من دست خود را بر ایشان دراز خواهم کرد و این سرزمین را از بیابان تا ربله، هر جا که ایشان مسکن گزیده باشند، خراب و ویران خواهم ساخت. آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

روز غضب خداوند

کلام خداوند بر من نازل شده، مرا گفت: «ای پسر انسان، خداوندگار یهوه به سرزمین اسرائیل چنین می‌گوید: پایان! پایان! کار برای چهار گوشه این سرزمین فرا رسیده است. اکنون پایان کار تو فرا رسیده است، و من خشم خود را بر تو نازل خواهم ساخت و بر وفق راهبیت تو را داوری خواهم کرد و همه اعمال کراهت‌آوردت را بر سر خودت خواهم آورد. بر تو با شفقت نخواهم نگرست و رحم نخواهم کرد، بلکه راهبیت را بر سر خودت خواهم آورد و اعمال کراهت‌آوردت در میان تو خواهد بود. آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.»

«خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: بلا! هان بلایی یگانه می‌آید! پایان فرا رسیده؛ پایان فرا رسیده! و بر ضد تو برخاسته است! هان، می‌آید! ای ساکن این سرزمین، اجل تو رسیده است. زمان موعود فرا رسیده، و آن روز نزدیک است، روز هنگامه و نه غریب

نگست. و کشتگانان را پیش بت‌های بی‌ارزشتان خواهم فکند. داری، اجساد بنی اسرائیل را پیش بت‌های بی‌ارزشتان خواهم نهاد و استخوانهایتان را کرد مذبح‌هایتان خواهم پراکند. هر جا مسکن گزینید، شهرها و ویران و مکان‌های بلند نبود خواهد شد. تا آنکه مذبح‌هایتان و ویران و نبود کرد و بت‌های بی‌ارزشتان در هم شکسته، از میان بروند و مذبح‌های بخورتان قطع شود و عمالتان محو گردد. کشتگان در میان شما خواهند افتاد و آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»

اما برخی از شما را زنده خواهم گذاشت به گونه‌ای که در میان قومها از دم شمشیر خواهید رست و در میان سرزمین‌های دیگر پراکنده خواهید بود. سپس نجات‌یافتگان شما، در میان قومها، در جایی که به اسارت برده شده‌اند، مرا به یاد خواهند آورد. آنان به یاد خواهند آورد که چگونه با دل زناکارشان که از من دور شده است، و با چشمان زناکارشان که از بی‌بت‌های بی‌ارزش ایشان رفته است، مرا مجروح ساخته‌اند. آنگاه در نظر خویش، به سبب شرارت‌هایی که مرتکب شده‌اند و به سبب همه اعمال قبیحشان، از خویشتن گریخت خواهند داشت. و خواهند دانست که من یهوه هستم، و عیب نگفتم که این بلا بر ایشان خواهم آورد.»

خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: «بر کف دست خود بزن و پا بر زمین بکوب و بگو، ه از تمامی شرارت‌های کراهت‌آور خاندان اسرائیل، زیرا به شمشیر و قحطی و طاعون هلاک خواهند شد: آن که دور است، به طاعون خواهد افتاد و آن که نزدیک است، به دم شمشیر، و آن که باقی مانده و در محاصره

۱۲:۶-۱۰ چنانچه حفظ شده باشد.

۲:۷-۱۰ "جهان".

۳:۷ "تو" در اینجا مؤنث است و به سرزمین اسرائیل اشاره دارد.

شادی بر کوه‌ها،^۸ اکنون به زودی غضب خود را بر تو فرو خواهم ریخت و خشم خویش را به کمال بر تو جاری خواهم ساخت، و تو را بر وفق راهبایت داوری کرده، همه اعمال کراهت‌آوردت را بر سر خودت خواهم آورد.^۹ بر تو با شفقت نخواهم نگریمت و رحم نخواهم کرد، بلکه بر وفق راهبایت بر سر خودت خواهم آورد و اعمال کراهت‌آوردت در میان تو خواهد بود. آنگاه خواهی دانست که من بیهوش هستم که تو را می‌زنم.

«اینک آن روز! هان اکنون می‌آید! اجلت در راه است. عضا شکوفه برآورده و تکبیر گل داده است.»^{۱۱} خشونت رشد کرده و به عصبی‌شیرارت بدل شده است. از ایشان چیزی باقی نخواهد ماند، نه از جماعت ایشان، نه از حشمت ایشان و نه از نغاییشان. «زمان موعود فرا رسیده و آن روز نزدیک می‌شود. نه خریدار شادی کند و نه فروشنده ماتم گیرد، زیرا که غضب بر تمامی جماعت ایشان قرار گرفته است.»^{۱۲} زیرا تا آنان زنده‌اند، فروشنده به آنچه فروخته، بر نخواهد گشت. چراکه رؤیا مربوط به تمام جماعت ایشان است، و تغییر نخواهد کرد؛ و هیچ‌یک از آنان به سبب تقصیر خویش، قادر به حفظ جان خود نخواهد بود.^{۱۳} «شیبور را به صدا درآورده و همه چیز را مهیا ساخته‌اند، اما کسی به جنگ نمی‌رود، زیرا که غضب من بر تمامی جماعت ایشان قرار گرفته است.»^{۱۴} در بیرون شمشیر است و در درون، طاعون و قحطی. هر آن که در مزرعه است به شمشیر خواهد مرد و هر آن که در شهر است، قحطی و طاعون او را هلاک می‌سازند.^{۱۵} «بازماندگان ایشان خواهند گریخت و مانند کیوتران وادیها، بر کوه‌ها به سر خواهند برد، و هر یک برای تقصیر خود ناله سر خواهند داد.»^{۱۶} همه دستها سست و همه زانوها مانند

آب لوزان خواهد شد. «ایلام بر خود خیزند پیچید و وحشت ایشان را در بر خواهد گرفت. همه چهره‌ها را شرم خواهد پوشانید و همه سرها به کمری دچار خواهد شد.»^{۱۷} نقره خود را به کوه‌ها خواهند ریخت و طلائی ایشان چون چیز نجس خواهد بود. نقره و طلائی ایشان نمی‌تواند ایشان را در روز غضب خداوند برهاند. با آن خود را سیر نتوانند کرد و شکمشان را پر نتوانند ساخت؛ زیرا که سنگ لغزش گناه ایشان شده است.

«به زیورات زیبای خویش فخر می‌کردند و از آن برای ساختن تمثالهای متغور و بتهای مکروه خویش بهره می‌جستند؛ پس، من نیز آن را برای ایشان نجاستی خواهم ساخت.»^{۱۸} آن را به دست غریبان به تاراج خواهم داد، و به شیرینان جهان به غارت خواهم سپرد تا آن را بی حرمت سسازند. «روی خود را از ایشان بر خواهم کردانید، و آنان مکان مخفی مرا بی حرمت خواهند کرد. اری، دزدان بدن داخل شده، آن را بی حرمت خواهند ساخت.»^{۱۹} «زنجیری بساز! زیرا که این سرزمین از جنایات خونین آکنده شده، و این شهر از خشونت پر کشته است.»^{۲۰} من شریکترین قومه را خواهم آورد تا خانه‌های ایشان را تصرف کنند. من تکبیر بفرمندان و ازبیل خواهم ساخت و مکانهای مقدسشان بی حرمت خواهد شد.^{۲۱} چون زعب و وحشت فرارسد، در پی آرامش خواهند بود، اما یافت نخواهد شد.^{۲۲} مصیبت از بی مصیبت و خیر بد به دنبال خیر بد خواهد آمد. به غیث از نبی رؤیا خواهند طلبید، و شریعت نزد کاهنان یافت نخواهد شد و نه مشورت نزد مشایخ.^{۲۳} پادشاه به سرک خواهد نشست، حاکم جامه یاس به تن خواهد کرد، و دستان مردمان این مرز و بوم، از وحشت خواهد لرزید. من بر وفق راهبایشان با ایشان

* ۲۲:۷ این واژه عبری تنها در اینجا به کار رفته و به معنی چیزی است که مستور و نهان باشد.

حیوانات مکروه و همهٔ بتهای بی‌ارزش خاندان اسرائیل حک شده بود. ^{۱۱} و هفتاد تن از مشایخ خاندان اسرائیل در برابر آنها ایستاده بودند و یازنیا پسر شافان نیز در میانشان ایستاده بود. هر یک بخورسوزی در دست داشتند و رایحهٔ ابر بخور بالا می‌رفت. ^{۱۲} «آنگاه مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا می‌بینی مشایخ خاندان اسرائیل هر یک در حجرهٔ تندیسهای خویش در تاریکی چه می‌کنند؟ زیرا می‌گویند، «خداوند ما را نمی‌بیند؛ خداوند این سرزمین را ترک گفته است.» ^{۱۳} «نیز مرا گفتم: «خواهی دید که اعمال کراهت‌آور بزرگتر از این مرتکب می‌شوند.» ^{۱۴} «سپس مرا به دهنهٔ دروازهٔ شمالی خانهٔ خداوند آورد؛ اینک آنجا زنانی نشسته بودند و برای بُت تمّوز می‌گریستند. ^{۱۵} «آنگاه مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا این را می‌بینی؟ هنوز اعمال کراهت‌آور بزرگتر از اینها خواهی دید.» ^{۱۶} «سپس مرا به صحن درونی خانهٔ خداوند در آورد. و اینک، در مدخل معبد خداوند، بین ایوان و مذبح، حدود بیست و پنج مرد بودند که پشت به معبد خداوند و روی به جانب شرق داشتند و آفتاب را به جانب مشرق سجده می‌کردند. ^{۱۷} «آنگاه مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا این را می‌بینی؟ آیا برای خاندان یهودا به جای آوردن اعمال کراهت‌آوری که در اینجا مرتکب می‌شوند کم است که اکنون این سرزمین را نیز از خشونت آکنده می‌سازند و خشم مرا باز هم بیشتر برمی‌افروزند؟ آنها با این کار ترکه به بینی خود فرو می‌کنند. ^{۱۸} پس من نیز در غضب عمل خواهم کرد. بر آنان با شفقت نخواهم نگریم و رحم نخواهم کرد، و اگر چه به صدای بلند در گوش من فریاد برآورند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

کشتار بت‌پرستان

^{۱۹} آنگاه شنیدم که خداوند به بانگ بلند ندا در داده، گفت: «ای کسانی که به

عمل خواهم کرد، و مطابق معیارهای خودشان ایشان را دوری خواهم نمود؛ نگاه خواهند دست که من یهوه هستم!»

اعمال قبیح در معبد

^۱ در سال ششم، در روز پنجم از ماه ششم، هنگامی که در خانهٔ خود نشسته بودم و مشایخ یهودا نیز در برابرم نشسته بودند، دست خداوند کاژ یهوه در آنجا بر من فرود آمد. چون نگریمت چیزی شبیه انسان دیدم؛ از آنچه کم‌روش می‌نمود به پایین، آتش بود و ز کمر به بالا ظاهری درخشنده همچون کهربا داشت. ^۲ «او چیزی شبیه دست دراز کرد و موی سر مرا گرفت، و روح مرا میان زمین و آسمان بند کرد، و در رویاهای خدا به اورشلیم برد. نرد دهنهٔ دروازهٔ صحن درونی که رو به شمال واقع است، آنجا که جایگاه تمثال غیرت غیرت‌انگیز است. ^۳ او هان جلال خدای اسرائیل، بسان رویایی که در هم‌آوری دیده بودم، آنجا بود. ^۴ او مرا گفت: «ای پسر انسان، مرا بر فراشته به سوی شمال بنگر.» پس جشمان خود را به سوی شمال برافراشتم، و همان‌ین تمثال غیرت در شمال دروازهٔ مذبح، نرد مدخل دروازهٔ قرا داشت. ^۵ او دیگر بار مرا گفت: «ای پسر انسان، می‌بینی چه می‌کنند؟ آیا عمال کراهت‌آور بزرگی را که خاندان اسرائیل در اینجا مرتکب می‌شوند تا مرا از قدس خود دور سازند، می‌بینی؟ حتی اعمال کراهت‌آور بزرگتر نیز خواهی دید.»

پس مرا به مدخل صحن آورد، و چون نگریمت اینک سوراخی در دیوار بود. ^۶ آنگاه مرا گفت: «ای پسر انسان، دیوار را بکن.» و چون دیوار را کندم، اینک مدخلی در آنجا بود. ^۷ او مرا گفت: «داخل شو و اعمال کراهت‌آور شریک‌نهای را که در اینجا می‌کنند، ببین.» پس داخل شدم و چون نگریمت اینک دور تا دور بر دیوار، نقشهایی از هر گونه خزنده و

«انگاه مرد کتان پوش که دوات بر کمر داشت، خیر آورد که: «انچه مرا امر فرمودی. به جای آوردم.»

دور شدن جلال

۱۰ انگاه نگریستم، و اینک بر فنکی که بر فراز سر کروبیان بود، چیزی شبیه تختی از یاقوت کیود پدیدار شد. او خداوند آن مرد کتان پوش را خطاب کرده، گفت: «به میان چرخهایی که زیر کروبیان است، دخل شو و دستهایت را از اخگرهای آتشی که در میان کروبیان است بر کن و آنها را بر شهر پیش. و او در برابر دیدگانم داخل شد. و اما کروبیان در جانب جنوبی معبد ایستاده بودند که آن مرد داخل شد، و ابر صحن درونی را بر ساخت. انگاه جلال خداوند از فراز کروبیان برخاسته، به آستانه خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند آکنده گشت. صدای بالهای کروبیان که چونان صدای سخن گفتن خدای قادر مطلق بود، تا صحن بیرونی به گوش می رسید.

هنکامی که خداوند مرد کتان پوش را امر کرده، فرمود که، «از میان چرخها، یعنی از میان کروبیان آتشی برگیر.» وی داخل شد و کنار چرخ بیایستاد. انگاه آن کروی بی، دست خود را از میان کروبیان به آتشی که در میان کروبیان بود، دراز کرد و قدرتی بر گرفت و بر دستان مرد کتان پوش نهاد. و او آن را گرفت و بیرون رفت. چنین می نمود که کروبیان در زیر بالهایشان چیزی به شکل دست آدمی داشتند. انگاه نگریستم، و اینک چهار چرخ در کنار کروبیان بود، یعنی یک چرخ در کنار هر یک از آنها؛ و نمود چرخها مانند زیر جرد درخشان بود. و اما ظاهر آنها چنین بود که همانند یکدیگر بودند، چنانکه گویی چرخ در میان

مجازات شهر برگماشته شده‌اید، نزدیک آید! هر یک آلت قتاله خود را به دست گیرید.» هان دیدم شش مرد از جانب دروازه بالای که مشرف به شمال است، می آمدند و هر یک یک تیک خود را به دست داشتند. در میان آنها مردی بود که جامه کتان در بر و دوات کاتبان بر کمر داشت. آنان داخل شدند و نزد مذبح برنجین ایستادند. پس جلال خدای اسرائیل از فراز کروبیانی که بر آنها بود، برخاست و به آستانه خانه برآمد و به آن مرد کتان پوش که دوات بر کمر داشت، ندا در داد. خداوند او را گفت: «از میان شهر اورشلیم بگذر و بر پیشانی آنان که به سبب اعمال کراهت آور انجام شده در آن آه و ناله می کنند، نشان بگذار.» و شنیدم که به دیگران گفت: «از پی او از میان شهر بگذرید و هلاک سازید. بر آنها با شفقت منگرید و بر ایشان رحم مکنید. پیر و جوان و دختر و کودک و زن، همه را بکشید. اما زنهار، بر هر که این نشان را بر خود دارد، دست دراز مکنید. و از قدس من آغاز کنید.» پس آنان از مشایخی که در برابر خانه بودند، آغاز کردند. انگاه به ایشان گفت: «خانه را نجس سازید و صحنها را از کشتگان پر ساخته، به در آید.» پس آنان بیرون رفتند و در شهر به کشتار آغاز کردند. همچنان که می کشتند و من تنها مانده بودم، به روی درافتام و فریاد بر کشیده، گفتم: «آه ای خداوندگار یهوه! آیا در ریختن غضب خود بر اورشلیم، جمله باقیمانندگان اسرائیل را هلاک خواهی کرد؟» مرا گفت: «گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی نهایت عظیم است. این سرزمین آکنده از خون است و این شهر پر از بی عدالتی است. زیرا می گویند، "خداوند این سرزمین را ترک گفته است؛ خداوند نمی بیند." پس من بر آنان با شفقت نخواهم نگریست و بر ایشان رحم نخواهم کرد، بلکه هر آنچه کرده اند، بر سر خودشان خواهم آورد.»

کنار نهر کبار دیده بودم. و هر یک از ایشان به راه مستقیم می رفتند.

داوری بر رهبران اسرائیل

۹۹ آنگاه روح، مرا برگرفت و به دروازه شرقی خانه خداوند آورد که روی به جانب مشرق دارد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند، و در میان ایشان، یازنیا پسر عزور و فلطیا پسر بنایا، از رهبران قوم را دیدم. خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان، اینان کسانی هستند که تداویر فاسد می کنند و در این شهر مشورت های شریانه می دهند. می گویند، «آیا زمان خانه سازی نزدیک نیست؟ این شهر دیگ است و ما گوشت آن هستیم!» پس بر ضد ایشان نبوت کن! ای پسر انسان، نبوت کن!»

۱۰ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا گفت: «بگو خداوند چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل، شما بدین گونه می اندیشید، زیرا من از آنچه در فکرتان می گذرد، آگاهم. شما بسیاری را در این شهر کشته اید و کوجه هایش را از کشتگان آکنده اید. پس خداوند گاو بیوه چنین می فرماید: کشتگانی که در میان شهر افکنده اید، کوشند و این شهر دیگ است؛ اما شما از میان آن بیرون برده خواهید شد. شما از شمشیر می ترسید، و خداوند گاو بیوه می فرماید که بر شما شمشیر خواهم آورد. او شما را از میان شهر به در آورده، به دست بیگانگان خواهم سپرد و بر شما داوری خواهم کرد. به دم شمشیر خواهید افتاد و در مرز اسرائیل شما را داوری خواهم کرد و آنگاه خواهید دانست که من بیوه هستم. نه این شهر دیگ شما خواهد بود و نه شما گوشت آن. بلکه در مرز اسرائیل شما را داوری خواهم کرد.» آنگاه خواهید دانست که من بیوه هستم. زیرا در فرایض من سلوک نکردید و قوانین مرا به جا نیاوردید بلکه مطابق قوانین قومهای اطراف عمل کردید.»

چرخ دیگر بود. او چون حرکت می کردند، به هر چهار سو می رفتند بی آنکه در حین رفتن، به جانبی روی بگرداند؛ و به هر سو که چرخ پیشین روی می نهاد، بقیه نیز از پی اش می رفتند، بی آنکه در حین رفتن، به جانبی روی بگردانند. تمامی پیکر آنها، از جمله پشت و دست و پا کروبیان و نیز چرخها، یعنی چرخهایی که به آن چهار تعلق داشت، از هر طرف آکنده ز چشم بود. و به گوش خود شنیدم که آن چرخها را چرخهای گردان می خواندند. هر یک از کروبیان را چهار صورت بود: صورت نخستین صورت گروبی بود، صورت دومین صورت انسان، صورت سومین صورت شیر، و صورت چهارمین، صورت عقاب.

۱۱ آنگاه کروبیان صعود کردند. آنها همان موجودات زنده بودند که بر کنار نهر کبار دیده بودم. هرگاه کروبیان حرکت می کردند، چرخها نیز در کنارشان حرکت می کردند، و هرگاه پا برمی افراشتند تا از زمین صعود کنند، چرخها از کنارشان جدا نمی شدند. هرگاه بازمی ایستادند، چرخها نیز بازمی ایستادند، و هرگاه صعود می کردند، چرخها نیز با آنها صعود می کردند. زیرا روح موجودات زنده در چرخها بود.

۱۲ سپس جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون رفت و بر فراز کروبیان ایستاد. او کروبیان در برابر دیدگانم پا برافراشتند و از زمین صعود کردند، و همچنان که چرخها را در کنار خود داشتند، بیرون رفتند. آنها نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل بر فراز ایشان بود. همان موجودات زنده بودند که من زیر خدای اسرائیل در کنار نهر کبار دیده بودم؛ پس دریافتم که کروبیانند. هر یک چهار صورت و چهار پا داشتند و زیر بالهایشان چیزی به شکل دست آدمی بود. و شکل صورت هایشان همانان همان صورتها بود که

برخاست و بر گوهی که در جانب شرقی شهر بود، ایستاد. «انگاه روح مرا برگرفت و در عالم رؤیا به روح خدا، به کلدیه نزد اسیران برد. انگاه رؤیایی که دیده بودم، از من رخت بست. پس هر آنچه را که خداوند به من نشان داده بود، به اسیران باز گفتم.

آیتی از تبعید

۱۶ کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: «ای پسر انسان، تو در میان خاندانی عصیانگر ساکنی، که چشم برای دیدن دارند، اما نمی بینند و گوش برای شنیدن دارند، اما نمی شنوند. زیرا که خاندانی عصیانگرند. پس تو ای پسر انسان، اسباب رفتن به تبعید برای خود مهیا ساز و در وقت روز، در بیرون دیدگان ایشان به تبعید برو. آری. در بیرون دیدگان ایشان، همچون تبعیدی، از مکان خود به مکان دیگر برو؛ شاید توجه کنند. هر چند خاندانی عصیانگرند. در وقت روز، در بیرون دیدگان ایشان، بار سفر خود را همچون بار تبعید بیرون آور. و شامگاهان، در برابر دیدگان ایشان، تو خود همچون کسانی که به تبعید می روند، بیرون شو. در برابر چشمان ایشان، شکافی در دیوار حفر کن و بار سفر تو از میان آن بیرون ببر. و در برابر دیدگانشان بار سفر بر دوش بگذار و در تاریکی بیرون برو. روی خویش را نیز پوشان تا این سرزمین را نبینی، زیرا که تو را برای خاندان اسرائیل، آیتی ساخته‌ام.»

پس بر حسب آنچه فرمان یافته، عمل کردم. در وقت روز، بار سفرم را همچون بار تبعید بیرون آوردم، و شامگاهان، به دستان خود شکافی در دیوار حفر کردم. در تاریکی بار سفرم را بیرون آوردم و در برابر دیدگان ایشان بر دوش حمل کردم.

۱۷ بامدادان، کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: «ای پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل،

۱۳ و چون نبوت می کردم، فلطیا پسر بنایا مُرد. انگاه به روی در افتادم و به صدای بلند فریاد بر آورده، گفتم: «آه ای خداوندگار یهوه! آیا باقیمانندگان اسرائیل را به تمامی هلاک خواهی کرد؟»

وعدۀ احیای اسرائیل

۱۸ کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: «ای پسر انسان، برادران و خویشانت، آنان که با تو در تبعیدند، و همه خاندان اسرائیل، جملگی کسانی هستند که ساکنان اورشلیم بدیشان می گویند: «از خداوند دور شوید؛ زیرا این زمین به ما به ملکیت بخشیده شده است.»^{۱۵} پس بگو، «خداوندگار یهوه چنین می فرماید: اگر چه آنان را به میان قومها به جاهای دور فرستادم و در میان ممالک پراکنده ساختم، با این حال، در ممالکی که به آنها رفتند برای مدتی برایشان همچون قدسی بودم.»^{۱۶} پس بگو، «خداوندگار یهوه می فرماید: من شما را از میان قومها جمع خواهم کرد و از ممالکی که در آنها پراکنده شده‌اید، گرد خواهم آورد و سرزمین اسرائیل را به شما خواهم بخشید.»^{۱۷} «چون ایشان بدان جا آیند، تمامی چیزهای مکروه و قبیح آن را از میانش خواهند زدود.^{۱۸} من ایشان را یک دل خواهم بخشید، و روحی تازه در اندرونشان خواهم نهاد. دل سنگی را از پیکرشان به در خواهم آورد و دل کوشترین بدیشان خواهم بخشید.»^{۱۹} تا در فرایض من سلوک کنند و قوانین مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورند. انگاه قوم من خواهند بود، و من خدای ایشان خواهم بود.»^{۲۰} اما آنان که دلشان از پی چیزهای مکروه و قبیحشان می رود، خداوندگار یهوه می فرماید که من کردار ایشان را بر سر خودشان خواهم آورد.»

۲۱ انگاه کروبیان بال برافراشتند و چرخها در کنار ایشان بود و جلال خدای اسرائیل بر فرازشان.^{۲۲} و جلال خداوند از میان شهر

به ویرانه‌ای بدل خواهد شد؛ آنگاه خواهید دانست که من بیهوه هستم.»
 «و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، این مثل شما چیست که درباره سرزمین اسرائیل می‌گویید، «روزها می‌آیند و می‌روند و رؤیایا جامه عمل نمی‌پوشند؟»^{۱۲} بنابراین، به آنان بگو: «خداوندگار بیهوه چنین می‌گوید: این مثل را منسوخ خواهم کرد و دیگر آن را در اسرائیل به کار نخواهند برد.» بلکه به ایشان بگو، آن روزها نزدیکند که رؤیایا جامه عمل بپوشند. «زیرا از این پس در میان خاندان اسرائیل هیچ رؤیای دروغین یا غیبگویی تملق‌آمیز نخواهد بود.»^{۱۳} چون من، بیهوه، سخن خواهم گفت و سخنی که من می‌گویم، واقع خواهد شد و دیگر به تأخیر نخواهد افتاد. خداوندگار بیهوه می‌فرماید: ای خاندان عصبانگر، من در ایام شما سخن خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

«و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، اینک خاندان اسرائیل می‌گویند: «رؤیایی که او می‌بیند برای ایام طویل است و او برای آینده دور نبوت می‌کند.»^{۱۴} بنابراین به ایشان بگو، خداوندگار بیهوه چنین می‌فرماید: انجام هیچ‌یک از سخنان من دیگر به تأخیر نخواهد افتاد بلکه کلامی که من می‌گویم، واقع خواهد شد؛ این است فرموده خداوندگار بیهوه.»

محکومیت انبیای دروغین

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، بر ضد انبیای اسرائیل که نبوت می‌کنند، نبوت کن! به آنان که از افکار خود نبوت می‌کنند، بگو، «کلام خداوند را بشنوید!»^{۱۵} خداوندگار بیهوه چنین می‌فرماید: وای بر انبیای نادان که تابع روح خویشند و چیزی ندیده‌اند! ای اسرائیل،

ن خاندان عصبانگر، تو را نگفتند که، «چه می‌گویی؟»^{۱۶} ندیستان بگو، «خداوندگار بیهوه چنین می‌فرماید: این وحی درباره حاکمی در اورشیم است و درباره تمامی خاندان اسرائیل که در آنجا زندگی می‌کنند.»^{۱۷} بگو: «من آیتی بری شما هستم؛ چنانکه من کردم، همچنان برایشان واقع خواهد شد، و به تبعید و اسارت خواهند رفت.»^{۱۸} و حاکمی که در میان ایشان ست اسباب خود را در تاریکی بر دوش گرفته، بیرون خواهد رفت. او شکافی در دیوار خواهد کند تا آنها را بیرون برد و روی خود را خواهد پوشانید تا این سرزمین را به چشمان خود نبیند.»^{۱۹} من تور خود را بر او خواهم افکنم و در دام من گرفتار خواهد شد، و من او را به بابل، به سرزمین کلدانیان خواهم برد. اما آنجا را نخواهد دید، و در آنجا خواهد مرد. «تمامی اطرافیان و معاونان و لشکریانش را به هر بادی خواهم پراکند و شمشیر برهنه از پی‌شان خواهم فرستاد.»^{۲۰} چون ایشان را در میان قومها پراکنده سازم و در میان ممالک آواره گردانم، آنگاه خواهند دانست که من بیهوه هستم.»^{۲۱} اما شماری نادر آنان را از شمشیر و قحطی و طاعون باقی خواهم نهاد تا در میان اقوامی که به میان آنها می‌روند، به همه اعمال کراحت‌آور خود نداد کنند. آنگاه خواهند دانست که من بیهوه هستم.»

و کلام خداوند دیگر بار بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، نان خود را لوزان بخور و آب خود را با لوز و اضطراب بنوش.»^{۲۲} و به مردمان این دیار بگو، خداوندگار بیهوه درباره ساکنان اورشیم در سرزمین اسرائیل چنین می‌فرماید: آنان نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خویش را هراسان خواهند نوشید. زیرا سرزمینشان به سبب خشونت همه مسکنش، از هر آنچه در آن است تهی خواهد شد. «شهرهای مسکون، خراب و این سرزمین

۱۳

خواهم ساخت تا بنیان آن منکشف گردد. و چون فرو ریزد، شما در میانش هلاک خواهید شد و نگاه خواهید دانست که من بیهوده هستم. ^{۱۵} بندها را، غضب خود را بر آن دیوار و بر آن که آن را به دوغاب پوشاندند، به کمال جاری خواهم ساخت، و به شما خواهم گفت: دیوار از میان رفت و انسان نیز که آن را به دوغاب پوشاندند، نابود شدند. ^{۱۶} یعنی انبیای اسرائیل که درباره اورشلیم نبوت می‌کردند و بر پیش رویای سلامتی می‌دیدند، با آنکه سلامتی نبود: این است فرموده خداوندگار یهوه.

^{۱۷} «هان ای پسر انسان، روی به جانب دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت می‌کنند کرده، بر ضد ایشان نبوت کن و بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: و ای بر زنانی که بندهای جادویی برای منج هر دستی می‌دوزند و حجابه‌ها برای سر هر فامنی می‌سازند، تا جانها را صید کنند! ای جان قوم مرا صید خواهید کرد و جان خود را زنده نگاه خواهید داشت؟ ^{۱۸} به خاطر مشتی جو و پاره‌ای نان، مرا در میان قوم بی‌حرمت ساخته‌اید. با دروغ گفتن به قوم من که به دروغ گوش فرامی‌دهند. آنان را که لایق مریک نبودند، کشتید و آنان را که سزاوار مریکند، زنده گذاشتید.

^{۱۹} «پس خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: هان من به ضد بندهای جادویی شما هستم که بدان جانهای مردم را چون جانهای پرندگان صید می‌کنید. آنها را از بازوالتان خواهم درید و جانهایی را که همچون پرندگان بدان صید کرده‌اید، خواهم رهانید. ^{۲۰} حجابه‌ها را نیز چاک خواهم زد و قوم خود را از چنگتان خواهم رهانید و دیگر همچون طعمه در دستان شما نخواهند بود: نگاه خواهید دانست که من بیهوده هستم. ^{۲۱} از آنجا که شما با دروغه‌ها دل مرد پارسا را که من محزون نکردم برده، محزون ساخته‌اید، و دستان مرد شیر را تقویت

انبیای تو همچون شغالاتی میان ویرانه‌هایند! ^{۲۲} آنها به شکافهای حصار برنیامدند و حصاری را برای خاندان اسرائیل مرمت نکردند تا در روز خداوند، بتوانند در جنگ ایستادگی کنند. ^{۲۳} رؤیاهای آنان باطل است و غیبگوییهایشان دروغین. می‌گویند، «خداوند می‌فرماید،» حال آنکه خداوند ایشان را نگرستاده است، و با این همه، انتظار دارند سخنانشان واقع شود! ^{۲۴} آیا رؤیاهای باطل ندیده بودید و غیبگوییهای دروغین بر زبان نمی‌راندید، آنکه که می‌گفتید، «خداوند می‌فرماید،» حال آنکه من سخن نگفته بودم؟»

^{۲۵} پس خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: «از آنجا که سخنان باطل گفته‌اید و رؤیاهای دروغین دیده‌اید، اینک من به ضد شما هستم: این است فرموده خداوندگار یهوه. ^{۲۶} دست من بر ضد انبیایی خواهد بود که رؤیاهای باطل می‌بینند و غیبگوییهای دروغین می‌کنند. آنان در گردهم‌آبی قوم من جایی نخواهند داشت و نامشان در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهد شد، و به سرزمین اسرائیل داخل نخواهند گردید. ^{۲۷} نگاه خواهید دانست که من خداوندگار یهوه هستم. ^{۲۸} به یقین از آن رو که قوم مرا کمراه کرده و گفته‌اند: «سلامتی است،» حال آنکه سلامتی نیست، و از آن رو که وقتی قوم دیواری بنا می‌کنند، ایشان آن را به دوغاب می‌پوشانند، ^{۲۹} پس به کسانی که آن را به دوغاب می‌پوشانند بگو که فرو خواهد ریخت! باران سیل آسا خواهد بارید و من تگرگهای سخت خواهم فرستاد و باد شدید خواهد وزید. ^{۳۰} و هان چون دیوار فرو ریزد، آیا از شما نخواهند پرسید: «چه شد دوغابی که دیوار را بدان آغشتید؟» ^{۳۱} پس خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: در غضب خود بادی شدید خواهم وزانید و در خشم من، باران سیل آسا و تگرگ عظیم خواهد بود تا همه چیز را نابود کند. ^{۳۲} و آن دیوار را که به دوغاب پوشانیدید، فرو ریخته، با خاک یکسان

انگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.^۹ و اگر نبی فریفته کشته، سخنی بگوید، من، یهوه، آن نبی را فریفته‌ام، و من دست خود را به ضد او دراز کرده، او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت. ^{۱۰} و آنان مجازات گناهانشان را متحمل خواهند شد، و مجازات مشورت خواهند همانند مجازات نبی خواهد بود، ^{۱۱} تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز خود را با تمامی نافرمانیهای خویش نجس نسازند. انگاه ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان؛ این است فرموده خداوندگار یهوه.^{۱۲}

داوری اورشلیم

^{۱۳} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۴} «ای پسر انسان! هرگاه سرزمینی به من خیانت کرده، نسبت به من گناه ورزد و من دست خود را بر آن دراز کنم و عرضه نان را در آن قطع کرده، قحطی بر آن بفرستم و انسان و حیوان را از آن ریشه کن سازم، ^{۱۵} حتی اگر این سه مرد، یعنی نوح و دانیال و ایوب نیز در میان آن باشند، تنها جانهای خود را به پارسایی خویش خواهند رهانید؛ این است فرموده خداوندگار یهوه.

^{۱۶} و اگر جانوران وحشی را بر آن سرزمین بفرستم تا آن را خالی از سکنه ساخته، به ویرانه‌ای بدل کنند به گونه‌ای که از ترس آن جانوران کسی از آن گذر نکند، ^{۱۷} حتی اگر این سه مرد در میان آن باشند، خداوندگار یهوه می‌فرماید، به حیات خودم قسم که نخواهند توانست پسران و دختران خود را رهایی دهند، بلکه تنها خود رهایی خواهند یافت ولی آن سرزمین به ویرانه‌ای بدل خواهد شد.

^{۱۸} و یا اگر شمشیری بر آن سرزمین بیاورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر، و انسان

داده بد تا از راه زشت خود بازگشت نکرده، آمده سناسد. بنابراین دیگر رفیاهای باطل خور همد دید و غیبگویی نخواهد کرد. و چون قوم خود را از دستان شما برهانم، انگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»

محکومیت مشایخ بت پرست

۹۴ برخی از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. انگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۱ «ای پسر انسان! این مردان بتهای بی‌ارزششان را در دل خود جای داده و سنگ لغزش گناه خویش بر در بربر خود نهاده‌اند. پس آیا حال از من مشورت بطلبند؟ بنابراین، ایشان را خطاب کرده بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: هر کس از خاندان اسرائیل که بتهای بی‌ارزش خود را در دلش جای دهد و سنگ لغزش گناه خود را در برابر خود بنهد و انگاه نزد نبی آید، من که خداوند به او که آمده است، فراخور بیهوده بتهایش پاسخ خواهم داد! ^۲ آری، چنین خوره کرد تا دلتهای خاندان اسرائیل را که حممکی به سبب بتهایشان از من مرتد شده‌اند، دوباره تسخیر کنم.

^۳ پس به خاندان اسرائیل بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: توبه کنید و از بتهای خود دست برکشید و از همه اعمال کراهت‌آور خود روی بگردانید. زیرا هر کس از خاندان اسرائیل و یا از غریبان ساکن اسرائیل که خود را از من جدا کند و بتهایش را در دل خود جای دهد، سنگ لغزش گناهش را در برابر خود بنهد و انگاه نزد نبی آید تا به واسطه او از من مشورت بخواهد، من که خداوندم، خود را بر پاسخ خواهم داد. ^۴ من بر ضد چنین کسی خوره بود و او را هابیه عبرت و ضرب‌المثل ساخته. از میان قوم خود منقطع خواهم کرد.

شده. آیا دیگر به کاری می‌آید؟ برآستی که وقتی سالم بود. به کاری نمی‌آمد؛ چقدر بیشتر اکنون که آتش آن را سوزانده و نیم‌سوز شده است؟ پس خداوند کاژ بیهوه چنین می‌گوید: همچون چوب تاک که آن را از میان درختان جنگل به عنوان هیزم به آتش تسلیم کرده و ساکنان اورشلیم را نیز تسلیم خواهیم کرد. او بر ضد آنان خواهیم بود. اگر چه از آتشی جان به در برند. آتشی دیگر آنان را خواهد سوزانید. و چون بر ضد ایشان باشم نگاه خواهید داشت که من بیهوه هستم. او من این سرزمین را به سبب بی‌وفایی ایشان ویران خواهیم ساخت. این است فرموده خداوند کاژ بیهوه.

اورشلیم، عروس بی‌وفا

۱۶ کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: «ای پسر انسان، اورشلیم را از اعمال کراهت اورش آگاه ساز! او بگو. خداوند کاژ بیهوه به اورشلیم چنین می‌گوید: اصل و ولادت تو از سرزمین کنعان است؛ پدربزرگ اموری و مادرت حیثی بود. او اما تو ند تو: در روزی که متولد شدی، نافت را بریدند و تو را به آب نشستند تا طاهر شوی. و نه تو را نهک مالیدند و نه به قنداقه پیچیدند. چشمی بر تو ترحم نکرد تا از شفقت یکی از این کرها را در حق تو انجام دهد، بلکه در روز تولدت تو را خوار شمرده، به صحرا بیرون افکندند. «و من از نزد تو گذر کردم و تو را در خونت غلتان دیدم. پس به تو که در خونت می‌لوبیدی. گفتیم: «زنده شو!» آری، به تو که در خونت می‌لوبیدی. گفتیم: «زنده شو!» او تو را همچون گیاهان صحرا پروردم. پس نمو کرده، بزرگ شدی و به سن بلوغ رسیدی. پستانهایت شکل گرفت و کیسوانت بلند شد. اما برهنه و عریان بودی.

«و دیگر بار از نزد تو گذر کردم. و چون بر تو نگریدم، دیدم که اینک به سن عشق

و حیوان را از آن ریشه‌کن سازم، حتی اگر این سه مرد در میان آن باشند، خداوند کاژ بیهوه می‌گوید، به حیات خودم قسم که نخواهند توانست پسران و دختران خود را رهایی دهند. بلکه تنها خود رهایی خواهند یافت.

۱۹ «و اگر طاعون بر آن سرزمین بفرستم و غضب خود را با خون بر آن بریزم تا انسان و حیوان را از آن ریشه‌کن سازم، حتی اگر نوح و دانیال و ایوب در میان آن باشند، خداوند کاژ بیهوه می‌گوید، به حیات خودم قسم که نخواهند توانست پسران و دختران خود را رهایی دهند، بلکه تنها جانهای خود را به پارسایی خویش خواهند رهایی.

۲۰ «زیرا خداوند کاژ بیهوه چنین می‌گوید: چقدر بیشتر هنگامی که چهار مجازات سخت خود، یعنی شمشیر و قحطی و جانوران وحشی و طاعون را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و حیوان را از آن ریشه‌کن سازم! اما باز ماندگانی در آن باقی خواهند ماند، پسران و دخترانی که بیرون آورده خواهند شد؛ هان ایشان نزد شما بیرون خواهند آمد. و شما با دیدن رفتار و کردار ایشان، از مصیبتی که بر اورشلیم نازل کرده‌ام و از هر آنچه بدان رسانیده‌ام، تسلی خواهید یافت. خداوند کاژ بیهوه می‌گوید که با دیدن رفتار و کردار ایشان تسلی خواهید یافت و خواهید دانست که هر آنچه بدان کردم، بی‌سبب نبوده است.»

اورشلیم، تاک بی‌ثمر

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، چوب تاک را بر چوب شاخه دیگر درختان جنگل چه مزیت است؟ آیا چوب آن برای ساختن چیزی به کار می‌آید؟ و یا از چوب آن میخی برای آویزان کردن چیزی می‌توان ساخت؟ اینک آن را به عنوان هیزم در آتش می‌افکنند. و چون آتش دو سرش را سوزاند، و میانش نیم‌سوز

برگرفتی و آنها را چون خوراک برای بتها قربانی کردی. آیا فاحشه‌گری تو کم بود^{۳۱} که فرزندان مرا نیز کشتی و آنها را با گذراندن از آتش به بتها تسلیم کردی؟^{۳۲} در تمامی اعمال کراهت‌آور و فاحشه‌گری خود، ایام جوانی خویش را به یاد نیاوردی، آنگاه که عریان و برهنه در خون خود می‌غلتیدی.

^{۳۳} «خداوند کار بیهوه می‌گوید: وای بر تو! وای بر تو! زیرا علاوه بر تمامی شرارت‌هایت،^{۳۴} محرابکاه و مکانی بلند در هر میدان برای خود ساختی.^{۳۵} و بر سر هر کوچه، مکانهای بلند خود را بنا کردی و زیبایی خویش را مکروه ساختی، و برای هر رهگذری پاهای خود را کشوده، بر زناکاری خویش افزودی. با همسایگان مصری شهرت زنا کردی و بر زناکاری خود افزوده، خشم مرا برافروختی.^{۳۶} پس، اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، از سهمیه‌ات کاستم و تو را به آرزوی نفرت‌کنندگان، یعنی دختران فلسطینیان، که از رفتار قبیح تو شرمگین بودند، تسلیم کردم.^{۳۷} و چون باز سیر نشدی، با آشوریان نیز زنا کردی؛ اری، با آنان نیز زنا کردی، اما باز سیر نشدی.^{۳۸} و فحشای خود را تا به سرزمین تاجران، یعنی کلاه، گستریدی، اما از این هم سیر نشدی.^{۳۹} «خداوند کار بیهوه می‌گوید: دل تو چه بیمار است که تمامی این اعمال را که کار فاحشه‌ای بی‌حیا است، انجام می‌دهی.^{۴۰} برای خود محرابکاهی بر سر هر کوی، و مکانی بلند در هر میدان بنا کردی. با این همه، همچون دیگر فاحشه‌ها نمودی، زیرا که مزد را خوار شسمردی.^{۴۱} ای زن زناکار که بیگانگان را به جای شوهر خود می‌پذیری،^{۴۲} همه فاحشه‌ها اجرت می‌گیرند، اما تو به همه معشوقانت هدیه دادی. تو به ایشان رشوه دادی تا از هر سو در پی فحشای تو نزدت بیایند.^{۴۳} پس، تو در فاحشگی خود برخلاف دیگر زنان بودی. هیچ‌کس از پی تو نیامد تا تو را به فاحشگی

بسیار کنی. پس دامن روانم را بر تو گستردم. بر عریانی‌ات پوشانادم، و برای تو سوگند خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی؛ من است فرموده خداوند کار بیهوه. «تو را به استیقامت و خون از بیکرت زدم و به برهنه تادهیبت کردم.^{۴۴} بر تو لباس کلدوزی تنه پوشانیده و پایوشهای جرمین به پایت کردم. تو را به کتان نفیس پیچیدم و به ابریشم پیوستم. به زیورها زینت دادم و دستبندها بر دستت و گردنبندی بر گردنت نهادم.^{۴۵} بر سینه‌ات حلقه و بر گوشه‌هایت گوشواره‌ها و بر سرت تاجی زیبا نهادم.^{۴۶} پس، به طلا و نقره برهنه شدی، جامه‌ات از کتان نفیس و ابریشم و پارچه کلدوزی شسته بود و خوراکت آرد مرغوب و عسل و روغن. پس بی‌نهایت زیبا شده، به درجه موناگانه ممتاز کشتی.^{۴۷} آوازه تو به سبب زیبایی‌ات در میان قومها پخش شد. زیرا خداوند کار بیهوه می‌فماید که آن زیبایی به سبب فقر و شکوه من که آن را بر تو داده، کامل بود.

^{۴۸} «تو بر زیبایی خود توکل کردی و به سبب وزه‌ات فاحشگی نمودی و فحشای خود را بر هر رهگذری که خواهان آن بود فرو ریختی.^{۴۹} از جامه‌هایت برخی را گرفته، به آنها مکانهای بلند رنگارنگ برای خود ساختی و بر آنها زنا کردی. کارهایی که نباید دفع شود، هرگز نباید زخ دهد.^{۵۰} همچنین، حره‌ات زیبایی‌ات را، از طلا و نقره‌ای که من به تو داده بودم، برگرفته تمثالهای مردان برای خود ساختی و با آنها زنا کردی.^{۵۱} و جامه‌های کلدوزی شده را گرفته، بر آنها پوشانیدی و روغن بر بخور مرایش آنها نهادی.^{۵۲} همچنین، ای زنی که من به تو داده بودم و آرد مرغوب و روغن و عسل را که تو را بدان برورده بودم، همچون زبانه خون‌نایند پیش آنها گذاشتی. زنی، خداوند کار بیهوه می‌گوید که چنین بودی. پس آن دختر نی را که برای من زاده بودی،

بگیرد، و تو اجرت نگرفتی بلکه اجرت دادی، پس تو برخلاف دیگران بودی.^{۲۵} پس، تو ای فاحشه، کلام خداوند را بشنو: خداوند گاو یهوه چنین می‌گوید: از آن رو که هوسرانی تو به فراوانی جریان یافت و عریانی تو در زناکاری با معشوقانت و با همهٔ پنهانی بی‌ارزشت آشکار گردید، و نیز به سبب خون فرزندان که به پای ایشان ریختی،^{۲۶} اینک همهٔ معشوقانت را که از ایشان لذت می‌بردی گرد خواهی آورد، خواه آنان را که دوست می‌داشتی و خواه آنان را که نفرت می‌کردی؛ آری همهٔ آنان را از هر سسو بر ضد تو کردم خواهم آورد و برهنگی تو را بر ایشان آشکار خواهم ساخت تا تمامی عریانی‌ات را ببینند.^{۲۷} بر تو همان فتوایی را خواهم داد که بر زنانی که زنا می‌کنند و خون می‌ریزند، و در خشم و غیرت خویش خونت را خواهم ریخت.^{۲۸} و تو را به دست عاشقانت تسلیم خواهم کرد و آنان محرابگاههای تو را ویران کرده، مکانهای بلندت را فرو خواهند ریخت و جامه‌هایت را از تبت کنده، جواهرات زیبایت را خواهند گرفت و برهنه و عریان رهایت خواهند کرد.^{۲۹} آنان جماعتی را بر ضد تو فرا خواهند آورد که تو را سنگسار کرده، به شمشیر خود پاره پاره خواهند نمود،^{۳۰} و خانه‌های تو را به آتش خواهند سوزانید و در برابر دیدگان زنان بسیار بر تو مکافات خواهند رسانید. پس من تو را از فاحشگی باز خواهم داشت و تو دیگر اجرت نخواهی داد.^{۳۱} بدین سان خشم خود را نسبت به تو فرو خواهم نشانید و غیرت از تو بر خواهد گشت؛ و آرام گرفته، دیگر خشمگین نخواهم بود.^{۳۲} چون دوران جوانی خویش را به یاد نیاوردی بلکه خشم مرا به همهٔ اینها برانگیختی، پس خداوند گاو یهوه می‌گوید که همان من نیز کردار خودت را بر سرت خواهم آورد. آیا علاوه بر تمامی کارهای کراهت‌آور خود، هرزگی نکردی؟

^{۲۵} «اینک هر که مثل می‌آورد، این مثل را بر تو خواهد آورد که: «دختر، به مادرش می‌رود!»^{۲۶} برآستی که تو دختر مادرت هستی! همان که از شوهر و فرزندان خود نفرت داشت؛ و برآستی که جفت خواهرانت هستی! همان که از شوهران و فرزندان خود نفرت داشتند. مادرت حیثی و پدربت اموری بود. شوهر بزرکت، سامره است که با دخترنش به جانب شمال تو زندگی می‌کند و شوهر کوچکت سُدوم است که با دخترانش به جانب جنوب تو ساکن است.»^{۲۷} «تو نه تنها در راههای پست کام برداشتی و مطابق اعمال کراهت‌ورشان عمل کردی، بلکه در مادی بس کوتاه، در همهٔ راههای از آنان فاسدتر کشتی.»^{۲۸} «خداوند گاو یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که حثی خواهرت سُدوم و دخترانش چنان نگرند که تو و دخترانت کردید.»

^{۲۹} «هان گناه خواهرت سُدوم این بود: و دخترانش تکبر و خوراکی فراوان داشتند و در رفاه و آسوده‌خیالی به سر می‌بردند، ما از فقیران و نیازمندان دستگیری نمی‌کردند.»^{۳۰} «انها مغرور بودند و در حضور من مرتکب اعمال کراهت‌آور می‌شدند؛ پس چون بن را دیدم، ایشان را از میان برداشتم. سامره نیز نیم کناهان تو را مرتکب نشد. تو پیش از همهٔ آنان مرتکب اعمال کراهت‌ور شدی و با همهٔ اعمال قبیحت خواهرت را پارسا نمایانیدی.»^{۳۱} «حال تو نیز که به دفع از خواهرانت برخاستی، متحمل رسوایی خود شو! از آنجا که تو با قباحتی پیش از خواهرانت مرتکب گناه شدی، ایشان را تو پارساترند. پس تو نیز شرمگین باش و متحمل رسوایی خود شو. زیرا رومی خواهرت را سپید کردی!»

^{۳۲} «اما سعادت ایشان، یعنی سعادت سُدوم و دخترانش و سعادت سامره و دخترنش را حثی خواهم کرد. و سعادت تو را نیز در میان ایشان

مَثَل دو عقاب و تاک



کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: «ای پسر انسان، معمایی طرح کن و مثلی برای خاندان اسرائیل بیاور. بگو، خداوند کاز بیهوه چنین می فرماید: عقابی بزرگ با بالهای بسترگ و پره های بلند و رنگارنگ به لبنان آمد و نوک سرو آزاد را گرفت. و بالاترین جوانه آن را کند و به دیار تاجران برد و در شهر سوداگران نهاد. سپس، از بذر آن سرزمین برگرفت و در زمینی حاصلخیز، کنار آبهای بسیار، چون درخت بیدی بر زمین کاشت. دانه روئید و تاکی کوتاه اما رو به رشد گردید و شاخه هایش به سوی عقاب سر برکشید ولی ریشه هایش زیر آن ماند. پس تاکی شد و شاخه ها رویانید و نهالها آورد.

«و اما عقاب بزرگ دیگری بود با بالهای سترگ و پره های بسیار. اینک تاک از بستری که در آن کاشته شده بود، ریشه های خود را به سوی آن عقاب مایل گردانید و شاخه هایش را به جانب او فرستاد تا عقاب او را سیراب کند. باری، آن تاک در زمینی خوب کنار آبهای بسیار کاشته شده بود تا شاخه رویانیده، میوه دهد و تاکی مرغوب گردد.

«بگو، خداوند کاز بیهوه چنین می فرماید: آیا این تاک برومند خواهد شد؟ آیا عقاب ریشه هایش را بر نخواهد کند و میوه اش را نخواهد چید تا خشک شود؟ همه برگهای نورسته اش خشک خواهد شد، و برای برکنندش از ریشه به بازوی نیرومند و مردمان بسیار نیاز نیست. هان اگر چه کاشته شده است، آیا برومند خواهد شد؟ آیا چون باد شرقی بر آن بوزد، یکسره نخواهد پژمرد و

خو هم کرد، اما متحمل رسوایی خود نمی و به سبب هر آنچه در تسلی بخشیدن پشان کرده ای، به شرم آیی. تو اما خواه انت، یعنی مسدود و دخترانش، به حالت نخست خود بر خواهند کشت و سامره و دخترانش به حالت نخست خود بر خواهند کشت، و تو و دخترت نیز به حالت نخست خود بر خواهید کشت. شاید خواهی شدم در روز تکبر تو بر حالت خراب مثل نبود، پیش از آنکه شادرت تو هوید کرده؟ حال تو خود در میان دختران رد و جمع همسایگان و دختران فلسطین مورد نگاهش هستی، یعنی همه اطرافیان که تو را خو می شمارند. خداوند می فرماید: تو منحل عوقب هر زکی و اعمال کراهت آورد خو می شد.

عهد جاودانی خداوند

زیرا خداوند کاز بیهوه چنین می فرماید: به همان گونه که تو عمل کردی، من با تو عمل خواهم کرد، زیرا تو با شکستن عهد، سوگند را خو شمردی. «با این حال، من عهد خود را که در ایام جوانی ات با تو بستم، به یاد خواهم آورد و با تو عهد جاودانی استوار خواهم داشت. و انگاه که خواهان بزرگتر و کفر چکرت را بیداری، راههای خود را به یاد خو می آورد و شرمسار خواهی شد. من ایشان را به جای دختران به تو خواهم بخشید، اما نه بر سبب عهد خویش با تو. «من عهد خود را با تو مستوار خواهم کرد، و انگاه خواهی دست که من بیهوه هستم. «و خداوند کاز بیهوه می گوید که چون بسرای تو به جهت هر آنچه کرده ای تفره کنم. انگاه به یاد آورده، شرمسار خو می شد و از فیض رسوایی دیگر هرگز دهان خو می کشد.

۵۷: ۱۶ تا ۱۷: ۱۰ - کلمات حسی نام خود دارند. این زبان نمی آید. دی، پیش از آن که شادرت تو هوید کرده».

۵۷: ۱۶ - رحیمی نسخه ها کرده».

لشکرش همگی به دم شمشیر خواهند فتد و بازماندگانشان به دست هر باد پیرکنده خواهند شد. انگاه خواهید دانست که من، بیهوده سخن گفته‌ام.»

«خداوند کار بیهوده چنین می‌گوید: «من خود از بلندترین نوک سرو آزاد، جوانه‌ای گرفته‌ام. من را خواهم کاشت. من از بالاترین جوانه‌هایش، جوانه‌ای لطیف خواهم کند و خود آن را بر کوهی رفیع و بلند خواهم نشانیاد.»^{۱۸} ری من آن را بر کوهی بلند که اسرائیل باشد خواهم کاشت. تا شاخه‌ها آورد، میوه دهد و سرو آزادی مرغوب گردد. انواع پرندگان زیر آن ساکن خواهند شد و هر قسم مرغی بالدر در سایه شاخه‌هایش اشیاان خواهد کرد.^{۱۹} و هدیه درختان صحرا خواهند دانست که من، بیهوده، درخت بلند را پست می‌سازم و درخت پست را برمی‌افزایم: درخت سبز را می‌خشکانم و درخت خشک را برمی‌رومند می‌سازم. من، بیهوده، سخن گفته‌ام و آن را به عمل خواهم آورد.»

مجازات هر شخص به‌خاطر گناهش

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «مقصود شما از آوردن این مثل درباره‌ی سرزمین اسرائیل چیست که می‌گویید: «پدران غوره می‌خورند، و دندان فرزندان کند می‌شود»؟^{۲۰} خداوند کار بیهوده می‌فرماید، به حیات خودم قسم که از این پس در اسرائیل این مثل را نخواهید آورد. اینک همه‌ی جانها از آن من است: جانهای پدران همانند جانهای پسران از آن من است، و هر جانی که گناه کند، همان خواهد مرد.^{۲۱} اگر کسی پارسا باشد و انصاف و عدالت بر به جا آورد، او بر روی کوهها خوراک نخورد و چشم به سوی بتهای بی‌ارزش خاندان سر نیز بر نیفزاید، و زن همسایه خویش را بی‌عصمت

در بستری که در آن رویده است، نخواهد خشکید؟»

«انگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «به این خاندان عصیانگر بگو، آیا معنی این چیزها را نمی‌دانید؟ به آنان بگو، اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمد و پادشاه و صاحب‌منصبانش را گرفته، نزد خود به بابل برد.^{۲۲} و از نسل ملوکانه یکی را برگرفت و با وی عهد بست و او را سوگند داد. او همچنین مردان برجسته آن سرزمین را به اسارت برد.^{۲۳} تا آنکه مملکت خوار شود و نتواند سر بلند کند بلکه تنها با حفظ عهد خویش استوار بماند.^{۲۴} اما او بر پادشاه بابل عصبان ورزیده، فرستادگانی به مصر گسیل داشت تا اسبان و لشکریان بسیار به او بدهند. آیا او کامیاب خواهد شد؟ آیا کسی که چنین کند، خواهد رست؟ آیا کسی که پیمان شکنی کرده است، جان به در خواهد برد؟^{۲۵} خداوند کار بیهوده می‌گوید: به حیات خودم قسم که به یقین در وسط بابل خواهد مرد، در سرزمین پادشاهی که او را به سلطنت رسانید اما او سوگند خود را به وی خوار شمرد و پیمان خود را با وی شکست.^{۲۶} پس چون بابلیان پشته‌ها بر پا کنند و سنگرها بسازند تا جانهای بسیاری را هلاک سازند، فرعون با لشکر عظیم و گروه کثیرش او را در جنگ یاری نخواهد داد.^{۲۷} زیرا پیمان را شکسته، سوگند را خوار شمرد، و با آنکه دست داده بود، این کارها را کرد: پس جان به در نخواهد برد.^{۲۸} بنابراین خداوند کار بیهوده چنین می‌گوید: به حیات خودم قسم که مکافات خوار شمردن سوگند من و شکستن پیمانم را به یقین بر سرش خواهم آورد.^{۲۹} تور خود را بر او خواهم گسترد و او در دام من گرفتار خواهد شد. او را به بابل خواهم آورد و به سبب خیانتی که به من ورزیده، محاکمه خواهم کرد.^{۳۰} بر کیدگان

* ۲۱: ۱۷ یا «فرایان».

سلوک کند، چنین کسی به سبب گناه پدرش نخواهد مرد، بلکه به یقین زنده خواهد ماند.^{۱۸} و اما پدرش، از آنجا که ستم روا داشته و مال برادرانش را غصب کرده و در میان قوم خویش به آنچه نیکو نیست عمل کرده است، در گناه خویش خواهد مرد.

^{۱۹} «اما شما می گویند: "چرا پسر متحمل بار تقصیر پدر نشود؟" وقتی پسر به انصاف و پارسایی عمل کرده و تمامی فرایض مرا نگاه داشته و آنها را به جا آورده است، به یقین زنده خواهد ماند.» هر که گناه کند، اوست که خواهد مرد. پسر متحمل بار تقصیر پدر نخواهد شد و نه پدر متحمل بار تقصیر پسر. پارسایی شخص پارسا به حساب خودش گذاشته خواهد شد و شرارت شخص شریر نیز به حساب خودش.

^{۲۰} «اما اگر شخص شریر از همه گناهانی که مرتکب شده، روی بگرداند و همه فرایض مرا نگاه داشته، به انصاف و پارسایی عمل کند، به یقین زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. "هیچ یک از نافرمانیهای که مرتکب شده، به ضد او به یاد آورده نخواهد شد؛ بلکه به سبب آن پارسایی که به جا آورده، زنده خواهد ماند. "خداوند کار بیهوده می فرماید: آیا براستی من از مردن شخص شریر خوشنود می شوم؟ نه! بلکه از اینکه او از راههای خود بازگشت کند و زنده بماند.» اما اگر شخص پارسا، از پارسایی اش بر گردد و شرارت ورزد و بر وفق همه اعمال کراهت اوری که شریان انجام می دهند عمل کند، آیا زنده خواهد ماند؟ نه! به واقع هیچ یک از اعمال پارسایانه ای که به جا آورده است به یاد آورده نخواهد شد، بلکه به سبب خیانتی که ورزیده و گناهی که کرده است، خواهد مرد.^{۲۱} «اما شما می گویند: "راه خداوندگار منصفانه نیست!" پس اکنون ای خاندان اسرائیل بشنوید:

سازد و به زنی در ایام قاعدگی نزدیک نمیاید، و بر کسی خشم نکند و کرم کسی را که از او فریض گرفته، به او بازپس دهد و مال کسی را غصب نکند، بلکه نان خویش را به کرسنگان دهد و بر هنگان را به جامه بپوشاند،^{۲۲} و نقد خود را به برادر دهد و سود نستاند، و از بی انصافی بپرهیزد، و انصاف حقیقی را میان افراد برقرار دارد،^{۲۳} او در فریض من سلوک کند و قوانین مرا نگاه داشته آنها را با امانت به عمل آورد، چنین کسی پارساست و به یقین خواهد زیست: این است فرموده خداوند کار بیهوده.

۲۴ که این شخص پسری خشن و خونریز تربیت کند که یکی از این کارها را به عمل آورد - که چه خود او هیچ یک از آنها را نگردد - یعنی بر فرزندان خویش خوراک نخورد و بر همسایه خویش را بی عصمت سازد،^{۲۵} و بر فقیران و نیازمندان ستم روا دارد و مال دیگری را غصب کند و آنچه را به کرم گرفته، بازپس ندهد، و چشمال خویش به سوی تنها برافرازد و مرتکب اعمال کراهت اوری شود.^{۲۶} و نقد خود را به برادر دهد و سود نستاند، آیا چنین کسی زنده خواهد ماند؟ البته که نه! او به سبب همه کارهای کراهت اوری که کرده است، به یقین خواهد مرد، و خوشش بر کردن خودش خواهد بود.

۲۷ حال اگر این مرد پسری داشته باشد که همه گناهانی را که پدرش مرتکب می شود، ببیند، و آنها را ملاحظه کرده، مانند پدرش عمل کند،^{۲۸} یعنی بر فرزندان خویش خوراک نخورد و جسم به سوی پنهانی خاندان اسرائیل برنیفرآورد و از همسایه خویش را بی عصمت نسازد،^{۲۹} و بر کسی ستم روا ندارد و کرم نکند و مال کسی را غصب نکند، بلکه نان خویش را به کرسنگان دهد و بر هنگان را به جامه بپوشاند،^{۳۰} و دست خویش از گناه بازدارد و برادر سود نستاند و قوانین مرا به عمل آورد و در فرایض من

۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰: دست خویش از فقیران برگیرد».

آیا راه من است که منصفانه نیست یا راههای شما؟^{۲۰} وقتی شخص پارسا، از پارسایی اش برگردد و مرتکب شرارت شود، به سبب آن خواهد مرد؛ آری، او به سبب شرارتی که مرتکب شده، خواهد مرد.^{۲۱} به همین سان، اگر شخص شریر از شرارتی که کرده، برگردد و به انصاف و پارسایی عمل کند، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت.^{۲۲} از آنجا که او هدیه نافرمانیهایی را که مرتکب شده، ملاحظه کرده و از آنها برگشته است، به یقین زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.^{۲۳} اما خاندان اسرائیل می گویند: "راه خداوندگار منصفانه نیست!" ای خاندان اسرائیل، آیا راههای من است که منصفانه نیست یا راههای شما؟

^{۲۴} "پس ای خاندان اسرائیل، خداوندگار بیهوده می گوید، من هر یک از شما را بر حسب اعمالش داوری خواهم کرد، توبه کنید و از تمامی نافرمانیهای خود بازگشت نمایید، تا شرارت موجب سقوط شما نشود." هدیه نافرمانیهایی را که مرتکب شده‌اید، از خود به دور افکنید و قلبی نو و روحی تازه برای خود فراهم کنید! ای خاندان اسرائیل، چرا بپذیرید؟^{۲۵} زیرا، خداوندگار بیهوده می گوید، من از مرگ هیچ کس خشنود نمی شوم؛ پس بازگشت کنید و زنده مانید.»

مرثیه‌ای برای رهبران اسرائیل

۱۹ و اما تو مرثیه‌ای برای رهبران اسرائیل بسرا^۱ و بگو:
مادر شما چه بود؟

ماده شیرینی در میان شیران!
در میان شیران ژیان می خوابید،
و بچه‌هایش را می پرورده!

^۲ یکی از بچه‌هایش را بزرگ کرد،
و او شیر ژیانی شد؛
شکار کردن آموخت،
و آدمیان را خورد.

^۱ قومها در باره اش شنیدند.
و او در حفرة انان گرفتار شد؛
و به قلابها او را به سرزمین مصر بردند.
^۲ چون ماده شیر دید که غبت نظر
گشوده،
و امیدش بر باد رفته است،
یکی دیگر از شیربچگان خود را
برگرفت
و او را شیر ژیانی ساخت.
^۳ او با شیران گشته،
شیری ژیان شد،
و شکار کردن آموخت
و آدمیان را خورد؛
^۴ قلعه‌های ایشان را فرو ریخت،
و شهرهایشان را ویران ساخت.
زمین و هر چه در آن بود،
از آوای غرش او به وحشت افتادند.
^۵ پس قومها از ولایات پیرامونش
به ضد او برآمدند،
و تور خود را برایش گسترده‌اند،
و او در حفرة ایشان گرفتار شد.
^۶ به قلابها او را گشوده، در قفس نهادند
و نزد پادشاه بابل بردند.
او را در حبس نهادند،
تا اوایش دیگر بر کوههای اسرائیل
شنیده نشود.

^۱ مادرت همچون تاکی بود در تاکستان،
نشانه بر کناره آب؛
پر میوه بود و پر شاخه،
از فراوانی آب.
^۲ شاخه‌های تیرومند داشت،
مناسب به جهت غصای سلاطین؛
قامتش بلند بود،
بلندتر از دیگر شاخه‌های متبر؛
نمایان در بلندیش،
با انبوه شاخه‌ها.

برایشان جستجو کرده بودم؛ سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است، و پرشکوه‌ترین همه سرزمینهاست. (بدیشان گفتم: هر یک از شما چیزهای قبیحی را که چشم بدانها دارید از خود دور کنید و خویشتن را به بتهای بی‌ارزش مصر نجس مسازید؛ زیرا من بیهوه خدای شما هستم. اما ایشان بر من عصیان ورزیده، نخواستند به من گوش فرا دهند. هیچ‌یک از آنان چیزهای قبیحی را که چشم بدانها داشتند، از خود دور نکردند و بتهای مصر را ترک نگفتند.

«پس گفتم غضب خود را بر ایشان فرو خواهم ریخت و خشم خویش را در میان سرزمین مصر به کمال بر آنان جاری خواهم ساخت. اما به پاس نام خود عمل کردم تا نامم در نظر قومهایی که ایشان در میان آنها بودند بی‌حرمت نشود، قومهایی که در نظر ایشان با بیرون آوردن بنی اسرائیل از سرزمین مصر، خود را به قوم خویش شناسانیده بودم. پس ایشان را از سرزمین مصر به در آورده، به بیابان رهنمون شدم. «فرايض خود را بدیشان دادم و قوانین خویش را بدیشان آموختم، که هر که بدانها عمل کند، خواهد زیست.» نیز شباتهای خود را بدیشان دادم تا نشانی میان من و آنان باشد، تا بدانند که من بیهوه هستم که آنان را تقدیس می‌کنم. «اما خاندان اسرائیل در بیابان بر من عصیان ورزیده، در فرایضم سلوک نکردند و قوانین مرا خوار شمردند، فرایض و قوانینی را که هر که بدانها عمل کند، خواهد زیست. آنان همچنین شباتهای مرا بس بی‌حرمت کردند.

«نگاه گفتم غضب خود را در بیابان بر ایشان فرو خواهم ریخت تا به کلی نابودشان کنم. «اما به پاس نام خود عمل کردم تا نامم در نظر قومهایی که ایشان را در نظر آنها بیرون آورده بودم، بی‌حرمت نشود. «همچنین در بیابان با دست افراشته برای آنان سوگند خوردم که ایشان را به سرزمینی که بدیشان

۲۰ ما در غضب از ریشه کنده شد، و بر زمین افکنده کردید؛ باد شرقی میوه‌هایش را خشکانید و شاخه‌های نیرومندش شکسته، خشک شدند، و آتش آنها را سوزانید. ۲۱ حال در بیابان نشانده شده است، در زمینی خشک و تشنه. ۲۲ کشت از ساقه‌اش بی‌آمد و میوه‌اش را سوزانید. ۲۳ ن‌ساز که دیگر شاخه نیرومندی در آن نماند، و نه عصبایی به جهت سلاطین. ۲۴ این مرثیه است و مرثیه شده است.

سرکشی دائمی اسرائیل

۲۵ در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم، برخی از مشایخ اسرائیل آمدند تا از خداوند مشورت بخواهند، و در برابر من نشستند. کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو، خداوند کار بیهوه چنین می‌فرماید: آیا آمده‌اید تا از من مشورت بخواهید؟ به حیات خودم قسم که به شما جزای مشورت خواهی از خود نخواهم داد؛ من است فرموده خداوند کار بیهوه. ۲۶ ای پسر انسان، آیا ایشان را داوری خواهی کرد؟ آیا ایشان را داوری خواهی کرد؟ ایشان بر من اعمال گناه آور پدرانشان آگاه ساز، و بدیشان بگو، خداوند کار بیهوه چنین می‌فرماید: آن روز که اسرائیل را بر گردم، با دست افراشته بری فرزندان خاندان یعقوب سوگند خوردم و خود را در سرزمین مصر به آنان شناسانیدم، با دست افراشته، بر ایشان سوگند خوردم، گفتم، من بیهوه، خدای شما هستم. آن روز برای بشان سوگند خوردم که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده، به سرزمینی خواهم برد که

شمرند و شبانه‌های مرا بی حرمت ساختند و چشمانشان در پی بتهای پدرانشان بود.^{۲۵} بنابراین من نیز فرایض بدیشان داده که نیکو نبود و قوانینی که بدان زیست نتوانستند کرد.^{۲۶} و ایشان را به هدایای ایشان همچون قربانی نخست زادگانشان نجس ساختم. تا ایشان را به هراس افکنم و دریابند که من بیهوده هستم!^{۲۷} بنابراین ای پسر انسان، خاندان اسرائیل را خطاب کرده، بدیشان بگو، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: در این نیز پدرانتان خدایت کرده، به من کفر ورزیدند.^{۲۸} زیرا هنگامی که ایشان را به سرزمینی در آوردم که با دست افراشته سوگند خورده بودم بدیشان بدهم، هر جا تپه‌ای بلند و یا درختی پر برگ می دیدند، همان‌جا قربانیهایشان را تقدیم می کردند و مرا با هدایایشان به خشم می آوردند و ریخته خوشایند خود را می پراکندند و هدایی ریختنی شان را می ریختند.^{۲۹} پس آنان را بگو: این مکان بلند چیست که بدان‌جا می روید؟ پس نام آن تا بدین روز بامه خوانده می شود.^{۳۰} بنابراین به خاندان اسرائیل بگو، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: آیا با در پیش گرفتن طریق پدرانتان، خویشتان را نجس می سازید و با پیروی از اعمال قبیح نه فاحشکی می کنید؟^{۳۱} شما تا بدین روز وقتی هدایای خود را تقدیم می کنید و فرزندانتان را از آتش می گذرانید، خود را با همه بتهایتان نجس می سازید، ای خاندان اسرائیل، آیا به شما اجازه مشسورت خواهی از خود بدهم؟ خداوندگار یهوه می فرماید، به حیات خورده قسم که اجازه نخواهم داد.^{۳۲} آنچه به ذهن شما خطور کرده، هرگز تحقق نخواهد یافت - نگاه که می گوئید: "همچون قومها و ضربت

داده بودم، درخواهم آورد، سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است، و پرشکوه‌ترین همه سرزمینهاست."^{۳۳} زیرا ایشان قوانین مرا خوار شمرده، در فرایض من سلوک نکردند و شبانه‌های مرا بی حرمت ساختند، چرا که دل ایشان پیوسته از پی بتهایشان می رفت.^{۳۴} با این حال، چشمانم بر ایشان ترحم کرد به گونه‌ای که هلاکشان نساختم و دریابان به کلی نابودشان نکردم.

^{۳۵} «در بیابان به فرزندانشان گفتم: در فرایض پدرانتان سلوک مکنید و قوانین ایشان را نگاه مدارید و خویشتان را به بتهای آنان نجس مسازید.^{۳۶} من بیهوه خدای شما هستم، در فرایض من سلوک کنید و قوانین مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید.^{۳۷} شبانه‌های مرا مقدس بدارید تا در میان من و شما نشانی باشد، تا بدانید که من بیهوه خدای شما هستم.^{۳۸} اما فرزندان بر من عصیان ورزیده، در فرایض من سلوک نکردند و قوانین مرا به دقت نگاه نداشتند، فرایض و قوانینی را که هر که بدانها عمل نماید، بدانها زیست خواهد کرد. آنان همچنین شبانه‌های مرا بی حرمت کردند.^{۳۹} «پس گفتم که غضب خود را در بیابان بر ایشان فرو خواهم ریخت و خشم خود را به کمال بر آنان جاری خواهم ساخت.^{۴۰} اما دست خویش را باز داشتم و به پاس نام خویش عمل کردم تا نامم در نظر قومهایی که آنان را در نظر ایشان بیرون آورده بودم، بی حرمت نشود.^{۴۱} همچنین در بیابان با دست افراشته برای آنان سوگند خوردم که ایشان را میان قومها پخش خواهم کرد و در میان ممالک، پراکنده خواهم ساخت.^{۴۲} زیرا قوانین مرا به جای نیاوردند و فرایض مرا خوار

* ۲۶:۲۰ این رسمی بود که اسرائیلیان از قبایل بت پرست مجاور خود موخته بودند. در این رسم هدایای نجس را دادند و برای بت مولک قربانی می کردند و از آتش من گذرانیدند.
* ۲۹:۲۰ "بامه" یعنی "مکان بلند".

و در نظر قومها، در میان شما مقدس شمرده خواهیم شد. ^{۲۰} و چون شما را به سرزمین اسرائیل درآورم، به سرزمینی که به دست افرائشته سوگند خوردم به پدرانتان بدهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. ^{۲۱} در آنجا راههای خود را به یاد خواهید آورد و نیز همه اعمال خود را که خویشتر را به آنها نجس ساختید، و به سبب همه شرارتهایی که به عمل آوردید، از خود کراهت خواهید داشت. ^{۲۲} و ای خاندان اسرائیل، خداوندگار یهوه می فرماید: چون با شما نه بر وفق راههای شرارت بار و اعمال فاسدتان، بلکه به پاس نام خود عمل کنم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. ^{۲۳} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۲۴} ای پسر انسان، روی به سوی جنوب کرده، علیه آن موعظه کن، و بر ضد جنگل زار نِگب نبوت نما. ^{۲۵} جنگل زار نِگب را بگویی: کلام خداوند را بشنو؛ خداوندگار یهوه چنین می فرماید: اینک در تو آتشی بر خواهم افروخت که هر درخت سبز و هر درخت خشک را خواهد سوزانید. شعله های سوزانش خاموش نخواهد شد و همه رویها از جنوب تا شمال بدان خواهند سوخت. ^{۲۶} تمامی بشر خواهند دید که من، یهوه، آن را افروخته ام تا خاموشی نپذیرد. ^{۲۷} آنگاه گفتم: «آه ای خداوندگار یهوه! آنان درباره من می گویند: ^{۲۸} «ایا فقط مثلها نمی گوید؟»

شمشیر داوری خدا

۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۱ ای پسر انسان، روی به جانب اورشلیم کرده، بر ضد مکانهای مقدس آن موعظه کن و بر ضد سرزمین اسرائیل نبوت نما. ^۲ سرزمین اسرائیل را بگویی که خداوند چنین می فرماید: اینک من بر ضد تو هستم؛ و شمشیر خویش از نیام برکشیده، پارسا و شریب را از میان تو منقطع خواهم ساخت. ^۳ و از آنجا

دیگر مساک گشته، چوب و سنگ را عبادت می کنید.»

احیای اسرائیل

^۴ خداوندگار یهوه چنین می فرماید: به حیات خود قسم که با دست قوی و بازوی دراز و غضب فرو ریخته، بر شما سلطنت خواهم کرد. ^۵ شما را از میان ملتها بیرون خواهم آورد و با دست قوی و بازوی دراز و غضب فرو ریخته، شما را از ممالکی که در آنها پراکنده شده اید، گرد خواهم آورد. ^۶ و شما را به بیابان ملتها آورده، در آنجا رو در رو بر شما داوری خواهم کرد. ^۷ خداوندگار یهوه می فرماید: همان گونه که در بیابان سرزمین مصر بر پدرانتان داوری کردم، بر شما نیز داوری خواهم کرد. ^۸ و شما را از زیر عصای خود کنار نیاده، به پیوند عهد خود در خواهم آورد. ^۹ آنان را که سرکش شده و از من نافرمانی کرده اند، از میانتان خواهم زدود. ^{۱۰} آنان را از سرزمین غریبتشان بیرون خواهم آورد اما به سرزمین اسرائیل در نخواهند آمد. ^{۱۱} آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

^{۱۲} و ما در مورد شما ای خاندان اسرائیل، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: هر یک از شما رفته، بتهای خود را عبادت کنید، اما پس از آن یقین بسه من کوش فرا خواهید داد و دیگر نام قدوس مرا با هدایا و بتهای خود بی حرمت نخواهید ساخت.

^{۱۳} زیرا خداوندگار یهوه می فرماید: در کوه مقدس من، در کوه بلند اسرائیل، همه خاندان اسرائیل، از ی همه آنها، در آنجا مرا عبادت خواهند کرد. ^{۱۴} آنجا ایشان را پذیرفته، عبادت و پیشکشهای مرغوب شما را با همه هدایای مقدستان خواهم طلبید. ^{۱۵} چون شما را از میان ملتها بیرون آورم و از ممالکی که در آنها پراکنده شده اید، جمع کنم، آنگاه شما را همچون ریخته های خوشایند خواهم پذیرفت

«آنگون تو ای پسر انسان، نبوت کن و دست بر هم بگوب. و بگذار شمشیر دو بار بلکه سه بار فرود آید. این شمشیر به جهت مقتولان است، شمشیری برای کشتار عظیم که ایشان را در میان می‌گیرد. از این رو دهنه گداخته می‌شود و بسیاری می‌افتند. بر تمامی دروازه‌هایشان شمشیری براق فرود داده شد. شمشیری که چون برق اذرخش است و به جهت کشتار برگرفته شده است. به جانب راست به تیزی بیز و به جانب چپ روی کن. به هر سو که لبه‌ات بدان میل می‌کند، من نیز دست‌انتم را بر هم خواهم گرفت و غصیم جاری خواهم ساخت. من بیهوش سخن گفته‌ام. بار دیگر کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: «و اما تو ای پسر انسان، دور راه به جهت آمدن شمشیر پادشاه بابل تعیین کن که هر دو بر یک جا بیایند. نشانی فراهم کن و آن در غار راهی که به شهر می‌رود، نصب نما. آن می‌باشد برای آمدن شمشیر به ربه عمونیان، و به یهود. و به قلعه اورشلیم تعیین کن. زیر یادشده باش در جاده اصلی بر سر دوراهی خواهد ایستاد، تا فال بگیرد. او تیرها را تکان خواهد داد و از تنهای خانگی مشورت خواهد جست و به جگر خواهد نگرست. به دست راستش، فال از برای اورشلیم خواهد بود تا منجیقیه بر پا کند و دهان برای کشتار بکشاید و نعره جنگ بر آورد و بر ضد دروازه‌هایش منجیقیه مستقر سازد و به جهت محاصره‌اش پشته‌ها بر پا داشته، سنگ‌ها بسازد. اما آن در نظر کسی که برایش سوگند یاد کردند، فانی باطل بیش نمی‌نماید. اما او تقصیر ایشان را به یادشان خواهد آورد و ایشان را به اسارت خواهد برد. «تا بر این خداوند کاز بیهوش جین می‌گوید: چون شما سبب شده‌اید که تقصیر آنان به یاد آورده شود، در اینکه نافرمانیهای شما تعذیر

که بر آنم پارسا و شیریر را از میان منقطع سازم، از این رو شمشیر من بر ضد تمامی بشر، از شمال تا جنوب، از نیام به در خواهد آمد. دو تمامی بشر خواهند دانست که من بیهوش شمشیرم را از نیام بر کشیده‌ام و دوباره در نیام نخواهد رفت.

«و اما تو ای پسر انسان، با دلی شکسته ناله کن! آری، به تلخی جان در برابر دیدگان‌شان ناله کن! «و چون تو را گویند: «چرا چنین نالانی؟» بگو: «به سبب خبری که می‌رسد، زیرا هر دلی گداخته خواهد شد و همه دستها سست خواهد گردید و هر جانی بیهوش خواهد گشت و همه زانوان مانند آب لیزان خواهد شد. خداوند کاز بیهوش می‌فرماید: هان این فرا خواهد رسید و به وقوع خواهد پیوست.»

«و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، نبوت کرده، بگو: خداوند کار چنین می‌فرماید:

«شمشیر، شمشیر تیز گشته،

و صیقل دیده شده است؛

«تیز گشته تا کشتار کند،

و صیقل دیده تا همچون برق

بدرخشد!

پس آیا شادمان باشیم؟ شمشیر عصای پسر را خوار خواهد شمرد، چنانکه هر چوبی را! او شمشیر را سپرده تا صیقل بیند و به دست گرفته شود؛ این شمشیر تیز گشته و صیقل دیده تا به دست کشتارگر سپرده شود. ای پسر انسان، فریاد بر آور و شیون کن. زیرا که آن بر ضد قوم من و همه رهبران اسرائیل است. آنان همراه قوم من، به شمشیر سپرده شده‌اند. پس بر سینه خود بز! «زیرا خداوند کاز بیهوش می‌گوید: این آزمایش است؛ و چه می‌شود اگر شمشیر حتی عصا را خوار شمارد؟ آن عصا دیگر نخواهد بود.

شهر خونریز

۲۲ کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «تو ای پسر انسان، آیا داوری خواهی کرد؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی کرد؟ پس آن را از همه اعمال کراهت اورش آگاه ساز. بگو، خداوندگار بیهوش چینی می فرماید: ای شهری که در میان خون می ریزی تا اجلت برسد! ای که تنها می سازی تا خود را نجس سازی! به سبب خونهایی که ریخته ای، تقصیر کار شده ای و به سبب بنهای بی ارزشی که ساخته ای، نجس گشته ای؛ بدین سان، اجل خویش نزدیک آورده و به پایان سالفیایت رسیده ای. بنابراین تو را نزد قومها مایه رسوایی و نزد همه ممالک مایه تمسخر ساخته ام. ای پلید نام و ای آکنده از آشوب! آنان که به تو نزدیکند و آنان که از تو دورند، تو را تمسخر خواهند کرد.

«اینک حاکمان اسرائیل هر یک به اندازه قدرت خویش، در پی خونریزی در میان بوده اند. ابر بدران و مادران در میان تو اهانت رفته است؛ بر غریبان در میانت ظلم می شود و یتیمان و بیوه زنان در میانت آزار می بینند. چیزهای مقدس مرا خوار شمرده و شباتهای مرا بی حرمت کرده اند. کسانی در میان تو هستند که به جهت خونریزی افترا می زنند، و کسانی که بر کوهها طعام می خورند و دامن به هر بی عفتی می آیند.» مردان، عریانی پدرشان را هویدا می کنند و زنان را در دوره نجاست ماهانه ایشان بی عصمت می سازند. «یکی با زن همسایه خود مرتکب قباحت می شود و دیگری بی شرمانه عروس خود را نجس می سازد، و باز دیگری خواهر یعنی دختر پدر خود را بی عصمت می کند!» خداوندگار بیهوش می فرماید: در میان تو، مردم برای ریختن خون

گشته است تا کنهانتان در همه کارهای شما به ظهور آید؛ پس چون به یاد آورده شده آید، گرفتار خواهید شد.

«حال تو ای حاکم کافر و شریر اسرائیل که روز تو یعنی زمان مکافات نهایی ات فرا رسیده است. خداوندگار بیهوش چینی می گوید: دستار از سر بگیر و تاج از سر فرو گذار! وضعیت چینی باقی نخواهد ماند. آنچه را پست است، بر فراز و آنچه را افراشته است، پست کن. تویر نی، ویرانی، من پادشاهی را ویران خواهم کرد. و دیگر نخواهد بود تا زمانی که آن که به حق به تو تعقیق دارد، بیاید. و آن را به وی عفت خواهم کرد.

«و تو ای پسر انسان نبوت کن و بگو: خداوندگار بیهوش در باره عمونیان و اهانتیانشان چینی می گوید: بگو، شمشیر، شمشیر، بر کشیده شده به جهت کشتار، صیقل خورده برای در کام کشیدن و در خشیدن چون برق اذرخش.

«هر چند رویاهای کاذب برایش می بیند و غیبگویی دروغین برایش می کنند، یکن بر کدوهای شیرین کافر فرود خواهد آمد.

که روز آنها یعنی زمان مکافات نهایی شان فرا رسیده است.

«شمسیر در نیام کن! تو را انجا که افزیده شدی، و در سرزمین نیاکانت، داوری خواهم کرد. ششم خود را بر تو فرو خواهم ریخت و تنش غضبم را بر تو خواهم دمید، و تو را به دست مردان وحشی که در هلاک کردن چیزه دستند، خواهم سپرد.» «هیزم آتش خواهی بزد و خون تو در میان سرزمینت ریخته خواهد شد و دیگر به یاد آورده نخواهی شد، زیرا من بیهوش سخن گفته ام.»

نباریده است. ^{۱۰}دسیسه حاکمانش در میان آن، شیبری غران را مانند گه شکر را می‌درد و جان مردمان را می‌ستاند. آنان کنجینه‌ها و نغایس را به یغما برده‌اند و زنان بسیاری را در میان آن بیوه ساخته‌اند. ^{۱۱}کاهانش شریعت مرا زیر پسانهاداند و چیزهای مقدس من بی حرمت کرده‌اند. آنان مقدس را از نامقدس تمییز نمی‌دهند و فرقی میان طاهر و نجس را نمی‌آموزند؛ شبانه‌های مرا نادیده می‌گیرند و بدین‌گونه در میان ایشان بی حرمت گشته‌ام. ^{۱۲}صاحب‌نصبان ایشان در میان من همچون کرکان شکار را می‌درند و خون می‌ریزند و جانها را هلاک می‌کنند تا مسود نامشروع به کف آورند. ^{۱۳}انبیایش با رویاهای کاذب و فالگیری دروغین خود بر کارهای ایشان سرپوش گذاشته، می‌گویند: "خداوند کار بیوه چنین می‌فرماید." با اینکه خداوند سخن نگفته است! ^{۱۴}مردمان این سرزمین خنم کرده دست به چپاول زده‌اند. بر فقیران و نیازمندان ستم روا داشته‌اند و با غریبان بدرفتاری کرده‌اند. بی‌عدالتی نموده‌اند. ^{۱۵}من در میان ایشان کسی را جستم که دیوار را بنا کند و بر روی آن سرزمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را ویران نسازم، اما کسی را نیافتم! ^{۱۶}پس، خداوند کار بیوه می‌گوید، خشم خود را بر آنان فرو ریختم و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساختم. مکافات نعمانشان را بر سرشان آوردم. ^{۱۷}

دو خواهر هرزه

۲۲ و کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: ^۱ای پسر انسان، دو زن بودند، دختران بگ مادر. هر دو در مصر روسپی شدند و در جوانی خود فاحشیگری کردند. آنجا سینه‌های ایشان را فتنه‌دند و پستانهای بکرشان را مالیدند. خواهر بزرگتر اهلوه نام داشت و خواهرش اهلویه نام

رشوه می‌گیرند. شما را و سود می‌ستانید و ظالمانه از همسایه خود بهره‌گشی می‌کنید، و مرا فراموش کرده‌اید!

^۲اینک من بر ضد سود نامشروعی که به جنگ آورده‌اید و خونهایی که در میان خود ریخته‌اید، خشمگینانه دست بر هم خواهم کوفت! ^۳پس آیا در ایامی که تو را مکافات رسانم، دلت قوی و دستهایت محکم خواهد بود؟ من بیوه، چنین سخن گفته‌ام و آن را به عمل خواهم آورد. ^۴تو را در میان قومها پراکنده خواهم ساخت و میان ممالک پخش خواهم کرد و بدین‌گونه ناپاکی‌ات را به تمامی از تو خواهم زدود. ^۵آری، تو خویشان را در نظر قومها بی‌عصمت خواهی ساخت و نگاه خواهی دانست که من بیوه هستم!

^۶و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۷ای پسر انسان، خاندان اسرائیل برای من همچون دُرد شده‌اند؛ همه آنها مانند مس، قلع، آهن و سربند؛ ایشان در کوره مانند دُرد نقره گشته‌اند. ^۸بنابر این، خداوند کار بیوه چنین می‌فرماید: از آنجا که همگی شما مانند دُرد شده‌اید، هان من شما را در میان اورشلیم کرد خواهم آورد. ^۹چونان کسی که نقره و مس و آهن و سرب و قلع را در میان کوره‌ای کرد می‌آورد تا با دمیدن آتش آنها را بکدازد، من نیز به خشم و غضب خود، شما را کرد هم خواهم آورد و در میان اورشلیم قرار داده، خواهم گداخت. ^{۱۰}من شما را گرد خواهم آورد و به آتش غضب خود بر شما خواهم دمید و در میان آن گداخته خواهید شد. ^{۱۱}همان‌گونه که نقره در کوره گداخته می‌شود، شما نیز در میان آن گداخته خواهید شد و نگاه خواهید دانست که من بیوه غضب خویش را بر شما فرو ریختم! ^{۱۲}

^{۱۳}و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۴}ای پسر انسان، او را بگو؛ تو زمینی هستی که در روز غضب شسته نشده و باران بر آن

قاصدان نزد ایشان به سرزمین کلدانیان گسیل داشت.^{۱۷} و بابلیان به بستر عشق او درآمدند و با زناکاری خود، وی را نجس ساختند. پس چون از ایشان نجس شد، با انزجار از ایشان روی برتافت.^{۱۸} و چون فاحشه‌گری خود را آشکار کرد و غربانی‌اش را منکشف ساخت، من نیز با انزجار از او روی برتافتم، همچنان که از خواهرش با انزجار روی برتافته بودم.^{۱۹} با این همه، او ایام جوانی خود را که در سرزمین مصر فاحشه‌گری می‌کرد، به یاد آورده، بر فحشای خود افزود.^{۲۰} و شهوت‌گرانه مشتاق معشوقانش گردید که آلتشان به آلت الاغان و منی‌شان به منی اسبان می‌مانست.^{۲۱} پس تو آرزومند هرزگی ایام جوانی خود بودی نگاه که مصریان سینه‌هایت را می‌فشردند و پستانهای جوانت را می‌مالیدند.^{۲۲}

«بنابر این، ای اهل‌بیه، خداوندگار پیهو چنین می‌فرماید: «اینک من معشوقانت را که با انزجار از ایشان روی برتافتی، بر ضد تو برمی‌انگیزانم و آنان را از هر سو بر ضد تو گرد می‌آورم:»^{۲۳} بابلیان و همه کلدانیان و ففود و شیوع و قوع و تمامی آشوریان را با ایشان، که جوانانی دلریا و همگی فرمانداران و سروران و سرداران و نامدارانند، و جملگی سوارکار. «انان همه با اسلحه و ارابه‌ها و کالسکه‌ها و لشکری از مردم بر ضد تو خواهند آمد، و از هر سو با سپرهای کوچک و بزرگ و کلاهخود بر ضد تو موضع خواهند گرفت، و من داوری را بدیشان خواهم سپرد تا به رسم خود بر تو مکافات رسانند.^{۲۴} و من غیرت خود را علیه تو بر خواهم انگیزم تا با تو به غضب رفتار کنند. آنان بینی و گوشه‌هایت را خواهند برید و بازماندگانت به ضرب شمشیر از پا در خواهند آمد. پسران و دخترانت را گرفتار خواهند کرد و بازماندگانت در آتش خواهند سوخت. «جامه‌ات را از تنت خواهند گند و جوهرات زیبایت را به یغما خواهند برد.^{۲۵} بدین‌سان به

آن من بودند و پسران و دختران بزادند. و به نامهای ایشان، اهل‌بیه، همان سامره است و هولیبه، اورشیم.

«هونه، نگاه که از آن من بود، فاحشگی دردم و شهوت‌گرانه مشتاق معشوقانش یعنی شوریان گردید. جنکاورانی که جامه نیلگون بر تن داشتند، فرمانداران و سرورانی که همگی جوانانی دلریا و سوارکار بودند.^{۲۶} او فاحشگی خود را بدیشان که جملگی از بزرگان خود بی‌شور بودند بدل نمود، و خویشتن را به همه‌بتهای بی‌ارزش تمامی آنان که شهوت‌گرانه مشتاقشان بود، بی‌آلوده آری، او فاحشگی خود را که از مصر آغاز کرده بود، رها نکرد، زیرا از دوران جوانی مردان با او همبستر شده، پستانهای بکرش را می‌فشردند و شهوت خود را با او رضامی‌کردند.^{۲۷} پس او را به دست معشوقانش سپردم، به دست بنی‌اشور که شهوت‌گرانه مشتاق ایشان بود.^{۲۸} آنان عربانی و ز منکشف ساختند و پسران و دخترانش را گرفتار کردند. او را به شمشیر کشته، مایه عبرت زبان ساختند و داوری را بر او به اجرا گذاشتند. خواهرش اهل‌بیه این را دید، و با این همه در شهوت‌گرانی خود از خواهر خویش فاسدتر شد و فاحشه‌گری او از فاحشه‌گری خواهرش بیشتر بود. «شهوت‌گرانه مشتاق آشوریان بود که فرمانداران و سروران بودند، و جنکاورانی همگی به جامه فاخر. آنان سوارکار و همگی جوانانی دلریا بودند.^{۲۹} و دیدم که او نیز خود را نجس ساخت و هر دو به یک راه رفته‌اند.^{۳۰} اما اهل‌بیه فاحشگی‌ش را پس فروتر ساخت، او نقش مردان را که بر دیوارها بود، یعنی تصاویر کلدانیان را که به رنگ قرمز ترسیم شده بود، دید. آنان گم‌بند بر میان و دستار بزرگ بر سر داشتند، و همگی به سرداران می‌مانستند و شبیه هل بابل بودند که زادگاهشان سرزمین کلدانیان است.^{۳۱} چون چشمان اهل‌بیه بر آن افتاد، شهوت‌گرانه مشتاق ایشان گشت و

دستانشان به خون آلوده است؛ با بنهای بی‌ارزش خویش زنا کرده‌اند و حتی فرزندان خود را که برای من زاده بودند، به عنوان خوراک برای آنان از آتش گذارند. ^{۲۸} و پس رانیز بر من روا داشتند که در همان روز، فاس مرا نجس ساختند و شبانهایی مرا بی‌حرمت کردند. ^{۲۹} زیرا در همان روز که فرزندانتان را برای بنهائیشان ذبح کردند، به فاس من درآمدند تا آن را بی‌حرمت کنند. همان در خانه من چنین به عمل آوردند! ^{۳۰} ای حتی قاصدی نزد برخی مردان فرستادند تا در راه دور بیایند، و همان ایشان آمدند، تو بری ایشان خود را شستشو دادی و بر چشمت سازه کشیدی و خود را به زیورها بستی. ^{۳۱} تو با تختی پرشکوه که سفره‌ی پیش آن گسترده بود، نشست، بخور و روغن مرا بر آن نهادی. ^{۳۲} او از جمعی کثیر از خویش گذران کرد و به گوش می‌رسید و جمعی مست نیز از میان آورده شدند، همه با مردانی از میان خود، که دستبندها بر دست و تاجهای زید بر سر آن زنان گذاشتند. ^{۳۳} نگاه دربار آن که از فرزندناکاری رمقی با ایشان باقی نمانده بود کینه بگذار همچنان با او رفتار کنند، هر چند که در این حال است. ^{۳۴} و آنان با او همبستر شدند حتی که مردان با فاحشه‌ها همبستر می‌شوند، بدین سان، با آن زنان هرزه، یعنی آهولیه و آهولیه، همبستر شدند. ^{۳۵} اما مردان یاورما بر ایشان قصاص بران زناکار و خون‌ریز را جاری خواهند کرد، و آن روز که زناکاران و دستانشان به خون آلوده است، ^{۳۶} زیرا خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: «بنابر این جماعتی بر آنان کرد اورید و ایشان را تسبیح وحشت و تراج کنید. ^{۳۷} آن جماعت بنده را سنگسار کرده، به شمشیرهای خویش بر پا در خواهند آورد، و پسران و دخترانشان را کشته، خانه‌هایشان را به آتش خواهند سوخت. ^{۳۸} بدین سان به هر زنی در این سرزمین یساز خواهم بخشید تا برای همه زنان عبرتی گردد و

هرزگی و فحشایت که از سرزمین مصر آغاز کردی، پایان خواهم داد تا دیگر نه هوای آنها را در سر پیروانی و نه مصر را به یاد آوری. ^{۳۹} زیرا خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک تو را به دست آنان که از ایشان متنفری خواهم سپرد، به دست آنان که با آن‌ها از ایشان روی برتافتی. ^{۴۰} آنان با تو به نفرت رفتار خواهند کرد و تمامی دسترنجت را به یغما خواهند برد و برهنه و عریان رهایت خواهند کرد و عریانی فحشایت عیان خواهد شد. هرزگی و فاحشه‌گری تو ^{۴۱} آنها را بر سر آورده است، چراکه با قومها زنا کردی و خود را به بنهای بی‌ارزش ایشان نجس ساختی. ^{۴۲} تو راه خواهرت را در پیش گرفته‌ای، از این رو جام او را به دست تو خواهم داد.

^{۴۳} «خداوندگار یهوه چنین می‌گوید:

«تو از جام خواهرت خواهی نوشید،

از جامی عمیق و بزرگ؛

که مایه تمسخر و استهزا خواهد شد،

چراکه بسیار پر است؛

^{۳۳} و از مستی و غم آکنده خواهی شد.

جام دهشت و ویرانی،

جام خواهرت سامره را،

^{۳۴} تا به آخر سر خواهی کشید

و آن را خرد خواهی کرد

و سینه‌های خود را به آن خواهی

درید؛

زیرا، خداوندگار یهوه می‌فرماید، من چنین گفته‌ام.

^{۳۵} بنابر این خداوندگار یهوه می‌فرماید: چون مرا از یاد برده‌ای و پشت سرت افکنده‌ای، تو خود متحمل عقوبت هرزگی و فحشای خود خواهی شد.»

^{۳۶} و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا آهولیه و آهولیه را داوری خواهی کرد؟ پس اعمال کراحت‌آورشان را بدیشان خاطر نشان ساز. ^{۳۷} زیرا ایشان مرتکب زنا شده‌اند و

«هیزم بسیار بیابور و آتش افروخته، گوشت را خوب بپز و ادویه به آن بزَن و بگذار استخوانها بسوزند.»^{۲۳} «انگاه دیگ را خالی بر زغالهایش بگذار تا داغ شده، سپسش گذاخته شود و نجاستش در آن ذوب گردد و زنگارش به آتش بسوزد.»^{۲۴} او خویشتن را با تلاش سخت خسته کرده، اما زنگار بسیاریش از او زدوده نشده است. پس باشد که زنگارش به کام آتش فرو رود!^{۲۵} «در نجاست تو هرزگی است. از آنجا که می‌خواستم تطهیرت کنم اما از نجاست خود ظاهر نمی‌شدی، پس دیگر از نجاست خود ظاهر نخواهی شد، تا آنگاه که خشم خود را به کمال بر تو فرو ریزم.»^{۲۶} «من، بیهوه، سخن گفته‌ام و واقع خواهد شد. من آن را به عمل خواهم آورد. خداوندگاژ بیهوه می‌فرماید: من باز نخواهم ایستاد و شفقت نخواهم کرد و منصرف نخواهم گردید. بلکه بر وفق راهها و اعمال تو، بر تو داوری خواهد شد.»

مرگ زن حزقیال

«کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:^۱ «ای پسر انسان، اینک بر آنم تا به ضربتی نور چشمانت را از تو بستانم؛ با این حال، ماتم و گریه مکن و اشکت جاری نشود.»^۲ در خاموشی‌ام بکش، اما برای آن مُرده ماتم مگیر. بلکه دستار بر سر بپیچ و کفش به پا کن؛ لبانت را میوشان و از طعام مردگان مخور.»^۳ پس بامدادان با قوم سخن گفتم و شامگاهان همسرم درگذشت. صبح روز بعد چنانکه فرمان یافته بودم، عمل کردم.

«انگاه قوم به من گفتند: «آیا به ما نمی‌گویی این چیزها که می‌کنی، چه ارتباطی به ما دارد؟»^۴ «بدیشان گفتم: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «^۵ به خاندان اسرائیل بگو، خداوندگاژ بیهوه چنین می‌فرماید: اینک من قدس خود را

در هرزگی تو را پیشه نکنند.»^۶ سزای هرزگی شما به شما خواهد رسید و متحمل سزای مت پرستی گناه خود خواهید شد و خواهید دانست که من خداوندگاژ بیهوه هستم.»

دیگ جوشان

۲۴ در روز دهم ماه دهم از سال نهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، تاریخ این روز را بنویس. ری، تاریخ همین روز را زیرا در همین روز، دوشه بابل وورشیم را به محاصره در آورد. برای من خاندان عصیانگر مثلی بیابور و ایشان را بگو، خداوندگاژ بیهوه چنین می‌فرماید:

دیگ را باز بگذار، آن را باز بگذار،

و در آن آب بریز؛

آنکه‌هایی گوشت در آن بپفکن،

هر تکه مرغوب یعنی ران و شانۀ را،

و آن را از بهترین استخوانها پر ساز.

بهترین کوسنند را از کله برگیر؛

پشته‌ی از هیزم زیر دیگ بگذار،

آن بر خوب جوشان.

و استخوانهایش را در درونش بپز.

زیر خداوندگاژ بیهوه چنین می‌گوید: «ری بر آن شهر خون‌ریز! وای بر آن دیگ که درونش زنگ زده، و زنگارش زدوده نمی‌شود! تکه‌ها را بدون فیرعه افکنند، یک به یک از درون آن به در آور. زیرا خونی که ریخته، در میان من است. او آن را بر صخره‌های عریان ریخت، بر نه بر زمین تا خاک آن را بپوشاند. پس من نیز در آن خشم خود و کشیدن تنگم، خون او را بر صخره‌های عریان ریختم تا پرمانند نشود.»^۷ «ری، خداوندگاژ بیهوه چنین می‌گوید: وای بر آن شهر خون‌ریز! زیرا من نیز پشته‌ی هیزم را بر ترک خواهم ساخت.

بر پا خواهند کرد، و میوه‌های شما را خواهند خورد و شیرتان را خواهند نوشید. من ربه را چراگاه شتران و عمّون را استراحتگاه گنهد خواهم ساخت. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. زیرا خداوند کاز یهوه چنین می‌فرماید: از آن رو که بر ضد سرزمین اسرائیل دستک زدید و پای بر زمین گوییدید و به تمامی کینه دل شادی کردید، هان دست خود را بر شما دراز خواهم کرد و شما را به دست قومه به تاراج خواهم داد. و شما را از میان منقطع ساخته، از میان ممالک هاباک خواهم کرد و نابودتان خواهم ساخت. آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

نبوت بر ضد موآب

«خداوند کاز یهوه چنین می‌فرماید: از آن رو که موآب گفته است، «اینک خاندان یهوه مانند همه قومهای دیگرند.» پس اینک من پهنوی موآب را خواهم شکافت و از شهرهای سرحدی‌اش که مایه فخر آن سرزمینند آغاز خواهم کرد. یعنی بر بیت‌یشیموت و بعل‌معون و قریه‌تایم. و موآب را با عمّونیان به بنی‌مشرق به ملکیت خواهم داد تا در میان قومه‌ها دیگر ذکری از عمّونیان به میان نیاید. و بر موآب داوروی خواهم کرد و آنکه خواهند دانست که من یهوه هستم.

نبوت بر ضد آدوم

«خداوند کاز یهوه چنین می‌فرماید: از آن رو که آدوم علیه خاندان یهوه انتقام‌جویانه عمل کرده و در انتقام کشیدن از آنان مرتکب تقصیر عظیم گردیده است.» بنابراین، خداوند کاز یهوه می‌گوید: من دست خود را بر آدوم دراز کرده، آدومیان و بهایم را از آن ریشه‌کن خواهم کرد و آن را ویران خواهم ساخت؛ از تیمان تا ددن، به شمشیر خواهند افتاد. آیه دست خود خود

که فخر قوت و نور چشمان و ارزوی جانهایتان است، بی‌حرمت خواهم ساخت؛ و پسران و دخترانی که بر جامی گذارید، به شمشیر خواهند افتاد. و شما نیز چنان خواهید کرد که من کردم؛ لبانتان را نخواهید پوشاند و از خوراک مردگان نخواهید خورد. دستار بر سر و کفش به پا خواهید داشت؛ ماتم و کریه نخواهید کرد بلکه در گناهانتان خواهید یوسید و نزد یکدیگر ناله سر خواهید داد. بدین‌گونه، جزقیال برای شما نشانی خواهد بود؛ مطابق هر آنچه او کرد، شما نیز خواهید کرد. و چون این همه واقع شود، آنگاه خواهید دانست که من خداوند کاز یهوه هستم.»

«و اما تو ای پسر انسان! به یقین در روزی که من مکان قوت آنها را از ایشان بستانم، یعنی شادی فخر و نور چشمان و اشتیاق جانهایشان، و نیز پسران و دخترانشان را» در آن روز، یکی که رهایی یافته نزدت خواهد آمد تا به تو خبر دهد. در آن روز زیانت به سوی آن که رهایی یافته باز خواهد شد، و سخن گفته، دیگر کنک نخواهی بود. و برای ایشان آیتی خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه هستم.»

نبوت بر ضد عمّون

۲۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، روی به جانب عمّونیان کرده، بر ضد ایشان نبوت کن. عمّونیان را بگو، کلام خداوند کاز یهوه را بشنوید! خداوند کاز یهوه چنین می‌گوید: چون آنگاه که قدس من بی‌حرمت می‌شد و سرزمین اسرائیل ویران می‌گشت و خاندان یهودا به اسارت می‌رفت، گفتید: «هه! پس اینک من شما را به دست بنی‌مشرق تسلیم خواهم کرد تا به تصرفتان درآورند. و آنان در میان شما اردو زده، مسکن خود را در میانتان

را به تاراج خواهند برد، و دخترانش که در صحرا آیند، به شمشیر از پا در خواهند آمد. آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

۱۰ زیرا خداوند کار یهوه چنین می فرماید: اینک من شاه شاهان، نبوکدنصر، پادشاه بابل را با آسمان و اراهه‌ها و با سواران و لشکری از سربازان بسیار، از جانب شمال بر ضد صور بر خورم آورد. او دخترانت را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و بر ضد تو سنگرها خواهد ساخت و پشته‌ها بر پا خواهد کرد و سپرها بر خواهد افراشت. ^{۱۱} من جنیقهایش را به سوی حصارهایت نشانه خواهد رفت و بر جهایت را به تیرهای خود منهدم خواهد ساخت. ^{۱۲} اسبانش آنقدر بی شمار خواهند بود که غبارشان تو را خواهد پوشانید. آنگاه که به دروازه‌هایت داخل شوند، چنانکه به شهری رخنه‌دار درمی آیند، حصارهایت از خروش سواران و اراهه‌ها و گالسکه‌ها به لرزه در خواهد آمد. ^{۱۳} همه کویچه‌هایت را به سم اسبانش پایمال کرده، مردمانت را به شمشیر خواهد کشت، و ستونهای نیرومندیت به زمین فرو خواهد افتاد. ^{۱۴} ثروتت را تاراج خواهند کرد و کالاهایت را به یغما خواهند برد. حصارهایت را فرو خواهند ریخت و خانه‌های زیباییت را منهدم کرده، سنگ و چوب و خاکت را به میان آب خواهند ریخت. ^{۱۵} آواز سرودهایت را خاموش خواهم کرد و صدای چنگهایت دیگر به گوش نخواهد رسید. ^{۱۶} تو را به صخره‌ای عریان بدل خواهم ساخت و به محل کستردن تور، و دیگر هرگز تجدید بنا نخواهی شد! زیرا خداوند کار یهوه می فرماید: من که یهوه هستم سخن گفته‌ام.

۱۷ خداوند کار یهوه به صور چنین می گوید: ایا سوز مینهای ساحلی از صدای سقوط تو نخواهند لرزید، آنگاه که مجروحان ناله سر دهند و در میان تو کشتار شود؟ ^{۱۸} آنگاه حاکمان

سریل، انتقام خویش را از ادوم خواهم گرفت، و آن مطابق خشم و غضب من با ادوم رفتار خواهند کرد، و خداوند کار یهوه می فرماید که در میان ضم انتقام مرا خواهند چشید!

نبوت بر ضد فلسطین

۱ خداوند کار یهوه چنین می فرماید: از اینجا که فلسطینیان انتقام جویانه عمل کرده و از کینه دل نتگه گشوده‌اند، و با دشمنی دیرینه کمر به نبرد می یزد بسته‌اند، ^۲ ایمن خداوند کار یهوه می گوید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز خواهم کرد، و کرتیبان را منقطع ساخته، بقید نادگان سوز مینهای ساحلی را هلاک خواهم کرد. ^۳ من به مکافات قهرامیز از آنان انتقام عظیم خواهم کشید، و چون انتقام خود را بر ایشان بکشم، خواهند دانست که من یهوه هستم.

نبوت بر ضد صور

۲۶

در سال یازدهم، در روز اول ماه، ^۱ کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای پسر انسان، از آن رو که صور درباره بر شمیم گفته است: ^۲ «هه هه، دروازه قیوهای شکسته شده و به روی من کشوده گردیده است. حال که او دیران کشته، من کامیاب خواهم شد!» ^۳ پس خداوند کار یهوه چنین می فرماید: اینک ای صور، من بر ضد تو هستم، و چنانکه دریا امواج خود را برمی انگیزد، من قیوهای بسیار را علیه تو بر خواهم انگیخت. ^۴ آن حصارهای صور را خراب کرده، بر جهایت را فرو خواهند ریخت، و من خاکش را از تو خواهم رفت و او را به صخره‌ای عریان بدل خواهم کرد. ^۵ تو او به محل کستردن تور در میان دریا بدل خواهد شد، زیرا خداوند کار یهوه می فرماید من این را گفته‌ام. قیوهای آن

دریا ساکن است، و تاجر مردمان در تجارت
با سرزمینهای ساحلی بسیار است، بگو که
خداوند کار بیهوده چنین می فرماید:

«ای صور، تو می گویی،

«در زیبایی کامله!»

^۱ حدودت در وسط دریاست

و بناکنند کانت زیباییات را به کمال

رسانده اند.

^۲ تخته هایت را جملگی از صنوبر سنبل

ساختند.

و سرو ازاد لبنان را گرفتند تا برایت

دکلهای بسازند.

^۳ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند

و عرشه قدین به عاجت را از

کاجهای سواحل قبرس.

^۴ کتان نفیس کلدوزی شده مصری

بادبانست بود

تا تو را همچون علمی باشد.

و لاجورد و ارغوان سواحل نیشه.

سایبانست.

^۵ ساکنان صیدون و ارواد

پارو زنانت بودند.

و استاد کارانت. ای صور.

ناخدایان در میانست.

^۶ مشایخ جبال و استادکارانش در میان تو

بوده.

در زهایت را می گرفتند:

همه کشتیهای دریا با ملوانانش در تو

بودند.

تا با کالاهایت تجارت کنند.

^۷ «پارس و لود و قوط در لشکرت

جنگاوران تو بودند.

که با اویختن سپهها و کالاهای خودها بر

تو، زینت می دادند.

دریا جملگی از تختشان به زیر خواهند آمد و
ردا از تن به در کرده، جامه های کلدوزی شده
خویش را خواهند کند و لرزه بر تن کرده، بر
زمین خواهند نشست و هر دم بر خود لرزیده.
از دیدنت حیران خواهند شد. «و بر تو مرثیه
خوانده، تو را خواهند گفت:

«ای شهر پر آوازه، چگونه تباه کشتی،

ای که مسکن ساحل نشینان بودی!

ای که بر دریا زور آور بودی،

تو و ساکنانت؛

تو که ترس خود را بر همه سکنه انجا

مستولی می کردی!

^۸ حال در روز سقوطت

سرزمینهای ساحلی بر خود

می لرزند.

و جزایر دریا

از رحلت تو مدهوش می گردند.»

^۹ «زیرا خداوند کار بیهوده چنین می گوید:

چون تو را مانند شهرهای غیرمسکون ویران

سازم و آبهای ژرف بر تو آورده، تو را به

آبهای بسیار ببوشانم. «نگاه تو را با آنان که

به هاویه فرو می روند، نزد مردمان روزگاران

کهن فرود خواهم آورده، و در اسفلهای زمین،

در ویرانه های ابدی، با آنان که به هاویه

فرو می روند، ساکن خواهم گردانید تا دیگر

مسکون نشوی و در سرزمین زندگان جایگاهی

نداشته باشی. «و خداوند کار بیهوده می گوید: تو

را به سرانجامی دهشتناک دچار خواهم ساخت

و نابود خواهی شد! تو را خواهند جُست، اما

دیگر هرگز یافت نخواهی شد.»

مرثیه ای برای صور

کلام خداوند بر من نازل شده.

گفت: «حال تو ای پسر انسان، بر

صور مرثیه ای بسرا،^{۱۰} و به صور که نزد مدخل

۲۷

۱۱. دردمان از اوزال با سپاهیان از هر طرف
بر حصار هایت بودند،
و حمادیان بر برج هایت.
نان سپر هایشان را از هر طرف بر
حصار هایت می‌آویختند.
که زیبایی ات را به کمال می‌رسانید.
۱۲. به سبب فراوانی دولت عظیمت،
ترشیش با تو داد و ستد داشت؛
نان نقره و آهن و مغز و سرب در
ازای کالاهای تو می‌دادند.
۱۳. یوان و توبال و ماشک نیز با تو داد و
ستد داشتند.
و نفوس ادمیان و ظروف برنجین در
ازای متاع تو می‌دادند.
۱۴. دردمان بت توجرمه اسبان معمولی و
اسبان جنگی و قاطران
با کالاهای تو مبادله می‌کردند.
۱۵. بنی ددان نیز با تو داد و ستد داشتند؛
سرزمینهای ساحلی بسیار بازر تو
بودند،
و شاخهای عاج و ابنوس به تو
می‌پرداختند.
۱۶. و به سبب فراوانی کالاهایت با تو داد
و ستد می‌کرد
و فیروزه و ارغوان و پارچه‌های
کنده‌وزی شده در ازای متاع تو
می‌داد.
و هم کتان نفیس و مرجان و لعل
بهداد و سرزمین اسرائیل نیز با تو داد و
ستد داشتند
و کنده میبیت و حلوا در ازای
کالاهایت می‌دادند
و هم غسل و روغن و بلسان.
۱۱. دمشق به سبب فراوانی محصولات و
دولت بس عظیمت،
شراب حلیمون و پشم ساحار با تو
مبادله می‌کرد.
۱۲. دان و یوان از اوزال با تو داد و ستد
می‌کردند
و آهن مصنوع و سلیخه و نیشکر در
ازای کالاهای تو می‌دادند.
۱۳. ددان در داد و ستد با تو،
زین پوشها به جهت سواری به تو
می‌دادند.
۱۴. عربستان و همه حاکمان قیدار از
مشتریان تو بودند،
و بره و قوچ و بز با تو مبادله
می‌کردند.
۱۵. بازرگانان صبا و زغمه با تو داد و ستد
داشتند
و بهترین همه گونه ادویه و سنگهای
گرانها و طلا را در ازای کالاهای
تو می‌دادند.
۱۶. حران و کنه و عدن، بازرگانان صبا،
آشور و کلمد، با تو داد و ستد
داشتند؛
۱۷. آنان در بازارهای تو نغایس و
جامه‌های لاجوردی و پارچه‌های
کنده‌وزی شده با تو مبادله
می‌کردند.
و هم فرشهای رنگارنگ با نخهای
محکم گره زده شده.
۱۸. کشتیهای ترشیش حاملان کالاهای تو
بودند،
پس در قلب دریا آکنده و سنگین
از بار گشتی.

۱۱:۲۷-۱۱:۲۸. دردمان از اوزال با سپاهیان

۱۲:۲۷. و هم کتان نفیس و مرجان و لعل

۱۷:۲۷. و هم غسل و روغن و بلسان

و پادشاهان زمین را از فروغی دولت تو
 کالاهایت
 توانگر می ساختی.
 ۲۷ حال در عمق اینها
 دریا تو را در هم شکسته.
 و کالاهای و همهٔ خدمتات با تو
 فرو رفته اند.
 ۲۸ تمامی ساکنان زمینهای ساحلی
 به سبب تو در حیرتند؛
 موی بر تن پادشاهانشان راست شده.
 و رنگ از رخسار پاخته اند.
 ۲۹ تاجران قومها به سبب تو نکشتند
 دهان می مانند؛
 تو به فرجامی شوم رسیدی
 و دیگر تا به اند نخواهی بود.

نبوت بر ضد رئیس صور

۲۸ کلام خداوند به من نازل شد.
 گفت: «ای پسر انسان، به حاکم
 صور بگو، خداوند کار یهود چنین می فرماید.
 از آن روز که دلت مغرور شده،
 و می گویی: "خدا هستم!"
 و در دل دریا
 بر سر پادشاهان می نشینم!
 حال آنکه، نه خدا، بلکه انسانی.
 هر چند دل خویش را همچون دل
 خدا، ایان می شمارم؟
 ۲۹ بددرستی که از دانیال حکیمتری.
 و هیچ دازی با تو پوشیده نیست.
 ۳۰ به حکمت و بصیرت خویش
 برای خود دلت انداخته ای.
 و خرابیت را
 به طاعت و نذر نهانسته ای.
 ۳۱ به فراتر از حکمت خویش در تجارت.
 دولت خود را افزون ساخته ای.
 و دلت به سبب توانگری ات مغرور
 گشته است.

۲۶ پاروزنانت تو را به جایهای ژرف دریا
 بردند،
 اما باد شرقی تو را در قلب دریا در
 هم شکست.
 ۲۷ دولت و محصولات و کالاهای تو،
 و ملوانان و ناخدایان و تعمیرکنندگان
 درزهایت،
 و سوداگران کالاهای و همهٔ مردان جنگی
 تو،
 با تمامی کسانی که در میان تو هستند،
 در روز سقوط تو
 به قعر دریا فرو خواهند رفت.
 ۲۸ از صدای فریاد ناخدایان
 سرزمینهای ساحلی به لرزه در
 خواهند آمد.
 ۲۹ همهٔ پاروزنان
 از کشتیهای خود فرود خواهند آمد،
 و ملوانان و همهٔ ناخدایان دریا
 بر زمین خواهند ایستاد.
 ۳۰ آنان به سبب تو فریاد بلند سر خواهند
 داد
 و به تلخی خواهند گریست.
 خاک بر سر خواهند افشاند
 و در خاکستر خواهند غلتید؛
 ۳۱ به سبب تو موی از سر برکنده،
 پلاس در بر خواهند کرد
 و به مرارت جان و نوحه تلخ
 بر تو خواهند گریست.
 ۳۲ در شیون خود، بر تو مرثیه خواهند
 خواند،
 و برای تو نوحه گری کرده، خواهند
 گفت:
 "کیست مانند صور؟"
 کیست مانند آن شهر که در میان دریا
 خاموش شده است؟
 ۳۳ آنگاه که کالاهای تو از دریا می رسید،
 مردمان بسیار را خرسند می گردی

بنام این خداوندگار بیهوده چنین
می فرماید:

ز آن روی که دل خویش را
همچون دل خدایان می شماری،
بنگ من بیکانگان را بر تو خواهم
درد.

ستم پیشه ترین قومها را و

تا بر ضد زیبایی حکمت تو شمشیر از
نیام به در آورند.

و فر و شکوه تو را بیالایند.

آن تو را به هاویه فرو خواهند افکند،
و به مرگ هوشناک در دل دریا جان

خواهی سپرد.

یا در حضور قاتلان

همچنان خواهی گفت که: "خدا
هستم!"

حال نکه در دستان قاتلان،

نه خدا. بلکه انسان خواهی بود و
پس؟

به دست بیکانگان،

به مرگ نامختونان خواهی مرده:

بنام خداوندگار بیهوده می فرماید که من سخن
گفته ام.

مرثیه‌ای بر پادشاه صور

کلمه خداوند بر من نازل شده. گفت: "ای
بیر انسان، بر پادشاه صور مرثیه‌ای بسرا و
زیر کتف، خداوندگار بیهوده چنین می فرماید:
تو نگوی کمال بودی،
کنده ز حکمت و کمال در زیبایی.

تو در عدن بودی.

در باغ خدا.

و هر گونه سنگ کز آنها زینت تو
بود:

لعل و یاقوت زرد و الماس،

زبرجد و عقیق و یشب،

یاقوت کیبود و فیروزه و زمرد.

نکین دانه‌ها و کنده‌کاریهایت از صنعت
طلا بود:

اینها همه، در روز آفرینشت مهیا
شده بود.

"تو کروی مسخ شده سایه‌گستر بودی،

و من تو را برقرار داشته بودم؛"

تو بر کوه مقدس خدا بودی،

و در میان سنگهای آتشین

می خرامیدی.

"از روزی که آفریده شدی،

تا روزی که شراوت در تو یافت شد،

در طریقه‌هایت کامل بودی.

"اما از کثرت سوداگریت،

بطن تو از خشونت آکنده شد،

و گناه ورزیدی.

پس تو را چون چیز نجس از کوه خدا

بیرون افکندم،

و تو را ای کروی سایه‌گستر،

از میان سنگهای آتشین نابود کردم.

"دلت از زیباییات مغرور گشت،

و به سبب فر و شکوهت،

حکمت خویش را فاسد گردانیدی.

پس تو را بر زمین افکندم

و در معرض تماشای پادشاهان نهادم.

"به واسطه کثرت گناهت و بی‌انصافی

سوداگریات،

مکانهای مقدس خویش را ملوث

ساختی؛

پس آتشی از میانت بیرون آوردم

که تو را سوزانید،

و در برابر دیدگان همه نظاره‌گرانت،

تو را بر روی زمین خاکستر ساختم.

انگاه در زمین خودشمان که به خادد خویش
یعقوب دادم، ساکن خواهند شد و آنجا در
امنیت ما واکزیده، خانه‌ها خواهند ساخت و
تاکستانها غرس خواهند کرد. و چون دوری
خود را بر مردمان بیرونش که ایشان را تحقیر
می‌کردند، اجرا کنم، انگاه در امنیت ساکن
شده، خواهند دانست که من بپوه خدای ایشان
هستم.»

نبوت بر ضد مصر

۲۹ در روز دوازدهم ماه دهم از سال
دهم، کلام خداوند بر من نازل شد،
گفت: «ای پسر انسان، روی به جانب فرعون
پادشاه مصر کرده، بر ضد او و تمامی مصر
نبوت کن. زبان کشوده، بگو: خداوندگار بپوه
چنین می‌فرماید:

«ای فرعون، پادشاه مصر،

اینک من بر ضد تو هستم؛

ای اژدهای بزرگ،

که در میان نهرهای خفته‌ای،

که می‌گویی: «نیل من، از آن من است؛

من خود آن را ساخته‌ام!»

پس من فلاهها به چاهات می‌گذارم.

و ماهیان نهرهای را به فلسهات

خواهم چسبانید؛

و تو را با تمامی ماهیانی که به

فلسهات چسبیده‌اند،

از میان نهرهای بیرون خواهم کشید،

و تو را در بیابان ترک خواهم کرد،

تو و جمله ماهیان نهرهای را!

در صحرا خواهی افتاد،

و کسی تو را بر نخواهد گرفت و

جمع نخواهد کرد.

تو را خوراک حیوانات زمین

و مرغان هوا خواهم ساخت.

انگاه همه ساکنان مصر خواهند دانست که

من بپوه هستم.

۱۹ جمله آنان، از میان قومها، که تو را

می‌شناختند،

از تو در شکفت شدند؛

سرانجامی دهشتناک رسیده‌ای،

و دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت بر ضد صیدون

۲۰ کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای

پسر انسان، روی به جانب صیدون کرده، بر

ضدش نبوت کن. بگو خداوندگار بپوه چنین

می‌فرماید:

«ای صیدون، اینک من بر ضد توام،

و در میان تو جلال خواهم یافت.

و چون بر تو داوری کنم

و قدوسیت خویش را در تو آشکار

سازم،

انگاه همه خواهند دانست که من

بپوه هستم.

۲۱ زیرا طاعون بر تو خواهم فرستاد

و خون در کوجهایت روان خواهم

کرد.

آری، به شمشیری که از هر سو بر تو

فرود خواهد آمد

کشتگان در میان خواهند افتاد؛

انگاه همه خواهند دانست که من بپوه

هستم.

۲۲ دیگر برای خاندان اسرائیل، در میان

مردمان بیرونش که ایشان را تحقیر می‌کردند،

نه خستگی خراشنده خواهد بود و نه خاری

آزادهنده. انگاه همه خواهند دانست که من

بپوه هستم.

اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد

۲۳ «خداوندگار بپوه چنین می‌فرماید: هنگامی

که خاندان اسرائیل را از میان مردمانی که میان

آنها پراکنده شده‌اند، گسرد آورم و در برابر

دیدگان قوما قدوسیتم را در آنها آشکار سازم،

فرمان نخواهند دانند. مصر دیگر هرگز نقطه اتکای خاندان اسرائیل نخواهد بود، بلکه یادآور کناه ایشان در روی کردن به مصر. نگاه خواهند دانست که من خداوندگار یهوه هستم.»

«در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، نبوکدنصر، پادشاه بابل، چنان سخت از لشکر خود بر ضد صور کار کشید که سرهای همه بی مو گشت و پوست از شانه‌هایشان کنده شد. با این حال نه او و نه لشکریانش را از زحمتی که بر ضد صور کشیدند، سودی حاصل نشد.» پس خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک من سرزمین مصر را به نبوکدنصر پادشاه بابل خواهم داد. او ثروت آن را با خود خواهد برد و آن را غارت و تاراج خواهد کرد تا مزد لشکریانش باشد. «و خداوندگار یهوه می‌گوید: من سرزمین مصر را به عنوان مزد خدمتی که کرده است به او خواهم داد، زیرا این کار را برای من کرده‌اند.» در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید، و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود. نگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

مرثیه برای مصر

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، نبوت کرده، بگو خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: «شبیون کرده، بگویند: «وای بر آن روز!»
«زیرا که آن روز نزدیک است؛
روز خداوند نزدیک است،
روز ابرها،
و زمان داوری قومها!

آن روز که برای خاندان اسرائیل عسایی بر می‌پیش بودی، چون تو را به دمت خود گرفتند، خورد شدی و بسبب چاک خوردن گنجهای جمیع ایشان گشتی، و چون بر تو تکیه زدند، شکستی و گهرهای جملگی آنان را بر زمین ساختی. پس خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: اینک شمشیری بر تو خواهم آورد و انسان و حیوان را از میانت منقطع خواهم کرد؛ و سرزمین مصر خراب و ویران خواهد شد. نگاه خواهند دانست که من یهوه هستم! چون گفته‌ای: «تیل از آن من است؛ من خود آن را ساخته‌ام!» پس اینک من به ضد تو و نهضت هستم، و سرزمین مصر را از محال تا سوان و تا سرحدات کرش، به‌تمامی خراب و ویران خواهم کرد، آنه انسانی بر آن خواهد گذاشت و نه حیوانی از آن کذر خواهد کرد، و چهل سال نامسکون خواهد ماند. من سرزمین مصر را به ویرانه‌ای در میان مسالک ویران بابل خواهم ساخت و شهرهایش در میان شهرهای مخروب، چهل سال ویران خواهد ماند. مصریان را در میان قومهای دیگر پراکنده خواهم کرد و آنان را در میان مسالک دیگر منقطع خواهم ساخت. «و خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: پس از میان چهل سال، مصریان را از میان قومهایی که می‌شناسن پراکنده شده‌اند، گرد خواهم آورد، و سعادت گامتسه را به مصر باز خواهم گردانید. و آن را به سرزمین فتروس، یعنی به زمین موله‌شان باز خواهم آورد، اما در آنجا مسالکتنی جایی خواهند بود. «مصر ناچیزترین مسالک خواهد بود و دیگر باز خوینستن را بر قومهای دیگر بر نخواهد داشت، و آنان را چنان کوچک خواهم ساخت که دیگر هرگز بر قومهای دیگر

^۲ شمشیر بر مصر فرود خواهد آمد،
و کوش به عذاب سخت دچار
خواهد شد.
آنگاه که کشتگان در مصر از پا در آیند،
ثروتش^۳ به یغما خواهد رفت،
و بنیانهایش فرو خواهد ریخت.
^۴ کوش و فوط و لود و تمام عربستان و لیبی
و مردمان سرزمین هم‌پیمان^۵ نیز همراه ایشان
به دم شمشیر خواهند افتاد.

^۶ «خداوند چنین می‌فرماید:
حامیان مصر فرو خواهند افتاد،
و قدرتی که بدان مغرور بودند
سقوط خواهد کرد.
از مجدل تا آسوان
در میانش به دم شمشیر خواهند افتاد.
این است فرموده خداوندگار یهوه.
^۷ آنان به ویرانه‌ای در میان ممالک ویران
بذل خواهند شد،
و شهرهایش در میان شهرهای
مخروب خواهد بود.
^۸ و چون آتشی در مصر بیافروزم،
و حامیانش جملگی در هم شکسته
شوند،
آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

^۹ «در آن روز، قاصدان از حضور من با کشتیها
بیرون خواهند رفت تا مردمان مطمئن کوش
را به دهشت آورند. آنان در روز محکومیت
مصر^{۱۰} به عذاب سخت دچار خواهند شد؛ زیرا
براستی که آن روز فرا می‌رسد!

^{۱۱} «خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید:
به دست نیوکا، نصر، پادشاه بابل،
خلق بی‌شمار مصر را تپاه خو هم
کرد.
^{۱۲} او و لشکریانش که ستم‌گش‌ترین
قومهایند،
بدان جا آورده خواهند شد تا آن
سرزمین را ویران کنند.
انان بر مصر شمشیر خواهند کشید،
و زمین را از کشتگان آکنده خواهند
ساخت.

^{۱۳} «من نهرهای نیل را خواهم خشکانید.
و این سرزمین را به دست اشرار
خواهم فروخت؛
و این مرز و بوم را با هر آنچه در آن
است،
به دست بیگانگان ویران خواهم
کرد؛
من، یهوه، سخن گفته‌ام.

^{۱۴} «خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید:
«من بیهای بی‌آرزوش را نابود خواهم
کرد،
و چنین بیهای را در همفیس از میان
خواهم برد؛
دیگر رهبری از سرزمین مصر بر
نخواهد خاست،

و من ترس را بر سرزمین مصر
مستولی خواهم کرد.
^{۱۵} «فترس را ویران کرده،
صوبن را به آتش خواهم کشید
و ترس را مجازات خواهم نمود

* ۴:۳۰ یا "مردمانش": همچنین در آیه ۱۰.

* ۵:۳۰ ترجمه یونانی هفثادتنا؛ در عبری: "کوب".

* ۵:۳۰ در عبری: "و پسران سرزمین همپیمان".

* ۹:۳۰ در عبری: "در روز مصر".

* ۱۴:۳۰ در عبری: "تو"; همچنین در آیه ۱۵.

داشته باشد. "پس خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: هان من به ضد فرعون، پادشاه مصر هستم و هر دو بازوی او را خواهم شکست، هم بازوی قوی و هم بازوی شکسته را، و شمشیر را از دستش خواهم انداخت. "مصریان را در میان قومها پراکنده خواهم ساخت و در میان ممالک پخش خواهم کرد. "من بازوان پادشاه بابل را نیرو خواهم بخشید و شمشیر خود را در دست وی خواهم نهاد؛ اما بازوان فرعون را خواهم شکست، و او چون کسی که زخم مهلک خورده باشد، در حضور وی خواهد نالید. "آری، من بازوان پادشاه بابل را قوی خواهم ساخت اما بازوان فرعون فرو خواهد افتاد. پس چون شمشیر خود را در دست پادشاه بابل بگذارم، و او آن را بر ضد سرزمین مصر دراز کند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. "آری، من مصریان را در میان قومها پراکنده خواهم ساخت و در میان ممالک پخش خواهم کرد. آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم."

سرو آزاد لبنان

۳۱ در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: "ای پسر انسان، به فرعون پادشاه مصر و به خلق بی‌شمارش بگو:

"در عظمت خویش به که شباهت

داری؟

"اینک آشور سرو آزادی در لبنان بود،

با شاخه‌های زیبا و برگهای

سایه‌گستر؛

قامتی رعنا داشت،

و سر به ابرها می‌سایید.

حشم خود را بر پلوسیوم فرو خواهم ریخت

که در مصر است.

و جمعیت تبس را منقطع خواهم ساخت.

مصر را به آتش خواهم کشید،

و پلوسیوم به دردی جانکاه گرفتار خواهد شد؛

تبس فتح خواهد کردید،

و مسفیس هر روزه با دشمنان رویه‌رو خواهد شد.

چون آن آون و فی‌بست به ضرب

شمشیر خواهند افتاد.

و زنان به امیری خواهند رفت.

چون یوغ مصر را در تحفنجیس بشکنم

و نکیر قدرتش در آنجا زوال پذیرد،

روز در تحفنجیس تاریک خواهد شد.

بری او را خواهد پوشانید،

و روستاهایش به اسارت خواهند رفت.

بدین‌سان بر مصر دآوری خواهم کرد،

و خواهند دانست که من یهوه هستم!

ستوط مصر به دست بابل

"در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم،

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: "ای

پسر انسان، من بازوی فرعون، پادشاه مصر را

شکستم، و اینک شکسته‌بندی نشده تا التیام

یابد و بسته نشده تا توان برگرفتن شمشیر

۱۶:۳۰ "برستانی"

۱۷:۳۰ "همی نهان"

۱۸:۳۰ "عربی" "دختر" "که به دستهای اطراف آن اشاره دارد."

و از بلندی قامتش دشتش معروف شد. من و
 به دست سرور قومها خودم سیرد. و به پیش
 با وی فراخور شسوارتیش عمل خواهد کرد.
 چرا که من او را بیرون افکنده‌ام. بیگانگان
 یعنی مستم‌گیش زمین قومها او را قطع کرده
 ترک خواهند نمود. شاخه‌هایش بر کوهها
 و در همه دره‌ها خواهد افتاد و در میان همه
 وادیه‌ها شکسته خواهد شد. همه بر دهن زمین
 از زیر سایه‌اش به در آمده. ترکش خرمند
 گفت: "مرغان هوا جمعی بر کوه فرود آمده
 ایشان خواهند گرفت و وحوش صحرا در میان
 شاخه‌هایش به سر خواهند زد. تا هیچ کس
 از درختانی که نزد آنهاست، قدر نیافریند.
 سر به میان آنها برنگشند و تا غایت هیچ
 درخت سیرابی به پای آنان نرسد. زیرا که جمیع
 آنان، در استغنائهای زمین، در میان زمین‌داری
 که به کودالی فرو می‌روند، به مرکب سیرده
 شده‌اند.

۱۱ بنابراین خداوند گاو بیهوده چنین می‌فرمود
 روزی که او به هاویه پایین رفت، من نامه
 یا کردم. من ژرفا را بر او بستم. و نهرهایش
 را مسدود کردم و آبهای بسیاری را زد
 شد. لبنان را برای وی مسکون ساختم و همه
 درختان صحرا به خاطر وی قطع به هم
 رساندند. و چون او را با آنان که به کودالی
 فرو می‌روند، به هاویسه فرو افکند، دستهای
 از صدای سقوطش به نزد خود هم نه‌خست
 انگاه همه درختان عدن و بر کزیده‌ترین و
 نیکوترین درختان سیراب لبنان در سفینه‌های
 زمین تسلی خواهند یافت. آنان نیز با و به
 هاویه فرو رفتند. نرد آنان که به شمشیر
 در آمدند؛ همانان که با زوری او بودند و در میان
 ملتها زیر سایه او زنده‌گی می‌کردند.

۱۲ پس خداوند گاو بیهوده چنین می‌فرمود:
 آن رو که او قد برافراشت و سر بر ایرها سانیاد

۱ آبها آن را نمو می‌داد،
 و ژرفا قامتش را برمی‌افراشت؛
 نهرهای آن به هر طرف بوستانش
 جاری می‌شد،
 و جویبارهایش را به جانب همه
 درختان صحرا گسیل می‌داشت.
 ۲ پس فراتر از همه دیگر درختان صحرا
 قد برافراشته،
 شاخه‌هایش فرونی گرفت و بلند
 شد.

۳ و از فراوانی آب به هر طرف
 بگسترده.
 ۴ همه مرغان هوا
 در میان شاخه‌هایش آشیان می‌کردند،
 و همه وحوش صحرا
 زیر شاخه‌هایش بچه می‌آوردند،
 و همه قومهای بزرگ
 زیر سایه‌اش می‌زیستند.

۵ در بزرگی خود زیبا بود،
 در بلندی شاخه‌هایش،
 زیرا که ریشه‌هایش نزد آبهای بسیار
 پایین رفته بود.
 ۶ حتی سروهای آزاد باغ خدا را یارای
 رقابت با آن نبود،
 و نه صنوبرها را یارای هم‌ترازی با
 شاخه‌هایش،
 و یا چنارها را یارای همانندی با
 ترکه‌های آن.

۷ هیچ درختی در باغ خدا،
 در زیبایی نظیر او نبود.
 ۸ من آن را به انبوه شاخه‌ها زیبا ساختم،
 تا جایی که جمله درختان عدن در
 باغ خدا بر او حسد بردند.
 ۹ پس خداوند گاو بیهوده چنین می‌فرماید:
 آن رو که او قد برافراشت و سر بر ایرها سانیاد

۱۰ پس خداوند گاو بیهوده چنین می‌فرمود:
 آن رو که او قد برافراشت و سر بر ایرها سانیاد

۱۱ پس خداوند گاو بیهوده چنین می‌فرمود:
 آن رو که او قد برافراشت و سر بر ایرها سانیاد

* ۱۵:۳۱ در عبری: "شبول"؛ همچنین در نطق کتاب.

در حین عدل به عالم انفل فرود خواهی شد و
 سیر جتنه شدگان خواهی خفت، یعنی همانان
 که به ده شمشیر از یاد آمدند.
 خداوند بپوهه می فرماید: این همان فرعون
 و خلق بی شمار اوست.^{۱۰}

مرثیه‌ای برای فرعون

۳۲ در روز اول ماه دوازدهم از سال
 دوازدهم، گلام خداوند بر من
 نازل شده، گفت: ای پسر انسان، بر فرعون
 پادشاه مصر، مرثیه‌ای بساز و او را بگو:
 تو خود را شیر ژبان قوه‌ها می پنداری،
 حال نکه چون اژدها در دریایی.
 در نه‌های خود به جلو می جویی؟
 به باهیت آنها را به تلاطم درمی آوری،
 و نه‌های آنها را گل آلود می سازی.
 پس خداوند گاو بپوهه چنین می فرماید:
 به دست گروهی از اقوام بسیار،
 تو را خود را بر تو خواهیم افکند،
 و گان تو را در دام من بر خواهند کشید.
 تو را بر زمین ترک خواهیم کرد،
 و بر صحرا خواهیم افکند؛
 همه مرغان هوا را و خواهیم داشت تا
 بر تو ماؤا گیرند،
 و همه وحوش زمین را از تو سیر
 خواهیم کرد.
 گوشت تن را بر کوهها خواهیم نهاد،
 و و دیها را از لاشه‌ات بر خواهیم ساخت.
 از جریان خون تو، زمین را تا به
 کوهساران مرطوب خواهیم کرد،
 و دره‌ها از تو پر خواهد شد.
 و چون تو را معده سازم، آسمانها را
 خواهیم پوشانید،
 و ستارگان را تاریک خواهیم
 ساخت.

خورشید را به ابری خواهم پوشانید،
 و ماه دیگر نور خود را نخواهد داد.
 همه نورافشانه‌های درخشان آسمان را
 بر فراز تو تاریک خواهم کرد،
 و تاریکی بر زمینت خواهم آورد،
 این است فرموده خداوند گاو بپوهه.

۱۰ و چون در میان ممالکی که
 نمی شناسی
 هلاکت تو را به انجام رسانم،
 دل‌های مردمان بسیار را مضطرب
 خواهم ساخت.
 ۱۱ تو را مایه بهت و حیرت قومهای بسیار
 خواهم گردانید،
 و چون شمشیر خود را پیش روی
 ایشان به اهتزاز در آورم،
 موی تن پادشاهان از ترس راست
 خواهد شد.
 و در روز سقوط تو، هر یک از آنان،
 از ترس جان هر لحظه به خود
 خواهند لرزید.
 ۱۲ زیرا خداوند گاو بپوهه چنین می فرماید:
 شمشیر پادشاه بابل
 بر تو فرود خواهد آمد،
 ۱۳ و به شمشیر جنگاورانی که از
 ستم کیش ترین اقوامند،
 خلق بی شمار تو را از پا در خواهم آورد.
 آنان غرور مصر را نابود خواهند کرد،
 و خلق بسیارش جملگی هلاک
 خواهند شد.
 ۱۴ و من احشام او را به تمامی،
 بر کناره‌های بسیار تلف خواهم کرد؛
 و دیگر نه پای انسان آنها را به تلاطم در
 خواهد آورد،
 نه سمنهای حیوانات.

۱۴ «آنگاه آبهای ایشان را آرام خواهم گردانید،

و نهرهای ایشان را همچون روغن روان خواهم ساخت، این است فرموده خداوندگار یهوه.

۱۵ «چون سرزمین مصر را مخروبه سازم، و زمین از هر آنچه در آن است خالی شود، و همه ساکنان آن را بزنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم!»

۱۶ خداوندگار یهوه می‌فرماید: این است مرثیه‌ای که برای او خواهند خواند؛ دختران قومها آن را بر مصر و بر خلق بی‌شمارش خواهند خواند.

فرود شدن مصر و ملل دیگر به هاویه

۱۷ در سال دوازدهم، در روز پانزدهم ماه نخست، کلام خداوند بر من نازل شده. گفت: ۱۸ «ای پسر انسان، بر خلق بی‌شمار مصر شیون کن و آنان، یعنی او و دختران ملل عظیم را به نزد آنان که به گودال فرو می‌روند به اسفلهای زمین فرود آر، او را بگو: ۱۹ «آیا تو از دیگران زیباتری؟ فرود شو و با ختنه‌ناشدگان بی‌ارام!»

۲۰ آنان در میان کشتگان شمشیر خواهند افتاد. مصر^۴ به شمشیر سپرده شده است؛ او را با تمامی خلق بی‌شمارش بر زمین بکشید. ۲۱ نیرومندان جنگاوران از میان هاویه درباره او و یاری دهندگانش خواهند گفت: «این ختنه‌ناشدگان که به شمشیر کشته شده‌اند، بدین جا فرود آمده و خفته‌اند!»

۲۲ «اشور انجاست، با تمامی جماعتش؛ قبرهای ایشان گرداگرد اوست، و همگی ایشان کشته شده و به شمشیر از پا در آمده‌اند. ۲۳ قبرهایشان در کنایهای گودال فرو داده شده است. جماعت او گرداگرد قبر اویند؛ حمه ایشان که در زمین زندگان دهشت می‌فریادند، کشته شده و به شمشیر از پا در آمده‌اند.

۲۴ «عیلام انجاست و تمامی خلق بی‌شمارش گرداگرد قبر اویند؛ همگی به شمشیر فتاده و کشته شده‌اند، همانان که ختنه‌ناشده به اسفلهای زمین فرود شدند، آنان که بر زمین زندگان دهشت می‌فریادند. پس با آنان که به گودال فرو می‌روند، متحمل خجالت خویش می‌گردند. ۲۵ بستری در میان کشتگان برای او و تمامی خلق بی‌شمارش گسترده شده است. قبرهای ایشان گرداگرد آن است، و همگی ختنه‌ناشده و کشتگان به شمشیرند. زیر که دهشت خود را بر زمین زندگان گسترده بودند، پس با آنان که به گودال فرو می‌روند، متحمل خجالت خویش می‌گردند و در میان کشتگان جای گرفته‌اند.

۲۶ «ماشک و توبال انجایند، و تمامی خلق بی‌شمارشان، قبرهایشان گرداگرد آنهاست، و همگی ختنه‌ناشده و کشتگان شمشیرند. زیر که دهشت خود را بر زمین زندگان گسترده بودند، ایشان با جنگاوران نخواهند خفت، با انانی از ختنه‌ناشدگان که از پا در آمدند و با سلاحهای جنگی خود به هاویه فرو رفتند و شمشیرشان زیر سرشان نهاده شد، بکه تقصیراتشان بر استخوانهایشان خواهد بود، زیرا که این جنگاوران بر زمین زندگان دهشت فریادند. ۲۷ اما تو در میان ختنه‌ناشدگان شکسته خواهی شد، و با آنان که به شمشیر کشته شدند، خواهی خفت.

* ۱۷:۳۲ در عبری، واژه «نخست» نیامده است.

* ۲۰:۳۲ در عبری: «او».

در کناه خود گرفتار آمده است، اما خون او را از دست دیدبان خواهم طلبید.

«و اما من تو را، ای پسر انسان، به دیدبانی برای خاندان اسرائیل برگماشته‌ام. هرگاه کلامی از دهان من بشنوی، باید به ایشان از جانب من هشدار دهی. اگر من به مرد شریر بگویم: ای مرد شریر، به یقین خواهی مُرد! ولی تو سخنی نکویی و به آن مرد شریر هشدار ندهی تا از راه خود بازگردد، آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مُرد اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید.»^۱ و اما اگر تو به آن مرد شریر هشدار دهی تا از راه خود بازگردد، اما او از راه خویش بازنگردد، آنگاه او در گناه خود خواهد مُرد، اما تو جان خویش را رها ندهی. ای پسر انسان، به خاندان اسرائیل بگو: شما می‌گویید، «به یقین نافرمانیها و گناهان ما بر کردن ماست و در آنها می‌پوسیم! پس چگونه زیست کنیم؟»^۲ «به آنان بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: به حیات خودم قسم که من از مرگ مرد شریر خوش نیستم، بلکه از اینکه شریر از راه خود بازگردد و زنده بماند. ای خاندان اسرائیل، بازگشت کنید! از راههای شریرانه خود بازگشت کنید، زیرا چرا بمیرید؟»^۳ «و تو ای پسر انسان، به قوم خود بگو، پارسایی مرد پارسا هنگامی که نافرمانی کند، او را نخواهد رها نید، و شراوت مرد شریر هنگامی که از شراوت خود بازگردد، سبب افتادن وی نخواهد شد. مرد پارسا، هرگاه گناه کند، بر اساس پارسایی پیشین خود زیست نتواند کرد.»^۴ هر چند به مرد پارسا گفته باشم که به یقین خواهد زیست، اگر او به پارسایی خود تکیه کرده، کناه ورزد، در آن صورت هیچ‌یک از اعمال پارسایانه‌اش به یاد آورده نخواهد شد بلکه در کناهی که ورزیده، خواهد مُرد.»^۵ نیز هر چند به مرد شریر گفته باشم: «به یقین خواهی مُرد.» اگر او از گناه خود بازگردد و انصاف و عدالت را به جا آورد،^۶ و آنچه را به گرو ستانده،

دیده و یادشاهان و حاکمانش نیز انجانید، آن که با همه عظمتهشان با کشتکان به شمشیر فرود آمده شدند. آنان با ختنه‌ناشداکان و آنان که به کودن فرو می‌روند، می‌خوابند.

تمامی حاکمان شمال و جمله صیدونیان نیز انجانید، هو آنان که خجل از تمامی دهشتی که به واسطه عظمت خویش افزیدند، با کشتکان فرورفتند. آنان ختنه‌ناشده با کشتکان به شمشیر می‌خوابند و خجالت خویش را با آن که به کودن فرو رفتند، متحمل می‌شوند.

خداوندگار یهوه می‌گوید که فرعون با دیدن آن زبیت تد، می‌خلاق بی‌شمارش که به شمشیر کشته شدند تسلی خواهد یافت. یعنی از بابت خود و تمامی لشکر پانش. «زیرا خداوندگار یهوه می‌فرماید که هر چند من او را برگماشتم تا زمین زندگان دهشت بیافزند، با وجود این، فرعون و تمامی خلق بی‌شمارش با کشتکان به شمشیر در میان ختنه‌ناشداکان خواهند خوابند.»

جزقیال، دیدبان اسرائیل

۳۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، مرا گفت: «ای پسر انسان، قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو، اگر من بر سرزمینی شمشیر آورده و مردم آن سرزمین را میان خود کسی را گرفته، به دیدبانی خود برگمارم، او اگر آن دیدبان ببیند که شمشیر بر آن سرزمین فرود می‌آید و در شبیور خود دیده، به مرده هشدار دهد، اگر کسی صدای شبیور را بشنود، ما به هشدار توجه نکند و شمشیر بیاید و جان او را بگیرد، خویش بر کردن خودش خواهد بود.»^۱ زیرا صدای شبیور را شنیده، اما به هشدار توجه نکرده است، پس خویش بر کردن خودش خواهد بود. حال آنکه اگر به هشدار توجه می‌کرد، جان خود را می‌رها نید. اما اگر دیدبان ببیند که شمشیر می‌آید اما در شبیور خود نداند، و مردم هشدار نیابند، و شمشیر مانده، جان یکی از آنان را بگیرد، آن شخص

زن همسایه خویش را نجس می‌سازید؛ پس بی سزاوار است که مالک این سرزمین شوید!^{۱۸} «بسه انسان بگو خداوند کار یهوه چنین می‌فرماید: به حیات خودم قسم، آنان که در ویرانه‌هایند به شمشیر خواهند افتاد، آنان که در صحرا آیند خوراک حیوانات خوادم ساخت، و آنان که در دژها و غارهایند به طاعون خواهند مرد.^{۱۹} این سرزمین را ویران و متروک خواهیم ساخت و غرور قوتش پایان خواهد پذیرفت و گوههای اسرائیل چنان ویران خواهد شد که دیگر کسی از آنها کار نخواهد کرد.^{۲۰} چون بی سرزمین رابه سبب همه اعمال گریه‌توری که ایشان به جای آورده‌اند ویران و متروک سازد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

^{۲۱} «و اما توائی پسر انسان، قومت کنار دیورها و به درگاه خانه‌ها با یکدیگر درباره تو سخن می‌گویند و هر یک دیگری، یعنی برادر خود را خطاب کرده، می‌گوید: «بیاید و کلامی را که از جانب خداوند صادر شده است، بشنوید!» آنان چنانکه از قوم انتظار می‌رود، نودت می‌بند و همچون قوم من در برابرت می‌نشینند و سخنانت را می‌شنوند، اما آن رابه جانی آورند؛ زیرا به زبان خود سخنان من را می‌گویند، ما در ایشان در پی منافع نامشروع است!^{۲۲} و نیک تو برای ایشان همچون کسی هستی که سرودهای عاشقانه می‌خواند و صدای زیبا در دزد نیک می‌نوازد، زیرا سخنان تو را می‌شنوند، اما آن رابه جانی آورند!^{۲۳} چون این واقع شود، و همان در سُرف واقع است، آنگاه خواهند دانست که نبی‌ای در میان ایشان بوده است.»

محکومیت شبانان اسرائیل

۳۳۴ کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، بر ضد شبانان اسرائیل نبوت کن، از بی‌نیوت کرده، ایشان یعنی شبانان را بگو، خداوند کار یهوه چنین می‌فرماید: وای بر شبانان اسرائیل

بازگرداند، و آنچه را دزدیده، باز پس دهد، و در فریاض حیات سلوک کرده، مرتکب گناه نشود، او به یقین خواهد زیست و نخواهد مرد.^{۱۶} هیچ‌یک از گناهانی که مرتکب شده است، بر ضد او به یاد آورده نخواهد شد، زیرا که انصاف و عدالت رابه جا آورده و به یقین خواهد زیست.^{۱۷} «اما قوم تو می‌گویند: «راههای خداوند موزون نیست!» حال آنکه راههای خودشان موزون نیست!^{۱۸} هرگاه مرد پارسایی از پارسایی خود بازگردد و گناه ورزد، به سبب آن خواهد مرد.^{۱۹} و نیز هرگاه مردی شریر از شراوت خود بازگردد و انصاف و عدالت رابه جا آورد، به سبب آن خواهد زیست. آیا این حال شما می‌گویید: «راههای خداوند موزون نیست!» ای خاندان اسرائیل، من هر یک از شما را موافق راههای خودش داوری خواهم کرد!»

سقوط اورشلیم

^۱ «در روز پنجم ماه دهم از دوازدهمین سال تبعید ما، مردی که از اورشلیم گریخته بود، نزد من آمد و گفت: «شهر سقوط کرده است!»^۲ شامگاه پیش از آمدن آن مرد فراری، دست خداوند بر من قرار گرفته و دهانم را گشوده بود، پس چون آن مرد صبحگاهان نزد من آمد، دهانم گشوده بود و دیگر گنگ نبودم.

^۳ «آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، ساکنان ویرانه‌های سرزمین اسرائیل بی‌وسسته می‌گویند: «ابراهیم تنها یک تن بود اما مالک این سرزمین شد؛ ما امروز بسیاریم، پس به یقین این زمین به ملکیت ما داده شده است!»^۴ بنابراین به آنان بگو، خداوند کار یهوه چنین می‌گوید: شما گوشت را با خونش می‌خوردید و چشمان خود را به سوی بتهای بی‌ارزش خویش برمی‌افزاید و خون می‌ریزید؛ پس آیا سزاوار است که مالک این سرزمین شوید؟^۵ شما بر شمشیرتان توکل دارید و اعمال کراهت‌آور به جای می‌آورید و هر یک از شما

در روز ایرها و تاریکی غلیظ در آن پراکنده شده‌اند، خواهم رهانید.^{۱۱} آنان را از میان ملت‌ها بیرون خواهم آورد و از ممالک گرد آورده، به سرزمین خودشان در خواهم آورد. و ایشان را بر کوه‌های اسرائیل و در وادیها و در همه نقاط مسکونی این سرزمین خواهم چرانید.^{۱۲} آنان را در مرتع‌های نیکو خواهم چرانید و کوه‌های بلند اسرائیل چراگاهشان خواهد بود. آنجا در چراگاه‌های نیکو خواهند آرמיד و در مرتع‌های سرسبز بر کوه‌های اسرائیل خواهند چرید.^{۱۳} خداوندکاز بیهو می‌فرماید که من خود کوسفندانم را خواهم چرانید و من خود ایشان را خواهم خوابانید.^{۱۴} خود در پی گم‌شدگان خواهم رفت و رانده‌شدگان را باز خواهم آورد، و شکسته‌ها را شکسته‌بندی کرده، بیماران را نیرو خواهم بخشید، اما قربان و نیرومندان را هلاک خواهم ساخت. من عدالت و انصاف را به آنان خواهم چشانید.

^{۱۱} «و اما در مورد شما ای گله من، خداوندکاز بیهو چنین می‌گوید: اینک من میان گوسفند و کوسفند، و میان قوچها و بزهای نر داوری خواهم کرد.^{۱۱} آیا چریدن بر مراتع نیکو برای شما کافی نیست که می‌باید باقی مرتع خود را نیز پایمال کنید؟ آیا نوشیدن از آب زلال کافی نیست که می‌باید به پایتان مابقی آب را کل الود سازید؟^{۱۲} آیا گوسفندان من باید بر آنچه شما پایمال کرده‌اید، بچرند و آنچه را به پایتان کل الود ساخته‌اید، بنوشند؟

^{۱۳} «بنابر این خداوندکاز بیهو به ایشان چنین می‌گوید: اینک من، خود میان گوسفندان فریه و کوسفندان لاغر داوری خواهم کرد!^{۱۳} از آنجا که شما به پهلو و کتف خود هل می‌دهید و ضعیفان را جملگی شاخ می‌زنید تا آنجا که ایشان را همه جا پراکنده کرده‌اید،^{۱۴} پس من گله خویش را نجات خواهم داد و دیگر به تاراج نخواهند رفت. و میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم کرد.

گوسفندان را می‌چرانند! آیا شبانان نیاید کوسفندان را بچرانند؟ شما سرشیر را می‌خورید و خود را به پیشم می‌پوشانید و کوسفندان پروری را می‌کنید، اما گله را می‌چرانید! ضعیفان را تقویت کرده‌اید، مریضان را شفا داده‌اید و شکستگان را تنگ‌بندی نموده‌اید؛ رانده‌شدگان را بر لب آورده‌اید و گمشدگان را نجسته‌اید، بلکه به جور و ستم بر آنان حکم می‌رانید. پس چون تبهایی نیست، بی‌گناه شده‌اند و خوراک و خوش صحرا کورده‌اند. کوسفندان من بی‌گناه شده‌اند و بر تهمانی که‌ها و بر هر تال مادی و دگر دینه‌اند. کوسفندان من بر تهمانی دینی زمین بی‌گناه شده‌اند و کسی نیست که در پی تها باشد و آنها را بچوید.

پس، ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید: خداوندکاز بیهو چنین می‌فرماید: به حیات خورده قسم که چون کوسفندان من از پی تبهایی به تاراج رفته و خوراک و خوش صحرا گشته‌اند، و چون شبانان من در پی کوسفندانم رفته‌اند، بلکه خویششان را چرانیده‌اند، و نه کلمه مرا. پس شما ای شبانان کلام خداوند را بشنوید! خداوندکاز بیهو چنین می‌فرماید: هل من به ضد شبانان هستم و کوسفندانم را دست ایشان خواهم طلبید و آنان را از چریدن کوسفندان بکنار خواهم کرد تا شبانان یک خویششان را نجاتند! کوسفندانم را از دهن ایشان خواهم رهانید تا دیگر خوراک من نگردد.

خداوند شبان راستین

ای خداوندکاز بیهو چنین می‌فرماید: هل من خورد گله خویش را خواهم جست و از آن بکهد ری خواهم کرد. چنانکه شبان نگاه ده در میان کوسفندان پرانده خویش است از ده من بکهد ری می‌کند، من نه از گله خویش بکهد ری خواهم کرد و آنان را از هر جایی که

۳۳ «من بر ایشان یک شبان خواهم گذاشت، یعنی خادم خویش داوود را تا ایشان را بچرانند؛ او ایشان را خواهد چرانید و شبان ایشان خواهد بود.» من، یهوه، خدای ایشان خواهم بود و خادم من داوود در میان آنان فرمانروا خواهد بود؛ من، یهوه، سخن گفته‌ام.

عهد سلامتی

۳۵ «من با آنان عهد سلامتی خواهم بست و جانوران وحشی را از زمین دور خواهم کرد تا ایشان به امنیت در بیابان ساکن شوند و در جنگلها بخوابند.» ایشان و همه نواحی پیرامون کوه خود را مایه برکت خواهم ساخت. باران را در موسمش خواهم بارانهای برکت خواهد بود. «درختان صحرا میوه خود را خواهند آورد و زمین محصول خویش را خواهد داد و آنان در سرزمین خود ایمن خواهند بود. و چون چوبهای یوغ ایشان را بشکنم و ایشان را از دست کسانی که آنان را به بندگی کشانده بودند، برهانم، نگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»^{۳۶} دیگر برای قومه‌ها غنیمت محسوب نخواهند شد و وحوش زمین ایشان را نخواهند خورد، بلکه در امنیت ساکن خواهند شد و کسی موجب وحشت آنها نخواهد بود.^{۳۷} برای ایشان کشتزار مرغوب فراهم خواهم آورد و دیگر از قحطی در زمین تلف نخواهند شد و متحمل سرزنش قومه‌ها نخواهند گردید.^{۳۸} خداوندگار یهوه می‌فرماید: آنان خواهند دانست که من یهوه، خدایشان، با ایشان هستم و ایشان، یعنی خاندان اسرائیل، قوم من هستند.^{۳۹} و خداوندگار یهوه می‌گوید: شما ای گله من، و ای گوسفندان چراگاه من، شما انسان هستید و من خدای شما هستم.»

نبوت بر ضد آدوم

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، روی به

۳۵

جانب کوه سعیر کرده، بر ضد آن نبوت کن. آن را بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: ای کوه سعیر، هان من بر ضد توام و دست خود را بر ضد تو دراز می‌کنم تا تو را ویران و متروک سازم. شهرهایت را خراب خواهم کرد و ویران خواهی شد، و نگاه خواهی دانست که من یهوه هستم! از آن رو که خصومت دائمی داشتی و بنی اسرائیل را در زمان مصیبتشان یعنی در ایام مجازات نهایی به دم شمشیر سپردی. بنابراین، خداوندگار یهوه می‌گوید به حیات خودم قسم که تو را به خون‌ریزی تسبیح خواهم کرد، و خون تو را تعاقب خواهد نمود؛ اری، چون از خون‌ریزی کراهت نداشته‌ای، خون تو را تعاقب خواهد کرد. کوه سعیر را ویران و متروک ساخته، هر آمد و شدی را از آن به‌توامی قطع خواهم نمود. گوه‌هایش را از کشتکانش آکنده خواهم ساخت و کشتکانش شمشیر بر تپه‌های تو و در وادیه‌ها و دره‌های خواهند افتاد.^{۴۰} و تو را ویرانه‌اندی خواهم ساخت و شهرهایت دیگر مسکون نخواهد شد. نگاه خواهی دانست که من یهوه هستم! از آن رو که گفتی: «این دو ملت و مسکن از آن من خواهد شد و آنها را به تصرف در خواهیم آورد.»^{۴۱} چرا خداوند آنجا بود - «پس خداوندگار یهوه می‌گوید، به حیات خودم قسم که موافق خشم و حسدای که به سبب نفرت خویش از ایشان نشان دادی، با تو عمل خواهم کرد. و نگاه که تو را داوری کنم، خود را در میان ایشان خواهم شناسانید.» و خواهی دانست که من یهوه، همه سخنان گفتمیزی را که بر ضد گوه‌های اسرائیل گفته‌ای، شنیده‌ام؛ اینکه گفتی: «آنان ویران کرده‌اند و به جهت خوراک به ما داده شده‌اند.»^{۴۲} و به دهان خود، خویشتن را بر من برافراشتی و یاوه‌گری کردی. و من شنیدم. «پس خداوندگار یهوه چنین می‌گوید، هنگامی که تمامی جهان شادانند، من تو را

قوم من اسرائیل میوه خواهید آورد، زیرا که ایشان به زودی باز خواهند گشت. زیرا هان من جانب شما را دارم و به سوی شما باز خواهم گشت و شما شیار شده، کشت خواهید شد. " و مردمان بر شما خواهم افزود، یعنی بر همه خاندان اسرائیل، به تمامی. شهرها مسکون و خرابه‌ها بنا خواهد شد. " و مردمان و بهایم را بر شما خواهم افزود و آنان افزون شده، بارور خواهند گشت. و شما را چون ایام گذشته مسکون خواهم ساخت، و بیش از پیش بر شما احسان خواهم کرد. نگاه خواهید دانست که من بیهوده هستم! " مردمان، یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت و آنان شما را به تصرف در خواهند آورد و میراث ایشان خواهد شد و دیگر آنان را داغدار نخواهید ساخت.

"خداوندگار بیهوده چنین می‌فرماید: از آن رو که تو را می‌گویند: "مردمان را فرو می‌بلعی و قوم خویش را داغدار می‌سازی." پس خداوندگار بیهوده می‌گوید، دیگر مردمان را فرو نخواهی بلعی و قوم خویش را داغدار نخواهی ساخت. " دیگر سرزنش قومها را به تو نخواهم شنواید، و متحمل اهانت ملتها نخواهی شد و سبب لغزش قوم خویش نخواهی کردید؛ این است فرموده خداوندگار بیهوده. "

تبدیل دل اسرائیل

"کلام خداوند بر من نازل شده، مرا گفت: "ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در سرزمین خود به سر می‌برند، آن را با راهها و اعمال خود نجس ساختند. رفتار آنان در نظر من همچون نجاست زنی در دوران قاعدگی اش بود. " پس به سبب خونی که در آن سرزمین ریختند و به سبب بتهای بی‌ارزشی که آن سرزمین را بدانها نجس ساختند، خشم خویش را بر ایشان فرو ریختم. " ایشان را میان

برین خواهم ساخت. " و چنانکه تو بر میراث خاندان اسرائیل به سبب ویرانی اش شنیدی کردی. من نیز با تو عمل خواهم کرد. تو ای کوه سعیر و ای تمامی ادوم، ویران خواهید شد! کوه همه خواهند دانست که من بیهوده هستم.

نبوت خطاب به کوههای اسرائیل


۳۶ تو ای پسر انسان، به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید. خداوندگار بیهوده چنین می‌فرماید: چون دشمنانت درباره تو گفته‌اند: "هه! بلندبهای کهن به منکیت ما درآمده است." پس نبوت کرده، بگو، خداوندگار بیهوده چنین می‌گوید: "آن رو که تو را ویران کردند و از هر سسور که نمودند تا به منکیت بنیة قومها درایی و موضوع غیبت و بدگویی منل شوی. بنابراین، ای کوههای اسرائیل، کلام خداوندگار بیهوده را بشنوید: خداوندگار بیهوده به کوهها و تپه‌ها، و به دره‌ها و وادیها، و به خرابه‌های ویران و شهرهای منهدک که تاراج شده و مایه تمسخر دیگر مثل پیراهون کشته‌اند، چنین می‌گوید: "پس، خداوندگار بیهوده می‌فرماید: به یقین که در آن غیرت خود بر فساد دیگر منل و تمامی دوره سخن گفته‌ام، بر ضد آنان که زمین مرا به خوشی کامل دل و کینه قلبی به تصرف در آورده‌اند چرا کاهنایش را عارت کنند. پس درباره سرزمین اسرائیل نبوت کن و به کوهها و تپه‌ها، و به دره‌ها و وادیها بگو خداوندگار بیهوده چنین می‌فرماید: هان من در غیرت و خشم خویش سخن می‌گویم زیرا که شما متحمل سرزنش قومها گشته‌اید. پس خداوندگار بیهوده چنین می‌فرماید: من به دست افراشته قسم می‌خورم که تمامی اقوام پیراهونتان، خود متحمل سرزنش خویش خواهند شد.

و ما شما ای کوههای اسرائیل، شما شکسته‌های خود را خواهید رویانید و برای

را فرا خوانده. آن را فرعون خود هم ساخت و دیگر قحطی بر شما نخواهم آورد. میوه درختان و محصول مزارع را فرعون خود هم ساخت تا دیگر هرگز در میان من به رسوایی قحطی دچار نشوید. ^{۱۱} نگاه رهنمای شریانه و اعمال بدتان را به یاد خواهید آورد و به سبب گناهان و اعمال قبیحتان از خویشتن کرامت خواهید داشت. ^{۱۲} و خداوند کاز بیهوده می گوید. بدانید که این را به خاطر شما نمی کنم! پس ای خاندان اسرائیل، به سبب راههای خود حین و شرمسار باشید!

^{۱۳} «بنابرین، خداوند کاز بیهوده چنین می فرماید: در روزی که شما را از همه گناهانتان حاضر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و ویرانه‌ها بازسازی خواهد شد. ^{۱۴} و زمین ویران به جای آنکه در نظر همه رهگذران ویرانه باشد، گشت خواهد شد. ^{۱۵} آنان خواهند گفت: «این زمین که ویران بود، مانند باغ عدن شده است؛ و شهرهایی که خراب و ویران و ویرگون بود، اکنون حصاردار و مسکون گشته است.» ^{۱۶} آنکه ملت‌هایی که کردار بد شما باقی باقی خواهند دانست که من، بیهوده، محروم‌ها را بازسازی کرده و ویرانه‌ها را گشت کرده‌م. من بیهوده سخن گفته‌ام و آن را به عمل خودم آورد. ^{۱۷} «بنابرین، خداوند کاز بیهوده چنین می فرماید: بار دیگر می گذارم خاندان اسرائیل نجات کار را از من درخواست کنند؛ اینکه قوم ایشان را مانند کلهای افرون سازم. ^{۱۸} مانند کلهای برای امور مقدس، و مانند کله اورشلمیم در یه عید، به همین گونه شهرهای خراب از گدهای ادمیان مملو خواهد شد. ^{۱۹} نگاه خواهند دانست که من بیهوده هستم.»

وادی استخوانهای خشک

دست خداوند بر من فرود آید.  هرگز روح خداوند بیرون نرود و در وسط یک وادی گذاشت که پر از استخوان

ملل پراکنده ساختم و در میان ممالک متفرق شدند. پس ایشان را موافق راهها و اعمالشان داوری کردم. ^{۲۰} اما چون به میان ملت‌ها رفتند، هر جا که رسیدند نام قدوس مرا بی حرمت ساختند. زیرا درباره ایشان گفتند: «اینان قوم بیهوده هستند و با این حال می‌بایست از سرزمین او بیرون می‌رفتند!» ^{۲۱} لیکن من در اندیشه نام قدوس خود بودم که خاندان اسرائیل آن را در میان ملت‌هایی که به میان آنها رفته بودند، بی حرمت ساختند.

^{۲۲} «پس به خاندان اسرائیل بگو، خداوند کاز بیهوده چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل، من نه به خاطر شما، بلکه به خاطر نام قدوس خود عمل خواهم کرد. نامی که شما آن را در میان مللی که به میانشان رفتید، بی حرمت ساخته‌اید! ^{۲۳} من نام عظیم خود را تقدیس خواهم کرد، نامی را که در میان ملت‌های بی حرمت شده است و شما آن را در میان ایشان بی حرمت ساخته‌اید؛ و خداوند کاز بیهوده می فرماید که چون در میان شما قدوسیت خود را در نظر ملت‌ها آشکار سازم، ^{۲۴} نگاه ایشان خواهند دانست که من بیهوده هستم. ^{۲۵} من شما را از میان ملل خواهم گرفت و از همه ممالک گرد آورده، به سرزمین خودتان در خواهم آورد. ^{۲۶} آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. من شما را از همه ناپاکیتها و از همه بت‌هایتان طاهر خواهم ساخت. ^{۲۷} و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد. ^{۲۸} روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فریض خود سالک خواهم گردانید. و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد. ^{۲۹} شما در سرزمینی که من به پدران‌تان بخشیدم، ساکن خواهید شد؛ شما قوم من خواهید بود و من خدای شما. ^{۳۰} من شما را از همه نجاسات‌تان نجات خواهم داد. و غله

چنین می‌فرماید: ای قوم من! اینک من قیرهای شما را کاشوده، شما را بیرون خواهم آورد، و شما را به سرزمین اسرائیل در خواهم آورد. "و ای قوم من، چون قبرهایتان را بگشایم و شما را از آنها به در آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم." من روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید و شما را در سرزمین خودتان قرار خواهم داد. آنگاه خواهید دانست که من یهوه سخن‌گفته‌ام و آن را به عمل آورده‌ام؛ این است فرموده خداوند.^{۱۵}

یک ملت و یک پادشاه

^{۱۵} کلام خداوند بر من نازل شده، مرا گفت: "ای پسر انسان، عصایی برای خود بگیر و بر آن بنویس: "برای یهودا و اسرائیلیان متحد با او!" سپس عصایی دیگر بگیر و بر آن بنویس، "برای یوسف، عصای افرایم، و تمامی خاندان اسرائیل که با او متحدند!" آنگاه عصاها را به یکدیگر وصل کرده، یک عصا بساز تا در دست یکی باشند." و چون قومت از تو بپرسند: "آیا به ما نمی‌گویی مقصودت از اینها چیست؟" به آنان بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک بر آنم عصای یوسف و دیگر قبایل اسرائیل را که با او متحدند، یعنی عصایی را که در دست افرایم است، برگیرم و عصای یهودا را به آن وصل کنم و آنها را یک عصا بسازم تا در دستم یک عصا باشند." پس در حالی که آن عصاها که بر آنها نوشتی، در دست تو در برابر دیدگان ایشان است، بدیشان بگو خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان ملت‌هایی که به میان آنها رفته‌اند، برگرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و به سرزمین خودشان باز خواهم آورد. "و آنها را در آن سرزمین، بر کوه‌های اسرائیل، یک ملت خواهم

کرد. او من به هر سو در میان استخوانها گردانید و تنگ شمار آنها بر زمین وادی بی‌نهایت زیاد بود و بسیار خشک بودند. مرا گفت: "ای پسر انسان، آیا ممکن است این استخوانها زنده شوند؟" پاسخ دادم: "ای خداوندگار یهوه، تو خود می‌دانی!"

"نگاه مرا گفت: "بر این استخوانها نبوت کرده، به ایشان بگو: ای استخوانهای خشک، خداوند را بشنوید. خداوندگار یهوه به این استخوانها چنین می‌گوید: اینک من روح به شما در خواهم آورد و زنده خواهید شد. و یک و بی بر شما نهاده، گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید؛ و روح در شما خواهم نهاد و زنده خواهید شد. که خواهید دانست که من یهوه هستم."^{۱۶}

پس من به گونه‌ای که فرمان یافته، نبوت کرده و چون نبوت می‌کردم، صدایی شنیده نشد و به آن‌گاه جنب و جوشی واقع گردید و استخوانها به یکدیگر پیوستند، استخوانی به استخوان خود. و چون تکریستم، اینک یک و بی بر آنها بود و گوشت بر آنها برآمده بود و پوست رویشان را پوشانیده بود، اما روحی در آنها نبود. پس مرا گفت: "ای پسر انسان، بر روح نبوت کن! نبوت کرده، روح را بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: ای روح، زنده‌های چهارگانه بیا و بر این گشتگان بدم تا زنده شوند." پس چنانکه مرا امر فرموده بود، نبوت کردم. و روح به آنها درآمده، زنده شدند، و بر پای خود ایستاده، لشکری بی‌نهایت عظیم گردیدند.

"نگاه مرا گفت: "ای پسر انسان، این استخوانها، تمامی خاندان اسرائیلند. اینک ایشان می‌گویند: "استخوانهای ما خشک‌بده و امیدمان از دست رفته، و منقطع شده‌ایم!" بنابراین مجرت کرده، بدیشان بگو، خداوندگار یهوه

ای جوج، حاکم اعظم ماشسک و تویال، هن من بر ضد توام! من تو را برگردانیده، قلابه در ازواره‌هایت خواهم نهاد و تو را به تهمی لشکریان و اسبان و سوارانست که جمگی زره پوشند، یعنی جماعت عظیمی با سپرهای بزرگ و کوچک، که همگی به شمشیر مسخند، بیرون خواهم آورد. پیارس و گوش و فوط همراه انانند، همگی با سپر و کلاهخود، تو جوهر با تمامی لشکریانش و بت تو حرمه، در دورترین نواحی شمال، با تمامی لشکریانش - یعنی قومهای بسیار همراه تو.

«تو و تمامی جماعتت که به اضرف تو کرد آمده‌اند، حاضر و آماده باشید و رهبری ایشان را به دست گیرید! پس از روزهدی بسیار بسیج خواهی شد، و در سالهای خبر به ضد سرزمینی که از جنگ استرداد شده است، بر خواهی آمد، سرزمینی که مردمانش از میان قومهای بسیار بر گوههای اسرائیل، که خرابه دائمی بوده است، گرد آمده‌اند. آنان از میان قومهای بیرون آورده شده‌اند و همگی کنون در امنیت به سر می‌برند. تو همچون توفانی بدان بر خواهی آمد و مانند آبرنی خواهی بود که زمین را می‌پوشاند، تو و همه لشکریانت و قومهای بسیاری که همراه تو هستند.

«خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: در آن روز چیزهایی به ذهن تو خفتور خواهد کرد و تدبیری شریانه خواهی ندیشید، «و خواهی گفت: "به ضد زمین و سناهدی بی‌حصار بر خواهم آمد، و بر مردمان ازایی که در امنیت ساکنند حمله خواهم کرد، و آنان که همگی بی‌حصار ساکنند و پشت‌بند و دروازه‌ای ندارند،" تا تاراج کنی و غنیمت بگیری و دست خود را به ضد خرابه‌هایی که

ساخت و یک پادشاه بر آنان سلطنت خواهد کرد و دیگر دو ملت نخواهند بود و به دو مملکت تجزیه خواهند شد. «و خویشتن را دیگر به بتهای بی‌ارزش و چیزهای مکروه و هیچ‌یک از نافرمانیهای خود نجس نخواهند ساخت، بلکه من ایشان را از همه ارتدادی که بدان گناه ورزیده‌اند، نجات داده، ظاهر خواهم ساخت؛ نگاه ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان.

«۳۷ خادم من داوود پادشاه ایشان خواهد بود و جملگی یک شهبان خواهند داشت. و مطابق قوانین من سلوک خواهند کرد و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را به جا خواهند آورد. «۳۸ و در سرزمینی که به خادم خویش یعقوب بخشیدم ساکن خواهند شد، جایی که پدرانشان مسکن داشتند. ایشان و فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان تا ابد در آنجا سکونت خواهند داشت و خادم من داوود تا ابد فرمانروای ایشان خواهد بود. «۳۹ با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که عهد جاودانی خواهد بود؛ و آنان را استوار ساخته، افزون خواهم کرد، و قدس خود را تا به ابد در میان ایشان قرار خواهم داد. «۴۰ مسکن من با ایشان خواهد بود؛ من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود. «۴۱ و چون قدس من تا به ابد در میان ایشان باشد، نگاه ملتها خواهند دانست که من یهوه، اسرائیل را تقدیس می‌کنم.»

نبوت بر ضد جوج

کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان، روی به جانب جوج از زمین ماجوج، حاکم اعظم ماشسک و تویال کرده، بر ضد او نبوت کن و بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید:

۳۸

* ۲:۳۸ یا: "حاکم رُش، ماشسک": همچین در آیه ۳.

* ۵:۳۸ ناحیه جنوب مصر که امروز لیبی و سودان را در بر می‌گیرد.

* ۵:۳۸ ناحیه غرب مصر که امروز لیبی واقع است.

روی زمین می‌خزند، و همه آدمیانی که بر پهنه زمینند، از حضور من به خود خواهند لرزید؛ کوهها سرنگون خواهند شد و صخره‌ها منهدم خواهند گردید و همه حصارها فرو خواهند ریخت. "و خداوندگار یهوه می‌گوید: من بر جمیع کوههای خود شمشیری را به ضد جوج فرا خواهم خواند، و شمشیر هر کس به ضد برادرش خواهد بود. "با طاعون و خون‌ریزی بادو مکافات خواهم رسانید، و بر او و لشکریانش و قومه‌های بسیاری که با اویند، بارانهای سیل آسا و تگرگ و آتش و گوگرد خواهم بارانید. "بدین سان بزرگی و قدوسیت خود را آشکار خواهم ساخت و خویشتن را در برابر دیدگان قومه‌های بسیار خواهم شناسانید و خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۹ «تو ای پسر انسان، بر ضد جوج نبوت کرده، بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای جوج، حاکم اعظم ماشک و توبال، هان من بر ضد توام! من تو را برکردانیسده، به پیش می‌رانم، و تو را از دورترین نواحی شمال برآورده، به ضد کوههای اسرائیل رهبری می‌کنم. "انگاه کمان تو را از دست چیت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهم افکند. "تو با همه لشکریانت و قومه‌هایی که با تواند بر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به مرغان شکاری از هر قسم و حیوانات صحرا، به جهت خوراک خواهم داد. خداوندگار یهوه می‌فرماید که بر پهنه دشتت خواهی افتاد، زیرا که من سخن گفته‌ام. "و من بر ماجوج و بر کسانانی که در سرزمینهای ساحلی در امنیت ساکنند، آتش خواهم فرستاد و انگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.

خود باد در پستگاه بلند کنی. به ضد مردمی که در میان من کرد آمده‌اند و حشام و اموال را به ختنه باد در مرکز غاتم ساکنند. "صبا و دوزخ و باران‌های ترمیش و روستاهایش تو را خواهند گشت. آیا به جهت تاراج آمده‌ای؟ به حماقت خود را به جهت گرفتن غنیمت کردی و دهی تا تفره و طلا و احشام و اموال با خود ببری، و غارت عظیم تعالی؟

تو ای پسر انسان، نبوت کن و به جوج بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: در آن روز، هنگامی که قوم من اسرائیل در امنیت ساکنند، آیا تو به پا نخواهی خاست؟ تو از دورترین نواحی شمال خواهی آمد، تو و قومه‌های بسیاری با تو، که همگی ایشان است سواران، جوامعی عظیم و لشکری بی‌شمار. "تو به ضد قوم من اسرائیل بر خواهی آمد، مانند بری که زمین را می‌پوشاند. ای جوج! در روزهای آخر تو را به ضد سرزمین خود حرم هم وارد تا قومه، چون فادوسیت حاشتن را، در برابر دیدگان ایشان از طریق تو لشکر سار، می‌باشناسند.

خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: آیا تو آن بیستی که در ایام پیشین به واسطه خادمان خود، بیستی اسرائیل، در باران سخن گفتی؟ همانان که در آن راه، سانه‌های بسیار نبوت می‌کردند که تو را به ضد ایشان بر خواهم انگیزت؟ خداوندگار یهوه می‌گوید: در آن روز، انگاه که جوج به ضد سرزمین اسرائیل بر می‌آید، من جسم من را فرودخته خواهم شد. "زیرا در عبادت و شش خشم خود اعلام می‌کنم که در آن روز به تعیین زمین لانه‌ای شنایید در سرزمین اسرائیل و قبیله خواهد شد. "ماهیان دریا و مرغان دریا، حیوانات صحرا و همه خزندگان که

۳۸-۳۹ "تو ای پسر انسان، بر ضد جوج نبوت کرده، بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای جوج، حاکم اعظم ماشک و توبال، هان من بر ضد توام!

۳۹ "تو ای پسر انسان، نبوت کن و به جوج بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: در آن روز، هنگامی که قوم من اسرائیل در امنیت ساکنند، آیا تو به پا نخواهی خاست؟

۳۹-۱۳ حزقیال ۱۳:۳۹

یکی از ایشان استخوان آدمی بیند. نشانی نارد
ان بر پا خواهد کرد. تا زمانی که دفن کنندگان
آن را در وادی هامون جوج دفن کنند. و سپس
هامونه نیز در آنجا خواهد بود. پس بدین گونه
زمین را طاهر خواهند ساخت.

«و اما تو ای پسر انسان، خداوندگار بیهوه
چنین می فرماید: به هر جنس از مرغان و به
همه حیوانات صحرا سخن گفته، بگو: «جمع
شوید و بیاید! از همه نواحی اطراف به جهت
قربانی ای که برای شما تقدیم خواهیم کرد.
کرد آید. به جهت قربانی غنیمی بر گوهی
اسرائیل، تا گوشت بخورید و خون بنوشید.
گوشت جنگاوران را خواهید خورد و خون
حاکمان زمین را خواهید نوشید. چنانکه از
گوشت قوچها و برهها و بزها و گاو، همگی
پرواریهای باشسان.»^{۱۸} در قربانی ای که بر بدن
تدارک می بینم. از پیه سیر خواهید خورد و از
خون سرمست خواهید شد. «و خداوندگار
بیهوه می گوید که بر سفرد من از اسبها و
سواران، و از جنگاوران و همه گونه مردان
جنگی سیر خواهید شد.»

احیای اسرائیل

«من جلال خود را در میان مثل خواهیم
نهاد و همه ملتها دوری مرا که آنرا به اجز
خواهم گذاشت و دست مرا که بر ایشان خواهد
نهاد. مشاهده خواهند کرد.»^{۱۹} از آن روز به بعد
خانداان اسرائیل خواهند دانست که من بیهوه،
خدای ایشان هستم. «و ملتها در خواهند یافت
که خانداان اسرائیل به سبب گناه خود به سرت
رفتند. زیرا چون به من خیانت ورزیدند، روی
خود را از ایشان پنهان کردم و ایشان در به
دست مخالفان ایشان سپردم و جمگی به ده
شمشیر افتادند.»^{۲۰} آری من بر حسب نجات

«من نام قدوس خود را در میان قوم خویش
اسرائیل خواهم شناسانید و دیگر نخواهم
گذاشت نام قدوسم بی حرمت شود. و قومها
خواهند دانست که من بیهوه هستم. قدوس
در اسرائیل! خداوندگار بیهوه می گوید: اینک
آن می آید و واقع خواهد شد! این همان روز
است که درباره اش سخن گفتم.

«آنگاه ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون
خواهند رفت و اسلحه، یعنی سپرهای کوچک
و بزرگ و تیر و کمانها و گرزها و نیزهها را
آتش زده، خواهند سوزانید و هفت سال آنها
بدانها بر پا خواهند داشت. «هیزم از صحرا
نخواهند آورد و چوب از جنگلها نخواهند
برید، زیرا با اسلحه آتش خواهند افروخت. و
خداوندگار بیهوه می فرماید که غارت کنندگان
خویش را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان
خویش را تاراج خواهند نمود.

«در آن روز، به جوج مکانی در اسرائیل
به جهت دفن خواهم داد، یعنی وادی مسافران
را در شرق دریا، که راه عبور کنندگان را مسدود
خواهد ساخت، چراکه جوج و تمامی خلق
بی شمارش در آنجا دفن خواهند شد، و آن را
وادی هامون جوج خواهند نامید. «خانداان
اسرائیل به مدت هفت ماه ایشان را دفن
خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند.»^{۲۱} و تمامی
مردم این سرزمین ایشان را دفن خواهند کرد،
و خداوندگار بیهوه می فرماید این در روزی که
جلال خود را بنمایم مایه شهرت ایشان خواهد
شد. «ایشان مردانی را مقرر خواهند کرد که
پیوسته در تمامی زمین بگردند و اجساد انانی
را که هنوز بر روی زمین باقی مانده باشند،
دفن کرده، زمین را طاهر سازند. اینان در پایان
هفت ماه، جستجوی خود را آغاز خواهند کرد.
«و هنگامی که ایشان در زمین می کردند، اگر

* ۹:۳۹ یا نوعی نیزه.

* ۱۱:۳۹ "هامون" یعنی "خلق".

و ریسمانی از کتان و نی اندازه‌گیری به دست او بود، و نزد دروازه ایستاده بود. آن مرد مرا گفت: ای پسر انسان، به چشمان خود ببین و به گوشهای خود بشنو، و به هر آنچه به تو نشان می‌دهم، توجه کن زیرا به اینجا آورده شده‌ای تا آنها را به تو نشان دهم. پس هر آنچه را که می‌بینی، به خاندان اسرائیل اعلام نما.»

دروازه شرقی صحن بیرونی

اینک بیرون معبد، دور تا دور، دیواری بود. و بلندی نی اندازه‌گیری که آن مرد به دست داشت شش ذراع^{۱۴} بود که بلندی هر ذراع آن یک ذراع و یک کف دست بود. پس ضخامت و بلندی دیوار را اندازه گرفت که هر کدام به اندازه یک نی بود. سپس به دروازه‌ای که رو به جانب شرق داشت داخل شد و از پله‌های آن بالا رفت و آستانه بیرونی دروازه را اندازه گرفت، که یک نی عمق داشت. اتاقکهای کناری یک نی درازا و یک نی پهنایشان بود، و میان اتاقکها پنج ذراع فاصله بود؛ آستانه درونی دروازه به جانب ایوان، یک نی بود. سپس ایوان دروازه را اندازه گرفت^{۱۵} که هشت ذراع بود، و تیرهای آن نیز دو ذراع. ایوان دروازه به طرف داخل بود. دروازه شرقی در هر طرف سه اتاقک داشت که هر سه به یک اندازه بودند و فاصله بین اتاقکها نیز در دو طرف به یک اندازه بود. سپس عرض دهانه دروازه را اندازه گرفت که ده ذراع بود، و عرض دالان دروازه را، که سیزده ذراع بود. جلوی اتاقکها در هر طرف نرده‌ای قرار داشت به بلندی یک ذراع. اتاقکها نیز شش ذراع در شش ذراع بودند. سپس عرض کل دروازه را از دیوار پشتی یک

سقف مائیهی ایشان با ایشان عمل کردم و روی خود را از ایشان پنهان ساختم.

پس خداوند کاز بیهوده چنین می‌فرماید: کمال سعادت گذاشته را به یعقوب باز گردانیده، به هدیه خاندان اسرائیل رحم خواهیم کرد و نری نام قدوس خود به غیرت خواهیم افاد. او چون ایشان در سرزمین خود به امنیت ساکن شوند، و کسی نباشد که ایشان را بترساند، نگاه خجالت خود و تمامی خیانتی را که به من ورزیدند، دیگر به یاد نخواهند آورد. او چون ایشان را از میان ملتها بازگردانم و از زمین دشمنانشان کرد آورم و قدوسیت خویش را به وسط ایشان در نظر ملتهای بسیار آشکار سازم، نگاه خواهند داشت که من بیهوده حدی ایشان هستم که ایشان را به میان ملتها به تبعید فرستاده و سپس در زمین خودشان کرد و دم من دیگر هیچ یک از آنان را در میان ملتها باقی نخواهم گذاشت. او خداوند کاز بیهوده می‌فرماید که دیگر روی خود را از ایشان پنهان نخواهم ساخت، زیرا روح خود را بر خاندان اسرائیل فرو خواهم ریخت.»

روایای معبد جدید

در بیست و پنجمین سال تبعید ما، یعنی چهارده سال پس از تسخیر شهر، در آغاز سال، در روز دهم ماه، ازی در دست در همان روز، دست خداوند بر من قرار گرفت، و مرا به شهر در آورد. در روایه‌های حدی، مر به سرزمین اسرائیل آورد و بر گوهی سبزه بلند قرار داد که بر جانب جنوبی آن مدی می‌ماند شهر بود. چون مرا به آنجا آورد، من مدی در دیدم که منظری برنجین داشت،

۱۴. ۲۰:۵۰ در حدی: «ما» یک فاعل با معادل ۲۵ ساتی متر است؛ همچنین در بقعه کتاب.

۱۵. آن یک کف دست؛ فاعل با معادل ۷ ساتی متر است؛ همچنین در آیه ۲۳.

۱۶. ۲۰:۶۰ در حدی: «ما» همانسان من می‌سازد چنین ادامه می‌یابد، «و استغفرت دیگر نیز یک نی عمق داشت.»

۱۷. ۲۰:۸۰ در حدی: «ما» در نسخه‌های اخیر به «و» اشتباه تکرار شده است. همین اشتباه در قسمت آغازین آیه ۹ رخ داده که جملی به «و» به اشتباه تکرار شده است. بسیاری از نسخه‌های قدیمی فاقد این قسمتهای تکرار شده هستند.

برمی آمدند و ایوان آن پیش روی ایشان بود. "رو به روی دروازه شمالی نیز مانند دروازه شرقی، دروازه‌ای به صحن درونی بود. و فاصله میان دو دروازه را اندازه گرفت. که یکصد ذراع بود.

دروازه جنوبی

"سپس مرا به سمت جنوب برد. و یک دروازه‌ای در جنوب قرار داشت. او دیوارهای بین اتاقها و ایوان آن را اندازه گرفت. و اندازه آنها با دروازه‌های دیگر یکسان بود. دروازه جنوبی و ایوان آن دور تساه دور، پنجره‌هایی همچون پنجره‌های دیگر دروازه‌ها داشت. طول آن دروازه پنجاه ذراع، و عرض آن بیست و پنج ذراع بود. "از هفت پله بدان برمی آمدند. و ایوان آن پیش روی ایشان بود. و بر هر دو تیر آن درختان نخل نقش شده بود. "صحن درونی به طرف جنوب دروازه‌ای داشت. آن مرد فاصله این دروازه را تا دروازه بیرونی به جانب جنوب اندازه گرفت. که یکصد ذراع بود.

دروازه‌های صحن درونی

"سپس مرا از دروازه جنوبی به صحن درونی برد. و دروازه جنوبی را اندازه گرفت. و آن به اندازه دروازه‌های دیگر بود. "تاقهای کناری و دیوارهای بین اتاقها و ایوان آن به اندازه اتاقهای کناری و دیوارهای بین اتاقها و ایوان آن نیز دور تا دور، پنجره داشت. طول این دروازه، پنجاه ذراع و عرض آن بیست و پنج ذراع بود. "ایوان دروازه‌های دور صحن درونی، به طول بیست و پنج ذراع و عرض پنج ذراع بود. "ایوان دروازه جنوبی رو به

اتاقک تا دیوار پشتی اتاقک دیگر اندازه گرفت و آن بیست و پنج ذراع بود. دهانه یکی مقابل دهانه دیگری. "همچنین دیوارهای درونی دالان دروازه را تا سر ایوان صحن، دور تا دور اندازه گرفت. که پنجاه ذراع بود. "از جلوی مدخل دروازه تا انتهای ایوان به سمت داخل، پنجاه ذراع بود. "اتاقها و دیوارهای بین آنها در اندرون دروازه، دور تا دور، پنجره‌های مُشَبَّک داشت و ایوان نیز دور تا دور به سمت داخل پنجره داشت، و بر چارچوبها درختان نخل نقش شده بود.

صحن بیرونی

"سپس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اتاقها در آنجا بود و سنک‌فرشی که دور تا دور برای صحن ساخته شده بود، و سی اتاق بر آن سنگ‌فرش بود. "این سنک‌فرش، یعنی سنگ‌فرش پایینی، در امتداد دو طرف دروازه‌ها قرار داشت، و عرض آن به اندازه طول دروازه‌ها بود. "آنگاه فاصله دروازه پایینی تا سرحد بیرونی صحن درونی را اندازه گرفت. که به سمت مشرق و شمال، یکصد ذراع بود.

دروازه شمالی

"سپس طول و عرض آن دروازه صحن بیرونی را که رو به سوی شمال داشت، اندازه گرفت. "این دروازه سه اتاقک در هر طرف داشت. دیوارهای بین اتاقهای این دروازه و نیز ایوان آن، به همان اندازه دروازه نخست بود. طول آن پنجاه ذراع، و عرض آن بیست و پنج ذراع بود. "پنجره‌ها و ایوان و درختان نخل این دروازه هم به اندازه پنجره‌ها و ایوان و درختان نخل دروازه‌ای بود که رو به سوی مشرق داشت، و با بالا رفتن از هفت پله بدان

* ۱۴:۴۰ در بسیاری نسخه‌ها رقم "شصت" آمده است.

* ۱۴:۴۰ معنی متن عبری این آیه روشن نیست.

تراشیده برای قربانی تمام سوز بود که طول هر کدام یک ذراع و نیم، عرضش یک ذراع و نیم، و بلندی اش یک ذراع بود. بر آنها آلات ذبح قربانیهای تمام سوز و قربانیهای دیگر را می نهادند.^{۳۳} دور تا دور میزها لبه‌ای به بلندی یک کف دست نصب شده بود؛ و گوشت قربانی باید بر میزها گذاشته می شد.

اتاقهای کاهنان

«بیرون دروازه درونی، دو اتاق در صحن درونی بود، یکی بر جانب دروازه شمالی، که رو به سمت جنوب داشت، و دیگری بر جانب دروازه جنوبی، که رو به سمت شمال داشت.^{۳۴} آنکاه مرا گفت، این اتاق که رو به سمت جنوب دارد، برای کاهنانی است که مسئول نگهداری از معبدند،^{۳۵} و اتاقی که رو به سمت شمال دارد، برای کاهنانی است که مسئول نگهداری از مذبحند. اینانند پسران صادق، تنها کسان از بنی لاوی که می توانند به خداوند نزدیک آیند تا او را خدمت کنند.» سپس صحن را اندازه گرفت که مربع بود و یکصد ذراع درازا و پهنا داشت. و مذبح، مقابل معبد قرار داشت.

ایوان معبد

«آنکاه مرا به ایوان معبد آورد و چارچوب درگاه ایوان را اندازه گرفت. عرض هر یک از تیرهای عمودی آن، یکی به این طرف و یکی به آن طرف، پنج ذراع بود. عرض درگاه چهارده ذراع، و دیواره‌های طرفین درگاه به هر طرف، سه ذراع بود.^{۳۶} طول ایوان بیست ذراع و عرض آن دوازده ذراع بود، و از ده پله بدان برمی آمدند. کنار تیرهای عمودی دو ستون قرار داشت، یک ستون به هر طرف.

قدس

آنکاه مرا به قدس آورد و چارچوب درگاه آن را اندازه گرفت. عرض

۴۹

سوی صحن بیرونی داشت، و بر تیرهای آن درختان نخل نقش شده بود، و پلکانش هشت پله داشت.

«سپس مرا به جانب شرقی صحن درونی برد. و دروازه را اندازه گرفت، و آن به اندازه دروازه‌های دیگر بود.^{۳۷} اتاقهای کناری و دیوارهای بین اتاقها و ایوان دروازه‌های دیگر بود. این دروازه و ایوان آن نیز دور تا دور، پنجاه داشت. طول این دروازه نیز پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ایوان دروازه شرقی نیز رو به سوی صحن بیرونی داشت، و بر هر دو تیر آن درختان نخل نقش شده بود، و پلکانش هشت پله داشت.

«آنکاه مرا به دروازه شمالی برد، و آن را اندازه گرفت، و آن به اندازه دروازه‌های دیگر بود.^{۳۸} اتاقهای کناری و دیوارهای بین اتاقها و ایوان آن به اندازه اتاقها و دیوارهای بین اتاقها و ایوان دروازه‌های دیگر بود. این دروازه و ایوان آن نیز دور تا دور پنجاه داشت. طول این دروازه نیز پنجاه ذراع و پهنایش بیست و پنج ذراع بود.^{۳۹} ایوان دروازه شمالی نیز رو به سوی صحن بیرونی داشت، و بر هر دو تیر آن درختان نخل نقش شده بود، و پلکانش هشت پله داشت.

اتاقهای آماده کردن قربانی

«در ایوان دروازه‌های درونی اتاقی بود که درگاهش که در آن قربانی تمام سوز را می بستند.^{۴۰} در ایوان دروازه، به هر طرف دو میز بود که بر آن قربانی تمام سوز و قربانی کده و قربانی جبران را ذبح می کردند.^{۴۱} بیرون ایوان، در یک طرف پله‌های مداخل دروازه شمالی دو میز بود، و در طرف دیگر پله‌ها، دو میز دیگر.^{۴۲} بدین سان، چهار میز در هر طرف دروازه بود. یعنی هشت میز که بر آنها قربانی ذبح می کردند.^{۴۳} و چهار میز از سنگ

درگاهی بسنه درون حجره‌های کناری وجود داشت. یک درگاه در جانب شمالی و درگاه دیگری در جانب جنوبی. قسمت باقی مانده سکوی دور تا دور، پنج ذراع بود.

«عمارتی به عرض هفتاد ذراع رو به سوی محوطه باز جانب غربی معبد واقع بود. دیوار عمارت، دور تا دور، پنج ذراع ضخامت داشت. و طول عمارت نود ذراع بود.

«سپس معبد را اندازه گرفت: طول آن یکصد ذراع بود، و طول محوطه باز و عمارت دیگر و دیوارهای آن نیز یکصد ذراع. و عرض قسمت جلوی معبد که رو به سوی محوطه واقع در جانب شرقی داشت، یکصد ذراع بود. و انگاه طول عمارتی را که رو به سوی

محوطه باز پشت معبد داشت، اندازه گرفت که با احتساب ایوانهای دو طرفش یکصد ذراع بود. درون معبد و ایوان سخن^{۱۰} و استانه^{۱۱} و پنجره‌های فشبک و ایوانهای دور تا دور، در هر سه طرف، مقابل استانه، از زمین تا پنجره‌ها، سرتاسر روکش چوب داشتند و پنجره‌ها نیز پوشیده بود. بالای داخل محرابگاه درونی، در بیرون، و بر تمامی دیوارهای دور تا دور

اتاقهای بیرونی و درونی در فواصل معین، نقش کروبیان و درختان نخل حکاکی شده بود. در میان هر دو گروهی یک درخت نخل بود و هر گروهی دو چهره داشت: چهره انسان رو به درخت نخل در یک جانب، و چهره شیر رو به درخت نخل در جانب دیگر. این نقشها دور تا دور بر سرتاسر معبد حک شده بود. بنابراین، از زمین تا بالای داخل، نقش کروبیان و درختان نخل بر دیوار قدس حک شده بود.

«چارچوب درهائی محرابگاه بیرونی مربع بود، و مقابل قدس چیزی شبیه مذبح^{۱۲} چوبین بود که سه ذراع بلند و ده ذراع دراز و

هر یک از تیرهای عمودی آن، یکی به این طرف و یکی به آن طرف، شش ذراع بود. عرض درگاه ده ذراع و دیواره‌های طرفین درگاه به هر طرف پنج ذراع بودند. همچنین قدس را اندازه گرفت: طول آن چهل ذراع و عرض آن بیست ذراع بود. سپس به اتاق درونی داخل شد و چارچوب درگاه آن را اندازه گرفت: تیرهای عمودی آن دو ذراع بود، خود درگاه شش ذراع، و دیواره‌های طرفین درگاه هر یک هفت ذراع، و اتاق درونی را اندازه گرفت: طول آن بیست ذراع و عرض آن از یک سر تا سر دیگر منتهی الیه قدس بیرونی بیست ذراع بود. و مراگفت: «این است قدس الاقداس.»

«سپس دیوار معبد را اندازه گرفت: ضخامت آن شش ذراع بود، و عرض حجره‌های کناری که دور تا دور قرار داشت، چهار ذراع. حجره‌های کناری در سه طبقه بر روی هم قرار داشتند، و در هر طبقه سی حجره بود.

بر دیوارهای معبد، دور تا دور، لبه‌هایی برای نگه داشتن حجره‌ها بود تا نیازی به سوراخ کردن دیوار برای تکیه زدن حجره‌ها نباشد. حجره‌های گرداگرد معبد در طبقات بالاتر عریضتر می‌شدند. زیرا عمارت گرداگرد معبد، دور تا دور، در مراتب صعودی ساخته شده بود، و از همین رو، هر چه بالاتر می‌رفت، عریضتر می‌شد. و از طبقه تحتانی با گذشتن از طبقه میانی به طبقه فوقانی می‌رسیدند.

«همچنین دیدم گرداگرد معبد سکویی بود که پی حجره‌ها را تشکیل می‌داد، و به اندازه یک نی تمام، یعنی شش ذراع بود. ضخامت دیوار بیرونی حجره‌های کناری پنج ذراع بود. فضای باز میان حجره‌های کناری معبد و دیگر اتاقهای گرداگرد معبد به هر طرف به پهنای بیست ذراع بود. «از فضای باز بیرونی

* ۱:۴۱ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باب.

بیرونی بر روی هم پنجاه ذراع بود، حال آنکه طول اتاقهای مشرف به محرابگاه، صد ذراع بود.^{۱۸} اتاقهای تحتانی را، به جانب شرق، مدخلی بود که از طریق آن از صحن بیرونی بدانها داخل می‌شدند.

۱۸ در عرض دیوار صحن، به طرف جنوب، مشرف به محوطه باز و روبه‌روی عمارت، اتاقها بود،^{۱۹} و جلوی آنها راهرویی بود همانند راهروی اتاقهای شمالی. طول و عرض آنها همان بود، و خروجیها و آرایش و درهای آنها نیز همان. ^{۲۰} برای دخول به اتاقهای جنوبی، از درب اصلی سر راهرو که مشرف به دیوار محافظ به جانب شرق بود، داخل می‌شدند.

۲۰ نگاه مرا گفتم: «اتاقهای شمالی و جنوبی مقابل محوطه باز، اتاقهای مقدسند که در آنها کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند، هدایای بسیار مقدس را می‌خورند. ایشان هدایای بسیار مقدس، یعنی هدایه آردی، قربانی گناه و قربانی جبران را در آنجا خواهند گذاشت، زیرا مکانی مقدس است.»^{۲۱} وقتی کاهنان به این مکان مقدس داخل می‌شوند، نباید از آنجا به صحن بیرونی بروند مگر آنکه جامه‌هایی را که در آنها خدمت کرده‌اند، در آنجا باقی گذارند، زیرا این جامه‌ها مقدسند. ایشان باید پیش از نزدیک شدن به مکانهای عمومی، جامه‌های دیگر به تن کنند.»^{۲۲}

۲۱ آن مرد پس از به پایان رساندن اندازه‌گیری محوطه درون معبد، مرا از دروازه‌ای که رو به سوی شرق داشت، بیرون برد و دور تا دور معبد را اندازه گرفت.^{۲۳} او بانی اندازه‌گیری، جانب شرقی را اندازه گرفت، که پانصد ذراع بود.^{۲۴} و جانب شمالی را اندازه گرفت، که پانصد ذراع بود.^{۲۵} و جانب جنوبی را اندازه گرفت، که پانصد ذراع بود.^{۲۶} سپس به جانب غربی روی نمود و آن را اندازه گرفت، که آن

ذراع پنجاه دست. در همه‌ها پایه و دیوارهای را بر حوض بود. و آن مرد به من گفت: «این است میزی که در حضور خداوند است.»^{۲۷} «قبول و قدس لافداس هر خانه درونی در آنکه داشتند.»^{۲۸} هر در ده لنگه داشت، یعنی در لنگه، در را وسط باز می‌شد. این درهای محرابگاه بیرونی نیز مانند دیوارها، نقش کوه بیان و درختان سخن حک شده بود. جلوی ایوان، در بیرونی، سبیلانی جویین بود. این دیوارهای دو طرف بیرون پنجاه‌های فسبک و نقش درختان سخن بود و حجره‌های کناری معبد مسایبان داشتند.

اتاقهای کاهنان

۲۲ نگاه من به جانب شمال به صحن بیرونی بود. به اتاقهایی که مقابل محوطه باز قرار داشتند یعنی روبه‌روی جانب شمالی عمارت، طول آنها بر روی هم صد ذراع بود. عرض آنها پنجاه ذراع، و دری به سوی شمال داشتند.^{۲۳} مقابل محوطه بیست درخت سخن درونی، و مقابل سنگفرش صحن بیرونی. اتاق در مقابل اتاق در سه طبقه بود. حجره‌های تقیه، در درون عمارت، راهرویی بود به عرض ده ذراع و طول صد ذراع، و درهای آنها به جانب شمال بود.^{۲۴} طول اتاقهای فوقانی چهار بود. این در، تقیه‌ها به طبقات تحتانی و میانی. حش مارکنسری از فضای آنها به حجره‌های که چک حجری آنها اختصاص یافته بود. عمارت سه طبقه بود، و ستون‌ها مانند ستونهای صحن بیرونی نداشتند. از این دو، اتاقهای فوقانی سه از اتاقهای طبقات تحتانی بر مسی. عقب نشسته بود. ایوان، به طرف صحن بیرونی، در، مانند جلوی اتاقها، دیواری به عمارت تقیه وجود داشت به طول پنجاه ذراع. به طول اتاقهای مشرف به صحن

۲۲۲. در کتاب معابد، ۲۵، ص ۱۱۱، آمده است: «مخبر در بقیه باب».

ایشان را هلاک ساختم. ^۱ حال بکندار و ناکاری و بتهای پادشاهانشان را از من دور کنند و من تا به ابد در میان ایشان ساکن خواهم شد. ^۲ او اما تو ای پسر انسان، خاندان سرتین را از وضع معبد آگاه ساز تا از تقصیرات خود خجیل شوند و نقشه آن را اندازه بگیرند. ^۳ و اگر از هر آنچه انجام داده‌اند، خجیل شوند. ^۴ آنگاه ایشان را از شکل معبد، نقشه آن، خروجی‌ها و ورودی‌هایش، یعنی از کل طرح معبد آگاه ساز. ^۵ و نیز از همه فرایض و شرایع آن، و تهر در برابر دیدکانشان بنویس. تا از تمامی طرح و تمامی فرایض آن بی‌روزی کرده، آنها را به عیب آورند. ^۶ این است قانون معبد، تمامی مخصوصه آن، دور تا دور بالای کوه، بسیار مقدس خواهد بود. ^۷ همان، این است قانون معبد.

مذبح

^۱ «این است اندازه‌های مذبح بر حسب ذراع، که هر ذراع آن یک ذراع و یک کف دست بود؛ مجرای دور آن یک ذراع بلند و یک ذراع پهن داشت با حاشیه‌ای به اندازه یک و جب. ^۲ دور تا دور لبه مجرا، این است بدنه مذبح: ^۳ از ته مجرا تا لبه پایینی مذبح، دور ذراع، و پهنی لبه، یک ذراع؛ و از لبه پایینی تا لبه بالایی، چهار ذراع، و پهنی لبه، یک ذراع. ^۴ و بلندی آتشدان مذبح چهار ذراع بود که از آن چهار شاخ بر ماده بود. ^۵ آتشدان مذبح مربع بود، به درازا و پهنی دوازده ذراع. ^۶ حاشیه آتشدان نیز مربع بود، به درازا و پهنی سرتاسری چهارده ذراع، پهنی حاشیه بیرونی دور تا دور مذبح، نیم ذراع، و پهنی مجرای دور تا دور مذبح، یک ذراع، و پلکان مذبح رو به جانب مشرق داشت.»

نیز پانصد ذراع بود. ^۱ پس معبد را از هر چهار طرف اندازه گرفت. دور تا دور معبد دیواری بود که هر ضلع آن پانصد ذراع بود تا مقدس را از غیر مقدس جدا سازد.

جلال خداوند بر معبد

۴۳ سپس آن مرد مرا به دروازه‌ای برد که رو به جانب شرق داشت. ^۱ و همان جلال خدای اسرائیل از جانب شرق می‌آمد. صدای آمدنش همچون صدای انبهای بسیار بود، و زمین از جلال او تابناک شد. ^۲ رؤیایی که دیدم، شبیه رؤیایی بود که وقتی برای نابود کردن شهر آمد، دیده بودم، و مانند رؤیایی که در کنار نهر کبار دیده بودم. به روی درافتادم. ^۳ جلال خداوند از دروازه شرقی به معبد درآمد. ^۴ آنگاه روح مرا بلند کرد و به صحن درونی آورد؛ و همان جلال خداوند معبد را پر ساخت.

^۵ در حالی که آن مرد کنارم ایستاده بود، شنیدم کسی از درون معبد با من سخن می‌گفت. ^۶ امرای گفت: «ای پسر انسان، این است جایگاه تخت من و مکان پا نهادنم، جایی که در آن تا به ابد در میان بنی اسرائیل ساکن خواهم شد. ^۷ دیگر هرگز خاندان اسرائیل نام قدوس مرا با زناکاری و با بتهای بی‌جان پادشاهانشان در مکانهای بلند خود بی‌حرمت نخواهند کرد، نه آنان و نه پادشاهانشان. ^۸ ایشان با قرار دادن آستانه‌های این بته در کنار آستانه من، و با نهادن چارچوبهای آنها در کنار چارچوبهای من، به گونه‌ای که فقط دیواری میان من و آنها بود، نام قدوس مرا به اعمال کراهت‌آور خود بی‌حرمت ساختند. از این رو، در خشم خود

* ۷:۴۳ معنی متن عبری روشن نیست. این واژه می‌تواند به معنی "جسد" نیز باشد.

* ۱۳:۴۳ یک ذراع تقریباً معادل ۲۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقعه باب.

* ۱۳:۴۳ یک "کف دست" تقریباً معادل ۷ سانتی‌متر است.

* ۱۳:۴۳ یک "وجب" تقریباً معادل ۲۳ سانتی‌متر است.

کشوده شود، و کسی نباید از آن داخل گردد، زیرا بیهوه، خدای اسرائیل، از آن داخل شده است. پس باید بسته بماند. آنها خود حاکم، از آنجا که حاکم است، می‌تواند برای نان خوردن در حضور خداوند، نزد دروازه بنشیند. او باید از راه ایوان دروازه داخل شود، و از همان راه نیز بیرون رود.»

آنکاه مرا از راه دروازه شمالی به جلوی معبد آورد، و چون نگریم، همان جلال خداوند، خانه خداوند را بر ساخته بود. و من به روی در افتادم. خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان، هر آنچه را که درباره تمامی فرایض معبد خداوند و شرایع آن به تو می‌گویم به دقت ملاحظه کرده، بدانها توجه دقیق مبذول دار و آنها را به گوش جان بشنو. ورودی خانه و همه خروجی‌های قدس را به دقت ملاحظه فرما. به این عاصیان، یعنی به خاندان اسرائیل بگو، خداوند گاو بیهوه چنین می‌گوید: ای خاندان اسرائیل، کافست همه اعمال کراهت‌آور شما! شما بیگانگانی را که دل و گوشت آنها ختنه نشده بود، به قدس من آوردید و در همان حال که به من خوراک، یعنی بیه و خون، تقدیم می‌کردید، بر خانه من بی‌حرمتی روا داشتید. و افزون بر همه اعمال کراهت‌آور خود، عهد مرا نیز شکستید. مسئولیت خود را در قبال امور مقدس من به انجام نرساندید بلکه دیگران را بر گماشتید تا از جانب شما مسئولیت نگهداری از قدس مرا بر عهده بگیرند. پس خداوند گاو بیهوه چنین می‌فرماید: هیچ بیگانه که دل و گوشت او نامختون است، از همه بیگانگانی که در میان قوم اسرائیل هستند، به قدس من داخل نشود. «لاویانی که از من دور شدند، و به هنگام

کمراهی اسرائیل، از من گمراه گشته، از پی بت‌های بی‌ارزش خود رفتند، متحمل گناه خویش خواهند شد. آنها خادمان قدس من و ناظر بر دروازه‌های معبد خواهند بود و در معبد خدمت خواهند کرد. آنانکه قدس قربانیهای تمام‌سوز و

میس آن مرد مرا گفت: «ای پسر انسان، خداوند گاو بیهوه چنین می‌فرماید: این است قانون مذبح برای روزی که آن را بر پامی دل‌اند. قربانیهای تمام‌سوز بر آن تقدیم کنند و خون بر آن بپاشند. به لاویان کاهن از خانواده صدوق که به من نزدیک می‌شوند تا مرا خدمت کنند، کوساله‌ای نرینه برای قربانی کده بده. این است فرموده خداوند گاو بیهوه. تقدیمی از خون کوساله را بگیر و بر چهار سطح مذبح و بر چهار گوشه حاشیه درونی و حاشیه بیرونی آن بگذار. بدین‌سان مذبح را تطهیر کرده، برایش کفاره کن. همچنین گاو قربانی گناه را بگیر و در مکان معین در معبد، بدون از محرمانه، بسوزان.

در روز دهم، بسوزی بی‌عیب به جهت قربانی گناه تقدیم کن: بدین‌گونه مذبح تطهیر خواهد شد. چنانکه به کوساله تطهیر شد. چون تطهیر مذبح را به پایان رساندی، کوساله نرینه‌ای بی‌عیب و کوچی بی‌عیب از کله تقدیم کن. آنها را به حضور خداوند پیشکش کن و کاهن بر آنها نمک بپاشد و به جهت قربانی تمام‌سوز به خداوند تقدیم نمایند. هفت روز، هر روز بری به جهت قربانی گناه تقدیم کن: همچنین کوساله نرینه و کوچی از کله، هر دو بی‌عیب، تقدیم نما. هفت روز برای مذبح کفاره کرده، آن را ظاهر سازند، و بدین‌سان آن را وقف نمایند. و چون این روزها را به پایان رساندند، از روز هشتم به بعد، کاهنان قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای رفاقت شما را بر مذبح تقدیم کنند، و من شمار آنها را مقبول خواهم دانست. این است فرموده خداوند گاو بیهوه.»

دروازه بسته

میس آن مرد مرا به دروازه بیرونی قدس که رو به جانب شرق داشت، برد. و آن دروازه بسته بود. خداوند مرا گفت: «این دروازه باید بسته بماند؛ نباید

۴۴

مردم اشتغال دهند. ^{۱۱} نباید مرشان را بشردند یا بگذارند کیسوانشان بماند شود، بلکه باید موی سر خود را بچینند. ^{۱۲} هیچ کاهنی نباید پیش از ورود به صحن درونی شراب نوشیده باشد. ^{۱۳} ایشان نباید زن بیوه یا مضغه را به زنی بگیرند، بلکه فقط می‌توانند باکره‌ای از نسل خاندان اسرائیل و یا بیوه کاهنی را به همسری اختیار کنند. ^{۱۴} باید فرقی مقدس و غیرمقدس را به قوم من تعلیم دهند، و بدیشان بیاموزند که نجس را از طاهر تمییز دهند. ^{۱۵} باید در منازعه‌ها به داوری بایستند و بنا بر دوریهای من داوری کنند. باید در تمامی اعیان من، شرع و فرایض مرا به جا آورند، و باید شباتهای من مقدس بدانند. ^{۱۶} نباید با نزدیک شدن به نسب مرده‌ای خود را نجس سازند، اما برای پدر یا مادر، پسر یا دختر، و برادر یا خواهر مجرد خود می‌توانند خود را نجس سازند. ^{۱۷} پس از طاهر شدن کاهن، هفت روز برای او بشمارد. ^{۱۸} از خداوند کاهن پیهو می‌فرماید، روزی که کاهن به صحن درونی قدس داخل می‌شود، در محرابگاه خدمت کند، باید برای خود قربانی کناه تقدیم نماید.

^{۱۹} «و این است میراث ایشان: من میراثشان هستم، تو چیزی در اسرائیل بدیشان به ملکیت مده: من ملک ایشانم.» ^{۲۰} آنان هدایای آردی، قربانی کساده، و قربانی جبران را بخورند، و هر آنچه در اسرائیل وقف شود از آن ایشان خواهد بود. ^{۲۱} بهترین همه نوبرهای همه چیز، و هر نوع هدایه از همه هدایای شما، از آن کاهن خواهد بود. بهترین حمیر خود را نیز به کاهن بدهید تا برکت بر خالصه خویش فرود آید. ^{۲۲} کاهنان نباید لاش یا دریده‌شده هیچ پرنده یا حیوانی را بخورند.

محدوده مقدس

^{۲۳} چون زمین را بر حسب قرعه به عنوان میراث تقسیم می‌کنید،

۴۵

قربانیهای دیگر را برای قوم ذبح خواهند کرد و در حضور قوم به خدمت خواهند ایستاد. ^{۲۴} از آن رو که لاویان ایشان را به حضور بتنهایشان خدمت کردند و بدین سان برای خاندان اسرائیل سبب لغزش در گناه شدند، پس خداوند کاهن پیهو می‌گوید به دست افراشته درباره ایشان قسم خوردم که متحمل کناه خویش خواهند شد. ^{۲۵} و نزدیک من نخواهند آمد تا کهنات مرا به جا آورند و نه به هیچ یک از وسایل مقدس یا هدایای بسیار مقدس من نزدیک خواهند شد، بلکه خجالت خویش و اعمال کراحت‌آوری را که مرتکب شده‌اند، متحمل خواهند کردید. ^{۲۶} با این حال، ایشان را به کار نگهداری از معبد و انجام همه خدماتش و هر آنچه باید در آن به انجام رسد، خواهم گماشت.

قوانین برای لاویان کاهن

^{۲۷} «اما لاویان کاهن، یعنی پسران صادق، که به هنگام گمراهی قوم اسرائیل از من، وظیفه نظارت بر امور قدس مرا بر عهده داشتند، آنان به من نزدیک شوند تا مرا خدمت کنند. خداوند کاهن پیهو می‌گوید، ایشان به حضور من بایستند تا پیه و خون به من تقدیم نمایند. ^{۲۸} آنانند که می‌توانند به قدس من در آیند و به میز من نزدیک شوند تا مرا خدمت کنند، و وظیفه نظارت بر امور خانه مرا بر عهده داشته باشند. ^{۲۹} آنان باید به هنگام دخول از دروازه‌های صحن درونی جامه کتان بر تن کنند، و نباید در حین خدمت نزد دروازه‌های صحن درونی و درون معبد، هیچ جامه پشمین بپوشند. ^{۳۰} باید دستاری از کتان بر سر و زیر جامه‌ای از کتان بر گرد کمر خود داشته باشند و نباید چیزی که موجب عرق کردنشان شود، بر تن کنند. ^{۳۱} و چون نزد مردم به صحن بیرونی می‌روند، باید جامه‌هایی را که در آن خدمت کرده‌اند، از تن به در آورده، در اتاق مقدس بنهند و جامه‌های دیگر بر تن کنند مبادا تقدس آئینی خود را به

ملک حاکم در اسرائیل خواهد بود. حاکمان من دیگر بر قوم من ظلم روا نخواهند داشت، بلکه زمین را به قبایل خاندان اسرائیل خواهند داد.^۱ بنابراین خداوند گاژ بیهوه چنین می فرماید: ای حاکمان اسرائیل، دیگر کافست! خشونت و ظلم را دور کنید و عدالت و پارسایی را به جا آرید. از بیرون راندن قوم من دست برکشید؛ این است فرموده خداوند گاژ بیهوه.

«ترازوهایتان میزان باشد، و ایغه و بت شما درستی. ایغه و بت یک اندازه باشند؛ یک بت حاوی یکدهم حومر باشد و یک ایغه نیز حاوی یکدهم حومر. و مقیاس آنها حومر باشد.»^۲ مثقال بیست قیراط باشد، و مینای شما بیست مثقال به علاوه بیست و پنج مثقال به علاوه پانزده مثقال.

هدایا و روزهای مقدس

^۳ این است هدایایی که باید تقدیم کنید: یک ششم ایغه از هر یک حومر گندم، و یک ششم ایغه از هر حومر جو؛^۴ و سهم معین روغن، بر حسب بت، یکدهم بت از هر گُر^۵ گُر مانند حومر، حاوی ده بت است.^۶ و یک کوسمند از هر کله دویست تایی، از مکانهای سیراب اسرائیل. اینها برای هدیه آردی، قربانی تمام سوز، و قربانیهای رفاقت خواهد بود تا برای ایشان کفاره کند؛ این است فرموده خداوند گاژ بیهوه.^۷ تمامی مردم زمین در دادن این هدایا به حاکم اسرائیل سهیم خواهند شد.^۸ حاکم نیز موظف است قربانیهای تمام سوز و هدایای آردی

بجایی از آن را به طول بیست و پنج هزار ذراع و عرض بیست و پنج هزار ذراع، به عنوان محدوده مقدس برای خداوند جدا سازید. مساحت این محدوده، قطعه‌ای مربع شکل به مساحت پانصد ذراع در پانصد ذراع برای قدس خواهد بود. و بیرون آن پنجاه ذراع فضای باز وجود خواهد داشت. از همین محدوده، بخشی به طول بیست و پنج هزار ذراع و عرض ده هزار ذراع اندازه بگیرید؛ قدس که شامل قدس لافاس است در آنجا خواهد بود. این است محدوده مقدس از زمین. این برای کاهنان خواهد بود که در قدس خدمت می کنند و دیگر می یابند تا خداوند را خدمت نمایند. مکانی برای خانه‌های آنان و نیز مکانی مقدس برای معبد. او محدوده‌ای به طول بیست و پنج هزار ذراع و عرض ده هزار ذراع ملک لاویانی باشد که در معبد خدمت می کنند. به جهت شهرهایی برای سکونت ایشان.

به موزت محدوده مقدس، ناحیه‌ای را به عرض پنج هزار ذراع و طول بیست و پنج هزار ذراع به ملک شهر اختصاص دهید تا برای تمامی خاندان اسرائیل باشد. زمین هر دو طرف محدوده مقدس و ملک شهر، سهم حاکم خواهد بود. این زمین در موزت محدوده مقدس و ملک شهر، در غرب و در شرق فرار خواهد داشت و طول آن نظیر سهم هر یکی از قبایل بوده، از سرحد غربی تا سرحد شرقی امتداد خواهد یافت.^۹ این زمین،

^۱ ۱۲:۴۵ ذراع به معادل ۲۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه باشد.

^۲ ۱۰:۴۵ یک مثقال به معادل ۲۲ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

^۳ ۱۰:۴۵ یک گُر به معادل ۲۲ گرام است؛ همچنین در آیات ۱۱ و ۱۲.

^۴ ۱۱:۴۵ یک حومر به معادل ۲۲۰ گرم است؛ همچنین در بقیه باب.

^۵ ۱۲:۴۵ در عبری، شکل گُر به معادل ۵۱۱ گرم است؛ همچنین در بقیه آیه.

^۶ ۱۲:۴۵ در عبری، کله به معادل ۲۰۶ گرم است.

^۷ ۱۲:۴۵ یک کوسمند به معادل ۱۰۶ گرام است.

^۸ ۱۲:۴۵ یک حاکم به معادل ۲۲۰ گرم است.

و هدایای ریختنی در جشنها و ماه نو و روزهای شبّات، یعنی در تمامی اعیاد خاندان اسرائیل فراهم آورد؛ او باید قربانیهای گناه و هدایای آردی و قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل تدارک بیند.^{۱۸} «خداوند گاو بیوه چنین می فرماید: در روز اوّل از ماه اوّل، گوساله نرینه‌ای بی عیب از کله بگیرید و قدس را تطهیر کنید.^{۱۹} کاهن قدری از خون قربانی گناه را گرفته، آن را بر چارچوب درهای معبد، و بر چهار گوشه لبه مذبح و بر چارچوب دروازه صحن درونی بمالد. ^{۲۰} به همین گونه در روز هفتم ماه برای هر کس که ناخواسته یا از روی غفلت گناه ورزد، عمل کنید. بدین سان برای معبد کفاره به جا آورید.^{۲۱} «و در روز چهاردهم از ماه اوّل، عید پسح را جشن بگیرید و هفت روز، نان بی خمیرمایه بخورید.^{۲۲} در آن روز حاکم برای خود و برای تمامی مردم این سرزمین گاو نرینه‌ای به جهت قربانی گناه فراهم آورد.^{۲۳} و در هفت روز عید، در هر یک از آن هفت روز، هفت گاو نرینه و هفت قوچ، هر دو بی عیب، به عنوان قربانی تمام سوز برای خداوند فراهم کند، و نیز هر روز بزّی نر به جهت قربانی گناه.^{۲۴} و به جهت هدیه آردی نیز یک ایغه برای هر گاو نر و یک ایغه برای هر قوچ و یک هین^{۲۵} روغن نیز برای هر ایغه مهیا کند.^{۲۶} و در روز پانزدهم از ماه هفتم نیز، برای هفت روز عید،^{۲۷} مانند همینها به جهت قربانی گناه و قربانی تمام سوز و هدایای آردی و روغن فراهم آورد.

حاکم و جشنها

«خداوند گاو بیوه چنین می فرماید: دروازه صحن درونی که رو به

۴۶

جانب شرق دارد، شش روز کاری بسته باشد. اما در روز شبّات بازگردد. و در روز ماه نو نیز، حاکم از بیرون از طریق ایوان دروازه داخل شود، و نزد چارچوب دروازه بایستد. کاهن قربانیهای تمام سوز و قربانیهای رفاقت وی را تقدیم کند، و او بر آستانه دروازه پرستش کند و سپس بیرون رود. اما دروازه تا شامگاه بسته نشود. مردمان این سرزمین باید روزهای شبّات و روزهای اوّل ماه، نزد مدخل آن دروازه به حضور خداوند پرستش کنند. قربانی تمام سوزی که حاکم در روز شبّات به حضور خداوند تقدیم می کند شش بره بی عیب و یک قوچ بی عیب باشد. ^{۲۸} و هدیه آردی که با قوچ تقدیم می کند یک ایغه باشد، ولی با بره هر قدر که دستش می رسد، همراه با یک هین روغن برای هر ایغه. ^{۲۹} روز ماه نو، گاو نرینه‌ای بی عیب از کله، و شش بره و یک قوچ که بی عیب باشند، تقدیم کند. ^{۳۰} هدیه آردی شش، یک ایغه برای گاو و یک ایغه برای قوچ و هر قدر که دستش می رسد برای بره‌ها باشد. همراه با یک هین روغن برای هر ایغه. ^{۳۱} وقتی حاکم داخل می شود، باید از طریق ایوان دروازه داخل شود، و از همان راه نیز بیرون رود.

^{۳۲} هنگامی که مردمان این سرزمین در عید مقرر به حضور خداوند می آیند، آن که در دروازه شمالی برای پرستش داخل می شود، از دروازه جنوبی بیرون رود و آن که از دروازه جنوبی داخل می شود، از دروازه شمالی بیرون رود. هیچ کس نباید از راه دروازه‌ای که بدن داخل شده است، بازگردد، بلکه هر کس در دروازه مقابل بیرون رود. ^{۳۳} حاکم در میان ایشان باشد؛ آنگاه که ایشان داخل می شوند، و نیز

* ۲۴:۴۵ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است.

* ۲۵:۴۵ منظور عید الاچقها (یا خیمه‌ها) است.

* ۵:۴۶ یک "ایغه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

* ۵:۴۶ یک "هین" تقریباً معادل ۳/۵ لیتر است؛ همچنین در بقیه باب.

به پسران خود میراث بخشد، تا از قوم من هیچ کس از ملک خویش پراکنده نشود.»

مکان طبخ هدایا

«سپس مرا از راه مدخل کنار دروازه، به اتاقهای مقدس کاهنان برد که رو به سوی شمال داشتند، و اینک در انتهای غربی آنجا مکانی بود.»^{۴۶} «آنگاه مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان قربانی جبران و قربانی کناه را می‌جوشانند و هدایای اردی را می‌پزند، تا از بیرون آوردن آنها به صحن بیرونی و انتقال تقدس آئینی به مردم خودداری کنند.»

«آنگاه مرا به صحن بیرونی آورده، در چهار گوشه صحن گردانید. و اینک در هر گوشه صحن، صحن دیگری بود.» یعنی در چهار گوشه صحن، صحنهایی محصور بود به طول چهل ذراع^{۴۷} و عرض سی ذراع؛ و این چهار صحن واقع در گوشه‌ها به یک اندازه بودند. «دور تا دور، در درون چهار صحن، طاقچه‌هایی بود و زیر طاقچه‌ها، دور تا دور، مکانهایی برای طبخ.»^{۴۸} «آنگاه مرا گفت: «اینها آشپزخانه هستند، جایی که خادمین معبد قربانیهای قوم را می‌پزند.»

نهر جاری از معبد

«آنگاه مرا به در معبد بازگردانید، و اینک آنها از زیر آستانه معبد به سوی مشرق جاری بود، زیرا معبد رو به جانب شرق داشت. آن آنها از زیر انتهای جنوبی معبد و از جنوب مدیج می‌گذشت. سپس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برد و مرا بیرون دور گردانیده، نزد دروازه بیرونی که رو به جانب شرق داشت، برد. و اینک، آنها از سمت جنوب جاری بود.

مدخل شود، و آنگاه که بیرون می‌روند، او نیز بیرون رود.

در جشنها و اعیاد مقرر، با هر گاو، یک بده هدیه اردی تقدیم شود و با هر قوچ هم یک یغنه، ولی با بره‌ها هر قدر که دستش می‌رسد، همراه با یک همین روغن برای هر یغنه. وقتی حاکم هدیه اختیاری فراهم می‌آورد، خود قربانی تمام‌سوز و خواه هدایای رفاقت به عنوان هدیه اختیاری به خداوند، دروازه‌ای را که روی به جانب شرق دارد، برای او باز کنند. و قربانی تمام‌سوز یا قربانیهای رفاقت خود را همان‌گونه تقدیم کند که در روز شبات تقدیم می‌کند. سپس بیرون رود، و چون بیرون رفت، دروازه را ببندند.

«هر روز، بره یک سانه‌ای بی‌عیب به جهت قربانی تمام‌سوز برای خداوند، فراهم کن. صبح به صبح باید آن را فراهم آوری.» همراه با آن، صبح به صبح، هدیه اردی نیز مهیا کن، یعنی یک ششم یغنه اردی، و یک سوم همین روغن بیری مرطوب کردن اردی به عنوان هدیه اردی بیری خداوند. اینس فریضه‌ای ابدی خواهد بود. پس، صبح به صبح بره و هدیه اردی و روغن را به جهت قربانی تمام‌سوز دائمی فراهم آور.

«خداوند کار پنهان چنین می‌فرماید: اگر حاکم هدیه‌ای به یکی از پسران خود به میراث بخشد، از آن پسرانش خواهد بود و بر حسب وراثت، ملک ایشان به شمار خواهد آمد. اما اگر از میراث خود هدیه‌ای به یکی از خدمتانش ببخشد، تنها تا سال آزادی از آن وی خواهد بود، و پس از آن، به حاکم باز پس داده خواهد شد. میراث او تنها از آن پسرانش خواهد بود.»^{۴۹} حاکم نباید با بیرون بردن قوه از ملکشان چیزی از میراث آنها را تصاحب کند. بلکه باید از ملک خودش

^{۴۶} ۲۲:۴۶ یک ذراع تقریباً معادل ۲۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقعه باب.

تسلیم نمک خواهد کشت. ^{۱۰} در کنار نهر، در این طرف و آن طرف، انواع درختان خوراکی خواهد رویید که برکتهای آنان پُرمرده نخواهد شد و از میوه دادن باز نخواهند ایستاد. بلکه هر ماه میوه تازه خواهند آورد. زیرا آب آنها از قُدس جاری می شود. میوه آنها برای خوراک و برکتهای آنها به جهت درمان خواهد بود.

حدود زمین

^{۱۱} خداوند کار بیهوش چینی می فرماید: این است حدودی که باید بدانها زمین را به عنوان میراث میان دوازده قبیله اسرائیل تقسیم کنید: یوسف دو سهم خواهد برد. ^{۱۲} باید آن را به طور مساوی میان شما تقسیم کنید. از آنجایی که من به دست افراشته سوکتد خورده آن را به پدرانتان بخشیم. پس این زمین نصیب شما خواهد شد.

^{۱۳} حدود زمین بدین گونه باشد: در شمال، از دریای بزرگ، از راه حتون تا نیوحات و تا به صدد، ^{۱۴} بروته، مسبرایم (که در مرز میان دمشق و حماه واقع است)، و تا حصر وسطی که در مرز حوران است. ^{۱۵} پس حد از دریا تا حصر غینان خواهد بود که در سرحد شمالی دمشق واقع است. با سرحد حماه در شمال. این جانب شمالی خواهد بود.

^{۱۶} در جانب شرقی، حد از میان حوران و دمشق خواهد گذشت. در امتداد اردن، میان جلعاد و زمین اسرائیل، و از اینجا تا دریای شرقی خواهی پیمود. این جانب شرقی خواهد بود.

^{۱۷} چون آن مرد، در حالی که ریسمان اندازه گیری به دست داشت به سوی مشرق بیرون رفت، هزار ذراع ^{۱۸} پیمود؛ آنگاه مرا از میان آب عبور داد، و آب به قوزک پایم می رسید. ^{۱۹} سپس هزار ذراع دیگر پیمود، و مرا از میان آب عبور داد، و آب تا به زانو می رسید. باز هزار ذراع دیگر پیمود و مرا از میان آب عبور داد، و آب تا به کمر می رسید. ^{۲۰} و هزار ذراع دیگر نیز پیمود، و آن دیگر نهری بود که از آن نمی توانستم بگذرم، زیرا آب بالا آمده بود، آبی که در آن می شد شنا کرد، و نهری که نمی شد از آن گذشت. ^{۲۱} و مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا این را دیدی؟»

سپس مرا به کنار نهر بازگردانید. ^{۲۲} چون بازمی گشتم، در کنار رودخانه، در این طرف و آن طرف، درختان بسیار زیاد دیدم. ^{۲۳} او مرا گفت: «این آنها به سوی ولایت شرقی جاری است و به غزبه سرازیر می شود و به دریا می ریزد. و چون به دریا می ریزد، آب دریا شیرین می شود. ^{۲۴} هر جا که نهر بدان جاری می شود، همه جنندگان انبوه زنده می شوند، و در آنجا ماهی بسیار زیاد می گردد. زیرا چون این آنها به آنجا می رسد، آن آنها شیرین می شود. هر جا که این نهر جاری می گردد، همه چیز زنده می شود. ^{۲۵} ماهیگیران بر کنار دریا خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین عجلاپیم مکان گسترده تورها خواهد بود و ماهیان آن، همچون ماهیان دریای بزرگ، ^{۲۶} از انواع بسیار زیاد خواهند بود. ^{۲۷} لیکن مردابها و لجنزارهای آن شیرین نخواهد شد، بلکه

* ۳: ۴۷ یک ذراع تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقعه باب.

* ۴۷: ۸ منظور "دریای مرده" است.

* ۴۷: ۸ در عبری: «شفا خواهد یافت»؛ همچنین در آیه ۹ و ۱۱.

* ۴۷: ۹ در ترجمه یونانی هفتادتنان، سوری، و آلکلیت و تادوم، دو عبری، دو و ده حمله برده اند.

* ۴۷: ۱۰ منظور "دریای مدیترانه" است؛ همچنین در آیات ۱۵ و ۲۰.

* ۴۷: ۱۵ ترجمه یونانی هفتادتنان، در عبری: "مدخل صدد، حماه".

* ۴۷: ۱۷ معنی عبری این آیه نامشخص است.

۱ مجاور قلمرو رنوبین، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای یهودا.
 ۲ مجاور قلمرو یهودا، از جانب شرقی تا جانب غربی، محدوده‌ای به عرض بیست و پنج هزار ذراع جدا کنید که درازایش از جانب شرقی تا جانب غربی مساوی سهم قبایل دیگر باشد و قدس در وسط آن خواهد بود.
 ۳ محدوده‌ای که برای خداوند جدا می‌کنید به طول بیست و پنج هزار ذراع و عرض بیست هزار ذراع باشد. این است تقسیمات محدوده مقدس؛ قطعه‌ای به طول بیست و پنج هزار ذراع در جانب شمال، به عرض ده هزار ذراع در جانب غرب، به عرض ده هزار ذراع در جانب شرق، و به طول بیست و پنج هزار ذراع در جانب جنوب برای کاهنان باشد و قدس خداوند در وسط آن خواهد بود. این برای کاهنان وقف شده، یعنی پسران صادق خواهد بود که امانت مرا نگاه داشتند و به هنگام گمراهی بنی اسرائیل، همچون لاویان گمراه نشدند.
 ۴ این محدوده که در جوار قلمرو لاویان واقع است، به عنوان مکان بسیار مقدس، به کاهنان اختصاص خواهد داشت. در جوار قلمرو کاهنان، قطعه‌ای به طول بیست و پنج هزار ذراع و عرض ده هزار ذراع از آن لاویان خواهد بود. پس طول این قسمت از زمین به تمامی، بیست و پنج هزار ذراع و عرض آن بیست هزار ذراع خواهد بود. ایشان نباید هیچ قسمت از آن را بفروشند یا مبادله کنند، و نباید آن را که بهترین قسمت از زمین است به دیگران انتقال دهند، زیرا برای خداوند مقدس است.

۵ «بخش باقیمانده، به عرض پنج هزار ذراع و طول بیست و پنج هزار ذراع، برای مصارف

۱ از جانب جنوبی، حد از تامار تا ابهای مرزیه قدس، و از آنجا در متداد رود مصر تا دریای بزرگ خواهد بود. این جانب جنوبی خواهد بود.

۲ در جانب غربی، دریای بزرگ تا نقطه مقدس یوحنا، حد خواهد بود. این جانب غربی خواهد بود.

۳ بدین سان، این سرزمین را بر حسب فریب اسرائیل میان خود تقسیم کنید. آن را به عنوان میراث میان خود و غربیانی که در میان شما غریب اختیار کرده و صاحب فرزندان شده‌اند، به قرعه تقسیم کنید. ایشان در نظر شما همچون اسرائیلیان بومی باشند و به شما در میان قبایل اسرائیل به حسب قرعه میراث بینند. و خداوند کار یهود می‌فرماید؛ هر قبیله‌ای که مشخص غریب در آن ساکن باشد، در همان جا میراثش را به او بدهید.

این است نامهای قبایل:

۴۸

۱ از شمالی‌ترین نقطه در کنار راه جنوبی به یوحنا، تا حصر عینان، که در سرحد شمالی دمشق و مقابل حما است، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای دان، مجاور قلمرو دان، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای اشیر.

۲ مجاور قلمرو اشیر، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای نفتالی.

۳ مجاور قلمرو نفتالی، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای منسی.

۴ مجاور قلمرو منسی، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای افرایم.

۵ مجاور قلمرو افرایم، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای رنوبین.

۱۹:۴۶ در حدی، «مقدس» آمده است.

۱۴:۴۸ یک ذراع معادل ۲۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در بقیه باب.

۱۹:۴۸ «مقدس» معادل ۲۵ ذراع، حدی آمده است.

۱۳:۴۸ «جوار» نامی همگرا با «در» حدی آمده است.

عمومی خواهد بود، به جهت شهر و محلهای مسکونی و فضای باز، شهر در وسط آن خواهد بود،^{۱۶} به این ابعاد: در جانب شمالی، چهار هزار و پانصد ذراع؛ در جانب جنوبی، چهار هزار و پانصد ذراع؛ در جانب شرقی، چهار هزار و پانصد ذراع.^{۱۷} شهر، فضای باز نیز خواهد داشت: در شمال، دویست و پنجاه ذراع؛ در جنوب، دویست و پنجاه ذراع؛ در شرق، دویست و پنجاه ذراع.^{۱۸} بقیه طول زمین در جوار محدوده مقدس، ده هزار ذراع در جانب شرقی و ده هزار ذراع در جانب غربی خواهد بود. این قسمت در جوار محدوده مقدس خواهد بود و محصول آن خوراک کارکنان شهر را تأمین خواهد کرد.^{۱۹} کارکنان شهر، از تمامی قبایل اسرائیل، بر آن زراعت خواهند کرد.^{۲۰} بنابراین، تمام محدوده‌ای که جدا می‌کنی، زمینی مربع شکل به ابعاد بیست و پنج هزار ذراع در بیست و پنج هزار ذراع خواهد بود، یعنی محدوده مقدس با املاک شهر.

^{۲۱} آنچه در دو طرف محدوده مقدس و املاک شهر باقی می‌ماند، از آن حاکم خواهد بود. این قسمت به سمت شرق، از بیست و پنج هزار ذراع محدوده مقدس تا سرحد شرقی، و به سمت غرب، از بیست و پنج هزار ذراع آن محدوده تا مرز غربی در جوار سهم قبایل امتداد خواهد داشت و از آن حاکم خواهد بود. محدوده مقدس و قدس معبد در وسط آن خواهد بود.^{۲۲} املاک لویان و املاک شهر در وسط ملک حاکم خواهد بود و ملک حاکم در حد فاصل قلمرو یهودا و قلمرو بنیامین قرار خواهد داشت.

^{۲۳} «و اما سهم بقیه قبایل: از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای بنیامین.

^{۲۴} «مجاور قلمرو و بنیامین، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای شمعون.
^{۲۵} «مجاور قلمرو و شمعون، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای یساکار.
^{۲۶} «مجاور قلمرو و یساکار، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای زبولون.
^{۲۷} «مجاور قلمرو و زبولون، از جانب شرقی تا جانب غربی، یک سهم برای جاد.
^{۲۸} «سرحد جنوبی جاد، به سمت جنوب، از تامار تا آبهای مریبه قادش. و از اینجا در امتداد رود مصر، تا دریای بزرگ خواهد بود.
^{۲۹} خداوند کاژ بیهوه می‌فرماید: این است زمینی که باید بر حسب قرعه به عنوان میراث بین قبایل اسرائیل تقسیم کنید و این است سهم‌های آنها.

دروازه‌های شهر

^{۳۰} «این است دروازه‌های خروجی شهر: در جانب شمال، که به طول چهار هزار و پانصد ذراع است.^{۳۱} دروازه‌های شهر به نام قبایل اسرائیل نامیده خواهد شد. سه دروازه شمالی، دروازه زبولون، دروازه یهودا، و دروازه لاوی خواهد بود.^{۳۲} در جانب شرق، که چهار هزار و پانصد ذراع است، سه دروازه خواهد بود: دروازه یوسف، دروازه بنیامین، و دروازه دان.^{۳۳} در جانب جنوب، که به طول چهار هزار و پانصد ذراع است، سه دروازه خواهد بود: دروازه شمعون، دروازه یساکار، و دروازه زبولون.^{۳۴} در جانب غرب، که چهار هزار و پانصد ذراع است، نیز سه دروازه خواهد بود: دروازه جاد، دروازه اشیر، و دروازه نفتالی.^{۳۵} دور تا دور شهر، هجده هزار ذراع خواهد بود و نام شهر، از آن پس، «خداوند انجاست» خواهد بود.»

معرفی کتاب دانیال

کتاب دانیال مجموعه‌ای است از وقایع زندگی دانیال و رؤیاهای مکاشفهای او زمانی که در تبعید بابل به سر می‌برد. در بخش نخست کتاب، یعنی بابهای ۱ تا ۶، شاهد وفاداری دانیال و پادشاهان به احکام خدای یگانه هستیم. در بخش دوم کتاب، یعنی باب ۷ به بعد، شرح رؤیاهای دانیال را می‌خوانیم که به زبانی مکاشفهای، ظهور و سقوط حکومت‌های بزرگ آن روزگار را تا ظهور مسیح نیز در تعالیم خود این پیشگوییها را مد نظر داشته است.

جزئیات برخی از پیشگوییهای وقایع تاریخی که در کتاب دانیال یافت می‌شود سبب شده که پاره‌ای از دانشمندان، تاریخ‌نگارش آن را اواسط سده دوم قبل از میلاد بدانند. اما آن دسته از مسیحیان که به واقفیت مداخله خدا در تاریخ و اصالت پیشگوییهای نبوتی ایمان دارند، بر این عققادند که کتاب دانیال در سده ششم ق.م. و در بابل نوشته شده است.

در نگاهی کلی، می‌توان گفت که پیام کتاب دانیال این است که خدا و نه حکومت‌های بشری، بر وقایع تاریخ فرمان می‌راند و آن را به سوی تحقق اهداف خود هدایت می‌کند. قوم خدا همواره در این دنیا همچون غریبان و بیگانگانند. اما با این حال می‌توانند به خدا وفادار بمانند و زندگی خدا پسندانه‌ای داشته باشند. این وفاداری بر ایمان به حاکمیت خدا بر تاریخ مبتنی است، و بر عققاد به اینکه او همه امور را در جهت استقرار پادشاهی خود به پیش می‌برد.

کتاب دانیال به دو زبان نوشته شده است. ۱:۱ تا ۴:۲ (قسمت اول آیه) و بابهای ۸ تا ۱۳ به زبان عبری است. و ۴:۲ (قسمت دوم آیه) تا ۲۸:۷ به زبان آرامی.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱ تا ۷)
- ۲- وفاداری سه دوست دانیال (۸:۱ تا ۲۱)
- ۳- خواب نبوکدنصر درباره تماشال بزرگ (باب ۲)
- ۴- تماشال طلایی نبوکدنصر (باب ۳)
- ۵- خواب نبوکدنصر درباره درختی بزرگ (باب ۴)
- ۶- سقوط بابل (باب ۵)
- ۷- رهایی دانیال (باب ۶)
- ۸- رؤیای دانیال درباره چهار وحش (باب ۷)
- ۹- رؤیای دانیال درباره قوچ و بز (باب ۸)
- ۱۰- دعای دانیال و رؤیای هفتاد هفته (باب ۹)
- ۱۱- رؤیاهای دانیال درباره آینده (بابهای ۱۰ تا ۱۲)

دانیال

دانیال و دوستانش در بابل

در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمد و آن را محاصره کرد. خداوندگار، یهوایقیم پادشاه یهودا را با شماری از ظروف خانه خدا، به دست نبوکدنصر تسلیم نمود. او نیز آنها را به سرزمین شنعار، به معبد خدای خود آورد و ظروف را در خزانه خدای خویش نهاد. ^۱ آنگاه پادشاه به اشفناز، رئیس خواجهسرایان خویش فرمود تا ششماری از بنی اسرائیل، هم از شاهزادگان و هم از اشرافزادگان را بیاورد. این جوانان می‌بایست بری از هر نقصی عضو، خوش‌سینما و ماهر در هر گونه حکمت می‌بودند؛ همچنین دانا در معرفت، فهیم در علم، و قابل برای ایستادن به خدمت در کاخ پادشاه، تازیان و ادبیات کلدانیان را به ایشان بیاموزند. پادشاه از طعام شاهانه و شرابی که می‌نوشید سهم روزانه برای ایشان تعیین کرد. ایشان می‌بایست سه سال تعلیم می‌دیدند و سپس از پایان آن مدت، در پیشگاه پادشاه به خدمت می‌ایستادند. ^۲ دانیال، حننیا، میثائیل و عزریا از قبیله یهودا در شمار ایشان بودند. ^۳ رئیس خواجهسرایان نامها بر ایشان نهاد: دانیال را بلطشصر، حننیا را شدردک، میثائیل را میشک، و عزریا را عبدنیغو نامید.

ایمان دانیال

^۱ اما دانیال در دل خود عزم کرد که خود را با طعام پادشاه و شرابی که وی می‌نوشید، نجس نسازد. پس، از رئیس خواجهسرایان اجازه خواست تا خود را نجس نسازد. او خد رئیس خواجهسرایان را بر آن داشت تا بآن نظر لطف و شفقت به دانیال بکند. ^۲ پس رئیس خواجهسرایان به دانیال گفت: ^۳ از سرور پادشاه که طعام و نوشیدنی شما را مقرر داشته است، بیم دارم. چرا روی شما را در قیاس با سایر جوانان همسرتان نازد بیند؟ شما جان می‌ناید پادشاه به خطر خواهید افکنند. ^۴ پس دانیال به ناظری که رئیس خواجهسرایان بر دانیال، حننیا، میثائیل و عزریا گماشته بود، گفت: ^۵ تعنا دره خدمتکاران خود را ده روز بیازمایید؛ بگذارید ما حیوانات برای خوردن و آب برای نوشیدن بدهند. ^۶ آنگاه سیمای ما و سیمای جوانان دیگر را که از طعام پادشاه می‌خورند، ملاحظه فرما، و طبق آنچه می‌بینی با خدمتکاران عدل نما. ^۷ پس وی در این امر به سخن ایشان گوش داد، ایشان را ده روز بیازمود. ^۸ در پایان ده روز، سیمای ایشان از سیمای همه جوانانی که از طعام پادشاه خورده بودند، نیکوتر و بدنشان سالمتر می‌نمود. ^۹ پس ناظر، طعام ایشان و شرابی را که باید می‌نوشیدند، از آن باز می‌داشت و بدیشان حیوانات می‌داد.

خواب خود را به خادمانش بازگوید، آنگاه آن را تعبیر خواهیم کرد.^{۱۱} پادشاه در پاسخ گفت: «یقین دارم که فرصت بیشتر می‌جوئید، زیرا می‌دانید که حکم من قطعی است.^{۱۲} اگر خواب را به من بازنگویید تنها یک حکم برای شما هست. شما تباری کرده‌اید که سخنان دروغ و باطل در پیشگاه من بگویید، تا موقعیت عوض شود. پس خواب را به من بازگویید و من خواهم دانست که آن را برایم تعبیر نیز توانید کرد.»^{۱۳} کلدانیان در پاسخ پادشاه گفتند: «بر روی زمین کسی نیست که بتواند مطلب مورد نظر پادشاه را بیان کند، زیرا هیچ پادشاه بزرگ و مقتدری چنین درخواستی از ساحران و افسونگران و کلدانیان نکرده است.»^{۱۴} مطلبی که پادشاه می‌پرسد چندان دشوار است که به‌جز خدایان که مسکنشان با انسان نیست، احدی نمی‌تواند آن را به پادشاه بازگوید.»

«پادشاه از این سخن به خشم آمده، سخت برافشفت و فرمان داد که همه حکیمان بابل را هلاک کنند.»^{۱۵} بدین‌سان فرمان صادر شد که حکیمان کشته شوند، و در جستجوی دانیال و دوستانش برآمدند تا آنها را نیز بکشند.^{۱۶} اما دانیال به حکمت و خرد با اریوک، رئیس جلادان شاه که برای کشتن حکیمان بابل فرستاده شده بود، سخن گفت.^{۱۷} او از اریوک، سردار شاه پرسید: «از چه روی حکم شاه چنین سخت است؟»^{۱۸} آنگاه اریوک دانیال را از موضوع آگاه ساخت.^{۱۹} دانیال به درون رفت و از پادشاه فرصت خواست تا تعبیر را برای پادشاه بیان کند.

خدا خواب نبوکدنصر را آشکار می‌کند

«سپس دانیال به خانه خویش بازگشت و موضوع را به دوستان خود حننیا، میثائیل و عزریا بازگفت»^{۲۰} تا درباره این راز از خدای

و مسأله به این چهار جوان دانش و مهارت در هر گونه ادب و حکمت عطا فرمود، و دانیال در همه رویاها و خوابها فهیم گردید. در بیان زمانی که پادشاه مقرر فرموده بود آن بشدن را بیاورند، رئیس خواجه‌سرایان آنان را در پیشگاه نبوکدنصر حاضر ساخت.^{۲۱} و پادشاه با آنان به گفتگو پرداخت، و در میان آن، می‌پشان کسی همچون دانیال، حننیا، میثائیل و عزریا یافت نشد؛ پس ایشان در حضور پادشاه به خدمت ایستادند.^{۲۲} و در هر مسئله حکمت و فهیم که پادشاه از ایشان سئوال می‌کرد، آن راز تمامی ساحران و افسونگران که در سراسر مملکت او بودند، ده برابر بهتر می‌یافت. دانیال تا نخستین سال تفرورش پادشاه در آنجا بود.

خواب نبوکدنصر

در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید: روحش پریشان شد، و خواب از چشمانش برفت. سپس پادشاه فرمان داد که ساحران و افسونگران و جادوگران و کلدانیان را فراخواند تا خواب پادشاه را برایش بازگویند. آنان آمدند و در پیشگاه پادشاه ایستادند. پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم بری درک آن پریشان است.»^۱ آنگاه کلدانیان به زبان آرامی در پاسخ شاه گفتند: پادشاه تا به بد رنده بماند! خواب خود را به خدمت باورگو تا تعبیرش کنیم.^۲ پادشاه در پاسخ کلدانیان فرمود: «حکم من قطعی است: هر خواب و تعبیر آن را به من بازنگویید، باره باره خواهید شد و خانه‌هایتان به ویرانه‌ای بدل خواهد گشت.»^۳ اما آخر خواب و تعبیرش بازگویند، هدیه‌ها و پادشاهی و حرمتی عظیم از من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را بریم بازگویند.^۴ پشان دیگر بازگفتند: پادشاه

آسمانها طلب رحمت کنند، مبادا دانیال و دوستانش نیز با دیگر حکیمان بابل هلاک شوند.^{۱۹} آنگاه آن راز در رؤیای شب بر دانیال آشکار گردید. پس او خدای آسمانها را متبارک خواند^{۲۰} و گفت:

«متبارک باد نام خدا تا ابدالابد.

زیرا حکمت و توانایی از آن اوست.

او زمانها و فصلها را دگرگون می‌سازد:

پادشاهان را برکنار می‌کند و

پادشاهان را برقرار می‌نماید.

او حکیمان را حکمت می‌بخشد

و فهیمان را معرفت عطا می‌فرماید.

او چیزهای عمیق و پنهان را آشکار

می‌سازد:

از آنچه در تاریکی نهفته است، آگاه

است.

و نور نزد وی مسکن دارد.

ای خدای پدرانم، تو را سپاس می‌گویم

و می‌ستایم،

چراکه مرا حکمت و توانایی عطا کردی،

و آنچه را از تو خواستیم اکنون بر من

معلوم داشتی،

و مطلب پادشاه را بر ما آشکار ساختی.»

^{۲۱} پس دانیال نزد آریوک که پادشاه او را به

کشتن حکیمان بابل گماشته بود، رفت و او

را گفت: «حکیمان بابل را هلاک مکن. مرا به

پیشگاه پادشاه ببر تا تعبیر را برایش بیان کنم.»

^{۲۲} آنگاه آریوک شستابان دانیال را به پیشگاه

پادشاه برد و گفت: «در میان اسیران یهودا مردی

را یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند

کرد.»^{۲۳} پادشاه، دانیال را که بلطشصر نام داشت

خطاب کرده، گفت: «آیا تو می‌توانی خوابی

را که دیده‌ام و تعبیرش را برابم بیان کنی؟»

^{۲۴} دانیال در پاسخ پادشاه گفت: «هیچ حکیم

یا افسونگر یا جادوگر یا طالع‌بینی نمی‌تواند

رازی را که پادشاه می‌خواهد، بر وی بکشد.

^{۲۵} اما خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار است. او آنچه را که در روزهای آخر رخ خواهد داد بر نیوکدنصر پادشاه نمایانده است. خوب تو و رؤیاهای سرت که بر بستر دیدی این است: «پادشاهان، آن هنگام که بر بستر بودی.

اندیشه‌هایی درباره آنچه در آینده روی خواهد

داد به ذهنت آمد. و کاشف اسرار آنچه را که رخ

خواهد داد، بر تو نمایان ساخت.» اما این راز

از آن رو بر من آشکار نشد که حکمتی فرستاد

از دیگر زندگان دارم، بلکه تا تعبیر بر پادشاه

آشکار گردد و تا اندیشه‌های دلت را دریابی.

دانیال خواب را تعبیر می‌کند

^{۲۶} پادشاهان، چون می‌نگریستی، به ناکاه در

برابرت تمثالی عظیم بر پا شد. تمثالی بزرگ به

درخشدگی بی‌نهایت و منظری هولناک.^{۲۷} سر

آن تمثال از طلای ناب، سینه و بازوهایش از

نقره، شکم و رانهایش برنجین،^{۲۸} ساقهایش

آهنین و پاهایش بخشی از آهن و بخشی از گل

بود.^{۲۹} چون می‌نگریستی، سنگی برکنده شد،

اما نه به دست بشر، و به پاهای آهنین و کین

برخورده، آنها را خرد کرد.^{۳۰} آنگاه آهن و گل و

برنج و نقره و طلا با هم خرد شده، همچون که

خرمنگاه تابستانی گردید: و باد آنها را برکنده

ساخت، به کوندای که اثری از آنها باقی نماند.

اما آن سنگ که به تمثال برخورد، کوهی عظیم

شد و جهان را به‌تمامی پر ساخت.

^{۳۱} این بود خواب، و اکنون تعبیرش را بری

پادشاه باز خواهیم گفت: «پادشاهان، تو شاه

شاهانی، خدای آسمانها به تو سلطنت و اقتدار

و توانایی و شوکت عطا فرموده است: تو

انسانها را، در هر جا که ساکن باشی، و جانوران

زمین و پرندگان هوا را به دست تو سپرده و تو

را به حکم‌فرمایی بر همه آنها برکماشته است.

آن سر طلا تویی.^{۳۲} پس از تو، سلطنتی دیگر

ظهور خواهد کرد پست‌تر از سلطنت تو. سپس

سلطنتی سوم، از برنج، بر همه جهان حکم‌فرما

دانیال گفت: «براستی که خدای شما، خدای خدایان و سرور پادشاهان و کاشف اسرار است، زیرا تو توانستی این راز را آشکار کنی.»^{۲۰} پس پادشاه مقامی بلند به دانیال عطا فرمود و هدایای بزرگ بسیار به او بخشید و او را به حکمرانی بر سراسر ولایت بابل برگماشت و او را رئیس رنيسان بر همه حکیمان بابل ساخت.^{۲۱} به درخواست دانیال، پادشاه سُدزک و میشک و عبدالغو را نیز بر امور ولایت بابل برگماشت. اما دانیال در دربار شاه بود.

تمثال طلا

نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا ساخت،^{۲۲} به بلندی شصت ذراع^{۲۳} و پهنای شش ذراع؛ و آن را در دشت دورا واقع در ولایت بابل بر پا داشت.^{۲۴} آنگاه نبوکدنصر پادشاه کسان فرستاد تا سائراپها^{۲۵} و رنيسان و والیان و مشاوران و خزانه‌داران و قاضیان و دادرسان و همه صاحبمنصبان ولایتها را گرد آورند، تا در مراسم تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه بر پا کرده بود حضور یابند. سپس سائراپها و رنيسان و والیان و مشاوران و خزانه‌داران و قاضیان و دادرسان و همه صاحبمنصبان ولایتها جهت مراسم تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه بر پا داشته بود، گرد آمدند. آنان در برابر تمثالی که نبوکدنصر بر پا کرده بود، ایستادند.^{۲۶} آنگاه مُنادی به بانگ بلند اعلام کرد: «ای قومها و ملتها و زبانها، به شما فرمان داده می‌شود که چون نوای کرنا و سُرنا و چنگ و بربط و سنتور و نی و هر قسم ساز دیگر را بشنوید، همگی به روی درافتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه بر پا داشته است، سجده کنید. هر که به روی درنیفتد و سجده نکند، بی‌درنگ به میان

خُرهاد شدد.^{۲۷} آنگاه سلطنتی چهارم، نیرومند همچون آهن خواهد بود، زیرا آهن همه چیز را نه می‌کند و در هم می‌شکند. اری، به همان سان که آهن همه چیز را خرد می‌کند، سلطنت چهارم نیز همه اینها را خرد خواهد کرد و له خواهد نمود.^{۲۸} همان‌گونه که پاهای و انگشتان را دیدی که بخشی از کل گوزه‌گر و بخشی از آهن بود، این سلطنت نیز سلطنتی منقسم خواهد بود. به این حال قدری از قوت آهن نیز در آن وجود خواهد داشت، چنانکه دیدی آهن با کل آمیخته بود،^{۲۹} و همان سان که انگشتان پاهایش بخشی از آهن و بخشی از کل بود، بخشی از این پادشاهی نیز نیرومند و بخشی شکننده خواهد بود.^{۳۰} و چنانکه آهن را دیدی که با کل آمیخته شد، همچنین آنان با یکدیگر از طریق اختلاط قومی در خواهند آمیخت، اما همان‌گونه که آهن با کل در نمی‌آمیزد، آنان نیز به یکدیگر نخواهند چسبید.^{۳۱} در روزهای آن پادشاهان، خدای آسمانها سلطنتی را برقرار خواهد کرد که هرگز از بین نخواهد رفت. آن سلطنت به قومی دیگر و گذر نخواهد شد بلکه همه سلطنتها را در هم خواهد گریید و نابود خواهد کرد، و خود تا به بدستور خواهد ماند.^{۳۲} درست همان‌گونه که دیدی سسکی از کوه برکنده شد، اما نه به دست بشر، و آهن در بربط و کل و نقره و طلا را خرد کرد. خدای بزرگ آنچه را که باید در آینده رخ دهد، به پادشاه نمایانده است. این خواب درست است و تعبیرش مطمئن.»

ارتقاء دانیال

آنگاه نبوکدنصر پادشاه روی بر خاک نهاد،^{۳۳} دانیال را سجده کرد و دستور داد تا هدیه و بخور به وی تقدیم کنند.^{۳۴} پادشاه خطاب به

^{۲۰} ۴۳:۲ در برخی از طریق‌های نسخه‌های مسان.

^{۲۱} ۱:۳ در عبری: «ما» یک واحد تقویم معادل ۴۵ سانتی‌متر است؛ همچنین در نطقه آیه.

^{۲۲} ۲:۳ «ساز» به زبان یونان باستان اشاره دارد؛ همچنین در عزرا ۳:۸ و کتاب استر.

شدرک، میشک و عبدنعو در پاسخ پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر، ما نیازی نمی‌بینیم در این باره تو را جواب دهیم.»^{۱۱} اگر چنان کنی که می‌گویی، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است ما را از کوره آتش سوزان برهاند، و تو را از دست تو، پادشاه، خواهد رهانید. و حتی اگر نرهد، پادشاه، بدان که خدایان تو را نخواهیم پرستید و تمثال طلا را که بر پا داشته‌ای، سجده نخواهیم کرد.»

^{۱۲} آنکه نبوکدنصر از خشم ممانو گردید و حالت چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنعو دگرگون شد. پس دستور داد کوره را بر حد معمول هفت چندان داغ‌تر کنند. و شماری از قویترین جنگاوران لشکر خود را امر فرمود که شدرک و میشک و عبدنعو را ببندند. ایشان را به درون کوره آتش سوزان افکندند. پس آن مردان را با رداها و شنوارها و دستاها و دیگر جامه‌هایشان، بستند و به میان کوره آتش سوزان افکندند. فرمان پادشاه چنان سخت بود و کوره آتش چنان سوزان که شعله‌های آتش کسانی را که شدرک و میشک و عبدنعو را می‌بردند، کشت. و این سه مرد، یعنی شدرک و میشک و عبدنعو در حالی که بسته شده بودند، به میان کوره آتش سوزان افتادند. آنکه نبوکدنصر پادشاه در شکفت شد و شتابان از جا برخاسته، از دشاوران خود پرسید: «ایا سه مرد را نیستیم و به درون آتش نيفکندیم؟» آنها در پاسخ پادشاه گفتند: «درست است، پادشاه.»^{۱۳} گفت: «اما من چهار مرد می‌بینم که رها از بندها در میان آتش که می‌زنند و کزندی به ایشان نرسیده است؛ و سیمای چهارمین شبیه پسر خدا است!»^{۱۴} سپس نبوکدنصر به دهانه کوره آتش سوزان نزدیک آمد و گفت: «شدرک، میشک و

کوره آتش سوزان افکنده خواهد شد!»^{۱۵} پس چون همه مردم نوای کرنا و سُرنا و چنگ و بربط و سنتور و هر قسم ساز دیگر را شنیدند، همه قومها و ملتها و زبانها به روی درافتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه بر پا داشته بود سجده کردند.

کوره آتش

^{۱۶} در این هنگام برخی از کلدانیان نزدیک آمدند و از یهودیان شکایت کرده،^{۱۷} نبوکدنصر پادشاه را گفتند: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! تو ای پادشاه فرمانی صادر کردی که هر که نوای کرنا و سُرنا و چنگ و بربط و سنتور و نی و هر قسم ساز دیگر را بشنود، به روی درافتاده، تمثال طلا را سجده کند، و هر که به روی درنیفتد و سجده نکند به میان کوره آتش سوزان افکنده شود.» اما تنی چند از یهودیان، یعنی شدرک، میشک و عبدنعو، که آنان را به اداره امور ولایت بابل برگماشته‌ای، تو را، پادشاه، اعتنا نمی‌کنند. آنان نه خدایان تو را می‌پرستند و نه تمثال طلا را که بر پا داشته‌ای، سجده می‌کنند.»

^{۱۸} آنکه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمان داد تا شدرک، میشک و عبدنعو را حاضر کنند. پس ایشان را به حضور پادشاه آوردند. نبوکدنصر خطاب به ایشان گفت: «ای شدرک، میشک و عبدنعو، آیا راست است که شما خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که بر پا داشته‌ام، سجده نمی‌کنید؟»^{۱۹} حال اگر آماده‌اید یا شنیدن نوای کرنا و سُرنا و چنگ و بربط و سنتور و نی و هر قسم ساز دیگر به روی درافتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده کنید، که چه خوب. ولی اگر آن را سجده نکنید، بی‌درنگ به میان کوره آتش سوزان افکنده خواهید شد. و کدام خداست که بتواند شما را از دست من برهاند؟»

* ۲۱:۳ معنی واژه‌های ارامی که برای این جامه‌ها به کار رفته نامعلوم است. همچنین در ۲۱:۳

* ۲۵:۳ منظور نبوکدنصر احتمالاً این است که کسی را می‌بیند که شبیه موجودات اسمعیلی است.

دیدیم که مرا ترسانید. خیالاتم در بستر و رؤیاهای سرم مرا پریشان ساخت. پس فرمانی صادر کردم که تمامی حکیمان بابل را نزد من آورند تا خواب را برایم تعبیر کنند. آنکاه ساحران و افسونگران و گلدانیان و طالع‌بینان آمدند و من خواب را برای آنان بازگفتم؛ اما ایشان نتوانستند آن را برایم تعبیر کنند. سرانجام، دانیال که بر طبق نام خدای من، بلطشصر خوانده می‌شود و روح خدایان قدوس در اوست، نزد من آمد و من خواب را برای او بیان داشتم، گفتم: «ای بلطشصر، ای رئیس ساحران، می‌دانم که روح خدایان قدوس در توست و هیچ رازی برای تو دشوار نیست. این است آنچه در خواب دیدم؛ تعبیرش را به من بازگو.» رؤیاهای سرم بر بسترم این بود: چون می‌نگریستم، در وسط زمین درختی بسیار بلند دیدم. آن درخت، بزرگ و تنومند شد و سرش به آسمان رسید، چندان که از تمامی کرانه‌های زمین دیده می‌شد. برگهایش زیبا بود و میوه‌اش بسیار، و در آن برای همگان خوراک بود. جانوران صحرا زیر آن سایه می‌گرفتند و پرندگان آسمان بر شاخسارانش مسکن می‌گزیدند و همه جانداران از آن تغذیه می‌کردند.

^{۱۲} در رؤیاهای سرم بر بسترم، چون می‌نگریستم، همان دیدبانسی در برابرم بود، موجودی مقدس که از آسمان فرود می‌آمد. او به آواز بلند ندا در داد و گفت: «درخت را قطع کنید و شاخه‌هایش را ببرید؛ برگهایش را بکنید و میوه‌اش را بپراکنید. بگذارید جانوران از زیر آن و پرندگان از روی شاخه‌هایش بگریزند. اما کنده و ریشه‌هایش را با بند آهنین و برنجین در میان سبزه‌های صحرا در خاک واکذارید. بگذارید از شب‌بزم آسمان تر شود و سهمش از علف زمین با جانوران باشد.

سعدی، بی‌خده‌تک‌اثران خدای متعال، بیرون بروید و به اینجا آید!» پس شدرک و میشک و عبدنعو از میان آتش بیرون آمدند. آنکاه پناه و رئیسان و والیان و مشاوران پادشاه گرد هم آمدند و این مردان را دیدند که نه آتش به بدنهایشان کزندی رسانده بود، نه مویی از سرشان سوخته بود، نه رده‌هایشان تغییری کرده بود و نه حتی بوی آتش به ایشان رسیده بود.

پس نبوکدنصر گفت: «مبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنعو که فرشته خود را بر ستاد و خده‌تک‌اثرانش را که بر او توکل داشتند، رهایی بخشید! آنان از فرمان پادشاه سرپیچیدند و بدنه‌های خویش را تسلیم کردند تا خدایی دیگر حر خدی خود را پرستش و سجده نکنند.» پس فرمانی صادر کردم که هر کس، از هر قوم و ملت و زبان، که بر ضد خدای شدرک، میشک و عبدنعو سخنی بگوید، پاره پاره شود و خانه‌اش به ویرانه‌ی بدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که ینجین رهایی تواند داد.»^{۱۳} و پادشاه، شدرک و میشک و عبدنعو را در ولایت بابل کامروا ساخت.

نبوکدنصر خدا را می‌ستاید

۴ ز نبوکدنصر پادشاه، به همه قومه‌ها و ملت‌ها و زبان‌ها که بر تمامی زمین ساکنند: سلامتی شما افزون باد! مرا چنین پسند آمد که بابت و معجزاتی را که خدای متعال در حق من به عمل آورده است، برای شما بازگویم. آنچه عظیم است ایات او،

و چه بزرگ است معجزاتش!
سلطنتش سلطنتی است جاودانی،
و حکومتش نسل اندر نسل.

خواب دوم نبوکدنصر

آن‌من، نبوکدنصر، که در سرای خود اسوده و در کج خویش خوش و خرم بودم، خوابی

^{۱۲} در رؤیاهای خواب من آنچه دیده‌ام و تعبیرش را به من بازگو.

دل او از آدمیت تبدیل شود و دل حیوان به او داده شود، و هفت زمان بر او بگذرد. «این امر از فرمان دیدبانان شده و این موضوع از حکم موجودات مقدس واقع گردیده است، تا زندگان بدانند که آن متعال در حکومت بشری حکم می‌راند، و آن را به هر که بخواهد می‌بخشد، و حقیرترین مردمان را بر آن می‌گمارد.»^{۱۸} این بود خوابی که من، نبوکدنصر پادشاه دیدم. اکنون ای بَلَطَشَصْر، تو تعبیر آن را بازگو زیرا هیچ‌یک از حکیمان مملکت نمی‌توانند آن را برآیم تعبیر کنند. اما تو می‌توانی زیرا روح خدایان قدوس در توست.»

تعبیر خواب توسط دانیال

^{۱۹} آنگاه دانیال، که بَلَطَشَصْر نیز خوانده می‌شد، ساعتی مبهوت ماند و اندیشه‌هایش او را پریشان ساخت. پس پادشاه به دانیال گفت: «ای بَلَطَشَصْر، خواب و تعبیرش تو را پریشان نسازد.» بَلَطَشَصْر در پاسخ گفت: «سرورم، خواب برای دشمنانت، و تعبیرش برای خصمانت باشد! درختی که دیدی بزرگ و تنومند شد و سر آن به آسمان رسید چندان که از تمامی کرانه‌های زمین دیده می‌شد،^{۲۰} و برگ‌هایش زیبا بود و میوه‌اش بسیار، و در آن برای همگان خوراک بود و جانوران صحرا زیر آن می‌زیستند و پرندگان آسمان بر شاخسارانش مسکن می‌گزیدند؛^{۲۱} پادشاه، آن درخت تویی! تو بزرگ و نیرومند شده‌ای. عظمت چندان افزون شده که به آسمان رسیده و سلطنت تا به کرانه‌های زمین گسترده است.^{۲۲} و نیز پادشاه دیدبانی دید، موجودی مقدس که از آسمان فرود آمد و گفت: «درخت را قطع کنبد و از بین ببری، اما کنده و ریشه‌هایش را با بند آهنین و برنجین در میان سبزه‌های صحرا در خاک واگذارید. بگذارید از شبنم آسمان تر شود و سهمش با جانوران صحرا باشد، تا هفت زمان بر او بگذرد.»^{۲۳} پادشاه، تعبیر خواب و حکم

آن متعال که بر سرورم پادشاه وارد آمده. این است:^{۲۴} تو از میان مردمان رانده خواهی شد و مسکن تو با جانوران صحرا خواهد بود؛ تو را همچون گاوان علف خواهند خوراند و تو شبنم آسمان تر خواهی شد. هفت زمان بر تو خواهد گذشت، تا آنکه که دریایی آن متعال است که در حکومت بشری حکم می‌راند و آن را به هر که بخواهد می‌بخشد.^{۲۵} چنانکه فرمان آمد تا کنده و ریشه‌های درخت واگذاشته شود. چون دریایی آسمان است که حکم می‌راند، پادشاهی تو نیز به تو بازگردانده خواهد شد.^{۲۶} پس، پادشاه، مشورت من تو را پسند آید؛ با پارسایی، خویشتن را از گناهان خود به دور دار، و با شفقت بر فقیران، از خطایای خویش اجتناب کن تا کامروایی ات به طول انجامد.

خفت و خواری نبوکدنصر

^{۲۷} این همه بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد. ^{۲۸} در آخر دوازده ماه، چون او بر بام کعبه سلطنتی بابل قدم می‌زد،^{۲۹} گفت: «ایا این بابل بزرگ نیست که من آن را به نیروی عظیم خویش، چون خانه سلطنت، برای فر و شکوه خود ساختم؟»^{۳۰} این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که نادایی از آسمان در رسید. گفت: «ای نبوکدنصر پادشاه، به تو اعلام می‌شود که سلطنت از تو بر گرفته شده است،^{۳۱} تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با جانوران صحرا خواهد بود. تو را چون گاوان علف خواهند خوراند، و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا آنکه که دریایی آن متعال است که در حکومت بشری حکم می‌راند و آن را به هر که بخواهد می‌بخشد.»^{۳۲} در همان دم، این سخن بر نبوکدنصر واقع شد. او از میان مردمان رانده شده، چون گاوان علف می‌خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می‌شد تا موهانش چون پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش چون چنگال پرندگان گردید.

بازگشت نبوکدنصر به حال طبیعی

«در پایان آن روزها، من، نبوکدنصر، چشمان خود را به سوی آسمان برافراشتم، و عقل من به من برگشت. آنکاه آن متعال را متبارک خواندم و فریاد می‌کردم که تا به ابد زنده است، ستایش و تکریم کردم.»

زیر سطنت او سلطنتی است جاودانی،
و پادشاهی اش، نسل اندر نسل؛
ساکنان زمین جملگی هیچ شمرده
می‌شوند،
و او بر طبق اواده خویش عمل
می‌کند.

در میان لشکر آسمان و ساکنان زمین،
کسی را یاری آن نیست که دست او را
بازدارد.

یا او را بگویند: «چه کرده‌ای؟»

«در آن هنگام عقل من به من برگشت، و به جهت جلال پادشاهی من، فر و شکوهم به من باز داده شد. مشاوران و امرایم مرا جستند، و در حکومت خویش استوار گردیدم، و عظمتی بی‌حد بر من افزوده شد.» اکنون من، نبوکدنصر، پادشاه آسمانها را می‌ستایم و تسبیح و تکریم می‌کنم زیرا همه کارهای او حق و راهبیش عدل است. او قادر است کسانی را که با تکبر رفتار می‌کنند، پست گرداند.

نوشته‌ای بر دیوار

بشخص پادشاه ضیافتی بزرگ برای هزار تن از بزرگان خود بر پا داشت و با آن هزار تن به نوشیدن شراب پرداخت. بشخص به هنگام نوشیدن شراب دستور داد تا حمه‌ی طلا و نقره را که پدرش نبوکدنصر در معبد ورشلیم برده بود، بیاورند تا پادشاه

و امرا و زنان و مُتعه‌هایش از آنها بنوشند. سپس جامه‌های طلا را که از معبد، یعنی خانه خدا در اورشلیم برده بودند، آوردند، و پادشاه و امرا و زنان و مُتعه‌هایش از آنها نوشیدند. آنها شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را ستایش می‌کردند.

آنکاه انگشتان دست انسانی پدیدار شد و در برابر چراغدان بر گچ دیوار کاخ پادشاه نوشتن آغاز کرد. و پادشاه دستی را که می‌نوشت می‌دید. آنکاه رنگ از رخسار پادشاه برفت و اندیشه‌هایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوانش به هم می‌خورد. پادشاه به آواز بلند ندا داد که افسونگران و کلدانیان و طالع‌بینان را بیاورند. پادشاه حکیمان بابیل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برایم بیان کند، جامه اوغوان بر تنش خواهند کرد و طوق زرین بر گردنش خواهند نهاد، و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

پس تمامی حکیمان پادشاه آمدند، اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را بر پادشاه بازگویند. پس بلشضر پادشاه بسیار مضطرب گشت و رنگ از رخسارش برفت، و امرای او نیز پریشان شدند.

شهبانو به سبب سخنان پادشاه و امرایش به تالار ضیافت درآمد، و گفت: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! اندیشه‌های تو را مضطرب مسازد و رنگ از رخسارت م رود!» مردی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس در اوست. در روزگار پدرت، روشن‌بینی و بصیرت و حکمتی همچون حکمت خدایان در او یافت شد. پدرت نبوکدنصر پادشاه، آری پدرت، پادشاه، وی را به ریاست جادوگران و افسونگران و کلدانیان و طالع‌بینان برگماشت؛

می خواست پست می ساخت. ^{۱۰} اما چون دلش مغرور و سخت گردید به گونه‌ای که متکبرانه عمل می کرد، از تخت پادشاهی خویش به زیر افکنده شد و جلالش از او ستانده گشت. ^{۱۱} از میان بنی آدم رانده شد و دلش چون دل حیوان گشت، و در کنار خِرآن وحشی سکونت گزید. او را همچون کاو علف می خوراندند و بدنش از شبنم آسمان تر می شد. تا زمانی که دریافت خدای متعال است که در حکومت بشری حکم می راند و هر که را بخواهد بر آن می گمارد. ^{۱۲} و توای بلشعصر، پسر او، کرجه تمامی اینها را می دانستی. خود را متوجه نساختی. ^{۱۳} بلکه بر ضد خداوند آسمانها خود را برافراشتی. جاههای خانه او را به حضورت آوردند و تو و امرا و زنان و مُتعه‌های در آنها شراب نوشیدید و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نه می بیند و نه می شنوند و نه می فهمند، ستایش کردید. ^{۱۴} خدایی را که نفست در دست اوست و تمامی راههایت از آن وی، تجلیل نکردی.

^{۱۵} پس این دست از حضور او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید. ^{۱۶} نوشته این است: مننه، مننه، ثقل و پرسین. ^{۱۷} و تفسیر امر چنین است: مننه: خدا روزهای منطنت تو را برشمرده و آن را به پایان رسانده است: ^{۱۸} ثقل: در ترازو وزن شده و ناقص یافت شده‌ای. ^{۱۹} پرس: پادشاهی تو تقسیم گشته و به مادها و پارس‌ها داده شده است. ^{۲۰} آنگاه به فرمان بلشعصر، دانیال را به جامه ارغوان پوشانیدند و طوق زرین بر گردنش نهاده، ندا در دادند که او در مملکت حاکم سوّم است.

^{۲۱} زیرا روحی برتر و معرفت و بصیرت و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن گره‌ها در این دانیال که پادشاه او را بَلطَشَعَصْر نامید، یافت شد. اکنون دانیال فرا خوانده شود، و او تفسیر را بیان خواهد کرد.»

دانیال نوشته را تفسیر می کند

^{۲۲} پس دانیال را به حضور پادشاه آوردند، و پادشاه دانیال را گفت: «آیا تو همان دانیال از تبعیدیان یهود هستی که پدرم پادشاه از یهودا آورد؟» ^{۲۳} درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در توست و روشن بینی و بصیرت و حکمتی برتر در تو یافت می شود. ^{۲۴} هم‌اکنون حکیمان و افسونگران را نزد من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برایم بازگویند، ولی نتوانستند آن را تفسیر کنند. ^{۲۵} اما درباره تو شنیده‌ام که به بیان تعبیرها و گشودن گره‌ها توانایی. حال اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و تفسیرش را برایم بیان کنی، جامه ارغوان بر تنت خواهند کرد و طوقی زرین بر گردنت خواهند نهاد و حاکم سوّم در مملکت خواهی شد. ^{۲۶} آنگاه دانیال در حضور پادشاه پاسخ داده، گفت: «هداییت از آن تو باشد و انعامت را به دیگری بده. ولی نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم کرد. ^{۲۷} پادشاهها، خدای متعال به قدرت نبوکدنصر حکومت و عظمت و قَر و شکوه عطا فرمود. ^{۲۸} و به سبب عظمتی که به وی بخشید، تمامی قومها و ملتها و زبانها از او ترسان و لرزان بودند. هر که را می خواست می گشت و هر که را می خواست زنده نگاه می داشت؛ هر که را می خواست برمی افراشت و هر که را

* ۲۲:۵ در آرامی این واژه می تواند به معنی "نواده" نیز باشد.

* ۲۶:۵ "مننه" می تواند به معنی "شمردن" یا "مینا" (یک واحد وزن) باشد.

* ۲۷:۵ "ثقل" می تواند به معنی "وزن شده" یا "شکل" (یک واحد وزن) باشد.

* ۲۸:۵ "پرس" (شکل مفرد پرسین) می تواند به معنی "مقسم شده" یا "تیمینا" باشد. واژه آرامی "پرس" به معنی "پارس" هم‌ریشه است.

رو به اورشلیم گشوده می‌شد، رفت. او طبق عادت گذشته، روزی سه بار زانو می‌زد و نزد خدای خویش دعا و شکرگزاری می‌کرد. ^{۱۱} پس آن مردان کرد آمده، دانیال را یافتند که نزد خدای خویش مسنلت و تمنا می‌نمود. ^{۱۲} آنگاه نزد پادشاه رفتند و دربارهٔ قدغن پادشاه به او گفتند: «آیا قدغنی امضا نکردی که هر کس در سی روز آینده از خدا یا انسانی جز تو، پادشاه، مسنلت کند در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در پاسخ گفت: «این امر بنا بر قانون مادها و پارس‌ها که فسخ‌ناپذیر است، قطعی است.» ^{۱۳} آنگاه پادشاه را پاسخ داده، گفتند: «دانیال که از تبعیدیان یهود است، به تو، پادشاه، و به قدغنی که امضا کردی، اعتنائی ندارد، بلکه روزی سه بار مسنلت می‌کند.»

^{۱۴} پادشاه چون این سخن را شنید، بر خویشتن بس خشمگین شد و عزم نمود تا دانیال را رهایی بخشد و تا غروب آفتاب برای رهایی او می‌کوشید. ^{۱۵} آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه کرد آمده، او را گفتند: «پادشاه، بدان که قانون مادها و پارس‌ها این است که هیچ قدغن یا حکمی که پادشاه برقرار کند، تغییر نیابد.»

^{۱۶} پس به فرمان پادشاه دانیال را آوردند و در چاه شیران افکندند. پادشاه به دانیال گفت: «باشد که خدای تو که پیوسته عبادت می‌کنی، تو را رهایی بخشد!» ^{۱۷} آنگاه تخته‌سنگی آورده، بر دهانهٔ چاه نهادند و شاه آن را با انگشتری خود و نیز با انگشتری امیرش مهر کرد تا آن امر دربارهٔ دانیال تغییر نیابد. ^{۱۸} سپس پادشاه به کاخ خود بازگشته، شب را به روزه گذراند و اسباب عیش به حضورش نیاوردند و خواب به چشمانش راه نیافت.

^{۱۹} پادشاه با مسادان به هنگام سپیده‌دم برخاست و شنایان به چاه شیران رفت. ^{۲۰} همین

همان شب، بنشخص پادشاه کلدانیان گشته بود، ^{۲۱} در یوش مادی که نزدیک به شصت و دو سال داشت، به حکومت رسید.

دانیال در چاه شیران

داریوش مصلحت دانست که حد و بیست ساتراپ بر مملکت بکمارد تا بر سه می‌مملکت باشند او بر آنها نیز سه وزیر، که یکی از آنها دانیال بود، تا ساتراپها به شدن حساب دهند و ضرری به پادشاه نرسد. ^۱ این دانیال بر سایر وزیران و ساتراپها پیشی گرفت چراکه روحی برتر در او بود، چندان که پادشاه بر آن شد تا وی را بر همهٔ مملکت بکمارد. ^۲ از این رو وزیران و ساتراپها بهانه می‌جستند تا در امور سلطنت شکایتی بر دانیال بیاورند، اما نتوانستند هیچ سبب یا فسادى در او یافت نمی‌شد. ^۳ پس آن مردان گفتند: در این دانیال هیچ عیبی نخواهیم یافت، مگر اینکه در خصوص شریعت خدایش در عیبی بیابیم.

^۴ آنگاه وزیران و ساتراپها کرد آمدند و نزد پادشاه رفته، چنین گفتند: «داریوش پادشاه تا به حد زنده بماند! وزیران مملکت و رئیسان و ساتراپها و مشاوران و حاکمان همگی به ترفیق رسیده‌اند که پادشاه حکمی برقرار کند و قدغن کید نماید که هر کس در سی روز بنده از خدا یا انسانی جز تو، پادشاه، مسنلت کند، در چاه شیران افکنده شود. ^۵ پس پادشاه، کنون قدغن را برقرار کن و نوشته را امضا فرما تا بر قانون مادها و پارس‌ها که فسخ‌ناپذیر است، تغییر نیابد.» بنابراین داریوش پادشاه نوشته و قدغن را امضا کرد.

چون دانیال دریافت که نوشته امضا شده است، به سرای خود که پنجه‌های بالاخانهٔ آن

خواب دانیال دربارهٔ چهار وحش

در سال نخست بلشصر. پادشاه بابل. دانیال در رؤیاهای سرش بر بسترش. خوابی دید. پس خواب را نوشت و خلاصهٔ مطلب را بیان کرد. دانیال گفت: «شبانگاه. در رؤیای خود دیدم که هان چهار باد آسمان. دریای بزرگ را به تلاطم درمی آوردند. آنکاه چهار وحش بزرگ. که هر یک با دیگری تفاوت داشت. از دریا برآمدند. نخستین. مانند شیر بود و بالهای عقاب داشت. آنکاه چون می نگرستم. بالهایش کنده شد. و او را از زمین برگرفتند و مانند انسان بر دو پایش بر پا داشتند و دل انسان به او دادند. سپس وحش دوم را دیده که مانند خرس بود. او در یک طرف بدن خود بلندتر بود. و در دهانش. در میان دندانها. سه دنده بود. و را گفتند: "برخیز و گوشت بسیار بخور!" پس از آن نگرستم و هان و وحشی دیگر دیده مانند پلنگ که بر پشت خود چهار بال پرندگان را داشت. او را چهار سر بود. و حکومت به او داده شد. پس از آن. در رؤیاهای شب. نگرستم و اینک وحش چهارم را دیدم که هولناک و زعبانکیز و بسیار نیرومند بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت. او می بلعید و خرد می کرد و باقی مانده را لکه مال می نمود. این وحش با همهٔ وحشهای پیشین متفاوت بود و ده شاخ داشت. چون آن شاخها را ملاحظه می کردم. شاخ کوچک دیگری از میان آنها برآمد. و سه شاخ از شاخهای نخست در برابرش از بیخ کنده شدند. و هان این شاخ چشمانی همچون چشمان انسان داشت و دهانی که سخنان تکبرآمیز می گفت.

قدیم الایام حکم می راند

^۱ «چون می نگرستم.

تختها برقرار شد.

و قدیم الایام جلوس فرمود.

جامهٔ او چون برف سپید بود.

که نزدیک چاهی که دانیال در آن بود رسید. با آوازی اندوهناک ندا در داد و دانیال را خطاب کرده. گفت: «ای دانیال. ای خادم خدای زنده. آیا خدایت که پیوسته او را عبادت می کنی توانسته است تو را از دهان شیران برهاند؟»^{۲۱} دانیال پاسخ داد: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خدای من فرشتهٔ خود را فرستاده. دهان شیران را بست تا آسیبی به من نرسانند. از آن رو که به حضور وی گناهی در من یافت نشد و در پیشگاه تو نیز پادشاه. خطایی از من سر زده است.»^{۲۲} آنکاه پادشاه بی نهایت شادمان شد و فرمان داد تا دانیال را از چاه برآورند. پس دانیال را از چاه برآوردند و هیچ آسیبی به او نرسیده بود. زیرا بر خدای خود توکل کرده بود.^{۲۳} به فرمان پادشاه. آن اشخاص را که بر دانیال شکایت برده بودند. آوردند و ایشان را با زنان و فرزندانشان به چاه شیران افکندند. هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر آنان چیره شده. همهٔ استخوانهایشان را خرد کردند.

^{۲۴} آنکاه داریوش پادشاه به همهٔ قومها و ملتها و زبانهایی که در تمامی آن سرزمین ساکن بودند. چنین نوشت: «سلامتی شما افزون باد! من حکم می کنم که در سرتاسر قلمرو سلطنتم. مردم می باید به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند.

زیرا اوست خدای زنده.

و تا به ابد پاینده؛

پادشاهی او بی زوال است.

و سلطنتش بی انتها.

^{۲۷} اوست که می رهاند و نجات می بخشد.

و در آسمان و بر زمین آیات و

معجزات به ظهور می آورد.

هم اوست که دانیال را از چنگ

شیران رهانیده است!

^{۲۸} پس این دانیال در سلطنت داریوش و

سلطنت کوروش پارسی. کامروا می بود.

شکست. قوچ را توان ایستادگی در برابر وی نبود. پس قوچ را بر زمین افکند و لگدمال کرد، و کسی نبود که قوچ را از دستش برهاند. ^{۲۶} نیز بر به غایت نیرومند شد. اما چون قوی گشت آن شاخ بزرگ بشکست و به جای آن، چهار شاخ شاخص به سوی بادهای چهارگانه آسمان برآمد. ^{۲۷} از یکی از آن شاخها، شاخی کوچک برآمد و به جانب جنوب و مشرق و سرزمین زیبا به غایت نیرومند شد. ^{۲۸} آن شاخ چنان نیرومند شد که دستش به لشکر آسمانها رسید، و برخی از لشکریان و ستارگان را بر زمین افکند، لگدمال کرد. ^{۲۹} او چنان نیرومند شد که دستش حتی به سردار لشکر رسید. قربانی دانمی را از او گرفت و مکان مقدس وی منهدم گشت. ^{۳۰} به سبب عصیان، لشکری همراه با قربانی دانمی بدو واگذار شد. او رستی را بر زمین افکند. عمل خواهد کرد و کامیاب خواهد شد. ^{۳۱} آنگاه موجودی مقدس را شنید که سخن می گفت، و موجود مقدسی دیگر، از آن که سخن می گفت پرسید: «رؤیای قربانی دانمی و عصیان ویرانگر و واگذاری قدس و لشکر به جهت لگدمال شدن تا به کی خواهد بود؟» ^{۳۲} او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و صبح: آنگاه قدس اصلاح خواهد شد.»

تعبیر رؤیا

^{۲۶} چون من، دانیال، رؤیا را دیدم و جویبی درک آن شدم، به ناکاه شبیه مردی را دیده که در برابرم ایستاده بود. ^{۲۷} او اوایل انسانی را در میان آبراه اولای شنیدم که ندا کرده، گفت: «ای جبرائیل، این مرد را از معنی رؤیا آگاه ساز!» ^{۲۸} پس او نزدیک جایی که ایستاده بوده آمد، و چون آمد، هراسناک شده، به روی در افتاد. ^{۲۹} او مرا گفت: «ای پسر انسان، بدان که این رؤیا برای زمان آخر است.»

^{۲۶} اما دیوان بر پا خواهد گشت، و حکومتش را از وی گرفته، آن را برای همیشه محو و نابود خواهند کرد. ^{۲۷} آنگاه پادشاهی و حکومت و حشمت ممالکی که زیر تمامی آسمان است به قوم مقدسین آن متعال داده خواهد شد؛ پادشاهی آنها* پادشاهی جاودانه خواهد بود و همه حکومتها آنها را خدمت و اطاعت خواهند کرد.

^{۲۸} «سرانجام امر چنین است. و اما من، دانیال، از اندیشه هایم به غایت پریشان گشتم و رنگ از رخسار باختم، اما این امر را در دل نهان داشتم.»

رؤیای قوچ و بز

در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، در پی رؤیایی که پیشتر بر من نمایان شده بود، رؤیایی دیگر بر من، دانیال، نمایان شد. ^۱ در رؤیا، چون می نگریستم دیدم که در مقر پادشاهی شوش هستم که در ولایت عیلام است. در رؤیا دیدم که در کنار آبراه اولای هستم. ^۲ چون نظر کردم، ناگاه قوچی دیدم ایستاده نزد آبراه، که دو شاخ داشت و آن شاخها بلند بود، اما یکی از آنها بلندتر از دیگری بود، و شاخ بلندتر در آخر برآمد. ^۳ و دیدم که آن قوچ به سوی غرب و شمال و جنوب شاخ می زد، و هیچ وحشی را یارای ایستادگی در برابر او نبود، و کسی نبود که بتواند از دستش رهایی دهد. آن قوچ هر چه می خواست می کرد، و نیرومندتر می شد.

^۴ چون در این باره می اندیشیدم، اینک بزی نر از غرب بر روی تمامی زمین می آمد بی آنکه زمین را لمس کند. در میان چشمان بز، شاخی شاخص بود. ^۵ بز به سوی قوچ دو شاخی آمد که پیشتر دیدم نزد آبراه ایستاده بود، و با تمامی شدت نیروی خویش به سمت او دوید. ^۶ او دیدم که چون به قوچ نزدیک شد، بر او بسیار غضبناک گشته، قوچ را زد و هر دو شاخ او را

* ۲۷: ۷ یا ۳۰: «همچنین در ادامه آیه»

مملکت کلدانیان پادشاه شده بود، آری، در نخستین سال سلطنت او، من، دانیال، شمار سالهایی را که بنا بر کلام خداوند به ارمیای نبی می‌بایست در ویرانی اورشلیم به کمال رسد، یعنی هفتاد سال، از کتب دریافتم.

پس روی خود را به سوی خداوندگاژ خدا متوجه ساختم تا با دعا و التماس و روزه و پلاس و خاکستر مسنلت نمایم. نزد یهوه خدایم دعا و اعتراف کردم و گفتم: «خداوند، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و محبت خود را با آنان که تو را دوست می‌دارند و فرمانهایت را به جا می‌آورند، نگاه می‌داری، اما گناه کرده و عصیان ورزیده‌ایم؛ شرارت پیشه کرده و سرکشی نموده‌ایم و از فرمانها و قوانین تو روی گردانیده‌ایم. به خدامت، انبیا، که به نام تو با پادشاهان و سروران و پدران ما، و با همه مردم سرزمین ما سخن گفتند، گوش نسیپرده‌ایم. خداوندکارا، عدالت از آن توست و شرمساری، همچون امروز، از آن ما؛ آری، از آن مردم یهودا است و از آن ساکنان اورشلیم و همه اسرائیل، چه نزدیک و چه دور، در همه سرزمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزیدند در آنها پراکنده ساخته‌ای. خداوند، شرمساری از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ماست، از آن رو که به تو گناه ورزیده‌ایم. خداوندگاژ خدای ما را رحمت و بخشایش است، هر چند که به تو گناه ورزیده‌ایم. او به کلام یهوه خدای خود گوش نسیپرده‌ایم تا در شریعت تو که به دست خدمتگزاران خود، انبیا، در برابر ما نهادی کام برداریم. اسرائیل جملگی از شریعت تو تجاوز کرده‌اند و از آن روی برتافته، به آوازت گوش نکرفته‌اند. پس، لعنت و سوگندی که در تورات موسی خادم خدا نوشته شده، بر ما نازل

چون و با من سخن می‌گفت، روی بر زمین به خوابی عمیق فرو رفتم. اما او مرا لمس کرد. بر پاهایم به پا داشت. گفت: «اینک تو را آنچه در اواخر غضب رخ خواهد داد آگاه می‌سازم. زیرا رؤیا مربوط به زمان مقرر در آخرت است. آن قوچ دو شاخ که دیدی، پادشاهان مدعی پارسند. نیز پرموی، پادشاه یونان است و شاخ بزرگ در میان چشمانش، نخستین پادشاه چهار شاخی که پس از شکسته شدن آن شاخ در جایش برآمدند، چهار حکومتند که از قوه و مانه به قدرت او بر خواهند خاست. در انتهای پادشاهی ایشان، آن هنگام که گناه عصبان به نهایت خود رسیده باشد، شاهی سخت‌روی و معدادان بر خواهد خاست. قدرت او عظیم خواهد شد، اما نه از توانایی خودش. و ویرانیهای شکفت‌انگیز خواهد کرد. و در آنچه می‌کند گام‌باب خواهد گشت. و قدرت‌مندان و قوم مقدس را نابود خواهد کرد. و به زیرگی، فریب را در دستش رونق خواهد داد. و خویشان را در دل خود بزرگ خواهد ساخت. بسیاری را بی خیر هلاک خواهد کرد، و حتی در برابر سرور سروران خواهد ایستاد. و بی شکسته خواهد شد اما نه به دست بشری. رؤیایی که درباره شامها و صبحها گفته شد، حقیقت است، اما تو رؤیا را مظهر و موم کن، زیرا مربوط به آینده بسیار دور است.»

پس من، دانیال، تا زمانی چند ضعیف و بیمار گشتم. سپس برخاستم و به کارهای بادیه پرداختم. اما از آن رؤیا در حیرت بودم و آن را درک نمی‌کردم.

دعای دانیال

در نخستین سال داریوش پسر خشایارشا که از نسل مادها بود و بر

۱۹۰ دعای «خشایارشا»

۱۹۱ دعای «داریوش» در کتاب ۱۲، ۱۱

خداوندکارا، پیامرز، خداوندکارا، گوش فرا ده و عمل فرما. ای خدای من، محض خاطر خودت تأخیر منما، زیرا که شهر و قوم تو ناه تو را بر خود دارند.»

پیام جبرائیل درباره هفتاد هفته

«همچنان که من هنوز سخن می‌گفتم و دعا کرده، به گناه خود و به گناه قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و التماس خود را برای کوه مقدس خدایم به درگاه پیهوه خدایم بیان می‌داشتم: «آری، همچنان که هنوز در دعا سخن می‌گفتم، آن مرد، جبرائیل، که در آغاز در رؤیا دیده بودم، با پیروزی تند به هنگام هدیه شامگاهی نزد من رسید.» او مرا فهم بخشید، با من سخن گفت و فرمود: «ای دانیال، اکنون بیرون آمده‌ام تا تو را بصیرت و فهم بخشم.» در آغاز تمناهایت امر صادر گردید و من آمده‌ام تا تو را خیر دهم، زیرا که تو بسیار محبوس، پس در این پیام تأمل کن و رؤیا را درک نما. «هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدس مقرر گشته است تا به نافی مانی خاتمه داده شود و کناه پایان پذیرد و تقصیر کناره گردد و پارسایی جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مهر گردد و قدس الاقداس مسح شود.» پس بدان و بفهم که از صدور فرمان جهت مرمت و بازسازی اورشلیم تا آمدن مسیح رهبر، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود. و اورشلیم با میدان و خندقش در زمانهای تنگی مرمت و بازسازی خواهد شد. «پس از آن شصت و دو هفته، مسیح منتزع خواهد شد و هیچ نخواهد داشت. قوم آن رهبر که می‌آید، شهر و قدس را نابود خواهند

گردیده است، زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.» تو کلام خود را که بر ضد ما و بر ضد حکمرانان ما که بر ما حکم می‌رانند، گفته بودی، به جا آورده، بلایی عظیم بر ما نازل کردی؛ چرا که زیر تمامی آسمان چیزی شبیه آنچه بر اورشلیم گذشت، روی نداده است.^{۱۳} آری، این بلا، به تمامی همان‌گونه که در تورات موسی نوشته شده، بر ما نازل گشت. با این حال، لطف پیهوه خدای خود را طلب نکردیم تا از عصیان خود بازگشته، به حقیقت تو روی آوریم.^{۱۴} پس خداوند بر این بلا مراقب بوده و آن را بر ما نازل کرده است، زیرا پیهوه خدای ما در همه کارهایی که می‌کند عادل است، اما ما به آواز او گوش نسپردیم.^{۱۵} اکنون ای خداوندکار خدای ما، ای که به دست توانمند خویش قوم خود را از سرزمین مصر بیرون آوردی و این‌گونه نامی برای خود کسب کردی چنانکه امروز چنین است، ما گناه کرده و شرارت ورزیده‌ایم.^{۱۶} خداوندکارا، تمنا اینکه بنا بر تمامی عدالت خود، خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خویش برگردانی، زیرا به سبب گناهان و شرارت‌های پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه اطرافیان رسوا شده‌اند.^{۱۷} پس اکنون ای خدای ما، دعا و التماس خدمتگزار خویش را بشنو و محض خدایندی‌ات، نور چهره خویش را بر قدس ویران شده‌ات تابان ساز.^{۱۸} ای خدای من، گوش خود را فرا دار و بشنو؛ دیدگانت را بگشا و بر ویرانیهای ما و شهری که نام تو را بر خود دارد، بنگر. زیرا تمناهای خویش را نه بر پایه پارسایی خود، بلکه بر پایه رحمت عظیم تو، به درگاهت بیان می‌داریم.^{۱۹} خداوندکارا، بشنو؛

* ۱۲:۹ یا: «داوران ما که بر ما داوری می‌کردند.»

* ۲۴:۹ یا: «هفتاد هفت»: همچنین در آیات ۲۵ و ۲۶.

* ۲۴:۹ یا: «مقدس‌ترین شخص»، یا «مقدس‌ترین چیز».

* ۲۵:۹ یا: «... تا آمدن مسیح رهبر، هفت هفته خواهد بود. نگاه بر این شصت و دو هفته اورشلیم ...».

* ۲۶:۹ یا: «اما نه برای خویشتن».

و چون آواز سخنانش را شنیدیم، به روی بر زمین افتاده، به خوابی عمیق فرو رفتیم.^۸ ناگاه دستی مرا لمس کرد و مرا لرزان بر کف دستها و زانویم قرار داد. سپس مرا گفت: «ای دانیال، ای مرد بسیار محبوب، سخنانی را که به تو می‌گویم ملاحظه کن و بر پا بایست، زیرا که اکنون نزد تو فرستاده شده‌ام.» چون این سخن را به من می‌گفت، لرزان ایستادم. ناگاه مرا گفت: «ای دانیال مترس، زیرا از روز نخست که دل خود را بر آن نهادی تا بفهمی و خود را در پیشگاه خدای خود فروتن سازی، سخنانت مستجاب شد و من به سبب سخنانت آمده‌ام.»^۹ اما رئیس مملکت پارس بیست و یک روز در برابرم ایستادگی کرد تا اینکه میکائیل که یکی از رؤسای ارشد است به یاری من آمد، زیرا که آنجا نزد پادشاهان پارس مانده بودم.^{۱۰} حال آمده‌ام تا تو را درباره آنچه در روزهای آخر بر قوم تو واقع خواهد شد فهم بخشم، زیرا رؤیا مربوط به روزهایی است که هنوز باید بیاید.»

^{۱۱} چون این‌گونه سخنان به من می‌گفت، روی بر زمین نهاده، گنگ شدم.^{۱۲} به ناگاه کسی شبیه بنی آدم لبانم را لمس کرد. پس دهان گشودم و سخن گفتم. به آن که در برابرم ایستاده بود، گفتم: «سرور من، از این رؤیا دردی جانکاه مرا در گرفته و دیگر هیچ نیرویی ندارم.»^{۱۳} چگونه خداه‌شکزار سرورم با کسی همچون سرورم سخن تواند گفت، حال آنکه هیچ نیرویی در من نیست و نفس هم در من نمانده است؟»^{۱۴} پس آن که شبیه انسان بود دیگر بار مرا لمس کرد و به من نیرو بخشید،^{۱۵} و گفت: «ای مرد بسیار محبوب، مترس. سلامتی بر تو باد. قوی و دلیر باش.» چون با من سخن می‌گفت،

ندیدم. پایان آن با سبیل خواهد بود و تا به آخر، حرکت خواهد بود. پس ویرانها مقرر است.^{۱۶} و برتی یک هفته عهدی را با بسیاری استوار خواهد کرد، و در نیمه آن هفته، قربانی و هدیه به متوقف خواهد ساخت. و بر بال رجاسات ویران‌کننده‌ای خواهد آمد. تا پایانی که مقرر است بر ویران‌کننده ریخته شود.»

رؤیا در کناره دجله

در سومین سال کوروش، پادشاه پارس، پیامی به دانیال، که باطشعبر نیز نامیده می‌شد، اشکار گشت. آن پیام درست بود و درباره نبرد بزرگ، او پیام را فهمید و رؤیا را درک کرد.

در آن روزها من، دانیال، سه هفته تمام ماتم داشتیم. طعام لذیذ نخوردیم. به کوشش یا شرب لب نردم، و تا پایان آن سه هفته خود را ناهمین نگردم. در روز بیست و چهارم از ماه نخست، در کنار رود بزرگ یعنی دجله بودم. چون نظر کردم، به ناگاه در برابر خود مردی دیدم که جامه‌ای از کتان بر تن داشت و کمر بند از ضلای ناب بر میان. باندش چون زبرجد بود و چهره‌اش چون آذرخش به نظر می‌رسید. چشمانش چون مشعلهای فروزان بود و بازوی و ساقهایش به درخشندگی برنج تافته. و آواز کلامش چون هدهمه جماعت می‌سمار. من، دانیال، به تنهایی آن رؤیا را دیدم. مردان همه هم آن را ندیدند، اما لرزشی عظیم بر ایشان مستولی شد، آن‌سان که گریختند تا خود را پنهان کنند. پس من تنها ماندم و آن رؤیای عظیم را دیدم، و رمقی در من نماند. خرمی من به پرمردگی بدل شد و دیگر هیچ نیرویی نماند. ناگاه آواز سخنانش را شنیدم:

۱۱:۱۰ با آن پیام دست و نمدی به آن بود.

۱۲:۱۰ در حدی «ضلای» و «ضلای» همانند ضلای است. معروف بوده است.

۱۹:۱۰ «جهنمی» شنیده.

جنوب و پادشاه شمال به هم خواهند پیوست. دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال خواهد رفت تا با وی پیمان بندد. اما آن دختر قدرت بازوی خود را حفظ نخواهد کرد و آن پادشاه و بازویش برقرار نخواهند ماند. اما آن دختر همراه آنان که او را آوردند و پدرش و آن که در آن روزها از وی حمایت می کرد، تسلیم خواهند گردید.

«انگاه جواندای از ریشه های آن دختر در جای پادشاه بر خواهد خاست. او به نیروهای پادشاه شمال حمله خواهد کرد و به دژ وی در خواهد آمد؛ او بر ضد ایشان دست به عمل زده، بر ایشان چیره خواهد شد.^۱ او همچنین خدایان و بتهای ریخته شده و ظروف کربنهای طلا و نقره ایشان را به مصر به غنیمت خواهد برد، و سالی چند پادشاه شمال را به حال خود خواهد گذاشت.^۲ انگاه پادشاه شمال به قصد و پادشاه جنوب داخل خواهد شد، اما به ممکت خود عقب خواهد نشست.

«سپس پسران او مهبای نبرد خواهند شد و جماعتی از لشکرهای عظیم کرد خواهند آورد و همچون سیل خواهند آمد و از میانشان عبور کرده، بار دیگر جنگ را تا دژ او پیش خواهند برد.^۳ انگاه پادشاه جنوب غضبناک شده، بیرون خواهد آمد و با پادشاه شمال خواهد جنگید. و پادشاه شمال گروهی عظیم بر پا خواهد داشت، ولی آن گروه به دست پادشاه جنوب تسلیم خواهند شد.^۴ و چون آن گروه از میان برداشته شود، دل او معرور خواهد شد و دهها هزار تن را هلاک خواهد کرد، اما چیره نخواهد شد.^۵ زیرا پادشاه شمال، دیگر بار گروهی عظیمتر

نیرو گرفتیم و گفتم: «سرورم، سخن بگو، زیرا مرا نیرو بخشیدی.»^۶ گفتم: «ایا می دانی از چه سبب نزدت آمده ام؟ اکنون باز خواهم گشت تا با رئیس پارس بجنگم، و چون بیرون روم، هان رئیس یونان خواهد آمد. با این حال، تو را از آنچه در مکتوب حق نگاشته شده آگاه خواهم کرد. کسی جز رئیس شما میکائیل نیست که همراه من با اینها مقابله کند.

و در نخستین سال داریوش مادی، من نیز ایستادم تا او را پشتیبانی و تقویت کنم.

پادشاهان شمال و جنوب

«اکنون حقیقت را به تو اعلام می کنم. اینک سه پادشاه دیگر در پارس بر خواهند خاست، و چهارمین از همه آنان توانگرتر خواهد بود. چون او به سبب توانگری اش نیرومند گردد، همگان را بر ضد حکومت یونان بر خواهد انگیخت.^۷ انگاه پادشاهی بزرگ به پا خواهد خاست و با اقتداری عظیم حکومت خواهد کرد^۸ و هر چه بخواهد انجام خواهد داد. اما چون به پا خیزد، حکومتش تجزیه شده، در جهت بادهای چهارگانه آسمان تقسیم خواهد گردید، و به نسل او نخواهد رسید و از اقتداری که او داشت برخوردار نخواهد بود، زیرا حکومتش ریشه کن شده، به کسان دیگر سپرده خواهد شد.

«انگاه پادشاه جنوب نیرومند خواهد گشت، اما یکی از سردارانش از خود او نیرومندتر شده، به حکومت خواهد رسید و اقتدارش بس عظیم خواهد بود.^۹ پس از سالی چند، پادشاه

* ۱:۱۱ "من" جبرائیل است که به سخن خود از باب ده ادامه می دهد.

* ۱:۱۱ مقصود "میکائیل" است.

* ۳:۱۱ یا: "... بر مملکتی عظیم حکومت خواهد کرد».

* ۶:۱۱ در عبری: "آنها".

* ۷:۱۱ در عبری: "او" (مذکر).

* ۹:۱۱ در عبری: "انگاه او".

ایامی چند او نیز هلاک خواهد شد، ولی نه به غضب یا در نبرد. ^{۱۱} به جای او شخصی فرومایه خواهد برخاست که افتخار سلطنت را به وی نخواهند داد، بلکه بی خبر آمده، حکومت را به چرب‌زبانی تصاحب خواهد کرد. ^{۱۲} لشکریان و حتی رئیس عهد به‌تمامی از حضور او رفته شده، در هم خواهند شکست. ^{۱۳} و از زمانی که با وی متحد شوند، به حيله رفتار خواهد کرد و با عده‌ای انگشت‌شمار ترقی کرده، بزرگ خواهد شد. ^{۱۴} او بی‌خبر به مرغوبترین بخشهای ولایت درآمده، کارهایی خواهد کرد که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده‌اند. او غارت و غنیمت و ثروت را میان متحدان خویش تقسیم خواهد کرد، و بر ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، ولی این برای مدتی خواهد بود. ^{۱۵} آنگاه به نیرو و عزمی راسخ با لشکری عظیم بر پادشاه جنوب یورش خواهد بُرد. پادشاه جنوب نیز با لشکری عظیم و به‌غایت نیرومند، آماده نبرد خواهد شد، اما یارای ایستادگی نخواهد داشت زیرا که بر ضد او تدبیرها خواهد شد. ^{۱۶} کسانی که از سفره او می‌خورند او را هلاک خواهند کرد و سپاهیانش رفته شده، بسیاری کشته خواهند افتاد. ^{۱۷} دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد. آنها بر سر یک سفره دروغها خواهند گفت، اما این به جایی نخواهد رسید، چراکه آنها هنوز برای زمان معین است. ^{۱۸} پس پادشاه شمال با ثروتی سرشار به سرزمین خویش باز خواهد گشت، ولی دلش بر ضد عهد مقدس خواهد بود. پس به خواست خود عمل خواهد کرد و سپس به سرزمین خویش باز خواهد گشت.

از گروه نخست کرد خواهد آورد، و پس از سالی چند با لشکری عظیم و تجهیزات فراوان خواهد آمد.

^{۱۹} در آن روزگار بسیاری بر ضد پادشاه جنوب به پا خواهند خاست، و مردان خشنونکار از قوم تو خویشتن را بر خواهند فرشت تا رویا را تحقق بخشند، اما ناکام خواهند ماند. ^{۲۰} آنگاه پادشاه شمال خواهد آمد و سنکرها به پا کرده، شهر حصاردار را به تصرف در خواهد آورد. نیروهای جنوب، حتی بهترین سربازانشان، یارای ایستادگی نخواهند داشت، زیرا دیگر توان ایستادگی نخواهد بود. ^{۲۱} اما آن که بر ضد وی می‌آید هرآنچه را که بخواهد، انجام می‌دهد، و هیچ‌کس را یارای ایستادگی در برابر او نخواهد بود. او در سرزمین زیبا خواهد ایستاد، و هلاکت در دستش خواهد بود. ^{۲۲} او بر آن خواهد شد که با همه نیروی حکومت خویش بیاید، و با خود مفاد پیمانی را خواهد آورد و آن را منعقد خواهد کرد. او دختر زنان را به پادشاه جنوب خواهد داد تا حکومت او را تباه سازد، اما کامیاب نخواهد شد و به مقصودش نخواهد رسید. ^{۲۳} آنگاه رو به سوی سرزمینهای ساحلی خواهد نهاد و بسیاری از آنها را تسخیر خواهد کرد، اما سرداری به گستاخی وی پایان خواهد داد. ^{۲۴} وی گستاخی او را به خودش باز خواهد گردانید. ^{۲۵} سپس به سوی دژهای سرزمین خویش باز خواهد گشت، اما لغزیده، خواهد افتاد و از میان خواهد رفت.

^{۲۶} سپس به جای او کسی بر خواهد خاست که عذابی را جهت اخذ خراج برای چشمست سلطنت کسبل خواهد داشت. اما پس از

* ۱۷:۱۱ در عبری: "او".

* ۱۷:۱۱ در عبری: "و".

* ۱۸:۱۱ معنی این جمله در نسخه عبری نامشخص است.

* ۲۴:۱۱ در عبری: "و".

* ۲۸:۱۱ در عبری: "و".

به جای آنها، خدای دژها را حرمت خواهد نهاد و خدایی را که پدرانش نشناخته بودند ب زر و سیم و سنگهای گرانبها و هدایای نفیس تکریم خواهد کرد.^{۳۶} او به یاری خدایی بیگانه بر ضد دژهای مستحکم عمل خواهد کرد، و بر عزت کسانی که وی را پذیرا شوند، خواهد افزود و ایشان را بر مردمان بسیار حاکم خواهد ساخت و زمین را به بهایی میان ایشان تقسیم خواهد کرد.

زمان آخر

^{۳۷}در زمان آخر، پادشاه جنوب بر وی حمله خواهد آورد، اما پادشاه شمال با او پیوسته و سواران و کشتیهای بسیار، همچون کردباد بر ضد وی خواهد آمد. او به سرزمینها در خواهد آمد و چون سیل از میانشان خواهد گذشت،^{۳۸} و به سرزمین زیبا نیز در خواهد آمد. بسیاری خواهند افتاد، اما اینان، یعنی «وه و موآب و بختنهای اصلی سرزمین عدویان، از دست وی رهایی خواهند یافت.»^{۳۹} او دست خود را بر ضد مملکتها دراز خواهد کرد و سرزمین مصر نیز رهایی نخواهد یافت.^{۴۰} و بر خزانه‌های طلا و نقره و تمامی نقایس مصر استیلا خواهد یافت، و مردمان نیبی و کوش از او پیروی خواهند کرد.^{۴۱} اما اخبار از مشرق و شمال وی را مضطرب خواهد کرد، و او ب خشم فراوان بیرون خواهد رفت تا بسیاری را هلاک کرده، به نابودی کامل بسپارد.^{۴۲} و خیمه‌های شاهانه خود را بین دریا و کوه مقدس و زیبا بر پا خواهد داشت. با این حال، به اجل خود خواهد رسید، و هیچ کس وی را یاری نخواهد داد.

^{۳۹}«آنگاه در زمان معین باز خواهد گشت و به سرزمین جنوب در خواهد آمد، ولی این بار مانند بار نخست نخواهد بود.»^{۴۰} کشتیهای کتیم به رویارویی با او خواهند رفت، و او مایوس شده، عقب‌نشینی خواهد کرد و بر عهد مقدس غضبناک شده، به خواست خود عمل خواهد نمود. اما برگشته، به کسانی که عهد مقدس را ترک گویند، توجه نشان خواهد داد.^{۴۱} سپاهیان از جانب او برخاسته، قدس و قلعه‌اش را نجس خواهند ساخت و قربانی دائمی را متوقف خواهند کرد. آنگاه مکروه ویرانگر را بر پا خواهند داشت.^{۴۲} او با چرب‌زبانی کسانی را که بر ضد عهد شرارت می‌ورزند، گمراه خواهد ساخت. ولی کسانی که خدای خویش را می‌شناسند نیرومند بوده، دست به عمل خواهند زد.^{۴۳} خردمندان قوم، بسیاری را فهم خواهند بخشید، اگر چه ایامی چند به شمشیر و آتش و اسارت و تاراج خواهند افتاد.^{۴۴} و چون بیفتند، یاری اندکی بدیشان خواهد رسید. اما بسیاری به چرب‌زبانی به آنان خواهند پیوست،^{۴۵} و برخی از خردمندان خواهند افتاد تا تصفیه و تطهیر و سفید گردند تا آنگاه که زمان آخر در رسد، زیرا که این هنوز برای زمان معین است.^{۴۶} «آنگاه پادشاه هر چه بخواهد خواهد کرد. او خویشتن را بر همه خدایان افراشته، بزرگ خواهد ساخت، و بر ضد خدایان سخنان شگفت خواهد گفت. او تا به کمال رسیدن غضب، کامیاب خواهد بود، زیرا آنچه مقدر است انجام خواهد شد.»^{۴۷} او نه به خدایان پدرانش اعتنا خواهد کرد، نه به آن که محبوب زنان است و نه به هیچ خدای دیگر، زیرا خویشتن را بر همه آنها افراشت.^{۴۸} او

* ۳۰:۱۱ احتمالاً قبرس و یا به طور کلی سواحل دریای مدیترانه.

* ۳۹:۱۱ یا: "به عنوان پاداش".

* ۳۹:۱۱ در عبری "میان ایشان" نیست.

* ۴۵:۱۱ یا: "...در میان دریا و کوه مقدس زیبا...".

۱۲

در آن زمان، رئیس بزرگ، میکائیل، که از پسران قوم تو محافظت می‌کند، بر خواهد خاست. نگاه چنان ایام مصیبتی خواهد بود که نظیر آن از زمانی که قومی به وجود آمد تا آن روز نبوده است. در آن زمان قوم تو رهایی خواهد یافت، یعنی هر آن که نامش در کتاب نوشته شده باشد. و بسیاری از آنان که در خاک زمین خورده‌اند بیدار خواهند شد. اما اینان برای زندگی جاودان و آنان برای خجالت و حقارت جاودان. خردمندان چون روشنایی افلاک خواهند درخشید، و آنان که بسیاری را به پرسیایی رهنمون می‌شوند همچون ستارگان خواهند بود، تا ابد الیابد. اما تو ای دانیال، این کلام را پنهان دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری به این سو و آن سو خواهند رفت، و دانش افزایش خواهد یافت.»

نگاه من. دانیال، نگرستم و اینک دو تن دیگر را ایستاده دیدم، یکی در این کناره نهر و دیگری در آن کناره. یکی به مردی که کتان در بر داشت و بالاتر بر کناره نهر ایستاده بود، گفت: «پایان این مور شکفت‌انگیز تا به کی خواهد بود؟»

مردی که کتان در بر داشت و بالاتر بر کناره نهر ایستاده بود، دست راست و چپ خود را به سوی آسمان برافراشت، و صدایش را شنیدم که به او که زنده جاوید است، سوگند یاد کرد که آن برای زمانی و زمانها و نیم زمان خواهد بود. و چون شکستگی قدرت قوم مقدس به انجام رسد، همه آنها به پایان خواهد رسید. من شنیدم اما درک نکردم. پس گفتم: «سرورم، سرانجام همه اینها چه خواهد بود؟» پاسخ داد: «ای دانیال، اکنون برو، زیرا که این کلام تا زمان آخر پنهان کشته و مهر شده است. بسیاری تطهیر و سفید و تصفیه خواهند شد، اما شریران شرارت خواهند کرد و هیچ‌یک از شریران در نخواهند یافت؛ اما خردمندان در خواهند یافت. و از زمانی که قربانی دائمی متوقف شود و مکروه ویرانگر بر پا گردد، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. خوشا به حال کسی که منتظر بماند و به هزار و سیصد و سی و پنج روز رسد. اما تو، تا به آخر برو که استراحت خواهی یافت و در انتهای ایام در جایگاه مقرر خویش بر پا خواهی ایستاد.»

معرفی کتاب هوشع

کتاب هوشع نخستین کتاب از دوازده کتاب انبیای کوچک است؛ کوچک به لحاظ حجم کمتر آنها در مقایسه با نوشته‌های ایشعیا، ارمیا و حزقیال. هوشع در واپسین سالهای مملکت شمالی، یعنی اسرائیل، زندگی و نبوت می‌کرد. مملکت شمالی، 'افرایم' نیز نامیده شده است. زیرا بزرگترین قبیله در آن بود. این دوره از حیات مملکت شمالی، دوره‌ای بود پس متلاطم که پادشاهان یکی پس از دیگری بر تخت می‌نشستند و سقوط می‌کردند. تا اینکه سرانجام، مملکت شمالی در سالهای ۷۲۲-۷۲۱ قبل از میلاد به دست آشوریان از میان رفت.

موضوع اصلی کتاب، بی‌وفایی اسرائیل به خدا و محبت بی‌شائبه خدا به ایشان است. ماجرای جوهر، زن بی‌وفای هوشع، و محبت پایدار هوشع به وی، تصویری گویا از بی‌وفایی اسرائیل و محبت خدا به ایشان است. این موضوع را در بابهای ۱ تا ۳ می‌یابیم. در بقیه کتاب، جزئیات پیروی اسرائیل از مذهب کنعانیان شرح داده شده است. خدا به ایشان هشدار می‌دهد که اگر دست از بت‌پرستی بردارند از میان خواهند رفت. پیمان‌شکنی اهالی اسرائیل نسبت به خدا، زنای روحانی به شمار می‌آید. با وجود هشدارهای سخت درباره داوروی اجتناب‌ناپذیر الهی. هدف اصلی کتاب همانا اعلام رحمت و محبت خدا به اسرائیل است. و تأکید بر اینکه ایشان را و نخواهد گذاشت.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- همسر خائن و شوهر وفادار (بابهای ۱ تا ۳)
- ۲- اسرائیل خائن و خدای وفادار (بابهای ۴ تا ۱۴)

هوشع

و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران، بلکه به یهوه خدای ایشان!»^۱ و چون جوهر لور و حاقه را از شیر بازداشته بود، آبستن شده، پسری بزاد. ^۲ و خداوند گفت: «او را لوعمی نام بگذار زیرا شما قوم من نیستید و من خدای شما نیستم.»

^۳ با این همه، شمار بنی اسرائیل همچون ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیمود یا شمرد. و در جایی که به ایشان گفته شد: «شما قوم من نیستید،» بدیشان گفته خواهد شد که «پسران خدای زنده» هستید. «بنی یهودا و بنی اسرائیل گرد هم آمده، یک رهبر بر خود بر خواهند گذاشت. و ایشان از آن سرزمین بر خواهند آمد، زیرا روز یزرعیل، روزی عظیم خواهد بود. برادران خود را بگویند: «ای قوم من،»^۴ و خواهرانتان را: «ای رحمت یافته.»^۵

مجازات خیانت اسرائیل

^۶ «بر مادر خود حجت بیاورید؛ آری، حجت بیاورید!
چراکه او زن من نیست،
و من شوهر او نیستم.
بگذار فاحشگی اش را از چهره خویش
بزداید،

کلام خداوند که در ایام عزریا و یوتام و حاز و حزقیاد شاهان یهودا، و در ایام یزبعام پسر یواش پادشاه اسرائیل، بر هوشع پسر بنیری نازل شد.

همسر و فرزندان هوشع

چون خداوند به واسطه هوشع سخن گفتن آغاز کرد، به او فرمود: «برو و زنی فاحشه و فرزندان فحشا برای خود بگیری، زیرا این سرزمین خدوند را ترک گفته، سخت هرزه شده است.» پس او رفت و جوهر دختر دبلایم را به زنی گرفت و او آبستن شده، پسری برایش بزاد. ^۷ و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بگذار زیرا پس از اندک زمانی، انتقام خون یزرعیل را از خاندان یهوه خواهیم گرفت و به حکومت خاندان اسرائیل پایان خواهیم داد. در آن روز، کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خیره شکست.»

پس او دیگر بار آبستن شده، دختری بزاد. و خداوند به هوشع گفت: «او را لور و حاقه نام بگذار زیرا من دیگر بر خاندان اسرائیل رحم نخواهم کرد و آنها را به هیچ روی نخواهم بخشید. اما بر خاندان یهودا رحم خواهم کرد و ایشان را نجات خواهم داد، نه به کمان

^۱ ۶:۱ «لور و حاقه» یعنی آن که بر او رحم نشده.

^۲ ۹:۱ «لوعمی» یعنی «قوم من نیستید».

^۳ ۱:۲ «بنی یهودا» یعنی «بنی یهودا».

^۴ ۱:۲ «بنی یهودا» یعنی «بنی یهودا» (موت) و رحمت یافته است.

و زناکاری اش را از میان سینه‌های خود؛
 ۲ مبادا جامه از تنش به در کنم
 و او را همچون زادروزش برهنه سازم،
 و بسان بیابانش گردانم،
 چونان سرزمین بی حاصل،
 و او را از تشنگی از پا درافکنم.
 ۳ بر فرزندانش رحم نخواهم کرد،
 زیرا فرزندان فحشا هستند،
 ۵ چراکه مادرشان فاحشگی کرده،
 و آن که بدیشان آبستن گردید،
 بی شرمی نموده است؛
 چراکه گفت: "از پی عاشقانم خواهم رفت،
 که نان و آب و پشم و کتان
 و روغن و شربت به من می دهند."
 ۶ پس راه او را با خارها خواهم بست
 و گرداگردش دیواری خواهم کشید
 تا طریقه‌های خود را نیابد.
 ۷ از پی عاشقان خود خواهد شتافت،
 ولی بدیشان نخواهد رسید؛
 آنان را خواهد جست،
 اما نخواهد یافت.
 پس خواهد گفت:
 "نزد شوهر نخستین خود باز خواهم گشت
 زیرا آن زمان مرا خوش تر می بود."
 ۸ او نمی دانست من بودم
 که گندم و شراب و روغن به او
 می دادم،
 و سیم و زری را که برای بعل صرف
 می کرد
 برایش افزون می گردانیدم.
 ۹ پس من گندم خود را در فصلش
 و شراب خویش را در موسمش
 از او باز خواهم ستانید،

و نیز پشم و کتان خود را
 که برای پوشاندن برهنگی اش بود،
 از او خواهم گرفت.
 ۱۰ اکنون قیاحت وی را در نظر عاشقان
 اشکار خواهم ساخت،
 و هیچ کس او را از دست من رهایی
 نتواند داد.
 ۱۱ به تمامی جشنهایش پایان خواهم
 بخشید،
 و عیدها و مادهای نو و شبانه
 و همهٔ موسم‌هایش را متوقف خواهم
 ساخت.
 ۱۲ و تاکها و درختان انجیرش را که
 می گفت:
 "این مزدی است که عاشقانم به من
 داده‌اند."
 تباه خواهم ساخت.
 آنها را به جنک بدل خواهم کرد،
 و جانوران وحشی میوه‌هایش را
 خواهند خورد.
 ۱۳ او را به سبب روزهایی که برای بعنیا
 بخور می سوزانید مجازات خواهم
 کرد.
 به سبب روزهایی که خود را به
 کوشواره‌ها و جواهرات خویش
 می اراست،
 و در پی عاشقان خود می رفت و مرا
 به فراموشی می سپرد؛
 این است فرمودهٔ خداوند.

رحمت خداوند بر اسرائیل

۱۱ پس اینک او را مجذوب کرده،
 به بیابان خواهم آورد
 و سخنان دلاویز به او خواهم
 گفت.
 ۱۲ و در آنجا تاکستانهایش را به وی
 باز خواهم داد

بر آن که رحمت نیافته،^۱ رحم خواهم کرد؛
و به آن که قوم من نیست،^۲ خواهم گفت: "تو قوم منی"^۳؛
و او نیز خواهد گفت: "تو خدای منی."^۴

آشتی هوشع با همسرش

۴ خداوند مرا گفت: «یار دیگر برو و زنی را که محبوبه مردی دیگر و زناکار است دوست بدار، چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست می دارد هر چند ایشان به خدایان غیر روی می کنند و نانهای کشمشی را دوست می دارند.» پس او را برای خود به پانزده مثقال^۱ نقره و یک حومر^۲ و نیم^۳ جو خریدم. آنگاه بدو گفتم: «تو باید روزهای بسیار از آن من بمانی. نباید فاحشگی کنی و نباید خویشتن را به مردی دیگر بدهی، و من نیز با تو چنین خواهم بود.» زیرا بنی اسرائیل روزهای بسیار بدون پادشاه و فرمانده، بدون قربانی و ستون، و بدون ایفود و بتهای خانگی خواهند بود. پس از آن بازگشته، بپوه خدای خویش و پادشاه خود داورود را خواهند جست و در روزهای بازپسین با ترس به سوی خداوند و نیکویی او خواهند آمد.

اتهام اسرائیل

۴ ای بنی اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید،

و وادی عخور را به دروازه امید بدل خواهم ساخت.
و در آنجا همچون روزهای جوانی اش خواهد سرایید،
مانند روزهای بیرون آمدنش از سرزمین مصر.

۵ و خداوند می فرماید: در آن روز مرا بشوهر من خواهی خواند، و دیگر مرا بعل من نخواهی گفت. زیرا نام بعلها را از زبان او دور خواهم کرد، و نام آنها دیگر بر زبان رانده نخواهد شد. در آن روز به جهت ایشان با وحوش صحرا و پرندگان آسمان و خزندگان زمین عهد خواهم بست. گمان و شمشیر و جنگ را از زمین محو خواهم ساخت و ایشان را در امنیت خواهم خوابانید. او تو را تا به بد نامزد خود خواهم ساخت: اری، تو را در عدالت و انصاف و محبت و رحمت نامزد خود خواهم ساخت. تو را در وفاداری نامزد خود خواهم ساخت. و تو خداوند را خواهی شناخت.

۶ و خداوند می فرماید:

در آن روز من پاسخ خواهم داد،
و آسمانها را خطاب خواهم کرد،
و آنها زمین را خطاب خواهند کرد،
و زمین گندم و شراب و روغن را خطاب خواهد کرد،
و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد،
و من او را برای خود در زمین خواهم کاشت.

۱:۲ "عخور" به معنی "اشفتگی" است.

۱۵:۲۶ یا پاسخ خواهد داد.

۱۸:۲ در عبری: از زمین خواهم شکست.

۲۲:۲ "یزرعیل" یعنی "خدا" می تابد.

۲۳:۲ در عبری: "تو" و "خامه"، نگاه هفده به ا.۹.

۲۳:۲ در عبری: "تو" و "خامه"، نگاه هفده به ا.۹.

۲۳:۲ در عبری: "تو" و "خامه"، نگاه هفده به ا.۹.

۲۳:۲ در عبری: "تو" و "خامه"، نگاه هفده به ا.۹.

۲۳:۲ در عبری: "تو" و "خامه"، نگاه هفده به ا.۹.

- ۱ آنان کناه قوم مرا خوراک خویش ساختند.
و حریص شرارت ایشان شدند.
۲ پس کاهنان و قوم یکسان خواهند بود.
و من هر دو را به سبب راههایشان
مجازات خواهم کرد
و سزای اعمالشان را بدیشان خواهم
رسانید.
۳ آنان خواهند خورد، اما سیر نخواهند
شد؛
فاحشکی خواهند کرد، اما افزوده
نخواهند شد؛
زیرا سرسپردگی به خداوند را ترک
کردند.
۴ تا خویشان را تسلیم فحشا و شرب
کهنه و نو کنند
که عقل از سرشان می‌ریزد.
۵ قوم من از چوب سؤال می‌کنند،
و عصایشان به آنها خیر می‌دهد.
زیرا روح فحشا ایشان را کمراه کرده
است،
و خدای خویش را برای فاحشکی
ترک گفته‌اند.
۶ بر قلّه‌های کوهها قربانی می‌کنند
و بر تپه‌ها بخور می‌سوزانند.
زیر درختان بلوط و سپیدار و بته،
زیرا سایه آنها نیکوست.
۷ از این رو دختران شما فاحشکی می‌کنند،
و عروسانتان مرتکب زنا می‌شوند.
۸ من دختران شما را آنکاه که فاحشکی
می‌کنند
و عروسانتان را آنکاه که زنا می‌کنند،
مجازات نخواهم کرد؛
زیرا خود مردان با فاحشه‌ها به خلوت
می‌روند
- زیرا خداوند ساکنان این سرزمین را
متهم می‌کند.
در این سرزمین نه وفا یافت می‌شود،
نه محبت، و نه شناخت خدا؛
بلکه لعن و دروغ و قتل،
و دزدی و زناکاری،
خشونت می‌ورزند،
و خونریزی در پی خونریزی روی
می‌دهد.
۹ بدین سبب زمین ماتم می‌کند
و همه ساکنانش پژمرده می‌گردند،
و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان
و حتی ماهیان دریا از میان می‌روند.
۱۰ با وجود این، کسی ادعایی وارد نیاورد،
و کسی دیگری را متهم نسازد؛
زیرا تویی، ای کاهن
آن که من متهم می‌کنم.
۱۱ تو در روز روشن خواهی لغزید،
و نبی نیز همراه تو در شب،
بنابراین، من مادرت را هلاک خواهم
کرد؛
۱۲ قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند.
از آنجا که تو معرفت را ترک کرده‌ای،
من نیز تو را ترک کرده‌ام تا دیگر
برای من کهنات نکنی.
۱۳ و چون شریعت خدایت را به فراموشی
سپرده‌ای،
من نیز فرزندان تو را به فراموشی
خواهم سپرد.
۱۴ هر قدر ایشان فرونی یافتند،
همان قدر بیشتر به من گناه ورزیدند؛
پس جلال ایشان را به رسوایی بدل
خواهم کرد.

* ۴:۴ یا: «زیرا قوم تو بسان کسانی هستند که کاهن را متهم می‌کنند».

* ۸:۴ یا: «قربانی گناه».

۳ من افرایم را می‌شناسم،
و اسرائیل از من پنهان نیست.
زیرا اکنون، ای افرایم، تو تن به
فاحشگی داده‌ای،
و اسرائیل نجس شده است.
۴ کارهای ایشان نمی‌گذارد به سوی
خدای خویش بازگردند
زیرا روح فحشا در وجود ایشان
است،
و خداوند را نمی‌شناسند.
۵ تکبر اسرائیل بر علیه او شهادت
می‌دهد؛
اسرائیل و افرایم در تقصیرات
خویش می‌لغزند،
و یهودا نیز با ایشان خواهد لغزید.
۶ آنان با کله‌ها و رمه‌های خویش خواهند
آمد
تا خداوند را بجویند،
اما او را نخواهند یافت،
زیرا خود را از ایشان دور ساخته
است.
۷ آنان به خداوند خیانت ورزیده‌اند،
زیرا فرزندان نامشروع به دنیا
آورده‌اند.
اکنون جشنهای ماه نو،
ایشان را با املاکشان فرو خواهد
بلعید.

۸ در جبعه گونا بنوازید،
و در رامه شیور را به صدا در آورید.
در بیت‌آون تغییر جنگ سر دهید؛
ما از پی تو خواهیم آمد، ای بنیامین!
۹ در روز تأدیب،
افرایم ویران خواهد شد.
آنچه را که یقین است
در میان قبیله‌های اسرائیل اعلام
می‌کنم.

و با روسپیان بشخانه‌ها قربانی تقدیم
می‌کنند.
زی. قومی که فهم ندارند تباه
خواهند شد.

۴ هر چند تو ای اسرائیل فاحشگی می‌کنی،
مکذرات یهودا تقصیر کار گردد.
به جنجال مروید،
و به بیت‌آون بر نیایید.
و به حیات خداوند سوگند مخورید.
بنی اسرائیل سرکشند،
بسان کاهوی سرکش؛
پس آیا اکنون خداوند ایشان را
همچون بره‌ها در مرتع وسیع خواهد
چراند؟
افرایم به بتها پیوسته است؛
فرا به حال خود واکذارید.
چون شرابشان تمام شود،
خویششان را به فحشا می‌سپارند.
حکمرانان ایشان بی‌شرمی را
بسیار دوست می‌دارند.
۵ بادی آنان را در بالهایش فرو پیچیده
است،
و زق‌بانیهای خویش شرمسار
خواهند شد.

داوری بر اسرائیل

۵ ای کاهنان این را بشنوید،
و ای خاندان اسرائیل توجه کنید!
ای خاندان سلطنتی کوش بسیارید!
زیرا این داوری بر ضد شماست.
چرا که شما دامی گشتید در مصغه،
و توری گسترده بر تاپور.
۶ غصیانکران در کشتار طریق افراط
پیچوده‌اند.
پس من آنان را جملگی تأدیب
خواهم کرد.

۱۰ امیران یهودا مانند کسانی گشته‌اند

که مرزها را جابه‌جا می‌کنند.

پس من خشم خویش را

چون سیلاب بر ایشان خواهم

ریخت.

۱۱ بر افرایم ظلم رفته،

و در داوری لّه شده است،

زیرا به پیروی از چیزهای باطل^{*}

مصمم است.

۱۲ از این رو من برای افرایم همچون بید

شده‌ام،

و همچون پوسیدگی برای خاندان

یهودا.

۱۳ چون افرایم بیماری خویش را دید

و یهودا جراحی خود را،

افرایم به آشور رفت

و نزد پادشاه بزرگ فرستاد.

ولی او قادر به شفای شما نیست

و جراحی‌تان را علاج نتواند کرد.

۱۴ زیرا من برای افرایم همچون شیر

خواهم بود،

و برای خاندان یهودا همچون شیر

ژیان.

من خود خواهم درید و دور خواهم

شد؛

خواهم ربود و رهاننده‌ای نخواهد

بود.

۱۵ آنگاه به مکان خویش باز خواهم گشت

تا آنگاه که به تقصیر خویش اعتراف

کنند،

و روی مرا بطلبند.

ایشان در مصیبت خویش،

مشتاقانه مرا خواهند جست.

دعوت به توبه

«بیایید نزد خداوند بازگردیم،

زیرا او ما را دریده است،

اما شفایمان خواهد داد؛

او ما را مجروح کرده است،

اما زخمهایمان را خواهد بست.

* پس از دو روز ما را احیا خواهد کرد.

و در روز سوم ما را بر خواهد خیزانید.

تا در حضور او زیست کنیم.

۳ بیایید خداوند را بشناسیم.

و به جدّ و جهد در پی شناخت او

باشیم.

طلوع او همچون فجر یقین است.

و بر ما همچون باران خواهد آمد،

همچون باران بهاری که زمین را

سیراب می‌کند.»

ناتوبه‌کاری اسرائیل و یهودا

۱ ای افرایم، با تو چه کنم؟

ای یهودا، با تو چه کنم؟

محبت تو مانند آب صبحگاهی است.

و همچون شبنم که به زودی

می‌گذرد.

۲ پس من ایشان را به واسطه انبیا

قطعه قطعه کردم.

و به سخنان دهانم ایشان را کشتم.

و داوری من بر شما همچون نور

ساطع می‌شود.

۳ زیرا محبت را می‌پسندم نه قربانی را،

و معرفت خدا را، بیش از قربانیهای

تمام سوز.

۴ اما ایشان همچون آدم از عهد تجاوز

کردند.

* ۱۱:۵ معنی واژه عبری کاملاً روشن نیست.

سروران از گرمی شراب بیمار شدند،
و او با تمسخرگران دست داد.
در حالی که در کمین انتظار می‌کشند،
دل‌های خود را چون توری آماده
می‌کنند.
تمامی شب، دود خشم آنان بالا می‌رود،
و صبحگاهان همچو آتش مشتعل
شعله می‌کشد.
آنان جملگی بسان توری داغ گشته‌اند،
و حکمرانان خویش را فرو می‌بلعند.
همه پادشاهان ایشان سقوط کرده‌اند،
و هیچ‌یک از ایشان مرا نمی‌خوانند.
افرایم خود را با قومها درمی‌آمیزد؛
افرایم قرص نانی است که برگردانیده
نشده است.
بیگانگان نیرویش را می‌مکنند،
اما او نمی‌داند؛
سپیدی بر موهایش پاشیده شده است،
اما او نمی‌داند.
تکبر اسرائیل علیه او شهادت می‌دهد،
اما ایشان به سوی بیهوشی خدای
خویش بازگشت نمی‌کنند،
و با وجود این همه، او را نمی‌طلبند.
افرایم کبوتری را ماند،
ساده‌لوح و بی‌فهم.
ایشان مصر را به یاری می‌خوانند
و به سوی آشور می‌روند.
چون می‌روند، تور خویش را بر آنان
می‌گسرم؛
ایشان را همچون پرندگان به زیر
می‌افکنم،
و بر طبق آنچه به جماعتشان اعلام
شد، تأدیب می‌کنم.
وای بر آنان،
زیرا که از من گریزان گشته‌اند!
هلاکت بر ایشان باد،

و در آنجا به من خیانت ورزیدند.
جمعاد شهر شرارت پیشکان است،
که اثر قدمهای آنها لکه خون است.
چنانکه راهزنان به کمین مردم
می‌نشینند،
همچنان گروه کاهنان در جاده شکیم
مرتکب قتل می‌شوند؛
بدرستی که آنان دست به اعمال قبیح
می‌زنند.
در خاندان اسرائیل امری هولناک دیدم؛
فحشای افرایم در آنجاست،
و اسرائیل نجس گشته است.
برای تو نیز ای یهودا، حصادی مقرر
است.
آنکاه که سعادت را به قوم خویش
بازگردانم.
چون خواستم اسرائیل را اشفا دهم،
کناه افرایم آشکار شد.
و شرارت سامره هویدا گردید.
چراکه مرتکب فریب می‌شوند؛
دزدان برای دزدی به درون می‌آیند،
و راهزنان در بیرون غارت می‌کنند.
ما در دل خویش نمی‌اندیشند
که من تمامی شرارت ایشان را یاد
می‌دارم.
کنون اعمالشان ایشان را احاطه می‌کند؛
آنها در برابر چشمان من است.
پادشاه را به شرارت خویش شادمان
می‌سازند،
و سروران را به دروغهای خویش.
ایشان جملگی زناکارند،
همچون توری داغ،
که ز سرشتن خمیر تا ور آمدنش،
نانو را نیازی به بر هم زدن آتش آن
نیست.
در روز جشن پادشاه ما،

زیرا که بر من عصیان ورزیده‌اند.
 می‌خواستم آنان را فدیه دهم،
 اما علیه من دروغها گفتند.
 ۱۲ آنان از دل نزد من فریاد بر نمی‌آورند،
 بلکه در بسترهای خویش شیون
 می‌کنند؛
 برای غلّه و شراب خود را زخمی
 می‌سازند،
 و بر من عصیان می‌ورزند.
 ۱۵ اگر چه من بودم که ایشان را تربیت
 کردم
 و بازوایشان را نیرو بخشیدم،
 اما آنان بر ضد من بد اندیشیدند.
 ۱۶ ایشان بازمی‌گردند، اما نه به سوی آن
 متعال،
 و کمانی خطاکننده را مانند.
 رهبرانش به سبب زبان گستاخ خود به
 شمشیر خواهند افتاد.
 و این مایه ریشخند شدنشان در
 سرزمین مصر خواهد بود.

ارتداد اسرائیل

گِرنا را به دهان خود بگذار!
 کسی مانند عقاب بر فراز خانه
 خداوند است،



زیرا قوم، عهد مرا زیر پا نهاد
 و بر شریعت من عاصی گردیده‌اند.
 ۲ اسرائیل نزد من فریاد برآورده، می‌گویند:
 «ای خدای ما، ما تو را می‌شناسیم.»
 ۳ اما اسرائیل آنچه را نیکوست، رد کرده
 است؛
 پس دشمن او را تعقیب خواهد کرد.
 ۴ ایشان پادشاهان نصب کردند، اما نه از
 جانب من؛
 شاهزادگان را منصوب داشتند، اما نه
 به تأیید من.

از نقره و طلا ی خویش
 بتها برای خود ساختند،
 تا منقطع شوند.
 ۵ ای سامره، گوساله تو رد شده است؛
 غضب من بر ایشان افروخته گشته.
 تا به کی نمی‌توانند از گناه به‌دور باشند؟
 ۶ زیرا این مصنوع اسرائیل است؛
 صنعتگری آن را ساخته،
 و خدا نیست.
 به یقین که گوساله سامره
 خرد خواهد شد.

۱ ایشان باد را کاشته‌اند،
 پس کردباد را خواهند دروید.
 ساقه‌های گندمشان بی‌بار است
 و آرد از آن حاصل نخواهد شد؛
 اگر هم حاصل می‌شد
 بیگانگان آن را فرو می‌باعیدند.
 ۲ اسرائیل باعیده شده است،
 و اکنون در میان قومها
 همچون ظرفی بی‌مصرف است.
 ۳ زیرا ایشان به آشور رفته‌اند،
 همچون خر وحشی سرگردان در
 تنهایی؛
 آری، افرایم عاشقان اجیر کرده است.
 ۴ هر چند خویشان را در میان قومها
 فروخته‌اند،
 من به زودی ایشان را کرد هم خواهم
 آورد.
 و به سبب ستم پادشاه نیرومند، رو به
 تحلیل خواهند نهاد.

۱۱ از آنجا که افرایم مذبحهای بیشتر برتی
 کناه ساخته است،
 آنها برای وی مذبحهای کناه شده‌اند.
 ۱۲ من هزاران حکم شریعت خود را
 بر ایشان نوشتم.

و قربانیهایشان او را خشنود نخواهد ساخت.
 همچون خوراک عزا برای ایشان خواهد بود،
 و هر که از آن بخورد نجس خواهد شد.
 زیرا خوراک ایشان تنها برای اشتهای خودشان خواهد بود،
 و به خانه خداوند در نخواهد آمد.
 پس در روزهای عید چه خواهید کرد،
 در ایام جشنهای خداوند؟
 زیرا اینک هر چند از نابودی جان به در برند،
 مصر ایشان را گرد خواهد آورد
 و ممفیس دفنشان خواهد کرد.
 خزائن نقره ایشان را خارها به تصرف در خواهند آورد،
 و خاربوته‌ها در خیمه‌هایشان خواهد رویند.
 ایام مجازات آمده،
 و روزهای مکافات فرا رسیده است؛
 اسرائیل این را خواهد دانست.
 نبی احمق شده است،
 و صاحب روح، دیوانه،
 به سبب شرارت بزرگ و نفرت بسیار تو.
 نبی از جانب خدای من بر افرایم دیدبانی می‌کند؛
 اما دام صیاد بر همه راههایش نهاده شده،
 و دشمنی در خانه خدایش در انتظار اوست.
 ایشان همچون ایام جیعه،
 به عمق فساد فرو افتاده‌اند؛
 پس او شرارت ایشان را به یاد خواهد آورد
 و گناهانشان را مکافات خواهد رسانید.

اما آنها را چیز غریب انکاشتند.
 در خصوص تقدیم قربانیهای تقدیمی به من،
 حیوانات را قربانی می‌کنند و
 گوشه‌شان را می‌خورند،
 اما خداوند آنها را نمی‌پذیرد.
 کنون شرارت ایشان را به یاد خواهد آورد،
 و گناهانشان را مجازات خواهد کرد،
 و ایشان به مصر باز خواهند گشت.
 اسرائیل آفریننده خود را به فراموشی سپرده،
 کاخها بنا کرده است،
 و بیهودا بر شهرهای حصاردار خویش افزوده است.
 ما من بر شهرهایش آتش خواهیم فرستاد
 که کاخهایش را در کام خواهد کشید.

معجزات اسرائیل

ای اسرائیل، شادی مکن،
 و همچون قومهای دیگر وجد منما!
 زیرا تو به خدای خویش خیانت ورزیده‌ای؛
 تو در همه خرمناکاهها
 اجرت فاحشگی را دوست داشته‌ای.
 خرمناکاه‌ها و چرخشتهای ایشان را اسیر نخواهد کرد،
 و شراب تازه مایوس‌شان خواهد نمود.
 در زمین خداوند باقی نخواهند ماند،
 بلکه افرایم به مصر باز خواهد گشت،
 و در آشور طعام نجس خواهند خورد.
 هدایای ریختنی شراب تقدیم خداوند نخواهند کرد.

۱۰ اسرائیل را همچون انگور در بیابان
یافتم؛

پدران شما را چون نوبر انجیر در
ابتدای موسمش دیدم.
اما چون ایشان به بغل فغور آمدند،
خویشتن را وقف قباحت کردند
و مانند معشوق خویش مکروه
گشتند.

۱۱ جلال افرایم مانند پرده‌ای خواهد
پرید،

و هیچ تولد یا حاملگی یا
آبستن شدنی در کار نخواهد بود!
۱۲ حتی اگر فرزندان بیوروند،
داغ تمامی آنها را بر دلشان خواهم
نهاد.

براستی که وای بر ایشان
آنگاه که از ایشان دور شوم!
۱۳ افرایم را دیدم که همانند صور
در چمنزار نیکو غرس شده بود؛
اما افرایم فرزندان را
به کشتارگاه بیرون خواهد آورد.
۱۴ خداوند، بدیشان بده!

چه چیز را؟

زخمی سقط‌کننده
و سینه‌هایی خشک.

۱۵ همه شرارت ایشان در جلجال است؛
در آنجا از ایشان متنفر گشتم.

به سبب شرارت اعمالشان
ایشان را از خانه خود بیرون خواهم
راند.

دیگر ایشان را دوست نخواهم داشت
زیرا همه رهبران یاشی اند.

۱۶ افرایم خشک شده

و ریشه‌هایش خشکیده است؛
میوه نخواهد آورد.

حتی اگر فرزندان بزایند
جگر کوشه‌هایشان را خواهم کشت.
۱۱ خدای من ایشان را طرد خواهد کرد
زیرا به او کوش فرآندادند؛
و در میان قومها سرگردان خواهند
شد.

اسرائیل تاخی بیرومند است
که میوه برای خویشتن می‌آورد.

هر چه میوه‌اش افزون کشت،
مذبحهای خویش را افزون گردانید؛
و هر چه سرزمینش نیکوتر شد
ستونهای سنگی را نیز نیکوتر بنا
کرد.

دل ایشان پر از ناراستی است؛
اکنون جزای تقصیرشان را متحسب
خواهند شد.

خداوند مذبحهای ایشان را در هم
خواهد شکست
و ستونهای ایشان را نابود خواهد
کرد.

۱۷ به یقین اکنون خواهند گفت:

«پادشاهی نداریم.

زیرا از خداوند نمی‌ترسیم؛

اما اگر پادشاهی هم می‌داشتیم
برای ما چه می‌توانست کرد؟»

۱۸ آنان سخنان بی‌محتوا می‌گویند؛

و به سوکندهای باطل عهدها
می‌بندند؛

پس آوری معوج چون غلغله‌های
سمی

در شیارهای زمین خواهد رویید.

* ۱:۱۰ مقصود مذبحهایی است که در بت پرستی به کار می‌رفت.

* ۱:۱۰ اینها در بت پرستی به کار می‌رفت.

* ۲:۱۰ در عبری: "او".

که خرمن کوبی را دوست می‌داشت،
و من بر گردن زیبایش یوغی ننهادم؛
اما اکنون بر گردن افرایم یوغ خواهم
نهاد؛
یهودا باید شخم بزند،
و یعقوب زمین را برای خود شیار
کند.
۱۱ برای خویشتن پارسایی بکارید،
و محبت را درو کنید؛
زمین بایر خود را شیار دهید،
زیرا زمان آن است که خداوند را
بجوید
تا بیاید و پارسایی بر شما بیاراند.
۱۲ اما شما شرارت را کاشتید،
ظلم را درو کردید،
و ثمرهٔ دروغ را خوردید،
از آنجا که به راه خود اعتماد کردید
و به کثرت پهلووانان خویش؛
۱۳ پس غریو جنگ در میان قوم تو
بر خواهد خاست،
و همهٔ قلعه‌هایت ویران خواهد شد؛
همان‌گونه که شلمان در روز نبرد
بیت‌ازبیل را ویران کرد،
و مادران با فرزندان‌شان تکه و پاره
شدند.
۱۴ به سبب شرارت عظیمت، ای بیت‌نیل
با شما نیز چنین کرده خواهد شد.
به هنگام طلوع فجر
پادشاه اسرائیل یکسره هلاک خواهد
شد.

محبت خدا به اسرائیل

هنگامی که اسرائیل طفل بود او
را دوست داشتم
و پسر خود را از مصر فرا خواندم.

ساکنان ساره را برای کوسالهٔ بیت‌اون
ترسانند.
و مردمانش برای آن ماتم خواهند
کرد؛
و کاهنان بت پرست کوساله به جهت
آن فریاد برمی‌آورند،
به جهت جلال آن که رخت بر بسته
است.
۱۵ و آن بت به عنوان هدیه‌ای برای پادشاه
بزرگ
به آشور برده خواهد شد.
فریم خجمل خواهد شد،
و اسرائیل از تدابیر خود شرمسار
خواهد گشت.
ساره و پادشاهش نابود خواهند شد،
بسان ترکه‌ای شناور بر سطح آب.
مکانهای بلند آن، که گناه اسرائیل
باشد،
ویران خواهد شد،
و خار و خس بر مذبحهایشان
خواهد رویید.
نگاه به گوه‌ها خواهند گفت که: «ما را
بیوشانید.»
و به تپه‌ها که: «بر ما فرو افتید.»
۱۶ ز یام جبعه، ای اسرائیل، گناه کرده و
در همان وضع باقی مانده‌ای.
پس آیا جنگ با شرارت پیشکان در
جبعه بدیشان نخواهد رسید؟
هرگاه مرا پسند آید، ایشان را تأدیب
خواهم کرد
و قومه‌ها بر ضد ایشان جمع خواهند
شد.
نگاه که به سبب دو شرارت خود در
بند نهاده شوند.
فریم کوساله ماده‌ای تربیت یافته بود

۲ هر چه ایشان را بیشتر خواندم،
 بیشتر دور شدند؛
 آنان همچنان به بعلها قربانی تقدیم کردند
 و برای تمثالهای تراشیده بخور
 سوزانیدند.
 ۳ من بودم که به افرایم راه رفتن آموختم،
 و دست او را گرفتم؛
 اما ایشان در نیافتند که من شفایشان
 دادم.
 ۴ ایشان را به ریسمانهای عطوفت کشیدم
 و به بندهای محبت هدایت کردم.
 و برای ایشان چون کسی شدم که یوغ
 از گردنشان برمی گیرد
 و خم شدم تا بدیشان خوراک دهم.
 ۵ به سرزمین مصر بازخواهند گشت
 اما آشور پادشاه ایشان خواهد بود.
 زیرا از بازگشت به سوی من^۱ سر
 باز زدند.
 ۶ شمشیر بر شهرهایشان به چرخش در
 خواهد آمد،
 پشت بندهای دروازه‌هایشان را نابود
 خواهد کرد
 و تدبیرهای ایشان را باطل خواهد
 ساخت.
 ۷ قوم من عزم کرده‌اند که از من روی
 بگردانند؛
 پس هر چند آن متعال را بخوانند،
 به هیچ روی آنان را بر نخواهد
 افراشت.
 ۸ ای افرایم، چگونه تو را ترک کنم؟
 ای اسرائیل، چگونه تو را تسلیم نمایم؟
 چگونه با تو مانند آدمه رفتار کنم؟
 چگونه تو را مانند صبوتیم سازم؟
 دل من در اندروزم منقلب شده،

و شفقت من سراسر به غلبیان آمده
 است.
 ۹ حدت خشم خود را جاری نخواهم
 ساخت،
 و دیگر بار افرایم را هلاک نخواهم
 کرد.
 زیرا خدا هستم و نه انسان؛
 همان قدوسم که در میان شماست.
 پس با غضب نخواهم آمد.
 ۱۰ ایشان خداوند را پیروی خواهند کرد.
 و او همچون شیر غرش خواهد کرد؛
 و چون بغرد
 فرزنداناش لوزان از مغرب خواهند
 آمد؛
 ۱۱ آنان لوزان خواهند آمد.
 همچون پرندگان، از مصر،
 و مانند کبوتران، از سرزمین آشور،
 و ایشان را در مسکنهایشان ساکن
 خواهم ساخت؛
 این است فرموده خداوند.
 ۱۲ افرایم مرا به دروغها احاطه کرده است
 و خاندان اسرائیل به فریبها.
 اما یهودا هنوز با خدا راه می‌رود،
 و به آن قدوس وفادار است.
 افرایم از باد تغذیه می‌کند.
 و تمامی روز در پی باد شرقی
 می‌رود؛
 دروغ و خشونت را می‌افزاید،
 با آشور عهد می‌بندد،
 و روغن به مصر می‌فرستد.

محکومیت اسرائیل و یهودا

۲ خداوند را بر علیه یهودا ادعایی است؛
 او یعقوب را بر حسب راههایش
 مجازات خواهد کرد.

* ۵:۱۱ عبارت "به سوی من" در متن عبری وجود ندارد.

در جلجلال گاو ان قربانی می‌کنند؛
و مذبحهای ایشان همچون توده
سنگ
در شیاریهای زمین است.
^{۱۲} یعقوب به سرزمین آرام گریخت؛
آنجا اسرائیل به جهت زنی خدمت
کرد،
و به جهت زنی، گله‌بانی نمود.
^{۱۳} خداوند اسرائیل را به دست نبی از
مصر برآورد،
و به دست نبی، او را محفوظ داشت.
^{۱۴} اما افرایم خشم او را به تلخی
برانگیخت،
پس خداوندش خون او را بر سرش
و خواهد گذاشت
و اعمال ننگینش را سزا خواهد داد.

داوری خداوند بر اسرائیل

۱۳ آنگاه که افرایم سخن می‌گفت،
لرزه بر اندامها می‌افتاد؛
او در اسرائیل از منزلتی والا
برخوردار بود،
اما به سبب پرستش بعل تقصیرکار
شد و بمرد.
^۱ اکنون ایشان بیشتر و بیشتر گناه
می‌ورزند،
و از نقره خویش بتهای ریخته‌شده
برای خود می‌سازند،
بتهایی که با مهارت ساخته شده،
و همگی کار دست صنعت‌گران است.
آنها با این بتها سخن می‌گویند،
و مردمانی که قربانی تقدیم می‌کنند،
گوساله‌ها را می‌بوسند!
^۲ از این رو مانند مه صبحگاهی خواهند
بود

و در برابر وفق اعمالش سزا خواهد
داد.
^۳ و در رحم، پاشنده برادرش را گرفت،
و چون مرد شد با خدا مجاهده کرد.
^۴ با فرشته مجاهده کرد و چیره گشت؛
گریان شد و به وی التماس نمود.
در بیت‌ئیل، خدا او را ملاقات کرد،
و در آنجا با ما سخن گفت،
^۵ یهوه، خدای لشکرها،
آن که یهوه نام به یاد ماندنی اوست!
^۶ پس تو به مدد خدای خویش بازگشت
نما
و محبت و عدالت را به جای آر
و پیوسته برای خدای خویش انتظار
بکش.

فرایم سوداگری است که ترازوی
نامیزان به دست دارد،
و ظلم را دوست می‌دارد.
می‌گوید:
^۱ به درستی که دولت‌مند شده‌ام؛
و برای خویش ثروت اندوخته‌ام؛
در همه دسترنجم هیچ بی‌انصافی یا
گناه نتوان یافت.
^۲ اما من از سرزمین مصر یهوه خدای تو
هستم؛
تو را بار دیگر همچون ایام عید،
در خیمه‌ها ساکن خواهم ساخت.
^۳ من با انبیا سخن گفتم،
روایاها را افزون ساختم،
و به واسطه انبیا مثلها آوردم.
در جعاد شرارت یافت می‌شود،
به درستی که ساکنانش به بطلالت
گرفتار آمده‌اند:

^{۱۳} ۲: یعنی بن قسمت از اینه کاملاً روشن نیست.

و همچون شبی که به زودی
می‌گذرد؛
مانند کاهی که در خرمنگاه بر هوا
می‌شود،
و همچون دودی که از روزنه
برمی‌آید.
۴ اما من از سرزمین مصر، بپوه خدای تو
هستم؛
خدایی به جز من نباید بشناسی،
و نه نجات‌دهنده‌ای غیر از من.
۵ من بودم که در بیابان بر تو التفات
کردم،
در آن زمین بسیار خشک.
۶ اما چون چریدند، سیر شدند،
و چون سیر شدند در دل خویش
مغرور گشتند،
و از این رو مرا از یاد بردند.
۷ پس برای ایشان همانند شیر خواهم بود
و همچون پلنگ بر سر راهشان کمین
خواهم کرد.
۸ مانند خرسی که توله‌هایش را ربوده
باشند
بر آنان حمله خواهم برد و سینه
ایشان را خواهم شکافت؛
همچون شیر در آنجا ایشان را
فرو خواهم بلعید،
و حیوانی وحشی آنان را خواهد
درید.
۹ ای اسرائیل، هلاک شدی،
زیرا تو بر ضد منی که یاور تو هستم،
۱۰ پس اکنون پادشاه تو کجاست
تا تو را در همه شهرهایت نجات
دهد؟
و داورانت کجایند که درباره آنها گفتمی،
«پادشاه و حاکمان به من بده»؟
۱۱ در خشم خویش، پادشاهی به تو دادم
و در غضب خویش او را برداشتم.

۱۱ تقصیر افرایم انبار شده
و گناه او ذخیره کشته است.
۱۲ دردهایی چون درد زن زانو برای او
آغاز شده،
اما او پسری نادان است،
زیرا در زمان لازم،
در دهانه رحم قرار نمی‌گیرد.
۱۳ آیا ایشان را از دست کور فدیة دهم؟
آیا آنان را از مرک رهایی بخشم؟
ای مرک، بلاهای تو کجاست؟
ای کور هلاکت تو کجا؟
از پیشمان شدن ابا خواهم کرد.
۱۴ هر چند او در میان برادرانش شم آورد،
باد شرقی از سوی خداوند خواهد آمد
و از جانب بیابان وزیدن خواهد
گرفت.
منبع او بی‌اب خواهد شد،
چشمه‌اش خواهد خشکید،
و همه اسباب نفیس خزانه او غارت
خواهد شد.
۱۵ سامره متحمل جزای تقصیر خود
خواهد شد،
زیرا به خدای خویش عصیان ورزیده
است.
به شمشیر خواهند افتاد،
کودکانشان تکه و پاره خواهند شد.
زنان حامله ایشان شکم‌پاره خواهند
گشت.

دعوت به بازگشت

ای اسرائیل، به سوی بپوه
خدایت بازگشت نما،
زیرا به سبب شرارت خود افتاده‌ای.
۱ کلمات مناسب برگرفته،
به سوی خداوند بازگشت نما؛

۱۴

۱ او را بگو: «شرارت را به تمامی بیاورز،
و آنچه را نیکوست قبول فرما،
تا شمرهٔ لبهایمان را تقدیمت کنیم.
۲ شور ما را نجات نخواهد داد
و بر اسبان سوار نخواهیم شد،
و دیگر به کار دستان خود
نخواهیم گفت: "خدای ما!"

۳ زیرا تو یی که بر یثیمان شفقت می کنی.»

۴ من ارتداد ایشان را شفا خواهم داد؛
و ایشان را بدر ایکان دوست خواهم
داشت.
۵ زیرا غضب من از ایشان برگشته
است.

۶ من برای اسرائیل مانند شبینم خواهم
بود.

۷ او مانند سوسن گل خواهد آورد.
همانند سرو لبنان ریشه خواهد دوآید،
۸ و جواندهایش رشد خواهد کرد.
شکوه او مانند درخت زیتون
و رایحه اش همچون سرو لبنان
خواهد بود.

۱ آنان که زیر سایه اش ساکنند
باز خواهند گشت،
و مانند کتدم گل خواهند داد؛
همچون مو شکوفه خواهند آورد،
و آوازهٔ آنها همچون شراب لبنان
خواهد بود.

۲ افراییم را بیش از این با بتها چه کار
است؟

۳ منم که او را اجابت می کنم و مراقبش
هستم.

۴ من همانند صنوبر همیشه سرسبزم؛
میوهٔ تو از من حاصل می شود.

۵ هر آن که حکیم است،
بگذار این امور را درک کند؛
هر آن که فهیم است،
بگذار آنها را بدانند.

۶ زیرا راههای خداوند راست است،
و پارسایان در آنها گام برمی دارند،
اما عاصیان در آنها لغزش
می خورند.

معرفی کتاب یوئیل

از دغدغه‌ای که یوئیل برای یهودا و اورشلیم داشت، می‌توان احتمال داد که او در ממکنک جنوبی می‌زیسته و نبوت می‌کرده است. تاریخگذاری کتاب یوئیل به سبب تقارنهای آن با آثار عاموس، میکاه، صغنیاء، ارمیا و حزقیال، بس دشوار است. به همین سبب، دانشمندان مختلف تاریخ نگارش آن را از سده نهم تا سده ششم ق.م. تخمین زده‌اند. اما این امر تأثیری بر درک ما از پیام کتاب ندارد.

مملکت یهودا دچار بلای ملخ و خشکسالی می‌گردد، مصیبتی که فئادی روز بزرگ و مهیب خداوند است. به نظر می‌رسد هجوم ملخها امری واقعی باشد، نه نماد حمله لشکریان بیگانه. هر چند تفسیرهای دیگری نیز در میان مفسرین یافت می‌شود. یوئیل ملخها را لشکر خداوند می‌خواند و حمله آنها را هشدار دربارۀ فرارسیدن روز بزرگ خداوند می‌شمارد. روزی که زمان داوری قوم پیمان‌شکن اسرائیل نیز هست. از این رو، همگان را به توبه دعوت می‌کند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- تجربه عملی روز خداوند (باب ۱)
- ۲- تصویری از روز خداوند (۱:۲ تا ۱۷)
- ۳- تشریح روز خداوند در آینده (۱۸:۲ تا ۲۱:۳)

یوئیل

دندانهای نیش ایشان، دندانهای نیش
ماده شیر!
تاکهای مرا ویران کرده،
و درختان انجیر مرا از بین برده‌اند؛
پوست درختان را به تمامی کنده و بر
زمین افکنده‌اند،
و شاخه‌های درختان سفید گشته است.

همچون دوشیزه‌ای پلاس در بر ماتم
کن،
همچون دوشیزه‌ای که برای شوهر
ایام جوانی خود ماتم می‌کند.
هدیه‌ی آردی و هدیه‌ی ریختنی از خانه
خداوند قطع شده است،
و کاهنان، که خادمان خداوند هستند،
به سوگ نشسته‌اند.
مزرعه‌ها نابود شده،
و زمین سوگوار است،
زیرا گندم از بین رفته،
شراب تازه خشک شده،
و روغن ضایع گشته است.

ای کشاورزان، سرافکنده شوید،
و ای تاکبانان، شیون سر دهید،
به جهت گندم و جو،
زیرا که محصول زمین بر باد رفته
است.
تاک خشک شده،
درخت انجیر پژمرده گشته،

کلام خداوند که بر یوئیل فرزند فتوئیل
نازل شده:

مجموع ملخها

ای مشایخ این را بشنوید:
ای همه ساکنان این سرزمین، گوش
بسیارید!
آیا در روزگار شما یا در روزگار
پدرانتان،

هرگز چنین چیزی رخ داده است؟
آن را به فرزندانان بازگویید،
و فرزندانان به فرزندان خویش
و فرزندان ایشان نیز به نسل بعدی.

آنچه ملخهای جوانه باقی گذاشتند،
ملخهای دونه خوردند؛
آنچه ملخهای دونه باقی گذاشتند،
ملخهای جهنده خوردند؛
و آنچه ملخهای جهنده باقی گذاشتند،
ملخهای فرو بلعنده خوردند.

ای مستان، بیدار شوید و بگریید،
و ای همه میگساران، شیون کنید!
به جهت شراب شیرین شیون کنید،
زیرا از دهانتان بریده شده است.
چرا که قومی به سرزمین من حمله‌ور
گشته‌اند،

قومی نیرومند و بی شمار؛
دندانهایشان دندانهای شیر است،

انار و خرما و سیب
و همه درختان دیگر صحرا خشکیده‌اند؛
براستی که شادمانی
از میان آدمیان رخت بسته است.

سوگواری برای سرزمین اسرائیل

^{۱۳} ای کاهنان، پلاس در بر کنید و نوحه
سر دهید؛
ای خادمان مذبح، شیون کنید؛
ای خادمان خدای من، بیاید و شب
را در پلاس به سر بريد،
زیرا هدیه آردی و هدیه ریختنی
از خانه خدای شما باز داشته شده
است.

^{۱۴} زمانی را به روزه اختصاص دهید؛
به گردهم‌آیی مخصوص فرا خوانید.
مشایخ و همه ساکنان این سرزمین را
به خانه یهوه خدای خود کرد
آورید،
و فریاد خود را به درگاه خداوند بلند
کنید.

^{۱۵} وای از آن روز!

زیرا که روز خداوند نزدیک است،
و همچون هلاکت از جانب قادر
مطلق می‌آید.

^{۱۶} آیا خوراک از برابر دیدگان ما منقطع
نشده،

و شادی و سرور از خانه خدای ما
رخت برنسته است؟

^{۱۷} بذرها زیر کلوخها پوسیده،

و مخزنها ویران و انبارها منهدم
گشته،

زیرا گندم تلف گردیده است.

^{۱۸} دامها چه می‌نالند!
رمله‌های کاوان پریشان‌حالند.
چرا که مرتعی ندارند؛
حتی کله‌های کوسنگدان نیز متحس
مجازات می‌شوند.

^{۱۹} نزد تو، ای خداوند، فریاد برمی‌آورد.
زیرا که آتش مرتعیهای صحرا را در
کام کشیده،

و شعله‌ها درختان صحرا را یکسره
سوزانده است.

^{۲۰} حتی وحوش صحرا نیز برای تو نه
می‌زنند،

زیرا جویهای آب خشکیده،

و آتش مرتعیهای صحرا را در که
کشیده است.

روز خداوند

در صهیون گریه بنوازند؛
در کوه مقدس من صدای آنها را بلند
کنید!

همه ساکنان این سرزمین بر خود
بلرزند،

زیرا که روز خداوند می‌آید،

و به‌واقع نزدیک شده است؛
روز تیره و تاریک،

روز ابرها و تاریکی غلیظ!

همچون فجر در حال گسترش بر
کوهها،

سپاهی عظیم و نیرومند می‌آید،

که نظیر آن از ازل نبوده

و پس از آن نیز تا سالها و نسلهای
متنمادی نخواهد بود.

^{۲۱} پیش روی آنها آتش فرو می‌نهد،

و در پس آنها شعله زبانه می‌کشد.

براستی که اردوی او بسیار عظیم است؛
آنان که فرمان او را به جا می آورند،
زور آورند.

زیرا که روز خداوند عظیم است،
و بسیار مهیب؛
کیست که آن را تاب آورد؟

دعوت به بازگشت

«خداوند می فرماید: «با این حال، حتی
همین الان با تمامی دل خود، و با روزه و
گریه و ماتم، نزد من بازگشت کنید؛» دل خود
را چاک زنید، نه جامه خویش را.» به سوی
یهوه خدای خود بازگشت کنید زیرا او فیاض
و رحیم است، دیرخشم و آکنده از محبت، و
از بلا منصرف می شود. «کسی چه داند؟ شاید
برگردد و منصرف شده، از پس خود برکتی
باقی گذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی
را برای یهوه خدای شما.

^{۱۵} در صهیون کرنا بنوازید،
زمانی را به روزه اختصاص دهید،
و به گردهم آیی مخصوص فرا خوانید.
^{۱۶} قوم را گرد آورید،
و جماعت را تقدیس نمایید؛
پیران را جمع کنید،
و کودکان و شیرخوارگان را گرد
آورید.
داماد از حُجره خویش به در آید،
و عروس از حجله اش.
^{۱۷} کاهنان که خادمان خداوندند،
میان رواق و مذبح بگریند و بگویند:
«خداوند، بر قوم خویش رحم فرما،
و میراث خود را اسباب تمسخر
مگردان،
و نه ضرب المثل در میان قومها.»

پیش روی آنها زمین همچون باغ عدن
است،

در پس آنها بیابان بایر،
و چیزی از دستشان در امان نیست.
^{۱۸} منظر ایشان مانند منظر اسبان است،
و همچون اسبان جنکی می تازند.
^{۱۹} با صدایی چون صدای اوابه ها، بر فراز
کوهها می جهند.

با صدایی همچون صدای شعله آتش
که گاه را بسوزاند،
و همچون سپاهی نیرومند که برای
جنگ صف آرایی کرده باشد.

^{۲۰} در برابر آنها ملتها در غدایند،
و رنک از رخسارها می رود.
^{۲۱} همچون جنگاوران می دوند،
و مانند مردان جنکی بر حصارها
برمی آیند.

هر یک در صف خویش کام برمی دارند،
و از مسیر خود منحرف نمی شوند.
^{۲۲} بر یکدیگر از دحام نمی کنند،
زیرا هر یک در مسیر خود پیش
می روند.

ز میان استحکامات هجوم می آورند،
و صفوف خود را نمی شکنند.
^{۲۳} بر شهر برمی جهند،
و بر حصارها می دوند؛
از خانه ها بالا می روند.

و از پنجره ها چون دزد به درون می آیند.
^{۲۴} زمین پیش روی ایشان می لرزد،
و آسمانها به لرزه درمی آید؛
خورشید و ماه تاریک می شوند،
و ستارگان نور خویش را نمی تابانند.
^{۲۵} خداوند آواز خویش را پیش روی سپاه
خود بلند می کند.

چرا در میان ملت‌ها بگویند:
"خدای ایشان کجاست؟"^{۱۸}

شفقت خداوند

^{۱۸} پس خداوند برای سرزمین خویش به غیرت آمد، و بر قوم خویش شفقت فرمود. ^{۱۹} و خداوند قوم خود را اجابت کرده، گفت: «اینک من برای شما گندم و شراب تازه و روغن می‌فرستم، تا بخورید و سیر شوید. و دیگر هرگز شما را در میان قومها اسباب تمسخر نخواهم ساخت.» ^{۲۰} لشکر شمالی را از شما دور خواهم کرد، و آن را به سرزمینی خشک و بایر خواهم راند، به گونه‌ای که سر آن به دریای شرقی و ته آن به دریای غربی برسد.^{۲۱} بوی بدش بلند خواهد شد، و بوی تعفنش به هوا بر خواهد خاست، چراکه کارهای بزرگ کرده است.

^{۲۱} «ای زمین، ترسان مباش! بلکه وجد و شادی کن، زیرا خداوند کارهای عظیم کرده است.

^{۲۲} ای جانوران صحرا مه‌راسید، زیرا مرتعهای صحرا سبز شده است؛ درختان میوه آورده‌اند، و درختان انجیر و انگور بار کامل داده‌اند.

^{۲۳} ای فرزندان صهیون، در پیوه خدای خود وجد و شادی کنید، زیرا که باران اولین^{۲۴} را به اندازه به شما داده است؛ او باران فراوان بر شما بارانیده، یعنی بارانهای اولین و آخرین^{۲۵} را، همچون گذشته.

^{۲۲} خرمنکاه‌ها از گندم آکنده خواهد شد. و خمیره‌ها از شراب تازه و روغن لبریز خواهد گشت. ^{۲۳} سالهایی را که ملخها خوردند جبران خواهم کرد.

ملخهای دونه و جهنده و فرو باعده و چونده، یعنی همان لشکر عظیم من که به میان شما فرستادم. ^{۲۴} خوراک بسیار خورده، سیر خواهید شد. و نام یهوه خدای خود را خواهید ستود. نام او را که در حق شما کارهای شکفت کرده است؛ و قوم من دیگر هرگز شرمسار نخواهند شد.

^{۲۵} آنکاه خواهید دانست که من در میان اسرائیل هستم، و من یهوه خدای شمایم. و دیگری نیست؛ و قوم من دیگر هرگز شرمسار نخواهند شد.

فرو ریختن روح خداوند

^{۲۶} «پس از آن، روح خود را بر تمامی بشر فرو خواهم ریخت؛ پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، پیرانان خوابها و جوانانان رؤیاها خواهند دید. ^{۲۷} نیز در آن روزها حتی بر غلامان و کنیزان، روح خود را فرو خواهم ریخت.

* ۲۰:۲ دریای شرقی همان "دریای مرده" و دریای غربی، "دریای مدیترانه" است.

* ۲۳:۲ منظور، باران پاییزی است.

* ۲۳:۲ منظور، بارانهای پاییزی و بهاری است.

کنجینه‌های مرا به معابد* خود برده‌اید. * شما مردم یهودا و اورشلیم را به یونانیان فروختید تا ایشان را از سرحداتشان دور سازید. * اینک من انسان را از مکانی که ایشان را بدان‌جا فروختید، بر خواهم انگیخت و عمل شما را بر سر خودتان بر خواهم گردانید.^۸ من پسران و دختران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت و ایشان نیز آنان را به شبثیان که قومی دور هستند، خواهند فروخت، زیرا خداوند چنین فرموده است.»

^۹ این را در میان قومها ندا کنید:

برای نبرد آماده شوید!
جنگاوران را برانگیرانید!

همه مردان جنگی نزدیک آیند و
حمله کنند.

^{۱۰} گاوآهنهای خویش را به جهت شمشیر

در هم بشکنید

و فلاهای هرس خویش را به جهت
نیزه.

شخص ضعیف بگوید:

«من قوی هستم!»

^{۱۱} ای همه قومهای اطراف، بشتابید و

بیایید.

انجا گرد هم جمع شوید.

ای خداوند، جنگاوران خود را فرود آر.

^{۱۲} قوهها برانگیخته شوند

و به درّه یهوشافاط بر آیند،

زیرا من در آنجا خواهم نشست

تا همه قومهای اطراف را محاکمه

کنم.

^{۱۳} در آسمان و بر زمین عجایب به ظهور
خواهم آورد.

از خون و آتش و ستونهای دود.

^{۱۴} پیش از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب
خداوند.

خورشید به تاریکی و ماه به خون
بدل خواهد شد.

^{۱۵} و هر که نام خداوند را بخواند.

رهایی خواهد یافت:

زیرا بر کوه صهیون و در اورشلیم

رهایی یافتگانی خواهند بود.

همان‌گونه که خداوند فرموده.

و در میان بازماندگان.

کسانی که خداوند ایشان را

فرا خوانده است.

محاکمه قومها

^{۱۳} زیرا اینک در آن روزها و در آن زمان،
آنکاه که سعادت را به یهودا و اورشلیم
بازگردانم، تمامی قومها را کرد آورده، ایشان
را به درّه یهوشافاط* فرود خواهم آورد. آنجا
یشان را به سبب قوم خود و میراث خویش
سراسر ایل به محاکمه خواهم کشید، زیرا قوم
من در میان قومها پراکنده ساختند و سرزمین
من میان خود تقسیم کردند. * آنان بر قوم من
قهره فکندند و پسری در ازای فاحشه‌ای
دادند و دختری در ازای شراب فروختند، تا
میگساری کنند.

* حال ای صور و صیدون و ای همه
نواحی فلسطین، شما را با من چه کار است؟
یا می‌خواهید به من سسز دهید؟ اگر به من
سسز می‌دهید، من سسزای شما را به‌زودی و
به سرعت بر سر خودتان بر خواهم گردانید.
زیرا شما نقره و طلاهای مرا گرفته و نفیس‌ترین

^{۱۳} «یهوشافاط» یعنی حاد، فشارت می‌کند، در آیه ۱۲ نیز این واژه مجدداً تکرار شده است.

^{۱۴} «کاجهای»

^{۱۳} داس را به حرکت در آورید،

زیرا که محصول رسیده است.

بیایید لگدمال کنید،

زیرا چرخشها پر شده

و خمیره‌ها لبریز گشته است،

چراکه شرارت ایشان عظیم است.

^{۱۱} جماعتها، جماعتها، در درهٔ صدور حُکم!

زیرا روز خداوند در درهٔ صدور

حُکم نزدیک است.

^{۱۵} آفتاب و ماه تاریک می‌شوند

و ستارگان نور خویش را نمی‌تابانند.

^{۱۶} خداوند از صهیون می‌غرد

و از اورشلیم بانگ برمی‌آورد:

آسمان و زمین می‌لرزند.

اما خداوند پناهگاهی برای قوم خویش

است،

و دژی برای بنی‌اسرائیل.

احیای قوم خدا

^{۱۷} «آنگاه خواهید دانست که من یهوه

خدای شما،

در کوه مقدس خویش صهیون

ساکنم.

اورشلیم مقدس خواهد بود

و بیگانگان دیگر هرگز از آن گذر

نخواهند کرد.

^{۱۱} در آن روز، کوهها شراب شیرین

خواهند چکانید،

از تپه‌ها شیر جاری خواهد شد،

و در تمامی جویهای یهودا آبِ رون

خواهد کردید:

چشمه‌ای از خانهٔ خداوند بیرون

خواهد آمد

و وادی شطیم را سیراب خواهد

کرد.

^{۱۴} معسر ویران خواهد شد

و ادوم به بیابان بایر بدل خواهد

گشت،

زیرا بر بنی‌یهودا خشونت روا داشتند.

و در سرزمین ایشان خون بی‌گناهان

را ریختند.

^{۲۰} اما یهودا تا به ابد مسکون خواهد شد.

و اورشلیم تا دهرهای بسیار.

^{۲۱} و من انتقام خون ایشان را خواهم

ستاند

و مجرم را بی‌سزا نخواهم گذاشت.

زیرا که خداوند در صهیون ساکن

خواهد بود.^{۱۷}

معرفی کتاب عاموس

عاموس اهل یهودا بود و به چوپانی اشتغال داشت. با این حال، فرستاده شده بود تا داوری خدا بر مملکت شمالی، یعنی اسرائیل، اعلام کند. از اشاراتی که عاموس در آیه اول از باب اول به پادشاهان یهودا و اسرائیل می‌کند، مشخص است که او در اواسط سده هشتم ق.م. نبوت می‌کرده است. در این دوره، هر دو مملکت جنوبی و شمالی در اوج رونق اقتصادی، سیاسی و نظامی بودند. همین امر سبب شده بود اعیان و اشراف از زندگی بسیار تجملی برخوردار باشند و به هر نوع فساد و عمل غیر اخلاقی دست بزنند و ثروت خود را به بهای ستم بر تنگدستان بیفزایند. موضوع حاکم بر پیام عاموس، دعوت بزرگان مملکت به رعایت عدالت اجتماعی همچون نحی دینداری حقیقی است. اهالی اسرائیل بر این تصور باطل بودند که انجام صرف مناسک و آیینهای مذهبی برای دینداری کافی است و نیازی به رعایت احکام اخلاقی یهوه نیست. ایشان به ستمها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی اهمیتی نمی‌دادند. در چنین وضعیتی، عاموس اعلام می‌کند که خدا قوم بی‌وفا، نامطیع و پیمان‌شکن خود را داوری و مجازات خواهد کرد. این داوری فقط به منظور تنبیه و تأدیب نخواهد بود، بلکه منتهی به ویرانی کامل مملکت خواهد شد.

تقسیم بندی کلی

- ۱- داوری بر ملتها (بابهای ۱ و ۲)
- ۲- داوری اسرائیل (بابهای ۳ تا ۶)
- ۳- رویاهایی درباره داوری و آمدن دوباره خدا به یاری قوم خویش (بابهای ۷ تا ۹)

عاموس

سخنان عاموس، یکی از کله‌داران
تقوَع، درباره آنچه وی دو سال پیش
از زلزله، درباره اسرائیل دید، زمانی که عَزْرَیا
پادشاه یهودا و یزبعام پسر یوآش پادشاه
اسرائیل بود.
او گفت:

«خداوند از صهیون می‌غُرد
و از اورشلیم صدای خود را بلند
می‌کند.
مرتعیهای شبانان ماتم می‌گیرند
و قَله گِرمِل خشک می‌شود.»

داوری بر همسایگان اسرائیل

خداوند چنین می‌گوید:
«به سبب سه نافرمانی دمشق، بلکه
چهار نافرمانی اش،
مکافات او را بر نخواهم کردانید.
زیرا جلعاد را با خرمن کوبهای آهنین
کوبیدند.

۱ بر خاندان حزائیل آتش خواهم فرستاد
تا کاخهای بن‌هدد را بسوزاند.
د پشت‌بندهای دروازه دمشق را خواهم
شکست،
ساکنان را از وادی اُون منقطع خواهم
ساخت،
و صاحب عصا را از بیت‌عدن.
قوم آرام به قیر به اسارت خواهند
رفت؛»
این است فرموده خداوند.

خداوند چنین می‌گوید:
«به سبب سه نافرمانی غَرَد، بلکه چهار
نافرمانی اش،
مکافات او را بر نخواهم کردانید.
زیرا تمامی یک ملت را به اسیری
بردند

تا ایشان را به ادوم تسلیم کنند.
۱ پس بر حصارهای غَره آتش خواهم
فرستاد
تا دژهایش را بسوزاند.
۱ ساکنان را از اشدود منقطع خواهم
ساخت،

و صاحب عصا را از اشقون.
دست خویش را بر عقرون فرود
خواهم آورد.
و باقیمانده‌گان فلسطینیان هلاک
خواهند شد؛»
این است فرموده خداوند.

خداوند چنین می‌گوید:
«به سبب سه نافرمانی صور، بلکه چهار
نافرمانی اش،
مکافات او را بر نخواهم کردانید.
زیرا تمامی یک ملت را به ادوم به
اسیری تسلیم کردند.
و پیمان برادری را به یاد نیاوردند.
۱ پس بر حصارهای صور آتش خواهم
فرستاد
تا دژهایش را بسوزاند.»

۳ و من حکمران را از میانش منقطع
خواهم کرد
و همهٔ صاحبمنصبانش را با وی
خواهم کشت؛
این است فرمودهٔ خداوند.

داوری بر یهودا

۴ خداوند چنین می‌گوید:
«به سبب سه نافرمانی یهودا، بلکه چهار
نافرمانی‌اش،
مکافاتش را بر نخواهم گردانید،
زیرا ایشان شریعت خداوند را رد
کردند
و فرایض او را نگاه نداشتند.
دروغهای آنها ایشان را به گمراهی
کشانید،
دروغهایی که پدرانشان از آنها پیروی
می‌کردند.
پس بر یهودا آتش خواهم فرستاد،
تا کاخهای اورشلیم را بسوزاند.»

داوری بر اسرائیل

۵ خداوند چنین می‌گوید:
«به سبب سه نافرمانی اسرائیل، بلکه
چهار نافرمانی‌اش،
مکافات او را بر نخواهم گردانید،
زیرا شخص پارسا را به نقره می‌فروشدند
و نیازمند را به یک جفت صندل.
۶ سر بینوایان را بر خاک زمین پایمال
می‌کنند
و راه ستعدیدگان را کج می‌سازند؛
پسر و پدر با یک دختر همبستر
می‌شوند
و این‌گونه نام قدوس مرا بی‌حرمت
می‌سازند.
۷ بر جامه‌هایی که گرو گرفته‌اند،
در کنار هر مذبحی می‌خوابند،

خداوند چنین می‌گوید:
به سبب سه نافرمانی ادوم، بلکه چهار
نافرمانی‌اش،
مکافات او را بر نخواهم گردانید.
زیرا برادرش را به شمشیر دنبال کرد
و رحم و شفقت را به کناری نهاد؛
خشم او پیوسته مجروح می‌ساخت،
و غضبش همواره شعله‌ور بود.
پس بر تیمان آتش خواهم فرستاد
تا کاخهای بصره را بسوزاند.»

۸ خداوند چنین می‌گوید:
به سبب سه نافرمانی بنی‌عمون، بلکه
چهار نافرمانی‌اش،
مکافاتش را بر نخواهم گردانید،
زیرا شکم زنان آبستن جلعاد را پاره
کردند
تا حدود خویش را گسترش دهند.
پس حصارهای ربه را به آتش خواهم
کشید
تا با فریادها در روز جنگ و به توفان
در روز گردباد،
کاخهایش را بسوزاند؛
۹ و پادشاه ایشان به تبعید خواهد رفت،
او و صاحبمنصبانش با هم؛
این است فرمودهٔ خداوند.
۱۰ خداوند چنین می‌گوید:
به سبب سه نافرمانی مواب، بلکه
چهار نافرمانی‌اش،
مکافات او را بر نخواهم گردانید.
زیرا استخوانهای پادشاه ادوم را بسوزانید،
انسان که چون آهک شد.
پس بر مواب آتش خواهم فرستاد،
تا دژهای قریوت را بسوزاند؛
و مواب در میان هنگامهٔ جنگ خواهد
مرد.
در میان فریادها و صدای گریه.

۱۰ و شجاع‌ترین جنگاوران
در آن روز برهنه خواهند گریخت:
این است فرموده خداوند.

تقصیر اسرائیل و مکافات او

۱۱ ای بنی اسرائیل، کلامی را که خداوند
بر ضد شما گفته است بشنوید. بر
ضد تمامی خاندانی که من از سرزمین مصر
بر آوردم:

۱۲ «تنها شما را از تمامی طوایف زمین
شناختم،

پس شما را به سبب همه گناهانتان
مکافات خواهم رسانید.

۱۳ «ایا دو نفر با هم راه می روند،

جز آنکه توافق کرده باشند؟

۱۴ آیا شیر در بیشه می غرزد،

اگر شکاری نداشته باشد؟

۱۵ آیا شیر ژبان از کُناخ خود نعره

برمی کشد،

انگاه که چیزی نکرفته باشد؟

۱۶ آیا پرنده بر زمین به دام می افتد،

انگاه که تله‌ای برای او نباشد؟

۱۷ آیا دام از زمین برمی جهد،

اگر چیزی نکرفته باشد؟

۱۸ آیا کرنا در شهر نواخته شود،

و مردم نهر آسند؟

۱۹ آیا بلا بر شهر وارد آید،

و خداوند آن را به عمل نیاورده

باشد؟

۲۰ به یقین خداوند کارز بیهوده کاری

نعمی کند

مگر آنکه سر خود را بر خنده متکبران

خویش انبیا مکشوف کرده باشد.

۲۱ شیر غریبه است،

کیست که نهر آسند؟

و شرابی را که با پول جرمه شدگان
خریداری شده،
در خانه خدای خود می نوشند.

۹ «حال آنکه من بودم که اموریان را پیش
روی ایشان هلاک کردم،

آنان را که همچون سرو بلند قامت و
همچون بلوط تنومند بودند.

۱۰ من میوه او را از بالا از میان بردم،

و ریشه‌هایش را از پایین.

۱۱ و من بودم که شما را از سرزمین مصر

بر آوردم،

و چهل سال در بیابان هدایتان کردم،

تا سرزمین اموریان را تصرف کنید.

۱۲ برخی از پسرانتان را نبی مقرر داشتم

و شماری از جوانانتان را نذیره.

۱۳ ای بنی اسرائیل، آیا چنین نیست؟

این است فرموده خداوند.

۱۴ اما شما به نذیره‌ها شراب نوشانیدید

و انبیا را نهی کرده، گفتید: "نبوت

مکنید!"

۱۵ اینک من شما را در جای تان زیر فشار

قرار می دهم،

چنانکه ازابه‌ای پر از بافه‌ها چنین

می کند.

۱۶ تیزرو توان گریز نخواهد داشت،

نیرومند نیروی خویش را حفظ

نخواهد کرد،

و دلاور جان خویش را نخواهد

رهانید.

۱۷ کمان‌گیر را یارای ایستادگی نخواهد

بود،

گریز یا جان به در نخواهد برد،

و اسب سوار جان خویش را نخواهد

رهانید؛

خداوند کاژ بیهوه سخن گفته است،
کیست که نبوت نکند؟^۱

۱ بر کاخهای اشدود و بر کاخهای
سرزمین مصر ندا در داده، بگویند:
بر کوههای سامره کرد آید،
و ببینید چه آشوب عظیمی در میان
آن است
و چه ظلمی در وسط آن!^۲
خداوند می فرماید:

آن که خشونت و غارت در کاخهای
خویش ذخیره می کنند،
راست گزاری را نمی دانند.^۳

پس خداوند کاژ بیهوه چنین می گوید:
دشمنی این سرزمین را محاصره
خواهد کرد
و استحکامات تو را از تو فرو خواهد
ریخت
و کاخهای تاراج خواهد شد.^۴

۲ خداوند چنین می گوید: «چنانکه شبانی دو
ساق یا نرینه کوشی را از دهان شیر می رهند،
همچنان بنی اسرائیل که در سامره ساکنند، به
کوشه بستری و تکه‌ای مالافه ابریشمی رهایی
خواهند یافت.»^۵

۳ خداوند کاژ بیهوه، خدای لشکرها چنین
می فرماید:

بشنوید و بر ضد خاندان یعقوب
شهادت دهید.

۴ در آن روز که اسرائیل را به سبب
نافرمانیهایش مکافات رسانم،
مذبحهای بیت نیل را نیز جزا خواهم
داد:

شاخهای مذبح قطع شده،
بر زمین خواهد افتاد.
۵ خانه زمستانی را همراه با خانه تابستانی
منهدم خواهم کرد؛
خانه‌های عاج نابود خواهد شد،
و خانه‌های بزرگ ویران خواهد
گردید؛^۶

این است فرموده خداوند.

۶ ای گاوان باشان که بر کوههای

سامره به سر می برید،

این کلام را بشنوید:

ای که بر بینوایان ستم روا می دارید،
و نیازمندان را لاله می کنید،
و به شوهران خود می گویند:

«بیاورید تا بنوشیم!»

۷ خداوند کاژ بیهوه به قدوسیت خود قسم
خورده است که،

هان ایامی بر شما می آید که شما را به
قلابها خواهند برد،

و آخرین شما را به قلابهای ماهی.

۸ هر یک از شما مستقیم از شکاف بیرون
خواهید رفت،

و به هر مون افکننده خواهید شد؛^۹

این است فرموده خداوند.

۹ «به بیت نیل بیایید و عصیان بورزید؛

به جلجال بیایید و بر عصیان بیفزایید.

هر بامداد قربانیهای خود را بیاورید،

و هر سه روز، ده یک‌های خویش را.

۱۰ قربانی تشکر را با خمیرمایه تقدیم کنید،

و هدایای اختیاری را اعلان کرده،

آنها را جار بزنید؛

زیرا ای بنی اسرائیل،

شما همین را دوست می دارید!»

این است فرموده خداوند کاژ بیهوه.

اسرائیل از بازگشتن ابا می کند

۶ «من در همه شهرهایتان دندانهای تمیز
به شما دادم،
و در همه مکانهایتان، فقدان نان؛
با این حال، خداوند می فرماید،
به سوی من بازگشت نکردید.

۷ «نیز هنگامی که هنوز سه ماه تا درو
مانده بود،

باران را از شما بازداشتیم؛
بر یک شهر باران می فرستادم،
اما از شهر دیگر آن را دریغ می کردم؛
بر یک قطعه زمین باران می بارید،
اما قطعه دیگر که باران نمی دید
خشک می شد؛

۸ پس مردم دو یا سه شهر به سوی شهر
دیگر برای نوشیدن آب آورده
می شدند،

اما آب کافی نمی یافتند؛
با این حال، خداوند می فرماید،
به سوی من بازگشت نکردید.

۹ «بلائی آفت و خوره بر شما فرستادم؛
ملخها باغها و تاکستانهای بسیار
و درختان انجیر و زیتون شما را
خوردند.

با این حال، خداوند می فرماید،
به سوی من بازگشت نکردید.

۱۰ «به شیوه مصر، بر شما طاعون فرستادم،
و جوانانتان را به شمشیر کشتم؛
اسبان شما را به اسیری دادم،
و بوی تعفن اردوهای شما را به
بینی تان بر آوردم.
با این حال، خداوند می فرماید،
به سوی من بازگشت نکردید.

۱۱ «برخی از شما را سرنکون ساختم،
همان گونه که با سدوم و عموره
کردم؛

همچون تکه چوبی مشتعل بودید.
که از میان آتش بر گرفته شده باشد.
با این حال، خداوند می فرماید،
به سوی من بازگشت نکردید.

۱۲ «پس ای اسرائیل، با تو بدین منوال
عمل خواهم کرد:

و چون با تو بدین منوال عمل
خواهم کرد،
پس ای اسرائیل، آماده شو تا با خدای
خود ملاقات کنی!

۱۳ زیرا اینک آن که به کوهها شکل می دهد
و باد را می افریند،

و افکار خویش را بر انسان اعلام
می دارد،

آن که سبیده سحر را به ظلمت بدل
می کند،

و بر بلندبهای زمین می خرامد،
نامش یهوه خدای لشکرهاست.

خداوند را بطلبید و زنده بمانید

ای خاندان اسرائیل، این کلام را که
چون مرثیه بر شما می خوانم، بشنوید:

۱ «اسرائیل باکره افتاده است
و دیگر بر نخواهد خاست؛
در سرزمینش مطرود مانده،

و کسی نیست که او را بر خیزاند؛

۲ زیرا خداوندگاز یهوه چنین می گوید:
«از هزار تن که از شهری به نبرد
می روند،

تنها صد تن برای خاندان اسرائیل بر
جا خواهند ماند.



۱۱ بنابراین، چون شما بینوایان را پایمال
می‌کنید
و از آنها مالیات گندم می‌ستانید،
هر چند خانه‌ها از سنگهای تراشیده
بسازید،
در آنها ساکن نخواهید شد؛
و هر چند تاکستانهای دلپسند غرس
کنید،
از شراب آنها نخواهید نوشید.
۱۲ زیرا می‌دانم که نافرمانیهایتان بسیار
است
و گناهانتان عظیم،
ای شما که بر پارسایان ستم می‌کنید و
رشوه می‌گیرید،
و حق نیازمندان را در محکمه از
ایشان دریغ می‌دارید.
۱۳ بنابراین، دانا در چنین زمانه‌ای خاموش
خواهد ماند،
زیرا زمانه بدی است.

۱۴ نیکویی را بجویند و نه بدی را،
تا زنده بمانند؛
و بدین‌گونه بیهوشه خدای لشکرها با شما
خواهد بود،
چنانکه خود می‌گویید.
۱۵ از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست
بدارید،
و در محکمه، عدالت را برقرار
سازید؛
شاید فیض بیهوشه خدای لشکرها
شامل حال باقیمانده‌گان یوسف شود.

۱۶ پس خداوندگار، بیهوشه خدای لشکرها،
چنین می‌گوید:
در همه میدانها نوحه‌گری خواهد بود،

و از صد تن که به نبرد می‌روند،
تنها ده تن بر جا خواهند ماند.»

۱۷ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین
می‌گوید:
مرا بجویند و زنده بمانند؛
اما بیت‌ئیل را بجویند؛
به جنگال داخل نشوید،
و به بت‌شعب عبور نکنید؛
زیرا جنگال به یقین به تبعید خواهد رفت
و بیت‌ئیل نابود خواهد شد.
۱۸ خداوند را بجویند و زنده بمانند،
مبادا وی همچون آتش بر خاندان
یوسف شعله برکشد و آن را
بسوزاند،
و کسی در بیت‌ئیل نباشد تا آن را
خاموش کند.

۱۹ شما که انصاف را به افسنتین بدل
می‌کنید
و عدالت را زیر پا می‌افکنید!
آن که شربا و جبار را آفرید،
که ظلمت غلیظ را به سپیده صبح
بدل می‌کند،
و روز را شب تاریک می‌سازد؛
آن که آبهای دریا را فرا می‌خواند
و آنها را بر سطح زمین فرو می‌ریزد،
نام او بیهوشه است؛
۲۰ او ویرانی را بر سر زورمندان نازل می‌کند،
و دژها را ویران می‌سازد.

۲۱ ایشان از آن که در محکمه حکم
می‌کند، نفرت دارند،
و آن را که به صداقت سخن
می‌گوید، مکروه می‌دارند.

۳۳ سر و صدای سرودهایتان را از من دور کنید:
من به نوای چنگهای شما گوش نخواهم کرد.
۳۴ بلکه بگذارید انصاف همچون آب جاری شود،
و عدالت همچون نهر دائمی.

۳۵ ای خاندان اسرائیل، آیا در آن چهل سال در بیابان، برای من قربانی و هدیه بردید؟
۳۶ شما سکوت، پادشاه خود، و کیوان، ستاره خدایان خویش، یعنی تمثالهایی را که برای خویشتن ساختید، حمل کردید. ۳۷ بنابراین، بپوه که نامش خدای لشکرهاست می گویند،
۳۸ من شما را به فراسوی دمشق تبعید خواهم کرد.

وای بر آسوده خیالان

۱ «وای بر شما که در صهیون آسوده خیالید.

۲ و بر شما که در کوهستان سامره احساس امنیت می کنید،
۳ شما مردان سرشناس سرآمد قومها، که خاندان اسرائیل به شما روی می آورند!
۴ به کلنه کذر کنید و بنگرید،
۵ و از انجا به حماة بزرگ بروید،
۶ و سپس به جت فلسطین فرود آید.
۷ آیا آنها از مملکتهای شما نیکوترند؟
۸ آیا قلمرو آنان وسیعتر از قلمرو شماست؟
۹ شما فکر روز بلا را دور می سازید،
۱۰ و مستند خشونت را نزدیک می ورید،
۱۱ بر تختهای عاج می خوابید،
۱۲ و بر بسترهایتان لم می دهید؛
۱۳ بره ها را از کلنه
۱۴ و گوساله ها را از اغل می خورید:

و در همه کوجهها خواهند گفت:
"وای! وای!"
کشاورزان را برای سوگواری فرا خواهند خواند،
و آنان را که مرثیه خوانی می دانند،
برای نوحه گری.
۱۷ در همه تاکستانها نوحه گری خواهد بود،

زیرا، خداوند می گوید،
۱۸ از میان شما عبور خواهم کرد.

روز خداوند

۱۸ وای بر شما که مشتاق روز خداوند هستید!

روز خداوند را برای چه می خواهید؟

زیرا که تاریکی خواهد بود، و نه روشنایی؛

۱۹ مانند کسی که از شیر بگریزد
و با خرسی مواجه شود،

یا به خانه داخل شده،
دست بر دیوار بگذارد،

و ماری او را بگزد!

۲۰ آیا روز خداوند به عوض روشنایی،
تاریکی نخواهد بود؟
ظلمت غلیظی که در آن هیچ نوری
نباشد؟

۲۱ «من از جشنهای شما نفرت و کراهت دارم،

و از گردهم آیی های مخصوص شما بیزارم.

۲۲ اگر چه قربانیهای تمام سوز و هدایای آردینان را به من تقدیم کنید،

نخواهم پذیرفت؛

و قربانیهای رفاقت پرواریهای شما را منظور نخواهم داشت.

« آیا اسبان می‌توانند بر صخره‌ها بتازند؟
 آیا کسی می‌تواند با گاووان در آنجا
 شخم بزند؟
 اما شما انصاف را به زهر
 و میوهٔ عدالت را به افسنتین بدل
 کرده‌اید،
 ای شما که در لودبار^{۱۳۶} شادی می‌کنید
 و می‌گویید: «آیا به قوت خویش
 کرنایم^{۱۳۷} را برای خود تسخیر
 نکردیم؟»
 زیرا یهوه خدای لشکرها چنین
 می‌فرماید:
 «ای خاندان اسرائیل،

اینک قومی را بر ضد شما بر خواهم
 انگیخت
 که شما را از لبوخمات^{۱۳۸} تا وادی^{۱۳۹}
 عربه به تنگ آورند.»

رؤیاهای هشداردهنده

این است آنچه خداوندگاژ یهوه به
 من نشان داد: اینک او پس از برداشت
 محصول پادشاه و در آغاز سبز شدن محصول
 دوم، ملخان می‌سرشت. او وقتی ملخان تمامی
 گیاه زمین را خورده بودند، گفتم: «آه ای
 خداوندگاژ یهوه، استدعا دارم که ببخشایی!
 کاش که یعقوب می‌توانست بایستد، زیرا که
 بسیار کوچک است.»^{۱۴۰} و خداوند از این کار
 منصرف کردید. پس خداوند گفت: «چنین
 نخواهد شد.»

این است آنچه خداوندگاژ یهوه به من نشان
 داد: اینک خداوندگاژ یهوه آتش را به جهت
 داوری فرا می‌خواند. آتش، ژرفای عظیم را

بی‌دغدغه با نوای چنگ می‌سرایید
 و همچون داوود سازهای موسیقی
 برای خود اختراع می‌کنید:
 شرباب را در جامها می‌نوشید
 و خود را با بهترین عطرها تدهین
 می‌کنید.
 اما از ویرانی یوسف اندوهکین
 نمی‌شوید!
 بنابراین شما نخستین کسانی خواهید
 بود که به تبعید می‌روند،
 و عیش کسانی که لم می‌دهند پایان
 خواهد یافت.»

خداوندگاژ یهوه به ذات خود قسم خورده
 است: یهوه خدای لشکرها چنین می‌فرماید:
 من از تکبر یعقوب بیزارم
 و از کاخهای وی نفرت دارم.
 پس شهر را با هر آنچه در آن است،
 تسلیم خواهم کرد.»

کرده تن در خانه‌ای باقی مانده باشند، آنان
 نیز خواهند مرد.^{۱۴۱} و چون خوشاوند کسی که
 می‌باید جسد او را بسوزانند، وی را برکیرد تا
 مستخوانهایش را از خانه بیرون برد، به کسی
 که در ندرون خانه است خواهد گفت: «آیا
 کسی دیگر با توست؟» او پاسخ خواهد داد:
 نه! نگاه آن شخص خواهد گفت: «خاموش
 باش! زیرا نام یهوه نباید بر زبان آورده شود.»

زیرا اینک خداوند فرمان می‌دهد،
 و خانهٔ بزرگ ویرانه‌ای خواهد شد
 و خانهٔ کوچک خرابه‌ای خواهد
 گردید.

^{۱۳۶} "لودبار" به معنای "هیج" است.

^{۱۳۷} "کرنایم" به معنای "شماخدا" است که در اینجا نماد قدرت است.

^{۱۳۸} "لبوخمات" به معنای "جومات" است.

^{۱۳۹} "وادی" به معنای "وادی" است.

۶ «عاموس در پاسخ امصیا گفت: «من نه نبی هستم، نه پسر نبی، بلکه رهبان بودم و نجیب پرورش می‌دادم.»^۶ اما خداوند مرا از پس کتف بر گرفت و مرا گفت: «برو و بر قوم من سر نبی نبوت کن.»^۷ پس حال کلام خداوند را بشنو: «تو می‌گویی، "بر ضد اسرائیل نبوت مکن».


و علیه خاندان اسحاق موعظه منما.^۸

۹ «بنابر این، خداوند چنین می‌گوید: «زن تو در شهر فاحشکی خواهد کرد. پسران و دختران تو به شمشیر خواهند افتاد،

و زمین تو به ریسمان اندازه‌گیری و تقسیم خواهد شد؛

تو خود در سرزمین نجس خواهی مرد و اسرائیل به یقین از سرزمین خویش به تبعید خواهد رفت.»^{۱۰}

رؤیای سبد میوه

خداوند کاژ بیهوه به من چنین نمود و ساخت: اینک سبدی از میوه تابستانی.  آنگاه گفت: «ای عاموس، چه می‌بینی؟»^۱ گفت: «سبدی از میوه تابستانی.» آنگاه خداوند به من گفت: «انتها»^۲ بر قوم من اسرائیل رسیده است: از کتاف ایشان دیگر چشم نخواهم پوشید.»^۳ خداوند کاژ بیهوه می‌فرماید: «در آن روز سرودهای معبد به شیون بدل خواهد شد. جسد‌ها بسیار خواهد بود و آنها را به هر جا فرو خواهند افکند.»^۴ «خاموش باشید!»^۵

این را بشنوید، ای شما که نیازندان را پایمال می‌کنید

فرو بلعید و زمین را سوزانید.^۶ پس گفتم: «ای خداوند کاژ بیهوه استدعا دارم دست بداری! کاش که یعقوب می‌توانست بایستد، زیرا بسیار کوچک است.»^۷ و خداوند از این کار منصرف گردید. پس خداوند کاژ بیهوه گفت: «این نیز نخواهد شد.»

این است آنچه او به من نشان داد: اینک خداوند کاژ در کنار دیواری ساخته شده با شاقول ایستاده بود، و شاقولی به دست داشت.^۸ و خداوند مرا گفت: «ای عاموس، چه می‌بینی؟»^۹ گفتم: «شاقولی.» آنگاه خداوند کاژ گفت: «اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می‌گذارم؛ و دیگر بار از گناهشان چشم نخواهم پوشید.^{۱۰} مکانهای بلند اسحاق منهدم خواهد شد و عبادتگاههای اسرائیل ویران خواهد گشت، و من بر ضد خاندان یربعام، با شمشیر بر خواهم خاست.»

اتهام بر عاموس

۱۱ آنگاه امصیا، کاهن بیت‌ئیل، پیامی برای یربعام، پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «عاموس در میان خاندان اسرائیل علیه تو دسیسه می‌چیند، و این سرزمین تاب تحمل سخنان او را ندارد.»^۱ زیرا عاموس چنین می‌گوید: «یربعام به شمشیر خواهد مرد، و اسرائیل به یقین از سرزمین خویش به تبعید خواهد رفت.»^۲

۱۲ آنگاه امصیا به عاموس گفت: «ای نبی، برو و به سرزمین یهودا بگریز. آنجا نان بخور و آنجا نبوت کن؛^۳ اما در بیت‌ئیل دیگر نبوت مکن، زیرا اینجا عبادتگاه شاهانه و معبد حکومت است.»^۴

* ۲:۸ در عبری: "کایتز".

* ۲:۸ در عبری: "کیتز". بنابر این کلمه "انتها" یا کلمه "میوه تابستانی" در عبری شواهد اوایی دارد.

بر هر کمبری، پلاس خواهم آورد،
و بر هر سری، طاسی؛
و آن را مانند سوگواری برای پسری
بیکانه،
و آخوش را همچون روزی تلخ
خواهم ساخت.»

«خداوند کاژ بپوه می فرماید:
«هان ایامی می آید که بر این سرزمین
گرسنگی خواهم فرستاد،
اما نه گرسنگی به جهت نان یا
تشنگی به جهت آب،
بلکه برای شنیدن کلام خداوند.
» و ایشان از دریا تا دریا
و از شمال تا مشرق سرگشته خواهند
شد؛
و به هر سو خواهند شتافت تا کلام
خداوند را بجویند،
اما آن را نخواهند یافت.

«در آن روز دختران زیبا و مردان جوان
از تشنگی ضعف خواهند کرد.
» آنان که به «تقصیر» سامره سوگند
خورده، می گویند:
«به حیات خدای تو، ای دان،»
و «به طریقت پتر شبع،»
ایشان فرو خواهند افتاد
و هرگز بر نخواهند خاست.»

نابودی اسرائیل

خداوندگار را دیدم که در کنار مذبح
ایستاده بود، و گفت:
«تاجهای ستونها را بزن،
تا آستانه‌ها بلرزند؛

و فقیران زمین را نابود می سازید.
» می گویند:
«ماه نو کی خواهد گذشت،
تا غنه را بفروشیم؟
و شبات کی به پایان خواهد رسید،
تا کتدم را به بازار عرضه کنیم؟
تا یغه را کوچیک و مثقال را بزرگ
ساخته،
با میز انهای نادرست تقلب کنیم؟
تا بینوایان را به نقره
و نیازمندان را به جفت نعلینی بخریم
و پس مانده کتدم را بفروشیم؟»

خداوند به فخر یعقوب قسم خورده
است که:
«هیچ یک از اعمال ایشان را هرگز
فراموش نخواهم کرد.
یا زمین بدین سبب نخواهد لرزید
و همه ساکنان آن ماتم نخواهند
گرفت؟»

یا تمامی زمین همچون رود نیل طغیان
نخواهد کرد،
و همچون نیل مصر به سیلان
نخواهد آمد و باز فرو نخواهد
نشست؟»

خداوند کاژ بپوه می فرماید:
«در آن روز خورشید را در نیمروز فرود
خواهم آورد،
و زمین را در روز روشن، تاریک
خواهم ساخت.
جشنهای شما را به سوگواری بدل
خواهم کرد،
و همه سرودهایتان را به مرثیه؛



۸:۵:۲ یک "یغه" تقریباً معادل ۲۲ لیتر است.

۸:۵:۸، عبری: "شکل" یک شکل تقریباً معادل ۵، ۱۱ گرم است.

آنها را بر سر همه مردمان بشکن،
و من بازماندگان ایشان را به شمشیر
خواهم کشت:

از ایشان حتی یکی هم نخواهد
گریخت،

و یکی هم نخواهد رست.

^۲ اگر حتی به هاویه فرو شوند،

دست من ایشان را از آنجا بر خواهد
گرفت:

حتی اگر به آسمان صعود کنند،

از آنجا ایشان را به زیر خواهم کشید.

^۳ اگر بر قلعه گرمل پنهان شوند،

ایشان را جست، از آنجا خواهم

گرفت:

حتی اگر در قعر دریا خویشتن را از من
مخفی کنند،

آنجا به مار فرمان خواهم داد تا ایشان
را بگذرد.

^۴ اگر نزد دشمنانشان به اسیری روند،

آنجا به شمشیر فرمان خواهم داد تا

ایشان را بکشد:

و چشمان خود را بر ایشان به بادی

خواهم دوخت،

و نه به نیکی.»

^۵ خداوندگار خداوند لشکرها،

آن که زمین را لمس می کند و زمین

گداخته می شود،

و همه ساکنانش ماتم می گیرند،

و تمامی آن همچون رود نیل طغیان

می کند،

و همچون نیل مصر فرو می نشیند:

^۶ آن که غرّفه های بالاخانه خود را در

آسمان بنا می کند،

و بنیان تاق خویشتن را بر زمین

می نهد:

آن که آبهای دریا را فرا می خواند

و آنها را بر سطح زمین می ریزد.
ناهش بیهوده است.

^۱ خداوند می فرماید:

«ای بنی اسرائیل،

ایا شما برای من همچون حبشیان

نیستید؟

ایا اسرائیل را از سرزمین مصر

برنیاوردم،

فلسطینیان را از کفتور،

و اوامیان را از قیر؟

^۲ هان چشمان خداوندگار بیهوده بر

ممالکت کناهکار است.

و من آن را از روی زمین نابود

خواهم کرد.»

اما خداوند می فرماید که: «خاندان

یعقوب را به تمامی نابود نخواهم

ساخت.»

^۳ «زیرا اینک من فرمان خواهم داد،

و خاندان اسرائیل را در میان همه

قومها الک خواهم کرد.

چنانکه غله در غریبال الک شود،

و دانه ای بر زمین نخواهد افتاد.

^۴ تمامی کناهکاران قوم من به شمشیر

خواهند مرد.

آنان که می گویند: "بلا به ما نخواهد

رسید و ما را در نخواهد گرفت."

احیای قوم اسرائیل

^۱ «در آن روز، خیمه داوود را که

فرو افتاده

از نو بر پا خواهم کرد،

و شکافهایش را مرمت خواهم نمود:

ویرانه هایش را بر پا خواهم داشت.

و آن را چون ایام پیشین بنا خواهم

کرد.

۱۱ من سعادت را به قوم خود اسرائیل
 باز خواهم گردانید،
 و آنان شهرهای ویران را بنا کرده، در
 آنها ساکن خواهند گردید؛
 تاکستانها غرس کرده، از شراب آنها
 خواهند نوشید،
 و باغها پدید آورده، از میوه آنها
 خواهند خورد.
 ۱۲ و بیهوشی شما می گوید:
 «من ایشان را در سرزمینشان غرس
 خواهم کرد،
 و دیگر هرگز از سرزمینی که
 بدیشان داده‌ام، کنده نخواهند
 شد.»

۱۱ تا ایشان باقیماندگان ادوم را به تصرف
 آورند،
 و نیز همه ملت‌هایی را که نام مرا بر
 خود دارند.
 خداوندی که این را به جا می‌آورد،
 چنین می‌فرماید.
 ۱۲ خداوند می‌فرماید: «هان روزهایی
 می‌آید
 که شیارکننده به دروکننده خواهد
 رسید
 و پایمال‌کننده انکور به کارنده بذر؛
 شراب شیرین از کوهها خواهد چکید
 و از تمامی تپه‌ها جاری خواهد شد.»

معرفی کتاب عوبدیا

چیزی درباره اصل و نسب و محل زندگی عوبدیا نمی‌دانیم. تاریخ و محل نگارش کتاب و نیز مورد بحث است. آنچه می‌تواند در این خصوص تعیین‌کننده باشد، ارتباط آیات ۱۱ تا ۱۴ با رویدادهای تاریخ قوم اسرائیل است. اگر حمله به اورشلیم در این آیات، به تهاجم فلسطینیان و اعراب در دوره سلطنت یهورام اشاره داشته باشد، پس عوبدیا در اواسط سده نهم ق.م. نبوت می‌کرده و با الیشع نبی هم‌عصر بوده است. اما اگر اشاره به تهاجم بابلی‌ها به اورشلیم باشد، در این صورت، عوبدیا بین سالهای ۶۰۵ تا ۵۸۶ قبل از میلاد نبوت می‌کرده و با ارمیای نبی هم‌عصر بوده است. دانشمندان نظر دوم را محتمل‌تر می‌شمارند.

موضوع اصلی این اثر کوتاه فخرفروشی ادوم بر اورشلیم، و شادی ایشان از مصائب قوم خداست. از آنجا که ادوم میان برادران بنی اسرائیل بودند، دشمنی ایشان بیشتر قابل سرزنش بود. عوبدیا اعلام می‌کند که خدا به یاری قوم اسرائیل خواهد آمد، اما تکبر ادوم ضایع خواهد شد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- داوری خدا بر ادوم (آیات ۱ تا ۱۴)
- ۲- داوری خدا بر ملت‌ها (آیات ۱۵ و ۱۶)
- ۳- آمدن خدا به یاری اسرائیل (آیات ۱۷ تا ۲۱)

عوبدیا

رفیای عوبدیا.

اگر انگور چینان بر تو آیند،
آیا خوشه‌هایی باقی نخواهند گذاشت؟
اما عیسو چگونه غارت شده،
و گنجهای پنهانش چه سان به تاراج
رفته است!
هم پیمانانت جملگی تو را به
سرحذات رانده‌اند؛
آنان که با تو در صلحند، تو را فریفته
و بر تو چیره گشته‌اند؛
آنان که نان تو را خورده‌اند پیش رویت
دام نهاده‌اند،
و تو از آن آگاه نیستی.

خداوند می‌فرماید:
ایا در آن روز حکیمان را از آدم
و خردمندان را از کوه عیسو نابود
نخواهم کرد؟
ای تیمان، جنگاورانت هراسان خواهند
شد،
تا همگی کشته شده، از کوه عیسو
منقطع گردند.

خشونت آدم

به سبب خشونتی که بر برادرت یعقوب
روا داشتی،
شر مساری تو را در بر خواهد گرفت
و تا به ابد نابود خواهی شد.

نابودی آدم

پیامی از خداوند شنیده‌ایم:
بیکی نزد قومها فرستاده شده که می‌گوید:
«بر خیزید تا با او به نبرد برآییم!»
خداوند کار بیهوده دربارهٔ آدم چنین
می‌فرماید:
هان من تو را در میان قومها کوچک
خواهم ساخت،
و تو بسیار پست خواهی شد.
ای که در شکافهای صخره ساکنی
و مسکنت بر بلندبهاست،
تی که با خود می‌گویی:
«کیست که مرا به زمین فرود آورد؟»
بدان که تکبر دلت تو را فریفته است.
خداوند می‌فرماید:
گرچه همچون عقاب اوج گیری
و در میان ستارگان آشیان کنی،
از آنجا تو را فرود خواهم آورد.

اگر دزدان بر تو آیند
و غارتگران بر تو شیبخون زنند -
چه مصیبتی در انتظارت خواهد بود! -
آیا تنها به قدر کفایت دزدی
نخواهند کرد؟

^{۱۱} آن روز که در کناری ایستادی،
روزی که اجنبیان ثروت او را به یغما
بردند
و بیگانگان به دروازه‌هایش درآمده،
بر اورشلیم قرعه افکندند،
تو نیز همچون یکی از آنان بودی.
^{۱۲} به روز نگویند خستی برادرت
بر وی شادمانه منگر،
به روز هلاکت مردم یهودا
بر آنان شادی مکن،
و به روز مصیبت ایشان
بر آنان فخر مفروش.
^{۱۳} به روز بلای قوم من
به دروازه‌هایشان داخل مشو،
به روز مصیبت ایشان
بر آنان شادمانه منگر،
و به روز تنگی ایشان
دست تظاول بر اموالشان دراز مکن.
^{۱۴} بر سر چهارراه مایست
تا پناه جویانشان را قتل عام کنی؛
و بازماندگانشان را در روز بلا تسلیم
منما.

روز خداوند

^{۱۵} زیرا روز خداوند،
برای تمامی قومها نزدیک است!
به همان گونه که تو عمل کردی،
با تو عمل خواهند کرد؛
اعمال تو بر سر خودت خواهد آمد.
^{۱۶} زیرا همان گونه که شما بر کوه مقدس
من نوشیدید،
به همان گونه همه قومها پیوسته
خواهند نوشید؛
آری، آنان خواهند نوشید و خواهند
بلعید.

و چنان خواهند شد که کوی هر کس
نبوده‌اند.
^{۱۱} اما بر کوه صهیون رستگاری خواهند
بود،
و آن مکان مقدس خواهد بود،
و خاندان یعقوب میراث خود را
تصاحب خواهند کرد.
^{۱۲} خاندان یعقوب آتشی خواهد بود،
خاندان یوسف شعله‌ای،
و خاندان عیسی گاه؛
ایشان آنها را به آتش کشیده، خواهند
سوزانید،
و از خاندان عیسی کسی زنده
نخواهد ماند،
زیرا خداوند سخن گفته است.

پادشاهی خداوند

^{۱۴} مردمان نخب کوه عیسو را متصرف
خواهند شد،
و اهالی کوه‌پایه، سرزمین فلسطین
را تسخیر خواهند کرد؛
ایشان سرزمین افرایم و سرزمین سابه
را به تصرف در خواهند آورد،
و بنیامین، جلعاد را.
^{۱۵} تبعیدشدگان این لشکر بنی اسرائیل،
سرزمین کنعانیان را تا صرفه تسخیر
خواهند کرد؛
و تبعیدشدگان اورشلیم که در سفارد
هستند،
شهرهای نخب را تصرف خواهند
نمود.
^{۱۶} نجات‌دهندگان به کوه صهیون
بر خواهند آمد
تا بر کوه عیسو فرمان برانند؛
و سلطنت از آن خداوند خواهد بود!

معرفی کتاب یونس

بر اساس کتاب دؤم پادشاهان ۲۵:۱۴، موطن یونس نبی جت خفر، در نزدیکی ناصره بود. ز همین آیه می توان دریافت که یونس در مملکت شمالی و در دوره طولانی و پررونق یربعام دؤم (حدود ۷۹۳ تا ۷۵۳ ق.م.) می زیست و خدمت می کرد، یعنی اندکی پیش از عاموس نبی. یربعام توانسته بود به واسطه مشکلات داخلی ملت های آشور و آرام، حدود مملکت خود را تا آنجا که در روزگار داوود و سلیمان بود، بگسترده. اما دیانت حقیقی رو به افول بود و مردم از خفر روحانی و اخلاقی دچار انحطاط بودند. از این رو، خدا بر آن بود که مملکت اسرائیل را به دست آشوریان تسلیم کند.

موضوع اصلی کتاب یونس، موعظه توبه به ملتی بت پرست است. نینوا، آن شهر عظیم و پر از فساد، در اثر موعظه یونس توبه کرد، اما ملت اسرائیل با وجود پیامهایی که خدا از طریق انبیای مختلف به ایشان می داد، توبه نمی کردند. این درسی بود برای قوم اسرائیل تا بدانند که هر چند قوم بر کزیده خدا هستند، اما از حقی انحصاری در رابطه با او برخوردار نیستند. او خداوندگار تمامی خلقت است و همه ملت ها باید به او پاسخگو باشند.

تقسیم بندی کلی

- ۱- کریز از اراده خدا (باب ۱)
- ۲- تسلیم به اراده خدا (باب ۲)
- ۳- انجام اراده خدا (باب ۳)
- ۴- خشم نسبت به شفقت خدا (باب ۴)

یونس

یونس از خداوند می‌گریزد

کلام خداوند بر یونس پسر امتای نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا، آن شهر بزرگ برو و بر ضد آن فریاد برآور، زیرا شرارت آن به حضور من سر برکشیده است.»^۱ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش بگریزد! پس به یافا فرود آمد. در آنجا کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. کرایه‌اش را داد و سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش بگریزد.

اما خداوند بادی شدید بر دریا وزانید، و چنان توفانی عظیم برخاست که چیزی نمانده بود کشتی در هم بشکند.^۲ ملوانان به وحشت افتادند و هریک نزد خدای خویش فریاد برآوردند. آنها بار کشتی را به دریا ریختند تا آن را سبک کنند. اما پیش از این، یونس به اندرون کشتی فرود شده و دراز کشیده بود، و در خوابی سنگین بود. ناخدای کشتی نزد او رفت و گفت: «چگونه می‌توانی راحت بخوابی؟ برخیز و خدایت را بخوان، شاید آن خدا بر ما نظر کند و هلاک نشویم.»

«آنگاه ملوانان به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیفکنیم تا دریابیم به سبب چه کسی این بلا بر ما نازل شده است.» پس چنین کردند و قرعه به نام یونس افتاد. بنابراین از او پرسیدند: «به ما بگو به سبب چه کسی این بلا بر ما نازل شده است؟ پیشه‌ات چیست؟ از کجا می‌آیی؟ سرزمینت کجاست؟ از کدامین قوم هستی؟»

یونس پاسخ داد: «من عبرانی هستم و ترس یهوه، خدای آسمان را به دل دارم، همان‌که دریا و خشکی را آفرید.»^۳ آن مردان سخت به وحشت افتادند و از او پرسیدند: «این چه کاری است که کرده‌ای؟» زیرا می‌دانستند از حضور خداوند می‌گریزد، چراکه خود بیشتر بایشان گفته بود: «دریا همچنان متلاطم و متلاطم‌تر می‌شد. پس از او پرسیدند: «با تو چه کنیم تا دریا بر ما آرام شود؟» یونس گفت: «مرا ببر گرفته، به دریا افکنید تا دریا بر شما آرام شود. زیرا می‌دانم این توفان عظیم به سبب من بر شما نازل شده است.»^۴ اما آن مردان سخت پارو زدند تا کشتی را به خشکی بازگردانند، ولی نتوانستند. زیر دریا هر لحظه بر ضد آنها متلاطم و متلاطم‌تر می‌شد. پس به درگاه خداوند فریاد برآوردند که: «آه، ای خداوند، تمناییکه به سبب جان من شخص تلف نشویم، مگذار دست ما به خون بی‌گناهی الوده شود، زیرا تو ای خداوند، هر چه بخواهی می‌کنی.»^۵ آنگاه یونس را برگرفته، به دریا افکندند، و دریا از خروش خود آرام گرفت.^۶ آن مردان سخت از خداوند ترسیدند و قربانیها به او تقدیم کرده، برایش نذرانها نمودند. آنگاه خداوند ماهی بزرگی برگماشت تا یونس را فرو بلعد. و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بود.

دعای یونس

و یونس از شکم ماهی نذر یهوه، خدای خود دعا کرد و گفت:



شهر بزرگ برو و پیامی را که به تو می‌گویم، بدان ندا کن. «یونس برخاست و مطابق کلام خداوند به نینوا رفت. نینوا شهری بسیار بزرگ بود که دیدار از آن سه روز به طول می‌انجامید. یونس به شهر داخل شد و به ندا کردن آغاز کرده، گفت: «پس از چهل روز نینوا به تمامی واژگون خواهد شد.» اما هنوز بیش از یک روز نگذشته بود که دردمان نینوا به خدا ایمان آورده، به روزه عمومی ندا کردند و از خرد و بزرگ، پلاس پوشیدند.

چون خبر این وقایع به پادشاه نینوا رسید، از تخت خود برخاست و ردای شاهانه بر کنده، پلاس در بر کرد و بر خاکستر نشست. «آنگاه در سراسر نینوا ندا در داده، گفت: «به فرمان پادشاه و بزرگانش، هیچ انسان یا حیوان، گله یا رمه، نباید چیزی بخورند یا بچرند یا بیاشامند. انسان و حیوان باید پلاس بیوشند و به درگاه خدا فریاد بلند سر دهند و هر یک از راههای بد و از خشونت دستان خویش بازگشت کنند. کسی چه داند؟ شاید خدا منصرف شده، به رحم آید و خشم تند خویش بازدارد، تا هلاک نشویم.»

چون خدا عمل آنان را دید و اینکه چگونه از راههای بد خویش بازگشتند، منصرف شده، بلایی را که بدان تهدیدشان کرده بود بر سرشان نیاورد.

خشم یونس و شفقت خدا

۴ اما این در نظر یونس بسیار بد آمد و خشمش افروخته شده، به درگاه خداوند دعا کرده، گفت: «ای خداوند، آیا همین نبود سخن من، آنگاه که هنوز در ولایت خود بودم؟ از همین رو، شتابان به ترشیش گریختم. می‌دانستم تو خدایی هستی فیاض و رحیم و دیرخشم، که محبتت را پایانی نیست و از فرستادن بلا منصرف می‌شوی. اکنون ای خداوند، جانم را بستان که مردن برایم بهتر

در تنگی خویش نزد خداوند فریاد بر آوردم

و او مرا مستجاب فرمود.

تو شکم‌هاویه فریاد کمک سر دادم

و تو آواز مرا شنیدی.

مرا به ژرفا افکنده بودی،

به قعر دریاها؛

سیلابها مرا احاطه کرد،

و همه موج و خیزابهای

مرا در نور دید.

گفتم: «از چشم تو افتادم.

چگونه دیگر بار بر قدس تو خواهم

نگریست؟»

تنهای خویشان جانم را تهدید کرد،

ژرفا مرا در میان گرفت؛

خزه‌ها کرد سرم تپید.

به این گوهها فرو رفتم،

و زمین برای همیشه در بندم کشید.

اما تو حیاتم را از کور برکشیدی،

تو ای بپوه، خدای من.

چون جانم در اندرونی بی‌هوش می‌شد،

خداوند را یاد کردم؛

دعایم به درگاه تو بلند شد

و به معبد مقدس تو رسید.

آن که تنهای بی‌ارزش را عبادت می‌کنند،

وفاداری خویش را ترک می‌گویند.

اما من با آواز شکرگزاری

برای تو قربانی خواهم کرد،

و نذریم را ادا خواهم نمود.

نجات از آن خداوند است.»

پس خداوند ماهی را امر فرمود، و ماهی

یونس را بر زمین خشک قی کرد.

یونس به نینوا می‌رود

۳ آنگاه کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: «برخیز و به نینوا، آن

چنان بر سر یونس تابید که بی تاب شد و
 آرزوی مرگ کرده، گفت: «مردن بریم بهتر
 از زیستن است.»

۹ «آنکاه خدا به یونس گفت: «ایا رواست که
 به خاطر گیاهی خشمگین شوی؟» یونس گفت:
 «آری، رواست که تا به مرگ خشمگین شوم.»

۱۰ «خداوند گفت: «تو بر گیاهی که محنتی بر پیش
 نبردی و آن را زویانیدی، دل سوزاندی، گیاهی
 که شبی سر برگشید و شبی دیگر پژمرد. پس
 من چگونه می‌توانم بر نینوا دل نسوزانم، بر
 آن شهر بزرگ با بیش از یکصد و بیست هزار
 جمعیت که دست راست و چپ خویش از
 هم تشخیص نمی‌دهند، با حیوانات بسیار؟»

از زیستن است.» ۲ اما خداوند پاسخ داد: «ایا
 رواست که خشمگین شوی؟» ۳ «آنکاه یونس
 از شهر بیرون رفت و جایی در شرق شهر بر
 زمین نشست. در آنجا برای خود سایه‌بانی
 ساخت و زیر سایه‌اش نشست تا ببیند بر سر
 شهر چه می‌آید.

۴ «آنکاه پهوه خدا، گیاهی برگماشت و آن را تا
 بالای سر یونس نمود داد تا بر او سایه افکند و
 از ناخشنودی او اندکی بکاهد. یونس از بابت
 آن گیاه بسیار شادمان شد. ۵ اما سپیده‌دم روز
 بعد، خدا کرمی برگماشت که گیاه را زد، و
 خشک شد. ۶ چون خورشید برآمد، خدا بادی
 سوزان از جانب شرق برگماشت و آفتاب

معرفی کتاب میکاه

میکاه اهل یهوذا بود. از اشارهای که در ۱:۱ شده می توان خدمت او را به سالهای ۷۵۰ تا ۶۸۶ ق.م. مربوط دانست. لذا او با اشعیا و هوشع هم عصر بوده است. به سبب تعلق به این دوره است که میکاه سقوط سامره (۷۲۲-۷۲۱ ق.م.) را پیشگویی می کند. از اشاراتی که به وضع دیانت در میان قوم شده، به نظر می رسد خدمت او مربوط به زمانی پیش از اصلاحات حزقیای پادشاه باشد. کتاب میکاه حاوی تناوبی از هشدارهای هلاکت و نویدهای امید است، یعنی هم داوری و هم رهایی به دست خدا. میکاه بر نفرت خدا از بت پرستی، بی عدالتی و تشریفات دینی صرف تأکید می کند و می گوید که خدا از روحیه توبه کار خشنود می شود. میکاه در آخر اعلام می دارد که صهیون در آینده از جلالی فزونتر از هر زمان دیگر برخوردار خواهد شد و اگرچه دودمان دیرد خاتمه خواهد یافت، اما از طریق ظهور مسیحای موعود به اوجی بی سابقه خواهد رسید.

تقسیم بندی کلی

- ۱- داوری خدا بر اسرائیل و یهوذا (بابهای ۱ تا ۳)
- ۲- امید برای اسرائیل و یهوذا (بابهای ۴ و ۵)
- ۳- دعوی خدا با اسرائیل (باب ۶)
- ۴- تبدیل ناامیدی به پیروزی (باب ۷)

میکاه

کلام خداوند که در ایام یوتام و آحاز و جزقیا، پادشاهان یهودا، بر میکاه مورثتی نازل شد و آن را دربارهٔ سامره و اورشلیم دید:

داوری بر سامره و اورشلیم

ای همهٔ قومه‌ها، بشنوید،
و ای زمین و هر آنچه در آن است،
گوش فرا دهید؛
خداوندگار یهوه بر شما شاهد باشد.
آری، خداوندگار از معبد مقدسش بر
شما شهادت دهد.
زیرا همان خداوند از مکان خویش
بیرون می‌آید؛
او نزول کرده، بر بلندیهایی زمین
می‌خرامد.
کوهها زیر او گداخته می‌شود،
و دره‌ها شکافته می‌گردد،
همچون موم در برابر آتش،
و مانند آبی که در سرایش ریخته شود.
این همه به سبب عصیان یعقوب
و گناهان خاندان اسرائیل است.
عصیان یعقوب چیست؟
آیا سامره نیست؟
و مکانهای بلند یهودا کدام است؟
آیا اورشلیم نیست؟

پس سامره را به ویرانه‌ای در صحرا
بدل خواهیم کرد.
و به مکانی برای غرس تاکستانها؛
سنگهایش را به وادی خواهیم ریخت،
و بنیانش را منکشف خواهیم کرد.
همهٔ تمثالهای تراشیده‌اش خرد خواهد
شد،
همهٔ مزدهایش در آتش خواهد
سوخت،
و همهٔ بتهایش را نابود خواهیم کرد.
زیرا آنها را از مزد فاحشکی انداخته
است،
پس به مزد فاحشکی نیز برگردانیده
خواهند شد.
از این رو ماتم و شیون خواهیم کرد،
و پای برهنه و عریان راه خواهیم رفت.
مانند شغالها ماتم خواهیم کرد،
و همچون شتر مرغان نوحه‌گری
خواهم نمود.
زیرا جراحات سامره علاج‌ناپذیر است
و تا به یهودا رسیده؛
حتی به دروازهٔ قوم من،
یعنی به اورشلیم نزدیک شده است.
این را در جت اعلام مکنید.

* ۵: اشاره به مراکز بت پرستی است که معمولاً در مکانهای بلند واقع بود.

* ۸:۱ یا "جفدان".

* ۱۰:۱ واژهٔ "جت" در عبری با فعل "اعلام مکنید" شباهت اوایی دارد.

زیرا ایشان از نزد تو به تبعید خواهند
رفت.

وای بر ستمگران

وای بر آنان که نقشه‌های پلید
می‌کشند،

و بر بسترهای خویش شرارت را
تدبیر می‌کنند.

در روشنایی صبح آن را به عمل
می‌آورند،

زیرا قدرت انجامش را دارند.

بر مزرعه‌ها طمع می‌ورزند و آنها را
غصب می‌کنند؛

بر خانه‌ها نیز، و آنها را به چنگ
می‌آورند.

بر مرد و اهل خانه‌اش ظلم می‌کنند،
و بر آدمی و میراثش ستم روا
می‌دارند.

پس خداوند چنین می‌گوید:

هان من بلایی بر ضد این خاندان تدبیر
می‌کنم

که از آن جان به در نتوانید برد،
و با کردن افزاشته راه نخواهید رفت،

زیرا آن زمان، زمان بلا خواهد بود.
در آن روز بر شما طعنه خواهند زد

و چون ماتمیان مرثیه خوانده،
خواهند گفت:

«به تمامی هلاک گشته‌ایم؛

او نصیب قوم مرا تغییر داده است؛
ببینید چگونه آن را از من دور می‌کند،

و مزرعه‌های ما را میان مرتدان
تقسیم می‌نماید!»

و به هیچ وجه گریه ننمایید.
در بیت غمزه،

در خاک بغلطید.

نی که در شافیه ساکنی،

عریان و شرمکین، بگذر.

ساکنان صنانان

بیرون نمی‌یند؛

بیت یعص ماتم می‌کند،

و حمایتش را از شما برمی‌گیرد.

ساکنان ماریوت از فرط انتظار برای

سایش بیمار گشته‌اند،

زیرا بلا از جانب خداوند بر دروازه

اورشلیم نازل شده است.

نی که در لاکیش ساکنی،

سپان تیز، و راه ارباب‌ها بر بند!

لاکیش آغاز کنه برای دختر صهیون

بود.

زیرا عصیان اسرائیل در تو یافت شد.

پس هادیای خداحافظی به

مورثت جت پیشکش خواهی

کرد؛

خانه‌های اکریب امیدای کاذب برای

پادشاهان اسرائیل خواهد بود.

نی ساکن مریشه، من دیگر بار کسی را

به تصرف تو نخواهم فرستاد،

و جلال اسرائیل به عیلام خواهد

آمد.

موی سرت را بچین و خوشتن را

به سبب فرزندان نازنینت بی‌مو

ساز!

سر خود را به گری سر گریس

کردن.

۱۰:۱ "بیت غمزه" در عبری به معنی "خانه خالی" است.

۱۱:۱ "شافیه" در عبری به معنی "تأخیر" است.

۱۱:۱ "صنانان" در عبری به معنی "مردان" (یا سوار) شهادت آوایی دارد.

۱۲:۱ "سپان تیز" در عبری به معنی "تقسیم شده" است.

«من از شراب و فسکرات برایتان
موعظه خواهم کرد،
او واعظ این قوم خواهد شد!

وعده رهایی

۱۱ ای یعقوب، به یقین همه شما را گرد
خواهم آورد؛

و بی گمان باقیماندهگان اسرائیل را
جمع خواهم کرد.

ایشان را همچون گوسفندان با هم در
آغل خواهم نهاد.

و همچون کله در میان چراگاهش،
و زمین از هیاهوی مردمان بسیار،
مملو خواهد شد.

۱۲ گشاینده راه، پیشاپیش آنان بر خواهد
آمد؛
آنان راه را گشوده، از دروازه خواهند
گذشت و بیرون خواهند رفت.
پادشاهشان پیشاپیش آنان خواهد رفت،
و خداوند در رأس ایشان.

توبیخ رهبران و انبیا

۱۳ آنکاه گفتم:

ای سران یعقوب،

و ای حاکمان خاندان اسرائیل،
بشنوید!

آیا بر شما نیست که انصاف را به جا
آرید؟

۱۴ ای شما که از نیکویی بیزارید
و بدی را دوست می دارید؛

پوست از تن قوم من می کنید.

و گوشت از استخوانهای ایشان.

۱۵ گوشت تن قوم مرا می خورید

و پوست از تنشان کنده،

۵ پس در جماعت خداوند کسی برای تو
نخواهد بود
که به قرعه، زمین را با ریسمان
اندازه گیری تقسیم کند.

انبیای دروغین

۶ ایشان موعظه کرده، می گویند: «موعظه
مکنید؛

بدین چیزها موعظه نباید کرد؛
رسوایی دامنگیر ما نخواهد شد.»

۷ ای خاندان یعقوب، آیا درست است که
گفته شود:

مگر صبر خداوند به سر آمده است؟
آیا اینها اعمال اوست؟

آیا کلام او* برای آن کس که به
درستی گام بردارد نیکو نیست؟

۸ اما در ایام اخیر قوم من به دشمنی
برخاسته اند؛

شما ردای نفیس را از تن آنان که
در امنیت ره می سپارند به در
می آورید،

از تن آنان که از جنگ باز می گردند.

۹ زنان قوم مرا از خانه های باصفایشان
بیرون می رانید،

و فرزندان ایشان را تا به ابد از جلال
من محروم می کنید.

۱۰ برخیزید و بروید،

زیرا اینجا مکانی برای استراحت
نیست،

چرا که در آن نجاستی هست

که به بلایی مهلک می کند.

۱۱ اگر شخصی دروغگو و فریبکار از راه
رسیده، بگوید:

* ۷:۲ در متن عبری "من" آمده است.

* ۱:۳ در متن عبری: "بشناسید".

و اسرائیل را از گنااهش.
 ۹ ای سران خاندان یعقوب
 و ای حاکمان خاندان اسرائیل،
 این را بشنوید!
 ای شما که از انصاف بیزارید
 و هر آنچه را راست است، کج
 می‌سازید:
 ۱۰ که صهیون را با خونریزی
 و اورشلیم را با شرارت بنا می‌کنید!
 ۱۱ رهبران برای رشوه دآوری می‌کنند،
 کاهنانش برای مزد تعلیم می‌دهند،
 و انبیايش برای پول پیشگویی
 می‌کنند:
 و با این حال، بر خداوند تکیه کرده،
 می‌گویند:
 «آیا خداوند در میان ما نیست؟
 پس بلایی به ما نخواهد رسید.»
 ۱۲ از این رو، به سبب شما
 صهیون همچون مزرعه شیار خواهد
 شد:
 اورشلیم به تلی از ویرانه‌ها بدل خواهد
 گشت،
 و کوه خانه خدا به بلندیه‌های جنگل.

کوه خداوند

۴
 در ایام آخر واقع خواهد شد
 که کوه خانه خداوند
 بالاتر از تمامی کوه‌ها استوار خواهد
 گردید،
 و فواتر از تپه‌ها برافراشته خواهد
 شد:
 ملتها به سوی آن روان خواهند گشت
 ۱ و قومهای بسیار آمده، خواهند گفت:
 «بیاید تا به کوه خداوند برویم
 و به خانه خدای یعقوب برآییم،

استخوانهایشان را خورد می‌کنید؛
 آنها را همچون گوشت داخل دیگ
 تکه تکه می‌کنید،
 تری، همچون گوشت درون پاتیل.
 ۲ پس نزد خداوند فریاد بر خواهند آورد،
 ما ایشان را اجابت نخواهد کرد،
 بلکه روی خود را در آن زمان از ایشان
 خواهد پوشانید.
 زیرا که شرارت ورزیده‌اند.
 ۳ خداوند درباره انبیایی که قوم مرا همراه
 می‌کنند چنین می‌گوید،
 درباره آنان که چون خوراک فراوان
 دارند ندای صلح و سلامت سر
 می‌دهند.
 ما اگر کسی طعامی در دهانشان
 نگذاریم،
 به وی اعلام جنگ می‌کنند.
 ۴ پس برای شما شب خواهد بود،
 بدون هیچ رؤیایی،
 و ظلمت خواهد بود،
 بدون هیچ پیشگویی،
 قتاب بر انبیا غروب خواهد کرد
 و روز بر ایشان تاریک خواهد شد؛
 رؤیایینان شرمسار خواهند گردید،
 و پیشگویان، رسوا خواهند گشت،
 جمعگی روی خود را خواهند
 پوشانید.
 زیرا پاسخی از جانب خدا نخواهد
 بود.
 ۵ ما من به روح خداوند از قوت پر
 کشته‌ام،
 از انصاف و توانایی؛
 تا یعقوب را از عصیانش آگاه سازم،

تاراههای خویش را به ما تعلیم دهد
و در طریقه‌های وی گام برداریم.»
زیرا شریعت از صهیون صادر خواهد
شد.

کلام خداوند از اورشلیم.

۳ او میان ملت‌های بسیار داوری خواهد کرد
و منازعات قوم‌های نیرومند را تا
دور دست‌ها فیصل خواهد داد؛
ایشان شمشیرهای خود را برای ساختن
گاواهن خواهند شکست،
و نیزه‌های خویش را برای تهیه ابزار
باغبانی؛

دیگر قومی بر قوم دیگر شمشیر
نخواهد کشید،

و جنگاوری را دیگر نخواهند
آموخت.

۴ هر یک زیر تاک خود خواهند نشست،
زیر درخت انجیر خویش،
و کسی هراسانشان نخواهد ساخت،
چراکه دهان خداوند لشکرها سخن
گفته است.

۵ زیرا همه قومها، هر یک به نام خدای
خویش سائل‌کنند،
اما ما به نام یهوه خدای خود سلوک
خواهیم کرد، تا ابدالابد.

نقشه خداوند

۶ خداوند می‌فرماید:
در آن روز لنگان و رانده‌شدگان را جمع
خواهم کرد،

و هر آن کس را که زده‌ام، گرد
خواهم آورد؛

۷ لنگان را 'باقیمانده‌ای' خواهم ساخت،
طردشدگان را قومی نیرومند؛
و خداوند در کوه صهیون بر ایشان
پادشاهی خواهد کرد،
از حال تا به ابد.

۱ و اما تو، ای برج کله،
ای قلعه دختر صهیون،
این را باز خواهی یافت،
و حاکمیت پیشین احیا خواهد شد،
یعنی پادشاهی دختر اورشلیم.

۹ حال چرا فریاد برمی‌آوری؟
آیا پادشاهی در تو نیست؟
آیا مشاور تو هلاک کشته،
که تو را دردی چون درد زن زانو
در گرفته است؟

۱۱ ای دختر صهیون، ناله سر ده،

و همچون زن زانو بر خود بیج،
زیرا اکنون از شهر بیرون خواهی رفت،

و در صحرا ساکن خواهی شد؛
آری، به بابل خواهی رفت؛

اما در آنجا رهایی خواهی یافت؛
خداوند در آنجا تو را از چنگ
دشمنان خواهد رهانید.

۱۱ اکنون قوه‌های بسیار
بر ضد تو گرد آمده‌اند و می‌گویند:
'باشد که صهیون بی‌حرمت گردد،
و چشمان ما شادمانه بر او بنگرد.'
۱۲ اما آنان اندیشه‌های خداوند را
نمی‌دانند،

و تدبیرهای او را در نمی‌بینند،
که آنان را همچون باقه در خرمنگاه
گرد آورده است.

۱۳ ای دختر صهیون، بر پا شو و پایمال
کن،

زیرا شاخه‌های تو را آهنین خواهم
ساخت

و سمنهای را برنجین،
تو قوم‌های بسیار را پایمال خواهی کرد؛
منافع نامشروعشان را وقت خداوند
خواهی نمود،

و شروتشان را وقف خداوندگار
تمامی زمین.

آنکاه که به سرزمین ما در آید
و در حدود ما کام بردارد.

فرمانروایی از بیت لحم



حال ای دختر افواج،
فرجهای سربازانت را بسیج کن،
زیرا به محاصره درآمده‌ایم.
یشان با عصای خویش،
بر گونه حاکم اسرائیل می‌کوبند.
ما تو، ای بیت لحم افراشته،
کریچه در میان طوایف یهودا
کوچکی،
ز تو کسی برای من بیرون خواهد آمد
که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد
کرد:

باقیمانده‌ای رهایی خواهند یافت

آنکاه باقیمانده‌گان یعقوب در میان
ملتهای بسیار
مانند شبنمی از جانب خداوند
خواهند بود،
و همچون بارشی بر سبزه‌ها؛
که به انتظار انسان نمی‌نشیند،
و منتظر بنی آدم نمی‌ماند.
و باقیمانده‌گان یعقوب در میان قومها
و در وسط ملتهای بسیار،
مانند شیری خواهند بود میان جانوران
جنکلی،
و همچون شیر ژیان در میان گله‌های
کوسفندان،
که چون می‌گذرد، پایمال می‌کند و
می‌درد،
و کسی نیست که از چنگش برهاند.
دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد
و دشمنانت جملگی منقطع خواهند
گردید.
و خداوند می‌گوید:
در آن روز اسبان را از میان منقطع
خواهم ساخت،
و اراپه‌هایت را نابود خواهم کرد.
شهرهای سرزمین تو را از میان خواهم
برد،
و دژهایت را جملگی فرو خواهم
ریخت؛
جادوگری را از دست تو بر خواهم
چید،
و دیگر هیچ فالگیری در تو یافت
نخواهد شد.
تمثالها و ستونهایت را از میان منقطع
خواهم ساخت.

صحنه او از قادم
و ز یام ازل بوده است.
ایشان را تسلیم خواهد کرد
تا زمانی که زن زانو بزاید؛
آنکاه باقیمانده برادرانش به
بنی اسرائیل باز خواهند گشت.
و او خواهد ایستاد و کله خود را شبانی
خواهد کرد،
به قوت خداوند و در کبریایی نام
یهوه خدای خویش.
و آن آرام و قوت خواهند یافت،
زیرا اکنون او تا به کرانه‌های زمین
بزرگ خواهد شد،
و صلح و سلامت ایشان خواهد بود.
و چون آشوریان به سرزمین ما در آیند،
و کاخهای ما را لکدمال کنند،
در بر ایشان هفت، بلکه هشت شبان
و رهبر بر پا خواهیم داشت،
و ایشان به شمشیر بر سرزمین آشور
فرمانروایی خواهند کرد،
بر سرزمین یهودا به شمشیر برهند.
و ما را از آشور رهایی خواهد داد.

و دیگر در برابر صنعت دستان خود
سجده نخواهی کرد؛
۱۴ آشیزه‌های* تو را از میانت بر خواهم
کند،
و شهرهایت را نابود خواهم ساخت.
۱۵ و از اقوامی که فرمان نمی‌برند
با خشم و غضب انتقام خواهم ستاند.

شکایت خداوند علیه اسرائیل

حال به آنچه خداوند می‌گوید، گوش
بسپارید:

برخیز و دادخواهی خویش را نزد
کوهها بیان دار
و آواز خود را به گوش تپه‌ها برسان.
۲ ای کوهها شکایت خداوند را بشنوید،
و ای بنیانهای زمین، گوش بسپارید!
زیرا خداوند علیه قوم خود شکایتی
دارد
و بر ضد اسرائیل اقامه دعوی می‌کند.
۳ «ای قوم من،

به شما چه کرده‌ام؟
به چه چیز شما را خسته کرده‌ام؟
پاسخ دهید!

۴ زیرا شما را از سرزمین مصر به در
آوردم
و از خانه بندگی فدیة دادم،
و موسی و هارون و مریم را پیش
رویتان فرستادم.
۵ ای قوم من، به یاد آرید
که بالاق، پادشاه موآب، چه تدبیر
کرد

و بلعام پسر بعور بدو چه پاسخ داد،
و از شیطیم تا جلجال چه واقع شد،
تا اعمال عادلانه خداوند را دریابید.»

خداوند از تو چه می‌طلبد؟

۶ «با چه به حضور خداوند بیایم،
و در پیشگاه خدای متعال خم شوم؟
آیا با قربانیهای تمام‌سوز،
و با کوساله‌های یک ساله؟
۷ آیا خداوند از هزاران قوج خشنود
خواهد شد،
و از ده هزاران نهر روغن؟
آیا نخست‌زاده‌ام را به جهت عصیانم
بدهم،
و ثمره بدن خویش را برای گناه
جانم؟»

۸ ای مرد، او تو را از آنچه نیکوست آگاه
ساخته است؛
و خداوند از تو چه می‌طلبد،
جز آنکه انصاف را به جای آری و
محبت را دوست بداری،
و با فروتنی در حضور خدایت
سلوک کنی؟

نابودی شیریران

۹ آواز خداوند به شهر ندا درمی‌دهد -
توسیدن از نام تو، خردمندی است؛
«به عصا و مقرر دارنده آن گوش
فرا دهید!»
۱۰ آیا هنوز در خانه شیریران کنجهای
شرارت یافت می‌شود،
و میزانهای کمتر از اندازه که
ملعونند؟
۱۱ آیا کسی را با ترازوهای نادرست
و کیسه سنگهای تقلبی، تیرنه کنه؟
۱۲ ثروت‌مندان مملو از خشونتند،
و ساکنات دروغگو؛

* ۱۴:۵ «آشیزه» الهه باروری که پرستش آن با اعمال منافی عفت همراه بود.

* ۹:۶ معنای این جمله عبری نامشخص است.

همگی برای ریختن خون در کمین
می نشینند،
و همنوع خود را به دام صید
می کنند.
۳ در شرارت ورزی چیره دستند؛
حاکم رشوه می طلبد و قاضی نیز
همچنین؛
قدرتمندانشان به هر آنچه می خواهند
حکم می کنند،
و ایشان آن را به هم می بافند.
۴ بهترینشان مانند خارزند،
و صالح ترینشان همچون خار است.
روز دیدبانان توست، و مجازات
فرا رسیده؛
اکنون زمان پریشانی ایشان است.
۵ بر دوست خود اعتماد مکن
و به یار خویش اطمینان مدار؛
نزد هم آغوش خود نیز عنان دهان
خویش نگاه دار؛
۶ زیرا پسر بر پدر بی حرمتی می کند،
دختر بر ضد مادر، قیام
و عروس علیه مادر شوهر؛
و دشمنان شخص، اهل خانه اویند.
۷ اما من به سوی خداوند چشم می دوزم،
و برای خدای نجات خویش انتظار
می کشم؛
خدای من مرا اجابت خواهد کرد.

۸ ای دشمن من بر من شادی مکن،
زیرا اگر چه بیغتم، بر خواهم خاست،
و اگر چه در تاریکی بنشینم،
خداوند نور من خواهد بود.
۹ غضب خداوند مرا متحمل خواهم شد،
زیرا که به او گناه ورزیده ام،
تا آنکه که به دفاع از من برخیزد
و دادرسی ام کند.
او مرا به روشنائی بیرون خواهد آورد،

زبان ایشان در دهانشان فریب محض
است.
۱ پس من نیز به ضربه ای تو را مجروح
می سازم
تا به سبب گناهانت تو را هلاک کنم.
۲ خواهی خورد اما سیر نخواهی شد،
و شکمت همچنان خالی خواهد ماند؛
جمع خواهی کرد اما نخواهی
اندوخت،
و آنچه را که بیندوژی به دم شمشیر
خواهم سپرد.
۳ خواهی کاشت، اما درو نخواهی کرد؛
زیتون خواهی افشرد، اما خود را به
روغن تدهین نخواهی نمود؛
شراب تازه فراهم خواهی آورد، اما
از آن نخواهی نوشید.
۴ زیرا قوانین عمری و همه رسوم خاندان
آخاب را نگاه داشته ای،
و در مشورت های ایشان سلوک کرده ای؛
زین رو تو را ویران خواهم کرد،
و ساکنانت را مایه تمسخر خواهم
ساخت؛
پس سرزنش در خور قوم مرا متحمل
خواهی شد. ۱۱

در انتظار خدای نجات

وای بر من!
زیرا همچون گردآورنده میوه
تابستانی شده ام،
و مانند کسی که انکور چینی می کند؛
نه خوشه انکوری برای خوردن یافت
می شود
و نه نوب انجیری، که جان من مشتاق
آن است.
۲ سرمه دکان از زمین نابود شده اند،
و صالحی در میان آدمیان بر جا
نمانده است:

بدیشان چیزهای شکفت‌انگیز نشان
خواهم داد.

^{۱۰} قومها چون این را بینند،

از همه قوت خویش شرمسار

خواهند شد؛

دست بر دهان خواهند نهاد،

و کوشهایشان کر خواهد شد؛

^{۱۱} مانند مار خاک را خواهند لیسید.

مانند موجوداتی که بر زمین

می خزند؛

از دژهای خود لرزان بیرون خواهند

آمد،

و هراسان رو به سوی یهوه خدای ما

خواهند نهاد،

و از تو خواهند ترسید.

^{۱۲} کیست خدایی همانند تو،

که گناه را می‌آمرزد

و از نافرمانی باقیمانده میراث

خویش درمی‌گذرد؟

خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد،

زیرا از محبت کردن لذت می‌برد.

^{۱۳} بار دیگر بر ما رحم خواهد کرد،

و بر گناهان ما چیره خواهد شد.

تو تمامی گناهان ما را به قعر دریا

خواهی افکند.

^{۱۴} امانت را برای یعقوب و محبت را

برای ابراهیم به جا خواهی آورد،

چنانکه در روزگاران کهن برای

پدران ما سوگند خوردی.

و من عدالت او را نظاره خواهم کرد.

^{۱۱} آنگاه دشمنم این را خواهد دید،

و غرق شرمساری خواهد شد؛

همان که به من می‌گفت:

«یهوه خدایت کیجاست؟»

چشمانم بر او خواهد نگریست،

و حال مانند گل کوجه‌ها پایمال

خواهد شد.

^{۱۱} روز ساختن دیوارهایت فرا خواهد

رسید؛

در آن روز مرزها گسترش خواهد

یافت.

^{۱۲} در آن روز، از آشور و شهرهای مصر

نزد تو خواهند آمد،

از مصر تا رود فرات؛

از دریا تا دریا

و از کوه تا کوه.

^{۱۳} اما زمین ویران خواهد شد،

به سبب ساکنانش و ثمره اعمالشان.

ستایش خداوند

^{۱۱} قوم خویش و گله میراث خود را به

عصای خویش شبانی کن،

آنان را که به تنهایی در جنگل، میان

سرزمینی حاصلخیز ساکنند؛

باشد که چون روزگاران پیشین،

در باشان و جلعاد بچرند.

^{۱۵} همچون روزهایی که از سرزمین مصر

به در آمدی،

معرفی کتاب ناحوم

ز دگاه و محل زندگي ناحوم (القوش) مشخص نیست. نیز در کتاب او به هیچ پادشاهی اشاره نشده که بتوان بر اساس آن، تاریخ نگارش کتاب یا زمان خدمت این نبی را تعیین کرد. مطالب کتاب می‌توان دریافت که مملکت آشور در اوج قدرت خود بوده است، یعنی پیش از مرگ آشوربانیپال در سال ۶۲۶ ق.م. همچنین به سقوط نوآمون (در مصر) اشاره شده است (۱۳۱ تا ۱۰) که در سال ۶۶۳ ق.م. رخ داد و خاطره‌اش هنوز زنده بود. لذا می‌توان تاریخ نگارش کتاب را حدود اواسط سده هفتم قبل از میلاد دانست.

موضوع اصلی کتاب همانا داوری خدا بر نینوا (پایتخت آشور) به خاطر ستمها، بی‌رحمی‌ها، ست‌پرستی و شرارت آن است. در انتهای کتاب، ویرانی نینوا که به برج و باروهای نیرومند خود می‌بایند، به تصویر کشیده شده است. شاید بتوان گفت که کتاب ناحوم، به نوعی دنباله کتاب یونس است. در کتاب یونس، خدا بر شهر نینوا به خاطر توبه مردمانش رحم کرد و بدین سان رحمت و شفقت خدا آشکار شد؛ اما در کتاب ناحوم، سختگیری خدا را نسبت به کسانی مشاهده می‌کنیم که به گناهان خود ادامه می‌دهند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- اعلام ویرانی نینوا (باب ۱)
- ۲- داوری بر نینوا (باب ۲)
- ۳- ویرانی نینوا (باب ۳)

ناحوم

وحي درباره نینوا. کتاب رؤیای ناحوم
القوشی.

خشم خدا بر نینوا

^۲ یهوه خدایی است غیور و انتقام گیرنده،
خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب
است.

خداوند از خصمان خویش انتقام
می ستاند،

و خشم را از برای دشمنانش نگاه
می دارد.

^۳ خداوند دیر خشم و بسیار تواناست؛
او گنهکار را هرگز بی سزا نمی گذارد.

راه خداوند در گردباد و توفان است،
و ابرها خاک پای اویند.

^۴ دریا را عتاب زده، آن را می خشکاند،
و رودها را جملگی بی آب می سازد.

باشان و گرمیل می پژمزند،
و شکوفه لبنان می پلاسد.

^۵ در برابر او کوهها به لرزه درمی آیند،
و تپهها گداخته می شوند.

در پیشگاه او زمین می جنبد،
و جهان و تمام ساکنانش.

^۶ کیست که بتواند در برابر خشم او
بایستد؟

و کیست که آتش غضب او را تاب
آورد؟

خشم او چونان آتش فرو می ریزد.
و صخره ها به دست او خرد
می شوند.

^۱ خداوند نیکوست؛

پناهگاه است او به روز تنگی؛

او آنان را که در وی پناه می جویند.
همی شناسد.

^۷ اما نینوا^۱ را به سیلاب ناپود خواهد
کرد.

و دشمنان خود را به درون تاریکی
تعقیب خواهد نمود.

^۸ بر ضد خداوند چه تدبیر می کنید؟
او نابودی کامل خواهد آورد.

و مصیبت، دیگر بار قد نخواهد
افراشت.

^۹ زیرا ایشان همچون خارهای به هم
بپیچیده

و مانند میکساران سرمست از
باده اند:

و چون گاهی که به تمامی خشک
است، سوخته شده اند.

^{۱۰} از میان تو مشاور خبیث برخاسته
که بر ضد خداوند دسیسه کرده

است.

* ۸:۱ در عبری: «مکان آن را»، که مقصود نینوا است.

* ۸:۱ یا: «و تاریکی دشمنان او را تعقیب خواهد کرد».

راه را دیدبانی نما،
لباس رزم بر تن کن،
و همه نیرویت را گرد آور!

^۱ زیرا خداوند عظمت یعقوب را
باز می آورد،
آن سان که عظمت اسرائیل را؛
چونکه تاراجگران تاراجشان کرده اند
و شاخه های مو ایشان را از بین
برده اند.

^۲ سپر دلاورانش سرخ قام است،
و جامه سپاهیانش ارغوانی.
از ازابه ها برق فولاد ساطع است،
در روزی که آنها را آماده می کند؛
نیزه های چوب سرو در اهتزاز است.
^۳ ازابه ها در کوجه ها دیوانه وار می تازند؛
در میان میدانها به هر سو شتابانند.
نمود آنها چون مشعلهاست،
و همچون برقها برمی جهند.
^۴ بهترین جنگاوران خود را فرا می خواند؛
اما آنان در حین راه رفتن می لغزند.
به جانب حصار می شتابند؛
اما برج محاصره^۵ دیگر بر پا شده
است.

^۶ آب بندها گشوده شده،
و کاخ شاهی را آب برده است.
^۷ حکم صادر شده است:
نینوا اسیر شده،
به تبعید برده می شود.
کنیز کانش ماتم می کنند،
و سینه زنان همچون کبوتر می نالند.

^۱ خداوند به یهودا^۱ چنین می گوید:
«هر چند ایشان در کمال قوت و
بی شمار باشند،
اما منقطع خواهند شد و در خواهند
گذشت.
گرچه تو را به مصیبت گرفتار کردم،
دیگر بر تو مصیبت نخواهم فرستاد.
^۲ و حال یوغ او را از گردنت خواهم
شکست،
و بندهایت را خواهم کسست.»

^۳ خداوند درباره تو، ای نینوا^۴ حکم داده
است که
«نام تو بیش از این باقی نخواهد ماند.
من از معبد خدایانت تمثال تراشیده
و بت ریخته شده را محو خواهم کرد،
و کور تو را خواهم کند،
زیرا که فرومایه ای.»

^۵ بنگردید بر کوهها
پایهای مبشر را
که صلح و سلامت را ندا می کند!
ای یهودا، عیدهای خود را نگاه دار،
و به نذرهای خویش وفا کن،
زیرا که مرد خبیث دیگر از میانت
نخواهد گذشت،
بلکه به تمامی منقطع خواهد شد.

سقوط نینوا

۲ دشمنی که پراکنده می سازد
در مقابل تو برمی آید.
حصار را پاس دار،

^۱ ۱۲:۱۱ در عبری و ژده "یهودا" نیامده است.

^۲ ۱۴:۱۱ در عبری و ژده "نینوا" نیامده است.

^۳ ۵:۲۰ یا "سینه های دفاعی" نوعی سرپوش متحرک برای حفظ سربازان مهاجم از آنچه از بالای حصار به سویشان پرتاب می نمود. معنی عبری زیاد مشخص نیست.

۶ صغیر نازیانه‌ها و غرش چرخها؛
جهیدن اسبها و جولان ارابه‌ها.
۷ سواران هجوم می‌آورند:
شمشیرها براق و نیزه‌ها در خشان؛
انبوه کشتگان، توده اجساد.
جنازه‌های بی‌پایان؛
ایشان بر لاشها لغزیده، می‌افتند!
۸ و این همه به سبب کثرت فحشای آن
فاحشه،

که زیبایی‌اش اغواگر است و
سحرش مهلک؛
همان که قومها را به فحشایش
می‌فروشد،
و طایفه‌ها را به جادویش.

۹ خداوند لشکرها می‌فرماید:
اینک من بر ضد تو هستم!
دامنهایت را بالا زده، آنها را بر
رخسارت خواهم کشید؛
عریانی‌ات را بر قومها عیان خواهم
ساخت،
و رسوایی‌ات را بر ممالک آشکار
خواهم کرد.

۱۰ بر تو نجاستها خواهم ریخت،
و تو را خوار کرده،
انگشت‌نما خواهم ساخت.
۱۱ هر که تو را ببند، از تو خواهد گریخت،
و خواهد گفت: نینوا ویران شده
است!

کیست که برایش ماتم گیرد؟
و از کجا تعزیه‌کنندگان برایت
بجویم؟

۱۲ آیا تو از تبس^۱ بهتری
که بر کناره نیل می‌نشست؟

۸ نینوا در تمامی ایام خود برکه^۲ آبی بود،
اما اکنون ساکنانش گریزانند.
«بازایستید! بازایستید!»
اما هیچ‌کس بر نمی‌گردد.
۹ نقره را غارت کنید!
طلا را به یغما برید!
زیرا خزاین آن را پایانی نیست،
و نه دولت تمامی نغایسش را.

۱۰ خرابی و ویرانی و نابودی!
دلها آب شده و زانوان لرزان است.
گُرده‌ها جملگی ضعف به هم رسانده،
و رخسارها همه رنگ باخته است!
۱۱ کجاست گنم شیران؟

کجاست بیسه شیران زیان؟
که نَره شیر و ماده شیر می‌خرامیدند،
و بچه شیر نیز، و ترساننده‌ای نبود؟
۱۲ نَره شیر برای شیربچگانش به قدر کافی
می‌درید،
و برای ماده شیرانش خفه می‌کرد؛
مغاره‌هایش را از شکار می‌انباشت،
و گنمش را به لاشه‌ها.

۱۳ خداوند لشکرها می‌فرماید: اینک من
بر ضد توام، و ارابه‌هایت را به دود خواهم
سوزانید؛ و شمشیر، شمشیران زیانت را در
کام خواهد کشید. طعمه^۳ تو را از زمین قطع
خواهم کرد، و آواز سفیرانت دیگر شنیده
نخواهد شد.

وای بر نینوا

وای بر شهر خون‌ریز،
که یکسره از دروغ و چپاول آکنده
است،
و قربانیان آن را پایانی نیست!

* ۸:۳ در عبری: "تو امون".

۱۵ در آنجا آتش تو را فرو خواهد بلعید،
و شمشیر تو را منقطع خواهد
ساخت؛
آری، تو را همچون ملخ خواهد
خورد.
خویش را چون ملخ کثیر کن،
و چون انبوه ملخان بر شمار خویش
بیفز!

۱۶ تو تاجران خویش را از ستارگان آسمان
فزونتر ساختی؛
آنان همچون ملخان لخت می‌کنند و
پر می‌کشند.

۱۷ درباریات به انبوه ملخها می‌ماند،
و صاحبمنصبان به ابری از ملخ،
که در روز سرد بر دیوارها اردو
می‌زنند،
اما چون آفتاب برآید،
می‌پرند و کس نداند که کجايند.

۱۸ ای پادشاه آشور! شبانان تو را خواب
در ربوده،
و نجیب‌زادگان خفته‌اند.
قوم تو بر کوهها پراکنده گشته‌اند،
و کسی نیست که گردشان آورد.
۱۹ شکستگی تو را التیامی نیست،
و جراححت لاعلاج است.

هر که خیر تو را بشنود،
بر تو دستک خواهد زد،
زیرا کیست که از بلای بی‌امان تو به
دور مانده باشد؟

همان که انبیا پیرامونش بود،
حصارش دریا بود و دیوارش
بحرها؛
همان که گوش و مصر قوت
بی‌انتهایش بودند،
و فوط و نوبی، یاری دهندگانش؟
و با این همه، تبعید کشت و به اسیری
رفت.
و کودگانش بر سر هر کوی گوییده
شدند.

بر شریفانش قرعه افکندند.
و بزرگ‌مردانش را جملگی به زنجیر
بستند.

پس تو نیز مست خواهی شد،
خویش را پنهان خواهی کرد
و از کرد دشمن پناه خواهی جست.
دژهایت جملگی درختان انجیر نوبی
رسیده را ماند.
که چون تکانیده شوند، انجیرشان به
کام خورنده فرو افتد!

۲۰ بنگر که لشکریانت در میان تو، زنند!
دروازه‌های سرزمینت به تمامی بر
دشمنان کشوده است.
و آتش، پشت‌بناهای دروازه‌هایت را
در کام کشیده.

۲۱ برای محاصره، اب برکش!
دژهایت را مستحکم کردان!
به گل داخل شو!
ملاط پایزن!
قالب خشت ریزی برگیر!

معرفی کتاب حَبَقُوق

کتاب حَبَقُوق نوعی گفتگو میان نبی و خدا است و حاوی هیچ پیام نبوتی خطاب به اسرئیل نیست. نبی به نوعی بیان می‌دارد که راههای خدا در چشم او عادلانه نمی‌نماید. اما چون خدا پاسخ می‌دهد، اولب به اعتراف ایمان می‌کشاید.

حَبَقُوق نبی از ظلم و بی‌عدالتی مشهود در یهودا غمگین بود و از خدا می‌پرسید که چرا قوه خویش را مجازات نمی‌کند. خدا در پاسخ می‌فرماید که مجازات را به دست بابلی‌ها جاری خواهد ساخت. این امر بر نبی دشوار می‌نماید که چگونه ملتی ستمکارتر از خود یهودا مجازات الهی را در حق آنان به اجرا در خواهد آورد. اما خدا به حَبَقُوق اطمینان می‌دهد که بابلی نیز به نوبه خود مجازات خواهد شد.

دوباره حَبَقُوق نبی تنها این را می‌دانیم که او هم‌دوره ارمیا بود و به سنن دینی یهود تعلق خاطر شدید داشت. تاریخ نگارش کتاب حَبَقُوق را معمولاً اندکی پیش یا پس از نبرد کرکدیش در سال ۶۰۵ ق.م. می‌دانند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- شکایت نخست حَبَقُوق (۱:۱ تا ۴)
- ۲- پاسخ خدا (۵:۱ تا ۱۱)
- ۳- شکایت دوم حَبَقُوق (۱۲:۱ تا ۱:۲)
- ۴- پاسخ خدا (۲:۲ تا ۲۰)
- ۵- دعای توکل و شادی حَبَقُوق (باب ۳)

حَبَقوق

۱ وحی ای که حَبَقوق نبی دید.

شکایت حَبَقوق

۲ خداوندا، تا به کی فریاد برکشم
و تو نشنوی؟

یا نزد تو فغان برآزم که «خشونت!»
و نجات ندهی؟

۳ چرا ظلم را به من می‌نمایی
و بر آنم می‌داری که بر تیره‌روزی
بنگرم؟

هلاکت و خشونت پیش روی من
است:

مجادله پدید می‌آید و ستیزه سر
برمی‌کشد.

۴ از این رو شریعت سست شده است
و عدالت هرگز برقرار نمی‌شود.
زیرا شریکان پارسایان را احاطه می‌کنند؛
بنابراین عدالت منحرف می‌شود.

پاسخ خداوند

۵ «در میان ملل بنگرید و ملاحظه کنید!
حیرت نمایید و در شکفت شوید!

زیرا در ایام شما کاری می‌کنم
که هر چند آن را به شما بازگویند
هرگز باور نخواهید کرد.

۶ همان من کلدانیان را برمی‌افزایم،
آن قوم بی‌رحم و بی‌پروا را.

که پهنه زمین را درمی‌نوردند
تا مسکنهایی را که از آن ایشان
نیست،

به تصرف درآورند.

۷ ایشان هولناک و مهیبند،
و قانون و منزلتشان از خودشان
است.

۸ اسبانشان از یوزپلنگان چالاک‌ترند
و از گرگان شب وحشی‌تر.
سوارانشان به پیش می‌تازند،
و از دوردستها سر می‌رسند؛
همچون عقاب پرواز می‌کنند،

و برای بلعیدن به سرعت فرود می‌آیند.
۹ جمله ایشان به جهت خشونت می‌آیند؛
سپاهیانشان رو به سوی پیش دارند،*
و اسیران را همچون ریگ بیابان گرد
می‌آورند.

۱۰ پادشاهان را به ریشخند می‌گیرند،
و حکمرانان را تمسخر می‌کنند؛
بر همه قلعه‌ها می‌خندند،

و تلی از خاک برای تسخیر آنها بر پا
می‌دارند.

۱۱ آنگاه همچون باد می‌گذرند و پیش
می‌روند؛

اینان که قوت خودشان خداایشان
است،

متحمل تقصیر خود خواهند شد.»

* ۹:۱۱ یا: «رو به سوی شرق دارند.» این آیه در عبری چندین روشن نیست.



بر دیدبانگاه خود می‌ایستم و بر
حصار قرار می‌گیرم؛
خواهم نگریمت تا ببینم به من چه
خواهد گفت،
و برای شکایت چه پاسخی خواهم یافت.

پاسخ خداوند

۱ آنگاه خداوند مرا پاسخ داد:
«رؤیا را بنویس و آن را بر لوحها
بدروشنی بیان دار،
تا نداکننده با آن بدود.
۲ زیرا زمان مقرر برای تحقق رؤیا هنوز
نرسیده،
ولی به سوی مقصد می‌شتابد و قاصد
نخواهد آمد.
اگر چه به طول انجامد، منتظرش بمان،
زیرا که بدیقین خواهد آمد و تأخیر
نخواهد کرد.»

۳ «هان او را که به خویشتن می‌باند
ملاحظه کن!
جان او در اندرونش صالح نیست؛
اما پارسا به ایمان خود زیست
خواهد کرد.
۴ شراب شخص متکبر را رسوا می‌کند؛
او قرار و آرام ندارد،
زیرا همچون کور آزند است،
و بسان مرگ، سیری ناپذیر.
همه قومها را نزد خود جمع می‌کند،
و همه ملتها را با خود گرد می‌آورد.»

وای بر گلدانیان شیربر

۵ «ایا اینان همه بر او طعنه نخواهند زد و به
تمسخر او را نخواهند گفت:

شکایت مجدد

۱۱ «ای پهوه، خدای من! ای قدوس من!
آیا تو از ازل نیستی؟
پس نخواهیم مرد.
ای خداوند، تو ایشان را به جهت
داوری مقرر کرده‌ای؛
ای صخره، تو ایشان را برای تنبیه
برقرار داشته‌ای.
۱۲ چشمان تو پاکتر از آن است که بر
شرارت بنگرد؛
تو بی‌انصافی را نظاره‌گر نمی‌توانی
شد؛
پس چرا خیانتکاران را تاب می‌آوری؟
و آنگاه که شریر پارسا تر از خویش
را فرو می‌بلعد،
سکوت می‌کنی؟
۱۳ تو انسان را همانند ماهیان دریا
می‌سازی،
همچون خزندگان که حاکمی
ندارند.
۱۴ او ایشان را به قلاب بالا می‌آورد
و به دام خود می‌کشد
و در تور خود جمع می‌کند.
از این رو سرخوش است
و شادی می‌کند.
۱۵ پس به تور خود قربانی تقدیم
می‌نماید
و برای دام خود بخور می‌سوزاند.
زیرا عایدی او از آنها فربه می‌شود،
و خوراک او لذیذ می‌گردد.
۱۶ آیا باید همچنان تور خود را خالی کند
و به کشتار بی‌رحمانه ملتها ادامه
دهد؟

* ۴:۲ یا "وفاداری".

* ۴:۲ یا: «زنده خواهد ماند».

«وای بر آن که بر آنچه از آن وی نیست
می افزاید،
و خویشتن را زیر بار سنگین وثیقه‌ها
خجم می‌سازد!
تا به کی چنین خواهد کرد؟»
«آیا طلبکاران تو به ناکاه بر نخواهند
خاست،

و آزار دهند کانت بیدار نخواهند شد،
و تو برای ایشان غنیمت نخواهی
بود؟
از آنجا که تو ملت‌های بسیار را به غنیمت
بردی،
باقیمانده‌کان قومها تو را به غنیمت
خواهند برد؛
زیرا خون آدمیان را ریختی،
و بر زمین و شهر و ساکنان آن
خسونت روا داشتی.

«وای بر آن که برای خانه خود حریص
سود نامشروع باشد،
تا آشیانه خویشتن را بر بلندی قرار
دهد
و از چنگ بلا در امان ماند!
تو با منقطع ساختن قومهای بسیار
رسوایی برای خانه خویشتن تدبیر
کرده،
و بر جان خویشتن گناه ورزیده‌ای.
زیرا که سنک از میان دیوار به فریاد
در خواهد آمد،

و تیر چوبین او را پاسخ خواهد داد.

«وای بر آن که با خونریزی شهری بنا
کند
و آن را بر بی‌انصافی استوار سازد!
«آیا این از جانب خداوند لشکرها نیست

که قومها برای آتش مشقت کینند،
و ملت‌ها برای بظالت خویشتن را
خسته سازند؟
«زیرا همان‌گونه که آنها دریا را
می‌پوشاند،
جهان از معرفت جلال خداوند مملو
خواهد شد.

«وای بر آن که همسایه خویشتن را
می‌نوشاند،
و با ریختن زهر خود او را مست
می‌سازد،
تا بر عریانی‌اش بنگرد.
«تو به عوض جلال، از رسوایی سیر
خواهی شد؛

اکنون خود نیز بنوش و بی‌دینی*
خویشتن را نمایان ساز.
زیرا که جام دست راست خداوند به تو
خواهد رسید،
و رسوایی، جلال تو را خواهد
پوشانید.
«خسوفی که بر لبنان روا داشتی،
اکنون تو را فرو خواهد گرفت،
و نابودی حیوانات،
اکنون تو را به هراس خواهد افکند؛
زیرا خون آدمیان را ریختی،
و بر زمین و شهر و ساکنانش
خسونت روا داشتی.

«از تمثال تراشیده چه فایده که
صنعتکاری آن را بسازد،
از بت ریخته شده و آموزگار
دروغ؟

که صانع بر مصنوع خود توکل کند،
حال آنکه بتی گنگ بیش نیست!

۶ او ایستاد و زمین را به جنبش درآورد؛
او نکریست و قومها از جا جستنند.
کوههای ازلی در هم شکستند
و تپه‌های ابدی پست شدند.
طریقهای او جاودانی است.
۷ خیمه‌های کوشان را در زحمت دیدم:
چادرهای سرزمین مدیان لرزان شدند.

۸ خداوندا، آیا غضب تو بر نهرها
افروخته شد؟
و خشم تو بر رودخانه‌ها؟
آیا بر دریا غیظ داشتی.

۹ آنکاه که بر اسبان خود پیش راندی.
بر اوابه‌های نجات خویش؟
۱۰ کمان خویش از غلاف بیرون کشیدی.
و تیرهای بسیار طلب کردی. سلاه
زمین را به نهرها منسحق ساختی.
۱۱ کوهها تو را دیدند و از درد به خود
پیچیدند؛
سیلابها جاری شدند،
و ژرفا به غرش درآمد،
دستان خویش برافراشت.

۱۱ از تابش برق تیرهای تو و درخشندگی
نیزه برآفت.
خورشید و ماه در برجهای خود
بی حرکت ایستادند.

۱۲ در خشم، زمین را در نور دیدی.
و در غضب، ملتها را پایمال کردی.
۱۳ برای نجات قوم خود بیرون آمدی.
برای نجات مسیح خویش.
سر خاندان شیریران را کوبیدی

۱۹ وای بر آن که به چوبی گوید، "بیدار
شو!"

یا به سنگی خاموش که: "برخیز!"
آیا تواند تو را چیزی آموزد؟
اینک به طلا و نقره اندود گشته،
لیکن در اندرونش هیچ روحی
نیست.

۲۰ اما خداوند در معبد مقدس خویش
است،
پس تمامی زمین به حضور وی
خاموش باشد.»

دعای حَقَّقُوق

دعای حَقَّقُوقِ نبی، بر شیگونوت.^۱

۱ ای خداوند، آوازه تو را شنیده‌ام؛
خداوند، از کارهایت در شگفتم.
در میان این سالها، آنها را زنده ساز.
در ایام ما، آنها را بشناسان،
و در حین غضب، رحمت را به یاد
آور.

۲ خدا از تیمان آمد،
آن قدوس، از کوه فاران. سلاه
جلال او آسمانها را پوشانید،
و ستایش او زمین را آکنده ساخت.
۳ درخشندگی او همچون نور بود؛
از دستش پرتوها ساطع می‌گشت،
و قدرت او در آنجا پنهان بود.
۴ پیش روی او، طاعون می‌رفت،
و آتش تب نزد قدمهای او بود.

* ۱:۳ این معنای این کلمه نامشخص است؛ احتمالاً اصطلاحی در موسیقی است که در آیات ۹ و ۱۳ تکرار می‌شود.
* ۳:۳ معنی این کلمه که بارها در کتاب مزامیر به کار رفته است روشن نیست، ولی احتمالاً اصطلاحی مربوط به موسیقی یا مراسم نیایشی است.

* ۶:۳ ترجمه یونانی هفتادتنان: متن مازورتنی: «زمین را اندازه گرفت».

* ۶:۳ منظور از "طریق"، تپه‌ها و یا زمینهای بلند است که او از دیرباز بر آنها حرکت می‌کرد.

* ۹:۳ با: «موافق قسمهایی که برای قبایل خوردی».

و از شائوده تا به کردن را مکشوف
ساختی. سلاه

سر جنگاوران ایشان را به نیزه خودشان
مجرّوح گردی.

نگاه که چون کردیاد آمدند تا مرا
پراکنده سازند.

شادمان از اینکه کویی برای

فرو بلعیدن فقیران در خفا
می رفتند.

با اسبان خود دریا را زیر پا نهادی؛

پنهانی بسیار را به تلاطم در آوردی.

این را شنیدم و احشایم بلرزید،

و از صدایش لبانم بجنبید.

پوسیدگی به استخوانهایم داخل شد،

و در جای خود لرزیدم.

اما به آرامی انتظار روزی را خواهم

کشید

که تنگی بر قومی که بر ما حمله

می آورند، عارض شود.

شادی حَبّوق در خداوند

۱۱ اگرچه درخت انجیر شکوفه نیاورد،

و میوه در مورها یافت نشود،

محصول زیتون از میان برود،

و مزرعه‌ها آذوقه ندهد،

گله از آغل منقطع شود،

و رمه‌ای در طویله‌ها نباشد،

۱۲ لیکن من در خداوند شادمان خواهم

بود

و در خدای نجات خویش وجد

خواهم کرد.

۱۳ خداوندگار یهوه قوت من است؛

او پاهایم را همچون پاهای آهو

می گرداند،

و مرا بر مکانهای بلندم خرامان

می سازد.

برای سالار سرایندگان، با همراهی

سازهای زهی.

معرفی کتاب صَفْنِیا

صَفْنِیا یگانه نبی‌ای است که اصل و نسب خود را ذکر کرده است. او از تبار حزقیای پادشاه بود. اما جز این، چیز دیگری درباره او نمی‌دانیم. او در روزگار یوشیای پادشاه (۶۰۹ تا ۵۴۰ ق.م.) نبوت می‌کرد و با ارمیا، ناحوم و احتمالاً حبقوق هم‌دوره بود. خدمت نبوتی او به احتمال زیاد پیش از اصلاحات دینی یوشیا صورت گرفته است. صَفْنِیا به علت تبار سلفیتی اش، با محافل درباری و مسائل جاری سیاسی در ارتباط بود.

موضوع کتاب صَفْنِیا اعلام داوری زود هنگام خدا بر یهود است. او آمدن روز خداوند را اعلام می‌کند که در آن خدا ملت‌ها را مجازات خواهد کرد. از جمله یهودای مرتد را. روز خداوند زمان خشم، پریشانی، ویرانی، طردشدگی، تاریکی، ابر، ظلمت غلیظ و صدای کرنا خواهد بود. در کشاکش همین پیشگویی‌های هولناک، صَفْنِیا قوم را اندرز می‌دهد که خدا را بطلبند تا بکنه پناهگاهی بیابند. همچنین به باقیماندگان وفادار، نوید نجات آینده را می‌دهد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- فرارسیدن روز خداوند بر یهودا و ملت‌ها (باب ۱)
- ۲- داوری خدا بر ملت‌ها (۱:۲ تا ۸:۳)
- ۳- رهایی باقیماندگان (۹:۳ تا ۲۰)

صَفْنِيا

نه خداوند را می‌جویند
و نه از او مسئلت می‌کنند.»

نزدیک شدن روز خداوند

۶ در پیشگاه خداوندگاز یهوه خاموش
باشید،

زیرا که روز خداوند نزدیک است؛
خداوند قربانی‌ای مهیا کرده
و دعوت شدگان خود را تقدیس
نموده است.

۸ در روز قربانی خداوند،
«من صاحبمنصبان و شاهزادگان را
مجازات خواهم کرد
و همه کسانی را که جامه بیگانه بر
تن می‌کنند.

۹ در آن روز همه آنان را که از روی
آستانه می‌جهند، مجازات خواهم
کرد،

آنان را که خانه خداوند خویش را از
ظلم و فریب آکنده می‌سازند.»

۱۰ خداوند می‌گوید: «در آن روز،
فریادی از 'دروازه ماهی' شنیده خواهد
شد،

شیونی از 'محلّه جدید'،
و صدای شکستگی عظیم از تلها.
ای ساکنان محلّه بازار، شیون کنید!

کلام خداوند که در ایام یوشیا فرزند آمون،
پادشاه یهودا، بر صَفْنِيا فرزند کوشی، پسر
جدنیا، پسر امریا، پسر حزقیا نازل شد:

هشدار به یهودا

خداوند می‌فرماید:

«همه چیز را از روی زمین
یکسره نابود خواهم کرد؛
انسان و حیوان را نابود خواهم کرد،
پرندگان آسمان و ماهیان دریا را،
و سنگهای لغزش را با شریران.
من آدمیان را از روی زمین
ریشه‌کن خواهم کرد؛»
این است فرموده خداوند.

۶ «من دست خود را بر ضد یهودا دراز
خواهم کرد،

بر ضد همه ساکنان اورشلیم؛
همه آثار باقیمانده از بعل را از این
مکان ریشه‌کن خواهم کرد،
و نامهای موبدان و نیز کاهنان را،
آنان را که بر بامها در برابر لشکر آسمان
سجده می‌کنند.

و آنان را که سجده کرده، به خداوند
سوگند می‌خورند و به ملکوم نیز
سوگند می‌خورند؛

آنان را که از پیروی خداوند روی
برمی‌تابند،

زیرا که بازرگانان جملگی از میان
رفته‌اند؛

آنان که با پول سر و کار دارند،
جملگی منقطع گشته‌اند.

۱۲ در آن زمان اورشلیم را به چراغها
تفحص خواهیم کرد،

و آنان را که آسوده‌خیال بر ته‌مانده
شراب خود چرت می‌زنند
مجازات خواهیم نمود،

آنان را که در دل‌های خود می‌گویند:

۱۳ "خداوند نه نیکی می‌کند و نه بدی."
ثروت ایشان به یغما خواهد رفت

و خانه‌هایشان ویران خواهد شد.
خانه‌ها بنا خواهند کرد،

اما در آنها ساکن نخواهند شد؛
تاکستانها غرس خواهند کرد،

اما از شراب آنها نخواهند نوشید. ۱۴

۱۵ روز عظیم خداوند نزدیک است،

نزدیک است و خیلی زود
فرا می‌رسد؛

آوای روز خداوند تلخ است،

مرد جنگاور در آن فریاد برمی‌آورد.
۱۶ آن روز، روز غضب است،

روز تنگی و فشار،

روز خرابی و ویرانی،

روز تاریکی و تیرگی،

روز ابرها و سیاهی،

۱۷ روز گرنا و غریو جنگ

علیه شهرهای حصاردار و برجهای
بلند.

۱۸ من آدمیان را به تنگ خواهم آورد،

چندان که کورانه راه خواهند رفت،

زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند؛

خونشان چون غبار بر زمین خواهد

ریخت،

و پیکرشان همچون فضولات.

۱۹ در روز غضب خداوند،

نه نقره آنان رهایی شان تواند داد، نه

طلایشان.

تمامی جهان از آتش غیرت او خواهد
سوخت،

زیرا بر جمله ساکنان زمین هلاکتی
هولناک خواهد آورد.

داوری بر دشمنان اسرائیل

۲۰ کرد آید!

ای قوم بی شرم و حیاء، کرد آید!

۲۱ پیش از آنکه حکم اجرا شود

و آن روز چون کاه درگذرد؛

پیش از آنکه آتش خشم خداوند بر

شما فرود آید،

پیش از آنکه روز خشم خداوند بر

شما نازل شود.

۲۲ ای همه حلیمان زمین خداوند را

بجویید،

ای که قوانین او را به جا می‌آورید؛

پارسایی را بجویید، و هم فروتنی را،

شاید که در روز خشم خداوند پنهان

داشته شوید.

۲۳ زیرا غزه متروک خواهد شد،

و اشقلون ویران؛

اشدود در نیمروز بیرون رانده خواهد

شد،

و عقرون ریشه‌کن خواهد گردید.

۲۴ وای بر شما ای ساحل‌نشینان،

ای قوم کریتیان!

کلام خداوند بر ضد شماست،

ای کنعان، ای سرزمین فلسطینیان؛

من تو را چنان هلاک خواهم کرد

که دیگر کسی در تو ساکن نخواهد

بود.

زیرا تمامی خدایان جهان را زایل
خواهد ساخت،
و همه سواحل قومها، هر یک در جای
خود،
او را پرستش خواهند کرد.

۱۱ و شما نیز ای کوشیان،
به دم شمشیر من کشته خواهید شد.

۱۳ او دست خود را بر شمال دراز خواهد کرد
و آشور را نابود خواهد ساخت؛
او نینوا را به ویرانه‌ای بدل خواهد کرد،
به ویرانه‌ای خشک همچون بیابان.

۱۴ گله‌ها در میانش خواهند آرמיד،
و همه گونه جانور وحشی.

حتی جغد و بوم بر سر ستونهایش
منزل خواهند گرفت،
و صدای آوازشان از پنجره‌ها به
گوش خواهد رسید؛

ویرانی بر آستان آن خواهد بود،
زیرا چوبهای سرو آزادش برهنه
خواهد شد.

۱۵ این است شهر شادمانی که در امنیت
می‌زیست،
و با خود می‌گفت: «من هستم و جز
من نیست.»

حال، چگونه ویران شده
و استراحتگاه جانوران گشته است!
هر که از آن می‌گذرد،
انگشت به دهان مانده، سر خویش
تکان خواهد داد.

داوری بر اورشلیم و دیگر قومها

وای بر شهر ستمگر،
که عصیانگر است و فاسد!



۱ ساحل دریا چراگاه خواهد شد،
با سرپناه‌ها برای شبانان و آغلها برای
گوسفندان.

ساحل دریا از آن باقیماندگان خاندان
یهودا خواهد بود،
که در آنجا خواهند چرید،
و شبانکاهان در خانه‌های اشغلولون
خواهند آرמיד.

زیرا یهوه خدایشان به یاری ایشان
خواهد آمد،
و سعادت گذشته را بدیشان
باز خواهد گردانید.

۱۶ هاتهای مواب را شنیده‌ام
و توهینهای عمونیان را،
که چگونه قوم مرا دشنام می‌گویند
و علیه مرزهای ایشان فخر
می‌فروشند.

۱۷ از این رو خداوند لشکرها،
خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید:
به حیات خودم قسم که مواب
همچون سدوم خواهد شد،
و عمونیان همچون عموره؛

سوزمینی پر از غلغله‌های هرز
و کودنهای نمک و ویرانی ابدی.
باقیمانندگان قوم من ایشان را غارت
خواهند کرد.

۱۸ و بازماندگان ملت من ایشان را به
تصرف در خواهند آورد.
۱۹ این است نصیب ایشان در ازای
غورشان.

زیرا قوم خداوند لشکرها را ناسزا
گفتند.

و بر ایشان فخر فروختند.
خداوند بر ضد آنان مهیب خواهد بود،

برای روزی که به جهت غارت
برخیزم.
زیرا بر آنم که قومها را گرد آورم.
و ممالک را جمع کنم.
تا غضب خویش را بر آنها فرو ریزم.
آری، تمامی آتش خشم خود را؛
زیرا جهان یکسره در آتش غیرت من
خواهد سوخت.

روی آوردن قومها به خداوند

۹ «در آن زمان، زبان قومها را به زبانی
پاک تبدیل خواهم کرد،
تا همگی نام یهوه را بخوانند
و او را با یکدلی خدمت کنند.
۱۰ از فراسوی رودخانه‌های کوش،
مسئلت کنند، یعنی قوم عزیز من
که پراکنده‌اند.
هدایای مرا خواهند آورد.

۱۱ «در آن روز، دیگر به سبب اعمال خود
شرمسار نخواهی بود،
یعنی به سبب همه اعمالی که بدت
بر من عصبان و رزیدی.
زیرا در آن زمان آن کسانت را که
سرمست غرورند،
از میان دور خواهم کرد،
و تو دیگر بر گوه مقدس من
تکبر نخواهی کرد.

۱۲ اما در میان مردمانی حقیر و بی‌نوا
جا خواهم نهاد
که در نام خداوند پناه خواهند
گرفت.

۱۳ باقیمانده‌کان اسرائیل خطا نخواهند
ورزید
و دروغ نخواهند گفت،
و در دهانشان زبان حیل‌گر نخواهد
بود.

۲ از کسی فرمان نمی‌برد،
و تأدیب نمی‌پذیرد؛
بر خداوند توکل نمی‌کند،
و به خدای خویش نزدیکی
نمی‌جوید.
۳ صاحبمنصبانش در میانش همچون
شیران غراندند،
و قاضیانش همچون گرگان شب،
که چیزی برای صبح باقی
نمی‌گذارند.

۴ انبیایش بی ملاحظه و خیانت‌پیشه‌اند؛
کاهنانش قدس را نجس می‌سازند
و شریعت را زیر پا می‌گذارند.
۵ خداوند در میانش عادل است
و بی‌انصافی نمی‌کند؛
صبح به صبح عدل خویش را نمایان
می‌سازد
و کوتاهی نمی‌کند؛
اما ظالم شرم نمی‌شناسد.

۶ «قومها را منقطع ساخته‌ام،
و برجهای ایشان ویران شده است؛
کوچه‌هایشان را متروک ساخته‌ام،
و کسی از آنها گذر نمی‌کند.
شهرهایشان چنان ویران گشته
که نه انسانی باقی مانده و نه
سکنه‌ای.

۷ «گفتم: "بی‌گمان از من خواهید ترسید،
و تأدیب خواهید پذیرفت.
آنگاه مسکنتان برکنده نمی‌شد،
و نه آنچه مقرر داشتم بر شما وارد
می‌آمد."

اما شما همچنان حریصانه
راههای خویش را فاسد ساخته‌اید.
۸ بنابراین خداوند می‌فرماید: «برای من
انتظار بکشید.

زیرِ آنان چو دیده، خواهند آمد
و کسی بی‌عناکشان نخواهد ساخت.

سرود شادمانی اسرائیل

ای دختر صهیون، فریاد شادمانی
سره!

ای اسرائیل، بانگ برآور!

ای دختر اورشلیم، به تمامی دل
شادی کن و وجد بنما!

زیر خداوند عقوبت‌های تو را از تو
بر گرفته

و دشمنانت را دور کرده است.

یهود پادشاه اسرائیل، در میان توست؛

پس دیگر از بلا نخواهی ترسید.

در آن روز به اورشلیم خواهند گفت:

ای صهیون، مترس و دستانت
سست نشود!

یهود خدایت در میان توست،

و جنگاور است و نجات خواهد داد.

و بر تو شادی بسیار خواهد کرد

و در محبتش آرام خواهد پذیرفت؛

او با سرودها بر تو شادی خواهد
نمود.

«آن کسان تو را که به خاطر عیدها

اندوهگین اند، گرد خواهم آورد،

تا دیگر زیر بار ملامت نباشی.

هان در آن زمان، بر ضد همه

آزاردهندگان عمل خواهم کرد؛

لنگان را نجات خواهم داد

و طردشدگان را گرد خواهم آورد.

آری من رسوایی ایشان را در سراسر

جهان

به عزت و شهرت بدل خواهم کرد.

در آن زمان شما را باز خواهم آورد،

و آنکاه که شما را گرد آورم

به یقین به شما در میان همه اقوام جهان

شهرت و عزت خواهم بخشید،

آن هنگام که سعادت گذشته را

در برابر چشمانتان به شما

بازگردانم؛»

این است فرموده خداوند.

معرفی کتاب حَجَّی

حَجَّی و زکریا هر دو انبیایی بودند که بازگشتگان از تبعید را به بازسازی معبد ترغیب می‌کردند. حَجَّی پیامهای خود را در سال دَوَم سلطنت داریوش، پادشاه پارس، یعنی ۵۲۰ قبل از میلاد به نگارش درآورد. پیش از آن، دشمنان یهودیان با مخالفتها و کارشکنی‌های خود، دستهای ایشان را در کار بازسازی معبد سست می‌کردند و منع قانونی برای آن می‌تراشیدند. اما در این سال، داریوش فرمان کوروش را به اجرا گذاشت و کار بازسازی از سر گرفته شد.

موضوع این کتاب کوتاه، هشدار در مورد ناطاعتی و تشویق به اطاعت است. قوم خدا وقتی به بنای معبد خدا اولویت می‌دادند، برکت می‌یافتند. نبی خدا اعلام می‌دارد که آمدن مسیحای موعود معبد را از جلال آکنده خواهد ساخت. خدا زرو بابل را انکشتی مُهر خود می‌سازد تا تضمینی باشد برای آمدن مسیحای موعود. این پیامها به دآوری ملتها به هنگام بازگشت مسیح اشاره دارند که طی آن، ملتها و مملکتها سرنگون خواهند شد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- توبیخ به‌خاطر ناطاعتی و واکنش باقیمانده‌گان (باب ۱)
- ۲- بازگشت جلال خدا (۱:۲ تا ۹)
- ۳- تطهیر و برکت قوم گناهکار (۱۰:۲ تا ۱۹)
- ۴- سلطنت خدا (۲۰:۲ تا ۲۳)

حَجَّی

است، در حالی که شما هر یک به خانه خویش مشغولید! ^{۱۱} از این رو، آسمانها بر فرازتان شبم را بازداشته‌اند، و زمین نیز محصول خویش را. ^{۱۲} و من بر زمینها و کوهها خشکسالی فراخوانده‌ام، و نیز بر غله و شراب تازه و روغن و بر هر چه زمین می‌رویانند، و بر انسان و حیوان، و بر تمامی محنت دستها.»

اطاعت از فرمان خداوند

^{۱۳} «آنگاه زروبابل فرزند شسلتینیل و یهوئع فرزند یهوصاداق، کاهن اعظم، و تمامی باقیمانده‌گان قوم به صدای یهوه خدای خویش گوش فرا دادند، و به سخنان حَجَّی نبی نیز، زیرا که او را یهوه خدایشان فرستاده بود. و قوم از خداوند ترسیدند.»

^{۱۴} «آنگاه حَجَّی، پیام‌آور خداوند، پیام خداوند را به قوم بیان کرده، گفت: «خداوند می‌فرماید: من با شما هستم.» ^{۱۵} و خداوند روح زروبابل فرزند شسلتینیل فرماندار یهودا، و روح یهوئع فرزند یهوصاداق کاهن اعظم، و روح تمامی باقیمانده‌گان قوم را برانگیخت. و آنان آمده، به کار بر روی خانه یهوه خدای خویش، خدای لشکرها، پرداختند. ^{۱۶} این در دومین سال داریوش پادشاه، در روز بیست و چهارم از ماه ششم، رخ داد.»

جلال خانه جدید

۲ در روز بیست و یکم از ماه هفتم، کلام خداوند به واسطه حَجَّی نبی نازل شده،

فرمان بازسازی خانه خداوند

۱ در سال دوم داریوش پادشاه، در نخستین روز از ماه ششم، کلام خداوند به واسطه حَجَّی نبی به زروبابل فرزند شسلتینیل، فرماندار یهودا، و نیز به یهوئع فرزند یهوصاداق، کاهن اعظم رسید:

۲ «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: این قوم می‌گویند هنوز زمان بازسازی خانه خداوند فر نرسیده است.»

۳ «آنگاه کلام خداوند به واسطه حَجَّی نبی نازل شده، گفت: ^۴ «آیا اکنون زمان آن است که خود در خانه‌های مُجمل خویش ساکن شوید و این خانه ویران بماند؟ ^۵ پس حال خداوند لشکرها چنین می‌گوید: به راههای خویش نیک بیندیشید! ^۶ بسیار کاشته‌اید، ولی کم درویده‌اید: می‌خورید، اما هرگز سیر نمی‌شوید؛ می‌نوشید، اما هرگز سیراب نمی‌گردید؛ می‌پوشید، اما گرم نمی‌شوید؛ و آن که مزد می‌گیرد، مزد خود را در کیسه سوراخ می‌نهد!»

۷ «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: به راههای خویش نیک بیندیشید! ^۸ بر فراز کوهها برآمده، چوب بیاورید و این خانه را بنا کنید. تا از آن جشنود شوم و جلال یابم. ^۹ این است فرموده خداوند. ^{۱۰} بیش از اینها انتظار داشتید، اما بنگرید که چه اندک حاصل آمد. و آنگاه که همسان اندک را به منزل بردید، بر آن دیدم و بر باد شد. چرا؟ خداوند لشکرها می‌فرماید: به سبب خانه من که ویران مانده

گفت: «اکنون با زروبابل فرزند شلتیتیل، فرماندار یهودا، یهوشع فرزند یهوصاداق، کاهن اعظم، و نیز با تمامی باقیماندگان قوم سخن بگو و از ایشان بپرس: «کیست از میان شما باقیماندگان که این خانه را در جلال نخستینش دیده باشند؟ اکنون آن را چگونه می بینید؟ آیا در نظرتان چون هیچ نمی نماید؟»^{۱۲} «اما اکنون خداوند می فرماید: ای زروبابل، قوی باش! ای یهوشع فرزند یهوصاداق، کاهن اعظم، قوی باش! و ای همه قوم این سرزمین، قوی باشید: این است فرموده خداوند. خداوند لشکرها می گوید: به کار مشغول شوید، زیرا من با شما هستم، بر حسب عهدی که به هنگام خروجتان از مصر با شما بستم. روح من در میان شما باقی است، پس هراسان مباشید. زیرا خداوند لشکرها چنین می گوید: یک بار دیگر، پس از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه در خواهم آورد.^{۱۳} و نیز همه قومها را خواهم لرزانید، و گنجینه های تمامی قومها بدین جا در خواهد آمد. و خداوند لشکرها می گوید: من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.^{۱۴} «خداوند لشکرها می فرماید: طلا و نقره از آن من است.^{۱۵} خداوند لشکرها می گوید: جلال این خانه از جلال خانه پیشین عظیمتر خواهد بود، و من در این مکان، سلامتی ارزانی خواهم داشت؛ این است فرموده خداوند لشکرها.»^{۱۶}

برکت برای قوم ناپاک

^{۱۷} در دومین سال داریوش، در روز بیست و چهارم از ماه نهم، کلام خداوند به واسطه حجّی نبی نازل شده، گفت: «خداوند لشکرها چنین می فرماید: از کاهنان درباره شریعت پرسیده، بگویند: «اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود حمل کند، و آنگاه دامن جامه اش به نان، آش، شراب، روغن، یا هر خوراک دیگری برخورد، آیا آن خوراک مقدس می شود؟»^{۱۸} کاهنان پاسخ دادند: «خیر.»

^{۱۹} آنگاه حجّی گفت: «اگر کسی که به سبب تماس با جنازه ای نجس شده است یکی از آن خوراکیها را لمس کند، آیا آن خوراک نجس می شود؟» کاهنان در پاسخ گفتند: «آری. نجس می شود.»

^{۲۰} آنگاه حجّی در جواب گفت: «خداوند می فرماید، این قوم نیز چنین اند و این ملت نیز در نظر من بدین گونه اند، و عمل دستپاچهان جملگی چنین است. هر هدیه ای که بدان جا می آورند، نجس است.^{۲۱} به ایام اخیر نیک بیندیشید: از پیش از نهاده شدن سنگی بر سنگ دیگر در معبد خداوند تا کنون،^{۲۲} در تمامی این ایام، چون کسی سراغ پشته خرمن بیست منی می آمد، تنها ده من می یافت؛ و چون کسی نزد حوضچه شراب می رفت تا پنجاه پیمانه از آن برگیرد، تنها بیست پیمانه می یافت.^{۲۳} خداوند می فرماید: من شما و تمامی دسترنجتان را به باد سوزان و کپک و تکرک زدم، اما نزد من باز کشت نکردید!^{۲۴} به ایام اخیر نیک بیندیشید: آری، از روز نهاده شدن پی خانه خداوند تا روز بیست و چهارم ماه نهم را از نظر بگذرانید: آیا هنوز بذری در انبار هست؟ برآستی که در خردن مو و انجیر و انار و زیتون هیچ میوه نداده اند؛ ولی من از امروز شما را برکت خواهم داد!»

انگشتر مهر خداوند

^{۲۵} و کلام خداوند بار دوم، در بیست و چهارمین روز ماه، بر حجّی نازل شده، گفت: «زروبابل، فرماندار یهودا را خطاب کرده، بگو که من به زودی آسمانها و زمین را به لرزه در خواهم آورد،^{۲۶} و تخت پادشاهی ممالک را و ازگون خواهم ساخت. به زودی قدرت ممالک قومها را از میان خواهم برد، اربابها و سوارانشان را سرنگون خواهم کرد، و اسبان و سوارانشان شمشیر یکدیگر از پا در خواهند آمد.^{۲۷} «خداوند لشکرها می فرماید: در آن روز، ای خادم من زروبابل، فرزند شلتیتیل، تو را

خواهم گرفت، و خداوند می گوید که تو تو را برگزیده‌ام:» این است فرموده خداوند
چون انگشتر مهر خواهم ساخت، زیرا که لشکرها.

معرفی کتاب زکریا

زکریا مانند ارمیا و حزقیال، هم نبی بود و هم کاهن. رسالت او نیز همچون حجّی، ترغیب یهودیان به بازسازی معبد بود. کوروش، پادشاه پارس، در سال ۵۳۸ ق.م.، تبعیدیان یهودی را آزاد کرد تا به زادگاه خود بازگردند. حدود پنجاه هزار تن از ایشان بازگشتند و بی درنگ دست به کار بازسازی معبد شدند. اما مخالفت همسایگان از بیرون، و بی تفاوتی قوم از درون، موجب وقفه در کار شد. شانزده سال بعد، زکریا و حجّی از جانب خدا رسالت یافتند تا قوم را به بازسازی معبد ترغیب کنند. در نتیجه، چهار سال بعد، یعنی در سال ۵۱۶ ق.م.، بنای معبد جدید تکمیل شد. اگر پیام حجّی حاوی توبیخهایی نیز بود، پیام زکریا آهنگی مثبت دارد. او قوم را به توبه فرا می خواند و به ایشان وعده می دهد که روزی مسیحای موعود در معبد سکونت خواهند گزید. کتاب زکریا کتاب مکاشفه عهدعتیق نامیده شده، زیرا پیام آن نه تنها به مردم روزگار خودش مربوط است، بلکه او وعده می دهد که مسیحا چون بازگردد، پادشاهی خود را در معبد استوار ساخته، از آنجا به تمام جهان خواهد گسترده. در این کتاب پیشگوییهای بسیار درباره عیسی مسیح یافت می شود که هم به ظهور نخست او در میان یهودیان اشاره دارد و هم به بازگشت او در ایام آخر.

تقسیم بندی کلی

- ۱- دعوت به توبه (۱:۱ تا ۶)
- ۲- هشت رؤیای شبانه (۷:۱ تا ۱۵:۶)
- ۳- چهار پیام زکریا (بابهای ۷ و ۸)
- ۴- ظهورهای اول و دوم مسیحا (بابهای ۹ تا ۱۴)

زکریا

دعوت به بازگشت به سوی خداوند

در هشتمین ماه از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریای نبی فرزند برکیا فرزند عدو نازل شده، گفت: «خداوند بر پدران شما بسیار خشمگین بود. پس بدین قوم بگو، خداوند لشکرها چنین می فرماید: به سوی من بازگشت کنید؛ این است فرموده خداوند لشکرها. و خداوند لشکرها می گوید: من نیز به سوی شما باز خواهم گشت. شما همچون پدران خود مباحثه که انبیای پیشین به آنان ندا داده، گفتند: «خداوند لشکرها می فرماید: از رهنمای بد و اعمال پلید خود بازگشت کنید.» و خداوند می گوید، آنان نشنیدند و به من اعتنا نکردند. پدران شما امروز کجایند؟ آیا انبیا تا بد زنده می مانند؟ آیا کلام و فریض من که به خادمان خود انبیا امر فرموده بودم، پدران شما را درنگرفت؟ پس آنها بازگشت کرده، گفتند: چنانکه خداوند لشکرها قصد نمود بر طبق رهنما و اعمال ما با ما رفتار کند، به همان سان با ما عمل کرده است.»

رؤیای اسب سوار

در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، در سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریای نبی فرزند برکیا فرزند عدو نازل شده، گفت: «شب هنگام در رؤیا مردی را

دیدم سوار بر اسبی سرخ که در میان درختان آس در فرورفتگی ایستاده بود، و پشت سرش اسبانی به رنگهای سرخ و کهر و سفید بودند. پرسیدم: «سرورم، اینها چیستند؟» فرشته ای که با من سخن می گفت، پاسخ داد: «به تو نشان خواهم داد که چیستند.» آنگاه مردی که میان درختان آس ایستاده بود، پاسخ داد، گفت: «اینها کسانی هستند که خداوند آنان را برای گشت زدن در جهان فرستاده است.» «آنها به فرشته خداوند که میان درختان آس ایستاده بود، گفتند: «ما جهان را گشت زده ایم، و هان تمامی جهان آسوده و آرام است.» آنگاه فرشته خداوند گفت: «ای خداوند لشکرها، تا به کی رحمت خود را از اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال بر آنها خشمگین بودی، دریغ خواهی کرد؟» خداوند با کلماتی نیکو و تسلی بخش فرشته ای را که با من سخن می گفت، پاسخ داد. «پس فرشته ای که با من سخن می گفت، مرا فرمود: «ندا کرده بگو، خداوند لشکرها چنین می گوید: من برای اورشلیم و صهیون غیرتی عظیم دارم و او بر قومهای آسوده خیال، بسی خشمگینم؛ زیرا اندکی خشمگین بودم، اما آنها بر بلا افزودند.» از این رو خداوند چنین می گوید: با رحمت به اورشلیم باز خواهم گشت؛ خانه من در آن بنا خواهد شد و ریسمان اندازه گیری بر اورشلیم کشیده خواهد گشت؛ این است فرموده خداوند

خداوند می‌گوید: بر خیزید! بر خیزید! از سرزمین شمال بگریزید زیرا من شما را همچون چهار باد آسمان پراکنده ساخته‌ام؛ این است فرموده خداوند. بر خیز ای صهیون! ای که با دختر بابل ساکنی، بگریز! زیرا خداوند لشکرها، که مرا پس از جلال نزد قومهایی که شما را غارت کردند فرستاده است. می‌گوید، هر که دست بر شما نهاد، بر مردمک چشم او دست نهاده است؛^{۱۸} «هان من دست خود را بر آنان بلند خواهم کرد، و آنان غارت بندگان خویش خواهند شد. آنکه خواهید دانست که خداوند لشکرها مرا فرستاده است. ای دختر صهیون، بسرا و ششادمان باش. زیرا خداوند می‌فرماید: اینک می‌آیم، و در میان تو ساکن خواهم شد. در آن روز قومهای بسیار به خداوند خواهند پیوست و قوم من خواهند شد. و من در میان تو ساکن خواهم شد و تو خواهی دانست که خداوند لشکرها مرا نزد تو فرستاده است.»^{۱۹} آنکه خداوند یهود را در سرزمین مقدس همچون ملک خویش به میراث خواهد برد، و بار دیگر اورشلیم را بر خواهد گزید.

«ای تمامی بشر، در پیشگاه خداوند خاموش باشید، زیرا او از مسکن مقدس خویش به پا خاسته است.»

رؤیا درباره کاهن اعظم

آنکه او یهوشع کاهن اعظم را به من نشان داد که در حضور فرشته خداوند ایستاده بود. و شیطان به جانب راست یهوشع ایستاده بود تا او را متهم کند. خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان، خداوند تو را توبیخ کند! خداوند که اورشلیم را برگزیده است، تو را توبیخ کند! آیا این مرد چوب نیم‌سوزی

لشکرها.^{۱۷} دیگر بار ندا کرده بگو، خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: شهرهای من بار دیگر از نعمت لبریز خواهد شد، و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را دیگر بار بر خواهد گزید.»^{۱۸}

رؤیای شاخها

«آنگاه سر برافراشته، نگریستم و هان در برابرم چهار شاخ بود!^{۱۹} از فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت، پرسیدم: «اینها چیستند؟» مرا گفت: «اینها شاخهایی هستند که یهودا، اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته‌اند.»^{۲۰} سپس خداوند چهار آهنگر به من نشان داد. پرسیدم: «اینان برای چه کاری می‌آیند؟» پاسخ داد: «آن شاخها یهودا را چنان پراکنده ساختند که هیچ‌کس را یارای سر برافراشتن نبود؛ اما اینها آمده‌اند تا آنها را بترسانند و شاخهای قومهایی را که شاخ خویش را بر یهودا به جهت پراکنده ساختن آن برافراشتند، بر زمین افکنند.»

رؤیای ریسمان اندازه‌گیری

آنکه سر برافراشته، نگریستم و هان در برابرم مردی بود با ریسمان اندازه‌گیری در دستش!^{۲۱} پرسیدم: «کجا می‌روی؟» مرا گفت: «تا اورشلیم را اندازه بگیرم و طول و عرضش را دریابم.»^{۲۲} در آن هنگام فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت پیش آمد، و فرشته‌ای دیگر نیز آمد تا او را ملاقات کند، و او را گفت: «بشتاب و به آن جوان بگو: "اورشلیم به سبب کثرت مردمان و حیواناتی که در آن خواهند بود، همچون روستاهایی بدون حصار مسکون خواهد شد. زیرا خداوند می‌فرماید من خود دیواری از آتش گرداگرد آن خواهم بود، و جلال در میانش."^{۲۳}

* ۸:۲ معنی متن عبری در این قسمت کاملاً روشن نیست.

* ۱:۳ یعنی: «مذعی».

«چه می بینی؟» پاسخ دادم: «چراغدانی می بینم یکپارچه از طلا که روغندانی بر سرش و هفت چراغ بر آن است، و چراغهایی که بر سر آن است هفت لوله دارد.» و در کنار آن، دو درخت زیتون هست، یکی به جانب راست روغندان و دیگری به جانب چپ آن.^{۱۰} «آنگاه از فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت، پرسیدم: «سرورم، اینها چیست؟» «فرشته پاسخ داد: «آیا نمی‌دانی اینها چیست؟» گفتم: «نه، سرورم.»^{۱۱} «آنگاه مرا گفت: «این است کلام خداوند به زروبابل: نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من؛ خداوند لشکرها می‌فرماید. ای کوه بزرگ، تو چیستی؟ در برابر زروبابل به همواری بدل خواهی شد. آنگاه او در میان فریادهای «فیض! فیض بر آن باشد!» سنگ سر آن را بیرون خواهد آورد.»^{۱۲} و کلام خداوند باز بر من نازل شده، گفت: «دستان زروبابل پی این خانه را نهاده، و دستان خود او نیز آن را تمام خواهد کرد. آنگاه خواهی دانست که بیهو خدای لشکرها مرا نزد شما فرستاده است.»^{۱۳} زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد؟ مردمان چون شاقول را در دست زروبابل ببینند، شادی خواهند کرد.»

آنگاه مرا پاسخ داد: «این هفت، چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان می‌گردند.»^{۱۴} پس من از او پرسیدم: «این دو درخت زیتون که به جانب راست و چپ چراغدان است، چیست؟»^{۱۵} و باز از او پرسیدم: «این دو شاخه زیتون که در کنار دو لوله طلاست و روغن طلا از آنها جاریست، چیست؟»^{۱۶} پاسخ داد: «آیا نمی‌دانی اینها چیست؟» گفتم: «نه، سرورم.»^{۱۷} «آنگاه گفت: «این دو پسران روغن هستند که نزد خداوندگار تمامی جهان می‌ایستند.»

بیست که از میان آتش برگرفته شده است؟»^{۱۸} و بهوش جامه چرکین بر تن، به حضور فرشته ایستاده بود. فرشته به کسانی که در برابر بهوش ایستاده بودند، گفت: «جامه چرکین از تنش به در آورید.» و به بهوش گفت: «اینک تقصیرت را از تو بیرون کردم، و جامه فاخر بر تو خواهم پوشانید.»^{۱۹} نیز گفت دستاری ظاهر بر سرش بگذارند. پس دستاری طاهر بر سرش نهادند و جامه بر تنش کردند. و فرشته خانه وند ایستاده بود.

نگاه فرشته خداوند بهوش را نصیحت کرده، گفت: «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: اگر در راههای من سلوک کنی و حکم مرا نگاه داری، آنگاه سرپرستی خانه مرا بر عهده خواهی داشت و مسئول نگهداری رصحنهای من خواهی بود، و تو را در میان آن که اینجا می‌ایستند، بار خواهم داد. حال، ای بهوش کاهن اعظم، بشنو، تو و یارانت که به حضورت می‌نشینند، چراکه آنان مردان شایسته هستند؛ زیرا آنان من خادم خود شایسته خواهم آورد.»^{۲۰} اینک سنگی را که در برابر بهوش نهاده‌ام بنگر، سنگ واحدی را که هفت جانب دارد. همان خداوند لشکرها می‌فرماید: من نقش آن را حک خواهم کرد، و کناه این سرزمین را در یک روز رفع خواهم نمود. آری، خداوند لشکرها می‌گوید: در آن روز، هر یک از شما همسایه خود را زیر درخت مو و درخت انجیر خویش دعوت خواهید کرد.»

رؤیای چراغدان طلا

آنگاه فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت، بازگشت و مرا همچون شخصی که از خواب بیدار شود، بیدار کرد. او مرا گفت:

^{۱۰} ۵:۳-۴ حمله و کیست، در عبری: «نظم».

^{۱۱} ۹:۳: «هفت چشم».

^{۱۲} ۱۴:۴: «مردمان مسلح نموده».

رؤیای طومار پَران



دیگر بار سر برافراشته، نگریدم و هان در برابرم طوماری پَران بود! او از من پرسید: «چه می بینی؟» پاسخ دادم: «طوماری پَران می بینم به طول بیست ذراع^۵ و عرض ده ذراع.» آنگاه به من گفت: «این آن لعنت است که بر سطح تمامی زمین بیرون می رود. زیرا هر که دزدی کند بنا بر نوشته یک طرف طومار زدوده خواهد شد، و هر که قسم دروغ^۶ خورَد، بنا بر نوشته طرف دیگر^۷ خداوند لشکرها می فرماید: من آن را بیرون می فرستم، و آن به خانه دزد و به خانه هر که به نام من قسم دروغ خورَد، داخل خواهد شد و در میان خانه او خواهد ماند و آن را با چوبها و سنگهایش منهدم خواهد کرد.»

رؤیای زنی در سبد

آنگاه فرشته ای که با من سخن می گفت، پیش آمده، گفت: «سر برافراز و بین این چیست که بیرون می رود.» پرسیدم: «این چیست؟» پاسخ داد: «این سبد ایغه^۸ است که بیرون می رود.» و افزود، «این تقصیر^۹ ایشان است در تمامی زمین.»^۷ و اینک درپوش سربی برداشته شد، و درون سبد زنی نشسته بود! فرشته گفت: «این شرارت^{۱۰} است، و آن زن را به درون سبد رانده، درپوش سربی را بر دهانه آن قرار داد.»

آنگاه سر برافراشته، نگریدم و هان در برابرم دو زن پیش می آمدند! بالهایی داشتند همچون بال لک و باد در بالهایشان بود. آنها سبد را برگرفته، میان زمین و آسمان بلند کردند. آنگاه از فرشته ای که با من سخن می گفت، پرسیدم: «اینها سبد را کجا می برند؟» پاسخ داد: «به سرزمین شنعار^{۱۱} تا برای آن خانه ای بسازند و آنگاه که خانه آماده شد، سبد را آنجا بر پایه اش قرار خواهند داد.»

رؤیای چهار ارابه



و بار دیگر سر برافراشته، نگریدم و هان در برابرم چهار ارابه بود که از میان دو کوه بیرون می آمدند، و کوهها از برج بودند. ارابه اول اسبهایی داشت به رنگ سرخ، ارابه دوم اسبهایی به رنگ سیاه، ارابه سوم اسبهایی به رنگ سفید و ارابه چهارم اسبهایی به رنگ ابلق، و آنها جملگی پرتوان بودند. آنگاه از فرشته ای که با من سخن می گفت، پرسیدم: «سرورم، اینها چیستند؟» فرشته پاسخ داد: «اینها چهار روح^{۱۲} آسمان اند که از ایستادن به حضور خداوندگار تمامی جهان بیرون می آیند. ارابه ای که اسبان سیاه دارد، رو به سوی سرزمین شمال می نهد، سپیها به سوی غرب،^{۱۳} و ابلقها به سوی جنوب.» چون آن اسبان پرتوان بیرون آمدند، خواهان گشت زدن در جهان بودند. او گفت: «بروید و جهان را گشت بزنید.» پس جهان را گشت زدند. آنگاه مرا ندا کرد و گفت: «بین، آنهایی که به جانب

* ۲:۵ در عبری: «اما». یک اما تقریباً معادل ۲۵ سانتی متر است؛ همچنین در بقیه آیه.

* ۳:۵ واژه «دروغ» در اصل عبری نیامده است، اما از آیه ۴ می شود آن را استنباط کرد.

* ۶:۵ در عبری: «این ایغه است...» همچنین در آیات ۷ الی ۱۱. سبد «ایغه» وسیله ای بود برای اندازه گیری غنّه، به گنجایش ۲۲ لیتر.

* ۶:۵ یا «نمود».

* ۱۱:۵ منظور همان «بابل» است.

* ۵:۶ یا «باد».

* ۶:۶ در عبری: «سپیها به سوی عقب خویش»، که همان غرب می شود.

شراصر و رجم ملک را با افرادشان فرستاده بودند تا از خداوند مسئلت کنند^۳ و از کاهنان خانه خداوند لشکرها و از انبیا پرسند: «آیا باید در ماه پنجم ماتم بگیریم و پرهیز کنیم، چنانکه در این سالها کرده‌ایم؟»

«آنگاه کلام خداوند لشکرها بر من نازل شده، گفت: «تمامی مردم این سرزمین و کاهنان را بگو: هنگامی که طی این هفتاد سال در ماههای پنجم و هفتم روزه گرفتید و ماتم کردید، آیا برآستی برای من روزه گرفتید؟^۴ و هنگامی که می‌خوردید و می‌نوشتید، آیا برای خود نمی‌خوردید و برای خود نمی‌نوشتید؟ آیا این کلامی نیست که خداوند به واسطه انبیای پیشین اعلام فرمود، آنگاه که اورشلیم و شهرهای مجاورش هنوز مسکونی و در رفاه بودند و مردم در بگب و نواحی کم‌ارتفاع سکونت داشتند؟»

۱ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت: «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: به حق داوری کنید و هر یک با دیگری مهربان و پاک‌دشت باشید.^۵ بر بیوه‌زان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم مکنید و در دل خود نسبت به یکدیگر بدی میندیشید.»^۶ اما آنان از کوش سپردن ابا نمودند و سرسختی ورزیده، کوشهای خود را فرو بستند تا نشنوند؛^۷ دل‌های خویش را همچون سنگ خارا ساختند^۸ مبادا شریعت و کلامی را که خداوند لشکرها به روح خود به واسطه انبیای پیشین فرستاده بود، بشنوند. پس خشم عظیمی از جانب خداوند لشکرها صادر شد.^۹ خداوند لشکرها چنین می‌گوید: «چنانکه من ندا می‌دادم و ایشان

سرزمین شمال رفتند، خشم مرا در سرزمین شمال فرو نشانند.»^{۱۰}

تاج و معبد

۱ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شسده، گفت: «از اسیرانی که از بابل آمده‌اند، یعنی ز حمدی و ضویبا و یدعیبا، طلا و نقره بگیر و همان روز به خانه یوشیا پسر صغیا در آی. طلا و نقره را گرفته، تاجی بساز و آن را بر سر یهوشع کاهن اعظم، پسر یهوصادق، گذار.^۲ و به او بگو: «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: اینک مردی که نامش «شاخه» است، از مکان خویش خواهد رویید و معبد خداوند را بنا خواهد کرد.»^۳ اوست که معبد خداوند را بنا خواهد کرد و از جلال ملوکانه برخوردار خواهد شد و بر تخت او نشسته، فرمان خواهد راند. و کاهنی نیز بر تخت او خواهد بود و میان آن دو مشورت صلح‌آمیز برقرار خواهد بود.»^۴ و آن تاج به عنوان یادبود حمدی، ضویبا، یدعیبا و یوشیا فرزند صغیا، در خانه خداوند خواهد بود.

۲ آنانی که دورند خواهند آمد و در بنای معبد خداوند شرکت خواهند کرد؛ آنگاه خواهید دانست که خداوند لشکرها مرا نزد شما فرستاده است. اگر برآستی کلام بیهو خدای خویش را بشنوید، این واقع خواهد شد.»

دعوت به عدالت و رحمت

۳ در چهارمین سال داریوش پادشاه، کلام خداوند در روز چهارم از ماه نهم یعنی ده کسلو، بر زکریا نازل شد. و اهالی بیت‌ئیل،

۳:۶-۸:۱۶ در روح من در سرزمین شمال از ارضی بخشیدند.»

۳:۶-۱۰:۶ در عبری «طاه» و نقره «تاهمه» است؛ از آیه ۱۱ می‌توان این را استنباط کرد.

۱۲:۶-۱۲:۱۲ آنگاه کتب به زکریا ۸:۳.

۱۴:۶-۱۴:۱۴ در عبری «هانه» آمده، که شکل دیگری از «حمدای» است.

۱۴:۶-۱۴:۱۴ در عبری «حین» آمده، که شکل دیگری از «یوشیا» است.

۱۲:۷-۱۲:۱۲ در عبری: «دشمنان را العاص سخت ساختند.»

سخنان را از دهان انبیا می شنوید، انبیایی که چون پی‌خانه خداوند لشکرها به جهت بنای معبد نهاده می‌شد، حضور داشتند. ^{۱۰} زیرا پیش از آن ایام، انسان یا حیوان را هیچ مزدی نبود، و نه امنیت از دشمن برای کسانی که خروج و دخول می‌کردند، زیرا من هر کس را بر ضد همسایه‌اش برانگیخته بودم. ^{۱۱} اما خداوند لشکرها می‌فرماید، اکنون دیگر با باقیمانده‌گان این قوم همچون گذشته عمل نخواهم کرد. ^{۱۲} زیرا بدر به فراوانی خواهد رویید، تاگ میوه خود را خواهد داد، زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را برزنی خواهد داشت. اری، من باقیمانده‌گان این قوم را وارث تمامی این چیزها خواهم ساخت. ^{۱۳} و واقع خواهد شد، ای خاندان یهودا و ای خاندان اسرائیل، که چنانکه شما در میان قومها لعنت به شمار می‌آمدید، به همان‌گونه شما را نجات خواهم داد تا برکت باشید. پس ترسان مباشید، بلکه دستان شما قوی شود. ^{۱۴}

^{۱۵} زیرا خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: ^{۱۶} «آنکه که پدران شما خشم مرا برانگیختند، قصد کردم بر شما بلا نازل کنم؛ و خداوند لشکرها می‌گوید که از این کار چشم‌پوشید، ^{۱۷} به همین‌گونه در این ایام بار دیگر قصد کرده‌ام تا به اورشلیم و خاندان یهودا احسان کنم؛ پس ترسان مباشید! ^{۱۸} این است آنچه باید انجام دهید: هر یک با همسایه خود سخن به حق راستی گوید؛ در محکمه‌های خویش به حق و در جهت برقراری صلح و صفا داورى کنید؛ ^{۱۹} هیچ‌یک در دل خویش در حق دیگری بد میندیشید، و قسم دروغ را دوست مدارید. زیرا خداوند می‌فرماید: از همه اینها متنفرم. ^{۲۰} و کلام خداوند لشکرها بر من نازل شده، گفت: ^{۲۱} خداوند لشکرها چنین می‌فرماید:

نمی‌شنیدند، همچنان ایشان فریاد برمی‌آوردند و من اجابت نمی‌کردم. ^{۲۲} پس آنان را در میان تمامی قومهایی که نمی‌شناختند، به گردبادی پراکنده ساختم. در نتیجه، سرزمینشان پس از آنها چنان ویران گردید که هیچ‌کس در آن آمد و شد نمی‌کرد. بدین‌سان، سرزمینی دل‌انگیز را ویران ساختند. ^{۲۳}

و عده برکت اورشلیم

کلام خداوند لشکرها نازل شده، گفت: ^{۲۴} «خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: برای صهیون غیرتی بس عظیم دارم، و با خشمی عظیم برایش غیورم. ^{۲۵} خداوند چنین می‌گوید: به صهیون بازمی‌گردم و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد. اورشلیم شهر امین، ^{۲۶} و کوه خداوند لشکرها کوه مقدس نام خواهد گرفت. ^{۲۷} خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: مردان و زنان سالخورده باز دیگر در کوجهای اورشلیم خواهند نشست و هر یک به سبب عمر طولانی، عصا به دست خواهند داشت. ^{۲۸} و کوجهای شهر آکنده از پسران و دخترانی خواهد بود که در کوجهایش به بازی مشغولند. ^{۲۹} خداوند لشکرها چنین می‌گوید: اگرچه در آن ایام امر در نظر باقیمانده‌گان این قوم شگفت بنماید، آیا در نظر من نیز شگفت خواهد بود؟ این است فرموده خداوند لشکرها. ^{۳۰} خداوند لشکرها می‌فرماید: اینک من قوم خویش را از ممالک شرقی و غربی نجات خواهم بخشید، ^{۳۱} و آنان را خواهم آورد تا در اورشلیم ساکن شوند. ایشان قوم من خواهند بود و من در امانت و عدالت خدای ایشان خواهم بود. ^{۳۲}

^{۳۳} خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: ^{۳۴} دستهای شما قوی شود، ای کسانی که در این روزها این

* ۱۶: ۸ در عبری: "در دروازه‌های خود" آمده است، زیرا در آن زمان تمام معاملات تجاری و مورد قضایی در محاسن و فصل می‌شد.

و قدرتش را بر دریا در هم خواهد شکست،
و آتش او را فرو خواهد بلعید.
۵ اشقلون این را دیده، خواهد ترسید؛
غزه نیز از درد به خود خواهد پیچید،
و عقرون نیز، زیرا که امیدش بر باد شده است.
پادشاه از غزه ناپود خواهد شد؛
و اشقلون خالی از سکنه خواهد گشت؛
۶ مردمان وحشی در اشدود سکونت خواهند گزید،
و من غرور فلسطینیان را منقطع خواهم ساخت.
۷ خون را از دهانش دور خواهم کرد،
و مکروهات را از میان دندانهایش؛
از آنان نیز، باقیمانده‌ای از آن خدای ما خواهند بود،
که همچون طایفه‌ای در یهودا خواهند بود،
و عقرون مانند بیوسی خواهد شد.
۸ و من نزد خانه خود در برابر لشکریان مهاجم اردو خواهم زد،
در برابر آن که می‌آید و می‌رود؛
و ستمگر بار دیگر بر آنها پا نخواهد نهاد،
زیرا اکنون به چشمان خود دیدبانی می‌کنم.
ظهور پادشاه صهیون
۹ ای دختر صهیون، بسیار شادی کن!
و ای دختر اورشلیم، فریاد بلند سر ده!
هان پادشاهت نزد تو می‌آید؛

روزه ماه چهارم و روزه ماه پنجم و روزه ماه ششم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شدت مایه و سرور و اعیاد خوش بدل خواهد شد. پس راستی و صلح را دوست بدارید.
۱ خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: بار دیگر قومه‌ها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: "بیایید برویم تا از خداوند مسئلت نماییم و خداوند لشکرها را بجویم. و من نیز خود خواهم آمد." آری، قومه‌های بسیار و ملت‌های بی‌رومند خواهند آمد تا خداوند لشکرها را در اورشلیم بجویند و از خداوند مسئلت کنند.
۲ خداوند لشکرها چنین می‌فرماید: در آن روزها، ده تن از همه زبانه‌ها و قوه‌ها دست به دامن یک یهودی شده، خواهند گفت: "تکذارید همراه شما بیاییم، زیرا شنیده‌ایم که خدا با شماست."
۳

داوری بر دشمنان اسرائیل

۹ وحی کلام خداوند بر ضد سرزمین حادراج است،
و بر دمشق قرار خواهد گرفت.
زیرا که چشم خداوند بر بصر و بر تمامی قبایل اسرائیل است،
و بر خدمات نیز که با آن هم‌مرز است،
و بر صور و صیدون،
که چه بسیار حکیمند.
۱۰ صور از برای خویش دژی ساخته و نقره را همچون غبار و ضلالت را چون خاک کوجه‌ها انباشته است.
۱۱ اما اینک خداوند کار او را بیرون خواهد راند.

۱: ۹ معنای احتمالی دیگر: «زیرا چشم بصر و تمامی قبایل اسرائیل به خداوند است» و یا «زیرا پایتخت سوریه و همه قریب اسرائیل از آن خداوند است».

۶: ۹ یا «جرم زده‌ای در اشدود جنس خواهد کرد».

او عادل و صاحب نجات است،
فروتن و سوار بر الاغ،

بر کُرّه الاغ.

^{۱۱} ارابه را از افرایم و اسب جنگی را از

اورشلیم بر خواهم داشت،

و کمان جنگ شکسته خواهد شد.

او صلح را به قومها ندا خواهد کرد؛

و حکومتش از دریا تا دریا،

و از نهر فرات تا کرانه‌های زمین

خواهد بود.

^{۱۱} و در خصوص تو نیز، به سبب خون

عهدم با تو،

اسیرانت را از چاه بی آب رها خواهم

کرد.

^{۱۲} ای اسیران امید، به دژ خود بازگردید!

همین امروز اعلام می‌کنم که به شما

دو چندان باز خواهم داد.

^{۱۳} زیرا یهودا را همچون کمانم خم

کرده‌ام،

و افرایم را چون تیر بر آن نهاده‌ام.

فرزندان تو را ای صهیون، بر خواهم

انگیخت،

بر ضد فرزندان تو ای یونان؛

و تو را همچون شمشیر مردی

جنگاور خواهم ساخت.

ظهور خداوند

^{۱۴} آنگاه خداوند بر فراز ایشان ظاهر

خواهد شد،

و تیر او همچون برق خواهد جست؛

خداوندگار یهوه گرنا را خواهد

نواخت

و در گردبادهای جنوبی به پیش

خواهد تاخت.

^{۱۵} خداوند لشکرها سپر ایشان خواهد بود،

و ایشان خواهند خورد و بر سنگهای

فلاخن پا خواهند نهاد.

خواهند نوشید و همچون مستان

نعره خواهند زد؛

چونان بیاله از خون لبریز خواهند شد،

و مانند گوشه‌های مدیج به خون

اغشته خواهند کردید.

^{۱۶} در آن روز، یهوه خدایشان آنان را

همچون کله‌ای که قوم او باشند

نجات خواهد داد؛

و آنان همچون نکینهای تاج، بر

سرزمین او خواهند درخشید.

^{۱۷} چه عظیم است نیکویی او،

و چه عظیم، زیبایی‌اش!

کندم، مردان جوان را شکوفا خواهد

ساخت

و شراب تازه، دوشیزگان را.

احیای یهودا و اسرائیل

در موسم باران بهاری، از خداوند

باران بطلبید،

از خداوندی که بر قتها پدید می‌آورد؛

او به آدمیان باران فراوان می‌بخشد،

و به هر کس در مزرعه‌اش نباتات

لوزانی می‌دارد.

^۱ زیرا بتهای خانگی سخن باطل

می‌گویند،

و فالگیران رویاهای دروغین می‌بینند؛

خوابهای باطل بر زبان می‌آورند.

و تسلی یوچ می‌دهند.

از همین رو، همچون گوسفندان

آواره‌اند،

و از نبود شبان ستم می‌بینند.

^۲ «خشم من بر شبانان مشتعل است.

* ۱۵:۹ معنای احتمالی دیگر: «ایشان خواهند خورد و با سنگهای فلاخن غائب خواهند آمد».

و دلپایان در خداوند شادمان
خواهد شد.
۸ ایشان را صدا زده، "گرد خواهم آورد،
زیرا که ایشان را فدیة داده‌ام،
و شمارشان به تعدادی که بیشتر
بودند، خواهد رسید.
۹ اگرچه آنان را میان قومها پراکنده ساختم،
اما از سرزمینهای دور مرا به یاد
خواهند آورد
و با فرزندانشان زنده مانده،
باز خواهند گشت.
۱۰ آنان را از سرزمین مصر باز خواهم آورد،
و از آشور جمع خواهم کرد؛
ایشان را به سرزمین جلعاد و لبنان
خواهم برد،
چندان که برای ایشان دیگر جا نباشد.
۱۱ آنها از میان دریای مصلب عبور
خواهند کرد،
و امواج دریا مغلوب شده،
اعماق رود نیل یکسره خشک
خواهد گردید.
تکبر آشور به زیر کشیده خواهد شد،
و عصای سلطنت مصر رخت خواهد
بست.
۱۲ من ایشان را در خداوند نیرومند خواهم
ساخت
و ایشان در نام او سلوک خواهند
کرد؛"
این است فرموده خداوند.

گوسفندان کشتاری

ای لبنان، درهای خویش بگشا
تا آتش سروهای آزاد تو را در
کام کشد!

۹۹

و رهبران را مکافات خواهم
رسانید؛
۱ زیرا که خداوند لشکرها به کلبه خود
یعنی خاندان یهودا رسیده‌کی
خواهد کرد.
و آنان را اسب شکوهمند خویش در
میدان جنگ خواهد ساخت.
۲ در یهودا سنگ زایویه بیرون خواهد آمد،
و از او میخ خیمه،
و ز او کمان جنگ،
و از او، همه فرماندهان، با هم.
۳ آن همچون دلاوران در عرصه کارزار
خواهند بود.
که دشمن را در گل و لای کوچدها
نگاهمال می‌کنند؛
۴ نبرد خواهند کرد، زیرا که خداوند با
ایشان است.
و اسب سواران را سرافکننده خواهند
کرد.
۵ من خاندان یهودا را نیرومند خواهم
ساخت،
و خاندان یوسف را نجات خواهم داد.
۶ آن را باز پس خواهم آورد،
زیرا که بر ایشان شفقت دارم.
و چنان خواهند بود که کویی
هرگز ترکشان نگرده باشم،
زیرا من پیهوه خدای ایشانم
و ایشان را اجابت خواهم کرد.
۷ فرییم همچون جنگاوری خواهد بود،
و دل مردمانش شاد خواهد شد،
چنانکه از شراب.
۸ فرزند نشان این را دیده، شادی خواهند
کرد.

۳:۱۰ در عبری "درهای تو"

۹:۱۰ در عبری "ای لبنان، سروهای تو را بگشا تا آتش سروهای آزاد تو را در کام کشد"

۲ ای صنوبر، شیون کن!
 زیرا که سرو آزاد فرو افتاده،
 و درختان عظیم تباه گشته‌اند!
 ای بلوطهای باشان، شیون کنید!
 زیرا که جنگل انبوه قطع شده است!
 ۳ صدای شیون شبانان است،
 زیرا که جلالشان نابود گشته است!
 صدای غرّش شیران است،
 زیرا که بیشهٔ اردن از بین رفته است!
 ۴ یهوه خدای من چنین می‌فرماید: «گوسفندان
 کشتاری را بچران. دخریدارانشان آنها را سر
 خواهند برید و تقصیرکار شمرده نخواهند
 شد، و فروشندگانشان خواهند گفت: «متبارک
 باد خداوند! زیرا که دولت‌مند شده‌ایم!» و
 شبانان‌شان بر آنها رحم نخواهند کرد. ۵ زیرا
 خداوند می‌فرماید که دیگر بر ساکنان این
 سرزمین رحم نخواهم کرد. اینک هر یک را
 به دست همسایه و به دست پادشاهش تسلیم
 خواهم نمود. آنان این سرزمین را با خاک
 یکسان خواهند کرد، و من آنان را از چنگ
 ایشان نخواهم رهانید.»

که با همهٔ قومها بسته بودم، باطل کنم. ۱ پس
 در آن روز باطل شد و ستم‌دیدگان گله که بر
 من می‌نکرستند، دریافتند که این کلام خداوند
 بود. ۲ سپس به آنها گفتم: «اگر صلاح می‌دانید
 مزد مرا بدهید، وگرنه ندهید.» پس به جهت مزد
 من، سی سکهٔ نقره وزن کردند. ۳ آنگاه خداوند
 دربارهٔ این قیمت گران که بر من نهادند، به من
 گفت: «آن را نزد کوزه‌گر بیفکن!» پس آن سی
 پاره نقره را برگزفتم و آن را در خانهٔ خداوند،
 نزد کوزه‌گر افکندم. ۴ آنگاه چوبدستی دوم خود
 'اتحاد' را شکستم، تا آن برادری را که میان یهود
 و اسرائیل بود، باطل کنم.

۵ سپس خداوند مرا گفت: «دیگر باز، وسایلی
 شبانی ابله را برای خود بگیر، زیرا اینک
 شبانی را در این سرزمین برمی‌انگیزم که در
 فکر آنان که هلاک می‌شوند نخواهد بود، و
 در پی بره‌ها نخواهد رفت؛ مجروحان را
 درمان نخواهد کرد و ایستادگان را نخواهد
 پرورد، بلکه گوشت فربهان را خواهد خورد
 و ستمهایشان را خواهد کند.

۶ «وای بر شبان باطل که گله را رها
 می‌کند!

باشد که شمشیر بر بازویش و بر
 چشم راستش فرود آید!
 باشد که بازویش به تمامی خشک شود،
 و چشم راستش یکسره کور گردد!»

نجات اورشلیم

۱۲ وحی کلام خداوند دربارهٔ اسرائیل:
 خداوند که آسمانها را گسترانید و
 زمین را پی افکند و روح انسان را در اندرون او
 سرشت، چنین می‌فرماید: «اینک من اورشلیمه

* ۷:۱۱ یا: «پس من گوسفندان کشتاری را برای تاجران کوسفند چرانیدم.»

* ۱۱:۱۱ یا «تاجران گله».

* ۱۶:۱۱ یا «گمشدگان».

* ۱:۱۲ و اژهٔ عبری «وحی» می‌تواند به معنی «باز» نیز باشد.

را خواهم ریخت، و بر من که نیزه‌ام زدند خواهند نگر بست، و برای من مانند کسی که به جهت تنها فرزندش به سوگ نشیند، سوگواری خواهند کرد و همچون کسی که به جهت نخست‌زاده‌اش بگریزد، به تلخی خواهند گریست. "در آن روز، سوگواری اورشلیم همچون سوگواری برای هَدَدَرَمُون در دشت مجساون، عظیم خواهد بود. "تمامی این سرزمین سوگواری خواهد کرد، هر طایفه‌ای جداگانه: طایفه خاندان داوود جداگانه، و زنانشان جداگانه؛ طایفه خاندان ناتان جداگانه، و زنانشان جداگانه؛ "طایفه خاندان لاوی جداگانه، و زنانشان جداگانه؛ طایفه شمعی جداگانه، و زنانشان جداگانه؛ "و همه طایفه‌های باقیمانده، هر یک جداگانه، و زنانشان جداگانه.

طهارت گناه

۱۳ «در آن روز برای خاندان داوود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت طهارت از گناه و ناپاکی گشوده خواهد شد. "خداوند لشکرها می‌فرماید: در آن روز نام بتها را از این سرزمین محو خواهم ساخت، و دیگر کسی آنها را به یاد نخواهد آورد. نیز انبیا و روح پلید را از این سرزمین دور خواهم کرد. "اگر کسی باز نبوت کند، پدر و مادرش که او را به دنیا آورده‌اند به وی خواهند گفت: "تو نباید زنده بمانی، زیرا به نام خداوند سخن دروغ می‌گویی." و چون نبوت کند پدر و مادرش که او را به دنیا آورده‌اند، او را از دم تیغ خواهند گذراند.

"در آن روز هر یک از انبیا چون نبوت کنند، از رؤیای خویش شرمسار خواهند بود، و دیگر

برای همه اقوام پیرامونش جام سرکچی اورشلیم ساخت، و محاصره اورشلیم تمام یهودا را بر در بر خواهد گرفت. "در آن روز اورشلیم را برای همه منتها سنگی بس ورین خواهم ساخت. هر که آن را بلند کند، سخت مجروح خواهد شد. همه قومهای جهان بر ضد آن خواهند آمد. "خداوند می‌فرماید: در آن روز من همه اسبان را به کیچی و همه سوارانشان را به جنون دچار خواهم ساخت. من با چشمان باز مراقب خاندان یهود خواهم بود، اما همه اسبان قومها را به کوری مبتلا خواهم کرد. "انگاه طوایف یهودا در دل خود خواهند گفت: "تیروی ساکنان اورشلیم در خدای ایشان، خداوند لشکرهاست."

"در آن روز، طوایف یهودا را همچون نشانی در میان هیزم و چوبان مشعلی مشتعل در میان بافه‌ها خواهم ساخت. آنان تمامی منتهای مجاورشان را از راست و چپ خواهند سرزنید، اما اورشلیم همچنان در مکان خود یعنی در اورشلیم، برقرار خواهد ماند.

"خداوند نخست خیمه‌های یهودا را نجات خواهد بخشید تا جلال خاندان داوود و جلال ساکنان اورشلیم بر جلال خاندان یهودا برتری نیابد. در آن روز، خداوند ساکنان اورشلیم را محافظت خواهد کرد تا ضعیفترین آنان در آن روز همچون داوود باشد، و خاندان داوود همچون خدا، همچون فرشته خداوند پیش روی ایشان. "و در آن روز در پی هلاک کردن همه قومهایی خواهم بود که بر ضد اورشلیم می‌یند.

سوگ برای آنکه بدو نیزه زدند

"و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و دعاهای ملتسانه

۱۲:۱۲-۱۳:۱۲: "همچنین در آیه ۱۲"

۱۲:۱۳: "مسکون خواهد بود."

۱۲:۱۲-۱۳:۱۲: "برخی ترجمه‌های کتاب مقدس "شفقت" نوشته‌اند.

جامه پشمین برای فریب دادن نخواهند پوشید. بلکه هر یک خواهند گفت: "من نبی نیستم، بلکه کشتگر زمینم و این زمین نیز از جوانی ملک من بوده است." و اگر کسی از او پرسد: "این زخمها بر پشت تو چیست؟" پاسخ خواهد داد: "در خانه دوستانم این زخمها را برداشته‌ام."

شبان و گوسفندان

^۷ «خداوند لشکرها می‌گوید:

«ای شمشیر، بر ضد شبان من برخیز، بر ضد مردی که همدوش من است! شبان را بز و گوسفندان پراکنده خواهند شد، و من دست خود را بر کوچکان بلند خواهم کرد.

^۸ «خداوند می‌فرماید: در سرتاسر این سرزمین، دو سوّم قطع شده، خواهند مرد، و یک سوّم باقی خواهند ماند.^۹ و من آن یک سوّم را از میان آتش عبور خواهم داد؛ آنان را همچون نقره تصفیه خواهم کرد و همچون طلا محک خواهم زد. ایشان نام مرا خواهند خواند، و من ایشان را مستجاب خواهم کرد؛ خواهم گفت، "ایشان قوم منند؛" و ایشان خواهند گفت: "پهوه خدای ماست."^{۱۰}

روز خداوند

اینک روزی برای خداوند می‌آید که در آن غنایمی که از شما گرفته شد، میانتان تقسیم خواهد شد. زیرا من تمامی قومها را گرد خواهم آورد تا با اورشلیم بجنگند.

شهر تسخیر خواهد شد؛ خانه‌ها تاراج و زنان بی عصمت خواهند کشت. نیبی از هانی شهر به تبعید برده خواهند شد، اما باقیمانده قوم از شهر منقطع نخواهند کردید. نگاه خداوند بیرون آمده، بر ضد آن قومها خواهد جنگید. آن‌گونه که در روز نبرد می‌جنگد. در آن روز، پاهای او بر کوه زیتون که مقابل اورشلیم به جانب شرق است خواهد ایستاد، و کوه زیتون از شرق تا غرب به دو نیمه شده، درّه عظیمی پدید خواهد آورد؛ نیبی از کوه به جانب شمال و نیبی دیگر به جانب جنوب حرکت خواهد کرد. و شما به درّه کوههای من خواهید کریخت. زیرا درّه کوهها تا به اصل خواهد رسید. آری، شما خواهید کریخت همان‌گونه که در زمان عزّیا پادشاه یهود زلزله کریختید. آنکاه پهوه خدای من خواهد آمد، و همه قادیان با وی.

^۱ در آن روز نه افتاب خواهد بود، نه سرما و نه ژاله. تنها یک روز پیوسته خواهد بود که خداوند از آن آگاه است، بدون روز و بدون شب، و هنگام شب روشنائی خواهد بود.

^۲ در آن روز، انبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد، نیبی از آن به دریای شرقی و نیم دیگر به دریای غربی؛ هم در تابستان و هم در زمستان چنین خواهد بود.

^۳ و خداوند بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز خداوند یکی و نامش نیز یکی خواهد بود.

^۴ تمامی این سرزمین، از جبع تا رفون در جنوب اورشلیم، به دشتی بدل خواهد شد. اما اورشلیم از دروازه بنیامین تا محل دروازه نخست و تا دروازه کوشه، و از برج حننیل

* ۱۳: ۵: «و مرا از جوانی به غلامی فروختند».

* ۱۳: ۶: «بر سینۀ تو»؛ در عبری: «میان دستان تو».

* ۱۳: ۷: «شربک» یا «همقطار».

* ۱۴: ۸: دریای مرده.

* ۱۴: ۸: دریای مدیترانه.

بر خواهند آمد تا پادشاه، یعنی خداوند لشکرها را پرستش کنند و عید خیمه‌ها را جشن بگیرند. «هر یک از طوایف زمین که برای پرستش پادشاه، خداوند لشکرها به اورشلیم بر نیایند، بر آنان باران نخواهد آمد.»^۸ و اگر طایفه مصر بر نیایند و حاضر نشوند، بر آنان نیز همان بلا نازل خواهد شد که خداوند بر قومهایی که به جشن عید خیمه‌ها بر نیایند نازل می‌فرماید. «این است مجازات مصر و مجازات همه قومهایی که به جشن عید خیمه‌ها بر نیایند.

«در آن روز، بر زنگوله‌های اسبان نوشته خواهد شد: «مقدس برای خداوند.» و دیگهای معمولی در خانه خداوند همچون کاسه‌های جلوی مذبح خواهند بود.»^۹ آری، همه دیگهایی که در اورشلیم و یهوذا باشند، برای خداوند لشکرها مقدس خواهند بود، تا همه کسانی که قربانی می‌کنند، بیایند و از آنها بگیرند و گوشت قربانی را در آنها بپزند. در آن روز، دیگر هیچ کنعانی^{۱۰} در خانه خداوند لشکرها نخواهد بود.

از چرخشتهای پادشاه، مرتفع در جای خود برتر خواهد ماند. «او مسکون گشته، دیگر هرگز نابود نخواهد شد، بلکه در امنیت مستقر خواهد گزید.

این است بلایی که خداوند بر تمامی متهایی که با اورشلیم بچکنند، نازل خواهد کرد: گوشت تن آنها در حالی که هنوز بر پاهای خود پیاده‌اند خواهد پوسید، چشمانشان در حلقه فرسود خواهد شد، و زبان در دهانشان گدازد خواهد گشت.»^{۱۱} در آن روز اضطرابی عظیم بر جانب خداوند دامنگیر آنها خواهد شد، چندان که هر کس دست دیگری را خواهد گرفت، و دست هر کس بر فخذ دیگری بلند خواهد شد. «یهودا نیز در اورشلیم خواهد جنگید، و ثروت تمامی قومهای مجاور گرد آورده خواهد شد: طلا و نقره و جامه، به مقدس فریوان.^{۱۲} همین بلا بر اسبان و قاطران و شتران و الاغان و بر همه بهایمی که در اردوگاهها باشند، نازل خواهد شد.

آنگاه باقیماندهگان تمامی قومهایی که بر ضد اورشلیم آمده بودند، جمله‌کی همه‌ساله

معرفی کتاب ملاکی

پس از آنکه بازسازی معبد بزرگ در سال ۵۱۶ ق.م. به پایان رسید، عزرائی کاهن و چندین هزار یهودی دیگر در سال ۴۵۸ ق.م. با اجازه اردشیر پادشاه به یهودیه آمدند. همین پادشاه در سال ۴۴۵ به نجف اجازه داد به اورشلیم برود و حصارهای آن را مرمت کند. پس نجف به اورشلیم رفته، دیوارهای آن را مرمت می‌کند و دست به اصلاحات دینی می‌زند. به نظر می‌رسد ملاکی نبی خدمت خود را در همین ایام به انجام رسانده باشد.

موضوع اصلی کتاب ملاکی، ناامیدی قوم یهود است. ایشان که منتظر تحقق وعده‌های انبیا در مورد استقرار حکومتی مستقل بودند و رؤیای تجدید شکوه و جلال معبد در زمان سلیمان را در سر می‌پروراندند، دچار یأس و دلسری شده، می‌گفتند که جاست خدایی که داور می‌گردد. ملاکی تردید آنان نسبت به محبت خدا، و بی‌ایمانی قوم و کاهنان را سرزنش می‌کند و هشدار می‌دهد که خدا مانند آتش سوزان خواهد آمد. فقط کسانی جان به در خواهند برد که توبه کنند و خدا بر حرمت نهند. خدا برای آماده ساختن قوم خود برای 'روز خداوند' ایلیای نبی را خواهد فرستاد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- افشای گناهان قوم یهود (۱:۱ تا ۱۶:۲)
- ۲- اعلام داور خدا بر قوم یهود و برکت ایشان (۱۷:۲ تا ۴:۴)

ملاکی

وحي: کلام خداوند خطاب به اسرائيل،
به واسطه ملاکی.

محبت خداوند به اسرائيل

خداوند می گوید: «من شما را دوست داشته‌ام، اما شما می پرسید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟» خداوند می گوید: «آیا عیسو برادر یعقوب نبود؟ ولی من یعقوب را دوست داشتم، اما از عیسو نفرت کردم و سرزمین کوهستانی او را متروک ساختم، و میرتش را به شغلان صحرا و انهدام. اگر ادوم می گوید: «ویران شده‌ایم، اما ویرانه‌ها را باز بنا خواهیم کرد.» خداوند لشکرها می گوید: «انها بنا خواهند کرد، اما من منهدم خواهم ساخت: و ایشان سرحد شرارت نام خواهند گرفت، و قومی که خداوند تا ابد بر ایشان خشمناک است.» تو به چشم خود این را خواهی دید، و خواهی گفت: «خداوند حتی در آن سوی مرزهای اسرائيل عظیم است!»

قربانیهای ناشایسته

پسر پدر خویش را حرمت می گذارد و عاقبت قای خویش را پس آکر من پدر هستم، حرمتم کجاست؟ و اگر آقا هستم، هیبتم کجاست؟ خداوند لشکرها این را به شما کاهنان می گوید، به شما که نام مرا حقیر می شمارید. می پرسید:

«چگونه نام تو را حقیر شمرده‌ایم؟» یا تقدیم خوراک ناپاک بر مذبح من. می گوید: «چگونه تو را به ناپاکی الوده‌ایم؟» با این تصور که سفره خداوند را می توان حقیر شمرد. اوقتی حیوانات کور برای قربانی تقدیم می کنید، آیا این قبیح نیست؟ و چون حیوانات لنگ یا بیمار قربانی می کنید، آیا قبیح نیست؟ اگر آنها را به حاکم خود تقدیم کنی، آیا از تو خشنود خواهد شد و بر تو نظر لطف خواهد افکند؟ خداوند لشکرها این را می گوید.

«حال نظر لطف خدا را بطلبید تا ما را فیض عطا فرماید! آیا با چنین هدایایی از دستانتان، بر شما نظر لطف خواهد افکند؟ این است فرموده خداوند لشکرها.» خداوند لشکرها می گوید: کاش در میان شما کسی بود که درها را می بست تا بیهوده بر مذبح من آتش نیفروزید! من از شما هیچ خشنود نیستم و از دستانتان هیچ هدیه‌ای نخواهم پذیرفت. زیرا که از محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن، نام من در میان قومها بزرگ خواهد بود، و در همه جا بخور و هدیه طاهر به نام من تقدیم خواهد شد؛ زیرا، خداوند لشکرها می گوید، نام من در میان قومها بزرگ خواهد بود. اما شما آن را بی حرمت می سازید، آنگاه که می گوید سفره خداوندگار ناپاک است و میوه آن یعنی خوراکش را می توان حقیر شمرد. خداوند لشکرها می فرماید: شما می گوید،

۱۱۱۰ اما کسی به معنی "بیهوده" من می‌بندد.

۱۱۱۱ یا به است: همچنین در تعبیه آیه

پیام آور خداوند لشکرها است. اما خداوند لشکرها می گوید: شما از راه منحرف گشته‌اید و با تعلیم خود سبب لغزش بسیاری شده. عهد لای را زیر پا گذاشته‌اید. بنابراین، من نیز شما را نزد تمامی قوم خوار و پست می سازم. زیرا راههای مرا نگاه نداشتید. بلکه در اجرای شریعت طرفداری کردید.»

خیانت یهودا

«آیا همه ما را یک پدر نیست؟ آیا ما را یک خدا نیافریده است؟ پس چرا به یکدیگر خیانت می‌ورزیم و عهد پدرانمان را بی حرمت می‌سازیم؟» یهودا خیانت ورزیده و در اسرائیل و اورشلیم کاری گراحت آور صورت گرفته است. زیرا یهودا قدس خداوند را که آن را دوست می‌دارد، بی حرمت ساخته و دختر خدایی بیگانه را به زنی گرفته است. که خداوند آن کس را که مرتکب چنین عملی شود، هر که می‌خواهد باشد. از خیمه‌های یعقوب برکنند. هر چند برای خداوند لشکرها قربانی تقدیم کند.

«و این عمل دیگر را نیز انجام می‌دهید: مذبح خداوند را به اشکها و گریه و ناله می‌پوشانید زیرا دیگر هدایای شما را منظور نمی‌دارد و آنها را با خشنودی از دستانتان نمی‌پذیرد.» اما شما می‌گویید: «چرا نمی‌پذیرد؟» از آن سبب که خداوند در میان تو و همسر ایام جوانی‌ات شاهد بوده است. همسری که تو به وی خیانت ورزیده‌ای. با آنکه او همدم تو و همسر هم‌پیمان توست. «آیا او آنها را یک نساخت؟ آنها در تن و روح از آن وی هستند. و چرا یک؟ زیرا در بی نسلی از جانب خدا بود.» پس مراقب روحهای خود باشید، مبدا کسی به زن ایام جوانی خود

«این چه زحمتی است!» و آن را به ریشخند می‌گیرید. پس خداوند می‌گوید، آیا آنگاه که حیوانات دریده شده و لنگ و بیمار برای قربانی به من تقدیم می‌کنید، می‌پندارید که از دست شما خواهم پذیرفت؟ «ملعون باد آن شخص دغل‌باز که در کله خود نرینه‌ای سالم دارد و آن را نذر می‌کند، اما به جای آن، حیوانی معیوب برای خداوندگار قربانی می‌نماید. زیرا، خداوند لشکرها می‌گوید، من پادشاه بزرگ هستم، و نام من در میان قومها مهیب خواهد بود.

هشدار به کاهنان

«و حال ای کاهنان، این فرمان برای شماست! خداوند لشکرها می‌گوید، اگر گوش نسنپارید و در دل خود ننهید که نام مرا حرمت گذارید، بر شما لعنت خواهم فرستاد و برکات شما را لعن خواهم کرد، بلکه هم‌اکنون آنها را لعن کرده‌ام، زیرا که این را در دل خود نمی‌نهید.

«اینک من نسل شما را توبیخ خواهم کرد، و بر رویهای شما فضله، یعنی فضله قربانیه‌تان را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برد. آنگاه خواهید دانست که من این فرمان را بر شما فرستاده‌ام تا عهدی که با لای بستم، برقرار ماند. این است فرموده خداوند لشکرها. عهد من با لای، عهد حیات و سلامتی بود، و من آنها را به او بخشیدم. آن عهد حرمت می‌طلبید، و او نیز مرا حرمت می‌داشت و هیبت نام من بر دل او بود. تعلیم صحیح در دهانش بود و بی‌عدالتی بر زبانش یافت نمی‌شد. در آرامش و انصاف با من سلوک می‌کرد، و بسیاری را از گناه بازمی‌گردانید.

«زیرا لبهای کاهن می‌باید معرفت را پاس دارد، تا تعلیم را از دهانش بجویند، زیرا که او

* ۱۲:۲ در عبری: «هم بیدارکننده و هم پاسخ‌دهنده».

* ۱۵:۲ معنی عبری این آیه کاملاً روشن نیست.

دزدیدن از خدا

«من که خداوند هستم، تغییر نمی‌کنم؛ از همین روست که شما، ای فرزندان یعقوب، هلاک نشده‌اید. شما از روزگار پدرانان از فرایض من انحراف ورزیده و آنها را نگاه نداشته‌اید. خداوند لشکرها می‌گوید: نزد من بازگشت کنید و من نیز نزد شما باز خواهم گشت. اما شما می‌گویید: «در چه چیز بازگشت کنیم؟» آیا انسان از خدا می‌دزدد؟ اما شما از من می‌دزدید! می‌گویید، «در چه چیز از تو دزدیده‌ایم؟» در دهک‌ها و هدایا. شما سخت زیر لعنت هستید، زیرا که شما، یعنی تمامی این قوم، از من می‌دزدید. پس حال، همه دهک‌ها را به انبارها بیاورید تا در خانه من خوراک باشد. و خداوند لشکرها می‌گوید: مرا بدین‌سان بیازماید که آیا روزنه‌های آسمان را برایتان نخواهم گشود و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که دیگر هیچ نیازی باقی نماند! خداوند لشکرها می‌فرماید: آفت را به جهت شما توبیخ خواهم کرد تا ثمره زمین شما را تباہ نکند، و موهای تاکستان شما بی‌ثمر نخواهد بود. آنگاه همه قومها شما را سعادت‌مند خواهند خواند، زیرا که شما سرزمینی مسرت‌بخش خواهید بود. این است فرموده خداوند لشکرها.

«خداوند می‌گوید: شما بر ضد من سخنان سخت گفته‌اید. می‌گویید: «بر ضد تو چه گفته‌ایم؟» گفته‌اید: «عبادت خدا بیهوده است. چه سود که امر او را نگاه داریم و در حضور خداوند لشکرها با چهره ماتم‌زده بخرامیم؟» پس حال متکبران را سعادت‌مند می‌خوانیم. و بدکاران نه تنها کامروا می‌گردند، بلکه خدا را نیز می‌آزمایند و جان به در می‌برند.»

«عبادت و ورزد. بیهوده خدای اسرائیل می‌فرماید: من در طلاق نفرت دارم، و از آن که جامه‌اش را به خشونت می‌پوشانند. پس مراقب روحیه‌ی خود باشید و خیانت مورزید:» این است فرموده خداوند لشکرها.

پیام‌آور خداوند

شما خداوند را با سخنان خود خسته کرده‌اید. می‌گویید: «چگونه او را خسته کرده‌ایم؟» با گفتن اینکه، «همه بدکاران در نظر خداوند نیکند و او از آنها خشنود است.» و با گفتن اینکه، «کجاست خدای عدالت؟» خداوند لشکرها می‌فرماید: «هان من پیام‌آور خود را می‌فرستم، و زود را پیش روی من آماده خواهد کرد. و خداوند کاری که طالب اوید به ناکاه به معبد خویش در خواهد آمد؛ و آن پیام‌آور عهد که در و وجد می‌کنید، هان او می‌آید! اما کیست که روز آمدنش را تحمل تواند کرد؟ و کیست که به هنگام ظهورش تواند ایستاد؟ زیرا و همچون آتش پالایشگران و مانند صابون کثیف خواهد بود. او همچون پالایشگر و تصفیه‌کننده نقره خواهد نشست و فرزندان لایق را یک ساخته، آنها را چون طلا و نقره تصفیه خواهد کرد. و آنان در پارسایی، هدایا بری خداوند خواهند آورد. آنگاه هدایای بهود و در شایم همچون ایام گذشته و سالیان پیشین، خداوند را خشنود خواهد ساخت.

خداوند لشکرها می‌فرماید: آنگاه من برای دوزی، نزدیک شما خواهم آمد، و بر ضد جدوگران و زناکاران و آنان که قسم دروغ می‌خورند و بر کارگر در پرداخت مزدش و بر بیوه‌زنان و یتیمان ستم روا می‌دارند و دست برد بر سینه غریبان می‌زنند و از من نمی‌ترسند، به‌زودی شهادت خواهم داد.

لشکرها می‌گویند: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت. نه شاخه‌ای. ^{۱۶} برای شما که از نام من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهایش شفا خواهد بود. و شما بیرون آمده، همچون گوساله‌های پروازی جست و خیز خواهید کرد. ^{۱۷} و خداوند لشکرها می‌گوید: در آن روز که من عمل کنم، شما شریران را لکدمال خواهید کرد و آن خاک زیر پای شما خواهند بود.

^{۱۸} «تورات خادم من موسی و همه فریض و قوانینی را که به جهت تمامی اسرائیل در کوه حوریب بدو امر کردم، به یاد داشته باشید. ^{۱۹} «اینک من ایلیای نبی را پیش از فرا رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند، نزد شما خواهم فرستاد. او دل پدران را به سوی فرزندان، و دل فرزندان را به سوی پدران باز خواهد کردانید، مبدا بیایم و این سرزمین را به لعنت نابودی کامل بزنم.»

کتاب یادبود

^{۱۶} آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر سخن گفتند. و خداوند توجه فرمود و آنان را شنید، و در حضور او کتاب یادبود به جهت ترسندگان خداوند و برای انسان که نام او را گرامی می‌داشتند، نگاشته شد. ^{۱۷} و خداوند لشکرها می‌گوید: «در روزی که من ملک خاص خود را تعیین کنم، آنان از آن من خواهند بود و من آنان را حفظ خواهم کرد، درست همان‌گونه که کسی پسر خویش را که او را خدمت می‌کند، حفظ می‌نماید. ^{۱۸} آنگاه شما بار دیگر میان پارسایان و شریران، و میان آنان که خدا را خدمت می‌کنند و آنان که خدمتش نمی‌کنند، تمییز خواهید داد.

روز عظیم خداوند

^{۱۹} «اینک آن روز که همچون کوره، مشتعل است فرا می‌رسد و همه متکبران و شرارت‌پیشگان گناه خواهند بود. و خداوند

کتاب عهد جدید

انجیل مقدس خداوند و نجات دهنده ما

عیسی مسیح

معرفی انجیل متی

انجیل‌های متی، مرقس و لوقا، انجیل هم‌منظر خوانده می‌شوند، زیرا میان ساختار و مطالب آنها شباهت بسیار وجود دارد. انجیل چهارم، یعنی انجیل یوحنا، دارای ساختار و محتوایی متفاوت است. هدف انجیل متی اثبات این حقیقت است که عیسی ناصری همان 'مسیحای موعود'، یعنی پادشاه و نجات‌دهنده اسرائیل است که در کتب مقدس یهودیان وعده آمدنش داده شده بود. از این رو، صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که متی انجیل خود را در وهله اول برای مسیحیان یهودی‌نژاد نگاشته است. به همین جهت، متی بیش از سایر انجیل‌نکاران از پیشگوییهای عهد عتیق نقل قول می‌کند؛ نیز او با فرض اینکه خوانندگان از سنن یهودی به‌خوبی آگاهند، برخلاف سایر انجیل‌نکاران توضیحی درباره آنها نمی‌دهد؛ به‌علاوه، از اصطلاحات متداول در میان یهودیان (تغییر پادشاهی آسمان) بهره می‌گیرد، و نظایر اینها.

متی انجیل او تنها مختص یهودیان نیست. آمدن سران‌مغ برای تکریم عیسی نوزاد، و بخصوص مأموریت بزرگی که مسیح در پایان کتاب به رسولان می‌سپارد تا انجیل را به سراسر جهان ببرند، کوه این مدعاست.

علاوه بر این، انجیل متی عیسی مسیح را در مقام معلمی بزرگ به تصویر می‌کشد، چراکه بر به اقتدار، شریعت را تفسیر می‌کند و درباره پادشاهی خدا تعلیم می‌دهد. یکی از ویژگیهای انجیل متی آن است که بیشتر تعالیم عیسی را با هم در چند بخش گرد آورده است. این بخشهای تعمیمی عبارتند از:

- ۱- موعظه بالای کوه (بابهای ۵-۱۰)
- ۲- تعالیمی پیرامون دوازده شاگرد و مأموریت آنها (باب ۱۰)
- ۳- مثنوی درباره پادشاهی آسمان (باب ۱۳)
- ۴- تعلیم پیرامون معنی شاگردی (باب ۱۸)
- ۵- تعلیم پیرامون پایان عصر حاضر و آمدن پادشاهی آسمان (بابهای ۲۴ و ۲۵)

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- تولد و کودکی عیسی (بابهای ۱ و ۲)
- ۲- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (۱:۳ تا ۱۱:۴)
- ۳- خدمات عیسی در جلیل (۱۲:۴ تا ۱۴:۱۴)
- ۴- کناره‌گیری عیسی از جلیل (۱۳:۱۴ تا ۲۱:۱۷)
- ۵- آخرین خدمات عیسی در جلیل (۲۲:۱۷ تا ۳۵:۱۸)
- ۶- خدمات عیسی در یهودیه و نواحی شرق رود اردن (بابهای ۱۹ و ۲۰)
- ۷- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (بابهای ۲۱ تا ۲۷)
- ۸- رستاخیز عیسی مسیح (باب ۲۸)

انجيل مَتَّى

شجره نامه عيسى مسيح

مَتَّى ۱:۱-۱۷ لوقا ۳:۲۳-۲۸

مَتَّى ۱:۳-۶ روت ۱:۴-۱۸:۲۲

مَتَّى ۱:۷-۱۱ اَوَّل تواريخ ۳:۱۰-۱۷

کتاب تاريخچه عيسى مسيح،

پسر داوود، پسر ابراهيم:

^۱ ابراهيم، اسحاق را آورد،

اسحاق، يعقوب را،

و يعقوب، يهودا و برادرانش را.

^۲ يهودا، فرس و زراح را از تمار آورد.

فرس، حصرون را آورد،

و حصرون، رام را.

^۳ رام، عميتاداب را آورد،

عميتاداب، تحشون را،

و تحشون، سلمون را.

^۴ سلمون، بوغز را از راحاب آورد،

و بوغز، عوبيد را از روت.

عوبيد، يسا را آورد،

^۵ و يسا، داوود پادشاه را.

داوود، سليمان را از زن اوريا آورد.

^۶ سليمان، رحيعام را آورد،

رحيعام، آبيا را،

و آبيا، اسا را.

^۷ اسا، يهوشافاط را آورد،

يهوشافاط، يورام را،

و يورام، عزريا را.

^۱ عزريا، يوتام را آورد،

يوتام، احاز را،

و احاز، حزقيا را.

^۲ حزقيا، منسى را آورد،

منسى، امون را،

و امون، يوشيا را.

^۳ يوشيا، يکنيا و برادرانش را آورد.

در اين زمان يهوديان به بابل تبعيد

شدند.

^۴ پس از تبعيد يهوديان به بابل:

يکنيا، شنلتنبيل را آورد.

و شنلتنبيل، زروبابل را.

^۵ زروبابل، اييهود را آورد،

اييهود، الياقيم را،

و الياقيم، غازور را.

^۶ غازور، صادوق را آورد.

صادوق، اخيم را،

و اخيم، اليود را.

^۷ اليود، العازار را آورد.

العازار، متان را،

و متان، يعقوب را.

^۸ يعقوب، يوسف همسر مريم را آورد

که عيسى منسوب به مسيح ز او زده شد.

^۹ بدین قرار، از ابراهيم تا داوود بر روى هم

چهارده نسل و از داوود تا زمان تبعيد يهوديان

به بابل، چهارده نسل، و از زمان تبعيد تا مسيح

چهارده نسل بودند.

است؟ زیرا ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.»^۳ چون این خبر به گوش هیروдіس پادشاه رسید، او و تمامی اورشلیم با وی مضطرب شدند. پس او همه سران کاهنان و علمای دین قوم را فرا خواند و از آنها پرسید: «مسیح کجا باید زاده شود؟»^۴ پاسخ دادند: «در بیت‌لحم یهودیه، زیرا نبی در این باره چنین نوشته است:

«ای بیت‌لحم که در سرزمین یهودایی، تو در میان فرمانروایان یهودا^۵ به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروایی ظهور خواهد کرد که قوم من، اسرائیل، را شبانی خواهد نمود.»^۶

پس هیروдіس مغان را در نهان نزد خود فرا خواند و زمان دقیق ظهور ستاره را از ایشان جویا شد. سپس آنان را به بیت‌لحم روانه کرده، بدیشان گفت: «بروید و درباره آن کودک به‌دقت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا آگاه سازید تا من نیز آمده، سجده‌اش کنم.» ایشان پس از شنیدن سخنان پادشاه، روانه شدند. و همان ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می‌رفت تا سرانجام بر فراز مکانی که کودک بود، باز ایستاد. ایشان با دیدن ستاره بی‌نهایت شاد شدند. چون به خانه درآمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند، روی بر زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند. سپس صندوقچه‌های خود را گشودند و هدیه‌هایی از طلا و گندُر و مُرا^۷ به وی پیشکش کردند.^۸ و چون در خواب هشدار یافتند که نزد هیروдіس بازنگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند.

میلاد عیسی مسیح

تواند عیسی مسیح این چنین روی داد: مریم، مادر عیسی، نامزد یوسف بود، اما پیش از آنکه به هم پیوندند، معلوم شد که مریم از روح تقدس آستن است.^۹ از آنجا که شوهرش یوسف مردی پارسا بود و ندی خواست مریم را رسوا کند، بر آن شد که بی سر و صدا از او جدا شود.^{۱۰} اما چون این تصمیم را گرفت، به نگاه فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شد و گفت: ای یوسف، پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس. زیرا آنچه در بطن وی قرار گرفته، از روح تقدس است.^{۱۱} او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از کناهانسان نجات خواهد بخشید.^{۱۲} این همه رخ داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد که:

خواهد آورد

و او را عمانوئیل خواهند نامید،»

که به معنی خدا با ما است.^{۱۳} چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه فرشته خداوند به او فرمان داده بود، انجام داد و زن خود را گرفت.^{۱۴} اما با او همبستر نشد تا او پسر خود را به دنیا آورد؛ و یوسف او را عیسی نامید.

دیدار مغان

چون عیسی در دوران هیروдіس پادشاه، در بیت‌لحم یهودیه به دنیا آمد، همان چند مُع از مشرق‌زمین به اورشلیم آمدند و رسیدند.^{۱۵} کجاست آن مولود که پادشاه یهود

^۱ ۲۱:۱ "عیسی" یعنی "یهوه نجات‌دهنده است".

^۲ ۲:۲ "از آنجا که مغان عشق".

^۳ ۶:۲ مفسر شهرهای یهود است.

^۴ ۱۱:۲ "مُرا" ماده نج و خوشبویی است که از شیره دوختجه‌ای به همین نام فراهم می‌آید.

هیروдіس در یهودیه حکم می‌راند، ترسید به آنجا برود، و چون در خواب هشدار یافت، رو به سوی نواحی جلیل نهاد^{۱۹} و در شهری به نام ناصره سکونت کرد. این واقع شد تا کلام انبیا به حقیقت پیوندد که گفته بودند: «ناصری» خوانده خواهد شد.

یحیی، هموارکنندهٔ راه مسیح

مَتَّى ۱۱:۳-۱۲ مَرْتَن ۱۰:۳-۱۱:۳

۳ در آن روزها یحییای تعمیددهنده ظهور کرد. او در بیابان یهودیه موعظه می‌کرد و می‌گفت: «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است!»^۴ «این همان است که اشعیای نبی درباره‌اش می‌گوید: «ندای آن که در بیابان فریاد برمی‌آورد: "راه خداوند را آماده کنید! طریقه‌های او را هموار سازید!"»

یحیی جامه از پشم شتر بر تن داشت و کمربندی چرمین بر کمر می‌بست، و خورکش مِلَخ و غسل صحرائی بود.^۵ مردمان اورشلیم و سراسر یهودیه و تمامی نواحی اطراف رود اردن، جملگی نزد او می‌رفتند و به کتاهان خود اعتراف کرده، در رود اردن از او تعمید می‌گرفتند.

اما یحیی چون بسیاری از فریسیان و صَدُوقیان را دید که به آنجا که او تعمید می‌داد می‌آمدند، به آنان گفت: «ای افعی زادگان! چه کسی به شما هشدار داد تا از غضبی که در پیش است، بگریزید؟ پس ثمری شایسته توبه بیاورید و با خود مگویید: "پدر ما ابراهیم است." زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است این سنگها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد. هم‌اکنون تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده

فرار به مصر

^۳ پس از رفتن مُغان، فرشتهٔ خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به مصر بگریز و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم، زیرا هیروдіس در جستجوی کودک است تا او را بکشد.»^۴ پس او شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد،^۵ و تا مرگ هیروдіس در آنجا ماند. این واقع شد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود تحقق یابد که «پسر خود را از مصر فرا خواندم.»

^۶ چون هیروдіس دید که مُغان فرییش داده‌اند، سخت برآشفته و فرستاده، همهٔ پسران دو ساله و کمتر را که در بیت لحم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مُغان تحقیق کرده بود، بکشت.^۷ آنگاه آنچه به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، به حقیقت پیوست که:

^{۱۱} «صدایی از رامه به گوش می‌رسد، صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم. راحیل برای فرزندان‌ش می‌گرید و تسلی نمی‌پذیرد، زیرا که دیگر نیستند.»

بازگشت به ناصره

^{۱۹} پس از مرگ هیروдіس، فرشتهٔ خداوند در مصر به خواب یوسف آمد^{۲۰} و گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل برو، زیرا آنان که قصد جان کودک داشتند، مرده‌اند.»^{۲۱} پس او برخاست، کودک و مادرش را برگرفت و به سرزمین اسرائیل رفت. اما چون شنید آرکلائوس به جای پدرش

* ۷:۳ یا: «... را دید که برای تعمید نزد او می‌آیند.»

گرسنه شد. ^۳ «آنگاه و سوسه گز نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند!» عیسی در پاسخ گفت: «نوشته شده است که: «انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود.»»

^۴ سپس ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر فراز معبد قرار داد ^۵ و به او گفت: «اگر پسر خدایی، خود را به زیر افکن، زیرا نوشته شده است: «فرشتگان خود را درباره تو فرمان خواهند داد

و آنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت،

مبادا پایت را به سنگی بزنی.»

عیسی به او پاسخ داد: «این نیز نوشته شده که، «خداوند، خدای خود را میازما.»»

^۱ دیگر بار، ابلیس او را بر فراز کوهی بس بلند برد و همه حکومتهای جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد ^۲ و گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و مرا سجده کنی، این همه را به تو خواهم بخشید.» عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است:

«خداوند، خدای خود را پرست

و تنها او را عبادت کن.»

^۱ آنگاه ابلیس او را رها کرد و فرشتگان آمده، خدمتش کردند.

آغاز خدمت عیسی در جلیل

متی ۱۲:۴-۱۷ ۱۷-مرقس ۱:۱ و ۱۴:۱ و ۱۵:

لوقا ۱:۴ و ۱۵:۱۵ یوحنا ۱:۴-۲۳-۲۵

^۱ چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل بازگشت. ^۲ سپس ناصره را

بست. هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد.

من شمار برای توبه، با آب تعمید می‌دهم؛ ^۳ اما آن که پس از من می‌آید تواناتر از من است و من حتی شایسته برگرفتن کفشهایش نیستم. او شمار را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ^۴ او کجپیل خود را در دست دارد و خرمنگاه خود را پاک خواهد کرد و گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، اما گاه را با آتشی خاموشی ناپذیر خواهد سوزانید.»

تعمید عیسی

متی ۱۳:۳-۱۱ مرقس ۱:۹-۱۱

لوقا ۳:۲۱ و ۲۲ یوحنا ۱:۱۱-۳۱ ۲۲

^۱ آنگاه عیسی از جلیل به رود اردن آمد تا از یحیی تعمید گیرد. ^۲ ولی یحیی کوشید او را باز نبرد و به او گفت: «منم که باید از تو تعمید بگیرم، و حال تو نزد من می‌آیی؟» عیسی در پاسخ گفت: «بگذار اکنون چنین شود، زیرا شایسته است که ما پارسایی را به کمال تحقق بخشیم.» پس یحیی رضایت داد. ^۳ چون عیسی تعمید گرفت، بی درنگ از آب برآمد. همان دم آسمان کشوده شد و او روح خدا را دید که همچون کبوتری فرود آمد و بر وی قرار گرفت. سپس نادلی از آسمان در رسید که «این است پسر محبوبم که از او خوشنودم.»

عیسی در بوته آزمایش

متی ۱:۲-۱۱ مرقس ۱:۱۲ و ۱۳ لوقا ۱:۲-۱۳

^۱ آنگاه روح، عیسی را به بیابان هدایت کرد تا ابلیس و سوسه‌اش کند. عیسی پس از آنکه چهل شبانه‌روز را در روزه سپری کرد

^۱ ۱۲:۳ یا ۱۱:۱۰ و چنانکه خود را در دست دارد و خرمن خویش را پاک خواهد کرد.

^۲ ۳:۲۴ یا ۱:۱۰ که پسر خدایی: همچنین در آیه ۶.

پدر خود را تسکین گفتند و از پی و روزه شدند.

شفای بیماران

متی ۲۳:۲ ۲۵ مرقس ۳:۵-۳۹، لوقا ۴:۳۸-۴۴

“بدین سان، عیسی در سرتاسر جلیل می‌گشت و در کنیسه‌های ایشان تعظیم می‌داد و بشارت پادشاهی را اعلام می‌کرد و هر درد و بیماری مردم را شفا می‌بخشید.” پس آوازش در سرتاسر سسوریه پیچید و همه بیماران که به انواع امراض و دردها دچار بودند، و نیز دیوزدگان و مصروعان و مفلوحنان نزدش می‌آوردند و آنان را شفا می‌بخشید. پس جماعت‌های بزرگ از جلیل و دکاپولیس، و ریشبه و یهودیه و فراسوی اردن از پی او روانه شدند.

موعظه بالای کوه

متی ۳:۵ ۱۲ لوقا ۴:۵-۲۳

چون عیسی آن جماعتها را دید، به کوهی برآمد و بنشست. نگاه شاگردانش ناپدید و آمدند و او به تعلیم دانششان آغاز کرد و گفت:

“خوشا به حال فقیران در روح،
زیرا پادشاهی آسمان
از آن ایشان است.
خوشا به حال ماتمیان،
زیرا آنان تسلی خواهند یافت.
خوشا به حال حنیمان،
زیرا آنان زمین را به میراث
خواهند برد.
خوشا به حال گرسنگان
و تشنگان عدالت،
زیرا آنان سیر خواهند شد.

ترک کرده، به کنفناحوم رفت و در آنجا اقامت گزید. کنفناحوم در کنار دریاچه جلیل و در نواحی زبولون و نفتالی واقع بود. این واقع شد تا کلام اشعای نبی به حقیقت پیوندد که گفته بود:

۱۵ «دیار زبولون و نفتالی،

راه دریا، فراسوی اردن،

جلیل ملتها؛

۱۶ مردمی که در تاریکی به سر می‌بردند،

نوری عظیم دیدند،

و بر آنان که در دیار سایه مرگ ساکن

بودند،

روشنایی درخشید.»

۱۷ از آن زمان عیسی به موعظه این پیام آغاز کرد که: «توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است!»

نخستین شاگردان عیسی

متی ۱۸:۴-۲۲ مرقس ۱:۱۶-۲۰

لوقا ۵:۲-۱۱؛ یوحنا ۱:۳۵-۴۲

۱۸ چون عیسی در کنار دریاچه جلیل راه می‌رفت، دو برادر را دید به نامهای شمعون، ملقب به پطرس، و برادرش اندریاس، که تور به دریا می‌افکندند، زیرا ماهیکر بودند. ۱۹ به ایشان گفت: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت.» ۲۰ آنان بی‌درنگ تورهای خود را وانهادند و از پی او شتافتند. ۲۱ چون به راه خود ادامه داد، دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که با پدرشان زبیدی در قایق بودند و تورهای خود را آماده می‌کردند. آنان را نیز فراخواند: ۲۲ ایشان بی‌درنگ قایق و

* ۲۳:۴ یا «انجیل».

* ۲۵:۴ «دکاپولیس» یعنی «ده شهر».

* ۶:۵ یا «پارسایی».

خوشا به حال رحیمان،
زیرا بر آنان رحم خواهد شد.
خوشا به حال پاکدلان،
زیرا آنان خدا را خواهند دید.
خوشا به حال صلح جویان،
زیرا آنان فرزندان خدا
خوانده خواهند شد.
خوشا به حال آنان که در راه پارسایی
آزار می بینند،
زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان
است.

تحقیق عهدعتیق

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحقیقشان بخشم.»^{۱۱} زیرا آمین،^{۱۲} به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا اینکه همه به انجام رسد.^{۱۳} پس هر که یکی از کوچکترین این احکام را کم‌اهمیت شمارد و به دیگران نیز چنین بیاموزد، در پادشاهی آسمان، کوچکترین به شمار خواهد آمد. اما هر که این احکام را اجرا کند و آنها را به دیگران بیاموزد، او در پادشاهی آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.^{۱۴} زیرا به شما می‌گویم، تا پارسایی شما برتر از پارسایی علمای دین و فریسیان نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت.

خشم

متی ۲۵:۵ و ۲۶- لوقا ۱۲:۵۸ و ۵۹

«شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود." اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است؛ و هر که به برادر خود "راقا"^{۱۵} گوید، سزاوار

خوشا به حال شما، آنکه که مردم به خاطر من، شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بادی بددروغ علیه‌تان بگویند.^{۱۶} خوش باشید و شادی کنید زیرا پادشاهان در آسمان عظیم است. چراکه همین‌گونه پیامبرانی را که پیش از شما بودند، آزار رسانیدند.

نور و نمک

«شما نمک جهانید. اما اگر نمک خاصیتش از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را باز نمکین ساخت؟ دیگر به کاری نمی‌آید جز نکه بیرون ریخته شود و پایمال مردم گردد.»^{۱۷} شما نور جهانید. شهری را که بر فواز کوهی بنا شده، نتوان پنهان کرد.^{۱۸} هیچ‌کس چراغ را نمی‌افروزد تا آن را زیر کاسه‌ای بنهد، بلکه آن را بر چراغدان می‌گذارد تا نورش بر همه آنان که در خانه‌اند، بتابد.^{۱۹} پس بگذارید

^{۱۱} ۹:۵ یا "صلح دهندگان".

^{۱۲} ۱۰:۵ "عادت".

^{۱۳} ۱۸:۵ "صفاح" مین. "رایهودیان در واکنش به کلامی که می‌شنیدند به زبان می‌آوردند و معنی آن این بود: «چنین بشود» یا بر سنی چنین است. «عدها مسیحیان "امین" را در پایان دعا و یا پس از شنیدن کلام خدا به کار می‌بردند. اما عیسی با به کار بردن آن در آغاز بعضی از گفته‌های خود، بر اهمیت و صحت کامل کلامش تأکید می‌ورزید.

^{۱۴} ۱۸:۵: تا آسمان و زمین برقرار است، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت... در خصوص معنی این به رجوع کنید به لوقا ۱۶:۱۷.

^{۱۵} ۲۲:۵ "راقا" کلمه‌ای است آرامی، که بیانگر از چهار است.

۲۳ «اما من به شما می‌گویم، هر که زن خود را جز به علت بی‌غفتی طلاق دهد، باعث زناکار شدن او می‌گردد؛ و هر که زن طلاق داده شده را به زنی بگیرد، زنا می‌کند.

سوگند

۲۴ «او باز شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "سوگند دروغ مخور، بلکه به سوگندهای خود به خداوند وفا کن." ۲۵ «اما من به شما می‌گویم، هرگز سوگند مخورید، نه به آسمان، زیرا که تخت پادشاهی خداست، ۲۶ و نه به زمین، چون کرسی زیر پای اوست، و نه به اورشلیم، زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است، ۲۷ و نه به سر خود نیز سوگند مخور، زیرا حتی مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد. ۲۸ پس 'بله' شما همان 'بله' باشد و 'نه' شما 'نه'، زیرا افزون بر این، شیطنانی است.

انتقام

۲۹ «نیز شنیده‌اید که گفته شده، "چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان." ۳۰ اما من به شما می‌گویم، در برابر شخص شریر ایستادگی نکنید. اگر کسی به گونه‌ی راست تو سیلی زند، گونه‌ی دیگر را نیز به سوی او بگردان. ۳۱ و هر گاه کسی بخواهد تو را به محکمه کشیده، قبایت را از تو بگیرد، عبات را نیز به او واگذار. ۳۲ اگر کسی مجبورت کند یک میل را او بروی، دو میل همراهش برو. ۳۳ اگر کسی از تو چیزی بخواهد، به او بده و از کسی که از تو قرض خواهد، روی مگردان.

محاکمه در حضور شوراست؛ و هر که به برادر خود احمق گوید، سزاوار آتش جهنم بود. ۳۴ پس اگر هنگام تقدیم هدیه‌ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت از تو چیزی به دل دارد، ۳۵ هدیه‌ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه‌ات را تقدیم نما. ۳۶ با شاکي خود که تو را به محکمه می‌برد، تا هنوز با وی در راه هستی، صلح کن، مبادا تو را به قاضی سپارد و قاضی تو را تحویل نگهان دهد و به زندان افکند. ۳۷ آمین. ۳۸ به تو می‌گویم که تا قرآن آخر را نپردازی، از زندان به در نخواهی آمد.

شهوت

۳۹ «شنیده‌اید که گفته شده، "زنا مکن." ۴۰ اما من به شما می‌گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. ۴۱ پس اگر چشم راست تو را می‌لغزاند، آن را به در آرد و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود. ۴۲ و اگر دست راست تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود.

طلاق

۴۳ «همچنین گفته شده که "هر که زن خود را طلاق دهد، باید به او طلاقنامه‌ای بدهد."

* ۲۶:۵ در یونانی: "گذرانس" که سکه‌ای مسی با ارزش بسیار ناچیز بود.

* ۳۲:۵ واژه یونانی می‌تواند به مفهوم زنا، ناپاکی جنسی، خیانت در زناشویی، و یا ازدواج نامشروع باشد.

* ۳۳:۵ یا: «سوگند خود را مشکن».

* ۳۳:۵ نگاه کنید به: لائویان ۱۲:۱۹، اعداد ۲۳:۳۰، تثبیه ۲۱:۲۳.

* ۴۱:۵ یک "میل" معادل ۱۲۷۸ متر بود؛ همچنین در بقیه اینده.

کوچه‌ها ایستاده، دعا کنند تا مردم آنها را ببینند. آمین، به شما می‌گوییم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. ^۶ اما تو، هنگامی که دعا می‌کنی به اتاق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهران است، دعا کن. آنگاه پدر نهران بین تو، به تو پاداش خواهد داد.

^۸ «همچنین، هنگام دعا، عباراتی تو خالی تکرار مکنید، آن‌گونه که اقوام بت پرست می‌کنند، زیرا می‌پندارند به سبب زیاده گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود. ^۹ پس مانند ایشان مباشید، زیرا پدر شما پیش از آنکه از او درخواست کنید، نیازهای شما را می‌داند.

^۹ «پس شما این‌گونه دعا کنید:

«ای پدر ما که در آسمانی،

نام تو مقدّس باد.

^{۱۰} پادشاهی تو بیاید.

اراده تو، چنانکه در آسمان انجام

می‌شود.

بر زمین نیز به انجام رسد.

^{۱۱} نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما.

^{۱۲} و قرضهای ما را ببخش،

چنانکه ما نیز قرضداران خود را

می‌بخشیم.

^{۱۳} و ما را در آزمایش میاور،

بلکه از آن شریر رهاییمان ده.

[زیرا پادشاهی و قدرت و جلال، تا ابد

از آن توست. آمین.]

^{۱۴} زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر

آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. ^{۱۵} اما

اگر خطاهای مردم را نبخشید، پدر شما نیز

خطاهای شما را نخواهد بخشید.

روزه

^{۱۶} «هنگاهی که روزه می‌گیرید، مانند ریاکاران

تُرشرو مباشید، زیرا آنان حالت چهره خود را

محبت به دشمنان

مَتّی ۲۳-۲۴: ۲۸-۲۹: ۳۴

^۱ شنیده‌اید که گفته شده، «همسایهات را محبت نما و با دشمنانت دشمنی کن.» ^۲ اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آن که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید. ^۳ تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان باشید. زیرا او فتناب خود را بر بدن و نیکان می‌تاباند و پدران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند. ^۴ اگر تنها آن را محبت کنید که شما را محبت می‌کنند، چه پاداشی خواهید داشت؟ آیا حتی خراجگیران چنین نمی‌کنند؟ ^۵ و اگر تنها برادران خود را سلام کنید، چه برتری بر دیگران دارید؟ مگر حتی اقوام بت پرست چنین نمی‌کنند؟ ^۶ پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است.

صدقه دادن

^۷ آنگاه باشید که پارسایی خود را در برابر دیدگان مردم به جا میاورید، به این قصد که شما را ببینند، وگرنه نزد پدر خود که در آسمان است، پاداشی نخواهید داشت. ^۸ پس هنگامی که صدقه می‌دهی، جار مزن، چنانکه ریاکاران در کنیسه‌ها و کوچه‌ها می‌کنند تا مردم آنها را ببینند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند. ^۹ پس تو چون صدقه می‌دهی، چنان کن که دست چپت از آنچه دست راست می‌کند، آگاه نشود، ^{۱۰} تا صدقه تو در نهران باشد؛ آنگاه پدر نهران بین تو، به تو پاداش خواهد داد.

دعا

مَتّی ۹: ۱۳-۱۱: ۲-۳

^{۱۱} هنگامی که دعا می‌کنی، همچون ریاکاران مباش که دوست می‌دارند در کنیسه‌ها و سر

آسمانی شما به آنها روزی می‌دهد. آیا شما بس بالورزتر از آنها نیستید؟ کیست از شما که بتواند با نگرانی، ساعتی به عمر خود بیفزاید؟^{۱۹} و چرا برای پوشاک نگرانید؟ سوسنهای صحرا را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند، نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند.^{۲۰} به شما می‌گوییم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فرد در تنور افکنده می‌شود، این چنین می‌پوشاند، آیا شما راه ای سست‌یعمانان، به مرتب بهتر نخواهد پوشانید؟

پس نگران نباشید و نکوید چه بخوریم یا چه بنوشیم، یا چه پیوشیم. زیرا قوه بت‌پرست در پی همه این‌گونه چیزها نیست. پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه نیاز دارید.^{۲۱} بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، نگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد. پس نگران فردا مباشید. زیرا فردا نگرانی خود را خواهد داشت. مشکلات امروز برای امروز کافی است!

محکوم نکردن دیگران

مئی ۳۷: ۵ لوقا ۲۱: ۶ و ۲۲

دآوری نکنید تا بر شما دآوری نشود. زیرا به همان‌گونه که بر دیگران دآوری کنید، بر شما نیز دآوری خواهد شد و با همان پیمان که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد. چرا پرگاه را در چشم برادرت می‌بینی. اما از چوبی که در چشم خود داری غافل؟ چگونه می‌توانی به برادرت بگویی: "بگذر پرگاه از چشم خود به در آورم." حال آنکه چوبی در چشم خود داری؟ ای ریاکار، نخست چوب را از چشم خود به در آور، نگاه بهتر خود می‌دید، تا پرگاه را از چشم برادرت بیرون کنی

دگرگون می‌کنند تا نزد مردم، روزه‌دار بنمایند. آمین، به شما می‌گوییم، که پاداش خود را به تمامی یافته‌اند.^{۲۲} اما تو چون روزه می‌گیری، به سر خود روغن بز و صورت خود را بشوی^{۲۳} تا روزه تو بر مردم عیان نباشد، بلکه بر پدر تو که در نهان است، و پدر نهان‌بین تو، به تو پاداش خواهد داد.

گنج در آسمان

مئی ۶: ۲۲ و ۲۳ لوقا ۱۱: ۳۴-۳۶

بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان ثقب می‌زنند و سرفقت می‌کنند.^{۲۴} بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و دزدان ثقب نمی‌زنند و سرفقت نمی‌کنند.^{۲۵} زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود.^{۲۶} چشم، چراغ بدن است. اگر چشم سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود.^{۲۷} اما اگر چشم فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!

هیچ‌کس دو از باب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول.

زندگی بدون نگرانی

مئی ۶: ۲۵-۳۳ لوقا ۱۲: ۲۲-۳۱

پس به شما می‌گوییم، نگران زندگی خود نباشید که چه بخورید یا چه بنوشید، و نه نگران بدن خود که چه پیوشید. آیا زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر نیست؟^{۲۸} پرندگان آسمان را بنگرید که نه می‌کارند و نه می‌دوزند و نه در انبار ذخیره می‌کنند و پدر

* ۲۷: ۶ یا: «ذراعی بر قامت خود بیفزاید».

درخت نیکو نمی تواند میوه باد بدهد، و درخت باد نیز نمی تواند میوه نیکو آورد.^{۱۹} هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده می شود. بنابراین، آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت. ^{۲۰} نه هر که مرا سرورم، سرورم خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد. ^{۲۱} در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: "سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو تسو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟" ^{۲۲} اما به آنها به صراحت خواهم گفت، "هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید، ای بدکاران!"

معمار دانا و معمار نادان

مئی ۲۲:۱-۲۷، لوقا ۲۶:۱-۲۹

^۱ پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، همچون مرد نادانی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. ^۲ چون باران بارید و سیلها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد زیرا بنیادش بر سنگ بود. ^۳ اما هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، همچون مرد نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. ^۴ چون باران بارید و سیلها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، ویران شد، و ویرانی اش عظیم بود! ^۵ چون عیسی این سخنان را به پایان رسانید، مردم از تعلیم او در شگفت شده بودند. ^۶ زیرا با اقتدار تعلیم می داد، نه مانند علمای دین ایشان.

شنای مرد جذامی

مئی ۲۸:۱-۲، مرقس ۱:۲۲-۱۲:۵، لوقا ۱۲:۵-۱۲

چون عیسی از کوه باین آمد، جماعتی بزرگ از پی او روانه شدند. ^۱ در این هنگام مردی جذامی نزد او آمد و در برابرش زانو زد

و بگفت: "مقدس است، به سنگان مدهید و به باد بدهی خود را پیش خونگان میندازید، مبادا به من بسجاول کنند و بر درند و شما را بدارند."

بخو اهید، بجوید، بگوید

مئی ۲۸:۱۱، لوقا ۱۳:۹-۱۱

بخو اهید، که به شما داده خواهد شد: بجوید، نه خو اهید: بگویید، که در به رویشان کشوده خواهد شد. ^۲ زیرا هر که بخو اهد، به دست آورد و هر که بجوید، یابد و هر که بگوید، در به رویش کشوده شود. ^۳ گدایک از شما اگر پسرش از او مال بخواهد، سنگی به او می دهد؟ ^۴ یا اگر ماهی بخواهد، ماهی به او می بخشد؟ ^۵ حال اگر شما بخواهید نامسیرتی تان، می دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان است به تان که از او بخواهند، هدایای نیکو بدهد بخشید. ^۶ پس با مردم همان گونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند. ^۷ این است خلاصه تورات و نوشته های انبیا.

راه حیات

از در تنگ داخل شوید. ^۱ زیرا فراع است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت منتهی می شود و داخل شوندگان به آن بسیارند. ^۲ اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی می شود، و یابندگان آن کم اند.

درخت و میوه اش

مئی ۲۸:۱۸-۲۰، لوقا ۱۳:۲۳-۲۵

پس برآمدن دروغین بر حذر باشید. ^۱ آنان در لباس گوسفندان نزد شما می آیند، اما در باطن درختان درانه اند. ^۲ آنها را از میوه هایشان خواهید شناخت. ^۳ با نیکو را از بوته خار و انجیر را از علف هرز می چینند؟ ^۴ به همین سان، هر درخت بکوه میوه نیکو می دهد، اما درخت باد میوه باد

بود.» سپس به آن نظامی گفت: «برو! مطابق ایمانت به تو داده شود.» در همان دم خدمتکار او شفا یافت.

شفا‌ی مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

متی ۱۲:۱۶ مرقس ۳:۳۴-۳۵ لوقا ۳:۱۰-۱۱

«چون عیسی به خانه پطرس رفت، مادرزن او را دید که تب کرده و در بستر است. عیسی دست او را لمس کرد و تبش قطع شد. پس او برخاست و مشغول پذیرایی از عیسی شد. هنگام غروب، بسیاری از دیوزدگان را نزدش آوردند و او با کلام خود ارواح را از آنان به در کرد و همهٔ بیماران را شفا داد. تادین سان، پیشکویی اشعیمای نبی به حقیقت پیوندد که:

«او ضعفهای ما را بر گرفت

و بیماریهای ما را حمل کرد.»

بهای پیروی از عیسی

متی ۱۹:۲۲ لوقا ۱۸:۹-۱۰

«چون عیسی دید گروهی بی‌شمار نزدش کرد آمده‌اند، امر فرمود: «به آن سوی دریا برویم.» نگاه یکی از علمای دین نزد او آمد و گفت: «ای استاد، هر جا بروی، تو را پیروی خواهیم کرد.» عیسی پاسخ داد: «رویاها را لاله‌هاست و مرغان هوا را اشیانه‌ها. فدای پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» «شاکردی دیگر به وی گفت: «سرورم، نخست رخصت ده تا بروم و پدر خود را به خاک بسپارم.» «اما عیسی به او گفت: «مرا پیروی کن و بگذار مردگان خود را به خاک بسپارند.»

و گفت: «سرورم، اگر بخواهی می‌توانی پاکم سازی.» عیسی دست خود را دراز کرده، او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ پاک شو!» در دم، جذام او پاک شد. سپس عیسی به او فرمود: «آگاه باش که در این باره به کسی چیزی نگویی، بلکه برو خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای را که موسی امر کرده، تقدیم کن تا برای آنها گواهی باشد.»

ایمان یک نظامی رومی

متی ۵:۸ لوقا ۱۷:۱۰-۱۱

«چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یک نظامی رومی نزدش آمد و با التماس به او گفت: «سرورم، خدمتکارم مفلوج در خانه خوابیده و سخت درد می‌کشد.» عیسی گفت: «من می‌آیم و او را شفا می‌دهم.» نظامی پاسخ داد: «سرورم، شایسته نیستم زیر سقف من آیی. فقط سخنی بگو که خدمتکارم شفا خواهد یافت.» زیرا من خود مردی هستم زیر فرمان. سربازانی نیز زیر فرمان خود دارم. به یکی می‌گویم «برو»، می‌رود، و به دیگری می‌گویم «بیا»، می‌آید. به غلام خود می‌گویم «این را به جای آر»، به جای می‌آورد.» عیسی چون سخنان او را شنید، به شکفت آمد و به کسانی که از پی‌اش می‌آمدند، گفت: «آمین، به شما می‌گویم، چنین ایمانی حتی در اسرائیل هم ندیده‌ام.» او به شما می‌گویم که بسیاری از شرق و غرب خواهند آمد و در پادشاهی آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر سر یک سفره خواهند نشست. «اما فرزندان این پادشاهی به تاریکی پیرون افکنده خواهند شد، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد

* ۵:۸ این نظامی صد سرباز زیر فرمان داشت؛ «سائورپون».

* ۱۲:۸ منظور از «فرزندان این پادشاهی»، کسانی هستند که پادشاهی آسمان در اصل برای آنان در نظر گرفته شده بود.

را دیدند بدو التماس کردند که آن ناحیه را ترک
کویا.

آرام کردن توفان دریا

مَتَّى ۲۳:۱۰-۲۷ مَرَقَس ۳۰:۲-۳۱:۱۵:۲۵
مَتَّى ۲۳:۱۰-۲۱ مشابه مَتَّى ۲۳:۲۳-۱۲

شفای مرد مفلوج

مَتَّى ۹:۲-۸ مَرَقَس ۳:۲-۱۲:۱۷:۵-۲۶

پس عیسی سوار قایق شد و به آن سوی
دریا، به شهر خود رفت.

آنکاه مردی مفلوج را که بر تشکی خوابیده
بود، نزدش آوردند. عیسی چون ایمان ایشان
را دید، به مفلوج گفت: «دل قوی دار، فرزندم،
گناهانت آمرزیده شد!» در این هنگام، بعضی
از علمای دین با خود گفتند: «این مرد کفر
می‌کوید.» عیسی افکارشان را دریافت و گفت:
«چرا چنین اندیشه پلیدی به دل راه می‌دهید؟
دکفتن کدام یک آسانتر است: اینکه گناهانت
آمرزیده شد.» یا اینکه «برخیز و راه برو»؟ حال
تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش
کناهان را دارد» - به مفلوج گفت: - «برخیز،
تشک خود برگیر و به خانه برو.» آن مرد
برخاست و به خانه رفت. چون مردم این واقعه
را دیدند، ترسیدند و خدایی را که این چنین
قدرتی به انسان بخشیده است، تمجید کردند.

دعوت از مَتَّى

مَتَّى ۹:۹-۱۳ مَرَقَس ۱۴:۲-۱۷:۱۷:۵:۲۷-۳۲

چون عیسی آنجا را ترک می‌گفت، مردی
را دید مَتَّى نام که در خراجگاه نشسته بود. به
وی گفت: «از پی من بیا!» او برخاست و از
پی وی روان شد.

روزی عیسی در خانه مَتَّى بر سر سفره
نشسته بود که بسیاری از خراجگیران
و گناهکاران آمدند و با او و شاگردانش
همسفره شدند. چون فریسان این را دیدند،
به شاگردان وی گفتند: «چرا استاد شما با
خراجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟»
چون عیسی این را شنید، گفت: «بیمارانند
که به طبیب نیاز دارند، نه تندرستان.» بر وی

سپس عیسی سوار قایقی شد و شاگردانش
جز ز بی او رفتند. «تاگاه توفانی سهمگین
در گرفت، آن کولسه که نزدیک بود امواج
قایق را غرق کند. اما عیسی در خواب بود.
پس شاگردان آمده بیدارش کردند و گفتند:
مسیح ما، چیزی نمائده غرق شویم؛ نجاتمان
ده!» عیسی پاسخ داد: «ای کویمانان، چرا
من چنین ترسیدم؟» سپس برخاست و باد و
موج را تهنیت زد و آرامش کامل حکمفرما
شد. «ان شکفت زده از یکدیگر می‌پرسیدند:
این چگونه شخصی است؟ حتی باد و امواج
جز ز او فرمان می‌برند!»

شفای دو مرد دیوزده

مَتَّى ۲۷:۱۰-۳۶ مَرَقَس ۱۵:۱۷-۱۷:۲۶:۳۷

هنگامی که به ناحیه جدریان، واقع در
آن سوی دریا رسیدند، دو مرد دیوزده که از
گورستان خارج می‌شدند، بدو برخوردند.
آن دو به قدری وحشی بودند که هیچ‌کس
می‌توانست از آن راه عبور کند. آنان فریاد
زدند: «تو را با ما چه کار است، ای پسر خدا؟
با آمده‌ای تا پیش از وقت مقرر عذابمان
دهی؟» کمی دورتر از آنها کله‌ای بزرگ از
خوکها مشغول چرا بود. دیوها التماس کنان
به عیسی گفتند: «اگر بیرونمان می‌رانی، به
درون کله خوکها بفرست.» به آنها گفت:
بروید! دیوها خارج شدند و به درون خوکها
رفتند و تمام کله از مسرازیری تپه به درون
دریا هجوم بردند و در آب هلاک شدند.
خراجگیران کریخته، به شهر رفتند و همه این
وقایع را جملة آنچه را که برای آن دیوزده‌ها
رخ داده بود، بازگو کردند. سپس تمام مردم
شهر بی‌ری دیدن عیسی بیرون آمدند و چون او

«اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهد یافت.»^{۱۶} عیسی برگشته، او را دید و فرمود: «دخترم، دل قوی دار، ایمانت تو را شفا داده است.» از آن ساعت، زن شفا یافت.^{۱۷} هنگامی که عیسی وارد خانه آن رئیس شد و نوحه کرد و کسانی را دید که شیون می کردند،^{۱۸} فرمود: «بیرون بروید. دختر نمرده بلکه در خواب است.» اما آنان به او خندیدند.^{۱۹} چون مردم را بیرون کردند، عیسی داخل شد و دست دختر را گرفت و او برخاست. خبر این واقعه در سرتاسر آن ناحیه پخش شد.

شنای دو نابینا و یک لال

^{۱۶} هنگامی که عیسی آن مکان را ترک می کرد، دو مرد نابینا در پی او شتافتند، فریاد می زدند: «ای پسر داوود، بر ما رحم کن!»^{۱۷} چون به خانه درآمد، آن دو مرد نزدش آمدند. عیسی از آنها پرسید: «آیا ایمان دارید که می توانم این کار را انجام دهم؟» پاسخ دادند: «بله، سرور!»^{۱۸} سپس عیسی چشمانشان را لمس کرد و گفت: «بنا بر ایمانتان برایتان انجام شود.»^{۱۹} آنکه چشمان ایشان باز شد. عیسی آنان را به تأکید فرمود: «مراقب باشید کسی از این موضوع آگاه نشود.»^{۲۰} اما آنها بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.^{۲۱} در همسان حال که آنها بیرون می رفتند، مردی دیورده را که لال بود، نزد عیسی آوردند.^{۲۲} چون عیسی دیو را از او بیرون راند، زبان آن مرد لال باز شد. مردم حیرت زده می گفتند: «چنین چیزی هرگز در اسرائیل دیده نشده است!»^{۲۳} اما فریسیان گفتند: «او دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می راند.»

و مفهوم این کلام را درک کنید که "رحمت را می پسندم، نه قربانی را." زیرا من نیامده‌ام تا پارسایان بلکه تا گناهکاران را دعوت کنم.

سؤال دربارهٔ روزه

مَتَّى ۱۷-۱۴:۹ مرقس ۱۸:۲-۲۸؛ لوقا ۵:۲۳-۳۹

^{۱۶} آنگاه شاگردان یحیی نزد عیسی آمدند و گفتند: «چرا ما و فریسیان روزه می گیریم، اما شاگردان تو روزه نمی گیرند؟»^{۱۷} عیسی پاسخ داد: «آیا ممکن است میهمانان عروسی تا زمانی که داماد با ایشان است، سوگواری کنند؟ اما ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه روزه خواهند گرفت.^{۱۸} هیچ کس پارچهٔ نو را به جامهٔ کهنه وصله نمی زند، زیرا وصله از جامه کنده می شود و پارگی بدتر می گردد.»^{۱۹} و نیز شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزند، زیرا مشکها پاره می شوند و شراب می ریزد و مشکها از بین می روند. شراب نو را در مشکهای نو می ریزند تا هر دو محفوظ بماند.»

دختر یکی از رئیسان و زن مبتلا به خونریزی

مَتَّى ۱۸:۹-۲۶ مرقس ۵:۲۲-۲۳؛ لوقا ۸:۲۱-۵۶

^{۱۶} در همان حال که عیسی این سخنان را برای آنان بیان می کرد، یکی از رئیسان^{۱۷} نزد وی آمد و در برابرش زانو زد و گفت: «دخترم هم اکنون مرد. با این حال بیا و دست خود را بر او بگذار که زنده خواهد شد.»^{۱۸} عیسی برخاست و به اتفاق شاگردان خود با او رفت.^{۱۹} در همان هنگام، زنی که دوازده سال از خونریزی رنج می برد، از پشت سر به عیسی نزدیک شد و لبهٔ ردای او را لمس کرد.^{۲۰} او با خود گفته بود:

* ۱۶:۹ منظور از "پارچهٔ نو"، پارچهٔ آب‌نرفته است که پس از شسته شدن، جمع می شود و سبب پارگی می گردد.
* ۱۸:۹ به احتمال زیاد منظور رئیس گنیمه است؛ نگاه کنید به مرقس ۵:۲۲.

هنکامی که می‌روید، این پیام را موعظه کنید که پادشاهی آسمان نزدیک شده است. بیماران را شفا دهید، مردکان را زنده کنید، جذامیها را پاک سازید، دیوها را بیرون کنید. به رایگان یافته‌اید، به رایگان هم بدهید. هیچ طلا یا نقره یا مس در کمربندهایتان با خود نبرید. و برای سفر، کوله‌بار یا پیراهن اضافی یا کفش یا چوبدستی برندارید؛ زیرا کارگر مستحق مایحتاج خویش است. به هر شهر یا روستایی که داخل می‌شوید، فردی شایسته بجوید و تا هنگام ترک آن محل، در خانه‌اش بمانید. چون به خانه‌ای درمی‌آیند، بگویید "سلام بر شما." اگر آن خانه شایسته باشد، سلام شما بر آن قرار می‌گیرد و اگر نه، به شما باز می‌گردد. اگر کسی شما را نپذیرد و یا به سخنانتان گوش نسیپارد، به هنگام ترک آن خانه یا شهر، خاک پایهای خود را بتکانید. آمین، به شما می‌گویم، در روز داوری، تحمل مجازات برای سُدوم و غموره آسانتر خواهد بود تا برای آن شهر.

"من شما را همانند کوسفندان به میان کرکان می‌فرستم. پس همچون ماژ هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده. از مردم برحذر باشید. آنان شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌های خود تازیانه خواهند زد. به خاطر من شما را نزد والیان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و در میان قومهای جهان شهادت دهید. اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد شد. زیرا کوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که به زبان شما سخن خواهد گفت. برادر، برادر را و پدر، فرزند را تسلیم مرگ خواهد کرد. فرزندان بر والدین بر خواهند

کارگران اندکنند

عیسی در همه شهرها و روستاها کشته، عیسه‌های آنها تعلیم می‌داد و بشاوت رانده‌های بر عیسه می‌گرد و هر درد و بیماری تمد می‌بخشید. و چون آتیه جماعتها را دید، دیش بر حال آنان سوخت زیرا همچون کرمی که بی ثبات، بی پایشانحال و در مانده بود. پس به شاگردانش گفت: "محصلون گردان است، اما کارگر اندک." پس، از مالک محصول بخواهید کارگران برای درو محصول خرید بفرستند.

رسالت دوازده شاگرد

متی ۲۸:۱۰-۲۰، مرقس ۱۶:۷-۱۳، لوقا ۱۰:۱-۱۲، یوحنا ۱۱:۱-۱۶، ۱۲:۱-۱۱
متی ۲۸:۱۰-۲۰، مرقس ۱۶:۷-۱۳، لوقا ۱۰:۱-۱۲، یوحنا ۱۱:۱-۱۶، ۱۲:۱-۱۱
متی ۲۸:۱۰-۲۰، مرقس ۱۶:۷-۱۳، لوقا ۱۰:۱-۱۲، یوحنا ۱۱:۱-۱۶، ۱۲:۱-۱۱

نگاه عیسی دوازده شاگردش را برد خود فراخواند و آنان را اقتدار بخشید تا روح بنید را بیرون کنند و هر درد و بیماری بر آنها دهند. این است نامه‌های دوازده رسول: یحیی، شمعون معروف به بطرس، اندر درش تادریاس، یعقوب پسر زبدي و درش یوحنا؛ فیلیپس و برتولما؛ توما و دیشی خرچکی؛ یعقوب پسر خلفای و تادی؛ شمعون غیور و یهودای اسخریوطی که عیسی را تسلیم دشمن کرد.

عیسی این دوازده تن را فرستاد و به آنان فرمود: نرد غیر یهودیان بروید و به هیچ یک از شهرهای مستعمریان داخلی مشسویا، بلکه نرد کوسفندان کشته‌شده قوم اسرائیل بروید.

۱۰:۱۰-۱۱، لوقا ۱۰:۱-۱۲، یوحنا ۱۱:۱-۱۶، ۱۲:۱-۱۱، مرقس ۱۶:۷-۱۳، متی ۲۸:۱۰-۲۰. این دوازده نفر عیسی را به همه شهرها و روستاها فرستادند تا به جمع مردم راه یابند. اصل یونانی این دوازده نفر عیسی را به همه شهرها و روستاها فرستادند تا به جمع مردم راه یابند. اصل یونانی ۱۶:۱۰-۱۱.

«کمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم!»^{۲۵} زیرا آمده‌ام تا:

«پسر را بر پدر،

دختر را بر مادر و

عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم.

«دشمنان شخص، اهل خانه خودش

خواهند بود.»^{۲۶}

«هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد.»^{۲۷} هر که صلیب خود را برنگیرد و از پی من نیاید، شایسته من نباشد.^{۲۸} هر که بخوهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد و هر که جان خود را به‌خاطر من از دست بدهد، آن را حفظ خواهد کرد.

«هر که شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و کسی که مرا پذیرفت، فرستاده مرا پذیرفته است.»^{۲۹} هر که پیامبری را از آن رو که پیامبر است بپذیرد، پاداش پیامبر را دریافت خواهد کرد. و هر که پارسایی را از آن رو که پارساست بپذیرد، پاداش پارسا را خواهد گرفت.^{۳۰} هر که به این کوچکان، از آن رو که شاکرد مانند، حتی جامی آب سرد بدهد، امین، به شما می‌گوید، بی‌پاداش نخواهد ماند.^{۳۱}

سخنان عیسی دربارهٔ یحیای تعمیردهنده

مشی ۱۱:۱۹ - لوقا ۱۱:۱۷-۱۵

پس از آنکه عیسی از دادن این فرمانها به دوازده شاکرد خود فارغ شد، از آنجا عزیمت کرد تا در شهرهای ایشان به تعلیم و موعظه بپردازد.

خواست و موجبات قتل آنها را فراهم خواهند آورد.^{۳۲} همهٔ مردم به‌خاطر نام من از شما متنفر خواهند بود، اما هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت.^{۳۳} چون در شهری به شما آزار رسانند، به شهری دیگر بگریزید. امین، به شما می‌گویم، که پیش از آنکه بتوانید به همهٔ شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد.^{۳۴} «شاکرد از استاد خود برتر نیست و نه غلام از ارباب خود والاتر.»^{۳۵} شاکرد را کافی است که مانند استاد خود شود و غلام را که همچون ارباب خود گردد. اگر رئیس خانه را بعلزبول خوانند، سایر افراد خانه را چه خواهند خواند؟^{۳۶}

«بنابراین، از آنان مترسید. هیچ چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ چیز پوشیده نیست که عیان نگردد.»^{۳۷} آنچه در تاریکی به شما گفتم، در روشنائی بیان کنید و آنچه در گوشتان گفته شد، از فراز بامها اعلام نمایید.^{۳۸} از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند.^{۳۹} آیا دو گنجشک را به یک پول سیاه نمی‌فروشند؟ با این همه، حتی یک گنجشک نیز بدون خواست پدر شما به زمین نمی‌افتد.^{۴۰} حتی موهای سر شما به تمامی شمرده شده است.^{۴۱} پس مترسید، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است.

«هر که نزد مردم مرا اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد؛^{۴۲} اما هر که مرا نزد مردم انکار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را انکار خواهم کرد.

* ۱۰:۲۵ "بعزبول" نام دیگری است برای "شیطان".

* ۱۰:۲۹ "پول سیاه" ترجمهٔ واژهٔ یونانی "اسریون" است که کوچکترین واحد پول و کم‌بهارترین سکهٔ رایج آن زمان بود.

* ۱۱:۱۱ احتمالاً منظور شهرهای جلیل است.

می کردند. " و اگر بخواهید بپذیرید، یحیی همان ایلیا است که می بایست بیاید. ^{۱۵} هر که کوش شنوا دارد، بشنود.

"این نسل را به چه تشبیه کنم؟ همچون کودکانی هستند که در بازار می نشینند و به همبازیهای خود ندا می کنند:

"برای شما نی نواختیم، نرقصیدید؛

مرثیه خواندیم، سینه نزدید."

"زیرا یحیی آمد که نه می خورد و نه می نوشد؛ می گویند: "دیو دارد." ^{۱۶} پسر انسان آمد که

می خورد و می نوشد؛ می گویند: "مردی است شکه‌بازه و میکسار، دوست خراجگیران و کناهکاران." ^{۱۷} اما حقانیت حکمت را اعمال آن به ثبوت می رساند."

سرزنش شهرهایی که ایمان نیاوردند

متی ۲۳:۱۱-۲۳ لوقا ۱۰:۱۳-۱۵

"آنکاه عیسی به سرزنش شهرهایی پرداخت که با اینکه بیشتر معجزاتش در آنها انجام شده بود، توبه نکرده بودند. "وای بر تو، ای خورزین! وای بر تو، ای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون روی می داد، مردم آنجا مدتها پیش در پلاس و خاکستر توبه کرده بودند. "اما یقین بدانید که در روز داوری، تحمل مجازات برای صور و صیدون آسانتر خواهد بود، تا برای شما. "و تو ای کفر ناحوم، آیا تا به فلک سر خواهی افراشت؟ هرگز، بلکه تا به اعماق هاویه فرو خواهی افتاد. زیرا اگر معجزاتی که در تو انجام شد در سدوم رخ می داد، تا به امروز بر جا می ماند. "اما یقین بدان که در روز داوری، تحمل مجازات برای سدوم آسانتر خواهد بود، تا برای تو."

"چون یحیی در زندان، وصف کارهای مسیح شنید، شاکردان خود را نزد وی فرستاد تا پرسند: "یا تو همانی که می بایست بیاید، یا منتظر دیگری باشی؟" عیسی در پاسخ گفت: "رو به و آنچه می بینید و می شنوید به یحیی بازگویند، که کوران بینا می شوند، لنگان راه می روند، جذامیان پاک می گردند، کران شنوا می شوند، مردگان زنده می گردند و به فقیران شربت داده می شود، خوشا به حال کسی که به سبب من نلغزد."

چون شاکردان یحیی می رفتند، عیسی درباره یحیی سخن آغاز کرد و به جماعت گفت: "برای دیدن چه چیز به بیابان رفتید؟ برای دیدن نیی که از باد در جنبش است؟ گریه، پس برای دیدن چه رفتید؟ برای دیدن مردی که جامه‌ای نظیف در بر دارد؟ آنان که جامه‌های نظیف در بر می کنند در کاخهای پادشاهانند. پس برای دیدن چه رفتید؟ برای دیدن پیه‌بری؟ آری، به شما می گویم کسی که بر پشم نیز برتر است. "زیرا او همان است که درباره اش نوشته شده:

"نیک پیام آور خود را پیشاپیش تو می فرستم،

که راهت را پیش رویت مهیا خواهد کرد."

مین، به شما می گویم، که بزرگتر از یحییای تعمیددهنده از مادر زاده نشده است، اما کوچکترین در پادشاهی آسمان از او بزرگتر است. از زمان یحییای تعمیددهنده تا کنون، پادشاهی آسمان نیرومندانه به پیش می رود و زور ورن آن را تصاحب می کنند. "زیرا همه پیامبران و سورات تا زمان یحیی نبوت

۱۱-۱۲: یحیی چنین که می توان ترجمه کرد: "مان یحییای تعمیددهنده تا کنون، پادشاهی آسمان نیرومندانه به پیش می رود، و زور ورن آن را تصاحب می کنند. و پادشاهی آسمان تا کنون، پادشاهی آسمان مورد خشونت واقع شده و نیرومندانه تا کنون ستم می نماید."

مکر در تورات نخوانده‌اید که در روزهای شبّات، کاهنان در معبد، حرمت شبّات را نگاه نمی‌دارند، و با این همه بی‌کناهند؟^{۲۵} شما می‌گوییم کسی در اینجاست که بزرگتر از معبد است! اگر مفهوم این کلام را درک می‌کردید که رحمت را می‌پسندیم، نه قربانی را.^{۲۶} دیگر بی‌کناهان را محکوم نمی‌کردید. زیرا پسر انسان صاحب شبّات است.»

شنای مرد علیل

متی ۱۲:۹-۱۴ مرقس ۱۳:۴-۱۱ لوقا ۱۱:۱۴-۲۰

^۱ سپس آن مکان را ترک گفت و به کنیسه آن درآمد. ^۲ در کنیسه مردی بود که یک دستش خشک شده بود. از عیسی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز شبّات جایز است؟» این را گفتند تا بهانه‌ای برای متهم کردن او بیابند. ^۳ او بدیشان گفت: «اگر یکی از شما گوسفندی داشته باشد و آن گوسفند در روز شبّات در چاهی بیفتد، آیا آن را نمی‌گیرد و از چاه بیرون نمی‌آورد؟» ^۴ حال، انسان چقدر بالزشتتر از گوسفند است! پس نیکویی کردن در روز شبّات جایز است. ^۵ «سپس به آن مرد گفت: دست را دراز کن!» او دستش را دراز کرد و آن دست، مانند دست دیگرش سالم شد. ^۶ اما فریسیان بیرون رفتند و با هم مشورت کردند که چگونه او را بکشند.

خادم برگزیده خدا

^۷ چون عیسی از این امر آگاه شد، آن مکان را ترک گفت. اما عده بسیاری از پی او رفتند و او جمیع ایشان را شفا بخشید ^۸ و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند. ^۹ این واقع شد تا گفته اشعیای نبی به انجام رسد که:

وعده آسایش

متی ۲۵:۱۱-۲۷ لوقا ۱۰:۲۱ و ۲۲

^{۱۰} در آن وقت، عیسی اظهار داشت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را می‌ستایم که این حقایق را از دانایان و خرده‌ندان پنهان داشته و بر کودکان آشکار کرده‌ای.» ^{۱۱} آری، ای پدر، زیرا خوشنودی تو در این بود. ^{۱۲} پدرم همه چیز را به من سپرده است. هیچ‌کس پسر را نمی‌شناسد جز پدر، و هیچ‌کس پدر را نمی‌شناسد جز پسر، و آنان که پسر بخواند او را بر ایشان آشکار سازد. ^{۱۳} «بیاید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید.» ^{۱۴} یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا حلیم و افتاده‌دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت. ^{۱۵} چرا که یوغ من راحت است و بار من سبک.»

صاحب روز شبّات

متی ۱۲:۱-۸ مرقس ۲:۲۳-۲۸؛ لوقا ۶:۱-۵

در آن زمان، عیسی در روز شبّات از میان مزارع گندم می‌گذشت. **۱۲** شاگردان او به علت گرسنگی شروع به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن آنها کردند. ^۲ فریسیان چون این را دیدند به او گفتند: «نگاه کن، شاگردانت کاری انجام می‌دهند که در روز شبّات جایز نیست.» ^۳ پاسخ داد: «مکر نخوانده‌اید که داوود چه کرد. آنگاه که خود و یارانش گرسنه بودند؟^۴ به خانه خدا درآمد و خود و یارانش نان حفسور را خوردند، هرچند خوردن آن برای او و یارانش جایز نبود، زیرا فقط کاهنان بدان مجاز بودند. ^۵ یا

* ۱۲:۶ یا «چیزی»؛ همچنین در آیات ۴۱ و ۴۲.

* ۱۲:۸ یا «خداوند».

پس ایشان خود داوران شما خواهند بود.^{۱۸} اما اگر من به واسطه روح خدا دیوها را بیرون می‌کنم، یقین بدانید که پادشاهی خدا بر شما وارد آمده است.^{۱۹} به علاوه، چگونه کسی می‌تواند به خانه مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر این که نخست آن مرد را ببندد. سپس می‌تواند خانه او را غارت کند.^{۲۰} هر که با من نیست، بر ضد من است، و هر که با من جمع نکند، پراکنده می‌سازد.^{۲۱} پس به شما می‌گویم، هر نوع گناه و گفتری که انسان مرتکب شود، امرزیده می‌شود، اما کفر به روح امرزیده نخواهد شد.^{۲۲} هر که سخنی بر ضد پسر انسان گوید، امرزیده شود، اما هر که بر ضد روح القدس سخن گوید، نه در این عصر و نه در عصر آینده، امرزیده نخواهد شد.

^{۲۳} «اگر میوه نیکو می‌خواهید، درخت شما باید نیکو باشد. زیرا درخت بد میوه بد خواهد داد.»^{۲۴} درخت را از میوه‌اش می‌توان شناخت. ^{۲۵} ای افعی‌زادگان، شما که بدسیرت هستید، چگونه می‌توانید سخن نیکو بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید.^{۲۶} شخص نیک، از خزانه نیکوی دل خود نیکویی برمی‌آورد و شخص بد، از خزانه بد دل خود، بدی.^{۲۷} اما به شما می‌گویم که مردم برای هر سخن پوچ که بر زبان برانند، در روز داورى حساب خواهند داد.^{۲۸} زیرا با سخنان خود تیرنه خواهید شد و با سخنان خود محکوم خواهید گردید.»

درخواست آیتی از عیسی

متی ۲۲:۳۹-۲۲:۴۱ لوقا ۲۹:۱۱-۲۲

متی ۲۵:۱۲-۲۵:۲۵ لوقا ۲۴:۱۱-۲۴:۲۶

^۱ «انگاه عده‌ای از علمای دین و فریسیان به او گفتند: «استاد، می‌خواهیم آیتی از تو ببینیم.»

بن است خادم من که او را برآورده‌ام، محبوب من که جایم از او خشنود است. روح خود را بر وی خواهم نهاد و او عدالت را به قومها اعلام خواهد داشت.

انواع نخواهد کرد و فریاد نخواهد زد؛^۲ و کسی صدایش را در کوچه‌ها نخواهد شنید.^۳ آبی خرد شده را نخواهد شکست و قتیله نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد.^۴ تا عدالت را به بیروزی رساناند.^۵ نام او مایه امید برای همه قومها خواهد بود.^۶

عیسی و بعزبول

متی ۲۵:۲۵-۲۵:۳۳ مرقس ۲۳:۲۶-۲۳:۳۱ لوقا ۱۱:۱۷-۱۱:۲۲

^۱ «لکه مردی دیورده را کسه گور و لال بود بردن و رزندان و عیسی او را شفا داد، به گونه‌ای که فرست ببند و سخن بگوید.^۲ پس آن جماعت همه در شکفت شدند و گفتند: «ایا این مرد همان پسر داوود نیست؟»^۳ اما چون فریسیان این را شنیدند، گفتند: «به یاری بعزبول، رئیس دیوهاست که دیوها را بیرون می‌کند و پس!»^۴ عیسی فکار نان را دریافت و بدیشان گفت: «هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد. و هر شهر یا خانه‌ای که بر ضد خود تجزیه شود، بی‌رجا نخواهد ماند.»^۵ «اگر شیطان شیطان بیرون کند، بر ضد خود تجزیه شده است؛ پس چگونه حکومتش پایرجا خواهد ماند؟»^۶ و کردن به یاری بعزبول دیوها را بیرون می‌کنم، بلکه در تنه، به یاری که آنها را بیرون می‌کنند؟

۱۲:۳۳-۳۳:۱۲ همه حساب‌مندی به حساب است. باید حجت را نیکو ساخت و میوه‌اش را نیکو؛ و یا درخت را بد سازید و میوه‌اش بد.

مرا که در آسمان است به جای آورد. برادر و خواهر و مادر من است.»

مثال برزگر

مئی ۱۱: ۱۳ ۱۵ مرفس ۱۴-۱۲: لوقا ۲۸-۲۷

مئی ۱۶: ۱۳ و ۱۷ لوقا ۲۳: ۱۰ و ۲۴

مئی ۱۸: ۱۳ ۲۳ مرفس ۱۳-۱۲: لوقا ۱۱-۱۰

همان روز، عیسی از خانه بیرون آمد و کنار دریا بنشست. اما چند جماعت بزرگی او را احاطه کردند که سویر قایقی شد و بنشست. در حالی که مرده در ساحل ایستاده بودند. سپس بسیار چیزها با مثلها برایشان بیان کرد. گفت: «روزی برزگری برای بذرافشانی بیرون رفت. چون بذر می‌پاشید، برخی در راه افتاد و پرندگان آمدند و آنها را خوردند. برخی دیگر بر زمین سنگلاخ افتاد که خاک چندانی نداشت؛ پس زود سبز شد، چرا که خاک کم عمق بود. اما چون خورشید برآمد، بسوخت و چون ریشه نداشت، خشکید. برخی میان خارها افتاد، و خارها نمو کرده، آنها را خفه کرد. اما بقیه بذرها بر زمین نیکو افتاد و بار آورد؛ بعضی صد برابر، بعضی شصت و بعضی سی. هر که کوش دارد، بشنود.»

«انگاه شاگردان نزد او آمده، پرسیدند: چرا با این مردم با مثلها سخن می‌گویید؟» پاسخ داد: «درک رازهای پادشاهی آسمان به شما عطا شده است، اما نه به آنان.» زیرا به آن که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد، و از آن که ندارد، همان که دارد نیز گرفته خواهد شد. «از این رو با ایشان به مثلها سخن می‌گویم، زیرا:

«می‌نکرند، اما نمی‌بینند؛

کوش می‌کنند، اما نمی‌شنوند و

نمی‌فهمند.

«نبوت اشعیا در مورد آنها تحقق می‌یابد که می‌گوید:

۳۹ پاسخ داد: «نسل شرارت‌پیشه و زناکار آیتی می‌خواهند! اما آیتی بدیشان داده نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. زیرا همان‌گونه که یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بزرگی بود، پسر انسان نیز سه روز و سه شب در دل زمین خواهد بود.» مردم نینوا در روز دآوری با این نسل بر خواهند خاست و محکومشان خواهند کرد، زیرا آنها در اثر موعظه یونس توبه کردند، و حال آنکه کسی بزرگتر از یونس اینجاست. «ملکه جنوب در روز دآوری با این نسل بر خواهد خاست و محکومشان خواهد کرد، زیرا او از آن سوی دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و حال آنکه کسی بزرگتر از سلیمان اینجاست.

۴۰ «هنگامی که روح پلید از کسی بیرون می‌آید، به مکانهای خشک و بایر می‌رود تا جایی برای استراحت بیابد، اما نمی‌یابد. پس می‌گوید: «به خانه‌ای که از آن آمدم، باز می‌گردم.» اما چون به آنجا می‌رسد و خانه را خالی و زفته و آراسته می‌یابد، می‌رود و هفت روح بدتر از خود را نیز می‌آورد و همگی داخل می‌شوند و در آنجا سکونت می‌کنند. در نتیجه، سرانجام آن شخص بدتر از حالت نخست او می‌شود. عاقبت این نسل شریر نیز چنین خواهد بود.»

مادر و برادران عیسی

مئی ۱۲: ۲۶-۵۰ مرفس ۳۱: ۳ ۳۵: لوقا ۱۹: ۸-۲۱

۴۱ در همان حال که عیسی با مردم سخن می‌گفت، مادر و برادرانش بیرون ایستاده بودند و می‌خواستند با وی گفتگو کنند. پس شخصی به او خبر داد که: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند با تو گفتگو کنند.» پاسخ داد: «مادر من کیست؟ و برادرانم چه کسانی هستند؟» سپس با دست خود به سوی شاگردانش اشاره کرد و گفت: «اینانند مادر و برادران من! زیرا هر که اراده پدر

کاشته شد کسی است که کلام را می شنود و
ان را می فهمد و بارور شده، صد، شصت یا
سی برابر ثمر می آورد.^{۳۱}

مَثَل علفهای سَمی

«غیسی مثل دیگری نیز برایشان آورد:
«پادشاهی آسمان همانند مردی است که در
مزرعه خود بذر خوب پاشید.^{۳۲} اما هنگامی که
مردمان در خواب بودند، دشمن وی آمد و در
میان کندم، علف هرز کاشت و رفت.^{۳۳} چون
کندم سبز شد و خوشه آورد، علف هرز نیز
ظاهر شد. «غلامان صاحبخانه نزد او رفتند و
گفتند: «آقا، مگر تو بذر خوب در مزرعات
نکاشتی؟ پس علف هرز از کجا آمد؟»^{۳۴} در
جواب گفت: «این کار دشمن است.» غلامان
از او پرسیدند: «آیا می خواهی برویم و آنها را
جمع کنیم؟»^{۳۵} گفت: «نه! اگر بخواهید علفهای
هرز را جمع کنید، ممکن است گندم را نیز با
انها از ریشه برکنید.^{۳۶} بگذارید هر دو تا فصل
درو با هم نمو کنند. در آن زمان به دروگران
خواهم گفت که نخست علفهای هرز را جمع
کرده دسته کنند تا سوزانده شود، سپس گندمها
را برد آورده، به انبار من بیاورند.»^{۳۷}

مَثَل دانه خردل و مَثَل خمیرمایه

متنی ۳۱:۱۳ و ۳۲ مرقس ۳:۴-۳۲

متنی ۳۱:۱۳ و ۳۳ لوقا ۱۳:۱۸-۲۰

«غیسی برای آنها مثلی دیگر آورد: «پادشاهی
آسمان همچون دانه خردلی است که کسی آن
را گرفت و در مزرعه اش کاشت.^{۳۸} با اینکه
دانه خردل از همه دانه ها کوچکتر است، اما
چون می روید بزرگتر از همه گیاهان باغ شده،

به گوش خود خواهید شنید، اما هرگز
نخواهید فهمید؛

به چشم خود خواهید دید، اما هرگز
درک نخواهید کرد.

زیرا دل این قوم سخت شده،

گوشه هایشان سنگین گشته،

و چشمه های خود را بسته اند،

مباد با چشمه اشان ببیند،

و با گوشه هایشان بشنود.

و در دلهای خود بفهمند

و بازگشت کنند و من تنفایشان

بخشم.»

م، خورشید به حال چشمه اش که می بیند
در گوشه های شما که می شنود. «امین، به
شما می گویم، بسیاری از انبیا و پارسایان
مشقق بودند آنچه را شما می بینید، ببینند و
ندیدند، و آنچه را شما می شنوید، بشنوند و
نشنیدند.

پس شما معنی مثل بزرگ را بشنوید:

«هنکمه کسی که کلام پادشاهی آسمان را

می شنود اما آن را درک نمی کند، آن شیر

می یابد و نچه را در دل او کاشته شده، می رباید.

پس همان بذری است که در راه کاشته شد. و

م، بذری که بر زمین منکلاخ افتاد کسی است

که کلام را می شنود و بی درنگ آن را با شادی

می پذیرد. اما چون در خود ریشه ندارد، تنها

تا یک زمینی دوام می آورد. وقتی به سبب کلام،

سختی یا آزار بیروز می کند، در دم می افتد.

بذری که در میان خارها کاشته شد، کسی

است که کلام را می شنود، اما نگرانیهای این

دنیای فریبندگی ثروت، آن را خفه می کند و

بی ثمر می سازد.»^{۳۹} اما بذری که در زمین نیکو

۱۹:۱۳ مصلح، ان تری، بیطمان است؛ همچنین در ایة ۳۸، نگاه کنید به مرقس ۱۵:۴ و لوقا ۱۲:۸.

۲۱:۱۳ به لغت می شنود.

دندان ساییدن خواهد بود.^{۳۱} آنکاه پارسایان در پادشاهی پدر خود، همچون خورشید خواهند درخشید. هر که کوش دارد، بشنود.

مَثَل گنج پنهان و مروارید نفیس

^{۳۲} «پادشاهی آسمان همچون کنجی ست پنهان در دل زمین که شخصی آن را می‌یابد. سپس دوباره پنهانش می‌کند و از شاده‌انی می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن زمین را می‌خرد.

^{۳۳} «همچنین پادشاهی آسمان مانند تاجری است جوایای مرواریدهای نفیس. پس چون مروارید بسیار با ارزشی می‌یابد، می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن مروارید را می‌خرد.

مَثَل تور ماهیگیری

^{۳۴} «و باز پادشاهی آسمان مانند توری است که به دریا افکنده می‌شود و همه‌گونه ماهی داخل آن می‌گردد.^{۳۵} هنگامی که تور پر می‌شود، آن را به ساحل می‌کشند. سپس می‌نشینند و خوبها را در سبک جمع می‌کنند. اما بدها را دور می‌اندازند.^{۳۶} در پایان این عصر نیز چنین خواهد بود. فرشتگان خواهند آمد و بدکاران را از میان درستکاران بیرون خواهند کشید و آنها را در کوره آتش خواهند افکند. جایی که گریه و دندان به دندان ساییدن خواهد بود.^{۳۷} سپس پرسید: «آیا همه این مطالب را درک کردید؟» پاسخ دادند: «بله!»^{۳۸} عیسی فرمود: «پس، هر عالم دین که درباره پادشاهی آسمان تعلیم گرفته باشد، همچون صاحبخانه‌ای است که از خزانه خود چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

به درختی بدل می‌شود، چندان که پرندگان آسمان آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.^{۳۹} سپس برایشان مثلی دیگر آورده، گفت: «پادشاهی آسمان همچون خمیرمایه‌ای است که زنی بر گرفت و با سه کیسه بزرگ آرد مخلوط کرد تا تمام خمیر و آرد.»

^{۴۰} عیسی همه این مطالب را با مثلها برای جماعت بیان کرد و بدون مثل به آنها هیچ نگفت.^{۴۱} این واقع شد تا کلام نبی به انجام رسد که گفته بود:

«دهان خود را به مثلها خواهم گشود،
و آنچه را از آغاز جهان مخفی مانده
است، بیان خواهم کرد.»

شرح مَثَل علفهای هرز

^{۴۲} سپس عیسی جمعیت را ترک گفت و به داخل خانه رفت. آنکاه شاگردانش نزد او آمدند و گفتند: «مَثَل علفهای هرز مزرعه را برای ما شرح بده.»^{۴۳} او در پاسخ گفت: «شخصی که بذر خوب در مزرعه می‌کارد، پسر انسان است.^{۴۴} مزرعه، این جهان است؛ و بذر خوب، فرزندان پادشاهی آسمانند. علفهای هرز، فرزندان آن شریزند؛^{۴۵} و دشمنی که آنها را می‌کارد، ابلیس است. فصل درو، پایان این عصر است؛ و دروگران، فرشتگانند.^{۴۶} همان‌گونه که علفهای هرز را جمع کرده در آتش می‌سوزانند، در پایان این عصر نیز چنین خواهد شد.^{۴۷} پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آنها هر چه را که باعث گناه می‌شود و نیز تمام بدکاران را از پادشاهی او جمع خواهند کرد.^{۴۸} و آنها را در کوره آتش خواهند افکند، جایی که گریه و دندان به

* ۱۳: ۳۳ در یونانی: "سه ساتا" - احتمالاً حجمی معادل ۲۲ لیتر بود.

* ۱۳: ۳۹ یا "دنیا"; همچنین در آیه ۴۰ و ۴۹.

هر چه بخواهد به او بدهد. دختر نیز به تحریک مادرش گفت: «سر یحییای تعمیددهنده را همین جا در طبقی به من بده.» پادشاه اندوهگین شد، اما به پاس سوگند خود و به احترام میهمانانش دستور داد که به او بدهند. «پس فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،^{۱۱} و آن را در طبقی آورده، به دختر دادند و او نیز آن را نزد مادرش برد.^{۱۲} شاگردان یحیی آمدند و بدن او را برده، به خاک سپردند و سپس رفتند و به عیسی خبر دادند.

خوراک دادن به پنج هزار تن

متی ۱۴:۱۳-۲۱ مرقس ۶:۳۲-۴۴

لوقا ۹:۱۰-۱۷، یوحنا ۶:۱-۱۳

متی ۱۴:۱۳-۲۱ مشابه متی ۱۵:۳۲-۳۸

«چون عیسی این را شنید، به قایق سوار شده، از آنجا به مکانی دورافتاده به خلوت رفت. اما مردم باخبر شده، از شهرهای خود پای پیاده از پی او روانه شدند.^{۱۳} چون عیسی از قایق پیاده شد، جمعیتی بی شمار دید و دلش بر حال آنان به رحم آمده، بیمارانشان را شفا بخشید.

«نزدیک غروب، شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «اینجا مکانی است دورافتاده، و دیروقت نیز هست. مردم را روانه کن تا به روستاهای اطراف بروند و برای خود خوراک بخرند.» عیسی به آنان گفت: «نیازی نیست مردم بروند. شما خود به ایشان خوراک دهید.» شاگردان گفتند: «در اینجا چیزی جز پنج نان و دو ماهی نداریم.» عیسی گفت: «آنها را نزد من بیاورید.» سپس به مردم فرمود تا بر سبزه‌ها بنشینند. آنکاه پنج نان و دو ماهی را بر گرفت و به آسمان نگریسته، برکت داد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان داد و آنان نیز به مردم دادند.^{۱۴} همه خوردند و سیر

بی ایمانی مردم ناصره

متی ۱۳:۵۴-۵۸ مرقس ۶:۱۶

«چون عیسی این مثلها را به پایان رسانید، آن مکان را ترک گفت^{۱۵} و به شهر خود رفته، در کلیسه به تعظیم مردم پرداخت. مردم در شکفت شده، می پرسیدند: «این مرد چنین حکمت و قدرت انجام معجزات را از کجا کسب کرده است؟^{۱۶} مگر او پسر آن نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا نیستند؟^{۱۷} مگر همه حوهرانش در میان ما زندگی نمی کنند؟ پس این چیزها را از کجا کسب کرده است؟^{۱۸} پس به نظرشان ناپسند آمد. اما عیسی به آنان گفت: نیی بی حرمت نباشد جز در شهر خود و خانه خویش!^{۱۹} و در آنجا به علت بی ایمانی ایشان، معجزات زیادی نکرد.

قتل یحییای تعمیددهنده

متی ۲۳:۱۱-۱۲ مرقس ۱۲:۵-۲۹

در آن زمان آوازه عیسی به گوش هیروودیس حاکم رسید.^{۲۰} او به ملازمان خود گفت: «این یحییای تعمیددهنده است که از مردکان برخاسته و از همین روستا که این قدرتها از او به ظهور می رسد.^{۲۱} او اما هیروودیس به خاطر هیروودیا که پیشتر زن برادرش فیلیپس بود، یحیی را گرفته و او را بسته و به زندان انداخته بود.^{۲۲} زیرا یحیی به او می گفت: «حلال نیست تو با این زن باشی.» هیروودیس می خواست یحیی را بکشد، اما از مردم بیم داشت، زیرا یحیی را به پیامبری قبول داشتند.

در روز جشن میلاد هیروودیس، دختر هیروودیا در مجلس رقصید و چنان دل هیروودیس را شاد ساخت که سوگند خورد

^{۱۱} ۱:۱۴ در یونانی، «تو زده»، که به حاد هم اشاره می‌کند. بخش از اسناد اشاره داشت.

شدند و از خرده‌های باقی مانده، دوازده سبد پُر برگرفتند. شمار خورندگان، به‌جز زنان و کودکان، پنج هزار مرد بود.

راه رفتن عیسی بر روی آب

مَتَّى ۱۴:۲۲-۳۳ مرقس ۶:۴۵-۵۱؛ یوحنا ۶:۱۵-۲۱

مَتَّى ۱۴:۳۴-۳۶ مرقس ۶:۵۳-۵۶

«عیسی بی‌درنگ شاگردان را بر آن داشت تا در همان حال که او مردم را مرخص می‌کرد، سوار قایق شوند و پیش از او به آن سوی دریا بروند.»^{۲۷} پس از مرخص کردن مردم، خود به کوه رفت تا به تنهایی دعا کند. شب فرا رسید و او آنجا تنها بود. «در این هنگام، قایق از ساحل بسیار دور شده و دستخوش تلاطم امواج بود، زیرا باد مخالف بر آن می‌وزید.»^{۲۸} در پاس چهارم از شب، عیسی گام‌زنان بر روی آب به سوی آنان رفت. «چون شاگردان او را در حال راه رفتن روی آب دیدند، وحشت کرده، گفتند: «شیخ است.» و از ترس فریاد زدند. «اما عیسی بی‌درنگ به آنها گفت: «دل قوی دارید. من هستم، مترسید!»

^{۲۹} پطرس پاسخ داد: «سرور من، اگر تویی، مرا بفرما تا روی آب نزد تو بیایم.»^{۳۰} فرمود: «بیا!»^{۳۱} آنگاه پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب به سوی عیسی به راه افتاد. «اما چون باد را دید، ترسید و در حالی که در آب فرو می‌رفت، فریاد برآورد: «سرور من، نجاتم ده!»^{۳۲} عیسی بی‌درنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟»^{۳۳} چون به قایق برآمدند، باد فرو نشست. «سپس کسانی که در قایق بودند در برابر عیسی روی بر زمین نهاده، گفتند: «براستی که تو پسر خدایی!»

شفای بیماران در جنسارت

مَتَّى ۲۲:۱۲-۳۵ مرقس ۶:۵۳-۵۶

«پس چون به کرانه دیگر رسیدند، در ناحیه جنسارت فرود آمدند.»^{۲۵} مردمان آنجا عیسی را شناسختند و کسانی را به تمامی آن توحی فرستاده، بیماران را نزدش آوردند. «تنها از او تمنا می‌کردند اجازه دهد تا فقط گوشه‌ی ردایش را لمس کنند، و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.»

لزوم پاکی درون

مَتَّى ۱۵:۱-۲۰ مرقس ۷:۱۸-۲۳

سپس گروهی از فریسیان و عجمی **۱۵** دین از اورشلیم نزد عیسی ماندند و گفتند: «چرا شاگردان تو سنت مشیخ را زیر پا می‌گذارند؟ آنها دستهای خود را پیش از غذا خوردن نمی‌شویند!»^۱ و در پاسخ گفت: «و شما چرا برای حفظ سنت خویش، حکم خدا را زیر پا می‌گذارید؟ زیرا خدا فرموده است: "پدر و مادر خود را کرامی دار" و نیز "هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، البته باید کشته شود." اما شما می‌گویید اگر کسی به پدر یا مادرش بگوید: "هر کسکی که ممکن بود از من دریافت کنید، وقف خداست." در این صورت، دیگر بر او واجب نیست این گونه پدر خود را کرامی دارد. این چنین شما برای حفظ سنت خویش کلام خدا را باطل می‌شمارید. ای ریاکاران! اشعیا درباره شما چه خوب پیشگویی کرد. ^۲ آنگاه که گفت:

«این قوم با لبهای خود مرا حرمت می‌دارند،

* ۱۴:۲۵ منظور بین ساعت سه تا شش صبح است.

* ۱۵:۲۰ این شستن دستها جزئی از آداب تفلح بود.

و از او خواهش کرده، گفتند: «او را مرخص فرما، زیرا فریادزنان از پی ما می‌آید.»^{۲۲} در پاسخ گفت: «من تنها برای گوسفندان گم‌گشته بنی اسرائیل فرستاده شده‌ام.»^{۲۳} اما آن زن آمد و در مقابل او زانو زد و گفت: «سرور من، مرا یاری کن!»^{۲۴} او در جواب گفت: «نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن روا نیست.»^{۲۵} ولی زن گفت: «بله، سرورم، اما سگان نیز از خورده‌هایی که از سفره صاحبشان می‌افتند، می‌خورند!»^{۲۶} آنگاه عیسی گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است! خواهش تو برآورده شود!»^{۲۷} در همان دم دختر او شفا یافت.

خوراک دادن به چهار هزار تن

مَتّی ۹:۱۵-۲۹ مرقس ۷:۳۱-۳۷

مَتّی ۹:۱۵-۳۹ مرقس ۸:۱-۱۰

مَتّی ۹:۱۵-۳۹ مشابه مَتّی ۱۳:۱۲-۲۱

^۱ عیسی از آنجا عزیمت کرد و کناره دریاچه جلیل را پیموده، به کوهسار رسید و در آنجا بنشست.^۲ جماعتی بزرگ نزد او آمدند و با خود لنگان و کوران و مفلوجان و گنگان و بیماران دیگر را آورده، پیش پای عیسی گذاشتند و او ایشان را شفا بخشید.^۳ مردم چون دیدند که گنگان سخن می‌گویند، مفلوجان تندرست می‌شوند، لنگان راه می‌روند و کوران بینا می‌گردند، در شگفت شده، خدای اسرائیل را تعجبید کردند.

^۴ عیسی شاگردان خود را فرا خواند و گفت: «دل‌م بر حال این مردم می‌سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با منند و چیزی برای خوردن ندارند. نمی‌خواهم ایشان را گرسنه روانه کنم، بسا که در راه از پا درافتند.»^۵ شاگردانش گفتند: «در این بیابان از کجا می‌توانیم نان کافی برای سیر کردن چنین جمعیتی فراهم آوریم؟»^۶ پرسید:

ما دلشان از من دور است.
نان بیپوده مرا عبادت می‌کنند.
و تعلیمشان چیزی جز فرایض بشری نیست.^۷

سپس آن جماعت را نزد خود فرا خواند و گفت: کوش فرمادید و بفهمید،^۸ نه آنچه به دهان دمی داخل می‌شود، او را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان او بیرون می‌آید، آن است که دمی را نجس می‌سازد.^۹ آنگاه شاگردان را دش ناماند و گفتند: «آیا می‌دانی که این سخن تو فریسیان را ناپسند آمده است؟»^{۱۰} عیسی پاسخ داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، ریشه‌کن خواهد شد.»^{۱۱} آنها را به حال خود و گذرید. آنها راهنمایانی گورند. هر گاه گوری عصاکش کور دیگر شود، هر دو در چاه خواهند افتاد.^{۱۲} پطرس گفت: «این مثل را برای ما شرح بده.»^{۱۳} عیسی پاسخ داد: «ایا شما نیز هنوز درک نمی‌کنید؟^{۱۴} آیا نمی‌دانید که هر چه به دهان داخل می‌شود، به شکم می‌رود و بعد دفع می‌شود؟^{۱۵} اما آنچه از دهان بیرون می‌آید، در دل سرچشمه می‌گیرد، و این است آنچه دمی را نجس می‌سازد.»^{۱۶} زیرا از دل است که فکر پید، قتل، زنا، بی‌عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می‌گیرد.^{۱۷} اینهاست که شخص را نجس می‌سازد، نه غذا خوردن با دستهای ناآشته!^{۱۸}

ایمان زن غیریهودی

مَتّی ۲۱:۱۵-۲۸ مرقس ۸:۲۸-۳۰

^۱ عیسی آنجا را ترک گفت و در منطقه صور و صیدون کناره جست.^۲ روزی زنی کنعانی از همدی آنجا، نزدش آمد و فریادکنان گفت: «سرور من، ای پسر داوود، بر من رحم کن! دختر و سخت دیوزده شده است.»^۳ اما عیسی هیچ پاسخ نداد، تا اینکه شاگردان پیش آمدند

به ایشان گفت: «آگاه باشید و از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان دوری کنید.» پس ایشان در میان خود بحث کرده، می گفتند: «خود نان نیاورده ایم.» عیسی این را دریافت و به ایشان گفت: «ای سست یمانان، چرا درباره اینکه نان ندارید با هم بحث می کنید؟^{۲۹} آیا هنوز درک نمی کنید؟ آیا به یاد دارید آن پنج نان و پنج هزار تن و چند سبد را که بر گرفتید؟^{۳۰} یا آن هفت نان و چهار هزار تن و چند زنبیل را که بر گرفتید؟^{۳۱} پس چرا درک نمی کنید که با شعا درباره نان سخن نگفتم؟ بلکه گفتم که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان دوری کنید.»^{۳۲} آنگاه درک کردند که بدیشان درباره تعلیم فریسیان و صدوقیان هشدار داده است، نه درباره خمیر مایه نان.

اعتراف پطرس درباره عیسی

مَتی ۱۶:۱۳-۱۶، مَرَقَس ۱۶:۲۸-۲۹، لوقا ۹:۱۸-۲۰

«چون عیسی به نواحی قیصریه فیلیپی رسید، از شاگردان خود پرسید: «به گفته مردم، پسر انسان کیست؟» آنان پاسخ دادند: «برخی می گویند یحییای تعمیددهنده است، بعضی دیگر می گویند ایلیسا، و غده ای نیز می گویند از میا یا یکی از پیامبران است.» عیسی پرسید: «شما چه می گویند؟ به نظر شما من کیستم؟» شمعون پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» عیسی گفت: «خوشا به حال تو، ای شمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است.»^۱ من نیز می گویم که تویی پطرس، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می کنم و دروازه های هاویه بر آن مستحکم

«چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و چند ماهی کوچک.»^{۳۵} عیسی به مردم فرمود تا بر زمین بنشینند.^{۳۶} آنگاه هفت نان و چند ماهی را گرفت و پس از شکرگزاری، آنها را پاره کرده، به شاگردان خود داد و ایشان نیز به آن جماعت دادند.^{۳۷} همه خوردند و سیر شدند و شاگردان هفت زنبیل نیز پر از خرده های باقی مانده برگرفتند.^{۳۸} ششمار کسانی که خوراک خوردند، غیر از زنان و کودکان، چهار هزار مرد بود.^{۳۹} پس از آنکه عیسی مردم را مرخص کرد، سوار قایق شد و به ناحیه مجدان رفت.

درخواست آیتی آسمانی

مَتی ۱۶:۱-۱۲، مَرَقَس ۱۱:۸-۲۱

آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد عیسی آمدند تا او را بیازمایند. بدین منظور از او خواستند تا آیتی آسمانی به آنان بنمایاند. ادر پاسخ فرمود: «هنگام غروب، می گوید "هوا خوب خواهد بود، زیرا آسمان سرخ فام است"، و بامدادان می گوید "امروز هوا بد خواهد شد، زیرا آسمان سرخ و گرفته است." شما نیک می دانید چگونه سیمای آسمان را تعبیر کنید، اما از تعبیر نشانه های زمانها ناتوانید! نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می خواهند، اما آیتی به آنها داده نخواهد شد جز آیت یونس نبی.^۱ پس آنها را ترک گفت و به راه خود رفت.

خمیر مایه فریسیان و صدوقیان

مَتی ۱۶:۵-۱۲، مَرَقَس ۱۳:۸-۲۱

چون به آن سوی دریا رفتند، شاگردان فراموش کردند با خود نان بردارند.^۲ عیسی

* ۱۷:۱۶ منظور از "جسم و خون"، "انسان" است.

* ۱۸:۱۶ "پطرس" یعنی "سنگ".

* ۱۸:۱۶ یا "عالم مردگان"، عبارت "دروازه های هاویه" احتمالاً به قدرت مرگ اشاره دارد.

پسر انسان را ببینند که در پادشاهی خود می‌آید،
طعم مرگ را نخواهند چشید.»

دگرگونی سیمای عیسی

متی ۱۷:۱۷ ا. لوقا ۲۸:۹-۳۶

متی ۱۳-۱:۱۷ مرقس ۲:۹-۱۳



شش روز بعد، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برگرفت و آنان را با خود بر فراز کوهی بلند، به خلوت برد. در آنجا، در حضور ایشان، سیمای او دگرگون شد: چهره‌اش چون خورشید می‌درخشید و جامه‌اش همچون نور، سفید شده بود. در این هنگام، موسی و ایلیا در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند. پطرس به عیسی گفت: «ای سرورم، بودن ما در اینجا نیکوست. اگر بخواهی، سه سرپناه می‌سازم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا.» هنوز این سخن بر زبان پطرس بود که ناگاه ابری درخشان ایشان را در بر گرفت و ندایی از آبر در رسید که: «این است پسر محبوبم که از او خشنودم؛ به او گوش فرادهد!»^۱ با شنیدن این ندا، شاگردان سخت ترسیدند و به روی، بر خاک افتادند. اما عیسی نزدیک شد و دست بر آنان گذاشت و گفت: «برخیزید و مترسید!»^۲ چون چشمان خود را برافراشتند، هیچ‌کس دیگر را ندیدند جز عیسی و بس.

^۱ هنگامی که از کوه فرود می‌آمدند، عیسی به آنان فرمود: «آنچه دیدید برای کسی بازگو نکنید، تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد.»^۳ شاگردان از او پرسیدند: «چرا علمای دین می‌گویند که نخست باید ایلیا بیاید؟»^۴ پاسخ داد: «البته که ایلیا می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌کند.» اما به شما می‌گویم که ایلیا آمده است،

و حق هم یافت. ^۵ کلیدهای پادشاهی آسمان را به بر می‌دهم. آنچه بر زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد و آنچه بر زمین بکشایی، در آسمان گشوده خواهد شد. ^۶ آنجا شاگردان خود را منع کرد که به هیچ‌کس نگویند او مسیح است.

پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستاخیز خود

متی ۲۱:۱۶-۲۸ مرقس ۳:۱۸-۱۹ لوقا ۲۲:۹-۲۷

آن روز پس عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود در این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ و سران کهنان و علمای دین آزار بسیار ببیند و گشته شود و در روز سوم برخیزد. ^۱ اما پطرس او را به کناری برد و سرزنش کنان گفت: «دور از تو، سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود.» عیسی روی برگردانیده، به او گفت: «دور شو از من، ای شیطان! تو مانع راه منی. زیرا فکارت تو انسانی است نه الهی.»

^۲ سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را نگیرد، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. ^۳ زیرا هر که بخواهد جان خود را بحت دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت. ^۴ انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای باز یافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟

^۵ زیرا پسر انسان در جلال پدر خود به همبره فرشتگان خواهد آمد و به هر کس بر روی عمالتش پاداش خواهد داد. ^۶ آمین. به شما می‌گویم، برخی اینجا ایستاده‌اند که تا

^۱ ۵:۱۷-۱۸ مری درخشان به همه آنان نمایه افکند...

^۲ ۹:۱۸-۱۹ مری و پطرس

^۳ ۱۱:۱۷ مری و پطرس

او در روز سوم بر خواهد خاست.» و شاکردن بسیار اندوهگین شدند.

سکه در دهان ماهی

پس از آن که عیسی و شاگردانش به کفرناحوم رسیدند، مأموران اخذ مالیات دو درهم، نداد پطرس آمدند و گفتند: «آیا استاد شما مالیات معبد را نمی‌پردازد؟» او پاسخ داد: البته که می‌پردازد! چون پطرس به خانه درآمد، پیش از آنکه چیزی بگوید، عیسی به او گفت: ای شمعون، پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج می‌گیرند؟ او فرزندان خود یا از بیگانگان؟ چه می‌گویی؟ پطرس جواب داد: از بیگانگان. عیسی به او گفت: پس فرزندان معافند! اما برای اینکه ایشان را نرنجانیم، به کناره دریا برو و قلابی بینداز. نخستین ماهی را که گرفتی، دهانش را بکشا، سکه‌ای چهار درهمی خواهی یافت. با آن سهم من و خودت را به ایشان بپرداز.

بزرگی در پادشاهی آسمان

متی ۱۸:۵ مرقس ۹:۳۳-۳۷ لوقا ۹:۴۶-۴۸

در آن هنگام، شاگردان نزد عیسی آمدند و پرسیدند: «چه کسی در پادشاهی آسمان بزرگتر است؟» عیسی کودکی را فراخواند و او را در میان ایشان قرار داد و گفت: «آمین، به شما می‌گویم، تا ذکر کون نشوید و همچون کودکان نگردید، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت. پس، هر که خود را همچون این کودک فروتن سازد، در پادشاهی آسمان بزرگتر خواهد بود. و هر که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته ست. اما هر که سبب شود یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند لغزش خورد، او را بهتر آن می‌بود که سنگ آسیابی بزرگ به گردنش بسته، در

ولی او را نشناختند و هرآنچه خواستند با وی کردند. به همین سان پسر انسان نیز به دست آنان آزار خواهد دید.»^{۳۲} آنگاه شاگردان دریافتند که درباره‌ی یحییای تعمیددهنده با آنها سخن می‌گوید.

شفای پسر دیوزده

متی ۱۷:۱۷-۱۹ مرقس ۹:۱۴-۲۸ لوقا ۹:۳۷-۴۲

چون نزد جماعت بازگشتند، مردی به عیسی نزدیک شد و در برابر او زانو زد و گفت: «سرورم، بر پسر من رحم کن. او صرع دارد و سخت رنج می‌کشد. اغلب در آتش و در آب می‌افتد.» او را نزد شاگردانت آوردم، ولی نتوانستند شفایش دهند.» عیسی در پاسخ گفت: «ای نسل بی‌ایمان و منحرف، تا به کی با شما باشم و تحمלתان کنم؟ او را نزد من آورید.» پس عیسی بر دیو نهیب زد و دیو از پسر بیرون شد و او در همان دم شفا یافت.^{۳۳} آنگاه شاگردان نزد عیسی آمدند و در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن دیو را بیرون کنیم؟» پاسخ داد: «از آن رو که ایمانتان کم است. آمین، به شما می‌گویم، اگر ایمانی به کوچکی دانه خردل داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید [از اینجا به آنجا منتقل شو] و منتقل خواهد شد و هیچ امری برای شما ناممکن نخواهد بود. [اما این جنس جز به روزه و دعا بیرون نمی‌رود.]»

دوّمین پیشگویی عیسی درباره‌ی مرگ و رستاخیز خود

متی ۱۷:۲۲ و ۲۳ مرقس ۹:۳۰-۳۲ لوقا ۹:۴۲ و ۴۵

آنگاه که در جلیل گرد هم آمدند، عیسی به ایشان گفت: «پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد. آنها او را خواهند کشت و

* ۲۴:۱۷ «دو درهم» مقدار مالیات معبد بود.

* ۲۴:۱۷ در اصل یونانی: «دو درهم».

اگر سخت را پذیرفت، برادرت را باز یافته‌ای؛ اما اگر نپذیرفت، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا "هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود." اگر نخواست به آنان نیز گوش دهد، به کلیسا بگو؛ و اگر کلیسا را نیز نپذیرفت، آنکاه او را اجنبی یا خراجگیر تلقی کن. "آمین، به شما می‌گویم، هر آنچه بر زمین ببندید، در آسمان بسته خواهد شد؛ و هر آنچه بر زمین بکشایید، در آسمان کشوده خواهد شد." ^{۱۹} باز به شما می‌گویم که هر گاه دو نفر از شما بر روی زمین درباره‌ی هر مسئله‌ای که در خصوص آن سؤال می‌کنند با هم موافق باشند، همانا از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان به انجام خواهد رسید. "زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم."

مثال خادم بی‌رحم

"سپس پطرس نزد عیسی آمد و پرسید: «سرور من، تا چند بار اگر برادرم به من گناه ورزد، باید او را ببخشم؟ آیا تا هفت بار؟» عیسی پاسخ داد: «به تو می‌گویم نه هفت بار، بلکه هفتاد و هفت بار.»

"(از این رو، می‌توان پادشاهی آسمان را به شاهی تشبیه کرد که تصمیم گرفت با خادمان خود تسویه حساب کند. پس چون شروع به حسابرسی کرد، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود. چون او نمی‌توانست قرض خود را بپردازد، اربابش دستور داد او را بسازن و فرزندان و تمامی دارایی‌اش بفروشند و طلب را وصول کنند. "خادم پیش پای ارباب به زانو در افتاد و التماس کنان گفت: "مرا

عساق در با غرق شود! اوای بر این جهان به سبب به بنها! زیرا هر چند لغزشها اجتناب ناپذیرند، اما ری بر آن که آنها را سبب گردد!

پس اگر دستت یا پایت تو را می‌لغزاند، قطع کن و دور انداز، زیرا تو را بهتر است که ننگ یا شل به حیات راه یابی تا آنکه دو دست یا دو پا در آتش ابدی افکنده شوی. او اگر چشمت تو را می‌لغزاند، آن را به در آور و دور انداز، زیرا تو را بهتر است که با یک چشم به حیات راه یابی تا آنکه با دو چشم در آتش افکنده شوی.

مثال گوسفندی گمشده

مئی ۱۲: ۱۴-۱۵؛ لوقا ۱۵: ۴-۱۰

گاه باشی که هیچ‌یک از این کوچکان را تحقیر نکنید، زیرا به شما می‌گویم که فرشتگان ایشان در آسمان همیشه روی پدر مرا که در آسمان است، می‌بینند. [زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را نجات بخشد.] چه گمان می‌ریزد؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه گوسفند را در گوهسار نمی‌گذارد و به جستجوی آن گمشده نمی‌رود؟ "آمین، به شما می‌گویم، که گران را بیابید، برای آن یک گوسفند بیشتر شد می‌شود تا برای نود و نه گوسفندی که گم نشده‌اند." به همین سان، اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که حتی یکی از این کوچکان از دست برود.

طرز رفتار با برادر خطاکار

اگر برادرت به تو گناه ورزد، نزدش برو و میان خودت و او خطایش را به او گوشزد کن.

^{۱۹} ۱۸: ۱۹ ... در ۵: هر چه که خواهد، تلقی شوند، همانا...

^{۲۰} ۱۸: ۲۲ به هفتاد و هفت بار، نگاه کنید به پیدایش ۲۴: ۴.

^{۲۱} ۱۸: ۲۴ یک "قنطار" واحدی معادل ۳۰۰۰ دینار داشت که تقریباً نزدیک به دستمزد ۲۰ سال یک کارگر ساده بود.

هر غلٹی مطلق دھدا؟ عیسیٰ در پاسخ گفت: مگر نخوانده‌اید که افرینسده جهان در آن روز، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند شد؟^{۱۹} بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند بلکه یک تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.^{۲۰} به وی گفتند: پس چرا موسی امر فرمود که مرد به زن خویش طلاق دهد و او را رها کند؟^{۲۱} ایشان را گفت: موسی به سبب سختی شما اجازه داد که زن خود را طلاق دهد. اما در آغاز چنین نبود. به شما می‌گوییم، هر کس زنی خود را به غلٹی غیر زنی خیانت در زناشویی مطلق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است.^{۲۲}

^{۲۳} شاگردان به او گفتند: اگر وضع مرد در قبال زن خود چنین است، پس ازدواج نکردن بهتر است! عیسیٰ گفت: همه نمی‌توانند این کلام را بپذیرند، مگر کسانی که به ایشان عطا شده باشد. زیرا بعضی خواجهاوند، از آن روز که از شکم مادر چنین متولد شده‌اند، بعضی دیگر به دست مردم مقطوع‌النسل گشته‌اند، و برخی نیز به خاطر پادشاهی آسمان از ازدواج چشم می‌پوشند. هر که می‌تواند این را بپذیرد، بگذازد چنین کند.^{۲۴}

عیسی و کودکان

مئی ۱۳: ۱۹-۱۵، مرقس ۱۰: ۱۳-۱۵، لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷
 «آنگاه مردم کودکان را نزد عیسی آوردند و بر آنان دست بگذازد و دعا کند. اما شاگردان مردم را سرزنش کردند.» عیسی گفت: بگذازد.

مهلت ده تا همه قرض خود را ادا کنیم.^{۱۸} پس دل ارباب به حال او سوخت و قرض او را بخشید و آزادش کرد.^{۱۹} اما هنگامی که خادم بیرون می‌رفت، یکی از همکاران خود را دید که صد دینار به او بدهکار بود. پس او را گرفت و گلویش را فشرد و گفت: قرضت را ادا کن!^{۲۰} همکارش پیش پای او به زانو در افتاد و التماس کنان گفت: مرا مهلت ده تا همه قرض خود را بپردازم.^{۲۱} اما او نپذیرفت، بلکه رفت و او را به زندان انداخت تا قرض خود را بپردازد.^{۲۲} هنگامی که سایر خادمان این واقعه را دیدند، بسیار آزرده شدند و نزد ارباب خود رفتند و تمام ماجرا را بازگفتند.^{۲۳} پس ارباب، آن خادم را نزد خود فرا خواند و گفت: ای خادم شریر، مگر من محض خواهش تو تمام قرضت را بخشیدم؟^{۲۴} آیا نمی‌بایست تو نیز بر همکار خود رحم می‌کردی، همان‌گونه که من بر تو رحم کردم؟^{۲۵} پس ارباب خشمگین شده، او را به زندان افکند تا شکنجه شود و همه قرض خود را ادا کند.^{۲۶} به همین گونه پدر آسمانی من نیز با هر یک از شما رفتار خواهد کرد، اگر شما نیز برادر خود را از دل نبخشید.^{۲۷}

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

مئی ۱۹: ۹-۱۱، مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲

۱۹ هنگامی که عیسی این سخنان را به پایان رسانید، جلیل را ترک گفت و از آن سوی رود اردن به نواحی یهودیه آمد.^۱ جمعیت انبوهی در پی او روانه شدند و او ایشان را در آنجا شفا بخشید.

«قریبیان نزدش آمدند تا او را ببازمانند. آنان پرسیدند: «آیا جایز است که مرد زن خود را به

* ۲۸: ۱۸ «دینار» سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده، بنابراین، «مسد دنیا» در مقابل «ده هزار فقط» (آیه ۲۴) مبلغ بسیار ناچیزی بود.
 * ۱۹: ۱۱ یا: «به نواحی یهودیه در آن سوی رود اردن آمد.»
 * ۱۲: ۱۹ یا: «خود را مقطوع‌النسل می‌کنند.»

پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک گفته‌ایم و از تو پیروی می‌کنیم. چه چیزی نصیب ما خواهد شد؟» عیسی به ایشان گفت: «آمین، به شما می‌گویم، در جهان نوین، هنگامی که پسر انسان بر تخت شکوهمند خود بنشیند، شما نیز که از من پیروی کرده‌اید، بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده قبیلهٔ اسرائیل داوری خواهید کرد.»^۹ و هر که به‌خاطر نام من خانه یا املاک خود را ترک کرده باشد، صد برابر خواهد یافت و حیات جاویدان را به دست خواهد آورد. «اما بسیاری که اولین هستند آخرین خواهند شد، و آخرینها اولین!»

حکایت کارگران تاکستان

۲۰ «زیرا پادشاهی آسمان صاحب باغی را می‌ماند که صبح زود بیرون رفت تا برای تاکستان خود کارگرانی به مزد بگیرد. او با آنان توافق کرد که روزی یک دینار بابت کار در تاکستان به هر یک پردازد. سپس ایشان را به تاکستان خود فرستاد. «نزدیک ساعت سوم دوباره بیرون رفت و عده‌ای را در میدان شهر بی‌کار ایستاده دید. به آنان نیز گفت: «شما هم به تاکستان من بروید و آنچه حق شماست به شما خواهم داد.» پس آنها نیز رفتند. باز نزدیک ساعت ششم و نهم بیرون رفت و چنین کرد. در حدود ساعت یازدهم نیز بیرون رفت و باز چند تن دیگر را بی‌کار ایستاده دید. از آنان پرسید: «چرا تمام روز در اینجا بی‌کار ایستاده‌اید؟» پاسخ دادند: «چون هیچ‌کس ما را به مزد نگرفت.» به آنان گفت: «شما نیز به تاکستان من بروید و کار کنید.» هنگام غروب، صاحب تاکستان به

زندان نزد من آیند و ایشان را باز ماوراید، زیرا پادشاهی آسمان از آن چنین کسان است.» پس از آن دست نهاد و از آنجا رفت.

جوان ثروتمند

مئی ۱۹:۲۹-۳۰ مرقس ۱۰:۱۷-۳۰، لوقا ۱۸:۱۸-۳۰
 «روزی مردی نزد عیسی آمد و پرسید: استاد، چه کار نیکویی انجام دهم تا حیات جاویدان داشته باشم؟» پاسخ داد: «چرا دوباره نریز نیکو از من سؤال می‌کنی؟ تنها یکی هست که نیکوست. اگر می‌خواهی به حیات راه یابی، حکم را به جای آور.»^{۱۰} «آن مرد پرسید: کدام حکم را؟» عیسی گفت: «قتل مکن، زنا مکن، زادتی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را گرامی دار.» و «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما.»^{۱۱} «آن جوان گفت: همهٔ این حکم‌ها را به جای آورده‌ام؛ دیگر چه کم نرود؟» عیسی پاسخ داد: «اگر می‌خواهی کامل شوی، برو و آنچه داری بفروش و به فقیران بده که در سمان کنج خواهی داشت. نگاه بیا و از من پیروی کن.» جوان چون این را شنید، اندوهگین شد و از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت.
 «نگاه عیسی به شاگردان خود گفت: آمین، به شما می‌گویم، راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی آسمان بس دشوار است.»^{۱۲} باز تأکید می‌کنم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص ثروتمند به پادشاهی آسمان. شاگردان با شنیدن این مطلب بسیار متکفرت زده شدند و پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟» عیسی بدیشان چشم دوخت و گفت: «این برای انسان ناممکن است، مگر برای خدا همه چیز ممکن است.»

^۹ ۲۸:۱۹ - «حکومت»

^{۱۰} ۲۰:۲۰ «دینار» سکه‌ی یهود معادل دستمزد یک روز کار دوی ساده؛ همچنین در تفسیر باب.

^{۱۱} ۳:۲۰ «مقتول ساعت که صبح است»

مباشر خود گفت: «کارگران را فراخوان و از آخرین شروع کرده تا به اولین، مزدشان را بده.»^۹ کارگرانی که در حدود ساعت یازدهم به سر کار آمده بودند، هر کدام یک دینار گرفتند. «چون نوبت به کسانی رسید که پیش از همه آمده بودند، گمان کردند که بیش از دیگران خواهند گرفت. اما هر یک از آنان نیز یک دینار دریافت کردند.» چون مزد خود را گرفتند، لب به شکایت گشوده، به صاحب باغ گفتند: «اینان که آخر آمدند فقط یک ساعت کار کردند و تو آنان را با ما که تمام روز زیر آفتاب سوزان زحمت کشیدیم، برابر ساختی!»^{۱۰} او رو به یکی از آنان کرد و گفت: «ای دوست، من به تو ظلمی نکرده‌ام. مگر قرار ما یک دینار نبود؟» پس حق خود را بگیر و برو! من می‌خواهم به این آخری مانند تو مزد دهم. آیا حق ندارم با پول خود آنچه می‌خواهم بکنم؟ آیا چشم دیدن سخاوت مرا نداری؟»^{۱۱} پس، آخرینها اولین خواهند شد و اولینها آخرین!^{۱۲}

درخواست کرد که از وی بیش را بر آورده سازد. «عیسی پرسید: «ارزوی تو چیست؟» گفت: «عظاً فرما که این دو پسر من در پادشاهی تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینند.» عیسی در پاسخ گفت: «شما نمی‌دانید چه می‌خواهید! آیا می‌توانید از جامی که من به زودی می‌نوشم، بنوشید؟» پاسخ دادند: «اری، می‌توانیم.» عیسی گفت: «شکی نیست که از جام من خواهید نوشید، اما بدانید که نشستن بر جانب راست و چپ من در اختیار من نیست تا آن را به کسی ببخشم. این جایگاه از آن کسانی است که پدرم بر پیش فراهم کرده است.»

چون ده شاگرد دیگر از این می‌گفته شدند، بر آن دو برادر خشم گرفتند. عیسی ایشان را فراخواند و گفت: «شما می‌دانید که حاکمان دیگر قومه‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان فرمان می‌زنند. اما در میان شما چنین نباشد. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود. و هر که می‌خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام شما گردد.» چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در دهد بسیاری بنهد.»

شفای دو فقیر نابینا

مَتَّى ۲۹:۲۰-۳۲ مرقس ۱۰:۴۶-۵۲؛ لوقا ۱۸:۳۵-۴۳

هنگامی که عیسی و شاگردانش ریحا را ترک می‌کردند، غده زیادی از پی و رونه شدند. در کنار راه، دو مرد کور نشسته بودند. چون شنیدند عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد برآوردند: «سرور ما، ای پسر داوود، بر ما رحم کن!» جمعیت آنان را عتاب کرد و فریاد خواستند که خاموش باشند؛ اما ایشان پیشتر

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستاخیز خود

مَتَّى ۱۷:۲۰-۱۹ مرقس ۱۰:۳۲-۳۴؛ لوقا ۱۸:۳۱-۳۳

هنگامی که عیسی به سوی اورشلیم می‌رفت، در راه، دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا پسر انسان را به سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهند کرد. آنها او را به مرگ محکوم خواهند نمود و به اقوام بیگانه خواهند سپرد تا استهزا شود و تازیانه خورزد و بر صلیب شود. اما در روز سوم بر خواهد خاست.»

درخواست مادر یعقوب و یوحنا

مَتَّى ۲۰:۲۰-۲۸ مرقس ۱۰:۳۵-۴۵

آنگاه مادر پسران زبدي با دو پسرش نزد عیسی آمد و در برابر او زانو زد و از وی

* ۲۸:۲۰ یا: «به عوض».

پیشاپیش او می‌رفتند و گروهی که از پس او می‌آمدند، فریادکنان می‌گفتند:
 «هوشیعانا بر پسر داوود!»
 «مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید!»

«هوشیعانا در عرش برین!»
 «چون او وارد اورشلیم شد، شور و شوق همه شهر را فرا گرفت. مردم می‌پرسیدند: «این کیست؟» او آن جماعت پاسخ می‌دادند: «این است عیسی پیامبر، از ناصره جلیل!»

عیسی در معبد

مسی ۱۲:۲۱-۱۶ مرقس ۱۵:۱۱-۱۸؛ لوقا ۲۵:۱۹-۲۷
 «انگاه عیسی به معبد خدا درآمد و کسانی را که در آنجا داد و ستد می‌کردند، بیرون راند و تختهای صرافان و بساط کبوترفروشان را و از کون ساخت» و به آنان فرمود: «نوشته شده است که، "خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد." اما شما آن را لانهٔ راهزنان ساخته‌اید.»
 «در معبد، نابینایان و لنگان نزدش آمدند و او ایشان را شفا بخشید.»
 «اما چون سران کاهنان و علمای دین اعمال خارق العاده او را مشاهده کردند و نیز دیدند که کودکان در معبد فریاد می‌زنند: «هوشیعانا بر پسر داوود، خشمناک شدند.» پس به او گفتند: «آیا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» پاسخ داد: «بله، مگر نخواهید که، "از زبان کودکان و شیرخوارگان ستایش را مهیا ساختی؟"»
 «پس عیسی ایشان را ترک گفت و از شهر خارج شده، به بیت عنیا رفت و شب را در آنجا به سر برد.»

... بر وی آوردند که: «سرور ما، ای پسر داوود، بر ما رحم کن!» عیسی ایستاد و آن بر او فر خواند و پرسید: «چه می‌خواهید بر من شما بکنم؟» پاسخ دادند: «سرور ما، می‌خواهیم چشمانمان باز شود.» عیسی دست‌ها را بر چشمان آنها را لمس کرد و در دم جویی خود را باز یافتند و از پی او روانه شدند.

ورود شاهانه عیسی به اورشلیم

مسی ۱۲:۱-۹ مرقس ۱۱:۱-۱۰؛ لوقا ۱۹:۲۹-۳۸
 مسی ۲۱:۹-۱۲ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۵

۲۱

چون به اورشلیم نزدیک شدند و به بیت فاجی در دامنه کوه زیتون رسیدند، عیسی دو تن از شاگردان خود را فرستاده، به آنان فرمود: «به دهگده‌ای که پیش روی شماست، بروید. به محض ورود، دغی را با کوزه‌اش بسته خواهید یافت. آنها را در کنید و نزد من آورید. اگر کسی سخنی به شما گفت، بگویید: "خداوند بدانها نیاز دارد." و بر بی‌درنگ آنها را خواهد فرستاد.» این امر واقع شد تا آنچه نبی گفته بود تحقق یابد که:
 «به دختر صهیون گویید، "هان پادشاهت نزد تو می‌آید، فروتن و سوار بر الاغ، بر کوزهٔ الاغ."»

آن دو شاگرد رفتند و طبق فرمان عیسی عمل کردند. نان الاغ و کوزه‌اش را آوردند و ردهای خود را بر آنها افکندند و او بر ردها نشست. جمعیت یبوهی نیز ردهای خود را بر سر راه گسترده و عده‌ای نیز شاخه‌های درختان بریده، در راه می‌گسترده‌اند. جمعیتی که

۳۲:۲۱ - «سرور»

۲۰:۳۲-۲۱:۱۷ در اینجا "دختر صهیون" دایه‌ای است از شهر اورشلیم (نگاه کنید به اشعیا ۶۲، به ویژه آیه ۱۱).
 ۲۱:۹-۱۲ مسی "هوشیعانا" یعنی "مستعدا داریم نجات بده، ولی بعباده از این واژه، برای حمد و ستایش استفاده می‌کردند. همچنین در آیه ۱۵.

خشک شدن درخت انجیر

مَتَّى ۲۱:۱۸-۲۲ مَرَقَس ۱۲:۱۱-۱۴ و ۲۰-۲۲

۱۸ بامدادان عیسی در راه بازگشت به شهر، گرسنه شد. ۱۹ در کنار راه، درخت انجیری دید و به سوی آن رفت، اما جز برگ چیزی بر آن نیافت. پس خطاب به درخت گفت: «مباد که دیگر هرگز میوه‌ای از تو به بار آید!» در همان دم درخت خشک شد. ۲۰ شاگردان که از دیدن این واقعه حیرت کرده بودند، از او پرسیدند: «چگونه درخت انجیر چنین زود خشک شد؟» ۲۱ عیسی در پاسخ به آنان گفت: «آمین، به شما می‌گویم، اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه تنها می‌توانید آنچه بر درخت انجیر گذشت انجام دهید، بلکه هر گاه به این کوه بگویید «از جا کنده شده، به دریا افکنده شو!» چنین خواهد شد. ۲۲ اگر ایمان داشته باشید، هر آنچه در دعا درخواست کنید، خواهید یافت.»

مَثَل دو پسر

۲۱ «نظر شما چیست؟ مردی دو پسر داشت. نزد پسر نخست خود رفت و گفت: «پسر، امروز به تاکستان من برو و به کار مشغول شو.» ۲۲ پاسخ داد: «نمی‌روم.» اما بعد تغییر عقیده داد و رفت. ۲۳ پسر دیگر رفت و همان را به او گفت. پسر پاسخ داد: «می‌روم، اما» اما نرفت. ۲۴ کدامیک از آن دو پسر خواست پدر خود را به جا آورد؟ ۲۵ پاسخ دادند: «اولی.» عیسی به ایشان گفت: «آمین، به شما می‌گویم، خراجگیران و فاحشه‌ها پیش از شما به پادشاهی خدا راه می‌یابند. ۲۶ زیرا یحیی در طریق پارسایی نزد شما آمد اما به او ایمان نیاوردید، ولی خراجگیران و فاحشه‌ها ایمان آوردند. و شما با اینکه این را دیدید، تغییر عقیده ندادید و به او ایمان نیاوردید.»

مَثَل باغبانان شریر

مَتَّى ۲۱:۳۳-۴۱ مَرَقَس ۱۲:۱۲، لوقا ۲۰:۹-۱۹

۳۳ «به مثل دیگری گوش فراد دهید. صاحب ملکی تاکستانی غرس کرد و گرد آن دیوار کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نهاد. سپس تاکستان را به چند باغبان اجاره داد و خود به سفر رفت. ۳۴ چون موسم برداشت محصول فرا رسید، غلامان خود را نزد باغبانان فرستاد تا میوه او را تحویل بگیرند. ۳۵ اما باغبانان غلامان او را گرفته، یکی را زدند و دیگری را کشتند و سومی را سنگسار کردند. ۳۶ دیگر باز، غلامانی بیشتر نزد آنها فرستاد، اما باغبانان با آنها نیز همان‌گونه رفتار کردند. ۳۷ سرانجام پسر خود را نزد باغبانان فرستاد و با خود گفت: «پسر، مرا حرمت خواهند داشت.» اما هنگامی که باغبانان پسر را دیدند، به یکدیگر گفتند: «این وارث است، بیایید او را بکشیم و میراثش را تصاحب کنیم.» ۳۸ پس او را گرفتند و از تاکستان بیرون افکندند. کشتند. ۳۹ با این وصف،

سؤال دربارهٔ اقتدار عیسی

مَتَّى ۲۱:۲۳-۲۷ مَرَقَس ۲۷:۱۱-۱۳، لوقا ۲۰:۸

۲۳ «آنگاه عیسی وارد معبد شد و به تعلیم مردم پرداخت. در این هنگام، سران کاهنان و مشایخ قوم نزد او آمدند و گفتند: «به چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنی؟ چه کسی این اقتدار را به تو داده است؟» ۲۴ عیسی در پاسخ گفت: «من نیز از شما پرسشی دارم. اگر پاسخ گفتید، من نیز به شما می‌گویم با چه اقتداری این کارها را می‌کنم. ۲۵ تعمیر یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» آنها بین خود بحث کردند و گفتند: «اگر بگوییم از آسمان بود، به ما خواهد گفت، پس چرا به او ایمان نیاوردید؟» ۲۶ و اگر بگوییم از انسان بود، از مردم بیم داریم، زیرا همه یحیی را پیامبر می‌دانند.» ۲۷ پس به عیسی پاسخ دادند: «نمی‌دانیم.» عیسی گفت: «من نیز به شما نمی‌گویم با چه اقتداری این کارها را می‌کنم.»

کوسالہ‌های پروازی ام راسر بریده‌ام و همه چیز آماده است. پس به جشن عروسی بیایید." اما آنها اعتنا نکردند و هر یک به راه خود رفتند، یکی به مزرعه و دیگری به تجارت خود. دیگران نیز خادمان او را گرفتند و آزار دادند و کشتند. شاه چون این را شنید، خشمگین شده، سپاهیان خود را فرستاد و قاتلان را کشت و شهر آنها را به آتش کشید. سپس خادمان خود را گفت: "جشن عروسی آماده است، اما دعوت شدگان شایستگی حضور در آن را نداشتند." پس به میدان شهر بروید و هر که را یافتید به جشن عروسی دعوت کنید." غلامان به کوجدها رفتند و هر که را یافتند، چه نیک و چه بد، با خود آوردند و تالار عروسی از میهمانان پر شد.

"اما هنگامی که شاه برای دیدار با میهمانان وارد مجلس شد، مردی را دید که جامه عروسی بر تن نداشت." از او پرسید: "ای دوست، چگونه بدون جامه عروسی به اینجا آمدی؟" آن مرد پاسخی نداشت. "آنگاه پادشاه خادمان خود را گفت: "دست و پایش را ببندید و او را به تاریکی بیرون بیندازید، جایی که گریه و دندان به دندان ساییدن خواهد بود." زیرا دعوت شدگان بسیارند، اما برگزیدگان اندک."

پرسش دربارهٔ پرداخت خراج

مئی ۱۵:۲۲-۲۲ مرقس ۱۳:۱۲-۱۷، لوقا ۲۰:۲۰-۲۶
 "سپس فریسیان بیرون رفتند و شور کردند تا ببینند چگونه می‌توانند او را با سخنان خودش به دام اندازند." آنها شاکردان خود را به همراه هیرودیاس نزد او فرستادند و گفتند: "استاد، می‌دانیم مسرتی صادق هستی و راه خدا را

دینی صاحب تاکستان بیاید با این باغبانان چه خواهد کرد؟" پاسخ دادند: "آن افراد بی رحم بی رحمی تمام نابود خواهد ساخت و تاکستان را به باغبانان دیگر اجاره خواهد داد تا میوه آن را در فصلش به او بدهند."

"نگاه عیسی به آنان گفت: «ایا تا به حال در کتب مقدس خوانده‌اید که»

"سنگی که معماران رد کردند،

مهمترین سنگ بنا شده است.

خداوند چنین کرده

و در نظر ما شکفت می‌نماید؟"

"پس شما را می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته و به قومی داده خواهد شد که میوه آن را بدهند." [هر که بر آن سنگ افتاد، خرد خواهد شد، و هر گاه آن سنگ بر کسی افتد، و در در هم خواهد شکست.]"

"چون سران کاهنان و فریسیان مثلنهای عیسی را شنیدند، دریافتند که دربارهٔ آنها سخن می‌گوید." پس بر آن شدند که او را گرفتار کنند، اما از مردم بیم داشتند زیرا آنها عیسی را پیغمبر می‌دانستند.

مثل جشن عروسی

مئی ۲۲:۱۶-۱۶ مشابیه لوقا ۱۴:۱۶-۲۲

عیسی باز به مثلها با ایشان سخن گفته، فرمود: "پادشاهی آسمان را می‌توان به شاهی تشبیه کرد که برای پسر خود جشن عروسی به پا داشت. اما خادمان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به جشن فراخوانند، اما آنها نخواستند بیایند. پس خادمانی دیگر فرستاد و گفت: "دعوت شدگان را بگویید، تنگ سفرهٔ جشن را آماده کرده‌ام، کاهان و

۴۲:۲۱ "سنگ سر زوبه"

۱۶:۲۲ "هیرودیاس" هودا، آن هیرودیاس بود.

خواهند بود. ^{۳۳} «اما دربارهٔ قیامت مردگان، ای نخوانده‌اید که خدا به شما چه گفته است؟^{۳۴} و فرموده که: ^{۳۵} «من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب». او نه خدای مردگان، بلکه خدای زندگان است.»^{۳۶} «مردم با شنیدن این سخنان، از تعلیم او در شگفت شدند.

بزرگترین حکم

مَتَّى ۲۲:۲۲-۴۰ مَرَقَس ۱۲:۲۱-۳۱

^{۳۷} «اما چون فریسیان شنیدند که عیسی چگونه با جواب خود دهان صدوقیان را بسته است، کرد هم آمدند.^{۳۸} یکی از آنها که فقیه بود، با این قصد که عیسی را به دام اندازد، ز و پرسید: ^{۳۹} «ای استاد، بزرگترین حکم در شریعت کدام است؟»^{۴۰} «عیسی پاسخ داد: ^{۴۱} «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما.»^{۴۲} «این نخستین و بزرگترین حکم است.»^{۴۳} «دومین حکم نیز همچون حکم نخستین است: ^{۴۴} «همسایه ت را همچون خویشش محبت نما.»^{۴۵} تمامی شریعت موسی و نوشته‌های پیامبران بر این دو حکم استوار است.»

مسیح پسر کیست؟

مَتَّى ۲۲:۲۲-۴۴ مَرَقَس ۱۲:۲۱-۳۱ لوقا ۲۰:۲۰-۴۴

^{۴۶} «هنکاهی که فریسیان کرد هم جمع بودند، عیسی از آنها پرسید: ^{۴۷} «نظر شما دربارهٔ مسیح چیست؟ او پسر کیست؟» پاسخ دادند: «پسر داوود.»^{۴۸} «عیسی گفت: ^{۴۹} «پس چگونه داوود به روح، او را خداوند می‌خواند؟ زیرا می‌گوید: ^{۵۰} «خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین

به درستی می‌آموزانی و از کسی باک نداری، زیرا بر صورت ظاهر نظر نمی‌کنی.» پس رأی خود را به ما بگو: آیا پرداخت خراج به قیصر رواست یا نه؟»^{۵۱} «عیسی به بداندیشی آنان پی برد و گفت: ^{۵۲} «ای ریاکاران، چرا مرا می‌آزمایید؟^{۵۳} سکه‌ای را که با آن خراج می‌پردازید، به من نشان دهید.» آنها سکه‌ای یک دیناری^{۵۴} به وی دادند. ^{۵۵} «از ایشان پرسید: ^{۵۶} «نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟»^{۵۷} پاسخ دادند: ^{۵۸} «از آن قیصر.» به آنها گفت: ^{۵۹} «پس مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا.»^{۶۰} چون این را شنیدند، در شگفت شدند و او را واگذاشته، رفتند.

سؤال دربارهٔ قیامت

مَتَّى ۲۲:۲۲-۳۳ مَرَقَس ۱۸:۱۲-۲۷، لوقا ۲۰:۲۷-۴۰

^{۶۱} «در همان روز، صدوقیان که منکر قیامتند، نزدش آمدند و سؤالی از او کرده،^{۶۲} گفتند: ^{۶۳} «استاد، موسی به ما فرموده است که اگر مردی بی‌اولاد بمیرد، برادرش باید آن بیوه را به زنی بگیرد تا از او برای برادر خود نسلی باقی بگذارد.^{۶۴} باری، در میان ما هفت برادر بودند. برادر نخستین زنی گرفت و مُرد و چون فرزندی نداشت، زن بیوه‌اش را برای برادر خود باقی گذاشت.^{۶۵} همچنین دومین و سومین، تا هفتمین.^{۶۶} سرانجام، زن نیز مرد.^{۶۷} حال، در قیامت، آن زن همسر کدام یک از هفت برادر خواهد بود، زیرا همه او را به زنی گرفته بودند؟»^{۶۸}

^{۶۹} «عیسی پاسخ داد: ^{۷۰} «شما گمراه هستید، زیرا نه از کتب مقدس آگاهید و نه از قدرت خدا! ^{۷۱} در قیامت کسی نه زن می‌گیرد و نه شوهر می‌کند، بلکه همه همچون فرشتگان آسمان

* ۱۹:۲۲ "دینار" سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

* ۲۲:۲۲ منظور پادشاه و نجات‌دهندهٔ موعود اسرائیل است؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

خواهد شد و هر که خویشتن را فروتن سازد،
سرافراز خواهد گردید.

۱۳ «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان
ریاکار! شما در پادشاهی آسمان را به روی
مردم می‌بندید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه
می‌گذارید کسانی که در راهند، داخل شوند.
[۱۳] «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان
ریاکار! شما از سوئی خانه بیوه‌زنان را غارت
می‌کنید و از دیگر سو، برای تظاهر، دعای خود
را طول می‌دهید. از همین رو، مکافاتان بسی
سخت‌تر خواهد بود.»

۱۴ «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان
ریاکار! شما دریا و خشکی را درمی‌نوردید تا
یک نفر را به دین خود بیاورید و وقتی چنین
کردید، او را دو چندان بدتر از خود، فرزند
جهنم می‌سازید.

۱۵ «وای بر شما ای راهنمایان کور که
می‌گویید: «اگر کسی به معبد سوگند خورد
باکی نیست، اما اگر به طلای معبد سوگند
خورد، باید به سوگند خود وفا کند.» ای
نابخردان کور! کدام برتر است؟ طلا یا معبدی
که طلا را تقدیس می‌کند؟^{۱۶} «و نیز می‌گویید:
«اگر کسی به مذبح سوگند خورد، باکی نیست،
اما اگر به هدیه‌ای که بر آن گذاشته می‌شود
سوگند خورد، باید به سوگند خود وفا کند.»^{۱۷}
ای کوران! کدام برتر است؟ هدیه یا مذبحی
که هدیه را تقدیس می‌کند؟^{۱۸} «پس، کسی که
به مذبح سوگند می‌خورد، همانا به مذبح و
هر آنچه بر آن است سوگند خورده است.»^{۱۹} و
هر که به معبد سوگند می‌خورد، به معبد و
به آن که در آن ساکن است سوگند خورده
است.^{۲۰} «و هر که به آسمان سوگند می‌خورد،
به تخت خدا و به آن که بر آن نشسته است
سوگند خورده است.

آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر
پایت سازم.»

نفر دوود او را خداوند می‌خواند، چگونه
بر می‌زند پسر داوود باشد؟^{۲۱} بدین سان،
هیچ کس را یارای پاسخگویی او نبود و از
آن پس دیگر کسی جرأت نکرد پرسشی از
وی بکند.

هشدار به رهبران مذهبی

مئی ۱۳۳۳ - ۱۳۳۳، فروردین ۱۳۱۲، ۳۹، ۲۵، ۲۶ و
مئی ۱۳۳۳، ۳۹، ۳۲، ۳۵

۲۳ نگاه عیسی خطاب به مردم
و شاگردان خود چنین گفت:
«علمای دین و فریسیان بر مسند موسی
نشسته‌اند. پس آنچه به شما می‌گویند، نگاه
نرید و به جا آورید؛ اما همچون آنان عمل
کنید؛ زیرا آنچه تعلیم می‌دهند، خود به جا
نمی‌آورند. بارهای توانفرسا را می‌بندند و بر
دوش مردم می‌گذارند، اما خود حاضر نیستند
بازی حرکت دادن آن حتی انگشتی تکان دهند.
هر چه می‌کنند برای آن است که مردم آنها را
بینند؛ پدران‌های خود را بزرگتر و دامن‌ردای
خویش را پهنتر می‌سازند.» دوست دارند در
صیفتها بر صدر مجلس بنشینند و در کنیسه‌ها
بهترین جای را داشته باشند، او مردم در کوچه
و بازار آنها را سلام گویند و «استاد» خطاب
کنند. «ما شما «استاد» خوانده مشوید، زیرا
تنها یک استاد دارید، و همه شما برادرید.
هیچ کس را نیز بر روی زمین پدر^{۲۲} مخوانید،
زیر تنها یک پدر دارید که در آسمان است.»^{۲۳} و
بیر معلم^{۲۴} خوانده مشوید، زیرا فقط یک معلم
دارید که مسیح است.^{۲۵} «آن که در میان شما
از همه بزرگتر است، خدمتگوار شما خواهد
بود. زیرا هر که خود را بزرگ سازد، پست

۲۲:۲۲-۲۳:۲۳ به زیر پایت قرار دهم. فروردین ۱۳۱۰.

۲۳:۲۳ ۵: سنه جم می معنوی ایات کتاب اسمانی که به بلاغ یا بیضانی می‌بستند.

و بر صلیب خواهید کشید، و برخی در کنیسه‌های خود تازیانه خواهید زد و شهریه شهر تعقیب خواهید کرد. پس همه خون پارسایان که بر زمین ریخته شده است، از خون هاییل پارسا گرفته تا خون زکریا بن برخیا، که او را بین محرابکاه و مذبح کشتید، بر کردن شما خواهد بود. آمین، به شما می‌گویم، همه اینها دامنگیر این نسل خواهد شد.

۲۳ «ای اورشالیم، ای اورشالیم، ای قاتل پیامبران و سنگسار کننده رسولانی که نزد تو فرستاده می‌شوند! چند بار خواسته‌ام همچون مرغی که جوجه‌هایش را زیر بالهای خویش جمع می‌کند، فرزندان تو را گرد آورم، اما نخواستی! اینک خانه شما به خودتان ویران و آکاذشته می‌شود. زیرا به شما می‌گویم که از این پس مرا نخواهید دید تا روزی که بگویید: "مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید."

نشانه‌های پایان عصر حاضر

متی ۱:۲۲ ۵۱ مرقس ۱:۱۳-۱۴ لوقا ۲:۴۱-۴۲

۲۴ هنگامی که عیسی معبد را ترک گفته، به راه خود می‌رفت، شاگردانش نزدش آمدند تا نظر او را به باهدی معبد جلب کنند. عیسی به آنان گفت: همه اینها را می‌بینید؟ آمین، به شما می‌گویم، سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهد ریخت.

وقتی عیسی بر گوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد او آمده گفتند: به ما بگو این وقایع کی روی خواهد داد و نشانه آمدن تو و پایان این عصر چیست؟ عیسی پاسخ داد: «به‌هوش باشید تا کسی که هرگز ندان نکند، زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و

۲۳ «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما از نعناع و شوید و زیره ده‌یک می‌دهید، اما احکام مهم‌تر شریعت را که همانا عدالت و رحمت و امانت است، نادیده می‌گیرید. اینها را می‌بایست به جای می‌آوردید و آنها را نیز فراموش نمی‌کردید.» ای راهنمایان کور! شما پشه را صافی می‌کنید، اما شتر را فرو می‌بلعید!

۲۴ «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، اما درون آن مملو از طمع و ناپرهیزی است. ای فریسی کور، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد.

۲۵ «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما همچون گورهایی هستند سفیدکاری شده که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما درون آنها پُر است از استخوانهای مردگان و انواع نجاسات! به همین سان، شما نیز خود را به مردم پارسا می‌نمایید، اما در باطن مملو از ریاکاری و شرارتید.

۲۶ «وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما برای پیامبران مقبره می‌سازید و آرامگاه پارسایان را می‌آرایید. و می‌گویید: "اگر در روزگار پدران خود بودیم، هرگز در کشتن پیامبران با ایشان شریک نمی‌شدیم." بدین سان، بر ضد خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان پیامبرانید. حال که چنین است، پس آنچه را پدرانتان آغاز کردند، شما به کمال رسانید! ای ماران! ای افعی زادگان! چگونه از مجازات جهنم خواهید گریخت؟ چرا که من انبیا و حکیمان و علما نزد شما می‌فرستم و شما برخی را خواهید کشت

* ۲۴:۳ یا: "نظام کنونی جهان".

روی نداده، و هرگز نیز روی نخواهد داد. "اگر آن روزها کوتاه نمی‌شد، هیچ بشری جان سالم به در نمی‌برد. اما به خاطر برگزیدگان کوتاه خواهد شد.

"در آن زمان، اگر کسی به شما گوید، "ببینید، مسیح اینجا است!" یا "مسیح اینجا است!" باور نکنید. "زیرا مسیحان کاذب و پیامبران دروغین برخاسته، آیات و معجزات عظیم به ظهور خواهند آورد تا اگر ممکن باشد، حتی برگزیدگان را گمراه کنند. "ببینید، پیشاپیش به شما گفتم. "بنابراین اگر به شما بگویند، "او در بیابان است،" به آنجا نروید؛ و اگر بگویند، "در اندرونی خانه است،" باور نکنید. "زیرا همچنانکه صاعقه در شرق آسمان پدید می‌آید و نورش تا به غرب می‌رسد، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد بود. "۲۸ هر جا لاشه‌ای باشد، لاشخوران در آنجا گرد می‌آیند.

"۲۹ بلافاصله، پس از مصیبت آن روزها

"خورشید تاریک خواهد شد

و ماه دیگر نور نخواهد افشاند؛

ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت،

و نیروهای آسمان به لرزه در خواهند آمد."

"۳۰ آنکه نشانه پسر انسان در آسمان ظاهر خواهد شد و همه طوایف جهان بر سینه خود خواهند زد، و پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید. "۳۱ او فرشتگان خود را با نغیر بلند شیور خواهد فرستاد و آنها برگزیدگان او را از چهار گوشه جهان، از یک کران آسمان تا به کران دیگر، گرد هم خواهند آورد.

"۳۲ حال، از درخت انجیر این درس را فراگیرید: به محض اینکه شاخه‌های آن جوانه

خبر دهد، گفت، "من مسیح هستم،" و بسیاری گمراه خواهند کرد. "همچنین درباره جنگها خواهید شنید و خبر جنگها به کوشستان خواهد رسید. اما مشوش مشوید، زیرا چنین وقایعی می‌باید رخ دهد، ولی هنوز پایان فراتر سیده. نیز قومی بر قوم دیگر و حکومتی بر حکومت دیگر بر خواهند خاست. و قحطیها و زلزله‌ها در جایهای کوناکون خواهد آمد. اما همه اینها تنها آغاز درد زایمان است.

"در آن زمان شما را تسلیم خواهند کرد تا در بسیار ببینید، و شما را خواهند کشت. همه قومی به خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت. "در آن روزها بسیاری از ایمان خود بازگشته، به یکدیگر خیانت خواهند کرد و از یکدیگر متنفر خواهند شد. "پیامبران دروغین زیادی برخاسته، بسیاری را گمراه خواهند کرد. "در نتیجه افزونی شرارت، محبت بسیاری به سردی خواهد گرایید. "اما هر که تا به پایان پاید بماند، نجات خواهد یافت. "و این بشارت پادشاهی در سرتاسر جهان اعلام خواهد شد تا شهادتی برای همه قومی باشد. نکه پایان فرا خواهد رسید.

"پس چون آنچه را دانیال نبی مکروه زیر نگر نامیده در مکان مقدس بر پا ببینید- خواننده دقت کند - آنکه هر که در یهودیه باشد، به گوهها بگریزد؛ "و هر که بر بام خانه باشد، برای برداشتن چیزی، فرود نیاید؛ "و هر که در مزرعه باشد، برای برگرفتن قبای خود به خانه بازنگردد. "و ای بر زنان آبستن و مدد آن شیرده در آن روزها! "دعا کنید که فراتر شما در زمستان یا در روز شبات نباشد. "زیرا در آن زمان چنان مصیبت عظیمی روی خواهد داد که مانندش از آغاز جهان تا کنون

۳۱:۲۴ در حال بر تالی "جهان باد"

این کار ببینند. "آمین، به شما می‌گویم، که و را بر همه مایملک خود خواهد گذاشت. اگر آن غلام، شریک باشد و با خود ببندید که "اربابم تأخیر کرده است." و به اثر همکاران خود بپردازد و با میکساران مشغول خوردن و نوشیدن شود، آنگاه اربابش در روزی که انتظار ندارد و در ساعتی که از آن آگاه نیست خواهد آمد. او را از میان دو پاره کرده، در جایگاه ریاکاران خواهد افکند. جایی که کربیه و دندان به دندان ساییدن خواهد بود.

مثال ده باکره

۲۵ در آن روز، پادشاهی آسمان همچون ده باکره خواهد بود که چراغهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. پنج تن از آنان دانا و پنج تن دیگر نادان بودند. "باکره‌های نادان چراغهای خود را برداشتند، اما روغن با خود نبردند. اولی دانایان، با چراغهای خود ظرفهای پر از روغن نیز بردند. چون آمدن داماد به در کشید. چشمان همه سنگین شده، به خواب رفتند. در نیمه‌های شب، صدای بلندی به گوش رسید که می‌گفت: "داماد می‌آید! به پیشواژ او بروید!" آنگاه همه باکره‌ها بیدار شدند و چراغهای خود را آماده کردند. نادانان به دانایان گفتند: "قدری از روغن خود به ما بدهید، چون چراغهای ما رو به خاموشی است." اما دانایان پاسخ دادند: "نخواهیم داد، زیرا روغن برای همه ما کافی نخواهد بود. بروید و از فروشندگان برای خود بخرید." اما هنگامی که آنان برای خرید روغن رفته بودند، داماد سر رسید و باکره‌هایی که آماده بودند، با او به ضیافت عروسی درآمدند و در بسته شد. پس از آن، باکره‌های دیگر نیز

زده برگ می‌دهد، درمی‌یابید که تابستان نزدیک است.^{۳۳} به همین سان، هر گاه این چیزها را ببینید، درمی‌یابید که او^{۳۴} نزدیک، بلکه بر در است. "آمین، به شما می‌گویم، تا این همه روی ندهد، این نسل^{۳۵} از میان نخواهد رفت. آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت.

انتظار برای بازگشت مسیح

مَتَّى ۲۴:۲۴-۲۶:۱۷ لوقا ۲۶:۲۷ و ۲۴:۲۴-۲۵:۵۱ لوقا ۲۲:۱۲ و ۲۶

۳۶ «هیچ کس آن روز و ساعت را نمی‌داند جز پدر؛ حتی فرشتگان آسمان و پسر نیز از آن آگاه نیستند.» زمان ظهور پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود.^{۳۷} در روزهای پیش از توفان، قبل از اینکه نوح به کشتی درآید، مردم می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن می‌گرفتند و شوهر می‌کردند^{۳۸} و نمی‌دانستند چه در پیش است. تا اینکه توفان آمد و همه را با خود برد. ظهور پسر انسان نیز همین‌گونه خواهد بود.^{۳۹} از دو مرد که در مزرعه هستند، یکی برگرفته و دیگری واگذاشته خواهد شد.^{۴۰} او از دو زن که با هم دستاس می‌کنند، یکی برگرفته و دیگری واگذاشته خواهد شد.^{۴۱} پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید سرور شما چه روزی خواهد آمد.^{۴۲} این را بدانید که اگر صاحبخانه می‌دانست دزد در چه پاسی از شب می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت به خانه‌اش دستبرد زنند.^{۴۳} پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی خواهد آمد که انتظارش را ندارید.

۴۵ «پس آن غلام امین و دانا کیست که از بابش او را به سرپرستی خانواده خود گذاشته باشد تا خوراک آنان را به‌موقع بدهد؟^{۴۴} خوشا به حال آن غلام که چون اربابش بازگردد، او را مشغول

* ۲۴:۲۳ یا "پایان".

* ۲۴:۲۴ یا: "این قوم".

گفت: "چون می دانستم مردی تندخو هستی، از جایی که نکاشته‌ای می دروی و از جایی که نپاشیده‌ای جمع می کنی،^{۲۵} پس ترسیدم و پول تو را در زمین پنهان کردم. این هم پول تو!"^{۲۶} اما سرورش پاسخ داد: "ای خادم بدکاره و تنبل! تو که می دانستی از جایی که نکاشته‌ام، می دروم و از جایی که نپاشیده‌ام، جمع می کنم،^{۲۷} پس چرا پول مرا به صرافان ندادی تا چون از سفر بازگردم آن را با سود پس گیرم؟"^{۲۸} آن قنطار را از او بگیری و به آن که ده قنطار دارد بدهید.^{۲۹} زیرا به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد؛ اما آن که ندارد، همان که دارد نیز از او گرفته خواهد شد.^{۳۰} این خادم بی فایده را به تاریکی بیرون افکنید، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد بود."

روز داوری

"هنکامی که پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه همه فرشتگان بیاید، بر تخت پرشکوه خود خواهد نشست"^{۳۱} و همه قومها در برابر او حاضر خواهند شد و او همچون شبانی که کوسفندها را از بزها جدا می کند، مردمان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد:^{۳۲} "کوسفندان را در سمت راست و بزها را در سمت چپ خود قرار خواهد داد." سپس به آنان که در سمت راست او هستند خواهد گفت: "بیایید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی‌ای را به میراث بیاید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود."^{۳۳} زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، به من جا دادید.^{۳۴} غریبان بودم، مرا پوشانیدید؛ مریض بودم، عیادتم کردید؛ در زندان بودم، به دیدارم آمدید.^{۳۵} "آنگاه پارسایان پاسخ خواهند داد: "سرور ما، کی تو را گرسنه

نپاشید، و گفتند: "سرور ما، سرور ما، در برابر بکش!"^{۳۶} اما او به آنها گفت: "امین، به شما می گویم، من شما را نمی شناسم."^{۳۷} پس بیدار شوید، چون از آن روز و ساعت خبر نداشتید.

مثل قنطارها

مئی ۲۵:۱۲-۳۰ مشابه لوقا ۱۹: ۱۲-۲۷

همچنین پادشاهی آسمان مانند مردی خواهد بود که قصد سفر داشت. او خادمان خود را فراخواند و اموال خویش به آنان سپرد؛^۱ به هر فرخنده قابلیت هر خادم، به یکی پنج قنطار داد، به یکی دو و به دیگری یک قنطار.^۲ نگاه راهی سفر شد.^۳ مردی که پنج قنطار گرفته بود، بی درنگ با آن به تجارت پرداخت و پنج قنطار دیگر سود کرد.^۴ بر همین منوال، آن که دو قنطار داشت، دو قنطار دیگر نیز به دست آورد.^۵ اما آن که یک قنطار گرفته بود، رفت و زمین را کند و پول ارباب خود را پنهان کرد.^۶ پس از زمانی دراز، ارباب آن خادمان بازگشت و از آنان حساب خواست.^۷ مردی که پنج قنطار دریافت کرده بود، پنج قنطار دیگر را نیز با خود آورد و گفت: "سرور، به من پنج قنطار سپردی، این هم پنج قنطار دیگر که سود کرده‌ام."^۸ سرورش پاسخ داد: "افزین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گذاشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!"^۹ خادمی که دو قنطار گرفته بود نیز پیش آمد و گفت: "به من دو قنطار سپردی، این هم دو قنطار دیگر که سود کرده‌ام."^{۱۰} سرورش پاسخ داد: "افزین، ای خادم نیکو و امین! در چیزهای کم امین بودی، پس تو را بر چیزهای بسیار خواهم گذاشت. بیا و در شادی ارباب خود شریک شو!"^{۱۱} آنگاه خدمتی که یک قنطار گرفته بود، نزدیک آمد و

^۱ ۱۵:۲۵ یک "قنطار" شصت معادل ۶۰۰۰ فنجان داشت که تقریباً نزدیک به دستمزد ۲۰ سال یک کارگر ساده بود؛ معادل ده تنه نان.

تدهین عیسی در بیت عنیا

مَتَّى ۱۳:۵۲-۱۳ مَرَقَس ۹-۳:۱۴

مَتَّى ۱۳:۵۲-۱۳ مَثَبَه لُوقَا ۳۶:۹ و ۳۸:۱ بَرِحَد ۱۲:۱۲

در آن هنگام که عیسی در بیت عنیا در حُذنه شمعون جداسی بود، ازنی با ظرفی مرمیرین از عطر بسییار کرانها نَرَد او آمد و هنگامی که عیسی بر سر سفره نشستہ بود، عطر را بر سر و ریخت. شاگردان چون این را دیدند به خشم آمده، گفتند: «این اسراف برای چیست؟ این عطر را می‌شد به بهایی کران فروخت و بهایی را به فقرا داد.» عیسی متوجه شده، گفت: چو این زن را می‌رنجانید؟ او کاری نیکو در حق من کرده است. «فقیران را همیشه با خود دارید، مَ مرا همیشه نخواهید داشت.» این زن با ریختن این عطر بر بدن من، در واقع مرا برای تادفین آماده کرده است. «براستی به شما می‌گویم، در تمام جهان، هر جا که این انجیل موعظه شود، کار این زن نیز به یاد او بازگو خواهد شد.»

خیانت یهودا

مَتَّى ۱۴:۲۴-۱۶ مَرَقَس ۱۰:۱۲ و ۱۱:۱۱ لُوقَا ۳:۳۲

آنگاه یهودای اسخربوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت و گفت: «به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟» پس آنان سی سکه نقره به وی پرداخت کردند. «از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند.»

شام آخر

مَتَّى ۱۷:۲۴-۱۹ مَرَقَس ۱۲:۱۲، ۱۴ لُوقَا ۱۲:۲۲

مَتَّى ۲۰:۲۴-۲۲ مَرَقَس ۲۱، ۱۷:۱۴

مَتَّى ۲۵:۲۵-۲۹ مَرَقَس ۲۲، ۱۴

لُوقَا ۱۱:۲۲، ۲۰:۲۰ لُوقَا ۲۳:۱۱، ۲۵

«در نخستین روز عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمدند و پرسیدند: «کجا می‌خواهی برایت

دیدیم و به تو خوراک دادیم، یا تشنه دیدیم و به تو آب دادیم؟» کی تو را غریب دیدیم و به تو جا دادیم و یا عریان، و تو را پوشانیدیم؟^{۳۸} کی تو را مریض و یا در زندان دیدیم و به دیدارت آمدیم؟» پادشاه در پاسخ خواهد گفت: «آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید.»^{۳۹} آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است، زیرا گرسنه بودم، خوراکم ندادید؛ تشنه بودم، آبم ندادید؛ غریب بودم، جایم ندادید؛ عریان بودم، مرا پوشانیدید؛ مریض و زندانی بودم، به دیدارم نیامدید.»^{۴۰} آنان پاسخ خواهند داد: «سرور ما، کی تو را گرسنه و تشنه و غریب و عریان و مریض و در زندان دیدیم و خدمت نکردیم؟»^{۴۱} در جواب خواهد گفت: «آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از این کوچکترینها نکردید، در واقع برای من نکردید.»^{۴۲} پس آنان به مجازات جاودان داخل خواهند شد، اما پارسایان به حیات جاودان.»

توطئه قتل عیسی

مَتَّى ۲۶:۲-۵ مَرَقَس ۱:۱۴ و ۲:۱ لُوقَا ۲۲:۲ و ۲

چون عیسی همهٔ این سخنان را به پایان رسانید، به شاگردان خود گفت: «می‌دانید که دو روز دیگر، عید پسخ فرا می‌رسد و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد تا بر صلیب شود.»

پس سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قیفا نام داشت، گرد آمدند و شور کردند که چگونه با حبله، عیسی را دستگیر کنند و به قتل رسانند. دُولی می‌گفتند: «نه در ایام عید، مبادا مردم شورش کنند.»

* ۱۳:۲۶ «انجیل» به معنی بشارت و خیرخوش است.

پیشگویی انکار پطرس

متی ۲۶:۲۶-۳۱ مرقس ۱۴:۲۷-۳۱؛ لوقا ۲۲:۲۲-۳۴
 «آنگاه عیسی به آنان گفت: «امشب همه شما به سبب من خواهید لغزید. زیرا نوشته شده، «شبان را خواهم زد و کوسفندان گله پراکنده خواهند شد.»»

«اما پس از آنکه زنده شدم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»^{۳۱} پطرس در پاسخ گفت: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.»^{۳۲} عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!»^{۳۳} اما پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند.

باغ جتسیمانی

متی ۲۶:۲۶-۳۶ مرقس ۱۴:۲۲-۳۲؛ لوقا ۲۲:۲۲-۴۶
 «آنگاه عیسی با شاگردان خود به مکانی به نام جتسیمانی رفت و به ایشان گفت: «در اینجا بنشینید تا من به آنجا رفته، دعا کنم.»^{۳۴} سپس پطرس و دو پسر زبیدی را با خود برد و اندوهگین و مضطرب شده،^{۳۵} بدیشان گفت: «از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.»^{۳۶} سپس قدری پیش رفته به رویی بر خاک افتاد و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو.»^{۳۷} آنگاه نزد شاگردان خود بازگشت و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟» بیدار باشید و دعا کنید تا

بزرگ بینیم تا شاه بسخ را بخوری؟» او به آن گفت که به شهر، نزد فلان شخص بروند و بنده بگویند: «استاد می گوید:» وقت من نزدیک شده است. می خواهم بسخ را در خانه تو با شکر دلم نگاه دارم.»^{۳۸} شاگردان همان گونه که عیسی گفته بود، کردند و بسخ را تدارک دیدند. شب فرا رسید و عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر سفره نشست.^{۳۹} در حین صرف شد، عیسی گفت: «آمین، به شما می گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.»^{۴۰} شاگردان بسیار غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «من که آن کس نیستم، سرور؟» عیسی پاسخ داد: «آن که دست خود را با من در کاسه فرود می برد، همان مرا تسلیم خواهد کرد.»^{۴۱} پسر انسان همان گونه که در روز نوشته شده، خواهد رفت، اما وای بر آن کس که پسر انسان را تسلیم دشمن می کند. بهتر آن می بود که هرگز زاده نمی شد.»^{۴۲} آنگاه بپزد، تسلیم کننده وی، در پاسخ گفت: «استاد، یا من که؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود گفتی!»^{۴۳} چون هنوز مشغول خوردن بودند، عیسی آن را بر گرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید، بخورید: این است بدن من.»^{۴۴} سپس جام را بر گرفت و پس از شکرگزاری، آن را به شاگردان داد و گفت: «همه شما از این بنوشید.»^{۴۵} این است خون من برای عهد جدید! که به خاطر بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود.»^{۴۶} به ششم، می گویم که از این محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدر خود، تازه بنوشم.»^{۴۷} آنگاه پس از خواندن سرودی، به سمت کوه زیتون به راه افتادند.

۲۶:۱۸-۲۶:۲۶ در متن یونانی این سه، «آنگاه» و خود ندارد، و برای توضیح افزوده شده است.

بیش از دوازده فوج فرشته به یاری ام فرستند؟^{۲۱} اما در آن صورت پیشگوییهایی کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟^{۲۲} در آن وقت، خطاب به آن جماعت گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به گرفتن آمده‌اید؟ من هر روز در معبد می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و مر نکرفتید.» اما این همه رخ داد تا پیشگوییهایی پیامبران تحقق یابد. «آنکاه همه شاکر دن ترکش کرده، کریختند.»

محاکمه در حضور شورای یهود

مسی ۵۷:۲۶-۳۱ مرقس ۱۴:۵۳-۶۵
یوحنا ۱۸:۱۱ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۴

^{۲۳} آنها که عیسی را گرفتار کرده بودند، او را نزد قیافا، کاهن اعظم بردند. در آنجا عبدای دین و مشایخ جمع بودند. اما بطرس دورادور از پی عیسی رفت تا به حیاط خانه کاهن اعظم رسید. پس داخل شد و با نکهبانان بنشست تا سرانجام کار را ببیند.^{۲۴} سران کاهنان و تمامی اهل شورا در پی یافتن شهادت دروغ علیه عیسی بودند تا او را بکشند: «اما هر چند شاهدان دروغین بسیاری پیش آمدند، چنین چیزی یافت نشد. سرانجام دو نفر پیش آمده گفتند: «این مرد گفته است، من می‌توانم معبد خدا را ویران کنم و ظرف سه روز آن را از نو بسازم.»^{۲۵} آنکاه کاهن اعظم برخواست و خطاب به عیسی گفت: «هیچ پاسخ نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟»^{۲۶} اما عیسی همچنان خاموش ماند. کاهن اعظم به او گفت: «به خدای زنده سوگندت می‌دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟»^{۲۷} عیسی پاسخ داد: «تو خود چنین می‌گویی!

در آزمایش^{۲۸} نیتید. روح مشتاق است، اما جسم ناتوان.»^{۲۹} پس بار دیگر رفت و دعا کرد: «ای پدر من، اگر ممکن نیست این جام نیاشامیده از من بگذرد، پس آنچه اراده‌توست انجام شود.»^{۳۰} چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان سنگین شده بود.^{۳۱} پس یک بار دیگر ایشان را به حال خود گذاشت و رفت و برای سومین بار همان دعا را تکرار کرد.^{۳۲} سپس نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ اکنون ساعت مقرر نزدیک شده است و پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم می‌شود.»^{۳۳} برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کننده من از راه می‌رسد.»

گرفتار شدن عیسی

مسی ۴۷:۲۶-۵۶ - مرقس ۱۴:۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲:۴۷-۵۳
^{۳۴} عیسی هنوز سخن می‌گفت که یهودا، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروه بزرگی مسلح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و مشایخ قوم، از راه رسیدند.^{۳۵} تسلیم‌کننده او به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ او را بگیرید.»^{۳۶} پس بی‌درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید.^{۳۷} عیسی به وی گفت: «ای رفیق، کار خود را انجام بده.» آنکاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند.^{۳۸} در این هنگام، یکی از همراهان عیسی دست به شمشیر برده، آن را برکشید و ضربه‌ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوشش را برید.^{۳۹} اما عیسی به او فرمود: «شمشیر خود در نیام کن؛ زیرا هر که شمشیر کشد، به شمشیر نیز کشته شود.»^{۴۰} آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم‌اکنون از پدر خود بخواهم که

* ۴۱:۲۶ یا "وسوسه".

* ۴۵:۲۶ یا: «خواب و استراحت را برای بعد بگذار.»

* ۵۰:۲۶ یا: «برای چه آمده‌ای؟»

که عیسی را بکشند. پس او را دست بسته بردند و به پیلاتس والی تحویل دادند.
 چون یهودا، تسلیم کننده او، دید که عیسی را محکوم کرده اند، از کرده خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و مشایخ بازگردانید و گفت: «گناه کردم و باعث ریختن خون بی گناهی شدم.» اما آنان پاسخ دادند: «ما را چه؟ خود دانی!»
 آنگاه یهودا سکه ها را در معبد بر زمین ریخت و بیرون رفته، خود را حلق آویز کرد. سران کاهنان سکه ها را از زمین جمع کرده، گفتند: «ریختن این سکه ها در خزانه معبد جایز نیست، زیرا خونبهاست.»
 پس از مشورت، با آن پول مزرعه کوزه گر را خریدند تا آن را گورستان غریبان سازند. از این رو آن مکان تا به امروز به 'مزرعه خون' معروف است. بدین سان، پیشگویی ارمیای نبی به حقیقت پیوست که گفته بود: «آنان سی سکه نقره را برداشتند، یعنی قیمتی را که بنی اسرائیل بر او نهادند.»
 و آن را به جهت مزرعه کوزه گر دادند، چنانکه خداوند به من امر فرموده بود.»

محاکمه در حضور پیلاتس

متی ۲۷:۱۱-۲۶ ۲۶ مرقس ۱۵:۲-۱۵:۲۳ لوقا ۲۳:۳ و ۳ و ۱۸ و ۲۵ یوحنا ۱۸:۲۹-۱۹:۱۶

اما عیسی در حضور والی ایستاد. والی از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودی؟» عیسی پاسخ داد: «تو می گویی!»
 اما هنگامی که سران کاهنان و مشایخ اتهاماتی بر او وارد کردند، هیچ پاسخ نرفت. پس پیلاتس از او پرسید: «نمی شنوی چقدر چیزها علیه تو شهادت می دهند؟»
 اما عیسی حتی به یک اتهام هم پاسخ نداد، آن گونه که والی بسیار متعجب شد.
 والی را رسم بر این بود که هنگام عید یک زندانی را به انتخاب مردم آزاد سازد. در آن

روز سه می گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، بر برهی آسمان می آید.»
 آنگاه کاهن اعظم شیان خود را چاک زد و گفت: «کفر گفت!»
 دیگر چه نیاز به شاهد است؟ حال که کفر او را شنیدید، حکم شما چیست؟
 در پاسخ گفتند: «سزایش مرگ است!»
 آنگاه بر صورت عیسی آب دهان انداخته، او را زدند. بعضی نیز به او سیسی زده، نمی گفتند: «ای مسیح، نبوت کن و بگو چه کسی تو را زد؟»

انکار پطرس

متی ۱۵:۶۹-۱۲ مرقس ۱۴:۶۶-۷۲ لوقا ۲۲:۵۵-۶۲ یوحنا ۱۸:۱۸-۲۵ و ۲۷

اما پطرس بیرون خانه، در حیاط نشسته بود که خادمه ای نزد او آمد و گفت: «تو هم با عیسی جیبی بودی!»
 اما او در حضور همه انکار کرد و گفت: «نمی دانم چه می گویی!»
 سپس به سوی سرسرای خانه رفت. در آنجا خادمه ای دیگر او را دید و به حاضرین گفت: «این مرد نیز با عیسی ناصری بود!»
 پطرس این بار نیز انکار کرده، قسم خورد که «من این مرد را نمی شناسم.»
 اندکی بعد، جمعی که آنجا بستاده بودند، پیش آمدند و به پطرس گفتند: «شکی نیست که تو هم یکی از آنها هستی!»
 از نهجتهت پیداست! آنگاه پطرس لعن کردن عاز گرد و قسم خورده، گفت: «این مرد را نمی شناسم!»
 همان دم خروس بانگ زد. آنگاه پطرس سخنان عیسی را به یاد آورد که گفته بود: «پس ز بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»
 پس بیرون رفت و به تلخی بگریست.

خودکشی یهودا

صبح زود، همه سران کاهنان و مشایخ گرد آمده، با هم شور کردند

۲۷

بافتند و بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. نگاه در برایش زانو زده. استهزاکنان می گفتند: «درود بر پادشاه یهود!»^{۱۷} و بر او آب دهان انداخته. چوب را از دستش می گرفتند و بر سرش می زدند. سپس از آنکه او را استهزا کردند، خرقة از تنش به در آورد، جامه خودش را بر او پوشاندند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیب کشند.

بر صلیب شدن عیسی

مَتی ۲۳:۲۷-۲۲ مرقس ۱۵:۲۲-۲۳

لوقا ۲۳:۱۳-۱۱ یوحنا ۱۹:۲۲

«هنگامی که بیرون می رفتند، به مردی از اهالی قیروان به نام شمعون برخوردند و او را واداشتند صلیب عیسی را حمل کند. چون به مکانی به نام جلعنا، که به معنی مکان جمجمه است، رسیدند،^{۱۸} به عیسی شراب آمیخته به زرداب دادند. چون آن را چشید، نحواست بنوشد.^{۱۹} هنگامی که او را بر صلیب کشیدند، برای تقسیم جامه هایش، میان خود قرعه انداختند^{۲۰} و در آنجا به نکهبانی او نشستند.^{۲۱} نیز، تقصیرنامه ای بدین عبارت بر لوحی نوشتند و آن را بر بالای سر او نصب کردند: «این است عیسی، پادشاه یهود.»

^{۲۲} دو راهزن نیز با وی بر صلیب شدند. یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او.^{۲۳} هرکدران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگوینان^{۲۴} می گفتند: «ای تو که می خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را بازسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا!»^{۲۵} سران کاهنان و علمای دین و مشایخ نیز استهزایش کرده، می گفتند: «دیگران را نجات داد، اما خود را نمی تواند نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل

زمان زندانی معروفی به نام باراباس در حبس بود.^{۱۷} پس هنگامی که مردم گرد آمدند، پیلاتس از آنها پرسید: «چه کسی را می خواهید برایتان آزاد کنم، باراباس را یا عیسی معروف به مسیح را؟»^{۱۸} این را از آن رو گفت که می دانست عیسی را از حسد به او تسلیم کرده اند.^{۱۹} هنگامی که پیلاتس بر مسند داورى نشسته بود، همسرش بیگامی برای او فرستاد، بدین مضمون که: «تو را با این مرد بی گناه کاری نباشد، زیرا امروز خوابی درباره او دیدم که مرا بسیار رنج داد.»^{۲۰} اما سران کاهنان و مشایخ، قوم را ترغیب کردند تا آزادی باراباس و مرگ عیسی را بخواهند.^{۲۱} پس چون والی پرسید: «کدام یک از این دو را برایتان آزاد کنم؟» پاسخ دادند: «باراباس را.»^{۲۲} پیلاتس پرسید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» همگی گفتند: «بر صلیب کن!»^{۲۳} پیلاتس پرسید: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» اما آنها بلندتر فریاد برآوردند: «بر صلیب کن!»^{۲۴} چون پیلاتس دید که کوشش بیهوده است و حتی بیم شورش می رود، آب خواست و دستهای خود را در برابر مردم شست و گفت: «من از خون این مرد بگری هستم، خود دانی!»^{۲۵} مردم همه در پاسخ گفتند: «خون او بر گردن ما و فرزندان ما باد!»^{۲۶} آنگاه پیلاتس، باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا بر صلیب کشند.

استهزای عیسی

مَتی ۲۷:۲۷-۳۱ مرقس ۱۵:۱۶-۲۰

^{۲۷} سربازان پیلاتس، عیسی را به صحن کاه والی بردند و همه گروه سربازان گرد او جمع شدند.^{۲۸} آنان عیسی را عریان کرده، خرقة ای ارغوانی بر او پوشاندند^{۲۹} و تاجی از خار

* ۲۷:۲۷ زرداب مایع بسیار تلخی بود؛ مزمزم ۲۱:۶۹.

* ۲۸:۲۷ یا «شورشی».

«بسیاری از زنان نیز در آنجا حضور داشتند و از دور نظاره می کردند. آنان از جلیل از پی عیسی روانه شده بودند تا او را خدمت کنند. «در میان آنها مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و یوسف، و نیز مادر پسران زبدي بودند.

تدفین عیسی

متی ۲۷:۵۱-۶۱ مرقس ۱۵:۲۲-۲۷؛
لوقا ۲۳:۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲

«هنگام غروب، مردی ثروتمند از اهالی رامه، یوسف نام، که خود شاگرد عیسی شده بود، نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را طلب کرد. پیلاتس دستور داد به وی بدهند. «یوسف جسد را برداشته، در کتانی پاک پیچید و در مقبره‌ای تازه که برای خود در صخره تراشیده بود، نهاد و سنگی بزرگ جلو دهانه مقبره غلتانید و رفت. «مریم مجدلیه و آن مریم دیگر در آنجا مقابل مقبره نشستند.

نگهبانان مقبره

«روز بعد، که پس از 'روز تهیه' بود، سران کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس گرد آمده، گفتند: «سرور! به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود، می گفت، 'پس از سه روز بر خواهم خاست.' پس فرمان بده مقبره را تا روز سوم نگهبانی کنند، مبادا شاگردان او آمده، جسد را بدزدند و به مردم بگویند که او از مردگان برخاسته است، که در آن صورت، این فریب آخر از فریب اول بدتر خواهد بود.» پیلاتس پاسخ داد: «شما خود نگهبانان دارید. بروید و آن را چنانکه صلاح می دانید، حفاظت کنید.» پس رفتند و سنگ مقبره را مهر و موم

کردند. اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان برود. «او به خدا توکل دارد؛ پس اگر خدا دوستش می دارد، اکنون او را نجات دهد. زیرا دعای می کرد پسر خداست! «آن دو راهزن نیز که با وی بر صلیب شده بودند، به همین سان به او هانت می کردند.

مرگ عیسی

متی ۲۶:۵۶-۶۶ مرقس ۱۵:۳۳-۴۱؛ لوقا ۲۳:۴۲-۴۹

«ز ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت. «نزدیک ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلی، ایلی، لئما سبقتی؟! یعنی 'ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا وا گذاشتی؟! «برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند: «ایلیا را می خوانند.» یکی از آنان بی درنگ دوید و اسفنجی آورد، آن را در سراب ترشیده پر کرد و بر سر چوبی نهاد و پیش دهان عیسی برد تا بنوشد. اما بقیه گفتند: «او را به حال خود واگذار تا ببینیم با ایلیا به نجاتش می آید؟» عیسی بار دیگر به کمک بنسداد فریادی برآورد و روح خود را تسلیم نمود. «در همان دم، پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد. زمین لرزید و سنگها شکافته گردیدند. «قبرها کنشوده شد و بدنهای بسیاری از مقدسین که آرامیده بودند، برخاستند. «انها از قبرها به در آمدند و پس از رستاخیز عیسی، به شهر مقدس رفتند و خود را به شمار بسیاری از مرده نمایان ساختند. «چون فرمانده سربازان و لغزش که مأمور نگهبانی از عیسی بودند، زمین زلزله و همه این رویدادها را مشاهده کردند، سخت هراسان شده، گفتند: «براستی در پسر خدا بود.»

۲۷:۲۸ منظور از ساعت ده، ده شهر است که بعد از ظهر است.

۲۷:۲۸ «ایلیا» نامی است.

کردند و نگهبانانی در آنجا گماشتند تا از مقبره حفاظت کنند.

فرمود: «مترسید! بروید و به برادرانم بگویید که به جلیل بروند. در آنجا مرا خواهند دید».

رستاخیز عیسی

مَتّی ۲۸:۱-۸ مرقس ۱۶:۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۰

۲۸

بعد از شبات، در سپیده‌دم نخستین روز هفته، مریم مجدلیّه و آن مریم دیگر به دیدن مقبره رفتند. ناگاه زمین لرزه‌ای شدید رخ داد، زیرا فرشته خداوند از آسمان نازل شد و به سوی مقبره رفت و سنگ را از برابر آن به کناری غلتانید و بر آن بنشست. چهره آن فرشته همچون برق آسمان می‌درخشید و جامه‌اش چون برف، سفید بود. نگهبانان از هراس دیدن او به لرزه افتاده، چون مردگان شدند! ناگاه فرشته به زنان گفت: «هراسان مبادید! می‌دانم که در جستجوی عیسی مصلوب هستید. او اینجا نیست، زیرا همان‌گونه که فرموده بود، برخاسته است! بیایید و جایی را که او خوابیده بود، ببینید، سپس بی‌درنگ بروید و به شاگردان او بگویید که "او از مردگان برخاسته است و پیش از شما به جلیل می‌رود و در آنجا او را خواهید دید." اینک به شما گفتم!» پس زنان با هراسی آمیخته به شادی عظیم، بی‌درنگ از مقبره روانه شدند و به سوی شاگردان شتافتند تا این واقعه را به آنان خبر دهند.^۱ ناگاه عیسی با ایشان روبه‌رو شد و گفت: «سلام بر شما باد!» زنان پیش آمدند و بر پایهای وی افتاده، او را پرستش کردند.^۲ ناگاه عیسی به ایشان

گزارش نگهبانان

«هنکامی که زنان در راه بودند، عده‌ای از نگهبانان به شهر رفته، همه وقایع را به سران کاهنان گزارش دادند.»^۱ آنها نیز پس از دیدن و مشورت با مشایخ، به سربازان پولی زیادی داده،^۲ گفتند: «بگویید، "شاگردان او شبانه آمدند و هنکامی که ما در خواب بودیم، جسد او را دزدیدند."» و اگر این خبر به گوش والی برسد، ما خود او را راضی خواهیم کرد تا برای شما مشکلی ایجاد نشود.^۳ پس آنها پول را گرفتند و طبق آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند. و این داستان تا به امروز در میان یهودیان شایع است.

مأموریت بزرگ

«انگاه آن یازده شاگرد به جلیل، بر کوهی که عیسی به ایشان فرموده بود، رفتند.»^۱ چون در آنجا عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. اما بعضی شک کردند.^۲ «انگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است.»^۳ پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعدید دهید.^۴ او به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!»

معرفی انجیل مرقس

انجیل مرقس از نظر حجم کوتاهترین انجیل است. این از آن سبب است که تعالیم مسیح را کمتر از سایر انجیلها نقل می‌کند. توجه مرقس بیشتر به کارها و معجزات عیسی است؛ او با توصیف پنجاه نجات می‌کند که عیسی پسر خداست (۱:۱؛ ۱۴:۱۴؛ ۶:۱۵؛ ۳۹). با این حال، تمام مطالب این انجیل به‌جز یک مورد، در انجیل متی و یا لوقا یافت می‌شود. اما در تمام این موارد، شرح واقعه در انجیل مرقس مفصل‌تر و شامل جزئیات بیشتر است. از این رو، بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که متی و لوقا به هنگام نگارش اثر خود، انجیل مرقس را در نظر داشته‌اند.

مشورته‌ها، موجود در این انجیل حاکی از آن است که مرقس انجیل خود را برای مسیحیان غیر یهودی نگاشته است؛ برای مثال، او آداب و رسوم یهودیان را توضیح می‌دهد و نیز پس از به کار بردن کلمات ارامی، آنها را به یونانی ترجمه می‌کند.

مرقس با استفاده از واژه‌هایی نظیر 'بی‌درنگ' یا 'در دم'، تحرک و پویایی خاصی در سبک نگارش خود به وجود آورده است. ماجراهای تولد و کودکی عیسی در این انجیل نیامده است، و در واقع با ظهور یحیی‌ای تعمیردهنده آغاز می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (۱:۱-۱۳)
- ۲- خدمات عیسی در جلیل (۱:۱ تا ۲۹:۶)
- ۳- کناره‌گیری عیسی از جلیل (۵:۳۰ تا ۹:۳۲)
- ۴- آخرین خدمات عیسی در جلیل (۹:۳۳-۵۰)
- ۵- خدمات عیسی در یهودیه و نواحی شرق رود اردن (باب ۱۰)
- ۶- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (بابهای ۱۱ تا ۱۵)
- ۷- رستاخیز عیسی مسیح (باب ۱۶)

انجیل مرقس

یحیی، هموارکننده راه مسیح

مرقس ۱: ۸-۲: ۱-۱۱؛ لوقا ۳: ۲-۱۶

۱ آغاز خبر خوش درباره عیسی مسیح پسر خدا.

۲ در کتاب ایشعیای نبی نوشته شده است:

«اینک پیام آور خود را پیشاپیش تو می فرستم،

که راهت را مهیا خواهد کرد»^۱

۳ «ندای آن که در بیابان فریاد برمی آورد:

«راه خداوند را آماده کنید!

طریقه های او را هموار سازید.»^۲

۴ پس یحییای تعمیددهنده در بیابان ظهور کرده،

به تعمید توبه برای آمرزش گناهان موعظه

می کرد. ۵ اهالی دیار یهودیه و مردمان اورشلیم،

همگی نزد او می رفتند و به گناهان خود اعتراف

کرده، در رود اردن از او تعمید می گرفتند.

۶ یحیی جامه از پشم شتر بر تن می کرد و

کمربندی چرمین بر کمر می بست، و ملخ و

عسل صحرایی می خورد. ۷ او موعظه می کرد

و می گفت: «پس از من، کسی توانا تر از من

خواهد آمد که من حتی شایسته نیستم خم

شوم و بند کفشهایش را بگشایم. ۸ من شما

را با آب تعمید داده ام، اما او با روح القدس

تعمیدتان خواهد داد.»

تعمید عیسی

مرقس ۹: ۱-۱۱ مئی ۱۳: ۳-۱۷؛ لوقا ۳: ۲۱ و ۲۲

۱ در آن روزها، عیسی از ناحره جنیل آمد و

در رود اردن از یحیی تعمید گرفت. ۲ چون

عیسی از آب برمی آمد، در دم دید که آسمان

گشوده شده و روح همچون کبوتری بر او

فرود می آید. ۳ و ندایی از آسمان در رسید

که «تو پسر محبوب من هستی و من از تو

خشنودم.»

عیسی در بوته آزمایش

مرقس ۱: ۱۲ و ۱۳ مئی ۱۲؛ لوقا ۴: ۱-۱۳

۱ روح بی درنگ عیسی را به بیابان

برد. ۲ عیسی چهل روز در بیابان بود و

شیطان وسوسه اش می کرد. او با حیوانات

وحشی به سر می برد و فرشتگان خدمتش

می کردند.

آغاز خدمت عیسی در جلیل

۱ عیسی پس از گرفتار شدن یحیی به جلیل

رفت. او خبر خوش خدا را اعلام می کرد و

می گفت: «زمان به کمال رسیده و پادشاهی

خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به بین

خبر خوش ایمان آورید.»

* ۱: ۱ یا: «انجیل عیسی مسیح»؛ همچنین در آیات ۱۴ و ۱۵.

* ۱۴: ۱ یا «انجیل»؛ همچنین در آیه ۱۵.

نخستین شاگردان عیسی

مَرَقَس ۱: ۱۶-۲۰ مَتّی ۱۰: ۱-۲
لوقا ۲۲: ۳۵

چون عیسی از کنساره دریاچه جلیل می‌گذشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می‌افکنند، زیرا ماهیگیر بودند. به آن گفت: از پی من آید، که شما را صیاد مردمان خواهد ساخت.^{۲۱} آنها بی‌درنگ توره‌های خود را نهادند و از پی او روانه شدند.^{۲۲} چون کمی پیشتر رفت، یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در قایقی توره‌های خود را آماده می‌کردند.^{۲۳} بی‌درنگ ایشان را فراخواند. پس آن‌ها را با خود زبدي را با کارگران در قایق ترک گفتند و از پی او روانه شدند.

شنای مرد دیوزده

مَرَقَس ۱: ۲۱-۲۸ لوقا ۲۱: ۴-۳۱

آنها به کفرناحوم رفتند. چون روز شبات فر رسید، عیسی بی‌درنگ به کنیسه رفت و به تعمیم دادن پرداخت.^{۲۲} مردم از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا با اقتدار تعلیم می‌داد، نه همچون علمای دین.^{۲۳} در آن هنگام، در کنیسه آنها مردی بود که روح پلید داشت. او فریاد برآورد: «ای عیسی ناصری، تو را با ما چه کاریست؟ آیا آمده‌ای نابودمان کنی؟ می‌دانم کیستی! تو آن قدوس خدایی!»^{۲۴} عیسی او را بهیچ زدی و گفت: «خاموش باش و از او بیرون بیا!»^{۲۵} نگاه روح پلید آن مرد را سخت تکان داد و نعره‌زنان از او بیرون آمد. «مردم همه چنان شگفت‌زده شده بودند که از یکدیگر می‌پرسیدند: این چیست؟ تعلیمی جدید و با قنار را؟ او حتی به ارواح پلید نیز فرمان می‌دهد و آنها طاعتش می‌کنند.»^{۲۶} پس دیری نپایید که زده و در سرتاسر ناحیه جلیل پیچید.

شنای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

مَرَقَس ۱: ۲۹-۳۱ مَتّی ۱۲: ۸ و لوقا ۴: ۳۸ و ۳۹
مَرَقَس ۱: ۳۲-۳۴ مَتّی ۱۶: ۸ و لوقا ۴: ۴۱ و ۴۲

چون عیسی کنیسه را ترک گفت، بی‌درنگ به اتفاق یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس رفت.^{۳۰} مادرزن شمعون تب داشت و در بستر بود. آنها بی‌درنگ عیسی را از حال وی آگاه ساختند.^{۳۱} پس عیسی به بالین او رفت و دستش را گرفته، او را برخیزانید. تب او قطع شد و مشغول پذیرایی از آنها گشت.^{۳۲} «شامگاهان، پس از غروب آفتاب، همه بیماران و دیوزدگان را نزد عیسی آوردند.^{۳۳} مردمان شهر همگی در برابر در گرد آمده بودند!»^{۳۴} عیسی بسیاری را که به بیماریهای کوناگون دچار بودند، شفا داد و نیز دیوهای بسیاری را بیرون راند، اما نگذاشت دیوها سخنی بگویند، زیرا او را می‌شناختند.

دعای عیسی در خلوت

مَرَقَس ۱: ۳۵-۳۸ لوقا ۴: ۴۲ و ۴۳

بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوت‌گاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد.^{۳۵} شمعون و همراهانش به جستجوی او پرداختند.^{۳۶} چون او را یافتند، به وی گفتند: «همه در جستجوی تو هستند!»^{۳۷} عیسی ایشان را گفت: «بیاید به روستاهای مجاور برویم تا در آنجا نیز موعظه کنم. زیرا برای همین آمده‌ام.»^{۳۸} پس روانه شده، در سراسر جلیل در کنیسه‌های ایشان موعظه می‌کرد و دیوها را بیرون می‌راند.

شنای مرد جذامی

مَرَقَس ۱: ۲۰-۲۴ مَتّی ۲: ۸-۱۲ و لوقا ۵: ۱۲-۱۴

مردی جذامی نزد عیسی آمده، زانو زد و لابه‌کنان گفت: «اگر خواهی، می‌توانی

۱: ۲۰-۲۴ مَتّی ۲: ۸-۱۲ و لوقا ۵: ۱۲-۱۴: «مردی جذامی آمده، زانو زد و لابه‌کنان گفت: «اگر خواهی، می‌توانی»

۱: ۲۰-۲۴ مَتّی ۲: ۸-۱۲ و لوقا ۵: ۱۲-۱۴: «مردی جذامی آمده، زانو زد و لابه‌کنان گفت: «اگر خواهی، می‌توانی»

اینکه «گناهانت امرزیده شد» یا اینکه «برخیز و تشک خود را بردار و راه برو»^۴ حال تا بدید که پسر انسان بر زمین افتاد از آموزش گناهان را دارد» - به مفلوح گفت: «به تو می گویم، برخیز. تشک خود را بگیر و به خانه برو!»^۵ آن مرد برخاست و بی درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت. همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم».

دعوت از لاوی

مرقس ۱۲:۱۳-۱۷:۱۱ مئی ۹:۹-۱۳؛ لوقا ۱۵:۲۱-۳۲

«عیسی بار دیگر به کنار دریافت. مرده همه نزدش کرد می آمدند و او آنان را تعلیم می داد. «هنکامی که قدم می زد، لاوی پسر حلفای را دید که در خراجگاه نشسته بود. به او گفت: از پی من بیا. او برخاست و از پی عیسی رون شد.^۱ چون عیسی در خانه لاوی بر سفره نشسته بود، بسیاری از خراجگیران و کناهکاران با او و شاگردانش همسفره بودند. زیرا شامه زیادی از آنها او را پیروی می کردند. چون علمای دین که فریسی بودند، عیسی را دیدند که با کناهکاران و خراجگیران همسفره است، به شاگردان وی گفتند: «چرا با خراجگیران و کناهکاران غذا می خورد؟» عیسی با شنیدن این سخن به ایشان گفت: «ایمانند که به طلبیب نیاز دارند، نه تدرستان. من نیامده ام تا پارسایان بلکه تا کناهکاران را دعوت کنم».

سؤال درباره روزه

مرقس ۱۸:۲۲-۲۴ مئی ۱۲:۹-۱۷؛ لوقا ۱۳:۳۱-۳۸

«زمانی که شاگردان یحیی و فریسیان روزه دار بودند، عده‌ای نزد عیسی ماندند و گفتند: «چرا شاگردان یحیی و شاگردان فریسیان روزه می گیرند، اما شاگردان تو روزه نمی گیرند؟» عیسی پاسخ داد: «آیا ممکن است میهمانان غریبی تا زمانی که در خانه با

پاکم سازی.» عیسی با شفقت دست خود را دراز کرده، آن مرد را لمس نمود و گفت: «می خواهم، پاک شو!»^۲ در دم، جذام ترکش رفت و او پاک شد. «عیسی بی درنگ او را مرخص کرد و با تأکید بسیار^۳ به وی فرمود: «آگاه باش که در این باره به کسی چیزی نگوئی؛ بلکه برو و خود را به کاهن بنما و برای تطهیر خود، آنچه را که موسی امر کرده است، تقدیم کن تا برای آنها گواهی باشد.»^۴ اما آن مرد چون بیرون رفت، آزادانه در این باره سخن گفت و خبر آن را پخش کرد. از این رو عیسی دیگر نتوانست آشکارا به شهر درآید، بلکه در جاهای دورافتاده بیرون از شهر می ماند. با این حال، مردم از همه اطراف نزد او می آمدند.

شفای مرد مفلوح

مرقس ۳:۲-۱۲ مئی ۲:۹-۸؛ لوقا ۱۸:۵-۲۶

پس از چند روز، چون عیسی دیگر بار به کفرناحوم درآمد، مردم آگاه شدند که او به خانه آمده است.^۱ گروهی بسیار گرد آمدند، آن گونه که حتی جلوی در نیز جایی نبود، و او کلام را برای آنها موعظه می کرد. در این هنگام، جمعی از راه رسیدند و مردی مفلوح را که چهار نفر حمل می کردند، پیش آوردند. اما چون به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند، شروع به برداشتن سقف بالای سر عیسی کردند. پس از کشودن سقف، تشکی را که مفلوح بر آن خوابیده بود، پایین فرستادند.^۲ چون عیسی ایمان آنها را دید، مفلوح را گفت: «ای فرزند، گناهانت امرزیده شد.»^۳ برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند: «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می تواند گناهان را بپزد؟» عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می اندیشید؟ گفتن کدام یک به این مفلوح آسانتر است،

اتهام زدن به او بیابند. عیسی به مردی که دستش خشک شده بود گفت: «در برابر همه بایست.»^۱ آنگاه از ایشان پرسید: «آیا در روز شبات نیکی کردن جایز است یا بدی کردن؟ جان کسی را نجات دادن یا کشتن؟»^۲ اما آنان خاموش ماندند. عیسی، خشمگین به کسانی که پیرامونش بودند نگریست و غمگین از سنگدلی ایشان، به آن مرد گفت: «دستت را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و دستش سالم شد.^۳ آنگاه فریسیان بیرون رفتند و بی درنگ با هیرودیان توطئه کردند که چگونه عیسی را از میان بردارند.

انبوه مردم در پی عیسی

مرفس ۷:۳-۱۲ مئی ۱۵، ۱۶؛ لوقا ۶: ۱۷-۱۹

عیسی عیسی با شاگردان خود به سوی دریا کناره جست. انبوهی از جلیلیان نیز در پی او روانه شدند. نیز، گروهی بسیار از مردم یهودیه و اورشلیم و ادمیه و نواحی آن سوی رود اردن و حوالی صور و صیدون، چون خبر همه کارهای او را شنیدند، نزد وی آمدند.^۱ به سبب کثرت جمعیت، عیسی به شاگردان خود فرمود قایقی برایش آماده کنند. تا مردم بر او ازدحام نکنند.^۲ زیرا از آنجا که بسیاری را شفا داده بود، دردمندان بر او هجوم می آوردند تا لمسش کنند.^۳ هر گاه ارواح پلید او را می دیدند، در برابرش به خاک می افتادند و فریاد می زدند: «تو پسر خدایی!»^۴ اما او ایشان را سخت برحذر می داشت که به دیگران نگویند او کیست.

انتخاب دوازده رسول

مرفس ۱۶:۳-۱۹ مئی ۲۰-۲۱؛ لوقا ۶: ۱۴-۱۶؛ اعمال ۱: ۱۳-۱

عیسی به کوهی برآمد و آنانی را که خواست، به حضور خویش فرا خواند و آنها نزدش آمدند.^۱ او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول

سازد. مست، روزه بگیرند؟ تا وقتی داماد با بیست نمی توانند روزه بگیرند. اما زمانی که روزی رسید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن روز روزه خواهند گرفت.

هیچ کس پارچه نو را بر جامه کهنه وصله نمی زند. گر چنین کند، وصله از آن کنده شده، نو از کهنه جدا می شود. پارگی بدتر می گردد.^۲ و نیز هیچ کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد. گر چنین کند، آن شراب مشکها را یاره می کند، و بی کوه، شراب و مشکها هر دو تباه خواهند شد. شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.^۳

صاحب روز شبات

مرفس ۲۸، ۲۳-۲۶ مئی ۱۰، ۱۱؛ لوقا ۶: ۱-۵

در یکی از روزهای شبات، عیسی از میان مردم برخاست و شاگردانش در حین رفتن شروع به چیدن خوشه های کتدم کردند.^۱ فریسیان به او گفتند: «چرا شاگردانت کاری نداد می دهند که در روز شبات جایز نیست؟»^۲ پاسخ داد: «مگر تا به حال نخوانده اید که داوود چه کرد آنگاه که خود و یارانش محتاج و گرسنه بودند؟^۳ و در زمان ایباتار، کاهن اعظم، به خانه خدا درآمد و نان حضور را خورد و به یارانش نیز داد. هر چند خوردن آن تنها برای کاهنان جایز است.»^۴ آنگاه به ایشان گفت: «شبات برای انسان شده، نه انسان برای شبات.^۵ بنابراین، بسزای انسان حتی صاحب شبات است.»

شفا ی مرد علیل

مرفس ۱۳، ۶ مئی ۹، ۱۲؛ لوقا ۶: ۶-۱۱

عیسی باز دیگر به کنیسه درآمد. در آنجا مردی بود که یک دستش خشک شده بود. برخی عیسی را زیر نظر داشتند تا اگر در روز شبات آن مرد را شفا بخشاد، بهانه ای برای

^۱ ۲۱:۲ مرقس از آنجا که عیسی به کنیسه آمد، به سبب پارگی می گردد.
^۲ ۲۸:۲۰ مرقس از آنجا که عیسی به کنیسه آمد، به سبب پارگی می گردد.

۱۱ «امین» به شما می‌گویم که تمام کنه‌ها
انسان و هر کفتری که بگوید «مَرَزیده می‌شود»
۱۲ «اَمَّا هِر که به روح القدس کفر گوید، هرگز
مَرَزیده نخواهد شد، بلکه مجرم به کناهی
ابدی است.» ۱۳ «این سخن عیسی از آن سبب
بود که می‌گفتند «روح پلید دارد.»

مادر و برادران عیسی

مَرَقَس ۲۱:۳-۳۵ مَتی ۱۲:۲۶-۵۰؛ لوقا ۱۹:۶۱-۶۲

۱ «آنکه مادر و برادران عیسی آمدند. آنان بیرون
ایستاده، کسی را فرستادند تا او را فراخواند.
۲ «جماعتی که گرد عیسی نشسته بودند، به او
گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و تو را
می‌جویند.» ۳ «عیسی پاسخ داد: «مادر و برادران
من چه کسانی هستند؟» ۴ «آنکه به آنان که گردش
نشسته بودند، نظر افکند و گفت: «اینانند مادر و
برادران من!» ۵ هر که لواذ خدا، را به جای آورد،
برادر و خواهر و مادر من است.»

مَثَل بزرگ

مَرَقَس ۱۲:۴-۱۲ مَتی ۱۳:۱۵؛ لوقا ۱۱:۲۰-۲۱

مَرَقَس ۱۳:۲۰ مَتی ۱۳:۱۷؛ لوقا ۱۱:۲۱-۲۳

۴ دیگر بار عیسی در کنار دریا به تعالیم
دادن آغاز کرد. گروهی بی‌شمار او را
احاطه کرده بودند چندان که به‌ناچار مسو
قایقی شد که در دریا بود و بر آن بنشست.
در حالی که تمام مردم بر ساحل دریا بودند.
۱ «آنکه با مثلها، بسیار چیزها به آنها آموخت.
او در تعلیم خود به ایشان گفت: «کوش
فرا دهید! روزی بزرگی برای بذر افشایی
بیرون رفت. چون بذر می‌پاشید، برخی در
راه افتاد و پرندگان آمدند و آنها را خوردند.

خواند، تا همراه وی باشند و آنها را برای موعظه
بفرستد. ۱۵ و از این اقتدار برخوردار باشند که
دیوها را بیرون برانند. ۱۶ آن دوازده تن که تعیین
کرد عبارت بودند از: شمعون (که وی را پطرس
خواند)؛ یعقوب پسر زبیدی و برادر وی یوحنا
(که آنها را «بوآترجس» یعنی «پسران رعده» لقب
داد)؛ ۱۸ آندریاس، فیلیپس، برتولما، متی، توما،
یعقوب پسر خلفای، تَدای، شمعون نیور، ۱۱ و
یهودا اسخریوطی که عیسی را تسلیم دشمن کرد.

عیسی و بعلزبول

مَرَقَس ۲۳:۳-۲۷ مَتی ۲۵:۱۲-۲۹؛ لوقا ۱۱:۱۷-۲۲

۲۰ روزی دیگر عیسی به خانه رفت و
باز جماعتی گرد آمدند، به گونه‌ای که او و
شاگردانش را حتی مجال غذا خوردن نبود.
۲۱ چون خویشان عیسی این را شنیدند، روانه
شدند تا او را برداشته با خود ببرند، زیرا
می‌گفتند: «از خود بی‌خود شده است.»
۲۲ «علمای دین نیز که از اورشلیم آمده بودند
می‌گفتند: «بعلزبول دارد و دیوها را به یاری
رئیس دیوها بیرون می‌راند.» ۲۳ پس عیسی
آنها را فراخواند و مثلهایی برایشان آورد و
گفت: «چگونه ممکن است شیطان، شیطان
را بیرون براند؟» ۲۴ اگر حکومتی بر ضد خود
تجزیه شود، نمی‌تواند پایرجا ماند. ۲۵ نیز اگر
خانه‌ای بر ضد خود تجزیه شود، آن خانه پایرجا
نمی‌ماند. ۲۶ شیطان نیز اگر بر ضد خود قیام کند
و تجزیه شود، نمی‌تواند دوام آورد، بلکه پایش
فرا رسیده است. ۲۷ به‌واقع هیچ‌کس نمی‌تواند به
خانه مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت
کند، مگر اینکه نخست آن مرد را ببندد. پس از
آن می‌تواند خانه او را غارت کند.

* ۲۱:۳ یا: «زیرا مردم می‌گفتند.»

* ۲۸:۳ اصطلاح «امین» را یهودیان در واکنش به کلامی که می‌شنیدند به زبان می‌آوردند و معنی آن این بود: «چنین شد» یا «براستی چنین است». بعدها مسیحیان «امین» را در پایان دعا و یا پس از شنیدن کلام خدا به کار می‌بردند. «عیسی با به کار بردن آن در آغاز بعضی از گفته‌های خود، بر اهمیت و صحت کامل کلامش تأکید می‌نمود.»

ثروت و هوس چیزهای دیگر در آنها رسوخ می‌کند و کلام را خفه کرده، بی‌ثمر می‌سازد. «دیگران، همچون بذرهای کاشته شده در زمین نیکویند؛ کلام را شنیده، آن را می‌پذیرند و سی، شصت و حتی صد برابر بار می‌آورند.»

مثل چراغ

«عیسی به آنها گفت: «آیا چراغ را می‌آورید تا آن را زیر کاسه یا تخت بگذارید؟ آیا آن را بر چراغدان نمی‌نهیید؟» زیرا چیزی پنهان نیست مگر برای آشکار شدن، و چیزی مخفی نیست مگر برای به ظهور آمدن.^{۳۱} هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»^{۳۲} سپس ادامه داد، گفت: «به آنچه می‌شنوید، به دقت دل بسپارید. با همان پیمان که وزن کنید، برای شما وزن خواهد شد، و حتی بیشتر.^{۳۳} زیرا به آن که دارد، بیشتر داده خواهد شد و از آن که ندارد، همان که دارد نیز گرفته خواهد شد.»

مثل بذری که نمو می‌کند

«نیز گفت: «پادشاهی خدا مردی را مانند که بر زمین بذر می‌افشانند. شب و روز، چه او در خواب باشد چه بیدار، دانه سبز می‌شود و نمو می‌کند. چگونه؟ نمی‌داند.»^{۳۴} زیرا زمین به خودی خود بار می‌دهد: نخست ساقه، سپس خوشه سبز و آنگاه خوشه پر از دانه.^{۳۵} چون دانه برسد، برزگر بی‌درنگ داس را به کار می‌گیرد، زیرا فصل درو فرا رسیده است.»

مثل دانه خردل

مرفس ۴: ۳۰، ۳۲ مئی ۱۳: ۳۱ و ۳۲؛ لوقا ۱۳: ۱۸ و ۱۹
 «عیسی دیگر بار گفت: «پادشاهی خدا را به چه چیز مانند کنیم، یا با چه مثلی آن را شرح دهیم؟»^{۳۶} همچون دانه خردل است. خردل، کوچکترین

حی دیگر بر زمین سنکلاخ افتاد که خاک حاصلی نداشت. پس زود سبز شد، چرا که حرکت کم عمق بود. اما چون خورشید برآمد، همه سوخت و خشکید، زیرا ریشه نداشت. برخی نیز میان خارها افتاد، خارها نمو کرده، به ر خفه کردند و ثمری از آنها برنیامد. اما غنچه بذر در زمین نیکو افتاد و جوانه زده، نمو کرد و بار آورده، زیاد شد، بعضی سی، بعضی شصت و بعضی حتی صد برابر.^{۳۷} سپس گفت: هر که گوش شنوا دارد، بشنود.»

هنگامی که عیسی تنها بود، آن دوازده تن بر کستی که گردش بودند، درباره مثلها از او پرسیدند. به ایشان گفت: «راز پادشاهی خدا به شما عشاء شده است، اما برای مردم بیرون، همه چیز به صورت مثل است.»^{۳۸} تا:
 «نیکویند، اما درک نکنند،

شنوند، اما نمی‌فهمند،

مباد بازگشت کنند و امرزیده شوند!»^{۳۹}
 نگاه بدیشان گفت: «آیا این مثل را درک می‌کنید؟ پس چگونه مثلهای دیگر را درک خواهید کرد؟»^{۴۰} بزرگتر کلام را می‌کارد. بعضی مرده همچون بذرهای کنار راهند، آنجا که کلام کاشته می‌شود؛ به محض اینکه کلام را می‌شنوند، شیطان می‌آید و کلامی را که در آنها کاشته شده، می‌رباید.^{۴۱} دیگران، همچون بذرهای کاشته شده بر سنکلاخند؛ آن کلام را می‌شنوند و بی‌درنگ آن را با سادی می‌پذیرند، اما چون در خود ریشه ندارند، تنها اندک زمانی دوام می‌آورند. آنگاه در به سبب کلام، سختی یا آزار بی‌بروز کند، در ده می‌فتند.^{۴۲} عده‌ای دیگر، همچون بذرهای کاشته شده در میان خارهايند؛ کلام را می‌شنوند،^{۴۳} اما نگرانیهای این دنیا و فریبندگی

۳۶-۴۰ مئی ۱۳: ۳۱ و ۳۲

پیاده شد. مردی که گرفتار روح پلید بود. از کورستان بیرون آمد و بدو برخورد. آن مرد در گورها به سر می برد و دیگر کسی را توان آن نبود که او را حتی با زنجیر در بند نگه دارد. زیرا بارها او را با زنجیر و پابند آهنین بسته بودند. اما زنجیرها را کسپخته و پابندهای آهنین را شکسته بود. هیچ کس را یاری راه کردن او نبود. شب و روز در میان گورها و بر تپه‌ها فریاد بر می آورد و با سنگ خود را زخمی می کرد. چون عیسی را از دور دید. دو تن دون آمد و روی بر زمین نهاد. ایام‌های بلند فریاد زد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، تو را با من چه کار است؟ تو را به خدا سوگند می‌دهم که غذایم ندهی!» «زیرا عیسی به او گفته بود: «ای روح پلید، از این مرد به در ای!» «آنکس عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» پاسخ داد: «نامم لژیون است. زیرا بسیاریم.» او به عیسی التماس بسیار کرد که آنها را از آن ناحیه بیرون نکند. «در تپه‌های آن حوالی، گنه بزرگی خوک در حال چرا بود.» ارواح پلید از عیسی خواهش کرده، گفتند: «ما را به درون خوکها بفرست؛ بگذار به آنها درآییم.» عیسی اجازه داد. پس بیرون آمدند و به درون خوکها رفتند. کله‌ای که شمار آن حدود دو هزار خوک بود. از سرآشویی تپه به درون دریا هجوم برد و در آب غرق شد. «خوکبازان کریختند و این واقعه را در شهر و روستا بازگفتند. چندان که مرده بیرون آمدند تا آنچه را رخ داده بود، ببینند. «آنها نزد عیسی آمدند و چون دیدند آن مرد دیوزده که پیشتر گرفتار لژیون بود. اکنون جامه به تن کرده و عاقل در آنجا نشسته است. وحشت کردند.» کسانی که ماجرا را به چشم دیده بودند، آنچه را بر مرد دیوزده

دانه‌ای است که در زمین می‌کارند.» ولی چون کاشته شد، می‌روید و از همه گیاهان باغ بزرگتر شده، شاخه‌های بزرگ می‌آورد. چندان که پرندگان آسمان می‌آیند و در سایه آن آشیانه می‌سازند.»^{۳۳} عیسی با مثل‌های بسیار از این گونه، تا آنجا که می‌توانستند درک کنند، کلام را برایشان بیان می‌کرد.^{۳۴} او جز با مثل چیزی به آنها نمی‌گفت؛ اما هنگامی که با شاگردان خود در خلوت بود، همه چیز را برای آنها شرح می‌داد.

آرام کردن توفان دریا

مرقس ۴: ۳۵-۲۱ مئی ۱۸: ۸ و ۲۳-۲۷، لوقا ۸: ۲۲-۲۵
^{۳۵} آن روز چون غروب فرارسید، عیسی به شاگردان خود گفت: «به آن سوی دریا برویم.»^{۳۶} آنها جمعیت را ترک گفتند و عیسی را در همان قایقی که بود، با خود بردند. چند قایق دیگر نیز او را همراهی می‌کرد.^{۳۷} ناگاه تبدادی شدید برخاست. امواج چنان به قایق بر می‌خورد که نزدیک بود از آب پر شود.^{۳۸} اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟»^{۳۹} عیسی برخاست و باد را نهب زد و به دریا فرمود: «ساکت شو! آرام باش!» آنکاه باد فرو نشست و آرامش کامل حکمفرما شد.^{۴۰} سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می‌برند!»

شفای مرد دیوزده

مرقس ۵: ۱۷-۱۷ مئی ۲۸: ۸-۳۴، لوقا ۸: ۲۶-۳۷
 مرقس ۱۸: ۵-۲۰ لوقا ۸: ۳۸ و ۳۹

سپس به آن سوی دریا، به ناحیه جراسیان رفتند.^۱ چون عیسی از قایق



* ۱: ۵ در بعضی نسخه‌ها "جدریان".

* ۹: ۵ واحدی از ارتش روم، متشکل از پنج الی شش هزار سرباز.

کرد از آن بلا شفا یافته است. عیسی در حال دریافت که نیرویی از او صادر شده است. پس در میان جمعیت روی گرداند و پرسید: «چه کسی جامه مرا لمس کرد؟» شاگردان او پاسخ دادند: «می بینی که مردم بر تو ازدحام می کنند: آنکه می پرسی، چه کسی مرا لمس کرد؟» اما عیسی به اطراف می نگرست تا ببیند چه کسی این کار را کرده است. پس آن زن که می دانست بر او چه گذشته است، ترسان و لرزان آمده، به پای عیسی افتاد و حقیقت را به تمامی به او گفت. عیسی به وی گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو و از این بلا آزاد باش!»

او هنوز سخن می گفت که عده ای از خانه یایروس، رئیس کنیسه، آمدند و گفتند: «دخترت مرد! دیگر چرا استاد را زحمت می دهی؟» عیسی چون سخن آنها را شنید، به رئیس کنیسه گفت: «مترس! فقط ایمان داشته باش.» و اجازه نداد جز پطرس و یعقوب و یوحنا، برادر یعقوب، کسی دیگر از پی او برود. چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، دید غوغایی به پااست و عده ای با صدای بلند می گریند و شیون می کنند. پس داخل شد و به آنها گفت: «این غوغا و شیون برای چیست؟ دختر نمرده، بلکه در خواب است.» اما آنها به او خندیدند. پس از اینکه همه آنها را بیرون کرد، پدر و مادر دختر و همچنین شاگردانی را که همراهش بودند با خود برگرفت و به جایی که دختر بود، داخل شد. آنکه دست دختر را گرفت و به وی گفت: «تالیثا کوم!» یعنی: «ای دختر کوچک، به تو می گویم برخیز!» او بی درنگ برخاست و راه رفتن آغاز کرد. آن دختر دوازده ساله بود. آنها از این واقعه بی نهایت شگفت زده شدند. عیسی به آنان دستور اکید داد که نگذارند

چون آنها گذشته بود، برای مردم باز گفتند. مگر مردم از عیسی خواهش کردند که سرزمین ایشان را ترک گوید.

چون عیسی سوار قایق می شد، مردی که بیشتر دیورده بود، تمنا کرد که همراه وی برود. اما عیسی اجازه نداد و گفت: «به خانه، نزد خویشان خود برو و به آنها بگو که خداوند برای تو چه کرده و چگونه بر تو رحم نموده است.» پس آن مرد رفت و در سرزمین دکاپولیس، به اعلام هر آنچه عیسی برای او کرده بود، آغاز کرد و مردم همه در شگفت می شدند.

دختر یکی از رئیسان و زن بیمار

مرفس ۲۲:۵-۲۳ مئی ۱۷:۹، لوقا ۱۱:۵-۵۴

عیسی بار دیگر با قایق به آن سوی دریا رفت. در کنار دریا، جمعیتی انبوه نودش کرد آمدند. یکی از رئیسان کنیسه که یایروس نام داشت نیز به آنجا آمد و با دیدن عیسی به پیش افتاد و التماس کنان گفت: «دختر کوچکم در حال مرگ است. تمنا دارم آمده، دست خود را بر او بگذاری تا شفا یابد و زنده ماند.» پس عیسی با او رفت.

گروهی بسیار نیز از پی عیسی به راه افتادند. آنها سخت بر او ازدحام می کردند. در آن میان، زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود. او تحت درمان طبیبان بسیار، رنج فراوان کشیده و همه دارایی خود را خرج کرده بود، اما به جای آنکه بهبود یابد، بدتر شده بود. پس چون درباره عیسی شنید، از میان جمعیت به پشت سر او آمد و ردای وی را لمس کرد. زنی با خود گفته بود: «اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت.» در همان دم خونریزی او قطع شد و در بدن خود احساس

۲۰:۵ "دختر کنیسه" یعنی "ده نفر" همچنین در بقیه کتاب.

۳۴:۵ "عیسی به سخن آنها اجابت نداد و..."

کسی از این واقعه آگاه شود، و فرمود چیزی به آن دختر بدهند تا بخورد.

بی‌ایمانی مردم ناصره

مرفس ۶: ۱-۶ متى ۵۴: ۵۸-۵۹

سپس عیسی آنجا را ترک گفت و با شاگردان خود به شهر خویش رفت.^۱ چون روز شبات فراسید، به تعلیم دادن در کنیسه پرداخت. بسیاری با شنیدن سخنان او در شگفت شدند. آنها می‌گفتند: «این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده؟ و این چه معجزاتی است که به دست او انجام می‌شود؟ مگر او آن نجار نیست؟ مگر پسر مریم و برادر یعقوب، یوشا، یهوذا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او اینجا، در میان ما زندگی نمی‌کنند؟» پس در نظرشان ناپسند آمد. عیسی بدیشان گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد جز در شهر خود و در میان خویشان و در خانه خویش!»^۲ او نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد. جز آنکه دست خود را بر چند بیمار گذاشت و آنها را شفا بخشید.^۳ او از بی‌ایمانی ایشان در حیرت بود.

مأموریت دوازده شاگرد

مرفس ۷: ۶-۱۱ متى ۱۰: ۱-۱۰ و ۹-۱۲؛ لوقا ۹: ۱ و ۳ و ۵

سپس، عیسی در روستاهای اطراف گشته، تعلیم می‌داد.^۴ او آن دوازده را نزد خود فراخواند و آنها را دو به دو فرستاد و ایشان را بر ارواح پلید اقتدار بخشید.^۵ به آنان دستور داد: «برای سفر، چیزی جز یک چوبدستی با خود برندارید؛ نه نان، نه کوله‌بار و نه پول در کمرندهای خود.^۶ کفش به پا کنید، اما پیراهن اضافی نپوشید.^۷ چون به خانه‌ای در آمدید، تا هنگام ترک آن محل، در آن خانه بمانید.»^۸ و

اگر در جایی شما را نپذیرند، یا به شما کوش فرا ندهند، به هنگام ترک آنجا، خاک پایتان را نیز بتکانید. تا شهادتی باشد بر خدا آنها.^۹ پس آنها رفته، به مردم موعظه می‌کردند که باید توبه کنند.^{۱۰} ایشان دیوهای بسیار را بیرون راندند و بیمارانی بسیار را با روغن تادین کرده، شفا بخشیدند.

قتل یحیای تعمیددهنده

مرفس ۱۲: ۶-۲۹ متى ۱۱: ۱۲-۱۳
مرفس ۱۲: ۱۶-۱۷ لوقا ۱۱: ۹-۱۰

«هیروдіس پادشاه این را شنید، زیرا که عیسی شهرت یافته بود. بعضی از مردم می‌گفتند: «یحیای تعمیددهنده از مردگان برخاسته و از همین روست که این قدرتها از او به ظهور می‌رسد.»^۱ دیگران می‌گفتند: «ییا است.»^۲ عده‌ای نیز می‌گفتند: «پیامبری است مانند پیامبران دیرین.»^۳ اما چون هیروдіس این را شنید، گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم و اکنون از مردگان برخاسته است!»^۴

«زیرا به دستور خود هیروдіس یحیی را گرفته و او را بسته و به زندان افکنده بودند. هیروдіس این کار را به خاطر هیرودیا کرده بود. هیرودیا زن فیلیپس، برادر هیروдіس بود. که اکنون هیروдіس او را به زنی گرفته بود.^۵ یحیی به هیروдіس گفته بود: «جایز نیست که تو با زن برادرت باشی.»^۶ پس هیرودیا از یحیی کینه به دل داشت و می‌خواست او را بکشد، اما نمی‌توانست. زیرا هیروдіس از یحیی می‌ترسید، چرا که او را مردی پارسا و مقدس می‌دانست و از این رو او محافظت می‌کرد. هر گاه سخنان یحیی را می‌شنید، حیران و پریشان می‌شد. با این حال، به خوشی به سخنان او کوش فرامی‌داد.

* ۳: ۶ «یوشا» شکل دیگری از «یوسف» است. نگاه کنید به متى ۱۳: ۵۵.

اما به هنگام عزیمت، گروهی بسیار ایشان را دیدند و شناختند. پس مردم از همه شهرها پای پیاده به آن محل شتافتند و پیش از ایشان به آنجا رسیدند.^{۳۳} چون عیسی از قایق پیاده شد، جمعیتی بی‌شمار دید و دلش بر حال آنان به رحم آمد. زیرا همچون گوسفندانی بی‌شبان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و چیزهای بسیار به ایشان آموخت.^{۳۴} نزدیک غروب، شاگردان نزدش آمدند و گفتند: «اینجا مکانی است دورافتاده و دیروقت نیز هست.^{۳۵} مردم را روانه کن تا به روستاها و مزارع اطراف بروند و برای خود خوراک بخرند.»^{۳۶} عیسی در جواب فرمود: «شما خود به ایشان خوراک دهید.» گفتند: «آیا می‌خواهی برویم و دو بست دینار نان بخریم و به آنها بدهیم تا بخورند؟»^{۳۷} فرمود: «چند نان دارید؟ بروید و تحقیق کنید.» پس پرس و جو کردند و گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»^{۳۸} آنگاه به شاگردان خود فرمود تا مردم را دسته دسته بر سبزه‌ها بنشانند. بدین‌گونه مردم در دسته‌های صد، و پنجاه نفری بر زمین نشستند.^{۳۹} آنگاه پنج نان و دو ماهی را برگرفت و به آسمان نگریسته، برکت داد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ دو ماهی را نیز میان همه تقسیم کرد.^{۴۰} همه خوردند و سیر شدند،^{۴۱} و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر برگرفتند.^{۴۲} شمار مردانی که نان خوردند پنج هزار بود.

راه رفتن عیسی بر روی آب

مرفس ۲۵:۶-۵۱ مئی ۲۲:۱۲-۳۲: یوحنا ۶:۱۵-۲۱

مرفس ۵۳:۶-۵۶ مئی ۳۴:۱۴-۳۶

عیسی بی‌درنگ شاگردان خود را بر آن داشت تا در همان حال که او مردم را مرخص می‌کرد، سوار قایق شوند و پیش از او به بیت صیدا در آن سوی دریا بروند.^۱ پس از روانه کردن مردم، خود به کوه رفت تا دعا کند.

سرانجام فرصت مناسب فرا رسید. بی‌رویس در روز میلاد خود ضیافتی به پا کرد و درباریان و فرماندهان نظامی خود و پاره‌تپکان جلیل را دعوت نمود.^۲ دختر هیروдіا به مجلس درآمد و رقصید و هیروдіس و میهمانانش را شادمان ساخت. آنگاه پادشاه به دختر گفت: «هر چه می‌خواهی از من درخواست کن که آن را به تو خواهم داد.»^۳ هیچین سوگند خورده، گفت: «هر چه از من بخواهی، حتی نیمی از مملکتم را، به تو خواهم داد.»^۴ او بیرون رفت و به مادر خود گفت: «چه بخواهم؟» مادرش پاسخ داد: «سر یحیی تعمیددهنده را.»^۵ دختر بی‌درنگ شتابان نزد پادشاه بازگشت و گفت: «از تو می‌خواهم هم‌کنون سر یحیی تعمیددهنده را بر طبقی به من بدهی.»^۶ پادشاه بسیار اندوهگین شد. مگر به پاس سوگند خود و به احترام میهمانانش اجازت درخواست او را رد کند.^۷ پس بی‌درنگ جلادی فرستاد و دستور داد سر یحیی را بیاورد. او رفته، سر یحیی را در زندان زن تن جدا کرد^۸ و آن را بر طبقی آورد و به دختر داد. او نیز آن را به مادرش داد.^۹ چون شاگردان یحیی این را شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، به خاک سپردند.

خوراک دادن به پنج هزار تن

مرفس ۳۲:۴-۴۴ مئی ۱۳:۱۴-۲۱

یوحنا ۶:۱-۱۱، یوحنا ۵:۴-۱۳

مرفس ۳۲:۴-۴۴ مشابه مرفس ۹:۲۸

او قمارسولان نزد عیسی کرد آمدند و آنچه کرده و تعلیم داده بودند به او بازگفتند.^۱ عیسی به ایشان گفت: «با من به خلوتگاهی دورافتاده بیایید و اندکی بیارامید.» زیرا آمد و رفت مردم چندان بود که مجال نان خوردن هم نداشتند.^۲ پس تنها، با قایق عازم مکانی دورافتاده شدند.

۳۷:۶ "دینار" سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کاری ساده.

کرد آمدند^{۱۰} و دیدند برخی از شاگردان و با دستهای نجس، یعنی ناشسته، غذا می‌خورند. فریسیان و نیز تمامی یهودیان، به پیروی از سنت مشایخ، تا دستهای خود را حقیق^{۱۱} آب تطهیر نشویند، خوراک نمی‌خورند. چون از بازار می‌آیند، تا شستشو نکنند چیزی نمی‌خورند. و بسیار سنن دیگر را نیز نگاه می‌دارند، همدچون شستن بیابانه، دیکه، ظروف مسی و نیمکتها. پس فریسیان و علمای دین از عیسی پرسیدند: چرا شاگردان تو طبق سنت مشایخ رفتار نمی‌کنند. و با دستهای نجس غذا می‌خورند؟ او پاسخ داد: اشعیا درباره شما ریاکاران چه خوب پیشگویی کرد! چنانکه نوشته شده است.

«این قوم با لبهای خود مرا حرمت می‌دارند،

اما دلشان از من دور است.

انان بیهوده مرا عبادت می‌کنند.

و تعلیمشان چیزی جز فریض

بشری نیست.»

شما احکام خدا را کنار گذاشته‌اید و سنتهای بشری را نگاه می‌دارید.

اسپس گفت: شما زیر گانه حکم خدا را کنار

می‌گذارید تا سنت خود را استوار سازید! زیرا

موسی گفت، پدر و مادر خود را کرامی^{۱۲} در

و نیز هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گویند،

البته باید کشته شود.^{۱۳} اما شما می‌گویید

شخص می‌تواند به پدر یا مادرش بگوید: هر

که‌کی که ممکن بود از من دریافت کنی،

قربان - یعنی وقف خدا - است.^{۱۴} و بدین گونه

نمی‌گذارید هیچ کاری برای پدر یا مادرش

بکند. شما این چنین با سنتهای خود، که آنها

چون غروب شد، قایق به میانه دریا رسید و عیسی در خشکی تنها بود.^{۱۵} دید که شاگردان به زحمت پارو می‌زنند، زیرا باد مخالف می‌وزید. در حدود پاس چهارم از شب، عیسی کام‌زنان بر روی آب به سوی آنان رفت و خواست از کنارشان بگذرد.^{۱۶} اما چون شاگردان او را در حال راه رفتن بر آب دیدند، گمان کردند شبحی است. پس فریاد برآوردند، زیرا از دیدن او وحشت کرده بودند. اما عیسی بی‌درنگ با ایشان سخن گفت و فرمود: «دل قوی دارید، من هستم. مترسید!»^{۱۷} سپس نزد ایشان به قایق برآمد و باد فرو نشست. ایشان بی‌اندازه شگفت‌زده شده بودند^{۱۸} چرا که معجزه نانها را درک نکرده بودند، بلکه دلشان سخت شده بود.

شفای بیماران در جیسارت

چون به کرانه دیگر رسیدند، در سرزمین جیسارت فرود آمدند و در آنجا لنگر انداختند.^{۱۹} از قایق که پیاده شدند، مردم در دم عیسی را شناختند^{۲۰} و دوان دوان به سرتاسر آن منطقه رفتند و بیماران را بر تختها گذاشته، به هر جا که شنیدند او آنجاست، بردند.^{۲۱} عیسی به هر روستا یا شهر یا مزرعه‌ای که می‌رفت، مردم بیماران را در میدانها می‌گذاشتند و از او تمنا می‌کردند اجازه دهد دست کم گوشه ردایش را لمس کنند؛ و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.

لزوم پاکی درون

مَرَقَس ۱۷-۲۳ - متی ۱۰:۱۵-۲۰

فریسیان به همراه برخی از علمای دین که از اورشلیم آمده بودند، نزد عیسی

* ۴۸:۶ منظور بین ساعت سه تا شش صبح است.

* ۳:۷ عبارت "طبق آداب تطهیر" در متن یونانی نیامده، و جهت توضیح افزوده شده است.

* ۴:۷ در برخی نسخه‌ها واژه "نیمکتها" وجود ندارد.

انجاست، بی درنگ آمد و به پاهای او افتاد.^{۲۶} آن زن که یونانی و از مردمان فینیقیه سوریه بود، از عیسی تمنا کرد دیو را از دخترش بیرون کند. عیسی به او گفت: «بگذار نخست فرزندان سیر شوند، زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن روا نیست.»^{۲۷} زن پاسخ داد: «بله، سرورم، اما سگان نیز در پای سفره از خرده‌های نان فرزندان می‌خورند.»^{۲۸} عیسی به او گفت: «به خاطر این سخت، برو که دیو از دخترت بیرون آمد!»^{۲۹} آن زن چون به خانه رسید، دید که دخترش بر بستر دراز کشیده و دیو از او بیرون شده است.

شفای مرد کر و لال

مرقس ۷: ۳۱-۲۹: ۲۹-۳۱

عیسی از ناحیه صور بازگشت و از راه صیدون به سوی دریاچه جلیل رفته، از میان قلمرو دکاپولیس عبور می‌کرد.^{۳۱} در آنجا مردی را نزد او آوردند که هم کر بود و هم لکنت زبان داشت. از عیسی التماس کردند دست خویش را بر او بنهد.^{۳۲} عیسی آن مرد را از میان جماعت بیرون آورده، به کناری برد و انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت، سپس آب دهان انداخت و زبان آن مرد را لمس کرد. «انگاه به سوی آسمان نظر کرده، آه عمیقی کشید و گفت: «افتح!» یعنی «باز شو!»^{۳۳} در دم گوشهای آن مرد باز شد و گرفتگی زبانش برطرف گردید و توانست به راحتی سخن گوید. اما عیسی آنها را قدغن کرد که این موضوع را به کسی نگویند. ولی هر چه بیشتر قدغنشان می‌کرد، بیشتر از این واقعه سخن می‌گفتند. «مردم با حیرت بسیار می‌گفتند: «هر چه او کرده، نیکوست؛ حتی کران را شنوا و گنگان را گویا می‌کند!»

به دیگران نیز منتقل می‌کنید، کلام خدا را. مثل عیسی شمارید و از این گونه کارها بسیار جدا می‌دهید.»

عیسی دیگر بار آن جماعت را نزد خود فرخواند و گفت: «همه شما به من گوش فر دهید و این را دریابید: هیچ چیزی بیرون از آدمی نیست که بتواند با داخل شدن به او، وی را نجس سازد، بلکه آنچه از درون آدمی بیرون می‌آید، وی را نجس می‌سازد.»^{۳۴} هر که گوش شنوا دارد، بشنود!]

پس از آنکه جماعت را ترک گفت و به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.^{۳۵} گفت: «ای شما نیز درک نمی‌کنید؟ یا نمی‌دانید که آنچه از بیرون به آدمی داخل می‌شود، نمی‌تواند او را نجس سازد؟^{۳۶} زیرا به دلتش راه نمی‌یابد، بلکه به درون شکمش می‌رود و سپس دفع می‌شود.» عیسی با این سخن، همه خوراکیها را پاک اعلام کرد.^{۳۷} او ادامه داد: «آنچه از درون آدمی بیرون می‌آید، آنست که او را نجس می‌سازد.»^{۳۸} زیرا پنهانست آنچه از درون و دل انسان بیرون می‌آید: فکار پلید، بی‌عفتی، دزدی، قتل، زنا، طمع، بدخواهی، حیل، هرزگی، حسادت، تهمت، تکبر و حماقت.^{۳۹} این بدیها همه از درون سرچشمه می‌گیرند و آدمی را نجس می‌سازد.»

ایمان زن غیریهودی

مرقس ۲۴: ۳۰-۲۱: ۲۱-۳۰

عیسی آنجا را ترک گفت و به نواحی صور و صیدون رفت. به خانهای درآمد؛ اما نمی‌خواست کسی باخبر شود. با این حال نتوانست حضور خود را پنهان دارد.^{۴۰} زنی که دختر کوچکش روح پلید داشت، چون شنید او

^{۲۶} ۲۱: ۲۱ یا «فساد جنسی». این واژه هر نوع عمل جنسی منافی عفت و اخلاق را شامل می‌شود.

^{۲۷} ۲۴: ۲۴ و ۲۴: ۲۴ «صیدون» در برخی نسخه‌ها وجود ندارد.

نخواهد شد. سپس ایشان را ترک گفت و باز سوار قایق شده، به آن سوی دریای رفت.

توبیخ شاگردان

مرفس ۱:۱۱-۲۱ مئی ۲۰۱۰

«اما شاگردان فراموش کرده بودند با خود نان بردارند، و در قایق بیش از یک نان نداشتند. عیسی به آنان هشدار داد و فرمود: «که باشید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیسی دوری کنید.» سپس شاگردان در این باره که نان ندارند شروع به بحث با یکدیگر کردند. «عیسی که این را دریافته بود، به نیت گفت: «چرا درباره اینکه نان ندارید با هم بحث می کنید؟ آیا هنوز نمی دانید و درک نمی کنید؟ ای ایدل شما هنوز سخت است؟ یا چشم دارید و نمی بینید و گوش دارید و نمی شنوید؟ یا به یاد ندارید؟» هنگامی که پنج نان و برای پنج هزار تن پاره کردم، چند سبد پر از تکه نانهای باقی مانده برگرفتید؟» گفتند: «دوازده سبد.» و چون هفت نان را برای چهار هزار تن، چند زنبیل پر از تکه نانهای باقی مانده برگرفتید؟» گفتند: «هفت زنبیل.» «انگاه عیسی بایشان فرمود: «ایا هنوز درک نمی کنید؟»

شفای مرد نابینا در بیت صیدا

«و چون به بیت صیدا رسیدند، عده ای مردی نابینا را نزد عیسی آورده، تعنا کردند و او دست بگذازد. عیسی دست آن مرد را گرفت و او را از دهکده بیرون برد. سپس او دهان بر چشمان او انداخت و دستهای خود را بر او نهاد و پرسید: «چیزی می بینی؟» آن مرد سر بلند کرد و گفت: «مردم را همچون درختانی در حرکت می بینم.» پس عیسی دیگر باز دستهای خود را بر چشمان او نهاد. آنکه چشمش باز شده، بینایی خود را بازیافت، و همه حیرت زده شدند.»

خوراک دادن به چهار هزار تن

مرفس ۹-۱:۸ مئی ۲۲:۱۵

مرفس ۹:۸ مشابه مرفس ۲۲:۶

مرفس ۱۱:۸-۲۱ مئی ۲۰۱۰

در آن روزها، باز جمعیتی انبوه کرد آمدند و چون چیزی برای خوردن نداشتند، عیسی شاگردان خود را فراخواند و به ایشان فرمود: «دلم بر حال این مردم می سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با منند و چیزی برای خوردن ندارند.» اگر آنها را گرسنه روانه کنم تا به خانه های خود بروند، در راه از پا در خواهند افتاد، زیرا برخی از ایشان از راه دور آمده اند.» شاگردان در پاسخ گفتند: «در این بیابان از کجا کسی می تواند برای سیر کردن آنها نان فراهم آورد؟» عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان.» «انگاه جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند. سپس هفت نان را گرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم بگذارند؛ و شاگردان نیز چنین کردند. چند ماهی کوچک نیز داشتند. پس عیسی آنها را برکت داده، فرمود تا پیش مردم بگذارند. همه خوردند و سیر شدند و هفت زنبیل نیز پر از خرده های باقی مانده برگرفتند. در آنجا حدود چهار هزار تن بودند. سپس عیسی جماعت را مرخص کرد و بی درنگ با شاگردان سوار قایق شد و به ناحیه دلمانوته رفت.

درخواست آیتی آسمانی

«فریسیان نزد عیسی آمدند و با او به مباحثه نشستند. آنها برای آزمایش، آیتی آسمانی از او خواستند. اما عیسی اهی از دل برآورد و گفت: «چرا این نسل خواستار آیت است؟ آمین، به شما می گویم، هیچ آیتی به آنها داده

* ۲۴:۸ یا: «چشمان آن مرد شروع به دیدن کرد.»

بخواید جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من و به خاطر انجیل جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد اما جان خود را ببازد؟^{۳۸} انسان برای بازیافتن جان خود چه می تواند بدهد؟^{۳۹} زیرا هر که در میان این نسل زنکار و گناهکار از من و سخنانم عار داشته باشد، پسر انسان نیز آنگاه که در جلال پدر خود همراه با فرشتگان مقدس آید، از او عار خواهد داشت.»

نیز ایشان را فرمود: «آمین، به شما می گویم، برخی اینجا ایستاده اند که تا آمدن نیرومندانه پادشاهی خدا را نبینند، طعم مرگ را نخواهند چشید.»

دگرگونی سیمای عیسی

مرفس ۸: ۲۹-۸ - لوقا ۹: ۲۸-۳۶

مرفس ۱۳: ۲۹-۱۳ - متى ۱۷: ۱-۱۳

شش روز بعد، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برگرفت و آنها را تنها با خود بر فراز کوهی بلند برد تا خلوت کنند. در آنجا، در حضور ایشان، سیمای او دگرگون گشت. جامه اش درخشان و بسیار سفید شد، آن گونه که در جهان هیچ ماده ای نمی تواند جامه ای را چنان سفید گرداند. در آن هنگام، ایلیا و موسی در برابر چشمان ایشان ظاهر شدند و با عیسی به گفتگو پرداختند. پطرس به عیسی گفت: «استاد، بودن ما در اینجا نیکوست. پس بگذار سه سرپناه بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا.» پطرس نمی دانست چه بگوید، زیرا سخت ترسیده بودند. آنگاه ابری آنها را در بر گرفت و ندایی از ابر در رسید که، «این است پسر محبوبم، به او گوش فرا دهید.»

به خوبی می دید. عیسی او را روانه خانه کرد و فرمود: «به دهکده بازنگرد.»

اعتراف پطرس درباره عیسی

مرفس ۲۹: ۲۱-۲۹ - متى ۱۶: ۱۳-۱۶ - لوقا ۹: ۱۸-۲۰

عیسی با شاگردان خود به روستاهای صراف قیصریه فیلیپی رفت. در راه، از شاگردان خود پرسید: «به گفته مردم من که هستم؟» پاسخ دادند: «بعضی می گویند یحیی تعمیددهنده هستی، غده ای می گویند ایلیایی و غده ای دیگر نیز می گویند یکی از پیامبران هستی.» از آنان پرسید: «شما چه می گوید؟» به نظر شما من که هستم؟ پطرس پاسخ داد: تو مسیح هستی. «اما عیسی ایشان را منع کرد که درباره او به کسی چیزی نگویند.»

پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستاخیز خود

مرفس ۳۱: ۱-۹ - متى ۲۱: ۱۶-۲۸ - لوقا ۲۲: ۹-۲۷

آنگاه عیسی به تعلیم دادن آنها آغاز کرد که لازم است پسر انسان زحمت بسیار بیند و ز سوی مشایخ و سران کاهنان و علمای دین رد شده، کشته شود و پس از سه روز برخیزد. چون عیسی این را آشکارا اعلام کرد، پطرس و سه تن دیگر با او شرفی به سرزنش او کرد. اما عیسی روی برگردانیده، به شاگردان خود نگریست و پطرس را سرزنش کرد و گفت: دور شو از من، ای شیطان! زیرا افکار تو نسانی است، نه الهی.»

آنگاه جماعت را با شاگردان خود فراخواند و به آنان گفت: «اگر کسی بخواید مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.»^{۴۰} زیرا هر که

^{۳۸} ۲۹: ۱۸ ملاحظه بفرمایید: نجات دهنده موعود اسرائیل است؛ همچنین در بقیه کتاب.

^{۳۹} ۳۵: ۸ "انجیل" به معنی بشارت و خبر خوش است.

^{۴۰} ۷: ۹ "آنگاه برنی بر آنها سایه افکند».

۸ به‌ناگاه، چون به اطراف نگر بستند، هیچ‌کس دیگر را نزد خود ندیدند، جز عیسی و بس.
 ۹ هنگامی که از کوه فرود می‌آمدند، عیسی به ایشان فرمان داد که آنچه دیده‌اند برای کسی بازگو نکنند تا زمانی که پسر انسان از مردکان برخیزد.
 ۱۰ آنان این ماجرا را بین خود نگاه داشتند، اما از یکدیگر می‌پرسیدند که «برخاستن از مردکان چیست.»
 ۱۱ آنگاه از عیسی پرسیدند: «چرا علمای دین می‌گویند نخست باید ایلیا بیاید؟»
 ۱۲ عیسی پاسخ داد: «البته که نخست ایلیا می‌آید تا همه چیز را اصلاح کند. اما چرا در مورد پسر انسان نوشته شده است که باید رنج بسیار کشد و تحقیر شود؟»
 ۱۳ به‌علاوه، من به شما می‌گویم که ایلیا، همان‌گونه که درباره او نوشته شده است، آمد و آنان هر آنچه خواستند با وی کردند.»

شفای پسر دیورده

مرقس ۹: ۱۴-۲۸ و ۳۰-۳۲ مثنی ۱۴: ۱۷-۱۹ و ۲۲ و ۲۳؛ لوقا ۹: ۳۷-۴۵

۱۱ چون نزد دیگر شاگردان رسیدند، دیدند گروهی بی‌شمار گردشان ایستاده‌اند و علمای دین نیز با ایشان مباحثه می‌کنند.
 ۱۲ جماعت تا عیسی را دیدند، همگی غرق در حیرت شدند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.
 ۱۳ عیسی پرسید: «درباره چه چیز با آنها بحث می‌کنید؟»
 ۱۴ مردی از میان جمعیت پاسخ داد: «استاد، پسر مرا نزد آورده‌ام. او گرفتار روحی است که قدرت سخن گفتن را از وی بازگرفته است.
 ۱۵ چون او را می‌گیرد، بسه زمین می‌افکند، به گونه‌ای که دهانش کف می‌کند و دندانهایش به هم فشرده شده، بدنش خشک می‌شود. از شاگردانت خواستم آن روح را بیرون کنند، اما نتوانستند.»
 ۱۶ عیسی در پاسخ گفت: «ای نسل بی‌ایمان، تا به کی با شما باشم و تحملتان کنم؟ او را نزد من بیاورید.»
 ۱۷ پس او را آوردند. روح چون عیسی را دید، در دم پسر را به تشنج افکند. به گونه‌ای که بر زمین افتاد و در همان حال که

کف بر دهان آورده بود، بر خاک غلطان شد.
 ۱۸ عیسی از پدر او پرسید: «چند وقت است که به این وضع دچار است؟» پاسخ داد: «از کودکی.»
 ۱۹ این روح بارها او را در آب و آتش افکند تا هلاکش کند. اگر می‌توانی بر ما شفقت فرم، و یاری ما ده.»
 ۲۰ عیسی گفت: «اگر می‌توانی؟ بری کسی که ایمان دارد همه چیز ممکن است.»
 ۲۱ پدر آن پسر بی‌درنگ با صدای بلند گفت: «بهدارم، یاری ما ده تا بر بی‌ایمانی خود غائب به‌ا.»
 ۲۲ چون عیسی دید که گروهی دوان دوان به آن سو می‌آیند، بر روح پلید نهیب زده، گفت: ای روح کبر و لال، به تو دستور می‌دهم از تو بیرون آیی و دیگر هرگز به او داخل نشوی! روح نعره‌ای برکشید و پسر را سخت تکان داد، از وی بیرون آمد. پسر همچون پیکری بی‌جان شد، به گونه‌ای که بسیاری گفتند: «مرده است.»
 ۲۳ اما عیسی دست پسر را گرفته، او را برخیزانید، و پسر بر پا ایستاد.
 ۲۴ چون عیسی به خانه رفت، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا نتوانستیم آن روح را بیرون کنیم؟»
 ۲۵ پاسخ داد: «این جنس جز به دعا بیرون نمی‌آید.»
 ۲۶ آنها آن مکان را تسرک کردند و از میان جلیل گذشتند. عیسی نمی‌خواست کسی بداند او کجاست،
 ۲۷ زیرا شاگردان خود را تعمیم می‌داد و در این باره با ایشان سخن می‌گفت که: «پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد و او را خواهند کشت. اما سه روز پس از کشته شدن، بر خواهد خاست.»
 ۲۸ وونی منظور او را دریافتند و می‌ترسیدند از او سؤال کنند.

بزرگی در چیست؟

مرقس ۹: ۳۳-۳۶ مثنی ۱۰: ۳۵-۴۰

۳۳ سپس به کفرناحوم آمدند. هنگامی که در خانه بودند، عیسی از شاگردان پرسید: «بین راه درباره چه چیز بحث می‌کردید؟»
 ۳۴ ایشان خاموش ماندند، زیرا در راه در این باره بحث می‌کردند که کدام‌یک از آنها بزرگتر است.

آن را به در آر، زیرا تو را بهتر آن است که با یک چشم به پادشاهی خدا راه یابی، تا آنکه با دو چشم به دوزخ افکنده شوی،^{۲۸} جایی که «کرم آنها نمی میرد

و آتش خاموشی نمی پذیرد».

^{۲۹} «زیرا همه با آتش نمکین خواهند شد. نمک نیکوست، اما اگر خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می توان آن را نمکین ساخت؟ شما نیز در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر در صلح و صفا به سر برید.»

عیسی آن مکان را ترک کرد و به نواحی یهودیه و آن سوی رود اردن رفت. دیگر بار جماعتها نزد او گرد آمدند، و او بنا به روال همیشه خود، به آنها تعلیم می داد.

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

مرفس ۱۰:۱-۱۹:۹

افریسیان نزدش آمدند و برای آزمایش از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد زن خود را طلاق دهد؟» عیسی در پاسخ گفت: «موسی چه حکمی به شما داده است؟» گفتند: «موسی اجازه داده که مرد طلاقنامه ای بنویسد و زن خود را رها کند.» عیسی به آنها فرمود: «موسی به سبب سختدلی شما این حکم را برایتان نوشت. اما از آغاز آفرینش، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.» او «از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست،^۱ و آن دو یک تن خواهند شد.» بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند، بلکه یک تن می باشند.^۲ پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.»

چون در خانه بودند، شاگردان دیگر بار درباره این موضوع از عیسی سؤال کردند. عیسی فرمود: «هر که زن خود را طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است.»^۳ و اگر زنی از شوهر

عیسی بنشست و آن دوازده تن را فرا خواند و گفت: «هر که می خواهد نخستین باشد، باید آخرین و خادم همه باشد.»^۴ سپس کودکی را به گرفته، در میان ایشان قرار داد و در آغوشش کشیده، به آنها گفت: «هر که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا بپذیرفته است؛ و هر که مرا بپذیرد، نه مرا بلکه فرستنده مرا بپذیرفته است.»

هر که بر ضد ما نیست، با ماست

مرفس ۲۰:۳۱-۲۹:۹ و ۵۰

یوحنا گفت: «استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیو اخراج می کرد، اما چون از ما نبود، او را بازداشتیم.» عیسی گفت: «بازش مگذارید، زیرا کسی نمی تواند به نام من معجزه کند و دمی بعد، در حق من بد بگوید.» زیرا هر که بر ضد ما نیست، با ماست. آمین. به شما می گویم، هر که از آن سبب که به مسیح تعقیق دارید حتی جامی آب به نام من به شما بدهد، بی گمان بی پاداش نخواهد ماند.

تعلیم در باب وسوسه و لغزش

مرفس ۲۴:۹-۵۰ و ۷:۱۸

او هر گه سبب شود یکی از این گویگان که به من ایمان دارند لغزش خورد، او را بهتر آن می بود که سنگ آسیایی بزرگ به گردنش بیازیزند و به دریا افکنند! اگر دستت تو را می لغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که غلیل به حیات راه یابی تا آنکه با دو دست به دوزخ روی، به تشی که هرگز خاموش نمی شود. [جایی که کرم آنها نمی میرد و آتش خاموشی نمی پذیرد.]^۱ و اگر پایت تو را می لغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که لنگ به حیات راه یابی، تا آنکه با دو پا به دوزخ افکنده شوی. [جایی که کرم آنها نمی میرد و آتش خاموشی نمی پذیرد.]^۲ و اگر چشمت تو را می لغزاند،

خود طلاق گیرد و شوهری دیگر اختیار کند، مرتکب زنا شده است.»

عیسی و کودکان

مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶ متى ۱۳: ۱۹، ۱۵؛ لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷
 ۱۳ مردم کودکان را نزد عیسی آوردند تا بر آنها دست بگذارد. اما شاگردان مردم را برای این کار سرزنش کردند. «عیسی چون این را دید، خشمگین شد و به شاگردان خود گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند؛ آنان را بازمدارید، زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسان است.»^{۱۵} آمین، به شما می گویم، هر که پادشاهی خدا را همچون کودکی نپذیرد، هرگز بدان راه نخواهد یافت.»^{۱۶} آنگاه کودکان را در اغوش کشیده، بر آنان دست نهاد و ایشان را برکت داد.

جوان ثروتمند

مرقس ۱۰: ۱۷-۲۱ متى ۱۹: ۱۶-۲۰؛ لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰
 ۱۷ چون عیسی به راه افتاد، مردی دوان دوان آمده، در برابرش زانو زد و پرسید: «استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟»^{۱۸} عیسی پاسخ داد: «چرا مرا نیکو می خوانی؟ هیچ کس نیکو نیست جز خدا فقط.»^{۱۹} احکام را می دانی: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، فریبکاری مکن، پدر و مادر خود را گرامی دار.»^{۲۰} آن مرد در پاسخ گفت: «استاد، همه اینها را از کودکی به جا آورده‌ام.»^{۲۱} عیسی به او نگرینسته، محبتش کرد و گفت: «تو را یک چیز کم است؛ برو آنچه داری بفروش و بهیایش را به تنگدستان بده که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.»^{۲۲} مرد از این سخن نومید شد و اندوهگین از آنجا رفت، زیرا ثروت بسیار داشت.

«عیسی به اطراف نگرینسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است راهیابی ثروتمندان به پادشاهی خدا!»^{۱۸} شاگردان را سخنان او در شکفت شاداند. اما عیسی باز دیگر به آنها گفت: «ای فرزندان، رأی یافتن به پادشاهی خدا چه دشوار است!»^{۱۹} گذاشتن شستر از مورخ سوزن سست است از راهیابی شسخص ثروتمند به پادشاهی خدا.»^{۲۰} شاگردان که بسیار شکفت زده بودند، به یکدیگر می گفتند: «پس چه کسی می تواند نجات یابد؟»^{۲۱} عیسی بدیشان چشم دهخت و گفت: «برای انسان ناممکن است، اما برای خدا چنین نیست؛ زیرا همه چیز برای خدا ممکن است.»

۱۱ آنگاه بطرس سخن آغاز کرد و گفت: «اینک ما همه چیز را ترک گفته ایم و از تو پیروی می کنیم.»^{۱۲} عیسی فرمود: «آمین، به شما می گویم، کسی نیست که به خاطر من و به خاطر انجیل، خانه یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان یا املاک خود را ترک کرده باشد، او در این عصر صد برابر بیشتر خنده و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک - و همه او ان، از آنها - به دست نیابد، و در عصر آینده نیز از حیات جاویدان بهره مند نکردد.»^{۱۳} اما بسیاری که اولین هستند خرابین خواهند شد، و آخرینها اولین!

پیشگویی عیسی درباره مرگ و رستاخیز خود

مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴ متى ۲۰: ۱۷-۱۹؛ لوقا ۱۸: ۳۱-۳۳
 ۳۳ آنان در راه اورشلیم بودند و عیسی پیشاپیش ایشان راه می پیمود. شاگردان در شکفت بودند، و کسانی که از پی آنها می رفتند، هرسان، عیسی دیگر بار آن ده زده تن را به کناری برد و آنچه را می بایست بر او بگذرد، برایشان بیان کرد.

* ۳۰: ۱۰ یا: «در این جهان».

* ۳۰: ۱۰ یا: «در جهان آینده».

تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد.»

شفای بار تیمائوس کور

مرقس ۱۰:۴۶-۵۲ مئی ۲۰:۲۹-۳۴؛ لوقا ۱۸:۳۵-۴۳

آنگاه به اریحا آمدند. و چون عیسی با شاگردان خود و جمعیتی انبوه اریحا را ترک می‌گفت، گدایی کور به نام بار تیمائوس، پسر تیمائوس، در کنار راه نشسته بود. چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد برکشید که: «ای عیسی، پسر داوود، بر من رحم کن!»^{۱۸} بسیاری از مردم بر او عتاب کردند که خاموش شود، اما او بیشتر فریاد می‌زد: «ای پسر داوود، بر من رحم کن!»^{۱۹} عیسی ایستاد و فرمود: «او را فرا خوانید.» پس آن مرد کور را فرا خوانده، به وی گفتند: «دل قوی دار! برخیز که تو را می‌خوانند.»^{۲۰} او بی‌درنگ عباى خود را به کناری انداخته، از جای برجست و نزد عیسی آمد. «عیسی از او پرسید: «چه می‌خواهی برایم بکنم؟» پاسخ داد: «استاد، می‌خواهم بینا شوم.» عیسی به او فرمود: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» آن مرد، در دم بینایی خود را بازیافت و از پی عیسی در راه روانه شد.

ورود شاهانه عیسی به اورشلیم

مرقس ۱۱:۱-۱۰ مئی ۲۱:۹-۱۹؛ لوقا ۱۹:۲۹-۳۸

مرقس ۱۱:۷-۱۰ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۵

چون به بیت‌فاجسی و بیت‌عنیا رسیدند که نزدیک اورشلیم در دامنه کوه زیتون بود، عیسی دو تن از شاگردان خود را فرستاد و به آنان فرمود: «به دهکده‌ای که پیش روی شماست، بروید. به محض ورود، کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا کنون کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و بیاورید. اگر کسی از شما پرسید: «چرا چنین

فرمود؟» اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا بسزایان را به سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهند کرد. آنان او را به مرگ محکوم خواهند نمود و به اقوام بیگانه خواهند سپرد. ایشان استهزایش کرده، اب دهان بر وی خواهند انداخت و تازیانه‌اش زده، خواهند کشت. اما پس از سه روز بر خواهد خاست.»

درخواست یعقوب و یوحنا

مرقس ۱۰:۳۵-۲۵ مئی ۲۰:۲۰-۲۸

یعقوب و یوحنا پسران زبدي نزد او آمدند و گفتند: «استاد، تقاضا داریم آنچه از تو می‌خواهیم، بریمان به جای آوری!»^{۲۱} بدیشان گفت: «چه می‌خواهید برایتان بکنم؟» گفتند: «عطا فرما که در جلال تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینیم.»^{۲۲} عیسی به آنها فرمود: شما نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از جامی که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، بگیرید؟^{۲۳} گفتند: «آری، می‌توانیم.» عیسی فرمود: «شکی نیست که از جامی که من می‌نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، خواهید گرفت.»^{۲۴} اما بدانید که نشستن بر جانب راست و چپ من، در اختیار من نیست. تا آن‌که کسی بیخشم، این جایگاه از آن کسانی است که برایشان فراهم شده است.»

چون ده شاگرد دیگر از این امر آگاه شدند، بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند. عیسی ایشان را فرا خواند و گفت: «شما می‌دانید آنان که حاکمان دیگر قومها شمرده می‌شوند برایشان سروری می‌کنند و بزرگانشان برایشان فرمان می‌رانند.»^{۲۵} اما در میان شما چنین نباشد. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود.^{۲۶} و هر که می‌خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام همه گردد.^{۲۷} چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمت‌ش کند، بلکه آمد

دید که برگ داشت؛ پس پیش رفت تا ببیند میوه دارد یا نه. چون نزدیک شد، جز برگ چیزی بر آن نیافت. زیرا هنوز فصل انجیر نبود. پس خطاب به درخت گفت: «مباد که دیگر هرگز کسی از تو میوه خورد!» شاکردنش این را شنیدند.

^{۱۵} چون به اورشلیم رسیدند، عیسی به معبد درآمد و به بیرون راندن کسانی آغاز کرد که در آنجا داد و ستد می‌کردند. او تختهای صوفان و بساط کبوترفروشان را واژگون کرد^{۱۶} و جزوه نداد کسی برای حمل کالا از میان صحن معبد عبور کند. سپس به آنها تعلیم داد و گفت: «مگر نوشته نشده است که،

«خانه من خانه دعا برای همه قومهها

خوانده خواهد شد»^{۱۷}؟

اما شما آن را لانه زحاکان

ساخته‌اید.»

^{۱۸} سران کاهنان و علمای دین چون این را شنیدند، در پی راهی برای کشتن و برآمدن، زیرا از او می‌ترسیدند. چرا که همه جسمیت از تعالیم او در شکفت بودند. چون غروب شد، عیسی و شاگردان از شهر بیرون رفتند.

خشک شدن درخت انجیر

مَرَقَس ۲۰:۱۱-۲۴ مَتی ۱۹:۲۱-۲۲

^{۱۹} بامدادان، در راه، درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده بود. پطرس ماجر را به یاد آورد و به عیسی گفت: «استاد، بنکرا! درخت انجیری که تفرین کردی، خشک شده است.» عیسی پاسخ داد: «به خدا یونان داشته

می‌کنید؟» بگویند: «خداوند! بدان نیاز دارد و بی‌درنگ آن را به اینجا باز خواهد فرستاد.»^{۲۰} آن دو رفتند و بیرون، در کوچه‌ای کره الاغی یافتند که مقابل دری بسته شده بود. پس آن را باز کردند. در همان هنگام، بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند پرسیدند: «چرا کره الاغ را باز می‌کنید؟» آن دو همان‌گونه که عیسی بدیشان فرموده بود، پاسخ دادند: پس گذاشتند بروند. آنگاه کره الاغ را نزد عیسی آورده، ردهای خود را بر آن افکندند، و عیسی سوار شد. بسیاری از مردم نیز ردهای خود را بر سر راه گسترده و عده‌ای نیز شاخه‌هایی را که در مزارع بریده بودند، در راه می‌گسترده. کسانی که پیشاپیش او می‌رفتند و آنان که از پس او می‌آمدند، فریادکنان می‌گفتند:

«هوشیاعانا!»^{۲۱}

«مبارک است آن که به نام خداوند

می‌آید!»

^{۲۲} «مبارک است پادشاهی پدر ما داوود

که فرامی‌رسد!»

«هوشیاعانا در عرش برین!»

^{۲۳} پس عیسی به اورشلیم درآمد و به معبد رفت. در آنجا همه چیز را ملاحظه کرد، اما چون دیروقت بود همراه با آن دوازده تن به بیت عنیا رفت.

عیسی در معبد

مَرَقَس ۱۲:۱۱-۱۴ مَتی ۱۸:۲۱-۲۲

مَرَقَس ۱۵:۱۱-۱۸ مَتی ۱۲:۱۲-۱۶

لوقا ۲۵:۱۹-۲۷ یوحنا ۱۳:۲-۱۶

^{۲۴} روز بعد، به هنگام خروج از بیت عنیا، عیسی گرسنه شد. از دور درخت انجیری

* ۳:۱۱ یا «سرور».

* ۹:۱۱ واژه آرامی «هوشیاعانا» یعنی «استاد» داریم. نجات داده، اما بعدها از این واژه برای حمد و ستایش استفاده می‌کردند؛ همچنین در آیه ۱۰.

«من نیز به شما نمی‌گویم با چه اقتداری این کارها را می‌کنم.»

مَثَل باغبانان شریر

مرقس ۱۲:۱-۱۲ مَثی ۲۱:۳۳-۴۶؛ لوقا ۹:۲۰-۱۹

۱۲ سپس عیسی به مَثَلها با ایشان سخن آغاز کرد و گفت: «مردی تاکستانی غرس کرد و گرد آن دیوار کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نهاد. سپس تاکستان را به چند باغبان اجاره داد و خود به سفر رفت. در موسم برداشت محصول، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا مقداری از میوه تاکستان را از آنها بگیرد. اما آنها غلام را گرفته، زدند و دست خالی بازگردانند. سپس غلامی دیگر نزد آنها فرستاد، ولی باغبانان سرش را شکستند و به او بی‌حرمتی کردند. باز غلامی دیگر فرستاد، اما او را کشتند. و به همین‌گونه با بسیاری دیگر رفتار کردند؛ بعضی را زدند و بعضی را کشتند. او تنها یک تن دیگر داشت که بفرستد و آن، پسر محبوبش بود. پس او را آخر همه روانه کرد و با خود گفت: «پسرم را حرمت خواهند نهاد.» اما باغبانان به یکدیگر گفتند: «این وارث است؛ بیا بید او را بکشیم تا میراث از آن ما شود.» پس او را گرفته، کشتند و از تاکستان بیرون افکندند. حال، صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، تاکستان را به دیگران خواهد سپرد. مگر در کتب مقدس نخوانده‌اید که:

«سنگی که معماران رد کردند،

مهمترین سنگ بنا شده است؛

خداوند چنین کرده

و در نظر ما شگفت می‌نماید؟»

تا بنید. آمین. به شما می‌گویم، اگر کسی به بن گوه بگوید، "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو،" و در دل خود شک نکند بلکه بدان داشته باشد که آنچه می‌گوید روی خواهد داد، برای او انجام خواهد شد. پس به شما می‌گویم، هر آنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته‌اید، و زان شما خواهد بود.

پس هر گاه به دعا می‌ایستید، اگر نسبت به کسی چیزی به‌دل دارید، او را ببخشید تا پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را ببخشد. [اما اگر شما ببخشید، پدر شما نیز که در آسمان است، خطاهای شما را نخواهد بخشید.]

سؤال دربارهٔ اقتدار عیسی

مرقس ۱۱:۲۱-۲۳ مَثی ۲۱:۲۱-۲۳؛ لوقا ۱۰:۲۰

آنها بار دیگر به اورشلیم آمدند. هنگامی که عیسی در معبد گام می‌زد، سران کاهنان و عجمای دین و مشایخ نزدش آمده، پرسیدند: به چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنی؟ چه کسی اقتدار انجام این کارها را به تو داده است؟ عیسی در پاسخ گفت: «من نیز ز شما پرستی دارم. به من پاسخ دهید تا من نیز به شما بگویم با چه اقتداری این کارها را می‌کنم. تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ پاسخ دهید.» آنها بین خود بحث کرده، گفتند: «اگر بگویم، از آسمان بود، خواهد گفت، پس چرا به او ایمان نیاوردید؟» اگر بگویم، از انسان بود... - از مردم بیم داشتند، زیرا همه یحیی را پیامبری راستین می‌دانستند. پس به عیسی پاسخ دادند: «نمی‌دانیم.» عیسی گفت:

۱۰:۱۲ یا سنگ سر زاده است.

اما او نیز بی‌فرزند مرد. برادر مسوّه نیز چنین شد. "به همین‌سان، هیچ‌یک از هفت برادر فرزندی به جا نگذاشت. سرانجام، آن زن نیز مرد. "حال، در قیامت، آن زن همسر کدامیک از آنها خواهد بود، زیرا هر هفت برادر او را به زنی گرفته بودند؟"

"عیسی به ایشان فرمود: «ایا کمره نستید، از آن رو که نه از کتب مقدس آگاهید و نه از قدرت خدا؟ زیرا هنگامی که مردگان برخیزند، نه زن می‌گیرند و نه شوهر اختیار می‌کنند؛ بلکه همچون فرشتگان آسمان خواهند بود. "اما دربارهٔ برخاستن مردگان، آیا در کتاب موسی نخوانده‌اید که در ماجرای بوتّه، چگونه خدا به او فرمود: "من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟" و نه خدای مردگان، بلکه خدای زندگان است. پس شمه بسیار برخطایید!

بزرگترین حکم

مرقس ۲۸:۱۲-۳۲ مئی ۲۰۰۲

"یکی از علمای دین نزدیک آمد و گفتگوی آنها را شنید. چون دید که عیسی پاسخ نمی‌دهد به آنها داد، از او پرسید: کدام یک از حکم، مهمترین همه است؟" عیسی به او فرمود: "مهمترین حکم این است: "بشنوای سر من، خداوند خدای ما، خداوند یکتاست. "خداوند خدای خود را بسا تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر و با تمامی قوت خود محبت کن. "دومین حکم این است: "همسایه ت را همچون خویشین محبت کن. "بزرگترین از این دو حکم نیست. "ان عالم دین به او گفت: "نیکو فرمودی، استاد! برآستی که خدا یکی

"آنگاه بر آن شدند عیسی را گرفتار کنند، زیرا دریافتند که این مثل را دربارهٔ آنها گفته است، اما از جمعیت بیم داشتند؛ پس او را ترک کردند و رفتند.

سؤال دربارهٔ پرداخت خراج

مرقس ۱۲:۱۲-۱۷ مئی ۲۲:۱۵-۲۲؛ لوقا ۲۰:۲۰-۲۶

"سپس بعضی از فریسیان و هیرودیان را نزد عیسی فرستادند تا او را با سخنان خودش به دام اندازند. "آنها نزد او آمدند و گفتند: «استاد، می‌دانیم مردی صادق هستی و از کسی باک نداری، زیرا بر صورت ظاهر نظر نمی‌کنی، بلکه راه خدا را به درستی می‌آموزانی. آیا پرداخت خراج به قیصر رواست یا نه؟" آیا باید پرداختیم یا نه؟" اما عیسی به ریاکاری آنها پی برد و گفت: «چرا مرا می‌آزمایید؟ دیناری نزد من بیاورید تا آن را ببینم. "سکه‌ای آوردند. از ایشان پرسید: «نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟» پاسخ دادند: «از آن قیصر. "عیسی به آنها گفت: «پس مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا. آنها از سخنان او حیران ماندند.

سؤال دربارهٔ قیامت

مرقس ۱۲:۱۲-۱۸ مئی ۲۲:۲۳-۲۳؛ لوقا ۲۰:۲۷-۲۸

"سپس صدوفیان که منکر قیامتند، نزد وی آمدند و سؤالی از او کرده، گفتند: "استاد، موسی برای ما نوشت که اگر برادر مردی بمیرد و همسرش فرزندی نداشته باشد، آن مرد باید او را به زنی بگیرد تا نسلی برای برادر خود باقی گذارد. "باری، هفت برادر بودند. برادر نخستین زنی گرفت، و بی‌فرزند مرد. "پس برادر دوم آن یسوه را به زنی گرفت،

* ۱۲:۱۲ "هیرودیان" هواداران هیرودیس بودند.

* ۱۵:۱۲ "دینار" سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

طول می دهند. مکافات اینان بسی سخت تر خواهد بود.»

هدیه بیوه زن فقیر

مرفس ۴۱: ۱۲-۲۲ لوقا ۱۰: ۲۱-۴

«عیسی در برابر صندوق بیت المال معبد به تماشای مردمی نشسته بود که پول در صندوق می انداختند. بسیاری از ثروتمندان مبالغ هنگفت می دادند.» سپس بیوه زنی فقیر آمد و دو قران^۱ در صندوق انداخت. «آنگاه عیسی شاگردان خود را فرا خواند و به ایشان فرمود: «آمین، به شما می گویم، این بیوه زن فقیر بیش از همه آنها که در صندوق پول انداختند، هدیه داده است.» زیرا آنان جملگی از فزونی دارایی خویش دادند، اما این زن در تنگدستی خود، هر آنچه داشت داد، یعنی تمامی روزی خویش را.»

نشانه های پایان عصر حاضر

مرفس ۱: ۱۳-۳۷ مئی ۱: ۲۴-۵۱، لوقا ۵: ۲۱-۳۶

هنگامی که عیسی معبد را ترک می کرد، یکی از شاگردانش به او گفت: «استاد، بنکر! چه سنگها و چه بناهای باشکوهی!» اما عیسی به او فرمود: «همه این بناهای بزرگ را می بینی؟ بدان که سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهد ریخت.»^۲ «و چون عیسی بر کوه زیتون روبه روی معبد نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس در خلوت از او پرسیدند: «به ما بگو این وقایع کی روی خواهد داد و نشانه نزدیک شدن زمان تحقق آنها چیست؟» عیسی بدیشان فرمود: «به هوش باشید تا کسی گمراهتان نکند. بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت، «من همانم» و بسیاری را گمراه خواهند کرد.» چون

است و جز او خدایی نیست،^۳ و به او با تمامی دل و با تمامی عقل و با تمامی قوت خود مهر برزیدن و همسایه خود را همدچون خویشتن محبت کردن، از همه هدایای تمام سوز و قربانیها مهمتر است.»^۴ چون عیسی دید که عاقبتانه پاسخ داد، به او فرمود: «از پادشاهی خدا دور نیستی.» از آن پس، دیگر هیچ کس جرأت نکرد چیزی از او بپرسد.

مسیح پسر کیست؟

مرفس ۳۵: ۱۲-۳۷ مئی ۲۲: ۲۴-۲۶، لوقا ۲۰: ۲۱-۲۲

مرفس ۳۸: ۱۲-۲۰ مئی ۱۲: ۲۳-۲۷، لوقا ۲۵: ۲۰-۲۷

«هنگامی که عیسی در صحن معبد تعلیم می داد، پرسید: «چگونه است که علمای دین می گویند مسیح پسر داوود است؟»^۱ داوود، خود به الهام روح القدس گفته است: «خداوند به خداوند من گفت:

ایه دست راست من بنشین

تا آن هنگام که دشمنانت را کر می زیر

پایت سازم.»^۲

«کر داوود خود، او را خداوند می خواند، و چگونه می تواند پسر داوود باشد؟» انبوه جمعیت با خوشی به سخنان او گوش فر می دادند.

هشدار درباره رهبران دینی

«پس در تعلیم خود فرمود: «از علمای دین بپرهیزید که دوست دارند در قبای بلند راه بروند و مردم در کوچه و بازار آنها را سلام گویند.»^۱ و در کنیسه ها بهترین جای را داشته باشند و در ضیافتها بر صدر مجلس بنشینند. از سوی خانه های بیوه زنان را غارت می کنند و از دیگر سو، برای تقاضای دعا، خود را

^۱ ۳۶: ۱۲-۱۴ به زیر پایت قرار ده.» مزمور ۱۱۰: ۱.

^۲ ۴۲: ۱۲ مئی یوحنا چنین گفته: «ده لیئون که تقریباً معادل یک آنتس بود.» «لیئون» و «آندرتس»، سکه های مسی - برنزی - حجی بودند.

درباره جنگها می شنوید و خبر جنگها به گوشتان می رسد، مشوش مشوید. چنین وقایعی می باید رخ دهد، ولی هنوز پایان فرا نرسیده است. ^۸ قومسی بر قوم دیگر و حکومتی بر حکومت دیگر بر خواهند خاست. زلزله ها در جایهای گوناگون خواهد آمد و قحطیها خواهد شد. اما این تنها به منزله آغاز درد زایمان است.

^۹ «و اما شما درباره خودتان به هوش باشید، زیرا شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه ها خواهند زد و به خاطر من در حضور والیان و پادشاهان خواهید ایستاد تا در برابر آنان شهادت دهید. ^{۱۰} نخست باید انجیل به همه قومه موعظه شود. ^{۱۱} پس هر گاه شما را گرفتار کنند و به محاکمه کشند، پیشاپیش نگران نباشید که چه بگویید، بلکه هر آنچه در آن زمان به شما داده شود، آن را بگویید؛ زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح القدس است. ^{۱۲} برادر، برادر را و پدر، فرزند را تسلیم مرگ خواهد کرد. فرزندان بر والدین برخاسته، اسباب کشته شدن آنها را فراهم خواهند آورد. ^{۱۳} همه به خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت؛ اما هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت. ^{۱۴} «اما چون آن مکروه ویرانگر را در مکانی که نباید، بر پا ببینید - خواننده دقت کند - آنگاه آنان که در یهودیه اند، به کوهها بگریزند؛ ^{۱۵} و هر که بر بام خانه باشد، برای برداشتن چیزی، فرود نیاید و وارد خانه نشود؛ ^{۱۶} و هر که در مزرعه باشد، برای برگرفتن قبای خود به خانه بازنگردد. ^{۱۷} و ای بر زنان آبستن و مادران شیرده در آن روزها! ^{۱۸} دعا کنید که این وقایع در زمستان روی ندهد. ^{۱۹} زیرا که در آن روزها چنان مصیبتی روی خواهد داد که ماندنش از

آغاز عالمی که خدا افرید تا کنون روی نداده و هرگز نیز روی نخواهد داد. ^{۲۰} و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نمی کرد، هیچ بشری جان سالم به در نمی برد. اما به خاطر برگزیدگان، که خود آنها را انتخاب کرده، آن روزها را کوتاه کرده است. ^{۲۱} در آن زمان، اگر کسی به شما گوید: «بنکر، مسیح اینجا است»، یا «بنکر، او اینجا است!» باور مکنید. ^{۲۲} زیرا مسیحان کاذب و پیامبران دروغین برخاسته، آیات و معجزات به ظهور خواهند آورد تا اگر ممکن باشد، برگزیدگان را گمراه کنند. ^{۲۳} پس هوشیار باشید، زیرا پیشاپیش، همه آنها را به شما گفته.

^{۲۴} «اما در آن روزها، پس از آن مصیبت،

«خورشید تاریک خواهد شد

و ماه دیگر نور نخواهد افشاند.

^{۲۵} ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت

و نیروهای آسمان به لرزه در خواهند

آمد.»

^{۲۶} آنگاه مردم پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم در ابرها می آید. ^{۲۷} او فرشتگان را خواهد فرستاد و برگزیدگانش را از چهار گوشه جهان، از کرانه های زمین تا کرانه های آسمان، گرد هم خواهد آورد.

^{۲۸} «حال، از درخت انجیر این درس را فرا گیرید: به محض اینکه شاخه های آن جوته زده، برگ می دهد، درمی یابید که تابستان نزدیک است. ^{۲۹} به همین گونه، هر گاه ببینید که این چیزها رخ می دهد، درمی یابید که او نزدیک، بلکه بر در است. ^{۳۰} آمین. به شما می گویم که تا این همه روی ندهد، این نسل نخواهد گذشت. ^{۳۱} آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت.

* ۲۹: ۱۳ یا "آن".

* ۳۰: ۱۳ یا "قوم".

می‌رنجانیدش؟ او کاری نیکو در حق من کرده است. فقیران را همیشه با خود دارید و هر گاه بخواهید می‌توانید به آنها کمک کنید، اما من همیشه نزد شما نخواهم بود. این زن آنچه در توان داشت، انجام داد. او با این کار، بدن مرا پیشاپیش برای تدفین، تدهین کرد. آمین، به شما می‌گویم، در تمام جهان، هر جا انجیل موعظه شود، کار این زن نیز به یاد او بازگو خواهد شد.»

خیانت یهودا

مَرَقَس ۱۰:۱۴ و ۱۱ - لوقا ۲۲:۶-۳

«آنگاه یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده تن بود، نزد سران کاهنان رفت تا عیسی را به آنها تسلیم کند. آنها چون سخنان یهودا را شنیدند، شادمان شدند و به او وعده پول دادند. پس او در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند.»

شام آخر

مَرَقَس ۱۲:۱۲-۲۶ مَتی ۲۶:۱۷-۳۰ لوقا ۲۲:۷-۲۳

مَرَقَس ۲۲:۱۲-۲۵ مَتی ۲۵:۱۱-۲۳

«در نخستین روز عید فطیر که برهٔ پَسَخ را قربانی می‌کنند، شاگردان عیسی از او پرسیدند: «کجا می‌خواهی برویم و برای تدارک ببینیم تا شام پَسَخ را بخوری؟» او دو تن از شاگردان خود را فرستاد و به آنها گفت: «به شهر بروید؛ در آنجا مردی با کوزه‌ای آب به شما برمی‌خورد. از پی او بروید.» هر جا که وارد شد، به صاحب آن خانه بگویید، «استاد می‌گوید، میهمانخانهٔ من کجاست تا شام پَسَخ را با شاگردانم بخورم؟» او و بالاخانه‌ای بزرگ و مغروش و آماده به شما نشان خواهد داد. در آنجا برای ما تدارک ببینید.» آنگاه شاگردان به شهر رفته، همه چیز را همان‌گونه که به ایشان گفته بود یافتند و پَسَخ را تدارک دیدند.»

انتظار برای بازگشت مسیح

«هیچ کس آن روز و ساعت را نمی‌داند جز پدر؛ حتی فرشتگان آسمان و پسر نیز از آن کده نیستند. پس بیدار و هوشیار باشید، زیرا نمی‌دانید آن زمان کی فرا می‌رسد.» همچون کسی است که به سفر رفته و به هنگام عزیمت، خدمانش را به ادارهٔ خانهٔ خود گماشته باشد، و به هر یک وظیفه‌ای خاص سپرده و به دربان نیز دستور داده باشد که بیدار بماند. پس شما نیز بیدار باشید. زیرا نمی‌دانید صاحبخانه کی خواهد آمد. شب یا نیمه‌شب، به هنگام بانگ خروس یا در سپیاده‌دم، «مبادا که او ناگهان بیاید و شما را در خواب بیند.» آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!»

تدهین عیسی در بیت‌عنیا

مَرَقَس ۱۱:۱۴-۱۱ مَتی ۲۶:۲۶-۲۶

مَرَقَس ۱۱:۱۴ و ۲ - لوقا ۲۲:۱۲-۲

مَرَقَس ۱۳:۱۲ مشابه یوحنا ۱۱:۱۲

۱۴

دو روز به عید پَسَخ و فطیر مانده بود. سران کاهنان و علمای دین در جستجوی راهی بودند که عیسی را به نیرنگ گرفتار کنند و به قتل رسانند. زیرا می‌گفتند: نه در ایام عید، مبادا مردم شورش کنند. چون عیسی در بیت‌عنیا در خانهٔ شمعون جدا، می‌بر سئوره نشسته بود، زنی با ظرفی مرمرین از عطری بسیار گرانبها، از سنبل خالص، نزد عیسی آمد و ظرف را شکسته، عطر را بر سر او ریخت. اما بعضی از حاضران به خشم آمده، به یکدیگر گفتند: چرا باید این عطر این‌گونه تلف شود؟ نمی‌شد آن را به بیش از سیصد دینار فروخت و بهایش را به فقیران داد. و آن زن را سخت سرزنش کردند. اما عیسی بدیشان گفت: «او را به حال خود بگذارید. چرا

۲۱ «اما پس از آنکه برخاستم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.»^{۲۱} پطرس به او گفت: «حتی اگر همه بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.»^{۲۲} عیسی به او گفت: «آمین، به تو می‌گویم که امروز، آری همین امشب، پیش از آنکه خروس دو بار بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد!»^{۲۳} اما پطرس با تأکید بسیار گفت: «اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکار تو نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند.

باغ جتسمانی

مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲ مئی ۲۵-۳۰، لوقا ۲۲: ۲۰-۲۶

۲۳ «آنکه به مکانی به نام جتسمانی رفتند و در آنجا عیسی به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید، تا من دعا کنم.»^{۲۳} سپس پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برد و پریشان و مضطرب شده، بدیشان گفت: «از فرط اندوه، به حال مرگ افتادیم. در اینجا بمانید و بیدار باشید.»^{۲۴} سپس قدری پیش رفته، بر خاک افتاد و دعا کرد که اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.^{۲۵} او چنین گفت: «آیا، پدر، همه چیز برای تو ممکن است. این جام را از من دور کن، اما نه به خواست من بلکه به اواده تو.»^{۲۶} چون بازگشت، آنان را در خواب یافت. پس به پطرس گفت: «شمعون، خوابیده‌ای؟ آیا نمی‌توانستی ساعتی بیدار بمانی؟^{۲۷} بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است اما جسم ناتوان.»^{۲۸} پس دیگر بار رفت و همان دعا را کرد.^{۲۹} چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان بسیار سنگین شده بود. آنها نمی‌دانستند چه به او بگویند.^{۳۰} آنگاه عیسی سومین بار نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟^{۳۱} دیگر بس

۲۷ چون شب فرا رسید، عیسی با دوازده شاگرد خود به آنجا رفت.^{۳۲} هنگامی که بر سفره نشسته، غذا می‌خوردند، عیسی گفت: «آمین، به شما می‌گویم که یکی از شما که با من غذا می‌خورد مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.»^{۳۳} آنها غمگین شدند و یکی پس از دیگری از او پرسیدند: «من که آن کس نیستم؟»^{۳۴} عیسی گفت: «یکی از شما دوازده تن است، همان که نان خود را با من در کاسه فرو می‌برد.^{۳۵} پسر انسان همان‌گونه که درباره او نوشته شده، خواهد رفت، اما وای بر آن کس که پسر انسان را تسلیم دشمن می‌کند. بهتر آن می‌بود که هرگز زاده نمی‌شد.»^{۳۶}

۳۷ هنوز مشغول خوردن بودند که عیسی نان را برگرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان داد و فرمود: «بگیرید، این است بدن من.»^{۳۸} سپس جام را برگرفت و پس از شکرگزاری، به آنها داد و همه از آن نوشیدند.^{۳۹} او بدیشان گفت: «این است خون من برای عهد [جدید] که به خاطر بسیاری ریخته می‌شود.^{۴۰} آمین، به شما می‌گویم که از محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را در پادشاهی خدا، تازه بنوشم.»^{۴۱} آنگاه پس از خواندن سرودی، به سمت کوه زیتون به راه افتادند.

پیشگویی انکار پطرس

مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱ مئی ۳۱-۳۵

۳۷ عیسی به آنان گفت: «همه شما خواهید لغزید زیرا نوشته شده،
«شبان را خواهم زد
و گوسفندان پراکنده خواهند شد.»

* ۱۴: ۳۶ «آیا» در زبان آرامی به معنای «آیا» است.

* ۱۴: ۳۸ یا «وسوسه».

* ۱۴: ۴۱ یا: «ماهی را بخوابد و استراحت کنید».

پس در آنجا، کنار آتش، با نگهبانان نشست تا خود را گرم کند.^{۲۳} سران کاهنان و تمامی اهل شورا در پی یافتن شهادتهایی علیه عیسی بودند تا او را بکشند، ولی هیچ نیافتند.^{۲۴} زیرا هر چند بسیاری شهادتهای دروغ علیه عیسی دادند، اما شهادتهای ایشان با هم وفق نداشت.^{۲۵} آنگاه عده‌ای پیش آمدند و به دروغ علیه او شهادت داده، گفتند: «ما خود شنیدیم که می‌گفت،^{۲۶} این معبد را که ساخته دست بشر است است خراب خواهد کرد و ظرف سه روز، معبدی دیگر خواهیم ساخت که ساخته دست بشر نباشد.»^{۲۷} اما شهادتهای آنها نیز ناموافق بود.^{۲۸} آنگاه کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «هیچ پاسخی نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟» اما عیسی همچنان خاموش ماند و پاسخی نداد. دیگر بار کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟»^{۲۹} عیسی بدو گفت: «هستم، و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می‌آید.»^{۳۰} آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه نیاز به شاهد است؟»^{۳۱} کفرش را شنیدید. حکمتان چیست؟» آنها همگی فتوا دادند که سزایش مرگ است.^{۳۲} آنگاه بعضی شروع کردند به آب دهان بر او انداختن؛ آنها چشمانش را بستند و در حالی که او را می‌زدند، می‌گفتند: «نبوت کن!»^{۳۳} نگهبانان نیز او را گرفتند و زدند.

انکار پطرس

مرفس ۱۴: ۶۶-۷۵ متی ۲۶: ۶۹-۷۵

لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲ یوحنا ۱۸: ۱۶-۱۸ و ۲۵-۲۷

«هنکامی که پطرس هنوز پایین، در حیاط بود، یکی از خادمه‌های کاهن اعظم نیز به آنجا آمد.^۱ او او را دید که کنار آتش خود را گرم می‌کرد. آن زن با دقت بر وی نگرست و گفت: «تو نیز با عیسی ناصری بودی.»^۲ اما پطرس

ست! ساعت مقرر فرارسیده، اینک پسر انسان به دست کناهکاران تسلیم می‌شود.^۳ برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کننده من از راه می‌رسد.»

گرفتار شدن عیسی

مرفس ۱۴: ۲۳-۵۰ متی ۲۶: ۲۵-۵۶

لوقا ۲۲: ۴۷-۵۰ یوحنا ۱۸: ۳۱-۳۱

عیسی همچنان سخن می‌گفت که تا که یهودا، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروهی مسلح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و علمای دین و مشایخ آمدند.^۴ تسلیم‌کننده او به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ و ر بگیری و با مراقبت کامل ببری.»^۵ پس چون به آن مکان رسید، بی‌درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «استاد!» و او را بوسید.^۶ آنگاه آن افراد بر سر عیسی ریخته، او را گرفتار کردند.^۷ اما یکی از حاضران شمشیر بر کشیده، ضربه‌ای به خدمتکار کاهن اعظم زد و گوش او را برید.^۸ عیسی به آنها گفت: «مگر من رهنه که با چماق و شمشیر به گرفتار منده‌اید؟ هر روز در حضور شما در معبد تعیم می‌دادم و مرا نکرفتید. اما کتب مقدس می‌باید تحقق یابد.»^۹ آنگاه همه شاگردان ترکش کرده، کریختند.

چون آنکه فقط پارچه‌ای به تن پیچیده بود، در پی عیسی به راه افتاد. او را نیز گرفتند،^{۱۰} اما آنچه بر تن داشت رها کرد و عریان کریخت.

محاکمه در حضور شورای یهود

مرفس ۱۴: ۵۳-۶۵ متی ۲۶: ۵۷-۶۸

لوقا ۲۲: ۱۳ و ۱۹ و ۲۲

مرفس ۱۴: ۶۱-۶۳ لوقا ۲۲: ۶۷-۷۱

عیسی را نزد کاهن اعظم بردند. در آنجا همه سران کاهنان و مشایخ و علمای دین گرد آمده بودند.^۱ پطرس نیز دوازدهم از پی عیسی رفت تا به حیاط خانه کاهن اعظم رسید.

برایتان آزاد کنیم؟^۹ «این را از آن رو گفت که دریافته بود سران کاهنان عیسی را از سر رشک به او تسلیم کرده‌اند. اما سران کاهنان جمعیت را برانگیختند تا از پیلاطس بخواهند به جای عیسی، باراباس را برایشان آزاد کند. آنکه پیلاطس بار دیگر از آنها پرسید: «پس با مردی که شما او را پادشاه یهود می‌خوانید، چه کنم؟»^{۱۰} «دیگر بار فریاد برآوردند که: «بر صلیبش کن!»^{۱۱} پیلاطس از آنها پرسید: «چرا؟ چه بادی کرده است؟» اما آنها بلندتر فریاد زدند: «بر صلیبش کن!»^{۱۲} پس پیلاطس که می‌خواست مرد را خوشنود سازد، باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا بر صلیبش کشند.

استهزای عیسی

مرفس ۱۶:۱۵-۲۰ مئی ۲۱:۲۷-۳۱

آنکه سربازان، عیسی را به صحن کاخ، یعنی کاخ والی، بردند و همه گروه سربازان را نیز گرد هم فرا خواندند.^۱ سپس خرقه‌ای ارغوانی بر او پوشانیدند و تاجی از خار یافتند و بر سرش نهادند.^۲ آنکه شروع به تعظیم کرده، می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!»^۳ و با چوب بر سرش می‌زدند و آب دهان بر او انداخته، در برابرش زانو می‌زدند و ادای احترام می‌کردند.^۴ پس از آنکه استهزایش کردند، خرقه ارغوانی را از تنش به در آورده، جامه خودش را بر او پوشانیدند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیبش کشند.

بر صلیب شدن عیسی

مرفس ۲۲:۱۵-۲۴ مئی ۲۳:۲۷-۳۳

لوقا ۲۳:۲۳-۳۳، یوحنا ۱۹:۱۷-۲۴

آنها رهگذری شمعون نام از مردم قیرون را که پدر اسکندر و رؤس بود و از مزارع می‌آمد، وداشتند تا صلیب عیسی را حمل کند.^۱ پس عیسی را به مکانی بردند به نام جلیجتا، که به معنی مکان جمع‌جمه است.^۲ آنکه به

انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم و در نمی‌یابم چه می‌گویی!» این را گفت و به سرسرای خانه رفت. در همین هنگام خروس بانگ زد.^۳ دیگر بار، چشم آن کنیز به او افتاد و به کسانی که آنجا ایستاده بودند، گفت: «این مرد یکی از آنهاست.»^۴ اما پطرس باز انکار کرد. کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند، بار دیگر به پطرس گفتند: «بی‌گمان تو نیز یکی از آنهايي، زیرا جلیلی هستی.»^۵ اما پطرس لعن کردن آغاز کرد و قسم خورده، گفت: «این مرد را که می‌گویید، نمی‌شناسم!»^۶ در همان دم، خروس بار دوم بانگ زد. آنکه پطرس سخنان عیسی را به یاد آورد که به او گفته بود: «پیش از آنکه خروس دو بار بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.» پس دلش ریش شد و بگریست.

محاكمه در حضور پیلاطس

مرفس ۲۰:۱۵-۱۵ مئی ۱۱:۲۷-۲۶، لوقا ۲۳:۲۳

و ۳ و ۱۸-۲۵؛ یوحنا ۱۸:۲۹-۱۹، ۱۶

بامدادان، بی‌درنگ، سران کاهنان همراه با مشایخ و علمای دین و تمامی اعضای شورای یهود به مشورت نشستند و عیسی را دست بسته بردند و به پیلاطس تحویل دادند.^۱ پیلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود چنین می‌گویی!»^۲ سران کاهنان اتهامات بسیار بر او می‌زدند.^۳ پس پیلاطس باز از او پرسید: «آیا هیچ پاسخی نداری؟ ببین چقدر بر تو اتهام می‌زند!»^۴ ولی عیسی باز هیچ پاسخ نداد، چندان که پیلاطس در شگفت شد.^۵ پیلاطس را رسم بر این بود که هنگام عید، یک زندانی را به تقاضای مردم آزاد کند.^۶ در میان شورشیانی که به جرم قتل در یک بلوا به زندان افتاده بودند، مردی بود باراباس نام.^۷ مردم نزد پیلاطس آمدند و از او خواستند که رسم معمول را برایشان به جای آورد.^۸ پیلاطس از آنها پرسید: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را

۱۵

را می خواند.^{۲۶} پس شخصی پیش دوید و اسفنجی را از شراب ترشیده پر کرد و بر سر چوبی نهاده، پیش دهان عیسی برد تا بنوشد، و گفت: «او را به حال خود واگذارید تا ببینیم آیا ایلیا می آید او را از صلیب پایین آورد؟»^{۲۷} پس عیسی به بانگ بلند فریادی برآورد و دم آخر برکشید.^{۲۸} آنگاه پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد.^{۲۹} چون فرمانده سربازان که در برابر عیسی ایستاده بود، دید او چگونه جان سپرد، گفت: «براستی این مرد پسر خدا بود.»^{۳۰} شماری از زنان نیز از دور نظاره می کردند. در میان آنان مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا، و سالومه بودند.^{۳۱} این زنان هنگامی که عیسی در جلیل بود، او را پیروی و خدمت می کردند. بسیاری از زنان دیگر نیز که همراه او به اورشلیم آمده بودند، در آنجا بودند.

تدفین عیسی

مرفس ۲۲: ۱۵-۲۷ مئی ۲۷: ۵۷-۶۱؛
لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲

آن روز، روز تهیه، یعنی روز پیش از شبات بود. پس هنگام غروب^{۳۲} یوسف نامی از مردم رامه، که عضوی محترم از شورای یهود بود و انتظار پادشاهی خدا را می کشید، شجاعانه نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را طلب کرد.^{۳۳} پیلاتس که باور نمی کرد عیسی بدین زودی در گذشته باشد، فرمانده سربازان را فرا خواند تا ببیند عیسی جان سپرده است یا نه.^{۳۴} چون از او دریافت که چنین است، جسد عیسی را به یوسف سپرد.^{۳۵} یوسف نیز پارچه ای کتانی

و شراب میخته به فر دادند، اما نپذیرفت.^{۳۶} سپس بر صلیب کشیدند و جامه هایش را بین خود تقسیم کرده، برای تعیین سهم هر یک قرعه گذاشتند.

ساعت سوره از روز بود که او را بر صلیب کردند. بر تقصیر نامه او نوشته شد: «پادشاه یهود». دو راهزن را نیز با وی بر صلیب کشیدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او.^{۳۷} [بدین گونه آن نوشته کتب مقدس تحقق یافت که می گوید: «او از خطاگران محسوب شد.»]^{۳۸} رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگوین می گفتند: «ای تو که می خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را بازسازی، خود را نجات ده و از صلیب فرود آ!»^{۳۹} سربازان و علمای دین نیز در میان خود استهزایش می کردند و می گفتند: «دیگران را نجات داد اما خود را نمی تواند نجات دهد!»^{۴۰} بگذار مسیح، پادشاه سر نیل، اکنون از صلیب فرود آید تا ببینیم و یمن بیاوریم.^{۴۱} آن دو تن که با او بر صلیب سده بودند نیز به او اهانت می کردند.

مرگ عیسی

مرفس ۲۳: ۳۳-۴۱ مئی ۲۷: ۴۵-۵۶؛ لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹
در ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت.^{۴۲} در ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلوئی، ایلوئی، لبنا، سبوتئی» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟»^{۴۳} برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند: «گوش دهید، ایلیا

^{۲۶} ۱۵: ۲۳ «قر» ماده نوح و حیثیو بی است که از شیره درختجای به همین نام فراهم می آید.

^{۲۷} ۱۵: ۲۵ منظور ساعت که صبح است.

^{۲۸} ۱۵: ۲۷ «شورسی»

^{۲۹} ۱۵: ۳۳ یعنی در ساعت دوازده ظهر تا سه بعد از ظهر

^{۳۰} ۱۵: ۳۳ یا «تدمی» مئی

از او هفت دیو بیرون کرده بود. ظاهر شد.^{۱۰} مریم نیز رفت و به یاران او که در ماتم و زاری بودند، خبر داد.^{۱۱} اما آنها چون شنیدند که عیسی زنده شده و مریم او را دیده است، باور نکردند.

^{۱۲} پس از آن، عیسی با سیمایی دیگر بر دو تن از ایشان که به مزارع می رفتند، ظاهر شد.^{۱۳} آن دو بازگشتند و دیگران را از این امر آگاه ساختند، اما سخن ایشان را نیز باور نکردند.

^{۱۴} سپس عیسی بر آن یازده تن، در حالی که به غذا نشسته بودند، ظاهر شد و آنها را به سبب بی‌ایمانی و سخت‌لیشان توبیخ کرد. زیرا سخن کسانی را که او را پس از رستاخیزش دیده بودند، باور نکردند.^{۱۵} نگاه بدیشان فرمود: «به سرتاسر جهان بروید و خبر خوش را به همه خلائق موعظه کنید.» هر که ایمان آورد و تعمید گیرد، نجات خواهد یافت. اما هر که ایمان نیاورد، محکوم خواهد شد.^{۱۶} و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود: به نام من دیوها را بیرون خواهند کرد و به زبانهای تازه سخن خواهند گفت^{۱۷} و مارها را با دستهایشان خواهند گرفت، و هر گاه زهری گشوده بنوشند، گزندى به آنها نخواهد رسید، و دستها بر بیمارانشان خواهند نهاد و آنها شفا خواهند یافت.^{۱۸}

^{۱۹} عیسی خداوند پس از آنکه این سخنان را بدیشان فرمود، به آسمان بالا برده شد و به دست راست خدا بنشست.^{۲۰} پس ایشان بیرون رفته، در همه جا موعظه می کردند. و خداوند با ایشان عمل می کرد و کلام خود را با آیاتی که همراه ایشان بود، ثابت می نمود.

خرید و جسد را از صلیب پایین آورده، در کتان پیچید و در مقبره‌ای که در صخره تراشیده شده بود، نهاد. سپس سنگی جلوی دهانه مقبره غلتانید.^{۲۱} مریم مجدلیه و مریم، مادر یوشا، دیدند که عیسی کجا گذاشته شد.

رستاخیز عیسی

مَرَقُس ۸-۱:۱۶ مَتی ۲۸:۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۰

۱۶ چون روز شَبات گذشت، مریم مجدلیه و سالومه و مریم، مادر یعقوب، حنوط خریدند تا بروند و بدن عیسی را تدفین کنند.^۱ پس در نخستین روز هفته، سحرگاهان، هنگام طلوع آفتاب، به سوی مقبره روانه شدند.^۲ آنها به یکدیگر می گفتند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلوی مقبره خواهد غلتانید؟» اما چون نگریستند، دیدند آن سنگ که بسیار بزرگ بود، از جلوی مقبره به کناری غلتانیده شده است. دچون وارد مقبره شدند، جوانی را دیدند که بر سمت راست نشسته بود و ردایی سفید بر تن داشت. از دیدن او هراسان شدند.^۳ جوان به ایشان گفت: «مترسید. شما در جستجوی عیسی ناصری هستید که بر صلیب کشیدند. او برخاسته است؛ اینجا نیست. جایی که پیکر او را نهاده بودند، بنگرید.^۴ حال، بروید و به شاگردان او و به پطرس بگویید که او پیش از شما به جلیل می رود؛ در آنجا او را خواهید دید، چنانکه پیشتر به شما گفته بود.»^۵ پس زنان بیرون آمده، از مقبره گریختند، زیرا لرزه بر نشان افتاده بود و حیران بودند. آنها به هیچ کس چیزی نگفتند، چرا که می ترسیدند.

^۶ چون عیسی در سحرگاه نخستین روز هفته برخاست، نخست بر مریم مجدلیه که

* ۱۵:۱۶ "خبر خوش" یا "انجیل".

* ۲۰:۱۶ آیات ۹ تا ۲۰ در شمار اندکی از نسخه‌های قدیمی وجود ندارد، ولی در اکثر نسخه‌ها و در نوشته‌های قدیمی‌ترین آباء کلیسا یافت می‌شود.

معرفی انجیل لوقا

انجیل لوقا تنها انجیلی است که مخاطبی مشخص دارد، یعنی 'عالیجناب تئوفیلوس'. بیشتر محققان بر این اعتقادند که تئوفیلوس یکی از مقامات بلندپایه رومی بوده است. هدف لوقا از نوشتن کتابش این بود که تئوفیلوس و احتمالاً سایر دوستان ایماندارش، در تعلیمی که بیشتر یافته بودند، استوار گردند.

در میان نوشته‌های کتب عهدجدید، دو اثر لوقا، یعنی انجیل او و کتاب اعمال رسولان، از سبک ادبی غنی و بسیار شیوا برخوردار بوده، دارای واژگانی بس غنی و متنوع است. لوقا آثار خود را چنان هنرمندانه به رشته تحریر درآورده که ضمن ارائه اطلاعات دقیق تاریخی، مطالعه آنها برای خواننده بسی جذاب است.

انجیل لوقا به مسائل خاصی توجه دارد که ویژه همین انجیل است، از آن جمله: غیریهودیان؛ زنان، که در آن زمان جایگاهی حقیر در جامعه داشتند؛ گناهکاران و مطرودین جامعه؛ مسئله فقر و ثروت؛ موضوع دعا و روح القدس.

انجیل لوقا تنها انجیلی است که وقایع زندگی زمینی عیسی مسیح را به کمال، از تولد تا صعودش به آسمان بازگو می‌کند. در این کتاب، اطلاعاتی در خصوص ولادت یحیی تعمیددهنده و چگونگی تولد عیسی مسیح و کودکی او ارائه شده که در دیگر انجیل یافت نمی‌شود. لوقا همچنین رویدادها و تعلیمی را از عیسی نقل می‌کند که خاص انجیل اوست. این مطالب، بیشتر در بابهای ۱۰ تا ۱۹ یافت می‌شود.

از آنجا که کتاب اعمال رسولان، جلد دوم کتاب لوقاست، مطالعه آن پس از انجیل لوقا، درک بهتر هر دو کتاب را برای خواننده به ارمغان می‌آورد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۴)
- ۲- تولد و کودکی یحیی و عیسی (۵:۱ تا ۵۲:۲)
- ۳- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (۱:۳ تا ۱۳:۴)
- ۴- خدمات عیسی در جلیل (۱۴:۴ تا ۹:۹)
- ۵- کناره‌گیری عیسی به نواحی اطراف جلیل (۱۰:۹-۵۰)
- ۶- سفر به سوی اورشلیم (۵۱:۹ تا ۲۷:۱۹)
- ۷- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (۲۸:۱۹ تا ۵۶:۲۳)
- ۸- رستاخیز و صعود عیسی مسیح (باب ۲۴)

انجیل لوقا

مقدمه

لوقا ۱:۱-۴ مشابه اعمال ۱:۱

از آنجا که بسیاری دست به تألیف حکایت اموری زده‌اند که نزد ما به انجام رسیده است،^۲ درست همان‌گونه که آنان که از آغاز شاهدان عینی و خادمان کلام بودند به ما سپردند،^۳ من نیز که همه چیز را از آغاز به‌دقت بررسی کرده‌ام، مصلحت چنان دیدم که آنها را به شکلی منظم برای شما، عالیجناب تئوفیلوس، بنگارم،^۴ تا از درستی آنچه آموخته‌اید، یقین پیدا کنید.

پیشگویی تولد یحیای تعمیددهنده

^۵ در زمان هیروдіس، پادشاه یهودیه، کاهنی می‌زیست، زکریا نام، از کاهنان گروه ایبا. همسرش الیزابت نیز از تبار هارون بود.^۶ هر دو در نظر خدا پارسا بودند و مطابق همه احکام و فرایض خداوند بی‌عیب رفتار می‌کردند.^۷ اما ایشان را فرزندی نبود، زیرا الیزابت نازا بود و هر دو سالخورده بودند.

^۸ یک بار که نوبت خدمت گروه زکریا بود، و او در پیشگاه خدا کهنات می‌کرد،^۹ بنا به رسم کاهنان، قرعه دخول به قدس معبد خداوند و سوزاندن بخور به نام وی افتاد.^{۱۰} در زمان سوزاندن بخور، تمام جماعت بیرون سرگرم دعا بودند^{۱۱} که ناگاه فرشته خداوند، ایستاده بر جانب راست مذبح بخور، بر زکریا ظاهر شد.^{۱۲} زکریا با دیدن او، بهت‌زده شد و ترس

وجودش را فرا گرفت.^{۱۳} اما فرشته به او گفت: «ای زکریا، مترس! دعای تو مستجاب شده است. همسرت الیزابت برای تو پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را یحیی خواهی نامید.^{۱۴} تو سرشار از شادی و خوشی خواهی شد، و بسیاری نیز از میلاد او شادمان خواهند گردید.^{۱۵} زیرا در نظر خداوند بزرگ خواهد بود. یحیی نباید هرگز به شراب یا دیگر مُسکرات لب زند. حتی از شکم مادر، پر از روح القدس خواهد بود.^{۱۶} و بسیاری از قوم اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان باز خواهد گردانید.^{۱۷} او به روح و قدرت ایلیا، پیشاپیش خداوند خواهد آمد تا دل پدران را به سوی فرزندان، و عاصیان را به سوی حکمت پارسایان بگرداند، تا قومی آماده برای خداوند فراهم سازد.»^{۱۸} زکریا از فرشته پرسید: «این را از کجا بدانم؟ من مردی پیرم و همسرم نیز سالخورده است.»^{۱۹} فرشته پاسخ داد: «من جبرائیلم که در حضور خدا می‌ایستم. اکنون فرستاده شده‌ام تا با تو سخن گویم و این بشسارت را به تو رسانم.^{۲۰} اینک لال خواهی شد و تا روز وقوع این امر، یارای سخن گفتن نخواهی داشت، زیرا سخنان مرا که در زمان مقرر به حقیقت خواهد پیوست، باور نکردی.»

^{۲۱} در این میان، جماعت منتظر زکریا بودند و حیران از طول توقف او در قدس.^{۲۲} چون بیرون آمد، نمی‌توانست با مردم سخن گوید. پس دریافتند رؤیایی در قدس دیده است.^{۲۳} زیرا تنها ایما و اشاره می‌کرد و توان سخن گفتن

نازاست، در ششمین ماه آبستنی است.^{۲۷} زیرا نزد خدا هیچ امری ناممکن نیست!^{۲۸} مریم گفت: «کنیز خداوندم، آنچه درباره من گفتی، بشود.» آنکاه فرشته از نزد او رفت.

دیدار مریم از الیزابت

^{۲۹} در آن روزها، مریم برخاست و به شتاب به شهری در کوهستان یهودیه رفت،^{۳۰} او به خانه زکریا درآمده، الیزابت را سلام گفت.^{۳۱} چون الیزابت سلام مریم را شنید، طفل در رحمش به جست و خیز آمد، و الیزابت از روح القدس پر شده،^{۳۲} به بانگ بلند گفت: «تو در میان زنان خجسته‌ای، و خجسته است ثمرهٔ رحم تو! «من که باشم که مادر سرورم نزد من آید؟» چون صدای سلام تو به گوشم رسید، طفل از شسادی در رحم من به جست و خیز آمد.^{۳۳} خوشا به حال آن که ایمان آورد، زیرا آنچه از جانب خداوند به او گفته شده است، به انجام خواهد رسید.»

سرود مریم

لوقا ۱: ۴۶-۵۳ اول سمویل ۲: ۱-۱۰

^{۳۴} مریم در پاسخ گفت:
«جان من خداوند را تمجید می‌کند
و روحم در نجات دهنده‌ام خدا، به
وجد می‌آید.
^{۳۵} زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکنده
است.
زین پس، همهٔ نسلها خجسته‌ام
خواهند خواند،
^{۳۶} زیرا آن قادر که نامش قدوس است،
کارهای عظیم برایم کرده است.
در رحمت او، نسل اندر نسل،
همهٔ ترسندگانش را در بر می‌گیرد.»

بدست.^{۳۷} زکریا پس از پایان نوبت خدمتش، به خانه خود بازگشت.

^{۳۸} چندی بعد، همسرش الیزابت شد و پنج ماه خانه‌نشینی اختیار کرد.^{۳۹} الیزابت می‌گفت: «خداوند برایم چنین کرده است. او در این روزها لطف خود را شامل حال من ساخته و آنچه را نزد مردم مرا مایهٔ تنک بود، برداشته است.»

پیشگویی تولد عیسی

^{۴۰} در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت.^{۴۱} تا نزد باکره‌ای مریم نام برود. مریم نامزد مردی بود، یوسف نام، از خاندان داوود. فرشته نزد او رفت و گفت: «سلام بر تو، ای که مورد لطف قرار گرفته‌ای. خداوند با توست.»^{۴۲} مریم با شنیدن سخنان او پریشان شد و با خود اندیشید که این چگونه سلامی است.^{۴۳} «ما فرشته وی را گفت: «ای مریم، مترس! لطف خدا شامل حال تو شده است.»^{۴۴} اینک ایستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را عیسی خواهی نهاد.^{۴۵} او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوند خدای تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود.^{۴۶} او تا ابد بر خاندان یعقوب سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود.»^{۴۷} مریم از فرشته پرسید: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده‌ام؟»^{۴۸} فرشته پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدس و پسر خدا خوانده خواهد شد.»^{۴۹} اینک الیزابت نیز که از خویشان توسست، در سن پیری ایستن است و پسری در راه دارد. آری، او که می‌گویند

۱: ۲۳-۵۰ لوقا ۱: ۲۳-۵۰ لوقا ۱: ۲۳-۵۰ لوقا ۱: ۲۳-۵۰

۱: ۲۳-۵۰ لوقا ۱: ۲۳-۵۰ لوقا ۱: ۲۳-۵۰ لوقا ۱: ۲۳-۵۰

را می‌شنید، در دل خود می‌اندیشید که: «این کودک چگونه کسی خواهد شد؟» زیرا دست خداوند همراه او بود.

نبوّت زکریا

^{۶۷} آنگاه پدر او، زکریا، از روح القدس پر شد و چنین نبوّت کرد:

^{۶۸} «مبارک باد خداوند، خدای اسرائیل،

زیرا به یاری قوم خویش آمده و

ایشان را رهایی بخشیده است.

^{۶۹} او برای ما شاخ^{*} نجاتی

در خاندان خادمش داوود، بر پای

داشته است،

^{۷۰} چنانکه از دیرباز

به زبان پیامبران مقدّس خود وعده

فرموده بود که

^{۷۱} ما را از دست دشمنان

و همه کسانی که از ما نفرت دارند،

نجات بخشد،

^{۷۲} تا بر پدرانمان رحمت بنماید

و عهد مقدّس خویش به یاد آورد؛

^{۷۳} همان سوگندی را که

برای پدرمان ابراهیم یاد کرد

^{۷۴} که ما را از دست دشمن رهایی بخشد

و یاری‌مان دهد که او را بی هیچ

واهمه عبادت کنیم،

^{۷۵} در حضورش،

با قدّوسیت و پارسایی، همه ایام

عمر.

^{۷۶} و تو، ای فرزندم، پیامبر خدای متعال

خوانده خواهی شد؛

زیرا پیشاپیش خداوند حرکت

خواهی کرد تا راه را برای او آماده

سازی،

^{۷۷} و به قوم او این معرفت را عطا کنی

^{۵۱} او به بازوی خود، نیرومندانه عمل کرده

و آنان را که در اندیشه‌های دل خود

متکبرند، پراکنده ساخته است؛

^{۵۲} فرمانروایان را از تخت به زیر کشیده

و فروتنان را سرافراز کرده است؛

^{۵۳} گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر کرده

اما دولتمندان را تهی دست روانه

ساخته است.

^{۵۴} او رحمت خود را به یاد آورده،

و خادم خویش اسرائیل را یاری داده

است،

^{۵۵} همان‌گونه که به پدران ما ابراهیم و

نسل او

وعده داده بود که تا ابد چنین کند.»

^{۵۶} پس مریم حدود سه ماه نزد الیزابت ماند

و سپس به خانه بازگشت.

تولد یحیی

^{۵۷} چون زمان وضع حمل الیزابت فرا رسید،

پسری به دنیا آورد. ^{۵۸} همسایگان و خویشان

چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمش

را بر وی ارزانی داشته است، در شادی او

سهیم شدند.

^{۵۹} روز هشتم، برای آیین ختنه نوزاد آمدند و

می‌خواستند نام پدرش زکریا را بر او بگذارند.

^{۶۰} اما مادر نوزاد گفت: «نه! نام او باید یحیی

باشد.» ^{۶۱} گفتند: «از خویشان تو کسی چنین

نامی نداشته است.» ^{۶۲} پس با اشاره، نظر پدر

نوزاد را درباره نام فرزندش جويا شدند.

^{۶۳} زکریا لوحی خواست، و در برابر حیرت

همگان نوشت: «نام او یحیی است!» ^{۶۴} در

دم، زبانش باز شد و دهان به ستایش خدا

گشود. ^{۶۵} ترس بر همه همسایگان مستولی

گشت و مردم در سرتاسر کوهستان یهودیه در

این باره گفتگو می‌کردند. ^{۶۶} هر که این سخنان

* ۶۹:۱ در اینجا "شاخ" نشانه قدرت است.

بر آنان ظاهر شد، و نور جلال خداوند بر گردشان تابید. شبانان تابید. شبانان سخت وحشت کردند،^{۱۱} اما فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی بخش که برای تمامی قوم است: امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است.^{۱۲} نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنذاقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت.»^{۱۳} ناگاه گروهی عظیم از لشکریان آسمان ظاهر شدند که همراه آن فرشته در ستایش خدا می‌گفتند:

^{۱۴} «جلال بر خدا در عرش برین،

و صلح و سلامت بر مردمانی که بر

زمین مورد لطف اویند!»

^{۱۵} و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند: «بیاید به بیت‌لجم برویم و آنچه را روی داده و خداوند ما را از آن آگاه کرده است، ببینیم.»^{۱۶} پس به شتاب رفتند و مریم و یوسف و نوزاد خفته در آخور را یافتند.^{۱۷} چون نوزاد را دیدند، سخنی را که درباره او به ایشان گفته شده بود، پخش کردند.^{۱۸} و هر که می‌شنید، از سخن شبانان در شگفت می‌شد.^{۱۹} اما مریم، این همه را به خاطر می‌سپرد و در دل خود به آنها می‌اندیشید.^{۲۰} پس شبانان خدا را حمد و ثنا گویان بازگشتند، به سبب هر آنچه دیده و شنیده بودند، چنانکه بدیشان گفته شده بود.

آیین تقدیم عیسی در خانه خدا

^{۲۱} در روز هشتم، چون زمان ختنه نوزاد فرا رسید، او را عیسی نام نهادند. این همان نامی بود که فرشته، پیش از قرار گرفتن او در رحم مریم، بر وی نهاده بود.

که با آمزیدن گناهانشان، ایشان را نجات می‌بخشد.

^{۲۸} زیرا خدای ما را دلی است پر ز

رحمت،

و ز همین رو، آفتاب تابان از عرش

برین بر ما طلوع خواهد کرد

^{۲۹} تا کسانی را که در تاریکی و سایه مرگ

ساکنند، روشنایی بخشد،

و گامهای ما را در مسیر صلح و

سلامت هدایت فرماید.»

^{۸۰} و اما آن کودک رشد می‌کرد و در روح،

نیرومند می‌شد، و تا روز ظهور آشکارش بر

قوم اسرائیل، در بیابان به سر می‌برد.

میلاد عیسی مسیح

۲ در آن روزها، آگوستوس قیصر فرمانی صادر کرد تا مردمان جهان همگی سرشماری شوند.^۲ این نخستین سرشماری بود و در ایام فرمانداری کورینیوس بر سوریه انجام می‌شد.^۳ پس، هر کس روانه شهر خود شد تا نام‌نویسی شود.^۴ یوسف نیز از شهر ناصره جلیل رهسپار بیت‌لجم یهودیه، زادگاه داوود شد، زیرا از نسل و خاندان داوود بود.^۵ او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام‌نویسی کنند.^۶ هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید^۷ و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاقی پیچیده و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود.

شبانان و فرشتگان

^۸ در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گله خود پاسداری می‌کردند.^۹ ناگاه فرشته خداوند

* ۷۸:۱ نگاه کنید به ملاکی ۲:۴.

* ۱:۲ منظور مردمی است که زیر سلطه روم بودند.

بدین سان، اندیشه دل‌های بسیاری آشکار خواهد شد. شمشیری نیز در قلب تو فرو خواهد رفت.»^{۳۶} در آنجا نیه‌ای می‌زیست، حنّاً نام، دختر فنوئیل از قبیله آشیر، که بسیار سالخورده بود. حنّاً پس از هفت سال زناشویی، شوهرش را از دست داده بود^{۳۷} و تا هشتاد و چهار سالگی بیوه مانده بود. او هیچ‌گاه معبد را ترک نمی‌کرد، بلکه شبانه‌روز، با روزه و دعا به عبادت مشغول بود.^{۳۸} حنّاً نیز در همان هنگام پیش آمد و خدا را سپاس گفته، با همه کسانی که چشم‌انتظار رهایی اورشلیم بودند، درباره عیسی سخن گفت.^{۳۹} چون یوسف و مریم آیین شریعت خداوند را به کمال به جای آوردند، به شهر خود ناصره، واقع در جلیل، بازگشتند.^{۴۰} باری، آن کودک رشد می‌کرد و قوی می‌شد. او پر از حکمت بود و فیض خدا بر او قرار داشت.

عیسای نوجوان در خانه خدا

^{۴۱} والدین عیسی هر سال برای عید پسخ به اورشلیم می‌رفتند.^{۴۱} چون عیسی دوازده ساله شد، به رسم عید به اورشلیم رفتند.^{۴۲} پس از پایان آیین عید، چون راه بازگشت پیش گرفتند، عیسای نوجوان در اورشلیم ماند. اما والدینش از این امر آگاه نبودند،^{۴۳} بلکه چون می‌پنداشتند در کاروان است، روزی تمام سفر کردند. سرانجام به جستجوی عیسی در میان خویشاوندان و دوستان برآمدند.^{۴۴} و چون او را نیافتند، در جستجویش به اورشلیم بازگشتند.^{۴۵} پس از سه روز، سرانجام او را در معبد یافتند. در میان معلمان نشسته بود و به سخنان ایشان گوش فرا می‌داد و از آنها پرسش‌ها می‌کرد.^{۴۶} هر که سخنان او را می‌شنید، از فهم او و پاسخهایی که می‌داد، در شگفت می‌شد.^{۴۸} چون والدینش

^{۴۲} چون ایام تطهیر ایشان مطابق شریعت موسی به پایان رسید، یوسف و مریم، عیسی را به اورشلیم بردند تا به خداوند تقدیم کنند،^{۴۳} طبق حکم شریعت خداوند که می‌فرماید: «نخستین ثمره ذکور هر رجمی، مقدس برای خداوند خوانده شود.»^{۴۴} و نیز تا قربانی تقدیم کنند، مطابق آنچه در شریعت خداوند آمده، یعنی «یک جفت قمری یا دو جوجه کبوتر».^{۴۵} در آن زمان، مردی پارسا و دیندار، شمعون نام، در اورشلیم می‌زیست که در انتظار تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر او قرار داشت.^{۴۶} روح‌القدس بر وی آشکار کرده بود که تا مسیح خداوند را نبیند، چشم از جهان فرو نخواهد بست.^{۴۷} پس شمعون به هدایت روح وارد صحن معبد شد و چون والدین عیسای نوزاد او را آوردند تا آیین شریعت را برایش به جای آورند،^{۴۸} شمعون در آغوشش گرفت و خدا را ستایش کنان گفت:

^{۴۹} «ای خداوند، حال بنا به وعده خود،

خادمت را به سلامت مرخص

می‌فرمایی.

^{۵۰} زیرا چشمان من نجات تو را دیده است،

^{۵۱} نجاتی که در برابر دیدگان همه ملتها

فراهم کرده‌ای،

^{۵۲} نوری برای آشکار کردن حقیقت بر

دیگر قومها

و جلالی برای قوم تو اسرائیل.»

^{۵۳} پدر و مادر عیسی از سخنانی که درباره او

گفته شد، در شگفت شدند.^{۵۴} سپس شمعون

ایشان را برکت داد و به مریم، مادر او گفت:

«مقدر است که این کودک موجب افتادن و

برخاستن بسیاری از قوم اسرائیل شود، و

آیتی باشد که در برابرش خواهند ایستاد،^{۵۵} و

* ۲: ۴۸ در اصل یونانی: «آنها».

۶ آنگاه تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

۷ یحیی خطاب به جماعتی که برای تعمید گرفتن نزد او می آمدند، می گفت: «ای افعی زادگان، چه کسی به شما هشدار داد تا از غضبی که در پیش است بگریزید؟^۸ پس ثمرات شایسته توبه بیاورید و با خود مگویید که: "پدر ما ابراهیم است." زیرا به شما می گویم، خدا قادر است از این سنگها فرزندان برای ابراهیم پدید آورد.^۹ هم اکنون تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است. هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد.»

۱۰ جماعت از او پرسیدند: «پس چه کنیم؟»
 ۱۱ پاسخ داد: «آن که دو جامه دارد، یکی را به آن که ندارد بدهد، و آن که خوراک دارد نیز چنین کند.»^{۱۲} خراجگیران نیز آمدند تا تعمید گیرند. آنها از او پرسیدند: «استاد، ما چه کنیم؟»^{۱۳} به ایشان گفت: «بیش از اندازه مقرر خراج مستانید.»^{۱۴} سربازان نیز از او پرسیدند: «ما چه کنیم؟» گفت: «به زور از کسی پول نگیرید و بر هیچ کس افترا مزید و به مزد خویش قانع باشید.»^{۱۵}
 ۱۵ مردم مشتاقانه در انتظار بودند و با خود می اندیشیدند که آیا ممکن است یحیی همان مسیح* باشد؟^{۱۶} پاسخ یحیی به همه آنان این بود: «من شما را با آب تعمید می دهم، اما کسی توانا تر از من خواهد آمد که من حتی شایسته نیستم بند کفشهایش را بگشایم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.»^{۱۷} او کج بیل خود را در دست دارد تا خرمنگاه خویش را پاک کند* و گندم را در انبار خویش ذخیره نماید، اما گاه را در آتشی خاموشی ناپذیر خواهد سوزانید.»

او را در آنجا دیدند، شگفت زده شدند. مادرش به او گفت: «پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ بدرت و من با نگرانی بسیار در جستجوی تو بودیم.»^{۱۹} اما او در پاسخ گفت: «چرا مرا می جستید؟ مگر نمی دانستید که می باید در خانه پدرم باشم؟»^{۲۰} اما آنها معنای این سخن را که بدیشان گفت در نیافتند.^{۲۱} پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود. اما مادرش تمامی این امور را به خاطر می سپرد.^{۲۲} و عیسی در قامت و حکمت، و در محبوبیت نزد خدا و مردم، ترقی می کرد.

یحیی، هموار کننده راه مسیح

لوقا ۲: ۱۰-۳: ۱۱ - متى ۱۰-۱۳: ۱۱ - مرقس ۱: ۳-۵
 لوقا ۱۶: ۳ - ۱۷ - متى ۱۱: ۳ و ۱۲ - مرقس ۷: ۱ و ۸

۳ در پانزدهمین سال فرمانروایی تیربیوس قیصر، هنگامی که پنتیوس پیلاطس والی یهودیه بود، هیرودیوس حاکم جلیل، برادرش فیلیپس حاکم ایتوریه و تراخونیتیس، لیسانیوس حاکم آبیلینی،^۲ و حنا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان بر یحیی، پسر زکریا، نازل شد.^۳ پس یحیی به سرتاسر نواحی اردن می رفت و به مردم موعظه می کرد که برای آمرزش گناهان خود توبه کنند و تعمید گیرند.^۴ در این باره در کتاب سخنان ایشعیای نبی آمده است که:

«ندای آن که در بیابان فریاد برمی آورد،
 "راه خداوند را آماده کنید!»

طریقهای او را هموار سازید!

۵ همه دره ها پر و همه کوهها و تپهها

بست خواهند شد؛

راههای کج، راست و مسیرهای

ناهموار، هموار خواهند گشت.

* ۲: ۴۹ یا: «در امور پدرم باشم.»

* ۳: ۱۵ منظور پادشاه و نجات دهنده موعود اسرائیل است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۳: ۱۷ یا: «او جنگگ خود را در دست دارد تا خرمن خویش را پاک کند.»

تازح، پسر ناحور،^{۳۵} پسر سروج، پسر رعو، پسر فلیج، پسر عیبر، پسر شلخ،^{۳۶} پسر قینان، پسر آرفکشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لیمک،^{۳۷} پسر متوشالغ، پسر خنوخ، پسر یارد، پسر مهللئیل، پسر قینان،^{۳۸} پسر انوش، پسر شیت، پسر آدم، پسر خدا.

عیسی در بوته آزمایش

لوقا ۱:۴-۱۳ - متی ۱:۴-۱۱؛ مرقس ۱:۱ و ۱۲ و ۱۳

۴ عیسی پر از روح القدس، از رود اردن بازگشت و روح، او را در بیابان هدایت می کرد.^۲ در آنجا ابلیس چهل روز او را وسوسه کرد. در آن روزها چیزی نخورد، و در پایان آن مدت، گرسنه شد.^۳ پس ابلیس به او گفت: «اگر پسر خدایی،* به این سنگ بگو نان شود.»^۴ عیسی پاسخ داد: «نوشته شده است که "انسان تنها به نان زنده نیست."^۵

^۵ سپس ابلیس او را به مکانی بلند برد و در دمی همه حکومت‌های جهان را به او نشان داد و گفت: «من همه این قدرت و تمامی شکوه اینها را به تو خواهم بخشید، زیرا که به من سپرده شده است و مختارم آن را به هر که بخواهم بدهم.^۶ بنابراین، اگر در برابر من سجده کنی، این همه از آن تو خواهد شد.»^۷ عیسی پاسخ داد: «نوشته شده است،

«خداوند، خدای خود را پرست

و تنها او را عبادت کن.»^۸

^۹ آنگاه ابلیس او را به شهر اورشلیم برد و بر فراز معبد قرار داد و گفت: «اگر پسر خدایی، خود را از اینجا به زیر افکن.^{۱۰} زیرا نوشته شده است: «در باره تو به فرشتگان خود فرمان

خواهد داد

تا نگاهبان تو باشند.

^{۱۱} و یحیی با اندرزهای بسیار دیگر به مردم بشارت می داد.^{۱۲} اما چون هیرودیس حاکم، درباره هیرودیا، همسر برادرش، و نیز شرارت‌های دیگری که کرده بود، از یحیی توبیخ شد،^{۱۳} او را به زندان افکند و بدین گونه خطایی دیگر بر خطاهای خود افزود.

تعمید عیسی و شجره‌نامه او

لوقا ۲۱:۳ و ۲۲ - متی ۱۳:۳-۱۷؛ مرقس ۱:۹-۱۱
لوقا ۲۳:۳-۲۸ - متی ۱:۱-۱۷

^۱ هنگامی که مردم همه تعمید می گرفتند و عیسی نیز تعمید گرفته بود و دعا می کرد، آسمان گشوده شد^۲ و روح القدس به شکل جسمانی، همچون کبوتری بر او فرود آمد، و ندایی از آسمان در رسید که «تو پسر محبوب من هستی، و من از تو خوشنودم.»

^۳ عیسی حدود سی سال داشت که خدمت خود را آغاز کرد. او به گمان مردم پسر یوسف بود، و یوسف، پسر هلی،^۴ پسر متات، پسر لاوی، پسر ملکی، پسر یئنا، پسر یوسف،^۵ پسر متاتیا، پسر عاموس، پسر ناحوم، پسر جشلی، پسر نجی،^۶ پسر معت، پسر متاتیا، پسر سمعین، پسر یسک، پسر یهودا،^۷ پسر یوخنان، پسر ریسا، پسر زروبابل، پسر شلتئیل، پسر نیری،^۸ پسر ملکی، پسر آدی، پسر قوصام، پسر المادام، پسر عیر،^۹ پسر یوشع، پسر العازار، پسر یوریم، پسر متات، پسر لاوی،^{۱۰} پسر شمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونام، پسر الیاقیم،^{۱۱} پسر ملیا، پسر منا، پسر متاتا، پسر ناتان، پسر داوود،^{۱۲} پسر یسا، پسر عوبید، پسر بوغز، پسر سلمون، پسر نحشون،^{۱۳} پسر عمیناداب، پسر رام، پسر حصرون، پسر فرص، پسر یهودا،^{۱۴} پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر

* ۳:۴ با: «تو که پسر خدایی!» همچنین در آیه ۹.

شگفت بودند و می گفتند: «آیا این پسر یوسف نیست؟»^{۲۳} عیسی به ایشان گفت: «بی گمان این مثل را بر من خواهید آورد که «ای طیب خود را شفا ده! آنچه شنیده ایم در کفرناحوم کرده ای، اینجا در زادگاه خویش نیز انجام ده.»^{۲۴} سپس افزود: «آمین،* به شما می گویم که هیچ پیامبری در دیار خویش پذیرفته نیست.^{۲۵} یقین بدانید که در زمان ایلیا، هنگامی که آسمان سه سال و نیم بسته شد و خشکسالی سخت سرتاسر آن سرزمین را فرا گرفت، بیوه زنان بسیار در اسرائیل بودند.^{۲۶} اما ایلیا نزد هیچ یک فرستاده نشد مگر نزد بیوه زنی در شهر صُرفَه در سرزمین صیدون.^{۲۷} در زمان اِلیشع نبی نیز جذامیان بسیار در اسرائیل بودند، ولی هیچ یک از جذام خود پاک نشدند مگر نَعمان شَریانی.»^{۲۸} آنگاه همه کسانی که در کنیسه بودند، از شنیدن این سخنان برآشفتنند^{۲۹} و برخاسته، او را از شهر بیرون کشیدند و بر لبه کوهی که شهر بر آن بنا شده بود، بردند تا از آنجا به زیرش افکنند.^{۳۰} اما او از میانشان گذشت و رفت.

شفای مرد دیوزده

لوقا ۴: ۳۱-۳۷ - مرقس ۱: ۲۱-۲۸

^{۳۱} سپس عیسی به کفرناحوم، شهری در جلیل، فرود شد و در روز شَبَّات به تعلیم مردم پرداخت.^{۳۲} آنان از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا در کلامش اقتدار بود.^{۳۳} اما در کنیسه، مردی دیوزده بود که روح پلید داشت. او به آواز بلند فریاد برآورد:^{۳۴} «ای عیسی ناصری، تو را با ما چه کار است؟ آیا آمده ای نابودمان کنی؟ می دانم کیستی؛ تو آن قدوس

^{۱۱} آنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت مبادا پایت را به سنگی بزنی.»^{۱۲} عیسی به او پاسخ داد: «گفته شده است، «خداوند، خدای خود را میازما.»^{۱۳} چون ابلیس همه این وسوسه ها را به پایان رسانید، او را تا فرصتی دیگر ترک گفت.

آغاز خدمات عیسی در جلیل

^{۱۴} عیسی به نیروی روح به جلیل بازگشت و خبر او در سرتاسر آن نواحی پیچید.^{۱۵} او در کنیسه های ایشان تعلیم می داد، و همه وی را می ستودند.

طرد عیسی در ناصره

^{۱۶} پس به شهر ناصره که در آن پرورش یافته بود، رفت و در روز شَبَّات، طبق معمول به کنیسه درآمد. و برخاست تا تلاوت کند.^{۱۷} طومار اِشعای نبی را به او دادند. چون آن را گشود، قسمتی را یافت که می فرماید:

^{۱۸} «روح خداوند بر من است،

زیرا مرا مسح کرده

تا فقیران را بشارت دهم

و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران

و بینایی را به نابینایان اعلام کنم،

و ستمدیدگان را رهایی بخشم،

^{۱۹} و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.»

^{۲۰} سپس طومار را فرو پیچید و به خادم کنیسه سپرد و بنشست. همه در کنیسه به او چشم دوخته بودند.^{۲۱} آنگاه چنین سخن آغاز کرد: «امروز این نوشته، هنگامی که بدان گوش فرا می دادید، جامه عمل پوشید.»^{۲۲} همه از او نیکو می گفتند و از کلام فیض آمیزش* در

* ۲۲:۴ یا: «از آن پیام فیض که بر زبان داشت.»

* ۲۴:۴ اصطلاح «آمین» را یهودیان در واکنش به کلامی که می شنیدند به زبان می آوردند و معنی آن این بود: «چنین بشود» یا «براستی چنین است». بعدها مسیحیان «آمین» را در پایان دعا و یا پس از شنیدن کلام خدا به کار می بردند. اما عیسی با به کار بردن آن در آغاز بعضی از گفته های خود، بر اهمیت و صحت کامل کلامش تأکید می ورزید.

شهرهای دیگر نیز بشارت دهم، چرا که به همین منظور فرستاده شده‌ام.»^{۲۲} پس به موعظه در کنیسه‌های یهودیه* ادامه داد.

نخستین شاگردان عیسی

لوقا ۱: ۵-۱۱ - متى ۱۸: ۴-۲۲:

مَرْتَس ۱: ۱۶-۲۰؛ یوحنا ۱: ۴۰-۴۲

یک روز که عیسی در کنار دریاچه جنیسارت* ایستاده بود و جمعیت از هر سو بر او ازدحام می‌کردند تا کلام خدا را بشنوند،^{۲۳} در کنار دریا دو قایق دید که صیادان از آنها بیرون آمده، مشغول شستن تورهایشان بودند.^{۲۴} پس بر یکی از آنها که متعلق به شمعون بود سوار شد و از او خواست قایق را اندکی از ساحل دور کند. سپس خود بر قایق نشست و به تعلیم مردم پرداخت.^{۲۵} چون سخنانش به پایان رسید، به شمعون گفت: «قایق را به جایی عمیق ببر، و تورها را برای صید ماهی در آب افکنید.»^{۲۶} شمعون پاسخ داد: «استاد، همه شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. اما چون تو می‌گویی، تورها را در آب خواهیم افکنید.»^{۲۷} وقتی چنین کردند، آنقدر ماهی گرفتند که چیزی نمانده بود تورهایشان پاره شود!^{۲۸} از این رو، از دوستان خود در قایق دیگر به اشاره خواستند تا به یاری‌شان آیند. آنها آمدند و هر دو قایق را آنقدر از ماهی پر کردند که چیزی نمانده بود در آب فرو روند.^{۲۹} چون شمعون پطرس این را دید، به پاهای عیسی افتاد و گفت: «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم!»^{۳۰} چه خود و همراهانش از واقعه صید ماهی شگفت‌زده بودند.^{۳۱} یعقوب و یوحنا، پسران زبدي، نیز که همکار شمعون بودند، همین حال را داشتند. عیسی به شمعون گفت: «مترس، از این پس مردم را صید خواهی کرد.»

خدایی!»^{۳۵} عیسی روح پلید را نهیب زد و گفت: «خاموش باش و از او بیرون بیا!»^{۳۶} آنگاه دیو، آن مرد را در حضور همگان بر زمین زد و بی‌آنکه آسیبی به او برساند، از او بیرون آمد.^{۳۷} مردم همه شگفت‌زده به یکدیگر می‌گفتند: «این چه کلامی است؟ او با اقتدار و قدرت به ارواح پلید فرمان می‌دهد و بیرون می‌آیند!»^{۳۸} بدین‌گونه خبر کارهای او در سرتاسر آن نواحی پیچید.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

لوقا ۲۸: ۴-۴۱ - متى ۱۴: ۸-۱۷

لوقا ۴: ۳۸-۴۳ - مَرْتَس ۱: ۲۹-۳۸

^{۳۸} آنگاه عیسی کنیسه را ترک گفت و به خانه شمعون رفت. و اما مادرزن شمعون را تبی سخت عارض گشته بود. پس، از عیسی خواستند یاری‌اش کند.^{۳۹} او نیز بر بالین وی خم شد و تب را نهیب زد، و تبش قطع شد. او بی‌درنگ برخاست و مشغول پذیرایی از آنها شد.

^{۴۰} هنگام غروب، همه کسانی که بیمارانی مبتلا به امراض گوناگون داشتند، آنان را نزد عیسی آوردند، و او نیز بر یکایک ایشان دست نهاد و شفایشان داد.^{۴۱} دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌آمدند و فریادکنان می‌گفتند: «تو پسر خدایی!»^{۴۲} اما او آنها را نهیب می‌زد و نمی‌گذاشت سخنی بگویند، زیرا می‌دانستند مسیح است.

موعظه عیسی در کنیسه‌ها

^{۴۳} بامدادان، عیسی به مکانی دورافتاده رفت. اما مردم او را می‌جستند و چون به جایی که بود رسیدند، کوشیدند نگذارند ترکشان کند.^{۴۴} ولی او گفت: «من باید پادشاهی خدا را در

* ۴۴: ۴ یا: "سرزمین یهودیان"؛ در برخی نسخه‌ها: "جلیل".

* ۱: ۵ دریاچه جنیسارت همان دریاچه جلیل است.

عیسی ایمان ایشان را دید، گفت: «ای مرد، گناہانت آمرزیده شد!»^{۱۱} اما فریسیان و علمای دین با خود اندیشیدند: «این کیست که کفر می‌گوید؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناہان را ببامرزد؟»^{۱۲} عیسی دریافت چه می‌اندیشند و پرسید: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟»^{۱۳} گفتن کدام یک آسانتر است: «گناہانت آمرزیده شد» یا اینکه «برخیز و راه برو»؟^{۱۴} حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناہان را دارد» - به مرد مفلوج گفت: «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو!»^{۱۵} در دم، آن مرد مقابل ایشان ایستاد و آنچه را بر آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت.^{۱۶} همه از این رویداد در شگفت شده، خدا را تمجید کردند و در حالی که ترس وجودشان را فرا گرفته بود، می‌گفتند: «امروز چیزهای شگفت‌انگیز دیدیم.»

دعوت از لاوی

لوقا ۲۷:۵-۳۲ - متى ۹:۹-۱۳؛ مرقس ۲:۱۴-۱۷

^{۱۷} سپس عیسی از آن خانه بیرون آمد و خراجگیری را دید، لاوی نام، که در خراجگاه نشسته بود. او را گفت: «از پی من بیا.»^{۱۸} لاوی برخاسته، همه چیز را ترک گفت و از پی عیسی روان شد.

^{۱۹} او در خانه خویش ضیافتی بزرگ به افتخار عیسی بر پا کرد، و جمعی بزرگ از خراجگیران و دیگر مردم، با آنها بر سفره نشستند.^{۲۰} اما فریسیان و گروهی از علمای دین که از فرقه آنها بودند، شکوه‌کنان به شاگردان عیسی گفتند: «چرا با خراجگیران و گناهکاران می‌خورد و می‌اشامید؟»^{۲۱} عیسی پاسخ داد: «بیمارانند که به طبیب نیاز دارند، نه تندرستان.»^{۲۲} من نیامده‌ام تا پارسایان بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.»

^{۱۱} پس آنها قایقهای خود را به ساحل راندند و همه چیز را ترک گفته، از پی او روانه شدند.

شفای مرد جذامی

لوقا ۱۴:۵-۱۲ - متى ۸:۲-۴؛ مرقس ۱:۴۰-۴۴

^{۱۲} روزی دیگر که عیسی در یکی از شهرها بود، مردی آمد که جذام تمام بدنش را فرا گرفته بود. چون عیسی را دید، روی بر خاک نهاد و التماس‌کنان گفت: «سرور من، اگر بخواهی می‌توانی پاکم سازی.»^{۱۳} عیسی دست خود را دراز کرد و او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ پاک شو!» در دم، جذام آن مرد را ترک گفت.^{۱۴} سپس به او امر فرمود: «به کسی چیزی مگو، بلکه برو و خود را به کاهن بنما و برای تطهیر خود قربانیایی را که موسی امر کرده است، تقدیم کن تا برای آنان گواهی باشد.»^{۱۵} با این همه، خبر کارهای او هر چه بیشتر پخش می‌شد، چندان که جماعت‌های بسیار گرد می‌آمدند تا سخنانش را بشنوند و از بیماریهای خود شفا یابند.^{۱۶} اما عیسی اغلب به جاهای دورافتاده می‌رفت و دعا می‌کرد.

شفای مرد مفلوج

لوقا ۱۸:۵-۲۶ - متى ۹:۲-۸؛ مرقس ۲:۲-۱۲

^{۱۷} روزی از روزها عیسی تعلیم می‌داد و فریسیان و معلمان شریعت از همه شهرهای جلیل و یهودیه و نیز از اورشلیم آمده و نشسته بودند، و قدرت خداوند برای شفای بیماران با او بود.^{۱۸} ناگاه چند مرد از راه رسیدند که مفلوجی را بر تشکی حمل می‌کردند. ایشان کوشیدند او را به درون خانه ببرند و در برابر عیسی بگذارند.^{۱۹} اما چون به سبب ازدحام جمعیت راهی نیافتند، به بام خانه رفتند و از میان سفالها مفلوج را با تشککش پایین فرستادند و وسط جمعیت، در برابر عیسی نهادند.^{۲۰} چون

* ۱۲:۵ وازۀ یونانی لزوماً به معنی جذام نیست و برای انواع بیماریهای پوستی به کار می‌رود؛ همچنین در بقیۀ کتاب.

برای کاهنان جایز است.»^۵ و در ادامه فرمود:
«پسر انسان صاحب شَبَّات است.»

شفای مرد علیل

در شَبَّاتی دیگر، به کنیسه درآمد و به تعلیم پرداخت. مردی آنجا بود که دست راستش خشک شده بود.^۶ علمای دین و فریسیان، عیسی را زیر نظر داشتند تا ببینند آیا در روز شَبَّات کسی را شفا می‌دهد یا نه؛ زیرا در پی دستاویزی بودند تا به او اتهام زنند.^۷ اما عیسی که از افکارشان آگاه بود، مرد خشک دست را گفت: «برخیز و در برابر همه بایست.» او نیز برخاست و ایستاد.^۸ عیسی به آنان گفت: «از شما می‌پرسم، کدام یک در روز شَبَّات رواست: نیکی یا بدی، نجات جان انسان یا نابود کردن آن؟»^۹ پس چشم به جانب یکایک ایشان گرداند و سپس خطاب به آن مرد گفت: «دست را دراز کن!» چنین کرد، و دستش سالم شد.^{۱۰} اما آنان سخت خشمگین شدند و با یکدیگر به مشورت نشستند که با عیسی چه کنند.

انتخاب دوازده رسول

لوقا ۱۳: ۱۶-۱۰: ۴-۲
مَرُقُس ۱۶: ۳-۱۹: ۱ اعمال

^{۱۱} یکی از آن روزها، عیسی برای دعا به کوهی رفت و شب را در عبادت خدا به صبح رساند.^{۱۲} بامدادان شاگردانش را فرا خواند، و از میان آنان دوازده تن را برگزید و ایشان را رسول خواند: شَمعون (که او را پطرس نامید)، آندریاس (برادر پطرس)، یعقوب، یوحنا، فیلیپس، برتولما، متی، توما، یعقوب پسر خلفای، شمعون معروف به غیور،^{۱۳} یهوذا پسر یعقوب، و یهوذا آسخریوطی که به وی خیانت کرد.

سؤال دربارهٔ روزه

لوقا ۳۳: ۲۲-۱۸: ۲ مَرُقُس ۱۷: ۱۴-۱۶: ۲

^{۱۴} به او گفتند: «شاگردان یحیی اغلب روزه می‌گیرند و دعا می‌کنند؛ شاگردان فریسیان نیز چنینند، اما شاگردان تو همیشه در حال خوردن و نوشیدنند.» عیسی پاسخ داد: «آیا می‌توان میهمانان عروسی را تا زمانی که داماد با آنهاست، به روزه واداشت؟^{۱۵} اما زمانی خواهد رسید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند گرفت.»^{۱۶} پس این مثل را برایشان آورد: «هیچ کس تکه‌ای از جامهٔ نو را نمی‌برد تا آن را به جامه‌ای کهنه وصله زند. زیرا اگر چنین کند، هم جامهٔ نو را پاره کرده و هم پارچهٔ نو بر جامهٔ کهنه وصله‌ای است ناجور.^{۱۷} نیز کسی شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزد. زیرا اگر چنین کند، شراب نو مَشکها را خواهد درید و شراب خواهد ریخت و مَشکها نیز تباه خواهد شد.^{۱۸} شراب نو را در مَشکهای نو باید ریخت.^{۱۹} و کسی پس از نوشیدن شراب کهنه خواهان شراب تازه نیست، زیرا می‌گوید: «شراب کهنه بهتر است.»^{۲۰}

صاحب روز شَبَّات

لوقا ۱۱: ۶-۱: ۱۲-۱۴: ۳ مَرُقُس ۲۳: ۲-۶: ۳

در یکی از روزهای شَبَّات، عیسی از میان مزارع گندم می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌های گندم را می‌چیدند و به دست ساییده، می‌خوردند.^{۲۱} اما تنی چند از فریسیان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که انجامش در روز شَبَّات جایز نیست؟» عیسی پاسخ داد: «مگر نخوانده‌اید که داوود چه کرد، آنگاه که خود و یارانش گرسنه بودند؟^{۲۲} او به خانهٔ خدا درآمد و نان حضور را برگرفت و خورد و به یارانش نیز داد، هرچند خوردن آن تنها

‘خوشا به حال شما’

لوقا ۲۰: ۲۳-۳۵ - مَتَّى ۱۲-۳: ۵

۱۷ عیسی همراه ایشان فرود آمد و در مکانی هموار ایستاد. بسیاری از شاگردانش و انبوهی از مردم از سرتاسر یهودیه، اورشلیم، و از شهرهای ساحلی صور و صیدون، آنجا حضور داشتند. ۱۸ آنها آمده بودند تا سخنان او را بشنوند و از بیماریهای خود شفا یابند؛ و کسانی که ارواح پلید آزارشان می داد، شفا می یافتند. ۱۹ مردم همه می کوشیدند او را لمس کنند، زیرا نیرویی از وی صادر می شد که همگان را شفا می بخشید. ۲۰ آنگاه عیسی بر شاگردانش نظر افکند و گفت:

«خوشا به حال شما که فقیرید،

زیرا پادشاهی خدا از آن شماست.

۲۱ خوشا به حال شما که اکنون گرسنه اید، زیرا سیر خواهید شد.

خوشا به حال شما که اکنون گریانید،

زیرا خواهید خندید.

۲۲ «خوشا به حال شما آنگاه که مردم به خاطر پسر انسان، بر شما نفرت گیرند و شما را از جمع خود برانند و دشنام دهند و بدنام سازند. ۲۳ در آن روز، شادی و پایکوبی کنید، زیرا پادشاهان در آسمان عظیم است. چرا که پدران آنها نیز با پیامبران چنین کردند.

۲۴ «اما وای بر شما که دولت مندید،

زیرا تسلی خود را یافته اید.

۲۵ وای بر شما که اکنون سیرید،

زیرا گرسنه خواهید شد.

وای بر شما که اکنون خندانید،

زیرا ماتم خواهید کرد و زاری

خواهید نمود.

۲۶ «وای بر شما آنگاه که همگان زبان به ستایشان بگشایند، زیرا پدران آنها نیز با پیامبران دروغین چنین کردند.

محبت به دشمنان

لوقا ۲۹: ۶ و ۳۰ - مَتَّى ۳۹: ۵-۴۲

۲۷ «اما ای شما که گوش فرا می دهید، به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و به آنان که از شما نفرت دارند، نیکی کنید. ۲۸ برای هر که نفرتتان کند برکت بطلید، و هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید. ۲۹ اگر کسی بر یک گونه تو سیلی زند، گونه دیگر را نیز به او پیشکش کن. اگر کسی ردایت را از تو بستاند، پیراهنت را نیز از او دریغ مدار. ۳۰ اگر کسی چیزی از تو بخواهد به او بده، و اگر مال تو را غصب کند، از او بازخواه. ۳۱ با مردم همان گونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار کنند. ۳۲ «اگر تنها آنان را محبت کنید که شما

را محبت می کنند، چه برتری دارید؟ حتی گناهکاران نیز دوستداران خود را محبت می کنند. ۳۳ و اگر فقط به کسانی نیکی کنید که به شما نیکی می کنند، چه برتری دارید؟ حتی گناهکاران نیز چنین می کنند. ۳۴ و اگر فقط به کسانی قرض دهید که امید عوض از آنان دارید، شما را چه برتری است؟ حتی گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می دهند تا روزی از ایشان عوض بگیرند. ۳۵ اما شما، دشمنانتان را محبت کنید و به آنها نیکی نمایید، و بدون امید عوض، به ایشان قرض دهید، زیرا پادشاهان عظیم است، و فرزندان آن متعال خواهید بود، چه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید، چنانکه پدر شما رحیم است.

محکوم کردن دیگران

لوقا ۲۷: ۶-۴۲ - مَتَّى ۱۷: ۵-۱۰

۳۷ «داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. محکوم نکنید تا محکوم نشوید. بیخشاید تا بخشوده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. پیمانهای پُر، فشرده، تکان داده و لبریز

کس می‌ماند. ^{۲۸} او کسی را مانند که برای بنای خانه‌ای، زمین را گود کند و پی خانه را بر صخره نهاد. چون سیل آمد و سیلاب بر آن خانه هجوم برد، نتوانست آن را بجنباند، زیرا محکم ساخته شده بود. ^{۲۹} اما آن که سخنانم را می‌شنود ولی به آن عمل نمی‌کند، کسی را مانند که خانه‌ای بدون پی، بر زمین ساخت. چون سیلاب بر آن خانه هجوم بُرد، در دم فرو ریخت و ویرانی عظیم بر جای نهاد.»

ایمان نظامی رومی

لوقا ۱۰:۷-۱۰:۱۰ - متی ۵:۸-۱۳

چون عیسی تمامی گفتار خود را با مردم به پایان رسانید، به کفرناحوم درآمد. ^۱ آنجا یک نظامی رومی* بود که غلامی بس عزیز داشت. غلام بیمار و در آستانه مرگ بود. ^۲ نظامی چون درباره عیسی شنید، تنی چند از مشایخ یهود را نزدش فرستاد تا از او بخواهند بیاید و غلامش را شفا دهد. ^۳ آنها نزد عیسی آمدند و با التماس بسیار به او گفتند: «این مرد سزاوار است این لطف را در حقش بکنی، زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و کنیسه را نیز برایمان ساخته است.» ^۴ پس عیسی همراهشان رفت. به نزدیکی خانه که رسید، آن نظامی چند تن از دوستانش را نزد عیسی فرستاد، با این پیغام که: «سرورم، خود را زحمت مده، زیرا شایسته نیستم زیر سقف من آیی. ^۷ از همین رو، حتی خود را لایق ندانستم نزد تو آیم. فقط سخنی بگو که خدمتکارم شفا خواهد یافت. ^۸ زیرا من خود فردی هستم زیر فرمان. سربازانی نیز زیر فرمان خود دارم. به یکی می‌گویم، «برو»، می‌رود؛ به دیگری می‌گویم، «بیا»، می‌آید. به غلام خود می‌گویم، «این را به جای آر»، به جای می‌آورد.» ^۹ عیسی چون این را شنید، از او در شگفت شد و به جمعیتی که از پی‌اش

در دامتنان ریخته خواهد شد! زیرا با هر پیمان‌های که بدهید، با همان پیمان به شما داده خواهد شد.»

^{۲۹} و این مثل را نیز برایشان آورد: «آیا کور می‌تواند عصاکش کور دیگر شود؟ آیا هر دو در چاه نخواهند افتاد؟ ^{۳۰} شاگرد، برتر از استاد خود نیست، اما هر که تعلیم و تربیتش به کمال رسد، همچون استاد خود خواهد شد.

^{۳۱} «چرا پَرَکاهی را در چشم برادرت می‌بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافل‌ی؟ ^{۳۲} چگونه می‌توانی به برادرت بگویی: «برادر، بگذار پَرَکاه را از چشمت به در آورم»، ولی چوب را در چشم خود نمی‌بینی؟ ای ریاکار، نخست چوب را از چشم خود به در آر، آنگاه بهتر خواهی دید تا پَرَکاه را از چشم برادرت بیرون کنی.»

درخت و میوه‌اش

لوقا ۲۳:۶ و ۲۴ - متی ۱۶:۷ و ۱۸ و ۲۰

^{۳۳} «هیچ درخت نیکو، میوه بد به بار نمی‌آورد و هیچ درخت بد، میوه نیکو نمی‌دهد. ^{۳۴} هر درختی را از میوه‌اش می‌توان شناخت. نه از بوته خار می‌توان انجیر چید، و نه از بوته تمشک، انگور! ^{۳۵} شخصی نیک از خزانه نیکوی دل خود نیکویی برمی‌آورد، و شخصی بد از خزانه بد دل خود، بدی. زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید.»

معمار دانا و معمار نادان

لوقا ۲۷:۶-۲۹ - متی ۲۴:۷-۲۷

^{۳۶} «چگونه است که مرا 'سرورم، سرورم' می‌خوانید، اما به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنید؟ ^{۳۷} آن که نزد من می‌آید و سخنانم را می‌شنود و به آن عمل می‌کند، به شما می‌نمایانم به چه

* ۲:۷ این نظامی صد سرباز زیر فرمان داشت؛ «سانتوریون».

دو نزد عیسی آمده، گفتند: «یحیای تعمیردهنده ما را فرستاده تا از تو بپرسیم آیا تو همانی که می‌بایست بیاید، یا منتظر دیگری باشیم؟»^{۲۱} در همان ساعت، عیسی بسیاری را از بیمارها و دردها و ارواح پلید شفا داد و نابینایان بسیار را بینایی بخشید.^{۲۲} پس در پاسخ آن فرستادگان فرمود: «بروید و آنچه دیده و شنیده‌اید به یحیی بازگوید، که کوران بینا می‌شوند، لنگان راه می‌روند، جذامیان پاک می‌گردند، کران شنوا می‌شوند، مردگان زنده می‌گردند و به فقیران بشارت داده می‌شود.^{۲۳} خوشا به حال کسی که به سبب من نلغزد.»

^{۲۴} چون فرستادگان یحیی رفتند، عیسی درباره او سخن آغاز کرد و به جماعت گفت: «برای دیدن چه چیز به بیابان رفته بودید؟ برای دیدن نی‌ای که از باد در جنبش است؟^{۲۵} برای دیدن چه چیز رفتید؟ مردی که جامه‌ای لطیف در بر دارد؟ آنان که جامه‌های فاخر می‌پوشند و در تجمل زندگی می‌کنند، در قصرهای پادشاهانند.^{۲۶} پس برای دیدن چه رفته بودید؟ برای دیدن پیامبری؟ آری، به شما می‌گویم کسی که از پیامبر نیز برتر است.^{۲۷} او همان است که درباره‌اش نوشته شده:

«اینک پیام‌آور خود را پیشاپیش تو

می‌فرستم

که راهت را پیش رویت مهیا خواهد

کرد.»

^{۲۸} به شما می‌گویم که کسی بزرگتر از یحیی از مادر زاده نشده است؛ اما کوچکترین در پادشاهی خدا، از او بزرگتر است.^{۲۹} همه مردمانی که این سخنان را شنیدند، حتی خراجگیران، تصدیق کردند که راه خدا

می‌آمدند روی کرد و گفت: «به شما می‌گویم، چنین ایمانی حتی در اسرائیل هم ندیده‌ام.»^{۱۰} چون فرستادگان به خانه بازگشتند، غلام را سلامت یافتند.

زنده کردن پسر بیوه‌زن

لوقا ۷: ۱۱-۱۶ - مشابه اول پادشاهان

۱۷: ۱۷-۲۴؛ دوم پادشاهان ۲۲: ۴-۳۷؛

مترس ۲۱: ۵-۲۴ و ۲۵-۴۳؛ یوحنا ۱۱: ۴۴-۴۴

^{۱۱} چندی بعد، عیسی رهسپار شهری شد به نام نائین. شاگردان و جمعیتی انبوه نیز او را همراهی می‌کردند.^{۱۲} به نزدیکی دروازه شهر که رسید، دید مرده‌ای را می‌برند که یگانه پسر بیوه‌زنی بود. بسیاری از مردمان شهر نیز آن زن را همراهی می‌کردند.^{۱۳} خداوند چون او را دید، دلش بر او بسوخت و گفت: «گریه مکن.»^{۱۴} سپس نزدیک رفت و تابوت را لمس کرد. کسانی که آن را حمل می‌کردند، ایستادند. عیسی گفت: «ای جوان، تو را می‌گویم، برخیز!»^{۱۵} مرده راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد! عیسی او را به مادرش سپرد.^{۱۶} ترس و هیبت بر همه آنان مستولی شد و در حالی که خدا را ستایش می‌کردند، می‌گفتند: «پیامبری بزرگ در میان ما ظهور کرده است. خدا به یاری قوم خود آمده است.»^{۱۷} خبر این کار عیسی در تمام یهودیه^{۱۸} و نواحی اطراف منتشر شد.

شک یحیی درباره عیسی

لوقا ۷: ۱۸-۳۵ - متی ۱۱: ۲-۱۹

^{۱۸} شاگردان یحیی او را از همه این وقایع آگاه ساختند. پس او دو تن از آنان را فرا خواند^{۱۹} و با این پیغام نزد عیسی فرستاد: «آیا تو همانی که می‌بایست بیاید، یا منتظر دیگری باشیم؟»^{۲۰} آن

* ۷: ۱۷ یا: "در تمام سرزمین یهودیان".

بود، می دانست این زن که لمسش می کند کیست و چگونه زنی است - می دانست که بدکاره است.»^{۲۰} عیسی به او گفت: «ای شمعون، می خواهم چیزی به تو بگویم.» گفت: «بفرما، استاد!»^{۲۱} عیسی گفت: «شخصی از دو تن طلب داشت: از یکی پانصد دینار،* از دیگری پنجاه دینار.»^{۲۲} اما چون چیزی نداشتند به او بدهند، بدهی هر دو را بخشید. حال به گمان تو کدام یک را او بیشتر دوست خواهد داشت؟»^{۲۳} شمعون پاسخ داد: «به گمانم آن که بدهی بیشتری داشت و بخشیده شد.» عیسی گفت: «درست گفتی.»^{۲۴} آنگاه به سوی آن زن اشاره کرد و به شمعون گفت: «این زن را می بینی؟ به خانه ات آمدم، و تو برای شستن پاهایم آب نیاوردی، اما این زن با اشکهایش پاهای مرا شست و با گیسوانش خشک کرد!»^{۲۵} تو مرا نبوسیدی، اما این زن از لحظه ورودم، دمی از بوسیدن پاهایم باز نایستاده است.^{۲۶} تو بر سر من روغن نمالیدی، اما او پاهایم را عطرآگین کرد.^{۲۷} پس به تو می گویم، محبت بسیار او از آن روست که گناهان بسیاریش آمرزیده شده است. اما آن که کمتر آمرزیده شد، کمتر هم محبت می کند.»^{۲۸} پس رو به آن زن کرد و گفت: «گناهات آمرزیده شد!»^{۲۹} میهمانان با یکدیگر گفتند: «این کیست که گناهان را نیز می آمرزد؟»^{۳۰} عیسی به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است، به سلامت برو!»

مثَل برزگر

لوقا ۴: ۱۵-۱۳-۲: ۲۳-۲۰: ۱-۴

پس از آن، عیسی شهر به شهر و روستا به روستا می گشت و به پادشاهی خدا

حق است، زیرا به دست یحیی تعمید گرفته بودند.^{۳۰} اما فریسیان و فقیهان با امتناع از تعمید گرفتن به دست یحیی، اراده خدا را برای خود رد کردند.

^{۳۱} عیسی ادامه داد: «پس، مردم این نسل را به چه تشبیه کنم؟ به چه می مانند؟^{۳۲} به کودکانی مانند که در بازار می نشینند و به یکدیگر ندا می کنند:

«برای شما نمی نواختیم، نرقصیدید؛

مرثیه خواندیم، بر سینه نزدید.»

^{۳۳} زیرا یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می خورد و نه شراب می نوشید؛ گفتید، "دیو دارد."^{۳۴} پسر انسان آمد که می خورد و می نوشد؛ می گوید، "مردی است شکمباره و میگسار، دوست خراجگیران و گناهکاران."^{۳۵} اما حقانیت حکمت را همه فرزندان آن به ثبوت می رسانند.»

تدهین عیسی به دست زنی بدکاره

لوقا ۷: ۳۷-۳۹-۲۶: ۶-۱۳؛

مَرُفَس ۳: ۱۴-۹؛ یوحنا ۱۲: ۱-۸

لوقا ۷: ۴۱ و ۴۲- مشابه مَتی ۲۳: ۱۸-۲۴

^{۳۶} روزی یکی از فریسیان عیسی را به صرف غذا دعوت کرد. پس به خانه آن فریسی رفت و بر سفره نشست.^{۳۷} در آن شهر، زنی بدکاره می زیست که چون شنید عیسی در خانه آن فریسی میهمان است، ظرفی مرمین، پر از عطر، با خود آورد^{۳۸} و گریان پشت سر عیسی، کنار پاهای او ایستاد. آنگاه با قطرات اشک به شستن پاهای عیسی پرداخت و با گیسوانش آنها را خشک کرد. سپس پاهای او را بوسید و عطرآگین کرد.^{۳۹} چون فریسی میزبان این را دید، با خود گفت: «اگر این مرد برآستی پیامبر

* ۳۵: ۷ در این ضرب المثل، پیروان و شاگردان یحیی و عیسی در واقع همان فرزندان حکمت هستند که راه حق خدا را برگزیده اند و تصدیق می کنند که حکمت خدا درست عمل می کند.

* ۴۱: ۷ یک "دینار" سکه ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

که در میان خاها می افتد، کسانی هستند که می شنوند، اما چون می روند نگرانیها، ثروت و لذات زندگی آنها را خفه می کند و به ثمر نمی رسند.^{۱۵} اما بذرهایی که بر زمین نیکو می افتد، کسانی هستند که کلام را با دلی پاک و نیکو می شنوند و آن را نگاه داشته، پایدار می مانند و ثمر می آورند.

مثل چراغ

^{۱۶} «هیچ کس چراغ را بر نمی افروزد تا سرپوشی بر آن نهد یا آن را زیر تخت بگذارد! بلکه چراغ را بر چراغدان می گذارند تا هر که داخل شود، روشنایی را ببیند.»^{۱۷} زیرا هیچ چیز پنهانی نیست که آشکار نشود و هیچ چیز نهفته ای نیست که معلوم و هویدا نگردد.^{۱۸} پس دقت کنید چگونه می شنوید، زیرا به آن که دارد بیشتر داده خواهد شد و از آن که ندارد، همان هم که گمان می کند دارد، گرفته خواهد شد.»

مادر و برادران عیسی

لوقا ۱۹:۸-۲۱ - متی ۱۲:۴۶-۵۰؛ مرقس ۳:۳۱-۳۵

^{۱۹} در این هنگام، مادر و برادران عیسی آمدند تا او را ببینند، اما ازدحام جمعیت چندان بود که نتوانستند به او نزدیک شوند.^{۲۰} پس به وی خبر دادند که: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده اند و می خواهند تو را ببینند.»^{۲۱} در پاسخ گفت: «مادر و برادران من کسانی هستند که کلام خدا را می شنوند و به آن عمل می کنند.»

آرام کردن توفان دریا

لوقا ۲۲:۸-۲۵ - متی ۲۳:۸-۲۷؛ مرقس ۴:۳۶-۴۱

لوقا ۲۲:۸-۲۵ - مشابه مرقس

۴۷:۶-۵۲؛ یوحنا ۶:۱۶-۲۱

^{۲۲} روزی عیسی به شاگردان خود گفت: «به آن سوی دریاچه برویم.» پس سوار قایق شدند

بشارت می داد. آن دوازده تن نیز با وی بودند،^۱ و نیز شماری از زنان که از ارواح پلید و بیماری شفا یافته بودند: مریم معروف به مَجْدَلِیَه که از او هفت دیو اخراج شده بود،^۲ یوانا همسر خوزا، مباشر هیرودیس، سوسن و بسیاری زنان دیگر. این زنان از دارایی خود برای رفع نیازهای عیسی و شاگردانش تدارک می دیدند.

^۳ چون مردم از بسیاری شهرها به دیدن عیسی می آمدند و جمعیتی انبوه گرد آمد، او این مثل را آورد: «روزی برزگری برای پاشیدن بذر خود بیرون رفت. چون بذر می پاشید، برخی در راه افتاد و لگدمال شد و پرندگان آسمان آنها را خوردند.» برخی دیگر در زمین سنگلاخ افتاد، و چون روید، خشک شد، چرا که رطوبتی نداشت.^۴ برخی نیز میان خاها افتاد و خاها با بذرها نمو کرده، آنها را خفه کرد.^۵ اما برخی از بذرها در زمین نیکو افتاد و نمو کرد و صد چندان بار آورد.» چون این را گفت، ندا در داد: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود!»^۶

^۹ شاگردانش معنی این مثل را از او پرسیدند.^{۱۰} گفت: «درک رازهای پادشاهی خدا به شما عطا شده است، اما با دیگران در قالب مثل سخن می گویم، تا:

«بنگرند، اما نبینند؛

بشنوند، اما نفهمند.»

^{۱۱} «معنی مثل این است: بذر، کلام خداست.^{۱۲} بذرهایی که در راه می افتد، کسانی هستند که کلام را می شنوند، اما ابلیس می آید و آن را از دلشان می رباید، تا نتوانند ایمان آورند و نجات یابند.^{۱۳} بذرهایی که بر زمین سنگلاخ می افتد کسانی هستند که چون کلام را می شنوند، آن را با شادی می پذیرند، اما ریشه نمی دوانند. اینها اندک زمانی ایمان دارند، اما به هنگام آزمایش، ایمان خود را از دست می دهند.»^{۱۴} بذرهایی

التماس کنان از عیسی خواستند که بدیشان دستور ندهد به هاویه* روند.

^{۳۲} در آن نزدیکی، گلهٔ بزرگی خوک در دامنهٔ تپه مشغول چرا بود. دیوها از عیسی خواهش کردند اجازه دهد به درون خوکها روند، و او نیز اجازه داد. ^{۳۳} پس، دیوها از آن مرد بیرون آمدند و به درون خوکها رفتند، و خوکها از سراسیسی تپه به درون دریا هجوم بردند و غرق شدند. ^{۳۴} چون خوکیانان این را دیدند، گریختند و در شهر و روستا، ماجرا را بازگفتند. ^{۳۵} پس مردم بیرون آمدند تا آنچه را روی داده بود ببینند، و چون نزد عیسی رسیدند و دیدند آن مرد که دیوها از او به در آمده بودند، جامه به تن کرده و عاقل پیش پاهای عیسی نشسته است، ترسیدند. ^{۳۶} کسانی که ماجرا را به چشم دیده بودند، برای ایشان بازگفتند که مرد دیوزده چگونه شفا یافته بود. ^{۳۷} پس همهٔ مردم ناحیهٔ جراسیان از عیسی خواستند از نزدشان برود، زیرا ترسی عظیم بر آنان چیره شده بود. او نیز سوار قایق شد و رفت. ^{۳۸} مردی که دیوها از او بیرون آمده بودند، از عیسی تمنا کرد بگذارد با وی همراه شود، اما عیسی او را روانه کرد و گفت: ^{۳۹} «بسه خانهٔ خود برگرد و آنچه خدا برایت کرده است، بازگو.» پس رفت و در سرتاسر شهر اعلام کرد که عیسی برای او چه کرده است.

دختر یکی از رؤسایان و زن مبتلا به خونریزی

لوقا ۸: ۴۰-۵۶ - متى ۹: ۱۸-۲۶؛ مرقس ۵: ۲۲-۲۳

^{۴۰} چون عیسی بازگشت، مردم به گرمی از او استقبال کردند، زیرا همه چشم به راهش بودند. ^{۴۱} در این هنگام، مردی یایروس نام، که رئیس

و به پیش رانند. ^{۳۳} و چون می‌رفتند، عیسی به خواب رفت. ناگاه تندبادی بر دریا وزیدن گرفت، چندان که قایق از آب پر می‌شد و جانشان به خطر افتاد. ^{۳۴} شاگردان نزد عیسی رفتند و او را بیدار کرده، گفتند: «ای استاد، ای استاد، چیزی نمانده غرق شویم!» عیسی بیدار شد و بر باد و امواج خروشان نهیب زد. توفان فرو نشست و آرامش برقرار شد. ^{۳۵} پس به ایشان گفت: «ایمانتان کجاست؟» شاگردان با بهت و وحشت از یکدیگر می‌پرسیدند: «این کیست که حتی به باد و آب فرمان می‌دهد و از او فرمان می‌برند.»

شفای مرد دیوزده

لوقا ۸: ۲۶-۳۷ - متى ۸: ۲۸-۳۴

لوقا ۸: ۲۶-۳۹ - مرقس ۵: ۱-۲۰

^{۳۶} پس به ناحیهٔ جراسیان* رسیدند که آن سوی دریا، مقابل جلیل قرار داشت. ^{۳۷} چون عیسی قدم بر ساحل نهاد، مردی دیوزده از مردمان آن شهر بدو برخورد که دیرگاهی لباس نپوشیده و در خانه‌ای زندگی نکرده بود، بلکه در گورها به سر می‌برد. ^{۳۸} چون او عیسی را دید، نعره برکشید و به پایش افتاد و با صدای بلند فریاد برآورد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، تو را با من چه کار است؟ تمنا دارم عذابم ندهی!» ^{۳۹} زیرا عیسی به روح پلید دستور داده بود از او به در آید. آن روح بارها او را گرفته بود و با آنکه دست و پایش را به زنجیر می‌بستند و از او نگهداری می‌کردند، بندها را می‌گسست و دیو او را به جایهای نامسکون می‌کشاند. ^{۴۰} عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» پاسخش داد: «لژیون»،* زیرا دیوهای بسیار به درونش رفته بودند. ^{۴۱} آنها

* ۸: ۲۶ در بعضی نسخه‌ها «جَدْریان»؛ همچنین در آیهٔ ۳۷.

* ۸: ۳۰ واحدی از ارتش روم، متشکل از پنج الی شش هزار سرباز.

* ۸: ۳۱ «جاه بی‌انتها» یا «مُغاک». جایی که ارواح پلید هستند؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

مأموریت دوازده شاگرد

لوقا ۳:۹-۵ - متى ۹:۱۰-۱۵؛ مرقس ۶:۸-۱۱

لوقا ۷:۹-۹ - متى ۱۰:۱۴ و ۲؛ مرقس ۶:۱۴-۱۶

عیسی آن دوازده تن را گرد هم فرا خواند و آنان را قدرت و اقتدار بخشید تا همه دیوها را بیرون برانند و بیمارها را شفا بخشند؛^۱ و ایشان را فرستاد تا به پادشاهی خدا موعظه کنند و بیماران را شفا دهند.^۲ به ایشان گفت: «هیچ چیز برای سفر بردارید، نه چوبدستی، نه کوله‌بار، نه نان، نه پول و نه پیراهن اضافه.^۳ به هر خانه‌ای که درآمدید، تا هنگام ترک آن محل، در آن خانه بمانید.^۴ اگر مردم شما را نپذیرفتند، به هنگام ترک شهرشان، خاک پاهای خود را بتکانید تا شهادتی بر ضد آنها باشد.»^۵ پس به راه افتاده، از روستایی به روستای دیگر می‌رفتند و هر جا می‌رسیدند، بشارت می‌دادند و بیماران را شفا می‌بخشیدند.

^۶ و اما خبر همه این وقایع به گوش هیروودیس حاکم رسید. هیروودیس حیران و سرگردان مانده بود، چرا که برخی می‌گفتند عیسی همان یحیی است که از مردگان برخاسته است.^۷ برخی دیگر می‌گفتند ایلیا ظهور کرده، و برخی نیز می‌گفتند یکی از پیامبران دیرین زنده شده است.^۸ اما هیروودیس گفت: «سر یحیی را من از تن جدا کردم. پس این کیست که این چیزها را درباره‌اش می‌شنوم؟» و می‌کوشید عیسی را ببیند.

خوراک دادن به پنج هزار تن

لوقا ۹:۱۰-۱۷ - متى ۱۴:۱۳-۲۱؛

مرقس ۶:۳۲-۴۴؛ یوحنا ۶:۵-۱۳

لوقا ۹:۱۳-۱۷ - مشابه دوم پادشاهان ۴۲:۴-۴۴

^{۱۰} چون رسولان بازگشتند، هر آنچه کرده بودند به عیسی بازگفتند. آنگاه آنان را با خود به شهری به نام بیت‌صیدا برد تا در آنجا تنها باشند.^{۱۱} اما بسیاری این را دریافتند و از پی ایشان روانه شدند. عیسی نیز آنان را پذیرفت و

کنیسه بود، آمد و به پای عیسی افتاده، التماس کرد به خانه‌اش برود،^{۲۲} زیرا تنها دخترش که حدود دوازده سال داشت، در حال مرگ بود. هنگامی که عیسی در راه بود، جمعیت سخت بر او ازدحام می‌کردند.^{۲۳} در آن میان، زنی بود که دوازده سال دچار خونریزی بود و [با اینکه تمام دارایی خود را صرف طبیبان کرده بود،] کسی را توان درمانش نبود.^{۲۴} او از پشت سر به عیسی نزدیک شد و لبهٔ ردای او را لمس کرد. در دم خونریزی‌اش قطع شد.^{۲۵} عیسی پرسید: «چه کسی مرا لمس کرد؟» چون همه انکار کردند، پطرس گفت: «استاد، مردم از هر سو احاطه‌ات کرده‌اند و بر تو ازدحام می‌کنند!»^{۲۶} اما عیسی گفت: «کسی مرا لمس کرد! زیرا دریافتم نیرویی از من صادر شد!»^{۲۷} آن زن چون دید نمی‌تواند پنهان بماند، ترسان و لرزان پیش آمد و به پای او افتاد و در برابر همگان گفت که چرا او را لمس کرده و چگونه در دم شفا یافته است.^{۲۸} عیسی به او گفت: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامت برو.»

^{۲۹} عیسی هنوز سخن می‌گفت که کسی از خانهٔ یایروس، رئیس کنیسه، آمد و گفت: «دخترت مرد، دیگر استاد را زحمت مده.»^{۳۰} عیسی چون این را شنید، به یایروس گفت: «مترس! فقط ایمان داشته باش! دخترت شفا خواهد یافت.»^{۳۱} هنگامی که به خانهٔ یایروس رسید، نگذاشت کسی جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر با او به خانه درآیند.^{۳۲} همهٔ مردم برای دختر شیون و زاری می‌کردند. عیسی گفت: «زاری نکنید، زیرا نمرده بلکه در خواب است.»^{۳۳} آنها ریشخندش کردند، چرا که می‌دانستند دختر مرده است.^{۳۴} اما عیسی دست دخترک را گرفت و گفت: «دخترم، برخیز!»^{۳۵} روح او بازگشت و در دم از جا برخاست. عیسی فرمود تا به او خوراک دهند.^{۳۶} والدین دختر غرق در حیرت بودند، اما او بدیشان امر فرمود که ماجرا را به کسی بازنگویند.

صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.^{۲۴} زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.^{۲۵} انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خویش را ببازد یا آن را تلف کند.^{۲۶} زیرا هر که از من و سخنانم عار داشته باشد، پسر انسان نیز آنگاه که در جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدس آید، از او عار خواهد داشت.^{۲۷} برآستی به شما می‌گویم، برخی اینجا ایستاده‌اند که تا پادشاهی خدا را نبینند، طعم مرگ را نخواهند چشید.»

دگرگونی سیمای عیسی

لوقا ۹: ۲۸-۳۶ - متی ۱۷: ۱-۸؛ مرقس ۹: ۸-۲۹

^{۲۸} حدود هشت روز پس از این سخنان، عیسی پطرس و یوحنا و یعقوب را برگرفت و بر فراز کوهی رفت تا دعا کند.^{۲۹} در همان حال که دعا می‌کرد، نمود چهره‌اش تغییر کرد و جامه‌اش سفید و نورانی شد.^{۳۰} ناگاه دو مرد، موسی و ایلیا، پدیدار گشته، با او به گفتگو پرداختند.^{۳۱} آنان در جلال ظاهر شده بودند و درباره‌ی خروج عیسی سخن می‌گفتند که می‌بایست به‌زودی در اورشلیم رخ دهد.^{۳۲} پطرس و همراهانش بسیار خواب‌آلود بودند، اما چون کاملاً بیدار و هوشیار شدند، جلال عیسی را دیدند و آن دو مرد را که در کنارش ایستاده بودند.^{۳۳} هنگامی که آن دو از نزد عیسی می‌رفتند، پطرس گفت: «استاد، بودن ما در اینجا نیکوست! بگذار سه سرپناه بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای ایلیا.» او نمی‌دانست چه می‌گوید.^{۳۴} این سخن هنوز بر زبان پطرس بود که ابری پدیدار گشت و آنان را در بر گرفت. چون به درون ابر می‌رفتند، هراسان شدند.^{۳۵} آنگاه ندایی از ابر در رسید که «این است پسر من که او را برگزیده‌ام؛ به او گوش فرا دهید!»^{۳۶} و چون صدا قطع شد،

با ایشان از پادشاهی خدا سخن گفت و کسانی را که نیاز به درمان داشتند، شفا بخشید.^{۱۲} نزدیک غروب، آن دوازده تن نزدش آمدند و گفتند: «جماعت را مرخص فرما تا به روستاها و مزارع اطراف بروند و خوراک و سرپناهی بیابند، چرا که اینجا مکانی دورافتاده است.»^{۱۳} عیسی در جواب گفت: «شما خود به ایشان خوراک دهید.» گفتند: «ما جز پنج نان و دو ماهی چیزی نداریم، مگر اینکه برویم و برای همه‌ی این مردم خوراک بخریم.»^{۱۴} در آنجا حدود پنج هزار مرد بودند. عیسی به شاگردان خود فرمود: «مردم را در گروه‌های پنجاه نفری بنشانید.»^{۱۵} شاگردان چنین کردند و همه را نشانند.^{۱۶} آنگاه پنج نان و دو ماهی را برگرفت، به آسمان نگریست و برکت داده، آنها را پاره کرد و به شاگردان داد تا پیش مردم بگذارند.^{۱۷} پس همه خوردند و سیر شدند و دوازده سبد نیز از تکه‌های بر جای مانده برگرفتند.

اعتراف پطرس درباره‌ی عیسی

لوقا ۹: ۱۸-۲۰ - متی ۱۶: ۱۳-۱۶؛ مرقس ۸: ۲۷-۲۹

لوقا ۹: ۲۲-۲۷ - متی ۱۶: ۲۱-۲۸؛ مرقس ۸: ۳۱-۳۹

^{۱۸} روزی عیسی در خلوت دعا می‌کرد و تنها شاگردانش با او بودند. از ایشان پرسید: «مردم می‌گویند من که هستم؟»^{۱۹} پاسخ دادند: «برخی می‌گویند یحیای تعمیددهنده هستی، برخی دیگر می‌گویند ایلیایی، و برخی نیز تو را یکی از پیامبران ایام کهن می‌دانند که زنده شده است.»^{۲۰} از ایشان پرسید: «شما چه؟ شما مرا که می‌دانید؟» پطرس پاسخ داد: «مسیح خدا.»^{۲۱} سپس عیسی ایشان را منع کرد و دستور داد این را به کسی نگویند،^{۲۲} و گفت: «می‌باید که پسر انسان رنج بسیار کشد و مشایخ و سران کاهنان و علمای دین ردش کنند و کشته شود و در روز سوم برخیزد.»

^{۲۳} سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روز

است.^{۲۷} عیسی که از افکار ایشان آگاه بود، کودکی را برگرفت و در کنار خود قرار داد،^{۲۸} و به آنان گفت: «هر که این کودک را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است؛ و هر که مرا بپذیرد، فرستنده مرا پذیرفته است. زیرا در میان شما آن کس بزرگتر است که از همه کوچکتر باشد.»

^{۲۹} یوحنا گفت: «استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیو اخراج می کرد، اما چون از ما نبود، او را بازداشتیم.» عیسی گفت: «بازش مدارید، زیرا هر که بر ضد شما نیست، با شماست.»

عدم پذیرش در سامیره

^{۵۱} چون زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می شد، با عزمی راسخ رو به سوی اورشلیم نهاد.^{۵۲} پس پیشاپیش خود فرستادگانی اعزام داشت که به یکی از دهکده های سامیریان رفتند تا برای او تدارک ببینند.^{۵۳} اما مردم آنجا او را نپذیرفتند، زیرا عازم اورشلیم بود.^{۵۴} چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا، این را دیدند، گفتند: «ای سرور ما، آیا می خواهی بگوییم آتش از آسمان نازل شود و همه آنها را نابود کند [چنانکه ایلیا کرد؟]»^{۵۵} اما عیسی روی گردانده، تویبخشان کرد. [و گفت: «شما نمی دانید از کدام روح هستید! زیرا پسر انسان نیامده تا جان مردم را هلاک کند بلکه تا نجات بخشد.»] سپس به دهکده های دیگر رفتند.

بهای پیروی از عیسی

لوقا ۹:۵۷-۶۰ - متى ۱۹:۸-۲۲

^{۵۷} در راه، شخصی به عیسی گفت: «هر جا بروی، تو را پیروی خواهم کرد.» عیسی پاسخ داد: «روباهان را لانه هاست و مرغان هوا را آشیانه ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» عیسی به شخصی دیگر گفت: «مرا پیروی کن.» اما او پاسخ داد: «سرورم، نخست

عیسی را تنها دیدند. شاگردان این را نزد خود نگاه داشتند، و در آن زمان کسی را از آنچه دیده بودند، آگاه نکردند.

شفای پسر دیورده

لوقا ۹:۳۷-۴۲ و ۴۳-۴۵ - متى ۱۷:۱۴-۱۸ و ۲۲ و ۲۳؛ مرقس ۹:۱۴-۲۷ و ۳۰-۳۲

^{۳۷} روز بعد، چون از کوه فرود آمدند، جمعی انبوه با عیسی دیدار کردند.^{۳۸} ناگاه مردی از میان جمعیت فریاد زد: «استاد، به تو التماس می کنم نظر لطیفی بر پسر من بیفکنی، زیرا تنها فرزند من است.»^{۳۹} روحی ناگهان او را می گیرد و او در دم نعره برمی کشد و دچار تشنج می شود، به گونه ای که دهانش کف می کند. این روح به دشواری رهایش می کند، و او را مجروح وامی گذارد.^{۴۰} به شاگردان التماس کردم از او بیرونش کنند، اما نتوانستند.»^{۴۱} عیسی پاسخ داد: «ای نسل بی ایمان و منحرف، تا به کی با شما باشم و تحملتان کنم؟ پسرت را اینجا بیاور.»^{۴۲} در همان هنگام که پسر می آمد، دیو او را بر زمین زد و به تشنج افکند. اما عیسی بر آن روح پلید نهیب زد و پسر را شفا داد و به پدرش سپرد.^{۴۳} مردم همگی از بزرگی خدا در حیرت افتادند.

در آن حال که همگان از کارهای عیسی در شگفت بودند، او به شاگردان خود گفت:^{۴۴} «به آنچه می خواهم به شما بگویم به دقت گوش بسپارید: پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد.»^{۴۵} اما منظور وی را دریافتند؛ بلکه از آنان پنهان ماند تا درکش نکنند؛ و می ترسیدند در این باره از او سؤال کنند.

بزرگی در چیست؟

لوقا ۹:۴۶-۴۸ - متى ۱:۱۸-۵ و لوقا ۹:۴۶-۵۰ - مرقس ۹:۳۳-۴۰

^{۴۶} روزی در میان شاگردان این بحث در گرفت که کدام یک از ایشان از همه بزرگتر

شما را که بر پاهای ما نشست است، بر شما می‌تکانیم. اما بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.^{۱۲} یقین بدانید که در روز داوری، تحمل مجازات برای شدوم آسانتر خواهد بود تا برای آن شهر.

^{۱۳} «وای بر تو، ای خوززین! وای بر تو، ای بیت‌صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون روی می‌داد، مردم آنجا مدت‌ها پیش در پلاس و خاکستر می‌نشستند و توبه می‌کردند.^{۱۴} اما در روز داوری، تحمل مجازات برای صور و صیدون آسانتر خواهد بود تا برای شما.^{۱۵} و تو ای کفرناحوم، آیا تا به فلک سر خواهی افراشت؟ هرگز، بلکه تا به اعماق هاویه فرو خواهی افتاد.

^{۱۶} «هر که به شما گوش فرا دهد، به من گوش فرا داده است؛ و هر که شما را نپذیرد، مرا نپذیرفته است؛ اما هر که مرا نپذیرد، فرستنده مرا نپذیرفته است.»

^{۱۷} «آن هفتاد تن با شادی بازگشتند و گفتند: «سرور ما، حتی دیوها هم به نام تو از ما اطاعت می‌کنند.»^{۱۸} به ایشان فرمود: «شیطان را دیدم که همچون برق از آسمان فرو می‌افتاد.^{۱۹} اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید.^{۲۰} اما از این شادمان مباشید که ارواح از شما اطاعت می‌کنند، بلکه شادی شما از این باشد که نامتان در آسمان نوشته شده است.»

^{۲۱} «در همان ساعت، عیسی در روح‌القدس به وجد آمد و گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را می‌ستایم که این حقایق را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و بر کودکان آشکار کرده‌ای. بله، ای پدر، زیرا خشنودی تو در این بود.^{۲۲} پدرم همه چیز را به من سپرده است. هیچ کس نمی‌داند پسر کیست جز پدر، و هیچ کس نمی‌داند پدر کیست جز پسر، و آنان که پسر بخواند او را بر ایشان آشکار سازد.»

رخست ده تا بروم و پدر خود را به خاک بسپارم.»^{۲۳} عیسی به او گفت: «بگذار مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند؛ تو برو و به پادشاهی خدا موعظه کن.»^{۲۴} دیگری گفت: «سرورم، تو را پیروی خواهم کرد، اما نخست رخست ده تا بازگردم و اهل خانه خود را وداع گویم.»^{۲۵} عیسی در پاسخ گفت: «کسی که دست به شخم‌زنی ببرد و به عقب بنگرد، شایسته پادشاهی خدا نباشد.»

اعزام هفتاد شاگرد

لوقا ۴: ۱۰-۱۲ - لوقا ۹: ۵

لوقا ۱۰: ۱۳-۱۵ و ۲۱ و ۲۲ - متی ۱۱: ۲۱-۲۳ و ۲۵-۲۷
لوقا ۱۰: ۲۳ و ۲۴ - متی ۱۳: ۱۶ و ۱۷

پس از آن، خداوند هفتاد تن دیگر را نیز تعیین فرمود و آنها را دو به دو پیشاپیش خود به هر شهر و دیاری فرستاد که قصد رفتن بدان‌جا داشت.^۲ بدیشان گفت: «محمول فراوان است، اما کارگر اندک. پس، از مالک محصول بخواهید کارگران برای درو محصول خود بفرستند. آبروید! من شما را چون بره‌ها به میان گرگها می‌فرستم.^۳ کیسه پول یا کوله‌بار یا کفش برنگیرید، و در راه کسی را سلام مگویید.^۴ به هر خانه‌ای که وارد می‌شوید، نخست بگویید: "سلام بر این خانه باد."^۵ اگر در آن خانه کسی از اهل صلح و سلام باشد، سلام شما بر او قرار خواهد گرفت؛ وگرنه، به خود شما باز خواهد گشت.^۶ در آن خانه بمانید و هر چه به شما دادند، بخورید و بیاشامید، زیرا کارگر مستحق دستمزد خویش است. از خانه‌ای به خانه دیگر نقل مکان نکنید.^۸ چون وارد شهری شدید و شما را به گرمی پذیرفتند، هر چه در برابر شما گذاشتند، بخورید.^۹ بیماران آنجا را شفا دهید و بگویید: "پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است."^{۱۰} اما چون به شهری درآمدید و شما را نپذیرفتند، به کوچه‌های آن شهر بروید و بگویید:^{۱۱} "ما حتی خاک شهر

نزد او رفت و بر زخمهایش شراب ریخت و روغن مالید و آنها را بست. سپس او را بر الاغ خود گذاشت و به کاروانسرای برد و از او پرستاری کرد.^{۳۵} روز بعد، دو دینار* به صاحب کاروانسرا داد و گفت: «از این مرد پرستاری کن و اگر بیش از این خرج کردی، چون برگردم به تو خواهم داد.»^{۳۶} حال به نظر تو کدام یک از این سه تن، همسایهٔ مردی بود که به دست راهزنان افتاد؟^{۳۷} پاسخ داد: «آن که به او ترحم کرد.» عیسی به او گفت: «برو و تو نیز چنین کن.»

در منزل مریم و مارتا

^{۳۸} چون در راه می‌رفتند، به دهکده‌ای درآمد. در آنجا زنی مارتا نام عیسی را به خانهٔ خود دعوت کرد.^{۳۹} مارتا خواهری داشت مریم نام. مریم کنار پاهای خداوند نشست و به سخنان او گوش فرامی‌داد.^{۴۰} اما مارتا که سخت مشغول تدارک پذیرایی بود، نزد عیسی آمد و گفت: «سرورم، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا در کار پذیرایی تنها گذاشته است؟ به او بفرما که مرا یاری دهد!»^{۴۱} خداوند جواب داد: «مارتا! مارتا! تو را چیزهای بسیار نگران و مضطرب می‌کند،^{۴۲} حال آنکه تنها یک چیز لازم است؛ و مریم آن نصیب بهتر را برگزیده، که از او بازگرفته نخواهد شد.»

تعلیم دربارهٔ دعا

لوقا ۱۱:۲-۴ - متى ۹:۶-۱۳

لوقا ۹:۱۱-۱۳ - متى ۷:۷-۱۱

روزی عیسی در مکانی دعا می‌کرد. چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به او گفت: «ای سرور ما، دعا کردن را به ما

^{۳۲} سپس در خلوت، رو به شاگردان کرد و گفت: «خوشا به حال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.^{۳۴} زیرا به شما می‌گویم بسیاری از انبیا و پادشاهان آرزو داشتند آنچه شما می‌بینید، ببینند و ندیدند، و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

مثل سامری نیکو

لوقا ۱۰:۲۵-۲۸ - متى ۲۲:۲۴-۴۰ - مرقس ۱۲:۲۸-۳۱

^{۲۵} روزی یکی از فقیهان برخاست تا با این پرسش، عیسی را بیازماید: «ای استاد، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟»^{۲۶} عیسی در جواب گفت: «در تورات چه نوشته است؟ از آن چه می‌فهمی؟»^{۲۷} پاسخ داد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت و با تمامی فکر خود محبت نما؛» و «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت کن.»^{۲۸} عیسی گفت: «پاسخ درست دادی. این را به جای آور که حیات خواهی داشت.»

^{۲۹} اما او برای تبرئهٔ خود از عیسی پرسید: «ولی همسایهٔ من کیست؟»^{۳۰} عیسی در پاسخ چنین گفت: «مردی از اورشلیم به آریحا می‌رفت. در راه به دست راهزنان افتاد. آنها او را لخت کرده، کتک زدند، و نیمه‌جان رهایش کردند و رفتند.^{۳۱} از قضا کاهنی از همان راه می‌گذشت. اما چون چشمش به آن مرد افتاد، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت.^{۳۲} لایوی‌ای نیز از آنجا می‌گذشت. او نیز چون به آنجا رسید و آن مرد را دید، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت.^{۳۳} اما مسافری سامری چون بدان‌جا رسید و آن مرد را دید، دلش بر حال او سوخت.^{۳۴} پس

* ۱۰:۳۵ یک "دینار" سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

بیاموز، همان‌گونه که یحیی به شاگردانش آموخت.^۲ به ایشان گفت: «هرگاه دعا می‌کنید، بگویید:

«ای پدر،

نام تو مقدس باد،

پادشاهی تو بیاید،

^۳ نان روزانه ما را هر روز به ما عطا فرما.

^۴ گناهان ما را ببخش،

زیرا ما نیز همه قرضداران خود را

می‌بخشیم.

و ما را در آزمایش مياور.»^۵

^۵ سپس به ایشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد، و نیمه‌شب نزد وی برود و بگوید: «ای دوست، سه عدد نان به من قرض بده، زیرا یکی از دوستانم از سفر رسیده، و چیزی ندارم تا پیش او بگذارم،»^۶ و او از درون خانه جواب دهد: «زحمتم مده. در قفل است، و فرزندانم با من در بسترند. نمی‌توانم از جای برخیزم و چیزی به تو بدهم.»^۸ به شما می‌گویم، هرچند به‌خاطر دوستی برنخیزد و به او نان ندهد، به‌خاطر آبرو^۷ بر خواهد خاست و هرآنچه نیاز دارد به او خواهد داد.

^۹ «پس به شما می‌گویم، بخواهید که به شما داده خواهد شد؛ بجویید که خواهید یافت؛ بگویید که در به رویتان گشوده خواهد شد. ^{۱۰} زیرا هر که بخواهد، به دست آورد؛ و هر که بجوید، یابد؛ و هر که بگوید، در به رویش گشوده شود. ^{۱۱} کدام یک از شما پدران، اگر پسرش از او ماهی بخواهد، ماری بدو می‌بخشد؟ ^{۱۲} یا اگر تخم‌مرغ بخواهد، عقربی به او عطا می‌کند؟ ^{۱۳} حال اگر شما با همه بدسیرتی‌تان می‌دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح‌القدس را به هر که از او بخواهد، عطا خواهد فرمود.»

عیسی و بعلزبول

لوقا ۱۱: ۱۴ و ۱۵ و ۱۷-۲۲ و ۲۴-۲۶ -

متی ۱۲: ۲۲ و ۲۴-۲۹ و ۴۳-۴۵

لوقا ۱۱: ۱۷-۲۲ - مرقس ۳: ۲۷-۲۳

^{۱۴} عیسی دیوی لال را از کسی بیرون می‌کرد. چون دیو بیرون رفت، مرد لال توانست سخن بگوید و مردم در شگفت شدند. ^{۱۵} اما برخی گفتند: «او دیوها را به یاری بعلزبول، رئیس دیوها، بیرون می‌کند.» ^{۱۶} دیگران نیز به قصد آزمودن او، خواستار آیتی آسمانی شدند. ^{۱۷} او افکار آنان را درک کرد و به ایشان گفت: «هر حکومتی که بر ضد خود تجزیه شود، نابود خواهد شد، و هر خانه‌ای که بر ضد خود تجزیه شود، فرو خواهد ریخت. ^{۱۸} اگر شیطان نیز بر ضد خود تجزیه شود، چگونه حکومتش پابرجا ماند؟ زیرا می‌گویید من دیوها را به یاری بعلزبول بیرون می‌رانم. ^{۱۹} اگر من به یاری بعلزبول دیوها را بیرون می‌رانم، شاگردان شما به یاری که آنها را بیرون می‌کنند؟ پس ایشان، بر شما داوری خواهند کرد. ^{۲۰} اما اگر من به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌رانم، یقین بدانید که پادشاهی خدا بر شما وارد آمده است. ^{۲۱} هرگاه مردی نیرومند و مسلح از خانه خود پاسداری کند، اموالش در امان خواهد بود. ^{۲۲} اما چون کسی نیرومندتر از او بر وی یورش برد و چیره شود، سلاحی را که آن مرد بدان توکل دارد از او گرفته، غنیمت را تقسیم خواهد کرد. ^{۲۳} هر که با من نیست، بر ضد من است، و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد. ^{۲۴} «هنگامی که روح پلید از کسی بیرون می‌آید، به مکانهای خشک و بایر می‌رود تا جایی برای استراحت بیابد. اما چون نمی‌یابد با خود می‌گوید: «به خانه‌ای که از آن آمدم، بازمی‌گردم.» ^{۲۵} اما چون به آنجا می‌رسد و

* ۸: ۱۱ یا: «به‌خاطر جسارت او»، و یا: «به‌خاطر پافشاری او».

اگر چشمت سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد باشد، تمام وجودت را تاریکی فرا خواهد گرفت.^{۲۵} پس به هوش باش مبادا نوری که در توست، تاریکی باشد.^{۲۶} چه اگر تمام وجودت روشن باشد و هیچ جزئی از آن تاریک نباشد، آنگاه همچون زمانی که نور چراغ بر تو می تابد، به تمامی در روشنائی خواهی بود.»

سرزنش رهبران مذهبی

^{۲۷} چون عیسی سخنان خود را به پایان رسانید، یکی از فریسیان او را به صرف غذا دعوت کرد. پس به خانه او رفت و بنشست.^{۲۸} اما فریسی چون دید که عیسی دستهایش را پیش از غذا نشست، تعجب کرد.^{۲۹} آنگاه خداوند خطاب به او گفت: «شما فریسیان بیرون پیاله و بشقاب را پاک می کنید، اما از درون آکنده از طمع و خبثت هستید!^{۳۰} ای نادانان، آیا آن که بیرون را آفرید، درون را نیز نیافرید؟^{۳۱} پس از آنچه در درون است^{۳۲} صدقه دهید تا همه چیز برایتان پاک باشد.^{۳۳} «وای بر شما ای فریسیان! شما از نعناع و شداب و هر گونه سبزی ده یک می دهید، اما عدالت را نادیده می گیرید و از محبت خدا غافلید. اینها را می بایست به جای می آوردید و آنها را نیز فراموش نمی کردید.^{۳۴} وای بر شما ای فریسیان! زیرا دوست دارید در بهترین جای کنیسه ها بنشینید و مردم در کوچه و بازار شما را سلام گویند.^{۳۵} وای بر شما! زیرا همچون گورهایی ناپدیدید که مردم ندانسته بر آنها راه می روند.»

^{۳۵} یکی از فقیهان در پاسخ گفت: «استاد، تو با این سخنان به ما نیز اهانت می کنی.»^{۳۶} عیسی فرمود: «وای بر شما نیز، ای فقیهان، که بارهایی توانفرسا بر دوش مردم می نهید،

خانه را رفته و آراسته می بیند،^{۳۷} می رود و هفت روح بدتر از خود نیز می آورد، و همگی داخل می شوند و در آنجا سکونت می گزینند. در نتیجه، سرانجام آن شخص بدتر از حالت نخست او می شود.»

^{۳۷} هنگامی که عیسی این سخنان را می گفت، زنی از میان جمعیت به بانگ بلند گفت: «خوشا به حال زنی که تو را زاید و به تو شیر داد.»^{۳۸} اما عیسی در پاسخ گفت: «خوشا به حال آنان که کلام خدا را می شنوند و آن را به جای می آورند.»

درخواست آیتی از عیسی

لوقا ۱۱: ۲۹-۳۲ - متى ۱۲: ۲۹-۳۲

^{۲۹} چون بر شمار جمعیت افزوده می شد، عیسی گفت: «این نسل، نسلی است بس شرارت پیشه. خواستار آیتی هستند! اما آیتی به ایشان داده نخواهد شد جز آیت یونس.^{۳۰} زیرا همان گونه که یونس آیتی بود برای مردم نینوا، پسر انسان نیز برای این نسل آیتی خواهد بود.^{۳۱} در روز داوری، ملکه جنوب با این نسل بر خواهد خاست و محکومشان خواهد کرد، زیرا او از آن سوی دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و حال آنکه کسی بزرگتر از سلیمان اینجاست.^{۳۲} مردم نینوا در روز داوری با این نسل بر خواهند خاست و محکومشان خواهند کرد، زیرا آنها در اثر موعظه یونس توبه کردند، و حال آنکه کسی بزرگتر از یونس اینجاست.»

چراغ بدن

لوقا ۱۱: ۳۴ و ۳۵ - متى ۶: ۲۲ و ۲۳

^{۳۳} «هیچ کس چراغ را بر نمی افروزد تا آن را پنهان کند یا زیر کاسه ای بنهد، بلکه چراغ را بر چراغدان می گذارند تا هر که داخل شود روشنائی را ببیند.^{۳۴} چشم تو، چراغ بدن توست.

۴ «دوستان، به شما می‌گویم از کسانی که جسم را می‌کشند و بیش از این نتوانند کرد، ترسید. ۵ به شما نشان می‌دهم از که باید ترسید: از آن که پس از کشتن جسم، قدرت دارد به دوزخ اندازد. آری، به شما می‌گویم، از اوست که باید ترسید. ۶ آیا پنج گنجشک را به دو پول سیاه* نمی‌فروشند؟ با این حال، حتی یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌گردد. ۷ حتی موهای سر شما به تمامی شمرده شده است. پس مترسید، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است.

۸ «به شما می‌گویم، هر که مرا نزد مردم اقرار کند، پسر انسان نیز او را در حضور فرشتگان خدا اقرار خواهد کرد. ۹ اما هر که نزد مردم مرا انکار کند، در حضور فرشتگان خدا انکار خواهد شد. ۱۰ هر که سخنی بر ضد پسر انسان گوید، آمرزیده شود، اما هر که به روح القدس کفر گوید، آمرزیده نخواهد شد. ۱۱ چون شما را به کنیسه‌ها و به حضور حاکمان و صاحبمنصبان برند، نگران مباشید که چگونه از خود دفاع کنید یا چه بگویید، ۱۲ زیرا در آن هنگام روح القدس آنچه را که باید بگویید به شما خواهد آموخت.»

مثَل ثروتمند نادان

۱۳ ناگاه کسی از میان جمعیت به او گفت: «استاد، به برادرم بگو میراث پدری را با من قسمت کند.» ۱۴ عیسی پاسخ داد: «ای مرد، چه کسی مرا بین شما داور یا مُقَسِّم قرار داده است؟» ۱۵ پس به مردم گفت: «به هوش باشید و از هر گونه حرص و آز بپرهیزید، زیرا زندگی انسان به فزونی دارایی‌اش نیست.» ۱۶ سپس این مثَل را برایشان آورد: «مردی ثروتمند از زراعت خویش محصول فراوان حاصل کرد. ۱۷ پس با خود اندیشید، "چه کنم، زیرا جایی برای

اما خود حاضر نیستید حتی انگشتی برای کمک بجنابید.» ۱۷ وای بر شما که برای پیامبرانی که به دست پدرانان کشته شدند، مقبره می‌سازید! ۱۸ براستی که این‌گونه بر کار آنها مهر تأیید می‌زنید. آنها پیامبران را کشتند و شما آرامگاهشان را می‌سازید. ۱۹ از این رو حکمت خدا می‌فرماید که "من برای آنها پیامبران و رسولان خواهم فرستاد. اما بعضی را خواهند کشت و بعضی را آزار خواهند رسانید." ۲۰ پس، خون همه پیامبرانی که خونشان از آغاز جهان تا کنون ریخته شده است، بر گردن این نسل خواهد بود - ۲۱ از خون هابیل تا خون زکریا که بین مذبح و محرابگاه کشته شد. آری، به شما می‌گویم که این نسل برای این همه حساب پس خواهد داد. ۲۲ وای بر شما ای فقیهان! زیرا کلید معرفت را غصب کرده‌اید. خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را نیز مانع می‌گردید.»

۲۳ چون عیسی بیرون رفت، علمای دین و فریسیان سخت با او به مخالفت برخاستند و با سؤالات بسیار بر او تاختند ۲۴ و در کمین بودند تا در سخنی از زبانش وی را به دام اندازند.

هشدار و تشویق

لوقا ۱۲: ۲-۹ - مَتی ۱۰: ۲۶-۳۳

در این هنگام، هزاران تن گرد آمدند، چندان که بر یکدیگر پا می‌نهادند. عیسی نخست با شاگردان خود سخن آغاز کرد و گفت: «از خمیرمایه فریسیان که همانا ریاکاری است، دوری کنید. ۲ هیچ چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ چیز پوشیده نیست که عیان نگردد. ۳ آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنائی شنیده خواهد شد، و آنچه پشت درهای بسته نجوا کرده‌اید، از فراز باها اعلام خواهد گردید.»

* ۱۲: ۶ "پول سیاه" ترجمه واژه یونانی "آسریون" است که کوچکترین واحد پول و کم‌بهارترین سکه رایج آن زمان بود.

چه بخورید یا چه بنوشید؛ نگران اینها مباحثید. زیرا اقوام خداناشناس این دنیا در پی این گونه چیزهایند، اما پدر شما می‌داند که به این همه نیاز دارید.^{۳۱} بلکه شما، در پی پادشاهی او باشید، که همه اینها نیز به شما داده خواهد شد.^{۳۲} «ای گله کوچک، ترسان مباحثید، زیرا خشنودی پدر شما این است که پادشاهی را به شما عطا کند.^{۳۳} آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید؛ برای خود کیسه‌هایی فراهم کنید که پوسیده نشود، و گنجی پایان‌ناپذیر در آسمان بیندوزید، جایی که نه دزد آید و نه بید زیان رساند.»^{۳۴} زیرا هر جا گنج شماست، دلتان نیز آنجا خواهد بود.

آمادگی برای بازگشت مسیح

لوقا ۱۲: ۳۵-۳۶ - متى ۱۰: ۲۵-۱۳، مرقس ۱۳: ۳۳-۳۷
لوقا ۱۲: ۳۹ و ۴۰ و ۴۲-۴۶ - متى ۲۴: ۴۳-۵۱

^{۳۵} «کمر به خدمت ببندید و چراغ خویش را فروزان نگاه دارید.^{۳۶} همچون کسانی باشید که منتظرند سرورشان از جشن عروسی بازگردد، تا چون از راه رسد و در را کوبد، بی‌درنگ بر او بگشایند.^{۳۷} خوشا به حال خادمانی که چون سرورشان بازگردد، آنان را بیدار و هوشیار یابد. آمین، به شما می‌گویم، خود کمر به خدمتشان خواهد بست؛ آری، آنان را بر سفره خواهد نشاند و پیش آمده، از ایشان پذیرایی خواهد کرد.^{۳۸} خوشا به حال خادمانی که چون سرورشان از راه رسد، چه در پاس دوّم شب، چه در پاس سوّم، ایشان را بیدار و هوشیار یابد.^{۳۹} بدانید که اگر صاحبخانه می‌دانست دزد در چه ساعتی خواهد آمد، نمی‌گذاشت به خانه‌اش دستبرد زند.^{۴۰} پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی خواهد آمد که انتظار نداردید.»

انباشتن محصول خود ندارم؟»^{۳۸} سپس گفت: «دانستم چه باید کرد! انبارهای خود را خراب می‌کنم و انبارهایی بزرگتر می‌سازم، و همه گندم و اموال خود را در آنها ذخیره می‌کنم.^{۳۹} آنگاه به خود خواهم گفتم: ای جان من، برای سالیان دراز اموال فراوان اندوخته‌ای. حال آسوده بزی؛ بخور و بنوش و خوش باش.»^{۴۰} اما خدا به او گفت: «ای نادان! همین امشب جانم را از تو خواهند ستاند. پس آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد شد؟»^{۴۱} این است فرجام کسی که برای خویشتن ثروت می‌اندوزد، اما برای خدا ثروتمند نیست.»

زندگی بدون نگرانی

لوقا ۱۲: ۲۲-۳۱ - متى ۲۵: ۶-۳۳

^{۲۲} آنگاه عیسی خطاب به شاگردان خود گفت: «پس به شما می‌گویم، نگران زندگی خود مباحثید که چه بخورید، و نه نگران بدن خود که چه بیوشید.^{۲۳} زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر است.^{۲۴} کلاغها را بنگرید: نه می‌کارند و نه می‌دروند، نه کاهدان دارند و نه انبار؛ با این همه خدا به آنها روزی می‌دهد. و شما چقدر باارزستر از پرندگانید!^{۲۵} کیست از شما که بتواند با نگرانی، ذراعی بر قامت خود بیفزاید؟^{۲۶} پس، اگر از انجام چنین کار کوچکی ناتوانید، از چه سبب نگران مابقی هستید؟^{۲۷} سوسنها را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند؛ نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. به شما می‌گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد.^{۲۸} پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را، ای سست‌ایمانان! پس در پی این مباحثید که

* ۲۵: ۱۲ در یونانی: «پیکوس». یک پیکوس تقریباً معادل ۴۵ سانتی‌متر است.
* ۲۵: ۱۲ یا: «ساعتی بر عمر خود بیفزاید.»

علیه دختر و دختر علیه مادر، مادرشوهر علیه عروس و عروس علیه مادرشوهر.»

تعبیر زمانها

^{۵۴} سپس به جماعت گفت: «چون بینید ابری در مغرب پدیدار شود، بی درنگ می‌گویید: "باران خواهد بارید،" و باران می‌بارد. ^{۵۵} و چون باد جنوب وزد، می‌گویید: "هوا گرم خواهد شد،" و چنین می‌شود. ^{۵۶} ای ریاکاران! شما که نیک می‌دانید چگونه سیمای زمین و آسمان را تعبیر کنید، چگونه است که از تعبیر زمان حاضر ناتوانید؟

^{۵۷} «چرا خود درباره آنچه درست است داوری نمی‌کنید؟ ^{۵۸} هنگامی که با شاکي خود نزد حاکم می‌روی، بکوش تا در راه با او آشتی کنی، مبادا تو را نزد قاضی کشاند و قاضی تو را به نگهبان سپارد، و به زندان افتی. ^{۵۹} به تو می‌گویم که تا قرآن آخر را نبردازی، از زندان به در نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

در همان زمان، شماری از حاضران، از جلیلانی با عیسی سخن گفتند که پیلاطس خونشان را با خون قربانیهایشان درهم آمیخته بود. ^۱ عیسی در پاسخ گفت: «آیا چون آن جلیلان به چنین روز دچار شدند، گمان می‌کنید از بقیه اهالی جلیل گناهکارتر بودند؟ ^۲ به شما می‌گویم که چنین نیست. بلکه اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد. ^۳ و آیا گمان می‌کنید آن هجده تن که برج سیلوام بر آنها افتاد و مردند، از دیگر ساکنان اورشلیم خطاکارتر بودند؟ ^۴ به شما می‌گویم که چنین نیست. بلکه اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد.»

^۵ سپس این مثل را آورد: «مردی درخت انجیری در تاکستان خود کاشت. چون خواست

^۱ پطرس پرسید: «سرور من، آیا این مثل را برای ما آوردی یا برای همه؟» ^۲ خداوند در پاسخ گفت: «پس آن مباشر امین و دانا کیست که اربابش او را به سرپرستی خادمان خانه خود گماشته باشد تا سهم خوراک آنان را به موقع بدهد؟ ^۳ خوشا به حال آن غلام که چون اربابش بازگردد، او را مشغول کار بیند. ^۴ یقین بدانید که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت. ^۵ اما اگر آن غلام با خود بیندیشد که "ارباب در آمدن تأخیر کرده،" و به آزار خادمان و خادمه‌ها، و خوردن و نوشیدن و میگساری پردازد، ^۶ آنگاه اربابش در روزی که انتظار ندارد و در ساعتی که از آن آگاه نیست خواهد آمد و او را از میان دو پاره کرده، در جایگاه خیانتکاران خواهد افکند.»

^۷ «غلامی که خواست اربابش را می‌داند و با این حال، خود را برای انجام آن آماده نمی‌کند، تازیانه بسیار خواهد خورد. ^۸ اما آن که خواست اربابش را نمی‌داند و کاری می‌کند که سزاوار تنبیه است، تازیانه کمتر خواهد خورد. هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد؛ و هر که مسئولیتش بیشتر باشد، پاسخگویی‌اش نیز بیشتر خواهد بود.»

هشدار درباره اختلاف و جدایی

لوقا ۱۲: ۵۱-۵۳ - متى ۱۰: ۳۴-۳۶

^۱ «من آمده‌ام تا بر زمین آتش افروزم، و ای کاش که تا کنون افروخته شده بود! ^۲ اما مرا تعمیدی باید، و چه در فشارم تا به انجام رسد. ^۳ آیا گمان می‌برید آمده‌ام تا صلح به زمین آورم؟ نه، بلکه آمده‌ام تا جدایی افکنم. ^۴ از این پس، میان پنج تن از اهل یک خانه جدایی خواهد افتاد؛ سه علیه دو خواهند بود و دو علیه سه. ^۵ پدر علیه پسر و پسر علیه پدر، مادر

که مردی آن را برگرفت و در باغ خود کاشت. آن دانه روید و درختی شد، چنانکه پرندگان آسمان آمدند و بر شاخه‌هایش آشیانه ساختند.»^{۲۰}
 «باز گفت: «پادشاهی خدا را به چه تشبیه کنم؟^{۲۱} همچون خمیرمایه‌ای است که زنی برگرفت و با سه کیسه* آرد مخلوط کرد تا تمامی خمیر ور آمد.»

در تنگ

^{۲۲} عیسی در راه اورشلیم، به شهرها و روستاها می‌رفت و تعلیم می‌داد. ^{۲۳} در این میان، کسی از او پرسید: «سرور من، آیا تنها شماری اندک از مردم نجات خواهند یافت؟» به ایشان گفت: ^{۲۴} «سخت بکشید تا از در تنگ داخل شوید، زیرا به شما می‌گویم، بسیاری خواهند کوشید تا داخل شوند، اما نخواهند توانست.»^{۲۵} چون صاحبخانه برخیزد و در را ببندد، بیرون ایستاده، در را خواهید کوبید و خواهید گفت: «سرور، در بر ما بگشا!» اما او پاسخ خواهد داد: «شما را نمی‌شناسم؛ نمی‌دانم از کجایید.»^{۲۶} خواهید گفت: «ما با تو خوردیم و آشامیدیم و تو در کوزه‌های ما تعلیم می‌دادی.»^{۲۷} اما جواب خواهید شنید: «شما را نمی‌شناسم؛ نمی‌دانم از کجایید. از من دور شوید، ای بدکاران!»^{۲۸} آنگاه در آنجا گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد بود، زیرا ابراهیم و اسحاق و یعقوب و همهٔ انبیا را در پادشاهی خدا خواهید دید، اما خود را محروم خواهید یافت. ^{۲۹} مردم از شرق و غرب و شمال و جنوب خواهند آمد و بر سفرهٔ پادشاهی خدا خواهند نشست. ^{۳۰} آری، هستند آخرین که اول خواهند شد، و اولینی که آخر.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

لوقا ۱۳: ۳۴-۳۵ - متى ۲۳: ۳۷-۳۹

لوقا ۱۳: ۳۴ و ۳۵ - متی ۱۹: ۱۹ و ۲۱

^{۳۱} در آن هنگام، تنی چند از فریسیان نزد عیسی آمدند و گفتند: «اینجا را ترک کن و به جایی دیگر

میوهٔ آن را بچیند، چیزی بر آن نیافت. پس به باغبان خود گفت: «سه سال است برای چیدن میوهٔ این درخت می‌آیم اما چیزی نمی‌یابم. آن را ببر، تا خاک را هدر ندهد.» اما او پاسخ داد: «سرورم، بگذار یک سال دیگر هم بماند. گردش را خواهم کند و کودش خواهم داد. اگر سال بعد میوه آورد که هیچ؛ اگر نیاورد آنگاه آن را ببر.»

شفای زن علیل

^{۱۱} در یکی از روزهای شَبَّات، عیسی در کنیسه‌ای تعلیم می‌داد. ^{۱۲} در آنجا زنی بود که روحی او را هجده سال علیل کرده بود. پشتش خمیده شده بود و به هیچ روی توان راست ایستادن نداشت. ^{۱۳} چون عیسی او را دید، نزد خود فرا خواند و فرمود: «ای زن، از ضعف خود خلاصی یافتی!»^{۱۴} سپس بر او دست نهاد و او بی‌درنگ راست ایستاده، خدا را ستایش کرد. ^{۱۵} اما رئیس کنیسه از اینکه عیسی در روز شَبَّات شفا داده بود، خشمگین شد و به مردم گفت: «شش روز برای کار دارید. در آن روزها بیایید و شفا بگیرید، نه در روز شَبَّات.»^{۱۶} خداوند در پاسخ گفت: «ای ریاکاران! آیا هیچ‌یک از شما در روز شَبَّات گاوی یا الاغ خود را از طویله باز نمی‌کند تا برای آب دادن بیرون برَد؟^{۱۷} پس آیا نمی‌بایست این زن را که دختر ابراهیم است و شیطان هجده سال اسیرش کرده بود، در روز شَبَّات از این بند رها کرد؟»^{۱۸} چون این را گفت، مخالفانش همه شرمسار شدند، اما جمعیت همگی از آن همه کارهای شگفت‌آور او شادمان بودند.

مثل دانهٔ خردل و مثل خمیرمایه

لوقا ۱۳: ۱۸-۱۹ - مرقس ۴: ۳۰-۳۲

لوقا ۱۳: ۱۸-۲۱ - متى ۱۳: ۳۱-۳۳

^{۱۸} آنگاه گفت: «پادشاهی خدا به چه مانند؟ آن را به چه تشبیه کنم؟^{۱۹} همچون دانهٔ خردلی است

* ۱۳: ۲۱ در یونانی: «سه ساتا» که احتمالاً حجمی معادل ۲۲ لیتر بود.

شما را دعوت کرده است، خواهد آمد و به تو خواهد گفت: "جایت را به این شخص بده." ناگزیر با سرافکنندگی پایین مجلس خواهی نشست. بلکه هرگاه کسی میهمانت کند، برو و در پایینترین جای مجلس بنشین، تا چون میزبان آید، تو را گوید: "دوست من، بفرما جای بالاتری بنشین." آنگاه نزد دیگر میهمانان سرافراز خواهی شد. زیرا هر که خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهد گردید.^{۱۱} سپس عیسی به میزبانش گفت: «چون ضیافت ناهار یا شام می‌دهی، دوستان و برادران و خویشان و همسایگان ثروتمند خویش را دعوت مکن؛ زیرا آنان نیز تو را دعوت خواهند کرد و بدین سان عوض خواهی یافت.^{۱۲} پس چون میهمانی می‌دهی، فقیران و معلولان و لنگان و کوران را دعوت کن^{۱۳} که مبارک خواهی بود؛ زیرا آنان را چیزی نیست که در عوض به تو بدهند، و پاداش خود را در قیامت پارسایان خواهی یافت.»

مَثَل ضیافت بزرگ

لوقا ۱۴: ۱۶-۲۴ - مشابه متى ۲۲: ۲-۱۴

^{۱۵} چون یکی از میهمانان که با عیسی همسفره بود این را شنید، گفت: «خوشا به حال آن که در ضیافت پادشاهی خدا نان خورد.»^{۱۶} عیسی در پاسخ گفت: «شخصی ضیافتی بزرگ ترتیب داد و بسیاری را دعوت کرد.^{۱۷} چون وقت شام فرا رسید، خادمش را فرستاد تا دعوت‌شدگان را گوید، "بیایید که همه چیز آماده است."^{۱۸} اما آنها هر یک عذری آوردند. یکی گفت: "مزرعه‌ای خریده‌ام که باید بروم آن را ببینم. تمنا اینکه معذورم بداری."^{۱۹} دیگری گفت: "پنج جفت گاو خریده‌ام، و هم‌اکنون در راهم تا آنها را بیازمایم. تمنا دارم معذورم بداری."^{۲۰} سوومی نیز گفت: "تازه زن گرفته‌ام، و از این رو نمی‌توانم بیایم."

برو، زیرا هیروودیس می‌خواهد تو را بکشد.»^{۲۱} در جواب گفت: «بروید و به آن روباه بگویید: "امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مردم را شفا می‌دهم، و در روز سوّم کار خویش را به کمال خواهم رسانید.^{۲۲} اما امروز و فردا و پس فردا باید به راه خود ادامه دهم، زیرا ممکن نیست نبی بیرون از اورشلیم کشته شود."^{۲۳} ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای قاتل پیامبران و سنگسارکننده رسولانی که نزدت فرستاده می‌شوند! چند بار خواستم همچون مرغی که جوجه‌هایش را زیر بالهای خود جمع می‌کند، فرزندان تو را گرد آورم، اما نخوستی!^{۲۴} اینک خانه شما به خودتان ویران و آگذاشته می‌شود. و به شما می‌گویم که دیگر مرا نخواهید دید تا روزی که بگویید: "مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید."^{۲۵}

عیسی در خانه فریسی

لوقا ۱۴: ۸-۱۰ - مشابه امثال ۲۵: ۶ و ۷

در یکی از روزهای شبّات که عیسی برای صرف غذا به خانه یکی از رهبران فریسیان رفته بود، حاضران به دقت او را زیر نظر داشتند.^۱ مقابل او مردی بود که بدنش آب آورده بود.^۲ عیسی از فقیهان و فریسیان پرسید: «آیا شفا دادن در روز شبّات جایز است یا نه؟» آنان خاموش ماندند. پس عیسی آن مرد را گرفته، شفا داد و مرخص فرمود.^۳ سپس رو به آنان کرد و پرسید: «کیست از شما که پسر یا گاویش در روز شبّات در چاه افتد و بی‌درنگ او را بیرون نیاورد؟»^۴ آنان پاسخی نداشتند.^۵ چون عیسی دید میهمانان چگونه صدر مجلس را برای خود اختیار می‌کنند، این مَثَل را برایشان آورد:^۶ «چون کسی تو را به مجلس عروسی دعوت کند، بر صدر مجلس منشین، زیرا شاید کسی سرشناس‌تر از تو دعوت شده باشد.^۷ در آن صورت میزبانی که هر دوی

ساخت؟^{۳۵} نه به کار زمین می آید و نه درخورد کُپه کُود است؛ بلکه آن را دور می ریزند. هر که گوش شنوا دارد، بشنود!»

مَثَلِ گوسفند گمشده

لوقا ۴:۷-۱۵:۱۸ متی ۱۲:۱۴-۱۴

۱۵ و اما خراجگیران و گناهکاران جملگی نزد عیسی گرد می آمدند تا سخنانش را بشنوند.^۱ اما فریسیان و علمای دین همه کنان می گفتند: «این مرد گناهکاران را می پذیرد و با آنان همسفره می شود.»

^۲ پس عیسی این مَثَل را برایشان آورد: «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟^۳ و چون گوسفند گمشده را یافت، آن را با شادی بر دوش می نهد و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را فرا می خواند و می گوید: "با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خود را بازیافتیم."^۴ به شما می گویم، به همین سان برای یک گناهکار که توبه می کند، جشن و سرور عظیمتری در آسمان بر پا می شود تا برای نود و نه پارسا که نیاز به توبه ندارند.

مَثَلِ سکه گمشده

^۵ «و یا کدام زن است که ده سکه نقره داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، چراغی برنیروزد و خانه را نروبد و تا آن را نیافته، از جُستن باز نایستد؟^۶ و چون آن را یافت، دوستان و همسایگان را فرا می خواند و می گوید: "با من شادی کنید، زیرا سکه گمشده خود را بازیافتیم."^۷ به شما می گویم، به همین سان، برای توبه یک گناهکار، در حضور فرشتگان خدا جشن و سرور بر پا می شود.»

^۸ پس خادم بازگشت و سرور خود را آگاه ساخت. میزبان خشمگین شد و به خادم دستور داد به کوچه و بازار شهر بشتابد و فقیران و معلولان و کوران و لنگان را بیاورد.^۹ خادم گفت: "سرور من، دستور را انجام دادم، اما هنوز جا هست."^{۱۰} پس آقايش گفت: "به جاده ها و کوره راه های بیرون شهر برو و به اصرار مردم را به ضیافت من بیاور تا خانه ام پر شود."^{۱۱} به شما می گویم که هیچ یک از دعوت شدگان، شام مرا نخواهند چشید.^{۱۲}»

بهای پیروی از مسیح

^{۱۳} جمعیتی انبوه عیسی را همراهی می کرد. او رو بدیشان کرد و گفت: «^{۱۴} هر که نزد من آید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر، و حتی از جان خود نفرت ندارد، شاگرد من نتواند بود.^{۱۵} و هر که صلیب خود را بر دوش نکشد و از پی من نیاید، شاگرد من نتواند بود.^{۱۶} کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و نخست بنشیند تا هزینه آن را برآورد کند و ببیند آیا توان تکمیل آن را دارد یا نه؟^{۱۷} زیرا اگر پی آن را بگذارد اما از تکمیل بنا درماند، هر که ببیند، استهزا کرده،^{۱۸} گوید: "این شخص ساختن بنایی را آغاز کرد، اما از تکمیل آن درمانده است!"^{۱۹} و یا کدام پادشاه است که راهی جنگ با پادشاهی دیگر شود، بی آنکه نخست بنشیند و ببیندیشد که آیا با ده هزار سرباز می تواند به رویارویی کسی رود که با بیست هزار سرباز به جنگ او می آید؟^{۲۰} و اگر ببیند که او را توان رویارویی نیست، آنگاه تا سپاه دشمن دور است، سخنگویی خواهد فرستاد تا جویای شرایط صلح شود.^{۲۱} به همین سان، هیچ یک از شما نیز تا از تمام دارایی خود دست نشوید، شاگرد من نتواند بود.^{۲۲} نمک نیکوست، اما اگر خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می توان آن را باز نمکین

* ۸:۱۵ سکه ای یونانی با نام "دراخما" که ارزشی برابر با دستمزد یک روز یک کارگر داشت.

مَثَلِ پسر گمشده

^{۲۵} «و اما پسر بزرگتر در مزرعه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای رقص و آواز شنید، یکی از خدمتکاران را فرا خواند و پرسید: "چه خبر است؟" ^{۲۷} خدمتکار پاسخ داد: "برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پسرش را به سلامت باز یافته است." ^{۲۸} چون این را شنید، بر آشفت و نخواست به خانه درآید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد. ^{۲۹} اما او در جواب پدر گفت: "اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده‌ام و هرگز از فرمانت سر نیچیده‌ام. اما تو هرگز حتی بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم." ^{۳۰} و حال که این پسر بازگشته است، پسری که دارایی تو را با روسپها بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده‌ای!" ^{۳۱} پدر گفت: "پسرم، تو همواره با من هستی، و هرآنچه دارم، مال توست." ^{۳۲} اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!"

مَثَلِ مباشر زیرک

۱۶ آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «توانگری را مباشری بود. چون شکایت به او رسید که مباشر اموال او را بر باد می‌دهد، ^۲ وی را فرا خواند و پرسید: "این چیست که درباره‌ی تو می‌شنوم؟ حساب خود باز پس ده که دیگر مباشر من نتوانی بود." ^۳ «مباشر با خود اندیشید: "چه کنم؟ ارباب می‌خواهد از کار برکنارم کند. یارای زمین‌کنند ندارم و از گدایی نیز عار دارم." دانستم چه باید کرد تا چون از مباشرت برکنار شدم، کسانی باشند که مرا در خانه‌هایشان بپذیرند." ^۴ پس، بدهکاران ارباب خویش را یک به یک به حضور فرا خواند. از اولی پرسید: "چقدر به سرورم بدهکاری؟" ^۵ پاسخ داد: "صد خمره" روغن زیتون." گفت: "صورت حساب خود را بگیر، و

^{۱۱} سپس ادامه داد و فرمود: «مردی را دو پسر بود. ^{۱۲} روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: "ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده." پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. ^{۱۳} پس از چندی، پسر کوچکتر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دوردست شد و ثروت خویش را در آنجا به عیاشی بر باد داد. ^{۱۴} چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و او سخت به تنگدستی افتاد. ^{۱۵} از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان را پیشه کرد، و او وی را به خوکبانی در مزرعه خویش گماشت. ^{۱۶} پسر آرزو داشت شکم خود را با خوراک خوکها سیر کند، اما هیچ‌کس به او چیزی نمی‌داد. ^{۱۷} سرانجام به خود آمد و گفت: "ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می‌شوم. ^{۱۸} پس برمی‌خیزم و نزد پدر می‌روم و می‌گویم: "پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. ^{۱۹} دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگران رفتار کن." ^{۲۰} "پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سویش دویده، در آغوشش کشید و غرق بوسه‌اش کرد. ^{۲۱} پسر گفت: "پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم." ^{۲۲} اما پدر به خدمتکارانش گفت: "بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتری بر انگشتش و کنش به پاهایش کنید. ^{۲۳} گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم." ^{۲۴} زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!" پس به جشن و سرور پرداختند.

۱۷ با این حال، آسانتر است آسمان و زمین زایل شود تا اینکه نقطه‌ای از تورات فرو افتد!
 ۱۸ «هر که زن خویش را طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است، و نیز هر که زنی طلاق داده شده را به زنی بگیرد، مرتکب زنا شده است.»

توانگر و ایلعازر فقیر

۱۹ «توانگری بود که جامه از ارغوان و کتان لطیف به تن می‌کرد و همه‌روزه به خوشگذرانی مشغول بود. ۲۰ فقیری ایلعازر نام را بر در خانه او می‌نهادند که بدنش پوشیده از جراحت بود. ۲۱ ایلعازر آرزو داشت با خرده‌های غذا که از سفره آن توانگر فرو می‌افتاد، خود را سیر کند. حتی سگان نیز می‌آمدند و زخم‌هایش را می‌لیسیدند. ۲۲ باری، آن فقیر مُرد و فرشتگان او را به جوار ابراهیم بردند. توانگر نیز مُرد و او را دفن کردند. ۲۳ اما چون چشم در جهان مردگان گشود، خود را در عذاب یافت. از دور، ابراهیم را دید و ایلعازر را در جوارش. ۲۴ پس با صدای بلند گفت: «ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم کن و ایلعازر را بفرست تا نوک انگشت خود را در آب تَر کند و زبانم را خنک سازد، زیرا در این آتش عذاب می‌کشم.» ۲۵ اما ابراهیم پاسخ داد: «ای فرزند، به یاد آر که تو در زندگی، از چیزهای نیکوی خود بهره‌مند شدی، حال آنکه چیزهای بد نصیب ایلعازر شد. اکنون او اینجا در آسایش است و تو در عذاب. ۲۶ از این گذشته، میان ما و شما پرتگاهی هست؛ آنان که بخواهند از اینجا نزد تو آیند نتوانند، و آنان نیز که آنجا نیند نتوانند نزد ما آیند.» ۲۷ گفت: «پس، ای پدر، تمنا اینکه ایلعازر را به خانه

زود بنشین و بنویس، پنجاه خمره!» ۲۸ سپس از دو می پرسید: «تو چقدر بدهکاری؟» پاسخ داد: «صد خروار گندم.» گفت: «صورت حساب خود را بگیر و بنویس هشتاد خروار!»

۲۹ «ارباب، مباشر متقلب را تحسین کرد، زیرا عاقلانه عمل کرده بود؛ چرا که فرزندان این عصر* در مناسبات خود با همعصران خویش از فرزندان نور عاقلترند. ۳۰ به شما می‌گویم که مال این دنیای فاسد را برای یافتن دوستان صرف کنید تا چون از آن مال اثری نماند، شما را در خانه‌های* جاودانی بپذیرند.»

۳۱ «آن که در امور کوچک امین باشد، در امور بزرگ نیز امین خواهد بود، و آن که در امور کوچک امین نباشد، در امور بزرگ نیز امین نخواهد بود. ۳۲ پس اگر در به کار بردن مال این دنیای فاسد امین نباشید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟ ۳۳ و اگر در به کار بردن مال دیگری امین نباشید، کیست که مال خود شما را به شما بدهد؟ ۳۴ هیچ غلامی دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول.»
 ۳۵ فریسیان پولدوست با شنیدن این سخنان، عیسی را به ریشخند گرفتند. ۳۶ به آنها گفت: «شما آن کسانید که خویشستن را به مردم پارسا می‌نمایید، اما خدا از دلتان آگاه است. آنچه مردم ارج بسیارش نهند، در نظر خدا کراهت‌آور است!»

۳۷ «تورات و انبیا تا زمان یحیی بود. از آن پس، به پادشاهی خدا بشارت داده می‌شود و هر کس به جبر و زور راه خود بدان می‌گشاید.*

* ۷: ۱۶ در اصل یونانی: «صد کوروس»، احتمالاً معادل سی و پنج هزار لیتز.

* ۸: ۱۶ یا «دنیا».

* ۹: ۱۶ در اصل یونانی: «خیمه‌ها».

* ۱۶: ۱۶ یا: «و همگان ترغیب می‌شوند که بدان داخل گردند».

«خدمتکارانی بی منت ایم و تنها انجام وظیفه کرده ایم.»^{۲۸}

شفای ده جذامی

«عیسی بر سر راه خود به اورشلیم، از حد سامیره و جلیل می‌گذشت. پس چون به دهی وارد می‌شد، ده جذامی به او برخوردند. آنها دور ایستاده^{۲۹} با صدای بلند فریاد برآوردند: «ای عیسی، ای استاد، بر ما ترحم کن.»^{۳۰} چون عیسی آنها را دید، گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» آنها به راه افتادند و در میانه راه از جذام پاک شدند.^{۳۱} یکی از آنها چون دید شفا یافته است، در حالی که با صدای بلند خدا را ستایش می‌کرد، بازگشت^{۳۲} و خود را به پای عیسی افکند و او را سپاس گفت. آن جذامی سامری بود.^{۳۳} عیسی فرمود: «مگر آن ده تن همه پاک نشدند؟ پس نه تن دیگر کجایند؟»^{۳۴} آیا به جز این غریبه، کسی دیگر بازنگشت تا خدا را سپاس گوید؟»^{۳۵} سپس به او گفت: «برخیز و برو، ایمانت تو را شفا داده است.»

آمدن پادشاهی خدا

لوقا ۱۷: ۲۶ و ۲۷ - متى ۲۴: ۳۷-۳۹

«عیسی در پاسخ فریسیان که پرسیده بودند پادشاهی خدا کی خواهد آمد، گفت: «آمدن پادشاهی خدا را نمی‌توان با مشاهده دریافت،^۱ و کسی نخواهد گفت اینجا یا آنجاست، زیرا پادشاهی خدا در میان شماست.»^۲
^۳ سپس به شاگردان گفت: «زمانی می‌آید که آرزو خواهید کرد یکی از روزهای پسر انسان را ببینید، اما نخواهید دید.^۴ مردم به شما خواهند گفت: «او اینجا است،» یا «او آنجاست.» اما در پی آنها مروید.^۵ زیرا همچنانکه صاعقه در یک آن می‌درخشد و آسمان را از کران تا کران روشن می‌کند، پسر انسان نیز در روز خود چنین

پدرم بفرستی،^۶ زیرا مرا پنج برادر است. او را بفرست تا برادرانم را هشدار دهد، مبادا آنان نیز به این مکان عذاب درافتند.»^۷ ابراهیم پاسخ داد: «آنها موسی و انبیا را دارند، پس به سخنان ایشان گوش فرا دهند.»^۸ گفت: «نه، ای پدر ما ابراهیم، بلکه اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد.»^۹ ابراهیم به او گفت: «اگر به موسی و انبیا گوش نسپارند، حتی اگر کسی از مردگان زنده شود، مجاب نخواهند شد.»

بخشایش، ایمان، وظیفه

۱۷ آنگاه به شاگردان خود گفت: «از لغزشها گریزی نیست، اما وای بر کسی که آنها را سبب گردد.^۱ او را بهتر آن می‌بود که سنگ آسیایی به گردنش بیاویزند و به دریا افکنند تا اینکه سبب لغزش یکی از این کوچکان شود.^۲ پس مراقب خود باشید. اگر برادرت گناه کند، او را توبیخ کن، و اگر توبه کرد، ببخشایش.^۳ اگر هفت بار در روز به تو گناه ورزد، و هفت بار نزد تو بازآید و گوید: «توبه می‌کنم،» او را ببخشا.»

«رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما را بیفزا!»^۴ خداوند پاسخ داد: «اگر ایمانی به کوچکی دانه خردل داشته باشید، می‌توانید به این درخت توت بگویید از ریشه برآمده در دریا کاشته شود، و از شما فرمان خواهد برد.^۵ کیست از شما که چون خدمتکارش از شخم زدن یا چرانیدن گوسفندان در صحرا بازگردد، او را گوید: «بیا، بنشین و بخور؟»^۶ آیا نخواهد گفت: «شام مرا آماده کن و کمر به پذیرایی ام بریند تا بخورم و بیاشامم، و بعد تو بخور و بیاشام؟»^۷ آیا منت از خدمتکار خود خواهد برد که فرمانش را به جای آورده است؟^۸ پس، شما نیز چون آنچه به شما فرمان داده شده است، به جای آوردید، بگویید:

* ۱۷: ۲۱ یا: «در دسترس شماست»، و یا: «در شماست».

۱۵ اما چون این بیوه زن مدام زحمت می دهد، دادش می ستانم، مبادا پیوسته بیاید و مرا به ستوه آورد!»^{۱۴} آنگاه خداوند فرمود: «شنیدید این قاضی بی انصاف چه گفت؟^{۱۵} حال، آیا خدا به داد برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فریاد برمی آورند، نخواهد رسید؟ آیا این کار را همچنان به تأخیر خواهد افکند؟^{۱۶} به شما می گویم که به زودی به داد ایشان خواهد رسید. اما هنگامی که پسر انسان آید، آیا ایمان بر زمین خواهد یافت؟»

مَثَل فَرِیسی و خَرَجگیر

۱۹ آنگاه برای برخی که از پارسایی خویش مطمئن بودند و بر دیگران به دیده تحقیر می نگرستند، این مَثَل را آورد: «دو تن برای عبادت به معبد رفتند، یکی فَرِیسی، دیگری خَرَجگیر. ۱۱ فَرِیسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد: «خدایا، تو را شکر می گویم که همچون دیگر مردمان دزد و بدکاره و زناکار نیستم، و نه مانند این خَرَجگیرم. ۱۲ دو بار در هفته روزه می گیرم و از هر چه به دست می آورم، ده یک می دهم.»^{۱۳} اما آن خَرَجگیر دور ایستاد و نخواست حتی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می کوفت و می گفت: «خدایا، بر من گناهکار رحم کن.»^{۱۴} به شما می گویم که این مرد، و نه آن دیگر، پارسا شمرده شده به خانه رفت. زیرا هر که خود را برافرازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرفراز خواهد گردید.»

عیسی و کودکان

لوقا ۱۵: ۱۸-۱۷: ۱۱-۱۳: ۱۰-۱۶: ۱۰
۱۵ مردم حتی نوزادان را نزد عیسی می آوردند تا بر آنها دست بگذارد. شاگردان چون این را دیدند، مردم را سرزنش کردند. ۱۶ اما عیسی آنان را نزد خود فرا خواند و گفت: «بگذارید کودکان نزد من آیند؛ ایشان را بازمدارید،

خواهد بود. ۱۷ اما نخست می باید رنج بسیار کشد و از سوی این نسل طرد شود. ۱۸ روزهای پسر انسان همچون روزهای نوح خواهد بود. ۱۹ مردم می خوردند و می نوشیدند و زن می گرفتند و شوهر می کردند تا آن روز که نوح به کشتی درآمد. آنگاه سیل برخاست و همه را هلاک کرد. ۲۰ در زمان لوط نیز چنین بود. مردم سرگرم خوردن و نوشیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت بودند. ۲۱ اما روزی که لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک کرد. ۲۲ روز ظهور پسر انسان نیز به همین گونه خواهد بود. ۲۳ در آن روز، کسی که بر بام خانه اش باشد و اثاثیه اش در درون خانه، برای برداشتن آنها فرود نیاید. و آن که در مزرعه باشد نیز به خانه بازنگردد. ۲۴ زن لوط را به یاد آرید! ۲۵ هر که بخواهد جان خویش را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد، و هر که جان خویش را از دست بدهد، آن را محفوظ خواهد داشت. ۲۶ به شما می گویم، در آن شب از دو تن که بر یک بسترند، یکی برگرفته و دیگری واگذاشته خواهد شد. ۲۷ و از دو زن که با هم دستاس می کنند، یکی برگرفته و دیگری واگذاشته خواهد شد. [نیز از دو مرد که در مزرعه اند، یکی برگرفته و دیگری واگذاشته خواهد شد.]^{۲۸} پرسیدند: «کجا، ای خداوند؟» پاسخ گفت: «هر جا لاشه ای باشد، لاشخوران در آنجا گرد می آیند!»

مَثَل بیوه زن سمح

۱۸ عیسی برای شاگردان مَثَلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دلسرد نشوند. ۱۹ فرمود: «در شهری قاضی ای بود که نه از خدا باکی داشت، نه به خلق خدا توجهی. ۲۰ در همان شهر بیوه زنی بود که پیوسته نزدش می آمد و از او می خواست دادش از دشمن بستاند. ۲۱ قاضی چندگاهی به او اعتنا نکرد. اما سرانجام با خود گفت: «هر چند از خدا باکی ندارم و به خلق خدا نیز بی توجهم،

پیشگویی مجدد عیسی دربارهٔ مرگ و رستاخیز خود

لوقا ۱۸: ۳۱-۳۳ - مَتی ۲۰: ۱۷-۱۹؛ مَرَقَس ۱۰: ۳۲-۳۴

۳۱ آنگاه آن دوازده تن را به کناری کشید و به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا هر آنچه انبیا دربارهٔ پسر انسان نوشته‌اند، به انجام خواهد رسید. ۳۲ زیرا او را به اقوام بیگانه خواهند سپرد. آنها او را استهزا و توهین خواهند کرد و آب دهان بر او انداخته، تازیانه‌اش خواهند زد و خواهند کشت. ۳۳ اما در روز سوم بر خواهد خاست.» ۳۴ شاگردان هیچ‌یک از اینها را درک نکردند. معنی سخن او از آنان پنهان بود و درنیافتند دربارهٔ چه سخن می‌گوید.

شفای فقیر نابینا

لوقا ۱۸: ۳۵-۳۷ - مَتی ۲۰: ۲۹-۳۴؛ مَرَقَس ۱۰: ۴۶-۵۲

۳۵ چون نزدیک آریحا رسید، مردی نابینا بر کنار راه نشسته بود و گدایی می‌کرد. ۳۶ چون صدای جمعیتی را که از آنجا می‌گذشت شنید، پرسید: «چه خبر است؟» ۳۷ گفتند: «عیسای ناصری در گذر است.» ۳۸ او فریاد برکشید: «ای عیسی، پسر داوود، بر من ترحم کن!» ۳۹ کسانی که پیشاپیش جمعیت می‌رفتند، عتابش کردند و خواستند خاموش باشد. اما او بیشتر فریاد برآورد که: «ای پسر داوود، بر من ترحم کن!» ۴۰ آنگاه عیسی باز ایستاد و امر فرمود آن مرد را نزد او بیاورند. چون نزدیک آمد، عیسی از او پرسید: ۴۱ «چه می‌خواهی برایت بکنم؟» گفت: «سرور من، می‌خواهم بینا شوم.» ۴۲ عیسی به او گفت: «بینا شو! ایمانت تو را شفا داده است.» ۴۳ کور همان دم بینایی خود را باز یافت و خدا را سپاس‌گویان، از پی عیسی شتافت. مردم چون این را دیدند، همگی خدا را سپاس گفتند.

زیرا پادشاهی خدا از آن چنین کسان است. ۱۷ آمین، به شما می‌گویم، هر که پادشاهی خدا را همچون کودکی نپذیرد، هرگز بدان راه نخواهد یافت.»

رئیس ثروتمند

لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰ - مَتی ۱۹: ۱۶-۲۹؛ مَرَقَس ۱۰: ۱۷-۳۰

۱۸ یکی از رؤسایان از او پرسید: «استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» ۱۹ عیسی پاسخ داد: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط. ۲۰ احکام را می‌دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، پدر و مادر خود را گرامی دار.» ۲۱ گفت: «همهٔ اینها را از کودکی به جا آورده‌ام.» ۲۲ عیسی چون این را شنید، گفت: «هنوز یک چیز کم داری؛ آنچه داری بفروش و بهایش را میان تنگدستان تقسیم کن، که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن.» ۲۳ آن مرد چون این را شنید، اندوهگین شد، زیرا ثروت بسیار داشت. ۲۴ عیسی به او نگاه کرد و گفت: «چه دشوار است راه یافتن ثروتمندان به پادشاهی خدا! ۲۵ گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از راهیابی شخص ثروتمند به پادشاهی خدا.» ۲۶ کسانی که این را شنیدند، پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟» ۲۷ فرمود: «آنچه برای انسان ناممکن است، برای خدا ممکن است.»

۲۸ پطرس گفت: «ما که خانه و کاشانهٔ خود را ترک گفتیم تا از تو پیروی کنیم!» ۲۹ عیسی به ایشان گفت: «آمین، به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا زن یا برادران یا والدین یا فرزندان را به خاطر پادشاهی خدا ترک کند، ۳۰ و در همین عصر چند برابر به دست نیاورد، و در عصر آینده نیز از حیات جاویدان بهره‌مند نگردد.»

زَکَّای خَراجگیر

۱۹ عیسی به آریحا درآمد و از میان شهر می‌گذشت. ۲ در آنجا توانگری بود، زَکَّا نام، رئیس خَراجگیران. ۳ او می‌خواست ببیند عیسی کیست، اما از کوتاهی قامت و ازدحام جمعیت نمی‌توانست. ۴ از این رو، پیش دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، زیرا عیسی از آن راه می‌گذشت. ۵ چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگرست و به او گفت: «زَکَّا، بشتاب و پایین بیا که امروز باید در خانه تو بمانم.» ۶ زَکَّا بی‌درنگ پایین آمد و با شادی او را پذیرفت. ۷ مردم چون این را دیدند، همگی لب به شکایت گشودند که: «به خانه گناهکاری به میهمانی رفته است.» ۸ و اما زَکَّا از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می‌بخشم، و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او بازمی‌گردانم.» ۹ عیسی فرمود: «امروز نجات به این خانه آمده است، چرا که این مرد نیز فرزند ابراهیم است.» ۱۰ زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

مَثَل پادشاه و ده خادم

لوقا ۱۹: ۱۲-۲۷ - مشابه مَتی ۱۴: ۲۵-۳۰

۱۱ در همان حال که آنان به این سخنان گوش فرا می‌دادند، عیسی در ادامه سخن، مثلی آورد، زیرا نزدیک اورشلیم بود و مردم گمان می‌کردند پادشاهی خدا در همان زمان ظهور خواهد کرد. ۱۲ پس گفت: «انجیب‌زاده‌ای به سرزمینی دوردست رفت تا به مقام شاهی منصوب شود و سپس بازگردد. ۱۳ پس، ده تن از خادمان خود را فرا خواند و به هر یک سکه‌ای طلا داد و گفت: «تا بازگشت من با این پول تجارت کنید.» ۱۴ اما مردمانی که قرار بود بر ایشان حکومت کند، از وی نفرت داشتند؛

آنان از پس او قاصدانی فرستادند با این پیغام که: «ما نمی‌خواهیم این شخص بر ما حکومت کند.» ۱۵ با این همه، او به مقام شاهی منصوب شد و به ولایت خویش بازگشت. پس فرمود خادمانی را که به ایشان سرمایه داده بود، فرا خوانند تا در یابد هر یک چقدر سود کرده است. ۱۶ اولی آمد و گفت: «سرور، سکه تو ده سکه دیگر سود آورده است.» ۱۷ به او گفت: «آفرین، ای خادم نیکو! چون در اندک امین بودی، حکومت ده شهر را به تو می‌سپارم.» ۱۸ دومی آمد و گفت: «سرور، سکه تو پنج سکه دیگر سود آورده است.» ۱۹ به او نیز گفت: «بر پنج شهر حکمرانی کن.» ۲۰ سپس دیگری آمد و گفت: «سرور، اینک سکه تو! آن را در پارچه‌ای پیچیده، نگاه داشتم.» ۲۱ زیرا از تو می‌ترسیدم، چون مردی سختگیری. آنچه نگذاشته‌ای، برمی‌گیری، و آنچه نکاشته‌ای، می‌دروی.» ۲۲ به او گفت: «ای خادم بدکاره، مطابق گفته خودت بر تو حکم می‌کنم. تو که می‌دانستی مردی سختگیرم، آنچه نگذاشته‌ام برمی‌گیرم و آنچه نکاشته‌ام می‌دروم، چرا پول مرا به صرافان ندادی تا چون بازگردم آن را با سود پس گیرم؟» ۲۳ پس به حاضران گفت: «سکه را از او بگیرید و به آن که ده سکه دارد، بدهید.» ۲۴ به او گفتند: «سرور، او که خود ده سکه دارد!» ۲۵ پاسخ داد: «به شما می‌گویم که به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد؛ اما آن که ندارد، همان که دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ و اینک آن دشمنان مرا که نمی‌خواستند بر ایشان حکومت کنم بدین جا بیاورید و در برابر من بکشید.»

ورود شاهانه عیسی به اورشلیم

لوقا ۱۹: ۲۹-۳۸ - مَتی ۲۱: ۱-۹؛ مَرَقَس ۱۱: ۱-۱۰

لوقا ۱۹: ۳۵-۳۸ - یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۵

۲۸ پس از این گفتار، عیسی پیشاپیش دیگران راه اورشلیم را در پیش گرفت.

* ۱۹: ۱۳ در اصل یونانی، به جای «سکه طلا»، «مینا» آمده است. هر مینا تقریباً معادل سه ماه دستمزد یک کارگر بود.

می آورد. اما افسوس که از چشمانت پنهان گشته است.^{۲۳} زمانی فرا خواهد رسید که دشمنانت گرداگرد تو سنگر خواهند ساخت و از هر سو محاصرهات کرده، عرصه را بر تو تنگ خواهند نمود؛^{۲۴} و تو و فرزندان را در درونت به خاک و خون خواهند کشید. و سنگ بر سنگ بر جان خواهند گذاشت؛ زیرا از موعد آمدن خدا به یاریات غافل ماندی.»

عیسی در معبد

لوقا ۱۹: ۴۵ - ۴۶ - متى ۲۱: ۱۲-۱۶؛
مرقس ۱۱: ۱۵-۱۸؛ یوحنا ۲: ۱۳-۱۶

^{۲۵} سپس به صحن معبد درآمد و به بیرون راندن فروشندگان آغاز نمود،^{۲۶} و به آنان گفت: «نوشته شده است که "خانه من خانه دعا خواهد بود"؛ اما شما آن را "لانه راهزنان" ساخته‌اید.»

^{۲۷} او هر روز در معبد تعلیم می داد. اما سران کاهنان و علمای دین و مشایخ قوم در پی کشتن او بودند،^{۲۸} ولی راهی برای انجام مقصود خود نمی یافتند، زیرا مردم همه شیفته سخنان او بودند.

سؤال درباره اقتدار عیسی

لوقا ۱: ۲۰-۸ - متى ۲۳: ۲۱-۲۷؛ مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳

یکی از روزها که عیسی در صحن معبد مردم را تعلیم و بشارت می داد، سران کاهنان و علمای دین به همراه مشایخ نزدش آمدند^۱ و گفتند: «به ما بگو، به چه اجازه‌ای این کارها را می کنی؟ چه کسی این اقتدار را به تو داده است؟»^۲ پاسخ داد: «من نیز از شما پرسشی دارم؛ به من بگوئید، آیا تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟»^۳ آنها با هم شور کرده، گفتند: «اگر بگوئیم از آسمان بود، خواهد

^{۲۹} چون به نزدیکی بیت فاجی و بیت عنیا که بر فراز کوهی بود رسید، دو تن از شاگردان خود را فرستاده گفت: ^{۳۰} «به دهکده‌ای که پیش روی شماست، بروید. چون وارد شدید، کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. اگر کسی از شما پرسید: "چرا آن را باز می کنید؟" بگوئید: "خداوند* بدان نیاز دارد."»^{۳۱} فرستادگان رفتند و همه چیز را چنان یافتند که عیسی گفته بود.^{۳۲} و چون کره را باز می کردند، صاحبانش به ایشان گفتند: «چرا کره را باز می کنید؟»^{۳۳} پاسخ دادند: «خداوند بدان نیاز دارد.»^{۳۴} آنان کره را نزد عیسی آوردند. سپس ردهای خود را بر آن افکندند و عیسی را بر آن نشانند.^{۳۵} همچنین که عیسی پیش می راند، مردم ردهای خود را بر سر راه می گسترده.^{۳۶} چون نزدیک سرازیری کوه زیتون رسید، جماعت شاگردان همگی شادمانه خدا را با صدای بلند به خاطر همه معجزاتی که از او دیده بودند سپاس گفته،^{۳۸} ندا در دادند که:

«مبارک است پادشاهی که به نام

خداوند می آید!

صلح و سلامت در آسمان و جلال

در عرش برین باد!»

^{۳۹} برخی از فریسیان از میان جمعیت به عیسی گفتند: «استاد، شاگردانت را عتاب کن!»^{۴۰} در پاسخ گفت: «به شما می گویم اگر اینان خاموش شوند، سنگها به فریاد خواهند آمد!»

^{۴۱} پس چون به اورشلیم نزدیک شد و شهر را دید، بر آن گریست^{۴۲} و گفت: «کاش تو نیز* در این روز تشخیص می دادی که چه چیز برای صلح و سلامت به ارمغان

* ۳۱: ۱۹ یا "ترور".

* ۴۲: ۱۹ یا: «کاش تو، حتی تو...».

”سنگی که معماران رد کردند،

مهمترین سنگ بنا* شده است؟“

۱۸ هر که بر آن سنگ افتد، خُرد خواهد شد، و هرگاه آن سنگ بر کسی افتد، او را در هم خواهد شکست.»^{۱۹} علمای دین و سران کاهنان چون دریافتند این مثل را دربارهٔ آنها می‌گوید، بر آن شدند همان دم او را گرفتار کنند، اما از مردم بیم داشتند.

پرسش دربارهٔ پرداخت خراج

لوقا ۲۰:۲۰-۲۶ - متى ۲۲:۱۵-۲۲؛ مرقس ۱۲:۱۳-۱۷

۲۰ پس عیسی را زیر نظر گرفتند و جاسوسانی نزد او فرستادند که خود را صدیق جلوه می‌دادند. آنها در پی این بودند که از سخنان عیسی دستاویزی برای تسلیم او به قدرت و اقتدار والی بیابند. ^{۲۱} پس جاسوسان از او پرسیدند: «استاد، می‌دانیم که تو حقیقت را بیان می‌کنی و تعلیم می‌دهی، و از کسی جانبداری نمی‌کنی، بلکه راه خدا را به‌درستی می‌آموزانی.»^{۲۲} آیا پرداخت خراج به قیصر بر ما رواست یا نه؟^{۲۳} اما او به نیرنگ ایشان پی برد و گفت: ^{۲۴} «دیناری* به من نشان دهید. نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟»^{۲۵} پاسخ دادند: «از آن قیصر.» به آنها گفت: «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا!»^{۲۶} بدین سان، نتوانستند در حضور مردم او را با گفته‌هایش به دام اندازند، و در شگفت از پاسخ او، خاموش ماندند.

سؤال دربارهٔ قیامت

لوقا ۲۰:۲۷-۴۰ - متى ۲۲:۲۲-۲۳؛ مرقس ۱۲:۱۸-۲۷

۲۷ سپس تنی چند از صدوقیان که منکر قیامتند آمدند،^{۲۸} و سؤالی از او کرده، گفتند: «استاد،

گفت، ”پس چرا به او ایمان نیاوردید؟“^{۲۹} و اگر بگوییم از انسان بود، مردم همگی سنگسارمان خواهند کرد، زیرا بر این اعتقادند که یحیی پیامبر بود.»^{۳۰} پس پاسخ دادند: «نمی‌دانیم از کجاست.»^{۳۱} عیسی گفت: «من نیز به شما نمی‌گویم با چه اقتداری این کارها را می‌کنم.»

مثل باغبانان شریر

لوقا ۹:۲۰-۱۹ - متى ۲۱:۲۱-۲۳؛ مرقس ۱۲:۱-۱۲

۱۹ آنگاه این مثل را برای مردم آورد: «مردی تاکستانی عَرَس کرد و آن را به چند باغبان اجاره داد و مدتی طولانی به سفر رفت. ^{۲۰} در موسم برداشت محصول، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا مقداری از میوهٔ تاکستان را به او بدهند. اما باغبانان او را زدند و دست خالی بازگرداندند. ^{۲۱} پس غلامی دیگر فرستاد، اما او را نیز زدند و با وی بی‌حرمتی کرده، دست خالی روانه‌اش نمودند. ^{۲۲} پس سومین بار غلامی فرستاد، اما او را نیز مجروح کرده، بیرون افکندند.

۲۳ «پس صاحب باغ گفت: ”چه کنم؟ پسر محبوب خود را می‌فرستم؛ شاید او را حرمت بدارند.“^{۲۴} اما باغبانان چون پسر را دیدند، با هم به مشورت نشستند، گفتند: ”این وارث است. بیاید او را بکشیم تا میراث از آن ما شود.“^{۲۵} پس او را از تاکستان بیرون افکنده، کشتند.

۲۶ «حال به گمان شما صاحب تاکستان با آنها چه خواهد کرد؟^{۲۷} او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، تاکستان را به دیگران خواهد سپرد.» چون این را شنیدند، گفتند: «چنین مباد!»^{۲۸} اما او به آنان نگریست و گفت: «پس معنی آن نوشته چیست که می‌گوید:

* ۱۷:۲۰ یا: ”سنگ سَر زاویه“.

* ۲۴:۲۰ ”دینار“ سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

۳۳ تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر پایت سازم.»
 ۳۴ اگر داوود او را 'خداوند' می خواند، چگونه او می تواند پسر داوود باشد؟
 ۳۵ در همان حال که مردم همه گوش فرا می دادند، عیسی به شاگردان خود گفت: «از علمای دین برحذر باشید که دوست دارند در قبای بلند راه بروند و مردم در کوچه و بازار آنها را سلام گویند، و در کنیسه ها بهترین جای را داشته باشند و در ضیافتها بر صدر مجلس بنشینند. ۳۷ از سویی خانه های بیوه زنان را غارت می کنند و از دیگر سو، برای تظاهر، دعای خود را طول می دهند. مکافات اینان بسی سخت تر خواهد بود.»

هدیه بیوه زن فقیر

لوقا ۲۱:۲۱-۴ - مرقس ۱۲:۴۱-۴۴

۲۱ عیسی به اطراف نگریست و ثروتمندانی را دید که هدایای خود را در صندوق بیت المال معبد می انداختند. ۲ در آن میان بیوه زنی فقیر را نیز دید که دو قران^۲ در صندوق انداخت. عیسی گفت: «براستی به شما می گویم، این بیوه زن فقیر از همه آنان بیشتر داد. ۴ زیرا آنان جملگی از فزونی دارایی خویش دادند، اما این زن در تنگدستی خود، تمامی روزی خویش را داد.»

نشانه های پایان عصر حاضر

لوقا ۲۱:۵-۳۶ - متی ۲۴:۲۴ مرقس ۱۳

لوقا ۲۱:۱۷-۱۷ - متی ۱۰:۱۷-۲۲

۵ چون برخی در وصف معبد سخن می گفتند که چگونه با سنگهای زیبا و هدایای وقف شده مزین است، عیسی گفت: «زمانی خواهد آمد

موسی برای ما نوشت که اگر برادر مردی بمیرد و از خود زنی بی فرزند بر جای نهد، آن مرد باید او را به زنی بگیرد تا نسلی برای برادرش باقی گذارد. ۲۹ باری، هفت برادر بودند. برادر نخستین زنی گرفت و بی فرزند مُرد. ۳۰ سپس دومین^{۳۱} و بعد سومین او را به زنی گرفتند و به همین سان هر هفت برادر مردند، بی آنکه از خود فرزندی بر جای نهند. ۳۲ سرانجام آن زن نیز بمرد. ۳۳ حال، در قیامت، او زن کدامیک خواهد بود؟ زیرا هر هفت برادر او را به زنی گرفتند.»

۳۴ عیسی پاسخ داد: «مردم این عصر زن می گیرند و شوهر می کنند. ۳۵ اما آنان که شایسته رسیدن به عصر آینده و قیامت مردگان محسوب شوند، نه زن خواهند گرفت و نه شوهر خواهند کرد، ۳۶ و نه دیگر خواهند مرد؛ زیرا مانند فرشتگان خواهند بود. آنان فرزندان خدایند، چرا که فرزندان قیامتند. ۳۷ حقیقت بر خاستن مردگان را حتی موسی نیز در شرح ماجرای بوتۀ سوزان آشکار می کند، آنجا که خداوند، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خوانده شده است. ۳۸ اما او نه خدای مردگان، بلکه خدای زندگان است؛ زیرا نزد او همه زنده اند.» ۳۹ بعضی از علمای دین در پاسخ گفتند: «استاد، نیکو گفتمی!»^{۴۰} و دیگر هیچ کس جرأت نکرد پرسشی از او کند.

مسیح پسر کیست؟

لوقا ۲۰:۴۱-۲۷ - متی ۲۱:۲۲-۲۳:۷ مرقس ۱۲:۳۵-۴۰

۴۱ سپس عیسی به آنان گفت: «چگونه است که می گویند مسیح پسر داوود است؟ ۴۲ چرا که داوود خود در کتاب مزامیر می گوید: «خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین

* ۲:۲۱ در متن یونانی، "پیتون"، که سکه ای بود مسی با ارزش ناچیز.

بگریزند و آنان که در شهر باشند از شهر بیرون شوند، و آنان که در دشت و صحرا باشند به شهر درنیابند.^{۲۲} زیرا آن روزها، روزهای مکافات است که در آن هر آنچه نوشته شده تحقق خواهد یافت.^{۲۳} وای بر زنان آبستن و مادران شیرده در آن روزها! زیرا مصیبتی عظیم دامنگیر این سرزمین خواهد شد و این قوم به غضب الهی دچار خواهند گشت.^{۲۴} به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان همه قومهای دیگر به اسارت برده خواهند شد و اورشلیم لگدمال غیریهودیان خواهد گشت تا آنگاه که دوران غیریهودیان تحقق یابد.

^{۲۵} «نشانه‌هایی در خورشید و ماه و ستارگان پدید خواهد آمد. بر زمین، قوما از جوش و خروش دریا پریشان و مشوش خواهند شد.^{۲۶} مردم از تصور آنچه باید بر دنیا حادث شود، از فرط وحشت بی‌هوش خواهند شد، زیرا نیروهای آسمان به لرزه در خواهد آمد.^{۲۷} آنگاه پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم در ابری می‌آید.^{۲۸} چون این امور آغاز شود، راست بایستید و سرهای خود را بالا بگیرید، زیرا رهایی شما نزدیک است!»^{۲۹}

^{۲۹} و این مثل را برای آنها آورد: «درخت انجیر و درختان دیگر را در نظر آورید.^{۳۰} به محض اینکه برگ می‌دهند، می‌توانید ببینید و دریابید که تابستان نزدیک است.^{۳۱} به همین سان، هرگاه ببینید این چیزها رخ می‌دهد، درمی‌یابید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.^{۳۲} آمین، به شما می‌گویم، تا همه این امور واقع نشود، این نسل نخواهد گذشت.^{۳۳} آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت.^{۳۴} به هوش باشید، مبادا عیش و نوش و مستی و نگرانیهای زندگی دلتان را سنگین سازد و آن روز چون دامی به ناگاه غافلگیرتان کند.^{۳۵} زیرا بر همه مردم در سرتاسر جهان خواهد آمد.^{۳۶} پس

که از آنچه اینجا می‌بینید، سنگی بر سنگ دیگر نخواهد ماند بلکه همه فرو خواهد ریخت.»^۷ پرسیدند: «استاد، این وقایع کی روی خواهد داد و نشانه شدن آنها چیست؟»^۸ پاسخ داد: «به هوش باشید که گمراه نشوید؛ زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: «من همانم» و «زمان موعود فرا رسیده است.» از آنها پیروی نکنید.

^۹ «و چون خبر جنگها و آشوبها را می‌شنوید، نهراسید. زیرا می‌باید نخست چنین وقایعی رخ دهد، ولی پایان کار بلافاصله فرا نخواهد رسید.»^{۱۰} سپس به آنها گفت: «قومی بر قوم دیگر و حکومتی بر حکومت دیگر بر خواهند خاست.^{۱۱} زلزله‌های بزرگ و قحطی و طاعون در جایهای گوناگون خواهد آمد، و وقایع هولناک روی داده، نشانه‌های مهیب از آسمان ظاهر خواهد شد.

^{۱۲} «اما پیش از این همه، شما را گرفتار کرده، آزار خواهند رسانید و به کنیسه‌ها و زندانها خواهند سپرد، و به خاطر نام من، شما را نزد پادشاهان و والیان خواهند برد^{۱۳} و این‌گونه فرصت خواهید یافت تا شهادت دهید.^{۱۴} این را خوب به خاطر بسپارید که پیشاپیش نگران نباشید در دفاع از خود چه بگویید.^{۱۵} زیرا به شما کلام و حکمتی خواهم داد که هیچ‌یک از دشمنانتان را یارای مقاومت یا مخالفت با آن نباشد.^{۱۶} حتی والدین و برادرانتان، و خویشان و دوستانتان شما را تسلیم دشمن خواهند کرد و برخی از شما را خواهند کشت.^{۱۷} مردم همه به خاطر نام من از شما نفرت خواهند داشت.^{۱۸} اما مویی از سرتان گم نخواهد شد.^{۱۹} با پایداری، جان خود را نجات خواهید داد.^{۲۰} چون ببینید اورشلیم به محاصره سپاهیان درآمده، بدانید که ویرانی آن نزدیک است.^{۲۱} آنگاه آنان که در یهودیه باشند به کوهها

همیشه مراقب باشید و دعا کنید تا بتوانید از همه این چیزها که به زودی رخ خواهد داد، در امان بمانید و در حضور پسر انسان بایستید.»^{۲۷} عیسی هر روز در معبد تعلیم می داد و هر شب از شهر بیرون می رفت و بر فراز کوه معروف به زیتون شب را به صبح می آورد.^{۲۸} صبحگاهان مردم برای شنیدن سخنانش در معبد گرد می آمدند.

خیانت یهودا

لوقا ۲۲:۱ و ۲ - متى ۲۶:۵-۲۵:

مَرُقُس ۱:۱۴ و ۲ و ۱۰ و ۱۱

۲۲ و اما عید فطیر که به پَسَخ معروف است نزدیک می شد،^۲ و سران کاهنان و علمای دین در جستجوی راهی مناسب برای کشتن عیسی بودند، زیرا از شورش مردم بیم داشتند.^۳ آنگاه شیطان در یهودای معروف به آسخریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، رخنه کرد.^۴ او نزد سران کاهنان و فرماندهان نگهبانان معبد رفت و با آنان گفتگو کرد که چگونه عیسی را به دست ایشان تسلیم کند.^۵ آنان شاد شدند و موافقت کردند مبلغی به او بدهند.^۶ او نیز پذیرفت و در پی فرصت بود تا در غیاب مردم، عیسی را به آنان تسلیم کند.

شام آخر

لوقا ۷:۲۲-۱۳ - متى ۲۶:۱۷-۱۹ - مَرُقُس ۱۴:۱۴-۱۶

لوقا ۱۷:۲۲-۲۰ - متى ۲۶:۲۶-۲۹:

مَرُقُس ۱۴:۲۲-۲۵: اول فَرَتیان ۱۱-۲۳:۲۵

لوقا ۲۱:۲۲-۲۳ - متى ۲۶:۲۱-۲۴:

مَرُقُس ۱۴:۱۸-۲۱:۲۱ - یوحنا ۱۳:۲۱-۳۰

لوقا ۲۵:۲۲-۲۷ - متى ۲۵:۲۰-۲۸ - مَرُقُس ۱۰:۴۲-۴۵

لوقا ۲۲:۳۳-۳۴ - متى ۲۶:۳۳-۳۵:

مَرُقُس ۱۴:۲۹-۳۱ - یوحنا ۱۳:۳۷ و ۳۸

^۷ پس روز عید فطیر که می بایست بره پَسَخ قربانی شود، فرا رسید. عیسی، پطرس و

یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و شام پَسَخ را برایمان تدارک ببینید تا بخوریم.»^۹ پرسیدند: «کجا می خواهی تدارک ببینیم؟»^{۱۰} پاسخ داد: «هنگامی که داخل شهر می شوید، مردی با کوزه ای آب به شما برمی خورد. از پی او به خانه ای بروید که بدان داخل می شود»^{۱۱} و به صاحبخانه بگویید: «استاد می گوید: میهمانخانه کجاست تا شام پَسَخ را با شاگردانم بخورم؟»^{۱۲} او بالاخانه بزرگ و مفروشی به شما نشان خواهد داد. در آنجا تدارک ببینید.»^{۱۳} آنها رفتند و همه چیز را همان گونه یافتند که به ایشان گفته بود، و پَسَخ را تدارک دیدند.

^{۱۴} ساعت مقرر فرا رسید و عیسی با رسولان خود بر سفره بنشست.^{۱۵} آنگاه به ایشان گفت: «اشتیاق بسیار داشتم پیش از رنج کشیدنم، این پَسَخ را با شما بخورم.»^{۱۶} زیرا به شما می گویم که دیگر از آن نخواهم خورد تا آن هنگام که در پادشاهی خدا تحقق یابد.»^{۱۷} پس جامی برگرفت و شکر کرد و گفت: «این را بگیرید و میان خود تقسیم کنید.»^{۱۸} زیرا به شما می گویم که تا آمدن پادشاهی خدا دیگر از محصول مو نخواهم نوشید.»^{۱۹} همچنین نان را برگرفته، شکر کرد و پاره نمود و به آنها داد و گفت: «این بدن من است که برای شما داده می شود؛ این را به یاد من به جا آرید.»^{۲۰} به همین سان، پس از شام جام را برگرفت و گفت: «این جام، عهد جدید است در خون من، که به خاطر شما ریخته می شود.»^{۲۱} اما دست آن کس که قصد تسلیم من دارد، با دست من در سفره است.^{۲۲} پسر انسان آن گونه که مقدر است، خواهد رفت، اما وای بر آن کس که او را تسلیم دشمن می کند.»^{۲۳} آنگاه به پرسشش از یکدیگر آغاز کردند که کدام یک چنین خواهد کرد.

^{۲۴} نیز جدالی میانشان در گرفت در این باره که کدام یک از ایشان بزرگتر است.^{۲۵} عیسی بدیشان

* ۸:۲۲ در متن یونانی، واژه "شام" وجود ندارد، و برای توضیح افزوده شده است؛ همچنین در آیه ۱۱.

خداوند، بنگر، دو شمشیر داریم.» به ایشان گفت: «کافی است!»

دعا در کوه زیتون

لوقا ۲۲:۲۲-۴۰-۴۶-متی ۲۶:۳۶-۴۶:مرقس ۱۴:۳۲-۴۲

^{۳۹} سپس عیسی بیرون رفت و بنا به عادت، راهی کوه زیتون شد و شاگردانش نیز از پی او رفتند. ^{۴۰} چون به آن مکان رسیدند، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در آزمایش نیفتید.» ^{۴۱} سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و زانو زده، چنین دعا کرد: ^{۴۲} «ای پدر، اگر اراده‌ت دوست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده‌ت انجام شود.» ^{۴۳} آن‌گاه فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد. ^{۴۴} پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدیتی بیشتر دعا کرد، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می‌چکید. ^{۴۵} چون از دعا برخاست و نزد شاگردان بازگشت، دید از فرط اندوه خفته‌اند. ^{۴۶} به ایشان گفت: «چرا در خوابید؟ برخیزید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید.»

گرفتار شدن عیسی

لوقا ۲۲:۴۷-۵۳-متی ۲۶:۴۷-۵۶:مرقس ۱۴:۴۳-۵۰:یوحنا ۱۸:۳-۱۱

^{۴۷} هنوز سخن می‌گفت که گروهی از راه رسیدند. یهودا، یکی از آن دوازده تن، آنان را هدایت می‌کرد. او به عیسی نزدیک شد تا وی را ببوسد، ^{۴۸} اما عیسی به او گفت: «ای یهودا، آیا پسر انسان را با بوسه تسلیم می‌کنی؟» ^{۴۹} چون پیروان عیسی دریافتند چه روی می‌دهد، گفتند: «ای سرور ما، شمشیرهایمان را برکشیم؟» ^{۵۰} و یکی از آنان غلام کاهن اعظم را به شمشیر زد و گوش راستش را برید. ^{۵۱} اما عیسی گفت: «دست

گفت: «پادشاهان دیگر قومها بر ایشان سروری می‌کنند؛ و حاکمان ایشان 'ولی نعمت' خوانده می‌شوند. ^{۴۶} اما شما چنین ماباشید. بزرگترین در میان شما باید همچون کوچکترین باشد و رهبر باید همچون خادم بود. ^{۴۷} زیرا کدام یک بزرگتر است، آن که بر سفره نشیند یا آن که خدمت کند؟ آیا نه آن که بر سفره نشیند؟ اما من در میان شما همچون خادم هستم. ^{۴۸} شما کسانی هستید که در آزمایشهای من در کنارم ایستادید. ^{۴۹} پس همان‌گونه که پدرم پادشاهی‌ای به من عطا کرد، من نیز به شما عطا می‌کنم، ^{۵۰} تا بر سفره من در پادشاهی من بخورید و بیاشامید و بر تختها بنشینید و بر دوازده قبیله اسرائیل داوری کنید. ^{۵۱} «ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند. ^{۵۲} اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود. پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار.» ^{۵۳} اما او در پاسخ گفت: «ای سرورم، من آماده‌ام با تو به زندان بروم و جان بسپارم.» ^{۵۴} عیسی جواب داد: «پطرس، بدان که امروز پیش از بانگ خروس، سه بار انکار خواهی کرد که مرا می‌شناسی.»

^{۵۵} سپس از آنها پرسید: «آیا زمانی که شما را بدون کیسه پول و توشه‌دان و کفش گسیل داشتم، به چیزی محتاج شدید؟» پاسخ دادند: «نه، به هیچ چیز.» ^{۵۶} پس به آنها گفت: «اما اکنون هر که کیسه یا توشه‌دان دارد، آن را برگیرد و اگر شمشیر ندارد، جامه خود را فروخته، شمشیری بخرد. ^{۵۷} زیرا این نوشته باید درباره من تحقق یابد که: «او از خطاکاران محسوب شد.» آری، آنچه درباره من نوشته شده، در شرف تحقق است.» ^{۵۸} شاگردان گفتند: «ای

* ۲۲:۳۰ یا «حکومت».

* ۲۲:۴۰ یا «وسوسه»؛ همچنین در آیه ۴۶.

«نبوت کن و بگو چه کسی تو را می زند؟»^{۵۵} و ناسزاهای بسیار دیگر به او می گفتند.

محاكمه عیسی در حضور شورای یهود

لوقا ۶۷:۲۲-۷۱- مَتی ۶۳:۲۶-۶۶؛
مَرَقَس ۶۱:۱۴-۶۳؛ یوحنا ۱۸:۱۹-۲۱

«چون صبح شد، شورای مشایخ قوم، یعنی سران کاهنان و علمای دین، تشکیل جلسه دادند و عیسی را به حضور فرا خواندند.^{۵۶} گفتند: «اگر تو مسیحی، به ما بگو.» پاسخ داد: «اگر بگویم، سخنم را باور نخواهید کرد،^{۵۷} و اگر از شما بیرسم، پاسخمن نخواهید داد.^{۵۸} اما از این پس، پسر انسان به دست راست قدرت خدا خواهد نشست.»^{۵۹} همگی گفتند: «پس آیا تو پسر خدایی؟» در پاسخ گفت: «شما خود گفتید که هستم.»^{۶۰} پس گفتند: «دیگر چه نیازی به شهادت است؟ خود از زبانش شنیدیم.»

محاكمه در حضور پیلاتس و هیرودیس

لوقا ۲۳:۲ و ۳- مَتی ۱۱:۲۷-۱۴؛
مَرَقَس ۲:۱۵-۵؛ یوحنا ۱۸:۲۹-۳۷؛
لوقا ۱۸:۲۳-۲۵- مَتی ۱۵:۲۷-۲۶؛
مَرَقَس ۶:۱۵-۱۵؛ یوحنا ۱۸:۳۹-۱۹

۲۳ آنگاه همه شورا برخاستند و او را نزد پیلاتس بردند^{۶۱} و از او شکایت کرده، گفتند: «این مرد را یافته ایم که قوم ما را گمراه می کند و ما را از پرداخت خراج به قیصر بازمی دارد و ادعا دارد مسیح و پادشاه است.»^{۶۲} پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودی؟» در پاسخ گفت: «تو می گویی!»^{۶۳} آنگاه پیلاتس به سران کاهنان و جماعت اعلام کرد: «سببی برای محکوم کردن این مرد نمی یابم.»^{۶۴} اما آنها به اصرار گفتند: «او در سرتاسر یهودیه مردم را با تعالیم خود تحریک می کند. از جلیل آغاز کرده و حال بدین جا نیز رسیده است.»

نگاه دارید!» و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد.^{۵۲} سپس خطاب به سران کاهنان و فرماندهان نگهبانان معبد و مشایخی که برای گرفتار کردن او آمده بودند، گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به سراغم آمده اید؟^{۵۳} هر روز در معبد با شما بودم، و دست بر من دراز نکردید. اما این ساعت شمامست و قدرت تاریکی.»

انکار پطرس

لوقا ۵۵:۲۲-۶۲- مَتی ۶۹:۲۶-۷۵؛

مَرَقَس ۶۶:۱۴-۷۲؛ یوحنا ۱۸:۱۶-۱۸ و ۲۵-۲۷

سپس او را گرفتند و به خانه کاهن اعظم بردند. پطرس دورادور از پی ایشان می رفت.^{۵۴} در میانه صحن خانه، آتشی روشن بود و جمعی گرد آن نشسته بودند. پطرس نیز در میان آنان بنشست.^{۵۵} در این هنگام، کنیزی او را در روشنایی آتش دید و به او خیره شده گفت: «این مرد نیز با او بود.»^{۵۶} اما او انکار کرد و گفت: «ای زن، او را نمی شناسم.»^{۵۷} کمی بعد، کسی دیگر او را دید و گفت: «تو نیز یکی از آنهايي.» پطرس در پاسخ گفت: «ای مرد، من از آنها نیستم.»^{۵۸} ساعتی گذشت و کسی دیگر به تأکید گفت: «بی گمان این مرد نیز با او بود، زیرا جلیلی است.»^{۵۹} پطرس در پاسخ گفت: «ای مرد، نمی دانم چه می گویی.» هنوز سخن می گفت که خروس بانگ زد.^{۶۰} آنگاه خداوند روی گرداند و به پطرس نگاه کرد، و پطرس سخن او را به یاد آورد که گفته بود: «امروز پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»^{۶۱} پس بیرون رفت و به تلخی بگریست.

استهزای عیسی

لوقا ۶۳:۲۲-۶۵- مَتی ۲۶:۶۷ و ۶۸؛

مَرَقَس ۱۴:۶۵؛ یوحنا ۱۸:۲۲ و ۲۳

آنان که عیسی را در میان داشتند، او را استهزا کرده، می زدند،^{۶۲} و چشمان او را بسته، می گفتند:

بلند به اصرار خواستند بر صلیب شود. سرانجام فریادشان غالب آمد^{۲۴} و پیلاتس حکمی را که می‌خواستند، صادر کرد.^{۲۵} او مردی را که به سبب شورش و قتل در زندان بود و جمعیت خواهان آزادی‌اش بودند، رها کرد و عیسی را به ایشان سپرد تا به دلخواه خود با او رفتار کنند.

بر صلیب شدن عیسی

لوقا ۲۳:۲۳-۴۳ - متى ۲۷:۳۳-۴۴؛

مرقس ۱۵:۲۲-۳۲؛ یوحنا ۱۹:۱۷-۲۴

^{۲۶} چون او را می‌بردند، مردی شمعون نام از اهالی قیروان را که از مزارع به شهر می‌آمد، گرفتند و صلیب را بر دوش او نهاده، وادارش کردند آن را پشت سر عیسی حمل کند.^{۲۷} گروهی بسیار از مردم، از جمله زنانی که بر سینه خود می‌کوفتند و شیون می‌کردند، از پی او روانه شدند.^{۲۸} عیسی روی گرداند و به آنها گفت: «ای دختران اورشلیم، برای من گریه نکنید؛ برای خود و فرزندانان گریه کنید.^{۲۹} زیرا زمانی خواهد آمد که خواهید گفت: «خوشا به حال زنان نازا، خوشا به حال زحمه‌هایی که هرگز نژادند و سینه‌هایی که هرگز شیر ندادند!»^{۳۰} در آن هنگام، به کوهها خواهند گفت: «بر ما فرو افتید!» و به تپه‌ها که: «ما را بیوشانید!»^{۳۱} زیرا اگر با چوب تر چنین کنند، با چوب خشک چه خواهند کرد؟»

^{۳۲} دو مرد دیگر را نیز که هر دو جنایتکار بودند، می‌بردند تا با او بکشند.^{۳۳} چون به مکانی که جمجمه نام داشت رسیدند، او را با آن دو جنایتکار بر صلیب کردند، یکی را در سمت راست او و دیگری را در سمت چپ.^{۳۴} عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» آنگاه قرعه انداختند تا جامه‌های او را میان خود تقسیم کنند.^{۳۵} مردم به تماشا ایستاده بودند و بزرگان قوم نیز ریشخندکنان

* چون پیلاتس این را شنید، خواست بداند آیا او جلیلی است.^۷ و چون دریافت که از قلمرو هیروودیس است، او را نزد وی فرستاد، زیرا هیروودیس در آن هنگام در اورشلیم بود.^۸ هیروودیس چون عیسی را دید، بسیار شاد شد، زیرا دیرزمانی خواهان دیدار وی بود. پس بنا بر آنچه درباره عیسی شنیده بود، امید داشت آیتی از او ببیند.^۹ پس پرسشهای بسیار از عیسی کرد، اما عیسی پاسخی به او نداد.^{۱۰} سران کاهنان و علمای دین که در آنجا بودند، سخت بر او اتهام می‌زدند.^{۱۱} هیروودیس و سربازاننش نیز به او بی‌حرمتی کردند و به استهزایش گرفتند. سپس ردایی فاخر بر او پوشانیدند و نزد پیلاتس بازفرستادند.^{۱۲} در آن روز، هیروودیس و پیلاتس بنای دوستی با یکدیگر نهادند، زیرا بیشتر دشمن بودند.

^{۱۳} پیلاتس سران کاهنان و بزرگان قوم و مردم را فرا خواند^{۱۴} و به آنها گفت: «این مرد را به تهمت شوراندن مردم، نزد من آوردید. من در حضور شما او را آزمودم و هیچ دلیلی بر صحت تهمتهای شما نیافتم.^{۱۵} نظر هیروودیس نیز همین است، چه او را نزد ما بازفرستاده است. چنانکه می‌بینید، کاری نکرده که مستحق مرگ باشد.^{۱۶} پس او را تازیانه می‌زنم و آزاد می‌کنم.»^{۱۷} در هر عید، پیلاتس می‌بایست یک زندانی را برایشان آزاد می‌کرد.^{۱۸}

^{۱۹} اما آنها یکصدا فریاد برآوردند: «او را از میان بردار و باراباس را برای ما آزاد کن!»^{۲۰} باراباس به سبب شورش که در شهر واقع شده بود، و نیز به سبب قتل، در زندان بود.^{۲۱} پیلاتس که می‌خواست عیسی را آزاد کند، دیگر بار با آنان سخن گفت. «اما ایشان همچنان فریاد برآوردند: «بر صلیبش کن! بر صلیبش کن!»^{۲۲} سوّمین بار به آنها گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من که هیچ سببی برای کشتن او نیافتم. پس او را تازیانه می‌زنم و آزاد می‌کنم.»^{۲۳} اما آنان با فریاد

آشنایان او، از جمله زنانی که از جلیل از پی‌اش روانه شده بودند، دور ایستاده، این وقایع را نظاره می‌کردند.

تدفین عیسی

لوقا ۲۳:۵۰-۵۶ - متی ۲۷:۵۷-۶۱؛
مرقس ۱۵:۲۲-۲۷؛ یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲

در آنجا شخصی یوسف نام نیز حضور داشت که مردی بود نیک و درستکار. او هر چند عضو شورا بود،^{۵۱} با رأی و تصمیم آنان موافق نبود. یوسف از مردمان راقه، یکی از شهرهای یهودیان بود و مشتاقانه انتظار پادشاهی خدا را می‌کشید.^{۵۲} او نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را طلب کرد.^{۵۳} پس آن را پایین آورده، در کتانی پیچید و در مقبره‌ای تراشیده از سنگ نهاد که تا به حال کسی در آن گذاشته نشده بود.^{۵۴} آن روز، 'روز تهیه' بود و چیزی به شروع شب‌ات نمانده بود.^{۵۵} زنانی که از جلیل از پی عیسی آمده بودند، به دنبال یوسف رفتند و مکان مقبره و چگونگی قرار گرفتن جسد او را دیدند.^{۵۶} سپس به خانه بازگشته، حنوط و عطریات آماده کردند و در روز شب‌ات طبق حکم شریعت، آرام گرفتند.

قیام عیسی

لوقا ۲۴:۱-۱۰ - متی ۲۸:۱-۸؛
مرقس ۱۶:۱-۸؛ یوحنا ۲۰:۱-۸

۲۴ در سینه‌دم روز اول هفته، زنان حنوطی را که فراهم کرده بودند، با خود برداشتند و به مقبره رفتند.^۱ اما دیدند سنگ جلو مقبره به کناری غلتانیده شده است.^۲ چون به مقبره داخل شدند، بدن عیسی خداوند را نیافتند.^۳ از این امر در حیرت بودند

می‌گفتند: «دیگران را نجات داد! اگر مسیح است و برگزیده خدا، خود را نجات دهد.»^۴ سربازان نیز او را به استهزا گرفتند. ایشان به او نزدیک شده، شراب ترشیده به او می‌دادند^۵ و می‌گفتند: «اگر پادشاه یهودی، خود را برهان.»^۶ نوشته‌ای نیز بدین عبارت بالای سر او نصب کرده بودند که: «این است پادشاه یهود.»^۷ یکی از دو جنایتکاری که بر صلیب آویخته شده بودند، اهانت‌کنان به او می‌گفت: «مگر تو مسیح نیستی؟ پس ما و خودت را نجات بده!»^۸ اما آن دیگر او را سرزنش کرد و گفت: «از خدا نمی‌ترسی؟ تو نیز زیر همان حکمی! مکافات ما به حق است، زیرا سزای اعمال ماست. اما این مرد هیچ تقصیری نکرده است.»^۹ سپس گفت: «ای عیسی، چون به پادشاهی خود رسیدی،* مرا نیز به یاد آور.»^{۱۰} عیسی پاسخ داد: «آمین، به تو می‌گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود.»

مرگ عیسی

لوقا ۲۳:۴۴-۴۹ - متی ۲۷:۴۵-۵۶؛ مرقس ۱۵:۳۳-۴۱

۱۱ حدود ساعت ششم* بود که تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت و تا ساعت نهم* ادامه یافت،^{۱۲} زیرا خورشید از درخشیدن بازایستاده بود. در این هنگام، پرده محرابگاه از میان دو پاره شد.^{۱۳} آنگاه عیسی به بانگ بلند فریاد برآورد: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم.» این را گفت و دم آخر برکشید.^{۱۴} فرمانده سربازان با دیدن این واقعه، خدا را تمجید کرد و گفت: «به یقین که این مرد بی‌گناه بود.»^{۱۵} مردمی نیز که به تماشا گرد آمده بودند، چون آنچه رخ داد دیدند، در حالیکه بر سینه خود می‌کوفتند، آنجا را ترک کردند.^{۱۶} اما همه

* ۲۳:۴۲ یا: «چون در قدرت پادشاهی خود آمدی.»

* ۲۳:۴۴ منظور ساعت دوازده ظهر است.

* ۲۳:۴۴ منظور ساعت سه بعد از ظهر است.

«چه چیزی؟» گفتند: «آنچه بر عیسی ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت.^{۲۱} سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر صلیب کشیدند. اما ما امید داشتیم او همان باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی بخشد. افزون بر این، به‌واقع اکنون سه روز از این وقایع گذشته است.^{۲۲} برخی از زنان نیز که در میان ما هستند، ما را به حیرت افکنده‌اند. آنان امروز صبح زود به مقبره رفتند،^{۲۳} اما پیکر او را نیافتند. آنگاه آمده، به ما گفتند فرشتگانی را در رؤیا دیده‌اند که به ایشان گفته‌اند او زنده است.^{۲۴} برخی از دوستان ما به مقبره رفتند و اوضاع را همان‌گونه که زنان نقل کرده بودند، یافتند، اما او را ندیدند.»^{۲۵} آنگاه به ایشان گفت: «ای بی‌خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید!^{۲۶} آیا نمی‌بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟»^{۲۷} سپس از موسی و همه انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره او گفته شده بود، برایشان توضیح داد.

^{۲۸} چون به دهکده‌ای که مقصدشان بود نزدیک شدند، عیسی وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود.^{۲۹} آنها اصرار کردند و گفتند: «با ما بمان، زیرا چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک است.» پس داخل شد تا با ایشان بماند.^{۳۰} چون با آنان بر سفره نشسته بود، نان را برگرفت و شکر نموده، پاره کرد و به ایشان داد.^{۳۱} در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، اما در دم از نظرشان ناپدید گشت.^{۳۲} آنها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟»^{۳۳} پس بی‌درنگ برخاستند

که ناگاه دو مرد با جامه‌هایی درخشان در کنار ایشان ایستادند.^{۳۴} زنان از ترس سرهای خود را به زیر افکندند؛ اما آن دو مرد به ایشان گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می‌جویید؟» او اینجا نیست، بلکه برخاسته است! به یاد آورید هنگامی که در جلیل بود، به شما چه گفت.^{۳۵} گفت که پسر انسان باید به دست گناهکاران تسلیم شده، بر صلیب کشیده شود و در روز سوم برخیزد.^{۳۶} آنگاه زنان سخنان او را به یاد آوردند.^{۳۷} چون از مقبره بازگشتند، این همه را به آن یازده رسول و نیز به دیگران بازگفتند.^{۳۸} زنانی که این خبر را به رسولان دادند، مریم مَجْدَلِیَه، یوانا، مریم مادر یعقوب و زنان همراه ایشان بودند.^{۳۹} اما رسولان گفته زنان را هذیان پنداشتند و سخنانشان را باور نکردند.^{۴۰} با این همه، پطرس برخاست و به سوی مقبره دوید و خم شده نگرست، اما جز کفن چیزی ندید. پس حیران از آنچه روی داده بود، به خانه بازگشت.

در راه عِمائوس

لوقا ۲۴:۱۳-۳۵ - مَرْتُس ۱۲:۱۶ و ۱۳

^{۱۳} در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عِمائوس نام، واقع در دو فرسنگی^{*} اورشلیم.^{۱۴} ایشان درباره همه وقایعی که رخ داده بود، با یکدیگر گفتگو می‌کردند.^{۱۵} همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی، خود، نزد آنها آمد و با ایشان همراه شد.^{۱۶} اما او را نشناختند زیرا چشمان ایشان بسته شده بود.^{۱۷} از آنها پرسید: «در راه، درباره چه گفتگو می‌کنید؟» آنها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند.^{۱۸} آنگاه یکی از ایشان که کِلِثوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: «آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده بی‌خبری؟»^{۱۹} پرسید:

* ۱۳:۲۴ در یونانی: شصت "شتادایا" که تقریباً معادل ۱۱ کیلومتر بود.

و به اورشلیم بازگشتند. آنجا آن یازده رسول را یافتند که با دوستان خود گرد آمده،^{۳۳} می گفتند: «این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده است، زیرا بر شمعون ظاهر شده است.»^{۳۵} سپس، آن دو نیز بازگفتند که در راه چه روی داده و چگونه عیسی را هنگام پاره کردن نان شناخته‌اند.

ظهور عیسی بر شاگردان

لوقا ۲۴:۲۴-۳۶ - یوحنا ۱۹:۲۰-۲۳

^{۳۶}هنوز در این باره گفتگو می کردند که عیسی خود در میانشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد!»^{۳۷} حیران و ترسان، پنداشتند شبی می بینند.^{۳۸} به آنان گفت: «چرا این چنین مضطربید؟ چرا شک و تردید به دل راه می دهید؟^{۳۹} دست و پایم را بنگرید. خودم هستم! به من دست بزنید و ببینید؛ شیخ گوشت و استخوان ندارد، اما چنانکه می بینید من دارم!»^{۴۰} این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.^{۴۱} آنها از فرط شادی و حیرت نمی توانستند باور کنند. پس به ایشان گفت: «چیزی برای خوردن دارید؟»^{۴۲} تکه‌ای ماهی بریان به او دادند.^{۴۳} آن را گرفت و در برابر چشمان ایشان خورد.

^{۴۴}آنگاه به ایشان گفت: «این همان است که وقتی با شما بودم، می گفتم؛ اینکه تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر درباره من نوشته شده است، باید به حقیقت پیوندد.»^{۴۵} سپس، ذهن ایشان را روشن ساخت تا بتوانند کتب مقدس را درک کنند.^{۴۶} او به ایشان گفت: «نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوم از مردگان بر خواهد خاست،^{۴۷} و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود.^{۴۸} شما شاهدان این امور هستید.^{۴۹} من موعود پدر خود را بر شما خواهم فرستاد؛ پس در شهر بمانید تا آنگاه که از اعلی با قدرت آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

لوقا ۵۰:۲۴-۵۳ - مرقس ۱۶:۱۶ و ۲۰

^{۵۰}سپس ایشان را بیرون از شهر تا نزدیکی بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، برکتشان داد؛^{۵۱} و در همان حال که برکتشان می داد از آنان جدا گشته، به آسمان برده شد.^{۵۲} ایشان او را پرستش کردند و با شادی عظیم به اورشلیم بازگشتند.^{۵۳} در آنجا پیوسته در معبد می ماندند و خدا را حمد و سپاس می گفتند.

معرفی انجیل یوحنا

انجیل یوحنا به لحاظ ساختار و محتوا با سه انجیل همنظر یعنی متی، مرقس و لوقا، متفاوت است. در این انجیل به رویدادها و تعالیمی از زندگی عیسی اشاره شده که در سه انجیل دیگر نیامده است، به گونه‌ای که با مطالعه آن، تصویر کاملتری از زندگی او به دست می‌آید. یوحنا خود هدف خویش را از نگارش انجیل چنین بیان می‌کند: «اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان 'مسیح'، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (۳۱:۲۰). در این انجیل، الوهیت عیسی با روشنی بیشتری مورد تأکید قرار گرفته است. عیسی 'کلام' خداست که 'انسان خاکی' شد تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد. یکی از ویژگیهای انجیل چهارم آن است که به خدمات عیسی پیش از گرفتار شدن یحیی اشاره می‌کند، حال آنکه سایر انجیلها خدمات عیسی را پس از این واقعه بیان می‌دارند. در این انجیل به معجزات عیسی تحت عنوان 'آیت' یعنی نشانه اشاره می‌شود. معجزات عیسی نشانه‌هایی هستند از اینکه او به حق مسیح موعود و پسر خداست. هر آیت، خطابه‌ای به دنبال دارد که به تشریح حقیقت آشکار شده در آن آیت می‌پردازد. یکی از نکات برجسته انجیل یوحنا، بهره‌گیری نمادین آن از امور روزمره زندگی جهت به تصویر کشیدن حقایق روحانی است، که از جمله می‌توان به تمثیلهایی از قبیل آب، نان، نور، شبان و گوسفندان، و تاک و میوه‌اش اشاره کرد. به کارگیری این تمثیلهای سبب شده که انجیل یوحنا از حالتی 'معنوی' یا 'عرفانی' برخوردار باشد که بخصوص برای ایرانیان بسیار دل‌انگیز است.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۱۸)
- ۲- آماده شدن عیسی برای رسالت خود (۱۹:۱-۵۱)
- ۳- خدمات عمومی عیسی (بابهای ۲ تا ۱۱)
- ۴- هفته آخر زندگی زمینی عیسی و رنجهای او (بابهای ۱۲ تا ۱۹)
- ۵- رستاخیز عیسی مسیح (۱:۲۰-۲۹)
- ۶- هدف از نگارش انجیل (۳۰:۲۰-۳۱)
- ۷- ظهور عیسای زنده بر شاگردان در کنار دریاچه جلیل (باب ۲۱)

انجیل یوحنا

انسان شدن کلام

خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند.^{۱۲} اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد* که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد؛^{۱۳} آنان که نه با تولدی بشری،* نه از خواهش تن و نه از خواسته یک مرد، بلکه از خدا تولد یافتند.^{۱۴} و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید.* ما بر جلال او نگریستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.^{۱۵} یحیی بر او شهادت می داد و ندا می کرد که «این است کسی که درباره اش گفتم: "آن که پس از من می آید بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است."»^{۱۶} از پُری او ما همه بهره مند شدیم، فیض از پی فیض.*^{۱۷} زیرا شریعت به واسطه موسی داده شد؛ فیض و راستی به واسطه عیسی مسیح آمد.^{۱۸} هیچ کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن پسر یگانه* که در آغوش پدر است، همان او را شناسانید.

در آغاز کلام* بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛^۲ همان در آغاز با خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت.^۴ در او حیات بود* و آن حیات، نور آدمیان بود.^۵ این نور در تاریکی می درخشید و تاریکی آن را در نیافت.*^۶ مردی آمد که از جانب خدا فرستاده شده بود؛ نامش یحیی بود.^۷ او برای شهادت دادن آمد، برای شهادت بر آن نور، تا همه به واسطه او ایمان آورند.^۸ او خود آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد.^۹ آن نور حقیقی که به هر انسانی روشنایی می بخشد، بر راستی به جهان می آمد.*^{۱۰} او در جهان بود، و جهان به واسطه او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت.^{۱۱} او به مُلک

* ۱: ۱ و اژه یونانی "لوگوس" که در اینجا "کلام" ترجمه شده، بیانگر مفهوم عقل نیز هست.

* ۴: ۳ و ۴ را چنین نیز می توان خواند: «... و بدون او هیچ چیز پدیدار نگشت. هر آنچه پدید آمد، ۴ در او حیات داشت، و آن حیات...».

* ۵: ۱ یا: «تاریکی آن را فرو نگرفته است.»

* ۹: ۱ یا: «آن نور حقیقی که بر هر انسانی که به جهان می آید، روشنایی می افکند.»

* ۱۲: ۱ یا: «این اقتدار را بخشید.»

* ۱۳: ۱ در اصل یونانی: "نه از خونها".

* ۱۴: ۱ در اصل یونانی: «در میان ما خیمه زد.»

* ۱۶: ۱ یا: "فیض به جای فیض".

* ۱۸: ۱ در برخی نسخه ها: "آن خدای یگانه".

که گناه از جهان برمی‌گیرد! این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است."^{۳۱} من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود.^{۳۲} پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که چون کبوتری از آسمان فرود آمد و بر او قرار گرفت.^{۳۳} من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما همان که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم، مرا گفت: "هر گاه دیدی روح بر کسی فرود آمد و بر او بماند، بدان همان است که با روح القدس تعمید خواهد داد."^{۳۴} و من دیده‌ام و شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

یوحنا ۱:۴۰-۴۲ - متى ۴:۱۸-۲۲:

مرقس ۱:۱۶-۲۰؛ لوقا ۵:۲-۱۱

^{۳۵} فردای آن روز، دیگر بار یحیی با دو تن از شاگردانش ایستاده بود.^{۳۶} او بر عیسی که راه می‌رفت، چشم دوخت و گفت: «این است بره خدا!»^{۳۷} چون آن دو شاگرد این سخن را شنیدند، از پی عیسی به راه افتادند.^{۳۸} عیسی روی گرداند و دید که از پی او می‌آیند. ایشان را گفت: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «رَبِّی * (یعنی ای استاد)، کجا منزل داری؟»^{۳۹} پاسخ داد: «بیایید و ببینید.» پس رفتند و دیدند کجا منزل دارد و آن روز را با او به سر بردند. آن وقت، ساعت دهم از روز بود.*

شهادت یحیی

^{۱۹} این است شهادت یحیی آنگاه که یهودیان،* کاهنان و لاویان را از اورشلیم نزدش فرستادند تا از او بپرسند که «تو کیستی؟»^{۲۰} او معترف شده، انکار نکرد، بلکه اذعان داشت که «من مسیح* نیستم.»^{۲۱} پرسیدند: «پس چه؟ آیا ایلایی؟» پاسخ داد: «نیستم.» پرسیدند: «آیا آن پیامبری؟»^{۲۲} پاسخ داد: «نه!»^{۲۳} آنگاه او را گفتند: «پس کیستی؟ بگو چه پاسخی برای فرستندگان خود ببریم؟ درباره خود چه می‌گویی؟»^{۲۴} یحیی طبق آنچه اِشعیای پیامبر بیان کرده بود، گفت:

«من صدای آن نداکننده در بیابانم که

می‌گوید،

"راه خداوند را هموار سازید."^{۲۵}

^{۲۶} شماری از آن فرستادگان که از فریسیان بودند،^{۲۷} از او پرسیدند: «اگر تو نه مسیحی، نه ایلیا، و نه آن پیامبر، پس چرا تعمید می‌دهی؟»^{۲۸} یحیی در پاسخ گفت: «من با آب تعمید می‌دهم، اما در میان شما کسی ایستاده که شما او را نمی‌شناسید،^{۲۹} همان که پس از من می‌آید و من لایق گشودن بند کفشش نیستم.»^{۳۰} اینها همه در بیت عَنبیا واقع در آن سوی رود اردن رخ داد، آنجا که یحیی تعمید می‌داد.

بره خدا

^{۲۹} فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است بره خدا

* ۱۹:۱ در اینجا منظور سران یهود است.

* ۲۰:۱ منظور پادشاه و نجات‌دهنده موعود اسرائیل است؛ همچنین در بقیة کتاب.

* ۲۱:۱ منظور پیامبری است که یهودیان معتقد بودند مطابق با تثنیه ۱۸:۱۵ و ۱۸ خواهد آمد.

* ۳۸:۱ در ترجمه قدیمی فارسی شماره‌گذاری آیات تا آیه ۴۲، متفاوت است.

* ۳۸:۱ از اینجا به بعد در تمام انجیل یوحنا این واژه، "استاد" ترجمه شده است.

* ۳۹:۱ منظور حدود ساعت چهار بعد از ظهر است.

گفت: «آمین، آمین،* به شما می‌گویم که آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حال صعود و نزول بر پسر انسان خواهید دید.»

معجزه در عروسی

۲ روز سوّم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی نیز در آنجا حضور داشت. عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. ۳ چون شراب تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «شراب ندارند!» عیسی به او گفت: «بانو، مرا با این امر چه کار است؟ ساعت من هنوز فرا نرسیده.»

۴ مادرش خدمتکاران را گفت: «هر چه به شما گوید، بکنید.» ۶ در آنجا شش خمره سنگی بود که برای آداب تطهیر یهودیان به کار می‌رفت، و هر کدام گنجایش دو یا سه کیل* داشت. ۷ عیسی خدمتکاران را گفت: «این خمره‌ها را از آب پر کنید.» پس آنها را لبالب پر کردند. ۸ سپس به ایشان گفت: «حال اندکی از آن برگیرید و نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند. ۹ رئیس مجلس آب را که شراب شده بود چشید. او نمی‌دانست آن را از کجا آورده‌اند، هرچند خدمتکارانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند. پس رئیس مجلس داماد را فرا خواند. ۱۰ او به او گفت: «همه نخست با شراب ناب پذیرایی می‌کنند و چون میهمانان مست شدند، شراب ارزانتر را می‌آورند؛ اما تو شراب ناب را تا این دم نگاه داشته‌ای!» ۱۱ بدین‌سان عیسی نخستین آیت خود را در قانای جلیل به ظهور آورد و جلال خویش را آشکار ساخت و شاگردانش به او ایمان آوردند.

۲۰ یکی از آن دو که با شنیدن سخن یحیی از پی عیسی رفت، آندریاس، برادر شمعون پطرس بود. ۲۱ او نخست، برادر خود شمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن 'مسح شده' است) یافته‌ایم.» ۲۲ او او را نزد عیسی برد. عیسی بر او نگرست و گفت: «تو شمعون پسر یوحنایی،* اما 'کیفا' خوانده خواهی شد (که معنی آن صخره* است).»

دعوت عیسی از فیلیپس و تئنائیل

۲۳ روز بعد، عیسی بر آن شد که به جلیل برود. او فیلیپس را یافت و به او گفت: «از پی من بیا!» ۲۴ فیلیپس اهل بیت صیدا، شهر آندریاس و پطرس بود. ۲۵ او تئنائیل را یافت و به او گفت: «آن کس را که موسی در تورات بدو اشاره کرده، و پیامبران نیز درباره‌اش نوشته‌اند، یافته‌ایم! او عیسی، پسر یوسف، از شهر ناصره است!» ۲۶ تئنائیل به او گفت: «مگر می‌شود از ناصره هم چیزی خوب بیرون بیاید؟» فیلیپس پاسخ داد: «بیا و ببین.»

۲۷ چون عیسی دید تئنائیل به سویش می‌آید، درباره‌اش گفت: «براستی که این مردی اسرائیلی است که در او هیچ فریب نیست!» ۲۸ تئنائیل به او گفت: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی پاسخ داد: «پیش از آنکه فیلیپس تو را بخواند، هنگامی که هنوز زیر آن درخت انجیر بودی، تو را دیدم.» ۲۹ تئنائیل پاسخ داد: «استاد، تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیلی!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «آیا به خاطر همین که گفتم زیر آن درخت انجیر تو را دیدم، ایمان می‌آوری؟ از این پس، چیزهای بزرگتر خواهی دید.» ۳۱ سپس

* ۴۲:۱ "یوحنا" یا "یونا"؛ همچنین در ۲۱: ۱۵-۱۷.

* ۴۲:۱ در یونانی: "پطرس". "کیفا" (در زبان آرامی) و "پطرس" (در زبان یونانی) هر دو به معنی "صخره" است.

* ۵۱:۱ اصطلاح "آمین" را یهودیان در واکنش به کلامی که می‌شنیدند به زبان می‌آوردند و معنی آن این بود: «چنین بشود» یا «براستی چنین است». بعدها مسیحیان "آمین" را در پایان دعا و یا پس از شنیدن کلام خدا به کار بردند. اما عیسی با به کار بردن آن در آغاز بعضی از گفته‌های خود، بر اهمیت و صحت کامل کلامش تأکید می‌ورزید.

* ۶:۲ در یونانی: "مترتیس". یک مترتیس تقریباً معادل ۴۰ لیتر است.

^{۳۳} در مدتی که او برای عید پسخ در اورشلیم بود، بسیاری با دیدن آیاتی که از او صادر می‌شد، به نام او *ایمان آوردند. *اما عیسی را بر ایمانشان اعتماد نبود، زیرا همه را می‌شناخت^{۳۵} و نیازی نداشت کسی دربارهٔ انسان چیزی به او بگوید، زیرا خود می‌دانست در درون انسان چیست.

دیدار عیسی و نيقوديموس

۳ مردی بود از فریسیان، نيقوديموس نام، از بزرگان یهود. * او شبی نزد عیسی آمد و به وی گفت: «استاد، می‌دانم تو معلمی هستی که از سوی خدا آمده است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو به انجام می‌رسانی، به عمل آورد، مگر آنکه خدا با او باشد.» عیسی در پاسخ گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو * زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» نيقوديموس به او گفت: «کسی که سالخورده است، چگونه می‌تواند زاده شود؟ آیا می‌تواند دیگر بار به رجم مادرش بازگردد و به دنیا آید؟» عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد. * آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. * عجب مدار که گفتم باید از نو زاده شوید! * باد هر کجا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس نیز که از روح زاده شود.»^۹ نيقوديموس از او پرسید: «چنین چیزی چگونه ممکن است؟»

^{۳۴} سپس با مادر و برادران و شاگردان خود به گفرتا حوم رفت، و روزهایی چند در آنجا ماندند.

عیسی در معبد

یوحنا ۲: ۱۴-۱۶ - متى ۲۱: ۱۲ و ۱۳؛
مرقس ۱۱: ۱۵-۱۷؛ لوقا ۱۹: ۴۵ و ۴۶

^{۱۳} چون عید پسخ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت. *^{۱۴} در صحن معبد، دید که عده‌ای به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغولند، و صرافان نیز به کسب نشسته‌اند.^{۱۵} پس تازیانه‌ای از طناب ساخت و همه آنها را همراه با گوسفندان و گاو، از معبد بیرون راند. و سکه‌های صرافان را بر زمین ریخت و تختهایشان را واژگون کرد،^{۱۶} و کبوترفروشان را گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید، و خانه پدر مرا محل کسب مسازید!»^{۱۷} آنگاه شاگردان او به یاد آوردند که نوشته شده است: «غیرت برای خانه تو مرا خواهد سوزانید.»^{۱۸} پس یهودیان * در برابر این عمل او گفتند: «چه آیتی به ما می‌نمایانی تا بدانیم اجازه چنین کارها را داری؟»^{۱۹} عیسی در پاسخ ایشان گفت: «این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت.»^{۲۰} یهودیان گفتند: «بنای این معبد چهل و شش سال به طول انجامیده است، و حال تو می‌خواهی سه روزه آن را بر پا کنی؟»^{۲۱} لیکن معبدی که او از آن سخن می‌گفت پیکر خودش بود.^{۲۲} پس هنگامی که از مردگان برخاست، شاگردانش این گفته او را به یاد آورده، به کتب مقدس و سخنان او ایمان آوردند.

* ۱۸: ۲ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیه ۲۰.

* ۲۳: ۲ یا: "به او".

* ۳: ۳ یا: "از بالا"؛ همچنین در آیه ۷.

آخرین شهادت یحیای تعمیددهنده در مورد عیسی

«پس از آن، عیسی و شاگردانش به نواحی روستایی سرزمین یهودیه رفتند. او ایامی چند در آنجا با آنان به سر برده، مردم را تعمید می‌داد. یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم، تعمید می‌داد، زیرا در آنجا آب فراوان بود و مردم آمده، تعمید می‌گرفتند. این پیش از آن بود که یحیی به زندان بیفتند.^{۲۵} باری، بین شاگردان یحیی و یک یهودی بحثی بر سر آداب تطهیر در گرفت.^{۲۶} پس نزد یحیی آمده، به او گفتند: «استاد، آن که با تو در آن سوی رود اردن بود، و تو بر او شهادت دادی، اکنون خود تعمید می‌دهد و همگان نزد او می‌روند.»^{۲۷} یحیی در پاسخ گفت: «هیچ کس نمی‌تواند چیزی به دست آورد، جز آنچه از آسمان به او عطا شود.^{۲۸} شما خود شاهدید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشاپیش او فرستاده شده‌ام.^{۲۹} عروس از آن داماد است، اما دوست داماد که در کناری ایستاده به او گوش می‌دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می‌کند. شادی من نیز به همین گونه به کمال رسیده است.^{۳۰} او باید ارتقا یابد و من باید کوچک شوم.^{۳۱} او که از بالا می‌آید، برتر از همه است، اما آن که از زمین است، زمینی است و از چیزهای زمینی سخن می‌گوید.* او که از آسمان می‌آید، برتر از همه است.^{۳۲} او بر آنچه دیده و شنیده است شهادت می‌دهد، اما هیچ کس شهادتش را نمی‌پذیرد.^{۳۳} آن که شهادت او را می‌پذیرد، بر راستی خدا مَهر تأیید زده است.^{۳۴} زیرا آن کس که خدا فرستاد، کلام خدا را بیان می‌کند، چرا که خدا* روح را به میزان معین (به

عیسی پاسخ داد: «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟^{۳۱} آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید.^{۳۲} اگر هنگامی که درباره امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟^{۳۳} هیچ کس به آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد، یعنی پسر انسان [که در آسمان است].^{۳۴} همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود،^{۳۵} تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد.*

«زیرا خدا جهان را آنقدر* محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.^{۱۷} زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند.^{۱۸} هر که به او ایمان دارد محکوم نمی‌شود، اما هر که به او ایمان ندارد، هم‌اینک محکوم شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است.^{۱۹} و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است.^{۲۰} زیرا هر آن که بدی را به جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد.^{۲۱} اما آن که راستی را به عمل می‌آورد نزد نور می‌آید تا آشکار شود که کارهایش به یاری خدا انجام شده است.»*

* ۱۵:۳ یا: «تا هر که ایمان آورد، در او حیات جاویدان داشته باشد».

* ۱۶:۳ یا «چنان».

* ۲۱:۳ بعضی از مفسرین علامت نقل قول را در آخر آیه ۱۵ می‌بندند.

* ۳۱:۳ یا: «به عنوان شخص زمینی سخن می‌گوید».

* ۳۴:۳ در اصل یونانی: «او».

«هر که از این آب می نوشد، باز تشنه می شود. اما هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می دهم در او چشمه ای می شود که تا به حیات جاویدان جوشان است.»^{۱۵} زن گفت: «سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم.»^{۱۶} عیسی گفت: «برو، شوهرت را بخوان و بازگرد.»^{۱۷} زن پاسخ داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می گویی که شوهر نداری، زیرا پنج شوهر داشته ای و آن که هم اکنون داری، شوهرت نیست. آنچه گفتمی راست است!»^{۱۸} زن گفت: «سرورم، می بینم که نبی هستی.^{۱۹} پدران ما در این کوه پرستش می کردند، اما شما می گوید جایی که در آن باید پرستش کرد اورشلیم است.»^{۲۰} عیسی گفت: «ای زن، باور کن، زمانی فرا خواهد رسید که پدر را نه در این کوه پرستش خواهید کرد، نه در اورشلیم.^{۲۱} شما آنچه را نمی شناسید می پرستید، اما ما آنچه را می شناسیم می پرستیم، زیرا نجات به واسطه قوم یهود فراهم می آید.^{۲۲} اما زمانی می رسد، و هم اکنون فرا رسیده است، که پرستندگان راستین، پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا پدر جویای چنین پرستندگانی است.^{۲۳} خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی پرستند.»^{۲۴} زن گفت: «می دانم که مسیح (که معنی آن مسیح شده است) خواهد آمد؛ چون او آید، همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد.»^{۲۵} عیسی به او گفت: «من که با تو سخن می گویم، همانم.»^{۲۶}

^{۲۷} همان دم، شاگردان عیسی از راه رسیدند و تعجب کردند که با زنی سخن می گوید. اما

او) * عطا نمی کند. ^{۲۵} پدر، به پسر مهر می ورزد و همه چیز را به دست او سپرده است. ^{۲۶} آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که از پسر اطاعت نمی کند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او برقرار می ماند.» *

عیسی و زن سامری

۲۴ چون عیسی دریافت که فریسیان شنیده اند او بیش از یحیی پیرو یافته، تعمیدشان می دهد ^۲ - شاگردان عیسی تعمید می دادند نه خودش - ^۲ یهودیه را ترک گفت و دیگر بار رهسپار جلیل شد. ^۱ او می بایست از سامیره بگذرد. ^۵ پس به شهری از سامیره به نام سوخار رسید، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود. ^۶ چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم از روز بود. ^۷

^۸ در این هنگام، زنی از مردمان سامیره برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه ای آب به من بده.» ^۸ زیرا شاگردانش برای تهیه خوراک به شهر رفته بودند. ^۹ زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامیری ام آب می خواهی؟» زیرا یهودیان با سامریان مراوده نمی کنند. ^{۱۰} عیسی در پاسخ گفت: «اگر موهبت خدا را درمی یافتی و می دانستی کیست که از تو آب می خواهد، تو خود از او می خواستی، و به تو آبی زنده عطا می کرد.» ^{۱۱} زن به او گفت: «سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می آوری؟» ^{۱۲} آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خود و پسران و گله هایش از آن می آشامیدند؟ ^{۱۳} عیسی گفت:

* ۳:۳۴ در اصل یونانی کلمات "به او" نیامده است.

* ۳:۳۶ بعضی از مفسرین علامت نقل قول را در آخر آیه سی ام می بندند.

* ۴:۶ منظور ساعت دوازده ظهر است.

* ۴:۹ در اصل یونانی: «از یک ظرف غذا نمی خورند».

* ۴:۲۳ یا: «در روح و مطابق با حقیقت!» همچنین در آیه ۲۴.

نمی آوریم، زیرا خود سخنان او را شنیده ایم و می دانیم که این مرد برآستی نجات دهنده عالم است.»

عیسی در جلیل

۲۳ پس از آن دو روز، عیسی از آنجا به جلیل رفت، ۲۴ زیرا خود گفته بود که «نبی را در دیار خود حرمتی نیست.» ۲۵ چون به جلیل رسید، جلیلیان او را به گرمی پذیرفتند، زیرا آنها نیز برای عید به اورشلیم رفته و آنچه را عیسی در آنجا کرده بود، دیده بودند.

شفای پسر یک درباری

۲۶ سپس دیگر بار به قانای جلیل رفت، همان جا که آب را شراب کرده بود. در آنجا یکی از درباریان بود که پسری بیمار در گفرتناحوم داشت. ۲۷ چون شنید عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، به دیدار او شتافت و تمنا کرد که فرود آید و پسر او را شفا دهد، زیرا در آستانه مرگ بود. ۲۸ عیسی به او گفت: «تا آیات و عجایب نبینید، ایمان نمی آورید.» ۲۹ آن مرد گفت: «سرورم، پیش از آنکه فرزندم بمیرد، بیا.» ۳۰ عیسی به او گفت: «برو؛ پسرت زنده می ماند.» آن مرد کلام عیسی را پذیرفت و به راه افتاد. ۳۱ هنوز در راه بود که خدمتکارانش به استقبال او آمده، گفتند: «پسرت زنده و تندرست است.» ۳۲ از آنها پرسید: «از چه ساعت رو به بهبود نهاد؟» گفتند: «دیروز، در هفتمین ساعت روز تب او را رها کرد.» ۳۳ آنگاه پدر دریافت که این همان ساعت بود که عیسی به او گفته بود: «پسرت زنده می ماند.» پس خود و همه اهل خانه اش ایمان آوردند. ۳۴ این دومین آیتی بود که عیسی هنگامی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسانید.

هیچ یک نپرسید «چه می خواهی؟» یا «چرا با او سخن می گویی؟» ۳۵ آنگاه زن، کوزه خویش بر جای گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: ۳۶ «بباید مردی را ببینید که هرآنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت. آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟» ۳۷ پس آنها از شهر بیرون آمده، نزد عیسی روان شدند.

۳۸ در این میان، شاگردان از او خواهش کرده، گفتند: «استاد، چیزی بخور.» ۳۹ اما عیسی به آنان گفت: «من خوراکی برای خوردن دارم که شما از آن چیزی نمی دانید.» ۴۰ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراک آورده است؟» ۴۱ عیسی به ایشان گفت: «خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم.» ۴۲ آیا این سخن را نشنیده اید که «چهار ماه بیشتر به موسم درو نمانده است؟» ۴۳ اما من به شما می گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم اکنون کشتزارها آماده درو است. ۴۴ هم اکنون، دروگر مزد خود را می ستاند و محصولی برای حیات جاویدان گرد می آورد، تا کارنده و دروکننده با هم شادمان شوند. ۴۵ در اینجا این گفته صادق است که «یکی می کارد و دیگری می درود.» ۴۶ من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست. دیگران محنت کشیدند و شما دسترنج آنان را برداشت می کنید.»

۴۷ پس در پی شهادت آن زن که گفته بود «هرآنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت»، بسیاری از سامریان ساکن آن شهر به عیسی ایمان آوردند. ۴۸ چون آن سامریان نزد عیسی آمدند، از او خواستند نزدشان بماند. پس دو روز در آنجا ماند. ۴۹ و بسیاری دیگر به سبب شنیدن سخنانش ایمان آوردند. ۵۰ ایشان به آن زن می گفتند: «دیگر تنها به خاطر سخن تو ایمان

* ۲۴:۳۴ یا: «و کار او را تحقق بخشم.»

* ۲۴:۵۲ منظور ساعت یک بعد از ظهر است.

دیگر گناه مکن تا به حال بدتر دچار نشوی.»
 ۱۵ آن مرد رفت و به یهودیان گفت: «آن که مرا
 شفا داد، عیسی است.»

۱۶ به همین سبب بود که یهودیان عیسی را
 آزار می‌کردند، زیرا در شَبَات دست به چنین
 کارها می‌زد. ۱۷ پاسخ عیسی این بود که «پدر
 من هنوز کار می‌کند، من نیز کار می‌کنم.» ۱۸ از
 همین رو، یهودیان بیش از پیش درصدد قتل
 او برآمدند، زیرا نه تنها شَبَات را می‌شکست،
 بلکه خدا را نیز پدر خود می‌خواند و خود را
 با خدا برابر می‌ساخت.

قدرت و اقتدار پسر خدا

۱۹ پاسخ عیسی چنین بود: «آمین، آمین، به شما
 می‌گویم که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد
 مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد؛
 زیرا هر چه پدر می‌کند، پسر نیز می‌کند. ۲۰ زیرا
 پدر، پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه می‌کند
 به او می‌نماید و کارهای بزرگتر از این نیز
 به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید. ۲۱ زیرا
 همان‌گونه که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و
 به آنها حیات می‌بخشد، پسر نیز به هر که
 بخواهد، حیات می‌بخشد. ۲۲ و پدر بر کسی
 داوری نمی‌کند، بلکه تمام کار داوری را به پسر
 سپرده است. ۲۳ تا همه پسر را حرمت گذارند،
 همان‌گونه که پدر را حرمت می‌نهند. زیرا
 کسی که پسر را حرمت نمی‌گذارد، به پدری
 که او را فرستاده است نیز حرمت ننهاده است.
 ۲۴ آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که کلام مرا
 به گوش گیرد و به فرستنده من ایمان آورد،
 حیات جاویدان دارد و به داوری نمی‌آید، بلکه
 از مرگ به حیات منتقل شده است. ۲۵ آمین،
 آمین، به شما می‌گویم، زمانی فرا می‌رسد، بلکه
 هم‌اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را
 می‌شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده

شفای مرد علیل

چندی بعد، عیسی برای یکی از اعیاد
 یهود، به اورشلیم رفت. ۲ در اورشلیم،
 در کنار 'دروازه گوسفند' حوضی است که در
 زبان عبرانیان آن را 'بیت حسدا' گویند و پنج
 ایوان دارد. ۳ در آنها گروهی بسیار از علیلان،
 همچون کوران، شلان و مفلوجان می‌خوابیدند
 [و منتظر حرکت آب بودند]. ۴ زیرا هر از
 گاهی فرشته‌ای از جانب خداوند نازل می‌شد
 و آب را حرکت می‌داد؛ اولین کسی که پس از
 جنبش آب وارد حوض می‌شد، از هر مرضی
 که داشت شفا می‌یافت. ۵

۶ در آن میان، مردی بود که سی و هشت سال
 زمینگیر بود. ۷ چون عیسی او را در آنجا خوابیده
 دید و دریافت که دیری است بدین حال دچار
 است، از او پرسید: «آیا می‌خواهی سلامت خود
 را بازیابی؟» ۸ مرد علیل گفت: «سرورم، کسی
 را ندارم که چون آب به حرکت می‌آید، مرا به
 درون حوض بَرَد، و تا خود را به آنجا می‌رسانم،
 دیگری پیش از من داخل شده است.» ۹ عیسی به
 او گفت: «برخیز، بستر خود را بگیر و راه برو.»
 ۱۰ آن مرد در همان دم سلامت خود را بازیافت و
 بستر خود را بر گرفته، راه رفتن آغاز کرد.

آن روز، شَبَات بود. ۱۱ پس یهودیان* به مرد
 شفا یافته گفتند: «امروز شَبَات است و بر تو
 جایز نیست که بستر خود را حمل کنی.» ۱۲ او
 پاسخ داد: «آن که مرا شفا داد به من گفت،
 "بسترت را بگیر و راه برو."» ۱۳ از او پرسیدند:
 «آن که به تو گفت بسترت را برگیری و راه
 بروی، که بود؟» ۱۴ اما مرد شفا یافته نمی‌دانست
 او کیست، زیرا عیسی در میان جمعیت آنجا
 ناپدید شده بود.

۱۵ اندکی بعد، عیسی او را در معبد یافت و به
 او گفت: «حال که سلامت خود را بازیافته‌ای،

* ۱۰:۵ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیه ۱۵.

حیات جاویدان دارید، حال آنکه همین کتابها بر من شهادت می دهند.^{۲۰} اما نمی خواهید نزد من آید تا حیات یابید.

^{۲۱} «جلال از انسانها نمی پذیرم، اما شما را خوب می شناسم که محبت خدا را در دل ندارید. ^{۲۲} من به نام پدر خود آمدم، ولی شما مرا نمی پذیرید. اما اگر دیگری به نام خود آید، او را خواهید پذیرفت. ^{۲۳} چگونه می توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می پذیرید، اما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟ ^{۲۴} مپندارید منم که در حضور پدر شما را متهم خواهم کرد؛ متهم کننده شما موسی است، همان که به او امید بسته اید. ^{۲۵} زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید، چرا که او درباره من نوشته است. ^{۲۶} اما اگر نوشته های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟»

تکثیر پنج نان و دو ماهی

یوحنا ۶:۱-۱۳ - متى ۱۴:۱۳-۲۱؛
مرقس ۶:۳۲-۴۴؛ لوقا ۹:۱۰-۱۷

چندی بعد، عیسی به آن سوی دریاچه جلیل که همان دریاچه تبرییه است، رفت. ^۱ گروهی بسیار از پی او روانه شدند، زیرا آیتی را که با شفای بیماران به ظهور می رسانید، دیده بودند. ^۲ پس عیسی به تپه ای برآمد و با شاگردان خود در آنجا بنشست. ^۳ عید پِسَخ یهود نزدیک بود. ^۴ چون عیسی نگرست و دید که گروهی بسیار به سویش می آیند، فیلیپس را گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ^۵ این را گفت تا او را بیازماید، زیرا خود نیک می دانست چه خواهد کرد. ^۶ فیلیپس پاسخ داد: «دویست دینار * نان نیز کفافشان نمی کند، حتی اگر هر یک فقط اندکی بخورند.» ^۷ یکی دیگر

خواهند شد. ^۸ زیرا همان گونه که پدر در خود حیات دارد، به پسر نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد، ^۹ و به او این اقتدار را بخشیده که داوری نیز بکند، زیرا پسر انسان است. ^{۱۰} از این سخنان در شگفت مباحثید، زیرا زمانی فرا می رسد که همه آنان که در قبرند، صدای او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. ^{۱۱} آنان که نیکی کرده باشند، برای قیامتی که به حیات می انجامد، و آنان که بدی کرده باشند، برای قیامتی که مکافات در پی دارد. ^{۱۲} من از خود کاری نمی توانم کرد، بلکه بنا بر آنچه می شنوم داوری می کنم و داوری من عادلانه است، زیرا در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام اراده فرستنده خود را خواهم.

شهود عیسی

^{۱۳} «اگر من خود بر خویشان شهادت دهم، شهادتم معتبر نیست. ^{۱۴} اما دیگری هست که بر من شهادت می دهد و می دانم شهادتش درباره من معتبر است. ^{۱۵} البته شما کسانی نزد یحیی فرستادید و او بر حقیقت شهادت داد. ^{۱۶} نه اینکه من شهادت انسان را بپذیرم، بلکه این سخنان را می گویم تا نجات یابید. ^{۱۷} او چراغی بود سوزان و فروزان، و شما خواستید دمی در نورش خوش باشید. ^{۱۸} اما من شهادتی استوارتر از شهادت یحیی دارم، زیرا کارهایی که پدر به من سپرده تا به کمال رسانم، یعنی همین کارها که می کنم، خود بر من شهادت می دهند که مرا پدر فرستاده است. ^{۱۹} و همان پدری که مرا فرستاد، خود بر من شهادت می دهد. شما هرگز صدای او را نشنیده و روی او را ندیده اید ^{۲۰} و کلام او در شما ساکن نیست، زیرا به فرستاده او ایمان ندارید. ^{۲۱} شما کتب مقدس را می کاوید، ^{۲۲} زیرا می پندارید به واسطه آن

* ۳۹:۵ یا: «کتب مقدس را به دقت بررسی کنید».

* ۷:۶ «دینار» سکه ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

قایق کنند، که قایق همان دم به جایی که
عازمش بودند، رسید.

عیسی، نان حیات

^{۲۲} روز بعد، جماعتی که آن سوی دریا مانده
بودند، دریافتند که به جز یک قایق، قایقی
دیگر در آنجا نبوده است، و نیز می دانستند
که عیسی با شاگردانش سوار آن نشده بود،
بلکه شاگردان به تنهایی رفته بودند. ^{۲۳} آنگاه
قایقهای دیگری از تیریه آمدند و نزدیک جایی
رسیدند که آنها پس از شکرگزاری خداوند،
نان خورده بودند. ^{۲۴} چون مردم دریافتند که
نه عیسی آنجاست و نه شاگردانش، بر آن
قایقها سوار شدند و در جستجوی عیسی به
گفَرناحوم رفتند.

^{۲۵} چون او را آن سوی دریا یافتند، به وی
گفتند: «استاد، کبی به اینجا آمدی؟» ^{۲۶} عیسی
پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می گویم،
مرا می جوئید نه به سبب آیاتی که دیدید،
بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر
شدید. ^{۲۷} کار کنید، اما نه برای خوراک فانی،
بلکه برای خوراکی که تا حیات جاویدان
باقی است، خوراکی که پسر انسان به شما
خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر
مُهر تأیید زده است.» ^{۲۸} آنگاه از او پرسیدند:
«چه کنیم تا کارهای پسندیده خدا را انجام
داده باشیم؟» ^{۲۹} عیسی در پاسخ گفت: «کار
پسندیده خدا آن است که به فرستاده او ایمان
آورید.» ^{۳۰} گفتند: «چه آیتی به ما می نمایانی تا
با دیدن آن به تو ایمان آوریم؟ چه می کنی؟
^{۳۱} پدران ما در بیابان مَتَّا خوردند، چنانکه
نوشته شده است: "و از آسمان به آنها
نان داد تا بخورند."» ^{۳۲} عیسی پاسخ داد:

از شاگردان به نام آندریاس، که برادر شمعون
پطرس بود، گفت: ^۹ «پس کی اینجاست که پنج
نان جو و دو ماهی دارد، اما این کجا این گروه
را کفایت می کند؟» ^{۱۰} عیسی گفت: «مردم را
بنشانید.» در آنجا سبزه بسیار بود. پس ایشان
که نزدیک پنج هزار مرد بودند، نشستند. ^{۱۱} آنگاه
عیسی نانها را برگرفت، و پس از شکرگزاری،
میان نشستگان تقسیم کرد، و ماهیها را نیز،
به قدری که خواستند. ^{۱۲} چون سیر شدند، به
شاگردان گفت: «پارهنهای باقی مانده را جمع
کنید تا چیزی هدر نرود.» ^{۱۳} پس آنها را جمع
کردند و از پاره های باقی مانده آن پنج نان جو
که جماعت خورده بودند، دوازده سبد پر شد.
^{۱۴} مردم با دیدن این آیت که از عیسی به
ظهور رسید، گفتند: «براستی که او همان پیامبر
است که می باید به جهان بیاید.» ^{۱۵} عیسی چون
دریافت که قصد دارند او را برگرفته، به زور
پادشاه کنند، آنجا را ترک گفت و بار دیگر
تنها به کوه رفت.

راه رفتن عیسی بر روی آب

یوحنا ۶: ۱۶-۲۱ - مَتَّا ۱۴: ۲۲-۲۳؛ مَرُفُس ۶: ۴۷-۵۱
^{۱۶} هنگام غروب، شاگردانش به سوی دریا
فرود آمدند ^{۱۷} و سوار قایق شده، به آن سوی
دریا، به جانب گفَرناحوم روانه شدند. هوا
تاریک شده بود، اما عیسی هنوز به آنان
نیبوسته بود. ^{۱۸} در این حین، دریا به سبب
وزش بادی شدید به تلاطم آمد. ^{۱۹} چون به
اندازه بیست و پنج یا سی پرتاب تیر* پارو
زده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا
راه می رود و به قایق نزدیک می شود. پس
به هراس افتادند. ^{۲۰} اما او به آنها گفت: «من
هستم؛ مترسید.» ^{۲۱} آنگاه خواستند او را سوار

* ۱۹:۶ در یونانی بیست و پنج یا سی "شتادیا" که تقریباً معادل ۵ یا ۶ کیلومتر است.

من می‌آید.^{۲۶} نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، مگر آن کس که از خداست؛ او پدر را دیده است.^{۲۷} آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است.^{۲۸} من نان حیاتم.^{۲۹} پدران شما، منّا را در بیابان خوردند، و با این حال مردند.^{۳۰} اما نانی که از آسمان نازل می‌شود چنان است که هر که از آن بخورد، نخواهد مرد.^{۳۱} مَنم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. هر کس از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند. نانی که من برای حیات جهان می‌بخشم، بدن من است.»

^{۳۲} پس جدالی سخت در میان یهودیان در گرفت که «این مرد چگونه می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟»^{۳۳} عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.^{۳۴} هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، حیات جاویدان دارد، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.^{۳۵} زیرا بدن من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است.^{۳۶} کسی که بدن مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من ساکن می‌شود و من در او.^{۳۷} همان‌گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به من زنده خواهد بود.^{۳۸} این است نانی که از آسمان نازل شد؛ نه مانند آنچه پدران شما خوردند، و با این حال مردند؛ بلکه هر کس از این نان بخورد، تا ابد زنده خواهد ماند.»^{۳۹} عیسی این سخنان را زمانی گفت که در کنیسه‌ای در گفّرناحوم تعلیم می‌داد.

اعتراف بطرس

^{۴۰} بسیاری از شاگردان او با شنیدن این سخنان گفتند: «این تعلیم سخت است، چه کسی می‌تواند آن را بپذیرد؟»^{۴۱} عیسی،

«آمین، آمین، به شما می‌گویم، موسی نبود که آن نان را از آسمان به شما داد، بلکه پدر من است که نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد.^{۳۳} زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.»^{۳۴} پس گفتند: «این نان را همواره به ما بده.»^{۳۵} عیسی به آنها گفت: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.^{۳۶} ولی چنانکه به شما گفتم، هر چند مرا دیده‌اید، اما ایمان نمی‌آورید؛^{۳۷} هر آنچه پدر به من بخشید، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند.^{۳۸} زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا اراده فرستنده خویشتن را به انجام رسانم.^{۳۹} و اراده فرستنده من این است که از آن کسان که او به من بخشیده، هیچ‌یک را از دست ندهم، بلکه آنان را در روز بازپسین برخیزانم.^{۴۰} زیرا اراده پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.»^{۴۱} آنگاه یهودیان درباره او مهمه آغاز کردند، چرا که گفته بود «مَنم آن نان که از آسمان نازل شده است.»^{۴۲} می‌گفتند: «مگر این مرد، عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید، "از آسمان نازل شده‌ام"؟»^{۴۳} عیسی در پاسخ گفت: «با یکدیگر مهمه مکنید.^{۴۴} هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.^{۴۵} در کتب پیامبران آمده است که "همه از خدا تعلیم خواهند یافت." پس هر که از خدا بشنود و از او تعلیم یابد، نزد

کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما.»^۵ زیرا حتی برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند. پس عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من فرا نرسیده، اما برای شما هر وقتی مناسب است.^۶ جهان نمی‌تواند از شما متنفر باشد اما از من نفرت دارد، زیرا من شهادت می‌دهم که کارهایش بد است.^۷ شما خود برای عید بروید، من [فعلاً] به این عید نمی‌آیم، زیرا وقت من هنوز فرا نرسیده است.»^۸ این را گفت و در جلیل ماند.

^{۱۰} اما پس از آن که برادرانش برای آن عید رفتند، خود نیز رفت، اما نه آشکارا بلکه در نهان.^{۱۱} پس یهودیان، هنگام عید او را جستجو می‌پرسیدند: «آن مرد کجاست؟»^{۱۲} و درباره او بین مردم همه‌جهت بسیار بود. بعضی می‌گفتند: «مردی است نیک.» اما بعضی دیگر می‌گفتند: «نه! بلکه مردم را گمراه می‌کند.»^{۱۳} لیکن چون از یهودیان می‌ترسیدند، هیچ‌کس درباره او آشکارا سخن نمی‌گفت.

منشأ تعالیم عیسی

^{۱۴} اما چون نیمی از عید گذشته بود، عیسی به صحن معبد آمد و به تعلیم دادن آغاز کرد.^{۱۵} یهودیان در شگفت شده، می‌پرسیدند: «این مرد که علم دین نیاموخته، چگونه می‌تواند از چنین دانشی برخوردار باشد؟»^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «تعالیم من از خودم نیست، بلکه از اوست که مرا فرستاده است.^{۱۷} اگر کسی براستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، در خواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می‌گویم.^{۱۸} آن که از خود می‌گوید، در پی جلال خویشتن است، اما آن که خواهان جلال فرستنده خویش است، راستگوست و در او هیچ ناراستی نیست.^{۱۹} آیا موسی شریعت را به شما نداد؟ اما هیچ‌یک از شما بدان عمل

آگاه از اینکه شاگردانش در این باره همه‌جهت می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این سبب لغزش شما می‌شود؟»^{۲۰} پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می‌کند، چه خواهید کرد؟^{۲۱} روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است.^{۲۲} اما برخی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا عیسی از آغاز می‌دانست چه کسانی ایمان نمی‌آورند و کیست آن که او را تسلیم دشمن خواهد کرد.^{۲۳} سپس افزود: «از همین رو به شما گفتم که هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه از جانب پدر به او عطا شده باشد.»

^{۲۴} از این زمان، بسیاری از شاگردانش برگشته، دیگر او را همراهی نکردند.^{۲۵} پس عیسی به آن دوازده تن گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟»^{۲۶} شمعون پطرس پاسخ داد: «سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد توست.^{۲۷} و ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تویی آن قدوس خدا.»^{۲۸} عیسی به آنان پاسخ داد: «مگر شما دوازده تن را من برگزیده‌ام؟ با این حال، یکی از شما ابلبسی است.»^{۲۹} او به یهودا، پسر شمعون آسخریوطی، اشاره می‌کرد، زیرا او که یکی از آن دوازده تن بود، پس از چندی عیسی را تسلیم دشمن می‌کرد.

عیسی به عید خیمه‌ها می‌رود

پس از این، عیسی چندی در جلیل می‌گشت، زیرا نمی‌خواست در یهودیه باشد، چرا که یهودیان^۱ در پی کشتنش بودند.^۲ چون عید خیمه‌ها که از اعیاد یهود بود، نزدیک شد،^۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروانت کارهایی را که می‌کنی ببینند،^۴ زیرا هر که بخواهد شناخته شود، در نهان کار نمی‌کند. تو که این

* ۱: ۷ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیات ۱۱ و ۱۳.

«آیا چون مسیح بیاید، بیش از این مرد معجزه خواهد کرد؟»

^{۳۲} اما به گوش فریسیان رسید که مردم درباره فریسیان، نگهبانان معبد را فرستادند تا او را گرفتار کنند. ^{۳۳} آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، و سپس نزد فرستنده خود می‌روم. ^{۳۴} مرا خواهید جست، اما نخواهید یافت؛ و آنجا که من هستم، شما نمی‌توانید آمد.» ^{۳۵} پس یهودیان به یکدیگر می‌گفتند: «این مرد کجا می‌خواهد برود که ما نمی‌توانیم او را بیابیم؟ آیا می‌خواهد نزد یهودیان پراکنده در میان یونانیان برود و یونانیان را تعلیم دهد؟» ^{۳۶} مقصودش چه بود که گفت، «مرا خواهید جست، اما نخواهید یافت؛ و آنجا که من هستم، شما نمی‌توانید آمد؟»

سخنان عیسی در روز آخر عید

^{۳۷} در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاد و به بانگ بلند ندا در داد: «هر که تشنه است، نزد من آید و بنوشد. ^{۳۸} هر که به من ایمان آورد، همان‌گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.» ^{۳۹} این سخن را درباره روح گفت، که آنان که به او ایمان بیاورند، آن را خواهند یافت؛ زیرا روح هنوز عطا نشده بود، از آن رو که عیسی هنوز جلال نیافته بود.

اختلاف بین مردم درباره عیسی

^{۴۰} برخی از جماعت، با شنیدن این سخنان گفتند: «براستی که این مرد همان پیامبر موعود است.» ^{۴۱} دیگران می‌گفتند: «مسیح است.» اما

نمی‌کند. از چه رو کمر به قتل من بسته‌اید؟» ^{۴۲} مردم پاسخ دادند: «تو دیوزده‌ای! کیست که در پی کشتن تو باشی؟» ^{۴۳} عیسی در پاسخ ایشان گفت: «من یک معجزه کردم و شما همگی از آن در شگفت شده‌اید. ^{۴۴} موسی حکم ختنه را به شما داد - البته این نه از موسی بلکه از پدران قوم بود - و بر این پایه، در روز شبات نیز پسران را ختنه می‌کنید. ^{۴۵} پس اگر انسان در روز شبات نیز ختنه می‌شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا خشمگینید از اینکه تمام بدن انسانی را در روز شبات سلامتی بخشیدم؟» ^{۴۶} به ظاهر داور می‌کنید، بلکه به حق داور می‌کنید.»

واکنش مردم نسبت به سخنان عیسی

^{۴۷} پس، برخی از اورشلیمیان گفتند: «آیا این همان نیست که قصد کشتنش دارند؟» ^{۴۸} ببینید چگونه آشکارا سخن می‌گوید و بدو هیچ نمی‌گویند! آیا ممکن است بزرگان قوم براستی دریافته باشند که او همان مسیح است؟ ^{۴۹} ما می‌دانیم این مرد از کجا آمده است، حال آنکه چون مسیح ظهور کند، کسی نخواهد دانست از کجا آمده است.» ^{۵۰} آنگاه عیسی به هنگام تعلیم در معبد، ندا در داد که: «مرا می‌شناسید و می‌دانید از کجایم. اما من از جانب خود نیامده‌ام. او که مرا فرستاده، حق است؛ و شما او را نمی‌شناسید. ^{۵۱} اما من او را می‌شناسم، زیرا من از اویم و او مرا فرستاده است.» ^{۵۲} پس خواستند گرفتارش کنند، اما هیچ‌کس بر او دست دراز نکرد، چرا که ساعت او هنوز فرا نرسیده بود. ^{۵۳} با این حال، بسیاری از آن جماعت بدو ایمان آوردند. آنان می‌گفتند:

* ۳۸:۷ سخنان عیسی را در آیات ۳۷ و ۳۸، می‌توان به این صورت نیز خواند: «هر که تشنه است نزد من آید و هر که به من ایمان دارد، بنوشد. همان‌گونه که کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.»
* ۴۰:۷ در اصل یونانی: «آن پیامبر» که منظور پیامبری است که یهودیان معتقد بودند مطابق با تثبیه ۱۵:۱۸ و ۱۸ خواهد آمد.

می‌گویی؟»^۶ این را گفتند تا او را بیازمایند و موردی برای متهم کردن او بیابند. اما عیسی سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر زمین می‌نوشت.^۷ ولی چون آنها همچنان از او سؤال می‌کردند، عیسی سر بلند کرد و بدیشان گفت: «از میان شما، هر آن کس که بی‌گناه است، نخستین سنگ را به او بزند.»^۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت.^۹ با شنیدن این سخن، آنها یکایک، از بزرگترین شروع کرده، آنها را ترک گفتند و عیسی تنها به جا ماند، با آن زن که در میان ایستاده بود.^{۱۰} آنگاه سر بلند کرد و به او گفت: «ای زن، ایشان کجایند؟ هیچ کس تو را محکوم نکرد؟»^{۱۱} پاسخ داد: «هیچ کس، ای سرورم.» عیسی به او گفت: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه مکن.»^{۱۲}

اعتبار شهادت عیسی

^{۱۲} سپس عیسی دیگر بار با مردم سخن گفته، فرمود: «من نور جهانم. هر که از من پیروی کند، هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود.»^{۱۳} پس فریسیان به او گفتند: «تو خود بر خویشتن شهادت می‌دهی، پس شهادت معتبر نیست.»^{۱۴} عیسی در پاسخ ایشان گفت: «هرچند من خود بر خویشتن شهادت می‌دهم، ولی شهادتم معتبر است، زیرا می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. اما شما نمی‌دانید من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.»^{۱۵} شما با معیارهای انسانی داوری می‌کنید، اما من بر کسی داوری نمی‌کنم.^{۱۶} ولی حتی اگر هم بکنم، داوری من درست است، زیرا تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاده است نیز با من است.^{۱۷} در شریعت شما نوشته شده که شهادت دو شاهد معتبر است.^{۱۸} من خود بر خویشتن شهادت می‌دهم، و پدری نیز که مرا فرستاده است، بر من شهادت می‌دهد.»^{۱۹} آنگاه بدو گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی

گروهی دیگر می‌پرسیدند: «مگر مسیح از جلیل ظهور می‌کند؟»^{۲۰} آیا کتاب نگفته است که مسیح از نسل داوود خواهد بود و از بیت‌لجم، دهکده‌ای که داوود در آن می‌زیست، ظهور خواهد کرد؟»^{۲۱} پس درباره عیسی بین مردم اختلاف افتاد.^{۲۲} عده‌ای می‌خواستند او را گرفتار کنند، اما هیچ کس بر او دست دراز نکرد.

بی‌ایمانی رهبران دین

^{۲۵} پس نگهبانان معبد نزد سران کاهنان و فریسیان بازگشتند. ایشان از آنها پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟»^{۲۶} نگهبانان پاسخ دادند: «تا کنون، کسی چون این مرد سخن نگفته است!»^{۲۷} پس فریسیان گفتند: «مگر شما نیز فریب خورده‌اید؟»^{۲۸} آیا از بزرگان قوم یا فریسیان کسی هست که به او ایمان آورده باشد؟^{۲۹} البته که نه! اما این مردم عامی که چیزی از شریعت نمی‌دانند، ملعونند.»

^{۳۰} نیکودیموس، که پیشتر نزد عیسی رفته و یکی از آنها بود، گفت: «آیا شریعت ما کسی را محکوم می‌کند بدون اینکه نخست سخن او را بشنود و دریابد چه کرده است؟»^{۳۱} در پاسخ گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل برنخاسته است.»^{۳۲} سپس هر یک به خانه خویش رفتند. اما عیسی به کوه زیتون رفت.



بخشیدن زن زناکار

^۱ سحرگاهان، عیسی باز به صحن معبد آمد. در آنجا مردم همه بر وی گرد آمدند؛ و او نشسته، به تعلیم ایشان پرداخت.^۲ در این هنگام، علمای دین و فریسیان، زنی را که در حین زنا گرفتار شده بود آوردند، و او را در میان مردم به پا داشته،^۳ به عیسی گفتند: «استاد، این زن در حین زنا گرفتار شده است. موسی در شریعت به ما حکم کرده که این‌گونه زنان سنگسار شوند. حال، تو چه

براستی شاگرد من خواهید بود.^{۳۲} و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»^{۳۳} به او پاسخ دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز غلام کسی نبوده‌ایم. پس چگونه است که می‌گویی آزاد خواهیم شد؟»^{۳۴} عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، کسی که گناه می‌کند، غلام گناه است.^{۳۵} غلام جایگاهی همیشگی در خانه ندارد، اما پسر را جایگاهی همیشگی است.^{۳۶} پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود.

فرزندان راستین ابراهیم

^{۳۷} «می‌دانم که فرزندان ابراهیم‌اید، اما در پی کشتن من هستید، زیرا کلام من در شما جایی ندارد.^{۳۸} من از آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما آنچه را از پدر خود شنیده‌اید، انجام می‌دهید.»^{۳۹} گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی گفت: «اگر فرزندان ابراهیم بودید، همچون ابراهیم رفتار می‌کردید.^{۴۰} اما شما در پی کشتن من هستید؛ و من آنم که حقیقتی را که از خدا شنیدم به شما بازگفتم. ابراهیم چنین رفتار نکرد. ^{۴۱} لیکن شما اعمال پدر خود را انجام می‌دهید.»

فرزندان خدا و فرزندان ابلیس

گفتند: «ما حرامزاده نیستیم! یک پدر داریم که همانا خداست.»^{۴۲} عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و اکنون در اینجا هستم. من از جانب خود نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاده است.^{۴۳} از چه رو سخنان مرا در نمی‌یابید؟ از آن رو که نمی‌توانید کلام مرا بپذیرید.^{۴۴} شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های او هستید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ

پاسخ داد: «نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدرم را نیز می‌شناختید.»^{۴۰} عیسی این سخنان را آنگاه که در خزانه معبد تعلیم می‌داد، بیان کرد. اما هیچ‌کس او را گرفتار نکرد، زیرا ساعت او هنوز فرا نرسیده بود.

گفتار عیسی درباره مرگ خود

^{۴۱} سپس دیگر بار به آنان گفت: «من می‌روم و شما مرا جستجو خواهید کرد، اما در گناه خویش خواهید مرد. آنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد.»^{۴۲} پس یهودیان گفتند: «آیا قصد کشتن خویش دارد که می‌گوید "آنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد"؟»^{۴۳} عیسی به ایشان گفت: «شما از پائینید، من از بالا. شما از این جهان نیستید، اما من از این جهان نیستم.^{۴۴} به شما گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد، زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم،^{۴۵} در گناهانتان خواهید مرد.»^{۴۶} به او گفتند: «تو کیستی؟» عیسی پاسخ داد: «همان که از آغاز به شما گفتم.^{۴۷} بسیار چیزها دارم که درباره شما بگویم و محکومتان کنم. اما آن که مرا فرستاد، بر حق است و من آنچه را از او شنیده‌ام، به جهان بازمی‌گویم.»^{۴۸} آنان درنیافتند که از پدر با ایشان سخن می‌گوید.^{۴۹} پس عیسی بدیشان گفت: «آنگاه که پسر انسان را برافراشتید، در خواهید یافت که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه فقط آن را می‌گویم که پدر به من آموخته است.^{۵۰} او که مرا فرستاد، با من است. او مرا تنها نگذاشته، زیرا من همواره آنچه را که مایه خشونتی اوست، انجام می‌دهم.»^{۵۱} با این سخنان، بسیاری به او ایمان آوردند.

آزادی راستین

^{۵۲} سپس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت: «اگر در کلام من بمانید،

* ۲۴:۸ عبارت «من هستم» به نام خدا در خروج ۱۴:۳ نظر دارد؛ همچنین در آیات ۲۸ و ۵۸ و ۱۳:۱۹.

آنکه ابراهیم باشد، من هستم!»^{۵۹} پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطهٔ معبد بیرون رفت.

شفای کور مادرزاد

در راه که می‌رفت، کوری مادرزاد دید.  شاگردانش از او پرسیدند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟»^{۶۰} عیسی پاسخ داد: «نه از خودش، و نه از والدینش؛ بلکه چنین شد تا کارهای خدا در او نمایان شود.» تا روز است باید کارهای فرستندهٔ مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند.^{۶۱} تا زمانی که در جهان هستم، نور جهانم.»^{۶۲} این را گفت و آب دهان بر زمین افکنده، گل ساخت و آن را بر چشمان آن مرد مالید^{۶۳} و او را گفت: «برو و در حوض شیلوآم (که به معنی 'فرستاده' است) شستشوی کن.» پس رفت و شستشوی کرده، از آنجا بیجا بازگشت.

^{۶۴} همسایگان و کسانی که پیشتر او را در حال گدایی دیده بودند، پرسیدند: «مگر این همان نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟»^{۶۵} بعضی گفتند: «همان است.» دیگران گفتند: «شبیبه اوست.» اما او خود به تأکید می‌گفت: «من همانم.»^{۶۶} پس، از او پرسیدند: «چگونه چشمانت باز شد؟»^{۶۷} پاسخ داد: «مردی عیسی نام، گلی ساخت و بر چشمانم مالید و گفت "به حوض شیلوآم برو و شستشوی کن." پس رفته، شستشوی کردم و بینا گشتم.»^{۶۸} از او پرسیدند: «او کجاست؟» پاسخ داد: «نمی‌دانم.»^{۶۹} پس آن مرد را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.^{۷۰} آن روز که عیسی گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود، شبّات بود.^{۷۱} آنگاه فریسیان نیز از او پرس و جو کردند که چگونه بینایی یافته است. پاسخ داد: «بر چشمانم گل مالید و شستم و اکنون بینا شده‌ام.»^{۷۲} پس بعضی فریسیان گفتند: «آن مرد از جانب خدا نیست،

حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید؛ چرا که دروغگو و پدر همهٔ دروغهاست.»^{۷۳} اما شما سخنم را باور نمی‌کنید، از آن رو که حقیقت را به شما می‌گویم.^{۷۴} کدام یک از شما می‌تواند مرا به گناهی محکوم کند؟ پس اگر حقیقت را به شما می‌گویم، چرا سخنم را باور نمی‌کنید؟^{۷۵} کسی که از خداست، کلام خدا را می‌پذیرد؛ اما شما نمی‌پذیرید، از آن رو که از خدا نیستید.»

برتری عیسی بر ابراهیم و پیامبران

^{۷۶} یهودیان در پاسخ او گفتند: «آیا درست نگفتم که سامیری هستی و دیو داری؟»^{۷۷} عیسی جواب داد: «من دیو ندارم، بلکه پدر خود را حرمت می‌دارم، اما شما به من بی‌حرمتی می‌کنید.»^{۷۸} من در پی جلال خود نیستم. ولی کسی هست که در پی آن است، و داوری با او است.^{۷۹} آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید.^{۸۰} یهودیان به او گفتند: «اکنون دیگر یقین دانستیم که دیو زده‌ای! ابراهیم و پیامبران مردند، و حال تو می‌گویی، "اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، طعم مرگ را تا به ابد نخواهد چشید!"^{۸۱} آیا تو از پدر ما ابراهیم هم بزرگتری؟ او مُرد، و پیامبران نیز مردند. خود را که می‌پنداری؟»^{۸۲} عیسی گفت: «اگر من خود را جلال دهم، جلال من ارزشی ندارد. آن که مرا جلال می‌دهد، پدر من است، همان که شما می‌گویید، خدای ماست.»^{۸۳} هر چند شما او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم. اگر بگویم او را نمی‌شناسم، همچون شما دروغگو خواهم بود. اما من او را می‌شناسم و کلام او را نگاه می‌دارم.^{۸۴} پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند؛ و آن را دید و شادمان شد.^{۸۵} یهودیان به او گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟»^{۸۶} عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از

زیرا شَبَات را نگاه نمی‌دارد.» اما دیگران گفتند: «چگونه شخصی گناهکار می‌تواند چنین آیاتی پدیدار سازد؟» و بین آنها اختلاف افتاد.^{۱۷} پس دیگر بار از آن کور پرسیدند: «تو خود درباره او چه می‌گویی؟ زیرا او چشمان تو را گشود.» پاسخ داد: «پیامبری است.»

^{۱۸} اما یهودیان هنوز باور نداشتند که او کور بوده و بینا شده است، تا اینکه والدینش را فرا خواندند^{۱۹} و از آنان پرسیدند: «آیا این پسر شماست، همان که می‌گوئید نابینا زاده شده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند بیند؟»^{۲۰} پاسخ دادند: «می‌دانیم که پسر ماست، و نیز می‌دانیم که نابینا به دنیا آمده است.» اما این را که چگونه بینا شده، و یا چه کسی چشمان او را گشوده است، ما نمی‌دانیم. از خودش پرسید. او بالغ است و خود درباره خویشتن سخن خواهد گفت.^{۲۱} ایشان از آن سبب چنین گفتند که از یهودیان می‌ترسیدند. زیرا یهودیان بیشتر همداستان شده بودند که هر کس اعتراف کند عیسی همان مسیح است، او را از کنیسه اخراج کنند.^{۲۲} از همین رو بود که والدینش گفتند، «او بالغ است؛ از خودش پرسید.»

^{۲۳} پس بار دیگر آن مرد را که پیشتر کور بود، فرا خوانده، به او گفتند: «خدا را تجلیل کن! ما می‌دانیم که او مردی گناهکار است.»^{۲۴} پاسخ داد: «گناهکار بودنش را نمی‌دانم. تنها یک چیز می‌دانم، و آن اینکه کور بودم، و اکنون بینا گشته‌ام.»^{۲۵} پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمانت را گشود؟»^{۲۶} پاسخ داد: «من که به شما گفتم، اما شما گوش نمی‌دهید؛ چرا می‌خواهید دوباره بشنوید؟ مگر شما نیز می‌خواهید شاگرد او شوید؟»^{۲۷} ایشان دشنامش داده، گفتند: «تو خود شاگرد اوی! ما شاگرد موساییم.»^{۲۸} ما می‌دانیم خدا با موسی

سخن گفته است. اما این شخص، نمی‌دانیم از کجاست.»^{۲۹} آن مرد در پاسخ ایشان گفت: «شگفتا! با اینکه چشمان مرا گشوده، نمی‌دانید از کجاست. ولی ما می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود، اما اگر کسی خداترس باشد و اراده او را به جا آورد، خدا دعای او را می‌شنود.»^{۳۰} از آغاز جهان تا کنون شنیده نشده که کسی چشمان کوری مادرزاد را گشوده باشد.^{۳۱} اگر این مرد از جانب خدا نبود، کاری از وی بر نمی‌آمد.»^{۳۲} ایشان در پاسخ او گفتند: «تو سراپا در گناه زاده شده‌ای. حال، به ما هم درس می‌دهی؟» پس او را اخراج کردند.

^{۳۳} چون عیسی شنید که آن مرد را اخراج کرده‌اند، او را یافت و از وی پرسید: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟»^{۳۴} پاسخ داد: «سرورم، بگو کیست تا به او ایمان آورم.»^{۳۵} عیسی به وی گفت: «تو او را دیده‌ای! همان است که اکنون با تو سخن می‌گوید.»^{۳۶} گفت: «سرورم، ایمان دارم.» و در برابرش روی بر زمین نهاد.^{۳۷} عیسی گفت: «من برای داوری به این جهان آمده‌ام، تا کوران بینا و بینایان کور شوند.»^{۳۸} بعضی از فریسیان که نزد او بودند، چون این را شنیدند، پرسیدند: «آیا ما نیز کوریم؟»^{۳۹} عیسی به ایشان گفت: «اگر کور بودید گناهی نمی‌داشتید؛ اما حال که ادعا می‌کنید بینا باشید، گناهکار باقی می‌مانید.»

شبان نیکو

۱۵ «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر بالا رود، دزد و راهزن است. اما آن که از در به درون آید، شبان گوسفندان است. دربان، در بر او می‌گشاید و گوسفندان به صدای او گوش فرا می‌دهند؛ او گوسفندان

* ۱۸:۹ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیه ۲۲.

* ۲۴:۹ منظور از این عبارت آن بود که شنونده را به طور جدی به گفتن حقیقت برانگیزاند؛ نگاه کنید به یوشع ۱۹:۷.

دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را بازستانم.^{۱۸} هیچ‌کس آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من به میل خود آن را می‌دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.»

^{۱۹} به سبب این سخنان، دیگر بار میان یهودیان اختلاف افتاد.^{۲۰} بسیاری از ایشان گفتند: «او دیوزده و دیوانه است؛ چرا به او گوش می‌دهید؟»^{۲۱} اما دیگران گفتند: «اینها سخنان یک دیوزده نیست. آیا دیو می‌تواند چشمان کوران را بگشاید؟»

سخنان عیسی در عید وقف

^{۲۲} زمان برگزاری عید وقف* در اورشلیم فرا رسیده بود. زمستان بود^{۲۳} و عیسی در محوطهٔ معبد، در ایوان سلیمان راه می‌رفت.^{۲۴} یهودیان بر او گرد آمدند و گفتند: «تا به کی می‌خواهی ما را در تردید نگاه داری؟ اگر مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.»^{۲۵} عیسی پاسخ داد: «به شما گفتم، اما باور نمی‌کنید. کارهایی که من به نام پدر خود می‌کنم، بر من شهادت می‌دهند.^{۲۶} اما شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید.^{۲۷} گوسفندان من به صدای من گوش فرا می‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند.^{۲۸} من به آنها حیات جاویدان می‌بخشم، و به یقین هرگز هلاک نخواهند شد. کسی آنها را از دست من نخواهد ربود.^{۲۹} پدر من که آنها را به من بخشیده از همه بزرگتر است،* و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را از دست پدر من برباید.^{۳۰} من و پدر یکی هستیم.»

^{۳۱} آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند.^{۳۲} عیسی به ایشان گفت: «کارهای نیک بسیار از جانب پدر خود به

خویش را به نام می‌خواند، و آنها را بیرون می‌برد.^۱ چون همهٔ گوسفندان خود را بیرون بَرَد، پیشاپیش آنها گام برمی‌دارد و گوسفندان از پی او می‌روند، زیرا صدایش را می‌شناسند.^۲ اما هرگز از پی بیگانه نمی‌روند، بلکه از او می‌گریزند، زیرا صدای بیگانگان را نمی‌شناسند.»^۳ عیسی این تمثیل را برایشان بیان کرد، اما آنان در نیافتند بدیشان چه می‌گوید.

^۴ پس بار دیگر بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، من برای گوسفندان، 'در' هستم؛ آنان که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزنند، اما گوسفندان به آنان گوش فرا ندادند.^۵ من 'در' هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت.^۶ دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.

^۷ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.^۸ مزدور، چون شبان نیست و گوسفندان از آن او نیستند، هر گاه بیند گرگ می‌آید، گوسفندان را وا گذاشته می‌گریزد و گرگ بر آنها حمله می‌برد و آنها را می‌پراکند.^۹ مزدور می‌گریزد، چرا که مزدوری بیش نیست و به گوسفندان نمی‌اندیشد.^{۱۰} من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می‌شناسم و گوسفندان من مرا می‌شناسند،^{۱۱} همان‌گونه که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم.^{۱۲} گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان.^{۱۳} پدر، مرا از این رو

* ۲۲:۱۰ در عبری: «خنوکا»، که نام عیدی بود که به یادبود وقف معبد توسط یهودای مکابی (در سال ۱۶۵ قبل از میلاد) برگزار می‌شد.

* ۲۹:۱۰ یا: «آنچه پدر به من بخشیده از همه بزرگتر است.»

بیمار شده بود. ^۳ پس خواهران ایلعازر برای عیسی پیغام فرستاده، گفتند: «سرور ما، دوست عزیزت بیمار است.» ^۴ عیسی چون این خبر را شنید، گفت: «این بیماری به مرگ ختم نمی‌شود، بلکه برای تجلیل خداست، تا پسر خدا به واسطه آن جلال یابد.» ^۵ عیسی، مارتا و خواهرش و ایلعازر را دوست می‌داشت. ^۶ پس چون شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز دیگر در جایی که بود، ماند.

^۷ سپس به شاگردان خود گفت: «بیاید باز به یهودیه برویم.» ^۸ شاگردانش گفتند: «استاد، دیری نمی‌گذرد که یهودیان می‌خواستند سنگسارت کنند، و تو باز می‌خواهی بدان‌جا بروی؟» ^۹ عیسی پاسخ داد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی‌لغزد، زیرا نور این جهان را می‌بیند. ^{۱۰} اما آن که در شب راه رود، خواهد لغزید، زیرا نوری ندارد.» ^{۱۱} پس از این سخنان بدانها گفت: «دوست ما ایلعازر خفته است، اما می‌روم تا بیدارش کنم.» ^{۱۲} پس شاگردان به او گفتند: «سرور ما، اگر خفته است، بهبود خواهد یافت.» ^{۱۳} اما عیسی از مرگ او سخن می‌گفت، حال آنکه شاگردان گمان می‌کردند به خواب او اشاره می‌کند. ^{۱۴} آنگاه عیسی آشکارا به آنان گفت: «ایلعازر مرده است. ^{۱۵} و به‌خاطر شما شادمانم که آنجا نبودم، تا ایمان آورید. اما اکنون نزد او برویم.» ^{۱۶} پس توما، که به دوقلو ملقب بود، به شاگردان دیگر گفت: «بیاید ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

عیسی، قیامت و حیات

^{۱۷} چون عیسی بدان‌جا رسید، دریافت چهار روز است که ایلعازر را در قبر نهاده‌اند.

شما نمایانده‌ام. به سبب کدامین یک از آنها می‌خواهید سنگسارم کنید؟» ^{۳۳} پاسخ دادند: «به سبب کار نیک سنگسارت نمی‌کنیم، بلکه از آن رو که کفر می‌گویی، زیرا انسانی و خود را خدا می‌خوانی.» ^{۳۴} عیسی به آنها پاسخ داد: «مگر در تورات شما نیامده است که "گفتم، شما خدایانید؟" ^{۳۵} اگر آنان که کلام خدا به ایشان رسید، 'خدایان' خوانده شده‌اند - و هیچ بخش از کتب مقدس از اعتبار ساقط نمی‌شود - چگونه می‌توانید به کسی که پدر وقف کرده و به جهان فرستاده است، بگویید "کفر می‌گویی،" تنها از آن رو که گفتم پسر خدا هستم؟ ^{۳۶} اگر کارهای پدرم را به جا نمی‌آورم، کلامم را باور نکنید. ^{۳۷} اما اگر به جا می‌آورم، حتی اگر کلامم را باور نمی‌کنید، دست‌کم به آن کارها ایمان آورید تا بدانید و باور داشته باشید* که پدر در من است و من در پدر.» ^{۳۸} آنگاه دیگر بار خواستند گرفتارش کنند، اما از دست ایشان به در شد.

^{۳۹} سپس باز به آن سوی رود اردن رفت، آنجا که یحیی بیشتر تعمید می‌داد، و در آنجا ماند. ^{۴۰} بسیاری نزدش آمدند. ایشان می‌گفتند: «هرچند یحیی هیچ معجزه نکرد، اما هرآنچه درباره این شخص گفت، راست بود.» ^{۴۱} پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

بیماری و مرگ ایلعازر

مردی ایلعازر نام بیمار بود. او از مردمان بیت‌عنثیا، دهکدهٔ مریم و خواهرش مارتا بود. ^۲ مریم همان زنی بود که خداوند را با عطر تدهین کرد و با گیسوانش پاهای او را خشک نمود. اینک برادرش ایلعازر

* ۳۸:۱۰ یا: «همواره این شناخت را داشته باشید.»

* ۱۰:۱۱ به طور تحت‌اللفظی: «زیرا نور در او نیست.»

سرازیر شد. ^{۳۶} پس یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می داشت!» ^{۳۷} اما بعضی گفتند: «آیا کسی که چشمان آن مرد کور را گشود، نمی توانست مانع از مرگ ایلعازر شود؟»

زنده شدن ایلعازر

^{۳۸} سپس عیسی، باز در حالی که برآشفته بود، بر سر قبر آمد. قبر، غاری بود که بر دهانه اش سنگی نهاده بودند. ^{۳۹} فرمود: «سنگ را بردارید.» مارتا خواهر متوفا گفت: «سرورم، اکنون دیگر بوی ناخوش می دهد، زیرا چهار روز گذشته است.» ^{۴۰} عیسی به او گفت: «مگر تو را نگفتم که اگر ایمان آوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ^{۴۱} پس سنگ را برداشتند. آنگاه عیسی به بالا نگریست و گفت: «پدر، تو را شکر می گویم که مرا شنیدی.» ^{۴۲} من می دانستم که همیشه مرا می شنوی. اما این را به خاطر کسانی گفتم که در اینجا حاضرند، تا ایمان آورند که تو مرا فرستاده ای.» ^{۴۳} این را گفت و سپس به بانگ بلند ندا درداد: «ایلعازر، بیرون بیا!» ^{۴۴} پس آن مرده، دست و پا در کفن بسته و دستمالی گرد صورت پیچیده، بیرون آمد. عیسی به ایشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

^{۴۵} پس بسیاری از یهودیان که به دیدار مریم آمده و کار عیسی را دیده بودند، به او ایمان آوردند. ^{۴۶} اما برخی نزد فریسیان رفتند و آنها را از آنچه عیسی کرده بود، آگاه ساختند. ^{۴۷} پس سران کاهنان و فریسیان به مشورت نشسته، گفتند: «چه کنیم؟ آیات بسیار از این مرد به ظهور می رسد.» ^{۴۸} اگر بگذاریم همچنان پیش رود، همه به او ایمان خواهند آورد، و رومیان آمده، این مکان و این قوم را از دست ما خواهند ستاند.» ^{۴۹} اما یکی از آنها، قیافا نام،

^{۱۸} بیت عنیا پانزده پرتاب تیر* با اورشلیم فاصله داشت. ^{۱۹} یهودیان بسیار نزد مریم و مارتا آمده بودند تا آنان را در مرگ برادرشان تسلی دهند. ^{۲۰} پس چون مارتا شنید که عیسی بدان جا می آید به استقبالش رفت، اما مریم در خانه ماند. ^{۲۱} مارتا به عیسی گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی مرد.» ^{۲۲} اما می دانم که هم اکنون نیز هر چه از خدا بخواهی، به تو خواهد داد. ^{۲۳} عیسی به او گفت: «برادرت بر خواهد خاست.» ^{۲۴} مارتا به او گفت: «می دانم که در روز قیامت بر خواهد خاست.» ^{۲۵} عیسی گفت: «قیامت و حیات مَم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد.» ^{۲۶} و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می کنی؟» ^{۲۷} مارتا گفت: «آری، سرورم، من ایمان آورده ام که تویی مسیح، پسر خدا، همان که باید به جهان می آمد.»

^{۲۸} این را گفت و رفت و خواهر خود مریم را فرا خوانده، در خلوت به او گفت: «استاد اینجاست و تو را می خواند.» ^{۲۹} مریم چون این را شنید، بی درنگ برخاست و نزد او شتافت. ^{۳۰} عیسی هنوز وارد دهکده نشده بود، بلکه همان جا بود که مارتا به دیدارش رفته بود. ^{۳۱} یهودیانی که با مریم در خانه بودند و او را تسلی می دادند، چون دیدند مریم با شتاب برخاست و بیرون رفت، از پی او روانه شدند. گمان می کردند بر سر قبر می رود تا در آنجا زاری کند. ^{۳۲} چون مریم به آنجا که عیسی بود رسید و او را دید، به پاهای او افتاد و گفت: «سرورم، اگر اینجا بودی برادرم نمی مرد.» ^{۳۳} چون عیسی زاری مریم و یهودیان همراه او را دید، در روح برآشفته و سخت منقلب گشت. ^{۳۴} پرسید: «او را کجا گذاشته اید؟» گفتند: «سرور ما، بیا و ببین.» ^{۳۵} اشک از چشمان عیسی

* ۱۸: ۱۱ در یونانی: پانزده «شتادیا» که تقریباً معادل ۳ کیلومتر است.

که با عیسی بر سفره نشسته بود.^۳ در آن هنگام، مریم عطری گرانبها از سنبلیل خالص را که حدود یک لیتر^۴ بود برگرفت و پاهای عیسی را با آن عطر آگین کرد و با گیسوانش خشک نمود، چنانکه خانه از رایحه عطر آکنده شد.^۵ اما یهودای آسخریوطی، یکی از شاگردان عیسی، که بعدها او را تسلیم دشمن کرد، گفت: «چرا این عطر به سیصد دینار^۶ فروخته نشد، تا بهایش به فقرا داده شود؟»^۷ او این را نه از سر دلسوزی برای فقرا، بلکه از آن رو می گفت که دزد بود؛ او مسئول دخل و خرج^۸ بود و از پولی که نزدش گذاشته می شد، می دزدید.^۹ پس عیسی گفت: «او را به حال خود بگذارید! زیرا این عطر را برای روز دفن من نگاه داشته بود. فقیران را همیشه با خود دارید، اما مرا همیشه ندارید.»

^۹ گروهی بی شمار از یهودیان، چون شنیدند عیسی آنجاست، آمدند تا نه تنها عیسی، بلکه ایلعازر را نیز که زنده کرده بود، ببینند.^{۱۰} پس، سران کاهنان بر آن شدند ایلعازر را نیز بکشند،^{۱۱} زیرا سبب شده بود بسیاری از یهودیان از ایشان رویگردان شده، به عیسی ایمان آورند.

ورود شاهانه عیسی به اورشلیم

یوحنا ۱۲:۱۲-۱۵ - مَتی ۲۱:۴-۹؛

مَرَقَس ۷:۱۱-۱۰؛ لوقا ۱۹:۳۵-۳۸

^{۱۲} بامدادان، جمعیتی کثیر که برای عید آمده بودند، چون شنیدند عیسی به اورشلیم می آید،^{۱۳} شاخه های نخل در دست به پیشباز او رفتند. آنان فریادکنان می گفتند: «هوشیاعانا!»^{۱۴} مبارک است آن که

که در آن سال کاهن اعظم بود، به دیگران گفت: «شما هیچ نمی دانید^{۱۵} و نمی اندیشید که صلاحتان در این است که یک تن برای قوم بمیرد، تا آنکه همه قوم نابود شوند.»^{۱۶} اما این سخن از خودش نبود، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود، چنین نبوت کرد که عیسی برای قوم خواهد مرد،^{۱۷} و نه تنها برای قوم، بلکه برای گرد آوردن و یگانه ساختن فرزندان خدا که پراکنده اند.^{۱۸} پس، از همان روز توطئه قتل او را چیدند.

^{۱۹} از این رو عیسی دیگر آشکارا در میان یهودیان رفت و آمد نمی کرد، بلکه به شهری به نام افرایم در ناحیه ای نزدیک به بیابان رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند.

^{۲۰} چون عید پَسَخ یهود نزدیک شد، گروهی بسیار از نواحی مختلف به اورشلیم رفتند تا آیین تطهیر قبل از پَسَخ را به جا آورند.^{۲۱} آنها در جستجوی عیسی بودند و در همان حال که در صحن معبد ایستاده بودند، به یکدیگر می گفتند: «چه گمان می برید؟ آیا هیچ به عید نخواهد آمد؟»^{۲۲} اما سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هر گاه کسی بداند عیسی کجاست، خبر دهد تا گرفتارش سازند.

تدهین عیسی

یوحنا ۸:۱-۱۲:۱۲ - مشابه مَتی ۲۶:۶-۱۳؛

مَرَقَس ۱۴:۳-۹؛ لوقا ۲۲:۷-۳۹

شش روز پیش از عید پَسَخ، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلعازر آمد، همان که عیسی او را از مردگان برخیزانیده بود. آدر آنجا برای تجلیل او شام دادند. مارتا پذیرایی می کرد و ایلعازر از جمله کسانی بود

۱۲

* ۱۲: ۳ واژه یونانی "لیتر" تقریباً معادل نیم لیتر بود.

* ۱۲: ۵ "دینار" سکه ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده.

* ۱۲: ۶ در اصل یونانی: "مسئول نگهداری از کیسه پول"; همچنین در ۲۹: ۱۳.

* ۱۲: ۱۳ واژه "هوشیاعانا" در عبری به معنی "نجات بده" است. از این واژه برای ابراز حمد و تمجید استفاده می کردند؛ مزمور ۲۵: ۱۱۸ و ۲۶.

خود نفرت داشته باشد، آن را تا حیات جاویدان حفظ خواهد کرد.^{۲۶} آن که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد.

عیسی از مرگ خود سخن می‌گوید

^{۲۷} «اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، "پدر! مرا از این ساعت رهایی ده؟" اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام.^{۲۸} پدر، نام خود را جلال ده!» آنگاه ندایی از آسمان در رسید که: «جلال داده‌ام و باز جلال خواهم داد.»^{۲۹} پس مردمی که آنجا بودند و این را شنیدند، گفتند: «رعده بود.» دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت.»^{۳۰} عیسی گفت: «این ندا برای شما بود، نه برای من.^{۳۱} اکنون زمان داوری بر این دنیاست؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.^{۳۲} و من چون از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»^{۳۳} او با این سخن، به چگونگی مرگی اشاره می‌کرد که انتظارش را می‌کشید.^{۳۴} مردم گفتند: «بنا بر آنچه از تورات شنیده‌ایم، مسیح تا ابد باقی خواهد ماند، پس چگونه است که می‌گویی پسر انسان باید برافراشته شود؟ این پسر انسان کیست؟»^{۳۵} عیسی به ایشان گفت: «تا اندک زمانی دیگر، نور با شماست. پس تا زمانی که هنوز نور را دارید، راه بروید، مبادا تاریکی شما را فرو گیرد. آن که در تاریکی راه می‌رود، نمی‌داند کجا می‌رود.»^{۳۶} تا زمانی که نور را دارید، به نور ایمان آورید تا فرزندان نور گردید.»
چون این سخنان را گفت، از آنجا رفت و خود را از ایشان پنهان کرد.

به نام خداوند می‌آید، مبارک است پادشاه اسرائیل!^{۲۶} آنگاه عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد؛ چنانکه نوشته شده است:
^{۲۵} «مترس! ای دختر صهیون، همان پادشاه تو می‌آید، سوار بر کره الاغی!»^{۲۷}

^{۲۸} شاگردان او نخست این چیزها را دریافتند، اما چون عیسی جلال یافت، به یاد آوردند که اینها همه درباره‌ی او نوشته شده بود و همان‌گونه نیز با او به عمل آورده بودند.
^{۲۹} آن جماعت که به هنگام فرا خواندن ایلعازر از قبر و برخیزانیدنش از مردگان با عیسی بودند، همچنان بر این واقعه شهادت می‌دادند.^{۳۰} بسیاری از مردم نیز به همین سبب به پیشباز او رفتند، زیرا شنیده بودند چنین آیتی از او به ظهور رسیده است.^{۳۱} پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «بینید که راه به جایی نمی‌برید؛ بنگرید که همه دنیا از پی او رفته‌اند.»

یونانیان در پی ملاقات با عیسی

^{۳۰} در میان کسانی که برای عبادت در عید آمده بودند، شماری یونانی بودند.^{۳۱} آنها نزد فیلیپس، که اهل بیت صیداى جلیل بود، آمدند و به او گفتند: «سروا، می‌خواهیم عیسی را بینیم.»^{۳۲} فیلیپس آمد و به آندریاس گفت، و آنها هر دو رفتند و به عیسی گفتند.^{۳۳} عیسی به آنان گفت: «ساعت جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است. "آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانه گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بار بسیار می‌آورد."^{۳۴} کسی که جان خود را دوست بدارد، آن را از دست خواهد داد. اما کسی که در این جهان از جان

* ۱۲: ۱۵ به مردم اورشلیم اشاره دارد.

را نجات بخشیم.^{۱۸} برای کسی که مراد کند و سخنانم را نپذیرد، داوری دیگر هست؛ همان سخنانی که گفتم در روز بازپسین او را محکوم خواهد کرد.^{۱۹} زیرا من از جانب خود سخن نگفتم، بلکه پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و از چه سخن برانم.^{۲۰} و من می‌دانم که فرمان او حیات جاویدان است. پس آنچه من می‌گویم درست همان چیزی است که پدر گفته است تا بگویم.»

شستن پاهای شاگردان

۱۳ پیش از عید پسخ، عیسی آگاه از اینکه ساعت او رسیده است تا از این جهان نزد پدر برود، کسان خود را که در این جهان دوست می‌داشت، تا به حد کمال محبت کرد.^{*}

هنگام شام بود. ابلیس پیشتر در دل یهودای آسخریوطی، پسر شمعون، نهاده بود که عیسی را تسلیم دشمن کند. عیسی که می‌دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و به نزد او می‌رود،^۱ از شام برخاست و ردا از تن به در آورد و حوله‌ای برگرفته، به کمر بست. سپس آب در لگنی ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله‌ای که به کمر داشت.^۲ چون به شمعون پطرس رسید، او وی را گفت: «سرور من، آیا تو می‌خواهی پای مرا بشویی؟»^۳ عیسی پاسخ داد: «اکنون از درک آنچه می‌کنم ناتوانی، اما بعد خواهی فهمید.»^۴ پطرس به او گفت: «پاهای مرا هرگز نخواهی شست!» عیسی پاسخ داد: «تا تو را نشویم سهمی با من نخواهی داشت.»^۵ پس شمعون پطرس گفت: «سرور من، نه تنها پاهایم، بلکه دستها و سرم را نیز

بی‌ایمانی مردم

^{۳۷} با اینکه عیسی آیاتی چنین بسیار در برابر چشمان آنان به ظهور رسانیده بود، به او ایمان نیاوردند.^{۳۸} بدین سان سخنان ایشعیای نبی به حقیقت پیوست که گفته بود:

«چه کسی، ای خداوند، پیام ما را باور کرده،

و بازوی خداوند بر که مکشوف گشته است؟»

^{۳۹} همان‌گونه که ایشعیای نبی خود در جایی دیگر بیان کرده است، آنان نتوانستند ایمان آورند، زیرا:

^{۴۰} «او چشمان ایشان را کور،

و دل‌هایشان را سخت کرده است،

تا با چشمان خود نبینند،

و با دل‌های خود درنیابند،

و بازگشت نکنند تا شفایشان بخشم.»

^{۴۱} ایشعیای آن رو این را بیان کرد که جلال او را دید و درباره‌ او سخن گفت.

^{۴۲} با این همه، حتی بسیاری از بزرگان قوم نیز به عیسی ایمان آوردند، اما از ترس فریسیان، ایمان خود را اقرار نمی‌کردند، مبادا از کنیسه اخراجشان کنند.^{۴۳} زیرا تحسین مردم را بیش از تحسین خدا دوست می‌داشتند.

^{۴۴} آنگاه عیسی ندا در داد و گفت: «هر که به من ایمان آورد، نه به من، بلکه به فرستنده من ایمان آورده است.^{۴۵} هر که مرا دید، فرستنده مرا دیده است.^{۴۶} من چون نوری به جهان آمده‌ام تا هر که به من ایمان آورد، در تاریکی نماند.^{۴۷} اگر کسی سخنان مرا بشنود، اما از آن اطاعت نکند، من بر او داوری نمی‌کنم؛ زیرا نیامده‌ام تا بر جهانیان داوری کنم، بلکه آمده‌ام تا آنها

* ۱: ۱۳: یا: «تا به آخر محبت کرده.»

^{۲۱} عیسی پس از آنکه این را گفت، در روح مضطرب شد و آشکارا اعلام داشت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.»^{۲۲} شاگردان به یکدیگر نگرسته، در شگفت بودند که این را درباره‌ی که می‌گوید.^{۲۳} یکی از شاگردان، که عیسی دوستش می‌داشت، نزدیک به سینه‌ی او تکیه زده بود.^{۲۴} شمعون پطرس با اشاره از او خواست تا از عیسی بپرسد منظورش کیست.^{۲۵} پس او کمی به عقب متمایل شد و بر سینه‌ی عیسی تکیه زد و پرسید: «سرور من، او کیست؟»^{۲۶} عیسی پاسخ داد: «همان که این تکه نان را پس از فرو بردن در کاسه به او می‌دهم.»^{۲۷} آنگاه تکه‌ای نان در کاسه فرو برد و آن را به یهودا پسر شمعون اسکریوطی داد.^{۲۸} یهودا چون لقمه را گرفت، در دم شیطان به درون او رفت. آنگاه عیسی به او گفت: «آنچه در پی انجام آنی، زودتر به انجام رسان.»^{۲۹} اما هیچ‌یک از کسانی که بر سفره نشسته بودند، منظور عیسی را درنیافتند.^{۳۰} بعضی گمان بردند که چون یهودا مسئول دخل و خرج است، عیسی به او می‌گوید که آنچه برای عید لازم است بخرد، یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.^{۳۱} پس از گرفتن لقمه، یهودا بی‌درنگ بیرون رفت. و شب بود.

پیشگویی انکار پطرس

یوحنا ۱۳: ۳۷-۳۸ - متى ۲۶: ۳۳-۳۵؛
مرقس ۱۴: ۲۹-۳۱؛ لوقا ۲۲: ۳۳ و ۳۴

^{۳۱} پس از بیرون رفتن یهودا، عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. اگر خدا در او جلال یافت، پس خدا نیز او را در خود جلال خواهد داد و او را بی‌درنگ جلال خواهد داد.»^{۳۳} فرزندان

بشوی!»^{۱۰} عیسی پاسخ داد: «آن که استحمام کرده، سراپا پاکیزه است و به شستن نیاز ندارد، مگر پاهایش. باری، شما پاکید، اما نه همه.»^{۱۱} زیرا می‌دانست چه کسی او را تسلیم دشمن خواهد کرد، و از همین رو گفت: «همه شما پاک نیستید.»

^{۱۲} پس از آنکه عیسی پاهای ایشان را شست، ردا بر تن کرد و باز بر سفره شام نشست. آنگاه از ایشان پرسید: «آیا دریافتید آنچه برایتان کردم؟^{۱۳} شما مرا استاد و سرورتان می‌خوانید و درست هم می‌گویید، زیرا چنین هستم.»^{۱۴} پس اگر من که سرور و استاد شمایم پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشوید.^{۱۵} من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همان‌گونه رفتار کنید که من با شما کردم.^{۱۶} آمین، آمین، به شما می‌گویم، نه غلام از ارباب خود بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده خود.^{۱۷} اکنون که اینها را می‌دانید، خوشا به حالتان اگر بدانها عمل کنید.

پیشگویی خیانت یهودا

یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰ - متى ۲۶: ۲۰-۲۹؛
مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵؛ لوقا ۲۲: ۱۴-۳۰

^{۱۸} «آنچه می‌گویم درباره‌ی همه شما نیست. من آنان را که برگزیده‌ام، می‌شناسم. اما این گفته کتب مقدس باید به حقیقت پیوندد که «آن که نان مرا می‌خورد، با من به دشمنی برخاسته است.»^{۱۹} پس اکنون پیش از وقوع، به شما می‌گویم تا هنگامی که واقع شد، ایمان آورید که من هستم.^{۲۰} آمین، آمین، به شما می‌گویم، هر که فرستاده مرا بپذیرد، مرا پذیرفته، و هر که مرا پذیرفت، فرستنده مرا پذیرفته است.»

* ۱۸: ۱۳ به طور تحت‌اللفظی: «همسفره‌ام باشنه خود را بر ضد من بلند کرده است.»

را دیده‌اید.»^۹ فیلیپس به او گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.»^۹ عیسی به او گفت: «فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا شناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می‌گویی "پدر را به ما بنما"؟^{۱۰} آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند.»^{۱۱} این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است؛ وگرنه به سبب آن کارها این را باور کنید.

^{۱۲} «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.^{۱۳} و هر آنچه به نام من درخواست کنید، من آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر جلال یابد.^{۱۴} اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد.

وعده روح القدس

^{۱۵} «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت.»^{۱۶} او من از پدر خواهم خواست و او مدافعی^{*} دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد،^{۱۷} یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ اما شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود.

^{۱۸} «شما را بی‌کس نمی‌گذارم؛ نزد شما می‌آیم.^{۱۹} پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید، اما شما خواهید دید، و چون من زنده‌ام، شما نیز خواهید زیست.»^{۲۰} در آن روز، خواهید

عزیز، اندک زمانی دیگر با شما هستم. مرا خواهید جست و همان‌گونه که به یهودیان گفتم، اکنون به شما نیز می‌گویم که آنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد.^{۲۱} حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید.^{۲۲} از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.»

^{۲۳} شمعون پطرس گفت: «سرور من، کجا می‌روی؟» عیسی پاسخ داد: «تو اکنون نمی‌توانی به جایی که می‌روم از پی من بیایی؛ اما بعدها از پی‌ام خواهی آمد.»^{۲۴} پطرس گفت: «سرورم، چرا اکنون نتوانم از پی‌ات بیایم؟ من جانم را در راه تو خواهم نهاد.»^{۲۵} عیسی گفت: «آیا جانم را در راه من خواهی نهاد؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم، پیش از آنکه خروس بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»

عیسی، تنها راه به سوی پدر

۱۴ «دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید.»^{*} در خانه پدر من منزل بسیار است، وگرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم.^۲ و آنگاه که رفته و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید.^۳ جایی که من می‌روم راهش را می‌دانید.^۴ تو ما به او گفت: «ما حتی نمی‌دانیم به کجا می‌روی، پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟»^۵ عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ‌کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی‌آید.^۶ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛ اما پس از این او را می‌شناسید و او

* ۱۴: ۱ یا: «شما به خدا ایمان دارید؛ به من نیز ایمان داشته باشید.»

* ۱۴: ۱۶ یا «پشتیبان»، «مددکار»، «یاور».

بداند که پدر را دوست می‌دارم. برخیزید، برویم.

تاک حقیقی

۱۵ «من تاک حقیقی هستم و پدرم باغبان است. هر شاخه‌ای در من که میوه نیآورد، آن را قطع می‌کند، و هر شاخه‌ای که میوه آورد، آن را هرس می‌کند تا بیشتر میوه آورد. شما هم اکنون به سبب کلامی که به شما گفتم، پاک^۲ هستید. در من بمانید، و من نیز در شما می‌مانم. چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید.

۵ «من تاک هستم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌تواند کرد. اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای است که دورش می‌اندازند و خشک می‌شود. شاخه‌های خشکیده را گرد می‌آورند و در آتش افکنده، می‌سوزانند. اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هرآنچه می‌خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد. جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید؛ و این گونه شاگرد من خواهید شد.^۳

۹ «همان‌گونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته‌ام؛ در محبت من بمانید. اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم.» این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل شود.

۱۲ «حکم من این است که یکدیگر را محبت کنید، چنانکه من شما را محبت

دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.» آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.»

۲۲ یهودا، نه آسخریوطی، از او پرسید: «سرور من، چگونه است که می‌خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، اما نه بر این جهان؟» عیسی پاسخ داد: «اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید.» آن که مرا دوست نمی‌دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت؛ و این کلام که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.

۲۵ «این چیزها را زمانی به شما گفتم که هنوز با شما هستم. اما آن مدافع، یعنی روح القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد.» برای شما آرامش به جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم. آنچه من به شما می‌دهم، نه چنان است که جهان به شما می‌دهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. شنیدید که به شما گفتم، «من می‌روم، اما باز نزد شما می‌آیم.» اگر مرا دوست می‌داشتید، شادمان می‌شدید که نزد پدر می‌روم، زیرا پدر از من بزرگتر است. اکنون این را پیش از وقوع به شما گفتم، تا چون واقع شود ایمان آورید. فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد؛ اما من کاری را می‌کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان

* ۱۵: ۳ واژه یونانی به کار رفته در اینجا، هم‌ریشه با واژه یونانی «هرس» در آیه ۲ است.

* ۱۵: ۸ یا: «و این‌گونه شاگرد من بشوید.»

گناه نمی‌داشتند؛ اما اکنون، با اینکه آن کارها را دیده‌اند، هم از من و هم از پدرم نفرت دارند.^{۲۵} این‌گونه، کلامی که در تورات خودشان آمده است به حقیقت می‌پیوندد که: "بی‌سبب از من نفرت داشتند."

^{۲۶} «اما چون آن مدافع که از نزد پدر برای شما می‌فرستم بیاید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌شود، او خود درباره‌ی من شهادت خواهد داد،^{۲۷} و شما نیز شهادت خواهید داد، زیرا از آغاز با من بوده‌اید.

۱۶ «این چیزها را به شما گفتم تا نلغزید.^۲ شما را از کنیسه‌ها اخراج خواهند کرد و حتی زمانی می‌رسد که هر که شما را بکشند، می‌پندارد که خدا را خدمت کرده است.^۳ این کارها را خواهند کرد، زیرا نه پدر را می‌شناسند، نه مرا.^۴ اینها را به شما گفتم تا چون زمان وقوعشان فرا رسد، به یاد آورید که شما را آگاه کرده بودم. آنها را در آغاز به شما نگفتم، زیرا خود با شما بودم.

کار روح خدا

^۵ «اکنون نزد فرستنده‌ی خود می‌روم، و هیچ‌یک نمی‌پرسید، "کجا می‌روی؟" اما به سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است.^۶ با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.^۸ چون او آید، جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ گناه و عدالت^۹ و داوری، تقصیرکار است.^{۱۰} به لحاظ گناه، زیرا به من ایمان نمی‌آورند.^{۱۱} به لحاظ عدالت، زیرا نزد پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.^{۱۱} و

کرده‌ام.^{۱۲} محبتی بزرگتر از این وجود ندارد که کسی جان خود را در راه دوستانش فدا کند.^{۱۴} دوستان من شما را اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید.^{۱۵} دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می‌خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساختم.^{۱۶} شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه‌ی شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند.^{۱۷} حکم من به شما این است که یکدیگر را محبت کنید.

نفرت دنیا از پیروان عیسی

^{۱۸} «اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است.^{۱۹} اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت. اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد.^{۲۰} کلامی را که به شما گفتم، به یاد داشته باشید: "بنده از ارباب خود بزرگتر نیست." اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد؛ و اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت.^{۲۱} اما این همه را به سبب نام من با شما خواهند کرد، زیرا فرستنده‌ی مرا نمی‌شناسند.^{۲۲} اگر نیامده و با ایشان سخن نگفته بودم، گناه نمی‌داشتند؛ اما اکنون دیگر عذری برای گناهشان ندارند.^{۲۳} کسی که از من نفرت داشته باشد، از پدر من نیز نفرت دارد.^{۲۴} اگر در میان آنان کارهایی نکرده بودم که جز من هیچ‌کس نکرده است،

* ۱۶: ۸ یا "پارسایی"؛ همچنین در آیه ۱۰.

* ۱۶: ۸ یا: «چون او آید، آشکار خواهد کرد که جهان به لحاظ ... تقصیرکار است».

شما نیز اکنون اندوهگینید؛ اما باز شما را خواهم دید و دل شما شادمان خواهد شد و هیچ کس آن شادی را از شما نخواهد گرفت.^{۱۲} در آن روز، دیگر چیزی از خود من نخواهید خواست. آمین، آمین، به شما می گویم، هر چه از پدر به نام من بخواهید، آن را به شما خواهد داد.^{۱۳} تا کنون به نام من چیزی نخواسته‌اید؛ بخواهید تا بباید و شادی تان کامل شود.

^{۱۴} «اینها را به تمثیل به شما گفتم؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که دیگر این گونه با شما سخن نخواهم گفت، بلکه آشکارا درباره پدر به شما خواهم گفت.^{۱۵} در آن روز، به نام من درخواست خواهید کرد. و به شما نمی گویم که من از جانب شما از پدر خواهم خواست،^{۱۶} چرا که پدر خود شما را دوست می دارد، زیرا شما مرا دوست داشته و ایمان آورده‌اید که از نزد خدا آمده‌ام.^{۱۷} من از نزد پدر آمدم و به این جهان وارد شدم؛ و حال این جهان را ترک می گویم و نزد پدر می روم.»

^{۱۸} «آنگاه شاگردانش گفتند: «اکنون آشکارا سخن می گویی، نه به تمثیل. حال دیگر می دانیم که از همه چیز آگاهی و حتی نیاز نداری کسی سؤالت را با تو در میان نهد. از همین رو، ایمان داریم که از نزد خدا آمده‌ای.»^{۱۹} عیسی به آنها گفت: «آیا اکنون واقعاً ایمان دارید؟^{۲۰} اینک زمانی فرا می رسد، و براستی که هم اکنون فرا رسیده است، که پراکنده خواهید شد و هر یک به خانه و کاشانه خود خواهید رفت و مرا تنها خواهید گذاشت؛ اما من تنها نیستم، زیرا پدر با من است.^{۲۱} اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام.»

دعای عیسی برای خود

پس از این سخنان، عیسی به آسمان نگرست و گفت: «پدر، ساعت



به لحاظ داور، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.

^{۱۲} «بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، اما اکنون یارای شنیدنش را ندارید.^{۱۳} اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت.^{۱۴} او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد.^{۱۵} هر آنچه از آن پدر است، از آن من است. از همین رو گفتم آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد.»

عیسی شاگردان را تسلی می دهد

^{۱۶} «پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید.»^{۱۷} «آنگاه بعضی از شاگردان او به یکدیگر گفتند: «مقصود او از این سخن چیست که، "پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید، و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید؟" یا از اینکه می گوید "زیرا نزد پدر می روم؟"»^{۱۸} «پس به یکدیگر می گفتند: «این "اندک زمان" که می گوید، چیست؟ مقصود او را در نمی یابیم؟»^{۱۹} «اما عیسی از پیش می دانست که می خواهند از او سؤال کنند؛ پس به ایشان گفت: «آیا در این باره با هم بحث می کنید که گفتم، "پس از اندک زمانی، دیگر مرا نخواهید دید، و پس از اندک زمانی دیگر، باز مرا خواهید دید؟"»^{۲۰} «آمین، آمین، به شما می گویم، شما زاری و ماتم خواهید کرد، اما جهان شادمان خواهد شد؛ شما غمگین خواهید بود، اما غم شما به شادی بدل خواهد شد.^{۲۱} از ن به هنگام زایمان درد می کشد، از آن رو که ساعت او فرا رسیده است؛ اما چون فرزندش به دنیا آمد، درد خود را دیگر به یاد نمی آورد، چرا که شاد است از این که انسانی به دنیا آمده است.^{۲۲} به همین سان،

کتاب مقدس به حقیقت پیوندد.^{۱۳} اما حال نزد تو می‌آیم، و این سخنان را زمانی می‌گویم که هنوز در جهانم، تا شادی مرا در خود به کمال داشته باشند.^{۱۴} من کلام تو را به ایشان دادم، اما دنیا از ایشان نفرت داشت، زیرا به دنیا تعلق ندارند، چنانکه من تعلق ندارم.^{۱۵} درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان کنی.^{۱۶} آنها به این دنیا تعلق ندارند، چنانکه من نیز تعلق ندارم.^{۱۷} آنان را در حقیقت تقدیس کن؛^{۱۸} کلام تو حقیقت است.^{۱۹} همان‌گونه که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستاده‌ام.^{۱۹} من خویشتن را به خاطر ایشان تقدیس می‌کنم، تا ایشان نیز به حقیقت تقدیس شوند.

دعای عیسی برای همه پیروانش

^{۲۰} «درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطهٔ پیام آنها به من ایمان خواهند آورد،^{۲۱} تا همه یک باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای.^{۲۲} و من جلالی را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یک گردند، چنانکه ما یک هستیم؛^{۲۳} من در آنان و تو در من. چنان کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بداند که تو مرا فرستاده‌ای، و ایشان را همان‌گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی.^{۲۴} ای پدر، می‌خواهم آنها که به من بخشیده‌ای با من باشند، همان‌جا که من هستم، تا جلال مرا بنگرند، جلالی که تو به من بخشیده‌ای؛ زیرا پیش از آغاز جهان مرا دوست می‌داشتی.^{۲۵} «ای پدر عادل، دنیا تو را نمی‌شناسد، اما من تو را می‌شناسم، و اینها دانسته‌اند که تو

رسیده است. پسرت را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.^۲ زیرا او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا به همهٔ انسان که به او عطا کرده‌ای، حیات جاویدان بخشد.^۳ و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.^۴ من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم.^۵ پس اکنون ای پدر، تو نیز مرا در حضور خویش جلال ده، به همان جلالی که پیش از آغاز جهان نزد تو داشتم.

دعای عیسی برای شاگردان

^۶ «من نام تو را^{*} بر آنان که از جهانیان به من بخشیدی، آشکار ساختم. از آن تو بودند و تو ایشان را به من بخشیدی، و کلامت را نگاه داشتند.^۷ اکنون دریافته‌اند که هرآنچه به من بخشیده‌ای، برآستی از جانب توست.^۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم، و ایشان آن را پذیرفتند و به یقین دانستند که از نزد تو آمده‌ام، و ایمان آوردند که تو مرا فرستاده‌ای.^۹ درخواست من برای آنهاست: من نه برای دنیا بلکه برای آنهايي در خواست می‌کنم که تو به من بخشیده‌ای، زیرا از آن تو هستند.^{۱۰} هرآنچه از آن من است، از آن توست و هرآنچه از آن توست، از آن من است؛ و در ایشان جلال یافته‌ام.^{۱۱} بیش از این در جهان نمی‌مانم، اما آنها هنوز در جهانند؛ من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس، آنان را به قدرت نام خود که به من بخشیده‌ای حفظ کن، تا یک باشند، چنانکه ما هستیم.^{۱۲} من آنها را تا زمانی که با ایشان بودم، حفظ کردم، و از آنها به قدرت نام تو که به من بخشیده‌ای، محافظت نمودم. هیچ‌یک از ایشان هلاک نشد، جز فرزند هلاکت، تا گفته

* ۱۷: ۶ در اینجا "نام" حاوی مفهوم شخصیت خدا و صفات اوست؛ همچنین در آیه ۲۶.

* ۱۷: ۱۷ این واژه یونانی به معنی «وقف کردن یا اختصاص دادن کسی یا چیزی به امری مقدس است»؛ همچنین در آیه ۱۹.

مالخوس بود. ^{۱۱} عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خویش در نیام کن! آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟»

بازجویی از عیسی در برابر سران یهود و انکار پطرس

یوحنا ۱۲: ۱۸ و ۱۳ - متی ۲۶: ۵۷
یوحنا ۱۸: ۱۶-۱۸ - متی ۲۶: ۶۹ و ۷۰
مرقس ۱۴: ۶۶-۶۸؛ لوقا ۲۲: ۵۵-۵۷
یوحنا ۱۸: ۱۹-۲۴ - متی ۲۶: ۵۹-۶۸
مرقس ۱۴: ۵۵-۶۵؛ لوقا ۲۲: ۶۳-۷۱
یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷ - متی ۲۶: ۷۱-۷۵
مرقس ۱۴: ۶۹-۷۲؛ لوقا ۲۲: ۵۸-۶۲

^{۱۱} آنگاه سربازان، همراه با فرمانده خویش و مأموران یهودی عیسی را گرفتار کردند. آنها دستهای او را بستند ^{۱۲} و نخست نزد خنّا بردند. او پدرزن قیافا، کاهن اعظم آن زمان بود. ^{۱۳} قیافا همان بود که به یهودیان ^{۱۴} توصیه کرد بهتر است یک تن در راه قوم بمیرد.

^{۱۵} شمعون پطرس و شاگردی دیگر نیز از پی عیسی روانه شدند. آن شاگرد از آشنایان کاهن اعظم بود. پس با عیسی به حیاط خانه کاهن اعظم درآمد. ^{۱۶} اما پطرس پشت در ایستاد. پس آن شاگرد دیگر که از آشنایان کاهن اعظم بود، بیرون رفت و با زنی که دربان بود، گفتگو کرد و پطرس را به داخل برد. ^{۱۷} آنگاه آن خادمه دربان از پطرس پرسید: «آیا تو نیز از شاگردان آن مرد نیستی؟» پطرس پاسخ داد: «نیستم.»

^{۱۸} هوا سرد بود. خادمان و مأموران آتشی با زغال افروخته و بر گرد آن ایستاده بودند و خود را گرم می کردند. پطرس نیز با آنان ایستاده بود و خود را گرم می کرد.

مرا فرستاده‌ای. ^{۱۶} من نام تو را به آنها شناساندم و خواهم شناسانند، تا محبتی که تو به من داشته‌ای، در آنها نیز باشد و من نیز در آنها باشم.»

گرفتار شدن عیسی

یوحنا ۱۸: ۳-۱۱ - متی ۲۶: ۴۷-۵۶
مرقس ۱۴: ۲۲-۵۰؛ لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳

عیسی پس از ادای این سخنان، با شاگردانش به آن سوی دره قدرون رفت. در آنجا باغی بود، و عیسی و شاگردانش به آن درآمدند. ^۱ اما یهودا، تسلیم کننده او، از آن محل آگاه بود، زیرا عیسی و شاگردانش بارها در آنجا گرد آمده بودند. ^۲ پس یهودا گروهی از سربازان و نیز مأموران سران کاهنان و فریسیان را برگرفته، به آنجا آمد. ایشان با چراغ و مشعل و سلاح به آنجا رسیدند. ^۳ عیسی، با آنکه می دانست چه بر وی خواهد گذشت، پیش رفت و به ایشان گفت: «که را می جوئید؟» ^۴ پاسخ دادند: «عیسای ناصری را.» گفت: «من هستم.» یهودا، تسلیم کننده او نیز با آنها ایستاده بود. ^۵ چون عیسی گفت، «من هستم،» آنان پس رفته بر زمین افتادند. ^۶ پس دیگر بار از ایشان پرسید: «که را می جوئید؟» گفتند: «عیسای ناصری را.» ^۷ پاسخ داد: «به شما گفتم که خودم هستم. پس اگر مرا می خواهید، بگذارید اینها بروند.» ^۸ این را گفت تا آنچه پیشتر گفته بود به حقیقت پیوندد که: «هیچ یک از آنان را که به من بخشیدی، از دست ندام.»

^۹ آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت، برکشید و ضربتی بر خادم کاهن اعظم زد و گوش راستش را برید. نام آن خادم

* ۱۸: ۱۳ خنّا، پیش از قیافا، کاهن اعظم بود. رومی‌ها در سال ۱۵ میلادی او را از مقام کهنات اعظم برکنار کرده بودند، اما به احتمال زیاد هنوز بسیاری از یهودیان او را کاهن اعظم می انگاشتند.
* ۱۸: ۱۴ منظور سران یهود است.

محاکمه کنید.» یهودیان* گفتند: «ما اجازه اعدام کسی را نداریم.»^{۳۲} بدین سان گفته عیسی در مورد چگونگی مرگی که در انتظارش بود، به حقیقت می پیوست.

^{۳۳} پس پیلاتس به کاخ بازگشت و عیسی را فرا خوانده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودی؟»^{۳۳} عیسی پاسخ داد: «آیا این را تو خود می گویی، یا دیگران درباره من به تو گفته اند؟»^{۳۴} پیلاتس پاسخ داد: «مگر من یهودی ام؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را به من تسلیم کرده اند؛ چه کرده ای؟»^{۳۵} عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان بود، خادمانم می جنگیدند تا به دست یهودیان گرفتار نیایم. اما پادشاهی من از این جهان نیست.»^{۳۶} پیلاتس از او پرسید: «پس تو پادشاهی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود می گویی که من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هر کس که به حقیقت تعلق دارد، به ندای من گوش فرا می دهد.»^{۳۸} پیلاتس پرسید: «حقیقت چیست؟»

چون این را گفت، باز نزد یهودیان بیرون رفت و به آنها گفت: «من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.»^{۳۹} اما شما را رسمی هست که در عید پسخ یک زندانی را برایتان آزاد کنم؛ آیا می خواهید پادشاه یهود را آزاد کنم؟^{۴۰} آنها در پاسخ فریاد سر دادند: «او را نه، بلکه باراباس را آزاد کن!» اما باراباس راهزن* بود.

حکم مصلوب کردن عیسی

یوحنا ۱۹: ۱-۱۶: ۲۷ - متى ۲۷: ۲۷-۳۱، مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰

آنگاه پیلاتس عیسی را گرفته، دستور داد تا زبانه اش زنند. او

^{۱۹} پس کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعالیمش پرسید.^{۲۰} او پاسخ داد: «من به جهان آشکارا سخن گفته ام و همواره در کنیسه و در معبد که محل گرد آمدن همه یهودیان است، تعلیم داده ام و چیزی در نهان نگفته ام.»^{۲۱} چرا از من می پرسی؟ از آنان پرس که سخنان مرا شنیده اند! آنان نیک می دانند به ایشان چه گفته ام.»^{۲۲} چون این را گفت، یکی از نگهبانان که آنجا ایستاده بود، بر گونه اش سیلی زد و گفت: «این گونه به کاهن اعظم پاسخ می دهی؟»^{۲۳} عیسی جواب داد: «اگر خطا گفتم، بر خطایم شهادت ده؛ اما اگر راست گفتم، چرا مرا می زنی؟»^{۲۴} آنگاه حنا او را دست بسته نزد قیافا، کاهن اعظم، فرستاد.^{۲۵} در همان حال که شمعون پطرس ایستاده بود و خود را گرم می کرد، برخی از او پرسیدند: «آیا تو نیز یکی از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرد و گفت: «نه! نیستم.»^{۲۶} یکی از خادمان کاهن اعظم که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «آیا من خود تو را با او در آن باغ ندیدم؟»^{۲۷} پطرس باز انکار کرد. همان دم خروسی بانگ برآورد.

محاکمه عیسی در حضور پیلاتس

یوحنا ۱۸: ۲۹-۴۰ - متى ۱۱: ۲۷-۱۸ و ۲۰-۲۳؛

مرقس ۱۵: ۲-۱۵؛ لوقا ۲۳: ۲ و ۳ و ۱۸-۲۵

^{۲۸} عیسی را از نزد قیافا به کاخ فرماندار بردند. سحرگاه بود. آنان خود وارد کاخ نشدند تا نجس نشوند و بتوانند پسخ را بخورند.^{۲۹} پس پیلاتس نزد ایشان بیرون آمد و پرسید: «این مرد را به چه جرمی متهم می کنید؟»^{۳۰} جواب داده، گفتند: «اگر مجرم نبود، به تو تسلیمش نمی کردیم.»^{۳۱} پیلاتس به ایشان گفت: «شما خود او را ببرید و بنا بر شریعت خویش

* ۱۸: ۲۴ یا: «حنا او را دست بسته نزد قیافا، کاهن اعظم، فرستاده بود».

* ۱۸: ۳۱ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیه ۳۶.

* ۱۸: ۴۰ یا «شورشی».

از روز بود. پیلاتس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما!»^{۱۵} آنها فریاد برآوردند: «او را از میان بردار! او را از میان بردار و بر صلیب کن!» پیلاتس گفت: «آیا پادشاهتان را مصلوب کنیم؟» سران کاهنان پاسخ دادند: «ما را پادشاهی نیست جز قیصر.»^{۱۶} سرانجام پیلاتس عیسی را به آنها سپرد تا بر صلیب کشند.

بر صلیب شدن عیسی

یوحنا ۱۹:۱۷-۲۴ - مَتی ۲۳:۲۷-۴۴:

مَرَقَس ۲۲:۱۵-۳۲؛ لوقا ۲۳:۲۳-۴۳

آنگاه عیسی را گرفته، بردند.^{۱۷} عیسی صلیب بر دوش بیرون رفت، به سوی محلی به نام جمجمه که به زبان عبرانیان جُلْجُتَا خوانده می‌شود.^{۱۸} آنجا او را بر صلیب کردند. با او دو تن دیگر نیز در دو جانبش مصلوب شدند و عیسی در میان قرار داشت.^{۱۹} به فرمان پیلاتس کتیبه‌ای نوشتند و آن را بر بالای صلیب نصب کردند. بر آن نوشته شده بود: «عیسای ناصری، پادشاه یهود.»^{۲۰} بسیاری از یهودیان آن کتیبه را خواندند، زیرا جایی که عیسی بر صلیب شد نزدیک شهر بود و آن کتیبه به زبان عبرانیان و لاتینی و یونانی نوشته شده بود.^{۲۱} پس سران کاهنان یهود به پیلاتس گفتند: «منویس پادشاه یهود، بلکه بنویس این مرد گفته است که من پادشاه یهودم.»^{۲۲} پیلاتس پاسخ داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.»

^{۲۳} چون سران عیسی را به صلیب کشیدند، جامه‌های او را گرفته، به چهار سهم تقسیم کردند و هر یک سهمی برگرفتند. و جامه زیرین او را نیز ستانندند. اما آن جامه درز نداشت، بلکه یکپارچه از بالا به پایین بافته شده بود.^{۲۴} پس به یکدیگر گفتند: «ایمن را تکه نکنیم، بلکه قرعه بیفکنیم تا ببینیم از آن که شود.» بدین‌سان گفته کتب مقدس به حقیقت پیوست که:

سرپازان تاجی از خار بافته، بر سرش نهادند و ردایی ارغوانی بر او پوشاندند،^۲ و نزدش آمده، می‌گفتند: «درود بر تو، ای پادشاه یهود!» و او را سیلی می‌زدند.

^۳ سپس پیلاتس دیگر بار بیرون آمد و یهودیان^{*} را گفت: «اینک او را نزد شما بیرون می‌آورم تا بدانید که من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.»^۴ پس عیسی تاج خار بر سر و ردای ارغوانی بر تن بیرون آمد. پیلاتس به آنها گفت: «اینک آن انسان!»^۵ چون سران کاهنان و نگهبانان معبد او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «بر صلیب کن! بر صلیب کن!» پیلاتس به ایشان گفت: «شما خود او را ببرید و مصلوب کنید، چون من سببی برای محکوم کردن او نیافتم.»^۶ یهودیان در پاسخ او گفتند: «ما را شریعتی است که بنا بر آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می‌کند پسر خداست.»

^۷ چون پیلاتس این را شنید، هراسانتر شد،^۸ و باز به درون کاخ بازگشت و از عیسی پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟» اما عیسی پاسخی به او نداد.^۹ پس پیلاتس او را گفت: «به من هیچ نمی‌گویی؟ آیا نمی‌دانی قدرت دارم آزادت کنم و قدرت دارم بر صلیبت کشم؟»^{۱۱} عیسی گفت: «هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی، اگر از بالا به تو داده نشده بود؛ از این رو، گناه آن که مرا به تو تسلیم کرد، بسی بزرگتر است.»^{۱۲} از آن پس پیلاتس کوشید آزادش کند، اما یهودیان فریاد زنان گفتند: «اگر ایمن مرد را آزاد کنی، دوست قیصر نیستی. هر که ادعای پادشاهی کند، بر ضد قیصر سخن می‌گوید.»

^{۱۳} چون پیلاتس این سخنان را شنید، عیسی را بیرون آورد و خود بر مسند داوری نشست، در مکانی که به 'سنگفرش' معروف بود و به زبان عبرانیان 'جَبَاتَا' خوانده می‌شد.^{۱۴} آن روز، روز تهیه عید پَسَخ و نزدیک ساعت ششم

* ۱۹:۴ منظور سران یهود است؛ همچنین در آیات ۷ و ۱۴ و ۳۸.

روان شد.^{۲۵} آن که این را دید، شهادت می دهد تا شما نیز ایمان آورید. شهادت او راست است و او می داند که حقیقت را می گوید.^{۲۶} اینها واقع شد تا کتب مقدس به حقیقت پیوندد که: «هیچ یک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد.»^{۳۷} و نیز بخشی دیگر از کتاب که می گوید: «بر آن که نیزه اش زدند، خواهند نگریست.»

تدفین عیسی

یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲ - متی ۲۷: ۵۷-۶۱؛
مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷؛ لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶

^{۳۸} آنگاه یوسف، اهل رامه، از پیلاتس اجازه خواست که جسد عیسی را بگیرد. یوسف از پیروان عیسی بود، اما در نهان، زیرا از یهودیان بیم داشت. پیلاتس به او اجازه داد. پس آمده، جسد عیسی را برگرفت.^{۳۹} نیکودیموس نیز که پیشتر شبانه نزد عیسی رفته بود، آمد و با خود آمیخته ای از مر و عود به وزن یکصد لیتر^{۴۰} آورد. پس آنها جسد عیسی را برگرفته، آن را به رسم تدفین یهود با عطریات در کفن پیچیدند.^{۴۱} آنجا که عیسی بر صلیب شد، باغی بود و در آن باغ مقبره ای تازه وجود داشت که هنوز مرده ای در آن گذاشته نشده بود.^{۴۲} پس چون روز 'تهیه' یهود بود و آن مقبره نیز نزدیک، جسد عیسی را در آن گذاشتند.

مقبره خالی

یوحنا ۲۰: ۱-۸ - متی ۲۸: ۱-۸؛
مرقس ۱۶: ۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۰

در نخستین روز هفته، سحرگاهان، هنگامی که هوا هنوز تاریک بود،^{۲۵} مریم مجدلیه به مقبره آمد و دید که سنگ از برابر آن برداشته شده است.^{۲۶} پس دوان دوان

«جامه هایم را میان خود تقسیم کردند و بر تن پوش من قرعه افکندند.»
پس سربازان چنین کردند.
^{۲۵} نزدیک صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، و نیز مریم زن کلوپاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند.^{۲۶} چون عیسی مادرش و آن شاگردی را که دوست می داشت در کنار او ایستاده دید، به مادر خود گفت: «بانو، اینک پسرت.»^{۲۷} سپس به آن شاگرد گفت: «اینک مادرت.» از آن ساعت، آن شاگرد، او را به خانه خود برد.

مرگ عیسی

یوحنا ۱۹: ۲۹ و ۳۰ - متی ۲۷: ۴۸ و ۵۰؛
مرقس ۱۵: ۳۶ و ۳۷؛ لوقا ۲۳: ۳۶

^{۲۸} آنگاه عیسی آگاه از اینکه همه چیز به انجام رسیده است، برای آنکه کتب مقدس تحقق یابد، گفت: «تشنه ام.»^{۲۹} در آنجا ظرفی بود پر از شراب ترشیده. پس اسفنجی آغشته به شراب بر شاخه ای از زوفا گذاشته، پیش دهان او بردند.^{۳۰} چون عیسی شراب را چشید، گفت: «به انجام رسید.» سپس سر خم کرد و روح خود را تسلیم نمود.

^{۳۱} آن روز، روز 'تهیه' بود، و روز بعد، شبات بزرگ. از آنجا که سران یهود نمی خواستند اجساد تا روز بعد بر صلیب بماند، از پیلاتس خواستند تا ساق پاهای آن سه تن را بشکنند و اجسادشان را از صلیب پایین بیاورند.^{۳۲} پس سربازان آمدند و ساق پاهای نخستین شخص و آن دیگر را که با عیسی بر صلیب شده بود، شکستند.^{۳۳} اما چون به عیسی رسیدند و دیدند مرده است، ساقهای او را نشکستند.^{۳۴} اما یکی از سربازان نیزه ای به پهلوی او فرو برد که در دم خون و آب از آن

* ۱۹: ۳۹ واژه یونانی "لیتر" تقریباً معادل نیم لیتر بود.

بروم و او را برگیرم.»^{۱۶} عیسی صدا زد: «مریم!»
 مریم روی به جانب او گرداند و به زبان عبرانیان
 گفت: «زبونی!» (یعنی استاد).^{۱۷} عیسی به او
 گفت: «بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود
 نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که
 نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای
 شما صعود می‌کنم.»^{۱۸} مریم مجدلیه رفت و
 شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیده‌ام!» و
 آنچه به او گفته بود، بدیشان بازگفت.

ظاهر شدن عیسی بر شاگردان

یوحنا ۱۹:۲۰-۲۳ - لوقا ۲۴:۲۴-۲۳

^{۱۹} شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته
 بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از
 ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان
 ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»^{۲۰} چون این
 را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد.
 شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند.^{۲۱} عیسی
 باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان‌گونه که
 پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.»^{۲۲} چون
 این را گفت، دمید و فرمود: «روح‌القدس را بیایید.
^{۲۳} اگر گناهان کسی را ببخشایید، بر آنها بخشیده
 خواهد شد؛ و اگر گناهان کسی را نابخشوده
 بگذارید، نابخشوده خواهد ماند.»

عیسی و توما

یوحنا ۲۰:۲۴-۳۱ - مرقس ۱۶:۱۶

^{۲۴} هنگامی که عیسی آمد، توما، یکی از آن
 دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می‌شد، با
 ایشان نبود.^{۲۵} پس دیگر شاگردان به او گفتند:
 «خداوند را دیده‌ایم!» اما او به ایشان گفت:
 «تا خود نشان می‌خه را در دستهایش نبینم و
 انگشت خود را بر جای می‌خه نگذارم و دست
 خویش را در سوراخ پهلویش نهم، ایمان
 نخواهم آورد.»^{۲۶} پس از هشت روز،^{۲۷} شاگردان

نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی
 دوستش می‌داشت، رفت و به آنان گفت:
 «سرورمان را از مقبره برده‌اند و نمی‌دانیم کجا
 گذاشته‌اند.»^۲ پس پطرس همراه با آن شاگرد
 دیگر بیرون آمده، به سوی مقبره روان شدند.
^۳ و هر دو با هم می‌دویدند؛ اما آن شاگرد دیگر
 تندتر رفته، از پطرس پیش افتاد و نخست به
 مقبره رسید.^۴ پس خم شده، نگرست و دید
 که پارچه‌های کفن در آنجا هست، اما درون
 مقبره نرفت.^۵ شمعون پطرس نیز از پی او آمد
 و درون مقبره رفته، دید که پارچه‌های کفن در
 آنجا هست،^۶ اما دستمالی که گرد سر عیسی
 بسته بودند نه در کنار پارچه‌های کفن، بلکه
 جداگانه تا شده و در جایی دیگر گذاشته شده
 است.^۷ پس آن شاگرد دیگر نیز که نخست به
 مقبره رسیده بود، به درون آمد و دید و ایمان
 آورد.^۸ زیرا هنوز کتب مقدس را درک نکرده
 بودند که او باید از مردگان برخیزد.^۹ آنگاه آن
 دو شاگرد به خانه خود بازگشتند.

ظاهر شدن عیسی بر مریم مجدلیه

یوحنا ۱۱:۲۰-۱۸ - مرقس ۱۶:۹-۱۱

^{۱۱} و اما مریم، بیرون، نزدیک مقبره ایستاده
 بود و می‌گریست. او گریان خم شد تا به درون
 مقبره بنگرد.^{۱۲} آنگاه دو فرشته را دید که
 جامه‌های سفید بر تن داشتند و آنجا که پیکر
 عیسی نهاده شده بود، یکی در جای سر و
 دیگری در جای پاهای او نشسته بودند.^{۱۳} آنها
 به او گفتند: «ای زن، چرا گریانی؟» او پاسخ داد:
 «سرورم را برده‌اند و نمی‌دانم کجا گذاشته‌اند.»
^{۱۴} چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا
 ایستاده دید، اما نشناخت.^{۱۵} عیسی به او گفت:
 «ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟» مریم به
 گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو
 او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا

عیسی باز در خانه بودند و توما با آنها بود. در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!»^{۱۷} آنگاه به توما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.»^{۱۸} توما به او گفت: «خداوند من و خدای من!»^{۱۹} عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.»

هدف این کتاب

^{۲۰}عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است.^{۲۱} اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.

ظاهر شدن عیسی بر هفت تن از شاگردان

۲۱ پس از این وقایع، عیسی بار دیگر خود را در کنار دریاچه تبرییه* بر شاگردان نمایان ساخت. او این چنین نمایان گشت: «روزی شمعون پطرس، تومای معروف به دوقلو، کتنائیل از مردمان قانای جلیل، پسران زبیدی و دو شاگرد دیگر با هم بودند. شمعون پطرس به آنها گفت: «من به صید ماهی می‌روم.» آنها گفتند: «مانیز با تو می‌آییم.» پس بیرون رفته، سوار قایق شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند.^۲ سحرگاهان، عیسی در کنار ساحل ایستاد؛ اما شاگردان در نیافتند که عیسی است.^۳ او به آنها گفت: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟» پاسخ دادند: «نه!»^۴ گفت: «تور را به جانب راست قایق بیندازید

که خواهید یافت.» ایشان چنین کردند و از فراوانی ماهی قادر نبودند تور را به درون قایق بکشند.^۵ شاگردی که عیسی دوستش می‌داشت، به پطرس گفت: «خداوند است!» شمعون پطرس چون شنید که خداوند است، در دم جامه خود را گرد خویش پیچید - زیرا آن را از تن به در آورده بود - و خود را به دریا افکند. اما دیگر شاگردان با قایق آمدند، در حالی که تور پر از ماهی را با خود می‌کشیدند، زیرا فاصله آنها با ساحل فقط دویست ذراع^۶ بود. چون به ساحل رسیدند، دیدند آتشی با زغال افروخته است و ماهی بر آن نهاده شده، و نان نیز هست.^۷ عیسی به ایشان گفت: «از آن ماهیها که هم‌اکنون گرفتید، بیاورید.»^۸ شمعون پطرس به درون قایق رفت و تور را به ساحل کشید. تور پر از ماهیهای بزرگ بود، به تعداد صد و پنجاه و سه ماهی. و با اینکه شمار ماهیها بدین حد زیاد بود، تور پاره نشد.^۹ عیسی به ایشان گفت: «بیایید صبحانه بخورید.» هیچ‌یک از شاگردان جرأت نکرد از او پرسد، «تو کیستی؟» زیرا می‌دانستند که خداوند است.^{۱۰} عیسی پیش آمده، نان را برگرفت و به آنها داد، و نیز ماهی را.^{۱۱} این سومین بار بود که عیسی پس از برخاستن از مردگان بر شاگردان خویش نمایان می‌شد.

گفتگوی عیسی با پطرس

^{۱۵}پس از صبحانه، عیسی از شمعون پطرس پرسید: «ای شمعون، پسر یوحنا، آیا مرا بیش از اینها محبت می‌کنی؟» او پاسخ داد: «بله سرورم؛ تو می‌دانی که دوست می‌دارم.» عیسی به او گفت: «از بره‌های من مراقبت کن.»^{۱۶} بار دوم عیسی از او پرسید: «ای شمعون، پسر یوحنا، آیا مرا محبت می‌کنی؟» پاسخ داد:

* ۱:۲۱ "دریاچه تبرییه" همان "دریاچه جلیل" است.

* ۸:۲۱ در یونانی: "پیکوس"، یک پیکوس تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است.

سینه عیسی تکیه زده و از او پرسیده بود، «سرورم، کیست که تو را تسلیم دشمن خواهد کرد؟»^{۲۱} چون پطرس او را دید، از عیسی پرسید: «سرور من، پس او چه می شود؟»^{۲۲} عیسی به او گفت: «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟ تو از پی من بیا!»^{۲۳} پس این گمان در میان برادران شایع شد که آن شاگرد نخواهد مرد، حال آنکه عیسی به پطرس نگفت که او نخواهد مرد، بلکه گفت «اگر بخواهم تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟»^{۲۴} همان شاگرد است که بر این چیزها شهادت می دهد و اینها را نوشته است. ما می دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

^{۲۵} عیسی کارهای بسیار دیگر نیز کرد که اگر یک به یک نوشته می شد، گمان نمی کنم حتی تمامی جهان نیز گنجایش آن نوشته ها را می داشت.

«بله سرورم؛ می دانی که دوستت می دارم.» عیسی گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.»^{۲۶} بار سوم عیسی به او گفت: «ای شمعون، پسر یوحنا، آیا مرا دوست می داری؟» پطرس از اینکه عیسی سه بار از او پرسید، «آیا مرا دوست می داری؟» آزرده شد و پاسخ داد: «سرورم، تو از همه چیز آگاهی؛ تو می دانی که دوستت می دارم.» عیسی گفت: «از گوسفندان من مراقبت کن.^{۲۸} آمین، آمین، به تو می گویم، زمانی که جوانتر بودی کمر خویش برمی بستی و هر جا که می خواستی می رفتی؛ اما چون پیر شوی دستهایت را خواهی گشود و دیگری کمر تو را بر بسته، به جایی که نمی خواهی خواهد برد.»^{۲۹} عیسی با این سخن به چگونگی مرگی اشاره می کرد که پطرس با آن خدا را جلال می داد. سپس عیسی به او گفت: «از پی من بیا.»

^{۳۰} آنگاه پطرس برگشت و دید آن شاگردی که عیسی دوستش می داشت از پی آنها می آید. او همان بود که در وقت شام بر

معرفی کتاب اعمال رسولان

کتاب اعمال رسولان ادامه انجیل لوقاست. هدف اصلی کتاب آن است که نشان دهد چگونه پیروان نخستین عیسی، تحت هدایت روح القدس، بشارت انجیل را از اورشلیم به تمام یهودیه و سامیره و جهان مدیترانه تا سر حد روم رساندند (۸:۱). این کتاب سرگذشت جنبش مسیحی است که در آغاز در میان قوم یهود پا گرفت و سپس در میان ملل مختلف ساکن امپراتوری روم گسترش یافت.

باید در نظر داشت که کتاب اعمال رسولان شرح خدمات همه رسولان نیست. در این کتاب، دو چهره برجسته وجود دارد، یکی پطرس و دیگری پولس. بخش نخست کتاب (بابهای ۱ تا ۱۲)، بیشتر بر اعمال پطرس رسول متمرکز است و بخش دوم (بابهای ۱۳ تا ۲۸)، بر اعمال پولس. بخش نخست شرح گسترش مسیحیت در یهودیه و سامیره و سایر نقاط ایالت رومی سوریه است، و بخش دوم به شرح گسترش مسیحیت در آسیای صغیر و یونان می پردازد. قسمت مهمی از بخش دوم به بازداشت پولس و عزیمت او به روم اختصاص دارد.

لوقا تمام این داده‌های تاریخی را با نثری بسیار شیوا و واژگانی غنی به رشته تحریر درآورده است. بابهای پایانی کتاب که به بازداشت و محاکمه و سفر پولس به روم اختصاص دارد، وقایع را همچون تصاویری زنده در ذهن انسان مجسم می سازد.

اطلاعات ارائه شده در این کتاب، به درک چهارچوب و زمینه تاریخی نامه‌های پولس و سایر رسولان کمکی چشمگیر می کند. همچنین یکی از نکات برجسته کتاب اعمال، عملکرد روح القدس است که در روز پنتیکاست، یعنی پنجاه روز پس از رستاخیز عیسی، با قدرت بر ایمانداران گردآمده در اورشلیم نازل می شود. روح القدس در تمام وقایع این کتاب، هادی و تقویت کننده کلیسا و رهبران جنبش مسیحی است.

تقسیم بندی کلی

- ۱- انتشار انجیل در سرزمین فلسطین و مناطق اطراف (بابهای ۱ تا ۱۲)
 - الف) در اورشلیم (بابهای ۱ تا ۷)
 - ب) در سامیره و سایر نقاط ایالت سوریه (۸:۱ تا ۱۲:۲۵)
- ۲- انتشار انجیل در قبرس و آسیای صغیر و یونان (۱۳:۱ تا ۲۱:۱۶)
 - الف) سفر اول بشارتی (بابهای ۱۳ و ۱۴)
 - ب) شورای اورشلیم (۱:۱۵-۳۵)
 - ج) سفر دوم بشارتی (۱۵:۳۶ تا ۱۸:۲۲)
 - د) سفر سوم بشارتی (۱۸:۲۳ تا ۲۱:۱۶)
- ۳- بازداشت پولس در اورشلیم، محاکمه او و عزیمت به روم (۲۱:۱۷ تا ۲۸:۳۱)

اعمال رسولان

صعود عیسی به آسمان

من کتاب نخست خود را، ای تئوفیلوس، در باب همهٔ اموری تألیف کردم که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادنشان آغاز کرد^۲ تا روزی که به واسطهٔ روح القدس دستورهایی به رسولان برگزیدهٔ خود داد و سپس به بالا برده شد.^۳ او پس از رنج کشیدن، خویشتن را بر آنان ظاهر ساخت و با دلایل بسیار ثابت کرد که زنده شده است. پس به مدت چهل روز بر آنان ظاهر می‌شد و دربارهٔ پادشاهی خدا با ایشان سخن می‌گفت.^۴ یک بار در حین صرف غذا بدیشان امر فرمود که: «اورشلیم را ترک مکنید، بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر باشید که از من شنیده‌اید.^۵ زیرا یحیی با آب تعمید می‌داد، اما چند روزی پیش نخواهد گذشت که شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.»

^۶ پس چون گرد هم آمده بودند، از او پرسیدند: «خداوند، آیا در این زمان است که پادشاهی را به اسرائیل باز خواهی گردانید؟»^۷ عیسی پاسخ داد: «بر شما نیست که ایام و زمانهایی را که پدر در اختیار خود نگاه داشته است بدانید؛^۸ اما چون روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من

خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامیره و تا دورترین نقاط جهان.»

^۹ عیسی پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت.^{۱۰} هنگامی که می‌رفت و شاگردان به آسمان چشم دوخته بودند، ناگاه دو مرد سفیدپوش در کنارشان ایستادند^{۱۱} و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین گونه که دیدید به آسمان رفت.»

انتخاب متیاس به جای یهوذا

^{۱۲} آنگاه شاگردان از کوه موسوم به زیتون به اورشلیم بازگشتند. آن کوه بیش از مسافت یک روز سَبَات* با اورشلیم فاصله نداشت.^{۱۳} چون به شهر رسیدند، به بالاخانه‌ای رفتند که اقامتگاهشان بود. آنان پطرس و یوحنا، یعقوب و آندریاس، فیلیپس و توما، برتولما و متی، یعقوب فرزند حلفای و شمعون غیور و یهوذا فرزند یعقوب* بودند.^{۱۴} ایشان همگی به همراه زنان و نیز مریم مادر عیسی و برادران او، یکدل تمامی وقت خود را وقف دعا می‌کردند.

* ۱۲:۱ اصطلاح "مسافت یک روز سَبَات"، اشاره به مسافتی است که یهودیان اجازه داشتند در روز سَبَات راه بروند. این مسافت در حدود یک کیلومتر می‌شد.

* ۱۳:۱ یا: "برادر یعقوب".

قرعه انداختند و به نام مَتَّیَّاس افتاد. بدین گونه او به جرگه یازده رسول پیوست.

نزول روح القدس در پنتیکاست

۲ چون روز پنتیکاست فرارسید، همه یکدل در یک جا جمع بودند^۱ که ناگاه صدایی همچون صدای وزش تندبادی از آسمان آمد و خانه‌ای را که در آن نشسته بودند، به تمامی پر کرد.^۲ آنگاه، زبان‌هایی دیدند همچون زبان‌های آتش که تقسیم شد و بر هر یک از ایشان قرار گرفت.^۳ سپس همه از روح القدس پُر گشتند و آن گونه که روح بدیشان قدرت تکلم می‌بخشید، به زبانهای دیگر سخن گفتن آغاز کردند.

۴ در آن روزها، یهودیان خداترس، از همه ممالک زیر آسمان، در اورشلیم به سر می‌بردند.^۵ چون این صدا برخاست، جماعتی گرد آمده، غرق شگفتی شدند، زیرا هر یک از ایشان می‌شنید که آنان به زبان خودش سخن می‌گویند.^۶ پس حیران و بهت زده، گفتند: «مگر اینها که سخن می‌گویند جملگی اهل جلیل نیستند؟^۷ پس چگونه هر یک می‌شنویم که به زبان زادگاه ما سخن می‌گویند؟^۸ پارتها و مادها و عیلامیان، مردمان بین‌النهرین و یهودیه و کاپادوکیه و پونتوس و آسیا^۹ و فریجیه و پامفیلیه و مصر و نواحی لیبی متصل به قیروان و نیز زائران رومی^{۱۰} (چه یهودی و چه یهودی‌شده)؛ و همچنین مردمان کُرت و عربستان - همه می‌شنویم که اینان به زبان ما مدح اعمال عظیم خدا را می‌گویند.»^{۱۱} پس همگی متحیر و سرگشته از یکدیگر می‌پرسیدند: «معنی این رویداد چیست؟»^{۱۲} اما برخی نیز ریشخندکنان می‌گفتند: «اینان مست شرابند!»

^{۱۵} یکی از آن روزها، پطرس در میان برادران* که جملگی حدود یکصد و بیست تن بودند، ایستاد^{۱۶} و گفت: «ای برادران، آن نوشته کتب مقدس باید به حقیقت می‌پیوست که در آن روح القدس مدتها پیش به زبان داوود دربارهٔ یهودا، راهنمای گرفتارکنندگان عیسی، پیشگویی کرده بود.^{۱۷} زیرا او یکی از ما محسوب می‌شد و سهمی در این خدمت داشت.»

^{۱۸} (یهودا با پاداشی شرارت خود قطعه زمینی خرید و در آن به روی درافتاد و از میان پاره شد و امعا و احشایش همه بیرون ریخت.^{۱۹} ساکنان اورشلیم همه از این واقعه آگاه شدند و به زبان خود آن محل را 'حَقْل دَمَا'، یعنی زمین خون نامیدند.)

^{۲۰} «در کتاب مزامیر نوشته شده است:

«منزلگاهش متروک گردد

و کسی در آن ساکن نشود،»

و نیز آمده است:

«منصب نظارتش را دیگری بگیرد.»

^{۲۱} از این رو لازم است از میان کسانی که در تمام مدت آمد و رفت عیسای خداوند در میان ما، با ما بوده‌اند،^{۲۲} از زمان تعمید یحیی تا روزی که عیسی از نزد ما بالا برده شد، یکی از آنان با ما از شاهدان رستاخیز عیسی گردد.»

^{۲۳} پس دو تن را پیشنهاد کردند: یوسف را که برسابا خوانده می‌شد و او را به نام یوستوس هم می‌شناختند، و مَتَّیَّاس را.^{۲۴} آنگاه چنین دعا کردند: «خداوندا، تو از قلوب همگان آگاهی. تو خود بر ما عیان فرما که کدامین یک از این دو را برگزیده‌ای^{۲۵} تا این خدمت رسالت را بر عهده گیرد، خدمتی که یهودا از آن روی برتافت و به جایی رفت که بدان تعلق داشت.»^{۲۶} سپس

* ۱۵:۱ منظور «ایمانداران» است؛ همچنین در بقیه کتاب.

با معجزات و عجایب و آیاتی که به دست او در میان شما ظاهر ساخت، بر حقانیتش گواهی داد. ^{۲۳} آن مرد بنا بر مشیت و پیشدانی خدا به شما تسلیم کرده شد و شما به دست بی‌دینان بر صلیبش کشیده، کشتید. ^{۲۴} ولی خدا او را از دردهای مرگ رها نکرده، برخیزانید، زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگال خود نگاه دارد. ^{۲۵} چنانکه داوود درباره او می‌فرماید:

«خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام،

چه او بر دست راست من است تا جنبش نخورم.

^{۲۶} از این رو دلم شادمان است و زبانم در وجد؛

بیکرم نیز در امید ساکن خواهد بود. ^{۲۷} زیرا جانم را در هاویه و ناخواهی نهاد، و ناخواهی گذاشت سرسپرده تو فساد ببیند.

^{۲۸} تو راههای حیات را به من آموخته‌ای، و با حضور خود مرا از شادی لبریز خواهی کرد.»

^{۲۹} «ای برادران، می‌توانم با اطمینان به شما بگویم که داوود پاتریازک* وفات یافت و دفن شد و مقبره‌اش نیز تا به امروز نزد ما باقی است. ^{۳۰} اما او نبی بود و می‌دانست خدا برایش سوگند خورده است که کسی را از ثمرهٔ صُلب او بر تخت سلطنت وی خواهد نشاند. ^{۳۱} پس آینده را پیشاپیش دیده، دربارهٔ رستاخیز مسیح گفت که جان او در هاویه وانهاده نشود و پیکرش نیز فساد نبیند. ^{۳۲} خدا همین عیسی را برخیزانید و ما همگی شاهد بر آنیم. ^{۳۳} او به دست راست خدا بالا برده شد و از پدر، روح‌القدس موعود

پیام پطرس

^{۱۴} آنگاه پطرس با آن یازده تن برخاست و صدای خود را بلند کرده، خطاب بدیشان گفت: «ای یهودیان و ای ساکنان اورشلیم، این را دریابید و به آنچه می‌گویم به‌دقت گوش فرا دهید! ^{۱۵} این مردان، برخلاف آنچه شما می‌پندارید مست نیستند، زیرا هنوز ساعت سوم از روز* است! ^{۱۶} بلکه این همان است که یونیل نبی درباره‌اش چنین پیشگویی کرده بود: ^{۱۷} «خدا می‌فرماید: در روزهای آخر

از روح خود بر تمامی بشر فرو خواهم ریخت.

پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، جوانانتان رؤیایها خواهند دید و پیرانتان خوابها.

^{۱۸} و نیز در آن روزها،

حتی بر غلامان و کنیزانم، از روح خود فرو خواهم ریخت و آنان نبوت خواهند کرد.

^{۱۹} بالا، در آسمان، عجایب،

و پایین، بر زمین، آیات به ظهور خواهم آورد،

از خون و آتش و بخار.

^{۲۰} پیش از فرا رسیدن روز عظیم و پرشکوه خداوند،

خورشید به تاریکی و ماه به خون بدل خواهد شد.

^{۲۱} آنگاه هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.»

^{۲۲} «ای قوم اسرائیل، این را بشنوید: چنانکه خود آگاهید، عیسی ناصری مردی بود که خدا

* ۱۵:۲ منظور ساعت نه صبح است.

* ۲۹:۲ "پاتریازک" به معنی "نیای بزرگ" است.

۳۵ املاک و اموال خود را می‌فروختند و بهای آن را بر حسب نیاز هر کس بین همه تقسیم می‌کردند. ۳۶ ایشان هر روز، یکدل در معبد گرد می‌آمدند و در خانه‌های خود نیز نان را پاره می‌کردند و با خوشی و صفای دل با هم خوراک می‌خوردند. ۳۷ و خدا را حمد می‌گفتند. تمامی خلق ایشان را عزیز می‌داشتند؛ و خداوند هر روزه نجات‌یافتگان را به جمعشان می‌افزود.

شفای لنگ مادرزاد

۳۸ روزی پطرس و یوحنا در نهمین ساعت روز* که وقت دعا بود، به معبد می‌رفتند. ۳۹ در آن هنگام، تنی چند، مردی را که لنگ مادرزاد بود، می‌آوردند. آنها او را هر روز کنار آن دروازه معبد که 'دروازه زیبا' نام داشت می‌گذاشتند تا از مردمی که وارد معبد می‌شدند، صدقه بخواهد. ۴۰ چون او پطرس و یوحنا را دید که می‌خواهند به معبد درآیند، از آنان صدقه خواست. ۴۱ پطرس و یوحنا بر وی چشم دوختند؛ پطرس گفت: «به ما بنگر!» ۴۲ پس آن مرد بر ایشان نظر انداخت و منتظر بود چیزی به او بدهند.

۴۳ اما پطرس به وی گفت: «مرا زر و سیم نیست، اما آنچه دارم به تو می‌دهم! به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و راه برو!» ۴۴ سپس دست راست مرد را گرفت و او را برخیزانید. همان دم پاها و ساقهای او قوت گرفت ۴۵ و از جا جست و بر پاهای خود ایستاده، به راه افتاد. سپس جست و خیز کنان و خدا را حمدگویان، با ایشان وارد معبد شد. ۴۶ همه مردم او را در حال راه رفتن و حمد گفتن خدا دیدند، ۴۷ و دریافتند همان است که پیش از آن برای گرفتن

را دریافت کرده، این را که اکنون می‌بینید و می‌شنوید، فرو ریخته است. ۴۸ زیرا داوود خود به آسمان صعود نکرد، و با این همه گفت: «خداوند به خداوند من گفت:

۴۹ 'به دست راست من بنشین

۵۰ تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر

پایت سازم.»

۵۱ پس قوم اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح* ساخته است.»

۵۲ چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران، چه کنیم؟»

۵۳ پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید گیرید که عطای روح‌القدس را خواهید یافت. ۵۴ زیرا این وعده برای شما و فرزندانان و همه کسانی است که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را فرا خواند.» ۵۵ پطرس با سخنان بسیار دیگر شهادت داد و ترغیبشان کرده، گفت: «خود را از این نسل منحرف برهانید!» ۵۶ پس پیام او را پذیرفتند و تعمید گرفتند. در همان روز حدود سه هزار تن بدیشان پیوستند.

زندگی مشترک ایمانداران

۵۷ آنان خود را وقف تعلیم یافتن از رسولان و رفاقت* و پاره کردن نان و دعا کردند. ۵۸ اما بهت و حیرت بر همه مستولی شده بود، و عجایب و آیات بسیار به دست رسولان به ظهور می‌رسید. ۵۹ مؤمنان همه با هم به سر می‌بردند و در همه چیز شریک بودند.

* ۳۶:۲ منظور از "مسیح"، پادشاه و نجات‌دهنده موعود اسرائیل است.

* ۴۲:۲ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم "مصاحبت" و "مشارکت" نیز هست.

* ۱:۳ منظور ساعت سه بعد از ظهر است.

از حضور خداوند برایتان فرا رسد،^{۲۰} و تا خدا، عیسی، یعنی همان مسیح را که از پیش برای شما مقرر شده بود، بفرستد،^{۲۱} که باید آسمان پذیرای او می شد تا ایامی که همه چیز بنا بر آنچه خدا از دیرباز به زبان همه پیامبران مقدس خود گفته است، احیا^{۲۲} گردد. موسی فرموده است: «خداوند خدای شما، از میان برادرانتان، پیامبری همانند من برای شما بر خواهد انگيخت؛ به اوست که باید در هر آنچه به شما گوید گوش فرا دهید.^{۲۳} هر که به آن پیامبر گوش نسیارد، از میان قوم نابود خواهد شد.»

^{۲۴} «نیز همه پیامبران، از سموئیل به بعد، جملگی یکصدا درباره این روزها پیشگویی کرده اند.^{۲۵} و شما فرزندان پیامبران و وارثان عهدی هستید که خدا با پدرانتان بست. او به ابراهیم گفت: «به واسطه نسل تو همه طوایف زمین برکت خواهند یافت.»^{۲۶} هنگامی که خدا خادم خود را مبعوث کرد، نخست او را نزد شما فرستاد تا شما را برکت دهد، بدین که هر یک از شما را از راهای گناه آلودتان بازگرداند.»

پطرس و یوحنا در برابر شورای یهود

۴ پطرس و یوحنا هنوز با مردم سخن می گفتند که کاهنان و فرمانده نگهبانان معبد و صدوقیان سر رسیدند.^۲ آنان از اینکه رسولان به مردم تعلیم می دادند و اعلام می کردند که در عیسی، رستخیز مردگان وجود دارد، سخت خشمگین بودند. آپس ایشان را گرفتند و چون عصر بود، تا روز بعد در حبس نگاه داشتند. اما بسیاری از آنها که پیام را شنیده بودند، ایمان آوردند و شمار مردان به حدود پنج هزار رسید.

صدقه کنار دروازه زیبای معبد می نشست؛ پس، از آنچه بر او گذشته بود، غرق در تعجب و حیرت شدند.

پیام پطرس

^۱ «در همان حال که آن مرد همراه پطرس و یوحنا می رفت و از آنان جدا نمی شد، تمام جماعت حیرت زده در ایوان سلیمان^۲ به سوی ایشان دویدند. چون پطرس این را دید، خطاب به جماعت گفت: «ای مردان اسرائیلی، چرا از این امر در شگفتید؟ چرا به ما خیره شده اید، چنانکه گویی به نیرو و تقوای خود، این مرد را شفا داده ایم؟^۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای پدران ما، خادم خود عیسی را جلال داد، همان که شما تسلیمش کردید و در حضور پیلاتس انکارش نمودید، هر چند رأی او بر این بود که آزادش سازد. شما بودید که دست رد بر سینه آن قدوس و پارسا زدید و خواستید قاتلی به جای او به شما بخشیده شود.^۴ شما سرچشمه حیات را کشتید، اما خدا او را از میان مردگان برخیزانید و ما شاهد بر این هستیم.^۵ آنچه این مرد را، که می بینید و می شناسید، نیرو بخشیده است، نام عیسی و ایمان به آن نام است. آری، ایمانی که به واسطه اوست، این مرد را در حضور شما تندرست ساخته است.»

^{۱۷} «و حال ای برادران، می دانم که عمل شما و بزرگانتان از جهل بود.^{۱۸} ولی خدا از همین راه آنچه را که به زبان همه پیامبران پیشگویی کرده بود، به انجام رسانید: این را که مسیح او رنج خواهد کشید.^{۱۹} پس توبه کنید و به سوی خدا بازگردید تا گناهانتان پاک شود و ایام تجدید قوا^{۲۰}

* ۱۹:۳ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم «استراحت» و «طراوت و تازگی» نیز هست.

* ۲۱:۳ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم «اصلاح» و «تجدید بنا» نیز هست.

۱۸ آنگاه ایشان را باز فرا خواندند و حکم کردند که هرگز به نام عیسی چیزی نگویند و تعلیمی ندهند. ۱۹ اما پطرس و یوحنا پاسخ دادند: «شما خود داوری کنید، کدام در نظر خدا درست است، اطاعت از شما یا اطاعت از خدا؟ ۲۰ زیرا ما نمی‌توانیم آنچه دیده و شنیده‌ایم، باز نگوییم.»

۲۱ پس آن دو را پس از تهدیدهای بیشتر رها کردند زیرا راهی برای مجازاتشان نیافتند، چرا که همه مردم خدا را به خاطر آنچه رخ داده بود، حمد می‌گفتند. ۲۲ زیرا مردی که معجزه آسا شفا یافته بود، بیش از چهل سال داشت.

دعای ایمانداران

۲۳ پطرس و یوحنا پس از رهایی نزد یاران خود بازگشتند و آنچه را که سران کاهنان و مشایخ به آنها گفته بودند، بازگفتند. ۲۴ چون این را شنیدند، یکصدا به درگاه خدا دعا کرده، گفتند: «ای خداوند حاکم بر همه امور، ای آفریننده آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست، ۲۵ تو خود به واسطه روح القدس از زبان پدر ما، خادم داور، فرمودی:

«از چه سبب قومها می‌شورند

و ملتها به عبت تدبیر می‌کنند؟

۲۶ پادشاهان زمین به صف می‌شوند

و فرمانروایان گرد هم می‌آیند،

بر ضد خداوند

و بر ضد مسیح او.»

۲۷ برآستی که در همین شهر، هیرودیس و پنتیوس پیلاطس با غیریهودیان و قوم اسرائیل بر ضد خادم مقدس عیسی که او را مسح کردی، همدست شدند، ۲۸ تا آنچه را که دست و اراده تو از پیش مقدر کرده بود، تحقق بخشند.

۵ روز بعد، بزرگان و مشایخ و علمای دین در اورشلیم گرد هم آمدند. ۶ در این مجلس، حنا کاهن اعظم و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه افراد خانواده کهنات اعظم حضور داشتند. ۷ آنان پطرس و یوحنا را در میان به پا داشته، از ایشان پرسیدند: «به چه قدرت و نامی این کار را کرده‌اید؟»

۸ آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، پاسخ داد: «ای بزرگان قوم و مشایخ، ۹ اگر امروز به خاطر نیکی در حق مردی علیل از ما بازخواست می‌شود، و می‌پرسید او چگونه شفا یافته است، ۱۰ پس همه شما و تمامی قوم اسرائیل بدانید که به نام عیسی مسیح ناصری است که این مرد در برابران تندرست ایستاده است، به نام همان که شما بر صلیب کشیدید اما خدا او را از مردگان برخیزانید. ۱۱ اوست آن سنگ که شما معماران رد کردید و حال مهم‌ترین سنگ بنا شده است. ۱۲ در هیچ‌کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» ۱۳ چون شهادت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش‌ن دیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده‌اند. ۱۴ ولی چون مرد شفا یافته در کنار آن دو ایستاده بود، نتوانستند چیزی بگویند. ۱۵ پس دستور دادند که از مجلس بیرون بروند و خود به مشورت نشستند. ۱۶ با یکدیگر گفتند: «با این دو چه کنیم؟ زیرا همه ساکنان اورشلیم می‌دانند که معجزه‌ای آشکار به دست ایشان انجام شده است و نمی‌توانیم منکر آن شویم. ۱۷ ولی تا بیش از این در میان قوم شیوع نیابد، باید به این مردان اخطار کنیم که دیگر با احدی بدین نام سخن نگویند.»

* ۱۱:۴ یا: «سنگ سر زاویه».

خودت نبود؟ و آیا پس از فروش نیز بهایش در اختیار خودت نبود؟ چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی؟ تو نه به انسان، بلکه به خدا دروغ گفتی!»

۵ چون خنانیا این سخنان را شنید، بر زمین افتاد و جان سپرد! ترسی شدید بر همه آنان که این را شنیدند مستولی شد. ۶ آنگاه جوانان پیش آمدند و او را در کفن پیچیدند و بیرون برده، دفن کردند.

۷ نزدیک سه ساعت بعد، زن او بی‌خبر از ماجرا وارد شد. ۸ پطرس از او پرسید: «مرا بگو که آیا زمین را به همین بها فروختید؟»

سفریره پاسخ داد: «بله، به همین بها.» ۹ پطرس به او گفت: «چرا با یکدیگر همدست شدید تا روح خداوند را بیازمایید؟ پاهای آنان که شوهرت را دفن کردند هم اکنون بر آستانه در است و تو را نیز بیرون خواهند برد.»

۱۰ در دم، سفریره نیز پیش پاهای پطرس افتاد و جان سپرد. چون جوانان وارد شدند، او را نیز مرده یافتند. پس بیرونش برده، کنار شوهرش دفن کردند. ۱۱ آنگاه ترسی عظیم بر تمامی کلیسا و همه آنان که این را شنیدند، مستولی شد.

آیات و معجزات رسولان

۱۲ آیات و معجزات بسیار به دست رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و ایمانداران همگی یکدل در ایوان سلیمان گرد می‌آمدند. ۱۳ اما از دیگران کسی جرأت نمی‌کرد به آنها نزدیک شود، هرچند مردمان همگی ایشان را بسیار محترم می‌داشتند. ۱۴ شمار بس فزونتری از مرددان و زنان ایمان آورده، به خداوند می‌پیوستند، تا جایی که حتی بیماران را به میدانهای شهر می‌آوردند و آنان را بر بسترها و تختها می‌خواباندند تا چون پطرس از آنجا

۱۴ اکنون، ای خداوند، به تهدیدهای ایشان نظر کن و خادمان خود را عنایت فرما تا کلامت را با شهادت کامل بیان کنند، ۲۰ و نیز دست خود را به شفا دراز کن و به نام خادم* مقدست عیسی، آیات و معجزات به ظهور آور.»

۳۱ پس از دعای ایشان، مکانی که در آن جمع بودند به لرزه درآمد و همه از روح القدس پر شده، کلام خدا را با شهادت بیان می‌کردند.

شراکت ایمانداران در دارایی یکدیگر

۳۲ همه ایمانداران را یک دل و یک جان بود و هیچ‌کس چیزی از اموالش را از آن خود نمی‌دانست، بلکه در همه چیز با هم شریک بودند. ۳۳ رسولان با نیرویی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. ۳۴ هیچ‌کس در میان آنها محتاج نبود، زیرا هر که زمین یا خانه‌ای داشت، می‌فروخت و وجه آن را ۳۵ پیش پای رسولان می‌گذاشت تا بر حسب نیاز هر کس بین همه تقسیم شود. ۳۶ یوسف نیز که از قبیله لاوی و اهل قپرس بود و رسولان او را برنابا یعنی 'مشوق'* لقب داده بودند، ۳۷ مزرعه‌ای را که داشت، فروخت و وجه آن را آورده، پیش پای رسولان گذاشت.

خنانیا و سفریره

۵ و اما شخصی خنانیا نام با همسرش سفریره ملکی را فروخته، ۲ بخشی از بهای آن را با آگاهی کامل زنش نگاه داشت و مابقی را آورده، پیش پای رسولان نهاد. ۳ پطرس به او گفت: «ای خنانیا، چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی و بخشی از بهای زمین را برای خود نگاه داری؟ ۴ مگر پیش از فروش از آن

* ۳۰:۴ یا "فرزند".

* ۳۶:۴ یا: "فرزند ترغیب".

با تعلیم خود پر ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما بیندازید.»

^{۲۹} پطرس و رسولان دیگر پاسخ دادند: «خدا را باید بیش از انسان اطاعت کرد. ^{۳۰} خدای پدران ما، همان عیسی را که شما بر صلیب کشیده، کشتید، از مردگان برخیزانید ^{۳۱} و او را به دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا قوم اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بخشد. ^{۳۲} و ما شاهدان این امور هستیم، چنانکه روح‌القدس نیز هست که خدا او را به مطیعان خود عطا کرده است.»

^{۳۳} چون این سخنان را شنیدند چنان برآشفتمند که خواستند ایشان را بکشند. ^{۳۴} اما شخصی از فرقه فریسی، گامالائیل نام، که معلم شریعت بود و مورد احترام همه، در مجلس به پا خاست و دستور داد رسولان را چند لحظه بیرون برند. ^{۳۵} سپس به حاضران گفت: «ای اسرائیلیان، مواظب باشید چه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ^{۳۶} چندی پیش، مردی تئوداس نام برخاست که ادعا می‌کرد کسی است، و حدود چهارصد تن نیز به وی پیوستند. ولی او کشته شد و پیروانش نیز همه تارومار شدند. ^{۳۷} پس از او، یهودای جلیلی در زمان سرشماری قیام کرد و جمعی را به دنبال خود کشید. اما او نیز از میان برداشته شد و پیروانش پراکنده شدند. ^{۳۸} پس در خصوص این مسئله نیز به شما توصیه می‌کنم که دست از این افراد بردارید و آنان را به حال خود واگذارید. زیرا اگر قصد و عملشان از انسان باشد، بی‌گمان راه به جایی نخواهند برد. ^{۳۹} اما اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آنان را از میان بردارید، زیرا در آن صورت با خدا می‌جنگید!»

^{۴۰} پس متقاعد شدند و رسولان را فرا خوانده، تازیانه زدند و منع کردند که دیگر به نام عیسی سخنی نگویند، آنگاه اجازه دادند بروند.

^{۴۱} رسولان شادی‌کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به‌خاطر

می‌گذرد، دست‌کم سایه‌اش بر برخی از آنان افتد. ^{۴۲} نیز مردم دسته‌دسته از شهرهای اطراف اورشلیم می‌آمدند و بیماران و رنجدیدگان ارواح پلید را می‌آوردند، و همه شفا می‌یافتند.

آزار رسولان

^{۴۳} اما کاهن اعظم و همه همکارانش که از فرقه صدوقی بودند، از فرط حسد دست به کار شدند ^{۴۴} و رسولان را گرفته، به زندان عمومی افکندند. ^{۴۵} ولی شب‌هنگام، فرشته خداوند درهای زندان را گشود و ایشان را بیرون آورد ^{۴۶} و گفت: «بروید و در معبد بایستید و پیام کامل این حیات را به مردم بگویید.» ^{۴۷} پس سحرگاهان بنا بر آنچه بدیشان گفته شده بود به معبد درآمدند و به تعلیم مردم پرداختند.

چون کاهن اعظم و همکارانش آمدند، اهل شورا و تمامی مشایخ اسرائیل را فرا خواندند و کسانی فرستادند تا رسولان را از زندان بیاورند. ^{۴۸} اما چون مأموران وارد زندان شدند، رسولان را نیافتند. پس بازگشته، خبر دادند که ^{۴۹} «درهای زندان محکم بسته بود و نگهبانان نیز مقابل درها ایستاده بودند. ولی چون درها را گشودیم، هیچ‌کس را در زندان نیافتیم.» ^{۵۰} با شنیدن این خبر، فرمانده نگهبانان معبد و سران کاهنان حیران مانده، به فکر فرو رفتند که «عاقبت این کار چه خواهد شد؟»

^{۵۱} در این هنگام، کسی آمد و به آنها خبر داده، گفت: «آنها که به زندانشان افکنده بودید، اکنون در معبد ایستاده‌اند و مردم را تعلیم می‌دهند.» ^{۵۲} پس فرمانده نگهبانان معبد با مأموران رفتند و رسولان را آوردند، لیکن نه به اجبار، زیرا بیم داشتند مردم سنگسارشان کنند.

^{۵۳} چون رسولان را آوردند، ایشان را در برابر شورا به پا داشتند. آنگاه کاهن اعظم از ایشان پرسید: ^{۵۴} «مگر شما را منع اکید نکردیم که دیگر به این نام تعلیم ندهید؟ ولی شما اورشلیم را

سخن می‌گفت، یارای مقاومت نداشتند.^{۱۱} پس تنی چند را مخفیانه برانگیختند تا بگویند: «ما شنیدیم که استیفان به موسی و خدا سخنان کفرآمیز می‌گفت.»

^{۱۲} آنها مردم و مشایخ و علمای دین را تحریک کردند و بر سر استیفان ریخته، او را گرفتند و به شورا بردند.^{۱۳} چند شاهد دروغین نیز آوردند که می‌گفتند: «این شخص دمی از سخن گفتن برضد این مکان مقدس و شریعت بازنمی‌ایستد.»^{۱۴} از پرا خود شنیدیم که می‌گفت عیسای ناصری این مکان را ویران خواهد کرد و رسومی را که موسی به ما سپرده است، تغییر خواهد داد.^{۱۵} در این هنگام، همه حاضران در شورا به استیفان چشم دوختند و چهره او را همچون چهره فرشتگان دیدند.

سخنان استیفان در برابر شورای یهود

آنگاه کاهن اعظم از او پرسید: «آیا اینها صحت دارد؟»

^۱ استیفان گفت: «ای برادران و ای پدران، به من گوش فرا دهید! خدای پر جلال، زمانی که پدر ما ابراهیم در بین‌النهرین سکونت داشت و هنوز به حران مهاجرت نکرده بود، بر او ظاهر شد^۲ و به او فرمود: "از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود بیرون آمده، به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو."^۳

^۴ «پس، از سرزمین گلدانان عزیمت کرد و در حران ساکن شد. پس از مرگ پدرش، خدا او را به این سرزمین که امروز در آن ساکنید، هدایت کرد.^۵ خدا در اینجا حتی به اندازهٔ وجبی زمین به او میراث نبخشید؛ ولی وعده داد که آن را به او و پس از او به نسل او به ملکیت بدهد، هر چند ابراهیم در آن هنگام هنوز فرزندی نداشت.^۶ خدا به او فرمود: "نسل تو در سرزمین بیگانه غریب خواهند بود و

آن نام اهانت ببینند.^۷ و هیچ روزی، چه در معبد و چه در خانه‌ها، از تعلیم و بشارت دربارهٔ اینکه عیسی همان مسیح است، دست نکشیدند.

هفت نیک‌نام برای خدمت

در آن ایام که شمار شاگردان فزونی می‌یافت، یهودیان یونانی‌زبان از یهودیان عبرانی‌زبان گِله کردند که بیوه‌زنان ایشان از جیرهٔ روزانهٔ غذا بی‌بهره می‌مانند.^۱ پس آن دوازده رسول، جماعت شاگردان را فرا خواندند و گفتند: «شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم، از خدمت کلام خدا غافل مانیم.^۲ پس ای برادران، از میان خود هفت تن نیک‌نام را که پر از روح و حکمت باشند برگزینید تا آنان را بر این کار بگماریم^۳ و ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد.»^۴ این سخن همگان را پسند آمد. پس استیفان را که مردی پر از ایمان و روح‌القدس بود، به اتفاق فیلیس، پروخروس، نیکانور، تیمون، پرمیناس و نیکولانوس، که از یهودی‌شدگان آنطاکیه بود، برگزیدند.^۵ این مردان را نزد رسولان حاضر کردند و رسولان دعا کرده، بر ایشان دست گذاشتند.

^۶ پس نشر کلام خدا ادامه یافت و شمار شاگردان در اورشلیم به سرعت فزونی گرفت و جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند.

گرفتار شدن استیفان

^۱ استیفان پر از فیض و قدرت بود و معجزات و آیات عظیم در میان قوم به ظهور می‌آورد.^۲ اما تنی چند از اعضای کنیسه‌ای موسوم به 'کنیسهٔ آزاد شدگان'، که از یهودیان قیروان و اسکندریه و نیز شماری از اهالی کیلیکیه و آسیا بودند، با او به مجادله برخاستند.^۳ ولی در برابر حکمت و روحی که استیفان با آن

۲۰ «در چنین روزگاری بود که موسی زاده شد. او طفلی بسیار زیبا بود. موسی سه ماه در خانه پدرش پرورش یافت. ۲۱ چون بیرون رهاش کردند، دختر فرعون او را برگرفت و همچون فرزند خود بزرگ کرد. ۲۲ بدین سان موسی به جمیع حکمت مصریان فرهیخته گشت و در گفتار و کردار توانا شد.

۲۳ «چون چهل ساله شد، چنین اندیشید که به وضع برادران اسرائیلی خود رسیدگی کند. ۲۴ وقتی دید مردی مصری به یکی از آنان ظلم می‌کند، به حمایتش برخاست و با کشتن آن مصری، داد آن مظلوم را ستاند. ۲۵ موسی گمان می‌کرد برادرانش در خواهند یافت که خدا می‌خواهد به دست او ایشان را نجات بخشد، اما در نیافتند. ۲۶ روز بعد، به دو تن برخورد که نزاع می‌کردند، و به قصد آشتی دادنشان گفت: ۲۷ «ای مردان، شما برادرید، چرا بر یکدیگر ستم می‌کنید؟»

۲۸ «ولی آن که بر همسایه خویش ستم می‌کرد، موسی را کنار زد و گفت: "چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟" ۲۹ آیا می‌خواهی مرا نیز بکشی، همان‌گونه که آن مصری را دیروز کشتی؟" ۳۰ چون موسی این را شنید، بگریخت و در سرزمین مدیان غربت گزید و در آنجا صاحب دو پسر شد.

۳۱ «چهل سال گذشت. روزی در بیابان، نزدیک کوه سینا، فرشته‌ای در شعله بوته‌ای مشتعل بر موسی ظاهر شد. ۳۲ موسی از دیدن آن منظره حیرت کرد. چون پیش رفت تا از نزدیک بنگرد، خطایی از خداوند به وی رسید که: ۳۳ «من هستم خدای پدرانت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب. ۳۴ لرزه بر اندام موسی افتاد و جرأت نکرد بنگرد.

۳۵ «خداوند به او گفت: "کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.

چهارصد سال ایشان را به بندگی خواهند کشید و بر ایشان ستم خواهند کرد." ۳۶ نیز فرمود: "من بر آن قوم که ایشان بندگی آنها را خواهند کرد، مکافات خواهم رسانید، و پس از آن، قوم من آن سرزمین را ترک خواهند گفت و مرا در این مکان عبادت خواهند کرد." ۳۷ و خدا به ابراهیم عهد ختنه را داد. پس ابراهیم اسحاق را آورد و او را در روز هشتم ختنه کرد. و اسحاق نیز یعقوب را، و یعقوب دوازده پاتریازک را. ۳۸ «اما پاتریازکها از حسد، یوسف را به مصر فروختند. ولی خدا با او بود ۳۹ و او را از همه مصائب رهانید، و او را حکمت بخشیده، در نظر فرعون عزیز گردانید، چندان که او را فرمانروای مصر و رئیس دربار خود ساخت. ۴۰ «آنگاه قحطی و مصیبتی عظیم بر سر تاسر مصر و کنعان عارض شد و پدران ما خوراک نیافتند. ۴۱ یعقوب چون شنید که در مصر گندم یافت می‌شود، پدران ما را در نخستین سفرشان به آنجا فرستاد. ۴۲ در دو مین سفر، یوسف خود را به برادرانش شناسانید و فرعون از خانواده یوسف آگاهی یافت. ۴۳ پس یوسف فرستاد و پدر خود یعقوب و همه خانواده‌اش را که جملگی هفتاد و پنج تن بودند، به آنجا دعوت کرد. ۴۴ بدین سان، یعقوب به مصر فرود آمد و در همان جا نیز او و پدران ما درگذشتند؛ ۴۵ اما بدنهای آنان را به شکیم باز آوردند و در مقبره‌ای که ابراهیم به بهای نقره از پسران حمور خریده بود، به خاک سپردند.

۴۶ «همچنان که زمان تحقق وعده خدا به ابراهیم نزدیک می‌شد، شمار قوم ما نیز در مصر بسیار افزون می‌گردید، ۴۷ تا اینکه پادشاهی دیگر به پا خاست که یوسف را نمی‌شناخت. ۴۸ او با قوم ما به نیرنگ رفتار کرد و بر پدران ما ظلم بسیار روا داشت و مجبورشان کرد که نوزادان خویش را بیرون رها کنند تا زنده نمانند.

۳۳ شما خیمهٔ مُلوک و ستارهٔ خدای خود
 رفان را بر پا داشتید.
 و این تمثالها را برای پرستش ساختید.
 پس شما را به فراسوی بابل تبعید خواهم کرد.
 ۳۴ پدران ما خیمهٔ شهادت را نیز در بیابان با
 خود داشتند، خیمه‌ای که موسی به دستور خدا
 مطابق نمونه‌ای که دیده بود، ساخت. ۳۵ پدران
 ما چون به رهبری یوشع، سرزمین کنعان را از
 قومهایی که خدا پیش روی ایشان بیرون رانده
 بود، ستانند، خیمهٔ شهادت را با خود آوردند،
 و آن خیمه تا زمان داوود در آنجا ماند. ۳۶ داوود
 مورد لطف خدا قرار گرفت و استدعا کرد که
 مسکنی برای خدای یعقوب فراهم آورد. ۳۷ ولی
 سلیمان بود که برای خدا خانه‌ای ساخت.
 ۳۸ «اما آن متعال در خانه‌های ساخته شده به
 دست ساکن نمی‌شود، چنانکه نبی گفته است:
 ۳۹ «خداوند می‌فرماید:
 'آسمان تخت پادشاهی من است و
 زمین کرسی زیر پایم!
 چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید،
 و مکان آر میدنم کجاست؟
 ۴۰ مگر دست من این همه را نساخته است؟'
 ۴۱ «ای قوم گردنکش، ای کسانی که دلها و
 گوشه‌ایتان ختنه‌ناشده است! شما نیز همچون
 پدران خود همواره در برابر روح‌القدس
 مقاومت می‌کنید. ۴۲ کدام پیامبر است که از
 دست پدران شما آزار ندیده باشد؟ آنان حتی
 پیامبرانی را که ظهور آن پارسا را پیشگویی
 کرده بودند، کشتند؛ و اکنون شما تسلیم‌کننده
 و قاتل خود او شده‌اید، ۴۳ شمایی که شریعت
 را که به واسطهٔ فرشتگان مقرر گردید، دریافت
 کردید اما از اطاعت آن سر باز زده‌اید.»

۳۳ من تیره‌روزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و نالهٔ
 آنها را شنیده‌ام، و نزول کرده‌ام تا ایشان را بیرون
 آورم. اکنون بیا تا تو را به مصر بفرستم.
 ۳۴ «همین موسی است که قوم ما او را
 نپذیرفتند و گفتند: "چه کسی تو را بر ما حاکم
 و داور ساخته است؟" حال آنکه خدا به دست
 فرشته‌ای که در بوت‌ه بر وی ظاهر شد، او را
 فرستاده بود تا حاکم و رهانندهٔ آنان باشد.
 ۳۵ هم او بود که در مصر و کنار دریای سرخ و
 نیز در بیابان چهل سال معجزات و آیات انجام
 داد و قوم ما را از مصر بیرون آورد.
 ۳۶ «همین موسی به بنی اسرائیل گفت: "خدا
 از میان برادرانتان، پیامبری همانند من برای
 شما بر خواهد انگیخت." ۳۷ هم او در بیابان
 با جماعت بود، همراه با فرشته‌ای که در کوه
 سینا با وی سخن گفت، و همراه با پدران ما؛
 و کلام زنده را دریافت کرد تا به ما برساند.
 ۳۸ «ولی پدران ما از اطاعت او سر باز زده،
 طردش کردند و در دل خود به سوی مصر
 روی گرداندند. ۳۹ آنها به هارون گفتند: "برای
 ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند، زیرا
 نمی‌دانیم بر سر این موسی که ما را از سرزمین
 مصر بیرون آورد، چه آمده است!" ۴۰ در آن
 روزها بود که بُتی به شکل گوساله ساختند
 و بدان، قربانی تقدیم کردند و در تجلیل از
 مصنوع دست خویش جشنی به پا داشتند.
 ۴۱ پس خدا نیز از آنان روی گرداند و ایشان
 را به حال خود واگذاشت تا اجرام آسمان را
 پرستند؛ چنانکه در کتاب پیامبران آمده است:
 «ای خاندان اسرائیل، آیا در آن چهل
 سال در بیابان،
 برای من قربانی و هدیه آوردید؟

۳۴:۷ خروج ۵:۳، ۸:۱۰، ۳۷:۷ تثنیه ۱۵:۱۸، ۴۰:۷ خروج ۱:۳۲.

۴۳:۷ عاموس ۲۵:۵-۲۷؛ هر چند نبوت عاموس به تبعید اسرائیل به فراسوی دمشق اشاره می‌کند، استیفان آن را به تبعید
 نهایی به بابل مربوط می‌سازد.

۵۰:۷ اشعیا ۱:۶۶ و ۲.

آنچه می‌گفت گوش فرا دادند؛^۷ زیرا ارواح پلید نعره‌زنان از بسیاری که بدانها گرفتار بودند، بیرون می‌آمدند و شمار بسیار از مفلوجان و لنگان شفا می‌یافتند.^۸ از این رو شادی عظیمی آن شهر را فرا گرفت.

شَمعون جادوگر

^۹ و اما در آن شهر مردی می‌زیست شَمعون نام که مردم سامیره را مدتی با جادوگری خود در شگفت کرده بود و ادعا می‌کرد کسی است.^{۱۰} همه از خُرد و بزرگ، به او گوش فرا می‌دادند و می‌گفتند: «این مرد آن نیروی الهی است که عظیم می‌خوانندش.»^{۱۱} آنها به او گوش فرا می‌دادند، زیرا دیرزمانی بود با جادوگری خود، آنان را شگفت‌زده می‌ساخت.^{۱۲} اما چون به بشارت فیلیس درباره پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح ایمان آوردند، همگی، مرد و زن، تعمید یافتند.^{۱۳} حتی شَمعون نیز ایمان آورد و پس از تعمید یافتن پیوسته فیلیس را همراهی می‌کرد و از دیدن آیات و معجزات عظیم که به ظهور می‌رسید، غرق در حیرت بود.

^{۱۴} چون رسولان در اورشلیم آگاه شدند که سامیریان کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنا را نزد آنان فرستادند.^{۱۵} آن دو به سامیره آمده، برای ایشان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند،^{۱۶} زیرا هنوز بر هیچ‌یک از ایشان نازل نشده بود، بلکه تنها به نام عیسی خداوند تعمید یافته بودند و بس.^{۱۷} پس پطرس و یوحنا دستهای خود را بر آنان نهادند و ایشان روح‌القدس را یافتند.

^{۱۸} چون شَمعون دید که با دست نهادن رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش آورد و^{۱۹} به رسولان گفت: «به من نیز این اقتدار را ببخشید تا بر هر که دست بگذارم، روح‌القدس را بیابد.»

^{۲۰} پطرس گفت: «زَرَت با خودت نابود باد! زیرا پنداشتی عطای خدا را می‌توان با

سنگسار شدن استیفان

^{۲۱} چون این سخنان را شنیدند، برافروختند و به سبب او دندانهای خود را به هم فشردند.^{۲۲} اما استیفان پر از روح‌القدس به آسمان چشم دوخته، جلال خدا را دید و عیسی را که بر دست راست خدا ایستاده بود.^{۲۳} پس گفت: «هم‌اکنون آسمان را گشوده و پسر انسان را بر دست راست خدا ایستاده می‌بینم.»

^{۲۴} در آن دم گوشه‌های خود را گرفته، نعره‌ای بلند برکشیدند و همگی با هم به سوی او حمله بردند.^{۲۵} و او را کشان‌کشان از شهر بیرون بردند، سنگسار کردند. شاهدان جامه‌های خود را نزد پاهای جوانی سولس نام گذاشتند.

^{۲۶} چون استیفان را سنگسار می‌کردند، او دعا کرده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر!»^{۲۷} سپس زانو زد و به آواز بلند ندا درداد که «خداوند، این گناه را به پای ایشان مگذار.» این را گفت و بخفت.^{۲۸} و سولس با کشتن استیفان موافق بود.

آزار ایمانداران

در آن روز، آزاری سخت بر کلیسای اورشلیم آغاز شد، چندان که جز رسولان، همه به نواحی یهودیه و سامیره پراکنده شدند.^{۲۹} مردانی پارسا استیفان را به خاک سپردند و برای او سوگواری عظیمی بر پا داشتند.^{۳۰} اما سولس سخت بر کلیسا می‌تاخت و خانه به خانه گشته، زنان و مردان را بیرون می‌کشید و به زندان می‌افکند.

فیلیس در سامیره

^{۳۱} و اما آنان که پراکنده شده بودند، هر جا که پا می‌نهادند، به کلام بشارت می‌دادند.^{۳۲} فیلیس نیز به یکی از شهرهای سامیره رفت و مسیح را به مردم آنجا اعلام کرد.^{۳۳} جماعت‌های مردم چون سخنان فیلیس را شنیدند و آیاتی را که از او صادر می‌شد دیدند، همگی به دقت به

«همچون گوسفندی که برای ذبح می‌برند،
و چون بره‌ای که نزد پشم‌چینان خود
خاموش است،
همچنان دهان ننگشود.
۳۳ در حقارتش، عدالت از او دریغ شد؛
چه کسی از نسل او سخن تواند گفت؟
زیرا حیات او از روی زمین منقطع
گردید.»

۳۴ خواجه‌سرا به فیلیپس گفت: «تمنای ما به
من بگویی که نبی در اینجا از که سخن می‌گوید،
از خود یا از شخصی دیگر؟» ۳۵ پس فیلیپس
سخن آغاز کرد و از همان بخش از کتب مقدس
شروع کرده، درباره عیسی به او بشارت داد.
۳۶ همچنان که در راه پیش می‌راندند، به
آبی رسیدند. خواجه‌سرا گفت: «بنگر، اینک
آب مهیاست! آیا تعمید گرفتن مرا مانعی
است؟» ۳۷ [فیلیپس گفت: «اگر با تمام دل ایمان
آورده‌ای، مانعی نیست.» خواجه‌سرا گفت:
«ایمان دارم که عیسی مسیح پسر خداست.»]
۳۸ پس خواجه‌سرا دستور داد ارا به را نگاه
دارند، و فیلیپس و خواجه‌سرا، هر دو به آب
درآمدند و فیلیپس او را تعمید داد. ۳۹ چون از
آب بیرون آمدند، ناگاه روح خداوند فیلیپس را
برگرفت و برد و خواجه‌سرا دیگر او را ندید، ولی
با شادی روح خود را در پیش گرفت. ۴۰ اما فیلیپس
در آشدود دیده شد. او در همه شهرهای آن ناحیه
می‌گشت و بشارت می‌داد، تا به فیصریه رسید.

ایمان آوردن سولس

۹ و اما سولس * که همچنان به دمیدن
تهدید و قتل بر شاگردان خداوند ادامه
می‌داد، نزد کاهن اعظم رفت ۱ و از او نامه‌هایی

پول خرید! ۱۱ تو در این خدمت هیچ سهم
و قسمتی نداری، زیرا دلت در حضور خدا
راست نیست. ۱۲ از این شرارت خود توبه کن
و از خداوند بخواه تا شاید این اندیشه دلت
آمرزیده شود؛ ۱۳ زیرا می‌بینم که پر از زهره
تلخ و اسیر بندهای شرارتی.»
۱۴ شمعون گفت: «شما برای من نزد خداوند
دعا کنید تا آنچه گفتید بر سرم نیاید.»
۱۵ پطرس و یوحنا پس از شهادت دادن و
اعلام کلام خداوند، به اورشلیم بازگشتند
و طی راه در بسیاری از روستاهای سامره
بشارت دادند.

فیلیپس و خواجه‌سرای حبشی

۱۶ آنگاه فرشته خداوند به فیلیپس گفت:
«برخیز و به سمت جنوب برو، به آن راه بیابانی
که از اورشلیم به غزه می‌رود.» ۱۷ پس برخاست
و روانه شد، که در راه به خواجه‌سرایی حبشی *
برخورد که از بزرگان دربار 'گنداکه' ملکه
حبشه و خزانه‌دار او بود، و برای عبادت به
اورشلیم آمده بود. ۱۸ او در بازگشت به وطن
بر ارا به خویش نشسته بود و کتاب ایشعیای
نبی را می‌خواند. ۱۹ آنگاه روح به فیلیپس گفت:
«نزدیک برو و با آن ارا به همراه شو.»
۲۰ فیلیپس به سوی ارا به پیش دوید و شنید
که خواجه‌سرای حبشی کتاب ایشعیای نبی را
می‌خواند. پس به او گفت: «آیا آنچه می‌خوانی،
می‌فهمی؟»

۳۱ گفت: «چگونه می‌توانم بفهمم، اگر کسی
رهنمایی‌ام نکند؟» پس از فیلیپس خواهش
کرد سوار شود و کنار او بنشیند. ۳۲ بخشی از
کتب مقدس که می‌خواند، این بود:

* ۲۷: ۸ مقصود از "حبشه"، شمال سودان است.

* ۱: ۹ "سولس"، شکل یونانی نام آرامی "شانول" است. لوقا در متن روایت، تا قبل از ایمان آوردن پولس، او را سولس می‌خواند، اما در نقل خطاب عیسی به او، تلفظ آرامی آن را که عیسی به کار برده قید می‌کند.

ببرد. ^{۱۶} من به او نشان خواهم داد که به خاطر نام من چه مشقتها باید بر خود هموار کند.»
^{۱۷} پس حَنانیا رفت و به آن خانه درآمد و دستهای خود را بر او گذاشته، گفت: «ای برادر، شائول، خداوند یعنی همان عیسی که چون بدین جا می‌آمدی در راه بر تو ظاهر شد، مرا فرستاده است تا بینایی خود را بازیابی و از روح القدس پر شوی.»^{۱۸} همان دم چیزی مانند فِلس از چشمان سوئس افتاد و او بینایی خود را بازیافت و برخاسته، تعمید گرفت.^{۱۹} سپس غذا خورد و قوت خویش بازیافت.

سوئس در دمشق و اورشلیم

سوئس روزهایی چند با شاگردان در دمشق به سر برد. ^{۲۰} او بی‌درنگ در کنیسه‌ها به اعلام این پیام آغاز کرد که عیسی پسر خداست. ^{۲۱} هر که پیام او را می‌شنید در شگفت می‌شد و می‌گفت: «مگر این همان نیست که در اورشلیم در میان آنان که این نام را می‌خوانند آشوب به پا می‌کرد و به اینجا نیز آمده تا در بندشان نهد و نزد سران کاهنان بَرَد؟»^{۲۲} ولی سوئس هر روز قویتر می‌شد و با دلایل انکارناپذیر یهودیان دمشق را به زانو درآورده، ثابت می‌کرد که عیسی، همان مسیح است.

^{۲۳} پس از گذشت روزهای بسیار، یهودیان توطئه قتل او را چیدند.^{۲۴} اما سوئس از قصدشان آگاه شد. آنها شب و روز بر دروازه‌های شهر مراقبت می‌کردند تا او را بکشند.^{۲۵} ولی شاگردانش شبانه او را در زنبیلی نهاده، از شکافی در دیوار شهر پایین فرستادند.^{۲۶} چون سوئس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، اما همه از او می‌ترسیدند، زیرا باور نمی‌کردند برآستی شاگرد شده باشد.^{۲۷} اما برنابا او را برگرفت و نزد رسولان آورده، گفت که چگونه در راه دمشق خداوند را دیده و

خطاب به کنیسه‌های دمشق خواست تا چنانچه کسی را از اهل طریقت* بیابد، از زن و مرد، در بند نهاده، به اورشلیم بیاورد.

^۲ طی سفر، چون به دمشق نزدیک می‌شد، ناگاه نوری از آسمان بر گردش درخشید^۱ و او بر زمین افتاده، صدایی شنید که خطاب به وی می‌گفت: «شائول، شائول، چرا مرا آزار می‌رسانی؟»

^۵ وی پاسخ داد: «خداوند، تو کیستی؟»
 پاسخ آمد: «من آن عیسی هستم که تو بدو آزار می‌رسانی.»^۶ حال، برخیز و به شهر برو. در آنجا به تو گفته خواهد شد که چه باید کنی.»
^۷ همسفران سوئس خاموش ایستاده بودند؛ آنها صدای او را نمی‌شنیدند، ولی کسی را نمی‌دیدند.
^۸ سوئس از زمین برخاست، اما چون چشمانش را گشود نتوانست چیزی ببیند؛ پس دستش را گرفتند و او را به دمشق بردند.^۹ او سه روز نایب بود و چیزی نمی‌خورد و نمی‌آشامید.
^{۱۰} در دمشق شاگردی حَنانیا نام می‌زیست. خداوند در رؤیا بر او ظاهر شد و گفت: «ای حَنانیا!»

پاسخ داد: «بله خداوند.»
^{۱۱} خداوند به او گفت: «برخیز و به کوجه‌ای که 'راست' نام دارد، برو و در خانه یهودا سراغ سوئس تارسوسی را بگیر. او به دعا مشغول است»^{۱۲} و در رؤیا مردی را دیده، حَنانیا نام، که می‌آید و بر او دست می‌گذارد تا بینا شود.
^{۱۳} حَنانیا پاسخ داد: «خداوند، از بسیاری درباره این مرد شنیده‌ام که بر مقدسین تو در اورشلیم آزارها روا داشته است.»^{۱۴} و در اینجا نیز از جانب سران کاهنان اختیار دارد تا هر که را که نام تو را می‌خواند، در بند نهد.»

^{۱۵} ولی خداوند به حَنانیا گفت: «برو، زیرا که این مرد ظرف برگزیده من است تا نام مرا نزد غیر یهودیان و پادشاهانشان و قوم اسرائیل

* ۲:۹ ایمانداران به مسیح با این نام شناخته می‌شدند.

گرد او را گرفته، گریان جامه‌هایی را که دورکاس در زمان حیاتش دوخته بود، به وی نشان می‌دادند.

^{۲۰} پطرس همه را از اتاق بیرون کرد و زانو زده، دعا نمود. سپس رو به جسد کرد و گفت: «ای طابیتا، برخیز!» طابیتا چشمان خود را گشود و با دیدن پطرس نشست. ^{۲۱} پطرس دست وی را گرفت و او را به پا داشت. آنگاه مقدسین و بیوه‌زنان را فرا خواند و او را زنده به ایشان سپرد. ^{۲۲} این خبر در سرتاسر بافا پیچید و بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ^{۲۳} پطرس مدتی در یافا نزد دَبّاغی شمعون نام توقف کرد.

دیدار پطرس از گرنلیوس رومی

در قیصریه مردی بود، گرنلیوس نام، از فرماندهان هنگ رومی موسوم به 'هنگ ایتالیایی'. او و اهل خانه‌اش همگی پرهیزگار و خداترس بودند. گرنلیوس سخاوتمندانه به مستمندان صدقه می‌داد و پیوسته به درگاه خدا دعا می‌کرد. ^۱ روزی حوالی ساعت نهم از روز آشکارا در رؤیا دید که فرشته خدا نزدش آمد و گفت: «ای گرنلیوس!»

^۲ گرنلیوس با وحشت به او چشم دوخت و پاسخ داد: «بله، سرورم!»

فرشته گفت: «دعاها و صدقه‌های تو چون هدیه یادگاری به پیشگاه خدا برآمده است. اکنون کسانی به یافا بفرست تا شمعون معروف به پطرس را بدین جا بیاورند. ^۳ او نزد دَبّاغی شمعون نام که کنار دریا منزل دارد، میهمان است.»

^۴ چون فرشته‌ای که با او سخن می‌گفت او را ترک کرد، گرنلیوس دو تن از خادمان و یکی از سپاهیان خاص خود را که مردی دیندار بود،

خداوند چه‌سان با وی سخن گفته و او چگونه در دمشق دلیرانه به نام عیسی موعظه کرده است. ^۵ پس سولس نزد ایشان ماند و آزادانه در اورشلیم آمد و رفت می‌کرد و با شهامت به نام خداوند موعظه می‌نمود. ^۶ او با یهودیان یونانی‌زبان گفتگو و مباحثه می‌کرد، ولی آنها در صدد کشتنش برآمدند. ^۷ چون برادران از این امر آگاه شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا روانه تارسوس کردند.

^۸ بدین‌گونه کلیسا در سرتاسر یهودیه و جلیل و سامیره آرامش یافته، استوار می‌شد و در ترس خداوند به سر می‌برد و به تشویق روح القدس بر شمار آن افزوده می‌گشت.

خدمات پطرس

^۹ و اما پطرس که در همه نواحی می‌گشت، به دیدار مقدسین ساکن لُدّه نیز رفت. ^{۱۰} در آنجا شخصی را دید اینیاس نام، که هشت سال مفلوج و زمینگیر بود. ^{۱۱} او گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌بخشد. برخیز و بستر خود را جمع کن!» او بی‌درنگ برخاست، ^{۱۲} و با دیدن او همه اهل لُدّه و شارون به خداوند روی آوردند.

^{۱۳} در یافا شاگردی می‌زیست طابیتا نام، که معنی آن غزال است. این زن خود را وقف کارهای نیک و دستگیری از مستمندان کرده بود. ^{۱۴} طابیتا در همان روزها بیمار شد و درگذشت. پس جسدش را شستند و در بالاخانه‌ای نهادند. ^{۱۵} چون لُدّه نزدیک یافا بود، وقتی شاگردان آگاه شدند که پطرس در لُدّه است، دو نفر را نزد او فرستادند و خواهش کردند که «لطفاً بی‌درنگ نزد ما بیا.»

^{۱۶} پطرس همراه آنان رفت و چون بدان‌جا رسید، او را به بالاخانه بردند. بیوه‌زنان همگی

* ۹:۳۶ در اصل یونانی: "دورکاس". "طابیتا" (آرامی) و "دورکاس" (یونانی) به معنی "آهو" یا "غزال" است.
* ۱۰:۳۰ منظور ساعت سه بعد از ظهر است.

بششوند.^{۳۳} پس پطرس آنها را به خانه برد تا میهمان او باشند.

روز بعد برخاست و همراه آنان روانه شد. برخی از برادران اهل یافا نیز با وی رفتند.^{۳۴} فردای آن روز به قیصریه رسیدند. گرنلیوس خویشان و دوستان نزدیک خود را نیز گرد آورده بود و منتظر ورود آنان بود.^{۳۵} چون پطرس به خانه درآمد، گرنلیوس به استقبال او شتافت و به پایش درافتاده، او را پرستش کرد.^{۳۶} اما پطرس او را بلند کرد و گفت: «برخیز؛ من نیز انسانی بیش نیستم.»

^{۳۷} سپس گفتگوکنان با وی به خانه درآمد و در آنجا با جمعی بزرگ روبه‌رو شد.^{۳۸} پطرس به آنان گفت: «شما خود آگاهید که برای یهودیان حرام است که با اجنبیان معاشرت کنند یا به خانه آنها بروند. اما خدا به من نشان داد که هیچ‌کس را نجس یا ناپاک نخوانم.^{۳۹} پس چون در پی من فرستادید، بدون هیچ اعتراضی آمدم. اکنون بگویید، از چه سبب مرا طلب کرده‌اید؟»^{۴۰} گرنلیوس پاسخ داد: «چهار روز پیش در همین وقت، حوالی ساعت نهم،^{*} در خانه خویش به دعا مشغول بودم که ناگاه مردی در جامه‌ای نورانی در برابرم ایستاد^{۴۱} و گفت: "گرنلیوس، دعایت مستجاب گردیده و صدقات در حضور خدا به یاد آورده شده است.^{۴۲} کسانی به یافا بفرست تا شمعون معروف به پطرس را به اینجا بیاورند. او نزد شمعون ذبّاح که خانه‌اش کنار دریاست، میهمان است."^{۴۳} پس بی‌درنگ در پی تو فرستادم و تو نیز لطف کردی و آمدی. اینک همه ما در حضور خدا حاضریم تا هر آنچه خداوند به تو فرموده است، بشنویم.»

^{۴۴} پطرس چنین سخن آغاز کرد: «اکنون دریافتم که براسستی خدا تبعیضی میان مردمان قائل نیست؛ بلکه از هر قوم، هر که از او

فرا خواند^۴ و تمام ماجرا را بدیشان بازگفت و آنها را به یافا فرستاد.

^۹ روز بعد، نزدیک ظهر، چون در راه بودند و به شهر نزدیک می‌شدند، پطرس به بام خانه رفت تا دعا کند.^{۱۰} در آنجا گرسنه شد و خواست چیزی بخورد. چون خوراک را آماده می‌کردند، به حالت خلسه فرو رفت.^{۱۱} در آن حال دید که آسمان گشوده شده و چیزی همچون سفره‌ای بزرگ که از چهارگوشه آویخته است، به سوی زمین فرود می‌آید.^{۱۲} و از انواع چارپایان و خزندگان و پرندگان پر است.^{۱۳} آنگاه ندایی به او رسید که: «ای پطرس، برخیز، ذبح کن و بخور!»

^{۱۴} پطرس گفت: «حاشا از من، خداوند، زیرا هرگز به چیزی حرام یا نجس لب نزده‌ام.»^{۱۵} بار دوم ندا آمد که «آنچه خدا پاک ساخته است، تو نجس مخوان!»

^{۱۶} این امر سه بار تکرار شد و سپس سفره بی‌درنگ به آسمان بالا برده شد.

^{۱۷} در همان حال که پطرس با حیرت به معنی رؤیا می‌اندیشید، فرستادگان گرنلیوس خانه شمعون را جستجو، به در خانه او رسیدند.^{۱۸} آنان با صدای بلند می‌پرسیدند: «آیا شمعون معروف به پطرس در اینجا میهمان است؟»

^{۱۹} پطرس هنوز به رؤیا می‌اندیشید که روح به او گفت: «بنگر، سه تن تو را می‌جویند.^{۲۰} برخیز و پایین برو و در رفتن با ایشان تردید مکن، زیرا آنها را من فرستاده‌ام.»

^{۲۱} پطرس پایین رفت و به آنان گفت: «من همانم که می‌جوئید. سبب آمدنتان چیست؟»^{۲۲} گفتند: «گرنلیوس فرمانده ما را فرستاده.

او مردی پارسا و خدا ترس است و یهودیان همه به نیکی از او یاد می‌کنند. او از فرشته‌ای مقدّس دستور یافته که در پی تو بفرستد و تو را به خانه خود دعوت کرده، سخنان را

* ۱۰: ۳۰ منظور ساعت سه بعد از ظهر است.

تعمید دهند. آنگاه از پطرس خواستند چند روزی با ایشان بماند.

گزارش پطرس به کلیسا

رسولان و برادران در سرتاسر یهودیه شنیدند که غیر یهودیان نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.^۲ پس چون پطرس به اورشلیم بازگشت، طرفداران ختنه بر او خرده گرفته، گفتند: «چگونه توانستی به خانه ختنه‌ناشدگان بروی و با آنها همسفره شوی؟»

^۳ پطرس همه ماجرا را از آغاز به تفصیل برایشان بازگو کرده، گفت: «من در یافا به دعا مشغول بودم که در عالم رؤیا دیدم چیزی همچون سفره‌ای بزرگ که از چهار گوشه آویخته بود، از آسمان فرود آمد و به من رسید. چون نیک نگریستم، چارپایان و وحوش و خزندگان و پرندگان بر آن دیدم. سپس ندایی به گوشم رسید که می‌گفت: «ای پطرس، برخیز، ذبح کن و بخور.»

^۴ «جواب دادم: «حاشا از من، خداوند، زیرا هرگز به چیزی حرام یا نجس لب زده‌ام.»
^۵ «بار دوم از آسمان ندا آمد که «آنچه خدا پاک ساخته، تو نجس مخوان.»^۶ و این امر سه بار تکرار شد: سپس همه آن چیزها به آسمان بالا برده شد.

^۷ «در همان موقع، سه تن که از قیصریه نزد من فرستاده شده بودند، به خانه‌ای که در آن بودم رسیدند.^۸ روح خدا به من گفت که در رفتن با آنان تردید نکنم. این شش برادر نیز با من آمدند، و ما به خانه آن مرد درآمدیم.^۹ او برای ما بازگفت که چگونه در خانه خود فرشته‌ای دیده که به او گفته است: «کسانی به یافا بفرست تا شمعون معروف به پطرس را به اینجا بیاورند.^{۱۰} او برای تو پیامی خواهد آورد که به واسطه آن تو و تمامی اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.»

بترسد و پارسایی را به عمل آورد، مقبول او می‌گردد.^{۱۱} شما آگاهید از پیامی که خدا برای قوم اسرائیل فرستاد و به واسطه عیسی مسیح که خداوند همه است، به صلح و سلامت بشارت داد.^{۱۲} شما می‌دانید که این امر چگونه پس از تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌کرد، در جلیل آغاز شد و در سرتاسر یهودیه رواج گرفت،^{۱۳} و چگونه خدا عیسای ناصری را با روح القدس و قدرت مسح کرد، به گونه‌ای که همه جا می‌گشت و کارهای نیکو می‌کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌داد، از آن رو که خدا با او بود.

^{۱۴} «ما شاهدان همه اعمالی هستیم که او در سرزمین یهود و در اورشلیم انجام داد. آنها او را بر صلیب کشیده، کشتند.^{۱۵} اما خدا او را در روز سوم برخیزانید و ظاهر ساخت،^{۱۶} اما نه بر همگان، بلکه تنها بر شاهدانی که خود از پیش برگزیده بود، یعنی بر ما که پس از رستاخیز او از مردگان، با او خوردیم و نوشیدیم.^{۱۷} او به ما فرمان داد تا این حقیقت را به قوم اعلام کنیم و شهادت دهیم که خدا او را مقرر فرموده تا داور زندگان و مردگان باشد.^{۱۸} پیامبران جملگی درباره او شهادت می‌دهند که هر که بدو ایمان آورد، به نام او آموزش گناهان خواهد یافت.»
^{۱۹} پطرس هنوز سخن می‌گفت که روح القدس بر همه آنان که پیام را می‌شنیدند، نازل شد.
^{۲۰} شماری از ایمانداران یهودی نژاد که همراه پطرس آمده بودند، چون دیدند روح القدس حتی بر غیر یهودیان نیز فرو ریخته است، در حیرت افتادند.^{۲۱} زیرا شنیدند که ایشان به زبانهای غیر سخن می‌گویند و خدا را می‌ستایند. آنگاه پطرس گفت:^{۲۲} «حال که اینان روح القدس را درست همانند ما یافته‌اند، آیا کسی می‌تواند از تعمیدشان در آب مانع گردد؟»
^{۲۳} پس دستور داد ایشان را در نام عیسی مسیح

* ۱۰:۴۶ اصطلاح «زبانهای غیر» به زبانهایی اشاره دارد که شخص آنها را نیاموخته و نمی‌داند؛ همچن در ۱۹:۶.

در آنطاکیه بود که شاگردان را نخستین بار 'مسیحی' خواندند.

^{۱۷} در آن روزها چند نبی از اورشلیم به آنطاکیه آمدند. ^{۱۸} یکی از آنها که آگابوس نام داشت، برخاست و با الهام روح پیشگویی کرد که قحطی سختی در سرتاسر دنیا خواهد آمد. این قحطی در زمان حکومت گلودیوس رخ داد. ^{۱۹} پس شاگردان بر آن شدند که هر یک در حد توان، کمکی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند. ^{۲۰} پس چنین کردند و هدیه‌ای به دست برنابا و سولس نزد مشایخ فرستادند.

رهایی پطرس از زندان

۱۲ در آن زمان، هیرودیس پادشاه دست ستم بر برخی از افراد کلیسا دراز کرد. ^۱ به دستور او یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشتند. ^۲ و چون دید این کار یهودیان را خشنود ساخت، گامی فراتر برداشت و پطرس را نیز گرفتار کرد. این در ایام عید فطیر رخ داد. ^۳ هیرودیس پس از گرفتار کردن پطرس، او را به زندان انداخت و چهار دسته چهار نفری را به نگرهبانی او برگماشت. و بر آن بود که پس از عید پسخ، او را در برابر همگان محاکمه کند. ^۴ پس پطرس را در زندان نگاه داشتند، اما کلیسا با جدیت تمام نزد خدا برای او دعا می‌کرد.

^۵ شب قبل از روزی که هیرودیس قصد داشت پطرس را به محاکمه بکشد، او به دو زنجیر بسته و میان دو سرباز خفته بود، و نگرهبانان نیز مقابل در زندان پاس می‌دادند. ^۶ ناگاه فرشته خداوند ظاهر شد و نوری در درون زندان درخشید. فرشته به پهلوی پطرس زد و او را بیدار کرده، گفت: «زود برخیز!» در دم زنجیرها از دستهایش فرو افتاد.

^۷ فرشته به او گفت: «کمرت را ببند و کفش به پا کن.» پطرس چنین کرد. سپس فرشته به او گفت: «ردایست را بر خود بپوش و از پی

^{۱۵} «چون سخن آغاز کردم، روح القدس بر آنها نازل شد، درست همان‌گونه که نخست بر ما نازل شده بود. ^{۱۶} آنگاه گفته خداوند را به خاطر آوردم که فرموده بود: «یحیی با آب تعمید می‌داد ولی شما با روح القدس تعمید خواهید یافت.» ^{۱۷} اگر خدا همان عطا را به آنها بخشید که پس از ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند به ما عطا فرموده بود، پس من که باشم که بخواهم مانع کار خدا شوم؟»

^{۱۸} چون این سخنان را شنیدند، خاموش شدند و خدا را ستایش کرده، گفتند: «براستی که خدا توبه حیات بخش را به غیر یهودیان نیز عطا فرموده است!»

کلیسای آنطاکیه

^{۱۹} و اما آنان که در پی آزار آغاز شده با ماجرای استیفان پراکنده شده بودند، تا نواحی فینیقیه و قبرس و آنطاکیه سفر کردند. آنان کلام را فقط به یهودیان اعلام می‌کردند و بس. ^{۲۰} اما در میان ایشان تنی چند از اهالی قبرس و قیروان بودند که چون به آنطاکیه رسیدند، با یونانیان نیز سخن گفتند و عیسای خداوند را به آنان بشارت دادند. ^{۲۱} دست خداوند نیز با ایشان بود و گروهی بسیار ایمان آورده، به خداوند گرویدند.

^{۲۲} چون این خبر به کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به آنطاکیه فرستادند. ^{۲۳} وقتی او به آنجا رسید و فیض خدا را دید، شادمان شد و همه را ترغیب کرد تا با تمام دل به خداوند وفادار باشند، ^{۲۴} زیرا مردی بود نیک و پر از روح القدس و ایمان. بدین سان گروهی بسیار به خداوند پیوستند.

^{۲۵} پس از آن، برنابا به تارسوس رفت تا سولس را بیابد. ^{۲۶} و چون یافت، وی را به آنطاکیه آورد. ایشان در آنجا سالی تمام با کلیسا گرد می‌آمدند و گروهی بسیار را تعلیم می‌دادند.

مرگ هیروودیس

^{۲۰} هیروودیس بر مردم صور و صیدون خشم گرفته بود. از این رو به یکدل نزد او رفتند و اجازه شرفیابی خواستند. آنان بلاستوس، پیشکار خاص شاه را با خود متحد کرده، در طلب آشتی برآمدند، زیرا خوراک و معاش آنها از سرزمین هیروودیس فراهم می‌شد.

^{۲۱} در روز مقرر، هیروودیس ردای شاهی به تن کرده، بر تخت نشست و نطقی برای جماعت ایراد کرد. ^{۲۲} مردم فریاد برآوردند: «این صدای یکی از خدایان است، نه صدای آدمی!» ^{۲۳} در دم، فرشته خداوند او را زد، از آن رو که خدا را تجلیل نکرده بود. آنگاه کرهها بدنش را خوردند و مرد. ^{۲۴} اما کلام خدا هر چه بیشتر پیش می‌رفت و منتشر می‌شد.

^{۲۵} چون برنابا و سوئس مأموریت خود را به انجام رسانیدند، از اورشلیم بازگشتند و یوحنا معروف به مرقس را نیز همراه خود آوردند.

رسالت برنابا و سوئس

۱۳ در کلیسایی که در آنطاکیه بود، انبیا و معلمانی چند بودند: برنابا، شمعون معروف به نیچر، لوقیوس قیروانی، متاین که برادر خوانده^{*} هیروودیس حاکم بود و سوئس. هنگامی که ایشان در عبادت خداوند و روزه به سر می‌بردند، روح القدس گفت: «برنابا و سوئس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را بدان فرا خوانده‌ام.» ^۳ آنگاه، پس از روزه و دعا، دست بر آن دو نهاده، ایشان را روانه سفر کردند.

بشارت در قپرس

^۴ بدین قرار، آن دو که از جانب روح القدس فرستاده شده بودند، به سیلوکیه رفتند و از

من بیا.^۱ پس پطرس از پی او از زندان بیرون رفت. اما باور نمی‌کرد که آنچه فرشته انجام می‌دهد، واقعی است، بلکه گمان می‌کرد رؤیا می‌بیند. ^{۱۰} آنها از نگهبانان اول و دوم گذشتند و به دروازه آهنینی رسیدند که رو به شهر باز می‌شد. دروازه خود به خود مقابل ایشان گشوده شد. پس بیرون رفتند و چون به انتهای کوچه رسیدند، ناگاه فرشته ناپدید شد.

^{۱۱} آنگاه پطرس به خود آمد و گفت: «اکنون دیگر یقین دارم که خداوند فرشته خود را فرستاده و مرا از چنگ هیروودیس و آنچه قوم یهود در انتظارش بودند، رهانیده است.»

^{۱۲} چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا معروف به مرقس رفت. در آنجا بسیاری گرد آمده بودند و دعا می‌کردند. ^{۱۳} چون پطرس در خانه را کوید، خادمه‌ای به نام رودا آمد تا در را بگشاید. ^{۱۴} اما چون صدای پطرس را شناخت، از فرط شادی، بدون گشودن در، به درون شتافت و اعلام داشت: «پطرس بر در ایستاده است!»

^{۱۵} به او گفتند: «مگر دیوانه شده‌ای؟» اما چون اصرار او را دیدند، گفتند: «لابد فرشته اوست.» ^{۱۶} در این حین، پطرس همچنان در می‌زد. سرانجام، چون در را گشودند، با دیدن او غرق در شگفتی شدند. ^{۱۷} پطرس با اشاره دست، آنان را خاموش ساخت و شرح داد که چگونه خداوند او را از زندان رهانیده است. سپس گفت: «یعقوب و دیگر برادران را از این امر آگاه سازید.» آنگاه به جایی دیگر رفت.

^{۱۸} صبح روز بعد، در میان سپاهیان غوغایی بر پا شد، زیرا نمی‌دانستند چه بر سر پطرس آمده است. ^{۱۹} هیروودیس دستور داد همه جا پطرس را جستجو کنند؛ و چون او را نیافتند از نگهبانان بازخواست کرد و حکم به قتل آنها داد. سپس از یهودیه به قیصریه رفت و چندی در آنجا ماند.

* ۱:۱۳ یا: «از درباریان هیروودیس» و یا: «از دوستان هیروودیس».

گفتند: «برادران، اگر پند و اندرز برای مردم دارید، بگوید.»

۱۶ پولس ایستاد و با دست اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و ای غیریهودیان خداترس، گوش فرادهیید! ۱۷ خدای قوم اسرائیل، پدران ما را برگزید و قوم ما را در زمان غربتشان در مصر سرافراز ساخت و با قدرتی عظیم آنها را از آن سرزمین به در آورد، ۱۸ و قریب به چهل سال رفتارشان را در بیابان تحمل کرد. ۱۹ او هفت قوم را که در کنعان بودند، نابود ساخت و سرزمینشان را به قوم خود به میراث داد. ۲۰ این همه حدود چهارصد و پنجاه سال به طول انجامید.

۲۱ «پس از آن، تا زمان سموئیل نبی، خدا داوران بدیشان داد. ۲۲ آنگاه پادشاهی خواستند و خدا شائول، پسر قیس، از قبیله بنیامین را به ایشان داد، که چهل سال حکومت کرد. ۲۳ پس از برداشتن شائول، داوود را برانگیخت تا شاه ایشان گردد، و بر او چنین گواهی داد: "داوود پسر یسا را دلخواه خویش یافتم؛ او خواست مرا به طور کامل به جا خواهد آورد."

۲۴ «از نسل همین مرد، خدا طبق وعده خود، نجات دهنده یعنی عیسی را برای اسرائیل فرستاد. ۲۵ پیش از آمدن عیسی، یحیی تعمید توبه را به همه مردم اسرائیل موعظه می کرد. ۲۶ چون یحیی دور خود را به پایان می رسانید، گفت: "مرا که می پندارید؟ من او نیستم؛ بلکه او پس از من می آید و من حتی شایسته نیستم بند کفشش را بکشایم."

۲۷ «ای برادران، ای فرزندان ابراهیم، و ای غیریهودیان خداترس که در اینجا حضور دارید! این پیام نجات برای ما فرستاده شده است. ۲۸ مردم اورشلیم و بزرگان ایشان عیسی را نشناختند و با این حال با محکوم کردنش، گفته های پیامبران را که هر شب تالوت

آنجا از راه دریا به قیصر رسیدند. ۲۹ چون وارد سلامیس شدند، در کنیسه های یهود به کلام خدا موعظه کردند. یوحنا نیز در خدمت ایشان بود.

۳۰ آنان سرتاسر جزیره را در توردیدند تا به پافوس رسیدند. در آنجا به فردی یهودی به نام باژیثوع برخوردند که جادوگر و نبی دروغین بود. ۳۱ او از دوستان سیرگیوس پولس والی بود. والی که مردی خردمند بود، برنابا و سولس را به حضور فرا خواند، زیرا می خواست کلام خدا را بشنود. ۳۲ اما علیمای جادوگر - که ترجمه نامش چنین است - به مخالفت با ایشان برخاست و کوشید والی را از ایمان آوردن، بازدارد. ۳۳ در این هنگام سولس، که پولس نیز نامیده می شد، پر از روح القدس شده، بدو چشم دوخت و گفت: "ای فرزند ابلیس، ای دشمن هر پارسایی، که پر از مکر و فریبی! چرا از کج کردن راههای راست خداوند باز نمی ایستی؟ ۳۴ بدان که دست خداوند بر ضد توست. اکنون کور خواهی شد و تا مدتی قادر به دیدن آفتاب نخواهی بود."

در دم، مه و تاریکی او را فرو گرفت، و دور زده کسی را می جست که دستش را بگیرد و راه را به او بنماید. ۳۵ چون والی این واقعه را دید، ایمان آورد، زیرا از تعلیمی که درباره خداوند می دادند در شگفت شده بود.

پولس و برنابا در آنطاکیه پیسیدیه

۳۶ آنگاه پولس و همراهانش از راه دریا از پافوس به پرجه پامفیلیه رفتند. اما در آنجا یوحنا از ایشان جدا شد و به اورشلیم بازگشت. ۳۷ آنها از پرجه گذشتند و به آنطاکیه پیسیدیه رسیدند. در روز شبات، به کنیسه درآمدند و نشستند. ۳۸ پس از تلاوت تورات و کتب پیامبران، رهبران کنیسه نزد ایشان فرستادند و

۲۱ «بنگرید، ای استهزاگران،
حیرت کنید و هلاک شوید،
زیرا در ایام شما کاری می‌کنم،
که هر چند آن را به شما بازگویند
هرگز باور نخواهید کرد.»

۲۲ چون پولس و برنابا از کنیسه بیرون
می‌رفتند، مردم از آنها استدعا کردند که
شَبَّات آینده نیز در این باره با ایشان سخن
بگویند. ۲۳ پس از اینکه جماعت کنیسه را
ترک کردند، بسیاری از یهودیان و اشخاص
خداپرست که به یهودیت گرویده بودند، از
پی پولس و برنابا به راه افتادند. آن دو با این
گروه سخن گفتند و آنها را به پایداری در
فیض خدا ترغیب کردند.

۲۴ شَبَّات بعد، به تقریب، تمامی مردم شهر
گرد آمدند تا کلام خداوند را بشنوند. ۲۵ اما
یهودیان چون ازدحام مردم را دیدند، از حسد
پر شدند و با بی‌حرمتی به مخالفت با سخنان
پولس برخاستند.

۲۶ آنگاه پولس و برنابا دلیرانه گفتند: «لازم بود
کلام خدا پیش از همه برای شما بیان شود.
اما چون آن را رد کردید و خود را شایسته
حیات جاوید ندانستید، پس اکنون رو به سوی
غیریهودیان می‌نهم. ۲۷ زیرا خداوند به ما چنین
امر فرموده که:

«تو را نوری برای ملت‌ها ساختم،
تا نجات را به کرانه‌های زمین
برسانی.»

۲۸ چون غیریهودیان این را شنیدند، شادمان
شدند و کلام خداوند را حرمت داشتند؛ و
آنان که برای حیات جاوید تعیین شده بودند،
ایمان آوردند.

۲۹ بدین سان کلام خداوند در سرتاسر آن ناحیه
منتشر شد. ۳۰ اما یهودیان، زنان خداپرست و
متشخص و نیز مردان سرشناس شهر را

می‌شود، تحقق بخشیدند. ۲۸ آنها با اینکه هیچ
علتی برای مجازات مرگ نیافتند، از پیلاتس
خواستند او را بکشد. ۲۹ و چون تمام آنچه را که
درباره‌اش نوشته شده بود، به انجام رساندند،
او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.
۳۰ اما خدا وی را از مردگان برخیزانید. ۳۱ و
آنان که با او از جلیل به اورشلیم آمده بودند،
روزهای بسیار او را دیدند و اکنون نیز نزد قوم
ما شاهدان اویند.

۳۲ «اکنون ما به شما بشارت می‌دهیم که
خدا آنچه را که به پدران ما وعده داده بود،
۳۳ با برخیزانیدن عیسی، برای ما که فرزندان
ایشانیم وفا کرد. همان‌گونه که در مزمور دوم
نوشته شده:

«تو پسر من هستی؛

امروز، من تو را مولود ساخته‌ام.»

۳۴ «و خدا او را از مردگان برخیزانید تا هرگز
فساد نبیند، چنانکه آمده است:

«برکات مقدس و مطمئنی را

که به داوود وعده داده شده،

به شما خواهم بخشید.»

۳۵ و بر همین مبنا در جای دیگر گفته شده که:

«نخواهی گذاشت سرسپرده تو

فساد ببیند.»

۳۶ «و اما داوود سپس از آنکه به اراده خدا
مردمان عصر خویش را خدمت کرد، بخفت
و به پدران خود پیوسته، فساد را دید. ۳۷ ولی
آن کس که خدا برخیزانید، فساد را ندید.

۳۸ «پس، ای برادران، بدانید آمرزش گناهیانی
که به واسطه همین شخص فراهم آمده است،
به شما اعلام می‌شود. ۳۹ اکنون هر که ایمان
بیاورد، به واسطه او پارسا شمرده می‌شود در
هر آنچه نتوانستید به واسطه شریعت موسی
پارسا شمرده شوید. ۴۰ مراقب باشید این نوشته
کتب پیامبران بر سر شما نیاید که می‌گوید:

«خدایان به صورت انسان بر ما فرود آمده‌اند!»^{۱۲} آنان برنابا را 'زنوس' و پوئس را 'هرمس' نامیدند، زیرا او سخنگوی اصلی بود.^{۱۳} کاهن زنوس که معبدش درست بیرون دروازه شهر بود، گاوهایی چند و تاجهایی از گُل به دروازه شهر آورد؛ او و جماعت بر آن بودند قربانی تقدیمشان کنند.

^{۱۴} اما چون آن دو رسول، یعنی برنابا و پوئس، این را شنیدند، جامه‌های خود را چاک زدند و به میان جماعت شستافته، فریاد برآوردند که: «ای مردان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز چون شما، انسانی بیش نیستیم. ما به شما بشارت می‌دهیم که از این چیزهای پوچ دست بردارید و به خدای زنده روی آورید که آسمان و زمین و دریا و هر آنچه را که در آنهاست، آفرید.»^{۱۵} هر چند او در گذشته ملتها را جملگی وا گذاشت که هر یک به راه خود روند،^{۱۶} اما خود را بدون شهادت نگذاشت؛ او با فرستادن باران از آسمان و بخشیدن فصلهای پُر بار، بر شما احسان نموده، خوراک فراوان به شما ارزانی می‌دارد و دل‌هایتان را از خرّمی لبریز می‌کند.»^{۱۷} سرانجام با این سخنان، به دشواری توانستند مردم را از تقدیم قربانی بازدارند.^{۱۸} اما یهودیانی از آنطاکیه و قونیه آمدند و مردم را با خود متحد ساخته، پوئس را سنگسار کردند و بدین گمان که مرده است، از شهر بیرونش کشیدند.^{۱۹} اما چون شاگردان گرد او جمع شدند، برخاست و به شهر بازگشت. فردای آن روز، او و برنابا رهسپار درپه شدند.

بازگشت به آنطاکیه سوریه

^{۲۱} آنان در آن شهر نیز بشارت دادند و بسیاری را شاگرد ساختند. سپس به لستره و قونیه و آنطاکیه بازگشتند.^{۲۲} در آن شهرها شاگردان را تقویت کرده، آنان را به پایداری در ایمان تشویق کردند و پند دادند که «باید با تحمل سختیهای بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم.»

شوراندند و آنها را به آزار پوئس و برنابا برانگیختند. پس پوئس و برنابا را از آن ناحیه راندند.^{۲۳} ایشان نیز به اعتراض، غبار پاهای خود را بر ایشان تکاندند و به شهر قونیه رفتند.^{۲۴} و اما شاگردان پر از شادی و روح‌القدس بودند.

پوئس و برنابا در قونیه

در قونیه نیز پوئس و برنابا به کنیسه یهود رفتند و چنان سخن راندند که شماری بسیار از یهودیان و یونانیان ایمان آوردند.^{۲۵} اما یهودیانی که ایمان نیاورده بودند، غیر یهودیان را شوراندند و ذهنشان را نسبت به برادران، مسموم ساختند.^{۲۶} پس پوئس و برنابا مدتی طولانی در آنجا ماندند و دلیرانه برای خداوند سخن گفتند، خداوندی که بدیشان قدرت انجام آیات و معجزات می‌بخشید و بدین‌گونه پیام فیض خود را تأیید می‌کرد.^{۲۷} مردم شهر دو گروه شدند؛ گروهی به جانبداری از یهودیان برخاستند و گروهی دیگر جانب رسولان را گرفتند.^{۲۸} و چون غیر یهودیان و یهودیان به اتفاق بزرگان خود در صدد برآمدند که پوئس و برنابا را افتضاح کرده، سنگسار کنند،^{۲۹} آنان آگاه شده، به لستره و درپه، از شهرهای لیکائونیه، و نواحی اطراف گریختند و در آنجا به رساندن بشارت ادامه دادند.

پوئس و برنابا در لستره و درپه

^{۳۰} و اما در لستره مردی نشسته بود که نمی‌توانست پاهایش را حرکت دهد و هرگز راه نرفته بود، زیرا لنگ مادرزاد بود.^{۳۱} هنگامی که پوئس سخن می‌گفت، او گوش فرا می‌داد. پوئس بدو چشم دوخت و دید که ایمان شفا یافتن دارد.^{۳۲} پس با صدای بلند به او گفت: «بر پاهای خود راست بایست!» آن مرد از جا جست و به راه افتاد.

^{۳۳} چون مردم آنچه را که پوئس انجام داد دیدند، به زبان لیکائونی فریاد برآوردند:

۶ پس رسولان و مشایخ گرد آمدند تا به این مسئله رسیدگی کنند. ۷ پس از مباحثه بسیار، سرانجام پطرس برخاست و بدیشان گفت: «ای برادران، شما آگاهید که در روزهای نخست، خدا مرا از میان شما برگزید تا غیریهودیان از زبان من پیام انجیل را بشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدایی که عارف القلوب است بر ایشان گواهی داد بدین که روح القدس را بدیشان عطا فرمود، چنانکه به ما نیز. ۹ او در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان، دلهایشان را ظاهر ساخت. ۱۰ پس حال چرا خدا را می آزماید و یوغی بر گردن شاگردان می نهید که نه ما قادر به حملش بودیم، نه پدران ما؟ ۱۱ زیرا ما ایمان داریم که به فیض خداوند عیسی است که نجات یافته ایم، چنانکه ایشان نیز.» ۱۲ سپس جماعت همه ساکت شدند و به برنابا و پولس گوش فرا دادند. آنان آیات و معجزاتی را که خدا به دست ایشان در میان غیریهودیان ظاهر کرده بود، باز می گفتند. ۱۳ چون سخنان ایشان به پایان رسید، یعقوب گفت: «ای برادران، به من گوش فرا دهید! ۱۴ شمعون* بیان کرد که چگونه خدا برای نخستین بار غیریهودیان را مورد لطف خود قرار داده، از میان آنان قومی برای خود* برگزیده است. ۱۵ این با گفتار پیامبران مطابق است، چنانکه نوشته شده:

۱۶ «پس از این، باز خواهم گشت

و خیمه داوود را که فرو افتاده از نو

بر پا خواهم کرد؛

ویرانه هایش را دیگر بار بنا خواهم نمود،

و آن را مرمت خواهم کرد،

۱۷ تا باقی افراد بشر جملگی خداوند را

بطلبند،

همه ملت‌هایی که نام مرا بر خود دارند.

۱۳ ایشان در هر کلیسا مشایخ بر ایمانداران گماشتند و با دعا و روزه آنها را به خداوندی که به وی ایمان آورده بودند، سپردند.

۱۴ سپس از ایالت پیسیدیه گذشتند و به ایالت پامفلیه رفتند، ۱۵ و در پرجه کلام را موعظه کرده، به آتالیه فرود آمدند.

۱۶ از آتالیه با کشتی به انطاکیه بازگشتند، همان‌جا که ایشان را به فیض خدا سپرده بودند تا عهده‌دار کاری شوند که اکنون به انجامش رسانیده بودند. ۱۷ چون بدان‌جا رسیدند، کلیسا را گرد آورده، بازگفتند که خدا به واسطه آنها چه‌ها کرده و چگونه در ایمان را بر غیریهودیان گشوده است. ۱۸ آنگاه مدت زمانی در آنجا با شاگردان ماندند.

شورای اورشلیم

۱۵ و اما جمعی از یهودیه به انطاکیه آمده به برادران تعلیم می دادند که: «اگر مطابق آیین موسی ختنه نشوید، نمی توانید نجات بیابید.» ۲ پس چون پولس و برنابا به مخالفت و مباحثه شدید با ایشان برخاستند، قرار بر این شد که آن دو به همراه چند تن دیگر از ایشان به اورشلیم بروند و این مسئله را با رسولان و مشایخ در میان نهند. ۳ پس کلیسا ایشان را بدرقه کرد؛ و آنها در گذر از فینیقیه و سامیره، به بیان چگونگی ایمان آوردن غیریهودیان پرداختند و همه برادران را بسیار شاد ساختند. ۴ چون به اورشلیم رسیدند، کلیسا و رسولان و مشایخ از ایشان استقبال کردند. پولس و برنابا هر آنچه خدا به واسطه آنها انجام داده بود، بدیشان بازگفتند. ۵ آنگاه برخی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «این غیریهودیان را باید ختنه کرد و حکم داد که شریعت موسی را نگاه دارند.»

* ۱۴: ۱۵ «شمعون» همان «پطرس» (آیه ۷) است.

* ۱۴: ۱۵ در اصل یونانی: «برای نام خود».

خداوندی که این را به جا می‌آورد
چنین می‌گوید،
۱۸ اموری را که از دیرباز معلوم بوده
است.

۱۹ «پس رأی من بر این است که آنان را که از
غیریهودیان به سوی خدا بازمی‌گردند، زحمت
نرسانیم. ۲۰ اما باید در نامه‌ای از ایشان بخواهیم که
از خوراک آلوده به بت پرستی، بی‌عفتی، گوشت
حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. ۲۱ زیرا از
دیرباز موسی در هر شهر کسانی را داشته است
که بدو موعظه کنند، چنانکه هر سبب نوشته‌های
او را در کلیسه‌ها تلاوت می‌کنند.»

نامه شورا به ایمانداران غیریهودی

۲۲ پس رسولان و مشایخ به اتفاق تمامی
کلیسا تصمیم گرفتند از میان خود مردانی
برگزینند و آنان را همراه پولس و برنابا به
آنطاکیه بفرستند. پس یهودای معروف به برسبا
و سیلاس را که در میان برادران مقام رهبری
داشتند، برگزیدند. ۲۳ آنگاه نامه‌ای به دست
ایشان فرستادند، بدین عبارات که:

«از ما رسولان و مشایخ، برادران شما،
به برادران غیریهودی در آنطاکیه، سوریه
و کیلیکیه،
سلام!

۲۴ شنیده‌ایم که کسانی از میان ما، بی‌آنکه
دستوری از ما داشته باشند، آمده‌اند و
شما را با سخنانشان مشوش ساخته،
باعث پریشانی خاطر تان شده‌اند. ۲۵ پس
ما یکدل چنین مصلحت دیدیم که مردانی
برگزینیم و آنها را همراه عزیزان خود، برنابا
و پولس، نزد شما بفرستیم. ۲۶ همراه کسانی
که به خاطر نام خداوند ما عیسی مسیح،

جان برکف نهاده‌اند. ۲۷ پس یهودا و سیلاس
را فرستاده‌ایم تا شما را زبانی از این امور
آگاه سازند. ۲۸ روح القدس و ما مصلحت
چنین دیدیم که باری بر دوش شما ننهیم،
جز این ضروریات که ۲۹ از خوراک تقدیمی
به بتها و خون و گوشت حیوانات خفه
شده و بی‌عفتی پرهیزید. هر گاه از اینها
دوری کنید، کاری پسندیده انجام داده‌اید.
والسلام.»

۳۰ پس ایشان روانه شده، به آنطاکیه رفتند و
در آنجا کلیسا را گرد آورده، نامه را رساندند.
۳۱ چون آنها نامه را خواندند، از پیام دلگرم‌کننده
آن شادمان شدند. ۳۲ یهودا و سیلاس نیز که نبی
بودند، با سخنان بسیار، برادران را تشویق و
تقویت کردند. ۳۳ پس چندی در آنجا ماندند، و
سپس برادران ایشان را به سلامت روانه کردند
تا نزد فرستندگان خود بازگردند. ۳۴ اما پولس و
برنابا در آنطاکیه ماندند ۳۵ و همراه بسیاری دیگر
به تعلیم و بشارت کلام خداوند مشغول شدند.

اختلاف میان پولس و برنابا

۳۶ پس از چندی، پولس به برنابا گفت: «به
شهرهایی که کلام خداوند را در آنها موعظه
کردیم، بازگردیم و از برادران دیدار کنیم تا
ببینیم در چه حالتند.» ۳۷ برنابا خواست یوحنا
معروف به مرقس نیز ایشان را همراهی کند،
۳۸ اما پولس مصلحت ندید کسی را که در
پامفیلیه ایشان را تنها گذاشته و ادامه همکاری
نداده بود،* با خود ببرد. ۳۹ اختلاف چندان بالا
گرفت که از یکدیگر جدا شدند. برنابا، مرقس
را برگرفت و از راه دریا راهی قبرس شد؛
۴۰ اما پولس، سیلاس را اختیار کرد و به دست
برادران به فیض خداوند سپرده شده، عازم

* ۱۵: ۳۸ نگاه کنید به اعمال ۱۳: ۵ و ۱۳.

۱۱ از آنجا راهی فیلیپی شدیم که یکی از شهرهای عمده آن بخش از مقدونیه و از مهاجرنشینهای روم بود، و چند روز در آن شهر ماندیم.

۱۲ روز سَبَات از شهر خارج شدیم و به کنار رودخانه رفتیم، با این انتظار که در آنجا مکانی برای دعا وجود دارد. پس نشستیم و با زنانی که گرد آمده بودند، به گفتگو پرداختیم. ۱۳ در میان آنان زنی خداپرست از شهر تیاتیرا بود که به سخنان ما گوش فرا می داد. او لیدیه نام داشت و فروشنده پارچه های ارغوان بود. خداوند قلب او را گشود تا به پیام پولس گوش بسپارد. ۱۴ چون او با اهل خانه اش تعمید گرفت، با اصرار بسیار ما گفت: «اگر یقین دارید که به خداوند ایمان آورده ام، بیایید و در خانه من بمانید.» سرانجام تسلیم درخواست او شدیم.

پولس و سیلاس در زندان

۱۵ یک بار که به مکان دعا می رفتیم، به کنیزی برخوردیم که روح غیبگویی داشت و از راه طالع بینی سود بسیار عاید اربابان خود می کرد. ۱۶ او در پی پولس و ما می افتاد و فریادکنان می گفت: «این مردان، خدمتگزاران خدای متعالند و راه نجات را به شما اعلام می کنند.» ۱۷ او روزهای بسیار چنین می کرد. سرانجام صبر پولس به سر آمد و برگشته به آن روح گفت: «به نام عیسی مسیح تو را امر می کنم که از این دختر به در آیی!» همان دم، روح از او بیرون آمد.

۱۸ اربابان آن کنیز چون دیدند امید کسب درآمدشان بر باد رفت، پولس و سیلاس را گرفتند و آنها را کشان کشان به بازار نزد مراجع بردند. ۱۹ پس ایشان را به حضور مقامات آوردند و گفتند: «این مردان یهودی اند و شهر ما را به آشوب کشیده اند.» ۲۰ رسومی را تبلیغ می کنند که پذیرفتن و به جا آوردنش بر ما رومیان جایز نیست.»

سفر گشت. ۲۱ او در عبور از سوریه و کیلیکیه، کلیساها را استوار می کرد.

پیوستن تیموتائوس به پولس و سیلاس

۱۶ پولس به دربه و سپس به لستره آمد. در آنجا شاگردی تیموتائوس نام می زیست که مادرش یهودی و ایماندار، اما پدرش یونانی بود. ۲ برادران در لستره و فونیه از او به نیکی یاد می کردند. ۳ پولس چون می خواست او در سفر همراهی اش کند، به سبب یهودیانی که در آن ناحیه می زیستند، او را ختنه کرد، چرا که همه می دانستند پدر وی یونانی است. ۴ آنها چون از شهری به شهر دیگر می رفتند، قوانینی را که رسولان و مشایخ در اورشلیم وضع کرده بودند، به مردم می سپردند تا آنها را رعایت کنند. ۵ پس، کلیساها در ایمان استوار می شدند و هر روز بر شمارشان افزوده می شد.

رؤیای پولس درباره مرد مقدونی

۶ سپس، سرتاسر دیار فریجیه و غلاطیه را درنوردیدند، زیرا روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به ایالت آسیا منع کرده بود. ۷ چون به سرحد میسیه رسیدند، سعی کردند به بیطینیه بروند، اما روح عیسی به ایشان اجازه نداد. ۸ از این رو، از میسیه گذشتند و به تروآس رفتند. ۹ شب هنگام، پولس در رؤیا دید که مردی مقدونی در برابرش ایستاده، به او التماس می کند که «به مقدونیه بیا و ما را مدد کن.» ۱۰ چون این رؤیا را دید، بی درنگ عازم مقدونیه شدیم، ۱۱ زیرا اطمینان یافتیم که خدا ما را فرا خوانده است تا بدیشان بشارت دهیم.

ایمان آوردن لیدیه در فیلیپی

۱۱ پس، از تروآس با کشتی یگراسست به ساموثرآکی رفتیم، و روز بعد به نیاپولیس رسیدیم.

و گفت: «مقامات دستور داده‌اند که شما را آزاد کنم. پس اینک بیرون آید و به سلامت بروید.»^{۳۷} اما پولس در پاسخ گفت: «ما را که رومی هستیم بدون محاکمه و در برابر همگان چوب زده و به زندان افکنده‌اند. حال می‌خواهند در خفا آزادمان کنند؟ هرگز! بلکه خود بیایند و ما را از اینجا بیرون آورند.»^{۳۸} مأموران این را به مقامات بازگفتند، و آنها چون شنیدند که پولس و سیلاس رومی‌اند، سخت به هراس افتادند^{۳۹} و آمده، از ایشان پوزش خواستند و تا بیرون زندان مشایعتشان نموده، خواهش کردند که شهر را ترک گویند.^{۴۰} ایشان پس از ترک زندان، به خانه‌ی لیدیه رفتند. در آنجا با برادران دیدار کرده، ایشان را تشویق نمودند. سپس آنجا را ترک گفتند.

بلوا در تسالونیک

پولس و سیلاس از آمفیپولیس و آپولونیا گذشتند و به تسالونیک آمدند، که در آنجا یهودیان کنیسه داشتند.^۱ پولس طبق عادت به کنیسه رفته، در سه شب^۲ از کتب مقدس با ایشان مباحثه می‌کرد^۳ و توضیح داده، برهان می‌آورد که ضروری بود مسیح رنج کشد و از مردگان برخیزد. او می‌گفت: «این عیسی که او را به شما اعلام می‌کنم، همان مسیح است.»^۴ برخی از ایشان و نیز شماری بسیار از یونانیان خداپرست و گروهی بزرگ از زنان سرشناس، مجاب شده، به پولس و سیلاس پیوستند.

^۵ اما یهودیان حسد ورزیدند و تندی چند از او باش را از بازار گرد آورده، دسته‌ای به راه انداختند و در شهر بلوا به پا کردند. ایشان در جستجوی پولس و سیلاس به خانه‌ی یاسون هجوم بردند تا آنان را به میان جماعت بیرون آورند.^۶ اما چون ایشان را نیافتند، یاسون و برخی دیگر از برادران را نزد مقامات شهر کشاندند و فریاد برآوردند که «این مردان که

^{۲۲} مردم در حمله به پولس و سیلاس به آنان پیوستند. و مقامات نیز دستور دادند جامه‌های ایشان را به در آورده، چوبشان زنند.^{۲۳} چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندانشان افکندند و به زندانبان دستور دادند سخت مراقب ایشان باشد.^{۲۴} زندانبان چون چنین دستور یافت، آنان را به زندان درونی افکند و پاهایشان را در گنده نهاد.

^{۲۵} نزدیک نیمه‌شب، پولس و سیلاس مشغول دعا بودند و سرودخوانان خدا را ستایش می‌کردند و دیگر زندانیان نیز بدیشان گوش فرا می‌دادند^{۲۶} که ناگاه زمین‌لرزه‌ای عظیم رخ داد، آن‌گونه که اساس زندان به لرزه درآمد و درهای زندان در دم گشوده شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.^{۲۷} زندانبان بیدار شد، و چون درهای گشوده‌ی زندان را دید، شمشیر برکشید تا خود را بکشد، زیرا می‌پنداشت زندانیان گریخته‌اند.^{۲۸} اما پولس با صدای بلند ندا در داده، گفت: «به خود آسیب مرسان که ما همه اینجا هستیم!»^{۲۹} زندانبان چراغ خواست و سراسیمه به درون زندان رفت و در حالی که می‌لرزید به پای پولس و سیلاس افتاد.^{۳۰} سپس، ایشان را بیرون آورد و پرسید: «ای سروران، چه کنم تا نجات یابم؟»

^{۳۱} پاسخ دادند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.»^{۳۲} آن‌گاه کلام خداوند را برای او و همه کسانی که در خانه‌اش بودند، بیان کردند.^{۳۳} در همان ساعت از شب، زندانبان آنها را برداشته، زخمهایشان را شست، و بی‌درنگ او و همه اهل خانه‌اش تعمیم گرفتند.^{۳۴} او ایشان را به خانه‌ی خود برد و سفره‌ای برایشان گسترد. او و همه اهل خانه‌اش از ایمان آوردن به خدا بسیار شاد بودند.

^{۳۵} چون روز شد، مقامات مأمورانی نزد زندانبان فرستاده، گفتند: «آن مردان را آزاد کن!»^{۳۶} زندانبان پولس را از این پیغام آگاه کرد

شد. ^{۱۷} از این رو، در کنیسه با یهودیان و یونانیان خداپرست و نیز هر روز در میدان شهر* با رهگذران مباحثه می‌کرد. ^{۱۸} جمعی از فیلسوفان اپیکوری و رواقی نیز با او بنای مباحثه گذاشتند. برخی از آنان می‌گفتند: «این یاوه‌گو چه می‌خواهد بگوید؟» دیگران می‌گفتند: «گویا خدایان بیگانه را تبلیغ می‌کند.» زیرا پوئس، عیسی و قیامت را به ایشان بشارت می‌داد. ^{۱۹} آنگاه او را برگرفته، به مجمع آریوپاگوس* بردند و در آنجا به او گفتند: «آیا می‌توان دانست که این تعلیم جدید که تو می‌دهی، چیست؟»^{۲۰} سخنانت به گوش ما عجیب می‌آید. پس خواهان دانستن معنای آنیم.»^{۲۱} همه آتینان و غریبانی که در آنجا می‌زیستند، مشغولیتی جز این نداشتند که وقت خود را به گفت و شنود درباره عقاید جدید بگذرانند.

^{۲۲} پس پوئس در میان مجمع آریوپاگوس* برخاست و گفت: «ای مردان آتی، من شما را از هر لحاظ بسیار دیندار یافته‌ام.»^{۲۳} زیرا هنگامی که در شهر سیر می‌کردم و آنچه را که شما می‌پرستید* نظاره می‌نمودم، مذبحی یافته‌م که بر آن نوشته شده بود: «تقدیم به خدای ناشناخته». حال، آنچه را شما ناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام می‌کنم.

^{۲۴} «خدایی که جهان و هر آنچه را در آن است آفرید، مالک آسمان و زمین است و در معابد ساخته دست بشر ساکن نمی‌شود.»^{۲۵} دستان بشری نمی‌تواند خدمتی به او بکند، چنانکه گویی به چیزی محتاج باشد، زیرا خود بخشنده حیات و نفس و هر چیز دیگر به جمیع آدمیان است.^{۲۶} او همه اقوام بشری را از یک انسان*

همه دنیا را به آشوب کشیده‌اند، حال به اینجا آمده‌اند^۷ و یاسون ایشان را به خانه خود برده است. اینان همگی از فرمانهای قیصر سرپیچی می‌کنند و مدعی آنند که شاه دیگری هست به نام عیسی.^۸ چون مردم و مقامات شهر این را شنیدند، برآشفتند.^۹ سپس از یاسون و دیگران ضمانت گرفته، آزادشان کردند.

پوئس و سیلاس در بیریه

^{۱۰} برادران در همان شب، پوئس و سیلاس را به بیریه روانه کردند. آنها چون بدان‌جا رسیدند، به کنیسه یهود رفتند.^{۱۱} اینان از مردمان تسالونیک^{۱۲}ی نجیب‌تر بودند، زیرا پیام را با اشتیاق پذیرفتند و هر روز کتب مقدس را بررسی می‌کردند تا ببینند آیا برآستی چنین است.^{۱۳} بدین‌گونه، بسیاری از یهودیان و نیز شماری کثیر از زنان و مردان سرشناس یونانی ایمان آوردند.

^{۱۴} چون یهودیان تسالونیک^{۱۵} دریافتند که پوئس در بیریه نیز کلام خدا را موعظه می‌کند، بدان‌جا رفتند و مردم را تحریک کرده، شوراندند.^{۱۶} برادران بی‌درنگ پوئس را به سوی ساحل روانه کردند، اما سیلاس و تیموتائوس در بیریه ماندند.^{۱۷} مشایعت‌کنندگان پوئس، او را تا آتن همراهی کردند و پس از اینکه برای سیلاس و تیموتائوس دستور گرفتند که هر چه زودتر به پوئس بیوندند، آنجا را ترک گفتند.

پوئس در آتن

^{۱۸} در آن حال که پوئس در آتن منتظر آن دو بود، از اینکه می‌دید شهر پر از بتهاست، منقلب

* ۱۷: ۱۷ یا "بازار".

* ۱۹: ۱۷ "آریوپاگوس" در لغت به معنی "تپه آریس" (یکی از خدایان یونان، معادل مریخ نزد رومی‌ها) است که تپه کوچکی بود در آتن. "آریوپاگوس" در کتاب اعمال رسولان به شوروی معروف شهر آتن اشاره دارد که در آغاز بر تپه آریس تشکیل جلسه می‌داد و نام خود را از آن به وام گرفت.

* ۱۹: ۱۷ با: «ما این اختیار را داریم که درباره تعلیم جدید تو داوری کنیم».

* ۲۳: ۱۷ با: "معابد شما را".

* ۲۶: ۱۷ در اصل یونانی: "یک خون".

پولس به دیدار آنها رفت،^۲ و از آنجا که او نیز مانند ایشان پیشه خیمه‌دوزی داشت، نزدشان ماند و به کار مشغول شد.^۳ او هر شب‌ات در کنیسه با یهودیان و یونانیان مباحثه می‌کرد و می‌کوشید آنان را مجاب سازد.

^۴ چون سیلاس و تیموتائوس از مقدونیه آمدند، پولس خود را به تمامی، وقف موعظه کلام کرده، به یهودیان شهادت می‌داد که عیسی همان مسیح است.^۵ اما چون با او بنای مخالفت گذاشتند و ناسزایش گفتند، به اعتراض، غبار جامه‌اش را تکاند* و به آنها گفت: «خونتان بر گردن خودتان! من از آن مبرا هستم. از این پس، نزد غیر یهودیان می‌روم.»

^۶ سپس از کنیسه تغییر مکان داد و به خانه تیتوس یوستوس رفت که شخصی خداپرست بود و در جوار کنیسه منزل داشت.^۷ اما گریسپوس، رئیس کنیسه، با تمام اهل خانه‌اش به خداوند ایمان آوردند. همچنین بسیاری از اهالی قُرنتس چون پیام را شنیدند، ایمان آورده، تعمید گرفتند.

^۸ شبی خداوند در رؤیای پولس گفت: «مترس! سخن بگو و خاموش مباش! ازیرا من با تو هستم و هیچ‌کس دست خود را بر تو دراز نخواهد کرد تا گزندتی به تو برساند، چرا که در این شهر مرا خلق بسیار است.»^۹ پولس یک سال و نیم در آنجا ماند و کلام خدا را به آنها تعلیم داد.

^{۱۰} اما هنگامی که گالیو، والی آخائیه بود، یهودیان همداستان شده، بر سر پولس تاختند و او را به محکمه کشانده،^{۱۱} گفتند: «این شخص مردم را وامی‌دارد خدا را به شیوه‌ای خلاف شریعت عبادت کنند.»

^{۱۲} چون پولس خواست سخن بگوید، گالیو به یهودیان گفت: «اگر جرم یا جنایتی در میان

پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند؛ و زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود محل سکونتشان را مقرر فرمود.^{۱۳} تا مردمان او را بجویند و چه‌بسا که در پی‌اش گشته، او را بیابند، هر چند از هیچ‌یک از ما دور نیست.^{۱۴} زیرا در اوست که زندگی و حرکت و هستی داریم؛ چنانکه برخی از شاعران خود شما نیز گفته‌اند که از نسل اویم.

^{۱۵} پس چون نسل خداییم، شایسته نیست چنین بیندیشیم که الوهیت همانند زر یا سیم یا سنگی است که با هنر و خلاقیت آدمی به صورت تمثالی تراشیده شده باشد.^{۱۶} در گذشته، خدا از چنین جهانی چشم می‌پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می‌کند که توبه کنند.^{۱۷} زیرا روزی را مقرر کرده که در آن به واسطه مردی که تعیین کرده است، جهان را عادلانه داورى خواهد کرد، و با برخیزانیدنش از مردگان، همه را از این امر مطمئن ساخته است.»^{۱۸} چون درباره رستاخیز مردگان شنیدند، برخی پوزخند زدند، اما دیگران گفتند: «می‌خواهیم در این باره باز از تو بشنویم.»^{۱۹} بدین‌گونه پولس مجمع را ترک گفت.^{۲۰} اما تنی چند بدو پیوسته، ایمان آوردند. دیونیسیوس، عضو مجمع آریوپاگوس، زنی داماریس نام، و نیز چند تن دیگر، از آن جمله بودند.

پولس در قُرنتس

پس از این، پولس آتن را ترک گفت و به قُرنتس رفت.^۲ در آنجا با مردی یهودی، آکیلا نام، از مردمان پونتوس آشنا شد که با همسرش پریسکیلا به تازگی از ایتالیا آمده بود، زیرا کلودیوس قیصر دستور داده بود که یهودیان همگی روم را ترک کنند.

* ۱۸: ۶ «به اعتراض»، در اصل یونانی نیامده و صرفاً جهت توضیح اضافه شده است. «تکاندن جامه» مانند «برافشاندن غبار پاها» (نگاه کنید به ۵۱: ۱۳)، نشان از قهر و اعتراض داشت.

سخن گفتن آغاز کرد. چون پُریسکیلا و آکیلا سخنانش را شنیدند، او را به خانه خود بردند و طریق خدا را دقیقتر به وی آموختند.^{۱۷} چون آپولوس قصد سفر به آخائیه کرد، برادران تشویقش کردند و به شاگردان نوشتند که او را به گرمی پذیرا شوند. چون آپولوس بدان جا رسید، کسانی را که به واسطه فیض ایمان آورده بودند، یاری فراوان داد.^{۱۸} زیرا پیش روی همگان با یهودیان مباحثه کرده، عقاید آنان را با دلایل قوی رد می کرد، و با استناد به کتب مقدس ثابت می نمود که عیسی همان مسیح است.

پولس در آفسس

۱۹ و اما هنگامی که آپولوس در فُرُنُس بود، پولس پس از گذر از نواحی مرتفع مرکزی، به آفسس رسید. در آنجا شاگردانی چند یافت^۲ و از ایشان پرسید: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» گفتند: «ما حتی نشنیده ایم که روح القدس هست.»

^۳ به ایشان گفت: «پس چه تعمیدی یافتید؟» گفتند: «تعمید یحیی.»^۴ پولس گفت: «تعمید یحیی، تعمید توبه بود. او به قوم می گفت به آن که پس از او می آمد ایمان بیاورند، یعنی به عیسی.»^۵ چون این را شنیدند، در نام خداوند عیسی تعمید گرفتند.^۶ و هنگامی که پولس دست بر آنان نهاد، روح القدس بر ایشان آمد، به گونه ای که به زبانهای غیر سخن گفتند و نبوت کردند.^۷ آن مردان، جملگی حدود دوازده تن بودند.^۸ سپس پولس به کنیسه رفته، در آنجا سه ماه دلیرانه سخن می گفت و درباره پادشاهی خدا مباحثه می کرد و دلایل قاطع می آورد.^۹ اما

بود، می بایست شکایت شما را بشنوم.^{۱۵} اما چون مسئله بر سر کلمات و نامها و شریعت خودتان است، پس خود به آن رسیدگی کنید. من نمی خواهم درباره چنین اموری داوری کنم.^{۱۶} پس آنها را از مقابل مسند داوری راند.^{۱۷} آنان نیز همگی به سوستیس، رئیس کنیسه حمله بردند و او را در مقابل مسند والی زدند. اما گالیو هیچ اعتنا نکرد.

بازگشت پولس به آنطاکیه

^{۱۸} پولس پس از اقامتی طولانی در فُرُنُس، با برادران وداع کرد و از راه دریا عازم سوریه شد. در این سفر، پُریسکیلا و آکیلا نیز همراهش بودند. او در کِنُخریه سر خود را تراشید، زیرا چنین نذر کرده بود.^{۱۹} چون به آفسس رسیدند، همسفران خود را ترک گفت و خود به کنیسه رفته، با یهودیان به مباحثه پرداخت.^{۲۰} از او خواستند مدتی بیشتر با ایشان بماند، اما نپذیرفت^{۲۱} و با ایشان وداع کرده، گفت: «اگر خدا بخواهد باز نزد شما خواهیم آمد.» سپس سوار کشتی شد و آفسس را ترک گفت.^{۲۲} در قیصریه از کشتی فرود آمده، به اورشلیم رفت و پس از دیدار با کلیسا، راهی آنطاکیه شد.^{۲۳} چندی در آنجا ماند و باز عازم سفر شده، در سرتاسر دیار غَلاطیه و فُریجیه جا به جا می گشت و همه شاگردان را استوار می کرد.

^{۲۴} در آن ایام، فردی یهودی، آپولوس نام، از مردمان اسکندریه، به آفسس آمد. او سخنوری ماهر بود و دانشی وسیع از کتب مقدس داشت؛^{۲۵} در طریق خداوند آموزش یافته بود و با حرارت روح سخن می گفت و به دقت درباره عیسی تعلیم می داد، هر چند فقط از تعمید یحیی آگاهی داشت.^{۲۶} او دلیرانه در کنیسه به

* ۱۸:۲۲ "به اورشلیم" در اصل یونانی نیامده است.

* ۱۸:۲۵ یا: "با شور و حرارت بسیار".

بود. ^{۲۰} بدین گونه، کلام خداوند به طور گسترده منتشر می شد و قوت می گرفت.
^{۲۱} پس از این وقایع، پولس در روح بر آن شد از راه مقدونیه و آخائیه، به اورشلیم بازگردد. گفت: «پس از رفتنم به آنجا، باید از روم نیز دیدار کنم.» ^{۲۲} سپس دو تن از دستیاران خود، تیموتائوس و اراستوس را به مقدونیه فرستاد و خود چندی در آسیا ماند.

بلوا در افسس

^{۲۳} در این زمان، بلوای بزرگی درباره 'طریقت' بر پا شد. ^{۲۴} نقره کاری دیمتریوس نام که تمثالهای نقره ای از آرتیمیس می ساخت و از این راه درآمدی سرشار عاید صنعتگران کرده بود، ^{۲۵} ایشان و صاحبان این گونه حرفه ها را گرد آورد و به آنها گفت: «ای سروران، می دانید که این پیشه، مایه رونق روزی ماست. ^{۲۶} اما چنانکه می بینید و می شنوید، این پولس نه تنها در افسس، بلکه به تقریب در سرتاسر آسیا، بسیاری را متقاعد و گمراه کرده است. او می گوید خدایان ساخته دست بشر، خدا نیستند. ^{۲۷} پس این خطر هست که نه تنها کسب ما از رونق بیفتد، بلکه معبد الهه بزرگمان آرتیمیس نیز حقیر گردد و او که در آسیا و در سرتاسر جهان پرستیده می شود، عظمت خود را از دست بدهد.»

^{۲۸} چون این را شنیدند، به غایت خشمگین شده، فریاد سر دادند که «بزرگ است آرتیمیس افسسیان!» ^{۲۹} در تمام شهر آشوبی به پا شد! مردم یکپارچه به سوی میدان مسابقات هجوم بردند و گایوس و آریستارخوس را که اهل مقدونیه و از همراهان پولس بودند، کشان کشان با خود می بردند. ^{۳۰} پولس خواست در برابر جمعیت ظاهر شود، اما شاگردان نگذاشتند. ^{۳۱} حتی بعضی از مقامات ایالت آسیا که از

بعضی سرسختی می کردند و ایمان نمی آوردند و پیش روی همگان، 'طریقت' را بد می گفتند. پس پولس از آنها کناره گرفت و شاگردان را با خود برداشته، همه روزه در تالار سخنرانی تیرانوس به بحث و گفتگو پرداخت. ^{۳۰} دو سال بدین منوال گذشت و در این مدت، همه سکنه ایالت آسیا، چه یهود و چه یونانی، کلام خداوند را شنیدند.

^{۳۱} خدا به دست پولس معجزات خارق العاده ظاهر می ساخت، ^{۳۲} به گونه ای که مردم دستمالها و پیشبندهایی را که با بدن او تماس یافته بود برای بیماران می بردند، و بیماری آنها بهبود می یافت و ارواح پلید از ایشان بیرون می رفت. ^{۳۳} پس تنی چند از جن گیران دوره گرد یهودی نیز کوشیدند نام خداوند عیسی را بر کسانی که ارواح پلید داشتند، بخوانند. آنان می گفتند: «به آن عیسی که پولس به او موعظه می کند شما را قسم می دهیم!» ^{۳۴} کسانی که چنین می کردند، هفت پسر اسکیوا، یکی از سران کاهنان یهود بودند. ^{۳۵} اما روح پلید در پاسخ آنها گفت: «عیسی را می شناسم، پولس را هم می شناسم، اما شما کیستید؟» ^{۳۶} پس مردی که روح پلید داشت بر آنها جسته، بر همگی ایشان غلبه یافت و چنان آنها را زد که برهنه و زخمی از آن خانه گریختند.

^{۳۷} چون همه ساکنان افسس، چه یهودی و چه یونانی، از این امر آگاه شدند، ترس بر همه آنان مستولی گشت، به گونه ای که از آن پس نام خداوند عیسی را بسیار محترم می داشتند. ^{۳۸} و بسیار کسان که ایمان آورده بودند، پیش آمده، آشکارا به کارهای خود اعتراف کردند. ^{۳۹} بسیاری نیز که پیش از آن جادوگری می کردند، کتابهای خود را آوردند و در برابر همگان سوزاندند. چون بهای کتابها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم*

* ۱۹:۱۹ "درهم" سکه ای نقره ای بود معادل دستمزد یک روز یک کارگر.

مؤمنان* را با سخنان خود دلگرمی بسیار داد، تا به یونان رسید^۳ و سه ماه در آنجا ماند. هنگامی که قصد داشت با کشتی به سوریه برود، یهودیان علیه او توطئه کردند. پس بر آن شد از راه مقدونیه بازگردد.^۴ همراهان او، سوپاتروس پسر پیروس از مردمان بیریه، آریستارخوس و سیکوندوس از مردمان تسالونیکی، گایوس از مردمان دربه، تیخیکوس و تروفیموس از مردمان آسیا، و تیموتائوس بودند.^۵ آنان پیش از ما رفتند و در تروآس منتظر ما شدند.^۶ ولی ما پس از ایام عید فطیر، با کشتی از فیلیپی روانه شدیم و پنج روز بعد، در تروآس به آنان پیوستیم و هفت روز در آنجا ماندیم.

موعظه پولس در تروآس

^۷ در نخستین روز هفته، برای پاره کردن نان گرد هم آمدیم. پولس برای مردم موعظه می کرد، و چون تصمیم داشت روز بعد آنجا را ترک گوید، سخنانش تا نیمه های شب به درازا کشید.^۸ در بالاخانه ای که گرد آمده بودیم، چراغ بسیار بود.^۹ در آن حال که پولس همچنان به سخن گفتن ادامه می داد، جوانی اِفتیخوس نام که کنار پنجره نشسته بود، اندک اندک به خوابی عمیق فرو رفت و ناگاه از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.^{۱۰} پولس پایین رفته، خود را بر مرد جوان انداخت و او را در بر گرفت و گفت: «مترسید، جان او در اوست!»^{۱۱} سپس بالا رفت و نان را پاره کرد و خورد. او تا سحر به گفتگو با ایشان ادامه داد، و بعد آنجا را ترک گفت.^{۱۲} مردم آن جوان را زنده به خانه بردند و تسلائی عظیم یافتند.

وداع پولس با مشایخ کلیسای افسس

^{۱۳} و اما ما در ادامه سفر، سوار کشتی شده، روانه آسوس شدیم تا در آنجا طبق قرار پولس،

دوستان وی بودند، برایش پیغام فرستاده، خواهش کردند پا به میدان مسابقات نگذارد.^{۱۴} جمعیت آشفته بود. همه فریاد می زدند و هر کس چیزی می گفت و بیشتر مردم نمی دانستند برای چه گرد آمده اند.^{۱۵} یهودیان، اسکندر را پیش انداخته بودند، و بعضی از میان جمعیت به او دستورهایی می دادند. او دست تکان داده، از مردم خواست خاموش باشند و کوشید دفاعی عرضه دارد.^{۱۶} اما چون مردم دریافتند یهودی است، همه یکصدا، حدود دو ساعت فریاد می زدند: «بزرگ است آرتمیسی افسسیان!»

^{۱۷} سرانجام، داروغه شهر جمعیت را آرام کرد و گفت: «ای مردان افسس، کیست که نداند شهر افسس نگهبان معبد آرتمیسی بزرگ و حافظ تمثال اوست که از آسمان نازل شده است؟»^{۱۸} پس چون این حقایق انکارناپذیر است، باید آرام باشید و شتابزده کاری نکنید.^{۱۹} این مردان که به اینجا آورده اید، نه به معبد ما دستبرد زده اند و نه به الهه ما کفر گفته اند.^{۲۰} پس اگر دیمتریوس و همکاران صنعتگرش از کسی شکایت دارند، در محکمه ها باز است و والیان نیز حاضرند. می توانند شکایات خود را به آنجا ببرند.^{۲۱} اما اگر مسئله دیگری دارید، باید آن را در جلسات رسمی انجمن شهر حل و فصل کنید.^{۲۲} زیرا بیم آن می رود که به خاطر وقایع امروز، به شورشگری متهم شویم. اگر چنین شود، نخواهیم توانست دلیلی برای توجیه این بلوا بیاوریم.»^{۲۳} این را گفت و جماعت را متفرق ساخت.

سفر پولس به مقدونیه و یونان

۲۵ چون آشوب فرو نشست، پولس شاگردان را فرا خواند و پس از تشویق و ترغیب ایشان، آنان را وداع گفت و عازم مقدونیه شد.^{۲۴} او از آن نواحی گذر کرد،

او را به کشتی بیاوریم، زیرا خواسته بود تا آنجا را از راه خشکی برود.^{۱۲} پس چون یوگس را در آسوس دیدیم، او را به کشتی آوردیم و به میتیلینی رفتیم.^{۱۵} از آنجا با کشتی روانه شدیم و روز بعد به مقابل خیوس رسیدیم. فردای آن روز به ساموس رفتیم و روز بعد، به میلیتوس رسیدیم.^{۱۶} یوگس تصمیم داشت از راه دریا از کنار آفُسس بگذرد تا وقتی را در ایالت آسیا صرف نکند، زیرا شتاب داشت که اگر ممکن شود، روز پنتیکاست در اورشلیم باشد.

^{۱۷} او از میلیتوس پیغامی به آفُسس فرستاد و مشایخ کلیسا را نزد خود فرا خواند.^{۱۸} چون آمدند، بدیشان گفت: «آگاهید که از همان روز نخست که به آسیا پا نهادم، چگونه در همه اوقات با شما به سر برده‌ام.^{۱۹} چگونه در کمال فروتنی و اشکریزان خداوند را خدمت کرده، سختی‌هایی را که در اثر توطئه‌های یهودیان بر من رفته است، تحمل کرده‌ام.^{۲۰} می‌دانید که از هر آنچه ممکن بود به حال شما سودمند افتد، چیزی دریغ نداشته‌ام، بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه‌ها تعلیمتان داده‌ام.^{۲۱} نیز به یهودیان و یونانیان هر دو، اعلام داشته‌ام که باید با توبه به سوی خدا بازگردند و به خداوند ما عیسی مسیح ایمان آورند.

^{۲۲} «و حال، با الزام روح به اورشلیم می‌روم و نمی‌دانم در آنجا چه برایم پیش خواهد آمد؛^{۲۳} جز آنکه در هر شهر روح‌القدس هشدار می‌دهد که زندان و سختی در انتظار من است.^{۲۴} اما جان را برای خود بی‌ارزش می‌انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام، به کمال انجام دهم، خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست.

^{۲۵} «حال می‌دانم هیچ‌یک از شما که من در میانتان گشته و به پادشاهی خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهد دید.^{۲۶} پس امروز با شما اتمام حجت می‌کنم که من از خون همه ببری هستم،^{۲۷} زیرا در اعلام اراده کامل خدا به شما کوتاهی نکرده‌ام.^{۲۸} مراقب خود و تمامی گله‌ای که روح‌القدس شما را به نظارت بر آن برگماشته است باشید و کلیسای خدا را که آن را به خون خود خریده است، شبانی کنید.^{۲۹} می‌دانم بعد از رفتنم، گرگهای دزنده به میان شما خواهند آمد که به گله رحم نخواهند کرد.^{۳۰} حتی از میان خود شما کسانی بر خواهند خاست و حقیقت را دیگرگون خواهند کرد تا شاگردان را به پیروی خود از راه به در کنند.^{۳۱} پس هوشیار باشید و به خاطر آورید که من سه سال تمام، شنب و روز، دمی از هشدار دادن به هر یک از شما با اشکها، باز نایستادم.^{۳۲} «اکنون شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع کسانی که تقدیس شده‌اند، میراث بخشد.^{۳۳} چشمداشتی به سیم و زر و یا جامه کسی نداشته‌ام.^{۳۴} خود می‌دانید که به دست خویش، نیازهای خود و همراهانم را فراهم کرده‌ام.^{۳۵} از هر لحاظ به شما نشان داده‌ام که باید چنین سخت کار کنیم تا بتوانیم ضعیفان را دستگیری نماییم، و سخنان خود خداوند عیسی را به یاد داشته باشیم که فرمود: «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.»^{۳۶} چون سخنانش را به پایان رسانید، با همه آنان زانو زد و دعا کرد.^{۳۷} همه بسیار گریستند و بر گردنش آویخته، وی را می‌بوسیدند.^{۳۸} آنچه بیش از همه اندوهگینشان می‌ساخت، این سخنش بود که گفت «دیگر روی مرا نخواهید دید.» سپس تا کشتی وی را بدرقه کردند.

* ۲۸:۲۰ به جای «به نظارت»، در ترجمه‌های قدیمی «اسقف» آمده است.

* ۲۸:۲۰ در برخی نسخه‌ها، «خداوند».

که می‌کنید؟ چرا با گریه خود دل مرا می‌شکنید؟ من آماده‌ام به‌خاطر نام خداوند عیسی نه تنها به زندان روم، بلکه در اورشلیم جان بسپارم.^{۱۴} چون دیدیم متقاعد نمی‌شود، دست کشیدیم و گفتیم: «آنچه خواست خداوند است، بشود.»

^{۱۵} پس از آن روزها، تدارک سفر دیدیم و به سوی اورشلیم حرکت کردیم.^{۱۶} بعضی از شاگردان مقیم قیصریه نیز همراهمان آمدند و ما را به خانه شخصی مناسون نام بردند تا میهمان او باشیم. مناسون، از مردمان قپرس و یکی از شاگردان قدیمی بود.

ورود پولس به اورشلیم

^{۱۷} چون به اورشلیم رسیدیم، برادران به‌گرمی پذیرایمان شدند.^{۱۸} روز بعد با پولس به دیدار یعقوب رفتیم. مشایخ همگی حضور داشتند.^{۱۹} پولس ایشان را سلام گفت و به تفصیل بیان کرد که خدا به واسطه خدمت او در میان غیریهودیان چه‌ها کرده است.

^{۲۰} چون شنیدند، خدا را تمجید کردند. سپس به پولس گفتند: «ای برادر، چنانکه می‌بینی هزاران یهودی ایمان آورده‌اند و همگی نسبت به شریعت غیورند.^{۲۱} در میان آنها چنین شایع شده که تو همه یهودیانی را که میان غیریهودیان زندگی می‌کنند، تعلیم می‌دهی که از موسی روی برتابند، و می‌گویی نباید فرزندان خود را ختنه کرد و بنا بر رسوم رفتار نمود.^{۲۲} حال چه باید کرد؟ بدون شک، آنها از آمدنت آگاه خواهند شد.^{۲۳} پس آنچه به تو می‌گوییم، انجام بده. اینجا نزد ما چهار مرد هستند که نذری دارند.^{۲۴} آنها را همراه خود ببر و به اتفاق ایشان آیین تطهیر را به جا آور و خرج ایشان را بده تا بتوانند سرهای خود را بتراشند. بدین‌سان همه در خواهند یافت که این شایعات درباره تو راست نیست، بلکه تو نیز شریعت را نگاه

به سوی اورشلیم

۲۱

پس از جدا شدن از آنها، راهی سفر دریایی شدیم و تا 'کوس' مستقیم پیش رفتیم. روز بعد، به رودس و از آنجا به پاتارا رسیدیم.^۲ در آنجا کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیه بود. پس سوار شدیم و حرکت کردیم.^۳ قپرس را در سمت چپ خود دیدیم و از آن گذشته، به سوی سوریه پیش رفتیم. سپس در صور پیاده شدیم، زیرا در آنجا باید بار کشتی را تخلیه می‌کردند.^۴ پس شاگردان را در آنجا یافته، هفت روز نزدشان ماندیم. ایشان به هدایت روح به پولس گفتند به اورشلیم نرو. چون فرصت ماندن ما به پایان رسید، عازم سفر شدیم. شاگردان جملگی با زنان و فرزندانشان ما را تا بیرون شهر بدرقه کردند. آنجا کنار دریا زانو زدیم و دعا کردیم.^۵ پس از وداع، سوار کشتی شدیم، و ایشان نیز به خانه‌های خود بازگشتند.^۶ سفر دریایی خود را از صور پی گرفتیم و به پتولامیس رسیدیم. آنجا از برادران دیدار کردیم و یک روز نزدشان ماندیم.^۷ روز بعد، آنجا را ترک گفته به قیصریه آمدیم و به منزل فیلیپس مبشر، یکی از آن هفت تن،^۸ رفتیم و نزدش ماندیم.^۹ او چهار دختر مجرد داشت که نبوت می‌کردند.

^{۱۰} پس از چند روز که آنجا بودیم، نبی‌ای آگابوس نام از یهودیه رسید.^{۱۱} او نزد ما آمد و کمر بند پولس را گرفته، دستها و پاهای خویش را با آن بست و گفت: «روح‌القدس می‌گوید: "یهودیان اورشلیم صاحب این کمر بند را بدین‌گونه خواهند بست و به دست غیریهودیان خواهند سپرد."^{۱۲}

^{۱۳} چون این را شنیدیم، ما و مردمان آنجا به پولس التماس کردیم که از رفتن به اورشلیم چشم‌پوشد.^{۱۴} اما پولس پاسخ داد: «این چه کار است

* ۲۱:۸ منظور هفت نفری است که در باب ششم انتخاب شده بودند.

دستور داد پولس را به قلعه ببرند.^{۲۵} چون پولس نزدیک پله‌های قلعه رسید، سربازان از فرط خشونت جمعیت مجبور شدند او را بر دستهایشان حمل کنند.^{۲۶} جمعیتی که از پی آنها می‌آمد، فریاد می‌کرد: «بکشیدش!»

پولس با مردم سخن می‌گوید

^{۲۷} هنوز پولس را به درون قلعه نبرده بودند که به فرمانده گفت: «اجازه می‌دهید چیزی به شما بگویم؟»

فرمانده گفت: «تو یونانی می‌دانی؟»^{۲۸} مگر تو همان مصری نیستی که چندی پیش شورش بر پا کرد و چهار هزار آدمکش را با خود به بیابان برد؟»^{۲۹} پولس پاسخ داد: «من مردی یهودی از تارسوس کیلیکیه‌ام، شهری که بی‌نام و نشان نیست. تمنا دارم اجازه دهید با مردم سخن بگویم.»^{۳۰} چون اجازه داد، پولس بر پله‌ها ایستاد و دست خود را به سوی مردم دراز کرد. وقتی سکوت کامل برقرار شد، به زبان عبرانیان به آنها چنین گفت:

۲۲

«ای برادران و ای پدران، به دفاعیه من که اکنون به عرضتان می‌رسانم، گوش فرا دهید.»

^۱ چون شنیدند که ایشان را به زبان عبرانیان خطاب می‌کند، خاموشتر شدند.

آنگاه پولس گفت: «من مردی یهودی‌ام، متولد تارسوس کیلیکیه. اما در این شهر پرورش یافته‌ام. شریعت اجدادی خود را به کمال، در محضر گامالائیل فرا گرفتم و برای خدا غیور بودم، چنانکه همگی شما امروز هستید. من پیروان این 'طریقت' را تا سرحد مرگ آزار می‌رساندم و آنان را از مرد و زن گرفتار کرده، به زندان می‌افکندم.^۵ کاهن اعظم و همه اعضای شورای یهود بر این امر گواهند، زیرا از ایشان نامه‌هایی خطاب به برادرانشان در دمشق گرفتم تا به آنجا بروم و این مردمان را در بند نهاده، برای مجازات به اورشلیم بیاورم.

داشته، در آن سلوک می‌کنی.^{۱۵} اما درباره ایمانداران غیر یهودی، ما حکم خود را در نامه‌ای به آگاهی آنها رساندیم و گفتیم که باید از خوراک تقدیمی به بتها، از خون، از گوشت حیوانات خفه شده و از بی‌عفتی بپرهیزند.»^{۱۶} پس، روز بعد، پولس آن اشخاص را همراه خود برد و با ایشان آیین تطهیر را به جا آورد. سپس به معبد رفت تا تاریخ پایان روزهای تطهیر را که در آن برای هر یک از ایشان قربانی تقدیم می‌شد، اعلام کند.

گرفتار شدن پولس

^{۲۷} چیزی به پایان هفت روز تطهیر نمانده بود که چند یهودی از ایالت آسیا، پولس را در معبد دیدند. آنها جمعیت را شوراندند و او را گرفته،^{۲۸} فریاد می‌زدند: «ای اسرائیلیان، مدد کنید؛ این همان است که همگان را در همه جا بر ضد قوم ما و شریعت ما و بر ضد این مکان تعلیم می‌دهد. از آن گذشته، یونانیان را نیز به درون معبد آورده و این مکان مقدس را نجس کرده است.»^{۲۹} آنها پیشتر تروپوموس افسسی را در شهر با پولس دیده بودند و می‌پنداشتند پولس او را به درون معبد برده است.

^{۳۰} شهر سرراپا آشوب شد! مردم از هر سو هجوم آوردند و پولس را گرفته، از معبد بیرون کشیدند و بی‌درنگ درهای معبد را پشت سرشان بستند.^{۳۱} چون سعی داشتند او را بکشند، به فرمانده سپاهیان رومی خبر رسید که در تمام اورشلیم آشوبی به پا شده است.^{۳۲} او بی‌درنگ با سربازان و افسران خود به سوی جمعیت تاخت. چون چشم جماعت به فرمانده و سربازانش افتاد، از زدن پولس دست برداشتند.

^{۳۳} فرمانده نزدیک آمد و پولس را گرفتار کرد و دستور داد او را با دو زنجیر ببندند. آنگاه پرسید که او کیست و چه کرده است.^{۳۴} از میان جمعیت هر کس چیزی فریاد می‌زد. فرمانده که از زیادی هیاهو نتوانست حقیقت امر را دریابد،

ایستاده، بر آن عمل صحه گذاشتم و جامه‌های قاتلان او را نگاه داشتم.^{۳۰}
 «او به من گفت: "برو؛ زیرا من تو را به جاهای دور دست، نزد غیر یهودیان می‌فرستم."»

پولس، شهروند رومی

^{۳۱}مردم تا اینجا به پولس گوش می‌دادند، اما چون این را گفت، صدای خود را بلند کرده، فریاد زدند: «زمین را از وجود چنین کسی پاک کنید که زنده ماندنش روا نیست!»

^{۳۲}در آن حال که آنان فریادکشان ردهای خود را بالای سر تکان می‌دادند و خاک برمی‌افشاندند، فرمانده دستور داد پولس را به قلعه برده، تازیانه زنند و از او بازخواست کنند تا معلوم شود به چه سبب این چنین علیه او فریاد می‌کشند.^{۳۳} هنگامی که پولس را برای تازیانه زدن می‌بستند، به افسری که آنجا ایستاده بود، گفت: «آیا قانون به شما اجازه می‌دهد یک نفر تبعه روم را تازیانه بزنید، در حالی که حتی محاکمه نشده است؟»

^{۳۴}افسر چون این را شنید، نزد فرمانده رفت و به او گفت: «هیچ می‌دانی چه می‌کنی؟ این مرد تبعه روم است!»

^{۳۵}فرمانده نزد پولس آمد و از او پرسید: «بگو ببینم، آیا تو تبعه روم هستی؟»

پاسخ داد: «بله، هستم.»

^{۳۶}آنگاه فرمانده گفت: «من برای به دست آوردن این تابعیت، بهایی گران پرداخته‌ام.» پولس در پاسخ گفت: «اما من با این تابعیت

زاده شده‌ام!»

^{۳۷}آنان که قرار بود از او بازخواست کنند، در دم خود را کنار کشیدند. فرمانده نیز که دریافته بود یک رومی را در بند نهاده است، سخت هراسان بود.

در شورای یهود

^{۳۸}فردای آن روز، چون فرمانده می‌خواست به دقت دریابد که چرا یهودیان پولس را متهم

^{۳۹}«اما چون در طی راه به دمشق نزدیک می‌شدم، حوالی ظهر، ناگاه نوری خیره کننده از آسمان گرد من تابید.^{۴۰} بر زمین افتادم و صدایی شنیدم که به من می‌گفت: "شائول! شائول! چرا مرا آزار می‌رسانی؟"»

^{۴۱}«پرسیدم: "خداوندا، تو کیستی؟"»

«پاسخ داد: "من آن عیسای ناصری هستم که تو بر او آزار روا می‌داری."» همراهانم نور را دیدند، اما صدای آن کس را که با من سخن می‌گفت، نشنیدند.

^{۴۲}«گفتم: "خداوندا، چه کنم؟"»

«خداوند گفت: "برخیز و به دمشق برو. در آنجا هر آنچه انجامش بر عهده توست، به تو گفته خواهد شد."»^{۴۳} اما من بر اثر درخشش آن نور، بینایی خود را از دست داده بودم. پس همراهان دستم را گرفتند و به دمشق بردند.

^{۴۴}«در دمشق، مردی دیندار و پاینده به شریعت می‌زیست، خنانیا نام، که در میان همه یهودیان، خوشنام بود.^{۴۵} خنانیا به دیدارم آمد و گفت: "برادر شائول! بینا شو!" همان دم، بینایی خویش بازیافتم و او را دیدم.

^{۴۶}«او گفت: "خدای پدران ما تو را برگزیده تا اراده او را بدانی و آن پارسا را ببینی و سخنانی از دهانش بشنوی.^{۴۷} زیرا تو در برابر همه مردم، شاهد او خواهی بود و بر آنچه دیده و شنیده‌ای، شهادت خواهی داد.^{۴۸} حال منتظر چه هستی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام او را خوانده، از گناهانت پاک شو!"»

^{۴۹}«چون به اورشلیم بازگشتم، در معبد مشغول دعا بودم که به حال خلسه فرو رفتم^{۵۰} و خداوند را دیدم که می‌گفت: "بشتاب و هر چه زودتر اورشلیم را ترک کن، زیرا آنان شهادت تو را درباره من نخواهند پذیرفت."»

^{۵۱}«گفتم: "خداوندا، ایشان می‌دانند که من به کنیسه‌ها می‌رفتم و آنان را که به تو ایمان داشتند، به زندان می‌افکندم و می‌زدم.^{۵۲} و چون خون شهید تو استیفان را می‌ریختند، من آنجا

۱۱ در همان شب، خداوند کنار پولس ایستاد و گفت: «دل قوی دار! همان‌گونه که در اورشلیم بر من شهادت دادی، در روم نیز باید شهادت دهی.»

توطئه قتل پولس

۱۲ صبح روز بعد، یهودیان با هم توطئه چیده، سوگند خوردند تا پولس را نگشند، چیزی نخورند و ننوشند. ۱۳ بیش از چهل تن در این توطئه دست داشتند. ۱۴ آنها نزد سران کاهنان و مشایخ رفتند و گفتند: «ما سوگند اکید یاد کرده‌ایم که تا پولس را نکشیم، چیزی نخوریم. ۱۵ پس اکنون شما و اعضای شورا از فرمانده رومی بخواهید او را به حضور شما بیاورد، به این بهانه که می‌خواهید دقیقتر درباره او تحقیق کنید. ما آماده‌ایم پیش از رسیدنش به اینجا او را بکشیم.» ۱۶ اما خواهرزاده پولس از این توطئه باخبر شد و به قلعه رفته، پولس را آگاه ساخت.

۱۷ پولس یکی از افسران را خواند و گفت: «این جوان را نزد فرمانده ببر، زیرا خبری برای او دارد.» ۱۸ پس افسر او را نزد فرمانده برد و به او گفت: «پولس زندانی مرا فرا خواند و از من خواست این جوان را نزد شما بیاورم؛ می‌خواهد چیزی به شما بگوید.»

۱۹ فرمانده دست مرد جوان را گرفته، او را به کناری کشید و پرسید: «چه می‌خواهی به من بگویی؟»

۲۰ گفت: «یهودیان توافق کرده‌اند از شما بخواهند که فردا پولس را به حضور شورا بیاورید، بدین بهانه که می‌خواهند دقیقتر درباره او تحقیق کنند.» ۲۱ درخواستشان را نپذیرید، زیرا بیش از چهل تن از ایشان در کمن او نشسته‌اند. آنها سوگند یاد کرده‌اند که تا او را نگشند، چیزی نخورند و ننوشند. اکنون آماده‌اند، و فقط منتظرند شما درخواستشان را اجابت کنید.»

کرده‌اند، او را از بند آزاد کرد و دستور داد سران کاهنان و همه اعضای شورای یهود گرد آیند. سپس، پولس را پایین آورد تا در برابر آنها حاضر شود.

۲۳

پولس بر اعضای شورا چشم دوخت و گفت: «برادران، من تا به امروز با وجدانی پاک در حضور خدا زندگی کرده‌ام.» ۲ چون این را گفت، کاهن اعظم، خنایا، به کسانی که کنار پولس ایستاده بودند، دستور داد تا بر دهانش بزنند. ۳ پولس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو بر آن مسند نشسته‌ای تا مطابق شریعت مرا محاکمه کنی، اما برخلاف شریعت، دستور به زدنم می‌دهی؟»

۴ کسانی که نزدیک پولس ایستاده بودند، گفتند: «به کاهن اعظم خدا اهانت می‌کنی؟» ۵ پولس گفت: «ای برادران، نمی‌دانستم کاهن اعظم است؛ زیرا نوشته شده: "پیشوای قوم خود را بد مگو."»

۶ آنگاه پولس که می‌دانست برخی از آنها صدوقی و برخی فریسی‌اند، با صدای بلند در شورا گفت: «ای برادران، من فریسی و فریسی‌زاده‌ام، و به‌خاطر امیدم به رستاخیز مردگان است که محاکمه می‌شوم.» ۷ چون این را گفت، میان فریسیان و صدوقیان جرّ و بحث درگرفت و جماعت دو دسته شدند، ۸ چرا که صدوقیان منکر قیامت و وجود فرشته و روحند، اما فریسیان به اینها همه اعتقاد دارند.

۹ همه‌ای عظیم بر پا شد! برخی از علمای دین که فریسی بودند، برخاستند و اعتراض کنان گفتند: «خطایی در این مرد نمی‌بینیم. از کجا معلوم که روح یا فرشته‌ای با او سخن نگفته باشد.» ۱۰ جدال چنان بالا گرفت که فرمانده ترسید مبادا پولس را تکه و پاره کنند. پس به سربازان دستور داد پایین بروند و او را از چنگ آنها به در آورده، به درون قلعه ببرند.

داد تا پولس را در کاخ هیروودیس تحت مراقبت نگاه دارند.

محاكمه در حضور فلیکس

۲۲

پنج روز بعد، کاهن اعظم، خنایا، با چند تن از مشایخ و وکیلی تروتوس نام، شکایات خود را علیه پولس به حضور والی عرضه داشتند.^۲ چون پولس را احضار کردند، تروتوس شکایت خود را در حضور فلیکس چنین آغاز کرد: «عالیجناب، چون دیرزمانی است که در سایه شما از کمال صلح و آرامش برخورداریم و دوراندیشی شما موجب بهبود وضع این قوم شده است،^۳ وظیفه خود می‌دانیم در هر جا و هر زمان، مراتب قدردانی خود را معروض بداریم.^۴ اما برای آنکه بیش از حد مُصَدِّع اوقات شما نشویم، استدعا داریم مورد لطف خود قرارمان داده، عرایض مختصرمان را بشنوید.^۵ «بر ما ثابت شده که این مرد، شخصی است فتنه‌انگیز که در میان یهودیان سراسر جهان شورش به پا می‌کند. همچنین از سرکردگان فرقه ناصری است.^۶ و حتی سعی بر آن داشته معبد را بی حرمت سازد؛ از این رو گرفتارش کردیم. [و خواستیم مطابق شریعت خود محاکمه‌اش کنیم]^۷ اما لیسایس فرمانده آمد و او را به زور از دست ما بیرون آورد،^۸ و به مدعیان او دستور داد تا به حضور شما بیایند. [حال، اگر شما خود از او بازخواست کنید، حقیقت هرآنچه او را بدان متهم می‌کنیم، بر شما آشکار خواهد شد.»^۹ یهودیان نیز یکصدا گفته‌های او را تأیید کردند.

^{۱۰} چون والی به پولس اشاره کرد که سخن بگویند، او چنین پاسخ داد: «می‌دانم سالیان درازی است که کار داوری بر این قوم را بر عهده دارید؛ پس با کمال خشنودی، دفاع خود را عرضه می‌دارم. «شما خود می‌توانید تحقیق

^{۱۱} فرمانده، جوان را مرخص کرد و او را قدغن کرده، گفت: «به احدی مگو که این خبر را به من رسانده‌ای.»

انتقال پولس به قیصریه

^{۱۲} پس او دو تن از افسران را فرا خواند و به آنها فرمود: «دویست سرباز پیاده، هفتاد سواره‌نظام و دویست نیزه‌دار آماده کنید تا در ساعت سوم از شب به قیصریه بروند.^{۱۳} برای پولس نیز مرکبی فراهم کنید و او را امن و امان به فلیکس والی تحویل دهید.»

^{۱۴} نامه‌ای نیز بدین مضمون نوشت:

^{۱۵} «از کلودیوس لیسایس

به عالیجناب فلیکس والی:

سلام،

^{۱۶} یهودیان این مرد را گرفته، قصد کشتنش داشتند، اما من با سربازانم رفته، نجاتش دادم، زیرا شنیده بودم رومی است.^{۱۷} چون خواستم دریابم از چه سبب بر وی اتهام می‌زنند، او را به شورای ایشان بردم.^{۱۸} دریافتم که اتهامش مربوط به شریعت خودشان است و چنان جرمی مرتکب نشده که سزاوار اعدام یا حبس باشد.^{۱۹} سپس چون آگاه شدم علیه او توطئه کرده‌اند، بی‌درنگ وی را نزد شما فرستادم. به مدعیانش نیز دستور دادم تا شکایتی را که از او دارند، نزد شما بیاورند.»

^{۲۰} بدین ترتیب، سربازان طبق دستور، شبانه پولس را با خود تا آنتیپاتریس بردند.^{۲۱} از آنجا به بعد، تنها سواره‌نظام او را ملازمت می‌کرد و بقیه سربازان به قلعه بازگشتند.^{۲۲} سواره‌نظام چون به قیصریه رسیدند، نامه را به والی تحویل دادند و پولس را به حضور او آوردند.^{۲۳} والی نامه را خواند و از پولس پرسید اهل کدام ایالت است. چون دانست اهل کیلیکیه است،^{۲۴} به او گفت: «وقتی مدعیانت اینجا رسیدند، به سخت گوش فرا خواهم داد.» سپس دستور

سخنان او درباره ایمان به مسیح گوش فرا داد.^{۲۵} چون پولس سخن از پارسایی، پرهیزگاری و داوری آینده به میان آورد، فلیکس هراسان شد و گفت: «فعلاً کافی است! می توانی بروی. در فرصتی دیگر باز تو را فرا خواهم خواند.»^{۲۶} در ضمن، امیدوار بود پولس رشوه‌ای به او بدهد. از این رو، بارها احضارش می کرد و با او سخن می گفت.

^{۲۷} پس از دو سال، پورکیوس فستوس جانشین فلیکس شد. و اما فلیکس، برای اینکه بر یهودیان منت نهد، پولس را همچنان در حبس نگاه داشت.

محاکمه در حضور فستوس

۲۵ فستوس سه روز پس از ورود به ولایت خود، از قیصریه به اورشلیم رفت.^۲ آنجا سران کاهنان و بزرگان قوم یهود در برابر او حاضر شدند و اتهامات خود را علیه پولس عرضه داشتند.^۳ آنها به اصرار از فستوس خواستند بر ایشان منت نهاده، پولس را به اورشلیم بفرستد، زیرا در کمین بودند تا او را در راه به قتل رسانند.^۴ اما فستوس در پاسخ گفت: «پولس در قیصریه در بازداشت است و من خود قصد دارم به زودی به آنجا بروم.» کسانی از شما که در مقام رهبری هستند، می توانند همراه من بیایند تا چنانچه از این مرد خطایی سر زده باشد، شکایت خود را علیه او مطرح کنند.»

^۵ فستوس پس از حدود هشت تا ده روز که با آنها بود، به قیصریه بازگشت، و روز بعد، محکمه را تشکیل داد و امر کرد پولس را بیاورند.^۶ چون پولس وارد شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، گردش ایستادند و اتهامات سنگین بسیار بر او وارد کردند، اما نتوانستند آنها را ثابت کنند.

^۸ سپس، پولس در دفاع از خود گفت: «من به شریعت یهود یا معبد یا قیصر هیچ خطایی نکرده‌ام.»

کنید و دریابید که از زمانی که من برای عبادت به اورشلیم رفتم، دوازده روز بیشتر نمی گذرد،^{۱۲} و در این مدت، مرا ندیده‌اند که در معبد با کسی جرّ و بحث کنم یا اینکه در کنیسه‌ها یا در شهر، مردم را بشورانم.^{۱۳} آنها نمی توانند اتهاماتی را که بر من می‌زنند، ثابت کنند.^{۱۴} اما نزد شما اعتراف می‌کنم که با پیروی از طریقتی که آنان بدعتش می‌خوانند، خدای پدرانمان را عبادت می‌کنم و به هر آنچه نیز که در تورات و کتب پیامبران نوشته شده، اعتقاد دارم.^{۱۵} من هم مانند ایشان امید بر خدا دارم و معتقدم برای نیکان و بدان قیامتی در پیش است.^{۱۶} از این رو، سخت می‌کوشم تا نسبت به خدا و مردم با وجدانی پاک زندگی کنم.

^{۱۷} «من پس از سالیانی دراز، به اورشلیم رفتم تا برای نیازمندان قوم خود هدایایی ببرم و قربانی تقدیم کنم.^{۱۸} این را به جای می‌آوردم که مرا در حالی که تظہیر کرده بودم، در معبد یافتند. نه جمعیتی در میان بود و نه آشوبی.^{۱۹} در آنجا چند یهودی از ایالت آسیا بودند که باید اینجا در مقابل شما حضور می‌یافتند تا اگر اتهامی علیه من دارند، بازگویند.^{۲۰} و یا اینکه کسانی که اینجا هستند، بگویند وقتی در حضور شورا ایستاده بودم، چه جرمی در من یافتند،^{۲۱} جز اینکه در میان آنان با صدای بلند گفتم: «به خاطر رستاخیز مردگان است که امروز در حضور شما محاکمه می‌شوم.»^{۲۲} آنگاه فلیکس که به خوبی با طریقت آشنایی داشت، محاکمه را به وقتی دیگر موکول کرد و گفت: «وقتی لیسایس فرمانده بیاید، به مسئله شما رسیدگی خواهم کرد.»^{۲۳} سپس به افسر مسئول دستور داد تا پولس را تحت نظر بگیرد، ولی در ضمن آزادیهایی به او بدهد و مانع از این نشود که آشنایانش نیازهای او را برطرف کنند.

^{۲۴} چند روز بعد، فلیکس با همسرش دروسیلا که یهودی بود، آمد و از پی پولس فرستاده، به

می کرد زنده است، جزّ و بحث کردند.^{۲۰} من که نمی دانستم چگونه باید به چنین مسائلی رسیدگی کرد، از او پرسیدم آیا مایل است به اورشلیم برود تا در آنجا برای این اتهامات محاکمه شود.^{۲۱} چون پوئس از قیصر دادخواهی کرده، خواست تا صدور رأی او در حبس بماند، دستور دادم نگاهش بدارند، تا روزی که وی را نزد قیصر بفرستم.^{۲۲} آگریاس به فستوس گفت: «مایلم خود سخنانش را بشنوم.» گفت: «فردا خواهید شنید.»

پوئس در مقابل آگریاس

^{۲۳} روز بعد، آگریاس و برنیکی با شوکتی عظیم آمدند و همسراه با فرماندهان نظامی و مردان سرشناسی شهر وارد تالار عام شدند. به دستور فستوس، پوئس را به حضور آوردند.^{۲۴} فستوس گفت: «ای آگریاس پادشاه، و ای همه حضار! تمامی جامعه یهود، چه در اورشلیم و چه در اینجا، از این مرد که می بینید نزد من شکایت کرده و فریاد سرداده اند که نباید زنده بماند.^{۲۵} اما من دریافتم که او کاری نکرده که سزایش مرگ باشد. ولی چون از قیصر دادخواهی کرد، تصمیم گرفتم او را به روم بفرستم. اما موردی مشخص ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم. پس او را به حضور همه شما، بخصوص به حضور شما، ای آگریاس پادشاه، آورده ام تا شاید پس از بازخواست، چیزی برای نوشتن بیابم.^{۲۶} زیرا مرا خلاف عقل می نماید که زندانی را بدون ذکر اتهاماتی که بر او وارد است، بفرستم.»

۲۶

«اجازه داری در دفاع از خود سخن

بگویی.»

آنگاه پوئس دست پیش برد و دفاع خویش را چنین عرضه داشت:^{۲۷} «ای آگریاس پادشاه، خود را بس نیکبخت می شمارم که امروز در حضور شما ایستاده، در مقابل همه شکایات

^{۲۸} فستوس که می خواست بنتی بر یهودیان بنهد، به پوئس گفت: «آیا می خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا برای این اتهامات در حضور من محاکمه شوی؟»

^{۲۹} پوئس پاسخ داد: «هم اکنون در محکمه قیصر ایستاده ام که در آن می باید محاکمه شوم. شما خود به خوبی آگاهید که من هیچ جرمی نسبت به یهود مرتکب نشده ام.^{۳۰} حال اگر خطایی کرده ام یا عملی مستوجب مرگ از من سر زده است، از مردن ابایی ندارم. اما اگر اتهاماتی که اینان بر من می زند، پایه و اساسی ندارد، هیچ کس نمی تواند مرا به دستشان تسلیم کند. از قیصر دادخواهی می کنم.»

^{۳۱} فستوس پس از مشورت با اعضای شورای خود اعلام کرد: «از قیصر دادخواهی می کنی؟ پس به حضور قیصر خواهی رفت!»

مشورت فستوس با آگریاس

^{۳۲} پس از گذشت چند روز، آگریاس پادشاه و برنیکی برای خوشامدگویی به فستوس، به قیصریه آمدند.^{۳۳} چون روزهایی چند در آنجا می ماندند، فستوس قضیه پوئس را با پادشاه در میان گذاشت و گفت: «در اینجا مردی هست که فلیکس او را در زندان نگاه داشته است.^{۳۴} وقتی به اورشلیم رفتم، سران کاهنان و مشایخ یهود اتهاماتی بر او وارد کردند و خواستار محکومیتش شدند.»

^{۳۵} «به آنها گفتم رومیان را رسم نیست که متهمی را تسلیم کنند، پیش از آنکه با مدعیانش روبه رو شود و بتواند در مقابل اتهامات، از خود دفاع کند.^{۳۶} چون در اینجا گرد آمدند، درنگ نکردم بلکه روز بعد، محکمه را بر پا داشتم و دستور دادم او را به حضور بیاورند.^{۳۷} چون مدعیانش برخاستند تا سخن بگویند، او را به هیچ یک از اتهاماتی که من انتظار داشتم، متهم نکردند.^{۳۸} بلکه بر سر چند نکته در خصوص دین خود و عیسی نامی که مرده و پوئس ادعا

نوری درخشانتر از نور خورشید از آسمان گرد
من و همراهانم تایید. ^{۱۴} همگی به زمین افتادیم،
و من صدایی شنیدم که به زبان عبرانیان به من
می‌گفت: "شائول، شائول، چرا مرا آزار می‌رسانی؟
تو را لگد زدن به شکها" کاری دشوار است!"
^{۱۵} «پرسیدم: "خداوند، تو کیستی؟"

«خداوند گفت: "من همان عیسی هستم که
تو بدو آزار می‌رسانی. ^{۱۶} برخیز و بر پای خود
بایست. من به تو ظاهر شده‌ام تا تو را خادم
و شاهد خود گردانم، تا بر آنچه در آن مرا
دیده‌ای و بر آنچه در آن به تو ظاهر خواهم شد،
شهادت دهی. ^{۱۷} من تو را راهی خواهم بخشید
از دست قوم خودت و از دست غیریهودانی
که تو را نزدشان می‌فرستم ^{۱۸} تا چشمانشان
را بگشایی، تا از تاریکی به نور، و از قدرت
شیطان به سوی خدا بازگردند، تا آمرزش
گناهان یافته، در میان کسانی که با ایمان به
من مقدس شده‌اند، نصیبی بیابند."

^{۱۹} «پس در آن وقت، ای آگریاس پادشاه، از
رؤیای آسمانی سرپیچی نکردم. ^{۲۰} بلکه نخست
در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی
سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به
اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به
سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه
داشته باشند. ^{۲۱} از همین سبب بود که یهودیان
مرا در معبد گرفتار کردند و در صدد کشتنم
برآمدند. ^{۲۲} اما تا به امروز، خدا مرا یاری کرده
و اکنون اینجا ایستاده‌ام و به همه، از خرد و
بزرگ، شهادت می‌دهم. آنچه می‌گویم چیزی
نیست جز آنچه پیامبران و موسی گفتند که
می‌بایست واقع شود: ^{۲۳} اینکه مسیح باید رنج
بیند و نخستین کسی باشد که از میان مردگان

یهودیان از خود دفاع کنم. "بخصوص اینکه
می‌دانم شما با آداب و رسوم یهود و اختلافات
میان ایشان کاملاً آشنائید. حال، استدعا دارم
صبورانه به عرایضم گوش فرا دهید.

^{۲۴} «یهودیان جملگی زندگی مرا از آغاز
جوانی‌ام می‌دانستند، از همان ابتدا که در میان
قوم خود و در اورشلیم زندگی می‌کردم. ^{۲۵} آنها
از دیرباز آگاهند و اگر بخواهند، می‌توانند
شهادت دهند که من به عنوان یک فریسی، از
سختگیرترین فرقه دینمان پیروی می‌کردم. ^{۲۶}
امروز به خاطر امید به آنچه خدا به پدران ما
وعده داده است، محاکمه می‌شوم. ^{۲۷} این همان
وعده‌ای است که دوازده قبیله ما از صمیم
دل، شب و روز به امید دستیابی به آن عبادت
می‌کنند. آری، ای پادشاه، در خصوص همین
امید است که یهودیان مرا متهم می‌کنند. ^{۲۸} چرا
باید برای شما ای حاضرین ^{۲۹} باور نکردنی باشد
که خدا مردگان را برخیزاند؟

^{۳۰} «مرا نیز یقین بود که می‌بایست از انجام
هیچ کاری در مخالفت با نام عیسای ناصری
کوتاهی نورزم. ^{۳۱} و این درست همان کاری
بود که در اورشلیم می‌کردم. با دریافت مجوز
از سران کاهنان، مقدسین بسیار را به زندان
می‌افکندم، و چون به مرگ محکوم می‌شدند،
علیه آنها رأی می‌دادم. ^{۳۲} بارها در پی مجازات
ایشان، از کنیسه‌ای به کنیسه دیگر می‌رفتم و
می‌کوشیدم که کفرگویی وادارشان کنم. شدت
خشم من نسبت به آنها چنان بود که حتی تا
شهرهای اجنبیان تعقیبشان می‌کردم.

^{۳۳} «در یکی از این سفرها، با حکم و اختیارات
کامل از جانب سران کاهنان، عازم دمشق بودم.
^{۳۴} هنگام نیمروز، ای پادشاه، در بین راه ناگهان

* ۸:۲۶ عبارت "ای حاضرین" در متن یونانی نیامده است، بلکه برای روشن شدن این امر افزوده شده که خطاب پولس
در اینجا به همه حاضرین است و نه به آگریاس فقط.

* ۱۴:۲۶ "شک" خوب تیزی بود که از آن برای راندن چارپایان استفاده می‌کردند. منظور این ضرب‌المثل (که مشابه مشت
بر ستندان کوبیدن است) این است که پولس با مخالفت کردن با مسیحیان، در واقع به خودش لطمه می‌زند.

آریستارخوس مقدونی، از مردمان تسالونیک، نیز با ما بود.

۳ فردای آن روز به صیدون رسیدیم و یولیوس به پولس لطف کرده، اجازه داد نزد دوستان خود برود تا نیازهایش را تأمین کنند. ۴ از آنجا دوباره روانه شدیم و در امتداد کنارهٔ باذپناه قپرس پیش رفتیم، زیرا جهت باذ مخالف ما بود. ۵ پس از عبور از بندرهای کیلیکیه و پامفیلیه، در میرا، واقع در لیکیه پیاده شدیم. ۶ در آنجا افسر رومی کشتی‌ای یافت که از اسکندریه به ایتالیا می‌رفت، و ما را سوار آن کرد. ۷ روزهایی چند آهسته پیش رفتیم و با سختی به کنیدوس رسیدیم. چون باذ مخالف ما بود، در امتداد کنارهٔ باذپناه گرت، تا به مقابل شهر سالمونی راندم. ۸ به سختی از کنار ساحل گذشتیم و به جایی به نام بندرهای نیک رسیدیم که در نزدیکی شهر لاسائیه بود. ۹ زمان زیادی از دست رفته بود و حتی ایام روزه ۱۰ نیز سپری شده بود، و سفر دریایی اکنون خطرناک بود. از این رو، پولس به آنها هشدار داده، گفت: ۱۱ «سروران، می‌توانم ببینم که سفری پرخطر خواهیم داشت و ضرر بسیار نه تنها به کشتی و بار آن، بلکه به جان ما نیز وارد خواهد آمد.» ۱۲ اما افسر رومی به سخنان ناخدا و صاحب کشتی بیشتر توجه می‌کرد تا به سخنان پولس. ۱۳ چون آن بندر برای سپری کردن زمستان مناسب نبود، رأی غالب بر این شد که به سفر ادامه دهیم، به این امید که به بندر فینیکس برسیم و زمستان را در آنجا بگذرانیم. این بندر در گرت بود و رو به جنوب غربی و نیز شمال غربی داشت.

توفان دریا

۱۴ چون باد ملایم جنوبی وزیدن گرفت، گمان کردند به آنچه می‌خواستند رسیده‌اند؛ پس

برمی‌خیزد، تا روشنائی را به این قوم و دیگر قومها اعلام کند.»

۱۵ چون پولس با این سخنان از خود دفاع می‌کرد، فستوس فریاد زد: «پولس، عقل خود را از دست داده‌ای! دانش بسیار، تو را دیوانه کرده است.»

۱۶ پولس پاسخ داد: «دیوانه نیستم، عالیجناب فستوس، بلکه در کمال هوشیاری عین حقیقت را بیان می‌کنم. ۱۷ پادشاه خود از این امور آگاهند و من نیز بی‌پرده با ایشان سخن می‌گویم، زیرا یقین دارم هیچ‌یک از اینها از نظرشان دور نمانده است، چون چیزی نبوده که در خلوت روی داده باشد. ۱۸ ای آگریاس پادشاه، آیا به پیامبران اعتقاد دارید؟ می‌دانم که دارید.»

۱۹ آگریاس به پولس گفت: «به همین زودی می‌خواهی مرا مسیحی کنی؟»

۲۰ پولس در پاسخ گفت: «از خدا می‌خواهم که دیر یا زود، نه تنها شما، بلکه همهٔ کسانی که امروزه من گوش فرا می‌دهند، همانند من گردند، البته نه در زنجیر!»

۲۱ آنگاه پادشاه برخاست و همراه او والی و برنیک و بقیهٔ مجلسیان نیز برخاستند، ۲۲ و گفتگوکنان بیرون رفته، به یکدیگر می‌گفتند: «این مرد کاری سزاوار مرگ یا زندان نکرده است.» ۲۳ آگریاس به فستوس گفت: «اگر این مرد از قیصر دادخواهی نکرده بود، می‌شد او را هم‌اکنون آزاد کرد.»

عزیمت پولس از راه دریا به روم

۲۷ چون حکم دادند که از راه دریا به ایتالیا برویم، پولس و برخی دیگر از زندانیان را به افسری یولیوس نام، از هنگ قیصر، تحویل دادند. ۲۸ پس به کشتی‌ای که از آدرامیتینوس بود و به بندرهای ایالت آسیا می‌رفت، سوار شدیم و حرکت کردیم.

* ۲۷:۹ یا «کفاره»: سفر دریایی در این فصل از سال که مصادف با ایام روزه یا کفاره بود، خطرناک بود.

است.^{۲۵} پس ای مردان، دل قوی دارید، زیرا به خدا ایمان دارم که همان‌گونه که به من گفته است، خواهد شد.^{۲۶} اما کشتی ما باید در جزیره‌ای به گِل بنشیند.»

درهم شکسته شدن کشتی

^{۲۷} شب چهاردهم، باد هنوز ما را در دریای آدریاتیک* از این سو به آن سو می‌راند که نزدیک نیمه‌شب، ملوانان گمان بردند به خشکی نزدیک می‌شوند.^{۲۸} پس عمق آب را اندازه زدند و دریافتند که بیست قامت* است. کمی بعد، دیگر بار عمق آب را سنجیدند و دیدند پانزده قامت است.^{۲۹} و چون می‌ترسیدند به صخره‌ها برخورد کنیم، چهار لنگر از عقب کشتی انداختند، و دعا می‌کردند هر چه زودتر روز شود.^{۳۰} ملوانان به قصد فرار از کشتی، زورق نجات را به دریا انداختند، به این بهانه که می‌خواهند چند لنگر از سینه کشتی به دریا بیندازند.^{۳۱} پولس به افسر و سربازان گفت: «اگر این مردان در کشتی نمانند، نمی‌توانید نجات یابید.»^{۳۲} پس سربازان طنابهای نگهدارنده زورق نجات را بریدند و زورق را رها کردند.^{۳۳} کمی پیش از طلوع آفتاب، پولس همه را ترغیب کرد که چیزی بخورند. گفت: «امروز چهارده روز است که در انتظار به سر برده‌اید و چیزی نخورده، بی‌غذا مانده‌اید.»^{۳۴} پس استدعا می‌کنم غذایی بخورید، چرا که برای زنده ماندن بدان نیازمندید. مویی از سر هیچ‌یک از شما کم نخواهد شد.»^{۳۵} چون این را گفت، نان برگرفت و در مقابل همه خدا را شکر کرد و نان را پاره نموده، مشغول خوردن شد.^{۳۶} پس همه دلگرم شدند و غذا خوردند.^{۳۷} جملگی در کشتی، دویست و هفتاد و شش تن بودیم.

لنگر کشیدند و در امتداد ساحل گرت پیش رانندند.^{۳۸} اما طولی نکشید که بادی بسیار شدید، معروف به باد شمال شرقی، از جانب جزیره به سوی ما وزیدن گرفت.^{۳۹} کشتی گرفتار توفان شد و نتوانست در خلاف مسیر باد پیش برود؛ از این رو، خود را به باد سپردیم و همسو با آن رانده شدیم.^{۴۰} در پناه جزیره‌ای کوچک به نام گودا پیش رفتیم و به سختی توانستیم زورق کشتی را به اختیار خود درآوریم.^{۴۱} وقتی ملاحان آن را به روی عرشه کشتی آوردند، به کمک طنابها، اطراف خود کشتی را محکم بستند تا متلاشی نشود، و از بیم اینکه مبادا کشتی در شنزار سیرتیس به گِل بنشیند، لنگر را پایین فرستادند* و کشتی را در مسیر باد رها کردند.^{۴۲} روز بعد، چون توفان ضرباتی سنگین بر ما وارد می‌ساخت، مجبور شدند بار کشتی را به دریا بریزند.^{۴۳} روز سوم، با دست خود لوازم کشتی را به دریا ریختند.^{۴۴} روزها همچنان می‌گذشت و ما رنگ خورشید و ستارگان را نمی‌دیدیم و توفان نیز فروکش نمی‌کرد، آن‌گونه که همگی، امید نجات از کف دادیم.^{۴۵} پس از مدت‌ها بی‌غذایی، پولس در میان ایشان ایستاد و گفت: «سروان، شما می‌بایست سخن مرا می‌پذیرفتید و گرت را ترک نمی‌کردید تا این همه آسیب و زیان نبینید.»^{۴۶} اکنون نیز از شما خواهش می‌کنم که شهامتتان را از دست ندهید، زیرا آسیبی به جان هیچ‌یک از شما نخواهد رسید؛ فقط کشتی از دست خواهد رفت.^{۴۷} زیرا دیشب فرشته خدایی که از آن اویم و خدمتش می‌کنم، در کنارم ایستاد^{۴۸} و گفت: «پولس، مترس. تو باید برای محاکمه، در برابر قیصر حاضر شوی، و به یقین، خدا جان همه همسفرانت را نیز به تو بخشیده

* ۲۷: ۱۷ یا: «بادبان را پایین کشیدند.»

* ۲۷: ۲۷ در آن زمان دریای آدریاتیک، آبهای بین یونان و ایتالیا و آفریقا را نیز شامل می‌شد.

* ۲۸: ۲۷ هر «قامت» معادل درازای هر دو دست است؛ حدود ۲ متر.

هر چند از دریا نجات یافت، عدالت نمی‌گذارند زنده بماند.^۵ اما پوئس مار را در آتش انداخت و هیچ آسیبی ندید.^۶ مردم انتظار داشتند بدن او ورم کند یا اینکه ناگهان بیفتد و بمیرد. اما پس از انتظار بسیار، چون دیدند هیچ آسیبی به او نرسید، فکرشان عوض شد و گفتند از خدایان است.

^۷ در آن نزدیکی زمینهایی بود متعلق به رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت. او ما را به منزل خود دعوت کرد و سه روز به گرمی از ما پذیرایی نمود.^۸ از قضا، پدر پوبلیوس در بستر بیماری افتاده بود و تب و اسهال داشت. پوئس نزد او رفت و دعا کرده، دست بر او گذاشت و شفایش بخشید.^۹ پس از این واقعه، سایر بیمارانی که در جزیره بودند، می‌آمدند و شفا می‌گرفتند.^{۱۰} آنها ما را تکریم بسیار کردند، و چون آماده رفتن می‌شدیم، هر آنچه نیازمان بود برایمان فراهم آوردند.

ورود به روم

^{۱۱} پس از سه ماه، با کشتی‌ای که زمستان را در جزیره مانده بود، راهی دریا شدیم. آن کشتی از اسکندریه بود و علامت جوزا^{۱۲} داشت. به سیراکوز رسیده، لنگر انداختیم و سه روز توقف کردیم.^{۱۳} سپس سفر دریایی را ادامه دادیم و به شهر ریگیون رسیدیم. روز بعد، باد جنوبی برخاست، و فردای آن روز به شهر پوتیولی رسیدیم.^{۱۴} آنجا برادرانی چند یافتیم که از ما دعوت کردند هفته‌ای با ایشان به سر بریم. سرانجام به روم رسیدیم.^{۱۵} برادران آنجا شنیده بودند که در راه هستیم، پس تا بازار آپیوس و 'سه میخانه' آمدند تا از ما استقبال کنند. پوئس با دیدن ایشان خدا را شکر کرد و قوت قلب یافت.^{۱۶} چون به روم رسیدیم، به پوئس اجازه داده شد با یک سرباز محافظ در منزل خود بماند.

^{۳۸} وقتی سیر شدند، بقیه غله را به دریا ریختند و کشتی را سبک کردند.

^{۳۹} چون روز شد، خشکی را نشناختند، اما خلیجی کوچک با ساحل شنی دیدند. پس بر آن شدند که در صورت امکان کشتی را در آنجا به گل بنشانند.^{۴۰} بند لنگرها را بریدند و آنها را در دریا رها کردند و طنابهای نگهدارندهٔ سکان را نیز باز کردند. سپس، بادبان سینه کشتی را در مسیر باد بالا کشیدند و به سوی ساحل پیش رفتند.^{۴۱} اما کشتی به یکی از برآمدگیهای زیر آب برخورد و به گل نشست. سینه کشتی ثابت و بی حرکت ماند، اما قسمت عقب آن در اثر ضربات امواج درهم شکست.^{۴۲} سربازان در صدد کشتن زندانیان برآمدند مبادا کسی شناکان بگریزد.^{۴۳} اما افسر رومی که می‌خواست جان پوئس را نجات دهد، آنها را از این قصد بازداشت و دستور داد نخست کسانی که می‌توانند شنا کنند، خود را به دریا افکنند، به خشکی برسانند.^{۴۴} بقیه نیز می‌بایست روی الوارها یا قطعات کشتی، خود را به خشکی می‌رساندند. بدین گونه همه به سلامت به خشکی رسیدند.

جزیرهٔ مالت

۲۸ چون به سلامت به ساحل رسیدیم، دریافتیم آن جزیره مالت نام دارد.^۲ ساکنان جزیره لطف بسیار به ما نشان دادند. آنان برای ما آتش افروختند، زیرا باران می‌بارید و هوا سرد بود، و ما را به گرمی پذیرا شدند.^۳ پوئس مقداری هیزم گرد آورد و وقتی آن را روی آتش می‌گذاشت، به علت حرارت آتش، ماری از میان آن بیرون آمد و به دستش چسبید.^۴ ساکنان جزیره چون دیدند که مار از دست او آویزان است، به یکدیگر گفتند: «بی شک این مرد قاتل است که

* ۲۸:۱۱ "جوزا" یا "دو بیکر"، نام برج سوم از دوازده برج فلکی است. این برج، علامت خدایان دوقلوی یونان به نامهای "کاستر" و "پولوئس" بود که ملوانان آنها را خوش‌یمن می‌دانستند و می‌پرستیدند.

خدمت بشارتی پولس در روم

^{۱۷}سه روز بعد، پولس بزرگان یهود را فرا خواند. چون گرد آمدند، بدیشان گفت: «ای برادران، با آنکه من کاری بر ضد قوم خود یا رسوم پدرانمان نکرده بودم، مرا در اورشلیم گرفتار کردند و تحویل رومیان دادند. ^{۱۸}آنها از من بازخواست کردند و بر آن شدند آزادم کنند، زیرا در من جرمی ندیدند که سزاوار مرگ باشد. ^{۱۹}اما چون یهودیان اعتراض کردند، ناچار شدم از قیصر دادخواهی کنم، البته نه تا از قوم خود شکایت کرده باشم. ^{۲۰}از همین رو خواستم شما را ببینم و با شما سخن بگویم، زیرا به خاطر امید اسرائیل است که مرا بدین زنجیر بسته‌اند.»

^{۲۱}آنها در پاسخ گفتند: «ما هیچ نامه‌ای از یهودیه درباره تو دریافت نکرده‌ایم، و هیچ‌یک از برادرانی که از آنجا آمده‌اند، خبر یا گزارشی بد درباره تو نیاورده‌اند. ^{۲۲}ولی ما بلیط نظرات تو را بشنویم، زیرا می‌دانیم که مردم در هر جا بر ضد این فرقه سخن می‌گویند.»

^{۲۳}پس روزی را تعیین کردند و شماری بسیار به محل اقامت او آمدند تا با وی ملاقات کنند. او از صبح تا شب، به تفصیل درباره پادشاهی خدا با آنان سخن گفت و کوشید با استناد به تورات موسی و کتب پیامبران، درباره عیسی مجابشان کند. ^{۲۴}برخی سخنان او را پذیرفتند، اما دیگران از ایمان آوردن سر باز زدند. ^{۲۵}پس

در حالی که با یکدیگر جرّ و بحث می‌کردند، آن مکان را ترک گفتند. اما پیش از آنکه آنجا را ترک گویند، پولس کلام آخرین خود را بیان داشت و گفت: «روح‌القدس چه درست با پدران شما سخن گفت، آنگاه که به واسطه اشعیای نبی فرمود:

^{۲۶}«نزد این قوم برو و بگو،

به گوش خود خواهید شنید، اما هرگز

نخواهید فهمید؛

به چشم خود خواهید دید، اما هرگز

درک نخواهید کرد.»

^{۲۷}زیرا دل این قوم سخت شده،

گوشه‌ایشان سنگین گشته،

و چشمان خود را بسته‌اند،

مبادا با چشمانشان ببینند،

و با گوشه‌ایشان بشنوند،

و در دل‌های خود بفهمند

و بازگشت کنند و من شفایشان بخشم.»

^{۲۸}پس بدانید که نجات خدا نزد غیر یهودیان

فرستاده شده است و آنها گوش فرا خواهند

داد! ^{۲۹}بعد از آنکه او این را گفت، یهودیان

از آنجا رفتند، در حالی که سخت با یکدیگر

جرّ و بحث می‌کردند.]

^{۳۰}بدین سان پولس دو سال تمام در خانه

اجاره‌ای خود اقامت داشت و هر که را نزدش

می‌آمد، می‌پذیرفت. ^{۳۱}او پادشاهی خدا را

اعلام می‌کرد و دلیرانه و بی‌پروا درباره عیسی

مسیح خداوند تعلیم می‌داد.

معرفی نامهٔ پولس رسول به رومیان

پولس بر آن بود که از کلیسای شهر روم دیدار کند، ولی پیش از آن می‌بایست به معرفی خود و اعتقاداتش می‌پرداخت. نگارش این نامه راه را برای سفر پولس به روم هموار می‌کرد. قصد پولس آن بود که مدتی در خدمت مسیحیان آن شهر باشد و سپس با کمک و پشتیبانی آنان رهسپار اسپانیا شود. او در این نامه به تشریح درک خود از ایمان مسیحی و چگونگی کاربرد این ایمان در زندگی عملی و روزمره می‌پردازد. این نامه پیام پولس را به جامع‌ترین شکل عرضه می‌دارد. موضوع اصلی این نامه، نقشهٔ نجات خدا و چگونگی پارسا شمرده شدن انسانهاست، خواه یهودیان و خواه اقوام غیریهود (۱۷:۱). برای تشریح این موضوع، پولس به بحث دربارهٔ نکات مهمی نظیر گناه، فیض، ایمان، تقدس، امنیت ایمانداران، و رابطهٔ یهودیان و غیریهودیان در نقشهٔ نجات خدا می‌پردازد.

این نامه، نظام‌مندترین اثر پولس است زیرا بیشتر به رساله‌ای الهیاتی و دقیق شباهت دارد تا نامه. در آن، پولس بیش از سایر نامه‌های خود از عهدعتیق نقل قول کرده است (به‌خصوص در بابهای ۹ تا ۱۱). همچنین در این نامه است که پولس دیدگاه مسیحی را دربارهٔ وضعیت کنونی قوم اسرائیل و رستگاری آنان تشریح می‌کند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۱۵)
- ۲- طرح موضوع نامه (۱:۱۶ و ۱۷)
- ۳- نیاز تمامی بشر به نجات (۱:۱۸ تا ۳:۲۰)
- ۴- طریق خدا برای نجات بشر (۳:۲۱ تا ۴:۲۵)
- ۵- زندگی و حیات تازه در مسیح (بابهای ۵ تا ۸)
- ۶- قوم اسرائیل در نقشهٔ خدا (بابهای ۹ تا ۱۱)
- ۷- مَبَش و رفتار مسیحی (۱:۱۲ تا ۱۳:۱۵)
- ۸- بخش پایانی و سلامهای شخصی (۱۴:۱۵ تا ۲۷:۱۶)

نامه پولس رسول به رومیان

زیرا آوازه ایمان شما در همه عالم پیچیده است.^۹ خدایی که او را با تمام قلبم در کار انجیل پسرش خدمت می‌کنم، بر من شاهد است که چگونه پیوسته در دعاهایم شما را در همه اوقات یاد می‌کنم.^{۱۰} و استدعا می‌نمایم که اگر خدا بخواهد سرانجام به نحوی به دیدار شما نایل شوم.^{۱۱} زیرا مشتاق دیدارتان هستم تا عطایی روحانی به شما برسانم که موجب استواری‌تان گردد؛^{۱۲} یعنی تا من و شما هر دو از ایمان یکدیگر دلگرم شویم.^{۱۳} ای برادران، نمی‌خواهم بی‌خبر باشید که بارها قصد آن داشته‌ام که نزدتان بیایم، اما هر بار مانعی پیش آمده است. بر آنم که در میان شما نیز محصولی برداشت کنم، همان‌گونه که در میان دیگر غیریهودیان کرده‌ام.

^{۱۴} «من خود را چه به یونانیان* و چه به برترها،* چه به حکیمان و چه به جاهلان مدیون می‌دانم.»^{۱۵} از این رو، اشتیاق بسیار دارم که شما را نیز که در روم به سر می‌برید، بشارت دهم.

^{۱۶} «زیرا از انجیل سسرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان

از پولس، خادم* مسیح عیسی، که به رسالت فرا خوانده شده و به انجیل خدا وقف گردیده است؛^{۱۷} همان انجیل که خدا از پیش، به واسطه پیامبران خود، وعده‌اش را در کتب مقدس داده بود،^{۱۸} و درباره پسر اوست، که چون انسانی خاکی* از صلب داوود به دنیا آمد،^{۱۹} و با رستخیز از میان مردگان، به سبب* روح قدوسیت، به مقام پسر قدرتمند خدا منصوب شد،^{۲۰} یعنی خداوند ما عیسی مسیح. ^{۲۱} ما به واسطه وی و به خاطر نام او فیض و رسالت یافتیم تا از میان همه غیریهودیان، مردمان را به اطاعتی که در ایمان است، فرا خوانیم.^{۲۲} و این شما را نیز در بر می‌گیرد، که فرا خوانده شده‌اید تا از آن عیسی مسیح باشید؛^{۲۳} به همه آنان که در روم، محبوب خدایند و فرا خوانده شده‌اند تا از مقدسین* باشند: فیض و سلامتی از جانب خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح، بر شما باد.

اشتیاق پولس به دیدار از روم

^{۲۴} پیش از هر چیز، خدای خود را به واسطه عیسی مسیح، به خاطر همه شما شکر می‌گرام

* ۱:۱ یا «غلام».

* ۳:۱ یا: «در عرصه جسم»، و یا «به لحاظ کسب جسمانی».

* ۴:۱ یا: «در عرصه»، و یا «به حسب».

* ۴:۱ یا: «(با قدرت) به عنوان پسر (قدرتمند) خدا تعیین (و یا اعلان) شد».

* ۷:۱ منظور قوم مقدس خدا یعنی مؤمنان به عیسی مسیح است؛ همچنین در بقیه عهد جدید.

* ۱۴:۱ مقصود از یونانیان، اقوام غیریهود است.

* ۱۴:۱ «برترها» به مردمان غیر یونانی اشاره دارد که زبان یونانی را نمی‌دانستند.

^{۲۶} پس خدا نیز ایشان را در شهواتی شرم‌آور به حال خود وا گذاشت. حتی زنانشان، روابط طبیعی را با روابط غیرطبیعی معاوضه کردند. ^{۲۷} به همین‌سان، مردان نیز از روابط طبیعی با زنان دست کشیده، در آتش شهوت نسبت به یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال شرم‌آور شده، مکافاتِ درخورِ انحرافشان را در خود یافتند.

^{۲۸} و همان‌گونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه وا گذاشت تا مرتکب اعمال ناشایست شوند. ^{۲۹} ایشان از هر گونه نادرستی، شرارت، طمع و خبثت آکنده‌اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی‌اند. شایعه‌ساز، ^{۳۰} تهمت‌زن، متنفر از خدا، گستاخ، متکبر و خودستایند. برای انجام اعمال شریرانه، راههایی نو ابداع می‌کنند. نافرمان به والدین، ^{۳۱} بی‌فهم، بی‌وفا، بی‌عاطفه و بی‌رحمند. ^{۳۲} هرچند از حکم عادلانه خدا آگاهند که مکافات مرتکبان چنین اعمالی مرگ است، نه تنها خود آنها را انجام می‌دهند، بلکه کسانی را نیز که مرتکب آنها می‌شوند، تأیید می‌کنند.

داوری عادلانه خدا

۲ پس تو ای آدمی که دیگری را محکوم می‌کنی، هر که باشی هیچ عذری نداری. زیرا در هر موردی که دیگری را محکوم می‌کنی، خوشتن را محکوم کرده‌ای؛ چون تو که داوری می‌کنی، خود همان را انجام می‌دهی. ^۲ اما می‌دانیم که داوری خدا بر کسانی که این‌گونه اعمال را انجام می‌دهند، بر حق

آورَد، نخست یهود و سپس یونانی. ^{۱۷} زیرا در انجیل، آن پارسایی که از خداست * به ظهور می‌رسد، که از آغاز تا به انجام بر پایه ایمان است. * چنانکه نوشته شده است: «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.» *

غضب خدا بر بشر گناهکار

^{۱۸} زیرا غضب خدا از آسمان به ظهور می‌رسد بر هر گونه بی‌دینی و شرارت انسانهایی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند. ^{۱۹} زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. ^{۲۰} زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرتِ سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهانی مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست.

^{۲۱} زیرا هرچند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطالت گرفتار آمدند و دل‌های بی‌فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت. ^{۲۲} اگرچه ادعای حکمت می‌کردند، اما احمق گردیدند ^{۲۳} و جلال خدای غیرفانی را با تمثلهایی شبیه انسان فانی و پرندگان و حیوانات و خزندگان معاوضه کردند.

^{۲۴} پس خدا نیز ایشان را در شهوات دلشان به ناپاکی وا گذاشت، تا در میان خود بدنهای خویش را بی‌حرمت سازند. ^{۲۵} آنان حقیقتِ خدا را با دروغ معاوضه کردند و مخلوق را به جای خالق پرستش و خدمت نمودند، خالقی که تا ابد او را سپاس باد. آمین.

* ۱۷: ۱ یا: «امانت خدا»، یا «عمل پارساشمارنده خدا».

* ۱۷: ۱ در اصل یونانی: «از ایمان تا ایمان»، که آن را می‌توان چنین نیز ترجمه کرد: «برخاسته از امانت و معطوف به ایمان».

* ۱۷: ۱ یا: «آن که به ایمان پارساست، زیست خواهد کرد».

می‌نماید.^{۱۶} این در روزی به وقوع خواهد پیوست که خدا بنا بر انجیلی که من اعلام می‌کنم، رازهای نهان انسانها را به توسط عیسی مسیح به محاکمه کشد.

یهودیان و شریعت خدا

^{۱۷} حال، تو که خود را یهودی می‌خوانی و به شریعت تکیه داری و به رابطات با خدا فخر می‌کنی،^{۱۸} تو که اراده‌ او را می‌دانی و چون از شریعت تعلیم یافته‌ای، بهترینها را برمی‌گزینی،^{۱۹} و اطمینان داری که راهنمای کوران و نور ظلمت‌نشینانی،^{۲۰} تو که به سبب پر خورداری از شریعت که تبلور معرفت و حقیقت است، مربی جاهلان و آموزگار کودکانی،^{۲۱} تو که دیگران را تعلیم می‌دهی، آیا خود را نمی‌آموزانی؟ تو که بر ضد دزدی موعظه می‌کنی، آیا خود دزدی می‌کنی؟^{۲۲} تو که می‌گویی نباید زنا کرد، آیا خود زنا می‌کنی؟ تو که از تنها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت می‌کنی؟^{۲۳} تو که به داشتن شریعت فخر می‌فروشی، آیا با زیر پا گذاشتن آن به خدایی حرمتی می‌کنی؟^{۲۴} چنانکه نوشته شده است: «به سبب شما، نام خدا را در میان قوما کفر می‌گویند.»

^{۲۵} ختنه‌ آنگاه ارزش دارد که شریعت را به جا آورید، اما اگر آن را زیر پا بگذارید، مانند این است که ختنه نشده باشید.^{۲۶} و اگر آنان که ختنه نشده‌اند، مطالبات شریعت را به جا آورند، آیا ختنه‌شده به شمار نمی‌آیند؟^{۲۷} آن که در جسم ختنه نشده، اما شریعت را نگاه می‌دارد، تو را محکوم خواهد کرد، تو را که با وجود برخوردار از احکام نوشته شده و ختنه، شریعت را زیر پا می‌گذاری.

^{۲۸} زیرا یهودی راستین آن نیست که به ظاهر یهودی باشد، و ختنه واقعی نیز امری جسمانی و ظاهری نیست.^{۲۹} بلکه یهودی آن است که در

است.^۳ پس تو ای آدمی که بر دیگران داوری می‌کنی و خود همان را انجام می‌دهی، آیا گمان می‌کنی که از داوری خدا خواهی رست؟^۲ یا اینکه مهربانی، شکیبایی و تحمل عظیم او را خوار می‌شماری و غافلگی که مهربانی خدا از آن روست که تو را به توبه رهنمون شود؟

^۵ اما تو به سبب سرسختی و دل ناتوبه‌کارت، غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می‌اندوژی، روزی که در آن داوری عادلانه خدا آشکار خواهد شد.^۶ خدا «به هر کس بر حسب اعمالش سزا خواهد داد.»^۷ او به کسانی که با پایداری در انجام اعمال نیکو، در پی جلال و حرمت و بقایند، حیات جاویدان خواهد بخشید؛^۸ اما بر خودخواهان و منکران حقیقت و شرارت‌پیشگان، خشم و غضب خود را فرو خواهد ریخت.^۹ هر کس که مرتکب اعمال بد شود دچار رنج و عذاب خواهد شد، نخست یهود و سپس یونانی.^{۱۰} اما هر که نیکویی کند، از جلال و حرمت و آرامش برخوردار خواهد شد، نخست یهود و سپس یونانی.^{۱۱} زیرا خدا تبعیض قائل نمی‌شود.

^{۱۲} همه کسانی که بدون شریعت گناه می‌کنند، بدون شریعت نیز هلاک خواهند شد؛ و همه کسانی که زیر شریعت مرتکب گناه می‌شوند، بنا بر موازین شریعت داوری خواهند شد.^{۱۳} زیرا شنوندگان شریعت نیستند که در نظر خدا پارسایند، بلکه کسانی پارسا شمرده خواهند شد که به شریعت عمل می‌کنند.^{۱۴} براستی، وقتی غیریهودیان که شریعت ندارند، اصول شریعت را بنا به طبیعت به جا می‌آورند، آنان هر چند فاقد شریعتند، لیکن خود برای خویشتن شریعتی هستند.^{۱۵} زیرا نشان می‌دهند که عمل شریعت بر دلشان نگاشته شده است، چنانکه وجدانشان گواهی می‌دهد و افکارشان در برابر هم، یا آنان را متهم می‌کند یا تبرئه

کسی پارسا نیست

۹ پس چه باید گفت؟ آیا وضع ما بهتر* از دیگران است؟ به هیچ روی! زیرا پیشتر ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانی هر دو زیر سلطه گناهند. ۱۰ چنانکه نوشته شده است:

«پارسایی نیست، حتی یکی.

۱۱ هیچ کس فهیم نیست،

هیچ کس جوایای خدا نیست.

۱۲ همه گمراه گشته اند،

و با هم باطل گردیده اند.

نیکوکاری نیست،

حتی یکی.»

۱۳ «گلویشان گوری است گشاده

و زبانشان به فریب سخن می گوید.»

۱۴ «زهر افعی زیر لبهایشان است»

۱۵ «دهانشان آکنده از نفرین و تلخی

است.»

۱۶ «پاهایشان برای ریختن خون شتابان

است؛

۱۷ هر کجا می روند، ویرانی و تیره بختی

بر جای می گذارند،

۱۸ و طریق صلح و سلامت را

نمی شناسند.»

۱۹ «ترس خدا در چشمانشان نیست.»

۲۰ اکنون آگاهیم که آنچه شریعت می گوید خطاب به کسانی است که زیر شریعتند تا هر دهانی بسته شود و دنیا به تمامی در پیشگاه خدا محکوم شناخته شود. ۲۱ زیرا هیچ بشری با به جا آوردن اعمال شریعت، در نظر خدا پارسا شمرده نمی شود، بلکه شریعت گناه را به ما می شناساند.

باطن یهودی باشد و ختنه نیز امری است قلبی که به دست روح انجام می شود، نه به واسطه آنچه نوشته ای بیش نیست. * چنین کسی را خدا تحسین می کند، نه انسان.

امین بودن خدا

۱ پس مزیت یهودی بودن چیست و ختنه را چه ارزشی است؟ * بسیار از هر لحاظ. نخست آنکه کلام خدا بدیشان به امانت سپرده شده است.

۲ اما اگر برخی از آنان امین نبودند، چه باید گفت؟ آیا امین نبودن آنها، امانت خدا را باطل می سازد؟ * به هیچ روی! حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است! چنانکه نوشته شده است:

«از این رو، چون سخن می گویی،

بر حقی،

و چون داوری می کنی، غالب

می آیی.»

۳ اما اگر نادرستی ما درستی خدا را بیشتر آشکار می سازد، چه باید گفت؟ آیا خدا ظالم است آنگاه که بر ما غضب می کند؟ به شیوه انسان سخن می گویم. * به یقین چنین نیست. و گرنه خدا چگونه می توانست دنیا را داوری کند؟ ۴ زیرا ممکن است کسی استدلال کند که «اگر با ناراستی من راستی خدا آشکارتر می گردد و او بیشتر جلال می یابد، دیگر چرا من به عنوان گناهکار محکوم می شوم؟» * و چرا نگوئیم: «بیایید بدی کنیم تا نیکویی حاصل آید»، چنانکه بعضی بر ما افترا زده، ادعا می کنند که چنین می گوئیم؟ محکومیت اینان بس منصفانه است.

* ۲۹:۲ منظور نوشته شریعت است.

* ۹:۳ یا "بدتر".

وجود دارد، و این خدا ختنه‌شدگان را بر پایه ایمان و ختنه‌ناشدگان را نیز بر پایه همان ایمان، پارسا خواهد شمرد. ^{۳۱} پس آیا شریعت را با این ایمان باطل می‌سازیم؟ هرگز! بلکه آن را استوار می‌گردانیم.

پارسا شمرده شدن ابراهیم

۴۲ پس درباره آنچه ابراهیم یافت، چه می‌توان گفت، او که به حسب جسم، جد ما شمرده می‌شود؟ ^۲ اگر ابراهیم بر پایه اعمال پارسا شمرده شده بود، می‌توانست فخر کند؛ اما در نظر خدا چنین نیست. ^۳ زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد.»

^۴ اما کسی که کار می‌کند، مزدش حق او شمرده می‌شود، نه هدیه. ^۵ اما آن که کاری نمی‌کند، بلکه به خدایی توکل می‌دارد که بی‌دینان را پارسا می‌شمارد، ایمان او برایش پارسایی به شمار می‌آید. ^۶ همان‌گونه که داوود نیز خجسته می‌خواند کسی را که خدا او را بدون اعمال پارسا می‌شمارد، و می‌گوید:

^۷ «خوشا به حال آنان که خطایایشان

آمرزیده شد

و گناهانشان پوشانیده گردید.

^۸ خوشا به حال آن که خداوند گناه وی

را به حسابش نگذارد.»

^۹ آیا این خوشا به حال، تنها برای ختنه‌شدگان است یا برای ختنه‌ناشدگان نیز؟ زیرا گفتیم

پارسا شمرده شدن از طریق ایمان

^{۱۱} اما اکنون جدا از شریعت، آن پارسایی که از خداست* به ظهور رسیده است، چنانکه شریعت و پیامبران بر آن گواهی می‌دهند. ^{۱۲} این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همه کسانی می‌شود که ایمان می‌آورند.* در این باره هیچ تفاوتی نیست. ^{۱۳} زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند. ^{۱۴} اما به فیض او و به واسطه آن بهای رهایی* که در مسیح عیسی است، به‌رایگان پارسا شمرده می‌شوند. ^{۱۵} خدا او را چون کفاره گناهان* عرضه داشت، کفاره‌ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می‌شود. او این را برای نشان دادن عدالت* خود انجام داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود. ^{۱۶} او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند، و تا خود عادل* باشد و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد، پارسا بشمارد. ^{۱۷} پس دیگر چه جای فخر است؟ از میان برداشته شده است! بر چه پایه‌ای؟ بر پایه شریعت اعمال؟ نه، بلکه بر پایه قانون ایمان. ^{۱۸} زیرا ما بر این اعتقادیم که انسان از راه ایمان و بدون انجام اعمال شریعت، پارسا شمرده می‌شود. ^{۱۹} آیا خدا فقط خدای یهودیان است؟ آیا خدای غیریهودیان نیست؟ البته که او خدای غیریهودیان نیز هست. ^{۲۰} زیرا تنها یک خدا

* ۲۱:۳ یا: "امانت خدا"، یا "عمل پارسا شمارنده خدا".

* ۲۲:۳ یا: "این امانت خدا (عمل پارسا شمارنده خدا) از راه ایمان (امانت) عیسی مسیح است و معطوف به همه کسانی است که ایمان می‌آورند."

* ۲۴:۳ "بهای رهایی" یا "فدیه".

* ۲۵:۳ منظور از میان برداشتن گناه و برگرداندن غضب خدا از شخص گناهکار است. عبارت "کفاره گناهان" را می‌توان "تخت رحمت" نیز ترجمه کرد.

* ۲۵:۳ یا: "امانت"، یا "عمل پارسا شمارنده"؛ همچنین در آیه ۲۶.

* ۲۶:۳ یا "امین".

گردد، چنانکه به او گفته شده بود که «نسل تو چنین خواهد بود.»^{۱۹} او در ایمان خود سست نشد، آنگاه که بر بدن مرده خویش نظر کرد،* زیرا حدود صد سال داشت و زخم سارا نیز مرده بود. «اما او به وعده خدا از بی‌ایمانی شک نکرد، بلکه در ایمان استوار شده، خدا را تجلیل نمود.»^{۲۱} او یقین داشت که خدا قادر است به وعده خود وفا کند.^{۲۲} به همین سبب، «برای او پارسایی شمرده شد.»^{۲۳} و این عبارت «برای او شمرده شد»، تنها در حق او نوشته نشد^{۲۴} بلکه در حق ما نیز، تا برای ما نیز شمرده شود، ما که ایمان داریم به او که خداوندمان عیسی را از مردگان برخیزانید.^{۲۵} او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن* ما، از مردگان برخیزانیده شد.

صلح میان انسان و خدا

پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه خداوندمان عیسی مسیح از صلح با خدا برخورداریم. اما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر* می‌کنیم. ^{۲۶} نه تنها این، بلکه در سختیها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری به بار می‌آورد^{۲۷} و بردباری، شخصیت را می‌سازد، و شخصیت سبب امید می‌گردد؛^{۲۸} و این امید به سرافکنندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است.

*هنگامی که ما هنوز ناتوان بودیم، مسیح در زمان مناسب به‌خاطر بی‌دینان جان داد.

که ایمان ابراهیم برایش پارسایی شمرده شد. ^{۱۰} اما در چه وضعی چنین شد؟ آیا به هنگامی که او ختنه شده بود یا پیش از آن؟ البته پیش از ختنه شدن بود، نه پس از آن. ^{۱۱} اما نشانه ختنه را یافت تا مهوری باشد بر آن پارسایی که پیش از ختنه شدن و از راه ایمان نصیبش شده بود. بدین‌سان، او پدر همه کسانی است که بدون ختنه ایمان می‌آورند تا ایشان نیز پارسا شمرده شوند. ^{۱۲} او پدر ختنه‌شدگان نیز هست، یعنی پدر آنان که نه تنها ختنه شده‌اند، بلکه در طریق ایمان گام برمی‌دارند، در همان طریقی که پدر ما ابراهیم نیز پیش از آنکه ختنه شود، گام برمی‌داشت.

^{۱۳} از راه شریعت نبود که به ابراهیم و نسل او وعده داده شد که وارث جهان خواهند شد، بلکه از راه آن پارسایی که بر پایه ایمان است. ^{۱۴} زیرا اگر آنان که به نظام شریعت تعلق دارند وارث باشند، ایمان بی‌ارزش می‌شود و وعده باطل. ^{۱۵} زیرا شریعت به غضب می‌انجامد؛ اما جایی که شریعت نیست، تجاوز از شریعت هم نیست.

^{۱۶} از همین رو، وعده بر ایمان مبتنی است تا بر پایه فیض باشد و تحقق آن برای تمامی نسل ابراهیم تضمین شود، یعنی نه تنها برای آنان که به نظام شریعت تعلق دارند، بلکه برای کسانی نیز که پیرو ایمان ابراهیم‌اند، که پدر همه ماست. ^{۱۷} چنانکه نوشته شده است: «تو را پدر قومهای بسیار گردانیده‌ام.» و در نظر خدا چنین نیز هست، خدایی که ابراهیم به او ایمان آورد، او که مردگان را زنده می‌کند و نیستیها را به هستی فرا می‌خواند.

^{۱۸} با اینکه هیچ جایی برای امید نبود، ابراهیم امیدوارانه ایمان آورد تا پدر قومهای بسیار

* ۱۹:۴ یا: «او در ایمان خود سست نشد و بر بدن مرده خویش نظر نکرد».

* ۲۵:۴ یا: «پارسا شدن».

* ۲:۵ یا «شادی»؛ همچنین در آیات ۳ و ۱۱.

۱۷:۴ پیدایش ۱۷:۵. ۱۸:۴ پیدایش ۱۵:۵.

زیرا مکافات از پی یک نافرمانی نازل شد و به محکومیت انجامید؛ اما عطا از پی نافرمانیهای بسیار آمد و پارساشمردگی را به ارمغان آورد. ^{۱۷} زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند.

^{۱۸} پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه انسانها منتهی می‌گردد. ^{۱۹} زیرا همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید.

^{۲۰} حال، شریعت آمد تا نافرمانی افزون شود؛ اما جایی که گناه افزون شد، فیض بی‌نهایت افزون‌تر گردید. ^{۲۱} تا همان‌گونه که گناه در مرگ حکمرانی کرد، فیض نیز در پارسایی حکم براند و به واسطه خداوند ما عیسی مسیح، به حیات جاویدان رهنمون شود.

مردن نسبت به گناه و زندگی در مسیح

پس چه گوئیم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ ^۲ هرگز! ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ ^۳ آیا نمی‌دانید همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟ ^۴ پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا همان‌گونه که مسیح به وسیله جلال پدر، از مردگان برخیزانیده شد، ما نیز در زندگی نوینی گام برداریم.

^۵ پس اگر در مرگی همچون مرگ او، با وی یگانه شده‌ایم، به یقین در رستاخیزی همچون

^۷ حال آنکه به‌ندرت ممکن است کسی به‌خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هرچند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک بدهد. ^۸ اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. ^۹ پس چقدر بیشتر، اکنون که توسط خون او پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه او از غضب^{*} نجات خواهیم یافت. ^{۱۰} زیرا اگر هنگامی که دشمن بودیم، به واسطه مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم، چقدر بیشتر اکنون که در آشتی هستیم، به وسیله حیات او نجات خواهیم یافت. ^{۱۱} نه تنها این، بلکه ما به واسطه خداوندان عیسی مسیح که توسط او از آشتی برخورداریم، در خدا نیز فخر می‌کنیم.

مرگ به واسطه آدم، حیات به واسطه مسیح

^{۱۲} پس، همان‌گونه که گناه به واسطه یک انسان وارد جهان شد، و به واسطه گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند* - ^{۱۳} زیرا پیش از آنکه شریعت داده شود، گناه در جهان وجود داشت، اما هر گاه شریعتی نباشد، گناه به حساب نمی‌آید. ^{۱۴} با این حال، از آدم تا موسی، مرگ بر همگان حاکم بود، حتی بر کسانی که گناهشان به گونه سرپیچی آدم نبود. آدم، نمونه کسی بود که می‌بایست بیاید.

^{۱۵} اما عطا همانند نافرمانی نیست. زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان بسیاری مردند، چقدر بیشتر فیض خدا و عطایی که به واسطه فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح فراهم آمد، به فراوانی شامل حال بسیاری گردید. ^{۱۶} ابراستی که این عطا همانند پیامد گناه آن یک تن نیست.

* ۹:۵ منظور غضب خداست.

* ۱۲:۵ در اینجا پوکس جمله خود را ناتمام رها می‌کند.

لیکن به تمامی دل مطیع آن تعلیم گشتید که بدان سپرده شدید.^{۱۸} شما با آزاد شدن از گناه، بندگان پارسایی شده‌اید.

^{۱۹} من به علت محدودیتهای بشری شما، این مطالب را در قالب تشبیهاتی بشری بیان می‌کنم: همان‌گونه که پیشتر اعضای بدن خود را به بندگی ناپاکی و شرارت روزافزون می‌سپردید، اکنون آنها را به بندگی پارسایی بسپارید که به قدوسیت می‌انجامد.^{۲۰} هنگامی که بندگان گناه بودید، از پارسایی آزاد بودید.^{۲۱} در آن زمان، از انجام اعمالی که اکنون از آنها شرمسارید، چه ثمری بردید؟ نتیجه انجام آن اعمال، مرگ است!^{۲۲} اما حال که از گناه آزاد گشته و بندگان خدا شده‌اید، ثمری که می‌برید نیل به تقدس است که به حیات جاویدان می‌انجامد.^{۲۳} زیرا مزد گناه مرگ است، اما عطای خدا حیات جاویدان در^{*} خداوند ما مسیح عیسا است.

مثالی از ازدواج

ای برادران، آیا نمی‌دانید - زیرا با کسانی سخن می‌گویم که از شریعت آگاهند - که شریعت تنها تا زمانی بر انسان حکم می‌راند که انسان زنده است؟^۲ برای مثال، بنا بر شریعت، زن شوهردار تا زمان زنده بودن شوهرش، به او بسته است. اما اگر شوهر بمیرد، زن از قید تعهد شرعی به وی آزاد می‌شود.^۳ پس اگر آن زمان که شوهرش زنده است، با مردی دیگر وصلت کند، زناکار خوانده می‌شود. اما اگر شوهرش بمیرد، از این شریعت آزاد است، و چنانکه با مردی دیگر وصلت کند، زناکار شمرده نمی‌شود.

^۴ به همین سان، ای برادران من، شما نیز به واسطه جسد مسیح^{*} در قبال شریعت به

رستخیز او نیز با او یگانه خواهیم بود.^۵ زیرا می‌دانیم آن انسان قدیم که ما بودیم، با او بر صلیب شد تا بیکر گناه درگذرد^{*} و دیگر گناه را بندگی نکنیم.^۶ چون آن که مرده است، از گناه آزاد شده است.

^۸ حال اگر با مسیح مرده‌ایم، ایمان داریم که با او زندگی نیز خواهیم کرد.^۹ زیرا می‌دانیم چون مسیح از مردگان بر خیزانیده شده است، دیگر هرگز نخواهد مرد و مرگ دیگر بر او تسلطی ندارد.^{۱۰} او با مرگ خود، یک بار برای همیشه نسبت به گناه مرد و در حیات کنونی خود برای خدا زندگی می‌کند.

^{۱۱} به همین سان، شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا، زنده.^{۱۲} پس مگذارید گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید.^{۱۳} اعضای بدن خود را تسلیم گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود را تسلیم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند.^{۱۴} زیرا گناه بر شما فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیضید.

غلامان پارسایی

^{۱۵} پس چه گوییم؟ آیا گناه کنیم چون زیر شریعت نیستیم، بلکه زیر فیضیم؟ هرگز!^{۱۶} آیا نمی‌دانید که وقتی خود را همچون بندگان می‌فرمانبردار تسلیم کسی می‌کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می‌برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می‌شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می‌انجامد؟^{۱۷} اما خدا را شکر که هر چند پیشتر بندگان گناه بودید،

* ۶:۶ واژه یونانی حاوی مفاهیم "زایل شدن"، "بی‌اثر گشتن" و "از قدرت ساقط شدن" نیز می‌باشد.

* ۲۳:۶ یا: "به واسطه".

* ۴:۷ منظور از "جسد مسیح"، «بدن به صلیب کشیده شده مسیح است».

۱۴ اما می‌دانیم که شریعت روحانی است، اما من انسانی نفسانی‌ام و همچون برده به گناه فروخته شده‌ام. ۱۵ من نمی‌دانم چه می‌کنم، زیرا نه آنچه را که می‌خواهم، بلکه آنچه را که از آن بیزارم، انجام می‌دهم. ۱۶ اما اگر آنچه را که نمی‌خواهم، انجام می‌دهم، پس می‌پذیرم که شریعت نیکوست. ۱۷ در این صورت، دیگر من نیستم که آن عمل را انجام می‌دهم، بلکه گناهی است که در من ساکن است. ۱۸ می‌دانم که در من، یعنی در نفس من، هیچ چیز نیکویی ساکن نیست. زیرا هرچند میل به انجام آنچه نیکوست در من هست، اما نمی‌توانم آن را به انجام رسانم. ۱۹ زیرا آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم، به جا می‌آورم. ۲۰ حال اگر دست به عملی می‌زنم که نمی‌خواهم انجام دهم، پس دیگر من انجام‌دهنده آن نیستم، بلکه گناهی که در من ساکن است.

۲۱ پس این قانون را می‌یابم که وقتی می‌خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من است. ۲۲ من در باطن از شریعت خدا مسرورم، ۲۳ اما قانونی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعتی که ذهن من آن را می‌پذیرد، در ستیز است و مرا اسیر قانون گناه می‌سازد که در اعضای من است. ۲۴ آه که چه شخص نگوینختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟ ۲۵ خدا را سپاس باد - به واسطه خداوند ما عیسی مسیح!

باری، من با ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم، اما با نفس خود قانون گناه را.

زندگی به واسطه روح

پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی



مرگ سپرده شدید تا با شخصی دیگر وصلت کنید، یعنی با او که از مردگان برخیزانیده شد، تا برای خدا ثمر آوریم. ۵ زیرا زمانی که در سیطره نفس* به سر می‌بردیم، امیالی گناه‌آلود که شریعت آنها را برمی‌انگیخت، در اعضای ما عمل می‌کرد تا برای مرگ ثمر آوریم. ۶ اما اکنون با مردن نسبت به آنچه در قید آن بودیم، از شریعت آزاد شده‌ایم تا از راه نوین روح خدمت کنیم، نه از راه کهنه آنچه نوشته‌ای بیش نیست. ۷

کشمکش با گناه

۸ پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ به هیچ روی! برستی اگر شریعت نبود، هرگز در نمی‌یافتیم گناه چیست. زیرا اگر شریعت نگفته بود «طمع مورز»، نمی‌توانستم دریابم طمع ورزیدن چیست. ۹ اما گناه با سوءاستفاده از این حکم شریعت، فرصت یافت تا هر نوع طمع را در من پدید آورد. زیرا جدا از شریعت، گناه مرده است. ۱۰ زمانی من جدا از شریعت زنده بودم؛ اما چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مُردم. ۱۱ همان حکم که می‌بایست به حیات راهبر شود، در عمل به مرگ من انجامید. ۱۲ زیرا گناه با سود جستن از فرصتی که حکم پدید آورده بود، مرا فریفت و به واسطه آن مرا کشت. ۱۳ بنابراین، شریعت مقدس است و حکم شریعت نیز مقدس، عادلانه و نیکوست. ۱۴ پس آیا آنچه نیکو بود، برای من باعث مرگ شد؟ هرگز! بلکه گناه به واسطه آنچه نیکو بود، مرگ را در من پدید آورد تا بدین گونه گناه بودنش جلوه‌گر شود و پلیدی گناه از طریق حکم شریعت به اوج برسد.

* ۵:۷ یا: «در وضعیت انسان نفسانی».

* ۶:۷ منظور نوشته شریعت است.

* ۸:۷ یا: «در آن انسان نفسانی که من هستم»؛ همچنین در آیه ۲۵.

۱۲ پس ای برادران، ما مدیونیم، اما نه به نفس، تا بر طبق آن زندگی کنیم. ۱۳ زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح، اعمال گناه آلود بدن را بکشید، خواهید زیست. ۱۴ زیرا آنان که از روح خدا هدایت می‌شوند، پسران خدایند. ۱۵ چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا درمی‌دهیم: «آبا، پدر.» ۱۶ و روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم. ۱۷ و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود.

جلال آینده

۱۸ در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است. ۱۹ زیرا خلقت با اشتیاق تمام در انتظار ظهور پسران خداست. ۲۰ زیرا خلقت تسلیم بطلت شد، نه به خواست خود، بلکه به اراده او که آن را تسلیم کرد، با این امید که ۲۱ خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال فرزندان خدا سهم خواهد شد.

۲۲ ما می‌دانیم که تمام خلقت تا هم‌اکنون از دردی همچون درد زایمان می‌نالند. ۲۳ و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدنهای

نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد؛ ۲ چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا قربانی گناه باشد،* و بدین‌سان در بیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد ۴ تا آنچه شریعت مطالبه می‌کند، در ما تحقق یابد، در ما که نه بر طبق نفس* بلکه بر طبق روح رفتار می‌کنیم. ۵ آنان که نفسانی هستند، به آنچه از نفس است می‌اندیشند، اما آنان که روحانی‌اند، به آنچه از روح است. ۶ طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و سلامتی است. ۷ زیرا طرز فکر انسان نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم‌بردد، ۸ و کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند. ۹ اما شما نه در حاکمیت نفس، بلکه در حاکمیت روح قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آن مسیح نیست. ۱۰ اما اگر مسیح در شماست، هر چند بدن شما به علت گناه مرده است، اما چون پارسا شمرده شده‌اید، روح برای شما حیات است. ۱۱ و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، حتی به بدنهای فانی شما نیز حیات خواهد بخشید. او این را به واسطه روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است.

* ۳:۸ یا: «در شباهت انسان گناهکار و برای گناه فرستاد».

* ۴:۸ یا: «بر طبق خواسته‌ها و معیارهای انسان نفسانی»؛ همچنین در آیه ۱۳.

* ۸:۸ یا: «در وضع انسان نفسانی به سر می‌برند»؛ همچنین در آیه ۹.

* ۱۵:۸ یا: «آبا» در زبان آرامی به معنی «بابا» است.

* ۱۶:۸ یا «په».

* ۲۳:۸ یا: «و نه تنها این».

را پارسا می‌شمارد! ^{۳۳} کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند! ^{۳۵} کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ ^{۳۶} چنانکه نوشته شده است: «ما همه روز، به خاطر تو به کام مرگ می‌رویم و همچون گوسفندان گشتاری شمرده می‌شویم.»

^{۳۷} به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد. ^{۳۸} زیرا یقین داریم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاستها، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی، ^{۳۹} و نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.

گزینش الهی

۹ در مسیح راست می‌گوییم، نه دروغ، و وجدانم به واسطه روح القدس مرا گواه است که آدر قلب خود دردی جانکاه و اندوهی همیشگی دارم. ^۳ زیرا آرزو می‌داشتم خود در راه برادرانم، یعنی آنان که همزاد منند، ملعون شوم و از مسیح محروم گردم. ^۴ آنها اسرائیلی‌اند و فرزندخواندگی، جلال، عهدها، و دعیه شریعت، عبادت در معبد، و وعده‌ها، همه از آن ایشان است؛ ^۵ و نیز پدران به ایشان تعلق دارند، و مسیح به لحاظ بشری از نسل آنان است، خدای مافوق همه که او را تا به ابد سپاس باد. ^۶ آمین.

خویش هستیم. ^۷ زیرا با همین امید نجات یافتیم. اما امیدی که به دست آمد، دیگر امید نیست. چگونه کسی می‌تواند به امید چیزی باشد که آن را یافته است؟ ^۸ اما اگر به چیزی امیدواریم که هنوز ندیده‌ایم، بردبارانه انتظارش را می‌کشیم.

^۹ و روح نیز در ضعف ما به یاری‌مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند. ^{۱۰} و او که کاوشگر دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا روح مطابق با اراده خدا برای مقدسین شفاعت می‌کند.

پیروزی در مسیح

^{۱۱} می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است. ^{۱۲} زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد. ^{۱۳} و آنان را که از پیش معین فرمود، همچنین فرا خواند؛ و آنان را که فرا خواند، همچنین پارسا شمرد؛ و آنان را که پارسا شمرد، همچنین جلال بخشید.

^{۱۴} در برابر همه اینها چه می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ ^{۱۵} او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ ^{۱۶} کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها

* ۲۸: ۸ یا: «می‌دانیم خدا در حق آنان که دوستش می‌دارند و بر طبق اراده‌اش فرا خوانده شده‌اند، همه چیز را با هم برای خیریت به کار می‌گیرد» و یا «می‌دانیم که در همه چیزها، خدا برای خیریت کسانی که او را دوست می‌دارند ... مشغول کار است.»

* ۵: ۹ یا: «و مسیح به مافوق همه است، به لحاظ انسانی از نسل آنان است. خدا را تا به ابد سپاس باد» و یا «و مسیح به لحاظ انسانی از نسل آنان است. خدا را که مافوق همه است تا به ابد سپاس باد.»

۱۹ «مرا خواهی گفت:» پس دیگر چرا ما را سرزنش می‌کند؟ زیرا کیست که بتواند در برابر اراده او ایستادگی کند؟^{۲۰} اما ای انسان، تو کیستی که با خدا مجادله کنی؟ «آیا مصنوع می‌تواند به صانع خود بگوید چرا مرا چنین ساختی؟»^{۲۱} آیا کوزه‌گر اختیار ندارد که از توده گلی واحد، ظرفی برای مصارف مهم و ظرفی دیگر برای مصارف معمولی بسازد؟

۲۲ چه می‌توان گفت اگر خدا با اینکه می‌خواهد غضب خود را نشان دهد و قدرت خویش را نمایان سازد، ظرفی مورد غضب را که برای هلاکت آماده شده‌اند با بردباری بسیار تحمل کند،^{۲۳} تا بتواند عظمت جلال خود را بر ظرفی مورد رحمت معلوم گرداند، ظرفی که آنان را پیشاپیش برای جلال آماده کرده است؟^{۲۴} این ظرفی مورد رحمت، ما را نیز که از سوی او فرا خوانده شده‌ایم، شامل می‌شود، نه تنها از یهودیان، بلکه از غیریهودیان نیز.^{۲۵} چنانکه در هوشع می‌گوید:

«آنان را که قوم من نبودند، قوم

خویش، خواهم خواند،

و او را که محبوب من نبود، محبوب

خویش، خواهم نامید.»

^{۲۶} و نیز:

«چنین خواهد شد که در جایی که به

ایشان گفته شد:

«شما قوم من نیستید،»

در همان جا پسران خدای زنده

خوانده خواهند شد.»

۲۷ و اشعیا درباره قوم اسرائیل ندا درمی‌دهد که: «حتی اگر شمار بنی اسرائیل مانند شنهای دریا باشد، تنها باقیمانده‌گانی از ایشان نجات خواهند یافت.^{۲۸} زیرا خداوند حکم خود را

۶ حال، مقصود این نیست که کلام خدا به انجام نرسیده است، زیرا همه کسانی که از قوم اسرائیل‌اند، براستی اسرائیلی نیستند؛^۷ و نیز همه کسانی که از نسل ابراهیم‌اند، فرزندان او شمرده نمی‌شوند. بلکه گفته شده است: «نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد.»^۸ به دیگر سخن، فرزندان جسمانی نیستند که فرزند خدایند، بلکه فرزندان وعده نسل ابراهیم شمرده می‌شوند.^۹ زیرا وعده این بود که «در همین وقت خواهم آمد و سارا را پسری خواهد بود.»

۱۰ نه تنها این، بلکه فرزندان ریکا نیز از یک پدر، یعنی از جد ما اسحاق بودند.^{۱۱} اما پیش از آنکه آنها به دنیا بیایند، و یا عملی خوب یا بد انجام دهند - برای اینکه مقصود خدا در گزینش استوار بماند، نه از راه اعمال، بلکه به واسطه او که انسان را فرما می‌خواند -^{۱۲} به ریکا گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را خدمت خواهد کرد.»^{۱۳} چنانکه نوشته شده است: «بعقوب را دوست داشتم، اما از عیسو نفرت کردم.»

۱۴ پس چه گوییم؟ آیا خدا بی‌انصاف است؟ هرگز! ^{۱۵} زیرا به موسی می‌گوید:

«رحم خواهم کرد بر هر که نسبت به او

رحیم هستم؛

و شفقت خواهم کرد بر هر که نسبت

به او شفقت دارم.»

۱۶ بنابراین، به خواست یا تلاش انسان بستگی ندارد، بلکه به خدایی بستگی دارد که رحم می‌کند.^{۱۷} زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «تو را به همین منظور به پا داشتم تا قدرت خود را در تو ظاهر سازم، و تا نامم در سراسر جهان اعلام گردد.»^{۱۸} پس خدا بر هر که بخواهد رحم می‌کند و هر که را بخواهد سختدل می‌سازد.

* ۷:۹ یا: «نسل تو در اسحاق فرا خوانده خواهد شد.»

۹:۷ پیدایش ۹:۱۲-۹:۹ پیدایش ۱۰:۱۸ و ۱۲:۹-۱۲:۲۵ پیدایش ۱۳:۹-۱۳:۱ ملاکی ۲:۱ و ۱۵:۹-۱۵:۳ خروج ۱۹:۳۳-۱۷:۹ خروج ۲۰:۹-۲۰:۲۹ ایشعیا ۱۶:۴۵ و ۲۵:۹-۲۵:۲ هوشع ۲۶:۹-۲۶:۱ هوشع ۱:۱.

به طور نهایی و بی تأمل بر زمین اجرا خواهد کرد.»^{۲۹} و چنانکه اِشعیا پیشگویی کرده است: «اگر خداوند لشکرها نسلی برای مان باقی نمی گذاشت، مانند سُدوم می شدیم و همچون عَموره می گشتیم.»

بی ایمانی قوم اسرائیل

^{۳۰} پس چه گوئیم؟ غیریهودسانی که در پی پارسایی نبودند، آن را به دست آوردند، یعنی آن پارسایی را که از ایمان حاصل می شود؛^{۳۱} اما قوم اسرائیل که در پی شریعت پارسایی بودند، آن را به دست نیاوردند.^{۳۲} چرا؟ زیرا نه از راه ایمان، بلکه از طریق اعمال در پی آن بودند. آن 'سنگ لغزش' موجب لغزیدن آنها شد.^{۳۳} چنانکه نوشته شده است:

«هان در صهیون سنگی می نهم که سبب لغزش شود، و صخره‌ای که موجب سقوط گردد؛ و هر آن که بر او توکل کند، سرافکنده نشود.»

ای برادران، آرزوی قلبی و دعای من به درگاه خدا برای قوم اسرائیل این است که نجات یابند.^۱ زیرا درباره ایشان می توانم شهادت دهم که برای خدا غیرت دارند، اما نه از روی معرفت.^۲ زیرا به سبب ناآگاهی از آن پارسایی که از خداست،* و از آن رو که در پی اثبات پارسایی خویش بودند، در برابر آن پارسایی که از خداست، سر فرود نیاوردند.^۳ زیرا مسیح غایت* شریعت است تا هر که ایمان آورد، پارسا شمرده شود.

^۵ موسی آن پارسایی را که بر پایه شریعت است چنین توصیف می کند: «کسی که اینها را به عمل آورد، به واسطه آنها حیات خواهد داشت.»^۶ اما پارسایی مبتنی بر ایمان می گوید: «در دل خود مگو "کیست که به آسمان صعود کند؟"» - یعنی تا مسیح را فرود آورد -^۷ یا «کیست که به جهان زیرین نزول کند؟» - یعنی تا مسیح را از مردگان باز آورد.^۸ و در مقابل، چه می گوید؟ اینکه «این کلام نزدیک تو، در دهان تو، و در دل توست.» این همان کلام ایمان است که ما وعظ می کنیم،^۹ که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسی خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزاند، نجات خواهی یافت.^{۱۰} زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد و پارسا شمرده می شود، و با زبان است که اعتراف می کند و نجات می یابد.^{۱۱} چنانکه کتاب می گوید: «هر که بر او توکل کند، سرافکنده نشود.»^{۱۲} زیرا میان یهود و یونانی تفاوتی نیست، چرا که همان خداوند، خداوند همه است و همه کسانی را که او را می خوانند، به فراوانی برکت می دهد.^{۱۳} زیرا «هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.»

^{۱۴} اما چگونه کسی را بخوانند که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه به کسی ایمان آورند که از او نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، اگر کسی به آنان موعظه نکند؟^{۱۵} و چگونه موعظه کنند، اگر فرستاده نشوند؟ چنانکه نوشته شده است: «چه زیباست پایهای کسانی که بشارت می آورند.»^{۱۶} اما همگان بشارت را نپذیرفتند، زیرا اِشعیا می گوید: «چه کسی، ای خداوند، پیام ما را

* ۳: ۱۰ یا: "امانت خدا"، و یا "عمل پارساشمارنده خدا"; همچنین در ادامه آیه.

* ۴: ۱۰ یا "پایان".

۹: ۲۸ اِشعیا ۱۰: ۲۲ و ۲۳: ۹ اِشعیا ۹: ۱۴: ۸ اِشعیا ۱۰: ۱۶: ۲۸ و ۱۰: ۵: ۱۸ اِشعیا ۱۰: ۶: ۲۳: ۱۰: ۷: ۱۰: ۱۳: ۳۰ اِشعیا ۸: ۱۰: ۳۰: ۳۰ اِشعیا ۱۱: ۱۰: ۱۴: ۲۸ اِشعیا ۱۳: ۱۰: ۱۶: ۲۸ اِشعیا ۱۰: ۳۲: ۲: ۱۰: ۱۵: ۵۲: ۷.

چه بود؟ اینکه «من برای خود هفت هزار تن باقی نگاه داشته‌ام که در برابر بعل زانو زده‌اند.»^۵ به همین سان، در زمان حاضر نیز باقیماندگانی هستند که از راه فیض انتخاب شده‌اند.^۶ اما اگر از راه فیض باشد، دیگر بر پایه اعمال نیست؛ وگرنه فیض دیگر فیض نیست. [اما اگر از راه اعمال باشد، دیگر بر پایه فیض نیست؛ وگرنه عمل دیگر عمل نیست.]

^۷ پس چه نتیجه می‌گیریم؟ اینکه اسرائیل آنچه را مشتاقانه در پی کسبش بود، به دست نیاورد. اما برگزیدگان به دست آوردند و دیگران به سخت‌دلی دچار شدند.^۸ چنانکه نوشته شده است:

«تا به امروز خدا روح رخوت به آنان داد و چشمانی که نتوانند ببینند و گوشهایی که نتوانند بشنوند.»

^۹ و داوود می‌گوید:

«سفره ایشان برایشان دام و تله باشد و به سنگ لغزش و مکافات بدل گردد.»

^{۱۰} چشمانشان تار شود تا نتوانند ببینند

و کمرهایشان همواره خمیده گردد.»

^{۱۱} باز می‌پرسم: آیا لغزیدند تا برای همیشه بیفتند؟ هرگز! بلکه با نافرمانی آنان، غیریهودیان از نجات بهره‌مند شدند، تا در قوم اسرائیل غیرت پدید آید.^{۱۲} اما اگر نافرمانی آنها باعث غنای جهان گشت و شکستشان باعث غنای غیریهودیان، کامل شدن تعدادشان چه نتایج بس عظیمتری در پی خواهد داشت؟

^{۱۳} روی سختم یا شما غیریهودیان است. از آنجا که من رسول غیریهودیانم، به خدمت خود بسیار می‌بالم،^{۱۴} با این امید که همزادان خود را به غیرت آورم و برخی از آنان را نجات بخشم.

باور کرده است؟»^{۱۷} پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود.

^{۱۸} اما می‌پرسم: آیا نشنیدند؟ البته که شنیدند:

«آوازشان در سرتاسر زمین منتشر

گردیده،

و کلامشان تا به گرنهای جهان

رسیده.»

^{۱۹} باز می‌پرسم: آیا اسرائیل آنچه را که شنید، درک نکرد؟ نخست، موسی می‌گوید:

«به واسطه آنها که قومی به حساب

نمی‌آیند،

شما را به غیرت خواهیم آورد؛

و به واسطه قومی نادان

خشم شما را بر خواهم انگیزم.»

^{۲۰} سپس، اشعیا جسورانه می‌گوید:

«آنان که مرا نجسته بودند، مرا یافتند

و خویشان را بر کسانی که مرا

نطلبیده بودند، آشکار ساختم.»

^{۲۱} اما درباره اسرائیل می‌گوید:

«همه روز دستهای خود را دراز کردم

به سوی قومی نافرمان و گردنکش.»

باقیمانگان اسرائیل

پس می‌پرسم: آیا خدا قوم خود را رد کرده است؟ هرگز؛ زیرا من خود اسرائیلی‌ام، از نسل ابراهیم و از قبیله بنیامین.^۲ خدا قوم خود را که از پیش شناسخت، رد نکرده است. آیا نمی‌دانید کتاب درباره ایلیا چه می‌گوید؟ درباره اینکه او چگونه از دست قوم اسرائیل نزد خدا استغاثه کرد و گفت:^۳ «خداوند، انبیای تو را کشته و مذبح‌هایت را ویران کرده‌اند. تنها من باقی مانده‌ام و حال قصد جان مرا نیز دارند.»^۴ اما پاسخ خدا به او

۱۶:۱۰ ایشعیا ۱:۵۳. ۱۸:۱۰ مزمو ۴:۱۹. ۱۹:۱۰ تثنیه ۲۱:۳۲. ۲۰:۱۰ ایشعیا ۱۰:۶۵. ۲۱:۱۰ ایشعیا ۲:۶۵. ۲۳:۱۱ پادشاهان ۱۹:۱۰. ۱۴:۱۱ پادشاهان ۱۸:۱۹. ۸:۱۱ تثنیه ۴:۲۹ و ایشعیا ۱۰:۲۹. ۱۰:۱۱ مزمو ۲۲:۶۹ و ۲۳:۱۱

است، تا وقتی که شمار کامل غیریهودیان داخل گردند.^{۲۶} و این چنین تمامی اسرائیل نجات خواهد یافت. چنانکه نوشته شده است: «رهاننده از صهیون خواهد آمد و بی دینی را از یعقوب بر خواهد انداخت.»

^{۲۷} و این عهد من با ایشان خواهد بود هنگامی که گناهانشان را بزدایم.^{۲۸} به لحاظ انجیل، به خاطر شما، دشمن اند؛ اما به لحاظ گزینش الهی، به خاطر پدران، محبوب خدایند.^{۲۹} زیرا خدا هرگز عطایا و دعوت خود را باز پس نمی گیرد.^{۳۰} درست همان گونه که شما زمانی نسبت به خدا نافرمان بودید، اما اکنون در نتیجه نافرمانی ایشان رحمت یافته اید،^{۳۱} ایشان نیز اکنون نافرمان شده اند تا در نتیجه رحمت خدا بر شما، [اکنون] بر ایشان نیز رحم شود.^{۳۲} زیرا خدا همه را در بند نافرمانی نهاده، تا بر همگان رحمت کند.

سرود حمد

^{۳۳} وه که چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛
تقدیرهای او کاوش ناپذیر است
و راههایش درک ناشدنی.
^{۳۴} «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته
و یا مشاور او بوده باشد؟»
^{۳۵} «چه کسی چیزی به خدا بخشیده
تا به او بازپس داده شود؟»
^{۳۶} زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و
برای اوست.
او را تا ابد جلال باد. آمین.

قربانیهای زند

پس ای برادران، در پرتو رحمتهای خدا، از شما استدعا می کنم که

۱۲

^{۲۵} زیرا اگر رد شدن ایشان به معنی آشتی جهان است، پذیرفته شدنشان چه خواهد بود، جز حیات از مردگان؟^{۲۶} اگر تکه ای از توده خمیر که به عنوان نویر تقدیم می شود، مقدس باشد، در این صورت، تمامی آن خمیر مقدس است؛ و اگر ریشه مقدس باشد، پس شاخه ها نیز مقدسند.^{۲۷} و اگر برخی از شاخه ها بریده شدند و تو که شاخه زیتون وحشی بودی در میان شاخه های دیگر به درخت زیتون پیوند شدی و اکنون از شیره مقوی ریشه آن تغذیه می کنی،^{۲۸} بر آن شاخه ها فخر مفروش. اگر چنین می کنی، به یاد داشته باش که تو حامل ریشه نیستی، بلکه ریشه حامل توست.^{۲۹} شاید بگویی: «شاخه ها بریده شدند تا من پیوند شوم.»^{۳۰} راست می گویی. اما آنها به علت بی ایمانی بریده شدند و تو تنها به ایمان استواری. پس مغرور مباش بلکه بترس.^{۳۱} زیرا اگر خدا بر شاخه های طبیعی شفقت نکرد، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.

^{۳۲} پس مهربانی و سختگیری خدا را در نظر داشته باش؛ سختگیری به کسانی که سقوط کرده اند، اما مهربانی به تو، البته به این شرط که در مهربانی او ثابت بمانی؛ وگرنه تو نیز بریده خواهی شد.^{۳۳} و اگر آنها نیز در بی ایمانی ادامه ندهند، باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است آنها را بار دیگر پیوند بزند.^{۳۴} زیرا اگر تو از درخت زیتون وحشی بریده شدی و برخلاف طبیعتت به درخت زیتون آزاد پیوند گشتی، پس چقدر بیشتر شاخه های اصلی می توانند به درخت زیتونی که از آن بریده شدند، پیوند شوند.

نجات اسرائیل

^{۲۵} ای برادران، نمی خواهم از این راز غافل باشید - مبدا خود را دانسا بیندارید - که سختدلی بر بخشی از اسرائیل حکمفرما شده

غیرت شما فروکش نکنند؛ در روح شعله‌ور باشید و خداوند را خدمت کنید.^{۱۲} در امید شادمان، در سختیها شکیب و در دعا ثابت قدم باشید.^{۱۳} در رفع احتیاجات مقدسین سهیم شوید و میهمان‌نواز باشید.

^{۱۴} برای کسانی که به شما آزار می‌رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید!^{۱۵} با کسانی که شادمانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید.^{۱۶} برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید.* خود را برتر از دیگران مپندارید.

^{۱۷} به هیچ‌کس به سزای بدی، بدی نکنید. دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به جای آورید.^{۱۸} اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می‌شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید.^{۱۹} ای عزیزان، انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که «خداوند می‌گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد."»^{۲۰} برعکس، «اگر دشمنت گرسنه است، به او خوراک بده! و اگر تشنه است، به او آب بنوشان! اگر چنین کنی، اخگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت.»^{۲۱} مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز.

اطاعت از صاحبان قدرت

هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست. قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده‌اند.^۲ پس آن که بر علیه قدرتی

بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول* شما همین است. و دیگر همشکل این عصر* مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود؛ اراده نیکو، پسندیده و کامل او.

^۳ زیرا به واسطه فیضی که به من عطا شده است، هر یک از شما را می‌گویم که خود را بیش از آنچه می‌باید، مپندارید، بلکه هر یک به فراخور میزان ایمانی* که خدا به شما بخشیده است، واقع‌بینانه درباره خود قضاوت کنید.^۴ زیرا همان‌گونه که هر یک از ما را بدنی واحد است که از اعضای بسیار تشکیل شده و کار همه این اعضا یکسان نیست،^۵ ما نیز که بسیاریم، در مسیح یک بدن را تشکیل می‌دهیم و هر یک، اعضای یکدیگریم.* بر حسب فیضی که به ما بخشیده شده است، دارای عطایای گوناگونیم. اگر عطای کسی نبوت است، آن را متناسب با ایمانش به کار گیرد.^۶ اگر خدمت است، خدمت کند. اگر تعلیم است، تعلیم دهد.^۸ اگر تشویق است، تشویق نماید. اگر کمک به نیازمندان است، با سخاوت چنین کند. اگر رهبری است، این کار را با جدیت انجام دهد. و اگر رحم و شفقت به دیگران است، شادمانه به این کار مشغول باشد.

جمله‌های گوناگون محبت

^۹ محبت باید بی‌ریا باشد. از بدی بیزار باشید و به آنچه نیکوست، سخت بچسبید.^{۱۰} با محبت برادرانه سرسپرده هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر، از هم پیشی بگیرید.^{۱۱} هیچ‌گاه

* ۱:۱۲ یا "روحانی".

* ۲:۱۲ یا: "این دنیا".

* ۳:۱۲ یا: "به فراخور آن مقیاس ایمانی".

* ۱۶:۱۲ یا: «بلکه با فروتنی به امور کوچک بپردازید».

۱۱ و شما با آگاهی از این که در چه زمانی به سر می‌برید، چنین کنید. زیرا هم‌اکنون ساعت آن رسیده است که از خواب بیدار شوید، چرا که اکنون در مقایسه با زمانی که ایمان آوردیم، نجات ما نزدیکتر شده است. ۱۲ شب رو به پایان است و روز نزدیک شده است. پس بیایید اعمال تاریکی را به سویی نهمیم و زرّه نور را در بر کنیم. ۱۳ بیایید آن‌گونه رفتار کنیم که شایسته کسانی است که در روشنایی روز به سر می‌برند. پس اوقات خود را در بزمها و میگساری و هرزگی و عیاشی و جدال و حسد سپری نکنیم، ۱۴ بلکه عیسی مسیح خداوند را در بر کنید و در پی ارضای امیال نفس خود مباشید.

ایمانداران ضعیف و قوی

۱۴ کسی را که ایمانش ضعیف است، بپذیرید، بی‌آنکه درباره مسائل مورد تردید، حکم صادر کنید. ۱۵ ایمان یکی به او اجازه می‌دهد هر غذایی را بخورد، اما دیگری که ایمانش ضعیف است، فقط سبزیجات می‌خورد. ۱۶ آن که همه چیز می‌خورد، نباید به آن که نمی‌خورد به دیده تحقیر بنگرد؛ و آن که همه چیز نمی‌خورد، نباید آن کس را که هر غذایی را می‌خورد، محکوم کند. زیرا خدا او را پذیرفته است. ۱۷ تو کیستی که بر خدمتکار شخصی دیگر حکم می‌کنی؟ استوار مانندن یا فرو افتادن او به آرایش مربوط است. و او استوار هم خواهد ماند زیرا خداوند قادر است او را استوار گرداند.

۱۸ کسی یک روز را از دیگر روزها مقدّستر می‌شمارد؛ فردی دیگر، همه روزها را یکسان می‌پندارد. هر کس در ذهن خودش کاملاً

عصیان کند، در حقیقت علیه آنچه خدا مقرر کرده، عصیان ورزیده است؛ و آنان که چنین می‌کنند، مجازات را برای خود می‌خرند. ۱۹ زیرا راستگرداران از حکمرانان هراسی ندارند، اما خلافکاران از آنها می‌ترسند. آیا می‌خواهی از صاحب قدرت هراسی نداشته باشی؟ آنچه را که درست است، انجام بده که تو را تحسین خواهد کرد. ۲۰ زیرا خدمتگزار خداست تا به تو نیکویی کند. اما اگر مرتکب کار خلاف شوی، بترس، زیرا شمشیر را بی‌جهت حمل نمی‌کند. او خدمتگزار خدا و مجری غضب است تا کسی را که مرتکب کار خلاف شده است، کیفر دهد. ۲۱ پس آدمی باید نه تنها برای پرهیز از غضب، بلکه به سبب وجدان خود نیز تسلیم قدرتها باشد.

۲۲ به همین سبب نیز مالیات می‌پردازید، زیرا صاحبان قدرت که تمام وقت خود را وقف کار حکومت می‌کنند، خدمتگزاران خدایند. ۲۳ دین خود را به همگان ادا کنید: اگر مالیات است، مالیات بدهید؛ اگر خراج است، خراج بپردازید؛ اگر احترام است، احترام بگذارید؛ و اگر اکرام است، تکریم کنید.

محبت، چون تحقق شریعت

۲۴ هیچ دینی به کسی نداشته باشید جز اینکه یکدیگر را پیوسته محبت کنید. زیرا هر که به دیگری محبت کند، در واقع شریعت را به جا می‌آورد. ۲۵ زیرا احکام 'زنا مکن'، 'قتل مکن'، 'دزدی مکن'، 'طمع موزز'، و هر حکم دیگری که باشد، همه در این کلام خلاصه می‌شود که «همسایهات را همچون خویشان محبت کن.» ۲۶ محبت، به همسایه خود بدی نمی‌کند؛ پس محبت تحقق شریعت است.

* ۱:۱۴ یا: «بدون اینکه درباره دیدگاههای متفاوت او جرّ و بحث کنید».

بلکه پارسایی، سلامتی و شادی در روح القدس است.^{۱۸} هر که بدین طریق مسیح را خدمت کند، خدا را خشنود می سازد و پذیرفته مردم نیز هست.

^{۱۹} پس بیایید آنچه را که موجب برقراری صلح و صفا و بنای یکدیگر می شود، دنبال کنیم.^{۲۰} کار خدا را برای خوراک خراب مکن! همه خوراکیها پاکند، اما خوردن هر خوراکی که باعث لغزش دیگری شود، عملی است نادرست.^{۲۱} بهتر آن است که از خوردن گوشت یا نوشیدن شراب یا انجام هر کار دیگر که باعث لغزش برادرت می شود، بپرهیزی.

^{۲۲} پس عقیده‌ات را درباره این امور، بین خود و خدا نگاه دار. خوشا به حال کسی که به خاطر آنچه نیکو می شمارد، خود را محکوم نمی کند.^{۲۳} اما کسی که درباره خوردن خوراکی دچار تردید است، اگر آن را بخورد محکوم می شود، زیرا با ایمان نخورده است و آنچه از ایمان نباشد، گناه است.

۱۵ ما که قوی هستیم، باید ناتوانیهای ضعیفان را متحمل شویم و در پی خشنودی خویش نباشیم.^۲ هر یک از ما باید همسایه خود را خشنود سازد، در آنچه برای او نیکو باشد و باعث بنایش شود. زیرا مسیح نیز در پی خشنودی خود نبود، چنانکه نوشته شده است: «توهینهای اهانت کنندگان تو بر من فرو افتاده.»^۳ زیرا آنچه در گذشته نوشته شده است، برای تعلیم ما بوده تا با پایداری و آن دلگرمی که کتب مقدس می بخشند، امید داشته باشیم.

^۴ اینک خدای بخشنده پایداری و دلگرمی به شما عطا کند که در انطباق با مسیح عیسی با یکدیگر همفکر باشید،^۵ تا یک دل و یک زبان، خدا یعنی پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید کنید.

متقاعد باشد. آن که روزی خاص را مهم می شمارد، برای خداوند چنین می کند. آن که می خورد، برای خداوند می خورد، زیرا خدا را شکر می گوید. و آن که از خوردن می پرهیزد، او نیز برای خداوند چنین می کند و خدا را شکر می گزارد.^۶ زیرا هیچ یک از ما برای خود زندگی نمی کنیم و هیچ یک از ما برای خود نمی میریم.^۸ اگر زندگی می کنیم، برای خداوند است، و اگر می میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.^۹ مسیح نیز به همین سبب مرد و زنده شد تا خداوند زندگان و مردگان باشد.

^{۱۰} پس تو چرا برادر خود را محکوم می کنی؟ و تو چرا به برادر خود به دیده تحقیر می نگری؟ زیرا همه ما در برابر مسند داوری خدا حاضر خواهیم شد.^{۱۱} چرا که نوشته شده است:

«خداوند می گوید: به حیات خود قسم که

هر زانویی در برابر من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد کرد.»^{۱۲} پس هر یک از ما حساب خود را به خدا باز خواهد داد.

^{۱۳} بنابراین، بیایید از این پس یکدیگر را محکوم نکنیم، به جای آن، تصمیم بگیرید که هیچ سنگ لغزش یا مانعی در راه برادر خود نگذارید.^{۱۴} من در عیسای خداوند می دانم و متقاعد هستم که هیچ چیز به خودی خود نجس نیست. اما اگر کسی چیزی را نجس می شمارد، برای او نجس خواهد بود.^{۱۵} اگر با خوراکی که می خوری برادرت را دردمند می سازی، دیگر بر پایه محبت رفتار نمی کنی. با خوراک خود، برادر خویش را که مسیح به خاطر او مرد، هلاک مساز.^{۱۶} مگذارید در مورد آنچه شما نیکو می شمارید، بد گفته شود.^{۱۷} زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست،

۷ پس همان‌گونه که مسیح شما را پذیرفت، شما نیز یکدیگر را بپذیرید تا خدا جلال یابد. زیرا به شما می‌گویم که مسیح برای نشان دادن امانت خدا، خدمتگزار یهودیان* شد تا بر وعده‌هایی که به پدران داده شده بود، مهر تأیید زند،^۹ و تا قومهای غیریهود، خدا را به سبب رحمتش تمجید کنند. چنانکه نوشته شده است:

«از این رو، تو را در میان قومها اقرار خواهیم کرد،

و در وصف نام تو خواهم سراپید.»

^{۱۰} باز می‌گوید:

«ای قومها با قوم او شادمان باشید!»

^{۱۱} و نیز می‌گوید:

«ای همه قومها، خداوند را بستائید!

باشد که تمامی ملتها، تمجیدش

کنند!»

^{۱۲} و ایشیا نیز می‌گوید:

«ریشهٔ یسا پدیدار خواهد شد،

هم او که برای حکمرانی بر قومها

بر خواهد خاست؛

به اوست که قومها امید خواهند بست.»

^{۱۳} اینک خدای امید، شما را از کمال شادی

و آرامش در ایمان آکنده سازد تا با قدرت

روح‌القدس، سرشار از امید باشید.

یادآورتان گردم، زیرا خدا این فیض را به من بخشیده است^{۱۶} که خدمتگزار مسیح عیسی برای غیریهودیان باشم و خدمت کهنات اعلام انجیل خدا را به انجام رسانم، تا غیریهودیان هدیه‌ای مقبول به درگاه خدا باشند که توسط روح‌القدس تقدیس شده است.

^{۱۷} پس در مسیح عیسی به خدمت خود به خدا افتخار می‌کنم. ^{۱۸} زیرا به خود اجازه

نمی‌دهم از چیزی سخن بگویم، جز آنچه

مسیح برای اطاعت غیریهودیان* از طریق من

به انجام رسانیده است، چه به وسیلهٔ سخنان

و چه از طریق کارهایم. ^{۱۹} او این را به نیروی

آیات و معجزات، یعنی به نیروی روح خدا

انجام داده است، آن‌گونه که از اورشلیم تا

ایلیریوم دور زده، به انجیل مسیح به کمال،

بشارت دادم. ^{۲۰} آرزویم همواره این بوده است

که در جایی بشارت دهم که مسیح شناخته

نشده، تا بر بنیادی که دیگری نهاده است، بنا

نگذاشته باشم،^{۲۱} بلکه چنانکه نوشته شده است:

«آنان که از او بی‌خبر بودند، خواهند

دید

و کسانی که نشنیده بودند، درک

خواهند کرد.»

^{۲۲} به همین سبب، بارها از آمدن نزد شما

بازداشته شده‌ام.

برنامهٔ پولس برای دیدار از روم

^{۲۳} اما اکنون که در این مناطق، دیگر جایی

برای کار من باقی نمانده، و از آنجا که

سالهاست مشتاق آمدن نزد شما هستم،^{۲۴} امید

دارم سر راهم به اسپانیا، به دیدار شما بیایم تا

پس از آنکه چندی از مصاحبت شما بهره‌مند

خدمت پولس در میان غیریهودیان

^{۲۵} ای برادران، من خود این اطمینان را دارم

که شما خود از نیکویی مملو، و از معرفت

کامل برخوردارید و به پندگفتن به یکدیگر

نیز توانائید. ^{۲۶} با وجود این، جسارت کرده، در

باب موضوعاتی چند به شما نوشتم، تا آنها را

* ۱۵: ۸ در اصل یونانی: «خدمتگزار ختنه‌شدگان».

* ۱۵: ۱۸ منظور: «اطاعت غیریهودیان از خدا در ایمان آوردن به پیام انجیل است».

۳ به پُریسکیلا* و آکیلا، همکاران من در مسیح عیسی، سلام برسانید. ۴ آنان جان خود را به خاطر من به خطر انداختند، و نه تنها من، بلکه همهٔ کلیساهای غیریهودیان از آنان سپاسگزارند. ۵ همچنین به کلیسایی که در خانهٔ آنها بر پا می‌شود، درود برسانید. به دوست عزیزم اپیتوس سلام برسانید، که نوبلر کسانانی است که در آسیا به مسیح گرویدند. ۶ مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گویند. ۷ به خویشاوندان من، اندرونیکوس و یونیا که با من در زندان بودند، سلام برسانید. آنان در میان رسولان، از چهره‌های برجسته‌اند که پیش از من در مسیح بوده‌اند. ۸ به آمیلیاتوس که او را در خداوند دوست می‌دارم، سلام برسانید. ۹ به همکاران در مسیح، اوربانوس، و دوست عزیزم، استاخیس، سلام دهید. ۱۰ به آپلیس که امتحان خود را در مسیح پس داده، سلام برسانید. به افراد خاندان آریستوبولس سلام گویند. ۱۱ به خویش من هیرودیون و نیز به آن اعضای خاندان ناریکسوس که در خداوند هستند، سلام برسانید. ۱۲ به تریفینا و تریفوسا، بانوانی که سختکوشانه در خداوند کار می‌کنند، و نیز به دوست عزیزم پرسیس، بانوی دیگری که در خداوند بسیار تلاش می‌کند، سلام دهید. ۱۳ به روفس که در خداوند برگزیده است، و به مادر او که در حق من نیز مادری کرده، سلام برسانید. ۱۴ به آسینگریتوس، فلیگون، هرماس، پاتروباس و هرمس و برادران دیگری که با ایشان هستند، سلام گویند. ۱۵ به فیلولوگوس، یولیا، نیریاس و خواهرش، و به اولیمپاس و همهٔ مقدسینی که همراه ایشانند، سلام برسانید. ۱۶ یکدیگر را با بوسه‌ای مقدس سلام گویند. همهٔ کلیساهای مسیح به شما درود می‌فرستند.

شدم، مراد سفر به آنجا یاری دهید. ۲۵ در حال حاضر آهنگ اورشلیم دارم تا مقدسین را در آنجا خدمت کنم، ۲۶ زیرا کلیساهای مقدونیه و آخائیه را پسند آمد که برای تنگدستان مقدسین اورشلیم کمک مالی بفرستند. ۲۷ آنها خود به انجام این کار رغبت داشتند؛ و در واقع مدیون آنها نیز بودند، زیرا اگر غیریهودیان در برکات روحانی یهودیان شریک شدند، آنها نیز به نوبهٔ خود این دین را به یهودیان دارند که با دارایی مادی خود، ایشان را خدمت کنند. ۲۸ بنابراین، چون این کار را به انجام رسانم و مطمئن شوم که آنان این ثمره را دریافت کرده‌اند، با گذر از نزد شما، رهسپار اسپانیا خواهم شد. ۲۹ می‌دانم که وقتی نزد شما بیایم، با برکت کامل مسیح خواهم آمد.

۳۰ ای برادران، به خاطر خداوند ما عیسی مسیح و محبت روح، از شما استدعا دارم که برای من به درگاه خدا دعا کنید، و با این کار در مجاهدهٔ من شریک باشید. ۳۱ دعا کنید از گزند بی‌ایمانان یهودیه جان سالم به در برم و خدمتم در اورشلیم نزد مقدسین آنجا پذیرفته آید. ۳۲ آنگاه به خواست خدا می‌توانم با شادی نزد شما بیایم تا در کنار شما تجدیدقوا کنم. ۳۳ خدای صلح و سلامت همراه همگی شما باشد. آمین.

سلام و درود

۱۶ خواهران فیبی را به شما معرفی می‌کنم. او از خادمان* کلیسای شهر کنخیره است. ۲ او را در خداوند، آن‌گونه که شایستهٔ مقدسین است، بپذیرید و از هیچ کمکی که از شما بخواهد دریغ موزید، زیرا او به بسیاری، از جمله خود من، کمک فراوان کرده است.

* ۱:۱۶ یا "شماسه‌ها".

* ۳:۱۶ در اصل یونانی: "پریسکا"، که شکل کوتاه شدهٔ "پریسکیلا" است.

* ۱۲:۱۶ "پرسیس" یعنی "زن پارسی یا ایرانی".

^{۲۲} من، تریوس، کاتب این نامه، در خداوند به شما سلام می‌گویم.

^{۲۳} گایوس که مهمان‌نوازی او شامل حال من و تمامی اعضای کلیسای اینجا شده است، برای شما سلام می‌فرستد.

اراستوس که خزانه‌دار شهر است، و برادر ما کوآرتوس برای شما سلام دارند.

^{۲۴} [فیض خداوند ما عیسی مسیح با همگی شما باد. آمین].

^{۲۵} اکنون او را که قادر است شما را مطابق با انجیل من و موعظهٔ پیام عیسی مسیح استوار گرداند - یعنی مطابق با مکاشفهٔ رازی که از ایام ازل مخفی داشته شده بود،^{۲۶} اما اکنون بر مبنای نوشته‌های انبیا مکشوف گردیده و به حکم خدای سرمدی، به جهت اطاعت ایمان، به همهٔ قومه‌ها شناسانیده شده است -^{۲۷} هم او را که یگانه خدای حکیم است، به واسطهٔ عیسی مسیح تا به ابد جلال باد! آمین.

^{۱۷} ای برادران، می‌خواهم از شما استدعا کنم مراقب آن کسان باشید که عامل جدایی‌اند و در راه شما مانع ایجاد می‌کنند و با تعلیمی که شما یافته‌اید، مخالفت می‌ورزند؛ از آنان دوری کنید،^{۱۸} زیرا این‌گونه اشخاص خداوند ما مسیح را خدمت نمی‌کنند، بلکه در پی ارضای شکم خویشند و با سخنانی زیبا و تملق‌آمیز بر افکار ساده‌لوحان تأثیر گذاشته، آنان را می‌فریبند.

^{۱۹} آوازهٔ اطاعت شما در میان همگان پیچیده است؛ بنابراین، از بابت شما بسیار شادمانم. اما از شما می‌خواهم در قبال آنچه نیکوست حکیم، و در قبال آنچه بد است، ساده باشید.

^{۲۰} خدای صلح و سلامت به زودی شیطان را زیر پاهای شما له خواهد کرد.

فیض خداوند ما عیسی همراه شما باد.

^{۲۱} همکارم تیموتائوس به شما سلام می‌گوید. خویشاوندان من لوقیوس، یاسون و سوسیپاتروس نیز برای شما سلام می‌فرستند.

معرفی نامهٔ اوّل پوئس رسول به قُرنتیان

شهر قُرنتس مرکز ایالت آخائیه در امپراتوری روم بود و یکی از شهرهای مهم یونان محسوب می‌شد. ترکیبی از نژادهای مختلف در قُرنتس زندگی می‌کردند. این شهر دارای اقتصادی شکوفا بود، و مردمانش به فرهنگ خود می‌بالیدند. ولی فساد اخلاقی آنها زبازد همگان بود و به لحاظ دینی نیز به آرا و عقاید گوناگون اعتقاد داشتند.

کلیسای قُرنتس را پوئس بنیان گذارده بود. او از طریق برخی مسیحیان شهر اطلاع یافت که مشکلاتی در کلیسا پیش آمده است. نامه‌ای نیز از کلیسا به دستش رسید که در آن سؤالاتی در خصوص ایمان و عمل مسیحی مطرح شده بود. قصد پوئس از نگارش این نامه، رسیدگی به این دو دسته موضوع است. لذا در قسمتهایی از نامه می‌کوشد راهنمایی‌هایی برای رفع مشکلات گزارش شده ارائه دهد (۱:۱ تا ۲۰:۶)، و در قسمتهایی دیگر نیز به پاسخگویی به پرسشهای کلیسای قُرنتس می‌پردازد (۱:۷ تا ۵۸:۱۵).

از جمله مشکلات اصلی مطرح شده در این نامه، می‌توان به تفرقه، فساد اخلاقی در کلیسا، سؤالاتی پیرامون مسائل جنسی و ازدواج، موضوعات مربوط به وجدان، نظم و ترتیب در کلیسا، عطایای روح القدس و موضوع قیامت مردگان اشاره کرد. پوئس با بصیرتی عمیق نشان می‌دهد که چگونه انجیل به این سؤالات پاسخ می‌گوید.

باب سیزدهم که احتمالاً معروفترین بخش کتاب است، محبت را چون عالیترین طریق خدا برای قومش معرفی می‌کند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۹)
- ۲- تفرقه در کلیسا (۱:۱ تا ۲:۴)
- ۳- گناهان جنسی و اختلافات اعضا (بابهای ۵ و ۶)
- ۴- مسئلهٔ تجرد و ازدواج (باب ۷)
- ۵- مسئلهٔ خوراک تقدیمی به بتها و اختیارات پوئس در مقام رسول (۱:۸ تا ۱:۱۱)
- ۶- عبادات کلیسایی (۲:۱۱ تا ۴۰:۱۴)
- ۷- رستخیز مسیح و ایمانداران (باب ۱۵)
- ۸- هدیه برای مسیحیان یهودیه (۱:۱۶-۴)
- ۹- موضوعات شخصی و بخش پایانی (۵:۱۶-۲۴)

نامهٔ اوّل پولس رسول به قرنتیان

که شما را به رفاقت^۱ با پسرش، خداوند ما عیسی مسیح، فرا خوانده است.

تفرقه بر سر حکمت

ای برادران، به نام خداوند ما عیسی مسیح از شما تمنا دارم که با هم توافق داشته باشید و در میان شما تفرقه نباشد، بلکه در اندیشه و رأی با هم متحد باشید.^{۱۱} زیرا ای برادران من، اهل خانهٔ خلّوئه به من خبر داده‌اند که در میان شما جدالهاست.^{۱۲} مقصود اینکه یکی از شما می‌گوید، «من به پولس تعلق دارم»؛ دیگری می‌گوید، «من متعلق به آپولس هستم»؛ یکی می‌گوید، «من به کیفا^{۱۳} تعلق دارم»؛ و دیگری،

که «من از آن مسیح هستم».

آیا مسیح تقسیم شده است؟^{۱۴} آیا پولس بود که برای شما بر صلیب شد؟ و آیا به نام پولس تعمید گرفتید؟^{۱۵} خدا را شکر می‌کنم که به جز کریسپوس و گایوس، هیچ‌کس دیگر از شما را تعمید ندادم،^{۱۶} تا کسی نتواند بگوید به نام من تعمید یافتید.^{۱۷} البته خانوادهٔ استیفاناس را نیز تعمید دادم؛ ولی به یاد ندارم کسی دیگر را تعمید داده باشیم.^{۱۸} زیرا مسیح مرا نفرستاد تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، ولی نه با حکمت سخنوری، مبادا قدرت صلیب مسیح بی‌اثر گردد.

از پولس، که به خواست خدا فرا خوانده شده است تا رسول عیسی مسیح باشد، و از برادران سوسیتیس،

به کلیسای خدا در قرنتس، که در مسیح عیسی تقدیس شده و فرا خوانده شده‌اند تا قوم مقدس خدا باشند، همراه با همهٔ آنان که در هر جای دیگر نام خداوند ما عیسی مسیح را می‌خوانند، که خداوند ما و خداوند ایشان است:

فیض و سلامتی از سوی خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح بر شما باد.

شکرگزاری

من همواره خدای خود را به خاطر شما و آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما بخشیده شده است، سپاس می‌گویم.^{۱۹} زیرا شما در او از هر حیث غنی شده‌اید، در هر نوع بیان و هر گونه معرفت،^{۲۰} چنانکه شهادت ما^{۲۱} بر مسیح در میان شما استوار گردید،^{۲۲} به گونه‌ای که شما از هیچ عطایی بی‌نصیب نیستید، در همان حال که مکاشفهٔ^{۲۳} خداوند ما عیسی مسیح را انتظار می‌کشید.^{۲۴} او شما را تا به آخر استوار نگاه خواهد داشت، تا در روز خداوندمان عیسی مسیح بری از ملامت باشید.^{۲۵} امین است خدایی

* ۶:۱ ضمیر "ما" در متن یونانی نیامده است.

* ۷:۱ واژهٔ "مکاشفه" در اینجا به بازگشت خداوند اشاره دارد.

* ۹:۱ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم "مصاحبت" و "مشارکت" نیز هست.

* ۱۲:۱ منظور پطرس است؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

* ۱۳:۱ بدین معنی که سهم تنها یک گروه شده باشد.

۳۷ اما خدا آنچه را که دنیا جهالت می‌پندارد، برگزید تا حکیمان را خجل سازد؛ و آنچه را که دنیا ضعیف می‌شمارد، انتخاب کرد تا قدرتمندان را شرم‌زده سازد؛ ۳۸ خدا آنچه را که این دنیا پست و حقیر می‌انگارد، بلکه نیستیها را، برگزید تا هستیها را باطل سازد، ۳۹ تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند. ۴۰ از اوست که شما در مسیح عیسی هستید، که از جانب خدا برای ما حکمت شده است، یعنی پارسایی، قدوسیت و رهایی * ما. ۴۱ تا چنانکه آمده است: «هر که فخر می‌کند، به خداوند فخر کند.»

موعظه پولس و حکمت دنیوی

۲ من نیز ای برادران، هنگامی که نزد شما آمدم، با فصاحت و حکمت بشری نیامدم، آنگاه که راز خدا * را به شما اعلام می‌کردم. ۲ زیرا عزم جزم کرده بودم در میان شما چیزی ندانم جز عیسی مسیح، آن هم عیسی مصلوب. ۳ من با ضعف، و با ترس و لرز بسیار نزد شما به سر بردم، * و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت، * تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.

حکمت پنهان خدا

* اما در عین حال، ما در میان بالغان به بیان حکمت می‌پردازیم، اما نه حکمتی که متعلق به عصر حاضر * یا حکمرانان این عصر باشد که محکوم به زوالند، بلکه حکمت خدا را

پیام صلیب و حکمت دنیوی

۱۸ زیرا پیام صلیب برای آنان که هلاک می‌شوند جهالت است، اما برای ما که نجات می‌یابیم قدرت خداست. ۱۹ زیرا نوشته شده است: «حکمت حکیمان را نابود خواهم ساخت و فهم فهیمان را باطل خواهم گردانید.»

۲۰ برآستی، حکیم کجاست؟ عالم دین کجاست؟ مباحثه‌گر این عصر * کجاست؟ مگر خدا حکمت دنیا را جهالت نگردانیده است؟ ۲۱ زیرا از آنجا که بنا بر حکمت خدا، دنیا نتوانست از طریق حکمت خدا را بشناسد، خدا چنان مصلحت دید که از راه جهالت موعظه، کسانی را که ایمان می‌آورند، نجات بخشد. ۲۲ زیرا یهودیان خواستار آیت‌اند و یونانیان در پی حکمت، ۲۳ ولی ما مسیح مصلوب را وعظ می‌کنیم که یهودیان را سنگ لغزش است و غیر یهودیان را جهالت، ۲۴ اما فراخوانندگان را، چه یهودی و چه یونانی، مسیح قدرت خدا و حکمت خداست. ۲۵ زیرا جهالت خدا از حکمت انسان حکیمانه‌تر و ناتوانی خدا از قدرت انسان تواناتر است.

ایمانداران قُرنتس و حکمت دنیوی

۲۶ ای برادران، وضع خود را، آن هنگام که خدا شما را فرا خواند، در نظر آورید. بیشتر شما با معیارهای بشری، حکیم محسوب نمی‌شدید؛ و بیشتر شما از قدرتمندان یا نجیب‌زادگان نبودید.

* ۱: ۲۰ یا: «این دنیا».

* ۱: ۳۰ اصل یونانی این واژه در بسیاری مواقع حاوی مفهوم رهانیدن بردگان اسیر با پرداخت بها است.

* ۲: ۱ در برخی نسخه‌های ترجمه یونانی هفتادئشان: «شهادت درباره خدا».

* ۲: ۳ یا «آدم».

* ۲: ۴ یا: «بلکه با تجلی قدرت روح بیان شد».

* ۲: ۶ «عصر حاضر» یا «این دنیا»؛ همچنین در آیه ۸.

تا به او مشورت دهد؟
ولی ما فکر مسیح را داریم.

حکمت دنیوی و نگرش نادرست به رسولان

۳ اما من، ای برادران، نتوانستم با شما همچون اشخاص روحانی سخن بگویم بلکه همچون اشخاص نفسانی، یعنی مانند کسانی که در مسیح، کودکی نوزادند. ۲ من به شما شیر دادم نه گوشت، زیرا آمادگی آن را نداشتید و هنوز هم ندارید، ۳ چرا که هنوز نفسانی هستید. وقتی در میان شما حسد و جدال هست، آیا نشان آن نیست که نفسانی هستید و مانند انسانهای معمولی رفتار می کنید؟ ۴ زیرا وقتی یکی می گوید: «من به پولس تعلق دارم»، و دیگری می گوید: «من متعلق به آپولس هستم»، آیا انسانهای معمولی نیستید؟ ۵ مگر آپولس کیست؟ پولس کیست؟ آنان فقط خادمانی هستند که خدا به هر کدام وظیفه‌ای سپرده تا شما به واسطه ایشان ایمان آورید. ۶ من بذر را کاشتم و آپولس آن را آبیاری کرد، اما خدا بود که موجب رویش آن شد. ۷ پس نه کارنده چیزی است و نه آبیاری کننده، بلکه فقط خدا که رویاننده است. ۸ آن که می‌کارد و آن که آبیاری می‌کند، هر دو یکی هستند و هر یک به فراخور محنتی که می‌کشند، پاداش خواهند یافت. ۹ ما فقط همکارانی هستیم متعلق به خدا، و شما مزرعه و ساختمانی متعلق به خدایید. ۱۰ با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر پی افکندم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هر کس باید

بیان می‌کنیم که در رازی نهان بود و خدا آن را پیش از آغاز زمان،* برای جلال ما مقرر فرمود. ۸ اما هیچ یک از حکمرانان عصر حاضر این حکمت را درک نکردند، زیرا اگر آن را درک کرده بودند، خداوند جلال را بر صلیب نمی‌کردند. ۹ چنانکه آمده است:

«آنچه را هیچ چشمی ندیده،
هیچ گوشی نشنیده،
و به هیچ اندیشه‌ای نرسیده،
خدا برای دوستداران خود مهیا کرده
است.»

۱۰ زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته،* چرا که روح همه چیز، حتی اعماق خدا را نیز می‌کاود. ۱۱ زیرا کیست که از افکار آدمی آگاه باشد، جز روح خود او که در درون اوست؟ بر همین قیاس، فقط روح خداست که از افکار خدا آگاه است. ۱۲ ولی ما نه روح این دنیا، بلکه روحی را یافته‌ایم که از خداست تا آنچه را خدا به ما عطا کرده است، بدانیم. ۱۳ و از همین سخن می‌گوییم، آن هم نه با کلماتی که آموخته حکمت بشری باشد، بلکه با کلماتی که روح می‌آموزد؛ و بدین سان حقایق روحانی را با کلمات روحانی بیان می‌کنیم. ۱۴ اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درکشان نیست، چرا که قضاوت درست درباره آنها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است. ۱۵ اما شخص روحانی درباره همه چیز قضاوت می‌کند، ولی هیچ کس را یارای قضاوت درباره او نیست. ۱۶ «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد

* ۷:۲ منظور پیش از آفرینش جهان است.

* ۱۰:۲ آیه ۹ و قسمت اول آیه ۱۰ را چنین نیز می‌توان خواند: «آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است، هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به هیچ فکری خطور نکرده است. اما خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته.»
* ۱۳:۲ یا: «حقایق روحانی را برای اشخاص روحانی بیان می‌کنیم.»

نگرش درست به رسولان

۴ پس همگان باید به ما به دیدهٔ خادمان مسیح و مباشرانی بنگرند که رازهای خدا* به آنان به امانت سپرده شده است. و حال انتظاری که از مباحث می‌رود این است که امین باشد. اما برای من قضاوت شما یا قضاوت هر دادگاه انسانی دیگر چندان مهم نیست. من حتی خود نیز دربارهٔ خویشتن قضاوت نمی‌کنم. زیرا در خود عیبی نمی‌بینم، اما این مرا بی‌گناه نمی‌سازد. بلکه خداوند است که دربارهٔ من قضاوت می‌کند. پس دربارهٔ هیچ چیز پیش از وقت قضاوت نکنید تا اینکه خداوند بیاید. او آنچه را که اکنون در تاریکی نهان است، در روشنایی عیان خواهد کرد و نیت‌های دلها را آشکار خواهد ساخت. آنگاه تشویق و تمجید هر کس از خود خدا خواهد بود.

۶ ای برادران، من این تشبیهات را به خاطر شما دربارهٔ خود و آپولوس به کار بردم تا شما از ما معنی این گفته را بیاموزید که: «از آنچه نوشته شده است، فراتر نروید.» تا هیچ‌یک از شما به یکی در مقابل دیگری نبالد. زیرا چه کسی تو را متفاوت انگاشته* است؟ چه داری که به تو بخشیده نشده باشد؟ و اگر به تو بخشیده شده است، پس چرا چنان فخر می‌کنی که گویی چنین نیست؟

۸ گویی شما هم اکنون به هر آنچه می‌خواستید، رسیده‌اید! گویی هم اکنون دولتمند شده‌اید! و پادشاهی می‌کنید، آن هم بدون ما! و کاش که براستی پادشاهی می‌کردید تا ما هم با شما پادشاهی می‌کردیم! زیرا من بر این اندیشه‌ام

آگاه باشد که چگونه می‌سازد. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسی مسیح است. اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، کار هر کس آشکار خواهد شد، چرا که آن 'روز' همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجهٔ کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود. اگر کاری که کسی بر آن پی بنا کرده است باقی بماند، پاداش خواهد یافت. اما اگر کار کسی بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هر چند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد. آیا نمی‌دانید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر کسی معبد خدا را خراب کند، خدا او را هلاک خواهد کرد؛ زیرا معبد خدا مقدس است و شما آن معبد هستید. خود را فریب مدهید. اگر کسی از شما خود را با معیارهای این عصر* حکیم می‌پندارد، برای اینکه حکیم باشد، باید جاهل گردد. زیرا حکمت این دنیا در نظر خدا جهالت است. چنانکه نوشته شده: «حکیمان را به ترفند خودشان گرفتار می‌سازد.» و باز نوشته شده است: «خداوند از اندیشه‌ورزی‌های حکیمان آگاه است و می‌داند که آنها بطالت محض است.» پس دیگر کسی به انسانها فخر نکند. زیرا همه چیز متعلق به شماست، خواه پولس، خواه آپولوس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه مرگ، خواه زمان حال و خواه زمان آینده، همه و همه از آن شماست. و شما از آن مسیح‌اید و مسیح از آن خداست.

* ۱۸:۳ یا: «این دنیا».

* ۱:۴ منظور حقایق مکشوف الهی است.

* ۷:۴ یا «ساخته».

بی‌عفتی در کلیسا

به واقع خبر رسیده که در میان شما بی‌عفتی هست، آن هم به گونه‌ای که حتی در میان بت‌پرستان نیز پذیرفته نیست. شنیده‌ام مردی با نامادری خود رابطه دارد. ^۱ و شما افتخار می‌کنید! آیا نمی‌بایست ماتم گیرید و کسی را که چنین کرده از میان خود برانید؟ ^۲ زیرا هر چند من در جسم میان شما نیستم، اما در روح با شمایم؛ و هم‌اکنون، چون کسی که در میان شما حاضر است، حکم خود را در خصوص کسی که دست به چنین کاری زده است، به نام خداوند ما عیسی مسیح صادر کرده‌ام. ^۳ وقتی شما گرد هم می‌آید و من در روح میان شما هستم، و با حضور قدرت خداوند ما عیسی، ^۴ این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودی نفس گناهکار، ^۵ روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

^۶ افتخار شما به هیچ روی صحیح نیست. آیا نمی‌دانید که اندکسی خمیرمایه می‌تواند تمامی خمیر را آور آورد؟ ^۷ پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا خمیر تازه باشید، چنانکه برآستی نیز بی‌خمیرمایه‌اید. زیرا مسیح، برهٔ پَسَخ ما، قربانی شده است. ^۸ پس بیایید عید را نه با خمیرمایه کهنه، یعنی خمیرمایه بدخواهی و شرارت، بلکه با نان بی‌خمیرمایه صداقت و راستی برگزار کنیم. ^۹ در نامهٔ پیشین خود، به شما نوشتم که با بی‌عفتان معاشرت نکنید. ^{۱۰} اما مقصودم به هیچ روی ایسن نبود که با بی‌عفتان این دنیا یا با طمع‌ورزان یا شیادان یا بت‌پرستان معاشرت نکنید، زیرا در آن صورت می‌بایست دنیا را ترک گوئید. ^{۱۱} اما اکنون به شما می‌نویسم که با کسی که خود را برادر می‌خواند، اما بی‌عفت،

که خدا ما رسولان را همچون اسیران محکوم به مرگ در آخر صف رژه‌روندگان به نمایش گذاشته است. ما تماشاگه تمامی جهان، چه آدمیان و چه فرشتگانیم. ^{۱۲} اما به خاطر مسیح جاهلیم، اما شما در مسیح حکیمید! ما ضعیفیم، اما شما قوی هستید! ما خوار و حقیریم، اما شما محترمید! ^{۱۳} ما تا همین دم گرسنه و تشنه‌ایم، و جامه‌هایمان مندرس است. کتک خورده و آواره‌ایم. ^{۱۴} با دسترنج خود معاشمان را تأمین می‌کنیم. چون لعنمان کنند، برکت می‌طلبیم؛ و چون آزار بینیم، تحمل می‌کنیم؛ ^{۱۵} وقتی ناسزا می‌شنویم، با مهربانی پاسخ می‌دهیم. تا همین دم، ما به ثقاله دنیا و زباله همه چیز بدل گشته‌ایم.

^{۱۶} این را نمی‌نویسم تا شما را شرمنده سازم، بلکه تا چون فرزندان دلندم هشدارتان دهم. ^{۱۷} زیرا حتی اگر در مسیح هزاران معلم داشته باشید، اما پدران بسیار ندارید، چرا که من به واسطهٔ انجیل در مسیح عیسی پدر شما شدم. ^{۱۸} پس از شما تمنا دارم از من سرمشق بگیرید. ^{۱۹} از همین رو تیموتائوس را نزدتان فرستادم، او را که فرزند محبوب من است و امین در خداوند. او شیوهٔ زندگی مرا در مسیح عیسی به شما یادآور خواهد شد، چنانکه آن را در همهٔ کلیساها در هر جا تعلیم می‌دهم. ^{۲۰} برخی با این گمان که من دیگر نزدتان نخواهم آمد، گستاخ شده‌اند. ^{۲۱} اما به خواست خدا به زودی نزدتان می‌آیم و نه فقط سخن این گستاخان را، بلکه قدرتشان را نیز در خواهم یافت. ^{۲۲} زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قدرت است. ^{۲۳} کدام‌یک را ترجیح می‌دهید؟ با چوب نزدتان بیایم یا با محبت و روحی ملایم؟

* ۳:۵ عبارت "به نام خداوند ما عیسی مسیح" را می‌توان در آغاز آیهٔ ۴ آورد: "وقتی شما به نام خداوند ما عیسی مسیح گرد هم می‌آید..."

* ۵:۵ "نفس گناهکار" یا "جسم".

۹ آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید! بی‌عفتان، بت پرستان، زناکاران، لواط‌گران - چه فاعل و چه مفعول،^{۱۰} دزدان، طمع‌ورزان، میگساران، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد.^{۱۱} بعضی از شما در گذشته چنین بودید، اما در نام عیسی مسیح خداوند و توسط روح خدای ما شسته شده، تقدیس گشته و پارسا شمرده شده‌اید.

بی‌عفتی با فاحشه‌ها

۱۲ «همه چیز بر من جایز است»، اما همه چیز مفید نیست. «همه چیز بر من رواست»، اما نمی‌گذارم چیزی بر من تسلط یابد.^{۱۳} خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، و خدا، هم این و هم آن را از میان بر خواهد داشت.^{۱۴} اما بدن برای بی‌عفتی نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند نیز برای بدن،^{۱۵} و خدا به نیروی خود، هم خداوند را بر خیزانید و هم ما را بر خواهد خیزانید.^{۱۶} آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ آیا اعضای مسیح را بگیریم و آنها را اعضای فاحشه‌ای گردانیم؟ هرگز!^{۱۷} آیا نمی‌دانید کسی که با فاحشه‌ای می‌پیوندد، با او یک تن می‌شود؟ زیرا نوشته شده است: «آن دو یک تن خواهند شد.»^{۱۸} اما آن که با خداوند می‌پیوندد، با او یک روح است.

۱۸ از بی‌عفتی بگریزید! هر گناه دیگر که انسان مرتکب شود بیرون از بدن اوست، اما کسی که مرتکب بی‌عفتی می‌شود، نسبت به بدن خود گناه می‌کند.^{۱۹} آیا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح القدس است که در شماست

یا طماع یا بت پرست یا ناسزاگو یا میگسار و یا شیاد است، معاشرت نکنید و با چنین کس حتی همسفره مشوید.

۱۲ زیرا مرا چه کار است که درباره مردمان بیرون داوری کنم. ولی آیا داوری درباره آنان که در کلیسایند،* بر عهده شما نیست؟^{۱۳} خدا خود درباره مردمان بیرون داوری خواهد کرد. پس «آن بدکار را از میان خود برانید.»

مرافعه در میان مؤمنان

هرگاه کسی از شما شکایتی علیه دیگری دارد، چگونه جرأت می‌کند آن را نه نزد مقدسین، بلکه به محکمه گنهکاران ببرد؟ آیا نمی‌دانید که مقدسین دنیا را داوری خواهند کرد؟ پس شما که قرار است دنیا را داوری کنید، چگونه قادر به قضاوت درباره مسائل بس کوچکتر نیستید؟^۲ آیا نمی‌دانید که ما فرشتگان را داوری خواهیم کرد؟ چه رسد به قضاوت درباره مسائل این زندگی.^۴ پس چرا به هنگام بروز این گونه اختلافها میان خود، کسانی را به دادرسی می‌گمارید که در کلیسا کسی به حساب نمی‌آیند؟^۵ این را می‌گویم تا شما را شرم‌منده سازم. آیا در میان شما شخصی حکیم نیست که بتواند به اختلافهای برادران رسیدگی کند؟^۶ در عوض، برادر علیه برادر به محکمه می‌رود، آن هم نزد بی‌ایمانان!

۷ اصلاً وجود چنین مرافعه‌هایی میان شما، خود شکستی برای شماست. چرا ترجیح نمی‌دهید مظلوم واقع شوید؟ چرا حاضر نیستید زیان ببینید؟^۸ برعکس، خود ظلم می‌کنید و به دیگری زیان می‌رسانید، آن هم به برادران خود.

* ۱۲:۵ در متن یونانی به جای «کلیسا» کلمه «درون» به کار رفته است.

* ۴:۶ آیه ۴ را چنین نیز می‌توان خواند: «پس به هنگام بروز این گونه اختلافها میان خود، حتی کسانی را به دادرسی بگمارید که در کلیسا کسی به حساب نمی‌آیند.»

شوهر خود آشتی نماید. مرد نیز نباید زن خود را طلاق گوید.

^{۱۲} به بقیه می گویم - من می گویم نه خداوند - که اگر برادری همسر بی ایمان دارد و آن زن حاضر است با او زندگی کند، آن برادر نباید زن خود را طلاق گوید. ^{۱۳} همچنین اگر زنی شوهر بی ایمان دارد و آن مرد حاضر است با او زندگی کند، آن زن نباید شوهر خود را طلاق گوید. ^{۱۴} زیرا شوهر بی ایمان به واسطه همسرش تقدیس می شود و زن بی ایمان به واسطه شوهرش. در غیر این صورت، فرزندان شما ناپاک می بودند؛ اما چنین نیست، بلکه آنان مقدسند. ^{۱۵} اما اگر آن که بی ایمان است بخواهد جدا شود، بگذار چنین کند. در چنین وضعی شوهر یا زن مؤمن اجباری ندارد با او زندگی کند. ولی خدا ما را به صلح و آشتی خوانده است. ^{۱۶} زیرا ای زن، از کجا می دانی که باعث نجات شوهرت نخواهی شد؟ و ای مرد، از کجا می دانی که همسرت را نجات خواهی داد؟ ^{۱۷} باری، هر کس آن گونه زندگی کند که خداوند برای او در نظر گرفته و خدا او را بدان فرا خوانده است. این اصلی است که من در همه کلیساها بدان حکم می کنم. ^{۱۸} اگر کسی به هنگام فرا خوانده شدن ختنه شده بوده، در همان حال باقی بماند؛* و اگر کسی به هنگام فرا خوانده شدن ختنه نشده بوده، ختنه نشود. ^{۱۹} زیرا مهم ختنه شدن یا نشدن نیست، بلکه مهم نگاه داشتن احکام خداست. ^{۲۰} هر کس در هر وضعی که در آن فرا خوانده شده باقی بماند. ^{۲۱} آیا زمانی که فرا خوانده شدی، غلام بودی؟ تو را باکی نباشد. اما اگر می توانی آزادی خود را

و او را از خدا یافته ای، و دیگر از آن خود نیستید؟ ^{۲۰} به بهایی خریده شده ای، پس خدا را در بدن خود تجلیل کنید.

مسائل زناشویی

و اما در خصوص مسائلی که به من نوشته بودید:

«مرد را نیکوست که زن را لمس نکند.» ^۲ اما به سبب بی عفتیهای موجود، هر مردی باید زن خود را داشته باشد، و هر زنی شوهر خود را. ^۳ مرد باید دین خود را نسبت به زنش ادا کند و زن نیز دین خود را نسبت به شوهرش. ^۴ زن بر بدن خود اختیار ندارد بلکه شوهرش، و مرد نیز بر بدن خود اختیار ندارد بلکه زنش. ^۵ پس یکدیگر را محروم نکنید، مگر با رضای یکدیگر و برای مدتی، تا خود را وقف دعا کنید. سپس باز به یکدیگر پیوندید، مبادا شیطان شما را به سبب ناخوشیهای در وسوسه اندازد. ^۶ من این* را حکم نمی کنم، بلکه تنها جایز می شمارم. ^۷ آرزو می کردم همه چون من بودند، اما هر کس عطایی خاص از خدا یافته است؛ یکی دارای یک عطاست و دیگری دارای عطایی دیگر.

^۸ به بیوه مردان* و بیوه زنان می گویم که نیکوست همچون من مجرد بمانند. ^۹ اما اگر خوشبختنداری نمی کنند، همسر اختیار کنند، زیرا ازدواج از سوختن در آتش هوس بهتر است.* ^{۱۰} حکم من برای متأهلان این است - نه حکم من، بلکه حکم خداوند - که زن نباید از شوهر خود جدا شود. ^{۱۱} اما اگر چنین کرد، دیگر نباید شوهر اختیار کند و یا اینکه باید با

* ۶:۷ منظور ترک رابطه زناشویی به طور موقت است.

* ۸:۷ یا "مجردان".

* ۹:۷ در اصل یونانی واژه "هوس" نیامده است.

* ۱۶:۷ یا به احتمال بسیار ضعیفتر: «زیرا ای زن، از کجا می دانی که باعث نجات شوهرت خواهی شد و ای مرد، از کجا

می دانی که همسرت را نجات خواهی داد؟».

* ۱۸:۷ در اصل یونانی: «ختنه نشده نگرده».

^{۳۲}خواست من این است که از هر نگرانی به دور باشید. مرد مجرد نگران امور خداوند است، نگران اینکه چگونه خداوند را خشنود سازد؛^{۳۳} در حالی که مرد متأهل نگران امور این دنیاست، نگران اینکه چگونه همسرش را خشنود سازد،^{۳۴} و توجه او به امری واحد معطوف نیست. به همین سان، زن مجرد و یا باکره، نگران امور خداوند است، نگران اینکه چگونه در جسم و در روح، مقدّس باشد؛ در حالی که زن متأهل نگران امور این دنیاست، نگران اینکه چگونه شوهرش را خشنود سازد.^{۳۵} من اینها را برای منفعت شما می گویم، نه تا در قید و بندتان بگذارم. مقصودم این است که به شایستگی زندگی کنید و هیچ دغدغه‌ای شما را از سرسپردگی به خداوند باز ندارد.

^{۳۶}اگر مردی بر این اندیشه است که نسبت به نامزد باکره‌اش به ناشایستگی عمل می کند، و اگر سن ازدواج دختر رسیده* و آن مرد چنین می اندیشد که باید ازدواج کند، آنچه در نظر دارد انجام دهد؛ با این کار گناه نمی کند. پس بگذارید ازدواج کنند.^{۳۷} اما اگر مردی در تصمیم خود راسخ است و در فشار نیست، بلکه بر اراده خود مختار است و عزم جزم کرده که با نامزد باکره خود ازدواج نکند، آن مرد نیز عملی نیکو انجام می دهد.^{۳۸} پس آن که با نامزد خود ازدواج می کند، عملی نیکو انجام می دهد؛ اما آن که ازدواج نمی کند، عملی حتی بهتر انجام می دهد.*^{۳۹} زن تا زمانی که شوهرش زنده است، به او بسته است. اما اگر شوهرش درگذشت، آزاد

به دست آوری، فرصت را از دست مده. ^{۳۲} زیرا آن که در غلامی از سوی خداوند فرا خوانده شده است، آزاد خداوند است؛ و نیز آن که در آزادی فرا خوانده شده است، غلام مسیح است. ^{۳۳} به بهایی خرید شده‌اید، پس غلام انسانها مشوید. ^{۳۴} بنابراین، ای برادران، هر کس در هر وضعی که فرا خوانده شده است، در همان وضع در حضور خدا باقی بماند.

^{۳۵} و اما در خصوص باکره‌ها،* حکمی از خداوند ندارم؛ ولی در مقام کسی که به واسطه رحمت خداوند در خور اعتماد است، نظر خود را بیان می کنم. ^{۳۶} من بر این گمانم که به سبب بحران زمان حاضر، برای انسان نیکو باشد در همان وضعی که هست، باقی بماند. ^{۳۷} اگر به زنی بسته‌ای، جدایی مجوی، و اگر از زن آزادی، در پی همسر باش. ^{۳۸} اما اگر همسر اختیار کنی، گناه نکرده‌ای؛ و اگر باکره‌ای شوهر کند، گناه نکرده است. اما آنان که ازدواج می کنند، در این زندگی سختی خواهند کشید و من نمی خواهم شما رنج ببرید.

^{۳۹} برادران، مقصود اینکه زمان کوتاه شده است. از این پس، حتی آنان که زن دارند چنان رفتار کنند که گویی زن ندارند؛^{۴۰} و آنان که سوگواری، چنانکه گویی سوگواری نیستند؛ و آنان که شادمانند، چنانکه گویی شاد نیستند؛ و آنان که متاعی می خرند، چنانکه گویی مالک آن نیستند؛^{۴۱} و آنان که از این دنیا بهره برمی گیرند، چنانکه در آن غرقه نباشند. زیرا صورت کنونی این دنیا در حال سپری شدن است.

* ۲۵:۷ منظور از "باکره‌ها"، به احتمال زیاد کسانی است که تا کنون ازدواج نکرده‌اند و در این آیه می توان مردان را نیز شامل شود.

* ۳۶:۷ یا: «اگر شهوت در آن مرد بس قوی است».

* ۳۸:۷ آیات ۳۶-۳۸ را چنین نیز می توان خواند: «اگر مردی بر این اندیشه است که نسبت به دختر باکره‌اش به ناشایستگی عمل می کند و اگر سن ازدواج آن دختر رسیده و آن مرد چنین می اندیشد که دخترش باید ازدواج کند، آنچه در نظر دارد انجام دهد. با این کار گناه نمی کند و باید بگذارد دخترش ازدواج کند. اما اگر مردی در تصمیم خود راسخ است و برای ازدواج دخترش در فشار نیست، بلکه بر اراده خود مختار است و عزم جزم کرده که دختر باکره خود را شوهر ندهد، آن مرد نیز عملی نیکو انجام می دهد. پس آن که دختر باکره خود را شوهر می دهد، عملی نیکو انجام می دهد؛ اما آن که شوهر نمی دهد، عملی حتی بهتر انجام می دهد».

ضعیف دارد، تو را که در این باره از معرفت برخورداری، نشسته به غذا در بتخانه‌ای ببیند، آیا او نیز ترغیب نمی‌شود خوراک تقدیمی به بتها را بخورد؟^۱ بدین‌گونه، معرفت تو باعث هلاکت آن برادر ضعیف می‌شود که مسیح به خاطرش مرد.^۲ وقتی این چنین به برادران خود گناه می‌کنید و به وجدان ضعیفشان صدمه می‌رسانید، همانا به مسیح گناه می‌کنید.^۳ از این رو، اگر خوراک سبب لغزش برادرم می‌شود، تا ابد گوشت نخواهم خورد تا باعث لغزش او نشوم.

پولس، نمونه گذشتن از حق خود

آیا آزاد نیستیم؟ آیا رسول نیستیم؟ آیا خداوندان عیسی را ندیدیم؟ آیا شما ثمره کار من در خداوند نیستید؟^۴ حتی اگر برای دیگران رسول نباشم، دست کم برای شما هستم؛ زیرا شما مَهر تأیید رسالت من در خداوند هستید.

^۵ من در برابر آنان که درباره من به قضاوت می‌نشینند، این چنین از خود دفاع می‌کنم. آیا حق نداریم بخوریم و بنوشیم؟^۶ آیا حق نداریم همچون سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا، همسر ایمان‌داری* را همراه خود داشته باشیم؟^۷ و آیا تنها من و برنابا هستیم که باید برای تأمین معاش خود کار کنیم؟

^۸ کیست که با خرج خود سربازی کند؟ کیست که تاکستانی غرس کند و از میوه‌اش نخورد؟ کیست که گله‌ای را شبانی کند و از شیر آن بهره‌مند نشود؟^۹ آیا این سخنم سخنی صرفاً انسانی است؟ آیا شریعت نیز چنین نمی‌گوید؟^{۱۰} زیرا در شریعت موسی آمده که «گاو را که خرمن می‌کوبد، دهان مَبَد.» آیا

است تا با هر که می‌خواهد ازدواج کند، البته فقط در خداوند.^{۱۱} ولی به نظر من اگر ازدواج نکند، سعادت‌مندتر خواهد بود؛ و فکر می‌کنم که من نیز روح خدا را دارم!

مسئله خوراک تقدیمی به بتها

و اما در خصوص خوراک تقدیمی به بتها: می‌دانیم که «همه ما اشخاص دانایی هستیم.» اما دانش مایه تکبر است، حال آنکه محبت، بنا می‌کند. آن که گمان می‌کند چیزی می‌داند، هنوز چنانکه باید نمی‌داند.^{۱۲} اما آن که خدا را دوست می‌دارد، نزد او شناخته شده است.

^{۱۳} پس در خصوص خوردن خوراک تقدیمی به بتها، می‌دانیم که در این جهان «بت چیزی نیست.» و «به‌جز یک خدا، خدایی دیگر نیست.»^{۱۴} زیرا هر چند هستند آنان که خدایان خوانده می‌شوند، چه در زمین و چه در آسمان - چنانکه به‌واقع نیز مردمان را 'خدایان' بسیار و 'خداوندان' بسیار است - اما ما را تنها یک خداست، یعنی پدر، که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم؛ و تنها یک خداوند است، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز به واسطه او پدید آمده و ما به واسطه او هستیم.

^{۱۵} اما همه را این معرفت نیست. زیرا بعضی تا کنون چنان به بتها خو کرده‌اند که هنوز هم اگر چنین خوراکی‌هایی بخورند، می‌پندارند آن خوراک به‌واقع تقدیم بتها شده است؛ و از آنجا که وجدانشان ضعیف است، مُلوث می‌شود. «خوراک، ما را به خدا نزدیک نمی‌سازد؛ نه با نخوردن بدتر می‌شویم، نه با خوردن بهتر. اما مواظب باشید اختیار شما باعث لغزش ضعیفان نشود.» زیرا اگر کسی که وجدانی

* ۵: ۹ در متن یونانی: «خواهری را که همسر ما است.»

زیر شریعتند دریابم - هر چند خود زیر شریعت نیستیم.^{۲۱} نزد بی شریعتان همچون بی شریعت رفتار کردم تا بی شریعتان را دریابم، هر چند خود بدون شریعت خدا نیستیم، بلکه مطیع شریعت مسیح.^{۲۲} با ضعیفان، ضعیف شدم تا ضعیفان را دریابم. همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم.^{۲۳} این همه را به خاطر انجیل می‌کنم، تا در برکات آن سهیم شوم.

^{۲۴} آیا نمی‌دانید که در میدان مسابقه، همه می‌دوند، اما تنها یکی جایزه را می‌برد؟ پس شما چنان بدوید که ببرید.^{۲۵} هر که در مسابقات شرکت می‌جوید، در هر چیز، تن به انضباطی سخت می‌دهد. آنان چنین می‌کنند تا تاجی فانی به دست آورند؛ ولی ما چنین می‌کنیم تا تاجی غیرفانی به دست آوریم.^{۲۶} پس من این‌گونه می‌دوم، نه چون کسی که بی‌هدف است؛ و مشت می‌زنم، نه چون کسی که هوا را بزند؛^{۲۷} بلکه تن خود را سختی می‌دهم و در بندگی خویش نگاهش می‌دارم، مبادا پس از موعظه به دیگران، خود مردود گردم.

درس عبرت از بت‌پرستی اسرائیل

۱۵ زیرا ای برادران، نمی‌خواهم از این موضوع غافل باشید که پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از میان دریا گذشتند.^۱ آنان همه در ابر و در دریا در پیوند با موسی تعمید یافتند،^۲ و همه همان خوراک روحانی را خوردند^۳ و همان آشامیدنی روحانی را نوشیدند؛ زیرا از آن صخره روحانی می‌نوشیدند که از پی می‌آمد،^۴ و آن صخره مسیح بود.^۵ با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود، پس اجسادشان در سرتاسر بیابان پراکنده شد.

خدا در فکر گاه‌هاست؟^۶ آیا این را درباره ما نمی‌گوید؟ بله، به یقین، این کلام برای ما نوشته شده است، زیرا هنگامی که کسی زمین را شخم می‌زند، و یا خرمن می‌کوبد، باید امیدوار باشد که از محصول بهره‌ای برد.^۷ اگر ما بذر روحانی در میان شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که محصولی مادی از میان شما برداشت کنیم؟^۸ اگر دیگران حق دارند که به لحاظ مادی حمایتشان کنید، آیا ما بیشتر حق نداریم؟ اما ما از این حق بهره نجستیم، بلکه به هر چیز تن دردادیم تا مانعی بر سر راه انجیل مسیح ننهد. ^۹ آیا نمی‌دانید آنان که در معبد کار می‌کنند، خوراکشان از معبد تأمین می‌شود، و نیز خادمان مذبح از آنچه بر مذبح تقدیم می‌شود، نصیبی می‌یابند؟^{۱۰} به همین سان، خداوند حکم کرده است که معاش واعظان انجیل، از انجیل تأمین شود.

^{۱۱} اما من از هیچ‌یک از این حقوق بهره نگرفتم و این را نیز نمی‌نویسم تا در حقم چنین کنید. مرگ را بر آن ترجیح می‌دهم که کسی این مایه فخر را از من بگیرد.^{۱۲} زیرا اگر بشارت دهم مرا فخری نیست، چرا که ناگزیر از آنم؛ بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم!^{۱۳} زیرا اگر به اختیار این کار را انجام می‌دادم، از پاداش برخوردار می‌بودم؛ ولی اگر به اختیار نباشد، فقط انجام وظیفه می‌کنم.^{۱۴} در این حالت، چه پاداشی می‌توانم داشته باشم؟ تنها اینکه انجیل را به رایگان بشارت دهم و از حق خود در آن بهره‌برنگیرم.

^{۱۵} زیرا با اینکه از همه آزادم، خود را غلام همه ساختم تا عده‌ای بیشتر را دریابم.^{۱۶} نزد یهودیان چون یهودی رفتار کردم، تا یهودیان را دریابم. با آنان که زیر شریعتند همچون کسی که زیر شریعت است رفتار کردم تا آنان را که

• ۱۰: ۴ یا: «که در پی می‌آید»، که در این صورت به روایت آب خوردن اسرائیل از صخره اشاره دارد که در تورات پس از روایت منّا آمده است.

یک بدن هستیم، زیرا همه از یک نان بهره می‌یابیم.^{۱۸} قوم اسرائیل* را بنگرید: آیا آنان که از قربانیها می‌خوردند در مذبح شریک نمی‌شدند؟^{۱۹} آیا مقصودم این است که خوراکی تقدیمی به بت چیزی است، یا اینکه بت چیزی است؟^{۲۰} نه، مقصودم این است که قربانیهای بت پرستان تقدیم دیوها می‌شود نه تقدیم خدا، و من نمی‌خواهم شما شریک دیوها باشید.^{۲۱} نمی‌توانید هم از جام خداوند بنوشید هم از جام دیوها؛ نمی‌توانید هم از سفره خداوند بهره یابید، هم از سفره دیوها.^{۲۲} آیا می‌خواهیم غیرت خداوند را برانگیزیم؟ آیا از او تواناتریم؟

حدود آزادی در خوردن خوراک بتها

^{۲۳} «همه چیز جایز است» - اما همه چیز مفید نیست. «همه چیز رواست» - اما همه چیز سازنده نیست.^{۲۴} هیچ کس در پی نفع خود نباشد، بلکه نفع دیگران را بجوید.^{۲۵} هر گوستی را که در قصابخانه می‌فروشدند، بدون نظر به وجدان بخورید،^{۲۶} زیرا «زمین و هر آنچه در آن است از آن خداوند است.»^{۲۷} اگر شخصی بی‌ایمان شما را به صرف غذا دعوت می‌کند و شما نیز مایل به رفتن هستید، هر آنچه در برابر تان می‌گذارد بدون نظر به وجدان بخورید،^{۲۸} مگر اینکه کسی به شما بگوید: «این گوشت به بتها تقدیم شده است.» تنها در این صورت، به خاطر کسی که این را به شما گفت و به خاطر وجدان، از آن مخورید -^{۲۹} البته مقصودم وجدان آن شخص است نه وجدان شما. زیرا چرا باید وجدان شخصی دیگر بر آزادی من حکم کند؟^{۳۰} اگر خوراکی را با شکرگزاری می‌خورم، چرا باید به خاطر آنچه خدا را برای آن شکر می‌گویم، محکوم کنند؟

حال، این رویدادها به وقوع پیوست تا نمونه‌هایی باشد برای ما، تا ما همچون آنان در پی بدی نباشیم.^۷ پس بت پرست مشوید، چنانکه بعضی از ایشان شدند؛ به گونه‌ای که نوشته شده است: «قوم به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت گهو و لعب به پا خاستند.»^۸ و نه به بی‌عفتی دست یازیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند، و در یک روز بیست و سه هزار تن به هلاکت رسیدند.^۹ و نه مسیح را بیازماییم، چنانکه بعضی از آنان کردند و به وسیله مارها کشته شدند.^{۱۰} و نه شگوه و شکایت کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک‌کننده هلاکشان ساخت.

^{۱۱} این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که غایت همه اعصار* تحقق یافته است.^{۱۲} پس آن که گمان می‌کند استوار است، به هوش باشد که نیفتد!^{۱۳} هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد.* و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه‌گزینی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.

ضیافت بتها و شام خداوند

^{۱۴} پس ای عزیزان، از بت پرستی بگریزید.^{۱۵} با خردمندان سخن می‌گوییم؛ خود درباره آنچه می‌گویم قضاوت کنید.^{۱۶} آیا جام برکت که به جهت آن شکر می‌گزاریم، شریک شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا نانی که پاره می‌کنیم، شریک شدن در بدن مسیح نیست؟^{۱۷} از آنجا که نان یکی است، ما نیز که بسیاریم،

* ۱۱:۱۰ یا: «برای ما که در زمان پایان همه اعصار به سر می‌بریم».

* ۱۳:۱۰ یا: «که نزد بشر عمومیت نداشته باشد».

* ۱۸:۱۰ در متن یونانی: «اسرائیل بر حسب جسم».

است، نه مرد از زن.^{۱۲} همان گونه که زن از مرد پدید آمد، مرد نیز به واسطه زن پدید می آید، اما پدید آوردنده همه چیز خداست.^{۱۳} خود قضاوت کنید: آیا برای زن شایسته است که سر پوشیده به درگاه خدا دعا کند؟^{۱۴} آیا طبیعت امور، خود به شما نمی آموزد که اگر مردی موی بلند داشته باشد، برای او شرم آور است،^{۱۵} اما اگر زنی موی بلند داشته باشد، مایه افتخار اوست؟ زیرا موی بلند به عنوان پوشش به زن داده شده است.^{۱۶} اما اگر کسی بخواهد آهنگی دیگر ساز کند، باید بگویم که ما را و نیز کلیساهای خدا را چنین رسمی نیست.

شرکت ناشایسته در شام خداوند

^{۱۷} اما در آنچه اینک به شما حکم می کنم، به هیچ روی تحسینتان نمی کنم، زیرا وقتی شما گرد هم می آید، به جای فایده باعث ضرر است.^{۱۸} نخست اینکه می شنوم آنگاه که به عنوان کلیسا جمع می شوید، در میان شما جداییها روی می دهد، و این را تا اندازه ای باور می کنم.^{۱۹} شکی نیست که تفرقه ها نیز باید در میان شما باشد تا بدین گونه آنانی که اصالتشان به ثبوت می رسد، در میان شما شناخته شوند.^{۲۰} زمانی که شما در یک جا گرد هم می آید، برآستی برای خوردن شام خداوند نیست.^{۲۱} زیرا هنگام صرف غذا، هر یک از شما بی آنکه منتظر دیگران باشد شام خودش را می خورد، به گونه ای که یکی گرسنه می ماند، در حالی که دیگری مست می شود.^{۲۲} آیا خانه ها برای خوردن و نوشیدن ندارید؟ یا اینکه کلیسای خدا را خوار می شمارید و اشخاص بی چیز را شرمسار می سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا برای این کار تحسینتان کنم؟ به هیچ روی تحسینتان نخواهم کرد.

^{۲۱} پس هر چه می کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و خواه هر کار دیگر، همه را برای جلال خدا بکنید.^{۲۲} هیچ کس را آزرده خاطر مسازید، چه یهودیان، چه یونانیان و چه کلیسای خدا را،^{۲۳} همان گونه که من نیز می کوشم تا همه را به هر نحو که می توانم خشنود سازم. زیرا در پی نفع خود نیستم، بلکه نفع بسیاری را می جویم، تا نجات یابند. پس، از من سرمشق بگیرید، چنانکه من از مسیح سرمشق می گیرم.

دعا و نبوت زنان در کلیسا

^{۲۴} شما را تحسین می کنم که در همه چیز مرا به یاد می آورید و سنتها را به همان شکل که به شما سپردم، حفظ می کنید.

^{۲۵} اما می خواهم آگاه باشید که سر هر مرد،* مسیح است، سر زن،* مرد است، و سر مسیح خداست.^{۲۶} هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را بی حرمت کرده است.^{۲۷} و هر زنی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را بی حرمت کرده است؛ این کار او درست مانند این است که سر خود را تراشیده باشد.^{۲۸} اگر زنی سر خود را نمی پوشاند، پس اصلاً موهای خود را کوتاه کند؛ و اگر برای زن شرم آور است که موهایش را کوتاه کند یا بترشد، پس باید سر خود را بپوشاند.^{۲۹} مرد نباید سر خود را بپوشاند، زیرا او صورت و جلال خداست؛ اما زن، جلال مرد است.^{۳۰} زیرا مرد از زن پدید نیامده، بلکه زن از مرد پدید آمده است؛^{۳۱} و مرد برای زن آفریده نشده، بلکه زن برای مرد.^{۳۲} از همین رو، و به خاطر فرشتگان، زن باید نشانی از اقتدار* بر سر داشته باشد.^{۳۳} با وجود این، در خداوند، نه زن از مرد بی نیاز

* ۳:۱۱ یا "شوهر".

* ۳:۱۱ یا "همسر".

* ۱۰:۱۱ یا: "نشانی از قدرت متبوع خود".

باشید.^۲ می‌دانید که وقتی بت پرست بودید، به هر نحوی اغوا شده، به سوی بت‌های گنگ کشیده می‌شدید.^۳ پس به شما می‌گویم که هر که به واسطه روح خدا سخن گوید، عیسی را لعن نمی‌کند، و هیچ‌کس جز به واسطه روح القدس نمی‌تواند بگوید «عیسی خداوند است.»^۴

باری، عطایا گوناگونند، اما روح همان است؛ خدمتها گوناگونند، اما خداوند همان است؛ عملها گوناگونند، اما همان خداست که همه را در همه به عمل می‌آورد.

ظهور روح، به هر کس برای منفعت همگان داده می‌شود.^۵ به یکی به وسیله روح، کلام حکمت داده می‌شود، به دیگری به واسطه همان روح، کلام معرفت،^۶ و به شخصی دیگر به وسیله همان روح، ایمان و به دیگری باز توسط همان روح، عطایای شفا دادن.^۷ به شخصی دیگر قدرت انجام معجزات داده می‌شود، به دیگری نبوت، و به دیگری تشخیص ارواح. و باز به شخصی دیگر سخن گفتن به انواع زبانهای غیر* بخشیده می‌شود و به دیگری ترجمه زبانهای غیر.^۸ اما همه اینها را همان یک روح به عمل می‌آورد و آنها را به اراده خود تقسیم کرده، به هر کس می‌بخشد.

بدن واحد، اما اعضای متعدد

ازیرا بدن هر چند یکی است، از اعضای بسیار تشکیل شده؛ و همه اعضای بدن، اگر چه بسیارند، اما یک بدن را تشکیل می‌دهند. در مورد مسیح نیز چنین است.^۹ ازیرا همه ما، چه یهود و چه یونانی، چه غلام و چه آزاد، در یک روح تعمید یافتیم تا یک بدن را تشکیل دهیم؛* و همه ما از یک روح نوشانیده شدیم.

ازیرا من از خداوند یافتم آنچه را به شما نیز سپردم، که عیسای خداوند در شبی که او را تسلیم دشمن کردند، نان را گرفت^{۱۰} و شکر نموده، پاره کرد و فرمود: «این است بدن من برای شما. این را به یاد من به جای آورید.»^{۱۱} به همین سان، پس از شام، جام را گرفت و فرمود: «این جام، عهد جدید است در خون من. هر بار که از آن می‌نوشید، به یاد من چنین کنید.»^{۱۲} زیرا هر گاه این نان را بخورید و از این جام بنوشید، مرگ خداوند را اعلام می‌کنید تا زمانی که باز آید.^{۱۳}

پس هر که به شیوه‌ای ناشایسته نان را بخورد و از جام خداوند بنوشد، مجرم نسبت به بدن و خون خداوند خواهد بود.^{۱۴} اما هر کس پیش از آنکه از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید.^{۱۵} زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است.^{۱۶} از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند.^{۱۷} اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد.^{۱۸} پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.

پس ای برادران من، چون برای خوردن گرد هم می‌آید، منتظر یکدیگر باشید.^{۱۹} اگر کسی گرسنه است، در خانه خود غذا بخورد تا گرد هم آمدن شما به محکومیت نینجامد. در خصوص سایر چیزها نیز چون نزدتان آمدم، دستورات لازم را خواهم داد.

مسئله تعدد عطایای روح

۱۲ و اما در خصوص تجلیات روح، ای برادران، نمی‌خواهم غافل

* ۱۱:۳۰ در اینجا منظور از خفتن، مرگ است.

* ۱۲:۱۰ در تمام این باب و همچنین در بابهای ۱۳ و ۱۴، اصطلاح «سخن گفتن به زبانهای غیر» یا «سخن گفتن به زبانی»، به زبان یا زبانهایی اشاره دارد که شخص آنها را نیاموخته و نمی‌داند.

* ۱۲:۱۳ یا: «... و چه آزاد، به واسطه یک روح در یک بدن تعمید یافتیم.»

آیا همه به زبانهای غیر سخن می‌گویند؟ آیا همه ترجمه می‌کنند؟
 ۳۱ اما شما با اشتیاق تمام در پی عطایای بزرگتر باشید. و اینک من عالیترین طریق را به شما نشان می‌دهم.

اهمیت طریق محبت

۱۳ اگر به زبانهای آدمیان و فرشتگان سخن گویم، ولی محبت نداشته باشم، زنگی پرصدا و سنجی پرهیاهو بیش نیستم. ۱۲ اگر قدرت نبوت داشته باشم و بتوانم جمله آسرار و معارف را درک کنم، و اگر چنان ایمانی داشته باشم که بتوانم کوهها را جابه‌جا کنم، اما محبت نداشته باشم، هیچم. ۱۳ اگر همه دارایی خود را صدقه دهم و تن خویش به شعله‌های آتش بسپارم، اما محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.

۴ محبت بردبار و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت فخر نمی‌فرشد و کبر و غرور ندارد. ۵ رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی‌جوید؛ به آسانی خشمگین نمی‌شود و کینه به دل نمی‌گیرد؛ محبت از بدی مسرور نمی‌شود، اما با حقیقت شادی می‌کند. ۶ محبت با همه چیز مدارا می‌کند، همواره ایمان* دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند.

۸ محبت هرگز پایان نمی‌پذیرد. اما نبوتها از میان خواهد رفت و زبانها پایان خواهد پذیرفت و معرفت زایل خواهد شد. ۹ زیرا معرفت ما جزئی است و نبوتمان نیز جزئی؛ ۱۰ اما چون کامل آید، جزئی از میان خواهد رفت. ۱۱ آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کودکان سخن می‌گفتم و چون کودکان می‌اندیشیدم و نیز چون کودکان استدلال می‌کردم. اما چون مرد شدم، رفتارهای کودکانه را ترک گفتم. ۱۲ آنچه

۱۱ زیرا بدن نه از یک عضو، بلکه از اعضای بسیار تشکیل شده است. ۱۵ اگر پا گوید، «چون دست نیستم، به بدن تعلق ندارم»، این سبب نمی‌شود که عضوی از بدن نباشد. ۱۶ و اگر گوش گوید، «چون چشم نیستم، به بدن تعلق ندارم»، این سبب نمی‌شود که عضوی از بدن نباشد. ۱۷ اگر تمام بدن چشم بود، شنیدن چگونه میسر می‌شد؟ و اگر تمام بدن گوش بود، بوییدن چگونه امکان داشت؟ ۱۸ اما حقیقت این است که خدا اعضا را آن‌گونه که خود می‌خواست، یک به یک در بدن قرار داد. ۱۹ اگر همه یک عضو بودند، بدن کجا وجود می‌داشت؟ ۲۰ اما اعضا بسیارند، در حالی که بدن یکی است. ۲۱ چشم نمی‌تواند به دست بگوید، «نیازی به تو ندارم!» و سر نیز نمی‌تواند به پاها گوید، «نیازمند شما نیستم!» ۲۲ برعکس، آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، بسیار ضرورترند. ۲۳ و آن اعضای بدن را که پست‌تر می‌انگاریم، با حرمت خاص می‌پوشانیم، و با اعضای که زیبا نیستند با احترام خاص رفتار می‌کنیم؛ ۲۴ حال آنکه اعضای زیبای ما به چنین احترامی نیاز ندارند. اما خدا بدن را چنان مرتب ساخته که حرمت بیشتر نصیب اعضای شود که فاقد آنند، ۲۵ تا جدایی در بدن نباشد، بلکه اعضای آن به یک اندازه در فکر یکدیگر باشند. ۲۶ و اگر یک عضو دردمند گردد، همه اعضا با او همدرد باشند؛ و اگر یک عضو سرافراز شود، همه در خوشی او شریک گردند. ۲۷ بدین قرار، شما بدن مسیح هستید و هر یک عضوی از آنید. ۲۸ خدا قرار داد در کلیسا، اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان؛ بعد قدرت معجزات، سپس عطایای شفا دادن و امداد و مدیریت و سخن گفتن به انواع زبانهای غیر. ۲۹ آیا همه رسولند؟ آیا همه نبی‌اند؟ آیا همه معلمند؟ آیا همه دارای قدرت معجزه‌اند؟ ۳۰ آیا همه از عطایای شفا دادن برخوردارند؟

آوای مشخص ندهد، چه کسی مهبای جنگ می‌شود؟^۹ در مورد شما نیز چنین است. اگر به زبان خود کلماتی مفهوم نگوید، چگونه می‌توان فهمید که چه می‌گوید؟ در آن صورت، بدین می‌ماند که با هوا سخن بگوید.^{۱۰} بی‌شک در جهان انواع زبانها وجود دارد، اما هیچ‌یک بی‌معنی نیست. ^{۱۱} پس من اگر نتوانم معنی گفتار دیگری را بفهمم، نسبت به او بیگانه‌ام و او نیز نسبت به من. ^{۱۲} در مورد شما نیز چنین است. از آنجا که مشتاق تجلیات روح هستید، بکوشید که در بنای کلیسا ترقی کنید.

^{۱۳} از این رو، آن که به زبان غیر سخن می‌گوید باید دعا کند تا گفتار خود را ترجمه نماید. ^{۱۴} زیرا اگر من به زبان غیر دعا کنم، روحم دعا می‌کند، اما عقلم بهره‌ای نمی‌برد.^{۱۵} پس چه باید بکنم؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم کرد؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند. ^{۱۶} در غیر این صورت، اگر تو در روح به شکرگزاری مشغول باشی، چگونه کسی که زبانت را نمی‌فهمد به شکرگزاری تو آمین بگوید؟ چرا که نمی‌داند چه می‌گویی! ^{۱۷} زیرا تو براستی نیکو شکر می‌کنی، اما شکر تو باعث بنای دیگری نمی‌شود. ^{۱۸} خدا را شکر می‌کنم که بیش از همه شما به زبانهای غیر سخن می‌گویم؛ ^{۱۹} اما در کلیسا ترجیح می‌دهم پنج کلمه با عقل خود سخن بگویم که دیگران را تعلیم داده باشم، تا اینکه هزاران کلمه به زبانهای غیر بگویم.

^{۲۰} ای برادران، در درک و فهم کودک نباشید، بلکه در بدی کردن کودک باشید. برعکس، در درک و فهم بالغ باشید. ^{۲۱} در شریعت چنین نوشته شده است:

اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ * اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که به کمال خواهم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده‌ام. ^۳ و حال، این سه چیز باقی می‌ماند: ایمان، امید و محبت. اما بزرگترینشان محبت است.

لزوم استفاده از زبان قابل فهم در عبادت جمعی

طریق محبت را پیروی کنید و با اشتیاق تمام در پی تجلیات روح باشید، بخصوص اینکه نبوت کنید. ^۲ زیرا آن که به زبان غیر سخن می‌گوید، نه با انسانها بلکه با خدا سخن می‌گوید. زیرا هیچ‌کس سخنش را درک نمی‌کند؛ او به واسطه روح، رازها را بیان می‌کند. ^۳ اما آن که نبوت می‌کند، با انسانهای دیگر برای بنا، تشویق * و تسلی‌شان سخن می‌گوید. ^۴ آن که به زبان غیر سخن می‌گوید خود را بنا می‌کند، اما آن که نبوت می‌کند باعث بنای کلیسا می‌شود. ^۵ آرزوی من این است که همه شما به زبانهای غیر سخن بگویید، اما بیشتر می‌خواهم که نبوت کنید. آن که نبوت می‌کند، بزرگتر است از آن که به زبانهای غیر سخن می‌گوید، مگر اینکه ترجمه کند تا باعث بنای کلیسا شود.

^۶ حال ای برادران، اگر من نزد شما بیایم و به زبانهای غیر سخن بگویم، چه نفعی به شما خواهم رسانید، مگر اینکه مکاشفه یا معرفت یا نبوت یا تعلیمی برایتان داشته باشم؟ ^۷ حتی سازهای بی‌جانی چون نی و چنگ اگر نواهای مشخص بر نیاورند، چگونه می‌توان تشخیص داد چه آهنگی نواخته می‌شود؟ ^۸ اگر شیپور

* ۱۲: ۱۳ آینه‌ها در آن زمان فقط تصویری محو به دست می‌داد.

* ۱۴: ۳ یا "نصیحت".

* ۱۴: ۱۴ یا: «اما عقلم سهمی ندارد».

«خداوند چنین می گوید،

»به زبانهای غریب

و با لپهای بیگانگان

با این قوم سخن خواهم گفت.

با این همه به من گوش نخواهند

گرفت.»^{۲۹}

^{۲۹} پس زبانهای غیر، نشانه‌ای است نه در مورد ایمانداران بلکه در مورد بی‌ایمانان؛ اما نبوت نشانه‌ای در مورد ایمانداران است و نه بی‌ایمانان. ^{۳۰} بنابراین، اگر همه اعضای کلیسا گرد هم آیند و همه به زبانهای غیر سخن گویند، و در این حین اشخاص ناآگاه یا بی‌ایمان به مجلس درآیند، آیا نخواهند گفت که شما دیوانه‌اید؟ ^{۳۱} اما اگر شخصی بی‌ایمان یا ناآگاه در حینی که همه نبوت می‌کنند به مجلس درآید، از سوی همگان مجاب خواهد شد که گناهکار است، و مورد قضاوت همه قرار گرفته، ^{۳۲} رازهای دلش آشکار خواهد شد. آنگاه روی بر زمین نهاده، خدا را پرستش خواهد کرد و تصدیق خواهد نمود که: «براستی خدا در میان شماست.»

لزوم نظم و ترتیب در عبادت جمعی

^{۳۳} پس مقصود چیست، ای برادران؟ هنگامی که گرد هم می‌آیید، هر کس سرودی، تعلیمی، مکاشفه‌ای، زبانی و یا ترجمه‌ای دارد. اینها همه باید برای بنای کلیسا به کار رود. ^{۳۴} اگر کسی به زبان غیر سخن بگوید، دو یا حداکثر سه تن، آن هم به نوبت سخن بگویند و کسی نیز ترجمه کند. ^{۳۵} اما اگر مترجمی نباشد، او باید در کلیسا خاموش بماند و با خود و خدا سخن گوید.

^{۲۹} و از انبیا، دو یا سه تن نبوت کنند و دیگران گفتار آنها را بسنجند. ^{۳۰} و اگر فردی دیگر که در آنجا نشسته مکاشفه‌ای دریافت کند، فرد نخست سکوت اختیار نماید. ^{۳۱} زیرا همه می‌توانید به نوبت نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه تشویق شوند. ^{۳۲} روح انبیا مطیع انبیاست. ^{۳۳} زیرا خدا، نه خدای بی‌نظمی، بلکه خدای صلح و آرامش است، همان‌گونه که در همه کلیساهای مقدسین چنین است.*

^{۳۴} زنان باید در کلیسا خاموش بمانند. آنان مجاز به سخن گفتن نیستند، بلکه باید چنانکه شریعت می‌گوید، مطیع باشند. ^{۳۵} اگر دربارهٔ مطلبی سؤالی دارند، از شوهر خود در خانه بپرسند؛ زیرا برای زن شایسته نیست در کلیسا سخن بگوید.*

^{۳۶} آیا کلام خدا از شما سرچشمه گرفته یا تنها به شما رسیده است؟ ^{۳۷} اگر کسی خود را نبی یا فردی روحانی می‌داند، تصدیق کند که آنچه به شما می‌نویسم فرمانی است از جانب خداوند. ^{۳۸} اگر کسی این را نپذیرد، خودش نیز پذیرفته نخواهد شد.

^{۳۹} پس ای برادران من، با اشتیاق تمام در پی نبوت کردن باشید و سخن گفتن به زبانهای غیر را منع کنید. ^{۴۰} اما همه چیز باید به شایستگی و با نظم و ترتیب انجام شود.

رستاخیز مسیح

و اما، ای برادران، اکنون می‌خواهم انجیلی را که به شما بشارت دادم به یادتان آورم، همان انجیل که پذیرفتید و بدان پایبندید ^۲ و به وسیلهٔ آن نجات می‌یابید، به

۱۵

* ۱۴:۳۳ در برخی از ترجمه‌ها، قسمت آخر آیه ۳۳ را در شروع پاراگراف بعدی قرار می‌دهند: «همان‌گونه که در همه کلیساهای مقدسین چنین است، زنان باید ...».

* ۱۴:۳۵ در برخی از نسخه‌ها آیات ۳۴-۳۵ بعد از آیه ۴۰ آمده است.

خدا شاهدان دروغین محسوب می‌شویم، زیرا درباره‌ی او شهادت داده‌ایم که مسیح را از مردگان برخیزانید، حال آنکه اگر مردگان بر نمی‌خیزند، پس خدا او را برنخیزانیده است.^{۱۶} زیرا اگر مردگان بر نمی‌خیزند، پس مسیح نیز برنخاسته است.^{۱۷} و اگر مسیح برنخاسته، ایمان شما باطل است و شما همچنان در گناهان خود هستید.^{۱۸} بلکه آنان نیز که در مسیح خفته‌اند،^{*} از دست رفته‌اند.^{۱۹} اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه‌ی دیگر آدمیان رقت‌انگیزتر است.

^{۱۲} اما مسیح برآستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان شده است.^{۲۱} زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت.^{۲۲} زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد.^{۲۳} اما هر کس به نوبه‌ی خود: نخست مسیح که نوبر بود؛ و بعد، به هنگام آمدن او، آنان که متعلق به اویند.^{۲۴} سپس پایان فرا خواهد رسید، یعنی آنگاه که پس از برانداختن هر ریاست و قدرت و نیرویی، پادشاهی را به خدای پدر سپارد.^{۲۵} زیرا او باید تا زمانی که پا بر همه‌ی دشمنانش بگذارد، حکم براند.^{۲۶} دشمن آخر که باید از میان برداشته شود، مرگ است.^{۲۷} زیرا خدا «همه چیز را زیر پاهای او نهاد.» اما وقتی گفته می‌شود «همه چیز» زیر پاهای او نهاده شد، روشن است که این خود خدا را که همه چیز را زیر پاهای مسیح نهاد، در بر نمی‌گیرد.^{۲۸} هنگامی که همه چیز مطیع او گردید، خود پسر نیز مطیع آن کس خواهد شد که همه چیز را زیر پاهای او نهاد، تا خدا کل در کل باشد.

شرط آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید. در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده‌اید.

^۳ زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد،^{*} و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوم از مردگان برخاست،^۵ و اینکه خود را بر کیفا ظاهر کرد و سپس بر آن دوازده تن.^{*} پس از آن، یک بار بر بیش از پانصد تن از برادران ظاهر شد که بسیاری از ایشان هنوز زنده‌اند، هر چند برخی خفته‌اند.^۷ سپس بر یعقوب ظاهر شد و بعد بر همه‌ی رسولان،^۸ و آخر از همه بر من نیز، چون طفلی که غیر طبیعی^{*} زاده شده باشد، ظاهر گردید.^۹ زیرا من در میان رسولان کمترینم، و حتی شایسته نیستم رسول خوانده شوم، چرا که کلیسای خدا را آزار می‌رسانیدم.^{۱۰} اما به فیض خدا آنچه هستم، هستم و فیض او نسبت به من بی‌شمار نبوده است. برعکس، من از همه‌ی آنها سخت‌تر کار کردم، اما نه خودم، بلکه آن فیض خدا که با من است.^{۱۱} به هر حال، خواه من خواه آنان، همین پیام را وعظ می‌کنیم و همین است پیامی که به آن ایمان آوردید.

رستاخیز مردگان

^{۱۲} اما اگر موعظه می‌شود که مسیح از مردگان برخاست، چگونه است که بعضی از شما می‌گویند مردگان را رستاخیزی نیست؟^{۱۳} اگر مردگان بر نمی‌خیزند، پس مسیح نیز برنخاسته است.^{۱۴} و اگر مسیح برنخاسته، هم وعظ ما باطل است، هم ایمان شما.^{۱۵} به‌علاوه، برای

* ۱۵: ۸ یا «بی‌موقع».

* ۱۸: ۱۵ منظور ایمانداران وفات یافته است.

از یک نوع است و جلال کالبدهای زمینی از نوعی دیگر.^{۳۱} خورشید جلال خاص خود را دارد، ماه جلالی دیگر، و ستارگان نیز جلالی دیگر؛ جلال هر ستاره نیز با جلال ستاره دیگر متفاوت است.

^{۳۲} در مورد رستاخیز مردگان نیز چنین است. آنچه کاشته می‌شود، فسادپذیر است؛ آنچه برمی‌خیزد، فسادناپذیر.^{۳۳} در ذلت کاشته می‌شود، در جلال برمی‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود، در قوت برمی‌خیزد.^{۳۴} بدن طبیعی کاشته می‌شود، بدن روحانی برمی‌خیزد. اگر بدن طبیعی وجود دارد، بدن روحانی نیز وجود دارد.^{۳۵} چنانکه نوشته شده است: «انسان اوّل، یعنی آدم، موجود زنده گشت»؛ آدم آخر، روح حیات بخش شد.^{۳۶} ولی روحانی اوّل نیامد بلکه طبیعی آمد، و پس از آن روحانی.^{۳۷} انسان اوّل از زمین است و خاکی؛ انسان دوّم از آسمان است.^{۳۸} هر آنچه انسان خاکی واجد آن بود، در خاکیان نیز وجود دارد؛ و هر آنچه انسان آسمانی داراست، در آسمانیان نیز یافت می‌شود.^{۳۹} و همان گونه که شکل انسان خاکی را به خود گرفتیم، شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت.*

^{۴۰} ای برادران، مقصودم این است* که جسم و خون نمی‌تواند وارث پادشاهی خدا شود و آنچه فسادپذیر است، وارث فسادناپذیری نمی‌تواند شد.^{۴۱} گوش فرا دهید! رازی را به شما می‌گویم: ما همه نخواهیم خوابید،* بلکه همه دگرگونه خواهیم شد.^{۴۲} در یک آن و در یک چشم به هم زدن، آنگاه که شیپور آخر نواخته شود، این به وقوع خواهد پیوست. زیرا شیپور به صدا در خواهد آمد و مردگان در فسادناپذیری

^{۳۹} اگر مردگان بر نمی‌خیزند، آنان که به نیابت از ایشان تعمید می‌گیرند، چه کنند؟ اگر مردگان بر نمی‌خیزند، چرا به نیابت از ایشان تعمید می‌گیرند؟^{۴۰} و یا چرا ما هر ساعت جان خود را به خطر می‌اندازیم؟^{۴۱} به فخری که در خداوندمان مسیح عیسی در مورد شما دارم قَسَم که من هر روز به کام مرگ می‌روم.^{۴۲} اگر جنگ من با وحوش در اَفَسُس تنها به دلایل بشری بوده است، چه سودی از آن برده‌ام؟ اگر مردگان بر نمی‌خیزند،

«بیایید بخوریم و بنوشیم

زیرا فردا می‌میریم.»

^{۴۳} فریب مخورید: «معاشر بد، اخلاق خوب را فاسد می‌سازد.»^{۴۴} سر عقل بیایید و دیگر گناه مکنید؛ زیرا هستند بعضی که خدا را نمی‌شناسند. این را می‌گویم تا شرمنده شوید.

بدن فسادناپذیر

^{۴۵} اما شاید کسی پرسد: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و با چه نوع بدنی می‌آیند؟»^{۴۶} چه سؤال ابلهانه‌ای! آنچه می‌کاری، تا نمیرد زنده نمی‌شود.^{۴۷} هنگامی که چیزی می‌کاری، کالبدی را که بعد ظاهر خواهد شد نمی‌کاری، بلکه تنها دانه را می‌کاری، خواه گندم خواه دانه‌های دیگر.^{۴۸} اما خدا کالبدی را که خود تعیین کرده است، بدان می‌بخشد و هر نوع دانه را کالبدی مخصوص به خود عطا می‌کند.^{۴۹} همه جسمها یکی نیستند. آدمیان را یک نوع جسم است، حیوانات را نوعی دیگر، و پرندگان را نوعی دیگر؛ ماهیها نیز دارای نوعی دیگر از جسم‌اند.^{۵۰} به همین سان، کالبدهای آسمانی وجود دارد و کالبدهای زمینی. اما جلال کالبدهای آسمانی

* ۴۹: ۱۵ یا: «بیایید شکل انسان آسمانی را نیز به خود بگیریم.»

* ۵۰: ۱۵ یا: «این را به شما اعلام می‌دارم.»

* ۵۱: ۱۵ در اینجا منظور از خوابیدن، مرگ است.

مدتی نزدتان بمانم، و یا حتی تمام زمستان را با شما بگذرانم، تا بتوانید مرا در سفرم به هر کجا که باشد، مدد رسانده، مشایعت کنید.^۷ زیرا نمی‌خواهم اکنون به دیدارتان بیایم و تنها توفقی کوتاه نزد شما داشته باشم؛ بلکه امید دارم، اگر خداوند اجازه دهد، مدتی را با شما به سر برم.^۸ اما تا عید پنتیکاست در آفئس می‌مانم^۹ زیرا دری بزرگ برای خدمت مؤثر به رویم گشوده شده، و مخالفان نیز بسیارند.^{۱۰} اگر تیموتائوس آمد، با او به گونه‌ای رفتار کنید که نزد شما از چیزی واهمه نداشته باشد. زیرا او نیز چون من به انجام کار خداوند مشغول است؛^{۱۱} پس کسی به دیده تحقیر در او ننگرد. او را به سلامتی راهی سفر کنید تا نزد من بازگردد؛ زیرا من و برادران منتظر اویم.^{*}

^{۱۲} و اما در مورد برادر ما آپولوس، او را بسیار ترغیب کردم که با سایر برادران نزد شما بیاید، اما به هیچ روی رضا نداد که اکنون بیاید. اما هر وقت فرصت داشت، خواهد آمد.^{۱۳} هوشیار باشید؛ در ایمان استوار بمانید؛ مرد باشید و نیرومند شوید.^{۱۴} همه کارهای شما با محبت باشد.

^{۱۵} می‌دانید که خانوادهٔ استیفاناس نخستین کسانی بودند که در ایالت آخائیه ایمان آوردند، و ایشان خود را وقف خدمت مقدسین کرده‌اند. ای برادران، از شما استدعا دارم^{۱۶} مطیع چنین کسان باشید و همچنین مطیع هر کس دیگر که در این خدمت همکاری می‌کند و زحمت می‌کشد.^{۱۷} از آمدن استیفاناس، فورتوناتوس و آخائیکوس شادمانم، زیرا جای خالی شما را پر کرده‌اند.^{۱۸} آنان روح مرا و نیز روح شما را تازه ساختند. چنین کسان را پاس بدارید.

بر خواهند خاست و ما دگرگونه خواهیم شد.^{۱۹} زیرا این بدن فسادپذیر باید فسادناپذیری را بپوشد و این بدن فانی باید به بقا آراسته شود.^{۲۰} چون این فسادپذیر، فسادناپذیری را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه آن کلام مکتوب به حقیقت خواهد پیوست که می‌گوید: «مرگ در پیروزی فرو بلعیده شده است.»

^{۲۱} «ای گور، پیروزی تو کجاست؟

و ای مرگ، نیش تو کجا؟»

^{۲۲} نیش مرگ گناه است و نیروی گناه، شریعت.^{۲۳} اما شکر خدا را که به واسطهٔ خداوند ما عیسی مسیح به ما پیروزی می‌بخشد.^{۲۴} پس، برادران عزیزم، ثابت و استوار بوده، همواره با تمام وجود به کار خداوند مشغول باشید، زیرا می‌دانید زحمت شما در خداوند بیهوده نیست.

جمع‌آوری هدایا برای قوم خدا

۱۶ و اما در خصوص جمع‌آوری هدایا برای مقدسین: شما نیز آنچه را که به کلیساهای غلاطیه گفته‌ام، انجام دهید.^۲ روز اول هر هفته، هر یک از شما به فراخور درآمد خود پولی کنار گذاشته، پس‌انداز کند، تا به هنگام آمدنم نزد شما، لزومی به جمع‌آوری هدایا نباشد.^۳ وقتی آمدم، به افراد مورد تأیید شما معرفی‌نامه‌هایی خواهم داد و آنان را با هدایای شما به اورشلیم خواهم فرستاد.^۴ اگر صلاح بر این باشد که خود نیز بروم، در این صورت آنان مرا همراهی خواهند کرد.

درخواستهای شخصی

^۵ پس از گذر از مقدونیه نزد شما خواهم آمد، زیرا از مقدونیه خواهم گذشت.^۶ شاید

* ۱۱:۱۶ یا: «زیرا من منتظر او و برادران هستم.»

سلامها و درودها

^{۲۱}من، پولس، به خط خود این سلام را به شما می نویسم.
^{۲۲}کسی که خداوند را دوست ندارد، ملعون باد. خداوند ما، بیا!
^{۲۳}فیض خداوند عیسی با شما باد.
^{۲۴}محبت من در مسیح عیسی همراه همه شما. آمین.

^{۱۹}کلیساهای آسیا برایتان سلام می فرستند. آکیلا و پریسکیلا* و نیز کلیسایی که در منزلشان تشکیل می شود، به شما در خداوند به گرمی سلام می گویند.^{۲۰} همه برادرانی که در اینجا هستند برای شما سلام می فرستند. با بوسه مقدس یکدیگر را سلام گویند.

* ۱۹:۱۶ در اصل یونانی: "پریسکا"، که شکل کوتاه شده "پریسکیلا" است.

* ۲۲:۱۶ در اصل یونانی: «مارانا، ته»، که عبارتی است آرامی و عیناً به یونانی برگردانده شده است. عبارت آرامی را می توان «ماران آته» نیز خواند که در این صورت معنی آن «خداوند ما آمده است» خواهد بود.

معرفی نامهٔ دوّم پوُلُس رسول به قُرِنْتیان

معلّمان و واعظانی دروغین به کلیسای قُرِنْتُس رسوخ کرده بودند که در صداقت پوُلُس و اقتدار رسالت او تردید کرده، اتهاماتی به او می‌زدند. پوُلُس در این رساله به دفاع از خود می‌پردازد. او اشتیاق عمیق خود را به حفظ دوستی نشان می‌دهد و شادی خود را از برقراری آشتی بیان می‌دارد. پوُلُس در بخش نخست نامه، به بررسی رابطهٔ خود با کلیسای قُرِنْتُس می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چرا به اهانت مخالفان خود در کلیسا و ادعاهای آنها به شدت پاسخ داده است. سپس با شادی بیان می‌کند که لحن تندش به توبه و آشتی انجامیده است. پس از آن، از کلیسا می‌خواهد هدیه‌ای سخاوتمندانه برای مسیحیان نیازمند یهودیه آماده کنند. در بابهای پایانی، پوُلُس به دفاع از رسالت خود در برابر اشخاصی می‌پردازد که در قُرِنْتُس در لباس رسولان واقعی ظاهر شده بودند. همین‌ها بودند که رسالت پوُلُس را مورد تردید قرار می‌دادند. یکی از جنبه‌های مهم این رساله آن است که از لابه‌لای گفته‌های پوُلُس و درد دل‌های او، به خصوصیات شخصیت او پی می‌بریم و صداقت و خلوص نیت او را، چه در زندگی شخصی و چه در خدمت به مسیح، مشاهده می‌کنیم.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۱۱)
- ۲- پوُلُس و کلیسای قُرِنْتُس (۱۲:۱ تا ۱۶:۷)
- ۳- هدیه برای مسیحیان یهودیه (بابهای ۸ و ۹)
- ۴- دفاع پوُلُس از اقتدارش به عنوان رسول (۱:۱۰ تا ۱۰:۱۳)
- ۵- بخش پایانی (۱۱:۱۳-۱۳)

نامهٔ دوّم پولس رسول به قرنتیان

فشارهایی که بر ما آمد چنان سخت و فوق از طاقت ما بود که از زنده ماندن هم نومید گشتیم.^۹ به واقع احساس می‌کردیم حکم مرگمان صادر شده است. اما اینها همه روی داد تا نه بر خود، بلکه بر خدایی توکل کنیم که مردگان را برمی‌خیزاند.^{۱۰} او ما را از چنین خطر مهلکی رهانید و باز خواهد رهانید. بر اوست که ما امید بسته‌ایم که همچنان ما را خواهد رهانید،^{۱۱} بخصوص چون شما نیز با دعای خود یاری‌مان دهید. آنگاه بسیار کسان، برای فیضی که در جواب دعای بسیاری به ما بخشیده شده است، از جانب ما شکر خواهند گزارد.

سبب تغییر در برنامهٔ سفر پولس

^{۱۲} فخر ما، گواهی وجدان ماست بدین که رفتارمان در دنیا و بخصوص نسبت به شما، با قدوسیت و صداقت خدایی همراه بوده است. ما نه با حکمت بشری،^{*} بلکه بنا بر فیض خدا عمل کرده‌ایم.^{۱۳} زیرا آنچه به شما می‌نویسیم درست همان است که می‌خوانید و می‌فهمید. و من امید دارم^{۱۴} همان‌گونه که ما را تا حدی شناخته‌اید، به کمال نیز بشناسید، و بدانید که می‌توانید به ما فخر کنید، چنانکه شما نیز در روز خداوند عیسی، مایهٔ فخر ما خواهید بود.^{۱۵} با این اطمینان، بر آن شدم نخست به دیدار شما بیایم تا دو بار برکت بیابید.^{۱۶} عزم من آن

از پولس که به خواست خدا رسول عیسی مسیح است، و برادر ما تیموتائوس، به کلیسای خدا در قرنتس، و همهٔ مقدسین در سراسر ایالت آخانیه:
^۱ فیض و سلامتی از جانب خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح، بر شما باد!

خدای بخشندهٔ همهٔ دلگرمیها

^۲ متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح،^{*} که پدر رحمتها و خدای همهٔ دلگرمیهاست؛^۳ که به ما در همهٔ سختیهایمان دلگرمی می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته‌ایم، دیگران را که از سختیها می‌گذرند، دلگرم سازیم.^۴ زیرا همان‌گونه که از رنجهای مسیح به فراوانی نصیب می‌یابیم، به همان میزان نیز به واسطهٔ مسیح از دلگرمی فراوان لبریز می‌شویم.^۵ اگر در سختی هستیم، به‌خاطر دلگرمی و نجات شماسست، و اگر دلگرمیم، باز برای دلگرمی شماسست، و این کارگر می‌افتد آنگاه که شما همان رنجها را که ما می‌کشیم با بردباری تحمل می‌کنید.^۶ امید ما دربارهٔ شما استوار است، زیرا می‌دانیم همان‌گونه که در رنجهای ما سهیم هستید، در دلگرمی ما نیز سهیم خواهید بود.^۷ ای برادران، نمی‌خواهیم از سختیهایی که در ایالت آسیا بر ما گذشت، بی‌خبر باشید.

* ۳:۱ یا: "خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح".

* ۱۲:۱ یا "نفسانی" یا "دنیوی".

بخشایش برای شخص خطاکار

۱۵ اما اگر کسی باعث اندوه شده، نه تنها مرا، بلکه - اگر نخواهم گزاف بگویم - تا حدی همه شما را اندوهگین ساخته است. ^۶ تنبیهی که از سوی بیشتر شما بر او اعمال شده، کافی است. ^{۱۷} اکنون دیگر باید او را ببخشید و دلداری دهید، مبدا اندوه بیش از حد، وی را از پا در آورد. ^۸ بنابراین، از شما استدعا دارم او را از محبت خود مطمئن سازید. ^۹ سبب نوشتنم به شما نیز این بود که شما را بیازمایم و بینم آیا در هر امری فرمانبردار هستید یا نه؟ ^{۱۰} اگر شما کسی را ببخشید، من نیز او را می‌بخشم. و اگر کسی را بخشیده‌ام - البته اگر موردی برای بخشیدن وجود داشته است - در حضور مسیح و به خاطر شما چنین کرده‌ام، ^{۱۱} تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا از ترندهای او بی‌خبر نیستیم.

خدمتگزاران عهد جدید

^{۱۲} پس چون برای بشارت انجیل مسیح به تروآس رفتم، دریافتم که خداوند در آنجا دری بزرگ به روی من گشوده است. ^{۱۳} اما باز آرام نداشتم زیرا برادر خود تیتوس را نیافتم. پس با اهالی آنجا وداع کرده، به مقدونیه رفتم. ^{۱۴} اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و رایحه خوش شناخت او را به وسیله ما در همه جا می‌پراکند. ^{۱۵} زیرا برای خدا رایحه خوش مسیح هستیم، چه در میان نجات‌یافتگان و چه در میان هلاک‌شوندگان. ^{۱۶} اما برای یکی بوی مرگ می‌دهیم که به مرگ رهنمون می‌شود؛ برای دیگری عطر حیاتیم که حیات به بار می‌آورد. و کیست که برای چنین کاری کفایت داشته باشد؟ ^{۱۷} برخلاف بسیاری که برای سودجویی

بود که بر سر راهم به مقدونیه از شما دیدار کنم و از مقدونیه دوباره نزدتان بازگردم تا مرا راهی سفر به یهودیه کنید. ^{۱۷} آیا هنگامی که چنین تصمیمی می‌گرفتم، دودل بودم؟ و یا اینکه چون انسانهای معمولی تصمیم می‌گیرم، به گونه‌ای که سخن همزمان 'آری' و 'نه' است؟ ^{۱۸} به امانت خدا قسم که سخن ما با شما 'آری' و 'نه' نبوده است. ^{۱۹} زیرا پسر خدا، عیسی مسیح، که من و سیلاس* و تیموتائوس به او در میان شما موعظه کردیم، 'آری' و 'نه' نبود، بلکه در او همیشه 'آری' است. ^{۲۰} زیرا همه وعده‌های خدا در مسیح 'آری' است و به همین جهت در اوست که ما 'آمین' را بر زبان می‌آوریم، تا خدا جلال یابد. ^{۲۱} اما خداست که ما را با شما در پیوندنما با مسیح استوار می‌سازد. او ما را مسح کرده ^{۲۲} و مهر مالکیت خویش را بر ما زده و روح خود را همچون بیعانه در دل‌های ما جای داده است.

^{۲۳} خدا را شاهد می‌گیرم که تنها به خاطر شفقت بر شما بود که به قرنتس بازنگشتم. ^{۲۴} نه اینکه بر ایمان شما سروری کنیم، بلکه با شما، برای شادمانی شما می‌کوشیم، چرا که در ایمان استوارید.

۲ پس، عزم جزم کردم که دیگر بار، دیداری اندوهبار با شما نداشته باشم. زیرا اگر شما را اندوهگین سازم، دیگر چه کسی می‌تواند موجب شادی من شود، جز شما که اندوهگینتان ساخته‌ام؟ ^۳ من بدان گونه به شما نوشتم تا به هنگام آمدنم نزد شما، آنان که می‌باید مرا شادمان سازند، مایه اندوهم نشوند. چرا که به همه شما اطمینان داشتم که شادی من شادی همه شماست. ^۴ زیرا با غم بسیار و دلی دردمند و چشمانی اشکبار به شما نوشتم، نه تا اندوهگینتان سازم، بلکه تا از عمق محبتم به خود آگاه شوید.

* ۱۹:۱ در اصل یونانی: "سیلاوس"، که شکل دیگری از "سیلاس" است.

بیشتر خدمتی که به پارساشمردگی می‌انجامد آکنده از جلال است.^{۱۰} زیرا آنچه زمانی پر جلال بود، اکنون در قیاس با این جلال برتر، دیگر جلوه‌ای ندارد.^{۱۱} و اگر آنچه زوال می‌پذیرفت با جلال همراه بود، چقدر بیشتر آنچه باقی می‌ماند با جلال همراه است.

^{۱۲} پس چون چنین امید می‌داریم، با شهادت کامل سخن می‌گوییم؛^{۱۳} نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنی اسرائیل غایت آنچه را که رو به زوال بود، نظاره نکنند.^{۱۴} اما ذهنهای ایشان تاریک شد زیرا تا به امروز همان نقاب به هنگام خواندن عهد عتیق باقی است و برداشته نشده، زیرا تنها در مسیح زایل می‌شود.^{۱۵} حتی تا به امروز، هر گاه موسی را می‌خوانند، نقابی بر دل آنها برقرار می‌ماند؛^{۱۶} اما هر گاه کسی نزد خداوند باز می‌گردد، نقاب برداشته می‌شود.^{۱۷} خداوند، روح است و هر جا روح خداوند باشد، آنجا آزادی است.^{۱۸} و همه ما که با چهره بی‌نقاب، جلال خداوند را، چنانکه در آینه‌ای، می‌نگریم،^{۱۹} به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فروتر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.

گنجینه‌هایی در ظروف خاکی

^{۲۰} پس چون در نتیجه رحمتی که بر ما شده است از چنین خدمتی برخورداریم، دلسرد نمی‌شویم. بلکه از روشهای پنهانی و ننگین دوری جست‌ایم و به فریبکاری توسل نمی‌جوئیم و کلام خدا را نیز تحریف نمی‌کنیم، بلکه به عکس، با بیان آشکار حقیقت، می‌کوشیم

به ارزان‌فروشی کلام خدا مشغولند، ما در مسیح با خلوص نیت سخن می‌گوییم، همچون کسانی که سخنگوی خداوند و در حضور او می‌ایستند.

۳ آیا بار دیگر شروع به توصیه درباره خود می‌کنیم؟ یا مانند بعضی، نیاز به ارائه توصیه‌نامه به شما یا گرفتن توصیه‌نامه از شما داریم؟^۲ شما خود توصیه‌نامه مایید، نامه‌ای نگاشته بر دل‌های ما که همگان می‌توانند آن را بخوانند و بفهمند.^۳ شما نشان داده‌اید که نامه مسیح هستید، ثمره خدمت ما، و نگاشته نه با مرکب، بلکه با روح خدای زنده، و نه بر لوح سنگی، بلکه بر لوح دل‌های گوشتین.

^۴ ما چنین اطمینانی به واسطه مسیح در حضور خدا داریم. نه آنکه خود کفایت داشته باشیم تا چیزی را به حساب خود بگذاریم، بلکه کفایت ما از خداست.^۵ او ما را کفایت بخشیده که خدمتگزاران عهد جدید باشیم - عهدی که بر کار روح استوار است، نه بر آنچه نوشته‌ای بیش نیست. زیرا «نوشته» می‌گشود، لیکن روح حیات می‌بخشد.

جلال عهد جدید

^۶ حال، اگر خدمتی که به مرگ می‌انجامید و بر حروف حک شده بر سنگ استوار بود، با جلال به ظهور رسید، به گونه‌ای که بنی اسرائیل نمی‌توانستند به سبب جلال چهره موسی بر آن چشم بدوزند، هر چند آن جلال رو به زوال بود،^۸ چقدر بیشتر، خدمتی که به واسطه روح است با جلال خواهد بود.^۹ زیرا اگر خدمتی که به محکومیت می‌انجامید با جلال بود، چقدر

* ۳:۶ منظور نوشته شریعت است که سند عهد قدیم بود.

* ۱۳:۳ یا «حجابی»؛ همچنین در بقیه باب.

* ۱۳:۳ یا: «تمام شدن».

* ۱۶:۳ در اصل یونانی واژه «کسی» نیامده است و فعل «بازگشتن» می‌تواند به «موسی» و یا به «دل» قوم اسرائیل در آیه ۱۴ برگردد. برخی نیز این فعل را که در اصل مفرد است، به صورت جمع ترجمه می‌کنند: «اما هر گاه نزد خداوند بازمی‌گردند».

* ۱۸:۳ یا: «عکس می‌کنیم».

۱۶ پس دل‌سرد نمی‌شویم. هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می‌شود، انسان باطنی روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد. ۱۷ زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلال‌سلی ابدی برایمان به ارمغان می‌آورد که بسا آن رنجها قیاس‌پذیر نیست. ۱۸ پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم، زیرا دیدنیها گذرا، اما نادیدنیها جاودانی است.

مسکن آسمانی ما

اینک می‌دانیم هر گاه این خیمه زمینی که در آن سکونت داریم فرو ریزد، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته به دست و جاودانه در آسمان. ۱ و برآستی که در این خیمه آه می‌کشیم، زیرا مشتاق آنیم که مسکن آسمانی خود را در بر کنیم، ۲ چرا که با در بر کردنش، عریان یافت نخواهیم شد. ۳ زیرا تا زمانی که در این خیمه هستیم با گرانباری آه می‌کشیم، چون نمی‌خواهیم جامه از تن به در کنیم، بلکه جامه‌ای دیگر به تن کنیم، تا فانی غرق حیات شود. ۴ و خداست که ما را برای این مقصود آماده کرده و روح را همچون بیعانه به ما داده است.

۵ پس همواره دلگرمیم، هر چند می‌دانیم تا زمانی که در این بدن منزل داریم، از خداوند غریبیم، ۶ زیرا با ایمان زندگی می‌کنیم، نه با دیدار. ۷ آری، ما چنین دلگرمیم و ترجیح می‌دهیم از بدن غربت‌جسته، نزد خداوند منزل گیریم. ۸ پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر بریم، این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم. ۹ زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب

در حضور خدا مورد تأیید وجدان همه باشیم. ۲ حتی اگر انجیل ما پوشیده است، بر کسانی پوشیده است که در طریق هلاکتند. ۳ خدای این عصر ذهنهای بی‌ایمانان را کور کرده تا نور انجیل جلال مسیح را که صورت خداست، نبینند. ۴ زیرا ما خود را موعظه نمی‌کنیم، بلکه عیسی مسیح را به عنوان خداوند موعظه می‌کنیم، و از خود تنها به‌خاطر عیسی، و آن هم فقط به عنوان خادم شما سخن می‌گوییم. ۵ زیرا همان خدا که گفت: «نور از میان تاریکی بتابد»، نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد. ۶ اما این گنجینه را در ظرفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از ما. ۷ ما از هر سو در فشاریم، اما خرد نشده‌ایم؛ متحیریم، اما نومید نیستیم؛ آزار می‌بینیم، اما وانهاده نشده‌ایم؛ بر زمین افکنده شده‌ایم، اما از پا در نیامده‌ایم. ۸ همواره مرگ عیسی را در بدن خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی نیز در بدن ما ظاهر شود. ۹ زیرا ما که زنده‌ایم، همواره به‌خاطر عیسی به مرگ سپرده می‌شویم تا حیات او در بدن فانی ما آشکار گردد. ۱۰ پس مرگ در ما عمل می‌کند، اما حیات در شما.

۱۱ در کتب مقدس آمده که «ایمان آوردم، پس سخن گفتم». با همین روح ایمان، ما نیز ایمان داریم و سخن می‌گوییم. ۱۲ زیرا می‌دانیم او که عیسای خداوند را از مردگان برخیزانید، ما را نیز با عیسی برخیزانیده، با شما به حضور او خواهد آورد. ۱۳ اینها همه به‌خاطر شماس، تا فیضی که شامل حال عده بیشتر و بیشتری می‌شود، سبب شکرگزاری هر چه بیشتر برای جلال خدا گردد.

* ۴:۴ یا "تصویر".

مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید.^{۱۱} او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت،* تا ما در وی پارسایی خدا شویم. در مقام همکاران خدا، از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید. زیرا خدا می‌گوید:

«در زمان لطف خود، تو را اجابت کردم و در روز نجات، یاریات دادم.»
هان، اکنون زمان لطف خداست؛ هان، امروز روز نجات است.

مشقات پولس

^۳ ما در هیچ چیز سبب لغزش کسی نمی‌شویم، تا خدمت‌مان ملامت کرده نشود،^۴ بلکه در هر چیز شایستگی خود را نشان می‌دهیم، آن‌گونه که از خادمان خدا انتظار می‌رود: با بردباری بسیار در زحمات، در سختیها، در تنگناها،^۵ در تازیه‌ها، در زندانها، در هجوم خشمگین مردم، در کار سخت، در بی‌خوابی، و در گرسنگی؛^۶ با پاکی، با معرفت، با صبر، با مهربانی، با روح القدس، با محبت بی‌ریا،^۷ با راستگویی، با قدرت خدا، با اسلحه پارسایی به دست راست و چپ؛^۸ در عزت و ذلت، و بدنامی و نیکنامی. گویی گمراه‌کننده، اما حقیقت را می‌گوییم؛^۹ گویی گمنام، اما شناخته شده‌ایم؛ گویی در حال مرگ، اما هنوز زنده‌ایم؛ گویی دستخوش مجازات، اما از پا در نیامده‌ایم؛^{۱۰} گویی غمگین، اما همواره شادمانیم؛ گویی فقیر، اما بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ گویی بی‌چیز، اما صاحب همه چیزیم.^{۱۱} ای قرنتیان، ما بی‌پرده با شما سخن گفتیم و دل خود را بر شما گشودیم.^{۱۲} ما محبت خود را

با بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد.

خدمت آشتی

^{۱۱} پس چون معنی ترس خداوند را می‌دانیم، می‌کوشیم مردمان را مُجاب کنیم. آنچه هستیم بر خدا آشکار است و امیدوارم بر وجدان شما نیز آشکار باشد.^{۱۲} نمی‌خواهیم باز شروع به توصیه درباره خود کنیم، بلکه می‌خواهیم دلیلی به شما بدهیم که به ما فخر کنید، تا بتوانید پاسخ کسانی را بدهید که به ظاهر فخر می‌کنند، نه به آنچه در قلب است.^{۱۳} اگر عقل از کف داده‌ایم، به خاطر خداست؛ و اگر عقل سلیم داریم، به خاطر شماس.^{۱۴} زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد، پس همه مردند.^{۱۵} و به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست.

^{۱۶} بنابراین، از این پس درباره هیچ کس با معیارهای بشری* قضاوت نمی‌کنیم، و هر چند پیشتر درباره مسیح این‌گونه قضاوت می‌کردیم، اکنون دیگر چنین نیست.^{۱۷} پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است.* چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است!^{۱۸} اینها همه از خداست که به واسطه مسیح ما را با خود آشتی داده و خدمت آشتی را به ما سپرده است.^{۱۹} به دیگر سخن، خدا در مسیح جهان را با خود آشتی می‌داد* و گناهان مردم را به حسابشان نمی‌گذاشت، و پیام آشتی را به ما سپرد.^{۲۰} پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب

* ۱۶:۵ یا: "معیارهای این دنیا".

* ۱۷:۵ یا: «اگر کسی در مسیح باشد، این خلقتی تازه است».

* ۱۹:۵ یا: «خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی می‌داد».

* ۲۱:۵ یا: «قربانی گناه ساخت».

تا محکومتان کنم. بیشتر به شما گفتم که چنان در دل ما جای دارید که آماده‌ایم با شما بمیریم و با شما زیست کنیم.^۴ من می‌توانم بی‌پرده با شما سخن بگویم، و به شما بسی فخر می‌کنم. بسیار دلگرم شده‌ام، و به‌رغم همه سختیها، شادی مرا حد و مرزی نیست.

^۵ زیرا هنگامی که به مقدونیه رسیدیم، این تن ما آسایش نیافت، بلکه از هر سو در زحمت بودیم - در برون جدالها داشتیم، و در درون ترسها.^۶ اما خدایی که افسردگان را دلگرمی می‌بخشد، با آمدن تیتوس ما را دلگرم ساخت.^۷ و ما نه تنها از آمدن او، بلکه به واسطه آن دلگرمی که از شما یافته بود، دلگرم شدیم. او از اشتیاق شما به دیدار من، و اندوه عمیقان، و غیرتی که نسبت به من دارید، خبر آورد، که این بیش از پیش مرا شادمان ساخت.

^۸ زیرا هر چند با نامه خود اندوهگینتان ساختم، از کرده خود پشیمان نیستم. زیرا با آنکه تا حدی پشیمان بودم - چون می‌بینم نامه‌ام هر چند کوتاه‌زمانی، شما را اندوهگین ساخت - ^۹ اما اکنون شادمانم، نه از آن رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زبانی از ما به شما نرسد.^{۱۱} چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست، مرگ به بار می‌آورد.^{۱۱} ببینید اندوهی که برای خدا بود چه ثمراتی در شما پدید آورده است: چه شور و شوقی، چه اشتیاقی به اثبات بی‌گناهیان، چه نارضایی و احساس خطری، چه دلتنگی، غیرت و مجازاتی. شما از هر حیث ثابت کردید که در

از شما دریغ نمی‌داریم. شما باید که مهر خود را از ما دریغ می‌کنید.^{۱۳} با شما همچون فرزندانم سخن می‌گویم؛ شما نیز دل خود را بر ما بگشایید.

پرهیز از هم‌یوغ شدن با بی‌ایمانان

^{۱۴} زیرا یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مروید، زیرا پارسایی و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟^{۱۵} مسیح و بلیعال* را چه توافقی است و مؤمن و بی‌ایمان را چه شباهتی؟^{۱۶} و معبد خدا و بتها را چه سازگاری است؟ زیرا ما معبد خدای زنده‌ایم. چنانکه خدا می‌گوید:

«بین آنها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت، و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود.»

^{۱۷} پس، خداوند می‌گوید:

«از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز نجس را لمس نکنید و من شما را خواهم پذیرفت.»^{۱۸} «من شما را پدر خواهم بود، و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.»

پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم.

شادمانی پولس

^۲ ما را در دل خود جای دهید. در حق کسی بدی روا نداشته‌ایم، کسی را فاسد نساخته‌ایم و از کسی بهره‌جویی نکرده‌ایم.^۳ این را نمی‌گویم

* ۱۵:۶ «بلیعال» یکی از نامهای شیطان است.

رساند.^۷ پس چنانکه در همه چیز ممتازید - در ایمان، در بیان، در معرفت، در شور و حرارت بسیار، و در محبتان به ما - پس در این فیض بخشندگی نیز گوی سبقت را برابید.

^۸ این را به شما حکم نمی‌کنم، بلکه می‌خواهم خلوص محبتان را در قیاس با شور و حرارت دیگران بیازمایم.^۹ زیرا از فیض خداوند ما عیسی مسیح آگاهید که هر چند دولت‌مند بود، به خاطر شما فقیر شد تا شما در نتیجه فقر او دولت‌مند شوید.

^{۱۰} پس نظر خود را در این باره بیان می‌کنم، زیرا به سود شماست: سال گذشته، شما نه تنها در انجام این کار خیر، بلکه در ابراز اشتیاق به انجام آن نیز پیشقدم بودید.^{۱۱} پس اکنون کار خود را به کمال رسانید، تا اشتیاقان به این کار، انجام کامل آن را نیز، به فراخور توان مالی‌تان، در پی داشته باشید.^{۱۲} زیرا اگر اشتیاق باشد، هدیه شخص مقبول می‌افتد، البته بر حسب آنچه کسی دارد، نه آنچه ندارد.

^{۱۳} زیرا خواست ما این نیست که دیگران در رفاه باشند و شما در فشار، بلکه خواهان برقراری مساواتیم،^{۱۴} تا غنای شما در حال حاضر، کمبود آنان را برطرف کند، و روزی نیز غنای آنها کمبود شما را برطرف خواهد کرد. بدین سان مساوات برقرار خواهد شد،^{۱۵} چنانکه نوشته شده است: «آن که زیاد برگرفته بود، اضافه نداشت، و آن که کم برگرفته بود، کم نداشت.»

گسیل داشتن تیتوس به قرنتس

^{۱۶} خدا را شکر می‌کنم که در دل تیتوس نیز نهاده است که همچون من خالصانه به فکر شما باشد.^{۱۷} زیرا او نه تنها تقاضای ما را پذیرفت، بلکه خود با اشتیاق بسیار، برای آمدن نزد شما پیشقدم شد.^{۱۸} و ما همراه او برادری

آن قضیه بی‌تقصیر بوده‌اید.^{۱۲} پس نامه من به شما به خاطر آن کس که بدی کرده و یا آن که به او بدی شده نبوده است، بلکه بدین منظور بوده که در حضور خدا ارادت شما به ما، بر خودتان آشکار شود.^{۱۳} اینها همه موجب دلگرمی ما شده است.

افزون بر دلگرمی خود ما، دیدن شادی تیتوس نیز موجب شادی هر چه بیشتر ما شد، زیرا همگی شما جان او را تازه ساخته بودید.^{۱۴} من نزد او به شما فخر کردم و شما مرا سرافکنده نساختید، بلکه همان‌گونه که هر آنچه به شما گفتیم درست بود، ثابت شد که فخر ما نزد تیتوس نیز به جا بوده است.^{۱۵} هر بار که او اطاعت همگی شما را به یاد می‌آورد و این را که چگونه با ترس و لرز او را پذیرفتید، دل‌بستگی‌اش به شما بیشتر می‌شود.^{۱۶} شادمانم که در هر چیز به شما اطمینان دارم.

گردآوری هدایا

اکنون ای برادران، می‌خواهیم شما را از فیضی که خدا به کلیساهای مقدونیه عطا کرده است، آگاه سازیم.^۲ زیرا در همان حال که ایشان به سبب زحماتی توانفرسا، در بوته آزمایش قرار داشتند، از شادی بی‌حد و فقر بسیارشان، سخاوتی بیکران جاری گشت.^۳ چرا که در حد توان خویش - و من شاهدم که حتی بیش از آن - خود پیشقدم شده،^۴ با اصرار زیاد از ما خواهش کردند که در این خدمت به مقدسین سهیم باشند.^۵ ایشان حتی بسیار بیش از انتظار ما عمل کردند، زیرا نخست خویشتن را به خداوند تقدیم داشتند، و سپس به ما نیز، بر طبق اراده خدا.^۶ به همین جهت، از تیتوس خواستیم همان‌گونه که خود پیشتر قدمهای آغازین را در تدارک این عمل سخاوتمندانه شما برداشته بود، اکنون نیز آن را به کمال

سرافکنده خواهیم شد.^۵ پس ضروری دانستم از برادران بخواهم که پیشاپیش به دیدارتان بیایند و تدارک هدیه سخاوتمندانه‌ای را که وعده داده بودید، به اتمام رسانند. آنگاه این هدیه، هدیه‌ای خواهد بود که نه با تنگ چشمی، بلکه با گشاده‌دستی داده شده است.

تشویق به سخاوت در هدیه دادن

^۶ به یاد داشته باشید که هر که اندک بکارد، اندک هم خواهد دروید، و هر که فراوان بکارد، فراوان هم بر خواهد داشت.^۷ هر کس همان قدر بدهد که در دل قصد کرده است، نه با اکراه و اجبار، زیرا خدا بخشنده شادمان را دوست می‌دارد.^۸ و خدا قادر است هر نعمت را برای شما بس فزونی بخشد تا در همه چیز همواره همه نیازهایتان برآورده شود و برای انجام هر کار نیکو، به فراوانی داشته باشید.^۹ چنانکه نوشته شده:

«با گشاده‌دستی به نیازمندان بخشیده،

نیکوکاری‌اش جاودانه پاینده است.»

^{۱۰} و او که بذر را برای کشاورز و نان را برای خوردن فراهم می‌سازد، بذرتان را مهیا ساخته، فزونی خواهد بخشید و محصول پارسایی شما را فراوان خواهد ساخت.^{۱۱} آنگاه از هر حیث دولتمند خواهید شد تا بتوانید در هر فرصتی سخاوتمند باشید، و این سخاوت شما به واسطه ما به سپاس خدا خواهد انجامید.^{۱۲} انجام این خدمت، نه تنها نیازهای مقدسین را برآورده می‌سازد، بلکه به صورت سپاسگزاربهای بسیار حتی به سوی خدا سرریز می‌شود.^{۱۳} به خاطر مهر تأیید این خدمت بر زندگی شما، مردم خدا را برای اطاعتی که با اعتراف شما به انجیل مسیح همراه است تمجید خواهند کرد، و نیز برای سخاوتی که در کمک به آنها و به همه نشان می‌دهید.^{۱۴} آنان به خاطر

را می‌فرستیم که همه کلیساها او را به خاطر خدمتش به انجیل می‌ستایند.^{۱۵} به‌علاوه، او از سوی کلیساها انتخاب شده تا در انجام این کار خیر که برای جلال خدا و نشان دادن خیرخواهیمان خدمت آن را بر عهده گرفته‌ایم، همسفر ما باشد.^{۱۶} ما بسیار مراقبیم که خدمت ما در گردآوری این هدیه سخاوتمندانه مورد انتقاد کسی قرار نگیرد.^{۱۷} زیرا می‌کوشیم نه تنها در نظر خداوند، بلکه در نظر مردم نیز آنچه شایسته است انجام دهیم.

^{۱۸} همراه این افراد، برادر خود را نیز می‌فرستیم که بارها اشتیاقش از راههای گوناگون بر ما ثابت شده، و اکنون اشتیاق او به خاطر اطمینان بسیارش به شما حتی افزونتر نیز گردیده است.^{۱۹} درباره تیتوس باید بگویم که در خدمت به شما شریک و همکار من است؛ و درباره برادرانمان نیز باید بگویم که فرستادگان کلیساها و جلال مسیح‌اند.^{۲۰} پس محبت خود را در عمل به آنها ثابت کنید و نشان دهید که فخر ما به شما بی‌اساس نیست، تا همه کلیساها ببینند.

۹ نیازی نیست درباره این خدمت به مقدسین به شما بنویسم، زیرا از اشتیاقان به یاری رساندن آگاهم و در این خصوص نزد ایمانداران مقدونیه به شما بالیده‌ام. بدیشان گفته‌ام که شما در ایالت آخائیه از سال گذشته برای دادن هدیه آماده بوده‌اید. این شور و حرارت شما بیشتر آنان را نیز به عمل برانگیخته است.^{۲۱} اما این برادران را می‌فرستم تا فخر ما به شما در این خصوص اشتباه از کار درنیاید، بلکه تا همان‌گونه که به ایشان گفته‌ام، آمادگی لازم را داشته باشید.^{۲۲} زیرا اگر کسی از ایمانداران مقدونیه همراهم بیاید و دریابد که آماده نیستید، ما - و چقدر بیشتر خودتان - از اطمینانی که به شما داشته‌ایم،

رقت انگیز.»^{۱۱} آنسان که چنین می گویند باید بدانند که هر آنچه در غیاب خود در نامه هاما می گوئیم، همان را به هنگام حضور، به عمل خواهیم آورد.

^{۱۲} ما جرأت نمی کنیم خود را از زمره کسانی بشماریم یا با کسانی قیاس کنیم که خودستایند. چه نابخردانه است که آنان درباره خویشتن با میزانهای خودشان قضاوت می کنند و خود را با خود می سنجند.^{۱۳} ولی ما نه بیش از حد مجاز، بلکه در حدودی فخر می کنیم که خدا برایمان معین کرده است، حدودی که شما را نیز در بر می گیرد.^{۱۴} ما از حدود خود پا فراتر نگذاشته ایم، چنانکه گویی هرگز نزد شما نیامده باشیم. زیرا نخستین کسانی بودیم که انجیل مسیح را به شما رساندیم.^{۱۵} ما به آنچه دیگران انجام داده اند فخر نکرده، از حدود خود تجاوز نمی کنیم. امید ما این است که هر چه ایمان شما بیشتر رشد می کند، دامنه فعالیت ما در میان شما نیز گسترده تر شود،^{۱۶} تا بتوانیم انجیل را در سرزمینهایی فراسوی شما بشارت دهیم. زیرا نمی خواهیم به کاری فخر کنیم که پیشتر، و آن هم در قلمرو شخصی دیگر انجام شده است.^{۱۷} پس «هر که فخر می کند، به خداوند فخر کند.»^{۱۸} زیرا نه آن که خودستایی کند پذیرفته می شود، بلکه آن که خدا او را بستاید.

پولس و رسولان دروغین

امیدوارم اندک حماقتی را در من تحمل کنید، و چنین نیز کرده اید!^۱ من غیرتی خدایی نسبت به شما دارم، زیرا شما را به یک شوهر، یعنی مسیح، نامزد

فیض عظیم خدا که بر شماست، با علاقه و اشتیاق بسیار برای شما دعا خواهند کرد. ^{۱۵} سپاس بر خدا برای عطای وصف ناپذیرش!

دفاع پولس از خدمتش

من، پولس، که در حضور شما 'زبونم' اما به دور از شما 'جسور'، با حلم و نرمش مسیح از شما استدعا دارم ^۲ و التماس می کنم که به هنگام آمدنم نزد شما ناگزیر نباشم با کسانی که می پندارند ما با میزانهای این دنیا* زندگی می کنیم، با جسارت بسیار عمل کنم. ^۳ زیرا هر چند در این دنیا به سر می بریم،* اما به روش دنیوی* نمی جنگیم. ^۴ چرا که اسلحه جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ^۵ ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می کنیم و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم. ^۶ و در حال آماده باش هستیم، تا وقتی اطاعت خود شما کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات رسانیم.

^۷ شما تنها به ظاهر می نگرید.* اگر کسی اطمینان دارد از آن مسیح است، باید در نظر داشته باشد که ما نیز به همان اندازه از آن مسیحیم. ^۸ زیرا سرافکننده نخواهم شد حتی اگر اندکی بیش از اندازه به اقتداری فخر کنم که خداوند نه برای ویرانی بلکه برای بنای شما به ما داده است. ^۹ نمی خواهم به نظر آید که می کوشم با نامه های خود شما را بترسانم، ^{۱۰} زیرا بعضی می گویند: «نامه های او وزین و قوی است، اما حضورش ضعیف و بیانش

* ۲:۱۰ یا «بشری».

* ۳:۱۰ یا: «هر چند بشریم».

* ۳:۱۰ یا «بشری»؛ همچنین در آیه ۴.

* ۷:۱۰ یا: «به آنچه در برابر چشمتان است، توجه کنید».

پارسایی همانند سازند. سرانجام اینان فراخورد کارهایشان خواهد بود.

فخر پولس به رنجهای خود

^{۱۶} باز می‌گویم: کسی مرا بی‌فهم نیندازد. اما اگر چنین می‌کنید، دست‌کم مرا چون شخصی بی‌فهم بپذیرید، تا بتوانم اندکی فخر کنم. ^{۱۷} وقتی این چنین با اطمینان از فخر خود می‌گویم، نه از جانب خداوند، بلکه از سر بی‌فهمی است. ^{۱۸} از آنجا که بسیاری به طریق دنیایی فخر می‌کنند، من نیز فخر خواهم کرد. ^{۱۹} زیرا شما بی‌فهمان را شادمانه تحمل می‌کنید، چرا که خود البته بس فهیم هستید! ^{۲۰} حقیقت این است که شما حتی کسانی را که شما را بنده خود می‌سازند، یا از شما بهره می‌کشند، یا شما را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند، یا بر شما ریاست می‌کنند، یا به صورتتان سیلی می‌زنند، به‌خوبی تحمل می‌کنید. ^{۲۱} با کمال شرمندگی باید اقرار کنم که ما ضعیفتر از آن بوده‌ایم که قادر به چنین کارهایی باشیم!

اگر کسی به خود اجازه می‌دهد به چیزی فخر کند - باز هم همچون بی‌فهمان سخن می‌گویم - من نیز به خود اجازه می‌دهم به آن فخر کنم. ^{۲۲} آیا عبرانی‌اند؟ من نیز هستم! آیا اسرائیلی‌اند؟ من نیز هستم! آیا از نسل ابراهیم‌اند؟ من نیز هستم! ^{۲۳} آیا خادم مسیح‌اند؟ چون دیوانگان سخن می‌گویم - من بیشتر هستم! از همه سخت‌تر کار کرده‌ام، به دفعات بیشتر به زندان افتاده‌ام، بیش از همه تازیانه خورده‌ام، بارها و بارها با خطر مرگ روبه‌رو شده‌ام. ^{۲۴} پنج بار از یهودیان، سی و نه ضربه شلاق خوردم. ^{۲۵} سه بار چوبم زدند، یک بار سنگسار شدم، سه بار کشتی سفرم غرق شد، یک شبانه‌روز را در دریا سپری کردم. ^{۲۶} همواره در سفر بوده‌ام و خطر از هر سو تهدیدم کرده است: خطر گذر از رودخانه‌ها، خطر راهزنان؛ خطر از سوی قوم خود، خطر از سوی اجنبیان؛

ساختم، تا همچون باکره‌ای پاکدامن به او تقدیمتان کنم. ^۳ اما بیم دارم همان‌گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. ^۴ زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند، به آسانی تحملش می‌کنید. ^۵ اما گمان نمی‌کنم من از آن 'بزرگ‌رسولان' چیزی کم داشته باشم. ^۶ شاید سخنوری ماهر نباشم، اما در معرفت چیزی کم ندارم؛ این را به کمال و از هر حیث به شما ثابت کرده‌ایم.

^۷ آیا گناه کردم که با بشارت رایگان انجیل خدا به شما، خود را بیست ساختم تا شما سرافراز شوید؟ ^۸ من با پذیرفتن کمک مالی، کلیساهای دیگر را غارت کردم تا بتوانم شما را خدمت کنم. ^۹ و در مدت اقامت بین شما، هر گاه به چیزی نیاز داشتم، باری بر دوش کسی ننهادم، زیرا برادرانی که از مقدونیه آمدند احتیاجات مرا برآوردند. و من به هیچ روی باری بر دوستان نبوده‌ام و از این پس نیز نخواهم بود. ^{۱۰} به آن راستی مسیح که در من است قسم، که هیچ‌کس در نواحی آخائیه این فخر مرا از من نخواهد گرفت. ^{۱۱} آیا از آن رو چنین می‌گویم که دوستان ندارم؟ خدا می‌داند که دوستان دارم! ^{۱۲} و این زویۀ خود را ادامه خواهم داد تا فرصت را از فرصت‌طلبان بازستانم، از آنان که در صددند تا خود را در آنچه بدان فخر می‌کنند با ما برابر سازند.

^{۱۳} زیرا چنین کسان، رسولان دروغین و کارگزارانی فریبکارند که خود را در سیمای رسولان مسیح ظاهر می‌سازند. ^{۱۴} و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشته‌نور درمی‌آورد؛ ^{۱۵} پس تعجبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق

به من داده شد، یعنی عامل شیطان، تا آرام دهد و مرا از غرور بازدارد. ^۸سه بار از خداوند تمنا کردم آن را از من برگیرد، ^۹اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود. ^{۱۰}از همین رو، در ضعفها، دشنامها، سختیها، آزارها و مشکلات، به خاطر مسیح شادمانم، زیرا وقتی ناتوانم، آنگاه توانایم.

نگرانی پولس برای قرنتیان

^{۱۱}همچون بی فهمان رفتار کرده ام! شما ناگزیرم کردید. می بایست مورد ستایشان باشم، چرا که هر چند هیچم، اما از آن بزرگ رسولان چیزی کم ندارم. ^{۱۲}نشانه های رسالت، در نهایت بردباری در میان شما به ظهور رسید، با آیات و عجایب و معجزات. ^{۱۳}در قیاس با سایر کلیساها، چه اجحافی در حق شما شد، جز اینکه هرگز باری بر دوشتان نبوده ام؟ برای این بدی که در حق شما کردم، مرا ببخشید! ^{۱۴}اکنون آماده ام برای بار سوم به دیدارتان بیایم، و باری بر دوشتان نخواهم بود. زیرا نه اموال شما، بلکه خود شما را می خواهم. چرا که فرزندان نیستند که باید برای والدین خود بیندوزند، بلکه والدین برای فرزندان خود می اندوزند. ^{۱۵}پس من با شادی بسیار هر چه دارم در راه جانهای شما خرج خواهم کرد و حتی جان خود را نیز دریغ نخواهم داشت. اگر من شما را بیشتر دوست می دارم، آیا شما باید مرا کمتر دوست بدارید؟

^{۱۶}اما حتی اگر بپذیرید که خود بر دوش شما باری نبوده ام، لابد می گوید چون شخصی مکار هستم، باید به نحوی از شما بهره برداری کرده باشم. ^{۱۷}آیا به واسطه آنان که نزدتان فرستادم از شما سوءاستفاده کردم؟ ^{۱۸}من تیتوس را بر آن داشتم که نزد شما بیاید و برادرمان را نیز همراهش فرستادم. آیا تیتوس از شما

خطر در شهر، خطر در بیابان، خطر در دریا؛ خطر از سوی برادران دروغین. ^{۱۹}سخت کار کرده و محنت کشیده ام، بارها بی خوابی بر خود هموار کرده ام؛ گرسنگی و تشنگی را تحمل کرده ام، بارها بی غذا مانده ام و سرما و عریانی به خود دیده ام. ^{۲۰}افزون بر همه اینها، بار نگرانی برای همه کلیساهاست که هر روزه بر دوشم سنگینی می کند. ^{۲۱}کیست که ضعیف شود و من ضعیف نشوم؟ کیست که بلغزد و من نسوزم؟ ^{۲۲}اگر می باید فخر کنم، به چیزهایی فخر خواهم کرد که ضعف مرا نشان می دهد. ^{۲۳}خدا، پدر خداوند عیسی، که او را جاودانه سپاس باد، می داند که دروغ نمی گویم. ^{۲۴}در دمشق، حاکم منصوب شاه حارث، نگهبانانی بر شهر دمشقیان گماشت تا گرفتارم کنند. ^{۲۵}اما مرا در زنبیلی، از پنجره ای که بر حصار شهر بود، پایین فرستادند و این گونه از چنگش گریختم.

رؤیاهای پولس و خار جسم او

۱۲ می باید که فخر کنم؛ هر چند سودی از آن حاصل نمی شود، ادامه می دهم و به رؤیاهایم و مکاشفات خداوند می پردازم. ^۲شخصی را که در مسیح است، می شناسم که چهارده سال پیش به آسمان سوم رفته شد. نمی دانم با بدن به آسمان رفت یا بیرون از بدن، خدا می داند. ^۳و می دانم که به فردوش بالا برده شد - با بدن یا بیرون از بدن، خدا می داند - ^۴و چیزهای وصف ناشدنی شنید، که سخن گفتن از آنها بر انسان جایز نیست. ^۵من به چنین شخصی فخر می کنم. اما درباره خود، جز به ضعفهایم فخر نخواهم کرد. ^۶حتی اگر بخوام فخر کنم، بی فهم نخواهم بود، زیرا حقیقت را بیان می کنم. اما از این کار می پرهیزم تا کسی مرا چیزی بیش از آن پندارد که در من می بیند و از من می شنود. ^۷اما برای اینکه عظمت بی اندازه این مکاشفات مغرورم نسازد، خاری در جسمم

سوءاستفاده کرد؟ آیا ما نیز به همین شیوه رفتار نکردیم و همین زویه را در پیش نگرفتیم؟^{۱۹} آیا تا اینجا بر این تصور بوده‌اید که می‌کوشیم در برابر شما از خود دفاع کنیم؟ ما در حضور خدا و همچون کسانی سخن می‌گوییم که در مسیح‌اند، و هر آنچه می‌کنیم، ای عزیزان، برای بنای شماست.^{۲۰} زیرا بیم آن دارم که نزدتان بیایم و شما را آن‌گونه که انتظار دارم، نبینم، و شما نیز مرا چنانکه انتظار دارید، نبینید. بیم آن دارم که در میان شما جدال، حسد، خشم، خودخواهی، افترا، غیبت، غرور و بی‌نظمی بینم.^{۲۱} و نیز بیم آن دارم که چون نزد شما آییم، خدا بار دیگر مرا در حضور شما فروتن سازد و من به خاطر برخی که در گذشته گناه کرده و از ناپاکی، بی‌عفتی و عیاشی خود توبه نکرده‌اند، اندوهگین شوم.

آخرین هشدارها

این سومین بار است که به دیدارتان می‌آیم. «به گواهی دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت خواهد شد.»^{۲۲} من در دیدار دوم خود، کسانی را که در گذشته مرتکب گناه شده بودند، و نیز هر کس دیگر را هشدار دادم و اکنون نیز در غیاب خود باز هشدار می‌دهم که وقتی نزدتان بیایم، بر کسی آسان نخواهم گرفت.^{۲۳} زیرا شما حجت می‌خواهید بر اینکه مسیح در من سخن می‌گوید. او در قبال شما ضعیف نیست، بلکه در میان شما تواناست.^{۲۴} زیرا هر چند در ضعف بر صلیب شد، اما به قدرت خدا زیست می‌کند. به همین سان، ما نیز

در او ضعیفیم، اما با او در قبال شما به قدرت خدا زیست خواهیم کرد.
 ۵ خود را بیازمایید تا ببینید آیا در ایمان هستید یا نه. خود را محک بزنید. آیا در نمی‌یابید که عیسی مسیح در شماست؟ مگر آنکه در این آزمایش مردود بشوید! ۶ و امیدوارم پی ببرید که ما مردود نشده‌ایم. ۷ دعای ما به درگاه خدا این است که مرتکب خطایی نشوید؛ نه تا معلوم شود که ما از آزمایش سرفراز بیرون آمده‌ایم، بلکه تا شما آنچه را که درست است، انجام دهید، حتی اگر به نظر آید که ما مردود شده‌ایم. ۸ زیرا نمی‌توانیم هیچ عملی برخلاف حقیقت انجام دهیم، بلکه هر آنچه می‌کنیم برای حقیقت است. ۹ زیرا هر گاه ما ضعیف باشیم و شما قوی، موجب شادیمان خواهد بود، و دعای ما این است که شما احیا شوید. ۱۰ به همین خاطر، در غیاب این مطالب را به شما می‌نویسم تا وقتی نزدتان آمدم، مجبور نباشم از اقتدار خود با شدت عمل استفاده کنم، اقتداری که خداوند نه برای ویران کردن، بلکه برای بنا به من داده است.

خاتمه

۱۱ در خاتمه، ای برادران، شاد باشید؛^۱ احیا شوید؛^۲ پند گیرید؛^۳ همراهی باشید؛ و در صلح و صفا زندگی کنید، که خدای محبت و صلح و صفا با شما خواهد بود.
 ۱۲ یکدیگر را به بوسه‌ای مقدس سلام گوید.
 ۱۳ همه مقدسین، شما را سلام می‌فرستند.
 ۱۴ فیض خداوند عیسی مسیح، محبت خدا و رفاقت^۴ روح القدس^۵ با همه شما باد.

* ۱۱:۱۳ و اژه یونانی که در اینجا «شاد باشید» ترجمه شده، برای خداحافظی نیز به کار می‌رفت.

* ۱۱:۱۳ یا: «در جهت احیا و تجدید قوای خود بکشید».

* ۱۱:۱۳ یا: «یکدیگر را تشویق کنید».

* ۱۴:۱۳ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم «مصاحبت» و «مشارکت» نیز هست.

* ۱۴:۱۳ یا: «در روح القدس».

معرفی نامه پوئس رسول به غلاطیان

با انتشار پیام انجیل و استقبال مردم از آن، بر شمار مسیحیان غیریهودی افزوده می‌شد و آنان در جوار مسیحیان یهودی نژاد قرار می‌گرفتند. این همزیستی سؤالی مهم برمی‌انگیخت: آیا شخص برای آنکه واقعاً مسیحی باشد و همچون مسیحی واقعی زندگی کند، باید شریعت موسی را اجرا کند؟ در این نامه، پوئس به بررسی این سؤال می‌پردازد و به آن پاسخ منفی می‌دهد. او تأکید می‌کند که ایمان، یگانه بنیاد زندگی مسیحی است و تنها از طریق ایمان می‌توان مقبول خدا گشت و در پیشگاه او پارسا شمرده شد.

اما بعضی معلمان دروغین به کلیساهای غلاطیه (یکی از ایالت‌های امپراتوری روم در آسیای صغیر) آمده بودند که با این نظر پوئس مخالفت می‌کردند و اعلام می‌داشتند که برای مقبول خدا بودن و زندگی در حضور او باید شریعت موسی را به جا آورد.

هدف اصلی از نگارش این نامه، تشویق مؤمنان به بازگشت به ایمان صحیح و اصلاح اشخاصی است که در نتیجه این تعلیم نادرست، به بیراهه کشیده شده بودند. پوئس نامه را با دفاع از رسالت خود آغاز می‌کند. او با جدیت بر این نکته تأکید می‌ورزد که رسالت او منشأ الهی دارد و هیچ مرجع انسانی او را بر این خدمت نگمارده است. پوئس اظهار می‌دارد که مأموریت او به طور خاص، خدمت به غیریهودیان است. سپس به دفاع از این اعتقاد می‌پردازد که انسان تنها از طریق ایمان نزد خدا پارسا شمرده می‌شود. او در باب‌های پایانی بیان می‌کند که چگونه رفتار و منش مسیحی محصول عمل روح‌القدس در درون شخص و نتیجه محبتی است که از ایمان به مسیح ناشی می‌شود.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۱۰)
- ۲- اقتدار پوئس در مقام رسول (۱:۱۱ تا ۲:۲۱)
- ۳- نجات تنها بر پایه ایمان به مسیح (باب‌های ۳ و ۴)
- ۴- آزادی و مسئولیت مسیحی (۱:۵ تا ۱۰:۶)
- ۵- بخش پایانی (۱۱:۶-۱۸)

نامهٔ پولس رسول به غلاطیان

۱۰ آیا تأیید مردم را می‌خواهم یا تأیید خدا را؟ آیا می‌کوشم مردم را خشنود سازم؟ اگر همچنان در پی خشنودی مردم بودم، خادم مسیح نمی‌بودم.

منشأ الهی رسالت پولس

۱۱ ای برادران، می‌خواهم بدانید انجیلی که من بدان بشارت دادم، انجیلی بشری نیست، زیرا من آن را از انسان نیافتم، و کسی نیز آن را به من نیاموخت؛ بلکه آن را از طریق مکاشفهٔ عیسی مسیح دریافت کردم.

۱۲ شما وصف زندگی گذشتهٔ مرا در دین یهود شنیده‌اید، که چه بسیار کلیسای خدا را آزار می‌رسانیدم و آن را ویران می‌کردم. ۱۳ و در یهودیگری از بسیاری از همسالان قوم خود پیشی گرفته، در اجرای سنت‌های پدران خویش بی‌نهایت غیور* بودم. ۱۴ اما چون خشنودی او که مرا از رجم مادرم وقف کار خود کرد و به واسطهٔ فیض خود مرا فرا خواند در این بود ۱۵ که پسر خود را در من آشکار سازد تا بدو در میان غیریهودیان بشارت دهم، در آن زمان با جسم و خون* مشورت نکردم، ۱۶ و به اورشلیم نیز، نزد آنان که پیش از من رسول بودند، نرفتم؛ بلکه راهی عربستان شدم و سپس به دمشق بازگشتم.

۱ از پولس، رسولی که رسالتش نه از جانب انسانها و نه به واسطهٔ انسان، بلکه به واسطهٔ عیسی مسیح و خدای پدر است که او را از مردگان برخیزانید، ۲ و نیز از همهٔ برادرانی که با منند، به کلیساهای غلاطیه:

۳ فیض و سلامتی بر شما باد، از جانب خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح ۴ که جان خود را در راه گناهان ما داد تا ما را به ارادهٔ خدا و پدر ما، از عصر شریر حاضر رهایی بخشد. ۵ او را تا ابد جلال باد. آمین.

انجیلی دیگر نیست

۶ در شگفتم که شما بدین زودی از آن که شما را به واسطهٔ فیض مسیح فرا خوانده است رویگردان شده، به سوی انجیلی دیگر می‌روید. ۷ البته انجیلی دیگر وجود ندارد، اما کسانی هستند که شما را مشوش می‌سازند و برآنند که انجیل مسیح را تحریف کنند. ۸ اما حتی اگر ما یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنچه ما به شما بشارت دادیم موعظه کند، ملعون باد! ۹ چنانکه پیشتر گفتیم، اکنون باز می‌گوییم: اگر کسی انجیلی غیر از آنچه پذیرفتید به شما موعظه کند، ملعون باد!

* ۱۴:۱ یا "متعصب".

* ۱۶:۱ منظور از "جسم و خون"، "انسان" است.

۱۴ اما آن رهبران سرشناس - آنان هر که بودند مرا تفاوتی نمی‌کند، زیرا خدا بر صورت ظاهر قضاوت نمی‌نماید - آری، آن رهبران سرشناس چیزی بر من نیفزودند، بلکه به عکس، ایشان دریافتند که وظیفه رسانیدن انجیل به غیریهودیان* به من سپرده شده است، همان‌گونه که وظیفه رسانیدن انجیل به یهودیان* به پطرس سپرده شده بود. زیرا او که از طریق پطرس چون رسول یهودیان عمل کرد، از طریق من نیز چون رسول غیریهودیان عمل نمود. ۹ پس چون یعقوب و پطرس و یوحنا که مشهور به ارکان بودند فیضی را که نصیب من شده بود مشاهده کردند، به من و برنابا دست رفاقت دادند و توافق شد که ما نزد غیریهودیان برویم و آنان نزد یهودیان. ۱۰ فقط خواستند که فقرا را به یاد داشته باشیم، که البته این به واقع کاری بود که من خود نیز مشتاق انجامش بودم.

مخالفت پطرس با پطرس

۱۱ اما چون پطرس به آنطاکیه آمد، با او رویاروی مخالفت کردم، چه آشکارا تقصیرکار بود. ۱۲ زیرا پیش از آنکه کسانی از جانب یعقوب درآیند، با غیریهودیان همسفره می‌شد، اما همین که آنها آمدند، با پس کشید و خود را جدا کرد، چرا که از اهل ختنه بیم داشت. ۱۳ سایر یهودیان نیز در این ریاکاری به او پیوستند، به گونه‌ای که حتی برنابا نیز در اثر ریاکاری آنان از راه به در شد. ۱۴ اما من چون دیدم آنان در راستای حقیقت انجیل، استوار گام نمی‌زنند، در حضور همه پطرس را گفتم: «اگر تو، با اینکه یهودی هستی،

۱۵ آنگاه پس از سه سال، به اورشلیم رفتم تا پطرس* را دیدار کنم، و پانزده روز نزد او ماندم. ۱۶ اما از سایر رسولان، به جز یعقوب، برادر خداوند، کسی دیگر را ندیدم. ۱۷ در حضور خدا به شما اطمینان می‌دهم که آنچه می‌نویسم دروغ نیست. ۱۸ پس از آن، به نواحی سوریه و کیلیکیه رفتم. ۱۹ در آن زمان هنوز کلیساهای یهودیه که در مسیح هستند، مرا به چهره نمی‌شناختند. ۲۰ آنها فقط شنیده بودند، «آن مردی که بیشتر آزار بر ما روا می‌داشت، اکنون به همان ایمان بشارت می‌دهد که در گذشته به نابودی آن کمر بسته بود.» ۲۱ و آنان به خاطر من خدا را تمجید می‌کردند.

پذیرفته شدن پطرس از جانب سایر رسولان

۲ پس از چهارده سال، دیگر بار همراه برنابا به اورشلیم رفتم و تیتوس را نیز با خود بردم. ۳ اما رفتنم در نتیجه دریافت مکاشفه‌ای بود. در آنجا انجیلی را که در میان غیریهودیان موعظه می‌کنم بدیشان عرضه داشتم؛ البته در خلوت، و نیز تنها به رهبران سرشناس، مبدا بیهوده بدوم یا دویده باشم. ۴ اما حتی همسفرم تیتوس، با اینکه یونانی بود، مجبور نشد ختنه شود. ۵ این از آن سبب پیش آمد که بعضی از برادران دروغین را با مقاصد نهانی به جمع ما درآوردند، و آنان به جمع ما رخنه کردند تا آن آزادی را که در مسیح عیسی داریم جاسوسی کنند و ما را به بندگی بکشانند. ۶ ولی ما دمی هم تسلیم آنها نشدیم تا حقیقت انجیل نزد شما محفوظ بماند.

* ۱۸:۱ در متن یونانی "کیفا" آمده است. "کیفا" واژه‌ای آرامی بود به معنی "سنگ" که معادل یونانی آن همان "پطرس" است؛ همچنین در بقیه کتاب.

* ۷:۲ در اصل یونانی: "ختنه‌ناشدگان"; همچنین در آیات ۸ و ۹.

* ۷:۲ در اصل یونانی: "ختنه‌شدگان"; همچنین در آیات ۸ و ۹.

بر صلیب شد، ترسیم گردید.^۲ فقط می‌خواهم این را بدانم: آیا روح را با انجام اعمال شریعت یافتید یا با ایمان به آنچه شنیدید؟^۳ آیا تا این حد نادانید که با روح آغاز کردید و اکنون می‌خواهید با تلاش انسانی به مقصد برسید؟^۴ آیا همه آن چیزها بیهوده بر شما گذشته است؟^۵ مگر اینکه برستی بیهوده بوده باشد!^۵ آیا خدا از آن جهت روح را به شما عطا می‌کند و معجزات در میان شما ظاهر می‌سازد که اعمال شریعت را به جا می‌آورید، یا از آن رو که به آنچه شنیدید ایمان دارید؟^۶ چنانکه ابراهیم «به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد.»

^۲ پس می‌بینید کسانی فرزند ابراهیم‌اند که به ایمان تکیه دارند.^۸ و کتاب چون پیشتر دید که خدا غیریهودیان را بر پایه ایمان پارسا خواهد شمرد، از این رو، پیشاپیش به ابراهیم بشارت داد که «همه قومها به واسطه تو برکت خواهند یافت.»^۹ پس آنها که به ایمان اتکا دارند، با ابراهیم ایماندار برکت می‌یابند.

^{۱۰} زیرا آنان که بر انجام اعمال شریعت تکیه دارند، همگی زیر لعنت‌اند، چرا که نوشته شده است: «ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند.»^{۱۱} واضح است که هیچ‌کس به واسطه شریعت نزد خدا پارسا شمرده نمی‌شود، زیرا «پارسا به ایمان زیست خواهد کرد.»^{۱۲} اما شریعت بر ایمان متکی نیست، بلکه «کسی که اینها را به عمل آورد، به واسطه آنها حیات خواهد داشت.»^{۱۳} مسیح به جای ما لعن شد و این‌گونه ما را از لعنت شریعت باز خرید کرد،^{۱۴} زیرا نوشته شده که «هر که به دار آویخته شود ملعون است.»^{۱۴} او چنین کرد تا برکت ابراهیم

همچون غیریهودیان زندگی می‌کنی نه چون یهودیان، چگونه است که غیریهودیان را وامی‌داری که از رسوم یهودیان پیروی کنند؟^{۱۵} ما که یهودی‌زاده‌ایم و نه به اصطلاح 'غیریهودی گناهکار'،^{۱۶} می‌دانیم که انسان نه با اعمال شریعت، بلکه با ایمان به عیسی مسیح پارسا شمرده می‌شود. پس ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا با ایمان به مسیح پارسا شمرده شویم و نه با اعمال شریعت، زیرا هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت پارسا شمرده نمی‌شود.

^{۱۷} اما اگر در حالی که در پی پارسا شمرده شدن به واسطه مسیح هستیم، معلوم شود که گناهکاریم، آیا این بدان معنی است که مسیح خادم گناه است؟ به هیچ روی!^{۱۸} زیرا اگر آنچه را که خود ویران کردم از نو بنا کنم، در آن صورت نشان می‌دهم که به شریعت نافرمانم.^{۱۹} زیرا من به واسطه خود شریعت، نسبت به شریعت مُردم تا برای خدا زیست کنم.^{۲۰} با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد.^{۲۱} فیض خدا را باطل نمی‌شمارم، زیرا اگر پارسایی از راه شریعت به دست می‌آمد، پس مسیح بیهوده مرد.

ایمان یا اعمال شریعت؟

ای عَلَّاطِيَان نادان، چه کسی شما را افسون کرده است؟ زیرا در برابر چشمان خود شما عیسی مسیح به روشنی چون کسی که

* ۴:۳ یا: «آیا همه آن زحمات را بیهوده متحمل شدید؟».

* ۱۱:۳ یا: «آن که به ایمان پارساست، زیست خواهد کرد»؛ حَبَقُوق ۲:۴.

* ۱۳:۳ یا: «و این‌گونه بهای آزادی ما را از لعنت شریعت پرداخت.».

^{۱۳} ما پیش از آمدن ایمان، تحت مراقبت شریعت به سر می‌بردیم و تا ظهور ایمان در بند نگاه داشته می‌شدیم. ^{۱۴} پس شریعت مربی ما شد تا زمانی که مسیح بیاید و به وسیله ایمان پارسا شمرده شویم. ^{۱۵} اما اکنون که ایمان آمده، دیگر زیر دست آن مربی نیستیم.

فرزندان خدا

^{۱۶} زیرا در مسیح عیسی، شما همه به واسطه ایمان، پسران خدایید. ^{۱۷} چرا که همگی شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر کردید. ^{۱۸} دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه غلام نه آزاد، نه مرد نه زن، زیرا شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید. ^{۱۹} و حال اگر شما از آن مسیح هستید، پس نسل ابراهیم‌اید و بنا بر وعده، وارثان نیز هستید.

۴

باری سخن من این است: تا زمانی که وارث صغیر است، با غلام فرقی ندارد، هر چند مالک همه چیز باشد. ^۲ او تا زمانی که پدرش تعیین کرده است زیر دست قیمان و وکلاست. ^۳ در مورد ما نیز به همین گونه است: تا زمانی که ما صغیر بودیم، در غلامی اصول ابتدایی دنیا به سر می‌بردیم. ^۴ اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، ^۵ تا آنان را که زیر شریعت بودند باز خرید کند، و بدین گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم. ^۶ پس چون پسرانید، خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که ندا در می‌دهد «آبا! پدر!» ^۷ بدین سان، دیگر غلام نیستی، بلکه پسر؛ و چون پسر، خدا تو را وارث نیز گردانیده است.

در مسیح عیسی نصیب غیریهودیان گردد، و تا ما آن روح را که وعده داده شده بود، از راه ایمان دریافت کنیم.

شریعت و وعده خدا

^{۱۵} ای برادران، بگذارید از زندگی روزمره مثالی بیاورم. هیچ کس نمی‌تواند حتی عهده بشری را که رسمیت یافته باشد، لغو کند یا چیزی بدان بیفزاید. ^{۱۶} حال، وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او داده شد. نمی‌گوید «و به نسلها»، چنانکه گویی درباره بسیاری باشد، بلکه می‌گوید «به نسل تو»، که مقصود یک تن یعنی مسیح است. ^{۱۷} سخن من این است: شریعتی که چهارصد و سی سال بعد آمد، عهده را که خدا پیشتر بسته بود لغو نمی‌کرد، به گونه‌ای که وعده باطل گردد. ^{۱۸} زیرا اگر میراث بر شریعت استوار باشد، دیگر بر وعده استوار نیست؛ اما خدا آن را از راه وعده به ابراهیم عطا فرمود. ^{۱۹} پس مقصود از شریعت چه بود؟ شریعت به سبب نافرمانیها افزوده شد، آن هم تنها تا زمانی که آن نسل که وعده به او اشاره داشت، بیاید. شریعت به وسیله فرشتگان و به دست واسطه‌ای مقرر گردید. ^{۲۰} اما هیچ واسطه‌ای تنها نماینده یک طرف نیست، حال آنکه خدا یکی است.

^{۲۱} پس آیا شریعت برخلاف وعده‌های خداست؟ به هیچ روی! زیرا اگر شریعتی داده شده بود که می‌توانست حیات ببخشد، در آن صورت به یقین پارسایی نیز از راه شریعت فراهم می‌آمد. ^{۲۲} اما کتاب اعلام داشت که همه در بند گناه اسیرند، تا آنچه وعده داده شده بود بر پایه ایمان به عیسی مسیح به ایمانداران عطا شود.

* ۱۵:۳ یا "وصیتی".

* ۵:۴ یا "فدیه".

* ۶:۴ "آبا" در زبان آرامی به معنی "پاپا" است.

بودم تالحن خود را تغییر می‌دادم، زیرا از شما در شکفتم.

هاجر و سارا

^{۱۱} شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگوئید، آیا از آنچه شریعت می‌گوید آگاه نیستید؟^{۱۲} زیرا نوشته شده که ابراهیم دو پسر داشت، یکی از کنیز و دیگری از زنی آزاد.^{۱۳} پسر کنیز به شیوه معمول بشری تولد یافت؛ اما تولد پسر زن آزاد، حاصل وعده بود.

^{۱۴} این را می‌توان تمثیل وار تلقی کرد: این دو زن، به دو عهد اشاره دارند. یکی از کوه سیناست، که فرزندان برای بندگی می‌زاید؛ او هاجر است.^{۱۵} هاجر کوه سیناست، در عربستان، و بر شهر اورشلیم کنونی انطباق دارد، زیرا با فرزندان در بندگی به سر می‌برد.^{۱۶} اما اورشلیم بالا آزاد است، که مادر همه ماست.

^{۱۷} چرا که نوشته شده است:

«ای نازا که نزاده‌ای،

شادمانه بسرا!

ای که درد زانکشیده‌ای،

بانگ شادی سر ده و فریاد بلند برآور!

زیرا فرزندان زن بی‌کس

از فرزندان زن شوهردار زیادت

خواهند بود.»

^{۱۸} اما شما ای برادران، همچون اسحاق فرزندان وعده‌اید.^{۱۹} در آن زمان، پسری که به شیوه معمول بشری زاده شد، او را که به مدد روح به دنیا آمد آزار می‌داد. امروز نیز چنین است.^{۲۰} اما کتاب چه می‌گوید؟ «کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر کنیز هرگز با پسر زن آزاد میراث نخواهد برد.»^{۲۱} پس ای برادران، ما فرزندان کنیز نیستیم، بلکه از زن آزادیم.

نگرانی پولس برای عَلَاطِيَان

^۱ پیش از این، زمانی که خدا را نمی‌شناختید، چیزهایی را بندگی می‌کردید که در حقیقت خدا نیستند.^۲ اما اکنون که خدا را می‌شناسید، یا بهتر بگویم، خدا شما را می‌شناسد، چگونه است که دیگر بار به سوی آن اصول سست و بی‌ارزش بازمی‌گردید؟ آیا می‌خواهید آنها را از سر نو بندگی کنید؟^۳ روزها و ماهها و فصلها و سالها را نگاه می‌دارید!^۴ می‌ترسم زحماتی که برایتان کشیدم به هدر رفته باشد.^۵ ای برادران، از شما تمنا دارم که همچون من بشوید، زیرا من نیز همانند شما شده‌ام. در حقم هیچ بدی نکردید.^۶ چنانکه می‌دانید، نخستین بار، بیماری جسمی^۷ سبب شد که بشارت انجیل را به شما برسانم.^۸ اما هر چند وضع جسمی من برای شما آزمایشی بود، لیکن به من به دیده تحقیر یا با کراهت نگاه نکردید. بلکه مرا همچون فرشته‌ای از جانب خدا و یا خود مسیح عیسی پذیرا شدید.^۹ پس کجاست آن شور و شعف شما؟ زیرا می‌توانم شهادت دهم که اگر می‌توانستید، حتی چشمان خود را بیرون آورده به من می‌دادید.^{۱۰} آیا اکنون چون حقیقت را به شما می‌گویم دشمنان شده‌ام؟

^{۱۱} آن اشخاص برای شما غیرت دارند، اما نه با قصد نیکو. آنان می‌خواهند شما را از ما جدا کنند تا برای خودشان غیرت داشته باشید.^{۱۲} غیرت داشتن نیکوست، به شرطی که با قصد نیکو باشد و همیشگی، نه فقط زمانی که من با شما هستم.^{۱۳} فرزندان عزیزم، که برایتان باز درد زایمان دارم تا مسیح در شما شکل بگیرد،^{۱۴} کاش هم‌اکنون نزدتان

* ۱۳:۴ یا: "ضعف جسمی‌ام".

خدمت کنید.^{۱۴} زیرا تمام شریعت در یک حکم خلاصه می‌شود و آن اینکه «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت کن.»^{۱۵} ولی اگر به گزیدن و دریدن یکدیگر ادامه دهید، مواظب باشید که به دست یکدیگر از میان نروید.

زندگی در روح


^{۱۶} اما می‌گویم به روح رفتار کنید که تمایلات نَفْس را به جا نخواهید آورد.^{۱۷} زیرا تمایلات نَفْس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نَفْس؛ و این دو بر ضد هم‌اند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید هرآنچه را که می‌خواهید، به جا آورید.^{۱۸} اما اگر از روح هدایت شوید، دیگر زیر شریعت نخواهید بود.^{۱۹} اعمال نَفْس روشن است: بی‌عفتی، ناپاکی، و هرزگی؛^{۲۰} بت‌پرستی و جادوگری؛ دشمنی، ستیزه‌جویی، رشک، خشم؛ جاه‌طلبی، نفاق، دسته‌بندی،^{۲۱} حسد؛ مستی، عیاشی و مانند اینها. چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم، باز می‌گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد.

^{۲۲} اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،^{۲۳} فروتنی و خویشنداری است. هیچ شریعتی مخالف اینها نیست.^{۲۴} آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نَفْس را با همه هوسها و تمایلاتش بر صلیب کشیده‌اند.^{۲۵} اگر به روح زیست می‌کنیم، به روح نیز رفتار کنیم.^{۲۶} خودپسند نباشیم و از به خشم آوردن یکدیگر و حسادت نسبت به هم دست بداریم.

نیکی کردن به همه

ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با

آزادی در مسیح

 مسیح ما را آزاد کرد تا آزاد باشیم. پس استوار بایستید و خود را بار دیگر گرفتار یوغ بندگی مسازید.

^۱ این را آویزه گوش کنید! من، پولس، به شما می‌گویم که اگر ختنه شوید، مسیح برایتان هیچ سودی نخواهد داشت.^۲ یک بار دیگر به هر کسی که ختنه شود اعلام می‌کنم که موظف به نگاه داشتن تمام شریعت خواهد بود.^۳ شما که می‌کوشید با اجرای شریعت پارسا شمرده شوید، از مسیح بیگانه شده و از فیض به دور افتاده‌اید.^۴ زیرا در روح و از راه ایمان است که ما مشتاقانه انتظار آن پارسایی را می‌کشیم که در امیدش به سر می‌بریم.^۵ زیرا در مسیح عیسی نه ختنه اهمیتی دارد نه ختنه‌ناشدگی، بلکه مهم ایمانی است که از راه محبت عمل می‌کند.

^۶ خوب می‌دیدید. چه کسی سد رهاشان شد تا حقیقت را پیروی نکنید؟^۸ این‌گونه انگیزش، از او که شما را فرا می‌خواند، نیست.^۹ «اندکی خمیرمایه، موجب ور آمدن تمام خمیر می‌شود.»^{۱۰} در خداوند یقین دارم که عقیده دیگری نخواهید داشت. اما آن که شما را مشوش می‌سازد، هر که باشد، به سزای عملش خواهد رسید.^{۱۱} ای برادران، اگر من هنوز ختنه را موعظه می‌کردم، چرا دیگر آزار می‌دیدم؟ زیرا در آن صورت، ناخوشایندی صلیب از میان می‌رفت.^{۱۲} و اما در خصوص آنان که شما را مشوش می‌سازند، کاش که کار را تمام می‌کردند و خود را یکباره از مردی می‌انداختند!

^{۱۳} ای برادران، شما به آزادی فرا خوانده شده‌اید. اما آزادی خود را فرصتی برای ارضای نَفْس* مسازید، بلکه با محبت، یکدیگر را

* ۱۳:۵ یا: "انسان نفسانی"; همچنین در آیات ۱۶، ۱۷، ۱۹، و ۲۴.

نه ختنه، بلکه خلقت جدید

۱۱ ببینید با چه حروف درشتی به دست خود برایتان می‌نگارم! ۱۲ آنان که می‌خواهند خود را به ظاهر خوب نشان دهند، وادارتان می‌کنند که ختنه شوید، تنها به این نیت که به خاطر صلیب مسیح آزار نبینند. ۱۳ زیرا حتی آنان که ختنه می‌شوند شریعت را اجرا نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند شما ختنه شوید تا به جسم شما افتخار کنند. ۱۴ اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندمان عیسی مسیح، که به واسطهٔ آن، دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا. ۱۵ زیرا نه ختنه چیزی است و نه ختنه‌ناشدگی؛ آنچه اهمیت دارد خلقت جدید است. ۱۶ همهٔ آنان را که از این اصل پیروی می‌کنند، و اسرئیل خدا را، سلامتی و رحمت باد. ۱۷ از این پس کسی رنج بر من روا ندارد، زیرا من در بدن خود داغهای عیسی را دارم. ۱۸ ای برادران، فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد! آمین!

ملایمت به راه راست بازگردانید. در عین حال، به هوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی. ۲ بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این‌گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد. ۳ زیرا اگر کسی خویشتن را فرد برجسته‌ای پندارد، در حالی که به‌واقع کسی نباشد، خود را فریب می‌دهد. ۴ هر کس باید اعمال خود را بیازماید. در آن صورت فخر او به خودش خواهد بود، بی‌آنکه خود را با دیگران مقایسه کند. ۵ زیرا هر کس بار خود را خواهد بُرد. ۶ هر که از کلام آموزش می‌بیند، باید آموزگار خود را در هر چیز نیکو سهیم سازد. ۷ فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد. انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دَرُوید. ۸ کسی که برای نفس خود می‌کارد، از نفس تباهی درو خواهد کرد؛ اما کسی که برای روح می‌کارد، از روح حیات جاویدان خواهد دروید. ۹ لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد. ۱۰ پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به‌ویژه به اهل بیت ایمان.

معرفی نامهٔ پولس رسول به افسسیان

برخلاف شماری چند از نامه‌های پولس، نامه به افسسیان برای اصلاح عقیده‌ای نادرست یا مقابله با بدعت نوشته نشده است. هدف این نامه آن است که افق دید ایمانداران را دربارهٔ نقشهٔ ازلی و ابدی خدا و فیض او گسترش دهد تا ایشان اهداف عالی خدا را برای کلیسایش بشناسند. پولس بیان می‌دارد که قصد خدا آن است که همه چیز را، خواه در آسمان و خواه بر زمین، تحت فرمان مسیح گرد آورد (۱:۱۰). او این موضوع را در سه باب نخست نامه به تفصیل شرح و بسط می‌دهد. پولس نشان می‌دهد که طرح و برنامهٔ خدا آن است که یهود و غیریهود، هر دو در میراث الهی و در بدن مسیح شریک باشند. سپس، در سه باب بعدی، از مسیحیان می‌خواهد که به شایستگی این مقام رفتار کنند.

پولس برای به تصویر کشیدن مفهوم اتحاد یهود و غیریهود در بدن مسیح، از صنایع بدیع استفاده می‌کند. او کلیسا را به بدنی تشبیه می‌کند که مسیح سر آن است، و یا به عمارتی که مسیح سنگ اصلی آن است. و باز در جایی دیگر از نامه، کلیسا را به زوجهٔ مسیح تشبیه می‌کند. نویسنده با تعمق پیرامون فیض خدا در مسیح، چنان در بیان استدلال خود اوج می‌گیرد که هر لحظه بر شکوه و عظمت عباراتش افزوده می‌شود. به واقع، همه چیز در پرتو محبت، فداکاری، بخشش، فیض و قدوسیت مسیح جلوه‌ای خاص به خود می‌گیرد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۲)
- ۲- مسیح و کلیسا (۱:۳ تا ۳:۳)
- ۳- زندگی تازه در مسیح (۴:۱ تا ۶:۲۰)
- ۴- بخش پایانی (۶:۲۱-۲۴)

نامه پوئس رسول به افسسیان

ساخت^{۱۰} به جهت اداره امور کمال دوران. و آن اراده این است که همه چیز را، خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در یکی یعنی مسیح گرد آورد.

^{۱۱} ما نیز در وی میراث او گشتیم، زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد، از پیش تعیین شده بودیم.^{۱۲} تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، مایه ستایش جلال او باشیم.^{۱۳} و شما نیز در او جای گرفتید، آنگاه که پیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و در او نیز چون ایمان آوردید، با روح القدس موعود مژهر شدید،^{۱۴} که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان که از آن خداوند، تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

^{۱۵} از این رو من نیز چون وصف ایمان شما را به عیسای خداوند و محبتان را به همه مقدسین شنیدم،^{۱۶} از شکرگزاری برای وجود شما باز نایستاده ام، بلکه پیوسته شما را در دعاهای خود یاد می کنم و^{۱۷} از خدای خداوند ما عیسی مسیح، آن پدر پر جلال، می خواهم که روح حکمت و مکاشفه را در شناخت خود

از پوئس که به خواست خدا رسول مسیح عیسی است، به مقدسین ساکن در شهر افسس، به آنان که در مسیح عیسی وفادارند:
^۲ فیض و سلامتی از سوی خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح، بر شما باد.

برکات روحانی در مسیح

^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را در مسیح به هر برکت روحانی^۴ در جایهای آسمانی مبارک ساخته است. زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدس و بی عیب باشیم. و در محبت،^۵ بنا بر قصد نیکوی اراده خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح از مقام پسرخواندگی او برخوردار شویم؛^۶ تا بدین وسیله فیض پر جلال او ستوده شود، فیضی که در آن محبوب به رایگان به ما بخشیده شده است.^۷ در او، ما به واسطه خون وی رهایی^۸ یافته ایم، که این همان آمرزش گناهان است، که آن را به اندازه غنای فیض خود، همراه با حکمت و فهم کامل، به فراوانی به ما بخشیده است.^۹ او راز اراده خود را به ما شناسانید، بنا بر قصد نیکوی خود که در مسیح نمایان

* ۱: ۳ منظور از "روحانی"، برکتی است که از روح خدا نشأت می گیرد.

* ۷: ۱ اصل یونانی این واژه در بسیاری مواقع حاوی مفهوم رهانیدن بردگان اسیر با پرداخت بها است؛ همچنین در آیه ۱۴.

* ۱۱: ۱ یا: «در وی برگزیده شده ایم» یا «در وی وارثان گشته ایم».

* ۱۴: ۱ یا: «که بیعانه میراث ماست، تا زمانی که آن را به کمال از آن خود سازیم».

و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشانید،^۷ تا در عصر آینده، فیض غنی و بی‌مانند خود را در مسیح عیسی، به واسطهٔ مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد.^۸ زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست -^۹ و نه از اعمال، تا هیچ‌کس نتواند به خود ببالد. ^{۱۰} زیرا ساختهٔ دست خداییم، و در مسیح عیسی آفریده شده‌ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم.

یگانگی در مسیح

^{۱۱} پس شما که غیر یهود به دنیا آمده‌اید، و آنان که خود را 'ختنه‌شده' می‌خوانند شما را 'ختنه‌ناشده' می‌نامند - در حالی که ختنهٔ آنان عملی جسمانی است که به دست انسان انجام شده است - شما باید به یاد داشته باشید ^{۱۲} که زمانی از مسیح جدا، از تابعیت اسرائیل محروم و با عهدهای شامل وعده، بیگانه بودید، و بی‌امید و بی‌خدا در این جهان به سر می‌بردید. ^{۱۳} اما اکنون در مسیح عیسی، شما که زمانی دور بودید، به واسطهٔ خون مسیح نزدیک آورده شده‌اید. ^{۱۴} زیرا او خود صلح و سلامت ماست، که این دو گروه را یکی ساخته است. او در بدن خود دیوار جدایی را که باعث دشمنی بود فرو ریخته،^{۱۵} شریعت را با قوانین و مقرراتش باطل ساخت، بدین قصد که از آن دو یک انسان نو آفریده، صلح و سلامت پدید آورد ^{۱۶} و هر دو گروه را در یک بدن با خدا آشتی دهد، به واسطهٔ صلیب خود که بر آن دشمنی را کشت. ^{۱۷} او آمد و بشارت صلح را به شما که دور بودید و به آنان که نزدیک بودند، رسانید،

به شما عطا فرماید،^{۱۸} تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فرا خوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پر جلال او در مقدسین پی ببرید،^{۱۹} و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست ^{۲۰} که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، به دست راست خود نشانید، ^{۲۱} پس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود. ^{۲۲} و همه چیز را زیر پای او نهاد، و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر* همه چیز باشد، ^{۲۳} کلیسایی که بدن اوست، یعنی پری او که همه را در همه پر می‌سازد*.

زندگی تازه در مسیح

۲ و اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده بودید،^۲ و زمانی در آنها گام می‌زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند. ^۳ ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس* خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا* بودیم،^۴ اما خدایی که در رحمانیت دولت‌مند است، به خاطر محبت عظیم خود به ما،^۵ حتی زمانی که در نافرمانیهای خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد - پس، از راه فیض نجات یافته‌اید؛^۶ و با مسیح برخیزانید

* ۱:۲۲ منظور از "سر"، "سرور" است.

* ۱:۲۳ یا: «همه چیز را از هر لحاظ پر می‌سازد»، و یا «همه چیز را در هر جا پر می‌سازد».

* ۲:۳ یا: "شخصیت گناه‌آلود" یا "جسم".

* ۲:۳ در اصل یونانی: «فرزندان غضب بودیم».

که طی اعصار گذشته نزد خدایی که همه چیز را آفرید، پوشیده نگاه داشته شده بود.^{۱۰} تا اکنون از طریق کلیسا حکمت گوناگون خدا بر ریاستها و قدرتهای جایهای آسمانی آشکار شود،^{۱۱} مطابق با آن قصد ازلی خدا که بدان در خداوند ما مسیح عیسی جامه عمل پوشانید.^{۱۲} ما در او و به واسطه ایمان به او، می‌توانیم آزادانه و با اطمینان به خدا نزدیک شویم.^{۱۳} پس تمنا دارم به سبب رنجهایی که به خاطر شما بر خود هموار می‌کنم، دلسرد نشوید، چرا که آنها مایه افتخار شماست.

دعا برای ایمانداران شهر اِفْسِس

^{۱۴} از این رو، زانسو می‌زنم در برابر آن پدر که هر خانواده‌ای* در آسمان و بر زمین، از او نام می‌گیرد،^{۱۵} و دعا می‌کنم که بر حسب غنای جلال خود به شما عطا فرماید که در انسان باطنی خویش به مدد روح او قوی و نیرومند شوید،^{۱۶} تا مسیح به واسطه ایمان در دل‌های شما ساکن شود، و در محبت ریشه دوانیده، استوار گردید،^{۱۷} تا توان آن بیابید که با همه مقدسین، به درازا و پهنا و ژرفا و بلندای محبت مسیح پی ببرید^{۱۸} و آن محبت را که فراتر از معرفت بشری است، بشناسید - تا از همه کمالات خدا آکنده شوید.^{۱۹} جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فزونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند.^{۲۰} بر او در کلیسا و در مسیح عیسی، در تمامی نسلها، تا ابد جلال باد! آمین.

یگانگی در بدن مسیح

پس من که به خاطر خداوند در بندم، از شما تمنا دارم به شایستگی دعوتی

^{۱۸} زیرا به واسطه او، هر دو توسط یک روح به حضور پدر دسترسی داریم.

^{۱۹} پس دیگر نه بیگانه و اجنبی، بلکه هموطن مقدسین و عضو خانواده خدایید؛^{۲۰} و بر شالوده رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که عیسی مسیح خود سنگ اصلی آن بناست.^{۲۱} در او تمامی این بنا به هم می‌پیوندد و به صورت معبدی مقدس در خداوند بر پا می‌شود.^{۲۲} و در او شما نیز با هم بنا می‌شوید تا به صورت مسکنی درآید که خدا به واسطه روحش در آن ساکن است.

پولس، واعظ غیریهودیان

از این رو من، پولس، که به خاطر شما غیریهودیان زندانی مسیح عیسی هستم* -

^۲ و بی‌گمان شما درباره مباشرت فیض خدا^۳ که برای شما به من بخشیده شده است، شنیده‌اید. مقصودم رازی است که از راه مکاشفه بر من معلوم گردید، چنانکه تا به حال مختصری درباره آن به شما نوشته‌ام،^۴ و با خواندن آن می‌توانید به چگونگی درک من از راز مسیح پی ببرید،^۵ رازی که در نسل‌های گذشته بر آدمیان آشکار نشده بود، آن‌گونه که اکنون به واسطه روح بر رسولان مقدس او و بر انبیا آشکار شده است.^۶ آن راز این است که غیریهودیان در مسیح و به واسطه انجیل، در میراث و در بدن و در برخورداری از وعده او شریکند.

^۷ من به موهبت فیض خدا که از طریق عمل قدرت او به من عطا شده است، خادم این انجیل شده‌ام.^۸ هر چند از کمترین مقدسین هم کمترم، این فیض به من عطا شد که بشارت غنای بی‌قیاس مسیح را به غیریهودیان برسانم،^۹ و بر همگان طرح اجرای رازی را روشن سازم

* ۱:۳ در اینجا پولس جمله خود را ناتمام رها می‌کند.

* ۲:۳ یا: "اداره امور مربوط به فیض خدا".

* ۱۵:۳ یا: "همه خانواده او".

از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد.^{۱۶} او منشأ رشد تمامی بدن است، بدنی که به وسیله همه مفصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می‌یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید.

زندگی مانند فرزندان نور

^{۱۷} پس این را می‌گویم و در خداوند تأکید می‌کنم که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد که در بطالت ذهن خود رفتار می‌کنند.^{۱۸} عقل آنها تاریک شده است، و به علت جهالتی که نتیجه سختدلی‌شان است، از حیات خدا به دور افتاده‌اند.^{۱۹} آنان چون هر حساسیتی را از دست داده‌اند، خویشتن را یکسره در هرزگی رها کرده‌اند، چندان که حریصانه دست به هر ناپاکی می‌آیند.^{۲۰} اما شما مسیح را بدین‌گونه نیاموختید،^{۲۱} چه بی‌گمان درباره او شنیدید و مطابق آن حقیقت که در عیسی است، تعلیم یافتید.^{۲۲} شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود، آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود، از تن به در آورید.^{۲۳} باید طرز فکر شما نو شود،^{۲۴} و انسان جدید را در بر کنید، که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی، شبیه خدا باشد.

^{۲۵} پس، از دروغ روی برتافته، هر یک با همسایه خود سخن به راستی گویند، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم.^{۲۶} «خشمگین باشید، اما گناه نکنید»: مگذارید روزتان در خشم به سر رسد،^{۲۷} و ابلیس را مجال ندهید.^{۲۸} دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به کار مشغول شود، و

که از شما به عمل آمده است، رفتار کنید،^۲ در کمال فروتنی و ملامت؛ و با بردباری و محبت یکدیگر را تحمل کنید.^۳ به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید.^۴ زیرا یک بدن هست و یک روح، چنانکه فرا خوانده شده‌اید به یک امید دعوت خویش؛^۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛^۶ و یک خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه، و در همه است.

^۷ اما به هر یک از ما به فراخور اندازه بخشش مسیح، فیض بخشیده شده است.^۸ از این رو می‌گوید:

«هنگامی که به عرش برین صعود کرد،
اسیران* را به اسیری برد
و هدایا به مردم داد.»

^۹ عبارت 'صعود کرد'، حاکی از چیست، جز آن که به جایهای پست‌تر زمینی نیز نزول کرد؟^{۱۰} او که نزول کرد، همان است که از همه آسمانها بسی فراتر رفت، تا همه چیز را پر سازد.^{۱۱} او است که بخشید برخی را به عنوان رسول، برخی را به عنوان نبی، برخی را به عنوان مبشر، و برخی را به عنوان شبان و معلم،^{۱۲} تا مقدسین را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح،^{۱۳} تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناسخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم.

^{۱۴} آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حيله آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو براند.^{۱۵} بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت،

* ۸:۴ یا "اسارت".

* ۲۲:۴ یا: «از تن به در آورید، تا طرز فکر شما ...».

* ۲۶:۴ در متن یونانی: «خورشید بر خشم شما غروب نکند».

کنید.^{۱۲} زیرا حتی بر زبان آوردن آنچه چنین کسان در خفا می‌کنند، شرم‌آور است.^{۱۳} اما هر آنچه به وسیله نور افشا گردد، آشکارا دیده می‌شود.^{۱۴} زیرا هر آنچه آشکار می‌شود نور است. از این جهت گفته شده است:

«ای که در خوابی، بیدار شو،
از مردگان برخیز،

که مسیح بر تو خواهد درخشید.»

^{۱۵} پس، بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می‌کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان.^{۱۶} فرصتها را غنیمت شمارید، زیرا روزهای بدی است.^{۱۷} پس نادان نباشید، بلکه دریابید که اراده خداوند چیست.^{۱۸} مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید.^{۱۹} با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید.^{۲۰} همواره خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای همه چیز شکر گوید.^{۲۱} به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید.


روابط زنان و شوهران

^{۲۲} ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان‌گونه که تسلیم خداوند هستید.^{۲۳} زیرا شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات‌دهنده آن است.^{۲۴} پس همان‌گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند.

^{۲۵} ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،^{۲۶} تا آن را به آب کلام بشوید و این‌گونه کلیسا را ظاهر ساخته، تقدیس نماید،^{۲۷} و کلیسایی درخشان

با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد.

^{۲۹} دهاتنان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند.^{۳۰} روح قدوس خدا را که بدان برای روز رهایی مهر شده‌اید، غمگین مسازید.^{۳۱} هر گونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید.^{۳۲} با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید.

پس همچون فرزندان عزیز، از خدا  سرمشوق بگیرید.^۳ و با محبت رفتار کنید، چنانکه مسیح هم ما را محبت کرد و جان خود را در راه ما همچون قربانی و هدیه‌ای عطا آگین به خدا تقدیم نمود.

^۴ مباد که در میان شما از بی‌عفتی یا هر گونه ناپاکی یا شهوت پرستی * حتی سخن به میان آید، زیرا اینها شایسته مقدسین نیست.^۵ گفتار زشت و بیهوده‌گویی و سخنان مبتذل نیز به هیچ روی زینده نیست؛ به جای آن باید شکرگزاری کرد.^۶ زیرا یقین بدانید که هیچ بی‌عفتی یا ناپاک یا شهوت پرستی، * که همان بت پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد.^۷ مگذازد کسی شما را با سخنان پوچ بفریبد، زیرا به خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشان نازل می‌شود.^۸ پس با آنها شریک مشوید.

^۹ شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید.^{۱۰} زیرا ثمره نور، در هر گونه نیکویی، پارسایی و راستی است.^{۱۱} بسنجید که مایه خشنودی خداوند چیست.^{۱۲} در کارهای بی‌ثمر تاریکی سهیم نشوید، بلکه آنها را افشا

* ۳:۵ یا "طمع".

* ۵:۵ یا "طمعکار".

شوق خدمت کنید، چنانکه گویی خداوند را خدمت می‌کنید نه انسان را،^۸ زیرا می‌دانید که خداوند به هر کس پاداش همه کارهای نیکش را خواهد داد، خواه غلام باشد، خواه آزاد.^۹ و شما ای اربابان، با غلامان خود همین‌گونه رفتار کنید، و از تهدیدشان دست بردارید، زیرا می‌دانید او که هم ارباب ایشان است و هم ارباب شما، در آسمان است، و نزد او کسی را بر دیگری برتری نیست.

اسلحه جنگ روحانی

^{۱۰} باری، در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید. ^{۱۱} اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید. ^{۱۲} زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم. ^{۱۳} پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شر شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز، بایستید. ^{۱۴} پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان ببندید و زره پارسایی را بر تن کنید،^{۱۵} و کفش آمادگی برای اعلام انجیل سلامتی را به پا نمایید. ^{۱۶} افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن، همه تیرهای آتشین آن شریر را خاموش کنید. ^{۱۷} کلاه خود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست گیرید. ^{۱۸} و در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسین دعا کنید.

^{۱۹} برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم، کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم،^{۲۰} که سفیر آنم،

را نزد خود حاضر سازد که هیچ لک و چین و نقصی دیگر نداشته، بلکه مقدس و بی‌عیب باشد. ^{۲۸} به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می‌کند، خویشستن را محبت می‌نماید. ^{۲۹} زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوراک می‌دهد و از آن نگاهداری می‌کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می‌نماید؛^{۳۰} زیرا اعضای بدن اویم. ^{۳۱} «از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد.»^{۳۲} این راز، بس عظیم است - اما من درباره مسیح و کلیسا سخن می‌گویم. ^{۳۳} باری، هر یک از شما نیز باید زن خود را همچون خویشستن محبت کند، و زن باید شوهر خویش را حرمت نهد.

روابط فرزندان و والدین

ای فرزندان، از والدین خود در خداوند اطاعت کنید، زیرا کار درست این است. ^۴ «پدر و مادر خود را گرامی دار»، که این نخستین حکم با وعده است: ^۳ «تا سعادت‌مند باشی و بر زمین عمر طولانی کنی.»^۴ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آنها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.

روابط غلامان و اربابان

^۵ ای غلامان، اربابان زمینی خود را با احترام و ترس، و با اخلاص قلبی، اطاعت کنید، چنانکه گویی مسیح را اطاعت می‌کنید. ^۶ این نیز، تنها نه هنگامی که مراقب شما هستند، همچون کسانی که در پی جلب رضایت انسانند، بلکه همچون غلامان مسیح، اراده خدا را با دل و جان به جای آورید. ^۷ با شور و

هر چند در زنجیر! دعا کنید که آن را با شهامت اعلام کنم، چنانکه شایسته است.

خواهد گفت.^{۲۲} من او را به همین منظور نزدتان می فرستم تا از احوال ما آگاه شوید، و تا او تشویقتان کند.

خاتمه

^{۲۱} برای آنکه از احوال من آگاه باشید و بدانید چه می کنم، تیخیکوس، برادر عزیز و خادم وفادار در خداوند، همه چیز را به شما

^{۲۳} برادران را از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند، سلامتی و محبت با ایمان باد.

^{۲۲} فیض و نامیرایی بر همه کسانی که خداوند ما عیسی مسیح را دوست می دارند.*

* ۶: ۲۴ یا: «فیض بر همه کسانی که خداوند ما عیسی مسیح را با محبتی نامیرا دوست می دارند».

معرفی نامهٔ پولس رسول به فیلیپیان

نامهٔ پولس رسول به فیلیپیان خطاب به نخستین کلیسای است که او در خاک اروپا بنیان نهاد. این کلیسا در مقدونیه، یکی از ایالت‌های امپراتوری روم، قرار داشت. پولس به هنگام نگارش این نامه، در روم زندانی بود. هدف پولس از نگارش نامه، در وهلهٔ اول تشکر از مسیحیان فیلیپی به خاطر هدیه‌ای بود که برای رفع نیازهای فرستاده بودند. در ضمن، او از این فرصت بهره می‌جوید تا نکاتی چند را با ایشان در میان بگذارد: (۱) ایشان را از احوال خود آگاه سازد؛ (۲) تشویقشان کند که در تحمل آزارها استوار بمانند و در سختیها نیز شادی کنند؛ (۳) ترغیبشان کند که همچون مسیح فروتن باشند و اتحاد را میان خود حفظ کنند؛ (۴) به ایشان سفارش کند که تیموتائوس و اپافرودیتوس را به گرمی پذیرا شوند؛ و (۵) ایشان را از خطر معلمان دروغین برحذر دارد. ویژگی بارز این نامه، تأکید آن بر شادی، اطمینان، اتحاد و پشتکار در ایمان و زندگی مسیحی است. این نامه همچنین از علاقهٔ عمیق پولس به کلیسای فیلیپی حکایت دارد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۱:۱۱)
- ۲- وضع و حال کنونی پولس (۱:۱۲-۱:۲۶)
- ۳- اندرز دربارهٔ فروتنی و اتحاد (۱:۲۷ تا ۱:۱۸:۲)
- ۴- برنامهٔ پولس برای تیموتائوس و اپافرودیتوس (۱:۱۹:۲-۳:۰)
- ۵- هشدار در مورد شریعت‌گراها و معلمان بی‌بندوبار (باب ۳)
- ۶- اندرزهای گوناگون (۱:۴-۹)
- ۷- بخش پایانی (۴:۱۰-۲۳)

نامه پولس رسول به فیلیپیان

باشد،^{۱۰} تا بتوانید بهترین را تشخیص دهید و در روز مسیح، پاک و بی عیب^{۱۱} و آکنده از ثمرات پارسایی باشید که به واسطه عیسی مسیح به بار می آید و به تجلیل و سپاس خدا می انجامد.

زنجیرهای پولس و گسترش انجیل

^{۱۲} ای برادران، می خواهم بدانید که آنچه بر من گذشت، در عمل به پیشرفت انجیل انجامید،^{۱۳} به گونه ای که بر تمامی نگهبانان کاخ سلطنتی* و بر همگان عیان شد که من به خاطر مسیح در زنجیرم؛^{۱۴} و زنجیرهایم سبب شد که بیشتر برادران، در خداوند قوی دل شوند تا با شهامت تمام، کلام خدا را بی واهمه بیان کنند.^{۱۵} اما بعضی از حسد و حس رقابت مسیح را و عظمی می کنند، حال آنکه بعضی دیگر با حسن نیت.^{۱۶} اینان از محبت چنین می کنند، زیرا می دانند که من برای دفاع از انجیل در اینجا* گذاشته شده ام.^{۱۷} اما آنان از سر جاه طلبی به مسیح و عظمی می کنند، نه با خلوص نیت، با این گمان که بر رنجهای من در زندان می افزایند.^{۱۸} اما چه باک؟ مهم این است که به هر صورت، مسیح موعظه شود، چه نیت درست باشد، چه نادرست! و من از این بابت شادمانم.

از پولس و تیموتائوس، خادمان* مسیح عیسی،
به همه مقدسین فیلیپی که در مسیح عیسایند،
از جمله ناظران* و خادمان*:
^۲ فیض و سلامتی از جانب خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح، بر شما باد.

دعا و شکرگزاری

^۳ هر گاه شما را به یاد می آورم، خدای خود را شکر می گویم^۴ و همواره در همه دعاهایم برای همگی شما شادمانه دعا می کنم،^۵ زیرا از روز نخست تا به امروز، در کار انجیل شریک بوده اید. یقین دارم آن که کاری نیکو در شما آغاز کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.^۶ بجاست که درباره جمیع شما چنین بیندیشم، چرا که در دل من جای دارید؛* زیرا شما همه با من در فیض خدا شریکید، چه در زنجیر باشم و چه مشغول دفاع از انجیل و اثبات حقانیت آن.^۸ خدا شاهد است که با عواطف خود مسیح عیسی، مشتاق همه شما هستم.

^۹ دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه

* ۱:۱ یا "غلامان".

* ۱:۱ در ترجمه فارسی قدیمی کتاب مقدس: "اسقفان".

* ۱:۱ در ترجمه فارسی قدیمی کتاب مقدس: "شماسان".

* ۷:۱ یا: «چرا که مرا در دل خود جای داده اید».

* ۱۳:۱ یا: "بر تمامی درباریان".

* ۱۶:۱ منظور "در زندان" است.

شده که نه تنها به مسیح ایمان آورید، بلکه در راه او رنج هم ببرید.^{۲۰} چراکه شما را همان مجاهده است که مرا مشغول به آن دیدید و اکنون می شنوید که هنوز هم بدان مشغولم.

سرمشق گرفتن از فروتنی مسیح

۲ پس اگر در مسیح دلگرمید، اگر محبت او مایه تسلی شماست، اگر در روخ رفاقت^{*} دارید، و اگر از رحم و شفقت برخوردارید،^{*} بیایید شادی مرا به کمال رسانید و با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، یکدل و یکرأ باشید.^۲ هیچ کاری را از سر جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.^۳ هیچ یک از شما تنها به فکر خود نباشد، بلکه به دیگران نیز بیندیشد.^۴ همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت:

۶ او که همذات با خدا بود،^{*}

از برابری با خدا به نفع خود بهره

نچست،^{*}

۷ بلکه خود را خالی کرد

و ذات غلام پذیرفته،^{*}

به شباهت آدمیان درآمد.

۸ و چون در سیمای بشری یافت شد

خود را خوار ساخت

و تا به مرگ،

حتی مرگ بر صلیب

مطیع گردید.

۹ پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد

و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید،

آری، و باز هم شادی خواهم کرد،^{۱۹} زیرا می دانم که با دعاهاى شما و یاری روح عیسی مسیح، اینها به نجات^{*} من خواهد انجامید،^{۲۰} چنانکه مشتاقانه انتظار می کشم و امید دارم که در هیچ چیز سرافکننده نخواهم شد، بلکه با کمال دلیری، اکنون نیز چون همیشه، مسیح در بدنم جلال خواهد یافت، خواه در مرگ و خواه در زندگی.^{۲۱} زیرا مرا زیستن مسیح است، و مردن، سود.^{۲۲} اگر می باید به حیات خود در این بدن ادامه دهم، این برایم به منزله کار و کوششی پرثمر خواهد بود. و نمی دانم کدام را برگزینم!^{۲۳} زیرا بین این دو سخت در کشمکشم: چرا که آرزو دارم رخت از این جهان برنندم و با مسیح باشم، که این به مراتب بهتر است؛^{۲۴} اما ماندنم در جسم برای شما ضرورتر است.^{۲۵} چون از این یقین دارم، می دانم که برای پیشرفت و شادی شما در ایمان، زنده خواهم ماند و با همه شما به سر خواهم برد،^{۲۶} تا با دوباره آمدنم نزد شما، فخرتان در مسیح عیسی به سبب من افزون گردد.

۲۷ فقط از شما می خواهم که به شیوه شایسته انجیل مسیح رفتار کنید، تا خواه بیایم و شما را ببینم و خواه در غیابم از احوالتان بشنوم، خاطرتم آسوده باشد که در یک روح استوارید و چون یک تن، دوش به دوش برای ایمان انجیل مجاهده می کنید،^{۲۸} و در هیچ چیز از مخالفان هراسی ندارید، که همین در مورد آنان نشان هلاکت است، اما نشان نجات شماست،^{*} و این از خداست.^{۲۹} زیرا این افتخار نصیب شما

* ۱۹:۱ یا: "به رهایی".

* ۲۸:۱ یا: «همین برای آنان نشان از هلاکت ایشان، اما نجات شماست».

* ۱:۲ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم "مصاحبت" و "مشارکت" نیز هست.

* ۱:۲ یا: «پس حال که در مسیح دلگرمید، حال که محبت او مایه تسلی شماست، حال که...».

* ۶:۲ یا: «به صورت خدا بود».

* ۶:۲ یا: «برابری با خدا را به چنگ نگرفت».

* ۷:۲ یا: «و به صورت غلام درآمد».

۱۰ تا به نام عیسی* هر زانویی خم شود،
در آسمان، بر زمین و در زیر زمین،
۱۱ و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح
'خداوند' است،
برای جلال خدای پدر.

در خشان همچون ستارگان

۱۲ پس ای عزیزان، همان‌گونه که همیشه مطیع
بوده‌اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی
بیشتر حتی در غیابم، نجات خود را ترسان و
لرزان به عمل آورید؛^{۱۳} زیرا خداست که با
عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت
انجام آنچه را که خشنودش می‌سازد، در شما
پدید می‌آورد.

۱۴ هر کاری را بدون غرغر و مجادله انجام
دهید،^{۱۵} تا بی‌پیرایه و بی‌آلایش، و فرزندان
بی‌عیب خدا باشید، در بین نسلی کچرو و
منحرف که در میانشان همچون ستارگان در این
جهان می‌درخشید،^{۱۶} همچنان که کلام حیات را
استوار نگاه داشته‌اید.* در این صورت، می‌توانم
در روز مسیح مباحث کنم که بیهوده ندویده
و عبث محنت نکشیده‌ام.^{۱۷} اما حتی اگر چون
هدیه‌ای ریختنی، بر قربانی و خدمت ایمانتان
ریخته شوم، خوشحالم و با همه شما شادی
می‌کنم.^{۱۸} و شما نیز باید همین‌گونه خوشحال
باشید و با من شادی کنید.

تیموتائوس و اپافرودیتوس

۱۹ در خداوند عیسی امید دارم تیموتائوس را
به زودی نزد شما بفرستم تا با آگاهی از احوالتان
دل‌شاد گردم.^{۲۰} زیرا کسی دیگر را همدل ندارم
که خالصانه به فکرتان باشد.^{۲۱} چرا که همه در

پی نفع خویشند، نه امور عیسی مسیح.^{۲۲} اما
شما می‌دانید که تیموتائوس آزمایش خود را
پس داده، زیرا با من، همچون پسری با پدر
خود، در کار انجیل خدمت کرده است.^{۲۳} پس
امیدوارم به محض روشن شدن تکلیفم، او را
نزد شما بفرستم؛^{۲۴} و در خداوند اطمینان دارم
که خود نیز به زودی خواهم آمد.

۲۵ افزون بر این، لازم می‌دانم اپافرودیتوس
را نزد شما باز پس فرستم، او را که از یک سو
برادر، همکار و هم‌رز من است، و از سوی
دیگر، فرستاده شما برای رسیدگی به نیازهای
من.^{۲۶} زیرا مشتاق دیدار همه شماست و از بابت
اینکه شنیدید بیمار شده بود، غمگین است.
۲۷ برآستی که بیمار و حتی در آستانه مرگ بود.
اما خدا بر او رحم کرد، و نه تنها بر او، بلکه
بر من نیز، تا غمی بر غمهایم افزوده نشود.
۲۸ پس می‌خواهم او را هر چه زودتر بفرستم،
تا دیگر بار با دیدنش شادمان شوید و از غم
من نیز کاسته شود.^{۲۹} در خداوند، او را با شادی
تمام بپذیرید و چنین کسان را گرمی بدارید،
۳۰ زیرا در راه خدمت به مسیح تا سرحد مرگ
پیش رفت و برای جبران کاستی خدمت شما
به من، جان خود را به خطر انداخت.

نادرستی اتکا بر افتخارات انسانی

۳ دیگر آنکه ای برادران من، در خداوند
شاد باشید! تکرار این مطالب زحمتی
برایم نیست بلکه ایمنی شماست.^۴ از آن
سگها بر حذر باشید! از آن شرارت‌پیشگان
بپرهیزید! از آن مثل‌کنندگان دوری کنید!
۳ زیرا ختنه‌شدگان واقعی ماییم که در روح
خدا عبادت می‌کنیم،* و فخرمان به مسیح
عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا

* ۱۰:۲ منظور نامی است که به عیسی بخشیده شد، یعنی "خداوند".

* ۱۶:۲ یا: «کلام حیات را برافراشته‌اید».

* ۳:۳ یا: «در روح خدا را عبادت می‌کنیم».

^{۱۵} همه ما که بالغیم، باید چنین ببندیشیم؛ و اگر درباره موضوعی به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید، این را نیز خدا بر شما آشکار خواهد فرمود. ^{۱۶} مهم این است که به هر مرحله‌ای که رسیده‌ایم، مطابق آن رفتار کنیم. ^{۱۷} ای برادران، با هم از من سرمشق بگیرید، و توجه خود را به کسانی معطوف کنید که مطابق الگویی که در ما سراغ دارید، رفتار می‌کنند. ^{۱۸} زیرا همان‌گونه که بارها به شما گفته‌ام و اکنون نیز اشکریزان تکرار می‌کنم، بسیاری چون دشمنان صلیب مسیح رفتار می‌کنند. ^{۱۹} عاقبت چنین کسان هلاکت است. خدای آنان شکمشان است و به چیزهای ننگ‌آور مباحثات می‌کنند، و افکارشان معطوف به امور زمینی است. ^{۲۰} حال آنکه ما تبعه آسمانیم و با اشتیاق تمام انتظار می‌کشیم که نجات‌دهنده، یعنی خداوندمان عیسی مسیح، از آنجا ظهور کند. ^{۲۱} او با نیرویی که وی را قادر می‌سازد تا همه چیز را به فرمان خود درآورد، بدنهای حقیر ما را تبدیل خواهد کرد تا به شکل بدن پر جلال او درآید.

۴ پس، ای برادران محبوب من که مشتاق دیدارتانم، ای شما که شادی و تاج سر من هستید، ای عزیزان، بدین‌گونه در خداوند استوار باشید.

آخرین اندرزها

^۲ از اِفُودیه استدعا دارم و از سینتیخی تمنا می‌کنم که در خداوند یکرأی باشند. ^۳ و از تو نیز ای همکار وفادار، ^۴ تقاضا دارم که این دو بانو را یاری کنی، زیرا همراه با اَکلیونشس و دیگر همکارانم که نامشان در دفتر حیات نوشته شده است، دوشادوش من برای کار انجیل مجاهده کرده‌اند.

نداریم - هر چند من خود دلایل خوبی برای اتکا به آنها دارم.

آری، اگر کسی می‌پندارد که دلایل خوبی برای اتکا به این‌گونه افتخارات انسانی دارد، من دلایلی محکمتر دارم: ^۵ ختنه شده در روز هشتم، از قوم اسرائیل، از قبیله بنیامین، فرزند عبرانی از والدین عبرانی؛ ^۶ به لحاظ غیرت، آزاردهنده شریعت، فریسی؛ ^۷ به لحاظ پارسایی شریعتی، بی‌عیب. ^۸ اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. ^۹ بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فضل می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم ^{۱۰} و در او یافت شوم، نه با پارسایی خویشتن که از شریعت است، بلکه با آن پارسایی که از راه ایمان به مسیح به دست می‌آید، آن پارسایی که از خداست و بر پایه ایمان. ^{۱۱} می‌خواهم مسیح و نیروی رستاخیزش را بشناسم و در رنجهای او سهیم شده، با مرگش همشکل گردم، ^{۱۲} تا به هر طریق که شده به رستاخیز از مردگان نایل شوم.

تلاش برای رسیدن به خط پایان

^{۱۲} نمی‌گویم هم‌اکنون به اینها دست یافته‌ام یا کامل شده‌ام، بلکه خود را به پیش می‌رانم تا چیزی را به دست آورم که مسیح عیسی برای آن مرا به دست آورد. ^{۱۳} برادران، گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ اما یک کار می‌کنم، و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، ^{۱۴} برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فرا خوانده است.

^{۱۳}قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد. ^{۱۴}با این حال، لطف کردید که در زحمات من شریک شدید.

^{۱۵}شما نیز، ای فیلیپیان، نیک می‌دانید که در اوایل ایمانتان به انجیل، پس از آنکه مقدونیه را ترک کردم، هیچ کلیسایی جز شما در امر دادن و گرفتن با من شریک نشد. ^{۱۶}زیرا حتی زمانی که در تسالونیکمی بودم، چند بار برای رفع احتیاجاتم فرستادید. ^{۱۷}نه اینکه در پی دریافت هدیه باشم، بلکه در پی بهره‌ای هستم که بر حساب شما افزوده شود. ^{۱۸}وجه کامل به من پرداخت شد و بیش از احتیاج خود دارم. حال که کمک ارسالی شما را از اپافرودیوس دریافت کرده‌ام، از همه چیز به فراوانی برخوردارم. هدیه شما عطر خوشبو و قربانی مقبولی است که خدا را خشنود می‌سازد. ^{۱۹}و خدای من، همه نیازهای شما را بر حسب دولت پر جلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد. ^{۲۰}خدا و پدر ما را تا ابد جلال باد. آمین.

درودهای پایانی

^{۲۱}به همه مقدسین در مسیح عیسی سلام برسانید. برادرانی که با من هستند، شما را سلام می‌گویند. ^{۲۲}همه مقدسین اینجا شما را سلام می‌فرستند، بخصوص آنان که از دربار قیصرند.

^{۲۳}فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

^۲همیشه در خداوند شاد باشید؛ باز هم می‌گویم: شاد باشید. ^۳بگذارید ملایمت شما بر همگان آشکار باشد. خداوند نزدیک است. ^۴برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا ابراز کنید. ^۵بدین‌گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت.

^۶در پایان، ای برادران، هرآنچه راست است، هرآنچه والا است، هرآنچه درست است، هرآنچه پاک است، هرآنچه دوست‌داشتنی و هرآنچه ستودنی است، بدان بیندیشید. اگر چیزی عالی است و شایان ستایش، در آن تأمل کنید. ^۷آنچه از من آموخته و پذیرفته‌اید و هرآنچه از من شنیده و یا در من دیده‌اید، همان را به عمل آورید، که خدای آرامش با شما خواهد بود.

تشکر برای هدایا

^{۱۰}در خداوند بسیار شادمانم که اکنون دیگر بار دغدغه شما برای احتیاجات من شکوفه آورده است. البته شما همیشه به فکر من بوده‌اید، اما فرصت ابراز آن را نداشتم. ^{۱۱}این را از سر نیاز نمی‌گویم، زیرا آموخته‌ام که در هر حال قانع باشم. ^{۱۲}معنی نیازمند بودن را می‌دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی‌نیازی و نیازمندی را فرا گرفته‌ام.

معرفی نامه پولس رسول به کولسیان

کولسی یکی از شهرهای آسیای صغیر بود که در شرق شهر آفیس قرار داشت. کلیسای کولسی را نه خود پولس، بلکه احتمالاً یکی از همکارانش به نام اپافراس تأسیس کرده بود (۷:۱). اپافراس از جانب پولس به کولسی اعزام شده بود و به نمایندگی از او در آنجا خدمت می‌کرد. از همین رو، پولس نسبت به آن کلیسا احساس مسئولیت می‌نمود. او دریافته بود که معلمانی گمراه به کلیسای کولسی نفوذ کرده‌اند و چنین تعلیم می‌دهند که برای شناخت خدا و دریافت نجات الهی، باید به راههایی غیر از ایمان به مسیح توسل جست. از فحوای گفتار پولس می‌توان دریافت که برخی از این معلمان، مقام مسیح را به درستی درک نکرده بودند؛ برخی دیگر تعلیم می‌دادند که نجات از راه فلسفه و معرفتی رمزی به دست می‌آید؛ بعضی دیگر نیز راه دست یافتن به نجات را انجام فرایض شریعت می‌دانستند.

پولس با ارائه پیام اصیل انجیل، به مخالفت با چنین تعالیمی برمی‌خیزد. او بیان می‌کند که مسیح (۱) صورت خداست (۱۵:۱)؛ (۲) جهان به واسطه او آفریده شده است (۱۵:۱ و ۱۶)؛ (۳) از ازل بوده است (۱۷:۱)؛ (۴) ضامن بقای عالم است (۱۷:۱)؛ (۵) سر کلیساست (۱۸:۱)؛ (۶) نویر رستاخیزکنندگان است (۱۸:۱)؛ (۷) الوهیت به کمال در او ساکن است (۱۹:۱ و ۹:۲)؛ (۸) اوست که ما را با خدا آشتی می‌دهد (۲۰:۱)؛ (۹) لذا برای نجات دادن انسان کفایت کامل دارد (۲۲:۱). این نامه را تیخیکوس به همراه اونیسیموس به کولسی برد. اونیسیموس همان برده‌ای است که پولس به خاطر او 'نامه به فیلیمون' را نوشت.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۱۴)
- ۲- مقام رفیع مسیح (۱۵:۱-۲۳)
- ۳- زحمات پولس برای کلیسا (۱:۲۴ تا ۷:۲)
- ۴- آزادی از احکام بشری به واسطه حیات در مسیح (۲:۲-۲۳)
- ۵- حیات جدید در مسیح (۳:۱ تا ۶:۴)
- ۶- بخش پایانی (۴:۷-۱۸)

نامه پولس رسول به کولسیان

از همین رو، از روزی که این را شنیدیم، از دعا کردن برای شما باز نایستاده‌ایم، بلکه پیوسته از خدا می‌خواهیم که شما از شناخت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید،^{۱۰} تا رفتار شما شایسته خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید. یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید^{۱۱} و با همه نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می‌گیرد، از هر حیث نیرومند شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید، و تا شادمانه^{۱۲} پدر را شکر گوید که شما را شایسته سهم شدن در میراث مقدسین در قلمرو نور گردانیده است.^{۱۳} زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است،^{۱۴} که در او از رهایی،^{۱۵} یعنی از آمرزش گناهان برخورداریم.

برتری مسیح

او صورت^{۱۵} خدای نادیده است و فرزند ارشد بر تمامی آفرینش،^{۱۶} زیرا همه چیز به واسطه او آفریده شد: آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، دیدنیها و نادیدنیها، تختها و فرمانرواییها، ریاستها و قدرتها، همه به واسطه

از پولس که به خواست خدا، رسول مسیح عیسی است، و از برادرمان، تیموتائوس،^۲ به مقدسین و برادران وفادار در مسیح که در شهر کولسی هستند: فیض و سلامتی از سوی خدا، پدر ما، بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

ما همواره به هنگام دعا برای شما، خدا، پدر خداوندمان عیسی مسیح را شکر می‌گزاریم،^۳ زیرا وصف ایمان شما به مسیح عیسی و محبتی را که به همه مقدسین دارید، شنیده‌ایم.^۵ اینها از امیدی سرچشمه می‌گیرد که در آسمان برای شما محفوظ است و بیشتر درباره‌اش از پیام حقیقت یعنی انجیل شنیده‌اید،^۴ انجیلی که به شما رسیده است و در سرتاسر جهان ثمر می‌دهد و رشد می‌کند، همان‌گونه که در میان شما نیز، از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را به معنای واقعی درک کردید، عمل کرده است.^۶ شما آن را از همکار عزیز ما، اپافراس آموختید که خادم وفادار مسیح به نیابت از ماست.^۸ او ما را از محبت شما که در روح است، آگاه ساخت.

* ۷:۱ یا «شماست».

* ۱۱:۱ یا: «تا صبر و تحمل بسیار با شادمانی داشته باشید».

* ۱۲:۱ یا «ما».

* ۱۴:۱ اصل یونانی این واژه در بسیاری مواقع حاوی مفهوم رهانیدن بردگان اسیر با پرداخت بها است.

* ۱۵:۱ یا «تصویر».

* ۱۶:۱ یا «در».

آشکار سازد که این راز از چه جلال عظیمی در میان غیریهودیان برخوردار است، رازی که همانا مسیح در^{۱۷} شماست، که امید جلال است. ^{۱۸} ما او را وعظ می‌کنیم، و هر کس را هشدار می‌دهیم و با کمال حکمت می‌آموزیم، تا همه را کامل در مسیح حاضر سازیم. ^{۱۹} از این روست که من زحمت می‌کشم و با نیروی او که در من نیرومندانه عمل می‌کند، به مجاهده مشغولم.

۲ پس می‌خواهم بدانید که به‌خاطر شما و کسانی که در لائودیکیه هستند، و برای همه آنان که روی مرا ندیده‌اند، چه مجاهده‌ای دارم، تا دلگرم شده، در محبت متحد گردند، و از همه غنای فهم و درکی کامل برخوردار گشته، راز خدا یعنی مسیح را بشناسند،^۳ که در او همه گنجهای حکمت و معرفت نهفته است. ^۴ این را می‌گویم تا هیچ کس شما را با استدلالهای فریبنده گمراه نسازد. ^۵ زیرا هر چند در جسم از شما دورم، لیکن در روح با شما هستم و از مشاهده نظم و ایمان پایدارتان به مسیح شادمانم.

آزادی از مقررات انسانی

^۶ پس همان‌گونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: ^۷ در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همان‌گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید. ^۸ به هوش باشید کسی شما را با فلسفه‌ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است. ^۹ زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است،^{۱۰} و

او و برای او آفریده شدند. ^{۱۷} او پیش از همه چیز وجود داشته، و همه چیز در او قوام دارد. ^{۱۸} او بدن، یعنی کلیسا، را سر است. او سر آغاز و نخست‌زاده از میان مردگان است، تا در همه چیز برتری از آن او باشد. ^{۱۹} زیرا خشنودی خدا در این بود که با همه کمال خود در او ساکن شود،^{۲۰} و به واسطه او همه چیز را، چه در آسمان و چه بر زمین، با خود آشتی دهد، به وسیله صلحی که با ریخته شدن خون وی بر صلیب پدید آورد.

^{۲۱} شما نیز زمانی بیگانه با خدا،* و در افکار خویش دشمن او بودید، و این در اعمال شریانه شما پدیدار می‌گشت. ^{۲۲} اما اکنون مسیح* شما را به واسطه بدن بشری خود و از طریق مرگ آشتی داده است، تا شما را مقدس و بی‌عیب و بری از هر ملامت به حضور خدا* بیاورد،^{۲۳} به شرطی که در ایمان مستحکم بوده، استوار بمانید و از امید انجیل جنبش نخورید، همان انجیل که شنیدید و به تمامی خلقت زیر آسمان موعظه شده است، و من، پولس، خادم آن گشته‌ام.

زحمات پولس برای کلیسا

^{۲۴} اکنون از رنجهایی که به‌خاطر شما کشیدم شادمانم و هر کاستی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران می‌کنم، به‌خاطر بدن او که کلیساست. ^{۲۵} من بنا بر مأموریتی که خدا به من سپرد، خادم کلیسا گشتم، تا کلام خدا را به کمال به شما بیان کنم،^{۲۶} یعنی آن راز را که طی اعصار و نسلهای متمادی پنهان نگاه داشته شده بود، اما اکنون بر مقدسین او آشکار شده است. ^{۲۷} خدا چنین اراده فرمود که بر ایشان

* ۲۱:۱ در یونانی عبارت "با خدا" نیامده است و برای روشن شدن مطلب افزوده شده است.

* ۲۲:۱ در یونانی: "او".

* ۲۲:۱ در یونانی: "او".

* ۲۷:۱ یا: "در میان".

* ۸:۲ یا: "بر سنت آدمیان استوار است و از قدرتهای روحانی مسلط بر این دنیا نشأت می‌گیرد".

نگاه داشته می‌شود و به هم متصل می‌گردد، به مدد سر رشد می‌کند، با رشدی که از خدا سرچشمه می‌گیرد.

^{۲۰} پس حال که با مسیح نسبت به اصول ابتدایی این دنیا* مرده‌اید، چرا همچون کسانی که گویی هنوز به دنیا تعلق دارند، تن به قواعد آن می‌دهید، قواعدی که می‌گوید: ^{۲۱} «این را لمس مکن! به آن لب نزن و بر آن دست مگذار!»؟ ^{۲۲} اینها همه مربوط به چیزهایی است که با مصرف از بین می‌رود، و بر احکام و تعالیم بشری بنا شده است. ^{۲۳} و هرچند به سبب در برداشتن عبادتِ داوطلبانه و خوار کردن خویشستن و ریاضت بدنی، ظاهری حکیمانه دارد، اما فاقد هر گونه ارزش برای مهار تمایلات نفسانی است.*

اصول حاکم بر زندگی مقدّس

۴ پس چون با مسیح بر خیزانیده شده‌اید، آنچه را که در بالاست بجوید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. ^۲ به آنچه در بالاست بیندیشید، نه به آنچه بر زمین است. ^۳ زیرا مُردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. ^۴ چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند، آنگاه شما نیز همراه او با جلال ظاهر خواهید شد.

^۵ پس، هرآنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی‌عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت پرستی* را که همان بت پرستی است. ^۶ به سبب همینهاست

شما در او، که همه ریاستها و قدرتها را سر است، از کمال برخوردار گشته‌اید. ^{۱۱} و در او ختنه نیز شده‌اید، به ختنه‌ای که با دست انجام نشده است. این ختنه همانا از تن به در آوردنِ شخصیت نفسانی است در ختنه مسیح.* ^{۱۲} و در تعمد، با او مدفون گشتید و با ایمان به قدرت خدا که مسیح را از مردگان بر خیزانید، با او بر خیزانیده شدید.

^{۱۳} آن زمان که در گناهان و حالت ختنه‌ناشده نفس خود مرده بودید، خدا شما را با مسیح زنده کرد. او همه گناهان ما را آمرزید ^{۱۴} و آن سندِ قرضها را که به موجب قوانین* بر ضد ما نوشته شده و علیه ما قد علم کرده بود، باطل کرد و بر صلیب میخکوبش کرده، از میان برداشت. ^{۱۵} و ریاستها و قدرتها را خلع سلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به وسیله صلیب* بر آنها پیروز شد.

^{۱۶} پس مگذارید کسی در خصوص آنچه می‌خورید و می‌آشامید، یا در خصوص نگاه داشتن اعیاد و ماه نو و روز شَبات، محکومتان کند. ^{۱۷} اینها تنها سایه امور آینده بود، اما اصل آنها در مسیح یافت می‌شود. ^{۱۸} مگذارید کسی که دل به خوار کردن خویشستن و عبادتِ فرشتگان مشغول داشته است، شما را مردود گرداند.* چنین کسی شیفته اموری است که در رؤیاهایش دیده است، و افکار نفسانی‌اش او را با خیالهای پوچ مغرور ساخته است. ^{۱۹} او پیوندش را با سر از دست داده است؛ حال آنکه تمام بدن، در حالی که به وسیله مفاصل و بندها

* ۱۱:۲ در اینجا منظور از «ختنه مسیح»، احتمالاً مرگ او بر صلیب است. اما عبارت یونانی را می‌توان به این صورت نیز ترجمه کرد: «در ختنه‌ای که مسیح انجام داده است».

* ۱۴:۲ یا: «با قوانینش».

* ۱۵:۲ یا: «به وسیله او».

* ۱۸:۲ یا: «محکوم کند».

* ۲۰:۲ یا: «نسبت به قدرتهای روحانی مسلط بر این دنیا».

* ۲۳:۲ یا: «... فاقد هر گونه ارزش است و به ارضای تمایلات نفسانی می‌انجامد».

* ۵:۳ یا «طمع».

عیسی انجام دهید، و به واسطه او خدای پدر را شکر گزارید.

روابط ایمانداران

۱۸ ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، چنانکه در خداوند شایسته است. ۱۹ ای شوهران، زنان خود را محبت کنید و به آنان تندی روا مدارید. ۲۰ ای فرزندان، والدین خود را در هر امری اطاعت کنید، زیرا این خداوند را خشنود می‌سازد. ۲۱ ای پدران، فرزندان خویش را تلخکام مسازید، مبادا دلسرد شوند. ۲۲ ای غلامان، اربابان زمینی خویش را در هر امری اطاعت کنید، نه فقط آنگاه که مراقب شما هستند و یا برای جلب توجه‌شان، بلکه با اخلاص قلبی و به احترام خداوند مطیع باشید. ۲۳ هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان، ۲۴ زیرا می‌دانید پاداشتان میراثی است که از خداوند خواهید یافت، چرا که در حقیقت خداوند مسیح را خدمت می‌کنید. ۲۵ هر کس بدی کند، سزای عمل بد خویش را خواهد دید و تبعیضی در کار نیست.

۲۶ ای اربابان، با غلامان خود به عدل و انصاف رفتار کنید، زیرا می‌دانید که شما را نیز اربابی است در آسمان.

۲۷ با هوشیاری و شکرگزاری، خود را وقف دعا کنید. ۲۸ و برای ما نیز دعا کنید، تا خدا دری به روی پیام ما بگشاید تا بتوانیم راز مسیح را بیان کنیم، رازی که به‌خاطر آن به زنجیر کشیده شده‌ام. ۲۹ دعا کنید که بتوانم آن را به‌روشنی بیان کنم، چنانکه شایسته است. ۳۰ با مردمان بیرون*

که غضب خدا بر سرکشان نازل می‌شود. ۳۱ شما نیز در زندگی گذشته خود به این راهها می‌رفتید. ۳۲ اما اکنون باید همه اینها را از خود دور کنید، یعنی خشم، عصبانیت، بدخواهی، ناسزاگویی و سخنان زشت را از دهان خود. ۳۳ به یکدیگر دروغ مگویید، زیرا آن انسان قدیم را با کارهایش از تن به در آورده‌اید. ۳۴ و انسان جدید را در بر کرده‌اید، که در معرفت حقیقی هر آن نو می‌شود تا به صورت آفریننده خویش درآید. ۳۵ در این انسان جدید، یونانی یا یهودی، ختنه‌شده یا ختنه‌ناشده، بربر* یا سکایی،* غلام یا آزاد دیگر معنی ندارد، بلکه مسیح همه چیز و در همه است.

۳۶ پس همچون قوم برگزیده خدا که مقدس و بسیار محبوب است، خویشتن را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبس سازید. ۳۷ نسبت به یکدیگر بردبار باشید و چنانچه کسی نسبت به دیگری کدورتی دارد، او را ببخشاید. چنانکه خداوند شما را بخشود، شما نیز یکدیگر را ببخشاید. ۳۸ و بر روی همه اینها محبت را در بر کنید که همه چیز را به هم می‌پیوندد و شما را کامل می‌گرداند.*

۳۹ صلح مسیح بر دل‌هایتان حکمفرما باشد، زیرا فرا خوانده شده‌اید تا چون اعضای یک بدن در صلح و صفا به سر برید، و شکر گزار باشید. ۴۰ کلام مسیح به دولت‌مندی در شما* ساکن شود؛ و با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است، با کمال حکمت یکدیگر را پند و تعلیم دهید؛ و با شکرگزاری و از صمیم دل برای خدا بسرایید. ۴۱ و هر آنچه کنید، چه در گفتار و چه در کردار، همه را به نام خداوند

* ۱۱:۳ مردمان غیر یونانی که زبان یونانی را نمی‌دانستند.

* ۱۱:۳ "سکایی" لقبی بود برای پست‌ترین قشر از مردمان بربر، و بخصوص در اشاره به قبایلی در اطراف دریای سیاه به کار می‌رفت که از میانشان برده می‌گرفتند.

* ۱۴:۳ یا: «همه چیز را در اتحاد کامل به هم می‌پیوندد».

* ۱۶:۳ یا: "در میان شما".

* ۵:۴ منظور غیر مسیحیان است.

حکیمانه رفتار کنید و از هر فرصتی بیشترین بهره را بگیرید.^۶ سخنان شما همیشه پر از فیض و سنجیده* باشد، تا بدانید هر کس را چگونه پاسخ دهید.

درودهای آخر نامه

^۷ تیخیکوس شما را به کمال از احوال من آگاه خواهد ساخت. او برادری عزیز، خادمی امین و همکار من در خداوند است.^۸ او را نزدتان می‌فرستم تا از احوال ما آگاه شوید، و تا دل شما را تشویق کند.^۹ او همراه اونسیموس، برادر امین و عزیز ما که از خود شماسست، نزدتان می‌آید. ایشان شما را از هر آنچه در اینجا می‌گذرد آگاه خواهند ساخت.^{۱۰} آریستارخوس که با من در زندان است، برای شما سلام می‌فرستد؛ همچنین مرقس، پسر عموی برنابا، برایتان سلام دارد. پیشتر به شما درباره او سفارش کرده‌ام که هر گاه نزدتان بیاید، به گرمی پذیرایش شوید.^{۱۱} عیسی نیز که یوستوس خوانده می‌شود، برای شما سلام می‌فرستد. در میان همکارانم در کار پادشاهی خدا، تنها این چند تن، یهودی‌نژادند،* و ایشان

مایه تسلی من بوده‌اند.^{۱۲} اپافراس که از خود شما و خادم مسیح عیسی است، برایتان سلام دارد. او همواره در دعا برای شما مجاهده می‌کند، تا با بلوغ کامل، استوار بایستید، و از هر آنچه مطابق با خواست خداست، آکنده باشید.^{۱۳} من شاهدیم که او برای شما و آنان که در لائودیکیه و هیراپولیس هستند، چه بسیار محنت می‌کشد.^{۱۴} لوقا پزشک محبوب و همچنین دیماس شما را سلام می‌فرستند.^{۱۵} به برادران ما در لائودیکیه و همچنین به نیمفا و کلیسایی که در خانه این بانو بر پا می‌شود، سلام برسانید.

^{۱۶} پس از آنکه این نامه برای شما خوانده شد، ترتیبی دهید که در کلیسای لائودیکیه نیز خوانده شود؛ شما نیز نامه به لائودیکیه را بخوانید.

^{۱۷} به آرخیپوس بگویید: «به هوش باش تا خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به کمال رسانی.»

^{۱۸} من، پولس، این درود را با خط خود می‌نویسم. زنجیرهای مرا به یاد داشته باشید. فیض با شما باد.

* ۶:۴ در اصل یونانی: "نمکین" که می‌تواند به معنی "سنجیده" و یا "خوشایند" باشد.

* ۱۱:۴ در اصل یونانی: «از اهل ختنه‌اند».

معرفی نامهٔ اول پوئس رسول به تسالونیکیان

تسالونیککی (سالونیک) مرکز ایالت مقدونیه بود. پوئس پس از ترک شهر فیلیپی، به تسالونیککی رفت و کلیسایی در آنجا بنیان نهاد. اما دیری نپایید که یهودیان به مخالفت با او برخاستند. آنان با مشاهدهٔ موفقیت بشارت پوئس در میان غیریهودیان، لبریز از خشم و حسادت شدند، زیرا بسیاری از این غیریهودیان پیشتر به یهودیت گرایش داشتند. پس پوئس ناگزیر تسالونیککی را ترک کرد و به بیریه رفت. پس از مدتی، هنگامی که در فرنتس بود، از طریق همکارش تیموتائوس خبرهایی دربارهٔ مسیحیان تسالونیککی دریافت کرد. طبق گزارش تیموتائوس، سؤالاتی دربارهٔ بازگشت مسیح برای مسیحیان تسالونیککی پیش آمده بود. لذا پوئس این نامه را برای ایشان می‌نویسد. او نخست، خدا را برای خبرهای خوبی که دربارهٔ ایمان و محبت آنان شنیده است، شکر می‌کند. نیز شیوهٔ زندگی خود را در میان آنان به یادشان می‌آورد و اشتیاق خود را به دیدار مجدد ایشان ابراز می‌دارد. همچنین اندرزشان می‌دهد که زندگی مقدسی داشته باشند. سپس به سؤالات ایشان دربارهٔ بازگشت مسیح پاسخ می‌دهد؛ سؤالاتی از این دست: مؤمنانی که در گذشته‌اند، به هنگام بازگشت مسیح چه خواهند شد؟ مسیح چه وقت باز خواهد گشت؟ چگونه باید برای بازگشت مسیح آماده شد؟

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه و شکرگزاری (باب ۱)
- ۲- پوئس و مسیحیان تسالونیککی (بابهای ۲ و ۳)
- ۳- اندرزهایی پیرامون رفتار و منش مسیحی (۱:۴-۱۲)
- ۴- تعالیمی پیرامون بازگشت مسیح (۴:۱۳ تا ۵:۱۱)
- ۵- اندرزهای گوناگون (۵:۱۲-۲۲)
- ۶- بخش پایانی (۵:۲۳-۲۸)

نامهٔ اوّل پولس رسول به تسالونیکیان

از استقبال گرم شما از ما سخن می‌گویند، و از اینکه چگونه از بتها دست کشیده، به سوی خدا بازگشتید تا خدای زنده و حقیقی را خدمت کنید^۱ و در انتظار آمدن پسر او از آسمان باشید، که از مردگان برخیزانیدش، یعنی عیسی، که ما را از غضب آینده رهایی می‌بخشد.

خدمت پولس در تسالونیکي

ای برادران، خود می‌دانید که آمدن ما نزد شما بیهوده نبوده است، بلکه هر چند پیشتر در شهر فیلیپی آزار و اهانت بر ما رفت، چنانکه می‌دانید، اما به مدد خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با وجود مخالفت‌های بسیار به شما برسانیم. زیرا اگر ترغیبتان می‌کنیم، از گمراهی یا انگیزه‌های ناپاک نیست، و قصد فریبتان را نیز نداریم، بلکه چون کسانی سخن می‌گوئیم که خدا بر آنها مهر تأیید زده و انجیل را بدیشان به امانت سپرده است. ما در پی خشنود ساختن مردم نیستیم، بلکه خشنودی خدایی را طالبیم که دل‌های ما را می‌آزماید. شما نیک می‌دانید که ما هرگز به چاپلوسی متوسل نشدیم، و از ظاهرسازی چون سرپوشی برای طمع سود نجستیم - خدا گواه ماست. و نیز جوایب ستایش از انسانها نبوده‌ایم، چه از شما و چه از دیگران.

از پولس و سیلاس* و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر و خداوند عیسی مسیح‌اند: فیض و سلامتی بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

اما همواره خدا را به خاطر وجود همهٔ شما شکر می‌گوئیم و از شما در دعا‌های خود نام می‌بریم،^۲ و پیوسته در حضور خدا و پدر خود، عمل شما را که از ایمان ناشی می‌شود و محنت شما را که محرک آن محبت است و پایداری شما را که از امید به خداوندان عیسی مسیح الهام می‌گیرد، به یاد می‌آوریم.

زیرا ای برادران که محبوب خداید، از برگزیدگی شما آگاهیم. چرا که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه نیک می‌دانید به خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم. شما از ما و از خداوند سرمشق گرفتید و در رنج بسیار، کلام را با آن شادی که روح القدس می‌بخشد، استقبال کردید. بدین‌گونه شما برای همهٔ ایمانداران مقدونیه و آخائیه سرمشقی بر جای گذاشتید،^۳ زیرا کلام خداوند به واسطهٔ شما نه تنها در مقدونیه و آخائیه طنین افکند، بلکه ایمان شما به خدا در همه جا بر سر زبانهاست، آن‌گونه که دیگر نیازی نیست ما چیزی بگوئیم.^۴ زیرا آنان خود

* ۱:۱ در اصل یونانی: "سیلاوس"، که شکل دیگری از "سیلاس" است.

اشتیاق پولس برای دیدار با ایمانداران تسالونیکي

۱۷ و اما ای برادران، چون کوتاه زمانی از شما به دور افتادیم، البته جسماً و نه قلباً، با اشتیاقی بس پرشورتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم. ۱۸ چرا که خواهان آمدن نزد شما بودیم - برآستی که من، پولس، بارها سعی کردم - ولی شیطان مانع شد. ۱۹ زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندمان عیسی به هنگام ظهور او؟ مگر شما نیستید؟ ۲۰ برآستی که شما امید جلال و شادی ما.

۳ سرانجام چون دیگر طاقت نداشتیم، رضا دادیم که ما را در آتن تنها واگذارند. ۲ پس تیموتائوس را که برادر ما و همکار خدا در کار انجیل مسیح است، نزدتان فرستادیم تا شما را در ایمانتان تقویت و تشویق کند، ۳ تا هیچ کس در اثر این سختیها سست نشود، زیرا نیک می دانید که اینها برای ما مقرر است. ۴ به واقع هنگامی که با شما بودیم، پیشاپیش گفتیم که آزار خواهیم دید، و همان گونه که آگاهید، چنین نیز شد. ۵ از این رو، چون دیگر طاقت نداشتیم، فرستادم تا از ایمانتان آگاهی یابم، زیرا بیم آن داشتم که آن وسوسه گر به نحوی شما را وسوسه کرده، و زحمات ما به هدر رفته باشد.

گزارش دلگرم کننده تیموتائوس

۶ اما اکنون تیموتائوس از نزد شما بازگشته و ما را مژده از ایمان و محبت شما آورده است. او به ما خبر داده که شما همیشه از ما به نیکی یاد می کنید و همان گونه که ما مشتاق دیدار شمایم، شما نیز شوق دیدار ما را دارید. ۷ از همین رو، ای برادران، با وجود همه فشارها

هرچند در مقام رسولان مسیح حقی بر گردن شما داشتیم، ۷ اما همچون مادری شیرده* که از کودکان خود نگهداری می کند، با شما به نرمی رفتار کردیم. ۸ شدت علاقه ما به شما چنان بود که شادمانه حاضر بودیم نه تنها انجیل خدا را به شما برسانیم، بلکه از جان خود نیز در راه شما بگذریم، چندان که ما را عزیز گشته بودید. ۹ شما ای برادران، به یقین محنت و مشقت ما را به یاد دارید، که شب و روز کار می کردیم تا وقتی انجیل خدا را به شما وعظ می کنیم، سربار کسی نباشیم. ۱۰ شما شاهدید و خدا خود نیز گواه است که با چه پاکی و درستی و بی عیبی با شما ایمانداران رفتار کردیم. ۱۱ چنانکه می دانید، رفتار ما با یک یک شما چون رفتار پدری با فرزندانش بود. ۱۲ شما را تشویق کرده، دلداری می دادیم و سفارش می کردیم که شیوه رفتارتان شایسته خدایی باشد که شما را به پادشاهی و جلال خود فرا می خواند.

۱۳ نیز ما خدا را پیوسته شکر می گوئیم که شما به هنگام پذیرفتن کلام خدا، که از ما شنیدید، آن را نه چون سخنان انسان، بلکه چون کلام خدا پذیرفتید، چنانکه برآستی نیز چنین است؛ همان کلام اکنون در میان شما که ایمان دارید، عمل می کند. ۱۴ زیرا ای برادران، شما از کلیساهای خدا در یهودیه که در مسیح عیسایند، سرمشق گرفتید: شما نیز از هموطنان خود، همان آزارها را دیدید که آنان از یهودیان دیدند، ۱۵ از آنان که عیسای خداوند و پیامبران را کشتند و ما را نیز بیرون راندند. آنان خدا را خشنود نمی سازند و با همه مردم دشمنی می ورزند، ۱۶ و نمی گذارند ما با غیر یهودیان سخن بگوئیم تا نجات یابند. بدین گونه همواره پیمانۀ گناهان خود را لبریز می کنند. اما غضب خدا سرانجام* بر ایشان فرو ریخته است.

* ۷:۲ یا "دایه".

* ۱۶:۲ یا: "به کمال"، و یا "برای همیشه".

امیال شهوانی باشید.^۶ هیچ‌کس نباید در این امر دست تجاوز یا طمع به حریم برادر خود دراز کند. چنانکه پیشتر به شما گفتیم و هشدار دادیم، خداوند همه این کارها را کیفر خواهد داد.^۷ زیرا خدا ما را نه به ناپاکی، بلکه به قدوسیت فرا خوانده است.^۸ پس، هر که این تعلیم را رد کند، نه انسان، بلکه خدایی را رد کرده که روح قدوس خود را به شما عطا می‌فرماید.

^۹ و اما دربارهٔ محبت برادرانه نیازی نیست چیزی به شما بنویسیم، زیرا خود از خدا آموخته‌اید که یکدیگر را محبت کنید،^{۱۰} و براستی که همهٔ برادران را در سرتاسر مقدونیه محبت می‌کنید. با این همه، ای برادران، ترغیبتان می‌کنیم که هر چه بیشتر چنین کنید.^{۱۱} آرزومند این باشید که زندگی آرامی داشته باشید و سر به کار خویش مشغول بدارید و با دستهای خود کار کنید، همان‌گونه که شما را حکم کردیم.^{۱۲} بدین‌سان، زندگی روزمرهٔ شما احترام مردم بیرون^{*} را بر خواهد انگیخت، و محتاج کسی^{*} نیز نخواهید بود.

بازگشت خداوند عیسی

^{۱۳} ای برادران، نمی‌خواهیم از حال خفتگان^{*} بی‌خبر باشید، مبادا همچون دیگر مردمان که امیدی ندارند، به ماتم بنشینید.^{۱۴} زیرا اگر ایمان داریم که عیسی مرد و برخاست، پس به همین‌سان خدا آنان را نیز که در عیسی خفته‌اند، با وی باز خواهد آورد.^{۱۵} این را به واسطهٔ کلام خود خداوند به شما می‌گوییم: کسانی از ما که هنوز زنده‌اند و تا آمدن خداوند باقی می‌مانند، به یقین از خفتگان پیشی نخواهند گرفت.^{۱۶} زیرا

و زحماتمان، از بابت شما و ایمانتان دلگرم شده‌ایم.^{۱۸} اکنون می‌توانیم نفسی به‌راحت برآوریم، زیرا شما در خداوند استوارید.^{۱۹} اما چگونه می‌توانیم به شکرانهٔ این همه شادی که به خاطر شما در حضور خدای خود یافته‌ایم، او را سپاسی بسزا گوئیم؟^{۲۰} ما روز و شب از دل و جان دعا می‌کنیم که باز به دیدارتان نایل شویم تا هر کاستی ایمان شما را برطرف سازیم.^{۲۱} خود خدا، پدر ما، و خداوند ما عیسی، راه ما را به سوی شما هموار سازد.^{۲۲} و همان‌گونه که محبت ما به شما فزونی می‌یابد، خداوند محبت شما را به یکدیگر و به همهٔ مردم بسیار افزون گرداند.^{۲۳} و دل‌های شما را استواری بخشند تا آن‌گاه که خداوند ما عیسی با همهٔ مقدسان^{*} خود می‌آید، در حضور خدا، پدر ما، بی‌عیب و مقدس باشید.

زندگی خداپسندانه

۲۴ دیگر اینکه، ای برادران، شما از ما آموختید که چگونه باید رفتار کنید تا خدا را خشنود سازید، همان‌گونه که چنین نیز می‌کنید. اکنون به نام عیسی خداوند از شما استدعا داریم و اندرزتان می‌دهیم که در این باره هر چه بیشتر تلاش کنید.^{۲۵} زیرا آگاهید که از جانب عیسی خداوند، چه احکامی به شما داده‌ایم.

^{۲۶} ارادهٔ خدا این است که مقدس باشید: خود را از بی‌عفتی دور نگاه دارید.^{۲۷} هر یک از شما باید بداند که چگونه در پاکی و برازندگی، بدن خود را تحت تسلط نگاه دارد.^{۲۸} نباید همانند قومهایی که خدا را نمی‌شناسند، دستخوش

* ۱۳:۳ این اصطلاح در اینجا ممکن است به ایمانداران، و یا به فرشتگان و یا به هر دو اشاره داشته باشد.

* ۴:۴ یا: «... با همسر خود زندگی کند» یا «... همسری اختیار کند».

* ۱۲:۴ منظور غیرمسیحیان است.

* ۱۲:۴ یا: «محتاج چیزی».

* ۱۳:۴ منظور مسیحیانی است که چشم از جهان فرو بسته‌اند.

* ۱۵:۴ یا: «ما که هنوز زنده‌ایم و تا آمدن خداوند باقی می‌مانیم، ... پیشی نخواهیم گرفت».

اندرزهای پایانی

^{۱۲} حال ای برادران، تقاضا می‌کنیم آنان را که در میان شما زحمت می‌کشند و از جانب خداوند رهبران شما بوده، پندتان می‌دهند، گرامی بدارید،^{۱۳} و با محبت، کمال احترام را به سبب کاری که انجام می‌دهند، برایشان قائل باشید. و با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنید.

^{۱۴} ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم که کاهلان را هشدار دهید؛ کم‌جرثان را تشویق کنید؛ ضعیفان را حمایت نمایید؛ و با همه بر دبار باشید.^{۱۵} زنهان، کسی بدی را با بدی پاسخ نگوید، بلکه همواره در پی نیکی کردن به یکدیگر و به همه مردم باشید.

^{۱۶} همیشه شاد باشید؛^{۱۷} پیوسته دعا کنید؛^{۱۸} در هر وضعی شکرگزار باشید، زیرا این است اراده خدا برای شما در مسیح عیسی.

^{۱۹} آتش روح را خاموش نکنید؛^{۲۰} نبوتها را خوار مشمارید.^{۲۱} همه چیز را بیازمایید؛ به آنچه نیکوست، محکم بچسبید.^{۲۲} از هر گونه بدی دوری کنید.

^{۲۳} خدای سلامتی، خود شما را به تمامی تقدیس کند و روح و جان و تن شما تا آمدن خداوندمان عیسی مسیح، بی‌عیب محفوظ بماند.^{۲۴} او که شما را فرا می‌خواند، امین است و این را خواهد کرد.

^{۲۵} ای برادران، برای ما دعا کنید.^{۲۶} با بوسه‌ای مقدس همه برادران را سلام گوئید.^{۲۷} در حضور خداوند، شما را قسم می‌دهم که این نامه را برای همه برادران قرائت کنید.

^{۲۸} فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. آمین.

خداوند، خود با فرمانی بلندآواز و آوای رئیس فرشتگان و نفیر شیپور خدا، از آسمان فرود خواهد آمد. آنگاه نخست مردگان در مسیح، بر خواهند خاست.^{۲۹} پس از آن، ما که هنوز زنده و باقی مانده‌ایم، با آنها در ابرها ربه‌ای خواهیم شد تا خداوند را در هوا ملاقات کنیم،* و بدین گونه همیشه با خداوند خواهیم بود.^{۳۰} پس بدین سخنان، یکدیگر را دلداری دهید. و اما درباره وقتها و زمانها، ای برادران، نیازی نیست چیزی به شما بنویسم.^{۳۱} زیرا خود نیک می‌دانید که روز خداوند همچون دزدی که شب‌هنگام می‌آید، فرا خواهد رسید.^{۳۲} آن زمان که مردم می‌گویند: «صلح و امنیت حکمفرماست»، ناگهان هلاکت بر ایشان نازل خواهد شد، بدان‌سان که زن آبستن به درد زایمان دچار شود، و از آن گریزی نخواهد بود.

^{۳۳} اما شما ای برادران، در تاریکی نیستید تا آن روز چون دزد غافلگیرتان کند.^{۳۴} شما همه فرزندان نور و فرزندان روزید؛ ما به شب و به تاریکی تعلق نداریم.^{۳۵} پس همانند دیگران به خواب نرویم، بلکه بیدار و هوشیار* باشیم.^{۳۶} زیرا آنان که می‌خوابند، شب‌هنگام می‌خوابند، و آنان که مست می‌کنند، شب‌هنگام مست می‌کنند.^{۳۷} اما ما چون به روز تعلق داریم، باید هوشیار باشیم، و ایمان و محبت را همچون زره سینه‌پوش بر تن کنیم، و امید نجات را همچون کلاه‌خود بر سر نهیم.^{۳۸} زیرا خدا ما را نه برای غضب، بلکه برای کسب نجات به واسطه خداوندمان عیسی مسیح تعیین کرده است،^{۳۹} که به خاطر ما مرد، تا چه بیدار باشیم و چه خفته،* با او زندگی کنیم.^{۴۰} پس یکدیگر را تشویق و تقویت کنید، چنانکه اکنون نیز می‌کنید.

* ۱۷:۴ یا: «استقبال کنیم».

* ۶:۵ یا «خوشتندار»؛ همچنین در آیه ۸.

* ۱۰:۵ یعنی: «چه زنده باشیم، چه مرده».

معرفی نامهٔ دوّم پوئس رسول به تسالونیکیان

تداوم ابهامی که دربارهٔ بازگشت مسیح در کلیسای تسالونیکی وجود داشت، سبب ایجاد مشکلات جدی شده بود. پوئس در نامهٔ دوّم خود به تسالونیکیان بیان می‌دارد که پیش از بازگشت مسیح، شرارت و پلیدی، تحت رهبری شخصیتی اسرارآمیز که 'مرد بی‌دین' خوانده شده است، به اوج خواهد رسید. او به ضدیت با مسیح بر خواهد خاست، اما مسیح به هنگام بازگشت خود، با نفّس دهانش او را هلاک خواهد کرد.

پوئس به تأکید از مؤمنان تسالونیکی می‌خواهد که با وجود مشکلات و سختیها، در ایمان خود استوار بمانند و برای امرار معاش، همچون پوئس و همکارانش کار کنند، و به نیکوکاری ادامه دهند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (باب ۱)
- ۲- تعلیم دربارهٔ بازگشت مسیح (باب ۲)
- ۳- اندرز دربارهٔ رفتار و منیش مسیحی (۱:۳-۱۵)
- ۴- بخش پایانی (۱۶:۳-۱۸)

نامهٔ دوّم پوئس رسول به تسالونیکیان

خداوند و از جلالِ قدرت او خواهد بود،^{۱۰} در آن روز که او می‌آید تا در مقدسین خود تمجید شود و در میان همهٔ آنان که ایمان آورده‌اند، مایهٔ شگفتی گردد. این شامل شما نیز خواهد بود، چرا که به شهادت ما ایمان آورده‌اید.

^{۱۱} از همین رو، پیوسته برای شما دعا می‌کنیم تا خدای ما شما را شایستهٔ دعوت خود شمارد و به نیروی خود هر قصد نیکو و هر عملی را که از ایمان شما سرچشمه می‌گیرد، به انجام رساند،^{۱۲} و تا نام خداوند ما عیسی در شما جلال یابد، و شما نیز در او جلال یابید، بر حسب فیض خدای ما و خداوند عیسی مسیح.

بازگشت مسیح

^۲ ای برادران، دربارهٔ آمدن خداوند ما عیسی مسیح و گرد آمدن ما نزد او، استدعا داریم^۲ از پیام نبوتی یا گفته یا نامه‌ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز خداوند هم‌اکنون فرا رسیده است، زود متزلزل یا مشوش مشوید.^۳ مگذارید هیچ‌کس به هیچ طریقی شما را فریب دهد. زیرا تا نخست آن عصیان واقع نشود و آن مرد بی‌دین که فرزند هلاکت^۴ است به ظهور نرسد، آن روز فرا نخواهد رسید.^۵ او با هر آنچه خدا خوانده می‌شود و مورد پرستش قرار می‌گیرد، مخالفت

از پوئس و سیلاس^{*} و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح‌اند:
فیض و سلامتی از سوی خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

^۳ ای برادران، ما باید همواره خدا را به خاطر وجود شما شکر گوئیم، و سزاوار نیز همین است، زیرا ایمان شما هر چه بیشتر رشد می‌کند و محبت هر یک از شما به یکدیگر فزونی می‌یابد.^۴ از این رو، ما در کلیساهای خدا به خاطر پایداری و ایمان شما در تحمل آزارها و سختیها، به وجودتان افتخار می‌کنیم.^۵ اینها همه نشان دآوری عادلانهٔ خداست، و شمرش این است که شما شایستهٔ پادشاهی خدا شمرده خواهید شد که در راهش رنج می‌برید.^۶ زیرا این عادلانه است که خدا آنان را که شما را رنج می‌دهند، به رنج عوض دهد،^۷ و شما را که رنج می‌برید با ما آرام بخشد. این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند.^۸ او خداشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد.^۹ جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور

* ۱:۱ در اصل یونانی: "سیلوئس"، که شکل دیگری از "سیلاس" است.

* ۹:۱ یا: «هلاکت جاودانی و دوری از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود».

* ۳:۲ منظور از "فرزند هلاکت"، "محکوم به هلاکت"، و یا به احتمال کمتر، "عامل هلاکت" است.

۱۶ خود خداوند ما عیسی مسیح و پدر ما خدا که ما را محبت کرد و به فیض خود به ما دلگرمی جاودانی و امیدی نیکو بخشید،^{۱۷} شما را دلگرمی بخشد و در هر کردار و گفتار نیکو استوار گرداند.

تقاضای دعا

۳ در خاتمه، ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند به سرعت پیش رود و عزت یابد، همان گونه که در میان شما چنین شد،^۲ و تا از افراد خبیث و شرور رهایی یابیم، زیرا همگان را ایمان نیست.^۳ اما خداوند امین است؛ او شما را نیرو می بخشد و از آن شریب حفظ می کند.^۴ ما در خداوند به شما اطمینان داریم که آنچه به شما حکم می کنیم به جای می آورید و خواهید آورد.^۵ خداوند دلهای شما را به محبت خدا و پایداری مسیح هدایت فرماید.

هشدار به کاهلان

۶ ای برادران، به نام خداوند عیسی مسیح به شما حکم می کنیم که از هر برادری که کاهلی پیشه کرده است و مطابق تعلیمی که از ما گرفته‌اید رفتار نمی کند، دوری کنید.^۷ زیرا خود می دانید که چگونه باید از ما سرمشق بگیرید. زمانی که ما با شما بودیم، کاهلی نکردیم^۸ و نان کسی را مفت نخوردیم، بلکه شب و روز کار کردیم و زحمت کشیدیم تا سربار هیچ یک از شما نباشیم.^۹ نه اینکه چنین حقی نداریم، بلکه می خواستیم نمونه‌ای به شما بدهیم تا از ما سرمشق بگیرید.^{۱۰} زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم که «هر که نمی خواهد کار کند، نان هم نخورد.»^{۱۱} شنیده‌ایم در میان شما برخی کاهلی پیشه کرده‌اند. اینان کار نمی کنند، بلکه در کارهای

می‌ورزد و خود را بالاتر قرار می دهد، تا آنجا که در معبد خدا جلوس می کند و خود را خدا معرفی می نماید.

۵ آیا به یاد ندارید هنگامی که با شما بودم اینها را به شما می گفتم؟^۶ شما می دانید که اکنون چه چیزی مانع است و سبب می شود که او تنها در زمان مناسب خود ظهور کند.^۷ زیرا سیر بی دینی هم اکنون نیز عمل می کند، اما فقط تا وقتی که آن که تا به حال مانع است از میان برداشته شود.^۸ آنگاه آن بی دین ظاهر خواهد شد، که خداوند عیسی با نفس دهان خود او را هلاک خواهد کرد و با درخشندگی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت.^۹ ظهور آن بی دین به نیروی شیطان و همراه با همه گونه معجزات و آیات و عجایب گمراه کننده خواهد بود،^{۱۰} و نیز همراه با همه گونه شرارت که راهیان طریق هلاکت را فریفته می سازد. ایشان از آن رو هلاک می شوند که نخواستند حقیقت را دوست بدانند تا نجات یابند.^{۱۱} پس خدا ایشان را به توهمی بزرگ دچار خواهد کرد، به گونه‌ای که دروغ را باور خواهند داشت،^{۱۲} تا همه کسانی که حقیقت را باور نکرده و از شرارت خشنود گشته‌اند، محکوم شوند.

استوار بمانید

۱۳ اما ای برادران که محبوب خداید، ما باید همواره خدا را به خاطر وجود شما شکر گویم، زیرا خدا شما را از آغاز برگزید* تا به واسطه عمل تقدیس کننده روح و ایمان به حقیقت نجات یابید.^{۱۴} او شما را به واسطه انجیل ما فرا خواند تا از جلال خداوند ما عیسی مسیح برخوردار شوید.^{۱۵} پس، ای برادران، استوار باشید و ستهایی* را که چه با سخن زبان و چه با نامه به شما سپردیم، نگاه دارید.

* ۱۳:۲ یا: «خدا شما را چون نوبر برگزید».

* ۱۵:۲ یا «تعالیمی».

خاتمه

^{۱۶}حال، خداوند سلامتی، خود همواره و از هر حیث به شما سلامتی عطا فرماید. خداوند با همگی شما باد.

^{۱۷}من، پوکس، به خط خود این سلام را می نویسم. این نشان ویژه همه نامه های من است. من چنین می نویسم.

^{۱۸}فیض خداوند ما عیسی مسیح با همگی شما باد. آمین.

دیگران فضولی می نمایند.^{۱۲} پس به نام خداوند عیسی مسیح چنین کسان را حکم می کنیم و پند می دهیم که آرام و قرار بگیرند و برای تأمین معاش خود* به آرامی کار کنند.^{۱۳} و اما شما ای برادران، هرگز از انجام کار درست خسته نشوید.

^{۱۴} هر گاه کسی از تعالیم ما در این نامه اطاعت نکند، او را نشان کنید و با وی معاشرت ننمایید تا شرمنده شود.^{۱۵} ولی او را دشمن مشمارید، بلکه همچون برادر به وی هشدار دهید.

معرفی نامهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس

تیموتائوس، ایمانداری جوان بود از مردمان آسیای صغیر. مادرش یهودی بود و پدرش یونانی. او همکار و دوست پولس در سفرهای بشارتی وی بود. پولس او را به نظارت بر کلیساهایی از جمله کلیسای افسس گماشته بود. چون ممکن بود پولس نتواند به زودی از این کلیسا دیدار کند (۱۴:۳ و ۱۵)، این نامه را برای تیموتائوس نوشت تا: او را در خدمتش تشویق کند (۳:۱) و (۱۸)، تعالیم نادرست را اصلاح نماید (۷-۳:۱؛ ۱-۴؛ ۸-۳:۶ و ۵-۲۰-۲۱) و دربارهٔ برخی امور مربوط به ادارهٔ کلیسا همچون عبادت کلیسایی (۲-۱:۱۵) و انتصاب رهبران واجد شرایط (۳-۱:۳؛ ۵-۱۷:۲۵) رهنمودهایی بدهد. یکی از مشکلات عمدهٔ کلیسای افسس، بدعتی بود که شامل تعالیم گنوسی و یهودیت خرافی (۷-۳:۱) و ژهد کاذب می‌شد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱-۱:۲)
- ۲- تعالیمی پیرامون کلیسا و رهبرانش (۱:۳ تا ۳:۱۶)
- ۳- رهنمودهایی به تیموتائوس در خصوص کار و خدمتش (بابهای ۴ تا ۶)

نامهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس

شریعت نه برای درستکاران، بلکه برای قانون‌شکنان و سرکشان وضع شده است، برای بی‌دینان و گناهکاران، و ناپاکان و کافران؛ برای قاتلان پدر و قاتلان مادر؛ برای آدم‌کشان،^۱ زناکاران و لواط‌گران؛ برای آدم‌ربایان،^۲ دروغ‌گویان و شهادت‌دهندگان به دروغ،^۳ و نیز برای هر عملی که خلاف تعلیم صحیح باشد،^۴ تعلیم منطبق بر انجیل پرجلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

فیض خداوند نسبت به پولس

^{۱۲} خداوندان مسیح عیسی را شکرگزارم که مرا توانایی بخشید و درخور اعتماد شمرد و به خدمت خویش برگماشت. ^{۱۳} با آنکه در گذشته، کفرگو و ستمگر و زورگو بودم، بر من رحم شد، زیرا از ناآگاهی و بی‌ایمانی چنین می‌کردم. ^{۱۴} آری، فیض خداوند ما به فراوانی جاری گشت، همراه با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی یافت می‌شود.

^{۱۵} این سخن درخور اعتماد و پذیرش کامل است که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد، که من بزرگترین آنهایم. ^{۱۶} از همین رو، بر من رحم شد تا مسیح عیسی صبر بی‌پایان خود را نسبت به من که بزرگترین

از پولس که به حکم نجات‌دهندهٔ ما خدا و امیدمان مسیح عیسی، رسول مسیح عیسی است؛^۱ به تیموتائوس، فرزند راستینم در ایمان؛ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوندان مسیح عیسی بر تو باد.

هشدار دربارهٔ تعلیم نادرست

^۲ چنانکه به هنگام عزیمتم به مقدونیه به تو اصرار کردم، باز از تو می‌خواهم در آفتوس بمانی تا بعضی را فرمان دهی که تعلیمی دیگر ندهند^۱ و خویشتن را با افسانه‌ها و شجره‌نامه‌های بی‌پایان سرگرم نسازند، زیرا اینها به جای ترویج کار خدا^۲ که از راه ایمان ممکن می‌شود، مباحثات^۳ را دامن می‌زند. هدف از این فرمان، محبت است، محبتی برخاسته از دلی پاک، وجدانی صالح و ایمانی بی‌ریا. ^۴ بعضی کسان از اینها منحرف شده، به بیهوده‌گویی روی آورده‌اند،^۵ و می‌خواهند معلمان شریعت باشند، حال آنکه نمی‌دانند چه می‌گویند یا از چه چیز چنین مطمئن دم می‌زنند.

^۸ ما می‌دانیم که شریعت نیکوست، اگر کسی آن را به درستی به کار بندد. ^۹ نیز می‌دانیم که

* ۱: ۴ یا: "پرورش الهی".

* ۱: ۴ یا: "گمان‌پردازی".

* ۱: ۱۰ یا: "تاجران برده".

* ۱: ۱۰ یا: "آنان که قسم دروغ می‌خورند".

غیریهودیان باشم - حقیقت را بیان می‌کنم و دروغ نمی‌گویم.

۶ پس آرزویم این است که مردان در همه جا، بی‌خشم و جدال، دستهایی مقدس را به دعا برافرازند. ۹ نیز خواهانم که زنان پوششی شایسته بر تن کنند و خویشان را به نجابت و متانت بیاریند، نه به گیسوانی بافته، یا طلا و مروارید، یا جامه‌های فاخر، بلکه به زیور اعمال نیکو آراسته باشند، چنانکه شایسته زنانی است که مدعی خداپرستی‌اند.

۱۱ زن باید در آرامی و تسلیم کامل، تعلیم گیرد. ۱۲ زن را اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر مرد مسلط شود؛ بلکه باید آرام باشد. ۱۳ زیرا نخست آدم سرشته شد و بعد حوا. ۱۴ او آدم فریب نخورد، بلکه زن بود که فریب خورد و نافرمان شد. ۱۵ اما زنان با زادنی فرزندان، رستگار خواهند شد، اگر در ایمان و محبت و تقدس، نجیبانه ثابت بمانند.

ناظران و خادمان کلیسا

۱۶ این سخن در خور اعتماد است که اگر کسی در آرزوی کار نظارت بر کلیسا باشد، در پی کاری نیکوست. ۱۷ از این رو، ناظر کلیسا باید به دور از ملامت، شوهر وفادار یک زن، معتدل، خوشتن‌دار، آبرمند، میهمان‌نواز و قادر به تعلیم باشد؛ ۱۸ نه میگسار، یا خشن، بلکه ملایم؛ و نه ستیزه‌جو، یا پولدوست. ۱۹ نیز باید از عهده اداره خانواده خویش نیک برآید و فرزندان را در کمال وقار مطیع بار آورد. ۲۰ زیرا اگر کسی نداند چگونه خانواده خویش را اداره کند، چگونه می‌تواند کلیسای خدا

گناهکاران بود، نشان دهد، تا نمونه‌ای باشم برای جمله آنان که از این پس به او ایمان آورده، حیات جاویدان خواهند یافت. ۲۱ بر خدای یکتا، آن پادشاه سرمدی، نامیرا و نادیدنی، تا ابدالآباد حرمت و جلال باد؛ آمین! ۱۸ ای پسر، تیموتائوس، این حکم را مطابق با نبوت‌هایی که پیشتر بر تو شد، به تو می‌سپارم تا به مدد آنها در نبرد نیکو پیکار کنی، ۱۹ و به ایمان و وجدانی پاک متمسک باشی، چرا که کشتی ایمان بعضی با زیر پا نهادن آنها درهم شکسته است. ۲۰ هیمنائوس و اسکندر از این دسته‌اند، که ایشان را به شیطان سپردم تا عبرت گرفته، دیگر کفر نگویند.

سفارش‌هایی درباره دعا و عبادت

۲۱ بنابراین، پیش از هر چیز، سفارش می‌کنم که درخواست‌ها، دعاها، شفاعت‌ها و شکرگزاری‌ها برای همه مردم به جا آورده شود، ۲۲ از آن جمله برای حاکمان و همه صاحبمنصبان، تا بتوانیم زندگی آرام و آسوده‌ای را در کمال دینداری و وقار بگذرانیم. ۲۳ چرا که این نیکو و پسندیده نجات‌دهنده ما خداست ۲۴ که می‌خواهد همگان نجات یابند و به معرفت حقیقت نایل گردند. ۲۵ زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است؛ ۲۶ او که با دادن جان خود، بهای رهایی جمله آدمیان را پرداخت. بر این حقیقت در زمان مناسب شهادت داده شد، ۲۷ و من به همین منظور برگماشته شدم تا واعظ و رسول و معلم ایمان راستین برای

* ۱۸:۱ یا: "در پیروی از آنها".

* ۶:۲ یا "بهای رهایی" یا "فدیه".

* ۱۱:۲ یا "خاموشی"؛ همچنین در آیه ۱۲.

* ۱۲:۲ یا "شوهر".

* ۱:۳ یا "اسقفی".

* ۲:۳ یا: "شوهر یک زن"؛ همچنین در آیه ۱۲.

رهنمودهایی برای تیموتائوس

۴ اما روح، آشکارا می‌گوید که در زمانهای آخر، برخی از ایمان رویگردان شده، از ارواح گمراه‌کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد. ^۲ این تعالیم را دروغگویان و ریاکارانی می‌آورند که وجدانشان بی‌حس شده است. ^۳ ایشان ازدواج را منع می‌کنند و به پرهیز از خوراکهای فرامی‌دهند که خدا آفریده تا مؤمنان که از حقیقت آگاهند، با شکرگزاری از آن بهره‌مند شوند. ^۴ زیرا هرآنچه خدا آفریده است، نیکوست و هیچ چیز را نباید رد کرد، هر گاه با شکرگزاری پذیرفته شود، ^۵ چرا که به وسیله کلام خدا و دعا تقدیس می‌گردد.

^۶ اگر این امور را به برادران گوشزد کنی، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، پرورش یافته در کلام ایمان* و تعلیمی نیکو که پیروی آن کرده‌ای. ^۷ تو را با افسانه‌های کفرآمیز و حکایت‌های پیرزنان کاری نباشد، بلکه خود را در دینداری تربیت کن. ^۸ زیرا گرچه تربیت بدن را اندک فایده‌ای است، اما دینداری برای همه چیز فایده دارد، و هم زندگی حال را وعده می‌دهد، هم حیات آینده را.

^۹ این سخن درخور اعتماد و پذیرش کامل است ^{۱۰} که ما امید خویش را بر خدای زنده نهاده‌ایم که نجات‌دهنده جملۀ آدمیان، بخصوص مؤمنان است؛ و برای همین نیز زحمت می‌کشیم و جدّ و جهد می‌کنیم.

را مراقبت نمایید؟ ^۶ و نوایمان نیز نباشد، میادا مغرور گردد و به محکومیت ابلیس دچار شود. ^۷ و باید در میان مردمان بیرون* نیز نیکنام باشد تا به رسوایی و دام ابلیس گرفتار نیاید. ^۸ همچنین خادمان* کلیسا باید باوقار باشند؛ نه در رو، یا میخواره و یا در پی منافع نامشروع. ^۹ باید راز ایمان* را با وجدانی پاک پاس بدارند. ^{۱۰} و باید نخست آزموده شوند و اگر بیری از ملامت یافت شدند، در مقام خادم کلیسا خدمت کنند. ^{۱۱} به همین سان، همسرانشان* نیز باید باوقار باشند، و نه غیبت‌گو، بلکه معتدل و درخور اعتماد در همه چیز. ^{۱۲} هر خادم باید شوهر وفادار یک زن باشد و نیز باید از عهده اداره فرزندان و خانواده خویش نیک برآید. ^{۱۳} خادمانی که نیکو خدمت کرده باشند، به مرتبه‌ای والا خواهند رسید و در ایمان خود به مسیح عیسی از شهامتی* عظیم برخوردار خواهند شد.

^{۱۴} اگر چه امید آن دارم که به زودی نزدت آیم، ولی اینها را به تو می‌نویسم، ^{۱۵} تا اگر تأخیری شد، بدانی که در خانه خدا که کلیسای خدای زنده و ستون و بنیان حقیقت است، چگونه باید رفتار کرد. ^{۱۶} به یقین که راز* دینداری بس عظیم است:

او* در جسم ظاهر شد،
به واسطه روح تصدیق گردید،
فرشتگان او را دیدند،
بر قومها موعظه شد،
جهانیان به او ایمان آوردند،
و با جلال، بالا برده شد.

* ۷:۳ منظور غیر مسیحیان است.

* ۸:۳ یا "شماسان".

* ۹:۳ منظور حقایق مکشوف ایمان مسیحی است.

* ۱۱:۳ یا: "خادمان زن".

* ۱۳:۳ یا "اطمینان" و یا "آزادگی".

* ۱۶:۳ مقصود رازی است که مکشوف گشته است.

* ۱۶:۳ یا "خدا".

* ۶:۴ یا: "حقایق ایمان".

بخصوص خانواده خود نباشد، منکر ایمان است و پست‌تر از بی‌ایمان.

^۹ فقط کسانی را در شمار بیوه‌زنان نامنویسی کن که بیش از شصت سال داشته و به شوهر خود وفادار بوده باشند. ^{۱۰} نیز باید به نیکوکاری شناخته شده باشند، یعنی فرزندان خویش را نیکو تربیت کرده، غریب‌نواز بوده، پاهای مقدسین را شسته، به یاری دردمندان شتافته، و خود را وقف هر نوع کار نیکو کرده باشند.

^{۱۱} اما بیوه‌زنان جوانتر را نامنویسی مکن، چرا که چون امیال شهوانی از مسیح دورشان کند، خواهان ازدواج می‌شوند. ^{۱۲} بدین‌گونه، چون تعهد نخستین خود را زیر پا می‌گذارند، محکومیت بر خود می‌آورند. ^{۱۳} افزون بر این، به بی‌کارگی و سر کشیدن از خانه‌ای به خانه دیگر خود می‌کنند؛ و نه تنها روزگار به بی‌کارگی می‌گذرانند، بلکه سخن چین و فضول هم می‌شوند، و سخنان ناشایست بر زبان می‌آورند.

^{۱۴} پس رأی من بر این است که بیوه‌های جوانتر شوهر کرده، فرزند بیاورند و کدبانو باشند و دشمن را مجال بدگویی ندهند. ^{۱۵} زیرا هم‌اکنون نیز بعضی در پی شیطان منحرف گشته‌اند.


^{۱۶} اگر زنی ایماندار، خویشاوندان بیوه داشته باشد، باید خود یاری‌شان دهد تا باری بر کلیسا نباشند و کلیسا بتواند به بیوه‌زنانی کمک کند که برآستی بی‌کس‌اند.

^{۱۷} مشایخی که نیکو رهبری کرده باشند، شایسته حرمتی دو چنداند، بخصوص آنان که در کار موعظه و تعلیم زحمت می‌کشند. ^{۱۸} زیرا کتاب می‌گوید: «گاوی را که خرمن می‌کوبد، دهان مَبْنَد» و «کارگر مستحق دستمزد خویش است». ^{۱۹} اتهامی بر یکی از مشایخ مه‌پذیر، مگر به گواهی دو یا سه شاهد. ^{۲۰} اما آنان را که به گناه ادامه می‌دهند، در برابر همه توبیخ کن تا دیگران بترسند.

^{۱۱} این امور را حکم فرما و تعلیم ده. ^{۱۲} مگذار هیچ‌کس تو را به سبب جوانی‌ات حقیر شمارد، بلکه در گفتار و کردار و محبت و ایمان و پاکی، همه مؤمنان را سرمشق باش. ^{۱۳} تا آمدنم، به قرائت کلام خدا و اندرز و تعلیم مشغول باش. ^{۱۴} به آن عطایی که در توست بی‌اعتنایی مکن، عطایی که به واسطه نبوت یافتی، آنگاه که هیئت مشایخ بر تو دست گذاشتند.

^{۱۵} در این امور بکوش و خود را به تمامی وقف آن کن تا پیشرفت تو بر همه آشکار شود. ^{۱۶} به دقت، مراقب شیوه زندگی و تعلیم خود باش. در آنها پایداری کن، که اگر چنین کنی خویشتن و شتوندگانت را نجات خواهی داد.

اندرزهایی درباره بیوه‌زنان، مشایخ کلیسا و غلامان

 مرد سالخورده را توبیخ مکن، بلکه او را همچون پدر خود اندرز ده، و جوانان را همانند برادران خود، ^۱ و زنان سالخورده را همچون مادران، و زنان جوانتر را همانند خواهران خویش، در کمال پاکی.

^۲ بیوه‌زنانی را که برآستی بی‌کس‌اند، حرمت گذار. ^۳ اما اگر بیوه‌زنی فرزندان و نوه‌ها دارد، آنان باید نخست بیاموزند که با نگاهداری از خانواده خویش، دینداری خود را در عمل نشان دهند و این‌گونه دین خود را به والدین و اجدادشان آدا کنند، چرا که این خدا را خشنود می‌سازد. ^۴ اما آن که برآستی بیوه است و بی‌کس، امیدش یکسره بر خداست و شب و روز را به دعا و طلب کمک از خدا می‌گذراند. ^۵ حال آنکه بیوه‌زنی که زندگی را به لذتجویی می‌گذراند، در حال حیات، مرده است. ^۶ بدین امور نیز حکم فرما تا از ملامت به دور باشند. ^۷ اگر کسی در پی تأمین معاش خویشان و

و از حقیقت منحرف گشته، گمان می‌کنند دینداری وسیله‌ای است برای سودجویی.
 ۶ اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است.
 ۷ چرا که به این جهان هیچ نیاورده‌ایم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. ۸ پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی* داریم، قانع خواهیم بود. ۹ اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار وسوسه می‌شوند و به دام امیال پوچ و زیانباری گرفتار می‌آیند که موجب تاهی و نابودی انسان می‌گردد. ۱۰ زیرا پولدوستی ریشه‌ای است که همه گونه بدی از آن به بار می‌آید، و بعضی در آرزوی ثروت، از ایمان منحرف گشته، خود را به دردهای بسیار مجروح ساخته‌اند.

سفارش پولس به تیموتائوس

۱۱ اما تو ای مرد خدا، از اینها همه بگریز، و در پی پارسایی و دینداری و ایمان و محبت و پایداری و ملائمت باش. ۱۲ در نبرد نیکوی ایمان* بیکار کن و به دست آور آن حیات جاویدان را که بدان فرا خوانده شدی، آن هنگام که در برابر شهود بسیار، اعتراف نیکو را کردی. ۱۳ در برابر خدایی که به همه چیز زندگی می‌بخشد، و در حضور مسیح عیسی که در شهادت خود نزد پنتیوس پیلاؤس اعتراف نیکو را کرد، تو را سفارش می‌کنم ۱۴ که این حکم را تا زمان ظهور خداوندمان عیسی مسیح، بی‌لکه و به دور از ملامت نگاه داری، ۱۵ که خدا این را در وقت خود به انجام خواهد رسانید، همان خدای متبارک که حاکم یکتا و شاه شاهان و رب ارباب است. ۱۶ او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد. آمین.

۲۱ در پیشگاه خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده، تو را سوگند می‌دهم که این دستورها را بدون پیشداوری رعایت کنی و هیچ کاری را از سر جانبداری انجام ندهی.

۲۲ در دست گذاشتن بر کسی شتاب مکن و در گناهان دیگران شریک مشو، بلکه خود را پاک نگاه دار.

۲۳ دیگر فقط آب منوش، بلکه به جهت معده خود و ناخوشیهایی که اغلب داری، اندکی نیز شراب بنوش.

۲۴ گناهان برخی آشکار است و پیشاپیش آنها به کام داوری می‌شتابد، اما گناهان برخی دیگر از پی آنها می‌آید. ۲۵ به همین سان، اعمال نیکو آشکار است و حتی آنها را که آشکار نیست، نتوان پوشیده نگاه داشت.

۲۶ آنان که زیر یوغ بندگی به سر می‌برند، باید که اربابان خود را درخور کمال احترام بدانند تا مردم نام خدا و تعلیم را بد نگویند. ۲۷ آنان که اربابانشان ایماندارند، نباید به دلیل رابطه برادری، ایشان را کمتر حرمت بگذارند. بلکه برعکس، باید حتی نیکوتر خدمت کنند، زیرا سود خدمتشان به کسانی می‌رسد که ایماندار و عزیزند. این را تعلیم ده و به انجامش ترغیبشان کن.

عواقب پولدوستی

۳ اگر کسی به گونه‌ای دیگر تعلیم دهد و با گفتار صحیح خداوند ما عیسی مسیح و تعلیم دیندارانه موافق نباشد، ۴ مست غرور شده است و هیچ نمی‌فهمد. چنین کس عطشی بیمارگونه به جرّ و بحث و مجادله بر سر کلمات دارد، که از آن حسد و نزاع و ناسزاگویی و بدگمانی برمی‌خیزد ۵ و موجب کشمکش دائمی میان افرادی می‌شود که فکرشان فاسد شده است

* ۸: ۶ در اصل یونانی، برای "پوشاک و سرپناه" تنها یک واژه به کار رفته که می‌تواند در بر دارنده هر دو مفهوم باشد.
 * ۱۲: ۶ منظور ایمان مسیحی به طور کلی است.

۱۷ ثروتمندان این دنیا* را حکم نما که متکبر نباشند و بر مال ناپایدار دنیا امید میندند. بلکه امیدشان بر خدا باشد که همه چیز را به فراوانی برای ما فراهم می‌سازد تا از آنها لذت ببریم. ۱۸ آنان را امر کن که نیکویی کنند و در کارهای خیر دولتمند بوده، سخاوتمند و گشاده‌دست باشند. ۱۹ بدین‌سان، گنجی برای خود خواهند اندوخت که پی‌استوار زندگی آینده ایشان خواهد بود و آن حیات را که حیات واقعی است، به دست خواهند آورد. ۲۰ ای تیموتائوس، امانتی را که به تو سپرده شده است، حفظ کن. از یاوه‌گویی‌های دنیوی و عقاید مخالفی که به غلط، معرفت نامیده می‌شود، دوری‌گزین؛ ۲۱ برخی که ادعای برخورداری از آن داشته‌اند، از ایمان منحرف شده‌اند. فیض با تو باد.

معرفی نامهٔ دوّم پوئس رسول به تیموتائوس

بخش عمده‌ای از نامهٔ دوّم پوئس، اندرزهای شخصی او به تیموتائوس است، اندرزهایی که او به عنوان همکار و دوست جوان پوئس به آن نیاز داشت. موضوع اصلی این نامه 'پایداری' است. پوئس تیموتائوس را نصیحت و تشویق می‌کند که با وجود سختیها و مخالفتها، وفادارانه به شهادت خود دربارهٔ عیسی مسیح ادامه دهد و بر تعلیم صحیح کتب مقدّس استوار بماند و وظیفهٔ خود را به عنوان مبشّر و معلم به جا آورد. پوئس به طور خاص به تیموتائوس هشدار می‌دهد که از درگیر شدن در مباحثات نابخردانه بپرهیزد، چراکه هیچ سودی نمی‌بخشد بلکه باعث هلاکت شنوندگان می‌شود.

پوئس در بیان تمامی این مطالب، تیموتائوس را تشویق می‌کند که از شیوهٔ زندگی و هدف او سرمشق بگیرد. ایمان، تحمّل، پایداری، و رنجهایی که پوئس بر خود هموار می‌کرد، همه می‌توانست مشوق تیموتائوس در انجام خدماتش باشد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۴)
- ۲- توجه پوئس به وضعیت تیموتائوس (۱:۵-۱۴)
- ۳- وضعیت پوئس (۱:۱۵-۱۸)
- ۴- رهنمودهای خاص به تیموتائوس (باب ۲)
- ۵- هشدار دربارهٔ روزهای آخر (باب ۳)
- ۶- وداع پوئس (۱:۴-۸)
- ۷- آخرین درخواستها و تحیت‌ها (۹:۴-۲۲)

نامهٔ دوّم پولس رسول به تیموتائوس

از پولس، که به خواست خدا و به خاطر وعدهٔ حیاتی که در مسیح عیسی یافت می‌شود، رسول مسیح عیساست،^۱ به فرزند عزیزم، تیموتائوس: فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

ترغیب به وفاداری

^۲وقتی تو را شب و روز، پیوسته در دعاهایم یاد می‌دارم، خدا را سپاس می‌گزارم، خدایی را که من نیز چون پدرانم با وجدانی پاک خدمتش می‌کنم.^۳ چون اشکهای تو را به خاطر می‌آورم، آرزو می‌کنم با تو دیدار تازه کنم تا از شادی لبریز شوم.^۴ ایمان بی‌ریای تو را به یاد می‌آورم که نخست در مادر بزرگت لوئیس و سپس در مادرت یونیکس ساکن بود، و یقین دارم اکنون نیز در تو ساکن است.^۵ از این رو، تو را یادآور می‌شوم که آن عطای خدا را که به واسطهٔ دست گذاشتن من، در تو جای گرفته، شعله‌ور سازی.^۶ زیرا روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح ترس، بلکه روح قوت و محبت و انضباط^۷ است.^۸ پس، از شهادت بر خداوند ما عار مدار، و نه از من که به خاطر او در بندم، بلکه تو نیز با اتکا به نیروی الهی در رنج کشیدن برای انجیل سهیم باش.^۹ خدا ما را نجات داده و به زندگی

مقدس فرا خوانده است. این نه به سبب اعمال ما، بلکه به خاطر قصد و فیض خود اوست، فیضی که در مسیح عیسی از ایام ازل به ما عطا شده بود،^{۱۰} ولی اکنون با ظهور نجات‌دهندهٔ ما مسیح عیسی عیان گشته است - همان که به واسطهٔ انجیل، مرگ را باطل کرد^{۱۱} و حیات و فناناپذیری را آشکار ساخت.^{۱۲} او من برگماشته شده‌ام تا واعظ، رسول و معلم این انجیل باشم.^{۱۳} از همین روست که این‌گونه رنج می‌کشم، اما عار ندارم، چرا که می‌دانم به که ایمان آورده‌ام و یقین دارم که او قادر است امانت را تا بدان روز حفظ کند.

^{۱۴}با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی یافت می‌شود، به آنچه از من شنیده‌ای چون الگوی تعلیم صحیح سخت بچسب.^{۱۵} به یاری روح القدس که در ما ساکن است، آن امانت نیکو را که به تو سپرده شده، پاس دار.^{۱۶} آگاهی که ساکنان ایالت آسیا، همه مرا ترک کرده‌اند، از آن جمله، فیگلوس و هرموگنس.^{۱۷} رحمت خداوند بر خانوادهٔ اونیسیفوروس باد، چه او بارها جان مرا تازه کرد و از زنجیرهایم عار نداشت.^{۱۸} بلکه چون به روم آمد، بسیار مرا جست تا سرانجام یافت.^{۱۹} رحمت خداوند در آن روز خاص شامل حال او شود. تو خود از خدمات بسیار او در افسس، نیک آگاهی.

* ۷:۱ یا "خویشنداری".

* ۱۰:۱ یا: «بی‌اثر ساخت».

خادم مقبول خدا

^{۱۲} اینها را پیوسته بدیشان یادآور شو و در حضور خدا هشدار ده که بر سر کلمات مجادله نکنند، که جز تباهی شنوندگان ثمری ندارد. ^{۱۵} سخت بکوش که مقبول خدا باشی، همچون خدمتکاری که او را سببی برای شرمساری نیست و کلام حقیقت را به درستی به کار می‌بندد. ^{۱۶} از یاهوگویی‌های دنیوی بپرهیز، که شخص را هر چه بیشتر به بی‌دینی سوق می‌دهد. ^{۱۷} تعلیم چنین کسان مانند بیماری قانقاریا پخش می‌شود. هیمنائوس و فیلتوس از همین دسته‌اند، ^{۱۸} که از حقیقت منحرف گشته‌اند و می‌گویند رستخیز هم‌اکنون به وقوع پیوسته است، و بدین سان ایمان بعضی را ویران می‌کنند. ^{۱۹} با این حال، پی مستحکمی که خدا نهاده است، پابرجاست و با این عبارت مَهر شده است که: «خداوند کسان خود را می‌شناسد،» و «هر که به نام خداوند اقرار دارد، باید از شرارت کناره جوید.»

^{۲۰} در خانه‌ای بزرگ، تنها ظروف طلا و نقره نیست، بلکه چوبی و گلی هم هست؛ آنها به کار مصارف مهم می‌آیند، اینها به کار مصارف پیش پا افتاده. ^{۲۱} پس هر که خود را از آنچه گفتم پاک نگاه دارد، ظرفی خواهد بود که به کار مصارف مهم می‌آید، ظرفی مقدس و مفید برای صاحبخانه و مهیا برای هر کار نیکو.

^{۲۲} از امیال جوانی بگریز، و به همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می‌خوانند، در پی پارسایی و ایمان و محبت و صلح باش. ^{۲۳} از مباحثات بوج و بی‌خردانه دوری کن، چرا که می‌دانی نزاعها برمی‌انگیزد. ^{۲۴} حال آنکه خادم خداوند نباید نزاع کند، بلکه باید با همه مهربان باشد و قادر به تعلیم و بردبار. ^{۲۵} باید مخالفان را به نر می‌ارشد کند، بدین امید که

۲ پس تو ای فرزندم، در فیضی که در مسیح عیسی است نیرومند شو، ^۱ و آنچه را که در حضور گواهان بسیار از من شنیدی، به مردمان امینی بسیار که از عهده آموزش دیگران نیز برآیند، ^۲ همچون سرباز شایسته مسیح عیسی، در تحمل رنجها سهیم باش. ^۳ هیچ‌کس به هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیت‌های زندگی نمی‌سازد، چرا که خواهان جلب خشنودی فرمانده خویش است. ^۴ به همین سان، ورزشکاری که هم‌اوردی می‌کند، تاج پیروزی را دریافت نخواهد کرد، اگر به قانون هم‌اوردی نکرده باشد. ^۵ آن که باید نخست از محصول نصیب ببرد، کشاورزی است که محنت کشیده است. ^۶ به آنچه می‌گویم بیندیش، که خداوند تو را در فهم همه اینها بصیرت خواهد بخشید.

^۷ عیسی مسیح را به خاطر دار که از نسل داوود بود و از مردگان برخاست؛ این است انجیل من، ^۸ که به خاطرش در رنجم، تا بدان حد که چون مجرمان به زنجیرم کشیده‌اند. اما کلام خدا در زنجیر نیست. ^۹ پس همه چیز را به خاطر برگزیدگان تحمل می‌کنم تا آنان نیز نجاتی را که در مسیح عیساست، با جلال جاودانی به دست آورند.

^{۱۱} این سخن درخور اعتماد است که:

اگر با او مردیم،

با او زندگی هم خواهیم کرد.

^{۱۲} اگر تحمل کنیم،

با او سلطنت هم خواهیم کرد.

اگر انکارش کنیم،

او نیز انکارمان خواهد کرد.

^{۱۳} اگر بی‌وفا شویم،

او وفادار خواهد ماند،

از آن رو که خویشتن را انکار نتواند

کرد.

خدا به آنها توبه عطا فرماید تا به شناخت حقیقت برسند^{۲۶} و به خود آمده، از دام ابلیس که ایشان را برای انجام خواست خود اسیر کرده است، برهند.

بی‌خدایی در روزهای آخر

۳ اما آگاه باش که در روزهای آخر، زمانهای سخت پیش خواهد آمد. ۲ مردمان خودپرست، پولدوست، لافزن، متکبر، ناسزاگو، نافرمان به والدین، ناسپاس، ناپاک، بی‌عاطفه، بی‌گذشت، غیبت‌گو، بی‌بندوبار، وحشی، دشمن نیکویی، خیانتکار، بی‌مبالات و خودپسند خواهند بود. لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت^۵ و هر چند صورت ظاهر دینداری را دارند، منکر قدرت آن خواهند بود. از چنین کسان دوری گزین. ۶ اینان کسانی هستند که به درون خانه مردم رخنه کرده، زنان سبک‌مغز را اسیر خود می‌سازند، زنانی را که زیر بار گناهان خم شده‌اند و هوسهای گوناگون آنان را به هر سو می‌کشد،^۷ و با اینکه همواره تعلیم می‌گیرند، هرگز به شناخت حقیقت نتوانند رسید. ۸ همان‌گونه که تئیس و یمبریس به مخالفت با موسی برخاستند، این مردان نیز که فکری فاسد و ایمانی مردود دارند، با حقیقت مخالفت می‌کنند. ۹ اما راه به جایی نخواهند برد، بلکه حماقتشان بر همگان آشکار خواهد شد، چنانکه حماقت آن دو نیز عیان گردید.

اندرز پولس به تیموتائوس

۱۰ اولی تو تعلیم و رفتار و هدف و ایمان و صبر و محبت و تحمل مرا^{۱۱} و آزارهایی را که دیدم و رنجهایی را که کشیدم، نظاره‌گر بوده‌ای و از آنچه در آنطاقیه، قونیه و لِسْتَرِه بر سرم آمد و آزارهایی که به من رسید، نیک آگاهی. اما خداوند مرا از آن همه رهانید. ۱۲ برآستی، همه کسانی که بخوانند در مسیح

عیسی با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید؛^{۱۳} اما شرارت پیشگان و شیادان در بدی پیش خواهند رفت؛ فریب خواهند داد و فریب خواهند خورد. ۱۴ اما تو در آنچه آموخته و بدان ایمان آورده‌ای پایدار باش، چرا که می‌دانی آنها را از چه کسان فرا گرفته‌ای،^{۱۵} و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجاتی که از راه ایمان به مسیح عیسی است. ۱۶ تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است،^{۱۷} تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.

۲۴ در برابر خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد، و نظر به ظهور او و پادشاهی‌اش، تو را مکلف می‌سازم که کلام را موعظه کنی و به گاه و به بیگاه آماده این کار باشی و با صبر بسیار و تعلیم دقیق، به اصلاح و توبیخ و تشویق پردازی. ۲۵ زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوشه‌ایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند؛^{۲۶} و از گوش فرا دادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت. ۲۷ اما تو در همه حال به هوش باش؛ سختیها را بر خود هموار کن؛ کار مبشر را انجام ده و خدمت خویش را به کمال به انجام رسان.

۲۸ زیرا من، هم‌اکنون، همچون هدیه‌ای ریختنی، در حال ریخته شدنم و زمان رحلتم فرا رسیده است. ۲۹ جنگ نیکو را جنگیده‌ام، مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته‌ام. ۳۰ اکنون تاج پارسایی برایم آماده است، تاجی که خداوند، آن داور عادل، در آن روز به من عطا خواهد کرد - نه تنها به من، بلکه به همه آنان که مشتاق ظهور او بوده‌اند.

که این به حسابشان گذاشته شود.^{۱۷} اما خداوند در کنار من ایستاد و مرا نیرو بخشید تا کلام به واسطه من به کمال موعظه شود و همه غیریهودیان آن را بشنوند. پس، از دهان شیر رستم.^{۱۸} خداوند مرا از هر عمل شیرانه خواهد رهانید و برای پادشاهی آسمانی خود نجات خواهد بخشید. جلال بر او باد تا ابدالابد. آمین!

درودهای نهایی

^{۱۹} سلام مرا به پریسکیلا* و آکیلا و خانواده او نیسیفوروس برسان.^{۲۰} اراستوس در قرنتس ماند، و من ثروفیموس را در میلیتوس، بیمار، بر جا گذاشتم.^{۲۱} بکوش تا پیش از زمستان به اینجا برسی. یوبولوس برای تو سلام می فرستد، و نیز پودئس، لینوس، کلودیا و همه برادران.^{۲۲} خداوند با روح تو باشد. فیض با شما باد.

سفارشهای شخصی

^۹ بکوش تا هر چه زودتر نزد من آیی.^{۱۰} زیرا دیماس به خاطر عشق این دنیا* مرا ترک کرده و به تسالونیکه رفته است. گریسکیس به غلاطیه و تیتوس هم به دلماطیه رفته.^{۱۱} تنها لوقا با من است. مرفس را برگیر و با خود بیاور، زیرا در خدمت مرا سودمند است.^{۱۲} تیخیکوس را به افسس فرستادم.^{۱۳} هنگام آمدنت، قبایی را که در تروآس نزد کارپوس بر جا گذاشتم با خود بیاور، و نیز طومارهایم را و بخصوص نوشته های پوستین را.^{۱۴} اسکندر مسگر، با من بسیار بدیها کرد. خداوند سزای کارهایش را خواهد داد.^{۱۵} تو نیز از او برحذر باش، زیرا با پیام ما سخت به مخالفت برخاسته است.^{۱۶} در نخستین دفاع من، هیچ کس به پشتیبانی از من برخاست، بلکه همه مرا وانهادند. مباد

* ۱۰:۴ یا: "عصر حاضر".

* ۱۹:۴ در اصل یونانی: "پریسکا"، که شکل کوتاه شده "پریسکیلا" است.

معرفی نامه پوئس رسول به تیتوس

تیتوس از مسیحیان غیریهودی و همکار و دوست پوئس در خدمات بشارتی او بود. پوئس وظیفه نظارت بر کلیسای جزیره کُرت را بر عهده تیتوس نهاده بود. این نامه به بررسی سه موضوع اصلی می‌پردازد. پوئس در آغاز، خصوصیات لازم برای رهبران کلیسا را به تیتوس یادآور می‌شود. این امر، بخصوص با توجه به شیوه رفتار نادرست مردمان کُرت اهمیت داشت. سپس تیتوس را اندرز می‌دهد که چگونه قشرهای مختلف کلیسا را تعلیم دهد. سرانجام، در آخرین بخش نامه، اندرزهایی پیرامون رفتار و منش مسیحی وجود دارد که در آن پوئس، بخصوص بر لزوم حفظ آرامش و روحیه همکاری و همچنین دوری از دشمنی و مجادله و چند دستگی در کلیسا تأکید می‌ورزد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۴-۱:۱)
- ۲- رهبران و معلمان کلیسا (۱۶-۵:۱)
- ۳- تعلیم به قشرهای مختلف در کلیسا (باب ۲)
- ۴- راهنماییهای عمومی (۱۱-۱:۳)
- ۵- بخش پایانی (۱۵-۱۲:۳)

نامه پولس رسول به تیتوس

که تعلیم داده شده است تا بتواند دیگران را بر پایه تعلیم صحیح پند دهد و نظر مخالفان را رد کند.

^۱ زیرا گردنکشسان یاوه‌گویی و فریبکار بسیارند، بخصوص از ختنه‌شدگان، ^۲ که دهانشان را باید بست، زیرا برای کسب منافع نامشروع، تعالیم ناشایسته می‌دهند و بدین‌گونه خانواده‌ها را به تمامی تباه می‌سازند. ^۳ حتی یکی از انبیای خودشان گفته است: «کرتیان همواره مردمانی دروغگو و وحوشی شریر و شکم‌پرستانی تن‌پرورند.» ^۴ این شهادت راست است. پس آنان را سخت توبیخ کن تا از سلامت ایمان برخوردار باشند و ^۵ به افسانه‌های یهود و احکام منکران حقیقت‌گوش نسپارند. ^۶ برای پاکان همه چیز پاک است، اما برای آنان که آلوده‌اند و بی‌ایمان، هیچ چیز پاک نیست، بلکه هم فکرشان آلوده است و هم وجدانشان. ^۷ مدعی خدانشناسی‌اند، اما با کردارشان او را انکار می‌کنند. نفرت‌انگیزند و نافرمان، و نامناسب برای هر کار نیکو.

تعلیم صحیح

^۸ اما تو از آنچه مطابق با تعلیم صحیح است، سخن بگو. ^۹ مردان سالخورده را بگو که معتدل و باوقار و خویششندان باشند

از پولس، خادم خدا و رسول عیسی مسیح، در خدمت ایمان برگزیدگان خدا و شناخت آن حقیقت که منطبق بر دینداری است، ^{۱۰} و به امید حیات جاویدان ^{۱۱} که خدای منزّه از هر دروغ از ایام ازل بدان وعده فرمود ^{۱۲} و کلام خود را در زمان مقرر آشکار ساخت، به واسطه موعظه‌ای که به حکم نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شد، ^{۱۳} به تیتوس، فرزند راستینم در ایمانی مشترک: فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح بر تو باد.

مأموریت تیتوس در کُرت

^{۱۴} تو را از آن رو در کُرت بر جا گذاشتم تا کارهای ناتمام را سامان دهی و همان‌گونه که تو را امر کردم، در هر شهر مشایخی برگماری. ^{۱۵} شیخ کلیسا باید به دور از ملامت، شوهر وفادار یک زن، ^{۱۶} و دارای فرزندان باایمان باشد که از هر گونه اتهام لجام گسیختگی و سرکشی مبرا باشند. ^{۱۷} چرا که ناظر کلیسا مباشر خداست و از همین رو باید به دور از ملامت باشد، نه خودرأی یا تندخو یا میگسار یا خشن یا در پی منافع نامشروع، ^{۱۸} بلکه شهره به میهمان‌نوازی و دوستدار نیکویی و خویششندان و پارسا و مقدس و منظم؛ ^{۱۹} و پایدار بر کلام مطمئنی

* ۱:۱ یا "غلام".

* ۲:۱ یا: «و بر امید حیات جاویدان استوار است که...».

* ۶:۱ یا: "شوهر یک زن".

و در ایمان و محبت و پایداری، به شایستگی رفتار کنند.

^۳ به همین سان، زنان سالخورده باید شیوه زندگی محترمانه‌ای داشته باشند. نباید غیبت گو یا بنده شراب باشند، بلکه باید آنچه را که نیکوست تعلیم دهند،^۴ تا بتوانند زنان جوانتر را خرد بیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند^۵ و خویشتردار و عقیف و کدبانو و مهربان و تسلیم شوهر، تا کلام خدا بد گفته نشود.

^۶ نیز مردان جوان را پند ده تا خویشتردار باشند.^۷ خود در همه چیز سرمشق اعمال نیکو باش. در تعلیم خود صداقت و جدیت به خرج ده،^۸ و سلامت گفتار چنان باشد که کسی آن را مذمت نتواند کرد، تا مخالفان چون فرصت بد گفتن از ما نیابند، شرمسار شوند.

^۹ غلامان را بیاموز که در هر چیز تسلیم اربابانشان باشند و برای جلب خشنودی آنها بکوشند؛ و چون و چرا نکنند.^{۱۰} و از آنان نذرند، بلکه کمال امانت را نشان دهند تا در هر چیز تعلیم مربوط به نجات‌دهنده ما خدا را زینت بخشند.

^{۱۱} زیرا فیض خدا به ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است^{۱۲} و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویشترداری و پارسایی و دینداری در این عصر^{۱۳} زیست کنیم،^{۱۳} در حینی که منتظر آن امید مبارک، یعنی ظهور پر جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خویش عیسی مسیح هستیم،^{۱۴} که خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت‌رهایی‌مان بخشند^{۱۵} و قومی برای خود ظاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.

^{۱۵} اینها را بگو، و با کمال اقتدار تشویق و توییح کن، و مگذار کسی تو را حقیر شمارد.

رفتار نیکو

۳ ایشان را یادآور شو که تسلیم حکمرانان و صاحب‌منصبان باشند و فرمانبرداری کنند، و برای هر کار نیک آماده باشند؛^۱ کسی را ناسزا نگویند بلکه صلح‌جو و با ملاحظه باشند و با همه در کمال فروتنی رفتار کنند.

^۲ ما نیز زمانی نادان و نافرمان‌بردار بودیم و گمراه و بنده همه گونه امیال و لذتها؛ و در کین و حسد روزگار می‌گذرانیدیم. منفور بودیم و متنفر از یکدیگر.^۳ اما چون مهربانی و انساندوستی نجات‌دهنده ما خدا آشکار شد،^۴ ما را نه به سبب کارهای نیکویی که کرده بودیم، بلکه از رحمت خویش نجات بخشید، به غسل تولد تازه و نو شدنی که از روح‌القدس است؛^۵ که او را به فراوانی بر ما فرو ریخت، به واسطه منجی ما عیسی مسیح،^۶ تا به فیض او پارسا شمرده شده، بنا بر امید حیات جاویدان، به وارثان بدل گردیم.^۷ این سخن درخور اعتماد است. و از تو می‌خواهم که بر این امور تأکید ورزی، تا آنان که بر خدا اعتماد بسته‌اند، از یاد نبرند که خویشان را وقف کارهای نیکو نمایند، که اینها همگان را نیکو و سودمند است.

^۸ اما از مجادلات نابخردانه و شجره‌نامه‌ها و بحثها و نزاعهای پیرامون شریعت اجتناب کن، زیرا بی‌فایده و بی‌ارزش است.^۹ به آن که عامل تفرقه است یک بار، و سپس برای دومین بار هشدار ده، و از آن پس، با او قطع ارتباط کن.^{۱۰} چرا که می‌دانی چنین شخص منحرف است و گناهکار، و خود عامل محکومیت خویش.

* ۱۲:۲ یا: "در این دنیا".

* ۱۴:۲ یا: «باز خریدمان کند». اصل یونانی این فعل، در بسیاری مواقع حاوی مفهوم رهانیدن بردگان اسیر با پرداخت بها است.

نصایح پایانی

^{۱۲}وقتی آرتماس یا تیخیکوس را نزدت بفرستم، بکوش تا هر چه زودتر نزد من به نیکوپولیس آیی، زیرا عزم آن دارم که زمستان را در آنجا به سر برم.^{۱۳} تا آنجا که می‌توانی، زیناس و کیل و آپولس را در انجام سفرشان مدد فرما تا هیچ محتاج نمانند.^{۱۴} بگذار

همکیشان ما بیاموزند که خویشان را وقف انجام کارهای نیکو کنند تا برای رفع نیازهای ضروری تدارک بینند و زندگی بی‌ثمری نداشته باشند.

^{۱۵}آنان که با من اند، جملگی تو را سلام می‌فرستند. به آنان که ما را در ایمان دوست می‌دارند، سلام برسان. فیض با همه شما باد.

معرفی نامه پوئس رسول به فیلیمون

فیلیمون مسیحی برجسته‌ای بود. او که احتمالاً یکی از اعضای کلیسای شهر کورنسی بود، برده‌ای داشت به نام اونیسیموس. این برده از نزد ارباب خود فیلیمون گریخته بود و گویا از اموال او نیز دزدیده بود. طبق قوانین روم، مجازات او مرگ بود. از قضا اونیسیموس با پوئس که در این زمان زندانی بود، آشنا شد و از طریق او مسیحی گردید. این نامه بیانگر استدعای پوئس از فیلیمون است مبنی بر اینکه برده خود اونیسیموس را که پوئس او را بازپس می‌فرستد، ببخشد و او را دیگر نه چون برده، بلکه چون برادر مسیحی بپذیرد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۳-۱)
- ۲- شکرگزاری برای فیلیمون (۷-۴)
- ۳- درخواست پوئس در خصوص اونیسیموس (۲۱-۸)
- ۴- بخش پایانی (۲۵-۲۳)

نامه پولس رسول به فیلیمون

^{۱۲} او را که پارهٔ تسن من است نزد تو باز می‌فرستم. ^{۱۳} می‌خواستم نزد خود نگاهش بدارم تا در مدتی که به‌خاطر انجیل در بندم، سهم تو را در خدمت به من بر عهده گیرد. ^{۱۴} اما نخواستم کاری بدون موافقت تو کرده باشم، تا احسانت از روی میل باشد، نه به اجبار. ^{۱۵} چه بسا که از همین رو اندک زمانی از تو جدا شد تا برای همیشه نزدت بازگردد، ^{۱۶} اما دیگر نه چون غلام، بلکه بالاتر از آن، چون برادری عزیز، او مرا بس عزیز است، اما تو را به مراتب عزیزتر است، خواه در مقام یک انسان و خواه در مقام برادری در خداوند.

^{۱۷} پس اگر مرار فقیخ خود می‌دانی، او را همان‌گونه بپذیر که مرا می‌پذیری. ^{۱۸} اگر خطایی به تو کرده، یا چیزی به تو بدهکار است، آن را به حساب من بگذار. ^{۱۹} من، پولس، به دست خود می‌نویسم که آن را جبران خواهم کرد - البته نیازی نمی‌بینم بگویم که تو جان خود را نیز به من مدیونی. ^{۲۰} آری ای برادر، آرزو دارم در خداوند نفعی از تو به من برسد؛ پس جان مرا در مسیح تازه ساز. ^{۲۱} این را می‌نویسم چون از اطاعت تو اطمینان دارم و می‌دانم حتی بیش از آنچه می‌گویم، خواهی کرد. ^{۲۲} در ضمن، اتاقتی نیز برایم مهیا کن، زیرا امید دارم به سبب دعاهایتان به شما بخشیده شوم. ^{۲۳} ای پافراس، همزندان من در مسیح عیسی، تو را سلام می‌فرستد. ^{۲۴} همچنین همکارانم، مرقس، آریستارخوس، دیماس و لوقا تو را سلام می‌گویند. ^{۲۵} فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد.

^۱ از پولس، زندانی مسیح عیسی، و تیموتائوس، برادر ما، به دوست عزیز و همکار ما فیلیمون، ^۲ به خواهر ما آپفیا و هم‌رزم ما آرخیوس، و به کلیسایی که در خانه‌ات بر پا می‌شود: ^۳ فیض و سلامتی از جانب خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

^۴ من با یاد آوردنت در دعاهایم، همواره خدای خود را سپاس می‌گویم، ^۵ زیرا وصف ایمانت به خداوند عیسی و محبتت به همهٔ مقدسین را می‌شنوم. ^۶ دعایم این است که مشارکت ایمانت بسی کارگر افتاده، تو را به شناخت هر قابلیت نیکویی رهنمون شود که در جهت نیل به قامت مسیح در ماست. ^۷ محبت تو مرا سخت شاد و دلگرم کرده است، چه تو به دل‌های مقدسین طراوت و تازگی بخشیده‌ای.

استدعای پولس دربارهٔ اونیسیموس

^۸ از این رو، هرچند در مسیح این جسارت را دارم که تو را به انجام آنچه سزاوار است حکم کنم، ^۹ ترجیح می‌دهم بر پایهٔ محبت استدعا کنم. پس من، پولس پیر، که اکنون نیز زندانی مسیح عیسی‌ام، ^{۱۰} دربارهٔ پسر من اونیسیموس که در بند او را پدر شده‌ام، استدعایی از تو دارم. ^{۱۱} او در گذشته برای تو بی‌فایده بود، اما اکنون هم تو را و هم مرا مفید است.

معرفی نامه به عبرانیان

نامه به عبرانیان خطاب به مسیحیان یهودی نژادی نوشته شده است که احتمالاً به سبب درک نادرستشان از مقام و کار عیسی مسیح، در خطر بازگشت به کیش سابق خود بودند. از این رو، نویسنده در آغاز مسیح را به عنوان مکاشفه حقیقی و نهایی خدا معرفی می‌کند و برتری او را بر فرشتگان و موسی و کهنات یهود ثابت می‌نماید. او با تأکید بر سه حقیقت مسلم به این کار دست می‌زند: (۱) عیسی پسر ازلی و ابدی خداست، لذا برتر از انبیای عهد عتیق، فرشتگان و موسی است. (۲) خدا عیسی را کاهنی ابدی اعلام کرده است، پس او برتر از کاهنان عهد عتیق است. (۳) عیسی مؤمنان را از گناه، ترس و مرگ رهایی می‌بخشد و در مقام کاهن اعظم، نجات و رستگاری حقیقی را برای آنان به ارمغان می‌آورد. نظام قربانیه و مراسم دینی یهود، تنها سایه‌ای از این نجات عظیم است.

نویسنده با اشاره به ایمان شخصیت‌های برجسته تاریخ قوم اسرائیل (باب ۱۱)، خوانندگان را به پایداری در ایمان تشویق می‌کند و در باب دوازدهم از ایشان می‌خواهد که با چشم‌دوختن به عیسی، ایمان خود را با وجود همه مصیبت‌ها و سختی‌ها، تا به آخر حفظ کنند. کتاب با بیان مطالبی پندآمیز و هشدارگونه به پایان می‌رسد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه: مسیح، مکاشفه کامل خدا (۱:۱-۳)
- ۲- برتری مسیح بر فرشتگان (۱:۱ تا ۴:۲)
- ۳- برتری مسیح بر موسی و یوشع (۳:۱ تا ۴:۱۳)
- ۴- برتری کهنات مسیح (۴:۱۴ تا ۷:۲۸)
- ۵- برتری عهد مسیح (بابهای ۸ و ۹)
- ۶- برتری قربانی مسیح (باب ۱۰)
- ۷- اهمیت ایمان (بابهای ۱۱ و ۱۲)
- ۸- نصایح و بخش پایانی (باب ۱۳)

نامه به عبرانیان

پسر خدا برتر از فرشتگان

در گذشته، خدا بارها و از راههای گوناگون به واسطه پیامبران با پدران ما سخن گفت،^۱ اما در این ایام آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطه او جهان را آفرید.^۲ او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست، و همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد. او پس از پاک کردن گناهان، به دست راست مقام کبریا در عرش برین بنشست.^۳ پس به همان اندازه که نامی برتر از فرشتگان به میراث بُرد، از مقامی والاتر از آنها نیز برخوردار شد.^۴ زیرا خدا تا کنون به کدام یک از فرشتگان گفته است:

«تو پسر من هستی؟»

امروز من تو را مولود ساخته‌ام؟»

و یا:

«من او را پدر خواهم بود،

و او مرا پسر؟»

بلکه آن هنگام نیز که فرزند ارشد را به جهان

می‌آورد، می‌فرماید:

«همه فرشتگان خدا او را بپرستند.»

حال آنکه درباره فرشتگان می‌گوید:

«فرشتگانش را بادها می‌سازد،

و خادمانش را شعله‌های آتش.»

اما درباره پسر می‌گوید:

«ای خدا، تخت سلطنت تو جاودانه

است؛

عصای پادشاهی تو عصای عدل و

انصاف است.

^۵ تو پارسایی را دوست می‌داری و

شرارت را دشمن؛

از این رو خدا، خدای تو، تو را بیش

از همقطارانت به روغن شادمانی

مسح کرده است.»

^۶ و نیز می‌فرماید:

«تو، ای خداوند، در آغاز بنیان زمین را

نهادی،

و آسمانها صنعت دستان توست!

^۷ آنها از میان می‌روند، اما تو برجا

می‌مانی!

آنها همه چون جامه مندرس خواهند

شد!

^۸ آنها را چون ردایی در هم خواهی پیچید،

و بسان جامه‌ای جایگزین خواهند

شد.

اما تو همان هستی،

و سالهای تو را پایانی نیست!

^۹ خدا تا کنون به کدام یک از فرشتگان گفته

است:

۵:۱ مزمور ۷۲: ۱، ۲۵:۱ سمونیل ۱۴:۷ و ۱ تواریخ ۱۳:۱۷. ۶:۱ ثنیه ۴۳:۳۲ (ترجمه یونانی هفتادئتان).

۶:۱ مزمور ۱۰۴: ۴، ۹:۱ مزمور ۶:۴۵ و ۷: ۱۲:۱ مزمور ۱۰۲: ۲۵-۲۷.

«به دست راست من بنشین

تا آن هنگام که دشمنان را کرسی

زیر پایت سازم»؟

۱۱ مگر آنها جملگی روحهایی خدمتگزار نیستند که برای خدمت به وارثان آینده نجات فرستاده می شوند؟

ضرورت جدی گرفتن نجات

۲ پس بر ماست که به آنچه شنیده ایم با دقت هر چه بیشتر توجه کنیم، مبادا از آن منحرف شویم. ۲ زیرا اگر پیامی که به واسطه فرشتگان بیان شد الزام آور بود، آن گونه که هر سریچی و نافرمانی مجازاتی برحق می یافت، ۳ پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر چنین نجاتی عظیم را نادیده بگیریم؟ این نجات در آغاز به واسطه خداوند بیان شد و سپس توسط آنان که از او شنیدند بر ما ثابت گردید، ۴ در حالی که خدا نیز بر آن گواهی می داد، با آیات و عجایب و معجزات گوناگون، و عطایای روح القدس، که آنها را بنا به خواست خود تقسیم می کرد.

عیسی خود را همانند برادران خویش می سازد

۵ او جهان آینده را که از آن سخن می گوئیم، زیر فرمان فرشتگان قرار نداد. ۶ اما شخصی در جایی شهادت داده، گفته است: «انسان چیست که در اندیشه اش باشی، و بنی آدم، که به او روی نمایی؟ ۷ او را اندکی * کمتر از فرشتگان ساختی، و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی

۸ و همه چیز را زیر پاهای او نهادی.»

خدا با قرار دادن همه چیز زیر فرمان او، چیزی باقی نگذاشت که مطیع وی نباشد. اما در حال حاضر، هنوز نمی بینیم که همه چیز زیر فرمان او باشد. ۹ اما عیسی را می بینیم که اندک زمانی پایینتر از فرشتگان قرار گرفت، ولی اکنون تاج جلال و اکرام بر سرش نهاده شده است، چرا که از رنج مرگ گذشت تا بر حسب فیض خدا برای همه طعم مرگ را بچشد.

۱۰ به جا بود خدا که همه چیز برای او و به واسطه او وجود دارد، برای اینکه پسران بسیار را به جلال برساند، قهرمانان نجات ایشان را از راه تحمل رنج، کامل گرداند. ۱۱ زیرا او که مقدس می سازد و آنان که مقدس می شوند، همه از یک تبارند. از همین رو، عیسی عار ندارد ایشان را برادر بخواند. ۱۲ چنانکه می گوید: «نام تو را به برادرانم اعلام خواهم کرد؛ و در میان جماعت، تو را خواهم ستود.»

۱۳ و باز می گوید:

«من بر او توکل خواهم کرد.»

و باز:

«اینک من، و فرزندانم که خدا به من

داده است.»

۱۴ از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد، ۱۵ و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده اند، آزاد سازد. ۱۶ زیرا مسلم است که او نه فرشتگان، بلکه نسل ابراهیم را یاری می دهد. ۱۷ از همین رو، لازم بود از هر حیث همانند برادران خود شود تا بتواند

* ۷:۲ «اندکی» در اینجا می تواند به معنی «اندک زمانی» باشد؛ همچنین در آیه ۹.

* ۱۰:۲ یا «بانی».

۱۰ به همین سبب، از آن نسل خشمگین بودم
و گفتم: "اینان همواره در دل
خود گمراهند، و راههای مرا
نمی‌شناسند؛"
۱۱ پس در خشم خود سوگند خوردم
که به آسایش من هرگز راه نخواهند
یافت.»

۱۲ ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی
دل شُرور و بی‌ایمان نداشته باشد که از خدای
زنده رویگردان شود. ۱۳ بلکه هر روز، تا آن زمان
که هنوز 'امروز' خوانده می‌شود، یکدیگر را
پند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه،
سختدل نشود. ۱۴ از آن رو که در مسیح شریک
شده‌ایم، تنها به شرطی که اطمینان آغازین
خود را تا به آخر استوار نگاه داریم. ۱۵ چنانکه
هم‌اکنون گفته شد:

«امروز، اگر صدای او را می‌شنوید،
دل خود را سخت مسازید،
چنانکه در ایام ترمرد کردید.»

۱۶ مگر آنان که شنیدند و با وجود آن سرپیچی
کردند، چه کسانی بودند؟ آیا همهٔ آنانی نبودند
که موسی از مصر به در آورد؟ ۱۷ و از چه کسانی
چهل سال خشمگین بود؟ مگر نه آنان که گناه
کردند و اجسادشان در بیابان افتاد؟ ۱۸ و دربارهٔ
چه کسانی سوگند خورد که به آسایش او هرگز
راه نخواهند یافت؟ مگر نه همانها که نافرمانی *
کردند؟ ۱۹ پس می‌بینیم به سبب بی‌ایمانی بود
که نتوانستند راه بیابند.

آسایش شَبَّات برای قوم خدا

۴ پس به‌هوش باشیم مبادا با اینکه وعدهٔ
راه یافتن به آسایش او هنوز به قوت

در مقام کاهن اعظمی رحیم و امین، در خدمت
خدا باشد و برای گناهان قوم کفاره کند. ۱۸ چون
او خود هنگامی که آزموده شد، رنج کشید، قادر
است آنان را که آزموده می‌شوند، یاری رساند.

برتری عیسی بر موسی

۳ پس ای برادران مقدّس که در دعوت
آسمانی شریک هستید، اندیشهٔ خود
را بر عیسی معظوف کنید که اوست رسول و
کاهن اعظمی که بدو معترفیم. ۲ او نسبت به
کسی که او را برگماشت امین بود، همان‌گونه
که موسی نیز در تمام خانهٔ خدا امین بود. ۳ اما
به همان اندازه که حرمت سازندهٔ خانه از
خود خانه بیشتر است، عیسی نیز لایق حرمتی
بیش از موسی شمرده شد. ۴ زیرا هر خانه‌ای
به دست کسی بنا می‌شود، اما بانی همه چیز
خداست. ۵ موسی در مقام خادم در تمام خانهٔ
خدا امین بود تا بر آنچه می‌بایست در آینده
گفته شود، شهادت دهد. ۶ اما مسیح، در مقام
پسر صاحب‌اختیار بر خانهٔ خدا، امین است.
و خانهٔ او ما هستیم، به شرطی که آزادگی *
خود را حفظ کنیم و در مباهات به امید خود
همچنان پایدار بمانیم.

۷ پس همان‌گونه که روح‌القدس می‌فرماید:

«امروز، اگر صدای او را می‌شنوید،
دل خود را سخت مسازید،
چنانکه در ایام ترمرد کردید،
به هنگام آزمایش در بیابان.

۹ آنجا پدران شما مرا آزمایش و امتحان
کردند،

با اینکه چهل سال کارهای مرا دیده
بودند.

* ۶:۳ یا "اطمینان" و یا "شهامت".

* ۱۸:۳ یا "بی‌ایمانی".

خود برآسود. ^{۱۱} پس بیایید به جدّ بکوشیم تا به آن آسایش راه یابیم، مبادا کسی از نافرمانی آنان سرمشق گیرد و در لغزد.

^{۱۲} زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نَفَس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است. ^{۱۳} هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست، عریان و آشکار است.

عیسی، کاهن اعظم ما

^{۱۴} پس چون کاهن اعظمی والا مقام داریم که از آسمانها در گذشته است، * یعنی عیسی پسر خدا، بیایید اعتراف خود را استوار نگاه داریم. ^{۱۵} زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما و سوسه شده است، بدون اینکه گناه کند. ^{۱۶} پس آزادانه * به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیاییم و فیض را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد. هر کاهن اعظم از میان آدمیان انتخاب می‌شود و به نمایندگی آدمیان در امور الهی منصوب می‌گردد تا هدایا و قربانیها به جهت گناهان تقدیم کنند. ^{۱۷} او می‌تواند با آنان که ناآگاهانه به راه خطا می‌روند، به نرمی رفتار کند، زیرا خود نیز دارای ضعف است. ^{۱۸} از همین رو، باید نه تنها برای گناهان مردم، بلکه برای گناهان خود نیز قربانی تقدیم کند. ^{۱۹} هیچ کس خود این افتخار را از آن خویش نمی‌سازد، بلکه این افتخار زمانی نصیب

خود باقیست، آشکار شود که احدی از شما، از دست یافتن به آن بازمانده است. ^{۲۰} زیرا به ما نیز چون ایشان بشارت داده شد. اما پیامی که شنیدند، سودی برایشان نداشت، زیرا با آنان که گوش فرا دادند به ایمان متحد نشدند. * ^{۲۱} ولی ما که ایمان آورده‌ایم، به آن آسایش راه می‌یابیم. چنانکه خدا فرموده است:

«پس در خشم خود سوگند خوردم

که به آسایش من هرگز راه نخواهند یافت.»

و با این همه، کارهای او از زمان آفرینش جهان به پایان رسیده بود؛ ^{۲۲} زیرا در جایی راجع به روز هفتم بیان می‌کند که: «خدا در هفتمین روز، از همه کارهای خویش بیاسود،» ^{۲۳} و باز در قسمتی که در بالا نقل شد، می‌گوید: «به آسایش من هرگز راه نخواهند یافت.»

^{۲۴} بنابراین، از آنجا که این حقیقت به قوت خود باقی است که برخی می‌باید به آن آسایش راه یابند، و آنان که پیشتر بشارت یافتند، به سبب نافرمانی راه نیافتند، ^{۲۵} پس خدا دیگر بار روزی خاص را مقرر فرمود، و پس از گذشت سالهای بسیار، در مزامیر داوود، از 'امروز' سخن گفت و آن‌گونه که پیشتر بیان شد، فرمود:

«امروز، اگر صدای او را می‌شنوید،

دل خود را سخت مسازید.»

^{۲۶} زیرا اگر یوشع به آنها آسایش بخشیده بود، مدت‌ها بعد، خدا از روزی دیگر سخن نمی‌گفت. ^{۲۷} پس قوم خدا هنوز باید از آسایش سَبَّات * برخوردار شوند؛ ^{۲۸} زیرا هر کس که به آسایش خدا داخل می‌شود، او نیز از کارهای خود آسودگی می‌یابد، همان‌گونه که خدا از کارهای

* ۲:۴ یا: «زیرا شنوندگان، آن را با ایمان نیامیختند.»

* ۹:۴ یا: «از جشن سَبَّات.»

* ۱۴:۴ یا: «به آسمان رفته است.»

* ۱۶:۴ یا: «با اطمینان» و یا «با شهامت.»

پس بیایید تعالیم ابتدایی دربارهٔ مسیح را پشت سر نهاده، به سوی کمال پیش برویم، و دیگر بار توبه از اعمال منتهی به مرگ،* و ایمان به خدا،^۲ و آموزش تعمیدها،* و دستگذاری‌ها، و رستخیز مردگان و مجازات ابدی را بنیان ننهیم.^۳ و چنین نیز خواهیم کرد، هرگاه خدا اجازه دهد.

^۱ زیرا آنان که یک بار منور گشتند و طعم آن موهبت آسمانی را چشیدند و در روح القدس سهیم شدند^۵ و طعم نیکویی کلام خدا و نیروهای عصر آینده را چشیدند،^۶ اگر سقوط کنند، ممکن نیست بتوان ایشان را دیگر بار به توبه آورد، چرا که* به زیان خویش، پسر خدا را باز بر صلیب می‌کنند و او را در برابر چشم همگان بی‌حرمت می‌سازند.

^۷ اگر زمینی، بارانی را که بارها بر آن می‌بارد جذب کند و برای کسانی که به‌خاطر آنها کشت شده است محصول مفید بار آوَد، از خدا برکت می‌یابد.^۸ اما زمینی که خار و خس بار می‌آورد، بی‌ارزش است و در خطر لعنت قرار دارد، و سرانجام نیز سوزانده خواهد شد.^۹ ای عزیزان، هر چند این چنین سخن می‌گوییم، اما در مورد شما یقین داریم که چیزهای بهتر که با نجات همراه است، نصیبتان خواهد شد.^{۱۰} زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و محبتی را که به‌خاطر نام او در خدمت به مقدسین* نشان داده و می‌دهید فراموش کند.^{۱۱} آرزوی ما این است که هریک از شما همین جدیت را برای تحقق امیدتان تا به آخر نشان دهید،^{۱۲} و کاهل نباشید، بلکه از کسانی سرمشق

شخص می‌شود که خدا او را همانند هارون فرا خواند.^۵ مسیح نیز خود جلال کهنات اعظم را از آن خویش نساخت، بلکه آن را از همان کسی دریافت کرد که به او گفت:

«تو پسر من هستی؛

امروز، من تو را مولود ساخته‌ام.»

^۶ و در جای دیگر می‌گوید:

«تو جاودانه کاهن هستی،

در رتبهٔ ملکیصیدق.»

^۷ او در ایام زندگی خود بر زمین، با فریادهای بلند و اشکها به درگاه او که قادر به رهایی‌اش از مرگ بود، دعا و استغاثه کرد و به‌خاطر تسلیمش به خدا مستجاب شد.^۸ هر چند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت.^۹ و چون کامل شد، همهٔ آنان را که از او اطاعت می‌کنند، منشأ نجات ابدی گشت.^{۱۰} او از جانب خدا تعیین شد تا کاهن اعظم باشد، از مرتبهٔ ملکیصیدق.

هشدار دربارهٔ سقوط از ایمان

^{۱۱} در این باره، مطالب بسیار برای گفتن داریم، اما شرح آنها دشوار است، چرا که گوشهای شما سنگین شده است.^{۱۲} براستی که پس از گذشت این همه وقت، خود می‌بایست معلم باشید. و با این حال نیاز دارید کسی اصول ابتدایی کلام خدا را دیگر بار از آغاز به شما بیاموزاند. شما محتاج شیرید، نه غذای سنگین!^{۱۳} هر که شیر خوار است، با تعالیم پارسایی چندان آشنا نیست، زیرا هنوز کودک است.^{۱۴} اما غذای سنگین از آن بالغان است که با تمرین مداوم، خود را تربیت کرده‌اند که خوب را از بد تشخیص دهند.

* ۱:۶ یا: "توبه از مراسم بیهوده".

* ۲:۶ یا "غسلها".

* ۶:۶ یا: "در حالی که".

* ۱۰:۶ منظور قوم مقدس خدا یعنی مؤمنان به عیسی مسیح است؛ همچنین در بقیهٔ کتاب.

'پادشاه پارسایی' و بعد 'پادشاه سالمیم'، یعنی 'پادشاه صلح' است.^۳ او به لحاظ اینکه نه پدر و نه مادر و نه نسب‌نامه‌اش معلوم است، و نه آغاز ایام یا پایان زندگی‌اش، شبیه پسر خدا بوده، همیشه کاهن باقی می‌ماند.

^۴ بنگرید که او چه شخص بزرگی بود که حتی ابراهیم پاتریازک* از غنایم به او ده یک داد! ^۵ حال، بنا بر حکم شریعت، فرزندان لاوی که کاهن می‌شوند، می‌باید از قوم که برادران ایشانند ده یک بگیرند، هر چند آنها نیز از نسل ابراهیم‌اند. ^۶ اما این شخص که از نسل لاوی نبود، از ابراهیم ده یک گرفت و او را که صاحب وعده‌ها بود، برکت داد. ^۷ بدون شک، کوچکتر است که از بزرگتر برکت می‌یابد. ^۸ در یکی، کسانی ده یک می‌گیرند که می‌میرند؛ اما در دیگری، کسی که درباره‌اش شهادت داده شده که زنده است. ^۹ حتی می‌توان گفت که خود لاوی هم که دریافت‌کننده ده یک بود، به واسطه ابراهیم ده یک داد. ^{۱۰} زیرا هنگامی که **مَلْکِیَصِדِیق** به ابراهیم برخورد، لاوی در همان وقت نیز در **صُلْبِ جَدِّش** وجود داشت.

شبهات **مَلْکِیَصِدِیق** به عیسی

^{۱۱} اگر دستیابی به کمال، از طریق نظام کهنات لاوی میسر بود - چرا که قوم قوانینی در خصوص آن دریافت کرده بودند - چه لزومی داشت کاهنی دیگر، نه از رتبه هارون، بلکه از رتبه **مَلْکِیَصِدِیق** ظهور کند؟ ^{۱۲} زیرا اگر نظام کهنات تغییر کند، ناگزیر شریعت نیز می‌باید تغییر یابد. ^{۱۳} زیرا کسی که این مطالب درباره او گفته شده، به قبیله‌ای دیگر تعلق دارد که از آن قبیله کسی هرگز خدمت مذبح

گیرید که با ایمان و شکیبایی وارث وعده‌ها می‌شوند.

قطعی بودن وعده‌های خدا

^{۱۴} هنگامی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون بزرگتری از خودش نبود که به او سوگند خورد، پس به خود سوگند خورد ^{۱۵} و فرمود: «به یقین تو را برکت خواهم داد و تو را کثیر خواهم ساخت.» ^{۱۶} و بدین‌گونه، ابراهیم پس از آنکه با شکیبایی انتظار کشید، وعده را یافت. ^{۱۷} آدمیان به کسی بزرگتر از خود سوگند می‌خورند و سوگند، سخن شخص را تضمین می‌کند و به همه بحثها پایان می‌بخشد. ^{۱۸} به همین‌سان، چون خدا خواست تغییرناپذیر بودن قصد خود را بر وارثان وعده‌ها هر چه آشکارتر سازد، آن را با سوگند تضمین کرد، ^{۱۹} تا به واسطه دو امر تغییرناپذیر، که ممکن نیست خدا درباره آنها دروغ بگوید، ما از دلگرمی بسیار برخوردار شویم، ما که گریخته‌ایم تا امیدی را که پیش روی ما قرار داده شده است، به چنگ گیریم. ^{۲۰} این امید، به منزله لنگری محکم و ایمن برای جان ماست، امیدی که به محراب درون حجاب راه می‌یابد، ^{۲۱} جایی که عیسی چون پیشرو ما، و به نمایندگی از ما، داخل شد؛ همان که جاودانه کاهن اعظم شده است، در رتبه **مَلْکِیَصِدِیق**.

کهنات **مَلْکِیَصِدِیق**

این **مَلْکِیَصِدِیق**، پادشاه سالمیم و کاهن خدای متعال بود. او به ابراهیم که از شکست دادن پادشاهان بازمی‌گشت، برخورد و او را برکت داد. او ابراهیم به همین شخص از همه چیز ده یک داد. نام او نخست به معنی

* ۴:۷ "پاتریازک" به معنی "نیای بزرگ" است.

برای گناهان خود و سپس برای گناهان قوم، قربانی تقدیم کند. بلکه آنگاه که خود را تقدیم کرد، یک بار برای همیشه برای گناهان ایشان قربانی داد.^{۱۸} زیرا شریعت، انسانهایی ضعیف را به کهانت اعظم برمی‌گمارد، اما سوگندی که پس از شریعت آمد، پسر را برگماشت، که جاودانه کامل شده است.

کاهن اعظم عهد جدید

جان کلام در آنچه می‌گوییم این است که ما چنین کاهن اعظمی داریم که بر جانب راست تختِ مقام کبریا در آسمان نشسته^{۱۹} و خدمتگزار مکان اقدس یعنی آن خیمه حقیقی است که خداوند بر پا کرده، نه انسان. هر کاهن اعظم برای تقدیم هدایا و قربانیها منصوب می‌شود. از همین رو، این کاهن نیز می‌بایست چیزی برای تقدیم کردن داشته باشد.^{۲۰} اگر او بر زمین بود، کاهن نمی‌بود، زیرا کاهنانی دیگر هستند که بنا بر شریعت هدایا تقدیم می‌کنند.^{۲۱} اما آنها تنها شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند. به همین سبب، هنگامی که موسی می‌خواست خیمه را بسازد، به او هشدار داده شد: «آگاه باش که همه چیز را مطابق نمونه‌ای بسازی که در کوه به تو نشان داده شد.»^{۲۲} اما خدمتی که عیسی یافته، به مراتب برتر از خدمت آنهاست، به همان میزان که او واسطه عهدی به مراتب بهتر از عهد قدیم است، عهدی که بر وعده‌های نیکوتر بنا شده است.^{۲۳} زیرا اگر عهد نخست نقصی نداشت، نیازی به طلب کردن عهدی دیگر نبود.^{۲۴} اما خدا نقصی یافت و بدیشان فرمود: «خداوند می‌گوید، هان روزهایی فرا می‌رسد

را نکرده است؛^{۲۵} چون کاملاً روشن است که خداوند ما از نسل یهودا بود و موسی در مورد آن قبیله چیزی راجع به کهانت نگفت.^{۲۶} و از این هم روشنتر آنکه هر گاه کاهنی دیگر همانند مَلْکِیَصِدِّقْ ظهور کند،^{۲۷} او نه بر پایه حکم شرعی مربوط به نسب خود، بلکه بر پایه نیروی حیاتی فناناپذیر، کاهن می‌شود.^{۲۸} زیرا درباره او چنین شهادت داده شده که: «تو جاودانه کاهن هستی،

در رتبه مَلْکِیَصِدِّقْ.»

حکم پیشین منسوخ شد، چون سست و بی‌فایده بود،^{۲۹} زیرا شریعت هیچ چیز را کامل نکرد. در مقابل، امیدی بهتر ارائه شد که از طریق آن به خدا نزدیک می‌شویم.^{۳۰} و این بدون سوگند نبود! دیگران بدون هیچ سوگندی کاهن شدند،^{۳۱} اما کاهن شدن او با سوگند همراه بود، آنگاه که خدا به وی گفت: «خداوند سوگند خورده

و نظرش را تغییر نخواهد داد که:
«تو جاودانه کاهن هستی.»

^{۳۲} به خاطر این سوگند، عیسی ضامن عهدی بهتر شده است.

^{۳۳} شمار کاهنان پیشین بس زیاد بود، زیرا مرگ مانع از ادامه خدمت آنها می‌شد.^{۳۴} حال آنکه عیسی چون تا ابد زنده است، کهانت بی‌پایان دارد.^{۳۵} پس او قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می‌آیند، جاودانه نجات بخشد،^{۳۶} زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند.

^{۳۷} ما به چنین کاهن اعظمی نیاز داشتیم، کاهنی قدوس، بی‌عیب، پاک، جدا از گناهکاران، و فراتر از آسمانها.^{۳۸} برخلاف دیگر کاهنان اعظم، او نیازی ندارد هر روز، نخست

* ۲۵:۷ یا: «... به کمال نجات بخشد».

که من با خاندان اسرائیل و خاندان
یهودا

عهدی تازه خواهم بست.

^۹ نه مانند عهدی که با پدرانشان بستم،

آن روز که دست ایشان را گرفتم

تا از سرزمین مصر به در آورم؛

زیرا، خداوند می‌گوید، آنان به عهد

من وفادار نماندند.

پس، از ایشان روی گرداندم.

^{۱۰} اما خداوند چنین اعلام می‌کند:

این است عهدی که پس از آن ایام

با خاندان اسرائیل خواهم بست.

احکام خود را در ذهن ایشان خواهم

نهاد،

و بر دل‌های ایشان خواهم نگاشت.

من خدای ایشان خواهم بود،

و ایشان قوم من خواهند بود.

^{۱۱} دیگر کسی به همسایه خود تعلیم

نخواهد داد

و یا کسی به برادر خود نخواهد

گفت،

”خداوند را بشناس!“

زیرا همه از خُرد و بزرگ، مرا خواهند

شناخت،

^{۱۲} از آن رو که شرارت ایشان را خواهم

آمرزید

و گناهانشان را دیگر هرگز به یاد

نخواهم آورد.»

^{۱۳} خدا با سخن گفتن از عهدی 'جدید'، آن

عهد نخست را کهنه می‌سازد؛ و آنچه کهنه

و قدیمی می‌شود، زود از میان خواهد رفت.

عبادت در خیمه زمینی

^۹ عهد نخست، قوانینی برای عبادت

داشت و نیز از محرابگاهی زمینی

برخوردار بود. ^{۱۰}خیمه‌ای بر پا شده بود که

در اتاق نخست * آن، چراغدان، میز، و نان

حضور قرار داشت؛ این مکان 'قدس' خوانده

می‌شد. ^{۱۱}پشت پردهٔ دوّم نیز اتاقی بود که

'قدس‌القدس' نام داشت؛ ^{۱۲}در این اتاق، مذبح

زرّین بخور و صندوق عهد قرار داشت که با

طلا پوشانیده شده بود. در این صندوق، ظرف

زرّین 'مَنّا'، عصای هارون که شکوفه آورده

بود، و الواح سنگی عهد قرار داده شده بود.

^{۱۳}بر بالای صندوق، کرویّان 'جلال' * بر جایگاه

کَفّاره * سایه‌گستر بودند. اکنون جای آن نیست

که به شرح جزئیات بپردازیم.

^{۱۴}پس از آنکه همه چیز بدین صورت نظام

یافت، کاهنان مرتب به اتاق نخست داخل

می‌شدند تا خدمت خود را به انجام رسانند.

^{۱۵}اما تنها کاهن اعظم به اتاق دوّم داخل می‌شد،

آن هم تنها سالی یک بار، و همیشه نیز خون

به همراه داشت تا برای خود و برای گناهانی

که قوم ناآگاهانه کرده بودند، تقدیم کند.

^{۱۶}روح‌القدس بدین‌گونه نشان می‌دهد که تا

زمانی که اتاق * نخست برقرار است، راه ورود

به مکان اقدس هنوز ظاهر نشده است. ^{۱۷}این

نمادی است از زمان حاضر که در آن، هدایا و

قربانیهایی تقدیم می‌شود که قادر نیست وجدان

عبادت‌کننده را کاملاً پاک سازد، ^{۱۸}بلکه تنها به

کار خوردن و نوشیدن و انجام آداب مختلف

شستشوی آیینی می‌آید. اینها تنها تشریفاتی

* ۲:۹ یا: "اتاق بیرونی".

* ۵:۹ منظور حضور پر جلال خدا است.

* ۵:۹ یا: "تخت رحمت".

* ۸:۹ یا "خیمه".

اعتباری ندارد.^{۱۸} از همین رو، حتی عهد نخست نیز بدون خون، قابل اجرا نبود.^{۱۹} آن هنگام که موسی هر یک از احکام شریعت را به تمامی قوم اعلام کرد، خون گوساله‌ها را گرفته، همراه با آب و پشم قرمز و شاخه‌های زوفا، بر طومار و همه قوم پاشید^{۲۰} و گفت: «این است خون عهدی که خدا شما را به نگاه داشتنش حکم فرموده است.»^{۲۱} همچنین آن خون را بر خیمه و بر هر آنچه در آیینهای آن به کار می‌رفت، پاشیدید.^{۲۲} در حقیقت، بنا بر شریعت، تقریباً همه چیز به وسیله خون پاک می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.

^{۲۳} پس می‌بایست شبیه چیزهای آسمانی با این قربانیا پاک شود، اما اصل آنها با قربانیایی بهتر از اینها.^{۲۴} زیرا مسیح به محرابگاهی داخل نشد که ساخته دست بشر و تنها شبیه محرابگاه حقیقی باشد، بلکه به خود آسمان داخل شد تا اکنون به نمایندگی از ما در حضور خدا ظاهر شود.^{۲۵} و نیز به آنجا داخل نشد تا خویشتن را بارها چون قربانی تقدیم کند، همانند کاهن اعظم که هر ساله به قدس الاقداس داخل می‌شود، آن هم با خونی که خون خودش نیست.^{۲۶} زیرا در این صورت، مسیح می‌بایست از زمان آفرینش جهان، بارها رنج کشیده باشد. اما او اکنون یک بار برای همیشه در نقطه اوج تمامی اعصار * ظاهر شد تا با قربانی خود، گناه را از میان بردارد.^{۲۷} همان‌گونه که برای انسان یک بار مردن و پس از آن داوری مقرر است،^{۲۸} مسیح نیز پس از آنکه یک بار قربانی شد

است ظاهری که تا فرا رسیدن زمان اصلاح امور ابلاغ شده بود.

خون مسیح

^{۱۱} اما چون مسیح در مقام کاهن اعظم آن امور نیکو ظاهر گشت که هم‌اکنون واقع شده‌اند، به خیمه‌ای بزرگتر و کاملتر داخل شد که به دست انسان ساخته نشده است و به دیگر سخن، به این خلقت تعلق ندارد.^{۱۲} و به خون بزها و گوساله‌ها داخل نشد، بلکه یک بار برای همیشه به خون خود به قدس الاقداس داخل شد و رهایی * ابدی را حاصل کرد.^{۱۳} زیرا اگر خون بزها و گاوها و پاشیدن خاکستر گوساله بر آنان که به لحاظ آیینی ناپاکند، ایشان را تقدیس می‌کند تا به ظاهر پاک باشند،^{۱۴} چقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه آن روح جاودانی، خویشتن را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ * پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم!^{۱۵} از همین رو، مسیح واسطه عهدی است جدید، تا فراخوانندگان بتوانند میراث جاودانی موعود را دریافت کنند. زیرا اکنون مرگی رخ داده که آنان را از گناهانی که در متن عهد نخست واقع شد، رهایی می‌بخشد.^{۱۶} زیرا در هر عهدی، * لازم است مرگ عاملی که عهد را رسمیت می‌بخشد * به میان آید،^{۱۷} زیرا هر عهدی تنها بر اساس چنین مرگی ارزش قانونی می‌یابد؛ چون تا زمانی که عامل رسمیت بخشنده به عهد زنده است، آن عهد

* ۹: ۱۲ اصل یونانی این واژه در بسیاری مواقع حاوی مفهوم رهانیدن بردگان اسیر با پرداخت بها است؛ همچنین در آیه ۱۵.

* ۹: ۱۴ یا: "از مراسم بیهوده".

* ۹: ۱۶ یا "وصیتی"; همچنین در آیه ۱۷.

* ۹: ۱۶ یا: "مرگ وصیت‌کننده"; همچنین در آیه ۱۷.

* ۹: ۲۶ یا: "در پایان تمامی اعصار".

همیشه، از طریق قربانی بدن عیسی مسیح تقدیس شده‌ایم.

^{۱۱} هر کاهن، هر روز به خدمت می‌ایستد و همان قربانیها را که هرگز نمی‌توانند گناهان را از میان بردارند، بارها می‌گذرانند.^{۱۲} اما این کاهن، چون برای همیشه یک قربانی به جهت گناهان تقدیم کرد، به دست راست خدا بنشست.^{۱۳} از آن هنگام، در انتظار است که دشمنانش کرسی زیر پایش گردند،^{۱۴} زیرا با یک قربانی، تقدیس شدگان را تا ابد کامل ساخته است.

^{۱۵} روح القدس نیز در این خصوص به ما گواهی می‌دهد. ابتدا می‌فرماید:

^{۱۶} «خداوند اعلام می‌کند،

این است عهدی که پس از آن ایام با ایشان خواهم بست.

احکام خود را در دل‌های ایشان خواهم نهاد،

و بر ذهن ایشان خواهم نگاشت.»

^{۱۷} سپس می‌افزاید:

«گناهان و نافرمانیهای ایشان را

دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد.»

^{۱۸} آنجا که اینها آمرزیده شده باشند، دیگر جایی برای قربانی گناه باقی نمی‌ماند.

دعوت به پایداری

^{۱۹} پس ای برادران، از آنجا که به خون عیسی می‌توانیم آزادانه* به مکان اقدس داخل شویم،^{۲۰} یعنی از راهی تازه و زنده که از میان آن پرده که بدن اوست، بر ما گشوده شده است،^{۲۱} و از آنجا که کاهنی بزرگ بر خانه خدا داریم،^{۲۲} بیایید با اخلاص قلبی و اطمینان کامل ایمان به حضور خدا نزدیک شویم، در حالی

تا گناهان بسیاری را بر دوش کِشد، دیگر بار ظاهر خواهد شد، نه برای رفع گناه، بلکه تا آنان را که مشتاقانه چشم به راه اویند، نجات بخشد.

قربانی یگانه مسیح

شریعت فقط سایه چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها. از همین رو، هرگز نمی‌تواند با قربانیهایی که سال به سال پیوسته تکرار می‌شود، آنان را که برای عبادت نزدیک می‌آیند، کامل سازد.^۲ وگرنه آیا تقدیم آنها متوقف نمی‌شد؟ زیرا در آن صورت، عبادت‌کنندگان یک بار برای همیشه پاک می‌شدند و از آن پس دیگر برای گناهان خود احساس تقصیر نمی‌کردند.^۳ اما آن قربانیها هر سال یادآور گناهانند،^۴ چرا که ممکن نیست خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد.^۵ از این رو، هنگامی که مسیح به جهان آمد، فرمود:

«به قربانی و هدیه رغبت نداشتی،

اما بدنی برای من مهیا ساختی؛

^۶ از قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای گناه خشنود نبودی.

^۷ آنگاه گفتیم: «اینک من می‌آیم،

تا اراده تو را ای خدا به جای آورم؛

در طومار کتاب درباره‌ام نوشته شده

است.»^۸

^۸ نخست می‌گوید: «به قربانی و هدیه، قربانیهای سوختنی و قربانیهای گناه رغبت نداشتی و از آنها خشنود نبودی»، هرچند شریعت خواهان انجامشان بود.^۹ سپس می‌فرماید: «اینک من می‌آیم تا اراده تو را به جای آورم.» پس اولی را باطل می‌کند تا دومی را برقرار سازد.^{۱۰} به واسطه همین اراده، ما یک بار برای

* ۱۹:۱۰ یا: «با اطمینان» و یا «با شهادت».

ایستادگی به خرج دادید.^{۳۳} گاهی در برابر چشم همگان مورد اهانت و آزار قرار می‌گرفتید و گاهی دوش به دوش کسانی می‌ایستادید که با ایشان چنین رفتار می‌شد.^{۳۴} با آنان که در زندان بودند، همدردی می‌کردید و تراج اموال خود را با شادی می‌پذیرفتید، زیرا می‌دانستید از داراییهای بهتر که جاودانی است، برخوردارید.^{۳۵} پس این آزادگی* خود را ترک مگویید، زیرا پاداشی عظیم در پی خواهد داشت.^{۳۶} چون لازم است پایداری کنید تا آنگاه که اراده خدا را به انجام رسانید، وعده را بیاوید.^{۳۷} زیرا پس از اندک زمانی

«او که باید بیاید، خواهد آمد

و تأخیر نخواهد کرد.

^{۳۸} اما شخصی پارسای من

به ایمان* زیست خواهد کرد.

و اگر عقب نشیند،

از او خشنود نخواهم شد.»

^{۳۹} لیکن ما از کسانی نیستیم که به عقب برمی‌گردند و هلاک می‌شوند، بلکه از آنانیم که ایمان دارند و حیات می‌یابند.

قهرمانان ایمان

ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی‌بینیم.*^{۴۰} به سبب ایمان بود که درباره پیشینیان* به نیکویی شهادت داده شد.

^{۴۱} به ایمان درمی‌یابیم که کائنات به وسیله کلام خدا شکل گرفت، بدان‌گونه که آنچه دیده می‌شود از چیزهای دیدنی پدید نیامد.*

که دل‌هایمان از هر احساس تقصیر زدوده و بدن‌هایمان با آب پاک شسته شده است.^{۳۳} بیایید بی‌تزلزل، امیدی را که به آن معترفیم همچنان استوار نگاه داریم، زیرا وعده‌دهنده امین است.^{۳۴} و در فکر آن باشیم که چگونه می‌توانیم یکدیگر را به محبت و انجام اعمال نیکو برانگیزانیم.^{۳۵} و از گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - بخصوص اکنون که شاهد نزدیکتر شدن آن روز هستید.^{۳۶} زیرا اگر پس از بهره‌مندی از شناخت حقیقت، عمداً به گناه کردن ادامه دهیم، دیگر هیچ قربانی برای گناهان باقی نمی‌ماند؛^{۳۷} آنچه می‌ماند، انتظار هولناک مجازات و آتشی مهیب است که دشمنان خدا را فرو خواهد بلعید.^{۳۸} هر که شریعت موسی را رد می‌کرد، بنا بر گواهی دو یا سه شاهد، بدون ترحم کشته می‌شد.^{۳۹} حال به گمان شما چقدر بیشتر کسی که پسر خدا را پایمال کرده و خون عهدی را که بدان تقدیس شده بود، ناپاک شمرده و به روح فیض، بی‌حرمتی روا داشته است، سزاوار مجازاتی بس سخت‌تر خواهد بود؟^{۴۰} زیرا او را می‌شناسیم که فرموده است: «انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد،» و نیز: «خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد.»^{۴۱} آری، افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.

^{۴۲} آن روزهای پیشین را به یاد آورید، زمانی را که تازه منور شده بودید؛ در آن روزها، با تحمل رنج و زحمت، در مبارزه‌ای عظیم

* ۳۵:۱۰ یا «اطمینان» و یا «شهامت».

* ۳۸:۱۰ یا «وفاداری»؛ همچنین در آیه ۳۹.

* ۱:۱۱ یا: «ایمان، اطمینان بر چیزهایی است که بدان امید داریم و یقین به آنچه هنوز نمی‌بینیم.»

* ۲:۱۱ یا: «نیاکان ما».

* ۳:۱۱ یا: «... آنچه دیده می‌شود از چیزهای نادیدنی پدید آمد.»

شمرد.^{۱۲} این گونه، از یک تن، آن هم از کسی که تقریباً مرده بود، نسلی کثیر همچون ستارگان آسمان، و بی‌شمار مانند شنهای کناره دریا، پدید آمد.

^{۱۳} اینان همه در ایمان درگذشتند، در حالی که وعده‌ها را هنوز نیافته بودند، بلکه فقط آنها را از دور دیده و خوشامد گفته بودند. ایشان تصدیق کردند که بر زمین، بیگانه و غریبند.^{۱۴} آنان که چنین سخن می‌گویند، آشکارا نشان می‌دهند که در جستجوی وطنی هستند.^{۱۵} اگر به سرزمینی می‌اندیشیدند که ترکش کرده بودند، فرصت بازگشت می‌داشتند.^{۱۶} اما مشتاق سرزمینی نیکوتر بودند، مشتاق وطنی آسمانی. از همین رو، خدا عار ندارد خدای ایشان خوانده شود، زیرا شهری برایشان مهیا کرده است.

^{۱۷} به ایمان بود که ابراهیم هنگامی که آزموده شد، اسحاق را به عنوان قربانی تقدیم کرد؛ و او که وعده‌ها را پذیرفته بود حاضر شد پسر یگانه خود را قربانی کند،^{۱۸} همان را که درباره‌اش گفته شده بود: «نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد.»^{۱۹} ابراهیم چنین اندیشید که خدا قادر است حتی مردگان را زنده کند، و می‌توان گفت که به نوعی اسحاق را از مرگ باز یافت.^{۲۰} به ایمان بود که اسحاق، یعقوب و عیسو

را در خصوص امور آینده برکت داد.

^{۲۱} به ایمان بود که یعقوب به هنگام مرگ، هر یک از پسران یوسف را برکت داد و در حالی که بر سر عصای خود تکیه زده بود، سجده کرد.

^{۲۲} به ایمان بود که یوسف چون به پایان عمر خود نزدیک شد، از خروج بنی‌اسرائیل سخن گفت و درباره استخوانهای خود دستورهایی داد.

^۲ به ایمان بود که هابیل قربانی ای نیکوتر از قربانی قائن به خدا تقدیم کرد، و به سبب همین ایمان درباره او شهادت داده شد که پارساست، زیرا خدا درباره هدایای او به نیکویی شهادت داد. به همین سبب، هر چند چشم از جهان فرو بسته، هنوز سخن می‌گوید.

^۵ به ایمان بود که خنوخ از این جهان منتقل شد تا طعم مرگ را نچشد و دیگر یافت نشد، چون خدا او را برگرفت. زیرا پیش از برگرفته شدن، درباره او شهادت داده شد که خدا را خشنود ساخته است.^۶ و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می‌شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می‌دهد.

^۷ به ایمان بود که نوح هنگامی که از جانب خدا درباره اموری که تا آن زمان دیده نشده بود هشدار یافت، آن را با خداترسی به جد گرفت و برای نجات خانواده خویش کشتی ساخت. او به ایمان خود دنیا را محکوم کرد و وارث آن پارسایی شد که بر ایمان استوار است.^۸ به ایمان بود که ابراهیم هنگامی که فرا خوانده شد، اطاعت کرد و حاضر شد به جایی رود که بعدها به میراث می‌یافت؛ و هر چند نمی‌دانست کجا می‌رود، روانه شد.

^۹ به ایمان بود که در سرزمین موعود، همچون بیگانه‌ای در دیار غریب خانه به دوش گردید و همانند اسحاق و یعقوب که با او وارث همان وعده بودند، در خیمه‌ها ساکن شد.^{۱۰} زیرا چشم‌انتظار شهری بود با بنیاد، که معمار و سازنده‌اش خداست.

^{۱۱} به ایمان بود که ابراهیم توانایی یافت نسلی داشته باشد، با اینکه سارا نازا و خود او نیز سالخورده بود؛* چرا که وعده‌دهنده را امین

* ۱۱:۱۱ یا: «با ایمان بود که حتی سارا با اینکه نازا و سالخورده بود، توانایی یافت نسلی داشته باشد.»

شدند و رهایی را نپذیرفتند، تا به رستاخیزی نیکوتر دست یابند.^{۲۶} بعضی استهزا شدند و تازیانه خوردند، و حتی به زنجیر کشیده شده، به زندان افکنده شدند.^{۲۷} سنگسار گشتند، با آزه دو پاره شدند و با شمشیر به قتل رسیدند. در جامه‌هایی محقر از پوست گوسفند و بز در هر جا گذر کرده، تنگدست، ستم‌دیده و مورد آزار بودند.^{۲۸} اینان که جهان لایقشان نبود، در بیابانها و کوهها، و غارها و شکافهای زمین، آواره بودند.

^{۲۹} اینان همه به سبب ایمانشان به نیکویی یاد شدند. با این حال، هیچ‌یک آنچه را که بدیشان وعده داده شده بود، نیافتند.^{۳۰} زیرا خدا از پیش چیزی بهتر برای ما در نظر داشت تا ایشان بدون ما به کمال نرسند.

تأدیب خدا بر فرزنداناش

۱۲ پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیاید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم.^۲ و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان^۳ یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است.^۴ به او بیندیشید که چنان مخالفتی را از سوی گناهکاران تحمل کرد، تا خسته و دل‌سرد نشود.

^۵ هنوز در نبرد خود با گناه تا پای جان ایستادگی نکرده‌اید و آن سخن تشویق‌آمیز را از یاد برده‌اید که شما را پسران خطاب کرده، می‌گوید:

^{۳۱} به ایمان بود که والدین موسی او را پس از تولد به مدت سه ماه پنهان کردند، زیرا دیدند کودکی است بی‌نظیر؛ و از حکم پادشاه نهراسیدند.

^{۳۲} به ایمان بود که موسی هنگامی که بزرگ شد، نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود.^{۳۳} او آزار دیدن با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد.^{۳۴} و رسوایی به‌خاطر مسیح را بارزتر از گنجهای مصر شمرد، زیرا از پیش به پادشاه چشم دوخته بود.^{۳۵} به ایمان بود که او بی‌آنکه از خشم پادشاه بهراسد مصر را ترک گفت، زیرا آن نادیدنی را همواره در برابر چشمان خود داشت.^{۳۶} به ایمان بود که او پسخ و پاشیدن خون را به جا آورد تا هلاک‌کننده نخست‌زادگان، بر نخست‌زادگان اسرائیل دست دراز نکند.

^{۳۷} به ایمان بود که قوم از میان دریای سرخ همچون زمینی خشک گذشتند؛ اما چون مصریان کوشیدند همان کار را انجام دهند، غرق شدند.

^{۳۸} به ایمان بود که دیوارهای آریحا پس از اینکه قوم هفت روز دور آن گشتند، فرو ریخت.^{۳۹} به ایمان بود که راحاب فاحشه همراه با نامطمعان^{۴۰} کشته نشد، زیرا جاسوسان را به سلامت پذیرا گردید.

^{۴۱} دیگر چه گوئیم؟ زیرا فرصت نیست درباره جِدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داوود و سموئیل و پیامبران سخن گوئیم،^{۴۲} که به ایمان، ممالک را فتح کردند، عدالت را برقرار نمودند، و وعده‌ها را به چنگ آوردند؛ دهان شیران را بستند،^{۴۳} شعله‌های سوزان آتش را بی‌اثر کردند و از دم شمشیر رهایی یافتند؛ ضعفشان به قوت بدل شد، در جنگ توانمند شدند و لشکریان بیگانه را تارومار کردند.^{۴۴} زنان، مردگان خود را قیام کرده بازیافتند. اما گروهی دیگر شکنجه

* ۳۱: ۱۱ یا: «آنان که ایمان نداشتند».

* ۲: ۱۲ یا: «بر بانی و کامل‌کننده ایمان».

نشود، و هیچ ریشه‌ی تلخی نمو نکند، مبادا موجب ناآرامی شود و بسیاری را آلوده کند.^{۱۶} هوشیار باشید که هیچ‌یک از شما فاسد* یا همچون عیسو دنیوی نشود که به‌خاطر کاسه‌ای آش، حق پسر ارشد بودن خود را فروخت. و چنانکه می‌دانید، بعد که خواهان به میراث بردن آن برکت بود، مقبول واقع نشد. و هر چند با زاری در پی آن بود، جای توبه پیدا نکرد.^{۱۸} زیرا به کوهی نزدیک نیامده‌اید که بتوان لمس کرد، کوهی که مشتعل به آتش باشد؛ و نه به تاریکی و تیرگی و باد شدید؛^{۱۹} و نه به نفیر شیپور و یا به آواز کلامی که شنوندگان التماس کردند دیگر با ایشان سخن نگوید. زیرا تحمل آن فرمان را نداشتند که می‌گفت، «حتی اگر حیوانی کوه را لمس کند، می‌باید سنگسار شود.»^{۲۱} آن منظره چنان هراسناک بود که موسی گفت: «از ترس به خود می‌لرزیم.»^{۲۲} بلکه به کوه صهیون نزدیک آمده‌اید، به اورشلیم آسمانی که شهر خدای زنده است. به جمع شادمانه هزاران هزار فرشته آمده‌اید،^{۲۳} به کلیسای نخست‌زادگانی که نامهایشان در آسمان نوشته شده است. به خدا نزدیک شده‌اید، به خدایی که داور همه آدمیان است، و به روحهای پارسایانی که کامل شده‌اند،^{۲۴} و به عیسی که واسطه عهدی جدید است، و به خون پاشیده‌ای که نیکوتر از خون هابیل سخن می‌گوید.

^{۲۵} به هوش باشید که از گوش فرا دادن به آن که سخن می‌گوید، سر باز مزیند. اگر آنان که به آن که بر زمین بدیشان هشدار داده بود گوش فرا ندادند، راه گریزی نیافتند، پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر از گوش فرا دادن به آن که از آسمان به ما هشدار می‌دهد، سر

«ای پسر، تأدیب خداوند را خوار م شمار، و چون تویبخت کند، دلسرد مشو. زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، و هر فرزند خود را که می‌پذیرد، تنبیه می‌نماید.»

^۷ سختیها را به منزله تأدیب تحمل کنید؛ خدا با شما همچون پسران رفتار می‌کند. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟^۸ اگر شما تأدیب نشده‌اید، در حالی که همه از آن سهمی داشته‌اند، پس حرامزاده‌اید، نه فرزندان حقیقی.^۹ به‌علاوه، همه ما پدران زمینی داشته‌ایم که تأدیبمان می‌کردند، و ما به آنها احترام می‌گذاشتیم. حال، چقدر بیشتر باید پدر روحهایمان را اطاعت کنیم تا حیات داشته باشیم.^{۱۰} پدران ما کوتاه‌زمانی بنا بر صلاح‌دید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می‌کند تا در قدوسیت او سهیم شویم.^{۱۱} هیچ تأدیبی در حین انجام شدن، خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما بعد برای کسانی که به وسیله آن تربیت شده‌اند، میوه آرامش و پارسایی به بار می‌آورد.^{۱۲} پس دستهای سست و زانوان لرزان خود را قوی سازید!^{۱۳} برای پاهای خود راههای هموار بسازید، تا پای لنگ بیشتر صدمه نبیند، بلکه شفا یابد.

هشدار در مورد بازگشت به گناه

^{۱۴} سخت بکوشید که با همه مردم در صلح و صفا به سر برید و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.^{۱۵} مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم

* ۱۶: ۱۲ یا "مرتد".

۷ رهبران خود را که کلام خدا را برای شما بیان کردند، به یاد داشته باشید. به ثمره شیوه زندگی آنها توجه کنید و از ایمانشان سرمشق بگیرید. ۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابد همان است.

۹ با تعالیم مختلف و عجیب از راه به در شوید؛ زیرا نیکوست که دل انسان از فیض تقویت یابد، نه از خوراکیهایی که برای معتقدان به آنها نفعی ندارد. ۱۰ اما مذبحی داریم که خدمتگزاران خیمه حق ندارند از آنچه بر آن است بخورند.

۱۱ کاهن اعظم، خون حیوانات را به عنوان قربانی گناه به قدس الافداس می‌برد، اما لاشه‌ها بیرون از اردوگاه سوزانیده می‌شوند. ۱۲ به همین سان، عیسی نیز بیرون دروازه شهر رنج کشید تا با خون خود، قوم را تقدیس کند. ۱۳ پس بیایید در حالی که همان ننگ را که او متحمل شد، بر خود حمل می‌کنیم، نزد او بیرون از اردوگاه برویم. ۱۴ زیرا در اینجا شهری ماندگار نداریم بلکه مشتاقانه در انتظار آن شهر آینده هستیم.

۱۵ پس بیایید به واسطه عیسی قربانی سپاس را پیوسته به خدا تقدیم کنیم. این قربانی، همان ثمره لبهایی است که به نام او معترفند. ۱۶ از نیکویی کردن و سهیم نمودن دیگران در آنچه دارید غفلت مورزید، زیرا خدا از چنین قربانیها خشنود است.

۱۷ از رهبران خود اطاعت کنید و تسلیم آنها باشید؛ زیرا ایشان بر جانهای شما دیدبانی می‌کنند و باید حساب بدهند. پس بگذارید کار خود را با شادمانی انجام دهند نه با آه و ناله، زیرا این به نفع شما نخواهد بود.

۱۸ برای ما دعا کنید، زیرا مطمئنیم که وجدانمان پاک است و می‌خواهیم از هر جهت

باز زنیم. ۲۶ در آن زمان، صدای او زمین را به لرزه درآورد، اما اکنون وعده داده است که «یک بار دیگر نه تنها زمین بلکه آسمان را نیز به لرزه در خواهیم آورد.» ۲۷ عبارت 'یک بار دیگر' به از میان برداشته شدن چیزهایی اشاره دارد که به لرزه درمی‌آیند - یعنی چیزهای آفریده شده - تا آنچه تزلزل‌ناپذیر است، باقی بماند.

۲۸ پس چون پادشاهی‌ای را می‌یابیم که تزلزل‌ناپذیر است، بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم، زیرا «خدای ما آتش سوزاننده است.»

اندرزهای پایانی

۱۳ محبت برادرانه همچنان برقرار باشد. ۲ از میهمان‌نوازی نسبت به غریبان غافل مباشید، چرا که با این کار، بعضی نادانسته از فرشتگان پذیرایی کردند. ۳ آنان را که در زندانند به یاد داشته باشید، چنانکه گویی خود نیز با ایشان در بندید؛ همچنین به یاد کسانی باشید که آزار می‌بینند، چنانکه گویی خود نیز جسماً رنج می‌کشید.

۴ زناشویی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود، زیرا خدا بی‌عفتان و زناکاران را مجازات خواهد کرد. ۵ زندگی شما بری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است:

«تو را هرگز و نخواهم گذاشت،

و هرگز ترک نخواهم کرد.»

۶ پس با اطمینان می‌گوییم:

«خداوند یاور من است، پس نخواهم

ترسید.

انسان به من چه تواند کرد؟»

* ۲۷: ۱۲ یا: "به تبدیل".

با سربلندی زندگی کنیم.^{۱۹} بخصوص از شما است دعا دارم دعا کنید که بتوانم هر چه زودتر نزدتان بازگردم.

^{۲۰} حال، خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون آن عهد ابدی از مردگان برخیزانید،^{۲۱} شما را به هر چیز نیکو مجهز گرداند تا اراده او را به انجام رسانید. باشد که او هر آنچه را که موجب خشنودی اوست به واسطه عیسی مسیح در ما به عمل آورد، که او را جلال جاودانه باد. آمین.

^{۲۲} ای برادران، از شما می خواهم این کلام نصیحت آمیز مرا تحمل کنید، زیرا به اختصار به شما نوشته ام.

^{۲۳} بدانید که برادر ما تیموتائوس آزاد شده است. اگر او زود بیاید، با او به دیدارتان خواهم آمد.

^{۲۴} به همه رهبران خود و به تمام مقدسین سلام برسانید. آنان که از ایتالیا هستند، به شما سلام می گویند.

^{۲۵} فیض با همه شما باد.

معرفی نامهٔ یعقوب

نامهٔ یعقوب مجموعه‌ای است از تعالیم عملی که به احتمال زیاد، خطاب به مسیحیان یهودی‌نژادی نوشته شده است که در سرزمینهای اطراف فلسطین پراکنده بودند. از ویژگیهای برجستهٔ این نامه، می‌توان به این موارد اشاره کرد: (۱) آب و رنگ یهودی؛ (۲) تأکید بر مسیحیت عملی و ایمانی که اصالت خود را در اعمال فرد مؤمن نشان می‌دهد؛ (۳) بازتاب موعظهٔ بالای کوه؛ (۴) شباهت به کتاب امثال سلیمان و (۵) نثر یونانی شیوا.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱)
- ۲- ایمان و حکمت (۱:۲-۸)
- ۳- فقر و ثروت (۱:۹-۱۱)
- ۴- آزمایش و وسوسه (۱:۱۲-۱۸)
- ۵- شنیدن و عمل کردن (۱:۱۹-۲۷)
- ۶- هشدار علیه تبعیض (۱:۲-۱۳)
- ۷- ایمان و اعمال (۲:۱۴-۲۶)
- ۸- مسئلهٔ زبان (باب ۳)
- ۹- مسیحی و جهان (۴:۱ تا ۵:۶)
- ۱۰- تعالیم گوناگون (۵:۷-۲۰)

نامهٔ یعقوب

محو می‌شود، ثروتمند نیز در حین کسب و کار، پژمرده و محو خواهد شد.

^{۱۲}خوشا به حال آن که در آزمایشها پایداری نشان می‌دهد، زیرا چون از بوتهٔ آزمایش سربلند بیرون آید، آن تاج حیات را خواهد یافت که خدا به دوستداران خویش وعده فرموده است.

^{۱۳}هیچ کس چون وسوسه می‌شود، نگوید: «خداست که مرا وسوسه می‌کند»، زیرا خدا با هیچ بدی وسوسه نمی‌شود، و کسی را نیز وسوسه نمی‌کند. ^{۱۴}هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبد و به دام می‌افکند. ^{۱۵}هوای نفس که آبتن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.

^{۱۶}برادران عزیز من، فریفته مشوید! ^{۱۷}هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایهٔ ناشسی از دگرگونی. ^{۱۸}او چنین اراده فرمود که ما را با کلام حق تولید کند تا همچون نویر آفریده‌های او باشیم.

شنیدن و به جای آوردن

^{۱۹}برادران عزیز من، توجه کنید: هر کس باید در شنیدن تند باشد، در گفتن کند و در خشم آهسته! ^{۲۰}زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب خدا را به بار نمی‌آورد. ^{۲۱}پس هر گونه پلیدی

از یعقوب، غلام خدا و عیسی مسیح خداوند،

به دوازده قبیله که در جهان پراکنده‌اند. سلام!

رشد در بوتهٔ آزمایش

^۲ای برادران من، هر گاه با آزمایشهای گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید! ^۳زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتهٔ آزمایشها، پایداری به بار می‌آورد. ^۴اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید. ^۵اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد. ^۶اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می‌شود. ^۷چنین کس نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت، ^۸زیرا شخصی است دو دل و در تمامی رفتار خویش ناپایدار.

^۹برادر حقیر به منزلت والای خود فخر کند، ^{۱۰}اما ثروتمند به حقارت خود، زیرا همچون گل صحرا در گذر است. ^{۱۱}همان‌گونه که خورشید با گرمای سوزان خود طلوع کرده، علف را می‌خشکاند و گلش فرو می‌ریزد و زیبایی اش

۵ برادران عزیز، گوش فرا دهید! مگر خدا فقیران این جهان را برنگزیده تا در ایمان دولتمند باشند و پادشاهی‌ای را به میراث یابند که او به دوستداران خود وعده فرموده است؟^۶ اما شما به فقیر بی‌حرمتی روا داشته‌اید. آیا دولتمندان نیستند که بر شما ستم روا می‌دارند و شما را به محکمه می‌کشند؟^۷ آیا ایشان نیستند که به آن نام شریف که بر شما نهاده شده، کفر می‌گویند؟^۸ اگر برآستی شریعت شاهانه را مطابق با این گفته کتاب به جای آورید که می‌فرماید: «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت کن»، کار نیکو کرده‌اید.^۹ اما اگر تبعیض قائل شوید، گناه کرده‌اید و شریعت، شما را چون افرادی قانون‌شکن، محکوم می‌کند.^{۱۰} زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است.^{۱۱} چه، او که گفت: «زنا مکن»، همچنین گفته است: «قتل مکن». پس هرچند زنا نکنی، اما اگر قتل کنی، شریعت را شکسته‌ای.^{۱۲} پس همچون کسانی سخن گویند و عمل کنید که می‌دانند بر پایه شریعت آزادی، بر آنها داوری خواهد شد،^{۱۳} زیرا داوری نسبت به آن که رحم نکرده باشد، بی‌رحم خواهد بود. اما رحم بر داوری پیروز خواهد شد!

ایمان و اعمال

۱۴ برادران من، چه سود اگر کسی ادعا کند ایمان دارد، اما عمل نداشته باشد؟ آیا چنین ایمانی می‌تواند او را نجات بخشد؟^{۱۵} اگر برادر یا خواهری نیازمند پوشاک و خوراک روزانه باشد^{۱۶} و کسی از شما بدیشان گوید: «بروید به سلامت، و گرم و سیر شوید»، اما برای رفع نیازهای جسمی ایشان کاری انجام ندهد، چه

و هر فزونی بدخواهی* را از خود دور کنید و با حلم، کلامی را که در شما نشانده شده و می‌تواند جانهای شما را نجات بخشد، بپذیرید.^{۱۷} به‌جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!^{۱۸} زیرا هر کس که کلام را می‌شنود اما به آن عمل نمی‌کند، به کسی مانند که در آینه به چهره خود می‌نگرد^{۱۹} و خود را در آن می‌بیند، اما تا از برابر آن دور می‌شود، از یاد می‌برد که چگونه سیمایی داشته است.^{۲۰} اما آن که به شریعت کامل که شریعت آزادی است چشم دوخته، آن را از نظر دور نمی‌دارد، و شنونده فراموشکار نیست بلکه به‌جای آورنده است، او در عمل خویش خجسته خواهد بود.^{۲۱} آن که خود را دیندار بداند، اما مهار زبان خود را نداشته باشد، خویشتن را می‌فریبد و دیانتش باطل است.^{۲۲} دینداری پاک و بی‌لکه در نظر پدر ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه‌زنان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آلايش این دنیا دور بداریم.

پرهیز از تبعیض

۲ برادران من، ایمان شما به عیسی مسیح، خداوند پر جلالمان، با تبعیض همراه نباشد.^۲ اگر کسی با انگشتی زرین و جامه فاخر به مجلس شما درآید و فقیری نیز با جامه ژنده وارد شود،^۳ و شما به آن که جامه فاخر در بر دارد توجه خاص نشان دهید و به او بگویید: «در این جای نیکو بنشین»، اما فقیر را بگویید: «همان جا بایست!» و یا: «اینجا پیش پاهای من بر زمین بنشین»،^۴ آیا در میان خود تبعیض قائل نشده و با اندیشه بد قضاوت نکرده‌اید؟

* ۲۱:۱ یا: "هر اثری از بدخواهی".

۳ ما با لگام نهادن بر دهان اسب، آن را مطیع خود می‌سازیم و بدین وسیله می‌توانیم تمامی بدن حیوان را به هر سو هدایت کنیم. ۴ همچنین شکانی کوچک می‌تواند کشتی بزرگی را که فقط بادهای نیرومند آن را به حرکت درمی‌آورد، به هر سمتی که ناخدا بخواهد هدایت کند. ۵ به همین سان، زبان نیز عضوی کوچک است، اما ادعاهای بزرگ دارد. جرقه‌ای کوچک می‌تواند جنگلی بزرگ را به آتش کشد. ۶ زبان نیز آتش است؛ دنیایی است از نادرستی در میان اعضای بدن ما که همه وجود انسان را آلوده می‌کند و دایره کائنات* را به آتش می‌کشد - آتشی که جهنم آن را فروخته است!

۷ انسان همه گونه حیوان و پرنده و خزنده و جاندار دریایی را رام می‌کند و کرده است، اما هیچ انسانی قادر به رام کردن زبان نیست. زبان شرارتی است سرکش و پراز زهر کشنده! ۸ با زبان خود خداوند و پدر را متبارک می‌خوانیم و با همان زبان انسانهایی را که به شباهت خدا آفریده شده‌اند، لعن می‌کنیم. ۹ از یک دهان، هم ستایش بیرون می‌آید، هم نفرین! ای برادران من، شایسته نیست چنین باشد. ۱۰ آیا می‌شود از چشمه‌ای هم آب شیرین روان باشد، هم آب شور؟ ۱۱ برادران من، آیا ممکن است درخت انجیر، زیتون بار آورده؟ یا درخت مو، انجیر بر دهد؟ به همین سان نیز چشمه شور نمی‌تواند آب شیرین روان سازد.

دو گونه حکمت

۱۲ کیست حکیم و خردمند در میان شما؟ بگذارید آن را با شیوه زندگی پسندیده خود

سود؟ ۱۷ پس ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است.

۱۸ حال کسی ممکن است بگوید: «تو ایمان داری و من هم اعمال دارم!» اما تو ایمانت را بدون اعمال به من بنما و من ایمانم را با اعمالم به تو خواهم نمود. ۱۹ تو ایمان داری که خدا یکی است. نیکو می‌کنی! حتی دیوها نیز این گونه ایمان دارند و از ترس به خود می‌لرزند!

۲۰ ای نادان، می‌خواهی بدانی چرا ایمان بدون عمل بی‌ثمر است؟ ۲۱ آیا جد ما ابراهیم به اعمال پارسا شمرده نشد، آنگاه که پسر خود اسحاق را بر مذبح تقدیم نمود؟ ۲۲ می‌بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می‌کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد. ۲۳ و آن نوشته تحقق یافت که می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد،» و او دوست خدا خوانده شد. ۲۴ پس می‌بینید به اعمال است که انسان پارسا شمرده می‌شود، نه با ایمان تنها. ۲۵ همچنین آیا راحاب روسپی به اعمال پارسا شمرده نشد، آنگاه که به فرستادگان پناه داد و ایشان را از راهی دیگر روانه کرد؟ ۲۶ آری، همان گونه که بدن بدون روح مرده است، ایمان نیز بدون عمل مرده است.

بلای زبان

۳ برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند، زیرا می‌دانید که بر ما معلمان، داوری سخت‌تر خواهد شد. ۲ ما همه بسیار می‌لغزیم. اگر کسی در گفتار خود نلغزد، انسانی کامل است و می‌تواند تمامی وجود خود را مهار کند.

* ۲:۳ یا "بدن".

* ۶:۳ یا: "تمام زندگی او".

مشتاق ماست؟»^۶ اما فیضی که او می‌بخشد، بس فروتر است. از همین رو کتاب می‌گوید: «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.»

^۷ پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت.^۸ به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دلهای خود را طاهر سازید.^۹ به حال زار بیفتید و نڈبه و زاری کنید. خنده شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.^{۱۰} در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند.^{۱۱} ای برادران، از یکدیگر بدگویی مکنید. هر که از برادر خود بد گوید و یا او را محکوم کند، در واقع از شریعت بد گفته و شریعت را محکوم کرده است. و هر گاه شریعت را محکوم کنی، دیگر نه مجری، بلکه داور آن هستی!^{۱۲} اما تنها یک شریعتگذار و داور هست، همان که قادر است برهاند یا هلاک کند. پس تو کیستی که همسایه خود را محکوم کنی!

فخر نادرست به فردا

^{۱۳} و اما شما که می‌گویید: «امروز یا فردا به این شهر یا آن شهر خواهیم رفت و سالی را در آنجا به سر خواهیم برد و به تجارت خواهیم پرداخت و سود فراوان خواهیم کرد،» خوب گوش کنید:^{۱۴} شما حتی نمی‌دانید فردا چه خواهد شد. زندگی شما چیست؟ همچون بُخاری هستید که کوتاه‌زمانی ظاهر می‌شود و بعد ناپدید می‌گردد.^{۱۵} پس باید چنین بگویید: «اگر خداوند بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین

نشان دهد، با اعمالی توأم با جلم که از حکمت سرچشمه می‌گیرد.^{۱۶} اما اگر در دل خود حسد تلخ و جاه‌طلبی دارید، به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگویید.^{۱۷} چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و نفسانی و شیطنانی است.^{۱۸} زیرا هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد، در آنجا آشوب و هر گونه کردار زشت نیز خواهد بود.

^{۱۹} اما آن حکمت که از بالاست، نخست پاک است، سپس صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر، و سرشار از رحمت و ثمرات نیکو، و ببری از تبعیض و ریا.^{۲۰} پارسایی، محصولی است که در صلح و صفا، و به دست صلحجویان کاشته می‌شود.

تسلیم خداوند باشید

۴ از کجا در میان شما جنگ و جدال پدید می‌آید؟ آیا نه از امیالتان که درون اعضای شما به ستیزه مشغولند؟^۲ حسرت چیزی را می‌خورید، اما آن را به دست نمی‌آورید. از طمع مرتکب قتل می‌شوید، اما باز به آنچه می‌خواهید نمی‌رسید. جنگ و جدال بر پا می‌کنید، اما به دست نمی‌آورید، از آن رو که درخواست نمی‌کنید!^۳ آنگاه نیز که درخواست می‌کنید، نمی‌یابید، زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوسرانیهای خود کنید.

^۴ ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می‌سازد.^۵ آیا گمان می‌برید کتاب بیهوده گفته است: «روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت

* ۲:۴ یا: «حسرت چیزی را می‌خورید و آن را به دست نمی‌آورید؛ پس مرتکب قتل می‌شوید. طمع می‌ورزید اما به آنچه می‌خواهید نمی‌رسید؛ پس جنگ و جدال بر پا می‌کنید. و از آن رو نذارید که درخواست نمی‌کنید.»

* ۵:۴ یا: «در میان ما».

* ۵:۴ یا: «خدا نسبت به روحی که در ما ساکن کرده غیرت بسیار دارد.»

۱۰ برادران، از پیامبرانی که به نام خداوند سخن می‌گفتند، درس صبر در مصائب را فرا گیرید. ۱۱ ما برداران را خجسته می‌خوانیم. شما درباره صبر* ایوب شنیده‌اید، و می‌دانید که خداوند سرانجام با او چه کرد، زیرا خداوند به‌غایت مهربان و رحیم است.

۱۲ اما مهمتر از همه، ای برادران من، سوگند مخورید؛ نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر. بگذارید 'بله' شما همان بله باشد و 'نه' شما همان نه، مبدا محکوم شوید.

دعای با ایمان

۱۳ اگر کسی از شما در مشکل است، دعا کند؛ اگر کسی شاد است، سرود حمد بخواند. ۱۴ اگر کسی از شما بیمار است، مشایخ کلیسا را فرا خواند و آنها برایش دعا کنند و به نام خداوند او را با روغن تدهین نمایند. ۱۵ دعای با ایمان، بیمار را شفا می‌بخشد و خداوند او را برمی‌خیزاند، و اگر گناهی کرده باشد، آمرزیده می‌شود. ۱۶ پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای شخص پارسا، با قدرت بسیار عمل می‌کند.

۱۷ ایلیا انسانی بود همچون ما، اما چون با تمام وجود دعا کرد که باران نبارد، سه سال و نیم باران بر زمین نبارید؛ ۱۸ و باز دعا کرد و از آسمان باران بارید و زمین محصول به بار آورد. ۱۹ برادران من، اگر کسی از شما از حقیقت منحرف شود، و دیگری او را بازگرداند، بدانند که هر کس گناهکاری را از گمراهی بازگرداند، جان او را از مرگ نجات بخشیده و گناهان بی‌شماری را پوشانیده است.

و چنان می‌کنیم. ۱۶ حال آنکه شما با تکبر فخر می‌کنید. هر فخری از این‌گونه، بد است! ۱۷ بنابراین، هر که بداند چه کاری درست است و آن را انجام ندهد، گناه کرده است.

هشدار به ثروتمندان ظالم

و اما شما ای ثروتمندان، زاری و شیون کنید، زیرا مصیبتها در انتظارتان است. ۲ ثروت شما تباه شده و جامه‌هایتان را بید خورده است! ۳ زر و سیم شما زنگ زده، و زنگ آنها علیه شما سخن خواهد گفت و همچون آتش، گوشت بدن شما را خواهد خورد. زیرا در روزهای آخر ثروت اندوخته‌اید! ۴ اینک مزد کارگرانی که در مزارع شما درو کرده‌اند، و شما حیل‌گرانه از پرداخت آن سر باز زده‌اید، بر ضد شما فریاد برمی‌آورد. آری، فریاد دروگران به گوش خداوند لشکرها رسیده است. ۵ شما بر زمین در تجمل و هوسرانی زندگی کرده‌اید، و دل‌های خود را برای روز کشتار پروار ساخته‌اید! ۶ مرد پارسا را که با شما مخالفتی نمی‌ورزید،* محکوم کردید و به قتل رساندید.

صبر و بردباری در زمان مصیبت

۷ پس ای برادران، تا آمدن خداوند صبر پیشه کنید. بنگرید چگونه دهقان انتظار می‌کشد تا زمین محصول پرازش خود را به بار آورد؛ چگونه صبر می‌کند تا بارانهای پاییزی و بهاری بر زمین ببارد. ۸ پس شما نیز صبور باشید و دل قوی دارید، زیرا آمدن خداوند ما نزدیک است! ۹ برادران، از یکدیگر شکایت نکنید، تا بر شما نیز داوری نشود، زیرا 'داور' بر در ایستاده است.

* ۳:۵ یا: «زیرا این است ثروتی که برای روزهای آخر اندوخته‌اید».

* ۵:۵ یا: «خود را در روز عید پروار ساخته‌اید».

* ۶:۵ یا: «مخالفتی نمی‌ورزد».

* ۱۱:۵ اصل یونانی این واژه، بیشتر به معنی 'بردباری و شکیبایی' است.

معرفی نامهٔ اوّل پطرس رسول

نامهٔ اوّل پطرس خطاب به مسیحیان ساکن در بخش شمالی آسیای صغیر نوشته شده است. هدف از نگارش این نامه، تشویق ایماندارانی است که به خاطر ایمان خود آزار می‌دیدند. نویسنده برای تحقق این هدف، یادآور می‌شود که امید واقعی در اثر ایمان به مرگ و قیام و وعدهٔ بازگشت مسیح در دلها فروزان می‌ماند. مؤمنان باید در پرتو این حقایق، صلیب خود را پذیرا شوند و درد و رنج را بر خود هموار سازند. آنان باید با اطمینان، رنج و سختی را همچون بوتهٔ آزمایشی برای زدودن آلاشها از ایمان خود بپذیرند، زیرا در روز بازگشت مسیح پاداش خواهند یافت. نویسنده علاوه بر تشویق خوانندگان به پایداری در ایام سختی، از آنان می‌خواهد همچون قومی زندگی کنند که از آن مسیح است.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۲)
- ۲- یادآوری نجات الهی (۱:۳-۱۲)
- ۳- نصایحی پیرامون زندگی مقدس (۱:۱۳ تا ۲:۱۰)
- ۴- مسئولیت مسیحیان به هنگام رنج (۲:۱۱ تا ۴:۱۹)
- ۵- فروتنی و خدمت مسیحی (۵:۱-۱۱)
- ۶- بخش پایانی (۵:۱۲-۱۴)

نامهٔ اوّل پطرس رسول

ایمان که بس گرانبهار از طلاست که هر چند فانی است، به وسیلهٔ آتش آزموده می‌شود. ^۸ شما گرچه او را ندیده‌اید، دوستش می‌دارید؛ و گرچه اکنون او را نمی‌بینید، به وی ایمان دارید و از شادمانی وصف‌ناپذیر و پر جلال آکنده‌اید. ^۹ زیرا غایت ایمان خویش یعنی نجات جانهایتان را می‌یابید. *

^{۱۰} دربارهٔ همین نجات، پیامبران به‌دقت گند و کاو می‌کردند، پیامبرانی که از فیض مقرر برای شما سخن می‌گفتند. ^{۱۱} آنان می‌کوشیدند در یابند هنگامی که روح مسیح در ایشان، از پیش بر رنجهای مسیح و جلال پس از آن شهادت می‌داد، به چه شخص و کدامین زمان اشاره داشت. ^{۱۲} بر ایشان آشکار شد که نه خویشتن بلکه شما را خدمت می‌کردند، آنگاه که از اموری سخن می‌گفتند که اکنون درباره‌اش از مبشران انجیل می‌شنوید، از آنان که به واسطهٔ روح القدس که از آسمان فرستاده شده، شما را بشارت می‌دهند. حتی فرشتگان نیز مشتاق نظر کردن در این امورند.

مقدس باشید

^{۱۳} پس اندیشهٔ خود را آمادهٔ عمل ساخته، * با خویشتنداری امید خود را یکسر بر فیضی

از پطرس، رسول عیسی مسیح، به غربیان پراکنده در پونتوس و غلاطیه و کاپادوکیه و آسیا و بیطینیّه؛ ^۲ به آنان که بنا بر پیشنهادی خدای پدر، به واسطهٔ عمل تقدیس‌کنندهٔ * روح، و برای اطاعت از عیسی مسیح و پاشیده شدن خونش بر ایشان، برگزیده شده‌اند: فیض و سلامتی به‌فزون‌تری بر شما باد.

امید زنده

^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطهٔ رستخیز عیسی مسیح از مردگان، تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده ^۴ و میراثی فسادناپذیر و بی‌آلایش و ناپژمردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است؛ ^۵ و شما نیز به قدرت خدا و به واسطهٔ ایمان، محفوظ هستید برای نجاتی که از هم‌اکنون آماده شده است تا در زمان آخر به ظهور رسد؛ ^۶ و در این بسیار شادمانید، * هر چند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایشهای گوناگون غمگین شده‌اید، ^۷ تا اصالت ایمانتان در بوتهٔ آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان

* ۲:۱ یا "تخصیص‌دهنده".

* ۶:۱ یا: «در آن زمان شادی بسیار خواهید کرد».

* ۹:۱ یا: «خواهید یافت».

* ۱۳:۱ اصل یونانی این عبارت به طور تحت‌اللفظی این است: «پس کمر دل خود را ببندید».

ناحق رنج کشد، دردها را تحمل کند.^{۲۰} اما اگر به سبب کار خلاف تنبیه شوید و تحمل کنید، چه جای فخر است؟ حال آنکه اگر نیکویی کنید و در عوض رنج ببینید و تحمل کنید، نزد خدا پسندیده است.^{۲۱} چه، برای همین فرا خوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدمهای وی پا نهد.

^{۲۲} «او هیچ گناه نکرد،

و فریبی در دهانش یافت نشد.»

^{۲۳} چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد.^{۲۴} او خود گناهان ما را در بدن خویش بر دار^{۲۵} حمل کرد، تا برای گناهان بمیریم و برای پارسایی زیست کنیم، همان که به زخمهایش شفا یافته‌اید.^{۲۶} زیرا همچون گوسفندان گمراه شده بودید، اما اکنون به سوی شبان و ناظر جانپایان بازگشته‌اید.

زنان و شوهران

به همین سان، شما ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه برخی کلام را اطاعت نکنند، بی‌آنکه سخنی بر زبان آرید، در اثر رفتار همسرانشان جذب شوند،^{۲۷} زیرا زندگی پاک و خداترسانه شما را مشاهده خواهند کرد.^{۲۸} زیبایی شما نه در آرایش ظاهری، همچون گیسوان بافته و جواهرات و جامه‌های فاخر،^{۲۹} بلکه در آن انسان باطنی باشد که آراسته به زیبایی ناپژمردنی روحی ملایم و آرام است، که در نظر خدا بس گرانبه‌است.^{۳۰} زیرا زنان مقدس اعصار گذشته که بر خدا امید داشتند، خود را بدین گونه می‌آراستند. آنان

^{۲۹} اما شما ملتی برگزیده و مملکتی از کاهنان و امتی مقدس و قومی که ملک خاص خداست هستید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت‌انگیز خود فرا خوانده است.^{۳۰} پیش از این قومی نبودید، اما اکنون قوم خدایید؛ زمانی از رحمت محروم بودید، اما اکنون رحمت یافته‌اید.

^{۳۱} ای عزیزان، از شما تمنا دارم چون کسانی که در این جهان بیگانه و غریبند، از امیال نفسانی که با روح شما در ستیزند، پرهیزید.^{۳۲} کردارتان در میان بی‌ایمانان چنان پسندیده باشد که هر چند شما را به بدکاری متهم کنند، با مشاهده اعمال نیکتان، خدا را در روز دیدارش، تمجید نمایند.

اطاعت از صاحبان قدرت

^{۳۳} به‌خاطر خداوند، تسلیم هر منصبی باشید که در میان انسانها مقرر گشته است، خواه پادشاه که مافوق همه است،^{۳۴} و خواه والیان، که مأمور اویند تا بدکاران را کیفر دهند و نیکوکاران را تحسین کنند.^{۳۵} زیرا خواست خدا این است که با کردار نیک خود، جهالت مردم نادان را خاموش سازید.^{۳۶} همچون آزادگان زندگی کنید، اما آزادی خود را پوششی برای شرارت مسازید، بلکه چون غلامان* خدا زندگی کنید.^{۳۷} همگان را حرمت بدارید، برادران را محبت کنید، از خدا بترسید و به پادشاه احترام بگذارید.

^{۳۸} ای غلامان، با کمال احترام تسلیم اربابان خود باشید، نه فقط تسلیم نیکان و مهربانان، بلکه کج خلقان نیز.^{۳۹} زیرا پسندیده است که کسی از آن رو که چشم بر خدا دارد، چون به

* ۱۶:۲ یا "خدمتگزاران".

* ۲۴:۲ منظور بر صلیب است.

۱۵ بلکه در دل خویش مسیح را به عنوان خداوند مقدس شمارید و همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماست بپرسد، او را پاسخ گوید، اما به نرمی و با احترام. ۱۶ وجدانتان را پاک نگاه دارید تا کسانی که رفتار نیک شما را در مسیح بد می گویند، از بدگویی خویش شرمسار شوند. ۱۷ زیرا اگر خواست خدا باشد، بهتر است برای نیکوکاری رنج ببرید تا بدکرداری. ۱۸ زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد. او در عرصه جسم کشته شد، اما در عرصه روح، زنده گشت ۱۹ و در همان منزلت رفت و این را به ارواحی که در قرارگاه خود* به سر می بردند اعلام کرد، ۲۰ همان ارواحی که در ایام گذشته نافرمانی کرده بودند، آنگاه که خدا در روزگار نوح که کشتی ساخته می شد، با شکیبایی انتظار می کشید. در آن کشتی تنها شماری اندک، یعنی هشت تن، به واسطه آب نجات یافتند. ۲۱ و آن آب نمونه تعمیدی است که اکنون نیز شما را نجات می بخشد، تعمیدی که نه زدودن آلودگی تن، بلکه تعهد* وجدانی پاک است به خدا. این تعمید به واسطه رستخیز عیسی مسیح شما را نجات می بخشد. ۲۲ همان که به آسمان رفت و اینک به دست راست خداست و فرشتگان و ریاستها و قدرتها مطیعش گشته اند.

زیستن برای خدا

۴ پس چون مسیح در عرصه جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست. ۲ در نتیجه

تسلیم شوهران خود بودند، چنانکه سارا مطیع ابراهیم بود و او را سرور خود می خواند. شما نیز اگر نیک کردار باشید و هیچ ترس به دل راه ندهید، فرزندان او خواهید بود.

۲ به همین سان، شما نیز ای شوهران، در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید، چرا که همپای شما وارث هدیه فیض آمیز حیاتند، تا دعاهایتان باز داشته نشود.

رنج کشیدن در راه حق

۴ باری، همه شما یکدل و همدرد و برادردوست و دلسوز و فروتن باشید. ۹ بدی را با بدی و دشنام را با دشنام پاسخ مگویید، بلکه در مقابل، برکت بطلبید، زیرا برای همین فرا خوانده شده اید تا وارث برکت شوید. ۱۱ زیرا،

«هر که دوستدار حیات است و خواهان دیدن روزهای نیکو، باید زبان از بدی باز دارد و لبان از فریب فرو بندد. ۱۱ باید از بدی روی بگرداند و نیکویی پیشه کند؛

آرام بجوید و در پی صلح باشد. ۱۲ زانرو که چشمان خداوند بر پارسایان است

و گوشهایش به دعای ایشان،

اما روی خداوند به ضد بدکاران است.»

۱۳ اگر برای نیکویی کردن غیورید، کیست که به شما ضرر رساند؟ ۱۴ اما حتی اگر در راه حق رنج دیدید، خوشا به حالتان! «از آنچه آنان می ترسند شما مترسید* و در هراس مپاشید.»

* ۱۴:۳ یا: «از تهدیدات ایشان مترسید».

* ۱۹:۳ یا: «در زندان».

* ۲۱:۳ یا «توسل».

شاد باشید از اینکه در رنجهای مسیح سهیم می شوید، تا به هنگام ظهور جلال او به غایت شادمان گردید. ^{۱۲} اگر به خاطر نام مسیح شما را ناسزا گویند، خوشا به حالتان، زیرا روح جلال که روح خداست بر شما آرام می گیرد. ^{۱۵} اگر رنج می کشید، مباد که به سبب قتل، دزدی، شرارت یا حتی فضولی باشد. ^{۱۶} اما اگر از آن سبب رنج می کشید که مسیحی هستید، شرمسار مباشید، بلکه چون کسی که این نام را بر خود دارد خدا را تمجید کنید. ^{۱۷} زیرا زمان آن رسیده که داوری از خانه خدا آغاز شود؛ و اگر آغاز آن از ماست، پس سرانجام آنان که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند، چه خواهد بود؟ ^{۱۸}


«اگر پارسا به دشواری نجات یابد،

خدانشناسان و گناهکاران چه خواهند

کرد؟»

^{۱۹} پس کسانی که به خواست خدا رنج می کشند، باید که جانهای خویش را به 'خالق امین' بسپارند و به نیکوکاری ادامه دهند.

مشایخ و جوانان

من که خود از مشایخ هستم و شاهد  بر رنجهای مسیح و شریک جلالی که آشکار خواهد شد، مشایخ را در میان شما پند می دهم: ^۲ گله خدا را که به دست شما سپرده شده است شبانی و نظارت کنید، اما نه به اجبار بلکه با میل و رغبت، [آن گونه که خدا می خواهد]؛ و نه برای منافع نامشروع بلکه با عشق و علاقه. ^۳ نه آنکه بر کسانی که به دست شما سپرده شده اند سروری کنید، بلکه برای گله نمونه باشید، ^۴ تا چون رئیس

باقی عمر را در جسم، نه در خدمت امیال پلید بشری، بلکه در راه انجام اراده خدا می گذرانند. ^۲ چرا که در گذشته به قدر کافی عمر خویش را در به عمل آوردن آنچه اقوام خدانشناس دوست می دارند، صرف کرده و روزگار به هرزگی و شهوت رانی و میخوارگی و عیش و نوش و بت پرستی نفرت انگیز گذرانده اید. ^۴ از همین رو، اکنون که در این بی بندوباری های مفرط با ایشان شریک نمی شوید، حیرانند و دشنامتان می دهند. ^۵ اما به او که آماده است تا بر زندگان و مردگان داوری کند، حساب پس خواهند داد. ^۶ از همین روست که حتی به آنان که اکنون مرده اند، بشارت داده شد تا هر چند در عرصه جسم نزد آدمیان محکوم شدند، اما در عرصه روح نزد خدا زیست کنند. ^{*}

^۷ پایان همه چیز نزدیک است؛ پس جدی و در دعا منضبط باشید. ^۸ مهمتر از همه، یکدیگر را به شدت محبت کنید، زیرا محبت، انبوه گناهان را می پوشاند. ^۹ یکدیگر را بدون شکوه و شکایت میهمانی کنید. ^{۱۰} همچون مباشران امین بر فیض گوناگون خدا، یکدیگر را با هر عطایی که یافته اید خدمت کنید. ^{۱۱} اگر کسی سخن می گوید، سخن او مانند سخنان خدا باشد؛ و اگر کسی خدمت می کند، با قدرتی که خدا می بخشد خدمت کند، تا در همه چیز، خدا به واسطه عیسی مسیح تمجید شود. جلال و توانایی تا ابد بر او باد. امین.

رنج کشیدن به خاطر ایمان

^{۱۲} ای عزیزان، از این آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست، در شگفت مباشید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. ^{۱۳} بلکه

* ۴:۴ در متن عبری به طور تحت اللفظی: «تا هر چند در جسم بر حسب آدمیان محکوم شدند، در روح بر حسب خدا زیست کنند.»

* ۴:۴ یا: «بلکه خدا را در این امر سپاس بگویید.»

خدای همه فیضها که شما را به جلال ابدی خود در مسیح فرا خوانده است، خود شما را احیا و استوار و نیرومند و پایدار خواهد ساخت. ^{۱۱} او را تا ابد توانایی باد. آمین.

درودهای پایانی

^{۱۲} به کمک سیلاس* که او را برادری امین می دانم، این چند خط را به اختصار به شما نوشتم تا تشویقتان کنم و شهادت دهم که همین است فیض حقیقی خدا. در آن استوار بمانید.

^{۱۳} خواهر* برگزیده با شما که در بابل است، و پسر من مرقس، به شما درود می فرستند. ^{۱۴} یکدیگر را با بوسه محبت آمیز سلام گوید. بر همه شما که در مسیح هستید، سلامتی باد.

شبانان ظهور کند، تاج جلال غیرفانی را دریافت کنید.

^{۱۵} ای جوانان، شما نیز تسلیم مشایخ باشید. همگی در رفتارستان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید، زیرا،

«خدا در برابر متکبران می ایستد،

اما فروتنان را فیض می بخشد.»

^{۱۶} پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد. ^{۱۷} همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست.

^{۱۸} هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می جوید تا بلعد. ^{۱۹} پس در ایمان راسخ باشید و در برابر او بایستید، زیرا آگاهید که برادران شما در دنیا با همین زحمات روبه رویند. ^{۲۰} پس از اندک زمانی زحمت،

* ۱۲:۵ در اصل یونانی: "سیلوئوس"، که شکل دیگری از "سیلاس" است.
* ۱۳:۵ به احتمال زیاد منظور کلیساست.

معرفی نامهٔ دوّم پطرس رسول

مخاطبان نامهٔ دوّم پطرس، شماری بسیار از مسیحیان اولیه را در بر می‌گیرد. هدف اصلی از نگارش، مقابله با معلمان دروغین و نیز فساد اخلاقی ناشی از تعالیم آنهاست. نویسنده چارهٔ این مشکلات را شناختی صحیح از خدا و خداوند عیسی مسیح می‌داند. این شناخت به واسطهٔ کسانی به ما رسیده است که خود عیسی مسیح را دیده و تعالیم او را شنیده بودند. نویسنده همچنین به مقابله با تعلیمی برمی‌خیزد که بازگشت مسیح را در آینده انکار می‌کند. پطرس بیان می‌دارد که علت تأخیر در بازگشت مسیح آن است که خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود، بلکه می‌خواهد همه توبه کنند و نجات یابند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۲)
- ۲- اندرز در خصوص رشد در فضائل مسیحی (۱:۳-۱۱)
- ۳- استدلال بر اصالت پیام پطرس (۱:۱۲-۲۱)
- ۴- هشدار دربارهٔ معلمان دروغین (باب ۲)
- ۵- قطعیت بازگشت مسیح (۱:۳-۱۶)
- ۶- بخش پایانی (۳:۱۷-۱۸)

نامهٔ دوّم پطرس رسول

خداوند ما عیسی مسیح، بی‌فایده و بی‌ثمر باشید. ^۹ اما آن که عاری از اینهاست، کور است و کوتاه‌بین، و از یاد برده که از گناهان گذشته خویش پاک شده است. ^{۱۰} پس ای برادران، هر چه بیشتر بکوشید تا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تثبیت نمایید، چرا که اگر چنین کنید هرگز سقوط نخواهید کرد. ^{۱۱} زیرا این چنین، دخول به پادشاهی جاودان خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح به فراوانی به شما عطا خواهد شد.

وحی کتب مقدّس

^{۱۲} پس این امور را همواره به شما یادآوری خواهیم کرد، هر چند آنها را می‌دانید و در آن حقیقت که یافته‌اید، استوارید. ^{۱۳} آری، مصلحت چنین می‌دانم تا آنگاه که در این خیمه ساکنم، شما را از طریق یادآوری برانگیزانم، ^{۱۴} زیرا می‌دانم به‌زودی این خیمه را وداع خواهم گفت، ^{۱۵} چنانکه خداوند ما عیسی مسیح مرا آگاهانید. ^{۱۶} از این رو هر چه در توان دارم خواهم کرد تا بتوانید پس از رحلت همواره این امور را به یاد آورید.

^{۱۷} زیرا آنگاه که ظهور پر قدرت * خداوندمان عیسی مسیح را به شما اعلام می‌کردیم، از پی افسانه‌هایی که زیرکانه ابداع شده باشند نرفته

از شمعون پطرس، خادم * و رسول عیسی مسیح، به آنان که به برکت عدالت خدا و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح، ایمانی هم‌تراز با ایمان ما نصیبشان شده است: ^{۱۸} فیض و سلامتی به واسطهٔ شناخت خدا و خداوند ما عیسی، به‌فرونی بر شما باد.

زندگی مسیحی در پرتو دعوت الهی

^{۱۹} قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطهٔ جلال و نیکویی خویش فرا خوانده است. ^{۲۰} او به واسطهٔ اینها وعده‌های عظیم و گرانبهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فساد که در نتیجهٔ امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید. ^{۲۱} از همین رو، به سعی تمام بکوشید تا به واسطهٔ ایمان خود نیکویی بار آورید و به واسطهٔ نیکویی، شناخت، ^{۲۲} و به واسطهٔ شناخت، خویششناری، و به واسطهٔ خویششناری، پایداری، و به واسطهٔ پایداری، دینداری، ^{۲۳} و به واسطهٔ دینداری، مهر برادرانه و به واسطهٔ مهر برادرانه، محبت. ^{۲۴} زیرا چون اینها در شما باشد و فرونی یابد، نخواهد گذاشت در شناخت

* ۱:۱ یا "غلام".

* ۱۴:۱ پطرس به مرگ خود اشاره می‌کند.

* ۱۶:۱ یا: "قدرت و آمدن".

بودیم، بلکه کبریای او را به چشم دیده بودیم.^۷ زیرا از خدای پدر، جلال و اکرام یافت و سروشی از جلال کبریایی به او در رسید که، «این است پسر محبوبم که از او خوشنودم.»^۸ ما خود بر آن کوه مقدس با او بودیم و آن سروش آسمانی را به گوش شنیدیم.^۹ به علاوه، کلام بس مطمئن انبیا را داریم که نیکوست بدان توجه کنید، چرا که همچون چراغی در مکان تیره و تاریک می‌درخشد تا آنگاه که سپیده برآمد و ستاره صبح در دلهايتان طلوع کند.^{۱۰} قیبل از هر چیز، بدانید که هیچ وحی کتب مقدس زاینده تفسیر خود نبی نیست.^{۱۱} زیرا وحی هیچ‌گاه به اراده انسان آورده نشد، بلکه آدمیان تحت نفوذ روح القدس از جانب خدا سخن گفتند.

معلمان دروغین و هلاکت آنها

۲ اما در میان قوم، انبیای دروغین نیز بودند، همان‌گونه که در میان شما نیز معلمان دروغین خواهند بود که پنهانی بدعتهای مهلک خواهند آورد و حتی سروری را که ایشان را خریده، انکار خواهند کرد و این‌گونه، هلاکتی سریع بر خود فرو خواهند آورد. بسیاری فجور ایشان را پیروی خواهند کرد، و به سبب آنان راه حق مذمت خواهد شد.^۳ ایشان از طمع، با توسل به سخنان فریبنده، از شما بهره‌کشی خواهند کرد. اما محکومیتشان که از دیرباز رقم خورده، بی‌کار ننشسته و نابودی‌شان نخواهیده است!

^۴ زیرا اگر خدا بر فرشتگانی که گناه ورزیدند رحم نکرد، بلکه ایشان را به تبه‌هاویه^۵ افکند و در سیاهچالهای تاریک محبوس کرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛^۶ و اگر بر دنیای قدیم نیز رحم نکرد، بلکه بر آن عالم بی‌دینان توفان فرستاد و تنها نوح، آن واعظ پارسایی را، با هفت تن دیگر محفوظ داشت؛^۷ و اگر شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نمود و به نابودی محکوم کرد و عبرتی ساخت از سرانجام بی‌دینی،^۸ و لوط پارسا را که از فجور بی‌دینان به ستوه آمده بود، رهایی بخشید -^۹ زیرا آن مرد پارسا هر روزه در میان ایشان به سر می‌برد و روح پارسایش از دیدن و شنیدن کردار قبیحشان در عذاب بود -^{۱۰} پس خداوند می‌داند چگونه پارسایان را از آزمایشها برهاند و گنهکاران را برای مکافات روز داوری نگاه دارد،^{۱۱} بخصوص آنان را که در پی تمایلات فاسد نفس^{۱۲} خویشند و اقتدار خداوند را خوار می‌شمارند.^{*}

اینان چنان گستاخند و متکبر که از اهانت به بزرگان آسمانی پروایی ندارند؛^{۱۱} حال آنکه حتی فرشتگان که از قدرت و اقتدار بیشتر نیز برخوردارند، هرگز به هنگام اعلام محکومیت خداوند بر این بزرگان، اهانتشان نمی‌کنند.^{*} ^{۱۲} در مقابل، اینان در اموری اهانت می‌ورزند که از آن هیچ شناختی ندارند. آنان همچون وحوش عاری از شعورند که تنها تابع غرایز خویشند و زاده شده‌اند تا به دام افتند و هلاک گردند. پس بسان وحوش نیز هلاک خواهند

* ۴:۲ در اصل یونانی: "تارتاروس".

* ۹:۲ یا: "... و گنهکاران را تا روز داوری، تحت مجازات نگاه دارد".

* ۱۰:۲ یا "جسم".

* ۱۰:۲ یا: «هر اقتداری را خوار می‌شمارند».

* ۱۱:۲ یا: «به هنگام اعلام محکومیت ایشان در پیشگاه خداوند، اهانتشان نمی‌کنند» یا «در پیشگاه خداوند اهانت‌ها اهانت‌آمیز بر این بزرگان نمی‌زنند».

روز خداوند

ای عزیزان، این نامه دوم است که به شما می نویسم. هر دو نامه را به قصد یادآوری نگاشتم تا شما را به تفکری سالم برانگیزانم،^۲ تا کلامی را که پیامبران مقدس در ایام گذشته گفته اند، به یاد آرید و نیز حکم خداوند و نجات دهنده ما را که به واسطه رسولان شما بیان شد.

قبل از هر چیز، بدانید که در ایام آخر استهزاکنندگانی ظهور خواهند کرد که پیرو امیال پلید خود خواهند بود و استهزاکنان خواهند گفت: «پس چه شد وعده آمدن او؟ از زمانی که پدران ما به خواب رفتند، همه چیز همان گونه است که از بدو آفرینش بود!»^۵ بدین سان، آنان به عمد بر این حقیقت چشم می پوشند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به وسیله آب شکل گرفت؛^۶ و به وسیله همین آب، دنیای آن زمان غرق و نابود شد.^۷ و به همان کلام، آسمانها و زمین کنونی برای آتش ذخیره شده است و تا روز داوری و هلاکت بی دینان نگاه داشته می شود.

اما ای عزیزان، از این نکته غافل مباشید که نزد خداوند یک روز همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز. بر خلاف گمان برخی، خداوند در انجام وعده اش تأخیر نمی ورزد، بلکه با شما بردبار است، چه نمی خواهد کسی هلاک شود بلکه می خواهد همگان به توبه گرایند.

اما روز خداوند چون دزد خواهد آمد، که در آن آسمانها با غریوی مهیب از میان خواهد رفت و اجرام سماوی سوخته شده

شد^{۱۳} و در سزای آن بدی که کرده اند، بد خواهند دید. تفریح اینان عیش و عشرت در روز روشن است. لکه های ننگی هستند که حتی به هنگام شرکت در ضیافت با شما، از غرقه شدن در لذات فریبنده خویش دست بر نمی کشند.^{۱۴} چشمانی دارند پر از زنا که از گناه کردن سیر نمی شود. این ملعونان، سست مایگان را اغوا می کنند و در طمع ورزی بسی چیره دستند!^{۱۵} راه راست را ترک گفته و با در پیش گرفتن راه بلعام بن بعور* که مزد ناراستی را دوست می داشت، گمراه گشته اند.^{۱۶} اما بلعام به سبب بدکرداری اش از زبان الاغی توبیخ شد. حیوان بی زبان همانند انسان سخن گفت و بر دیوانگی نبی لگام زد.

این معلمان دروغین، چشمه هایی بی آب و بخارهایی رانده از تندبادند که تاریکی مطلق برایشان مقرر است.^{۱۸} زیرا سخنان تکبرآمیز و باطل می گویند و با بهره جویی از تمایلات نفس و شهوت انگیزی، کسانی را که به تازگی از چنگ گمراهان رسته اند، اغوا می کنند.^{۱۹} بدیشان وعده آزادی می دهند، حال آنکه خود بنده فسادند؛ چه، آدمی بنده هر آن چیز است که بر او مسلط است.^{۲۰} زیرا آنان که با شناخت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح، از فساد دنیا رستند، اگر باز بدان گرفتار و مغلوب آیند، سرانجامشان بدتر از آغاز خواهد بود.^{۲۱} بهتر آن می بود که از آغاز، راه پارسایی را نمی شناختند، تا اینکه پس از شناختن، از حکم مقدسی که بدیشان سپرده شد، روی برتابند.^{۲۲} پس آنان مصداق این مثل راستین اند که:

«سگ به فی خود باز می گردد»،

و

«خوک شسته شده، به غلتیدن در گِل.»

* ۲: ۱۵ "بعور" یا "بصور".

* ۳: ۴ "پدران" به احتمال قوی اشاره دارد به "رسولان مسیح" و یا "نسل اول مسیحیان".

* ۳: ۱۰ "اجرام سماوی" یا "عناصر".

بینگارید، همان‌گونه که برادر عزیز ما پولس نیز مطابق حکمتی که به او عطا شده است، به شما نوشت. ^{۱۶} او در همه نامه‌های خود چنین می‌نویسد، هر آنگاه که از این امور سخن می‌گوید. نامه‌های او شامل مطالبی است که درکش دشوار است و جاهلان و سست‌مایگان تحریفش می‌کنند، همان‌گونه که با دیگر نوشته‌های مقدس چنین می‌کنند، و این موجب هلاکتشان خواهد شد. ^{۱۷} پس شما ای عزیزان، حال که این را می‌دانید، به هوش باشید مبدا به راه نادرست بی‌دینان گمراه شوید و پایداری‌تان را از کف بدهید، ^{۱۸} بلکه در فیض و شناخت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح نمو کنید، که او را از حال تا ابدالابد جلال باد! آمین.

فرو خواهد پاشید، زمین و همه کارهایش عیان خواهد شد. *

^{۱۱} پس حال که همه اینها بدین سان فرو خواهد پاشید، شما چگونه مردمان باید باشید؟ بر شماست که زندگی مقدس و خداپسندانه‌ای داشته، ^{۱۲} انتظار روز خدا را بکشید و فرا رسیدن آن را بشتابانید. * آن روز سبب خواهد شد که آسمانها به آتش کشیده شده، فرو پاشند و اجرام سماوی از گرما ذوب گردند. ^{۱۳} اما ما بنا بر وعده او مشتاقانه در انتظار آسمانی جدید و زمینی جدید هستیم که منزلگه پارسایی است.

^{۱۴} پس ای عزیزان، حال که این امور را انتظار می‌کشید، به سعی تمام بکوشید تا در حضور او بی‌لکه و بی‌عیب و در صلح یافت شوید. ^{۱۵} و شکیبایی خداوند ما را رستگاری

* ۱۰:۳ یا: «خواهد سوخت».

* ۱۲:۳ یا: «مشتاق فرا رسیدن آن باشید».

معرفی نامهٔ اول یوحنا

نامهٔ اول یوحنا دو هدف اصلی را دنبال می‌کند: نخست، مؤمنان را تشویق می‌کند که در رفاقت و مصاحبت با خدا و پسرش عیسی مسیح زندگی کنند؛ دوم، دربارهٔ تعالیم نادرستی که به این رفاقت صدمه می‌زند، هشدار می‌دهد.

این تعالیم نادرست بر این اندیشه استوار بود که جهان مادی فی نفسه پلید است و تماس با آن باعث ناپاکی می‌شود. فقط روح پاک است. لذا عیسی مسیح، پسر خدا، نمی‌توانست جسم انسانی به خود بگیرد، چرا که جسم ناپاک است و خدا پاک. گروهی از این معلّمان تعلیم می‌دادند که برای رستگار شدن باید بدن را آزار داد و از قید آن رها شد؛ گروهی دیگر ادعا می‌کردند که چون نجات امری روحانی است که به روح انسان مربوط می‌شود، پس گناهایی که انسان با بدن خود می‌کند، تأثیری بر نجات او و سلامت روحش ندارد؛ پس می‌توان هر کاری کرد. نویسنده برای مقابله با این تعالیم، به روشنی بیان می‌دارد که عیسی مسیح براستی انسان شد و جسم انسانی به خود گرفت. او همچنین تأکید می‌ورزد که همهٔ آنان که به عیسی ایمان دارند و خدا را محبت می‌کنند، باید از گناه و شرارت دوری گزینند و بخصوص محبت خود را در عمل به هم‌نوعان خویش نشان دهند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۴)
- ۲- نور و تاریکی (۱:۵ تا ۲:۲۹)
- ۳- فرزندان خدا و فرزندان شیطان (باب ۳)
- ۴- راستی و ناراستی (۴:۱-۶)
- ۵- وظیفهٔ ما در محبت کردن (۴:۷-۲۱)
- ۶- ایمان پیرومند (باب ۵)

نامهٔ اوّل یوحنا

اگر بگوییم بَری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ^۱ ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد. ^{۱۰} اگر بگوییم گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو جلوه می‌دهیم و کلام او در ما جایی ندارد.

ای فرزندانم، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفیعاً ^۲ نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا. ^۲ او خود کفّارهٔ ^۳ گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز.

اهمیت اطاعت

از این جا می‌دانیم او را می‌شناسیم که از احکامش اطاعت می‌کنیم. ^۴ آن که می‌گوید او را می‌شناسد، اما از احکامش اطاعت نمی‌کند، دروغگوست و راستی در او جایی ندارد. ^۵ اما آن که از کلام او اطاعت می‌کند، محبت به خدا ^۶ براستی در او به کمال رسیده است. از این جا می‌دانیم که در او هستیم: ^۶ آن که می‌گوید در او می‌ماند، باید همان‌گونه رفتار کند که عیسی رفتار می‌کرد.

کلام حیات

آنچه از آغاز بود، آنچه شنیده و با چشمان خود دیده‌ایم، آنچه بدان نگریستیم و با دستهای خود لمس کردیم، یعنی کلام حیات، آن را به شما اعلام می‌کنیم. ^۱ حیات ظاهر شد؛ ما آن را دیده‌ایم و بر آن شهادت می‌دهیم. ما حیات جاویدان را به شما اعلام می‌کنیم، که با پدر بود و بر ما ظاهر شد. ^۲ ما آنچه را دیده و شنیده‌ایم به شما نیز اعلام می‌کنیم تا شما نیز با ما رفاقت ^۳ داشته باشید؛ رفاقت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است. ^۴ ما این را به شما می‌نویسیم تا شادی‌مان کامل گردد.

گام برداشتن در نور

این است پیامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌کنیم: خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. ^۱ اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم، دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم. ^۲ اما اگر در نور گام برداریم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم و خون پسر او عیسی ما را از هر گناه ^۳ پاک می‌سازد.

* ۳:۱ اصل یونانی این واژه حاوی مفاهیم "مصاحبت" و "مشارکت" نیز هست؛ همچنین در آیات ۳، ۶، ۷.

* ۷:۱ یا: "از همهٔ گناهان".

* ۱:۲ یا "مدافعی".

* ۲:۲ یعنی: «طریق زدودن گناهان و فرو نشانیدن غضب خدا نسبت به گناهکار».

* ۵:۲ یا: "محبت خدا".

نیست.^{۱۶} زیرا هر چه در دنیا است، یعنی هوای نفس، هوسهای چشم و غرور مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیا است.^{۱۷} دنیا و هوسهای آن گذراست، اما آن که اراده خدا را به جا می آورد، تا ابد باقی می ماند.

هشدار درباره 'ضد مسیح'

^{۱۸} بچه ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده اید 'ضد مسیح' می آید، هم اکنون نیز ضد مسیحان بسیار ظهور کرده اند، و از همین درمی یابیم که ساعت آخر است.^{۱۹} آنها از میان ما بیرون رفتند، اما از ما نبودند؛ چه اگر از ما بودند، با ما می ماندند. ولی رفتنشان نشان داد که هیچ یک از ایشان از ما نبودند.

^{۲۰} اما شما مسیحی از آن قدّوس یافته اید و همگی دارای معرفت هستید.^{۲۱} من اینها را به شما می نویسم، نه از آن رو که حقیقت را نمی دانید، بلکه از آن رو که آن را می دانید، و نیز می دانید که هیچ دروغی از حقیقت پدید نمی آید.^{۲۲} دروغگو کیست، جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار می کند. چنین کسی همان 'ضد مسیح' است که هم پدر و هم پسر را انکار می کند.^{۲۳} هر که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و هر که پسر را اقرار کند، پدر را نیز دارد.^{۲۴} بگذارید آنچه از آغاز شنیده اید در شما بماند؛ اگر آنچه از آغاز شنیده اید در شما بماند، شما نیز در پسر و در پدر خواهید ماند.^{۲۵} و این است آنچه او به ما وعده داده است، یعنی حیات جاویدان.

^{۲۶} من اینها را به شما درباره کسانی نوشتم که گمراهان می کنند.^{۲۷} اما درباره شما باید بگویم آن مسح که از او یافته اید، در شما می ماند و نیازی ندارید کسی به شما تعلیم دهد، بلکه مسح او درباره همه چیز به شما تعلیم می دهد. آن

ای عزیزان، حکمی تازه به شما نمی نویسم، بلکه حکمی دیرین که از آغاز داشته اید. این حکم دیرین، همان پیام است که شنیدید.^۸ در عین حال، حکمی که به شما می نویسم حکمی تازه است که حقیقت آن در او و نیز در شما نمایان است، زیرا تاریکی سپری می شود و نور حقیقی هم اکنون درخشیدن آغاز کرده است.^۹ آن که می گوید در نور است اما از برادر خود نفرت دارد، هنوز در تاریکی به سر می برد.^{۱۰} اما آن که برادر خود را محبت می کند، در نور ساکن است و در او هیچ سبب لغزش نیست.^{۱۱} اما آن که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی گام برمی دارد. او نمی داند کجا می رود، زیرا تاریکی چشمانش را کور کرده است.

^{۱۲} ای فرزندان، به شما می نویسم، زیرا گناهانتان به خاطر نام او آمرزیده شده است.

^{۱۳} ای پدران، به شما می نویسم، زیرا او را که از آغاز است، شناخته اید.

ای جوانان، به شما می نویسم، زیرا بر آن شریر غلبه یافته اید.

ای بچه ها، به شما می نویسم، زیرا پدر را شناخته اید.

^{۱۴} ای پدران، به شما می نویسم، زیرا او را که از آغاز است، شناخته اید.*

ای جوانان، به شما می نویسم، زیرا تواناید و کلام خدا در شما ساکن است، و بر آن شریر غلبه یافته اید.

دل نبستن به دنیا

^{۱۵} دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او

* ۱۴:۲ محل شروع آیه ۱۴ در ترجمه های مختلف، متفاوت است.

* ۲۲:۲ این را که عیسی، همان پادشاه و نجات دهنده موعود اسرائیل است؛ همچنین در ۱:۵.

در گناه زندگی کند، چرا که از خدا مولود شده است.^{۱۱} فرزندان خدا و فرزندان ابلیس این گونه آشکار می شوند: آن که پارسایانه عمل نمی کند، از خدا نیست، و نه آن که برادر خود را محبت نمی کند.


محبت به یکدیگر

^{۱۱} همین است پیامی که از آغاز شنیدید، که باید یکدیگر را محبت کنیم.^{۱۲} نه چون قاتل که از آن شریر بود و برادر خود را کشت. و چرا او را کشت؟ زیرا اعمال خودش بد بود و اعمال برادرش خوب.^{۱۳} ای برادران، از اینکه دنیا از شما نفرت دارد، تعجب نکنید.^{۱۴} ما می دانیم که از مرگ به زندگی منتقل شده ایم، زیرا برادران را محبت می کنیم. هر که محبت نمی کند، در قلمرو مرگ باقی می ماند.^{۱۵} کسی که از برادر خود نفرت دارد، قاتل است و شما می دانید که در هیچ قاتلی حیات جاویدان سکونت ندارد.^{۱۶} محبت را از آنجا شناخته ایم که او جان خود را در راه ما نهد، و ما نیز باید جان خود را در راه برادران بنهیم.^{۱۷} اگر کسی از مال دنیا برخوردار باشد و برادر خود را محتاج ببیند، اما شفقت خود را از او دریغ کند، چگونه محبت خدا در چنین کسی ساکن است؟^{۱۸} ای فرزندان، بیایید محبت کنیم، نه به زبان و در گفتار، بلکه به راستی و در کردار!

^{۱۹} از این خواهیم دانست که به حق تعلق داریم، و خواهیم توانست دل خود را در حضور خدا مطمئن سازیم؛^{۲۰} زیرا هر گاه دلمان ما را محکوم کند، خدا بزرگتر از دلهای ما است و از همه چیز آگاه است.^{۲۱} ای عزیزان، اگر دل ما، ما را محکوم نکند، در حضور خدا اطمینان داریم^{۲۲} و هر آنچه از او درخواست کنیم، خواهیم یافت، زیرا از احکام او اطاعت

مسح، حقیقی است، نه دروغین. پس همان گونه که به شما تعلیم داده است، در او بمانید.

فرزندان خدا

^{۲۸} پس حال، ای فرزندان، در او بمانید تا آنگاه که او ظهور کند اطمینان داشته باشیم و هنگام آمدنش از وی شرمنده نشویم.^{۲۹} اگر دریافته اید که او پارساست، پس می دانید آن که پارسایی را به عمل می آورد، از او مولود شده است.  ببینید پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته است تا فرزندان خدا خوانده شویم! و چنین نیز هستیم! از همین روست که دنیا ما را نمی شناسد، چرا که او را نشناخت.^۲ ای عزیزان، اینک فرزندان خداییم، ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده است. اما می دانیم آنگاه که او ظهور کند،^۳ مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید.^۴ هر که چنین امیدی بر وی دارد، خود را پاک می سازد، چنانکه او پاک است.

^۴ هر کس در گناه زندگی می کند برخلاف شریعت عمل می کند؛ گناه به واقع مخالفت با شریعت است.^۵ شما می دانید که او ظهور کرد تا گناهان را از میان بردارد. در او هیچ گناهی نیست.^۶ آن که در او می ماند گناه نمی کند، اما کسی که در گناه زندگی می کند، او را نه دیده و نه شناخته است.

^۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نسازد. هر که پارسایانه عمل می کند، پارساست، چنانکه او پارساست.^۸ آن که در گناه زندگی می کند از ابلیس است، زیرا ابلیس از همان آغاز گناه کرده و می کند. از همین رو پسر خدا ظهور کرد تا کارهای ابلیس را باطل سازد.^۹ آن که از خدا مولود شده است گناه نمی کند، زیرا سرشت^{*} خدا در او می ماند؛ پس او نمی تواند

* ۲:۳ یا: «آنگاه که آن ظاهر شود».

* ۹:۳ در اصل یونانی: «تخم».

به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم.^{۱۰} محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد.^{۱۱} ای عزیزان، اگر خدا ما را این چنین محبت کرد، ما نیز باید یکدیگر را محبت کنیم.^{۱۲} هیچ کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است.

^{۱۳} از این جا می دانیم که در او می مانیم و او در ما، زیرا که از روح خود به ما داده است.^{۱۴} او ما دیده ایم و شهادت می دهیم که پدر، پسر خود را فرستاده است تا نجات دهندۀ جهان باشد.^{۱۵} آن که اقرار می کند عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.^{۱۶} پس ما محبتی را که خدا به ما دارد شناخته ایم و به آن اعتماد داریم.

خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در او.^{۱۷} محبت این چنین در میان ما به کمال رسیده است تا در روز داوری اطمینان داشته باشیم، زیرا ما در این دنیا همان گونه ایم که او^{۱۸} هست. در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می راند؛ زیرا ترس از مکافات سرچشمه می گیرد و کسی که می ترسد، در محبت به کمال نرسیده است.

^{۱۹} ما محبت می کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد.^{۲۰} اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می نماید اما از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغ گوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می بیند، محبت نکند، نمی تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید.^{۲۱} و ما این حکم را از او یافته ایم که هر که خدا را محبت می کند، باید برادر خود را نیز محبت کند.

می کنیم و آنچه موجب خشنودی اوست، انجام می دهیم.^{۲۲} و این است حکم او که به نام پسرش عیسی مسیح ایمان بیاوریم و یکدیگر را محبت کنیم، چنانکه به ما امر فرمود.^{۲۳} هر که از احکام او اطاعت می کند، در او ساکن است و او در وی. از این جا می دانیم او در ما ساکن است که روح خود را به ما بخشیده است.*

روحها را بیازماید

۴ ای عزیزان، هر روحی را باور مکنید، بلکه آنها را بیازماید که آیا از خدا هستند یا نه. زیرا انبیای دروغین بسیار به دنیا بیرون رفته اند. روح خدا را این گونه تشخیص می دهیم: هر روحی که بر آمدن عیسی مسیح در جسم بشری اقرار می کند، از خداست.^۲ و هر روحی که بر عیسی اقرار نمی کند، از خدا نیست، بلکه همان روح 'ضدمسیح' است که شنیده اید می آید و هم اکنون نیز در دنیاست.^۳ شما، ای فرزندان، از خدا هستید و بر آنها غلبه یافته اید، زیرا آن که در شماست بزرگتر است از آن که در دنیاست.^۴ آنها از دنیا هستند و از همین رو آنچه می گویند از دنیاست و دنیا به آنها گوش می سپارد.^۵ ما از خدا هستیم و کسی که خدا را می شناسد، به ما گوش می سپارد؛ ولی آن که از خدا نیست، به ما گوش نمی سپارد. روح حق و روح گمراهی را این گونه از هم بازمی شناسیم.

محبت خدا و محبت ما

^۶ ای عزیزان، یکدیگر را محبت کنیم، زیرا محبت از خداست و هر که محبت می کند، از خدا مولود شده است و خدا را می شناسد.^۷ آن که محبت نمی کند، خدا را شناخته است، زیرا خدا محبت است.^۸ محبت خدا این چنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را

* ۲۴:۳ یا: «... ساکن است یعنی به واسطه آن روح که به ما بخشیده است».

* ۱۷:۴ منظور "عیسی" است.

حیات دارد و آن که پسر خدا را ندارد از حیات برخوردار نیست.

ایمان به پسر خدا

هر که ایمان دارد عیسی همان مسیح است، از خدا مولود شده است؛ هر که پدر را محبت می‌کند، فرزند او را نیز محبت می‌کند.^۲ از این جا می‌دانیم فرزندان خدا را محبت می‌کنیم که خدا را محبت می‌کنیم و از احکام او اطاعت می‌نماییم.^۳ محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت کنیم و احکام او باری گران نیست.^۴ زیرا هر که از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد و این است غلبه‌ای که دنیا را مغلوب کرده است، یعنی ایمان ما.^۵ کیست آن که بر دنیا غلبه می‌یابد جز آن که ایمان دارد عیسی پسر خداست؟

اوست آن که با آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح. تنها نه با آب، بلکه با آب و خون؛ و روح است که شهادت می‌دهد، چون روح، حق است.^۶ زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند:^۸ روح و آب و خون؛^۷ و این سه یک هستند.^۹ اگر ما شهادت انسان را می‌پذیریم، شهادت خدا بسی بزرگتر است، زیرا شهادتی است که خدا خود دربارهٔ پسرش داده است.^{۱۰} هر که به پسر خدا ایمان دارد، این شهادت را در خود دارد. اما آن که شهادت خدا را باور نمی‌کند، او را دروغگو شمرده است، زیرا شهادتی را که خدا دربارهٔ پسر خود داده، نپذیرفته است.^{۱۱} و آن شهادت این است که خدا به ما حیات جاویدان بخشیده، و این حیات در پسر اوست.^{۱۲} آن که پسر را دارد،

خاتمه

^{۱۳} اینها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید. این است اطمینانی که در حضور او داریم که هر گاه چیزی بر طبق ارادهٔ وی درخواست کنیم، ما را می‌شنود.^{۱۴} و اگر می‌دانیم که هر آنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.

^{۱۵} اگر کسی ببیند برادرش گناهی می‌کند که به مرگ نمی‌انجامد، دعا کند و خدا^{*} به او حیات خواهد بخشید. این را دربارهٔ کسی می‌گوییم که گناهش به مرگ نمی‌انجامد. گناهی هست که به مرگ می‌انجامد. دربارهٔ چنین گناهی نمی‌گوییم که باید دعا کرد.^{۱۶} هر عمل نادرستی گناه است، ولی گناهی هم هست که به مرگ نمی‌انجامد.^{۱۸} ما می‌دانیم که هر که از خدا مولود شده است، در گناه زندگی نمی‌کند، بلکه آن مولود خدا^{*} او را حفظ می‌کند و دست آن شریر به او نمی‌رسد.^{۱۹} ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شریر لمبیده است.^{۲۰} همچنین می‌دانیم که پسر خدا آمده و به ما بصیرت بخشیده تا حق را بشناسیم، و ما در او هستیم که حق است، یعنی در پسر او عیسی مسیح. اوست خدای حق و حیات جاویدان.^{۲۱} ای فرزندان، خود را از بتها محفوظ نگاه دارید.

* ۸:۵ در یک نسخهٔ یونانی متأخر و شماری از نسخه‌های لاتین:^۷ زیرا سه هستند که در آسمان شهادت می‌دهند: پدر، کلام، و روح القدس؛ و این سه یک هستند.^۸ و سه هستند که بر زمین شهادت می‌دهند: روح و آب و خون
* ۱۶:۵ واژهٔ "خدا" در متن یونانی نیامده است، ولی از مضمون آیه استنباط می‌شود.

معرفی نامهٔ دوّم یوحنا

نامهٔ دوّم یوحنا، به 'بانوی برگزیده و فرزندانش' نوشته شده است، که مقصود احتمالاً کلیسایی محلی و اعضای آن است. پیام مختصر این نامه، استدعا برای محبت به یکدیگر و هشدار دربارهٔ معلمان دروغین و تعالیم آنهاست.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱-۳)
- ۲- اهمیت محبت (۴-۶)
- ۳- هشدار دربارهٔ تعالیم نادرست (۷-۱۱)
- ۴- بخش پایانی (۱۲-۱۳)

نامهٔ دوّم یوحنا

- از شیخ کلیسا،
به بانوی برگزیده و فرزندان که ایشان را
در 'حقیقت' دوست می‌دارم - و نه تنها من،
بلکه همهٔ آنان که حقیقت را شناخته‌اند -^۲ به
سبب آن حقیقت که در ما ساکن است و تا ابد
با ما خواهد بود.
- فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای
پدر و از جانب عیسی مسیح، پسر آن پدر، در
حقیقت و محبت با ما خواهد بود.
- ^۱ بسی شادمان شدم که دریافتم برخی از
فرزندان تو بنا بر حکمی که از پدر یافتیم،
در 'حقیقت' سلوک می‌کنند.^۵ اما حال،
بانوی گرامی، از تو درخواستی دارم. نه آنکه
حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان که از
آغاز داشته‌ایم، که یکدیگر را محبت کنیم.^۶ و
محبت این است که بنا بر احکام او سلوک
نماییم. آری، همان‌گونه که از آغاز شنیده‌اید،
حکم او این است که در محبت سلوک کنید.
- ^۷ زیرا که فریبکاران بسیار به دنیا بیرون
رفته‌اند، که بر آمدن عیسی مسیح در جسم
انسانی اقرار ندارند. چنین کسان، همان
فریبکار و ضد مسیح‌اند.^۸ به هوش باشید که
ثمر کار خود* را بر باد ندهید، بلکه پاداشی
به کمال دریافت کنید.^۹ هر آن کس که از تعلیم
مسیح فراتر رود و در آن پایدار نماند، خدا
را ندارد، آن که در آن تعلیم پایدار ماند، هم
پدر را دارد و هم پسر را.^{۱۰} اگر کسی نزد
شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانهٔ
خود می‌پذیرید و خوشامدش مگویید؛^{۱۱} زیرا
آن که او را خوشامد گوید، در اعمال بدش
شریک می‌شود.
- ^{۱۲} بسیار چیزها دارم که به شما بنویسم،
لیکن نمی‌خواهم با قلم و کاغذ باشد. اما
امیدوارم نزدتان بیایم و رویاروی گفتگو کنیم
تا شادی‌مان کامل شود.
- ^{۱۳} فرزندان خواهر برگزیده‌ات، برای تو سلام
می‌فرستند. [آمین!]

معرفی نامهٔ سوّم یوحنا

نامهٔ سوّم یوحنا به یک رهبر کلیسا به نام گایوس نوشته شده است. یوحنا به تحسین گایوس می‌پردازد، زیرا مسیحیان را یاری کرده است. او همچنین دربارهٔ شخصی به نام دیوتریفس هشدار می‌دهد.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۴-۱)
- ۲- تحسین گایوس (۸-۵)
- ۳- محکومیت دیوتریفس (۱۰-۹)
- ۴- تمجید دیمتریوس (۱۲-۱۱)
- ۵- بخش پایانی (۱۵-۱۳)

نامهٔ سوّم یوحنا

^۱ از شیخ کلیسا،

به گایوس عزیز که او را در 'حقیقت' دوست می‌دارم.

^۲ ای عزیز، دعایم این است که از هر جهت کامیاب باشی و در تندرستی به سربری، همچنان که جانت نیز کامیاب است. ^۳ بسی شادمان شدم که برادران آمده، بر وفاداری‌ات به حقیقت و شیوهٔ سلوکت در آن شهادت دادند. ^۴ هیچ چیز مرا بیش از این شاد نمی‌کند که بشنوم فرزندانم در 'حقیقت' سلوک می‌کنند. ^۵ ای عزیز، تو در همهٔ کارهایت برای برادران، امانت خود را نشان می‌دهی، بخصوص اینکه نزد تو بیگانه‌اند. ^۶ ایشان نیز در حضور کلیسا بر محبت تو شهادت داده‌اند؛ پس کاری نیکو می‌کنی اگر ایشان را آن‌گونه که سزاوار خداست، روانهٔ سفر کنی. ^۷ زیرا که ایشان به خاطر آن نام عزیمت کرده‌اند و از غیریهودیان کمکی دریافت نداشته‌اند. ^۸ پس باید که ما چنین کسان را حمایت کنیم تا با ایشان در پیشبرد حقیقت همکاری کرده باشیم.

^۹ مطلبی به کلیسا نوشتم، اما دیوتریس که جایگاه نخست را دوست می‌دارد، اقتدار ما را گردن نمی‌نهد. ^{۱۰} پس چون بیایم، به آنچه می‌کند رسیدگی خواهم کرد، چرا که مغرضانه دربارهٔ ما بد می‌گوید، و به این هم بسنده نکرده، از پذیرش برادران سر باز می‌زند؛ و کسانی را نیز که می‌خواهند ایشان را بپذیرند، باز داشته، از کلیسا بیرون می‌راند.

^{۱۱} ای عزیز، بدی را سرمشق خود مساز، بلکه از نیکویی سرمشق گیر؛ زیرا نیکوکردار از خداست، اما بدکردار خدا را ندیده است. ^{۱۲} همگان دربارهٔ دیمیتریوس نیکو شهادت می‌دهند، حتی خود حق. ما نیز چنین شهادت می‌دهیم و می‌دانیم که شهادت ما راست است. ^{۱۳} بسیار چیزها داشتم به تو بنویسم، لیکن نمی‌خواهم با مرگب و قلم باشم. ^{۱۴} اما امیدوارم به زودی تو را ببینم و رویاروی گفتگو کنیم.

^{۱۵} سلامتی بر تو باد!

دوستان برای تو سلام می‌فرستند. دوستان را در آنجا به نام سلام بده.

معرفی نامه یهودا

نامه یهودا هشدار است درباره معلّمان دروغینی که مدعی ایمان به مسیح بودند. محتوای این نامه کوتاه، شبیه نامه دوّم پطرس است. یهودا مخاطبانش را تشویق می‌کند که برای حفظ ایمان و اعتقادی که یک بار برای همیشه به مؤمنان سپرده شده است، مجاهده کنند.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱-۲)
- ۲- شخصیت و تعلیم معلّمان دروغین و محکومیت آنان (۳-۱۶)
- ۳- دعوت به حفظ ایمان (۱۷-۲۳)
- ۴- دعای برکت و خاتمه (۲۴-۲۵)

نامهٔ یهودا

۵ با آنکه شما یک بار از این همه آگاهی یافته‌اید، می‌خواهم یادآور شوم که خداوند* قوم خود را از سرزمین مصر رها کند، اما زمانی دیگر آنان را که ایمان نداشتند، هلاک کرد. ۶ او فرشتگانی را نیز که مقام والای خود را حفظ نکردند، بلکه منزلگاه مناسب خویش را ترک گفتند، به زنجیرهای ابدی کشیده و برای محاکمه در آن روز عظیم، در تاریکی مطلق نگاه داشته است. ۷ به همین گونه، سُدوم و عَمُورَه و شهرهای اطراف، که همانند آنان بی‌عفتی کردند و در پی شهوات غیرطبیعی رفتند،* با تحمّل مجازات آتش ابدی، چون درس عبرت مقرر گشتند.*

۸ با این همه، به گونه‌ای مشابه، این کسان نیز بر پایهٔ خوابهایی که می‌بینند بدنهای خویش را نجس می‌سازند و اقتدار خداوند* را رد می‌کنند و به بزرگان آسمانی اهانت می‌ورزند. ۹ حال آنکه حتی میکائیل، فرشتهٔ اعظم، آنگاه که با ابلیس دربارهٔ جسد موسی مجادله می‌کرد، جرأت نکرد خود او را به سبب اهانت محکوم کند،* بلکه فقط گفت: «خداوند، تو را توبیخ

از یهودا، خادم* عیسی مسیح و برادر یعقوب، به فراخواندگانی که در خدای پدر، محبوبند، و برای* عیسی مسیح محفوظ نگاه داشته شده‌اند: ۲ رحمت و سلامتی و محبت، به فزونی بر شما باد.

گناه و سرانجام شوم مردمان خدانشناس

۳ ای عزیزان، گرچه اشتیاق بسیار داشتم تا دربارهٔ نجاتی که در آن سهمیم هستیم به شما بنویسم، اما لازم دیدم با نوشتن این چند خط، شما را به ادامهٔ مجاهده در راه ایمانی برانگیزم که یک بار برای همیشه به مقدسین سپرده شده است. ۴ زیرا برخی کسان که محکومیتشان از دیرباز رقم خورده، مخفیانه در میان شما رخنه کرده‌اند. اینان خدانشناسانی هستند که فیض خدای ما را به جواز ارتکاب فجور بدل می‌کنند و عیسی مسیح، یگانه سرور و خداوند ما را انکار می‌نمایند.

* ۱: ۱ یا "غلام".

* ۱: ۱ یا: "به واسطه".

* ۵: ۱ یا "عیسی".

* ۷: ۱ در اصل یونانی: «آرزومند بدن غریب شدند».

* ۷: ۱ یا: «عبرت شدند از سرانجام آنان که مجازات آتش ابدی را خواهند دید».

* ۸: ۱ یا: "هر اقتداری".

* ۹: ۱ در منابع مورد نظر یهودا، شیطان با بستن اتهام قتل به موسی اهانت می‌کند و می‌خواهد بر این اساس از تدفین محترمانهٔ جسد موسی به دست میکائیل ممانعت کند. اصل یونانی را چنین نیز می‌توان خواند: «جرأت نکرد اتهامی اهانت‌آمیز به او بزنند».

دعوت به استقامت در ایمان

۱۷ اما شما ای عزیزان، پیشگویی رسولان خداوند ما عیسی مسیح را به یاد داشته باشید^{۱۸} که به شما گفتند: «در زمانهای آخر، استهزاکنندگانی خواهند آمد که بنا بر شهوات خود که خلاف دینداری است، رفتار خواهند کرد.»^{۱۹} همینها هستند که در میان شما جدایی می‌افکنند و نفسانی و عاری از روحند.

۲۰ اما شما ای عزیزان، خویشتان را بر* ایمان بس مقدس خود بنا کنید و در روح القدس دعا نمایید^{۲۱} و خود را در محبت خدا نگاه دارید، در همان حال که منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح هستید تا شما را به حیات جاویدان رهنمون گردد.^{۲۲} نسبت به برخی که متزلزلند، رحیم باشید؛^{۲۳} برخی را از آتش بیرون کشیده، نجات دهید؛ و بر برخی دیگر با ترس، رحمت نشان دهید. در عین حال، حتی از جامه‌های آلوده به شهوات نفسانی* متنفر باشید.

حمد و ستایش خدا

۲۴ بر او که قادر است شما را از لغزش محفوظ نگاه دارد و در حضور پر جلال خویش بی‌عیب و آکنده از شادی عظیم حاضر سازد،^{۲۵} بر آن خدای یکتا و نجات‌دهنده ما، به واسطه عیسی مسیح، خداوند ما، از ازل، حال، و تا ابد، جلال و شکوه و توانایی و قدرت باد! آمین.

فرماید!^{۱۰} اما اینان به آنچه از آن شناسختی ندارند اهانت می‌ورزند، حال آنکه آنچه همچون حیوانات بی‌شعور از روی غریزه می‌فهمند، همان باعث هلاکتشان خواهد شد.^{۱۱} وای بر آنان، زیرا که به راه قائلان رفته‌اند و در پی سود، به گمراهی بلعام گرفتار آمده و در طغیان قورح هلاک گشته‌اند.

۱۲ اینان صخره‌های دریایی خطرناک* در ضیافت‌های محبت‌آمیز شما می‌بینند که بدون کمترین پروا در جشن شما به عیش و نوش می‌پردازند؛ شبانانی هستند که تنها خود را می‌پرورند؛ ابرهای بی‌باران راننده از باد، و درختان پاییزی بی‌میوه‌اند که دو بار مرده و از ریشه به در آمده‌اند.^{۱۳} آری، اینان همچون امواج خروشان دریانند که اعمال ننگینشان را چون کف برمی‌آورند، و ستارگانی سرگردانند که تاریکی مطلق ابدی برایشان مقرر است.

۱۴ خنوخ، که هفتم پس از آدم بود، درباره همینها پیشگویی کرده، می‌گوید: «هان، خداوند با هزاران هزار فرشته مقدس* خود می‌آید^{۱۵} تا بر همگان داوری کند و همه بی‌دینان را به سبب تمامی کارهای خلاف دینداری که در بی‌دینی کرده‌اند، و به سزای جمله سخنان زشتی که گناهکاران بی‌دین بر ضد او گفته‌اند، محکوم سازد.»^{۱۶} اینان گله‌مند و عیب‌جو و غرقه در ارضای شهوات خویشند؛ سخنان تکبرآمیز بر زبان می‌رانند و به نفع خویش مردمان را تملق می‌گویند.

* ۱۲:۱ یا "لکه‌ها".

* ۱۴:۱ یا: "با هزاران هزار تن از مقدسان خود".

* ۲۰:۱ یا "در".

* ۲۳:۱ به عبارت دیگر: «حتی از هر چه بوی شهوات نفسانی می‌دهد».

معرفی کتاب مکاشفه یوحنا

کتاب مکاشفه یوحنا زمانی به نگارش درآمد که مسیحیان به خاطر اعتقادشان به خداوندی عیسی مسیح آزار می‌دیدند. هدف اصلی نویسنده، تشویق مؤمنان و امید دادن به آنهاست. او از آنان می‌خواهد که در زحمات و سختیها وفادار بمانند.

بیشتر بخشهای کتاب را مکاشفات و رؤیاهایی تشکیل می‌دهد که در قالب زبانی نمادین بیان شده است. این زبان برای مسیحیان آن عصر قابل درک بود، اما برای مسیحیان سایر اعصار آکنده از رمز و راز است. موضوعات کتاب همانند ملودی یک اثر موسیقی، به صورتهای مختلف و در قالب رؤیاهای گوناگون تکرار می‌شود. اگرچه در تفسیر جزئیات مطالب کتاب، با طیف متنوعی از آرا و عقاید روبه‌رویم، اما پیام و موضوع مرکزی کتاب روشن است: سرانجام، خدا به واسطه مسیح خداوند، بر همه دشمنان، از جمله شیطان، پیروز خواهد شد و وفاداران خویش را پاداش خواهد داد و برکات آسمان جدید و زمین جدید را به هنگام پیروزی کامل به آنان خواهد بخشید.

تقسیم‌بندی کلی

- ۱- مقدمه (۱:۱-۸)
- ۲- رؤیای آغازین و نامه به هفت کلیسا (۱:۹ تا ۳:۲۲)
- ۳- کتابی با هفت مهر (۴:۱ تا ۸:۱)
- ۴- هفت شیپور (۸:۲ تا ۱۱:۱۹)
- ۵- اژدها و دو وحش (بابهای ۱۲ و ۱۳)
- ۶- رؤیاهای گوناگون (بابهای ۱۴ و ۱۵)
- ۷- هفت جام غضب خدا (باب ۱۶)
- ۸- نابودی بابل و شکست وحش و نبی دروغین و ابلیس (۱۷:۱ تا ۲۰:۲۰)
- ۹- داوری نهایی (۲۰:۱۱-۱۵)
- ۱۰- آسمان جدید، زمین جدید و اورشلیم جدید (۲۱:۱ تا ۲۲:۵)
- ۱۱- بخش پایانی (۲۲:۶-۲۱)

مکاشفه یوحنا

سرآغاز

مکاشفه عیسی مسیح، که خدا به او عطا فرمود تا آنچه را می‌باید زود واقع شود، به خادمان^۱ خود بازنماید، و آن را با فرستادن فرشته خود بر خادمش^۲ یوحنا آشکار ساخت.^۳ و یوحنا بر هر آنچه دید، یعنی بر کلام خدا و شهادت عیسی مسیح، گواهی می‌دهد.^۴ خوشا به حال کسی که این کلام نبوت را قرائت می‌کند و خوشا به حال آنان که آن را می‌شنوند و آنچه را در آن نوشته شده، نگاه می‌دارند؛ زیرا وقت نزدیک است.

درود و نیایش

از یوحنا،^۵ به هفت کلیسا که در ایالت آسیا هستند: فیض و سلامتی از جانب او که هست و بود و می‌آید بر شما باد، و از جانب هفت روح^۶ پیشگاه تخت او،^۷ و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین و نخست‌زاده از میان مردگان و فرمانروای پادشاهان جهان. بر او که ما را محبت می‌کند و با خون خود ما را از گناهانمان رها کند،^۸ و از ما پادشاهی‌ای ساخت و کاهنانی برای خدا و پدر خود، بر او جلال و قدرت باد، تا ابد. آمین.

۷ هان با ابرها می‌آید،

هر چشمی او را خواهد دید،

حتی چشم آنان که نیزه به او زدند؛

و همه طوایف زمین به سوگش

خواهند نشست.

آری چنین خواهد بود. آمین.

۸ خداوند خدا می‌گوید: «مَنم الف و مَنم ی؛ مَنم آن که هست و بود و می‌آید، آن قادر مطلق.»

ظاهر شدن عیسی به یوحنا

۹ من یوحنا، برادر شما، که در رنجها و در پادشاهی و در استقامتی که در عیسی از آن ماست، با شما شریکم، به خاطر کلام خدا و شهادت عیسی،^{۱۰} در جزیره پاتموس بودم. در روز خداوند، در روح شدم و صدایی بلند چون بانگ شسیپور از پشت سر شنیدم^{۱۱} که می‌گفت: «آنچه را که می‌بینی بر طوماری بنویس و به هفت کلیسای افسس، اسمیرنا، پرگاموم، تیاتیرا، ساردس، فیلادلفیه و لائودیکیه بفرست.»

۱۲ پس رو به عقب برگردانیدم تا ببینم آن چه صدایی است که با من سخن می‌گوید؛ و چون برگشتم، هفت چراغدان طلا دیدم،^{۱۳} و در میان آن چراغدانها یکی را دیدم که به 'پسر انسان'

* ۱:۱ یا "غلامان".

* ۱:۱ یا «غلام».

* ۴:۱ یا: "از جانب روح هفتگانه".

* ۹:۱ یا: "شهادت به عیسی".

از کجا سقوط کرده‌ای. پس توبه کن و اعمالی را به جا آور که در آغاز به جا می‌آوردی. چه اگر توبه نکنی، خود خواهم آمد و چراغدانان را از آنجا که هست برمی‌گیرم. ^۵ ولی این حُسن را داری که از کارهای نیکولاییان بیزاری، آن‌گونه که من نیز بیزارم.

^۶ «آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. هر که غالب آید، به او نعمت خوردن از درخت حیات را خواهم بخشید که در فردوس خداست.

پیام مسیح به کلیسای اِسْمیرنا

^۸ «به فرشتهٔ کلیسای اِسْمیرنا بنویس: «آن اوّل و آن آخر که مُرد و زنده شد، چنین می‌گوید: ^۹ از سختیها و فقر تو آگاهم، با این همه ثروتمندی! از تهمت‌های ناروای آنان که خود را یهود می‌خوانند و نیستند، بلکه کنیسهٔ شیطانند، باخبرم. ^{۱۰} از رنجی که خواهی کشید، مترس. باخبر باش که ابلیس برخی از شما را به زندان خواهد افکند تا آزموده شوید و ده روز آزار خواهید دید. لیکن تا به مرگ وفادار بمان که من تاج حیات را به تو خواهم بخشید. ^{۱۱} «آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. هر که غالب آید، از مرگ دوّم گزند نخواهد دید.

پیام مسیح به کلیسای پَرگاموم

^{۱۲} «به فرشتهٔ کلیسای پَرگاموم بنویس: «او که شمشیر بُرّان دو دم دارد، چنین می‌گوید: ^{۱۳} می‌دانم کجا مسکن داری، آنجا که پایتخت شیطان است. با این همه به نام من وفادار مانده‌ای و حتی در ایام آنتیپاس، آن گواو امین من که او را در شهر شما که زیستگاه شیطان است کشتند، ایمانی را که به من داشتی انکار نکردی.

می‌مانست. او ردایی بلند بر تن داشت و شالی زرّین بر گرد سینه. ^{۱۴} سر و مویش چون پشم سفید بود، به سفیدی برف، و چشمانش چون آتش مشتعل بود. ^{۱۵} پاهایش چون برنج تافته بود در کوره گداخته، و صدایش به غُرش سیلابهای خروشان می‌مانست. ^{۱۶} او در دست راستش هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری بُرّان و دو دم بیرون می‌آمد، و چهره‌اش چونان خورشید بود در درخشش کاملش.

^{۱۷} چون او را دیدم همچون مرده پیش پاهایش افتادم. اما او دست راستش را بر من نهاد و گفت: «بیم مدار، من اوّلم و من آخر!» ^{۱۸} و من آن که زنده اوست. مرده بودم، اما اینک ببین که زنده جاویدم و کلیدهای مرگ و جهان مردگان در دست من است. ^{۱۹} «پس آنچه دیده‌ای، و آنچه اکنون هست و آنچه از این پس خواهد شد، همه را بنویس. ^{۲۰} راز آن هفت ستاره که در دست راست من دیدی و راز آن هفت چراغدان طلا این است: آن هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسایند، و آن هفت چراغدان، همان هفت کلیسا.

پیام مسیح به کلیسای اَفُسس

^۲ «به فرشتهٔ کلیسای اَفُسس بنویس: «آن که هفت ستاره را در دست راست دارد و در میان هفت چراغدان طلا گام می‌زند، چنین می‌گوید: ^۲ اعمال تو را می‌دانم و از سختکوشی و پایداری تو آگاهم. می‌دانم که شریران را تحمّل نمی‌توانی کرد و کسانی را که خود را رسول می‌خوانند و نیستند، آزموده‌ای و آنان را دروغگو یافته‌ای. ^۲ می‌دانم که استقامت نشان داده‌ای و به پاس نام من سختیها تحمّل کرده‌ای و خسته نشده‌ای. ^۳ «اما این ایراد را بر تو دارم که محبتِ نخستین خود را فرو گذاشته‌ای. ^۵ به یاد آر که

فرزندان او را به هلاکت خواهم رساند. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که من کاوشگر دلها و افکارم و به هر یک از شما بر حسب اعمالش پاداش خواهم داد.^{۲۴} اما به بقیهٔ شما در تیاتیرا، به شما که پیرو این تعلیم نیستید و به اصطلاح 'اسرار نهانی شیطان' را نیاموخته‌اید، این را می‌گویم که بر شما باری بیش از آنکه بر دوش دارید، نمی‌گذارم.^{۲۵} تنها به پاسداری از آنچه دارید بکشید تا من بیایم.

^{۲۶} «هر که غالب آید و اعمال مرا تا به آخر نگاه دارد، او را بر ملتها اقتدار خواهم بخشید،^{۲۷} «با عصای آهنین بر آنان حکم خواهد راند؛ و آنان را چون کوزهٔ سفالین خرد خواهد کرد،»

همان‌گونه که من این اقتدار را از پدرم یافته‌ام.^{۲۸} آری، به او ستارهٔ صبح* را خواهم بخشید.^{۲۹} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

پیام مسیح به کلیسای ساردس

۳ «و به فرشتهٔ کلیسای ساردس بنویس: «آن که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد، چنین می‌گوید: از اعمال تو آگاهم. آوازهٔ زنده بودن بلند است، اما مرده‌ای.^۲ بیدار شو و آنچه را بازمانده و در آستانهٔ مرگ است، استوار گردان! چرا که اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم.^۳ پس آنچه را یافته و شنیده‌ای، به یاد آر؛ آن را نگاه دار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، دزدانه به سراغت خواهم آمد و تو آن ساعت را که به سراغت می‌آیم، نخواهی دانست.^۴ «اما تئی چند هنوز در ساردس داری که دامن آلوده نکرده‌اند. اینان جامهٔ سفید در بر، با

^{۱۲} «با وجود این، یکی دو ایراد بر تو دارم. در آنجا کسانی را داری که از تعلیم بلعام پیروی می‌کنند؛ همان که بالاق را آموخت که بنی اسرائیل را برانگیزاند تا از خوراک تقدیمی به بتها بخورند و دست به بی‌عفتی بیالایند.^{۱۵} از این گذشته، کسانی را هم داری که از تعلیم نیکولایان پیروی می‌کنند.^{۱۶} پس توبه کن، وگرنه به زودی نزد تو خواهم آمد و با شمشیر دهانم با آنها خواهم جنگید.

^{۱۷} «آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. هر که غالب آید، به او از آن 'منای' مخفی خواهم داد. هم به او سنگی سفید خواهم بخشید که بر آن نام تازه‌ای حک شده است، نامی که جز بر آن که دریافتش می‌کند، شناخته نیست.

پیام مسیح به کلیسای تیاتیرا

^{۱۸} «به فرشتهٔ کلیسای تیاتیرا بنویس: «پسر خدا که چشمانی چون آتش مشتعل دارد و پاهایی چون برنج تافته، چنین می‌گوید: «من از اعمال تو، از محبت و وفاداری* و خدمت و پایداری تو آگاهم، و آگاهم که اعمال تو اکنون بیش از گذشته است.^{۲۰} اما این ایراد را بر تو دارم که بر آن زن ایزابیل نام که خود را نیبه می‌خواند، آسان می‌گیری. هم او که با تعلیم خود بندگان مرا می‌فریبد تا دست به بی‌عفتی بیالایند و از خوراک تقدیمی به بتها بخورند.^{۲۱} به او مهلت داده‌ام تا از هرزگی توبه کند، اما به توبه تمایل ندارد.^{۲۲} پس او را به بستر رنجوری خواهم افکند و آنان را که با او زنا می‌کنند به رنجی عظیم گرفتار خواهم کرد، مگر اینکه از رفتن به راههای او توبه کنند.^{۲۳} و

* ۱۹:۲ یا "ایمان".

* ۲۸:۲ احتمالاً نشانهٔ پیروزی است.

را می دانم؛ می دانم که نه سردی و نه گرم. و کاش یا این بودی یا آن.^۶ اما چون ولرمی، نه گرم و نه سرد، چیزی نمانده که تو را چون تف از دهان بیرون بیندازم.^۷ می گویی: "دولتمندم؛ مال اندوخته‌ام و به چیزی محتاج نیستم." و غافلی که تیره‌بخت و اسفانگیز و مستمند و کور و عریانی.^۸ تو را پند می‌دهم که زر ناب گذشته از آتش از من بخری تا دولتمند شوی؛ و جامه‌های سفید، تا به تن کنی و عریانی شرم‌آورت دیده نشود؛ و مرهم، تا بر چشمان خود بگذاری و بینا شوی.

^۹ «من کسانی را توییخ و تأدیب می‌کنم که دوستشان می‌دارم. پس به غیرت بیا و توبه کن.^{۱۰} هان بر در ایستاده می‌گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من.

^{۱۱} «هر که غالب آید، او را حق نشستن با من بر تخت خودم خواهم بخشید، همان‌گونه که من غالب آمدم و با پدرم بر تخت او نشستم.^{۱۲} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»

تخت و تخت‌نشین

۴ پس از آن نظر کردم و اینک پیش رویم دری گشوده در آسمان بود، و همان صدای چون بانگ شیپور که نخست بار با من سخن گفته بود، دیگر بار گفت: «بالا بیا، و من آنچه را بعد از این می‌باید واقع شود، بر تو خواهم نمود.»^۲ در دم در روح شدم و هان تختی پیش رویم در آسمان قرار داشت و بر آن تخت کسی نشسته بود.^۳ آن تخت‌نشین، ظاهری چون سنگ یشم و عقیق داشت و دور تا دور تخت را رنگین‌کمانی زمردگون فرا گرفته بود.^۴ گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت دیگر بود و بر آنها بیست و چهار پیر نشسته بودند. آنان جامه سفید بر تن داشتند

من گام خواهند زد، زیرا که شایسته‌اند.^۵ هر که غالب آید، اینچنین به جامه سفید آراسته خواهد شد و نامش را هرگز از دفتر حیات نخواهم زدود، بلکه آن را در حضور پدرم و فرشتگانش بر زبان خواهم آورد.^۶ آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

پیام مسیح به کلیسای فیلاذلفیه

^۷ «به فرشته کلیسای فیلاذلفیه بنویس: «آن که قدوس است و حق، آن که کلید داوود را دارد، آن که می‌گشاید و کس نخواهد بست، و می‌بندد و کس نخواهد گشود، چنین می‌گوید: ^۸ اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشوده پیش روی تو نهاده‌ام که هیچ‌کس آن را نمی‌تواند بست. می‌دانم که توانت ناچیز است، اما کلام مرا نگاه داشته‌ای و نام مرا انکار نکرده‌ای.^۹ اینک آنان را که از کنیسه شیطانند و خود را یهود می‌خوانند و نیستند، و امی دارم تا بیایند و به پای توافقند و اذعان کنند که من تو را دوست داشته‌ام.^{۱۰} حال که فرمان مرا به پایداری نگاه داشته‌ای، من نیز تو را از ساعت آزمایشی که بر کل جهان خواهد آمد تا ساکنان زمین را بیازماید، در امان خواهم داشت.

^{۱۱} «به زودی می‌آیم. آنچه داری، محکم نگه دار تا کسی تاجت را نرباید.^{۱۲} هر که غالب آید، او را ستونی در معبد خدایم خواهم ساخت، و دیگر آنجا را هرگز ترک نخواهد کرد. بر او نام خدایم را و نام شهر خدایم، اورشلیم جدید را که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، و نام جدید خود را خواهم نوشت.^{۱۳} آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

پیام به کلیسای لائودیکیه

^{۱۴} «به فرشته کلیسای لائودیکیه بنویس: «آن آمین، آن شاهد امین و راست، آن که مبدأ آفرینش خداست، چنین می‌گوید:^{۱۵} اعمال تو

می داد: «کیست که سزاوار برداشتن مُهرها و برگشودن طومار باشد؟»^۳ و هیچ کس، نه در آسمان، نه بر زمین، و نه در زیر زمین، توان آن نداشت که طومار را برگشاید یا حتی در آن نظر کند.^۴ من زار زار می گریستم زیرا هیچ کس یافت نشد که سزاوار گشودن طومار یا نظر کردن در آن باشد.^۵ آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریان مباش. اینک آن شیر قبیلهٔ یهودا، آن ریشهٔ داوود، غالب آمده است، تا طومار و هفت مُهر آن را بگشاید.»

^۶ آنگاه بره‌ای دیدم که گویی ذبح شده باشد، ایستاده در مرکز تخت و محصور میان آن چهار موجود زنده و پیران. هفت شاخ داشت و هفت چشم که هفت روح^۷ خدایند که به تمام زمین فرستاده شده‌اند.^۸ او پیش آمد و طومار را از دست راست آن تخت‌نشین گرفت.^۹ پس از آنکه طومار را گرفت، آن چهار موجود زنده و آن بیست و چهار پیر پیش پای بره بر خاک افتادند. آنها هر یک چنگی در دست داشتند و جامی زریّن^{۱۰} آکنده از بخوری که همان دعاهای مقدسین است.^{۱۱} و سرودی تازه بدین سان می سرودند که:

«تو سزاوار گرفتن طوماری و سزاوار گشودن مُهرهای آن،
چرا که ذبح شدی، و با خون خود مردم را
از هر طایفه و زبان و قوم و ملت،
برای خدا خریدی؛

^{۱۲} و از آنان حکومتی ساختی و کاهنانی که خدمتگزار خدای ما باشند

و اینان بر زمین سلطنت خواهند کرد.»
^{۱۳} آنگاه نظر کردم و صدای خیل فرشتگان را شنیدم که گرداگرد آن تخت فراهم آمده بودند و گرداگرد آن موجودهای زنده و آن پیران، شمار

و تاج طلا بر سر.^{۱۴} و از تخت، برق آذرخش برمی‌خاست و غریو غرّش رعد. پیشاپیش تخت، هفت مشعل مشتعل بود. اینها هفت روح^{۱۵} خدایند. و پیش تخت، چیزی بود که به دریایی از شیشه می‌مانست، چون بلور. در آن میان، در اطراف تخت، چهار موجود زنده بود، پوشیده از چشم، از پیش و از پس.^{۱۶} موجود زندهٔ اول، به شیر می‌مانست و موجود زندهٔ دوم به گوساله، سومی، صورت انسان داشت و چهارمی، چونان عقابی بود در پرواز. آنها هر کدام شش بال داشتند و دور تا دور، حتی زیر بالها، پوشیده از چشم بودند، و شبانه‌روز بی‌وقفه می‌گفتند:

«قدّوس، قدّوس، قدّوس است
خدایند خدای قادر مطلق،
او که بود و هست و می‌آید.»

^{۱۷} هر بار که آن موجودهای زنده، جلال و عزّت و سپاس نثار آن تخت‌نشین می‌کنند که جاودانه زنده است،^{۱۸} آن بیست و چهار پیر پیش روی تخت‌نشین بر خاک می‌افتند و او را که جاودانه زنده است می‌پرستند و پیش تخت او تاج از سر فرو می‌گذارند و می‌گویند:
^{۱۹} «ای خداوند خدای ما،

تو سزاوار جلال و عزّت و قدرتی،
زیرا که آفریدگار همه چیز تویی
و همه چیز به خواست تو وجود یافت و به خواست تو آفریده شد.»

طومار و بره

آنگاه در دست راست آن تخت‌نشین طوماری دیدم با نوشته‌هایی بر پشت و روی آن، و طومار به هفت مُهر مَمهور بود. و فرشته‌ای نیرومند دیدم که به بانگ بلند ندا

* ۵:۴ "هفت روح" یا "روح هفتگانه".

* ۶:۵ "هفت روح" یا "روح هفتگانه".

آنها از هزاران هزار و گُرورها گُرور بیشتر بود.
 ۱۲ و با صدای بلند چنین می‌گفتند:
 «آن بره ذبح شده
 سزاوار قدرت و دولت و حکمت و
 توانایی است،
 و سزاوار حرمت و جلال و ستایش.»
 ۱۳ سپس شنیدم هر مخلوقی که در آسمان و
 بر زمین و زیر زمین و در دریاست، با هر آنچه
 در آنهاست، چنین می‌سرودند که:
 «ستایش و حرمت، و جلال و قدرت،
 تا ابد از آن تخت‌نشین و بره باد.»
 ۱۴ و آن چهار موجود زنده گفتند: «آمین»، و آن
 پیران بر زمین افتادند و نیایش کردند.

گشودن شش مَهر اوّل

۵ هنگامی که بره نخستین مَهر از آن هفت
 مَهر را گشود، من ناظر بودم و شنیدم
 یکی از آن چهار موجود زنده با صدایی چون
 رعد گفت: «پیش‌آی!»^۱ همین که نظر کردم
 اسبی سفید پیش رویم پدیدار شد. آن که بر
 آن اسب سوار بود، کمانی در دست داشت؛
 به او تاجی داده شد و او پیروزمندانه به پیش
 تاخت تا ظفر بیابد.
 ۲ و هنگامی که دوّمین مَهر را گشود، شنیدم
 که دوّمین موجود زنده گفت: «پیش‌آی!»^۲ و
 اسبی دیگر بیرون آمد که به سرخی آتش بود،
 و به آن که بر آن اسب سوار بود قدرت داده
 شد تا صلح از روی زمین برگردد و آدمیان را
 به کشتار یکدیگر برگمارد. و به او شمشیری
 بزرگ داده شد.
 ۳ و هنگامی که سوّمین مَهر را گشود، شنیدم
 که سوّمین موجود زنده گفت: «پیش‌آی!»^۳
 همین که نظر کردم، اسبی سیاه پیش رویم
 پدیدار شد و آن که بر آن اسب سوار بود

ترازویی در دست داشت. و از میان آن چهار
 موجود زنده، چیزی شبیه صدایی شنیدم که
 می‌گفت: «یک پیمانۀ گندم، یک دینار،^۴ و
 سه پیمانۀ جو، یک دینار؛ و روغن و شراب
 را ضایع مکن!»^۵

۶ و هنگامی که چهارمین مَهر را گشود، شنیدم
 که چهارمین موجود زنده گفت: «پیش‌آی!»^۶
 همین که نظر کردم، اسبی پریده‌رنگ پیش
 رویم پدیدار شد و آن که بر آن اسب سوار
 بود مرگ نام داشت و جهان مردگان از پی او
 می‌آمد. و به آنها بر یک‌ریغ زمین قدرت داده
 شد تا بکشند با شمشیر و قحطی و بیماری
 مهلک و وحوش روی زمین.

۷ و هنگامی که مَهر پنجم را گشود، زیر مذبح،
 نفوس کسانی را دیدم که در راه کلام خدا و
 شهادتی که داشتند، کشته شده بودند.^۷ اینان
 بانگ بلند برداشتند که: «ای سرور مقتدر، ای
 قدّوس، ای برحق، تا به کی از داوری زمینیان
 و گرفتن انتقام خون ما از آنان بازمی‌ایستی؟»
 ۸ آنگاه به هر یک از آن نفوس، ردایی سفید داده
 شد و به آنان گفته شد که پاسی دیگر بیارمند
 تا شمار هم‌ردیفان و برادرانشان که می‌باید
 چون آنان کشته شوند، کامل گردد.

۹ و هنگامی که ششمین مَهر را گشود، من
 ناظر بودم که ناگاه زمین لرزه‌ای عظیم روی
 داد و خورشید سیاه شد، چون پلاستین جامه‌ای
 پشمین؛ و ماه، یکپارچه به رنگ خون گشت.
 ۱۰ و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند،
 آن‌گونه که انجیرهای دیررس به تکان تندبادی
 از درخت فرو می‌ریزند.^{۱۰} و آسمان جمع شد،
 چون طوماری که در خود پیچیده شود، و هر
 کوه و جزیره‌ای از جای خود برگرفته شد.

۱۱ آنگاه پادشاهان زمین و بزرگان، و
 سپهسالاران و دولتمندان و قدرتمندان، و

* ۶:۶ در یونانی: "خَینِکَس". یک خَینِکَس تقریباً معادل ۱ لیتر بود؛ همچنین در بقیه آیه.

* ۶:۶ "دینار" سکه‌ای بود معادل دستمزد یک روز کارگری ساده؛ همچنین در بقیه آیه.

خود دیدم که هیچ کس آنان را نمی توانست شماره کند و همه پیش تخت و در پیشگاه بره ایستاده بودند. همگان ردای سفید بر تن داشتند و شاخه نخل به دست. ^{۱۱} «آنان به بانگ بلند ندا در دادند که:

«نجات از آن خدای ماست،

که بر تخت نشسته؛

و از آن بره است.»

^{۱۱} «و همه فرشتگان، گرداگرد تخت و گرداگرد پیران و چهار موجود زنده ایستادند؛ و همه در پیشگاه تخت روی بر زمین نهادند و خدا را پرستش کرده، ^{۱۲} گفتند:

«آمین!

ستایش و جلال

و حکمت و سپاس و اکرام

و قدرت و توانایی

خدای ما را باد، تا ابد.

آمین!»

^{۱۳} «آنگاه یکی از آن پیران از من پرسید: «اینان که ردای سفید به تن دارند کیانند و از کجا آمده اند؟» ^{۱۴} «جواب دادم: «این را تو می دانی، سرورم.» و او گفت: «اینان همان کسانی که از عذاب عظیم برگزیده اند و ردهای خود را در خون بره شسته اند و سفید کرده اند. ^{۱۵} هم از این روست که:

«اینان در پیشگاه تخت خدایند

و شبانه روز او را در معبدش خدمت

می کنند؛

و آن تخت نشین، خیمه خود را بر آنان

می گستراند.

^{۱۶} و دیگر هرگز گرسنه نخواهند شد،

و هرگز تشنه نخواهند گردید،

و دیگر تابش خورشید به رویشان

نخواهد بارید،

و نه تابش هیچ گرمای سوزان دیگر.

^{۱۷} زیرا که بره از مرکز تخت شبان آنان

خواهد بود،

هر غلام و هر آزادمردی در غارها و در میان صخره های کوهها پنهان شدند. ^{۱۸} «آنان خطاب به کوهها و صخره ها می گفتند: «بر ما فرود آید و ما را از روی آن تخت نشین و از خشم بره فرو پوشانید. ^{۱۹} زیرا که روز بزرگ خشم آنان فرا رسیده و که را توان ایستادگی است؟»

مهر شدن بندگان خدا

پس از آن، دیدم چهار فرشته در **V** چهار گوشه زمین ایستاده اند و چهار باد زمین را بازمی دارند تا بر خشکی و دریا و هیچ درختی نوزند. ^{۲۰} «آنگاه فرشته ای دیگر دیدم که از محل طلوع آفتاب سر می زد و مهر خدای زنده با او بود. و به بانگ بلند به آن چهار فرشته که قدرت آسیب رساندن به خشکی و دریا به آنها داده شده بود، ندا داد که: ^{۲۱} «پیش از آنکه بر پیشانی بندگان خدایمان مهر زنیم، به خشکی و دریا و درختان آسیب نرسانید.» ^{۲۲} «آنگاه شنیدم که شمار مهرشدگان صد و چهل و چهار هزار تن از کل قبایل بنی اسرائیل بود.

^{۲۳} «از قبیله یهودا دوازده هزار تن مهر شدند،

از قبیله رثوبین، دوازده هزار تن،

از قبیله جاد، دوازده هزار تن،

^{۲۴} «از قبیله آشیر، دوازده هزار تن،

از قبیله نفتالی، دوازده هزار تن،

از قبیله منسی، دوازده هزار تن،

^{۲۵} «از قبیله شمعون، دوازده هزار تن،

از قبیله لاوی، دوازده هزار تن،

از قبیله یساکار، دوازده هزار تن،

^{۲۶} «از قبیله زبولون، دوازده هزار تن،

از قبیله یوسف، دوازده هزار تن،

و از قبیله بنیامین دوازده هزار تن.

گروه بی شمار نجات یافتگان

^{۲۷} پس از آن نظر کردم و اینک جماعتی عظیم از هر ملت و طایفه و قوم و زبان پیش روی

و آنان را به چشمه‌های آب حیات
رهنمون خواهد شد.
و خدا هر قطره اشکی را از چشم
آنان خواهد سترد.»

مهر هفتم و بخورسوز طلا

هنگامی که بره هفتمین مهر را گشود،
حدود نیم‌ساعت سکوت بر آسمان
حکمفرما شد. و آن هفت فرشته را دیدم
که در پیشگاه خدا می‌ایستند، و به آنان هفت
شیپور داده شد.
و فرشته‌ای دیگر آمد که بخورسوزی از
طلا با خود داشت، و پیش مذبح ایستاد. به او
بخور بسیار داده شد تا آن را با دعا‌های همه
مقدسین بر مذبح طلایی پیش تخت تقدیم
کند. دود بخور با دعا‌های مقدسین از دست‌های
آن فرشته تا به پیشگاه خدا بالا رفت. ه‌آنگاه
فرشته بخورسوز را برگرفت و از آتش مذبح
بیاکند و بر زمین افکند. آنگاه غرش رعد بود
و بانگ و غوغا، و آذرخش که برمی‌خاست و
زمین که می‌لرزید.

شیپورها

ه‌آنگاه آن هفت فرشته که آن هفت شیپور را
داشتند، آهنگ نواختن آنها کردند.
فرشته اول شیپورش را به صدا درآورد، و
تگرگ و آتش آمیخته با خون بود که ناگهان
بر زمین بارید و یک سووم زمین سوخت و
یک سووم درختان سوختند و همه سبزه‌ها
سوختند.
فرشته دوم شیپورش را به صدا درآورد،
و چیزی بسان کوهی بزرگ که مشتعل به
آتش بود، به دریا افکنده شد و یک سووم
دریا بدل به خون گشت. و یک سووم از

موجودات زنده دریا مُردند و یک سووم از
کشتیها نابود شدند.

فرشته سوم شیپورش را به صدا درآورد، و
ستاره‌ای بزرگ چون مشعلی سوزان از آسمان
به روی یک سووم از رودخانه‌ها و چشمه‌ساران
فرو افتاد. نام آن ستاره «اُفسُنْتین» بود، و
یک سووم از آنها تلخ شد. و مردمان بسیار از
آنها که تلخ شده بود، مُردند.

فرشته چهارم شیپورش را به صدا درآورد،
و یک سووم خورشید ضربت خورد، و یک سووم
ماه و یک سووم ستارگان نیز، چندان که یک سووم
از آنها تاریک شد. و یک سووم روز بی‌نور ماند
و یک سووم شب نیز.

و همچنان که به نظاره ایستاده بودم، شنیدم
لاشخوری در دل آسمان به بانگ بلند فریاد زد:
«وای، وای، وای بر ساکنان زمین، که چیزی
نمانده صدای شیپورهای آن سه فرشته دیگر
برخیزد.»

فرشته پنجم شیپورش را به صدا
درآورد، و من ستاره‌ای دیدم افتاده از
آسمان به زمین. به این ستاره، کلید هاویه* داده
شد. چون او در از هاویه برگشود، دودی از آن
برخاست چون دود کوره‌ای عظیم، چندان که
خورشید و آسمان از دود چاه تیره و تاریک
شدند. و از دل دود، ملخها به روی زمین
آمدند و به آنها قدرتی چون قدرت عقربهای
زمین داده شد، و به آنها گفته شد که به
سبزه‌های زمین آسیب نرسانند، و نه به هیچ
گیاه یا درختی، بلکه تنها به آن کسان آسیب
برسانند که مهر خدا بر پیشانی ندارند. و به آنها
اجازه داده شد که آن کسان را پنج ماه شکنجه
دهند، بی‌آنکه آنان را بکشند. و شکنجه‌ای
که آن کسان کشیدند به شکنجه نیش عقرب
می‌مانست، آنگاه که انسان را بگذرد. و در آن

* ۱۱:۸ گیاهی است بسیار تلخ.

* ۱:۹ «چاه بی‌انتهای» یا «مغاک»، جایی که ارواح پلید هستند؛ همچنین در بقیه کتاب.

^{۱۹} قدرت اسبان در دهانشان بود و در دُمشان. زیرا دُمشان شبیه مار بود با سری که با آن صدمه می‌زدند.

^{۲۰} از آدمیان، آنان که از این بلاها هلاک نشدند، باز هم از کارهای دست خود توبه نکردند. باز هم نه از پرستش دیوها دست شستند و نه از پرستش بت‌های زرین و سیمین و برنجین و سنگی و چوبین که نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه می‌جنبند.^{۲۱} نه نیز از آدمگشیا و جادوگریها و بی‌عفتیها و دزدیهای خود توبه کردند.

فرشته و طومار کوچک

۱۵ آنگاه دیدم فرشته نیرومند دیگری از آسمان فرود می‌آمد که ردایی از ابر در بر داشت و رنگین‌کمانی بر فراز سر. چهره‌اش مانند خورشید بود و پاهایش چون ستونهای آتش.^۲ طوماری کوچک و گشوده در دست داشت. پای راست در دریا نهاد و پای چپ بر خشکی.^۳ و فریادی چندان بلند برآورد که به غرش شیر می‌مانست و با فریاد او آن هفت رعد به صدا درآمدند و سخن گفتند.^۴ و هنگامی که آن هفت رعد سخن گفتند، آهنگ نوشتن کردم؛ اما شنیدم صدایی از آسمان گفت: «آنچه را آن هفت رعد گفته‌اند، مَمهور کن و منویس.»

^۵ آنگاه آن فرشته که دیدم بر دریا و خشکی ایستاده بود، دست راست به آسمان بلند کرد^۶ و به او که تا ابد زنده است و آسمان و هر چه را در آن است آفریده و زمین و هر چه را در آن است و دریا و هر چه را در آن است، سوگند خورد و گفت: «دیگر بیش از این تأخیری در کار نخواهد بود.» بلکه در آن ایام که هفتمین فرشته آهنگِ نواختن شیپورش کند، راز خدا

روزها مردم جوایای مرگ خواهند بود، اما آن را نخواهند یافت؛ آرزوی مرگ خواهند کرد، اما مرگ از آنها خواهد گریخت.

^۷ و آن ملخها به اسبهایی می‌مانستند آماده کارزار. بر سرشان چیزی بود که به تاج طلا می‌مانست و چهره‌هاشان به چهره انسان شباهت داشت.^۸ موهایی چون موی زنان داشتند و دندانهایی چون دندان شیران.^۹ سینه‌پوشی داشتند چون جوشن آهنین، و صدای بال‌هاشان چون غرش اسبان و ارابه‌های بسیار بود که به جنگ بشتابند.^{۱۰} دُمها و نیشهایی داشتند چون دُم و نیش عقرب، و در دُم‌هاشان قدرت آن بود که پنج ماه به مردم آزار برسانند.^{۱۱} پادشاهشان فرشته‌هاویه بود که به زبان عبرانیان 'آبدون' نام دارد، و به یونانی 'آپولیون'.^{۱۲} 'وای' اول از سر گذشت. دو 'وای' دیگر هنوز باقی است.

^{۱۳} فرشته ششم شیپورش را به صدا درآورد، و من آوازی شنیدم که از چهار شاخ مذبح طلایی که در پیشگاه خداست برمی‌آمد؛^{۱۴} و شنیدم که به آن فرشته ششم که شیپور داشت، گفت: «آن چهار فرشته را که در کنار رود بزرگ فرات در بندند، آزاد کن.»^{۱۵} پس آن چهار فرشته که برای همین ساعت و همین روز و همین ماه و همین سال آماده نگاه داشته شده بودند، آزاد شدند تا یک سوم آدمیان را بکشند.^{۱۶} و شنیدم که شمار سواره‌نظام دویست میلیون* بود.

^{۱۷} اسبان و سوارانی که در رؤیای خود دیدم، این چنین بودند: جوشنهایی به تن داشتند به سرخی آتش و آبی کبود و زردی گوگرد. سر اسبان به سر شیر می‌مانست و از دهانشان آتش و دود و گوگرد بیرون می‌زد.^{۱۸} یک سوم آدمیان از این سه بلای آتش و دود و گوگرد که از دهانشان بیرون می‌زد، کشته شدند.

* ۱۱:۹ "آبدون" و "آپولیون" به معنی "تابودکننده" هستند.

* ۱۶:۹ در متن یونانی: "بیست هزار بار ده هزار".

قادرند آنها را به خون بدل کنند و زمین را هر چند بار که بخوانند به هر بلا مبتلا سازند. باری، همین که آنان شهادت خود را یکسره به انجام رسانند، آن وحش که از هاویه بیرون می‌آید، با آنان خواهد جنگید و بر آنان غالب شده، آنان را خواهد کشت.^۸ و اجسادشان در میدان آن شهر بزرگ که به کنایه شدوم و مصر خوانده می‌شود بر زمین خواهد ماند؛ همان شهر که خداوندشان نیز در آنجا بر صلیب شد.^۹ تا سه روز و نیم، مردمان از هر ملت و هر طایفه و هر زبان و هر قوم به تماشای اجساد آنان خواهند ایستاد و از خاکسپاریشان خودداری خواهند کرد.^{۱۰} ساکنان زمین در مرگ آنان شادیا خواهند نمود و برای یکدیگر هدیه‌ها خواهند فرستاد؛ زیرا که آن دو نبی ساکنان زمین را معذب ساخته بودند.

^{۱۱} اما پس از سه روز و نیم، دم حیات* از جانب خدا به آنان داخل شد و به پایستادند. وحشی عظیم بر کسانی که به تماشای آنان ایستاده بودند، مستولی شد.^{۱۲} آنگاه شنیدند که صدایی بلند از آسمان به آنها گفت: «به اینجا بالا بیاید!» و آنان پیش چشم دشمنانشان در دل ابری به آسمان بالا رفتند.^{۱۳} درست در همان ساعت، زمین لرزه‌ای بزرگ درگرفت و یک‌دهم شهر فرو ریخت و هفت هزار تن در آن زمین لرزه کشته شدند و بازماندگان را وحشت فرا گرفت و خدای آسمانها را جلال دادند.

^{۱۴} وای، دوّم از سر گذشت. اینک وای، سوّم به زودی خواهد رسید.

شیپور هفتم

^{۱۵} آنگاه فرشته هفتم شیپورش را به صدا درآورد؛ و ناگهان صداهایی بلند در آسمان پیچید که می‌گفت:

تحقق خواهد یافت، آن‌گونه که بشارتش را به خادمان خود، انبیا، داده است.»^{۱۶} آنگاه آن صدا که از آسمان شنیده بودم بار دیگر به من گفت: «برو و آن طومار گشوده در دست آن فرشته را که بر دریا و خشکی ایستاده است، بگیر.»^{۱۷} پس به سوی آن فرشته رفتم و از او خواستم آن طومار کوچک را به من بدهد. فرشته با من گفت: «این را بگیر و بخور! درونست را تلخ خواهد کرد، اما در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.»^{۱۸} پس آن طومار کوچک را از دست فرشته گرفتم و خوردم. در دهانم چون عسل شیرین بود، اما به شکم که فرو بردم، درونم تلخ شد.^{۱۹} آنگاه مرا گفتند: «تو باز باید درباره ملت‌های بسیار و قوم‌های بسیار و زبان‌های بسیار و پادشاهان بسیار نبوت کنی.»

دو شاهد خدا

آنگاه ساقه‌ای از نی به من داده شد که به چوب اندازه‌گیری می‌مانست و به من گفته شد: «برخیز و معبد خدا و مذبح را اندازه بگیر و شمار پرستندگان آنجا را تعیین کن، اولی تو را با صحن بیرونی کاری نباشد و آن را اندازه بگیر، زیرا که آن به کافران واگذار شده است. اینان شهر مقدس را چهل و دو ماه لگدمال خواهند کرد.^{۲۰} و من دو شاهد خود را مأمور خواهم ساخت که پلاس در بر، هزار و دویست و شصت روز نبوت کنند.»^{۲۱} این دو، همان دو درخت زیتونند و همان دو چراغدان که در حضور خداوند زمین می‌ایستند.^{۲۲} اگر کسی بخواد آسیبی به آنها برساند، آتش از دهانشان زبانه می‌کشد و دشمنانشان را فرو می‌بلعد. این است طریق مردن هر کس که قصد آزار آنان کند.^{۲۳} آنان قادرند آسمان را در ببندند تا در ایام نبوتشان باران نیارد و

* ۱۱:۱۱ یا: "نفس حیات".

یک سوّم ستارگان آسمان را جاروب کرد و بر زمین فرو ریخت. اژدها پیش روی آن زن که در آستانه زایمان بود ایستاد، بدان قصد که فرزند او را تا به دنیا آمد، ببلعد. ^۵ آن زن پسری به دنیا آورد، فرزند ذکوری که با عصای آهنین بر همه قومها فرمان خواهد راند. و فرزند او ربوده شد و نزد خدا و پیش تخت او فرستاده شد. ^۶ و زن به بیابان، به جایی که خدا برای او مهیا کرده بود، گریخت تا در آنجا از او به مدت هزار و دویست و شصت روز نگهداری کنند. ^۷ و ناگهان جنگی در آسمان در گرفت. میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگیدند و اژدها و فرشتگانش در برابر آنان به پیکار ایستادند، ^۸ اما شکست خوردند و پایگاه خود را در آسمان از دست دادند. ^۹ اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند. ^{۱۰} آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می گفت:

«اکنون نجات و قدرت و پادشاهی
خدای ما،

و اقتدار مسیح او فرا رسیده است.
زیرا که آن مدعی برادران ما
که شبانه روز در پیشگاه خدای ما بر
آنان اتهام می زند،
به زیر افکنده شده است.

^{۱۱} آنان با خون بره و با کلام شهادت
خود بر او پیروز شده اند.

زیرا که جان خود را عزیز نشمردند،
حتی تا به مرگ.

^{۱۲} پس شادی کنید ای آسمانها و ای
ساکنان آنها!

اما وای بر تو ای زمین، و وای بر تو
ای دریا،

که ابلیس با خشم بسیار بر شما فرود
آمده است،

«حکومت جهان، از آن خداوند ما و

مسیح او شده است.

و او تا ابد حکم خواهد راند.»

^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در پیشگاه خدا
بر تخت می نشینند، روی بر خاک نهادند و خدا
را نیایش کرده، ^{۱۷} گفتند:

«تو را سپاس می گوئیم ای خداوند

خدای قادر مطلق،

ای آن که هستی و بودی.

زیرا که قدرت عظیم خود را به دست

گرفته ای و سلطنت آغاز کرده ای.

^{۱۸} قومها خشمگین بودند،

و اینک زمان خشم تو فرا رسیده است،

زمان آن رسیده که مردگان داوری

شوند،

و خادمان تو، انبیا، پاداش بگیرند،

هم مقدسین و هم آنان که حرمت نام

تو را نگاه می دارند،

از خُرد و بزرگ،

و کسانی که زمین را به نابودی

کشانده اند نابود گردند.»

^{۱۹} آنگاه معبد خدا در آسمان گشوده شد؛ و

صندوق عهد او در درون معبد مشهود افتاد؛

و ناگهان برقی آذرخش بود که برمی خاست و

بانگ و غوغا بود و غرشِ رعد بود که به گوش

می رسید و زمین لرزه بود و تگرگ بی امان بود

که پدید می آمد.

زن و اژدها

آنگاه نشانی عظیم و شگرف در

آسمان پدیدار شد: زنی که خورشید

به تن داشت و ماه زیر پا داشت و تاجی از

دوازده ستاره بر سر داشت. ^۲ زن آبستن بود و

فریادش از دردِ زایمان بلند بود.

^۳ آنگاه نشانی دیگر در آسمان پدیدار شد:

اژدهایی سرخ فام و عظیم که هفت سر داشت

و ده شاخ، و هفت تاج بر سرهایش بود. ^۴ دُمش

۱۲

زیرا که می‌داند فرصت چندانی ندارد.»
 ۱۳ و چون اژدها دید که به زمین فرو افکنده شده است، به تعقیب آن زن پرداخت که فرزند ذکور زاده بود. ۱۴ اما دو بال آن عقاب بزرگ به آن زن داده شد تا به جایگاهی در بیابان پرواز کند که برای او مهیا شده بود و در آنجا، دور از دسترس آن مار، زمانی و زمانها و نیم‌زمانی از او نگهداری شود. ۱۵ آنگاه مار از دهان خود آبی بسان رود جاری ساخت تا در پی آن زن روان شود و سیلاب او را با خود ببرد. ۱۶ اما زمین به یاری زن آمد و دهان گشود و سیلاب را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود، فرو خورد. ۱۷ آنگاه اژدها به زن خشم برد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد؛ یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند. و اژدها بر شنهای کنار دریا ایستاد.

۱۳

وحش دریا

آنگاه دیدم وحشی از دریا بیرون می‌آید. ده شاخ داشت و هفت سر، باده تاج بر شاخهایش؛ و بر هر سرش نامی کفرآمیز نوشته شده بود. ۲ آن وحش که من دیدم به پلنگ می‌مانست، اما پاهای خرس داشت و دهان شیر. و اژدها قدرت خود را و تخت خود را به وحش داد و اقتداری عظیم به او بخشید. ۳ از سرهای آن وحش، یکی گویی زخمی مهلک برداشته بود، اما آن زخم مهلک بهبود یافته بود. تمام جهان در حیرت فرو شد و به پیروی از آن وحش گردن نهاد. ۴ مردم اژدها را پرستش می‌کردند زیرا که به آن وحش اقتدار بخشیده بود. نیز آن وحش را پرستش می‌کردند و می‌پرسیدند:

«کیست آن که همتای این وحش باشد؟ کیست آن که بتواند با او بجنگد؟»
 ۵ به وحش دهانی داده شد تا سخنان نخوت‌بار و کفرآمیز بگوید، و اجازه یافت تا اقتدار خود را چهل و دو ماه به کار ببرد. ۶ پس دهان خود را به کفرگویی بر خدا گشود و به نام او و به مسکن او، یعنی آنان که در آسمان می‌زیند، اهانت کرد. ۷ به او اجازه داده شد با مقدسین بجنگد و بر آنها پیروز شود؛ و به او اقتدار بر هر طایفه و ملت و زبان و قوم داده شد. ۸ همه ساکنان زمین آن وحش را خواهند پرستید - همه آن کسان که نامشان در آن دفتر حیات نیامده که از آن آن بره است که از بدو آفرینش جهان ذبح شده بود.*

۹ آن که گوش دارد بشنود:

۱۰ اگر کسی می‌باید به اسارت برود،

به اسارت خواهد رفت.

اگر کسی می‌باید به شمشیر کشته شود،

به شمشیر کشته خواهد شد.

این پایداری مقدسین را می‌طلبد و ایمان آنان را.

وحش زمین

۱۱ آنگاه دیدم وحشی دیگر از زمین بیرون می‌آید. همچون بره دو شاخ داشت ولی مانند اژدها سخن می‌گفت. ۱۲ با تمام اقتدار وحش اول و به نام او* عمل می‌کرد، و زمین و ساکنانش را به نیایش وحش اول که زخم مهلکش بهبود یافته بود، برمی‌گماشت. ۱۳ آیات عظیم از او به ظهور می‌رسید و حتی موجب می‌شد پیش چشم مردم آتش از آسمان بر زمین فرو بارزد. ۱۴ به سبب آیاتی که اجازه داشت به حضور* آن وحش به ظهور آورد،

* ۱۳: ۸: «همه آن کسان که نامشان از بدو آفرینش جهان در آن دفتر حیات نیامده که از آن آن بره است که ذبح شد».

* ۱۲: ۱۲: «و به نمایندگی از او».

* ۱۴: ۱۳: «به نیابت از».

سه فرشته و پیام آنها

۶ آنگاه فرشته‌ای دیگر دیدم که در دل آسمان پرواز می‌کرد و انجیل جاودان با خود داشت تا ساکنان زمین را بشارت دهد، از هر قوم و طایفه و زبان و ملت که باشند. ۷ هم او به آواز بلند گفت: «از خدا بترسید و او را جلال دهید، زیرا که ساعت داورى او فرا رسیده است. او را بپرستید که آسمانها و زمین و دریا و چشمه‌ساران را او آفرید.»

۸ و فرشته دومی از پی او آمد و گفت: «سقوط کرد! بابل بزرگ سقوط کرد! آن که از شراب عقل سوز^۹ زناى خود به همه ملتها نوشانید.»
 ۹ و فرشته سومی از پی آن دو آمد و به آواز بلند گفت: «اگر کسی آن وحش و آن تمثال او را بپرستد و نشان او را بر پیشانی یا بر دست خود بپذیرد، ۱۰ آن کس نیز از شراب خشم خدا که اینک پرمایه و خالص در جام غضب او ریخته شده، خواهد نوشید. آن کس نیز در حضور فرشتگان مقدس و در حضور بره با گوگرد مشتعل عذاب خواهد شد. ۱۱ و دود عذاب آنان تا ابد به بالا خواهد رفت. برای آنان که آن وحش و آن تمثال او را می‌پرستند و برای آنان که نشان نام او را می‌پذیرند، نه در شب و نه در روز آسایش نخواهد بود.» ۱۲ این پایداری مقدسین را می‌طلبد که احکام خدا و ایمان به عیسی را حفظ می‌کنند. ۱۳ آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گفت، «بنویس: خوشا به حال آنان که از این پس در خداوند می‌میرند.»

و روح گفت: «آری آنان از رنج خود خواهند رست، زیرا که اعمالشان از پی آنها خواهد آمد!»

برداشت محصول زمین

۱۴ آنگاه همین که نظر کردم، ابری سفید پیش رویم بود و بر آن ابر یکی نشسته بود که به

ساکنان زمین را بفریفت و به آنها دستور داد تمثالی از آن وحش بسازند که به شمشیر زخم خورده، اما همچنان زنده بود. ۱۵ به او قدرت داده شد که جان در تمثال آن وحش بدمد تا آن تمثال بتواند سخن بگوید و اسباب کشتن همه آن کسان را فراهم آورد که از پرستش تمثال سر باز می‌زدند. ۱۶ همچنین، همه کسان را، از خرد و بزرگ، دارا و نادار، و غلام و آزاد واداشت تا بر دست راست خود یا بر پیشانی خویش علامت گذارند. ۱۷ تا هیچ کس نتواند بدون آن علامت بخرد یا بفروشد، و آن علامت یا نام آن وحش بود، یا شماره نام او. ۱۸ و این حکمت می‌طلبد. هر که بصیرت دارد، بگذار تا عدد آن وحش را محاسبه کند، چرا که آن، عدد انسان است. و عدد او ششصد و شصت و شش است.

بره و یکصد و چهل و چهار هزار تن

۱۴ آنگاه همین که نظر کردم، آن بره را دیدم بر کوه صهیون ایستاده با یکصد و چهل و چهار هزار تن که نام او را و نام پدر او را بر پیشانی نوشته داشتند. ۲ و صدایی از آسمان شنیدم پرخروش چون آبهای پرشتاب؛ و غران چون رعد؛ آن صدا که شنیدم به صدای چنگ‌نوازان می‌مانست آنگاه که چنگ بنوازند. ۳ و سرودی تازه سر دادند در پیشگاه آن تخت و در حضور آن چهار موجود زنده و آن پیران. و آن سرود را هیچ کس نتوانست بیاموزد، مگر آن یکصد و چهل و چهار هزار تن که از میان زمینیان خریده شده بودند. ۴ اینان همان کسانی بودند که خود را آلوده زنان نساختند، زیرا که باکره‌اند. اینان راه بره را دنبال می‌کنند هر کجا که برود. اینان از میان آدمیان خریده شدند و به عنوان نوبر بر خدا و بره عرضه شدند. ۵ هیچ دروغی در دهانشان یافت نشد. اینان بّری از هر عیبند.

* ۱۴: ۸ یا "غضب آور"؛ بدین معنا که غضب خدا را برمی‌انگیزد.

که خدا به آنان داده بود.^۳ و سرود خادم خدا، موسی، را می خواندند و سرود آن بره را که: «عظیم و حیرت‌زاست کارهای تو، ای خداوند خدای قادر مطلق. عدل و حق است راههای تو، ای پادشاه همه اعصار. کیست که از تو نترسد، ای خداوند، و نام تو را جلال ندهد؟ زیرا تو، و تنها تو، قدوسی. همه قومها خواهند آمد و در پیشگاه تو

به پرستش خواهند ایستاد زیرا که کارهای عادلانه تو اکنون آشکار شده است.»

^۵ پس از آن دیدم که معبد، یعنی خیمه شهادت، در آسمان گشوده شد. ^۶ و هفت فرشته که حامل هفت بلا بودند از آن بیرون آمدند. و فرشتگان کتان پاکیزه و درخشان به تن و شالی زرین به دور سینه داشتند. ^۷ آنگاه یکی از آن چهار موجود زنده، هفت پیاله زربین به آن هفت فرشته داد، آکنده از خشم خدایی که تا ابد زنده است. ^۸ و معبد به جلال و قدرت خدا آکنده از دود شد، و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید هیچ کس نتوانست به معبد درآید.

هفت پیاله خشم خدا

۱۶ آنگاه صدایی بلند از معبد شنیدم که به آن هفت فرشته می گفت: «بروید و هفت پیاله خشم خدا را بر زمین فرو ریزید.» ^۱ فرشته اول رفت و پیاله خود را بر خشکی فرو ریخت، و زخمهای زشت و دردناک بر پیکر مردمی که علامت آن وحش را بر خود داشتند و تمثال او را می پرستیدند، پدیدار شد.

پسر انسان می مانست و تاجی از طلا بر سر داشت و داسی تیز در دست. ^{۱۵} آنگاه فرشته‌ای دیگر از معبد بیرون آمد و به بانگ بلند به آن که بر ابر نشسته بود گفت: «داس خود برگیر و درو کن، زیرا که زمان درو فرا رسیده و محصول زمین آماده برداشت است.» ^{۱۶} پس آن که بر ابر نشسته بود داس خویش بر زمین بگرداند و محصول زمین برداشت شد.

^{۱۷} سپس فرشته‌ای دیگر از معبدی که در آسمان است بیرون آمد و او نیز داسی تیز در دست داشت. ^{۱۸} و باز فرشته‌ای دیگر از مذبح بیرون آمد که بر آتش اختیار داشت و به بانگ بلند به آن که داس تیز داشت، گفت: «داس تیزت را برگیر و خوشه‌های انگور را از تاک زمین برچین، زیرا که انگورهای زمین رسیده است.» ^{۱۹} پس آن فرشته داسش را بر زمین بگرداند و انگورهای زمین را گرد آورد و در چرخش بزرگ خشم خدا ریخت. ^{۲۰} و انگورها در آن چرخش بیرون از شهر لگدکوب شد و از آن چرخش خون جاری شد و خون تا افسار اسبان بالا آمد، در مسافتی به گستره هزار و ششصد پرتاب تیر.^{*}

هفت فرشته با هفت بلا

۱۵ یک نشانه عظیم و حیرت‌زای دیگر نیز در آسمان دیدم: و آن هفت فرشته بود با هفت بلای نهایی - نهایی از آن رو که با آنها خشم خدا کامل می شد. ^۱ و چیزی دیدم که به دریایی از شیشه می مانست که با آتش درآمیخته شده باشد، و در کنار دریا کسانی را ایستاده دیدم که بر آن وحش و بر تمثال او و بر عدد نام او پیروز شده بودند. اینان چنگهایی به دست داشتند

* ۱۴:۲۰ در یونانی: هزار و ششصد "ششادیا" که تقریباً معادل ۳۰۰ کیلومتر است.

آمدند.^{۱۴} اینان ارواح دیوهانند که آیات به ظهور می آورند و نزد شاهان سرتاسر جهان می روند تا آنان را برای نبرد روز عظیم خدای قادر مطلق گرد هم آورند.

^{۱۵} «به هوش باشید، که چون دزد می آیم! خوشا به حال آن که بیدار می ماند و جامه اش را نگاه می دارد، مبادا عریان روانه شود و رسوای عالم گردد.»

^{۱۶} «آنگاه آن سه روح پلید شاهان زمین را در جایی که به زبان عبرانیان 'حارمِ کِدُون' خوانده می شود، گرد هم آوردند.

^{۱۷} فرشته هفتم پیاله خود را در هوا پاشید و از آن تخت که در معبد بود، بانگی بلند برآمد که: «کار تمام است!»^{۱۸} آنگاه برق آذرخش و غریو غرش رعد بود که برمی خاست، و زمین لرزه ای عظیم واقع شد، چندان عظیم که نظیرش تا انسان بر زمین می زیسته، روی نداده بود.^{۱۹} شهر بزرگ سه پاره شد و شهرهای قومها فرو پاشیدند. و خدا بابل بزرگ را به یاد آورد و جام سرشار از شراب خشم خروشان خود را به او نوشاند.^{۲۰} جزیره ها گریختند و کوهها محو و نابود شدند.^{۲۱} و از آسمان تگرگی سخت سنگین بر آدمیان فرو بارید که هر دانه، انگاری پنجاه کیلو* وزن داشت؛ و آدمیان خدای را از بابت این بلا ناسزا گفتند، زیرا که بلایی سخت سنگین بود.

فاحشه بزرگ

۱۷
آنگاه از آن هفت فرشته که آن هفت پیاله را در دست داشتند یکی پیش آمد و با من گفت: «بیا تا مجازات آن فاحشه بزرگ لمیده بر آبهای بسیار را نشانت دهم. آبا او بود که پادشاهان زمین زنا کردند و از شراب هم آغوشی های او بود که ساکنان زمین مست شدند.»

^۲ فرشته دوم پیاله خود را به دریا فرو ریخت، و دریا به خون بدل شد، خونی که به خون انسان مرده می مانست، و همه جانداران دریا هلاک شدند.

^۳ فرشته سوم پیاله خود را بر رودخانه ها و چشمه های آب فرو ریخت، و رودخانه ها و چشمه ها به خون بدل شدند.^۴ آنگاه شنیدم که فرشته نگهبان آنها چنین گفت:

«تو عادلای در این حکمها که کردی،

تو که هستی و بوده ای، ای قدوس؛

^۵ زیرا که آنان خون مقدسین و انبیای تو را ریختند،

پس به آنان خون دادی تا بنوشند

که سزایشان همین است!»

^۶ و شنیدم از مدیح پاسخ آمد که:

«آری، ای خداوند خدای قادر مطلق،

حق است و عدل، کیفری که تو

می دهی.»

^۸ فرشته چهارم پیاله خود را بر خورشید فرو ریخت، و خورشید فرمان یافت تا مردم را به آتش بسوزاند.^۹ مردم از شدت گرما سوختند و نام خدا را که اختیار این بلاها با اوست، ناسزا گفتند، اما توبه نکردند و او را جلال ندادند.

^{۱۰} فرشته پنجم پیاله خود را بر تخت آن وحش فرو ریخت و قلمرو او در تاریکی فرو رفت. آدمیان از فزونی درد، زبان خود را گاز می گرفتند.^{۱۱} و به سبب آلام و جراحات خود به خدای آسمان ناسزا می گفتند، اما از اعمال خود توبه نمی کردند.

^{۱۲} فرشته ششم پیاله خود را بر رود بزرگ فُرات فرو ریخت و آب آن خشکید تا راه برای شاهان شرق باز شود.^{۱۳} آنگاه دیدم سه روح خبیث در هیئت وزغ از دهان اژدها و از دهان آن وحش و از دهان نبی کذاب بیرون

وحش.^{۱۳} آنان همگی یک هدف دارند و زور و قدرت خود را به وحش خواهند سپرد.^{۱۴} همگی با آن بره به جنگ بر خواهند خاست، اما بره بر آنان پیروز خواهد شد، زیرا او رب ارباب و شاه شاهان است - و خواننده شدگان او با او خواهند بود، و برگزیدگان او با او خواهند بود، و پیروان وفادار او با او خواهند بود.»

^{۱۵} آنگاه فرشته با من گفت: «آن آنها که دیدی، که فاحشه بر آنها قرار دارد، همانا ملتها و جماعتها و قومها و زبانها هستند.»^{۱۶} آن وحش و آن ده شاخ که دیدی، از فاحشه بیزار خواهند شدد. او را نابود خواهند کرد و عریان رها خواهند نمود. گوشت او را خواهند خورد و او را در آتش خواهند سوزاند.^{۱۷} زیرا که خدا در دل آنها نهاده است که خواست او را بر آورند و با رضای خاطر عتبان قدرت و حکومت خود را به دست آن وحش بپارند، تا آنگاه که کلام خدا به تمامی تحقق یابد.^{۱۸} و آن زن که دیدی همان شهر بزرگ است که بر پادشاهان زمین حکومت می کند.»

سقوط بابل

پس از آن، فرشته ای دیگر دیدم که از آسمان فرود می آمد. و او اقتداری عظیم داشت و زمین از جلال او نورانی شد.^۱ به صدایی سخت پرصلابت فریاد برآورد که: «سقوط کرد! بابل بزرگ سقوط کرد! بابل اینک به مسکن دیوان بدل شده است

و به قرارگاه هر روح ناپاکی،

و به جولانگاه هر پرنده ناپاک و

نفرت انگیزی.

^۲ زیرا که از شراب عقل سوز^۳ زنای او قوما همه نوشیدند.

^۳ پس آن فرشته مرا در روح^۴ به بیابانی برد. در آنجا زنی دیدم نشسته بر پشت وحشی سرخ فام که پیکرش یکسره با نامهای کفرآمیز پوشیده شده بود، و هفت سر و ده شاخ داشت.^۵ و زن جامه سرخ و ارغوانی بر تن داشت و در برقی طلا و جواهر و مروارید می درخشید. جامی زرین به دست داشت سرشار از همه زشتیها و آکنده از ناپاکی هم آغوشی هایش.^۶ و این نام مرموز بر پیشانی او نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فواحش و زشتیهای زمین.»^۷ و دیدم که زن مست از خون مقدسین و خون شهدای عیسی است. همین که او را دیدم سخت در شگفت شدم.^۸ فرشته به من گفت: «شگفتی تو از چیست؟ راز آن زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد و زن سوار بر اوست، برایت شرح خواهم داد.^۹ آن وحش که دیدی، زمانی بود، اکنون نیست، و به زودی از هاویه بر خواهد آمد و به هلاکت خواهد رسید. از ساکنان زمین آنان که نامشان از بدو آفرینش جهان در دفتر حیات ثبت نشده است، از دیدن آن وحش در شگفت خواهند شد، زیرا که زمانی بود، اکنون نیست، و با این همه، خواهد آمد.

^۹ «این همه را ذهن حکیمی می طلبد تا دریابد. آن هفت سر، هفت کوهند که آن زن بر آنها قرار دارد. همانها هفت پادشاه نیز هستند.^{۱۰} از آنان پنج تن سقوط کرده اند، یکی باقی است و آن آخری هنوز نیامده است؛ اما وقتی که به واقع بیاید، باید اندک زمانی بیاید.^{۱۱} آن وحش که زمانی بود و اکنون نیست، پادشاه هشتم است. او به همان هفت تن تعلق دارد و به هلاکت خود می رسد.

^{۱۲} «آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاهند که هنوز به پادشاهی نرسیده اند. اما در مهلتی یک ساعته از قدرت شاهان برخوردار خواهند شد، با آن

* ۳:۱۷ مقصود در اینجا روح خداست.

* ۳:۱۸ یا «غضب آور»؛ بدین معنا که غضب خدا را برمی انگیزد.

۱۱ و بازرگانان زمین بر او خواهند گریست
و به سوگ او خواهند نشست، زیرا که دیگر
کسی کالای آنان را نمی‌خرد،^{۱۲} نه طلا و نقره
و جواهرات و مروارید آنان را؛ نه پارچه‌های
نفیس و ابریشم و ارغوان و سرخ آنان را؛ نه
انواع چوبهای معطر و ظرفهای عاج و ظرفهای
چوبین گرانبها و مس و آهن و مرمَر آنان را؛
۱۳ نه دارچین و ادویه و بخور خوشبو و مُر و
کندر آنان را؛ نه شراب و روغن زیتون و آرد
مرغوب و گندم آنان را؛ نه حیوانات اهلی و
گوسفندان و اسبب و ارابه‌های آنان را؛ و نه
بدنها و نفوس آدمیان را.

۱۴ هم‌آنان خواهند گفت: «آن میوه که جانم
تمنایش را داشت، از تو درگذشته. دولت و
شوکت تو همه بر باد رفته است، و هرگز
باز نخواهد گشت.»^{۱۵} و تاجران این چیزها
که از او دولت‌مند می‌شدند، از ترس عذابی که
او می‌کشد، دورادور خواهند ایستاد و زاری
خواهند کرد و ماتم خواهند گرفت و^{۱۶} خواهند
گفت:

«دریغ، دریغ! ای شهر بزرگ،

پوشیده در پارچه‌های نفیس ارغوان

و سرخ،

رخشنده در برق طلا و جواهر و مروارید!

۱۷ یک ساعته ثروت سرشار تو تباهی

گرفته است.»

و هر ناخدای کشتی و هر آن کسان که با
کشتی سفر می‌کنند، چه دریانوردان و چه
کسانی که از راه دریا معاش می‌کنند، دورادور
خواهند ایستاد.^{۱۸} و چون دود آتشی را می‌بینند
که او را می‌سوزاند، فریاد سر می‌دهند که:
«هرگز آیا شهری چون این شهر بزرگ در جهان
بوده است؟»^{۱۹} و خاک بر سر می‌کنند و گریان
و ماتمزده فریاد برمی‌آورند که:

«دریغ، دریغ! ای شهر بزرگ،

شهری که همه کشتی‌داران، از دولت

او ثروت اندوختند،

و شاهان زمین با او زنا کردند،
و تاجران زمین از کثرت تجملات او
دولتمند شدند.»
۴ آنگاه صدایی دیگر از آسمان شنیدم که
گفت:

«ای قوم من، از این شهر بیرون آید،

مبادا شریک گناهان او شوید،

مبادا سهمی از بلاهای او به شما رسد،

۵ زیرا که گناهان او اینک تا به فلک

رسیده،

و خدا جنایات او را به یاد آورده است.

۶ همان را که او داده به او پس دهید؛

مزد هر آنچه کرده، دوچندان بپردازید.

از جام خودش معجون مضاعف به

او بنوشانید.

۷ به او همان اندازه عذاب و اندوه دهید

که او جلال و شکوه به خود می‌داد.

زیرا که در دل به خود می‌بالد که،

۸ «من چنان می‌نشینم که ملکه‌ای

می‌نشیند.

بیوه نیستم و هرگز به ماتم نخواهم

نشست.»

۹ از این روست که بلاهایش یک روزه

بر او نازل خواهد شد،

بلاهای مرگ و ماتم و قحطی.

و در آتش خواهد سوخت.

زیرا که قدیر است آن خداوند خدایی

که او را کیفر می‌دهد.»

۱۰ چون شاهان زمین که با او زنا کردند

و شریک تجمل او شدند، دود سوختن او

را ببینند، بر او خواهند گریست و به سوگ

او خواهند نشست.^{۱۱} از ترس عذابی که او

می‌کشد دورادور خواهند ایستاد و ناله سر

خواهند داد که:

«دریغ، دریغ! ای شهر بزرگ،

ای بابل، ای شهر پرقدرت!

چه شد که یک ساعته نابود شدی!»

«هَلِّلویاه!»
 نجات و جلال و قدرت از آن خدای
 ماست،
 ۲ که داوریهایش حق است و عدل است.
 آن فاحشه بزرگ را جزا داده
 که زمین را با زنايش به فساد کشید،
 و از او انتقام خون بندگان خود را
 گرفته است.»
 ۳ و بار دیگر گفتند:

«هَلِّلویاه!»
 تا ابد دود از او برمی خیزد،
 ۴ و آن بیست و چهار پیر و آن چهار موجود
 زنده به خاک افتادند و خدای را که بر تخت
 نشسته بود، پرستش کردند و بانگ برآوردند
 که:
 «آمین. هَلِّلویاه!»
 ۵ آنگاه صدایی از تخت برآمد که می گفت:
 «سپاس گوید خدای ما را،
 ای همه بندگان او،
 ای شما که ترس از او دارید،
 از خُرد و از بزرگ!»
 ۶ آنگاه صدایی شنیدم که به خروش جماعتی
 عظیم می مانست، و به غرَش آبهای فراوان، و
 به بانگ بلند رعد، که می گفت:

«هَلِّلویاه!»
 زیرا که خداوند خدای ما،
 آن قادر مطلق، سلطنت آغاز کرده
 است.
 ۷ به وجد آییم و شادی کنیم، و او را
 جلال دهیم،
 زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده،
 و عروسی او خود را آماده ساخته
 است؛
 ۸ جامه کتان نفیس و درخشان و پاکیزه
 به او بخشیده شد تا به تن کند.»

اینک یک ساعته ویران شده است!
 ۲۰ ای آسمان بر او شادی کن!
 شادی کنید ای مقدسین و رسولان و
 انبیا!
 زیرا خدا داد شما را از او ستانده
 است.»
 ۲۱ آنگاه فرشته‌ای نیرومند، پاره سنگی همچند
 آسیاب سنگی بزرگی برگرفت و به دریا افکند
 و گفت:

«این گونه سخت و بی‌امان فرو افکنده
 خواهد شد، بابل، آن شهر بزرگ،
 تا دیگر نشانی از او هرگز یافت نشود.
 ۲۲ دیگر نه نوای چنگ‌نوازان و مطربان
 هرگز از تو به گوش خواهد رسید،
 و نه نوای نی‌زنان و شیپورنوازان.
 دیگر هیچ صنعتگری از هیچ صنفی
 در تو هرگز یافت نخواهد شد.
 و دیگر صدای هیچ آسیایی
 در تو هرگز شنیده نخواهد شد؛
 ۲۳ دیگر نور هیچ چراغی در تو هرگز
 نخواهد تابید؛
 دیگر صدای هیچ عروس و هیچ دامادی
 در تو به گوش نخواهد رسید.
 تاجران تو مردان بزرگ زمین بودند
 و به افسون جادوی تو قومه‌ها همه
 گمراه شدند.
 ۲۴ در او، خون انبیا و مقدسین باز یافته
 شد،
 و خون همه کسان که بر پهنه زمین
 کشته شدند.»

شادی در آسمان

پس از آن، صدایی شنیدم که به
 خروش جماعتی عظیم در آسمان
 می مانست، که می گفتند:

* ۱: ۱۹ "هَلِّلویاه" ترکیب دو لغت عبری است به معنی: «ستایش بر خداوند».

و از گوشت هر انسانی، از غلام و آزاد، و خُرد و بزرگ.»

۱۹ آنگاه آن وحش را دیدم، و آن شاهان زمین را دیدم، و سپاهیان آنان را دیدم، که گرد آمده بودند تا با آن سوار و سپاه او بجنگند. ۲۰ اما آن وحش گرفتار شد و با او آن نبی کذاب که به نام او آیات به ظهور می‌آورد و با آیات خود کسانی را فریفته بود که علامت آن وحش را پذیرفته بودند و تمثال او را می‌پرستیدند. آنان هر دو، زنده به دریاچهٔ آتش و گوگرد مشتعل افکنده شدند. ۲۱ و باقی آنان به شمشیری که از دهان آن اسب‌سوار بیرون می‌آمد، کشته شدند و آن پرندگان همگی خود را از گوشت آنان بیاکنندند.

هزاره

۲۵ آنگاه دیدم فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید، و کلید هاویه با اوست، و زنجیری بزرگ در دست دارد. ۲ او اژدها را، آن مار کهن را، که همانا ابلیس یا شیطان است، گرفت و در بند کشید تا هزار سال در اسارت بماند ۳ و او را به هاویه درانداخت و در بر او قفل کرد و مهر بر آن نهاد تا قومها را دیگر نفریبد تا آن هزاره سر آید. و پس از آن چندگاهی آزاد گردد.

۴ و تختهایی دیدم که بر آنها کسانی نشسته بودند که حق داوری به آنان سپرده شده بود. و نفوس کسانی را دیدم که سرهاشان در راه شهادت در حق عیسی مسیح و در حق کلام خدا از تن جدا شده بود. اینان نه به پرستش آن وحش و تمثال او تن داده بودند و نه علامت او را بر پیشانی و بر دست خود پذیرفته بودند. اینان دوباره زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. ۵ این رستاخیز اول است. و مردگان دیگر زنده نشدند تا آن هزاره سر آید.

جامهٔ کتانِ نفیس، اعمال پارسایانهٔ مقدسین است.

۹ آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس: خوشا به حال آنان که به ضیافت عروسی آن بره دعوت می‌شوند.» و افزود: «اینها کلام راستین خدایند!» ۱۰ در این لحظه بود که به پیش افتادم تا او را بپرستم. اما او به من گفت: «مبادا چنین کنی! چون من نیز همچون تو و برادران تو که شهادت عیسی را نگاه می‌دارند، غلام اویم. خدا را پرست! زیرا شهادت عیسی، روح نبوت است.»

سوارِ اسب سفید

۱۱ آنگاه دیدم که آسمان گشوده است و پیش رویم، هان اسبی است سفید، با سواری که امین و برحق می‌نامندش. او به عدل حکم می‌کند و می‌جنگد. ۱۲ چشمانش به آتش مشتعل می‌ماند و بر سرش تاجهای بسیار است. و نامی دارد بر او نوشته که هیچ کس نمی‌داند، جز خودش. ۱۳ ردایی دارد به خون آغشته و نامی که بدان خوانده می‌شود 'کلام خدا' است. ۱۴ سپاهیان آسمان از پی او می‌آمدند، سوار بر اسبان سفید، و در جامه‌های کتانِ نفیس و سفید و پاکیزه. ۱۵ و شمشیری از دهانش بیرون می‌آید بُران، تا با آن بر قومها بتازد. «بر آنان با عصای آهنین حکم خواهد راند.» چرخشِ شرابِ خشم و غضبِ خدای قادر مطلق را لگدمال خواهد کرد. ۱۶ او بر ردا و ران او نامی نوشته شده است: 'شاه شاهان و رب ارباب'.

۱۷ و فرشته‌ای دیدم که در آفتاب ایستاده بود و به بانگ بلند به کل پرندگان که در دل آسمان بال می‌زدند، ندا داد و گفت: «بباید؛ برای ضیافت بزرگ خدا گرد هم آید» ۱۸ تا از گوشت شاهان و سرداران و توانمندان بخورید، و از گوشت اسبان و سوارانشان،

آتش، مرگ دوّم است.^{۱۵} و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.

آسمان و زمین جدید

سپس آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم، زیرا آسمان اوّل و زمین اوّل سپری شده بود و دیگر دریایی وجود نداشت. ^{۲۱} و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از نزد خدا پایین می‌آمد، آماده شده همچون عروسی که برای شوهر خود آراسته شده باشد.^۳ و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت:

«اینک، مسکن خدا با آدمیان است، و او با آنها ساکن خواهد شد؛ و ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد.

و دیگر مرگ نخواهد بود؛

و ماتم و شیون و درد

وجود نخواهد داشت،

زیرا چیزهای اوّل سپری شد.»

^۵ سپس آن تخت نشین گفت: «اینک همه چیز را نو می‌سازم.» و گفت: «اینها را بنویس زیرا این سخنان درخور اعتماد است و راست است.»^۶ باز به من گفت: «به انجام رسید! من الف و ی و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات به رایگان خواهم داد.^۷ هر که غالب آید، این همه را به میراث خواهد برد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود.^۸ اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و

خجسته بمانند و مقدّس همه آنان که در رستاخیز اوّل شرکت دارند. مرگ دوّم بر آنان هیچ قدرت ندارد بلکه در سبک کاهنان خدا و مسیح خواهند ماند و با او هزار سال سلطنت خواهند کرد.

شکست نهایی شیطان

^۷ آنگاه که آن هزاره سر آید، شیطان از زندان رها خواهد شد و^۸ در پی فریب قومها به چهارگوشه زمین - به جوج و ماجوج* که به شماره چوگان شنه‌های کنار دریا هستند - خواهد رفت تا آنان را برای نبرد گرد هم آورد.^۹ اینان بر پهنه زمین پیش رفتند و اردوگاه مقدّسین، یعنی شهر محبوب را محاصره کردند. اما آتش از آسمان فرود آمد و آنان را فرو خورد.^{۱۰} و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید.

داوری مردگان

^{۱۱} آنگاه تخت بزرگ و سفیدی دیدم، و کسی را که بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او می‌گریختند و جایی برای آنها نبود.^{۱۲} و مردگان را دیدم، چه خرد و چه بزرگ، که در برابر تخت ایستاده بودند. و دفترها گشوده شد. دفتری دیگر نیز گشوده شد که دفتر حیات است. مردگان بر حسب اعمالشان، مطابق با آنچه که در آن دفترها نوشته شده بود، داوری شدند.^{۱۳} دریا مردگانی را که در خود داشت، پس داد؛ مرگ و جهان مردگان نیز مردگان خود را پس دادند، و هر کس بر حسب اعمالی که انجام داده بود، داوری شد.^{۱۴} و مرگ و جهان مردگان به دریاچه آتش افکنده شد. دریاچه

* ۸:۲۰ این نامها در بابهای ۳۸ و ۳۹ حزقیال در اشاره به دشمنان خدا و قوم او به کار برده شده است.
* ۳:۲۱ در یونانی: «خیمه».

می بُرد.^{۱۸} دیوار شهر از یشم ساخته شده بود، و شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود.^{۱۹} پی دیوار شهر با هر گونه گوهر گرانبها تزئین شده بود. پی اول از یشم بود، دومین از لاجورد،^{۲۰} سومین از عقیق سفید، چهارمین از زمرد،^{۲۱} پنجمین از عقیق سرخ، ششمین از عقیق آتشین، هفتمین از زبرجد، هشتمین از یاقوت کبود، نهمین از یاقوت زرد، دهمین از عقیق سبز، یازدهمین از فیروزه^{۲۲} و دوازدهمین از لعل بنفش.^{۲۳} دوازده دروازه شهر، دوازده مروارید بودند، یعنی هر یک از دروازه‌ها یک مروارید بود. و میدان شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود.

^{۲۴} معبدی در شهر ندیدم، زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره، معبد آن هستند.^{۲۵} و شهر نیازی به خورشید و ماه ندارد که بر آن بتابند زیرا جلال خدا آن را روشن می‌کند و بره چراغ آن است.^{۲۶} و قومها در نور آن سلوک خواهند کرد و پادشاهان زمین، جاه و جلال خود را به آنجا خواهند آورد.^{۲۷} دروازه‌های آن هرگز در روز بسته نخواهد شد، زیرا در آنجا شب وجود نخواهد داشت.^{۲۸} و شکوه قومها به آنجا آورده خواهد شد.^{۲۹} اما هیچ چیز ناپاک و هیچ کس که مرتکب اعمال قبیح و فریبکاری شود، به هیچ روی وارد آن نخواهد شد، فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، بدان راه خواهند داشت.

نهر آب حیات و درخت حیات

۲۲ آنگاه نهر آب حیات را به من نشان داد که همچون بلور شفاف بود و از تخت خدا و بره جاری می‌شد و

جادوگران و بت پرستان و همه دروغگویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است.»

اورشلیم جدید

^۱ یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پُر از هفت بلای آخر را داشتند، آمد و به من گفت: «بیا! من عروس، یعنی همسر بره را به تو نشان خواهم داد.»^۲ آنگاه مرا در روح به فراز کوهی بزرگ و بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نشان داد که از آسمان از نزد خدا فرود می‌آمد.^۳ جلال خدا از آن می‌تابید و درخشندگیش مانند گوهری بسیار گرانبها، همچون یشم، و به شفافیت بلور بود.^۴ دیواری بزرگ و بلند داشت که دارای دوازده دروازه بود و دوازده فرشته نزد دروازه‌هایش بودند. و بر هر یک از آن دروازه‌ها نام یکی از دوازده قبیله بنی اسرائیل نوشته شده بود.^۵ سه دروازه در سمت مشرق، سه دروازه در سمت شمال، سه دروازه در سمت جنوب و سه دروازه در سمت مغرب قرار داشت.^۶ و دیوار شهر دارای دوازده پی بود که بر آنها نام دوازده رسول بره نوشته شده بود.

^۷ و آن که با من سخن می‌گفت، میله اندازه‌گیری زرّینی به دست داشت تا شهر و دروازه‌ها و دیوار آن را اندازه‌گیری کند.^۸ شهر به شکل مربع، و طول و عرض آن یکسان بود. او شهر را با آن میله اندازه گرفت. طول و عرض و ارتفاع شهر با هم مساوی و برابر با دوازده هزار پرتاب تیر^۹ بود. و ضخامت دیوار آن صد و چهل و چهار ذراع^{۱۰} اندازه‌گیری شد، یعنی به مقیاس انسان که فرشته به کار

* ۱۶:۲۱ در یونانی: دوازده هزار "شتادیا" که تقریباً معادل ۲۲۰۰ کیلومتر است.

* ۱۷:۲۱ در یونانی: "پیکوس". یک پیکوس تقریباً معادل ۴۵ سانتی متر است.

* ۱۹:۲۱ یا: "یاقوت آبی".

* ۲۰:۲۱ یا: "یاقوت آتشین".

* ۲۰:۲۱ یا "یاقوت".

۱۲ «اینک به زودی می آیم و پاداش من با من است تا به هر کس بر حسب اعمالش جزا دهم. ۱۳ من 'الف' و 'ی'، اول و آخر، و ابتدا و انتها هستم.»

۱۴ خوشا به حال آنان که ردای خود را می شویند تا حق دسترسی به درخت حیات را پیدا کنند و بتوانند به دروازه های شهر داخل شوند. ۱۵ سگها و جادوگرها و بی عفتان و آدمکشان و بت پرستان و همه کسانی که دروغ را دوست می دارند و آن را به عمل می آورند، بیرون می مانند.

۱۶ «من، عیسی، فرشته خود را نزد شما فرستادم تا این چیزها را به کلیساها اعلام کند. من ریشه و نسل داوود و ستاره درخشان صبح هستم.»

۱۷ روح و عروس می گویند: «بیا!»

هر آن که می شنود بگوید: «بیا!»

هر که تشنه است بیاید؛

و هر که طالب است، از آب حیات

به رایگان بگیرد.

۱۸ من به هر کس که کلام نبوت این کتاب را می شنود هشدار می دهم که اگر کسی چیزی بدان بیفزاید، خدا بلاهای نوشته شده در این کتاب را بر او خواهد افزود. ۱۹ و اگر کسی از کلام نبوت این کتاب چیزی کم کند، خدا او را از درخت حیات و از شهر مقدس، که در این کتاب درباره آنها نوشته شده است، بی نصیب خواهد ساخت.

۲۰ آن که بر این امور شهادت می دهد، چنین

می گوید: «آری، به زودی می آیم.»

آمین. بیا، ای خداوند عیسی!

۲۱ فیض خداوند عیسی با همه شما باد.

آمین.

از وسط میدان شهر می گذشت. در دو طرف نهر، درخت حیات بود که دوازده باژ میوه می داد، یعنی هر ماه یک بار. و برگهای آن برای شفای قوما بود. ۲ و دیگر هیچ لعنتی وجود نخواهد داشت. تخت خدا و تخت بره در آن شهر خواهد بود و خادمانش او را خواهند پرستید. ۳ آنها روی او را خواهند دید و نام او بر پیشانی آنها خواهد بود. ۴ و دیگر شب وجود نخواهد داشت و آنها به نور چراغ یا خورشید نیازمند نخواهند بود، زیرا خداوند خدا به آنها روشنایی خواهد بخشید. و آنها تا ابد سلطنت خواهند کرد.

خاتمه

۶ فرشته به من گفت: «این سخنان درخور اعتماد است و راست است. خداوند، خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا آنچه را که می باید زود واقع شود، به خادمان* خود باز نماید.»

۷ «اینک به زودی می آیم! خوشا به حال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه می دارد.»

۸ من، یوحنا، همان کسی هستم که این چیزها را دیدم و شنیدم. و پس از دیدن و شنیدن آنها، پیش پای آنها آن فرشته که آنها را به من نشان داده بود، افتادم تا سجده کنم. ۹ اما او به من گفت: «مبادا چنین کنی! من نیز همچون تو و برادران تو، انبیا، و آنان که کلام این کتاب را نگاه می دارند، خادم اویم. خدا را پرست.»

۱۰ آنگاه به من گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر نکن زیرا وقت نزدیک است. ۱۱ پس شخص بدکار، به بدی کردن ادامه دهد و مفسد، همچنان به فساد پردازد؛ نیکوکار، به نیکویی کردن ادامه دهد و مقدس، همچنان مقدس بماند.»

برگزیده آیات

بماند، نجات خواهد یافت. چون در شهری به شما آزار رسانند، به شهری دیگر بگریزید. آمین، به شما می‌گویم، که پیش از آنکه بتوانید به همه شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد.

«شاگرد از استاد خود برتر نیست و نه غلام از ارباب خود والا تر. شاگرد را کافی است که مانند استاد خود شود و غلام را که همچون ارباب خود گردد. اگر رئیس خانه را بعلزبول خواندند، سایر افراد خانه را چه خواهند خواند؟

«بنابراین، از آنان مترسید. هیچ چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ چیز پوشیده نیست که عیان نگردد. آنچه در تاریکی به شما گفتم، در روشنایی بیان کنید و آنچه در گوشتان گفته شد، از فراز بامها اعلام نمایید. از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او بترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند. آیا دو گنجشک را به یک پول سیاه نمی‌فروشند؟ با این همه، حتی یک گنجشک نیز بدون خواست پدر شما به زمین نمی‌افتد. حتی موهای سر شما به تمامی شمرده شده است. پس مترسید، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است.

«هر که نزد مردم مرا اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد؛ اما هر که مرا نزد مردم انکار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را انکار خواهم کرد. «گمان مبرید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم. نیامده‌ام تا صلح بیاورم، بلکه تا شمشیر بیاورم! زیرا آمده‌ام تا:

«پسر را بر پدر،

دختر را بر مادر و

عروس را بر مادرشوهرش برانگیزانم.

دشمنان شخص، اهل خانه خودش خواهند بود.»

«هر که پدر یا مادر خود را بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد؛ و هر که پسر یا دختر خود را

کمک در مشکلات و وسوسه‌ها

مزمور ۱۲۱: ۱ و ۲ چشمان خود را به سوی کوهها برمی‌افرازم؛

یاری من از کجا می‌رسد؟

یاری من از سوی خداوند است

که آسمان و زمین را آفرید.

مزمور ۱۳۸: ۸ خداوند قصد خویش را برای من به انجام خواهد رسانید؛

خداوندا، محبت تو جاودانه است،

کارهای دست خویش را رها مکن.

اشعیا ۴۳: ۲ «چون از آنها بگذری، با تو خواهم بود،

و چون از نهرها عبور کنی، تو را فرو نخواهند گرفت.

چون از میان آتش روی، نخواهی سوخت،

و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید.»

ناحوم ۱: ۷ خداوند نیکوست؛

پناهگاه است او به روز تنگی؛

او آنان را که در وی پناه می‌جویند، می‌شناسد.

متی ۱۰: ۱۶-۳۹ من شما را همانند گوسفندان به میان گرگان می‌فرستم. پس همچون ماژ هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده، از مردم برحذر باشید. آنان

شما را به محاکم خواهند سپرد و در کنیسه‌های خود تازیانه خواهند زد. به‌خاطر من شما را نزد والیان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و در میان

قومهای جهان شهادت دهید. اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در

آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد شد. زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست

که به زبان شما سخن خواهد گفت. برادر، برادر را و پدر،

فرزند را تسلیم مرگ خواهد کرد. فرزندان بر والدین بر خواهند خاست و موجبات قتل آنها

را فراهم خواهند آورد. همه مردم به‌خاطر نام من از شما متنفر خواهند بود. اما هر که تا به پایان پایدار

پول دوستی

مزمور ۱۰:۶۲ بر ظلم توکل مکنید
و به مالِ دزدی امید مبنید؛
و هر چند بر دارایی تان افزوده گردد،
دل بدان مبنید.
مزمور ۱۶:۸۱ اما تو را به نیکوترین گندم
خوراک می‌دادم،
و به غسل از صخره سیر می‌کردم.
مزمور ۳۶:۱۱۹ دل مرا به شهادت خود مایل
گردان،

و نه به سودجویی.
أمثال ۹:۳ خداوند را با دارایی خود حرمت دار
و با نوبرهای همه محصول خویش.
جامعه ۱۰:۵ شخصی پولدوست هرگز از پول سیر
نمی‌شود، و نه دوستدار ثروت از درآمد خویش.
این نیز بطلالت است.
جزقیال ۵:۲۸ به فراوانی حکمتِ خویش در
تجارت،

دولت خود را افزون ساخته‌ای،
و دلت به سبب توانگری ات مغرور گشته است.
متی ۲۴:۶ هیچ‌کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد.
زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر
خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و
دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بنده
خدا باشید، هم بنده پول.
عبرانیان ۵:۱۳ زندگی شما ببری از پولدوستی باشد
و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است:
«تو را هرگز و نخواهم گذاشت،
و هرگز ترک نخواهم کرد.»

ترس

پیدایش ۱:۱۵ پس از این وقایع، کلام خداوند در
رؤیا به آبرام در رسیده، گفت: «ای آبرام، مترس!
من سپر تو هستم و تو را پاداشی بس عظیم خواهد
بود.»
یوشع ۹:۱ «آیا تو را امر نکردم؟ قوی و دلیر باش.
مترس و هراسان مباش، زیرا هر جا که بروی، یهوه
خدایت با تو خواهد بود.»

بیش از من دوست بدارد، شایسته من نباشد. هر که
صلیب خود را برنگیرد و از پی من نیاید، شایسته
من نباشد. هر که بخواهد جان خود را حفظ کند،
آن را از دست خواهد داد و هر که جان خود را
به‌خاطر من از دست بدهد، آن را حفظ خواهد کرد.»
یوحنا ۱۶:۳۳ اینها را به شما گفتم تا در من آرامش
داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛
اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام.
عبرانیان ۳:۱۲ به او ببینید که چنان مخالفتی را
از سوی گناهکاران تحمل کرد، تا خسته و دلسرد
نشوید.

اول پطرس ۱۹:۲-۲۴ زیرا پسندیده است که
کسی از آن رو که چشم بر خدا دارد، چون به ناحق
رنج کشد، دردها را تحمل کند. اما اگر به سبب کار
خلاف تنبیه شوید و تحمل کنید، چه جای فخر
است؟ حال آنکه اگر نیکویی کنید و در عوض
رنج ببینید و تحمل کنید، نزد خدا پسندیده است.
چه، برای همین فرا خوانده شده‌اید، زیرا مسیح
برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار
قدمهای وی پا نهید.

«او هیچ گناه نکرد،
و فریبی در دهانش یافت نشد.»
چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که
رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور
عادل سپرد. او خود گناهان ما را در بدن خویش
بر دار حمل کرد، تا برای گناهان بمیریم و برای
پارسایی زیست کنیم، همان که به زخمهایش
شفا یافته‌اید.
اول پطرس ۷:۵-۱۱ همه نگرانیهای خود را به او
بسپارید زیرا او به فکر شما هست.

هشیار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس
همچون شیری غرآن در گردش است و کسی را
می‌جوید تا ببلعد. پس در ایمان راسخ باشید و در
برابر او بایستید، زیرا آگاهید که برادران شما در دنیا
با همین زحمات رویه‌رویند. پس از اندک زمانی
زحمت، خدای همه فیضها که شما را به جلال ابدی
خود در مسیح فرا خوانده است، خود شما را احیا
و استوار و نیرومند و پایدار خواهد ساخت. او را
تا ابد توانایی باد. آمین.

تثنیه ۱: ۲۱ بنگرید که بیهوه خدای شما این سرزمین را پیش روی شما نهاده است. پس برآیید و چنانکه بیهوه خدای پدرانتان به شما گفته است، آن را به تصرف درآورید. ترسان و هراسان مباشید.

دوم پادشاهان ۶: ۱۵-۱۷ بامداد روز بعد، چون خادم مرد خدا بر خاست و بیرون رفت، دید سپاهی با اسبان و ازابه‌ها شهر را محاصره کرده است. خادم پرسید: «آه ای سرورم، چه کنیم؟» اِیْسَع پاسخ داد: «مترس، زیرا آنانی که با مایند از کسانی که با ایشانند، بیشترند.» دعا کرد و گفت: «ای خداوند، چشمان او را بگشا تا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او نگرست و دید که کوهها پوشیده از اسبان و ازابه‌های آتشی است که اِیْسَع را در بر گرفته بودند.

دوم تواریخ ۲۰: ۱۷ بر شما نخواهد بود که در این جنگ نبرد کنید، بلکه موضع خود را نگاه داشته، استوار بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود، مشاهده کنید. ای یهوذا و ای اورشلیم، ترسان و هراسان مباشید. فردا به مقابله با ایشان بیرون روید، و خداوند همراه شما خواهد بود.

مزمور ۴۶: ۱-۳ خدا پناه و قوت ماست، و یآوری که در تنگیها فوراً یافت می‌شود. پس نخواهیم ترسید، اگر چه زمین متحرک شود، و کوهها به قعر دریا فرو افتند؛ اگر چه آبهای بخروشنند و به جوشش درآیند و کوهها از تلاطم آن به لرزه افتند. سیلاه

مزمور ۹۱: ۱-۵ آن که در مخفیگاه آن متعال قرار گیرند، زیر سایه قادر مطلق به سر خواهد برد. درباره خداوند می‌گوییم: «اوست پناه من و دژ من، خدای من که بر او توکل دارم.» به یقین، اوست که تو را از دام صیاد خواهد رها کند و از طاعون مرگبار. او تو را با پرهای خویش خواهد پوشانید، و زیر بالهای پناه خواهی گرفت؛ امانت وی، تو را بسپَر محافظ خواهد بود. از خوف شب نخواهی ترسید، و نه از تیری که در روز می‌پرد.

مزمور ۱۱۸: ۴-۸ ترسندگان خداوند بگویند: «محبت او جاودانه است!» در تنگی خود خداوند را خواندم، و خداوند اجابت فرموده، مرا فراخی بخشید. خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟ خداوند همچون یاور من با من است؛ پس پیروزمندان بر نفرت کنندگانم خواهم نگرست!

پناه بردن بر خداوند بهتر است از توکل بر انسان.

اشعیا ۴۱: ۱۰-۱۴ پس ترسان مباش زیرا من با تو هستم، و هراسان مباش زیرا من خدای تو هستم. تو را تقویت خواهم کرد و یاری خواهم داد، و به دست راست عدالت خویش از تو حمایت خواهم کرد.

اینک آنان که بر تو خشم گیرند، جملگی سرافکننده و رسوا خواهند شد، و آنان که با تو به مخالفت برخیزند، هیچ گشته، هلاک خواهند شد. هر چند دشمنانت را بجویی، ایشان را نخواهی یافت، و آنان که با تو به جنگ برخیزند، نیست و نابود خواهند شد. زیرا من که بیهوه، خدای تو هستم، دست راست تو را می‌گیرم، و به تو می‌گویم، «مترس، من تو را یاری خواهم داد.» ای یعقوب، که همچون کرمی و ای اسرائیل کم‌شمار، مترس!

خداوند می‌فرماید: من خود تو را یاری خواهم داد؛ وَلَيْ تُو، قدوس اسرائیل است.

متی ۱۰: ۲۸-۳۱ از کسانی که جسم را می‌کشند اما قادر به کشتن روح نیستند، مترسید؛ از او ترسید که قادر است هم روح و هم جسم شما را در جهنم هلاک کند. آیا دو گنجشک را به یک پول سیاه نمی‌فروشند؟ با این همه، حتی یک گنجشک نیز بدون خواست پدر شما به زمین نمی‌افتد. حتی موهای سر شما به

تمامی شمرده شده است. پس مترسید، زیرا ارزش شما بیش از هزاران گنجشک است. مرقس ۴: ۳۵-۴۱ آن روز چون غروب فرارسید، عیسی به شاگردان خود گفت: «به آن سوی دریا برویم.» آنها جمعیت را ترک گفتند و عیسی را در همان قایقی که بود، با خود بردند. چند قایق دیگر نیز او را همراهی می کرد. ناگاه تندبادی شدید برخاست. امواج چنان به قایق برمی خورد که نزدیک بود از آب پر شود. اما عیسی در عقب قایق، سر بر بالشی نهاده و خفته بود. شاگردان او را بیدار کردند و گفتند: «استاد، تو را باکی نیست که غرق شویم؟» عیسی برخاست و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: «ساکت شسو! آرام باش!» آنگاه باد فرو نشست و آرامش کامل حکمفرما شد. سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این چنین ترسیدید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر می گفتند: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می برند!»

دوم تیموتائوس ۱: ۷ زیرا روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح ترس، بلکه روح قوت و محبت و انضباط است.

عبرانیان ۱۳: ۵ و ۶ زندگی شما ببری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است:

«تو را هرگز و نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد.»
پس با اطمینان می گوئیم:
«خداوند یاور من است، پس نخواهم ترسید.
انسان به من چه تواند کرد؟»

تلخی و روحیه انتقاد

لاویان ۱۹: ۱۷ و ۱۸ در دل خویش از برادر خود نفرت مدار. همسایهات را به یقین توبیخ کن، مبدا به سبب او متحمل گناه شسوی. از فرزندان قوم خویش انتقام مکش و از انسان کینه به دل مگیر، بلکه همسایهات را همچون خویشتن محبت کن: من بیهوش هستم.

متی ۱: ۷-۵ داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. زیرا به همان گونه که بر دیگران داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمان که وزن کنید،

برای شما وزن خواهد شد. چرا پر کاه را در چشم برادرت می بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافل؟ چگونه می توانی به برادرت بگویی، «بگذار پر کاه را از چشمت به در آورم»، حال آنکه چوبی در چشم خود داری؟ ای ریاکار، نخست چوب را از چشم خود به در آر، آنگاه بهتر خواهی دید تا پر کاه را از چشم برادرت بیرون کنی.

اول قرنتیان ۴: ۵ پس درباره هیچ چیز پیش از وقت قضاوت نکنید تا اینکه خداوند بباید. او آنچه را که اکنون در تاریکی نمانده است، در روشنایی عیان خواهد کرد و نیتهای دلها را آشکار خواهد ساخت. آنگاه تشویق و تمجید هر کس از خود خدا خواهد بود.

تنهایی

مزمور ۴: ۲۳ حتی اگر از تاریکترین وادی نیز بگذرم،
از بدی نخواهم ترسید،
زیرا تو با منی؛
عصا و چوبدستی تو
قوت قلبم می بخشند.
مزمور ۱۴۲: ۴-۶ به جانب راست من بنگر و

بین

که کسی مرا در نظر نمی آورد؛
پناهگاهی برابم باقی نمانده،
و کسی در فکر جان من نیست.
خداوندا نزد تو فریاد برمی آورم،
و می گویم، «تویی پناهگاه من،
و قسمت من در دیار زندگان.»
به فریاد من توجه کن،

زیرا که بسیار در مانده ام.
مرا از آزار دهندگانم برهان،
زیرا که از من نیرومندترند!
متی ۲۰: ۲۸ و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!
مکاشفه ۳: ۲۰ هان بر در ایستاده می گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهیم آمد و با او همسفره خواهیم شد و او با من.

آنگاه عیسی خطاب به شاگردان خود گفت: «پس به شما می‌گویم، نگران زندگی خود مباشید که چه بخورید، و نه نگران بدن خود که چه پوشید. زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر است. کلاغها را بنگرید: نه می‌کارند و نه می‌دروند، نه کاهدان دارند و نه انبار؛ بسا این همه خدا به آنها روزی می‌دهد. و شما چقدر باارزستر از پرندگانید! کیست از شما که بتواند با نگرانی، ذراعی بر قامت خود بیفزاید؟ پس، اگر از انجام چنین کار کوچکی ناتوانید، از چه سبب نگران مابقی هستید؟ سوسنها را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند؛ نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. به شما می‌گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را، ای سست‌ایمانان! پس در پی این مباشید که چه بخورید یا چه بنوشید؛ نگران اینها مباشید. زیرا اقوام خدانانسان این دنیا در پی این‌گونه چیزهایند، اما پدر شما می‌داند که به این همه نیاز دارید. بلکه شما، در پی پادشاهی او باشید، که همه اینها نیز به شما داده خواهد شد.»

اول تیموتائوس ۶: ۶-۱۰ اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است. چرا که به این جهان هیچ نیاورده‌ایم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم بود. اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار وسوسه می‌شوند و به دام امیال پوچ و زینباری گرفتار می‌آیند که موجب تباهی و نابودی انسان می‌گردد. زیرا پولدوستی ریشه‌ای است که همه گونه بدی از آن به بار می‌آید، و بعضی در آرزوی ثروت، از ایمان منحرف گشته، خود را به دردهای بسیار معروح ساخته‌اند.

حسادت

امثال ۶: ۳۴ و ۳۵ زیرا غیرت، خشم شوهر را بر خواهد انگیخت
و چون به انتقام برآید رحم نخواهد کرد.
هیچ غرامتی به چشمش نخواهد آمد

طمع

خروج ۱۷: ۲۰ به خانه همسایهات طمع مورز. به زن همسایهات، یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز دیگر او، طمع مدار.

تثنیه ۲۱: ۵ به زن همسایهات طمع مورز؛ و حسرت خانه همسایه خود، یا مزرعه او، یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز دیگر او را مخور.

امثال ۱۹: ۱ چنین است سرانجام هر آن کس که در طمع سود نامشروع باشد؛ آنچه به دست می‌آید، جان دارنده خود را می‌ستاند.

امثال ۱۶: ۲۱ مردی که از طریق عقل منحرف شود، سر از جمع مردگان در خواهد آورد.

مزمز ۲۱: ۷-۲۳ زیرا اینهاست آنچه از درون و دل انسان بیرون می‌آید: افکار پلید، بی‌عفتی، دزدی، قتل، زنا، طمع، بدخواهی، حيله، هرزگی، حسادت، تهمت، تکبر و حماقت. این بدیها همه از درون سرچشمه می‌گیرد و آدمی را نجس می‌سازد.

لوقا ۱۲: ۱۳-۲۱ ناگاه کسی از میان جمعیت به او گفت: «استاد، به برادرم بگو میراث پدری را با من قسمت کند.» عیسی پاسخ داد: «ای مرد، چه کسی مرا بین شما داور یا مقسیم قرار داده است؟» پس به مردم گفت: «به هوش باشید و از هر گونه حرص و آز بپرهیزید، زیرا زندگی انسان به فزونی دارایی اش نیست.» سپس این مثل را برایشان آورد: «مردی ثروتمند از زراعت خویش محصول فراوان حاصل کرد. پس با خود اندیشید، "چه کنم، زیرا جایی برای انباشتن محصول خود ندارم؟" سپس گفت: "دانستم چه باید کرد! انبارهای خود را خراب می‌کنم و انبارهایی بزرگتر می‌سازم، و همه گندم و اموال خود را در آنها ذخیره می‌کنم. آنگاه به خود خواهم گفت: ای جان من، برای سالیان دراز اموال فراوان اندوخته‌ای. حال آسوده بزی؛ بخور و بنوش و خوش باش. اما خدا به او گفت: "ای نادان! همین امشب جانت را از تو خواهند ستاند. پس آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد شد؟" این است فرجام کسی که برای خویشتن ثروت می‌اندوزد، اما برای خدا ثروتمند نیست.»

رومیان ۲۸:۸ می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است.

اول قرن تیان ۱۵: ۵۸ پس، برادران عزیزم، ثابت و استوار بوده، همواره با تمام وجود به کار خداوند مشغول باشید، زیرا می‌دانید زحمت شما در خداوند بیهوده نیست.

دوم قرن تیان ۴: ۷-۱۸ اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از ما. ما از هر سو در فشاریم، اما خرد نشده‌ایم؛ متحیریم، اما نومید نیستیم؛ آزار می‌بینیم، اما وانهاده نشده‌ایم؛ بر زمین افکنده شده‌ایم، اما از پا در نیامده‌ایم. همواره مرگ عیسی را در بدن خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی نیز در بدن ما ظاهر شود. زیرا ما که زنده‌ایم، همواره به خاطر عیسی به مرگ سپرده می‌شویم تا حیات او در بدن فانی ما آشکار گردد. پس مرگ در ما عمل می‌کند، اما حیات در شما. در کتب مقدس آمده که «ایمان آوردم، پس سخن گفتم.» با همین روح ایمان، ما نیز ایمان داریم و سخن می‌گوییم. زیرا می‌دانیم او که عیسی خداوند را از مردگان برخیزانید، ما را نیز با عیسی برخیزانیده، با شما به حضور او خواهد آورد. اینها همه به خاطر شماست، تا فیضی که شامل حال عده بیشتر و بیشتری می‌شود، سبب شکرگزاری هر چه بیشتر برای جلال خدا گردد.

پس دلسرد نمی‌شویم. هر چند انسان ظاهری ما فرسوده می‌شود، انسان باطنی روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد. زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلالی ابدی برایمان به ارمغان می‌آورد که با آن رنجها قیاس پذیر نیست، پس نه بر آنچه دیدنی است، بلکه بر آنچه نادیدنی است چشم می‌دوزیم، زیرا دیدنیها گذرا، اما نادیدنیها جاودانی است.

غلاطیان ۹: ۶ و ۱۰ لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برنداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد. پس تا فرصت داریم به همه نیکی کنیم، به‌ویژه به اهل بیت ایمان.

و هر اندازه هم که بر هدیه‌ها بیفزایی، نخواهد پذیرفت.

امثال ۲۷: ۴ خشم، خانمان‌سوز است و غضب، سیل آسا،

اما کیست که در برابر حسد تاب آورد؟
غلاطیان ۵: ۲۶ خودپسند نباشیم و از به خشم آوردن یکدیگر و حسادت نسبت به هم دست برداریم.
یعقوب ۳: ۱۶ زیرا هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد، در آنجا آشوب و هر گونه کردار زشت نیز خواهد بود.

خستگی و دلسردی

مزمور ۱۰: ۵۱ خدایا، دلی ظاهر در من بیافرین،

و روحی استوار در من تازه بساز.

اشعیا ۴۰: ۲۸-۳۱ آیا ندانسته‌ای؟

آیا نشیده‌ای؟

که بیهوده خدای سرمدی است،

آفریننده کرانه‌های زمین؟

او هرگز درمانده و خسته نمی‌شود،

و فهم او را تفحص نتوان کرد.

ضعیفان را قوت می‌بخشد،

و ناتوانان را نیروی بیشتر عطا می‌کند.

حتی جوانان نیز خسته و درمانده می‌شوند،

و جوانمردان از پا می‌افتند.

اما آنان که برای خداوند انتظار می‌کشند،

نیروی تازه خواهند یافت

و با بالهایی همچون عقاب اوج خواهند

گرفت:

خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛

خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

جزقیال ۳۶: ۲۶ و دلی تازه به شما خواهم بخشید

و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد و دل سنگی

را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما

خواهم داد.

متی ۱۱: ۲۸-۳۰ بیایید نزد من، ای تمامی

زحمتکش‌ان و گرانباران، که من به شما آسایش

خواهم بخشید. یوغ مرا بر دوش گیرید و از من تعلیم

یابید، زیرا حلیم و افتاده‌دل هستم، و در جانهای

خویش آسایش خواهید یافت. چرا که یوغ من

راحت است و بار من سبک.

آمثال ۱۹:۱۹ مرد تندخو باید سزا ببندد؛
اگر او را برهانی، ناگزیر از تکرار کار خود خواهی
بود.

آمثال ۲۴:۲۱ مرد مغرور و متکبر، که
تمسخرگش نامند،

با یخوت بی حد عمل می کند.

آمثال ۲۸:۲۵ آن که بر نفس خود مسلط نباشد،
شهری بی حصار را مانند که بدان رخنه کرده باشند.

آمثال ۲۲:۲۹ مرد کج خلق نزاع برمی انگیزد،
و شخص تندخو، گناهان بسیار مرتکب می شود.

آمثال ۳۳:۳۰ زیرا از فشردن شیر، کره به دست
می آید،

از فشردن بینی، خون،

و از فشردن خشم، نزاع.

جامعه ۹:۷ در دل خویش زود خشمگین
مشو،

زیرا خشم در دامن احمقان منزل می گیرند.

متی ۲۱:۵ و ۲۲ شنیده اید که به پیشینیان گفته
شده، "قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار

محاكمه خواهد بود." اما من به شما می گویم،
هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاكمه

است؛ و هر که به برادر خود 'زاقا' گوید، سزاوار
محاكمه در حضور شورا است؛ و هر که به برادر

خود احمق گوید، سزاوار آتش جهنم بود.

اِفْسُسیان ۴:۲۶ «خشمگین باشید، اما گناه مکنید»؛
مگذارید روزتان در خشم به سر رسد.

يعقوب ۱:۲۰ زیرا خشم آدمی پارسایی مطلوب
خدا را به بار نمی آورد.

خودکشی

اِسعییا ۱۵:۳۰ زیرا خداوندگاژ یهوه، قدوس
اسرائیل چنین می گوید:

نجات شما در توبه و آسودگی است،

و نیروی شما در آرامی و توکل،

اما نخواستید.

حَبَقوق ۳:۱۷-۱۹ اگر چه درخت انجیر شکوفه
نیاوَرَد،

و میوه در موها یافت نشود،

محصول زیتون از میان برود،

خشم

ایوب ۲:۵ براستی که خشم، احمق را می کشد،
و حسد، ساده لوح را از پا درمی آورد.

ایوب ۱۹:۲۹ «خود باید از شمشیر بترسید،

زیرا که غضب، مجازات شمشیر در پی دارد،
تا بدانید که داوری هست.»

مزمور ۴:۴ خشمگین باشید اما گناه مکنید؛

در دلتان بر بسترهای خویش بیندیشید و

خاموش باشید. سِلاه

مزمور ۳۷:۸ از خشم بازایست و غضب را ترک
نما!

خویشتن را مکن در مساز، که جز به شرارت
نمی انجامد.

آمثال ۱۲:۱۶ نادان در دم خشمش را بروز می دهد،
اما خردمند اهانت را ناشنیده می گیرد.

آمثال ۱۷:۱۴ شخص تندخو احمقانه رفتار می کند،
حیله گر منفور است.

آمثال ۱۴:۲۹ شخص دیرخشم از درک بسیار
برخوردار است،

اما تندخو حماقت را به نمایش می گذارد.

آمثال ۱:۱۵ جواب نرم خشم را برمی گرداند،
اما سخن تند غضب را برمی انگیزد!

آمثال ۱۵:۱۸ مرد تندخو نزاعها برمی انگیزد،

اما شخص دیرخشم مرافعه را فرو می نشاند.

آمثال ۱۶:۱۴ غضب پادشاه پیک مرگ است،

اما مرد حکیم آن را فرو می نشاند.

آمثال ۱۶:۳۲ شخص دیرخشم از دلاور بهتر
است،

و آن که بر نفس خود مسلط باشد از فاتح شهر، برتر،
آمثال ۱۷:۱۴ آغاز مشاجره همچون رخنه آب

است؛

پس، از آن دست بدار، پیش از آنکه به منازعه
بینجامد.

آمثال ۱۹:۱۱ و ۱۲ عقل انسان خشم او را
بازمی دارد؛

جلال او در چشم پوشی از خطاست.

خشم شاه همچون شیر می گردد،

خشنودی او مانند شبنم است بر چمنزار.

و مزرعه‌ها آذوقه ندهد،
گله از آغل منقطع شود،
و رمه‌ای در طویله‌ها نباشد،
لیکن من در خداوند شادمان خواهم بود
و در خدای نجات خویش وجد خواهم کرد.
خداوندگار یهوه قوت من است؛
او پاهایم را همچون پاهای آهو می‌گرداند،
و مرا بر مکانهای بلندم خرامان می‌سازد.
اول قرنتیان ۱۹:۶ و ۲۰ آیا نمی‌دانید که بدن شما
معبد روح القدس است که در شماست و او را از
خدا یافته‌اید، و دیگر از آن خود نیستید؟ به بهایی
خریده شده‌اید، پس خدا را در بدن خود تجلیل کنید.

داغداری و مرگ عزیزان

ایوب ۱-۱۹-۲۱ ناگاه تبدیادی از جانب بیابان
وزیده، چهار گوشه خانه را زد و خانه بر جوانان
فرو ریخت، و مردند. تنها من جان به در بردم تا
تو را خیر دهم.»
آنگاه ایوب برخاسته، ردای خود چاک زد و سر
خویش تراشید، و بر زمین افتاده، پرستش کنان
گفت: «عریان از زخم مادر بیرون آمدم و عریان نیز
باز خواهم گشت. خداوند داد و خداوند گرفت!
نام خداوند متبارک باد!»
مزمور ۴:۲۳ حتی اگر از تاریکترین وادی نیز
بگذرم،

از بدی نخواهم ترسید،

زیرا تو با منی؛

عصا و چوبدستی تو

قوت قلبم می‌بخشند.

مزمور ۱۱۶:۱۵ مرگ سرسپردگان خداوند

در نظر او گرانهاست.

متی ۴:۵ خوشا به حال ماتمیان،

زیرا آنان تسلی خواهند یافت.

اول قرنتیان ۱۵: ۱۲-۱۵ اما اگر موعظه می‌شود که
مسیح از مردگان برخاست، چگونه است که بعضی
از شما می‌گویند مردگان را رستاخیزی نیست؟ اگر
مردگان بر نمی‌خیزند، پس مسیح نیز برخاسته است.
و اگر مسیح برخاسته، هم عظم ما باطل است، هم
ایمان شما. به علاوه، برای خدا شاهدان دروغین

محسوب می‌شویم، زیرا درباره او شهادت داده‌ایم
که مسیح را از مردگان برخیزانید، حال آنکه اگر
مردگان بر نمی‌خیزند، پس خدا او را برنخیزانیده
است. زیرا اگر مردگان بر نمی‌خیزند، پس مسیح نیز
برنخاسته است. و اگر مسیح برنخاسته، ایمان شما
باطل است و شما همچنان در گناهان خود هستید.
بلکه آنان نیز که در مسیح خفته‌اند، از دست رفته‌اند.
اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما
از همه دیگر آدمیان رقت‌انگیزتر است.

اما مسیح برآستی از مردگان برخاسته و نوبت خفتگان
شده است. زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک
انسان آمد، رستاخیز مردگان نیز از طریق یک
انسان پدیدار گشت. زیرا همان‌گونه که در آدم همه
می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد. اما
هر کس به نوبه خود: نخست مسیح که نوبت بود؛
و بعد، به هنگام آمدن او، آنان که متعلق به اویند.
سپس پایان فرا خواهد رسید، یعنی آنگاه که پس از
برانداختن هر ریاست و قدرت و نیرویی، پادشاهی
را به خدای پدر سپارد. زیرا او باید تا زمانی که یا بر
همه دشمنانش بگذارد، حکم براند. دشمن آخر که
باید از میان برداشته شود، مرگ است. زیرا خدا «همه
چیز را زیر پاهای او نهاد.» اما وقتی گفته می‌شود
'همه چیز' زیر پاهای او نهاده شد، روشن است که
این خود خدا را که همه چیز را زیر پاهای مسیح
نهاد، در بر نمی‌گیرد. هنگامی که همه چیز مطیع او
گردید، خود پسر نیز مطیع آن کس خواهد شد که
همه چیز را زیر پاهای او نهاد، تا خدا کل در کل باشد.
اگر مردگان بر نمی‌خیزند، آنان که به نیابت از ایشان
تعمید می‌گیرند، چه کنند؟ اگر مردگان بر نمی‌خیزند،
چرا به نیابت از ایشان تعمید می‌گیرند؟ و یا چرا ما هر
ساعت جان خود را به خطر می‌اندازیم؟ به فخری که
در خداوندمان مسیح عیسی در مورد شما دارم قسم
که من هر روز به کام مرگ می‌روم. اگر جنگ من با
وحوش در آفیس تنها به دلایل بشری بوده است،
چه سودی از آن برده‌ام؟ اگر مردگان بر نمی‌خیزند،
«بیایید بخوریم و بنوشیم

زیرا فردا می‌میریم.»

فریب مخورید: «معاشر بد، اخلاق خوب را فاسد
می‌سازد.» سر عقل بیایید و دیگر گناه مکنید؛ زیرا

خواهید، بلکه همه دگرگونه خواهیم شد. در یک آن و در یک چشم به هم زدن، آنگاه که شیپور آخر نواخته شود، این به وقوع خواهد پیوست. زیرا شیپور به صدا در خواهد آمد و مردگان در فسادناپذیری بر خواهند خاست و ما دگرگونه خواهیم شد. زیرا این بدن فسادپذیر باید فسادناپذیری را بپوشد و این بدن فانی باید به بقا آراسته شود. چون این فسادپذیر، فسادناپذیری را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه آن کلام مکتوب به حقیقت خواهد پیوست که می گوید: «مرگ در پیروزی فرو بلعیده شده است.»

«ای گور، پیروزی تو کجاست؟»

و ای مرگ، نیش تو کجا؟»

نیش مرگ گناه است و نیروی گناه، شریعت. اما شکر خدا را که به واسطه خداوند ما عیسی مسیح به ما پیروزی می بخشد.

اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸ ای برادران، نمی خواهیم از حال خفتگان بی خبر باشید، مبادا همچون دیگر مردمان که امیدی ندارند، به ماتم بنشینید. زیرا اگر ایمان داریم که عیسی مرد و برخاست، پس به همین سان خدا آنان را نیز که در عیسی خفته اند، با وی باز خواهد آورد. این را به واسطه کلام خود خداوند به شما می گویم: کسانی از ما که هنوز زنده اند و تا آمدن خداوند باقی می مانند، به یقین از خفتگان پیشی نخواهند گرفت. زیرا خداوند، خود با فرمانی بلندآواز و آوای رئیس فرشتگان و نفیر شیپور خدا، از آسمان فرود خواهد آمد. آنگاه نخست مردگان در مسیح، بر خواهند خاست. پس از آن، ما که هنوز زنده و باقی مانده ایم، با آنها در ایرها روده خواهیم شد تا خداوند را در هوا ملاقات کنیم، و بدین گونه همیشه با خداوند خواهیم بود. پس بدین سخنان، یکدیگر را دلداری دهید.

مکاشفه ۲۱: ۳-۵ و از تخت، صدای بلندی

شنیدم که گفت:

«اینک، مسکن خدا با آدمیان است،

و او با آنها ساکن خواهد شد؛

و ایشان قوم او خواهند بود،

و خود خدا با ایشان خواهد بود

و خدای ایشان خواهد بود.

هستند بعضی که خدا را نمی شناسند. این را می گویم تا شرمند شوید.

اما شاید کسی پرسد: «مردگان چگونه برمی خیزند و با چه نوع بدنی می آیند؟» چه سؤال ابلهانه ای! آنچه می کاری، تا نمیرد زنده نمی شود. هنگامی که چیزی می کاری، کالبدی را که بعد ظاهر خواهد شد نمی کاری، بلکه تنها دانه را می کاری، خواه گندم خواه دانه های دیگر. اما خدا کالبدی را که خود تعیین کرده است، بدان می بخشد و هر نوع دانه را کالبدی مخصوص به خود عطا می کند. همه جسمها یکی نیستند. آدمیان را یک نوع جسم است، حیوانات را نوعی دیگر، و پرندگان را نوعی دیگر؛ ماهیها نیز دارای نوعی دیگر از جسم اند. به همین سان، کالبدهای آسمانی وجود دارد و کالبدهای زمینی. اما جلال کالبدهای آسمانی از یک نوع است و جلال کالبدهای زمینی از نوعی دیگر. خورشید جلال خاص خود را دارد، ماه جلالی دیگر، و ستارگان نیز جلالی دیگر؛ جلال هر ستاره نیز با جلال ستاره دیگر متفاوت است.

در مورد رستخیز مردگان نیز چنین است. آنچه کاشته می شود، فسادپذیر است؛ آنچه برمی خیزد، فسادناپذیر. در ذلت کاشته می شود، در جلال برمی خیزد. در ضعف کاشته می شود، در قوت برمی خیزد. بدن طبیعی کاشته می شود، بدن روحانی برمی خیزد. اگر بدن طبیعی وجود دارد، بدن روحانی نیز وجود دارد. چنانکه نوشته شده است: «انسان اول، یعنی آدم، موجود زنده گشت»؛ آدم آخر، روح حیات بخش شد. ولی روحانی اول نیامد بلکه طبیعی آمد، و پس از آن روحانی. انسان اول از زمین است و خاکی؛ انسان دوم از آسمان است. هر آنچه انسان خاکی واجد آن بود، در خاکیان نیز وجود دارد؛ و هر آنچه انسان آسمانی داراست، در آسمانیان نیز یافت می شود. و همان گونه که شکل انسان خاکی را به خود گرفتیم، شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت.

ای برادران، مقصودم این است که جسم و خون نمی تواند وارث پادشاهی خدا شود و آنچه فسادپذیر است، وارث فسادناپذیری نمی تواند شد. گوش فرا دهید! رازی را به شما می گویم: ما همه نخواهیم

او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول سپری شد.» سپس آن تخت‌نشین گفت: «اینک همه چیز را تو می‌سازم.» و گفت: «اینها را بنویس زیرا این سخنان درخور اعتماد است و راست است.»

آمثال ۱۱: ۹ ناپاکان به گفتار خود همنون خویش را هلاک می‌کنند، اما پارسا را دانش او نجات می‌دهد. ایشعیا ۱: ۱۳ هدایای باطل، دیگر میاورید؛ از بخور کراهت دارم. گردهم آیی مخصوص را توأم با شرارت تحمل نتوانم کرد، خواه ماه نو باشد، خواه سُبَّات، و خواه دعوت جماعت.

دروغ و ریاکاری

ایوب ۸: ۱۳-۱۵ همچنین است طریق همه آنان که خدا را از یاد می‌برند؛ امید مردِ خدانشناس بر باد خواهد شد. آنچه بر آن توکل دارد لرزان است، تکیه‌گاهش تار عنکبوت است. بر خانه خویش تکیه می‌زند، اما خانه تاب نمی‌آورد. آن را به چنگ می‌گیرد، اما قائم نمی‌ماند. ایوب ۱۷: ۸: صالحان به سبب این، حیران می‌مانند، و شخص بی‌گناه، خود را بر ضد خدانشناسان برمی‌انگیزد. ایوب ۳۶: ۱۳ و ۱۴ آنان که دلِ خدانشناس دارند، خشم را ذخیره می‌کنند، و چون ایشان را در بند می‌نهد، فریاد کمک سر نمی‌دهند. در عنفوان جوانی می‌میرند، و در میان روسپی‌های مردِ معابد، عمرشان را تلف می‌کنند. مزمور ۹: ۵ زیرا که حقیقت بر زبانشان نیست و در باطنشان تباهی است و بس. گلویشان گوری است گشاده، و زبان خود را چرب می‌کنند. مزمور ۱۶: ۵۰ اما به شریب، خدا چنین می‌فرماید: تو را چه که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا بر زبان رانی؟ مزمور ۱۰۱: ۷ فریبکار در خانه من ساکن نخواهد شد، و دروغگو در حضورم نخواهد ماند.

ایشعیا ۲۹: ۱۵ و ۱۶ وای بر آنان که تدبیرهای خود را زیرکانه از خداوند پنهان می‌سازند، که اعمالشان در تاریکی است و با خود می‌گویند: «کیست که ما را ببیند؟ کیست که ما را بشناسد؟» شما همه چیز را وارونه می‌سازید. آیا کوزه‌گر همچون گل انگاشته شود؟ آیا مصنوع دربارۀ صانع خود بگوید که: «او مرا نساخته است؟» یا کوزه دربارۀ کوزه‌گر بگوید که: «او را فهمی نیست؟» ارمیا ۷: ۸-۱۰ اما شما به سخنان فریبده که سودی ندارد، اعتماد می‌کنید! آیا دست به دزدی و قتل و زنا می‌زنید و به دروغ سوگند یاد می‌کنید؟ آیا برای بعل بخور می‌سوزانید و خدایان غیر را که نمی‌شناسید، پیروی می‌کنید و آنگاه آمده، در این خانه که نام من بر آن است، در حضور من می‌ایستید و می‌گویید: "رهایی یافته‌ایم!" تا رفته به این اعمال کراهت‌آور خود ادامه دهید؟ ارمیا ۱۷: ۹ دل از همه چیز فریبده‌تر است، و بسیار بیمار؛ کیست که آن را بشناسد؟ جزقیال ۱۴: ۷ و ۸ زیرا هر کس از خاندان اسرائیل و یا از غریبان ساکن اسرائیل که خود را از من جدا کند و بتهایش را در دل خود جای داده، سنگ لغزش گناهِش را در برابر خود بنهد و آنگاه نزد نبی آید تا به واسطه او از من مشورت بخواهد، من که خداوندم، خود او را پاسخ نخواهم داد. من بر ضد چنین کسی خواهم بود و او را مایه

دزدی

خروج ۱۵:۲۰ دزدی مکن.

خروج ۱:۲۲-۵ اگر کسی، گاو یا گوسفندی بدزدد و آن را بکشد یا بفروشد، باید در ازای آن گاو پنج گاو، و در ازای آن گوسفند چهار گوسفند بپردازد. «اگر دزدی در حال نَقَب زدن گرفتار آید و او را بزنند به گونه‌ای که بمیرد، بازخواستی برای خون او نخواهد بود؛ اما اگر این عمل پس از طلوع آفتاب واقع شود، برای خون او بازخواست خواهد بود. هر که دزدی کند البته باید غرامت بپردازد، ولی اگر چیزی نداشته باشد، خود او را باید فروخت تا غرامت پرداخت شود. اگر حیوان دزدی، اعم از گاو یا الاغ یا گوسفند، زنده در دست دزد یافت شود، باید دو برابر باز پس دهد. اگر کسی چارپایان خود را در مزرعه یا تاکستانی بچراند، یعنی چارپایان خود را رها کند تا در مزرعه شخصی دیگر چرا کنند، باید از بهترین قسمت مزرعه یا تاکستان خویش غرامت بپردازد.»

لاویان ۱۱:۱۹ دزدی مکنید، مکر ننمایید، و به یکدیگر دروغ مگویید.

تثنیه ۱۹:۵ دزدی مکن.

زکریا ۱:۵-۴ دیگر بار سر برافراشته، نگریم و همان در برابرم طوماری پَران بود! و او از من پرسید: «چه می‌بینی؟» پاسخ دادم: «طوماری پَران می‌بینم به طول بیست ذراع و عرض ده ذراع.» آنگاه به من گفت: «این آن لعنت است که بر سطح تمامی زمین بیرون می‌رود. زیرا هر که دزدی کند بنا بر نوشته یک طرف طومار زده خواهد شد، و هر که قسم دروغ خورد، بنا بر نوشته طرف دیگر. خداوند لشکرها می‌فرماید: من آن را بیرون می‌فرستم، و آن به خانه دزد و به خانه هر که به نام من قسم دروغ خورد، داخل خواهد شد و در میان خانه او خواهد ماند و آن را با چوبها و سنگهایش منهدم خواهد کرد.»

رومیان ۹:۱۳ و ۱۰ زیرا احکام زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، طمع مورز، و هر حکم دیگری که باشد، همه در این کلام خلاصه می‌شود که «همسایهات را همچون خویشان محبت کن.» محبت، به همسایه خود بدی نمی‌کند؛ پس محبت تحقق شریعت است.

عبرت و ضرب‌المثل ساخته، از میان قوم خود منقطع خواهیم کرد. آنگاه خواهید دانست که من بیهوش هستم.

عاموس ۲۳:۵ و ۲۴ سر و صدای سرودهایتان را از من دور کنید؛

من به نوای چنگهای شما گوش نخواهم کرد. بلکه بگذارید انصاف همچون آب جاری شود،

و عدالت همچون نهر دائمی.

ملاکی ۱:۱۳ و ۱۴ خداوند لشکرها می‌فرماید: شما می‌گویید، «این چه زحمتی است!» و آن را به ریشخند می‌گیرید. پس خداوند می‌گوید، آیا آنگاه که حیوانات دریده شده و لنگ و بیمار را برای قربانی به من تقدیم می‌کنید، می‌پندارید که از دست شما خواهم پذیرفت؟ ملعون باد آن شخص دغل‌باز که در گله خود نرینه‌ای سالم دارد و آن را نذر می‌کند، اما به جای آن، حیوانی معیوب برای خداوندگار قربانی می‌نماید. زیرا، خداوند لشکرها می‌گوید، من پادشاه بزرگ هستم، و نام من در میان قومها مهیب خواهد بود.

متی ۲۳:۲۷ و ۲۸ وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما همچون گورهایی هستید سفیدکاری شده که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما درون آنها پُر است از استخوانهای مردگان و انواع نجاسات! به همین سان، شما نیز خود را به مردم پارسا می‌نمایید، اما در باطن مملو از ریاکاری و شرارتید.

یوحنا ۴:۸ شما به پدرتان ابلیس تعلق دارید و در پی انجام خواسته‌های اوید. او از آغاز قاتل بود و با حقیقت نسبتی نداشت، زیرا هیچ حقیقتی در او نیست. هر گاه دروغ می‌گویید، از ذات خود می‌گویید؛ چرا که دروغگو و پدر همه دروغهاست. **آفسسیان ۴:۲۵** پس، از دروغ روی برتافته، هر یک با همسایه خود سخن به راستی گوید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم.

مکاشفه ۸:۲۱ اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغگویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است.

که همواره در نظرت التفات یابم.» چون داوود پادشاه به بحوریم می‌آمد، اینک مردی شِمعی نام، پسر جیرا، از طایفه خاندان شائول، ناسزاگویان از آنجا بیرون آمد. او به سوی داوود و تمامی صاحبمنصبان داوود پادشاه سنگ می‌انداخت؛ و همه قوم و تمامی مردان جنگاور داوود به جانب راست و چپ او ایستاده بودند. شِمعی دشنام داده، می‌گفت: «بیرون شو، بیرون شو، ای مرد خون‌ریز، ای مرد فرومایه! خداوند انتقام تمام خون خاندان شائول را که به جایش پادشاه شدی، از تو ستانده و سلطنت را به دست پسر ت آبشالوم داده است. اینک شرارت تو بر سر خودت آمده، زیرا که مردی خون‌ریزی!»

آنگاه آبیشای، پسر صرویه به پادشاه گفت: «چرا باید این سگ مرده به سرورم پادشاه ناسزا بگوید؟ رخصت ده تا رفته، سرش را از تنش جدا کنم.» ولی پادشاه گفت: «ای پسران صرویه، مرا با شما چه کار است؟ اگر ناسزا گفتن او از آن روست که خداوند به او گفته است، «داوود را ناسزا بگو»، کیست که بگوید، «چرا چنین می‌کنی؟» آنگاه داوود به آبیشای و تمام صاحبمنصبان خود گفت: «اینک پسر خودم که پاره تن من است، قصد جان من دارد، چقدر بیشتر این پنیامینی! پس او را به حال خود بگذارید تا ناسزا بگوید، زیرا خداوند به او چنین امر فرموده است. شاید که خداوند بر مصیبت من نظر کرده، به عوض دشنام امروز او، به من جزای نیکو دهد.» پس داوود و مردانش به راه خود ادامه دادند، در حالی که شِمعی در امتداد دامنه کوه به موازات داوود می‌رفت و ناسزاگویان، به سوی سنگ می‌انداخت و خاک می‌پاشید. پادشاه و همه همراهانش خسته به رود اردن رسیدند، و پادشاه در آنجا نفسی تازه کرد.

ایوب ۲۹:۳۱ و ۳۰ اگر از مصیبت دشمن خویش شادی کرده‌ام، یا از بلایی که دامنگیرش شده به وجد آمده‌ام - حال آنکه زبان از گناه بازداشته و بر جانش لعنت نفرستاده‌ام -

امثال ۲۰:۲۲ مگو: «بدی را تلافی خواهم کرد!» منتظر خداوند باش که تو را نجات خواهد بخشید.

اِفْسِسیان ۲۸:۴ دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به کار مشغول شود، و با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد.

دشمنی و انتقام

اول سموئیل ۱۱:۲۴-۱۶ ای پدر من، بنگر! گوشه ردایت را در دست من ببین! از اینکه گوشه ردایت را بریدم اما تو را نکشتم، بدان و دریاب که هیچ شرارت یا تمردی در من نیست. من به تو گناه نورزیده‌ام، هرچند تو در پی شکار جان منی تا آن را بستانی. خداوند میان من و تو داوری کند. باشد که خداوند داد مرا از تو بستاند، اما دست من بر ضد تو نخواهد بود. چنانکه ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «شرارت از شیریران صادر می‌شود»، اما دست من بر تو دراز نخواهد شد. پادشاه اسرائیل در پی که بیرون آمده است؟ که را تعقیب می‌کنی؟ سگی مرده، بلکه پشه‌ای را؟ خداوند داور باشد و بین من و تو حکم کند. او خود نظر کرده، به دفاع از من برخیزد و مرا از دست تو برهاند.» چون داوود از گفتن این سخنان به شائول بازایستاد، شائول گفت: «ای پسر داوود، آیا این صدای توست؟» و به آواز بلند گریست.

دوم سموئیل ۱۶:۱-۱۴ چون داوود قدری از قلعه کوه فراتر رفت، صیبا، خادم مقبوضت با دو الاغ زین‌شده که دوپست قرص نان، یکصد خوشه کشمش، یکصد میوه تابستانی و یک مشک شراب بر خود داشتند، به استقبال او آمد. پادشاه از صیبا پرسید: «اینها را به چه منظور آورده‌ای؟» صیبا گفت: «الاغها را آورده‌ام تا اهل خانه پادشاه سوار شوند، نان و میوه‌های تابستانی را تا مردانت بخورند، و شراب را تا خستگانی در بیابان بنوشند.» پادشاه پرسید: «پسر سروررت کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «او در اورشلیم مانده است، زیرا با خود می‌اندیشد: "امروز خاندان اسرائیل پادشاهی پدرم را به من باز خواهند گردانید."» پس پادشاه به صیبا گفت: «اینک هر چه از آن مقبوضت بود، از آن توست.» صیبا گفت: «ای سرورم پادشاه، خاضعانه تعظیم می‌کنم؛ باشد

اَوَّلِ پَطْرُسُ ۲: ۲۳ چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد.

دنیادوستی

اَوَّلِ سَمُوئِيلِ ۸: ۱۹ و ۲۰ اما قوم از شنیدن سخن سموئیل سر باز زدند و گفتند: «نی! بلکه می باید بر ما پادشاهی باشد تا ما نیز همچون تمامی اقوام دیگر باشیم و پادشاه ما، ما را رهبری کند و پیشاپیش ما بیرون رفته، در جنگهای ما بجنگد.»

ایوب ۲۱: ۱۱-۱۵ کودکانشان را همچون گله بیرون می فرستند،

و فرزندانان به رقص و پایکوبی می پردازند.

به نوای دف و بریط می سرایند،

و به آوازی شادی می کنند.

روزگار خویش به سعادتندی می گذرانند،

و در آرامش به هاویه فرود می شوند.

به خدا می گویند: "از ما دور شو!

ما خواهان شناخت طریقه های تو نیستیم.

قادر مطلق کیست که عبادتش کنیم؟

از استدعا به درگاه او ما را چه سود؟"

مزمور ۴۹: ۱۶ و ۱۷ چون بینی کسی توانگر شود،

و شوکت خانه اش افزون گردد،

تو را باکی نباشد!

زیرا چون بمیرد چیزی با خود نخواهد برد،

و شوکتش همراه او فرو نخواهد رفت!

أمثال ۱۴: ۱۲ و ۱۳ پیش روی انسان راهی

هست که در نظرش درست می نماید،

اما در آخر به مرگ می انجامد.

حتی در خنده نیز دل می تواند دردمند باشد،

شادی می تواند به غم بینجامد.

أمثال ۲۱: ۱۷ آن که عیش و نوش را دوست

می دارد، به ناداری گرفتار آید؛

دوستدار شراب و روغن دولت مند نخواهد گردید.

أمثال ۲۳: ۲۰ و ۲۱ با میگساران دمساز مشو،

و نه با شکمبارگان،

زیرا به فقر گرفتار خواهند آمد،

و خواب آلودگی، ژنده پوششان خواهد کرد.

إِشعيا ۳۵: ۳ و ۴ دستهای سست را قوی سازید؛

زانوان لرزان را استوار گردانید.

به دلهای هراسان بگوئید:

"قوی باشید و مهراسید!

هان خدای شما می آید؛

او با انتقام و مکافات الهی می آید؛

او خود می آید تا شما را نجات دهد.»

متی ۴۳-۴۷ شنیده اید که گفته شده،

"همسایهات را محبت نما و با دشمنان دشمنی

کن." اما من به شما می گویم دشمنان خود

را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار

می رسانند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که

در آسمان است، فرزندان باشید. زیرا او آفتاب

خود را بر بدان و نیکان می تاباند و باران خود

را بر پارسایان و بدکاران می باراند. اگر تنها آنان

را محبت کنید که شما را محبت می کنند، چه

پاداشی خواهید داشت؟ آیا حتی خراجگیران

چنین نمی کنند؟ و اگر تنها برادران خود را سلام

گوئید، چه برتری بر دیگران دارید؟ مگر حتی

اقوام بت پرست چنین نمی کنند؟

لوقا ۶: ۲۷ و ۲۸ اما ای شما که گوش

فرا می دهید، به شما می گویم که دشمنان خود

را محبت نمایید و به آنان که از شما نفرت

دارند، نیکی کنید. برای هر که نفرینتان کند

برکت بطلبید، و هر کس را که آزارتان دهد

دعای خیر کنید.

اَوَّلِ تَسَالُوتِیْکِیَانِ ۵: ۱۵ زنهار، کسی بدی را با

بدی پاسخ نگوئید، بلکه همواره در پی نیکی کردن

به یکدیگر و به همه مردم باشید.

دشنام دادن

جامعه ۷: ۲۱ و ۲۲ به هر آنچه مردم گویند دل

مسپار، مبدا بشنوی که غلامت تو را لعن می کند.

زیرا دل تو نیک می داند که تو خود نیز بارها دیگران

را لعن کرده ای.

کولسسیان ۳: ۸ اما اکنون باید همه اینها را از خود دور

کنید، یعنی خشم، عصبانیت، بدخواهی، ناسزاگویی

و سخنان زشت را از دهان خود.

إشعيا ۳۲:۹-۱۱ ای زنان آسوده خیال،
برخیزید و سخنم را بشنوید!
ای دختران مطمئن،
به آنچه می گویم گوش فرا دهید!
پس از حدود یک سال
شما که مطمئنید، مضطرب خواهید شد؛
چراکه محصول انگور ضایع خواهد شد
و موسم چیدن میوه نخواهد آمد.
ای زنان آسوده خیال، بر خود بلرزید!
و ای دختران مطمئن، مضطرب شوید!
لباس از تن برگنید و عریان شوید،
و پلاس بر کمر ببندید!
عاموس ۳:۶-۷ شما فکر روز بلا را دور
می سازید،
و مسند خشونت را نزدیک می آورید.
بر تختهای عاج می خوابید،
و بر بسترهایتان کم می دهید؛
بره‌ها را از گله
و گوساله‌ها را از آغل می خورید؛
بی دغدغه با نوای چنگ می سراپید
و همچون داوود سازهای موسیقی برای خود
اختراع می کنید؛
شراب را در جامها می نوشید
و خود را با بهترین عطرها تدهین می کنید،
اما از ویرانی یوسف اندوهگین نمی شوید!
بنابراین شما نخستین کسانی خواهید بود که به
تبعید می روند،
و عیش کسانی که کم می دهند پایان خواهد یافت.
اول یوحنا ۲:۱۵-۱۷ دنیا و آنچه را در آن است،
دوست مدارد. اگر کسی دنیا را دوست بدارد،
محبت پدر در او نیست. زیرا هر چه در دنیا است،
یعنی هوای نفس، هوسهای چشم و غرور مال و
مقام، نه از پدر بلکه از دنیا است. دنیا و هوسهای آن
گذراست، اما آن که اراده خدا را به جا می آورد، تا
ابد باقی می ماند.

رویاریوی با مرگ

پیدایش ۲۴:۵ خنوخ با خدا راه می رفت، و دیگر
یافت نشد؛ زیرا خدا او را برگرفت.

پیدایش ۱۵:۱۵ ولی تو به سلامت نزد پدران
خویش خواهی رفت و در کهنسالگی نیکو به
خاک سپرده خواهی شد.
اول سموئیل ۲:۶ خداوند می میراند و زنده می کند؛
به گور فرو می برد و برمی خیزاند.
دوم پادشاهان ۱:۲ هنگامی که خداوند بر آن بود تا
ایلیا را در گردبادی به آسمان بالا برد، ایلیا و ایلیشع
از جلجال بیرون می آمدند.
ایوب ۱:۲۰ و ۲۱ آنگاه ایوب برخاسته، ردای خود
چاک زد و سر خویش تراشید، و بر زمین افتاده،
پرستش کنان گفت: «عریان از زخم مادر بیرون آمدم
و عریان نیز باز خواهم گشت. خداوند داد و خداوند
گرفت! نام خداوند مبارک باد!»
ایوب ۱۹:۲۵ اما من می دانم که ولی من زنده
است،
و در آخر بر زمین خواهد ایستاد.
ایوب ۳۰:۳۰ نیک می دانم که مرا به دیار مرگ
خواهی آورد،
به خانه‌ای که برای همه زندگان مقرر است.
مزمور ۴:۲۳ حتی اگر از تاریکترین وادی نیز
بگذرم،
از بدی نخواهم ترسید،
زیرا تو با منی؛
عصا و چوبدستی تو
قوت قلبم می بخشند.
مزمور ۵:۳۱ روح خود را به دست تو می سپارم؛
تو مرا فدی کرده‌ای، ای یهوه خدای امین.
مزمور ۳۷:۳۵-۳۷ مردی شری و ستمگر دیدم،
که چون درخت سرسبز بومی قد می افراشت،
اما چه زود درگذشت و اثری از او بر جای نماند؛
و هر چه او را جستیم، یافت نشد.
مرد بی عیب را بین و مرد صالح را بنگر! زیرا
سرانجام آن مرد، سلامتی خواهد بود.
مزمور ۱۴:۴۹ و ۱۵ همچون گوسفندان برای
هاویه مقرر گشته‌اند،
و مرگ، ایشان را شبانی می کند.
صبحگاهان صالحان بر ایشان فرمان خواهند
راند،
و جمال ایشان در گور خواهد پوسید،

همین سان خدا آنان را نیز که در عیسی خفته‌اند، با وی باز خواهد آورد. این را به واسطه کلام خود خداوند به شما می‌گوییم: کسانی از ما که هنوز زنده‌اند و تا آمدن خداوند باقی می‌مانند، به یقین از خفتگان پیشی نخواهند گرفت. زیرا خداوند، خود با فرمانی بلندآواز و آوای رئیس فرشتگان و نفیر شیپور خدا، از آسمان فرود خواهد آمد. آنگاه نخست مردگان در مسیح، بر خواهند خاست. پس از آن، ما که هنوز زنده و باقی مانده‌ایم، با آنها در ابرها روبرو خواهیم شد تا خداوند را در هوا ملاقات کنیم، و بدین گونه همیشه با خداوند خواهیم بود. پس بدین سخنان، یکدیگر را دلداری دهید.

سختی و بحران

خروج ۱۴: ۳: فرعون با خود خواهد گفت: "بنی اسرائیل سرگردان به هر سو می‌روند، و بیابان محصورشان کرده است."

دوم سموئیل ۷: ۲۲: در تنگی خویش خداوند را خواندم،

و نزد خدای خود فریاد برآوردم.
او از معبد خود صدایم را شنید،
و فریادم به گوشش رسید.

اول پادشاهان ۱: ۲۹: آنگاه پادشاه سوگند یاد کرده، گفت: «به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی رهانیده است...»

دوم پادشاهان ۱۹: ۱۴: جز قیا نامه را از دست قاصدان گرفت و خواند. آنگاه به خانه خداوند درآمد، نامه را در حضور خداوند گسترده.

مزمور ۱۱: ۲۲: از من دور مباش،
زیرا که تنگی نزدیک است
و کسی نیست که یاری کند.

مزمور ۱۳: ۴۰: خداوند، به لطف خویش
رهایی‌ام ده؛

خداوند، به یاریم بشتاب.

مزمور ۱: ۴۶: خدا پناه و قوت ماست،

و یآوری که در تنگیها فوراً یافت می‌شود.

امثال ۱۸: ۱۰: نام خداوند برج مستحکم است،
که پارسا به درون آن می‌دود و در پلندی
ایمن می‌ماند.

به دور از کاخهایشان.

اما خدا جان مرا از چنگال هاویه فدیه خواهد داد،

و مرا نزد خود خواهد پذیرفت. سیلاه

مزمور ۱۱۶: ۱۵: مرگ سرسپردگان خداوند

در نظر او گرانها است.

جامعه ۲: ۳: وقتی است برای زاده شدن و وقتی
برای مردن؛

وقتی برای کاشتن و وقتی برای برکندن آنچه
کاشته شده؛

اشعیا ۲۵: ۸: او مرگ را تا به ابد فرو خواهد
بلعید؛

خداوند گاز یهوه اشکها را از هر چهره خواهد
زدود،

و ننگ قوم خویش را از تمامی زمین بر خواهد
گرفت،

زیرا که خداوند سخن گفته است.

هوشع ۱۳: ۱۴: آیا ایشان را از دست گور فدیه
دهم؟

آیا آنان را از مرگ رهایی بخشم؟

ای مرگ، بلاهای تو کجاست؟

ای گور هلاکت تو کجا؟

از پشیمان شدن ابا خواهیم کرد.

یوحنا ۱۱: ۲۵ و ۲۶: عیسی گفت: «قیامت و حیات
منم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده

خواهد شد. و هر که زنده است و به من ایمان دارد،
به یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می‌کنی؟»

یوحنا ۱: ۱۴-۳: دل شما مضطرب نباشد. به خدا
ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید.

در خانه پدر من منزل بسیار است، و گرنه به شما
می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم. و

آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز
می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من

هستم شما نیز باشید.

اول قرنتیان ۱۵: ۱۲-۵۷: رجوع شود به ص. ۱۶۴۸

اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸: ای برادران، نمی‌خواهیم
از حال خفتگان بی‌خبر باشید، مبادا همچون دیگر

مردمان که امیدی ندارند، به ماتم بنشینید. زیرا اگر
ایمان داریم که عیسی مرد و برخاست، پس به

اشعیا ۲:۳۳ خداوند، فیض تو شامل حال ما گردد،

زیرا که چشم انتظار تو هستیم.
هر بامداد بازوی نیرومند برای ما باش،
و به وقت تنگی، نجات ما شو!

لوقا ۲۲:۸-۲۵ روزی عیسی به شاگردان خود گفت:
«به آن سوی دریاچه برویم.» پس سوار قایق شدند و به
پیش راندند. و چون می‌رفتند، عیسی به خواب رفت.
ناگاه تبدادی بر دریا وزیدن گرفت، چندان که قایق از
آب پر می‌شد و جانیشان به خطر افتاد. شاگردان نزد
عیسی رفتند و او را بیدار کرده، گفتند: «ای استاد، ای
استاد، چیزی نمانده غرق شویم!» عیسی بیدار شد و
بر باد و امواج خروشان نهیب زد. توفان فرو نشست
و آرامش برقرار شد. پس به ایشان گفت: «ایمانتان
کجاست؟» شاگردان با بهت و وحشت از یکدیگر
می‌پرسیدند: «این کیست که حتی به باد و آب فرمان
می‌دهد و از او فرمان می‌برند.»

رومیان ۵:۳-۵ نه تنها این، بلکه در سختیها نیز
فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری
به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد،
و شخصیت سبب امید می‌گردد؛ و این امید به
سرافکندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط
روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما
ریخته شده است.

رومیان ۳۱:۸-۳۹ در برابر همه اینها چه می‌توانیم
گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد
ما باشد؟ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را
در راه همه ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز
را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که برگزیدگان خدا
را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می‌شمارد!
کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه
برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست
که برای ما شفاعت می‌کند! کیست که ما را از محبت
مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی
یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه نوشته شده
است: «ما همه روز، به‌خاطر تو به کام مرگ می‌رویم
و همچون گوسفندان گشتاری شمرده می‌شویم.»

به‌عکس، در همه این امور ما برتر از پیروز مندائیم،
به واسطه او که ما را محبت کرد. زیرا یقین دارم که

نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاستها، نه
چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی، و
نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی
خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در
خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.

دوم قرنتیان ۱: ۳ و ۴ متبارک باد خدا، پدر خداوند
ما عیسی مسیح، که پدر رحمتها و خدای همه
دلگرمیهاست؛ که به ما در همه سختیهایمان دلگرمی
می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته‌ایم،
دیگران را که از سختیها می‌گذرند، دلگرم سازیم.
عبرانیان ۴: ۱۶ پس آزادانه به تخت فیض نزدیک
شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که
به هنگام نیاز یاریمان دهد.

شک

دوران ۶: ۳۶-۴۰ آنگاه جدعون به خدا گفت: «اگر
مطابق آنچه فرمودی اسرائیل را به دست من نجات
خواهی داد، اینک من بر خرمنگاه پشم گوسفند
می‌گذارم. اگر تنها بر این پشم شبنم یافت شود و
تمام زمین خشک باشد، آنگاه خواهم دانست که
مطابق آنچه فرمودی، اسرائیل را به دست من نجات
خواهی داد.» و چنین شد. جدعون فدای آن روز
سحرگاهان بر خاسته، پشم را جلاند، و کاسه‌ای
پر از آب شبنم از آن بیفشرد. آنگاه به خدا گفت:
«خشم تو بر من افروخته نشود؛ بگذار تنها یک بار
دیگر سخن بگویم. تمنا اینکه رخصت دهی یک
بار دیگر با پشم گوسفند آزمایش کنم. این بار تنها
پشم خشک بماند و بر تمامی زمین شبنم باشد.»
پس آن شب خدا چنین کرد؛ فقط پشم خشک ماند،
اما بر تمامی زمین شبنم بود.

مزمور ۳۴: ۸ بچشید و ببینید که خداوند
نیکوست؛

خوشا به حال آن که در او پناه گیرد.

مزمور ۷۳: ۱۲-۱۷ آری، شیران چنین اند؛
همواره آسوده‌خیالند و دولیشان رو به فزونی
است!

بی‌گمان من به عبث دل خود را پاک نگاه داشته‌ام؛
و دستانم را به بی‌گناهی شسته‌ام!
همه روز مبتلا بوده‌ام؛

عیسی روی بر زمین نهاده، گفتند: «براستی که تو پسر خدایی!»
 مرقس ۱۱: ۲۲-۲۴ عیسی پاسخ داد: «به خدا ایمان داشته باشید. آمین، به شما می‌گویم، اگر کسی به این کوه بگوید، "از جا کنده شده، به دریا افکنده شو،" و در دل خود شک نکند بلکه ایمان داشته باشد که آنچه می‌گوید روی خواهد داد، برای او انجام خواهد شد. پس به شما می‌گویم، هرآنچه در دعا درخواست کنید، ایمان داشته باشید که آن را یافته‌اید، و از آن شما خواهد بود.»

یوحنا ۲۰: ۲۴-۳۱ هنگامی که عیسی آمد، تو ما، یکی از آن دوازده تن، که دوقلو نیز خوانده می‌شد، با ایشان نبود، پس دیگر شاگردان به او گفتند: «خداوند را دیده‌ایم!» اما او به ایشان گفت: «تا خود نشانی می‌خواهم که در دستهای منیم و انگشت خود را بر جای می‌گذارم و دست خویش را در سوراخ پهلوی منم، ایمان نخواهم آورد.» پس از هشت روز، شاگردان عیسی باز در خانه بودند و تو ما با آنها بود. در آن حال که درها قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!» آنگاه به تو ما گفت: «انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلوی بگذار و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.» تو ما به او گفت: «خداوند من و خدای من!» عیسی گفت: «آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.» عیسی آیات بسیار دیگر در حضور شاگردان به ظهور رسانید که در این کتاب نوشته نشده است. اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.

یعقوب ۱: ۵-۸ اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد. اما با ایمان درخواست کند و هیچ تردید به خود راه ندهد، زیرا کسی که تردید دارد، چون موج دریاست که با وزش باد به هر سو رانده می‌شود. چنین کس نپندارد که از خداوند چیزی خواهد یافت، زیرا شخصی است دو دل و در تمامی رفتار خویش ناپایدار.

و هر بامداد توبیح گشته‌ام!
 اگر می‌گفتم: «چنین سخن خواهم گفت»،
 به نسل حاضر از فرزندان تو خیانت می‌ورزیدم.
 چون اندیشیدم که این را بفهمم،
 بر من بس دشوار آمد،
 تا آنکه به قدس خدا داخل شدم؛
 آنگاه سرانجام ایشان را دریافتم.
 امثال ۳: ۵ با تمام دل خود بر خداوند توکل کن،
 و بر عقل خویش تکیه منما؛
 اشعیا ۴۰: ۲۶ چشمان خود را به اعلی برافزاید
 و ببیند:

کیست که اینها را آفرید؟
 کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون
 می‌آورد،
 و آنها را جملگی به نام می‌خواند؟
 به سبب کثرت قوت و عظمت قدرتش
 هیچ‌یک از آنها گم نخواهد شد.
 متى ۱۴: ۲۲-۳۳ عیسی بی‌درنگ شاگردان را بر آن داشت تا در همان حال که او مردم را مرخص می‌کرد، سوار قایق شوند و پیش از او به آن سوی دریا بروند. پس از مرخص کردن مردم، خود به کوه رفت تا به تنهایی دعا کند. شب فرارسید و او آنجا تنها بود. در این هنگام، قایق از ساحل بسیار دور شده و دستخوش تلاطم امواج بود، زیرا باد مخالف بر آن می‌وزید. در پاس چهارم از شب، عیسی گام‌زنان بر روی آب به سوی آنان رفت. چون شاگردان او را در حال راه رفتن روی آب دیدند، وحشت کرده، گفتند: «شیخ است»، و از ترس فریاد زدند. اما عیسی بی‌درنگ به آنها گفت: «دل قوی دارید. من هستم، مترسید!» پطرس پاسخ داد: «سرور من، اگر تویی، مرا بفرما تا روی آب نزد تو بیایم.» فرمود: «بیا!» آنگاه پطرس از قایق بیرون آمد و روی آب به سوی عیسی به راه افتاد. اما چون باد را دید، ترسید و در حالی که در آب فرو می‌رفت، فریاد برآورد: «سرور من، نجاتم ده!» عیسی بی‌درنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: «ای کم‌ایمان، چرا شک کردی؟» چون به قایق برآمدند، باد فرو نشست. سپس کسانی که در قایق بودند در برابر

شهوت و گناهان جنسی

پیدایش ۳۹: ۶-۱۵ پس او هر چه داشت به دست یوسف سپرد، و از هیچ چیز خبر نداشت جز نانی که می خورد. و یوسف مردی خوش اندام و خوش سیما بود، و پس از گذشت زمان، نظر همسر سرورش به او جلب شد و به وی گفت: «با من همبستر شو!» اما یوسف امتناع ورزید و به همسر سرور خود گفت: «اینک سرورم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و هر چه دارد به دست من سپرده است. هیچ کس در این خانه بزرگتر از من نیست؛ و سرورم چیزی از من دریغ نداشته، جز تو که همسر او هستی. پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا گناه ورزم؟» و با اینکه او هر روز با یوسف چنین سخن می گفت، به او گوش نمی گرفت تا با او بخوابد یا با او باشد. اما روزی، چون یوسف به خانه درآمد تا به کار خویش بپردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود، همسر فوتیفار جامه وی را گرفت و گفت: «با من همبستر شو!» ولی یوسف جامه خویش را در دست او وا گذاشت و گریخت و بیرون رفت. چون آن زن دید که یوسف جامه خود را در دست او وا گذاشت و از خانه گریخت، خدمتکاران را صدا زد و به آنان گفت: «بنگرید، این عبرانی را نزد ما آورده تاریش خندمان کند! او نزد ما آمد تا با من همبستر شود، اما من با صدای بلند فریاد زدم. و چون شنیدم که صدایم را بلند کرده، فریاد می زدم، جامه اش را در دست من وا گذاشت و گریخته، از خانه بیرون رفت.»

خروج ۲۰: ۱۴ زنا مکن.

دوم سموئیل ۱۳: ۱-۱۴ و اما آبشالوم پسر داوود را خواهری زیباروی بود تamar نام. پس از ایامی چند، آمنون، پسر داوود، دلباخته تamar شد. آمنون به سبب خواهرش تamar چنان در عذاب بود که بیمار شد، زیرا تamar باکره بود و آمنون را ناممکن می نمود که با او کاری کند. آمنون دوستی داشت یوناداب نام، پسر شمعاه برادر داوود، که مردی بسیار زیرک بود. روزی او از آمنون پرسید: «ای پسر پادشاه، چرا روز به روز چنین نحیف می شوی؟ آیا نمی خواهی مرا خیر دهی؟» آمنون به او گفت: «من دلباخته تamar،

خواهر برادرم آبشالوم شده ام.» یوناداب به او گفت: «در بستر خود بخواب و خویشتن را بیمار بنما. چون پدرت به عبادت تو آید او را بگو: "تمنا دارم خواهرم تamar بیاید و مرا طعام بخوراند و طعام را در برابر دیدگانم مهیا سازد تا ببینم و از دست او بخورم."» پس آمنون خوابید و خویشتن را بیمار نمود. چون پادشاه به عبادتش آمد، آمنون به او گفت: «تمنا دارم خواهرم تamar بیاید و دو قرص نان در برابر دیدگانم مهیا سازد تا از دست او بخورم.» پس داوود پیغامی برای تamar به کاخ فرستاد که: «تمنا اینکه به خانه برادرت آمنون بروی و برایش طعام مهیا سازی.» پس تamar به خانه برادرش آمنون رفت و او در بستر خوابیده بود. آنگاه قدری خمیر برگرفته، آن را ورز داد و در برابر دیدگان آمنون قرصهای نان ساخت و آنها را پخت. سپس تابه را برگرفته، در برابر آمنون نهاد، اما آمنون از خوردن ابا کرد و گفت: «همه را از نزد من بیرون کنید.» پس همه از نزد او بیرون رفتند. آنگاه آمنون به تamar گفت: «طعام را به خوابگاه من بیاور تا از دست تو بخورم.» پس تamar قرصهای نان را که ساخته بود، برگرفت و نزد برادرش آمنون به خوابگاه برد. ولی چون آنها را نزد او آورد تا بخورد، آمنون او را گرفته، به وی گفت: «ای خواهرم، بیا با من همبستر شو.» اما تamar به او پاسخ داد: «نه برادرم، مرا بی عصمت مساز! زیرا چنین چیزی در اسرائیل کرده نشود! دست به چنین قیاحتی مزن. و اما من ننگ خود را کجا بپریم؟ و تو نیز، در اسرائیل همچون یکی از ابلهان خواهی شد. پس حال تمنا دارم با پادشاه سخن گوئی، زیرا مرا از تو دریغ نخواهد کرد.» ولی آمنون نخواست سخن تamar را بشنود، و چون نیرومندتر از او بود، او را بی عصمت کرده، با وی همبستر شد.

مزمور ۱۱۹: ۹ چگونه مرد جوان راه خود را پاک نگاه دارد؟

با نگاه داشتن کلام تو!

متی ۵: ۲۷-۳۰ شنیده اید که گفته شده، "زنا مکن." اما من به شما می گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راستت تو را می لغواند، آن را به در آور و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی

بدار، چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست می‌دارد هر چند ایشان به خدایان غیر روی می‌کنند و ناهای کشمشی را دوست می‌دارند.»

ملاکی ۲: ۱۳-۱۶ و این عمل دیگر را نیز انجام می‌دهید: مذبح خداوند را به اشکها و گریه و ناله می‌پوشانید زیرا دیگر هدایای شما را منظور نمی‌دارد و آنها را با خشنودی از دستانتان نمی‌پذیرد. اما شما می‌گویید: «چرا نمی‌پذیرد؟» از آن سبب که خداوند در میان تو و همسر ایام جوانی ات شاهد بوده است، همسری که تو به وی خیانت ورزیده‌ای، یا آنکه او همدم تو و همسر هم‌پیمان توست. آیا او آنها را یک نساخت؟ آنها در تن و روح از آن وی هستند. و چرا یک؟ زیرا در پی نسلی از جانب خدا بود. پس مراقب روحمهای خود باشید، مبدا کسی به زن ایام جوانی خود خیانت ورزد. بیهو خدای اسرائیل می‌فرماید: «من از طلاق نفرت دارم، و از آن که جامه‌اش را به خشونت می‌پوشاند. پس مراقب روحمهای خود باشید و خیانت مورزید؛» این است فرموده خداوند لشکرها.

متی ۵: ۳۱ و ۳۲ همچنین گفته شده که «هر که زن خود را طلاق دهد، باید به او طلاقنامه‌ای بدهد.» اما من به شما می‌گویم، هر که زن خود را جز به علت بی‌عفتی طلاق دهد، باعث زناکار شدن او می‌گردد؛ و هر که زن طلاق داده شده را به زنی بگیرد، زنا می‌کند.

متی ۱۹: ۴-۹ عیسی در پاسخ گفت: «مگر نخوانده‌اید که آفریننده جهان در آغاز "ایشان را مرد و زن آفرید"، و گفت "از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند شد"؟ بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند بلکه یک تن می‌باشند.

پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.» به وی گفتند: «پس چرا موسی امر فرمود که مرد به زن خویش طلاقنامه بدهد و او را رها کند؟» ایشان را گفت: «موسی به سبب سختدلی شما اجازه داد که زن خود را طلاق دهد، اما در آغاز چنین نبود. به شما می‌گویم، هر که زن خود را به علتی غیر از خیانت در زناشویی طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، زنا کرده است.»

از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود. و اگر دست راست تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن و دورافکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود.

اول قرنتیان ۹: ۶-۱۱ و ۱۸ آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید! بی‌عفتان، بت‌پرستان، زناکاران، همجنس‌بازان - چه فاعل و چه مفعول، دزدان، طمع‌ورزان، میگسازان، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد. بعضی از شما در گذشته چنین بودید، اما در نام عیسی مسیح خداوند و توسط روح خدای ما شسته شده، تقدیس گشته و پارسا شمرده شده‌اید. از بی‌عفتی بگریزید! هر گناه دیگر که انسان مرتکب شود بیرون از بدن اوست، اما کسی که مرتکب بی‌عفتی می‌شود، نسبت به بدن خود گناه می‌کند.

اول تسالونیکیان ۴: ۳-۸ اراده خدا این است که مقدس باشید: خود را از بی‌عفتی دور نگاه دارید. هر یک از شما باید بداند که چگونه در پاکی و برازندگی، بدن خود را تحت تسلط نگاه دارد. نباید همانند قومهایی که خدا را نمی‌شناسند، دستخوش امیال شهوانی باشید. هیچ‌کس نباید در این امر دست تجاوز یا طمع به حریم برادر خود دراز کند. چنانکه پیشتر به شما گفتیم و هشدار دادیم، خداوند همه این کارها را کیفر خواهد داد. زیرا خدا ما را نه به ناپاکی، بلکه به قدوسیت فرا خوانده است. پس، هر که این تعلیم را رد کند، نه انسان، بلکه خدایی را رد کرده که روح قدوس خود را به شما عطا می‌فرماید.

عبرانیان ۱۳: ۴ زناشویی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود، زیرا خدا بی‌عفتان و زناکاران را مجازات خواهد کرد.

طلاق

پیدایش ۲: ۲۴ از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند شد.

هوشع ۳: ۱ خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه مردی دیگر و زناکار است دوست

مَرُوس ۱۰: ۲-۱۲ قَریسیان نزدش آمدند و برای آزمایش از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد زن خود را طلاق دهد؟» عیسی در پاسخ گفت: «موسی چه حکمی به شما داده است؟» گفتند: «موسی اجازه داده که مرد طلاقنامه‌ای بنویسد و زن خود را رها کند.» عیسی به آنها

فرمود: «موسی به سبب سختدلی شما این حکم را برایتان نوشت. اما از آغاز آفرینش، خدا "ایشان را مرد و زن آفرید." و "از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد." بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند، بلکه یک تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد.» چون در خانه بودند، شاگردان دیگر بار درباره این موضوع از عیسی سؤال کردند. عیسی فرمود: «هر که زن خود را طلاق دهد و زنی دیگر اختیار کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است. و اگر زنی از شوهر خود طلاق گیرد و شوهری دیگر اختیار کند، مرتکب زنا شده است.»

غرور

خروج ۱۸: ۱۰ و ۱۱ وی گفت: «متبارک باد خداوند که شما را از دست مصریان و فرعون رهایی داده و قوم را از چنگ مصریان رهانیده است. حال می‌دانم که یهوه از همه خدایان بزرگتر است، زیرا با آنان که متکبران با اسرائیل رفتار نمودند، چنین کرده است.»

تثنیه ۸: ۱۱-۱۴ پس به هوش باشید مبادا یهوه خدای خویش را فراموش کنید و فرمانها و قوانین و فرایض او را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه ندارید. مبادا چون خورده، سیر شوید، و خانه‌های نیکو ساخته، در آنها ساکن گردید، و رمه و گله شما فزونی یافته، بر سیم و زرتان افزوده شود، و اموالتان افزون گردد، آنگاه دل شما مغرور شده، یهوه خدای خود را که شما را از سرزمین مصر، از آن خانه‌بندگی، بیرون آورد فراموش کنید. مزمور ۱۸: ۲۷ زیرا تو قوم افتاده را نجات می‌بخشی،

ولی چشمان متکبر را پست می‌گردانی. مزمور ۱۰۱: ۵ هر آن کس را که در نهان بر همسایه خویش افترازند، هلاک خواهیم کرد؛ و هر آن کس را که چشمان متکبر و دل مغرور دارد

تحمل نخواهم کرد. امثال ۱۱: ۲ با تکبر، شرمساری می‌آید، اما حکمت با فروتنان است. امثال ۱۶: ۵ خداوند از هر که دلش متکبر باشد کراهت دارد،

یقین دان که چنین کس بی‌سزا نخواهد ماند. امثال ۱۶: ۱۸ و ۱۹ غرور پیشرو نابودی است، و دل متکبر پیشرو لغزش. افتادگی با افتادگان، به از تقسیم غنیمت با متکبران. اشعیا ۱۴: ۱۲-۱۶ ای ستاره صبح، ای پسر فجر،

چگونه از آسمان فرو افتاده‌ای! ای که ملتها را دلیل می‌ساختی، چگونه خود بر زمین افکنده شده‌ای! در دل خود می‌گفتی:

«به آسمان صعود خواهم کرد، و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛

بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد، بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛

به فراز بلندیهای ابرها صعود خواهم کرد، و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت.»

اما به هاویه پایین آورده شدی، و به اعماق گودال فرود آمدی.

آنان که تو را ببینند بر تو خیره خواهند نگرست، و درباره‌ات چنین خواهند اندیشید:

«آیا این همان است که جهان را به لرزه درمی‌آورد، و ممالک را می‌جنبانید؟»

ملاکی ۱: ۴ گر آدم می‌گوید: «ویران شده‌ایم، اما ویرانه‌ها را باز بنا خواهیم کرد»، خداوند

لشکرها می‌گوید: «آنها بنا خواهند کرد، اما من منهدم خواهم ساخت، و ایشان سرحد شرارت»

پیدایش ۵:۶ و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس.
لاویان ۲۵:۴ سپس کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خویش برگیرد و آن را بر شاخهای مذبح قربانی تمام‌سوز بمالد و باقی خون آن را به پای مذبح قربانی تمام‌سوز بریزد.
مزمور ۱۳۰: ۴ اما آمرزش نزد توست، تا ترس تو در دلها باشد.
مزمور ۱۱۹: ۱۱ کلام تو را در دل خود ذخیره کرده‌ام،

تا به تو گناه نورزم!

اشعیا ۴: ۵۳ حال آنکه رنجهای ما بود که او بر خود گرفت

و دردهای ما بود که حمل کرد،

اما ما او را از جانب خدا مضروب،

و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم.

یوحنا ۳۴-۳۶ عیسی پاسخ داد: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، کسی که گناه می‌کند، غلام گناه است. غلام جایگاهی همیشگی در خانه ندارد، اما پسر را جایگاهی همیشگی است. پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود.

رومیان ۱: ۶-۱۴ پس چه گوئیم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ آیا نمی‌دانید همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا همان‌گونه که مسیح به وسیله جلال پدر، از مردگان برخیزانیده شد، ما نیز در زندگی نوینسی گام برداریم. پس اگر در مرگی همچون مرگ او، با وی یگانه شده‌ایم، به یقین در رستاخیزی همچون رستاخیز او نیز با او یگانه خواهیم بود. زیرا می‌دانیم آن انسان قدیم که ما بودیم، با او بر صلیب شد تا بپیکر گناه درگذرد و دیگر گناه را بندگی نکنیم. چون آن که مرده است، از گناه آزاد شده است. حال اگر با مسیح مرده‌ایم، ایمان داریم که با او زندگی نیز خواهیم کرد. زیرا می‌دانیم چون مسیح از مردگان برخیزانیده شده

نام خواهند گرفت، و قومی که خداوند تا ابد بر ایشان خشمناک است».

لوقا ۱۸: ۹-۱۴ آنگاه برای برخی که از پارسایی خویش مطمئن بودند و بر دیگران به دیده تحقیر می‌نگریستند، این مثل را آورد: «او تن برای عبادت به معبد رفتند، یکی فریسی، دیگری خراجگیر. فریسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد: "خدایا، تو را شکر می‌گویم که همچون دیگر مردمان دزد و بدکاره و زناکار نیستم، و نه مانند این خراجگیرم. دو بار در هفته روزه می‌گیرم و از هر چه به دست می‌آورم، ده یک می‌دهم." اما آن خراجگیر دور ایستاد و نخواست حتی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می‌کوفت و می‌گفت: "خدایا، بر من گناهکار رحم کن". به شما می‌گویم که این مرد، و نه آن دیگر، پارسا شمرده شده به خانه رفت. زیرا هر که خود را برافرازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرفراز خواهد گردید».

رومیان ۱۲: ۳ و ۱۶ زیرا به واسطه فیضی که به من عطا شده است، هر یک از شما را می‌گویم که خود را بیش از آنچه می‌باید، مپندارید، بلکه هر یک به فراخور میزان ایمانی که خدا به شما بخشیده است، واقع‌بینانه درباره خود قضاوت کنید. برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید. خود را برتر از دیگران مپندارید.

گناه

پیدایش ۶: ۳ و ۷ و چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوختند و لنگها برای خویشتن ساختند.
پیدایش ۷: ۴ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.

هنگام دیدن رؤیا تِلوتلو می‌خورند
و به وقت حکم دادن می‌لغزند!
آمثال ۱:۲۰ شراب تمسخر می‌کند و باده عربده
می‌کشد؛

حکیم نیست هر آن که فریفته آنان شود.
آمثال ۱۷:۲۱ آن که عیش و نوش را دوست
می‌دارد، به ناداری گرفتار آید؛
دوستدار شراب و روغن دولت‌مند نخواهد
گردید.

آمثال ۲۳:۲۹-۳۵ وای از آن کیست و ولویه از
آن که؟
نزاع از آن کیست و ناله از آن که؟
زخمهای بی‌سبب از آن کیست و چشمان سرخ
از آن که؟

آنان راست که تا دیر وقت دل از شراب
بر نمی‌کنند،

و در پی چشیدن شرابه‌های برآمخته می‌روند.
به شراب آنگاه که سرخ‌فام است منگر،
آنگاه که در پیاله می‌درخشد،
و به نرمی پایین می‌رود!
در آخر چون مار خواهد گزید
و چون افعی نیش خواهد زد.

چشمانت چیزهای شگفت خواهد دید
و دلت از چیزهای منحرف سخن خواهد گفت.
همچون کسی خواهی بود که در دل دریا خفته
و بر دکل کشتی لمیده باشد.

خواهی گفت: «مرا زدند و احساس نکردم!»
مرا کوفتند و نفهمیدم!
پس کی بیدار خواهم شد
تا جرعه‌ای دیگر بنوشم؟»

هوشع ۴:۱۱ تا خویشتن را تسلیم هرزگی و
شراب کهنه و نو کنند
که عقل از سرشان می‌رباید.

یوئیل ۳:۳ آنان بر قوم من قرعه افکندند و پسری
در ازای فاحشه‌ای دادند و دختری در ازای شراب
فروختند، تا میگساری کنند.

حَبَقُوق ۲:۱۵ و ۱۶ وای بر آن که همسایه
خویش را می‌نوشاند،
و باریختن زهر خود او را مست می‌سازد،

است، دیگر هرگز نخواهد مرد و مرگ دیگر بر
او تسلطی ندارد. او با مرگ خود، یک بار برای
همیشه نسبت به گناه مُرد و در حیات کنونی
خود برای خدا زندگی می‌کند. به همین‌سان، شما
نیز خود را نسبت به گناه مرده‌انگارید، اما در
مسیح عیسی نسبت به خدا، زنده. پس مگذارید
گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال
آن را اطاعت کنید. اعضای بدن خود را تسلیم
گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون
کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود
را تسلیم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او
بسپارید تا ابزار پارسایی باشند. زیرا گناه بر شما
فرمان نخواهد راند، چون زیر شریعت نیستید
بلکه زیر فیضید.

عَلَاطِیان ۵:۱۶-۱۸ اما می‌گویم به روح
رفتار کنید که تمایلات نفس را به جا نخواهید
آورد. زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است
و تمایلات روح برخلاف نفس؛ و این دو بر
ضد هم‌اند، به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانید
هرآنچه را که می‌خواهید، به جا آورید. اما
اگر از روح هدایت شوید، دیگر زیر شریعت
نخواهید بود.

مستی

إشعیا ۵:۱۱ و ۱۲ وای بر آنان که سحرگهان
بر می‌خیزند

تا در پی مُسکرات روند،
و شب تا دیرگاه بیدار می‌مانند
تا شراب ایشان را گرم کند!
در بزمهای ایشان بربط و چنگ است،
و دف و نی و شراب؛
اما به کارهای خداوند نظر نمی‌کنند،
و عمل دستهای او را نمی‌بینند.

إشعیا ۲۸:۷ اینان نیز از فرط شراب افتان و
خیزانند

و از میگساری بر پا نتوانند ایستاد؛
کاهنان و انبیا از فرط شراب افتان و خیزانند،
و از میخوارگی منگ شده‌اند؛
آنان از میگساری بر پا نتوانند ایستاد،

و نه نگران بدن خود که چه ببوشید. آیا زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر نیست؟ پرندگان آسمان را بنگرید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبار ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما به آنها روزی می‌دهد. آیا شما بس باارزشتار از آنها نیستید؟ کیست از شما که بتواند با نگرانی، ساعتی به عمر خود بیفزاید؟ و چرا برای پوشاک نگرانید؟ سوسنهای صحرا را بنگرید که چگونه نمو می‌کنند؛ نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. به شما می‌گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود، این چنین می‌پوشاند، آیا شما را، ای سست‌ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد پوشانید؟ پس نگران نباشید و نگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم و یا چه ببوشیم. زیرا اقوام بت پرست در پی همه این‌گونه چیزهایند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه نیاز دارید. بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد. پس نگران فردا مباشید، زیرا فردا نگرانی خود را خواهد داشت. مشکلات امروز برای امروز کافی است!

یوحنا ۱۶: ۳۳ اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام.

رومیان ۸: ۲۸-۳۹ می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد. و آنان را که از پیش معین فرمود، همچنین فرا خواند؛ و آنان را که فرا خواند، همچنین پارسا شمرد؛ و آنان را که پارسا شمرد، همچنین جلال بخشید. در برابر همه اینها چه می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را

تا بر عریانی‌اش بنگرد. تو به عوض جلال، از رسوایی سیر خواهی شد؛ اکنون خود نیز بنوش و بی‌دینی خویش را نمایان ساز. زیرا که جام دست راست خداوند به تو خواهد رسید،

و رسوایی، جلال تو را خواهد پوشانید.

لوقا ۲۱: ۳۴-۳۶ به هوش باشید، مبدا عیش و نوش و مستی و نگرانیهای زندگی دلتان را سنگین سازد و آن روز چون دامی به ناگاه غافلگیرتان کند. زیرا بر همه مردم در سرتاسر جهان خواهد آمد. پس همیشه مراقب باشید و دعا کنید تا بتوانید از همه این چیزها که به زودی رخ خواهد داد، در امان بمانید و در حضور پسر انسان بایستید.

افسسیان ۵: ۱۸ مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می‌کشاند؛ بلکه از روح پر شوید.

نگرانی

دوم پادشاهان ۱۹: ۱۴ جز قیایا نامه را از دست قاصدان گرفت و خواند. آنگاه به خانه خداوند درآمد، نامه را در حضور خداوند گسترده. **مزمور ۱: ۲۳** خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

مزمور ۵: ۲۷ راه خود را به خداوند بسپار، و بر او توکل کن، که او عمل خواهد کرد.

مزمور ۱۲۷: ۲ بیهوده است که زود برمی‌خیزید و تا دیر وقت بیدار می‌مانید، و نان مشقت می‌خورید؛ زیرا او محبوبان خویش را خواب می‌بخشد.

ارمیا ۱۷: ۸ او همچون درختی نشانده در کنار آب خواهد بود،

که ریشه‌های خویش را به جانب نهر می‌گستراند؛ چون موسم گرما فرا رسد، هراسان نخواهد شد، و برگهایش همیشه سبز خواهد ماند؛ در خشکسالی نیز نگران نخواهد بود، و از ثمر آوردن باز نخواهد ایستاد.

متی ۶: ۲۵-۳۴ پس به شما می‌گویم، نگران زندگی خود نباشید که چه بخورید یا چه بنوشید،

این بیابان بزرگ آگاه است. در این چهل سال یهوه خدایتان با شما بوده است و چیزی کم نداشته‌اید. **تثنیه ۱۰: ۱۸** یتیمان و بیوه‌زنان را دادرسی می‌کند و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد.

تثنیه ۱: ۲۸-۵ و اگر صدای یهوه خدای خویش را به‌دقت بشنوید و به هوش باشید تا تمامی فرمانهایی را که من امروز به شما امر می‌فرمایم به جای آورید، آنگاه یهوه خدایتان شما را بر همه قومهای جهان برتری خواهد بخشید. آری، اگر صدای یهوه خدای خویش را بشنوید، تمامی این برکات بر شما خواهد آمد و از شما پیشی خواهد گرفت: در شهر، مبارک و در صحرا نیز مبارک خواهید بود. ثمرهٔ زخم شما و ثمر زمینتان و ثمرهٔ چارپایانتان، یعنی گوساله‌های رمه و بره‌های گلهٔ شما، مبارک خواهد بود. سبب شما و ظرف خمیرتان مبارک خواهد بود.

تثنیه ۵: ۲۹ در مدت چهل سال که من شما را در بیابان رهبری کردم، جامهٔ شما فرسوده نشد و کفش در پای شما پاره نگشت.

دوم تواریخ ۶: ۲۶-۳۱ هرگاه آسمان بسته شود و به سبب گناهی که آنان به تو ورزیده باشند باران نبارد، چنانچه ایشان به سوی این مکان دعا کرده، نام تو را اقرار کنند، و به سبب مکافاتنی که به ایشان رسانده باشی از گناه خود بازگردند، از آسمان بشنو و گناه خدمتگزارانت، قوم خود اسرائیل را ببامرز، و راه نیکو را که باید در آن گام بردارند بدیشان بیاموز، و بر سرزمینی که به قومت به میراث بخشیده‌ای، باران بفرست. و اگر قحطی در این سرزمین باشد، یا طاعون یا باد سوزان یا کپک یا ملخ یا کرم حشره، و یا اگر دشمنان‌شان ایشان را در هر یک از شهرهایشان در این سرزمین محاصره کنند، هر گونه بلا و هر گونه بیماری که باشد، و هر دعا یا تمنایی که از سوی هر کسی یا از سوی تمامی قومت اسرائیل کرده شود، به گونه‌ای که هر یک آگاه از مصیبت و غم خویش، دستهای خود را به سوی این خانه دراز کنند، آنگاه از سکونتگاه خود، آسمان، بشنو و ببامرز، و به هر کس که از دل او آگاهی، مطابق تمامی راههایش جزا ده، چراکه تو تنها عارفِ قلوب بنی آدمی، تا آنکه ایشان در تمامی روزهای زندگی خود در این

پارسا می‌شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند! کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه نوشته شده است: «ما همهٔ روز، به‌خاطر تو به کام مرگ می‌رویم و همچون گوسفندان کشتاری شمرده می‌شویم.» به‌عکس، در همهٔ این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطهٔ او که ما را محبت کرد. زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاستها، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی، و نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد. **فیلیپیان ۴: ۶ و ۷** برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا ابراز کنید. بدین‌گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت.

اول پطرس ۵: ۷ همهٔ نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست.

نیاز مالی

پیدایش ۱: ۲۹ و ۳۰ آنگاه خدا گفت: «اینک همهٔ گیاهان دانه‌دار را که بر روی تمامی زمین است و همهٔ درختان برخوردار از میوهٔ دانه‌دار را به شما بخشیدم تا خوراک شما باشد. و به همهٔ وحوش زمین و همهٔ پرندگان آسمان و همهٔ خزندگان روی زمین که جان در خود دارند، همهٔ گیاهان سبز را برای خوردن بخشیدم.» و چنین شد.

خروج ۱۶: ۳۲ موسی بعدها گفت: «فرمان خداوند این است: "یک عومر از منّا را برگیرید تا طی نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن‌نان را ببینند که در صحرا به شما برای خوراک دادم، آنگاه که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم."»

تثنیه ۲: ۷ زیرا یهوه خدایتان شما را در همهٔ کارهای دستتان برکت داده است. او از ره سپردن شما در

نه خواهد پوشانید؟ پس نگران نباشید و نگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم و یا چه بپوشیم. زیرا اقوام بت پرست در پی همه این گونه چیزهایند، اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه نیاز دارید. بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد. پس نگران فردا مباشید، زیرا فردا نگرانی خود را خواهد داشت. مشکلات امروز برای امروز کافی است!

لوقا ۱۲: ۲۲-۳۱ آنگاه عیسی خطاب به شاگردان خود گفت: «پس به شما می گویم، نگران زندگی خود مباشید که چه بخورید، و نه نگران بدن خود که چه بپوشید. زندگی از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر است. کلاغها را بنگرید: نه می کارند و نه می دروند، نه کاهدان دارند و نه انبار؛ با این همه خدا به آنها روزی می دهد. و شما چقدر باارزستر از پرندگانید! کیست از شما که بتواند با نگرانی، ذراعی بر قامت خود بیفزاید؟ پس، اگر از انجام چنین کار کوچکی ناتوانید، از چه سبب نگران مابقی هستید؟ سوسنها را بنگرید که چگونه نمو می کنند؛ نه زحمت می کشند و نه می ریسند. به شما می گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می شود، چنین می پوشاند، چقدر بیشتر شما راه ای سست ایمانان! پس در پی این مباشید که چه بخورید یا چه بنوشید؛ نگران اینها مباشید. زیرا اقوام خدانانسان این دنیا در پی این گونه چیزهایند، اما پدر شما می داند که به این همه نیاز دارید. بلکه شما، در پی پادشاهی او باشید، که همه اینها نیز به شما داده خواهد شد.»

فیلیپیان ۱۹: ۴ و خدای من، همه نیازهای شما را بر حسب دولت پر جلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد.

عبرانیان ۵: ۱۳ زندگی شما بری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است: «تو را هرگز و نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد.»

سرزمین که به پدران ما بخشیده‌ای، از تو بترسند و در راههای تو گام بردارند.

مزمور ۱: ۲۳ خداوند شبان من است؛

محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

مزمور ۳: ۳۷ بر خداوند توکل نما و نیکویی کن؛

در زمین ساکن باش و امانت را پرور!

مزمور ۴۰: ۴۱ تقاضا کردند، و برایشان

بلدرچین فرستاد

و آنان را به نان آسمانی سیر گردانید.

صخره را بشکافت و آب برجهید،

و چون نهری در زمین خشک روان گردید!

أمثال ۲۵: ۳۰ مورچگان آفریده‌هایی ناتوانند،

اما خوراک خویش را به تابستان فراهم می کنند.

ملاکی ۳: ۸-۱۰ آیا انسان از خدا می دزدد؟ اما

شما از من می دزدید! می گوید، «در چه چیز از

تو دزدیده‌ایم؟» در دهیکها و هدایا. شما سخت

زیر لعنت هستید، زیرا که شما، یعنی تمامی این

قوم، از من می دزدید. پس حال، همه دهیکها را

به انبارها بیاورید تا در خانه من خوراک باشد. و

خداوند لشکرها می گوید: مرا بدین سان بیازمایید

که آیا روزنه‌های آسمان را برایتان نخواهم گشود و

چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که دیگر هیچ

نیازی باقی نماند!

متی ۶: ۲۵-۳۴ پس به شما می گویم، نگران

زندگی خود نباشید که چه بخورید یا چه بنوشید،

و نه نگران بدن خود که چه بپوشید. آیا زندگی از

خوراک و بدن از پوشاک مهمتر نیست؟ پرندگان

آسمان را بنگرید که نه می کارند و نه می دروند

و نه در انبار ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما

به آنها روزی می دهد. آیا شما بس باارزستر از

آنها نیستید؟ کیست از شما که بتواند با نگرانی،

ساعتی به عمر خود بیفزاید؟ و چرا برای پوشاک

نگرانید؟ سوسنهای صحرا را بنگرید که چگونه

نمو می کنند؛ نه زحمت می کشند و نه می ریسند.

به شما می گویم که حتی سلیمان نیز با همه شکوه

و جلالش همچون یکی از آنها آراسته نشد. پس

اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا

در تنور افکنده می شود، این چنین می پوشاند،

آیا شما راه ای سست ایمانان، به مراتب بهتر

راهنمایی برای زندگی مسیحی

اطاعت

تثنیه ۸:۶ پس با نگاه داشتن فرمانهای یهوه
خدای خود، در راههای او گام بردارید و از
او بترسید.

تثنیه ۱۳:۴ شما باید یهوه خدای خود را پیروی
کنید و از او بترسید و فرمانهای او را به جای آورید
و به صدای او گوش فرا دهید و او را عبادت نمایید
و به او بچسبید.

تثنیه ۱۶:۳۰ زیرا امروز به شما فرمان می‌دهم که
یهوه خدای خود را دوست بدارید و در راههای او
گام بردارید و فرمانها و فرایض و قوانین او را نگاه
دارید، تا زنده بمانید و بر شمارتان افزوده گشته،
یهوه خدایتان شما را در سرزمینی که برای تصرفش
بدان داخل می‌شوید، برکت دهد.

اول سموئیل ۲۲:۱۵ سموئیل پاسخ داد: «آیا هدایای
تمام سوز و قربانیها خداوند را بیشتر خوشنود می‌سازد
یا اطاعت از فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانیها
نیکوتر است، و گوش سپردن از چربی قوچها بهتر.»
مزمور ۱۰:۲۵ همه راههای خداوند محبت و
وفاست،

برای آنان که عهد و شهادت او را نگاه می‌دارند.
مزمور ۱۱۹:۲ و ۶۰ خوشا به حال آنان که
شهادت او را نگاه می‌دارند،

و به جان و دل او را می‌جویند.

می‌شتابم و درنگ نمی‌کنم، تا فرمانهای تو را
نگاه دارم.

متی ۲۴:۷-۲۷ «پس هر که این سخنان مرا بشنود
و به آنها عمل کند، همچون مرد دانایی است که
خانه خود را بر سنگ بنا کرد. چون باران بارید و
سیلها روان شد و بادها وزید و بر آن خانه زور آوژد،
خراب نشد زیرا بنیادش بر سنگ بود. اما هر که این
سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، همچون مرد
نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. چون
باران بارید و سیلها روان شد و بادها وزید و بر آن
خانه زور آوژد، ویران شد، و ویرانی اش عظیم بود!»
یوحنا ۹:۱۵-۱۷ همان گونه که پدر مرا دوست
داشته است، من نیز شما را دوست داشته‌ام؛ در

محبت من بمانید. اگر احکام مرا نگاه دارید، در
محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر
خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. این
سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما باشد
و شادی شما کامل شود. حکم من این است که
یکدیگر را محبت کنید، چنانکه من شما را محبت
کرده‌ام. محبتی بزرگتر از این وجود ندارد که کسی
جان خود را در راه دوستانش فدا کند. دوستان من
شما را اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید.
دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده از کارهای
اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود
می‌خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از
آن آگاه ساخته‌ام. شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه
من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه
آورید و میوه شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من
درخواست کنید به شما عطا کند. حکم من به شما
این است که یکدیگر را محبت کنید.

رومان ۱۳:۱-۷ هر کس باید تسلیم قدرتهای
حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا
نیست. قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا
مقرر شده‌اند. پس آن که بر علیه قدرتی عصیان
کند، در حقیقت علیه آنچه خدا مقرر کرده،
عصیان ورزیده است؛ و آنان که چنین می‌کنند،
مجازات را برای خود می‌خرند. زیرا راستگروان
از حکمرانان هراسی ندارند، اما خلافکاران از
آنها می‌ترسند. آیا می‌خواهی از صاحب قدرت
هراسی نداشته باشی؟ آنچه را که درست است،
انجام بده که تو را تحسین خواهد کرد. زیرا
خدمتگزار خداست تا به تو نیکویی کند. اما اگر
مرتکب کار خلاف شوی، بترس، زیرا شمشیر
را بی جهت حمل نمی‌کند. او خدمتگزار خدا و
مجری غضب است تا کسی را که مرتکب کار
خلاف شده است، کیفر دهد. پس آدمی باید نه
تنها برای پرهیز از غضب، بلکه به سبب وجدان
خود نیز تسلیم قدرتها باشد. به همین سبب
نیز مالیات می‌پردازید، زیرا صاحبان قدرت که
تمام وقت خود را وقف کار حکومت می‌کنند،
خدمتگزاران خدایند. دین خود را به همگان ادا
کنید: اگر مالیات است، مالیات بدهید؛ اگر خراج

اشعیا ۳۱:۴۰ اما آنان که برای خداوند انتظار می‌کشند، نیروی تازه خواهند یافت و با بالهایی همچون عقاب اوج خواهند گرفت؛ خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید.

۱رمیا ۱۱:۲۹ زیرا فکراهی را که برای شما دارم می‌دانم، که فکراهی سعادت‌مندی است و نه تیره‌بختی، تا به شما امید بخشم و آینده‌ای عطا کنم؛ این است فرموده خداوند.

دوم قرن تیسار ۱: ۳ و ۴ متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر رحمتها و خدای همه دلگرمیهاست؛ که به ما در همه سختیهایمان دلگرمی می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته‌ایم، دیگران را که از سختیها می‌گذرند، دلگرم سازیم.

اول بطرس ۱: ۳-۹ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطه رستخیز عیسی مسیح از مردگان، تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده و میراثی فسادناپذیر و بی‌آلایش و ناپذیردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است؛ و شما نیز به قدرت خدا و به واسطه ایمان، محفوظ هستید برای نجاتی که از هم‌اکنون آماده شده است تا در زمان آخر به ظهور رسد؛ و در این بسیار شادمانید، هر چند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایشهای گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بونه آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهاتر از طلاست که هر چند فانی است، به وسیله آتش آزموده می‌شود. شما گرچه او را ندیده‌اید، دوستش می‌دارید؛ و گرچه اکنون او را نمی‌بینید، به وی ایمان دارید و از شادمانی وصف‌ناپذیر و پر جلال آکنده‌اید، زیرا غایت ایمان خویش یعنی نجات جانهایتان را می‌یابید.

اول یوحنا ۱: ۳-۳ ببینید پدر چه محبتی به ما ارزانی داشته است تا فرزندان خدا خوانده شویم! و چنین نیز هستیم! از همین روست که دنیا ما را نمی‌شناسد، چرا که او را نشناخت. ای عزیزان، اینک فرزندان خداییم، ولی آنچه خواهیم بود هنوز آشکار نشده

است، خراج پردازید؛ اگر احترام است، احترام بگذارید؛ و اگر اکرام است، تکریم کنید.

یعقوب ۱: ۲۲-۲۵ به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید! زیرا هر کس که کلام را می‌شنود اما به آن عمل نمی‌کند، به کسی ماند که در آینه به چهره خود می‌نگرد و خود را در آن می‌بیند، اما تا از برابر آن دور می‌شود، از یاد می‌برد که چگونه سیمایی داشته است. اما آن که به شریعت کامل که شریعت آزادی است چشم دوخته، آن را از نظر دور نمی‌دارد، و شنونده فراموشکار نیست بلکه به جای آورنده است، او در عمل خویش خجسته خواهد بود.

اول بطرس ۲: ۱۳-۱۷ به خاطر خداوند، تسلیم هر منصبی باشید که در میان انسانها مقرر گشته است، خواه پادشاه که مافوق همه است، و خواه والیان، که مأمور اویند تا بدکاران را کیفر دهند و نیکوکاران را تحسین کنند. زیرا خواست خدا این است که با کردار نیک خود، جهالت مردم نادان را خاموش سازید. همچون آزادگان زندگی کنید، اما آزادی خود را پوششی برای شرارت مسازید، بلکه چون غلامان خدا زندگی کنید. همگان را حرمت بدارید، برادران را محبت کنید، از خدا بترسید و به پادشاه احترام بگذارید.

امید و دلگرمی

مزمور ۲۴:۳۱ نیرومند باشید و دل قوی دارید، ای همه کسانی که برای خداوند انتظار می‌کشید. مزمور ۱۸:۳۳، ۲۰ و ۲۲ هان چشمان خداوند بر ترسندگان اوست، بر آنان که به محبت او امیدوارند. جان ما منتظر خداوند است؛

او اعانت و سپر ماست. خداوند، محبت تو بر ما باد، چنانکه امید ما بر توست.

مزمور ۷:۳۹ پس حال، خداوندگارا، در انتظار چه باشیم؟ امیدم بر توست!

مزمور ۵:۴۳ ای جان من، چرا افسرده‌ای؟ چرا در اندرونی پریشانی؟

بر خدا امید دار، زیرا که او را باز خواهیم ستود؛ او را که رهاننده من و خدای من است.

است. اما می‌دانیم آنگاه که او ظهور کند، مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست خواهیم دید. هر که چنین امیدی بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد، چنانکه او پاک است.

بشارت

مزمور ۱۱۹: ۱-۳ خوشا به حال آنان که در

راستی گام برمی‌دارند،

و از شریعت خداوند پیروی می‌کنند.

خوشا به حال آنان که شهادت او را نگاه

می‌دارند،

و به جان و دل او را می‌جویند. به هیچ روی

کج‌روی نمی‌کنند، بلکه در راههای او گام

می‌زنند.

دوم تیموتائوس ۲: ۲۲ از امیال جوانی بگریز، و به

همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می‌خوانند، در

پی‌پارسایی و ایمان و محبت و صلح باش.

تیتوس ۱: ۱۵ و ۱۶ برای پاکان همه چیز پاک

است، اما برای آنان که آلوده‌اند و بی‌ایمان، هیچ

چیز پاک نیست، بلکه هم‌فکرشان آلوده است

و هم‌جدانشان. مدعی‌ی خداشناسی‌اند، اما با

کردارشان او را انکار می‌کنند. نفرت‌انگیزند و

نافرمان، و نامناسب برای هر کار نیکو.

پیروزی

یوشع ۱: ۷-۹ فقط قوی و بسیار دلیر باش؛ دقت

کن تا مطابق تمامی شریعتی که خادم من موسی

تو را بدان حکم کرده است، عمل نمایی. از آن

به چپ یا راست منحرف مشو، تا به هر جا که

می‌روی کامیاب گردی. این کتاب تورات از

دهان تو دور نشود. روز و شب در آن تأمل کن

تا مطابق هر آنچه در آن نوشته شده، به دقت عمل

نمایی. آنگاه راه خود را فیروز خواهی ساخت و

کامیاب خواهی شد. آیا تو را امر نکردم؟ قوی و

دلیر باش. مترس و هراسان مباش، زیرا هر جا که

بروی، یهوه خدایت با تو خواهد بود.

رومیان ۸: ۳۱-۳۹ در برابر همه اینها چه

می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که

بتواند بر ضد ما باشد؟ او که پسر خود را دریغ

دوم پادشاهان ۷: ۹ آنگاه به یکدیگر گفتند: «ما کار

خوبی نمی‌کنیم. امروز روز بشارت است، حال

آنکه ما خاموش مانده‌ایم. اگر تا سپیده‌دم درنگ

کنیم، بلایی بر ما نازل خواهد شد. پس حال بیاید

تا برویم و این خبر را به کاخ سلطنتی برسانیم.»

اشعیا ۴۹: ۶ آری، او چنین می‌فرماید: «سهل است

که خادم من باشی، تا قبایل یعقوب را بر پا بداری،

و اسرائیلیانی را که محفوظ داشته‌ام، بازآوری؛ بلکه

تو را نوری برای ملت‌ها خواهم ساخت تا نجات مرا

به کرانه‌های زمین برسانی.»

اعمال رسولان ۱: ۸ اما چون روح‌القدس بر شما

آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید

بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامیره و تا

دورترین نقاط جهان.

اعمال رسولان ۱۸: ۹ و ۱۰ شبی خداوند در رؤیا

به پوئس گفت: «مترس! سخن بگو و خاموش

مباش! زیرا من با تو هستم و هیچ‌کس دست خود

را بر تو دراز نخواهد کرد تا گزندتی به تو برساند،

چرا که در این شهر مرا خلق بسیار است.»

اول پطرس ۳: ۱۵ بلکه در دل خویش مسیح را به

عنوان خداوند مقدس شمارید و همواره آماده باشید

تا هر کس دلیل‌امیدی را که در شماست پیرسد، او

را پاسخ‌گویند، اما به‌نرمی و با احترام.

پاکی

لاویان ۱۱: ۴۵ زیرا من یهوه هستم که شما را از

سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم؛

پس مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.

لاویان ۱۹: ۲ تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب

کرده، بدیشان بگو: مقدس باشید، زیرا من، یهوه

خدای شما، قدوسم.

لاویان ۲۰: ۷ خود را تقدیس کنید و مقدس باشید،

زیرا من یهوه خدای شما هستم.

امثال ۲۷:۲۴ زیرا ثروت ابدی نیست،
و نه حتی تاج و تخت، باقی از نسلی به نسل دیگر.
متی ۱۹:۶-۲۴ بر زمین گنج میندوزید، جایی که
بید و زنگ، زیان می‌رساند و دزدان نقب می‌زنند
و سرقت می‌کنند. بلکه گنج خود را در آسمان
میندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و
دزدان نقب نمی‌زنند و سرقت نمی‌کنند. زیرا هر
جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود. چشم،
چراغ بدن است. اگر چشمت سالم باشد، تمام
وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشمت فاسد
باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت.
پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه
ظلمت عظیمی خواهد بود! هیچ‌کس دو ارباب را
خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد
داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده
یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد.
نمی‌توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول.
اول تیموتاؤس ۶:۶-۱۱ اما دینداری با قناعت،
سودی عظیم است. چرا که به این جهان هیچ
نیاورده‌ایم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. پس اگر
خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم
بود. اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار
وسوسه می‌شوند و به دام امیال بوج و زینباری
گرفتار می‌آیند که موجب تباهی و نابودی انسان
می‌گردد. زیرا پولدوستی ریشه‌ای است که همه
گونه بدی از آن به بار می‌آید، و بعضی در آرزوی
ثروت، از ایمان منحرف گشته، خود را به دردهای
بسیار مجروح ساخته‌اند. اما تو ای مرد خدا، از اینها
همه بگریز، و در پی پارسایی و دینداری و ایمان و
محبت و پایداری و ملایمت باش.

دعا

دوم تواریخ ۱۴:۷ چنانچه قوم من که به نام من
خوانده می‌شوند خود را فروتن سازند و دعا کرده،
روی مرا بچویند و از راههای بد خویش بازگشت
کنند، آنگاه من از آسمان خواهم شنید و گناهمان
را آمرزیده، سرزمینشان را شفا خواهم بخشید.
مزمور ۲:۱۱۶ چون گوش خود را به من مایل
گردانیده،

نداشت، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت،
آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟
کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست
که آنها را پارسا می‌شمارد! کیست که محکومشان
کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز
شد و به دست راست خداست، اوست که برای
ما شفاعت می‌کند! کیست که ما را از محبت
مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی
یا عربانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه نوشته شده
است: «ما همه روز، به خاطر تو به کام مرگ
می‌رویم و همچون گوسفندان کشتاری شمرده
می‌شویم.» به عکس، در همه این امور ما برتر
از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت
کرد. زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی، نه
فرشتگان و نه ریاستها، نه چیزهای حال و نه
چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی، و نه بلندی و نه
پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر
نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند
ما مسیح عیسی است، جدا سازد.
دوم قرنتیان ۲:۱۴ اما خدا را سپاس که همواره
ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می‌برد و
رایحه خوش شناخت او را به وسیله ما در همه
جا می‌پراکند.

ثروت

امثال ۱۰:۲۲ برکت خداوند، دولت‌مند
می‌سازد،

و او زحمتی نیز با آن نمی‌افزاید.

امثال ۱۱:۴ و ۲۸ توانگری در روز غضب به
کاری نمی‌آید،

اما پارسایی از مرگ رهایی می‌بخشد.

آن که بر ثروت خویش توکل کند، سقوط
خواهد کرد،

اما پارسایان چون برگ سبز خواهند شکفت.

امثال ۲۳:۴ و ۵ خویشتن را برای ثروتمند شدن
از پا می‌کن;

از اندیشیدن بدان بازایست!

تا چشم بر آن بدوزی از میان رفته است؛

زیرا ثروت چون عقاب بال می‌گیرد و می‌پرد!

در روزهای زندگی خود او را خواهم خواند.

مزمور ۱۸: ۱۴۵: خداوند نزدیک است به همه آنان که او را می‌خوانند؛

به آنان که او را صادقانه می‌خوانند.

ارمیا ۳: ۳۳: مرا بخوان که تو را اجابت خواهم کرد و تو را از چیزهای عظیم و مخفی که ندانسته‌ای، آگاه خواهم ساخت.

لوقا ۱۱: ۱۰-۱۳: روزی عیسی در مکانی دعا می‌کرد. چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به

او گفت: «ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز، همان‌گونه که یحیی به شاگردانش آموخت.» به

ایشان گفت: «هرگاه دعا می‌کنید، بگویید: «ای پدر، نام تو مقدس باد، پادشاهی تو بیاید، نان روزانه ما را هر روز به ما عطا فرما. گناهان ما را ببخش، زیرا مسائره همه قرضداران خود را

می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور.» سپس به ایشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته

باشد، و نیمه شب نزد وی برود و بگوید: «ای دوست، سه عدد نان به من قرض بده، زیرا یکی

از دوستانم از سفر رسیده، و چیزی ندارم تا پیش او بگذارم،» و او از درون خانه جواب دهد:

«زحمتم مده. در قفل است، و فرزندانم با من در بسترند. نمی‌توانم از جای برخیزم و چیزی

به تو بدهم.» به شما می‌گویم، هر چند به خاطر دوستی برنخیزد و به او نان ندهد، به خاطر آبرو بر

خواهد خاست و هرآنچه نیاز دارد به او خواهد داد. پس به شما می‌گویم، بخواهید که به شما داده

خواهد شد؛ بجوید که خواهید یافت؛ بگوید که در به رویتان گشوده خواهد شد. زیرا هر که

بخواهد، به دست آورد؛ و هر که بجوید، یابد؛ و هر که بگوید، در به رویش گشوده شود. کدام یک

از شما پدران، اگر پسرش از او ماهی بخواهد، ماری بدو می‌بخشد؟ یا اگر تخم مرغ بخواهد،

عقربی به او عطا می‌کند؟ حال اگر شما با همه بدسیرتی تان می‌دانید که باید به فرزندان خود

هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح القدس را به هر که از او بخواهد، عطا

خواهد فرمود.»

یوحنا ۱۴: ۱۲-۱۴: آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز

کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من

نزد پدر می‌روم. و هرآنچه به نام من درخواست کنید، من آن را انجام خواهم داد، تا پدر در پسر

جلال یابد. اگر چیزی به نام من از من بخواهید، آن را انجام خواهم داد.

یعقوب ۱۳: ۵-۱۶: اگر کسی از شما در مشکل است، دعا کند؛ اگر کسی شاد است، سرود حمد

بخواند. اگر کسی از شما بیمار است، مشایخ کلیسا را فرا خواند و آنها برایش دعا کنند و به

نام خداوند او را با روغن تدهین نمایند. دعای با ایمان، بیمار را شفا می‌بخشد و خداوند او را

برمی‌خیزاند، و اگر گناهی کرده باشد، آمرزیده می‌شود. پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف

کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای شخص پارسا، با قدرت بسیار عمل می‌کند.

اول یوحنا ۱۴: ۵ و ۱۵: این است اطمینانی که در حضور او داریم که هرگاه چیزی بر طبق اراده‌ی وی درخواست

کنیم، ما را می‌شنود. و اگر می‌دانیم که هرآنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که

آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.

راستی

مزمور ۵۱: ۶: اینک به راستی در قلب مشتاقی، و در باطنم، مرا حکمت می‌آموزی.

امثال ۱۲: ۱۷: شخص امین، حقیقت را بیان می‌کند، شاهد دروغین، فریب را.

افسسیان ۴: ۲۵: پس، از دروغ روی برتافته، هر یک با همسایه خود سخن به راستی گوید، چرا که ما

همه، اعضای یکدیگریم.

کولسیان ۳: ۸-۱۰: اما اکنون باید همه اینها را از خود دور کنید، یعنی خشم، عصبانیت، بدخواهی،

ناسزاگویی و سخنان زشت را از دهان خود. به یکدیگر دروغ مگویید، زیرا آن انسان قدیم را با

کارهایش از تن به در آورده‌اید و انسان جدید را در بر کرده‌اید، که در معرفت حقیقی هر آن نو می‌شود

تا به صورت آفریننده خویش درآید.

روابط زن و شوهر

پیدایش ۲۳:۲ و ۲۴ آدم گفت: «این است اکنون استخوانی از استخوانهایم، و گوشتی از گوشتم؛ او زن نامیده شود، زیرا که از مرد گرفته شد.» از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند شد. **آمثال ۱۲:۴**: زن شایسته، تاج سر شوهر است، اما زنی که سرمساری به بار آورد، همچون پوسیدگی است در استخوانهایش.

جامعه ۹:۹ در همه روزهای زندگی باطل خود که خدا در زیر آفتاب به تو بخشیده است، با زنی که دوست می‌داری خوش باش، زیرا این است نصیب تو از زندگی و از محنتی که زیر آفتاب می‌کشی. **اِفْسُسیان ۲۲:۵-۲۵** و **۲۸-۳۳** ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان‌گونه که تسلیم خداوند هستید. زیرا شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات‌دهنده آن است. پس همان‌گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند. ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود. به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می‌کند، خویشتن را محبت می‌نماید. زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوراک می‌دهد و از آن نگاهداری می‌کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می‌نماید؛ زیرا اعضای بدن اویم. «از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد.» این راز، بس عظیم است - اما من درباره مسیح و کلیسا سخن می‌گویم. باری، هر یک از شما نیز باید زن خود را همچون خویشتن محبت کند، و زن باید شوهر خویش را حرمت نهد.

عبرانیان ۱۳:۴: زناشویی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود، زیرا خدا بی‌عفتان و زناکاران را مجازات خواهد کرد.

روابط فرزندان و والدین

خروج ۱۲:۲۰ پدر و مادر خود را گرامی دار تا در سرزمینی که بپوهه خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود.

لاویان ۱۹:۳ هر یک از شما باید مادر و پدر خود را حرمت نهد. من بپوهه خدای شما هستم. **آمثال ۱:۸ و ۹** پسر، به رهنمود پدر خویش گوش فراده

و تعلیم مادر خویش را ترک منما؛ زیرا تاجی زیبا بر سرت و جواهر بر گردنت خواهد بود.

آمثال ۶:۲۲ جوان را در رفتن به راهی که در خور اوست تربیت کن،

که تا پیری هم از آن منحرف نخواهد شد.

متی ۱۵:۳-۶ او در پاسخ گفت: «و شما چرا برای حفظ سنت خویش، حکم خدا را زیر پا می‌گذارید؟ زیرا خدا فرموده است: «پدر و مادر خود را گرامی دار» و نیز «هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، البته باید کشته شود.» اما شما می‌گویید اگر کسی به پدر یا مادرش بگوید: «هر کمکی که ممکن بود از من دریافت کنید، وقف خداست»، در این صورت، دیگر بر او واجب نیست این‌گونه پدر خود را گرامی دارد. این چنین شما برای حفظ سنت خویش کلام خدا را باطل می‌شمارید.

اِفْسُسیان ۱:۶-۴ ای فرزندان، از والدین خود در خداوند اطاعت کنید، زیرا کار درست این است. «پدر و مادر خود را گرامی دار»، که این نخستین حکم با وعده است: «تا سعادت‌مند باشی و بر زمین عمر طولانی کنی.» ای پسران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آنها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.

زندگی پسندیده خدا

آمثال ۳:۵ و ۶ با تمام دل خود بر خداوند توکل کن،

و بر عقل خویش تکیه منما؛

در همه راههای خود او را در نظر داشته باش، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید.

رومیان ۱:۱۲ و ۲ پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است. و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص اراده خدا خواهید بود؛ اراده نیکو، پسندیده و کامل او.

زندگی در نور

مزمور ۱:۲۷: خداوند نور من و نجات من است؛ از که بترسم؟

خداوند پناهگاه جان من است؛

از که هراسان شوم؟

مزمور ۱۹: ۱۰۵: کلام تو برای پاهای من چراغ، و برای راه من نور است.

یوحنا ۳: ۱۹-۲۱ و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است. زیرا هر آن که بدی را به جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد. اما آن که راستی را به عمل می‌آورد نزد نور می‌آید تا آشکار شود که کارهایش به یاری خدا انجام شده است.»

اول یوحنا ۵: ۹-۵ این است پیامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌کنیم: خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست. اگر بگوییم با او رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم، دروغ می‌گوییم و به راستی عمل نمی‌کنیم. اما اگر در نور گام برداریم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم و خون پسر او عیسی ما را از هر گناه پاک می‌سازد. اگر بگوییم ببری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد.

نیاز به اعتراف به گناه

مزمور ۶۶: ۱۸: اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم،

خداوندگار نمی‌شنید.

مزمور ۲۳: ۲۴ و ۲۳: ۲۴ خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛

مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در من راه اندوهبار هست، و به راه جاودانی هدایتیم فرما.

شکرگزاری

مزمور ۱: ۳۴: خداوند را در همه وقت متبارک خواهم خواند؛

ستایش وی همواره بر زبان من خواهد بود.

مزمور ۱: ۱۰۰-۵ ای تمامی روی زمین، خداوند را بانگ شادمانی دهید!

خداوند را با شادی عبادت نمایید، و

سرودخوانان به حضور او بیایید!

بدانید که بپوه خداست!

اوست که ما را آفرید و ما از آن اویم.

ما قوم او و گوسفندان چراگاه اویم.

به دروازه‌های او با شکرگزاری داخل شوید،

و به صحنهای او با ستایش!

او را سپاس گوید

و نامش را متبارک خوانید!

زیرا خداوند نیکوست

و محبتش جاودانی،

و وفاداریش نسل اندر نسل.

مزمور ۱: ۱۰۳-۵ ای جان من خداوند را

متبارک بخوان!

و هر چه در درون من است، نام قدوس او را

متبارک خواند!

ای جان من، خداوند را متبارک بخوان

و هیچ‌یک از همه احسانهایش را فراموش مکن!

که همه گناهانت را می‌آمرزد،

و همه بیماریهایت را شفا می‌بخشد! که حیات

تو را از هاویه فدیة می‌دهد

و تاج محبت و رحمت را بر سرت می‌نهد!

که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می‌کن

تا همچون عقاب، جوانی تو تازه شود.

مزمور ۱: ۱۰۵-۵ خداوند را سپاس گوید و نام

او را بخوانید!

او را در فلکِ پر قدرتش بستاید!
 او را به سبب کارهای مقتدرانه‌اش بستاید!
 او را فراخور عظمتِ بسیارش بستاید!
 او را با نوای گونا بستاید!
 او را با چنگ و بریط بستاید!
 او را با دف و رقص بستاید!
 او را با سازهای زهی و نی بستاید!
 او را با سنجها بستاید!
 او را با سنجهای بلند آوا بستاید!
 هر چه جان دارد خداوند را بستاید! هلولیاه!
 افسسیان ۱۹:۵ و ۲۰ با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی
 که از روح است با یکدیگر گفتگو کنید و از صمیم
 دل برای خداوند بسرایید و ترنم نمایید. همواره
 خدای پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح برای
 همه چیز شکر گوید.
 اول تسالونیکیان ۱۸:۵ در هر وضعی شکر گزار باشید،
 زیرا این است اراده‌ی خدا برای شما در مسیح عیسی.
 عبرانیان ۱۳:۱۵ پس بیایید به واسطه‌ی عیسی قربانی
 سپاس را پیوسته به خدا تقدیم کنیم. این قربانی،
 همان ثمره‌ی لبهایی است که به نام او معترفند.

صبر

مزمور ۷:۳۷ در حضور خداوند آرام باش،
 و صبورانه انتظار او را بکش!
 به سبب آنان که در راههای خویش کامرانند،
 و نقشه‌های پلید خود را به اجرا درمی‌آورند،
 خویشتن را مکدر مساز!
 امثال ۲۹:۱۴ شخص دیرخشم از درک بسیار
 برخوردار است،
 اما تندخو حماقت را به نمایش می‌گذارد.
 اول قرنتیان ۴:۱۳ محبت بردبار و مهربان است.
 یعقوب ۷:۵-۱۱ پس ای برادران، تا آمدن
 خداوند صبر پیشه کنید. بنگرید چگونه دهقان
 انتظار می‌کشد تا زمین محصول پرارزش خود
 را به بار آورد؛ چگونه صبر می‌کند تا بارانهای
 پاییزی و بهاری بر زمین بارند. پس شما نیز
 صبور باشید و دل قوی دارید، زیرا آمدن خداوند
 ما نزدیک است! برادران، از یکدیگر شکایت
 نکنید، تا بر شما نیز داوری نشود، زیرا 'داور' بر

ملتها را از کرده‌های او باخبر سازید! او را
 بسرایید و برایش سرود ستایش بخوانید!
 همه کارهای شگفتش را باز گوید!
 در نام قدوس او فخر کنید؛
 دل جویندگان خداوند شادمان گردد! خداوند و
 قوت او را بطلید؛
 پیوسته جویای روی او باشید!
 عجایی را که به عمل آورده است، یاد بدارید،
 آیات او و داوریهی دهانش را.
 مزمور ۱۴۵: ۱-۷ ای خدای من، ای پادشاه، تو
 را متعال خواهم خواند،
 و نامت را متبارک خواهم گفت، تا ابدالآباد.
 تو را هر روزه متبارک خواهم خواند، و نامت را
 ستایش خواهم کرد، تا ابدالآباد.
 خداوند بزرگ است و شایان ستایش بسیار؛
 عظمت او را کاوش نتوان کرد.
 نسلی به نسل دیگر وصف اعمال تو را خواهند
 گفت،
 و دل‌ویرهای تو را بیان خواهند کرد.
 من در شوکتِ پر جلالِ کبریایی تو تأمل خواهم
 کرد،
 و در کارهای شگفت‌انگیز تو. آنان از قدرت
 اعمال مهیب تو سخن خواهند گفت،
 و من عظمت تو را بیان خواهم کرد. آنان آوازه
 نیکویی بی حد تو را منتشر خواهند کرد،
 و در وصف عدالت تو شادمانه خواهند سرایید.
 مزمور ۱۴۸: ۱-۵ هلولیاه!
 خداوند را از آسمان بستاید،
 در عرش برین او را بستاید.
 ای همه فرشتگانش او را بستاید،
 ای همه لشکریانش، او را بستاید.
 ای خورشید و ماه، او را بستاید،
 ای همه ستارگان درخشان، او را بستاید. ای
 فلک‌الافلاک، او را بستاید،
 و ای آبهایی که فوق آسمانهاست. اینان همه نام
 خداوند را بستایند،
 زیرا که او امر فرمود، و آفریده شدند.
 مزمور ۱۵۰: ۱-۶ هلولیاه! خدا را در قدسش
 بستاید!

در ایستاده است. برادران، از پیامبرانی که به نام خداوند سخن می‌گفتند، درسی صبر در مصائب را فرا گیرید. ما بردباران را خجسته می‌خوانیم. شما درباره صبر ایوب شنیده‌اید، و می‌دانید که خداوند سسرانجام با او چه کرد، زیرا خداوند به‌غایت مهربان و رحیم است.

فروتنی و خدمت

تثنیه ۱۰: ۱۲ و اکنون ای اسرائیل، یهوه خدایت از تو چه می‌خواهد، جز آنکه از یهوه خدایت بترسی و در همه راههایش گام برداری و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت کنی.

یوشع ۲۴: ۱۴ پس حال از خداوند بترسید و او را با خلوص و وفاداری عبادت کنید و خدایانی را که پدرانتان در آن سوی رود و در مصر عبادت می‌کردند، به دور افکنید و خداوند را عبادت کنید. **دوم تواریخ ۷: ۱۴** چنانچه قوم من که به نام من خوانده می‌شوند خود را فروتن سازند و دعا کرده، روی مرا بجویند و از راههای بد خویش بازگشت کنند، آنگاه من از آسمان خواهم شنید و گناهایشان را آمرزیده، سرزمینشان را شفا خواهم بخشید.

مزمور ۹: ۲۵ او فروتنان را در طریق عدالت سالک می‌گرداند،

و راه خویش را به افتادگان می‌آموزد.

مزمور ۱۴۷: ۶ خداوند فروتنان را برمی‌افرازد، اما شریران را بر زمین می‌افکند.

امثال ۳: ۳۳ و ۳۴ لعنت خداوند بر خانه شریران است،

اما مسکن پارسایان را برکت می‌دهد.

او تمسخرگران را تمسخر می‌کند،

ولی فروتنان را فیض می‌بخشد.

امثال ۱۱: ۲ با تکبر، شرمساری می‌آید،

اما حکمت با فروتنان است.

امثال ۱۵: ۳۳ ترس خداوند، مربی حکمت است، فروتنی، پیشرو عزت.

امثال ۱۸: ۱۲ پیش از نابودی، دل آدمی متکبر می‌شود، اما فروتنی پیش از عزت می‌آید.

امثال ۲۹: ۲۳ غرور آدمی او را خوار می‌سازد،

اما شخص افتاده دل عزت می‌یابد.

میکاه ۸: ۶ ای مرد، او تو را از آنچه نیکوست آگاه ساخته است؛

و خداوند از تو چه می‌طلبد، جز آنکه انصاف را به جای آری و محبت را دوست بداری، و با فروتنی در حضور خدایت سلوک کنی؟

لوقا ۲۲: ۲۴-۲۷ نیز جدالی میانشان در گرفت در

این باره که کدام‌یک از ایشان بزرگتر است. عیسی بدیشان گفت: «پادشاهان دیگر قومها بر ایشان سروری می‌کنند؛ و حاکمان ایشان 'ولی نعمت' خوانده می‌شوند. اما شما چنین مباشید. بزرگترین در میان شما باید همچون کوچکترین باشد و رهبر باید همچون خادم بود. زیرا کدام‌یک بزرگتر است، آن که بر سفره نشیند یا آن که خدمت کند؟ آیا نه آن که بر سفره نشیند؟ اما من در میان شما همچون خادم هستم.»

یوحنا ۱۳: ۱-۱۷ پیش از عید پسخ، عیسی آگاه از اینکه ساعت او رسیده است تا از این جهان نزد پدر برود، کسان خود را که در این جهان دوست می‌داشت، تا به حد کمال محبت کرد. هنگام شام

بود. ابلیس پیشتر در دل یهودای آسخریوطی، پسر شمعون، نهاده بود که عیسی را تسلیم دشمن کند.

عیسی که می‌دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده است و از نزد خدا آمده و به نزد او می‌رود،

از شام برخاست و ردا از تن به در آورد و حوله‌ای برگرفته، به کمر بست. سپس آب در لگنی ریخت

و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آنها با حوله‌ای که به کمر داشت. چون به

شمعون پطرس رسید، او وی را گفت: «سرور من، آیا تو می‌خواهی پای مرا بشویی؟» عیسی پاسخ داد: «اکنون از درک آنچه می‌کنم ناتوانی، اما بعد

خواهی فهمید.» پطرس به او گفت: «پاهای مرا هرگز نخواهی شست!» عیسی پاسخ داد: «تا تو را نشویم

سهمی با من نخواهی داشت.» پس شمعون پطرس گفت: «سرور من، نه تنها پاهایم، بلکه دستها و سرم را نیز بشوی!» عیسی پاسخ داد: «آن که استحمام

کرده، سراپا پاکیزه است و به شستن نیاز ندارد، مگر پاهایش. باری، شما پاکید، اما نه همه.» زیرا

می‌دانست چه کسی او را تسلیم دشمن خواهد کرد، و از همین رو گفت: «همه شما پاک نیستید.» پس از

مزمور ۱۰۷: ۹ زیرا که جان آرزومند را سیر می گرداند و جان گرسنه را به چیزهای نیکو پر می سازد. **آمثال ۱۹: ۲۳** ترس خداوند به حیات رهنمون می شود؛

انسان با شکم سیر شب را به سر می برد و گزندی به او نمی رسد.

آمثال ۸: ۳۰ بطالت و دروغ را از من دور کن؛ نه فقرم ده، نه ثروت، بلکه به نانی که نصیب است، مرا بیور.

فیلیپیان ۱۱: ۴-۱۳ این را از سر نیاز نمی گویم، زیرا آموخته ام که در هر حال قانع باشم. معنی نیازمند بودن را می دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی نیازی و نیازمندی را فرا گرفته ام. قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می بخشد. **اول تیموتائوس ۶: ۶-۱۰** اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است. چرا که به این جهان هیچ نیاورده ایم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم بود. اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار وسوسه می شوند و به دام امیال پوچ و زیناباری گرفتار می آیند که موجب تباهی و نابودی انسان می گردد. زیرا پولدوستی ریشه ای است که همه گونه بدی از آن به بار می آید، و بعضی در آرزوی ثروت، از ایمان منحرف گشته، خود را به دردهای بسیار مجروح ساخته اند.

عبرانیان ۱۳: ۵؛ ۶ زندگی شما بیری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است: «تو را هرگز و نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد.» پس با اطمینان می گویم: «خداوند یاور من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟»

محبت

تثنیه ۶: ۵ یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت خود محبت کن. **تثنیه ۱۰: ۱۲** و اکنون ای اسرائیل، یهوه خدایت از تو چه می خواهد، جز آنکه از یهوه خدایت بترسی و در همه راههایش گام برداری و او را دوست

آنکه عیسی پاهای ایشان را شست، خرقة بر تن کرد و باز بر سفره شام نشست. آنگاه از ایشان پرسید: «آیا دریافتید آنچه برایتان کردم؟ شما مرا استاد و سرورتان می خوانید و درست هم می گوید، زیرا چنین هستم. پس اگر من که سرور و استاد شمایم پاهای شما را شستم، شما نیز باید پاهای یکدیگر را بشویید. من با این کار، سرمشقی به شما دادم تا شما نیز همان گونه رفتار کنید که من با شما کردم. آمین، آمین، به شما می گویم، نه غلام از ارباب خود بزرگتر است، نه فرستاده از فرستنده خود. اکنون که اینها را می دانید، خوشا به حالتان اگر بدانها عمل کنید.

فیلیپیان ۲: ۳-۱۱ هیچ کاری را از سر جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. هیچ یک از شما تنها به فکر خود نباشد، بلکه به دیگران نیز ببیندیشد. همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت: او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره ننجست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد، خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید. پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح 'خداوند' است، برای جلال خدای پدر. **اول پطرس ۵: ۵** و ۶ ای جوانان، شما نیز تسلیم مشایخ باشید. همگی در رفتارتان با یکدیگر فروتنی را بر کمر بندید، زیرا، «خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد.» پس خویشتن را زیر دست نیرومند خدا فروتن سازید تا در زمان مناسب سرافرازتان سازد.

قناعت

مزمور ۳۷: ۱۶ اندک دارایی یک پارسا بهتر است از ثروت شریران بی شمار. **مزمور ۹۰: ۱۴** صبحگاهان ما را از محبت خود سیر کن تا تمامی عمرمان شادمانه بسرابیم و شادی کنیم.

حسد نمی‌برد؛ محبت فخر نمی‌فروشد و کبر و غرور ندارد. رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی‌جوید؛ به آسانی خشمگین نمی‌شود و کینه به دل نمی‌گیرد؛ محبت از بدی مسرور نمی‌شود، اما با حقیقت شادی می‌کند. محبت با همه چیز مدارا می‌کند، همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند. محبت هرگز پایان نمی‌پذیرد. اما نبوتها از میان خواهد رفت و زبانها پایان خواهد پذیرفت و معرفت زایل خواهد شد. زیرا معرفت ما جزئی است و نبوتمان نیز جزئی؛ اما چون کامل آید، جزئی از میان خواهد رفت. آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کودکان سخن می‌گفتم و چون کودکان می‌اندیشیدم و نیز چون کودکان استدلال می‌کردم. اما چون مرد شدم، رفتارهای کودکانه را ترک گفتم. آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که به کمال خواهیم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده‌ام. و حال، این سه چیز باقی می‌ماند: ایمان، امید و محبت. اما بزرگترینشان محبت است.

اول یوحنا ۴: ۷-۲۱ ای عزیزان، یکدیگر را محبت کنیم، زیرا محبت از خداست و هر که محبت می‌کند، از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد. آن که محبت نمی‌کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است. محبت خدا این چنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم. محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد. ای عزیزان، اگر خدا ما را این چنین محبت کرد، ما نیز باید یکدیگر را محبت کنیم. هیچ کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است. از این جا می‌دانیم که در او می‌مانیم و او در ما، زیرا که از روح خود به ما داده است. و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر،

بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت کنی.

کثیثه ۱۱: ۱۳ و ۱۴ پس اگر به فرمانهایی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برآستی گوش فرا دهی و یهوه خدای خود را دوست داشته، او را با تمامی دل و جان خود عبادت کنی، او باران را برای زمین شما در موسمش خواهد فرستاد، یعنی باران اولین و آخرین را، تا غله و شراب و روغن خود را گرد آورید.

کثیثه ۱۳: ۱۳ به سخنان آن نبی یا خواب‌بیننده گوش مگیرید، زیرا یهوه خدایتان شما را می‌آزماید تا بدانند آیا یهوه خدای خود را با تمامی دل و تمامی جان خود دوست می‌دارید یا نه؟

کثیثه ۳۰: ۶ یهوه خدایتان دل شما و دل فرزندان شما را ختنه خواهد کرد تا او را با تمامی دل و جان خود دوست داشته، زنده بمانید.

کثیثه ۱۶: ۳۰ و ۲۰ زیرا امروز به شما فرمان می‌دهم که یهوه خدای خود را دوست بدارید و در راههای او گام بردارید و فرمانها و فرایض و قوانین او را نگاه دارید، تا زنده بمانید و بر شمارتان افزوده گشته، یهوه خدایتان شما را در سرزمینی که برای تصرفش بدان داخل می‌شوید، برکت دهد. یهوه خدای خود را دوست بدارید، از صدای او اطاعت کنید و به او بچسبید، زیرا او زندگی شما و درازی عمر شماست، تا در سرزمینی که خداوند برای پدرانتان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، سوگند خورد که آن را بدیشان دهد، قرار یابید.

یوشع ۲۳: ۱۱ بسیار مراقب باشید تا یهوه خدایتان را محبت نمایید.

اول قرنتیان ۱۳: ۱-۱۳ اگر به زبانهای آدمیان و فرشتگان سخن گویم، ولی محبت نداشته باشم، زنگی پر صدا و سنجی پرهیاهو بیش نیستم. اگر قدرت نبوت داشته باشم و بتوانم جمله آسرار و معارف را درک کنم، و اگر چنان ایمانی داشته باشم که بتوانم کوهها را جابه‌جا کنم، اما محبت نداشته باشم، هیچم. اگر همه دارایی خود را صدقه دهم و تن خویش به شعله‌های آتش بسپارم، اما محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. محبت بردبار و مهربان است؛ محبت

بخشش گناهان

مزمور ۱۳۰: ۴ اما آمرزش نزد توست، تا ترس تو در دلها باشد.
اول یوحنا ۱: ۹ ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد.

توبه

جز قیال ۱۸: ۲۱ اما اگر شخص شریر از همه گناهانی که مرتکب شده، روی بگرداند و همه فرایض مرا نگاه داشته، به انصاف و پارسایی عمل کند، به یقین زنده خواهد ماند و نخواهد مرد.
مرفس ۱: ۱۵ و می‌گفت: «زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید.»

جهنم

دانیال ۱۲: ۲ و بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد، اما اینان برای زندگی جاودان و آنان برای خجالت و حقارت جاودان.

دوم تسالونیکیان ۱: ۷-۹ و شما را که رنج می‌برید با ما آرام بخشند. این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند. او خدانشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد. جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود.

حکمت

امثال ۱: ۷ ترس خداوند سرآغاز دانش است، اما حکمت و ادب را جاهلان خوار می‌شمارند.

اول قرنتیان ۱: ۱۸ و **۲: ۱۶** زیرا پیام صلیب برای آنان که هلاک می‌شوند جهالت است، اما برای ما که نجات می‌یابیم قدرت خداست. «زیرا کیست

پسر خود را فرستاده است تا نجات‌دهنده جهان باشد. آن که اقرار می‌کند عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا. پس ما محبتی را که خدا به ما دارد شناخته‌ایم و به آن اعتماد داریم. خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در او. محبت این چنین در میان ما به کمال رسیده است تا در روز داوری اطمینان داشته باشیم، زیرا ما در این دنیا همان‌گونه‌ایم که او هست. در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می‌راند؛ زیرا ترس از مکافات سرچشمه می‌گیرد و کسی که می‌ترسد، در محبت به کمال نرسیده است. ما محبت می‌کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد. اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می‌نماید اما از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغ‌گوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می‌بیند، محبت نکند، نمی‌تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید. و ما این حکم را از او یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌کند، باید برادر خود را نیز محبت کند.

دیدگاه کتاب مقدس درباره:

آسمان (بهشت)

مزمور ۷۳: ۲۵ در آسمان جز تو که را دارم؟ و بر زمین، هیچ چیز را جز تو نمی‌خواهم.
اول پطرس ۱: ۳ و **۴** متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطه رستاخیز عیسی مسیح از مردگان، تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده و میراثی فسادناپذیر و بی‌آلایش و ناپژمردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است.

ایمان

پیدایش ۱۵: ۶ آبرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی به شمار آورد.
عبرانیان ۱: ۱۱ ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی‌بینیم.

که فکر خداوند را دانسته باشد تا به او مشورت دهد؟» ولی ما فکر مسیح را داریم.

حیات جاویدان

مزمور ۶:۲۳ همانا نیکویی و محبت، تمام روزهای زندگی‌ام در پی من خواهد بود، و سالیان دراز در خانه خداوند ساکن خواهم بود.

یوحنا ۱۷:۲ و ۳ زیرا او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا به همه آنان که به او عطا کرده‌ای، حیات جاویدان بخشد. و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.

حیات وافر

یوشع ۱:۸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود.

روز و شب در آن تأمل کن تا مطابق هر آنچه در آن نوشته شده، به دقت عمل نمایی. آنگاه راه خود را فیروز خواهی ساخت و کامیاب خواهی شد. یوحنا ۱۰:۱۰ دزد نمی‌آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن؛ من آمده‌ام تا ایشان حیات داشته باشند و از آن به فراوانی بهره‌مند شوند.

داوری

مزمور ۱۳:۹۶ پیش روی خداوند، زیرا که می‌آید، آری او می‌آید تا زمین را داوری کند.

مکاشفه ۱۱:۲۰-۱۵ آنگاه تخت بزرگ و سفیدی دیدم، و کسی را که بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او می‌گریختند و جایی برای آنها نبود. و مردگان را دیدم، چه خرد و چه بزرگ، که در برابر تخت ایستاده بودند. و دفترها گشوده شد. دفتری دیگر نیز گشوده شد که دفتر حیات است. مردگان بر حسب اعمالشان، مطابق با آنچه که در آن دفترها نوشته شده بود، داوری شدند. دریا مردگانی را که در خود داشت، پس داد؛ مرگ و جهان مردگان نیز مردگان خود را پس دادند، و هر کس بر حسب اعمالی که انجام داده بود، داوری شد. و مرگ و جهان مردگان به دریاچه آتش افکنده شد. دریاچه آتش، مرگ دوم است. و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.

دعا

اول تواریخ ۱۶:۱۱ خداوند و قوت او را بطلبید؛ پیوسته جویای روی او باشید!
اول یوحنا ۵:۱۴ و ۱۵ این است اطمینانی که در حضور او داریم که هر گاه چیزی بر طبق اراده وی درخواست کنیم، ما را می‌شنود. و اگر می‌دانیم که هر آنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.

جدول تقریبی واحدهای اندازه‌گیری

ایفه	۲۲ لیتر
پیمانه	۷ لیتر
حومر	۲۰۰ لیتر
لوگ	۰ / ۳ لیتر
هین	۴ لیتر
بکا	۶ گرم
قیراط	۰ / ۶ گرم
مئقال	۱۱ / ۵ گرم
وزنه (قَطار)	۳۴ کیلوگرم
ذراع	۴۶ سانتی‌متر
کف دست	۸ سانتی‌متر
وجب	۲۳ سانتی‌متر

تصمیم شما

«زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد» (یوحنا ۳:۱۶).
«اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد» (رومیان ۵:۸).

همه گناهکارند

«همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند» (رومیان ۳:۲۳).
«پارسایی نیست، حتی یکی» (رومیان ۳:۱۰).

چاره خدا برای گناه

«زیرا مزد گناه مرگ است، اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیساست» (رومیان ۶:۲۳).
«او (عیسی) خود کفاره گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز» (اول یوحنا ۲:۲).
«اما به همه کسانی که او (عیسی) را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد» (یوحنا ۱:۱۲).

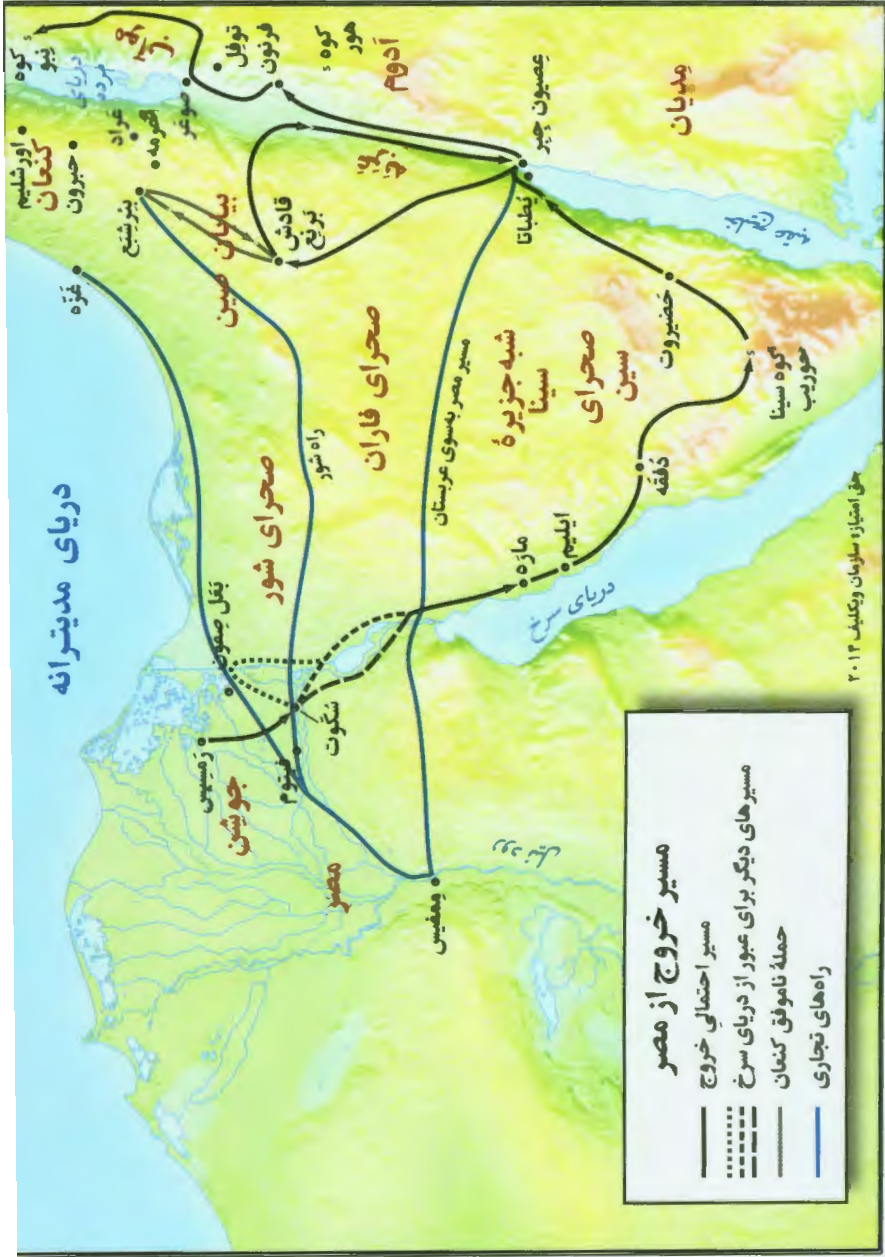
همه می‌توانند نجات یابند

«زیرا هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت» (رومیان ۱۰:۱۳).
«اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید» (یوحنا ۲۰:۳۱).
«هان بر در ایستاده می‌گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من» (مکاشفه ۳:۲۰).

تصمیم برای پذیرفتن مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده خود

خداوندا، اعتراف می‌کنم که شخصی گناهکارم. اعتراف می‌کنم که با قدرت خود و یا کارهای نیکم نمی‌توانم نجات بیابم و رستگار شوم. ایمان دارم که تو به‌خاطر گناهان من روی صلیب کشته شدی، در قبر نهاده شدی و پس از سه روز از مردگان برخاستی. ایمان دارم که تو زنده هستی و اقتدار داری گناهان مرا ببخشی و مرا در پیشگاه خدا پارسا بشماری. من از همه گناهان خود توبه و بازگشت می‌کنم و تمام قلب و زندگی خود را تسلیم تو می‌نمایم. قول می‌دهم تا آخر عمر تو را پیروی کرده، مطابق اراده تو زندگی کنم. تقاضا دارم مرا بپذیری و طبق وعده‌ات زندگی نوینی به من ببخشی.
از اینکه دعای مرا شنیدی متشکرم. آمین.





حقی استازاره سارمان و تکلیف ۲۰۱۲

مسیر خروج از مصر

- مسیر احتمالی خروج
- - - - - مسیرهای دیگر برای عبور از دریای سرخ
- مسیرهای ناموفق کنعان
- راه‌های تجاری





سرزمین فلسطین در زمان مسیح

دریای مدیترانه

دریاچه طبریا

سیدون

دمشق

سوریه

فینیقیه

صور

قیصریه فیلیپی

ایتوریه

جلیل

خوززین

گفرناحوم

دیریاچه جنیبارت

قانا

تیبیره

ناصره

جدره

نائین

دکاپولیس

قیصریه

سالم

عینون

سامره

سالم

سالم

یافا

سکیم

سوخار

افرایم

یهودیه نده

اریحا

عمانوس

بیت فاجی

اشدود

اورشلیم

بیت عنیا

بیت لحم

مره نابرون

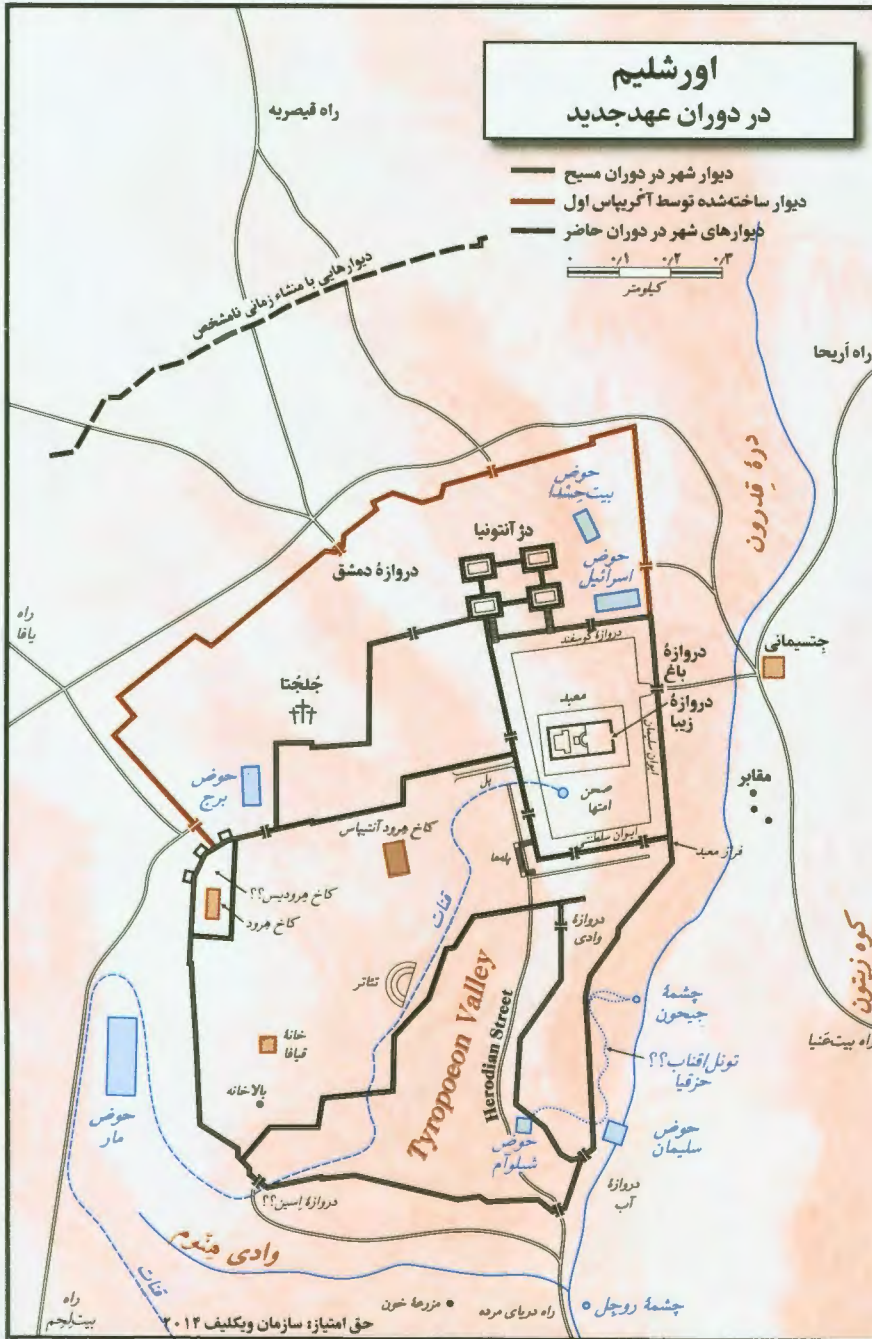
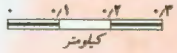
غزه

دریای مرده

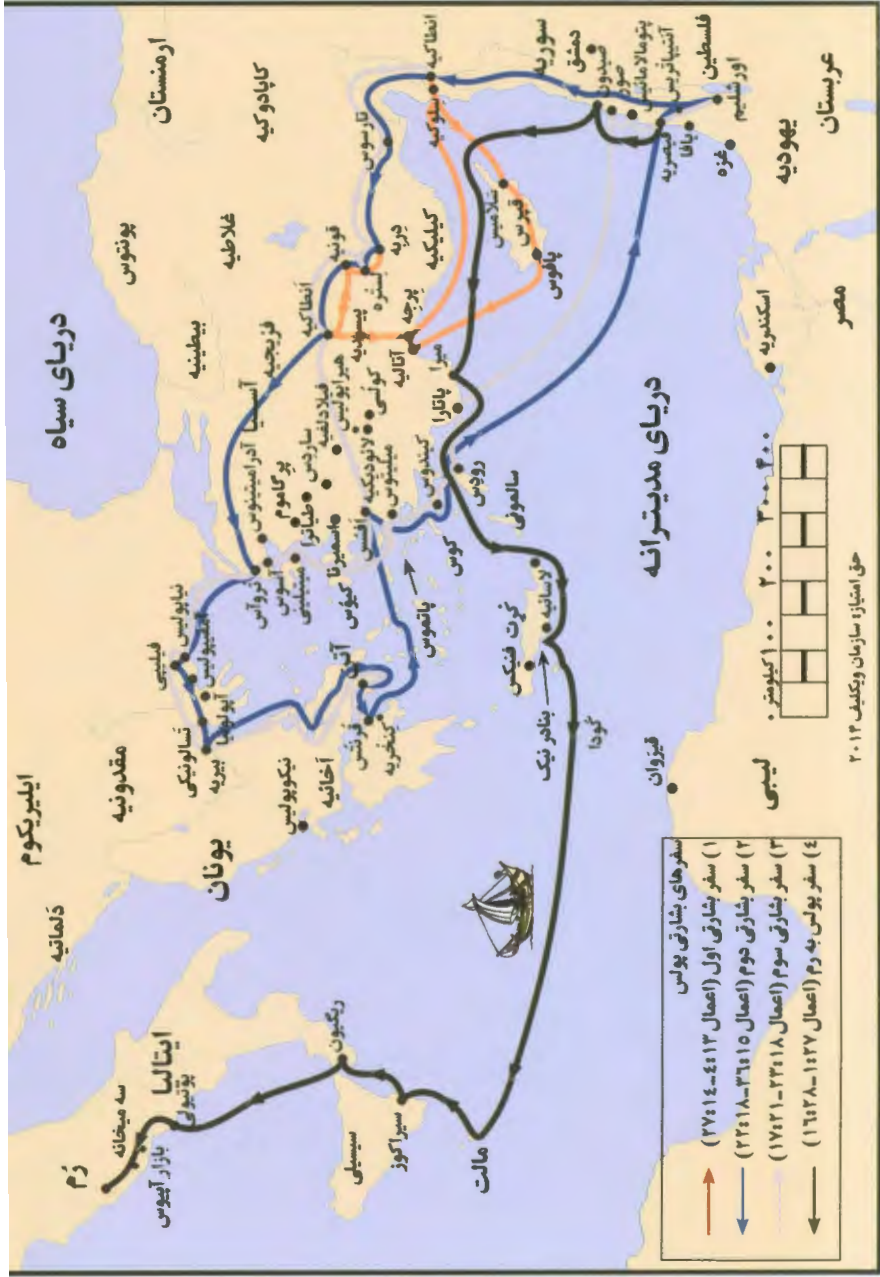
آدومیه

اورشلیم در دوران عهد جدید

- دیوار شهر در دوران مسیح
- دیوار ساخته شده توسط آگریپاس اول
- دیوارهای شهر در دوران حاضر



حق امتیاز: سازمان ویکلیف ۲۰۱۴



سفرهای پستاری پوس
➔ (۲۷۰:۱۴-۴۱۳) سفر پستاری اول (اعمال)
➔ (۳۲۰:۱۸-۳۶۵) سفر پستاری دوم (اعمال)
➔ (۱۷۰:۳۱-۳۲۱:۱۸) سفر پستاری سوم (اعمال)
➔ (۱۶۲:۲۸-۱۵۲:۲۷) سفر پوس به روم (اعمال)

حقی امتیاز: سازمان و تکلیف ۲۰۱۴